ما شاء الله لا قوة الا بالله

بفضل حکیم شافی مطلق و بنام کریم باقی برحق از افادات جالینوس دهر بقراط اوان و افلاطون ...

باهتمام السید ... محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان مغفور زیب انطباع یافت خدمت ... معظم محمد مصطفی خان مبشر

مطبع ۱۲۸۹ھ وقت ... کانپور محله ... مطبع ...

بسم الله الرحمن الرحیم

امراض ظهر و اطراف یعنی بیماریهای پشت و دست و پا و آن سیزده مرض است

اعنی حدبه و ریاح الافرسه و وجع الظهر و وجع خاصره و وجع والی و داء الفیل و وجع مفاصل و نقرس و عرق النساء و وجع ورک و وجع الرکبه و وجع ساق و وجع قدم و ...

حدبه و ریاح الافرسه

حدبه بفتحتین پشت بلند شدن از زوال فقرات پشت و آن اگر بجانب خلف است یعنی بسوی پشت باشد حدبه القدیم ... و آنچه ... باشد
سینه باشد ... و اگر بجانب ... یعنی بسوی پیش پشت باشد حدبه المؤخر خوانند و حدبه حقیقی همین است و اگر بجانب راست یا چپ باشد آن را التوا
نامند و ریاح الافرسه قسمی از حدبه است که بسبب ریاح غلیظ حادث شود و اسباب حدبه بقول شیخ یا بادی بود مثل ضربه و سقطه و مانند آن و یا بدنی از رطوبت
مانند فالج ... یا رباطات ... غلیظ ... رباطات فقار و اکثر آنچه از رطوبت فالجی افتد حدبه التواء باشد ... قدام ...
غلیظ محتبس ... فقرات باشد یا از ورم عضلات فقار ... بود ...
یا ... و آنچه از تشنج بادی یا ... قلیل الوقوع سریع القتل است و این همه یا باشتراک میان چند فقرات ... بود
... حادث شود ...
او منع کنند ... و بدین سبب نفس تنگ گردد و لهذا بقراط گفته کسی را که حدبه از ربو ... قبل از بلوغ ... هلاک گردد
را حدبه و ریاح الافرسه بیشتر حادث شود و چون ... قبل از ...
و حدبه ...
... طول زمان ...
... تنگ شود ... گردد ...

اگر خاص بیک جانب بود مثل فالج افتد و اگر عام بمفاصل بود تعقد و تشنج و وجع مفاصل افتد و اگر فقرات را زائل کند التواء و حدبه افتد و یا منقص یا متنوع اشهای
مجوف بود و لیس ریاح افرسه افتد و اگر بسوی نصف اسفل نازل شود وجع در کس و خاصره افتد و یا کس پای را عام باشد پس عرق النسا افتد و یا در ابهام خاصة
تشنج گردد و پس نقرس افتد و یا ساق را مع ورم قرحه کند پس داء الفیل افتد و یا عروق ذات [illegible] حادث کند پس دوالی افتد [illegible] تشخیص اسباب [illegible]
اول تقدم اسباب بادی مثل وقوع ضربه و سقطه دریافت کنند اگر یافته شود سببش همان باشد و اگر لمس ورم محسوس گردد و وجع ناخس شدید و تپ حاد [illegible]
و [illegible] نبض و زردی قاروره و ناریت آن باشد سببش ورم حار بود و اگر ورم و دیگر اعراض او نباشد و گاهی درد زیاده شود و در آخر کم گردد و بعد درد پشت [illegible]
شود سببش ریاح باشد و اگر این آثار یافته نشود و روغن در انجا بمالند پس اگر روغن بدیر جذب شود و تقدم تدابیر مرطب و وجود دیگر علامات رطوبت مثل [illegible]
رنگ و سردی ملمس نیز بود سببش رطوبت باشد و اگر روغن بسرعت نشف کند و دلائل یبوست بدن و مقاسات حمیات حاده و استفراغات یافته شود سببش
یبوست باشد علاج اگر از ضربه و سقطه باشد فصد کنند و در فقره از دست بموضع آن نمایند بعد آن با دویه قابضه مانند قسط و سنبل الطیب و مر و سلیخه
باسرکه ضماد کنند و اگر زوال فقره بسوی داخل بجهت ضربه باشد آنرا بمص محاجم خالی یا بوضع محجمه ناری بیرون کشند و طلای زفت [illegible]
عاقرقرحا جهت جذب فقره سود دارد و بعد قرار گرفتن فقره بموضع خود ادویه قابضه ضماد نمایند تا آنرا بر شکل قائم دارد و اگر بسبب ورم باشد فصد باسلیق
کنند و بعد از نضج بمنضج صفرا از مسهل آن تنقیه نمایند و در مسهل ورم یا سموم سنای مکی یک توله سورنجان چهار ماشه اضافه کنند و ضماد ملینه مثل لعاب حلبه و تخم کتان
و گل بنفشه و تخم خطمی و سپیدی بیضه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو ضماد کنند و روغن گل نیمگرم کرده بمالند و اگر بسبب ریاح غلیظه باشد و بعد از نضج بمنضج اتم از مسهل آن
که دران هلیلجات ثلثه هریک شش ماشه سورنجان چهار ماشه بوزیدان سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از ان حب سورنجان [illegible] حب ایارج
تمر [illegible] و فقرات را بروغن قسط و روغن بیدانجیر بمالند و بر موضع متقدم محاجم ناری نهند و اگر بسبب [illegible] فالج یا تشنج افتد علاج فالج و تشنج [illegible]
و تعدیل مزاج و کمادات و مروخات و اضمده و غیره نمایند و ایضا در ریاح الافرسه ماء الاصول از پوست بیخ بادیان و کاسنی هریک هفت ماشه [illegible]
کرفس سداب تخم کرفس بادیان هریک پنج ماشه [illegible] انیسون هریک چهار ماشه [illegible]
[illegible] تنها و دیگر وقت نان با شوربای مرغ و بعد حصول نضج [illegible] تنقیه بدن [illegible] ایارج فیقرا [illegible]
یا حب سورنجان که در قول ابن الیاس بیاید بدهند و بعد تنقیه روغنها [illegible] بمالند و ضماد [illegible] حدبه [illegible] قول [illegible]
[illegible] اجزای آن مساوی گرفته با ضافه آب بادیان و سداب و روغن بابونه [illegible] سداب و [illegible] و تکمید و تحلیل [illegible]
هر واحد یک توله مغز تخم بیدانجیر سه توله جوش کرده در حمام نطول سازند و روغن بیدانجیر بمالند و بدانند که ریاح افرسه و حدبه در ابتدا علاج پذیرد
و مزمن و آنچه از ورم یا تشنج یبسی باشد لا علاج است **اقوال حذاق** [illegible] که خوردن سرطان نهری در قرص [illegible] بریان کرده و کذا خوردن
[illegible] مطیب [illegible] برای ریاح افرسه مجرب [illegible] و سنبل الطیب [illegible] نافع مرض مذکور است شیخ [illegible]
حدبه [illegible] علاج فالج و تشنج [illegible] یابس [illegible] استفراغ و ترک آن [illegible] ضمادات و نطولات و مانند آن [illegible]
ادویه حدبه که یابس [illegible] قابض و مسخن و محلل باشد و چون اقتصار بر قوابض کنند ممکن است که [illegible] قوی گردد و لیکن چون با تحلیل
نشود جائز است که [illegible] منتقل گردد و اکثر آن باسفل مثل پایها انتقال کند و در ان فالج حادث شود یا درد و ورم و مانند آن و چون تنقیه سابق
شده باشد در استعمال قوابض باک نیست و گاهی قبض و تسخین و تحلیل در یک چیز مجتمع بود چنانچه در [illegible] و برگ آن و برگ [illegible]
[illegible] مجتمع است و گاهی ترکیب داده شود ادویه قابضه بارده مثل گل سرخ و اقاقیا و گلنار را با ادویه حاره [illegible] مثل حب الغار [illegible]
و اما روغنهای نافعه برای حدبه رطبه و غیر آن اشیای حاره قابضه است مثل روغن [illegible] و مثل روغن سداب [illegible] ادویه [illegible] قوی التحلیل مثل [illegible]
[illegible] و جند بیدستر و سداب اضافه کنند و از روغنها روغن سداب و روغن [illegible] و روغن عاقرقرحا و فرفیون [illegible] فلفل جند بیدستر عاقرقرحا

شحم حنظل فرفیون حلتیت جندبیدستر هر یک وقیه کوفته در روغن سداب یک رطل اندازند و در آفتاب گذارند و هر روز بر هم زنند و با حرارت دیده به [illegible] صاف نموده [illegible] با ادویه
مذکوره کنند و مرات همچنین عمل آرند و مکرر آن سه مرتبه این تدبیر کنند پس استعمال نمایند. روغن قوی برای رطوبی و ریحی هر دو بگیرند اصل السوس شیح و آس مرزنجوش
و جوز السرو و عاقرقرحا و اکلیل الملک و قردمانا و اذخر و سلیخه نیمکوفته و در آب خوب بجوشانند و صاف کرده بقدر نصف آب روغن آمیخته باز بجوشانند
و چند بار چنین تکرار نمایند و در آن جندبیدستر و فرفیون و ابهل سوده آمیخته استعمال نمایند که این مقوی عضو و مفتش ریاح و محلل رطوبات غریبه غلیظه است
ضماد برای حدبه ریحی بگیرند جندبیدستر سائله قسط قصب الذریره ابهل مکی اوقیه فرفیون درم روغن ناردین قدر حاجت و اما علاج حدبه ورمی
علاج اورام عسرة النضج و انفجار یا تحلیل خاص با ورام صلبه کنند **ذکر ضمادات** برای حدبه رطبه این ضماد جید است بگیرند عوسج در سرکه کوفته [illegible]
و با سبز برگ سرو بجوشانند و بر موضع ضماد کنند این ضماد نافع طب و ریحی است بگیرند راسن و ابهل عوسج کوفته در شراب ممزوج بپزند و مقل حل کنند تا شکل
مرهم گردد و استعمال نمایند و چون معالجات بمشروبات و ضمادات و مانند آن فائده نکند داغ استعمال نمایند تا استرخا زائل شود و موضع سخت گردد
استرخا و سستی مینویسند اگر سبب علت ماده غلیظه باشد علاج آن علاج فالج است اول تنقیه با ادویه مسهل که در علاج فالج مذکور شد باید کرد
و لعوقات جالیه مثل لعوق کرنب و لعوق اسقیل و سکنجبین عنصلی بدهند و علاج ربوا آنرا سود دارد و اما ادویه اضمده گرم و محلل چون جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج
و حلبه و اکلیل الملک است و ادویه مقویه قابضه و ادویه که هم گرم و هم محلل و هم مقوی است مع نسخ روغن همانست که در قول شیخ گذشت لیکن در
روغن مذکور روغن سداب سه ربع وزن آب مطبوخ ادویه است اولی تر آنست که ادویه محلله مقویه چون جوز السرو و مانند آن بکار برند تا منفعت تحلیل
و تقویت یافته شود و آنچه بسبب ریاح غلیظه باشد حب سکبینج و روغن بید انجیر که جامع الاصول البزوری که مسخن و ملطف باشد بدهند و این [illegible] آنرا مخصوص است
و بیخ ناردین اسارون مصطکی دارچینی هر یک پنج درم مر ده درم زرنباد درونج هر یک سه درم تخم کرفس تخم حرمل هر یک چهار درم سائیده با عسل [illegible] بدهند شربتی یک درم
بثلث رطل آب شبت گرم و ضمادات همانست که در قول شیخ مسطور شد و آنچه از ضربه و سقطه بود علاج آن در جایگاه خودش مذکور گردد **ابن الیاس** گفته اگر آماس
ورم حار بود بعد فصد و اخراج خون بقدر قوت [illegible] جلاب از عناب ده عدد عنب الثعلب [illegible] درم با شکر سفید و ترنجبین هر یک ده درم بنوشند و [illegible] اما نسخه [illegible]
تلیین طبیعت با مطبوخ ملین نمایند سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس کوفته هر واحد سه درم عنب الثعلب [illegible] درم [illegible] کوفته
یک درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده صبحگاه بنوشند و چون درد تسکین یابد
و ورم زائل گردد اضمده قوی التلیین مثل این ضماد نهند کنجد مقشر بیست درم بارتنگ سائیده برگ مرزنجوش تازه سوده بهم آمیخته بر پارچه مالیده بر آن موضع
نهند و این ضماد دیگر از اول بیشتر تلیین دارد مقل ده درم پیه ماکیان و بط و مرغابی و مغز ساق گاو سی درم مقل را در آب گرم حل کرده و شحوم مذکوره گداخته خوب
حل کنند و استعمال نمایند و بر فقار ادهان حاره مثل این روغن قسط بمالند قسط تلخ مرماحوز هر واحد ده درم سلیخه شش درم همه را نیمکوفته در آب گرم چهار رطل یک شبانه روز
تر کرده بر آتش ملایم بجوشانند تا بیک رطل آید صاف نموده روغن کنجد یک رطل آمیخته بر آتش نرم گذارند تا آب فانی شود و روغن بماند بر فقار بمالند و اگر از ریح غلیظ
باشد هر صباح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزوره نخود با شیره بادام سازند و یا هر صبح
این شربت [illegible] بدهند اصل السوس پنج بادیان بیخ کرفس بیخ کبر بیخ غافث هر واحد بیست درم بادیان تخم کرفس انیسون تخم شبت هر واحد پنج درم
همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده عسل [illegible] پنجاه مثقال در آن آمیزند و بقوام آرند و ده درم از این گرفته در آب گرم حل کرده بنوشند
و بر فقار روغن بید انجیر یا این روغن بمالند زنجبیل چهار درم خارخسک کوفته ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بران یک رطل روغن کنجد
انداخته بار دیگر بآتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان یا باین حب سورنجان کنند سورنجان یک مثقال تربد
مجوف صمغ یک مثقال حب النیل [illegible] غاریقون انیسون هر واحد نیم درم صبر سقوطری یک درم مقل [illegible] هر واحد یک [illegible] آنگاه همه را بآب [illegible] سائیده [illegible]
کرفس سرشته حب سازند و این یک شربت است و صبح خورده تا آخر روز بران صبر کنند تا اسهال نیک کند و آخر روز غذا نخود آب [illegible] شیره حب القرطم و گوشت

[illegible] (margin note)
نسخه [illegible] ملین (margin note)
نسخه روغن قسط (margin note)
نسخه شربت [illegible] (margin note)
[illegible] حب سورنجان [illegible] (margin note)

مالیان سازند و اگر چیزی از مرض باقی ماند نطولات مثل این سازند از سرکه اکلیل شبت تمام مرزنجوش برگ کرنب که بید انجیر
برگ ریحان برگ خطمی هر واحد یک کف همه را در آب خوب بجوشانند و نطول کنند و بر موضع منقصع محاجم ناری نهند و اگر سبب او ضربه یا سقطه باشد
بسیج و بسنت رد فقار بموضعش نمایند و اطلیه حار چاذب خون مثل این طلا مر و قسط و کبر و سنبل و کرنب سلیخه مساوی کوفته بیخته بسرکه خمر حل کرده استعمال
کنند و اگر سبب آن تشنج رباطات بسبب جراحت شدید موذی یا برودت شدید یا تشنج باشد این قلیل الوقوع سریع القتل والهلاک و لا علاج هست ابن هبل
گوید که علاج حدبه حادث از ریاح غلیظه و رطوبات باستفراغ بدن از حب منتن یا حب کبیبج کنند و در ایام راحت گلقند عسلی تنها یا مع مصطکی و انیسون
استعمال کنند و آب گرم ننوشند و روغن بان و زنبق بر موضع بمالند و بطبیخ مرزنجوش و تمام و قیصوم و اذخر و سداب بشویند و غذا گوشت بریان سازند
و بالجمله علاج این هر دو نوع مثل علاج تشنج امتلائی کنند و این ضماد حدبه رطوبی را نافع است سنبل رومی و قسط و صبر هر واحد مثقال و نیم درم لادن قصب الذریره
و اقاقیا هر واحد پنج درم گل ارمنی گل سرخ هر واحد ده درم جوز السرو شش درم ادویه سائیده بآب مورد بر پشت ضماد کنند و اگر نشود بر موضع داغ صلیبی
ابو منصور گوید که حدبه اگر از ضربه یا سقطه افتد اضمده مقویه مثل ضماد مرتب از گل سرخ و برگ مورد و سماق و روغن گل و مانند آن سازند و اگر از رطوبت
لزج باشد حب شیطرج یا حب سورنجان بخورند و روغن بید انجیر بماء الاصول یا ماء البزور لازم گیرند و تعاب این انمایند و نسخه آن همانست که در قول یوسف
گذشت لیکن درینجا گل سرخ عوض مرج است و روغن زنبق که دران میعه و جند بیدستر و فرفیون حل کرده باشند بمالند و بآب پودینه و مرزنجوش و شیح مطبوخ
نطول کنند و باضمده گرم که در باب عرق النسا خواهد آمد ضماد سازند و غذا نخود آب و روغن جوز و توابل کنند و از اغذیه بارده و غلیظه حذر نمایند و ایضاً
حدبه از خراج که در فقار پشت برآید حادث میشود و علاجش اول فصد باسلیق است و ضماد بادویه مقویه مثل گل سرخ و آس و مانند آن و روغن گل و شرب
ماء البقول بمغز خیار شنبر و اگر این مرض طفل را افتد بر پرهیز و مالش و روغن و ضماد او اقتصار کنند چنانچه مذکور شد انطاکی گوید که حدبه خلقی را علاجی نیست
و غیر آنرا معالجه بتنقیه و ادهان و اطلیه نمایند و مقعدها و فتیلها در او حاجب پشت بهتر از مشروبات است و از ریاح بعضی آنست که غلبه کند و استخوان را بشکند
و بعضی آنست که از عضوی بعضو دیگر منتقل شود و علاجش بنفشه و محلل از مشروبات و غیره هست و آنچه برای هر ماده از دوا است معلوم شده
پس اعاده آن طول نمیدهیم مگر آنکه باین مرض مختص است از انجمله مثل غاریقون است و ریوند و زنجبیل و تربد اگر این ساوی سوده جمع کنند و از ان یکدرم
بخورند و تکرار نمایند از حدبه رطوبی خلاص یابد و از مجربات است و همچنین ایارج فیقرا و سعد و انیسون چون بخورند و عصاره کرفس یا طبیخ حی العالم و بیخ توت
و از مجربات طلا روغن عاقرقرحا و بید انجیر و سداب و خردل و جوز و بادام است مجموعاً و مفرداً این وقتی است که ماده بارد باشد و اما در ماده حار لابد است
از فصد و شرب شربت ورد و بارد و جمع اسپغول بذر در سرکه سرشته طلا کنند و کذا آب کشنیز بروغن بنفشه و بادام و از مجربات انجیر و قرطم و صنوبر مطبوخ
اولی است و از آنچه برای اخراج اخلاط لزجه از پشت و سرین مجرب است آن روغن نفط و زقوم است شرباً و طلاً و او مثل اینست علاج درد پهلو و خاصره
ایضاً در تذکره نوشته که اسباب حدبه جماع در حالت ضعف دماغ و امتلاست و حرکت سخت بعد تغذیه مثل ساهر بسیر و بعد استفراغ و علامتش
درد اعصاب و ارتخاد فرط بس مع امتلا و کثرت اغذیه مولده خلط غلیظ و بخار غلیظ است و علاجش اینست که چیزی بهتر از قی بتربد و شبت و عسل
و بورق نیست بعد آن فصد باسلیق و وضع محاجم بر جهت منجذبه و اگرچه ناری باشد و استفراغ با ایارجات کبار و تناول مثرودیطوس و تریاق اربعه و معجون
هرمس بعده سعادت و استفراغ و معاجین همچنین مع ملازمت اضمده و نطول بهر محلل منقطع مثل اشق و حرف و زنجبیل و میعه و مرهم ملعابات بتمیوع
بادهان حاره مثل روغن قسط و بابونه و غار و ناردین و نرگس و آس ضماد مجرب از ترکیب ماست ترمس حلبه باقلا جو مساوی کوفته بیخته بعصارت این
حنظل کوفته و ربع آن انجیر خشک و ربع انجیر هر واحد نیم کرفس و اشق و میعه و زعفران و بیخ کبر بعسل سرشته بکار برند و این معجون هر سه روز دو مثقال
استعمال کنند و سه روز بگذارند که مجرب است از مرکبات ترکیب این ادویه مادام و نفع بسیار امراض عصب خصوصاً لنگرده غاریقون تربد بسفایج سورنجان هر واحد ده درم
هلیله کابلی بسفایج فستقی خولنجان هر واحد پنج درم بیخ اشق قسط دارچینی هر واحد چهار درم صبر سقمونیا مصطکی عاقرقرحا جندبیدستر حب الغار قرنفل فلفل هر واحد

سه درم و سه چند آن عسل معجون سازند و بردارند و از علاجات جید آن بستن حجامت است یکبار بیش از آن گرم بیش چای درس اگر گرم باشد چه باشد بیش از آن
سمر هندی گوید که آنچه از دوای غاریقون و غیره در قول انطاکی گذشته مجرب صحیح است و چون خلط لزج طبیعت را مانده گرداند و از پشت و سرین و غیره خارج نشود
پس روغن نفط و زفت استعمال نماید و آن حب هندی برای افراسه و حدبه رطوبی را بغیر تنقیه مغنی از ادویه دیگر است و بسیار کسان از این به شده اند تخم کرفس فلفل
فلفل دار فلفل بادیان نمک طعام شیطرج هر واحد یک درم زنجبیل یازده درم بلیله زرد قشر مقشر مجوب هر یک پنج درم کوفته بیخته قند سیاه مثل آن بقوام آورده
در آن حبها بقدر بادام سازند و یکی از آن بخورند و این امر است تجربه کرده ام و صحیح یافته شد و خطا نکرده یاد دارند و مداومت در آن یکند در قول ابو منصور که گذشت تجربه

وجع ظهر یعنی درد پشت

شیخ میفرماید که وجع پشت در عضل و اوتار داخل و خارج سطح ظهر صلب میباشد پس اگر از لمس درست و دردکند سبب در خارج باشد والا در داخل بود و هر چه که
باشد یا بسبب برودت مزاج ساذج واقع در پشت و یا بلغم خام متولد در عضلات و فقرات پشت یا انصباب آن از بدن در عضلات و رباطات و اوتار
پشت و یا دخول ریح در اعضای مذکوره حادث شود و یا بسبب کثرت تعب و برداشتن بارگران و حرکت سخت و نشست کم کردن و نشستن و یا بسبب
کثرت جماع و گاهی از اسباب حدبه افتد چون هنوز مستحکم نشده باشد و یا بسبب مشارکت بعض اعضا بود چنانچه بسبب ضعف گرده و هزال و ورم آن
و یا بسبب امتلای شدید رگ بزرگ موضوع بر طول پشت از خون و یا بسبب ورم و جراحت در قصبه ریه و گاهی بمشارکت رحم باشد چنانچه قرب ایام
حیض یا در اختناق رحم و هنگام درد زه و گاهی درد پشت از علامات بحران بود **طریق تشخیص** این اسباب اگر درد با ثقل بتدریج حادث شود و زمن
گردد و از مشی و ریاضت و مالش و چیزهای گرم تسکین یابد و هنگام سکون و در شب و در سرما اشتداد نماید و در پشت سردی محسوس گردد سببش برودت
مزاج باشد و اگر درد با ثقل و تقدم تناول چیزهای سرد مولد بلغم و افزونی درد و ثقل روز بروز و دیگر علامات مذکوره برودت مزاج یافته شود و سردی لمس موضع
وجع بود سببش تولد بلغم باشد و اگر درد ثقیل لازم بر یک وتیره بود و بعد غضب و تعب و جماع متعب و جز آن که تحریک ماده کنند حادث شود سببش انصباب
بلغم باشد و اگر در تمدد و تنقل باشد و ثقل کمتر بود و از چیزهای گرم و تکمید و نطول راحت و از اغذیه منفخه ضرر یابد سببش دخول ریح در پشت باشد و اگر
التهاب و لذع مع خفت بدن و عدم ضربان و رنگینی قاروره و تشنگی و سکون بأشیای سرد بود سببش حرارت ساده باشد و اگر در تمام پشت
از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطن بود و حرارت آن موضع و سرخی رنگ آن باشد و هنگام حرکت درد شدت کند و شدت تشنگی و سائر علامات غلبه
خون موجود بود سببش امتلای رگ باشد و اگر تقدم تعب و برداشتن چیزی گران و مانند آن و کثرت جماع و یا علامات اسباب حدبه و یا آثار ضعف و هزال
و ورم گرده و یا ورم و جراحت قصبه ریه و یا قرب حیض و یا اختناق رحم و طلق و یا علامات بحران معلوم شود سببش یکی از این اسباب باشد **علاج** اگر بسبب
سردی مزاج یا بلغم خام یا ریح باشد علاج به ایارج افراسه کنند و یا منضج از مطبوخ پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی سورنجان بکوه بادرنجبویه هر یک هفت ماشه
بسفایج پنج ماشه اذخر چهار ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی دو تولہ با گلقند عسلی سه تولہ بدهند و بعد نضج تنقیه بحب سورنجان و حب منتن کنند و جهت تعدیل مزاج
معجون چوب چینی با عرق چوب چینی دهند و روغن قسط و سداب و بابونه بمالند و معاجین حاره و ماء العسل دهند و در روغنهای گرم جند بیدستر آمیخته بمالند و ضمادهای
حاره مثل مقل اشق حلبه بابونه حب الغار بلعاب تخم کتان و روغن سداب انجیر آمیخته ضماد سازند و غذا نخود آب گوشت طیور با مصالح گرم دهند و تقلیل غذا سازند
و جائیکه ماده نباشد صرف تعدیل و مالش و روغنهای گرم و ربارده و سرد و دار حار کفایت کند و ایضاً در رفع هر چه در ریح البواسیر گذشت بکار برند و اگر بسبب امتلای
رگ بزرگ باشد فصد باسلیق کنند و بعد از نضج بمنضج صفرا تنقیه از مسهل صفرا نمایند و اگر بسبب تعب و کثرت جماع باشد روغنهای گرم بمالند و ترک سبب کنند
و اگر از اسباب حدبه یا بسبب ضعف گرده و هزال و ورم آن و یا بسبب ورم و جراحت قصبه ریه و یا بمشارکت رحم باشد علاج هر واحد مذکور شد بدان توجه نمایند
ذکر بعض ادویه مفرده و مرکبه نافع درد پشت خوردن بوصیر سه درم و کذا پوست زرد بیخ نارنج که در آن مغز سفید نباشد و شبیشه کرده از روز یکشنبه
سه هفته در آفتاب آویخته و کذا مداومت خوردن جوز و انجیر و کذا خوردن پوست سنگدان چرز و کذا حبه قو العش هر واحد در وجع ظهر باریه مجرب سبا ... ی ... است

و شرب ناخواه و کذا ماهیزهرج و پوست بیخ آن سه درم و کذا حرمل و کذا مومیائی بقدر نخود بماء العسل و کذا آب کرفس تازه بعسل و کذا بندق هندی بقدر نخود
و کذا تربد و کذا دارفلفل بعسل و کذا انیسون و کذا جندبیدستر و کذا قوه الصبغ بعسل و کذا حب الغار و کذا طبیخ برگ سیر او و کذا فاوانیا و کذا افراسیون و کذا حلتیت و کذا
جاوشیر و کذا زعفران و کذا زراوند مدحرج و شرب ضماد سنا و کذا مغز حب محلب بعسل و کذا مرزنجوش و کذا بیخ گورخر و کذا اسیسالیوس و کذا روغن تخم شبت و کذا
کمافیطوس و کذا روغن بطم و کذا اسد و کذا روغن فندق و کذا تخم حرمل و کذا تخم یا گل شبت بعسل پخته و کذا روغن آجر و خوردن نارجیل و کذا بقله حلبه و کذا مغز
صنوبر کبار با مویز منقی یا یکشبانه روز در آب تر کرده بعسل و کذا گوشت گورخر و کذا کرنب پخته و کذا لحم سقنقور و کذا مار ماهی و کذا لحم گوزن و کذا املاح متاکل
فنجنکشت بستانی و قاقلی و روغن نارجیل کهنه و کذا روغن خردل و کذا روغن حب البان و کذا روغن جوز کهنه و کذا روغن تخم انجره و کذا روغن قرطم و کذا بیخ گورخر و روغن قسط و کذا
روغن جندبیدستر و کذا روغن قنفذ و کذا پیه شترمرغ و ضماد برگ خرزهره و کذا گل آن و کذا مرزنجوش سوده بموم و زیت آمیخته و کذا قصب الذریره
بسرکه سرشته و کذا نسرین و کذا پشک بز آرد جو مساوی بسرکه سرشته و کذا بیخ قثاء الحمار سوده در میبختج پخته و کذا آرد ترمس پخته و کذا زفت یابس و کذا مقل سوده
سوده با آن آمیخته و بپای چه مالیده و کذا لحم ابن عرس و کذا سرگین کبوتر و حرف و شرب حقنه سکبینج و کذا روغن خسک و پوشیدن مرغزی و کذا پوست و
و تناول شوربای گوشت گوزن هر واحد نافع درد پشت بارد است و خوردن کشنیز خشک با شکر و کذا اسفاناخ درد پشت حار را نافع بود و دیگر بادیه دانه تخم
با عسل و یا با اشق و فرفیون هر واحد نیم درم بیامیزند و از یک مثقال تا دو مثقال بخورند اخراج بلغم و تسکین درد پشت نماید و کذا غاریقون دو درم ریوند نیم درم
درد پشت بلغمی را مفید است و دیگر خوردن لوبان برای وجع ظهر مجرب است و اگر شاخ آهو در او بند کرده بگل حکمت گرفته و آتش بسوزند پس سوده
از آن با روغن گاو بخورند درد پشت ریحی و بلغمی را سود دارد و دیگر اول پشت را بروغن چرب کنند بعد سپندان یعنی حالون در آب سابیده طلا نمایند و در آفتاب
نشینند درد پشت و تهیگاه دفع کرده و کذا داروی آب سوده طلا کردن و در آفتاب نشستن و دیگر اینکه درد پشت بلغمی را مجرب است غاریقون یکدرم با دو دانگ
سکبینج اشق مقل زرق هر واحد نیم درم فرفیون شحم حنظل حجازی قرص کرده بروغن بادام چرب کرده هر یک ربع درم باهم آمیخته بخورند و بعضی گویند که دافع درد پشت
و کمر است شحم حنظل مغاث سورنجان زیره سیاه فرفیون ایرسا چند بیدستر هر کدام سه مثقال جاوشیر دو مثقال نیمکوب کرده در سه رطل آب و یک رطل روغن بپزند
و اگر نباشد روغن بید انجیر جوشانند آن قدر که آب فانی شود و صاف نموده نیمگرم بر پشت و کمر و عانه بمالند و ضماد اوربه تنقیه بسیار مفید است در آن که حنا بیاید نخود
و صابون حل کرده نیمگرم ضماد کنند حب چهار برگ که برای درد پشت ریحی و وجع مفاصل و درد تهیگاه و گردن و شانه و همه دردهای ریحی را بسیار نافع
برگ تنباکو سبز نازک که آنرا هندی کونپل گویند و برگ نازک بید انجیر سرخ و برگ نازک تاتوره و برگ نازک عشر و نمک طعام هر یک چهار توله سابیده حبها بقدر نخود
سازند شیر حتی یک عدد صبح و یکی شام و روغن زیره و دهنست برکه بمالند و جوارش اسقف و روغن فلفل و معجون سیحی و معجون تربدی و فلاسفه و حب اذراقی
هر واحد نافع درد پشت است **اقوال اکابر** شیخ میفرماید واجب است که در علاج درد پشت بسوی معالجات اوجاع مفاصل و معالجات حدبه و ریاح
رجوع کنند چه طریق علاج همه واحد است اما معالجه بادویه مشروبه است و ضمادات و مروخات مذکوره در ابواب گذشته باید کرد و آنچه از بلغم خام باشد باید که استفراغ بمثل
ایارج و شحم حنظل و حب منتن نمایند و معالجه آنکه از تعب مانند آن باشد بغذای جید و مروخات معتدله و روغنهای نیمگرم باید کرد و آنچه از جماع باشد علاجش علاج
کسی است که از جماع ضعیف شده باشد و آنچه بسبب گرده باشد علاجش علاج ضعف گرده است و علاج کائن بسبب امتلای رگ بزرگ فصد باسلیق که
نیز هست که این فی الحال تسکین نماید خصوصاً چون اتباع مروخات از روغن گل مانند آن کنند و آنچه بسبب حدبه باشد علاجش علاج حدبه است و اکثر درد
پشت بسبب برودت یا بسبب ضعف گرده بود پس می باید که اکثر علاج ازین دو جهت باشد و کلام مستوفی در علاج گرده و ایضاً در تسخین پشت در باب حدبه
ذکر کرده ایم لیکن معالجات خاص بوجع پشت بارد استعمال روغن فرفیون تنها است و از مشروبات مجرب برای آن تریاق اربعه است یا روغن بید انجیر با آب
کرفس و اینکه نقوع نخود سیاه مع بسبایه چهار درم روغن گاو و یکدرم عسل بنوشند این تا چهار روز استعمال کنند و خوردن ماهوان و ادمان او خیلی سود
و حقنه بسهل بارد مزاج را از اصحاب این درد حقنه است و اما ضمادات پس تضمید بتخم زهره در سرکه کهنه را به کنند و تضمید بمثل جاوشیر و مقل و اشق و سکبینج

و جند بیدستر و فرفیون سفر و مرکب بروغن غار و حب الغار و روغن سداب تخم او و روغن بید انجیر و روغن مصطکی بسیار نافعست تو ازمر و قاف روغن فرفیون
و روغن قسط و روغن سداب ست و روغن سوسن را خاصیت عجیب ست و اولی آنست که اول پشت را گرم کنند و بپارچه درشت بمالند پس تمریخ
نمایند حبر حاقی [illegible] ایلاقی گویند که اگر سبب درد پشت ماده خام بود علاجش نضج دادن ماده باشد بماء الاصول و روغن بید انجیر و استفراغ بتنقیه و دوای [illegible] جون
حب منتن و حب سکبینج و ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل و اگر وجع را [illegible] شب با نخود تر کنند و صبح جوشانیده و صاف کرده عسل و روغن گاو آمیخته صواب
بود و اگر سببش ریح غلیظ باشد و اکثر در پشت و خاصره ازین میباشد معالجه بماء الاصول مع روغن بید انجیر کنند و این حب سکبینج در درد پشت و تهیگاه
را سود دارد بگیرند حلبه و حب الرشاد و تخم کرفس و نانخواه و زنجبیل برابر سکبینج برابر همه کوفته بیخته با هم سرشته حب سازند و صبح دو درم بخورند و اگر سببش سوء مزاج
سرد ساده باشد تبدیل مزاج کنند و معجون [illegible] و دیطوس سخت نافعست و اگر سببش رنج و ماندگی باشد آسایش جویند و طعام سبک و لطیف خورند و گرمابه
و روغن شبت و بابونه بکار برند و اگر سببش امتلای رگ پشت بود رگ باسلیق و بافض زنند و روغن گل بمالند و طعام سبکتر کنند محمود گوید که درد پشت اگر
از برودت مزاج یا کثرت بلغم خام باشد علامتش سفیدی رنگ قاروره و بطوء نضج و تقدم تناول اغذیه غلیظه یا لزجه [illegible] و عادت و رطوبت زبان
و قلت تشنگی و شدت درد بعد بیداری از خواب عرق و ابتدا از تناول فواکه رطب و آب سرد و امتلا ست پس هر صبح جلاب از بادیان و انیسون و اصل السوس
هر واحد دو درم و گلقند عسلی ده درم دهند و غذا نخود آب بشیره بادام و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه بدن از اخلاط بلغمی غلیظه لزجه بحب سورنجان یا حب
یا حب قوقایا یا بمطبوخ سورنجان کنند و در هر هفته یکبار قی بمقیئات که در باب [illegible] و دوالی بیاید استعمال نمایند و بر پشت روغنهای گرم مثل روغن زنبق
و خیری و غار بمالند و از جماع و طعام شب و فواکه و آب سرد حذر کنند و بر تناول حب منتن مداومت نمایند و یا گلقند ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند یا معجون
بخورند و این حب صاحبان این مرض را نافعست شحم حنظل شیطرج سکبینج هر واحد یک نیم دانگ جند بیدستر هر واحد یک درم مقل ازرق یک نیم درم سورنجان یک مثقال
کوفته بیخته بآب گندنا حب سازند و این یک شربت ست و اگر از تعب و کثرت جماع باشد ترک آن کنند و راحت و خواب و حمام نمایند و هر صبح جلاب از عنب الثعلب
سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و شیره بادام سازند و پشت را بروغن زنبق و خیری زرد و بنفشه ممزوج بمالند و اگر از امتلای رگ باشد هر
صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم و عنب الثعلب سه درم بنوشند و غذا مزوره مذکور و اسفاناخ خورند و یا آب انار [illegible] سه اوقیه با شکر سفید
ده درم بنوشند و اگر فائده نشود فصد باسلیق کنند و یک لحظه در آب سرد داخل شوند و در مکان بارد و زیر بادکش نشینند و در جای نمناک خواب کنند نجیب الدین گوید
که درد پشت و خاصره نیز از اجناس اوجاع مفاصل ست و اکثر این علت از اخلاط ردی غلیظ بلغمی بود پس اگر سببش برودت مزاج و بلغم خام منصب در مفاصل
باشد و این اکثری ست قی بآب اصل السوس یا شبت کنند و هر صبح شربت اصول بنوشند و چون نضج ظاهر شود تنقیه بحب سورنجان و حب منتن و حقنه
قوی کنند و روغنهای گرم بمالند و از بقول بارد و رطب پرهیز نمایند و معجون فلاسفه نافعست و تضمید بصموغ منتنه و آن در قول شیخ گذشت و تطلیل بآب
شبت و قیصوم و مرزنجوش و اکلیل و پودینه و بعد خروج از آبزن مالش بروغن سداب مفید بدانند که استعمال ادویه نافعه اوجاع مفاصل از رطوبت مدر بول
اوجاع پشت از برودت و رطوبت را صحت بخشد و اگر سببش کثرت تعب و کثرت جماع یا سوء مزاج حار یابس باشد هر صبح آب عنب الثعلب با شکر و شربت آلو و تمر هندی
بنوشانند و اگر سببش امتلای رگ باشد هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی با آب عنب الثعلب یا بشیره خرفه دهند و غذا مزورات مطبوخ
بکدو و خیار [illegible] بشیره بادام و خشخاش و اسفاناخ [illegible] خورانند و اگر سببش رطوبات بلغمی باشد علاجش بعلاج اوجاع مفاصل باید کنند. قرشی گوید کسی بلغمی
بعد نضج تنقیه کنند و سکنجبین [illegible] بآب اصل السوس و سکنجبین عنصلی و شربت اصول و یا آب کرفس و سکنجبین [illegible] و یا نخود سیاه و بلبوس [illegible] در آب گرم تر کرده
یا جوشانیده صاف نموده سکنجبین عنصلی داخل کرده بدهند و غذا جوزه مرغ و کبک و کبوتر [illegible] با نخود سیاه و بلبوس سازند و شحم قاوندی بمالند و بدانچه [illegible]
بخورانند و پشت را بجندبیدستر [illegible] بعض شحوم و ادهان حاره بمالند و آنچه از امتلای رگ بزرگ باشد چنانچه هنگام احتباس حیض یا خون نفاس یا منی از طول
بجماع عارض شود آنرا فصد فی الفور زائل کند و جماع اگر بسبب احتباس منی بود و آنچه از فرط جماع باشد هرچه در تدبیر افراط جماع ذکر کرده شد بعمل آرند فقط. عیسی گوید که

علاج درد پشت تابع برودت بخورد دارچینی گلقند و نوشیدن آب مطبوخ عود و اسهال طبیعت بدانچه مخرج خلط بارد باشد مثل حب سورنجان کنند و مالش پشت به پیه
و بیختن آب نیم گرم بران و غذا نخود آب و چندرا از امتلا نمایند و علاج درد پشت تابع حرارت بفصد باسلیق در ابتدا و شربت شیره تخم خرفه و سکنجبین و نوشیدن آب انار
و استعمال شربت آلو و تبرید موضع بصندل و گلاب کنند و غذا مزوره سماق یا غوره سازند و بر موضع سرد بخوابند و بر پشت آب سرد بریزند و حضر گوید که اگر سبب
برودت و بلغم باشد تنقیه بلغم مثل حب ایارج یا قی یا حقنه مخرج بلغم مفتشی سیاح کنند و معجون وج و معجون نجاح خورانند و مارالاصول بروغن بادام تلخ یا روغن خروع
استعمال کنند و اگر ماده بسیار باشد بر مثل شوربای نخود بعسل اقتصار نمایند و روغن بلسان بمالند و پشت را بخرقه درشت مالیده بعض شحوم حاره مثل پیه پلنگ
یا پیه نهنگ چرب کنند و این ادویه که نافع است بگیرند روغن قسط و روغن نارذین و روغن غار و دران جند بیدستر و کندر و تخم انجره هر واحد سه درم فرفیون یک مثقال حل کرده
بر پشت بمالند و اگر دیگر حلال نیست برگ غار بپزند و شب بر پشت بمالند و صبح حمام نمایند در پشت کهنه را مفید بود و یا سلق و برگ خرزهره بعض روغنهای گرم
مثل خاگینه بخته ضماد کنند و یا روغن نبق ده جزو بگیرند و فرفیون و جند بیدستر و میعه هر واحد یکجزو حل کرده بمالند و قی بشرب لازم گیرند و گاهی از ورم پشت یا نحو
دیگر عارض شود و علاجش از اله سبب است امیر عوض مینویسد که در درد پشت حادث از سردی مزاج و بلغم خام بعد قی و اسهال تریاق اربعه یا طبیخ بزور و اصول و آب نخود سیاه
و اطریفلات و مربای وج دهند و حلبه ابکوبند و در آب بپزند و بر پارچه مالیده بر موضع در نیمگرم ببندند و چون خواهند که جدا کنند اکثر حمام روند و خرقه را جدا سازند و آیینه این سکین اوجاع
ظهر عجیب الفعل است شحم حنظل صبر سکبینج هر کدام دو جزو جند بیدستر مقل هر کدام نیم جزو شیرخشتی دو درم و آنچه از تعب و کثرت مجامعت باشد ترک سبب کنند و در روغن بنفشه و روغن بابونه آمیخته بمالند

وجع خاصره یعنی درد تهیگاه

اسباب این مثل اسباب درد پشت باشد و کذا علامات آن علاج علاجش بعلاج درد پشت کنند و خوردن حلوای تخم تمر هندی فرپل بر دیگر و مغلظ منی هست
و اگر از ریح البواسیر باشد علاج آن نمایند و خوردن مقل بقدر دو سرخ وقت خواب و کذا حبوب مقل و معجون آن مجرب است و بستن نان ماش هندی که دران جاتیفل و تخم
شبت داخل کرده باشند نافع و این ضماد برای درد کمر و زانو نیز مجرب است افیون یک توله شنگرف قسط تلخ صبر زرد هر واحد نیم توله در آب ادرک حل کرده طلا
و در آفتاب یا نزد آتش عضو را خشک کنند و دو سه روز همچنین استعمال نمایند و بقول اہل ہند برای درد کمر این حلوا نافع است ستونهه مغز تخم ارنڈ هر یک شش دام
روغن زرد شکر هر یک دو از ده دام شیر گاو نیم آثار اول مغز ارنڈی سوده در روغن بریان نمایند پس شیر آمیخته بجوشانند چون غلیظ شود شکر انداخته حلوا سازند حسب
مزاج خورند و ایضا تخم ارنڈ نمک لاهوری سوده چوب هر واحد توله انگوزه نیم توله آرد گندم نیم پاو بگیرند و از بن نانی از یکطرف پخته سر ببندند مفید بود شیخ میفرماید که اکثر
این درد ریحی و بلغمی بود و علاج این بعلاج درد پشت قریب است و از علاج خاص این درد آنست که بگیرند حلبه و حب الرشاد و باقی ابزا همان حب سکبینج است که در وجع
ظهر به قول جرجانی مذکور شد و اگر بسبب ورم در عضوی یا در آنچه مشارک او باشد عارض شود علاجش علاج آن بود و بسبب سوء مزاج حار ساده یا مع ماده کمتر افتد مگر بسبیل
مشارکت اعضای مجاوره امعاء علاج و علامت آن ظاهر است کرمانی گوید که در بلغمی و ریحی حمول شیافات ساخته مرتب از مقل و اشق و انیسون و تخم بید انجیر و تخم کرفس
و شحم حنظل و سورنجان هم با هیرا هر ج و اشال آن سریع التاثیر است بنا بر قرب موضع علامت حضر میگوید که حقنهای مفتتح ریاح و مخرج بلغم بعمل ارند ابو منصور مینویسد که تخم
تخم کرفس سکبینج فانیذ ساخته بخورند و یا حب الرشاد سه درم بعسل استعمال کنند تا آنکه ورم کند بعده این فتیله بکار برند که عرق النسا را نیز نافعست بگیرند حب الرشاد
بورق سکبینج پودینه و از ان فتیلها سازند و مولف اقتباس گوید که اگر بسبب کثرت جماع باشد ترک آن نمایند و روغن لبوب سبعه مالند و دو سه روز حمام متواتر کنند
و دواء المسک و جوارش جالینوس با بار اللحم ساده مزوج یا چهارم حصه شراب ہند و غذا قلیه نرگسی و خاگینه با نان خشکار خورانند و خوردن مرغی بیضه نیم برشت و کلی عظیم الاثر

دوالی

عبارت است از فراخ شدن رگهای ساق و قدم بسبب کثرت نزول خون سوداوی بسوی آن و گاه از خون صرف غیر سوداوی و گاهی از خون بلغمی غلیظ اتفاق
و به هیچ که باشد ماده این مرض را اکثر غوری بود که دران عفونت نباشد و الا دران پای از تقرح و ورام خبیثه سالم نماندی و اکثر پیکان و پیاده روان و حمالان و کسانی
را که به پای بسیار ایستند و چنانچه خادمان امرا و سلاطین را از کوب طویل عارض گردد و خاصه چون ایشان استکثار اغذیه مولد سودا نمایند و در بلدان حار بسیار

اشتعال بسیار از آن ... بیشتر عرق سیاه امراض حاده واقع شود و سبب انتقال ماده بسوی آن ... تعیین ... آن و گاهی ابتدا از افتد چنانچه در اوجاع مفاصل ابتدا عارض شود ... [illegible] ... لازم ... بسیار عارض گردد و دوالی گاهی علاج ... پذیرد و گاهی آنرا قطع کنند و از قطع آن بسبب ... راه ... اعضا ... بیشتر سوداوی از ایشان چون قطع و منع کنند امراض سوداوی و مالیخولیا ... عارض گردد ... باشد از قطع آن خوف ... مرض مالیخولیا بود و گاه دوالی جهت حرارت مزاجی یا عارضی ماده ... شود ... انجامد گیلانی در شرح قانون می‌نویسد که مردی را مرض قریب این حالت در پای بود و عقب زوال دوالی مالیخولیا عارض شد بعد از آن باز مرض پای و عارض گردید و مالیخولیا زائل شد و تکرار این هر دو حال بر آن قریب بارها مشاهده کردیم و دوره این هر دو مرض در یکسال ... میگردید و اکثر دیده شد کسی را که مالیخولیا بود و ... دوالی در ساقهای او از آن خلاص یافت ... تشخیص این مرض همین است که رگهای ... گردد اگر در ساق و قدم ظاهر شود و گره گره در آن پدید آید و حرکت ثقیل و رفتار بسیار و سریع دشوار گردد و تمییز نوع ماده آن از علامات ... واحد از آن ... سابق و از وقت حاضر پوشیده نیست چنانچه رنگ سرخ قانی دلیل خون ... و رنگ ... مائل ... با سبزی ... خون سوداوی ... کنند و این تشقق و تقرح سرعت نماید و رنگ مائل بسفیدی و شفافیت و نرمی عضو ... بلغمی گواهی دهد ... فصد باسلیق کنند بعد از آن فصد عروق ممتلی نمایند و از دست بمالند و بیفشارند تا خون تمام بیرون آید و تنقیه سوداوی مسهل و ماء الجبن کنند و ترک ریاضت نمایند و از اغذیه مولد سودا احتراز کنند و بقول ... و این جمله جلای قیطران ... مفید بود و در علاج مهلت روا ندارند ... احدی شناسند اقوال حکما مصنف اقتباس گوید بعد فصد باسلیق یا صافن تا ... روز ... ماء الجبن ... افتیمون فواکهی علوسیخان و سفوف لاجورد ... سحیج کنند و با ... ارمنی ... لاجورد ... مطبوخ افتیمون ... علوسیخان ... محلل ... بمالند ... بکنند ... قول شیخ ... اگر ... تر ... ده مثل ... و ...

و حصار ... آن ... کنند تا ... ساق و قدم ... شیخ الرئیس ... دوالی ... است که استفراغ خون از عروق دست و تنقیه سوداوی و اخلاط غلیظه و اصلاح ... باید کرد و ترک ... حرکات تعب و قیام طویل کنند بعد از آن فصد این عروق ... خون سوداوی که اندران باشد بیرون آید و در آخر آن فصد صافن نمایند بعد ... تنقیه بدن ... ایارج فیقرا ... کنند و حتی الامکان ... نمایند و شربت افتیمون ... ماء الجبن لازم گیرند و حرکت ... ترک کنند و استعمال رباط بر پای ... آن ... بسوی فوق و از ... نیز رباط استعمال نمایند و اولی آنست که حرکت نکنند ... نمایند ... بعد بستن پا ... تنقیه ... و ... دوالی ... چوب انگور و روغن ... کبر ... باشند طلا کنند و طلا ... مطبوخ و نطول ... و ... و تخم ... و تخم ... است و اگر سوای قطع ... طولی آن شگافند ... در عرض ... همه خون که اندران باشد بیرون آید ... آنرا سائل ... تنقیه ... در طول نمایند ... قطع ... بکنند و در آن هنگام باید که استعمال آن نمایند الاضر ... سل ... است که سل ... گاهی ... سوای سیاه کنند ... مبالغه ... تنقیه نکنند و بعد آن اسهال اخلاط سوداوی و غلیظ ... نمایند ... قطع ... واجب است که مولد اخلاط سوداوی ترک نمایند ... تنقیه ... کنند تا فضول سودا پیدا نشود و دوالی ... نکنند اگرچه ماده بسوی آن ... باشد ... حرکت کنند ... ازین ... بسوی اعضای شریف بود و ... رد ماده ... از عضو ... اعضای ... است ... و سل ... ماده باقی ... ایلاقی و جرجانی گویند که علاج دوالی نیز همین است که اول تنقیه بدن و ترک مشی کنند بعده رگها ... و خون فاسد از آن بیرون کنند ... رگهای ... طول ... و اخراج ماده که اندران باشد بکنند و بعضی رگها ... بیرون کشند و ... این را ... سل گویند و باید ... عروق ... کنند و الا ... کنند و داغ کردن ... از سل ... تنقیه بدن ... کنند ... اصلا ... از آن ... سیلان ...

ابن الیاس گوید که فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و عنب الثعلب سه درم و شکر سفید ده درم
بنوشانند و غذا مزوره ماش نخود و شیره بادام سازند و بعد ظهور نضج در قاروره تنقیه خلط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و چون تنقیه بدن گردد
چند روز فصد آن عروق کنند و علامت بمالند تا باریک شوند و عصابه محکم بربندند و صاحب این مرض از اغذیه غلیظه مولد سودا مثل کرنب و بادنجان و عدس
و گوشت نمکسود و لحوم بزغاله و بز و مانند آن احتراز کند و در رفتار و ماندگی پا بالتقلیل نماید [illegible] گوید که بعد فصد باسلیق و ترک اغذیه مولد سودا مثل لحوم بقر
و سپید و شتر و امثال آن و ترک کشتی و بر داشتن بارگران و تعلیق پاها در رکوب هر صباح شربت عناب با آب عنب الثعلب بخورند و بعد تنقیه سودا فصد صافن
رگیه یا حجامت بر ساق نمایند و بر ان عصابه عریض محکم غیر مولم بندند و گاهی معالجه بدینسان کاری میکنند که جلد را شق کرده و دوالی را از ان ظاهر ساخته و بطول میگشایند
و خون از ان بیرون می آید قرشی و سدید و خضر گویند که از هر چیز مولد ماده غلیظ پرهیز کنند و فصد از هر دو دست بتدریج و قی باید و استفراغ سودا و بلغم بعد
نضج نمایند و ایارج فیقرا بحجر ارمنی بلیغ النفع است و کذالک طبیخ افتیمون یا حب [illegible] تازه و اگر باین تدبیر زائل نشد احتیاج باظهار عروق است
از زیر جلد و شق آنها در طول و سائل کردن خون و یا قطع آنها بتمامه و داغ آنها افتد بعد از ان ادویه قابضه مثل گل سرخ و گلنار و مورد استعمال کنند تا تولد ماده
دیگر منع کنند و گاهی ازین خوف حدوث مالیخولیا و امراض سوداوی مثل قطرب و داء الکلب و غشی و خفقان گردد و چون این علت مستحکم شود علاج نپذیرد و غذا [illegible]
مثل چوزه مرغ و آب سماق و مزورات دهند و براحت امر کنند و در حمام داخل نمایند و بر عضو آب نیم گرم ریزند انطاکی در نزهه گوید که تنقیه ماده آن بفصد و قی
کنند و آنچه در تقریب داء الفیل مذکور گردد بر ان طلا نمایند مع لزوم راحت و در تذکره نوشته که در قسم سوداوی و بلغمی علاج داء الفیل بعینه کنند و علاج قسم دموی بفصد باسلیق
از طرف مخالف کنند اگر مرض به یک پای باشد و الا از هر دو جانب کشایند و ابتدا بفصد خلاف پای علت متاخر کنند اگر تولد مرض [illegible] باشد و الا ابتدا [illegible]
نمایند و خون بتدریج بحسب احتمال قوت خارج کنند و چون بدن پاک گردد جابجا بشگافند و عروق قطع کنند تا خون آن بیرون آید و اگر [illegible] خوف
عود ماده باشد قطع عروق بالکلیه نمایند و علاج قسم مرکب از جمیع اخلاط مذکور یا بعض آنها بدانچه مذکور شد بسبب غالب مرکب نمایند و [illegible] این مرض [illegible]
لیکن از ان مرکب می باشد چنانچه از زردی عروق ملتویه مشاهده میشود پس اگر چنین باشد در علاج آنرا نیز مرعی دارند ابن [illegible] گوید که ابتدا بفصد باسلیق و اسهال
سودا کنند و این متواتر نمایند و از جمیع چیزها که صاحبان مالیخولیا از ان پرهیز کنند احتراز سازند و چون این تدبیر بعمل آید بعد از ان از عروق دوالی یکی یا دو
هر کدام که بزرگتر از ان باشد بگشایند و همچنین یکی بعد دیگری گشاده باشند و آنرا بمالند تا همه خون بر آید و بعد از ان بتجدید فصد و اسهال سودا و پرهیز از مولدات سودا
امر کنند گیلانی [illegible] که اولی در علاج دوالی اینست که بیش از هر چیز هر روز صبح ناشتا مسکه گاو در آب شدید الحرارت که قریب بجوش باشد تا اجزای [illegible]
بگذارند و بنوشند و مقدار مسکه اندک اندک هر روز افزوده از یک اوقیه تا دو اوقیه و زیاده از ان کنند و بر ان مداومت نمایند از چهار ماه تا شش ماه یا زیاده از ان
مع ترک اغذیه ردیه بعد از ان در تنقیه شروع کنند که این مواد بدن را نضج و اصلاح دهد و درین نفع بسیار است

داء الفیل

ورمیست که در ان ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود و اکثر بسبب ریختن خلط سوداوی بود و گاهی بسبب خلط بلغمی غلیظ افتد و گاهی از خون جید عارض شود
چون بسیار نازل شود و پای بدان اغتذا نماید و اول پای سرخ شود پس تیره و سیاه گردد و بسبب این شدت امتلا و ضعف عضو [illegible] کثرت حرارت
و شدت جذب او بسبب شدت حرارت [illegible] و احوال همین [illegible] دوالی بدین علامت کند و گاهی متقرح شود و از ان خوف آکله بود و این مرض [illegible]
مستحکم از ان که حس عضو را باطل کند بسته شود و تخفیف از ان محتاج بعلاج قوی دوالی بود انطاکی گوید که حقیقت این انصباب یکی از دو خلط یعنی سودا
یا بلغم بر پای باشد پس [illegible] آن از [illegible] تا [illegible] پای [illegible] و ماده او اکثر از هر چیز مولد سودای غلیظ مثل لحم بقر و ماهی بزرگ است و مثل کشتی
و بر داشتن بارگران و نوشیدن آب قبل [illegible] و خوردن چیزی که قبل از انحلال [illegible] است سوداوی آن التهاب
و احتراق [illegible] تیرگی عضو [illegible] زیاده شود [illegible]

صحت نیست و اگر فعل آکله از سمی و تقرح و سیلان کند قطع عضو واجب بود بنابر حفظ باقی بدن و الا علاج خفیف آن کنند و علامت بلغمی سردی عضو و سستی ملمس آن و عدم
تقرح و قلت وجع نیست با جمله تشخیص اسباب مذکوره مثل دوالی کنند و صلابت ورم و حرارت ملمس عضو و کدورت رنگ آن و خشونت و شقاق خفیف یا تقرح بر ماده سوداوی و عدم
این آثار بر ماده بلغمی دلالت کند علاج مانند دوالی علاج کنند و تنقیه بکرات و مرات و تفاریق و برفق نمایند و بعد از تنقیه درینجا فصد باسلیق و حجامت ساق و چسبانیدن زلو بسیار
مفید بود و ادویه محلله مقویه قابضه مثل اقاقیا و رامک و عصاره لحیة التیس مانند آن استعمال کنند و ساق را تا زانو بعصابه مستحکم بندند و اگر بسبب خلط بلغمی باشد بعد از نضج مسهل
بلغم و حب سورنجان تنقیه کنند و در هر هفته یکبار تنقیه نمایند و تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز نمایند و کندر بکاه باشد سایید
در اطریفل صغیر آمیخته بخورانند و صبر و مر و اقاقیا و پوست انار بسرکه سرشته طلا کنند و درین مرض ادویه گرم قوی الاسهال نهایت استعمال نکنند و شرب و ضماد بودینه بری
و سنای مکی و حرمل و بارتنگ و مغز تخم حب النیل بعسل و قطران و شیح جبلی و تخم نمام و ضماد زهره بز نر و گل شاهسفرم و زهره غزال و عاقرقرحا البطم مخلوط کرده و خوردن تخم فاشرا
بستانی خشک و تریمرات کثیره و جگر خشک آن و کذا تخم حنظل با برگ آن بنکشاست تا کثیر الاصلاح کرده و کذا اسکنجبین و شرب با رکجبین هر واحد نافع داء الفیل است
و این دوا معروف بمطبوخ سبعه ادویه را با جو ست مهلیله ستوده اند هلیله سیاه هلیله زرد افسنتین افتیمون اسطوخودوس غافث اسقولوقندریون بدستور مقرر پخته شاف
و صاف کرده بنوشند و از معاجین نافعه برای این مرض اینست که هلیلجات ثلثه پانزده درم زنجبیل فلفل سیاه کندر هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل قوام آورده شربتی
بعد تنقیه تام سه درم از آن بخورند و نزد اطبای هند بعد فصد و قی مکرر ضماد ایلوه و بول و لوبان و تخم سویه بسرکه سائیده مفید و ایضا گهڑی بیقی خورده بالاش
ادویه منقیه و شوید نوشیده بمبالغه قی کردن و بابونه مرچ سیاه اجوائن و تخم سویه چوب چینی بابرنگ چوب نی برابر سائیده شهد آمیخته بهم گرم ضماد کردن نیز نافع است

اقوال حذاق شیخ میفرماید که داء الفیل مرض خبیث است کمتر به میشود و باید که بحالش بگذارند اگر ایذا ندهد و اگر بمودی بتقرح گردد و خوف آکله بود سوای قطع آن
از هیچ علاج نبود و چون در ابتدای آن تدارک کنند ممکن هست که استفراغات و فصد و ضمادات بسخت نفع کند گاهی اخراج بلغم و سودا و فصد کنند اگر احتیاج آن باشد
بعد از آن قوابض بر پای ضماد نمایند و اما چون مستحکم گردد امید رفع آن بعلاج کمتر است و با آنکه جمله علاج این مرض که دران امید است بود مبالغه در علاج دوالی
و استعمال محللات قویه و گویند که لیسیدن قطران آنرا انفع میکند و گاهی سلعه در پای تولد کند و بزرگ شود و مشابه داء الفیل گردد و علاجش تا هن کنند جرجانی میفرماید
داء الفیل اگر شروع باشد علاج او آسان بود و هرگاه که زمانه گذشته و غیر شود و درشت گردد علاج کمتر پذیرد و علاجش آن متوارد بود با ادویه که بلغم غلیظ و سودا را از جای
بر کند و اگر بفصد حاجت باشد رگ باسلیق زدن صواب باشد و آرام گرفتن و نارفتن و پای بر بالش نهاده داشتن و اگر ضرورت حرکت باشد عضله را از قدم
و زانو تا بن ران به بندند و گام آهسته نهند و در هر هفته شربتی ایارج فیقرا با حجر ارمنی آمیخته بخورند و پیوسته ماء الجبن با سکنجبین افتیمونی ساخته با فتیمون و انیسون
نمک نفطی خورند و هرگاه که برخاستن و رفتن خواهند اول ادویه قابض بر ساق و قدم طلا کنند و بعصابه بربندند و بعد از آنکه قی بسیار کرده باشند و تنقیه بسهل
کرده خاکستر کرنب بزیت انفاق بیامیزند و شحم خاو و پشک بز و آرد حلبه و تخم ترب و تخم حرجیر کوفته بیخته بدان سرشته طلا کنند و ترمس پخته طلا کردن و در طبیخ آن
نشستن و بدان نطول کردن سخت سودمند است محمود گوید که سببش اگر خون سوداوی باشد فصد باسلیق کنند و بحسب سن و وقت خون بر آرند و تنقیه
بدن به سودا بمطبوخ افتیمون یا بحب آن نمایند و در هر هفته دو سه مرتبه استعمال نمایند و یا این حب بخورند که درین علت نافع است نطرون دقیق شحم حنظل
هر واحد یک نیم دانگ تربد یک نیم درم مقل کثیرا مصطکی هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بآب بادیان سرشته حب سازند و این یک شربت است و بعد تنقیه و فصد مالش کنند
و پای را بعصابه بربندند و در بستن از پشت پای آغاز کنند و تا ببالای آن برسانند و چون تنقیه تام بدن نموده خاکستر کرنب و بوزیدان و آرد شیلم که بآب
شاخهای انگور یا چیپال انجیر یا بروغن شبت و آب برگ کرنب سرشته باشند طلا کرده بربندند و تا یک روز نگشایند بعد اعاده طلا بدان نمایند و به بندند و بدستور
اول بگذارند و صاحبان این مرض از طول قیام و کثرت مشی و تعلیق پا و سیاده در رکوب و اغذیه غلیظه مولد سودا اجتناب کنند و اگر خلط غلیظ بلغمی باشد بمسهل و مطبوخ
اصل السوس با دیانات هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا نخود آب بشیره تخم قرطم خورند و بعد علوم نضج در فاردرق تنقیه بدان حب
الدن یا بحب … نمایند … تخم خربزه و تخم … شبت تخم ترب … اوبادیان

تخم سرمق کنگر زد هر واحد پنج درهم در آب بجوشانند و صاف کرده دران نمک یک درهم عسل شش درهم آمیخته نیم گرم بیاشامند و بر پهلو بر روغن گشنیز آلوده در حلوا نیابد
و بعد فراغ از قی گرسنه مانند و اطریفل صغیر یک مثقال استعمال کنند و در هر روز یکبار غذا خورند و از اغذیه غلیظه و از بلغم حذر کنند و از فواکه تره و بقول و آب سرد اجتناب نمایند
و این سفوف نفع کند فلفل سیاه و زنجبیل و کندر هر واحد سه درهم قردمانا تخم کرویا هر واحد چهار درهم همه را باریک سائیده هر صبح یک مثقال بخورند و بعضی … کنند و مرداقیا
و تخم رطبه با آب برگ سرو یا بشراب قابض بر پای طلا کنند و ترک مشی بالکلیه نمایند سعید گوید که علاج داء الفیل بفصد باسلیق از دست مقابل پای علیل و تنقیه بدن
بمطبوخ افتیمون کنند و ماء الجبن بنوشانند و از اغذیه ردیه مولد سودا پرهیزند و بگوشت جوزه مرغ و حملان صغار و زرده بیضه غذا سازند و از این علت مریض … است
بهر آنکه چون مستحکم شد دیگر … است و بهر تقویت عضو مرداقیا و صبر و عصاره لحیة التیس و شب یمانی را بسرکه سرشته بران طلا کنند و از … تا … قوی
قوی بربندند بعد طلا ابن قرشی گوید که اگر در ابتدا بیابند و علاج کما ینبغی نمایند به شود و یا بران حال بایستد و زیاده نشود و علاجش لزوم قی و حذر از مشی و قیام است
بعد از ان حب سورنجان کبیر مسمی بمقیم الزمنی نفع کند بعده اعاده قی و اسهال بمرات متوالیه نمایند و اغذیه لطیف سریع الانهضام خورند و اگر جهد قی کردن … باشد
از تخم کرنب و شوره و خاکستر کرنب و تخم کرفس و نطرون و … آرد حلبه با آب انار طلا نمایند و یک … روز برا زند که تحلیل بسیار کند … تخفیف … از ان … شده و جالینوس گفته
که هر که طحال او ورمی ممتلی از خون سوداوی باشد بعد رفتن پیاده یا بسیار دوالی یا داء الفیل پیدا آید بهر آنکه آنها تحمل استعمال … ندارند شیخ گوید که از خون غلیظ
سوداوی باشد تنقیه بدستور دوالی کنند بعده ادویه قابضه بران استعمال نمایند اگر ممکن باشد ترک … کنند تا در ماده نیفزاید بمرورات اقتصار کنند و اگر از اخلاط غلیظه
بلغمی بود داوم قی در هر هفته دو روز متواتر و استفراغ بلغم کنند و دو درهم اطریفل صغیر با نیم درهم کندر و نیم درهم زنجبیل هر روز استعمال نمایند و بصبر و مرداقیا و شراب قابض
و آب برگ سرو و جوز آن بر پای طلا کنند انطاکی در تذکره میگوید که داء الفیل از خون یا بلغم افتد و علاجش فصد باسلیق پس بالضرب پس حجامت ساق بود و تنقیه مثل …
و صبر و ادوام قی و ترک … و غلیظ و حامض و طلاء … و اقاقیا و سرو … در … است اکلاً و طلاءً و کذا قطران و حرمل … و در تذکره … است
که پیاده رفتن در حال خار شدن پای داء الفیل پیدا کند و اگر علاج بخورند آنرا بسر وده طلا … و چوب انگور بسرکه در ان بلیغ النفع است و در تذکره می گوید
که در سوداوی اولا فصد باسلیق از جانب مقابل کنند بعده سفوف سودا … الجبن یکهفته بخورند بعده همچنین مطبوخ افتیمون نوشند بعده این حب که درین باب
و در دوالی از مجربات من است افتیمون بسفایج گل بنفشه هر واحد … تخم حنظل مغز بادام تلخ سقمونیا هر واحد نیم جزو لاجورد مروارید مرجان هر واحد ربع جزو در آب
شاهتره سرشته حبها سازند شربت دو مثقال بسکنجبین … هر هفته دو بار استعمال نمایند بعده فصد بالض کنند و استعمال ضمادات و نطولات محلله مثل بابونه
و اکلیل و … حلبه نمایند و بعد تنقیه ماده بتمامه ادویه قابضه مانع از عود ماده مثل مورد و کرنب و چغندر … و جوز السرو و قطران و … بکار برند و این همه با …
پای و قلت قیام و حرکت استعمال نمایند و علاج داء الفیل حادث از بلغم اولا … قی از آب ترب و شبت و عسل و سرکه ماهی شور بمرات کنند بعد از ان … نمایند
یا ایارج فیقرا چند روز نمایند و ضمادات … و در اینجا خوردن … افزایند و در اینجا حجامت در پای بدل فصد کنند و این همه با اقتصار اغذیه در قسم اول بر چیزی که مولد خون
جید بود مثل جوزه مرغ و شکر و پسته و مویز و در قسم ثانی … بریان … هر دو قسم … بیضه و بادام با … و ان اطریفلات درین باب نیکو است مؤلف
اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق از جانب موافق و قی و اسهال … بلغم و سودا … و مراست … و نطولات محلله و فصد بالض باید که بهر تنقیه نفس عضو
زلو بچسپانند و یا شرط بسیار زنند و بالای آن برگ بهت و یا بید انجیر بروغن گل چرب کرده بربندند تا رطوبت بسیار از ان بپالاید و در هر هفته چهار بار شرط یا زلو
بکار برند و برگهای مذکور ببندند تا چهل روز … علاج کنند و اگر به نشود و داغهای بسیار … بر رگها و مجامعائی که ابتداء از اینجا شده باشد بنهند
و اگر با کله منجر گردد پای را از بند گاه قدم ببرند و آن را در روغن تلخ گرم کرده بنهند تا خون بند گردد

اوجاع مفاصل

بدانکه وجع مفاصل عبارت است از دردیکه در پیوندهای اعضا حادث گردد و پس اگر این درد مختص بعضوی خاص نباشد و در پیوندها دست و پا بود آنرا …
وجع المفاصل گویند و اگر مخصوص در مفصل ورک یا کعب … یا زانو باشد آنرا باسم خاص مثل وجع الورک و عرق النسا و نقرس و وجع الرکبه خوانند و این جدا جدا

مسطور گردد و بقول صاحب کامل گاهی این مرض در مفاصل بهم پیوستن اذنین و فقار و کبد و طحال و غیر آن حادث شود حتی که بسبب آن در این علت معلوم نگردد با جمله
سبب کلی فاعل این اوجاع سوء مزاج حار یا ملتهب یا بارد یا منجمد یا یابس یا رطب است که در تمام بدن یا در عضوی از اعضای رئیسه افتد و آن ساذج باشد یا مادی و ماده
ذی قوام بود و مثل خلط غلیظ یا غیر ذی قوام چون ریح غلیظ و مفرد باشد یا مرکب و اکثر ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا و یا از بلغم خام میباشد و از خون صرف و خون صفراوی
و خون بلغمی و خون سوداوی نیز حادث شود و از صفرای صرف و ریح بسیار کم میباشد و از سودا نادر افتد و بقول شیخ گاهی ماده این چیزی از جنس ورم باشد [illegible] گویند و اعلم
که این مرض از ماده افتد که از ورم قریب است مفصل که شاید و طبیعت بسوی آن دفع کند و عام است که وجع مفاصل بی ورم باشد چنانچه در جمله اقسام ساذج و یا با ورم بود چنانچه در
اکثر انواع مادی و حدوث این مرض از سوء مزاج ساده بغایت کمتر بود و بیشتر از ماده افتد که در گوشت گرداگرد مفاصل فرو آید و یا شده که آن ماده در رباطات نیز نافذ شود و اما در عمق
و اوتار در نمی آید اما است که این مرض بی تشنج بود و خاصه این ورم است که پخته نشود و ورم نگردد مثل اورام دیگر و ابن الیاس گوید که وجع مفاصل و نقرس از خواص [illegible]
انتقال اخلاط صفرا برای ترقیق ماده و استعداد آن بنابر انصباب کم افتد و لهذا این مرض در کودکان و خواجه سرایان و زنان بسبب قلت صفرا و ابدان ایشان حادث نشود
و صاحب شفاء الاسقام مینویسد که گاهی ماده اوجاع مفاصل فاسد گردد و حکه و الم و لذع حادث شود و مریض از هر چیز که آنجا را مس کند حتی که از جامه پوشیده نیز ایذا یابد
و ممکن است که ماده در حدت و حرارت آنچنان گردد که در استخوانها نفوذ کند و آنرا بشکند و اطبا آنرا ریح الشوکه گویند [illegible] باشد که سبب کلی اوجاع مفاصل یا ذاتی
مفاصل است و اجتماع یا انصباب ماده در آن و موجب ضعف مفاصل یا سوء مزاج مستحکم است خصوصا بارد یا ضعف او در خلقت نه از جهت سوء مزاج او یا ضعف
جانب حرارت است و خصوصا چون اعانت بحرکت و اوجاع باشد یا اسباب خارجی چون تعب کثیر [illegible] که سبب اتم ضعف مفاصل پایها یا ضربه موضع [illegible]
زیرا که [illegible] حرکت مواد بالطبع بسوی آن و لهذا در پایها و سرین اکثر افتد و باعث اجتماع و انصباب ماده در مفاصل بسیار است چنانچه وسعت و سکون [illegible]
معتاد و امتلاء [illegible] و تداخل طعام و تناول اغذیه غلیظه مثل لحم بقر [illegible] و اکل اطعمه [illegible] موافق بغیر ترتیب و تواتر تخمه و شرب شراب [illegible]
و ریاضت و جماع کثیر خصوص [illegible] امتلاء و نوشیدن آب [illegible] در حمام و ادمان [illegible] کثرت [illegible] استفراغات معتاده مثل قی و اسهال و فصد
و حبس خون حیض و بواسیر [illegible] معتاد را با طراف دفع کند و آنرا قبول کنند پس با طراف مندفع گردد یا حرکات بدنیه و نفسانیه
اخلاط را در حرکت آرد و به مفاصل افکند و احداث مرض مذکور نماید و اکثر غضب [illegible] حرارت در بدن [illegible] باعث این مرض میشود [illegible]
و ریاضت بعد امتلاء و کثرت جماع بر امتلاء قویترین اسباب این مرض است و شیخ [illegible] که هر گاه اخلاط خام در بدن جمع شود پس بتقلیل و اسهال و ادرار بول
بالطبع یا بعلاج مستفرغ نگردد ضرور [illegible] مفاصل [illegible] تحلیلات [illegible] باقی ماند و عفن گردد [illegible]
مواد [illegible] شود [illegible] اگر طبیعت آنرا در اسهال یا بول دفع کند و بول غلیظ دائم غیر رقیق آید ممکن است که از [illegible] آن ایمن گردد و این علامت
بدان [illegible] مفاصل [illegible]
مواد خام [illegible] گردد و نافذ شود و اوجاع مفاصل حادث شود و اکثر این اخلاط فضله هضم ثانی و ثالث میباشد و این علت پیران را و اصحاب امراض [illegible] را
[illegible] و اگر معالجه آن [illegible]
[illegible] اوجاع مفاصل بسبب [illegible] حرکت [illegible] مزاج [illegible]
[illegible] بسیار باشد [illegible] مفاصل [illegible] این علت [illegible]
انگشتان [illegible] انگشتان [illegible]
[illegible] اوجاع مفاصل [illegible] نقرس [illegible] اوجاع مفاصل از جمله امراض متوارثه است [illegible]
والدین بود [illegible] معالجه وجع مفاصل و تقویت آن و دفع مواد از آن [illegible] مفاصل [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] اوجاع مفاصل و نقرس حادث شود

فصل ربیع ست بسبب حرکت خون و اخلاط دیگر اندران و فصل خریف نیز بواسطه برودت اخلاط دران و ... کسانی که صاحب اوجاع مفاصل و نقرس اند [illegible]
و دوالی پدید آید از مرض اول خلاص یابد و گاهی اوجاع مفاصل در حمیات بحران کند و صاحب خلاصه گوید که چون روزگار برین علت دراز گردد و ماده و فاعل اندر مفصل
محتبس ماند لطیف آن تحلیل شود و غلیظ آن متحجر گردد و [illegible] که مناسب آن [illegible] باشد [illegible] گردد و اگر ماده بلغمی [illegible] گردد و ماده سوداوی [illegible]
و سوداوی مثل انگشت گره [illegible] گردد و این [illegible] بسبب خطای طبیب بود و استعمال محللات قبل تنضیج ماده و اعتدال
قوام آن پس لطیف تحلیل پذیرد و کثیف آن باقی ماند متحجر گردد و یا افراط در استعمال [illegible] برای تسکین وجع کند و یا آنکه [illegible] باشد
شفاء الاسقام میگوید که وجع مفاصل از امراض المزمنه است [illegible] مبتلای آن بالکلیه خلاص [illegible]
بود و بسبب [illegible] مواد [illegible] اعضای رئیسه [illegible] اطراف [illegible] بسبب کثرت مواد [illegible]
[illegible] معروف است طریق تشخیص اسباب وجع مفاصل اولا این امر دریافت کنند که سببش سوء مزاج ساذج است یا مادی و این چنان باشد که نظر کنند که وجع
و درد بلا انتفاخ و ورم و بدون تغییر رنگ است یا با انتفاخ و ورم و تغییر لون [illegible]
یا گرانی پس اگر وجع درد بلا انتفاخ و ورم و بی تغییر رنگ محسوس شود [illegible] عارض شده و درد بلا ثقل است باید دانست که سببش
سوء مزاج ساذج است پس اقسام او از کیفیت موضع الم دریافت کنند اگر ملمس گرم معلوم شود [illegible] قاروره [illegible]
و غیره آثار حرارت دریافت گردد بدانند که سببش حرارت ساده است و اگر ملمس سرد بود و دیگر علامات برودت [illegible] سببش برودت ساده باشد
و اگر یبوست موضع و دیگر آثار خشکی معلوم شود سببش یبوست باشد و اگر [illegible] گرانی و انتقال درد از جای بجای دیگر [illegible]
میوه ها و طعامهای مولد ریاح بسیار خورده باشد سببش ریح باشد و اگر [illegible] با تغییر رنگ باشد [illegible]
گوید باید دانست که سببش ماده خلطی است پس باید که نوع خلط دریافت کنند [illegible] موضع و ورم و انتفاخ آن [illegible]
[illegible] مزاج و سن [illegible] و فصل [illegible] اگر ملمس گرم نماید و سخت سوزان [illegible] و انتفاخ و ورم زیاده بود و درد [illegible]
[illegible] گرانی گوید مزاج [illegible] و فصل [illegible] شباب و بدن [illegible] بود و تقدم تناول اغذیه [illegible] مولد خون [illegible] سببش ماده دموی باشد
و اگر ملمس سخت گرم و سوزان [illegible] زردی رنگ [illegible] اندک بود [illegible] سوزان [illegible] گوید [illegible]
بدان بزرگی نباشد [illegible] یا [illegible] باشد و مزاج مریض صفراوی و فصل گرم [illegible] صفراوی
سببش ماده صفراوی یا خون صفراوی باشد و اگر ملمس گرم نبود و رنگ [illegible] باشد [illegible] مائل بود و ورم اندک [illegible] کثرت [illegible]
و لزوم [illegible] متوسط [illegible] علامات خون [illegible] صفرا بود و [illegible] گرم [illegible] باشد [illegible] قاروره [illegible]
[illegible] و دیگر دلائل مزاج بلغمی یافته شود و مزاج و سن [illegible] بلغم [illegible] اغذیه بارده رطبه [illegible] قلت ریاضت [illegible] استحمام [illegible] مولد [illegible] بلغمیه
بران گواهی دهد سببش ماده بلغمی باشد و اگر موضع ملمس [illegible] باشد [illegible] رنگ [illegible] کبودی یا سیاهی [illegible]
[illegible] چیزهای گرم [illegible] صلابت [illegible] بسیار علامات
مزاج سوداوی و فصل و تدبیرهای گذشته مولد سودا بران گواهی دهد سببش ماده سوداوی باشد و اگر علامات [illegible] گرم [illegible]
[illegible] چیزهای گرم [illegible] سببش ماده [illegible] باشد و [illegible] اکثر با بدان [illegible] صفراوی [illegible] مولد بلغم [illegible]
استعمال کرده باشند [illegible] عارض شود و اوجاع این کسان [illegible] انتفاع یابند [illegible] سکون [illegible]
[illegible] رنگ مفاصل و ورم مائل [illegible] ماده [illegible] صفرا و زردی آن [illegible] سیاهی [illegible] صفرا و سودا نیز دلالت کند و اگر حرارت [illegible]
و درد با خارش و سوزش باشد [illegible] چیزهای گرم [illegible] بسیار [illegible] سرد و [illegible] سببش ماده [illegible]

علاج کلی اوجاع مفاصل

بدانکه سورنجان که خصوصیت بسیار بمفاصل دارد دخل کردن آن در مسهل و ضمادها اوجاع مفاصل حار و بارد انسب است و ضمادها بعد از تنقیه مناسب بود و اگر
ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم مضائقه ندارد و استخوان آدمی سوخته باریک سوده بگلاب ضماد سازند و قدری بدهند که جهت تسکین درد مفاصل مجرب است نوشته
و صاحب تحفه گوید که خوردن استخوان سوخته انسان سه روز هر روز یک مثقال با مثل او شکر سفید آمیخته جهت وجع مفاصل و عرق النسا و صرع بغایت آزموده است و شیخ
میفرماید قومی ذکر کرده اند که از تجربه ای که تخلف نمیکند البته خوردن استخوان آدمی سوخته است شخصی از یهودیان استعمال میکرد و از ان انتفاع می یافتند برای نقرس و اوجاع
مفاصل البته و جرجانی گوید که این دوا بوقت ضرورت و در مرض صعب باید داد و منفعت وی آنست که ماده را غلیظ کند و از سیلان و نزول بمفاصل باز دارد و باید که
بعد استفراغها بدهند تا اخلاط را باز آمدن ندهند و محمد زکریا استخوان سوخته را درین باب می ستاید لیکن استخوان آدمی را شرح نمیکند و میگوید آنچه من درین آزموده ام سوخته
و شکر طبرزد هر یک سه درم بعد استفراغها بدهند اخلاط را از سیلان باز دارد و شیخ نجیب گوید که من در اوجاع مفاصل استخوان سوخته را تجربه کرده ام هر روز یک مثقال با سوده
و از ان بسیار کسان به شدند و رازی گفته که ماده این علت از اخلاط اربعه اکثر خالی از ریح نباشد پس ... این مرض علاج نیکو کردن مناسب ...
لهذا بیشتر سورنجان و اسارون در علاج این علت داخل است و در جمیع انواع آن کثیر النفع است با آنکه از اسهال مستغنی میسازد و چون ماده باقی و اسهال منع نکرده
پس باید که مدرات قویه دهند چون استخوان محرق انسان و یا از هر حیوان که باشد و اگر کسی عادت بنوشیدن شراب یا بنگ یا بخوردن افیون داشته باشد در وقت معالجه این علت
در استعمال منضجات و مسهلات منع از ان نباید کرد و اگرچه استعمال مخدرات مطلقا در وجع مفاصل ... مسهلات منع آمده لیکن می باید که شراب ... تریاقات مفرحه مقوی
اعضای رئیسه چهارم یا سوم حصه ممزوج نموده بدهند مانند عرق کیوره و گاوزبان ساده و عنبری و بادرنجبویه ... ابریشم و عرق عنبر و تنبول مرکب ابریشم مرکب ...
زرودک مرکب مناسب مزاج مثل آن ... افیونی ... زعفران و یا دارچینی و یا اظفار الطیب ... افیون ... عرقیات مذکوره
بسایند و بوزن سه ماشه زرنب و یا کبابه چینی و یا اظفار الطیب و یا تخم گاوزبان و یا قاقله کبار و یا بادیان رومی و یا هندی و یا خطائی و یا برگ تنبول پخته سه چهار عدد
تا منع آن تبخیر کنند و تقویت مفاصل و اعصاب نمایند و قبل از نضج و تقلیل ماده مقویات عضو و ملینات و محللات بکار نبرند و جائیکه ماده بسیار قوی ... بود بلا
و بی انتظار نضج آنرا استفراغ سازند و استعمال مدرات پیش از تنقیه نباید کرد و آنچه با عصاب ضرر دارد مثل ... و ضمادات و ملینات و مبردات و مخدرات بدون
مصلحات بی ضرورت شدید بکار نبرند ابو سهل گوید که معالجه جمیع اقسام وجع مفاصل باستفراغ خلطی که ماده مرض باشد باید کرد و اگر خلط خون بود یا بلغم
یا سودا بعد از ان تبدیل مزاج کنند تا در بدن فضلات بار دیگر پیدا نشود و بعد از ان تقویت عضو نمایند تا آنچه از فضول متولد شود منصب نگردد و قبول
نکند پس اگر ماده این مرض خون باشد فصد کنند مادام که مرض در تکون باشد از جانب مخالف و هرگاه مرض متکون و متمکن گردد از طرف موافق و در نقرس فصد
باسلیق و در عرق النسا و وجع الورک رگ کعب بکشایند و در وجع مفاصل از هر دو جانب و اگر بعض احشا مثل کبد و طحال و غیر آنها علیل باشد بعد از ان فصد رگی
باید کرد که منفعت آن مخصوص بآن عضو باشد و اگر خلط موذی خون نباشد بلکه یکی از اخلاط باقی باشد باید که استفراغ بادویه موافق آن خلط موذی از قی
و مسهل نمایند و اولا آنچه از تحریک قی کنند و آنچه اسهال طبیعت بنرمی نماید بدهند تا آنکه اخلاط نضج ابتدا کنند پس آنچه استفراغ بقوت کند استعمال نمایند
و حذر کنند از آنکه ادویه قوی الاستفراغ قبل از نضج خلط و منتهی او آن بتدریج استعمال کنند بهر آنکه دوا استفراغ اجزای لطیف رقیق کند و غلیظ را گذارد و غلظ او
بیفزاید و قلع او متعسر یا غیر ممکن شود و ایضا حذر از استعمال ادویه قوی القوة و تسخین یا تبرید کنند زیرا که دوای مفرط الحرارة خلط را منشوی ... میگرداند و بعد
از ان مستفرغ و منحل نمیگردد و مفرط البرودة اجماد و تبرید خلط میکند و عضو کسب ضرر و جمود می نماید و واجب است که رعایت این قوانین در امراض نمایند از برای
آنکه خلط آنها محصور در قعر اعضا و میان مفاصل و عظام میباشد و خاصه در مواضع مفصل و رگ که خلط محتبس در عمق اند و هرگاه رقیق لطیف سهل الحرکة
نباشد مستفرغ نشود پس در هر مرض مادی جهد کنند که خلط را رقیق و مهیا باستفراغ گردانند و مجاری عضو که از ان مستفرغ شود گشاده گردد و البته چیزی که تلیین آن
با قصا ... یا تسدید نماید استعمال نکنند و اما مواد یکه برای آن ترکیب دوا کنند باید که بحسب کیفیات مواد مرض اختیار نمایند پس اگر ماده مرض خون باشد دوا

تبرید بیشتر از ترطیب کنند استعمال نمایند و اگر صفرا بود آنچه ترطیب اکثر از تبرید کند بعمل آرند و اگر بلغم باشد آنچه مسخن و مجفف باشد بکار برند و اگر سودا بود آنچه تسخین
و ترطیب نماید استعمال کنند و این فعل نه دو آنکنند فقط بلکه در همه تدبیر مثل طعام و مشرب و خواب و بیداری و حرکت و سکون بعمل آرند و واجب است که اولا در نقرس
و اوجاع مفاصل نظر کنند که از کجا خلط منصب میگردد و آن خلط کدام است و آیا آن هنوز در انصباب است و یا منصب شده و متمکن گشته پس اگر هنوز در انصباب
باشد معالجه بقطع آنچه جاری میشود و منع او بتقویت عضوی که بسوی آن میریزد باید کرد تا آنرا قبول نکند و قطع آنچه جاری میشود بامتناع از اغذیه و تدبیر مولد
آن خلط بود و آنچه منصب و متولد شده استفراغ آن باشد لیکن در استفراغ موافق آن خلط بود باید کرد خصوصا از مواضع موافقه شیخ میفرماید که چون تدارک اوجاع
مفاصل در ابتدای ظهور آن کرده شود علاجش سهل بود و اگر متمکن شود اعتیاد یابد خصوصا متولد از اخلاط مختلفه علاج او مشکل باشد و چون معلوم شود که سبب بیشتر
سوء مزاج ساذج است تدبیر آن آسان است زیرا که آن اکثر التهاب ساده بلا ورم میباشد پس تبدیل مزاج کفایت میکند و اعظم چیزیکه در ان احتیاج است سوی آن
میشود تنقیه صفرا و خون است و همچنین گاهی حجود و سردی سبب الم میشود و پس تبدیل مزاج کفایت میباشد و بزرگترین ما یحتاج الیه در ان تنقیه بلغم بود تا خون
را گرم کند و گاهی یبوست شخشه سبب وجع گردد و این محتاج بترطیب است چنانچه معلوم شد و اما چون سبب ماده باشد باید که ماده را که انصباب میکند بجذب
آن بسوی خلاف جهت و تقلیل آن منع کنند و تقویت عضو نمایند تا آنرا قبول نکند و ماده موجود در آن تحلیل کنند تا معدوم گردد و در ین حال بقوانین کلیه رجوع کنند
و بدانند که صواب آنست که دراوریه تبدیل نمایند چه گاهی دوا عضوی را نفع کند و گاهی در وقتی فائده نماید و بعد از ان ضرر کند و تحریک درد نماید و واجب است که
شراب اصلا ترک نمایند تا آنکه صحت تمام یابند و بعد آن تا چهار فصل بگذرد استعمال آن نکنند و اگر معتاد آن باشند بتدریج ترک آن باید کرد و شراب عسل بعدرت
ایشان را نفع کند و باید که ایشان ترک لحم کنند حتی که در مفاصل بارد و اگر ازان رستگاری نباشد گوشت طیور کوهی و خرگوش و غزال و هر لحم قلیل الفضول خورند
و اگر اولا در پشت حادث شود بعده بسوی دستها منتقل گردد فصد از دست گیرند تا خون و خلط از طرف میل آن خارج گردد و باقی فواید در علاج مفاصل
حار و بارد مسطور گردد و ایضا شیخ در باب تحرز از اوجاع مفاصل میفرماید کسی که معتاد این اوجاع باشد استعمال فصد و اسهال بهنگام ربیع و خریف بر او
واجب است و تدبیر معتدل در لطافت استعمال کند و بالجمله واجب است که اگر سبب عروض این مرض کثرت اخلاط بود نگذارند که آن کثرت پذیرد بلکه باستفراغ
و تقلیل غذا و استعمال ریاضت جید آنرا کم کنند و اگر سبب بیشتر فساد اخلاط باشد مقابله آن باستفراغ آنچه مجتمع گردد و مضادت تدبیری که او را متولد نماید باید کرد و اگر
بلغم متولد میشود و معونت میروات و طبیب آنرا ومقابله آنرا امید اند و همچنین سودا از آنچه متولد میگردد و مقابله تولد آن امید اند و چون تنقیه کرده شود خصوصا آنچه
که تقویت عضو بقوابض نمایند تا فضول را قبول نکند و خصوصا وقتیکه خوف انصراف ماده بسوی اعضای رئیسه بسبب تقدم تنقیه نباشد و آن مثل اقاقیا و
و آب عصی الراعی و حضض و مامیثا است و ایضا مالش مواضع بنمک سوده بزیت مگر آنکه یبس شدید باشد و اگر ورم بلغمی باشد صاحبش را ادرار حرج دود بنم
در ربیع و شتا بخور و ریاضت معتدل در کو باستعمال نماید و در آنچه نقرس اوجاع را برانگیزد افراط نکند و آنچه عادت او شود یکبارگی بلا تدریج ندهند و اگر اتفاق آن
افتد بالشس و غذاهای مقویه استعمال کنند و باید که اجتناب از لحوم غلیظه و ماهی شور و نمک سود و از بقول مثل چقندر و کذر و خیار نماید و اما خربزه متولد خلط مائی مضر بود
و با در ان نفع کند و حال او در ابدان مختلف باشد و از شراب بسیار و غلیظ بلکه جمله شرابها احتراز کنند و چیزی جید الهضم سریع الهضم اغذا اتخاذ نماید و واجب است که از امتلا
و ترک ریاضت و معتد لکه از افراط و تعب در ریاضت خصوصا بر امتلا و از جماع اجتناب کنند و از حمامات کم کنند که آن تذویب اخلاط و تسییل آن بسوی مفاصل
کنند و اما آب چشمها آنرا نافع بود در وقت مرض آنچه در ابتدای حمامات و بعد فراغ ازان و در وسط دخول ایشان در ان نفع کند و ریختن آب سرد بر مفاصل است
اگر مانع آن ضعف عصب نباشد و گاهی این ضرر حمامات دفع کند و باید که بر طعام البته خواب نکنند که آن مضرترین اشیا برای ایشان است و همچنین گویند که اوجاع
مفاصل در اکثر امر حادث میشود از ادمان امتلای اغذیه و اشربه و تواتر تخمها و سکر و استعمال جماع دائم لاسیما بعد امتلا از طعام و شراب مع سکون در راحت و ترک
ریاضت و حمام و مانند آن از اسبابی که ازان فضول در بدن کثرت پذیرد و لهذا جالینوس منع کرده است از معالجه کسی که از صاحبان این مرض حریص بر شراب
و فواکه و جماع باشد و هرگاه امر چنین باشد برای کسی که معتاد این مرض باشد سزاوار آنست که اجتناب کند از امتلا از اطعمه و اشربه غلیظه لاسیما آنچه ازان غلیظ الامتزاج

باشد و از سکر احتراز نماید و از جماع منع کنند و اگر باستعمال آن در اوقات متباعده مضطر باشد در حالت خفت معده بجا آرد و از جمیع فواکه لاسیما رطب اجتناب کند و اگر
اراده استعمال آن کند و بیره و انجیر خشک بخورد و از ان اسکنجبین نماید و حلوا ترک نماید و ریاضت قبل از غذا و بعد هضم آن و حمام بعد از آنکه ریاضت بدلک و مالش نماید
مقدار حاجت استعمال نماید و بعد استحمام بساعتی غذا تناول کند و از تناول غذا هنگامی که بقیه غذای سابق در معده باشد حذر نماید و این تدبیر مقابل اجتماع فضول و سبب
و تعاهد تنقیه بدن بقی و بادرار بول نماید بعد از ان حفظ کند اگر وجع مفاصل از سوء مزاج حار یا ماده حار عارض شود غذا بلحوم طیور بدهد الا آنکه تبدیل الفضول
مثل سکنجبین ماء الشعیر آن و عدس بماء شرقی کدو باد رنگ و خیار و بوارد ماء الجبن با انار و غوره و زرشک و مانند آن و انار بخورانند و تعاهد فصد قبل از وقت ظهور
و شرب مطبوخ فواکه و خیار شنبر و آب لبلاب و عرق اجاص و بنفشه بشکر نمایند و اگر از سوء مزاج بارد یا ماده بلغمی عارض شود تغذیه بلحوم حیوان کوهی و مشتمل از طیور و نخود و با
توابل گرم سازند و تنقل بحب بلم و حبة الخضرا و پسته بشکر و مویز شیرین فرمایند و تنقیه بدن بحبوب مثل حب اصطمخیقون و حب سورنجان و حب شیطرج و مانند آن کنند
و صاحب او را باید که قریب جماع حصلا نشود و اگر از سوء مزاج یابس یا ماده سوداوی عارض شود باید که استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون کنند و اغذیه مخصبه مرطبه بدل دهند
باین تدبیر باید که تدبیر کسی که معتاد اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا باشد قبل از نوبت حدوث آن کنند از استعمال این تدابیر عارض نمی شود و اگر عود کند
خفیف و قلیل الوجع باشد اما هرگاه این مرض ابتداء حدوث نماید باید که در ان تدبیر یکه در هر قسم از اقسام او مذکور گردد استعمال نمایند

علاج اوجاع مفاصل سانج

یعنی آنکه بی ماده باشد و سوء مزاج سانج محدث وجع مفاصل حار باشد یا بارد یا یابس چه رطب سانج موجب الم نمیشود و اینجا تعدیل کافی بود بدانچه در اقسام
مادی مذکور گردد **و ایضاً اگر** حار باشد جهت تبدیل مبردات و منبه و شربت لیمو سکنجبین نافع گفته اند گاهی بر بن شرط خوف انصباب ماده افتد لا افتد
احتیاج باستفراغ اندک خون و صفرا افتد پس فصد کنند و قدری خون برآرند و مسهل صفرا دهند تا ماده که مستعد انصباب بود مستفرغ شود و بعضی از الم که مفاصل
از ریزش ماده محفوظ مانند بهر آنکه الم جاذب مواد است **و اگر** بارد باشد در تسخین کوشند باستعمال ادویه حاره و ا بیستند و اگر ابتدا اندکی بافد بمسهل حقنه
مخرج آن مستفرغ سازند لیکن درینجا ترک استفراغ اولی است بسبب احتمال خروج صفرا با بلغم **و اگر** یابس باشد در این کثیر افتد باید که تدبیر طیب پرداخته و در و غن
بادام و کدو و گل و قیروطی چربی مرغ و بط و مغز ساق گاو بمالند و اغذیه مرطبه چون شیر گاو خوردن سودمند است

علاج اوجاع مفاصل دموی

اول فصد یا سلیق از جانب درد کنند و اگر درد هر دو جانب در دباشد از هر دو جانب نمایند بعد آن تبرید و تنقیه و شیرجات مبرده چون شیره کاهو و کاسنی و خیارین
و تخم خرپزه و خارخسک و مغز تخم کدو و بهدانه و تاشاهتره و عناب و گل بنفشه و گل نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ کاسنی و عنب الثعلب خیسانیده و سورنجان سوده پاشیده دهند و تخم
خطمی درین خیلی مفید است و بعد از نضج از مسهل صفرا که در ان هلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و بعضی سنای مکی نیز داخل میکنند و احتیاط کنند که شرب مسهل
روز بحران اتفاق نیفتد و آنجا که حرارت و التهاب شدید بود بیشتر از فصد یا بعد آن آب کشک جو و آب انار بن و روغن بادام و آب تمر هندی و آلو بخارا و تمر و نیلوفر و ماده
و مانند آن باره سودمند است و تا که مرض در ابتدا و تزاید باشد جهت ردع ماده طلای سرد یا صندلین گل سرخ و فوفل و ماميثا و اقاقیا و مانند آن از ادویه رادعه قابضه با سیر
و آب کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون و زعفران و بیخ لفاح و مانند آن از ادویه مخدره اضافه کنند و در انتها اندکی ادویه محلله مانند خطمی و بنفشه
داخل نمایند و بعد از آن اکلیل الملک و بابونه بیفزایند و ضماد سورنجان سه ماشه عنب الثعلب چار ماشه کوفته بیخته بروغن گل شش ماشه و سفید و بیضه سرشته نیز
مفید است و در انتها حلبه یک تولہ سرکه کہنه یک تولہ عسل نیم تولہ پخته ضماد کردن بسیار نافع **ذکر ادویه مفرده** نافع اوجاع مفاصل حار ضماد حجر یهودی محکوک بروغن ...
حجر نر برای مرد و حجر ماده برای زن و کذا عصاره کاهو و کذا ماء ریوند و کذا حی العالم و کذا آب درخت بیخ مخاط با آرد جو و کذا خولان هندی با آب کاسنی و کذا عصاره ماميثا
در آب کاسنی حل کرده و کذا آب حشیشة الزجاج و یا خشک آن با آب بارد و اندک سرکه سرشته و کذا آب عنب الثعلب یونس در بندی و کذا برگ بنفشه سبز و آب او و آرد جو
و کذا حضض مکی در آب کاسنی و گرفتن حجر مغنیطیس در دست و نهادن عضو در آب سرد در تسکین اوجاع مفاصل حار هر واحد مجرب سودمند است و آنرا طبای دیگر

منقول ست که شربت خطمی و روغن بنفشه نفع ندارد ضماد دیگر بر مفاصل و کذا صبر و کذا اعسل خیارشنبر و ضماد برگ قطونا و سرکه و کذا آب برگ عصفصفاف و عصارهٔ طحلب و کذا آب بقلة شوکران تازه و کذا آب بلیله کذا آن گل سورنجان ست و کذا آب تخم کنجد و کذا طحلب و کذا بیخ بیرروج بسوبق و کذا آب برگ عوسج و کذا اپوش در شبانه ی و کذا اقنطه بیون و قیق و آرد جو و کذا آب جزاده کدو و کذا آب کاسنی و روغن گل و آرد جو و کذا امغاث و آب حی العالم و کذا آب برگ بید بسبزه و کذا آب برگ خرفه و کذا بیخ قصب فارسی سوده به سرکه سرشته و کذا بیخ قنب کوفته به بلیله و کذا تخم اسپغول در درست هر واحد نافع و بقول حکیم علی روغن گل در صلابه بسته اسرب حل کرده بر مفاصل طلا کردن نافع دیده ست و کذا ضماد سورنجان به آب کشنیز سبز سوده

ذکر بعض تراکیب برای وجع مفاصل حار از مطب استاذی کباد شیرهٔ کاسنی شیرهٔ خار خسک هر یک شش ماشه گلاب عرق کیوڑه شربت بزوری بارد هر یک ده تولا داخل کرده بنوشند و سوده سه ماشه صندل سرخ دو ماشه سورنجان یکماشه بروغن گل سرشته ضماد نمایند **ایضاً** سورنجان یکماشه سوده با اطریفل صغیر یکتوله سرشته بخورند و شیرهٔ کاسنی نه ماشه نبات یکتوله بنوشند و گاهی شیرهٔ خار خسک شش ماشه عرق شاهتره ده توله عوض کاسنی بکنند **ایضاً** سورنجان یکماشه سوده بگلقند دو توله سرشته بخورند با لایش عرق عنب الثعلب عرق خار خسک هر یک پنج توله شربت بزوری بارد دو توله بنوشند **ایضاً** که با تپ باشد خاکشی شش ماشه به عرق عنب الثعلب ده توله یکجوش داده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه شربت بنفشه ده توله داخل کرده بدهند **ایضاً** سورنجان چار ماشه گل بنفشه هلیله سیاه تخم کاسنی هر یک شش ماشه جوشانیده نبات یکنیم توله **ایضاً** سورنجان سوده یکماشه با اطریفل صغیر یکتوله سرشته تناول نمایند بعد آن شیرهٔ تخم خربزه شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله نبات یکنیم توله خاکشی پنجماشه داخل کرده بنوشند و گاهی در قبض سنای مکی چار ماشه هم افزوده میشود **ایضاً** تخم خیارین کوفته نه ماشه عنب الثعلب تخم کاسنی هر یک شش ماشه گل سرخ سورنجان تخم خطمی هر یک چار ماشه جوشانیده صاف نموده گلقند دو توله خاکشی پنج ماشه غذا شوربای قلیه با نان یا خشکه با کھچری **ایضاً** سفوف سورنجان بار دگر بعد فصد و تنقیه بکار آید مجرب ست سورنجان مصری بوزیدان پوست هلیله زرد مغز تخم کدو هندوانه مغز بادام مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیارین کشنیز مقشر تخم خشخاش مساوی کوفته بیخته شکر سفید چند همه آمیخته هر روز شش ماشه با عرق خار شتر ده توله بخورند **ایضاً** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه مغز تخم هندوانه تخم خشخاش تخم کاسنی تخم خرفه هر یک دو توله سورنجان بوزیدان هر واحد یکتوله کوفته بیخته با شیر حاجت استعمال نمایند **ایضاً** ضماد مخدر نافع شدت درد مفاصل حار و نقرس افیون دو درم خطمی ده درم آرد جو بیست درم به آب عنب الثعلب سبز ضماد نمایند **ایضاً** عنب الثعلب تخم کاسنی تخم خطمی حضض کشنیز بنفشه هر یک ده درم آرد جو چهار درم تخم کاهو پوست خشخاش گل سرخ فوفل سورنجان تخم گل ارمنی اقاقیا زرد چوب صندل سرخ هر واحد یکدرم افیون نیم درم به آب سائیده ضماد کنند **ایضاً** که در وقت هیجان درد تسکین الم کند مجرب ست افیون زعفران مساوی در شیر گاو سائیده روغن گل آمیخته ضماد کنند و بعضی موم هم داخل میکنند و اگر مفز نان میده عوض زعفران کنند و بعد گرم شدن ضماد تبدیل آن نمایند نیز تسکین وجع الی عدیل ست **ایضاً** که در ابتدا اصول صندل سرخ گل خطمی حضض مکی حضض هندی هر یک شش ماشه به آب عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و در انتها برای تحلیل مرهم مغز فلوس دو توله بیفزایند و گاهی بعد فصد به آب عنب الثعلب شش ماشه آرد جو گل خطمی هر یک سه ماشه افیون سورنجان زعفران هر یک یک ماشه به آب کوکنار سبز ضماد کرده میشود و اگر خواهند زنجبیل عوض زعفران کنند **ایضاً** اگر از ساعد تا انگشتان درد و ضربان باشد شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خار خسک شربت بزوری بنوشند و اکلیل الملک آرد جو گل مینی صندل سرخ در آب مکوه سبز سائیده ضماد نمایند و اگر درد شانه باشد بعد فصد با سلیق اطریفل با عرق شاهتره بخورانند و گاهی بعد مسهل برای درد سورنجان بیخ نی به آب عنب الثعلب تازه ضماد میکنند **ایضاً** بعد فصد سورنجان دو ماشه کاسنی کوفته شاهتره هر یک شش ماشه گل سرخ چار ماشه با عرق عنب الثعلب عرق شاهتره هر یک نیم پاو جوشانیده شربت بزوری دو توله **ایضاً** بعد تنقیه عناب شاهتره کاسنی کوفته گل سرخ سورنجان جوشانیده شربت بزوری غذا نان و شوربا **اقوال حذاق** سویدی گوید که اگر قبل خون گرفتن در ساعت اول آب سرد اطراف را بشویند مجرب النفع ست و اگر فوفل و صندل سفید مساوی بگلاب سرشته یا برگ مورد تازه یا خشک و صندل سرخ و زرد و سوده و یا صندل سرخ و سفید و اقاقیا با آب کاهو سرشته و یا آب حی العالم صغیر و صندل سرخ و فوفل و گلنار با هم سرشته و یا آب خرفه و زرد و صندل سفید و سرخ و یا آب عنب الثعلب و فوفل و زرد و یا آب بارتنگ تازه و حظر اشیث و غدیه و فوفل و زرد و یا آب برگ بیخ سفید و زرد و فوفل با عصارهٔ لحیة التیس و زرد و اقاقیا و غدیه بگلاب سرشته و یا گل نشتغ اشوع گلنار و اقاقیا و صندلی بگلاب سرشته و یا آب کدو علیق و آب تفت کرم عوض گل خشخاش و گلاب و یا غدیه و اقاقیا و بیخ النخیل سفید و صندلی و گلنار با آب کاسنی و گلاب

سرشته بهر کدام از این ضمادات وقت حساس وجع چهار انگشت بالاتر از موضع درد ضماد نمایند و منع حدوث وجع مفاصل مجرب است شیخ میگوید که اگر خلط خون
گرم کثیر الکمیت باشد بفصد بمقدار فاضل آن اخراج نمایند و باقی را بمطبوخ هلیله زرد و کابلی و افسنتین و شاهتره و مویز منقی و آلو بخارا و تمر هندی تعدیل کنند و اگر اسهال
تب باشد آب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کاسنی بخیار شنبر و یا آب لبلاب مع بنفشه خشک و شکر بنوشانند و اگر تب ساکن شود و در مفاصل ماده خام باقی ماند و زمان
آبهای آب کرفس و آب بادیان لو فرانید بعد از آنکه در ین یک مثقال یا پنج قیراط ایارج فیقرا بخورانند و اگر بعضی اعضا مولد ماده منصب بسوی عضو الم
باشد بمعرفت تعدیل و اصلاح [illegible] کنند تا بعد آن که [illegible] ماده متولد میشود و انصباب میکند بعد از آن اعاده نمایند بتقویت نفس عضو الم با طلیه و اضمده که از شان
او تقویت عضو و تحلیل باشد تا تخفیف ماده حاصل شده در عضو نماید و آن مثل حی العالم و پوست انار و سماق و جوز سرو و پوست انار [illegible] اطلا با مرکب بجوشانند
تا مهرا شود و پس سماق و حی العالم سوده و آرد جو بدان آمیز نمایند و بر عضو الم نیمگرم در زمستان و سرد در تابستان ضماد کنند و گاهی تقویت عضو بطلای مرکب از اقاقیا و عفص
و صندل سرخ و شیاف مامیثا و فوفل و گل ارمنی با آب عنب الثعلب کرده باشد و چون ماده تیز باشد قوی باشد صندل و عدس مقشر سوده با آب کشنیز سبز و کافور طلا کنند
[illegible] مینویسد که اگر ماده دموی باشد یا غلبه دم بود باید که مشغول بفصد شوند از طرف مضاد و اگر مرض عام بهمه مفاصل بدن باشد پس از هر دو طرف
رگ زنند بعد از آن استعمال قی کنند و خصوصا اگر درد در اسافل بدن باشد چه قی برای آن از اسهال نافع‌تر است بعد از آن باسهال مشغول شوند و ابتدا
قوی نمایند اگر عدم نضج و غلظت ماده مانع نباشد با وجود آنکه رفق اسلم و تدریج اوفق است بعده اتباع بمسهلات منقی بتدریج کنند و بعضی اطبا زعم کرده اند که ابتدا
برفق بعد برفق کنند و ختم بر قوی هنگام نضج نمایند و صواب این آنست که اگر ماده رقیق صفراوی باشد بتعجیل استفراغ نمایند چون نضج به بینند و اگر غلیظ باشد
بتقدیم چیزی که ترقیق و تنضیج آن کنند و آنرا مهیا باندفاع بسوی جهت استفراغ گرداند باکثر است و فیما بین آن تخفیف باطلاق ملایم کنند و لزوم مار التشعیر
نمایند تا آنکه نضج ظاهر شود و امتلا محتاج تر بنفض است لیکن چیزی که بلید و مجلس اجابت کند از مشروب مثل آب کاسنی و عنب الثعلب بخیار شنبر و یا از حقنه و شیاف
[illegible] و چون ابتدا با تحطاط نماید با استفراغ غیر مدبر تحریک نکنند که گاهی تحریک با خلاط اطرافه و اضع آن بسوی عضو کند و رعایت بحرانات در روز چهارم و هفتم
و یازدهم نمایند و وقت بحران فاضل برای ایشان چهاردهم است پس اگر ممکن بود مدافعت استفراغ تا نضج کنند و اقتصار بر تحلیلات با آب سرد یا گرم بانیمگرم کنند
و اول آن [illegible] اما اطلیه حاره [illegible] بسبب جذب ماده و منع از باعث جوشش خام کردن آن [illegible] اطلیه مبرده غلیظ خام میکند و رقیق نایابد
می نماید و اطالت مرض میکند و ما سوای آن ایشان [illegible] است زیرا که ترطیب مفاصل می نماید و تجفیف ببساتینی خود [illegible] است و [illegible] قوی البزر
مثل بادیان و کرفس گاهی احتراق فضول میکند و تحجر او می نماید و چون نضج تام شود و استفراغ مثل سورنجان و لوز بادیان و حبوب آن نمایند و فصد برفق کنند و در زمان
هنگام [illegible] مثل [illegible] نمانند تقدیر کنند از آنکه در اول امر دوای مسهل ضعیف نوشانند که آن تحریک ماده ساکن کند و حدت به اسهال نکند بلکه گاه ترقیق مواد
جامد دیگر نماید و سیلان او بسوی عضو کند و واجب است برای کسی که از ادویه تناول [illegible] که تا خیر غذا نماید و بعد ساعت تناول کند ده مثقال نان بشراب اندک
آب بعد شش ساعت در حمام داخل شود و غسل کند بعد از آن بانچه موافق بود [illegible] و بعده ادرار استعمال کند چه ادرار یا قیء او جاع مفاصل را پاک کند بهر آنکه اول فضله
هضم کبد و عروق است و خصوصا چه اد [illegible] باوجود آنکه اکثر از اهل اوجاع مفاصل حار و بارد از فرجه طلب با سهال کثیر از مشروب حقنه انتفاع می یابند و چون معالجه
ایشان بمدرات میکنند صحت می یابند و از آنها بان تخفیف بعضی متحمل اسهالات و ادرارات بسیار نمی باشند و ایشان را از احتراق خون بهم میرسد پس جامع این هر دو
امور نمایند و آمار دفع ماده از عضو در حالیکه ماده قوی الانصباب کثیر الحرکت باشد نباید کرد زیرا که آن دو امر بدی پیدا میکند یکی آنکه ماده را بفشارد و از حرکت او باز دارد
بیماری درد عظیم پیدا گردد و چون مثل این واقع شود استعمال ملینات کنند دوم آنکه اکثر ماده را بسوی اعضای رئیسه بازگرداند و در خطر اندازد اما اگر ماده بسیار نباشد قلیل الحرکت
بود سریع او باک نیست الا آنکه در عرق النسا باشد که [illegible] حبس ماده اندر عروق میکند پس واجب بود که اندک ضعیف باشد و یا ترک کنند و مشغول باستفراغ شوند و اما
در آخر آن واجب است که مشغول شوند بانچه تحلیل و تلطیف تخریج ماده از عضو بسوی ظاهر باشد و اگر چه همراه با شرط و مص و داغ و مخرجات [illegible] باشد که بدان
سیلان مواد کنند [illegible] مندمل شدن زود [illegible] و از منفعلات بسیار [illegible] است و بعده [illegible] و باید که تحلیل و منفعلات دوای بلدین آمیزند و الا فوری

بیان مضرت اطلیه حاره و مخدره [illegible]

بیان منع استعمال مسهل ضعیف در ابتدا [illegible]

بیان منع استعمال الضمده [illegible]

تجربه مفاصل اگر در ماده آنکه تنقیه بطبیعت نیز مثل تحلیل است و تخفیف غلبه ماده آنچنانکه مشهور است با دویه محلله و منضجه نفع میکند و از سردی اجتناب نمایند و نزد بعضی محللات قویه بیرا اول امر قبل از تنقیه نباید برد که جذب مواد بسیار و تحلیل لطیف آن و تکثیف باقی و حبس آن خواهد کرد الحاصل باید که رعایت این در اکثر امر کنند و در حینا اگر ماده لزج یا سوداوی باشد و هرگاه اوجاع اشتداد نماید استعمال آن نباشد از مسکن مع مبشر و نبات مطلقه سازگاری نباشد مطلقاً تسکین و بلادت تحلیل ماده کنند با تقی بر وجهی استعمال نکنند که عند الضرورت به اندازه ای که تسکین حرارت و رد نماید استعمال و در اوجاع و اقدام بنشیر نماید و بسیار باشد که تخدیر نفع کند از جهت آنکه تغلیظ ماده و متوجه کند پس محتبس گردد و از تحلیل مسکن نافع نیست که جو و کاهو در سرکه بپزند تا مهرا گردد و بدان نطول کنند و از مسکنات مع نیست که بگیرند افیون چهار مثقال زعفران یک مثقال در شیر گاو بسایند و مغز نان سمید بدان آمیخته ضماد نمایند و ایضاً نافع شده زعفران یک درم شراب طاوس سرشته تقطیر و طلی نمایند و ایضاً بزر البنج و افیون و بیخ لفاح و اقاقیا و غیره به شیر گاو طلا کنند و برگ آن بپوشند و ایضاً صبر درم افیون ده درم عصاره بنج شش درم شوکران چهار درم عصاره کبیله التیس شش درم بیخ لفاح بیست مثقال زعفران چهار مثقال اقاح را در سرکه بپزند تا مهرا شود و با آمیخته طلا کنند و ایضاً بیرون سوده در روغن گاو آمیخته بر موضع درد مالش نمایند و ایضاً از ممسکه افیون طلا سازند و از تند راست آب بسیار است اگر مع و ایضاً بزر قطونا را با آب گرم تر کنند چون منتفخ گردد بر روغن گل بهم زده سرکه ده طلا کنند و یا بیروج دو دانگ طلا و عسل بخورند صاحب کامل گوید که اگر درد مع مفاصل و نقرس از ماده دموی باشد و مفصل الم مایل به حمرت ببینند باید که مبادرت به فصد باسلیق نمایند و بحسب احتمال قوت و سن فصل خون بیرون آرند و بعد از فصد به شوربای جوجه مرغ به طبرزد یا با آب انار میخوش غذا سازند و بعد از آن آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کاهو مجموع چهار اوقیه و جوشانیده گرفته فلوس خیار شنبر پنج درم مالیده بنوشانند و اگر تب باشد یا شیر خشت و آب انار بنوشانند و بعد سیر امراض حاده بپردازند و بر موضع درد طلای صندلین با آب کاسنی و آب کشنیز و آب عنب الثعلب طلا کنند و بریان جرادة کدو و پوست تربزه و پوست خیار نهند و یا خرقه مبلول بگلاب و سرکه با اندک کافور سرد کرده بگذارند و تبدیل آن کنند و یا آب کاهو و آب حی العالم و مغز نان و آرد جو و اندک روغن گل سرشته و یا اندک آرد جو با لعاب بزر قطونا سرشته بر نهند و بر مفصل علیل از اسپغول بسرکه ضماد کردن مسکن وجع است و قیروطی سرد معمول از آب خرفه و آب حی العالم و آب کاسنی و آب کاهو و روغن گل و موم سفید با اندکی سرکه و غیره اشیای مقوی مفصل و مانع انصباب ماده بسوی عضو بکار برند و اگر در آغاز مرض آب سرد بر عضو بریزند لاسیما در مرض نقرس درد را ساکن کند و همچنین اگر آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کاهو سرد کرده بریزند که این خاصیتی است درین باب و چون درد اشتداد نماید باید که بر عضو اضمده مخدره نهند و بگیرند مغاث پنج درم اسپغول آرد جو هر یک سه درم پوست بیخ لفاح دو درم افیون یک درم زعفران نیم درم همه را باریک ساییده با آب برگ کاهو و آب حی العالم سرشته ضماد کنند و اگر ساکن نشود این ضماد استعمال کنند که تسکین اوجاع بسیار میکند صفت آن افیون یک درم زعفران و مر مکی هر واحد چهار درم باریک ساییده به شیر بز یا شیر گاو سرشته مغز نان آمیخته و روغن گل و موم سفید گداخته باشند بدان انداخته خوب ملایم کرده بر مفصل ضماد نمایند و بالای آن برگ کاهو نهند صفت ضماد برای نقرس و وجع مفاصل حار بگیرند خطمی و بزر قطونا و آرد جو و زرده بیضه و دردی شراب و روغن گل و بدان ضماد سازند و دیگر آرد جو ده درم گل ارمنی و برگ سوسن و برگ نیلوفر و بابونه هر واحد پنج درم خشخاش مع تخم آن بیست درم بنفشه و سعالی و حلبه و خطمی هر واحد هفت درم عدس مقشر سه درم حنا و کعک هر واحد دو درم زعفران و کافور هر واحد نیم مثقال همه را باریک ساییده به زرده بیضه و روغن گل و روغن بنفشه یا روغن نیلوفر آمیخته بر عضو دردناک ضماد کنند و اگر موضع را بعد من مقشر بسرکه و آب کشنیز رطب با اندک کافور سوده ضماد نمایند نفع کند و دیگر بگیرند مغاث و خطمی و اسپغول و آرد جو و سورنجان سفید و صندل سفید مساوی کوفته بیخته به روغن گل و اندکی سرکه سرشته بر مفصل ورم ضماد کنند اگر از حرارت باشد و باید که در استعمال اطلیه مبرده اسراف نکنند که آن تبرید و تغلیظ ماده کند و درین هنگام تحلل و استفراغ آن مشکل گردد و اگر در انجا ورم باشد در آن صلابت پیدا کند لاسیما اطلیه مخدره مسکنه موجع که آن عضو را بندر و فقد ان حس را عارض نماید و لهذا اسراف ازین کرده هرگاه ببینند که حرارت تا اندک تسکین یافته و بعد آن درد ساکن شد با ادویه مقویه اشیای محلله بغیر سخان مثل آرد جو و خطمی و بنفشه اضافه نمایند و بدان اکلیل الملک افزایند و ایضاً آرد جو با آب کشنیز یا با آب با عسل سرشته ضماد کنند و اگر احتیاج تحلیل قوی تر از ین افتد این ضماد استعمال کنند صفت آن بگیرند آرد جو و آرد باقلا

و بنفشه خشک و خطمی هر واحد یکجزء و صندل سفید اکلیل الملک هر واحد نیم جزء و باریک سوده با آب کرنب و آب کشنیز سرشته و هرگاه حرارت ساکن شود و ورم زائل گردد
و ماده غلیظ باقی ماند باید که این ضماد کنند صفت آن بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی بنفشه خشک هر واحد دو درم زعفران یکدرم همه را باریک سائیده با آب
کرنب بیامیزند و بر عضو آب نیمگرم که دران بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش و برنجاسف بجهت مشابهه حاجت بسوی تحلیل جوشانیده باشند نطول کنند ایلاقی
و جرجانی مینویسند که اگر علامات خون ظاهر باشد ابتدا بالفصد کنند اگر وجع در مفاصل دست راست بود فصد هفت اندام از دست چپ گیرند و اگر در دست
چپ باشد از دست راست کشایند نه در قطر تا خلاف در محاذات باشد و اگر در پیوند پای راست بود فصد باسلیق از دست راست کنند و اگر در پای چپ
باشد از دست چپ کشایند و اگر در هر دو پای یا هر دو دست بود در گاه هر دو دست زنند یکبار در حالت واحد و خون بمقدار قوت بیرون آرند و چون از فصد
دو سه روز بیاسایند امر بقی نمایند پس اگر قی کفایت نکند بعد قی کردن دوای مسهل دهند و اول نطولات و ضمادهٔ مسکنه بکار برند و اگر دفع مسهل تا ظهور اثر نضج
در قاروره ممکن بود دفع باید کرد و مسهل بعد ایام بحران دهند و در مسهل دادن آن وقت مراقبت کنند که حرکت ماده تخفیف قوی نبود و درد مقلق نباشد و الا
ضماد حار و مخدر در ابتدای مرض هر روز زیان دارد و استعمال آب گرم بسیار عصب مفاصل را نرم و تر و ضعیف کند و اول نگاه کنند که ماده تمامه در مفاصل
ریخته شده و از حرکت ساکن شده یا هنوز در انصباب است پس اگر متحرک باشد و حرکت او قوی بود استعمال ادویه رادعهٔ قویه بکار نبرند باین سبب که در قول ابو علی
گذشت و اگر این خطا کرده شود درد زیاده گردد و یا اعراض دال بر میل ماده بسوی اعضای رئیسه پدید آید زود ادویهٔ ملینه بران گذارند تا آنچه از ماده فرود آمدنی
فرود آید و ریختن آب گرم و نیمگرم درین حالت سود دارد خاصه که بابونه و بنفشه دران پخته باشند و مفرحات یاقوتی بخورانند و صواب تر آن باشد که هرگاه ماده
بسیار بود و هنوز در حرکت باشد و حرکت او قوی بود زود باستفراغ مشغول شوند و اگر علامات صفرا ظاهر شود اول قی فرمایند پس هرگاه آثار نضج ظاهر گردد مسهل
قوی تنقیه کنند و در علاج صفراوی میل بچیزهای سرد تر باید کرد و در علاج دموی باشیای بارد کنند و تبرید کمتر ازان باید که در صفراوی و در امراض دموی صفراوی
سکنجبین سود دارد ولیکن در مرض سکنجبین ترش جائز نباشد از بهر دو امر یکی آنکه ترشی سرکه مضرت عصب است دوم آنکه قوت ترشی بلطیف تحریک ماده ساکن
نماید و بماده مرض بیامیزد و ورم کما جاری گرداند و بجایگاه در رساند و در اوجاع مفاصل نقرس دموی اول استفراغ بمطبوخ هلیله زرد و غیره که در قول مسیحی گذشت
باید کرد و آن مطبوخ مبالغه تمام بنوشانند چنانکه استفراغ تمام کند و اگر با این اوجاع تپ بود آبهائی که در همان قول مذکور شده بدهند و اگر حرارت کمتر باشد ده درم هلیلهٔ
در چهار درم جلاب یکشبانروز تر کرده مالیده صاف نموده ده درم لعاب اسپغول بادی بیامیزند و بدهند و اگر مزاج سالم بود یعنی از اعتدال خارج نشود استفراغ بمطبوخ ایارج
و بعضی از ان و حب سورنجان باید کرد و بعد مسهل ادویه بابول تخت سود نشد بود از بهر آنکه ماده این مرض فضلهٔ هضم ثانی و ثالث است ادرار بول آنرا پاک کند باقی بماند
که در قول ابو علی مسطور شد ابن الیاس گوید که اگر دموی باشد اولا فصد کنند بعد ازین تدبیری که در قول ایلاقی گذشت و بر موضع درد خرقهٔ کتان آب برف سرد کرده بنهند
و یا این طلا بکار برند صندل سفید شیاف مامیثا فوفل سفیداب ارزیز گل ارمنی بوش ترکی گل سرخ همه را در سرکه و گلاب سوده طلا کنند و هرگاه چیزی ازین حاضر نباشد
طحلب در سرکه تر کرده ضماد نماید و برگ قصب تیغ در سرکه سوده ضماد کردن نفع کند و یا آب تخت سرد بران ریزند که فی الحال تسکین بخشد و هر صبح جلاب با زعناب
ده عدد عنب الثعلب تخم کاسنی هر واحد سه درم شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا امروزه بنوماش بشیرهٔ بادام دهند و اگر بادی تپ التهاب باشد غذا انار شیرین تخم کاسنی
و جلاب و یا آب انار میخوش و تخم آن سه اوقیه با شکر سفید ده درم بدهند و بر موضع درد صندل سفید و سرخ و گلاب و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو طلا کنند
و بر مفصل آب کشنیز تر و آب حی العالم و پوست خربزه و پوست خشخاش و پوست خیار ضماد کنند و یا اسپغول را با سرکه خوب باهم زنند و بر موضع ضماد نمایند و بعد ظهور نضج
در قاروره تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم عنب الثعلب بنفشه خشک یا نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی خطمی هر واحد سه درم سورنجان سفید دو درم
هلیله زرد و سیاه هر واحد هفت درم گل سرخ پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و دران خیارشنبر پانزده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده
بنوشند و تا آخر روز صبر کنند بعده بزورده بنوماش و شیرهٔ بادام غذا سازند و اگر درد سخت باشد چندانکه مریض متحمل آن نباشد تسکین عضو با ضمادهٔ مخدره مثل این ضماد کنند
بیخ لفاح تخم خشخاش سیاه هر واحد دو درم افیون یکدرم زعفران نیم درم اسپغول سه درم همه را باریک سائیده با آب برگ کاهو یا آب برگ حی العالم ضماد سازند مجربست

[منع استعمال سکنجبین بسیار ازین]

[بیان ادویهٔ بعد از مسهل]

[تکمیل ... مسهل]

که اولا فصد کنند بطریق مسطور و برادهات طلا نمایند مثل خرفه و مهلول در گلاب سرد کرده و یا اقاقیا و غیره ادویه که در قول ابن الیاس گذشت هر چه ازان حاضر شود یا مجموع مساوی بگلاب و آب کاسنی و اندک سرکه ضماد نمایند و یا بزرقطونا مضروب بماست و سرکه یا آب خرفه یا حی العالم و هر صباح شربت دینار یا عناب یا شربت انار و سکنجبین بانی بنوشانند و از انچه صاحب این علت را نفع می کند آب عنب الثعلب و آب کاسنی ست و غذا مزورات مطبوخ بشیر خشخاش و بماش که آب انار میخوش و تمر هندی ترش تر کرده باشند یا زیرباج و دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر بدهند و تلیین طبیعت بحقنه و بلین مثل بنفشه و عناب و سپستان و سنا و ترنجبین کنند و چون آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ بعد مراعات ایام بحران نمایند پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده درم سنای مکی پنج درم سورنجان سفید مثقال تخم کاسنی دو درم ریوند چینی یکدرم گلقند نیم ادی پانزده درم فلوس خیار شنبه ده درم ترنجبین پانزده درم بدستور مقرر مرتب ساخته هر گاه بنوشند و گفته اند مزاوار است که در اضمده همه اوجاع مفاصل حاره بارده و در مسهلات آن نیز سورنجان داخل کنند بسبب خصوصیت آن باین مرض و تسکین آن وجع را و تقویت مفاصل و تنقیه آنها از مواد و تنگ کردن مجاری و مسالک آنها تا مواد بسوی آنها بار دیگر نریزد و هنگام انتها باضمده که دران تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی و آرد جو ضماد سازند و بعد ازان بدانچه قوی التحلیل باشد مثل بابونه و اکلیل و شبت و زروده و بیضه و پیه بط و پیه ماکیان و پیه بط و مخ و مغز نان و زعفران که آن کثیر التحلیل ست ضماد کنند و اگر حاجت تا بچیزی افتد که ازان قوی تر در تحلیل باشد باین اضمده منقل و پیه و مر و اشق و روغنهای لطیفه محلله نمایند و حذر کنند از آنکه در تحلیل و رم اسراف نمایند تا ماده متحجر نگردد و بالجمله گاه تلیین اختیار نمایند و گاهی تحلیل پس دارند تا افراد با ستقصا اگر دو شیعه گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس حادث از دم باشد فصد باسلیق کنند و بعد ازان تبرید مزاج باشامیدن ماء الشعیر نمایند اگر جسم لاغر باشد و روغن بادام بدان معتاد سازند و اگر لاغر نبود جلاب بیفزایند و آب انار نوشانند و تعدیل طبع بآلو بخارا و جلاب و تمر هندی و شربت نیلوفر و آب عناب و سکنجبین کنند و آب کاسنی بشکر و لعاب اسپغول بجلاب بنوشانند و غذا مزوره زیرباج یا آب انار سازند و از اغذیه حاره حذر کنند و تبرید موضع بصندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب و آب کاهو و بهراده کدو و آب خیار و اندک سرکه و کافور نمایند و در ابتدای مرض بر عضو آب سرد بریزند و از حمام منع کنند و هر گاه مر بایستد مبردات کم کنند و بر موضع آب یاسمین بریزند و جمله قول در تدبیر این آنست که ماده اگر در سیلان باشد علاجش بچیزی که ردع کند باید کرد و اگر منعقد گردد علاج آن باشیای محلل نمایند خضر گوید که در دموی فصد از جانب مخالف گیرند و افضل آنست که دو سه روز در فصد تاخیر نمایند تا ماده اندک نضج یابد و تلیین طبیعت بمثل شربت بنفشه و شکر و آلو بخارا و تمر هندی و آب عناب و انار و فقاح و حقنهای لینه کنند و اشربه که در تپ دموی بیاید استعمال نمایند و از اغذیه در ایام ابتدا ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر و روغن بادام یا سویق بشکر دهند و هر گاه اشتها برانگیزد اسفاناخ یا بقله یمانی یا خرفه یا ملوخیا یا مزوره رشتا یا کدو و عدس و آنچه از مزوره و سماق و ریباس و انار ترش سازند و قرابض را با او سرکه تربیت بخورانند و از لحوم بالکلیه اجتناب کنند و بادویه رادعه که دران قبض باشد مثل صندل و تخم گل سرخ و گلاب و آبهای بارده که مراتب سابق مذکور شد و طلای نیرو و فوفل با میثا و اقاقیا و خولان و مانند آن باندک سرکه ضماد سازند و اگر شدت درد مضطر شوند اضمده مخدره مثل افیون و بیخ بیروج و بزر بنج و غیره بآب کاهو ضماد کنند و این هنگام ابتدای مرض و تزاید آن بعمل آرند و اما وقت انتها واجب ست که باضمده که دران اندک تحلیل باشد مثل بنفشه و خطمی ضماد نمایند بعده بدانچه در تحلیل قوی تر ازان باشد مثل اکلیل الملک و بابونه ضماد کنند انطاکی گوید که در مفاصل حار اول فصد پس تنقیه بحسب ماده کنند بعد ازان طلا اولا برادع مثل آب کشنیز و حی العالم و العبه نمایند بعده بمحللات مثل آرد جو و باقلا و بعد انحطاط بمثل بابونه و اکلیل الملک بنا بر قوت تحلیل آن نمایند و اگر در نیجا ضربان مانع خواب باشد بدایت تسکین آن واجب بود مثل طلای استخوان سوخته و عصاره لفاح و افیون و زعفران و بیخ و از واجبات ست که دوائی درین علت از سورنجان خالی نگذارند که بر اختصاص او بدان و تضییق آن مجاری را و منع آن ماده نازل را بار دیگر اجماع واقع شده و آنچه در حار بالطبع نافع ست بزرقطونا بسرکه و روغن گل و خطمی و آرد جو و گل سرخ و مورد و کدو و کاهو و خشخاش ست مطلقا میر محمد حسین میگوید که اول فصد باسلیق ابطی کنند خاصه آنجا که درد در اسافل بدن باشد و اگر در اعالی بود فصد قیفال مناسب ست و تدبیر یکه در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و چون وجع اشتداد کند و هیچ یک ازان تدابیر تسکین نپذیرد از استعمال ادویه مخدره چاره نباشد و ضماد بمغز استخوان ساق گاو و گل سرخ و افیون و زعفران نیز مخدر و مسکن وجع ست و چون در تسکین یا بد مخدرات را بر دارند و بمرزنجوش و گل خطمی و ... و آرد جو و سورنجان مساوی با زرده تخم مرغ و روغن گل ضماد سازند و این مسهل در اوجاع مفاصل حار مستعمل ست پوست هلیله زرد ده درم گل بنفشه تخم کاسنی تخم ...

سنای مکی افسنتین هر کدام پنج درم تمر هندی بیست درم آلو بخارا دو اوقیه همه را در چهار صد درم آب بجوشانند تا ربع آید صاف نموده بنوشند و شربت ورد مکرر
و شربت سفرجل با سقمونیا سودمند است این جمله فایده تمام دارد اسپغول سه اوقیه در یک رطل آب بجوشانند تا آتش ملایم پس پارچه بفشارند تا لعاب آن بالکل [illegible] آید پس
آنگاه سه اوقیه موم سفید و نشاسته اوقیه روغن زیت آمیخته ضماد نمایند شریف خان در شرح اسباب می نویسند که بعض اطبا گفته اند که اگر درد در تمام
مفاصل باشد فصد هفت اندام کنند و اگر مختص باسافل باشد باسلیق کشایند و چون مختص باعالی بدن بود رگ سر زنند و گاهی احتیاج بتکرار فصد میشود [illegible]
باشد که فصد فی الحال صحت بخشد چنانچه حکیم عابد سرهندی نوشته که این مرض بمولانا احمد عارض شده دست و پای او بیکار و انگشتها کج گردیده بر [illegible]
و از زندگی یاس شده بود پس فصد سه روز با سلیق یکبار گرفتم بعد از ان شربت نیلوفر حسب نوشانیدم و دیگر از مرض اثری باقی نماند و بعض اطبای [illegible] علاج
بعضی مرضی بهمین تدبیر بقیاس عمل من کردند و بیمار را هلاک ساختند چه هر قیاس صحیح نمی باشد [illegible] بعد فصد مطبوخ مناسب نضج ماده کنند و هرگاه در بول
نضج ظاهر گردد حبوب موصوفه برای این علت دهند و این حب [illegible] هلیله [illegible] سورنجان بیست درم فانیذ چهار درم [illegible]
مقل پانزده درم با آب کرنب سرشته حبها سازند شربت از ان از یک درم تا سه درم و باید که [illegible] مفاصل [illegible]
یا نقوع دهند و بعد تنقیه طلای نرم ضماد کنند صفت آن صندل سرخ گل ارمنی فوفل اقاقیا حضض [illegible] مردارسنگ فیدلب مساوی ساییده در آب [illegible]
یا آب کشنیز یا عنب الثعلب تا تر شوند [illegible] و واجب است که در درد اهتمام [illegible] ترطیب کنند و در صفراوی مبالغه کردن در آن [illegible]
باک ندارد و چون خون صفراوی باشد اوقیه سکنجبین [illegible] و گویند که چون درد [illegible] شود و اول مطبوخی که در قول [illegible] گذشت بدهند و چون سه روز
بگذرد و نضج زیاده ظاهر گردد در ان سنا هفت درم مغز خیار شنبر ده درم افزایند و روز چهارم بنوشانند چون درین معالجه مدت [illegible] نوعی [illegible] است دستور [illegible]
ذکر میکنم تا در ذکر این هر دو علاج ناظر را بصیرت حاصل شود چنانچه آن مرحوم در درد موی و مرکبات ان و از ماده غیر آن حسب عادت [illegible] غالب [illegible]
این مطبوخ یا نقوع در آب سرد [illegible] استعمال [illegible] آن عنب الثعلب عناب سپستان اصل السوس [illegible] گل نیلوفر گل [illegible] گاوزبان [illegible]
خبازی شاهتره [illegible] سودا [illegible] بسفایج افزوده میشود و در ان گلقند یا ترنجبین چهار توله حل کنند و گاهی کاسنی [illegible] افزایند و وزن ادویه هر یک
دو درم یا سه درم کنند و بعد دو سه روز [illegible] هلیله یا هر دو مغز خیار شنبر هفت توله روغن بادام دو درم افزایند و گاهی [illegible] هر یک [illegible] توله و گاهی [illegible]
نیز [illegible] درم یا مثقال زیاده میکنند و این مسهل را دو یا سه مرتبه استعمال نمایند و گاهی میان [illegible] استعمال میکنند بعده تنقیه می نمایند و گاهی [illegible]
[illegible] میان [illegible] استعمال کرده میشود و در ایام راحت [illegible] و لعاب [illegible] سورنجان [illegible]
استعمال میکنند و گاهی معجون سورنجان و غیره از مرکبات بکار می برند صفت [illegible] نوشته که فصد باسلیق نمایند [illegible] قول [illegible]
از فصد مانعی باشد باید که فروتر از جای درد حجامت با شرط نمایند و در غلبه درد بر ان موضع [illegible] نهاده [illegible] و اگر [illegible] باقی ماند [illegible]
همان [illegible] زلو اندازند و آب عرق کاسنی و مکوه هر یک یکنیم اوقیه با نیم اوقیه شربت عناب [illegible] و این طلای [illegible] صفت آن [illegible]
و هندی تخم خطمی مورد و آرد جو سورنجان و گل ارمنی هر یک چهار درم کوفته بیخته در آب برگ مکوه سبز و کشنیز [illegible] وقت حاجت با آب کشنیز سبز [illegible] العالم
و پوست تربز و خیار و بادرنگ هر واحد یک درم و صندل [illegible] درم و گلاب دو درم استعمال نمایند [illegible]
وجع مفاصل را نافع صفت آن صندل سرخ گل قیمولیا هر یک پنج درم صندل سفید عصاره ماميثا هر یک [illegible] فوفل اقاقیا حضض [illegible] هندی
هر یک دو درم مردارسنگ سفیدآب [illegible] هر واحد یک درم کوفته بیخته با آب کاسنی سرشته [illegible] وقت حاجت با آب کشنیز سبز [illegible]
کدو و تربز و خیار بادرنگ هر یک دو درم برگ کاهو برگ کاسنی برگ گلاب [illegible] هر یک سه درم [illegible]
[illegible] و این ضماد نیز همین اثر دارد صندل سفید و گلاب [illegible] اسپغول [illegible] کشنیز سبز [illegible] کاسنی [illegible]
و شیاف [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

برگ تر شربت خیار حل کرده قی کنانند و بعد از آن دوای سابق نوشانند و یا آب عصور انار پنج اوقیه با ترنجبین یک اوقیه و تا یک هفته برین تدبیر ثابت مانند و در روز هشتم درم و نات کوفته مغز خیارشنبر هفت توله ترنجبین شش توله شربت آلو سه مثل چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده تا یین طبخ نمایند و در روز نهم شیره خیارین مغز کدو شیرین مغز تخم کدو به هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در گلاب پاؤ سیر برآورده شربت انار ولایتی شربت عناب واحد یکنیم توله اسپغول پنج ماشه کف زده بنوشانند و همین نسخه تا پانزده روز بگذرانند و در روز شانزدهم این مطبوخ منقول از حاوی کبیر بدهند و نسخه این همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عناب نیم اوقیه و گاوزبان ده درم و شربت آلو مسهل ده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده و در روز هفتم تبرید سابق دهند مع اضافه شربت بزوری بارد چهار توله و همین سان دو مسهل دیگر داده جهت تعدیل کشنیز خشک دو ماشه سونجان شیرین یکنیم ماشه گل سرخ یک ماشه در شربت بزوری بارد دو توله آمیخته بلیسانند و گلاب هفت توله بنوشانند و پوشیده نماند که پیش از فصد استعمال اطلیه بارده نسخه منع خصوصاً که ماده قوی باشد

علاج اوجاع مفاصل صفراوی

مانند علاج اوجاع مفاصل دموی نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید کرد و بادویه بارده که در آن قبض نباشد مانند جرادهٔ کدو و کاهو و کافور یا بسرکه و آب کشنیز سبز ضماد کنند و درینجا احتیاج ادویه محلله نمی باشد و این ضماد برای اورام حارهٔ مفاصل از مجربات ست اسپغول کوکنار هموزن کوفته بیخته در آب بیخ نار یا مهر انشو و روغن گل الله قدر حاجت آمیخته ضماد نمایند و اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسپغول را نا کوفته داخل نمایند و ضماد اسپغول با سرکه آمیخته نیز مفید بود و آب کدو و آب خیار و آب حی العالم و آب کاهو و مانند آن ضماد آید و نطول آبکار برند و هنگام غلبه درد و خوف غشی ادویه مخدره بقدر تسکین درد ضماد کردن و ادویه مسکنه اوجاع خوردن لازم دانند و چون وجع مفاصل از صفرای صرف کمتر حادث میشود و از دم صفراوی اکثر می افتد درینجا نیز ابتدا بفصد لازم ست و بعد ظهور نضج تنقیه صفرا بمسهل آن یا مطبوخ هلیله کنند و اگر طبع نرم باشد بمنضجات اقتصار ورزند و باده را تحریک ندهند و بعد اسهال حرارت بارد چون کاسنی و خیارین و مانند آن با شربت بزوری بارد یا با ترنجبین بدهند و آنجا که مادهٔ مرض صفرا صرف باشد قی کردن نفع تمام دارد و بفصد حاجت نباشد و از ادویه مسکن وجع عدس مقشر و استخوان سوخته و سورنجان و خشخاش سفید و بلادر تر کرده و تخم کاهو و کشنیز خشک ست تنها یا مرکب بحسب حال مریض بخورانند و عند استعمال سورنجان مراعات مفاصل بتدهین آن باید کرد و در تسخین آب سرد ببیا به مفاصل و ضماد اسپغول در آب گرم لت کرده روغن گل آمیخته تسکین درد میکند و همچنین سورنجان سفید و نبات ساده سه درم با آب سرد خوردن مسکن درد شدید ست و کذا استخوان سوخته سورنجان هر واحد یک درم عدس مقشر دو درم باریک سوده هر روز یک درم بگلقند یا شربت بزوری تناول نمودن درد را بنشاند و اگر کشنیز خشک دو درم یا همچنین آن شکر بخورند درد را بنشاند و شکم قبض نماید و اگر تخم خشخاش سفید دو درم با هموزن شکر بدهند درد را ساکن کند و قبض رفع نماید و این برای تحذیر هنگام درد شدید توان داد تخم کاهو بزرالبنج سفید هر یک پنج ماشه شیطرج افیون هر یک یک ماشه مثل چلغوزه حبها ساخته یکی از آن با بهیدانه و اگر کوکنار بقدر حاجت در آب تر کرده مالیده صاف نموده وقت شب بنوشند آنقدر که کیفیت کند درد وجع مفاصل و عرق النسا شدید که هیچ دوا سود ندهد تسکین دهد و نماید تریاقی ادویه مفرده و مرکبه در علاج اوجاع مفاصل دموی مسطور شد حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید که در علاج مفاصل حار واجب ست که معالجه بچیزهای سرد و مرطب از بقول کمال اغذیه و گواکه و لعاوقات و نطولات و قیر و طلیات کنند و ریاضت باعتدال نمایند و استحمام آب شیرین سازند بعد از آنکه بر اطراف آب سرد در خانه اول حمام ریخته باشند و آبزن نیم گرم استعمال کنند بعده در آب سرد و فعةً در آیند و بر پای آب سرد بریزند و باید که اسهال او را بچیزی نمایند که در آن گرمی بسیار نباشد مثل شربت ورد و سفرجلی مسهل و این دوا جید ست و دران ادرار و تسکین وجع ست بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و مغاث و سورنجان سفید هر واحد یک جزو افیون ثلث جزو همه را سوده آمیخته هر بار بشکر چهار درم بخورند که حاضر النفع ست اطلیه بدانکه اطلیه مبرد قابض مثل صندل گاهی الم پیدا کند بلکه احتیاج بمفتح و ملین بود و داندا مبردات بسبب تحدید آن بود آنچه مرخی باشد مثل بنفشج و روغن گل قیروطی استعمال نمایند و گاهی بر موضع خرقه مبلول بسرکه می نهند و از مجربات آب برگ نی تازه ست که چون بدان طلا کنند در ساعت درد ساکن گردد و آیضاً بلوط را باریک سائیده خوب بجوشانند و ساعتی طویل بدان نطول سازند و اگر تحمل مبردات باشد بتکثیف و تحدید بیفکنند مثل آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب حی العالم و آب بقلة الحمقا و خیار و کدو و مانند آن بعد از آن نارنج و ترنجبین بضمیمه بنفشه و امثال آن و بیخ خربزه که آن تبرید و تلیین هر دو کند و آرد جو با اسپغول در تبرید قوی ست و آیضاً صندل با میثا و مانند آن و هر گاه درد ساکن شود باید که بر دارند و دور کنند و آنچه در آخر بقایای اوجاع مفاصل و نقرس حار نافع بود نسبت

که بگیرند صبر و زعفران و مر مساوی و با آب کرنب یا آب کاسنی بحسب مقدار حرارت طلا کنند و ایضاً قیروطی بروغن بابونه و ایضاً همیلون در روغن بابونه کنند

و ضمادات حار مضر ایشان است و اما بارد گاهی نفع کند در وجع و تقویت و تسکین وجع نماید **مسهلات** بگیرند هلیله زرد ده درم و سورنجان و بزوریدات

هر یک سه درم تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم بشکنند و مقوم بسرشند شربت هر روز دو درم و ایضاً سورنجان ده درم سقمونیا یک درم و یکی زنگ کبابه سه درم شکر طبرزد

شربتی سه درم و ایضاً سقمونیای محرق مطبوخ در مثل آب سیب ترش یا سیب تا آنکه بقوام آید و چون منعقد شود شربت کنند آنچه اندران باشد بگیرند و بکذارند تا خشک شود و بگیرند از ان ده درم و از شکر طبرزد بیست درم و از کبابه سه درم سائیده دو درم و همه را در جلاب آب خته حبها سازند و سایه خشک کنند شربت از ان هر روز

دو سه حب هر وقت و اگر در انجا ترکیب ماده باشد ایارج فیقرا استعمال کنند و شربت در این ترکیب ایشان را نافع است بگیرند عصاره گل سرخ دو رطل عسل چهار رطل

سقمونیای مشوی او قیه و بپزند تا بقوام آید شربتی اندک و قلنجا تا سه قلنجا است ایضاً تمرهندی با خیارشنبر در آب کاسنی و بادیان بخیسانند و اگر تپ نباشد مطبوخ

از هلیله و شاهتره و آلو و تمرهندی و سنا بدهند و ایضاً بزوریان و سورنجان **اغذیه** بارده غلیظه مثل هریسه که ساخته باشد

مثل حماضیه و بطون تحم خسه و سکباج لحم البقر با اغذیه مجففه مثل کرسنه انتقاع باید و واجب نیست که سنگی بسیار کنند و از فواکه بامرود و حامضه و آلو و سیب و انار و شفتالو

ایشان را رخصت داده اند و لیکن من مثل شفتالو و مشمش و انچه در خون باید بسیار پیدا کند بکروه میدارم **صحیح** گویا اگر وجع مفاصل از صفرا باشد باید که

مریض را ولابقی نماید عقب امتلا از طعام و شراب که از شان او تنقیه صفرا باشد مثل خربزه و سرمق و ماء الشعیر و سکنجبین کرده و سکنجبین آب گرم دهند و ذلال انگشت

و انگشت بروغن کنجد آلوده در حلق و در قی چندان مبالغه نماید که در معده چیزی از طعام باقی نماند و بعد آن اخلاط صرف بغیر آمیزش چیزی از غذا خارج شوند

و این در اول و سوم استعمال کنند و بعد از ان مطبوخی که در ان هلیله زرد و گل سرخ و عناب و سپستان و مویز و تمرهندی و بنفشه و شاهتره و تخم کشوث و کاسنی

و فلوس خیارشنبر انداخته باشند که سقمونیا می مشوی و سورنجان و صبر هر واحد بقدر حاجت و مانند آن استعمال کنند و یا شربت ورد و سکنجبین یا دو آب برف

که در نقوع مذکور شد طلا نمایند و تغذیه علیل با اغذیه ملطفه مثل مزورات معمول بکدو و ماش و اسفاناخ و قطف و بقله یمانی سازند و اگر در انجا تپ باشد باید که

و تلطیف نوعی که در تپ صفراوی و امراض حاده مسطور است بکوشند و مثل ماء الشعیر و آب انار و ماء الخیار و آب هندوانه و مغز تخم خیارین و لعاب بزرقطونا و شیره تخم خرفه بدهند

تا آنکه حرارت تسکین یابد و بعد از ان آب شاهتره و آب کاسنی و آب کاکنج و آب عنب الثعلب با مغز فلوس باید داد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند با آبهای مذکور آب

بادیان بیفزایند و چون بیست روز بگذرد و حرارت زائل شود در آب بقول مذکوره مغز فلوس گیرند و ایارج فیقرا اضافه نمایند و چون کیا تمام شود و بعد چیزی جز باقی باشد

مطبوخی که مذکور شد و ایضاً این حب دهند **صفت** آن صبر و هلیله زرد هر واحد یک نیم درم شحم حنظل چهار دانگ سقمونیا یک نیم دانگ زعفران یک دانگ سورنجان

هر واحد یک درم کوفته بیخته حبها سازند شربتی یک نیم درم و اگر معده ضعیف باشد جوارش سفرجلی ساده مسهل بدهند **صفت** آن بگیرند سفرجل بلخی یا اصفهانی

و تخم بیرون کرده و تخم آن دور کنند و در ان یک وقیه سقمونیای انطاکی بپرورده و قطع جدا کرده آنرا بپوشند و بگلان مشبک بطا زند و با لیف خمیر آرد بپیچند و تنور معتدل الحرارة

بریان نمایند تا خوب پخته شود و خمیر از وی دور کرده و هاون سنگین با یک سا بخته با عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی برداشته وقت حاجت دو یا سه ملعقه بمقدار یک مثقال

آن سقمونیا از دانگی تا دو دانگ باشد بقدر قوت مریض بدهند و همین تدبیر استعمال نمایند تا آنکه علیل بتمامه صحت یابد امراض حاده از چهل روز تجاوز نکند **ابن الیاس**

مینویسد که اگر وجع مفاصل از صفراوی باشد تنقیه بدن از صفرا البقی از اشیای منقی صفرا مثل تخم خربزه و برگ سفرجل و سکنجبین و آب گرم نماید بعد از ان تلیین

طبیعت با این مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم عناب سپستان آلو بخارا هر واحد بیست عدد بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر واحد پنج درم هلیله زرد پوست هر تمرهندی ده درم

تخم کشوث سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید مغز خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم حل نموده بنوشند یا یک سیب بنفشه یا مطبوخ فواکه یا مطبوخ

هلیله تنقیه کنند و بعد از ان هیجان جلاب تخم کاسنی و بنفشه هر واحد سه درم عناب ده عدد با شکر سفید ده درم بدهند و یا بگیرند تمرهندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا آب

انار بلیشه تخم آن افشرده هر واحد سه اوقیه شکر سفید ده درم ترنجبین مثل آن بدهند و غذا مزوره کدو و ماش و شیره بادام و اسفاناخ سازند و ضمیده با ضماد ها مثل این

ضماد کنند اسپغول آرد جو زرده بیضه در روغن گل مسادی و شراب تحرب آبحیته ضماد نمایند ضماد دیگر نافع این مرض بنفشه لعاب خطمی هر واحد هفت درم باقی اجزا

همانست که در علاج مفاصل دموی در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا اصل السوس و تخم خس و برگ سوسن بست و زعفران زردهٔ بیضه بنفشه عدس و روغن گل
نیز در آن ... و اوّل آنست که در استعمال اضمدهٔ مبرده اسراف نکنند و اما عند اشتداد وجع و قوت مرض بعض تدبیر به استعمال مخدرات باک نیست زیرا که ضرر وجع بیشتر
از ضرر مبرد مخدر است و چون درد بهیج باشد با صندل ... مثل ... قطونای مضروب بسرکه و جو ... که در آب خیار و آب حی العالم ضماد کنند یا بقدر درم فلونیای
رومی یا برشعثا بخورانند و تضمید موضع با استخوان کهنه سوخته و سورنجان و عدس و تخم خشخاش و برگ آن و تخم کاهو و بیخ آن نمایند و هرگاه درد بالکل ساکن نشود و
حرارت زائل گردد این ضماد استعمال کنند آرد جو آرد باقلا خطمی بنفشه خشک شبت اکلیل الملک صندل سفید هر واحد ده درم همه را کوفته بیخته ضماد کنند و اگر بعد
زوال درد حرارت ... باقی ماند شبت و اکلیل و بابونه و خطمی ضماد نمایند و بعض اطبا در ابتدای این علت نوشیدن شربت درد و دیگر ... درم با سکنجبین
ساده بیست درم ... دو من نافع دانسته اند لیکن احدی را ندیدم که ازین ... شفا یافته باشد بلکه شکایت یافتی ... مرض میکنند پس اگر از تدبیر قوی ...
حرارت مزاج ... نباشد آب ... شیرهٔ تخم خرفه و خیارین و سکنجبین بگلاب ... و لیکن این مرض از صفرای صرف کمتر حادث میشود ...
گوید که اگر از صفرای صرف نباشد فصد کنند و تنقیهٔ صفرا بمقیئات آن نمایند و هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا شربت ... یا سکنجبین ... شوند و غذا مثل ماء الشعیر
یا ... شیرهٔ خشخاش ... تمر هندی ترش کرده با آب غوره یا اسفاناخ یا کدو یا خیار و بعد نضج تلیین طبیعت بجهتهای لینه مثل ترنجبین و بنفشه و عناب و سپستان
... کوفته نمایند بعده تنقیه بمطبوخات یا نقوعات که در آن سنای مکی و هلیله زرد و عناب و سپستان و تمر هندی و شاهتره و کاسنی و آلو و شیر خشت و ترنجبین
باشد و یا آب انار ... و شیر خشت کنند و ادویهٔ مسکن ... مثل عدس و استخوان سوخته و سورنجان مساوی سوده سفوف سازند و سه درم بخورانند و این طلا
... مسکن الم است ... زردهٔ بیضه با اندک تخم شوکران و افیون و بابونه ... زعفران طلا کنند باقی همانست که در قول ابن الیاس گذشت
ابن ... گوید که علاج مفاصل و نقرس حادث از مرهٔ صفرا اسهال در ابتدای وجع بمطبوخ یا شربت ورد ... سکنجبین ... کنند و تبرید مزاج بشرب ماء الشعیر
و آب انار و شیرهٔ تخم خیار و شیرهٔ خرفه و لعاب اسپغول نمایند و از فصد ... کنند و فصد ... طبیب ... باید که ... طلا ... بآب ... شیاف ... مامیثا و فوفل و صندل سفید
و کافور و گل ارمنی و گلاب آب حی العالم کنند و اگر درد قوی باشد ادویهٔ افیون یا ... اضافه نمایند و یا ... سرکه آلوده نهند و غذا مزوره ماش و اسفاناخ یا کدو دهند
و کاهو بخورانند و اگر تب باشد از غذا منع کنند و بتدبیر ... امراض حاده ... و چون از دو هفته بگذرد ... کم کنند زیرا که علاج در آخر مرض مخالف اوائل آن
میباشد قرشی ... که مفاصل صفراوی چون اکثر از دم صفراوی میباشد لهذا واجبست که در علاج آن نیز ابتدا بالفصد کنند پس استعمال مطبوخ فواکه ...
... سورنجان و بوزیدان نمایند و از اطلیه در ابتدا بر مثل آب عنب الثعلب و آب کشنیز اقتصار کنند و در استعمال رادعات بارده افراط نکنند که گاهی کثرت آن مهلکت
انجامد و چون مرض از چهارده روز تجاوز کند و حدت ساکن گردد تحلیل اعضا بطبیخ خطمی و سبوس گندم و بابونه و روغن بنفشه سازند و اغذیه و اشربه آنچه در دموی گذشت
و هر چه در تب صفراوی بباید باید داد و صبح و شب شربت آلو و بنفشه بلعاب بهدانه یا لعاب اسپغول ... پوست ... از مقیئات ... درم ... سکنجبین استعمال کنند و آنرا
... تخم خربزه و خیارین در آنکه پرسیاوشان و فوه الصبغ جوشانیده باشد شیره برآورده سکنجبین یا شربت نیلوفر داخل کرده بدهند ... شرح اسباب نوشته که تقدیم تنقیه
... نمایند که بقول قرشی ایشان ... نافع از اسهال ... زیرا که قلع ماده بغیر تحریک ... کنند و در آن شرط نضج هم نیست و اطلیه رادعه درینجا خوب نیست بسبب قبض
و حبس مانع از تحلل و آنچه قرشی گفته که تقویت عضو به رادع کنند تا ماده را قبول نکند مخصوص آنست که اگر ماده قلیل باشد و این ضماد جالینوس ... ضماد ... صندل سفید
شیاف مامیثا زعفران هر واحد یک درم ... چهار درم در آب عنب الثعلب آب کاسنی سبز سائیده استعمال کنند و بگیرند مسکن وجع سفید ... زردی شیر گاو سوده
طلا کنند و بگیرند ... کاهو در آب عنب الثعلب سبز سائیده طلا سازند و کذا ... آب کاسنی و کذا عدس مقشر در گلاب و آب کشنیز تر سوده نافع و هر واحد ازین ...
... استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تجدید آن کنند و در زمستان گرم و هرگاه سرد شود تبدیل آن نمایند و بگیرند که در آخر مرض مستعمل است برگ کرنب ... کرده با ...
بسایند و زردهٔ بیضه و اندکی سرکه و آرد جو و روغن گل اضافه کرده بر مفاصل نهند و از حمام اجتناب کنند الا بضرورت ضعف و در ابتدا ... باید که ...
اقتصار ... زند و قریب ... نگردد ... قتباس ... کاه ... مثل دموی فصد کنند ... باشد ... بالای آن ...

بتقدیمات صفراوی فرمایند و ضماد سنبل که در تالاب بهار بر سر آب میباشد و برگ اسوار و کافور و همچنین برگ گلاب و کاسنی و کاهو با لعاب اسپغول و سرکه و کافور نمایند و نقوع آلو دهند و یا آب انار مع مصطکی و تمر آن دو نیم اوقیه یا شربت آلو یک اوقیه و یا ماء القرع و یا ماء الخیار و یا آب هندوانه و شربت انار چهار تولہ غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و قطعات یا برنج و روز هشتم جهت تلیین خیارشنبر شش تولہ ترنجبین پنج تولہ گلقند چهار تولہ تمر هندی شش تولہ در آبهای مذکور مالیده روغن بادام داخل کرده بدهند و روز نهم شیره تخم کاسنی و مغز تخم تربز و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بیدمشک و شاهتره هر یک شش تولہ برآورده شربت بنفشه سه تولہ حل کرده [illegible] هفت ماشه خورده بنوشانند و وقت دو پاس [illegible] خورانند و همین [illegible] تا روز پانزدهم دوا و غذا دهند تا مسهل تمام شوند و تپ [illegible] گردد و روز شانزدهم مطبوخ هلیله زرد با اضافه سورنجان [illegible] ده درم و شربت ده درم [illegible] بدهند و روز [illegible] سورنجان دو ماشه در گلقند یک تولہ آمیخته بلیسانند و شیره کشنیز و کاسنی و خیارین هر یک هفت ماشه لعاب بیشه خطمی چهار ماشه در گلاب نیم پاو و عرق شاهتره چهار تولہ عرق بیدمشک سه تولہ برآورده شربت بزوری بارد و نیلوفر هر یک دو تولہ تخم ریحان [illegible] ماشه [illegible] وقت شب [illegible] سورنجان سه درم گل سرخ پنج درم سنا چهار درم [illegible] هر یک سه درم [illegible] سه درم [illegible] پنج [illegible] مسهل دهند تا [illegible] اگر درد باقی ماند وقت شب [illegible] پوست هلیله زرد و سنای مکی گل سرخ تربد [illegible] سورنجان هر یک پنج درم صبر [illegible] سقمونیای بریان چهار درم ایارج فیقرا ده درم کوفته بیخته بمغز تمر هندی [illegible] شیره قرطم سه تولہ و مغز بادام شیرین پانزده عدد خیارشنبر بیست درم [illegible] سنا پانزده درم روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و فردای آن [illegible] بدین نوع [illegible] در شربت سیب یک تولہ آمیخته بلیسانند و بالای آن شیره تخم خربزه و قرطم هر یک هفت ماشه شربت بزوری معتدل سه تولہ تخم ریحان هفت ماشه [illegible] هر شب [illegible] خورانند و صبح شیره قرطم و غیره [illegible] چهار پنج مرتبه [illegible] تنقیه کامل حاصل شود و درد رفع گردد اگر اندکی درد باقی ماند [illegible] سورنجان یک ماشه [illegible] کاسنی هر یک سه حبه مروارید بعرق کیوڑه سوده [illegible] زعفران یک حبه در شربت بزوری بارد دو تولہ آمیخته بلیسانند و شیره تخم خرفه و خیارین و کشنیز هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوڑه و عرق بیدمشک هر یک شش تولہ شربت سیب سه تولہ تخم [illegible] پاشیده دیگر قوی تر سورنجان یک نیم ماشه [illegible] کشنیز [illegible] صندل [illegible] هر یک سه حبه مروارید و زمرد مسحوق هر یک چهار سرخ زعفران یک حبه در شربت [illegible] دو تولہ بلیسانند و شیره تخم کاسنی تخم خربزه و بادیان هر یک پنج ماشه در گلاب و کیوڑه هر یک شش تولہ شربت [illegible] سه تولہ بدهند و روغن گل با دوای [illegible] مالیدن انفع الاشیا است و همچنین سورنجان [illegible] جوارش عود ترش یا جوارش فواکه ترش [illegible] نه ماشه خوردن [illegible] بدرقه [illegible] گلاب شش تولہ نمایند

علاج اوجاع مفاصل بلغمی

در ابتدا [illegible] عسل آمیخته قی کنانند بعده نضج ماده منضج بلغم نمایند و یا از اصل السوس تخم کاسنی [illegible] تخم خربزه تخم خطمی سورنجان بوزیدان جوشانیده گلقند داخل کرده منضج دهند و انیسون بادرنجبویه پرسیاوشان [illegible] نیز [illegible] در منضج می فرمایند و بعد نضج از مسهل بلغم و حب سورنجان تنقیه نمایند [illegible] منضج مذکور سنا تربد ترنجبین [illegible] گلابی خیارشنبر افزوده مسهل دهند و در مسهلات این ادویه مخرج بلغم بخصوص مفاصل مثل تخم حنظل سورنجان بوزیدان تربد و ماهیزهرج و قنطوریون و حجر ارمنی و حب النیل داخل کنند تا اگر وجع مفاصل نزلی باشد [illegible] تحریک نزل [illegible] استعمال نمایند و اسطوخودوس گل بنفشه که منقی دماغ اند [illegible] داخل کنند و بعد تنقیه استعمال معجون سورنجان بنسخه یحیی بن خالد همراه مدرات و مالش روغن تا توره و روغن حنا و روغن [illegible] معمول است و معجون [illegible] و سفوف سورنجان نیز مفید [illegible] سورنجان [illegible] عنب الثعلب [illegible] در انتها محللات چون گل بنفشه و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و بعد [illegible] غیر آن ضماد کنند و [illegible] اکلیل الملک و بابونه [illegible] خطمی [illegible] و لعاب حلبه و بزرکتان و مانند آن هرچه جامع تلیین و تحلیل باشد ضماد کنند [illegible] گرم مثل روغن [illegible] و روغن بابونه آمیخته مالیدن نیز خیلی سود مند است

ذکر ادویه مفرده مفید وجع مفاصل [illegible] اوجاع مفاصل بلغمی [illegible] تخم [illegible] نیم درم بعسل [illegible] روغن تخم [illegible]

مخلوط بموم زرد و شرب و تضمید و تکمید با اسطوخودوس و تدهین بروغن تخم نارنج یا گل آن و اکل نارجیل و طلای روغن آن هر واحد مجرب من ست و اطبای دیگر نوشته
که شرب روغن بیدانجیر دو درم بماء العسل و اکل خردل مطبوخ بعد بادام و شرب برگ … دانه در شوربای خروس پیر پخته و کذا سورنجان عربی بسرکه و کذا فاقره و کذا اسارون
و کذا اسنان که انفع الادویه در اوجاع مفاصل است چه اخراج مواد از عمق اعضا میکند و کذا افاریقون سه تولہ ثلاث با سکنجبین و کذا شوربای خروس پخته با بسفایج …
و دار چینی یا اقرحلم و بسفایج پخته و کذا اکل ثوم و کذا سکنجبین عسلی و کذا حلتیت نیم درم سکبینج نیم درم صبح و وقت خواب تا پنج روز و کذا عصاره چقندر … عراقی …
غاریقون … خربان پخته و کذا افربیون ربع درم با سکبینج و مقل ازرق هر یک نیم درم و کذا طبیخ بیخ اذخر تا ایام کثیر و ضماد برگ بیدانجیر کوفته … و کذا …
… و کذا سندروس محلول بروغن کتان و کذا سرگین کبوتر و کذا پیاز نرگس تنها یا بعسل و کذا بیخ قصب فارسی کوفته بسرکه سرشته و کذا حب الصنوبر … منقی سوده
و کذا بیخ قثاء الحمار مطبوخ … و کذا … و مثل او سورنجان و کذا عصاره او بسرکه و کذا بیخ او بسرکه پخته و کذا تخم سداب مثل آن … با عسل و کذا حنظل سبز و کذا
عصاره حندقوقا و کذا روغن آن و کذا … بادیان … آب صبر تازه سرشته و کذا … و کذا آب برگ … و کذا … بسرکه
آمیخته و کذا عصاره سورنجان با نمک و کذا خطمی و پیه مرغابی و کذا … کوفته … آمیخته با شراب سرشته و کذا آرد حلبه با آب کرنب بسرکه سرشته و کذا مقل ازرق
و تخم … و کذا استخوان سوخته و اشق و کذا … باخطمی و سورنجان و آرد جو یا بسرکه و کذا زرده بیضه و روغن گل و تخم حنظل و روغن بادام تلخ و کذا
روغن … زرد و کذا … با نمک طعام یا با عسل و کذا ترمس سوده بسرکه سرشته و کذا شونیز و کذا عصاره قنطوریون دقیق و آرد ترمس و کذا اقاقیا و کذا آرد
و سداب و کذا … بروغن گل آمیخته و کذا نمک طعام و آرد گندم و عسل و **شرب و ضماد** زراوند مدحرج و کذا … و کذا … دو درم و کذا …
و کذا سداب تنها یا با شبت پخته و کذا … و کذا اشق یک مثقال و کذا شبت تنها یا مطبوخ … و کذا … تنها یا با عسل و کذا … کابلی که …
… مفاصل است و کذا … رومی و کذا پیه روباه و کذا … و کذا … و کذا … و کذا …
و فطول … کرنب و کذا آب کبریتی و کذا طبیخ کشوث و کذا طبیخ کمون **و جلوس** در طبیخ خرگوش زنده در آب گرم …
یا پای … دست و لبس … هر واحد نافع اوجاع مفاصل بارد است ذکر بعضی **تراکیب** از تصانیف متاخرین خوردن روغن بیدانجیر
سه چهار ماشه با مطبوخ مناسب یا با عرق بادیان بجهت وجع مفاصل بلغمی تجربه رسیده دیگر بادنجان را بریان کنند و … سوده … زرد چوب و نمک سوده
بران پاشیده … کنند و … بریان بروغن گاو نیز مجرب است دیگر ضماد … برگ بیدانجیر برای مفاصل و وجع رکبه مجرب است
دیگر خوردن ساگ … روغن پخته مجرب نوشته و کذا است لوبان یکماشه خوردن مجرب دیگر خوردن سنای مکی سه ماشه … مداومت جهت مفاصل
و ریاح بواسیر سود دارد و بعضی استعمال او با عسل مجرب نوشته اند دیگر که در تسکین اوجاع بارد قوی الاثر و معمول است لوبان با آب ساییده …
و با آتش تکمید کنند دیگر برای وجع مفاصل که حس و حرکت باطل شده باشد بسیار مفید است بول سیاه اول روز یک … در برگ تنبول بخورند روز دوم
دو … روز … ادامت نمایند دیگر سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یکماشه سنای مکی سه ماشه سوده بخورند با … شاهتره تخم کاسنی
بیخ بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بدهند دیگر سورنجان مصطکی هر یک ماشه سوده بگلقند دو توله سرشته با اسطوخودوس
چهار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده نبات یکنیم توله تودری چهار ماشه پاشیده بخورند دیگر برای درد پای … اسطوخودوس چهار ماشه
سورنجان دو ماشه اصل السوس … سیاوشان هر یک چهار ماشه بعرق شاهتره … جوشانیده گلقند دو توله دیگر … برگ سداب بادیان …
سورنجان … جوشانیده گلقند دیگر سورنجان بوزیدان خارخسک بابونه هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت دینار دو توله دیگر تخم کرفس انیسون گاوزبان
عنب الثعلب هر یک چهار ماشه سورنجان گل سرخ هر یک دو ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دیگر معجون سورنجان خورده بعد آن بادیان شش ماشه
اصل السوس چهار ماشه پرسیاوشان شش ماشه گل سرخ چهار ماشه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند دیگر که بعد تنقیه معمول است سورنجان نیم مثقال
بوزیدان مصطکی هر یک نیم درم هر سه را ساییده در گلقند دو توله آمیخته با عرق خارخسک عرق گاوزبان و عرق خارخسک هر یک هفت توله شربت …

تا هفت روز بخورند دیگر که بغایت مجرب نوشته سورنجان هفت درم زیره سیاه بریان پودینه هر یک سه درم فلفل یک درم قند سفید دوازده درم کوفته بیخته

تهرتی سه درم بگلقند دو توله دیگر که در ساعت نفع کند زنجبیل سورنجان هر یک یک درم صبر دو درم شیرتی دو درم دیگر برای مفاصل بعد توله پخته بادیان مطبوخ دو

سورنجان هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله دهند و برای شیر بچه دایه مقرر کنند دیگر مسهل بعد نضج در مفاصل بارد بدهند بادیان بیخ بادیان

بیخ کاسنی سورنجان پرسیاوشان تربد موصوف هر یک چار ماشه عنب الثعلب پنج ماشه مویز منقی ده دانه زنجبیل دو ماشه سنا نه ماشه جوشانیده فلوس خیارشنبر شش توله

گلقند چار توله به روغن بادام چار ماشه داخل کرده بنوشند روز دوم اطریفل کشنیزی یک توله خورده بالایش شربت بزوری بعرق شاهتره و عنب الثعلب حل کرده بدهند

باز سورنجان اصل السوس بادیان هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده دهند و بعد دو سه مسهل بجای سورنجان گل خطمی کنند اگر اسهال

زیاده شود و اگر بعد مسهل قبض طبع باشد سورنجان بوزیدان سوده بگلقند سرشته بخورند بالایش عرق عنب الثعلب و فاشرا عرق شاهتره بنوشند صبح و وقت

خواب شب حب برء الساعة بخورند حب برء الساعة که مسهل اخلاط غلیظه از مفاصل و اعماق بدن است و در وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا و وجع الورک

بید یل صبر سقوطری سورنجان پوست هلیله زرد سنای مکی مصطکی رومی مساوی کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده حب سازند شربتی دو درم وقت خواب نیم گرم

حب هندی جهت درد مفاصل نخود آن هلیله بلیله آمله سنه هر یک پنج ماشه گوگل همه وزن همه بکوبند و چهارده گولی ساخته یکی از آن هر روز بخورند و روغن باده خورند

و حب مسهل هندی که امراض اعضای مفلوج و درد مزمن و رکند و ذکرادویه هندیه فالج بلغمی مسطور است دیگر که وجع مفاصل و ضربه و باد دفع کند از بیاض قبله گاهی مرحوم

سبوس اجواین بیخ سوهنجنه سیدی ماش مقشر و قند سیاه کهنه هر یک چهار دام حبوب بقدر نیم دام بسته یک حب نهار بخورند و هیچ مفرح نخورند و بر آتش دست نگذارند

تا هفت روز حب کچله که برای اوجاع بارده مزمنه مجرب است شهی و دیگر امراض بادی بلغمی مثل فالج و لقوه را نافع کچله بیخ خنظل فلفل گرد هر یک

دو دام کوفته بیخته در عسل یا شکر نیم پا قوام نموده بسرشند و بقدر نخود یا قدری کلان از آن حب سازند و یک حب یا دو هر روز با آب بخورند و طریق مدبر کردن کچله اینست

که کچله را اول در آب یا شیر تر کنند چون نرم شود مقشر کرده بقدر ناخن تبرا شند و خشک ساخته بکوبند و بکار برند حب اسگند معمول و مجرب اطبای هند جهت وجع مفاصل

و درد زانو و پشت بعد تنقیه بدن دواست نماینده سورنجان موصلی سیاه دارفلفل اجواین پیپلامول سفید کر نجوه هر کدام یک دام ستاور بدهاره زنجبیل اسگند ناگوری یک

دو دام کوفته بیخته با قند سیاه کهنه برابر ادویه حبها بقدر کنار یا بیر بندند خوراک یک حب یا زیاده علی قدر شخص حب بدهاره برای درد مفاصل و زانو و پشت فلفل اجمود

دارفلفل پای تیزرنگ دیودار سورنجان شیرین چیته بادیان نمک سنگ نانخواه هر یک دوازده درم تربد موصوف بدهاره پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله زنجبیل هر یک

هشت درم کوفته بیخته با جلاب قند سیاه کهنه حب بقدر سه درم بندند هر روز یکی از آن بخورند ایضاً برای درد مفاصل سورنجان شیرین برنگ کابلی هر واحد یک توله

زنجبیل مقل اسگند بوزیدان بدهاره موصلی سیاه هر یک شش ماشه شیطرج فلفل گرد زیره سیاه هر یک سه ماشه مویز منقی برابر ادویه همه را کوفته بیخته با مویز همراه کرده

بقدر کنار دشتی بندند و یک صبح و یک شام خورند ایضاً بدهاره اسگند تربد موصوف هر واحد یک نیم توله فلفل دارفلفل فلفلمویه هر واحد یک توله زنجبیل سورنجان شیرین بادیان

هر یک ماشه شیطرج نانخواه هر یک شش ماشه قند سیاه کهنه پاو آثار حب سازند خوراک حب مزاج ایضاً از عمل اطبای هند برای درد بندها و تمام اعضا و استخوانها

که بهندی هر موتن گویند پوست هلیله زرد هلیله سیاه بادیان فلفل دارفلفل کالی زیری سفید کر نجوه هر واحد یک جزو مویز منقی پنج جزو حب سازند دو درم هر روز بخورند

حب سم الفار جهت وجع مفاصل معمول بعضی اطبا سم الفار سفید شش ماشه سورنجان سفید شیرین یک توله آب لیموی کاغذی هفت دام کهرل کنند باز در شیره

کنار تخم و کهرل نموده حب بقدر فلفل گرد بسته یکی هر روز بخورند تا بست و هفت روز و از آب برود و دال مونگ پرهیز نمایند حب مقل از تجربات حکیم فرزند علی خان

که در مفاصل بلغمی نفع آن بصحت تجربه پیوسته سورنجان تلخ ابادوه رب سفید سنای مکی فستیس نمک سانبهر شحم حنظل اجمود هر یک شش ماشه اول اجمود را در آب گرم انداخته

مالیده در آب و جمله ادویه کوفته بیخته حب برابر نخود بندند اگر مفاصل از چهار سال بود جمله نسخه بخورند و اگر از دو سال باشد نصف خوراک آن تو وقت شب قدری تا

با آب گرم دوائی که در هندی جوگراج نامند و در ازاله وجع مفاصل بارد مجرب است دارفلفل چوک پیپلامول چیتر که بهندی پاپه باشد تنگ اندرجو بیتنگ زیره سفید

بهانه تکی پنج سرشف جوا کهار گج پیپل اجمود فلفل گرد مور یا زیره سیاه هر یک چهار درم تیرپهلا شش و نیم شیر گوگل یک سیر حنا به آب کوفته بقدر سه درم تولها بندند و یکی صبح

نسخه دیگر مسهل

نسخه ادویه

دیگر شام نخورند و از جمیع ترشیها و چیزهای بادی پرهیز نمایند روغن هراق که برای درد مفاصل بارد مجرب و معمول ست برگ حنا و ناز بو و درمنه و برگ سعتر و ارنڈ
و سنبهالو و مکوه و کاهی برگ تره تیزه قوم عوض مکو کرده میشود همه برابر گرفته آب برآورده و همچنان آن روغن کنجد آمیخته بجوشانند و آب برگها و روغن کنجد اگر هر یک پاو آثار بهم
اسپند تخم شبت هر واحد یکتوله اجواین ششماشه دران انداخته بسوزند و فتیله روغن بماند و آب بسوزد و صاف کرده افیون دو ماشه سورنجان تلخ یکتوله سائیده
آمیخته نگهدارند و نیمگرم بمالند **سفوف سورنجان** که برای درد مفاصل اکثر بعمل آمده سورنجان هفت درم گل سرخ سنای مکی هر یک پنج درم پوست هلیله
هلیله زرد تربد موصوف مغز بادام شیرین مصطکی رب السوس هر یک نیم درم زعفران یکنیم دانگ قند سفید ده درم شربت از دو درم تا چهار درم و گاهی وزن هلیله
و تربد هر یک چهار درم کرده میشود و در نسخه حکیم اکمل خان پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک پنج درم پوست بیخ کبر برگ حنا هلیله سیاه هر یک سه درم سقمونیا
یکدرم عوض هلیله زرد و تربد و مصطکی و رب السوس ست و وزن سنای مکی ده درم و مغز بادام و قند سفید هر یک پنج درم و زعفران سه درم شربت دو درم
دیگر که جمیع اقسام مفاصل را نفع بخشد سورنجان بادیان هر واحد یکنیم ماشه زعفران ربع سرخ قند سفید سه ماشه با آب سرد بخورند **شربت مفاصل**
پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان هر یک بیست مثقال تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه ماهیزهره سورنجان هر یک ده درم پوست بیخ کرفس بیست درم قند سفید بقدر
بطریق معلوم بپزند **ضماد** نافع درد مفاصل بارد و بعد تنقیه معمول زنجبیل قسط تلخ سورنجان هر یک دو درم جوزبوا نصف درم افیون یکماشه ادویه کوفته
بیخته به روغن بابونه یا روغن حنا اگر نباشد به روغن کنجد آمیخته بمالند و ضماد کنند و اگر عدس و گلنار و قرظ در آب قیصوم تازه سرشته و یا برگ مورد تازه و مصطکی
و کندر و اقاقیا و عصاره لحیة التیس هنگام احساس مبادی وجع چهار انگشت بالاتر از موضع آن ضماد نمایند در منع حدوث وجع مفاصل بلغمی مجرب ست
ضماد هندی که جهت وجع مفاصل مجرب ست مغز تخم ارنڈ ماش سیاه میده چوب پهکرمول کوٹ تلخ دیودار مغز پنبه دانه کلتهی کنجد سیاه سروالی اٹ ... هر یک مقشر
تخم سوی بسیادی کوفته بیخته با آب پخته ضماد نمایند **ضماد** مجرب حکیم کمال الدین حسین جهت درد مفاصل و عرق النسا و وجع الورک بارد بگیرند شبکل بز سرخ رنگ
که چند روز اول در او دانه حلبه خورانیده باشند و با روغن سداب و روغن زیتون حل کنند و اگر روغنهای مذکور موجود نباشد بدل آن روغن بید انجیر کنند و قدری
آب و سرکه اضافه نموده بجوشانند که چون مرهم شود بعد از آن بر موضع وجع ضماد کنند و برگهای بید انجیر را بروغن مذکور آلوده بربندند صبح بحمام رفته بشویند
عرق موصوف فند بلیخان که جهت اوجاع مفاصل و ضعف باه یکتا ست منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد بادیان اجواین پوست بلیله زرد بیخ پیپل پیپلامول
آثار بابونه بالا پوست بلیله کاکرا سنگی بهیل تیج تیج هر یک نیم آثار کیلا گیلی یک آثار تلسی پاو سیر در بست و چهار آثار آب تر کرده بعد یک شبانه روز چهار ده آثار عرق کشند
شربت یکدام پخته در نسخه دیگر پهکرمول بجای پوست بلیله است و تلسی عوض تلسی **مطبوخ منضج** ماده وجع مفاصل و عرق النسا بادرانه بیاض ام الدیا بجیه سورنجان
بوزیدان هر یک سه ماشه زنجبیل دو ماشه بادیان بیخ بادیان بادرنجبویه گاوزبان هر یک پنج ماشه مویز منقی بیست عدد انیسون چهار ماشه گل بنفشه هفت ماشه حب ...
نه ماشه نیمکوفته جوش داده گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشند و بعد نضج اجزای مسهله افزایند یا مطبوخ سورنجان دهند **مطبوخ سورنجان** که در اوجاع مفاصل
مستعمل سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرفس انیسون قنطوریون دقیق هر یک دو درم سیاوشان گاوزبان بادرنجبویه هر یک سه درم گل سرخ هلیله زرد
هر یک چهار درم سنای مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده گلقند ده مثقال ترنجبین بیست مثقال دران حل کرده صبح بنوشند **نوع دیگر** اصل السوس بادیان
بیخ بادیان تخم کاسنی هر یک سه درم تربد سفید سورنجان هر یک دو درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده ده درم ترنجبین مالیده صاف کرده
بنوشند **مطبوخ هندی** نافع اوجاع مفاصل بلغمی مزاج و هم مفید باد فرنگ ست بهاره اسگند هر یک یکتوله چوب چینی سه ماشه نبات یکتوله در نیم آثار آب بجوشانند
هرگاه چهارم حصه بماند صاف کرده صبح بنوشند و همین قدر شام **معجون سورنجان** به نسخه یحیی بن خالد که در اوجاع مفاصل همواره معمول ست سورنجان ده درم
سنای مکی پنج درم اسارون زنجبیل زیره سیاه دارفلفل هر یک دو درم با عسل سه وزن ادویه سرشته شربت پنجماشه **نوع دیگر** به نسخه هندی نافع اوجاع مفاصل و نقرس
بعد تنقیه بهتر النافع ست سورنجان شیرین هفت درم سنای مکی پوست بلیله زرد هر یک سه درم اسگند تربد موصوف هر واحد دو درم زیره سیاه شیطرج اسارون
زنجبیل دارفلفل برگ حنا بهاره هر واحد یک درم عسل سه چند ادویه **معجون سنا** مجرب برای وجع مذکوره سنا نیم رطل انیسون بادیان هر واحد هفت درم کوفته بیخته

بروغن گاو دوازده درم لت کرده بیک نیم رطل عسل و شکر بالمناصفه بقوام آورده بسرشند خوراک سه درم معجون عشبه که اوجاع مفاصل و علل اعصاب را
و جمیع امراض بارده دماغی را نافع است عشبه مغربی بیست و هشت درم دارچینی سورنجان هر یک دو مثقال شقاقل عود هندی اندروچه مصطکی زعفران عاقرقرحا
هر واحد یک مثقال جدوار قاقله صغار و کبار قرنفل خولنجان زنجبیل بوزیدان بهمن سنبل الطیب بیخ ساذج کبابه دارفلفل بهمن سفید و بیخ بسباسه جوزبوا فلفل گرد هر یک
دو درم عنبر اشهب مشک خالص هر واحد یک درم ورق طلا ده عدد ورق نقره بیست عدد نصف عشبه را دوازده رطل آب بجوشانند تا چهار رطل بماند صاف نموده
نصف باقی را با ادویه دیگر کوفته بیخته باسه چند آن عسل مصفی بقوام آب مذکور بسرشند شربت از یک درم تا دو درم و در نسخه دیگر از عود تا عاقرقرحا نیز هر یک دو مثقال است
و عشبه بیست و هفت توله **معجون چوب چینی** تالیف حکیم علی که بعد تنقیه نافع درد مفاصل بارده و دافع ضعف قوی و کسل و محسن رنگ جسد است چوب چینی بیست توله
مصطکی عود غرقی زعفران هر یک پنج توله دارچینی سنبل الطیب سورنجان شیرین ساذج قرنفل دارفلفل زنجبیل [illegible] هر یک
زیره سیاه انیسون خولنجان جوزبوا بهمنین هر یک سه توله مشک یک توله عسل سه چند و اگر جند بیدستر [illegible] پیدا نشود با آن جدوار را از [illegible] دو مثقال
اقوال فاضل حسب اقتباس نوشته که اول تنقیه تخم شبت [illegible] پوست سیاه [illegible] اصل السوس [illegible] هر یک [illegible] ماشه [illegible] سه توله
نوشانیده قی کنانند چهار روز متواتر تا حاجت [illegible] اصل السوس انیسون [illegible] هر یک پنج ماشه سورنجان شیرین [illegible]
هر یک هفت ماشه قنطوریون [illegible] انجیر زرد پنج عدد مویز منقی دو توله گلقند عسلی سه توله [illegible]
[illegible] سورنجان [illegible]
[illegible] چهار توله روغن بید انجیر [illegible] هر یک سه ماشه [illegible] اضافه نموده [illegible] نوشانند
تا حصول نضج [illegible]
میان [illegible] تخم [illegible] بادیان خطائی تخم خطمی [illegible] لعاب [illegible]
و در دفعهای گرم مانند روغن بابونه و شبت و غیره بمالند و از خوردن [illegible] آب سرد و از جماع [illegible]
این بار الاصول [illegible] بادیان [illegible] هر یک [illegible] ماشه انیسون بادیان خطائی [illegible]
بوزیدان [illegible] هر یک چهار ماشه سورنجان شیرین یک توله گلقند عسلی چهار توله [illegible] در گلاب [illegible] بجوشانند که سوم حصه بماند مالیده
صاف نموده روغن بید انجیر ساده نه ماشه داخل کرده [illegible]
ماء الاصول [illegible] سنا [illegible] هر یک [illegible] ماشه زنجبیل سه ماشه مویز منقی [illegible] هفت توله [illegible] شربت دینار
چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند [illegible] مصطکی سه ماشه معجون سورنجان
نه ماشه [illegible] بادیان [illegible] هر یک هفت ماشه انیسون اسارون قنطوریون [illegible] اصل السوس پنج ماشه در گلاب
[illegible] صاف نموده شربت [illegible]
[illegible] تا تنقیه از عمق بدن حاصل شود [illegible] معجون سورنجان کبیر یا معجون چوب چینی حکیم معصوم [illegible] با عرق چوب چینی [illegible]
[illegible] صاحب کامل [illegible] روغن [illegible] روغن زرد [illegible] روغن [illegible] حکیم اکمل خان که تجربه بنده هم آمده
[illegible] معجون چوب چینی پوست هلیله کابلی زرد و هلیله سیاه و آمله و دارچینی و بسباسه و سنبل الطیب اسارون و زعفران
و قرفه و سورنجان شیرین و سعد کوفی و کندر و دارفلفل و زنجبیل و بادیان رومی و نانخواه و تخم شلغم و تخم زردک و بوزیدان و شقاقل و عود هندی همه برابر و چوب چینی برابر
تمام اجزا کوفته بیخته باسه چند عسل قوام کنند شربت سه مثقال [illegible] عرق چوب چینی بگیرند چوب چینی سه صد مثقال و ریزه ریزه نموده در پنجاه رطل آب صاف
طبخ نمایند تا سی رطل بماند پس بگیرند سنبل الطیب گل سرخ و زرنباد و عود ترکی و خام و گاوزبان و [illegible] بادرنجبویه و قاقله و لسان العصافیر [illegible]

خارخسک کبابه چینی هر یک پنج مثقال جاویان نانخواه دارچینی قرنفل جوزبوا بسباسه تخم ندکان بهمنین شقاقل خصیة الثعلب هر یک ده مثقال پوست ترنج کوفی
خولنجان قرفه عاقرقرحا هر یک شش مثقال صندل سفید تخم کرفس فلفلمویه هر یک پنج مثقال نعناع تازه برگ ترنج هر یک یک قبضه ریحان تازه یک دسته مصطکی زعفران
هر یک دو مثقال مشک تبتی یک مثقال عنبر اشهب سه مثقال نبات مویز طائفی هر یک یک رطل همه اجزا را یک شب در طبیخ چوب چینی بخیسانند پس عرق کشند شربتی
هر صباح و شام دو پیاله نیم گرم آشامند و دو سه قدم راه روند که حرارت غریزی افروخته شود صفت عرق ماء فرفین تالیف حکیم عین الملک ماء فرفین
خولنجان ناگکیسر بسباسه هر یک نیم آثار چوب چینی یک آثار دانه هیل دو آثار سنای مکی سه آثار قرفه خصیة الثعلب هر یک پاو سیر در عرق قندی سه روز تر کرده بعده با
صندل سفید پوست ترنج و نارنگی هر یک پنج آثار زعفران دارچینی هر یک مثقال عود هندی قرنفل عنبر اشهب مشک هر یک دو مثقال شربتی یک گلاس
صفت آبزن بزر البنج سیاه و سفید وج ترکی سورنجان تلخ بیخ کبر اکلیل زنجبیل سداب صعتر مرزنجوش پوست خشخاش مغز تخم بیدانجیر زیره سیاه نمک هندی گندنا
هر یک ده توله برگ شبت و کرنب و انگور و عشر هر یک پاو آثار در آب شیرین اندر دیگ کلان بجوشانند که خوب مهرا گردد پس کفتار زنده دست و پا بسته بیندازند
تا پخته شود و صاف نموده روغن بیدانجیر مرکب بیست و پنج توله روغن اعتنا سی توله اضافه نموده در دیگ کلان بنشانند که آب تا گلو باشد تا یک پاس نشسته دانند
متواتر بعمل آرند و چون از دیگ بیرون آیند روغن جواهر مالند صفت روغن جواهر که بنا بر فیض الله بیگ تالیف نموده شد بسیار مفید افتاده بود عامل
یک عدد خفاش هفت عدد مهره و در ادرگلاب آب باران بجوشانند که پیه تمامه بالا آید از دست بردارند و بگیرند روغن قسط و بابونه هر یک بیست و پنج توله آب بقدر
حاجت بابونه بسباسه سنبل الطیب بوزیدان خولنجان زرنب کبوتر کچری زراوند طویل دارچینی عود صلیب سیاه نیم بیخ نی کهنه قوه زردچوب ارملد هر یک دو توله
قسط تلخ زنجبیل هر یک سه توله مغز تخم بیدانجیر سرخ سورنجان تلخ هر یک هفت توله نیم کوفته یک شبانه روز خیسانیده بجوشانند که چهارم حصه آید مالیده صاف نموده
زعفران یک توله مصطکی سه توله جدوار کنیم توله جند بیدستر سیاه میعه سائله هر یک نه ماشه حل کرده بکار برند صفت آبزن حلوبیجان بگیرند آب کبریت بیست من
و اگر نباشد آب خالص و دران بابونه اکلیل مرزنجوش برگ غار اذخر برگ نارنج بهار نارنج اسطوخودوس بیخ نمام گل یاسمین سفید وج ترکی فوه الصباغین
و کوهی برگ صنوبر عشبه مغربی برگ سداب هر یک دو کف بجوشانند تا ثلث آب برود صاف نموده ثلث وزن آن روغن زیت داخل کرده گرگ و یار و باه
و یا کفتار و یا نر کوهی هر کدام که باشد زنده بسته در عین جوش دران اندازند تا مهرا شود پس بعمل آرند صفت ضماد دیگر دو درم را در اول مرتبه نفع گشته
سورنجان تلخ زعفران جدوار خطائی هر یک چهار ماشه در آب برگ مکوه جدا جدا سائیده در سفیده بیضه مرغ آمیخته نیم گرم نموده بر مفاصل گذارند و برگ
شبت سبز گرفته در ماهی تابه نهاده بالایش سرپوش پوشیده بر آتش نهند تا پخته شود پس بروغن گل چرب نموده نیم گرم بر بندند صبح و شام صفت
روغن زرد نواب علویخان زردچوب یک اوقیه اصل السوس سورنجان تلخ هر یک نیم اوقیه دارفلفل ربع اوقیه ریوند خطائی یک نیم استار در چهار آثار آب شیرین
خیسانیده صبح بجوشانند که یک آثار آب بماند فرود آورده بدست مالیده صاف نموده روغن گل و بابونه هر یک صد درم داخل کرده باز بجوشانند تا آب تمام
بسوزد و روغن بماند قرنفل سه درم سنبل الطیب دو درم مامیران چینی پنج درم سوده آمیخته نیم گرم بکار برند صفت روغن سرخ فوه الصباغین بادیان
وج ترکی زرنباد سلیخه سعد زنجبیل بی ریشه اذراقی دارشیشعان جوزبوا قرنفل ساذج هندی هر یک هشت توله نیم کوفته یک شبانه روز در چهار آثار آب
شیرین بخیسانند و روز دیگر بجوشانند که نیمه آید مالیده صاف نموده روغن کنجد روغن سرشف هر یک دو استار داخل کرده باز بجوشانند تا آب تمام
بسوزد و روغن بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند صفت روغن علویخان مغز قلم گاو پیه بز هر یک سه اوقیه زیرک شملیت هر یک چهار درم کوفته بیخته آمیخته
بر سنگ سماق صلایه کرده روغن گل ده اوقیه را بر آتش گذارند و زراوند طویل و بزر البنج سفید هر یک یک کف نیم کوفته بادویه مسحوقه آمیخته در روغن اندخته
بآتش ملایم بپزند تا سوخته نگردد و چهارم حصه روغن بسوزد پس فرود آورده فرفیون صبر هر یک یک کف سوده پاشیده کفچه بزنند تا یکسان شود
پس بکار برند صفت روغن جواهر نواب علویخان جواهر یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان تلخ بوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا
زراوند طویل عود صلیب زیره سیاه هر یک دو درم قسط بحری قرنفل پنج فی هر یک سه درم زعفران پنج درم خفاش نره دو عدد روغن زیتون

در دیگ سنگی قلعی دار کرده گلاب هم وزن آب و دهن بر سر آن ریخته آتش بر بالای آن کنند تا روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند نسخه انکباب در قول شیخ بیاید صفت
کما در اقلیم چهارم در بیان پنبه دانه گفته شد هر یک سه تولد زنجبیل نیم تولد در پارچه بسته دو تا بسته بکار برند صفت سفوف سورنجان علوی خان در علاج وجع مفاصل
مرکب خواهد آمد و این نسخه نیز از وست سورنجان شیرین یک ماشه کشنیز دو ماشه مصطکی نیم ماشه نبات برابر کل بخورند بعد از آن شیره تخم خربزه یک تولد شربت گاوزبان دو تولد
بنوشانند ایضاً منه سورنجان دو ماشه بسفایج زنجبیل تربد سفید رب السوس پوست هلیله زرد هر واحد یک ماشه مغز بادام شیرین هر یک دو ماشه شحم حنظل نیم ماشه
سقمونیا یک نیم ماشه کتیرا گل سرخ هر یک یک ماشه جمله یک شربت است و بالای آن شیره قرطم یک نیم تولد تخم خربزه یک تولد شربت ورد [illegible] چهار تولد بنوشانند صفت دواء
نواب علوی خان که بنا بر میرزا صادق علیخان تالیف نموده بود و موصی الیه همیشه در شب شراب می نوشید و صبح [illegible] افیون [illegible] حرارت [illegible]
یک به یک درد مفاصل [illegible] ورم در هر دو دست و پا پیدا شد اول تنقیه بفصد باسلیق هر دو دست کردند [illegible] باقی مانده بود
از استعمال این دوا در یک هفته صحت کلی یافت سورنجان شیرین یک درم [illegible] هر یک نیم درم کوفته بیخته و شربت [illegible]
در ورق طلا یکی دو ورق نقره دو عدد آمیخته بلیسانند و بالای آن شیره تخم کاسنی و تخم خربزه هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک هفت تولد شربت [illegible] تولد
بنوشانند ابو سهل مسیحی نوشته که اگر این مرض از اخلاط بلغمی باشد بعد تلطیف آن حب شیطرج و حب منتن و حبی که [illegible] غاریقون و ایارج فیقرا و شحم حنظل و سورنجان
و ماهیزهرج و بوزیدان و شیطرج و صبر و حرمل و قوه و نمک هندی و اشق و جاوشیر و سکبینج ساخته باشند تنقیه نمایند بعده ضماد از بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزر کتان
و برگ غار و حرمل و برگ کرنب و بیخ مغاث و صمغ البطم و روغن سنبل ساخته بکار برند و طلا مرتب از صبر دو درم [illegible] زعفران یک درم [illegible] پنج درم [illegible]
هر واحد سه درم کوفته بیخته [illegible] سرشته [illegible] و ایضاً طلای [illegible] آب کرنب سرشته [illegible] شیخ میفرماید که [illegible] مفاصل [illegible] تریاق نیز نافع است
و خصوصاً بعد استفراغ [illegible] باقی [illegible] تحلیل آن نماید و تقویت جمیع اعضا [illegible] اسهال ایشان [illegible] اسهال با هم
صرف کنند فی الحال انتفاع یابند [illegible] ایشان شدید الحرارة بسیار قوی نباشد که اخلاط را
بیک بار [illegible] عضو [illegible] سورنجان [illegible] کثیر النفع است [illegible]
اسهال [illegible] اتفاق [illegible] اسهال [illegible] سیلان در مجاری
منع نماید و این فعل سورنجان خلاف سائر مسهلات و مستفرغات حاره است [illegible]
واجب بود که با مثل فلفل و زنجبیل و زیره مخلوط سازند [illegible] مثل صبر و سقمونیا برای تقویت اسهال [illegible] ذکر کرده اند که در [illegible] حب الغراب [illegible] سورنجان
است و در آن ضرر [illegible] نیست [illegible] نافع اوجاع مفاصل است از مسهلات معروفه حب شجاع و حب منتن است و ایارج روفس عظیم النفع [illegible] عرق النسا
و نقرس است و حب النیل نیز نافع بود و ایضاً حب الملوک و بوزیدان و ماهیزهرج و رعی الحمام و قنطوریون و حنظل و صبر و فاشرا و فاشرستین و حرمل و اشق و انزروت
و مقل و تربد و عاقرقرحا نسخه مسهل سورنجان زنجبیل یک درم فلفل نیم درم غاریقون نیم درم [illegible] قرطم دو درم [illegible] حب الغراب سه درم شربت [illegible] قیراط تا بیست و چهار قیراط [illegible]
یا هفت مجلس اجابت کند ایضاً زیره سیاه زنجبیل سورنجان هر واحد یک درم صبر دو درم کوفته [illegible] ایضاً بگیرند [illegible]
و عنزروت و یا روغن [illegible] ایضاً بگیرند سورنجان بوزیدان
و ماهیزهرج و فلفل و زنجبیل و انیسون [illegible] ایضاً بگیرند سورنجان [illegible] حنظل ده درم [illegible] آب [illegible]
بمانند [illegible] بسیار عجیب است مسهل خفیف نافع انزروت [illegible] سورنجان سه درم [illegible]
شبت بخورند [illegible] استعمال [illegible] دوائیکه هر روز استعمال نمایند [illegible] تنقیه [illegible]
هر [illegible] مفاصل [illegible]
اخراج فضول [illegible] عرق النسا [illegible] اوجاع مفاصل [illegible] انتفاع یابند [illegible]

ضمادات

و دراب آنقدر که بجوشد یا بآتش ملایم بجوشانند تا آب سیاه گردد و صاف کرده یک رطل ازان گرفته سه اوقیه روغن کنجد بران انداخته بنوشند و بران غذا حصرمیه خورند
ضمادات تضمید بسرگین گاو بسیار قوی ست در اوجاع مفاصل و پشت و زانو و گویا که او از بسیار ضمادات افضل ست ضماد قوی بگیرند زیت
کهنه یکنیم رطل نطرون اسکندرانی یک رطل صمغ البطم فرفیون هر واحد اوقیه ایرسا دو اوقیه آرد حلبه یکنیم رطل ازان ضماد مرتب سازند و ایضا مقل و جاوشیر و پیه گداخته
بسیار نافع ست برای آنکه از ماده خام در رکبه و مفاصل باشد ضماد و صماص نطرون دبق اشق نوره ازان ضماد بسازند و یا بگیرند فرفیون و بروغن سوسن
سوده طلا نمایند ضماد قوی بگیرند بورق و عاقرقرحا و مسک و مویزج و نوره و همه را آمیخته بعسل و اندکی سرکه بر مفاصل طلا کنند ضماد جید رطل اشق و جندبیدستر مساوی
بشراب کهنه و زیت انفاق تا آرد باقلا سائیده ضماد سازند و ضماد خاکستر عرطنیثا بسرکه و عسل بسیار عجیب ست و از اضمده نوعی جید ست که احتیاج بسوی
آن برای تقویت عضو و تحلیل بقایا افتد و حاجت بدان بعد استفراغ تام باشد و ازان جمله این ضماد ست بگیرند ابهل جوز السرو استخوان سوخته مساوی
هر واحد بگیرند و شب یمانی سدس جزو و زاج سدس جزو و مغز السمک بقدر کفایت برای همه بگیرند که در بسیار امراض بکار آید و تقنیع و جذب خارها و استخوان پوسیده از عمق
کند و استخراج منفعت این نماید بگیرند تخم انجره پاک کرده و زبد حلیه فلفل و دارفلفل هر واحد ده مثقال اشق دوازده مثقال مقل و قردمانا و عود بلسان و کندر و [illegible]
و راتیانج هر واحد ده مثقال موم سه رطل زیت هشت رطل شیر انجیر و [illegible] هشت مثقال روغن سوسن مقدار یکه در گداختن ادویه رطبه کفایت کند شراب فائق بقدر یکه در سحق
ادویه خشک کفایت باشد همه را آمیخته حل کرده استعمال نمایند دیگر که عرق النسا و درد دست و پا و وجع سائر مفاصل را فی الفور نفع بخشد بگیرند حلبه و در ظرف گلی انداخته بران
عسل مقدار کفایت ریزند و بر آتش بجوشانند تا [illegible] شود و نگهدارند دیگر مثل آن زفت معدنی سه رطل در روی سرکه خشک کرده سوخته دو رطل بورق یکنیم رطل صمغ صنوبر
و موم و کبریت و مویزج هر واحد یک رطل عاقرقرحا نیم رطل قردمانا یک قسط مرخات و مثل این یعنی مذکور روغن حنظل و روغن جندبیدستر و روغن خردل و روغن [illegible]
ست و روغن قسط بغایت نافع و خصوصا با میعه و روغن حنظل نافع و از طبیخ عصاره او بروغن گل تا آنکه آب برود یا روغن قسط با حلتیت و از مرخات نافعه روغن [illegible]
ست که دران افعی پخته باشند و این صنعت تمام بخشد و ازین قبیل ست روغن خنافس بگیرند خنافس مذبوح دوازده عدد و آب برگ مرزنجوش و زیت کهنه یک یک رطل
زراوند چهار درم جندبیدستر سه درم قسط سه درم موم همه را با هم بپزند تا آب برود و روغن بماند و از تطولات درین باب اینست که مرزنجوش و شبت و برگ غار [illegible]
و زیره جوشانیده نطول کنند و ایضا آنچه نفع بدان نمایند بخیر مفاصل و رکبه است بخاریکه در هر جزو این سدس جزو حدید کوفته داخل کنند و دران سنگ گرم کرده اندازند
و زیر جامه بخور بدان نمایند و در طبیخ گوگرد که جمیع اجزای او دران جمع کرده شبت و نمک [illegible] کنند تا پخته باشد بنشانند و مثل اینست طبیخ کفتار و روباه و صفت او
اینست که آب را جوش شدید دهند چندانکه دو ثلث آن کم شود و دران کفتار یا روباه زنده یا ذبح کرده مع خون آن اندازند تا منتفخ گردد و آب صاف کرده دران نشینند
و یا برین آب زیت اندازند و بپزند تا آنکه ممزوج شود و یا حتی که آب برود و روغن بماند و دران نشینند و استحمامات مرطبه بحاره ایشان را مضر ست بسبب آنکه اخلاط را
بگدازد و توسیع منافذ کنند مگر در آب چشمه ها و اما استحمامات یابس مع آلش نطرون و تمامت اندفان در ریگ گرم و عرق آوردن برای ایشان نافع ست مسکنات
حاره لینه بگیرند حلبه و در سرکه ممزوج با آب بسایند و بعد ازان بپزند پس عسل بران ریخته طبخ دهند تا منعقد گردد و بر صلابه مثل غالیه سوده طلا نمایند و خرقه کتان [illegible]
بسته دو و سه روز بگذارند و تدارک خشکی آن بروغن گل سازند و این ضماد در ابتدای مرض و تزاید آن نیکوست و ایضا در [illegible] و بقایا لعاب حلبه و بزرکتان و روغن
کنجد با هم زده مثل عسل غلیظ کرده طلا کنند و اگر درد شدید بسیار نباشد بکرنب [illegible] کرفس ضماد کنند و اگر قوی تر باشد با آرد ایرسا و آرد حلبه و آرد نخود و شراب عسل
قلیل و بروغن حنا اندک ضماد نمایند و ایضا خاکستر کرنب با قیروطی حنائی و روغن بابونه بسیار نیکوست صاحب کامل گوید که هرگاه وجع مفاصل
از برودت و ماده بلغمی باشد باید که اول مریض را سه روز گرسنه گذارند مگر عسلی با آب که دران زیره سیاه جوشانیده باشند بدهند و غذا از نخود آب بزیت غسیل سازند و تقلیل غذا کنند
و از فواکه منع نمایند و روز چهارم بقاروره نگاه کنند اگر آنرا خام ببینند یا پنج فیقرا و تربد سفید هر واحد یک مثقال کوفته بیخته با عسل سرشته [illegible] طبخ نمایند بعد ازان
این ماء الاصول دهند صفت آن پوست بیخ کرفس بیخ بادیان و فطراسالیون هر یک ده درم انیسون تخم کرفس بیخ اذخر فقاح اذخر سورنجان پوست بیخ کبر
کمادریوس ابوزیدان حب بلسان عود بلسان پوست بلیله هر واحد سه درم حلبه پنج درم مصطکی سنبل الطیب فوه هر کدام دو درم شیطرج یکنیم درم مویز منقی بیست درم همه را

در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آب بماند صاف نموده مقدار چهار اوقیه از آن با یک مثقال روغن بید انجیر چند روز بدهند تا آنکه آثار نضج پدید آید و اخلاط طبیعت پذیرد و درد را
راحت دهند و دران بر گلقند اقتصار نمایند و روز سوم حب شیطرج یا حب سورنجان تنقیه فرمایند و بعد اسهال با سفیدباج گوشت دراج و تیهو اکتفا نمایند و چند روز راحت دهند
و دران ایام بر گلقند شکری با آب گرم قناعت نمایند و اگر فصل تابستان باشد بعد غذا با شیای ملطفه مقطع بلغم مثل آب شبت و ترب و سکنجبین عسلی قی آورند و بعد تنقیه بدین
اضمده نافعه استعمال کنند و باید که از استعمال ادویه قوی الاسهال قبل از ظهور علامات نضج حذر نمایند زیرا که اگر چنین اتفاق افتد اجزای لطیفه را اخراج کنند و غلیظ
باقی ماند و دران هنگام نضج او مشکل گردد و مدت مرض دراز شود و گاهی دران امر بعدم صحت انجامد چه درین حالت اخلاط متحجر و متخاذف میگردد **صفت** ضماد
نافع وجع نقرس و مفاصل بارد زراوند طویل حب الغار جنطیانا رومی قفر الیهود هر واحد ده درم اشق زیره تخم کرفس هر کدام ده درم همه را باریک سوده با آب کرنب سرشته
ضماد کنند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مرو لعاب تخم ریحان هر واحد بیست درم لعاب تخم کتان ده درم اشق صبر مرکی زیره تخم کرفس هر واحد دو درم باریک سائیده
با آب کرفس سرشته ضماد نمایند **طلای دیگر** بگیرند لعاب تخم مرو لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بیست درم لعاب بزرکتان ده درم افتیمون زیره فاقد بیس مغز قرطم
سلیخه بتاشت هر واحد یک درم زنجبیل چهار دانگ فرفیون نیم درم عدس یکنیم درم زعفران سه درم همه را باریک سائیده بزرده بیضه در روغن سوسن روغن قسط و روغن
ناردین هر واحد اوقیه پیه کبوتر بچه پیه خرس پیه شیر هر واحد اوقیه سرشته بموضع درد طلا کنند و اگر موضع را بآرد شیلم و آرد کرسنه بشراب سرشته ضماد کنند نفع کنند و ایضا
صعتر و اشق مساوی بشراب کهنه سوده بزیت سرشته ضماد کنند و یا ضماد سرگین گاو و شبکل بزد خاکستر کرنب باریک سوده بعسل سرشته استعمال نمایند و هرگاه
ضماد از عضو دور کنند آنرا بشویند و آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و شبت و قنطوریون و پوست بیخ کبر و حاشا و صعتر و پودینه و حند قوقی جوشانیده باشند بران
نطول کنند و اگر این ادویه بسرکه بسیار تند جوشانیده باشند و بر موضع طلا کنند نافع بود و پس اگر مرض با ستعمال این تدبیر ساکن شد فبها و الا بقاروره نظر کنند
اگر دران نضج ظاهر باشد حبوب موصوفه برای این مرض که مذکور گردد بدهند و اگر علامت نضج ظاهر نباشد اعاده ماء الاصول نمایند و لیکن بین اشیای منضجه ملطفه
بحسب طاقت مزاج مریض داخل کنند و همچنین روغنهای گرم بحسب مقدار کیفیت بارد و کمیت اخلاط غلیظه بران اندازند و آن روغنها مثل روغن بادام تلخ و روغن
بید انجیر و روغن قسط و روغن ناردین و روغن بان است و هرگاه اخلاط نضج و تلطیف پذیرد حبوب با ستعمال کنند و اگر این کفایت نکند معجونات مسهله و ایارجات کبار
بکار برند و بعد از آن معاجین معظمه چون تریاق و مثرودیطوس مانند آن بعمل آرند و سزاوار است که تبدیل ادویه نمایند و این بهتر است که من اکثر درین امراض مزمنی

فائده جلیله

اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا بعض ادویه را استعمال کردم و از ان منفعت بین ظاهر شده و درد تسکین یافت و بار دیگر در وقت دیگر آنرا استعمال نمودم و فائده
نکرد تا آنکه مرا احتیاج استعمال دوای دیگر افتاد و این امر دلالت می نماید بر آنکه گاهی ماده مرض مرکب از اخلاط مختلفه میباشد پس بعض ادویه آنرا موافق می افتد و بعضی از ان
موافق نمی آید و لهذا اصناف این ادویه درینجا و در مقام ذکر ادویه مرکبه بحسب کفایت بیان خواهیم کرد و ادویه و معجونات منضجه ملطفه قبل از نضج و تنقیه نباید داد و الا اخلاط
سفال و عسر الانحلال گردد و اما بعد نضج و تلطیف اخلاط و تحلل عضو یکه دران ماده محتقن باشد و حصول تنقیه بدن و قلت خلط ادویه مسخنه و معجونات قویه استعمال نمایند
که آنها استفراغ بقایا و تحلیل کنند و اگر سن و مزاج مریض و فصل موجود استعمال آنها واجب کند از غائله آنها امین باشند و معهذا لک اسراف در استعمال آنها نشاید بهتر آنکه مثل آن
پیدا کنند و اعضا را گرم و خشک نماید و گاهی بتشنج و حمیات حاده انجامد و همچنین ادمان استفراغ نباید کرد لا سیما چون مدت مرض دراز گردد که این از مانع ابطال آن زیاده کند
زیرا که استفراغ دائم اخراج اجزای لطیفه اخلاط نماید و غلیظ از آن باقی ماند و در مفصل متحجر گردد و تحلل نپذیرد **بیان حبوب** نافع وجع مفاصل از ماده بارد بلغمی **صفت**

نسخه حب سورنجان

حب سورنجان ایارج فیقرا هلیله زرد هر واحد شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر واحد سه درم تربد هشت درم مقل هفت درم مقل را در آب گندنا تر کرده ادویه بدان
سرشته حبها سازند شربت دو درم و نیم **صفت** حب شیطرج نافع اوجاع مفاصل و نقرس را دو قولنج را سود مند است هلیله زرد ایارج و شیطرج هر واحد پنج درم تربد

نسخه حب شیطرج

هفت درم شحم حنظل قوه هر واحد چهار درم سورنجان و بوزیدان و ماهیزهرج هر واحد سه درم بزرد او زنجبیل و ریوند و جاوشیر و فلفل سفید هر واحد یکنیم درم تخم کرفس و نانخواه
و انیسون هر واحد یک درم صمغ را در آب کرفس تر کنند و بران پنج درم فانید انداخته در هاون خوب بسایند و ادویه بدان سرشته حبوب سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم

نسخه حب مفاصل

صفت حب مفاصل سورنجان بوزیدان حنظل هر واحد یک دانگ غاریقون صبر هر واحد نیم درم تربد مقل هر واحد یک درم ادویه بسایند و مقل با آب گندنا تر کرده بسازند

و ادویه سرشته حبها سازند و با آب گرم بخورند حب دیگر هلیله زرد پنج درم صبر سقوطری مویز خردل زنجبیل هر واحد نیم مثقال دارفلفل فلفل شیطرج سقمونیا نمک هندی هر یک
ربع مثقال باریک سابیده با آب عنب الثعلب سرشته حبها سازند شربتی دو درم و نیم تا سه درم با آب گرم حب دیگر نافع وجع مفاصل از زیادة بارد ایارج فیقرا چهار درم
غاریقون دو درم قوه زراوند شیطرج سکبینج هر واحد یکدرم سورنجان بوزیدان ماهی زهره هر واحد نیم درم تربد پنج درم کوفته بیخته با آب کرنب سرشته حبوب بندند حب
نافع اوجاع مفاصل و نقرس چون از زیادة بلغمی باشد و قولنج و درد پشت را مفید هلیله زرد و سیاه و آمله و سکبینج هر واحد چهار درم اشق تخم کرفس بادیان نانخواه صعتر شاهتره
راسن حرمل سورنجان سفید تخم حنظل نمک هندی هر واحد یکدرم جندبیدستر دو دانگ دارچینی زنجبیل قاقله مویز زعفران سعد سلیخه هر واحد یکدرم و ثلث درم صعتر دو درم
فانیذ سنجری تربد هر واحد ده درم سقمونیا سه درم همه را باریک سوده با آب گندنا که در آن اشق و سکبینج را حل کرده باشند سرشته حبها سازند شربتی از دو نیم درم تا سه درم با آب گرم
صفت حب نفطا نافع اوجاع مفاصل و عرق النسا و وجع ظهر و بواسیر هلیله زرد صبر تخم حنظل حرمل ماهی زهره عنزروت جندبیدستر مقل سکبینج صمغ سداب جاوشیر
نفط سفید هر واحد یکدرم ادویه را باریک کوفته بیخته صموغ را با آب گندنا تر کرده در هاون سوده با نفط بیامیزند و ادویه خشک بدان سرشته حبوب سازند شربت دو درم
و نیم با آب گرم صفت حب برای وجع مفاصل هلیله بلیله آمله زنجبیل صعتر فارسی هر واحد چهار درم سانج هندی سیزده درم نمک هندی دو درم سورنجان سفید
فانیذ سنجری هر واحد ده درم مقل پانزده درم مقل را در آب عنب الثعلب یا آب کرنب حل کرده حبها بقدر فلفل سازند شربتی دو مثقال حب دیگر که وجع مفاصل
و نقرس بارد را نافع و سهل سورنجان چهار درم فلفل دو دانگ زنجبیل برگ پودینه کوهی زیره هر واحد یک دانگ کوفته بیخته بماء العسل سرشته شربتی مثقالی حب
سورنجان نافع این مرض را سورنجان ماهیزهره قوه تخم حنظل برگ کبر حنا شیطرج دارفلفل هر واحد دو درم غاریقون چهار درم تربد صعتر هر واحد ده درم نمک
یکنیم درم انیسون مصطکی هر واحد یکدرم فانیذ سنجری چهل درم همه را باریک سابیده با آب کرنب حب سازند شربت سه درم حب دیگر هلیله سیاه بلیله آمله
زنجبیل شیطرج فانیذ هر واحد چهار درم صعتر فارسی شش درم سورنجان بیست درم نمک هندی دو درم مقل پانزده درم با آب کرنب سرشته حبها سازند شربتی از دو نیم
تا سه درم نوع دیگر هلیله زرد صبر سقوطری هر واحد دو نیم درم افتیمون چهار دانگ نیم شحم حنظل دارفلفل خردل سفید زنجبیل سورنجان هر واحد چهار دانگ نمک هندی فلفل سیاه
هر واحد یکنیم دانگ شیطرج هندی نیم مثقال سقمونیا یکدرم فانیذ سنجری یکدرم همه را باریک سابیده با آب کرنب سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی سه درم
با آب گرم حب شیطرج دیگر نافع صبر سقوطری پنج درم هلیله زرد سه درم زنجبیل فلفل خردل دارفلفل هر واحد یکنیم درم حرمل هندی مویز شیطرج هر واحد دو درم فانیذ
سنجری چهار درم همه را باریک سوده با آب کرنب یا آب عنب الثعلب سرشته حب سازند شربت سه درم حب دیگر تربد هلیله زرد هر واحد هفت درم هلیله کابلی چهار درم
سناء مکی ده درم قصب الذریره کثیرا غاریقون نمک هندی هر واحد یکدرم تخم کرفس انیسون هر واحد چهار دانگ سورنجان دو درم افتیمون یکدرم و ثلث حب السلاطین
هفت عدد و اگر یافته شود سقمونیای مشوی یکدرم بگیرند کوفته بیخته حبها ساخته خشک سازند شربتی دو درم و نیم با آب گرم و شربت بنفشه صفت معجون نافع
اوجاع مفاصل بارد سورنجان شش درم پوست بیخ کبر حنا دارفلفل زیره سیاه هر واحد چهار دانگ نوشادر نمک سیاه کهت [illegible] بسفایج هر واحد دو دانگ قرنفل زنجبیل هر واحد دو درم
یکدرم سابیده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی در ابتدای مرض سه درم و چون علت قوی گردد پنج درم معجون دیگر سورنجان ده درم زنجبیل حرمل حنا فلفل بیخ کبر
هر واحد دو درم باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند شربتی سه درم حب جاوشی و ایلاقی میفرمایند که اگر علامات بلغم و خلط خام ظاهر گردد اول نضج ماده بگلقند عسلی
و آب مطبوخ بادیان یا آب بادیان طلب نمایند و یا چند روز ماء الاصول دهند بعده بحب منتن و غیره تنقیه کنند پس از آن باقی ماده را بمدرات و ماء الاصول پاک کنند
و اگر فصل تابستان باشد و از قی مانعی نبود اول از همه بتدبیر قی کردن امر کنند و اگر بمسهل حاجت بینند پس از آن بمسهل دهند بترتیبی که در قول صاحب کامل گذشت
و اگر ماده ملتصق در از بود و تلخی صفرا با بلغم آمیخته بود و بیشتر چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و نیز مسهل از ادویه مخرج صفرا خالی نباشد بسببی که در قول شیخ گذشت
و باید دانست که در جمله ادویه مستعمله این علت سورنجان را فایده بیشتر [illegible] نیست و آن اینست که او [illegible] منافذ ماده بگشاید و فراخ کند تا ماده مرض بدان بگذرد
و دفع شود لیکن آن منفذها همچنان کشاده بماند و فضله که در بدن باشد دیگر بار در آن منافذ فرود آید و سورنجان بعد استفراغ منفذها را قوت ندهد و تنگ نکند خلط
فرود آمدن و خلط رقیق را از سیلان باز ندارد لیکن درین دو مضرت است یکی آنکه [illegible] دیگر آنکه اعضا مفاصل را اضعاف کند پس مضرت او باختلاط

زیره و زنجبیل و فلفل از معده باز دارند و از ابیرا و بادویه بلبند و محلله چون بیه مرغ و دجاج بر عضو ماطلا کنند و بعضی اطبا استعمال جرم سورنجان [illegible] لیکن نبات اورا با زیره و مانند آن بپزند و بعد استفراغ بطبیخ آن کنند صفت مسهل سورنجان درم بوزیدان سه درم ماهی زهره درم تربد چهار درم [illegible] انیسون پوست حنظل هر یک دو درم همه را در یکنیم رطل آب بپزند تا به نیم رطل باز آید صاف کنند این شربت قوی باشد صفت حب قوی بگیرند تربد درم شحم حنظل عصاره قثاء الحمار ماهی زهره هر یک دانگی و نیم قنطوریون دقیق سورنجان مقل هر یک دو دانگ فرفیون یک دانگ این یک شربت بود صفت حب ضعیف سورنجان نیم درم صبر یک درم سقمونیا یک دانگ صفت حب سورنجان بزرگ بگیرند ایارج فیقرا سه درم سورنجان چهار درم شحم حنظل دو درم [illegible] ماهی زهره هر یک دو درم بوزیدان نمک نفطی مقل هر یک سه درم غاریقون پنج درم سپید عاقرقرحا اشق جاوشیر سکبینج هر واحد یک درم آب [illegible] کنند شربتی سه درم تا چهار درم صفت حب قوی هلیله کابلی بلیله آمله شیطرج قاقله ماهی زهره سقمونیا برابر شربت سه درم تا چهار درم و صفت [illegible] در علاج فالج مذکور شد صفت ماء الاصول قوی بگیرند پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم تخم کرفس بادیان انیسون نانخواه سورنجان بوزیدان ماهی زهره پوست حنظل شیطرج قنطوریون دقیق هر یک پنج درم همه را در [illegible] رطل آب بپزند تا به نیم آید صاف کنند شربتی [illegible] با یک مثقال روغن بید انجیر [illegible] ضعف اعصاب و اوجاع مفاصل اسود و [illegible] [illegible]

و گفتار را بتازی [illegible] گویند و لنگ را بتازی عرج مانند و گفتار که در طبیخ بکار آید پیر و ماده باید و آنرا ضبعة العرجا گویند [illegible] [illegible] لنگ گردد و طبیخ او برین گونه سازند که بگیرند گفتار پیر و آنرا ذبح کرده در دیگ پر آب همچنان درست با پوست شکم ناشگافته اندازند و قدری نمک نیز در ان اندازند چندان بجوشانند که مهرا شود و آن آب را صاف کرده در آبزن اندازند چون نیمگرم شود چنانکه دست در ان توان داشت بیمار را در آن سه روز نشانند هر روز دو بار صبح و شام و هر بار دو سه ساعت در ان بنشینند و چون از ان بیرون آیند با آب گرم بدن را بشویند و پارچه بپوشند و از هوای سرد محفوظ دارند و اگر این علاج در اول ماه کرده باشند در میان ماه دیگر بار این طبیخ تازه کنند و سه روزه یکی برین ترتیب بکار برند و همچنین در آخر ماه و اگر گفتار بدست نیاید روباه یا گوشت گوسپند بدل آن باشد ابن الیاس گوید که اگر وجع مفاصل و نقرس بلغمی باشد هر صبح جلاب بادیان و انیسون و اصل السوس هر واحد سه درم دانگ گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و شیره قرطم و ابافل و اجینی بزعفران سازند و این دوا تا روز ششم یا هشتم بنوشند و چون نضج در قاروره ظاهر شود اسهال باین حب آورند صفت آن صبر سقوطری سورنجان تربد شیده بروغن بادام چرب کرده هر واحد یک درم بوزیدان ماهی زهره هر واحد نیم درم غاریقون نصف درم شحم حنظل دو دانگ نمک هندی یک نیم دانگ مقل مصطکی هر واحد یک دانگ همه را باریک کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبها سازند و صبح بخورند و صبر کنند تا آنکه استفراغ نیک کند اما در آخر روز نخوداب و نخوم تیهو و دراج غذا سازند و دو سه روز راحت داده این مسهل باز دهند تخم ترب و برگ و بیخ آن و تخم شبت و بادیان و اصل السوس و بیخ خربزه هر واحد ده درم در آب خوب بجوشانند و صاف کرده نمک و عسل در ان انداخته بنوشند و بعد نوشیدن نخوداب نمکین قی کنند و بعد فراغ از قی گلقند عسلی ده درم بادیان سه درم آمیخته بخایند و فرو برند و از فواکه رطب حذر کنند و در ایام راحت هر صبح جلاب سکنجبین عسلی ده درم یا گلقند عسلی ده درم بدهند و غذا مزوره نخود و شیره منقی طلب سازند و اقسام تنقیه بدن صاحب این مرض کنند چه بلغم عسر النضج و تحلیل است و بیک مسهل یا دو سه مسهل منقلع نشود و در ابتدا تجویز حب قوی الاسخان در اسهال جسارت نکنند که آن گاهی رقیق را تحلیل کند و کثیف از اخلاط باقی ماند و تحلیل نشود و در دفع الم تدبیر کنند و تضمید موضع با ضماد مسخنه محلله سازند مثل این ضماد صفت آن زراوند طویل حب الغار حلبه لیانا هر واحد ده درم اشق صبر زیره هر واحد [illegible] درم [illegible] ضماد نمایند ضماد دیگر نافع این مرض بزرگان لعاب تخم مرو لعاب تخم شاهسفرم هر واحد بیست درم مغز حب القرطم سلیخه خاشا هر واحد یک درم زنجبیل زعفران هر واحد نیم درم همه را باریک سوده بروغن سوسن قسط و ناردین آمیخته بجای درد طلا نمایند که نفع این زود ظاهر شود یا ضماد دیگر کاه شیر که در قول [illegible] کامل [illegible] بکار برند و موضع را بآبیکه در ان مرزنجوش و قیصوم و نظیر آن که در همان قول مذکور شد جوشانیده باشند بشویند و بروغنهای گرم مثل روغن قسط و ناردین یا بالش نمایند و تناول تریاق کبیر و مثرودیطوس و فلسفی و حب شیطرج بخورانند صفت آن هلیله زرد تربد هر واحد یک درم ایارج فیقرا یک مثقال شحم حنظل [illegible]

شیطرج هندی شد دل زنجبیل مویز هر واحد نیم درم نانخواه تخم کرفس انیسون سکبینج مقل هر واحد یکدانگ با ریک بسایند و مقل را در آب گرم حل کرده اوبه ... بدان سرشته
حبها سازند و این دو خوراک است صفت حب نافع این علامت سورنجان یک مثقال بلیله سیاه بلیله آمله زنجبیل شیطرج هندی هر واحد ... بکوفته بیخته باب کرفس
یا کرفس سرشته حبها سازند شربتی از آن دو درم بخته هی گوید که هر صبح شربت از بادیان و اصل السوس تخم کرفس با گلقند عسلی یا شربت اصول یا سکنجبین
بزوری نوشند صفت ماء الاصول نافع برای اصلاح مواد بلغمی پوست بیخ کبر و بادیان و کرفس بیخ اذخر هر یک پنج درم پرسیاوشان ... بستان اصل السوس
بوزیدان هر یک چهار درم ... سنبل فوه هر یک شش درم کمافیطوس مازریون قنطوریون هر یک عناب پنج عدد مویز سبست درم در ... آب بجوشانند تا آنکه نیمه
او باقی ماند صاف کنند شربتی از آن پنجاه درم با پنج درم گلقند و یک مثقال سورنجان و نیم ... بشیره ... زعفران ... تا ... بدین ... نمایند و هرگاه
آثار نضج بنگرند ... یا حب ... شیطرج یا حب سورنجان یا معجون ... اسهال آورند نسخه معجون سورنجان بگیرند سورنجان سفید شش درم بوزیدان ... پوست بیخ کبر
زیره سیاه شیطرج هندی هر یک سه درم ... تخم کرفس یا دیان فلفل سفید صمغ ... هندی برگ حنا ... در ... هر یک ... زنجبیلان
هر یک سه درم ... سقمونیا سه درم عسل یکصد و پنجاه درم روغن بادام یک استار شربتی از آن یک استار با آب گرم و ... سه درم ...
... الاسهال استقبال القوی ... زیرا که طبیعت ... دوائی مخالف دیگر ... در فصل ... یکدیگر مانع از تمام فعل او ... باید که بر شرب ... اگر
قوی دارد ... با آب گرم کنند ... اصل السوس ... یا تخم ... کرا اثر قوی ... تقدیم ... قویه نکنند و از استفراغ ماده غلیظ و خام ... کنند
رقیق خارج گردد و کثیف غلیظ باقی ماند و از تحجر او در مفاصل ... نباشد و صواب آنست که اول تلطیف و نضج کنند پس استفراغ بدوای مخرج بلغم نمایند ...
... خارج از اعتدال باید که ... احتمال قوت و نضج ماده نمایند ... النفع ... لعاب ... تخم ... لعاب تخم
سورنجان ... هر یک ده درم ... زنجبیل زعفران هر یک نیم درم روغن سوسن یا روغن قسط ده درم ادویه ... بلعابات ... روغن ...
کنند ... آب ... بابونه ... و اکلیل الملک ... حب نافع این نوع ... سورنجان هر یک
یک درم ... انیسون شیطرج ... زنجبیل هر یک دو دانگ سقمونیا نیم دانگ با آب کرفس حب سازند و این یک شربت است ... نافع ...
... هر یک سه درم قنطوریون دو درم سورنجان دو درم ... تخم کرفس ... بادیان هر واحد یک درم سنای مکی سه درم جوشانیده صاف نموده ...
گلقند ده درم ... نیم و ثلث درم غاریقون و یک مثقال روغن بادام ... سباخته ... نوشند باقی همانست که در اقوال سابقه گذشت ...
... که اگر ماده فاعل النقرس و مفاصل بلغمی باشد نضج ماده بگلقند عسلی و سکنجبین بزوری کنند و ... سازند و هرگاه ماده نضج یابد اسهال او ... یا حب
سورنجان نمایند و تقویت ... با سفیداج ... کنند و آب شبت ... آورند ... اسهال در ابتدای مرض حذر کنند ... تحلیل لطیف و ...
غلیظ ... خروج او مشکل گردد و تضمید ... و سرگین گاو ... باید کرد و عضو را آب ... کهنه که در آن ... جوشانیده باشند
... بیند که علامت ... واسهال ... بعد نضج تام ... نضج درین واجب است ... چون ماده غلیظ باشد و اشربه ...
... گلقند ... یا شربت لیمون آب مطبوخ اصل السوس اگر با تشنگی و میل بحرارت باشد و یا شربت اصول و سکنجبین عسلی یا بزوری
با آب اصل السوس ... سکنجبین عسلی نوشانند و ... معجون ... یا معجون ... یا معجون ... فلاسفه بخورند و بعض ... ماده ...
کمافیطوس ... قول ... استفاضت نمایند که آن برای ادرار و تحلیل عجیب النفع است ... از لحوم منع کنند مگر بضرورت ... طیور ...
و حیوان ... و در ایام ابتدا آب نخود و ... یا عسل تنها دهند و بعد چند روز ... استفراغ ماده غذا ... یا نخود ... یا شوربای ...
... حتی الامکان تقلیل غذا کنند و ... غرغرات حب ... مفاصل یا مطبوخ سورنجان یا ایارج
... غاریقون ... و اگر غذا ... که در آن ... استفراغ استعمال نمایند ...
... سکنجبین عسلی ... استعمال کنند ... روغن ...

ورد روغن نیز دول است و از مرکبات نافعه زیت است که در آن افاعی پخته باشند و این صحت کلی بخشد و تمریخ بعسل بعد حمام نافع بود و [illegible] شیر و بیدبلسون بالغ النفع است [illegible]
حلبه و اکلیل الملک و بزرکتان و کندر [illegible] سوده موم سرخ اضافه نموده نیم گرم استعمال نمایند و سکنجبین گاو [illegible] که گرم باشد و نطول [illegible] از بابونه و اکلیل الملک و حلبه
و آرد فول یا ترمس و مرزنجوش و اسطوخودوس و برگ غار و شبت و خطمی و بزرکتان و بادیان و انیسون و برگ کرنب نافع است و چون [illegible] اسطوخودوس [illegible] کند اوجاع مفاصل
را ساکن کند استحمامات حمام رطب آب شیرین ایشان را ضرر است و اما حمام [illegible] چون آب [illegible] و نطرون [illegible] نافع بود و حمامات آب [illegible]
[illegible] و نطرون [illegible] و آب دریای شور [illegible] یا گوگرد و نطرون و نمک و بورق و برگ غار [illegible] جوشانیده [illegible] استعمال نمایند بعد [illegible]
ادویه مذکوره یا زیت که در آن کفتار یا گورخر یا خرگوش یا روباه پخته باشند یا آبی که در آن این حیوانات جوشانیده باشند نافع است [illegible]
بدن باید تا بسبب قوت جذب و تحلیل اخلاط بسوی مفاصل منجذب نگردد و اگر چیزی [illegible] جذب کند [illegible] این حیوانات [illegible]
مفاصل و تحلیل ماده آن کند و تعقد مفاصل و صلابت آن ببرد و همچنین [illegible] و نیز [illegible] نافع است [illegible] و اگر در این علاج
اصلا اثر نکند سه روز هر روز [illegible] دو درم [illegible] سفید یا مثقال [illegible] نماید [illegible] مفاصل [illegible]
[illegible] کنند و آنچه نفع می‌کند در این نوع گلقند عسلی و ماء العسل [illegible] و [illegible] است [illegible]
و غیره تجربه کرده ایم [illegible] دواست مغز بادام [illegible] سورنجان نیم جزو [illegible] عود هندی عاقرقرحا [illegible]
باسه چند آن عسل [illegible] شربتی از آن سه درم و نفع می‌کند این معجون [illegible] سورنجان [illegible]
و زعفران و حنظل و مرزنجوش و همچنین [illegible] و روغن قثاء الحمار [illegible] مولف خلاصه گوید [illegible]
اعتقاد کرده اند و شکی نیست [illegible] نزدیک به صواب است [illegible] علت [illegible]
زوال مرض است [illegible] اوجاع مفاصل [illegible]
[illegible] بادام [illegible] سنبل الطیب [illegible] استعمال نمایند [illegible]
از خوردن [illegible] و تنقیه بدن قبل از استعمال این سفوف لازم دانند و بعضی اطبا گفته اند [illegible] اوجاع مفاصل
زائل میسازد لیکن تنقیه و استیصال ماده و استعمال ضمادات و مروخات لازم است [illegible] فائده عظیم [illegible]
و طریق آن در علاج تعقد مفاصل در قول صاحب کامل مسطور خواهد شد و اگر بجای [illegible] بگیرند [illegible] آب و روغن [illegible]
بجا نماند [illegible] حاجت [illegible] همان طریق عمل کنند همین اثر دارد [illegible] آسودگان را احتمال این نمی‌توان داشت.

علاج اوجاع مفاصل سوداوی

فصد باسلیق و یا صافن کنند و رگ فراخ زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه برآید [illegible] فصد [illegible] ماده [illegible]
و بعد نضج ماده منضج سودا مسهل آن دهند و یا جهت نضج ماده این طبوخ بدهند اصل السوس [illegible] بسفایج هر یک پنج ماشه [illegible] بادیان هر یک [illegible]
سورنجان چهار ماشه گلقند [illegible] انجیر [illegible] و بعد حصول نضج تنقیه بدان [illegible] سورنجان [illegible]
سورنجان اضافه کرده باشند باید کرد و وقت [illegible] تعدیل سورنجان [illegible] افتیمون
[illegible] گلاب کنند و یا معجون عشبه و چوب چینی بکار برند و از ترطیب بدن غافل نباشند و در تحلیل [illegible]
و تخم کتان [illegible] انجیر هفت عدد سائیده با پیه [illegible] و روغن گاو آمیخته ضماد کنند [illegible]
و موم و پیه [illegible] نافع بود و روغنهای گرم [illegible] و نطولات مناسب بکار برند و حمام و ریاضت [illegible]
غذا [illegible] و باید که اول [illegible] روغن یاسمین یا روغن گل [illegible] یا مغز ساق گاو [illegible] روغن یاسمین [illegible]

[illegible]

نهاده بران گذارند و این حب برای وجع مفاصل که از خلط غلیظ سوداوی باشد سودمند است ایارج فیقرا نیم درم غاریقون بسفایج هر یک نیم مثقال تربد سوخته ثلث مثقال سورنجان بوزیدان نمک هندی سکبینج هر یک ربع درم کوفته بیخته حبها بندند ایضا برای مفاصل سوداوی و تقویت قلب زرنباد گل گاوزبان گل ختمی سورنجان ابریشم مقرض هر یک نیم ماشه سوده بلیله مربی یک عدد در شربت نجوید با لالیش عرق کیوره عرق عنب الثعلب بنوشند و این سفوف چوبچینی جهت مفاصل و نقرس و آتشک و دیگر امراض سوداوی مجرب و عظیم النفع است چوب چینی تراشیده چهار درم عشبه مغربی دو درم سورنجان افتیمون هر واحد یکدرم بسفایج هفت ماشه سنای مکی ده نیم درم گل سرخ صندل سفید هر واحد یکدرم کوفته بیخته سفوف سازند و شش ماشه با آب بخورند اقوال حکما شیخ میفرماید که در اصحاب مفاصل سوداوی واجب است که اصلاح احوال ایشان کنند و استفراغ سودا نمایند و ترطیب بدن کنند و تلیین بافذیه و به دفعات و مانند آن سازند و الحاح تحلیل صرف نه بدون تلیین کثیر نباید کرد و قیاس نچه در اصول کلیه معلوم شده ابن الیاس گوید که در وجع مفاصل و نقرس سوداوی هر صبح جلاب از اصل السوس با در نجبویه گاوزبان و بادیان هر واحد سه درم ساییده شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و شیر برنج و قلیه و لحوم تیهو و کباب و دراج خورند و بعد نضج و نضج در قاروره تنقیه بدن بحب سورنجان یا بمطبوخ آن یا بحب شیطرج کنند و با تلیین بیت واستفراغ خلط باین حب نمایند جهت قبض آن هلیله زرد و سیاه حب نیل شیطرج بادیان هر واحد یکدرم فلفل دار فلفل زنجبیل خردل هر واحد نیم درم شیطرج نمک هندی مقل هر واحد یک ایارج فیقرا با آب ساییده با آب کرفس بیاکرند بسرشته حبها سازند و این دو شربت است و با اخلاط سوداوی را باین مطبوخ مستفرغ سازند سنای مکی هفت درم بلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم مویز طائفی ده درم شاهتره هفت درم بلیله آمله اسطوخودوس هر واحد چهار درم غاریقون نیم درم سورنجان کوفته یک مثقال قنطوریون اصل السوس بادرنجبویه گاوزبان افتیمون هر واحد سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک نیم رطل آید افتیمون در صره بسته دران اندازند و ساعتی صبر کرده از آتش فرود آرند و دران فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نمایند و ایارج فیقرا یکدرم بران انداخته سحرگاه بنوشند و بران صبر نمایند چند انکه استفراغ کنند بعده در آخر روز مزوره نخود و مغز قرطم و لحوم ماکیان و تیهو غذا سازند و ترین معجون سهل و مسنن نمایند که نافع درین علت است بلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد پنج درم سورنجان ده درم فلفل دار فلفل پنج که هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشته شربتی ازان یک مثقال و مفاصل را بروغنهائیکه ذکر شد مالش نمایند و این طلا کنند برگ غار ده درم عاقرقرحا پنج درم قسط تلخ سه درم حرمل چهار درم قطران سه درم با یک ساییده بروغن یاسمین آمیخته بر کاغذ طلا کرده بر موضع بچسپانند و با موم با نخاع و شحوم و ادهان حاره ضماد کنند نجیب هندی گوید که فصد کنند اگر احتیاج آن بود و بعد احتیاط تمام باعتبار قوت و سن و فصل و بعد نضج باین مطبوخ مناسب تنقیه بدن نمایند و نسخه او همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن وزن سنا پنج درم و هلیلجات ثلثه هر واحد سه درم و شاهتره یک مشت و از بلیله تا اسطوخودوس هر یک سه درم و از قنطوریون تا افتیمون هر یک دو درم و ترنجبین پانزده درم و روغن بادام یکدرم است باقی بدستور و اگر اراده قوی تر کردن آن باشد یک مثقال ایارج فیقرا افزایند و تمریخ مفاصل بروغنهای گرم تر کنند و تنطیل با آب ادویه محلله مثل اکلیل الملک و بابونه و خطمی و شبت و بزرکتان و مانند آن نمایند خضر گوید که استفراغ سودا بحب و اسهال بعد انضاج بمطبوخ افتیمون کنند و تجرع شیر نافع است و از اشربه جلاب بارد و هند یا حار اگر تشنگی و خوف از حرارت نباشد و گاهی مرات اصل السوس باده کرده بنوشد و یا ماء الشعیر بشکر و هند و تقویه با غذیه صفراوی و دموی سازند مثل آش جو و ماء خیار و اسفاناخ مع تسخین آن مثل عسل و ابازیر قلیل الحرارة و خصوصا سودای احتراقی و با ضماده محلله ملینه ضماد سازند و تقطیر و طلیات و شحوم و ادهان حار رطب مثل پیه ماکیان و بط و روغن کنجد و لعاب حلبه تخم کتان مالش کنند و این نطول قریب باعتدال و نیکو است بابونه اکلیل الملک گل بنفشه خطمی خبازی جوشانیده بآب آن نطول کنند و ثفل آن ضماد نمایند حکیم شریف خان می نویسند که اسهال بعد انضاج تمام کنند و ... مقوی با فتیمون و بسفایج و مانند آن و علامت نضج سکون وجع است و اسهال بحب افتیمون سورنجان مع طبیخ آن نمایند و معجون نجاح نافع است و ترکیب مسهل و غیره نافع سوداو مالیخولیا که گذشت در زنی را وجع مفاصل سوداوی عارض شده داشت او نمود و معالجه بسیار کرد و نفع ظاهر نشد پس علاج او استاد نوخی بحار الجواهر مع ادویه مناسبه فرمودند صحت یافت و سودا حار احتراقی بود مولف گوید که در زمان من نیز زنی را وجع مفاصل در بلده بهوپال عارض شده بود و اطبا انواع علاج بکار بردند حتی که حب سم الفار هم دادند و هیچ فائده مترتب نگشت بلکه آخر رفته تا تمام شب درد شدت دهد و در جمیع اعضا هر روزه معین شد چون با عزه او باعتبار ... که سبب مرض مذکور ماده سوداوی است و علاجش منع شیر با آب نوشانیدن عرق عنب الثعلب و گاوزبان عوض آن و دادن ماء الجبن بسفوف ...

ازان نجات یافت و این علاج نزد اکثر دلیل بر فرط مهارت من درین فن گردید مصنف اقتباس نوشته که گاه وجع مفاصل بعد زوال سوزاک و آتشک افتد و این
در هندوستان کثیر الوقوع میباشد و علاج بدشواری می پذیرد و علامتش آنست که درد شدید بود و ورم مائل بسیاهی و سوزش و حلاوت [illegible] بول
و خروج آن با حرقت علاجش اول فصد باسلیق یا بفست اندام کشایند و بفاصله سه چهار روز [illegible] و بفاصله یکهفته ماءالجبن نوشانند با سفوف
سورنجان و حب سورنجان علوی خان و سفوف لاجورد و حب آن که در مالیخولیا گذشت صفت حب سورنجان علوی خانی سورنجان شیرین پنج درم تربد سفید
غاریقون سفید گل سرخ بسفایج سنای مکی هریک سه درم سقمونیای مشوی بوزیدان کثیرا و بیخ عقرقرحا لاجورد مغسول هریک [illegible] تخم حنظل یک درم حب النیل دو درم یک نیم درم شیرخشتی
سه درم و سفوف سورنجان ایشان در علاج مفاصل از مواد مرکب خواهد آمد و بعد الفراغ ماءالجبن اگر دردی و ورمی باقی مانده باشد باید که در فصل بهار [illegible] مناسب
تنقیه بفصد و مسهلات سودا کنند بعده بفاصله یکهفته چوبچینی بند خورانند و تحصیل زیارت هفت هشت سال مردی [illegible] مفاصل بعد زوال آتشک پیدا شده بود و بهر دو پای [illegible]
شده بود و دران راست بقدر روپیه سوزشی بود که در روزی سه چهار مرتبه نوبت [illegible] رسیدی من بمعالجه آن معجون چوبچینی بنا کردم و دو [illegible] آن نمودم [illegible]
[illegible] صحت کلی یافت و بعد از بیرون آمدن این معجون همراه عرق چوبچینی خورانیدم [illegible] چوبچینی ده تولہ سنبل الطیب گل سرخ [illegible] گاوزبان
برگ فرنجمشک بادرنجبویه اندر جو شیرین ابریشم مقرض مغز قرطم سعد کوفی صندل سفید دارچینی سورنجان شیرین خصیة الثعلب بوزیدان هریک نه مثقال زعفران دو درم
مشک عنبر هریک یک درم مربای آمله سیب عسل مقوم بسرشند شربتی دو مثقال صفت عرق چوبچینی چوبچینی [illegible] مثقال [illegible] هندی [illegible]
عود هندی گاوزبان و بیخ عقرقرحا بسفایج [illegible] فرنجمشک بادرنجبویه گل سرخ [illegible] خولنجان [illegible] هریک [illegible] تخم فرنجمشک
هریک پانزده توله تخم بادرنجبویه و شاهتره هریک بیست توله [illegible] دارچینی هریک توله
چای خطائی بادیان خطائی پوست بیخ کوکهرو هریک چهار توله سیب ولایتی پنجاه عدد ریحان تازه نعناع برگ [illegible] هریک [illegible] در عرق شاهتره و بادرنجبویه و دارچینی هریک [illegible]
گلاب پنج شیشه مشک عنبر اشهب هریک یک نیم درم شربتی از ده توله تا بیست توله و دیگر امراض اهم نفع بسیار دارد [illegible]
و داء الاسد و قوبا و جرب و وجع الورک و زانو و پشت و عرق النساء و ریح البواسیر و نفخ معده [illegible] سوزاک کهنه و قرحه [illegible]
و نشانه هست و دیگری را بسبب آتشک وجع مفاصل شده بود و تمامی انگشتهای هر دو دست و پای مانند [illegible] شده بود [illegible] در مفاصل دست و پا [illegible]
[illegible] بود و از مدت دو سال [illegible]
[illegible] باقی ماند
پس [illegible] سلیمانی [illegible]
عرق [illegible] یافت حکیم علوی خان می نویسند
که یکی از اطبای عصر را از مدت بیست سال درد مفاصل بسبب آتشک بود [illegible]
موصوف [illegible] گاوزبان بسفایج فستقی بادرنجبویه هریک ده درم [illegible] گلاب و عرق [illegible]
[illegible]
دو شاخ دو شاخ [illegible] عسل [illegible]
[illegible] سورنجان [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] کابلی پانزده درم [illegible]
دو مثقال [illegible] گاوزبان [illegible]
دو وزن چوبچینی [illegible] حکیم غلام امام در قرابادین معمولی نوشته که این حب [illegible] آتشک [illegible]

خراسانی بلادر کلاه دور کرده انجیر و اسپند هر واحد سه ماشه قند سیاه دو دام کوفته بقدر کنار دشتی حب سازند و هر روز یک حب صبح و یک شام خورند بحلق ریخته فرو برند که بدندان نرسد غذا کهچری و دال مونگ و خشکه و نان گندم و پرهیز از ترشی و بادی و در نیچر و در صحت میشود و اگر دهن جوش کند مضمضه بعمل آرند و اگر بعد مسهل خورند مفید زیاده شود و این معجون چوب چینی در اکثر امراض و امزجه بارده و اوجاع مفاصل خصوص که بسبب آتشک باشد نافع است چوب چینی سه مثقال قرنفل جوز بوا بسباسه گل سرخ زعفران زرنباد خولنجان سعد کوفی هر واحد یک مثقال دارچینی قاقله فلفل سیاه صندل مکی سورنجان بوزیدان سنای مکی لسان العصافیر هر یک پنج مثقال زنجبیل دار فلفل عاقرقرحا جدوار خطائی هر یک نیم مثقال با عسل مصفی سه وزن ادویه معجون سازند مقدار شربت در امزجه ضعیفه یک مثقال و در امزجه متوسطه دو مثقال و در امزجه قویه سه مثقال با حفظ پرهیز کمتر دارند و در نسخه دیگر حکیم شریف خان صاحب وزن چوب چینی چهار دام و از قرنفل تا سعد هر یک سه ماشه و از دارچینی تا لسان العصافیر هر یک پنج ماشه و از زنجبیل تا جدوار هر یک دو ماشه نوشته و عوض قاقله سمنی پنج ماشه دانه هیل سه ماشه کشنیز خشک چهار ماشه افزوده و در صفت آن قلمی نموده که برای تقویت باه و وجع مفاصل که از سبب آتشک بهم رسیده باشد بی نظیر است مجرب بهم بهاء الدین در خلاصة التجارب می‌نویسد که شخصی علت مفاصل کهنه داشت انگشتهای دست او هر یک مقدار بادنجان کوچک شده داند که گوشته و رنگ آن بسیاهی مائل بود و ماده آن از سوداویت خالی نبود و بهر او دهن البدن و من المفاصل و گاه گاه استعمال مسهل صحت یافت و انگشتان او بحال اصلی رسید و او مردی دائم الخمر بود و اکثر اوقات اغذیه غلیظ خوردی اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نمود صفت روغن مذکور مار سیاه را سر و دم بیفگنند و شکم او پاک نموده پاره پاره کرده در آب برگ شبت سبز اندر ختنه بجوشانند و بالای آن روغن کنجد و چندان اضافه نموده بجوشانند تا آب سوخته روغن صرف بماند پس بکار برند و این روغن در تحلیل اکثر اورام خبیثه سودمند است

علاج اوجاع مفاصل مرکب

و پیشتر ازین معلوم شده که این اکثر از ماده مرکب از بلغم و صفرا و یا از سودا و صفرا افتد باید که سورنجان مصطکی بوزیدان هر یک یک ماشه سوده در کاغذ یکتوله انجبینه بخورند بالایش شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خارخسک شیره تخم خربزه در عرق قیات برآورده صاف نموده شربت بزوری داخل کرده بنوشند معجون سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فائده میکند و معجون عشبه نیز درین باب مجرب است و از ادویه محلله مانند اکلیل الملک بابونه شبت و خطمی و حب و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد کنند و روغن گل و روغن بید انجیر و روغن ضفادع بالخصوص که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار دران انداخته باشند و صابون و حنا در آب سائیده نیمگرم ضماد کردن نیز نفع میکند و اگر مواد بسیار باشد میباید که بعد از نضج از منضج مرکب حسب ترکیب مواد از مسهل مرکب بحسب غلبه اخلاط تنقیه کنند اکنون بعض تراکیب مفید این نوع مسطور میگردد حسب حال بعمل آرند مثلاً اگر با تپ باشد سورنجان گل بنفشه پرسیاوشان بادیان هر یک چهار ماشه جوشانیده صاف نموده شربت بزوری معتدل دو توله حل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند غذا شله و در دوم شاهتره شش ماشه افزایند و گلقند بجای شربت کنند و اگر با سرفه و تپ باشد اصل السوس گل بنفشه هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه خیارین کوفته پنج ماشه جوشانیده گلقند دو توله خاکشی شش ماشه خورند و یا معجون سورنجان خورده گل بنفشه اصل السوس هر یک چهار ماشه سپستان سه دانه جوشانیده گلقند دو توله حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند غذا کهچری و اگر با قبض باشد سورنجان بوزیدان مصطکی گل سرخ هر واحد یک ماشه سنای مکی سه ماشه کوفته بخورند بالایش شاهتره تخم کاسنی پنج بادیان هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند سه توله داخل کرده بنوشند و اگر درد کشش بران مع بواسیر و درد مقعد و سرماج و عسر بول باشد مویز منقی گل خطمی گل بابونه خیارین جوشانیده نبات داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند و اگر وجع در اعضای اسافل و اعالی و بیخوابی و سرفه باشد بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه شاهتره قصب الذریره هر یک شش ماشه پرسیاوشان گاوزبان هر یک چهار ماشه گل نیلوفر شش ماشه جوشانیده صاف کرده شهد داخل کرده بنوشند ایضاً معجون سورنجان بخورند بالایش عنب الثعلب هفت ماشه گل خطمی گل سرخ گل نیلوفر تخم کرفس کاسنی هر یک چهار ماشه تخم کاسنی شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله ایضاً در مفاصل مرکب شیره تخم خربزه شیره تخم خیارین هر یک شش ماشه شیره اصل السوس شیره زیره سفید هر یک چهار ماشه نبات دو توله دهند با تخم کاسنی خارخسک بادیان گلقند بدل خیارین و خربزه و نبات کنند ایضاً سورنجان مصطکی هر یک نیم ماشه سوده در گلقند یکتوله آمیخته دهند [illegible] شیره خارخسک شیره بادیان هر یک پنج ماشه در آب برآورده و این شربت بزوری دو توله داخل کرده بنوشند [illegible] تخم خیارین خارخسک

تخم کاسنی پنج ماشه کاسنی گل بنفشه بادیان هر یک دو تولہ بعده پا در آب ترکنند صبح جوش داده صاف کرده با شکر سفید نیم آثار ... [illegible] ... بعده چهار ... [illegible]

منضج و مسهل ... [illegible] ... گاوزبان چهار تولہ عرق ماء الجبن ... بعده صاف کرده شربت بزوری بارد دو تولہ داخل کرده تخم ... چهار ماشه ...

بنوشند ... [illegible] ... گل سرخ پر سیاوشان هر یک هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه تخم خیارین یک تولہ بیخ بادیان ... هر یک ... ماشه ...

صبح صاف نموده شربت بزوری بارد دو تولہ داخل کرده بنوشند **ایضاً** سورنجان ماشه سوده بگلقند دو تولہ سرشته شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین ... شربت بزوری

بارد دو تولہ ... شد و بعده اگر قبض باشد سنای مکی سه ماشه سوده و شیره بادیان هفت ماشه افزایند بعده سورنجان ... هر یک چهار ماشه تخم کاسنی کوفته

خیارین کوفته هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو تولہ داخل کرده دهند با گل سرخ قصب الذریره هر یک چهار ماشه افزایند بعده معجون فلاسفه چهار ماشه ... [illegible]

افزایند **حب سورنجان** مسهل اخلاط از مفاصل به نسخه حکیم صالح خان خال حکیم علوی خان سورنجان سفید پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بوزیدان هر یک ... مثقال

صبر سقوطری تربد سفید هر یک ... مثقال سقمونیای مشوی مقل ازرق هر یک یک مثقال مقل در آب گندنا حل کرده باقی ادویه کوفته بیخته بآن سرشته حب

سازند شربتی یک درم **نوع دیگر** که مفاصل بلغمی و صفراوی را بسیار مفید به نسخه ذکاء الله خان سورنجان ... سقوطری پوست هلیله زرد ... [illegible]

ثلث درم سقمونیای ... [illegible] ... زعفران یک دانگ ... [illegible] ... **روغن حنا** که موی را سیاه کند و درد اوجاع مفاصل و عرق النسا ... برگ حنا

نیم آثار در ده آثار آب بجوشانند تا به نیم رسد صاف نموده با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و اگر برگ حنا یا گل آن تازه گرفته کوبند و آب آن صاف کرده

اگر پاو سیر باشد با روغن کنجد نیم پاو بجوشانند تا روغن بماند و نیم گرم مالش سازند نافع باشد **روغن مفاصل** حکیم اجمل خان که در اوجاع مفاصل مجرب است

افیون هشت درم روغن کنجد یک آثار شیر گاو یک آثار ... [illegible] ... افیون را در شیر حل کرده ... روغن ... داخل کرده در ظرف آهنی بجوشانند تا آتش ... شیر

و روغن بماند فرود آرند و صاف نموده استعمال کنند **سفوف سورنجان** معمول حکیم شریف خان در مفاصل و نقرس و عرق النسا ... مسهل اخلاط ... [illegible]

... سورنجان ... ده درم سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد ... هر یک سه درم زعفران نیم درم سقمونیای مشوی ... [illegible]

شش درم قند سفید سی درم و اگر ماده بلغمی بود تربد سفید پنج مثقال اضافه کنند و وزن سقمونیا نیم درم ... یک مثقال ... [illegible]

چهار درم ... [illegible] ... **نوع دیگر** از اختراع حکیم علوی خان که برای جمیع اقسام مفاصل

و نقرس و درد پشت و عرق النسا مجرب النفع است ... [illegible] ... و این سفوف را نافع بسیار است و معمول سورنجان هفت مثقال غنچه گل سرخ

سنای مکی هر یک پنج مثقال پوست هلیله زرد ... [illegible] ... روغن بادام چرب نموده ... بادام شیرین هر یک چهار مثقال بوزیدان ... [illegible]

... هر یک ... مثقال سقمونیای مشوی ... [illegible] ... زعفران ... مثقال قند سفید ده مثقال کوفته بیخته در شیشه نگاهدارند مقدار شربت

دو درم با آب سرد **شربت منضج** که برای نضج مواد بلغمی و سوداوی در مفاصل و نقرس و وجع ... [illegible] ... عناب پانزده دانه آلو بخارا ... [illegible]

بیست عدد پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان عنب الثعلب تخم خیارین اصل السوس ... گاوزبان ... [illegible] ... پوست بیخ کرفس

... [illegible] ... تخم کشوث پوست بیخ کبر گل سرخ ... تخم کاسنی چهار تولہ بادیان ... سورنجان یک ... بوزیدان ... تخم خیارین هر یک نیم تولہ

... [illegible] ... ترنجبین ... تولہ ... شربت بسازند ... [illegible] ... گاوزبان و بادیان ... [illegible] ... سورنجان ... سفوف سورنجان

برای وجع مفاصل ... [illegible] ... **ضماد محلل** ... گل خطمی سورنجان ... اکلیل الملک ... کوفته بیخته آب عنب الثعلب ... [illegible] ... **منضج**

عنب الثعلب اصل السوس هر یک چهار ماشه بنفشه تخم کاسنی پرسیاوشان بیخ بادیان هر یک پنج ماشه سورنجان ... تخم خطمی ... [illegible] ... آب نموده

صبح جوش داده گلقند داخل کرده بنوشند ... **سورنجان** ... در وجع مفاصل و نقرس ... [illegible] ... سورنجان ... گل سرخ پوست هلیله

هر یک چهار درم بنفشه گاوزبان پرسیاوشان اصل السوس هر یک سه درم ... بادیان هر یک دو درم ... [illegible] ... هر یک

سنای مکی شش درم ترنجبین فلوس خیارشنبر هر یک ده درم ... [illegible] ... **منضج** ... [illegible] ... بادیان ... عنب الثعلب

پرسیاوشان گاوزبان سورنجان گل بابونه بادآورد خطمی خبازی شاهتره هر یک شش ماشه گل سرخ نه ماشه تخم کاسنی بیخ کاسنی اصل السوس هر یک هفت ماشه قنطوریون دقیق
انیسون تخم کرفس بیخ کرفس پوست بیخ کبر زنجبیل هر یک سه ماشه مویز منقی بیست دانه آلو بخارا هفت دانه در آب جوشانیده گلقند چهار توله مالیده صاف کرده بنوشند
و بعد از یک هفته بنفشه نه ماشه سنای مکی یک توله افزایند و فردای آن مغز فلوس شش توله روغن بادام شش ماشه و اگر مناسب دانند تربد سفید هم داخل نمایند و همچنین تا پنج یک روز
در میان دو مسهل دیگر به پرهیز سفوف سورنجان مسهل تا سه روز متصل دهند و بعد از تنقیه کامل معجون سورنجان مداومت نمایند بعد ازان تدهین با دهان مناسبه بعمل آرند
نسخه دیگر از مطب علوی خانی شاهتره بادیان بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک شش ماشه سورنجان اسطوخودوس پرسیاوشان عنب الثعلب گاوزبان بنفشه گل نیلوفر گل سرخ هر یک چهار ماشه
جوشانیده گلقند آفتابی سه توله داخل کرده بدهند گاهی اصل السوس پنج ماشه عوض شاهتره و سورنجان و اسطوخودوس و گل نیلوفر میکنند بعده مسهل دهند دیگر گل بنفشه
تخم کاسنی کوفته گل سرخ خارخسک عنب الثعلب گاوزبان پرسیاوشان تخم خربزه هر یک شش ماشه بادیان چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند داخل کرده بنوشانند
و بعد نضج سنای مکی پوست هلیله زرد حب قرطم هر یک نه ماشه در مطبوخ داخل کرده فلوس خیارشنبر شش توله گلقند چهار توله روغن گاو سه ماشه افزوده مسهل دهند نطول
که بجهت مفاصل مفید بیخ بادیان نیمکوفته پوست بیخ کاسنی تخم خیارین نیمکوفته تخم خربزه نیمکوفته سورنجان نیمکوفته پرسیاوشان عنب الثعلب گل بابونه در آب جوش داده صاف کرده
نطول نمایند و نیز در آب آن نشینند و بعد تنقیه ازان روغن سورنجان مالش فرمایند و دیگر که در وجع مفاصل حکم تریاق دارد امرہیل و قدری عنب الثعلب در آب جوشانیده صاف کرده
آبزن نمایند و نطول سازند و بعد فراغت روغن گل یا حنا که دران امهل خشخاش سبز پخته باشند بالیدن مفید است **اقوال اطبا** مسیحی گوید که هرگاه ماده مرکب از بلغم و صفرا یا رطوبت
صدیدیه باشد باین دوا طلا کنند حضض صندل زعفران صبر مر شیاف مامیثا هر واحد دو درم کرنب سوخته چهار درم کوفته بیخته با آب عنب الثعلب و آب کاسنی سرشته بکار برند جرجانی
گوید که این مطبوخ نافع وجع مفاصل ست اگر از بلغم و سودا باشد هلیله زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم مویز پنج درم شاهتره هفت درم بسفایج غاریقون کوفته با هلیله ها اسطوخودوس
هر واحد دو درم پوست بیخ کبر برگ حنا هر واحد یک درم قنطوریون سه درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل باز آید ازان سه درم افتیمون انداخته بمالند و صاف کرده
نیم رطل ازان گرفته دران تربد یک مثقال ایارج فیقرا یک درم نمک نفطی نیم درم داخل کرده بنوشند ایلاقی و جرجانی مینویسند که اگر ماده مرکب از صفرا و بلغم باشد تنقیه
بحب سورنجان کنند صفت آن صبر یک درم سورنجان دو ثلث درم یعنی چهار دانگ هلیله زرد چهار دانگ سقمونیا یک دانگ گل سرخ مصطکی هر یک دانگی همه یک شربت
و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند بهتر بود دیگر هلیله زرد تربد هر واحد یک جزو مقل نیم جزو شحم حنظل سقمونیا هر یک ثلث جزو کثیرا عشر جزو شربتی سه درم دیگر هلیله زرد یک درم
صبر چهار دانگ ماهیزهرج بوزیدان هر یک دو دانگ سقمونیا یک دانگ جمله یک شربت ست صفت مطبوخ سورنجان بگیرند هلیله زرد بیست درم بنفشه گل سرخ
هر یک پنج درم تخم کاسنی سه درم سورنجان نیمکوفته دو درم پودینه ترشامی چند و اگر پودینه نباشد یک درم مصطکی افگنند در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل آید صاف کنند
شربت دو ثلث رطل با دو اوقیه شکر صفت حب که مرض مرکب از صفرا و بلغم را سود دارد ایارج فیقرا شش درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر یک سه درم هلیله زرد
هفت درم مقل هشت درم خربق سیاه دو درم شحم حنظل سه درم بآب گندنا حب سازند شربتی سه درم صفت مطبوخ سورنجان دیگر که صاحب صفرا و بلغم سودا
دارد بگیرند هلیله زرد پانزده درم تربد بسفایج شاهتره هر یک چهار درم سورنجان دو درم تخم کاسنی بادیان تخم کرفس واحد یک درم گل سرخ سه درم همه را در یک من آب
بپزند تا هفتاد درم باقی ماند صاف نموده بدهند حکیم بایزید مینویسد که اگر ماده مرکب از بلغم و صفرا بود اول قی کنند دو سه روز متواتر بعده جهت نضج مواد مطبوخ
سورنجان دیگر که در قول ایلاقی گذشت بدهند و پس از حصول نضج تنقیه بدن نمایند بحب سورنجان مع اضافه بعضی ادویه مسهله و در مطبوخ مذکور چنانچه برگ سنا
یک نیم توله مویز منقی دو توله ریوند خطائی نه ماشه بنفشه یک توله خیارشنبر هفت توله گلقند چهار توله شیرخشت پنج توله ترنجبین پنج توله شربت سنا و دینار هر یک دو توله روغن بادام
پنج ماشه اضافه نمایند غذا وقت شام شاید اسفاناخ دهند در روز دیگر این تبرید دهند شیره بادیان و کاسنی هر یک هفت ماشه لعاب بهیدانه خطمی سه ماشه گاوزبان چهار ماشه
شربت بنفشه سه توله اسپغول و تخم ریحان هر یک سه ماشه و همین نمط چهار پنج مسهل داده جهت تعدیل مزاج سورنجان شیرین ده ماشه گل بنفشه یک نیم ماشه سوده در اطریفل کشنیز
یک توله آمیخته بلیسانند و شربت بنفشه و بزوری معتدل هر یک دو توله در عرق بادیان و کاسنی هر یک هفت توله بدرقه نمایند و اگر ماده مرکب از خون و بلغم باشد نخستین فصد باسلیق کنند بعده منضج و مسهل
مرکب از ادویه مسهله صفرا و خون و مخرج بلغم دهند و لیکن باید که در سه روز قی کنند و سورنجان ده ماشه در شربت نیلوفر و بزوری معتدل هر یک دو توله بلیسانند و بالای آن گلاب نه توله بنوشانند

علاج اوجاع مفاصل ریحی

کاقنه چهار توله در گلاب عرق بادیان هر یک سه پاو جوش داده صاف نموده بنوشانند و غذا شوربای دراج و لوه بانان دهند و بجای آب عرق بادیان بدهند و بعد از نضج مقیه
بمسهل بلغم و ریاح چنانچه در ریح البواسیر گذشت باضافه سورنجان نمایند و بعد از تنقیه مقل کیا شد و معجون سورنجان نه ماشه آمیخته لیسانند و بالای آن عرق بادیان پنج توله
نوشانند و حب گرایج را درین باب اثر عظیم است نسخه آن در علاج وجع مفاصل بلغمی گذشت و معجون سورنجان همراه مدرات حاره مثل شیره بادیان و انیسون و تخم کشوث
و زیره سیاه و شربت بزوری حار معمول است و روغنهای مقوی محلل مانند روغن گل و بابونه و شبت بمالند و خوردن معجون کاسر ریاح نیز مفید است و در بیاض استاد مرحوم
مرقوم است که اگر برگ شاخ آک صاف کرده در ظرف گلی زیر و بالا نهاده درمیان آن قدری گندم نهاده با آتش نرم بپزند چون پخته شود گندم برآورده خشک نموده آرد نمایند
و بقدر کف دست آب خورده باشند برای درد ریحی هر جا که باشد نافع است و این انکباب برای درد ریحی نیز مفید است برگ مرزنگوش و برگ کرنجوه و برگ سهجنه جوش داده انکباب
نمایند و اگر عود غرقی و سنبل الطیب زرنباد اسگند ناگوری بنگره و مشک کوت زردچوب و اسلیخه آرد دال همه را سوده خشک بمالند یا در روغن بابونه آمیخته بمالند و بالای آن
پنبه کهنه ببندند برای درد ریحی هر جا که باشد مجرب است و ایضا برای درد ریحی از چوب بابونه عضو دفعه و آید و درد شدید پیدا کند زنجبیل ریشه دار باریک سوده خشک
مالش کنند و اگر نصف وزن آن گل بابونه آمیخته بمالند نافع بود و اگر به روغن بابونه آمیخته بمالند اولی تر باشد و بعد مالش از پنبه یا پارچه ببندند و اگر کاهیل احمود برابر ستاییده
و سهجان خشک بمالند و بالای آن پنبه کهنه بپیچند جهت درد مفاصل مفید است و برای درد ریحی که از آن دست و پای مانند مرده گردند و نمک سا شود هر دو برابر سابیده جوش داده
لیسپسانند و بر آن برگ ارند نهاده پیچیده ببندند و در هوا کشاده نسازند و تا سه روز عمل آرند که مجرب حکیم ارزانی است روغن زنجبیل که جهت درد و صلابت
مفاصل و درد ریاح غایت مجرب است روغن کنجد یک پاو سیر آب زنجبیل تازه یعنی ادرک دو سیر بجوشانند تا که آب جذب شده روغن بماند روغن دیگر که بادگرفته و معطل
شده را مجرب است روغن السی روغن سرشف روغن بیدانجیر روغن کنجد هر یک نیم پاو آب دهتوره با بیخ و برگ و بار کوفته گرفته برابر جمله یعنی نیم آثار بهم آمیخته آتش
نرم بجوشانند تا روغن بماند بر عضو ماؤف سه چهار کرت بمالند و بالای آن برگ دهتوره یا برگ ارند یا برگ آک ببندند ضماد برای درد ریحی عاقرقرحا کاهیل اجواین خراسانی
زنجبیل مویز سابیده بروغن بیدانجیر ضماد کنند و دیگر که اوجاع و اورام ریحی مفاصل را نافع است جدوار بیش اتیس بیخ کردی تلخ که بهندی بکهه نامند کالی زیری جوزبوا
افیون زنجبیل کچله سیاهی کوفته بیخته کجا را سوده با آب برگ بتوره سرشته ضماد نمایند و اگر توانند در آفتاب نشینند تا خشک گردد و بهتر والا شب مالیده برگ بیدانجیر گرم کرده
بر آن بسته بخوابند و بعد از خشک شدن آب گرم بشویند و دیگر درد اعضا را که بسبب باد بواسیر بهم رسد و جهت کزاز مجرب است فلفل دو جزو قاقله نوشادر هر یک سه جزو
زنجبیل یک جزو سورنجان پانزده جزو روغن گردکان بیست جزو موم زرد پنج جزو دو نسخه دیگر حلیب پنج جزو نیز داخل است آنچه در علاج وجع مفاصل بلغمی مذکور شد حسب حال
استعمال نمایند و علاج ریاح افرسه و استطلو گردنیده شیخ میفرماید که علاج مفاصل ریحی مثل علاج صداع ریحی باشد و آنچه دران مانع تسکین درد تحدیر است نیست که بگیرند قدوه
و نانخواه و خطمیا نانخواه و بودینه و تخم حنا و سورنجان و بزر بیدان دانه هر یک و مثقال جزای مسلوی افیون نصف یک جزو شبرمی تا دو درهم

علاج تحجر مفاصل

بدانکه چون بر اصحاب نقرس مفاصل زمانه دراز گذرد ماده اندر پیوندها متحجر شود و تعقد و صلابت پدید آید و این یا بسبب برودت ماده منصبه چون بلغم غلیظ بارد لزج پیدا شود یا از سوء تدبیر
معالج زیرا که اینجا احتیاج باده و مخدره و یا محلله و یا مدرات قوی دارد در آغاز تعمیل بی نضج ماده استعمال کرده باشد بدانگاه این تحجر و تنبه میرسد که بعلاج کمتر مطلقا نتوان کرد و اکثر مفاصل
که بعد زوال آماس شکات افتد تحجر دران پدید می آید بالجمله بعد تنقیه موضع را با دیان و تخم و لعابات گرم بمالند و یا تخمیر بابونه و آرد حلبه و اکلیل و بابونه طلا کنند و یا دلک حمام مرطب
متواتر استعمال نمایند و در انشا ستاده روغنهای جلیه محلله مانند روغن بیت و زنبق و سورنجان بمالند و جهت حصول نضج مواد این مطبوخ دهند سورنجان شیر بن گل بنفشه
گل گاوزبان بسفایج افتیمون بادرنجبویه عنب الثعلب گشنیز گل سرخ هر یک هفت ماشه بزر بیدان انیسون در بیخ عرق هر یک چهار ماشه کاقنه چهار توله مغز احمد دو توله
صرع جمع نهاده وقت شام نان باشد یا خورانند تا پانزده روز و روز شانزدهم بعضی ادویه مسهله مانند برگ سنا و هلیله سیاه هر واحد یک نیم توله و مویز منقی ده توله بیفزایند
و بعد جملاب هر که نشاسته زنجبیل سه ماشه خیار شنبر هفت توله ترنجبین شش توله روغن بادام هفت ماشه مطبوخ اضافه نمایند لیکن وقت شب سورنجان بایارج

کبار نه ماشه خورانند و عوض آب به عرق گاوزبان اکتفا ورزند و وقت ده پهر نخود آب چوچه مرغ دهند و وقت شام نان با شوربا خورانند و در روز هفتم این تبرید نوشانند
سورنجان شیرین دو ماشه مصطگی یک ماشه در جوارش عود شیرین و خمیره ابریشم ساده هر یک شش ماشه آمیخته بلیسانند بعده سورنجان شیرین یا در تنجبین هر یک هفت ماشه گاوزبان
انیسون هر یک پنج ماشه گل کشوث در پنج عدد هر یک سه ماشه در عرق گاوزبان و جوانسه هر یک نیم پاؤ بجوشانند که به نیمه آید مالیده صاف نموده شربت بزوری سه توله تخم خرفه شکسته
و تودری هر یک سه ماشه کفته زده بنوشند و غذا بدستور خورانند و همین نسخه هفت هشت [illegible] یا کم زیاده داده بفاصله هشت روز چوب چینی بند خورانند و تجربه چوب چینی
یکروز در میان کنند و روغن چوب چینی بمالند تا بصحت انجامد و اگر مریض مفلوک باشد تا چهل روز متواتر این سفوف و ضماد استعمال نمایند صفت سفوف سورنجان شیرین [illegible]
برگ سنا هر یک پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل اسارون شیطرج هندی دار فلفل بادیان هر یک دو و نیم درم حب النیل [illegible] سه درم ریوند خطائی چهار و نیم درم نمک
لاهوری بقدر ذائقه شربتی دو مثقال صفت ضماد سپید مرغابی مغز ساق گاو هر یک یکنیم توله موم سه توله تخم کتان حلبه هر یک دو توله سپید [illegible] مصطگی [illegible]
و سورنجان هر یک پنج ماشه بدستور مقرر بسازند و تجربه برگ روغن بستن آن گرم گرم فی الفور تسکین درد و تحلیل ورم میکند و همچنین است برگ سنبهالو و برگ سهجنه و برگ بکاین
و برگ کریله و برگ عشر هر واحد نافع و صاحب دارا شکوهی تجربه برگ جهاؤ و برگ [illegible] را از مجربات نوشته **ذکر بعضی ادویه** نافع صلابت مفاصل و تعقد آن گویند که ضماد
اشق مخلوط بزیت و عسل یا محلول بسرکه تند و کذا امغاث و کذا حب الآس و کذا انجیر مطبوخ و کذا اپشاک بز سوخته بسرکه سرشته و کذا اپشاک بز کوهی بسرکه و کذا اکلیل الملک
و کذا انجدان بروغن سوسن و کذا جوز السرو تازه با انجیر خشک سوده و کذا اکمافیطوس و کذا نفط و کذا موم و زفت و اشق هر سه بر آتش گداخته و کذا دبق در اتینج و موم مخلوط
و کذا انجیر زرد و کذا بارد روغن آن بموم زرد و کذا کنجد و کذا خاکستر گرم بسرکه و زیت و کذا چرک بدن که در حمام بر می آید و کذا موم و کذا پیه خرس و کذا جاوشیر و کذا عنبر خام
و جالوس مع زیت که روباه زنده در آن جوشانیده باشند و کذا آب کبر تازه **شرب** [illegible] ضماد خطمی مع بیخ آن در آب مطبوخ و کذا اسکهر تنها نافع است و مکرر خوردن گوشت
خارپشت صحرائی مسمن بدن تعقد مفاصل و صلابت آن را مجرب نوشته و گویند که بستن قطعه [illegible] بر تعقد مفاصل و نیز طبیخ تخم شبت نیم کوفته در آب پخته نیز النفعست
و کذا تضمید انجیر کنجد و اشق **ضماد** که بجهت تعقد مفاصل مجرب است گاهی بتقشر مقل به روغن بابونه یا آب مرزنجوش بسایند تا مثل مرهم شود ضماد نمایند و کلیه که تجربه مفاصل
را نافع و محلل صلابت است حاشیه مغز بادام تلخ سوده اشق مقل به روغن کنجد [illegible] حل کرده باهم آمیخته ضماد کنند **اقوال حکما** شیخ میفرماید که این ضماد برای
مفاصل که در طریق تجربه باشد نیکو است بگیرند مغز تخم [illegible] انجیر سه اوقیه یک اوقیه روغن گاو باریک بسایند و بر آن یک اوقیه عسل انداخته بر مفاصل ضماد کنند و گاهی
در این مرکب کهنه یک اوقیه [illegible] داخل میکنند و ایضاً او میفرماید که ارباب [illegible] تجربه [illegible] صاحبان [illegible] حاره و مواد غلیظ [illegible] واجب نیست که تحلیل ایشان بلا تامین کنند
بلکه واجب است که ملینات [illegible] استعمال نمایند و آنچه بدان جراست [illegible] کنند اضمده [illegible] سکنجبین [illegible] از انجدان و [illegible] با انجیر
و از حضض و اشق بشراب کهنه و زیت انفاق و گاهی بدین آرد باقلا داخل کرده میشود و آنچه تجربه مفاصل را آنرا که در طریق تجربه باشد نافع بود اضمده و مروخات [illegible] است
که در علاج اوجاع مفاصل بلغمی غلیظ الاخلاط ذکر کرده ایم و آرد ترمس با سکنجبین یا سرکه ممزوج با آب ایشان را نافع است و ایضاً بیخ کرفس و ایضاً تضمید جالوس در آب
حل کرده که این تجربه مبتدی را منع کند و همچنین نطولات آبیکه در آن پودینه و حاشا پخته و یا سرکه جوشانیده باشند و نیز کهنه مطبوخ خاصه در مرقد خیار شنبر و نطرون
و فربیون مع آب خاکستر و کرنب سوخته صاحب کامل گوید که هرگاه مفاصل را صلابت و تعقد عارض شود بگیرند روباه زنده و در زیت انفاق پخته در آن
نیم گرم مریض را بنشانند که این تعقد عصب را تحلیل کند و روغن بنفشه و پیه بط و ماکیان و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و خطمی سفید بمالند و اگر مقل در لعاب حلبه گداخته
در هاون سوده بر تعقد طلا کنند نرم و تحلیل نماید و ضماد کنجد در آب مرزنجوش سیکساییده نافع تعقد است **ضماد** دیگر موم و تخم کتان هر واحد یکجزو حلبه نیم جزو باریک
ساییده در البه گداخته [illegible] نرم شوند و بر تعقد طلا کنند [illegible] آنرا نرم و تحلیل کند و هرگاه مدت نقرس و وجع مفاصل طول کشد و عضو لاغر گردد و در آن از هیچ علاج منفعت ظاهر نشود
طبیخ ضبعه عرجا ستوده است **صفت** آن بگیرند ضبعه عرجا و دست و پای او را محکم ببندند و آنرا زنده در دیگ چرا از آب شیرین اندازند و با آن گوشت گوسفند فربه
صالح و نخود سیاه و سفید هر واحد یک کف کمیر و تخم گندر و حبه و شلغم و سداب و لبلاب و بادیان و برگ کرفس و گلهای خطمی هر واحد پنج درم زیت خوشبو یک رطل کرنب [illegible] رطل
بقدر ده درم یا یکصد درم انداخته خوب بجوشانند تا آنکه سوم حصه آن آب باقی ماند صاف نموده بیمار را اندران بنشانند و آن آب نیمگرم باشد بحدیکه دران تا یکساعت

نشستن ممکن بود و همچنین تا سه روز استعمال کنند و بهر روز مطبوخ را تازه نمایند و ایضاً درین علت در زیت که اندران افعی پخته باشند نشستن نفعست ابن ماسویه و ابن الیاس
گوید که علاج تعقد مفاصل آنست که هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر یک سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب قرطم دهند و تنقیه بدن بحب
و مطبوخات مذکوره در علاج وجع مفاصل بار کنند و موضع را بروغن کنجد و پیه بط وغیره که در قول صاحب کامل گذشت بمالند و تریاق و باد زنده یا ضمیمه عرجا را در زیت انفاق پخته
و آن زیت را در آبزن انداخته مریض را دران بنشانند زائل تعقد و صلابت را ببرد و یا بعضی ازین ضماد کنند صفه ضمادی آن حلبه تخم کتان کنجد هر واحد ده درم سوده بنفط یا بروغن
سوسن سرشته و تناول لحوم گوسفند مطبوخ نخود سیاه و اگر نباشد بمرغ نافع بود و دست و پا و موضع تعقد را در آب مطبوخ شبت اکلیل و بادیان و جاشا و برگ غار و برنجاسف
و نمام و شاهسفرم نهند و مدام پیه بط و مغز ساق گاو در روغن زیت یا گجد یا یاسمین گداخته بمالند و صاحب این علت از تناول شیر و تنقیه و میوه های تر و جماع و حمام نشستن
در آب سرد و طعام شب احتراز کنند و تعاهد قی نماید اگر زمانه تابستان باشد و مداومت تناول اطریفلات و معاجین و مربیات گرم باید کرد خجندی گوید که تعقد و تحجر بافیر
دوای ملین و مرتبه دیگر محلل استعمال کنند و جلوس در نطولات محلله ملینه ایشان را نافع بود و در استفراغات مانع از اجتماع مواد مقصد نمایند و این ضماد تحجر را نافع کند حلبه تخم کتان کنجد کوفته
لعاب خطمی مقل پیه ماکیان و دردی زیت و دردی روغن سوسن با ستو و مقل مرتب ساخته بر موضع ضماد کنند و بکار آرد حلبه نرگس بزر کتان انجیر الیابس هر را اعلی الرسم
جمع کرده ضماد نمایند و کثرت جلوس در آبزنات و تمریخ با دهان ملینه و محلله مثل شحوم طیور و مخهای ایشان را سودمندست و لعاب بزر کتان لعاب تخم خطمی کوفته
مسحوق با آب مرزنجوش بهم امتزاج داده بر موضع ضماد کنند **نقرس** و آن عبارت است از درد و ورم مخصوص در مفصل کعب و انگشتهای پا خصوصاً در
نر انگشت لهذا ابن هبل گفته که مفصل ابهام پا را النقورس گویند و ازین اسم نقرس اخذ کرده اند از روی تسمیه حال باسم محل و بعضی گویند که اگر در بند دست
و انگشتان او درد و ورم افتد آنرا نیز نقرس گویند و شیخ میفرماید که نقرس از جمله اوجاع مفاصل است که گاه ابتدا از اصابع و سیما از ابهام کند و گاهی از عقب و گاهی از اسفل قدم و گاهی
از جانب آن و بعده عام گردد و گاه تا ران صعود کند و گاهی ورم کند و ماده این درد اوتار و عصب نباشد بلکه در رباطات و اجسام محیط مفاصل از خارج بود چنانچه جالینوس
گفته و لهذا چنان اتفاق می افتد که ورم اوجاع صاحبان نقرس مع ری به تشنج گردند و چنان عارض شود که جلد خصیتین اصحاب نقرس دراز گردد و نقرس صفراوی بیشتر
مفاجات کشد خصوصاً عقب تبرید بسیار و صاحب کامل می نویسد که درد نقرس شدیدتر از سائر اوجاع مفاصل میباشد زیرا که ماده در نقرس بمفصل ابهام میریزد و آن
مفصل ضیق است و وسعت آن ندارد و بدین سبب تمدید شدید مفصل می نماید و بهمین جهت هرگاه ماده بسیار بود و اندفاع او بمفصل صغیر مثل انگشت باشد ردی بود و هرگاه
اندفاع آن بمفصل کبیر مثل سرین باشد محمود بود و هرگاه این مفصل متفرق گردد و تمدید او نکند و جماع لاسیما بعد امتلا از طعام قوی ترین اسباب این مرض است و لهذا بقراط
گفته که صبیان و خواجه سرایان را نقرس لاحق نمیشود و جالینوس در تفسیر این قول نوشته که اگرچه خواجه سرایان جماع استعمال نمیکنند اما گاهی تدبیر ملایم ابدان خود از روی فضول
مثل اغذیه بسیار و سکر مفرط و خفض و دعت و ترک ریاضت و استحمام استعمال می نمایند و بدین سبب هنگام استعمال این تدبیر ایشان را نقرس حادث میشود و اما از صبیان
احدی را ندیدیم که آنرا این مرض عارض شود مگر هنگامی که آنرا وجع مفاصل در دست و زانو حادث میشود بدان سبب فی الجمله درد در مفصل قدمین پیدا میگردد و ایضاً بقراط
گفته که زن را نقرس عارض نمیشود مگر آنکه حیض او منقطع گردد و سببش آنست که فضول مجتمعه در بدن آن بجریان حیض از ان خارج میشود و جالینوس ذکر کرده که بعضی
زنان را دیدیم که نقرس ایشان را حادث شد و حیض آنها منقطع نشده بود زیرا که ایشان کثرت تناول اغذیه ردیه کرده بودند و ایضاً بقراط گفته که مرض نقرس در ربیع
و خریف و در اکثر امر حرکت میکند و گاهی وجع نقرس وراثی بود و بسبب ضعف عضو یکه در بدن والد او ضعیف باشد و گاهی نقرس و وجع مفاصل از هم و غم یا سهر وغیره
از اعراض نفسانی هنگام حرکت فضول در باطن بدن و ریختن آن بمفصل عارض شود و اکثر این مرض و وجع مفاصل و عرق النسا کسی را عارض گردد که کثرت امتلا از اغذیه
داشته باشد و آرام و راحت استعمال نماید و ادمان جماع لاسیما بعد طعام کند و استعمال ریاضت کم نماید و مفاصل او ضعیف بالطبع و یا بالعرض گردد و موادیکه بمفاصل
ریزد یا دموی باشد یا صفراوی و یا سوداوی و یا بلغمی باشد و گاهی این علامات که از خلط بلغمی لزج متولد شود و هرگاه مکث او در مفصل طول کشد غلیظ و لزج شده و بسفیدی چون گچ
اثنای سنگریزه متولد شود و [illegible] پیدا میشود و هرگاه چنین باشد [illegible] سبیل نباشد و یا ماده [illegible] از ریعه بود و بر آن از طبیعو اختلاف
علامات استدلال نمایند و آنچه [illegible] آن [illegible] باشد و توقف بران [illegible] باشد و هرگاه ماده نقرس [illegible] بود و اکثر مدت طول کند و در حصول و تسکین باید

واین وقتی باشد که ماده غلیظ بود و هرگاه لطیف باشد در کمتر مدت ازان ساکن شود و آن الیاس گوید که سبب شدت درد نقرس تنگی موضع ورم و کثرت اعصاب و قلت
آن و کثرت احتوای آن از رباطات و کثافت جلد این مواضع است که ماده آن بسرعت تحلیل نمی پذیرد و اقسرائی گوید که درد این شدیدتر از باقی انواع مفاصل است زیرا که
که این عضو اکثر امر مادی میباشد و از سوء مزاج ساذج نادر افتد و ماده منصبه بسوی این عضو بقیاس او بسیار بود و مفصل آن تنگتر است و ایضا مواد حدت نقرس از مخالطت صفرا
خالی نمیباشد و بهمین جهت این مرض خواجه سرایان و زنان و کودکان را عارض نمیشود و صاحب ترویج گوید که این قول از امراض متوارثه و مزمنه است و از نوع اصل است که موضع
سنج متحد دیگر در دو الم شدید کنند گاهی مرجع از ماورای کعب و عقب ابتدا کند الا آنچه از مفصل ابهام آغاز نماید کثیر الوقوع است و ابو منصور گوید که سبب نقرس انصباب مواد
باطراف است و این بسبب قوت اعضای رئیسه و ضعف اطراف در ترکیب بود و سبب تولد این فضلات تخمه متواتر و سوء هضم طعام و جذب کبد کیلوس غیر منهضم را بسبب
تولد حرارت عرضی در کبد از جماع یا حرکت سخت یا استحمام و مانند آنست بقراط گفته که درد نقرس در صیف و ربیع اصحاب مره سودا را هیجان کند جالینوس گفته که درد
نقرس مشایخ کمتر بود و ازان صحت نیابند ثابت گفته که اگر نقرس در جانب راست بود بهتر و خفیف تر باشد ازانکه در جانب چپ بود بالجمله نقرس نیز از سوء مزاج ساذج
و مادی مثل وجع مفاصل حادث میشود و اسباب و طریق تشخیص و علاج هر سبب این همانست که در اوجاع مفاصل مفصل مسطور شد و درینجا نیز بعض علاج آن حسب اقوال اطبا مذکور میشود
و در تذکره از خواص حجر سه نوشته که تعلیق موی کودکی که سن او از چهل روز تا سه ماه رسیده باشد بر صاحب نقرس مسکن درد آنست و رازی گفته که تعلیق ساق لقلق از جانب راست بر نقرس راست و ساق
آن از جانب چپ بر نقرس چپ تسکین درد نماید و مکرر تجربه کرده ام و تعلیق زنبور در پارچه سرخ بسته نیز بالخاصیه نافع نقرس حار و بارد نوشته اند

علاج نقرس حار

بدانکه درینجا افراط تبرید باشربه و اطلیه نشاید اگرچه صفراوی بود زیرا که دران خوف اعاده ماده از مفاصل بسوی اعضای رئیسه است و این موجب هلاکت گردد و اگر
اینچنین خطا رود و هذیان و تغیری در اعضای رئیسه ظاهر شود و غشی و خفقان وغیره رو نماید بزودی آب نیمگرم یا طبیخ حشایش مرخیه جاذبه چون بنفشه و بابونه و مانند آن
بر مفصل سوقه بریزند و سفرجل یا یاقوتیه خورانند سوید گوید که ضماد عصاره کشنیز سبز و کذا فوفل بسرکه سرشته و کذا سویق شعیر با آب حی العالم و خمیر سرشته و کذا
عصاره خیار سفید با شش حصه آن سرکه آمیخته و شرب نیم درهم ماهودانه و کذا طبیخ برگ آن هر دواء برای نقرس حار مجرب بامن است و ضماد عصاره حی العالم تنها و با
صندل سفید و کذا عصاره مامیثا با آب کشنیز سبز و کذا طحلب تنها و با سویق و یا بسرکه و کذا آب عنب الثعلب بصندل سفید و یا با بوس درندی و یا بروغن بنفشه و کذا
عدس مطبوخ و سویق و کذا آرد جو و سفرجل بریان و سرکه و کذا اشوکران و کذا اسفاناخ مسحوق مخلوط بروغن گل و موم و کذا افیون و زرده بیضه بریان و شیر زنان و کذا
صدف مع لحم او کوفته و کذا زعفران الحدید بگلاب و سرکه سرشته و کذا اسفیداب و آب حی العالم و روغن گل و کذا آب کاسنی با آب کشنیز و اندک سرکه یا سویق
و کذا شیر زنان بربع درهم زعفران و خرنوب با افیون و کذا آب خرفه و صندل سفید و طحلب و کذا باقلا مطبوخ سوده با پیه گوساله سرشته و کذا اسفاناخ و بیخ حی العالم و کذا
دماغ یا خون ابن عرس در دیگ سوخته بسرکه آمیخته و کذا خشخاش سیاه و کذا آب کرنب و آرد حلبه و سرکه و کذا صندل سرخ بگلاب سوده و اندکی سرکه و آب ... افزوده
و کذا خبث الحدید با روغن گل و کذا زعفران دو درم افیون یکدرم در شیر زنان حل کرده و طلی عدس بریان نیم دانه بر نانخواه و قنطوریون طبیخ کرنب و عصاره آن
و تعلیق حجر سفید و کذا پای خرگوش است بر پای نقرس راست و پای چپ آن بر پای نقرس چپ و کذا پای راست ضفدع بر پای راست و پای چپ آن
بر پای چپ صاحب نقرس هر واحد نافع نقرس حار است مسیحی گوید که اگر نقرس دموی باشد باید که ابتدا باخراج خون نماید بعد ازان نظر بخلط غالب کنند اگر صفراوی باشد
ادویه مسهل صفرا مثل هلیله زرد و آلو و تمر هندی و شاهتره و سنای مکی و صبر و سقمونیا استعمال نمایند و اگر بلغم بود یا ماده مرکب مسهل آن مثل تربد و غاریقون و حب النیل و حنظل
و مقل و اشق و سکبینج و صبر تنقیه کنند و ضمادات مبرده مطفیه مثل ضماد معمول از برگ کرنب جوشانیده و نیم کوفته و بیضه خام سوده و دو روی سرکه بروغن گل مسته و یا بروغن گل
با آرد جو آمیخته و اگر احتیاج بچیزی افتد که تبرید زیاده تر کند از عصی الراعی و عنب الثعلب و برگ خشخاش و آرد جو و روغن گل و گلنار و سرکه مرتب سازند و بهتر ازین
آنست که بزرقطونا و سرکه با هم زنند و روغن گل آمیخته بر موضع سرد کرده استعمال نمایند و هرگاه گرم شود تبدیل آن کنند و اگر حاجت بضمادی باشد که در تبرید کمتر
ازین بود مطلی سازند اسرکه بهم زده استعمال کنند و اگر درد شدید بود چندانکه طاقت برداشت آن نباشد حاجت بضمادی افتد مثل کاهو و پوست خشخاش و کشنیز تر و لفاح

چون هر واحد با آرد جو بیامیزند و بر موضع گذارند و قوی تر از همه افیون است و باید که کثرت استعمال این اشیا نکنند که آن ضرر دارد و هرگاه استعمال نمایند تا آنکه اندک درد تسکین یابد استعمال آن ترک باید کرد زیرا که آن تخدیر عضو و اضمحلال حرارت غریزی او میکند و اگر اتفاق استعمال آن بافراط و غیره واجب گردد بر عضو مرهم لعابات مثل لعاب بهدانه و روغن بابونه نهند که اینها نضج و اعادهٔ حرارت غریزی بسوی عضو نماید و هرگاه نقرس از اخلاط صفراوی حاد باشد پس واجب است که تنقیهٔ اخلاط کنند بعده تبرید و تطلیه باستعمال چیزی نمایند که تعدیل حدت و لذع کند و استفراغ با دویه لینه کنند که در آن لذع و حدت نباشد و آن مثل بنفشه و اهلیله زرد و ترنجبین و خیار شنبر است و اگر احتیاج باقوی ازان افتد پس ایارج و سقمونیا استعمال کنند که حدت او بکثیراء لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بشکنند و بر عضو خرفه و طحلب و کاهو و اسپغول و برگ بید و نیلوفر و آب عنب الثعلب و آب عصی الراعی و آب کاهو نهند و اگر درد شدید باشد و حاجت به چیزی افتد که تبرید و تطلیه بیشتر کند با این قدری اندکی افیون و عصارهٔ لفاح آمیخته و ضماد کنند که نافع است و حب که اسهال در نقرس صفراوی کند صبر یک درم سقمونیا ربع درم گل سرخ دو دانگ سورنجان سفید نیم درم چهار ... شربت است طلا برای نقرس حار صندل گل سرخ شیاف امیثا فوفل بوش ... افیون ... با سرکه و آب طلا کنند و دوا که تمام نقرس حار را نفع کند ... سوسن گداخته لعاب حلبه لعاب اسپغول و تخم کتان و خطمی با آن حل کرده ضماد نمایند ... اگر نقرس ... باشد و آثار خون ظاهر بود فصد باسلیق از دست محاذی مرض کنند بعده آب آلو و ترنجبین بنوشانند و اگر از این طبع نرم نشود شربت ورد مقوی یا ترنجبین محلول بگلاب یا تخم خیار ... یا شربت آلو که در هر کدام از اینها سقمونیا بقدر حاجت حل کرده باشند بدهند بعد از ان در آخر مطبوخ سورنجان بنوشانند پس اگر آثار صفرا بینند مطبوخ یک دفعه یا دو دفعه بنوشانند بعده ... و آنچه تبدیل مزاج کند استعمال نمایند مثل ماء الشعیر سرد کرده با آب انار دهند اگر التهاب شدید باشد پس اگر مریض نحیف بود بران روغن بنفشه یا کدو بقدر یک درم یا روغن بادام دو درم حل کرده بدهند و اگر التهاب شدید نباشد جلاب سرد دهند و اگر نحیف نبود ماء الشعیر و شکر ... بدهند و آب آلو و عناب ... و جلاب یا ترنجبین محلول از تخم خیار و کاسنی و تخم کشوث بنوشانند و یا لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب یا روغن بنفشه و روغن بادام حسب حال بدهند و برای مرض که در پای باشد بهتر از اول آنست که قی کنند بعد ... یا آب خیار ... با سکنجبین یا آب تخم ... سفید تخم آن با آنکه ... در ابتدای امر ... مثل ... بسرکه و گلاب و کافور سرد کرده بران گذارند ... هرگاه گرم شود دوا تازه ... سرد ... بسیار سرد بر عضو ... یا پوست درخت ... یا پوست انار یا برگ ... گل سرخ جوشانیده باشند ... در آب گرم یک ... آورده در آب سرد گذارند که نفع کند و هرگاه تنقیه بدن ... استفراغ کرده باشند این طلا نمایند صفت آن گل سرخ صندل ... هر یک بیست درم شیاف ماميثا ده درم فوفل سفیداب و بوش ... هر یک پنج درم ... کاهو ... خشک کنند و بسرکه یا گلاب طلا کنند و اگر درد قوی باشد چیزی از ادویه مخدره مثل ... و افیون ... شوکران ... ساز ... تسکین عجیب درد کند ... قطونا ... سرکه ... سرد کرده بر عضو ... زیرا که سرکه در عضو غوص کند ... در ان نماید ... کافور ... حل کرده طلا نمایند ... بیخ آن بسرکه ... ضماد کنند ... چون ... سفید ... سبز ... آرد جو ... ضماد کنند ... ضماد ... روغن سوسن گداخته لعاب ... تخم کتان آمیخته طلا نمایند و اگر ... تحلیل قوی ... سویق ... آب ... ضماد کردن ... از این آنست که این سویق را با آب کشنیز تر ... خطمی سفید و آرد جو ... خشک و اندک بابونه و اکلیل الملک و آب کرنب سرشته ضماد سازند و اگر در ... تشنج ... ظاهر گردد مرهم ... روغن بنفشه و موم و آب کاسنی و عنب الثعلب بسازند ... کوهی و دشتی ... در ... انطاکی گوید که ... علاج نقرس ... الا آنکه نقرس حار ... علاج ... و کشنیز ... سرکه و آرد جو ... تسکین آن کند ... افیون ... سکو ... آنست

علاج نقرس بارد و مرکب

هرچند در علاج مفاصل سابق بلغمی و سوداوی و مرکب بسط و شرح نموده شد تشخیص سبب بحسب سبب معالجات مرض بدان علاج کنند سویدی گوید که طلای روغن گل جهت نقرس
و ضماد صعتر با خطمی گندم برشته خاییده و نطول طبیخ شلغم بکرات هر واحد برای نقرس بارد مجرب من ست و ضماد شیر انجیر و آرد جو و کذا انجیر و حلبه و سرکه و کذا منافع بسرکه
و کذا اقاقیا الیده و آرد جو و نطرون و کذا بیخ قنطاریون با سرکه پخته و کذا کوکب و کذا نطرون یا بسرکه گرم کرده و کذا آب کرنب کلبه و سرکه و کذا بزرالبنج سفید کوفته در شراب کهنه پخته
و کذا سرگین کبوتر و کذا ثفل زیت و کذا حنظل تنها و مالش بدان و کذا جاوشیر بزیت خوشبو یا بگوشت مویز و کذا زبد البحر بجز پنبه دانه آمیخته و کذا حب البان بسرکه یا با آرد شلغم
و کذا ثفل شیشتو و کذا اشق و مقل بسرکه و کذا مغز خیارشنبر بروغن بان و کذا ابو استق و کبر و کذا مسحوق صدف و کذا سرگین گاو سوخته تنها یا بزیت خوشبو و کذا پیه دو با و بزیت و کذا صمغ سداب کذا
تنور که مجرب ماریسی است و کذا بادیان در آب و باقلا آمیخته و کذا زعفران و پیه بز و شیکل آن و کذا روغن زقوم و موم زرد و کذا برگ بید انجیر سوده پخته و کذا صدف کلان و سکوره پان
بسته سوخته و کذا روغن بلیله و کذا انجره اسپید با آرد باقلا آمیخته با آب گرم و کذا مامیران چینی و کذا اخلاط بسرکه سرشته و کذا اخون فسد بسرکه حل کرده و کذا خون ماکیان سفید و کذا زنگار
بسرکه حل کرده و شرب با بونه دانه نیم درم بماء العسل کذا برگ و تخم هر دو پیر یا پنجه شور یا پخته و کذا شحم حنظل و کذا فلفل و کذا زنجبیل و مربای آن و کذا آب تخم دیقشبانه در
تن کرده صاف نموده یک رطل بعد او هم بعسل شیرین کرده هر روز تا سه روز متواتر و کذا ابو ستت پنج کبر سوده بماء العسل گرم و کذا مطبوخ بلیون و کذا تخم برسوخته و انیسون و بادیان
مساوی هر روز نیم اوقیه تا سه روز و کذا سرکه عنصل و کذا آب بونینه نهری و شرب ضماد و نفر الیهود دو درم و کذا طبیخ فاوانیا و کذا اشق و کذا جاوشیر و کذا صبر و کذا ادوته
و کذا مغز مجاب و کذا حب النیل و کذا مغز پنبه دانه بعسل و کذا قنطوریون دقیق و کذا راسن و کذا پیه بید باه و کذا عسل خیارشنبر و کذا دارشیشعان و کذا ابیسا و کذا برگ سرو و کذا ارفن
و کذا سداب بستانی و کذا شیطرج بعسل و کذا بهمن سفید و سرخ و کذا انفر دا سفید و کذا نانخواه و کذا اوج و کذا زراوند طویل و کذا حلتیت و کذا اسکبینج و کذا پودینه نهری و قطو
و ضماد بیخ شلجم و تخمیر قفر الیهود و تعلیق طلا خالصه و کذا مرجان بپا بیماری و جلوس بر جاد خرس و کذا به جلد شیر و کذا در طبیخ حماما بخیسل عضو و طبیخ کشوث هر واحد نافع نقرس بارد ست
ابوسهل گوید که اگر نقرس از خلط لیغ بارد باشد باید که اول دریافت نماید که کیست کیفیتا و آنکه او در تمیه بدن است یا بسوی عضو آلم از عضو دیگر ریخته پس اگر در تمیه بدن
باشد باید که اولا تنقیه جمیع بدن بقی فرماید باین نمط که اول اطعمه که تغیر تنامت سخو انند و طلای حلو نوشانیده قی کنانند سه مرتبه در شش روز بعده بترتیب کرده در سکنجبین عنصلی قی کرده و غرق
دران خلانیده باشند قی آورند و بعد ازان حقنه مرتب از قنطوریون دقیق و زراوند طویل و نطرون و روغن سنبل و عسل استعمال کنند و اگر خلط سخت غلیظ باشد و حقنه عصاره قثاء الحمار
و حنظل اندازند بعده حب منتن و حب شیطرج و حب سورنجان و هندیا این ادویه را اکثر تجویز رانند تا آنکه تنقیه بدن نماید بعد ازان تبدیل مزاج کنند تا مثل این ماده باز دیگر پیدا نشود
مثلا مثرودیطوس و معجون هرمس و تریاق کبیر استعمال نماید و بر موضع درد ضمادات لطیفه محلله مثل ضماد معمول از کرنب سوده و زعفران و ضماد مرتب از زرده بیضه و مغاث
و زعفران و کعک سوده و طلا و روغن سنبل و روغن غار و روغن سداب بعمل آرند و در انحطاط مرض ضماد از برگ غار و بابونه و حرمل و اکلیل الملک تمام و مرزنجوش سازند و قیروطی
از فرفیون و عاقرقرحا و نطرون مرتب کنند و اگر درد باین اشیا ساکن نشود بگیرند سرکه بسیار ترش و دران حاشا و صعتر و پودینه و حرمل و برگ غار و بابونه و اکلیل الملک و شبت و بیخ کبر
و قنطوریون جوشانیده هر روز چند بار بر عضو نطول کنند و اگر خلط سوداوی غلیظ باشد باید که ادویه مجففه بسیار استعمال نکنند بلکه دوائیکه تسخین با عتدال و تلیین نماید مثل
خردل و بزر کتان و قطمی و بیهه و طلا و تنقیه بدن از سودا با فتیمون و بسفایج و خربق سیاه کنند و اگر خلط مرکب باشد دوا و تدبیر موافق ترکیب آن استعمال نمایند و باین مطبوخ
اسهال در نقرس مرکب جاری کنند بلیله زرد پانزده درم تربد سفید بسفایج سنای مکی شاهتره هر واحد چهار درم سورنجان سفید تخم کاسنی و کرفس و بادیان و گل سرخ هر واحد دو درم
در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده با ده درم نبات سفید بنوشند حب سورنجان کبیر برای نقرس بارد ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل قنطوریون هر واحد
پنج درم فرفیون دو درم سورنجان بوزیدان ماهیزهرج هر واحد پنج درم تربد سفید ده درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جند بیدستر جاوشیر سقمونیا حلتیت قنه مقل هر واحد نیم درم
حب ساخته دو نیم درم تا سه درم ازان بخورند طلا برای نقرس بارد بیمه سالانه چند بیدستر فرفیون مرمکی صبر اقاقیا مساوی بشراب کهنه طلا نمایند و آبیکه دران بابونه پخته باشند
نطول کنند و بروغن سوسن مالش نمایند و مقل و بیهه و جاوشیر و حلبه و تخم کتان و اشق ضماد نمایند ابن نوح گوید که اگر نقرس از ماده بلغمی باشد ابتدا بقی کنند بعد امتلا از طعام
با آب ترب کرده ازان خربق خلانیده باشند و ترب با سکنجبین تر کرده باشند بعد ازان حب سورنجان معروف با تقیم الزمنی یا حب شیطرج یا حب ایارج ... تجویز رانند و حقنه حاده که در تنقیه

عرق النسا بیاید دهند که در قول ابو سهل گذشت بجمله این ادویه مبدل مزاج مثل قبا و الملک و تریاق فاروق و آرد شیلم با آب کرسنه [illegible] روغن [illegible] ضماد کنند و در
انحطاط [illegible] محلول کرده اندک خطمی سفید و قدری عنصل [illegible] سرشته باشند ضماد سازند و [illegible] بست درم [illegible] ده درم [illegible] اعصاب جلبه
آمیخته همگی ضماد نمایند و چون درد شدت کند طبیخ ضبعه عرجا باثعلب که در علاج وجع مفاصل بلغمی در قول ایلاقی مسطور شده بکار برند و غذا نخود آب از گوشت طیور کوهی
و آنچه بغذا و ظاهر کند مثل [illegible] و از جمیع مضرات که در علاج کلی اوجاع مفاصل مسطور شد احتراز نمایند و چون [illegible] نافع است دوای [illegible] استعمال
کنند و آن در وجع مفاصل بلغمی در قول صاحب خلاصه گذشت و جالینوس گفته که نقرس را ادوای ملطف و مدر نافع بود و آنچه ملطف قوی کند بلع افاعی است لیکن اصحاب
ابدان ضعیفه گرم گذشته استعمال کنند که نقرس از ایشان [illegible] بول غلیظ مثل [illegible] و [illegible]
بدهند تریاق الافاعی قلع این مرض بکند چون در زمستان هر روز بعد هضم طعام بخورند و هم او گوید که [illegible] نقرس [illegible] کنند که نفع بسیار نماید
و منقرسین را ادویه مانع انصباب ماده بسوی قدم نباید داد زیرا که برگشته به رئیه میرسد و مریض مختنق گردد بلکه لازم تریاق کبیر نماید که خلقی کثیر از آن صحت یافته و حمام خشک
آب چشمه ها نقرس را سود مند بود و [illegible] گفته که در نقرس چیزی نافعتر از روغن [illegible] ندیدیم چون [illegible] روغن بادام شیرین [illegible]
اراده تحرز از نقرس کند باید که تلطیف غذا نماید و اعتنا به هضم کند و اغذیه غلیظه نخورد و کسی که استعمال سکنجبین آب نمک بر پای خود مدام کند از نقرس [illegible]
بنمک [illegible] کند و ابن ماسویه گفته که صاحب نقرس را اسهال با ایارج فیقرا با روغن بید انجیر نافع است و ثابت گوید که در نقرس از استعمال ادویه شدیدة القبض مثل [illegible]
و انگور و مانند آن و ایضاً از قوی التحلیل حذر کنند و علی ابن [illegible] گفته که اصحاب نقرس را پوشیدن موزه در تابستان نفع میکند و جالینوس گفته که سیر را با یک سوده بر نقرس که از اخلاط
غلیظ باشد ضماد کنند و بگذارند تا آبله افتد بعد [illegible] آب نمک بشویند که این نیکوست و چون نقرس هیجان کند این دوا بخورانند سورنجان [illegible] شکر سفید
مساوی وقت خواب سه درم با آب گرم بدهند و اگر بارد المزاج باشد زنجبیل [illegible] زیاده کنند و [illegible] ادویه [illegible] نقرس و اوجاع مفاصل کهنه الا دفع [illegible] آن
و اسهال در اوجاع [illegible] استعمال نکنند [illegible] زیاده گردد [illegible] حب [illegible] شحم حنظل [illegible] هر یک
هشت مثقال شیطرج [illegible] مثقال فرفیون و جند بیدستر [illegible] مثقال [illegible] آب [illegible] کنند
[illegible] سرشته حب سازند شربت [illegible] درم [illegible] برای نقرس [illegible] و نطول [illegible] گرم است و گاهی بدان
[illegible] سرشته [illegible] که در مفاصل گذشت زیرا که ماده [illegible] است [illegible] است که [illegible] طلا و [illegible] استعمال کنند
چنانچه سنا و سورنجان از اجل دواهای آنست [illegible] تسکین [illegible] فی الحال نماید نهادن [illegible] کرده که گرم است و طلا نخون آن و از اجل ادویه چون [illegible] است و نطولات
او [illegible] کنند و زعفران [illegible] روغن حنظل مجرب است و جالینوس گفته که آن نافعترین چیزها در علاج نقرس و وجع مفاصل است
حنظل را مع پوست و شحم و تخم آن بکوبند و در آب بجوشانند تا آنکه قوت او در آب آید و صاف کرده و روغن [illegible] بجوشانند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و سرد نموده استعمال کنند

عرق النسا و وجع الورک

عرق النسا دردی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی ران نزول نماید و تا انگشتهای پا رسد و وجع الورک دردی بود در سرین و چون این درد بماند اکثر به عرق النسا
منتقل گردد و شیخ میفرماید که عرق النسا بجمله اوجاع مفاصل است و آن دردی است که از پیوند سرین آغاز کند و از پس [illegible] نازل شود و گاهی تا زانو و تا کعب کشد و هر قدر که
مدت او دراز گردد نزول او زیاده شود بحسب قلت و کثرت ماده آن و گاهی تا انگشتها رسد و از آن پای و ران لاغر شود و رکوع و استوای قامت دشوار گردد و گاهی با انخلاع ظهر
[illegible] یعنی [illegible] هر عضو که در آن وجع مفاصل بود اگر ماده آن مستاصل شود به سرعت عود نکند و اما عرق النسا و نقرس به سرعت عود نمایند از دنی سبب [illegible]
موضع عضو بود و [illegible] ماده عرق النسا اکثر در مفصل باشد [illegible] و چون [illegible]
از فوق بسوی آن گردد غیر از مواد [illegible] و گاهی اتفاق افتد که در مفصل نبود بلکه [illegible] باشد [illegible]
و در باطن [illegible] گرداند [illegible] و قبل آن حال [illegible] باشد عرق النسا

حواشی (در هامش): [illegible] عرق النسا [illegible]

اشد اوجاع مفاصل است و دایم کردن اذان این گردانند و اما وجع الورک آنست که درد آن در ثابت و در سرین باشد و نازل نشود و دیگر آنکه چون منتقل بعرق النسا گردد و اکثر از تحویل
ضعف در ورک بسبب طول جلوس بر اشیای صلبه یا بسبب ضربه و لاحق سرین یا بسبب امتلای ورک و سبب عارض شود و اسباب این همان اسباب اوجاع مفاصل است الا آنکه اینجا
از بلغم خام افتد و بیشتر انتقالی بود و از اوجاع رحم مزمن باقی مدت طویل قریب ده ماه و گاهی نه ماه و چهار و مختلف تغیر و از امتلای عروق و ورم گاه از خون و از اورام باطنی در غور ورک
افتد بلکه آنکه اورام مذکوره بسبب غور خود مثل ظهور اورام سائر مفاصل ظاهر نباشد و گفته اند که اگر بر ران صاحب وجع الورک سرخی بقدر سه انگشت بدون درد ظاهر شود
و در آن خارش سخت عارض گردد و صاحب آن خواهش نقولات کند در بیست و پنجم و زمین و بر دو محوسی گوید که فرق میان عرق النسا و وجع مفاصل آنست که درد در عرق النسا مخفی
اندر و ظاهر استخوان آن بود و تا مفصل زانو و گاهی تا کعب و تا طرف پای از جانب وحشی منتهی گردد و حدوث آن یا از خلط دموی غلیظ باشد و یا از خلط بلغمی غلیظ محتقن در مفصل
سرین و گاهی درین علت بسبب لزوجت این خلط ورک منخلع گردد و چون زمانه این علت دراز شود پای لاغر گردد و از آن لنگی حادث شود زیراکه بسوی پای غذا کما ینبغی
نرسد و لاغر شود و اندا بقراط گفته کسی را که وجع ورک عارض شود و مزمن گردد و پای او منخلع شود تمام پای او لاغر شود و لنگ گردد و شدید یا این علت آنست که در جانب
چپ عارض گردد و جرجانی گوید که نسا رگی ست که از سرین تا بشتالنگ و تا انگشت کوچک فرود آمده و چون ماده این علت درین رگ واقع میشود وجع در طول آن میرود
لهذا عرق النسا گویند و اسباب عرق النسا و درد سرین همانست که در باب اوجاع مفاصل مذکور شد و علاج نیز یکی ست لیکن از بهر آنکه این پیوند غائرتر ست و در میان گوشت بسیار
ست و ماده مرض غائرتر بود و علاج هر دو جدا گانه یاد کرده می آید و علامات اینها نیز همانست که در باب مذکور یاد کرده شده و علامت مختصه بعرق النسا آنست که در برازصاحب آن
رطوبتی مخاطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد بالجمله علاج هر دو رگ عرق النسا حسب سبب بعد تشخیص آن مثل اوجاع مفاصل نمایند و اگر از آن فائده نشود دمل
بلادر طلا کنند و همچنین بشیر زقوم و حب بید سپتر یا شیر انجیر ضماد نمایند که تا آبله افتد و مواد از آن جاری شود و باید که جراحت را مندمل نشدن ندهند و اگر ازین تدبیر هم نفع نشود داغ دهند

علاج عرق النسا و وجع الورک حار

هر چه در علاج اوجاع مفاصل دموی و صفراوی مذکور شد حسب سبب بکار برند لیکن بعد فصد با سلیق فصد عرق النسا نمایند و در ابتدای مرض تبرید بر خیات اعتماد کنند
و ایضا در دموی بعد فصد منضج از عناب ده دانه شاهتره گل بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی پر سیاوشان خیارین کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه بادیان بیخ بادیان گاوزبان
تخم خطمی هر یک چهار ماشه مویز منقی دو توله جوشانیده گلقند سه توله مالیده صاف نموده بدهند و بعد چهار پنج روز هلیله سیاه افتیمون تربد موصوف هر یک شش ماشه غاریقون
سه ماشه زنجبیل دو ماشه سنای مکی تخم قرطم هر واحد یکتوله داخل کرده مغز فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند و بعد مسهل است
سفوف سورنجان استعمال نمایند یا سورنجان سوده ماشه با اطریفل صغیر توله سرشته با عرق بادیان یا شاهتره بخورند و مقل بروغن گل سوده ضماد سازند و گاهی سورنجان با اطریفل
با شیره تخم خیارین شش ماشه شیره خارخشک چهار ماشه نبات دو توله و گاهی با شیره خارخسک و شیره تخم خربزه هر یک شش ماشه نبات یکنیم توله داده میشود و گاهی در عرق النسا شدید
و بیخوابی فصد صافن یا عرق النسا از جانب مخالف نموده شیره خیارین شیره کاسنی عرق عنب الثعلب شربت نیلوفر می نوشانند و صندل سرخ با آب گشنیز سوده ضماد
میسازند و گاهی در وجع شدید فصد با سلیق کرده لعاب بهدانه شیره تخم خربزه شیره خیارین شیره خارخسک شیره بادیان شربت بزوری داده افیون بروغن حنا مالیده
میشود و بهتر آنست که درینجا رادعات و قابضات زنهار طلا نکنند و در ابتدا چیزهای مرخی غیر شدید الحرارة مثل تخم کتان و بابونه در روغن شبت و مانند آن ضماد کنند و اگر
از خطا ضماد رادع کرده باشد و در آن خوف خلع مفصل بود تدارک آن ببردن مریض در حمام گرم و ریختن طبیخ ادویه مرخی نیمگرم بر عضو و نشانیدن بیمار در شیر تازه یا روغن
گنجد نیمگرم باید کرد **اقوال** جرجانی گوید که در عرق النسا اولا فصد با سلیق باید کرد و بعده خلط غالب اگر صفرا باشد بصبر و آب بادیان و آب کاسنی و هلیله تنقیه آن کنند
و ایضا قی کردن بعد طعام آنرا نافع بود **بوعلی** مینویسد که در علاج عرق النسا و اوجاع ورک و رکبه را استفراغ باید که بقوانین مذکوره در اوجاع مفاصل رجوع کنند و بدانند
که فرق در علاج اینها از سائر اوجاع مفاصل آنست که درینجا دوای رادع در ابتدا گاهی ضرر شدید کند زیراکه ماده عمیق بود و رادع درانجا حبس آن نماید و ماده را چنان گرم نماید
که تحلیل آن دشوار گردد و بخلع مفصل مهیا سازد چه آن بغیر رادع مهیا انخلاع ست بلکه واجبست که اگر اراده تسکین درد اندر ابتدا باشد تسکین آن مرخیات ملینه کنند مگر آنکه
چنان اتفاق افتد که ماده بسیار رقیق باشد و علاج اینها در بلد بارد و در فصل بارد و در مردم فربه دشوارتر بود و در شتی چپ دشوارتر ست و از ادرار دموی نافع تر چیزی فصد است

و فی الحال از ان انتفاع یابند اولا فصد از دست گیرند بعده از پای و فصد پای نکنند مگر بعد فصد دست و قی کردن دران نافع بود و اما اسهال گاهی مضر کنند و اقتصار بر قی
قوی کنند تا اسهال ماده بسوی اسفل جذب نکنند مگر آنکه معلوم شود که ماده قلیل است و بهتر آنست که در روز فاتحه کنند پس فصد باسلیق کشایند و با آنکه فصد عرق النسا در عرق النسا
نافع تر از صافن است مگر آنکه درد ممتد در جانب وحشی نبود بلکه نوع دیگر باشد که امتداد او در طرف انسی بود که دران حال صافن نافع تر از عرق النساست تا آنکه این هر دو شعبه رگ
واحد اند و مثل باسلیق و قیفال است نیستند لیکن جالینوس ذکر صافن و رگ مابض میکند فقط و فصد رگ مابض نافع تر از عرق النسا و صافن هر دو است و فصد رگی که میان
خنصر و بنصر پاست بکشایند و بعد آن فصد عرق النسا گیرند و گویند که فصد این رگ نافع تر از عرق النساست چنانچه اسیلم نافع تر از باسلیق در امراض کبد و طحال است

صاحب کامل گوید که اگر عرق النسا حار باشد ابتدا به فصد باسلیق از جانب علیل کنند و حسب مساعدت قوت و سن و فصل اخراج خون بقدر حاجت نمایند و بانضاج
سهل الانهضام مثل لحوم بچه مرغ و ماکیان و تیهو و مانند آن با سفاناخ یا خبازی یا چقندر پخته غذا سازند و از اغذیه کثیر الغذا بطی الانهضام و ایضا از استعمال اغذیه
حریفه و شیرین و سائر فواکه حذر کنند و بر عضو آب معتدل الحرارة بریزند و بر روغن کنجد بالش نمایند و اشیای مبرده قابضه نزدیک آن نبرند که آنها مانع از تحلیل کنند و فضول [illegible]
در حول عضو منعکس سازند پس انحلال او دشوار گردد مگر آنکه این عضو کثیر اللحم است و قوت ادویه مبرده تا مقصد علیل نرسد بلکه ماده را در آنجا مختنق نماید و از تحلیل آن را باز دارد
و آفت زیاده گردد و در داشتنا او کنند و لهذا می باید که مسح عضو به روغن کنجد کنند که آنرا با بابونه کوفته روغن او بر آورده باشند و مرهم [illegible] آب [illegible] در حل کرده باب
معتدل الحرارة نطول کنند پس روز تا یک هفته بعد از آن بعض ادویه [illegible] مثل حب سورنجان که دران صبر و هلیله زرد و سورنجان مساوی افتد بوزن سه درم
بخورانند و عقب آن مطبوخ فواکه مقوی بشکر و سورنجان [illegible] از ان ابتدای مرض که مسهلی کوفته بقدر سه مثقال و زرده بیضه و اندکی زعفران حل کرده
بر عضو ضماد کنند صفت مطبوخ فواکه بگیرند هلیله زرد و کابلی و شاهتره هر واحد هفت درم بلیله و آمله هر واحد چهار درم آلو بخارا بیست عدد مویز طائفی بیست درم
تمر هندی پانزده درم سناء ده درم بنفشه پنج درم کمازریوس [illegible] تربد کوفته سورنجان هر واحد سه درم غاریقون کوفته دو درم تخم کرفس و بادیان و انیسون هر واحد
یک نیم درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و [illegible] کرده پانزده درم فلوس خیار شنبر در آن حل کرده نیمگرم صبح بنوشند و بعد از ان سه دو سه بار یک سوده
[illegible] سرشته ضماد کنند و در اوائل مرض ضماد [illegible] مطلوب شد استعمال نمایند و چون مرض انحطاط پذیرد این ضماد بکار برند صفت آن بگیرند گل بابونه
و اکلیل الملک [illegible] هر واحد ده درم [illegible] پنج درم باریک سائیده با آب بقل محلول سرشته ضماد کنند و هرگاه ضماد را جدا نمایند با آب نیمگرم آنرا بشویند
و آنچه دران بابونه و اکلیل الملک و قنطوریون و پوست بیخ کرفس و حاشا و شبت و صعتر و چند قوتی جوشانیده باشند بران نطول سازند و اگر این ادویه را در سرکه پخته
بر عضو طلا کنند منفعت بخشد نمایند و لس [illegible] کرده باید که در اوائل مرض حقنه لینه بعمل آرند بعده فصد باسلیق کنند و اگر درد شدت کند روغن چند که دران اندک نفط [illegible]
آمیخته و قدری صوف ازرق دران تر کرده باشند بر عضو تمریخ نمایند نافع بود این [illegible] گوید که چون عرق النسا از کثرت خون غلیظ حادث شود اولا فصد
باسلیق از طرف مرض بگیرند و بعد فصد آنچه تسکین حدت خون کند مثل شربت آلو سکنجبین لعاب اسپغول بحلاب آب انار جاشنی دار بنوشانند و اسهال بمطبوخ
سورنجان کنند و اگر زمانه مساعدت نکند حقنه لینه بکار برند و از بیخ نی سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و آب را چین بر عضو ریزند و چون نماند مرض متوسط گردد روغن
نیلوفر بالش عضو نمایند و امر بدخول حمام کنند و بضرورت غذا سازند و اگر نشود فصد عرق النسا کشایند و از بالش عضو بروغن قسط نقیه بدن حذر کنند و چون
صلاح یابد از بچه مرغ بریان یا اسفیدباج آن غذا دهند و از حلوا پرهیز کنند و اگر عرق النسا حادث از خون صفراوی باشد اسهال مریض بمطبوخ هلیله کنند و شیره تخم خیار
بشربت نیلوفر و آب تمر هندی یا سکنجبین و نقوع بشربت بنفشه بنوشانند و بعد چند روز از اسهال چون قوت عود کند فصد باسلیق و یا هفت اندام کنند و تبرید مزاج
نمایند و غذا مزورها مثل ماش مقشر و کدو و [illegible] و کاسنی و کدو سازند و تبرید عضو بطلاء سرکه نمایند و فصد عرق النسا گیرند و هنگام صلاح غذا بچه مرغ آب غوره یا آب سماق دهند
ابو منصور گوید که عرق النسا اگر از حرارت بود باسلیق از دست محاذی وجع کشایند بعده فصد عرق النسا کنند بعد از ان قی کنانند پس از ان مطبوخ
سورنجان بنوشانند صفت آن هلیله زرد بیست درم بنفشه خشک گل سرخ هر یک هفت درم تخم کاسنی تخم کرفس هر یک سه درم سورنجان سفید
کوفته ده درم در دو رطل آب بجوشانند تا ثلث رطل باقی ماند صاف کرده ده درم شکر سفید آمیخته بنوشند و از تجربات در این آنست که طبیب مزاج با تمام

نسخهٔ مطبوخ فواکه

نسخهٔ مطبوخ سورنجان

از آب شیر برنج و اغذیهٔ مرطبه کنند و از برگ لبلاب تازه سوده یا اصول قصب سوده بسرکه سرشته ضماد کنند و کسی که از مطبوخ کراهت کند این حب بدهند صفت
آن صبر یک درم سقمونیا نیم درم گل سرخ یک دانگ سورنجان سفید یک درم تخم کاسنی و کرفس و بادیان هر یک نیم درم حب ماش سازند و این یک شربت است و ثابت گفته
که در عرق النسا با دویهٔ مقویه مثل گل سرخ و صندل و مامیثا و مییج و افیون و مانند آن ضماد نباید کرد که آن خلط را بطرف بدن و عمق آن دفع کند پس انحلال آن دشوار
گردد و چنین گفته که عرق النسا چون از امتلای دم بود بر صاحب او ضرر آن اشتداد کند و محمد بن زکریا گوید که عظیم ترین اشیا در ضرر آنست که در عرق النسا ضماد قبل از تنقیه
بفصد و تنقیه و اسهال هرچه واجب بود استعمال نمایند و ابن سرافیون گفته که اگر مریض متحمل باشد بهتر آنست که بعد از حقنه کنند پس فصد او بگشایند که این در جذب خلط از عمق
قوی تر است و حکیم اکبر می نویسد که مجرب ترین حیلها در عرق النسا و معمولی آنست که در حمام با آب گرم غسل کنند و غذا همی طیب خورند و بر روغن پیه مرغ و بط و مانند آن مالند تا که گفته
بعد از آن رگ عرق النسا میان خنصر و بنصر پای مقابل درد کشایند بعد فصد پای بلیق نمایند و آنجا که درد قوی بود بر روغن شبت و روغن گل و کنجد گرم کرده بمالند که در …
دیده شد که بعد تنقیه داغ دادند صحت کلی رو نمود و طریق داغ درین آنست که سیخ آهنی گرم کنند و بالا تر از شتالنگ به هشت انگشت مضموم بر رگ عرق النسا داغ نهند و این
رگ گره دار باشد و بعد بستن ران تا زانو بیشتر ظاهر شود و اگر در ساق ظاهر نشود میان انگشت خنصر و بنصر پای داغ بخط عرض نهند و بهتر آنست که هم درینجا داغ دهند و هم در جای
بالا تر از کعب به هشت انگشت صاحب او دوا … میان ساق … و آن رگ … که ابتدای مرض گردد و احتراز از جماع و ترشی لازم دانند

علاج عرق النسا و وجع الورک بارد و مرکب

هرچه در علاج اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی و مرکب مسطور شد حسب ماده بعمل آرند و آنچه درینجا بقلم می آید موافق حاجت بکار برند ذکر ادویهٔ مفرده نافع عرق النسای بارد
بعد تنقیهٔ تام و فصد صافن ضماد کردن تریاق فاروق متواتر و خوردن آن هفت بار بعد هر سه روز یکبار بقدر یک مثقال در هر مرتبه مجرب سویدی است و کذا بیخ کبر …
جهت عرق النسای بلغمی در شرب و ضماد و قنطوریون دقیق و کذا علک البطم و کذا امیبه سائله یک مثقال و کذا شحم حنظل و کذا بیخ اذخر انفع ادویه است و کذا حرمل و کذا اقر الیهود دو درم
و کذا حب بلسان و کذا لبن بلسان و کذا عود بلسان و کذا فربیون بالعسل و کذا اسارون بالعسل و صمغ آن و کذا اشیطرج بالعسل و کذا ادوقو و کذا حلتیت و کذا زرنباد و کذا فودینهٔ کوهی
و کذا بیخ سوسن سفید و کذا اسقیل و کذا کندش و کذا قردمانا دو درم و کذا مقل ازرق و کذا نانخواه و کذا انیسون بالعسل و کذا فوتنجان ده درم و کذا عرعر و کذا شحم نعام و ضماد
برگ … بشراب پخته و کذا خاکستر سوخته … بسرکه و کذا خرفال سبز و دلک بآن و کذا حاشا و سویق نطول کنند و کذا چرک بدان که در حمام جمع شود نطول و کذا انجدان
مخلوط بروغن یاسمین و موم و یا بروغن حنا و کذا اشیلم بماء العسل و کذا اشیطرج و بیخ راسن آمیخته تا نیم ساعت و کذا برگ هر دو سما دری سوده تا ربع ساعت داشتن و کذا قسط …
دو جزو بادیان یک جزو صبر یک جزو با آب صبر تازه سرشته و تنها با آب صبر تازه یا نطول کهنه سرشته و کذا مغز پنبه دانه بالعسل و کذا زفت و آرد جو و کذا زراج بشراب کهنه و کذا فودینهٔ دشتی
و کذا مامیران چینی و کذا اکلیل یاسمین و برگ آن و شرب فوة الصبغ بماء العسل و کذا افاریقون ده درم چهل روز متواتر و کذا … تا چهل روز و کذا قسط هندی بالعسل
و کذا … بالعسل و کذا زنجبیل و کذا کبر محلل بالعسل و کذا کرفس رومی و کذا فربیون مصطکی و دار چینی و کذا تخم سداب از درم تا دو درم هفت روز متواتر و کذا حب البان نیم درم
و کذا دار فلفل و کذا حب النیل و کذا … هلیلهٔ کابلی و کذا … دو جزو انیسون یک جزو بادیان یک جزو هر روز نیم اوقیه سه روز متواتر و حقنهٔ مطبوخ بیخ راسن و کذا …
و کذا ثوم که مقوی فعل حقنه است و کذا آب برگ کبر و اطراف نرم او و کذا روغن قرطم … و تخم … فربیون یک درم نطول کهنه ده درم و کذا قسط هندی نطول کهنه و کذا
روغن قسط و کذا زیت کهنه و کذا خفاش در آب و زیت پخته تا مهرا شود صاف نموده بار دیگر جوشانیده تا آب فانی شود و روغن باقی ماند و کذا خفاش بزیت پخته و حمول …
از پشکل بز و تعلیق و شرب آنها هر واحد نافع عرق النسا است ذکر ادویهٔ مفرده که مفید وجع الورک است بیخ کبر ممزوج بکشوث در تسکین الم ورک بارد مجرب …
و کذا شرب هلیلهٔ کابلی در بلغمی و کذا شرب ضماد ریوند و کذا شرب سکنجبین عنصلی و کذا شرب ضماد دار چینی و کذا شرب تخم ماهودانه نیم درم بجلاب یا بالعسل و کذا شحم قاوندی …
سه درم از آن در شوربای گندم یا در مرقهٔ گوشت بنوشند و بعد شرب آن قدری از شحم مذکور در مغرفهٔ آهنی بر آتش گرم کرده بر ورک بمالند از مجربات است
و شرب تخم … و کذا فربیون نیم درم با ادویهٔ مسهله و خوشبو و مقل ازرق و کذا زراوند مدحرج بالعسل و کذا زعفران و کذا طبیخ اسارون تا دوازده روز …
را و کذا … ده درم زنجبیل یک درم و کذا … و کذا انزروت ده درم بروغن جوز و کذا … اشیا بعسل سرشته و شرب ضماد ثنا و کذا ثمام و کذا …

وکذا ابو دینه بری وکذا اسارون وکذا اصطرک بری وکذا اشق وهشقال العسل وکذا جوز بندی وکذا زفت رطب وکذا مرکی وکذا سورنجان وکذا راجینی وکذا جندبادستر رومی
وکذا شیح ارمنی وکذا روغن بیدانجیر وکذا افسنتین رومی وعصارهٔ آن کہ قوی تر از آنست وکذا برگ مرزنجوش وکذا افقاح اذخر وکذا حسک وکذا افاریقون وضماد حرمل وکذا برگ
کبر وکذا آرد ترمس بسرکه پخته وکذا اسقمونیا و آرد جو و سرکه وکذا صدف بحری سوخته وکذا آرد شیلم بسرکه سرشته وکذا حب البان بسرکه سرشته وکذا کندش وکذا روغن بنفشه کہ آن
روغن یاسمین سفید است بوم زرد آمیخته وکذا سرگین کبوتر وکذا عصارهٔ جندقوقا و روغن آن وکذا روغن حب الغار و حقنه سکبینج وکذا مطبوخ اشنان هر واحد نافع ست باقی
اکثر همانست کہ برای عرق النسا مسطور شد **اقوال اکابر** مصنف اقتباس مینویسد کہ سبب عرق النسا مادهٔ فضلیه بلغم خام بود لیکن از دمویت و سوداویت هم خالی نباشد
پس فصد باسلیق کنند و بعد از فصد چهار روز عرق النسا کشایند و باید کہ دو روز روزه بدارند و غذا کمتر خورند بعده فصد کنند و پس از آن این منضج دهند اصل السوس انیسون
تخم کرفس هر یک پنج ماشه بادیان بادرنجبویه نکوه برگ شاهتره سورنجان هر یک هفت ماشه بیخ کبر بسفایج هر یک سه ماشه گلقند سه توله غذا نخود آب بچه مرغ باید بعد
حصول نضج بدستور یکه در وجع مفاصل گذشت مسهل دهند و روغن شبت و گل گنجد بمالند و اگر باقی ماند داغ دهند بطریقیکه در قول محمد اکبر مسطور شد و باید که در علاج این علت
تساهل نکنند تا لنگی نیارد و تنقیه ماده بکرات باید کرد و میان دو استفراغ بسیار فاصله نباید داد تا ماده عود نکند زیرا که ماده عرق النسا بخلاف سائر اوجاع مفاصل بسرعت عود میکند
و از حقنه و حمول و ضمادات و طلیات و رو ادعات بپرهیزند و حب چهار برگ کہ در علاج درد پشت نوشته شد درینجا نیز نفع دارد و همچنین روغن هفت برگ بسیار مفید است صفت آن
آب برگ کرپله بارهماسی شبت ذنیب دهتورا کوه تاتوره و عشر و سنبهالو هر یک چهار و نیم توله روغن کنجد یک پاو و آب باران نیمه همه بجوشانند کہ روغن بماند صاف نموده روغن گل
نیم پاو آمیخته باز بجوشانند کہ بنیمه آید پس سورنجان تلخ بزرالبنج قسط تلخ گل بابونه هر یک یکنیم توله مصطکی یکتوله بعده یا سه و جب هر یک هفت ماشه سوده داخل کنند و ضماده کم
و حب بکه در علاج وجع الورک بیاید درینجا هم نفع میدارد و علاج وجع الورک آنست کہ اول فصد باسلیق کنند و بعد از فصد صافن دو سه روز منضجات بلغم قی نمایند و باقی علاج مثل
که در علاج وجع المفاصل بلغمی نوشته شد و این ضماد نافع است بیخ کبر بیدبید عاقرقرحا تخم شبت حلبه هر یک دو درم سیر بیست و چهار درم مالکنگنی قنطار الحجار خشک هر یک شش درم
پوست و نصف عشر کوبند مغز تخم بیدانجیر هر یک هژده درم در آب شور یکشب خیسانیده صبح بجوشانند تا خوب گرم گردد بر پشت مالیده آب عالیه گرفته گرم بیت کنند هر یک شش درم
سورنجان تلخ بیخ کبر مصطکی هر یک ده درم در آب مذکور انداخته شراب آتشه اضافه نموده تا سه پاس متصل کهرل کنند کہ با هم مرهم شود به پارچه سفید مالیده بر جای درد گذارند
دیگر قوی تر از اول آرد باجرا و منڈوا هر یک نه توله قند سیاه نیم پاو و روغن بیدانجیر چهار توله حلوا بپزند بعده بزرالبنج بزرکتان حلبه تخم شبت زنجبیل هر یک چهار درم بابونه
سورنجان تلخ کچور کچری قسط تلخ هر یک سه درم شراب کهنه چهار توله آمیخته بجای درد ابرو غن چرب کرده گرما گرم ببندند حب کہ درد سه ساله را در بیست دو ماه زائل میکند
پوست ببول کهنه اسپند لاهوری اسهل وج ترکی بدباره گاو سبز گوکهرو زنجبیل کچور سیندهی دار هلد فلفل سورنجان شیرین هر یک نه ماشه برگ سهن یکتوله کوفته بیخته
در آب مطبوخ آمیخته حبها سازند بقدر کنار صحرائی برگ سنا تربد سفید پوست اهلیله زرد اهلیله سیاه هر یک سه توله زنجبیل بیخ کبر هر یک یکنیم توله نکوه چهار و نیم توله مقل ازرق نه درم مصطکی
پنج درم سوده با دویه سابقه ضم نموده حبها بندند و یک حب صبح و یکی شام بدهند و آنجا کہ بیخ تبیری سود نداشته باید که در آب مطبوخ روباه و یا زاغ سیاه صحرائی و عقعق و هدهد
و ضفادع صحرائی و بچه کرگس و کلس اگر بهم بدست آیند معتبر و الا یکی یا دو هر چه بهم رسد تا دیر نشانیدن نفع کثیر میدهد و اگر از ین هم نفع ظاهر نشود و باید کہ حب چوب چینی بخورند
و بعد انفراغ از چوب چینی اگر باقی ماند داغ دهند و زخم آنرا تا چهل روز سائل دارند بعده بمراهم مدمله مثل مرهم ابیض و اصفر علاج کنند و اما آنچه از انتقال مادهٔ وجع رحم افتد اول
در اصلاح رحم کوشند پس بمعالجهٔ وجع الورک پردازند و روغن بیخ اسفند و بلنسیت بمالند و بقول محمد زکریا عرق النسا هم از انتقال مادهٔ رحم افتد و اگر زنی را بعد اسقاط حمل مادهٔ رحم
منتقل بعرق النسا گردد اول رگ عرق النسا نزد شتالنگ جانب وحشی باید زد و خون بوزن نیم پاو گیرند و وقت خواب اسپند لاهوری سه ماشه با آب گرم بخورانند و بیخ
مطبوخ مشکطرامشیع دهند با بعد و حب چهار برگ کہ در علاج درد پشت مرقوم شد تا یک هفته و غذا مرغ عرق گوبا نان خشکار دهند **ابو سهل** میگوید کہ اولا در عرق النسا
فصد باید کرد و بعده اگر خلط غالب بلغم باشد تنقیه بحب شبطرج و حب منتن و حب سورنجان کنند و حقنه مرتب از قنطوریون و حنظل و شبت و سبوس گندم و انجیر و قرطم
کوفته و نقل و مری و عسل و روغن ناردین و روغن قسط بعمل آرند و اقوی از ین حقنه معمول از ماهیزهرج و قنطوریون و زراوند و بیخ کبر و خربق سیاه و سفید و جعده و سورنجان
و عاقرقرحا و حنظل و مازریون و مغز قرطم و تخم شبت سست همه را آب خوب بجوشانند و از ان آب یک رطل گرفته روغن ناردین یا روغن بان بقدر دو اوقیه بر ان انداخته

[illegible]

بیمکرم حقنه کنند و اگر عقب این حقنه التهاب و کرب بهم رسد بعد آن حقنه ملطفه استعمال نمایند و مدام حقنه قویه بعمل آرند تا آنکه رطوبت لزج منعقد که از آن موذی است خارج گردد
بعده از استعمال آن حقنه باز ایستند و بر بعضه آلم این نوع [illegible] برگ غار بیست درم عاقرقرحا پنج درم قسط هفت درم حرف چهار درم نطرون سه درم کوفته بیخته پس بگیرند زفت رومی
نیم رطل و در روغن یاسمین دو اوقیه بگدازند و بران ادویه انداخته حل کنند تا مستوی گردد و بر کاغذ طلا کرده بر موضع درد بچسپانند و ایضا بگیرند صوف و در روغن سداب یا روغن حنا
یا روغن قثاء الحمار تر کرده نطرون و عاقرقرحا و سرکه بدان آمیخته بر موضع نهند و اگر مرض باین علاجات زائل نشود باید که ملول نشوند بلکه مریض را چندروز راحت داده باز
علاج شروع کنند و این فصل مرات کنند که لامحاله بنجاح رسانند و ایضا [illegible] نفع کند اما در ابتدای مرض بعد طعام کنند و اما بعد ازان بادویه منقی مثل کنگر زد و جوز القی و تخم ترب
و تخم سرمق آب مطبوخ شبت مع نمک [illegible] و اگر حاجت بقوی تر افتد بخربق سفید کنند و هر گاه فصد و رگ قریب خالع گردد و مرض مزمن شود باید که [illegible]
در سه یا چهار موضع و جراحت آنرا بسرعت مندمل شدن ندهند بلکه بسیار روزها ادویه حاده بران نهند تا آنکه هیچ ماده عضو ازان خارج گردد [illegible] علاج آن [illegible]
و مریض را غذا با طعمه سریع الانهضام معتدل الغذاء دهند و از جمله تدابیر مولد امتلاء از اخلاط خام مثل تخم طعام و پری شکم متواتر [illegible] و جماع و حرکت بر طعام [illegible] احتراز نماید
شیخ میفرماید که عرق النسا و وجع الورک و وجع رکبه راسخ قائم مقام اورام غلیظه در استحقاق علاج اند و اقدام بر استعمال محللات قویه قبل از تنقیه نباید کرد و قی انفع از اسهال
است بسبب تحریک اسهال ماده را بطرف درد و قی تحریک او ازان طرف کند و بهتر آنست که از بورق و حل بود و اگر مقیئات قویه محتاج الیه برای اخلاط غلیظه بارده تنقیه کنند
باید که تنقیت این بادویه ملطفه مسخنه کنند و ایضا در بلغمی احیانا بلکه اکثر بفصد احتیاج افتد و بعد تنقیه مدرات و مشروبات نافع اوجاع مفاصل و دوای [illegible] استعمال نمایند
و این نوع البسیار عجیب است کما ذریوس [illegible] اوقیه زراوند مدحرج دو اوقیه تخم سداب خشک یک رطل کوفته باریک بیخته یک ملعقه بخورند و ایضا ضمادات [illegible]
محلله و آب چشمه با استعمال کنند و اگر کفایت نکند حقنها بعمل آرند بعد ازان محاجم بشرط و بغیر شرط بر سرین استعمال نمایند و [illegible] بران نهند و تا [illegible]
مندمل شدن ندهند و ضمادات مستعمله اندرین باب حدت آن برای دو غرض می افزایند یکی برای تحلیل ماده و دیگر برای جذب آن بسوی خارج و حدت آن [illegible]
مکروه بود و آن آنست که گاهی تخفیف ماده کند و تحجر آن نماید و غیر قابل علاج گرداند [illegible]
قطولات و آبزنات بگیرند روغن حنا یک رطل و سرکه نیم رطل و نطرون ربع رطل و قاقله یکنیم اوقیه و دران صوف نرم فاتر کرده تکمید موضع نمایند و آبزنات از میاه ادویه
مفرده محلله مذکوره درین باب استعمال کنند و امروخات مثل روغن قسط و روغن فرفیون و روغن عاقرقرحا و روغن حنا و روغن جندبیدستر ست و بعد تنقیه استعمال نمایند
و قیروطیات بجاوشیر و فرفیون و ادهان مذکوره بعمل آرند اطلیه و ضمادات این ضماد محلل جذاب ماده بسوی ظاهر از عمق ست تخم سداب [illegible] حب الغار انجدان نطرون
شیح ارمنی قردمانا شحم حنظل نانخواه هر واحد چهار مثقال سداب تازه زفت موم اشق هر یک ثمن من [illegible] شش مثقال جاوشیر چهار مثقال کبریت چهار مثقال به دستور مرهم سازند
و اگر به عرق النسا [illegible] سرکه کوبند طلا کنند مثل دار الخردل و افضل ازان باشد [illegible] و منفعله بسیار نیکوست و باید که نفاطات را بگشایند بعده دوای [illegible] بران
بپاشند و باز اعاده تنفیط کنند تا آنکه صحت یابند و ایضا بورق یک رطل زیت یک رطل ازان طلا سازند و ایضا ضماد نافع مویزج یکنیم رطل [illegible] سوخته دو رطل عاقرقرحا نیم
حرف یکنیم رطل بارزد کبریت بورق هر یک نیم رطل زیت [illegible] صمغ صنوبر یا بارزد [illegible] همه را بدستور مرهم جمع نمایند و استعمال کنند و ایضا بگیرند مویزج و گوگرد [illegible]
و مویزج و زفت و بر سرین طلا نمایند و بالایش کاغذ نهاده بگذارند تا آنکه از خود آبله افتد و از مجربات است که بگیرند نبات شیطرج سبز در تابستان و باریک بسایند و باپیه
جمع کرده بر سرین و موضع درد نهند و ببندند و چهار ساعت تا شش ساعت بگذارند پس در حمام داخل کنند و چون اندک عرق کند در آبزن داخل نمایند و ضماد ازان جدا کرده
بر موضع صوف [illegible] هفته تا ده روز نهند و اعاده کنند که این از فواید ثافسیا غنی کند و ایضا مویزج و ذراریح و ایضا ثافسیا و موم و روغن سداب و ایضا عاقرقرحا و
و زهره [illegible] و بورق و مویزج و ازان مرهم سازند و گاهی دران حرف زیاده کرده میشود و آنچه این مرض و درد زانو را نفع کند قیروطی فرفیون ست و ایضا روغن حنا شست
اوقیه سرکه چهار اوقیه نطرون دو اوقیه عاقرقرحا یک اوقیه اول عاقرقرحا کوفته در روغن حنا تا سه روز تخمیر نمایند و جوش خفیف داده بران سرکه و نطرون اندازند و دران
صوف آلوده بر موضع درد نهند و دیگر مثل ایارج اطلیه بگیرند موم مصطکی صد مثقال [illegible] بیست و پنج مثقال تخم ریحان و سوسن و بارزد هر واحد شش مثقال
قطران پنج مثقال [illegible] مرهم بسازند و بر موضع درد و حق و رگ طلا کنند [illegible]

در عرق النسا بگیرند بزر بنج کشنیز خشک هر دو اوقیه یک دو اوقیه ... فربیون ... اسطوخودوس ... بهرواحد صد مثقال ... سه اوقیه زنجبیل ... ماذریون سیاه ... خردل هر واحد
ده اوقیه دیگاهی درین عاقرقرحا یک اوقیه اندازند میشود دیگر بگیرند انجدان ... حب الغار و بورق و حنظل و شیح ... هر واحد چهار مثقال سداب بستانی
... تا ... الانجدان ابهل ... وپیه گوساله هر واحد ... مثقال ... شش مثقال ... روغن حنا ... اوقیه دیگر بگیرند زرفت ...
... اوقیه و نیم موم ... چهل مثقال کبریت غیر محرق یک رطل بورق یک نیم رطل ... یک قسط عاقرقرحا نیم رطل ... یک ... نیم رطل ...
... بیاید ... مخلوط سازند ... مسهلات ... نافع النقرس حب سورنجان و حب منتن و حب شیطرج ... حب النجاح ... هر کس که ...
چیزی نیست و کسی که آن را بخورد مفاصل ... عرق کنند در ان اسهال بسیار نیست ... تنقیه و تلطیف کنند و اجزای ادویه مسهله شحم حنظل و قنطوریون ...
و شیطرج و عصاره قثاء الحمار است دیگر بگیرند حنظل ... سوراخ کرده آنچه در جوف آن از شحم و تخم باشد بیرون آرند ... روغن ... پر کرده ... بگذارند
و صبح آن را مع روغن در دیگ کرده بران یک کیل روغن و نصف آب انداخته بپزند تا آنکه حنظل پخته شود و پس آن را در کرده آب روغن را بجوشانند ... پاکیزه کوفته
بقدر ... انعقاد بدان ... مثل ... شود ... از ان بنادق ... سازند و از ان ... بعد استحمام بخورد ... دیگر ... روغن بعصاره حنظل ...
تنقیه باسهال و قی کرده شود و مرض طول کشد حمولات ... مسهله خون مثل طبیخ قثاء الحمار و حنظل و زهره گاو و عاقرقرحا و قنطوریون و حرف و شیطرج و طبیخ ...
بالج بعمل آرند که این همه درین وقت ایشان را نافع بود و گاهی به کنند و گاهی در حقنه فربیون داخل کرده بشود و قبل از تنقیه بسیار مضر است ... علاج ... کند و اما ...
نافعست و ضمادها هرگاه تنقیه نفع نکند بیشتر ... عارض شود ... علت ... گردد صفت ... حنظل و حرف و بیخ کبر و قنطوریون و قثاء الحمار
و شیطرج و فوده ... آن حقنه کنند ... آن بر ورک ضماد نمایند و ازحقنهای نافعه برای آن این حقنه است ... کرده ضماد سازند و اگر
در انجا خون بسیار باشد ... موضع خون ... تا خون از ان جاری گردد ... گویند که هرگاه عرق النسا از رطوبت و بلغم باشد باید که ... باستعمال قی
کنند بعد دادن ادویه مسهله مثل این حب ... صفت آن ... هر واحد چهار دانگ ... سورنجان و شیطرج هر واحد نیم درم شحم حنظل دو دانگ ...
... سازند ... از دو نیم درم تا سه درم حب شیطرج نیز دهند و بعد تنقیه ... ضماد ... انیسون و مویزج و عاقرقرحا سوده ... سکنجبین ...
... ضماد بعمل آرند صفت آن پوست بیخ کبر ... عاقرقرحا ... عصاره قثاء الحمار و حب الغار هر واحد نیم ...
... ضماد کنند ... دیگر عاقرقرحا و ... قسط و حب الرشاد ... زرفت رومی ... در روغن زنبق ... ادویه
... ضماد ... دیگر درین باب ... همانست که در قول ابو سهل گذشت دیگر حرف و خردل پوست بیخ کبر هر واحد ...
ضماد کنند و باید که بر موضع روغن حنا ... بورق و عاقرقرحا و مویزج سوده ... روغن مصطکی ... ضماد ... موم ... اکلیل الملک ...
زنگار و مرزنجوش و قطران و بیخ سوسن هر واحد پانزده درم ادویه را ... موم و قطران گداخته ... ضماد کنند و اگر مرض باین تدبیر ساکن نشود ...
مسهله نافع ... و اگر فصل تابستان باشد باید که ... بجای ... استعمال کنند ... آن ... بابونه و اکلیل الملک
... و قنطوریون و پوست بیخ کبر ... سداب ... بجوشانند ... قطن ... روغن ناردین یا روغن قسط یا روغن نارجیل ...
آن ... کنند تا آنکه مرض ... اگر علت ... باید که در ان حقنهای نافعه عرق النسا استعمال نمایند ... حقنه صفت
آن ... بابونه اکلیل الملک و سداب هر واحد ... قنطوریون ... حنظل ... قثاء الحمار ... عاقرقرحا کوفته
... پوست بیخ کبر ... هر واحد ... چهار درم ... رطل آب بپزند ... رطل ...
و عسل و روغن سوسن و زنبق هر واحد یک اوقیه ... آمیخته ... روغن ...
و بدان حقنه کنند ... روغن قسط و سوسن ... بیخ سوسن ... رطل ... رطل آب ...
... کرده چهار اوقیه از ان گرفته روغن زنبق و مری و عسل هر واحد یک اوقیه انداخته ... حقنه نمایند ... دیگر قوی تر

از اول شبت [illegible] و بابونه و [illegible] هر واحد [illegible] درم قنطوریون و پوست بیخ کبر هر واحد ده درم حلبه و قرطم و تخم کتان و بادام مقشر هر واحد پنج درم حنظل کوفته بیست عدد
[illegible] انجیر و جاوشیر و کمون نبطی هر واحد سه درم شیطرج هندی دو درم سبوس گندم یک کف همه را در شش رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند و نصف رطل از آن گرفته
مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد اوقیه بوره ارمنی یک نیم درم آمیخته نیم گرم حقنه کنند و دیگر خار خسک قرطم کوفته و تخم شبت انجیر کوفته و مغز خسته مشمش کوفته هر واحد
یک کف حنظل کوفته [illegible] هر واحد یک [illegible] در شش رطل آب بپزند تا یک نیم رطل بماند روغن [illegible] انجیر یک اوقیه آمیخته [illegible] بدان حقنه نمایند که عرق النسا
را نافع است و ایضا حقنه [illegible] در آب [illegible] صاف کرده روغن زیت اندک آمیخته در وجع عرق النسا و در قطن بسیار نافع میکند حقنه دیگر بگیرند [illegible] زیت و [illegible] اوقیه عسل
و یک اوقیه نطرون نیم اوقیه علک البطم [illegible] اوقیه آب شیرین خوب جوش داده حقنه کنند و بران صبر نمایند که اسهال اخلاط مخاطی کند و گاهی اسهال خون نماید و اگر درد طول کشد
باید که استعمال این حقنه متواتر نمایند و در ادویه قنطوریون مع عصاره قثاء الحمار و روغن قثاء الحمار افزایند صفت حقنه دیگر بگیرند ماهیزهره و زراوند طویل و قنطوریون دقیق و پوست بیخ کبر
و خربق سفید و سیاه و حرمل و سورنجان و حنظل و عاقرقرحا و مازریون و مغز قرطم و شبت هر واحد بقدر حاجت همه را در آب خوب جوش دهند و هشت اوقیه آب صاف کرده
روغن ناردین و روغن زنبق هر واحد ده درم آمیخته نیم گرم حقنه کنند و بران صبر نمایند و تکمید مقعد بسیار گرم سازند و اگر ازین حقنه التهاب عارض شود باید که حقنه لینه کرده
عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه خشک و پرسیاوشان و خطمی و سبوس گندم و برگ خبازی و روغن بنفشه و خل [illegible] آرند تا حدت عارض از آن حقنه تسکین یابد و چون
این علاج استعمال کرده باشند و درد ساکن نشده باید که فصد عرق النسا [illegible] کنند و اگر یافته نشود فصد رگ مشط قدم یا رگ باطن زانو نمایند و چون درد اشتداد کند فلونیای
رومی [illegible] که آن تسکین درد و تخدیر عضو نماید یا [illegible] مذکور شد اندکی افیون یا پوست بیخ لفاح آمیخته بر موضع درد طلا کنند و باید که از ادویه مخدره حذر نمایند و استعمال آن نکنند
مگر هنگام ضرورت چون درد شدت کند زیرا که مداومت استعمال آنها ابطال حس عضو و انجماد ماده نماید پس بعد از ان هیچ علاج سود نداد و از تجربه صاحب این مرض بدان انتفاع یابد
خوردن این سفوف است که از آن نافع یافته ام صفت آن بگیرند سنای مکی ده درم سورنجان پنج درم شیطرج هندی سه درم زعفران نیم درم ادویه [illegible] شکر سفید
هم وزن آن آمیخته دو درم تا سه درم بخورند با آب نیم گرم و چون مرض طول کشد باید که ابزن جات [illegible] استعمال نمایند و به آبها مثل آب [illegible] شور و کبریتی و نفطی و آب [illegible] روغن
قثاء الحمار حقنه کنند و عصیده که در آن شحم حنظل سرشته باشند بخورانند و در آب چشمه کبریتی و نفطی و آب دریای شور و مانند آن نشانند پس اگر تسکین نیابد محاجم ناری بر حق
ورک نهند و زلو نیز بران موضع بچسبانند که این اکثر نفع میکند و ماده را از نفس مفصل بسوی ظاهر ورک جذب می نماید و چون این ادویه سود ندهد گاهی شرب نفط سفید
یک درم تا یک مثقال با شراب ده درم تا سه روز فایده کند و ایضا حب [illegible] بنفط نافع عرق النسا و وجع قطن است و چون علت مزمن شود و قریب بود که مفصل از مکان خود خارج
گردد باید که مداوم استعمال کنند تا رطوبت فاسد فانی شود و آنرا بسوی خارج جذب نماید [illegible] جالینوس [illegible] مینویسند که در عرق النسا و وجع الورک اگر علامات بلغم ظاهر بود اول
قی فرمایند پس اسهال بحب منتن و حب شیطرج و مانند آن کنند و حقنه کردن بدون قنطوریون باریک [illegible] شحم حنظل و شبت و آب کامه و مانند آن سود ندارد و اگر حقنه قوی باید بسفایج
و بوزیدان و ماهیزهره و عاقرقرحا افزایند و اول حقنها نرم کنند پس تیزتر و گاهی برگهای [illegible] حاجت بود و بعد قی و اسهال دوای [illegible] باید داد نسخه آن در قول شیخ گذشت
سه درم از ان با سه درم شکر [illegible] نهادن سود مند بود و گاهی محاجم با شرط و اخراج خون بسیار سود دارد و در [illegible] را داغ کردن جواب شافی دهد و داغ آن [illegible] باشد
گرد حقه ورک و سر استخوان که در آن داخل است ضمادات اول ضمادهای لینه باید نهاد و بعد از ان گوگرد بگیرند [illegible] تخم مرغ [illegible] زعفران سرشته نیم گرم
بکار برند و دیگر اکلیل الملک و بابونه و حلبه و خطمی هر یک بیست درم [illegible] و اشق و جاوشیر هر یک ده درم پیه گرده بز و پیه مرغ و مغز ساق گاو و موم هر یک ده درم سرکه سی درم
روغن بقدر کفایت ادویه خشک را کوفته و صموغ را در سرکه تر کرده حل نموده و موم را با پیه و روغن گداخته همه را بسرشته [illegible] ضماد [illegible] بآب گرم یا بطبیخ بابونه و اکلیل الملک
و شبت و صعتر و بیخ کرفس بشویند و اگر این ادویه بسرکه پخته طلا کنند سود دارد و دیگر ضماد مفرح [illegible] هم وزن او سرگین کبوتر نرم سوده بطبیخ انجیر و با شیر آن سرشته ضماد کنند
تا آنکه ریش کرده و زرد آب جاری شود و چند روز بگذارند تا ماده پاک گردد و یا خردل و ثافسیا با هم کوفته طلا کنند و همچنین میویزج و بوره و فرفیون و عاقرقرحا بروغن [illegible]
سرشته جاذب ماده بظاهر و مفرح است [illegible] اگر بیمار احتمال کند صواب آنست که دو روز متواتر حقنه کنند پس رگ زنند و قسطا بن لوقا گوید که بگیرند
عصاره قثاء الحمار ده جزو روغن زیت کهنه [illegible] بجوشانند تا روغن بماند و هر کجا ریح و درد [illegible] باشد طلا کنند که ورم کند پس صلاح یابد [illegible] اگر

حب النار و الجار نباشد حنظل بدل آنست و بسیار باشد که صاحب عرق النسا را ... سهال خون آید و مرض زائل شود صفت شیافی که در ... سود داده ... بیخ ... شحم حنظل ... سورنجان شقاقل شحم حنظل نمک هندی جند بیدستر زرنباد قسط ماهیزهره برگ سداب انیسون بادیان ...
فانیذ ... و بعضی ... زیاده میکنند و ایارج هرمس بسیار نافع است در فصل ربیع چند روز متواتر دهند که تنقیه ... آن ... در طبیخ ...
نوشته ... اگر هیچ علاج فائده نکند نفط سفید ... تا مثقالی سه روز با شراب دهند **ابن الیاس** گوید که در عرق النسا هر صبح جلاب انیسون و بادیان ...
و تخم ... هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود آب بمغز قرطم ... هر صباح جلابی از شکنجبین ... درم و اصل السوس ... صاحب
این مرض از تناول اطعمه کثیر الغذا بطی الانهضام و سائر فواکه و شب خوردی و آب سرد احتراز کنند و با شیای ... التحلیل ... زیرا که ...
دوا ... بلکه عضو را ... کند ... تحلیل منع کنند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان ... آن نمایند ...
و مسهلات ... استعمال نکنند مگر بعد نضج تام تا ماده رقیق تحلیل نشود ... آن ... داشته ... اما این ...
و ... علاج عرق النسای حار و قول صاحب کامل گذشت و در هر هفته سه مرتبه قی کنند ... ضماد کنند که در شفای این مرض ... قوی ... است
صفت آن پوست بیخ کبر ... هر واحد ده درم ... حب الغار هر واحد پنج درم قنطوریون قسط تلخ هر واحد ... درم ...
با ... روغن زنبق یا زیت ... اوریه ... ضماد کنند و اگر مرض باین معالجه زائل شود ...
... ماده ... خارج نمیشود ... هر واحد یک ...
قنطوریون دقیق ... پوست بیخ کبر هر واحد ده درم ... هر واحد چهار درم سنای مکی ده درم ... یک ... سه درم ...
... ده مری و روغن قسط و ناردین و سوسن هر واحد ده درم بورة ارمنی نیم درم فلوس خیار شنبر پانزده درم ...
و اگر ... طول کشد باید که قی ... حقنه ... کنند و در مسهلات قنطوریون دقیق و سورنجان و بوزیدان زیاده نمایند ...
شریفه در عرق النسا است و در علاج اینها اسهال ... که بسیار عجیب ... لنگی می انجامد و اگر در ... نماید و مریض اطاقت برداشتن آن ...
... راحت نماید و قوت او رجوع کند بعد از آن اعاده علاج کنند و بدون احتیاج شدید دوای ... استعمال نکنند و این حقنه صاحب ...
نافع است صفت آن سورنجان پنج درم بادیان ... هر واحد سه درم زعفران نیم درم سنای مکی ده درم شکر ... سه درم ...
قنا الحمار و روغن قسط و زنبق و خیری زرد نمایند و در آب کبریتی و نطرونی و زاجی و نفطی و آب دریای شور مانند آن نشانند و اگر باین معالجات ...
محاجم ناری نهند و تعلیق علق نمایند و الاتجکم آخر الدوا الکی داغ بر آن موضع گذارند **ابن نوح** گوید که اگر عرق النسا از خلط بارد خام باشد او لا ... استعمال کنند بعد
سورنجان کبیر معروف بقیم الزمنی بخورانند صفت آن ایارج فیقرا ... ده درم شحم حنظل قنطوریون ... سورنجان بوزیدان ماهیزهره هر یک پنج درم
فرفیون دو درم زنجبیل شیطرج خردل فلفل جند بیدستر هر واحد یک درم ... سه درم و حقنه با دویه حاره کنند ... این مرض است ...
... گذشت و یا ... با آب ... نیست در آن انداخته حقنه نمایند و چون ... کند ... روغن یا ...
... شحم حنظل ... روغن ...
... ضماد ... بیاید ...
... حقنها کنند تا ... بیرون ... شود و چون ... ضماد ...
داز آن آب ... شود و تکمید ... گرم نمایند و چند روز بگذارند و اگر مرض زائل نشود اعاده آن کنند و مریض ... تا ...
خام ... باشد ... داغ ... صاحب ... این مرض ...
... گوید که ... وجع الورک ... زیرا که ... گوید که علاج عرق النسا ...

و محمد بن زکریا گفته که چون اراده داغ سرین باشد باید که مکان او را دلک کنند تا مستوی گردد و بعده داغ کنند و الا اراده او بعد داغ تغییر ممکن نیست و گفته که وجع الورک از نوشیدن
روغن بید انجیر با ایارج و آب تخسک تا یک هفته نفع میکند و گفته بهترین چیزی که حق تعالی درین موضع آفریده آنست که بر سرین عسل بلادر طلا کنند تا آبله بهم رسد و بگذارند تا آنکه
آب جاری گردد و مدتی مندمل شدن ندهند و این قائم مقام داغ است و گفته که مردی بر سرین افتاد پس ورم کرد و همیشه درد میبود تا آنکه بران حبر برکی و زعفران ضماد
بسته شد و صحت یافت انطاکی گوید که علاج وجع الورک مخالف وجع المفاصل نیست مگر در منع رادع اولا اینجا باکه ابتدا بمحللات کنند و فصد دست مقابل نمایند
و مبالغه در تلطیف نمایند اگر ماده رقیق نباشد و آنچه مخصوص بعرق النساست اکثار تناول حب ذهب است یکمرتبه و حب سورنجان بار دیگر و همچنین حب هلیله خوردن
الیه آنرا بسیار نافع بود و کذا انطول از بیخ کبر و حابه و گرسنگی دران مجرب است بسبب تخفیف ماده و فصد عرق النسا کنند و از حقنه مجربه طبیخ بیخ حنظل و بیخ کبر و قنطوریون
و شرب حب الرشاد و میعه سائله است و کذا سداب بعد القی و تخم آن شراب با تریاق بعد تنقیه و داغ آنرا به کند اگر در طریق ماده افتد سدید گوید که اگر عرق النسا حادث از بلغم باشد
تنقیه مسهل و قی از سکنجبین و تربد کنند و حقنه حقنه‌های قویه و اسهال ایارج نمایند و مبدلات مزاج مثل شربت عسل و گلقند عسلی بدهند و غذا نخوداب و یا زیرباج سازند
و پرهیز سخت کنند زیرا که چیزی نافع‌تر برای اخلاط غلیظ از گرسنگی نیست و بر سرین آرد ترمس بشراب سرشته ضماد نمایند و مالش عضو بروغن ناردین سازند پس اگر
ساکن نشود فصد رگ نسا باید کرد و رگ بالای کعب است از طرف پای علیل و اگر یافته نشود فصد صافن کشایند و اگر زیاده طول کند در آب چشمه‌های کبریتی و نفطی و آب دریای شور
نشانند و اگر خوف از خروج مفصل باشد داغ بران نهند و اگر خلط سوداوی باشد اسهال مریض بطبیخ افتیمون کنند و گلقند شکری دهند و آب نیم گرم نوشانند و شیره عناب
سجلا و آب انقوع بشربت نیلوفر بدهند و غذا مزوره زیرباج دهند و بر عضو برگ چقندر تازه سوده ضماد کنند و موم روغن بمالند و آب دریا چون ازان ریزند و اگر نفع فصد عرق النسا گیرند
و اگر در صلاح آن تاخیر کرده حقنه قوی بعمل آرند که بدان به شود انشاء الله تعالی مؤلف خلاصه و دیگر متاخرین مینویسند که بعد تنقیه این ضماد عرق النسا و مفاصل مزمن را سودمند
دارا شکنه که سلیمانی نامند و سیماب هر کدام سه مثقال هر دو را باهم ساییده به آب دهان حل کنند تا سیماب کشته شود در ده مثقال صابون و آب گرم که اختا اضافه نموده ضماد کنند
و این سفوف در تنقیه اصحاب مفاصل و عرق النسا و نقرس بغایت سودمند است و از مجربات براکلیسوس جمع کثیر ازین امراض مذکوره نجات یافته اند سورنجان تربد سفید
رب السوس هم وزن با سنای مکی استخوان قحف آدمی شکر سفید مجموع مساوی کوفته بیخته پنج درهم با آب گرم دران کافیطوس جوشانیده باشند بدهند و این مسهل در تنقیه مفاصل
کافیست صاحب مفرح مرهمی که درین باب سخت سودمند است و از مخترعات اوست گل سرخ ده قبضه پوست بیخ قنب تازه شش قبضه هر دو را با ده رطل شراب یک روز جوشانند تا نیم شود
آنگاه صاف نموده بآتش ملایم بدارند تا شراب جمله بسوزد و در ته ظرف چیزی غلیظ همچون عسل بماند بستانند و دو رطل پیه خنزیر بری بیامیزند و بهم زنند تا مثل مرهم شود
آنگاه یک اوقیه افیون با شراب حل کرده و یکدرم زعفران و یک اوقیه زهر گرنب اضافه نموده لت کنند و نگاه دارند و عند الحاجت استعمال نمایند که در تسکین
اوجاع مفاصل بی نظیر است و گویند که خوردن اسپند بقدر چهار ماشه تا دوازده شب برای عرق النسا مجرب است و بعضی گویند که از یک ماشه شروع
کنند و بتدریج بیفزایند و هرگاه حرارت زیاده محسوس شود باز اندک اندک بکاهند و همچنین تا چهل روز هر شب وقت خواب بخورند که درین باب از مجربات است
و در حدیث شریف وارد است که برای عرق النسا بگیرند الیه گوسفند اعرابی و گداخته سه حصه سازند و هر روز بر ناشتا یک حصه بخورند و بعضی نهادن الیه گداخته بر سرین
در وجع الورک تا آنکه منعقد گردد و بعده ازان جدا کردن مجرب دانسته اند صاحب مفرح گوید که بقول رازی در ساعت تسکین درد عرق النسا کند بیخ خشخاش را اطلاق میکنند
صبر سقوطری پوست هلیله زرد سورنجان هر واحد یکدرم حبها سازند مجموع یک شربت است و ادامت برین حب کردن مجرب یافته‌ام حب سعد که در قلع بلغم از مفاصل
و بسیار قوی العمل است سعد سورنجان بوزیدان هر یک نیم درم ماهی زهره دو دانگ تربد دو ثلث درم شحم حنظل ربع درم فرفیون دانگی و این یکشربت است دوای هندی
که مسمی بچاپه دانه و دوای باکل است جهت وجع الورک و وجع الکبد مجرب بالون اجوابن کلونجی میتهی هر چهار برابر بدون کوفتن یکجا کرده هر صباح آنقدر که در گرفتن انگشت
آید با آب بخورند و در کاستن یا افزودن حسب مزاج مختار اند و بعضی مال کنگنی و تخم پنوار اضافه میکنند صاحب تکمله هندی گوید که این نسخه انفع از چار اند و دیگر که عرق النسا را مجرب شده
زنجبیل سنوه یکپاو باریک کوفته بیخته یک تولچه سیماب دران اندازند و باهم حل کنند چندانکه هر دو یکذات شود بردارند و قدری ازان می مالیده باشند [illegible]
روغن خشخاش نافع عرق النسا و نقرس و جمیع اوجاع مفاصل [illegible] هر واحد یک رطل [illegible]

قیح کرده وده از ده عدد آنجا لیس بقدر ضرورت همه اینجا که ده بیخ نخود چند آنکه آب برود و روغن بماند ضماد کند که ماده عرق النسا را تحلیل کند از مجربات المرحوم سوسن خطمی بابونه شبت آرد جو تخم کتان سوده با آب کرنب سرشته ضماد سازند **مطبوخ** قوی الاثر برای استیصال ماده وجع الورک و عرق النساء معمول مجربات مصطکی انیسون هر یک دو درم زنجبیل بیخ اذخر هر یک سه درم فوه شیطرج سورنجان بوزیدان هر یک پنج درم بیخ کرفس بادیان هر یک هفت درم حلبه بزر نخل هر یک ده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند صاف نموده ثلث رطل هر روز با روغن بید انجیر بقدر تحمل طبیعت بنوشند. **نطول** که بجهت عرق النساء مفید است بابونه اکلیل الملک بنفشه گل خطمی کنجد بقدر حاجت در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد از آن روغن مالیدن بسیار فائده می کند.

وجع الرکبه

یعنی درد زانو اسباب و طریق تشخیص و علاج آن بعینه همانست که در اوجاع مفاصل مسطور شد لیکن این بیشتر از ریح حادث میشود و ایضا در داء تبرید شیره خار خسک شیره خیارین نبات سفید بدهند و برگ چنار سوده ضماد نمایند و یا آرد جو کنجد و مشک بدهند و جزو بسرکه در روغن زیت ضماد کنند که در ورم آنرا نافع بود و یا فصد باسلیق کنند و اطریفل صغیر یک توله خورده تخم کاسنی نیم کوفته ماشه سورنجان سه ماشه بعرق بادیان و عرق عنب الثعلب هر یک هفت توله جوشانیده صاف نموده نبات یک نیم توله داخل کرده بنوشند. و ایضا در ورم زانو و حرارت لمس آن سورنجان بوزیدان هر یک ماشه سوده با اطریفل صغیر توله سرشته بخورند بالایش عرق شاهتره هفت توله گلاب سه توله بنوشند و یا صرف سورنجان با اطریفل سرشته همراه شیره تخم کاسنی شش ماشه عرق عنب الثعلب هفت توله عرق شاهتره و نبات دهند و گاهی عرق کاسنی هیچ توله شربت بزوری بارد دو توله عوض عرق شاهتره و نبات میکنند و اول فصد باسلیق بگیرند و اگر فائده نشود مسهل دهند و اگر ماده بارد باشد شیره تخم قرطم و بادیان و نبات بدهند و روغن تخم سپند طلا کنند و ساگ پنوار در روغن پخته بخورند و یا برگ [illegible] بجوشانند و کوفته بر روغنهای گرم آمیخته ضماد نمایند و اگر صابون سورنجان تلخ حنا برابر آب سرشته ضماد کنند نیز مفید بود و این منضج نافع اصل السوس بادیان [illegible] تخم خطمی سورنجان هر یک چهار ماشه بیخ بادیان بیخ کاسنی بیخ کرفس هر یک شش ماشه انجیر زرد [illegible] منقی ده دانه سپستان بیست دانه گلقند سه توله و بعد مسهل چون سورنجان صغیر خورانند و این حب مسهل نیز برای درد رکبه نافع است سورنجان پوست هلیله زرد تخم حنظل [illegible] مساوی کوفته بیخته حب سازند و یک مثقال با آب گرم بخورند و این طلا برای وجع رکبه معمول حکیم اجمل خانست حنظل کلان دو عدد را در نیم سیر آب بجوشانند که نصف [illegible] بماند با روغن زیتون [illegible] بجوشانند تا که نصف آب برود و بعده حب الغار سوده دران انداخته بجوشانند تا که تمام آب بسوزد و روغن بماند فرود آورده سورنجان بیخ بنفشه و حنای خشک هر یک سه مثقال کوفته بیخته حل کنند و در محل درد طلا نمایند و مطبوخ بوزیدان نیز در درد زانو و پشت و مفاصل اسود دارد و نسخه آن همان مطبوخ قوی الاثر که در عرق النسا رود قول مؤلف خلاصه عنقریب مسطور شده لیکن درینجا اینقدر فرق است که سه درم عوض مصطکی و انیسون است و وزن بیخ اذخر پنج درم و شربت [illegible] یا دو مثقال با روغن بید انجیر و این نطول وجع رکبه و مفاصل را مفید است اسپ پوست بیخ کرفس سورنجان بوزیدان شکاعی بادآورد بابونه اکلیل الملک قیصوم در آب جوش داده صاف کرده نطول فرمایند و بعد فراغت از آن بالش روغن [illegible] **اقوال اطبا** سویدی می نویسد که ضماد فرفیون یک درم زیت خوشبو ده درم دو درم و کذا شربت سندروس محلول بروغن کتان پنج درم و ضماد بادیان برای وجع رکبه مجرب است **و ضماد** دیگر [illegible] سوده و کذا اکل آن و کذا [illegible] تنها و یا مثل آن آرد گندم بشراب یا سرکه سرشته و کذا چند قوقا و کذا سرگین گاو بسرکه و آرد جو و سرکه و کذا گوگرد و زیت دو جزو [illegible] آلوده و کذا عصاره سداب بستانی **و شرب** شربت [illegible] و کذا شحم حنظل و کذا افراسیون و کذا [illegible] سورنجان [illegible] و کذا مطبوخ [illegible] با عسل [illegible] لیمون **و شرب ضماد** حلتیت و کذا [illegible] و کذا روغن بطم و کذا انانخواه و کذا شیطرج هندی و کذا مقل ازرق و کذا [illegible] و کذا [illegible] **و اکل** جوز هندی و کذا تخم گور خر و کذا [illegible] مطبوخ تعالیق [illegible] نافع وجع الرکبه است **انطاکی** گوید که اوجاع رکبه مثل وجع الورک است [illegible] و برگ [illegible] **خلاصه** [illegible] گوید که در درد زانو [illegible] علاج نموده [illegible] مذکور شد [illegible] سورنجان [illegible] در علاج اوجاع مفاصل [illegible] مجرب است و ضماد [illegible]

و در علاج وجع خاصره گذشته در نوع ریگی بغایت سودمند است و این ضماد برای درد زانو و ساق و کمر و پشت و ساعد بغایت نافع است مصطکی رومی یک ا وقیه موم زرد یک درم
هر دو را با چهار اوقیه روغن زیت بر آتش بایهم بجوشانند تا همه گداخته یکسان شود بر داشته نگاه دارند و عند الحاجت نیمگرم بمالند مصنف اقتباس مینویسد که علاجش نیز بعینه مانند علاج
که در وجع مفاصل مذکور یافته و مالیدن روغن قاوندی مرکب روغن اسقیل مرکب روغن جند و روغن جنطیانا از مجربات نواب علویخان بسیار نافع است و برگ آکده تنها با روغن
سرشف چرب کرده بستن عظیم النفع است و کذا برگ بید و کذا برگ سلطان الاشجار

وجع الساقین

گویند که از اسباب این یکی ضعف هضم خصوصا هضم ثالث است دوم بدگواری طعام از خوردن غذا بر طعام غیر منهضم و از اکل غذا بر قوت باضمه و عجز آن از تجدید هضم سوم کثرت
خروج خون از بواسیر یا حیض یا اسهال دموی و یا مطلق اسهال و زحیر یا کشیدن مرض طویل چهارم غلبه خلطی از اخلاط اربعه و علامت هر سبب از تقدم آن و وجود آثار غلبه اخلاط
پنجم یکی در تشخیص اسباب اوجاع مفاصل گذشت پوشیده نیست و گویند که گاهی صاحب آنرا اندرون گوشت ساق بلکه در استخوان آن چنان سردی محسوس شود که گویا در برف
دفن کرده است و بر ظاهر جلد گرمی بدرجه باشد که گویا اخگر نهاده است مع کرب علاج در قسم اول و دوم بنهجی علاج نمایند که در محالش مذکور شده و حتی الامکان مریض را
گرسنه دارند و اگر متحمل آن نباشد تقلیل غذا و تلطیف آن کنند و بر مثل نخود آب اقتصار نمایند و در سوم تقویت اعضای رئیسه کوشند مقویاتی که در امراض قلب و جگر و غیره
مرقوم گشته و در چهارم اول تشخیص ماده کرده بحسب آن بدانچه در اوجاع مفاصل مذکور شده تنقیه نمایند بعده روغن گل تنها و یا سورنجان تلخ و بزرالبنج و مصطکی هر یک سه ماشه
سوده آمیخته بمالند و هم آنچه در وجع الظهر و غیره مفید است درینجا هم نفع دهد و گویند که چون مجرد احساس درد فصد سر و نمایند و بفاصله سه چهار گهری قی کنند فی الحال فائده
میدهد و از مسهل مستغنی میسازد و در هر چهار فاطراف و ایضا برای درد و ورم ساق کته سفید صندل سرخ پوست کچنال هر دو اشنگ پاکشینیز سوده ضماد کردن و سورنجان سوده با ظرف
صغیر سرشته همراه گل بنفشه تخم خربزه کوفته نخاخسک کوفته جوشانیده گلقند حل کرده خوردن نافع است و ایضا برای درد ساق که گویا شکافته میشود شاهتره گل سرخ هر یک
شش ماشه سورنجان سفید ریوند چینی هر یک سه ماشه جوشانیده شربت بزوری حل کرده بنوشند و سورنجان بیخ نی بگلاب سوده ضماد کنند و ایضا برای درد ساق سورنجان
بادیان جوشانیده نبات داخل کرده بدهند و صاحب تلخیص گوید که در معالجه این علت تهاون و انداز نکه منجر باستسقا می گردد و یا بفالج و بعرق سبب مفاجات میکشد

رنج الشوکه

و این دردی شدید بود که اکثر در ساق پای و یا ران و یا بازو افتد سببش ریح غلیظ تیز باشد و ماده آن از اخلاط چهارگانه بیرون نباشد و بیشتر از خون و یا صفرا و یا سودا بود و از
بلغم بغیر ترکیب اخلاط مذکوره نمی افتد و شیخ و شراح قانون مینویسند که سبب ریح الشوکه اخلاط حاره ردی لذاع اکال و بسیار رقیق صفراوی بود که در استخوان حاصل شود و در مزاج
و جوهر او را فاسد گردانده و جرجانی در وجع مفاصل نوشته بسیار باشد که ماده این علت در گرمی و تیزی بدان حد بود که در استخوانها بگذرد و استخوانها را تباه کند و بشکند و این مرض
را بعربی ریح الشوکه گویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و در ریح الشوکه آنست که در اوجاع مفاصل و نقرس ماده در گوشت و فضای بند گاه بود و در ریح الشوکه در استخوان
باشد با جمله علامتش آنست که درد شدید باتحدد و خارش و سوزش اعضا باشد و از رسیدن پارچه و دیگر چیز با درد زیادت پذیرد و در اندر طول عضو بود و باشد که ماده خبیث
بدرجه رسد که استخوان آن را بشکافد علاج اول بزودی تمام فصد باسلیق کنند اگر در پای باشد و الا صافن نهند و حسب خلط غالب تنقیه بدن مشغول شوند و در صورت
مرکب بودن از صفرا و بلغم و یا دیگر خلط مناسب آن ترکیب ادویه نموده علاج کنند چنانچه در انواع علاج اوجاع مفاصل مفصلا مسطور شده و بعد تنقیه روغنها
محلله و آبزنات و ضمادها و معجونات که در اینجا مذکور گشته حسب ماده بعمل آرند و بدانند که بهر جمیع امراض اطراف نشستن در آبزنات عظیم الاثر است و شخصی در ساق پای ری
این مرض عارض شده و هنوز نوبت بعلاجش نرسیده بود که درین اثنا ساقش در طول بترقید و همانوقت بمرد

وجع العقب

یعنی درد پاشنه اگر بسبب صدمه از ضربه یا سقطه یا ضغطه موزه و مانند آن افتد آبسرد بسیار ریزند و طلای نرد و یا گل ارمنی و یا نشاسته در آب با گلاب طلا کنند
و آرام کردن و دوای مخدر دادن و همچو گذاشتن نیز نافع بود و اگر بسبب انصباب مواد سیال از اعالی بدن بآنجا باشد در ماده دموی فصد کنند و روغن گل

بمالند و در بلغمی فی متواتر بعد تنقیه بسهولات بانفع تمایند و روغن بابونه و فرفیون و زنبق و قسط بمالند و چون کهنه گردد تیزاب فاروقی مالیدن کثیر النفع بود و اگر پخته نفر شود ورم خارج گردد باید که دهان زخم را وسیع کنند خواه از آلات و خواه از ادویه اکاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو و زردک سائیده بر بندند و یا خاکستر بلوط را با پیه مخلوط نموده بندند و اگر در انفجار درنگ کند برای نرم کردن حار ملینات نمایند یا حکیکی و بنبه بران بندند تا آنکه نرم گردد بعده بشگافند و معالجه بمراهم مدمله نمایند

ضعف رجل و بطوء مشی اطفال

ضعف پای گاهی خلقی بود و این لاعلاج است و گاهی از تعب کثیر از استرخای ساق و یا از انسداد طرق غذا بسوی آن باشد چنانچه مردم بسیار فربه را عارض شود و پس ازین علاج اعیا نمایند بانچه در آخر کتاب گفته آید و در استرخائی هرچه در باب استرخای مطلق مسطور شد بکار برند و در انسداد تقلیل غذا کنند انطاکی گوید که برای مشی اطفال که بطی گردد بهتر آنست که نیم درم بادنجان بکلاه آن در سایه خشک کرده سوده تا یازده روز بخورانند و کرنب اکالو نعلوا جوز و ثوم و کذا خردل مطلقا و سوده و گل و مازو و صابون و رجاجینما داده و روغن نار دزریت کهنه پخته مجرب است و کذا التین و روغن بونا ... و در حمام آب سرد و سوید جهت اطفالی که رفتار ایشان ... و دیر کند می نویسد که اگر کرنب جوش کرده تنها و یا بجوز و زیت ... بخورانند بسرعت در رفتار آیند ... مسدها ... طبیخ تخم لیسان و کذا در طبیخ عند قوقا و کذا التین ... روغن آس ... که آنرا خوب کوفته در آب و زیت جوش دهند تا آب فانی گردد و روغن بماند برای ... ایشان ...

حمیات

یعنی تبها حمیات جمع حمی است که آنرا بفارسی تب گویند و آن در اصطلاح اطبا حرارت غریبی است که در دل مشتعل شود یا در عضوی دیگر افروزد و از آنجا بدل آید و از دل ... روح و خون بطریق شرایین و عروق در تمامی بدن منتشر گردد و آنرا گرم گرداند بحدیکه افعال طبیعی را ضرر رساند نه مثل حرارت غضب و تعب چون نوبت آن بشبست و آفت افعال نرسد بدانکه حرارت که ببدن حیوان تعلق دارد سه قسم است **اول** حرارت غریزی و آن نزد جالینوس حرارت ناری عنصری است که از امتزاج و قوام بدن مستفاد میشود و از آلات ... و حرارت عارضی از آن حاصل میگردد و تا زمان حیات در بدن می ماند و برین تقدیر تغایر میان او و حرارت غریبی ... نیست بلکه تفاوت بینهما از آن جهت است که غریزی مصلح بدن است و غریبی ... آنست و ارسطو و دیگر محققین بر آنند که حرارت غریزی فائض میشود بر مرکب ... از فیضان نفس ناطقه بسبب فیضان نفس و قوی و آن مقوم ... وجود بدن انسان است و مادام که حیوان زنده است موجود میباشد و بقول ابن ابی صادق آن جوهر حار رطب لذیذ موالی که آنرا حرارت ولذع نیست و شیخ الرئیس در حیوان الشفا گفته حرارتی که بدان قبول میکند بدن علاقه نفس را از جنس حرارت اسطقسی نیست که آن ناری است بلکه از جنس حرارتی است که از اجرام سماوی فائض میشود و برین تقدیر میان حرارت غریزی و دیگر حرارتها مغایرت بنوع و حقیقت ثابت میگردد و دوم حرارت اسطقسی و آن حرارت عنصری که جزو ماهیت بدن انسان است و در حیات و بعد ممات تا بقای بدن موجود می باشد از انست که بدن مرده سیاه و متعفن میشود اگر چه او را در برف دفن کنند سوم حرارت غریبی و آن حرارت ممرضه مؤذیه مضر بافعال است یعنی حرارت غیر طبیعی که در بدن زنده حادث شود و از شان او ایذای ابدان است و آن نه مقوم وجود بدن است و نه جزو ماهیت بلکه مغایر هر دو قسم اول و ثانی است و بقول بعضی آن حرارت اسطقسی است و آنرا غریبی نامند چون مشتعل شود و کیفیت و حدت یابد و در بدن منتشر گردد و مضرت بافعال رساند و مراد از افعال طبیعی افعال منسوب بطبیعت مدبر بدن است از افعال حیوانی و نفسانی و طبیعی صادر از قوای بدنی و آن اشتهای طعام است و ذوق ... آن و هضم غذا و نشستن و برخاستن و رفتار و گفتار و خواب و بیداری و جماع و مانند آن از امور طبیعیه که بر وفق مجرای طبیعی باشد **اکنون** بدانکه جالینوس اقسام تپها بدو قسم تقسیم نموده یکی حمای مرض دوم حمای عرض و حمیات اورام را از جنس حمی عرض گردانیده و مراد آن از حمای مرض آنست که میان آن و میان سبب آن که مرض بود واسطه نباشد مانند حمای عفنی که عفونت سبب آن بلا واسطه است و عفونت خود مرض نیست بلکه آن سبب مرض است و از حمای مرض آنکه تابع مرض باشد مانند حمای ورم که آن عرض ورم است و با وجود ورم تابع آن بود و ورم فی نفسه مرض است و اکثر متقدمین انحصار اقسام حمیات در سه جنس کرده اند یعنی حمای یومی و خلطی و دق ... بدن را ... تشبیه داده اند چنانچه شیخ میفرماید که آنچه در بدن انسان است از جنس خالی نیست یکی اعضای جامد ... رطوبات و ارواح و آن ... مانند ... طوبات ... و آن شابه آب حمام است ... ارواح نفسانی و حیوانی و طبیعی ... بخره که در بدن پراگنده است و آن ... حرارت غریبی

از روی اشتعال اگر قلیلی باشد یعنی اندرین مسافت ثلثه باشد که به بدن انسان جنس حمیات خارج از آن یافته نمیشود و پس اگر حرارت تب با عضای اصلی از روی تشبث اول متشبث گردد چنانکه حرارت آتش تشبث بدیوارهای حمام یا بمنافع هوا و یا بدیگ طباخ متشبث شود آنرا حمی دق نامند و اگر حرارت باخلاط متشبث گردد و از روی تشبث اولی گردد پس از آن در اعضا منتشر شود مانند آنکه آتش آب حمام را گرم گرداند و آب گرم در حمام بریزد و بسبب آن دیوارهای حمام گرم شود یا شوربای گرم در دیگ بریزند و بسبب آن دیگ گرم گردد آنرا حمی خلطی گویند و اگر حرارت بارواح و ابخره تشبث اول متشبث گردد و بمیل آن در اخلاط و اعضا پراگنده شود چنانکه آتش در حمام افروزند و هوای آن گرم شود و بعده گرمی آن بآب و دیوارهای آن تعدی گردد آنرا حمی یوم خوانند و مراد از اشتعال اولی هر جنس آن بود که از سرد شدن یک جنس مشتعل سرد شدن مجاور آن که دو جنس باقی ست واجب باشد و از سرد شدن هر دو جنس باقی سرد شدن آن واجب نباشد و ایضا مراد از اشتعال اولی و تشبث اول حرارت تشبث آنست بر سبیل استقرار ورنه حرارت که مشتعل به روح و متشبث و متعلق بدان باشد در اخلاط و اعضا نیز متعدی گردد اما تا وقتیکه در متعدی الیه متشبث و مستقر نشود بدان نام مسمی نگردد مثلا حرارت که باخلاط متعلق گردد اعضا را نیز گرم سازد و حال آنکه حمی خلطی ست فقط لیکن چون در اعضا راسخ و قائم شود دق باشد و دیگر را نیز برین قیاس کنند بالجمله این قسمت حمیات بوجه قریب ست و گاه تقسیم حمیات از جهات دیگر کنند پس گویند که بعضی از آن حاده است و بعضی غیر حاده و بعضی مزمنه و بعضی غیر مزمنه و بعضی لیلی و بعضی نهاری و بعضی سلیم مستقیم و بعضی ذی اعراض منکره و بعضی منفتره و بعضی لازمه که آنرا مطبقه و دائمه نیز گویند و بعضی ادوار و سورات باشد و بعضی از آن متشابه بود و بعضی حاره و بعضی بارد و بالرزه یا قشعریره و بعضی بسیطه و بعضی مرکبه

بیان مستعدین حمیات

بعضی شراح قانون مینویسند که ساکنان مواضع حاره و مترفهین و کثرت کنندگان از فواکه رطب مائی و کثیر الامتلاء و متخمها از عادت و کثیر المرار و ضعیف البدن و پیران و طفلان این همه کثیر الاستعداد بحمیات اند و سکان کوهستان و اهل ریاضت و اقتصار کنندگان بر اغذیه جیده و معتدل الاخلاط و قلیل المرار و قوی البدن معمول اند و چون این امور مذکوره تا که حرارت و رطوبت در بدن پیدا نکنند آنرا اشد الابدان از روی استعداد بحمیات نگردانند پس شیخ الرئیس میفرماید که شدیدترین ابدان از روی استعداد برای حمیات ابدان حاره رطبه اند خصوصا چون رطوبت قوی تر از حرارت باشد و این کسان اعرق و بول و براز بد بو بود و ایضا ابدان حار یابس مستعد برای حمیات حاده میباشند از تب یومی ابتدا کنند پس بعفونت و احتراق سرعت نماید و سبب آنست که بسبب یبس مزاج در دق افتند و قریب باین هر دو ست ابدانی که در آن رطوبت و یبوست متساوی بود و حرارت مستولی باشد و این بدن از آن جنس ست که در آن حمی بخار حار ابتدا کند بعده بحمای خلطی منتقل گردد و بعد از آن آنانکه در ایشان حرارت و برودت متساوی بود و رطوبت بسیار باشد و ایشان را بیشتر حمیات عفنی در ابتدا عارض میگردد و ابدان بارد رطب بارد یابس بعیدترین ابدان از عروض حمیات اند خصوصا از حمیات تیز

بیان اوقات حمیات

شیخ میفرماید که حمیات را اوقات اربعه است مثل اکثر امراض از ابتدا و صعود یعنی تزید و وقوف نزد منتهی و انحطاط یعنی کمی مرض گاهی این اوقات کلی میباشند بحسب کل حمی از اول تا آخر او و گاهی جزئی بحسب هر نوبت نوبت و خطره از ابتدا تا آخر انتها ست و اما نزد انحطاط مریض از نفس حمی هلاک نمیشود بسبب استیلای طبیعت بر ماده بدفع الا بسبب از خطای طبیب و عصیان مریض و غیر آن که ذکر آن خواهم کرد و ابتدای جزئی وقت اختناق حرارت غریزی از ماده که غامره در عضو ست و ابتدای کلی وقتیست که نضج یا علامات ضد نضج را اثری ظاهر نشود و ابتدا در هر مرض موجود ست بخلاف دیگر اوقات ولیکن گاهی خفی میباشد چنانچه در صونوخس که از اول روز ظهور او شدید ظاهر میشود و در صرع و سکته که بسبب سرعت استیلای ماده در بین هر دو زمانه ابتدا خفی میباشد و چون ابتدا خفی قلیل الاعراض باشد گمان میشود که ابتدا در ان نیست و همچنین گاهی در روز اول از حمیات حاده علامه در قاروره یا علامت دیگر نضج مثل رنگ ثقل معاینه میگردد پس گمان میشود که آنرا ابتدا نیست و حال آنکه چنین نیست بلکه وقت ابتدا در ان موجود بود لیکن خفی باشد و تزید وقتی ست که دران حرارت غریزی برای مقاومت ماده حرکت ظاهر کند پس علامات نضج یا علامات ضد نضج ظاهر گردد و انتها وقتی ست که دران قتال میان طبیعت و ماده اشتداد نماید و حال غلبه یکی بر دیگری از آن هر دو در زمانه مستقبل ظاهر گردد و این وقت جنگ و جدال ست میان هر دو و مدت او در حمیات ذوی النوائب حاده در نوبت واحد ست و این شناخته نمیشود مگر بنوبتی که بعد او ست باین نوع که بعد خفیف تر از سابق بود و یا بد و نوبت و این شناخته نمیشود مگر بنوبت سوم از آن هر دو و اگر این سوم سبکتر و سریع الزوال از آن هر دو نوبت باشد و بر دو نوبت زیاده نمیشود و اکثر زیرکه

مقتضای امراض حاده این است که طبیعت متحمل نمیشود و دو رید افعت و مقاومت جلدی میکند بلکه با امراض مزمنه که منتهای آنها بعید باشد پس گاهی در حمیات مزمنه شابه میشود و نوائب بسیار ز عفونت و شدت و غیره جمیع احکام خود و اینجا نزد منتهی تا تنضیج میشود و تمام ظاهر میشود و انحطاط وقتی است که دران حرارت غریزی بر ماده مستولی میشود و آنرا مقهور میسازد و آن حرارت تفرق جمع و اندک اندک می نماید و درین وقت حرارت باطن تخفیف میشود و بسوی اطراف مندفع میگردد تا آنکه تحلیل می پذیرد و این جاست که طبیعت غالب میکند درین حالت و در امثال این حمیات از غفلت حادث در حرارت باطن پس گمان مینماید که مرض انحطاط نمود و طبیعت مستولی گشت و چنین نباشد بلکه مرض طبیعت را مقهور میکند و بقهر تام حتی که نا امید میشود از مقاومت پس از ان اعراض میکند و اعراض مرض خفت می پذیرد بسبب آنکه مقاومت پس عقب او موت روی می نماید و این را در عرف عام افاقت الموت نامند و بدانکه منتهی مختلف میباشد در امراض اندر قرب و بعد پس امراض حاده جدا یعنی در کمال حدت بعیدترین منتهای آنها تا چهارم روز است و حمیات یوم ازین قبیل است مگر آن را در اصطلاح اطبا از امراض حاده نشمارند زیرا که در حاد بودن مرض کفایت نمی کند آنکه منتهای او قریب باشد فقط بلکه علاوه بر آن از جمله امراض فی خطر بود و قریب حاده جدا در قرب منتهی و در خطر امراض حاده مطلقاً است و او آنست که منتهای او تا هفت روز باشد چون محرقه و غب لازمه و بعضی از امراض حاده آنست که در حدت کمتر ازین است و او آنست که منتهای او تا چهارده روز میباشد و ما بعد این حاده مزمنات است تا بیست و یکم روز پس مزمنات است تا چهل و شصت روز و زیاده بران تا سالها و معرفت اوقات امراض حاده در مراتب آنها و مزمنه نافع است طبیب را در تدبیر غذای مریضان چنانچه عنقریب آنرا ذکر کنیم و بسیار حمیات است که ابتدا و تزید و انتهای آنها در نوبت واحد مستوفی می باشد بسبب فرط حدت ماده پس اوقات جزئیه دران بعینه اوقات کلیه باشد و نوبت دیگر بانحطاط می کنند اگر محول بصحت گردند و ایضاً حمیات مختلف میباشد درین ازمنه اربعه کلی باشد یا جزئی پس بعضی ازان آنست که ابتدای او طول میکند چون غب که ابتدای او بسبب خامی و حدت و رقت قوام ماده طویل بود و در باقی اوقات بسبب انکسار سورت ماده و غلظ قوام او مدت آن کمتر باشد و بعضی آنست که تزید آن طویل میباشد مثل مثلثه بسبب غلظ و کثرت ماده آن و بعضی آنست که انحطاط آن طول مینماید مانند محرقه که بسبب حدت و لذع ماده آن حرارت غریبه بعد مفارقت آن باقی می ماند و انحطاط آن دراز می گردد

معرفت اوقات مرض خصوصاً منتهی

بدانکه شناخته میشود اوقات کلیه مرض گاهی از نوع مرض پس تشنج یا سکته و صرع و سکته و خناق از امراض حاده جدا است و غب خالصه و محرقه حاده لا جدا است و ربع و فالج از امراض مزمنه است و گاهی از حرکات مرض پس اگر نوبتهای او کوتاه باشد دلالت میکند بر آنکه منتهای او قریب است مثل غب خالصه زیرا که نهایت نوائب او از سه ساعت تا چهارده ساعت میباشد و اگر نوبتهای او دراز باشد دلالت نماید بر آنکه ماده غلیظ است و منتهی بعید مانند غب غیر خالصه و اگر آن نوائب نباشد بلکه ماده حار بود چون سونوخس پس مرض حاد باشد و اگر ماده او غلیظ بارد بود یا مائل بغلظ پس مرض غیر حاد باشد و گاهی از سحنه مریض پس اگر او بسرعت لاغر گردد و چهره و پهلو باز شود مرض حاد باشد و اگر بحال خود باقی ماند مرض چندان حاد نباشد و گاهی از قوت پس اگر ضعف دران بسرعت نماید مرض حاد باشد و اگر ضعف ظاهر نگردد مرض غیر حاد باشد و گاهی از سن و فصل پس در سن حار مثل شباب و در دهر و فصل حار چون صیف و ربیع منتهای امراض بسرعت می نماید و در اسنان بارده مانند کهول و مشایخ و در دهر و فصل بارد مثل خریف و سرما منتهای امراض بطی میشود و همچنین حال بلدان است که در بلد حار منتهی بسرعت می نماید و در بارد بطوء و گاهی از نبض پس اگر نبض متواتر عظیم است مرض حاد بود و الا غیر حاد باشد و گاهی از لرزه پس اگر بهارت یکسان آن طویل باشد مرض مائل بزمان و غیر حاد بود و اگر قصیر المدة باشد مرض مائل بحدت باشد و اگر لرزه البته نباشد آن قصر مدت و حادتر دلیل نباشد و گاهی اوقات مرض شناخته می شود از جهت اوقات نوائب پس اگر این مستمر باشد بر تقدم متفاصله که تقدم نماید بطریق تفاضل که از اول شروع بازیاد نماید مرض در تزید باشد زیرا که از بعض امراض آنست که تا آخر اوقات یعنی انحطاط بر تزید جاری شود بحسب نوبت نوبت و این امراض آنست که تقدم تزید دران مستمر باشد گاهی از جنس غب بود و گاهی از جنس مواظبه و اگر واقف شود بر وقت واحد بعد تقدم و تفاضل یعنی زیادتی های او نیز موقوف یابد پس مرض در منتهی باشد بسبب دلالت او بر وقوف ماده و عدم حرکت آن و اگر تاخیر نماید پس مرض در انحطاط بود و نوبت ها فی الساعت واحد را بنحو یکه هر روز در همان ساعت بیاید طویل المدت باشد و همچنین شناخته میشود حال اوقات از تزاید اعراض حمی که دلالت بر تزید دارد و در وقوف آنها که دلالت بر منتها دارد و در نقصان آنها که دلالت بر انحطاط کنند و از تزاید نوائب آن در طول او و در قصر او چه قدر از زمان نوائب اگر بیک ستور مساوی باشد پس مرض در ابتدا بود و اگر کم گردد پس انحطاط بود و اگر زیاده شود

غالبا و تزیید باشد و گاهی در ابتدا و گاهی نوائب تخالف نمایند و متشابه نباشند در شدت و در زیادت مدت و گاهی شناخته میشود از حال استفراغات پس اگر در
نوبتی عرق یا اسهال عارض شود و نوبتی که بعد او باشد در شدت مثل اولی و یا فوق آن بود استفراغ بسبب کثرت ماده باشد نه بسبب قوت طبیعت بر دفع ماده و مرض
کوتاهی ده بطول مدت و گاهی شناخته میشود از جهت نضج و ضد نضج چنانچه در وقت ابتدای کلی ذکر نمودیم و مثلا چون نفست باندک نضج یا بول که دران غمامه باشد
ظاهر گردد پس آن اول تزیید باشد بعده اگر آن یا ضد آن کثرت نماید پس آن منتهی باشد و ایضا چون نضج یا خلاف او بسرعت ازو فشت یا غمامه ظاهر شود بدانند که منتهی
قریب ست و اگر تاخیر نماید بدانند که منتهی بعید ست و اما شناخت اوقات جزئیه پس وقت ابتدای نوبت هنگامی ست که دران نبض منضغط و فشرده گردد و معنی او که
علامات حمیات عفنی معلوم شود و او آنست که در حرکت او نوعی فتور و ضعف و صغر و بطوء ظاهر شود و رنگ سست و پا میل تیرگی نماید و اطراف سرد گردد خصوصا
طرف گوش و بینی تا وقتیکه دران انتشار حرارت ظاهر گردد و گاهی همراه ابتدا تغیر رنگ و کسل و غم و بطوء حرکات و سبات و استرخای پلک و ثقل کلام و قشعریره میان
هر دو شانه و پشت میباشد و گاهی در ابتدا لرزه قوی و گاهی سیلان آب دهن و اختلاج صدغین و طنین گوش و عطاش و کشیدگی اعضای بدن عارض میشود
و در وقتیکه قوت بیشتر ضعیف میگردد و آن ابتدا و انتهاست و وقت تزیید نصف اول آن وقتی ست که نبض در ظهور و عظم و سرعت شروع می نماید و حرارت
در جمیع بدن بتساوی منتشر میگردد و نصف اخیر آن وقتی ست که همیشه آن حرارت منتشره باستوا در تزاید باشد و وقت انتها وقتی ست که دران حرارت و اعراض
بحال خود باقی باشند نه ناقص و نه شدید و نبض عظیم تر از آنچه باشد و سریع تر و متواتر بود و وقت انحطاط زمانی ست که دران اعراض ابتدا بنقصان کنند و نبض
باعتدال و استوا شروع نماید بعده بدن دران بعرق آغاز کند و باقلاع مودی گردد و بسیار باشد که نزد موت حالتی مثل انحطاط عارض شود و گویا که مریض اقبال بصحت
نماید و لازم ست که بدین اشتغال ننمایند بلکه شناخت حال نبض کنند که آیا عظیم و قوی ست یا ضد آن زیرا که عظم و قوت دلالت بر بقای قوت و اعتدال دارند و صغر
و ضعف بر قرب موت و چون صلاح خود دران بینی که بزنیم برای توشلی یعنی بیان نمایم مثالی از اوقات جزئیه ربع غب پس تامل باید کرد که در غب اندر اکثر احوال قشعریره
ابتدا کند بعده سردی و لرزه پس لرزه ساکن بشود و سردی کم گردد و در گرم شدن آغاز نماید بعد ازان گرمی مستوی شود و تا این هنگام زمانه ابتدا باشد بعده گرمی زیاده
گردد و این زمانه تزیید بود و پس گرمی بایستد و آن منتهی باشد بعد ازان گرمی شروع بنقصان نماید تا آنکه منقطع گردد و این زمان انحطاط ست و بدانند که مدت مرض طول میکشد
یا بجهت کثرت ماده و یا بسبب غلظت و یا برودت آن و گاهی بر طول مدت مرض فصل بارد و بلد بارد و ضعف حرارت غریزی و درشتی جلد و تنگی مسام اعانت کند
و دیگر اسباب طول مرض و علامات طول مرض مسطور گردد ابو سهل گوید که وقت ابتدای تپ وقتی ست که دران اندر بدن اضطراب و آثار مرض ظاهر شود و ازین وقت
تا آنکه ظاهر شود چیزی از علامات نضج و اگرچه خفی باشد پس آن زمانه ابتداست و از اول ظهور نضج تا آنکه نضج کامل گردد آن زمانه صعود ست و ازین وقت تا ظهور نقصان
مرض و خفت اعراض آن زمان انتهاست و ما بعد این وقت آن زمان انحطاط ست و بیشتر آنچه بسوی آن اضطرار از معرفت این ازمنه باشد آن زمانه منتهی ست خصوصا
در مرض حاد زیرا که تقدیر غذا بحسب آن میباشد و بحران دران حادث میشود و بر مریض دران خوف میباشد و مریض بعد انتهای میرد مگر از علت دیگر بجز آنکه ضعف
که آنرا مرضی هلاک کند بعد از آنکه انتها کند و بانحطاط رسد و گاهی استدلال کرده میشود بر ازمنه حمیات که آنرا فترات باشد از نوائب آنها پس هرگاه نوبت از وقت خود تقدم
نماید و یا طول کشد زیاده بر آنچه سابق آن بوده و اعراض او قوی تر باشد دلالت بر تزیید نماید و اضداد این حالات دلالت بر انحطاط کنند و هرگاه نوائب و اعراض آنها
متساوی باشد دلالت بر انتها کنند و مرض طویل المدت طویل الاوقات و قصیر المدت قصیر الاوقات میباشد بجز آنکه در حمی ربع و بلغمی گاهی نوائب بسیار مستوی
یافته میشود و در غب خالص گاهی دلائل صعود در یک نوبت ظاهر میشود پس دلائل انتها در نوبت دوم ظاهر یافته میشود پس دلائل نضج و انحطاط در نوبت سوم
ظاهر میگردد و شناخته میشود اوقات حمی مطبقه از تزیید اعراض آن و نقصان آن و ثبات آن بر حالت واحد زیرا که آنرا فترات نباشد و دران اعتماد بر نضج و احوال او
کرده میشود و هر قدر که مرض حادتر باشد حرکت او سریع تر بود و پس اوقات او تنگ تر گردد و در تعرف ازمنه او بسوی ذکا و حدس قوی احتیاج افتد و شناخت قصر مدت
مرض و طول او از شدت اذیت و شکایت او و خفت آن کرده میشود زیرا که ممکن نیست که امراض شدید الشکایت مزمن گردند بلکه یا زود هلاک کنند و یا قوت طبیعت
آنرا ببحران دفع نماید و گاهی مرض قلیل الشکایت و اذیت میباشد و معذالک مدت طول نکشد مثل حمی یومیه و در قصر زمان مرض مزاج و سن و بلد و فصل حار [illegible]

و غذا قلیل لطیف و بدن متخلخل کم فربه و کم لحم و فراخی رگها اعانت کند و اضداد این اشیا معین بر طول زمانه مرض باشد و شدت حرارت تب و قوت اعراض و دوام اطباق او
دلالت بر قصر زمان او دارد و اضداد این چیزها دلالت بر طول زمانه او کند خصوصا اگر در تب علامات نضج نباشد و مبادرت نوائب بکثرت تزید در اعراض و تقدم دوره بر قصر مدت
مرض دلالت دارد و بالضد آن بر ضد آن و نوع حمی نیز دلالت بر مدت زمانه او کند زیرا که حمیات یوم لا محاله اکثر در یک روز تا چهار روز منقضی گردد و غب خالصه چهار کرت
تجاوز نکند و در اکثر منقضی شود در مدت یک هفته اگر سلیم باشد و اما غیر خالصه که اعراض او با اعراض بلغمی مخلوط میباشد آن بحسب غلظت ماده بلغمی یا سودا طول کند حتی که گاهی
تا یک فصل و زیاده از آن باقی ماند و آن حمی ردی غیر سلیم هست زیرا که بادی حدت و عسر نضج و افساد احشا بود و حمیات لازمه همه در مدت کوتاه تر از ذی فترات میباشند
مگر تب دق که آن طویل هست و هر گاه حرارت در دق از ردی اندفان و خفا شدید تر بود و طویل تر باشد و بالضد و اما حمیات مطبقه [illegible] و احراق مثل غب لازمه و دموی
که آن از امراض حاده نامند از چهارده روز تجاوز نکنند و این وقتی باشد که در غایت قوت حرارت و احراق نباشند و اما هر گاه در غایت آن باشند در روز سوم و چهارم منقضی شوند
و هر گاه متوسط میان این دو طرفین باشند در یک هفته تا دو هفته منقضی گردند و در بین حمیات خطر بسیار عظیم هست و اما بلغمی و ربع طول میکنند مگر آنکه ربع سلیم هست و بلغمی غیر سلیم
و حمیات وبائی قصیر المدة و حمیات لیلی طویل ابو منصور گوید که ابتدا از اجتماع حرارت بسوی قلب [illegible] باشد [illegible] که حرارت [illegible] شروع کند و انتها وقتیکه
حرارت در جمیع بدن به تساوی منبسط گردد و انحطاط چون حرارت از جمیع بدن بتساوی تحلل گردد و مواضع وسطی از آن خالی شود و گویند که ابتدا در مرض تب [illegible] وقتیکه
در آن بقوت و شدت زیادتی نماید و انتها وقتی هست که واقف شود و نه زیاده گردد و نه کم و انحطاط آنست که طبیعت قهر کند و آنرا بسوی خارج دفع کند و خوف بر مریض تا انتها بود
و طول مدت نوبت و حال اعراض آن در قوت و ضعف هر دو دلیل قوی بر تعرف اوقات حمی هست لا سیما اعراض زیرا که اگر ابتدای نوبت تاخر نماید و اعراض قوی تر باشد دلالت
کند بر آنکه در صعود هست و جاری میشود حکم تاخر وقت نوبت و اگر نوائب متساوی باشند تب در انتها بود و هر گاه تب [illegible] بود و اوقات او اقل و اقصر باشد حتی که او گاهی
در صعود و قتل کند و در حمیات سلیمه اوقات اربعه مستوی میباشد و ایضا هر مرض را مثل این اوقات میباشد مگر آنکه بعض او خفی تر و دقیق تر از بعض دیگر هست صاحب کامل
گوید وقتی که مریض سران احساس نماید بتغیر و ضرر فعل و تاذی بدان تا وقتیکه در آن مرض ابتدا بنضج نماید آن وقت ابتدا هست بر قول صحیح و اما وقت تزید وقتی هست که در آن
طبیعت بانضاج ماده مرض شروع نماید و مرض در قوت زیاده شود و قوت ضعیف گردد و اما وقت منتهای او وقت کمال نضج هست و آن وقتی بود که در آن مرض ایستد و زیاده
نگردد و اعراض سخت تر باشد و اما وقت انحطاط ابتدای وقت منتهی باشد نیز دسکون اعراض و اخذ در نقصان و قهر قوت مرض را و استراحت مریض تا آنکه مرض او منقضی گردد و تمام
کرده میشود و بین اوقات از سه چیز و آن طبیعت مرض و اعراض لاحقه او و نضج و عدم او هست اما از طبیعت مرض پس نظر کنند در اشیائیکه با اجتماع آنها مرض حادث شود و آن اعراض
خاصه او هست مثل ذات الجنب که اعراض خاصه او تب [illegible] و وجع ناخس و سعال و ضیق النفس هست پس اگر این اعراض از ابتدای مرض تغیر و زیاده نشود مرض در ابتدا باشد و اگر قوت عظیم
آنها زیاده گردد و بر بدن مریض ثقل آرد و قوت او کم گردد مرض در تزید باشد و اگر در قوت در غایت عظم باشند بانتها رسد و بران واقف گردد مرض بمنتهای خود رسد و اگر از سابق کم شود و مریض
[illegible] راحت و خفت یابد مرض انحطاط نماید و اما از اعراض لاحقه چنان بود که در بعض حمیات صداع و در بعض آن اختلاط ذهن و در بعض آن سهر و غیر آن از اعراض حادث میشود
پس این اعراض هر گاه در قوت بیفزایند مرض در زیادتی باشد و هر گاه در قوت بانتها رسند و بر یک حال واحد بایستند و در آن زیادتی ظاهر نشود در منتهای مرض دلالت کنند و اگر کم شوند
و سبک حال مریض نیک گردد دلالت بر انحطاط مرض نمایند و اما از نضج پس اگر در مرض ظاهر نشود چیزی از علامات نضج در بول و [illegible] و در نفث مرض در ابتدا باشد و اگر
چیزی ازین علامات نضج ظاهر گردد مرض در تزید باشد و هر گاه نضج کامل گردد مرض بمنتهای خود انتها نماید و درین هنگام در انحطاط شروع کند و نیز در استراحت مریض و خفت مرض
انحطاط ظاهر شود و پس اگر مرض از حمیاتی باشد که با دوار نوبت میکنند نظر کنند در اعراض لاحقه آنها در اوقات نوائب در زیادتی و نقصان آنها و در نضج و عدم آن چنانچه مذکور شد
و در تقدم نوبت تب و تاخر او و طول او و قصر او و طول مدت سکون او و راحت بدن از آن و در مساوات او در تقدم و تاخر و اعتدال او در طول و قصر پس هر گاه نوبت تب در وقتی
که در آن نوبت میکرد تقدم نماید این دلالت در تزید حمی کند و اگر نوبت از وقت خود تاخر نماید تب در انحطاط و نقصان باشد و درین باب سزاوار آنست که نظر جید نمایند زیرا که
بسیاری از حمیات هست که آنها در طبع او باشد که نوبت او از وقت معین هر دوره تقدم نماید و بسیاری از آنست که تاخر کنند پس هنگام باید کرد اگر تب تقدیم نماید و قبل از [illegible]
او هست تقدم در آن او در زیادت باشد و اگر تاخر کند از آن وقت حمی در انحطاط باشد و اما زیادتی در طول نوبت و قصر او پس هر گاه زمان نوبت تب از زمان سابق [illegible]

و تیز تر باشد و اگر کوتاه‌تر بود تب در انحطاط باشد و اما تساوی در نوبت پس هرگاه نوبت تب در وقت واحد بود در زمان اخذ او متساوی باشد تب بانتهای خود برسد و اگر طبیعت حمی چنان باشد که تقدم نماید یا تاخر و تقدم و تاخر بمقدار واحد باشد تب بمنتهای خود برسد و اما طول مدت سکون آن در جهت ازان پس هرگاه مدت سکون نوبت تب فطره‌دار طویل بود و معذلک بدن پاک از حرارت و سبک باشد این دلالت دارد بر آنکه تب در انحطاط است و اگر مدت زمان ترک او قصیر و بدن غیر نقی و غیر خفیف بود تب در تزاید باشد و اگر زمانه نوبت تب متساوی بر زمان ترک او باشد و بر حال واحد باقی ماند و مریض در وقت فتور حمی خفت و راحت بهم نرسد تب بمنتهای خود رسیده باشد و باید دانست که مدت زمان هر واحد ازین اوقات اربعه بحسب طول مرض و قصر او باشد بر آنکه زمانه ابتدا و تزاید در امراض حاده قصیر میباشد و همچنین زمانه انتها و انحطاط زیرا که خلط محدث این امراض لطیف و حرارت قوی می باشد پس او در نضج مادهٔ مرض سرعت میکند و اما امراض مزمنه پس در آنها اوقات اربعه طویل میباشد بر آنکه خلط محدث این امراض غلیظ و حرارت ضعیف میباشد پس نضج دران تاخیر میکند و باین سبب زمانها طول میکشد و لهذا امراض متطاوله در فصل تابستان قصیر المده میباشد بجهت معاونت حرارت تابستان بر نضج ماده و تلطیف خلط و مدت امراض حاده در زمستان اندک طول میکشد زیرا که سردی هوا اخلاط را خام میکند و در نضج تاخیر می نماید و دلیل برین کوتاهی نوبت حمی ربع و مواظبه در زمان تابستان و اوقات حاره است و طول آن هر دو در خریف و زمستان و اوقات بارده و هرگاه بصاحب حمیات مطبقه عرق حادث شود و بدان بحران تام نشود پس مدت آن طول کشد زیرا که این دلالت کند بر کثرت اخلاط

تدبیر کلی حمیات

بدانکه تب مرضی است کثیر الوقوع و متواتر الاصناف و تدبیر اکثر انواع او با هم تباعد تمام دارد پس معالجهٔ آن بتشخیص و عدم تساهل واجب‌تر از سائر امراض باشد تا که طبیب بر جنس و نوع و فصل حمی و بر معرفت ایام بحران و شرائط استفراغات و جمیع جزئیات متعلقهٔ آن و از اجتناب از شربت مسهل در بحران خصوصاً در ششم و امثال آن واقف نباشد بعلاج تب اقدام ننماید و صاحب مزاج حار یابس کثیر الاستفراغ … تب … در علاجش نهایت احتیاط باید کرد زیرا که حرارت … و جمیع اشربهٔ غیر حامضه در مزاج صفراوی احتمال استحاله بصفرا دارند بخلاف اشربهٔ نیلوفر که این با خاصیت … مانع استحاله است بنا بر استیلای مائیت بر صفرا و شیر با وجود … مفید است خصوصاً کسی که معتاد بود و شربت آب سرد قوی المزاج باشد مگر آنکه احشا ضعیف یا دران ورم بود یا آنکه خلط غلیظ و خام باشد و تاخیر … خاصیت عجیب بجای دفع حمیات یافته‌اند و آنرا در اکثر حمیات استعمال میکنند و هرگاه در احشا ورم بود … استعمال نباید کرد … روغن در حمیات باعث ازدیاد عفونت است و روغن بادام ازین مضرت خالی بود لیکن درین هم تقلیل اولی‌تر و در حمی … و خوردن عدس بعد زوال حمیات مانع نکس گفته‌اند و هرگاه با تب قولنج عارض شود تا سده نگشاید … که در اکثر مردم یابس مزاج در اندک حمی استیلای حرارت غریبه لعاب … دهن جاری میشود و این دلالت دارد بر رطوبت غریبه … غریبه آنرا گداخته بلکه عدم تشنگی گاهی با وجود حرارت مفرط مزاج میباشد بنا بر آنکه رطوبت فائده بجای آب صرف میگردد و حاجت آن … نمیشود پس چنین مزاج بنا بر خوف ذوبان تبرید واجب است و طبیب ناقص بگمان غلبهٔ رطوبت ادویهٔ حاره داده مریض را در معرض هلاکت می اندازد و [illegible] در تذکرهٔ اولی الالباب نوشته که برای حمیات مجربات بسیار است بعضی ازان متعلق بحروف و کتابات است و بعضی ازان متعلق بخواص نباتیه و معدنیه و حیوانیه است چنانچه بخور بموم و زهره … و تعلیق حلق در قصبهٔ سبز که در روز شنبه اخیر از ماه بریده باشند و بخور باستخوان ماهی و دندان فیل و شرب سه قیراط ازان با … آبنوس و خضاب کردن … سنا و معصفر و زعفران با آب کشنیز سرشته در مطلق حمیات مجرب است و کذا التعلیق هفت درم برگ مورد و یک درم حلتیت بر ران چپ … که در شب بسوی قبر مقتول برود و ازان یک کف خاک بدست چپ بگیرد و خاموش باشد و بجانبی التفات نکند تا آنکه در راه بجای رسد که ازانجا راه دیگر متفرق شده باشد و خاک آنجا بدست راست بردارد و هر دو را جمع کرده صاحب تب بنوشد و اگر خود بیاشد و بخور او کند و کلام نکند تا آنکه عمل تمام شود پس تب زائل گردد باذن الله تعالی

تعلیم اکنون بدانند که چون اجناس کلی حمیات سه جنس است یعنی حمای یومی و خلطی و دقی پس هر یکی ازان و اقسام آن جدا جدا بتفصیل تمام و بسط تام

برای افادهٔ خاص و عام بتوفیق خلاق انام بعرض تحریر و تسطیر می‌درآید

حمیات یومیه

بدانکه حمی یوم عبارت است از آنکه اول روح طبیعی یا حیوانی یا نفسانی بحرارت غریبه گرم شود و آنگاه آن حرارت بقلب سرایت کند و در آن افروزد و بتوسط شرائین بجمیع اعضا رسد و
ساری گردد و آنها را گرم سازد و چون حرارت در این تپ متعلق و متشبث بروح میباشد پس اگر متعلق بروح طبیعی باشد که در جگر است تپ یوم طبیعی گویند و تقدیم تخمه و امتلا و
تناول اغذیه و اشربه و ادویهٔ گرم نشان اوست و اگر بروح حیوانی که در قلب است متعلق بود حمی یوم حیوانی خوانند و تقدیم غم و فرح و غضب و تشنگی و ریاضت نشان او باشد
و بیست و اگر بروح نفسانی که در دماغ است تعلق دارد حمی یوم نفسانی گویند و تقدیم هم و فکر و سهر دلیل آنست و از این معلوم شد که حمیات یومیه بانقسام ارواح ثلاثه منقسم شد
یعنی حمی یوم طبیعیه و حیوانیه و نفسانیه و حمی یوم را حمای روح نیز گویند بسبب تعلق او بدان و در زبان یونانی افیمارس و بقول بعضی افیمارین نامند بنا بر اشتقاق او از افیمار که بمعنی یوم است
که متحول میشود در یک روز و می میرد و آخر انبساط یوم گویند و این تپ را حمی یوم از آن نامند که تپ مذکور بسبب تشبث آن بشیء لطیف یعنی ارواح که بسرعت تحلیل میشود اکثر است که از
یک شبانه روز تجاوز کند بشرطیکه بحمیات دیگر منتقل نگردد و آن کثیر الخطر نیست و خطری ندارد بغیر آنکه گاه بحمیات دیگر مثل دق یا عفنی منتقل می گردد و اگر در تدبیر آن خطا کنند

اسباب حمیات یوم

بدانکه حدوث آن از اسباب بادیه یعنی خارجیه و یا بدنیه و یا نفسیه یعنی لاحق بروح اولا مثل غضب و غم باشد و شیخ الرئیس و بعضی شراح قانون مینویسند که اسباب جمیع اصناف
حمای یوم اسباب بادیه منحصر بالذات و یا بالعرض است بجمله ملاقیات بدن از خارج مثل گرمی آفتاب و حمام و غیره و متناولات از اغذیه و ادویهٔ حاره و انفعالات بدنیه مثل
ریاضت متعبه و نفسانیه چون غضب و از جماع و اورام ظاهری زیرا که تسخین اورام باطنی از ارواح تجاوز میکند و گاه بعضی از آن حادث از سده و تخمه میباشد و آن حمی یوم است
که سبب آن بادی نیست بلکه بدنی است و اسباب آن بادی بود و یا بدنی در اشتداد بدان حد نرسد که تجاوز نماید از آنچه بروح متشبث شده و اگر از آن حد تجاوز نماید در دق
و یا در یکی از حمیات خلطیه افتد زیرا که اسباب بادیه گاه اسباب منتقله سابقه را بحرکت می آورند پس اگر تحریک آن بعفونت کند حمیات عفونیه پیدا شود و اگر بانتقال نماید
حمی دق گردد و بعضی مردم گمان کرده اند که حمای یوم نمیباشد مگر از تعب بادی در روح و این غلط است زیرا که گاهی از فرح مفرط نیز حادث شود و این حمیات در اکثر زائل میگردند در
یک روز و گاه از سه روز تجاوز نمی نمایند و اگر از این قدر تجاوز کنند باید دانست که آن انتقال بجنس دیگر از حمیات نموده و معنی انتقال آنست که تشبث حرارت از روح بسوی اعضا یا اخلاط
تجاوز نموده و این قول محقق نیست چه جالینوس گفته بسا است که حمای یوم تا شش روز باقی می ماند و بعد از آن انقضای تام می یابد و غیر آن از حمیات مثل این نمیباشد هر چند
انتقال بجنس دیگر نماید زیرا که بعد آن اثری البته می ماند و انقضای حمی یوم چنان باشد که اصلا اثری از آن باقی نمی ماند و این تپ یعنی حمی یوم سهل العلاج است بسبب قبول روح برای
تلطیف و صعب المعرفت است و همچنین ابتدای دق که صعب است بسبب عدم ظهور علامات و اسرع مردم از روی وقوع در حمیات یوم و اشد ایشان از روی ضرر بدان اگر
تدبیر غلط بر ایشان در این حمیات کرده شود کسی است که بمزاج آن حرارت و یبس غالب باشد پس بسرعت از اندک سخن مودی بحمای دق میگردد و اگر اعضای اصلی گرم گردند
و یا بغب انجامد اگر خلط گرم شود و بعد از او بدنی که در آن حرارت و رطوبت غالب تر باشد و آن زودتر مودی بحمیات عفنیه میگردد و بعد از او کسی که در آن حرارت بیشتر باشد یا یبس
بدنی که یبوست در آن بیشتر باشد و کسی که مزاج او حار یابس باشد چون او را گرسنگی و تشنگی بهم رسد و مقارن او بیداری کشد و یا تعب نفسانی و یا تعب بدنی بزودی او را
حمای یوم بهم رسد باندک تقشعریره و چون تدارک آن نمایند و فی الحال طعام خورانند بزودی او را حمای عفنی عارض گردد بسبب هیجان صفرا و اگر تشنگی غذا بدان کنند و تلطیف
تدبیر نمایند مودی بحمی دق شود صاحب کامل گوید که حمی یوم از اسباب بادیه حادث میشود و اسباب بادیه که مودی بحمی یوم چهار قسم است یکی جنس اشیائی که بدن را از خارج
ملاقی شوند یا آنچه مسخن او بالفعل باشد مثل حرارت آفتاب و آتش و هوای حمام چون آن یکسر را طول دهند و یا آنچه تسخین او بالقوه نماید و آن استحمام بآبهائی است که قوت ادویهٔ
حاره بدان مخالط باشد مثل آب قیر و آب کوگرد و یا آنچه تکثیف مسام نماید بالفعل مثل غسل بآب سرد که دخان فضالی را در باطن بدن محتقن سازد و یا آنچه تکثیف آن بالقوه
نماید مثل اغتسال بآب شب و جمله ابدان چنان هستند که هر گاه متکاثف شوند حمی یوم بآن حادث شود لکن ابدانی که از انها بخارات حاره جلب و حاصل بسیار متحلل گردد
پس اینها هر گاه کثیف شوند آن بخارات را از تحلیل منع کنند و حرارت در آن مجتمع گردد پس اگر مواد که در ابدان است غیر مستعد بعفونت باشد از آن حمی یوم حادث شود

واگر مستعد بعفونت باشد از آن حمی عفنی بحسب نوع خلط و جوهر بدن پیدا گردد و حمی حادث از آن حمی سلطبقه حار صعب ذی خطر باشد دوم جنس اشیائی که بعمل بدن وارد شوند غیر از اغذیه و ادویه حاره سوم جنس حرکت مفرط یا برای بدن مثل ریاضت متعبه و یا برای نفس مثل غضب و غم و هم و بیداری چهارم جنس امراضی که در اعضای ظاهر ابتدا بادیه عارض شوند مانند بثور و ورم حار حادث در کنج ران بسبب قرحه پا پس حرارت از کنج ران بعضو بعضو متأدی گردد تا آنکه بقلب رسد و از آن در شرائین بسوی سائر اعضا نافذ شود

علامات خاصه حمیات یوم

تمیز از حمیات دیگر بقول شیخ از خواص حمی یوم است که آن از اسباب متقادمه بادیه سابقه نمیباشد بلکه اسباب آن در جمله میباشد و مبتدی بقشعریره نمیشود و آن در اکثر از ابتدا بلرزه و سردی و سستی و پا فرو رفتن حرارت بمیل کسل و خواب فرو رفتن نبض اختلاف و صغر آن نمیکند بلکه گاهی در ابتدای او شبیه بسردی و یا اندک قشعریره بسبب تخلخل بسبب رسیدن بخار کیموس حار باعصاب غالب نشده و بسرعت زائل میگردد و گاهی دران نداوت لزنده عارض میگردد و بسبب کثرت ابخره موذیه عضلات بخس آن و انتشار آن غیر لازم متقشف باشد الا اندک عرق آمیده بود مثل حرارت بدن تعب کشیده و صاحب سکر و هر گاه سرد زاد اول نضیج و نبض نیک باشد پس حکم باید کرد که حمای یوم است زیرا که بول دربین متغیر میگردد از جهتی که حمای یوم است و همچنین برای نضیج غیر مائل بنگی از رنگهای اخلاط بود و گاه در بول غمامه و گاه طافی میشد با نیکوئی رنگ اگر اتفاق افتد که رنگ آن برنگ اعتدال نباشد قوام آن البته معتدل باشد و رنگ آن مع اعتدال قوام بدان جهت متغیر میگردد که سبب تغیر لون مقارنت آن میکند و اگر چه با آن تب نباشد چنانچه در حمای تعبیه و مانند آن گفته آید و نبض در آن مائل بتواتر و قوت و عظم میباشد بسبب شدت حاجت و عدم ضاغط مگر در حمی که از انفعالات نفسانیه باشد مثل هم و حزن که دران هنگام نبض ضعیف باشد و یا در فم معده خلطی لذاع یا برودتی موذی باشد و یا سببی دیگر از اسباب ضعف نبض غیر تب بود و کم است که آن نبض مختلف باشد بسبب عدم آفت در قوت و اگر باشد بانتظام بود و بسبب ضعف سبب آگر مخالف این نماید پس بسببی دیگر خواهد بود مقدم بر حمی و یا مقارن آن مثل تعب شدید و یا لذع شدید در احشا و مانند اینها و گاه نبض صلب میگردد بسبب بهم رسیدن برودت شدید مکثف سر و یا حرارت آفتاب تیز مجفف و یا تعب شدید مجفف و یا گرسنگی و یا بیداری و یا غم و یا استفراغ و غیر آن که موجب تجفیف گردد و گاه حرکت انبساط آن سریع و انقباض آن بطی میباشد و سریع میگردد و زیاده تر از نبض طبیعی مگر بندرت و سرعت آن قلیل میباشد زیرا که دران حاجت بترویح زیاده تر از حاجت باخراج بخار فاسد بود بجهت آنکه بخار دران فاسد نبود بقیاس معتدل بلکه گرم بقیاس آن بود و چون شناخت حال نبض و انقباض او مشکل گردد از نفس حال او دریافت نمایند و نبض بعد از زوال حمی یوم بعادت طبیعی آن بدن عود می نماید و این علامت حمیات قبل از آنکه بهر چند بول و نبض در آن نیکو نباشد دلالت بر حمای یوم کند و اگر چنین نباشد لازم نیست که حمی یومیه نباشد زیرا که در بعضی حمیات یوم مثل تعبی و تخمی و وجعی اکثر بول رنگین و نبض مختلف یا ضعیف یا صغیر میباشد **و از دلائل** حمی یوم آنست که ابتدای آن سبک ملایم باشد و زمانه تزید آن از دو ساعت زیاده نباشد و با منتهای آن اعراض شدید مصاحب نبود و حمی عفنه بضد این بود و ایضا دران اعراض صعب و حدت حرارت شدید نمیباشد و با آن اوجاع راس و پشت و مانند آن کم میباشد و اگر با آن صداع یا وجع باشد ثابت لازم نباشد بعد زوال آن و این دلالت می نماید بر آنکه حمی یومیه است و اکثر زوال آن بعرق و نداوت و تری بدن شبیه بعرق طبیعی میباشد نه مثل خلطی و ایضا نه شدید الافراط در کمیت بود و بسبب عدم ماده بلکه قریب از عرق طبیعی میباشد در مقدار او چنانکه او قریب از آنست در کیفیت آن پس اگر عرق بسیار بینند حمای یوم نخواهد بود بلکه خلطی بود **و از آنچه** تجربه حمی یوم بدان میکنند اینست که صاحب او را در حمام داخل کنند پس اگر بکث دران مثل قشعریره بغیر معتاد پیدا آیند معلوم کنند که آن تب حمی عفنیه است و صاحب او را از حمام فی الفور بیرون آرند و اگر حال او مطلقا متغیر نگردد آن حمای یوم باشد

اسباب انتقال حمی یوم

بدانکه حمای یوم بسا است که منتقل میشود بحمیات دیگر بقدر یکه بر آن اعضا و اخلاط را استعداد دریابد و بقدر یکه مقارن گردد بسوی آن از اسباب دیگر مثل جوع یا سهر و غیر آن از خطا در تصرف غذا مثل آنکه اگر حال اقتضا نماید که صاحب او را غذا داده شود یعنی اگر مزاج آن حار یابس و اخلاط صفراوی یا دموی حار باشد طبیب خطا کند و آن را غذا ندهد بر وی انتقال نماید برای آن صفراوی و لاغر بحمای دق اگر اعضای اصلی گرم گردند و یا بحمای محرقه اگر در صفرا حدت احتراق بهم رسد و در ابدان ممتلی دموی بسوی نوخس که آن حمای دموی غلیانی بلا عفونت است و بسا است که انتقال مینماید بحمای عفونی و همچنین اگر حمای یومیه محتاج بمعاونت در تفتیح مسام و تخلخل جسم باشد و نفر یابد حرارت مشتعل گردد اندر اخلاط محتبسه بدن باشتعالی که بقوت گرم کند و متعفن سازد

علامات انتقال حمی یوم بحمیات دیگر

دلیل آن اینست که حمای یوم با بدن عرق و یا نزی و نمی بدن و یا با عرق اندک بغیر نقا بعرق فرو نشیند و مدت انحطاط آن طویل متعسر باشد بغیر آنکه [illegible] حالت اصلی آید بلکه در بعض اثری از تپ باقی بود و اگر صداع باشد باقی ماند و این همه آثار دلالت بر انتقال آن بحمای عفنی خلطی یا دق می نماید و اگر اسباب شدید باشند و لبث آن طول کند انتقال بدق نماید پس اگر منتقل بدق گردد نبض [illegible] بسیار گرم معلوم شود و حرارت تپ یکسان و آهسته در همه اعضا نماید و بعد امتلا و از تناول طعام زیاده تر گردد و نبض حافظ استوا با صلابت و [illegible] علامات دق که مذکور گردد نمایان باشد و چون انتقال نماید بحمای سوی غیر عفنی که سونوخس نامند عرق بدن ممتلی و برخاسته نبض عظیم و اند یاد حرارت و انتفاخ چهره نماید و چون منتقل بحمیات عفونی گردد و اقشعرار و قشعریره [illegible] بدن و اختلاف نبض و صغر و تنفس و خطا آن ظاهر شود و حرارت سوزان یا لبس و دیگر اعراض اشتداد نماید و ابوال پس گاهی دران نضج قدیم باقی ماند و در اکثر نضج ظاهر نگردد

[illegible]

[illegible] نیز تپیست [illegible] باسباب [illegible] نسبت باحوال نفسانیه و بعضی منسوب باحوال بدنیه [illegible] منسوب باحوال نفسانیه [illegible] هر یکی از آنها عارض گردد [illegible] باحوال بدنیه [illegible] منسوب [illegible] افعال [illegible] [illegible] [illegible] احتراق [illegible] آفتاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از تناول چیزهای حار مانند طعام و شراب و دوا [illegible] [illegible] [illegible] اسباب [illegible] بدین سبب [illegible] روز اول [illegible] [illegible] سوزان باشد [illegible] [illegible] عرق [illegible] شبیه بعرق [illegible] اعراض [illegible] خشونت زبان و تواتر نفس و غیر آن که [illegible] [illegible] [illegible] اقسام آن چنین باید کرد که اگر [illegible] مذکوره [illegible] مایل [illegible] ضعف باشد [illegible] و بول [illegible] باسوزش و حرکت چشم [illegible] سکون حرکت آن و چهره مایل بزردی و خشکی و کسل اعضا [illegible] اعضای [illegible] بود حمی یوم غمیه یا فرحیه باشد و فرق میان هر دو از تقدم غم یا فرح و اختلاف نبض باید کرد و اگر این اعراض غمیه موجود بود الا حرکت چشم [illegible] آن [illegible] خارج و مایل [illegible] باشد و نبض [illegible] منخفض نبود بلکه [illegible] ضعف مایل بعظم بود و بدان اندک شهوق باشد حمی یوم همیه باشد و اگر آثار مذکوره موجود بود الا حرکت چشم معتدل باشد نه مایل بغور و نه بخروج بود و مایل بغور باشد و نبض مختلف در شهوق و غور و اکثر معتدل بود و چهره مایل بزردی باشد حمی یوم فکریه باشد و اگر چهره سرخ یا زرد و منتفخ باشد شبیه بانتفاخی که [illegible] بود و چشم سرخ و بیرون خاسته باشد گاه لرزه عارض شود و قاروره سرخ حاد محسوس گردد و یا اندک در خشندگی باشد و نبض عظیم ممتلی شاهق متواتر بود حمی یوم غضبیه باشد و اگر تقدم بیخوابی و ثقل اجفان و تهبج آن و فرو رفتن چشم باشد و کدورت بول با زردی یا سفیدی آن و ضعف و صغر نبض و زردی چهره و انتفاخ آن بود و کسر و ماندگی در اعضا گویا حمی یوم سهریه باشد و اگر سبوق خواب و راحت بسیار و خصوصا خلاف عادت باشد و امتلای بخاری در نبض بود حمی یوم نومیه و راحیه باشد و اگر علامات و تهییج اعلال [illegible] باشد مگر آنکه سحنه چشم او مثل سحنه چشم صاحب فرح باشد غیر سحنه چشم خداوند غضب و تواتر در نبض کمتر بود حمی یوم جوعیه باشد و اگر علامات آن قریب علامات غمیه باشد الا اختلاف در نبض [illegible] سحنه چشم [illegible] عجیب بود و اضطراب آن و کشاده ماندن آن حمی یوم فزعیه باشد و اگر تقدم تعب و زیادتی گرمی و حصول از دیگر اعضا بود و ماندگی و یبوست بدن محسوس شود و گاهی در آخر آن نداوت عارض گردد و اگر تعب معتدل بود حرارت [illegible] با برودت

مانع عرق نباشد و اگر تعب مفرط بود نداوت و عرق کمتر باشد و جلد خشک گردد و گاهی تابع او نبض خشک بود و نبض صغیر ضعیف و گاه مائل بصلابت باشد و بول زرد
حاد رقیق بود حمی یوم تعبیه باشد و ملمس جلد در تعب بحسب هوا باشد پس اگر هوا گرم بود ملمس گرم شدید الیبس نماید و اگر هوا سرد باشد ملمس جلد سرد قلیل الیبس بود
و اگر وجع در سر یا چشم یا گوش یا دندان یا مفاصل و اطراف یا قولنج یا بواسیر و غیر آن از اوجاع و الم‌ها باشد حمی یوم وجعیه باشد و اگر مقارنت غشی و سقوط قوت
بغیر علامات حمیات یوم دیگر باشد و نبض در آن مختلف الاحوال بود که گاهی ساقط و باطل گردد و هنگام غلبه برودت و گاهی سریع و ظاهر شود نزد استیلای حرارت
و مشابه نبض اصحاب عرق و بول خشک بصلابت مع دوویت باشد حمی یوم غشیه بود و اگر گرسنگی یا تشنگی بسیار کشیده باشد و نبض خشک و نبض ضعیف صغیر بود و گاهی میل
بصلابت کند حمی یوم جوعیه یا عطشیه باشد و اگر حمی یوم بدون ظهور سببی از اسباب بادیه عارض شود و طول الانحطاط باشد و خصوصاً چون بدون استفراغ و نداوت
و تری بدن انحطاط پذیرد باید دانست که حمی یوم سددیه است و علامات امتلاء در ابدان کثیر الدم مثل جوانان دموی مزاج و مولد آن یا غلیظ الاخلاط و لزج تاکید
بر تشخیص این تپ نماید و فرق میان امتلائی دموی و خلطی دیگر چنین کنند که درین تپ آنچه سدد بسبب غلظ اخلاط و لزوجت آنها باشد بر آن علامات معلومه برای آنها
دلالت کند و کسل و تهبج و ترهل و سفیدی رنگ و کثرت آب دهن مع امثال آن در بلغمی و لاغری و خشکی و عظم طحال و سوداویت مزاج در سوداوی باشد و در آنجا انتفاخ بدن
و تمدد و سرخی و غیره علامات کثرت خون نباشد و آنچه بسبب آن امتلای خون باشد علامات امتلای آن از سرخی چهره و پر شدن رگها و انتفاخ و تمدد و غیره آن
در بدن ظاهر بود و اگر سدد افراط کند نبض صغیر باشد و اگر مفرط نبود صغر نبض مراجب نباشد و اگر تغیر آروغ بد خانیت و بول عدیم النضج مائی باشد و وجود تخمه و فساد
هضم و عطش و لهیب یافته شود و اگر سبب تخمه سهر باشد در روی تهبج و در پلک ثقل نیز بود حمی یوم تخمیه باشد هرگاه آروغ متغیر بصحت گردد شفای او حکم باید کرد و اگر
تقدم اورام ظاهری باشد و چهره سرخ و منتفخ زائد از حال صحت بود و لذع حرارت شدید نباشد بلکه آنکه تابع حمره بود و نداوت از بدن ترشح کند و نبض عظیم سریع متواتر
باشد و بول مائی سفید بود حمی یوم ورمیه باشد و اگر تقدم ترک حمام معتاد و غلبه چرک و شستن گرد و غبار بر جلد و با خشکی و درشتی پوست بدن و سرعت و صغر نبض قشفیه
بول بود حمی یوم قشفیه باشد و اگر تقدم سیر در هوای گرم یا در آفتاب یا در حمام گرم اتفاق افتد و شدت التهاب سر گاه با ثقل و امتلای سر بود و یا نفس عظیم باشد
و ظاهر بدن بسیار گرم از دخول آن بود و تشنگی کم و گرمی و سوزش چشم و یبوست جلد وجه و گرمی آن و صغر و سرعت نبض بود حمی یوم حریه موسمیه یا شمسیه یا حمامیه باشد و اگر
تقدم رسیدن سردی یا غسل با آب سرد اتفاق شود و بدن در ابتدای لمس غیر شدید الحرارة معلوم شود و بعد طول لبث دست بر بدن حرارت زیاده محسوس گردد و نبض مثل نبض وجعیه
در صغر زیاده نبود بلکه سریع باشد مگر آنکه سردی شدید بود و گاهی میل بصلابت کند و چشم غائر نباشد بلکه گاهی منتفخ بود و قاروره گاه سفید و گاهی رنگین باشد
حمی یوم احصافیه از سردی باشد و اگر تقدم اغتسال با آبهای قابض بود و چسپیدن جلد بر استخوان مثل جلد خشک کرده شده و باعث آن در مثل آب شب و زاج و پوست انار
و غیره واده شده مشاهده گردد و بعد ثانی لمس حرارت زیاده محسوس گردد و نبض ضعیف تر و صغیر تر و سریع تر باشد و بول شدید البیاض و رقیق تر مثل بول
بز او بود و در بدن لاغری و در چشم غور نبود حمی یوم استحصافی از میاه قابضه باشد و اگر چهره و چشم سرخ و گرم و قاروره سرخ و دهن خشک و ذائقه آن تلخ و حرارت و لهیب شدید
در موضع جگر و معده باشد حمی یوم شرابیه یا غذائیه یا دوائیه باشد و فرق میان سه از تقدم تناول هر یک از آن ظاهر گردد و اگر با علامات نیز او زکام حادث شود ضعف مانع بود حمی یوم نزلی زکامی

معالجات حمی یوم بطریق کلی

باید که بعد تشخیص سبب بازاله سبب موجب آن بپردازند چنانچه در غمی و همی و فرحی و فکری ازاله سهر و احزان کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازاله غم نمایند و همچنین در غضبی
و سهری و تعبی و وجعی و جوعی و عطشی و تخمی نیز ازاله سهر و احداث نمایند و اگر ازین تدبیر نرود علاج تپ بلغمی کنند یعنی تبرید و تخفیف و رهنا یا بجمله در همه تبرید باشربه و تدهین و استحمام خاصه
نمایند و درین حمی حاجت بفصد و حجامت کمتر افتد و بقول قرشی علاجش مقابله سبب است مثل تفریح و تسلی در غضبیه و غمیه و مثل استمالت فرح در فرحیه و مثل تغذیه
در جوعیه و مثل استفراغ در امتلائیه و مثل تفتیح در سددیه و مانند آن و سدیه و مالش ملایم در آن و سکنجبین بین هر دو بالغ النفع است و گاهی بادی حاجت بشیره تخم خیار افتد و تبرید
و ترطیب در اکثر حمیات یوم بلا تخلف با غذیه و اشربه و شموم و مسکن باردست حمام حار طیب معتدل الهوا نماید و شیخ میفرماید واجب است که جمیع اصحاب حمیات یومیه را اغذای
سریع الهضم تجویز نمایند مگر آنکه محموم علیل است و علیل هوشمند و آن قادر بر اصلاح غذای ردی و سریع الهضم غذای بطی الهضم نباشد لیکن بعضی را مانند صاحب حمای یوم تعبی و غمی

وجوعی و کسانی که در ابدان ایشان صفرا بسیار باشد و کسی که شکوه از تشنج سرد در ابتدا نماید تناول لقمه نان در آب یا در شراب ممزوج کرده رخصت داده اند تا نافع تر باشد و این
چنین کسان را غذا دهند و اگر چه در ابتدای تب باشند و بعضی سوای این ترفه یعنی توسع در غذا نموده اند و اشاره به تلطیف یعنی ضد ترفه کرده اند مثل حمی سددی و استحصافی و در حمی
واه است آنست که تاخیر تغذیه تا انحطاط نمایند سوای آنچه استثنای آن کرده شد و آن تعبی و جوعی و غمی ست و در اینها تاخیر غذا مناسب نیست و آب سرد را واجب ست
که در اول امر منع نکنند زیرا که قوت قوی ست و خوف ضعف او نیست و آن افضل علاج ست در تبرید روح و اعضا لیکن اگر در آنجا ضعف در احشا باشد و یا تب امتداد
نماید و یا حمی سددی بود بهتر آنست که اکثار در آن ننمایند و کثرت امر حمام برایشان نزد انقضای نوبت در حمیات یوم برای چند اغراض ست یکی ترطیب بدن دیگر تعریق
و تحلیل مسام و دیگر تبرید در ثانی الحال لیکن هنگامی که خوف وقوع عفونت اخلاط باشد منع کنند و باید که صاحب حمی سددی از حمام اجتناب نماید بهر آنکه بسیار باشد که حمام
ثوران مرض عفونی نماید و همچنین تخمی مگر در آخر امر نزد اتساع مسام و انحدار تخمه که در اینجا نیز حمام کردن واجب ست و صاحب زکام حمام نکند مگر آنکه احتراقی باشد و جمیع صاحبان
حمیات یوم را واجب ست که جلوس را در هوای حمام طول ندهند بلکه در آب آن چندانکه برای ترطیب و تبرید بخواهند مگر صاحب حمی استحصافی و تکاثفی که ایشان طول دهند
جلوس را در هوای حمام حتی که عرق کنند و اما تمریخ اگر بطریق انصباب یا طلا باشد تسدید مسام نماید پس عفونت زیاده کند و آخر هر حمی یوم حادث از سدد ظاهری مثل استحصافی
و تقشفی یا سده باطنی مثل سددی پس اگر با تمریخ دلک اشتراک کنند تفتیح مسام نماید بعده اگر رطوبت بسیار ملاقی گردد تحلیل آن کنند و اگر ملاقات رطوبت اندک کنند تنشیف بدن
نمایند و اما استفراغ پس سوی آن اصحاب حمی یوم را احتیاج نیست مگر صاحب حمای سددی امتلائی و تخمی و کسی را که در حمای استحصافی بدن آن را از مواد ممتلی باشد ابو سهل
گوید که معالجه جمیع اقسام حمی یوم علی العموم بحمام و بغذا کرده میشود و معالجه هر واحد از ان خصوصا باین طور کرده میشود که استعمال حمام و غذا بطور دیگر بحسب طبیعت سبب
فاعل آن گردانند مثلا کسی را که این تب از قبیل استحصاف بدن و از قبیل ورم در لحم رخو باشد آن محتاج بود بلبث کردن در هوای حمام زیاده تر خاصة کسیکه تب او از قبیل
استحصاف بدن باشد و اما کسی را که این تب از قبیل هم یا تعب یا سهر یا غم یا سموم باشد آن بلبث در آب گرم محتاج تر بود و این برای ترطیب بدن او بود لا سیما کسیکه
حمای او از تعب یا از سمائم یا از احتراق باشد و اما روغن پس کسی را که حمی یوم از قبیل تعب باشد تکثیر آن نمایند و بدان مالش آهستگی و نرمی بسیار کنند چنانکه ترطیب نماید و اما
سائر اشخاص که ایشان را مس لاحق شود و سببی از اسباب دیگر باید که استعمال روغن کمتر از صاحب تعب نمایند و کسی را که حمی یوم از قبیل ورم در لحم رخو باشد پس حاجت او بروغن کمتر
از حاجت صاحب حمای استحصافی بود و باید که مقدار طعام برای اصحاب حمی یوم بحسب سبب فاعل تب مقرر کنند پس کسی که تب او از تعب باشد میباید که طعام او بسیار و سهل الانهضام
و در حرارت کثیره باشد و کسی که تب او از بیداری یا از عوارض نفس باشد باید که اغذیه ایشان بغذای مرطب مولد خون محمود کنند و کسی که تب او از استحصاف بدن یا از
ورم در لحم رخو باشد باید که در آن تدبیر ملطف استعمال نمایند و اما شراب کسی که تب او از تعب و سهر و هم و غم باشد انتفاع بدان باید بهر ترطیب و تسخین او چون بمقدار معتدل
استعمال کنند و اما کسیکه تب او از استحصاف جلد یا ورم در لحم رخو باشد آنرا شراب مضر بود زیرا که در ماده او افزاید و اما کسیکه تب او از غضب یا تناول چیزی حار یا حر
شمس یا سموم باشد آنرا شراب صالح نبود زیرا که حرارت او زیاده کند و حمی باید که معذلک قصد معالجه هر حمی یوم بضد سبب فاعل آن نمایند مثل آنکه معالجه حمی سهر بخواب
و آنچه از تعب باشد براحت و آنچه از هم بود بتسلی کنند و بهر چیزیکه خاطر را مشغول دارد و نفس را سرور آرد نافعست برای حمیاتی که اسباب آن عوارض نفس باشد و آنچه از ورم
لحم رخو باشد معالجه بعلاج آن ورم نمایند حکیم جالی گوید که چون مدار علاج جمیع امراض بر دادن غذا و آب سرد و ندادن آنها و کردن استفراغ و نکردن آن و رفتن در حمام
و نرفتن در آنست در علاج این تب تدبیر این امور ظاهر کرده میشود اما غذا پس هیچ کس را از صاحبان حمی یوم از غذا باز ندارند مگر کسی را که سبب تب او تخمه باشد و دیگران
را غذای لطیف و زود گوار باید داد تا از ان خلط نیک تولد کند خاصه مردم صفراوی را و کسی را که در ابتدای تب فرا تشنگی یافته باشد اگر در آغاز تب هم باشد نوالهٔ چند نان
در آب خالص یا در گلاب یا در آب انار یا در آب سرد ممزوج بشربت نیلوفر بدهند و اگر سبب تب ریاضت و رنج و نایافتن غذا بوده باشد آسایش گزینند و اگر سببش سده
و انسداد مسام و کثافت جلد باشد ریاضت معتدل و مالش بخرقهای درشت یا بدستهای مختلف فرمایند بعده در حمام فرستند تا اخلاط لطیف گردد و مسام بکشاید و عرق
بسیار آید و آنچه تحلیل پذیرد و صاحب حمی استحصافی و تکاثفی را حمام سود نداشتن چیزی است باقی در قول شیخ گذشت انطاکی گوید که آنچه سبب معلوم مثل کم خوابی تخمه
و ورم باشد تدبیرش تدبیر آن مرض واست یا از قلت غذا بود و علاجش تناول غذا است و همچنین قطع اسباب مرحم اول پس تدبیر بدن پس اگر از حرارت باشد

تبرید بپوشیدن پارچه کتان مصندل و شمیدن مثل گل سرخ و بنفشه و نیلوفر و مورد و غیرها آشامیدن و تدهین به روغنهای آنها و تبرید بیمار به آب اگر فصل گرما باشد والا اقعد بهم نشستن در آب نیمگرم کنند تا مسام متخلخل گردد و بعده آب سرد برای تسکین حمی راست و حبس آن ببرند و خوردن اغذیه رطبه خصوصا با روغن کدو و خرفه و شرب ماء الشعیر بعناب و آلو و تمر هندی و از مجربات دران قی کردن بآب هندوانه و سکنجبین ساده است و همچنین نوشیدن شربت فواکه بماء الشعیر یا دوغ و بکیدن انار بعده اگر تشنگی یا صداع احساس نمایند پس مجرب اینست که بگیرند گلقند سی درم عناب بیست عدد خمیره بنفشه تمر هندی سپستان هر واحد دوازده درم و اگر قبض شدید باشد برگ سنا شش درم و اگر صداع قوی باشد جو مثل گلقند اضافه کنند و همه را در شش صد درم آب شیرین بجوشانند تا یکصد درم باقی ماند صاف کرده بنوشند و این مجرب است احتیاج تنکرار او کمتر افتد و هرگاه سبب حمیات یوم برودت باشد یا بدن مائل بسوی آن یا مزاج بارد یا موجب او غذای بارد باشد از مجربات اینست که قی بشکنجبین گرم کرده فرمایند و تجربه کرده ام و در علاج حمی یوم نفسانیه استعمال گلاب و صندل و شمع با و طلا را و در قابیه آب سیب و امرود و گلاب که دران عنبر حل کرده باشند و در کبدیه آب عناب و گلاب بکافور در گرما و جوانی والا بنفشه و صندل الی انتهاء تا اینجا علاج کلی حمیات یوم مذکور شد اکنون علاج جزئی هر قسم آن جدا جدا بقلم می آید حسب سبب بکار برند

علاج حمی یوم غمیه

که از حرکت روح بسوی خارج و اختقان او دران بسبب فرط غم عارض میشود دافع الغم باقسام کلام و حیلها نمایند و نغمهای سرور آور و حکایات نادر بشنوند یا تنها و مفرحات بارده بخورند و از مشروبات عرق بیدمشک و کیوره و گلاب و عرق گاوزبان و عرق نیلوفر و شربت انار و سیب و نیلوفر مانند آن بنوشند و گاهی احتیاج باستعمال شیره خرفه و کاهو و مغز تخم کدو و مانند آن افتد و صندل سفید و آب کاسنی سبز و کشنیز تر و کاهو و کافور و گلاب بر سینه طلا نمایند و تخلیه به خوشبو بویند و روغنهای سرد خوشبو مثل روغن بنفشه و نیلوفر بمالند و فواکه بارده مثل خیار و تربز بخورانند و یا خمیره مروارید ساده یا ترش بکتوله لاجورد مغسول بماء الشعیر بر یک یکماشه آمیخته در ورق نقره و یکعدد چیپه بخورند بالاینش شیره مغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب گاوزبان پنج ماشه در عرقیات مذکوره بر آورده شربت یاقوت علیخان سه توله یا شربت نیلوفر داخل کرده تخم شربتی پنج ماشه یا تخم بالنگو پاشیده بنوشند و هر روز لباس نو خوشبو پوشند و از چیزهای سخت و محنت پرهیز کنند و شراب ممزوج بآب سرد و گلاب و عرق بیدمشک و صندل و قابیه اسفاناخ بخورند و آب بسخت سرد بنوشند

اقوال حکما شیخ میفرماید لازم است که تکثیر دخول آبزن نمایند و اکثر قصد آن در استحمام بآب حمام گردانند سوای هوای او و بعد ازان کثرت تمریخ کنند بروغن های آن نافع تر از حمام است و مفرحات و عطر بارده استنشاق و بر سینه و اطلیه مبرده از لعابات و عصارات و عرقیات خوشبو بنهند و شراب ممزوج بآب بسیار بنوشانند که آن بر ایشان بهتر دواست صاحب **کامل** گوید کسی را که این تپ از غم و هم حادث شود باید که حیله کنند و تسکین غم و سرور نفس او بدانچه ممکن بود و اصناف آوازهای سرود آور و مثل نواختن عود و طنبوره و نغمهای حسنه بشنوند و مالش بدن برفق و اندک کنند و در خانه اول حمام داخل کنند و در آبزن معتدل الحرارت درارند تا بدان حرارت بسوی ظاهر بدن باعتدال منجذب گردد و اغذیه معتدله مثل لحوم بره و بزغاله و چوزه مرغ و ماکیان و ماهی رضراضی و بادرنگ و خیار و آنچه مرطب بدن باشد بخورانند و بکیدفعه کثرت غذا نکنند و شراب ریحانی ممزوج بآب بدهند بحسب عادت و سن و فصل موجود و اگر موسم تابستان باشد در جاهای سرد نشانند و اگر زمستان بود در مواضع معتدل الاستمتاع خواب نمایند و ایام متوالی این تدبیر عمل آرند تا حرارت عن ابدان ایشان منتشر گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که در علاج حمی یوم غمی عنایت بدل بیشتر مصروف دارند و حکایات خنده آور زیبا و عجیب و الحان خوش و مانند آن مشغول باید کرد و اغذیه لطیف سریع الهضم و مرطب چون بیضه نیمبرشت و ماهی تازه خرد و قلیه کدو و خیار و اسفاناخ و ماش مقشر و کشک جو تازه صاف کرده تفاریق و اندک اندک باید داد تا بر معده گران نشود و چون از گرمابه و آبزن فارغ شوند بروغن بنفشه و نیلوفر و کدو بر همه بدن باهستگی بمالند و شراب ممزوج بآب بالمناصفه دهند و بر بستر نرم خوابانند و عطرها و گلهای بارد و رطب ببویانند و از جماع اجتناب نمایند و بر سینه اطلیه بارد و رطب چون لعاب اسبغول و آب برگ خرفه و برگ بنفشه و گلاب و صندل و اندکی کافور طلا نمایند و چند روز بدین تدبیر مشغول باشند تا ایمن شود و حمی یوم جنسی مگیرد از اجناس تبها نگردد و ابن الیاس گوید که تضمید سینه بصندلین و گلاب کنند و صبح شربت یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب بیست درم بیرون سر کرده بامفرح بارد یک مثقال بنوشند و بخبزه هندی و غیره و غذا سازند و شغل بازی شطرنج و بستانها و جلوس نزد یکی که جانب آن الفت کنند

علاج حمی یوم همیه

که دربین از کثرت اهتمام مشی و مطالعه و حرکت سخت برای رفع سخن موقع در حمی عارض میشود و علاجش مثل علاج غمیه نمایند لیکن جامع حمی بیشتر با جانب اعتدال دیگر شده بنجابا ماست [illegible]

زیرا که هم و فکر [illegible] باستماع افسانها و حکایات [illegible] مشغول [illegible]

علاج حمی یوم فکریه

گاهی از کثرت تفکر در امور حمی مشابه به غمیه و همیه عارض شود و علاجش بعلاج غمیه و همیه مع زیادتی تبرید نمایند و اگر تفکر از جهت کاری باشد که شادی افزاید گاهی [illegible] میباید و گاهی بجهت
شرعی و دینی و امور دیگر مشغول باید کرد و گاهی شراب ممزوج با عرق بید مشک یا عرق صندل ساده از علاج [illegible] میباید

علاج حمی یوم غضبیه

که گاهی بسبب فرط حرکت روح بسوی خارج در حال غضب و خشونت مفرط تشبث به روح و تب حادث میشود باید که گلاب و آب سرد هر دو برابر بر سر و سینه ریزند و صندل و کافور بر سینه
ضماد نمایند و اشربه بارده مقوی قلب مثل شربت سیب و انار و ریباس و ترنج و صندل با گلاب و بید مشک و عرق گاوزبان بنوشانند و غذا ماء الشعیر بشکر و سرکه و روغن بادام
و به برودت سازند که آن درین باب نیکوست و اگر از شراب چاره نباشد با آب انار ریباس و یا برف سرد کرده دهند و آب به بسیار بنوشند و بر آن انار ترش گلاب پاشیده
تنقل نمایند و آبزن ماء الشعیر درین تب و از حمام منع کرده و از بنفشه و صندل سفید و تخم کاهو هر یک هفت ماشه گلاب و عرق بید مشک هر یک سه توله کافور یک ماشه [illegible] سازند
و اندکی از این بر سینه و دل ضماد کنند و از تعب و اشیای گرم پرهیز نمایند و در غذا ترشی اندک داخل کنند اقوال حذاق شیخ میفرماید که تسکین شغل ایشان بمفرحات از حکایات
طیبه و سماع طیب و لعب عجیبه نمایند و حمام به آب نیم گرم غیر کثیر الحرارت کنند و بالش بسیار بروغن مفرط برای ایشان موافق تر از آب گرم است و تغذیه ایشان بمبرد و مرطب
سازند و از شراب مطلقا منع نمایند که سبیل برای ایشان بسوی آن نیست بسبب خوف استحاله آن بصفرا و انتقال آن بحمی صفراوی مجوسی گوید کسی را که حمی یوم از غضب
حادث شود می باید که بآرام و سکون و تطییب نفس او بپردازند و چون تب در انحطاط افتد در آبزن آب شیرین نیم گرم نشانند و مکث معتدل در آن نموده از آن بیرون آرند
پس اگر فصل تابستان باشد بر آن آب سرد بریزند و آرام و تسکین نفس او کنند و صندل و گلاب و کافور نزدیک او دارند و بر سینه او ضماد نمایند و قدری جلاب و آب انار [illegible]
به برف بنوشانند و غذای بارد رطب مثل سرکه و زیت بوارد معمول با آب غوره و انار و ماهی رضراضی الطریق [illegible] غذا سازند و قریب به شراب [illegible]
و در آسایش و سکون و خواب تکثیر نمایند که این شفای این تب [illegible] اسماعیل جرجانی گوید که نخست برفق و مدارا عذرها و سخنهای خوب خشم او را ساکن کنند و حکایات خنده ناک
و بازیهای ظریفه و سماع آهسته او را از خشم مشغول سازند و بعد انحطاط حرارت تب گرمابه خوش آب که سخت گرم نباشد داخل شوند و در آبزن معتدل بنشینند و اگر موسم گرما بود و مزاج تحمل تواند
چون از آبزن برآیند خویشتن را یکبارگی در آب سرد اندازند و زود برآیند و بنفشه و نیلوفر و غیره ببویند و بر سینه نهند و شربت انار میخوش سرد کرده بخورند یا شربت غوره یا شربت سیب یا شربت
لیمو بنوشند و غذا از ترهای سرد تر سازند چون کاهو و کاسنی و اسفاناخ و کدو و خیار و بادرنگ مزوره ها از غوره و ریباس و ترشی ترنج و ماهی تازه مصوص کرده ابن الیاس گوید که
آب تمر هندی و شکر هر واحد ده درم بر برف سرد کرده بنوشانند و پارچه صندل بگلاب تر کرده ببویانند و باقی همانست که در فوق مجوسی مسطور شد.

علاج حمی یوم سهریه

که از سهر مفرط [illegible] روح عارض شود و بیمار را خواب [illegible] روغن بنفشه یا روغن کدو در بینی چکانند و بر سر و یا بمالند و بادویه سرد و تر مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش سر نطول سازند
و جلاب معمول از نبات سفید و گلاب و عرق بید مشک بنوشانند و غذا خرفه و اسفاناخ با برنج خورانند یا شیر برنج دهند شیخ می فرماید که علاجش آرام و سکون و خواب و تنطیل راس بمبردات
و مرطبات و حمام مرطب و اغذیه جید الکیموس مرطبات و مرطبه است و شراب نافعترین اشیا برای ایشان است بلا خوف بنوشانند مگر آنکه با وی صداع باشد ابن عباس گوید کسی که تپ او
از سهر پیدا شود باید که حیله در تنویم صاحبان آن نمایند و استنشاق روغن بنفشه و روغن کدو و بنفشه پرورده بعمل آرند و تکمید سر با آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و خشخاش و پوست آن و جو
کوفته نمایند تا آنکه خواب بکثرت آید و دماغ ایشان ترطیب یابد و هرگاه تپ اندک ساکن شود در خانه او در وسط حمام داخل کنند و بر سر آب نیم گرم شیرین و بر سایر بدن بریزند و روغن بالش
خوب کنند و در آبزن که آب آن نیم گرم و شیرین باشد درآیند و بر بدن متواتر بریزند و پارچه بپوشند و ساعتی آرام نموده با غذیه محموده لطیفه مثل مرغ و کباب غذا سازند و اگر معتاد شراب
باشند اندکی از آن ممزوج با آب بسیار دهند تا بدان [illegible] غذا [illegible] گردد [illegible] ابطال [illegible] و شراب [illegible] آب بسیار [illegible] دماغ [illegible]
که آن [illegible] اسماعیل جرجانی [illegible] که [illegible] آب [illegible] و اگر خواب نیاید [illegible] بنفشه و نیلوفر و کشک [illegible] کوفته و کوکنار سازند و آرد [illegible]

روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بر آن چکانند و چادر بکشند بر سر او بخار آن را بر سر و بعد انحطاط تب اگر در آبزن نشیند اولی تر باشد اما زود بر آیند تا هیچ عرق نکنند مصنف حاوی جمیع غیر مینویسد که شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم و یا شربت سیب با گلاب ده درم بسرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر با روغن بادام ایدر یا مغز بادام کوفته دهند و روغن بنفشه یا کدو یا نیلوفر بر سر مالند و نطولات بارده که در ان حشائش بارده مثل بنفشه و نیلوفر و خشخاش و برگ سفرجل و مانند آن پخته باشند بر سر ریزند و یا حبوب بارده مثل بنفشه و نیلوفر و گل کدو و بید بیویند.

علاج حمی یوم نومیه و راحیه و فرحیه

بدانکه بخارات حاره که در بیداری و حرکت از روح تحلیل میشود چون خواب و راحت طول کشد تحلیل نشود و ازان تسخین روح و تب عارض شود و گاه تب از فرح شدید حادث گردد مثل آنکه از غضب عارض میشود و تب نومیه و راحیه تعریق در هوای حمام و غسل معتدل با آب گرم و مالش بدن به دستهای خشن و تقلیل غذا و امالهء او بچیزی که مبرد و مرطب باشند و نیز معتدل کنند و واجب نیست که شراب بنوشند و روغن خیری و بابونه گرم نموده بر همه بدن بمالند تا دیر بعده با آبیکه در ان سبوس گندم و پوست تخم خربزه و گل بابونه و برگ بید جوشانیده باشند غسل نمایند و غذا لطیف سریع الهضم مثل چوزه مرغ و نان دهند و علاج فرحیه قریب از علاج غضبیه است و عمده تدبیر دران امانت سرور و تحقیر او ست ابن الیاس گوید که اگر از خواب مفرط و راحت مفرط تب آید صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و یا ماء الشعیر و تخود سازند و در حمام عرق آورند و با آب گرم که دران قیصوم و بابونه و اکلیل و شبت پخته باشند غسل نمایند و از شرب شراب و آب بسیار احتراز کنند

علاج حمی یوم فزعیه

گاه از فزع تب عارض شود بسبب آنکه از غم عارض میشود و علاج او قریب از علاج غمیه است و باید که از خوف ایمن سازند و بشارات دهند و شربت سیب و شربت صندل و عرق بید مشک و شراب آب انار نافع است و بقول صاحب حاوی هر صبح شربت سیب با گلاب هر یک ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با چوزه مرغ دهند و صندلین و نیلوفر و گلاب و گل ارمنی بر سینه طلا کنند و یا شربت حماض ده درم و مفرح یاقوتی بارد یک مثقال دهند و غذا مزوره زرشک یا انار دانه یا سماق با لحوم ماکیان و تیهو و دراج سازند

علاج حمی یوم تعبیه

گاهی ماندگی بدن در تسخین روح بدان حد برسد که تب بعض افعال مهم رسد و اکثر مضرت آن بر افعال حیوانی و نفسانی باشد باید که با آب شیرین نیمگرم غسل کنند و روغن لین بر اعضا آرند و عضلات را به روغن گل یا بابونه بمالند و شربت نیلوفر با گلاب نوشانند و غذا کله پاچه بزغاله یا برنج خورانند شیخ میفرماید که علاج ایشان راحت است و استحمام و آبزن و تمریخ بعد آن خصوصا بر مفاصل و تناول طعام حسن الکیموس مرطب مقدار هضم ایشان از جنس لحوم چوزه مرغ و بره و بزغاله و ماهی رضراضی زیرا که قوت ایشان ضعیف است لیکن اضعف نیست که توقع هضم غذای کنند که آن در حالت صحت هضم میکردند بلکه کمتر ازان و لهذا اگر اغتذا نمایند بچیزی کرانند کرانند غذای بسیار در مثل اغذیه مذکوره و مانند زرده بیضه نیمبرشت و مرغ خصی بهتر باشد و بعضی زعم کرده اند که تلطیف تدبیر صاحب اعیا بیشتر از غیر آن باید کرد و این صواب نیست و باید که فواکه رطب تناول نمایند و شراب ممزوج با آب بسیار بنوشند اگر معتاد آن باشند و یا جلاب و مانند آن اگر معتاد شراب نبوند و تمریخ آن بیشتر از تمریخ دیگر صاحبان حمی یوم بروغن باید کرد و روغن بنفشه بهترین ادهان است و واجب است که تمریخ عام بدن نمایند و خصوصا سر و گردن و فقرات پشت و همه مفاصل و خصوصا بعد استحمام و باید که بستر او نرم کنند و پارچه او در تحلیل او معطر گردانند و اگر احتیاج بمعاودت حمام افتد بسبب بقیه تعب و ماندگی اعاده آن نمایند با همه چیزهایی که در باب آن نوشته شد از آبزن و تمریخ و مالش صاحب کامل گوید کسی که این تب از تعب باشد باید که سکون و راحت در موضعی که فصل آن را واجب کند و خواب بسیار استعمال کنند تا آنکه تعب و سکون یابد و تب بانحطاط شروع کند بعد ازان در حمام اندر خانه اوسط داخل شوند و در آب شیرین نیمگرم در آیند و اگر آبزن نباشد آب متواتر بر بدن ریزند تا از بدن از حبس عارض از تعب تب طیب یابد و بعد خروج از آبزن روغن بنفشه و نیلوفر بدان کثیر معتدل لاسیما مواضع مفاصل بمالند و استکثار روغن نمایند تا اعضا نرم گردد و از یبس لاحق بسبب تعب و اگر بدن را بدستهای بسیار و زمانه دراز مالش کنند نه و قفتر باشد بعده بار دیگر با آبزن اعاده نمایند یا آب نیمگرم بران ریزند اگر یبس شدید باشد این عمل دو یا سه یا چهار مرتبه کنند و اگر لاغر باشد بار کفایت کنند بعد ازان از حمام بیرون آیند و ساعتی آرام کنند و غذا لحوم چوزه مرغ و یا بچه بره سازند و خوب پخته باشد و یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و کثیر غذا یابد بعادت بسیار و شراب بحسب مزاج و سن و فصل و بلد و عادت بنوشند پس اگر مزاج این اشیا یا اکثر آن بارد باشد و عادت مریض بشرب شراب بسیار بود باید که شراب بمقدار معتدل

در کیفیت و کمیت یا زیاده اندک از مقدار معتدل استعمال کنند و اگر اشیای مذکوره یا اکثر آن حار باشد و عادت او بشرب شراب بود یا عادت شراب قلیل باشد شراب انگور ابیض رقیق ممزوج با آب بسیار دهند و اشتغال از خواب راحت و سکون نمایند و اگر بعد از ان بقیه تب باقی ماند اعاده تدبیر مذکور از استحمام و غیره کنند سکنجبین و ابن الیاس یا سکنجبین با گلاب هر واحد ده درم نوشند و غذا ماء الشعیر یا مزوره ماش یک دو یا کاهو و کاسنی و خرفه بخورند و از بعد بقیه تب استحمام نمایند و بعد تحلیل و ... در حمام داخل کنند و اگر حاجت آب نیمگرم نمایند و بعد انفصال او آب متواتر ریزند و بدن را به روغن بنفشه چرب کنند و اعتدال حال اند و از مقام گرد و هوای حمام منع باید کرد تا عرق نیاید و بعد اعاده آب نیم گرم نهند و اگر زمستان باشد روغن خیری یا روغن بابونه مالند و بعد خروج از حمام بمقولات مذکوره غذا سازند و هنگام صلاح یا نیم خورد دانه مرغ و اطراف جدی جایز است و دهند و از مجففات و خواص اجتناب کنند

علاج حمی یوم استفراغیه

و درین عارض میشود و از اضطراب اخلاط نزد اسهال قوی حرکت روح مفرط که از ان حمی مشتعل شود و اکثر اشتعال بسبب ماندگی باشد که تابع اسهال بود و گاهی از ده ... بسبب آنکه تسخین کنند این تب آرند و گاهی این تب تابع فصد بود بهر آنکه فصد زایل کند ... بدن ... آنچه در ... تا آنکه آن ... خانه ... بسبب غلبه صفرا با ... باردة قابضه مثل شربت سیب و ... تخم خرفه دهند و اضمده بارده ... بر دل و جگر نهند و اغذیه قابضه بارده مثل برنج با زرشک و انار دانه دهند و فاذ زهر با دو رع گاو درین باب اثری عظیم دارد و همچنین ... قرص طباشیر قابض ... استفراغ ... و غیره ... زیاده پس برای رفع ضعف و تب شربت سیب دنیلوفر هر یک ... تولد در ماء اللحم ساده نه تولد دهند و اگر قوی تر خواهند شراب رقیق ... بماء اللحم آمیخته بنوشانند و خمیره مروارید و زمرد و گاوزبان عنبری و شربت یاقوت با عرق عنبر ورزد که استعمال نمایند و غذا قلیه نرگسی و خاگینه بیضه مرغ و شیر برنج بادامی دهند ... باید که ... در ابواب آن معلوم شده و تقنفیه تحلیل بر آنچه تقویت بیشتر نماید ... کنند و در ان قوا ... مقویه سخن بالفعل غیر نیمگرم استعمال نمایند چه هر چیز نیمگرم ارخا و تحلیل قوت کند و از انجمله است سفوف که ... سفشان ... تا آنکه اکثر اجزای روغن از ان جدا شود و بر قلب و جگر مبردات نهند ابن الیاس گوید که برای حبس شکم ... سفوف حب الرمان پنج مثقال ... و یا پسته ... چهار درم ... سفرجل ده درم ... بخورانند و یا بگیرند اسپغول و تخم بارتنگ و تخم ریحان و صمغ عربی هر واحد یک درم و بریان نموده به روغن بادام چرب کرده ... و غذا مزوره سماق با لحم ماکیان و دراج و تیهو دهند اگر با وی خون و پیچش نباشد و اگر با اسهال خون و پیچ باشد بگیرند سفوف نشاسته پنج درم به روغن بادام چرب کرده در گلاب آمیخته بخورند و غذا مزوره حاورس مقشر بریان به مغز بادام بریان و لحم دراج و تیهو دهند ... صندل ... گل ارمنی و اقاقیا مساوی کوفته بیخته بگلاب و یا آب کشنیز سرشته ضماد کنند و یا پارچه بگلاب و روغن گل آلوده بر معده و جگر نهند جرجانی و ایلاقی میفرمایند که آنچه بسبب اسهال ... شکم ... کنند و غذایی که قوت ... افزاید بدهند و این ماء اللحم سخت سودمند است بگیرند گوشت تازه پشت گوسفند که همان ساعت ذبح کرده باشند و از چربی پاک کرده پاره پاره کنند و در پاتیله کرده پنج درم گلاب ... آب ... بر ان افگنند و چندان بگذارند که گوشت گرم شود و آب خویش بگذارد پس آن آب ... برافگنند و بگذارند تا باقی قوت و آب گوشت از ان جدا شود و رنگ گوشت گونه سفید گردد و باقی آب ... دیگر ... اندکی آب ... بریان و آب کدو و سبز و بسیار اندکی نمک انداخته جوش دهند تا پخته شود پس اندکی صمغ عربی و نشاسته بریان و طباشیر سوده آمیزند ... و اگر قوت سخت ... عوض آب ... اندکی شراب ریحانی کنند که قوت زیاده کند و اگر شکم پاره به روغن مصطکی یا روغن سنبل ترکرده گرم ... نهند سخت نافع باشد و اگر تب سخت گرم باشد و تشنگی ... بر دل و جگر ضماد بارده نهند و روز دوم حمام و آبزن بکار برند و غذا ... و آنچه ... عادت شود ... لیکن ... قابض که قبض طبع نماید حاجت نباشد و ... مسکن صفرا ... که گاهی در فصد خون ... البحرانه ساکنه و اخلاط متحرک شده و ... حمی یوم پیدا کند و ... فصد کنند و خون زیاده گیرند تا حمی یوم ... انتقال نمایند

علاج حمی یوم ...

بدانکه گاهی ... تا آنکه تب ... مشتعل گردد پس ... مجمع نمایند یا آنچه ... علاج حمی یوم ...

دو عرق لیمن حمام و تمریخ و تغذیه با غذیه بارده رطب و نوشیدن جلاب و غیره نمایند و اگر از نوشیدن شراب خوف حرکت وجع باشد نباید نوشید

علاج حمی یوم غشیه

گاهی صاحب غشی را بسبب اضطراب حرکات روح تحوتی که منقلب به تپ گردد عارض شود و بسا است که از تپ بقیه باقی ماند بعد زوال غشی و علاجش بعلاج غشی نمایند
از پاشیدن آب بر روی و کشیدن اطراف و کندن موی و چکانیدن دواء المسک محلول بگلاب در حلق و مانند آن و غذا شوربای چوزه مرغ با آب انار میخوش و نان کعک
و برنج خورانند و دیگر اغذیه سریع الهضم حسن الکیموس دهند و اگر برای انعاش حرارت و تقویت قلب در وقع احتیاج بنوشانیدن شراب افتد ممزوج بماء اللحم بعمل آرند و بکرهی شراب
خوف از تپ نکنند و چون از غشی خلاص یابند و تپ شبیه بذبولیه و قیه باقی ماند بقانون آن از تبرید و ترطیب مثل ماء الشعیر و شیر بز و قرص کافور معالجه نمایند ابن الیاس
گوید که شربت حماض و گلاب و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی یکدرم بدهند و غذا فروزه زیرباج بگلاب و زعفران و لحوم ماکیان و کبک نیم جوشیده خورانند اگر تپ باقی نبود و
و اگر باقی باشد ماء الشعیر و چوزه مرغ دهند و بر سینه از صندل و گلاب طلا سازند و یا شربت سیب یا شربت به یا شربت نارنج هر کدام که باشد ده درم و گلاب و عرق گاوزبان و عرق
بید مشک از هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی یکدرم بنوشانند و یا بگیرند گشنیز خشک نیم درم طباشیر یکدانگ گل نیلوفر یکدانگ مروارید ناسفته نیم دانگ همه را باریک سوده به شربت سیب ده درم سرشته بخورانند

علاج حمی یوم جوعیه

گاهی بخارات در بدن حدت پذیرند چون غذا نیابند پس تپ پیدا گردد و باید که طعام دهند اما در حالت تپ با ماء الشعیر و سویق و غیره اغذیه بارده رطبه مثل فروراج معمول از کدو و اسفاناخ
بروغن بادام و مثل حریره معمول از کشک جو مع بقول و بعد از آن اغذیه جید الکیموس قویه مثل شوربای لحم جدی و کاهو و ماش و برنج و مانند آن و شربت نیلوفر چهار توله در عرق کاسنی
و بکوه و بید مشک هر یک شش توله بنوشانند و بقول ابن الیاس شربت سیب ده درم گلاب ده درم و یا رب به یا سیب یا حماض هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بنوشانند و بقول بارد
مثل کاهو و اسفاناخ و خیار و بادرنگ بخورانند و آب نیم گرم استحمام نمایند و بر سر آب بسیار نیم گرم بریزند و روغن بنفشه یا بادام یا کدو یا خشخاش بر بدن بمالند برای ترطیب

علاج حمی یوم عطشیه

سبب این تپ بیشتر سبب حمی جوعیه است و این اولی باین امر است که بسبب فقدان آب مسکن حرارت قوی در ابخره حدت پیدا شود و باید که نخست آب سرد مضمضه و غرغره فرمایند
پس آب سرد اندک اندک دهند تا آنکه تشنگی ساکن شود و دو دست و پا در آب سرد نهند و شیره تخم بزور بارده با شربت نیلوفر دهند و از تخم کاسنی و گشنیز سبز و گل سرخ و صندل سفید
هر یک ده ماشه در آب برگ کاسنی و بکوه و کاهو سرشته بر جگر و معده ضماد کنند و خوردن و بوییدن فواکه بارده بسیار نافع و غذا دوغ گاو که خیار یا کدو یا کدو تراش کشیده در آن داخل کرده
باشند بنان خشکار ترید کرده خورانند و شیره خرفه و آب تمر هندی و آلو بخارا و آب انار و آب خیار و امرود و مشمش برف سرد کرده و ربوب بارده مثل رب انار و ریباس و زرشک نوشانند
و استحمام با آب نیم گرم کنند و خوابت آسایش در مکان سرد اختیار نمایند و غذا سرد و تر خورند شیخ میفرماید که آب سرد و آب فواکه بارده خصوصاً آب انار بنوشانند و ترطیب بدن
با بزن کنند و اگر استحمام با آب سرد ممکن بود یعنی قوت قوی و سن و فصل گرم باشند بعمل آرند ابن الیاس گوید که آب شدید البرد و آب فواکه بارده بنوشانند و یا آب انار میخوش
سه اوقیه سکنجبین بارده ده درم و یا آب خرفه پنجاه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا ماء الشعیر سازند و ترطیب بدن بدخول آبزن و حمام نیم گرم و ریختن آب شیرین نیم گرم بر سر
نمایند و بر بدن روغن بنفشه و کدو و بادام سپید بن بمالند و در آب سرد در آیند

علاج حمی یوم سددیه

و سده گاه در مسام جلد بسبب تکثف او یا قلت اغتسال او و یا کثرت نشستن گرد و غبار بر بدن و یا بسبب رسیدن سردی مکثف و یا بسبب اغتسال با آبهای قابضه
مثل شبیه و زاجیه و یا بسبب احتراق شمس باشد و گاهی در بیضا عروق و سواقی و فوهات و مجاری آنها بود و چون حمی سددیه میگویند اشاره باین قسم دوم میکنند و این عارض میگردد
از قلت تحلل و کثرت امتلاء اخلاط و عدم تنفس یا اجتماع بخار کثیر گرم که متحلل نشود پس حرارت مفرط حادث شود و مادام که اشتعال آن در الطف اجزا بود که آن بسبب
حمی یوم باشد و اگر در خون مشتعل شود حمی سونوخس را افتد و اگر این اشتعال مؤدی بعفونت گردد که سده و عدم تنفس آنرا واجب کند منتقل بحمیات عفونیه گردد و مثل این سده
یا از کثرت اخلاط و خون بود و یا از غلظت و یا از لزوجت آنها و یا بسبب وقوع چیزی از اسباب سده در آلات و مجاری مثل برودت منقبض مجیه یا ورم منضغط یا ریح

گوشت یا غیر آن که در کلیات از موجبات سده مذکور است و این تپ پنجاه و چهارم حمیات یوم کم است که منتقل بدق گردد زیرا که درین ماده مستعد تعفن نیست فساد در بدن بسیار بود
وایضاً درین تپ عطش و التهاب و لزوم حرارت و قاروره متوسط میان نائیت و نضجیت باشد و این تپ عرق بمشکل کند بسبب انسداد مسام که آن وقت انتشار
بحمیات خلطی بود و در طول مدت چنانچه گاهی تا سوم روز و ما بعد آن باقی ماند اگر سده بسیار و قوی باشد و تنها عفونت و نضج صافیست از خارج نباشد و اگر سده اندک
باشند زوال آن سرعت کند اگر در تدبیر خطا واقع نشود و این حمی میان حمیات یوم گاه منقطع شود و عود کند بسبب بقای سده که آن سابق است پس گویا که آنرا نوائب باشد
و این تپ اکثر منتقل بسهر و اقشعرار گردد و پیش دلالت کند بر آنکه آن متعفن نشده و علاج سده چون وجع بعد فصد در جانب سهر بدن پیدا کند از اعاده فصد چاره نبود
لاسیما چون تپ ساکن شود و وجع دوام نماید یا بحجامه در خلط غلیظ سکنجبین بزوری حار سه چهار توله و گلاب و عرق بادیان هر یک هفت توله بنوشانند و غذا کشکاب با بادیان
و بیخ آن و بیخ کرفس پخته بدهند و مغز خیارشنبر هفت توله در عرق بادیان و عرق بادرنجبویه و گلاب هر یک هفت توله گلقند و شربت دینار هر یک چهار توله روغن بادام
پنجاه ماشه بنوشانند و غذا وقت شام نخود آب بچه مرغ بدهند و صبح شیره بادیان تخم خربزه و قرطم هر یک هفت ماشه در گلاب یا آب انار بر آورده شربت که شوشه ملو سنجان چهار توله
تخم کشوث هفت ماشه بنوشانند و بعد از تلیین بحمام معتدل ببرند و روغن ... و در آب ... بشویند و بهرگاه تپ باز عود
کند و نوبت آید باید که قبل از نوبت بچهار ساعت حمام بدستور نمایند بعده جامه پوشیده خواب کنند تا عرق آید ... فصد کنند و تدبیر سوء الخلق
و دروری تبدیر غرق و سوف کو شنند شیخ در علاج این تپ میفرماید که ان کان السبب کثرة الاخلاط و الامتلاء فیجب ان یبادر الی الفصد و الاستفراغ و لان یفصد
و لم یحم بعده فهو خیر و اذا حمی فالتوقف اولی ان یکون ضرورة او قوة فالفصد فیجری الاخلاط و یخالط بینها فان لم یکن بد فلا یجب ان یؤخر الفصد و الاستفراغ مؤلف گوید که قوله
ان کان السبب کثرة الاخلاط شرط است و قوله و الامتلاء عطف بر اخلاط است و قوله فیجب ان یبادر الی الفصد جزای آنست و قوله و الاستفراغ عطف بر فصد است و قوله
و لان یفصد شرط است و قوله فهو خیر جزای آنست و قوله و لم یحم بعده جمله حالیه میان آن هر دو است و قوله و اذا حمی شرط است و قوله فالتوقف مبتدا است و قوله اولی خبر است
و جمله اسمیه جزای شرط است و قوله الا ان یکون ضرورة یعنی الا ان یکون ضرورة فیکون تا آخر است پس معنی این عبارت آنست که اگر سبب این تپ کثرت اخلاط و کثرت
امتلا باشد یعنی غلظ و لزوجت پس واجب است که مبادرت بفصد و استفراغ کنند و هر آینه اگر فصد کرده شود و بعد تپ نیاید آن بهتر است به سبب کم شدن چیزی از ماده
و خلاصی یافتن طبیعت از ثقل آن پس طبیعت طرف ماده باقی متوجه شود بانضاج و تحلیل آن نماید و چون تپ آید بعد فصد پس توقف در فصد و استفراغ تا وقت
انتظار نضج موافق تر است در تدبیر آن زیرا که حدوث تپ در چنین صورت غالبا وقتی باشد که چون فساد در خلط بیاید و دیگر سوای خون نیز حادث شود و مخفی نیست که فصد
انتشار و تفرق آن نماید پس مواد صالح مخالط فاسد شود و آنرا فاسد خواهد کرد و دوران حضرت عظیم است چنانچه شیخ بعد این میفرماید که فصد اخلاط را جاری میکند یا
اخلاط صالح و فاسد مخلوط میسازد فلهذا التوقف اوفق باشد الا اگر ضرورتی داعی بفصد بود مثل انصباب مواد بسوی قلب یا حدوث وجع بعد فصد در جانب چپ یا بسبب
کثرت ماده که از فصد اول خارج نشود پس درین صورت از اعاده فصد چاره نباشد بهر آنکه این دلالت میکند بر آنکه ماده بسیار بود و فصد تنها کافی آن نبود و آنرا تمام دفع نکرد
بسبب کثرت آن پس معاودت بفصد واجب بود و الکنون بدانند که این معنی بر تقدیریست که لفظ و لان بکسر همزه خوانند و اگر و لان بفتحه خوانده شود پس قوله
و لان یفصد مبتدا باشد و قوله فهو خیر جمله اسمیه جزای آن و قوله و لم یحم بعده جمله حالیه است پس معنی آن چنین باشد که فصد کردن و صاحب سده خیر است در حالی که عاری
از تپ باشد یعنی قبل نوبت و اگر اثر تپ قبل از فصد لاحق شود توقف اوفق باشد از روی انتظار نضج مگر آنکه ضرورت مثل انصباب مواد بسوی قلب و غیره باشد
پس توقف نباید کرد و ایضاً بعد حجامه مذکوره شیخ میفرماید که بعد تنقیه تجربه یکبار مفتح سده و منقی مجاری باشد مشغول شوند و قبل استفراغ مبادرت بتفتیح مجاری ننمایند
زیرا که این گاهی سبب انجذاب اخلاط دفعة بسوی بعض مجاری و چسپیدن در آن میشود و درین اخطار بسیار است و گاه ادویه مفتحه در سده می افزاید اگر مواد غلیظ
باشد و خاصة اگر منافذ در خلقت خود تنگ باشند با آنکه ایضاً تقدیم فصد و استفراغ بر استعمال مفتحات گاهی فضول و فاسد را با خلطان آنها از بین تپ اخراج می نماید
و از ... الیه مفتوحه منع میکند ... اگر فصد و استفراغ مبالغه نمایند قریب بغشی گردد و اگر کثرت اخلاط محسوس نگردد و بلکه سده معلوم شود و آن از خلط لزج
آنها حادث شده باشد پس لایق است که بر بادی تقدیم استفراغ احتیاج نشود بلکه چاره تنقیه و تفتیح حالیات از ادویه و از اغذیه بود و چون مرض ... است و تفتیح

کردن بحمام جایز نیست زیرا که تپ را افزاید بلکه باید سکنجبین ساده یا سکنجبین بزوری یا آب کاسنی تا آب بادیان تدریج نمایند و غذا از چیزیکه دران تحلیل و جلا باشد دهند
از جهت تبرید و مثل کشک جو و شکر دهند با آنکه شکر قریب از غذا است بسبب بودن غذای مدائی و دران تفتیح و جلا است مخلوط کردن آن بکشک شعیر باکی نیست بعد
چون استفراغ کردند اگر استفراغ او واجب باشد و تفتیح نمودند بمثل جوال غیر حار که مذکور شد واجب است که نظر کنند اگر تپ کم شد و شدت او زائل گردید اگر نوبت یکروز
نوبت ثانی او از اول ضعیف شد و نظر بقاروره کنند اگر آنرا صحیح النضج یافتند بلکه مائل باعتدال قوام و سبب لون یافتند و ملاحظه نبض نمایند اگر آنرا دال بر عفونت نیست
او و انتقال و انضغاط او نیافتند بهتر این است تدبیر دیگر یعنی سکنجبین و غیره نمایند و در روز دوم بعد نوبت مریض را بحمام داخل کنند در وقت تراخی از نوبت آینده اگر آن تا پنج
باشد و تفریح بود و اگر شیافی که دران جلای قند یا شیشم یا مثل این آرد باقلا تا آرد کرسنه و آرد اصل السوس و زرآوند سوده باشد که غسل و آب باید کرد و اگر بر قوی تر ازین حسب باشد
کمتر یورق است و اگر معلوم شد که حمام چیزی تغییر طبع او نمی نماید و قشعریره پیدا میکند دران یک لحظه توقف نکنند زیرا که این سده از جنسی نباشد که تفتیح او حمام کند و چون
از حمام برآید لازم نیست که قریب بطعام و شراب شوند بلکه بعد امن از نوبت و اگر حال واجب کنند که چیزی طعام دهند و سبب ضعف طبیعت بر گرسنگی صبر نکند و آنچه دران
تفتیح باشد مثل ماء الشعیر رقیق که دران آب بسیار و جو اندک باشد و یا کرفس و یا کنجد باشد بنوشانند و اگر نوبت او معاودت نکند مرتبه دوم حمام کنند اگر خواهش او باشد یعنی از
حمام اول رخصت و خفت حاصل شده باشد و بعد سکون حرارت حمام غذا دهند و اگر نوبت ناقص از نوبت اول آید و قاروره در قوام و رنگ نیکو باشد یعنی نوع صحت علاج
سده نمایند و بعد اقلاع نوبت ناقص معالجه بمثل معالجه سابق بعد از حمام کنند و غذا دهند و اگر نوبت مثل اول یا قوی تر از آن آید و لون حسب واجب نبود بلکه نیکو تغییر النضج القوام
باشد انتقال بحمی عفنی نماید و علاجش علاج تپ عفنی است و صاحب کامل می نویسد که جالینوس گفته که اطبای این تپ را اکثر بحمی مطبقه قول میکند و نیز می باید که هرگاه قوت
و فصل از فصد منع نکند مبادرت بفصد نمایند و بمقدار حاجت خون برآرند و اگر قوت قوی باشد اخراج خون بحدی نمایند که غشی ظاهر گردد زیرا که صاحب این تپ اکثر
بیشتر از حمیات دیگر است بسبب احتقان فضول و امتناع او از تحلل و بعد از آن غذای مریض ماء الشعیر که دران بادیان یا پوست بیخ آن پخته باشند یا بکار دوبعد سه یا چهار
سکنجبین یا شربت افسنتین یا شربت لیمو بدهند بهر آنکه این تدبیر نافع در تفتیح سده و تقطیع اخلاط لزجه متشبثه در مجاری بدن و تنقیه آنست و نشاید که مریض اشیای مفتح سده قبل
استفراغ دهند زیرا که چون سده بگشاید فاخلاط او در مجاری جاری گردد و این نباید بود از آنکه جذب شود بادی چیزی دیگر از اخلاط که در عروق است در مجاری حیه پیش بسبب کثرت
آن و یا بسبب غلظ آن و لزوجت آن و لا سیما اگر مواد آنها در مجاری حقیقه باشد بس سده شدید تر و قوی تر شود و تپ عفونت لا محاله حادث گردد و معلوم است که شدت سده از قوت
تپ و شدت آن شناخته می شود و چون استفراغ بفصد کرده و آنچه در روز اول برای او گفته شد داده در روز دوم نیز سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و بعد از دو
یا سه ساعت یا سه ساعت ماء الشعیر مع تفل آن غذا سازند و یا مزوره تیهو دراج دهند اگر ماء الشعیر خورده باشد بجهت شمول از آب یوس گندم بدهند و چون روز سوم در تپ نقصان
ظاهر گردد و در نبض چیزی از علامات حمی عفن نباشد و در قاروره دلالت بر سده و عدم نضج بود باید که مریض را امر بدخول حمام نمایند و بدن او باشیای جالی و منقی و مفتح مثل آرد
و آرد باقلا و اشنان بمالند و می باید که چون تپ وقت اشتداد او معلوم کنند حمام قبل از آن وقت استعمال کنند و کمتر آنچه باید میان هر دو نوبت فرق چهار ساعت باشد و هرگاه از
حمام خارج شوند سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت افسنتین بدهند و غذا آنچه روز دوم داده اند بدهند و صاحب ... چیزی از شراب ندهند البته که آن تپ را قوی کند و در روز چهارم
اگر در نبض و بول چیزی از دلائل حرارت و سده باقی ماند باید که اعاده مریض بدخول حمام نمایند و تدبیر او بمثل تدبیر مذکور بعینه سازند که حمی زائل و منقضی خواهد شد و در روز
پنجم سکنجبین و جلاب بدهند و غذا چوزه مرغ و دراج و مانند آن سازند و بعادت او در غذا بتدریج رجوع کنند جرجانی و ایلاقی میگویند که چون تدبیر گشادن سده و لطیف
کردن خلط غلیظ یک نوع است علاج این تپ و آنچه از سده تولد کند و آنچه از اخلاط غلیظ متولد شود یکی است و فرق در علاج هر دو بیش ازین نیست که اگر سبب این تپ
سده امتلائی باشد اول فصد کنند و اگر امتلا با فراط باشد بعد فصد استفراغ بمسهل موافق ماده امتلا کنند و اگر امتلا سخت فربه نباشد تلیین طبیعت بماء الفواکه و سکنجبین ساده نمایند
بعد از آن بتدبیر گشادن سده مشغول شوند و تا استفراغ نکنند بتدبیر تفتیح سده نپردازند و وجه آن در قول شیخ و صاحب کامل گذشت و اما تدبیر گشادن سده
که بعد انحطاط تپ باز وال نوبت در حمام داخل شوند و آب نیم گرم بر بدن بسیار بریزند و در آبزن بنشینند و دران تا دیر بمانند و روی و بدن را بآرد جو و باقلا و سبوس
گندم و تخم خربزه کوفته و اصل السوس و اشنان اصفهانی بمالند و اگر سده و قوت هر دو قوی باشد زراوند کوفته بیخته بعسل سرشته با آب حل کنند و بر بدن بمالند ...

و اگر این تپ معاودت کند و نوبت ظاهر گردد و نوبت قوی باشد چهار ساعت قبل از نوبت تپ در حمام در آبیست و در آب نشیند و چون از حمام بیرون آید در جامه پارچه پوشیدن نشیند تا عرق آید و این تدبیری خوب است در علاج این تپ و بعد از آن تپ ملطف غذا حرکت باشد [illegible] مقتضی باید کشادن [illegible] ساده [illegible] و آب کاسنی و آب بادیان و کشکاب مطبوخ تخم بادیان یا پوست بیخ آن و پوست بیخ کرفس و شربت افسنتین و غذا از کشکاب جو با بادیان پخته و آب اسفاناخ [illegible] سازند و افلاط غلیظه را [illegible] بدین اشربه و باین تدابیر لطیف توان کرد و اسباب مولد سده ظاهر و باطن را از خود [illegible] باز دارند و بالش [illegible] روغن بنفشه و غیر آن [illegible] جالینوس میگوید که اگر غذا در این تپ را علاج طبیب جاهل اتفاق افتد و او را از غذا باز دارد [illegible] حمی یوم تپ حاد گردد مهر آنکه منع کردن از غذا در این تپ اخلاط را تیز کند و هرگاه که این تپ از سه روز [illegible] نشان آن باشد که حمی عفونی گشت ابن الیاس گوید که اگر از سده [illegible] جلاب از تخم کاسنی و گل نیلوفر [illegible] درم عناب ده عدد شکر سفید [illegible] واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت [illegible] فلوس خیار شنبر [illegible] با شیرخشت [illegible] ده درم [illegible] و اگر [illegible] مثل سرخی چهره و چشم و گرانی سر باشد فصد کنند و غذا [illegible] و اجتناب کنند [illegible] عناب ده عدد بنفشه تخم کاسنی [illegible] شکر سفید ده درم [illegible] ماء الشعیر سازند و بعد انحطاط در حمام دخول کنند و [illegible] آب [illegible] تلیین طبیعت با آب فواکه و آب آلو و تمر هندی و ترنجبین و شیرخشت [illegible]

علاج حمی یوم تخمیه و امتلائیه

شیخ میفرماید که گاهی از تخمه یا اخبره [illegible] پیدا شود و حرارت مشتعل گردد [illegible] حادث شود خصوصاً در ابدان صفراوی و آنانکه [illegible] اکثر فضول ایشان ابخره دخانیه گرم [illegible] و در آن آروغ ترش کم باشد و شدیدترین مردم از روی استعداد برای این تپ کسانی است که [illegible] و آفتاب و حمام [illegible] حرارت دخانیه در ایشان [illegible] خصوصاً چون در ابدان ایشان [illegible] و [illegible] آروغ ترش [illegible] صاحبان آن اکثر اتفاق تولد حمی شود و اگر [illegible] باشد [illegible] پیدا شود [illegible] آروغ [illegible] گمان [illegible] استعمال [illegible] گرم و اسهال [illegible] یا هیچ [illegible] اتفاق مقارنت [illegible] ایشان [illegible] گردد و انتفاع یابند و تپ ایشان زایل گردد و سبب [illegible] فضول دخانی با [illegible] غذای فاسد و علاج کسی که طبیعت او [illegible] باشد [illegible] با تلیین طبع [illegible] و ثانی [illegible] بقای بدل از غذای فاسد کرده [illegible] و کسی که از تخمه تپ کند و طبیعت او [illegible] شود [illegible] فصد کنند اسهال بر آن قوی گردد و گاهی [illegible] و سیاهی زبان [illegible] کند و اعراض حمی [illegible] مشابه اعراض حمی مطبقه گردد و [illegible] درد [illegible] بسیار [illegible] شود و التهاب شدید [illegible] عظیم [illegible] گردد [illegible] باقی ماند و [illegible] که حمی تخمیه گاه [illegible] دوره آید و [illegible] حمی یوم باشد و لیکن [illegible] و [illegible] انتقال از حمی عفونی [illegible] گوید که [illegible] گاهی [illegible] طبیعت بود و گاهی احتباس آن و آنچه [illegible] طبیعت باشد [illegible] و آنچه با احتباس بود [illegible] باشد بسبب [illegible] علاجش [illegible] تخمه است [illegible] اخراج آن کنند و اگر [illegible] اسهال [illegible] تلیین [illegible] عرق کاسنی و عرق [illegible] گاهی [illegible] شیرخشت و ترنجبین [illegible] کرده میشود و گاهی [illegible] بقوی [illegible] چون [illegible] طعام [illegible] گردد و تپ قائم [illegible] زوال تپ [illegible] خوشبو [illegible] و اگر طبع نرم بود و آب گرم [illegible] پخته [illegible] گلاب گرم کرده [illegible] تاثیر و نفع عظیم است و اگر غذای ناسد [illegible] زیاده کنند [illegible] سفرجل [illegible] کنند و بعد نقاهت تمام شربت لیمون کاغذی [illegible] تولد [illegible] تفاحی لیمونی [illegible] سه توله [illegible] گلاب [illegible] شش توله [illegible] بجای آب گلاب [illegible] و غذا اگر [illegible] نخود [illegible] شوربای [illegible] آلو [illegible] وقت شام نان [illegible] شوربا دهند اقوال جمهره شیخ میفرماید که [illegible] خالی از آن نبود که طبیعت [illegible] قبض یا شده یا نرم بود [illegible] اگر قبض باشد اسهال کنند اگر غذای فاسد [illegible] و اگر چیزی از طعام [illegible] باقی بود واجب است که [illegible] اسهال آورند [illegible] کدام [illegible] باید [illegible] ناشد [illegible] اسهال [illegible] غذای فاسد [illegible] کند و دلالت [illegible] این [illegible] حال [illegible] طعام [illegible] باشد [illegible]

بسوی آنکه التفات بحمی نکنند و فلافلی استعمال نمایند تا انحدار و انحطاط مع الهضم حاصل شود و یا آنچه ضعیف تر ازان باشد مثل کمونی بکار برند و یا نطولات و اضمده با ضمد مذکور در
باب ضعف هضم و اضمده و مسهل معروف برای اسهال استعمال نمایند و چون منحدر گردد و یا بنفسه خارج شود و یا اعانت بحمول کنند و بران گرسنگی کشند تا آنکه شبه و بطلان آثار
تخمه نمایند بعده غذای خفیف سریع الهضم جید الکیموس تناول نمایند و التجا بخواب و بجوع کنند ازانچه مؤنت را در امتلای خفیف کفایت کند و اگر طبیعت نرم باشد نظر کنند
اگر شیء مستفرغ غذای فاسد باشد حبس نکنند تا تمامه مستفرغ شود و انتظار انحطاط نوبت کنند و دران هنگام در حمام داخل نمایند و غذا دهند مگر آنکه در اینجا بسیار
کار دشوار بقوت گردد و دران حالت اندر حمام داخل نکنند بلکه غذا دهند و تقویت معده او باشیائیکه معلوم است و بعضی آن در باب اسهال مسطور شده باید کرد
و ازین قبیل است پشم پاره در زیت مقوی با فسنتین یا در روغن ناردین ترکرده چندان افشرده که اکثر روغن ازان جدا گردد و بر معده نهادن و اگر اسهال دوام
کند و آنچه خارج شود و تغیر جنس غذای فاسد یافته شود روغن سفرجل و فالج تازه و روغن مصطکی بطریق مذکور بعمل آرند و ایضا در روغن ناردین برای ایشان مضرت
نیست و گاهی استعمال این روغنها بطریق قیروطی کرده بیشتر و خصوصا چون حال احتمال [illegible] آنها بر شکم ایشان نکنند و گاهی احتیاج افتد باضمده قوی تر ازانچه مذکور
در [illegible] و آب فواکه بنوشانند اگر آن اتفاق افتد تعدیل ایشان چیزی نمایند که غذای او سبب هضم او معدل باشد مثل خروس و مرغ و ماهی [illegible] چیزی از فواکه
و عصارات و رب قابضه نمایند و اگر اشتهای ایشان منقطع گردد و تحریک آن از اشیای معلومه کنند و خصوصا با سفرجلیات و چون ازین تدبیرات فارغ شوند و معده صلاح
نیابد استعمال جوارش ها که هاضم و مقوی معده و مفتح سده است باک ندارد و آن بعد زوال تب و اعراض بکار برند و سبیل فصد درین تب نیست که دران تعجیل نکنند تا آنکه اقلاع
حمی بکار برسد و استعمال نمایند اگر ضرورت آن بسبب کثرت خون مخوف حمی عفنی داعی باشد اولی چیزیکه نیز دارد فصد بنوشانند ماء الشعیر است و غذا مثل حصرمیه بکرده
و اندک بادام و غذا انگاه او باسرده نمایند و شمومات بارده بکار برند و اقراص کافور که دران ریوند داخل نکرده باشد بدهند تا زبان را سیاه نکند صاحب کامل گوید که اگر
این تب با نرمی طبیعت باشد نظر کنند اگر شیء خارج غذای فاسد بود بعد سکون تب بیمار را در حمام داخل کنند بعد ازان نان بسیار مبلول در آب انار یا آب غوره یا [illegible]
معمول ازان غذا سازند و اندک آب بسیار سرد قبل از غذا امتصاص نمایند و سپست جو و کعک با آب انار یا آب سیب مخوش ترکرده بدهند و هرگاه اسهال مفرط باشد حتی
که ازان غشی عارض شود باید که معالجه آن بعلاج غشی حادث از استفراغ نمایند یا پاشیدن گلاب سرد کرده بر چهره و مالش دستها و غیر آن که در علاج غشی مذکور است و چون افاقه
حاصل شود باغذیه مذکوره غذا دهند بغیر آنکه در حمام داخل نمایند و اگر اسهال مداومت کند سفوف حب الرمان دهند و روغن سیب یا روغن سفرجل بر معده بمالند و [illegible]
که روغن گل یا آب سفرجل قابض یا آب سیب که سه چندان باشد بجوشانند تا آب برود و روغن باقی ماند و یا ضماد معمول از صندل و گل سرخ و اقاقیا و سک را با آب
و عصارۀ لحیة التیس و آب امرود و آب برگ انگور و آب عصی الراعی و مانند آن بر معده ضماد کنند و هرگاه اسهال منقطع شود روغن افسنتین بر معده بمالند و اگر بمعده درد
و ضعف باشد باید که تکمید معده بنایید گرم تنها یا مبلول بروغن نبق گرم کرده یا روغن جوز یا روغن [illegible] و غیر آن از روغنهای خوشبو کنند و چون الم ساکن شود
و اسهال منقطع گردد غذا آبجوجه مرغ یا تیهو بریان تنها یا در روغن یا کره و ناج با آب غوره یا آب انار و ماهی رضراضی مشوی و مقلو باید داد و اگر اشتها ضعیف گردد [illegible]
سفرجل و جوارش تفاح ممسک طیب جوارش خوزی [illegible] بدهند و صبح در حمام داخل کنند و بر روغنهای خوشبو مالش نمایند و در حمام [illegible]
که طبیعت قبض باشد باید که تمام شکم [illegible] نمایند و نظر کنند که آیا طعام بسوی امعای [illegible] یا بسوی امعای قولون منحدر شده یا نه و از مریض سوال کنند که در شکم او
بکدام جا گرانی یا سوزش محسوس میشود و غرغر آن چه گونه است پس اگر [illegible] که طعام فاسد در اعلای شکم است باید که جوارش کمونی که دران بوره ارمنی و [illegible]
ازوزنی باشد که در نسخه نیست بدهند و آب گرم بر شکم [illegible] و اگر طعام فاسد بسوی امعای سفلی منحدر شده باشد آب گرم بر اسفل شکم نطول کنند و چون طعام باسفل
تحریک [illegible] نماید باید که شیافه بردارند یا حقنه لینه بعمل آرند پس اگر مریض در امعا سوزش [illegible] عناب سپستان و [illegible] و روغن بنفشه [illegible]
بسازند و اگر نفخ و ریاح دریافت کنند حقنه که دران چیزی مفتی ریاح مثل کرفس و بادیان و زیره و انیسون و مانند آن داخل بود بکار برند [illegible]
چقندر بطریق اسفیدباج پخته یا از اسفاناخ سازند اگر سوزش [illegible] اگر ریاح محسوس گردد [illegible]
داخل کنند و در آبزن نشانند پس اگر مریض چیزی گرانی در امعا احساس نماید [illegible] آب گرم [illegible]

چوزهٔ مرغ بطریق زیرباج پخته باید داد و امر بخواب کنند و چون خواب تمام آید و تپ الم ساکن شده اعادهٔ غذای او بتدریج نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که اگر طبیعت نرم شود
و سوای طعام فاسد چیزی دیگر بر نیاید پس بهیچ علاج مشغول نباید بود و جز آنکه آب گرم جرعه جرعه بخورند تا معده و امعا را از باقی طعام فاسد بشوید و پاک کند و بعد انحطاط تپ استحمام نمایند
مگر آنکه بسبب استفراغ ضعف ظاهر شده باشد و بعد برآمدن از حمام تقویت معده بگلقند یا بهیه ساده یا سکنجبین سفرجلی نمایند و اگر اسهال اخلاط دیگر آید و قوت ضعیف باشد
از حمام منع کنند و سفوف انار دانه دهند و بتدبیر امساک اسهال مشغول شوند و اغذیه باید که نفاخ و کثیر التغذیه نباشد مثل سماقیه و زرشکیه و رمانیه و اشربه نیز مثل شربت لیمو و غوره و انار
و سماق و زرشک باید داد و لزوم آسایش کنند و پست بجای آب انار ترش و نان که خمیر آن بسرکه کرده باشند بخورانند و قبل غذا شربت به یا انار ترش یا بهیه ساده بدهند و اگر طبیعت
قبض باشد [illegible]
تپ نکنند بلکه تدبیر هضم طعام و دفع آن باید کرد و جه آنکه این تپ مثل تپ مطبقه یک روز پیوسته باشد و نظر کنند اگر طعام حار و مزاج حار بود تلیین طبیعت بماء الفواکه و ماء
انار شیرین و شیرخشت کنند و اگر طعام بارد و مزاج بارد باشد تلیین بحب لونی و حب افاویه و معجون راحت نمایند صفت حب افاویه دارفلفل و دارچینی قرنفل مصطکی زنجبیل
زرشک مساوی کوفته بیخته ده درم از این جمله با ده درم سقمونیا و ده درم شکر طبرزد و یکدرم کتیرا آمیخته و به آب انار شیرین یا گلاب حب به اندازه نخود سازند و یک حب یک مجلس
اجابت کند و طعام بگوارد و ریاح بشکند صفت معجون راحت مصطکی قرنفل زنجبیل دارفلفل فلفل جوزبوا مساوی کوفته بیخته از این همه ده درم سقمونیا ده درم اضافه کنند
و جلاب از آب به شیرین و شکر عسکری بقوام آورده ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم و برای ضعیف یکدرم باقی در قول شیخ و صاحب کامل گذشت ابن هبل البیاض
گوید که اگر طبیعت محتبس باشد تنقیه معده بقی کنند باین طور که سکنجبین در آب نیمگرم حل کرده بنوشند و یا تخم شبت و اصل السوس هر واحد سه درم در آب جوشانیده صاف نموده
روغن کنجد و سکنجبین هر واحد ده درم نمک ده درم اضافه نموده قی کنانند و تلیین طبیعت بطبیخ فواکه یا معجون خیارشنبر نمایند یا حقنهٔ لین معمول از سنا و بنفشه و عناب و خطمی و سبوس
گندم و خطمی و روغن کنجد و فلوس خیارشنبر و مانند آن از اشیای ملین برفق حقنه کنند و بعد تنقیه معده و امعا [illegible] سکنجبین ساده و سفرجلی هر کدام که باشد ده درم
و گلاب ده درم بدهند و غذا مزوره انار دانه یا زرشک یا سماق یا چوزهٔ مرغ و تیهو و دراج سازند و اگر از این معالجه طعام از معده و امعا منتفی نشود و با علی متوقف باشد و قی تقاضا
بود و تهیجی التفات نکنند و جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کرده بدهند و نطولات محلله مثل بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه و نمام بر شکم ریزند و هرگاه
معده و امعا از اخلاط فاسده پاک شود در حمام داخل کنند و باغذیه لطیفه سریع الهضم غذا سازند و بر معده روغن سفرجل و مصطکی و ناردین بمالند و اگر از اکثار طعام و ثقل
سبب امتلا جانب معده و قلب بر تپ حادث شود بادویه مذکوره قی کنند و از بوره ارمنی و تخم حنظل هر واحد دانگی و خطمی و بنفشه هر واحد نیم درم با ریشه بیده شکر منعقد
سرشته شیاف سازند و استعمال نمایند و یا حقنهٔ لین بعمل آرند و تقلیل غذا نمایند و خواب کنند ابن هبة الله گوید که علاج قی از سکنجبین و آب گرم کنند و بعد تنقیه اگر طبیعت
قبض باشد بحرکت طبع بآب تمر هندی و سکنجبین یا آب آلو بخارا اجابت کنند و اگر تشنگی شدت کند آب انار بنوشند و اگر طبیعت نرم باشد و قی مفرط بود تقویت معده
بآب انار دانه مع ربوب و آب سفرجل مطبوخ [illegible] کرده بطباشیر نمایند اگر [illegible] بول اشتداد نماید و اعراض تپ قوی گردد و قی و اسهال نباشد و قوت قوی بود فصد مرافق نمایند
و اگر تشنگی شدید باشد بر دست و پای او آب سرد بریزند و آب سرد بنوشانند و بر انار آب سرد بدهند و [illegible] و گلاب [illegible] کنند و هرگاه تپ ساکن شود در حمام داخل کنند
و آب نیمگرم بر بدن ریزند و بخواب امر کنند بعد از آن غذا [illegible] دهند و در آخر چون تپ زائل شود و شهوت قوی گردد چوزهٔ مرغ مع آب انار یا آب سماق غذا سازند

علاج حمی یوم ورمیه

بدانکه حمیات تابع اورام باطنی عفونیه باشد و گاهی بادی دق بود و آن تپ ها در شمار حمی یوم نباشد و اما اورام ظاهری مثل دمامیل و خراجات که در اعضای ظاهر افتند خصوصا
اورام بزرگ که در اعضای غددی و در تجاویف [illegible] مثل آنکه در بن ران از فضول جگر و در بغل از فضول دل و زیر گوش از فضول دماغ افتد پس تابع آن حمیات باشد
فعالی بود و از آنکه چون از آن اورام بسوی قلب متادی گردد حتی که قلب را گرم کند آن سخونت تنها باشد یا مع عفونت بود پس اگر سخونت تنها باشد آن در جنس حمیات یوم
بود و اگر سخونت با عفونت باشد آن از جنس حمیات اورام باطنی بود و اکثر آنچه عارض میشود از این حمیات تابع اورامی که آن تابع اسباب بادیه مثل قروح و ضربه و جراحات
و ضربه و قطع بود و مواد بسوی آن منصب شود و در راه آن [illegible] آن حمیات از جنس حمیات یوم میباشند و اگر آنچه عارض میشود از حمیات تابع اورام که

اسباب آن متفاوت مثل امتلا و سدها و سابقه بودن حمیات عفونیه میباشد و اکثر حمیات تابع اورام حمی یومیه باشد چون حمیات تابع و اورام اصول مقدم بوده اکثر
حمی عفونیه باشد هرگاه حمیات اصول و اورام تابع بود یا آنکه گاهی بخلاف این باشد و بقراط این حمیات را حمیات خبیثه نامیده آنچه از آن جمله غیر یومیه باشد و اکثر این حمیات یوم
تابع اورام دموی بود و گاهی بتبع حمره و مانند آن عارض شود و بالجمله مبادرت کنند بفصد از رگی که مر آن موضع ورم را مناسب تر بود و بعد به تنقیه ماده ورم باسهال از نقوع
حامض و یا حلو پاک کنند و غذا اسفاناخ و بنوباشی و برنج دهند و علاج فلغمونی یا حمره نمایند و در علاج این تب شیخ میفرماید واجب است که در آن تقدیم فصد و اسهال نمایند
و علاج ورم کنند بدانچه در باب او واجب بود و تلطیف تدبیر نمایند و شراب البته نباید نوشید و اغتذا الغذای کثیر التغذیه ننمایند مگر بعد انحطاط تام و در ان اغذیه ملطفیات
مبرده مرطبه جاره نباشد و اضمده مبرده بیرون عضو علیل از اورام نهند بنحویکه ورم را ضرر نرساند و ماده آن خام نکنند بلکه طریق میان او و میان قلب را از رسیدن تبرید منفذ
قطع سد نماید بنحو سی گوید کسی را که حمی یوم از ورم حالب و غیره از اورام حاره حادث شود باید که فصد از رگ موافق عضو وارم کنند و طلایه موافقه طلا نمایند مثل اطلیه مبرده
و قابضه که دفع و منع از انصباب مواد نماید و اشیای ملطفه مبرده چون ماء الشعیر مع آب انار و جلاب لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بنوشانند و غذا مزورات معمول کدو و
و اسفاناخ و قطف با آب حصرم و آب انار و مانند آن سازند و آسایش و راحت در موضع بارده استعمال نمایند تا آنکه این ورم ساکن شود و تحلیل و نضج یابد و آنچه در ان
باشد مستفرغ گردد و از دخول حمام و شرب شراب حذر کنند تا انقضای ورم صاحب حاوی گوید که علاجش فصد و اسهال بمطبوخ فواکه و آب آلو کنند در صبح طلا
از عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد تخم کاسنی گل نیلوفر هر واحد سه درم ترنجبین ده درم بنوشند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
گل سرخ هر واحد سه درم آلوچه سیاه هر واحد بیست عدد سپستان سی عدد هلیله زرد پنج درم تمر هندی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در آن خیار شنبر
با شیرخشت و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده بنوشند و غذا ماء الشعیر دهند و نگذارند که طبیعت قبض گردد و بعد از آن تدبیر ورم باضمده و اطلیه موافقه کنند و آب انار ترش غذا
سازند و آرام و سکون لازم گیرند و از تناول لحوم اجتناب ورزند حکیم جالی و ایلاقی مینویسند که رگی که فصد آن مر آن عضو را موافق تر باشد بگشایند پس ماده ورم را باسهال از بدن
پاک نمایند چند روز غذا باز گیرند و بعلاج اماس که در مقامش یاد کرده آید مشغول شوند و هنگام استعمال ضمادات بارده مقوی بلا افراط اشربه مبرده مقویه چون شربت انار
و سیب ترش لیمو و ترنج و آب فواکه برای تقویت ارواح و فم معده دهند مسیحی گوید که علاج حمی حادثه از ورم حالب والابط فصد باسلیق از جانب مخالف محاذی ورم کنند و اخراج
خون در چند دفعه بحسب اقتضای حاجت و مساعدت قوت نمایند و بعد فصد تبرید مزاج بنوشیدن ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین و شربت آب انار میخوش و شیره تخم خرفه با سکنجبین سازند اگر
طبع قبض باشد با آب نقوع مع شربت نیلوفر تلیین آن کنند و تبرید ورم باشیای قابضه مانعه مواد مثل صندل و شیاف مامیثا و آب حی العالم و گلاب نمایند و بعد سکون تب تحلل
آن مریض اورا حمام داخل کنند و در هوای او بنشانند تا ماده محتبسه در بدن تحلیل یابد و مالش معتدل بغیر روغن کنند و بعد اصلاح باغذیه لطیفه مبرده مثل مزورات بقول بارده غذا
دهند و از امتلا خوف کنند و اگر در بدن خلطی زاید باشد تنقیه آن نمایند و بعد تنقیه بدن توسیع در غذا نمایند بخورانیدن بخور معمول آبهای سرد مثل آب غوره و آب انار
و آب سماق و تقطیر ماء الجبن فرمایند تا در ان بقیه صلابت باقی نماند پس اگر صلابتی دریابند بر آن آب مطبوخ ادویه محلله بریزند و تقلیل غذا کنند تا آنکه عضو بحالت
طبیعی عود کند و در اغذیه و اشربه اندک اندک تدریج نمایند تا از رجوع ورم ایمن گردند

علاج حمی یوم تقشفیه

یعنی آنچه از خشکی و درشتی پوست بدن افتد و این تب نیز مثل سدیه تابع عدم تحلل بسبب سده غیر خالص حاصل از چرک بوده اکثر مردم چون عادت خود را از حمام ترک
نمایند تب کنند و بیشتر ایشان کسانی باشند که در ابدان آنها بخار صفراوی پیدا شود و بسبب مزاج ابدان ایشان و اغذیه و آبهای ردیه و بسبب احوال عارضی ایشان
از سهر و تعب موجب عفونت پس جلاب گرم از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم صبح بنوشانند و اشربه بارده رطب و روغنهای سرد و تر که در علاج حمی سدیه مذکور
شده استعمال نمایند و عرق آوردن بلا عفونت واجب بود و فواکه سرد و تر مفید آید و غذا ماء الشعیر دهند و بقول شیخ علاجش تلطیف بدن و استعمال حمام و تعریق در ان
بعد انحطاط تب است و مالش مثل سبوس گندم و آرد باقلا و از بادام تلخ و تخم خربزه و قدری اشنان و بوره ارمنی و غذای او ملطف مرطب سازند و شراب
ممزوج با آب بسیار دهند و معاودت حمام مراعات نمایند

علاج حمی یومیه حریه

گاهی از حرارت هوا اگر گرمی حمام و مانند آن حمی یومیه عارض شود بسبب گرم شدن روح قلبی بحرارت هوای مستنشق و اکثر این تپ از شدت حرارت آفتاب باشد و اول تعلق آن
بروح نفسانی بود و اگر اول سر اذیت یابد و هوای او گرم گردد پس متادی بقلب شود و حمی گردد و بعده در بدن منتشر گردد و گاهی اول تعلق آن بقلب بود بحرارت هوا وقتیکه حفظ سر
از حرارت کرده شود لیکن اکثر حرارت شمسیه در دماغ و سر اثر کند و همچنین اگر بدن پاک نبود و سر او ممتلی گردد و غیر شمسیه از قتیلیه و حمامیه و غیر آن در قلب اثر کند. بالجمله اگر کسی را سموم زند
دست و پای او را بآب سرد بشویند یا در آب سرد نشانند که مجرب است و از جماع اجتناب ضرور بود و روغن گل و آب بید و کدو را بر سر مالند و خرفه و کاهو و کدو و خیار خورانند
و اگر تشنگی غلبه کند بآب سرد مضمضه کنند و اگر چاره نباشد اندک اندک آب نوشند و شراب رقیق ممزوج سودمند بود و افشرده فالسه که با قند و گلاب ترتیب سازند مسکن تشنگی ست
و اگر انبه خام را پوست دور کرده تخم دور کرده آنرا ریزه ریزه تراشیده یکدو گهری در آب بگذارند تا که آب ترشی بردارد بعد ازان صاف نموده با نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت
باد سموم می نماید و ایضا اگر انبه خام را در خاکستر گرم پنهان سازند تا که گداز شود پس برآورده پوست او دور کرده در آب بمالند و بستور شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت بی عدیل
است و ایضا تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی ست و رفع سمیت هوای حار مینماید و افشرده آن بسبب اقبال طبیعت در خروص قوی تر است و اگر کسیر و سابیده در گلاب
و نبات حل کرده صاف نموده بخورند مسکن تشنگی و رافع سمیت هواست **اقوال حکما** مصنف اقتباس مینویسد که اول این تخلخه بویانند گلاب سرکه و عرق بید مشک و روغن گل
همه برابر آب گل سدا گلاب دو چند صندل سفید چهار ماشه کافور یکماشه و خرقه باریک ازین ترکرده بر سینه و دل و پیشانی گذارند و بباد کش سرد سازند و شربت نیلوفر یا شربت جات سرده نوشانند
و بوییدن ریاحین و گلها مانند برگ نازبو و برگ نارنج و لیمون کاغذی و گل سیوتی و بادام و نیلوفر و بنفشه و ریاحین نافع است و این پاشویه کنند برگ بید ساده و گل چاندنی و نیلوفر
و سبوس گندم و نمک شور هر یک پنج مشت و در جای سرد پوشیده تن و کشاده روی بود و دست و پای شستن مناسب بود و نوشیدن آب سرد و فواکه ترش نافع است و غذا کشکاب با شربت
نیلوفر دهند و بضرورت گاهی کدو یا خیار یا بادرنگ بکدو تراش تراشیده و ساخته باشند با نان تنک و یا برنج دهند یا اسفاناخ و بقله یمانیه همراه اچار آمله یا لیمون کاغذی
و یا مربای تمر هندی بدهند و آب سرد با گلاب بالمناصفه نوشانند و خشک گیلانی با مربای کرونده بسیار مفید است و شیخ میفرماید که در علاج این تپ ابتدا نماید بمبردات از اطلاء
بر سر و سینه از روغنهای بارده و عصاره صندل و روغن گل بر برف سرد کرده بر سر و سینه از جای دور متواتر بریزند و آب سرد مانند آن از آبهای فواکه بارده بنوشانند و مداوم این تدبیر کنند
تا آنکه تپ انحطاط نماید و چون تپ مفارقت کند در حمام داخل نمایند و از نزله خوف نکنند اگر بادی باشد و استحمام با آب نیم گرم کنند و هوای حمام تا گرم شدن ندهند و بار ریز
آب گرم بر سر او خوف نکنند که آن ترطیب و تحلیل حمی نماید و حاجت در حمام بیشتر از حاجت او تبرید بود و چون از حمام خارج شود سر او را بروغنهای سرد مثل روغن گل
و نیلوفر غرق دارند صاحب کامل گوید که علاج حمی یومیه حادث از حرارت شمس و سمائم تجلیس در مواضع بارده نمایند که دران باد شمالی آید و باشتمام صندل و گلاب و کافور
و نیلوفر و گل سرخ زیرا که اکثر ضرر واقع بصاحب این تپ در سر میباشد و باید که بر سر او گلاب بخورد و روغن گل نیم گرم و سرکه بیح خورد بر برف سرد کرده متواتر بمرات کثیره از فاصله بریزند
بعد ازان درین نطول صندل سفید آمیخته پارچه کتان بدان آلوده سرد کرده بر سر نهند و پارچه را ساعت بساعت تبدیل نمایند تا آنکه تپ انحطاط نماید در آن هنگام
از رخانه اوسط حمام داخل کنند و بر سر و سایر اعضا آب شیرین نیم گرم متواتر بریزند تا باین ترطیب بدن و تحلیل خلط ردی حاصل شود و اگر دران آب بنفشه و نیلوفر و بابونه
جوش دهند بهتر و نافعتر در ترطیب بدن باشد چون بدن از حرارت آفتاب و سمائم یبس اکتساب کرده باشد و همچنین می باید که بعد استحمام برای ترطیب سر اندک روغن بنفشه
و نیلوفر یا روغن کدو بر سر بریزند تا از ترطیب جید اکتساب نماید و چون از حمام برآید ساعتی استراحت نموده ماء الشعیر سرد کرده بشکر بنوشند اگر حاضر باشد و الا
نان را با آب سرد و برف تر کرده بخورند و یا پست جو با آب گرم شسته بر برف سرد کرده با شکر طبرزد بدهند و یا سرکه و زیت بمغز خیار و خرفه یا مزوره کدو و ماش بغیر توابل گرم دهند
و اگر خواهش چیزی از فواکه باشد قبل غذا توت و آلو و انار و انگور که بسیار شیرین نباشد بر برف سرد کرده بخورانند و علی هذا امر بطریب و سکون نمایند ایلاقی و جرجانی
مینویسند که ده درم سرکه و بیست درم گلاب و پنج درم روغن گل در شیشه کرده خوب جنبانیده بر برف سرد کنند و پارچه بدان ترکرده بر سر و سینه نهند و صندل و کافور
درین افزوده ببویند و ریاحین بارده مثل بنفشه و نیلوفر و نازبو سرد کرده ببویند و خیار بادرنگ را در برف سرد کرده بشکنند و ببویند و پای و دست را در آب گرم نهند و بمالند و اگر
درین آب بابونه و اذخر و بنفشه و نیلوفر و شاهسفرم و شگوفه بید پخته باشند نافع تر باشد و در هوا ندامت سرد باشد و بیخ بید ساده و بنفشه و نیلوفر و صندل و کافور و بیخ

ودران بنشینند و بر بستر نرم بخوابند و راه باد از خانه باز دارند تا باشد که عرق کنند و آب سرد بسیار ننوشند تا به معده گرانی نکند لیکن یک شربت تمام بخورند چنانچه خوش کرده واز شربتها
شربت بنفشه و نیلوفر و غوره و ریباس و ترنج و آب انارین سرد کرده اندکی روغن گل بران چکانیده بنوشند تا تشنگی و درد سر بنشانند و بعد انحطاط تب حمام نمایند و از نشستن در
خانه گرم و هوای گرم اجتناب کنند و اگر در آبزن نیمگرم نشانند سودمند باشد و اگر اثر زکام باشد روغن از وی دور دارند ابن الیاس خجندی گوید که در تب یوم حادث از
حرارت آفتاب زیر بادکش مبلول بگلاب بنشانند و آمیخته سرکه گلاب بر سر ریزند و خرقه کتان در سرکه و گلاب و برف سرد کرده تر نموده یکی بعد دیگری بر سر نهند و هر صبح جلاب تمر هندی
و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم یا سکنجبین و گلاب هر واحد ده درم به برف سرد کرده بنوشانند و غذا ماء الشعیر و هندبا و آب انار ترش یا تمر هندی یا لیمو ترش کرده و بعد انحطاط در حمام
داخل کنند و بعده یکساعت راحت داده روغنهای سرد بر بدن مالند و گاهی دهند آنکه شب طبیخ هندوانه و توت ترش به برف سرد کرده تنقل نمایند و اگر این تب از کثرت استحمام بآب گرم و حرارت
هوای حمام عارض شود شیره تخم خرفه پنجاه درم سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر سازند و آب هندوانه سه اوقیه و شکر سفید ده درم یا تمر هندی و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند

علاج حمی یوم استحصافیه

واین دو قسم است یکی آنکه از سردی یا غسل بآب سرد مسام ظاهری کثیف گردد و بخار دخانی حاد در باطن محتقن شود بطریقیکه در تشفیه گفته شد پس تب یوم پیدا شود و بسیار است
که بعفونت مؤدی گردد دوم آنکه از غسل آبهای قابض مثل شبیه و زاجیه تکاثف مسام ظاهری بشدت عارض شود پس ابخره محتقن گردد و روح گرم شود و تب آرد و این بیشتر مؤدی
بعفونت گردد بالجمله بقول شیخ علاج قسم اول آنست که در حالت ابتدا این تب پارچها بپوشانند تا عرق کنند و چون تب انحطاط پذیرد در حمام داخل کنند و استحمام بآب مائل بگرمی
و هوای گرم نمایند و بر بدن آبیکه در آن مثل مرزنجوش و شبت و بابونه جوشانیده باشند نطول سازند و اشیای جالی مسام و مرخی آن که در علاج حمی یوم تشفیه مذکور شده بمالند و در مالش
روغن تاخیر کنند تا آنکه عرق آید و در کف استحمام بآب گرم بسیار نمایند و باید که تقدیم استحمام بآب استحمام هوا کنند بعد از آن روغنهای موسع مسام بمالند و ایضا بر سر ایشان مثل
روغن شبت و خیری و بابونه بریزند و باغذیه خفیفه غذا سازند و تعطیر و تشمیم خوشبو نمایند و شراب ابیض رقیق یا ممزوج بآب بنوشند و این از آب برای ایشان بهتر است بهر آنکه در آن
تعریق هم ادرار است و مالش هم و دهن ای اصحاب تب نافع از ارباب استحصاف است و علاج قسم دوم قریب از علاج قسم اول باید کرد الا شراب نخورند که بعد تقیه شربت تفتیح مسام
الا آنکه استحصاف اندک بود که گاهی آن را شراب بگشاید و باید که تلطیف تدبیر ایشان بیشتر بود و سکون ایشان در هوای حمام و استحمام آنها بآب گرم اکثر باشد و در مالش روغن تاخیر
بسیار باید کرد مسیحی گوید که هرگاه حمی یوم از سردی و برف عارض شود و بدن منقبض گردد باید که مریض را در موضع گرم نشانند و بخرقهای نرم بپوشند بدن او را مالش بملایمت
نمایند پس بعد انحطاط تب در حمام داخل کنند و تا دیر اندران نشانند و مالش معتدل نمایند تا مسام بگشاید و حرارت محتقن بسبب سردی تحلیل یابد و بعد آمدن عرق مالش اندک
بروغن خیری یا شبت یا بابونه یا سوسن یا اقحوان هر کدام که حاضر باشد استعمال نمایند و بعد خروج از حمام ساعتی بپارچها خوب بپوشند بعد از آن غذای لطیف مثل چوزه مرغ
و تیهو و دراج و مانند آن بطریق اسفیدباج یا زیرباج یا شوربا یا مطجن بخورانند و مرزنجوش و نمام و شیح ببویانند و شراب ریحانی بنوشانند اگر استحصاف اندک باشد تا حرارت خود تفتیح
مسام و تحلیل حرارت محتقن نماید و هرگاه استحصاف شدید بود شراب استعمال نکنند و اگر بقیه تب بماند معاودت حمام و سائر تدابیر مذکوره صباح دیگر نمایند و اما آنجا که استحصاف
از آب شب یمانی یا بعض آبهای قابض دیگر باشد باید که تدبیر مثل تدبیر مذکور نمایند مگر آنکه استکثار مالش بروغن بنفشه بسیار و روغن [illegible] و روغن [illegible] کرده
در حمام باید کرد و آب شیرین نیمگرم بیشتر بریزند و هرگاه نوبت این تب طول کشد و ابتدای آن شبیه بابتدای تب مطبقه باشد و خوف تادیه آن بحمی عفن بود باید که مبادرت نمایند
در علاج آن بفصد و غیره که در علاج حمی یوم سددی مسطور شده جرجانی گوید که در علاج قسم دوم صواب تر آن باشد که ترتیب علاج قسم اول نگاه دارند لیکن هرگاه در گرمابه
شوند یکساعت اندر هوای آن صبر کنند بیشتر در آبزن نشینند و در آب آبزن مرزنگوش و شبت و بابونه و اکلیل الملک و قیصوم پخته باشند تا جلد و بخار این آب نرم و تر شود و مسام
گشاده گردد و عرق کند و بعد آمدن عرق بسیار اعضا را بروغن [illegible] یا مرزنجوش یا بابونه چرب کنند و طعام نرم و معتدل چون حسو [illegible] و [illegible]
و توابل آن شبت و زیره و دارچینی [illegible] و روغن کنجد تازه و [illegible] اسفاناخ نیز موافق باشد و بعد گساریدن تب یکهفته برین ترتیب بگذرانند و برین نوع غذا
کنند ابن الیاس گوید که علاج هر دو قسم دخول حمام و تعریق و دلک تدبیر است و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر و [illegible] مطبوخ شبت و اکلیل
الملک نطول کنند و روغن بابونه بر سر ایشان ریزند و چون تب زائل شود اغذیه لطیفه مثل زیرباج ماکیان و تیهو و دراج بدهند

علاج حمی یوم شرابیه

هرگاه از شرب شراب صرف قوی بسبب گرمی او جگر و دماغ و صعود بخارات گرم و اشتعال حرارت حمی یوم حادث شود شراب را موقوف نمایند و تبرید و تسکین حرارت کنند و بعلاج صداع حار می پردازند و نوشانیدن آب انار و شربت غوره برف سرد کرده و مالش دست و پا بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن گل آرام و خواب نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند گویند که شربت حب الآس را خاصیت عجیب است اکثر تسکین و دفع آن فی الفور میکند و اشربه ترش مثل شربت ریباس و انار و سیب مانند آن با آب سرد اندک اندک بدهند و با آب صندل ترش ممزوج باشد و شربت انارین و سکنجبین تفاحی لیمو و علو بخارا چهار توله در گلاب و بید مشک کیوره و عرق زرشک هر یک چهار توله برف سرد کرده نوشانند و اگر درد سر شدید باشد قی کنند بکرات و مرات و تلیین طبع مثل آب آلو و زرد آلو و تمر هندی و شیر خشت در گلاب بید مشک و تغذیه از بوارد و مزورات و بچه مرغ آب غوره و آب انار سازند و گاهی مهیا تنبلیون یاد الفواکه و مانند آن و بفصد و قی القند و خصوصا چون صداع ایشان دوام نماید و باید که در حمام بعد انحطاط تب داخل کنند و آب نیمگرم بسیار بر سر بریزند و روغن بنفشه و زیت چکانند و چون از حمام خارج شوند و یکساعت آرام کنند اغذیه مذکوره دهند و استکثار خواب نمایند و هرگاه از خواب بیدار شوند اعاده تدبیر نمایند در یوم فواکه بشو نشانند.

علاج حمی یوم غذائیه و دوائیه

گاهی اغذیه و ادویه حاره حمی یوم آرد و نوعیکه حمی یوم شمسیه در اکثر امر دماغیه و در روح نفسانی و حمی یوم حمامیه قلبیه و در روح حیوانی مهیا شد حمی یوم غذائیه کبدیه و در روح طبیعی بود و علاجش ادرار بمبردات معروفه مثل لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه و خیارین و خربزه و سکنجبین ساده و آب سرد برف ساخته است و تلیین طبیعت مثل شیر خشت و تمر هندی و یا آب انارین و شیر خشت و یا شربت ورد مکرر و یا شربت آلو مسهل نمایند و اصلاح جگر او اشیا است مثل آب کاسنی و بقول بارده دیگر چون کاهو و خرفه و سکنجبین و ضمادات مبرده از صندل کافور و گلاب و عصاره گل سرخ و عصاره بقول بارد سرد بالفعل و تعلفیه با غذیه بارده رطبه مثل ماء الشعیر بشکر و روغن بادام شیرین و مزوره مموله بکدو و اسفاناخ و سرمق بروغن بادام کنند و هر چه در علاج حمی یوم حریه مسطور شد در ینجا سودمند باشد صاحب کامل گوید که علاج حمی حادث از تناول غذای حار و اشربه حار تجوابانیدن مریض در جای سرد است اگر فصل گرم باشد و مقابل باد شمالی باشند و باد کش بجنبانند و لعاب بزر قطونا و شیره تخم خرفه مع جلاب آب انار به برف سرد کرده بنوشانند و اگر خواهند غذا بدهند جو پا کنند بر آب سرد و شکر دهند و هنگام خواب شب لعاب اسپغول مهدانه با نبات و یا جلاب و روغن تخم کدو یا روغن بادام بدهند و اگر فصل سرما باشد کاهو مربی و کاسنی مربی و خبازی بخورند و در موضع معتدل الهوا بخوابانند و اگر موسم گرما باشد خرفه و مغز خیار و بادرنگ بدهند و انار بمکند و آلو بخارا و توت و شفتالو پخته نرم بخورند و تضمید کبد و معده بصندل و گلاب و قیروطی بارد معمول بگلاب و آب کشنیز و آب کاهو و آب خرفه بروغن بنفشه و روغن گل و موم سفید نمایند و صاحب این حمی نزدیک شراب نگردد و در حمام داخل نشود مصنف حاوی گوید که اگر بسبب تناول اغذیه یا ادویه حاره یا شرب شراب صرف قوی باشد جلاب آلو بخارا و عناب واحد بست عدد تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر یا در آخر روز و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و یا آب انارین بتخم آن افشرده سه توله و شکر سفید ده درم دهند و یا شیره تخم خرفه سه ماشه و سکنجبین ساده ده درم بنوشانند و اگر از ماء الشعیر کراهت باشد غذا بمزوره ماش و شیره بادام و کدو سازند و یا جلاب شکر سفید ده درم و گلاب ده درم و پست جوشیده به برف سرد کرده دهند و تناول مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و شربت غوره و انار و توت سرخ خام و نوشیدن آب سرد و مالش اطراف و آرام و خواب و تغذیه بمزوره غوره یا ریباس یا زرشک یا انار دانه و صدا از استحمام به ریاضت و بعد انحطاط اتمام با آب نیمگرم نافع است

علاج حمی یوم زکامیه و نزلیه

هرگاه از زکام یا نزله حاره بسبب احتقان بخارات حاده ناریه و احتباس آن در دماغ بباعث انسداد مسامات را مثل کلاه تنگ یا از سرمای و یا از امتلای فضلات حمی یوم حادث گردد علاجش مثل علاج نزله و زکام کنند و فصد نمایند و اگر مانعی بود بر نقره گردن حجامت کنند و بخیره بنفشه و شربت آن در عرق گاوزبان بکرات دهند و اسهال بمطبوخ نرم فرمایند و تسکین سرفه توجه نمایند و از گوشت و شراب منع کنند و بعد نضج نزله و تسکین تب و سعال در حمام داخل کنند و در علاجش تساهل نکنند تا بحمی دق یا برسام و ذات الجنب نکشد ابن الیاس گوید که اگر از زکام و نزله حار باشد جلاب از بنفشه سه درم و عناب و سپستان هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند غذا ماء الشعیر سازند و یا شربت بنفشه و یا شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و اگر قوت قوی و علامت خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر قوت و واجب نمایند

علاج حمی یوم تخمیه

و سبب این همانست که در حمیات یوم گفته شد اول [illegible] مفتوح شوند که بزوال آن حمی نیز زائل می گردد و عفونة الطین و عفونت [illegible] درین باب اثر عظیم دارد

حمیات خلطیه

و مراد از خلط درینجا عام است از رطوبات بدن [illegible] زیرا که تپ گاهی از عفونت منی و مانند آن از اقسام رطوبات ثانیه حادث میشود و بالجمله حدوث تپ از اخلاط بر دو گونه است
یکی آنکه حرارت غریبه خلط را گرم تر از مقدار طبیعی کند و بتحلیل جوشش زند و تپ آرد و این بجز در خون نمیشود مگر در خون فقط زیرا که سوای خون خلط دیگر بسبب سردی مزاج یا قلت مقدار احداث
تپ از حرارت غلیانی خود بدون حدوث عفونت در ان نمی تواند کرد بخلاف خون که آن گرم مزاج و کثیر المقدار است هرگاه زیاده گرم شود و در جوش زند تمام اخلاط و ارواح و اعضا
را گرم میسازد و این نوع را حمای غلیانی و حمی غلیانی نامند و بقراط آنرا سونوخس نامیده یعنی تپ دائمه و لازمه و لزوم این تپ نسبت بحمی یوم بود جهت اشتراک در اکثر علامات تا مدت
مرض دوم آنکه حرارت غریبه خلط را متعفن سازد یعنی گنده کند و بدان سبب تپ آید زیرا که اخلاط چون عفونت پذیرند گرم شوند و عضوی را که در ان متعفن گردند گرم سازند پس
عضوی دیگر که متصل آنست بمجاورت او گرم شود و همچنین عضوی بعد عضوی دیگر بمجاورت گرم گردد تا آنکه حرارت بقلب منتهی شود و بتوسط شرایین بجمیع بدن منتشر نماید و این قسم را حمی
عفونی و عفونی گویند و تعریف آن چنین میکنند که او عبارت از انست که تسخین اخلاط بسبب عفونتی که اندران حادث شود گرم گردند و بعده آن گرمی بروح و جرم قلب
متادی گردد و از انجا بسایر اعضا رسد و تعریف عفونت چنین کرده اند که آن فسادی است که جسم رطب را عارض شود از فعل حرارت غریبه و آن جسم بدان سبب از استعداد
و خاصیت خود برآید و نوعیت او باقی باشد یعنی باهمی که بیشتر از حدوث این فساد مسمی بود بعد وقوع تعفن نیز بهمان اسم مسمی باشد و بعضی گویند که تعفن گندگی [illegible]
را گویند که صلاحیت [illegible] از ان منقطع شده باشد ولیکن قابل نضج و تحلیل بود و حدوث عفونت چنان بود که حرارت غریب قلیل اندر رطوبت کثیر و خام آویزد و آنرا نتواند
بتمام تحلیل کردن و بدان سبب جوهر آنرا فاسد سازد و بوسانده و لازم نیست که آنچه تعفن پذیرد بالطبع یعنی بالقوة نیز رطب باشد بلکه رطوبت [illegible] یعنی بالفعل کافی است
و اگرچه بالقوة خشک بود چون صفرا و سودا یا برگ مورد و برگ گل تر که بر هم نهاده دارند اگرچه بالقوة خشک است لیکن گنده میگردد و اسباب عفونت بقول شیخ الرئیس [illegible]
اول آنکه از غذای ردی حادث شود چون ماده متولد از ان مهیا بعفونت باشد و این یا بسبب ردائت جوهر آن بود مثل صحنای مصری که از ماهی ساخته میشود و ماهی
گوشت خشک کرده و یا بسبب سرعت قبول آن برای فساد و اگرچه جید الجوهر باشد مثل شیر که بسبب لطافت خود و مثل ماهی که بسبب کثرت رطوبت و قلت حرارت
خود بسرعت متعفن میشوند و یا بسبب آنکه خون مائی رقیق از ان پیدا شود و بدان سبب باندک حرارت [illegible] شود و عفونت پذیرد مثل فواکه و بقول بسیار رطب [illegible] و یا بسبب
آنکه مستحیل بخون نیک نشود بلکه خلط ردی بارد خام باقی ماند و حرارت غریزی از طبخ و اصلاح آن عاجز آید و حرارت غریبی آنرا متعفن سازد مثل آنکه از خیار و بادرنگ و امرود
و شفتالو و زرد آلو و سیب و بهی و شیر بغیر و مانند آن متولد گردد و یا بسبب ردائت صنعت آن بود اگرچه اصل جوهر آن ردی نباشد مثل آنکه گوشت خام بپزند یا نان فطیر
بسازند و یا در طبخ سوخته باشد و یا آفتی دیگر رسیده باشد و یا بسبب وقت آن باشد مثل خوردن طعام قبل از اشتهای صادق و یا بسبب ترتیب خوردن آن باشد
مثل آنکه اشربه و فالوجات و فواکه بالای طعام خورند یا طعام لطیف بالای غلیظ تناول نمایند و مانند آن از تناول اقسام اغذیه مختلف باهم در یک وقت تناول دوم آنکه
سده [illegible] باشد که مواد را در مجاری بند کند و مانع تنفس از مسام و ترویح گردد و سبب مزاج ردی بدن [illegible] طاقت هضم جید باعث آن مزاج نبود و ایضا در فعل قوی تر از ان
باشد که در غذا و خلط [illegible] فعل [illegible] کند و آنرا خام بگذارد و مثل این مزاج با اخلاط ردی پیدا نماید و یا آنچه پیدا کند آنرا فاسد سازد در [illegible] آن مزاج در هضم و بسبب [illegible]
بتحریک [illegible] آن ماده متولد را و این اسباب معین در تولد سده و تولد عفونت اند سوم آنکه سبب امور خارجی از هواهای ردی مثل هوای وبائی و هوای [illegible]
و [illegible] شده [illegible] باشد که از راه مسامات و تنفس با اخلاط و ارواح رسد و مواد را متعفن سازد و گاهی چند امور ازین اسباب جمع میشوند و اکثر سبب عفونت سده
میباشد [illegible] حادث میشود و یا بسبب کثرت خلط [illegible] یا بسبب غلظت آن یا لزوجت آن پس هرگاه سده حادث شود عفونت در اخلاط پیدا گردد و سبب [illegible]
و [illegible] اگر [illegible] حرکات و انحطاط [illegible] وقت حرکت و [illegible] امتلاء [illegible] کرده شود [illegible] آفتاب یا تناول مسخنات بر امتلا [illegible] معده [illegible]
و ترک تلافی [illegible] تقصیر [illegible] معده [illegible] برای تدارک قصور هضم واقع شود یا استعمال طعام قبل از آنکه طعام سابق هضم شود [illegible]
و سده [illegible] افزاید [illegible] گرمی پیدا میکند [illegible] ماده عفن [illegible] در تمام بدن باشد و یا در یک عضو [illegible] آن [illegible] شدت حرارت غریبه

آن یا بسبب درد آن که گرم تر شده و یا ده انزال گرد آمده در انجا عفونت شده باشد صاحب کامل گوید اسبابیکه ازان اخلاط متعفن شوند پنج است اول کثرت مقدار خلط دوم غلظت آن و لزوجت آن سوم سده عارض ازان و عدم تنفس تا به سدد بود بهر آنکه اخلاط را چون تنفس نبود هم گرم گردد و عفن شود چنانچه رطوبات خارجی را عارض میشود هرگاه هوا بدان نرسد و انواع حمی عفنی بسیار است بعضی ازان بسیط و بعضی مرکب بود اما انواع بسیط که آن معروف بنام الصنف است چهار است بحسب عدد اخلاط اربعه یکی حمی مطبقه و آنرا سونوخس گویند و حدوث آن از عفونت خون بود و آن خطرناک باشد زیرا که مریض را راحت نباشد دوم حمی حادث از عفونت صفرا و آنرا غب گویند سوم حمی حادث از عفونت مره سودا و آنرا ربع گویند چهارم حمی حادث از عفونت بلغم و آنرا حمی مواظبه نامند و هر واحد ازین حمیات اربعه منقسم میشود باصناف دیگر چنانچه حمی دموی ... قسم است و تفصیل هر یک در مقام خود خواهد آمد اما حمیاتیکه از عفونت اخلاط ثلاثه دیگر افتد هر واحد ازان منقسم بدو صنف میشود یکی آنکه دائم بغیر فتور باشد دوم آنکه آنرا اوقات نوبت باشد و این آنست که اگر خلط داخل عروق عفن شود حمی دائمه پیدا کند و اگر خارج از عروق عفن گردد حمی ذی فترات حادث نماید و اما حمی حادث از عفونت خون لابد مطبقه باشد زیرا که خون داخل عروق است چون یکجا آن عفن میشود او در جمیع خون ساری میگردد و حرارت در ان ساری مشتعل میشود و بدوام تپ لازم میباشد تا آنکه این شیء عفن بتمامه فانی گردد و نضج یا اصلاح یابد یا آنرا بهر دو امر لاحق شود و اما تپ اخلاط دیگر دائمه بهر آن میباشد که چون خلط داخل عروق متعفن شود ... بوجهی از وجوه بعروق ... آن بسبب کثافت و تاخر ... زمانه و بدین جهت حرارت بعد انقضای نوبت اول باقی ماند و دوام کند تا آنکه نوبت ثانی لاحق شود و همچنین ... ازان نوبت باقی ماند و حرارت نوبت ثانی متصل گردد و ... در سائر نوائب تا آنکه مثل مطبقه شود و اما اخلاط متعفن خارج عروق احداث تپ نوائب بهر آن میکند که خلط متعفن بتمامه در یکجا نیست بلکه بجائیکه در ان متعفن شده جمع میشود و اجتماع او در مدتی که میان هر دو نوبت از نوائب حمیات است ... میرسد و گاهی اتفاق افتد که چون خارج عروق متعفن گردد حمی مطبقه پیدا شود و این بهر آنست که چون در عضوی از اعضا مقدار کثیر از خون جمع شود و ورم پیدا آید و ... آن عضو ... عفن گردد و بدان سبب چون آن متعفن گرم شود و آن عضو وارم بسبب آن گرم گردد و این گرمی از آن عضو بمجاورت از عضوی بعضوی و در شرایین ... تا آنکه گرمی بدل ... شود و بعد ازان حرارت قلب بتوسط شرایین بهمه بدن برسد و دائم تپ لازم گردد تا آنوقت که ورم پخته شود و ماده عفن ازان برآید و بدین اسباب بعض حمیات مطبقه گردد و بعضی ازان بنوائب ... و آنچه انطاکی گوید که حقیقت حمی عفنی آنست که اخلاط متراکم میشوند و مجاری حرارت را تنگ میسازند پس عفونت بقدر حرارت غریزی واقع میشود چنانچه در ... چون آب یا انهار ... مشاهده میگردد و گاهی عفونت حادث میشود بسبب فساد خلط از روی کیفیت که لزج یا غلیظ شود و حبس کند ... باشد چون نفوذ منع گردد تعفن بهم رسد و احتراق و اشتعال واقع شود ... در داخل عروق ... در ان هنگام تپ دائمه نامند و این حقیقت منفک نمیشود و آنرا فصول در زمان میباشد که زیاده میشود و انحطاط می پذیرد یا محفوظ الادوار بود بسبب بقای ... که بان نسبتها محفوظ ماند و یا مختلط باشد اگر فساد آن اجزای اخلاط را مستغرق کرده باشد ... شدید ترین انواع در عصیان تحلیل است بسبب احتباس ماده در اجرام عروق و درین هنگام ماده متعفن میشود و اندک اندک مشتعل میگردد و گاهی ماسوای خون ... کلی واقع شود بخلاف خون چه در عفن او بتمامه لزوم موت است ... خارج عروق و این القول ... اکثر گویند لیکن هر خلطی که خارج عروق تعفن پذیرد لازم نیست که تپ ... دوری باشد چنانچه از کلام اطبا مفهوم میشود بلکه اغلب بود و تپ دموی ... باشد بهر آنکه نوبتها برای خلطی باشد که در خارج عروق متعفن شود ... و خون ... نمیشود مگر در اورام بزرگ ... و در ان وقت حمی مطبقه باشد مثل حمی داخل عروق و ملخص آنست که هر خلطی که در داخل عروق متعفن شود تپ او مطبقه باشد و کذا دموی که ماده آن در خارج عروق ... متعفن گردد و اسباب حمیات علی الاطلاق فساد هوا و تناول غذا ... آنست ... اخلاط آن بادهان قبل هضم سابق ازان هر دو و گویند خوردن شیر و سرکه در یکروز و امتلا ... و آنچه لطیف و فساد ... باشد تهیج میفرماید که اخلاط قابل عفونت با صفرا است متهیج شود ازان دخان لطیف حاد و یا خون که تهیج گردد ازان بخار لطیف یا بلغم و ازان تهیج بخار ... کثیف و یا سودا و ازان متهیج شود دخان کثیف غباری و عفونت صفرا تپ غب یعنی یکروز در میان و عفونت خون تپ مطبقه یعنی اطباق نوبت بنوبت بدون ... و عفونت بلغم ... اکثر تپ نائبه یعنی ... نوبت در هر روز و عفونت سودا تپ ربع یعنی دو روز در میان واجب میکند ... خون داخل عروق است پس عفونت او داخل عروق باشد ... غلیظه ... و اما صفرا و بلغم و سودا گاه در داخل عروق متعفن میگردند و گاه در خارج عروق و آن ...

وچون در خارج عروق عفن شده باشد بسببی دیگر نباشد مثل عفونت ورم اعضای باطنی که بخار عفونت آن بقلب رسد واجب میکند دوری و نوبتی که برای هر واحد از اخلاط
ثلاثه مذکور شد پس تپ هر یک بنوبت عارض میشود و میگسلد مگر تپ بلغمی که اگرچه بگسلد واما در بدن بقیهٔ ضعیف از آن باقی می ماند و آن فی الحقیقت خلط مزمن که اگرچه در خارج
رگها متعفن و گسسته شود و تپ او لازم باشد و چون در داخل عروق عفونت پذیرفته باشد لزوم تپ واجب کند و گسسته و بلکه دائمه لازمه باشد لیکن گاه اشتداد و ادات
بود که گاهی گرمتر میشود و گاهی آهسته تر و از آن نوائب و شناخته میشود اما اگر عفونت خلط در داخل عروق اندر جمیع عروق رسیده باشد یا در اکثر عروق که قریب از قلب است
بوده باشد اشتداد و ادات و نقصانات آن ظاهر نشود و تپ لازم بر یک تیره باشد نه کم شود و نه زیاده واما چون خلاف این باشد و یا ماده هم اندر داخل رگها و هم در خارج آنها
عفن شده و از یک جنس باشد یا مختلف الجنس بود و تغیرات ظهور بین نماید و عفونت خارج عروق منقطع میشود و باز از سر نو عود میکند و تپ نائبه پیدا شود بهر آنکه ماده که در
بعض مواضع خارج بدن در انضمام متعفن میشود و در مدت نوبت بر آن حرارت عفونت می آید پس رطوباتی که بدان حرارت متعفن متعلق باشد بسبب حرکت فانی و تحلیل گردد
و از بدن خارج شود بعرق و بخار و غیره آن منفرجات زیرا که محبوس در عروق نیست تا مانع از تمام تحلیل و خروج آن باشد پس ماده نیست و از ضمیمت آن که حامل تپ حرارت است
نیست باقی نماند بهر آنکه حامل حرارت عفونت نبود چه جسم رطب لابد است چنانچه دیده میشود از حال عفونت اکراس و مزابل که اندک اندک مشتعل میشود تا آنکه جمله خاکستر میگردد
و در آن حرارت باقی نمی ماند و چون در خلط محترق بعفونت حرارتی باقی نماند تپ باطل شود تا آنکه بار دیگر اندک ماده در جای عفونت جمع شود و در آنجا بقیهٔ حرارت از عفونت
اولی باقی ماند و اگرچه مادهٔ عفونت باقی نماند و یا موجود باشد هنوز علامات تعفن اولی در ماده اولی پس مادهٔ ثانی که بر آن وارد شود بسبب تعفین مشتعل گردد و از عفونت دوم
حرارت متصاعد از تعفن و در کند در رطوبات متعفن تحلیل و خاکستر شود و بجا در خود متعدی گردد تا آنکه حد مشترک میان مشتعل و قابل اشتعال منقطع شود و ماده فانی گردد و بجا دیگر
نیاید و بقیه تپ باقی نماند تا انتظار تجلب ماده دیگر بسوی موضع آن باشد و اما چون عفونت داخل عروق باشد قلع ماده آن بسرعت نشود و تحلل تام متعذر بود بسبب کثافت
جرم عروق و تنگی آن و بسبب سرایت عفونت از یک ماده بدیگر بباعث اتصال بعض ماده که در عروق است ببعض دیگر پس آنچه مجاور آن باشد متعفن شود و بعد در مجاور دیگر
و در کست و ایضا هر آنچه محصور در عروق است اتصال بسیار بقلب بسیار و پس وصول بخار از آن بسوی قلب دوام می نماید و از قلب بتوسط شرایین بسوی جمیع بدن میرسد فتره
حاصل نمیشود لاجرم تپ دائم و لازم باشد ابن عباس گوید اسبابی که بدان ادوار حمیات نائبه مختلف میگردد سه گونه است یکی سرعت اجتماع خلط متعفن و ابطای آن دوم
سهولت تعفن خلط و عسر آن سوم سرعت استفراغ او و بطوی آن پس بلغم تپ نائبه هر روزه حادث میکند بنا بر سرعت اجتماع او بجائیکه در آن عفن شود و بسبب کثرت مقدار
او در بدن و سهولت تعفن او بسبب رطوبت او و بطوی استفراغ او بسبب لزوجت او و مره سودا تپی حادث میکند که یک روز نوبت کند و دو روز نه بهر آنکه بطی الاجتماع است بسبب
قلت مقدار آن و عسر تعفن است بسبب یبوست و یبس آن و سریع الاستفراغ است بسبب آنکه لزج نیست و اما مره صفرا تپ یک روز در میان حادث می نماید زیرا که متوسط است
ما بین سودا و بلغم در احوال مذکوره یعنی اقل مقدار از بلغم است و اکثر مقدار از سودا و ایبس مزاج از بلغم است و ارطب مزاج از سودا و آن الطف جوهر از هر دو نوع است پس
بهمین اسباب ادوار نوائب حمیات مختلف میباشد و برای همین اسباب بعینه مدت زمانه نوبت حمیات مختلف میشود زیرا که حمی مواظبه در اکثر امر نوبت او هژده ساعت
میشود بسبب غلظ بلغم و لزوجت آن که بسرعت تحلیل نمیگیرد و حمی ربع در اکثر امر بیست و چهار ساعت می ماند و این بسبب غلظ خلط و یبس او بود که آن بسرعت عفن
نمیشود و چون عفن گردد بسرعت تحلیل نشود و این بهر آنست که مثال و مثال اجسام صلب همچون سنگ ریزه و آهن است که آتش در آن هر دو به سرعت عمل نکند و چون
عمل کرد بسرعت منطفی و منصرف نگردد و اما حمی غب خالصه اکثر دوازده ساعت مکث می نماید و این بسبب لطافت خلط محدث آن و قلت لزوجت او است
که بسرعت متعفن میشود و بسرعت از عرق مستفرغ میگردد و گاهی مدت زمانه نوبت هر واحد از این حمیات یکبار کوتاه تر از زمان مذکور و دیگر نوبه دراز تر میشود و این را
سه سبب است یکی طبیعت خلط و این چنان باشد که هر گاه خلط غلیظ تر و اشد لزوجت و ابرد مزاج باشد زمانه نوبت تپ از تر خواهد بود و هر گاه اقل الطف
و اخر مزاج و اقل لزوجت بود مدت نوبت آن کوتاه تر باشد دوم مقدار قوت مریض و این بهر آنست که هر گاه قوت مریض قوی باشد تا آنکه خلط را دفع کند
و اخراج آن بعرق نماید مدت نوبت اقصر بود و اگر ضعیف بود مدت نوبت اطول باشد سوم سخنه بدن زیرا که چون بدن متخلخل و واسع المسام بود زمان نوبت
حمی قصیر تر باشد بهر آنکه خلط از آن بسهولت و سرعت تحلیل می یابد و چون بدن کثیف و تنگ مسام باشد نوبت تپ طویل تر بود [illegible]

تحلیل
تحلیل

و هرگاه جمیع اسباب قصر نوبت تب مجتمع گردد پس نوبت حمی کوتاه‌تر باشد از آنکه میباشد و هرگاه جمع شود اسباب طول نوبت حمی پس زمان نوبت تب درازتر بود از آنچه
میباشد و چون مدت نوبت تب کوتاه‌تر بود صاحب تب بدانسبب از وقت انقضای نوبت حمی تا وقت نوبت ثانی پاک بدن از تب باشد و راحت یابد و هرگاه مدت
آن درازتر بود محموم از حمی پاک نشود تا آنکه نوبت ثانی آن را لاحق گردد پس میان هر دو نوبت وقت راحت نباشد حتی که بدین سبب تب شبیه بحمی دائمه گردد و [illegible]
گرداد و از نوائب حمیات مدام لازم الانتظام و ترتیب بود مادام که خلط عفن متغیر از حال خود نگردد و نوع دیگر از اخلاط باین مخلوط نشود و در تدبیر مریض خطا واقع نگردد پس
هرگاه خلط عفن از حال خود متغیر گردد و مستحیل بنوع دیگر شود مثل آنکه خون مستحیل گردد هنگامی که آن محترق و متعفن شود پس اجزای لطیف آن مستحیل بصفرا گردد و اجزای غلیظ او
بسودا مستحیل نماید و هرگاه از اخلاط دیگر عفن مختلط گردد یا خلط دیگر عفن سازد [illegible] برانگیزد که بحسب طبیعت آن نوبت کند و اگر مریض تدبیر ردی کند که ازان اخلاط دیگر [illegible]
[illegible] متولد شود و استعمال نماید حمیات مختلفه بحسب طبیعت هر واحد ازان برانگیزد و بدانسبب نظام ادوار حمیات فاسد گردد یا قبل وقت آن تقدیم نماید یا از وقت دیگر تاخیر [illegible]
قبل آن بوده حادث شود و زیادتی و کمی دران بحسب تغیر اخلاط و مقدار و حدوث آن باشد این همه [illegible] گوید یا آنکه بعضی اطبا گویند که [illegible] ادوار حمیات [illegible]
کیفیات اخلاط است پس مزاج صفرا حار یابس است و حرارت اقوی کیفیات فاعله وی است [illegible] پس هرگاه حرارت در باده یکروز اثر کند
یبوست روز دیگر مانع آن گردد و بلغم چون بارد رطب است و برودت ضعیف فاعلتین و رطوبت اضعف منفعلتین است [illegible] باشد و آن
شش ساعت است و ثلث او هژده ساعت باشد و چون مره سودا بارد یابس است و در آن ضعف فاعلین یعنی برودت و اقوی منفعلین یعنی یبوست مجتمع شده سکون
آن بسیار دراز میباشد و آن چهل و هشت ساعت است و اخذ آن بیست و چهار ساعت بوده بوعلی [illegible] حمیات که آن از نوائب اقلاع و تفتیر میباشد گاهی نظام آن [illegible]
و زیادتی نوبت و راحت و درازی مدت اشتداد و انتقاص شکسته میشود بسبب اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظ و رقت و یا بسبب اختلاف آن در جنس [illegible]
منتقل شود پس جنس ماده دیگر مخالف آن در نوع بهم رسد در کثرت و قلت و غلظ و رقت [illegible] بلکه در جنس طبیعت چنانچه تب بلغمی بعد [illegible] منتقل شود [illegible]
استعمال کنند و تب صفراوی بلغمی انتقال نماید چون افراط نبرید و تغلیظ کنند و گاهی ترک نظام آن از سوء تدبیر مریض بود [illegible]
زیاده گردد و این موجب عسر تحلل آن شود پس نوبت طول کند و یا بسبب ضعف مریض زیرا که هرگاه قوتها ضعیف گردد [illegible] تحلل ماده قادر نباشد [illegible]
[illegible] کوتاه گردد و یا بسبب کثرت حس مریض زیرا که چون حس قوی بود نوبت را از ابتدای حرکت ماده تا آخر آن ترک نماید پس نوبت بطول محسوس گردد و یا
که نوائب تب مقلعه در اکثر انتها با قشعریره یا سردی یا لرزه می کنند و بعرق تحلل می پذیرند و سبب قشعریره و سردی و لرزه [illegible]
و سردی که از سوزش حرارت بود و نسبت آن با قشعریره کردن اولی است که نسبت آن بسردی کنند و اکثر آنچه از سوزش عارض شود مثل خلش سوزن [illegible]
و اما تحلل ماده بعرق بهر آن است که حرارت منضجه رطوبت ماده را میگدازد و تحلیل میکند و رمادیت آن باقی می ماند و چون این رطوبت [illegible] در عروق [illegible]
او در مسام از عرق سیلان میباشد و نوبتهای تب لازمه که فترت میکنند و منقلع نمیگردند در انتها بسردی نمیکنند مگر بسبب ضعف قوت یا بسبب میل [illegible]
باطن بباعث ماده [illegible] و یا سرد گردد و این علامات ردی است [illegible] و غلظ ماده و عدم نضج ماده [illegible] گاهی [illegible]
سردی و قشعریره [illegible] شوند بهر آنکه ماده متعفن [illegible] بعض حمیات عفونت [illegible] تب لازمه شوند و این اختلاف [illegible]
باشد که چون خلط ابتدای تعفن [illegible] نوبت ثانی [illegible]
نوبت عفونت اول ملاقی گردد [illegible] حمیات مرکبه
مفصل ذکر کرده [illegible] گاه دراز [illegible] کوتاه [illegible] بسبب غلظ ماده یا لزوجت آن یا بسبب کثرت آن یا سکون آن
یا بسبب ضعف قوت یا بسبب ضیق مسام [illegible] پس خلط تحلل نمی پذیرد و قصر آن بسبب اضداد این اسباب باشد پس آنجا که اسباب
درازی بیشتر جمع شوند بطول آن تب نیز [illegible] و آنجا که اسباب کوتاهی [illegible] گاه نوبتها [illegible]
آن است که ماده قلیل یا لطیف الحرکت بسوی معدن عفونت [illegible]

آن غلطی گردد و یا ماده لطیف بود مثل صفرا سهر آنکه سریع الحرکت بسوی معدن عفونت شتافت و زردی ترین حمیات عفونیه حمای لازمه است که عفونت دران داخل عروق میباشد
بعد ازان حمای مقلعه که عفونت دران در جمیع بدن یا در نواحی قلب بود و مشایخ را حمای صالبه یعنی تبی که دوام نماید و اشتداد کند کمتر عارض شود بسبب سردی مزاج آنها
و قلت تهیج مواد ایشان و اما نبض پس احوال آن در حمیات عفنه مختلف میباشد بسبب اختلاف آنها در اجناس آنها و بسبب اختلاف انواع و احاد از انها در شدت و در ضعف
و در قوت اعراض و ضعف آنها و بسبب اختلاف ماده در غلظ و لطافت و قلت و کثرت و گاهی نبض را صلابت در نبضات عارض میشود بسبب ورم حار شدید التمدید یا ورم حار در عضو
عصبی یا ورم صلب یا بسبب شدت یبس یا هنگام استیلای سردی در ابتدای آنها و گاهی نبض لین میباشد بسبب ماده رطبه لینه بلغمیه و دمویه بسبب ورم در عضو لین مثل ذلک الکبد والریه
و ایشه غیر و یا بسبب تنی متوقع نزد اراده حمی بقلع از عرق و نبض در ابتدای نوائب ضعیف منضغط میباشد بسبب اقبال قوت بر ماده و اشتغال آن به تنقیه و ترویح

قول کلی در علامات حمیات عفنیه

سبحی گوید که طبایع حمیات شناخته میشود از خلطی که آن ماده اوست و این چنان باشد که نگاه کنند بر زمانه فترات و سهولت آن که او چه قدر است پس اگر ناشی شود
بر نوع تب و معرفت تب لازمه چنان باشد که در هر نوبت ابتدا بلرزه نکند و بتمامه مقلع نشود بلکه آهسته آهسته گردد فقط و حمی نائبه را چنان دریافت کرده شود که بتمامه
منقلع شود بعده در نوبت دیگر بلرزه ابتدا کند و اما اقلاع بعرق در بعض نائبه بود و در بعض آن نباشد و اما در لازمه اصلا نباشد علامه میشود بعد الا تائی که حمیات را
یکدو روز تقدم نماید و منذر آنها باشد آن بیخوابی و ملیله و کربگی و گرمی بدن کمتر از حرارت تب و تمطی و تثاوب و کسل و گرانی دست و پا و بد خوابی تمدد شراسیف
و گرانی سر و ضربان صدغین و گرمی گوش و چشم و غیر آنست که در قول شیخ بیاید پس اگر تدارک این علامات بسرعت نکنند لا محاله آنرا تب لاحق شود و شیخ میفرماید که گاه
دلالت میکند بر حمیات عفونت تقدم اسباب سابقه که آن خصوصا چون آنرا سبب بادی نباشد و ایضا نبض و نفس که حرکت انقباض آنها سریع باشد بسبب آنکه
حاجت به تنقیه و دفع بخار دخانی شدید تر بود بنسبت بجذب هوای سرد و در بین حمیات حرارت سوزان بود نه لاذع مثل حرارت حمی یوم و اکثر حمیات عفونی را ملیله
تقدم کند و ملیله حالتی است که آنرا متوالطت کنند حرارتی که بحد تب نرسد یعنی میان تب و اعتدال مزاج بود و مصحوب آن ماندگی و تکسر و کسل و خمیازه و فواره و سلان
نوم و بیداری و گاهی تنگی نفس و کشیدگی رگها و استخوان پهلوها و صداع و ضربان سر باشد پس گاه طول کند در حمیات عفنیه اگر چه ضعف و زردی رنگ پیدا
کند و گاهی همراه ملیله متقدمه بر حمیات کثرت آب دهن و بینی و نمشیان و کثرت بول و براز بسیار عفن و گرانی سر و تهیج و انتفاخ سحنه بود و تواتر در نبض عارض شود
نه از سبب خارجی مثل ماندگی راه یا غضب و غیر آن از گرمی آفتاب و بیداری و چون انضغاط نبض دران عارض شود نوبت بیاید و علامت آغاز تب باشد
و انضغاط نبض فشار دن نبض و صغر مختلف است که دران نبضات کلیات تو متواتر واقع شود و سرعت قوی نباشد و اما اختلاف نبض در زمانه ابتدا و تزید از خواص
دلائل حمی عفنی است و اگر چه در تب غب بسیار ظاهر نشود بسبب لطافت ماده آن که صفرا است و در زمانه انتها و انحطاط نبض مستوی گردد و از علامات حمی عفنیه
خالی بودن دوره اول از عرق و تری بدن است و حمی یوم به خلاف این میباشد و زمانه تزید آن مختلط غیر متناسب و غیر متشابه بود و طول زمانه تزید نیز
دلالت میکند بر آنکه حمی عفنیه است و از دیاد عظم نبض بر استمرار دلالت بر تزید مینماید و بعده از علامات اوست که اگر تب مقلعه باشد یعنی تبی که منفک سازد
و بنوبت باز می آید ابتدا بلرزه یا قشعریره کند و در اکثر امر بعرق یا تری جلد بگذارد و بنوبتها دور نماید و اگر تب لازمه باشد مع تفتیر یا غیر تفتیر متشابه
حمی یوم در نبض و بول تمام نقا و سکون اعراض نبود و اکثر با تب عفنی اعراض بسیار از تشنگی و صداع و سیاهی زبان خصوصا نزد زمانه انتها بود و قلق
کثرت پذیرد از کرب و اضطراب شدید که مقابل ماده و قوت آنرا واجب کند پس گاهی ماده و گاهی قوت غالب شود و همچنین نبض گاهی بعظم و قوت
و گاهی بصغر و ضعف انتقال کند و اما صلابت نبض گاه میباشد و دائم بود لیکن واجب نبود مگر آنکه با تب ورم صلب در عضوی بود و یا ورم در عضو عصبی
مثل غشاء و عضل و عصب و رباط باشد و اگر چه ورم صلب نبود و یا اتفاق شرب آب سرد افتد یا چیزی دیگر از اسباب صلابت نبض مثل یبس
جرم رگ و صاحبه بحرانی باشد و تا وقتیکه نبض قوی نگردد و تب و عرق قوی سریع نشود و منتهی نشود حمای یوم پس برد و تبهای عفنی منتقل نگردد و آن اولی
در ابتدای تب تمام بلغمی بود یا قابل النضج و این اشتمال قلت و نضج ماده باشد و گاهی بول بر او غلبه نگاهی حاد بود و به آنکه [illegible]

خاده مثل آنکه کمتر خلاص یابند مگر بنا بر انتقال عضو بسبب انتقال ماده آن در مفصل آن عضو و چون تپ بعد سکون ورم در ذات الجنب و مانند آن مثل ذات الریه و ذات الصدر باقی ماند باید دانست که بقیهٔ ماده ورم هنوز باقیست و ماده بسوی موضعی میل کند که دران درد ظاهر میشود

علامات حمیات لازمه

در حمی دائمه اختلاف نبض یعنی آنکه یک حرکت آن بسخت سریع از دیگری باشد بحسب تپ بسیار ظاهر بود و در اکثر آن غیر منتظم و بی وزن باشد و تپ دوام کند و منقلع نشود و بعد بیست و چهار ساعت که آن مدت اطول حمیات دائره اعنی ربع دائره است و همراه او از احوال مذکوره حمی قلاعه مثل تقدم لرزه و نحیران نباشد و آنچه دلالت میکند بران لزوم اوست زیاده تر از یک شبانه روز و شدت اختلاف حال آن نزد زمانی قصیر که گاه کم شود و گاه اشتداد نماید

ذکر امور فارق حمیات عفنیه و مشترک در بعض آن

آنچه از حمی بسبب عفونت صفرا بود حرکت آن یکروز در میان باشد خواه آن حرکت ابتدای نوبت بود چنانچه در غب نائبه یا ابتدای اشتداد باشد چنانچه در غب لازمه که قسمی از آن که معروف بمحرقه است حرکت آن بسیار قلق بود و آن مثل لازمه مطبقه باشد و غب خالص نصالعدد که ماده او صفرای خالص بود بدون آمیزش بلغم و غیره میباشد جدا بود و بسبب لطافت ماده و حرارت آن غلیظ سوزان باشد و بسبب قوت صفرا لیکن او سلیم است بسبب آنکه صفرا از اسباب طبیعت است و بسبب آنکه آنرا یکروز زمان راحت هم بود و مدت نوبتهای او کوتاه تر از مدت دیگر تپها باشد بهر آنکه ماده آن لطیف تر بود و زود منتفشه شود و زود تر تحلیل پذیرد و غب غیر خالص اطول مدت از خالص بود بسبب غلظ ماده و خالص کم است که تجاوز از هفت نوبت کند مگر از خطا مثل استعمال لعابات و غذاهای سرد و غب دائمه اکثر در یکهفته منقضی گردد **و آنچه** از عفونت خون باشد آن تپ دائم لازمه بود و حرارت آن بسیار و عام باشد و هیچ نرمی که در تپ مثل صفراوی نباشد و اکثر در چهار روز بانتها رسد اما این تپ با خطر باشد از بهر آنکه لازم بود که از وی روز از آن بیمار آسایش نیابد **و اما** تپ بلغمی بسوا لطبه در حرارت نرم تر بقیاس صفراوی باشد و مدت او طویل بود بسبب لزوجت ماده و غذا و سردی و کثرت آن و بدان سبب نضج و تحلیل بدیر یابد و غلیظ اللخ است بهر آنکه مدت اقلاع یا تنقیه او اندک بود و مصحوب آن فساد و ضعف در هضم معده لابد باشد و این اعراض دی از غشی و خفقان و سقوط اشتها آورد و بلغمی لازمه مشابه تر بدق بود در لزوم تپ و نرمی حرارت و لاغری اعضا بسبب آنکه ما را مرض قلت تغذیه از بعض لین نباشد تا آنکه گاهی در بلغمی نیز مثل دق نبض صلب میگردد بسبب بردی مجاری مصلب آلده و دران هنگام اعتماد در فرق هردو بر علامات خاصه بدق بود و هر قدر که ماده تپ بلغمی خالص کمتر بود نوبت آن کوتاه تر باشد مگر آنکه قلت خلوص او مائل بسوداء بود پس مدت او دراز تر باشد **و اما** تپ ربع غیر حاد بود بسبب برودت ماده و غلظ و یبس آن و دشواری نضج و تحلیل آن و طویل باشد بنا بر اسباب مذکوره و گاهی خالص آن تا یکسال باشد و غیر خالص آن در مدت کوتاه تر باشد لیکن در ربع خطری نیست زیرا که زمان راحت آن طویل میباشد و بهر آنکه حاد نیست بنحویکه تابع او اعراض شدیده مثل صفرا باشد و سلیم تر از بلغمی باشد بسبب آسایش مریض تا دو روز در ربع و غب دائره و مفترة منقضی میگردد یا بدفعی یا اسهال یا عرق یا در ربول و اما محرقه منقضی میشود بمثل این استفراغات در بعاقت و بعد آنکه زمانه ابتدا در غب طول کند و انتها در مطبقه و تخلیل او در محرقه و انتها و تخلیط او در مواظبه تا آنکه ربع لازمه دائمه و مواظبه تام الاقلاع کمتر یافته میشود در ربع جمیع اوقات آن طویل بود و مواظبه عسر الانحلال باشد و چون معالجه حمیات بدو نیکه سزاوار آنست نکنند خصوصا حمیات دیرینه حال مریض بذبول و دق مؤدی گردد خصوصا در حمیات حاده که دران تغذیهٔ صاحب لاغر واجب بود و غذا ندهند بسبب غرض اقبال طبیعت بر نضج ماده یا نوشانیدن آب سرد واجب باشد و آب ندهند بسبب غرض که ماده را خام نگردانند و تدارک عدم نوشانیدن آب بتلطیفه دیگر ننمایند پس اشتعال زیاده شود و بدن خشک گردد و بدق انجامد بالجمله اگر غرض در غذا دادن و آب نوشانیدن بمراعات امر قوت و تلطیفه قوی تر از هر دو غرض مذکور یعنی نضج ماده و عدم خام شدن آن باشد اقدام بر دادن غذا و آب سرد کنند و ازین هر دو منع ننمایند و از مراعات آن هر دو غرض مذکور غفلت کنند

دلائل اعراض حمیات

بدانکه بهترین دلائل حمیات چند امر است یکی تدبیر مقدم که او در زمان صحت چگونه بوده است مثلا اگر مریض اغتذا بمولدات صفرا مثل عسل و خربزه و خرما

و حلاویات نموده باشد دلالت کند بر آنکه تب صفراویست چنانچه کثرت اکل و شرب و راحت و سکون و استحمام بعد طعام دلالت بر تب بلغمی نماید و تغذیه بعدس و کرنب و قنبیط دال بر تب سوداوی بود دوم از احوال اعراض موجوده که مذکور گردد سوم از حال بلدان و فصول و سن و مزاج و سحنه و نبض و قاروره و قی و براز و ریح چهارم از احوال تب مانند لرزه و عرق و کیفیت حرارت و از نوبتهای او پنجم از حال اشتها و تشنگی و از حال تنفس ششم از مقارنات مثل صداع و سهر و هذیان و قلق و غیر آن بجهت آنکه حمیات را اعراضی چند است که دلالت میکنند بر احوال آن پس بعضی از آن اعراضی است که دلالت میکنند بر عظم و صغر حمیات مثل کیفیت حرارت و کمیت آن زیرا که بعضی از آن آنست که لذاع شدید از اول اخذ تا آخر آن بود بسبب حدت ماده و بعضی آنست که اول لذع کند بعده ضعیف شود بسبب تحلل ماده و حرارت نرم گردد و بعضی آنست که لذع نکند بسبب سردی ماده و غلظ آن و بعضی آنست که حرارت او رطب بود و مثل تب بلغمی و بعضی آنست که حرارت او یابس باشد مثل تب صفراوی و اعراضیست که دلالت بر جنس حمی مینمایند مثل اعراض خاصه تبهای غب چنانچه ابتدای نوبت آن بنخس و قشعریره و لذع حرارت در آن و اعراضیست که دلالت میکند بر خباثت حمی مانند قلق و هذیان و سهر و تشنگی سخت و شدت حرارت و اعراضیست که دلالت بر نضج ماده و غیر نضج آن میکنند مثل احوال بول که اگر آن در قوام و لون رائق در سوب معتدل باشد دلالت بر نضج ماده تب کند و اگر کدر یا غلیظ یا احمر یا اصفر یا ابیض باشد دلالت بر خلاف نضج کند و اعراضیست که دلالت بحران میکنند و در مقام مذکور گردد و اعراضیست که دلالت بر سلامت یا هلاک یا ضد آن میکنند و آنها عنقریب مذکور شود و بدانکه برای هر یک احکام بسیار است مثلاً چون رنگ او متغیر گردد بر صاحبه یعنی بسفیدی و سبزی دلالت کند بر برودت اخلاط و قلت حرارت غریزی و یا بتهیج و انتفاخ چنانچه عارض میگردد کسی را که سبب تبهای او تخمه باشد و مانند سرعت ضمور وجه و لاغری و کشیدگی و باریکی بینی که دلالت بر شدت حرارت و یا بر رقت اخلاط و سرعت تحلل آنها بسبب سنام مینماید و برای حرکات فی نفسها یعنی جریان آنها بر مجاری طبیعی و خروج آنها از عادت یعنی تشویش آنها یا سقوط آنها دلائلیست بر احوال حمیات پس بودن آنها بر مقتضای طبیعت دلالت کند بر خفت مرض و سلامت و تشویش آنها بر حرارت او و سقوط آنها بر هلاکت یا بر سبب بارده و برای اشیای دیگر نیز که عنقریب مذکور گردد و از اعراض حمیات بعضی آنست که در وقت منتها میباشد مانند هذیان و اختلاط ذهن بسبب التهاب راس و بعضی آنست که در هنگام ابتدا میباشد مثل قشعریره و سردی و سبات که اکثر در اوائل حمیات لاحق میگردد بسبب ضعف دماغ و میل حرارت بسوی باطن جائیکه ماده است و کثرت صعود بخارات از اضطراب بندی در بدن تا آنکه اشتغال آنرا تحلیل نماید و اعانت این سبات و قشعریره برودت نفس دماغ کند و برودت خلطی که در سد عفونت و حرارت ست و اشیائی که از آن حال تب و آنکه او از کدام نوعست شناخته میشود آن حال تب ست در حدت او و لین او و حال تب در وقوع آن از اسباب بادیه یا سابقه بر شرائط مذکور یعنی حمی حادث از اسباب بادیه اکثر از قبیل حمیات یوم میباشد و از اسباب سابقه حمیات عفونت و حال تب در لزوم آن و اقلاع آن و فترات آن و حال تب در اخذ آن بلرزه و سردی و قشعریره که دلالت بر ماده خارج عروق میکند و یا خلاف آن و این دلالت بر ماده داخل عروق مینماید و کدام وقت میباشد چیزیکه میباشد از لرزه زیرا که لرزه و قشعریره چون در ابتدا میباشد دلالت میکند بر بساطت حمی و اگر در غیر آن میباشد دلالت مینماید بر ترکیب آن و حال تب در تحلیل آن بعرق بسیار و اندک یا خلاف آن بهر آنکه تب صفراوی ترک میکند بعرق بسیار بخلاف بلغمی و سوداوی چنانکه در موی عرق تا تمام انقضای آن نشیبا

و حال تدبیر سابق و سن و سحنه و فصل و صناعت و حال نبض و قاروره

کلام در نافض و برد و قشعریره و تکسیر

بدانکه قشعریره که آنرا بفارسی فراشا و در هندی پهریری گویند حالتیست که در وی یابد مریض در بدن خود از آن اختلاف در سردی و خلش بعض آن در ظاهر یعنی در جلد و بعض آن در داخل یعنی در عضلات و موی بر تن خیزد و تکسیر یعنی شکستگی اعضا که آنرا در هندی هڈ پهوٹن گویند آنست که دریابد آدمی در خود حالتی که گویا پیوند اعضا و استخوان او را بچیزی گران کوفته اند و او مقدم بر قشعریره بود و گویا که تکسیر قشعریره ضعیف ست و نوعی از آنست چنانکه نافض قشعریره قوی شدیدست و اما برد یعنی سردی آنست که مریض در اعضا و متون عضلات خود سردی صرف احساس نماید یعنی در وی تحریک نیست که باوی خلش و جنبش باشد و اما نافض یعنی لرزه آنست که علیل نتواند که اعضای خود را نگاه دارد از جنبش و لرزش و حرکات غیر ارادیه که در آن واقع شود

و تکسیر ... کنند و گاهی بعضی سردی بغایت احساس کنند و گمان کنند که او در برفست و گرم نشود و گاهی چنان اشتداد نماید که بیمار دریابد که مفاصل اعضای او از یکدیگر
جدا میشوند یا قریب است بآن و گاهی آواز دندان شنیده میشود و گاهی انسان از چارپائی بر زمین می افتد بسبب اضطراب و لهذا اطبا بعضی را ضبط مینمایند و نافض گرچه
از دو چیز باشد که یکی حرکت ارتعادیه و دیگر برد بود و بالجمله صعوبت و سهولت و سرعت و بطوی نافض بحسب اشتداد و انتقاص و رقت و غلظ ماده بود پس آنجا که ماده
غلیظ یا بسیار یا رقیق یا ... بوده و دافعه قوی باشد نافض بغایت قوی افتد و بالعکس اما اگر ماده سوزنده و گرم بود چنانچه در غب خالص اگرچه نافض دران قوی باشد
لیکن بسرعت زائل شود و اگر ماده غلیظ و لزج بود چنانچه در سوداویه نافض بطی الزوال باشد و گاهی برد قوی باشد و بادی نافض قوی نبود در مثل حمیات بلغمی
و ریاح و بیشتر عدم ماده سوزان و ضعف قوت دافعه ... باشد و از اسباب اشتداد لرزه شده دفع قوت دافعه عضو است که آن خود دفع موذی نماید
لهذا هرچه سبب نافض قوی تر و لزج تر باشد نافض شدید و منکر گردد و همچنین هر قدر که سبب لرزه ... قوی تر باشد لرزه شدیدتر باشد و چون در حالت لرزه
بداخل فرو میرود ... قراشا و برد و لرزه بقول جرجانی و شیخ ... یکی تیزی و سوزش خلط ... اعضا ... عجز قوت و ضعف
حرارت غریزی ... سردی ... خلط و آن بلغم و سودا است ... حرارت بباطن ... ماده از جهت آنکه ماده در باطن باشد و فرق
میان آنکه سبب قراشا و لرزه تیزی و سوزش خلط باشد و آنکه سببش سردی خلط باشد آنست که اگر سبب تیزی و سوزانی خلط باشد بیمار با آنکه سرد
همی یابد پندارد که سوزن اندر اعضای او میزنند و اگر دست بران گذارند گرم باشد و بسبب گرمی باطن تشنگی غلبه کند و اگر سبب سردی خلط باشد بدان
که تن او و میان ... نهاده است و اگر دست بران نهند گرم نباشد و فرق میان نافض و قشعریره آنست که قشعریره زیاده ازین نباشد که اندام سرما
همی یابد و بیماران گرم باشد و حرکات غیر ارادیه چون لرزیدن اندام و بهم زدن دندانها هیچ نباشد و نافض خالی نباشد ازانکه بیمار اعضای خود را از حرکتها
بمراد فرو نتواند داشت و همه اعضا را چنان بلرزاند که پندارد که استخوانها از هم گشاده میشود و بالجمله فرق میان برد و ... قوتست یعنی نافض ...
قویست چنانچه قشعریره نافض ضعیف است و سبب احساس لرزه در نوبت ... عدم ادراک آن هر وقت با وجود بودن ماده موجب لرزه در نوبه
آنست که هرگاه خلط حار یا بارد اندر بدن ساکن بود و عضو یکه آن خلط اندر آنست با وی الفت گیرد و بعادت آن عادت کند و از انفعال نگردد و احساس
حرارت یا برودت او نکند زیراکه سوء مزاج حاصل ازان خلط دران عضو مستوی شده بجوئیکه مزاج اصلی را باطل کرده و مقاومت باقی نمانده پس هرگاه
آن خلط بحرکت درآید و متفرق و پراگنده گردد خواه بسیار باشد یا اندک بسببی از اسباب مثل حرارت مفرقه یا غیر آن منفعل گردد و ازان عضو یکه ... الفت
و احساس حرارت یا برودت آن بسبب سوء مزاج مختلف خود نماید و انسان نزد حرکت او و مرور او بر اعصاب عضلات بلرزد چنانکه نزد ریختن آب گرم یا سرد
بر جلد او لرزه میکند تا آنکه سوء مزاج مختلف مزاج مستولی گردد و الوف آن شود پس اذیت ساکن گردد و اعضا از حرکت باز ایستد و ... که نافض
عارض میشود و از بلغم زجاجی منتشر در بدن و ... گاه ... نافض ... میباشد ... ماده که ...
اعیا یا قلت ... لرزه بکثرت ... پیدا میکند پس اگر ... گردد ... و گاهی برد و نافض عارض میگردد بنا بر فرو رفتن
حرارت بسبب غذا و ... بسوی داخل ... حرارت ... مثل ورم باطنی و نافض و برد در حمیات ... مقدم میباشد که
اخلاط خام اولا بسوی عضلات میریزد و آن برودت ... نسبت بعضلات ... شروع کرده ... ابتدا می نماید پس برودت
... میگردد و گاهی لرزه بر حمیات مقدم میباشد بسبب لذع خلط و قوت ... عضلات چنانچه لرزه میکند انسان از ریختن آب بسیار گرم
بر جلد او و خصوصا چون آب شور باشد و گاهی ... لذع سبب ... حرارت غریزی بسوی باطن میشود پس سردی مستولی میگردد و با لذع حار سرد
میباشد گویا که سردی ... بر ظاهر بدن بود و لذع حار نزد ... باطن ... و گاهی لرزه ... حرارت بسوی باطن میباشد چنانچه در اورام باطنی
بنا بر ... بسوی آن ... بر ظاهر بدن سرد ... لرزه ... نافض و قشعریره
و ... [illegible] ... دلالت ... ماده ... خارج شده

لیکن اگر آن با نضج و در وقت بحران نباشد و تابع او خفت نبود دلالت میکند بر آنکه این قدر لرزه بسبب غلبهٔ قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده موجب لرزه هست و قسمی از لرزه هست که دلالت مینماید بر موت و او آنست که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و تنفس باشد و بقراط گفته که هرگاه لرزه چند مرتبه در تب غیر مفارقه بر مریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موت است **و اما** اسباب قشعریره کمتر از اسباب لرزه میباشد **انطاکی** گوید که گاهی نافض بحسب کثرت خلط کثرت می پذیرد و لهذا نافض بلغمی عظیم میباشد و در صفرا ضعیف بود و بهمین جهت آنرا قشعریره مینامند همچنین اکثر اطبا اقرار نموده اند و قومی بعکس این گفته اند یعنی نافض صفراوی قویتر میباشد بسبب حدت آن و کازرونی هر دو قول را جمع کرده و گفته که نافض در صفرا حادتر و در زمانه کوتاه‌تر میباشد و در بلغم بالعکس پس صعوبت در صفرا بحسب کیفیت و در بلغم بحسب کمیت بود و این قول نیکوست و اما نافض در صفرا اولا بقوت ابتدا مینماید و در ضعف تدریج میکند بسبب لطافت ماده و در هر دو خلط بارد بعکس این میباشد لا سیما سودا بسبب کثرت تحلل در آخر هنگامیکه تلطیف می پذیرد **مجوسی** گوید که آنچه سزاوار است دانستن آن از امر نافض در سائر حمیات آنست که در زنان ابتدا از پشت میکند و در مردان ابتدا از اطراف دست و پا مینماید **فائده** بقول شیخ هیجان تب و دوار مانند ربع درست و حمیات مشایخ مدفون غیر ظاهر میباشد و بسا است که بسبب طول حمی غلاظ در احشا میباشد پس مریض را بر پشت بخوابانند و پای او کشیده دارند و احساس احشای او نمایند تا موضع غلظ ظاهر شود و معلوم گردد که آیا در آنجا ورم هست یا نه و چون زبان محموم با وجود خفت حمی سیاه گردد دلیل آنست که حمای او مدفون در باطن است و تراشیدن موی سر باعث تکثیف جلد آن و عدم تحلیل ابخره میگردد پس بخارات بداخل برگشته اشتداد حمی مینماید **قرشی** گوید که نفس حلق شعر موجب تکثیف جلد نمیشود بلکه انفتاح مسام و تحلل ابخره که محتبس در سر باشد واجب میکند فلهذا گاهی از آن ذهن صحیح میشود دفعةً و گاهی بدان تب نیز خفت می پذیرد و موجب آن اینست که بعد حلق شعر سر را هوای سرد برسد پس باید که اختصاص آن بحلق شعر در سرما و عدم پوشیدن سر بجا مهابت (?) حکیم شریف خان میفرمایند دیده ام که در اکثر از ستردن موی سر مرض نکس کرده و عود نموده و ایضا دو کس که معتاد بحلق راس در هر دو سه روز بودند میگفتند که حمیات ما زائل میشود و تخفیف می یابد بتراشیدن موی سر و زیاده میشود و اذیت و قلق حاصل میگردد هنگام ترک آن و باشد که این بسبب عادت بود و اجود آنست که ترک حلق راس در حمیات و بعد آن چند روز نمایند مگر کسیکه معتاد آن باشد

طریق تشخیص حمیات خلطیه

هرگاه در تب حرارت قویتر از حرارت حمای یوم باشد و نبض و نفس و بول شدید التغیر بود و در نبض و نفس اختلاف و تواتر و حرکت انقباض سریع باشد و نبض گاهی بعظم و قوت و گاهی بصغر و ضعف افتد کند و قاروره بی نضج و گاهی بدبو و غلیظ باشد و زمانهٔ تزیید تب طویل بود و تشنگی و درد سر و اکثر ضعف و تغیر رنگ بدن و زبان و ذائقهٔ دهان و نوبت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود حمای خلطی باشد **بعده** از مریض سوال کنند که تب هر وقت میماند یا گاهی می آید و گاهی میگسارد (?) **و اگر** گوید که همیشه میماند باید دانست که ماده آن داخل عروق است پس نظر کنند اگر با آن سرخی رو و چشم و انتفاخ و تمدد رگها و شیرینی دهن و تشنگی و ثقل و کسل بدن بود و نبض عظیم لین قوی ممتلی سریع متواتر غیر کثیر الاختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند دگر می اوکمتر از محرقه و غب خالص باشد و در اکثر حلق و کام و لهات و لوزتین ورم کند و با تنگی نفس و خارش بینی و حوالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عسر کلام و سیلان اشک بود و بغیر لرزه و قشعریره ابتدا کرده باشد و سائر علامات غلبهٔ خون یافته شود سونوخس باشد و این تب دمویست که از غلیان خون افتد **و اگر** این اعراض بشدت باشند و تب گرمتر از سونوخس و مشابه‌تر بمحرقه بود و با قلق و کرب و لهیب و ضیق و عظم و سرعت و تواتر نفس باشد و نبض سخت مختلف غیر منتظم و بول احمر قانی و کدر و بدبو بود حمای مطبقه باشد و ماده این حمی خون متعفن داخل عروق است **و اگر** با اعراض مذکوره درد پشت و خارش بینی و ترسیدن در خواب و سوزش و خلش در جلد و کثرت خمیازه و فواق و کثرت تهوع و کرب و اشتعال شدید تر و غیر آن از علامات جدری و حصبه بود حمای جدری و حصبه باشد **و اگر** با تلخی دهن و تشنگی شدید و غشیان و قی یا اسهال

صفراوی یا قبض شکم و کرب و قلق و التهاب و هذیان و صداع و بیخوابی و خشکی و تشقق لبها و سقوط اشتها و سرعت نبض و رقت و نارییت بول بود
اگر صفرا متوجه بدماغ نبود و الا قاروره سفید و رقیق بود و این هنگامی باشد که بسیار باشد بشرطیکه ماده بر عافت مندفع نشود و تب یکروز در میان شدت
کند و بی لرزه و سرما آید مگر بسبیل بحران و عرق نیاید مگر در آخر یا در بحران و زمان شدت آن از چهار ساعت تا دوازده ساعت بود و تب لازمه با شدت
و آن تب صفراویست که ماده آن داخل عروق متعفن گردد **و اگر** این عوارض بشدت باشند حتی که زبان خشن و زرد بعده سیاه گردد و سرعت و تواتر نبض
و غور عینین و ضربان صدغین و اسهال صفرای کراثی و با اختلاط عقل و ذهن و خفقان و غشی و افراط گرمی در سینه بود حمی محرقه باشد و ماده آن صفرا یا
بلغم شوریست که در داخل عروق قریب قلب یا بقعر جگر یا ریه یا فم معده متعفن شود **و اگر** تب هر روز شدت کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد و نبض
سریع و قاروره غلیظ و کدر بود و در شب و روز که بیست و چهار ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره کند و اقل زمان شدت آن هشت ساعت
بود و دیگر علامات حمی مواظبه سوای لرزه یافته شود تب لثقه باشد و آن تب بلغمی است که ماده آن داخل عروق متعفن گردد **و اگر** روز چهارم شدت کند
و با آن سردی و لرزه و عرق نباشد و زمان شدت تب بیست و چهار ساعت بود و دیگر علامات ربع دائره سوای لرزه وجود بود ربع دائمه باشد و این
تب سوداویست که ماده آن داخل عروق متعفن شود **و اگر مریض** گوید که تب گاه می آید و گاهی زائل میشود باید دانست که ماده آن خارج عروق
و در این صورت نگاه کنند اگر مریض از درد سر بسیار شکوه کند علامت تعفن ماده در دماغ بود و اگر با تب قی و درد معده باشد علامت تعفن ماده در معده
باشد و اگر با اسهال بود علامت تعفن آن در احشا و امعا و ماساریقا باشد و اگر با ادرار باشد علامت تعفن در جگر بود و اگر با سرفه باشد تعفن در صدر بود
و علی هذا القیاس پس بپرسند که تب هر روز می آید یا یکروز یا دو روز در میان یا زیاده بران و در شب می آید یا در روز و گرمی یا سردی در باطن ماده محسوس
میشود یا در ظاهر **اگر گوید** که هر روز می آید و با لرزه و سرما شدید در اطراف باشد و تا دیر بماند و حرارت او قوی نبود و گاهی در ابتدا حرارت قوی ظاهر شود در آخر کم
گردد و چون وقت نوبت تب بدن را لمس نمایند حرارت در اول امر نیک ظاهر نشود مگر بعد از آنکه موضع دست گرم شود و مسام گشاده گردد و تری بر بدن بسیار
بود و عرق کمتر آید و اگر آید اندک بود و در تمام بدن شائع نباشد و با وجود عطش بسیار نباشد و نه عظم نبض و اشتها کم شود و اکثر در فم معده درد محسوس گردد و نفخ
در شکم بود و ترهل بدن و تهبج چهره و زردی رنگ و قی و اسهال بلغمی و رطوبت دهان باشد و نبض ضعیف صغیر متفاوت و در ابتدا متفاوت بود و در آخر متواتر گردد
و بول گاه رقیق سفید و گاهی غلیظ کدر سرخ بود و براز نرم رقیق بلغمی باشد و تب با ثقل و سبات و کسل شروع کند و نوبت تب طویل باشد حتی که حرارت
در بدن تا ابتدای نوبت ثانی باقی ماند بشش ساعت زائل گردد و اقل زمان نوبت آن هشت ساعت و بیشتر هژده ساعت بود و گاه غشی بسبب ضعف
فم معده و سقوط اشتها عارض شود مواظبه باشد و آن تب بلغمی است که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و ایضاً این تب در مزاج بارد رطب بلغمی و در سن پیری
و مشایخ و فصل سرما و سواد بلاد سرد و تر و مردم بسیار خوار و اهل راحت و سکون و کثیر الاستحمام و ریاضت بعد طعام اکثر عارض شود **و اگر گوید** که تب
یکروز در میان می آید پس اگر قشعریره و لرزه شدید و سرما قلیل مع لذع و نخس ابتدا کند و بدن زود تر گرم شود و حرارت از لمس بدن قوی حاد لذاع
محسوس گردد و با صداع و سهر و کرب و قلق و نفض کلام و غضب و خشکی دهن و زبان و تشنگی شدید و غثیان و قی صفراوی یا اسهال آن بود و نبض
در ابتدای نوبت صغیر ضعیف متفاوت و بعد اندک مدت عظیم قوی سریع متواتر مختلف گردد و بول ناری و بدبو و تیز بو باشد و تب بعرق کثیر مفارقت
کند و اکثر در امزجه حار یابس صفراوی و سن شباب و فصل گرما و هوای گرم و خشک و کسیکه اغذیه و اشربه حار یابس خورده باشد یا در اغم یا سهر یا تعب شدید
لاحق شده باشد یا روزه بسیار داشته باشد یا صناعت او با آتش باشد مثل حداد و وقاد و لاغر را عارض شود و مدت نوبت تب از چهار ساعت تا دوازده
ساعت بود و اکثر در دوره چهارم منتهی شود و اگر تا دوره هفتم امتداد نماید از آن تجاوز نکند بغب خالصه دائره باشد و آن تب صفراویست که ماده آن خارج
عروق متعفن شود **و اگر** درین تب مدت سرما و لرزه درازتر باشد و حرارت در حدت کمتر از آن بود و وقت نوبت بلا انتظام و مدت نوبت از دوازده ساعت
افزون باشد و تا بیست و چهار ساعت یا سی ساعت مریض اندر تب ماند و زمانه آسایش نیز دراز بود و باشد که تا چهل و هشت ساعت آسوده ماند و لا

گمان تب ربع شود و عدد نوبتهای او از هفت نوبت البته افزون باشد و نضج ماده بدیر تر ظاهر شود و عرق کمتر از غب خالصه آید و در سر گرانی بود و سحنه زرد و گداخته نشود و کرب و کاهلی و بیخوابی غیر مفرط و ضعف معده و بدمزگی دهن یار بود و بول غلیظ و رنگین و گاهی بسبب صعود ماده بدماغ کمرنگ یا سفید باشد و نبض در آخر نوبت مختلف بود ولیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غب خالصه بود و غب غیر خالصه باشد و ماده این صفرا مخلوط برطوبت است پس اگر صفرا بر رطوبت غالب بود علامات او قریب بعلامات غب خالصه باشد در قصر نوبت و شدت لرزه و کثرت عرق و زردی بول و براز و تلخی و خشکی دهن و تشنگی لیکن شدت این اعراض بخالصه هرگز نرسد و اگر رطوبت بر صفرا غالب باشد علامات او بعلامات تب بلغمی قریب بود و اگر هر دو ماده برابر باشند در قوت و علامات نیز همچنان میان این و آن باشد **و اگر گوید** که تب دو روز در میان می آید و با لرزه و سرما باشد و زمان نوبت آن بیست و چهار ساعت بود و با ثقل و تکسر شدید و سردی قوی در سائر بدن و وجع در مفاصل و نبض در ابتدای نوبت صغیر بطی متفاوت شدید الاختلاف باشد و چون بدن گرم گردد حرارت او غیر حاد و غیر لذاع بود نه مثل غب بلکه فوق حرارت مواظبه و نبض سریع و متواتر گردد و در عظم بیفزاید لیکن بقیاس حمی غب صغیر و متفاوت باشد و تشنگی اندک و بول بدبوی نضیج و در ابتدا سفید مائل بسبزی و خام بود و بعد ابتدا احوال او مختلف شود و رنگین گردد و عرق بقیاس تب بلغمی بسیار بود و بقیاس حمی صفراوی بسیار نبود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل تر از حمی غب باشد و بول سیاه شود و در وقت انقضای آن نبض بطی متفاوت مختلف و بول مختلف اللون غیر نضیج بود و حمیات مختلطه و صلابت طحال برین تب تقدم نماید و مزاج مریض بارد یابس و سن کهولت و فصل خریف و هوا بارد یابس و تقدم تناول اغذیه مولد سودا مثل عدس و کرنب و قنبیط و لحم بقر و تیس و نمکسود و غیره بافراط بود ربع دائره باشد و آن تب سوداویست که ماده آن خارج عروق متعفن گردد و این علامات وقتیست که این تب از تعفن سودای طبیعی باشد اما هرگاه از عفونت سودای غیر طبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او دراز بود و اکثر عقب مواظبه افتد و عرق بطی تر و نبض مائل بلینت و لهیب اندک و بول سفید و غلیظ و آثار بلغمیت مزاج بود و سردی لمس و کاهلی و قلت عطش و کثرت خواب و جز آن که از لوازم بلغم است پیدا باشد و اگر از احتراق خون بود وجود علامات غلبه خون و شیرینی دهن و سرخی بول و غلظ آن بود و سحنه و سن و مزاج دموی و فصل گرم و عادت اشیای گرم تر بران دلالت کند و اکثر بعد مطبقه و حمیات اورام دموی عارض شود و نبض در آن عظیم متواتر و نفس عظیم شدید و تشنگی سخت و لرزه و سرما اندک و تری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود نوبت قصیر و کثرت عرق و نبض سریع متواتر و عطش شدید و کرب و لهیب و قلق و اضطراب بسیار باشد و با قشعرار و برودت آکند و تواتر نفس و تلخی دهن بود و سن و فصل و مزاج و سحنه حار یابس بران دلالت کند و اکثر عقب حمیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سودای طبیعی باشد علامات تعفن سودای طبیعی که مذکور شد با خبث نفس و صلابت نبض و کدورت قاروره بود و افکار ردیه و خواب پریشان و وسواس و کبودی و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد **و اگر گوید** که تب دو روز می آید و یک روز نه ربع معکوس باشد و آن تب سوداویست مرکب از دو ربع **و اگر گوید** که تب روز پنجم یا ششم یا هفتم یا زیاده بران می آید و با آن علامات ربع یافته شود حمی خمس یا سدس یا سبع و جز آن باشد **و اگر گوید** که تب بشب می آید و بروز رها میکند تب لیلی باشد **و اگر گوید** که تب بروز می آید و بشب رها مینماید تب نهاری باشد و ماده این هر دو تب بلغم باشد **و اگر گوید** که تب را دوری و نوبتی معین نیست و علامات آن مختلط بود حمیات مختلطه باشد **و اگر گوید** که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس میگردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول بارد خام کم حرارت از بول تب بلغمی و نبض بطی متفاوت بود و در اکثر هر روز شدت کند لیکن گاهی بسبب غلظ و قلت ماده مستحیل بربع و غب گردد و مدت نوبت او از چهار ساعت تا بیست و چهار ساعت بود و در اکثر قبل ازین منقضی شود حمی ابیالوس باشد **و اگر گوید** که در باطن حرارت و در ظاهر برودت معلوم میشود و در اکثر تب بنوبت آید تب لیفوریا باشد پس اگر بلغمی بود بول خام و نبض بطی و متفاوت باشد و تب نرم بود و بنوبت بلغمی آید و اگر صفراوی بود تب لازم باشد و برد و غب اشتداد کند و دیگر آثار صفرا پیدا بود **و اگر** وقت آمدن تب غشی حادث شود حمی غشیه باشد پس اگر بدر تب بلغمی هر روز دوره کند با ترهل بدن و تهبج رو بود و رنگ روی صاحب او بیک حال نماند اکثر رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل بکبودی و سیاهی و گاهی بسبزی و چشمها تیره گردد

و بیرون نجاسته بود وقت هیجان قی لیکن سیاه مثل لعاب کسی نماید که شاه توت خورده باشد و در سرهای پهلو درد و نفخ پدید آید و اگر قی آید ترش باشد مادهٔ آن بلغم خام باشد
و اگر یا هوی صفرا غلیظ مخلوط شود ادوار او اکثر مثل بلغمی باشد اما سوزش احشا و قی صفراوی و دیگر آثار ترکیب صفرا بران گواهی دهد و اگر دورهٔ او
در اکثر بدور غب آید یا لازم باشد و با آن تشنگی شدید و کرب و لهیب و غم بود و در ابدان حار یابس مزاج حادث شود و بدن بسرعت گداخته شود و نبض صغیر
متواتر بود و در یکدو نوبت سقوط قوت و نبض پدید آید و در مدت اندک مریض بیمار سالها نماید مادهٔ آن خلط حادث سمی صفرای کراثی یا زنگاری باشد
و اگر تپ عام بود و تخلخل کثیر حادث شود و علامات و باطا هر بود و ظاهر بدن بسخت گرم نباشد و در باطن سوزش و بیقراری و حرارت قوی بود و با او
عظم و تواتر و تنگی نفس و بدبوی آن و شدت تشنگی و خشکی زبان باشد و گاهی با غثیان و سقوط اشتها و وجع فواد و عظم طحال و کرب شدید و تململ بود
و گاهی سرفهٔ خشک و سقوط قوت و اشراف بر غشی و اختلاط عقل و تمدد و شکم باشد و با آن سهر و استرخای بدن و فتور در حرکات بود و گاهی با او
بثور اشقر و احمر عارض شود که گاه بسرعت ظاهر شود و جلد غائب گردد و قلاع و قروح حادث شود و در اکثر نبض متواتر صغیر بود و تپ در اکثر بشبانه اشتداد
نماید و گاهی صاحب او را حالتی مثل استسقا حادث گردد و اسهال مراری وغیره افتد و براز او نرم بدرنگ و گاه سیاه و اکثر کفناک بدبو باشد و دران
اعضا و اخلاط گداخته برآید و بول مائی مری سوداوی بود و اکثر صفرا یا سودا ابقی برآید و عرق بدبو آید و تپ با اعراض مذکوره بقوت آنها ابتدا کند و غشی
و سردی دست و پا و اکثر غش و تشنج و کزاز مؤدی گردد حمی وبائی باشد و اگر تپ تابع اورام بود و درد یا ثقل در عضوی باشد و آن عضو گرمتر از سائر
اعضا بود و نبض در ابتدا صغیر و در انتها سریع الانقباض باشد بعده عظیم و سریع و متواتر گردد بحسب عضو و ماده پس منشاری یا موجی گردد بحسب عضو
در عصبیت و لحمیت و بول در اکثر کم رنگ بود بسبب میلان ماده بسوی ورم حمی ورمی باشد و اگر علامات مخصوصهٔ حمیات بعضی بالبعض مرکب مجتمع یافته شود
و هرگاه در تپ اول لرزه آید پس لازم گردد و هیچ عرق نکند و یا در میان تپ هر وقت سرما و لرزه معاودت کند و از پس دو سه لرزه یکبار عرق کند و ایضا هرگاه
در تپ لازمه لرزه قوی باشد و مدت سرماندن دست و پا سخت دراز گردد و تپ مرکب باشد پس اگر نوبت تپ یکروز دراز تر و آهسته تر از غب بود و یکروز
کوتاه تر لیکن گرمتر باشد و اکثر در یکنوبت دو سه دفعه قشعریره ظاهر شود و گاهی اعضا گرم شوند و قشعریره هنوز ثابت باشد و ابتدای تپ و تزید آن شدید الاضطراب
بود و انتها طویل باشد و هرگاه معلوم کنند که بدن گرم میشود و تپ عنقریب بانتها میرسد قشعریره معاودت کند و منتهای او در اوقات جزئیه و کلیه قبل منتهای
حمی بلغمی و سریعتر از آن بود و لطی تر از منتهای حمی صفراوی باشد و همچنین انحطاط طویل بود و کمتر بعرق فتره کند و در روز سوم تپ مشابه روز اول در نوائب بود
و چهارم مثل دوم در تفتر باشد و در نبض عظم و سرعت و تواتر از غب کمتر بود و در اضداد آن یعنی صغر و بطوء و تفاوت قلیلتر از تپ بلغمی باشد و بول لطی النضج بود
و قی مختلط از صفرا و بلغم و همچنین براز باشد شطر الغب باشد و این تپ مرکب است از مادهٔ بلغم و صفرا پس اگر بلغم غالب بود نوبتها دراز تر باشد و قشعریره ضعیفتر
و انضغاط نبض قویتر بود و اطراف بسرعت سردی قبول کند و دیرتر گرم گردد در ابتدای مرض و تشنگی اقل و قی صفرا کمتر و بول شدید البیاض و خام و عرق کمتر
و سن کودکی یا پیری و مزاج بارد بلغمی و همچنین عادت بخوردن اشیای بارد رطب و فصل و بلد و صناعت بارد باشد و اگر صفرا غالب بود نوبتها کوتاه تر باشد و اطراف
زود تر گرم گردد و تشنگی و قی صفراوی زیاده تر باشد و عرق بسیار کند و قشعریره بلرزه مائل باشد و قویتر بود و زود تر در گذرد و بول رنگین تر باشد و سن شباب و مزاج
گرم و عادت بخوردن اشیای گرم و مانند آن از فصل و بلد حاد باشد و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود اعراض و دلائل نیز برابر پدید آید و قشعریره صرف تام غیر نافض
و نه متعدی بنفض باشد و چون ترکیب این تپ از دائرهٔ صفراوی و لازمهٔ بلغمی باشد و او آنست که اکثر اطبا باسم شطر الغب خالص مخصوص نموده اند لرزه ضعیف
باشد و گاهی برد و قشعریره دران تکرار کند تا آنکه مادهٔ خارج عروق که آن صفرا است در منتهی غلیظ گردد و دران حرارت احشا و شکم مع برد اطراف کثرت نماید و نبض
بسیار صغیر و متفاوت باشد پس اگر لازمه صفراوی بود لرزه نباشد و نه بسیار قشعریره و نبض اعظم و اسرع و کرب شدید تر باشد و اگر هر دو دائمه ترکیب یابند
نافض البته نبود و غب لازمه سرا عارض شود که قبل خفت بلغمی تخفیف یابد و اگر چه غب لازمه در شدت راجح نبود قبل از رجوع بلغمی در شدت بسبب قلت صفرا و کثرت بلغم

بدانکه تپ صفراوی بلازمه وخصوصاً محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تپ دموی بعد آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی وهرگاه تپ عارض شود باید که
اول از علامات مادهٔ آن دریافت کنند بعد آن بحسب احتیاج تبرید وتسکین نمایند وبهتر آنست که اهلیلجات را در حمیات ندهند وخوردن لبنیات در حمیات باعث ازدیاد
عفونت بود وگویند که علاج حمیات عفنی حادث از عفونت خون یا صفرا یا سودا یا بلغم داخل عروق قریب از علاج آنست که مواد او خارج عروق باشد زیراکه اخلاط
آن بعینه همان اخلاط است جز آنکه این محتاج بفرط تبرید وتلطیف باشد واگرچه تبرید بسیار تضیج را باطل سازد الا آنکه تسکین سورت آن میکنند زیراکه در حدت زیاده بود وبسبب
انحصار مواد آن در عروق ودر خطر شدید تر باشد بسبب کثرت کمیت آن وفائدهٔ جلیله که در آخر حمیات اطفال مسطور گردد آنرا نیز ملاحظه نمایند مسیحی مینویسد که حمی
عفنیه علی الاطلاق سوء مزاج مع ماده است ولهذا احتیاج به تبدیل کیفیت ونقصان ماده میشود وکیفیت حمی حرارت ویبوست است پس حاجت در ازالهٔ او باشیای
مبرد ومرطب می افتد ومادهٔ حمی مختلف میباشد واگرچه در حمیات عفن است چنانچه در غب صفرای عفن است ودر بلغمی بلغم عفن ودر ربع سودای عفن پس در استفراغ هر
واحد ازین اخلاط حاجت می افتد بادویه که از شان آنها استفراغ آن خلط بود واز حمیات بعضی آنست که سوء مزاج در ان قویتر از مقدار ماده میباشد مثل حمی غب
پس آن محتاج به تبرید وترطیب بیشتر از استفراغ است وبعضی آنست که ماده در ان بیشتر از مقدار سوء مزاج بود مثل حمی ربع وحمی بلغمی ودر ان حاجت باستفراغ
زیاده تر از تبرید وترطیب باشد وهرگاه چیزی یابند که هم تبرید وترطیب کند وهم استفراغ ماده بهتر باشد وهرگاه یافته نشود باید که ترکیب دهند برای هر واحد ازین
اغراض لهذا آنچه موافق باشد استعمال نمایند شیخ الرئیس میفرمایند که غرض در معالجهٔ حمیات عفنی گاهی متوجه میشود بسوی تپ پس تبرید
وترطیب مزاج احتیاج افتد وگاهی متوجه میگردد بطرف ماده هنگامیکه احتیاج بانضاج یا استفراغ مواد بود وانضاج در مادهٔ غلیظ بتعدیل اوست بترقیق
وتلطیف ودر مادهٔ رقیق تعدیل او بتغلیظ وتکثیف وقیاس است که مابین هر دو غرض مذکور تناقض واقع میگردد چه ذات تپ مستدعی تبرید است وخلط مقتضی
انضاج واستفراغ وتحلیل واین در اکثر امور بی استعمال دوای حار صورت نبندد پس درین هنگام رعایت اهم از هر دو امر واجب است وگاهی تناقض میکند مقتضای
شدت حرارت تپ از تبرید مثل آب هندوانه وماء القرع وماء الخیار وسائر بقول ومقتضای ماده از تقلیل وانضاج پس این تناقض منع میکند از نوشیدن
آب فواکه وبقول الا آنکه ماده بکمیت وکیفیت قوی نباشد ودلیل حزم واحتیاط آنست که تاخیر آب فواکه تا کهفضت نمایند واقتصار بر ماء الشعیر کنند وتجنب
فواکه باصحاب تپ عفنی مضرت است بسبب غلیان وفساد آنها در معده واساس است که در یک چیز انضاج وتلطیف واستفراغ وتبرید نیز یافته میشود چون
سکنجبین وبدانکه گاهی بشدت وحدت تپ بدرجه رسد که در تدبیر سبب از انضاج واستفراغ رخصت ندهد بلکه مقتضی تبرید بلیغ برای تسکین باشد خصوصاً
چون قوت را طاقت مقاومت وصبر بشدت نباشد واگر قوت را مقاومت وصبر آن باشد قطع سبب نمایند وتدبیر خلط از انضاج کنند وغذا را قطع سازند
وتبریدی نمایند که مانع تحلیل باشد واگر قوت را قاصر یابند مشغول بتعدیل مضاد آن گردند به تبرید وانعاش قوت بغذا وچون بتقویت قوت بانعاش
آن وتدبیر مضاد آن نمایند متوجه بمرض شوند وبتضیج واستفراغ بپردازند وچون درین حمیات تبرید نمایند باید که چیزی کنند که در ان تفتیح وتکثیف باشد
مانند اقراص مبرده که در ابتدای این حمیات موافق نبود مگر بعد تضیج واستفراغ واقراص موافقتر برای کسی است که تپ او متشبث بمعده وجگر او باشد
گویاکه تپ دق بود در لزوم وتشبث وبدانند که علاج حمیات عفونیه مخالف علاج دق است زیراکه علاج دق تخصیص بضد او است مرض است وعلاج
حمی عفونیه متوجه است بسوی ماده نه بسوی مرض تنها بلکه بسوی ان وبر قطع سبب آنها واگرچه بحسب کل هر حمی باشد واجزای حمی قوتست از جهت نفس
آن دشمن قوتست از جهت آنکه دوست دشمن آنست وآن ماده است زیراکه آن معین مرض است واز جهت معالجه احتیاج است در تدبیر او بقانون که جدا مذکور گردد وباید
که حکم بطبیعت معالجه نه بلکه بعد از معرفت آن پس اگر نشناسد جنس وانواع حمی را باید که تلطیف تدبیر نمایند وجهد کنند که بعینه را نوبت تپ ملاقی نگردد مگر آنکه شکم از غذا
باشد وتحریک طبیعت در روز نوبت بهیچ چیز حتی الامکان نکنند ومعالجه باستفراغ وامثال آن ننمایند وباید که مراعات حال قوت در تجویز آن از تدبیر غذا واستفراغ نمایند پس
اگر قوت قوی باشد وغالب در بدن خون بود ویا خلط از غالب مخالف باشد فصد واجب است ونصوصاً چون بول سرخ غلیظ باشد واصفر نارنجی بود وکه باوی نزد
نوبت غلبهٔ صفرا وحدت آن شدید بود از فصد اسهال طبیعت وباید خصوصاً اگر در ابتدای تپ باشد مثل ماء الشعیر وتبرید بخشخاش یا ماء الشعیر وسکنجبین اگر طبیعت

نرم نشود و در مثل شیرخشت مانند شربت بنفشه زیاده نمایند و غایت غرض از آن تلیین باشد نه اسهال و اطلاق عنیف و بهتر نزد من استعمال حقنهاست بقدری که محتاج الیه در قوت باشند و از حقنهای مشترک النفع خفیف حقنه مرتب از روغن بنفشه و آب برگ چقندر و زرده بیضه و شکر سرخ و بوره است و چون این تلیین در ابتدا بکار برند بسیار کم در انتها محتاج باضعیف تر از آن باشند که در ابتدا احتیاج بدان بوده است و این هنگامیست که طبیعت محتبس باشد بعد از آن متوجه ادرار شوند مثل سکنجبین مطبوخ با بیخ کرفس مانند آن بعده تعریق و تفتیح مسام نمایند بچیزیکه بسیار گرم نباشد مثل مالش بروغن بابونه و تنطیل بشراب ابیض و بآب شیرین نیم گرم پس اگر تب ممتد بسیار باشد هیچ ترخیخ و تنطیل جائز نیست و چون دریابند که خلط در اول امر مائل بمعده است قی فرمایند بچیزیکه در آن مخالفت از عادت نباشد بلکه بمثل سکنجبین و آب گرم اگر خلط را طبیعت تحریک بقی نماید و در تحریک قی مخالفت طبیعت نکنند اگر آنجا میل خلط بجانب امعا باشد و احساس بقراقر و انحدار ثقل یا مانند آن نمایند بلکه درین هنگام تحریک باسفل کنند و تدبیر خواب و آب و استفراغ جدا مذکور گردد و هنگام انحطاط تب و ظهور علامات نضج و بعد استفراغ اخلاط در استعمال حمام و شراب رقیق ممزوج بآب و مالش بروغنهای محلله باک نیست و بدانکه چون صداع و تب باهم مجتمع گردد اولا علاج تب کردن اولی است و بدانند که گاهی صداع تب را که رو بانحطاط آورده باشد بسوی تزید بازمی آرد بسبب هیجان ماده پس لازم است که اولا بتسکین صداع بپردازند و چون طفل شیرخوار تب بهم رساند واجب است که اصلاح شیر مادر او نمایند بادویه مناسبه و چون قاروره رقیق باشد در تب دلالت بر ورم کبد میباید و علاجش آشامیدن ماء الشعیر و سکنجبین است پس هرگاه حدت تب ساکن گردد بتدبیر مذکور قصد ورم نمایند بتحلیل و تلیین و چون با تب قولنج باشد مادام که انفتاح طریق آن نگردد ماء الشعیر نیاشامند بلکه شوربای خروس دهند اگر واجب بود تلیین بحقنه لین نمایند و روغن در حقنه بسیار داخل کنند بعده ماء الشعیر رقیق نوشانند اگر ضرور باشد و گاهی با تب فالج بهم میرسد پس اولا معالجه تب نمایند و سکنجبین ممزوج بگلقند و نخود آب بزیت برای ایشان نیکوست اگر تب احتمال آن نماید و ترک کننده عادت در تدبیر خود گاه گاهی تب در خود احساس مینماید و آنرا مضر نیست زیرا که سببش ترک عادت در تدبیر است و عود به سوی آن اکثر در علاج او کفایت میکند و صاحب کامل گوید میباید که در علاج تمام حمیات عفونت سه چیز استعمال نمایند یکی تسکین حرارت تب و مقاومت آن دوم استفراغ خلط عفن سوم تدبیر غذا و اختیار آن اما تسکین حرارت تب باید که باشیای مبرده مرطبه از اغذیه و اشربه و ادویه کند الا اسهال و از نیست که اشیای بارد را مطلقا استعمال نمایند لیکن بحسب آنکه مقدار مزاج مرض آنرا واجب کند و بحسب مزاج طبیعی بدن و بحسب سن مریض و فصل موجود و بحسب مزاج بلد اما بحسب مقدار مزاج مرض چنانکه باید که هرگاه تب قوی الحرارت و حدت بود احتیاج بتکثیر استعمال اشیای مبرده مرطبه افتد و اگر حرارت تب قوی نباشد در استعمال چیزهای سرد تقلیل نمایند و باید که استعمال اشیای مبرده بحسب مقدار خروج بدن از اعتدال در حرارت باشد و این حکم عامست در جمیع امراض حادث از سوء مزاج مفرد باید کرد لیکن بدانند که معرفت حقیقی این چیز طبیب را ممکن نیست مگر بحدس و تخمین صناعی زیرا که اگر طبیب را معرفت مقدار کیفیت مرض و کمیت آن ممکن بود علاج آن باشیائی که بمقاومت مرض وفا کند خواهد کرد و بدان صحت حاصل خواهد شد و این بحدس و تقریب بطول عادت و ریاضت در مزاولت امراض دریافت گردد و اما علاج آن بسبب مزاج طبیعی بدن چنان باشد که هرگاه مزاج طبیعی بدن بارد بود احتیاج در تب باستعمال اشیای قوی التبرید باشد و اگر مزاج طبیعی بدن حار باشد حاجت باستعمال چیزهای قلیل التبرید افتد و آنچه از بیان بالا مفهوم میشود در سائر علاج امراض حادث از اصناف سوء مزاج برین مثال و اما استعمال اشیای مبرده بحسب سن مریض و فصل حاضر و بلد مسکون مریض چنانست که اگر این همه اشیا یا اکثر آن حار باشند واجبست که تلطیف حرارت حمی و تبرید آن بسیار باشد و اگر همه یا اکثر آن بارد باشند باید که تبرید و تلطیف اندک بود و علی هذا القیاس می باید که علاج سائر اقسام سوء مزاج باقی یعنی برودت و رطوبت و یبوست بر همین قانون باشد که ذکر کردیم و تدبیر استفراغ و غذا جدا مذکور گردد

تدبیر خواب

شیخ و جرجانی مینویسند که بیمار را در ابتدای نوبت تب از خواب منع کنند خصوصا اگر در مقدمه تب قشعریره یا سردی یا لرزه باشد و اما نزدیک انحطاط سود دارد و مباحست که در وقت انتها ضرر نکند و خداوند تب گرم را در تابستان در شبخانه و سرداب خفتن نشاید و اولی تر آنکه تن بجامه پوشیده دارند و هوای خانه سرد کنند تا هوا که بنفس میکشند خنک بود تدبیر آب سرد و بقول شیخ صاحب تب را از آب سرد منع نباید کرد لیکن چون ماده خام و غلیظ باشد و ترسند که غلیظ تر و خام تر گردد و منع نضج نماید و کثرت طول کند باز باید داشت و بدانند که چون فصد و تنقیه کنند بعده استعمال آب بارد بطریق سقی نمایند شفا حاصل شود یعنی استعمال آب سرد در کمیت و کیفیت آنچنان نمایند که خلط را خام کند

واخماد حرارت غریزی نماید دران شفا نبود واگرچه پیش ازان فصد نافع کرده باشند واما اخلاط رقیق صفراوی را آب سرد بهترین چیزهاست لیکن اگر معده یا جگر
ضعیف باشد یا سرد و بارد باشند یا در اعضای شکم مریض ورم بود یا در اندام او ورد باشد یا مزاج او قلیل الدم باشد یا حرارت غریزی او ضعیف بود
یا بیمار را عادت شرب آب سرد نباشد مثل مردم بلاد گرم یا سخت لاغر باشد آب سرد نباید داد چه ایشان بسرعت تشنج میکنند و فواق بهم میرسانند واما ازین
حیثیت که ماده حار بود و یا غلیظ که نضج یافته باشد و بدن فربه و حرارت غریزی وافر و قوت قوی و احشا سالم از آفات باشد و مزاج اصلی بارد نبود و عادت آب سرد
خوردن بوده باشد پس آب سرد افضل شی بود و گاه طبیب در حمیات محرقه آب سرد کثیر المقدار تا یکمن و نیم بمریض بدهد چنانچه رنگ او بسبزی گراید و لرزه بران افتد
پس اکثر تب صفراوی منتحل بعرق گردد و گاهی طبیعت قوی شود و ماده را بعرق و بول و اسهال دفع کند و عافیت حاصل گردد و ایضا چون در بعض مواضع ورم باشد
وخوف مضرت حرارت تب و تشنگی بود و گمان شود که تب از تشنگی مؤدی بذبول گردد از آب سرد منع نکنند و سکنجبین گاهی تشنگی را ساکن کند و تقطیع نماید
و اطلاق آورد در مضرت او بسیار بورم مثل مضرت آب سرد نیست و دران جمع ماده و تکثیف آن شود و همچنین جلاب ممزوج بآب بسیار پس اگر یکی ازین هر دو با آب سرد
ممزوج کرده بدهند مضرت او در تغلیظ و صلب کردن ماده کمتر باشد و چون شرب آب سرد جایز نبود بسبب بودن بدن مستعد با نسداد مسام و بران اقدام
نمایند خوف آن باشد که قبض مسام احداث نماید و بسبب تب دیگر شود بنابر حدوث سده دیگر جدید و گاهی این سده و تب شدیدتر از اول باشد و چون
آب سرد بعضوی ضعیف رسد فعل آن عضو را فاسد کند و اکثر فرو بردن طعام و شراب و دم زدن دشوار گردد و در عشه و تشنج و ضعف مثانه یا گرده یا قولون پیدا
کند و اگر کسی را از صاحبان تب منع آب سرد واجب است که در تحت خود از ان ضرر یابد بلکه چون بینند که سحنه قویست و عضلات غلیظ و مزاج حار یابس
واستفراغ ماده کرده باشند احیانا در اکثار آب سرد رخصت دهند و جوسی گوید که از نشان آبست تبرید و ترطیب پس اگر تبی از تبهای مطبقه و محرقه باشد
و علامات نضج ظاهر و قوت قوی و عادت مریض بشرب آب سرد بود و عضوی از اعضای شریفه ضعیف و وارم نباشد صاحب او را از شرب آب
شدید البرد منع نباید کرد و الا شرب آن ممنوع است و اگر تب متصل گرم و تب در غایت حدت باشد لاسیما هرگاه معده و جگر ضعیف بود بلکه آب معتدل البرد
بدهند و هرگاه تب نائبه با دوار باشد باید که صاحب او را آب سرد در وسط نوبت تب بنوشانند لیکن در وقت ابتدای نوبت آب سرد ندهند و همچنین
هرگاه تب غیر حاد باشد و خلط خام بود از شرب آب سرد منع باید کرد و اکثار شرب آب مضرتهای بسیار دارد چنانچه بقراط در کتاب امراض حاده ذکر کرده که نفوذ
وانحدار او بطی گردد و نضج او مشکل شود و در معده دیر بماند و در اکثار امر قراقر پیدا کند و طعامی را که در معده باشد فاسد کند و اگر اتفاق افتد که در معده صفرا
غالب بود آب دران فاسد گردد و مستحیل بصفرا شود و چون بعد طول مدت از معده بسوی روده صائم منحدر گردد و از ان بسوی جگر و گرده و صدر رود
بسهولت نافذ نشود و هرگاه امر چنین باشد ادرار بول و تسکین عطش درین حال نتواند کرد زیرا که از معده بسرعت نافذ نشود و بعمق بدن نرسد و لهذا
نشاید که آب نوشند مگر با بعض اشربه مثل سکنجبین و جلاب تا زود تر از معده فرو رود و مضرت عسل آنست که مزاج گرم کند و صفرا را تیز نماید

تدبیر سکنجبین

جرجانی و انطاقی و منیوس بیند که سکنجبین شربتی است مرکب از سرکه و عسل و آب و یا از سرکه و شکر و گلاب و جمله ترکیبش سخت نیکوست از بهر آنکه سرکه بطبع سرد و خشک است
و یا سرد و تیز و لطف کننده و هست مضرت او در اعصاب و اعضای عصبی چون معده و رحم عظیم باشد و هیچ جزوی از وی نماند که مضرت سرکه بدو نرسد و منفعت او آنست
که ریاح را تحلیل کند و رطوبت غلیظ و لزج را لطیف گرداند پس هرگاه ازان سکنجبین سازند مضرت سرکه بعسل شکسته شود و مضرت عسل بسرکه و منفعت هر دو
بمنفعت آب حاصل شود و او آنست که تشنگی را بنشاند و صفرا را ساکن کند و کام و دهان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را که در مجاری نفس و مجاری اخلاط
باشد لطیف کند و رطوبتی را که بسرفه و صعوبت و بدشواری برآید بآسانی بیرون آرد و سده های اندام اندرونی بگشاید و اخلاط رقیق را با درار بول و عرق بیرون آرد
و گاهی تلیین و تهیج کند و اسهال آورد لیکن باید که بسیار ترش نباشد تا این منفعتها با اثر باشد از بهر آنکه سکنجبین ترش اثر قوی کند بمنفعت و مضرت او بسبب عصب
برود و بسیار از سکنجبین ترش بیرون دهی منفعت نیابد علامتش آنست که مرض با خطر است و ماده نضج پذیر نیست و در خامی و غلظت بجاییست که سکنجبین آنرا

لطیف نمیتواند کرد بلکه غلیظ تر میکند زیرا که اجزای لطیف آن تحلیل میشود و باقی لزج تر میگردد و بسیار باشد که قوت قوی بود و سکنجبین رطوبت لزج را لطیف کند و بآسانی آنرا بنفث برآرد و آلات تنفس را پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد رطوبت بسرفه بیرون نتواند انداخت و خناق پیدا کند پس طبیب را واجب است که اندر حال ماده از کمی و بیشی و غلظت و رقت آن نگاه کند تا ماده نضج پذیر است در بیمار امید خلاص است اگر امیدی بیند و فصل زمستان باشد سکنجبین معتدل نیمگرم دهد تا اخلاط را بپزاند و لطیف گرداند و اگر تابستان باشد بآب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشاند و قوت تب را بشکند و حرارت ناری را ساکن نماید و سده باطنی را بگشاید و لیکن یخ و برف ندهند تا اخلاط را لطیف تواند کرد و بگداز د و لعاب ناک بیمار لزج نشود بدین سبب در حمیات محرقه و مطبقه و غب سکنجبین معتدل بآب یا گلاب آمیخته سخت موافق بود و در حمیات بلغمیه سکنجبین بزوری یا سکنجبین که از سرکه عنصل یا از سرکه کبر سازند موافق باشد و فعل بزوری قوی تر از فعل ساده باشد در انضاج و تلطیف و تفتیح سده و باید دانست که در سکنجبین ترش دو مضرت است یکی آنکه خداوند سرفه را زیان دارد دوم آنکه سبب زدانیدگی خوفه بود که اگر در بدن صفرا یا خلطی شور و تیز باشد آنرا بزداید و بامعا فرود آرد و گذر آن برامعا سبب سحج گردد خاصه اگر امعا ضعیف باشد بدین سبب سکنجبین معتدل دادن صواب تر باشد تا از این مضرتها ایمن تر باشد صاحب کامل گوید که از اشربه و ادویه سکنجبین ساده و آن شربتی است موافق برای صاحبان تب اما سکنجبین ساده موافق اصحاب حمیات صفراوی و محرقه است زیرا که مبرد و مطفی و مفتح و موجب خاطه و ملطف و منفذ در عروق و مفتح سده و مخرج اخلاط عفن بابول است الا آنکه صالح نیست برای سرفه و امعا که بسوی آن اخلاط حاد بریزد زیرا که آنرا تحریک باشد و در ان جراحت کند و اما اگر معمول از بزوری باشد آن نیکوست برای حمیات بلغمی بهر آنکه قوی تر است در تلطیف و تنفیذ و در ادرار بول ماء الشعیر بیشتر باید که بهتر ترکیب سکنجبین بزوری که مرآنست که شکر را در پاتیله هم وار فرش کنند بعده سرکه تند بشراب آنقدر بر آن ریزند که بالای شکر بیاید بلکه آنرا بکشد و قت بگذارد و بس آنرا بر انگشت که آتش او نرم باشد یا بر خاکستر گرم نهند تا شکر در سرکه بی آنکه جوش زند بگدازد و بس کف او بردارند و ساعتی بگذارند و حرارت بسیار نباشد تا آنکه سرکه و شکر ممزوج گردد و بعده آب بقدر یک دو انگشت بالای آن باشد بر آن بریزند و جوش دهند تا بقوام آید

تدبیر جلاب و ماء العسل

صاحب [illegible] گوید که جلاب مطفی و مبرد و مسکن تشنگی است و ماء العسل ملطف و مقطع اخلاط غلیظ بیشتر به شد است و از جمله اشربه و ادویه شربتی است ملین و ملطف و منضج و مسکن تشنگی است ایلاقی و جرجانی گویند که هرگاه معلوم است غالب شد جلاب بالا بیشتر از ماء الشعیر باید پس در مزاج یا عوض سکنجبین جلاب باید داد و در تبهای حاده اگر قوت قوی باشد و علامت دلالت نماید بر انتشار و نضج خواهد و سعال و ما بیچ نیز بسکنجبین باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد و خوف استحاله جلاب بسوی صفرا بود چندان آب با وی آمیزند که غلبه آب را بود تا تشنگی بنشاند و صفرا نیفزاید و آنچنین جلاب از آب بهتر باشد زیرا که زودتر منفذ گردد و اگر آب کمتر باشد طبع را بیشتر نرم کند و جلاب پخته بهتر از خام باشد و غذا بیشتر دهد لیکن در تلیین طبع ضعیف تر باشد و ماء العسل همچنین باشد و چون خوردن کنند که ماء العسل در معده تحلیل بصفرا گردد الا که با آب بسیار آمیزند چنانکه آب بر عسل غالب شد تا تشنگی نیارد و اگر در گرده خلطی باشد یا در ادرار بول آنرا بیرون آرد و اگر در نواحی سینه و شش رطوبتی باشد بآسانی بر اندازد لیکن در انضاج رطوبت سکنجبین قوی تر از آن باشد و اگر اخلاط غلیظ و لزج در نواحی صدر و ریه جمع شود علاج آن بچیزهای ملطف باید کرد تا قوت او در عشای صلب که استرخا و قابل و عقلا و اعضای باطنی سدها [illegible] مایع الطیف تواند کرد و قوت ماء العسل بیشتر از آن است [illegible] بلغم را که [illegible] تا لطیف کند هر دو مرطوب [illegible] زیرا که در ریاکیکردن و هیمه تحرک شش سکنجبین قوی تر از ماء العسل باشد و ماء العسل اگر در اعضای اندرونی چون جگر و سپرز ورم صلب باشد ماء العسل ضرر کند و ماحب هم مضر است بهر آنکه جگر و طحال آنرا [illegible] و در تب بسیار نرسید [illegible] از مقدار الطبیعه بگشاید [illegible] در مجاری تنگ شود و سده زیاده گردد و در آن گیاه تنگ شود و [illegible] و جگر و سپرز زیاده شود ماء العسل ساده [illegible] باشد و بقوت سرکه ماده ناروی تر لطیف تر میگردد و سده گشاده شود و گاهی ماء العسل ساده با شده تب دارد و [illegible] اگر احساس چیزی از نیتهای [illegible] ماء العسل احتراز کنند و گاهی در حمیات باقی استفراغ صفرا [illegible] و بهر چند استفراغ بیشتر و حرارت دیگر زیاده میگردد و این علامت نهایت مرض است [illegible]

در حاشیه: برای تسکین عطش کثیر [illegible]

در حاشیه: [illegible] سکنجبین [illegible] در اطراف [illegible] زیاده [illegible] زیرا که ورم را [illegible] کرده و در آن [illegible] ۱۲

پیش ماء العسل باید داد و نه جلاب و نه سکنجبین بلکه آب بسیار سرد دهند و نوشیدن ماء العسل عقب ماء الشعیر موافق نباشد بلکه صواب آنست که ماء العسل پیش از ماء الشعیر خورند تا زود فرو گذرد و راه ماء الشعیر گشاده کند اما چون طبع قبض باشد و حرارت مفرط بود عوض جلاب ماء العسل آب تمر هندی با جلاب آمیخته باید داد تا سود مند آید

تدبیر ماء الشعیر

اطبای قدیم کشکاب را اندر علاج تبها بهر آن اختیار کرده اند که علاج جمله امراض بضد آن باید کرد و در حمیات محرقه و مطبقه و تب غب حرارت غریبی ناری میشود و ماده تبهای عفونی بعضی سوخته و نضج نایافته و بعضی خام باشد و تدبیر دفع انچه سوخته باشد و تدبیر نضج انچه خام باشد هر دو باهم باید کرد و قوت بیمار در بدن نگاه باید داشت و قوت را به تبدیل مزاج و غذا نگاه توان داشت و انچه مزاج آنرا بدل کند و دیگر داند اشربه بارد است و انچه قوت را نگاه دارد چیزی غذائیست و معده مریض را از شربت و غذا ممتلی نشاید کرد بهر آنکه طبیعت را بسه کار مشغول کرده باشد یکی بهضم شربت دوم بهضم غذا سوم نضج ماده و این مشکل باشد و با این همه عوض رطوبت که حرارت تب از بدن بیمار گداخته و تحلیل کرده باشد بدان باز باید رسانید از بهر این کار شربتی چند که این منفعتها در وی یافته شود و هیچ مثل کشکاب نیافته آنرا اختیار کردند و بقراط در ستایش ماء الشعیر میگوید که اندران جلا و لزوجت نیست و آن معتدل در لینت و جلا و از لاف و استوای قوام و رطوبت بود و در معده ثقل زیاده نکند و نفخ پیدا نه نماید و بسبب آنکه طبع او ترست تشنگی بنشاند و بنابر لینت و استوای قوام او تعدیل ماده و تلطیف آن و تلیین صلابت آن کند و از بهر آنکه سرد و ترست تعدیل گرمی و خشکی نماید و بجهت آنکه تمام پخته باشد زود بهضم شود و بدین سبب حفظ قوت نماید و تن را غذا دهد و بنابر آنکه بالزوجت مزلق و جالیست بزودی در عروق گذرد و غسل آن کند و اندران نچسپد و این خاصیت در چیزی سوای کشکاب نیست از بهر آنکه از چیزی زلق و جلا کم آید نه بینی که در چیزهای دیگر که بقوام کشکاب باشند لزوجت و نرمی همواری قوام باشد لیکن انضاج و جلا نباشد و ازان در رگها آلودگی بسیار باند و در بعضیه مزلق نیست همچنین لزوجت و لینت ست لیکن بر فم معده درنگ بسیار کند و منضج نیست و از فم معده ناگوار یده فرو رود زیرا که فعل فم معده اشتها ست و هضم کردن نیست و بسبب بسیاری درنگ کردن بر فم معده غثیان آرد و ازین جمله معلوم گردد که خاصیت لزوجت و جلا در ماء الشعیر است و سوای این کشکاب را دو خاصیت دیگر ست یکی آنکه قوت او یکسانست و اندران قوتهای متضاد نیست چنانکه در بعضی خوردنیهای دیگر ست مثلاً عدس که جرم او قابض ست و آب او مسهل ست و ماء الشعیر بسبب آنکه قوت او یکسانست غذائی که او دهد بغایت نیک بود و قوت افزاید دوم آنکه تن را غذا دهد و قوت را نگاه دارد این همه خاصیتها دران یافته شود نه بینی که منفعتهای کشکاب یکیک در اشربه دیگر یافته میشود چنانکه اگر غرض تسکین حرارت و تلطیف ماده بود آن در سکنجبین یافته شود و اگر غرض ترطیب بدن باشد جلاب رطوبت از ماء الشعیر زیاده کند و اگر غرض اعتدال قوام اخلاط رقیق باشد از آب سرد این غرض حاصل شود لیکن منفعت تغذیه و حفظ قوت با دیگر منافع جز بکشکاب یافته نشود و بنا برین علیه اگر تلطیف تدبیر مطلوب باشد کشکاب بدهند تا طبیعت مشغول بهضم چیزی غذائی کرده نشود و بدانند که هر چه با ماء الشعیر بنوشند منفعت ماء الشعیر باطل کند و سبب اضطراب گردد زیرا که هرگاه چیزی با وی در معده جمع شود قوتهای مختلف ظاهر گردد و طبیعت در هضم و تصرف آن متحیر شود خاصه طبیعت بیمار که هضم نیک ممکن نباشد و بدترین چیزها با کشکاب سکنجبین ست بهر آنکه کشکاب را فاسد کند و همواری قوام او باطل نماید و او را قبل از هضم از معده فرود آرد پس صواب آنست که چون ماء الشعیر بدهند پیش از کشکاب بدو ساعت سکنجبین دهند تا تلطیف خلط کند و مستعد دفع طبیعت نماید و معده را درست کند بعد ازان ماء الشعیر دهند تا در معده زیاده از دو ساعت درنگ نکند و معده مستعد بهضم آن باشد آنرا نیک قبول کند و زود بهضم نماید و خلطی را که سکنجبین لطیف کرده باشد بشوید و دفع کند و عروق و مجاری غذا را پاک کند و گاه دفع با درار بول و گاه بعرق نماید و اگر بعد از ماء الشعیر بچهار ساعت شربتی دیگر از سکنجبین بنوشند هر چه کشکاب آنرا تعدیل کرده و نضج داده باشد زود دفع شود و سردی و تری که از کشکاب حاصل شده باشد بهمه تن رسد و ترتیب دادن چنان باید که در ابتدا ماء الشعیر رقیق دهند و نزدیک انتها از ان غلیظ کنند و اگر بچیزی حاجت آید جلاب یا سکنجبین قناعت کنند و آنجا که حاجت حفظ قوت باشد ماء الشعیر غلیظ دهند و در آنجا طراز کشکاب بدهند و آنجا که در دو و درم با اعراض صعب باشد عوض کشکاب جلاب یا سکنجبین بدهند که کشکاب نیک پخته نباشد نه غذا را شاید و نه علاج را شیخ الرئیس و شراح قانون نوشته اند

که قسمی از ماء الشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیفه آن در آب آید و این قسم را افضل در علاج و مطبوخ در نفست اگر نیکو
پخته باشد و بهتر آنست که دران آب بقدر بیست سکوره و یک سکوره باشد و بعد پختن قریب خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق ازان بگیرند و این قسم رقیق
ماء الشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدل است و زودتر منهضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماء الشعیر آنست
که دران چیزی از جرم جو و آرد آن باشد و بهتر نزد ما درین قسم آنست که طبخ او بغایت مفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و بعد از وجهت شدید نرسد و این قسم
غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که این ترش گردد در معده بارد و در جوهر خود و اگرچه آنرا حرارت غریبه از باب سوء مزاج بسیار عارض شده باشد و ماء الشعیر
را گاهی مطبوخ میسازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فرط غسل و اخراج فضول باشد و جمع کردن میان سکنجبین و ماء الشعیر با هم مکرر و مفسد ماء الشعیر در
اکثر است و واجب نیست نوشیدن ماء الشعیر [illegible] قبل او بحقنه یا شیافات طبع را نرم کنند پس اشکال نهند و اگر کسی را در معده ماء الشعیر ترش گردد
سکنجبین رقیق نوشانند و اگر باز ترش شود بیخ کرفس در آن اندازند و معده و قوی حرارت آن باشد بادیان بپزند و اگر ازین نیز ترش گردد تا چاره قدری فلفل
بران آمیزند خصوصا اگر ماده سخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماء الشعیر در معده نفخ کند بجوشانند اندک سرکه خمر بران ممزوج سازد و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع
اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد عقب او بعد دو ساعت ماء الشعیر رقیق مذکور بخورند تا آنچه که سکنجبین آنرا قطع کرده غسل و جلا دهد و ادرار و اخراج
آن نماید و خود نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت بتقدم جلاب ماء الشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این
هنگامیست که غلبه یبوست بر بدن و زبان بینند و گاهی احتیاج شود بتقدم قبل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تمر هندی و تقدم این همه بدو ساعت باشد
تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود حکیم شریف خان مینویسند که اجماع واقع شده است برانکه هیچ غذای دوائی کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست و مشتمل بر ده
خصلت است یکی آنکه بارد است دوم منضج سوم مستفرغ مواد محترقه چهارم منقی معده پنجم سهل النفوذ در مسام بدن ششم لذیذ هفتم معتدل الغذا هشتم مسکن عطش
نهم هیجان اخلاط فاسد نمیکند دهم منتفخ در معده نمیشود اما مرخی معده و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند حکما را
اختلاف است نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد یکی چهارده چند آب یک حصه جو و نزد یک دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آش جو اینست
که جو مقشر جدید در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف کرده چند جو باشد بران ریزند و بآتش ملایم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست
که هفت آب تبدیل کنند بعد ازان مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام پختن
بالیده شود و آب که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آنست و بیشتر گاهی بتقویت منفا ورید همراه ماء الشعیر بلحم دهند و طریق
پختن آن اینست اگر گوشت بپزند تا گداز شود و بعده ازان همراه کشک جو بپزند و صاف نموده بکار برند طریق دیگر آنست که هرگاه ماء الشعیر خواهند که فرود آرند
آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبیخ جدید دهند تا ماء الشعیر [illegible] آید پس صاف نموده بکار برند ماء الشعیر مقشر [illegible] کم است و طریق اینست که جو
مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم است بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه [illegible] اضافه نمایند صواب تر باشد

تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شروح آنست که چون قوانین مذکوره در اول بحر بحران استعمال کردند بعد ازان [illegible] است که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که بسبیل
تقلیل و تخفیف باشد و آن نادر شد بلکه بسبیل قطع سبب بود و ماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بی ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام سبب
هیجان و عدم استفراغ تام ماند بکثرت آن خلط میگردد و موجب استحاله سائر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از نضج خلط رقیق با خلط
مخلوط میشود و باعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج او پس بخروج خلط لطیف غلظ کثرت می پذیرد و غرض در انضاج خلط تعدیل قوام ماده است تا آنکه مهیا و قابل دفع
بآسانی گردد خلط رقیق مستعد و غلیظ ناشف و لزج حبس شده پس یکی ازین مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آنست که رقیق اندکی غلیظ و غلیظ اندکی رقیق گردد و لزج
تقطیع پذیرد پس بر طبیب اول این صناعت واجب است که بداند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج در قاروره ظاهر شود ممتنع یا مستحب است و بسا مستکر

استفراغ بی نضج بحرکت می آرد مواد را و فعل کامل نمی نماید و بسا است که مادهٔ خبیثه را با طبیعت خلط سازد پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا بآسانی
و بی خلل خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بداند که مهلت تا نضج نمیدهد یا از اجرام سرسامیه غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را
در بدن گذارند قبل از زمانی که در آن نضج او متوقع باشد در خطر اندازد چه زمانه نضج خلط رقیق لا سیما الطول از زمانه باشد که در آن توقع نضج خلط معتدل بود پس
بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر درین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آنست بسبب کثرت اذیت آن و چون
طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد و بدانکه فصد از قبیل چیزی نیست که در آن انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج
در اخلاط دیگر کرده میشود تا اخلاط منفرد در دفع شود و چون تاخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بیفائده است بلکه بسا است که هلاک کند بنابر
موافات او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبه خلطی از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند
مگر در ابتدا و انتها مطلقاً هیچ خلطی را حرکت نباید داد تا آنکه طبیعت غالب نیاید و نضج دهد و اگر حرکت نیاید خود بخود چنانکه بدان ماده مرض مندفع شود حرکت
دهند آنرا بر وفق تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت دادند آنرا با فعل او بگذارند و معارضه بدان نکنند چه طبیب معین است نه منازع و این نسبت
که بحران آنرا هیچ نامیده است چنانچه گفته می باید که دوای مسهل بعد نضج ماده مرض استعمال کنند و اما در ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آنکه مرض هیاج
یعنی کثیر الهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امر هیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت اذیت است و آن وقت حصول نضج تام است مثل تغذیه که ضرور است
که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل بماده است و نسبت این استفراغ بمنع کردن از عادیت ماده است این تغذیه است بمنع سقوط قوت و هرگاه
استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تب یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ باسهال روز نوبت نکنند و نه فصد کشایند و با استفراغ منافات
مضادت در سمت میل استفراغ طبیعت نکنند و در اخلاط چیزی از تحریک روز نوبت ننمایند و حال آنکه حرکت نوبت نیز متوفر اخلاط است پس در تحریک جمع
کار مشکل گردد و با جمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه در ماء الشعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را شوران نیارد بسبب تنگ کردن
مجاری و در آن خطر است بلکه اعانت طبیعت بتلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن لهذا
بسا است که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال اخلاط غلیظ لزج نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد
و استفراغ کثیر با هم نکنند تا باعث سقوط قوت نگردد و رای در فصد آنست که تا ممکن بود یعنی امتلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد
که هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که بیک دفعه خون بسیار بر آرند و حاجت که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج باستفراغ آن
نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ گردند و در خون سامان برای استفراغات نبود بسا است که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت
ضعیف گردد از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیارشنبر است و گاهی بران سقمونیا انداخته میشود و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود
و گاهی احتیاج باستعمال مثل صبر میشود چون ماده غلیظ باشد و بهتر آنست که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصیه کنند پس حب بسته استعمال نمایند
و آب هلیله زرد را قوی استعمال بنمایند و مادام که از استعمال او ذات قرار یافته شود دیگر بپرهیزند زیرا که هلیله بعد اسهال بقبض مسام محتاج است و اگر از آن چاره نباشد
بعد نضج تام استعمال نمایند و آب انارین عظیم النفع است و خاصته تسکین آنها افشرده یا در اوقات غلبه یبوست و صفرا و حاجت بترطیب و از مسهلات لطیفی
مرتب از بنفشه و سقمونیا است بنفشه بقدر یک مثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی در آن اندک نعناع داخل کرده میشود و گاهی از مبردات مطلقه که در آن
سقمونیا داخل کرده شود دوا مرتب میکنند مثل حب بدین صفت بگیرند کشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک سبوس سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ
و بخورانند و یا بگیرند شیرخشت پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب کشنیز تر [illegible] جزو آبها را جمع نموده در آن
شیرخشت و ترنجبین تر کرده صاف نموده بقوام آرند تا قریب بانعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن [illegible] کافور یک دانگ سقمونیا یک درم
[illegible] پاشیده بر هم زنند و در مکان معتدل یا مائل ببرودت نگاه دارند تا از حرارت محل تحلیل نشود [illegible] گاهی از شیرخشت ترنجبین

[illegible] نسخه دو درم

که قسمی از ماء الشعیر آنست که دران جرم شعیر نباشد لیکن مثل قوت و صورت باشد یعنی اجزای لطیف آن در آب آید و این قسم را مدخل در علاج و مطبوع در نعمت اگر نیکو پخته باشد و بهتر آنست که دران آب بقدر بیست سکوره و جو یک سکوره باشد و بعد پختن قریب خمس آب باز آید پس آب سرخ رقیق از ان بگیرند و این قسم رقیق ماء الشعیر که غذای آن کمتر و ترطیب او و غسل او و اخراج فضول و انضاج او بسیار و تبرید او معتدل است و زود تر منهضم شود و کمتر ترش گردد و قسم دیگر ماء الشعیر آنست که دران چیزی از جرم جو و آرد آن باشد و بهتر نزد ما درین قسم آنست که طبخ او بغایت مفرط نباشد بلکه آنقدر باشد که نفخ او دور شود و بعد از جهت شدید نرسد و این قسم غذا بیشتر دهد و غسل و انضاج کمتر کند و بسیار باشد که ترش گردد در معدهٔ بارد در جوهر خود و اگرچه آنرا حرارت غریب از اسباب و مزاج بسیار عارض شده باشد و ماء الشعیر را گاهی مطبوخ میسازند از جو مع پوست آن اگر اراده تقلیل غذا و فراغ غسل و اخراج فضول باشد و جمع کردن میان سکنجبین و ماء الشعیر با هم مکرب و مفسد ماء الشعیر در اکثر است و واجب نیست نوشیدن ماء الشعیر قبل [illegible] قبل او بحقنه یا شیاف طبع را نرم کنند پس کشکاب دهند و اگر کسی را در معده ماء الشعیر ترش گردد کشکاب رقیقه تر نوشانند و اگر باز ترش شود بهتر که قرص مانند آن [illegible] معده و مقوی حرارت آن باشد بادی بپزند و اگر ازین نیز ترش گردد نا چار قدری فلفل بدان آمیزند خصوصاً اگر ماده سخت رقیق و گرم نباشد و اگر ماء الشعیر در معده نفخ کند [illegible] اندک سرکه خمر بدان ممزوج سازند و اگر سکنجبین صبح بنوشند و تقطیع اخلاط کند و فضول را برای دفع آماده سازد و عقب آن بعد دو ساعت ماء الشعیر رقیق مذکور بخورند تا آنچه که سکنجبین آنرا قطع کرده غسل و جلا دهد و بعرق و ادرار اخراج آن نماید و خود ضرور نیست در نوشیدن سکنجبین هنگام عشا که غذا از معده مفارقت کرده باشد و گاهی حاجت بتقدم جلاب بر ماء الشعیر افتد تا در ترطیب افزاید و این هنگامیست که غلبهٔ یبوست بر بدن و زبان ببینند و گاهی احتیاج شود بتقدم قبل آن برای تلیین طبیعت چیزی از آب تمر هندی و تقدم این همه بدو ساعت باشد تا میان دو عمل مزاحمت واقع نشود حکیم شریف خان می‌نویسد که اجماع واقع شده است بر آنکه هیچ غذای دوائی کثیر المنافع مثل ماء الشعیر نیست و مشتمل بر ده خصلت است یکی آنکه بارد است دوم منضج سوم مستفرغ مواد محترقه چهارم منقی معده پنجم سهل النفوذ در تمام بدن ششم لذیذ هفتم معتدل الغذا هشتم مسکن عطش نهم هیجان اخلاط فاسده نمیکند دهم منفتح [illegible] معده [illegible] و امر خفی معده و مضر احشای بارده و نفاخ است و مصلح آن گلقند و در مقدار آب که اندران جو بپزند اختلاف است نزد بعضی ده چند جو آب باید و نزد بعضی بیست چند و نزد دیگری چهار ده حصه آب یکحصه جو و نزد یک دیگر پانزده حصه آب و بهتر طریق ساختن آش جو آنست که جو مقشر چیده در ظرف مس قلعی دار کرده آب صاف کرده چند جو باشد بران ریزند و بآتش ملایم بپزند و در اثنای پختن تبدیل آب سه چهار بار نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد ازان مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوڑه شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و علامت جودت جو آنست که در هنگام پختن مالیده شود و آب که دران جو پخته میشود سرخ گردد و فربهی جو نیز علامت جودت آنست و زنجبیل اکثری و گاهی تقویت منظور بود بمریض ماء الشعیر لحم دهند و طریق پختن آن اینست که گوشت بپزند تا گداخته شود و بعد ازان همراه کشک جو بپزند و صاف نموده بکار برند طریق دیگر آنست که هر گاه ماء الشعیر خواهند که فرود آرند آب یخنی گوشت اضافه نمایند و طبخ جدید دهند تا ماء الشعیر بقوام مستوی آید پس صاف نموده بکار برند و ماء الشعیر حمص قائم مقام [illegible] است و طریقش اینست که جو مقشر ساخته بریان نمایند بعده چنانچه رسم است بپزند و اگر خشخاش و دیگر ادویه [illegible] اسم اضافه نمایند صواب تر باشد

تدبیر استفراغ خلط متعفن

در قانون و شرح آنست که چون قوانین مذکوره در ادای عمر [illegible] استعمال کردند بعد [illegible] است که مشغول شوند بانضاج و استفراغی که نه بر سبیل تقلیل و تخفیف باشد و آن [illegible] شد بلکه بر سبیل قطع سبب بود و ماده را چه حار و چه بارد تا نضج نیابد بی ضرورت استفراغ نکنند چه گاهی استفراغ خلط خام سبب هیجان عدم استفراغ تام عائد بکثرت آن خلط میگردد و موجب استحاله سائر اخلاط بسوی آن خلط میشود و گاهی بسبب استفراغ قبل از نضج خلط بد با خلط نیک مخلوط میشود و باعث تحریک خلط خبیث از عدم انضاج او پس تحرک خلط طبیب غالباً کثرت حمی پذیرد و غرض در انضاج خلط اعتدال قوام ماده است تا آنکه مهیا و قابل دفع بآسانی گردد خلط رقیق منتشر و غلیظ ناشب و لزج حبیس شده هر یک از ینها مستعد برای دفع سهل نیست بلکه محتاج آنست که رقیق اندک غلیظ و غلیظ اندک رقیق گردد و لزج تقطیع پذیرد و بسبب طبیب اجل این صناعت واجب است که بداند که استفراغ خلط قبل از وقتیکه دران نضج در قاروره ظاهر شود و متفق با منتهی حب است و بیاساست که

استفراغ بی نضج بحرکت می آرد مواد را و فعل کامل نمی نماید و بسا است که ماده خبیث را با طبیب خلط مینماید پس باید که بعد از نضج متوجه استفراغ آن گردد تا باسانی
و بی غائله خارج شود و اما اگر ماده بسیار متحرک منتقل از عضوی بعضوی باشد و بدانند که مهلت تا نضج نمیدهد یا از آن اورام سرسامیه و غیر آنها حادث گردد یا اگر آن ماده را
در بدن گذارند قبل از زمانی که در آن نضج او متوقع باشد در خطر اندازد و چیز زمانه نضج خلط رقیق لا محاله اطول از زمانه باشد که در آن توقع نضج خلط معتدل بود پس
بزودی استفراغ آن نمایند و انتظار نضج نکشند زیرا که خطر درین کمتر از خطر آنست و با وجود این طبیعت متحرک و متوجه بدفع آنست بسبب کثرت اذیت آن و چون
طبیعت در دفع آن اعانت جوید از استفراغ چاره نباشد و بدانکه فصد از قبیل چیزی نیست که در آن انتظار نضج مثل انتظار او در مسهلات کشند و انتظار نضج
در اخلاط دیگر کرده میشود تا اخلاط منفرد و دفع شود و چون تاخیر فصد از ابتدای مرض شود در انتهای آن فصد نباید کرد زیرا که بیفایده است بلکه بسا است که هلاک کند بسبب
موافات او ضعف قوت را و همچنین اگر خوف حرکت و غلبه خلطی از اخلاط باشد و احتیاط واجب کند استفراغ را و اگرچه نضج نیافته باشد باید که آنرا حرکت ندهند
مگر در ابتدا و انتها مطلقاً هیچ خلطی را بحرکت نیاورند تا آنکه طبیعت غلبه بیابد و نضج دهد و اگر بحرکت نیاید خود بخود چندانکه بدان ماده مرض مندفع شود حرکت
دهند آنرا برفق و تحریک طبیعت پس اگر آن بنفسه حرکت کند یا حرکت داده اند آنرا با فعل او بگذارند و معارضه بدان نکنند چه طبیب معین است نه منازع و این است
که بقراط آنرا بالهیج نامیده است چنانچه گفته می باید که دوای مسهل بعد نضج ماده مرض استعمال کنند فاما در ابتدای مرض استعمال آن نباید کرد مگر آنکه مرض هیاج
یعنی کثیر الهیجان باشد و قریب نیست که در اکثر امر هیاج باشد و مثل این استفراغ ضروری که در وقت او نیست و آن وقت حصول النضج تام است مثل تغذیه ضروریه است
که در وقت خود نباشد و آن وقت فراغ طبیعت از شغل ماده است و نسبت این استفراغ بمنع کردن از عادیت ماده نسبت این تغذیه است بمنع سقوط قوت و هرگاه
استفراغ استعمال نمایند مراعات وقت اقلاع تب یا وقت فتره یا وقت سردی نمایند و استفراغ باسهال روز نوبت نکنند و نه فصد کشایند و باستفراغ صناعت [illegible]
مضادت در جهت میل استفراغ طبیعت نکنند و دوران اخلاط بچیزی از تحریک روز نوبت نمایند و حال آنکه حرکت نوبت نیز مثور اخلاط است پس دو تحریک جمع شوند
کار مشکل گردد و بالجمله پرهیز نمایند از تدبیر غلیظ در وقت نوبت تا آنکه در ماء الشعیر شکر نخورانند و نه جلاب تا تدبیر غلیظ نوبت را بشوران نیارد و بسبب تنگ کردن
مجاری و دران خطر است بلکه اعانت طبیعت بتلطیف غذا نمایند مگر آنکه ضعف مفرط گردد زیرا که طبیب معین و حافظ طبیعت است نه منازع و معاند آن و بدانکه
بسا است که احتیاج بدوای قوی ضعیف افتد اما قوت او از جهت آنکه اسهال اخلاط غلیظه لزجه نماید و اما ضعف او از حیثیت آنکه اسهال یک مجلس یا دو مجلس آرد
و استفراغ کثیر بالهم نکند تا باعث سقوط قوت نگردد و رای در فصد آنست که تا ممکن بود یعنی امتلا خفیف باشد بدفع آن کوشند و اگر ممکن نباشد تکثیر عدد مرات فصد
که هر مرتبه قدری خون بگیرند بهتر است از تکثیر مقدار که بیک دفعه خون بسیار برآرند و واجب است که استفراغ خون بسیار نکنند پس از چیزی که احتیاج باستفراغ آن
نیست مثل ارواح و اخلاط صالح بسیار مستفرغ گردند و در خون سامان برای استفراغات نبود و بسا است که حاجت آن افتد هنگام مصارعت با مرض و قوت
ضعیف گردد از مصارعت بحرانات منتظره و بهترین مسهلات خیار شنبر است و گاهی بر آن سقمونیا انداخته می شود و گاهی سقمونیا تنها در جلاب داده میشود
و گاهی احتیاج باستعمال مثل صبر میشود چون ماده غلیظ باشد و بهتر آنست که غسل و تربیت صبر در آب کاسنی و آب عصیه [?] کنند پس حب بسته استعمال نمایند
و آب بلیله زرد را قوی استعمال مینماید و مداوم که از استعمال او ذات ثبات و قرار یافته شود دیگر بریزند زیرا که بلیله بعد اسهال بقبض مسام مخشن احشا است و اگر از آن چاره نباشد
بعد نضج تام استعمال نمایند و آب انار عظیم النفع است و خاصة بشحم آنها افشرده یا در اوقات غلبه یبوست و صفرا و حاجت بترطیب و از مسهلات بعضی
مرتب از بنفشه و سقمونیا است بنفشه بقدر یکمثقال و سقمونیا تا یک قیراط باشد و گاهی در آن اندک نعناع داخل کرده میشود و گاهی از مبردات مطفیه [illegible] در آن
سقمونیا داخل کرده شود و دوام تب میکنند مثل حب با این صفت بگیرند کشنیز و طباشیر و گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک طسوج سقمونیا از نیم دانگ تا یک دانگ
و بخورانند و یا بگیرند شیرخشت پنج درم و ترنجبین پنج درم و آب سیب شامی و آب سفرجل مساوی از هر یک ده درم و آب کشنیز تر [illegible] جزو آبها را جمع نموده و در آن
شیرخشت و ترنجبین ترکرده صاف نموده بقوام آرند تا قریب بانعقاد رسد پس از آتش فرود آورده بگذارند تا گرمی آن [illegible] کافور یک نیم دانگ سقمونیا یک درم
سوده [illegible] با تسبیده [illegible] در مکان معتدل یا مائل ببرودت نگاه دارند تا از حرارت محل تحلیل نشود شربتی از آن از دو درم تا ده درم و ممکن است که گاهی از شیرخشت ترنجبین

[illegible] دو درم

و شکر طبرزد یا ناطف یعنی برفی سازند و سقمونیا و کافور دران بمقداری داخل کنند که در یک شربت آن مقدار کافور تا یک طسوج و سقمونیا تا نیم دانگ آید پس مرغوب طبیعت باشد بی کراهت ابن عباس گوید که اما استفراغ خلط عفن باید که با دویه کنند که ازشان آنها استفراغ آن خلط محدث حمی باشد و این چنان باشد که اگر آن تب غب بود با دویه که ازشان او استفراغ خلط صفراویست و اگر ربع باشد با دویه که ازشان آن استفراغ خلط سوداوی بود و اگر مواظبه باشد با دویه که ازشان وی استفراغ بلغم باشد و اگر تب دموی بود بفصد و اگر تب مرکب باشد با دویه که ازشان او استفراغ خلط غالب در ترکیب بود چنانچه عنقریب مذکور گردد و باید که از سائر ادویه مسهله آنچه استفراغ بدن بمقدار محدث مرض کند داده شود و گفتیم که این چیزیست که طبیب را معرفت حقیقی او ممکن نیست و جز این نیست که شناخته میشود و این بحدس و تخمین صناعی بتقریب و این امریست که آن را میشناسد کسی که ریاضت در صناعت طب و مزاولت امراض مدت طویل کرده باشد و نشاید که دوای مسهل در ابتدای مرض دهند و خلط نضج نیافته باشد مگر آنکه خلط هائج باشد پس هرگاه خلط را هائج بینند و آن از جائی بجائی انتقال کند و مریض را ایذا رساند و قلق آرد می باید که دران هنگام استفراغ خلط در اول امر نمایند و انتظار نضج نکشند تا مریض استراحت یابد و آنکه ذکر کردم سزاوار نیست که استدلال نمایند بر مقدار چیزیکه احتیاج باستفراغ او باشد از کمیت خلط مستفرغ بلکه می باید که نظر بکیفیت او کنند پس اگر آنچه استفراغ یابد آن خلط محدث حمی باشد باید که استفراغ آن بمقدار محتاج الیه نمایند چون قوت قوی باشد و اما هرگاه آنچه باسهال خارج شود ضد خلط محدث حمی باشد باید که قطع او کنند و منع از استفراغ او نمایند زیرا که این از دیاد مرض مینماید و قوت مریض احتمال آن نمیکند بسبب آنکه چیزیکه درین حال خارج میشود آن خلطی ست که احتیاج بسوی آنست و سزاوار که هنگام استفراغ خلطی که حاجت باستفراغ آن باشد در شش امور نظر دارند و آن قوت مریض و سن او و فصل و بلد و مسکن مریض و عادت مریض در استفراغ و نظر بمیل خلط است و تفصیل این امور ست مع پنج امر دیگر در قول جرجانی می آید جرجانی و ایلاقی مینویسند که هرگاه طبیب خواهد که در تبهای عفونی استفراغ فرماید نخست یازده چیز نگاه باید داشت یکی وقت نوبت تب دوم قوت بیمار سوم مزاج آن چهارم سحنه مریض پنجم معرفت ماده تب ششم حال خام و نضج ماده هفتم جهت میل ماده هشتم سالهای عمر بیمار نهم هوای شهر و مسکن بیمار دهم فصل سال یازدهم عادت بیمار اما آنچه تعلق بوقت نوبت دارد آنست که بنگرند اگر نوبت تب مستوی بود و معلوم باشد روز نوبت هیچ استفراغ نکنند و اگر بضرورت حاجت استفراغی باشد تا انقضای نوبت تب توقف باید کرد و اگر تب لازم باشد وقتیکه تب آهسته شود یا در روز و شب آن وقت که هوا خوشتر باشد عمل آرند و آنچه تعلق بقوت بیمار دارد آنست که اگر قوت مریض قوی باشد خلطیکه خارج می باید کرد بیکدفعه بیرون آرند تا بدن بیکبار پاک شود و اگر قوت ضعیف باشد استفراغ نباید کرد و لیکن بهر تعدیل مزاج اشربه بارده و مسکنه استعمال نمایند تا هر وقت که مزاج باعتدال باز آید قوت نیز ببدن رجوع کند پس دران هنگام استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد باید کرد و اگر قوت سخت قوی نباشد و نه سخت ضعیف استفراغ بتفاریق یعنی اندک اندک بدفعات کثیر باید کرد تا قوت بر حال خود بماند و ساقط نگردد و مدت میان هر استفراغ چندان باید که از خلط خام بعضی پخته شود و قوت که باستفراغ اول کمتر شده باشد اندران مدت بجای خود باز آید بعده استفراغ بار دیگر کنند و حکم فصد بلا انتظار نضج و غیره همانست که از قانون منقول شد و اندر بیشتر وقتها طبیعت چون نضج تمام کرده باشد خلط را دفع کردن آغاز کند پس نگاه کنند اگر طبیعت کار خویش میکند بران باید گذاشت و اگر اندر کار خویش تقصیر میکند طبیعت را بچیزی لطیف اعانت باید کرد و اگر چنان باشد که طبیعت هیچ دفع نمیکند طبیب تدبیر استفراغ کند و امداد طبیعت بحسب وجوب حال نماید و بداند که هر استفراغیکه بضرورت کنند و نه در وقت او نمایند از برای آن کنند تا پیش از آنکه اخلاط بحرکت آیند و روی بعضوی نهند آن ماده را کمتر کرده باشد چنانچه مریض را غذا دهند در غیر وقت غذا مثلاً در انتها که آن بدترین وقتهای تغذیه است تا قوت او ساقط نشود و آنچه تعلق بمزاج بیمار دارد آنست که بنگرند اگر مزاج گرم ست و مرض هم گرم استفراغ بتمر هندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن کنند و اگر در تن سخت گرم نباشد و خواهند که استفراغ کنند بهلیله و شاهتره و امثال آن جائز بود و آنچه تعلق بسحنه مریض دارد آنست که بنگرند اگر بیمار لحیم و فربه باشد کثیر الاخلاط بود و استفراغ کردن دلیر باشند و اگر خشک و لاغر باشد بتعدیل مزاج مشغول شوند و از استفراغ باز دارند و آنچه تعلق بماده مرض دارد آنست که نگاه کنند اگر ماده بیماری خون یا خلط مساوی خون باشد فصد اولی تر ست خاصه اگر بول سرخ غلیظ بود و بعده اگر طبع قبض باشد بچیزی لطیف نرم کنند چون شربت بنفشه و شربت آلو

و غیر آن که در آغاز علاج کلی در قول شیخ الرئیس گذشت و اندر وقت استفراغ نگاه باید کرد تا خلطیکه بیرون میشود ماده مرض هست یا نه اگر قوت قوی و ماده ماده مرض
باشد چندان که کنند تا بمقدار حاجت بیرون آید و اگر نه استفراغ منع باید کرد تا مرض زیاده نشود و قوت ضعیف نگردد و بسیار باشد که ماده غلیظ و لزج باشد و قوت سخت
قوی نبود و طبیب را حاجت استفراغ باشد پس بمسهل قوی که فعل او اندک باشد استفراغ کنند تا قوت دارو خلط غلیظ را بجنباند و دفع کند و کم فعل او استفراغ بسیار
نکند تا ضعف نیارد و در چنین حال از مسهل قوی مقداری اندک باید داد یا مسهل باید ساخت باین صفت تربد نیم درم سقمونیا یک طسوج با هفت درم گلقند بسرشند یا
غاریقون نیم درم و سقمونیا بدستور مذکور و اگر این ادویه با عصاره گل سرخ تازه یا با شربت ورد خورند جائز است و آنچه تعلق بخامی و پختگی ماده دارد آنست که استفراغ
قبل از نضج نکنند الا اگر در بدن اخلاط بسیار بینند و یا خوف تحرک اخلاط و انصباب آن بسوی عضوی شریف باشد و استفراغیکه پیش از نضج کنند از بهر آن کنند تا ماده لختی
کمتر گردد و طبیعت را سبکباری حاصل شود و انضاج باقی سهل گردد و بهر استفراغ که بهر تنقیه بدن کنند بعد ظاهر شدن علامات نضج باید کرد و گروهی پنداشته اند که
مقصود در پختن خلط آنست که خلط رقیق شود از بهر آنکه خلط صفراوی رقیق باشد گویند که آنرا بپزانیدن حاجت نیست و این پنداشت باطل است و هم از اینجا معلوم شد
که طبیب هرگاه اراده استفراغ کند نخست انتظار نضج نماید بعده باستفراغ پردازد اما اگر در تن اخلاط بسیار و متحرک باشد چنانکه بقراط آنرا تهیج میگوید اگر استفراغ آن کنند
روا باشد تا طبیعت سبکبار شود و علامت کثرت اخلاط و هیجان آنها آنست که خلط در بدن بسیار از جائی بجائی میگردد و صاحب او بیقرار باشد و درین حال طبیعت اراده
معونت از طبیب در دفع آن بطریق آن میکند پس اگر استفراغ کنند دفع او واجب کند و خلط کمتر گردد و ممکن باشد که از آن راحتی تمام پدید آید و آنچه تعلق بمیل ماده دارد
آنست که بنگرند اگر میل ماده بسوی معده است استفراغ بقی کنند و از بهر قی چیزی دهند که از عادت بس دور نباشد و بر سکنجبین و آب نیمگرم و مانند آن قناعت کنند و آنچه
میل بسوی امعاء دارد استفراغ باسهال کنند و اگر میل ماده بجانب حدبه جگر بود استفراغ بادرار بول کنند و آنچه میل بجانب تقعر دارد استفراغ باسهال کنند بداروهائی
که جگر را موافق بود و اگر میل بروده های سفلی دارد استفراغ بحقنه یا شیاف کنند و علامات این میلها هر یک در مقامش گفته آید و آنچه تعلق بسالهای عمر بیمار و شهر
مسکن او و فصل سال دارد آنست که بنگرند اگر سن شباب است و شهر معتدل و فصل ربیع یا خریف استفراغیکه حاجت آن باشد یکبارگی بفرمایند و اگر سن طفلی یا پیری
و شهر گرم چون بلاد جنوبی و سودان یا سرد چون شهرهای شمالی و سقالبه و فصل تابستان یا زمستان باشد از استفراغ باز دارند و اگر ضرورت باشد استفراغ
اندک اندک بدفعات و برفق نمایند و ایضاً اندر تابستان مسهل کمتر و با احتیاط فرمایند و در ساعتی بفرمایند که در آن هوا خنکتر و حرارت غریزی قوی‌تر باشد و اندر زمستان نیز
مسهل قوی کمتر فرمایند و آنرا که ضرورت قوی باشد وقت چاشتگاه یا نزدیک نیم روز فرمایند که حرارت غریزی اندر تن پراگنده‌تر باشد و آنچه تعلق بعادت بیمار دارد
آنست که نظر کنند اگر مریض عادت خوردن دوای مسهل داشته باشد و احتیاج باستفراغ آن افتد باید که استفراغ بمسهل بمقدار احتیاج بفرمایند [illegible]
و اگر عادت آن نداشته باشد در مسهل دادن احتیاط کنند و اگر عادت قی کردن داشته باشد و عادت مسهل نداشته باشد و یا اگر عادت مسهل خوردن داشته است و قی کردن
عادت نداشته استفراغ از جهتی فرمایند که عادت آن داشته باشد و همچنین در استفراغ بفصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر بیمار عادت فصد کردن داشته باشد
و حاجت فصد بود اخراج خون بقدر حاجت کنند و اگر عادت آن نداشته است فصد کنند لیکن خون کمتر از حاجت و اندک اندک بیرون نمایند تا بر خلاف عادت طبیعت
حمل شیء قوی نکرده باشد اما ادویه که در تبهای گرم بدان استفراغ کنند اینست اگر چه جوان تب صفراوی باشد استفراغ بآب تمر هندی و شیرخشت یا با آب آلو
و شیرخشت یا با آب نیلوفر و شیرخشت و اندکی خیارشنبر باید کرد و اگر با سقمونیا حاجت آید اندکی اندرین آبها حل کنند و اگر در جلاب یا در آب آلو حل کنند و لیکن شیرخشت
و غیر آن درهند روا نیست و شربت بنفشه و حب بنفشه باین نسخه اندرین باب نافع بود بنفشه یکدرم سقمونیا نیم دانگ یا یکدانگ کتیرا یکدانگ و اگر مراعات قوم معده کنند سقمونیا
مشوی کنند و کتیرا در گلاب یا در آب سیب یا آب به حل کنند و بنفشه و سقمونیا بدان بسرشند حب کنند و اگر مراعات قوم معده قویتر باید نیم دانگ صبر داخل کنند و حب مسهل
که در قول شیخ گذشت جهت هر دو جوان را که حرارت بدان سخت غالب باشد نشاید داد و اگر نیست درم جلاب بیست درم آب آلو یا آب تمر هندی بگیرند و دانگی سقمونیا
در آن حل کنند مسهل تام باشد و کسی را که غثیان ایذا دهد سقمونیا با آب انار یا در آب سیب یا در آب بهی حل کنند و اگر در تبهای صفرائی برای جگر گرم خواهند بریان سقمونیا
در مالمجبن حل کرده بنوشند صواب باشد صفت [illegible] که اسهال کند حرارت را ساکن گرداند [illegible] خیار و مغز تخم کدو شیرین از هر یک پنج درم [illegible]

تخم خیارین یا شیرخشت بیست درم در آب بجوشانند تا بقوام آید و یک درم سقمونیا یا دیگر اجزا در آن بسرشند حب سازند شربتی صفت قرص طباشیر مسهل
معده را قوت دهد و حرارت ساکن کند بگیرند طباشیر و عصاره زرشک هر یک یک درم سقمونیا گل سرخ کتیرا هر واحد یک دانگ جمله را با آب کاسنی سرشته قرص سازند و اگر
خواهند آب عنب الثعلب با آب کاکنج قرص بسته خشک سازند و بدست شکسته وقت حاجت بخورند صفت حبی که در تبهای گرم و درشتی سینه باید داد
بنفشه یک دام شیرخشت یک دام هر دو بعسل خیارشنبر سرشته حب سازند و آنرا که حاجت باشد که هر روز طبع اجابت کند بخورانیده تا هر شب پنج درم شیرخشت بخاید

تدبیر اغذیه صاحبان حمیات خلطیه

ابوسهل میگوید که تدبیر حمیات عفنیه سه نوع است یکی تدبیر غلیظ و آن در قوت و مرض هر روز زیاده کند دوم تدبیر لطیف و آن قوت و مرض هر دو را کم کند سوم تدبیر
متوسط و او حفظ قوت بر حال خود نماید و در مرض زیاده نکند و از آن کم نماید و تدبیر عام برای حمی عفنیه استخراج کرده میشود از مرض و قوت مثل آنکه اگر مرض قریب المنتهی
و آن آنست که در چهار روز منقضی گردد باید که تدبیر او ابتدا لطیف باشد و اگر بعید المنتهی باشد باید که تدبیر در اول امر غیر لطیف بود تا قوت ضعیف نگردد و به نزدیک منتهی بسوی
تدبیر لطیف استعمال نمایند تا طبیعت بغیر هضم غذا از انضاج ماده مرض مشغول نشود و اما قوت اگر صحیح قوی باشد باید که تدبیر او اول امر لطیف بود و اگر ضعیف
باشد باید که از اول اقتضت تدبیر در اول امر تقلیل نمایند و در لطافت از نزد حضور منتهی زیاده کنند و در آن بحد غایت لطافت رسانند و اما تدبیر خاص هر مرض پس
معرفت آن از نوائب جزئیه استخراج کرده میشود و این چنان باشد که واجب است که منع کنند از غذا در اوقات هیجان تب و اندکی قبل از آن و اما در اوقات فترة
مرض و سکون آن باید که تدبیر غذا بحسب وجوب مرض و قوت آن کنند و حاصل این تقریر آنست که اعراضی که بدان استدلال بر امر تدبیر کنند یا بمعنی که آیا لطیف باید
یا غلیظ شده گویند است یکی قوت که آیا آن قوی است یا ضعیف دوم مرض که آیا او قریب المنتهی است یا بعید المنتهی سوم نوائب تب که آیا هر روز نوبت میکند یا بطور ربع یا غب
پس ماده غذا شناخته میشود از حال مرض در حدت و تطاول آن که آیا لطیف می باید یا غلیظ یا میان هر دو و وقت تغذیه دریافت میکردد از نوبتهای مرض
و اقلاع آن و در بعض اوقات یا آهستگی آن که این وقت تغذیه است ابوعلی سینا مینویسد که وافقترین اغذیه برای صاحبان تب اغذیه رطبه است خصوصا
برای کسیکه مزاج او رطب باشد مثل صبیان و صاحبان سکون و زنان و معتادین اغذیه رطبه پس موافق می آید از جهت آنکه تب با مزاج اصلی او ضد است
دارو هر چه رطب است که ضد مرض است و چون تب شروع کند و طبیعت قبض باشد افضل هیچ ماده خارج نشود غذا نمید البته و اجب است که لازم بشود و ایشان را نوبتها
دائره در تب بلغمیه یا نوبتهای مشتبه در تب حمی فتره در حالیکه شکم ایشان خالی از غذا باشد البته زیرا که اگر ایشان را بوقت فتره بخورانند طبیعت به هضم مشغول شود
و از نضج ماده باز ماند و مرض مستحکم گردد و از آن جهت واجب است که تا آخر تغذیه با انحطاط و بعد آن نمایند و اگر اتفاق افتد وقت انحطاط با وقت عادت تناول غذا
آن چه خیر است و بعد از آنکه از تغذیه تدبیر بعضی آنست که بکمال لطیف باشد یعنی خون رقیق از آن متولد شود و قلیل التغذیه بود و بعضی آنست که غلیظ بسیار تغذیه
خون غلیظ از آن پیدا گردد و کثیر التغذیه باشد و بعضی آنست که مابین هر دو باشد پس بعضی آن مائل بلطافت بیشتر و بعضی مائل بغلظت اکثر بود و لطیف کامل در لطافت
منع غذا است و غلیظ در کمال غلظت استعمال اغذیه اصحا در حالت صحت است و اغذیه متوسط مائل بلطافت آنست که از غذا اقتصار کنند بر آب انار و جلاب یا ماء
رقیق و بعد آن ماء الشعیر رقیق و بعده ماء الشعیر غلیظ و بقول بارد رطب مثل سرمق و اسفاناخ و بقله یمانی و مانند آن و بعد آن کشک شعیر و آنکه صاحب کنند و آن متوسط
و متوسط مائل بغلظ گوشت مرغ و ماهی بچه و زیره با است و الطف از آنها کباب بچه مرغ و الطف از آنها تیهو و ماهی تازه و دراج و الطف از آنها زرده بیضه نیمبرشت
و تیهو و بیضه نیمبرشت رقیق القوام و ماهی بسیار کوچک و الطف آنها کشک شعیر و الطف از آن نان سمید محلول در آب سرد بحدیکه رقیق باشد و اما غلیظ آن غذا است
قوی است و کشکاب بهترین غذا برای صاحبان تب است زیرا که آن جامع لغلظ قوام و القصال اجزا از روی ملاست و ازلاق و جلا و ترطیب و تلیین و مضادت
تب و تسکین تشنگی و سرعت نفوذ و غسل و بدون قبض است و از جهت رسوب نمیکند و در منافذ متشبث نمیشود و اگر چه تنگ باشد و در آن لعوق همراه
دیگر نیست و گاهی جلا مثل بلغم مینماید و چون خوب پخته شود البته نفخ نمیکند و قدما هر گاه محتاج میشدند بسوی تدبیر لطیف الطف از تدبیر کشکاب آن
استعمال میکردند ماء العسل رقیق کثیر الماء زیرا که غذائیت آن اندک از ماء الشعیر و تنقیه او برای آب ترطیب و جلا و تنقیه او از ماء بسیار

وحرارت او کسور یابد و آن ادعیه الی زیادتی قوت مینماید و اگرچه کم باشد و متصل آن سکنجبین عسلی ست زیرا که او غلیظ‌تر و غذائیت آن بیشتر و تقطیع و جلا و تفتیح آن
قوی‌تر ست و در ان تسخین و مضرت باحشای حار مثل عسل نیست و اما الآن فی زماننا عسل القصب که آن شکر ست خصوصاً اصناف آن افضل از عسل زنبور ست
و اگرچه جلای او کمتر از جلای عسل ست و همچنین سکنجبین شکری و لیکن اقتصار بر سکنجبین تنها گاهی مورث سحج میگردد و درین امراض حاده مخوف ست و ما برای
نوشیدن ماء الشعیر و سکنجبین رساله جدا نوشته ایم و بدانند که مقتضی تلطیف تدبیر طبیخ ماده مرض و تمکین طبیعت از انضاج آن و تحلیل آن و استفراغ آنست
و اولی اوقات برای تلطیف وقت منتهی ست زیرا که در ان هنگام اشتغال طبیعت برای جنگ ماده اشتداد میباید پس نشاید که طبیعت از ماده بچیزی دیگر که
آن هضم غذاست مشغول گردد و خصوصاً نزدیک بحران و اما قبل ازان قتال مستحکم نمیشود پس درین الوقت در غذا دادن ضرر بسیار نمی‌باشد و ازینجا مقتضی
تلطیف تدبیر ست آنست که بفصد یا اسهال شکم یا حقنه یا تسکین درد حاجت بود پس درین حالت باید که از قضای آن حاجت فارغ شوند بعده غذا دهند
اگر غذا واجب بود و مانعی دیگر مثل احتباس ثفل یا ورم معده وغیره نباشد و مقتضی تغلیظ تدبیر قوت ست و بهترین اوقات برای تغلیظ وقتیست که در ان قوت
مشغول بسیار بماده مرض نباشد و آن اوائل مرض ست و واجبست که تدارک ضرر تغلیظ بدادن غذا در دفعات نمایند که تفریق غذا نیز باعث خفت بر قوت
مثل تلطیف میگردد و فصل تابستان بجهت زیادتی تحلیل او حاجت بزیادتی تغذیه و تفریق آن دارد زیرا که در ان قوت بهضم بسیار دفعةً وافی نمیکند و برای آنکه تحلیل
در ان بتفاریق میباشد پس واجبست که بدل نیز بتفاریق باشد و در فصل زمستان امر بالعکس ست زیرا که در ان بجهت قلت تحلیل آن احتیاج ببدل بسیار
نمیباشد پس اگر بدل یعنی غذا یکبار دهند بقوت وفا کند و از غذا در یک دفعه فراغت یابند یعنی اندک غذا یکدفعه کفایت کند و حاجت بتفریق آن مثل
تابستان نباشد و فصل خریف زیاده روی ست موجب ضعف در قوت و زیادتی رداءت در ماده میشود و ازینجهت در ان احتیاج بتلطیف میان حفظ قوت
و میان قهر ماده نباشد بسبب وجوب رعایت هر دو امر زیرا که اگر تلطیف بسیار کنند قوت ضعیف گردد و اگر تغلیظ نمایند ماده در مقدار و فساد زیاده شود پس در ان
تدبیر معتدل مع تفریق اندک اندک اولی بود و بالجمله تفریق با ضعف قوت اولی ست و بدانکه اگر تقاضای قوت بغذا برای حفظ و بقای او نمی بود هر آیینه
واجب تر آن بودی که تلطیف غذا بکمال التلطیف کرده میشد لیکن قوت متحمل آن نیست و ضعیف میشود و چون قوت ضعیف شد علاج نفع نکند زیرا که
معالج قوتست نه طبیب اما طبیب خادم ست که آلات یعنی تدبیرات بادویه و اغذیه بسوی قوت میرساند و چون این دانستند باید که نگاه کنند اگر مرض بسیار
حاد باشد و او آنست که منتهای آن قریب بود در روز چهارم یا هفتم و معلوم کردند که قوت درین مدت که میان ابتدای آن تا منتهای آنست ضعیف نخواهد شد
تخفیف هر شغل بر قوت و تسلط این بر ماده نمایند و شغل او بغذای بسیار نکنند بلکه تلطیف تدبیر نمایند و هر چند بترک طعام مطلقاً باشد و خصوصاً در روز بحران
و اگر بینند که مرض حاد ست لیکن نه در کمال حدت بلکه حاد مطلقاً باشد لازم ست که تلطیف تدبیر نمایند لیکن نه در کمال لطافت مگر نزد منتهی در روز بحران
خاصةً مگر بسببی عظیم مثل شدت ضعف قوت که در ان هنگام تغذیه واجب بود و اگرچه بحران باشد و اگر مرض مزمن یا قریب از مزمن در طول منتهی باشد تلطیف
تدبیر نمایند زیرا که قوت تا منتهی با وجود تلطیف تدبیر سالم نخواهد ماند لیکن با این همه در جمیع اصناف لازم ست که اول تدبیر غلیظ‌تر کنند تا قوت باقی ماند و در آخر
تدبیر موافق منتهی الطف نمایند تا طبیعت بتمامه مشغول بدفع مرض گردد و در میان ابتدا و انتها بتدریج از اغلظ بالطف روند تا آنکه قوت محفوظ ماند تا قریب
منتهی پس آن هنگام طبیعت را بر ماده واگذارند و مشغول بغیر آن نگردانند و چون معلوم کنند که قوت قویست بسا ست که حال واجب کند که اقتصار بر جلاب
و مانند آن تا یکهفته نمایند و خصوصاً در حمیات اورام پس اگر خوف ضعف از تلطیف باشد اقتصار بر ماء الشعیر کنند و چون بر طبیب حال مرض مشکل گردد و نداند
که آن حاد یا مزمن یا متوسط ست پس میلان بتلطیف اولی ست از میلان بزیادتی با مراعات قوت و احتمال و کسی که گمان کرده که تغذیه و تقویت
در مرض حاد اولی ست بجهت آنکه در ان نضج مرعی نیست و درست طبیب استفراغ ست هرگاه خواهد بعمل آورد و یا بعمل نیارد در خطای او معلوم شده و بالجمله
چون خوف از سقوط قوت کنند تغذیه اولی ست و ابدان صفراوی مقتضی تدبیر مخالف اند از آنچه گفته شد از تلطیف و ترک غذا و خصوصاً چون معتاد بخوردن
بسیار باشند زیرا که ایشان را اگر غذا ندهند و اگرچه در ابتدای تپ باشند بلکه در اصعب اوقات از ان که آن وقت منتهی ست حال ایشان خالی نیست از دو امر

بجهت آنکه اگر ضعیف القوة اند غشی بر ایشان طاری گردد و بزودی هلاک گردند اگر مبادرت بغذا نکنند و اگر قوی اند ذبول افتد و علامات ذبول بر ایشان
ظاهر گردد از باریکی بینی و فرو رفتن چشم و لصوق صدغ و بسا است که غشی بر ایشان قبل از ذبول افتد بجهت انصباب صفراوی لاذع بمعدهٔ ایشان و از بعضی
مردم کسی است که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا از ان منقطع گردد ضعیف و لاغر شود و متحمل منع غذا نبود و هر کسی که حرارت غریزی او در کمال
قوت و کثرت و یا ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد بر ترک غذا صبر نتوانند کرد و از ایشان کسی است که او را هم میرسد الم وجع در معده بسبب انصباب صفرا
و صداع بمشارکت معده و صعود ابخره و ایشان از همان قبیل اند در عدم صبر بر ترک غذا و ایشان بسا است که قناعت مینمایند بماء الشعیر و بسا است
که محتاج میشوند بآمیختن آب انار و مانند آن بدان برای تقویت فم معده و بسا است که احتیاج می بسهولت قبل از طعام ایشان را میشود و اکثر از
ایشان چون ضعیف میشوند قریب بغشی میگردند و سببش شدت ضعف نمیباشد بلکه انصباب صفرا بفم معده میباشد و چون سکنجبین ممزوج با آب بارد
یا شراب ممزوج با آب بسیار بنوشانند اخلاط صفراوی قی نمایند و قوت ایشان بحال آید و چون بعضی از رُب قابضه بلیسند تسکین یابند و پیران نحیف
و صبیان از ان قبیل اند که صبر بر گرسنگی نتوانند کرد و اما کهول بسیار صبر میتوانند کرد و قریب آنها جوانان اند خصوصاً آنکه مزاج ایشان ... باشد
و در هوای سرد و بسیار باشد که اطبا خطا مینمایند در امثال این مرضی از وجه دیگر زیرا که منع مینمایند از ایشان غذا را در اول امر و چون قریب بانتها میرسد
و معلوم میکنند که قوت ساقط میشود در انوقت غذا میخورانند بضرورت پس خطا مینمایند از دو وجه و اگر ایشان را غذا میدادند در ابتدا آن خطا و غلطی کمتر
ازین غلطی بود که عارض میشود برای این مرضیکه ایشان را نزلات خام و صفراوی و بیداری بسبب قلق عدم نضج بهم میرسد و قلق و تململ میکنند و بدنها
میگویند و مواد و قوتهای ایشان را منضغط میسازد و بخارات ایشان کثرت مینمایند پس میشوند ... که در خارج باشند و بیشتر از ... بیاو ...
تخیل مینمایند امور غیر واقعه را و رعشه میشود و لبهای ایشان اختلاج میکند بسبب وجع فم معده و نفوس ایشان ... باشند بسبب ثقل
معده و صعود ابخرهٔ ردیه بسوی قلب **ابن عباس** گوید که تدبیر غذا در حمیات باید که بحسب طبیعت مرض بحسب اوقات او بحسب قوت و بحسب
اوقات سال و بحسب عادت مریض و بحسب سحنهٔ بدن و بحسب میل اشتها و بحسب اوقات نوائب تپ و بحسب فصول سال باشد اما تناول غذا بر مریض باید
اما بحسب طبیعت مرض چنان بود که چون حمیات و غیر امراض بعضی ازان حاد و بعضی مزمن و امیباشند واجب است که تدبیر مریض ابتدا بحسب حدت
مرض و تطاول آن بود از بهر آنکه امراض حاده را اقسام است بعضی ازان در غایت حدت باشند و او آنست که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم منقضی
گردد و بعضی ازانها حاد بقول مطلق است و او آنست که در روز هفتم و نهم و یازدهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آنها حاد است که دران ابطا بود
و او آنست که از چهاردهم تا بستم تجاوز کند و بعضی آن ازین هم بطی باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در نهایت
لطافت بود مثل آب خالص ممزوج بجلاب و یا جلاب و یا ماء العسل و سکنجبین و اگر از ان قبیل باشد که در روز هفتم منقضی شود باید که
ماء الشعیر بشکر یا جلاب یا شربت بنفشه دهند و اگر از ان نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد ماء الشعیر با ثفل او دهند
یا ماء الشعیر بمغز ... در روز دو مرتبه یا ماء الشعیر در اول روز و بعد مزوره کدو یا اسفاناخ یا خس یا آن و همچنین امر جاری
می شود در تدبیر امراضی که آن کمتر در حدت ازین میباشند بدانچه غلیظتر ازین تدبیر باشد و هر قدر که مرض در حدت شدید تر بود باید که غذا
لطیف تر باشد و هر قدر که مرض دراز تر باشد غذا غلیظ تر بود تا آنکه در بعض امراض حاده ماء الشعیر تنقیه دهند و انچه دراز تر از ان باشد ماء الشعیر غلیظ
و ماء الشعیر بثفل آن دهند و اما امراض ممتد و طویل مثل حمی غب غیر خالصه و حمی مواظبه و حمی ربع و مانند آن از امراض مزمنه باید که از ان تغلیظ غذا لتت
و تلطیف نمایند و در مقدار غذا افزایند تا آنکه مرض منتهی رسد پس هرگاه تلطیف غذا در مثل این امراض کنند از ... قوت نزد منتهای مرض ... تا
و مریض را چندان قوت نباشد که بدان مقاومت مرض کند چون مرض قوی تر نزد منتهی باشد و ازینجهت میباید که تلطیف غذا بالقلیل بود در امراض
ممتد و ... منتهی بود تا قوت بمقاومت مرض از جهت غذا مشتغل گردد تا او را هزیمت دهد ... گردانند وقت ... انتهی ... داند قوت طبیعی !

بزاد راه و مرض را بسفر و طبیب را بمسافر بهر آنکه مسافر اندازهٔ زاد برای سفر بحسب قرب و بعد سفر میگیرد همچنین طبیب اندازهٔ قوت برای مقاومت مرض بحسب کوتاهی و درازی مرض میکند پس اگر بیند که مدت مرض کوتاه است و منتهای آن قریب تلطیف غذا و تقلیل آن نماید مثل مسافری که سفر او قریب باشد آن محتاج بزاد قلیل بود و اگر مرض دراز بیند حفظ قوت از ابتدای مرض کند تا قبل از منتهی ساقط نشود و چون بوقت منتهی رسد قوت قوی باشد همچنین مسافر را اگر سفر بعید باشد مقدار کثیر از زاد مهیا سازد تا قبل از رسیدن او بمنزل مقصود خرج نشود و قوت او ضعیف و ساقط نگردد **و اما** تدبیر غذا بحسب اوقات مرض چنان باید که در ابتدای مرض مائل بتغلیظ باشد تا نقل مریض از غذای غلیظ بغذای لطیف یکبارگی نشود که این آنرا مضر بود و قوت او تحلیل و ضعیف گردد بعد از آن از غلظ غذا اگر کنند و اندک اندک بتدریج تلطیف آن نمایند تا آنکه مرض بمنتهای خود منتهی گردد پس درین هنگام باید که غذا در غایت لطافت بود مثل ترک غذا و اعتماد بر جلاب و ماء العسل و شربت بنفشه تا قوت بهضم غذا مشغول نشود و عنایت او بمقاومت مرض و مدافعت آن مصروف گردد و چون مرض در انحطاط شروع کند باید که تغلیظ غذا کنند و تدبیر مریض بتدبیر ناقهین نمایند **و اما** تدبیر غذا بحسب قوت مریض چنان باید که نگاه کنند اگر قوت مریض قوی بود و مرض بسیار حاد باشد و مرض بمنتهای خود رسیده باشد تدبیر بغذای بسیار لطیف نمایند یا بترک غذا و یا بجلاب و شربت بنفشه ممزوج بآب و اگر قوت ضعیف بود و مرض حاد نباشد و منتهی بعید باشد تغذیهٔ مریض باغذیهٔ مائل بتغلیظ در دفعات کثیر اندک اندک کنند تا بدین تدبیر قوت او تا وقت منتهی محفوظ ماند و اگر قوت قوی و منتهی بعید بود غذای مریض باغذیهٔ معتدله در یکبار نمایند و اگر قوت قوی و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف کنند چنانکه غذا اندهند یا بماء العسل و جلاب غذا سازند و اگر قوت معتدل و منتهی بعید باشد غذای مریض بغذای معتدل در یکدفعه نمایند و اگر قوت معتدل و منتهی قریب باشد تغذیهٔ مریض بغذای لطیف در دفعات کثیر سازند بهر آنکه زیادتی در غذا و تغلیظ او در قوت افزاید و در مرض نیز زیادت کند و تلطیف غذا و کمی آن قوت و مرض هر دو را کم کند و غذا معتدل در جوهر خود و کمیت خود حفظ قوت بر حال خویش نماید و لهذا سزاوار که هرگاه مرض از امتلا باشد و قوت قوی بود تلطیف غذا کنند و کم نمایند و هرگاه مرض از استفراغ و قوت ضعیف باشد تغلیظ غذا کنند و از کمیت او بکاهند و آنرا بدفعات بسیار دهند و هرگاه قوت ضعیف و مرض از امتلا بود و یا قوت قوی و مرض از استفراغ باشد غذا معتدل در جوهر و کمیت خود باشد **و اما** تدبیر غذا بحسب اوقات سال باید که غذا در تابستان قبل از نیمروز دهند در وقتی که حرارت غریزی دران قوی باشد و سائر اغذیه که مریض بدان غذا کند بارد بالفعل بود تا نفس آنرا نیک قبول و بسوی آن ساکن تر باشد و اگر فصل زمستان باشد باید که غذا از نیمروز کنند در وقتی که اندران حرارت غریزی قوی بود و در جمیع بدن منتشر شده باشد و آنچه از غذا و دوا دهند حار بالفعل بود و همچنین میباید که در سائر امراض بعمل آرند **و اما** تقدیر غذا بحسب عادت باید که نظر کنند اگر عادت مریض در صحت اکثار غذا باشد باید که از ان غذا قطع نکنند و منع ننمایند و اگرچه طبیعت مرض آنرا واجب نکند و اگر عادت او تقلیل غذا بود باید که از غذا منع نمایند و بالطف اغذیه غذا دهند **و اما** تدبیر غذا بحسب سحنهٔ بدن چنان باشد که اگر بدن متخلخل کثیر التخلخل باشد باید که صاحب او را از غذا منع نکنند و بحسب وجوب طبیعت مرض غذا دهند و اگر بدن مریض مستحصف باشد باید که تقلیل غذا و تلطیف او کنند و از ان منع نمایند اگر آنرا واجب بینند **و اما** تقدیر غذا بحسب اوقات نوائب چنان باید که نگاه کنند اگر تپ نائبه باشد و ادوار او مختلف نبود باید که از غذا منع کنند در وقت نوبت و قبل آن بشش ساعت تا آنکه حرارت بکاهد و نوبت منقضی گردد پس اگر مریض تا انقضای تمام نوبت تپ صبر نکند باید که تا بودن حرارت در اعالی بدن یا منبسط بودن آن در سائر بدن غذا ندهند لیکن بعد انحطاط حرارت غریبه از سینه و شکم و خفت آن ازین مواضع و رسیدن آن بسوی اطراف **و اما** در حمیات مطبقه باید که از غذا در اوقات صعوبت حمی منع نمایند که این اوقات واجب در انهضام و اسرع برای انحدار او بسبب خفت حرارت باشد **و اما** هرگاه نوائب تپ مختلف غیر منتظم باشد باید که مریض را غذا در وقت حاجت بدان خورانند **و اما** تدبیر غذا بحسب اشتهای مریض و میل او بسوی غذائیکه بدان میل دارد آنست که بنگرند اگر مریض را اغذیهٔ کثیره مشتاقه نافعه موافق باشد مگر بعض آن در منفعت کمتر از بعض بود و مریض میل بغذای اقل منفعت کند باید که اتباع اشتهای مریض نمایند و آن غذا را که نفس او بدان مائل باشد بدهند که این او را موافق تر از کثیر المنفعت باشد بسبب قبول نفس او آنرا و همچنین حکم در سائر اشیا که بدان مائل باشد نمایند جاری میگردد **و اما** تقدیر غذا بحسب اسباب مانع از غذا که مریض را عارض شود چنان باشد که بنگرند اگر در معدهٔ مریض فضله

غذا یا در امعای او چیزی از ثفل باشد باید که بچیزی البته غذا ندهند تا آنکه معدهٔ او پاک نگردد و اثقال از امعای او خارج نشود و همچنین اگر مریض محتاج باستفراغ بدوای
مسهل یا حقنه یا شافه یا بفصد یا غیر آن باشد باید که غذا ندهند تا آنکه استفراغ بدن و تنقیهٔ آن کنند پس برین قیاس باید که تدبیر بغذا در سائر امراض باشد
و این را دستوری گردانند که در باب اعطای غذا بمریض بران بنا کرده شود **جرجانی و ایلاقی** مینویسند که هرگاه طبیب اراده حفظ قوت مریض نماید
از چیزی غذا چاره نباشد لیکن اول دران رعایت ده چیز مد نظر دارد و ازان جمله نه چیز همانست که در قول ابن عباس گذشت و دهم سن مریض است
و سوای آن مسائل که در قول بوعلی و ابن عباس مسطور شد درینجا مرقوم میگردد چنانچه گویند **اما آنچه** تعلق بطبیعت مرض دارد آنست که حال مرض در تیزی و آهستگی
و میانگی بنگرند زیرا که مرض یا حاد بود یا مزمن یا متوسط میان این هر دو پس تدبیر غذا بحسب طبیعت مرض و بحسب جهة آن اندر آشفتگی و آهستگی باید کرد
و حال درجات مرض نیز در قول سابق مذکور شد اما در مرض که فی غایت الحدت باشد اگر قوت قوی بینند از غذا منع کنند هیچ غذا که دران کثافت باشد ندهند
بلکه یکبار غذا باز گیرند تا طبیعت بر مرض مستولی گردد و روی بمادهٔ مرض آرد و آنرا نضج دهد و دفع نماید و اندکی جلاب شکری با آب بسیار آمیخته بدهند چنانکه رنگ
و مزهٔ جلاب سخت ظاهر نباشد و اطبا این را تدبیر فی الغایت اللطافت نامند و اگر مزاج مریض یا فصل سخت گرم باشد بعد این جلاب اندکی سکنجبین معتدل
ممزوج باب یا گلاب بسیار بدهند و یا عوض جلاب سکنجبین دهند و در مرض حاد مطلق آب انار و غیره سخت اندک باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد آب
انار ترش و شیرین باید داد مگر روز ششم که جلاب یا ماء الشعیر باید داد یا آب انار بن اندک و در روز هفتم که بحران باشد هیچ نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب
سرد کرده بدهند و این را اطبا میان تدبیر لطیف فی الغایت اللطافت گویند و اگر مرض ازان نوع باشد که روز نهم یا چهاردهم یا در میان آن بحران کند
هر روز دو بار ماء الشعیر غلیظ یا با ثفل او باید داد و این را تلطیف تدبیر مطلق گویند و هر چند مرض آهسته تر باشد تدبیر غلیظ تر باید کرد و آب نخود و یا زرده
تیهو و دراج و غیر آن چون ماهی تازهٔ خرد و زردهٔ بیضهٔ مرغ نیم برشت باید داد و این را در مرض تدبیر غلیظ گویند و سخت تدبیر لطیف **و آنچه تعلق**
باوقات مرض دارد آنست که یکبارگاه تغیر تدبیر تند سخت زیان دارد و تکلیف بیمار را بدین سبب در ابتدای امراض که تغیر تدبیر باید کرد چیزی غذا
داده شود و نه اندر وقت نوبت حمیات عفنی و نه نزدیک آن و نه در وقت تزاید نوبت هیچ چیز که بغذا ماند نشاید داد تا آنکه تشنگی فیق هم نباید داد
و آنچه تعلق باشتهای مریض دارد باید دانست که در اکثر احوال اشتهای بیمار ساکن باشد پس اگر چیزی آرزو کند و طبیعت آنرا بپذیرد اشتها یکبارگی
ساکن نشود و قوت ساقط گردد و اگر عوض آن چیزی دیگر دهند که نافع باشد و طبع بیمار آرزو بدان نگراید آنچیز نسود نه در معدهٔ او و چنانکه باید هضم نشود
زیرا که طبیعت او آنرا قبول نکند و قوت را دران حظی نباشد بلکه خاطر ردی ازان تولد کند و مرض او دراز تر گردد و مضرت آن بزرگ باشد بدین سبب
اولی تر آن باشد که طبیب مساعدت اشتهای مریض کند و اگر داند که آنچه آرزو کرده سخت مضر نیست و اصلاح او بچیزی دیگر ممکن باشد تا ازان نوع که آرزو
کرده چیزی تواند ساخت بسازد و آرزو را باز ندارد و بداند که مضرت اندر متابعت اشتها بیشتر است یا در اشتها باز داشتن پس در هر کدام ازین هر دو که ضرر کمتر
باشد آنرا اختیار نماید **و آنچه** تعلق بفصل سال دارد آنست که فصل ربیع اگرچه فصل اعتدال است لیکن از بهر آنکه اندرین فصل اخلاط اندر تن بحرکت
آید و بگدازد و زیاده شود غذا اندک تر و دیر تر ازان باید که در زمستان تا امتلا بدان نیاید **و آنچه** تعلق بسالهای عمر دارد آنست که بنگرند اگر بیمار کودک
است غذا باز نگیرند و اگر مریض پیر بود هم منع غذا نشاید و اگرچه بر بالغ نقص غذا صابر تر از کودک باشد و بعدم غذا مثل کودک بدان مضرت نرسد
و هر وقت بغذا و مدد بسیاری محتاج بود تا حرارت او خرچ نشود و فنا نگردد و غذا بسیار یکبار هم نشاید از بهر آنکه حرارت او را فرو گیرد و بمیراند چنانکه
هیزم بسیار آتش اندک را فرو گیرد و بمیراند و حال مردم جوان و کهل اندرین باب میان حال کودکان و پیران باشد تدبیر خبز موسی گوید که شراب تسخین و تلطیف
و تقویت بدن و تجوید هضم میکند لیکن ارباب حمیات صفراوی را و در حمیات حاده نباید داد اما در حمیات متطاوله مثل غب غیر خالصه و ربع بعد
چون آثار نضج ظاهر شود شراب سفید رقیق که کهنه و نو نباشد با قدری آب ممزوج کرده مقدار معتدل بدهند که اعانت طبیعت بر انضاج ماده
و تلطیف آن نماید و بر هضم یاری دهد و طبع را نرم کند و ادرار بول نماید و خواب آورد و شخصی را که در سر خود گرانی دریابد نباید داد زیرا که از نشان امتلا است

امتلای راس از فضول بجهت آنکه حرارت و ارتفاع آن بسوی سر زودی کند و باوی اخلاط بدن ترفع گردد و صاحبان حمیات ضعیفه چون قوت
ایشان ضعیف باشد و علامات نضج ظاهر بود از نوشیدن شراب مائی رقیق نفع یابند جرجانی گوید که شراب شیرین از بهر آنکه بیشتر غلیظ
باشد سده آرد و ضماد و نیز تپ صفراوی و دموی را سخت زیان دارد ولیکن آنچه بطعم و قوام معتدل بود صاحب سرفه را سود دارد و منافذ
تنفس را پاک کند مگر خلط غلیظ و لزج را پاک نتواند کرد زیرا که آنرا قوت منضجه و جالیه باید و ماء العسل و سکنجبین معتدل و کشکاب اندرین باب برای این کار گزیده اند

معالجات حمیات حاده

شیخ میفرماید که آنچه ذکر یافت از تدبیر تلیین و ادرار و تعریق و انضاج پس استفراغ بعد ازان و آنچه گفته شد از تغذیه این همه از آنجمله است که
حفظ آن در ینجا واجب بود و اما وجه تسکین شدت حرارت به تبرید هوا و تبرید غذا و اطلیه و ضمادات و یا دویه باشد و یا مساک مثل لعاب اسپغول
و لعاب بهدانه و آب برگ خرفه و رب السوس در دهن بتسکین عطش نمایند بهر آنکه نگاه داشتن حلق صاحب مرض حاد تا تر بماند و خشک نگردد از مهمات
نافعه بسیار است و گاه انتفاع یابند باستعمال حقنهای معمول از آب هندوانه و خیار و کدو و برگ خرفه و روغن گل و اندکی کافور انتفاع بسیار و باید که
هوای مسکن سرد کرده باشند و تبرید او منع عفونت و بدبو و تعلیق بادکش بسیار کنند و یخ بسیار بر ته نشانند که آن تبرید هوا کند و اگر
خانه قریب العهد بکهگل از گل خالص باشد و خصوصاً آنکه اندران بجای کاه قطن بردی یعنی گوندل داخل کرده باشند بهتر است و چون دران فوارها
و رشاشات بریزند و آب شیرین دران سیلان کند و بستر بر حوض بشبکه پوشیده بود و فرش که بران خواب کند از بوریای طبرستان و مانند آن
باشد و سائر فرش از اطراف بید و به و ریحان بران گلاب پاشیده و سیب و نیلوفر و گل سرخ و بنفشه بود و گرد فرش او طبقها که دران خیشها
باشد از ورق باریک فواکه خوشبو بارد مثل سیب و به و اقسام امرود خوشبو بگلاب پاشیده و نیلوفر و بید که بران صندل و کافور زده و ترکرده وامثال
شراب خوشبو یا سرکه پاشیده نهاده باشند بغایت مفید بود این بود تدبیر هوا و اما تدبیر غذا آنست که معلوم شده از شرب ماء الشعیر و جلاب
و غیره و اگر با تبرید اراده تلیین باشد ماء القرع و آب هندوانه و قند مشوی خاصه و اما ماء الخیار که او با سرکه بغایت نافع و آنچه مصلح تسکین عطش
ایشانست فقاع معمول از نان میده یا ماء الجبن حب از دوغ بعد تصفیه شدید است و اگر با تبرید اراده قبض باشد آب انار میخوش و ترش و آب غوره و آب
توت سیاه و آب ترشی لیمو غیر نمکین و آب ترشی ترنج و آب زرشک و مانند آن مثل آب سماق بدهند و اما اطلیه و ضمادات از عصارات مذکوره و خصوصاً
گلاب با عصارهٔ برگ گل سرخ تازه بصندل و کافور سازند و آب کشنیز و آب کاسنی را با اینها تبرید بسیار است و لعاب اسپغول با سرکه و گلاب از ین قبیل است
و نطول کردن بر جگر بمبردات اعظم و انفع چیز است بجهت آنکه چون مزاج جگر اعتدال یابد دران صلاح اکثر اعراض بود و بسا است که باین صلاح یابد و اگر
آنجا نزله و سرفه و یا درد سر و گرانی باشد و یا سده هر واحد دلالت بر کثرت بخارات کند پس لازم است که بر سر ایشان آب یا سرکه نریزند بلکه مشغول بانکباب
بر بخار آبهای مطبوخ بابونه و گل نیلوفر و امثال آن بحسب وجوب حال شوند بعد جذب مواد بسوی اسفل و منع تصاعد آن بمثل حقنها و محجمه و یا شویه
و اگر نزله و گرانی سر و غیره نباشد از نطولات و طلاها آنچه بخواهند استعمال نمایند و مضرترین نطول در مثل حال امتلای سر دوشیدن شیر بر سر است زیرا که
بسا است که احداث ورم در سر مینماید و هلاک میگرداند و سالمترین اوقات تنطیل راس با امتلای او آنست که بخارات صفراوی خشک باشد نه تر بلکه در
مثل این وقت بسا است که ضرر نکند بلکه نفع نماید و بخارات صفراوی شناخته میشود از حال خواب و بیداری و رطوبت منخرین و یبوست آن پس اگر خواب یا سبات
یا ترشح خیشوم دریابند از تنطیل و ترطیب حذر کنند و کوشش در جذب ماده بسوی اسفل نمایند و اگر سرخی در چهره و بینی بسیار یابند در اجرای خون از منخرین و تبرید جگر
با صندل بالی نیست و هرگاه تبرید کنند از ملاقات تبرید شدید هنگام تفرق و تحلل پرهیز نمایند بلکه رعایت آن واجبست زیرا که بسا است که بسبب طول مرض میگردد و یا دو جهت
آنکه اکثر طول مرض سالمتر از حدت آن بود و واجبست که در حمیات حاده از وقوع تشنج حذر نمایند زیرا که آن ضعف قوت زیاده مینماید و طبیعت از پختن فضول بسوی
اصعاد و دفع او ازان نفرت میکند مگر آنکه بسبب غلبهٔ فضول باشد و گاه فضول بسوی اعالی رجوع مینماید و در دماغ اسپعیف و نفخ دران و در سر می آرد و گاهی تشنج بخشیدن

را در تعلیل مادهٔ رقیقه برای انضاج و در تنویم موقع عجیب میباشد انتباه ذکر اعراضی که در حمیات حاده اشتداد مینماید در اخر بحث حمیات مسطور گردد ان‌شاء الله تعالی

حمیات دموی

و انرا مطبقه گویند بر انکه متقدمین حمای مطبقه تپ دائمه را گویند از هر خلط که باشد و تپ دموی را نیز نامند بسبب دوام و اشتمال عدم فتور آن تپ در روز و شب بسبب اطباق نوبت بر نوبت بنوعی که فتره ظاهر نشود لیکن اکثر اطلاق مطبقه بر حمای دموی عفنیست و گاهی بر دموی غلیانی نیز اطلاق کنند بالجمله حمای دموی بر دو قسم ست **قسم اول** آنکه از گرمی و جوش خون در حوالی دل و جگر و اجتماع بخارات گرم از ان اندر فضای سینه بدون عفونت حادث شود چنانچه حمای یوم از گرمی روح و حمای دق از سخونت اعضا بغیر عفونت افتد و این قسم را در یونانی سونوخس گویند و سبب گرمی خون و جوش آن سده است که از کثرت خون حادث شود پس حرارت غریزی محتقن گردد و حرارت غریبی ناری مشتعل شود و خون را گرم گرداند و بجوش آید چون حرارت بر تعفین آن قوی نبود و گاهی سخونت و غلیان خون بسببی قوی از اسباب حمای یوم افتد که اشتداد نماید زیاده تر از اشتداد اسباب حمای یوم بنوعیکه از اشتعال روح تجاوز کند و این قسم حمای دموی از انواع حمیات عفنیه نیست زیرا که درین عفونت نیست و بدین جهت حرارت و اعراض او خفیف تر و سوزش و اذیت او کمتر و مدت او کوتاه تر از عفنیه میباشد و از اقسام حمیات یوم هم نیست زیرا که سخونت اول درین اندر خلط میباشد و بدین سبب در یک روز منقلع نمیشود بلکه در اکثر تا هفت روز میکشد و ایضاً بغیر تنقیه ظاهر مثل فصد و رعاف زائل نمیگردد لیکن جالینوس آنرا از جنس حمای یوم شمرده و تابع او ابن سرافیون ست و از قسم حمای دق نیز نیست زیرا که درین تشبث حرارت اولاً در اعضای اصلی نمیباشد و از سخونت مجرد و تبدیل مزاج بغیر استفراغ منقلع نمیشود و بعد تناول طعام قوی نمیگردد و هزمن نمیباشد و ایضاً درین حرارت حادهٔ ناریه و سخونت منتفخ میباشد نه سخونت خفیف و شیخ و جرجانی مینویسند که حمی سخونت و غلیانی آنست که بقراط آنرا سونوخوس نامیده یعنی مطبقه بسبب اطباق او و دوام او و سوای غیر آن از حمای عفونت و گاهی سونوخس را شامل تب عفونت نامند و آن از جمله حمیات ست که میان حمیات عفونت و حمیات یوم باشد و نه اینست و نه آن و فرق میان این تپ و حمیات یوم آنست که سبب این تپ اولا گرم شدن خونست و سبب حمای یوم گرم شدن روح و فرق میان این تپ و حمیات عفونت آنست که سبب تپ عفونی عفونت اخلاط است و سبب این تپ عفونت خلطی نیست بلکه این حمای حاده ایست نه حمای یوم و نه حمای دق و نه حمای عفونت لیکن بتیبه منتقل میشود بحمای عفونت و بحمای دق و جالینوس آنرا مثل حمیات یوم دانسته بسبب خفت احوال و سهولت علاج و قلت اعراض آن بنسبت حمای عفنیه و بسبب آنکه گاهی در دو روز زائل شود چون فصد کنند و از خون مقدار کثیر اخراج نمایند و سوناخوس غلیانی در ابتدا مشابه تر بحمای یوم بود لیکن حرارت حمای یوم در سوزش و اذیت کم باشد و اکثر تاثیر این بقرب قلب بود و از ان تاسب ربو یعنی تنگی نفس حادث شود لهذا بعضی آنرا حمای ربویه گویند و بهلاکت میرساند و حرارت آن رطب بخاری حتی می باشد یعنی اگر دست بر اندام او نهند گرمی او مانند گرمی کسی باشد که از حمام بیرون آید و حرارت قشفیه نبود چنانکه در محرقه بسبب یبس ماده میباشد و وقوع سبات و عسر کلام بر ایشان ردیست و موروث سرسام و تپ دموی بیشتر اندر بلاد گرم و تر و در سن کودکی از ده سالگی تا چهارده سال و در جوانی تا سی سال و در فصل ربیع و کسانی را که فربه و فراخ رگها باشند خاصه گوشت و شیرینی و شراب خواره را عارض شود و ممکن ست که در سونوخس خون از حرارت تعفن پذیرد و بمطبقه منتقل گردد و یا بسرسام و جدری و حصبه جهت رقت و غلیان خون انتقال نماید **قسم دوم** آنکه از عفونت خون حادث گردد و این بر دو نوعست **نوع اول** آنکه از عفونت خون در داخل عروق افتد و مطبقهٔ حقیقیه همین ست و این تپ بحسب قلت و کثرت تعفن اجزای خون سه صنف ست و هر یک را نامیست یکی متزائده که آنرا ازائد فی الصعوبت نیز گویند و او آنست که در ابتدا ضعیف بود و بعده هر ساعت قوت و صعوبت او می افزاید تا آنکه در آخر صعب تر گردد و بصعوبت منتقضه شود و یا هلاک کند یا بحمای دیگر انتقال نماید و این بدترین انواع است و علاج آن مشکل تر باشد زیرا که دلالت کند بر آنکه اجزای خون بیشتر از آنچه تحلیل میباید عفن میگردد و این یا بسبب کثرت مقدار خون بود که چون بعض از ان عفن شود عفونت در اکثر اجزای آن ساری گردد پس تپ از روی تزاید دوام کند و یا بسبب کثرت رطوبت و غلبه و بائیت خون که عفونت از بعض آن بسوی اجزای کثیر آن بسهولت سرعت کند و یا بسبب ضعف قوت مدبره بدن از حفظ خون چنانکه باید پس عفونت بسوی آن سرعت نماید و ایضاً از ان تحلیل

آنچه از خون متعفن شده قوی نباشد پس متعفن متحلل زیاده گردد و یا بسبب تلزج بدن و کثافت آن پس جزو متعفن از آن بسرعت تحلیل نشود و با اجزای دیگر که دران عفونت ساری شده منضم گردد و ایضاً از این حالت ترویح کم شود بسبب تنگی منافس پس جزو متعفن بر جزو متحلل زیاده گردد دوم متناقصه که آنرا منحطه نیز نامند و این آنست که ابتدا بشدت کند بعد آن همواره اندک اندک نقصان پذیرد تا آنکه در اخر ضعیف گردد و این سالمترین انواع ست و اعراض او در نهایت شدت نبود زیراکه دلالت کند بر آنکه تحلل اجزای خون دران بیشتر میشود از آنچه متعفن میگردد بنا بر اضداد اسباب مذکوره یعنی بسبب قلت مقدار خون و رطوبت آن و قوت قوت و تخلخل بدن سوم متساویه که آنرا متشابه و واقفه نیز گویند و او آنست که از اول حدوث آن تا آخر آن بر یک حال واقف بود و حال او در ضعف و سهولت میان هر دو نوع مذکور باشد زیراکه دلالت کند بر آنکه آنچه تحلیل میشود مساوی آنست که تعفن می پذیرد بسبب توسط اسباب مذکوره یعنی توسط خون در کمیت و کیفیت و توسط قوت در صحت آن و ضعف آن یا بسبب اجتماع بعض اسباب تزاید مع بعض اسباب تناقص و بسیار باشد که این تا هفت روز بر یک حال متشابه باشد بعده دران تفاوت و نقصان ظاهر شود و کندی در مقالات خود گفته که این تپ در اکثر تجاوز از دوازده روز نمیکند زیراکه از امراض حاده ست و بدانند که همگی خون بدن بیکدفعه عفن نشود الا آنکه موت بران سبقت کند بوعلی میگوید که جالینوس گمان نموده که تپ دموی از عفونت خون نمیباشد بجهت آنکه خون چون عفونت میپذیرد آن عفونت تلطیف او مینماید و دران غلیانی پیدا میکند و بدین سبب صفرا میگردد و خون هم مانند سبب دران هنگام تپ صفراوی باشد نه دموی و محرقه بود یا غب و معالجه آن بعلاج این هر دو باشد و این قول او خلاف قول بقراط ست و حق صحیح قول بقراط ست که گاهی از عفونت خون تپ پیدا میشود و جالینوس گوید که تپ دموی با سائر حمیات مرکب نمیشود زیراکه عفونت چون در خون بود عام و شامل هر خلط باشد در عروق و درین هنگام ترکیب متصور نمیشود بحیثیتی که خلطی غیر او نیست و درین قول تناقض ست ببعض مذهب او که مذکور شد یا بجمله سبب این تپ امتلای خون و سده ست و اکثر حدوث آن از ریاضت و تعب بود خصوصاً غیر معتاد و ترک استفراغ خون و بعد آن استعمال ریاضت سخت و گاهی عفونت در خون واجب میکند کثرت مائیت خون از بسیار خوردن فواکه مائیه رطبه پس خون مستحیل بعفونت گردد و یا کثرت اخلاط خام تپ آنرا مهیا بعفونت گرداند مثل آنکه متولد شود از خیار و بادرنگ و امرود و مانند آن و این تپ لازم بود زیراکه ماده آن داخل عروق ست و فترة نکند بسبب عموم ماده و انتشار او در جمیع بدن بتوسط عروق و انقضای آن یا بحران نیک باشد یا بمرگ و اقسام او سه ست چنانچه مذکور شد و بدترین آنها متزایده ست زیراکه تحلل دران کمتر از تعفن بود و بحران آن در اکثر تا روز هفتم باشد و انقضای آن با استفراغ محسوس مثل رعاف یا غیر محسوس مثل تحللات خفی بود و گاه بحرقه یا بسرسام منتقل گردد و گاهی از تبرید بسیار بلیثرغس منتقل شود و گاهی بجدری و حصبه انتقال نماید و هرگاه دران سبات و نفخ شکم که از آن مثل آواز طبل آید و یا تحلل عارض شود و اسهال نفع ننماید بعده بر بدن او بثور سبز عریض بیرون آید آن از علامات موت ست و علاج این تپ صعبتر بود و آثار رقت خون و غلظ آن شناخته میشود از آنچه خارج میشود از ان در بول و براز و عرق و نفث و مانند آن و ایضاً دموی عفنی در تمام بدن مستوی یا شبیه مستوی در اکثر میباشد و اما علامات انتقال آن بخناق و جدری و سرسام و صداع و اختلاط ذهن ظهور علامات آنهاست و از مقام هر یک معلوم شود و اما علامات طول آن از تاخر علامت نضج در قاروره و نبض و تاخر انحطاط و جه و اختلاف حال آن در مدت تزید و انتها و نقصان آن حتی که آن مثل مفتره حمیات گاهی ساکن شود و گاهی شدید گردد و این اختلاف دلیل ست بر آنکه بدن مملو از خلط خام ست و اما بر مدت بحران آن دلالت میکند ظهور علامات نضج اگر در روز سوم و چهارم اثر نضج ظاهر شود در روز هفتم بحران نکند و همچنین اگر روز هفتم اثر نضج و بحران پدید نیاید علامات طول مرض و آمیزش خلط خام با خون باشد و آنجا که خلط خام آمیخته نباشد ممکن ست که روز چهارم بحران کند نوع دوم آنکه از عفونت خون در خارج عروق افتد و آن تپی ست که از اورام دموی عارض شود و حمیات اورام دمویه مثل حمیات حادث از ورم غشای دماغ و از ورم آلات تنفس یا ورم معده یا جگر یا مراره یا طحال یا امعا یا گرده یا غیر آن از اعضاست و این نوع را حمای ورمیه عرضیه گویند و علاج این همه در مقام هر یک مذکور شد و حمیات ورمیه علیحده نیز مسطور گردد

علاج تپ دموی

در سونوخس فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و گفته اند که چندان خون برآرند که مریض غش کند و بعد فصد علاج تپ صفراوی نمایند و ایضاً لعاب
بهدانه سه ماشه شیرهٔ عناب پنج عدد در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هریک شش توله برآورده شربت بنفشه دو توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه
پاشیده بدهند و بجهت شام لعاب بهدانه یا اسپغول عرقیات شربت نیلوفر خاکشی بنوشانند و ایضاً که با بیگی و کندی حواس قلت تشنگی باشد سکنجبین ساده
بعرق عنب الثعلب و شاهتره حل کرده بخورانند و ایضاً اگر بعد سوزش کف پا باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله خیسانیده
یا جوشانیده شیرهٔ خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند و ایضاً شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خرفه هریک شش ماشه
عرق شاهتره پنج توله گلاب چهار توله شربت نیلوفر دو توله بدهند و یا عناب هفت دانه تمرهندی سه توله در عرق شاهتره مالیده شربت نیلوفر داخل کرده
خاکشی پاشیده دهند و یا شاهتره شش ماشه عناب هفت دانه بنفشه شش ماشه تمرهندی دو توله اگر بمزاج گرمی زیاده باشد خیسانیده والا
جوشانیده نبات خاکشی داخل کرده دهند و یا زرشک و تمرهندی در عرق شاهتره خیسانیده با شربت عناب و غوره و ریباس انار ترش دهند
و باشد که بسبار الشعیر و سباء القرع حاجت افتد و اگر با سوزش بول باشد عناب پنج دانه بهدانه سه ماشه جوشانیده شیرهٔ خیارین شیرهٔ خارخسک
هریک شش ماشه شربت نیلوفر دو توله دهند روز دوم اصل السوس بنفشه هریک چهار ماشه افزایند و اگر بار در مثانه باشد بعد فصد لعاب اسپغول یکتوله شیرهٔ
تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین هریک شش ماشه در عرق شاهتره نه توله گلاب چهار توله برآورده شربت لیمو چهار توله داخل کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند
روز دوم آب آلو بخارا هفت دانه افزایند روز دوازدهم مسهل خیارشنبر دهند پس اگر بول اندک اندک آید و صلابت مثانه محسوس شود عنب الثعلب
پخته بروغن گل آمیخته قرص بسته بر موضع مثانه بربندند بالجمله درین تپ گاهی فصد تنها کفایت میکند و بتدبیر دیگر حاجت نمی افتد و گاهی باوجود
فصد به تبرید و تلطیف خون بمثل شیرهٔ کاسنی و کاهو و کشنیز و شربت عناب و صندل و بنفشه و نیلوفر و انار و آلو و مانند آن هرچه میسر باشد و لعاب اسپغول
و آب آلو که هر واحد مطفی خونست و ترک لحوم و اقتصار بر مزورات ترش و تلیین طبیعت بمثل آب انارین و تمرهندی و شیرخشت احتیاج میشود و گاهی بصورت
اختلاط صفرا بمسهل خفیف صفرا مثل نقوع مقوی و یا آب انارین مع هلیلهٔ زرد محتاج میشوند شاهتره و عناب در تپ دموی دخل تمام دارد
استعمال آن ضرورست و درچنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه در حمیات اطفال خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق
می آرد و باشوربه بدستور و تا که منظور آوردن عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچها پوشیده دارند و بعض متاخرین
مینویسند که در تپ سونوخس بعد فصد الکحل مطفیات خون مثل شیرهٔ کاسنی و خرفه و خیارین و زرشک هریک هفت ماشه و تخم کاهو شش ماشه و عناب کلان
و آلو بخارا هریک هفت عدد در گلاب و عرق کاسنی و بید ساده هریک شش توله برآورده تمرهندی سه توله مالیده صاف نموده سکنجبین ساده چهار توله داخل کرده
بنوشانند و یا ماء القرع با شربت نیلوفر دهند و غذا آش جو با شربت نیلوفر و یا کهچری مونگ و نان با کدو و اسفاناخ و کشنیز سبز که دران عدس یا ماش
پخته باشند از آلو و غیره ترش کرده بخورانند و اگر حاجت تلیین باشد مغز خیارشنبر شش توله ترنجبین گلقند هریک چهار توله آلو سیاه نه عدد در گلاب یک رطل مالیده
صاف کرده روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بدهند و جمع تبرید سابق با اضافهٔ لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هریک سه ماشه اسپغول هفت ماشه پاشیده
بنوشانند و دو روز داده جهت تعدیل مزاج شربت نیلوفر سه توله در عرق نیلوفر و عنب الثعلب یک یک شش توله بنوشانند و در طبقهٔ ایضاً ابتدا الفصد
نمایند و خون بقدر صالح بگیرند و تلطیفیه بمثل شربت نیلوفر و سکنجبین ساده با شیرهٔ تخم خیارین کنند و اگر در فصد خون غلیظ برآید سکنجبین و آب آلو و زرشک ترش
و آب شاهتره و آب بادیان و طبیخ اصل السوس و بیخ کاسنی و مانند آن از حموضات و ملطفات دهند و اگر خون رقیق آید شربت عناب و انار و آب کاسنی
و جز آن از مبردات مطفیات استعمال نمایند و بعد فصد و اصلاح قوام خون آب انارین و آب تمرهندی و شربت خشخاش و نقوع آلو و نیلوفر و کاسنی
و تمرهندی و بنفشه و شربت آلو و نیلوفر و عناب و مانند آن بحسب حاجت و ملاحظهٔ قبض و لینت طبع هرکدام که مناسب باشد استعمال نمایند و آب
بهدانه با شیرخشت جهت تلطیفهٔ خون و تلیین طبع نفع تمام دارد و آبیکه عناب بسیار دران جوشانیده باشند صاف کرده و سرد ساخته بجای آب

گاهی دادن در حمیات دموی عظیم نافع بود و تشنگی و ضعف را کم کند و مجرب صاحب خلاصة التجارب است و آب سرد در تسکین حرارت و دفع عفونت و تغلیظ
خون دخل عظیم است و تلطیف غذا و ترک آن دو سه روز نمایند و اسهال لطیف صفرا بمثل نقوع مسهل یا مطبوخ فواکه یا آب تمر هندی مع هلیله آورند و یا تمر هندی
و عناب و آلو بجای تلیین نمایند و گاهی بقرص کافور حاجت افتد و بقول مصنف اقتباس در مطبقه تا هفت روز همان تدبیر که در سونوخس مذکور شد بعمل آرند
و ترک غذا تا سه روز اگر توانند بغایت نافع بود والا اندکی از اغذیه لطیفه بدهند و در روز هشتم مطبوخ آلو و یا نقوع آن و یا مطبوخ شاهتره تلیین طبع نمایند
و در روز نهم شیره کاسنی و مغز تخم کدو و تخم خیارین هر یک هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک سه ماشه در گلاب و عرق کاسنی و شاهتره و نیلوفر و عنب الثعلب
هر یک چهار توله برآورده شربت نیلوفر سه توله داخل کرده تخم نیلوفر چهار ماشه پاشیده بنوشانند و غذا ابیض و مزوره ماش مقشر یا عدس و یا شلغم اسفاناخ
دهند و همین نمط تا روز دوازدهم مسهل داده تبرید تا روز پانزدهم بدستور دهند پس اگر اندکی تب باقی مانده باشد باید که بروز شانزدهم در مطبوخ مذکور
پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هر واحد یک توله شربت ورد مکرر اهلیلجی چهار توله اضافه کرده بنوشانند و غذا بدستور دهند و در روز هفدهم قرص طباشیر ملین
چهار ماشه لعاب بهدانه سه ماشه در آب کاسنی مروق و یا آب بید ساده مروق نه توله برآورده شربت بزوری بارد یا معتدل سه توله تخم شربتی هفت ماشه
بدهند و شوربای بزغاله یا نان تنک و یا برنج خورانند و اسفاناخ در قلیه اندازند از اقوال حذاق مسیحی گوید که در حمیات مطبقه نیز حفظ اعراض عامه
کرده علاج کلی حمیات عفنیه مذکور شد یعنی استفراغ ماده و تبدیل سوء مزاج و تدبیر غذا باید کرد و ماده این حمیات داخل عروق محصور است میباید که دران فصد نمایند
بلا احتیاط و حذر تا عفونت بخروج خون کم گردد حتی که چون بر طبیعت حمل هر آنچه ثقل آن میکرد آسان شود بر انضاج باقی و تحلیل آن و تغییر آن بجودت قادر
گردد و سوء مزاج درینجا حرارت تب و یبس آنست پس باید که همه تدبیر آن مبرد مرطب باشد الا آنکه رطوبت آن اشیا دائم طلب باید کرد زیرا که استعمال
اشیای رطبه در هر تب مامون العاقبت است و اما برودت آنرا دائم طلب نباید کرد بهر آنکه استعمال اشیای بارد غیر مامون در عاقبتست در جمیع حمیات
و لهذا اشیای بارده بالفعل مثل آب سرد در استعمال آن بتجدید و تحصیل کثیر احتیاج افتد زیرا که واجبست که آنرا بعد نضج ماده مرض و هنگامی که قوت
قوی و عادت مطابق باشد و کدام عضو شریف ضعیف و وارم نباشد استعمال نمایند شیخ میفرماید که غرض در علاج تب دموی استفراغ خون
کثیر است تا آنکه بغشی قریب گردد و تغلیظ جوهر خون اگر بسیار رقیق آبی یا صفراوی باشد و تبرید آن و تنقیه آن از خلط و ترقیق آن اگر غلیظ باشد
بترشی ملطف خون در کسیکه مولدات خون غلیظ مثل عدس و ماش و مولدات خلط خام مثل خیار و بادرنگ و برنج کاهو خورده باشد و انضاج ماده فاعل تب
و تحلیل آن اما استفراغ مثل فصد گرفتن از دست نیست در هر فصل که تب عارض شود و انتظار بحران و نضج نباید کرد مگر آنکه تخمه باشد که ازان حذر
کنند و بگذارند تا طعام هضم گردد و بعده فصد نمایند پس اگر تب دوام کند فصد کنند و مرة بعد اخری فصد نمایند تا آنکه قریب بغشی گردد یا در غشی افتد اگر
بدن قوی باشد زیرا که غشی نیز مبرد مزاج قوی مثل سائر مبردات میکند و اگر ضعیف باشد آنرا بارها میکنند و بدانکه فصد و نوشیدن آب سرد بساست که از تدبیر
دیگر غنی میسازد و تفریق در فصد اولیست انچه که استعجال آن واجب کند مثل خوف انصباب خون بسوی تجاویف نباشد زیرا که اکثر دران که قریب بغشی رسد
بلاغ بود و بساست که تابع فصد بالغ فی الحال اسهال صفرا و عرق باشد و باید که عرق را هر وقت نشف کنند تا بسیار آید که اکثر ازان صحت حاصل شود
و آنچه از ضعف و غشی بفصد بالغ عارض شده باشد تدارک آن بغذای لطیف و سکون نمایند و لازم است که مدام تلیین طبیعت کنند از مثل آب انارین
و آب انار شیرین و ترش تا بعد شیرخشت و تمر هندی و شیاف خفیف و گاهی نزدیک نضج احتیاج استفراغ بمثل هلیله و شاهتره و خیارشنبر و مانند آن
میشود و اگر حال مریض احتمال فصد از دست نکند فصد رگ پیشانی یا حجامت میان دو شانه کنند پس اگر چیزی ازین سبب عارض ممکن نباشد
اسهال نمایند بطریقیکه در محرقه میکنند و تبرید بچیزی کنند که مفتح باشد مثل ترشیها و مقطع بود مثل سکنجبین بزوری بارد و مسکن غلیان باشد مثل شربت عناب
و انار تا اگر از فصد غشی عارض شود نان در آب غوره تر کرده بخورانند و اگر رعاف خود بخود عارض گردد قطع نکنند مگر نزد مقاربت غشی و اما تغلیظ خون بمثل
رب عناب کنند و آن اینست که عناب یکصد عدد در آب پنج رطل بجوشانند تا سوم حصه بماند و مالیده صاف کرده با شکر بقوام آرند و هر قدر از شکر کم ماشه

بهتر است و ایضاً عدس خصوصاً مقشر بسرکه ترش تیز از ین قبیل است و از خوردن رب عناب یا جرم عدس اگر ماده غلیظ باشد حذر کنند و اما تبرید آن
بمثل آب نقوع عدس سرد کرده و آب برگ کاهو افشرده سرد کرده و شرب آب سرد اگر مانعی نباشد مناسب بود و گاهی چندان می نوشانند که رعده می افتد
و رنگ سبز میشود پس گاهی از ان صحت حاصل میگردد و گاهی منتقل بحمای بلغمی میشود و علاج بقرص گل وغیره کرده میشود و این علاج از بعض متقدمین
و بعض متاخرین بنسبت آن بخود کرده اند و نوشیدن ماء الشعیر علاج برای آنست و لیکن در حالت نرمی طبع و بهترین اوقات نوشیدن آن وقت
شدت غلیان و کرب و اشتعال و تواتر خفقانست و بدانند که اقتصار بر تبرید و ترک فصد و اسهال در سدد و حقن می افزاید و عفونت و حرارت
در ثانی الحال زیاده میشود **و اما** تنقیهٔ آن بمثل مسهلات صفرا بحسب اختلاف وجوب قوت و ضعف باید کرد **و اما** منضجات خلط خام که با خون
باشد مثل عناب و سپستان و بنفشه و شاهتره و بادیان و گل سرخ و تخم کاسنی و کشوث و مویز منقی و آلوی بخارا دهند زیراکه گاهی خلط خام بسبب
عفونت خون میگردد و در اخر تپ مثل قرص کافور و قرص طباشیر خورانند و این قرص نیکوست بگیرند طباشیر صمغ عربی کثیرا نشاسته هر واحد سه درم (نسخهٔ قرص طباشیر)
تخم خرفه پنج درم مغز تخم خیار چهار درم مغز تخم کدو شش درم رب السوس هفت درم و از ان قرص سازند نسخهٔ دیگر خصوصاً نزد ضعف جگر
بگیرند گل سرخ سه درم عصارهٔ زرشک دو درم مغز تخم بادرنگ خیار و خربزه و تخم خرفه و طباشیر هر واحد یکدرم صمغ و نشاسته و کثیرا هر واحد نیم درم
ریوند چینی و زعفران و کافور هر واحد ربع درم قرص ساخته استعمال نمایند **و اما** اغذیه پس عنابیه و عدسیه ترش کرده و رمانیه و سماقیه دهند
و اگر از چیزی از ین خوف قبض شکم باشد کسر حموضت او بشیر خشت یا شکر کنند و آلو و بقرعیه و حماضیه و فواکه امرود چینی و انار و سیب شامی
و بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاسنی و بقلهٔ مبارک و حماض و کشنیز و مانند آن دهند پس اگر صداع یا خفقان یا سهر یا سبات یا رعاف مفرط مضعف
قوت وغیر آن از اعراض صعب عارض گردد بدانچه در موضع آن در اخر این بحث مذکور شود معالجه نمایند صاحب کامل مینویسد که راس و افضل
چیزیکه احتیاج بسوی آن در علاج تپ دموی در اول حدوث آن یعنی در روز اول و دوم و سوم میشود آنست که صاحب او را فصد اکحل و باسلیق کنند اگر
قوت و سن و فصل مساعدت کند و از خون مقدار کثیر برارند تا آنکه او را غشی عارض شود زیراکه اگر این عمل آرند یا تپ قلع گردد و یا خفیف شود و مدت او
کوتاه و صاحب او از خوف ایمن گردد و اما آنجا که قوت و سن و مزاج مریض و فصل اخراج خون بسیار بیکبارگی واجب نکند باید که بحسب وجوب حال اخراج
خون اندک اندک نمایند که این تخفیف تپ کند و بعد فصد آب انار شیرین و ترش با اندک سکنجبین ساده یا آب تمر هندی بجلاب یا رب غوره و رب آلو
میخوش یا رب ترشی ترنج و مانند آن با آب سرد یا برف اگر فصل گرما باشد استعمال باید کرد و غذای او روز فصد اگر قوت قوی باشد مزورهٔ معمول از
کدو و اسفاناخ یا بیخ کاهو یا شاخ خرفه یا مغز بادرنگ یا مغز خیار با آب غوره یا آب انار ترش یا آب ترشی ترنج یا آب عصارهٔ زرشک بعدس ماش
سازند و اگر قوت ضعیف باشد باید که مریض را روز فصد شوربای بچهٔ مرغ و تیهو و دراج و مانند آن دهند و روز دوم از فصد باید که نظر کنند که آیا
این مرض از امراض در غایت حدت است و یا از حادهٔ مطلقه و یا از حادهٔ که بطی باشد پس اگر از امراض حاده در غایت بود که از روز چهارم تجاوز نکند
و قوت قوی باشد باید که صاحب او بجلاب یا شربت بنفشه و آب انار میخوش یا رب غوره اقتصار نماید و اگر قوت ضعیف باشد ماء الشعیر با اندک
آب انار میخوش دهند و اگر از امراض حادهٔ مطلقه باشد که از روز هفتم تجاوز نکند و قوت قوی بود مریض در اوقات روز بآب انار میخوش بشکر یا بجلاب
یا آب ترشی ترنج بشکر یا با آب غوره اقتصار کند و با وی چیزی از قبض نباشد و بعد دو ساعت ماء الشعیر چهل درم با ده درم نبات سفید بدهند
و بعد چهار ساعت پانزده درم سکنجبین ساده با آب سرد دهند و وقت خواب شب لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب یا با آب انار بدهند و اگر بدین (نسخهٔ شربت خواب)
شربت خواب نمایند منفعت بین یابند و صفت آن اینست بگیرند آلوی شیرین بزرگ سی عدد تمر هندی نیم رطل و هر دو را در سه رطل آب بجوشانند
تا یک رطل باقی ماند صاف کرده بران آب انار میخوش و ترشی ترنج هر واحد یک رطل انداخته بآتش معتدل بپزند تا بقوام باز آید و بران یک رطل
نبات و ربع رطل گلاب اندازند و جوش داده کف بردارند و از آتش فرود آورده سرد کنند و از ان هر شب پانزده درم تا بیست درم با دو درم

تخم خرفه باریک سوده بخورند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد باید که اندک لعاب اسپغول بوزن نیم درم طباشیر اضافه کنند و اگر مریض ضعیف باشد یا در صحت خود معتاد بکثرت تناول طعام بود یا در هر روز دو بار عادت غذا داشته باشد باید که ماء الشعیر دو مرتبه در هر روز بدهند پس اگر نفس مریض بچیزی ازین مائل نباشد مریض را در آخر روز کعک باریک کوفته بشکر و آب سرد یا پست جو یا پست گندم مغسول بآب گرم و سرد کرده با نبات بدهند و اگر این واجب نبود سرکه و زیت بمغز بادرنگ و خیار و روغن بادام و شکر طبرزد که بران برف انداخته باشند و مانند آن دهند و اگر مرض از امراضی باشد که از شان او انقضا در چهارده روز یا هفتده روز باشد صاحب او را قبل طلوع آفتاب آب انار یا شربت مذکور سابق الخیار و آب تربز باید داد و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر بشکر بدهند و در ساعت چهارم سکنجبین ساده با آب سرد بنوشانند و بغذای قلیل از مزورات معمول از بقول مذکوره با آب غوره وغیره غذا دهند و الا سیما اگر قوت ضعیف و عادت مریض بخوردن دو بار در روز باشد و اما آنچه از امراض در بیشتر ازین مدت انقضا نماید باید که غذا زیاده تر ازین و غلیظ تر که در تدبیر امراض گذشته بدهند و باید که معهذا تفقد حال طبیعت نمایند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیار شنبر و ترنجبین و تمر هندی و آلو و مشمش خشک و شیر خشت بحسب حاجت کنند و آلو بخارا در شربت بنفشه تر کرده بدهند و اگر احتمال این ننمایند شافه معمول از خطمی و بورهٔ ارمنی و شکر سرخ و اندک ترنجبین ساخته بردارند و اگر طبیعت ازین چیزها اجابت نکند حقنهٔ لین معمول از شکر و روغن کنجد و آبکامه یا معمول از جو کوفته و بنفشهٔ خشک و برگ چقندر و سپستان و روغن بنفشه و شکر سرخ و یا آب چقندر افشرده و روغن کنجد و مری و مانند آن استعمال نمایند و مریض را ماء الشعیر نباید داد اگر طبیعت قبض باشد مگر بعد استعمال چیزی که تلیین طبیعت نماید و اگر بدهند جنایت کثیر بر مریض کرده باشند و همچنین هرگاه مریض محتاج بفصد باشد بدون استعمال فصد ماء الشعیر نباید داد و همچنین اگر مریض دردی در بعض اعضای باطنی دریابد سزاوار نیست که ماء الشعیر و یا غذا و یا تبرید دهند الا بعد سکون درد و چون زبان درشت یا سیاه گردد بخرقهٔ کتان مبلول در لعاب اسپغول و روغن بادام شیرین و نبات مسح کنند و اگر تشنگی سخت باشد لعاب اسپغول و جلاب و روغن بادام شیرین بدهند و ماء القرع با اندک آب انار و آب هندوانه بدهند جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که در سونوخس مبادرت بفصد باسلیق و هفت اندام کنند و جالینوس میگوید آنجا که از فصد و حجامت مانعی باشد و در احشا آفتی نباشد علاج آن بآب سرد کنیم و اگر در احشا آفتی باشد بنوعیکه تدارک آن توان کرد یا مضرت آن کمتر از مضرت تپ باشد علاج آن هم بآب سرد کنیم و بعد ازان اگر قوت قوی باشد بگشادن سده و کم کردن امتلا مشغول گردیم و اندر هر دو آفتی در گشادن و کم کردن امتلا ادویهٔ بارده بکار بریم محمد زکریا گوید بسیار باشد که اندر تپ حاده آب سرد دهند و تپ فی الحال ساکن شود لیکن بعد ازان تپ آهسته تر آید یا شدید که تا چهل روز یا بیشتر برسد و تا رعاف پدید نیاید یا عرق نکند زائل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت در تپها مهیا ببحران باشد و بسبب آب سرد ازان باز ماند و دران تاخیر افتد پس بر طبیب واجب است که نیک تامل کند اگر هیچ علامت تهیهٔ بحران بیند در آب سرد تاخیر کند و الا اقدام بر شرب آن نماید زیرا که خطر در آب سرد دادن بیش ازان نباشد که بیماری دراز شود و اگر ندهد خطر آن بزرگ باشد چنانکه در علاج تپ محرقه یاد کرده آید و میگوید که من هر دو طریق را آزموده‌ام نوشیدن آب سرد را کم خطرتر یافتم و بعضی طبیبان گفته اند که اندرین تپ استفراغ همچنان کنیم که در تپ محرقه و هم بدان ادویه کنیم و جالینوس میگوید هرگاه در سونوخس فصد کرده شود ممکن نیست که باتپی دیگر منتقل شود و بدین سبب اندرین تپ هیچ علاجی نافعتر از فصد نیست خاصه چندانکه بحد غشی رسد و اگر قوت چندان نباشد که متحمل غشی گردد خون بدو سه دفعه بیرون کنند و هم او گفته که اندرین تپ بهیچ حال تاخیر فصد نشاید کرد زیرا که اگر فصد کرده نشود و مریض را اتفاق رعاف یا عرق نیفتد خوف آن باشد که بیمار بخناقات بمیرد یا بسرسام منتقل گردد یا تپ عفونی شود از بهر آنکه طبیعت خون بسیار را که گرم شده از میل کردن بعضوی و از عفونت نگاه نتواند داشت بالجمله هرگاه در فصد تاخیر کرده شود بیم باشد که همه ابواب علاج باطل گردد زیرا که اندرین تپ هم حرارت را تسکین باید کرد و هم امتلا را کم باید کرد و کم کردن امتلا بفصد بود یا باسهال یا بادرار بول و اندر تاخیر فصد حرارت خون زیاده گردد و قوی تر شود و قوت بدان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت فصد ممکن نبود و اسهال و ادرار بهر دو حرارت زیاده کنند یعنی بسبب تحلیل رطوبت التهاب واجب کنند و التهاب مقتضی تسکین ست و تسکین حرارت بچیزهای سرد نتوان کرد و سردیها سده را زیاده کنند و بسبب سده امتلا فزاید

بخارات در داخل بدن زیاده شود پس تپ اشتداد نماید بدین سبب تاخیر فصد باوجود مساعدت قوت خطای بزرگست و هر وقت که طبیب بسر
بیمار رسد فصد باید کرد و اگرچه بعد هفت روز زیاده روز بود و قوت مساعد باشد بدان التفات نباید کرد که چندروز گذشته است خاصة که علامات
امتلا بر حال خود باشد و قوت مساعد بود و اگر قوت و فصل و سن و بلد و عادت بیمار بعضی موافق فصد باشد و بعضی نه عوض فصد حجامت باید کرد
و اگر ازین اسباب بیشتر مساعد فصد باشد فصد اولی تر باشد لیکن خون بتفاریق اندک اندک بیرون باید کرد و بعضی طبیبان گفته اند که فصد در ابتدای
مرض باید کرد و در تزید و نزدیک انتها فصد نشاید کرد خاصة اندر انحطاط و بسیار کس اندرین تپ بفصد واقع در غیر وقت او هلاک شدند زیرا که قوت
در تزاید مرض و در انتها و انحطاط مساعدت نکند چنانکه در ابتدا کند بدین سبب طبیب را با وصف ضعف قوت در فصد دلیری نشاید کرد و اگرچه همه
اسباب دیگر موافق باشد و اگر قوت ضعیف بود در ابتدا نیز فصد جائز نباشد و اگر قوت قوی باشد و احوال دیگر موافق نبود اعتماد بر قوت کنند
و فصد یا حجامت بعمل آرد و هرگاه که قوت مساعد باشد مضرت ناموافقت اسباب دیگر اسهل باشد و بیمار خلاص یابد و بعد فصد آب هندوانه
یا آب لیمو بجلاب دهند و شربت ریباس بشکر موافق ست اگر فصل گرما باشد این اشربه بآب سرد یا برف سرد کرده باید داد و الاشربت ریباس که آنرا
بی برف دادن صوابتر ست زیرا که سردی آن و سردی یخ و برف معده را برنجاند و اگر اندر احشا ورم باشد پنج درم فلوس خیارشنبر و سی درم ترنجبین
و ده عدد عناب و ده عدد آلوی سیاه در یکمن آب بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نموده بدهند و فلوس خیارشنبر و ترنجبین در آب عنابه
و آب عنب الثعلب و آب کاسنی حل کرده صاف نموده هر بامداد موافق باشد و ماء الشعیر بآب انار شیرین دهند و بیست و اسپغول و شکر در آب انار
دهند و بر موضع ورم در ابتدا صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر ضماد کنند و در اخر صبر و زعفران بآب کشنیز ضماد سازند
و یا برگ خطمی و اندکی اسپغول در آب عنب الثعلب و آب کاسنی تر نهند و در فصد تاخیر نکنند صفت ضماد دیگر درین موضع سود مند باشد موم روغن از موم سفید
و روغن گل یا روغن بنفشه و آب کاسنی و کشنیز تر و آب ساق و برگ خرفه و دو سه قطره سرکه باهم برشند و بر خرقه کتان طلا کرده بران موضع نهند و اگر ورم در
جگر یا معده یا در فم معده باشد از آمیختن چیزی مقوی باین اشیا چون مصطگی و آب به و اندک سنبل چاره نباشد و اگر فصل تابستان باشد ضماد سرد
بر نهند و اگر زمستان باشد نیم گرم نهند و اندرین تپها این قانون نگاه باید داشت که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و اگر صداع یا غشی یا خون آمیخته
باشد و تپ نیز سوزان باشد چون تپ محرقه بنوبت غب گرفته شود و اعراض قوی تر پدید آید هم اولی تر آن باشد که اول فصد کنند لیکن در فصد اعتماد بر قوت
باید کرد و در تسکین حرارت بموجب قانون و اندازه حرارت مبالغه باید کرد و باقی همانست که در قول صاحب کامل در علاج حمای محرقه خواهد آمد ابو الیاس
گوید که بعد فصد یا حجامت هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید یا ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده بنوشند و یا بگیرند آب انار ترش و آب انار افشرده
هر واحد سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و یا ربوب قابض خون مثل رب حصرم و ریباس و لیمو و به هر کدام که باشد ده درم و گلاب ده درم
برف سرد کرده بنوشند و غذا ماء الشعیر سازند و تلیین طبیعت برب آلوی سیاه و منقوع مشمش یا منقوع فواکه با ترنجبین و شیرخشت و ماء الفواکه نمایند
و اگر قوت ضعیف گردد بسبب استفراغ خون و اخراج آن غذا ماء الشعیر بجوزه مرغ دهند و استفراغ بدن باین طبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج
درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی گل سرخ هر واحد سه درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد سپستان آلوی کوهی هر واحد چهل عدد همه را
در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا استفراغ
صالح نماید بعده در اخر روز بماء الشعیر بیست درم غذا سازند و اگر حرارت قوی و تشنگی شدید باشد لعاب اسپغول و لعاب بهدانه هر واحد ده درم بروغن بادام
پنج درم و طباشیر نیم درم بدهند و زبان و دندان را در هر روز سه مرتبه بسرکه و گلاب بشویند بعده بر زبان او هر دو لعاب مذکور بروغن بنفشه مسح کنند و نفع
میکند ایشان را شربت عناب اگر با تپ سرفه باشد و اگر نباشد شربت ریباس و حصرم و لیمو و ترنج و غذا ماء الشعیر با عدس و سرکه دهند و زیاده برگ خلاف
یا گل و فرش کنند و حوالی او گل و خیار و به و سیب و ظروف پر از آب بنهند و مسکن او در جهت شمال باد زیر با دکش مبلول بگلاب باشد و باید که بدان را بسیار جا

پوشیده دارند تا استنشاق هوای سرد نمایند و سردی هوا مسام را ببند نسازد و اگر با این تپ سرفه و درد پهلو و سینه باشد هر صبح جلاب از بنفشه و نیلوفر
هر واحد سه درم عناب و سپستان هر واحد ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بشربت بنفشه و ترنجبین و شیرخشت
یا فلوس خیارشنبر هر واحد بست درم کنند و اگر بادی سهر باشد سحرگاه شربت خشخاش ده درم در آب گرم حل کرده بدهند و اگر قبض طبع باشد و از ملین
و شیافات اجابت نشود این حقنهٔ ملین بعمل آرند بنفشهٔ خشک سپستان نیلوفر هر واحد سه درم جو کوفته یک مشت برگ چقندر یک دسته همه را در دو رطل آب

نسخهٔ حقنهٔ ملین

بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده شکر سرخ ده درم اسکامونیا پنج درم روغن بنفشه ده درم بران ریخته حقنه کنند و بعد از ان تلیین طبیعت بسکنجبین ساده
و قرص طباشیر ملین نمایند و هرگاه در بدن بقیهٔ مرض باقی ماند که تحلیل نشود و ماده در عروق هنوز باقی باشد بگیرند تخم کاسنی سه درم پوست بیخ کاسنی
پنج درم در آب جوش داده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم داخل کرده بنوشند و یا هر صبح این سکنجبین بزوری ده درم بنوشند که آن ادرار بول و تلطیف اخلاط

نسخهٔ سکنجبین بزوری

و تنقیهٔ عروق از بقایای اخلاط کند صفت آن تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد سه درم پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر هر واحد هفت درم تخم خربزه
و تخم خیار و تخم [illegible] هر واحد پنج درم همه را نیمکوفته در دو رطل آب و نیم رطل سرکه تر کرده یک شبانه روز بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث آن بماند و مالیده صاف
کرده شکر سفید یک رطل انداخته بقوام جلاب آرند و خجندی می گوید که بعد فصد هر صبح شربت تمر هندی یا شربت انار یا شربت عناب با آب شدید البرد
یا با یخ یا برف بنوشانند و غذا مزورهٔ عدس یا محض یا آب فواکه ترش و مزورات مطبوخ بزرشک یا سماق سازند و تلیین طبیعت بشیرخشت و تمر هندی
یا شربت ورد مکرر یا شیرخشت با آب انار میخوش یا شیرخشت با شربت آلو یا بنقوع مشمش و عناب و سپستان و آلو و گل سرخ در [illegible] چنین
کنند و اگر حرارت قوی و تشنگی سخت باشد و بادی سرفه بود لعاب بهدانه یا بزرقطونا با اندک نبات که بسیار شیرین نگردد و بروغن بادام و طباشیر بدهند و اگر
بادی سرفه نباشد شربت مذکوره و سکنجبین ساده با آب برف و لعاب اسپغول بنوشانند و آنچه نافع این مرض است آب کاسنی با سکنجبین و شربت صندل
یا آب شاهتره یا آب هندوانه است سه روز یا پنج روز بدهند و اگر مریض ضعیف بسیار باشد کعک باریک سوده بشکر و آب سرد یا پست بشکر بدهند
و گاهی اقراص کافور و طباشیر داده میشود و ابو الفرج این تپ را نافع بود و اگر قبض طبع باشد تلیین حقنهٔ ملین کنند و این طبیخ نافع است جهت [illegible] آلوی بخارا

نسخهٔ مطبوخ

عناب سپستان هر یک پانزده عدد مویز منقی ده درم تمر هندی ده درم گل سرخ سه درم شاهتره یک قبضه تخم خرفه کوفته تخم کشوث بنفشه
بادیان تخم کرفس هر یک دو درم هلیلهٔ زرد سنای مکی هر یک پنج درم جوش خفیف داده شیشه کنند و سه روز در آفتاب داشته بعد سه روز هر صبح چهل درم
با ده درم سکنجبین و ده درم خمیرهٔ بنفشه بنوشانند ابو منصور گوید که اگر حمی مطبقه در ابتدا باشد مبادرت بفصد کنند و خون بسیار برارند و اگر زبان مریض سیاه
گردد و اعراض تپ محرقه عارض شود تدبیرش بانچه در باب او بیاید باید کرد و فصد نکنند و ربوب حامضه بدهند و تقلیل غذا نمایند و چون فصد کنند و منوم
در ابتدا باشد ربوب مذکوره در اغذیه استعمال نمایند و آب سرد و قرص کافور نیز بخورانند و چون از تپ خارج شوند از شراب و لحوم و شیرینی پرهیز کنند تا
آنکه خوب صحت یابند و بعادت خود رجوع کنند و بقراط گفته که کل تپ دائمه اگر در روز سوم منقلع شود بهتر و امیدوار تر است و اگر روز سوم شدت کند
دلالت بر شر و صعوبت نماید و اصحاب صناعت گفته اند که اصعب امراض و اعظم آنها حمیات دائمه است و ثابت گفته که مریض را در جمیع امراض [illegible]
لیشب با جلاب اسپغول و بهدانه بنوشانند و بعد تنقیه یا طبوخ نضج گل ارمنی از یکدرم تا دو درم بدهند که خاصیت او تعدیل مزاج و منع ماده مائل
بصدر است و محمد بن زکریا گوید که اگر درین تپ تاخیر در فصد کنند لیکن اعتماد بر شرب آب سرد شدید البرد بر مریض نمایند و چندان بنوشانند که رنگ سبز گردد
وارتعاد کند پس اگر تپ آهسته گردد کفایت باشد و اگر عود کند اعادهٔ آن نمایند تا آنکه آهسته گردد و تپ نرم شود و بعده تدبیر حمیات لینه کنند
و این تدبیر حمی بسیار نافع است و تجربه و امتحان آن کردم و از ان خلق کثیر از خطر عظیم خلاص یافته و نوشیدن آب سرد ترک نکنند و لزوم او [illegible]
مگر آنکه تپ با ورم معده یا جگر باشد و با وجود این نیز نوشیدن او نگذارند اگر حاجت بسوی آب شدید باشد و از ورم معده و کبد خوف نکنند الا آنکه ورم
در رحم یا گرده یا مثانه و خاصةً در حجاب و ریه و صدر باشد و علامتش شدت التهاب تپ و هیجان خفقان است اگر درین حال دوام کند آنرا اطفیات تسکین نماید

و دران نجات نبود زیراکه قلب چون مختنق گردد دلالت کند بر غلیان خون و درین هنگام آنرا خلاص نبود مگر بنوشیدن آب سرد تا آنکه رنگ سبز گردد زیراکه
اشیای بارد بالقوه درین بدانچه احتیاج بسوی آن باشد نرسد و اینچنین کسان اگر درین حال آب سرد ننوشند بعد اندک مدت ایشان را غشی افتد و عرق
در جوف آنها و در اغشیه دماغ لشکافد در رعاف یا قی خونی نمایند و هلاک شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا تطویل مدت تپ و تبلید آن و صلابت
ورم در احشا و ازین هلاک عاجل دفع گردد اما چون فصد و آب سرد استعمال کنند و بقیه حرارت او باقی ماند بآب انار یا گلقند یا ماء الشعیر یا سکنجبین یا قرص
علاج کنند و من طریق جالینوس در امراض حاده اختیار نمودم و آن تبرید مع ترطیب ست و اگرچه این نضج و بحران را باطل میسازد زیراکه من این طریق را
حریز و دیگر را خطیر دیدم و نمیگویم که من طریق بقراط در انتظار بحران سلوک نمی نمایم ولیکن من آنرا   در معرفت انتها و نضج و هنگام ادنی ضعف که در قوت
عارض شود و گفته که هرگاه در تپ مطبقه فصد را تاخیر افتد رب ترشی ترنج و تمر هندی دهند که آن عفونت خون را منع کند و تطفیه حدت او نماید ابن هبة الله
گوید که علاج تپ دموی فصد در ابتداست و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیراکه اخراج خون درین تپ علاج عظیم ست و لازم نیست که با ایام سابق از ابتدای
آن التفات نمایند چون اهتمام بفصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد در سایر ایام فصد کنند و در استفراغ بر وزی از روز ها که بحران احتیاط
نمایند تا قوت را از جهاد عائق نشود و متاخرین تا روز سوم فصد میکنند و روز چهارم از فصد احتراز مینمایند زیراکه دران توقع بحران بعرق یا برعاف ست
و محتاج تر از انواع ثلثه این تپ بسوی فصد متراکمه ست پس باقی انواع با آنکه نوع اخیر محتاج بفصد بود بلکه حاجت درین هر دو از روی اضطرار شدید تر ست
و بعد فصد مریض را ماء الشعیر و بعد آن سکنجبین بنوشانند و آب انار میخوش و آب تمر هندی و آلو بجلاب بدهند و شیره تخم خرفه و تخم خیار بسکنجبین و لعاب اسپغول
بجلاب بنوشانند پس اگر التهاب زیاده شود ماء القرع بسکنجبین بنوشانند و اگر مریض ضعیف گردد ماء الشعیر بدفعات دهند و زبان را بخرفه کشان در لعاب اسپغول
آلوده بمالند و اگر سبات عارض شود تقویت سر بصندل و گلاب و آب حی العالم نمایند و تبرید سینه بگلاب و کافور کنند و اگر سرفه حادث شود لعاب بهدانه
و شربت خشخاش استعمال کنند و چون تپ ساکن شود مزورات معمول بکدو و اسفاناخ و بیخ کاهو و شاخ خرفه خورانند و هرگاه صحت یابند در حمام داخل
کنند و غذا بچه مرغ با آبهای مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب غوره سازند خضر ابن علی گوید که اولا ابتدا بفصد و تطفیه و تلطیف غذا و تلیین طبیعت
بحقنه لین که دران جو داخل بود و فتیله مسهل و آب نقوع آلو در روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم طبیخ آلو و مشمش و عناب و سپستان و گل بنفشه و سنای مکی
و خطمی و تخم خیار با شیرخشت و ترنجبین استعمال کنند و غذا آبست جو یا آش جو و شربت نیلوفر و استعمال نقوع تمر هندی و آب انار میخوش مشموم مناسب ست
اگر تلیین قلع آن نگردد و حال متوقف بینند و قاروره سرخ غلیظ باشد و مرض بروز هفتم رسیده باشد و حال از تلیین و تدبیر تا روز دهم بدستور باشد
در روز دهم ریوند خطائی طفل را ربع درم و بالغ را نیم درم و جوان را نیم مثقال در شربت آلو و عسل خیار شنبر و روغن بادام بدهند و عقب آن شوربای
بچه مرغ بجز نقشیر پخته باید داد پس اگر تپ در روز یازدهم زائل نشود تلیین طبیعت بحقنه لین در روز دوازدهم کنند و اگر حقنه بعض مناسب نبود
شیره گل بنفشه و سنای مکی و نیلوفر شامی هر واحد یکجزو و اصل السوس ربع جزو در عرق گاوزبان عرق نیلوفر برآورده ترنجبین سه جزو حل کرده بشربت آلو
و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهاردهم نیز تپ منقطع نشود ریوند و غاریقون در عسل خیار شنبر بدهند و اگر نفخ در فم معده بود تخم کشوث
اضافه نمایند و غذا شوربای چوچه مرغ باشد تا آنکه تپ قلع گردد و این معالجات ازین حیثیت نیست که آن تپ دمویست بلکه ازانجهت ست که آن تپ
عفونیه ست و این تحقیق ست که تپ دموی صرف نباشد بلکه مختلط بصفرا بود و بهتر علاج صاحبان تپ اصلاح مزاج هوای و اعمال بقول الیشانست
و آن بصندل و گلاب و سرکه نمایند و اگر مناسب وقت باشد آب سرد نعم العلاج ست الطاکی در نزهه میگوید که علاج تپ دموی فصد و اخراج خون
با استقصاست و اگرچه بدفعات بود بحسب قوت بعد ازان استعمال مبردات مثل ماء الشعیر و ریباس و فواکه خصوصا عناب و آلو و تدهین بمثل
روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بمثل بنو ماش و عدس و زرشک و آنچه مخصوص مطبقه ست شربت عناب و مطبوخ فواکه و ماء القرع و ماء الشعیر
ست این همه بعد از فصد استعمال کنند و در تذکره میگوید که علاج سونوخس کائن از خون اخراج وقت بالعفن فصد ست تا بغشی رسد و اگرچه

در دفعات باشد بعده تبرید بربوب فواکه و اشربهٔ آنها و سکنجبین و تمرهندی و گاهی حاجت بماء الشعیر افتد و بسیار باشد که بمجرد فصد قلع گردد و بساست
که بماء القرع و مالش بروغنهائی که در غب مذکور گردد احتیاج شود و علاج مطبقه که ناشی از تعفن خون آنست که اگر اکثر خون یا بعض آن تعفن پذیرد مبادرت
بفصد ست اجماعا و اگر کل متعفن گردد جالینوس و تابعین او از فصد او لا منع میکنند و دلیلی برای ایشان نیست و بهرحال اصلاح خون واجبست
تا صاف گردد باستعمال مولدات آن مثل شربت عناب و خشخاش و ریباس و ماء اصول و تغذیه بچیزیکه مولد آن باشد سوای لحوم و مثل مزوماش چیزی
نیست و عدس باسرکه بالغ النفع ست و مزورات آلو و انبرباریس و هندوآین دوا برای این تب مجرب و از تراکیب مینست و نسخهٔ آن همان مطبوخ از مجربات قرشیست
که در علاج سرسام دموی در قول مؤلف خلاصه مذکور شده و آن مطبوخ از خواص عجیبه است آنرا یاد باید داشت و مالش بدن خصوصا صادست و پا بجو زرد و کشنیز تر
و سرکه کنند و بعصفر و حنا خضاب بر پای بندند و هرگاه تعفن خون از خلط دیگر باشد علاج مرکب نمایند و از مجربات شربت چهار مثقال از آب کشنیز تر با بادیان سبز در تب دموی بیست

حمیات صفراوی

شیخ الرئیس میفرماید که حمیات صفراویه سه قسم ست غب دائره و غب لازمه و محرقه پس غب دائره یا خالصه باشد و آن از صفرای خالص بود و یا غیر خالصه
و آن از صفرای غلیظ الجوهر باشد بسبب اختلاط صفرا با بلغم از روی اختلاط مازج موحد یعنی ترکیب او از آن گونه باشد که هر دو ماده یکی شده باشند و امتیاز
میان هر دو نبود و قرشی در شرح قانون مینویسد که عفونت صفرا یا در خارج عروق باشد و آن یک قسمست که آنرا غب دائره گویند و یا در داخل عروق
باشد و آن دو قسم ست زیرا که آن یا قریب از اعضای شریفه مثل قلب باشد و آنرا محرقه نامند و یا چنان نباشد و آنرا غب لازمه خوانند و محرقه نیز اگرچه
لازمه ست مگر آنکه هرگاه او مخصوص باسمی گردید این باسم عام مخصوص شد بعده هر واحد ازین سه نوع یا ماده آن صفرا تنها باشد و آن خالصه ست و یا
چنان نباشد و آن غیر خالصه باشد پس اقسام حمای صفراوی شش باشد اکنون هر واحد را در سه قسم بیان مینمایم قسم اول در غب دائره و این را
در یونانی طریطاوس گویند و در هندی اکتره نامند و آن تب صفراویست که یکروز در میان آید با لرزه و سرما و ماده آن در خارج عروق متعفن گردد پس
اگر آن ماده صفرای خالص باشد غب دائرهٔ خالصه گویند و اگر صفرای محیه یا مره صفرا باشد آنرا غب دائره غیر خالصه نامند و چون مادهٔ غب خالصه
صفرای خالص ست و اندر گوشت و مائل بپوست واقع امید سرعت قبول نضج و تحلیل درین بیشتر ست اما بجهت وقوع خطا و مبالغه در تبرید ماده
بی نضج و بی استفراغ ماند پس بسیار باشد که این تب بغیر خالصه منتقل گردد و بطول کشد و باشد که از جهت تدابیر گرمی و خشکی افزا بمحرقه و بسرسام
منتقل شود و در غب دائره لرزه در ایام ابتدا قویتر و شدیدتر باشد و در ربع بخلاف این بود و ایضا لرزه ابتدا بقوت کند بعده اندک اندک نرم گردد
و بسرعت زائل شود و در ربع بعکس این باشد و حرارت غب سالمتر از حرارت محرقه بود و هر قدر که لمس دست را بر بدن بیشتر طول دهند التهاب زیاده نگردد
بلکه گاهی التهاب آن کم گردد و در محرقه التهاب زیاده شود و نبض او سریع غیر مستوی در انقباض و انبساط بلکه مختلف در آن هر دو باشد و در ابتدا تا وقت
انبساط حمی از تضاغط نبض لابدست و خاصهٔ این تب ست که یکروز در میان آید اما اگر دو غب مرکب گردد نوبتهای او مانند تب بلغمی هر روز عائد شود
پس کسیکه رعایت غب بنوبت کند در غلطی افتد بلکه واجبست که رعایت دلائل دیگر نماید از نبض و قاروره و تدبیر سابق و دیگر علامات مادهٔ
صفراوی و نوبتهای آن موکد آنست و لهذا گفته اند که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند در دلالت بر نوع مرض بلکه با وجود آن لحاظ دیگر عوارض هم نمایند
که شدت عوارض دلالت بر حدت ماده میکند و ضعف بر برودت ماده و اگر سه غب مرکب شود درینصورت نیز تب هر روز آید اما یکروز کم و یکروز زیاده
همچون شطر الغب که مادهٔ صفرا و بلغم او خارج عروق متعفن شده باشد و وجه اشتداد یکروز در میان آنست که چون سه غب جمع میشود یکروز نوبت
یک غب میشود و روز دوم نوبت دو غب و اجتماع دو غب باعث ازدیاد اعراض ست و فرق درین و در شطر الغب مذکور از اعراض لازمه هر یک تواند کرد
و اصحاب غب را گاهی حب خلوت عارض شود بسبب اذیت از روشنی و کلام و آوازها و بسیار باشد که غلیان صفرا نزد حکیم احساس نمایند و فرق
میان غب خالصه و غیر خالصه آنست که مادهٔ خالصه لطیف خفیف باشد و نوبت او در چهار ساعت تا دوازده ساعت منقضی گردد و اکثر از آن زیاده

نشود پس اگر ازین بسیار زیاده گردد آن غیر خالصه باشد و در اکثر مدت نوبت خالصه تا هفت ساعت بود و گاهی از چهار تا هشت و تا دوازده ساعت
باشد و درین صورت در چهار یا پنج دوره منقطع شود و انقطاع او بخروج صفرا در اسهال یا بقی یا بعرق یا بهر دو باشد و همچنین خالصه از هفت دوره
زیاده نگردد و اگر در علاج غلطی واقع نشود و گاهی بسبب لطافت ماده در یک نوبت منقضی گردد و دران با دراربول یا عرق یا قی یا اسهال منقی بدن از صفرا
واقع شود و نضج در بول روز اول یا در سوم یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از هفت دوره زیاده تر شود آن از جمله غیر خالصه باشد و همچنین اگر
مدت لرزه آن طول کشد غیر خالصه باشد و تزید نوائب خالصه و تقدم لرزه آن بریک نمط محفوظ النسبت و متشابه باشد و در غیر خالصه مختلف غیر منضبط
بود و همچنین در خالصه تشابه نوائب بر حد واحد باشد و چون صاحب او آب زیاده نوشد از بدن آن بخار رطب برخیزد و تری بر پوست ظاهر گردد گویا
عرق خواهد کرد و گاهی عرق آید و در غیر خالصه از ان گرانی بسیار و تمدد در سر دریابد و گاهی بعرق وافر منقطع نشود و گاهی بلرزه قوی ابتدا نکند و تزید آن
مستوی نباشد بلکه گویا زیاده شود پس تقدم کند و تا قص نماید و اعراض صعب دران کم بود و ایضاً غب غیر خالصه اکثر از انتقال حمیات دیگر واقع
شود و در آخر نوبتها عرق کمتر از خالصه آید و بول در خالصه رقیق سیما باشد و در غیر خالصه غلیظ و فرق در غب غیر خالصه و شطر الغب آنست که
شطر الغب را دو ماده متمایز که با هم ممتزج و متحد نباشند واجب کنند و موجب غیر خالصه ماده واحد بود که آن فی نفسه ممزوج از بلغم و صفرا باشد گویا
که شئی واحد اند و بدین سبب فعل هر واحد ازین دو خلط بانفراده محسوس نگردد و لهذا برای شطر الغب دو نوبت یکی نوبت صفرا دوم نوبت بلغم بود و برای
غب غیر خالصه یک نوبت و غب غیر خالصه گاهی تا مدتی دراز طول کشد و قریب شش ماه بماند و گاهی در آخر بتهیج رو و پا و ترهل و عظم طحال مودی گردد ثابت
بن قره گوید که تقدم نوبت در حمیات دلالت بر تزید مرض کند و تاخر آن بر انتقاص مرض دلالت نماید و رازی گوید که تقدم نوائب دلالت میکند بر رقت
اخلاط و تاخر آن دلالت نماید بر غلظ و کثافت آن و خجندی گوید که گاهی بحران این تپ به بثور لب میشود و آنرا بفارسی تبخاله گویند و بدان تپ
زائل میگردد و آنرا بارها آزموده ام و علی بن زین گوید که این تپ از حمیات سلیمه است البته هلاک نمیکند مگر آنکه تپ دیگر گردد و قرشی گوید که حمی
در دو سه روز اول عارض شود در روز چهارم قوی گردد و در روز هفتم مفارقت کند و اگر در روز سوم عارض شود در روز پنجم قوی گردد و در روز نهم مفارقت
نماید و در روز یازدهم بحران گردد قسم دوم در غب لازمه و دائمه و آن حمای صفرای لازم دائم است که یکروز درمیان شدت کند ولی لرزه و سرما آید و سبب
این تعفن صفرا است در تمامی عروق بدن بعید از قلب و درین تپ اعراض نسبت بغب دائره خالصه بیشتر باشد و نسبت بمحرقه کمتر و لرزه دران نبود
مگر بسبیل بحران و عرق نیز نباشد مگر در آخر و یا در روز بحران و فرق میان غب دائم و محرقه از روی اعراض آنست که حرارت و سوزش در محرقه
شدید تر بود و فترات درین ظاهر تر باشد و کرب و غثیان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سیاهی زبان درین نباشد بخلاف محرقه و بدانند
که ماده غب لازمه اگر صفرای خالص بود و خطا در علاج نشود از یکهفته تجاوز نکند و شدت و خفت اعراض بحسب خلوص و عدم خلوص ماده آنست
که صفرا باشد و اهرن گوید که گاهی حمای غب بعد سه یا چهار نوبت حمای محرقه میگردد قسم سوم در محرقه و آنرا بزبان یونانی قادسوس و قوسوس
و قاریقوس و قاریقیوس و فاریطوس نامند باختلاف نسخ و آن تپ لازم حاد شدید بریک وتیره و قوی الاعراض است و بقول شیخ محرقه از جنس غب لازمه است
بسبب لزوم آن الا تفاوت اشتداد و فتور محرقه غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حدت ماده و کثرت آن و یا وقوع آن بقرب
قلب و در عروق فم معده یا در نواحی جگر خاصةً و بالجمله در اعضای شریفه قریب قلب و اما در غب دائره صفرا در لحم و بسوی جلد بود و در غب لازمه
در عروق بدن بعید از قلب پراگنده باشد و شیخ او مینویسد که محرقه مثل غب دائره بر دو گونه است یکی محرقه صفراوی و آن مثل خالصه است در غب
و سبب آن کثرت عفونت صفرا است یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خاصةً یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق کبد
دوم محرقه بلغمی و آن مثل غیر خالصه است و از بلغم شور افتد که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد چنانچه بقراط در ابیذیمیا گفته و بلغم مالح از
مائیت بلغم بسبب صفرای حاد پیدا شود و سبب صفرا که متعفن شود [illegible] مائیت خالطه مائیت بسیار بلغمی باشد و [illegible] گوید که بلغم شور در حکم صفرا است

در حدت رطوبت فقود و چون در عروق نواحی قلب و فم معده و کبد تعفن یابد حدت و اشتعال عظیم یابد صفرا بهم رساند و چون محرقه در اعراض شدید تر از غب است
بدین سبب واجب بود که مدت این کوتاه تر از غب باشد در ینصورت یا بزودی خلاصی خواهد شد از مرض یا هلاکت رو نماید و پیران را حمیات محرقه
خالصه کمتر عارض شود و اگر عارض گردد اکثر هلاک شوند و اما کودکان و جوانان را بسیار افتد لیکن در صبیان خفیف تر و قلیل الخطر باشد بسبب
رطوبت امزجهٔ ایشان و در شبان صعب تر بود بسبب ناریت امزجهٔ ایشان و کثرت ابخرهٔ آنها معین آن و بسا است که در صبیان مع سبات افتد
بنا بر انکه حرارت غریبه تثویر ابخره بسوی راس کند و بقراط ذکر کرده کسی را که در تب محرقه رعشه عارض گردد اختلاط ذهن رعشه را از ان زائل کند و همچنین
زوال اختلاط عقل برعشه گردد و اکثر محرقه یعنی یا اسهال یا رعاف منقضی شود و هم او گفته که اگر در محرقه سرفه اندک عارض گردد تسکین عطش نماید
و حرارت در محرقه در اکثر امر قوی در ظاهر نبود و در باطن قوی باشد و تکسر اعضا دران کمتر از غیر خود بود و چون صبیان را عارض شود از اخذ پستان
کراهت کنند و آنرا قبول ننمایند و شیر که مص کنند فاسد و ترش گردد و گویند محرقه که با شدت اعراض بود مسمی ست بجاده و نکس در محرقه کمتر افتد و اگر افتد
سهلتر از دیگر باشد بشرطیکه سوء تدبیری کرده نشود و الا بروز سوم هلاک میکند و رازی فرموده که حدر بعضی اعضا یا خفقان در همان روز مورث موت است
و انچه در فصل سرد افتد بدتر باشد و بحران این تب بیشتر اندر روز ششم یا هفتم بود و انچه از ششم بگذرد امید خلاص پدید آید و انچه از هفتم بگذرد
غالب دران خیر بود و انچه از چهاردهم بلکه از دوازدهم بگذرد کم ضرر کند و انچه از هفتدهم بگذرد و اگر خطائی در تدبیر نکنند هیچ خوف نباشد جهت سرد شدن ماده
فی الجمله و مقاومت قوت و تقلیل سبب الفت دل با آن و گفته اند که در محرقه چون ناگاه راحت پدید آید بی آنکه بحران ظاهر بوده باشد استفراغی
یا انتقالی و بدون تسکین با شربهٔ باردهٔ موافقه و بدون انتقال از هوائی بهوائی لائق تر و سرعت نبض آهسته شود و قوت ضعیف باشد زود
بمیرد و درین تب نه قشعریره عارض شود و نه عرق مگر نزد انقلاع آن و سائر اعراض حمای غب درین تب قوی تر و شدید تر باشد حتی که درین زبان
یا سیاه شود و آن بدتر است و یا خشن گردد و این سالمتر است و یا زرد شود و آن متوسط میان هر دو باشد و غثیان لی قی نشان بودن ماده است
در حوالی معده و محرقه با مطبقه بسیار مشابه است و فرق میان هر دو آنست که مطبقه بطور غب اشتداد ننماید و این را اشتداد از روی غب بود
و قوی تر ازان باشد و بادی سرخی رنگ رو و چشم مفرط نبود بلکه اندک باشد و نه پری رگها و نه تمدد در بدن بود و نه حالت شبیه برو و ضیق النفس
چنانچه در مطبقه باشد و بقراط گفته هر که را حمای محرقه باشد بعده در آخر لرزه حادث شود تب منحل گردد و اگر منحل نگردد و قوت مریض قوی باشد
با خطر بود و اگر ضعیف باشد هلاک گردد و جالینوس گوید که از خواص حمای محرقه هذیان و رعاف ست و حمیات محرقه در زنان قلیل الخطر از انست که
در مردان بود و باید انکه اگر محرقه در ایام ازواج یعنی جفت اشتداد نماید این علامت ردیست بیشتر در روز ششم هلاک کند و در روز چهارم بدان منذر باشد و دران عرق سرد و غیر آن بود

علاج کلی حمیات صفراوی

شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین از دو درم تا سه درم تنها یا با شیرهٔ تخم کاهوی مقشر دو درم در عرقیات مثل عرق شاهتره و عنب الثعلب و نیلوفر و بیدساده
هر یک چهار یا پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده خاکشی از یکنیم درم تا دو مثقال پاشیده بنوشند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تپ
خفقان بود عرق بیدمشک گلاب عرق کیوڑه عرق گاوزبان بقدر سه توله نیز اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه بآن تر نموده
بر جگر و دل نهند از برای قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و عطر خس و صندل و گلاب و نیلوفر و کشنیز سبز ببویانند و در غلبهٔ هذیان روغن گل
و سرکه و گلاب آمیخته پارچه بدان تر کرده بر سر نهند که صداع را نیز کثیر النفع ست و ایضاً هر گاه با تپ درد سر بود پاها در آب گرم صرف نهند یا در آبیکه ادویهٔ
بارد دران جوشانیده باشند و ادامه جم لی شرط استعمال کنند اگر امر شدید باشد و تخلخله بارد استعمال نمایند و گاهی محتاج شوند بفصد سرد و گاهی حاجت
بفصد باسلیق افتد اگر ماده حوالی قلب بود و قوت و خون مساعدت آن کند بالجمله اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره یا عرض دیگر لاحق شود
تدبیرش بدانچه در مقام هر یک مسطور است و نیز دیگر اعراض حمیات ماده در اخر بحث حمیات مذکور گردد باید کرد و اگر سرفه باشد لعاب بهیدانه

تبرید اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیرهٔ عناب داخل کنند و غرغرهٔ مناسب نمایند و نزد شدت حرارت شیرهٔ مغز تخم تربوز زیاده کنند و تا چهار روز بر شیرها همین نسخه اکتفا نمایند و روز پنجم شیرهٔ تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم روز نوبت تب افتد که در آن هیچ وجه تحریک خوب نیست و خیارین بسبب قوت ادرار محرک است و اگر حاجت تبرید زیاده باشد شیرهٔ تخم خرفه نیز داخل نمایند و روز هفتم تخم خیارین از نسخه دور کنند و دادن شیرهٔ تخم کاسنی بعد از هفتم مناسب بود بسبب قوت تفتیح و بسبب آن و حرارتی که در آنست در ابتدا استعمال نمیکنند مگر در تب یرقانی که قبل از روز هفتم نیز استعمال آن مینمایند و اگر حاجت باشد بوقت شام اندکی از مبردات مثل لعاب بهدانه که در عرقیات مذکوره بر آورده باشند شربت نیلوفر و یا شربت انار و خاکشی افزوده باید داد و عند قبض طبیعت شربت بنفشه و بزر قطونا استعمال کنند و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده لیکن استاد مرحوم در کمال شدت تب استعمال میفرمودند و از برای خشکی زبان مضمضه از لعاب اسپغول سفید بود و نیز اسپغول را در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب بمالند از برای خشکی آنها مفید است و در تب صفراوی جمیع اشربهٔ غیر ترش احتمال استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر که بالخاصیت مستحیل نمیشود و بشرطیکه بالغی نباشد دادن شیرهٔ آلو بخارا و شیرهٔ زرشک و سکنجبین مناسب باشد و غثیان و قی را هم نافع آید و گاهی عند کمال شدت تب مبردات کافور یا قرص آن استعمال کرده میشود اما آنجا که ماده بنسبت حرارت غالب تر باشد نضج و تنقیه مقدم دارند مع رعایت تبرید و بعد تنقیه تبرید افزایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد بلکه قبل از هفتم هیچ وجه تحریک خوب نیست اما اگر حاجت قوی باشد تلیین طبع تا به فواکه نمایند و جائیکه تب شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز هشتم و دهم و دوازدهم از مسهل بارد تنقیه کنند و ایضاً اگر تب زائل نشود یا بقیهٔ ماده دریافت گردد روز هشتم مسهل داده روز نهم مبردات دهند و لیکن قلیل بنسبت ما بعد مسهلات و عوض خاکشی اسپغول کنند و در روز دهم مسهل ثانی داده در یازدهم استعمال تبرید نمایند پس اگر بقیهٔ حمی باقی باشد مسهل سوم دهند بعده اگر ازین تجاوز نماید و تب باقی ماند از تبرید شدید باز مانند و معالجهٔ غب غیر خالصه مسهل کنند و ایضاً بعد مسهلات و عدم زوال حمی اقراص طباشیر با کافور مع بعض مبردات یا شیار التمار هندی و یا ماء العنب با طریق مخصوصه آنها میدهند و معمول آنست که بعد نضج در اثر مسهل قرص طباشیر ملین یا قرص زرشک صغیر با آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکشی میدهند و گاهی عوض کاسنی عرق چکیدهٔ کاسنی کرده میشود و بعد از آن علاج تب مرکب پردازند و غذا در ابتدا آش جو و کهچڑی مونگ دهند و گاهی برنج جریش کوفته در آب پخته شربت نیلوفر و انار و امثال آن اضافه نموده بعد گذاشتن آن در آب سرد مینوشانند و اکثر مرضا از آن لذت می یابند و اگر تب شدید نباشد در ماء الشعیر عوض اشربهٔ مذکوره شکر یا نبات اندک اندازند صفت قرص طباشیر ملین که بعد تنقیه اگر تب باقی باشد در حمیات صفراویه و مرکبه معمول است طباشیر چهار درم ترنجبین ده درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین هشت ماشه صمغ عربی کتیرا تخم خشخاش هر یک یکدرم بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه صفت شربت بزوری بنسخهٔ معمولی بیخ کاسنی تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربزه خار خسک هر واحد یکتوله همه را نیمکوفته شب در آب ترکنند صباح جوش داده صاف نموده با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند میرزا علی شریف نوشته که در تب صفراوی اول عرق عنب الثعلب دو توله رئیس الاشربه دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند و بجای شربت سکنجبین نیز خوبست بشرطیکه سرفه نباشد و در تزاید مغز تخم کدوی شیرین دو توله بنسخهٔ اول بیفزایند و در شدت حرارت لعابات بارده علی سبیل البدلیه و شیرهٔ کاهو بیفزایند و تبرید دو وقت کنند و روز چهارم خیارین و پنجم روز مغز تخم هندوانه و ششم روز تخم کاسنی بسبیل بدلیه بیفزایند و روز هفتم کاهو و روز هشتم مسهل از ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر و گلقند و تمر هندی و آلوی بخارا و گل سرخ بر ادویهٔ تبرید افزوده بدهند و اگر سرفه لاحق باشد خطمی خبازی داخل سازند روز دوم مسهل لعاب بهدانه و اسپغول شربت نیلوفر و بحسب حاجت شیرهٔ مغز تخم کدو بیفزایند و لعاب ریشهٔ خطمی از پیچش الیتین بیارند و استاد در نسخهٔ مذکور بعد مسهل تخم کاسنی نیز میدادند و اگر از امراض صدر مثل ضیق و غیره باشد سپستان اصل السوس گل بنفشه گاوزبان مویز منقی در مسهل داخل سازند و ملینات قبل از نشانهٔ دهم دادن ممنوع است و غب خالصه زیاده از چهارده روز نمی ماند اگر باقی ماند غیر خالصه باشد پس از پانزدهم شیرهٔ اصل السوس عنب الثعلب افزایند و پس از آن در مسهل ملینات و سنا نیز اضافه کنند سوپ یدی مینویسد که ضماد گل کدو نافع کرب و التهاب حادث در حمیات صفراوی و مجرب منست و شرب ماء القرع با نبات و کذا ترشی ترنج و کذا آب غوره و کذا آب هندوانه و اکل جرم آن و کذا القرع مشمش خشک و کذا اکل نیلوفر و کذا اکل بنفشه و کذا ملین نیز خوبست و کذا آب لیمون و شربت آن که مسکن قی نیز هست و کذا خیارشنبر و کذا سپستان که الفع ادویه در قلت البول است و کذا تخم کشوث که مفتح سده است

وکذا سویق قرع وکذا لبست جو وضماد و شرب صندل سفید وفرش برگ و شاخهای خلاف وکذا قصب فارسی در نهایت صاحب تپ وتفقدیه بزرده خیار
وکذا اسفاناخ که افضل اغذیه صاحبان حمای صفراویست بعد چهار دهم وشرب جلنجبین تخم اسفاناخ هر واحد نافع حمای صفراویست المفاالی در تذکره خود
مینویسید که غب یا خالصه باشد واو آنست که یکروز نوبت کند و روز دیگر زائل شود و یا کثیر المادہ سریع التحلل باشد واو آنست که هر روز آید و یا لازمه بود
واو آنست که منفصل نشود واغلبا از اہل این صناعت قسم دوم را مرکب از دو غب مینامند و چنین نیست وازین معلوم شد که حکم کلی رجعی که هر روز آید
بنحویکه آن بلغمی ست خطاست وہمچنین حکم بمطلق زمان دوری بر انواع حمیات وعمده درین علامات خلطیه ست بالجمله خالی نیست که اشعار واقع شود یا بقا
ماده از روی کمیت یا کیفیت یا هر دو معًا یا ضعف آن ہمچنین ہمه از علامات معلوم شود پس در اول واجب ست مبادرت نقی از آب وعسل و آب هندوانه
تا آنکه تلخی از دهن منقطع شود و آب در ان شیرین گردد بعد ازان در پنج اقسام باقی خالی نیست که طبیعت نرم باشد یا نه و در صورت اول سکنجبین بماء الشعیر
وعناب و شرب آب انار و ماء القرع بشربت نیلوفر یا بنفشه کفایت کند و در صورت ثانی تمر هندی وآلو وگل بنفشه افزایند ومطبوخ ازینها شیر خشت و ترنجبین
وشربت ورد صاف کنند این مجموع در سه اقسام اول خصوصًا در قسم سوم وانچه ازین ادویه میسر شود در قسم اخیر سیما در قسم سوم نیز و واجب ست مبالغه در تبرید
در هفته اول بخوف انتقال این تپ بسوی دق واکثار از آب [illegible] بعد هفته مذکور وگفته اند منع آن اصلا او لا واین احکام بحسب اقسام غب بتغیر میشوند
چنانکه گفتیم بعده فصد بعد تلیین ونضج نه قبل آنها جائز بود هرگاه علامات امتزاج ماده آن باخون ظاهر باشد والاغب خالصه بشرط الغب مستقل شود و چنانکه
محرقه بتشنج یا دق انتقال مینماید هنگام تقلیل تبرید واجب ست تازگی بدن با دهان بارده مثل روغن کدو و بنفشه ومورد وبفرش گلها و قرب آب
ولباس مصقول وغسل دست و پا با آب سرد واستنشاق وطلا بمورد وصندل با بیرو و سرکه وگلاب و آب کدو تر کرده باشند خصوصًا که تپ با صداع
باشد وگاهی حاجت باستعمال کافور افتد چون اتفاق اسهال شود یا شدت حرارت والا آب خلاف و زرشک اکتفا نمایند وهرگاه قوت در تپ غب
ساقط شود استعمال مسلوق قهار در راحت جائز بود خصوصًا در سردی والا اطریه یا مزوره آلو وخرفه کفایت باشد وکدو را با سرکه درینجا فائده اعظم
واین دوا از تراکیب مجربست صنعت آن سنای مکی گل بنفشه سپستان عناب هر واحد اوقیه گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو خیار هر واحد
نیم اوقیه همه را در چهار صد درم آب بپزند تا پنجاه درم بماند پانزده درم خیار شنبر وبست درم ترنجبین بالیده صاف نموده استعمال کنند و سه مرتبه تکرار
آن نمایند پس اگر از اقسام اول یا محرقه باشد بعد ازان این حب بقدر یک مثقال با شربت بنفشه و آب تمر هندی صنعت آن صبر سقوطری
پوست هلیله زرد هر واحد یکجزو سقمونیا گل سرخ مصطکی افسنتین کتیرا هر واحد نیم جزو بماء القرع یا خلاف حب سازند و بکار استعمال کنند اگر تپ
زائل نشود واین از مجربات ماست وعدیم النظیر ست صفت حب مسک الارواح که هنگام سقوط قوی از تواتر حمیات بکار آید و باقی احتراق و فتور و ضعف
وانچه بدماغ از نکایت تپ حاصل شود ولاغری وادبار قوت شائبه زائل کند گلاب عرق بید عرق نفع هر واحد یکجزو که مجموع پنجاه درم باشد در آن
مصطکی درونج و بادیان هر واحد یکدرم بجوشانند تا نصف بماند صاف کرده در هر رطل این شربت سیب و شربت بنفشه و شربت ورد خوشبو
هر واحد سه اوقیه داخل کنند و بقوام آورده استعمال نمایند صفت نقوع که در اخر حمیات مستعمل میشود وآنرا استیصال میسازد وایضًا از مجربات ما ست
پوست هلیله زرد و هلیله سیاه هر واحد اوقیه سنای مکی گاوزبان تخم کاسنی شاهتره زرشک کشنیز خشک هر واحد نیم اوقیه بکوبند و با مثل نصف آن هر واحد
از مویز منقی وانجیر وسپستان تر کرده بعد شش ساعت ازان بنوشند وبعد چهل وهشت ساعت تبدیل آن نمایند بعد ازان در حمام داخل کنند و بمبرود و ماء
و عدس و اقماع گل سرخ سوده بسرکه سرشته مالش کنند و بعد آن بحنا و عصفر بسرکه سرشته وکشنیز سبز پوست و یا خضاب نمایند و راحت لازم گیرند و مثل تخم ریحان
و بزرقطونا و تخم [illegible] ازان شربت آب قطیل بشکر در غب ست و تعلیق زعفران و مرجان [illegible] اول ایضا در تذکره مینویسید
که تنقیه صفرا نمایند بمسهلات مع اصلاح اغذیه و تبرید چنانکه در علاج دموی مذکور شد مع مبالغه در ماء القرع وسکنجبین و آب هندوانه و تمر هندی بخصوصه
وآنچه اختصاص بغب دارد قرص بنفشه با ماء القرع و ماء الشعیر و آب تمر هندی بخیار شنبر ست وکذا شربت لیمون مطبوخ هلیله وکذا صبر [illegible]

وصفصاف و برگ نی فارسی نمایند و بزوری لعاب مثل تخم مرو و اسپغول بنوشند و آنچه تجربه کرده ایم قی کردن بهندوانه و آب عسل است پس استعمال شربت ورد
و بنفشه یا سکنجبین و این علاج بعینه برای محرقه نیز هست قرشی و سدید کازرونی مینویسند که اگر با غلبه صفرا در خون کثرت یابند فصد بتعجیل نمایند یعنی در ابتدا
نکنند بلکه بعد اندک نضج و تنقیص صفرا بحقنه لینه و اخراج خون اندک نمایند و خصوصاً اگر غیر خالص باشد و در ایام اول سکنجبین ساده و شربت نیلوفر دهند و اگر
تشنگی یابند با شیره تخم خیار و خرفه و مغز کدو دهند تا تفتیح سدد و تسکین عطش و ادرار و تبرید نماید و گویند که اولی آنست که مدرات را در حمیات بعد روز چهارم
استعمال کنند و بعد اندک نضج اگر احتیاج تلیین باشد شربت بنفشه و نیلوفر و همچنین شربت دینار یا یکی بالذات هر دو یا شربت آلو و لعاب اسپغول یا شربت لیمو
یا شربت نیلوفر یا بنفشه یا حماض یا نیلوفر یا سیب بنوشانند و شربت سیب و لیمو و حماض وقتی باید داد که تپ با ضعف قلب و معده باشد یا نقوع حامض
یا حلو با شکر یا شربت بنفشه یا نیلوفر بدهند و اولی آنست که در دادن نقوع تاخیر دو سه روز نمایند زیرا که در نقوع قوت اسهالیه است و ایضاً در آن غذائیت است
یا آب انارین با شربت بنفشه و اولی آنکه با شربت ورد دهند یا با هلیله دهند زیرا که آب انار اسهال بالعصر میکند پس واجب است که آنچه با وی جمع کنند ایضاً مسهل بالعصر باشد
نه ملین مثل شربت بنفشه بلکه مانند شربت ورد و یا تمر هندی در آب گرم مالیده با شکر یا شربت بنفشه دهند و این اولی است بهر آنکه شربت بنفشه مصلح تمر هندی است
و این نیز اصلاح آن مینماید و آب هندوانه با شکر یا سکنجبین بغایت نافع و ماء القرع نیکو ست و اولی تاخیر آب فواکه تا روز ششم و هفتم ست و این وقتیست
که بدان اراده تلیین قوی و اسهال باشد بجهت آنکه خوف آنست که غب خالصه بغیر خود منتقل گردد اگر در ابتدا کثرت آب فواکه نمایند و تلیین طبیعت هر روز دو
مجلس بفتیله و حقنه لین کنند اگر طبیعت با شربه مذکوره نرم نگردد و در آخر روز و در شب هنگام احتیاج با شربه اضافه نمایند مدرات مثل تخم خیار و بادرنگ و خصوصاً اگر
تپ با تشنگی باشد و هرگاه عطش افراط کند شیره تخم خرفه تنها یا مغز تخم کدو یا تخم خیار با سکنجبین یا شربت آلو بدهند و گاهی در تپ صفراوی خصوصاً خالصه احتیاج
بخورانیدن کافور در بعض اشربه مذکور افتد و اگر در آنجا غثیان و قی باشد آب زلال تمر هندی با شکر و یا ترنجبین دهند و گاهی برای تلیین ریوند چینی اضافه میکنند و در
فعل قوی تر میگردد و یا شربت نیلوفر و سکنجبین و اگر با مثل این اشربه شربت دینار افزایند نافع تر باشد و یا نقوع از تمر هندی چهل درم عناب ده عدد گل نیلوفر
پنج عدد بنفشه سه مثقال خیسانیده در آب آن بیست درم ترنجبین سفید حل کرده نیم درم ریوند چینی افزوده بنوشانند اگر طبع قبض بود یا شربت تمر هندی یا
شربت آلو بالو در آن حل کنند و اگر طبیعت بسیار نرم باشد که موجب ضعف گردد پس شربت حماض یا شربت انار ترش منعنع یا سکنجبین مانی دهند و گاهی این
قوابض نزد قبض طبع و امثال آن اگر معده ضعیف مسترخی باشد استعمال میکنند و تلیین طبیعت در آن هنگام بحقنهای لینه و فتائل مسهله مینمایند پس اگر قی
و غثیان مثل شربت انار منعنع منقطع نشود بگیرند طباشیر و سماق و کشنیز خشک و زرورد و باریک سائیده بشربت سیب استعمال کنند و گاهی نزد شدت
غلیان صفرا و التهاب آن در این کافور افزوده میشود و مسهلات نقوع مقوی مثل شیرخشت در ریوند و یا آب انارین با هلیله دهند و هلیله را قبل از نضج تام یا دو یک هفته
ندهند چنانچه شیخ فرموده که آن مسدد و مقبض بعد اسهال است و ایضاً اگر چه آن مسهل صفرا است لیکن در آن عیبی تجفیف بسیار است و از آن خوف [illegible]
یبس احسن در این تپ ترک آنست و یا چهل درم شربت ورد دیگر یا بیست درم سکنجبین با آب بسیار سرد بدهند که مسهل بالعصر است و یا مغز خیار شنبر با شربت بنفشه
و روغن بادام شیرین دهند خصوصاً اگر با تپ سرفه و خشونت در سینه باشد و یا تمر هندی و مغز خیار شنبر در آب گرم مالیده شکر و روغن بادام داخل کرده یا
شربت بنفشه عوض شکر کنند و اندک ریوند افزایند و گاهی ترنجبین یا شیرخشت اضافه میکنند و اگر تپ صفراوی غیر خالص باشد گلقند افزایند و اولی آنست که
تاخیر مسهل تا نضج کنند الا آنکه صفرا متحرک هیجان باشد با وجود آنکه خطر استفراغ قبل از نضج در غب امراض صفراوی کمتر از آنست که در غیر او ست و در روز نوبت خصوصاً
که روز بحران روز نوبت افتد مثل هفتم و یازدهم استفراغ ننماید کرد و اولی ایام برای استفراغ هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و اما در روز ششم خطر عظیم است
زیرا که گاهی در آن بحران اضطراری متقدم می افتد چنانکه در روز هشتم بسبیل تاخیر اتفاق افتد الا بحران روز ششم ردی است بهر آنکه قبل از انتها بود پس اگر در آن روز
اتفاق مسهل شود غالباً هلاک کند خصوصاً اگر مسهل قوی و مواد بسیار باشد اغذیه باید که تاخیر غذا دو یا سه روز نمایند و یا شربه مناسبه اقتصار ورزند و بعد
از آن ماء الشعیر یا شیره مغز نان در آب سرد تر کرده و یا شیره پسته جو خصوصاً اگر با غثیان باشد هر کدام از اینها با شکر یا شربت نیلوفر بدهند مگر آنکه ضعف

در قبض باشد که دران هنگام شوربای بچهٔ مرغ واجب بود و اگر ضعف مدرک نشود بماء الشعیر و مانند آن بدون بچهٔ مرغ غذا سازند و هرگاه ضعف بسبب
مرض در انتها یا قریب بانتها باشد و شوربای بچهٔ مرغ دهند در معده فاسد گردد بسبب اشتغال طبیعت دران هنگام بدفع مرض از غذا و کرب آرد و تشویش فزاید
و بدان تقویت معتد به حاصل نشود پس هرگاه تپ خفت پذیرد و اشتها بجنبد مزورهٔ انار دانه یا آلو یا زیرباج یا لیموئیه یا اسفاناخ یا خرفه یا ملوخیه یا بقلهٔ یمانیه
دهند و اینها در روغن بادام شیرین بریان کنند و بسرکه یا آب لیمو ترش سازند اگر سرفه نباشد و بعضی کسان قناعت بمزورات نکنند بلکه محتاج بچوزهٔ مرغ در ایام
ابتدا باشند بلکه در روز نوبت و ایشان متخلخل بدن اند و اما غیر ایشان را غذا در روز نوبت و در حالت قبض طبیعت نباید داد و
ادویهٔ **موضعیه** بتسکین صداع ایشان و تنویم آنها بچیزهائی باید کرد که در علاج صداع حار و سهر که بسبب حرارت بود مذکور شد مثل خشخاش و بنفشه و نیلوفر
و مانند آن و ترطیب زبان ایشان بدانچه در جفاف اللسان گذشت مثل لعاب بهدانه و اسپغول و مغز خیار و تبرید جگر ایشان بنهادن خرفهٔ مبلول بگلاب
و آب کاسنی یا آب خیار یا اندکی سرکه بر محل جگر نمایند و گاهی اندک کافور دران اضافه کرده میشود و شستن دست و پا بآب گرم و آب سبوس گندم برای ایشان نافع
بود بجهت تسکین صداع و کشیدن ابخرهٔ متصاعده بسوی دماغ ایشان و واجبست که در ابتدای نوبت بآب گرم و سکنجبین قی کنانند و در وقت شدت حرارت
شیرهٔ بذور بارده بشربت آلو یا سکنجبین استعمال کنند و نزد ابتدای عرق ادرار عرق ایشان از سکنجبین بآب هندوانه یا آب سرد یا بشیرهٔ تخم خیار نمایند و عرق را سهل
کنند تا ادرار او زیاده گردد و در مسکن آب بپاشند و دران حرارات آب زیاده کنند و نزد ایشان از فواکه سیب و امرود و به و زعرور و خیار و از ریاحین برگ مورد
و برگ بید و اوراق اشجار بارد خوشبو مثل برگ سیب و ریحان بران آب پاشیده و از گلها گل سرخ و نیلوفر و گل بنفشه بدارند و جمیع لخلخهای بارد خوشبو
مرتب از گلاب و آب خلاف و نیلوفر و آب مورد ببویانند و اندک سرکه دران افزایند الا اگر بیخوابی باشد قریب سر که نگردد و گاهی حقنه مثل آب هندوانه یا آب خیار
ایشان را انفع کند **بعض متاخرین** دستور العمل علاج تپ صفراوی چنین نوشته اند که اول مسکنات مثل شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت
گاوزبان در عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق کاسنی حل کرده خاکشی پاشیده دهند و یا از روز اول تپ شربت نبات و آب گلاب و عرقیات ادویهٔ سبک
دهند و یا شوبه کنند یا از شیرهٔ کاهو یا شیرهٔ خرفه یا شیرهٔ مغز تخم کدو بشرط تشنگی بسیار و گرمی زائد بیفزایند و شربت انار داخل کنند و بعد چهار روز اگر
تپ و تشنگی تسکین یابد و منضج صفرا خواهند نقوع دهند تا روز نضج یابد اگر سرفه و نزله نباشد آلو بخارا از شک تخم کاسنی گاوزبان شب در آب تر کرده صبح مالیده
صاف نموده شربت بنفشه حل کرده خاکشی پاشیده دهند و اگر تپ و تشنگی ساکن نشود تا هفت روز لعاب بهدانه و شیرهٔ مغز تخم کدو و شربت بنفشه
ادویهٔ سبک دهند که همین نضج خواهند داد و تا چهار روز چنانکه مسهل مهلک ست دوای قوی نیز ممنوع ست مگر در یرقان بشرکت کبد که بحران او
روز چهارم مشخص آلو و تمر هندی و آب کدو و آب کاسنی و آب تربوز و غیره جائز داشته اند اما هرگاه غلبهٔ صفرا بود و تپ یک روز در میان یا هر روز
آید شیرهٔ تخم خرفه شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده دهند و در شدت تشنگی و احتراق تبرید زیاده کنند و شیرهٔ خیارین و شیرهٔ
تخم کاهو و لعاب اسپغول بیفزایند بلکه قرص طباشیر کافوری سه چهار ماشه نیز دهند و اگر اسهال بود قرص طباشیر قابض هم بدهند و در مبرد
کنند آب کاسنی سبز مروق و سکنجبین نیز خوبست و برای اخراج صفرا قرص طباشیر ملین و شربت ورد مکرر و شربت دینار بحسب تقاضای وقت و مزاج دهند غرض
تا روز هفتم که روز بحران است تسکین مزاج نموده باشند و درین اثنا اگر خود بخود اسهال شود قرص طباشیر افیونی چار ماشه و کشنیز خشک چار ماشه و کافور قدری
و تخم کاسنی بریان شش ماشه و شربت حب الآس یا شربت بهی یا رب آن دو توله دهند و در صورت بودن سرفه ترشی موقوف دارند و بهدانه سه ماشه
و اصل السوس چهار ماشه در نسخها ضم سازند بالجمله بعد از هفت روز که روز نوبت نبود مسهل از مغز فلوس شش توله و تمر هندی سه توله با لعاب اسپغول دهند
و اگر قوی خواهند ترنجبین و شیرخشت هر یک چهار توله افزایند و اگر در شدت گرمی و تشنگی در آب کدوی مشوی و شیرهٔ تخم خیارین یک توله مغز فلوس تمر هندی
مالیده نیز میدهند و بعد از نقای ماده اگر حاجت شود برای تسکین حرارت زائد ماء القرع با شربت نیلوفر یا سکنجبین یا قرص کافور دهند که برای تسکین
صفرا و بیان آن نافعست و مزیل حرارت و مسکن تشنگی و سکنجبین با ماء الخیار و آب تربوز و آب کاسنی درین باب با شیرها و قرصهای کوره نافع بود و اگر در

روز هشتم بود مسهل بعد زوال نوبت و تسکین بعد سه چهار ساعت دهند لیکن مسهل روز نوبت گاهی مضر و گاهی مهلک است و اگر غب دائم و لازم باشد گاهی
بود بعد سوم روز و بعد تسکین حرارت و عطش منضج بطور طبیخ نیز جائز است بنفشه نیلوفر کاسنی هر یک ماشه خیسانیده یا جوشانیده نبات یک نیم توله خاکشی چهار ماشه
داخل کرده دهند و اگر منظور باشد که هم تسکین تپ شود و هم نضج ماده حاصل آید کدام شیره مناسب یک روز مثل شیره کاهو یا شیره مغز تخم تربوز یا شیره تخم
خیارین شش ماشه نیز آید علت جائز است از روز پنجم منضج صرف دهند و بعد از گذشتن هفتم روز بحران بدستور مسهل بدهند و در میان روزهای مسهل تبرید یا منضج
باید داد بحسب تقاضای حال بیمار و اگر غب غیر خالصه باشد در ادویه سابقه بادیان و گلقند افزایند تا بلغم نیز نضج یابد و اگر عطش بود خیارین هم افزایند و غذا
کهچری یا آش جو یا کدو دهند **ایضاً** بعضی علاج آن بطریق کلی و دستور العمل چنین نوشته اند که تا روز سوم شیره مغز تخم کدو با لعاب اسپغول و شربت نیلوفر بدهند
و روز چهارم شیره تخم کاهو و خیارین عوض تخم کدو نمایند و روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد و بجای شربت سکنجبین کنند و روز ششم که روز سکون است فی الجمله تحریک
مناسب است شیره مغز تخم هندوانه و کاسنی و خیارین عوض تخم کدو کنند و درین روز مسهل جائز نیست که خطرناک است و روز هفتم که روز نوبت اول بحران است بجای
تخم کاسنی و خیارین شیره مغز تخم کدو و هندوانه دهند و درین روز هیچ وجه تحریک جائز نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیرخشت و آب
تمر هندی و خمیره بنفشه و گلقند با عرق کاسنی و نیلوفر و روغن بادام بنوشانند و روز نهم شیره تخم کاسنی و مغز تخم کدو و لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر و عرق
بید مشک بخورانند و سکنجبین بعد مسهل درین روز بسبب خوف حدوث تشنج مناسب نیست و روز دهم مسهل روز هشتم بدهند و روز یازدهم که روز انذار و روز نوبت است
فی الجمله تحریک در مواد برای استعداد دفع بروز بحران آینده ضرور است شیره تخم خیارین بدهند و باعتبار ضرورت تسکین شیره تخم کدو و لعاب بزرقطونا و برای تسکین حرارت
مسهل و اخراج بقیه ماده از مسهل با شربت انارین و یا شربت نیلوفر و عرق کاسنی و بید مشک دهند اگر بقیه تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم بدهند
و روز سیزدهم هر چند روز نوبت است درین روز بقانون مقرر تسکین ضرور است ولیکن چون تنقیه شده و از تحریک ضرری متصور نیست و از برای استعداد تحریک روز چهاردهم
که روز بحران حقیقی این تپ است فی الجمله تحریک ضرور است شیره تخم کاسنی و خیارین با لعاب بزرقطونا و شربت نیلوفر بدهند و روز چهاردهم که روز بحران است
و استعمال محرک هیچ وجه مجوز نیست شیره مغز تخم کدو و هندوانه با لعاب بزرقطونا و شربت بنفشه و عرق بید مشک یا بید ساده بدهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه
بعد از بحران است اعانت بر دفع بقیه ماده که باقی مانده و از تحریک طبیعت دفع نشده محرک باید پس شیره خیارین و لعاب اسپغول و سکنجبین داخل نمایند و اگر تا پانزدهم
تپ زائل نشود در شانزدهم باز آن مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکب صفراویه دارد بعلاج آن باید پرداخت

علاج غب دائره

هر چه در علاج کلی حمیات صفراوی نوشته شد عمل آرند و روز نوبت غذا ندهند و در آغاز نوبت قی بسکنجبین و آب نیم گرم کنند و اگر در وقت شروع لرزه تشنگی غالب بود
آب نیم گرم جرعه جرعه بنوشانند و بعد رفع لرزه و سرما آب سرد بدهند و سکنجبین درین وقت نیز مناسب است و چون تپ فرود آید پاشویه فرمایند و یا پا در آب گرم نشانند
تا بقیه حرارت از سر فرود کشد و عرق که آید از پارچه نشف کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و در روز راحت اشربه مطفیه مثل شربت آلو
و تمر هندی و نیلوفر و لعاب اسپغول و ماء الشعیر بنوشانند و اگر حاجت بسیار باشد قرص کافور دهند و اسهال صفرا به ماء الفواکه مثل آب آلو و تمر هندی و آب انار
مع تخم آن افشرده و شربت ورد مکرر و شیرخشت و مانند آن که در آن تلیین اندک مع تسکین مفرط باشد باید کرد و غذا مزورات ترش معمول از تمر هندی و ترشی و انار
و [illegible] و از بقول بارده مثل کدو و کاهو و کشنیز سبز و خرفه و اسفاناخ سازند و گویند که آب کاسنی سبز با سکنجبین یا شربت دینار مجربست و آب تمر هندی با نمک
بود مراحة و بعد اینکه روز نوبت انفع است و اگر پر اسپ که بزرالنبی او میباشد بقدر چهار برنج در گلوری پان نهاده قبل از آن لرزه یک گهری بخورند
برای دفع لرزه مجرب نوشته ذکر بعضی نسخ [illegible] نافع تپ صفراوی از مطب [illegible] لعاب اسپغول شیره مغز تخم کدوی شیرین هر یک شش ماشه
در عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله برآورده شربت نیلوفر دو توله اضافه کرده خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند و گاهی بعوض تخم کدو
و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره شیره خیارین و لعاب بیدانه [illegible] و عرق بید ساده کرده میشود و گاهی بجای خیارین و عرقیات شیره کاسنی داخل کرده

دیگر تبرید آلو بخارا ده دانه بعرق شاهتره ده توله دست مالیده لعاب اسپغول یکتوله نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند دیگر آب سیندی
سه توله شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ مغز تخم کدو هریک شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه گلاب چهار توله گلقند دو توله بدهند دیگر سکنجبین لیمونی سه توله بعرق عنب الثعلب
هفت توله گلاب چهار توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و گاهی شربت لیمون دو توله و بجای عرق مکوه عرق شاهتره ده توله عرق کیوره چهار توله
کرده میشود دیگر بعد مسهل لعاب بهدانه شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه اسپغول پاشیده و گاهی تخم خرفه شش ماشه خمیرهٔ بنفشه دو توله عوض شربت بنفشه میکنند
و گاهی بعد مسهلات آب تمر هندی سه توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه عوض شربت بنفشه و اسپغول کرده میشود دیگر خیسانده گل سرخ گل بنفشه
گل نیلوفر هریک شش ماشه خیسانیده صاف نموده شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ خیارین هریک شش ماشه نبات دو توله داخل کرده بنوشند دیگر عنب الثعلب هفت ماشه
گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر هفت ماشه اصل السوس چهار ماشه خطمی خبازی هریک پنج ماشه شاهتره شش ماشه تخم خیارین کوفته نه ماشه در آب گرم ترکرده صبح
مالیده صاف نموده نبات خاکشی داخل کرده بنوشند دیگر مسهل حمای صفراوی فلوس خیارشنبر شش توله ترنجبین چهار توله آلو بخارا ده دانه گلقند چهار توله
بعرق بادیان عرق شاهتره عرق عنب الثعلب هریک ده دام مالیده صاف نموده روغن بادام شش ماشه داخل کرده بنوشند غذا دو پهر نخود آب شب شله و تا دو پهر
بجای آب عرق شاهتره عرق کاسنی عرق مکوه هرچه مناسب دانند دیگر فلوس خیارشنبر شش توله تمر هندی چهار توله شکر سفید چهار توله بعرق شاهتره پنج
توله مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده بنوشند دیگر برای مراقی یا رطوبت دهان گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی بیخ کاسنی بیخ
بادیان هریک شش ماشه مویز منقی دو توله خطمی خبازی گاوزبان اصل السوس هریک شش ماشه تمر هندی دو توله شب خیسانیده صبح خام مالیده گلقند
داخل کرده صاف نموده بنوشند ذکر بعض ادویهٔ مرکبه مفید تب صفراوی این حب زهر مهره در تپ و قی صفراوی و تسکین حرارت معمول است زهرمهرهٔ
خطائی سائیده دو جزو مروارید صلایه کرده یکجزو هر دو را باز باهم خوب صلایه کرده حب بگلاب بسته بقدر دو ماشه بدهند حب برای تپ صفراوی و لرزه
بنگ چهار جزو کافور یکجزو سائیده حب بقدر فلفل بندند و تا چهار عدد چهار گهڑی پیش از آمدن لرزه و تپ بدهند و حب الشفا معمول علویخان نیز مجرب است
دوائیکه تپ لرزهٔ صفراوی را نافع است تمر هندی دو دام در آب گرم بمالند و شکر سرخ دو دام دران حل کرده صاف نمایند و اول اسپغول بقدر دو دام
در قدری آب انداخته بنوشند و بعد یک گهڑی شربت مذکور بنوشند و سه روز بهمین طور بعمل آرند که مجرب و ملین طبع است غذا شربت تمر هندی با خشکه یا نان
یا کهچڑی مونگ دیگر بگیرند ست گلو و طباشیر هموزن و هر دو را سفوف ساخته یکماشه در تپ که با لرزه و سرمای شدید آید بدهند روز اول بر طرف شود
و اگر گلوی سبز را با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده دهند نفع بین کنند دیگر برای تپ غب معمول اطبای هند بیخ نیم و گل و برگ ببول و اندرجو یک
دو دام در چهار سکورهٔ آب جوشانیده شیر گرم بنوشند دیگر برای تپ گرم مستعمل ایشان آمله برگ بهنگ بادیان هر سه ادویه سائیده در شیر بز گرم خام یا شد
بیامیزند و در سر و کف دست و پای خوب مالش کنند تپ فرود آید دیگر شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خرفه هر واحد دو درم در آب برآورده آب تمر هندی دو توله
افزوده اسپغول مسلم یکتوله خورده بنوشند و یا شیرهٔ برگ شاهتره و تخم کاسنی هر واحد دو درم با آب سائیده سکنجبین ساده دو توله داخل کرده بنوشند سفوف
که حمیات حاره را مجرب است قند یکجزو تخم اسفاناخ دو جزو شکر مساوی خوراک دو درم صبح و شام با آب دیگر که تپ و لرزه را مجرب است برگ خیال و کوکنار
مساوی کوفته بیخته قبل از نوبت بدو ساعت هر قدر که در دو انگشت آید گرفته بخورند مطبوخ آلو که لطیف العمل است و در تپ غب جهت دفع حرارت
و تلیین شکم در حالت ضعف قوت و فصل گرما و عدم قدرت باستعمال مسهل قوی توان داد آلو بخارا بیست عدد تمر هندی ده درم هر دو را در دو رطل آب
بجوشانند که چهارم شود پس صاف کرده قند سفید ده درم آمیخته بنوشند و چند روز برین مداومت کنند مطبوخ هندی که برای تپ لرزهٔ صفراوی
عجیب الفعل است حب صندل سرخ کشنیز پوست بیخ نیب پدماکه گلوی سبز همه مساوی بگیرند و هر روز بقدر دو دام ازین ادویه در یک سیر آب بجوشانند
تا نیم پاو آب بماند صاف کرده بنوشند و در حمیات نوشته که این ادویه هریک پنج ماشه گرفته جوکوب نمایند و در سه پاو آب بجوشانند تا نیم پاو بماند صاف نموده
تپ گرم دور شود و هر چیز که از شدت تپ پیدا شود مفید بود و تا پنج روز یا هفت روز بکار برند و صاحب تکمله سوای حبوب مجربهٔ تپ صفراوی مفید

و گفته اند اگر زیاده تبرید خواهند تخم خرفه و تخم خس نیلوفر و صندل سفید بیفزایند و اگر قبض مطلوب باشد دار فلفل یا زرشک سفید زیاده کنند و برای دفع قبض مویز منقی اضافه نمایند و در
شربت اصول السوس و مناسبت ایضاً گلوی سبز و بهی بیست پا پر گل نیلوفر خس صندل سفید سرخ برگ بانسه بدستور جوشانیده بدهند و اگر احتیاج تلیین افتد بایسته
داخل سازند یا مغز فلوس بیفزایند و اگر مریض از خوردن ادویه تلخ کاره باشد از ادویه مذکوره عرق کشیده دهند **لقوع** برای غب از مجربات حکیم علی عذاب بیجا عقد
آلو بخارا بیست عدد تمر هندی دوازده توله در آب تر کرده قدری از آن آب اول شب صاف کرده بیاشامند و مداومت کنند و روز نوبت غذا ندهند مگر وقتیکه مریض طفل باشد
یا وقت نوبت در اول روز باشد و بعد از نوبت هرگاه اشتها شود غذا برنج و شربت تمر هندی بدهند الا وقتیکه اسهال عارض شود پس بقرص الطباشیر یا قرص کافور
و قرص طباشیر قابض و یاقوتی بارد و شربت صندل و امثال آن علاج کنند و در حال روز نوبت از افیون و ورق الخیال و کافور بحسب مزاج وقت غلبه ترکیب کرده دهند
اقوال حذاق سوید میگوید که شرب آب انار ترش هشت اوقیه با ده اوقیه سکنجبین و کذا تخم خیار سکنجبین و کذا مغز تخم کدو در حمای غب مجرب است و شرب طباشیر و کذا تخم هندبا
و کذا آب لبلاب سفید و کذا ماء الشعیر و کذا العناب بمداومت و اختلاط بزرقطونا در مشروبات و تخم خرفه خیار و کذا برگ قطف بروغن بادام و اندک سرکه و قرص برگ و شاخ نرم صفصاف
در مسکن و تعلیق چشم سرطان نهری بر صاحب غب و اختلاط کدوی کوچک عربی با سرکه در غذای مریض هر واحد نافع حمای غب است و فادزهر معدنی را چون در آفتاب
نهند و عرق کند و آنرا صاحب حمای غب بلیسد کرب او زائل شود و تب بشکند **مؤلف اقتباس** مینویسد که درین تب تبرید خفیف از آنچه در محرقه گفته شود
بکار برند و لیکن چون درین لرزه و نوبت و آسایش میباشد پس رعایت سه چیز واجب دانند **اول** آنکه در ابتدای نوبت و در وقت شدت سرما و لرزه و اشتداد تب
هیچ قسمی از اقسام غذا نباید داد و بعد از [illegible] وقت اشتها دادن غذا و آب سرد مختار اند و در ابتدا دادن مسهلات قویه و طلیات منع نمایند بلکه بخیار شنبر
و ترنجبین و آلو بخارا و دیگر ملینات [illegible] یا فواکه [illegible] که در قول ابن الیاس خواهد آمد و یا منقوع مشمش که در قول صاحب کامل بیاید **دوم** آنکه
[illegible] هر یک [illegible] داخل کرده نوشانیده قی کنانند و سه چهار نوبت [illegible] رسانیده و سیر مرغ از خارج [illegible]
[illegible] شربت صندل ترش و سکنجبین سفرجلی که هر یک دو توله
در عرق بید ساده و نیلوفر و گلاب هر یک [illegible] داخل کرده [illegible] از انقضای دوره جست در دسر و رفع بیهوشی یا شوریکنند ضماد [illegible] قشر
[illegible] خشخاش [illegible] رسانیده و ایضا دال ماش [illegible]
[illegible] و غذا یا لک و خرفه با دال ماش پخته یا
[illegible] بیماران [illegible] پس باید که هر روز [illegible] یا دهم یا دوازدهم [illegible]
اسهال [illegible] ده عدد گلقند چهار توله شیر خشت چهار توله ترنجبین
[illegible] شربت [illegible] چهار توله سکنجبین ساده [illegible] ده دوازده بار اجابت طبع بفراغت شده بعضی [illegible] خیار شنبر و ترنجبین هر یک شش توله گلقند
و شربت [illegible] هر یک چهار توله سکنجبین [illegible] تمر هندی هفت توله روغن بادام هفت ماشه [illegible] زیاده اجابت [illegible] بست باید که برد
و حرارت [illegible] دوره آید [illegible] غذا و کم خوردن نوبت بدوره سوم رسیده و صحت تام یافتند و افضل آنست که ترنجبین را در تبهای حاره
صفراویه [illegible] استعمال نمایند [illegible] سوم آنچه که بعلتم افزا بود هرگز ندهند که بیم انتقال غب خالص
بغب غیر خالص و تب بلغمی دارد و این هنگام سکنجبین بزوری معتدل با اصول نفع عظیم کند و ساده مضر بود و القائی در ابتدای ظهور باری افتد اما آب سرد از مجربات حمید
نوشند و بعضی [illegible] در شروع دوره و روغن [illegible] آب سرد تا تکلف [illegible] و جمله آنها بعضی در مرتبه اول و بعضی در دوم و بعضی در سوم صحت یافتند
چهارم آنکه در روزهای آسایش آب سرد بسیار و دیگر مبردات و مرطبات و حامضات مضعفه معده استعمال ننمایند که در وقت غیر حرارت ضعف آوردن آنها
بسی مضر و نفع باطل میکنند [illegible] غلیظ دیگر متولد شود و [illegible] زیاده گردد و چون درین تب مجال آسایش بسیار است پس بدادن آب سرد و بسیار
دو دیگر مبردات چندان [illegible] **پنجم** آنکه در قرب نوبت تن خود را پوشیده دارند و یا مریض را بامری مرغوب غیر مضعف مشغول نمایند و قی کنند

واگر نتوانند آنکه تلیین معدل صفرا مثل آب آلو افشرده املاتین نه توله ترنجبین پنج توله دهند و در روز راحت نقوع فواکه و شاهتره بنسخهٔ جامع الجوامع بدهند ششم آنکه
در وقت غلبهٔ تب و قرب آمدن لرزه اشربهٔ سرد که مقوی قلب باشند مانند شربت نیلوفر و لیمون کاغذی و سکنجبین تفاحی لیمونی علو بخارا در گلاب و عرق بید مشک داخل کرده بدهند
و یا طباشیر دران آمیخته و سکنجبین ساده و شکر تری با آب تربز دهند فی الفور حرارت و تشنگی و کرب را بنشانند و در اختلاط باید که دست و پا را در آب نیم گرم بجهد بدارند و بنا بر رفع خشکی
و درشتی زبان پیوسته آلوی سیاه و یا زرد آلو و یا تمر هندی و یا بهدانه در دهن دارند و یا از لعاب اسپغول و بهدانه و ریشه خطمی در گلاب بر آورده بجهد تلیین مضمضه نمایند هفتم آنکه
روز سیزدهم از غذا مطلقا باز دارند و اگر ضعف بسیار بود بر کشکاب و شربت نیلوفر و آب انار معصو قناعت ورزند تا نوبت هفتم که روز چهاردهم است بخیر بگذرد کذا فی الشفاء الکبیر
هشتم آنکه چون نوبت از هفت زیاده شود معلوم نمایند که غب خالص بغیر خالص مبدل گشت پس ضرور بمعالجهٔ آن رجوع نمایند و در نضج مواد بیشتر اعانت فرمایند کذا
فی اعمال الکلیه الطبیه نهم آنکه بعد از گذشتن روز چهاردهم ملاحظه فرمایند که ماده بکدام جانب متوجه است مثلا اگر میل باعلی بود مانند قی معده علامتش تلخی دهان
و غثیان و قلت اشتها باشد لیکن باید که اول ... پنج داده بعد قی استفراغ کنند بعده طباشیر سه ماشه در ربای سیب یا به دو توله آمیخته با گلاب بنیم بار
بدهند و اگر باسفل بود علامتش پیچش شکم با قبض و نفخ دال بود پس تنقیه بمسهلات مرکبه نمایند و اگر میل بجانب جگر بود علامتش احساس ثقل بسیار بجانب راست
شکم بود باندکی درد پس بمدرات بارده ادرار نمایند و بر خلاف جانب میل او هیچ یکی را دفع ننمایند که آن باعث ضعف و آفت عظیم میگردد کذا فی الاکلیل فائده
بدانند که بعد از نضج و تنقیهٔ ماده جهت تحلیل باقی آن در حمام معتدل برند در روز راحت که نفع عظیم دارد تا دو سه روز بلکه یک هفته متواتر قرص طباشیر ملین ماشه در شربت
علو بخارا یکنیم توله با مروق کاسنی و مکوه هر یک هفت توله شربت بزوری معتدل چهار توله بدهند کذا فی المفتاح الوسهل گوید که گاه استفراغ کرده میشود ماده
حمای غب را باشیای مدر صفرا ببول اگر حرکت آن بسوی جگر باشد و استفراغ کرده میشود بقی اگر حرکت آن بسوی فم معده بود و بر فم معده ریزد و استفراغ کرده میشود با اسهال
از حقنهای لینه اگر حرکت او بسوی امعا باشد و استفراغ کرده میشود بعرق از مروحات اگر حرکت او بسوی ظاهر بدن باشد و گاهی تلطیفه کرده میشود سوء مزاج حار
غب را بچیزیکه تلطیفهٔ آن بالطبع کند مثل کاهو و کشکاب شعیر و شرب آب سرد و گاهی تلطیفهٔ آن بچیزی کنند که مطفی او بالعرض باشد مثل چیزیکه استفراغ ماده حار
یابس او کند زیرا که هرگاه استفراغ کنند بدن سرد و تر گردد و گاهی اطفای آن بچیزی کرده میشود که جامع هر دو امر باشد مثل استحمام و استعمال روغن سرد در حمام تبرید
و تلیین اعضا کند که تب تخفیف آن و لدع آن کرده است و باید که استعمال کنند از این اشیا آنچه مریض خواهش آن کند و آنچه معتاد آن بیشتر باشد پس اگر شهوت معتاد
او باستحمام در یکروز دو مرتبه باشد اجازت آن دهند و اگر صاحب تب عفنی شراب قبل از نضج ماده تب بنوشد حمی زیاده و قوی گردد لا سیما غب بجهت آنکه شراب ماده
تب را زیاده کند و تذویب و ترقیق آن نیز نماید پس سدد زیاده گردد و هرگاه بعد نضج بنوشند نفع کند از جهت آنکه آب را که بدان ممزوج سازند بسوی اعضا برساند پس
تبرید و ترطیب آنها کند زیرا که آب تنها عسر النفوذ است و از جهت آنکه تحریک استفراغ ببول و عرق کند و از جهت آنکه تقویت قوت کند و از جهت آنکه غذای بدن شود و باید
که شراب صاحب غب رقیق سفید ممزوج با آب بسیار باشد و طعام او چنان باید که کیفیت آن سرد و تر و کمیت او بمقدار امکان هضم مریض باشد و آن مثل کشکاب جو و زرده
بیضه ماهی رضراضی و کدو و خیار و کاهو و بقلهٔ یمانی و خرفه و چوجهٔ مرغ و بازوهای دراج و کله پاچهٔ جدی است پس بعضی از اینها ترطیب صرف کند چون زرده بیضه
نیمبرشت و بعضی تبرید و ترطیب هر دو کند همچون ماهی رضراضی و بعضی تغذیه و تبرید و ترطیب و تنقیهٔ ماده تب نماید مثل کشکاب جو و لهذا این افضل چیزیست که صاحب
حمای غب آن را تناول کند بوعلی سینا مینویسد واجب است که یاد دارند اصولی را که ذکر کردیم در علاج کلی حمیات عفنه از اسهال و غذا و جمیع ابواب که مراعات او در
واجب است و بنا بر آنست و التفات نکنند بسوی قول کسی که در ابتدا بمسهلات قویه و بهلیله و مانند آن رخصت داده الا بصفتی که مذکور شد بلکه لازم است مبادرت
در ابتدا بتلیین خفیف بمثل آنکه در اینجا ذکر کردیم و بمثل تمر هندی که بقدر چهل درم شب در آب گرم تر کرده صاف نمایند و شیرخشت یا ترنجبین بدان آمیزند و یا با آب انار مین
و شکر و بمثل طبیخ لبلاب و ترنجبین و مویز منقی و یا نقوع آلو و ترنجبین یا شیرخشت یا شربت بنفشه یا خمیرهٔ بنفشه و گاه لعاب اسپغول ببعض اشربه مثل شربت آلو زلاق
و تلیین میکنند بطبیخ عدس بلبلاب و یا حقنهای لینه مثل حقنه بطبیخ خطمی و عناب و سپستان و اصل السوس و روغن بنفشه و عصارهٔ چقندر و روغن بنفشه و بوره
بدستور معلوم و این تلیین بحقنه و غیره وقتی باید که حاجت بدان مس کند بسر آنکه صواب آنست که ماء الشعیر و مثل آن از مشروبات غذائیه را از اغذیه ضروریات ... ببینند

مگر هنگامی که تلیین طبیعت کرده باشند بدانچه مذکور شد با وجود آنکه اسهال در ابتدا در تپ غب خالصه کمتر ضرر دارد از مثل او در غیر آن و اگرچه آنرا نیز ضرر بزرگ است و اگر ممکن بود که فصد تا سه دوره نکنند عمل نمایند و کذا اگر چنین خوف کنند که مرض مهیاج خواهد شد فصد کنند پس آنچه از خطا واقع شود کمتر از غیر این خطا خواهد بود و دوا جلبیت که تحریک نمی چیزی روز نوبت نکنند مگر بضرورت و غذا ندهند مگر نزد شدت اخلاط مذکوره و ادرار بول بشیره بزور نمایند و باید که ورود نوبت بر مریض در وقتی باشد که آن گرسنه بود و در معده او چیزی نباشد بلکه واجبست که هر صباح سکنجبین بنوشند و بعد از آن بدو ساعت ماء الشعیر دهند در روزیکه نوبت نباشد و سکنجبین بعد از نوبت نیکوست و همچنین نهادن پای در آب گرم تا بقایای حرارت را جذب کند و مستحبست که در سکنجبین خصوصاً در اواخر شیره بزور مدر باشد و یا قبل نوبت بسه یا چهار ساعت و بعد نوبت ماء الشعیر دهند و چون تلطیف واجب گردد و این قریب منتهی باشد مثل آب انار و آب هندوانه و مانند آن بدل ماء الشعیر نوشانند و تدریج تدبیر او بر وجه مذکوره سابق نمایند و هر قدر که منتهی قریب گردد تلطیف تدبیر کنند و در ایام اول یکشک جو و نان در آب سرد تر کرده یا بجفنه و یا شیره او در آب گرفته غذا باید ساخت و گاهی از مزور ماش و عدس ساخته میشود و هر گاه طعام در معده او ترش گردد سوای ماء الشعیر بسیار رقیق چیزی ندهند و اگر احتیاج بنوشیدن آن افتد تخم بیخ کرفس اندران اندک قوی کنند و اگر معده سرد زیاده باشد و تپ غیر شدید و غیر خالص بود دران اندک فلفل داخل کنند حسب رای بقراط پس اگر علامات بر قرب بحران دلالت کند بماء الشعیر و آب انار و سکنجبین اکتفا کنند و فواکه نیک برای ایشان انار شیرین و چاشنی دار و آلو بخته و خام است و اما هندوانه چیزی عظیم النفع است با وجود لذت آن تلیین و ادرار و کسر شدت حرارت کند و عرق آورد و [illegible] کوچک مضرت نکند و از بقول کدو و خیار و بادرنگ و کاهوست و بدانکه مقصود در تغذیه صاحب غب باید تطبیب است چنانچه در آخر آن اطراف تیهو و خروس خصی و مغز سرجدی بکسی که غثیان نباشد و زرده بیضه داده میشود و یا تبرید و ترطیب هر دو چنانچه مثل آب اسفاناخ [illegible] و در تبرید بسیار افراط نکنند خصوصاً در ابتدا مگر آنکه التهاب شدید در یابند و یا خوف انقلاب به محرقه یا غب لازمه باشد پس اگر بیمار به بحران برسد و نضج در قاروره ببینند و آن رسوب محمود یعنی سفید مستوی القوام متشابه الاجزاست پس اگر بحران در تنقیه بدن از ماده عفنی کند بهتر و الا در آن هنگام معالجه چیزی که اعانت طبیعت بدانچه مناسب وی از ادرار یا اسهال یا قی یا عرق باید کرد و نقیض طبیعت درین امر نکنند پس اگر میل طبیعت بدفع ظاهر نه بینند استفراغ بمسهل کنند و از انجمله سقمونیا بقدر یک دانگ در جلابست و یا بطبیخ هلیله سیاه هندی و ترنجبین و مویز و اصول کاسنی و بادیان و خیارشنبر بدستوری که میدانند و مختار اند که آنرا مقوی بشاهتره و سنا و سقمونیا کنند و ایضاً قرص طباشیر مسهل موافق ایشانست و آن نسخه مستعمل درین صفت بگیرند پوست هلیله زرد چهار درم نبات سفید بیست درم سقمونیا یک دانگ با آب سرد بخورند و بعد از آن معالجه بادرار نمایند و اگر در اینجا حرارت مفرط و التهاب عظیم باشد و استفراغ کرده باشند در نوشانیدن ایشان چیزی از مطفیات قویه که در تدبیر امراض حاره گفته شد باکی نیست و گاهی عوض آن براضده که بر سینه نهند قناعت میکنند و اما حمام باید که قبل از نضج قریب او نگردند و بعد از نضج و نزد انحطاط آن افضل علاج ایشانست و خصوصاً معتاد آنرا و با وجود آن خطا در ادخال ایشان بحمام قبل نضج سالمتر از مثل این خطا در غیر غب خالصه است و واجبست که حمام ایشان معتدل در حرارت خوش هوا رطب باشد که دران عرق برفق کنند بنحویکه قلب ایشان ملتهب نگردد و بروغن بنفشه و روغن گل مضروب بآب مالش کنند و دران مقام اطول ندهند بلکه بسرعت بیرون آیند و معاودت موافق تر برای ایشانست از اطالت مقام نزد خروج از حمام در آب نیکو گرم بنشینند و بقدر استلذاذ دران مقام کنند که آن موافق بود و بعده چون از آن بعد حمام خارج شوند شراب ابیض رقیق ممزوج بآب بسیار بنوشند و پارچه بپوشند تا عرق بسیار کنند و اگر ماده مرض چیزی باقی باشد از ان نضج یابد و بعد از ان با غذیه سرد و مرطبه و بقول بدین صفت غذا سازند و بعد انحطاط از نوشیدن شراب ممزوج با آب کثیر خوف نکنند و تدارک کنند آنرا با نفوذ در اعضا بقوت شراب و مخالطت آن با آب چیزی را که در شراب از تسخین اندک باشد پس درین هنگام شراب ممزوج تبرید شدید و ترطیب کند و اگر در اینجا اعراض از عطش و صداع و سهر و غیر آن باشند علاج آنها در ذکر اعراض مذکور گردد و چون بعد بحران چیزی از حرارت لازم باقی ماند سکنجبین با آبهای مدر مثل آب عرق کاسنی و عنب الثعلب یا سکنجبین که دران بزور مدر مثل خیارین و اصول مدر مثل بیخ کاسنی پخته باشند استعمال باید کرد صاحب کامل گوید که چون ظاهر شده که علاج حمای عفنی بتطفیه حرارت و با استفراغ خلط متعفن یا تنقیه پس حمای غب محتاج هر دو امرست مگر آنکه چون حرارت در حمای غب خالصه قویتر و بیشتر از ماده است احتیاج در علاج آن بتطفیه حرارت بیشتر از غایت با استفراغ ماده باشد بهر حال چون این ثابت شد باید که تلیین طبیعت باشیافی کنند که با وجود تلیین آنها تبرید نیز داشته باشند مثل آب انار شیرین و تخم آن

افشرده و شکر و مثل آب آلو و تمر هندی با خیارشنبر و یا آب لبلاب که در ان خیارشنبر مالیده باشند یا شکر و شربت ورد یا سکنجبین با برف یا با آب سرد هر واحد بقدر حاجت
بنوشانند پس اگر با تپ صداع و کرب باشد باید که حقنه لینه که در ان ماء الشعیر و عناب و سپستان و بنفشه و نیلوفر و حب قند و خطمی و سبوس گندم و روغن بنفشه و شکر سرخ
و آنچه مانند آن باشد استعمال نمایند تا ماده را باسفل جذب کند و مسکن مریض سرد باشد که بران باد شمالی گذرد و اگر فصل گرما باشد و اگر موسم سرما بود در جای معتدل الهوا
دارند و بعد از استفراغ روز دوم نگاه کنند اگر روز نوبت باشد آب انار چاشنی دار و جلاب با اندک تخم خرفه باریک سوده و یا آب تمر هندی مالیده صاف کرده با اندک آب هندوانه
و یا آب خیار با اندک تخم خرفه و طباشیر بنوشانند و در میان نوبت بعد رفع لرزه و سرما آب سرد قوی البرودت بنوشند اگر در معده و جگر ضعف و ورم نباشد و لاسیما اگر
خلط نضج یافته باشد چه آن از شکستن تیزی حرارت فعل نیک است و حذر کنند از دادن آب سرد در وقت نوبت تپ کسی را که تپ او غب خالص نباشد یا غیر او از حمیات
نائبه باشد تا آنکه نضج ظاهر نگردد و در وقت لرزه هیچ نه دهند و اگر روز نوبت نباشد ماء الشعیر چهل درم تا پنجاه درم با شکر یا شربت بنفشه ده درم بدهند و بعد چهار ساعت
پانزده درم تا بیست درم سکنجبین ساده با آب سرد بنوشانند و انار میخوش بمکند و نباید که سکنجبین عقب ماء الشعیر دهند و نه با وی آمیزند تا آنرا از معده قبل هضم آن نافذ نکند
و بدن را غذای جید نرسد و ایضا ماء الشعیر تبرید و تنویم میکند مادام که در معده باشد قبل رسیدن آن بجگر و استحاله آن بخون و اگر مریض را سکنجبین قبل از ماء الشعیر
بیک و دو ساعت بدهند باکی نیست که این موافق نیکوست و ایضا بعد ماء الشعیر بچهار ساعت سکنجبین بدهند تا ماء الشعیر را از معده و امعای دقاق بسوی جگر
بسهولت نافذ کند و بعد ازان بیک و دو ساعت مزوره معمول بکدو یا قطف یا اسفاناخ و بقله یمانی و خبازی و بیخ کاهو هر کدام ازینها که حاضر باشد بآب انار و آب
غوره و روغن بادام یا شکر و زیت بروغن بادام یا مغز بادرنگ و خیار و کاهو و خرفه بآب حصرم و آب انار و آب آلوی تازه یا آب زرشک و مانند آن از اغذیه بارده
که آنها صاحب این تپ و سائر حمیات را موافق اند چنانچه بقراط در کتاب فصول خود ذکر نموده که اغذیه رطبه موافق جمیع صاحبان تپ اند و لاسیما کودکان
و زنان و کسی که ارطب مزاج باشد و صبیان ارطب مزاج از جوانان اند و زنان ارطب مزاج از مردان پس ایشان محتاج اند در حمیات بترطیب زائد تا بحال طبیعی خود رجوع کنند
و مع ذلک باید که اگر فصل گرما باشد اغذیه ایشان ببرف سرد کنند و ازین حذر نمایند در کسیکه معده یا کبد او ضعیف باشد و در شب چیزی از شربت غوره یا آب انار و طباشیر
و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه هر واحد بقدر حاجت با آب سرد بدهند و بران خواب کنند و روز نوبت ماء الشعیر ندهند و تاخیر غذا تا وقت انقضای نوبت یا وقت خفت
آن کنند پس اگر نوبت در اخر روز باشد بدادن ماء الشعیر که بسیار رقیق باشد در اول روز باکی نیست و همواره تدبیر بر یک حال با شیای سرد و مسکن نمایند تا آنکه علامات نضج
در بول پدید آید پس این تپ اگر خالص باشد اکثر بهفت دوره نوبت کند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد مریض را در حمام معتدل الحرارت داخل کنند و در خانه او
بنشانند و آب شیرین معتدل الحرارت بران ریزند تا ماده را تحلیل کند و نضج او کامل گرداند و اگر صاحب این تپ خالصه بحمام بعد روز هفتم داخل کنند و اگر چه علامات نضج
ظاهر نشود باکی نیست لاسیما اگر مریض معتاد دخول حمام هر روز یا میان دو روز باشد یا نفس او میل باستحمام کند آنرا موافق تر بود و لیکن دخول در حمام بروز غیر نوبت
باشد و معده او خالی از غذا بود و نشاید که مریض را در آن بسیار استعمال کنند تا آنرا ماندگی پیدا نشود بلکه غرض طبیب دران او خال و بحمام ریختن آب معتدل الحرارت
بر وی باشد تا بقایای صفرا تحلیل گردد و ترطیب خشکی بدن نماید و باید که ریختن آب گرم بر بدن بتدریج باشد یعنی اولا نیمگرم پس اندک گرمتر ازان بعده آب
معتدل در حرارت و بعد ازان بتدبیر یکه مذکور شد بپردازند و اگر نفس مریض مایل بچیزی از ماهی رضراضی یا تاریخی یا بچه مرغ کوچک باشد در خورانیدن او باکی نیست
که آن ترطیب بدن او کنند و لیکن ماهی بطریق سکباج و بچه مرغ با آب غوره و آب انار و مانند آن بپزند و اگر مریض را غثیان عارض شود و در دهن تلخی دریابد در
استعمال قی بسکنجبین و آب گرم و پاک کردن معده او مضائقه نیست و لعقی شربت انار یا شربت غوره با آب سرد و گلاب بنوشند و از سائر اشیا که دران حدت
و حرارت باشد از غذا و غیر آن اجتناب نمایند و سکون و راحت بعمل آرند و غضب نیاورند که این مقوی صفرا است پس صاحب حمای غب خالصه چون این تدبیر استعمال
نماید تپ او از هفت دوره تجاوز نکند و بسیار باشد که در چهارم و پنجم و ششم دوره منقضی گردد و جرجانی و ایلاقی مینویسند که سبب حمیات عفنی دو چیز است
یکی اجتماع خلط عفن در بدن دوم حرارت و فساد مزاج که از عفونت تولد کند پس علاج بدفع خلط و تعدیل مزاج باید اما در تپ غب حاجت بتسکین حرارت غریبه و تدبیر
مزاج بیشتر است از تنقیه ماده باشد لیکن اولی تر آنست که با تدبیر مزاج از تدبیر کم کردن ماده نیز غافل نباشند و موافق ترین چیزی برای آن آب انار و غیر آنست

که در قول صاحب کامل گذشت و شربت آلو و شربت بنفشه و مقدار پانزده درم شیرهٔ بنفشه با کاسنی مالیده صاف کرده و مقدار دو درم اسپغول بر شربت آلو آمیخته
ازین شربتها حرارت شربتها بنشانند و طبع را نرم کنند پس اگر با تب صداع و کرب باشد تلیین طبع بحقنهٔ لین اولی‌تر باشد صفت حقنه بگیرند بنفشه و خطمی و سبوس
گندم هر یک ده درم شفتالو بیست عدد سپستان پنجاه عدد کشنیز سی درم همه را در چهار آثار آب بجوشانند تا یک آثار آید صاف کرده مقدار پنجاه درم یا سه استار
ازین مطبوخ بستانند و سی درم شکر سرخ در آن بگدازند و پنج درم روغن بادام آمیخته بعمل آرند دیگر بنفشه و نیلوفر و خطمی و بابونه هر یک ده درم سبوس گندم ده درم انجیر
پنج عدد سپستان پنجاه عدد جمله را بدستور سابق بپزند و ده استار از آن گرفته ده درم لعاب اسپغول و ده درم روغن بنفشه بیامیزند و دو درم بورهٔ ارمنی در آن
حل کرده بکار برند و اگر پنج درم انگبین آمیزند قوی‌تر گردد و اگر قوت مساعد باشد تا نخست طبع را نرم نکنند چیزی غذائی مثل ماء الشعیر و غیره نشاید داد و اگر طبع هر روز
یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند حاجت تلیین نباشد و بعضی طبیبان گفته اند که درین تب دوائی که در آن حرارت و خشونت باشد نشاید داد زیرا که ایمن نتوان بود
از آنکه تب محرقه گردد یا برسام باز گردد لیکن هر چه تری و سردی میدارد باید داد محمد زکریا گوید که اگر قوت مساعد باشد و تب غب خالصه بود بگیرند بیست درم
پوست هلیلهٔ زرد و در آب گرم شبانه روز تر کرده بدست مالیده صاف کنند و بیست درم ترنجبین در آن حل کرده روز راحت صبحگاه بنوشند و میگوید دانگی و نیم
سقمونیا در بیست درم جلاب که با آب آمیخته باشند حل کرده بروز آسایش بدهند که تن را یکبار از اخلاط صفرا پاک کند و بعد این شربت تب باز نیاید و اگر بیمار
ضعیف باشد همچنین میگوید اگر فصل گرما باشد و بیمار از اهل تنعم یا ضعیف بود بیست و پنج درم تمر هندی و بیست عدد آلوی سیاه فربه در یک آثار آب بپزند تا نیم
گردد مالیده صاف نموده ده درم شکر آمیخته بنوشد و بر آن خواب کند و بامداد پیش از طلوع آفتاب کشکاب دهند و اگر از آلوی پخته و مالیده کراهت کنند
نیم آثار آب بکار برند و با تمر هندی در آب گرم تر کنند و شبانگاه بغیر مالیدن صاف کرده شکر آمیزند و بدهند خوشتر و لطیف‌تر باشد و قومی گفته اند اگر در ابتدای
مرض هر روز تب آید آن حاجت تلیین طبع باشد هر روز دو استار ترنجبین در آب حل کرده بدهند و اگر بدین نرم نشود پنج استار تمر هندی در آب گرم شب تر کنند
و صبح مالیده صاف نموده ده درم شیرخشت یا ترنجبین حل کرده بنوشند و خوز جبیس میگوید سه استار ترنجبین در آب سرد حل کرده کسی را که تلطیف تدبیر
حاجت آید بجای کشکاب باشد و اولی‌تر آنست که در تبهای گرم دست از ترنجبین کوتاه دارند و اگر چاره نباشد بی تمر هندی و آب آلو ندهند و بعوض آن آنجا که ده درم
ترنجبین خواهند داد هفت درم شیرخشت دهند بالجمله ترنجبین را در تب صفراوی بدون چیزی ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب آلو و تمر هندی نشاید داد زیرا که مستحیل
بصفرا گردد و اگر در تب دهان خشک شود و تشنگی غلبه کند پیش از کشکاب شربتی ترطیب چون جلاب خام با آب آلو و آب تمر هندی و آب خیار ترش و ماء القرع و آب هندبا
و آب برگ خرفه و شیرهٔ تخم کدو و لعاب اسپغول با شکر بنوشند و اگر دهان خشک نشود پیش از ماء الشعیر سکنجبین دهند و اگر بیمار از کشکاب کراهت کند ماء القرع و آب انار
بجای کشکاب باشد و نوشیدن شیرهٔ بزور بهر اوراد اندرین تب اوفق باشد و اصل درین تب آنست که در روز نوبت بجز شیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین یا آب تمر هندی یا آب غوره
بشکر آمیخته یا آب انار یا آب خیار ترش و اندکی شکر چیزی دیگر نباید داد و اگر حرارت سخت قوی باشد درین شربتها قدری طباشیر سوده آمیزند و بالجمله درین روز هیچ غذا
ندهند چون کشکاب بغیر آن دو روز ندهند و در روز راحت صبح سکنجبین سرد کرده خورند و بعد دو ساعت کشکاب بماء سکنجبین بعده مزورات بنوعی که در قول سابق گذشت و مزوره
ماش مقشر یا طفشیل از ماش مقشر با آب غوره بدهند و بهتر آن باشد که مزورهٔ کدو با آب غوره بسازند و یا بعد آن چیزی ترش بخورند بهر آنکه کدو بسیار لطیف است اگر در معده
صفرا باشد بدان مستحیل گردد و مزورهٔ زرشک و آلو و سیب و مغز بادام و شکر موافق بود و سکنجبین بزوری که بروز نوبت پنجم یا ششم خورند باین صفت باید بگیرند شیرهٔ تخم خیار
و تخم خربزه هر یک بیست درم اول تخم کاسنی ده درم را کوفته در سی درم سرکه و سی درم آب بجوشانند تا نیم آید صاف کنند پس شیرهٔ تخمها و سی استار شکر آمیخته بقوام
آرند و کف بردارند و چون عدد نوبتهای این تب هفت باشد و این هفت نوبت در چهارده روز منقضی گردد پس نظر کنند اگر مریض تخلیط و طبیب غلطی نکرده باشد بعد از
نوبت پنجم غذا کمتر و سبکتر باید داد و بعد از نوبت ششم که روز آسایش بود و اثر روز سیزدهم باشد آن روز غذا منع کنند و بر کشکاب یا آب انار قناعت نمایند تا در نوبت
هفتم بحران تام گردد و تب منقضی شود و اگر بعد از روز چهاردهم حرارتی باقی مانده باشد سکنجبین بزوری که مذکور شد باید داد و اگر حاجت باشد اندکی پنج کرد آن چنین برند
ابن الیاس گوید که علاجش سه گونه است اول تلطیفه حرارت غریبه و دوم استفراغ خلط عفن و سوم تدبیر غذا موافق و مختار و باید که شربت جلاب با تخم کاسنی و نیلوفر

هر واحد سه درم و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا تمر هندی بیست درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم در آب سرد حل کرده و یا جلاب از آب انار شیرین
ترش بمقدار سه اوقیه و از شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماء الشعیر و یا هر صباح جلاب از آلوی سیاه ده عدد و از ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بدهند و بهمین تدبیر
تا روز ششم بگذرانند بعده روز هشتم تلیین طبیعت کنند بنقوع فواکه یا مطبوخ آن یا بنقوع شمسی یا باین مطبوخ **صفت** آن سنای مکی گل سرخ هر یک پنج درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلوی سیاه عناب هر واحد بیست عدد آلوی بخارا سپستان هر واحد سی عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل
آید و در آن شیرخشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کنند و سحرگاه بنوشند و تا آخر روز برآن صبر کنند بعد از آن بماء الشعیر چهل درم غذا سازند و اگر نقیع
از مطبوخ کاره باشد و بر شرب او قادر نبود شربت ورد مکرر سی یا چهل درم با سکنجبین ده بیست درم و آب دو رطل بنوشد و این وقتیست که فصل تابستان
قوی و مریض را تشنگی شدید بود و الا این حقنه تلیین کنند **صفت** آن سنای مکی پنج درم یا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم گل سرخ پنج درم
عناب سپستان آلوی بخارا هر واحد بیست عدد سبوس گندم یک کف لبلاب یک دسته برگ چقندر یک یا قطمی یک کف کشک جو یک کف همه را در سه رطل آب بپزند تا یک رطل
بماند و در آن خیارشنبر و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن بنفشه هر واحد ده درم داخل کرده در حقنه انداخته بعمل آرند و چون استفراغ بدن و تنقیه از اخلاط صفراوی کردند
تعدیل مزاج بجلابات سرد مثل سکنجبین ده و آب هندوانه و شیرهٔ تخم خرفه با شکر سفید ده درم نمایند و اگر با این تب سرفه و درد در ناحیهٔ پهلو باشد هر صبح شربت بنفشه
و ترنجبین و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشند و یا جلاب از تخم کاسنی سه درم و بنفشه و نیلوفر هر واحد چهار درم و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و غذا ماء الشعیر
بدهند و اگر از تب چیزی بعد این تدابیر باقی ماند مرتبهٔ دیگر مسهل مذکور استعمال آورند و چون تب بالکل زائل شود باید که هر صبح سکنجبین ده و گلاب واحد ده درم و قرص
طباشیر ملین یک مثقال بدهند این دستور تا روز چهاردهم بست و بعد انقضای چهاردهم هر صبح شیرهٔ خرفه با سکنجبین ده دهند و اگر احتیاج تلیین باشد افتد قرص طباشیر ملین
با آب نقوع سه اوقیه ترنجبین بیست درم بدهند و غذا مزوره آب انار میخوش یا آلوی کوهی یا تمر هندی یا کدو و اسفاناخ یا مزورهٔ ماش با اسفاناخ و کدو بدهند **صفت**
قرص طباشیر ملین نافع در این تب طباشیر دو درم ترنجبین مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم کدو هر واحد یک نیم درم کتیرا صمغ عربی خشخاش سفید نشاسته هر واحد
نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کنند شربتی از آن یک مثقال و بدانند که از نشان حمیات تسخین ابدان و تجفیف آن بکثرت تحلیل است
و آن محتاج است در رد او بحالت طبیعی بسوی چیزیکه تبرید و ترطیب کند پس اگر فصل گرما و سن جوانی و مزاج اصلی حار یابس و مزاج عرضی نیز سخین باشد احتیاج به تبرید
و ترطیب زیاده تر افتد تا بحالت طبیعی خود رجوع کند پس می باید که هر صبح شیرهٔ تخم خرفه چهل درم با سکنجبین ده ده درم بنوشند و برف سرد کنند اگر جگر و معده
ضعیف نباشد و شربت حصرم و آب انار و طباشیر و تخم خرفه ایشان را نافع است و چون مرض منقضی شود و تب زائل گردد و ببینند که ماده مرض منقطع شده مریض را در حمام
داخل کنند و چون از حمام خارج شوند زمانی طویل استراحت کنند تا بشره بحال طبیعی عود کند پس سکنجبین ده ده درم بگلاب و عرق بید هر کدام که باشد ده درم بنوشانند و غذا
مزورهٔ زرشک و انار دانه و تمر هندی با مغز بادام و شکر سفید و لحوم بچهٔ مرغ و ماهی صغار رضراضی دهند **خجندی** گوید که هر صبح سکنجبین ده بشربت نیلوفر بنوشانند خصوصا
اگر با صداع باشد یا شربت تمر هندی یا شربت اجاص و شربت دینار و تلیین طبیعت روز فتره با آب انار ین بشحم آن افشرده بشیرخشت و شربت ورد مکرر یا شربت آلو
مسهل یا نقوع شمسی نمایند و غذا ماء الشعیر یا بقول ماش تمرش با آب فواکه حامضه و کدو و اسفاناخ و این مطبوخ نافع این تب است سنای مکی پنج درم پوست هلیله
زرد سه درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک ده درم تمر هندی ده درم عناب سپستان هر یک ده عدد ریوند چینی نیم مثقال شیرخشت ترنجبین گلقند بغدادی
هر یک ده درم بدستور مقرر ترتیب ساخته صباح بنوشند و الا این حقنه تلیینه کنند و نسخهٔ آن همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن درینجا عوض تخم کاسنی آلو
و گل سرخ و شکر سرخ و شربت بنفشه و روغن آن ترنجبین ده درم روغن گنجد پنج درم ست و وزن عناب سپستان هر یک پانزده عدد جو کوفته پنج درم با همه
دستور و چون این تب شدت نماید باید که تلیین طبیعت باشیائی کنند که با وجود تلیین او تبرید نیز کنند مثل تمر هندی و آلو و آب هندوانه با سکنجبین یا شیرهٔ تخم کدو
یا تخم خیارین با شیرهٔ مذکوره و اگر با سعال یا وجع حوالی جنب باشد هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر دهند جالینوس گفته که حذر کنند از تلیین شکم محموم در روز دور
[illegible] بسبب ضعف او یا بسبب عسر اجابت و شدت حبس او حیلتی نباشد با آب فواکه مزلقه حقنه کنند و ثابت گفته که

نسخهٔ مطبوخ

صفت حقنه ملین

صفت قرص طباشیر ملین

نسخهٔ مطبوخ مسهل

چون احتیاج بخورانیدن قرص کافور باشد نباید خورانید مگر بعد ظهور نضج در قاروره و بعد تنقیه و چون اراده تبرید جگر به نهادن خرقه مبرد نمایند بعد خلو معده از طعام بعمل آرند و علی ابن زین گوید که معالجه غب بمبردات شدید نکنند که آن تغلیظ ماده کند و تپ طول نماید و اورام پیدا کند سعید ابن هبة الله گوید که چون حدوث این تپ از سخونت مزاج و خروج او در حرارت و یبوست و امتلای بدن از صفرا بود واجبست که علاج او با استفراغ ماده زائده عفنه و تبرید مزاج و ترطیب آن نمایند پس بدین سبب لازم است که ابتدا بتلیین طبیعت بآب آلو و آب تمر هندی بشیر خشت و آب انار بن بشحم آنها با شکر یا بشربت ورد و مکرر بسکنجبین و برف و گلاب کنند و اگر التهاب شدید باشد و قوت قوی و امتلا بسیار بود و حال بفصد اقتضا کند فصد مریض در روز راحت نمایند و روز دوره بر استعمال مبردات مثل ماء الشعیر قبل دوره بچهار ساعت اقتصار کنند تا مریض آنرا قی نکند و مزاج او حدت بپذیرد و بعد از آن سکنجبین و آب انار با آب سرد بنوشانند و در زمان لرزه آب انار چاشنی دار و آب تمر هندی بدهند و در زمانه التهاب و شدت عطش شیره تخم خرفه و ماء القرع بسکنجبین شکری و لعاب اسپغول بآب انار و جلاب بنوشانند و آخر روز ماء الشعیر بدهند و در شب استکثار مبردات کنند و سحرگاه قرص کافور بسکنجبین خورانند و اگر قوت ضعیف باشد در روز راحت غذا مزوره سازند و اگر قوت بسیار ضعیف و خوف حدوث غشی در روز دوره باشد قبل نوبت اندک از مغز نان مبلول بآب انار ترش بخورانند و اگر قی زیاده شود رب بهی یا رب غوره دهند و اگر عرق کثرت نماید قطع آن بمالش روغن مورد کنند و اگر خلفه اسراف نماید قرص طباشیر قابض بآب سیب استعمال کنند و شیره انار دانه برب بهی نوشانند و تبرید معده او بآب سماق و گلاب کنند پس اگر علامات نضج ظاهر شود در حمام داخل کنند و بر سر مریض آب شیرین معتدل الحرارت نطول سازند و چون تپ مفارقت کند از بچه مرغ کوچک بآب غوره یا بآب انار یا بآب انبر باریس غذا سازند و بعد سکون [illegible] ابو منصور گوید که جوانی را دیدم که آنرا حمای غب بود و چون نوبت چهارم آمد بایستاد و در وقتی که مفارقت میکرد جدا نشد و اعراض او در افزایش شروع کرد پس مبادرت بفصد او کردم و در دو دفعه خون او بسیار برآوردم و تپ منقطع شد و خروج تمام از آن یافت و ایضاً در حمای غب خالصه نظر کنند اگر مریض قوی و طبیعت قبض و زمانه تنقیه او بعید باشد اسهال باید اکبار کنند با نقوع هلیله و غیره که از [illegible] یا در قول جرجانی مسطور شده بکار برند و اگر نوبت اصبح باشد ماء الشعیر بدهند چه اگر قریب نوبت دهند آنرا قی کنند و غذا ببقول بارد سازند و مزورائی که در آن ترشی و شیرینی باشد و نان سمید محلول در آب مصبوغ در آب انار میخوش و شکر بخورانند و بیست جو را در آب گرم تر کنند و بگذارند تا سرد گردد بعده بآب سرد شسته با شکر بنوشند و اگر غذای قویتر خواهند زیرباج یا عدسیه مزوره بکدو و سرکه و شکر و روغن بادام یا زعفران و یا سفیدباج یا سفاناخ و کدو بطریق مزوره و کاهو و شاخهای [illegible] مسلوق بروغن بادام یا روغن کنجد شیرین یا بسماق ترش کرده یا مصل و بادام سوده آمیخته و یا مزوره ماهی کوچک و کدو و شاخ خرفه و یا سرکه و بادام خورانند و از لحوم اجتناب نمایند و از مغز با خیار و بادرنگ بخورند و ماء القرع و آب هندوانه بجلاب و سکنجبین بدهند تا تعدیل مزاج کنند و لیکن تبرید و تلطیفه بقدر حرارت حمی باید و اگر طبیعت از خود در مجلس بیرون آید مسهل بدهند و سائر تدبیر بعمل آرند و بدل آبهای مسهله آب انار میخوش بلعاب اسپغول هر شب بنوشانند و بر جگر او در شب و سائر اوقات خصوصاً شکم خرقه در صندل و گلاب ترکرده سرد ساخته بنهند و وقت غذای او قبل نوبت بسه ساعت و بعید تر از آن نیز و نه کمتر از دو ساعت مقرر سازند زیرا که اگر بقرب نوبت باشد تپ قویتر و دیرتر گردد و در ایام راحت و بعد انحطاط حمی از جمیع اشیای [illegible] و تعب و حمام و نشستن در آفتاب حذر کنند و اگر تپ با التهاب و حرارت شدید باشد در نوشیدن ماء القرع یا ماء الخیار یا آب هندوانه یا لعاب اسپغول بآب انار میخوش یا جلاب تکثیر نمایند و ماء الشعیر بسیار دهند و اگر روز دراز یا در غذا [illegible] باشد بار دیگر ماء الشعیر بنوشانند و قرص کافور هر روز سحرگاه قبل از ماء الشعیر بقدر دو ساعت بسکنجبین ساده بخورانند و اگر تشنگی و سوزش سخت باشد این حقنه که مسکن عطش و مطفی لهیب است بعمل آرند صفت آن بگیرند ماء الشعیر دو اوقیه لعاب اسپغول یک اوقیه روغن کدو یا روغن گل خام یک اوقیه سفیدی بیضه خام دو عدد همه را باهم آمیخته بدان حقنه کنند و هرگاه تپ مفارقت کند و نوبت نکند [illegible] سه روز باشد بعده بچه مرغ و تره [illegible] بخورانند بعد از آن بعادت او رو کنند [illegible] گوید که در وقت نوبت نقوع عناب و آلو با تمر هندی [illegible] شیرین ساخته بنوشانند و استاد من گفته که واجبست احتراز از آنکه هجوم نوبت ملاقی شود و معده او خالی باشد پس قبل از وقت نوبت بشش ساعت غذا دهند تا وقت نوبت غذا هضم شود و در وقت جهاد او قوی باشد و در آن وقت با غذا احتیاج نبود و [illegible] امر در سائر حمیات نائبه پس اگر غلطی افتد و غذا بقرب نوبت داده شود و قی کنند [illegible]

که سکنجبین دران حل کرده باشند و بعد قی تسکین نمایند و خواب آورند و شربت لیمون یا نیلوفر یا نارنج دهند و از نوشیدن کافور و مورد در شب اجتناب نمایند زیرا که هر دو سهر آورند و بسیار باشد که اطراف صاحب تب سرد گردد بسبب غور حرارت آن بسوی باطن و تحیر حرارت غائره بسوی سر پس اطراف را در آب گرم نهند و شربت آب سرد ترک نمایند و گاهی کبد ایشان ضعیف میگردد پس تقویت آن بشربت اصل الهندبا و گلقند کنند و تنقل بگلقند و شربت لیمون و بهی فرمایند

علاج غب لازمه

بدستور علاج غب دائره معالجه فرمایند اما درینجا بنسبت غب دائره بیشتر بنضج ماده کوشند و دادن مبردات شدیده چندان مبادرت نکنند خاصة که غب خالص بود و تا اثر نضج ظاهر نشود تنقیه نفرمایند و در ابتدا حقنه لین یا آب فواکه و گلها و شربت بنفشه و مانند آن تحریک طبع نکنند و از حمام باز دارند و شربت لیمو و نارنج و شیره تخم کاسنی و آب تمر هندی و آلو بخارا نافع و یا تبرید بالعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیره تخم کاسنی شش ماشه در عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره و عرق بید برآورده سکنجبین بزوری یا ساده دو توله حل کرده خاکشی پاشیده بدهند و گاهی شیره خیارین نیز افزوده میشود و یا خیسانده تخم کاسنی نیمکوفته عنب الثعلب گل سرخ گل نیلوفر هریک شش ماشه اصل السوس مقشر پنج ماشه نبات یکنیم توله بنوشند و اگر تب تجاوز از بیست روز نماید قرص طباشیر ملین سه عدد یکمثقال در سکنجبین دو توله آمیخته بخورانند بعد ازان شیره زرشک شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هریک هفت ماشه در عرقیات مناسب برآورده شربت نیلوفر دو توله اضافه نموده بنوشند و اگر بلغمیت همراه باشد عوض قرص طباشیر قرص گل نمایند و اگر تب اول روز مع سرما آید و بازلازم گردد و با نزله و سرفه باشد لعاب بهدانه شیره تخم کاهو در آب برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بنوشند روز سوم شیره تخم خیارین نه ماشه بجای کاهو کنند بعد دو سه روز عنب الثعلب خطمی هریک هفت ماشه بنفشه شش ماشه نیلوفر اصل السوس مقشر هریک چهار ماشه خبازی شاهتره هریک شش ماشه سپستان پنج دانه جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند و بعد دو سه روز که خلل نزله و سرفه کم شود گل سرخ تخم کاسنی اضافه کنند و روز دهم مغز فلوس شش توله گلقند چهار توله سنای مکی شش ماشه روغن بادام پنج ماشه افزوده و شربت و خاکشی موقوف کرده مسهل دهند و بجای آب عرق مکوه و غذا سه پهر شله دیگر روز تبرید بلعاب بهدانه شیره تخم خیارین در آب برآورده شربت بنفشه اسپغول شش ماشه داخل کرده بنوشند و روز دوازدهم در مسهل گلقند یکتوله سنای مکی شش ماشه زیاده کنند روز دیگر همان تبرید بدهند بعده اگر تب مفارقت نکند در نضج مذکور عناب پنج کاسنی بوینیقی اضافه کرده دو روز دیگر داده روز شانزدهم اجزای مسهله مسطوره افزوده مسهل سوم دهند بعده همان تبرید بنوشانند و اگر با خلل جگر و اندک تپش چهره باشد شیره تخم خیارین شیره تخم کاسنی در عرق مکوه عرق شاهتره برآورده شربت بزوری بارد خاکشی انداخته بنوشند غذا شله و آب آهن تاب بجای آب نوشیدن دهند و اگر با سرفه و نرمی طبع باشد شیره تخم خرفه بریان شیره اصل السوس عرق بادرنگ برآورده رب بهی داخل کرده بادرنگ پاشیده بنوشند و اگر با نزله و فصل گرما باشد و بعد منضج و مسهل نکس گردد منضج مع تسکین مثل بهدانه سه ماشه جوشانیده شیره مغز تخم تربوز شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه دهند باز عناب ده دانه اصل السوس چهار ماشه با بهدانه جوشانیده و بجای شربت نیلوفر شربت بنفشه داخل کرده بنوشانند بعده مسهل برعایت عوارض دهند و اگر تب با صداع مراقی و قی باشد کشنیز شش ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله گلاب چهار توله اندک گرم کرده سکنجبین ساده دو توله حل کرده دهند دوم روز شیره مع تخم هندوانه شش ماشه افزایند باز برعایت نضج عناب پنج دانه گل بنفشه چهار ماشه بعرق شاهتره و عرق مکوه هریک پنج توله جوشانیده شیره خیارین شش ماشه شیره کاهو شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند باز اگر تب کم شود تبدیل شیرجات چنانچه گاهی بجای خیارین شیره مغز تخم هندوانه و گاهی مغز تخم کدو و گاهی بجای کاهو شیره تخم کاسنی باز خیارین و کاهو کنند باز اگر اندکی درد سر عراقی و بخارات باقی بود شیره کاهو شیره مغز تخم هندوانه هریک شش ماشه نبات دو توله اسپغول شش ماشه روز دوم عوض کاهو خیارین و عوض تخم هندوانه شیره خرفه بهمان وزن نمایند و اگر با طپش سر و سینه و تمام بدن از حدت بخارات و خفقان باشد فصد کنند و اگر خلل کم بود حجامت قفا فرمایند و عناب پنج دانه آلو بخارا هفت دانه جوشانیده صاف نموده شیره تخم کاسنی شش ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند مصنف اقتباس مینویسد که اول برای تسکین و تعدیل حرارت و صفرا تبرید مثل سکنجبین ساده چهار توله با آب هندوانه بیست و پنج توله داخل کرده صبح دهند و وقت شام سبوس اسپغول نه ماشه خورده شیره خیارین نه ماشه با شربت آلو و یا لیمون

چهار توله خورند و یا شوید از گل نیلوفر و خطمی و بنفشه و مکوه و برگ بید ساده و سبوس گندم و نمک شور هر یک دو قبضه سازند و از گل بنفشه و تخم کاهو و گل ارمنی
و صندل سفید و کشنیز هر یک سه ماشه ضماد بر سر نمایند و لخلخه از گلاب عرق بید مشک هر یک یک نیم توله آب گل سه گلاب آب کادی آب کاهو هر واحد یک توله
صندل سفید چهار تخم کاهو گل ارمنی هر یک چهار ماشه ساخته ببویانند و غذا آش جو یا برنج یا پالک ماش دهند و روز چهارم شیرهٔ بنفشه یک توله در گلاب و عرق مکوه
و نیلوفر هر یک شش توله بر آورده آلو بخارا هفت عدد تمر هندی چهار توله بالیده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده بنوشانند و وقت شام آب انار نیم توله و نبات سه توله دهند و اگر
اجابت طبع نشود شیافات و حقنهای لینهٔ بارده طبع را بگشایند و اگر فصل و سن نیز گرم بود فی الحال باسهال صفرا پردازند بخیار شنبر و تمر هندی و ترنجبین هر یک
شش توله آلو بخارا بیست عدد گلقند چهار توله شربت آلو مسهل پنج توله روغن بادام هفت ماشه و انتظار نضج نکنند جهت آنکه این علت از امراض حادة است
در تلیین تعجیل باید کرد و الا بهلاکت میرساند کذا فی اسرار الاطبا و وقت شام غذا شکر اسفاناخی دهند و صبح شیرهٔ خیارین و کاسنی هر یک ماشه لعاب ریشهٔ خطمی سه ماشه
در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک شش توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله داخل کرده اسپغول نه ماشه خورده بنوشند و غذا مستور دهند و در خلاصة التجارب
نوشته آب سرد هر ساعت تجرع کردن صفرا را نضج دهد و تسکین حرارت نماید و عرق بجنباند و این تپ تا یکهفته بمرگ میکشد و یا تماما زائل میشود بسبب لطافت ماده
کذا فی المحیط لبعضی گویند که نخست تدبیر تسکین حرارت و تعدیل و تسکین صفرا کنند مثل سکنجبین و آب هندوانه و لعاب اسپغول و شیرهٔ تخم خیارین با شربت
لیمو یا شربت آلو و اگر ضعف در معده نباشد و همچنین با شکر و آب سرد و آش انار و زرشک و تمر هندی و تلیین طبیعت کنند هر روز دو سه مجلس بشربت بنفشه در آب آلو
یا تمر هندی یا بلادکی شیرخشت اندرین آبها یا در سکنجبین قندی یا در آب انار افشرده و اگر ازین مقصود حاصل نشود بشیافات نرم و خشک مدد کنند مثل شکر و بنفشه
و اشباه آن و آلو رسیده بر یخ خنک کرده خوردن هم نفع عظیم کند و بعد ظهور آثار نضج ببینند اگر غلبهٔ خون باشد فی الحال فصد کنند و خون بمقدار مناسب برارند
و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت و تسکین صفرا کنند بشربتها و غذای لائق و چون قوت باز آید بعد شش روز یا قلّا اسهال صفرا کنند از ملینات
مناسبه و اگر بعد نضج در خون غلبه نباشد و سحنه و فصل و سن هم مقتضی آن نبود فی الحال باسهال صفرا مشغول شوند و اگر بقی نیز صفرا دفع کنند مفید بود و غذا با
و شربتها خنک کرده بسیار مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد تنقیه مثل گوشت بچه خروس در آش داخل باید کرد و کباب آن آب انار زده یا اندک خشکه پلاو و آش
آلو بر یخ سرد کرده نافع باشد معتاد آنرا و آش آلو بالو نیکو و بینه و حقنه درین مرض بسیار نیکو بود و همچنین آش انار و اگر زیادتی علاج محتاج شوند خفیف علاج حمای
محرقه بکار برند شیخ میفرماید که علاج غب لازمه چون علاج غب دائره است لیکن مراعات احوال النضج ماده بیش از آن باید کرد که در غب دائره و تبرید بسکنجبین معمول
از تخم خیار و تخم کاسنی خاصه هر دو کوفته نمایند و بعد از آن بدو ساعت ماء الشعیر دهند و تلطیف غذا کنند و حقنهای لینه در ابتدا استعمال نمایند و بادرار پردازند
و باید که اسهال برفق کنند و مسهلات در ابتدا نباید داد الا مثل شربت بنفشه و آب فواکه مثل آلو و تمر هندی و حقنهای قویه استعمال نکنند مگر حقنهٔ لینه

علاج حمای محرقه

طریق علاج این همانست که در علاج کلی حمیات صفراوی مسطور شد هر چند در علاج غب دائره و لازمه گذشت حسب حاجت بکار برند و نظر کنند که حرارت
غالب ترست یا ماده اگر حرارت غالب تر باشد اول بتسکین آن کوشند و در محرقه تسکین حرارت بیشتر از غب مطلوب است و افراط تبرید در اینجا ضرور و جهت
تسکین حرارت اشربهٔ قوی التبرید مثل شربت آلو و تمر هندی و سکنجبین ساده و لعاب اسپغول و شیرهٔ خرفه و آب بسیار سرد بدهند و برای اطفای حرارت قلب شربت صندل
و شربت حماض و ترنج خوردن و خرفه بصندل و گلاب و اندکی کافور سرد ساخته بر سینه نهادن نفع تمام دارد و قرص کافور حرارت قوی بنشاند و قصر در تبرید و ترک تلطیفه
درین تپ خطر عظیم دارد چه اکثر مؤدی بدق میگردد و درازی گفته اکثری را دماغ و معده و قلب از شدت حرارت بریان میگردد و اعصاب ایشان متشنج میشود
هنگام تقصیر در تلطیفه برعایت تقریب بحران و اگر ماده بر حرارت غالب بود اول بنضج او کوشند منضج بارد و بعده مسهل صفرا دهند و در آخر بتسکین حرارت
رجوع نمایند و در ابتدا مسهل قوی نباید داد و در حالت قبض ماء الفواکه دهند و در صورت لینت شکم آب انار مع تخم آن کوفته بنوشانند و اگر سرفه باشد آب عناب
سرد کرده دهند که تسکین عطش و سرفه میکند و افشرهٔ آلو کم ترشی مفید میشود ذکر بعض ادویه نافع تپ محرقه شیرهٔ تخم کاهو نه ماشه لعاب اسپغول نه ماشه لعاب

بهدانه سه ماشه عرق مکوه عرق بید ساده عرق کاسنی گلاب هر یک پنج توله شربت نیلوفر دو توله دیگر که با نفث الدم باشد لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ
پوست بیخ انجبار پنج ماشه شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه در عرق مکوه عرق بارتنگ برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بنوشند و اگر رعاف
بسیار باشد شیرهٔ اصل السوس سه ماشه افزایند دیگر که بعد سه روز از اسقاط حمل تپ آید و سرفه هم بود لعاب بهدانه سه ماشه شیرهٔ اصل السوس پنج ماشه
در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده دهند دیگر اگر تپ و قی و غشودگی و بول و براز هر دو موقوف
از کثرت انصباب صفرا و حرکات مواد مجنّ طبیعت و ضغطهٔ مادّه باشد و عمر جوان و فصل گرما بود اول فصد باسلیق کنند و تبرید لعاب بهدانه سه ماشه عرق
بید ساده عرق کاسنی عرق نیلوفر هر یک چهار توله گلاب دو توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی شش ماشه وقت شام و شیرهٔ عناب پنج دانه شیرهٔ مغز تخم
تربوز شیرهٔ تخم کاهو هر یک شش ماشه عرقیات ده توله شربت بنفشه دو توله خاکشی پنج ماشه جهت صبح دهند و پاشویه کنند و شاخ بر پاها گذارند دیگر
برای تپ حاد تبرید دهند و هر روز یک شیره اضافه کنند تا روز سوم این دهند لعاب بهدانه شیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ مغز تخم کدو شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه
آلو بخارا پنج دانه در عرق عنب الثعلب عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند روز هفتم چون بیقراری زیاده بود و تشنگی با فراط
و بول سوزان باشد شیرهٔ تخم کاهو و مغز تخم تربوز و خرفهٔ سیاه هر یک یک توله اضافه کنند و خیارین موقوف نمایند و روز هشتم این مسهل دهند شاهتره پنج ماشه
عنب الثعلب گل سرخ هر یک هفت ماشه گل نیلوفر شش ماشه تخم خیارین تخم کاسنی هر یک یک توله شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده مغز فلوس هفت توله
تمر هندی چهار توله ترنجبین دو توله گلقند دو توله مالیده صاف کرده روغن بادام پنج ماشه لعاب اسپغول یک توله اضافه کرده بنوشند وقت تشنگی بجای آب عرق مکوه
بیاشامند وقت دوپهر نخود آب سه پهر شلهٔ ماش تجویز نمایند روز دیگر تبرید داده فردای آن در مسهل سنای مکی هفت ماشه اضافه کنند دیگر اگر در تپ محرقه از خیسانده
هذیان عارض شود پاشویه و لخلخه و تبرید بکار برند و خیسانده موقوف کنند و پارچه در سرکه و روغن گل تر کرده بر تارک سر نهند دیگر اگر با سوء تنفس بنا بر هیجان ماده بود
انتظار نضج نکرده برای تنقیص ماده مسهل خفیف دهند دیگر اگر با تهوع و تشنگی باشد لعاب اسپغول شیرهٔ کاسنی هر واحد یک توله در عرق بادیان ده توله برآورده گلاب
دو توله سکنجبین دو توله داخل کرده خاکشی پاشیده دهند و نارنگی پخته جائز دارند دیگر اگر مرد نحیف صفراوی مزاج و از خون خالی عروق باشد فصد نکنند که مهلک است
و عوض تبرید گل بنفشه گل سرخ هر یک چهار ماشه در عرق عنب الثعلب ده توله جوشانیده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چهار ماشه دهند و اگر آثار نزله
ظاهر شود گل سرخ موقوف کرده بهدانه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه افزایند و عوض خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه و شیرهٔ کاهو کنند **حب کافور نافع تپ محرقه**
و دق و مسکن حرارت صندل بنگلا سوده زهر مهره سوده کات سفید کتیرا تخم خرفه مقشر تخم خشخاش هر یک یک درم کافور زعفران هر واحد نیم درم مغز تخم کدو مغز
بهدانه هر واحد یک نیم درم بلعاب بهدانه یا اسپغول حبها سازند و باقی نسخ حب کافور در حمای دق خواهد آمد **سفوف هندی** مفید تپ محرقه است گل طباشیر زهر مهره
سوده صندل سفید سوده کات سفید مروارید سوده هر واحد یک مثقال کافور زعفران هر یک نیم مثقال سفوف ساخته بقدر مناسب بشربت نیلوفر آمیخته خورانند
قرص طباشیر که در حمیات حاره مستعمل طباشیر یک توله زرشک دو توله تخم کاهوی مقشر مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم تربوز مغز تخم خیارین هر واحد یک توله
گل سرخ تخم کاسنی تخم خرفه هر یک شش ماشه کتیرا نشاسته هر یک سه ماشه صمغ عربی دو ماشه کافور یک ماشه زعفران دو سرخ کوفته بیخته بلعاب اسپغول اقراص سازند
خوراک سه ماشه با آب کاسنی مروق یا چکیدهٔ آن **قرص طباشیر کافوری ملین** در تپهای گرم مجرب رب السوس صندل سفید کتیرا صمغ عربی هر یک دو درم
تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل سماق هر یک پنج درم زرشک طباشیر هر یک هفت درم ترنجبین ده درم کافور یک درم
زعفران یک ماشه بدستور قرص سازند **قرص کافور** بعد مسهلات اگر حرارت باقی باشد و سرفه نیز بود معمول است طباشیر صمغ عربی کتیرا صندل سفید هر یک
چهار ماشه و نیم نشاسته مغز تخم خیارین مغز بهدانه اصل السوس مقشر هر یک ماشه مغز تخم کدو خرفه مقشر هر یک یک توله بزر البنج دو ماشه کافور سه ماشه زعفران یک نیم ماشه
کوفته بیخته بلعاب بهدانه قرص ساخته سه ماشه از آن سائیده در شربت نیلوفر سرشته بلیسند **اقوال حکما** صاحب اقتباس گوید که هیچ تدبیری نافعتر از تسکین
حرارت نیست و آن بدستوری نمایند که در علاج غب لازمه مذکور شد لیکن در اینجا در تبرید مبالغه نمایند و آنچنان باشد که وقت صبح ماء القرع و ماء الخیار بوزن چهل درم

گرفته شربت صندل چهار توله آمیخته بر برف سرد کرده و یا بشوره پرورده اول قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمون یکنیم توله آمیخته بلیسانند پس
بنوشند اگرچه اقراص بعد نضج و تنقیه بعمل می آید لیکن درینجا جهت انتظار نضج درین امر هیچ قصور نباید کرد و از درازی مرض بسبب تبرید کثیر نباید ترسید و در
خلاصة التجارب نوشته که سکنجبین که از شیرهٔ خیارین و تخم خرفه و کاسنی و آب هندوانه گرفته و از آب آلو و تمر هندی و اندک سرکه و اندک صندل و قند بقدر کفایت ترکیب
داده باشند عظیم النفع است و نزد فقیر نقوع آلو شیرین سه توله در گلاب و عرق بید ساده و نیلوفر هر یک هفت توله و شربت نیلوفر و سکنجبین مقطری هر یک دو توله اثری
عظیم دارد و از صندل سفید و گل بنفشه و کنب بید و کشنیز خشک و کاهو هر یک یک ماشه و سوار یکتوله بر پیشانی و صدغین ضماد نمایند و صندل سفید و کشنیز خشک و تخم مورد
هر یک یکتوله در گلاب و دوغ گاو سوده بر معده و جگر و دل نهند و نگذارند که خشک گردد بلکه بعد هر ساعت بگلاب و دوغ تر سازند و خیار و بادرنگ تر بزیاره کرده بپهلو نهند و تخم
و مغز آنها بر تارک سر و حوالی دل نهند و بر کف دست و پا بمالند و این لخلخه بو یانند آب برگ بید ساده و بید مشک و لعاب کشنیز سبز و عرق بید مشک و گلاب هر دو
یکتوله حضض مکی صندل سفید بوش در بندی هر یک چهار ماشه گل ارمنی نه ماشه کافور یکماشه و غذا آش جو با شربت نیلوفر دهند و یا اسفاناخ و مونگ و ماش و کشنیز سبز
بانان و یا برنج خورانند و همچنان تا هفت روز بگذرانند و روز هشتم این مسهل دهند گل بنفشه گل نیلوفر عنب الثعلب تخم کاسنی گل سرخ هر یک ماشه آلوبخارا ده عدد سپستان
در گلاب و عرق نیلوفر هر دو یکنیم پاو خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خیارشنبر هفت توله ترنجبین پنج توله گلقند چهار توله شیرخشت سه توله مالیده باز صاف کرده
شربت آلو و مسهل علوبخان چهار توله روغن بادام هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و بجای آب بر عرق نیلوفر و بید ساده اکتفا نمایند و وقت شام اسفاناخ خورانند
و روز نهم این تبرید دهند طباشیر ده ماشه سوده در خمیرهٔ صندل ساده یکتوله آمیخته و رق نقره یکعدد پیچیده بلیسانند و بالایش شیرهٔ خیارین و مغز تخم کدو و تر هر یک شش ماشه
لعاب بهدانه و ریشه خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید ساده و کاسنی و نیلوفر هر یک هفت توله بر آورده شربت نیلوفر چهار توله حل کرده اسبغول نه ماشه کف زده بنوشند
و وقت دو پهر غذا خشکه گیلانی با اسفاناخ دهند و همچنین سه مسهل دهند پس بنگرند اگر اندکی تپ باقی باشد جهت رفع آن طباشیر سه ماشه در شربت نیلوفر دو توله آمیخته
بلیسانند و بالایش ماء القرع یکنیم پاو و شربت صندل سه توله و شربت نیلوفر یکنیم توله بدهند تا روز پانزدهم و روز شانزدهم اگر تپی باقی مانده باشد با مطبوخ هلیله زرد
و شربت ورد مکرر هلیلی چهار توله و سکنجبین ساده چهار توله بنوشانند و غذا وقت شام شوربای بچهٔ بز شیرخواره با برنج دهند و روز هفدهم قرص طباشیر سه ماشه در شربت انار
شیرین دو توله سرشته با شیرهٔ خرفه و کاسنی و خیارین و تخم خربزه هر یک شش ماشه لعاب اسبغول سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر هر یک هفت توله بر آورده شربت بزوری
معتدل یا بارد چهار توله حل کرده تخم ریحان هفت ماشه پاشیده بنوشند و غذا بدستور دهند و بسا باشد که نوبت این تپ تا یکهفته رسد و خیر و شر و مفارقت و نادر باشد که
بمطبوخ هلیله حاجت آید کذا فی الاکلیل و میر بهاء الدین قلمی فرموده که هر گاه اثر نضج پدید آید و حرارت و اعراض بحران بر جای باشد سحر گاه قرص کافور در سکنجبین باید داد و بوقت طلوع
آفتاب کشکاب سرد کرده بعد از آن دیگر شربتها سرد کرده دهند و آب سرد بدستور تلطیف کنند اگر در احشا البته آفتی نباشد و بعضی بعد ظهور نضج فصد فرموده اند و بعد از آن مسهل صفرا و حق آنست که درینجا
بفصد چندان جرأت نتوان کرد که در مطبقه پس فصد در وقتی واجب شود که علامات امتلای خون ظاهر بود و قوت قوی الا استفراغ صفرا باید کرد بجهار شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد سنای مکی داخل
باید ساخت و سائر ملینات قوی که گرم نباشد هم نیکو بود و مسهل قوی رخصت نیست و بعضی اندکی سقمونیا در ملینات باصلاح آن تجویز کرده اند بجهت سرعت عمل و تبرید بالعرض فرموده
قوی را مناسب نه و بعضی در تنقیه تاخیر فرموده اند اگر طبع هر روز بشفقت خویش و تحلیل اجابت صفرا کند و این غلط است جهت آنکه آن فعل دال بر غلبهٔ خلط بدست و میل
کردن طبیعت بدفع آن و لا شک چون مددی نباشد برد و دی طبیعت از آن عاجز آید و تدارک نپذیرد بلکه هنگامیکه مریض را از آن اجابت خفت عظیم حاصل شود و طبیب
از علامات چنان دریابد که خلط کم و قوت وافی است و بهمان مقدار انقا حاصل میشود اگر مددی نکند جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم روز تاخیر نباید کرد که
بعد از آن قوت استفراغ کمتر باشد و ماده مهیاج است کذا فی النبض الکبیر و آنچه از هفت روز بگذرد و قوت نیکو بود در روز هشتم استفراغ کنند و آنچه از هشت روز در گذرد
و قوت وفا کند در روز نهم استفراغ جائز بود اگر محتاج باشد و چون از نهم بگذرد با استفراغ حاجت نشود چه اگر قوت بر جاست بر بحران نیکو قادر بود و مرض نیز فی الجمله
خفیف شده است و اگر قوت ضعیف است خود استفراغ نشاید کرد در هیچ مرضی و مولف قوانین العلاج نوشته بسیاری مردمان را که حرارت این تپ غالب داشتند
و اشتهای طعام نداشتند و از شدت تشنگی بیخ یافتند و احشای ایشان هم از آفتی خالی بود و بعد ظهور نضج که روز هفتم میباشد و در تپ البته خفتی ظاهر گردیده بود

دوغ گاوی برنج و یا القرس دکرده دادم همراه طباشیر سوده باشد بنا بر منع آن از عفونت و آنانکه معتاد بهم بودند گاهی بی نان و گاهی با نان از جغرات گاوی بسیار
میدادم و تبرید عظیم می‌بخشید چنانچه اندکی قراشا پیدا میکرد و بعد از آن هر روز بهمان وقت تا سه چهار روز قراشا بمستور میشد بلکه غثیان و تهوع وقتی هم پدید آمدی و
هم بهمان قدر بر حال خود بود و فترهای ظاهر پیدا میکرد ولیکن جهت رفع قراشا و تپ و دیگر عوارض طباشیر و گرد سماق و دانه هیل و پوست تکلو هر یک یکماشه سوده در
شربت لیمون نیلوفر هر یک یکنیم تولهٔ آمیخته لیسانیدیم و غذا چون میخواستی پلاو و خشکه گیلانی با جغرات مقرر داشتم از روز چهاردهم تغیر میگذشت و بروز هفتم هم
و هشتم و نهم صحت کلی می یافتند و باید دانست آنجا که از خشکی زبان و دهان لبها ترقد و بیمار بسیار برنج بود باید که پیوسته آلو بخارا و یا زردآلو و یا تمر هندی در دهان نگاه
و یا بهدانه و باید که لعاب از بهدانه و ریشه خطمی و اسپغول و تخم خطمی و گل خطمی و گاوزبان همه و یا هرچه بدست آید در آب شیرین برآورده لیمه مضمضه کنند کسی [illegible]
شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که علاج محرقه بعینه علاج غب خالصه است و چون محتاج استفراغ شوند مثل آنکه گفته شد یعنی از ملینات برای تنقیص ماده جهت
تخفیف طبیعت در انضاج باقی ماده و اخراج چیزی که در امعا و قریب او باشد تا بخار از آن بسوی سر [illegible] صعود نکند و موجب قلق بیشتر نگردد پس تنقیه بعد از آن [illegible] اولی
و اما استفراغ تام بعد نضج باید کرد و فصد گاهی التهاب پیدا میکند اگر در آن صفرا بسیار خارج نشود و گاهی نفع می‌بخشد اگر در انجا وارد [illegible] کرد و سرخ باشند و محرقه محتاج
بتلطیف تدبیر شدید برتر است زیرا که مرض حادتر و بحران و منتهای آن سریعتر بود و همچنین تدبیر بما الفصل [illegible] پرهیز کرده آنرا تجویز نکنند از غذا و دوا و هر دو اوقات آن بارد یا لقوه
و چون از سقوط قوت خوف کنند از تغذیه چاره نباشد و اگرچه [illegible] های او نداشته باشند و خصوصا در [illegible] از آن چیزی بسیار تحلیل شود بسبب تخلخل بدن آن
و ایضا محتاج بود به تلیین در ابتدا و تبرید مثل شربت ورد و یک [illegible] سکنجبین [illegible] آب [illegible] بنفشه یا [illegible] لیمه تا مواد [illegible] بسوی اعلی متصاعد نشود و ایضا
بمعالجات حمای حاده که مذکور شد بجمیع اقسام موصوفه از شربت و ملینات و غیره و گاهی هنگام فتور قلیل از تپ خواب کردن در آب تمر هندی و شکر محلول نیکو باشد
و گاهی اندکی کافور در آن داخل کرده میشود اگر احتیاج به تبرید قوی باشد و سکنجبین و شیره تخم خرفه و شیره تخم [illegible] ایشان را خوب است و میدهند و آنچه مغز تخم آن [illegible]
کمال احتیاج آب مغز او همراه سکنجبین و امثال آن تا مستحیل بصفرا نگردد و برای ایشان بهتر است و در شرب آب سرد آنچه مذکور شد از نبودن ورم در جوف و ضعف در
معده و کبد و نه ضعف حرارت غریزی معتبر دارند پس اگر مانعی از موانع مذکور نباشد چندان بنوشانند که نوبت [illegible] گردیدن رنگ بیمار برسد و گاهی از اخلاط [illegible] مطلب
آب را فراموش میکنند پس واجب است که هر وقت اندک اندک از آن بنوشانند بجهت حمای بسیار تا خشکی [illegible] بر ایشان مستولی نگردد و خاصه شخصی را که زبان او خشک
دیده شود و اعراض مفرط آنرا ابد انچه در ذکر اعراض مذکور گردد و هرچند در ابواب آنها مسطور شد معالجه باید کرد و باید که از افراط رعاف بر صاحب محرقه احتیاط کنند که در آن خطر
بزرگ است و واجب است رعایت نفس ایشان چه شدت و تواتر آن دلالت بر ضعف قوت و کثرت حرارت کند پس رعایت آن باشلخه بارد خوشبو و تدبیرات مقویه
شربا و طلاء نمایند و نواحی صدر را تشنج شدن ندهند بسبب کثرت حرارت و یبوست و باید که حفظ رأس ایشان نمایند پس که در روغن گل و صندل و گلاب و کافور
و مانند آن آنچه تبرید راس و ردع ابخره از آن و حفظ رطوبت آن کند و تعطیل بملبوخات که در آن بقولات بارده جوش کرده باشند چنانچه سابق مذکور شد برای توسیع مسام
و اخراج حرارت باید کرد و هرگاه بیداری با ایشان اشتداد نماید معالجه آن کنند بمنومات مثل شیره تخم خشخاش و مغز تخم کدو و مانند آن و نوشیدن شربت خشخاش
و اگر چه از خشخاش سیاه ساخته باشند در مثل این حال بد نیست و در آخر محرقه یعنی در منتهی یا قبل آن اقراصی که برای آن نیکوست قرص کافور است و در آن وقت سکنجبین
بشیره تخم خیار و کاسنی و تخم خرفه هر واحد دو درم سکنجبین انبست و پنج درم تا سی درم بحسب حاجت برای ایشان موافق بود و اگر آنجا اسهال باشد قرص طباشیر قابض نافع
قرص کافور که نیکوست طباشیر گل سرخ هر واحد دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر واحد سه درم مغز تخم کدو مغز تخم خیار هر واحد دو درم صندل سفید یکنیم درم رب السوس
نشاسته هر واحد یکدرم کافور یکنیم دانگ زعفران دو دانگ شربتی از آن دو درم **ایضا** گل سرخ چهار درم مغز تخم خیار و خربزه و بادرنگ و تخم خرفه هر واحد دو درم
صمغ عربی نشاسته کتیرا رب السوس هر واحد یکدرم زعفران دو دانگ کافور یکنیم دانگ شربت دو درم و هرگاه مرض اشتداد بین نماید حمام که آب آن مائل ببرودت باشد
باک نیست و حمام از صاحبان حمای محرقه برای کسی محبوب بهتر است که تپ او از بلغم شور باشد **مصنف** ملکی گوید که هرگاه حمای مطبقه از عفونت صفرا باشد
و قوی الصحت و حرارت بود و نضج اشتداد کند مثل حمای معروف بقوسوس آن محرقه است پس می باید که استکثار تبرید و تلطیف حتی الامکان نمایند که این تدبیر

موافق‌ترین چیز نیست که درین مرض استعمال آن کنند واگرچه در نضج و بحران دیر کند دران ضرر نیست و هرگاه درین تدبیر قصر کنند مریض را خطر دارد و بدین جهت
باید که مریض را در اول روز ماء القرع سی درم و جلاب ده درم و طباشیر سوده نیم درم دهند و اگر با وجود آن عطش و کرب شدید باشد ماء القرع با قرص کافور باید داد
و بعد اندکی زمان عقب آن ماء الشعیر با آب انار بدهند و وقت خواب ماء الخیار یا آب هندوانه با اندک جلاب یا شربت خشخاش یا شربتی که در تپ دموی مسطور شد
با نیم درم طباشیر و یکدرم تخم خرفه و یکدرم مغز تخم خیار و نیم درم مغز تخم کدو بدهند و این همه در فصل گرما یا ربیع بر برف سرد کرده باید داد و تبرید جگر و معده بخرقه‌های کتان
مبلول در قیروطی سرد معمول از آب کاسنی یا کشنیز و خرفه و گلاب مضروب بموم سفید که بروغن گل و روغن بنفشه و اندکی سرکه ساخته باشند باید کرد و سرد کرده
نهند اگر فصل تابستان باشد و نیلوفر و بنفشهٔ تازه و صندل و گلاب و کافور بویانند و مسکن او سرد باشد زیر بادکش که دران باد آید یا در مواضعی که دران هوای
شمالی آید و آب بپاشند و از بید و گل سرخ و گل سیب و بهی فرش سازند و حوالی او ظروف گلی پر از آب سرد و برف باشد و دران سنگریزه اندازند تا مریض دران نظر نماید اگر
فصل زمستان باشد قیروطی نیم گرم نهند و مسکن معتدل الهوا باشد و اگر جایگاه مریض سرد باشد بجامهای معتدل پوشیده دارند و نگذارند تا هوای سرد استنشاق
نماید و تلطیف حرارت خارج از طبع کند و تقویت حرارت غریزی که در سینه و قلب است و دثار از حقن حرارت بداخل بدن منع نماید و از تحلل آن عائق نباشد و مریض را
بکثرت کلام و آواز سخت اهل خانه و همسایه ایذا نرسد و همواره باین تدبیر ملازم باشند تا آنکه مرض بمنتهای خود برسد و وقت بحران حاضر آید پس دران هنگام باید که
تلطیف غذا بغایت کنند و بجلاب و آب انار و آب سیب میخوش و شربت بنفشه اقتصار فرمایند تا بحران تمام شود و مرض بانحطاط افتد و باید که نظر کنند اگر بدانند که بحران
بعرق خواهد شد و دران شک نبود مریض را از جای سرد بموضع قلیل البرد ببرند و اگر بینند که بحران بنوع دیگر خواهد شد در مکان او بگذارند و چون بحران کامل شود
و مرض رو بانحطاط آورد و انگاه بتدبیر ناقهین پردازند و هرگاه در بدن بقیهٔ مادهٔ مرض باقی ماند و تحلیل نشود و در رگها بقایای اخلاط محتاج بتلطیف و تنقیه باشد
باید که مریض را آب کاسنی و آب کشوث مروق هر واحد بیست درم با یک نیم اوقیه سکنجبین بزوری سه یا پنج روز بدهند که این تلطیف بقایای مادهٔ غلیظ کند و تنقیه
آن از طرق و مجاری نماید و اصلاح جگر و ادرار بول کند و دران منفعت کثیر در بقایای اخلاط است و اگر با وجود این حال قبض طبیعت باشد باید که نقوع مشمش
استعمال نمایند که آن تنقیهٔ بدن و اخراج بقایای اخلاط حار ازان برفق و سهولت کند **صفت آن** بگیرند آلو بخارا و عناب و مشمش هر یک بیست عدد
سپستان سی عدد مویز منقی بیست درم تمر هندی بیست درم گل سرخ هفت درم بنفشهٔ ریحانی تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد چهار درم سنا شش درم شاهتره
ده درم بادیان انیسون هر واحد دو درم پوست هلیلهٔ زرد کوفته پانزده درم و در شش رطل آب جوش خفیف دهند و در ظرف فراخ دهن بروز در آفتاب و بشب
در خانهٔ گرم بدارند و بعد سه روز صاف کرده ازان هر روز چهار اوقیه با یک اوقیه سکنجبین و یک اوقیه شربت بنفشه بنوشند و باید که تدبیر صاحب مرض حاد بدین
تدبیر نمایند و از خطا حذر کنند زیرا که ادنی خطا در صاحب مرض حاد ضرر عظیم کند بغذا باشد یا بدوا و چون در غیر وقت او استعمال نمایند و اما در امراض متطاوله
مضرت خطای اندک ظاهر نشود مگر آنکه ازان استکثار کنند و بران ادمان نمایند **ایلاقی و جرجانی** مینویسند که درین تپ باطن گرمتر از ظاهر میباشد
پس تدبیر تسکین حرارت دران قوی‌تر باید کرد و اصل تسکین حرارت چهار گونه است تبرید هوای خانه و خورانیدن اشربه و اغذیهٔ بارده و استعمال اضمده و طلاها
بارده بر سر و سینه و جگر اما تبرید هوای خانه و تبرید غذا در معالجات حمیات حاده مذکور شد و از اشربه سکنجبین که از شیرهٔ تخم خیار و بادرنگ و تخم خرفه و تخم کاسنی
ساخته باشند و آب آلو و آب تمر هندی سخت موافق باشد لیکن اگر طبع نرم بود آب انار دانه و پیت جو اولی‌تر بود و اگر نرمی طبع بیش ازان نباشد که هر روز
یک مجلس یا دو مجلس اجابت کند چیزیکه نرمی طبع زیاده نماید نباید داد و تدبیر باز داشتن نباید کرد و اگر لینت طبع زیاده‌تر گردد بقبض آن پردازند و شربت
ریباس و شربت سیب ترش و انار و لیمون و شربت ترشی ترنج با گلاب هر ساعت باید داد و شربت صندل بسیار موافق بود و آب هندوانه و آب خیار تر
و ماء القرع با آب غوره یا اندکی شکر یا سکنجبین باید داد و هر روز ازین شربتها اندک اندک تجرع نمایند و هرگاه اثر نضج پدید آید و حرارت تپ و اعراض آن بجا
خوش باشد سحرگاه قرص کافور با سکنجبین ساده بدهند و وقت بر آمدن آفتاب کشکاب سرد کرده خورانند و اگر در معده و جگر و در اعضای اندرونی ضعف و ورم
و درد نباشد آب سرد سخت نافع باشد باید که در ابتدا آب سرد و کشکاب سرد دادن انتظار نضج باید کرد **صفت شربت صندل** بگیرند صندل سفید سوهان کرده

صفت نقوع مشمش

پنجاه درم و یکشبانه روز یا بیشتر در سرکه پنج استار و آب غوره پنج استار و آب یک رطل خیسانیده بجوشانند تا به نیمه آید پالیده صاف نموده با شکر دو رطل بقوام آرند شربتی دو درم
با شیره تخم خرفه و اگر کسی را سرفه باشد این شربت بی سرکه و آب غوره برای او بسازند و بسیار باشد که بیمار بسبب برآمدن بخره بدماغ از خویشتن غافل شود و اگر چه تشنه باشد
آب نخورد و نخواهد هرگاه اثر غفلت ظاهر شود هر ساعت در دهن او اندک آب بچکانند و اگر حاجت باشد لعاب اسپغول رقیق یا جلاب خام یا آب انار باید داد و در دهن آلو بخارا
و دانه تمر هندی بدارند تا دهن تر دارد و تشنگی بنشاند و اگر مانعی از نطولات بر سر نباشد بروغن گل یا نیلوفر سرد کرده یا آب یخ بر سر نطول کنند که تشنگی بنشاند و اگر مانعی مثل
زکام و نزله و سرفه باشد یا در سر گرانی یابند دلیل صعود بخارات بر دماغ باشد با وجود این موانع هیچ از این نشاید کرد و مضرترین چیزی با این موانع دوشیدن شیر بر سر است
از بهر آنکه بیم بود که سرسام تولد کند لیکن اگر بخار صاعد بسوی سر بخار صفرا باشد این و غیرها و آب سرد و شیر همه سودمند بود و فرق میان بخار صفراوی و بخار بلغمی آنست که
با بخار صفرا خواب نباشد و بینی خشک شود و بخار بلغم منخر را تر دارد و سر گرانتر باشد و غفلت و سبات با آن باشد و اگر درین حال بینی و روی سخت سرخ باشد
خون از بینی آوردن صواب باشد والا تدبیر اماله ماده بجانب پایها باید کرد و بسیار باشد که بسبب تشنگی گرمی و خشکی تب باشد پس بشرب شربت خشخاش بسیار شیر
با حرارت و یبوست تب برابری کنند و بخواب روند زیرا که در خواب تری کشکاب سردی بگیرد بیشتر بتمامی بقعر بدن رسد و تشنگی زائل شود و اگر بیمار بشب باز خفتن عادت
دارد تکلیف تغییر عادت ننمایند از بهر آنکه خفتن بران شکل دهان را خشک گرداند و بیمار تشنه شود صفت حبی که تشنگی بنشاند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کاهو
و رب السوس و اصل السوس و ترنجبین بمساوی سائیده بلعاب اسپغول یا بهدانه حبها سازند و در دهن گیرند صفت قرص طباشیر که تشنگی بنشاند طباشیر پنج درم کتیرا
صمغ عربی نشاسته هر یک سه درم رب السوس هفت درم تخم خرفه مغز تخم خیار بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک چهار درم بلعاب اسپغول قرص سازند
و هر صبح بروغن بادام در دهان گیرند و ساعتی بدارند پس بر بینی ند و زبان را بمندیل درشت بمالند تا بخار و درشتی از آن برخیزد و عقب آن اندکی لعاب
اسپغول با جلاب آمیخته بدهند و در اکثر اوقات روز خرقه کتان بگلاب و صندل آغشته بر سینه نهند تا نفس آن باعتدال شود و سرکه و گلاب و روغن گل اندکی
کافور هر ساعت ببویانند و بر جگر نیز خرقه کتان بگلاب سرد آغشته بدارند لیکن ازین احتراز نمایند در وقتی که بیمار در آن عرق کند و بشره او را سرد نکنند
تا تحلیل را که نزدیکست باز ندارد و مرض طول نکند و اگر چه درین تب درازی مرض سالمتر از تیزی تب بود محمد بن زکریا میگوید سحرگاه آب آلو
دهند و بامداد کشکاب و بعد از آن آب خیار یا آب هندوانه و وقت خواب لعاب اسپغول و در فرو نشانیدن حرارت هیچ تقصیر نباید کرد و سخن طبیبان جاهل
که گویند مبالغه کردن در تسکین حرارت در بحران تاخیر کند التفات نباید کرد که من هر دو طریق را آزموده ام تسکین حرارت را بی خطر و سالمتر یافتم و تقاعد از تسکین حرارت
باز سپردن مریض بمرض است تا احتراق حمی دماغ و معده او را بریان کند و اعصاب را بکشد و بقوه خشک تولد کند و بسیار باشد که بسبب تشنج خشک حادث
در اعصاب عضله ضیق النفس پیدا گردد پس سینه و گردن او را بموم روغنی که از روغن بنفشه سازند چرب دارند و اگر در آن بنفشه و خطمی کوفته بیخته بسرشته سخت
موافق باشد و بر سینه و گردن کدوی تراشیده و برگ خرفه کوفته بروغن گل سرشته ضماد کنند و تدبیر غذا چنانکه در غب خالصه دائره مذکور شد باید کرد و اگر بیمار غذا نخواهد با آنکه نفعی
از آن بود در روزی دو بار کشکاب باید داد یا روز دوم آنوقت که قوت تب اندکی در آن ساکن شود و در روز نوبت تب سوزان تر و صعب تر باشد کشکاب با آب انار آمیخته باید داد
تا هر بار بیمار برای شربتی تعب نکشد و تا در صعوبت تب معده او از شربتی سرد یا از چیزی که بغذا ماند خالی نباشد و جالینوس درین تب در وقت صعوبت حرارت
آن امر بطعام فرموده تا خوف سقوط قوت نباشد و اگر بیمار را اشتهای طعام نباشد تدبیر او در ذکر اعراض حمیات حاده خواهد آمد و اطعمه خوشبو که اشتهای طعام را
بجنبانند پیش او بهی آرند چون مرغ ملفوف بخمیر و مشوی در تنور که پیش او بشکافند و بسیار باشد که بسبب فصد صفرا تیزتر شود و کذا تب سوزان تر گردد پس اول
در قاروره نگاه باید کرد و اگر قوام او غلیظ و رنگ او سرخ باشد فصد باید فرمود و اگر بر خلاف این باشد فصد نشاید کرد بلکه تدبیر اسهال نمایند بنوعیکه در علاج غب خالصه
دائره مذکور شده و اگر طبیعت نرم باشد و بحبس آن حاجت آید قرص طباشیر قابض باید داد و از جلاب و سکنجبین حذر باید کرد صفت قرص طباشیر ممسک بگیرند
طباشیر و گل سرخ هر یک دو درم و نیم تخم خرفه تخم کاسنی هر یک سه درم رب السوس نشاسته هر واحد یکدرم کافور نیم درم زعفران دو دانگ شربتی دو درم و کشکاب از
پست جو بسازند و در آن پنج درم حب الآس نیمکوفته و بهی پاره کرده بپزند و بنوشند و اگر در آن گل ارمنی یکدرم و صمغ عربی نیم درم داخل کنند قوی‌تر باشد [illegible]

صفت سفوف الطین

و بهی و ریباس آنرا موافق باشد و این سفوف الطین آنرا نافع بود صفت آن اسبغول بریان کرده گل قبرسی طباشیر هر یک دو درم صمغ عربی یکدرم و اگر اسهال
خوفی باشد درین سفوف کهربا دم الاخوین ریوند چینی زیاده کنند و با شربت بهی دهند یا با آب سماق یا با آب برگ خرفه یا آب برگ حماض و غذا مزوره انار دانه یا سماق
یا زرشک که در آن برگ خرفه و برگ حماض پخته باشند بدهند و کعک در آب بهی و آب سیب و آب سماق نیک باشد ابن الیاس گوید که علاجش علاج غب خالصه است
و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و آلوی سیاه ده عدد بنوشانند و غذا ماء الشعیر با بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش دهند و یا آب انار ترش
با تخم افشرده سه اوقیه و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا نقوع مشمش یا مطبوخ فواکه نمایند و طبع را محتبس نگذارند
و در تبرید و آب صادق البرد یا شامند و لهذا نبی علیه الصلوة والسلام فرموده که الحمی من فیح جهنم فابردوها بالماء و باید که مبالغه در تبرید و تطفیه نمایند زیرا که
تاخیر در تبرید و تطفیه در مثل این مرض خطرناک است و اگر تشنگی شدت کند و از مطبوخ کراهت نماید یا او را غثیان باشد باید که معالجه بشربت ورد مکرر چهل
مثقال با سکنجبین ده بیست درم و برف دو من کنند و این وقتیست که با تپ سرفه نباشد و هرگاه ایشان را اسهال خصوصاً با سهر عارض گردد هر صبح جلاب

صفت مطبوخ

از شربت بنفشه و شربت خشخاش هر کدام که باشد ده درم با ترنجبین پنج درم بنوشند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی
تخم خبازی هر واحد سه درم سپستان عناب هر واحد بیست عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و در آن شیرخشت و ترنجبین هر واحد بیست درم مالیده
صاف نموده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بر آن صبر کنند تا خوب اسهال کند بعده در آخر روز غذا ماء الشعیر سازند و در هر حال از تبرید و تلیین غافل نباشند و چون ببینند
که مریض هذیان میگوید باید که موی مقدم سر او سترده شود و خرقه کتان با سرکه و گلاب صندلین و روغن گل آغشته بنهند تا ردع ماده و تبرید مفرط کند و تقویت
دماغ نماید و ساعت بساعت تبدیل آن نمایند و یا بگیرند صندلین و گلاب و سرکه و آب خیار و آب بید و شیر دختران و در شیشه فراخ سر انداخته خوب جنبانیده
هر ساعت لخلخه سازند و اگر سهر شدید عارض شود لیسیدن شربت خشخاش در شب باکی ندارد و مسکن ایشان شمالی و زیر فرشهات مبلول بگلاب باشد
و زیر آنها برگ بید و برگ کدو فرش کنند و حوالی ایشان ظروف سفالین پر از آب بنهند و بر روی آنها خیار و کاهو و کدو و ترب و سیب و گل بید و بنفشه تر و نیلوفر بدارند
و باد کش که بر آن گلاب پاشند ترویح نمایند و بر سینه بگلاب و صندلین و کافور طلا سازند و این وقتیست که فصل گرما تیز باشد و اما هرگاه سرما باشد در مکان
معتدل سکونت اختیار نمایند و خوشبوهای بارد مقوی دماغ مثل بنفشه تر و صندلین و گلاب ببویند و هرگاه تنقیه بدن کرده شود و عروق از صفرا پاک شد هر صبح
شیره تخم خرفه بیست مثقال با سکنجبین ده درم بنوشانند یا آب نقوع فواکه پنجاه مثقال یا آب هندوانه و ماء الخیار هر واحد پنجاه درم اقراص طباشیر ملین یکمثقال
و غذا ماء الشعیر بتخم خشخاش و بنفشه و نیلوفر تا آنکه چهارده روز بر مریض بگذرد و بعد انقضای این مدت سکنجبین یا شربت سیب یا شربت حماض بگلاب بدهند
و غذا مزوره زرشک یا آلوی جبلی یا تمر هندی یا انار دانه یا مغز بادام و بچه مرغ سازند و هرگاه حرکت کنند و قوت قوی گردد بعد بیست روز در حمام داخل نمایند
و باید که هوای حمام معتدل باشد تا کرب نیارد و بعد خروج از حمام در مسلخ استراحت باید کرد زمانه معتدبه تا آنکه بشره بحالت اولی عود کند و حرارت بشره ساکن
شود و حرارت مکتسبه از حمام زائل گردد و بعده شربت سیب یا شربت بهی هر کدام که باشد ده درم با گلاب ده درم و یا سکنجبین ده و گلاب و عرق بید هر واحد ده درم
بنوشانند و جامه صندلی گلاب بر آن پاشیده بپوشند و امتصاص انار میخوش یا انار دانه میخوش و سیب شیرین و بهی و مغز خیار و بادرنگ و هندوانه و مشمش
خشک و آلوی رطب یا خشک و شفتالوی خشک کرده و سکنجبین سفرجلی و شربت انار و شربت سیب و شربت لیمو سازند نجیب هندی گوید که هر صبح شربتی از ترنجبین
ساده یا شربت نیلوفر یا شربت تمر هندی یا آلو و جلابات بلعاب اسبغول غیر صادق الحلاوه سرد بنوشند و در مسکن بارد نشینند و تلیین طبیعت بتمر هندی
و شیرخشت و شربت ورد مکرر برف و یخ و یا نقوع مشمش و فواکه خشک و آب هندوانه سازند و تنقل از انار و بهی کنند و آب انار بتخم کوفته با ترنجبین و شکر یا شیرخشت
بدهند و غذا ماء الشعیر بمغز بادام و کدو یا کاهو و اسفاناخ با آب غوره ترش کرده یا غیر ترش و مانند آن و یا نان خشکول پاک بجلاب شکری تر کرده بدهند و تلیین طبیعت
بحقنهای لینه مثل ترنجبین و عناب و سپستان و جو کوفته و بنفشه و خطمی و چغندر سازند و آب صادق البرودت سیما در تموز خصوصاً در فصل گرما منع نکنند
و اگر احتیاج بزیادت تلیین باشد بمطبوخ هلیله زرد و فواکه خشک و ریوند نمایند و اگر از مطبوخ اکراه کنند تلیین طبیعت بشربت ورد مکرر مع شربت دینار

یا شربت آلو مسهل نمایند و از حابس شکم حذر کنند تا ماده مرتقی نشود و سرسام حادث نگردد و چون سرفه خصوصاً با بیداری عارض شود هر صبح شربتی از شربت خشخاش یا بنفشه یا شربت عناب و نیلوفر بنوشانند و در هر حال از تبرید و ترطیب و تلیین غافل نباشند و این طبوخ آنرا نافعست و نسخه او همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن در ینجا وزن نیلوفر و غیره هر یک دو درم و عناب و سپستان هر واحد پانزده عدد و شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم ست و غذا ابو ماش مغز بادام و چون ببینند که هذیان میکند حلق مقدم راس مریض نمایند و بخرقه درشت بمالند و محاجم بر کتفین و فخذین و ساقین بغیر شرط نهند و پایها بشویند و باشنان و باشیای خشنه بمالند و نهادن ادویه بارده بر سر مضر نیست پیش از و نمایند و قرص کافور یکدرم بشربت صندل یا آب خیار یا هندوانه یا ماء القرع برای ایشان نافعست و آنچه بر زبان او از صفرا یابس و دابا شد بخرقه کتان که دران اسپغول و شکر باشد بمالند ابن هبة الله گوید که طبیب را میباید که در اول امر بدن را از خاج شدید بمسهل قوی نماید بلکه او را کہ مریض آب آلو و آب تمرهندی و سکنجبین مع تب از تخم کاسنی بنوشانند و ماء الشعیر دهند و بعد دو ساعت آب انار میخوش بدهند و در بقیه روز ماء القرع لطبا شیر و جلاب و شیره تخم خرفه و سکنجبین و لعاب اسپغول بدهند و در اخر روز ماء الشعیر بنوشانند و در شب مبردات دهند و تبرید جگر بصندل و گلاب بخرقه آلوده نمایند و هرگاه علامات نضج ظاهر گردد و حدت باقی باشد باید که مریض را اقراص کافور دهند و صبح ماء الشعیر بنوشانند و آب انار میخوش بدهند و اگر تشنگی شدید و آروغ سالم و خلط نضیج بود مریض را بشرب آب برف سرد کرده در وقت التهاب افراط نمایند و در افراط آن قبل از نضج حذر کنند بلکه استکثار در شرب شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول و سکنجبین نمایند پس اگر طبع قبض باشد تحریک آن بشربت بنفشه کنند و اگر اسهال اشتداد نماید مریض را قرص طباشیر ممسک دهند و رب بهی بدهند و نیلوفر و صندل و کافور بویانند و در خیوش ساکن کنند و بیار چها بپوشند اگر موضع شدید البرد باشد و بگذارند که استنشاق هوا نمایند تا فراج قلب باعتدال آید و خدام را امر کنند که از آواز قوی باز مانند و بعد انحطاط مرض غذا مزورات تب از آب غوره و سماق سازند و بعد صحت داخل حمام کنند و از بچه مرغ معمول بآبهای مذکوره غذا سازند و اگر خوف رجوع مرض باشد آب کاسنی و سکنجبین یا نقوع مشمش بشربت بنفشه بنوشانند که آن اخلاط حار را اسهال میت برارد انشاء الله تعالی ابن نوح گوید که محرقه محتاج تدبیر در علاج بمثل آنست که در حمای غب گفتیم مگر آنکه آنرا قوی سازند بحسب زیادتی این تب در قوت و حرارت بر حمای غب و مریض را درین تب هر شب آب آلو و تمرهندی بنوشانند الا اگر طبیعت هر روز دو مجلس اجابت کند و سحرگاه قرص کافور لازم گیرند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر و در روز هر ساعت ماء القرع یا ماء الخیار یا آب تربوز دهند و غذا مان مغسول یا سقوت مخبص بشکر سازند و در آب نوشیدنی اندک اسپغول اندازند و لعاب او بجلاب و آب انار بنوشانند و امر کنند که روغن بادام در دهان گیرند و آنچه بر زبان از خشونت و زردی یا سیاهی باشد بخرقه کتان بمالند و لعاب بزر قطونا و شکر لعق کنانند و پارچه در صندل و کافور و گلاب آلوده سرد کرده بر جگر و سینه در اکثر اوقات بدارند و آب شدید البرد بنوشانند بنوعیکه در باب حمای مطبقه مذکور شد تا آنکه رنگ سبز گردد و در عده افتد که باین حدت تب را در ساعت ساکن نماید پس بیمار عرق کند و صحت یابد یا قریب بصحت گردد و اگر طبیعت بشدت انطلاق نماید آب بیست جو با قرص طباشیر قابض بدهند و جلاب و سکنجبین و شکر از ان دور دارند و رب انار و سیب و بهی ترش ساده بدهند و اگر هذیان شدید باشد کثرت دوشیدن شیر بر سر نمایند و بروغن بنفشه سعوط فرمایند و جالینوس گفته که اشیای قابضه در امراض حاده مثل امرود و بهی استعمال نکنند مگر آنکه بمریض غشی یا ذرب باشد و جالینوس هرگاه مریض را ضعیف دیدی و در معده او صفرا بودی آنرا طعام میخورانید در وقتیکه التهاب تب اندران بودی بجهت خوف ضعف طبع و اراده تعدیل معده آن و اهرن گفته که صاحب حمای محرقه را آب سرد ندهند مگر بعد ظهور نضج که آن بتبلید حمی و تغلیظ ماده و احداث سده مینماید و ثابت گوید کسیکه از اصحاب حمیات حاده در سر خود ثقل دریابد دوشیدن شیر بران نشاید و نه چیزی از روغنها و آبها بران نهند و نه سعوط بکار برند و لیکن درینحالت استعمال انکباب بطبیخ بابونه باید کرد و دست و پای اندران باید نهاد و ابن زکریا گفته که درین تب مریض را منع نکنند اگر اراده نوشیدن آب سرد و رب و فواکه ترش نماید و در تبرید و ترطیب آن قصور نکنند که دران خوف هلاکت ست چنانچه سابق مذکور شد و اهرن گوید که هرگاه در امراض حاده احتیاج بنوشیدن سکنجبین و ماء الشعیر افتد ابتدا سکنجبین نمایند و ماء الجبن نیز مثل اوست و در محرقه اسهال بچیزیکه مخرج صفرا باشد بغایت نافعست

علاج غب غیر خالصه

در ابتدا اسه روز یا پنج روز تبرید برای تسکین حرارت دهند لیکن از اندازه تبرید بمقدار اخلاط صفراوی و بلغمی و بر مقدار تیزی حرارت باید و رعایت حرارت و اعانت نضج و تحریک

مسهل بحسب حاجت تواند کرد و اعتنا بتقویت معده بسیار باید کرد و لهذا شربت لیمو و سکنجبین ساده بزوری بهتر از شربت آلو و تمر هندی باشد بعد از آن نقوع یا غیر آن در ایام
مسهل استعمال کنند و در آن سنای مکی نیز داخل نمایند و هرگاه مسهل در روز هشتم یا دهم یا دوازدهم استعمال کردند پس بعد یک مسهل یا دو مسهل از استعمال منضجات
چاره نباشد لیکن منضج بعد استعمال تبرید نیز و زعقب مسهل بدهند و در آن هنگام منضج را قوی سازند بنحویکه در آن اصول و مانند آن داخل نمایند و چون معلوم کنند
غلظ و لزوجت و کثرت در خلط و قوت مساعد باشد استعمال تبرید و دهند و غاریقون بد نیست و هرگاه از مسهلات فارغ شوند و تیزی تپ بشکند لیکن هنوز باقی
باشد قرص در دهند و کبیر و قرص زرشک صغیر و کبیر و مانند آن و شربت بزوری بارد و معتدل و حار استعمال باید کرد و گاهی هنگام قبض شکم شربت دینار نیز استعمال کرده میشود لیکن استعمال
اقراص با نقوع مناسب یا مطبوخ یا آب کاسنی مروق یا با چکیده تخم کاسنی نمایند و گاهی نقوع و منضجات و مسهلات در آب کاسنی مروق استعمال میکنند و بعضی تدابیر مناسب در علاج شطر الغب خواهد آمد
و بدانند که نیکوترین تدابیر آنست که بعد هر دو سه روز خصوصا وقت آغاز نوبت قی فرمایند با رعایت حال یا دو که غالب و استعمال مدرات مفید بود و شیره کاسنی و بادیان
و خیارین و تخم خربزه با سکنجبین بزوری موافق است و اگر روز نوبت ترک غذا ممکن نبود در آخر تپ حریره یا آش جو یا اندکی پست گندم توان داد و بقول حکیم ارزانی آب جو با
نان چپاتی یا شربت نبات بهتر از پست بود **صفت** قرص طباشیر ملین که در غب غیر خالص بعد تنقیه که احساس گرمی کنند موافق است طباشیر گل سرخ هر یک پنج
درم تخم کاهو مقشر مغز تخم خیارین بادرنگ مغز تخم کدوی شیرین هر یک سه درم رب السوس دو درم ترنجبین خراسانی ده درم قرصها سازند خوراک چهار ماشه و نیم **صفت**
دوائیکه برای غب غیر خالص کهنه مجرب است برگ انبه و برگ نی و برگ نیب و گل بابونه و افسنتین هر یک سه تولہ افتیمون یکنیم تولہ در یک سیر آب جوش
کرده قبل از نوبت بخور نمایند و گل بابونه و افسنتین هر واحد یکماشه در شربت قنطوریون یک تولہ آمیخته بخورانند و بالایش شربت کشوث
علوی خان چهار تولہ در عرق مکوه و شاهتره و کیوڑه هر یک چهار تولہ حل کرده بنوشانند غذا شوربای مرغ بنان خشکار روتا یکهفته استعمال نمایند **اقوال مجربه**
مصنف اقتباس مینویسد که نخستین ملاحظه فرمایند که تفاوت از خالص چه قدر و هست بحسب اعراض لوازم خیانچه اگر صفرا با بلغم غالب بود و دلیل بسیار دور از خالص باشد جانب غب
خالص پردازند با زیادتی رعایت جانب نضج و روز هشتم این ملین عظیم الاثر است خیار شنبر هفت تولہ گلقند چهار تولہ شربت ورد مکرر چهار تولہ سکنجبین ساده دو تولہ روغن گل
هفت ماشه و روز نهم شیره بزور بارده در عرق کاسنی و نیلوفر و مکوه برآورده شربت نیلوفر و اسپغول دهند و بهمین نمط تا دوازده روز بگذرانند و در روز سیزدهم جهت
نضج این مطبوخ دهند برگ شاهتره تخم کاسنی مکوه بنفشه گل سرخ هر یک هفت ماشه سپستان سی عدد تخم کشوث سه ماشه گل نیلوفر پنج ماشه آلو بخارا هفت عدد
گلقند چهار تولہ تا روز پانزدهم و روز شانزدهم در مطبوخ پوست هلیله زرد هلیله سیاه سنای مکی هر واحد یکتوله خیار شنبر هفت تولہ شربت ورد مکرر ایلیلچی چهار تولہ
ترنجبین هفت تولہ روغن گل هفت ماشه اضافه نموده بنوشانند و غذا وقت شام شله یا شوربای بچه مرغ دهند و روز هفدهم قرص گل سه ماشه مروق کاسنی مکوه
هر یک هفت تولہ شربت بزوری بارد چهار تولہ تخم شربتی هفت ماشه بدهند و بر همین نهج تا انقضای تپ ثابت مانند و علوی خان در عشره کامله نوشته اند که
طریق تدابیر فی الجمله آنست که ببینند اگر بول غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات امتلای خون ظاهر بود فصد کنند باعتدال بعد ظهور آثار نضج و در غیر روز
نوبت و بحران قوی بعد از فصد بغذا و شربتهای جالی و مائل بگرمی نضج خلط دهند مثل کشکاب که اندران نخود و اندک بادیان و یا صعتر و اشباه آن پخته باشند
و آش حلیم جو که در آن نخود و اندک شبت و زیره و کشنیز و جوجه مرغ پخته باشند و مانند سکنجبین بزوری و اصولی و نعناع شرف و اشباه اینها و بعد از نضج تام
بتلیین ملایم دفع خلط فاسد باقی کنند و اگر بلغم بر صفرا غالب باشد پس معالجه تپ بلغمی نماید پردازند و سرد یا وشیها ندهند و ملول نشوند که مدتی دراز میباید
و در دفع آن بزودی نکوشند بلکه در نضج مواد و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد برفق بعد از نضج و مراعات قوت اولا جی متوجه باشند و بالجمله احوط آنست که
روز نوبت قبل از آمدن آن سکنجبین عسلی و یا عنصلی چهار تولہ در آب سرمق نیم آثار و نمک طعام یکتوله آمیخته بدهند و قی کنانند و دو سه مرتبه تکرار نمایند تا تنقیه
بلیغ خوب حاصل شود پس جهت تقویت و تسکین گلقند و سکنجبین لیموئی هر یک دو تولہ آمیخته بلیسانند و بالایش گلقند عسلی چهار تولہ در گلاب و عرق مکوه و بادیان یک
نیم پاو جوش کنند که بنیمه آید صاف نموده نیمگرم بنوشانند و غذا نخود آب چوچه مرغ دهند و یا نان شوربای مرغ یا نان تنک دهند و بعد از دوازده دوازده روز جهت نضج
نضج این مطبوخ دهند پوست بیخ کاسنی و بادیان برگ شاهتره بادرنجبویه گاوزبان گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین افتیمون هر یک سه ماشه مویز منقی یکنیم تولہ

بنفشه نه ماشه پرسیاوشان اصل السوس هر یک پنج ماشه گلقند سه توله و بعد از حصول نضج تنقیه بجوب خیارشنبر کنند باضافه بعضی ادویه در مطبوخ مثل ریوند
خطائی هفت ماشه برگ سنا دو توله پوست هلیله زرد هلیله سیاه هر واحد یکتوله خیارشنبر شش توله ترنجبین هفت توله شربت دینار چهار توله روغن بادام پنج ماشه
وقت شام غذا بسفوف دهند و صبح قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی نه ماشه سرشته همراه مروق مکوه و کاسنی هر یک هفت توله شربت بزوری سه توله آمیخته
دو سه چهار روز استعمال نمایند بعده این مطبوخ دهند شکاعی بادآورد تخم کشوث افسنتین غافث هر یک سه ماشه مکوه بادرنجبویه تخم خربزه قرطم هر یک هفت ماشه
مویز منقی یکتوله شربت افسنتین دو توله و چون بعد چهار یا پنج ماه بینند که بکدام تدبیر نمیرود و قاروره بسی غلیظ و رنگین است باید که فصد باسلیق و یا اسیلم کنند چنانچه
گذشت این دوا دهند شیره تخم کشوث سه ماشه گلوی سبز تخم خربزه هر یک نه ماشه در گلاب عرق مکوه هر یک نیم پاو شربت بزوری حار سه توله و اول قرص افسنتین سه ماشه
در شربت بزوری معتدل یکنیم توله بلیسانند در نوبت اول یا دوم یا سوم موقوف میشود و اما آنجا که بعد از شش ماه صلابت در سپرز یا جگر پدید آید اگر چه رهائی از این دشوار است
وخصوصاً که سرفه و یا اسهال هم یار باشد پس این دوا دهند قرص کبر سه ماشه در جوارش مصطکی و خمیره گاوزبان هر یک هفت ماشه آمیخته بلیسانند و تخم کشوث
بیخ کبر هر یک پنج ماشه مکوه برگ شاهتره بادرنجبویه تخم خربزه هر یک هفت ماشه گاوزبان اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه عرق مکوه یکنیم پاو جوش کرده شربت افسنتین
دو توله خاکشی و تخم ریحان هر یک پنج ماشه داخل کرده بنوشانند دوای علوبخان که بعد هفت هشت ماه درین باب از مجربات است قرص زرشک چهار ماشه جدوار
خطائی جند بیدستر هر واحد بقدر یک نخود در شربت کشوث والداوشان دو توله آمیخته بلیسانند بعده بادیان نه ماشه انیسون تخم کشوث هر واحد یک مثقال آمله
عود قماری عود صلیب هر یک یک دانگ مکوه هفت ماشه در عرق مکوه و شاهتره و بادرنجبویه هر یک هفت توله جوش کرده مالیده صاف نموده سکنجبین بزوری چهار توله
خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشانند دوائی که از مجربات حکیم شریف خان است و راقم هم اکثر جا استعمال کرده هرگز تخلف نکرده گلقند و سکنجبین ساده هر دو
یکنیم توله آمیخته بلیسانند و شربت بزوری سه توله در گلاب عرق کاسنی و مکوه هر یک پنج توله نیمگرم بنوشانند تا دو هفته و پوشیده نماند که در اکثر چون مدت این
تپ دراز گردد ضعف ریه و جگر و ورم جگر و سپرز و ماساریقا عارض شود پس باید که بمعالجه عضو مؤف کوشند چنانکه هر یک بجای خویش بیان یافته لیکن منجر
باستسقا گشته بهلاکت می انجامد کذا فی شرح الکبیر و بدانند که بعد زوال این تپ تا حصول قوت تام از استعمال آب سرد و دیگر مبردات و ترطیبات و ترشیها اجتناب
ورزند تا مورث امراض صعب نگردد و اگر بلغم و صفرا برابر بود پس در علاج حد اوسط اختیار نمایند و عنایت بر قوت مصروف دارند و اکثر در نضج و ادرار و تعریق
و تفتیح مسام کوشند و آنچنان باید که بحمام بروند و بجز معرق استعمال نمایند و بتنقیه کمتر مشغول شوند مگر آنجا که ضرورتی داعی باشد کذا فی التلخیص و قرص ورد که درینجا نافع
در قول جرجانی و ایلاقی خواهد آمد و آمیری را که از مدت پنجاه مبتلا بتپ غب غیر خالص بود و اندک صلابت جگر و تهیج رو و اطراف میداشت این دوا دادم دواء الکرکم صغیر
پیسته والد علوبخان هفت ماشه در ورق طلا یکعدد پیچیده اول بلیسند بعده شیره تخم کشوث هفت ماشه تخم کاسنی و مکوه هر واحد یکتوله در گلاب عرق مکوه و شاهتره
هر یک ده توله بر آورده صاف نموده در دیگچه قلعی دار انداخته زیر او آتش چوب کنار روشن کنند و سفال آب نادیده مدور بشکل فلوس ساخته هفت عدد در آتش خوب
سرخ نموده از دست پناه گرفته دران اندازند و تا هفت یا نه بار تکرار نموده صاف کرده شربت کشوث علوبخان سه توله خاکشی هفت ماشه داخل کرده بنوشند
و غذا قورمه پخته با نان خشکه مقرر داشتم و تا دو هفته همین دوا و غذا دادم و بجای آب عرق مکوه نوشانیدم در مدت دوازده روز صحت کلی یافت و شخصی دیگر به تپ
غب غیر خالص داشت و در شروع ماه ششم زحیر بواسیری و درد تهیگاه و معالیق جگر و سپرز بدرد رو پیدا گردید و ضعف کمال و سقوط اشتها هم رسیده بود من بعد
معاینه حال اول فصد اسیلم چپ کرده خون بمقدار شش توله گرفتم و این دوا دادم شیره بادیان قرطم هر یک نه ماشه و بادیان خطائی چهار ماشه لعاب گاوزبان
هفت ماشه لعاب تخم مرو چهار ماشه در گلاب و عرق کیوره و عرق بید مشک هر یک هفت توله بر آورده شربت گاوزبان و بنفشه هر یک دو توله داخل کرده تخم ریحان
چهار ماشه تودری دو ماشه کف زده بنوشند و غذا پلاو بنوباش بقلیه زردک و شلجم که بروغن گاو زیاده پخته باشد دادم بعد هفت اعراض نصف باقی ماند و فتح در اجابت
شد با بلغم و خون آلوده خارج شد و زحیر و درد موقوف گردید لیکن دوره تپ بوقت مقرر اندک خفیف آمد نسبت رفع تپ روز دیگر این دوا دادم قرص گل
سه ماشه در جوارش عود شیرین چهار ماشه و شربت بنفشه یکنیم توله و ورق طلا یکعدد آمیخته بلیسند و بالایش شربت بزوری اصولی علوبخان و شربت کشوث ایشان هر یک

سه تولہ خاکشی یکتوله در عرق نکوه و شاهتره هر یک پاؤ آثار داخل کرده پچو شانند که به تیمه آید صاف نموده بنوشند و غذا بدستور روز دوم آمدن عرق شروع گردید و تا چهار روز بعد از آمدن لرزه عرق بمعمول خود می آمد روز پنجم عرق موقوف شد و تپ خفیف بهمان وقت می آمد و بهمین تدبیر در سه هفته از دوره تپ هم نجات یافت و اشتها بحالت اصلی آمد مسیحی گوید که هرگاه حمای غب غیر خالصه باشد باید که مریض از طعام بحذر و احتیاط بنحو آنکه لیس لازم ست که امساک از غذا کنند اگر قوت قوی و مرض عسر النضج باشد و غذا با عتدال استعمال نمایند اگر قوت ضعیف بود و مرض کثیر البعد از نضج نباشد و نشاید که صاحب غب غیر خالصه را در حمام قبل از نضج ماده داخل کنند و هرگاه صاحب این تپ قوی باشد باید که روز فترة غذا دهند و در روز نوبت ترک غذا کنند تا روز غذا انتعاش قوت او گردد و در روز ترک غذا انقصان در مرض پیدا کند بسبب افنای ماده و اگر قوت او متحمل این نباشد و عادت او این را واجب نکند باید که هر روز غذا دهند ولیکن غذای او در روز نوبت لطیف تر و خفیف تر باشد و واجبست که درین تپ آرام و سکون اختیار کنند زیرا که حرکت در ماده تپ ضرر بیشتر از آن کند که حمام میکند و ایضاً طبیعت را از انضاج ماده منع باید و در سکون ماده در موضع خود بقرار و سکون ماند و طبیعت را امکان استیلا بران باشد و ایضاً گاهی صاحب این تپ را تضمید پوست شکم با ضمادهای منضج با قم ... و شکم و مرتی نمود حادث در شکم بسبب با قم فائده بخشد و ایضاً مسوها یکه بسرعت هضم شوند آنرا نافع بود زیرا که هرگاه چیزی عسر الانهضام تناول کند قوت او ضعیف گردد و مرض او طول کند بجهت آنکه اگر آنرا هضم نکند تحلیل سبلغم گرداند و در ماده تپ در عسر نضج آن افزاید پس بدان سبب تپ درازتر و دشوارتر گردد و آنچه استعمال حقنها در غب خالصه باید لین باشد چه ماده او لطیف سهل الاستفراغ ست و در غب غیر خالصه حقنهای حاده می باید و هرگاه درین تپ بدان در بدن بسیار و قوت قوی و سن شباب و فصل ربیع باشد باید که فصد صاحب او کنند و هرگاه خلط بلغمی غالب باشد معالجه باشیای مقطع و ملطف باید کرد تا غلظ بلغم و لزوجت او قطع گردد و برودت او تسخین یابد پس سهل الخروج و الاستفراغ گردد و در غب خالصه عنایت بتطفیه سوء مزاج حمی بیشتر و باستفراغ خلط ماده تپ کمتر بود و در غیر خالصه باید که اکثر عنایت باستفراغ خلطی که ماده این تپ باشد و اقل عنایت بتطفیه مصروف دارند و گاهی معالجه غب غیر خالصه باشیای مدر بول کرده میشود اگر اشیای مذکور شدید الحرارت و مییبس نباشند و الا در حرارت تپ بیفزایند و جزو رطب رقیق کرد را منصب فانی سازند و غلیظ تر باقی ماند و آنرا غلیظ عسر التحلل گردانند پس میباید که او را از چیزهای حار یابس باعتدال نمایند و مع ذلک اعتنا بتقویت معده کنند و گاهی درین علت استفراغ بادویه مسهل صفرا و بلغم بر فق نفع میکند و همچنین قی بعد طعام مفید میشود و استفراغ در غب غیر خالصه و همچنین در تپ بلغمی و در حمای سوداوی باید که بعد از نضج و بعد ترقیق خلط و استعداد او برای خروج باشد شیخ بیفزاید اموریکه بدان علاج غب غیر خالصه مخالف غب خالصه باشد آن امور نیست که بدان مشارک بود حمیات بارده را از عدم ترخیص که گاهی بدان اصحاب خالصه را رخصت داده میشود و آن چند امر ست یکی آنکه در خالصه انتظار نضج در استفراغ نمیکنند دوم آنکه دران انتظار اکثر تا زمانه انحطاط نمیکنند اگر انتظار نضج کنند بخلاف غیر خالصه که دران با وجود نضج تا که زمانه انحطاط نیاید تحلیل مواد و خروج آن بمسهل و حمام بوجه احسن نشود سوم حمام که آن بر صاحبان غب غیر خالصه حرام کرده شده چهارم تغذیه هر روزه یا قریب تغذیه از آنچه ایشانرا مضر بود بلکه واجبست که یکروز غذا دهند و آن یوم راحتست و یکروز نه و آن یوم نوبتست و در اغذیه ایشان آنچه حالی و گرم اندک باشد می باید تغذیه در اوائل علت غلیظتر بود از آنچه در اوائل خالصه باشد بعده بتدریج تلطیف کنند فوق تلطیف غب خالصه و تلطیف دران در اوائل بگرسنه داشتن بیشتر از تلطیف بغذای بسیار لطیف بود پنجم آنکه تبرید کمتر باشد بسبب قلت حرارت ماده آن ششم آنکه در ابتدا حقنه حاد تر بعمل آرند اگر میلان ماده بقعر کبد و امعا معلوم شود و بلغم غالب بود هفتم آنکه انتظار نضج در اسهال قوی ایشان بیشتر کنند هشتم آنکه در ماء الشعیر ایشان قوت منضجه محلله باشد مثل آنکه برای کسیکه در معده او ماء الشعیر ترش گردد بیان کردیم بلکه قوی تر ازان باشد پس گاهی احتیاج میشود بآنکه دران زوفا و صعتر و بودینه و سنبل بحسب مزاج بیزند و چقندر ایشانرا نافعست و خلط نخود بماء الشعیر و در آخر آن نخود آب نافع بود و واجبست که در قرب غیر خالصه از خالصه و بعد او ازان نظر کنند و بحسب آن تخالف میان علاج او و علاج خالصه کنند پس اگر غب غیر خالصه قریب بسیار از خالصه باشد میان هر دو مخالفت اندک خلاف ورزند و هرگاه قاروره ایشان غلیظ بینند فصد کنند و چون فصد تمام احتیاج بحقنه نیفتد و بعد آنکه نافع برای ایشان ازقی کردن بعد طعام چیزی نیست و از مسهلات و ملینات در اوائل آن آنچه قریب باعتدال ست آنکه نافع

مطبوخ و سکنجبین است و گاهی درین هر دو خیارشنبر داخل میکنیم و قوی‌تر ازین آنست که دران قدری تربد داخل کرده شود و هر چند در ابتدا از هر چه مسهل است ... آن
مقتضا است که دران قوت خارخسک و بابونه و چغندر و قرطم و بنفشه و سپستان و انجیر و اندکی تربد و دران خیارشنبر و روغن کنجد و لیکن باید ... و گاهی حاجت بحقنه باشد
ازین افتد بحسب آنچه حمی از خالصه ... و اما معینات بر انضاج مثل سکنجبین مخلوط بشیره ... از گلقند و سکنجبین اصولی است و بعد روز هفتم و حصول نضج مثل طبیخ افسنتین است
که آن نافع ملطف ماده مقوی معده است و دران قوت اسهالیه و ادرار و تفتیح نیز هست و سکنجبین با آب بادیان و آب کرفس با سکنجبین نافع است و اگر از روز چهاردهم
تجاوز کند بخوردن قرص ورد صغیر باک نیست و اگر مرض طول کشد از مثل قرص غافث و طبیخ آن و گرم کردن نواحی شراسیف بکماد چاره نباشد و ضماد ازین قبیل است
که ازان چاره نیست و ایضا تضمید پوست شکم ایشان بدانچه انضاج نماید و ارخای کند اگر انجا باشد و چون معلوم کنند که نضج حاصل شده استفراغ و ادرار نمایند
و خوف نکنند و از مستفرغات جیده برای ایشان اینست که بگیرند ایارج پنج درم و تربد هفت درم و عصاره کاسنی و غافث هر واحد سه درم و تخم کرفس و هلیله زرد
و کابلی هر واحد پنج درم و با آب کرفس حبها سازند شربتی ازان دو درم و ازین قبیل است این مطبوخ جید بالیست ما بگیرند غافث و افسنتین و هلیله کابلی هر واحد پنج درم
تخم خربزه و تخم خیار و تخم بادرنگ و تخم کرفس و شکاعی و بادآورد هر واحد ده درم تربد سفید یکدرم خیارشنبر شش درم مویز منقی بیست عدد و سپستان سی عدد و انجیر
ده عدد و گلقند فارسی پانزده درم و بسیم متعارف در آب بجوشانند و ازان قدح بزرگ گرفته یک قیراط سقمونیا دران داخل کرده بنوشند و گاهی احتیاج بود بدوا
قوی من وجه و ضعیف من وجه می افتد اما قوت او بحسب استفراغ او خلط النیج را باید و اما ضعف او بحسب آنکه استفراغ بسیار در یک دفعه نکند و این چنان باشد که
از شربت دوای قوی کم کنند بلکه بتدریج بدان نمایند پس استفراغ خلطیکه احتیاج باستفراغ آن باشد بتکرار باشد تا قوت ضعیف نشود و این دوا نیست که تفرق
و جمع آن ممکن بود تا قلیل و اسهال خلط ردی اندک آرد و کثیر او اسهال آن بسیار نماید و اما سلاقات گاهی اندک آن هیچ فعل نکند و مثل این دوا بکار برند بگیرند
تربد نیم درم یا کمتر یا زیاده تر ازان بحسب حاجت و سقمونیا قریب یک طسوج یا زیاده ازان بگلقند فارسی سرشته بخورند و یا بگیرند از غاریقون و سقمونیا بقیاس
مذکور یعنی از اول نیم درم و از ثانی یک طسوج و بگلقند سرشته بخورند و یا این دوا در آب گل سرخ تازه یک اوقیه یا در شربت ورد انداخته بنوشند ...
گویند که چون این تپ از عفونت بلغم یا صفرا میباشد و ماده دران بیشتر از حرارت بود لهذا می باید که اکثر عنایت باستفراغ خلط باشد در هر حال باید که بقاروره نظر
کنند و نبض را ملاحظه نمایند اگر بول رنگین بینند و در نبض سرعت یابند اول مریض را ماء الشعیر بشکر باید داد و بعد سه یا چهار ساعت سکنجبین با آب سرد و غذا
بشوربای بچه مرغ معمول بآب غوره و انار و زیرباج سازند و این در روز غیر نوبت باشد و اما روز نوبت غذا مزوره و مغز خیار و بادرنگ پخته بدهند که آن تبرید
و ترطیب و ادرار بول کند و این بعد انقضای نوبت دهند و باید که طبیعت نظر کنند اگر قبض باشد تلیین بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمر هندی بمقداری
نمایند که طبیعت باعتدال آید بعد ازان ماء الشعیر دهند و عقب او سکنجبین این در روز غیر نوبت دهند و در روز نوبت سکنجبین تنها با آب سرد قناعت کنند و بعد از انقضاء
نوبت بمزورات غذا سازند و چون بر مریض هفت روز بگذرد و علامات نضج پدید آید باید که قدر استفراغ باسهال یا بقی یا با ادرار بول شروع کنند اما با اسهال از طبیخ
افسنتین نمایند زیرا که با افسنتین درین تپ از چند وجه انتفاع یابند یکی آنکه دران قبض است و بدین جهت او مقوی معده است و چون معده درین تپ ضعیف میشود
بسبب بلغم لیس باید که تقویت معده نمایند تا غذا را هضم گرداند و بلغم پیدا نکند چه تولد بلغم اکثر از ضعف معده شود هر گاه قادر بر هضم اغذیه نبود دوم آنکه افسنتین
ادرار بول کند بتلطیف خلط بلغمی و تفتیح مجاری سوم آنکه دران قوت جاذبه برای صفرا است و آن اصل خلط محدث مر این تپ است و استعمال افسنتین نشاید
الا بعد نضج ماده چه اگر قبل نضج آنرا استعمال نمایند ضرر بین پیدا کند بهر آنکه در افسنتین دو قوت متضاده است یکی ازان قابضه و دیگر مسهله پس هر گاه قبل از
نضج استعمال کنند بقبض خود در ماده لجاجت و صلابت بیفزاید که تحلل آن دشوار گردد و قوت مسهله اراده که اسهال آن خلط نماید و بسبب غلظ و متانت آن برا
قادر نباشد و دران حال طبیعت را اذیت و تعب حادث گردد و قوت او ضعیف گردد و اما هر گاه افسنتین را بعد نضج استعمال نمایند قوت قابضه که اندر افسنتین
تقویت اعضا و تشدید آنها نماید و اعانت او بر دفع مواد و اخراج آن کند و ماده بسبب لطافت خود بغیر اذیت و کلفت طبیعت بسهولت خارج گردد و اقتضاء
بعض اوقات استعمال کنند آبهارا با نمک تربد و بسفایج بشکر یا فلوس خیارشنبر بحسب ادعای حاجت از کمیت و ایضا این قرص هفته استعمال کنند صفت آن

نگیرند بنفشه ریحانی جید دو درم تربد سفید یک درم سقمونیا نیم دانگ رب السوس نیم درم باریک سائیده شکر سرخ پنج درم آمیخته با آب گرم بخورند که این دوا مسهل تر تب
است چه از شان این قرص اسهال صفرا و بلغم است و سزاوار نیست که دوای مسهل در اول مرض استعمال نمایند مگر بعد از آنکه خلط نضج یابد و علامتش ظاهر گردد
الا آنکه مرض مهیاج باشد و ماده منتقل از موضعی بموضع دیگر باشد و مریض را قلق بود که در آن هنگام استفراغ خلط کنند و در آن تاخیر ننمایند و اما اگر خلط نضیج نباشد و علامات
نضج ظاهر نگردد دوای مسهل استعمال نکنند زیرا که اگر استعمال آن کنند لطیف خلط مستفرغ گردد و غلیظ او تنها باقی ماند و نضج او متعسر شود و ایضا استعمال حقنه
باید کرد هرگاه ماده مائل بجانب مقعر کبد یا عروق یا امعا بینند پس اگر خلط بلغمی غالب تر باشد حقنه حاده که غسل امعا از بلغم کند استعمال نمایند و اگر خلط صفراوی
غالب تر باشد حقنه معتدل میان لینه و حاده بعمل آرند و اگر خلط مائل بفوق و ناحیه فم معده باشد و مریض تلخی در دهن یا لذع معده یا غثیان دریابد باید که
استفراغ بقی بعد غذا استعمال نمایند که او مسهل تر برای خروج اوست پس اگر خلط بلغمی غالب باشد بدان اشیا چیزی ملطف مقطع مثل بودینه و ترب و سرکه آمیزند
و اگر صفرا غالب بود مریض را کشک جو و ماهی تازه و سرکه و کاسنی و سرمق و مانند آن خورانند و چون استفراغ بقی کنند باید که معده را پاک نمایند و مع ذلک سکنجبین با آب گرم
استعمال کنند و در معده چیزی از غذا و غیر آن باقی نماند پس هرگاه دانند که معده پاک شده شربت سیب ساده یک شربت بدهند و هرگاه ماده مائل بجانب محدب
جگر بینند و قریب بشراسیف جانب راست ثقلی بهم رسد ادویه مدر بول و اغذیه مدره استعمال نمایند و لیکن دوای مدر بول قوی الحرارت نباشد بلکه مثل طبیخ کرفس و بادیان
بود و اگر مغز تخم خربزه و بادیان هر دو مساوی باریک کوفته بوزن دو درم بجلاب یا بسکنجبین وقت خواب با آب سرد بخورند سخت موافق باشد و چون این تب طول کشد
و از سه هفته درگذرد و اگر علامات غلبه خون مثل سرخی رنگ و عظم نبض و غیر آن ظاهر بینند فصد هفت اندام نمایند و بحسب حاجت و قوت خون بگیرند بعده تلطیف و تغذیه
بجوجه مرغ و تیهو استعمال کنند و هر روز قرص طباشیر یک مثقال با سکنجبین یک نیم اوقیه و آب سرد بدهند و اگر علامات غلبه خون ظاهر نباشد فصد نباید کرد پس اگر علامات
غلبه بلغم ظاهر تر بود دوا که استفراغ بلغم باسهال و قی کند بنوعیکه در علاج تب بلغمی مذکور گردد استعمال باید کرد و فیما بین استفراغات زمانه بقداری باید که بدن در آن
قوی بود و ماده نضج یابد و قوت را بتواتر استفراغات ضعیف نسازند که حفظ قوت اندر مرض ضرورترین تدابیر است و بعد استفراغ درین تب چون ابوال بسیار
قرص ورد صغیر که با طباشیر ساخته باشند هر روز یک مثقال با یک نیم اوقیه سکنجبین ممزوج با آب سرد بدهند و اگر قاروره رنگین و نبض سریع باشد ماء الشعیر که در آن
بادیان پخته باشند استعمال نمایند و تغذیه بلطیف بطیئه مثل بجوجه مرغ و تیهو معمول الطریق زیرباج یا مطنجن یا اسفیدباج سازند و غذا در غیر نوبت بکار برند و بار روز
نوبت ترک غذا کنند و تلطیف او بعد انقضای نوبت نمایند تا روز ترک نوبت حفظ قوت و روز نوبت قوت را مشغول بمقاومت مرض و افنای ماده کرده شود
و اگر قوت مریض متحمل ترک غذا روز نوبت نباشد و آنرا عادت بترک غذا نبود باید که در روز نوبت تغذیه بحریره مرتب از سبوس گندم و شکر و روغن بادام سازند
یا کشک جو یا چیزی از پست گندم با آب سرد بقدر میل نفس علیل دهند و این بعد انقضای نوبت یا انحطاط حرارت غریبه بسوی اسفل سینه و شکم بدهند و باید
که از اغذیه بطی الانهضام اجتناب نمایند و اگر عادت شراب باشد بعد ظهور علامات نضج در بول و بعد یکساعت از غذا اندک شراب ابیض رقیق که کهنه نبود
باشد با آب ممزوج بنوشانند که از آن انتفاع یابند و اگر شراب قبل از نضج استعمال کنند حرارت زیاده و قوی گردد بسبب ازدیاد صفرا و تذویب خلط و انتشار آن
در جمیع بدن پس سده‌ها پیدا شود و با خلط ناپخته بیامیزد و آنرا نیز فاسد گرداند بالجمله سزاوار نیست که شراب درین تب در غیر آن استعمال نمایند مگر بعد ظهور علامات
نضج و باید که درین مرض تضمید معده بضماد مسخن و مقوی آن و منضج خلط بلغمی و مانع از تولد او اندران نمایند و این ضماد آنرا نافع است بگیرند لادن سه درم و در روغن
سوسن حل کرده و روغن گل هر یک هفت درم بگدازند و گل سرخ پنج درم و سک و رامک هر واحد دو درم باریک سوده آمیخته بر معده در حالت خلوی آن از غذا ضماد
کنند و ایضا استحمام با آب گرم که اندران بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش جوشانیده باشند استعمال باید کرد و بر معده بریزند لاسیما اگر خلط مائل بظاهر جلد بود مثل لذع
و حکه و بثور ظاهره اندران محسوس گردد و استحمام درین تب خاصة و در حمای بلغمی و ربع استعمال نباید کرد مگر بعد از نضج زیرا که اگر استعمال آن قبل از نضج در مثل این
حمیات کنند که ماده آنها غالب تر از کیفیت و غلیظ بود بدون تلطیف بود سه مضرت پیدا کند یکی آنکه این خلط اگر بگدازد و تحلیل نشود سیلان نماید و در سده افزاید
و بدان سبب عفونت زیاده گردد دوم آنکه چون خلط عفن بحرارت حمام بگدازد در بدن منتشر گردد و با اخلاط جید مختلط شود و آنرا متعفن سازد سوم آنکه استحمام تحلیل

لطیف ماده کند و غلیظ آن باقی ماند و نضج و تحلیل آن دشوار گردد و صاحب این تپ را میباید که راحت و سکون استعمال کند تا خلط ساکن باند در موضع خود تا آنکه نضج یابد و از حرکت و تعب اجتناب نماید که این از ابت خلط و انتشار او در بدن گرداند و با خلاط جیده بیامیزد و آنرا فاسد کند و احاله آن اعفن نماید و در ماده تپ افزاید و مکث آن طول کند بهر آنکه جالینوس فرکرده که این تپ بمردی جوان عارض شد و بران شش ماه قیام نمود و من شخصی را دیدم که آنرا این تپ در آخر فصل تابستان حادث گردید تا فصل ربیع مکث نمود با وجود آنکه تدبیر او نیک کردم بالجمله بهتر ادرار آنست که درین تپ تدبیریکه ذکر نمودم استعمال کنند و از ماسوای آن اجتناب ورزند جرجانی وایلاقی مینویسند که بعد این تپ از غب خالصه بمقدار طول نوبت تپ باشد پس بمقداریکه از دوازده ساعت افزون باشد بعد او از غب خالصه بدان مقدار بود و علاج باندازه درازی آن متغیر سازند پس اگر بخالصه نزدیک باشد علاج او مانند یکدیگر دانند و اگر ازان دورتر باشد علاج بیشتر متغیر سازند و اگر قاروره غلیظ ورنگین باشد نخست فصد اولیتر بود و اگر اتفاق فصد نیفتد از تلیین طبع بحقنه یا شربت چاره نباشد و حقنه نافعتر بود و براشربه و اغذیه بارده چندان دلیری نشاید کرد که در غب خالصه باید کرد و اگر در هر چند روز طعام لایق قی بخورند و قی کنند سخت سودمند باشد و بعد از نضج مسهل معتدل باید داد و کشکاب که از جو و نخود و نیم نیم بپزند نافعتر باشد و اما انچه اعانت بر نضج نماید سکنجبین بزوری است یا گلقند یا سکنجبین سرشته یا آب بادیان گلقند دران مالیده و اگر گلقند را در آب گرم بدست بمالند و اندکی بادیان دران جوشانیده صاف کنند و سرکه آمیخته سکنجبین سازند شربتی لطیف منضج باشد و چون اثر نضج پدید آید بسهلکی تدبیر استفراغ باید کرد و چیزیکه بعد نضج بدان تنقیه کنند گلقند گداخته است که سکنجبین آمیخته قدری خیارشنبر دران حل کرده باندکی ترید ترکیب داده باشند و شربت افسنتین مسهل موافق دافع معده و مقوی آنست تا غذا ابهضم کند و ازان بلغم تولد نکند **صفت** شربت افسنتین بگیرند افسنتین رومی پنج درم ترید سفید تراشیده نیمکوفته دو درم سنبل الطیب یکدرم گل سرخ پانزده درم در سه من آب بجوشانند تا یکمن بماند صاف نمایند و هر صبح چهل درم یا ده درم شکر یا یکدرم صبر بنوشند **نوع دیگر** افسنتین هفت درم مصطکی اذخر سافج هندی سنبل صبر غاریقون گل سرخ هریک دو درم زعفران نیم درم جمله را در دو من آب بپزند تا بنصف آید صاف کرده یکمن عسل یا شکر یا ترنجبین آمیخته بقوام آرند و در بعضی نسخها یکدرم بیخ بادیان و یکدرم بیخ کرفس و انیسون و نانخواه یا بادیان و اسارون هر یک نیم درم و نعناع یکدرم زیاده کرده و قرص بنفشه درین مرض مسهلی نافعست و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشته لیکن در پنجا وزن سقمونیا دانگی نوشته و تا اثر نضج خوب ظاهر نباشد این مسهل نباید داد و گاهی دران قرص یک دانگ بوده و انیسون زیاده کنند و دانگی کثیرا در آب کرفس یا آب کاسنی یا گلاب حل کرده ادویه بدان بسرشند و حبها سازند و بکار برند نافع بود و مطبوخ شیخ بوعلی سینا که در قول او مسطور شد بقدر صد درم با نیم دانگ سقمونیا مسهل موافق است لیکن ده درم تخم کرفس دران بسیار است گمان برخطای ناسخ است اگرچنان بزرگی فکر بلیغ کرده باشد از دو درم تا پنج درم کفایت بود و بعد تنقیه قرص طباشیر و قرص گل و مانند آن موافق باشد و نسخه قرص طباشیر همانست که در ذیل علاج این تپ مسطور شد و نسخه دیگر که در تپهائیکه با تشنگی و سرفه بود سودمند باشد اینست **صفت** آن طباشیر گل سرخ صمغ کتیرا هریک چهار درم مغز تخم خیار و خیار بادرنگ تخم خرفه اصل السوس هریک هشت درم زعفران دو درم نشاسته سه درم کافور یکدرم سائیده بلعاب اسپغول بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال **صفت** قرص ورد برای غب غیر خالصه که دران صفرا بر رطوبت غالب باشد نافع گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم اصل السوس پنج درم تخم کاسنی مغز تخم خیار هریک چهار درم قرصها سازند از هریک مثقالی **نسخه دیگر** در تپ غب غیر خالصه که صفرا و رطوبت برابر بود نافعست گل سرخ ده درم سنبل دو درم مصطکی یکدرم تخم کاسنی پنج درم شربت یکمثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تپ سرفه باشد سودمند بود بنفشه گل سرخ هریک پنج درم مصطکی یکدرم مغز بادام مقشر پنج درم گل ارمنی نشاسته رب السوس هریک سه درم صمغ عربی مغز تخم کدو مغز تخم خیار هریک پنج درم شربتی یکمثقال **صفت** قرص بنفشه اگر با تپ سرفه و طبع قبض باشد نافع بود بنفشه ده درم تخم خشخاش تخم کاسنی مغز تخم خیار هریک پنج درم کتیرا رب السوس هریک چهار درم قرص سازند و هر صبح یکمثقال با جلاب بخورند و اگر احتیاج باسهال شود چهار درم سقمونیا و هفت درم ترید زیاده کنند و شربت دو درم نمایند **صفت** قرص غافث که در آخر تپهای کهن نافع و ضد او ندیرقان و درد جگر را مفید بود عصاره غافث پنج درم گل سرخ سنبل الطیب هریک دو درم طباشیر سفید سه درم ترنجبین ده درم شربتی یک مثقال **صفت** قرص مازریون که در غب غیر خالصه که با تشنگی و درد سر بود و طبع قبض باشد سودمند بود مازریون هفت روز در سرکه ترکرده

شربت افسنتین
قرص طباشیر
قرص ورد
قرص بنفشه
قرص بنفشه دیگر
قرص غافث

خشک نموده آرد جو بلیله زرد و نبات سفید سیاه و هر یکی شربتی یک مثقال صفت قرص قرظ در تبهائیکه با اسهال باشد سود مند بود قرظ و طراثیث و بلوط و حب الآس و تخم حماض برابر شربت یک مثقال و هند صفت قرص زرشک در تبهائیکه با تشنگی و گرمی و ضعف معده و جگر باشد سود مند بود زرشک چهار درم گل سرخ دوازده درم اصل السوس عصارهٔ غافث مغز تخم خیار و خیار بادرنگ نشاسته کتیرا صمغ عربی طباشیر زعفران تخم خرفه هر یک دو درم لک ریوند چینی سنبل الطیب هر یک یکدرم کافور نیم درم ترنجبین چهار درم ترنجبین را در آب حل کرده ادویه سوده بدان بسرشند و هر قرصی بوزن یکمثقال سازند شربتی یک قرص صفت نسخهٔ دیگر او که در تبهائیکه با ورم معده و جگر باشد نافع بود زرشک از دانه پاک کرده رب السوس و گل سرخ و مغز تخم خیار و مغز تخم خربزه هر یک سه درم مصطکی و سنبل و عصارهٔ غافث هر یک دو درم فوه و ریوند چینی و زعفران یک یک دو درم تخم کشوث تخم کاسنی هر یک سه درم طباشیر کثیرا نیم درم ترنجبین شش درم قرصها سازند شربتی یک مثقال و بسیار باشد که خلط عسر باشد و حاجت بضماد گردد آن شکم آید و نسخهٔ ضماد همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا مصطکی دو درم زیاده است و اگر دو درم دارچینی و دو درم سنبل داخل کنند قویتر باشند و اشیای مدر بول بعد ظهور نضج نافع بود و بهترین چیزها درین باب سکنجبین بزوری بود ابن الیاس گوید که علاج غب غیر خالصه شطر الغب آنست که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان پخته و یا هر صباح جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلقند ده درم بیاشامند و از شرب آب سرد و فواکه رطب بقول حذر کنند و سزاوار نیست که در ابتدای مرض مبادرت باستعمال مسهلات قویه و افراط در اسهال کنند و چون علامات صفرا غالب باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و نیلوفر چهار درم و آلو بخارا ده عدد و از شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و همین طریق تا روز هفتم بگذرانند و هرگاه آثار نضج در قاروره پدید آید اسهال باین مطبوخ سازند صفت آن سنای مکی پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس بسفایج کوفته هر واحد چهار درم بلیله زرد و کابلی هر واحد پنج درم مویز منقی ده درم آلوی سیاه عناب سپستان هر واحد بیست عدد جمله را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و در او فلوس خیار شنبر پانزده درم ترنجبین بیست درم مالیده صاف نموده هرگاه بنوشند و بدان آخر روز تبرید کنند تا تنقیه نیک گردد و اجمعه و آخر روز ماء الشعیر و بدان نخود پخته باشد غذا سازند بعد یکبار یا دو یا سه روز بحسب قوت و دوا بحاجت دهند بعد از آن قرص بنفشه بخورانند که آن را اسهال صفرا و بلغم نیک کند و نسخهٔ آن همانست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست بلیله زرد یکدرم [illegible] تا به مثال الحب سرشته قرص سازند و آن همه یک شربت باشد صبح با آب گرم یا جلاب شکر سرخ ده درم بخورند و اگر درین تب بلغم غالب بود هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا ماء الشعیر با نخود و لوبیه و دارچینی دهند و هرگاه خلط مائل بجانب محدب جگر محسوس گردد و علامتش آنست که قریب شراسیف سنگینی باشد ادویه مدره مثل بادیان و شیر [illegible] استعمال کنند و اغذیه مدره مثل نخود و دارچینی دهند و اگر ماده بجانب مقعر کبد میل کند و علامتش احساس ثقل در معده و قی و [illegible] است تلیین طبیعت بمعجون خیار شنبر [illegible] مثقال یا سنای مکی هفت درم و شکر سفید ده درم کنند و اگر روز نوبت مریض متحمل ترک غذا نباشد ماء الشعیر با نخود پخته و اندکی از شکر سفید بدهند و فصل درین مرض آنست که هر صبح از شرب سکنجبین ساده و گلقند شکری هر واحد ده درم تجاوز نکنند و در شرب ادویه بسیار ملطفه دلیری ننمایند تا ماده لطیف شده بسوی سینه صعود نکند و از آن سرسام متولد گردد لاسیما اگر باوی صداع یا صاحب مرض ضعیف الدماغ باشد و لهذا القراباذین گفته که بعضی مشایخ در اوایل این حمیات اوایل حمی و اوایل آن مغرور نشوند و به تسخین اقدام ننمایند مگر بعد احتیاط و تثبیت و بعد تنقیه سکنجبین بزوری و قرص فیدد نافع بود و اجزای آن در [illegible] همانست که در قول [illegible] گذشت [illegible] باریک سائیده با آب بادیان سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده هر صبح یکمثقال بخورند و اگر [illegible] دهند بعد از آن هر صبح سکنجبین ساده ده درم و گلقند ده درم مالیده بنوشند و غذا زیرباج از لحوم ماکیان و تیهو و کباب دراج و تذرو [illegible] قوت و طاقت ملین آن نمایند و تنقیه معده درین مرض بضماد مقوی معده و منضج آن و منضج ماده که در معده باشد باید کرد مثل این ضماد صفت آن [illegible] مصطکی لادن عود الاسباط گل سرخ مساوی لادن را گداخته و باقی را سوده بدان آمیخته در قطعه ضماد سازند و بر فم معده ضماد کنند [illegible] [illegible] آب گرم [illegible] غافل نباشند که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ماء الشعیر [illegible] سکنجبین بنوشند [illegible]

وبرگ کدو و تخم او پخته باشند بنوشانند که آن تلطیف مادهٔ و اخراج آن بعرق و بول کند و تعاهد بخور زیج بادیان و تخم آن کنند خصوص وقت لرزه و بجهت انداختن عرق چادر بپیچند و زیر آن دود بگیرند تا آنکه عرق آید و همچنین نهادن دست و پای در آب گرم زیر جامه تا گرمی و بخار آن بجمیع بدن رسد پس اگر زائل نشود و مدت دراز گردد قرص ورد که در حمیات بلغمیه مذکور گردد و نقوع صبر در آب کاسنی و بادیان بدهند و اگر از سه هفته تجاوز کند بتدبیر اصحاب حمای بلغمی بپردازند لیکن اصل مراعات احوال نضج ست و تدبیر سکنجبین هر تب از تخم خیارین و تخم کاسنی و استعمال حقنهٔ لین معتدل و این در اوائل بهتر از مسهل ست و نوشانیدن مدرات و گفته اند اگر قاروره غلیظ ببینند فصد کنند و ندانم که چگونه فصد درین تب نافع باشد چه آن مرکب از بلغم و صفرا ست و فصد دران بچه طور مفید خواهد شد و در روز نوبت غذا ماء الشعیر بشیرهٔ مغز بادام بعد انقضای نوبت بدهند و بعد ظهور علامات نضج پس از روز چهاردهم اسهال بافسنتین کنند و قرص بنفشه آنرا نافع ست و از اقراص نافعه برای این تب قرص ورد صغیر ست نسخهٔ آن گل سرخ ده درم سنبل الطیب سه درم رب السوس یکدرم مغز تخم خیار تخم کاسنی هر واحد یکدرم جمله ادویه سائیده قرص سازند شربتی از آن یکمثقال و این قرص حمیات مرکبه را که دران صفرا غالب باشد نیز نافع بود ابن نوح گوید که بر اسهال این قرص ورد بخورانند گل سرخ ده درم مغز تخم کدو و خیار هر یک پنج درم صندل سفید سقمونیا هر یک نیم درم کافور ربع درم با آب خرفه قرص سازند و بقدر قوت بخورند و در روز نوبت هیچ علاج نکنند مگر قی بسکنجبین و آب گرم و باقی همانست که در قول خجندی گذشت

نسخهٔ قرص ورد صغیر ۱۰

حمیات بلغمی

بدانکه از قانون و شروح آن مستفاد میشود که تب عفنی بلغمی که آنرا در یونانی مقیماروس و لوذمنس گویند بر دو قسم ست یکی نائبه که هر روز نوبت کند و مادهٔ او خارج عروق یعنی معده و دماغ و ریه و جز آن بمواضع خالی در بدن متعفن گردد و آنرا بعربی مواظبه و در یونانی امفیمیوس و اصطمالیوس نامند دوم لازمه که مادهٔ آن داخل رگها تعفن پذیرد و آنرا اللثقة گویند و تب بلغمی را اوقات کلیه مثل سائر حمیات بود و کمتر اوقات ابتدای آن در اکثر هجده روز باشد و اقلاع آن در اکثر بحران میان چهل و شصت روز بود و اسلم آن نقی الفترات باشد که بعد آن گرمی در بدن باقی نماند و لاسیما کثیر العرق که آن دلالت کند بر رقت ماده و قلت او و تحلل بدن وانفاع و از مسام بسبب غلبهٔ طبیعت بر ماده و اطول اوقات این علت زمانهٔ تزید باشد با وجود آنکه انحطاط او نیز دراز تر از غب بود و بلغم عفن گاه زجاجی باشد و گاه حامض و گاه حلو و گاه مالح و اکثر تب بلغمی عارض شود باصحاب امتلاها که نوازل آنها بسوی معده ریزد و دران متعفن گردد بدانکه اگر با تب سردی باشد نبض ضیق و صغیر گردد بسبب تکثیف برودت و تقبیض آن و علامات بلغمی دائره آنست که آنچه بسبب بلغم زجاجی و حامض باشد سردی در حامض کثرت نماید و لرزه در زجاجی شدید تر بود لیکن در ابتدا اندک باشد و سردی دران یکبارگی غلبه نکند بلکه اندک اندک در اطراف ظاهر شود بعد ازان بحدی رسد که اطراف مثل برف سرد گردد و گرم نشود مگر بدشواری و یکبارگی گرم نشود و نه بتدریج متصل بلکه اندک اندک مع عود سردی و گاهی سردی او را در ابتدا قشعریره مخالط گردد پس سردی بسبب مادهٔ باشد که عفن نشده و قشعریره بباعث آنکه متعفن گشته و اعظم سردی و لرزهٔ آن در ادوار منتهی باشد و این تب از مادهٔ نباشد که نخس پیدا کند تا سبب لرزه بطریق نفض یعنی دفع ابخرهٔ دخانیه گردد زیرا که عفونت این عفونت چیزی نرم ست و بسیار باشد که در نوائب اول بدون سردی و لرزه ابتدا کند بلکه تا مدتی تاخیر نماید و گاهی سردی بود و لرزه تا مدتی نباشد و اما آنچه از بلغم شور باشد قشعریره دران تقدم نماید و سرما و لرزهٔ او اشتداد نماید و چون تب بگذرد سردی قویتر شود و اگر چه باندازهٔ سردی زجاجی نباشد و اما آنچه از بلغم حلو باشد در اوائل آن تا اکثر نوائب قشعریره و سرما و لرزه کمتر تقدم نماید و سردی آن کمتر از سردی همه انواع بلغم باشد و حرارت این تب در اکثر امر بدون التهاب و کرب و بلا عظیم شوق بسوی هوای سرد و آب سرد و کشادن بدن و تململ و نفس عظیم و نافع باشد بخلاف سائر حمیات که مواد آن حار باشد و گاهی حرارت او در زمانهٔ تزید بقدر ساعتی یا دو ساعت متوقف گردد و گمان شود که آن بانتها رسیده و آن هنوز در تزید باشد زیرا که باز در زیادتی شروع کند و همچنین آنرا در زمانهٔ انحطاط وقوفات باشد و رنگ صاحب تب بلغمی مائل بسبزی و زردی در میان سفیدی باشد تا آنکه جمیع مثل رنگ ارزیز نماید حتی که در منتهای تب که دران سرخی رنگ مثل منتهای دیگر حمیات نباشد و تواتر و صغر نبض او شدید تر از تواتر و صغر نبض ربع و غب باشد لیکن سریعتر از نبض ربع نبود و گاهی بطی تر ازان یا مثل او در ابتدا باشد و شدید الاختلاف مع عدم نظام بود و در صبیان و ضعیفان این تب اختلاف نبض بسیار بود و دلائل نبض بر تب بلغمی از صحیح ترین دلائلست و تقدم اغذیهٔ مولد بلغم و تخمه او سحنهٔ بلغمی و نرمی ملمس و ضعفت

تخم معده و سقوط اشتها و گاهی عظم طحال و سبوق آروغ ترش بسیار و در اکثر اوقات نیز بر تپ بلغمی دلالت کند و تپ لثقه مشابه ترین حمیات بدق است از جهت آنکه حرارت او شدید نباشد و نه مفارقت کند بلکه ساکن لازم بود و مریض را نحافت بدن لابد باشد بسبب ضعف هضم که قلت اغتذا از آن لازم است و لهذا بعضی معالجه آن بعلاج این کنند و بموت مریض انجامد و فرق میان هر دو آنست که لثقه بعد تناول غذا اشتداد میکند و بحسه ممتلی و منتفخ و نبض لین میباشد و تقدم تدابیر بلغم افزا چون کثرت اکل و شرب و عدم تنقیه و اهتمام بران گواهی میدهد و تپ برد و مواظبه مشتد میگردد و سن و بلد و فصل نیز شاهد او باشد بخلاف دق که نبض دران صلب و معده بود و تحته روز بروز بگدازد و عقب خوردن طعام حرارت اشتعال نماید و از آثار امتلا و عفونت هیچ پیدا نباشد و علامات حطا پدید آید و گویند که تپ لثقه بزنان و پیران و خواجه سرایان و بیکاران و منزلی مزاجان اکثر افتد و صاحبان تخمه و آروغ ترش و کسانی را که بر امتلای طعام حرکت کنند یا حرکت عنیف نمایند و کسانی را که میوه‌های سرد و تر خورند و بالاثر آب سرد نوشند و یا شیر ترش بسیار کرده و یا مضغ اشیاء معده خورده باشند و بران حرکات عنیفه کنند و ایضاً کسانی را که چیزهای بلغم افزا بسیار خورند و استمرار نمایند اکثر لثقه چون کهنه شود ورم او و اطراف ظاهر میشود و منجر باستسقا میگردد و بحران این بعد روز چهارم بود و اکثر میان بسته و سعی بروز افتد و بعرق باشد یا باسهال و اکثر او در تپ بلغمی در آخر روز و هنگام شام و عشا آغاز کند و ضعف معده خاصه لازم این تپ است چنانچه عظم طحال لازم ربع و صداع لازم غب باشد و بعد نضج و تلطیف ماده عرق بسیار آید لیکن ازان تپ زائل نشود و جالینوس گفته که ردی ترین حمیات دائره بلغمی باشد و تپ جندی و ابن الیاس نوشته که حمای بلغمی دائره تپ طویل عسیر البرء مزمن است که بسرعت زائل نشود و بسیار باشد که تا شهور باقی ماند و مع ذلک خطرناک است و منجر باستسقای لحمی گردد لا سیما هرگاه در زمستان یا خریف حادث شود و اعلم او آنست که نوبت او قشعریره و عرق دران کثیر باشد و در لثقه نبض شدیدتر در سرعت و تواتر بود و وقار در وی بسیار خاید و درکینج له باشد و قشعریره ساعت کند و از بعد حرارت حادث نباشد و این تپ عرق نکند مگر نزد انقلاع کلی و از تپ بلغمی آنست که دران اعضا گرم نشود و آنرا در عربی نامند الیطالی گویند که در حمای مواظبه گاه او دارد و گاهی تقدم و تاخیر حرارت مزاج و برودت آن اکثر بعد سه دوره متغیر شود و تجدید کسل و خمیازه و فازه و قلت حرارت ابتدا کند بعد اعراض از لرزه و سرما و غیر آن یا دقی نماید و سببش از جهت اشیا مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غسل با آب سرد و جلوس بر سنگ و جماع عقب تناول چیزهای بارد است و علامتش لین نبض و صغر آن اولاً و بعده اختلاف آن و سفیدی قاروره و رقت آن بسبب دست و فساد معده و سوء هضم و ریحان مثل صداع و غثیان لازم بود و قلت عطش مگر آنکه بلغم شور باشد و قلت حرارت الا آنکه بلغم حلو یا مالح بود و فرق در بلغم خالص حلو و مالح که صلابت نبض در مالح باشد و فرط لین نبض در حلو مع تشخیص و از علامات او اختلاف بدان در حرارت و برودت دیکوقت و قلت عرق و تدریج حرارت بزیادتی است انقبا ه حمایی که در اکثر احوال از جنس حمیات بلغمی باشد مثل حمای القیالوس و لیفوریا و تپ لیلی و نهاری و حمای شبیه غلطیه جداگانه مذکور گردد ۵

علاج حمای مواظبه

تا روز چهارم برای تسکین تبرید خفیف مثل عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و شربت انار و شربت نیلوفر و سکنجبین ساده خاکشی هر یک بمقدار مناسب بدهند و یا گلقند بعرق عنب الثعلب و گلاب با لعیبه صاف نموده سکنجبین داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشانند و اگر تسکین نیابد شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین استعمال کنند و بعد دو سه روز چون حرارت ساکن شود منضجات ادویه مناسبه دهند و گاهی نزد حرارت هوا و بودن مریض جوان حار مزاج یا بودن تپ شدید الحرارت میان اقسام بلغمی منضجات ادویه استعمال کرده میشود و بالجمله چون ماده این تپ غلیظ است روز پنجم ادویه قلیل الحرارت از منضج بلغم گرفته شب در آب گرم تر کنند و صبح مالیده صاف نموده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند و بعد از نضج بروز بسهل از مسهل بلغم که ازان ادویه شدید الحرارت دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نمودن سنای مکی و تربد سفید و غاریقون نیز حکم نموده اند و در مسهلات او مثل تمر هندی و آلو و عناب و غیره از ادویه صفرا داخل کنند مگر نزد مس حاجت بدان و قی کردن نزد آغاز نوبت نفع کثیر دارد و تا آمدن تپ معده را از غذا خالی دارند و در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و اگر ازین تدبیر تپ نرود قرص گل یا قرص گل با آب کاسنی سبز مروق یا با چکیده کاسنی و شربت بزوری و خاکشی دهند و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و یا شربت ورد و سکنجبین با هم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا درین تپ و مزوری که بدیر زائل میشود موقوف نباید کرد و چون خاکشی بکتولا را در عرقیات مناسبه روز اول یک جوش و روز دوم دو جوش و همچنین تا

هفت روز تا یک یک جوش زیاده داده با شربت بزوری و یا شربت بنفشه دهند و باز تا آخر هفته دوم هر روز یک یک جوش کم کنند برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود
لیکن این نسخه خاکستی مطبوع مخصوص بحمیات داخل عروق است که نفوذ و تفتیح سدد از جوشانیدن زیاده تر حاصل میگردد و لهذا در حمیات مذکوره عرقیات بجهت
لطافت مخصوص است و دستور بعض متاخرین در معالجه حمای بلغمی اینست که بعد تنقیح بادیان اصل السوس هر یک چهار ماشه انیسون سه ماشه جوشانیده صاف کرده
گلقند مالیده دهند و گاهی زرشک در منضج می افزایند تا گرمی ادویه را اعتدال دهد و اگر تفتیح نیز خواهند شربت بزوری یا سکنجبین بزوری داخل سازند و بعد از
گذشتن هفته و ظاهر شدن نضج مواد پرسیاوشان پنج ماشه تربد سفید شش ماشه مویز منقی دو توله انجیر زرد سه دانه برگ سنا یکتوله در منضج افزوده جوشانیده
صاف کرده مغز فلوس خیار شنبر شش توله گلقند چهار توله مالیده باز صاف نموده روغن بادام چهار ماشه اگر نبات شیره مغز بادام هفت عدد آمیخته مسهل دهند
و اگر بهر اخراج بلغم کثیر غلیظ مسهل قویتر خواهند بوقت چهار گهری شب باقی مانده حب ایارج هفت ماشه با آب گرم خورده خواب کنند صبح مسهل مذکور بنوشند و بعد آنکه
که یکبار دو بار از مسهل قوی تر مسهل از بادیان بنفشه خطمی هر یک شش ماشه سنای مکی یکتوله گل سرخ پنج ماشه مویز منقی دو توله تخم کاسنی نه ماشه سپستان
یازده دانه گلقند یا شربت بنفشه دو توله دهند چون سه روز باید روز دوم مسهل قوی که مذکور شد بدهند و الا سده و قبض شود و تسکین یا از حب ایارج صبح تکرار
اجابت نشده باشد صبح مسهل جوشانده نه دهند که شکم ورم کرده و نفخ شده حال تباه گردد و اگر بعد از آن تپ مفارقت نکند دو دو هفته بگذرد قرص گل منضج با
عرق بادیان نیز دهند و از ادویه مفرده لوبانیه و هندبه که در تپ بلغمی نافعست نوشیدن طبیخ غافث با سکنجبین برای حمای بلغمی و تفتیح سدد مجرب
سدد مفید است و کذا آشامیدن آب کاسنی عرقی الاسماء با سکنجبین مجرب اوست و شرب طبیخ بادیان با سکنجبین شکری و کذا آب بادآورد و یا طبیخ آن و کذا طبیخ افتیمون با
سکنجبین و کذا طبیخ بیخ اذخر با سکنجبین و کذا تخم بادرنجبویه و کذا انانخواه و کذا افسنتین و کذا غاریقون و کذا ریوند با سکنجبین بعد نضج و کذا پوست بیخ آزاد درخت
با بلیله کابلی و سیاه و با شاهتره در ربیع و خریف بعد کمال نضج و قی کردن بقطعهای ترب در سکنجبین ترکرده یا آب ترب با سکنجبین آمیخته یا تخم ترب کوفته جوشانیده
صاف کرده سکنجبین آمیخته و تعلیق استخوان بازوی راست خروس سوراخ کرده بر صاحب تپ بلغمی و کذا چشم راست خرس و کذا دارچینی در اغذیه و اکل کبر
هر واحد نافع تپ بلغمی است دیگر در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که اگر خانه عنکبوت سفید صاف کرده نصف عدد یا یکعدد در قند سیاه پیچیده بی اطلاع
مریض پیش از نوبت لرزه در تپ بلغمی و ربع بخورانند دفع شود و باید تا سه روز بدهند و چون گرم بسیار است در تپ صفراوی زنهار ندهند دیگر شب یمانی نبات
مساوی کوفته بیخته قبل نوبت از یکماشه تا دو ماشه با آب سرد بخورند و اگر بیتابی را بریان نمایند بجهت امالسی را که سرفه خشک باشد او را نباید داد و این
دوا بعضی کسان را شکم براند و فی الفور تپ زائل شود دیگر که صاحب دارا شکوهی بجهت تپهای بارده مزمنه از تجارب خود نوشته روز اول دار فلفل یک عدد
در آب خیسانیده صبح دار فلفل با آب آن بنوشند و روز دوم دو عدد و روز سوم سه و همین نوع تا چهارده روز چهارده دار فلفل رسانند آنگاه یک یک کم کنند
تا بیکی آید انشاء الله تعالی شفا بخشد دیگر که تپهای مزمن را مفید است برگ شفتالو دو نیم عدد همراه یکعدد فلفل سیاه سائیده علی الصباح بنوشانند حتی که بعد نوبت
نافعست دیگر جهت حمیات مزمنه از حکیم ارشد تخم کشوث چهار ماشه در آب جوشانیده صاف نموده با سکنجبین بنوشند و اگر خواهند دو نیم ماشه تخم کشوث
سائیده در سکنجبین آمیخته بلیسند و بالایش عرق عنب الثعلب هفت توله بیاشامند دیگر حکیم علی گوید که در علاج حمای بلغمی خواه نائبه بود خواه لازمه نافعتر از
دوائی یافته نشده زنجبیل سفید بی ریشه با شش مثل آن نبات سفید کوفته بیخته سفوف کنند و هر شب یک مثقال بخورند دیگر نافع تپ بلغمی که مسهل کرنجوه سه عدد
با یک دو فلفل گرد با آب سائیده بنوشانند و اگر مغز کرنجوه با آب سرد در بینی چکانند تپ لرزه را فرصت ندهد دیگر نافع حمای بلغمی برگ آک زرد شده در انگشت خاکستر
نمایند و وقت صبح بقدر چهار سرخ با شهد خورند دیگر از ادویه مرکبه لوبانیه دهند که مفید تپ بلغمی است شربت مدبر برای حمیات بلغمیه اول گلقند دو توله
بخورند بعده شیره تخم کاسنی شیره تخم خیارین هر یک چهار ماشه و عرق عنب الثعلب و عرق شاهتره هر یک پنج توله بر آورده شربت بزوری بارد یا شربت نیلوفر دو توله
داخل کرده خاکستی پاشیده بنوشند دیگر برای تپ و درد شکم گلقند دو توله در گلاب چهار توله عرق مکو عرق بادیان هر یک پنج توله مالیده صاف کرده خاکستی نه ماشه
پاشیده بنوشند دیگر در حالت قبض طبع شربت بنفشه با آب گرم بدهند و اگر تشنگی بسیار باشد شربت سکنجبین با شربت انجبار موافق بود و یا شربت ادسپستان

مغز ... برای حمای مواظبه **حب قرطم** بدهند کاسنی و خیارین تخم خیار با شیره بسازند و داخل کرده بسنا نیز گاهی ترنجبین و شکر و اصل السوس و مویز منقے و انجیر و بسفایج و
حب القرطم یکدرم تربد و مصطکی یکدرم غاریقون سفید تخم کرفس انیسون هر یک نیم درم نمک هندی دو دانگ کوفته بیخته حبها سازند بعرق بادیان جمله یکشربت ساخت
حب هندی جهت دفع تپ مزمن اسپند بریان نیم توله سیاه دانه فلفلمویه دار فلفل هر یک یکتوله کوفته بیخته در قند سیاه سه و نیم توله آمیخته بوزن نیم بهلولی غلوله
بندند و بآب گرم نهار بخورند **نوع دیگر** بجهت تپ و لرزه پهٹکری بریان سهاگه بریان نمک لاهوری اجواین خراسانی هر واحد یکدام کوفته بیخته بآب برگ دهتوره سائیده
حبها بقدر نخود بسازند و دو گھڑی پیش از آمدن تپ لرزه یکحب یا دو حب بخورانند **حب سم الفار** برای تپ لرزه معمول حکیم غلام امام کات سفید چهار توله گل سرخ
چهار ماشه سم الفار چهار سرخ هر سه را سائیده حب بقدر فلفل گرد سازند و چهار گھڑی پیش از آمدن تپ یکحب بخورانند و از ترشی و بادی و روغن پرهیز کنند و حب
آسنه بیرون و حب رام بان نیز در حمیات بلغمی نافعست **دوای هندی** برای تپ لرزه از بیاض استاد مغفور دار فلفل و فلفل گرد و قرنفل و سنده
هر واحد یکدرم اجواین و نمک شور هر یک نیم درم سفوف کرده بقدر یکدرم بخورند **ایضا** برای تپ هر روزه بابول جوانسه اندر جو ملیٹهی چهال نیب هر یک
شش ماشه شب تر کرده صبح جوش داده شهد انداخته بنوشند **ایضا** برای تپ لرزه هرتال طبقی منسل کنیری هر دو را در آب گهیکوار چهار پاس کهرل نمایند
بعده در سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کنند و در ده آثار پاچک دشتی بسوزند پس خاکستر آن روز اول بقدر دو برنج در برگ تنبول یا مصالح یا در بتاسه بخورانند
بدهند روز دوم و سوم یک یک سرخ دهند غذا کھچڑی مونگ **دوای نافع** تپ بلغمی برگ تلسی شش ماشه فلفل گرد چهار عدد دار فلفل یک عدد نبات سفید یکتوله
در آب سائیده بنوشند **سفوف** نافع تپ و لرزه بلغمی فلفل سیاه دانه قاقله کبار نبات سفید مساوی کوفته بیخته از سه ماشه تا شش ماشه خورده باشند
سفوف قنب که جهت تپ و لرزه معمول است فلفل گرد دار فلفل کلونجی جرائته گیر هر واحد یکماشه برگ قنب دو ماشه کوفته بیخته یکماشه بآب سرد
یک گھڑی پیش از نوبت تپ بدهند و اگر مریض طفل باشد از یکماشه کمتر دهند **شربت** که برای تپ بلغمی با سرفه و ربو دستور القانیه معمول است بادیان تخم کاسنی
تخم کشوث بسفایج سانج هندی سلیخه اسارون بیخ سوسن صعتر سنبل الطیب انیسون تخم کرفس شکاعی بادآورد گل غافث زوفای خشک هر واحد یکدرم
بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ ریوند خطائی لاک مغسول شکر تیغال پرسیاوشان گاوزبان عنب الثعلب هر یک دو درم اصل السوس تخم خربزه تخم خیارین
هر یک سه درم مویز منقی چهار درم انجیر زرد هفت عدد قند سفید یک رطل بدستور شربت بسازند خوراک دو سه توله **نوع دیگر** معمول در تپ بلغمی و مرکب بیخ بادیان
بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره بادآورد شکاعی گل غافث هر یک سه مثقال تخم کاسنی تخم کشوث بادیان تخم خیارین تخم خربزه هر یک دو مثقال قند سفید یکنیم پاو
بدستور مرتب سازند **قرص افسنتین صغیر** حکیم عابد سرهندی نوشته که درین تپ جدید و عتیق شدید و ضعیف حادث از بلغم حلو یا حامض یا زجاجی
یا مالح در قوی معده و کبد و ضعیف آن و بسیط یا مرکب با تپ دیگر این قرص را تجربه کرده ام افسنتین رومی که بغایت تلخ باشد تخم کرفس اسارون انیسون
مغز بادام تلخ مساوی باریک سائیده بآب سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده بانک آب استعمال نمایند **قرص انیسون** حکیم محمد مینویسد که در تپ بلغمی
دیده ام که از قرص افسنتین منتفع نشد و باستعمال این قرص انیسون نجات یافت انیسون افسنتین مغز بادام تلخ سنبل الطیب صبر زرد هر یک چهار درم عصاره غافث
سانج هندی اسارون هر یک سه درم مصطکی تخم کرفس هر واحد یکدرم کوفته بیخته در گلاب قرصها سازند و بقدر یکدرم با طبیخ افسنتین استعمال کنند **مطبوخ**
که بجهت حمای بلغمی مفید بیخ بادیان گاوزبان انیسون اصل السوس عنب الثعلب شکاعی بادآورد مویز منقی تخم کشوث انجیر زرد در عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب
و عرق بادیان جوش داده شربت دینار یا گلقند چهار توله حل کرده استعمال نمایند **ایضا** بادیان یکدرم بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان بیخ کرفس هر واحد دو درم
پرسیاوشان سه درم گلقند دو توله سکنجبین بزوری دو توله انداخته بنوشند **ایضا** که با سرفه و نزلی باشد اصل السوس چهار ماشه دارچینی دو ماشه مویز منقی ده دانه
بعرق بادیان جوشانیده شربت بنفشه دو توله خاکشی شش ماشه داخل کرده بدهند **نوع نافع** تپ و نزله گل بنفشه ... ماشه ... سه ماشه
زوفای خشک چهار ماشه شب خیسانیده صبح شیره خیارین شش ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند **اقوال الاکابر** عیسی بن یحیی گوید که
حمای بلغمی را مواظبه نامند بهر آنکه هر روز وارد میشود و پس ... آن بر امر کلی چنان باید کرد که تلطیفه کمتر و استفراغ بیشتر نمایند و اما تفصیل باید که تدبیر کنند تا آنکه بران

چهار نوبت بگذرد پس مجموع اشیای ملطف ماده و مرقق آن بنوشانند بعد ازان چون اخلاط لطیف گردد استفراغ با دویه مسهل بلغم نمایند و اعتنای کلی بمعده کنند
و خاصته بهضم آن و عنایت تام بمعده در وقت منتهای مرض با شیائی کنند که اعانت در استفراغ ماده نماید و مع ذلک اشیای مقوی معده از داخل و خارج استعمال نمایند
و باید که غذا قلیل التبرید قوی التلطیف و تقطیع باشد و از اغلظ ابتدا کنند و مداوم بتلطیف برفق نمایند تا آنکه نزد انتهای مرض لطیف گردد بعد ازان اعاده بتدریج
بسوی غلیظ تر کنند شیخ الرئیس و شراح قانون مینویسند که علاج تپ بلغمی نائبه مختلف میشود بحسب اوقات او یعنی ابتدا و انتها و انحطاط و بحسب ظهور
نضج و خفای او اندرین تپ و بحسب مواد آن یعنی بلغمیه حامضه و بلغمیه زجاجیه و بلغمیه مالحه و حلوه و علاج جمیع اصناف او مشترک میشود در وقت ابتدا
اندر سه چیز یکی در وجوب تلیین بمعتدل بگلقند وغیره و قی میان دو نوبت و دوم در وجوب استعمال ملطفات و مقطعات و مدرات و چون بر تپ سه روز بگذرد
ماده دران بسبب تپ رقیق گردد پس اگر تاخیر در تا سه روز کنند انسب ست و قبل آن تحریک ماده کنند و ایذا رسانند و هیچ نفع نکند و سوم در استظهار بتلطیف تدبیر
باعتدال و مناسب ست که در سه روز اول بر ماء الشعیر بکار اقتصار کرده میشود با مید آنکه منتهای او قریب تر بود یا بسبب رقت ماده و یا بباعث قلت
آن و اگر بیقین معلوم شود که منتهای او بعید ست تلطیف تدبیر نکنند با وجود آنکه گرسنگی و خواب و ریاضت بران اگر ضعیف نکند بغایت نافع ست درین مرض
بلکه در ابتدا تا هفتم روز بتغلیط میل نمایند بعد ازان بتدریج بتلطیف کنند لیکن استظهار بتلطیف تدبیر اولا واجب میکند پس اگر ظاهر گردد که منتهی بعید ست
ممکن بود که تلافی ضعف حاصل از تلطیف بتغلیط تدبیر نمایند بعده بتدریج بتلطیف تا وقت منتهی کنند و هرگاه از روز هفتم تجاوز کند بتلطیف تدبیر
قیام ننمایند چه این ضعف آرد و در ضعف فم معده افزاید و هر قدر که طول او بیشتر محسوس گردد تلطیف کمتر کنند با وجود آنکه تلطیف در تپ بلغمی بالجمله
واجب تر ست از آنچه در ربع واجب بود و لهذا لازم ست که خورانیدن او مثل بچه مرغ سرعت نکنند بلکه نان بمزورات دهند مگر آنکه خوف ضعف کنند
یا انحطاط ظاهر گردد بعد ازان علاج مختلف میشود و آنچه سببش بلغم شور و حلو باشد و آنچه سبب او زجاجی و حامض بود که ازین حمی فرفوریوس زهر برد
که بدن دران گرم نشود حادث میشود با آنکه در اولیین یعنی حادث از شور و حلو احتیاج بتلیین بدوای لین و با تبرید اندک می افتد و در ثانیین یعنی زجاجی
و حامض بدوای سخت تر حاجت میشود بسبب غلظ و لزوجت ماده و در اولیین احتیاج میشود بتقطیع بملطفات مقطعات که دران سکنجبین بسیار
نباشد و اگرچه تخفیف کثیر بود و در ثانیین حاجت میباشد بچیزیکه تلطیف بسکنجبین و تقطیع بحرافت خود نماید و خصوصا هرگاه بلغم مخلوط بسودا
باشد در مثل او لابد ست از معجون کمونی و معجون کبریت و استعمال ملحات مثل مری و او فق ادویه که در ابتدا استعمال کرده شود گلقند عسلی و شکری ست
تا روز هفتم و ایضاً استعمال آب بادیان و آب کاسنی و آب کرفس بحسب حاجت با گلقند بعد روز هفتم بدنسبت و سکنجبین شکری یا عسلی شدید المنفعت ست
و ایضاً ماء العسل بزوفا و ممکن ست که بدین تدبیر برسند با آنکه اراده تلیین کرده شود و خصوصا مسهل مرتب از گلشکر فارسی که آن مسهل ملین ست
و اگر احتیاج بقوت تلیین آن افتد در آب لبلاب بمالند و اگر اراده تلیین زیاده باشد خیار شنبر و فانید بدان مخلوط سازند و ایضاً گلقند مرتب بشیر خشت و ترنجبین در آب لبلاب
حل کرده و بران اکتفا بمسهلات در ابتدا و بعد آن نکنند و خصوصا اگر ماده بلغم صفرا باشد چه خروج آن مؤدی بفساد مزاج خواهد شد و بسیار مردم در ابتدا مثل
دواء التربد در هر شب و مثل مصطکی در هفته دو دفعه و مثل حب بزور مدره بخورانند و نسخه دواء التربد اینست که بگیرند زنجبیل و مصطکی هر واحد ده جزو تربد سپید هر دو
نبات سفید مثل مجموع ادویه کوفته بیخته هر شب بقدر یکمثقال یا کم و زیاده بحسب مزاج بخورانند و این وقتی میدهند که اگر طبیعت نرم نباشد و اگر هر روز دو مرتبه
اجابت کند احتیاج آن نباشد و اما نزد من انتظار نضج بهتر ست و تلیین بچیزها تیکه اولا ذکر آن نمودیم اولی ست بلکه واجب ست که اندکی از بلغم بیرون آرند
و باقی تا نضج بگذارند و این بنرمی و اندک اندک بغیر تکلیف بود بعده بمدرات متوجه شوند تا بقیه او با درار برآید و همچنین کراهت کرده شود از دوائیکه مشابه بود
آب آلو و تمر هندی و عناب مانند آن انچه مضعف معده بار خا باشد و اسهال اجزای رقیق نماید و غلیظ باقی ماند و اگر ماده مائل بزیادتی برودت
باشد مغز قرطم آمیزند و اگر ماده مائل بصفراویت باشد شربت بنفشه و خمیره بنفشه یا شیر خشت یا بنفشه بخته سوده بیامیزند و استعانت بحقنهای لینه معمول
از عسل و مانند آن بکنند و در غرغره و قی با آب شبت و ترب و سکنجبین بزوری بر کرده و مانند آن نمایند و اگر احتیاج بقی کردن بیشتر باشد بسبب کثرت عروض غثیان

وتغیر ذائقه دهن تخم ترب سوده تا یکمثقال بآب سرد بخورانند وقی باوجود آنکه مضعف معده است بسبب تحریک سخت لیکن بسیار شدید المنفعت وقالع
این علت بسبب اخراج ماده آنست ولازم ست که در قی تا روز هفتم برای نضج انتظار کنند تا در ابتدا از سختی آن ورم معده حادث نشود واگر بر مریض قی
کردن متعذر باشد بران اجبار بسختی نکنند واگر آنرا قی خود بخود آید وخصوصاً در ابتدای دوره بند نکنند مگر در هنگامیکه افراط نماید تضعیف کند مثل همینه شربت
تفتیح وانچه بعد ازین ذکر آن خواهیم کرد بحبس آن پردازند واگر درد سر عارض شود نطولات بابونجی مع نهادن دست وپاها در آب گرم وبستن ساقین بقوت استعمال
نمایند واگر احتیاج بماء الشعیر افتد آنرا با اصول مثل بیخ بادیان وکرفس بمقدار معتدل بپزند واستعمال نمایند ویا سکنجبین عسلی باوی دهند اگر ماء الشعیر در معده
ترش نگردد ویا ماء العسل بدان مخلوط سازند اگر ترش گردد واولی وقت شرب ماء الشعیر آنست که در ابتدا در بعض از ایام نوبتی باشد پس واجبست که اگر گلقند
بخورانند وبعد دو ساعت ماء الشعیر بنوشانند ولازم نیست مالش بدن بمروخات محلله وریختن نطولات ملطفه اگر مرض در ابتدا بود یا در بدن خلط متحرک
باشد آن ارخای اعضا بتسخین طلب خود نماید واز آب سرد اجتناب کنند وهرگاه بول غلیظتر وسرختر بینند فصد کردن بد نیست وواجبست که دران هنگام
سکنجبینات زیاده دهند وبدانند که مالش بدن از معالجات نافعه برای ایشان است وهر قدر که بلغم لزج تر وغلیظتر باشد مالش نافعتر بود وگویند که مالش بنضج نیکو بود
مع روغن زیتون بسیار نافع است بالخاصیة وهرگاه مرض در تزید شروع کند وبعد از تزید بابتدا اکثر عنایت بتقویت معده مصروف دارند وانچه بتقویت آن کند
استعمال مشموقات متخذ از پودینه ومصطکی وانیسون است واستعمال قی بنحویکه مذکور شد بهتر است مع تقلیل غذا واکتفا کنند که در زمانه تزید وبعد روز هفتم دهند بدان ادویه
مقوی فم معده که دران ادرار بول بسیار بود مثل انیسون مع مصطکی مخلوط سازند وبآب گرم دهند وخصوصاً در ابتدای دوره که آن مقاومت لرزه وسرما کند مع ذلک
تلطیف عطش کاذب خواهد کرد واگر آن هیجان نماید واکثر در تنقیه اخراج بلغم وخام درین وقت تزید جست سعید بشند واولی آنست که انتظار نضج تام نمایند وهرگاه مرض
بحدت شروع کند وشدت نماید باین قرص انتفاع یابند بگیرند بلیله زرد وصبر وعصاره غافث وعصاره افسنتین هر واحد پنج درم زعفران ومصطکی هر واحد
شش درم قرص سازند وهر روز یکدرم وبعضی نیم درم ازان بخورانند وچون نضج پدید آید اعانت نضج بمثل آب کرفس وبادیان وبیخ اذخر وبرسیاوشان نمایند واگر
معلوم شود که ماده بسیار بارد است باستعمال اندک فلفل در غذا واستعمال اندک شراب رقیق نیز بسیار باکی نیست وگاهی اعانت کرده میشود در انضاج وتحلیل
از روی حرارت قوی بمروخات محلله واین هوا افتیمون است درین مرض از انکه در بیشتر حمیات بود ولازم است که در تدبیر بمروخات اعتبار قوت وتپ ولرزه کنند پس اگر
قوت قوی باشد وتپ بسیار صعب نباشد در تقویت مروخات افزایند والا روغنهای لطیف مائل باعتدال مثل روغن بابونه وخیری وسوسن وزیت استعمال نمایند
وهرگاه مرض از روز چهاردهم تجاوز کند از استعمال دوائیکه تلطیف بیشتر کند مثل آب بادیان وکرفس چاره نباشد وگاهی بجز و آنها وانیسون قی تا مثل سکنجبین بزوری
که دران زوفا وحاشا افتد تا استعمال قرص گل حاجت آید وگاهی درین قرص برای تقویت معده احتیاج شود بزیاده کردن کندر ومصطکی وسعد وافسنتین مانند آن
بحسب وجوب مشاهده یعنی اگر اراده تقویت معده بیشتر باشد مصطکی وسعد افزایند واگر اراده تحلیل بیخ تخفیف بود کندر وافسنتین وامثال آن زیاده کنند ومرا
رقیق ایشان از بعد گذشتن چهارده روز نفع کند بسبب تلطیف خود وتقویت حرارت غریزی وادرار وتعریق او وچون نضج وقوت طبیعت بینند اقراص افسنتین
بخورانند وبعد آن چون دریافت کنند که سردی در آغاز نوائب ابتدا مسید ومرض در ابتدا نیست آب گرم که دران مثل تخم کرفس وانیسون جوشانیده باشند بنوشانند
والیضا امثال او ومثل تخم کشوث وبادیان وتخم گندنا استعمال کنند وقویتر ازینها نطولات وبخورات وماننده آن مثل دالک غیره است وگاهی در نافض شدید مطبوخ
باین نسخه بنوشانند بگیرند زنجبیل وصعتر ونانخواه هر واحد سه درم کشنیز چهار درم گل سرخ پودینه هر واحد سه درم مویز هفت درم سیستم مقل بجوشانند شربت او قیه
وهرگاه نضج تام بنگرند استفراغ وادرار نمایند بادویه که قوی باشند ومثل دواء الکبریت بخورانند واگر ماده از بلغم بارد تر مثل زجاجی وجاعض باشد تریاق فاروق
بدهند وایضا لازم است که بعد تنقیه قرص ورد کبیر بآب بادیان خورانند وهر شب دواء النزبد وحب صبر معمول الغافث با مرتب بافاویه دهند واز قبیل این مستفرغات
مطبوخ باین نسخه است بگیرند ایارج هفت درم تربد ده درم هلیله سیاه غافث هر واحد پنج درم نمک هندی ... وتشکاعی هر واحد چهار درم انیسون سه درم
بآب کرفس بجوشانند وبقدر حاجت از سه اوقیه تا هفت بنوشند وقویتر ازان این قرص است بیخ بادیان بیخ کاشنی اصل السوس هر واحد ده جزو ایارج هشت

عصارهٔ غافث پنج تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ سنبل الطیب پودینه هر واحد هفت قرصها سازند واز درمی تا دو درم استعمال کنند **مطبوخ جید** بیخ مذکوره
بیخ مذکوره از هر واحد ده مویز منقی هفت انیسون مصطکی هر واحد سه شکاعی بادآورد غافث هر واحد چهار درم در سه رطل آب بپزند تا بیک رطل باز آید و چند روز بنوشند
تا نضج ظاهر شود **قرص جید** نزد ازمان اشتداد نافض بهر هند بگیرند ایارج عصارهٔ غافث افسنتین شکاعی بادآورد هر واحد پنج تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد
سه سنبل نقطی چهار تخم کشوث هلیلهٔ کابلی هر واحد ده غاریقون پانزده قرص ورد بست تربد سی وازان اقراص سازند واین مسهل قویست **ایضاً** صبر هلیلهٔ زرد
ریوند مصطکی عصارهٔ غافث افسنتین هر واحد یکجزو زعفران نصف جزو سائیده استعمال نمایند واین خفیف تر از اول ست **ایضاً** ایارج هلیلهٔ کابلی نمک هر واحد
چهار تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد یکنیم درم افسنتین پنج قرص ورد سه شکاعی بادآورد هر واحد دو درم کوفته بیخته حب سازند واین در نفع قریب بنسخهٔ سابق ست
مطبوخ جید غافث پنج اصل السوس نانخواه هر واحد سه تخم کرفس بادیان هر واحد چهار گل سرخ پنج بجوشانند و هر روز سه اوقیه بنوشند نزد اراده انضاج
و تحلیل بقیه **ایضاً** اصول ثلاثه یعنی بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کاسنی هر واحد ده انیسون تخم کرفس هر واحد دو درم شکاعی بادآورد غافث افسنتین هر واحد
پنج قنطوریون سه درم جوشانیده چهار اوقیه ازان بنوشند هرگاه در بلغم عفونت و غلظ باشد **ایضاً** حشیش غافث شاهتره شکاعی بادآورد افسنتین هر
واحد پنج مویز ده هلیلهٔ زرد ده درم واین برای بلغم شور و آنکه صفرا بران غالب باشد موافقتر ست و اگر غاریقون تا یکدرم و ثلث سفوف کرده با عسل آمیخته
چند روز بخورند با آب گرم تطاول مرض را منع کند با خراج بلغم غلیظ و تخم انجره مثقالی بعد نضج بسیار عجیب ست سفوف کرده با عسل بدهند و اگر برای محموم
حبوب اسهال بسازند باید که دران بسبب ضعف جگر ریوند و تخم کشوث زیاده کنند و بسبب ضعف معده مصطکی و انیسون و بسبب ضعف طحال فودنج و بیخ کبر
و اسقولوقندریون بهر آنکه اکثر همراه این تپ عظم طحال بود و گاهی برای آن زیاده کردن سعد و حب البان و حلبه احتیاج شود و مع ذلک در استعمال مسهلات در حالت
حال شدت تپ کنند تا افراط تسخین واقع نشود **و اما مستفرغات** که آن قویتر محتاج الیه درین مرض هنگام نضج ست از انجمله اینست که در شربت مذکوره
سابق حب تربد زیاده کرده شود و حقنهای قویه استعمال کنند و از قبیل آن این حب ست مصطکی یکدانگ عصارهٔ افسنتین ربع درم شحم حنظل یکدانگ ایارج فیقرا
نیم درم سکنجبین عسلی حبها ساخته با آب گرم بخورند و مجملهٔ آن حب مصطکی و صبر ست و اگر ماده مائل بحرارت باشد بگیرند از اقراص طباشیر مسهل سه قرص و تربد یکمثقال
و سقمونیا نیم مثقال و عصارهٔ غافث دو مثقال و بقدر قوت بخورند که اخراج بلغم و صفرا کند و در حرارت نیفزاید **و ایضاً** غافث و افسنتین و برسیاوشان و هلیله
و شاهتره و مویز منقی مساوی جوشانیده ترنجبین یا گلقند شیرین کرده بقدر حاجت بنوشند که هرگاه در ماده شوریت از اختلاط صفرا باشد نفع بخشد و اگر بدن
تحمل اسهال نه باشد توجه بتلطیفات و مدرات و معرقات از ورزش و تمریخ و چیزهای شبیه آن مثل حمام نمایند و از جملهٔ چیزیکه هنگام عدم احتمال بدن باسهال قوی احتیاج بدان افتد تقطیع مسهل ست
و هرگاه مرض سوی انحطاط آورد درین هنگام بدخول حمام قبل از طعام باکی نیست **و اما اغذیهٔ** ایشان پس لطیفه مثل سرکه و زیت ست و گاهی دران اندک فلفل آمیزند و خصوصا
در آخر تپ اما غذای قویتر تیهو و بچهٔ مرغ و کبک و دراج ست بعد انحطاط و لازم ست که دران خصوصا نزد نضج چیزیکه دران تقطیع باشد مثل سرکه و خردل و مری داخل کنند و اگر بلغم
حامض ردی النضج باشد کشک و نخود آب بهترین اغذیه برای ایشان بود چون دران زیره و شبت و زیت داخل سازند و ایضا بوارد معمول از چقندر و آبکامه
و سرکه و زیت مستعمل و کوامیخ مثل کامخ کبر و کامخ شبت و صعتر و انجدان و ملیون و اجتناب از بقول سرد و تر نمایند و وقت غذا بعد خفت نوبت یا
اقلاع آنست و قبل نوبت کمتر از چهار ساعت فاصله نباشد و اما اندازهٔ خواب ایشان باید که مساوی بیداری باشد تا که نضج موکول بخواب و تحلیل به بیداری
باشد و حمام ایشان را شدید المضرت ست مگر بعد انحطاط **تدارک قی ایشان** چون افراط نماید باید که درین استعانت بمثل سیبه و شربت انار نعناعی
معروف نمایند و اگر حاجت بقوی تر باشد بگیرند از رازیانه میخوش ده درم کندر سفید مصطکی هر واحد پنج درم پودینهٔ خشک هفت درم و در دو رطل آب بجوشانند
و دران چند شاخهای پودینهٔ تازه اندازند تا آنکه آب بنصف آید **تدارک اسهال ایشان** هرگاه مفرط گردد اما حبس او برانچه معلوم ست از قوابض تدبیر
یعنی تصرف در اسباب سته ضروریه که مجملهٔ آن غذاست و از قوابض ادویه نمایند و اما تلافی ضعف آن بخورانیدن نخود آب یخنی مرغ و بیان یا مطبوخ آن و بوییدن
یا روائح منعش قوت مثل روائح کباب و فواکه خوشبو چون سیب و بهی و امرود سازند **و اگر تشنج** در وجه و اطراف عارض شود با استعمال مثل این قرص انتفاع یابند

بگیرند انیسون و لک مغسول ہر واحد پنج درم بادام تلخ مقشر و زعفران و مرمکی ہر واحد چہار درم تخم کرفس و بادیان و فقاح اذخر ہر واحد سہ درم عصارهٔ غافث سہ درم و نیم سنبل الطیب شش درم ایارج فیقرا ہفت درم گل سرخ ده درم و ازان قرص ساخته استعمال نمایند و گاہی احتیاج بمثل امروسیا و دواء اللک و دواء اللوز افتد **قرص** برای طول حمی با سردی گل سرخ مصطکی سنبل الطیب بادیان تخم کرفس تخم کاسنی عصارهٔ غافث افسنتین ہر واحد چہار درم طباشیر پنج درم قرص سازند و بوزن یکدرم تا دو درم ہمراه ده درم گلقند که در طبیخ بادیان بقدر دو اوقیه حل کرده باشند بدهند و ناخواه بعسل سرشته را منفعت عظیم ست در حالت طول این علت و گاہی احتیاج افتد در طول سردی بمالش بدین طور که ابتدا از منکبین و از ربتین کنند و ہرگاه در دست و پا حرارت منتشر گردد و گرم شوند پس اگر شبیه باندکی محسوس گردد باز بدلک رجوع کنند و اگر سخونت بدلک اشتداد نماید بمالش بروغن گرم مضایقه ندارد تا آنکه عضو بسخونت محتاج الیه برسد پس آنرا ترک نمایند و بعضو دیگر متوجه شوند و از روغنهای نیک زیت شیرین ست که دران قبض نباشد و روغن بابونه و روغن شبت مطبوخ در ظرف مضاعف و چون از مالش روغن فارغ شوند روغن را نشف کنند تا کرب نیارد و بتسدید مسام و اگر عقب دلک یابس دلک برطب بروغن کنند باکی نیست و بدانچه حفظ معدهٔ ایشان از ضعف نمایند آن مالش فم معده بمثل روغن بابونه و روغن ناردین و روغن شبت ست و قوی‌تر ازان روغن رازقی ست و از اضمده نافع اینست که بابونه و اندک مصطکی را در شراب مع دو چند آن عسل بپزند و اگر اشتها ساقط بود بهتر آنست که بشراب استعمال نکنند بلکه بمیفختج که دران خرمای خام و خرمای پخته و اکلیل الملک و افسنتین جوشانیده باشند ضماد نمایند صاحب **کامل** گوید که علاج حمای مواظبه مثل علاج سائر حمیات است اعنی بتطفیهٔ حرارت غریبه و تنقیهٔ ماده و چون ماده درین تپ بیشتر از حرارت بود باید که عنایت دران اکثر باستفراغ خلط بلغمی مصروف باشد و لهذا اسزاوار آنست که تدبیر صاحب او در آغاز حدوث آن باین طور نمایند که صبح سکنجبین دو اوقیه باندک آب آمیخته بدهند و بعد گذشتن سه روز صبح گلقند شکری ہفت درم دهند و بعد سه ساعت دو اوقیه سکنجبین در قدری آب آمیخته باید داد و اگر دران حرارت قوی لذاع و بول رنگین بود و مریض تشنگی یابد باید که در سحرگاه پنج درم گلقند دهند و بعد طلوع آفتاب ماء الشعیر که اندران بادیان پخته باشند چہل درم بدهند و بعد چہار ساعت دو اوقیه سکنجبین با آب سرد باید داد و باید که اگر ماء الشعیر دهند قبل از نوبت بشش ساعت بدهند و کمتر از چہار ساعت میان آن و ابتدای نوبت فاصله نباشد تا حاضر شدن وقت نوبت منهضم گردد و معده ازان خالی شود و چند روز ہمین تدبیر بعمل آرند تا حرارت منطفی گردد و اگر درینجا حدت و حرارت نباشد ماء الشعیر استعمال نباید کرد و گلقند و سکنجبین بطریق مذکور استعمال نمایند تا آنکه علامات نضج پدید آید و غذا فروره معمول بچقندر و کرم و مری و کرویا و دارچینی باشد و اگر فصل تابستان بود سرکه و زیت معمول بشکر و نعناع و طرخون و کرویا دهند و اگر قوت ضعیف باشد تیهو و دراج مطنجن و مشوی و مکبب خورانند و توابل او بفلفل و زیره و دارچینی باشد و ہرگاه علامات نضج ظاہر گردد تنقیه ببعض ادویهٔ مسهل بلغم مثل ترید و غاریقون و مغز قرطم باید کرد و این حب مسهل بلغم است **صفت** آن بگیرند ترید یکدرم غاریقون چہار دانگ حب النیل نیم درم ایارج فیقرا چہار دانگ نمک ہندی یکدانگ ہمه را باریک ساییده حبها سازند و به آب نیم گرم سحرگاه بخورند نافع ست باذن الله تعالی و یا بگیرند ترید سفید و مغز قرطم ہر واحد یکدرم غاریقون چہار دانگ نمک نفطی دو دانگ تخم کرفس انیسون ہر واحد نیم درم ہمه را باریک ساییده حب بسازند و در سحر باب گرم بخورند و در ہر ہفته یکبار گاه در وسط او و گاہی در اول آن استعمال او نمایند و قی اعمال آرند بسکنجبین که دران ترب خرد ساییده باشند اول ترب را بخورند و بعد آن سکنجبین با آب گرم مع اندکی نمک جریش بنوشند که این تقطیع بلغم و تلطیف او کند و خروج او سهل گردد و اگر قی در وقت نوبت استعمال کنند بهتر باشد و اگر قی بر خلو معده آسان نبود اندک ماہی شور مع ترب بخورند و ایضا استعمال قی بتخم ترب و تخم سرمق و سکنجبین عسلی بر شنند و آب گرم کردن بهتر ست جوشانیده باشند با نمک جریش باید کرد و ایضا درین تپ گاه گاہی اشیای مدر بول مثل کرفس و بادیان تازه استعمال کنند و این با غذیه تناول سازند و یا این طبیخ مدر بول بنوشند **صفت** آن بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم آن ہر دو و انیسون و حاشا ہر واحد [illegible] و در آب جوشانیده [illegible] گلقند دران حل کرده بنوشند **صفت** طبیخ دیگر که قوی‌تر ست بگیرند [illegible] اصل السوس ہر واحد [illegible] غافث و حاشا و افسنتین ہر واحد [illegible] درم مویز طائفی بیست درم شکاعی باداورد ہر واحد چہار درم مصطکی سنبل الطیب و [illegible] درم بلیله کابلی بلیله سیاه و بلیله زرد ہر واحد پنج درم و در چہار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده ہر روز چہار اوقیه ازان با ہفت درم گلقند شکری بخورند و ہرگاه مدت این تپ

درازگردد و بدان تمادی ایام شود باید که عنایت بلغم معده و تقویت آن نمایند بنحویکه تفصیل آن بجای دیگر گفته که در آن لادن و گل سرخ و درار کرده باشد و این حبها را
سنبل اصیل سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الذریره هر واحد پنج درم زعفران یکدرم همه را باریک سائیده بمطبوخ کلیسون یا آب مرزنجوش و نمام و مانند آن حبها سرشته
و این دوا برای تقویت فم معده و تلطیف بلغم بدهند صفت آن قرص ورد یکدرم مصطکی عود خام هر واحد دو دانگ همه را باریک سوده با هشت درم گلقند
سرشته بسرشند و باید که گلقند را خوب بکوبند تا انضمام او بسرعت گردد و عمل او نیک شود و اگر قرص غافث با سکنجبین بدهند بسیار موافق بود پس اگر با بلغم سیاه دوار
سفید باشد سکنجبین عسلی بگیرند و هرگاه خوف حدوث سدد در جگر و برودت مزاج آن باشد قرص افسنتین یا قرص کبر با سکنجبین بزوری بدهند و از شرب
آب ولا سیما آب برنج سرد کرده منع کنند و هرگاه این تپ طول کشد و بول سفید و فصل سرما و سن پیری و مزاج مریض بارد رطب باشد باید که مریض را تریاق
کبیر یکروز در میان بوزن دو دانگ تا نیم درم با آبیکه در آن زیره و حاشا یا قدری اسارون جوشانیده باشند بدهند و اگر معجون فلافلی و غیر آن از معجونات حاره مثل
مثرودیطوس و سجرنیا بقدر رسند بدهند نافع باشد و اما هرگاه فصل گرما و مزاج علیل حار و سن شباب باشد تریاق و چیزی از معجونات حاره نباید داد و برا قراص که
ذکر آن کردیم سکنجبین شکری یا عسلی یا گلقند بحسب مشاهده قوت مریض و ضعف آن و سائر اشیائیکه بموافقت آن استدلال احتیاج بسوی آن کرده شود اقتصار
نمایند و باید که صاحب این مرض را از همه خواکتر و جمیع اشیای مولد بلغم مثل شیر و ماهی و غیر آن منع کنند و مویز سفید که در آن اندکی قبض باشد و شکر و عسل با اندک
مغز فندق و پسته و حبة الخضرا بخورند و در بعض اوقات جوارش شکر بدهند که بدان انتفاع یابند و از حمام منع کنند تا وقتیکه علامات نضج ظاهر نگردد و تپ انحطاط
شروع نکند که آن ردیست و بعد ظهور آثار نضج حکم بحمام نمایند و آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و نمام و برنجاسف و شیح و مانند آن از اشیای ملطفه
نطول و آبزن سازند ایلاقی و جرجانی مینویسند که در علاج تپ بلغمی قوانین مذکوره در ابواب گذشته فراموش نکنند و معالجه بحسب انواع بلغم نمایند پس اگر ماده
بلغم شیرین باشد ادویه معتدله در حرارت و تلطیف استعمال کنند و گاهی چیزی سرد بدان آمیزند مثلا چون گلقند یا سکنجبین سرشته و مانند آن و اگر ماده بلغم ترش
یا زجاجی باشد ادویه قویتر و گرمتر و ملطف تر مثل فلافلی و کمونی و مانند آن دهند و اصل در علاج جمیع انواع بلغم آنست که در ابتدای مرض عنایت بسه چیز مصروف
دارند یکی تلیین طبع بقدر اعتدال دوم قی باندازه معتدل سوم تدبیر ادرار بول با ادویه ملطف معتدل و اگر دانند که ماده غلیظ است از غذا در ابتدای مرض منع کنند بلکه
تدبیر معتدل کنند و آنچه که تدبیر بپرهیز طعام در اول مرض غلیظ کرده شود و عادت او همان باشد پس عادت او پیوسته جاری ندارند بلکه بعد یکهفته از آن برگردند و بالجمله
تدبیر غلیظ درین تپ جائز نیست چنانچه در تپ ربع جائز است و اولا مزوره و ثانیا گوشت بدهند پس اگر از ضعف قوت ترسند مزوره فروج باید داد و بهترین تدبیر
در علاج این تپ آنست که در ابتدای مرض خاصة در ابتدای نوبتها قی فرمایند بسکنجبین عسلی و آب گرم و آنچه باسانی برآید غنیمت شمارند و اگر چیزی بر نیاید تلطیف ماده
کنند و با معاودت برند و آنجا که ماده غلیظ باشد نخست چیزی ملطف چون سکنجبین ساده یا بزوری بدهند و قی بآب ترب و سکنجبین بزوری آورند و اگر ترب را در سکنجبین شب
تر کنند و صبح برآورده آن سکنجبین بنوشند و بعد از یکساعت ترب و تخم ترب و شبت در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین قدری آمیخته بیاشامند نیک بود و اولی
آن باشد که قی بعد یکهفته فرمایند و بهترین اشیا برای تلطیف ماده گلقند است در آب گرم حل کرده و بعد یکهفته اگر حاجت بچیزی ملطف تر افتد آبیکه در آن گلقند حل
کنند بادیان یا تخم کرفس بجوشانند که لطیف تر شود و سکنجبین بزوری و سکنجبین ساده و ماء العسل که در آن قوت زوفا باشد ملطف است و توضیح ابن سرافیون آنست
که تا هفت روز نگذرد آب بادیان و مانند آن نشاید داد و بعد هفته سخت صواب باشد و چون از بیماری یکهفته بگذرد و اگرچه اثر نضج ظاهر نشده باشد شب ربع ایارج بد
دهند اگر طبع نرم نباشد و صبح پنج درم گلشکر بخورند و عقب او ده درم سکنجبین عسلی بنوشند و آنجا که سرما و لرزه سخت قوی باشد شربت صعتر و شربت مرزنجوش سود
بود صفت شربت صعتر بگیرند صعتر و نانخواه و زنجبیل و گل سرخ و پودینه و کشنیز خشک هر یک سه درم مویز منقی بیست عدد جمله را در دو صد درم آب بپزند تا
سوم حصه باقی ماند صاف کنند و پیش از وقت نوبت بیک ساعت مقدار سی درم گرم کرده بخورند صفت شربت مرزنجوش بگیرند مرزنگوش و اذخر و پودینه
و بابونه و عاقرقرحا نیم کوفته از هر یک پنج درم جمله را مثل شربت صعتر بپزند و هرگاه اثر نضج پدید آید این حب استعمال آورند و نسخه آن همانست که در قول صاحب کامل
گذشت لیکن درینجا وزن تربد چهار دانگ و حب النیل یکدرم و نمک نفطی دو دانگ است و مقل نیم دانگ افزوده و نوشته که حبها با آب کرفس سازند صفت

نسخه ماء الاصول

ماء الاصول که بعد ظهور اثر نضج نافع ست و ادرار بول کند بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر و پرسیاوشان و انیسون هر واحد یک شست مصطکی تخم کرفس یک
دو درم جمله را در یکمن آب بپزند تا بنیمه آید صاف نموده هر صبح چهل درم گرم کرده ده درم گلشکر دران مالیده صاف کرده بنوشند صفت مسهلی که تنقیه بدن از ماده
تپ بلغمی کند و از ترکیب محمد زکریاست ایارج فیقرا پنج درم تربد یکدرم شحم حنظل یکدانگ غاریقون نیم درم عصارهٔ افسنتین یکنیم دانگ مصطکی یکدانگ جمله را ساییده
با سکنجبین عسلی بخورند و اگر فصل سرما و مریض بارد المزاج باشد تریاق اربعه با آب بادیان بدهند و اگر ماء الاصول که در قول شیخ گذشت و دران قنطوریون دقیق سه درم
داخلست اجزای آن در دو من آب بپزند تا بالنصف بماند و هر صبح سی درم با گلقند هفت درم بدهند نافع بود و اگر سه درم مصطکی دران داخل کنند بهتر باشد و اگر با وی
صفرا باشد این ماء الاصول دهند و نسخهٔ آن همان نسخهٔ مطبوخ دیگرست که در قول صاحب کامل گذشت لیکن درینجا پوست بیخ کرفس و حاشا و سنبل الطیب و بلیله کابلی
مطروح ست و عوض آن بیخ اذخر هفت درم انیسون سه درم ست و وزن مصطکی دو درم و باداورد پنج درم و هلیلهٔ زرد ده درم و بلیلهٔ سیاه هفت درم
نوشته و این حب تنقیهٔ دماغ و معده کند و نسخهٔ آن همان مطبوخ ست که در قول شیخ گذشت و دران ایارج هفت درم ست لیکن درینجا وزن ایارج فیقرا
هشت درم و عصارهٔ غافث چهار درم ست و گل سرخ چهار درم و مقل سه درم افزوده مقل را در آب کرفس حل کرده ادویه سرشته حبها سازند شربتی یکنیم درم تا
دو درم و اگر از مسهل مانعی باشد اعتماد بر ماء الاصول و اشیای ملطفه باید کرد که هم عرق آرد و هم ادرار بول کند و قرص گل درینحالت و بعد ظهور اثر نضج سخت نافع

نسخه قرص گل

باشد صفت قرص گل بنسخهٔ ابن زکریا گل سرخ ده درم اصل السوس عصارهٔ غافث هر یک شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطکی اسارون سنبل الطیب
عود خام فقاح اذخر هر واحد یکدرم شربتی سه درم بماء الاصول و گلقند نوع دیگر اگر مرض طول کند و ماده سخت غلیظ باشد نافع بود انیسون تخم کرفس بادیان هر یک
سه درم پودینهٔ خشک قاقله خیربوا هر یک دو درم عصارهٔ غافث عصارهٔ افسنتین فقاح اذخر ریوند چینی سنبل الطیب فطراسالیون مصطکی زعفران هر واحد
یکدرم گل سرخ ده درم شربتی سه درم بماء الاصول و اگر بپشت پای و پشت چشم ورم و تهیج ورم ظاهر شود این قرص گل با ایارج فیقرا باید ساخت و نسخهٔ آن همان نسخت
که در قول شیخ برای تهیج و جع و اطراف گذشت لیکن درینجا پودینهٔ خشک چهار درم ریوند چینی شش درم عوض مرماحوز نوشته و جمله را با آب عنب الثعلب سرشته قرصها
سازند و هر صبح یکنیم درم بماء الاصول بدهند صفت قرص گل بنسخهٔ جالینوس که در تپهای کهنه که بالرزهٔ سخت و آماس پشت پای و روی باشد سود دارد انیسون
گل سرخ صبر هر یک چهار درم ساذج هندی اسارون افسنتین مغز بادام تلخ عصارهٔ غافث هر یک سه درم تخم کرفس یکدرم با آب کرفس سرشته قرص سازند
و با آب بادیان و سکنجبین بدهند و اگر ناتخواه سود ده قبل سرشته سه درم بدهند در آخر تپهائی که بالرزهٔ شدید باشد و بدیر گرم شود نافع بود ابن الیاس گوید که
در تپ مواظبه اول آنچه می باید کرد تلطیف بلغم بجلابات ملطفه و ماء الشعیر مرکب با ملطفات ست و هر صبح جلاب از سکنجبین ساده ده درم گلقند شکری ده درم دران
مالیده بنوشانند و غذا ماء الشعیر که دران بادیان سه درم پخته باشند بمقدار چهل درم بدهند و اگر حرارت قوی باشد و مریض لسبب و کرب و عطش دریابد هر صبح جلاب
از تخم کاسنی سه درم و شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با نخود و بادیان پخته دهند و در نیمروز چون حرارت و تشنگی اشتداد نماید سکنجبین ساده ده درم
با آب سرد بنوشند و یا هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم و شکر سرخ یا گلقند ده درم بیاشامند و هرگاه آثار نضج در قاروره از قوام و رسوب
ببینند تنقیهٔ بدن بدین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی پنج درم اصل السوس سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم تربد خراشیده کوفته دو درم گلقند عسلی
ده درم بادیان افسنتین رومی تخم کاسنی حاشا پوست بیخ کبر هر واحد سه درم سنبل رومی یکنیم درم هلیلهٔ زرد و کابلی هر واحد هفت درم مویز طائفی ده درم حب القرطم
پنج درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیارشنبر پانزده درم دران مالیده صاف کرده بران سه درم روغن ایارج فیقرا یکمثقال انداخته سحرگاه
بنوشند و تا آخر روز بران صبر کنند تا تنقیه نیک نماید و در آخر روز با آب کشک جو که دران دراج و تیهو پخته باشند غذا سازند اگر قوت ضعیف باشد و الاسهال دو بدهند بعد
دو یا سه روز راحت داده این حب سحرگاه بخورانند و نسخهٔ آن همان حب تربد و غاریقون ست که در قول صاحب کامل گذشت و اگر وقت نوبت متی که تلطیف بلغم نماید
وقی آورد بدهند نافع باشد مثل آنکه ترب را در آب خوب بپزند و صاف کرده و دران آب سکنجبین ساده ده درم و نمک طعام یکدرم انداخته بنوشانند طبیب را می باید که چون
این تپ طول کشد و زیرا که البطی البرء هم الانتقال کثیر العود ست در هر هفته یکبار و یا دو بار حسب قوت تقاضای طبیعت نماید پس اگر طبع قبض یابد تلیین آن بسنای مکی و معجون

خیارشنبر و حب ایارج و حب نوغاذیا باید کرد و در ایام دیگر مدرات بول مثل بادیان و انیسون و تخم کرفس و تخم خربزه دهند و قرص زرد و قرص غافث آنرا نافع است و هرگاه
مرض طول کشد بهر تقویت فم معده گلقند با مصطکی بخایند و فرو برند و این ضماد بر فم معده نمایند صفت آن قصب الذریره سک آمله گل سرخ هر واحد ده درم زعفران
نیم درم همه را باریک سوده با آب مرزنجوش و نعناع و قیصوم سرشته کنند و باید که غذا ماء الشعیر با لحوم تیهو و دراج و نخود و دارچینی و بادیان دهند و عقب آن گلقند ده درم با
مصطکی یکدرم خوب خاییده فرو برند و هر صبح قرص غافث یکدرم با سکنجبین بزوری ده درم بخورند صفت قرص غافث بگیرند عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک شش درم
طباشیر گل سرخ سنبل الطیب هر واحد دو درم همه را باریک سوده با آب خالص سرشته قرص سازند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی بادیان تخم کشوث هر واحد
سه درم عصارهٔ غافث دو درم پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر واحد پنج درم انیسون یکدرم همه را نیم کوفته در سرکهٔ کهنه ربع رطل و آب دو رطل
یک شبانه روز تر کرده بجوشانند تا بنصف رطل آید و صاف کرده شکر سرخ و فانیذ یک رطل داخل کرده بقوام آرند و اگر فصل گرما و سن شباب و تشنگی باشد سکنجبین ساده
درم با گلقند شکری ده درم اقتصار کنند و غذا مزورهٔ ماش مع لحوم دراج و تیهو و ماکیان دهند و مویز سرخ طائفی و کشمش و مغز فندق و مغز حب المحلب تنقل فرمایند
و از حمام و در آمدن اندر آب سرد باز دارند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت خجندی گوید که اگر حرارت بشدت باشد سکنجبین ساده تنها یا شربت لیمو یا سیب و
و آب برگ کاسنی و بادیان بنوشند و هرگاه آثار نضج پدید آید بمطبوخات یا حقنها تنقیه نمایند نسخهٔ مطبوخ مناسب آن بادرنجبویه گاوزبان هر یک سه درم
تربد سفید یکمثقال بادیان افسنتین جانتا تخم کاسنی هر یک دو درم پوست هلیلهٔ کابلی پوست هلیلهٔ زرد هر یک سه درم فلوس خیارشنبر ده مثقال گلقند پانزده درم
روغن بادام شیرین دو درم باقی اجزا مع اوزان همانست که در قول ابن الیاس گذشت لیکن بیخ کبر و سنبل و حب قرطم و ایارج مطروح است و اگر ارادهٔ اسهال مفرط باشد
ایارج سردار کنند و هر قدر که اخلاط غلیظتر باشد دکانا فعتر باشد و اگر فم معده ضعیف باشد با غذیه بیاشفد و با نوزش معمول الذیسکرو هری و چقندر و زیت غذا سازند
و فم معده را بروغن ناردین یا روغن بان بمالند و مصطکی و کندر و مانند آن بدهند و چون از چهارده روز تجاوز کند احتیاج بسکنجبین بزوری افتد و این قرص غافث
ایشان را نافع است نسخهٔ آن عصارهٔ غافث ترنجبین هر یک ده درم سنبل الطیب گل سرخ هر یک پنج درم طباشیر دو درم شربتی یکمثقال با ماء الاصول و یا با این
طبیخ پوست بیخ کرفس و بادیان هر واحد ده درم و تخم این هر دو و نانخواه و انیسون و زیره و بادآورد و شکاعی هر یک پنج درم در چهار رطل آب بجوشانند تا دو رطل بماند صاف
کرده دو اوقیه از آن با ده درم سکنجبین و یکدرم قرص مذکور بدهند و شونیز با عسل سرشته سه درم خوردن از نانخواه نافع است چند روز بران مداومت نمایند
ابو منصور گوید که علاج حمای بلغمیهٔ دائره آنست که در ابتدای نوبت تپ از سکنجبین عسلی اوقیه با آب نیمگرم قی کنانند و در قی بر ریش در شتی نکنند یا سکنجبین
و آب بسیار بنوشانند و آنچه بسهولت برآید غنیمت دانند و جهد باستنظاف و استقصا نمایند و هر شب این دواء التربد بخورانند تربد مثل سرمه سوده ده درم مصطکی
و زنجبیل هر واحد یکدرم نبات همچند مجموع شربت یکمثقال الا آنکه طبیعت دو بار در روز و شب اجابت کند و چون نضج شود گلقند شکری پنج درم با انیسون
و مصطکی بخورانند و عقب او سکنجبین عسلی یک اوقیه بنوشانند که این تدبیر اورا قوی نماید و نفع بلیغ بخشد و وقت طعام او حتی الامکان بعیدتر از وقت
نوبت کنند و بسکنجبین غرغره فرمایند و مالش سینه و فم معده بروغن ناردین یا روغن بابونه یا ببعض ادهان حارهٔ لطیفه کنند و تقویت فم معده و کبد
بکندر و مصطکی و سعد و مانند آن نمایند و اگر حاجت حقنه باشد بآب شبت و بابونه و پستان و اندک عسل و روغن کنجد گاه گاه بعمل آرند و اگر خواهند
ماء الشعیر پس کنند با تخم کرفس و بادیان بپزند پس اگر در معده ترش گردد نباید داد و این تدبیر با کیفیته بکار برند اگر در طول نوبت او و اعراض او کمی
رو نماید و وقت نوبت تاخیر کند همین تدبیر بگذرانند و اگر تپ را از ابتدا واقف بینند اسهال قوی با این معجون آورند و نسخهٔ آن همان مسهل است که در
قول ایلاقی گذشت بعد از آن تعدیل تدبیر نمایند اگر مریض ضعیف باشد بچهٔ مرغ و لحوم بریان و قلیها و مطنجنات دهند و از شوربا و ثرید اجتناب کنند و اگر تپ تا از
چهارده روز بگذرد قرص ورد با طبیخ افسنتین و کرفس و غیره که در قول خجندی مذکور شد بدهند و در هر دو شب یکبار این دواء التربد اسهال کنند و اگر تپ قوی باشد
معجونی بکور بدهند و هرگاه در تپ نقصان بین نماید لزوم حمام کنند و هر روز قبل از غذا عرق آورند و بپرهیز از شرب آب سرد نمایند که آن تپ را بغایت دراز
گرداند بسبب تغلیظ خلط و تجمید او و اگر تشنگی باشد آب گرم بتسکین او نماید بسبب که اضعف خلط و تحلیل آن و اگر صداع عارض شود بر سر آب گرم مطبوخ مرزنجوش

واکلیل الملک و سنام بریزند و بروغن بنفشه چرب نمایند و اگر سرما و لرزه در تپ باشد او را نماید وقت نوبت آب گرم که در آن مصطکی و حبق و غیره ادویه که در قول شیخ گذشت
جوشانیده باشند بنوشند و زیر جامهٔ او آب طبیخ حبق و بابونه و اذخر و مرزنجوش و سنام و شبت و یا طبیخ عاقرقرحا تبخیر نمایند که آن منع سردی حادث در تپ
و در ربع نیز کند و اگر ماده غلیظ جامد باشد و علامتش طول نوبت و شدت سماجت مزه دهن است سکنجبین بزوری دهند که آن غلظ او می افزاید و اگر ماده رطب لین باشد
و علامتش خروج او در قی باشد ازست سکنجبین ساده دهد که آن جلای خلط بارد و تفتیح سدد جگر و گرده و انحدار خلط رطب نماید و شراب قوی که صرف نافع بود
و این قرص نافع سوء مزاج درحمی بلغمی است بگیرند انیسون و تخم گل سرخ هر یک چهار درم سادج هندی و افسنتین و کرفس و تخم کرفس یک درم عصاره غافت
و مصطکی و بادیان هر یک سه درم و ریوند چینی یک نیم درم کوفته بیخته قرص سازند و هر روز یک درم با آب گرم و سکنجبین عسلی بخورانند سعید گوید که علاج حمای نائبه بلغمیه بتجربی تا بد
که لطف و تقطیع باشد و بدین سبب باید که مریض را سحرگاه سکنجبین و آب بنوشانند و بعد آن گلقند شکری دهند و بعد صبح ماء الشعیر اندکی قبل چهار ساعت
از زمانه نوبت بدهند اگر حرارت قوی و بول رنگین و مریض شاکی تشنگی باشد امس سکنجبین بعد زمانی بدهند و ملین طبیخ آب تمر هندی و سکنجبین کنند و باید که تا دو تب فرصه
بگلاب و آب مورد و را کاف نمایند و اگر حرارت اندک باشد عوض ماء الشعیر گلقند دهند و آبیکه در آن مصطکی جوشانیده باشند بنوشانند و هر گاه علامات نضج ظاهر گردد
و قوت قوی باشد تنقیه بدن با ایارج یا حب صبر کنند و اگر قوت ضعیف بود قرص بنفشه و شکر دهند و اگر قوت متحمل آن نباشد حقنه کنند و تخم مرزی و سکنجبین و آب
مطبوخ شبت قی آورند و اگر قوت ضعیف بود و تغذیه ممکن نباشد ماء الشعیر که در آن پودینه پخته باشند بیاشامند و سکنجبین بنوشانند و اگر در معده ترش گردد عوض
آن مزوره زیرباج یا مبرکه و مری و شکر غذا سازند و اگر زمانه طول کند و خوف سقوط قوت باشد غذا ایدراج و تیهو مطنجن کنند و از مخابیدن مصطکی نمایند و اگر مریض را
قی عارض گردد و بدن ممتلی باشد تجبس آن نپردازند و خاصةً در ابتدای نوبت و اگر قی کثرت نماید رب انار با پودینه بدهند یا رب حصرم یا انار دانه که در آن پودینه
جوشانیده باشند و اگر سردی عارض در ابتدای نوبت عظیم باشد آب مطبوخ انیسون بنوشانند و زیر مریض آب مطبوخ مرزنجوش نهند و شراب عسل بنوشانند و اگر
زمانه تپ دراز گردد و تهییج وجه و اطراف بسبب برودت خلط غالب رو نماید قرص گل با سکنجبین بخورانند و اگر مزاج بارد باشد قرص لک دهند و تدریج در غذا و ریاضت
و سایر عادات کنند تا آنکه بدن قوی گردد قرشی و خضر مینویسند که علاج تپ بلغمی انضاج بلغم است و تنقیه آن و تقویت فم معده و قی در هر نوبت بالاکثر نوبتها
اشربه سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت نیلوفر مع لیمو یا شربت قند اصل هند یا سکنجبین شربت بنفشه و سکنجبین یا شربت دینار و شربت ورد یا سکنجبین بزوری
یا عنصلی با آب گرم و یا جوشانده تخم خیار و بادرنگ و کاسنی و زرشک با سکنجبین ساده یا بزوری یا شکر دهند و بزور با وجود تسکین تشنگی و تبرید حرارت تپ انضاج بلغم بجلا
میکنند و آب لیمو شکر نافع است و شربت انار شیرین هنگام سرفه نیکوست و نزد تشنگی آب اصل السوس یا شربت لیمون یا سکنجبین شیرین کرده جرعه جرعه بدهند و گاه
ماء العسل حار یا جلاب گرم با آب اصل السوس استعمال کرده میشود و اگر حرارت قوی نباشد و گاهی گلقند یا شربت لیمون یا سکنجبین بزوری یا عنصلی بجوشانده با دیان
و اصل السوس و تخم کرفس و پرسیاوشان استعمال میکنند هنگام غلظ اخلاط بلغم یا شربت ورد و سکنجبین یا شربت افسنتین اگر در معده ضعف باشد و قریب اقراص نگردند در همه حمیات عفنیه تا آنکه
مرض به بیست روز نرسد و هر گاه از بیست روز تجاوز کند و زمانه او طول کند و زائل نشود احتیاج بقرص زرشک کبیر یا قرص ورد کبیر افتد یا مثل قرص انبرباریس و افسنتین
بشربت پوست بیخ هند با و یا قرص گل بدهند و برای اقراص غافت فعل عجیب است درین تپ و طبیخ غافت و سکاعی و بادآورد و شاهتره و کاسنی و کشوث
و اندکی خطمی با شکر یا سکنجبین تنها یا بگلقند بدهند و گاهی این ادویه با ادویه ملین طبیعت مثل تمر هندی و آلو بخارا و سپستان ترکیب میدهند و از آن شربت میسازند
زیرا که آلو بخارا یا تمر هندی تنها ایشان را مضر است و آلو مضر ترست و ده درم گلقند و سی درم سکنجبین آنرا نافعست و دواء النزر بدانند درم تا مثقال زیاده در ملین طبیعت
و اگر معلوم کنند که در جگر صفرا ست شربت دینار با آب کاسنی مروق یا با آب سماق و مروق با شکر تنها یا بار بیند اگر احتباس طبع معتاد بود و قوت متحمل باشد باید داد
و ادرار و گرسنگی و مالش بدن و تقویت فم معده آنرا نافع است مستفرغات مثل ایارج و انقوع حلو با سکنجبین است و بعد روز هفتم و ظهور نضج در قاروره در مستفرغات
ایشان غاریقون اندر مطبوخ و در لعوق داخل کنند و اگر در نضج دیر گردد سکنجبین بزوری اصول دهند و بعد ظهور آثار نضج در بول در روز شانزدهم این لعوق دهند
غاریقون ریوند تخم کشوث غافت هر واحد نیم درم پوست بلیله کابلی یک درم و شربت اصول را به قند آمیخته بلیسانند و از مستفرغات جدید و این مطبوخ است

سی عدد و تخم خیار و کاسنی و غاریقون و اصل السوس و زرشک هر یک دو درم بسفایج و قنطوریون و سنای مکی و هلیله کابلی و هلیله زرد هر یک پنج درم جوشانیده
صاف کرده خیارشنبر از ده درم تا پانزده درم ترنجبین یا شکر یا گلقند بیست درم مالیده باز صاف نموده با تربد و ریوند هر یک نیم درم مقل زرد و کتیرا هر یک نیم درم
و یا حب ایارج یا ایارج فیقرا و یا حب الصبر [illegible] هلیله کابلی و غاریقون و مقل ازرق و کتیرا و تربد هر یکی دو دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده مغز خیارشنبر
و یا لعوق خیارشنبر با اندک غاریقون بدهند و اگر قوت ضعیف باشد اقدام بر استفراغ ایشان نکنند تا انعاش قوت آنها و تلیین طبیعت ایشان [illegible] سکنجبین یا
بقدر مسهل یا حقنهای لینه که در آن قرطم و بسفایج و قنطوریون افتد باید کرد و اعتنا نمایند هر شب با دوار ایشان مثل تخم خیارین و خربزه و تخم کرفس شیره بر آورده
سکنجبین ساده داخل کرده و خصوصاً اگر تپ از بلغم شوری باشد و عقیبات تخم ترب سکنجبین عسلی و آب گرم یا سکنجبین با آب اصل السوس یا بیخ خربزه و اصل السوس جوشانیده
صاف کرده سکنجبین اغذیه مادهٔ این مرض اگرچه بلغمی است لیکن طویل میباشد پس محتاج تکثیر غذا بیشتر از صفراوی بود و مادام که قوت متحمل باشد در دادن
شوربا درین تپ تاخیر نمایند تا روز چهاردهم و بعد از چهاردهم شوربای بچه مرغ یا دراجی و تیهو یا تذرو استعمال کنند و در ایام اوائل نخوداب با شکر و روغن بادام یا ماء الشعیر
با شکر یا عسل و ماء الشعیر مرکب با ملطفات مثل نخود و قدری زیره و بادیان بکار برند و گاهی احتیاج میشود [illegible] مثل اندک فلفل یا بادیان یا مصطکی و باید که عقب آن سکنجبین بزوری
یا ساده بنوشند تا انحدار آن کند و مزعفران یا شربت لیمون مزوره اسفاناخ یا [illegible] و مزوره انار دانه با شکر و شیره بادام و شکر و آب لیمو با شکر بدهند ادویه موضعیه مالش معده بروغن
سنبل یا روغن گل که در آن سنبل و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد و [illegible] افسنتین [illegible] ضماد سازند انطاکی گوید که درین جا چیزی بهتر از شربت اصول و [illegible] سکنجبین عنصلی یا عسلی بعده [illegible]
شکم از ماهی و بران شرب طبیخ شبت و شرب صبح بوره ارمنی و عسل و قی کردن آن نیست که در سرعت ازالهٔ آن تجربه صحیح یافته و در شرح اسباب است که دواء الترید عجیب
و قدر شربت آن [illegible] کرده و باید که چهار مثقال بدهند و ملازمت گلقند عسلی وقت عشا نمایند و دادن شربت لیمون مضایقه ندارد برای تقطیع و هنگام احساس [illegible]
حرارت شرب چیزیکه تسکین عطش نماید مثل شربت نیلوفر و بنفشه جایز است و هرگاه زیاده تب طول کند قرص گل یا زرشک تعبیر کنند و این حب درین تپ مجرب است

صنعت آن ایارج فیقرا یکجزو تربد غاریقون مقل ازرق سکبینج هر واحد نیم جزو بوره ارمنی شحم حنظل انیسون هلیله کابلی هر واحد ربع جزو با آب کرفس حب سازند
شربتی مثقال با سکنجبین عسلی یا با شربت اصول و اگر حرارت زیاده باشد ریوند نیم جزو افزایند و در سرما و سن پیری اشق و حلتیت هر واحد ربع جزو اضافه کنند و آب [illegible]
بمصطکی و بادیان و کرفس کشوث بنوشند و مالش بدن خصوصاً فم معده بروغنی یا زیت که در آن سنبل و ریوند و بورق و لادن و مصطکی جوشانیده باشند باید کرد
و غذا آب نخود و در زیادتی حرارت ماء الشعیر دهند و هنگام سقوط قوت بچه مرغ جایز است و اباز یر داخل کنند اگر تشنگی نباشد و از مجربات تجویز افسنتین است و تعلیق [illegible]
مثقال بلور یک قطعه در جلد بز و بخور با استخوان سنگ پشت و تعلیق دندان مرده و پنیر مایهٔ خرگوش شربا و بخور او اکل لحم فرس در مطلق تپ بارده [illegible]
در تپ بلغمی ابتدا قی نمایند پس اسهال آورند بعد از آن اکثار نمایند از سکنجبین بزوری و عسلی و آب نخود و شبت و بورق و تدهین بدن مثل روغن بابونه و مرزنجوش
که در آن بورق حل کرده باشند و علاج مختص تپ بلغمی مطلقا قی کردن بماء العسل و سکنجبین بزوری و طبیخ شبت و ترب و بورق است بعده شرب غاریقون و ریوند
و انچه در ان تربد و شحم حنظل افتد **مصنف خلاصه** مینویسد که چون از اول دریابند هر بامداد دو اوقیه سکنجبین عسلی یا شربت اصول با اندک آب [illegible] بدهند
و بعد سه روز گلقند و غیره دهند بدستوریکه در قول صاحب کامل گذشت تا هنگامیکه علامات نضج ظاهر شود و اگر هر شب وقت خواب دواء الترید استعمال نمایند
فائده تمام دارد و صبح گلقند بیست درم با مصطکی و انیسون بدهند و بعد از نضج مسهلی مرتب سازند ازین نوع سنای مکی بسفایج تخم کاسنی هر یک چهار درم اصل السوس
مقشر غاریقون تربد خراشیده هر یک یک مثقال تخم خطمی بنفشه غافث هر یک سه درم آلو بخارا دو اوقیه عناب سپستان هر یک یک اوقیه مویز منقی شش درم بادیان
انیسون هر واحد یک درم جوشانیده صاف نموده مغز فلوس خیارشنبر دو اوقیه ترنجبین شش درم شکر سفید نیم اوقیه روغن بادام یک درم اضافه نموده ریوند چینی [illegible] درم
سوده پاشیده بنوشند و جمیع که در قول انطاکی گذشت درین باب بغایت مجرب است و حب صاحب کامل نیز ستوده است بعد از هر هفته یکبار دهند و بعد از نضج [illegible]
فرمایند و این معجون درین باب بغایت قویست و تشویه آن مسهلی است که در قول ایلاقی گذشت [illegible] جوشانیده و اگر [illegible] قوت [illegible] تقیات [illegible]
کنند بغایت سودمندست و باقی تدبیر آنست که در قول صاحب کامل مسطور شد مؤلف اقتباس گوید که گلقند [illegible] درم [illegible]

گلقند شکری چهار توله در گلاب یا و آثار و عرق بادیان نیم پاو بجوشانند که بهم آید صاف نموده نیم گرم بنوشانند و غذا نخود آب چوزهٔ مرغ و یا شوربای بچهٔ مرغ کرده روغن
بادام شکسته دهند تا که گفته‌اند و در قوانین العلاج مرقوم ست که تلطیف غذا در اوائل لازم بود چون ماش و برنج و آش مقشر و شوربای چوزهٔ مرغ بعد نضج و اجب
باشد برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ کلان بعد چهار دهم و نخود آب بگوشت کبوتر بچه بعد بیست و یکم و بجای آب در ابتدا بر ماء العسل اکتفا ورزند و بعد هفته
بمقیئات با نجم قبل از نوبت قی کنند بکرات و مرات و قید یکهفته جهت آنست که معده رنجانیده میشود و ورم پیدا مینماید و در روز نهم ملاحظه نمایند که بلغم از
کدام قسم ست پس مناسب آن ادویه بکار برند چنانچه در بلغم زجاجی ادویهٔ قویه و گرم ملطف تر باشد مثل شکاعی و با داورد و افسنتین و غافث و جعده و قنطوریون
دقیق و بر نجاسف و مانند اینها و در دیگر اصناف خفیف از اینها بدهند و اغذیه منضجه گرم در نجا بسیار دهند و بعد انقضای دوره غذا دهند و جهت تقویت
معده این ضماد کنند لادن سک المسک مصطکی افسنتین سعد گل سرخ هر واحد یکتوله با آب برگ ریحان و پودینه سبز و تا پانزده روز برین تدبیر مانند ولیکن
جهت حصول النضج این مطبوخ دهند اصل السوس مقشر انیسون پرسیاوشان هر یک پنج ماشه بادرنجبویه شاهتره هر یک هفت ماشه مویز منقی یکنیم توله انجیر زرد
سه عدد گاوزبان پنج ماشه خمیرهٔ بنفشه گلقند عسلی هر یک سه توله و یا مطبوخی دهند که در قول ابن الیاس گذشت و در روز شانزدهم وقت شب معجون مسهل
حب الصبر با سه ماشه یا معجون که مذکور گردد خورانند و صبح در مطبوخ مذکور برگ سنا یکتوله تا دو توله پوست هلیلهٔ زرد هلیله سیاه هر واحد یکتوله ریوند خطائی
تربد سفید هر یک هفت ماشه زنجبیل سه ماشه خیار شنبر شش توله ترنجبین پنج توله شربت دینار سه توله روغن بادام پنج ماشه آلو بخارا ده عدد اضافه نموده
وقت و دو پهر نخود آب دهند و وقت شام نان ترید بشوربا و یا شلغم بخورانند و در روز هفتم تبرید دهند بدین صفت قرص افسنتین سه ماشه در جوارش مصطکی
هر یک علویخان نه ماشه آمیخته بلیسانند و اصل السوس مقشر گاوزبان هر یک پنج ماشه انیسون چهار ماشه بادیان بادرنجبویه هر یک هفت ماشه در عرق کوه
و گلاب و عرق شاهتره هر یک شش توله جوشانیده مالیده صاف نموده شربت بزوری اصولی علویخان سه توله و در بین یا حرف هفت ماشه اضافه کرده
بنوشانند و غذا بدستور و همچنین طور سه چهار مسهل زاده بعده قرص غافث سه ماشه در شربت افسنتین یکتوله آمیخته با مطبوخ که در ان اصول ثلاثه ست و در
قول شیخ گذشت عوض افسنتین مصطکی سه درم و گلقند ده درم داخل کرده دهند **صفت** معجون مسهل تربد سفید برگ سنا حب النیل بدبر هر یک سه درم
گلاقند غاریقون هر یک دو درم سقمونیای مشوی یکتوله عشر هندی چهار توله در سه چند عسل و قند قوام ساخته بیامیزند شربتی از یکدرم تا دو درم و دوا الکرم
هر شب یکمثقال دادن درین باب بسیار نافع ست و بعد از حصول النضج باید که باز تکرار تنقیه نمایند بدستور سابق و اگر ازین تدبیر هم مفارقت نکند بیبین اگر بند
اگر قاروره رنگین و غلیظ باشد فصد باسلیق و اسیلم بگشایند و خون بقدر قوت بیمار بگیرند جهت اخراج بلغم غلیظ و مواد متعفنه حاصل النفع ست و اگر ازین هم
نیز باقی ماند مروق دوا المبارک بشربت بزوری دهند و هرگاه مرض طول کند قرص گل رازی دهند و نسخهٔ آن همانست که در قول ایلاقی بعد قرص گل نسخه
ابن زکریا بنوع دیگر مسطور شده و آنجا که بعد چهار پنج ماه یا کم و زیاده تهیج و آماس در پشت چشم و پای پدید آید باید که قرص گل با ایارج فیقرا که در قول مذکور بجوا
قول شیخ گذشته بدهند و بتدبیر سوء القنیه رجوع نمایند و لیکن بفاصله یکروز تا سه هفته وقت شب دوای رازی دهند اجزای آن همان مسهل ست که در
قول ایلاقی گذشت با نبات مساوی آمیخته شب بدهند و صبح شربت دینار کبیر چهار توله در عرق عنب الثعلب و بادرنجبویه هر یک هفت توله دهند و روز دیگر دوا الکرکم
کبیر نه ماشه و شربت افسنتین و سکنجبین فهبی هر یک دو توله در عرق کوه یا و آثار حل کرده بدهند و بخور برگ غبیراء یا دیان جهت عرق آوردن و در رفع این تپ معمول ست
و بخور عاقرقرحا همین اثر دارد و انطاکی نوشته قنقند سه ماشه در شربت افسنتین یکتوله لیسیدن در رفع این تپ از مجربات خود ترقیم فرموده و همچنین بخور لتهٔ حیض زنیکه
اول بار او را حیض آمده باشد و در تذکره کامله در حمای بلغمی دائره مرقوم ست که بعد از گذشتن چهار ماه یک فنجان گشنکاب با نیم مثقال فلفل سیاه سه ساعت قبل
از نوبت دادن در سه روز رفع این تپ میکند بجهت کثرت ادرار و رفع تعفن و تقرابادی در فصول نوشته که آب گرم قبل از نوبت به بیمار انکه بگردن از مجربات ست و قاضی
ثناءالله صاحب هم در معالجات ثنائی نقلی فرموده اند که در تپ بلغمی دائره و لازمه تا چهل روز بدستور گلقند عسلی و سکنجبین ساده مساوی دادن بهتر ازین چیزی دیگر نیست

صفت معجون مسهل

علاجش بعلاج حمای و اطبیه نمایند مگر اقدام بر تسخین و ملطفات درینجا با حتیاط و تدریج نمایند زیرا که ماده این تپ در عروق محصور است از جهت بسرعت تحلیل نشود
بلکه باستعمال ادویه مسخنه ملطفه متحرک و متبخر گردد و حرارت آن بسوی اعضای اصلیه خصوصاً قلب بطریق عروق برسد و آن گرم گردد و بدق مؤدی شود و ایضاً دران
خوف حدوث سرسام بار دست چنانچه بعد این عنقریب در اقوال مبین گردد و در دادن مبردات نیز آن دلیری نشاید که در تپ صفراوی زیرا که ماده را خام کنند و مرض
بطول کشد و فساد آن بجگر رسد و منجر باستسقا شده علاج مشکل گردد و آنجا که سرفه باشد ترشی دور باید داشت و حبوب مسکن سرفه بدون مخدری ساخته
در دهن دارند و آنجا که دماغ قوی بود و صداع نباشد تنقیه بلغم بقی گاه گاهی بعد طعام بمقی مناسب یا باسهال برفق بعد ظهور نضج بمسهلی که سخت گرم و تیز نباشد
مناسب بود و آنجا که صداع باشد بحقنه و شیاف شکر تلیین طبع اولی است و دیگر تدابیر که در غب غیر خالصه مذکور شد حسب حاجت بکار برند غیر از مجففات بالجمله
جهت تلطیف خفیف و تقویت معده سکنجبین و گلقند و عرق بادیان دهند و اگر دماغ ضعیف بود سکنجبین نشاید داد و بر گلقند تنها خواه بعرق بادیان و امثال آن
بحسب وجوب مشاهده حال اقتصار ورزند و تلیین طبع بمغز خیارشنبر کنند و بعد نضج تنقیه و ادرار بول نمایند و بعد تنقیه قرص گل سود دارد و آنجا که در سینه
خشونت بود مطبوخ بنفشه و سپستان و پرسیاوشان و اصل السوس و خطمی فایده نماید و استحمام بعد نضج تام کثیر النفع است بشرطیکه در دماغ ضعف نبود و صداع
نباشد و اگر لثقه کهنه مشتبه بدق باشد طبیخ اصل السوس بادیان پرسیاوشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه نانخواه دو ماشه قرنفل چهار عدد جوشانیده
نبات یکتوله داخل کرده دهند بعد از ان مسهل بدهند و دستور العمل بعض متاخرین در علاج این تپ آنست که هفت روز نضج ماده بدین دوا کنند گل بنفشه اصل السوس
بادیان هر یک چهار ماشه عناب هفت دانه جوشانیده گاهی گلقند گاهی شربت بنفشه دران حل کرده خالص یا شیده بنوشند و روز هشتم بدین مطبوخ مسهل دهند
گل بنفشه بادیان عنب الثعلب اصل السوس هر یک نه ماشه پرسیاوشان شش ماشه عناب ده دانه جوشانیده صاف نموده مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک شش توله
گلقند چهار توله مالیده باز صاف کرده روغن بادام شش ماشه انداخته بنوشند روز نهم جوشانده مذکور روز دهم مسهل مسطور روز یازدهم دوای روز نهم روز دوازدهم
مسهل مذکور روز سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم عنب الثعلب تخم کاسنی هر یک چهار ماشه گلاب پانزده توله در جوشانده مذکور داخل نمایند روز شانزدهم این مسهل دهند
عناب ده دانه گل بنفشه گاوزبان بادیان مکوه اصل السوس هر یک نه ماشه پوست بیخ کاسنی شش ماشه سنای مکی یکتوله جوشانیده فلوس خیارشنبر ترنجبین گلقند
روغن بادام بأوزان سابق افزوده بدهند روز هفدهم لعاب بهیدانه عربی بگلاب سرشته بخورند بعده دوای روز چهاردهم بدهند غذا شوربای قلیه خشکه روز مسهل میانه روز
نخوداب و شب شوربا و خشکه روز هژدهم قرص گل صغیر با سکنجبین بزوری معتدل سرشته بخورند بعده شکاعی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هر یک چهار ماشه جوشانیده
گلقند حل کرده بدهند بعد از ان همین ادویه استعمال نمایند تا خاطر جمع شود اقوال افاضل شیخ الرئیس می فرماید که علاج حمای بلغمیه لازمه مسمی بلثقه علاج حمیه
نائبه بیرونه است و فرق فیما بین آنست که درین تپ باید که استعمال ملطفات حاده باهستگی نمایند و اگر اقتصار نمایند بر مثل سکنجبین و گلقند و جلاب عسل و ماء العسل
و آب بادیان و کرفس و اصول ثلثه یعنی بیخ کاسنی و بادیان و کرفس نفع کند زیرا که این ادویه نضج ماده برفق نمایند و تحریک آن بسوی اعضای رئیسه نکنند و گاهی
کاهی شبت و کاهی کبر ایشان را نفع نماید خصوصاً در وقت ظهور آثار نضج در ماده و تدبیر غذای ایشان در مراعات زمانها یعنی بتوسیع در اغذیه کثیر الغذا و فصل
آن یعنی بتجویع و تلطیف و قوت قوة و ضعف آن مثل تدبیر مواظبه است که در سابق مذکور شد و از ادویه جیده برای ایشان قرص عشره است که دران ده ادویه است
و در قرابادین نوشته و ایضاً از ادویه جیده مجربه برای ایشان این قرص گل است گل سرخ شش درم رب السوس شاهتره سنبل الطیب هر واحد چهار درم مصطکی
کبربا هر واحد سه درم انیسون دو درم و ایضاً این قرص غافث نسخه آن غافث چهار درم گل سرخ یکدرم و ثلث طباشیر دو درم و نیم ادویه سوده با آب قرص سازند
و ایضاً غافث سه اوقیه گل سرخ نیم رطل سنبل الطیب نیم رطل طباشیر چهار اوقیه و ایضاً این قرص افسنتین نسخه آن افسنتین اسارون تخم کرفس انیسون
مغز بادام تلخ شکاعی بادآورد عصاره غافث مصطکی سنبل الطیب هر واحد دو درم حب جالی و ایلاقی مینویسند که علاج این تپ چون علاج تپ بلغمی نائبه است
جز آنکه در علاج این تپ باشربه و ادویه منضجه ملطفه چندان دلیری که در نائبه کنند درینجا نتوان کرد خاصه اگر با وی صداع یا ضعف دماغ بوده باشد زیرا که بیم آن
باشد که در وقت تزاید ماده لطیف ترگشته بدماغ برآید و سرسام آرد لیس اولی تر آن باشد که معده را بگلقند قوت دهند و برای تلطیف خلط از سکنجبین سازند

یا سکنجبین که در آن بیخ بادیان پخته باشد یا در لبلاب انداخته [illegible] بادیان [illegible] جوشانیده تجاوز نکنند و از قرص گل نیز تجاوز نکنند و از بزور [illegible] قیراط گذشته است که چون
مردم بسیار [illegible] آهسته آهسته باشد و [illegible] آهستگی تپ ایشان [illegible] نشاید کرد و بر چیزهای گرم دادن دلیری نشاید کرد الا به احتیاط تمام و اگر دواء قوی باشد
[illegible] باشد [illegible] مثقال باشد و ادرار بول به ماء الاصول نمایند و قرص غافث و قرص [illegible] بدهند
صفت قرص غافث دیگر [illegible] گل سرخ [illegible] دو درم [illegible] دیگر عصاره غافث [illegible]
سکنجبین [illegible] یک مثقال و صفت قرص افسنتین [illegible] یک مثقال ازان با پنج درم [illegible] سکنجبین ساده [illegible]
نیز در بول مذکور [illegible] لیکن [illegible] عوض رب السوس اصل السوس نوشته و شاهتره و انیسون [illegible] شربت آن یک مثقال و چون اکثر [illegible] تپ در آخر
[illegible] هرگاه علامات آن پیدا آید علاج آن [illegible] مشغول باید شد [illegible] ماء الاصول [illegible]
که در شرح علاج حمای مواظبه در قول ایلاقی [illegible] کامل مذکور شد و مصنف حاوی [illegible] نوشته که در تپ [illegible] جلاب [illegible] کاسنی
سه درم و بیست [illegible] آن پنج درم و از شکر سفید [illegible] سکنجبین [illegible] ده درم [illegible] ماء الشعیر [illegible] سکنجبین ساده ده درم [illegible]
گلقند شکری ده درم در آن مالیده باشند [illegible]
و هرگاه [illegible] اصل السوس [illegible]
سه درم [illegible] ده درم آلوی سیاه عناب [illegible]
مالیده صاف کرده [illegible] هرگاه [illegible]
بنوشند و در آخر روز غذا ماء الشعیر [illegible]
پنج مثقال در آب گرم حل کرده بنوشانند [illegible] علاج [illegible] قرص غافث [illegible]
استفراغ [illegible] ماء الاصول [illegible]
و ماء العسل [illegible]
[illegible] علاج حمای [illegible]
[illegible]
[illegible] روغن [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible]
گوید که علاج حمای مواظبه بلغمیه علاج حمای لثقه نیست لیکن در لثقه [illegible] سکنجبین [illegible] است زیرا که [illegible]
منقی باشد مثل ماء العسل [illegible]
استعمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پنج درم [illegible]
[illegible]

درابتدا سخت اجتناب نمایند تا مورث سرسام گشته موجب هلاک نگردد کذا فی الاندیمیز و دوای نواب علویخان که در رفع این تپ بعد سه چهار ماه از مجرب یافتست
قرص گل سه ماشه در شربت بنفشه یکتوله بلیسانند و بالای آن تخم کاسنی کوفته در عرق کاسنی و عرق مکوه و گلاب هر یک ده توله تر کرده در جوهلی انداخته بطور
رتی بچکانند و بهفت مرتبه تکرار نمایند بعده در ظرفی مسی قلعی دار که بر آتش انگشت چوب کنار سرخ کرده باشند انداخته صاف نموده سکنجبین بزوری دو توله داخل کرده
بنوشانند و در خلاصة التجارب نوشته که بعد تنقیه این دوا بسی مفیدست نانخواه مقشر یکتوله شب در آب شیرین خیسانیده صبح صاف نموده یک پیاله آن
بعسل شیرین کرده بدهند دوائی که حکیم بقاءالله خان از مجربات خود نوشته اند دار فلفل یکعدد قرنفل دو عدد در عرق کاسنی و مکوه هر یک نیم توله شب خیسانیده
صبح بدست مالیده قند یکتوله افزوده صاف کرده دهند و هر روز قند نیم توله و دیگر اجزا بدستور بیفزایند تا چهارده روز پس هر روز بنخودکی اضافه کرده شد بکاهند
تا هر یک بوزن روز اول برسد بعده بگذارند و چون هشت ماه بگذرد و سرفه و تشنج اطراف پدید آید این دوا دهند حب شیرهٔ مکوه خشک شیرهٔ کاهوی سبز هر یک یکتوله
و اصل السوس مقشر هفت ماشه و تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و شاهتره بر دیه یا آثار بر آورده مثل کوکنا بهفت نوبت چکانیده شربت بزوری حار
و شربت کشوث و الده علویخان هر یک دو توله داخل کرده و هفت عدد پارهٔ سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت کرت از دست پناه گرفته در ان انداخته
صاف نموده بدهند و لیکن باید که اول قرص افسنتین سه ماشه در شربت کشوث دو توله بلیسند و بالای طعام مصطکی سه ماشه در دوا ای اکلم آمیخته بدهند
صبح و شام تا یکهفته که عظیم الاثر است و سالی تا مدت شش ماه لقوه داشتم و هر چند تنقیه و تعدیلات کردم و حرات بکار بردم سودی نکرد حکیم کبیر علیخان تشخیص
احوال و قاروره و نبض فرموده فی الفور امر بفصد اسیلم نمودند و این دوا دادند شیرهٔ فقاح اذخر هفت ماشه شیرهٔ تخم کشوث سه ماشه در عرق مکوه و افسنتین
هر یک هفت توله بر آورده پارهای سفال آب نادیده در آتش سرخ کرده هفت مرتبه داغ داده شربت قند طبرزد بدون نواب علویخان دو توله داخل کرده خاکشی
و تخم بادرنجبویه هر یک سه ماشه کف زده بنوشند تا دو هفته استعمال این فرمود در مدت یک هفته ازین تدبیر صحت یافتم

حمیات که اکثر از قسم بلغمیات بود

وگاهی از صفرا نیز باشد و از اقسام سودا البته نباشد و هر یک از ان مخصوص باسما و احکام است و آن شش قسم است اول افیالوس که آنرا اقیالوس
و انفالیوس نیز گویند و در سریانی فرسولسوس نامند و آن تپی باشد که در ان اندرون بدن برودت محسوس شود و بیرون آن حرارت باشد و حدوث این تپ
از بلغم زجاجی بود که در باطن و قعر بدن حاصل شود و آن موضع را بسبب برد خود سرد گرداند پس آنچه از ان عفن شود از ان بخار گرم در ظاهر بدن منتشر و متفرق
گردد و در ظاهر بسبب آن دوا آنچه متعفن نشود در باطن سردی آرد و برودت او قبل از زمان نوبت بهر آن ظاهر نشود که تا وقتیکه آن ساکن باشد عضوی که
او اندر انست از ان الفت گیرد و از سردی او منفعل نشود و چون حرکت کند وقت نوبت و ملاقی گردد بعضوی از اعضای باطنی مجاور آن عضو که
مالوف او نیست از ان منفعل گردد و سردی او احساس نماید و هرگاه عفونت در ان آغاز کند حرکت نماید و اندک متفرق گردد و بسبب غلظ و لزوجت خود
در تمام بدن عام نگردد تا در ظاهر بدن نیز سردی از ان حادث گردد و این تپ تا دیر بپاید و منجر باستسقای لحمی گشته بهلاکت میرساند و پیران ازین تپ
کمتر نجات می یابند دوم لیفوریا که آنرا لنفوریا نیز گویند و آن تپی ست که اندران در باطن بدن حرارت بسیار محسوس شود و در ظاهر آن برودت و این تپ
در اکثر بلغمی بود و گاهی صفراوی حادث از صفرای محیه بسیار غلیظ و آن از بلغم چنان عارض شود که بلغم در باطن چون مشتعل شود و عفن گردد آن موضع را
گرم گرداند و بهر آنکه چیزی که ظاهر بدن را گرم کند بسبب غلظ و شدت برد او بسیار متحلل نشود و پس ظاهر بدن بانتشار بخار آن بسیار گرم نگردد و بهر آنکه قوت مع
خون و روح بسوی چیز اذیت که آن باطن بدنست متوجه شود پس ظاهر بدن از حرارت خالی شود و بارد گردد چنانچه در غشی و خصوصاً هرگاه در ظاهر بدن
بلغم خام زجاجی بارد باشد که آن اعانت بر برودت ظاهر بدن کند و ایضاً بهر آنکه بسیار باشد که از ان بلغم که در باطن بدنست بخار قلیل ضعیف الحرارت متحلل گردد
و بسوی ظاهر بدن صعود کند و آن بسبب حرارت منفصل گردد و اندک مدت حرارت همراه آن باشد بعده آن حرارت از ان بخار زائل شود مثل آنکه از بخار آب گرم
زائل میگردد پس هرگاه آن زائل شد و آن بخار بلغم در اصل قبل از عفونت شدید البرودة بود پس سردی آن عود کند و ظاهر بدن را سرد سازد و این نوع در اکثر تابه بود

و اما این تپ از صفرا چنان عارض گردد که هرگاه صفرا اندکی غلیظ در باطن باشد و عفن شود و آن موضع را گرم گرداند و از آن بخره بسیار بسبب قلت و غلظ آن تحلیل
نشود و ظاهر بدن را گرم سازد و همان حالت که در بلغمی مذکور شد عارض شود یعنی سخونت باطن بحرارت عفونیه و برودت ظاهر بسبب عدم تحلیل ابخره کثیره بسوی آن و این
نوع صفراوی را البلیقه و سنا نامند و اما لیفوریا اسم جنس ست و صفراوی نوعی از انست و لیفوریا در مدت طویل تر از شطر الغب میباشد بسبب اتحاد شدید صفرا
با بلغم الزجاجی گوید که قیاس مقتضی آنست که لیفوریا از صفرای محترقه داخل عروق و بلغم جصی قریب سطح جلد که حرارت بمحل او نرسد عارض گردد و درین نوع اگر برودت
ظاهر اشتداد نماید و حرارت باطن بحد تسوید زبان و آثار کرب و قلق و اختلاط عقل و ثقل رسد پس در علاج او جای طمع نیست و این حالت را چند بار مشاهده کردیم
که در همان هفته عقب او موت رو نمود و اگر چنان نباشد علاجش [illegible] سوم نیز که دران هر واحد از حرارت و برودت گاه در هر یکی از باطن بدن و ظاهر آن
در حالت واحد یافته شود یعنی آنکه حرارت در موضعی از ظاهر بدن و برودت در موضعی دیگر از ظاهر آن یافته شود و همچنین حرارت در موضعی از باطن بدن و برودت
در موضعی دیگر از باطن آن یافته شود و شیخ میفرماید که مثل این تپ اگر باشد پس چنان افتد که دو ماده بارد بلغمی باشد که بسبب تعفن یکی از آن در باطن بدن
حرکت کند و دیگر در ظاهر آن و همه یا یکی از آن هر دو در ظاهر و باطن لیکن باید منتشر نباشد ابعد و قتیکه هر دو در تعفن شروع کند هر یک از آن بخار حار لطیف بنواحی خود
رساند و آن هر دو چون بارد ست بخار خود را گرم نماید و بجرم خویش سرد سازند و سبب تبرید خلط بارد در حال حرکت معلوم شده و آن فرو ماده بارد بر انتشار
که برودت آن اش نداشته باشند و گویند که حدوث او چنان بود که در خارج بدن یکی رطوبت صفراوی و دیگر بلغمی یا سوداوی باشد پس عفونت ضعیف حادث
شود که بدان صفراوی بنا بر سرعت قبول او تسخین را بسبب حرارت خود گرم گیرد پس ظاهر بدن و باطن انرا گرم گرداند و اما رطوبت بلغمی و سوداوی پس بر تسخین او
این عفونت قوی نگردد بلکه سیلان آن نماید پس بلکه از و سائل گردد و آن بارد است ظاهر بدن و یا باطن انرا سرد سازد و با نکه [illegible] و جائز است که هر دو رطوبت مذکور
باشند و یا مختلط باشند و بادی الانفصال آنها بحرارت ضعیفه سهل باشد چهارم حمای غشیه و آن تپ است که چون ابتدا کند غشی حادث گردد و بیمار در [illegible]
بیهوش و بی قوت و بی طاقت شود و در اغشی بسبب ماده آن افتد و آن در اکثر بسبب بلغم خام تخمه متفرق بسیار در بدن که از کثرت او قوت مغلوب گردد و غشی از آن
[illegible] فم معده میریزد عارض شود و در اکثر اعانت [illegible] بر آن ضعف فم معده کند و آن بلغم بواسطه تحریک شود و در عفونت شروع کند قوت حیوانی و طبیعی را اکثر مقهور
گردانند و تحلیل [illegible] غشی و تپ عاجز شود چنانکه اگر قوت را با ماده [illegible] بر ماده وفا نکند و اگر باستفراغ ماده [illegible] مشغول شوند [illegible]
بسبب غلظ و کثرت خود و بحرکت خلاف قوت [illegible] حرکت کند و اگر باستفراغ آن باسهال یا قی مشغول شوند قوت تحمل آن نباشد و چگونه تحمل نماید
که در مجاری با وجود سکون ماده غشی افتد و با این همه حاجت ایشان باستفراغ بیشتر باشد بسبب غلبه ماده در کیفیت و کمیت او و ایضا حاجت ایشان بغذا اشد
باشد زیرا که اخلاط ایشان خام بود و دران غذا نباشد که غذا بدن [illegible] و اعانت قوت نماید و بدن بی غذا باشد بسبب تحلیل حمی و عدم وصول تغذیه و اگر تغذیه
تناول نمایند ماده فاسد زیاده گردد و اگر غذا ندهند قوت ساقط شود و در ابتدای آن چنان عارض شود که بسوی قلب چیزی از ماده بارده حرکت کند و غشی بر آید پس
[illegible] بسبب برودت ماده منصب [illegible] حرکت کند و [illegible] بعض اجزای آن را بسوی قلب [illegible]
و ماده بران اعانت کند [illegible] قلب از ضرر برودت آن خلاصی یابد [illegible] حرارت آن [illegible] پس نبض سریع و خرد و متواتر در انقباض آن گردد و [illegible] صغر و بطوء
و تفاوت غالب بود و اگر با این تپ در بعضی جسمانی مثل ورم باشد امید صحت آن نباید داشت و سردی اطراف و عرق سرد غلیظ قبل از نوبت در انواع
این تپ [illegible] غشی بیمار را [illegible] روز دوم و یا سوم هلاک میکند و اگر با این اعراض فواق [illegible] گردد و [illegible]
سیاه [illegible] گردد و ایضا این تپ در بعض اوقات از صفرای غالب غلیظ عارض شود و گاهی از اخلاط رقیقه [illegible] افتد و اکثر آن
صفراوی شدید [illegible] باشد [illegible] بسیار حار یابس [illegible] عارض شده باشد و این نوع حادث [illegible] قوت را در یکی
یا دو نوبت ساقط کند [illegible] که در بدن بسرعت حادث شود و گاهی بادی قوت تا روز چهارم وفا نکند و شیخ الرئیس این نوع را که از [illegible] صفراوی
حادث شود حمای غشیه [illegible] نامیده [illegible] غشی [illegible] از اسباب دیگر افتد مثل [illegible]

مفرط و حرکت مفرط و تدبیر آن در ذیل تدارک اعراض حمیات حاده مسطور گردد انطاکی گوید که از حمیات مرکبه تپی ست که آنرا مغشیه نامند بسبب وقوع غشی در نوبت
آن و این حادث شود بسبب کثرت تحلل ماده فاسد بسوی فم معده و قلب پس قوتها و حرکات ضعیف شود و حس غالباً برود و با وجود عجز قوت بسرعت و سقوط نبض
ظاهر گردد و این گاهی از بلغم غلیظ مراری باشد و نوبت آن آید و با وجود علامات آن ظاهر شود و گاهی از صفرا بود و نوبت غب آید و در هر دو حال وفای و بهر ترتیب
شرط نیست بلکه اکثر پیوسته و گاهی صفراوی آن فعل محرقه کند و انواع این تپ عسر بعید البرء ست بلکه اکثر اطبا گفته اند که صفراوی قطعاً هلاک کند و چرا نکند که تشنج
دوا بحرکت شود جذب اخلاط بزیادتی طرف قلب و معده کند و ترک آن نیز موجب تراکم آن گردد و غذا مختلط بصفرا شود و فاسد گردد و ترک آن سقوط کلی قوت واجب کند
پس از ینجهت عسر گشت پنجم حمای نهاری و آن تپی باشد که نوبتهای در روز عارض شود و فترهای او بشب و این تپ دراز تر و ردی تر بود از تپ لیلی زیرا که ماده تپ
از ماده لیلی غلیظ تر ست و الا بسبب حرارت روز تحلیل میشد و بسیار باشد که بسبب طول خود و عروض او در گرمی روز در تپ دق اندازد و اگر این خبیث نبودی
عروض او و وقت انفتاح مسام و تحلل بخار نگردیدی پس عارض نشود مگر بسبب کثرت ماده و قوت آن و مع ذلک طبیب محتاج بود که صاحب آنرا غذا بشب دهد
و نگذارد که بر امتلای معده خواب کند پس تکلیف به بیداری خواهد داد و آن قوت را ساقط میکند و مقاسات حمی در گرمی روز و بیداری در سردی شب ضرر در دق
اندازد و بالجمله این از حمیات عسر العلاج ست ششم تپ لیلی و این تپی باشد بعکس نهاری که بشب آید و بروز رها کند و این نیز مثل نهاری ردیست و
طویل المدت بطیء الحرکت غلیظ الماده عسر الانفعال از فعل طبیعت و ماده این هر دو تپ بلغم زجاجی لزج ست که در بدن منتشر گردد و لیکن عفونت بسیار نیافته باشد

علاج الفیالوس

علاجش مثل علاج تپ بلغمی نمایند و اول سکنجبین و گلقند با عرق کاسنی و بادیان و عنب الثعلب و خاکشی دهند بعده مطبوخات مناسبه از اصول و بزورها و ادویه
مناسبه استعمال کنند و بعد از یکهفته و یا زیاده از آن چون ماده نضج یابد در همان مطبوخات سنا و تربد و غاریقون و خیارشنبر و گلقند و روغن بادام افزوده
مسهل دهند و در استعمال ادویه منضجه و مسهله و غیر آن و اختیار اغذیه و جز آن همان قاعده که در علاج مواظبه و لثقه گذشت مرعی دارند و این تپ نیز مثل
جمیع حمیات بلغمی محتاج بتقویت معده بود و گلقند با مصطگی و انیسون جهت تقویت معده در سائر حمیات بلغمی نفع تمام دارد و انطاکی گوید که در علاج این تپ
نزد من لابد ست امتزاج چیزی از علاجات سوداء و بعضی گویند که علاجش خفیف از شطر الغب نمایند بلکه بعلاج حمای غشیه بلغمیه پردازند چنانچه دلک و تمادی
و گرم داشتن بدن درینجا مفید ست و صاحب خلاصة التجارب نوشته که علاج این بعلاج حمای غشیه خلطیه و مواظبه نزدیک ست و لیکن دلک و گرم کردن ظاهر
بدن درینجا جائز نباشد و در وقت نوبت یکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر از فصل و سحنه و عمر مانعی نباشد علاجی نیکو بود و نفس گرفتن بمقدار امکان قی تخفیف
مفید ست و فافل سیاه کوفته در عسل و سیر (?) طعام بتفاریق و چند بید ستر بعسل آب نافع بود شیخ سیفر ماید که علاج الفیالوس و لیفوریا قریب از علاج
حمای بلغمی ست که سابق مذکور شد و نائبه و لازمه بلغمیه نیز هر دو در طریق علاج متقارب اند و لازم ست که اولا ابتدا بسکنجبین عسلی و شکری کنند و ایضاً گاه گاه
در بیت هر دو رب غوره مطبوخ بعسل و شربت ورد امر کرده میشود و اگر عفونت شدید و حاجت بتسکین بسیار باشد بعد از آن تدریجاً از طریق نوشیدن نیز در
مثل بادیان و کرفس و آب اوراق آنها تا نقوع صبر و قرص ورد و مصطگی و حب صبر و ایارج فیقرا و حب غافث نمایند و در هر دو احتیاط معده فرمایند و قی با آب
لوبیا و ترب و شبت و لوبیه و مدرات استعمال کنند و از مسهلات نافعه درین هر دو تپ آنست که از هلیله سیاه و زرد و تربد و شکر سازند و از آنچه نفع بلیغ
دارد حقنهای مائل بحدت ست که در آن مغز قرطم و قنطوریون و حنق (?) و شبت و بابونه و خارخسک و اکلیل الملک و مری و عسل افتد و مسیحی گوید که ابتدا اشتها
اولاً در علاج الفیالوس باستعمال گلقند در هر روز بخاییدن نیک بوزن هفت درم و بالایش آب نیمگرم بنوشند و بعد دو ساعت از آن دوا وقیه سکنجبین بزوری
بیاشامند و اگر سردی شدید یا بول خام باشد گلقند و سکنجبین هر دو عسلی بکار برند و غذا آنچه مرغ بطور اسفیدباج یا زیرباج یا مطنجن بدارچینی و زیره و کرویا و ما
آن پخته بخورند و بعد هفت روز این دوا دهند صفت آن تربد یکدرم غاریقون چهار دانگ صبر سقوطری نیم درم کوفته بحریره بیخته بسکنجبین بسرشند
و سحرگاه خورده بالایش آب گرم بنوشند و بعد اسهال فردای آن صبح قرص گل با گلقند بدهند و اگر در معده ضعف باشد اندک مصطگی و عود بدان اضافه نمایند

واگر در معده ضعف نباشد و در اینجا حرارت بود قرص گل با سکنجبین بخورند و بر روز در حمام داخل کنند و آب نیمگرم بر آن ریزند و در حمام زیاده قیام ننمایند تا تلطیف اخلاط نگذارد و غلیظ باقی ماند و مع ذلک دلک معتدل در سائر بدن او استعمال نمایند بعد از آن بسائر تدبیر اصحاب حمای بلغمیه پردازند جرجانی و ایلاقی گویند که علاج هر دو نوع یعنی انفیالوس و لیفوریا یکدیگر نزدیک است و بیشتر عنایت بتنقیه باید کرد و قی بسکنجبین و تخم ترب و مانند آن باید فرمود و از اول مرض تا هفت روز هر روز صبح هفت درم گلشکر بخایند و بعد دو ساعت سکنجبین ساده بست درم بنوشند و بعد یکهفته نقوع صبر و ایارج فیقرا و حب صبر و شربت گل دهند صفت حب صبر صبر سقوطری دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطکی سه درم گل سرخ انیسون زعفران هر واحد یکدرم کتیرا مقل هر یک یکدرم شربتی دو درم صفت نقوع صبر صبر سقوطری چهار دانگ سوده در آب کاسنی چهل درم حل کنند و یکشبانروز گذاشته بنوشند و اگر عوض صبر ایارج فیقرا کنند روا باشد نسخهٔ دیگر بادیان پنج درم در دو من آب بجوشانند تا بنیم من باز آید صاف کنند و دو درم ایارج فیقرا در آن حل کرده در شیشه کرده در جای گرم بنهند و روز سوم سی درم از آن گرفته نیمگرم بنوشند معده را از فساد اخلاط پاک کند و صداع متولد از بخار معده را زائل نماید صفت شربت گل گل سرخ اقماع جدا کرده دو من بگیرند و در ده من آب بپزند تا به نیمه آید صاف کرده و یکمن عسل و دو من شکر انداخته بقوام آرند صفت سهل که بعد از نضج باید داد و نسخهٔ او همانست که در قول مجوسی گذشت و در اخر این حمیات کمونی و فودنجی و مانند آن سود دارد و بعضی اطبا گفته اند اگر این تپ بمرد پیر باشد بعلاجش مشغول نباید شد زیرا که از آن خلاص نیابد و اگر مرد کهل و قوی باشد ادویه ملطفه مثل دواء المسک و دواء الاصول بدهند و اگر فصل زمستان باشد ثلیثا و مثرودیطوس و تریاق کبیر نافع بود ابن الیاس گوید که بهر تلطیف بلغم در ابتداء مرض جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره بنوماش و نخود و مغز بادام دهند و تلیین طبیعت بطبوخ ترید و معجون خیارشنبر و قرص بنفشه کنند و سکنجبین بزوری با قرص غافث و ملک و گل بخورانند و اگر سردی شدید یا بول غلیظ سفید تمام باشد تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم با گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزورهٔ نخود و نخود چه قرطم بلحم ماکیان و تیهو دهند و بعد نضج سکنجبین بزوری حار که در آن عصارهٔ غافث باشد ده درم با قرص غافث یکمثقال بخورانند و غذا نخوداب و حب قرطم و دارچینی دهند و گاه گاه نضج تام و قارورهٔ فیثا این حب دهند که آن را نافع است و قالع بلغم زجاجی غلیظ از عمق بدن بقوت صبر سقوطری یکدرم غاریقون نیم درم تربد سفید یکدرم مقل نیم دانگ باریک سائیده بآب کرفس سرشته حبها سازند و این یک شربت است سه گاه بخورند تا آخر روز بران صبر کنند و هر گاه اسهال نیاید گلقند جلاب با روار شکر سفید و عرق گاوزبان هر واحد ده درم و تخم ریحان دو درم بنوشانند و غذا نخوداب و گوشت ماکیان و قواطع سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده سکنجبین بزوری ده درم با قرص گل یکمثقال بخورانند و باقی تدابیر او تدبیر حمای بلغمی ست

علاج لیفوریا

و قسم سوم که در آن حرارت بیرون محسوس نگردد و علاج این هر دو علاج انفیالوس کنند اما تدبیر لیفوریا محتاج بر فق در استعمال ادویه حاده بالیه مقطعه از تدبیر انفیالوس ست و دلک بدن و تمریخ او بروغنهای گرم بسیار کنند و رب غوره بعسل بنوشند هر چه در علاج و اطعمه مرقوم شده بکار برند لیکن بکسیما اینجا آن جرأت نتوان کرد و دلک متمادی و گرم داشتن تن اینجا عظیم نافع بود و باید که مصطکی بخایند ریا و قلیه بخایند و انطاکی گوید که قیاس مقتضی آنست که علاج قسم سوم مذکور که مرکب از انفیالوس و لیفوریا ست مرکب از علاج صفرا و بلغم باشد و اگر لیفوریا از صفرای غلیظ افتد علاجش نزدیک بعلاج غب غیر خالص باشد و دلک درینجا نیز بسیار نافع بود و بتدبیر مرکب از تدبیر بلغمی و صفراوی مثل شطر الغب پردازند و گلقند با سکنجبین بغایت نیکوست و بقول انطاکی اولی بعلاج صفرا مشغول نشاید بعد از آن مالش بدن از بورق ارمنی و قصب الذریره و صندل و غالیه یا روغن بابونه و قی کردن با سکنجبین و عسل کنند و مانند درین نوع بخاصیت فعل محمود دارد و بران اعتماد نمایند ایلاقی و جرجانی می نویسند که علاج تبی که حرارت در باطن باشد برفق باید کرد و در ابتدا سکنجبین ده درم با گلشکر باید داد و در اخر مرض نقوع صبر و ایارج فیقرا با آب بادیان و آب کاسنی و قرص گل و مانند آن و قوانینی که در علاج حمیات بلغمی مذکور شده ملاحظه باید کرد صاحب کامل گوید که تدبیر صاحب حمای معروف بلیفوریا بتدبیر حمای بلغمی باید کرد و بحسب مشاهدهٔ نضج اخلاط و خامی آن پس اگر خام باشد تدبیر او باشیای ملطف سازند

مثل گلقند و مصطکی با آبیکه اندران بادیان و تخم کرفس انیسون جوشانیده باشند و سکنجبین عسلی و عنصلی با آب حاشا یا آب پودینه کوهی دهند و قرص افسنتین در ابتدا و قاربلیون
سکنجبین و ایضاً معجون حلتیت احیاناً بحسب مشاهده حاجت بسوی آن و ایضاً معجون فلافلی و تریاق و لیکن این اشیا بعد نضج و تنقیه بدوای مسهل مرکب از تربد و غاریقون
و ایارج فیقرا و شحم حنظل و حب النیل و غیر آن که اسهال بلغم کند استعمال نمایند و اگر فصل و مزاج و سن احتمال این ادویه نماید مطبوخی که دران هلیله کابلی و هلیله سیاه افتد
تنقیه کنند و در حمام داخل نمایند و بر بدن او آبیکه دران بابونه و اکلیل الملک و حاشا و پودینه پخته باشند نطول سازند و مالش بدن بروغنی که اندران بابونه و شیح و قیصوم
یا شبت مطبوخ بود و یا بروغن قسط نمایند مصنف حاوی و خجندی مینویسند که هر صبح جلاب از نیلوفر و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بنوشانند
و غذا مزوره ماش و نخود سازند و هرگاه حرارت و تشنگی افراط نماید و مریض را طاقت آن نباشد تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند
و غذا ماء الشعیر با نخود و در معالجه این تپ از ملطفات و مسخنات غیر شدید السخونت غافل نباشند زیرا که حدوث این تپ از اخلاط بلغمیه لزجه غلیظه است و با عراض
لازمه او ملتفت نشوند و از قلق مریض و امید فرج کرب و عطش او خوف نکنند و هر روز جلاب از بادرنجبویه سه درم و گلقند شکری ده درم و از مصطکی نیم مثقال بدهند و یا بادیان
و تخم کرفس هر واحد سه درم بنوشانند و صاف کرده سکنجبین بزوری ده درم داخل کرده دهند و تلیین طبیعت بحقنها ئیکه در حمای بلغمی گذشت باید کرد و هرگاه آثار نضج
در قاروره ظاهر گردد اسهال بمطبوخی نمایند که دران اسطوخودوس و تربد و غاریقون باشد و خوردن قرص افسنتین و معجون فلافلی و تریاق کبیر و مثرودیطوس ایشان را
نافع است و اگر مزاج و سن و فصل احتمال ادویه ملطفه و مسخنه و قوی الاسهال نکند مطبوخی که دران آلو و عناب و سنا و شاهتره و هلیله زرد و کابلی و سیاه باشند با مغز
خیارشنبر بنوشانند و هرگاه بدن پاک شود و اعراض نائله ساکن گردد در حمام غیر شدید الحرارت داخل کنند و بر بدن او آب مطبوخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و قیصوم گرم
بریزند و بعد خروج از حمام روغن بابونه و شبت و مانند آن بر بدن بمالند گاهی این نوع حمی از ماده صفراء محترقه غلیظه افتد پس هر صباح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس
و نیلوفر هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با تخم کاسنی و اصل السوس دهند و اسهال بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ
هلیله زرد و خیارشنبر نمایند و هر صبح نوشیدن شربت دینار و سکنجبین ساده نیز نافع است

علاج حمای غشیه بلغمیه

هنگام غشی علاج غشی نمایند و بعد از ان علاج تپ بلغمی کنند و حقنه لین که دران اندک حدت باشد بعمل آرند و مالش بدن بپارچه درشت سازند و خواب آورند
و هنگام گرسنگی و نزد ابتدای نوبت بیمار الشعیر بشکر یا عسل شیرین کرده و بنان که در ماء السکر ترکرده باشند غذا دهند و هر صبح یکمثقال تخم کرفس جوشانیده سکنجبین عسلی
بنوشانند و بادیان و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقند حسب حاجت افزایند و وقت غشی استعمال یاقوتیها نافع است و اگر از صفرای غلیظ باشد علاجش بعلاج غب خالص
نزدیک بود و این شربت اسهال برفق کند و نافع تپ غشی و مرکب است آلو بخارا پانزده عدد سنای مکی شاهتره گل سرخ مویز منقی پنج پنج بادیان پنج کاسنی تربد سفید
هر واحد یکتوله گاوزبان بسفایج بنفشه گل غافث هر یک دو درم تخم کشوث یکدرم قند سفید یکنیم پاو و اگر عوض آلو دو توله تمر هندی ترکرده آب آن اندازند جائز است
خوراک تا سه توله اقوال حذاق شیخ میفرماید که علاج این تپ دشوار است چنانچه گوشش کور شد و طریق علاجش تنقیه بتدریج است از ادویه لطیفه بسوی ادویه قویه خصوصاً
اگر طبیعت بنفسه اجابت نکند پس بحقنها تنقیه ماده که در امعاء و عروق قریب آن باشد از فضول نمایند و در ماده باقی عروق بعید تلطیف بدلک استعمال کنند که
آن بهترین مستفرغات است و جالینوس گفته که من از استفراغ اکثر صاحبان این تپ عاجز هستم مگر بمالش بدن و بهترین وجه در مالش ایشان آنست که اول قهارا
از بالا بزیر فرو همی مالند بپارچهای درشت خراشنده جلد پس انهارا از بالا بزیر بعد از ان دستها را از دوش تا کف دست بنحویکه جلد سرخ گردد پس از ان پشت و سینه
و شکم را از فوق بتحت و باز رجوع نمایند بمالش ساقها و رانها و غیر آن بترتیب اول و بمرتبه که پوست سرخ شود و چنان سازند که زمانه مریض نیم در مالش بگذرد
و نیم در خواب اگر ممکن باشد و بالجمله قانون علاج ایشان تلطیف ماده است بغیر تسخین بسیار و از ملطفات نافعه مثل ماء العسل است و خصوصاً با قوت زوفا و یا
تخم کرفس یعنی اندکی از ان در آب او پخته باشند و مانند آن چون سکنجبین و جلاب صبح بدهند و اگر آنجا اسهال مفرط باشد ماء العسل را زیاده تطبیخ دهند تا قوت القابض
گردد که آن اسهال کم و معتدل و نافع کند و غذا ابتیه ده و سکنجبین عسلی نیز ایشان را نفع کند اما در تابستان و آنرا که عادت شرب آب سرد باشد آب سرد و مزوج کرده

باید داد و در زمستان آب سرد البته نباید نوشید و بر آب گرم اقتصار نمایند و تناول جمله اشربه گرم کرده ایشان را اولی تر است مگر نزد ضرورت فصل سخت گرم و تشنگی
بیقرار کردن گرمی و تشنگی سخت و موافقترین چیزیکه برای تشنگی دهند سکنجبین عسلی ست و شراب رقیق ایشان را در ابتدا نافع بود و خصوصاً اگر تب ایشان غیر قوی
باشد و این بهتر بود و خصوصاً در پیران که اکثر تب قوی باشد و صاحبان این تب را باید غذا از شراب چاره نباشد برای اعانت هضم و بر طبیب واجب است که نبض
صاحب این مرض را دائم ملاحظه نماید پس هرگاه ببیند که دفعةً در ضعف و سقوط شروع میکند مریض را نان در شراب ممزوج با آب تر کرده بخوراند اگر ورم احشا مانع نباشد
زیرا که اگر ورم مقارن این علت گردد نه علاج را جای باشد و نه امید خلاص را جای ماند هرگاه مثل این آخیر در نبض حادث شود و ورم در اعضای اندرونی نبود دوای این
طعام از ابتدا فضیلت است که بشوی آن محتاج اند نزد داشتن و غشی پیش خورانیدن آن انفع نخواهد کرد و باید که عقب آن طعام مالش بدن استعمال نمایند و اما غذائی که برای جواب
کنند یعنی در شب بخورند از پس آن تخسیت آن ماء الشعیر است و بران مزید نکنند مگر هنگام سقوط قوت و اگر زیاده کنند نان در جلاب یا ماء العسل تر کرده بخورند و تمام
برای صاحبان این تب مضرترین اشیاست و همچنین هوای گرم و سرد بسیار و اگر در ان اندک خلط صفراوی باشد وقتی سهل بود و تخفیف نماید بسیار نافع بود و بالجمله
قی کردن برای حاجت بر آوردن در ان خلط اولی ست جرجانی و ایلاقی میفرمایند صواب آنست که اولا از شروع تب تا سه روز ماء العسل دهند و هیچ چیز دیگر
ندهند و اگر قوت ضعیف باشد اندکی کشکاب بدهند و آن از کشک جو و نخود نیم یا دو حصه کشک و یک حصه نخود بحسب مشابهت حال بپزند و اگر بچیزی دیگر
حاجت آید اندکی نان در جلاب یا ماء العسل ترید کرده دهند و اگر در ابتدای مرض قبض طبع باشد نخست تنقیه روده بحقنه از آب چقندر و اندکی بوره ارمنی باید کرد
و بدن او را بروغنی که در ان قبض نباشد چون روغن خیری یا روغن کنجد بمالند بدستهای مختلف و پارچه درشت تا خلط لطیف شود و در زمستان روغن خیری بهتر باشد
و جای خواب او خشک باید معتدل در حرارت و برودت و خواب معتدل سود دارد و خلط را نضج دهد و خواب بسیار مضر بود و در اعضای باطنی گرانی پیدا کند و آب با سکنجبین
آمیخته بنوشند و از آب سرد پرهیز کنند و در سرما آب گرم دهند و اگر آب گرم بدون سکنجبین بنوشند جایز است و اگر از ماء العسل پرهیز و فا و کرفس هم فی گرمی ماده باشد
ماء العسل ساده صواب تر باشد و اگر طبیعت محتبس باشد تدبیر قبض نباید کرد مگر که خوف سقوط قوت باشد و اگر بیمار از ماء العسل نفرت کند و یا اسهال از حد تجاوز کند عوض
آن ماء الشعیر یا آب گندم باید داد و اگر حاجت باشد که اندک سماق و انار دانه و گندم با هم پزند جایز باشد و فصد کردن بهیچ وجه جایز نبود انطاکی گوید که جالینوس در حیلة البرء
گفته که علاج این تبها حقنهای لین حقنهای قلیل الحدت و قلیل الجذب برای تنقیه ماده امعا باید کرد پس اگر از بلغم باشد این فتیله بکار برند سنای مکی یکجزو سرگین
موش نمک بوره ارمنی تخم خطمی تخم ملوخیا هر واحد نیم جزو شکر سرخ ربع جزو عسل مقوم سرشته فتیله سازند زیتون شیاف سازند و بروغن گل چرب کرده بر دارند
و بعد ساعتی تبدیل نمایند و یا این حقنه بعمل آرند خطمی سنای مکی هر واحد یک اوقیه عناب سپستان تربد سفید اذخر هر واحد نیم اوقیه تخم کاسنی رب السوس هر واحد
سه درم شحم حنظل بوره ارمنی تخم کرفس هر واحد یکدرم با چقندر و یا پیچه بپزند و نیم گرم بدان حقنه کنند با اندک زیت اگر سرما باشد و الا روغن کنجد و تکرار نمایند اگر قوت
متحمل باشد و ملازمت تغمیز جهات اربعه بدن کنند و ابتدا بساقین شرط نیست پس هرگاه اعراض ساکن شود ماء العسل بنوشانند و اگر شکایت حرارت کنند
ماء الشعیر آب ممزوج سازند و جهد نمایند که آب مستعمل ایشان در شرب و اکل مربی تخم کرفس و حب کاکنج باشد و غذا آب کعک با شکر غالب سازند و اگر قوت ساقط گردد
بچه مرغ در قرا بپزند و آنچه از ان شیره بر آید بنوشانند ابن الیاس گوید که ابتدا بپاشیدن آب سرد و گلاب بر روی صاحب این مرض کنند و شکم او را بملایمت بمالند و دست
و پای او را بعصابها محکم ببندند تا ماده باسفل منجذب گردد و دهن و بینی او ببندند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و سکنجبین ساده با آب گرم در حالت غشی بنوشانند
تا مواد از فم معده باسفل منجذب رسانده و استفراغ بقی نمایند و هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر یک سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند یا تخم کرفس سه درم جوشانیده
صاف نموده سکنجبین ده درم بران انداخته بنوشانند و غذا ماء الشعیر با شکر سفید یا شیرین کرده بدهند و حقنه لین که در ان ادنی حدت باشد حقنه سازند مثل این حقنه سنای
هفت درم اصل السوس بادیان بنفشه قنطوریون دقیق هر واحد سه درم برگ چقندر یک باقه سبوس گندم یک کف جوشانیده صاف نموده روغن سیوس [illegible]
و عسل و شکر سرخ هر واحد ده درم نمک و بوره ارمنی هر واحد نیم درم بران ریخته حقنه کنند قرشی حکایت کرده که این تب والد او را عارض شد و از خوردن [illegible] غلیظه
کثرت نموده بود پس تنقیه او بعد نضج ده مرتبه نمودم با دویه که در ان غاریقون و تربد و مانند آن بود و غشی و سقوط نبض و فساد رنگ و اضطراب نفس و غیر آن

[illegible]

در حالت این ماده بحال خود بود و این همه نزد فراغ از تنقیه وهم بر طرف گردید و از ابتدای مرض تا آخر آن شوربای نخود مزعفر از ان قطع نکردیم و مشروب در غیر ایام تنقیه
وقت صبح شربت لیمو تنها و یا شربت سیب و یا شربت بنفشه و یا اصل السوس و بعض ایام بود و در آخر روز شیره تخم خیارین سکنجبین مصنف اقتباس گوید که درین تپ
هیچ چاره نبود جز آنکه اندک اندک غذای تریاقی منضج بدفعات دهند مانند شوربای مرغ که نخود دران افتاده باشد با اندکی انار دانه کوهی و همچنین شوربای مرغابی قبل
از نوبت و آن نیز ضماد و انکه باخاصیت حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده و اعضای رئیسه می نماید مانند فادزهر بهزی و جواهر مهره و جدوار و عنبر و مشک و امثال اینها
بقدر دو سه ماشه و شربت سیب و یا بهی و یا شربت یاقوت دو توله سرشته همراه عرق کیوڑه و یا در بعضی حلو و اشباه اینها و قبض شکم را الشیاف نیز و حقنه کرم در حالت غشی
بگشایند و غوص آب ماء العسل و شبانه که دران قوت بعض ادویه ملطفه باشد مانند مصطکی و بادیان و بادیان خطائی و انیسون و مانند اینها و حجامت بر ساقین و میان
کتفین نمایند که همان وقت بهوش می آید و همچنین بستن رانها و دستها عظیم الاثر است و چون نوبت تپ بگذرد و ضعف بسیار باشد ماء اللحم ساده را با شراب ریحانی
چهارم حصه خوشانند و غذا نان ثرید اول در شراب ریحانی بعده در شوربای مرغ خورانند و باقی معالجه همه انچه در سوانطبه بلغمی نوشته شد بعمل آرند مع رعایت ضعف

علاج حمی غشیه صفراویه

بعلاج حمی محرقه علاج کنند و اول گلاب و عرق بیدمشک برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و بر اطراف بمالند و وضع محاجم بر شنو بلغمی نمایند و این نسخه
ببویانند عرق بیدمشک و گلاب و آب سیب و بهی و خیار و کشنیز سبز هر واحد یک توله صندل سفید تخم کاهو گل ارمنی هر یک سه ماشه کافور یک ماشه و
موهای بدن را از موچنه برکندن فی الفور بهوش می آرد و همچنین ریختن آب شیرین تازه بر ناخنهای دست و پا از آفتابه و یا از مشک بفاصله یک وجب و همچنین
مالیدن سرکه و گلاب و چون بهوش آید این دوا دهند شیره تخم کشوث و مغز تخم کدو و خیارین و کاسنی هر یک نه ماشه در عرق نیلوفر و کشوث و کاسنی و بیدمشک
هر یک شش توله بر آورده شربت لیمون و صندل ترش هر یک دو توله داخل کرده بنوشند و یا آب عصور انارین نه توله با نبات سه توله دهند و غذا نان ثرید با آب
انارین و عرق بیدمشک خورانند و یک گهری قبل از تپ این دوا دادن در منع دوره آن اثر عظیم دارد گل ارمنی هفت ماشه در آب در یا یک فنجانه برف سرد کرده
و عرق کشوث سه توله و شربت سیب ترش و شربت لیمون هر یک دو توله آمیخته بنوشانند و همچنین گل قبرسی و یا قیمولیا و یا نیشاپوری و یا داغستانی نافع است
و همچنین نوشیدن مسکه در آب دریا و آنیز مقطر سرکه و در قوانین العلاج مرقوم است که بدوره دوم قرص طباشیر کافوری علوبخان سه ماشه و شربت صندل ترش
دو توله یا دوغ گاوی دادن و جامه باریک کهنه در دوغی که صندل سفید دران سائیده باشند آغشته بر سینه و دل نهادن عظیم الاثر است و غذا آش جو با شیره
صندل و اندک عرق بیدمشک دهند و بر بستر چهار برگ بید ساده و برگ ترنج و ریحان و سداب گلاب فرش نموده بالایش بر پارچه صندل سفید در گلاب سوده
بپاشند و نگذارند که خشک شود و همچنین گل ترنج و سداب گلاب و حنا و نیلوفر و گلاب و گوڑهل و یاسمین و چون دو سه نوبت از تدابیر مذکوره تغیر نگیرد پس همگی
بمعالجه غب خالص پردازند و مصنف اقتباس نوشته که مریضی را پیش از شروع دوره سرکه مقطر سه توله در آب برف یک فنجانه دادم و وقت شروع دوره طباشیر
سبز گلو دانه هیل هر یک یک ماشه سوده در شربت انارین دو توله لیسانیدم و چهار سقا را امر کردم که آب چاه تازه شیرین از مشک بر ناخنهای هر دو دست
و پا بفاصله یک وجب بریزند هنوز نوبت ریختن آب هر چهار مشک تمام نرسیده بود که این نوبت سوم سبک تر از هر دو نوبت سابقه منقضی گشت و وقت عصر
این دوا دادم زهر مهره کانی یک ماشه جواهر مهره دو ماشه در شربت لیمون دو توله آمیخته با شربت انارین و شربت کشوث دو دو توله در عرق بیدمشک عرق کاسنی
و عرق صندل هر یک پنج توله خورانیدم و غذا قورمه بچه بز شیرخواره با نان روده و اچار مقطر که دران لیمون کاغذی و کچور اینها افتاده باشد و مربای کرونده و
تمر هندی مقرر داشتم و در دوره چهارم همه تدابیر سابقه بکار بردم و شیر بز دو حصه روغن گل خام یک حصه آمیخته بر تارک سر مالیدن امر کردم و بفضل الهی تغیر گرفت
و صحت کلی یافت و بقول حکیم میر ضیاء الدین شربت سکنجبین تفاحی علوبخان در کیوڑه و گلاب و عرق کاسنی دادن و با شوربه کردن و شاخها کشیدن نافع
اقوال مهره انطاکی گوید که اگر این تپ از صفرا باشد پس اگر قوت ساقط بود و آنچه آزموده ایم اینست که یک قیراط فادزهر مع دو قیراط [illegible] در گلاب
هر روز صبح بدهند و یک قیراط عنبر با بیست درهم سکنجبین و پنجاه درهم ماء الشعیر وقت دو پهر بر قلب و اطراف این [illegible] طلا سازند و برگ مورد تازه

جرادهٔ کدو یا خیار هر واحد یک جزو نعناع نیم جزو صندل ربع جزو در کمثل مجموع ادویه گلاب و آب سیب هر یک مثل سرکه و نصف آن باندک کافور مخلوط
استعمال نمایند و این همه از مجربات ماست پس هرگاه قوت عود کند با موجود بود و این حقنه بعمل آرند صنعت آن خطمی گل سرخ بنفشه هر واحد یک اوقیه تخم شاهتره
و کاسنی و تمر هندی و سپستان و عناب هر واحد نیم اوقیه سبوس گندم رب السوس خشخاش پاک کرده هر واحد ربع اوقیه جوشانیده صاف نموده آب بقله و روغن بنفشه
هر واحد سه اوقیه ترنجبین یک نیم اوقیه آمیخته حقنه نمایند و مکرر بعمل آرند اگر قوت احتمال نماید مع ملازمت شرب ماء الشعیر و سکنجبین و بعد سکون اخلاط مداومت
آب انارین نمایند و قبل از خطاست زیرا که بحبس خلط تحلیل شود و هرگاه غشی تواتر کند کعک در شراب و شکر تر کرده بنوشانند که غذا نافع و باعث انعاش قوت
بسرعت نماید و بلخلخه بسایق طلا کنند بو علی می نویسد که تضمید سینه او بصندل و گلاب باید کرد و انعاش قوت بغذای اندک اندک نمایند و لیکن غذای او مثل نان
در آب انار تر کرده برنج سرد نموده باید اگر مریض را اشتها باشد و همچنین در آب فواکه قابضه دیگر و اگر برای قوت احتیاج مصبوصات شود از بعد محول ترنج مع
لیمو و آب غوره و بقول بارده خصوصا کشنیز سبز باشد نافع بود و ابن الیاس گوید که بعلاج آب انارین [illegible] آن افشره سه اوقیه با ترنجبین ده درم
و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم بنوشانند و یا [illegible] سیاه ده عدد و عناب پانزده عدد و تمر هندی [illegible] ترنجبین هر واحد ده درم جلاب ساخته
بنوشانند و غذا ماء الشعیر [illegible] و کاسنی پخته باشند [illegible] آمیخته [illegible] باید کرد و استفراغ
او مبالغه کنند تا غشی [illegible] شود قوت [illegible] مثل [illegible] سیب [illegible] سرد کرده [illegible] و گلاب
و کافور و اقاقیا [illegible] خلاف [illegible] آب [illegible] که بعض [illegible] آشکی نان در آب انارین باید
بخورد [illegible] ماء الشعیر [illegible] آب سیب [illegible] صندل و گلاب
تر کرده بنوشانند [illegible] و گلاب [illegible] بید [illegible] بکشند
و بنفشه و گل سرخ [illegible] گلاب [illegible] آب انار [illegible] نمایند [illegible] جوار
و کدو [illegible] و آب سرد بنوشانند و قبل نوبت اقدام نمایند و آب انار که دران نان [illegible] باشد یا ماء الشعیر یا شراب رقیق با آب سیب آمیخته بنوشانند
و اگر قبل از نوبت [illegible] غشی افتد [illegible] ماء الشعیر [illegible] و اگر غشی [illegible] کعک سوده بشراب رقیق
که با تخم آن آب سرد آمیخته باشد [illegible] ماء الشعیر [illegible] روغن گل سرد کرده [illegible] گرم و حمام و تعب و جماع و جمیع استفراغات
پرهیز باشند و غسل با آب سرد کنند [illegible] اگر حرارت تپ [illegible] شدید باشد [illegible] کافور [illegible] بنوشانند

علاج تپ لیلی و نهاری

آنچه در حمیات بلغمی نوشته شد بعینها قانون استعمال نمایند و تلطیف و تدبیر کنند و هر چه غذا [illegible] منع فرمایند و [illegible] حمام و ریاضت
سوداوی [illegible] ابن الیاس گوید که در حمی نهاری هیچ سکنجبین ساده [illegible] ماء الشعیر [illegible] طبیعت [illegible] کنند و باید که
بشب غذا ندهند [illegible] اسهل [illegible] و بعلاج نهاری [illegible] غذای او در روز وقت خلو نوبت باید داد

حمیات سوداوی

و این دو قسم است یکی ربع و دوم خمس و سدس و ما فوق آن و این [illegible] تپ [illegible] چهارم آید و آنرا ربع دائم
گویند و در یونانی [illegible] نامند و این [illegible] و اگر [illegible] عروق [illegible] شود و تپ لازم باشد [illegible] و آنرا ربع دائمه خوانند و این کم افتد
و اگر ربع مرکب شود [illegible] یک روز [illegible] و آنرا ربع معکوس نامند و اسباب ربع تناول مولدات سودا است مثل بادنجان و لحم البقر [illegible]
نماید و آن حرارت غریبی است و از اسباب تولد سودا [illegible] سبب سودا [illegible] خون [illegible]
گرده و سودای طبیعی [illegible] خون طبیعی [illegible] آنچه از احتراق خون حادث شود آنرا

سودای دموی گویند و ربع که از تعفن آن افتد ربع دموی نامند و آنچه از احتراق صفرا متولد شود سودای صفراوی گویند و ربع که از عفونت آن افتد ربع صفراوی خوانند و آنچه از احتراق بلغم پیدا شود سودای بلغمی خوانند و ربع که از تعفن آن افتد آنرا ربع بلغمی گویند و آنچه از احتراق سودای طبیعی تولد کند سودای سوداوی نامند و ربع که از عفونت آن عارض شود ربع سوداوی گویند و بعضے اطبا گمان کرده اند که ربع از سودای طبیعی متولد نشود زیراکه آن متعفن نمی شود بسبب یبوست خود و عدم رطوبت و مثل این قول نباید شنید بهر آنکه از شان هر رطوبت بالفعل آنست که تعفن پذیرد و اگرچه در استعداد عفونت متفاوت باشد زیراکه آنچه یابس بالقوه باشد بعید الاستعداد برای عفونت از رطب بالقوه بود و اکثر ربع عقب امراض و حمیات مختلفه و عقب حمیات متفقه بسبب اختلاف اخلاط متولد آنها و از عفونت آن اخلاط حادث گردد زیراکه هرگاه مدت طول کند اخلاط خاکستر شوند بسبب عجز طبیعت از تدبیر آنها و مستفرغ نگردند بسبب عصیان آنها و سودا اکثرت پذیرد پس وقتیکه آن عفن شود ربع عارض گردد و بسیار باشد که ربع عقب رشح طحال پیدا شود و معذلک آن در اکثر از وجع یا صلابت طحال خالی نبود و سالم تر ربع آنست که از ورم طحال یا غیر آن حادث نشود و نه بادی ورم طحال بود زیراکه ربع که از ورم طحال پیدا شود بیشتر باستسقای زقی و قیلۂ مائی مؤدی گردد و ربع سلیم از امراض ردیہ سوداویہ مثل مالیخولیا و صرع و سکتہ و فالج و نقرس و دوالی و اوجاع مفاصل و جذام و برص اسود و جرب و سرطان و مانند آن خلاص میگرداند و در ان امان از تشنج رطب ست زیراکه در ربع خلط یابس ست و آن در اکثر مرض سلیم و کم خطر بود بخلاف حمی صفراوی و اگر در علاج آن خطا نیفتد مدت دراز آن بر یکسال زیاده نشود و اگر اندر علاج خطا کنند یا ماده بغایت غلیظ و سخت خام باشد تا دوازده سال لزوم نماید و فوق آن و بعضے اطبا گفته اند که مردی کهل را این تپ تا بیست سال لزوم نمود و رازی گوید شخصی را دیدم که تا چهل سال تپ ربع داشت و انطاکی گفته میگویند که اقل مدت این تپ آنست که در نیم سال منقطع گردد و از معالجه من اکثر در چهل و پنجروز زائل شده و در دوره پانزدهم منقطع گردیده و گاهی بعد موقوف شدن سه دوره باز عود نموده و ربع طویل اکثر باستسقای انجامد و ربع صیفی در اکثر قصیر المدت بود و خریفی طویل باشد و شیخ الرئیس گفته که فصل خریف دشمن صاحب حمی ربع ست و از علامات حمی ربع دائره آنست که اول ابتدا او لرزه اندک شروع کند بعده در هر نوبت سرمای او بیفزاید بعد از ان نزد منتهی اندک کم شود و ابتدای آن بتدریج کمتر گردد چنانچه در بلغمی و چونکه ماده غلیظ و سرد باشد بدیر گرم شود و هرگاه بدن گرم گردد حرارت مشتمل بر تمام بدن نباشد بلکه در بعض جا حرارت بالتشعریره بود و این تپ مؤدی بضعف بصر شود لیکن نزد نضج زائل گردد و نوبت ربع بست و چهار ساعت انگاه باشد که ماده آن سودای خالص صرف بود و اگر از احتراق خون یا صفرا یا بلغم باشد مدت نوبت او از ان کم گردد و بسیار باشد که حمی غب در فصل تابستان افتد و به تپ ربع در زمستان باز گردد و اکثر حمیات مختلف المواد و حمیات مختلطه که نوبتهای آن از انتظام نبود و مؤدی گردد و بسبب اختلاف بقایای اخلاط باقی بعد حمیات پس هرگاه آن بقایا مستقر بربیه گردد به ربع استقرار نماید و نبض در ربع مائل بصلابت بود و بسبب یبوست خلط که آن شریان را بسوی داخل میکشد گویا که مثل نبض پیر باشد و متواتر او مائل با استوا بود تا وقتیکه خلط سوداوی متحرک نشود و هرگاه حرکت کند نبض مختلف بسیار گردد و بسبب غلظ ماده و تفاوت او نزد فترة ظاهر باشد و این دلالت تام بر ربع ست و اکثر در آن اتفاق افتد انبساط غیر مستوی و انقباض شدید السرعة بر خلاف آنکه در غب بود و نبض ربع اشد احساس از نبض بلغمی در صغر و تواتر باشد و لیکن مثل او در بطو بود و بول در ربع اندر جمیع اوقات مرض در عدم نضج متشابه بود بسبب برودت ماده و غلظت آن مگر نزد منتهای حمی لیکن احوال او در رقت و غلظ و صفائی و کدورت و الوان او مختلف باشد زیراکه سودا از اخلاط مستولد میشود و از علامات نضج ماده ربع کمی سرما و لرزه است و غلظ و سیاهی قاروره و لینت نبض و بدانکه چون حدوث این مرض ابتدا از سودای طبیعی بغایت کم می باشد و در اکثر بعد از تپهای عفنی دیگر بسبب احتراق آن خلط احداث حمی نماید پس علامات هر خلطی که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد در ابتدا ظاهر بود و در وسط زمان علامات مرکب شود و بسبب انتهای احتراق و اضمحلال خلط اول بعلامات سودای خالص رجوع نماید

علاج کلی حمی ربع

بدانکه تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق می باشد یکی آنکه سببش سوداء طبیعی باشد دوم آنکه سببش احتراق خلطی از اخلاط اربعه باشد پس علاج
قسم دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و بحسب غلبهٔ خلط با آنچه در مالیخولیا مسطور شده و چه
در اقسام این تپ مذکور گردد علاج باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز میکنند و بعد از مسهل روزی که ماده نضج یابد تنقیه کنند و مسهل استعمال ایارجات ثلثه
و مسهلات انواع حمی ربع اینست که در ربع صفراوی پوست هلیلهٔ زرد و شاهتره و هلیلهٔ سیاه و کابلی هر یک [illegible] باشد و مساوات هم جایز است و در سوداوی
بعکس آن و در بلغمی هلیلهٔ زرد متروک و عوض آن غاریقون و تربد و زنجبیل داخل میکنند و درین تپ اکثر ضرر اطحال واقع [illegible] می باشد پس لازم
که همیشه از احوال جگر و طحال باخبر باشند تا صلابت نیفتد و گاه گاهی جهت تقویت آنها دواء سکنجبین و [illegible] و آخر آن [illegible]
و غافث و سکنجبین بزوری دهند و در روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا مانند غذای اصحاء [illegible] لیکن مائل بترطیب باشد و از طعامهای غلیظ و سوداوی
[illegible] و اجناس مولدات ریح پرهیز باید کرد و آب درین مرض کم استعمال نمایند و نزد ضرورت اندک اندک بنوشند چنانکه [illegible]
معتدل در حرارت و برودت باشد بلکه بعوض او عرق گاوزبان و شاهتره و یا عرق عنب الثعلب مناسب است [illegible]
آب خالص [illegible] و اگر آهن تاب یا طلا تاب بود بهتر است و در ابتدا [illegible] قوی [illegible] و چون [illegible]
استفراغ رقیق ماده و [illegible] غلیظ در نضج تاخیر میکند و فصد در جمیع اصناف [illegible]
نباید گرفت که ضرر دارد [illegible] فصد [illegible] خون گرفتن در جمیع اقسام ربع سوداوی [illegible] روز نوبت [illegible]
بلا شرط بران نهاده [illegible]
که آیا از سودای دموی است یا سودای بلغمی یا سودای صفراوی یا سودای سوداوی [illegible]
باید کرد لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج است که دران مشترک اند و آن اینست [illegible]
تامل نماید اگر غلبهٔ خون [illegible] اگر ربع از سودای دموی [illegible]
[illegible]
آن خون است و از جهت تحریک اخلاط بسوی خارج [illegible] استفراغ نماید [illegible]
اخراج ماده [illegible] این وقت نضج باید ولیکن استفراغ [illegible]
که در ابتدا [illegible] قوی [illegible] استعمال نمایند و اگر [illegible]
موافق [illegible] مثل بنفشه و خطمی و خبازی [illegible]
طبیب [illegible] و در ابتدا اسهال قوی [illegible]
برعضوی شریف و واجب است که روز نوبت از خوردن طعام منع نماید و [illegible]
گوشت [illegible]
صبح و شام [illegible] گلقند ده درم سکنجبین [illegible]
کل اسهال [illegible] پس اگر سودای صفراوی باشد چیزی از [illegible]
و اگر سوداوی باشد چیزیکه دران قوت از بسفایج و افتیمون و مانند آن بود استعمال باید کرد [illegible]
بدرقه برای استعمال قوای موجوده در ادویهٔ مذکوره [illegible] و گاهی استعمال ماء الجبن [illegible]
و گلقند خوب جوشانیده آب [illegible] ماء الجبن [illegible] باشد و یا خلط بارد غالب بود

والیضاً قی از امور نافعه است دران خصوصاً قبل از طعام و بعد طعام و دیگر نیز خصوصاً روز نوبت قبل از نوبت خصوصاً اگر سوداء بلغمی باشد و نفع
او در ابتدا تنها نیست بلکه در هر وقت باشد و واجب است که در ابتدا و اوائل نضج تا قبول نضج کامل سختی نکنند در استفراغ فضول بچیزیکه گرمی قوی نماید و
نه بچیزیکه خشکی قوی آرد از دوا و از ترک غذا و نه بچیزیکه باسهال ضعیف کند و اکتفا نه بچیزیکه در ابتدا از تلطیف تدبیر ضعیف نماید و بدانکه چون ربع در فصل گرما
ابتدا کند باید که اولاً ماء الشعیر یا سکنجبین نوشانند تا تنقیه طریق برای درور فضول نماید و بسرعت منقضی گردد و این بعد فراغ نوبت مقدم بسه یا چهار ساعت باید
و هرگاه ربع در سرما عارض شود مدارات بکار برند زیرا که قی و اسهال دران فصل متعسر می باشد و برای خوردن اقراص وجهی نیست و بدانند که اشیای بارد رطب
سهل الانهضام جید الکیموس موافق این مرض ست از جهت تپ و از جهت مضادت یکی از دو کیفیت سودا که آن یبوست ست پس واجب بود استعمال آنها
نیز مثل استعمال اشیای حار رطب هنگامی که خوف ضرر در نضج نباشد از جهت اطفای حرارت و خام کردن ماده و بقدریکه از ان ضرر بنضج نباشد و یا مخلوط سازند
بدان چیزیکه تعدیل برودت آنها کند و رطوبت آنها کم نکند و آن اشیای معدل برودت حار باعتدال اند و از جملهٔ اشیای بارد یابس احتراز نمایند و اشیای بارد
رطب موافق این مرض مثل کاسنی ست و کاهو و خربزه و شفتالو احیاناً و واجب بود اجتناب از استعمال اینها یا بسبب شدت برودت و این در مثل کاهو موجود ست
و در خربزهٔ شیرین نیست و یا بسبب شدت ادرار مؤدی بتغلیظ خون بانفصال مائیت و این در خربزه موجود ست و یا بسبب تهیهٔ جزو مخالط برای عفونت
و این موجود ست در شفتالو و باید که رعایت امثال این امور در اشیای بارد رطب کنند و اما اغذیهٔ حار باعتدال باعتبار زائد در رطوبت بسیار نافع ست
خصوصاً چون ارادهٔ تعدیل حرارت او هنگام عدم ارادهٔ استعانت بدان بر انضاج بیار و رطب کنند مثل اسفیدباج انجیر بکاسنی و در ابتدا خوف نیست تناول
چیزی که دران با وجود ترافت تقطیع باشد اگر خوف سورت حرارت نباشد و اما در آخر مرض از ان چاره نیست و قرص افسنتین تا آخر مرض نافع ست
و آنچه بر ربع نفع کند نشستن در آب گرم و شیرین قبل انتهاء هر روز ست و استحمام که ترطیب کند و عرق نیارد و هیجان حرارت نماید و لزوم آرام و سکون و
ترک ریاضت و حرکات بدنی و نفسانی مثل کثرت هم و غم و غضب کنند و چون حمیات سوداوی محتاج بمرطبات بود و لیکن مختلف باشند در اندازهٔ احتیاج بسوی
بالتسخین باختلاف خلط محترق و حاجت او بسوی تجفیفات تا بر آن باشد که دران قوت تقطیع و جلا و اطلاق بود نه بسبب تجفیف که آن درینجا بالذات
مطلوب نیست و باید که رعایت امر معده نمایند باضمدهٔ جیدهٔ مقویه یا بین قوی الحرارت و لطیف آن حسب وجوب حال سودا که بسیار بارد و یا حار بحرارت احتراقی
باشد و رعایت طحال و کبد و تدبیر آن کنند تا صلابت نگردد و ورم نکند و گاهی در تنقیهٔ ایشان احتیاج بآب ترب و تخم آن مخلوط بسکنجبین افتد و گاهی استعمالات
کرده میشود و تقدیم خوردن چقندر و نمک و یا ماهی و خردل و مانند آن انچه جلا و غسل کند قبل آن و گاهی استعانت میکنند بعد از ان بشرب آب بسیار پس
عقب آن سکنجبین می نوشند و قی می کنند و انچه آنرا نفع می کند تناول آن روز نوبت و قی کردن بران و از مضرت سرما و لرزه و حدت تپ ایمن میسازد
اینست که توم و عسل بخورند و سکنجبین عسلی بنوشند و از طعام ممتلی شوند پس آب گرم نوشیده قی کنند و هرگاه نوبت منقضی گردد و شب اندک غذا دهند و
صبح استحمام نمایند و پنج ساعت قبل از نوبت طعام برای قی بماهی و ترب و شبت بخورند که این اکثر نفع می کند و اگرچه قی نباید و قی کردن قبل از نوبت
برای هر خلطی که باشد تخفیف نوبت و اقلاع آن می نماید و تدبیر جید اینست که روز نوبت ترک غذا کنند اگر مانعی از ضعف و غیره نباشد
و تا انقضای نوبت غذا نخورند و روز دوم در حمام داخل شوند اما اگر ماده نضج یافته باشد برسم متقدم حمام نمایند و اگر نضج نشده باشد در حمام تا دیر نشینند
سوای ریختن آب گرم بر بدن بمقداریکه از ان بدن لذت یابد و ترطیب نماید کمتر از انکه بحد ثوران خلط رسد و در روز سوم استعمال قی کنند برای دفع فضول
طعام و برای آنکه حمام آنرا رقیق کرده و گداخته باشد و با وجود این برای صاحب ربع سزاوار است که استعمال قی در روز نوبت نیز کنند گیلانی می نویسد
که انچه نزد ما بتجارب متواتره صحیح یافته شده اینست که روز نوبت قبل از ان به پنج ساعت تخمیناً امر کنند بتناول قدر صالح از حلوای لذیذ و لاسیما انچه
بمغز بادام شیرین ساخته باشند بعده از اشربهٔ لذیذه انچه از ان لذت یابند اگر خواهند بنوشند و دو سه ساعت بران صبر کنند بعد از ان آب گرم
ساده یا آبی که دران چیزی از تخم ترب کوفته و از شبت و قدری عسل و روغن کنجد و نمک جوشانیده باشند بنوشند بعد از ان شکم بفشرند و بعد از ان حرکت کنند تا انچه خورده ست قی شود

پس باستقصا فی نمایند که این تدبیر تخفیف در نوبت و تقلیل انساده مرض میکند و عقب او نفع بلیغ حاصل میشود و قرشی در شرح قانون نوشته که حاجت در علاج حمی ربع بتر طیب در اشربه و اغذیه بیشتر است از انچه در جمیع حمیات مادی باشد کمتر از حاجت تب دق و این بهر آنست که مادهٔ آن شدید الیبوست ست واما حاجت او به تبرید کمتر بود و صاحب این تب بسخنات خفیفه کثیر الرطوبت انتفاع یابد و حاجت درین تب بانضاج ماده زیاده تر از دیگر حمیاتست زیرا که ترقیق مادهٔ یابس ارضی دشوار تر است از ترقیق خلط رطب لهذا نضج آن در مدت دراز تر میشود و ادرار قوی بسا است که اخراج رقیق ماده کند و غلیظ آن بگذارد پس اقدام بران نباید کرد مگر بعد نضج تام و باید که درین تب حقنها بسیار لین کثیر الدهن باشد برای تلیین امعا و ترطیب آن و ازاله ضرر یبس ماده و درین تب منع از آب سرد بیشتر از انست که در تب صفراوی و دموی و کمتر از تب بلغمی و منع آن در غیر وقت نوبت اولی ست و این بهر آنست که حرارت نوبت مضرت برودت آنرا اندک تدارک مینماید

علاج ربع دموی

از فصد و مسهل و غیره هرچه در علاج مالیخولیای دموی مسطور شد عمل آرند اما اگر در فصد خون سرخ و صاف برآید بند کنند و بدانند که ماده از شدت غلظ برنمی آید پس آنرا بحمام و دیگر تدابیر مرطبه باصلاح آورده فصد نمایند و بعد فصد شوربای مرغ و تیهو و گوسفند جوان که دران خوباش مقشر و نخود نیکو فته پخته باشند بانقوع آب تمر هندی و آب انارین بهی دارد و ایضا اسهال سودا سازند بجبن مقوی بافتیمون مانند آن انچه مخرج سودا بغیر تسخین باشد مثل بنفشه و شاهتره و هلیله کابلی و بسفایج و مغز خیار شنبر و ترنجبین نمایند و برای ادرار سکنجبین و ماء الشعیر بنوشانند و اگر بعد فصد باسلیق یا صافن تا چهل روز نگاه دارند و سکنجبین ساده یا افتیمونی هر یک دو توله آمیخته بلیسانند و بالای گلاب کهنه هفت توله بنوشانند بعده تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون فواکهی حکیم علویخان نمایند نیز سود مندست **اقوال حکما** شیخ میفرماید که اگر سودا دموی باشد بفصد رگ باسلیق انتفاع یابند بعد ازان استفراغ لطیف کنند بمسهلی که دران منقیات خون از قوابض شکاعی و بادآورد و بسفایج و شاهتره و هلیله کابلی و عناب آلو و گلقند افتد و این نافع ربع سریع القبول برای علاج ست **مجوسی** گوید که در اول حدوث او نظر کنند اگر نبض عظیم بود و دران اندک سرعت باشد و بول سرخ غلیظ بود و سن منتهای شباب باشد باید که مبادرت بفصد باسلیق یا هفت اندام از دست چپ نمایند و نگاه کنند اگر رنگ خون سیاه و دردی باشد خون بقدار حاجت اخراج نمایند اگر قوت مساعدت کند و اگر خون سرخ بود باید که بند کنند و چیزی ازان بیرون نیارند و هرگاه فصد بطریق صواب واقع شود باید که تغذیهٔ مریض بغذا محمود الکیموس مثل لحم بچهٔ مرغ و ماکیان و تیهو و خروس خصی فربه و بیضهٔ نیمبرشت و گوشت بزغاله و بره نیک پخته مثل زیرباج و طباهجه و اسفیدباج و طبخه که دران دارچینی و کرویا و شبت افتد باید ساخت و از اغذیهٔ مولد خلط غلیظ سوداوی مثل بز بزرگ و بقر کاهل و کوامیخ و البان و کرنب و عدس و سائر حبوب مانند اینها منع کنند **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که علاج ربع دموی که از کثرت در خون طبیعی تولد کند آنست که اول رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ کشایند اگر خون تیره و سیاه برآید بمقدار حاجت بیرون آرند و رگ فراخ بزنند تا دردی خون بیرون تواند آمد و اگر سرخ جید باشد هیچ بیرون نکنند و فصد و استفراغ روز نوبت نشاید کرد بلکه روز سوم ازان مثلا اگر روز شنبه نوبت باشد روز دوشنبه فصد کنند و اگر روز دوم از نوبت در حمام معتدل داخل و چندان بنشینند که رطوبت حمام در رگها و اعضا اثر کند و قبل از آمدن عرق بیرون آیند نفع کند و خلط نرم و پخته گردد و بعد فصد غذا دراج و غیره دهند که در قول مجوسی گذشت و در اول مرض عنایت بجگر و طحال مصروف دارند و سکنجبین و ماء الشعیر بترتیبی که مذکور شد سود دارد و اگر بمسهل حاجت آید این مطبوخ شاهتره موافق باشد **صفت آن** شاهتره ده درم عناب آلو بخارا مویز منقی هر یک سی عدد تخم کاسنی پنج درم پوست بیخ بادیان و بیخ کرفس هر یک دو درم جوشانیده صاف نموده چهل درم ترنجبین دران حل کرده باز صاف نمایند و این مطبوخ هلیله نیز نافع بود **صفت آن** هلیله زرد و کابلی مقشر هر یک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی هر یک پنج درم مویز منقی آلو بخارا سپستان هر یک سی عدد پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان انیسون هر یک یکدرم برگ کرفس تر برگ کاسنی هر یک دسته گاوزبان پودینهٔ تر دو شاخ بنفشه پنج درم تمر هندی بست درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند و دو نیم رطل ازان سی درم ترنجبین حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر قویتر خواهند هفت درم شاهتره و پنج درم سنای مکی و پانزده درم فلوس خیارشنبر زیاده کنند و تا بست روز از مرض نگذرد ازین مسهلات هیچ ندهند و شربت بعد مسهلات آب کاسنی و سکنجبین دهند یا آب انارین یا آب آلو و ترنجبین

واگر حرارت قوی نباشد سکنجبین با آب بادیان تر صواب باشد و قی کردن در جمیع انواع ربع نفع دارد **ابن هبة الله** گوید که این تپ اگر حادث از احتراق خون
باشد و بدن ممتلی و نبض عظیم و چهره سرخ بود فصد باسلیق یا اکحل نمایند و اگر علامات خون ظاهر نباشد فصد نکنند بلکه هر روز ماء الشعیر با سکنجبین بزوری بنوشانند
و بعد آن سکنجبین ساده دهند و هنگام قبض طبخ آب آلو و عناب بشکر باید داد و آب کاسنی و سکنجبین و آب انار میخوش و جلاب بنوشانند و وقت نوبت سکنجبین با آب گرم
دهند و در ابتدای حدوث آن شربه ترش بدهند و اگر التهاب عظیم باشد اندک مبردات استعمال نمایند و غذا روز راحت اگر قوت ضعیف باشد زیرباج بچه مرغ دهند
زیرا که پرهیز سخت تحلیل قوت کند و در زمان انتها تلطیف تدبیر کنند و در روز دوره از غذا منع نمایند تا طبیعت بهضم آن مشغول نگردد پس هرگاه علامات نضج
ظاهر شود تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند و وقت دوره با آب مطبوخ شبت قی کنانند و بعد آن ده درم گلقند شکری بخورانند و عقب او آب گرم بنوشانند
و در تلیین طبیعت بحقنه حریص گردانند و هرگاه مرض از چهل روز تجاوز کند قرص غافث با سکنجبین ساده بدهند و اگر تهیج در پایها ظاهر شود قرص افسنتین
با سکنجبین بزوری بدهند و تا علامات نقا ظاهر نشود در حمام فسحت ننمایند و هرگاه خلط نضج یابد بحرکت اندک امر کنند و در حمام داخل نمایند تا آنکه علامات نقا
پدید آید و بدین تدبیر ملازم باشند تا آنکه تپ منقضی گردد **ابن الیاس** گوید که اگر در ابتدا علامات خون ظاهر باشد فصد باسلیق یا بهفت اندام از جانب
راست کنند و هر صبح جلاب از اصل السوس و تخم کاسنی هر یک سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزوره بنوماش و نخود و مغز بادام سازند و بعد ده روز تنقیه
سودا باین مطبوخ کنند **صفت آن** سنای مکی پنج درم بادرنجبویه گاوزبان تخم کاسنی بادیان اسطوخودوس بسفایج نیلوفر هر واحد سه درم گل سرخ
چهار درم بنفشه تربد خشک پنج درم هلیله زرد و کابلی و افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم شاهتره تر یک دسته و اگر نباشد تخم آن سه درم آلوی سیاه
عناب سپستان هر واحد بست عدد تربد خراشیده دو درم هلیله آمله هر واحد سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد
پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و در آخر روز بمزوره نخود و بنوماش و مغز بادام مع لحوم ماکیان و تیهو و کبک غذا سازند و در اول امر تلیین طبیعت
باستعمال ملینات لطیفه مثل سنا و بنفشه و آلو و مویز و ترنجبین یا ماء الجبن کنند و اگر بمثل این اشیا طبع نرم نگردد این حقنه لین بعمل آرند سنای مکی پنج درم بنفشه
نیلوفر هر واحد سه درم سپستان بست عدد مویز سرخ ده درم سبوس گندم یک کف برگ چقندر یک دسته همه را در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند صاف کرده
روغن کنجد و آلکامه هر واحد ده درم فلوس خیارشنبر پانزده درم داخل کرده بکار برند و روز نوبت غذا ندهند و امر بقی از سکنجبین و آب گرم و نمک و روغن کنجد نمایند
ابومنصور گوید که اگر درین تپ بول غلیظ و بدن سرخ و عروق ممتلی جسد باشد ابتدا الفصد باسلیق کنند از دست چپ بعد از ان بعض ادویه مسهل سودا که
مذکور در باب مالیخولیا بدهند و این مطبوخ بنوشانند **صفت آن** هلیله زرد و سیاه هر یک ده درم سنا و شاهتره هر یک پنج درم آلو بخارا بست عدد عناب
پنجاه دانه تخم کشوث تخم کاسنی بادیان بیخ بادیان هر یک سه درم در دو رطل آب بجوشانند تا نیم رطل باقی ماند بر آن شش درم افتیمون انداخته از آتش فرود آرند
و صاف کرده بنوشانند و قبل دوره آن روز نوبت بسکنجبین و آب نیمگرم قی کنند و در دیگر روزها آب کاسنی و غیره که در قول ایلاقی گذشت بدهند **انطاکی**
گوید که اگر از خون محترق باشد اولا فصد باسلیق از دست راست کنند اگر طحال صحیح باشد والا از دست چپ و این تفصیل خلافیکه درینجا واقعست رفع میگردد و در
خروج خون مادام که رنگ آن متغیر گردد استقصا نمایند و اگر چه بدفعات باشد اگر قوت از گرفتن آن دریکمرتبه قصور نماید و هرگاه فصد کنند و خون سرخ بیرون آید
قطعا ضرر کنند و قطع او واجب بود والا سودا غلبه کند و خطا کرده کسیکه فصد غیر باسلیق درینجا نموده و این از آن فاضل ست و بعد از فصد ملازمت این
نقوع واجب **صنعت آن** انجیر مویز هر واحد دو اوقیه عناب سپستان آلو بخارا تمر هندی هر واحد یک اوقیه انواع هلیلجات هر واحد نیم اوقیه
بدستور مرتب ساخته بنوشند و در هر سه روز تبدیل نمایند و بعضی طبیخ این میفرمایند پس اگر بعد این تدبیر طول کند تدبیریکه در ربع سوداوی بیاید واجب بود
میر عوض نوشته که اگر قوت و سن مساعدت کند اول رگ باسلیق زنند راست یا چپ بطریقیکه در قول انطاکی گذشت اگر خون سیاه بیرون آید چندانکه تغیر
که رنگ آن متغیر گردد و هرگاه که خون سرخ ناصع بر آید فی الفور بند کنند که اخراج اینچنین خون مورث مضرت کلی ست انگاه نقوع اجزائیکه در قول مذکور مسطور
شد در عرق گاوزبان و عرق شاهتره شب تر کرده صبح صاف نموده بنوشند و این مطبوخ قرشی تخم بادرنگ و کاسنی و خیار و کشوث هر یک سه درم اصل السوس

و زرشک هر یک ده درم گاوزبان پنج درم با شربت عناب سکنجبین سودمند است و بعد از ظهور نضج مطبوخ مسهل که در قول ابن الیاس گذشت با نصف تخم کشوث ده درم مویز منقی ده درم
هلیله سیاه پنج درم [illegible] کدام بنوشند و با زبید [illegible] رجوع کنند شربت عناب و ماء الفواکه و ماء القرع و ماء الشعیر مناسب [illegible] مدت دراز شود بنحویکه در ربع سوداوی باید علاج نمایند

علاج ربع صفراوی

هر چه در علاج مالیخولیای صفراوی مسطور شد استعمال نمایند و ماء الشعیر ساده یا مبرز بشکر یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت بادرنجبویه عرق گاوزبان اضافه نمایند احسن باشد و یا جلاب یا روز نزد شدت تشنگی و یا بهنگام عدم تشنگی سکنجبین در بعض اوقات و یا شربت حماض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب بعرق گاوزبان و عرق نیلوفر و تخم ریحان بدهند یا مطبوخ قرشی که در قول [illegible] مذکور شد استعمال نمایند و گاهی احتیاج بمثل شربت آلو یا نقوع آن افتد چنانچه حکیم علی گیلانی مبتلا باین مرض شده بود و شبی قرشی را در خواب دید [illegible] باستعمال [illegible] استعمال او بطریق دوا و غذا و شرب او کرد و بعد یازده روز تب مفارقت تام نمود و بقول ابن ماسویه ترشی ترنج نافع حمای ربع حادث از احتراق صفرا است و واجبست که در مسهلات این نوع مثل شاهتره و هلیله زرد و سقمونیا و افتیمون و سنا و تمر هندی و بنفشه داخل کنند و در بیچا حمام بعد نضج نفع دهد و غذا [illegible] ماش [illegible] باغوره بهترست و اگر قوت ضعیف بود در روز راحت گوشت طیور نیز توان داد **اقوال الطبا** شیخ میفرماید که اگر سودا صفراوی باشد طبیب را لازمست استعمال تبرید و ترطیب با اخراج او و مثل شیره خرفه و تخم کدو و سکنجبین و اغذیه مثل ماء الشعیر و نشستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تلیین طبیعت در ابتدا بمثل آنکه از بنفشه و سپستان و عناب و آلو و ترنجبین کنند و آنکه از ماء الجبن نمایند بقوت بسفایج که بعد اخذ ماء الجبن در آن بجوشانند یا سکنجبین افتیمونی و شربت ورد و آب لبلاب و خیار شنبر و اما اسهال تام [illegible] که بعد بیست روز میسر آید زیرا که نضج در بیست ظاهر شود اگر ماده سوداء صفراوی باشد بعد از آن تدریج نمایند بچیزی که تلطیف و تقطیع نماید مثل افتیمون و تربد و بسفایج و سنا و اگر احتیاج باصلاح معده صاحب این نوع ربع افتد بمروخات [illegible] نماید مثل بابونه و افسنتین و اکلیل الملک نمایند آن تجاوز نکنند و بسیار گرسنگی حتی که در روز نوبت گاهی آنرا موافق افتد [illegible] غذا [illegible] نافع در این نوع طبیخ هلیله است و افتیمون و سنا با سکنجبین که در آن بنفشه مطبوخ باشد و گاهی آنرا حلتیت [illegible] روز نوبت [illegible] اگر از خود غثیان شود جر**جانی** و ایلاقی مینویسند که علاج ربع صفراوی نزدیک دموی است اول فصد کنند و هر روز که نوبت تب نباشد در آب نیم گرم نشینند و ماء الشعیر و سکنجبین و آب انار ترش و آب کاسنی و آب بادیان تر بنوشند [illegible] که در علاج ربع دموی مذکور شد هر یک بوقت و جایگاه خویش و طبیعت بمطبوخ هلیله و غیر آن که در قول شیخ گذشت نرم کنند و اگر اول بحقنه نرم [illegible] استفراغ نمایند صواب باشد و اگر روز نوبت در ابتدا که وقت حرکت خلط باشد قی کنند سودمند بود **صفت** مطبوخ که بدان قی کنند هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم بنفشه افتیمون سنای مکی هر یک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خربزه نیم کوفته بیخ خربزه هر یک پنج درم همه را بپزند و صاف کرده بمقدار صد درم یا کمتر از آن یا پنجاه درم سکنجبین آمیخته نیم گرم بنوشند و اگر مدت دراز شود این قرص استعمال کنند **صفت آن** غافث انیسون تخم کرفس زعفران هر یک سه درم ریوند چینی لک مغسول سنبل الطیب پوست بیخ کبر حب البلسان هر یک چهار درم گل سرخ تخم کشوث هر یک شش درم بادیان پنج درم کوفته بیخته بآب کرفس قرصها سازند شربتی دو درم با سکنجبین یا با آب بادیان یا آب کاسنی **صفت** قرص دیگر ترکیب ثابت بن قره گل سرخ زرشک طباشیر هر یک سه درم تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو درم صمغ عربی نشاسته رب السوس هر واحد یک درم لک مغسول ریوند چینی عصاره غافث هر یک نیم درم قرص سازند شربت یکدرم **صفت** سکنجبین افتیمونی که در ماء الجبن بکار آید افتیمون دو درم بسفایج ده درم گاوزبان پنج درم بادرنجبویه [illegible] درم خربق سیاه دو درم بسفایج و خربق را نیم کوفته و افتیمون و خربق را جدا جدا در صره بسته جمله را در [illegible] سرکه [illegible] بجوشانند [illegible] افتیمون [illegible] مالیده صاف نمایند و بمن شکر داخل کرده سکنجبین سازند و طعام هر روز مزوره ماش و کدو و قلیه خیار و زیرباج [illegible] دهند تا سه هفته نگذرد دراج [illegible] ندهند الا اگر قوت ضعیف باشد و بعد از چهل روز گوشت بره و بزغاله دهند و از میوه انار باید داد **سعید** گوید که اگر تب ربع از احتراق صفرا حادث شود [illegible] ماء الشعیر بنوشانند و بعد از آن سکنجبین [illegible] تبرید و ترطیب مزاج کنند و اسهال بماء الفواکه نمایند [illegible] بلا قی در روز نوبت سکنجبین بآب گرم کنند و غذا

روز راحت به زورات سازند و نزد صلاح اجازت بچه مرغ دهند و در حمام داخل نمایند و از قی و صوم و سهر حذر کنند ابن الیاس گوید که اگر از احتراق صفرا بود هر صباح جلاب از تخم کاسنی و آب السوس هر واحد سه درم آلوی بخارا ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر یک دو درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر نخود و بچه مرغ و بعد نضج تام تنقیه بدان از صفرای محترقه باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر واحد سه درم هلیله زرد گل سرخ هر واحد پنج درم مویز سرخ ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف نموده بنوشند و در آخر روز مزوره ماش مع نخود و مغز بادام و اسفاناخ و سرمق غذا سازند و یا بگیرند سنا هفت درم و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم و با شکر سفید ده درم جوشانیده صاف نموده معجون نجاح پنج مثقال داخل کرده صبح بنوشند صفت معجون نجاح مستعمل درین تب پوست بلیله و آمله و هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم تربد سفید بسفایج افتیمون هر واحد پنج درم کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از ان هفت درم و یا این حب بخورانند که اسهال سودا برفق نماید پوست هلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون هر واحد یکدرم نمک هندی یک دانگ گل سرخ دو دانگ مصطکی نیم درم کتیرا یکدانگ کتیرا را در آب گرم حل کرده ادویه کوفته بیخته بدان سرشته حبها سازند و این یکشربت است خجندی گوید که درین نوع هر صبح سکنجبین ساده و شربت دینار یا ماء الجبن بنوشانند و علاجش قریب از علاج دموست مگر فصد و سکنجبین افتیمونی آنرا نافع بود و اگر استفراغ ادبیقی در ابتدای نوبت باشد و بعد نضج تنقیه باین مطبوخ مناسب کنند تخم کاسنی بنفشه نیلوفر هر یک دو درم تمر هندی ده درم سنای مکی پنج درم هلیله زرد پنج درم عناب ده عدد فلوس خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم روغن بادام شیرین یکدرم بسیم مقرر نهار ساخته صبح بنوشند محمد بن زکریا گفته که ملاک علاج ربع اسهال سودا و ترطیب بدنست و گفته که برای حمیات مادی چیزی بهتر از اسهال نیست که آن آتش ملتهب در فضولست پس اگر فضول را نیابد منطفی گردد انطاکی گوید که علاج ربع صفراوی بسکنجبین ساده و ماء الشعیر و ترنجبین و خیار شنبر و افتیمون نشیر و هر نوع از انواع ربع که طول کشد علاجش بعلاج ربع سوداوی باشد بسبب تمحض سودا یا استحکام احتراق پس بعلاج آن باید پرداخت مصنف خلاصه بعد ذکر علاج قول ابن الیاس گفته که روز نوبت بسکنجبین و آب گرم یا آب تربزه هندی معسل و آب گرم قی آورند و جهت تلیین شربت ورد مکرر و ترنجبین و شیرخشت بنفشه استعمال نمایند صفت مسهلی که بغایت مناسبست سنای مکی پنج مثقال گاوزبان پرسیاوشان بادیان شاهتره تخم کاسنی هر یک دو مثقال عناب بیست دانه آلوی بخارا ده دانه در یک کاسه آب بجوشانند تا نیم آید صاف نموده شیرخشت چهار دو مثقال فلوس خیار شنبر دو مثقال مالیده صاف نموده روغن بادام یکدرم غاریقون سفید نیم مثقال اضافه کرده بنوشند

علاج ربع بلغمی

نضج و اسهال بدستور مالیخولیای بلغمی نمایند و در مسهل آن مثل هلیله کابلی و تربد و بسفایج و غاریقون داخل کنند بلکه شحم حنظل اگر بلغم بسیار غلیظ باشد و با مطبوخ افتیمون تربدی و حب غاریقون و حلو نجاح تنقیه نمایند و قی بمقطعات مثل طبیخ شبت مع سکنجبین که دران ترب تر کرده باشند خصوصا نزد ابتدای نوبت کنند بعده گلقند بخورانند و سکنجبین بزوری بنوشانند و آنچه در ربع سوداوی باید حسب حاجت بکار برند چنانچه مطبوخیکه در قول انطاکی خواهد آمد و الا با گلقند بعده سکنجبین بزوری و کذا آب کرفس با شکر و حب حلتیت خیلی سودمندست و قرص زرشک جهت تقویت جگر و قرص غافث برای تقویت طحال باید داد و انجا که سرما و لرزه قوی باشد در ابتدای نوبت بخار طبیخ بنفشه و بابونه و گل خیرو و گل سرخ بعد گرفتن چادر بر سر بیدن رسانند اقوال جمهره شیخ میفرماید که اگر سوداء بلغمی باشد سکنجبین عسلی با آب کرفس و بادیان و مانند آن انچه منضج و ملین طبع باشد و گرمی باشد استعمال کنند چون گلقند عسلی ده درم بیکی ازینها و آب انگور هر روز بدهند و اگر احتیاج بتلیین زاید افتد در ابتدا اندک مسهل بلغم از قوت تربد و بسفایج آمیزند و اندک بتدریج کنند تا بقوت غاریقون برسند و قی بسکنجبین بزوری عسلی و مانند آن مثل آب بیخ خربزه و تخم ترب و نمک آورند تا آنکه در نضج شروع کنند و تکمید معده و تضمید آن بدانچه قوی تر باشد حتی که بخمیر یا با بخیره و مانند آن مثل حلبه و مصطکی سازند و سکنجبین بتخم ترب آن با دهان حاره بتدریج تا روغن قسط و گاهی نزد زیادتی غلظ احتیاج افتد بقی کردن از سکنجبین که دران قوت خربق سفید باشد چنانچه خربق را شب در سکنجبین تر کنند و صبح صاف کرده آن سکنجبین را در آب گرم بنوشند بلکه گاهی حاجت آید تا آنکه خربق سفید در ترب خورند و یا قوت خربق در ترب باشد و یا خربق بذاته اگر خوف ضعف قوت نباشد و این قرص ربع بلغمی را نافع مرکی پنج درم زعفران فطر اسالیون هر واحد پنج درم

سنبل الطیب چهار درم ونیم جند بیدستر سه درم انیسون سه درم ونیم تخم کرفس ودیا هر واحد چهار درم حماما پوست سلیخه میعه هر واحد دو درم وثلث سیسالیوس
اندروخون معجون هر واحد یکدرم و دو ثلث درم وایضاً اگر ماده بلغمی باشد این حب مسهل بعد نضج در پنجروز یکمرتبه خوردن نافع بود افتیمون ناتخواه غاریقون هر واحد
هشت درم تخم کرفس بادیان انیسون هر واحد سه درم نمک نفطی پنج درم ایارج فیقرا تربد سفید هر واحد ده درم شربتی دو درم ونیم **ایلاقی** وجرجانی گویند که در
ابتدای مرض هیچ استفراغ قوی نکنند بسبب خامی ماده که لطیف آن از استفراغ بیرون آید وغلیظ باقی ماند وعسرتر شود وهر روز ده درم جلنجبین در پانزده درم آب
بادیان وده درم آب کرفس جوشانیده صاف کرده بخورند واگر ارادهٔ تلیین طبیعت باشد پنج درم مغز تخم قرطم وده درم شکر در نیم من آب لبلاب آمیخته بخورند واگر
وقت لبلاب نباشد پنج درم هلیلهٔ سیاه کوفته وپنج درم مغز قرطم با آب نقوع مویز خورند واگر جلنجبین مسهل هر هفته یکبار بخورند صواب باشد **صفت آن**
تربد دو وثلث درم یعنی چهار دانگ زنجبیل نیم دانگ بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم آمیخته بخورند چهار یک شربت است واگر مریض محرور وفصل گرما بود ما الجبن بشکر دهند
تا طبع نرم شود واگر حقنهٔ نرم سازند صواب بود **صفت** حقنهٔ نرم انجیر شکری ده عدد حسک دو درم سبوس گندم ده درم بابونه پانزده درم شبت پنج درم
در یکنیم من آب بپزند تا سوم حصه بماند صاف کرده پانزده درم روغن کنجد تازه وده درم شکر سرخ ویکدرم نمک در آن حل کنند وبکار برند وطعام بهر نرم داشتن طبیعت
برگ چقندر واسفاناخ بپزند وبا آبکامه خوشبو کنند وشوربای خروس پیر وکنجشک واز فواکه انجیر شکری ومویز دهند واگر روز نوبت وقت سرما قی کنند بآب شبت
وترب وعسل ونمک صواب باشد وکسی را که قی دشوار بود ترب را چون درم ببرند ودر دیگ بگسترند واندک نمک بران پاشند وبالای آن صف دیگر از ترب بنهند وبران
نمک اندازند وهمچنین سه چهار ته نهاده سکنجبین عسلی بر سر آن ریزند ویکشب بگذارند وصبح چندانکه توانند از آن ترب بخورند وطعام ماهی شوربا چقندر ریخته وبا خردل
سوده بخورند وبعده آن سکنجبین با آب نیمگرم بنوشند وریاضت ومالش آهسته هر دو سود دارد ومسام را بگشاید واخلاط را نرم کند وهرگاه اثر نضج پدید آید مسهل قوی
مثل مطبوخ افتیمون بنوشند ونسخهٔ آن در علاج ربع سوداوی در قول صاحب کامل خواهد آمد واگر از آن کراهت کنند این حب دهند **صفت آن** افتیمون یکدرم تربد نیم درم ناتخواه دو دانگ بسفایج چهار دانگ انیسون
تخم کرفس بادیان هر یک دو دانگ ایارج فیقرا یکدرم غاریقون یکدرم نمک هندی مقل هر یک نیم درم با آب پودینه حبها سازند شربتی یکنیم درم وقت خواب ومطبوخ صبح بنوشند واگر این حب هر هفته دو درم ونیم
وقت خواب بخورند روا باشد واین سفوف بعد نضج در هر هفته یکبار بخورند ونسخهٔ آن نیز در قول مذکور بیاید وهرگاه مدت دراز شود وفصل سرما آید معاجین گرم مثل معجون حلتیت
وفلافلی بخورند **صفت** معجون حلتیت بگیرند برگ سداب مرفلفل انگره هر چهار برابر کوفته بیخته در شهد مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال ثابت بن قره ومحمد زکریا
میگویند که اگر وقت نوبت مثقالی ازین معجون بخورد وخود را در جامهٔ گرم بپوشد تا عرق کند سخت نافع بود **نوع دیگر** زنجبیل فلفل ناتخواه سلیخه هر یک سه درم
حلتیت چهار درم سنبل الطیب ده درم پودینهٔ کوهی انیسون هر یک پنج درم عسل مصفی سه چند ادویه شربتی یکدرم با آب بادیان وکرفس **صفت** فلافلی
فلفل سیاه فلفل سفید دارفلفل هر یک بست درم عود بلسان سیزده درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه سیسالیوس اسارون هر واحد شش درم پودینهٔ کوهی
انیسون هر یک پنج درم سنبل الطیب حماما هر یک چهار درم عسل مصفی دو چند ادویه شربتی یکدرم تا یکمثقال **صفت** قرص که اندرین تب سود دارد برگ سداب
حماما هر یک چهار درم افتیمون هفت درم انیسون سعد هر یک سه درم جند بیدستر یکدرم رب السوس هفت درم تخم خشخاش سفید شش درم کبریت سوخته
دو ونیم درم کوفته بمثلث سرشته بعد ظهور نضج واستفراغ قبل از نوبت به سه ساعت مقدار دو درم با آب گرم بخورند واگر هر هفته مثرودیطوس وتریاق بقدر دو دانگ
بخورند نیکو باشد **سعید** گوید که اگر تب حادث از احتراق بلغم باشد مریض را گلقند دهند وآب بادیان با سکنجبین بنوشانند وهنگام ظهور علامات نضج تلیین
طبیعت با آب عناب وهلیله کنند واز اغذیهٔ غلیظه پرهیز کنانند وبعد نضج اندک شراب بنوشانند ودر آخر زیرباج بچهٔ مرغ بدهند واگر معده ضعیف گردد قرص ورد
با سکنجبین خورانند واز افراط در غذا وامتلا از آن حذر نمایند **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از اصل السوس مقشر نیمکوفته وتخم کاسنی هر واحد سه درم
گلقند عسلی ده درم جوشانیده صاف کرده بنوشند وغذا مزورهٔ نخود ومغز تخم قرطم بساگ پان تهو وتدرو سازند واین تدبیر تا ده روز کنند بعده بقاروره
نظر کنند اگر ماده نضج یافته باشد باین مطبوخ اسهال آورند **صفت آن** سنای مکی هلیلهٔ سیاه وکابلی افتیمون در صره بسته هر واحد هفت درم تربد
نو تراشیده کوفته دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث افسنتین رومی اسطوخودوس بسفایج هر واحد سه درم بادرنجبویه گاوزبان هر واحد چهار درم مویز منقی

نسخهٔ جلنجبین مسهل

نسخهٔ معجون حلتیت

نسخهٔ معجون فلافلی

ده درم همراه در چهار رطل آب بجوشانند تا یک نیم رطل بماند فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم دران مالیده صاف کرده غاریقون نیم درم بران افشانده سحرگاه بنوشند در روز دوم از نوبت و بعد مسهل و بعد یوم نوبت قرص غافث یک مثقال شکنجبین بزوری ده درم بخورانند و روز نوبت منع از غذا کنند و آب سرد گرم کرده دران شبت و ترب و بیخ خربزه و سکنجبین عسل و اصل السوس جوشانیده باشند قی آورند زیرا که اخلاط در وقت نوبت و هیجان فی الفور ان میباشند و حرارت تب آنرا مرتفع میسازد پس خلط بسهولت خارج میشود خجندی گوید که هر صباح مطبوخ اصل السوس و تخم کاسنی و بادرنجبویه با گلقند شکری بنوشند و بعد ظهور آثار نضج در قاروره بمطبوخات تربدیه استفراغ کنند و این مطبوخ نافع این نوع ست سنای مکی هلیله سیاه و کابلی بادرنجبویه هر یک پنج درم تربد یک مثقال گاوزبان افتیمون در صره بسته هر یک دو درم بادیان تخم کاسنی تخم کشوث هر یک دو مثقال عناب ده عدد غاریقون نیم درم فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک پانزده درم روغن بادام شیرین یک مثقال بسیم معهود تیار ساخته بنوشند و این قرص غافث آنرا نافع ست نسخه آن عصاره غافث یک جزو سنبل الطیب نیم جزو طباشیر پنج جزو ترنجبین بقدریکه دران ادویه جمع گردد و این قرص تحمیات کهنه و یرقان و درد جگر و طحال را نیز نافع کند و تفتیح سده نماید شربتی ازان یک مثقال ست با ده درم سکنجبین بزوری صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم بادیان تخم کرفس پوست بیخ کبر هر یک سه درم در سه رطل آب و یک رطل سرکه یک شبانه روز تر کنند بعده صاف نموده مقابل هر رطل آن نیم رطل شکر اضافه نموده بقوام آرند

علاج ربع سوداوی

بطریق مالیخولیای سوداوی علاج نمایند و ایضاً علاج آن نزدیک بعلاج ربع بلغمی ست و گلقند دو توله اول بخورند بعده عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق سیاه و عرق عنب الثعلب سکنجبین ساده دو توله آمیخته بنوشند و گاهی برعایت شرکت بلغم اول عرق کاسنی و عرق شاهتره و عرق بادیان عوض عرق گاوزبان و نیلوفر و بید ساده داخل کرده میشود و یا اصل السوس تخم کاسنی گاوزبان اسطوخودوس عنب الثعلب مویز منقی بادیان بیخ بادیان بیخ کاسنی تخم خیارین خیسانیده گلقند داخل کرده دهند و بعد نضج در مسهل ادخال افتیمون بسفایج سنای مکی ضرور ست و ایلیجات بدستوریکه در علاج کلی ربع گذشت داخل نمایند و یا منضج سودا از بادیان چهار ماشه بادرنجبویه شش ماشه جوشانیده گلقند یک نیم توله داخل کرده بدهند و اگر خواهند شربت افتیمون یا افتیمون بصره بسته داخل سازند و در مسهل فلوس خیارشنبر شش توله و ترنجبین یا شیرخشت و افتیمون بصره بسته و بسفایج و اسطوخودوس داخل کنند لیکن بعد نضج کامل و یا این منضج بدهند شاهتره گاوزبان بیخ کاسنی اصل السوس مقشر افتیمون در صره بسته هر واحد دو درم سپستان مویز منقی هر یک بیست عدد بسفایج یک درم انجیر چهار عدد گلقند دو توله بالجمله بعد ظهور نضج در قاروره و بعد سبک شدن لرزه و باقی ماندن قشعریره که اینهم دلالت بر نضج میکند مسهلات قوی و حبوب مخرج سودا و مالش بدن و ادرار بول و آوردن عرق نفع کند و استعمال این تدابیر قبل از نضج بغایت مضر بود و باید که درین تپ اسهال بدفعات نمایند مع رعایت قوت فیما بین مسهلات زیرا که خلط سوداوی عسر الانفعال ست در یکدو مسهل بتمامه بر نمی آید و نقای تام حاصل نمیشود بلکه لازم ست که بعد هر مسهل ماده را مهیا باستفراغ باستعمال منضجات سازند بعد ازان باهستگی و نرمی مستفرغ نمایند کرات و مرات تا قوت ضعیف نگردد و ماده بتمامه مستاصل گردد و هیچ استفراغ روز نوبت جایز نیست مگر قی و بعد نضج اگر حاجت فصد باشد باسلیق کشایند و باشد که بفصد صافن حاجت آید و اگر مزاج ضعیف شده باشد اول خیسانده سبک دهند و در ماء الجبن گاهی شربت نیلوفر و گاهی شربت بنفشه یا عناب و گاهی عرقیات و شربت انار و تخم فرنجمشک بدهند چون ماء الجبن قریب نیم آثار رسد مسهل باین طور دهند افتیمون در پارچه بسته سنای مکی هر یک یک توله بسفایج پنج ماشه تربد سفید شش ماشه در عرقیات جوش داده صاف کرده مغز فلوس هفت توله گلقند چهار توله روغن بادام شش ماشه با ماء الجبن مخلوط کرده بنوشند و سفوف لاجورد و شربت سودا نیز استعمال کنند و تبرید بصرف عرقیات و شربت انار و تخم ریحان دهند و دواء المسک جلو و قرص انبرباریس بوعلی سینا نیز بکار برند و غذا کچری با نخوداب و گاهی ماء الشعیر در نخوداب یا همراه شربت انار شیرین دهند

ذکر بعض ادویه یونانیه و هندیه که نافع تپ ربع ست حب الشفا از بیاض حکیم علویخان که جهت صداع مزمن و جمیع امراض حاره و بارده نافعست و در تپ ربع و سائر تپهای مزمن مستعمل زعفران دو دانگ گل سرخ گل ارمنی زنجبیل هر یک دو نیم دانگ ریوند چینی پنج دانگ افیون تخم ناتوره

هر واحد یکمثقال کوفته بیخته با پیکه دران شیرخشت حل کرده باشند سرشته حبها بقدر نخود سازند این برای تپ ربع پیش از نوبت بیکساعت با آب گرم سه حب
فرو برند و برای امراض دیگر دو حب صبح بخورند مجربست **حب هلیله** حکیم محمد جعفر علاج تپ ربع محمود آقا باین حب بدین طریق نموده بود که در اول یوم راحت
وقت طلوع آفتاب دو مثقال ازین حب تناول نمایند و بالایش قهوه دارچینی یک پیاله بنوشند و غذا درین روز نخود آب گوشت خروس بچه سازند و در روز
دوم گلقند هفت مثقال سکنجبین هفت مثقال با عرق گاوزبان یا آب انار حل کرده بنوشند و غذا آنروز شوربای گوشت بره تناول نمایند و در جمیع احوال
از حموضات و لبنیات و بقولات پرهیز سازند بگیرند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه برگ سنا هر یک پنج مثقال ایارج فیقرا سه مثقال عصاره
افسنتین یکنیم مثقال سقمونیای مشوی شاهتره هر یک یکمثقال نمک هندی یکدانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و دو مثقال با قهوه مذکور یا گلاب
بخورند و در روز نوبت این حب نخورند یکعدد صبح و یک شام فرو برند **صفت** حب ذهب طلای مکلس فادزهر معدنی جدوار خطائی برگ قنب هر واحد یکمثقال
جوزبوا مصطکی زعفران هر یک چهار دانگ دارچینی قرنفل هر یک نیم مثقال صمغ عربی دو دانگ کتیرا یکدانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند بقدر نخود
حب حلتیت که حمیات ربع را سود دارد هلیله زرد عصاره غافث هر یک دو درم حرف یکدرم حلتیت یکنیم درم ادویه را کوفته بیخته با آب حبها سازند
و خشک کنند شربت یکدرم با آب گرم **حبی** که برای تپ لرزه مجربست ریوند چینی یکماشه تخم دهتوره یکنیم ماشه [illegible] ماشه کوفته با آب ادرک یک پهر
کهرل کنند و حبها برابر ماش هندی بندند و حسب مزاج بدهند و بعضی تا چهار عدد خوراک این برای تپ صفراوی گفته اند **ایضاً** که بجهت تپ ربع مجرب
برگ دهتوره سیاه برگ پان انگنیری فلفل گرد هر یک دو نیم درم باریک ساخته قدر فلفل سیاه حب سازند یک صبح و یک شام با آب گرم بدهند در دو سه نوبت
دفع شود و یک حب دو گهری پیش از لرزه بدهند و اگر گرمی معلوم شود شیره بادیان بهمراه بنوشند **ایضاً** [illegible] تپ را نافع ست پلاس پاپره پوست سرخ
از روی دور کرده مغز او و مغز تخم کرنجوه مساوی بسایند و قدری آب آمیخته بقدر فلفل حبها سازند و هر روز یک حب بخورند مجربست **دوائی** که تپ ربع را
دفع کند کلونجی چهار درم باریک سائیده باشند خورند چهار روز متواتر روزیکه تپ آید از صبح آن شروع کنند **دیگر** برای دفع لرزه و تپ معمول ست
سم [illegible] یک عدد سائیده یکساعت پیش از نوبت بخورند و بالایش آب لیموی کاغذی نیم عدد افشرده بنوشند تجربه [illegible] سه نوبت **ایضاً** برای
[illegible] برگ تنبول مغز بادام هر یک [illegible] یکنیم ماشه [illegible] باشد پیش از [illegible] آمدن تپ بنوشند **دیگر** که در ازاله تپ ربع
مجرب نوشته اند [illegible] دو ماشه هر دو را در یک [illegible] هرگاه چهار دام بماند بنوشانند در دو روز دفع شود **ایضاً** که در جمیع انواع
ربع و تپ مرکب مجربست یعنی چوبچینی بقدر سه ماشه یا کم زیاده در آب حل نمایند و یک عدد لیموی کاغذی در ان افشرده بگذارند هرگاه اجزای غلیظ ته نشیند
آب صاف آنرا که بالا ایست بنوشند و دوا را [illegible] شروع نوبت تپ یعنی [illegible] اگر یکبار کفایت نکند یک نوبت دیگر
بدهند **دیگر** دافع تپ ربع [illegible] فلفل گرد دو عدد کوفته بیخته روز نوبت خورانیده باشند **دوائیکه** آنرا [illegible] دهتوره گویند برای دفع تپ لرزه
مجرب تخم دهتوره در سکوره کرده [illegible] گل حکمت کرده در آتش [illegible] سوخته خاکستر گردد [illegible] آن خاکستر بقدر یک سرخ [illegible] تا چهار سرخ
با قدری آب دهند تا چند روز **ایضاً** [illegible] دافع تپ ربع و بلغمی و صفراوی [illegible] توتیای سبز [illegible] هرتال [illegible] پانزده ماشه
باریک سائیده با آب [illegible] چهار پاس کهرل نمایند و یک قرص ساخته در سکوره نهاده گل حکمت کرده [illegible] بالا [illegible] آتش [illegible] هرگاه
سرد شود برآرند خوراک یک سرخ [illegible] تپ دفع میشود و در ربع [illegible] از صبح دهند و این دوا [illegible] شود [illegible] زیاده می شود
و در نسخه حکیم ارزانی [illegible] یکدوام [illegible] و نوشته که [illegible] سفال خام [illegible]
[illegible] سفال دیگر بران پوشند و کناره هر دو سفال که باهم پیوسته باشد بگل و پوست شالی محکم کرده [illegible] آتش [illegible]
باید داد چون سرد شود برآرند و مرد کلان را تا دو نیم سرخ در [illegible] برگ تلسی کوفته باید داد [illegible] روغن [illegible] تپ ربع [illegible] و بعضی
کسان را که ازین دوا قی شود [illegible] ایضاً [illegible]

چهار درم زرنیخ سرخ و دو درم توتیای سبز یکدرم باریک ساییده در آب یکپاس کهرل کرده بدستور آتش دهند خوراک یک سرخ غذا شیر برنج **دیگر** که بخاصیت عمل کند و در
ربع اکثر تجربه شده زرنیخ سرخ اشخار آب مساوی سحق کنند و در سفال کرده زیر او آتش دهند تا پخته گردد و اندازه پختگی او آنست که ریزه از چوب نی یا کاه در میان دوا
ایستاده کنند که سر چوب بسفال برسد و آتش متوسط کنند پس ریزه چوب بیرون آورده نظر کنند اگر سر او سیاه شده و آتش گرفته باشد و زنگ دوا گردد دوا پخته
شده باشد پس فرود آورده باز ساییده بقدر یکسرخ در تا سه پیش از نوبت بدهند و روز راحت هم دهند **دوائی** که تپ ربع را مجرب نوشته و دیگر تپهای سرد
سوداوی دهند سمندر پهل مرچ سیاه برگ تلسی هر سه برابر باهم کوفته بقدر یک یک ماشه یا کسری زیاده بحسب مزاج و سن مریض برطی بندند و یکی از آن یک گهری پیش از
آمدن تپ با آب سرد بدهند و پرهیز هیچ نیست و سمندر پهل انچه باریک سر و دراز همچون خوشه خرما باشد بهتر است **شربت** که مصنف دارا شکوهی بجهت حمیات
سوداوی از مجربات خود شمرده گل بنفشه گاو زبان هر یک پنج مثقال در یکنیم پیاله آب بجوشانند تا نیم پیاله بماند صاف نموده با شصت مثقال قند سفید بقوام
آورده هر صبح در هفت قاشق آب حل کرده دو مثقال تخم ریحان و قدری گلاب اضافه نموده بنوشند **قرص** که در تپ مجرب سرهندیست بادیان پرده سیاه
هلیله سیاه قرص ساخته استعمال نمایند که از نوبت سوم تجاوز نکند فاحفظ فانه من الفیوض **معجون ربع** از مجربات حکیم عماد الدین محمود چون روز نوبت قبل
از تپ دو ساعت مقدار دو نخود تا نیم مثقال تناول نمایند البته در سه نوبت قطع کند و مسمی ست بعجب دو لو چند حلتیت دارچینی قرنفل شونیز مرصافی میعه سائله هر یک
سه درم افیون سداب فلفل گرد هر یک یکدرم عسل برابر جمله **اقوال حذاق** سویدی گوید که شرب غافث و کذا اسرار اشترغاز و کذا لاجورد چهار قیراط که فعل
عجیب دارد و کذا افوفاریقون در شراب و کذا انفحه خرگوش بقدر باقلا و کذا تخم پنجنگشت دو درم و کذا شونیز سوده بسکنجبین و رشتنبه اگر تپ بسیار طول کند
و کذا خردل و کذا قسط و کذا آب کاسنی و کذا غاریقون و کذا پوست درخت آزاد درخت با هلیله سیاه و شاهتره در ربیع یا خریف و کذا آب کاسنی صحرائی
و کذا کرفس با قه جوش شدید داده صاف نموده با سکنجبین و کذا نانخواه و کذا آب برگ بادرنج و کذا برگ حندقوقا و تخم آن هر کدام چهار عدد و کذا انفحه بزغاله بقدر
سه باقلا و کذا بابونه و کذا راوند و کذا تخم لسان الحمل چهار عدد قبل شروع نوبت و کذا شوربای خروس پیر بقرطم کوفته و بسفایج پخته و کذا خاکستر شاخ بز کاهی
چون در نیم ماه بسوزد و سوزاننده او کلام نکند تا انفراغ از سوختن آن و کذا طبیخ اسقولوقندریون و کذا طریفلن چهار برگ یا چهار تخم آن بشراب و کذا اکل
حرشف و کذا لسان الحمل مسلوق بروغن بادام و کذا گوشت خارپشت و کذا لحم افعی مدبر که در تریاق می اندازند و کذا عنصل بریان و کذا جرم طرخشقوق
و کذا کرنب و کذا اترج و کذا لحم ناقه در روز راحت در چهار ادوار که مجرب بالغ ست و کذا بچه ماکیان که افضل غذای صاحب ربع ست و کذا دراج و تیهو و زرزور و کذا
نخود آب مطیب بدارچینی و مصطکی **و تعلیق** هدیه یکبعد و دو بارچه بسته بر صاحب تپ و کذا عین الدیک در خرقه کتان بسته و کذا کرم عکوب که آن کرم شفت ست
دور سر او سیاه باشد چون در جلد مدبوغ ببندند و کذا خاکی که بر آن سگ سیاه رنگ بول کند بندند آن بسته و کذا قرن حیه مقرنه و کذا فقره گردن بط و کذا استخوان
غوک و کذا استخوان بیست و کذا قطعه لحم تیس و کذا ذراریح در پارچه سرخ بسته و کذا عظم سوراخ دار بازوی خروس و کذا موی رأس بزید در خرقه کتان بسته و کذا چشم
راست ثعلب و کذا دندان ذکل السرسماح و کذا جزء الطیب یکبعد که مجرب صحیح منست و کذا استخوان خوک و کذا نسج عنکبوت بر بازو بستن و کذا الت بالای موش کور و کذا جلد فیل و کذا عظم طلو
که در بازوی مرغابی باشد از جانب چپ گرفته و بلع فسافس در نقبه باقلای کرم خورده داخل کرده و کذا سپش سر در سوراخ باقلا کرده بموم بند نموده **و بخور** تخم ترنج و کذا عرن یعنی پیراهن سبب
و کذا جلد خارپشت و کذا نسج تعلقات الریل و پوشیدن لباس زن صاحب نفاس و شرب و تعلیق قند و کذا دوقو و کذا حلتیت و کذا بندق هندی و قطع چوب دستی از درخت پنجنگشت از دست خود و اتکا
بدان هر واحد نافع حمای ربع ست و اگر بگیرند شک هفت درم سقمونیا ربع درهم حجر ارمنی مغسول دو درم و در تپ ربع بدان تنقیه کنند مجرب منست **ابوسهل** گوید که در حمای
سوداوی یعنی ربع اگر در صاحب او آثار غلبه خون بیند و قوت قوی و سن و فصل محتمل باشد فصد از دست چپ باید کرد و بسوی خون نگاه کنند اگر سیاه باشد بیرون آرند و اگر سرخ
باشد فی الفور بند کنند و قصد تلطیف خلط کرده آن ماده تپ ست و تهیه آن برای خروج سازند و هر گاه علامات نضج ظاهر گردد دوا بمسهل سودا آهستگی نمایند و تا قوت را ضعیف
نکنند و با فضول اخلاط تا خارج نگردد و اما اعتداد تپ ربع باید که مولد خون نیک باشد تا بحرارت و رطوبت خود داده این تپ را یعنی سودائی که آن بارد یابس ست مقهور سازد و تعدیل
آن نماید و ملطف و محلل ریاح باشد و این بهر آنست که گاهی از خلط سوداوی در معده و طحال ریاح و نفخ غلیظ موذی پیدا میشود و دلیلش خشکم باشد مثل ماء الجبن و عسل و حریره

معمول از زبیب و مری و بقول بلعین شکم بسر آنکه آنچه در بدن جمع شود بتدریج خارج گردد و غیر مولد خلط غلیظ باشند زیرا که غذای غلیظ از استفراغ منع کند و خلط سوداوی را افزاید و سکنجبین مولد خلط ردی و خلط بارد و فجج نباشد و قابض شکم نبود و در این تپ اولا حقنه کردن بحقنهای لینه نفع کند تا تنقیه امعا است این خلط نماید و از امعا باستفراغ کند و بعد استعمال حقنهای قویه استعمال نمایند زیرا که این خلط بشدت خارج میشود و اکثر اوقات در این تپ در هر چند روز تناول چیزی حاد مثل خردل و فلفل و غیر آن از معجونات ملطفه نفع نماید و در این تپ مشی معتدل و دلک معتدل سود دارد و باید که در ان عام در ابتدای مرض استعمال نکنند و چون تپ ربع طویل المدت میباشد پس میباید که تدبیر غذا در ان ابتدا غلیظ باشد تا قوت قبل از رسیدن مرض بمنتهای خود ضعیف نگردد بعد از ان هر قدر که مرض بمنتهای خود قریب گردد از تدبیر غلیظ کم نمایند و در لطافت او بیفزایند تا آنکه چون مرض بمنتهی رسد تدبیر بغایت لطافت رسد بعده چون مرض در انحطاط شروع کند تدبیر اغذیه اندک اندک باز آورند تا آنکه در تلطیف او عمل کرده باشند و این برای انتعاش قوت و برعود بدن بصحت بود و این تدبیر عام در جمیع امراض مزمنه و هرگاه تپ ربع بمنتهی رسد باید که تلطیف تدبیر نمایند و آرام و سکون اختیار نمایند تا ماندگی و حرکت فعل طبیعت را قطع نکند بعده چون مرض منتهی گردد و علامت آن آنکه ماده مرض نضج یابد دوای مسهل سودا بکرات و مرات بخورانند و بعد از ان مریض را چیزی از تریاق بخورانند که آن تلطیف بقیه این خلط و تحلیل آن کند و تنقیه بدن از ان نماید و بدل تریاق دواء المحلیت و مثرودیطوس جائز است و نشاید که مریض را چیزی ازین معجونات قبل از نضج و رسیدن مرض بمنتهی و تنقیه بدن بمسهلات بخورانند تا هیجان و تحریک خلطی که آن ماده تپ است ننماید پس بسوی اعضا برند و با اخلاطی که در انجاست مخلوط گردد و احالۀ طبیعت خود گرداند و هرگاه این عمل در موضع واحد از بدن کند تپ در شدت افزاید و سوء مزاج خبیث گردد و اگر عمل از دو یا سه موضع بود بسبب آن حمیات ربع حادث شوند و تپ مرکب گردد شیخ الرئیس میفرماید که اگر دوای سوداوی عسر بود از قبیل وردی خون باشد اسهال اورا ابتدا هنگام قبض بآب لبلاب و فا بید نیکو است و استعمال آن گاه کنند که مسهلی و شکری قویست و در آخر آن استفراغ بمثل طبیخ اهلیله زرد و سیاه و شاهتره و غیره نمایند چون ماده مرض نضج یابد درین هنگام نیز فصد موقع بهتر دارد یا باسلیق فصد نمایند بشرطیکه غلبه خون ظاهر گردد و بالای طعام قی بقوت یا تیسنگی دفع سل و معاونت کند دادن او نمایند که آن اصل بزرگ است و استفراغ با دویه و حقنهای قویه سازند و دیگر در مثل این وقت استعمال کنند آن افتیمون و بسفایج و غاریقون و اسطوخودوس و حجر ارمنی و لاجورد هر دو مغسول و غیر مغسول و آب برگ تنبل ولون او شرب بمسهل است و گاهی نزد عصیان ماده احتیاج بخربق سیاه افتد و گاهی در سفوف ادی سنا و شاهتره با افتیمون و قی بسکنجبین کفایت کند و بعد استفراغ برای ربع بلغمی و سوداوی آن تریاق و مثرودیطوس و دواء المحلیت بخورند و فلفل تنها در آب و مثل خردل بخورند و این اشیا مدام استعمال نکنند بلکه در هر سه روز یکبار و در ابتدا و قبل استفراغ در مدت بعید از ان چیزی فلافلی و مانند آن از جوارشات حاره قطعه تیز بی ادویه چیزها قبل از نضج تعجیل نکنند زیرا که اگر طبیب تریاق و مانند آن در ابتدا بخوراند ربع را ربع دیگر مرکب کند و گاهی با امراض دیگر آورد چون صداع و سرسام خبیث یا اگر در اواخر این مرض فصد واجب گردد بر ان اقدام نمایند و جالینوس گفته که خلقی کثیر را از ربع با این تدبیر شفا دادم که بعد نضج ایشان را مسهل نوشانیدم بعد از ان بحقنه ازین و پس از ان تریاق خورانیدم و گویم که حلتیت و فلفل هر دو مفرد بسیار نافع است چون نضج ظاهر شود و وقت انتها رسد و قرصهای حب تپ ربع را استعمال کنند کبر و خردل و اینها و مانند آن در ان قوت ملطفه قوی باشد بخورانند و گاهی طبیب را احتیاج افتد بعد چهل روز از تپ بخورانند مثل دواء المحلیت بقدر کفاف هر صبح و همین قدر هر شب اگر تپ حاد نباشد و اسهال و صفرا نبود و از اقراص نافعه درین وقت یعنی بعد ظهور نضج و رسیدن منتهی و نزد انحطاط این قرص است

صفت آن بگیرند عصارۀ غافث و زعفران هر واحد سه درم اسقولوقندریون و لک و ریوند و طباشیر هر واحد پنج درم تخم حماض و تخم خرفه و گل سرخ و سنبل الطیب و تخم کشوث و انیسون و تخم کرفس و بیخ کبر و حب البان و بادیان هر واحد چهار درم باب کرفس سرشته قرص سازند و با آب بادیان و کاسنی و کشوث بخورند و این دوا نافع از بسیار وجوه است چون ماده نضج یابد بگیرند مر مکی بیست و هفت درم سنبل الطیب سیزده درم فطراسالیون پانزده درم انیسون ده درم عاقرقرحا قسط فقاح اذخر هر یک پنج درم بشراب کهنه یا بعسل ترکیب کنند و شربتی مثل جوزه گاهی بعلبا در آخر این مرض برای قلت ابتدا و ان و کثرت حرارت بتلطیف ماده ناقهین را دوائی با این صفت بخورانند بگیرند بزر البنج و بیخ لفاح یک قیراط و حلتیت قریب سه باقلا و ایضا ازین قبیل است

چون بگیرند پودینهٔ بستانی چهار مثقال و تخم انجره بست مثقال و افیون یک مثقال و اقراص بسیار کوچک بسازند شربتی یکدرم بعرق گاوزبان و بادرنجبویه
و آنچه ایشان را استعمال او بعد ظهور اثر نضج تا آخر آن نیکوست اینست که بگیرند مویز منقی یا هروی و ثوم دشتی و مورد تازه هر واحد یکجزو در آب خیسانیده
خوب بجوشانند و صاف کرده باب ادقیه از آن بنوشند **ایضاً** تخم کرفس و انیسون و قردمانا هر واحد پنج درم سعتر دشتی و غافث هر واحد هفت درم نانخواه
چهار درم شکاعی سه درم مویز ده درم در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید **و دوای جید برای ایشان اینست** بگیرند نانخواه و سنبل الطیب و پودینه
هر واحد ده درم کرویا و انیسون هر واحد هفت درم حلتیت پنج درم زنجبیل چهار درم سلیخه سه درم در عسل بقدر کفایت بسرشند شربتی یکدرم باب کرفس و بادیان
وایضاً قرص باین صفت عصارهٔ غافث ده درم اسقولوقندریون و طباشیر و بادیان و سنبل الطیب و زعفران هر واحد پنج درم
انک وریوند هر واحد چهار درم تخم خربزه و تخم خیار هر واحد شش درم باب کرفس قرص بسازند و سکنجبین بخورند و چون لرزه اشتداد نماید قی کردن باب نیمگرم و سکنجبین
آنرا نفع کند و اگر این کفایت نکند بدانچه مذکور شد بحسب قوت آنرا قوی سازند و تبخیر بنطولی که دران شیح و بابونه و مانند آن پخته باشند یا حب پیچیده بخوت را جمع
ذکر مسهلات که بعد نضج بدان محتاج گردند هلیلهٔ کابلی شش درم افتیمون افسنتین هر واحد پنج درم هلیلهٔ زرد عصارهٔ غافث آمله هر واحد چهار درم تخم کرفس
انیسون بادیان هر یک دو درم جوشانده از آن بسازند و اسهال باهستگی نمایند **و یا بگیرند** کشمش ده درم هلیلهٔ کابلی افتیمون هر واحد هشت درم شاهتره هفت درم
شکاعی قنطوریون غلیظ هر یک شش درم غافث بیخ اذخر هر واحد پنج درم در پنج رطل آب بجوشانند تا یک رطل باز آید **حب خفیف** چون در هر پنج روز یکبار
استعمال نمایند درین تپ نافع بود و مجرب است افتیمون ترید سفید هر یک ده درم کرویا انیسون هر یک هفت درم نانخواه هشت درم تخم کرفس بادیان هر یک
سه درم بسفایج شش درم غاریقون هشت درم نمک هندی پنج درم ایارج فیقرا یازده درم باب پودینه حبها سازند شربت یکنیم درم و هر گاه با وجع طحال
بود باین دوا انتفاع یابند و برفق اسهال کند اسقولوقندریون پانزده درم غاریقون دوازده درم هلیلهٔ سیاه ایارج فیقرا هر واحد ده درم هلیلهٔ کابلی افسنتین
هر واحد هشت درم شکاعی بادآورد کما فیطوس عصارهٔ غافث هر واحد هفت درم شیطرج فابیج کبر هر یک پنج درم تخم کرفس انیسون بادیان هر یک سه درم از آن معجون یا حب سازند

تغذیهٔ ارباب ربع

صواب آنست که تدبیر ایشان در اول هفته تا سه هفته بقدری بتلطیف مائل گردانند بغیر آنکه قوت ضعیف گردد و این چنان باشد که از گوشت و زهومات
اجتناب نمایند زیرا که این تقلیل ماده و تخفیف اعراض بر ایشان و قصر مدت مرض ایشان نماید و بعد از آن لابد است از انعاش قوت بمثل ماهی رضراضی و بیضهٔ
نیمبرشت و چوزهٔ ماکیان و تیهو و هر گاه مریض بمدت مثل مدتی که دران زهومات منع است برسد و آن سه هفته است و مرض کم نگردد از مراعات قوت چاره
نباشد و خورانیدن غذائیکه آن قویتر است مثل گوشت ماکیان و بره و بزغاله و پرندهٔ نرم گوشت مانند تذرو و دراج و ماهی جید که بزرگ جثه نباشد و باید که
شرط در غذای صاحب ربع آنست که جامع چهار خصلت باشد یکی آنکه نافخ نباشد بلکه محلل نفخ باشد دوم آنکه مولد سودا نبود سوم آنکه غلیظ نباشد بلکه لطیف باشد
سوم آنکه قابض نبود بلکه ملین شکم باشد چهارم آنکه خون متولد از آن محمود باشد و اکثر غذا که چنین باشد آنست که دران حرارت و رطوبت بود و کیفیت تغذیه
قبل نوبت و انتهاء رساعات و کمیت تقدیم در باب تدبیر غذا در علاج کلی حمیات عفنی معلوم شده و ایضاً معلوم کرده اند که گاهی احتیاج بغذا در وقت
نوبت و قریب آن بسبب مذکور در اینجا میشود لیکن صواب آنست که تپ بر خلاف شکم بلا غذا گردد تا طبیعت بماده غذا نه بماده مرض مشغول نشود تا آنکه
ماده مرض را دفع کند و شراب سفید رقیق ربع را نافع بود **صاحب کامل** گوید که هر گاه علامات غلبهٔ خون یافته نشود فصد نشاید کرد و شراب
چیزی از ادویهٔ مسهله در اول امر کنند مادام که اخلاط خام باشد لیکن میباید که طبیعت معتدل بنرمی اندک باستعمال اغذیهٔ ملین شکم مثل بقول معتدل بر
و سرکه و زیت باشد چون اسفاناخ و چقندر و سرمق و شوربای خروس و قنبره و مویز خراسانی و آلوی شیرین و انجیر خشک با اندک مغز قرطم و هر گاه طبیعت قبض
شود تلیین او باب آلوی شیرین و مویز و سنا و خیارشنبر و ترنجبین یا بایارج الحبیر لشکر و مانند آن باید کرد و اگر باین ادویه طبع نرم نگردد حقنهٔ لین باید کرد
و روغن کنجد و مری استعمال نمایند و باید که تعدیل غذا درین تپ کنند و دران غذای غلیظ عسر الانهضام استعمال نکنند که در ماده تپ افزاید و غذای

لطیف هم استعمال ننمایند که قوت را ضعیف کند فلهذا باید که تعدیل غذا نمایند تا حفظ قوت بوقت منتهای مرض کند و از غلظ او اندک اندک کم نمایند
پس هرگاه تب بمنتهای خود برسد در آن هنگام تلطیف غذا باید کرد تا قوت بموافقت مرض مشغول گردد و همچنین در سائر امراض و در هر روز بگلقند یا
سکنجبین بدستور اقتصار نمایند و در روز نوبت تب از غذا منع کنند تا طبیعت بمقاومت مرض مشغول گردد و حمام درین تب البته استعمال نباید کرد
مگر به منتهای آن در انحطاط آن و استعمال مشی آهسته و مالش بدن بمقدار معتدل سزاوار است تا مسام بکشاید و ماده رقیق گردد و مدام مثل این تدبیر
درین تب تا ظهور علامات نضج استعمال نمایند و هرگاه آثار نضج ظاهر گردد ادویه مسهل سودا مثل این مطبوخ استعمال کنند **صفت آن** هلیله کابلی
و سیاه هر واحد ده درم بلیله آمله اصل السوس مقشر هر یک پنج درم آلوی بخارا بیست عدد مویز منقی بیست درم سنا پنج درم افتیمون رومی برگ بادرنجبویه
بسفایج کوفته گاوزبان گل سرخ هر یک چهار درم اسطوخودوس سه درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید هفت درم افتیمون انداخته
از آتش فرود آورده ساعتی صبر کرده افتیمون را خوب بمالند و آبش ده اوقیه صاف کرده غاریقون یک مثقال صبر سقوطری و نمک نفطی هر واحد نیم درم خربق سیاه
دو دانگ باریک سوده بران انداخته نیم گرم بنوشند و مسهل در روز دوم از نوبت استعمال کنند و اینهمه قدر شربت دو مثقال با دو اوقیه سکنجبین سکری
ممزوج با آب بدهند و در روز نوبت سکنجبین که در آن تربد ترکرده باشند با آب گرم مطبوخ شبت استعمال نمایند و قی آورند و باید که صاحب این تب بعد از
نضج در هر هفته یکبار این دوا استعمال نماید **صفت آن** هلیله هندی و کابلی هر واحد هفت درم بسفایج افتیمون هر واحد سه درم همه را بکوبند
سائیده سه درم از آن با مثل او شکر سلیمانی بخورند و بالای آن آب گرم بنوشند و این دوا روز دیگر از روز نوبت بخورند و هرگاه زمانه این تب متمادی شود
و مدت او طول کشد و فصل بهار یا ایام لاحق گردد و آثار نضج ظاهر گردد باید که در آن بعض معجونات حاره مثل معجون حلتیت یا حب حلتیت در هر سه روز نیم مثقال
تا یک درم استعمال کنند و یا قدری از معجون فلافلی بخورند و نسخه آن در علاج ربع بلغمی در قول الالاقی مسطور شد و این معجون مذکور حمای ربع را بعد نضج
سود دهد و نسخه او بهمان معجون حلتیت نوع دیگرست که در قول مسطور مذکور شد لیکن در اینجا وزن او نخواه و حلتیت هر واحد هشت درم است باقی بدستور
و ایضا در هر هفته معجون دو بار بدهند یا ایارج کبیر هر واحد بقدر حاجت و مقدار تحمل طبیعت مریض بدهند تا طبیعت خلط را نضج نماید و باید که ازین معجونات
قبل از نضج ماده مرض حذر نمایند از آنکه مضرت بسیار حاصل شود و باید که از اینها حذر کنند اصحاب مزاج حار و در سن شباب و فصل تابستان و اگر
این کسان را ضرورت خوردن آنها داعی گردد اندکی از آنها با احتیاط استعمال کنند و در اکثر امر در مثل این حال اقتصار نمایند بر قرص غافث بسکنجبین
یا گلقند و بر استعمال قی در روز نوبت و بر تناول سکنجبین با آنکه در آن پودینه نهری و افتیمون جوشانیده باشند اما هرگاه فصل زمستان و سن
مریض سن شیخوخت و مزاج او بارد رطب بود و خلط ابتدا نضج کرده باشد پس بدادن این معجونات حاره باکی نیست و تدبیر مریض از اغذیه بارد یابس
و مولد سودا و غلیظ الجوهر نمایند و باید که صاحب این تب را شراب بعد نضج ماده مرض دهند و لیکن شراب کهنه نباشد و نه نو و ممزوج باندک آب باشد
و چون این تب بمنتهای خود برسد تدبیر غذای صاحب او بتدبیر لطیف کنند مانند تیهو و بچه مرغ و مزورات در وقت منتهی یا بازوی طیور و گردن آنها
و امثال آن تا قوت بمقاومت مرض مشغول گردد و ماده او پاک شود و آرام و سکون و قلت حرکت اختیار نمایند تا طبیعت بمرض مشغول گردد و حرکت
از مقاومت عائق نشود و باید که عنایت بجگر و طحال درین تب مصروف دارند و عنایت باین هر دو تا ضعیف نشوند و یا سده در آن هر دو یا غلظ حادث
نشود و باین طور نمایند که صاحب او را قرص زرشک یا قرص غافث با سکنجبین در وسط مرض و آخر او بعد نضج بدهند و اما در ابتدای او سکنجبین انیسونی یا
که استعمال کنند **ابن الیاس** گوید که اگر از عفونت سودا باشد هر صبح جلاب از گلقند ده درم و تخم کاسنی سه درم و بیخ کاسنی پنج درم بنوشانند
و غذا مزوره بنو ماش و نخود و مغز حب قرطم بدهند و هرگاه اثر نضج ظاهر شود اسهال سودا کنند بمسهل سودا که در ربع بلغمی مذکور شد یا بمطبوخ افتیمون یا حب
آن نمایند و یا تلیین طبیعت بمعجون نجاح و سنا و تخم شاهتره و بادرنجبویه و گاوزبان کنند و باید که درین تب اسهال متواتر ننمایند و باید که کسر لرزه
و قشعریره درین تب بسبب که او در ادرار و تعریق نمایند و تناول شوربای خروس پیر با نخود و بسفایج چنانچه در باب قولنج گفته شد ایشان را نافع است

وایضاً تناول تریاق کبیر یا مثرودیطوس در هر ماه یکدو مرتبه سودمند بود و تناول این معجون برای این تپ نفع بلیغ دارد سنبل الطیب فوه هر واحد پنج درم فلفل زنجبیل هر واحد یکدرم حلتیت دو درم نانخواه سلیخه هر واحد چهار درم همه را باریک ساییده بعسل کف گرفته معجون سازند شربتی ازان یک مثقال با آب بادیان یا با آب کرفس و برای حفظ کبد و طحال قرص زرشک کبیر یا صغیر یک مثقال بسکنجبین بزوری یا بماء الاصول بدهند ابن نوح گوید که درین تپ فصد قیفال آنکس نماید که اراده فربه شدن بدن خود نماید و نگاه کنند اگر اعراض او کم نشود و در وقت او تاخیر نگردد باستفراغ قوی تر پردازند و اگر تپ از چهل روز تجاوز کند و مریض فربه توانا باشد توسع غذا بران نمایند و هر صبح بقدر جوزه فلافلی یا بمقدار کنار دواء الحلتیت و همچنین وقت خواب بدهند و در غیر روز نوبت بحمام عرق آورند و شراب بنوشند و خاصیت دواء حلتیت ست که آن تسکین برودت تپ و منع لرزه کند و همچنین آب جرجیر افشرده عمل کند اگر بقدر دو یا سه اوقیه ازان بنوشند و کذلک اگر یکدرم قسط یا عود بلسان یا غاریقون یا بیخ سوسن آسمانجونی هر کدام که باشد بماء العسل قبل از نوبت بخورند و ایضاً مالش بروغن که دران قسط و عاقرقرحا یا شیح پخته باشند قبل از نوبت تسخین بدن و همچنین لرزه کند و ادرار بول نمایند و بعد انهضام غذا این قرص بخورند بگیرند عصارهٔ غافث سه درم لک ریوند حب البان هر یک چهار درم بادیان سه درم زعفران دو درم با آب کرفس سرشته اقراص بوزن مثقال سازند و یکی ازان بسکنجبین یا با آب بادیان و کاسنی و کشوث بخورند و آثار احتراق یا حمای ربع که بتجفیف البدن باشد و بر مزاج او یبوست غالب بود با غذیه و ادویه حار یابس علاج نکنند که این در تپ دق می اندازد بلکه معالجه او بمرطبات و مسخنات نمایند مثل استکثار دخول حمام بغیر آنکه دران عرق آید و ریختن آب بسیار بر بدن او و نشستن در آبزن و مالش بروغن کنجد و خیری و شرب شراب رقیق بمثل او آب ممزوج و اعتماد در اسهال او بماء الجبن با نبات کنند و غذای او خروس پیر مع اسفاناج و نخود باشد در روز دوره فی سکنجبین و گلاب و آب نیمگرم آورند و لزوم این قرص نمایند صفت آن گل سرخ زرشک طباشیر هر یک دو درم تخم کاسنی و کشوث هر واحد یکدرم ریوند عصارهٔ غافث هر یک نیم درم رب السوس سه درم اقراص بوزن یکدرم سازند و یکی ازان بخورند و بگیرند افتیمون و ساییده در مویز منقی سرشته هر صبح بخورند و غذا السرکه زیت مع روغن کنجد و شکر طبرزد سازند و هر روز گلقند بخورانند و دست و پا در آب گرم بدارند و اگر مع ذلک در دهن او رطوبت باشد سکنجبین معمول از تخم کاسنی و بادیان و کرفس بدهند و زردهٔ بیضه و انجیر در عسل ترکرده بخورند و نقل بمغز بادام و پسته و فندق و مغز چلغوزه و شکر و فانید و حبة الخضرا و کنجد مقشر و مویز طائفی سازند و گرد و پیش او در روز دوره طغارها پر آب گرم که دران بابونه و شیح و پودینه جوش داده باشند بنهند و بپارچها بپوشند تا بخار او ببدن رسد و روز دیگر گرم شود و خضر و قرشی مینویسند که اگر در خون کثرت یابند بعد چند روز که نضج حاصل شود فصد کنند پس اگر خون رقیق مائی برآید فی الفور بند نمایند و ابتدا باستفراغ خفیف کنند و بعد نضج تام باستیصال سودا پردازند بتدریج و بدفعات و بعد نضج و تنقیه در آخر آن تریاق فاروق و دواء المسک حلو خوردن نیکو ست و ایضاً بعد سه هفته قرص غافث و قرص زرشک ریوندی بدهند و همچنین استعمال ریوند در اوقات متفرقه نمایند و از آب سرد منع کنند مگر در وقت دوره و در روز نوبت ترک غذا نمایند مگر آنکه نوبت در آخر روز آید و گرسنگی اشتداد نماید پس اولی آن باشد که معده را بمثل ماء الشعیر بشکر یا شربت نیلوفر یا مزورهٔ ملوخیه یا اسفاناخ یا کاسنی یا خرفه مطبوخ بروغن بادام مشغول دارند و در روز راحت غذا بمثل بچهٔ مرغ و ماکیان فربه و برهٔ یکساله بطور اسفیدباج پخته یا با ناردانه و مویز و یا با آب لیمو و شکر سازند و از مسهلات این مطبوخ نیکو ست عناب سپستان تمر هندی آلوی بخارا هر یک ده درم سنای مکی بسفایج شکاعی بادآورد تخم ریحان شاهتره بلیله سیاه و کابلی گل بنفشه گاوزبان هر یک پنج درم تخم خیار و کاسنی زرشک افتیمون هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده پانزده درم مغز خیارشنبر و یکدرم روغن بادام و پانزده درم گلقند داخل کرده بریوند چینی یکدرم و حجر ارمنی و لاجورد و مقل ازرق و کتیرا و سقمونیا هر یک ربع درم تقویت داده بنوشند و مطبوخ افتیمون و حب آن هر دو نیکو ست و کذا افتیمون بشیر لغاج و ایارج لوغاذیا و محموده و واجبست که اعادهٔ استفراغ مرة بعد اخری نمایند تا بدن پاک گردد و سفوف مسهل سودا بماء الجبن مشکور ست و کذلک آب شاهتره و شربت شاهتره که مرکب تنها و با ریوند فائده دارد و باید که در ابتدای نوبت فی سکنجبین و صمغ عربی و اصل السوس آورند و در غیر نوبت قبل از غذا و اگر بعد غذا باشد بهتر ست و بعده بر تقویت معده گلقند و شربت لیمو دهند و اعتنا بادرار ایشان نمایند و بعض اوقات و در ... شدت حرارت و عطش بشیرهٔ خیارین و خربزه و کاسنی در روز دوم از نوبت در حمام داخل شوند و در آبزن آب شیرین نشینند و آب

حمام بیشتر از هوای او استعمال نمایند و وقت ابتدای نوبت دریافت کنند که ابتدای وجع از کدام مکان است پس هر جا که معلوم شود بدانند که محل ماده و مستوقد عفونت همانست و آن موضع را بروغن بابونه و نمک چرب کنند و اطراف بمالند و دوای گرم هند افلاطی کی گوید که آنچه از نفس سودا باشد واجبست که اولا این مطبوخ بنوشانند که آن عجیب النفع کثیر الفائده است من تالیف آن نمودم و بتجربه صحیح یافتم صفت آن جو مقشر سی و شش درم آلو بخارا اسطوخودوس بسفایج تمر هندی مویز پانزده درم افتیمون عصی الراعی عناب تخم کرفس بیخ خطمی تخم شاهتره تخم کاسنی تخم خرفه مغز تخم خیار گاوزبان هر واحد هفت درم پوست بیخ کبر گل بنفشه گل سرخ هر واحد چهار درم همه را کوفته در ده چند آن آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند صاف کرده نیم گرم با شکر یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه بنوشند و تا شش روز تکرار این در ایام راحت کنند اگر قلع آن نکند و تمام نضج ظاهر شود سفوف سودا بماء الجبن چند روز بدهند والا شیرشتر با افتیمون دهند تا نضج تمام گردد پس سفوف مذکور بدهند و اگر زائل نشود ایارج لوغاذیا دهند و دادن تریاق کبیر خطاست بسبب قبض پس از وی حذر کنند و واجب بود حمام در روز راحت و اندران تکثیر جلوس در آبزن و ترطیب با دهان بارده نمایند و هرگاه یبوست زیاده شود احتقان بشوربای کله پاچه چاکو بود و اکثر آن زائل میشود بتوکو غاریقون یکدرم و حجر ارمنی و مروارید هر واحد نیم مثقال و این مجربست چند بار روز دوم از نوبت استعمال نمایند و بدل حجر ارمنی لاجورد کنند و اما اغذیه بقول مثل اسفاناخ و کدو و ماکیان و بره فربه بدهند و هرگاه نوبت بروز خود استیعاب نماید غذا ندهند والا جائز است اگر هضم وسعت کند و از مجربات مثل طیهون اکلا و تجربه است وکذا کرفس و بخور با فستقین و تعلیق یاقوت و خلده موش و اکل طحال خارپشت و بخور زهره او و در نزهت نوشته که شرب افتیمون و اسفایج ولاجورد مخصوص بربعست و از مجربات مرواریدِ محلول در ترشی ترنج است و بخور تخم او و شرب آب کرفس شکو در خواص آمده که پارچه زن ذات النفاس قبل غسل او چون بپوشد ربع را زائل کند وکذا خوردن لحم قنفذ و تعلیق عظم مثقوب در بازوی خروس و بدهد مؤلف اقتباس خلاصة التجارب نوشته اند که چون زمانه این مرض و نوبت آن دراز است و زمان شفا کشش بسیار و خلط سوداوی بسی عاصی است تدابیر آن برفق باید کرد و در ابتدا غذاهای معتاده لطیفه چون بچه مرغ و گوشت بچه بز شیرخوار که در آن زردک و یا شلجم و یا چقندر و یا اسفاناخ و یا کشنیز سبز افتاده باشد بروغن گاو پخته با نان تنوری خشکار دهند و استفراغات قوی نباید کرد و محرکات خلط و چیزهای گرمی و خشکی افزا دور باید داشت و در تلیین طبع بزوال آن نباید کرد خصوصا که اندران فصل عارض شده باشد و همچنین بیشتر از هفتاد روز در رفع آن نباید کوشید و اهتمام در نضج ماده در این تپ بیشتر باید کرد از جهت یبوست و غلظت ماده و در تعدیل مزاج بچیزهای مائل بگرمی و بسیار رطب باید کوشید و اگر در روز نوبت طاقت ترک غذا نداشته باشد قبل از نوبت بشش هفت ساعت اندکی از غذای سبک معدل سودا دهند و مدرات و معرقات و هر چه رقیق اخلاط دفع کند همه مضر باشد و بدین جهت خربزه نفع نکند با وجود ضدیت طبع آن با سودا و آنجا که آفتی در سپرز باشد اول بعلاجه آن بپردازند که تپ بزوال آن زائل میشود و اگر بیمار دسترس بماء الجبن نداشته باشد عوض آن آب شاهتره و یا آب گلوی سبز مروق با سکنجبین افتیمونی دهند که همان اثر دارد و در ذخیره نوشته است آنجا که ماده سخت غلیظ باشد هر بامداد هفت درم گلقند باده درم سکنجبین بیاد و سرشته بدهند و مویز منقی با مغز پسته و بادام تنقل کنند و هرگاه غذا خواهند نخود آب مرغ فربه جوان و یا زیرباج مرغ بوقت اشتها بکار برند و از فصل منتصب دور باشند و گوید که بدین تدبیر بسیار تپهای ربع زائل شده است و در اوائل این مرض اگر انضاج ماده غالب و فربهی ... حاجت آید حقنه بعسل البن در هر هفته یکبار و در غیر روز نوبت و شیاف طبیعی ... از شکر و سقمونیا و مغز خیارشنبر و مانند آن بکار برند در هفته یکبار و اگر ... نافع بود ... از تپها اگر قی کردن لازم گردد عظیم نافع بود و قدری سکنجبین عنصلی با آب شبت ... سیاه‌دانه غیر نوبت و یا سکنجبین افتیمونی با گلقند سرشته هرگاه طبع از حرارت خالی باشد عظیم مفید آید و نضج و تحلیل سودا نیکو کند و پنیر تازه بی نمک با عسل خوردن غذای نافع بود و در روز سوم از نوبت و بعد از تنقیه بمسهلات سودا نسخه حب الشفا و امثال آن لازم بود و در بیکه در غیر خاصه ذکر شد و حب الشفا در این باب اثری عظیم است چنانچه برادر استاد این یکسال این تپ داشت و اطبا از علاج آن عاجز شده بودند از این دوا در دو نوبت خورد و صحت یافت بگیرند زنجبیل تخم فرنگ ریوند چینی دو جزو تخم بنگ مثل سه جزو حب را باریک ساییده با دو برابر آن عسل سرشته در جرابی حفظ نمایند ... در ربع پیدا شود و چهار ماه کشید و نوبت آن در آخر روز قرار یافته و غذا نخود آب مرغ فربه و قلیه و پلاو و زیره با گوشت بره فربه و شوربای گوشت گوسفند فربه جوان با زیره و امثال اینها و گاهی اندک سرکه بکمی ترشی با طعام و گاهی

نسخه حب الشفا
از عمل مجرب ... [illegible]

گلقند با سکنجبین عنصلی صبح خوردندی واز سرد و بیاد میوهای سرد و تر و آب سرد و ادویهٔ گرم و خشک حذر کردندی و تنقیه نیز کم فرمودی و چون نوائب ضعیف شد قبل از نوبت بدو ساعت مقدار یا قلامرکی را با دو دانهٔ فلفل سوده با یک قاشق آب گرم میخوردند جهت منع تعفن خلط و دست و پا و تن را گرم نگاه میداشتند و آنروز طعام و شربت در صباح اندکی میخوردند تا بسیاری خلو معده اخلاط را از وی دور حرکت نیارد و قوت بر جای ماند چند نوبت چنین رعایت نمودند صحت یافتند و این دوا در اکثر ربعها خفیف آزموده ایم نافع آمد بالجمله اگر ربع از سودای طبیعی باشد چیزهای گرم و تر بکار باید داشت و در نضج سودا محض کوشیدن و هیچ سختی نکردن در جمله اقسام آن بر رفق مرض کهنه باید ساخت انگاه برفع آن بدستور کوشیدن و آنجا که آفت طحال سبب آن شده باشد اولا علاج سپرز باید کرد و بسیاری را دیدم که علاج سپرز ایشان کردند و ربع ایشان بدان زائل شد و بعضی ترک طبیبان را دیده ام که محل نبض را بر ساعد بفتیله داغ میکنند و ربع کهنه بدان زائل میشود و بعضی را اندر خریف در جائیکه دوشاب می پزند نشانیدن دو سه شبانروز و خود را گرم نگاه داشتن در آنجا و بوی بخار دوشاب شمیدن و بخار و هوای آنرا در یافتن نافع آید و مجربست با وجودیکه علاج ربع در خریف صعوبتی دارد لیکن آنچه سخت کهنه باشد ممکن العلاج بود اندرین فصل بخلاف آنچه درین فصل افتد و نو باشد و آنجا که دوشاب مویزی پزند و غلبه باشد هوای آن انسب بود و میر عوض مینویسد که استعمال مروارید محلول در اقسام تبهای سوداوی با عرق گاوزبان و امثال آن از مجربات است و این دوا درین باب بغایت مجربست بیارند برگ صبر یک قطعه و پوست بالای آن تراشیده مغز او را بر آتش دارند و قدری زرد چوبه و اندکی نمک سیاه بران پاشیده از آتش فرود آورند و دو پارچه انداخته بیفشارند آبیکه از وی بیرون آید مقدار یک فنجان بنوشند انشاء الله تعالی در سه روز زائل سازد نوع دیگر که در سه روز فائده تمام دهد پوست درونی درخت نیم پنج درم در نیم آثار آب بجوشانند و چون نیم پاو بماند صاف نموده سه چهار قطعهٔ سنگ چقماق تافته اندران فرو برند چندانکه آب مذکور سه دام بماند سرد کرده بنوشند و من جوانی را دیدم که از مدتی بس دراز باین علت مبتلا بود و هیچ دارو سودمند نمی آمد آخر برگ کرنجوه با بیست و یکدانهٔ فلفل سیاه با آب سائیده و صاف نموده چند روز نوشید صحت کلی یافت و باید دانست که در تبهای بلغمیه مزمنه که سخت بلرزاند گاهی استعمال ادویهٔ مخدره قبل از نوبت بسبب تخدیر طبیعت را از ورود نوبت آگاه نسازد و چون چند نوبت باین نوع بگذرد بسیار از علت پاک بیرون آید باذن الله تعالی صفت دارو یکه درین کار عجیب الاثر است ورق الخیال پوست خشخاش برابر کوفته بیخته قبل از ورود نوبت بدو ساعت چندانکه بدو انگشت بر آید بخورند لیکن باید که نخست بدن را از اخلاط پاک کرده باشند نوع دیگر افیون یکماشه فلفل سیاه دو ماشه انگشت چوب کیکر شش ماشه هر سه را باهم سائیده بدارند و مقدار یکماشه یا کم و زیاده بر حسب قبل از ورود نوبت بدو ساعت رو بجانب قبله ایستاده فرو برد و باید که قبل استعمال این دوا و پاس غذا میل نموده باشد و الا نا شتا قی آورد و فائدهٔ دوا فوت شود و یک خوراک کافیست و الا در سه روز زائل میکند باذن الله تعالی

علاج ربع لازمه

درینجا نیز نخست بنگرند که مادهٔ مرض از کدام خلط حاصل شده پس در غذا و دوا و تنقیه مراعات آن کنند بدستوریکه در اقسام ربع دائره مفصل مسطور شده مع رعایت حرارت و برودت آنچه لائق حال باشد از آنجا اخذ نمایند و ایضاً اینجا در هر حال فصد باسلیق و یا صافن واجب بود و ادرار بول نیز بعد از نضج درینجا بسی نافعست ماء الاصول معتدل و سکنجبین و امثال آن هرچه در گرمی و سردی معتدل باشد و اگر حاجت تلیین بود ملین مناسب یا مطبوخ افتیمون دهند و در ابتدا بحقنهٔ ملین بسند کنند و مسهل قوی بعد نضج تام باید داد و قی در روز نوبت بسکنجبین و آب گرم فرمایند و عقب قی بگلقند و شربت سیب و مانند آن تقویت معده نمایند و استحمام بآب شیرین و مالش ملایم نفع دارد و شیخ میفرماید که قانون علاج درین قریب قانون ربع دائره است و در اشیا اندک مخالفت دارد از انجمله آنست که میل بسوی اعتدال در منضجات و بسوی تبرید درین تپ اولی بود بسبب لزوم تپ پس واجبست که در علاج این مثل سکنجبین و گلقند و سکنجبین بزوری و ماء الاصول معتدل و افشرجات بعسل استعمال کنند و بجملهٔ آن اینست که فصد درین واجب تر بود زیراکه ماده در عروق محصور است خروج او بفصد سهل تر باشد و از انجمله است که در غذا رخصت لحوم درین مرض کمتر بود و بسبب کثرت اشتعال قلب درین وانده یا تسخین لحم ابلاقی و جرجانی مینویسند که اتفاق ربع دائمه کمتر افتد و اگر باشد سببش آن بود که ماده در دو یا سه عضو باشد و هر یکی بنوبتی دیگر آغاز کند و علاجش همانست که مذکور شد لیکن تدبیر طعام و شراب چنان دارد با بدیه

همه مائل باعتدال باشد و اوئی ترجیح دارد سکنجبین ساده شکری و گلشکر بود اگر حاجت آید سکنجبین بزوری و گلنگبین و ماء الاصول معتدل و آب بادیان تر و آب کرفس
استعمال نمایند و فصد یا باسلیق اندرین تپ سود دارد و گاه باشد که بفصد صافن حاجت آید ابن الیاس گوید که بهترین سکنجبین ساده یا بزوری معتدل
این نسخه بنوشانند صفت آن تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی بادیان بیخ از هر واحد سه درم تخم خربزه تخم خیار تخم بادرنگ هر واحد پنج درم همه کوفته در دو رطل آب و نیم رطل
سرکه کهنه یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا چهارم از آن فانی گردد از آتش فرود آورده صاف کرده شکر سفید یک رطل داخل کرده بقوام آرند و گاهی گلقند شکری
ده درم و در سکنجبین آمیخته بدهند و باقی علاج او مثل علاج ربع دائره است از تنقیه خلط سودا و فصد باسلیق و هفت اندام درین تپ اولی است اگر علامات
خون ظاهر باشد و بعض بحسب سن و قوت و فصل و تحمل آن بود ابو منصور گوید که معالجه این سکنجبین و گلقند و ماء الاصول بادیان و هندبا دهند و فصد باسلیق
کنند بعد از آن صافن بگشایند پس از آن شروع بادرار بول نمایند اگر بلید بحرارت بود و غذا بخورانند سکنجبین بنوشانند انطاکی گوید که علاج تمام ربع دائره در اقسام
مثل ربع دائره است بخیر زیادتی بکرد و لازمه حادث از خون که در آن فصد صافن در اواخر نضج کنند و در ابتدا انضاج بیشتر و قی باید کرد تا از آن تحلیل شود و باید دید هم از علامات تحلیل آن قسم بود
موی سفید بسبب تبلغ آن مواد را عمل کرد در رطوبت زردی بسیار سیاه میشود و بنا بحسب شان ارت غریبه بدرالنسیم [illegible] شد اما ماده سفید گردد بسبب حرارت و بسیار باشد که
ازین تپ بلازمت شربت مطبوخ افتیمون بچند روز چنین پاک شد صفت افتیمون پوست کرده [illegible] اول گرم [illegible] پاک [illegible] گلقند گل
سکنجبین هر یک دو تولد بلیسانند و بعد رفته گلقند چهار تولد در عرق شاهتره و بادرنجبویه یک هفت تولد [illegible] صاف نموده بدهند [illegible] شاهتره بادرنجبویه
بسفایج افتیمون گل سرخ هر یک هفت ماشه افسنتین ماشه تخم کشوث در لته بسته گاوزبان یک یک ماشه [illegible] گلقند سه چهار تولد [illegible] یک [illegible] وقت
و عرق زیره ان بانشو باد پلاو مرغ دهند و تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و [illegible] او [illegible] در جهت ادرار سکنجبین بزوری بزوری ایشان در گلاب [illegible] جهت
تقویت خمیره مروارید و ماء اللحم دهند صفت خمیره مروارید یک [illegible] مروارید ناسفته [illegible] کوفته [illegible] مشک [illegible] کرده [illegible]
هر یک سه ماشه بسفایج [illegible] تخم بادرنجبویه هر یک هفت ماشه [illegible] دو عدد [illegible] یکشبانه روز خیسانیده مالیده [illegible]
قند قوام ساخته ورق طلای محلول سه ماشه حل کنند شربتی هفت ماشه [illegible] باشد صفت ماء اللحم گوشت ناران بره [illegible] گوشت چوزه مرغ سه عدد گل
پنج تولد بسفایج تخم فرنجمشک بادرنجبویه شاهتره گاوزبان بسفایج [illegible] هر یک سه تولد گل گاوزبان چهار تولد ابریشم گاوزبان هفت تولد ابریشم مقرض خام
[illegible] پنج تولد صندل سفید سه و نیم تولد عود [illegible] سی تولد زعفران سه ماشه [illegible] گلاب [illegible] شیشه آب شیرین چهار
بدستور مقرر بکشند شربتی از سه تولد تا پانزده تولد و قرص زرشک کبیر و قرص گل کبیر اینجا بسیار نافع است و آن حب را قم برای ربع دائره و لازمه از مجربات
در سه چهار دوره سه یازده هر گز تخلفی نمیکند ولیکن بعد از تنقیه پوست بیخ [illegible] آن را [illegible] گویند سه تولد [illegible] هر یک [illegible]
کوفته بیخته حبها بقدر نخود سازند شربتی یک حب قبل از نوبت با آب گرم و [illegible] جلیجان [illegible] ربع لازمه بود و از [illegible]
ضعف زیاده گردیده بنابر تقویت خمیره و ماء اللحم مسطور و جهت رفع نوبت حب [illegible] دادم در سه چهار نوبت موقوف شد لیکن وقت نوبت [illegible]
پس جهت رفع دوره قرص حب سفوف [illegible] پوست گلو [illegible] هر واحد یک باشه نبات برابر [illegible] نوبت دادم [illegible] رفع [illegible]
ماء الاصول [illegible] سه تولد در عرق شاهتره و گاوزبان هر یک هفت تولد [illegible] و غذا پلاو [illegible] مقدار [illegible]
در یک ماه صحت یافت ایضاً نوجوان [illegible] تپ یکسال و سه ماه [illegible] آمده [illegible] شد [illegible] سیاه شده [illegible]
سپرز نیز بود و از ضعف طاقت قیام [illegible] حکیم میر ضیاء الدین [illegible] وقت [illegible]
رازی [illegible] و شربت افتیمون [illegible] یک نیم تولد در عرق شاهتره و عرق ابریشم [illegible] تولد [illegible] داد
و غذا وقت دو پهر پلاو و کبری با چار [illegible] نان خشکه [illegible] وقت شام شربت [illegible] گلوچان [illegible] تخم فرنجمشک
هفت ماشه [illegible] عرق شیر بسفایج [illegible] تخم شربتی تخم فرنجمشک گاوزبان هر یک پنج تولد ابریشم [illegible] گل [illegible] هر یک

هفت توله آب لیمون بمبئی آب انار ولایتی هر یک نیم آثار آب تربوز دو آثار سیب ولایتی نیم آثار کسیرو یک آثار برگ خرفه نیم آثار و سه فلوس نبات یک آثار شیر بز پنج آثار
عرق کشند شربتی از ده توله تا بست توله و قبل از وقت دوره یک گهڑی دوای اکسیر پخته لیمون که در ذکر ادویه نافع ربع دائره مسطور شد نوشانیدند از این تدبیر در بست
یک نیم ماه لرزه موقوف گشت لیکن بروز دوره تپ بمعمول خود می آمد برای رفع آن سفوف برگ بادرنجبویه سه ماشه با نبات برابری دادند و هر روز شربت کشوث
و الدعلوخیان و شربت افسنتین هر یک دو توله در گلاب و عرق بید مشک هر یک هفت توله مینوشانیدند و بهمین تدبیر در دو ماه صحت کلی یافتند لیکن سیاهی
بدن باقی بود جهت رفع سیاهی و ضعف خمیره گاوزبان عنبری با عرق زردک علوخیان دادند در مدت سه چهار ماه سیاهی رفع شد صفت عرق زردک
بگیرند زردک از پوست و استخوان پاک کرده پنج آثار گل گاوزبان گل فرنجمشک گل سرخ هر یک نه توله برگ گاوزبان بسفایج درونج عقربی هر یک هفت توله
ابریشم خام چهل توله صندل سفید پنج توله اشنه سنبل الطیب هر یک چهار و نیم توله عود خام و عود غرقی هر یک سه و نیم توله زعفران نه ماشه مشک
عنبر اشهب یک سه ماشه شربتی از هفت توله تا پانزده توله با شربت تنبول و آب علوخیان چهار توله و تخم فرنجمشک نه ماشه

علاج ربع معکوس

و آن نوعی از ربع است که دو روز تپ آید و یک روز نه اسباب و علامات این مانند ربع دائره بود لیکن ربع الم است و این ادوار با کمه هالک است کذا فی الاکسیر یا و علاجش تماما
همانست که در ربع دائره مسطور شد ولیکن باید که در اینجا در تقویت و تسکین بیشتر از اسهال و ادرار کوشند و سفوف بادرنجبویه یا شاهتره درین باب از مجربات
همچنین ... سه ماشه و گاهی این نوع در آخر ربع دائره می باشد در دوره چهارم بهلاکت می انجامد و گاهی از ابتدا شروع میگردد
و بعد ... بر این نوع گفته که نوعی از ربع است که آن را معکوس گویند و آن است که دو روز نوبت کند و یک روز راحت دهد و علاجش تلطیف
تدبیر در ... تا غذا لطیف ... در روز دوم تمام و راحت نمایند و استعمال آن روز سوم کنند زیرا که حمام ترقیق اخلاط نماید ... کند

حمیات دیگر از انواع حمیات سوداوی

که از خمس سدس سبع و ثمن و تسع ... هر یک با اول و اسامی هر یکی از اینها بحسب دوره ها ماخوذ است مثلا اگر سه روز در میان آید خمس گویند زیرا که در روز
سبع بر روز یکی آن پنجم روز باشد و همچنین اگر چهار روز در میان آید سدس خوانند و باقی را همچنین قیاس کنند تا عشر که هشت روز در میان آید و زیاده از عشر نیز اتفاق افتد چنانچه
قرشی گوید که مردی را دیدم که تپ او در هر بیست روز یک نوبت می آمد و حکیم ارزانی مینویسد که عورتی را دیدم که سیزده روز در میان او را تپ می آمد و شیخ در شرح اسباب نوشته که
شخصی را در هر ماه دو بار تپ می آمد بالجمله بقول شیخ این حمیات را در یونانی فیماطوس نامند و قومی شکل این حمیات را دواره نامیده اند بسبب طول دوران آنها
و الطاکی گفته حمای فاسده و سمی ... و مقدار سیار ... طبیعی و این مسمی باسم ادوار آنست پس حمای خمس گویند اگر در پنجم روز واقع شود و همچنین دیگر اقسام
آن و وجود خمس احیاناً ... ما فوق آن را جالینوس منکر است و دیگران اثبات آنها میکنند چنانچه قول قرشی و غیره مذکور شد و سدس و سبع و ما فوق آن را بقراط
نیز ذکر کرده و جالینوس گوید که من در عمر خود این تپها را ندیده ام و نه خمس ... قوی را دیدم که آن تپی مثل حمی ضعیف است و میگوید بعید نیست که سبب این
تپها تدبیر غلیظ یعنی بعضی از اسباب ... باشد چون حرکت و ریاضت قوی و دفعتاً یا طعام و شراب و دوای ناموافق یا چیزی از اعراض نفسانی چون فرحت و غضب
و غم و فکر که اندر ... اثر کند هر وقت که یکی از این اسباب تازه شود تپ ... سبب ادوار و عودات آنها عودات تدبیر ... و از آن باشد نه ادوار مواد که منصب
گردد و میگوید که واجب است در امتحان این تپها ... کردن یعنی تا غلطی واقع نشود یعنی امتحان نمایند که آیا این حمیات از عودات تدبیر است یا از ادوار انصباب
مواد و شیخ الرئیس میفرماید که جالینوس مثل منکر ... برای وجود این حمیات یعنی دلیل ندارد زیرا که میگوید ندیده ام و نمیگوید که نمیتواند شد پس باشد منکر شده مثل سوء
که برای امثال این تپها اصل دیگر یعنی سوء تدبیر گفته و چون بلفظ بعید نیست گفته و بالجزم نگفته که سبب این تپها آنست لهذا مانند موجب شد لیکن بقراط
تحقیق قول در وجود سبع و تسع نموده و این در ظاهر متعذر و مستحیل نیست تا احتیاج رجوع در آن بسوی تاویلی افتد که حدوث آنها از عودات تدبیر است
و اقوالی که بقراط در باب این حمیات گفته اینست که سبع طویل المدت است و قتاله نیست و تسع در مدت دراز تر از آنست و مهلک نیست و گفته که خمس اسوء ...

حمیات است زیرا که قبل از مسل یا بعد آن افتد و این مبنی بر تجربه اوست و شیخ گوید که با گمان میکنیم که این قول بقراط را که خمس بدتر از همه است وجه این است که از مسل مراد وی باشد و مراد او از خمس مطلق نیست بلکه مراد او از این آن است که بعضی از صنف خمس از بدترین تبهاست بهر آنکه او قبیل از دق و بعد آن بود زیرا که حمیات چون طول کشند و ایذا رسانند در اکثر اعضای رئیسه گرم شوند و بدق ادا کنند و ایضا دق چون سبقت کند بعید نیست که در اخلاط اندر آخر دق رمادیت و عفونت عارض شود پس حمای خمس حادث گردد و واجب نیست که انکار از امراضی کرده شود که مشاهده آن در زمانی یا بلدی اتفاق نیفتد و ایضا واجب نبود که گویند حمای خمس را ماده خامس لابد نیست زیرا که ربع بسبب آنکه ماده آن سوداست دوره بطریق ربع نمیکند بلکه بنا بر آنکه او قلیل و غلیظ است و بعید نیست که در بعض ابدان سودا غلیظ تر و قلیل تر باشد و آنرا عفونت عارض شود و هنگام تحرک او بسوی مستوقد اجتماع او در آن بطی تر باشد پس جایز است که نوبت بطور خمس نماید بغیر لزوم ماده خامس مردی ثقه از من گفته که حمای تسع را مشاهده کرده ام و اما خمس را باتکرار دیده ایم و برای آن مضطر بگفتن این سخن نبوده ایم که در اینجا خلطی دیگر بود الحاصل این حمیات از قبیل حمای ربع اند زیرا که ماده این تبها از جنس ماده ربع بود لیکن آن ماده غلیظ تر و کمتر باشد و لهذا الی بعیت بجمع و متعفن نشود پس زمانه راحت در آن طول کشد و اکثر این تبها از سوداوی بلغمی باشند و بیشتر بعد حمیات دیگر عارض شوند **علاج** معالجه این تبها همچون علاج تپ ربع باید کرد لیکن چیزهای بغایت گرم و مسهل قوی نشاید داد مگر بعد از آنکه نضج پدید آید و اگر استفراغ بحسب حال کنند صواب باشد مثلا اگر صاحب تپ لاغر خشک مزاج باشد تنقیه بادویه مخرج سودا با حترازی نمایند و اگر لحیم بسیار خوار بود بادویه مخرج بلغم و روز نوبت قی بملطفات و مقطعات خلط غلیظ لازم گیرند و مراعات جگر و سپرز و معده مرعی دارند بدانچه در حمای بلغمی ذکر یافته و گلقند و سکنجبین قلیل الحموضت نفع دارد و اشربه و اغذیه بحسب حرارت و برودت مزاج اختیار نمایند بهمچنانکه در اقسام ربع مفصل مذکور شد شیخ میفرماید که علاج اصناف این حمیات قریب از علاج ربع بلغمی است و احتیاج در علاج آنها بزیادتی صوم و تلطیف تدبیر دائم بود تا ماده غلیظ بدان تحلل و نضج یابد و ایضا احتیاج بتغلیظ تدبیر افتد تا قوت ضعیف نگردد و این هر دو یعنی تلطیف و تغلیط متضاد ترین است و تا وقتیکه این حمیات قوت را ضعیف نکنند خوف نمیکنیم چنانچه بتلطیف تدبیر و استعمال صوم تا مدتی بر مریض می نمائیم و تلافی ضرر تلطیف هر وقت که میخواهیم میکنیم باغذیه جید الغذا و سریع الهضم و مزید خون متولد از آن و غیر مغلظ ماده و غیر مزید آن میکنیم و از نافعترین حالتهای برای این قی کردن است بخربق و تخم ترب و ترب که در آن خربق خلانیده باشند و تخم سرمق و استفراغات بایارجات و بعد از آن استعمال تریاق و مانند آن از معاجین کبار و در هنگام نفع میکنند تعریق بادویه در حمام گرم بغیر استعمال آب و نیز استعمال مرنجات مجوسی گوید حمیاتی که در هر پنج یا شش روز نوبت میکنند چون حدوث آنها از اخلاط سوداوی مفرط الغلظت باشد در علاج آنها احتیاج بتدبیر اصحاب حمای ربع می افتد از تلطیف اخلاط و استفراغ آن بادویه مسهل سودا و تلطیف غذا و ترک تخلیط و استعمال قرص غافث و سکنجبین و گلقند احیانا و بصوم در روز نوبت و قی بسکنجبین که در آن ترب قطع کرده ترکرده باشند و با آب شبت و نمک هندی و عسل و هر آنچه مانند اینها استعمال کرده میشود در علاج حمای ربع که چون مدت او طول کشد جرجانی گوید که مرا غلامی بود و او را این نوع تبها می آمد و من همچنانکه جالینوس گفته گمان بردم که این غلام هر وقت تخلیط میکند و بدان سبب هر وقت این تپ نیز می آید پس گوشش بر آن داشتم و بر ورق تقویم وقت ابتدای نوبت تپ او نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم و روزهای راحت که بی تپ بود معلوم کردم و ابتدای نوبت دیگر نشان کردم و مدت نوبت آن نگاه داشتم چند نوبت همچنین نگاه داشتم معلوم شد که تپ سبع است و مزاج او گرم بود و او را دیگر روز بعد روز نوبت صباح سکنجبین با شیره تخم خربزه دادم و عقب آن بعد چند ساعت کشکاب دادم و بر روزهای دیگر نگاه شکل با سکنجبین ساده دادمی و غذا از اسفاناج و شوربا نخود و شبت و گوشت بره یا مرغ و دو روز پیش از روز نوبت نخوداب دادمی یا زیرباج مزوره بمغز بادام و روز نوبت جز سکنجبین و رقیق سخت اندک با آب آمیخته هیچ ندادمی و این غذا تا آنگه آب ساده تنها خورد و قبل از آمدن نوبت آن روز امساک غذا فرمودمی و از اجزای معجون نجاح حبی ساختم و بعد روز نوبت بدو روز مقدار دو درم دادمی و این حب دو بار بیش ندادم بدین طریق علاج تپ او زایل شد ابن الیاس گوید که علاج او اخراج بلغم غلیظ از بدنست و اینکه هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس خیسانیده کوفته هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز حب القرطم و لحم دراج و تیهو و کبک دهند و تلیین طبیعت بمعجون خیارشنبر یا معجون نجاح کنند و روز نوبت امر بصوم و ترک غذا بالکل نمایند و قی با آب طبیخ تخم شبت و تخم خربزه و بیخ آن و تخم ترب و برگ و بیخ آن و نمک و عسل و کنگر زد آورند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر حمای ربع است

ودر معالجهٔ این تپ اسهال ننمایند چه مودی بربع بعضی میشود واگر اخلاط بسیار ورطوبت مفرط گردد واگر رطوبات وافر واخلاط بسیار نبود بدق انجامد این ...
گوید که علاج حمیاتی که بنوبت خمس وسدس یا فوق آن آید بترک بد پرهیزی واسهال لایق باشد زیرا که این حمیات حادث میشوند یا بسبب فرط احتراق یا بسبب رداءت
تدبیر وبدین جهت واجب است که در علاج این تپها مسکنه نمایند بدانچه در علاج حمیات بلغمی وسوداوی مذکور شد اگر بدن نحیف باشد اسهال سودا وتدبیر اصحاب تشنج
کنند واگر فربه باشد تدبیر ارباب تپ نائبهٔ بلغمی نمایند ابو منصور گوید تپی را دیدم که هر هفت روز نوبت میکرد در مریض نحیف البدن حار یابس مزاج بود پس
لزوم اسهال بماء الجبن نمودم ودر تدبیر غذای او تلطیف کردم ودر بیست وهفت روز نوائب او منقطع شد سدید وغیره شراح قانون مینویسند که مادهٔ این حمیات
لابد شدید الیبوست باشد والا عفونت را در زمانهٔ بسیار طولی قبول نمیکرد وهرگاه چنین باشد تلطیف در تدبیر غذای آن جایز نبود مگر در روز نوبت فقط واما در ایام
حال بدن او مثل ابدان صحیح مزاجان میباشد پس واجب آید که غذا درین ایام مثل آن باشد که در حالت صحت بود ومائل تر بترطیب یا الذ یا لطیف تر باشد زیرا که
تغذیه از مرطبات است پس مثل معدل این ماده باشد انطاکی گوید که علاج این انواع بتنقیه تخمین تلطیف واستعمال ادویهٔ مخرج بلغم وسودا است مع جاری ادامتن
ابدان در این ایام بمجرای صحت با غذیه وما را درین باب علاجی مجرب نیست زیرا که هیچ از این تپها ندیده ام ولیکن میگویم که چون بسفایج بجوشانند وآب او گرم با ادرار
بنوشند علاج نافع باشد بسبب تحلیل دوای اول سودا را وبسبب ثانی بلغم غلیظ را بنا بر تلطیف آن ودر نزهت گوید که مخصوص بدان افیمون ودا ... ودو کشوث
وسنبل ... است که بخور سکنجبین قبل تپ را ببرد شریف خان مینویسند که زنی را تپ بود ومعالجهٔ او اطبائی تامل میکردند هرگاه تپ او طول
نمود بسیار او نزد من آوردند وچون در حال او غور کردم دانستم که حمای خمس است پس علاج او به تنقیه وتلطیفه نمودم زیرا که مادهٔ آن از صفرای محترقه بود بعد از آن ماء الجبن
نوشانیدم وآنچه بلیغ نمود وبا ماء الجبن جز ادویهٔ خفیفه مثل قرص امبرباریس وغیره ممکن نبود وحدت ماده وضعف مریضه از استعمال مسهلات الاجود وغیر آن از
ادویهٔ قویه مانع بود وسن مریضه قریب شصت سال بود وصورت تپ او این بود که یک روز بشدت می آمد ودر روز دوم مشتد کم از آن ودر سوم کمتر از شدت
دوم ودر چهارم کمتر از شدت سوم ودر پنجم اشتداد او مثل شدت روز اول میکرد وبعده در ششم مثل ثانی ودر هفتم مثل سوم ودر هشتم مثل چهارم ودر نهم مثل پنجم شدت میکرد
وبهمین هیئت مدتی بود مؤلف گوید که از کلام ابن اشرف الحکما مدرک میگردد که آن حمای خمس لازمه بود پس قول بعضی که این حمیات دائره نمیباشند اکثریه باشد

حمیات مرکبه

بدانکه ترکیب این حمیات ترکیب حقیقی نیست بلکه ترکیب اعتباری است وحمیات مرکبه از امراض مجتمعه است نه از مرکبه زیرا که مرض مرکب آنست که از اجتماع دو
یا زیاده بران مرض وحدانی پیدا گردد واحکام وعلامات وعلاجات او غیر احکام وعلامات وعلاجات مفردات او باشد چنانچه شیخ الرئیس مثال او با ورم
وبثور داده زیرا که آن مرکب از سه مرض مفرد یعنی سوء مزاج مادی وتفرق اتصال ومرض ترکیب است وآنرا احکام وعلامات غیر آنست که برای مفردات اوست
مثل زیادتی مقدار در حجم عضو وجمع ریم وانفجار واما سل مرض مرکب بترکیب حقیقی نیست زیرا که آنرا علامات غیر علامات مفردات او که قرحهٔ ریه وتپ دق
نیست ونه علاجات واحکام غیر آنکه برای مفردات اوست وهمچنین تپ مرکب مثلا شطر الغب که آنرا علامات غیر علامات مفردات او از غب ونائبه ...
ونه علاج غیر از علاجات آنها پس تقسیم حمیات بمفرد ومرکب محض اصطلاح است نه از امراض مرکبه از روی ترکیب حقیقی چنانچه آنرا ... در تعریف مرض ...
بالجمله حمیات با یکدیگر ترکیب می یابند واقسام مرکبات او بسیار است وضبط او ممکن نیست گاهی از انواع داخل در دو جنس بعید مرکب میشود مثل
ترکیب تپ دق با حمای عفنی وحمای یوم یا حمای غلیانی وگاهی از یک نوع داخل در جنس واحد باشند آنکه از دو غب خالصه یا غیر خالصه مرکب گردد
ودر دورهٔ نائبهٔ بلغمی هر روز نوبت کند اگر روز راحت غب اول روز نوبت غب ثانی خواهد بود ویا از دو ربع مرکب شود ودو روز اخذ کند ویکروز ترک نماید
وآنرا ربع معکوس گویند چنانچه سابق مذکور شد ویا سه ربع ترکیب یابد وبنوبت بلغمی هر روز آید چون در هر دو روز راحت ربع اول روز نوبت ربع ثانی
وثالث باشد ویا سه غب مرکب گردد پس اگر بطریق مبادله آید نوبت روز سوم شدیدتر باشد بسبب اجتماع امراض دو دوره زیرا که آن روز منتهای
دور روز اول وابتدای یوم ثالث بود وهمچنین روز پنجم واین ترکیب از سه غب مشابه شطر الغب باشد چنانچه ترکیب از دو غب مشابه نائبهٔ بلغمی میباشد

و یا از دو خمس ترکیب پذیرد و در دو روز آید و در روز سوم یا خمس مرکب شود و سه روز آید و یکروز نه و یا از دو سدس ترکیب یابد و در دو روز نوبت کند و سه روز ترک نماید
و مانند آن و گاهی از دو نوع و یا اکثر از آن داخل در جنس واحد مرکب گردد مثل غب با بلغمی چون حمای معروف به شطر الغب و مثل ترکیب حمیات اورام و مثل غب
با محرقه و اینچنین ترکیب صفراویه با صفراویه ترکیب یابد و گاهی واقع شود ترکیب حمیات بوجه دیگر و آن آنست که از دایره یکنوع با لازمه همان نوع مرکب گردد
مثل غب دایره با لازمه و مواظبه بالثقه و ربع دایره با دائمه و یا از دایره یکنوع با لازمه نوع دیگر ترکیب یابد چون غب دایره با مطبقه و یا غب بالثقه و یا غب
با ربع دائمه و یا مواظبه با مطبقه و یا مواظبه با غب لازمه و یا مواظبه با ربع لازمه و یا ربع دایره با مطبقه و یا ربع دایره با غب لازمه و یا ربع دایره بالثقه
دایره یکنوع با دایره نوع دیگر مثل غب دایره با مواظبه و غب دایره با ربع دایره و مواظبه با ربع دایره و یا از لازمه یکنوع با لازمه نوع دیگر مرکب شود چون مطبقه با غب لازمه
و یا بالثقه و یا با ربع دائمه و غب لازمه بالثقه یا با ربع دائمه و لثقه با ربع لازمه و سخن گروهی که گفته اند دو تپ لازمه مرکب نشود معتبر نیست و گاهی
انواع ترکیب واقع میان حمیات بنوع دیگر بود مانند آنکه دو خلط ممتزج باشند یا منفرد و مانند آنکه هر دو متساوی در مقدار باشند یا مختلف و مانند آنکه
حمیات متداخله باشند و یا متبادله و یا متشابکه و تفصیل این آنست که صاحب کامل گفته که ترکیب بعضی حمیات با بعض دیگر بر دو وجه بود یکی بر جهت امتزاج
پس اگر دو خلط محدث دو تپ همه مختلط ممتزج باشند از ابتدای نوبت آن هر دو و انقضای آنها در زمانه واحد بود دوم بر جهت مجاورت پس اگر هر دو
از دو خلط منفرد باشد در آن هنگام نوبت آن هر دو در دو وقت مختلف بود و همچنین انقضای آن هر دو و هر واحد از اخلاط مرکبه یا متساوی در مقدار باشند
و یا بعض آن بیشتر و بعض آن کمتر باشد و آنچه شیخ الرئیس گوید که ترکیب حمیات بر سه قسم است اول ترکیب ممازجت و این آنگاه باشد که ماده هر دو تپ یا خارج
عروق بود یا داخل عروق و در هنگام ابتدای نوائب و انقضای آن هر دو در زمان واحد باشد دوم ثانی ترکیب مداخله و این وقتی باشد که هر واحد از دو خلط مفرد
بود یعنی یکی از آن داخل عروق و دیگر خارج عروق باشد لا هر دو تپ در یک وقت ابتدا کنند سوم ثالث ترکیب مقارنت و این آنست که هر واحد از دو تپ
دوره خود را تمام کند تابع او دیگر مقارن آن گردد و ماده او داخل عروق باشد خواه خارج عروق [illegible]
داخل و او آنست که هنوز یک تپ در بدن باشد که تپ دیگر داخل شود و پس الضرر و امراض شدید گردد و ترکیب مبادله و این آنست که بعد انفصال از بدن یک تپ
دیگری داخل شود خواه بحبر و مفارقت اولی خواه بعد زمانی پس گویند بدل از اولی باشد و بقای حرارت بعد انقلاع آن [illegible] ترکیب مشابکه و آن آنست که هر دو
بیکدفعه در گیرند خواه ترک آن معاً باشد یا نه و شمار که [illegible] جهت شدت اخلاط [illegible] گاهی [illegible] مرکب گردد از دو تا
چهار نوع یا زیاده بر آن از اختلاف ترکیب مرکب شوند و شارح اسباب مینویسد که ترکیب حمیات ثنائی بود و آن [illegible] قسم است و یا ثلاثی باشد
و این یکصد و شصت قسم بود و یا رباعی باشد و آن [illegible] و شصت قسم بود پس جمله انواع این ترکیب هفتصد و پنجاه و شش شود و [illegible] خماسی و مافوق آن
نیز بر این قیاس بود و از هر قسم تجاوز کند و حکیم ارزانی نوشته که ترکیب حمیات گاه بر سبیل انتظام بود و اگر از اقسام مرکبات [illegible] آید و گاه بر سبیل اختلاط
چنانچه تپی لازم بود و یکسار و دیگر دیا انتظام و اینچنین تپ را مختلط گویند و حمیات مختلطه چند انکه خواهد شد [illegible] گوید که از حمیات مرکبه آنچه الوقوع آنست
که از ترکیب صفرا و بلغم افتد و لهذا این تپ میان سائر مرکبات مخصوص باسم خاص گردیده و آن شطر الغب است و این قاعده مسطور گردد الحاصل در معرفت
حمیات مرکبه مهارت تمام در کار است تا در تشخیص نوع آن مغالطه نیفتد لهذا گفته اند که بر نوبتهای حمیات اعتماد کلی ننموده بلکه بجای باید که بدیگر اعراض لازمه
مختصه هر واحد استدلال نمایند زیرا که بنزد ترکیب بهم اختلاطی افتد و اعتبار نوبت ساقط میگردد چنانچه گاهی تپ مرکب دوره شبیه به دوره مفرد یا بدوره مرکب دیگر
پیدا میکند مثل آنکه از ترکیب دو غب دایره نوبت تپ هر روز می آید و همچنین از ترکیب سه ربع دایره و این نوبت هر روزه در دو تپ بلغمی است پس هر گاه معالجه بتدبیر
تپ بلغمی کنند مریض هلاک گردد و از اینجا معلوم شد که دلالت نوائب بر نوع تپ ضعیف است پس در معرفت نوع تپ اعتماد بر آن نکنند بلکه لازم است که فرق نمایند
میان این حمیات با عراضی که لائق هر واحد از مواد باشد شیخ و شراح قانون مینویسند که اگر این حمیات از غب خالصه مرکب شوند چنان عارض گردد که نوبتهای او
بتقصیر سبقت کنند تا آنکه اولا ضعف از آن متلاشی گردد و غب ثانی باقی ماند مثلا چون صفرای خالص در دو موضع متفرق در دو موضع صفرا از یک دور [illegible] موضع دیگر

صفرا بسیار باشد بالضرور در نوبت هر واحد از آنها بسوی قصر جلدی خواهد کرد بسبب شدت حرارت و حرکت صفرا و سیاست که نوبت تپی که مادهٔ آن اندک است خواهد رفت
و گاهی بر ترکیب حمی معاودت قشعریره بعد سکون تپ دلالت کند زیرا که باز آمدن قشعریره دلالت میکند بر اخذ نوبت تپ دیگر که بر تپ اولی داخل شده و طبیب عالم بدلائل
هر تپ و اعراض او را عیب است که ترکیب تپ را اول روز یا دوم دریافت نکند و این نزدیک طبیب مجرب که معالجه بدقت نظر میکند آسان است اما درین زمانه اگر در
وسط ایشان هم دریابند غنیمت است و شناختن ترکیب حمای دق با تپ عفونت بسخت مشکل است خصوصا چون مرکب شود تپ دق همراه بلغمی لثقه که مادهٔ آن
بلغم شور باشد زیرا که اطبا درین مرکب فترات و ابتداهای لرزه و قشعریره و معاودات عرق را ملاحظه نمایند اگر اوقات جزئیه برای این حمیات باشد و مفتره بود والا بر
علامات انچه ظاهر بود در عفونت دلالت کند از تغیر بول و نبض و لزوم تپ و لذع آن نگاه کنند و علامات دق را فراموش نمایند و گمان کنند که درینجا حمیات عفونت نیست
فقط لازمه یا مرکب از لازمه و دائره و گاهی ترکیب حمیات متعدده متوالی گردد حتی که ظاهر شود تپ واحد متصل متشابه که شبیه بسونوخس باشد در دوام آن و دران هنگام
از رجوع کردن بسوی دلائل چاره نباشد و عمده درین انتفای علامات سونوخس و غلبه نوبت که از نبض و قاروره و احوال مریض معلوم شود و هر گاه نوبتهای حمیات
کوتاه باشد اتصال آن لاحق نشود بلکه فیما بین هر دو تپ فتره ظاهر گردد مثلا چون تپ مرکب از دو غب خالصه باشد و هر یکی ازین هر دو دور گیرد و یکی هفت ساعت
اندیس موقوف گردد و غب دوم از روز دوم هفت ساعت بگیرد البته اتصال نخواهد شد مگر بسبب عظیم از کثرت عدد حمیات خصوص کثرت عدد در حمیاتی که فترات آن
طویل باشد مثال آن چون چهار حمیات قصیره مرکب شوند پس یکی از اول روز تا نیم روز گیرد و دیگری از نیم روز تا مغرب و سومی از مغرب تا نیم شب و چهارمی از نیم شب
تا اول روز بعده نوبت تپی که از اول روز شروع میشد خواهد آمد و باعث تلاحق خواهد شد و هر گاه حمیات مختلفه در حدت و ازمان مثل شطر الغب مرکب شوند و اتحاد تراز آن
منقلع شود بسبب خفت ثقل مادهٔ او که صفرا است و مزمنه جز صفت باقی ماند و اقلاع او متعسر گردد خواه هر دو دائره باشند یا لازمه یا دائره و لازمه و گاهی با شطر الغب مرکب شود
غب دیگر یا بلغمی یا سوداوی پس اگر با غب باشد غب قلع گردد بسبب حدت ماده و شطر الغب خالص ماند و اگر با بلغمی یا سوداوی باشد شطر الغب منقلع شود و بلغمی یا
سوداوی خالص باقی ماند زیرا که شطر الغب بنسبت بلغمی و سوداوی الطف است بسبب بودن صفرا جزوی از مادهٔ آن و هر گاه بینند که حمای مطبقه است و بادی لرزه
بود و عرق نباشد و یا بینند که گاهی در لرزها بسیار عرق یکمرتبه کند بر مرکب بودن آن گواهی دهند و همچنین هر گاه در تپ لازمه افراط در سردی دست و پا و تقبض آن
بینند و اما سردی و تقبض اندک گاهی در لازمه میباشد صاحب کامل گوید که انچه از حمیات مرکبه ترکیب او بر جهت مجاورت باشد معرفت او سهل است از
اوقات نوائب حمیات و وقت زمانهٔ آن پس اگر حمای دائمه یا تپ نائبه مرکب گردد استدلال نمایند بر حمای نائبه بالرزه که در وقت نوبت تپ افتد و بر دائمه بدوام آن
و اما انچه ترکیب او بر جهت ممازجت باشد معرفت او عسر شاق است بسبب اختلاط علامات بعضی آن ببعض دیگر لاسیما اگر اخلاط ممتزجه متساوی باشند که این اعسر
و اصعب بود و اگر یکی از دو خلط در ترکیب آنها غالب تر باشد معرفت او سهلتر بود زیرا که علامات خلط غالب ظاهر تر باشد و سزاوار آنست که درین باب بجودت
تمیز و حسن نظر استعمال کنند و در حمیات مرکبه بر نوائب آن در استدلال بران اعتماد ننمایند زیرا که گاهی حمیات غب نوبت در هر روز میکنند و اطبای ناقص سفر (?) میکنند
که آن حمای مواظبه است و گاهی حمیات ربع نوبت غب مینمایند پس گمان میکنند که آن حمای غب است و دران علاج ناموافق استعمال مینمایند و بدان سبب قوت
تپ زیاده میشود و شدت میکند تا آنکه مریض بدان علاج هلاک میگردد بر آنکه دران ضد محتاج الیه استعمال میکنند و لهذا میباید که استدلال بر تپ از نفس طبیعت او
و از اعراض خاصه بدان نمایند تا دلالت صحیح شود و علاج بموقع خود واقع گردد پس اعتبار نوائب حمیات نباید کرد و بعضی گویند که در هر واحد از ترکیب غلطی واقع میشود
لیکن در ترکیب مداخله و متشابکه اکثر غلطی می افتد و طریق تمیز رجوع بسوی اعراض هر واحد است و واقف نمیشود بر کیفیت حمیات مرکبه مگر کسیکه معرفت حمیات
مفرده را استحکام کرده و دران مهر داشته باشد و لهذا نشاید که سبب معرفت نوع تپ از دور آن نمایند زیرا که اتفاق افتد از حمای غب آنچه دور کند او در هر روز باشد
و این بقدر آن باشد که دران از صفرا و بلغم مشترک بود و گاهی مریض در یک روز و شب دو یا سه مرتبه تپ کند و آن تپ از جنس واحد بود و گاهی از دو جنس مختلف باشد
و گاهی تپ کند بحمای غب پس حمای ربع یا بلغمی یا دق و گاهی یک تپ لازم بود و دیگر دائره بران و گاهی اوقات و نوائب مقارنت کنند و یا در یک وقت متفق
شوند و گاهی متباعد گردند پس نظام ادوار فاسد شود و این مثل مریضی باشد که او را حمای غب و ربع آید پس یک روز غب نوبت کند و روز دیگر ربع بران نوبت سازد (?)

ودر روز سوم غب آید ودر روز چهارم فتره افتد ودر روز پنجم اتفاق نوبت هر دو افتد ودران امر مشتبه شود وبه اسباب او وقوف دشوار گردد وایضا گاهی باشد
مر یعنی اتفاق افتد که روز چهارم ادوار حمای یوم آید بعارضی که او را از عوارض آن عارض گردد پس در نظم فساد زیاده شود قرشی در شرح قانون می نویسد که چون
تب چند روز پی در پی در گیرد بعده یکی دو یا چند روز بگذارد ممکن نیست که یک تب باشد زیرا که اگر یک تب بودی با اقتضای اخذ در هر روز گردیدی البته ترک نمودی
ویا مقتضی ترک بودی [illegible] بسیار متوالی اخذ نکردی پس لابد از حمیات مرکبه باشد و عدد تب بحسب عدد ایام اخذ بود وضابطه در معرفت عدد حمیات نزد
ترکیب و معرفت اسم نوع حمی آنست که ایام اخذ تب با ایام ترک آن ضم نمایند و یکی دیگر بیفزایند و از حاصل آن اسم هر واحد از حمیات مشتق بود و عدد حمیات بعدد
عدد نوبتها باشد مثال این آنست که تبی که چهار روز اخذ کند و سه روز ترک نماید پس این چهار تب باشد حمای ثمن بود زیرا که ایام اخذ چهار هست و اما آن ثمن باشد هر آنکه
ایام اخذ با ایام راحت هفت هست و چون یکی دیگر بران زیاده کنیم مجموع هشت روز باشد و مشتق از آن ثمن باشد و همچنین تبی که سه روز اخذ کند و [illegible] روز ترک
نماید این سه تب باشد و تب عشر بود اما سه حمیات [illegible] آن باشد که [illegible] ایام اخذ [illegible] و اما آن تب عشر [illegible] آن بود که [illegible] شش روز باشد و چون [illegible] یکی
افزودیم [illegible] باشد [illegible]
مفرده مذکور شده [illegible] بامراعات فصل و حال مریض و ابتدا و انتها [illegible]
وانجا که تب از احتراق اخلاط باشد گاه گاه استفراغ فرمایند و [illegible] تسکین [illegible]
و در جمله تقویت [illegible] لازم دانند [illegible] قوانین که سابق مذکور شده در اینجا نیز مرعی دارند و [illegible] ادویه مفرده و مرکبه که در [illegible]
ذکر ادویه مفرده و مرکبه که نافع حمیات مرکبه است شربت بادآورد [illegible]
چهار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در حمیات مرکبه [illegible]
[illegible] یا جوشانیده صاف کرده سکنجبین داخل کرده بنوشند [illegible] نافع است و اگر خواهند [illegible] تخم کشوث ساییده در سکنجبین آمیخته بلیسند
و بالای آن عرق عنب الثعلب هفت توله بنوشند و دیگر که در حمیات مرکبه [illegible] کثیر النفع [illegible] گیرند [illegible] پارچه پارچه نموده
در ظرف گلی انداخته آب خالص بران ریزند و زیر آسمان گذارند صبح در صافی انداخته اندکی افشرده [illegible] بنوشند [illegible] قرص [illegible] گل
نیز استعمال کرده میشود و اگر [illegible] دوا را ساییده یا خیسانیده یا جوشانیده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایضا [illegible] گل [illegible]
تخم کاسنی [illegible] چهار ماشه [illegible] خاکشی پنج ماشه [illegible] اصل السوس چهار ماشه
الو بخارا [illegible] دانه تخم کاسنی [illegible] ماشه در آب گرم [illegible] صاف کرده [illegible] خاکشی پنج ماشه پاشیده بنوشند ایضا اگر بعد مسهلات
در جگر حرارت باقی ماند قرص [illegible] کاسنی [illegible] تخم خیارین شش ماشه

نبات یکنیم توله بنوشند **فائده** چون تپ عفنی بعلاج معمولی از ادویهٔ منضج و مسهل زائل نشود توجه بحال احشا باید کرد و از مس کردن شکم اگر درد شود دلالت بر ورم کند
و اگر تپ نباشد بر ریح و اگر از مس کردن خفیف بدون غمز سوء تنفس گردد آفت در عضلات باشد و اگر بغمز کردن سوء تنفس نشود و چون غمز قوی بانگشت
کنند سوء تنفس یا درد پیدا شود باید دانست که آفت در احشاست خواه در جگر باشد خواه در قعر معده و در نفس جگر درد نمیشود بجهت عدم حس الا بواسطهٔ غشای
مجلل آن **ایضاً** اگر بعد مسهلات تپ بدون تشنگی باشد و در شکم صلابت بود گلقند یکتوله سکنجبین ساده یکنیم توله سرشته بخورانند بعد آن کاسنی شاهتره مویز منقی
ببرگ شاهتره جوشانیده شربت بزوری دو توله خاکشی چار ماشه بنوشانند دوم روز شیرهٔ مغز تخم هندوانه شیرهٔ تخم خربزه هر یک شش ماشه افزایند یا
قرص گل صغیر چهار ماشه سوده با شیره بدهند بعده اگر اسهال شود طباشیر یکماشه سوده بشربت انارین برشته بلیسانند بالایش شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ
تخم خرفه هر یک شش ماشه نبات یکتوله بنوشانند و اگر اسهال بدستور باشد بارتنگ چهار ماشه دانهٔ هیل سه ماشه سوده بآب پخته شربت انار شیرین دو توله زهر مهره
یکماشه سوده داخل کرده بدهند بعده شیرهٔ خرفه شیرهٔ مغز تخم هندوانه شربت انار شیرین زهر مهره دهند اگر اسهال موقوف شود و صلابت رحم ظاهر گردد گل خطمی
سه ماشه گل سرخ چار ماشه عنب الثعلب چار ماشه در عرق عنب الثعلب یا در شیر جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند **ایضاً** برای تپ بعلاقهٔ کبد
گلقند یکتوله در عرق عنب الثعلب پنج توله گلاب دو توله مالیده صاف کرده شربت بنفشه یکتوله خاکشی پنج ماشه داخل کرده بنوشند باز اگر شکایت درد و قراقر شکم باشد
عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ اصل السوس تخم کاسنی شب در آب گرم تر کرده صبح مالیده گلقند داخل کرده صاف نموده شربت بزوری خاکشی اضافه کرده
بنوشند **ایضاً** اگر تپ و سرفه و خلل جگر باشد عنب الثعلب اصل السوس گل گاوزبان در آب جوش داده مالیده صاف کرده شیرهٔ تخم خیارین شربت بنفشه
خاکشی داخل کرده بنوشند یا تخم خطمی و خبازی و گل بنفشه افزایند **ایضاً** اگر بعد مسهلات وقت تپ بدن از اندرون سوزان باشد قرص بنفشه که مذکور
گردد با آب کاسنی مروق بدهند **ایضاً** برای حمای مرکب بعلاقهٔ کبد اول تبریدات داده روز سوم چنانچه معمول ست منضج از بنفشه خطمی عنب الثعلب گاوزبان
هر یک چار ماشه مویز منقی ده دانه وغیره جوشانیده گلقند دو توله داخل کرده بدهند و بعد نضج در مسهل سنای مکی یکتوله گل سرخ شش ماشه در طبیخ و مغز خیار شنبر
پنج توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه بدستور معمول افزوده بدهند بعد ازان اگر تپ مفارقت نماید و از چهارده روز تجاوز نماید قرص زرشک
خورده بالایش از کاسنی دو توله چکیده ساخته با شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه پاشیده تا هفته بدهند **ایضاً** در حمای کهنه بعد تنقیه بجهت تفتیح
سده کبد و ادرار و دفع بقایای مواد رطوبی و تقویت جگر شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ اصل السوس چار ماشه نبات یکتوله خاکشی چار ماشه دهند یا شربت بنفشه
دو توله در عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر یک پنج توله حل کرده خاکشی پاشیده یا شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ تخم کاسنی هر یک شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه
شیرهٔ خار خسک شش ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پاشیده یا بجای شربت گلقند دو توله شیرهٔ تخم خربزه شش ماشه افزایند یا از آب
کاسنی سبز مروق هفت توله شیرهٔ تخم خرفه شش ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت بزوری بارد دو توله بدهند یا قرص طباشیر سوده افزایند غذا شله
ایضاً چون بعد تنقیهٔ معمولی تپ باز عود نماید آب کاسنی سبز مروق هفت توله لعاب اسپغول شیرهٔ خیارین هر یک شش ماشه شربت بزوری بارد دو توله
خاکشی پنج ماشه غذا شله یا قرص زرشک صغیر چار ماشه سوده بگلقند سرشته همراه آب کاسنی دوازده توله شیرهٔ بادیان شش ماشه شربت بزوری دو توله
یا شیرهٔ خیارین شش ماشه افزایند **ایضاً** حمای مزمن آب کاسنی سبز مروق چار توله شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شربت بنفشه دو توله خاکشی چار ماشه
دوم روز گلقند دو توله آب کاسنی ده توله شیرهٔ خیارین شیرهٔ عنب الثعلب هر یک چار ماشه شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی پنج ماشه یا بجای شیرهٔ
خیارین شیرهٔ مغز تخم هندوانه شش ماشه و بجای عنب الثعلب اصل السوس چار ماشه کنند یا از همه شیرجات موقوف نموده آمله مربی یکعدد بورق نقره پیچیده
با شیرهٔ بادیان شیرهٔ خیارین شربت بزوری دهند **ایضاً** برای تپ کهنه و سرفهٔ شدید وقتی و صلابت معده شیرهٔ مکوه شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ خیارین در
عرق مکوه عرق شاهتره برآورده شربت بزوری خاکشی داخل کرده بنوشانند و مکوه خشک مغز خیار شنبر در آب مکوه سبز حل کرده نیمگرم بر شکم ضماد سازند بعد
ازان عنب الثعلب گل بنفشه گل نیلوفر اصل السوس خطمی خبازی تخم خیارین خیسانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بدهند **ایضاً** بعد مسهلات برای تنقیه

تپ وسه گونه رعایت تپ احشائی قرص زرشک صغیر چار ماشه بسکنجبین ساده یکتوله سرشته با شیرهٔ خیارین و شیرهٔ کاسنی هر یک شش ماشه عرق مکوه عرق عنب الثعلب هر یک
عرق گاوزبان عرق کاسنی هر یک چهار توله شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه صبح و بوقت شام لعاب بهدانه دو ماشه عرقیات شربت بزوری خاکشی
اگر آثار نزله و زکام ظهور نماید و سه روز بوقوع خفیف نزله بهدانه سه ماشه خطمی شش ماشه اصل السوس گاوزبان هر یک چهار ماشه نبات یکتوله بدهند اگر زائل نشود
بهر نضیج عنب الثعلب تخم کاسنی پرسیاوشان گل بنفشه بیخ کاسنی خطمی هر یک شش ماشه گاوزبان اصل السوس هر یک چهار ماشه در آب کاسنی نیم آثار شب تر کرده
صبح مالیده صاف نموده شیرهٔ خیارین شش ماشه شربت بزوری دو توله خاکشی پنج ماشه داخل کرده سه چهار روز داده روز مسهل سنای مکی یکتوله فلوس خیار شنبر
شش توله گلقند ترنجبین هر یک چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده مسهل دهند بعده تعدیل و تقویت نمایند **فائده** در اورام حارهٔ احشاء و تپهای مزمن
و مقاسات مرض ترکیبات آب کاسنی از اساتذه ماثور است چنانچه مردم نحیف باحمی و سرفه و مسلولین را بوقت ضرورت ملین در ماء القرع و ماء الشعیر تر کرده معمول است
و برای تعدیل بعد تنقیه بکار می‌برند **ایضاً** برای تپ کهنه و کثرت تشنگی و عقب نوشیدن آب فی الفور بول کردن و سوزش بدن شیرهٔ خرفه سیاه شیرهٔ گلو در عرق
شاهتره بر آورده شربت انار داخل کرده اسپغول پاشیده بنوشند و اگر از اسپغول طبیعت برهم شود عوض آن خاکشی کنند **ایضاً** برای حمای مزمن مع سرفه و سل
خاکشی چهار ماشه بعرق عنب الثعلب ده توله عرق کیوره دو توله اندک گرم کرده شیرهٔ اصل السوس چهار ماشه شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه نبات یکتوله باز شیرهٔ خیارین شش ماشه
شربت بزوری دو توله خاکشی شش ماشه پاشیده دهند **ایضاً** برای حمای مزمن مشتبه بدق و سل گاوزبان اصل السوس پرسیاوشان هر یک چهار ماشه
شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه عرق عنب الثعلب ده توله شربت بزوری شربت دیاقوزا هر یک یکتوله حل کرده خاکشی چهار ماشه پاشیده بنوشند و بوقت شام دیاقوزا
یکتوله و عرق مکوه هفت توله بعده دو سه روز شیرهٔ اصل السوس شیرهٔ تخم خطمی هر یک چهار ماشه شیرهٔ خیارین شش ماشه شیرهٔ بادیان چهار ماشه عرق عنب الثعلب یازده توله
شربت بزوری معتدل دو توله خاکشی چهار ماشه پاشیده دهند و بوقت شام سفوف ست گلو دو ماشه طباشیر نیم ماشه مغز کنول گٹه سه ماشه دانه هیل کلان یک ماشه دار فلفل
سه عدد نبات سوده همراه عرق عنب الثعلب سه توله دهند بعد از آن صبح در سفوف مذکور تا نخواه یک سرخ سوده عوض نبات آمیخته همراه شیرهٔ اصل السوس شش ماشه
عرق عنب الثعلب هفت توله نبات یکتوله بدهند غذا شد بعده عوض اصل السوس شیرهٔ بادیان شیرهٔ عنب الثعلب هر یک چهار ماشه دهند و سنبل الطیب سوده در سفوف
افزایند باز این نسخهٔ سفوف با دو چمچه سفیدی چار دو بار مع تقویت معده باید داد دار فلفل سه عدد تا نخواه دو سرخ مغز کنول گٹه سه ماشه اصل السوس چهار ماشه
چهار ماشه عنب الثعلب هشت ماشه سوده بقدر مناسب در گلقند یکتوله سرشته تناول نمایند بالای آن عرق مکوه عرق بادیان هر یک پنج توله بنوشند غذا
ایضاً حمای مزمن مرطوب مزاج شاهتره شش ماشه مویز منقی دو توله دار فلفل چار دانه بعرق بادیان هفت توله گلاب چهار توله جوشانیده شیرهٔ تخم خیارین شش ماشه
شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه دهند یا از شیرهٔ مغز تخم کدو شش ماشه عوض خیارین کنند یا از شاهتره موقوف نمایند **دوائیکه** در حمای مرکب از بلغم و صفرا
خصوصاً بعد تنقیه معمول است سکنجبین گلقند هر یک چهار درم بهم آمیخته بخورند عقب آن شیرهٔ بادیان شیرهٔ تخم کاسنی شیرهٔ تخم خیارین هر یک سه درم در عرق
مناسب کشیده شربت بزوری بارد هفت درم اضافه نموده بنوشند و گاهی خاکشی بقدر سه درم نیز اضافه کرده میشود **ایضاً** که برای تپ مرکب از صفرا و بلغم
مجرب نوشته کاسنی کشنیز خشک هر یک یکتوله اجوائن ماشه دار فلفل شش ماشه جمله را سه حصه نمایند و یک حصه را پنج توله شب تر کنند و صبح آب صاف آن
بنوشند و چهار توله دیگر آب در آن انداخته بار دیگر شام بنوشند همچنین تا سه روز هر دو وقت بعمل آرند **دوائیکه** برای حمای مزمن نافع اصل السوس مقشر شش ماشه
گلوی درخت نیم ماشه الائچی کلان شش عدد کوفته در آب جوش داده صبح صاف نموده نبات دو توله انداخته بنوشند **سفوف هندی**
که در حمیات مرکبه نافع است ست گلو طباشیر دانه هیل هر یک نیم توله نبات سفید یک توله هر را از چهار ماشه تا شش ماشه معمول است **سکنجبین بزوری معتدل**
جهت تپهای مرکب و نضیج سده جگر و سپرز نافع و ادرار بول بیخ کاسنی تخم کاسنی بادیان تخم کرفس هر یک سه درم تخم خیارین تخم خرپزه هر یک پنج درم پوست
بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان هر یک هفت درم همه را نیم کوفته بسرکه ثقیف بیست درم و آب سه رطل یک شبانه روز تر نمایند بعده بجوشانند و صاف کرده با یک من قند سفید
بقوام آرند و بکار برند **شربت کشوث** در تپهای کهنه که قریب بدق باشد بهره مجرب معمول است تخم کاسنی بادیان هر یک پنج مثقال بیخ کاسنی

اصل السوس تخم کشوث تخم خیار بادرنگ هریک ده مثقال تخم خیار گل کشوث رشته کشوث تخم خربزه بیخ بادیان رب السوس هریک هفت مثقال قند سفید هشتاد
مثقال شیرخشت سی مثقال بدستور مرتب نمایند **ایضاً** مسمی بشراب الحمیات که بعد از بیست روز در جمیع حمیات جهت اصلاح مزاج احشا و دفع و تحلیل بقایای مواد
از سکنجبین بزوری بسیار نافع است زرشک سی مثقال تخم کشوث پنج مثقال تخم کاسنی چهار مثقال گل کشوث رشته کشوث هریک سه مثقال گل سرخ بادیان
گل نارنج هریک دو و نیم مثقال جوشانیده صاف کرده با قند یا شکر پنجاه درم بقوام آورند و هر روز از پنج مثقال تا هفت مثقال در تپ صفراوی و دموی
با شیره خیارین و کاسنی و اگر حرارت غالب تر باشد با قرص کافور و در حمای بلغمی و سوداوی و حمیات مرکبه با قرص زرشک صغیر و یا قرص ورد صغیر هر کدام که مناسب
دانند با شیره تخم کاسنی و بادیان و یا بدون اقراص بنوشند **شربت بزوری** بهترین نسخه هاست و مکرر بعمل آمده برای تپ مرکب و حمیات کهنه و ادرار بول
و حیض و اخراج سنگ گرده و مثانه و دفع یرقان و تفتیح سدد جگر و سپرز نافعست تخم کاسنی بادیان تخم خربزه تخم خیارین مغز تخم کدو حب قرطم هریک پنج
مثقال پوست بیخ کاسنی گل غافث تخم خطمی اصل السوس سنبل الطیب بنفشه انیسون گاوزبان هریک سه مثقال کوفتنی را نیمکوفته جمله را یک شبانه روز در پنج
رطل آب تر نمایند و مویز منقی بیست درم آمیخته بجوشانند تا دو رطل بماند صاف نموده قند سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند شربت یک اوقیه و اگر غافث
نباشد عوض آن شاهتره یا افسنتین اندازند و هرگاه چهار مثقال ریوند خطائی باریک سوده بعد قوام آمیزند در اخراج سنگ نافعتر گردد **شربت** برای تپ
مرکب از صفرا و بلغم بیخ بادیان بیخ کاسنی اصل السوس شاهتره مویز منقی هریک چهار درم تخم خربزه تخم کشوث شکاعی بادآورد گل غافث هریک سه درم تخم خیارین
تخم معصفر تخم کاسنی بادیان برادهٔ صندل سفید گل سرخ گل نیلوفر هر واحد دو درم قند سفید سه چند ادویه **ایضاً** برای تپ مرکب که قریب بدق بود
نافعست تخم کاسنی بادیان بیخ کاسنی تخم خطمی اصل السوس گاوزبان هریک سه مثقال مویز منقی بیست و پنج مثقال سنبل الطیب گل بنفشه بادآورد
شکاعی هریک دو و نیم مثقال قند سفید نیم سیر ترنجبین پاو سیر بقوام آرند **ایضاً** که برای تپ با تهیج اطراف مجربست بیخ بادیان بیخ کاسنی هریک چهار درم
مویز منقی دو توله بادیان تخم خیارین تخم خربزه بنفشه شاهتره اصل السوس گل نیلوفر تخم کشوث برادهٔ صندل گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان ریوند خطائی لک مغسول
هریک دو درم قند سفید یکنیم رطل **شربت بزوری معتدل** برای حمیات مرکبه و امراض جگر معمول تخم کاسنی تخم خیار تخم بادرنگ تخم خربزه هر واحد یک مثقال
و ربع آن بیخ کاسنی دو مثقال و نیم بیخ بادیان یکمثقال و ربع آن قند سفید دوازده مثقال بطریق متعارف تیار سازند **طبیخ افسنتین** که در تپ مرکب
بکار آید انیسون تخم کرفس افسنتین رومی اسارون بادیان بیخ اذخر هر کدام بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند **عرق سمک** معمول اهل فرنگ
برای رفع تپ کهنه و استسقا و یرقان سمک سانبر بریان نمایند که سرخ شود بوزن آن گل کلان از ظرف میسالانه ممزوج کرده باریک سائیده جهالسته در شیشه
گل حکمت کرده انداخته عرق چکانند شربتی ده سرخ تا چهار سرخ **قرص زرشک** نافع از برای حمیات مرکبه و سدهای جگر و استسقای حار زرشک لک مغسول
دارصینی گل سرخ تخم کاسنی تخم کشوث هریک دو مثقال ریوند چینی یکمثقال کوفته بیخته اقراص سازند شربتی دو درم با سکنجبین و آب کاسنی و عنب الثعلب مروق
قرص گل که جهت تپهای مرکبه کهنه بسیار معمول است گل سرخ اصل السوس مقشر هریک چهار درم طباشیر سنبل الطیب افسنتین هر واحد دو درم ترنجبین سه درم بگلاب قرص سازند و پنج ماشه
همراه چکیده کاسنی و شربت بزوری دهند **قرص بنفشه** که تپ کهنه را بسیار نافع است بنفشه مغز بادام مغز تخم کدو مغز تخم خیار کثیرا هریک پنج درم رب السوس گل ارمنی نشاسته
هریک سه درم مصطکی یکمثقال سنبل الطیب یکدرم کوفته اقراص سازند شربتی یکمثقال **مطبوخ** که در حمای کهنه بکار آید بادیان بادآورد عنب الثعلب گل بنفشه گل سرخ گل نیلوفر تخم
کشوث بیخ کاسنی هریک سه درم آلوی بخارا هفت دانه همه را در نیم آثار آب بپزند هرگاه سوم حصه ماند صاف نموده سکنجبین ساده یا بزوری یا گلقند بقدر هفت درم اضافه نموده
مطبوخ که برای تپ مرکب بعید است گلوی سبز شاهتره تخم کاسنی هر واحد یک توله شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف نموده دو توله شربت بزوری آمیخته نوشانند و اگر
بلغم غالب باشد عوض کاسنی بادیان یکدوای هندیست داخل کنند و شربت بزوری معتدل آمیخته دهند و اگر سرفه هم باشد اصل السوس مقشر نیمکوفته دو درم افزایند و اگر تپ مزمن
باشد تخم کشوث و گل غافث و افسنتین و شکاعی بادآورد و بیخ کاسنی تخم خربزه افزایند **مطبوخ هندی** برای تپهای کهنه و تپ لرزه مغز تخم صندل سرخ کشنیز خشک زنجبیل گلوی سبز
هر یک یکدام کوفته حصه سازند و یک حصه در هشت سکوره آب بجوشانند هرگاه یک سکوره باقی ماند صاف نموده بخورانند اگر طفل باشد موافق سن او کم کنند [illegible]

کاسنی ست در حمیات مرکبه که بلغمیت دران زیاده باشد از آب برگ کاسنی نفع بسیار می‌نماید و بارها بتجربه رسیده بگیرند تخم کاسنی چهار توله و نیم کوب کرده شب در آب یا در عرقیات مناسبه
مثل عرق بادیان که بقدر نیم رطل باشد تر نمایند و از دو گهری شب باقی مانده در صافی کنند که هر چهار گوشه آنرا بچهار چوب بسته باشند داخل نموده بهفت مرتبه مثل [illegible]
قطره قطره بچکانند بعد ازان آب صاف گرفته با شربت مثل شربت بزوری و یا اقراص مثل قرص گل یکجا بریزند و دادن چهل روز یا بست روز یا کم و زیاده موقوف
برای طبیب ست و از ابتدای شروع تا انتها مقدار تخم کاسنی همین قدر باشد و در امزجه ضعیفه و در صبیان از دو توله شروع نمایند **اقوال حذاق**
صاحب کامل گوید که علاج حمیات مرکبه باید که مرکب از علاج تپ مفرد بود و این چنان باشد که درین تپ نظر کنند و جودت تمیز و حدس و تخمین صناعی استعمال
نمایند و بدان دریافت کنند که آیا حمی مرکب از دو خلط ست یا از سه یا بیشتر ازان اگر از دو خلط باشد نظر کنند که آیا آن هر دو با یکدیگر ممتزج ست و یا هر واحد
ازان هر دو منفرد در موضع از بدن پس اگر چنین باشد باز نظر نمایند که آیا دو تپ مرکب متساوی در قوتست و یا یکی ازان قویتر از دیگری و یا شدید تر در خطر پس هرگاه
دو تپ متساوی باشد در علاج آن احتیاج افتد با متزاج تدبیر از ادویه و اغذیه موافقه هر واحد ازان هر دو با یکدیگر مزج متساوی و اگر یکی ازان هر دو قویتر از دیگر باشد
استعمال تدبیر موافق حمای قوی زائد تر و قویتر باید و موافق حمای ضعیف کمتر و ضعیفتر و هرگاه از دو تپ یکی شدید الخطر از دیگر باشد باید که توجه علاج و تدبیر
بسوی تپ شدید الخطر بود تا ازان مریض ایمن گردد و همچنین میباید که در سائر حمیات مرکبه برین قیاس عمل نمایند و از انجا که حمیات مرکبه کثیر العدد و مختلف الترکیب بازیادت
و نقصانست ممکن نیست که برای هر واحد ازان ترکیب خاص در کلام منفرد وضع نمائیم زیرا که شرح آن طویل گردد لیکن برای متولی علاج این حمیات باید که در علاج
حمیات مفرده مرتاض باشد و صورت هر واحد ازان و علاج آنها بانفراده شناخته باشد زیرا که اگر عارف آن باشد ممکن بود که سائر حمیات را که ازان ترکیب یابد بخوبی
قیاس علاج نماید مثلا این حمای شطر الغب ست که عنقریب مسطور گردد جرجانی گوید که همچنانکه تبهای مرکب ممتزج بود از حمیات صفراوی و دموی و بلغمی و سوداوی
علاج نیز آمیخته باشد و بر طبیب واجبست که بنگرد تا علامات کدام تپ قویست و ترکیب آن از چه ماده است پس تدبیر علاج بحسب آن نماید و در تبهای مرکب
و حمیات خمس و سدس و غیر آن اولی تر آن باشد که استفراغ کمتر کنند تا اخلاط کم نشود و حرارت با عضای اصلی متعلق نگردد و بدق ادا نکند و تا قوت بسبب کثرت استفراغ
ضعیف نشود و مقاومت مرض نکند مادام که قوت بر حال خود باشد از طول مرض اندیشه نباید کرد و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد لیکن
ترکیب قرص از چیزهای بارد رطب باید کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزه هندی و تخم کدوی شیرین و بهدانه و تخم خشخاش و تخم کاهو و مغز بادام و کثیرا و غذا
باید که میل بسردی و تری داشته باشد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیرباج و حصرمیه و مزوره بالک و آلوی بخارا و در همه ترشیها کدو و خیار و اسفاناخ
داخل کنند زیرا که کدو و اسفاناخ سرد و ترست و اگرچه نازکست چون در ترشیها باشد از عفونت دور بود ابن الیاس گوید که اولا دریافت نمایند که آیا امتزاج دو خلط
امتزاج متحد مستحکم ست یا غیر متحد غیر مستحکم چنانچه در غب غیر خالص و شطر الغب و باید که نظر کنند و بحدس دریابند که آیا آن هر دو خلط داخل عروق است یا خارج آن
و بنگرند که آیا یک ماده ازان هر دو شدید تر در حدت و بیشتر [illegible] چنانچه در تپ معروف بشطر الغب میباشد پس علاجش گاه باستفراغ کنند و گاهی بتطفیه یا مسطور
که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و هذا ماء الشعیر متخشخش [illegible] دهند تا اخلاط بسبب حدت محترق نگردد و از استعمال احتراق منع کنند و یا
جلاب از سکنجبین ساده ده درم و گلاب و آب کاسنی هر واحد پانزده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بنوشانند و اگر قوت قوی باشد و مریض لاغر و خشک بدن نبود و
اسهال بطبیعت [illegible] مثل این ملین کنند سنای مکی بنفشه هر واحد هفت درم گل سرخ [illegible] درم تمر هندی ده درم کاسنی سه درم تربد سفید تراشیده یک درم فلوس خیارشنبر [illegible] درم ترنجبین
پانزده درم و لیکن تدبیر این تبها بحسب غلبه یکی از دو خلط در دو تپ باشد پس اگر صفرا غالب بود و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی باشد بتطفیه حرارت و استفراغ صفرا پردازند
و اگر بلغم غالب باشد و ماوی عطش و لهیب و کرب نباشد تلطیف خلط و استفراغ بلغم نمایند و اگر بیشتر از دو خلط باشد سه یا چهار تدبیر بحسب اجتماع غالب با نچه دلالت کند
[illegible] باید کرد و اگر بینند که جمیع اخلاط متعفن و محترق شده اند باید که صرف عنایت بتقویت قوت نمایند تا مقاومت وقوع این بلیه کبری و واقعه عظمی نماید
و اگر [illegible] حرارت قوی و تشنگی شدید و کرب و لهیب قوی و [illegible] بول ناری بود و [illegible] دقیق صلب بود و بدن در خشکی و ذبول شروع کرده باشد سکنجبین ساده با آب کاسنی و قرص کافور
با ماء الشعیر [illegible] دهند و مبالغه در [illegible] آن نمایند [illegible] گوید که بحدس صناعی دریابند که تپ مرکب دائمه است یا دائره خلطیه است یا [illegible]

ولازم ست که تفتیش اسباب و اعراض نمایند بعده معالجه باهم کنند یا بدانچه زوال تپ دوم بدون زوال اول نشود و محمد زکریا گفته که ممکن نیست تصور حمیات مرکبه بعلاج مخصوص بدان بلکه معالجه بترکیب علاج مفردات آن کنند و بالجمله شربت تمر هندی و سکنجبین ساده بعرق کاسنی و گلاب بدهند و از اقراص نافعه در مثل این حمیات قرص طباشیر یکمثقال با ده درم سکنجبین ست و اگر قوت قوی باشد اسهال بحقنه لین نمایند و یا بمسهلات خفیفه مثل سنا و تمر هندی و شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر و گلقند و مانند آن و اگر در نه اول شروع کنند و یا سرفه باشد قرص بکار نبرند بیت خشخاش بخورانند ابن تلمیذ گوید که طبیب را سزاوار آنست که التفات بنظام ادوار نکند و بران حکم ننماید بلکه اعتماد بنظر در اعراض و دلائل آن کند پس از ان معالجه بحسب آن در قوت و ضعف و خلوص و اختلاط او نماید و بر کسیکه هر روز تپ کند اقدام بعلاج تپ بلغمی نکند چون اعراض بدان شهادت ندهند و نه بر کسیکه یکروز در میان او را تپ آید بعلاج حمای غب بلکه حکم باعراض و دلائل او باید کرد و علاج حمیات مرکبه از علاج حمیات مفرده استخراج نمایند و هرگاه مریض را دو یا سه تپ آید و یکی از ان خطرناک باشد علاج تپ خطرناک نمایند و از دیگر خوف نکنند و مثال این آنست که شخصی را تپ ربع باشد پس آنرا از ورم معده یا جگر یا در بعض آلات تنفس او تپ حادث شود درینصورت همگی قصد باین تپ ورمی کنند و ربع و نوبت او را بگذارد و اگرچه قوی باشد و چون ببینیکه شخصی را تپ غب حمی آید و نوبت تپ چهارده ساعت رسد و جمیع اعراض حمای غب دران معلوم شود لیکن آن سخت قوی نباشد چنانکه در غب خالصه میباشد پس علاجش بعلاج تپ بلغمی بقدر مشاهده قوت اعراض و ضعف آن مرکب باید کرد و بهاء الدین گوید که در حمیات مرکبه علاج هر یکی بتدابیر معلومه مفردات آن باید کرد با زیادتی اهتمام در مراعات قوت بواسطه بودن مریض هر روز اندر تپ و بعد از نضج و کهنگی مرض چون بدادن مخدری رفع نوبت یکی کرده شود بهمان دستور هر روز آن دوا باید داد در رفع نوبت دیگری نمودن اگرچه ممکن بود که برفع یک نوبت رفع جمله شود جهت قادر شدن طبیعت بتحلیل ماده فاسده و اگر ازاله بعضی مشکلتر بود و اسهل را رفع باید کرد و نوائب خلط عسیر را گذاشتن تا نضج بیشتر شود و مریض حمی برند و قوتی یافتن او باز آید و مزاج علاج را قابل تر شود آنگاه هنگام ازاله آن نیز آسان باشد و اشتباه میان مرکب از غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب عظیم بود لیکن در علاج بیکدیگر قریب باشند و در خمس و سدس و غیره اگر ترکیب واقع شود علامات و معالجات اینها قریب بعلامات و معالجات ربع باشد و اما در مرکب از حمای دق و حمای خلطی عفنی علاج آنست که خلط فاضل فاسد را برفق استفراغ کنند بعد نضج تام و بعده قانون علاج دق مرعی دارند و اینجا که دق با حمای سوداوی افتد که از احتراق بلغم افتاده باشد و کهنه بود علاج آن سخت مشکل باشد جهت آنکه با وجود یبس غالب تدبیر هر یکی ضد تدبیر دیگری باید و ایضاً چون با حمای بلغمی بسببی قوی اتفاق افتد و در چنین محلها جز توسل بخواص اشیا چاره نباشد و اما مرکب از غب لازمه و دائره علامات و معالجات این تپ قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبیع را اینجا تحیر بیشتر واقع ست تدبیر باحتیاط تر و باهتمام تر باید کرد

شطر الغب

بقول شیخ و شراح قانون این تپی ست مرکب از دو تپ که یکی غب و دیگر بلغمی باشد و ماده او مرکب از صفرا و بلغم بود که علیحده علیحده متعفن شوند چه اگر یکجا متعفن شوند غب غیر خالصه حادث شود پس شطر الغب هر روز نوبت کند بنوبت بلغمی و در یکروز نوبت غب و بلغمی هر دو باشد و این یا بر سبیل مشابکه و توافق بود که هر دو تپ یکبارگی اخذ کنند و یا بر سبیل مبادله و جوار که یکی بعد اقلاع دیگری در گیرد و یا بر سبیل مداخله و طریکه یکی بر دیگری در اثنای آن داخل شود و دشوارترین اقسام در معرفت نوع اول ست پس ثانی و در شطر الغب گاهی هر دو تپ لازمه باشند اگر عفونت هر دو خلط داخل رگها باشد و گاهی هر دو دائره باشند که منقلع شوند اگر عفونت هر دو خلط در خارج عروق بود و گاهی صفراوی لازمه باشد اگر عفونت او داخل عروق باشد و بلغمی بخلاف آن بود یعنی مواظبیه دائره و گاهی این هر دو بالعکس باشند و اطبا شطر الغب خالص تپ مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه را گویند و ماسوای آن هر سه قسم مذکوره را غیر خالص شمارند و این سزاوار فضل اشتغال نیست زیرا که مجرد اصطلاح ست و در معالجه بحقیقت نفع نمی بخشد بالجمله شطر الغب چهار قسم باشد یکی خالص سه غیر خالص و گاهی درین تپ بانواع بسبب عفونت صفراوی بود و گاهی هر دو معاً متوافق باشند و ایضاً گاهی ماده فاعل حمای بلغمی غالب بود و گاهی ماده فاعله حمای صفراوی غالب باشد و هرچه غالب باشد ماده بلغمی نوبتهای صفراوی را دراز تر گرداند و در بحران بطی تر سازد و ماده صفراوی نوائب بلغمی را کوتاه کند و گاهی شطر الغب طویل بماند تا شش ماه و ما فوق آن بسبب اختلاف علاج هر دو ماده و تحیر طبیعت و گاهی از شطر الغب مرض حاد پیدا شود و گاهی از قاتل ترین حمیات بود زیرا که مودی بدق و یا امراض مزمنه عسر البرء گردد و بجهت بد تدابیر و گاهی استدلال بر شطر الغب از وجوه مختلفه بود پس گاهی از عادات واقع شود و گاهی از اعراض و وقوع از عادات مثل آنست که انسانی را در بدن او تولد صفرا بسیار گردد

وعفونت زود تر پذیرد و بعده آرام کنند و ریاضات معتاد ترک نمایند و اغذیه و اصناف تدابیر مولد بلغم استعمال کنند و بلغم بسیار شود پس هر دو خلط متعفن شوند مرض او شطر الغب باشد یا
اتفاقی باشد که در بدن او تولد بلغم و عفونت آن بسیار گردد بعد آن ریاضت بسیار نماید و مولدات صفرا از اصناف تدابیر سخنه استعمال کند و صفرا کثرت نماید و هر دو متعفن شوند مرض او
نیز شطر الغب باشد و یا سن او تولد صفرا و بلغم واجب کند بنحویکه جوان گردد بعد کودکی و غلبه رطوبت و یا کهل شود بعد جوانی و حدت مزاج پس حال کودکان از سالهای کودکی بسالهای
جوانی برسند همچون شخصی باشد که در بدن او تولد رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیرهای گرم کننده استعمال کند و حال مردم کهولت سن همچون شخصی باشد که در بدن او صفرا
بسیار بود و بی ریاضت معتاد باشد پس از ریاضت باز ایستد و تدبیر رطوبت افزا استعمال نماید بدین سبب بیشتر حال امراض هر دو شطر الغب باشد و اما از اعراض مثل نبض اول و بول و براز
چیزی از قی و براز و حال نضج و علامات او و حال تشنگی و قلت و کثرت و حال لمس در اختلاف و حال قشعریره و لرزه در تکرار و احوال اوقات و نوائب در عدم انضباط باید و صاحب کامل
گوید که از حمیات مرکبه که آنرا اسم خاص هست آن تپ را امطریطاوس نامند و آن شطر الغب هست و او خالص باشد یا غیر خالص چنانچه سابق مذکور شد و گاهی این تپ
از دو حمای متساوی در قوت مرکب شود و گاهی از دو تپ که یکی قوی تر از دیگر باشد پس بر شطر الغب خالص استدلال نمایند بچهار دلائل یکی آنکه دائمه بود بسبب حمای بلغمی دائمه
دوم آنکه آنرا نوبتها در هر روز باشد لیکن نوبت یکروز خفیف سهل و یکروز شدید صعب بود بسبب خفت او حرکت بلغمی دائمه است در یکروز صفرا و بسبب لرزه بسیار بودن
ماده او و داخل عروق و بسبب صعوبت او در روز دیگر بنا بر بودن روز نوبت غب دائره است و حدوث لرزه شدید که با غب می افتد و با وجود آن حرکت تپ بلغمی که هر روز
نوبت میکند سوم آنکه اندران در اوقات نوائب حسب لرزه شدید حادث گردد و گاهی لرزه و قشعریره دران دو سه یا چهار مرتبه در یکروز تکرار نماید چهارم آنکه [illegible]
متساوی در قوت بود شدید متساوی شدید و ضعیف متساوی ضعیف باشد و اما امطریطاوس غیر خالص بعضی از ان آنست که مرکب از حمیات متساوی
در قوت باشد و بعضی آنکه یک تپ غالب تر در ترکیب آن از دیگر باشد اما آنچه متساوی در ترکیب باشد پس آنچه از ان مرکب از غب دائره و مواظبه باشد دران لرزه
هر روز آید لیکن روزی ضعیف با قشعریره و سردی اطراف باشد و روز دیگر با لرزه شدید و بعده سوزش و تیزی بود و دیگر از اعراض تپ بلغمی [illegible]
اعراض بلغمی مع اعراض صفراوی ظهور نماید و آنچه از ان مرکب از غب لازمه و لثقه باشد دران لرزه و قشعریره نبود و آنچه از ان مرکب از غب [illegible]
بود الا آنکه مخالف او باشد دران که لرزه آن شدید نبود زیرا که لرزه درین نوع بسبب تپ بلغمی بود و آن شدید نباشد بلکه [illegible]
باشد و هرگاه ترکیب این تپ از حمیات غیر متساوی باشد [illegible] بود پس علامات تپ غالب ظاهر تر باشد [illegible]
بود سید اسمعیل در ذخیره گفته که گاهی در شطر الغب ماده بلغمی ماده صفراوی را مستتر کند و بدین سبب نوبتهای تپ صفراوی دراز تر گردد و بحرانات دیر تر کند و گاهی ماده
صفرا ماده بلغم را لطیف کند و زود تر نضج دهد و بدان سبب نوبتهای تپ بلغمی سبکتر شود و بحران زود تر کند لیکن بهر حال نوبتهای مرکب عسر تر بود و دیر تر گذرد و با بحران از
تپ عرق کمتر آید و در نسخه اعلائی نوشته که اگر تپ یکروز آید و روز دوم هیچ اثر آن نباشد غب خالصه بود لیکن خالصه مرکب با خالصه دیگر نباشد و اگر روز دوم روز
تپ نیاید اما اثری ضعیف از ان پیدا شود غب غیر خالصه بود و اگر یکروز تپ بشدت آید و روز دوم نیز آید اما کمتر از ان شطر الغب باشد و گاه باشد که غب خالص مرکب شود
و مانند شطر الغب یکروز کم و یکروز زیاده همی آید بسبب آنکه یکروز نوبت یک غب میشود و در روز دوم نوبت دو غب [illegible] فرق ببینا از عدم آثار بلغم در غب مرکب و وجود آن
در شطر الغب توان کرد مصنف خلاصة التجارب گوید که بسیار باشد که شطر الغب بعد بیست روز علاج پذیرد و مخفی نماند که چون این مرض از دو ماده متخالف فی الکیفیت
واقع میشود طبیعت را در تدبیر آن تحیری عظیم حاصل میگردد و [illegible] اصناف شطر الغب آن بود که از هر دو تپ نائبه افتد و فرق آن در نوبتها از هر دو با مهلت باشد و [illegible]
از دو نائبه اشتباه بیشتر واقع شود احتیاط عظیم در تشخیص آنها واجب بود سمرقندی گفته که این تپ دراز بود و بسیار روزها کشد گاهی تا یکسال امتداد نماید و در آن
باشد اختیار افاسد کند علاج معالجه آن متوسط در تبرید و تسخین میان حمای صفراوی و بلغمی مفرد نمایند و عمده در علاج آن تنقیه بلغم و صفرا است بقی و اسهال و ادرار
و تعریق بحسب غلبه خلط بعد ظهور نضج و تعاهد قی روز نوبت نمایند و سکنجبین ساده یا بزوری بنوشند بحسب شدت حرارت و قلت آن و غلبه یکی از هر دو خلط بر دیگر
و گلقند و قرص گل و قرص غافت تجویز نمایند بالجمله طریق دوا و غذا درین تپ نیز همانست که در علاج غب غیر خالصه مذکور شد مع مراعات اوقات و حسب غلبه اخلاط و لهذا
ابن الیاس علاج هر دو یکجا نوشته چنانچه در اقوال غب غیر خالصه گذشت و آنچه که در علاج حمیات مرکبه مسطور شد حسب مناسبت اینجا استعمال نمایند و در تنقیه مسهل

نشاید مادامیکه نضج ظاهر نشود اما اگر طبع قبض بود ملینات توان داد هر چند نضج ظاهر نشده باشد و دستور العمل بعض اساتذه در علاج شطر الغب اینست که
منضج از بادیان بسپاوشان مویز منقی بهدانه در یکنیم پاو آب جوشانیده چون نصف بماند شربت گاوزبان آمیخته دهند و با برنجاسف چهار ماشه تخم کاسنی
بنفشه هر یک شش ماشه بادیان چهار ماشه عناب پنج دانه در عرق شاهتره یا عرق عنب الثعلب هفت توله و یا هر دو نیم نیم پاو جوشانیده صاف کرده
شربت اصل السوس داخل کرده دهند و اگر سرفه یا نزله و زکام باشد بجای نبات نهند و با دیان بنفشه عنب الثعلب گل نیلوفر زوفای خشک سه ماشه در نیم پاو
آب بجوشانند هر گاه سوم حصه بماند شربت زوفا دو توله یا شربت خشخاش یکتوله یا دیاقوذا داخل کرده دهند و اگر مواد با قراط باشد ادویه منضجه بالا
داخل سازند مثل بادیان پنج بادیان کاسنی عناب پستان مویز منقی جوشانیده صاف کرده نبات یا گلقند حل کرده دهند برای تلیین شکم بعد از گذشتن
چهارده روز ملیله هری یک عدد وقت شب نیز جایز است هر گاه در نضج یابد ادویه مسهل مثل خیار شنبر و روغن بادام افزایند و در مطبوخ مذکور گل سرخ سنای مکی
داخل کنند و ملیله زرد برای اخراج ماده صفرا و ملیله کابلی برای اخراج ماده بلغم و ملیله سیاه برای اخراج ماده سودا نیز در مسهل داخل میکنند و اگر عادت قبض باشد
ملینات خوب نیست و با گل خطمی شش ماشه تخم خطمی پنج ماشه یا ریشه خطمی چهار ماشه بنفشه شش ماشه وغیره برای اصلاح ملینات داخل کنند
ذکر بعض ادویه نافع تپ ولرزه افیون چهار درم صندل سفید زعفران هر یک دو درم دارچینی یکدرم فلفل سیاه دو نیم درم کوفته بیخته حبها سازند بقدر یکسرخ
و یک حب قبل از یکساعت بدهند و طفل را نیم حب و کهنی را دو نیم تا سه سرخ بدهند حب هندی که در ازاله تپ لرزه صفراوی و بلغمی مشترک النفع و مجرب است
دار فلفل قسم خرد که آنرا پیپلا گویند مغز کرنجوه هر یک سه ماشه زیره سفید برگ مغیلان هر یک یکنیم ماشه باریک سائیده با آب حبها بقدر نخود سازند
یک حب صبح و یک وقت ظهر و یک حب وقت شام بدهند همچنان سه روز بکنند **ایضاً** که تپ ولرزه هر سن را مجرب است پراسپ مقدار نخود افیون یکسرخ برگ نیم
دو نیم عدد برگ شفتالو یکنیم عدد جمله را سوده در قند سیاه آمیخته سه حب سازند و سه گهری پیش از آمدن تپ یکحب فرو برند چون تپ شروع گردد یکی دیگر
بخورند اغلب که بحب سوم احتیاج نیفتد و اگر مریض قوی باشد از جمله دو حب سازند و افیونی را افیون بیشتر اندازند و نیم برگ نیم و شفتالو باید که در طول
بستانند نه در عرض **قرص غافث** که جهت شطر الغب و تپهای کهنه مجرب است عصاره غافث شش درم طباشیر ده درم سنبل الطیب دو درم گل سرخ
پنج درم با آب اقراص سازند شربتی یکدرم مطبوخ مجربست بقایای شطر الغب را مصطکی هر یک نیم درم اصل السوس پنج بادیان پنج کرفس هر یک دو درم
شکاعی غافث هر یک سه درم کشنیز خشک گل سرخ هر یک چهار درم ترنجبین بیست درم به سه رطل آب بپزند تا به نیمه آید صاف کنند و هر روز نیم رطل بیاشامند
اقوال اطبا شیخ میفرماید که در علاج شطر الغب واجب آنست که عنایت شدید باستفراغ ماده بطریق اسهال و قی و ادرار و تعریق بیشتر از تلطیفه باشد
و در مسهلات انتظار نضج لازم بود مگر آنکه از جنس ملینات باشد و شکم براند و تشویش تحریک قوی نیارد مثل آب لبلاب بگلقند اگر بلغم غالب باشد
مثل ترنجبین شیرخشت و نقوع تمر هندی و شربت بنفشه اگر صفرا غالب بود و مثل مرکبات ازین هر دو اگر هر دو خلط مساوی باشند و بعد ظهور نضج اگر
استفراغ بدوای قوی کنند جایز است و ایضاً واجب است که قی بحسب ماده غالب باشد یا آب ترب سکنجبین گرم نزد غلبه بلغم و با سکنجبین با آب گرم نزد غلبه صفرا
و باید که ادرار بادویه معتدل نمایند و اگر در نوشیدن مطبوخات قبل از نضج سرعت کنند خوف سرسام باشد و اما ادویه نافعه در زمانیکه از تزید تا منتهی باشد
برای اصلاح ماده و انضاج آن و تلافی آفات آن از مفردات افسنتین است که رومی و جید باشد و لیکن استعمال او بعد هفتم روز و ظهور نضج باید و اگر در استعمال
او جلدی کنند تحریک خلط نماید و اخراج او نکند و کرب و غم و غثیان پیدا کند پس بر ماده بسبب تلخی خود و خشک کند و بسبب قبض خویش تبلید ماده [illegible]
و جالینوس و اطبای سابق او بماء الشعیر که در آن اندکی فلفل باشد معالجه می نمودند و بعضی اطبا گفته اند که جالینوس در سهو فرو رفته بجهتیکه تعجب از ان لازم می آید
و تامل نکرد که فلفل تپ را افزود و ماء الشعیر تبلید ماده کند و این معارض خطائی کرده که مختص باین معنی نیست بلکه مختص بقانون مقرره در معاضدت طبیعت است
که چون طبیعت برای مقابله مثل این مواد بعد و برخیزد با دویه مرکب از مبردات و مسخنات باشد تا طبیعت میان هر دو قوت دو اسپ مرکب تمیز کند پس
قوت مبرده را بسوی تپ و ناحیه قلب برای اطفای حرارت و تبرید قلب مصروف گرداند و مسخنه را بماده برای تحلیل و انضاج آن و کسیکه معالجه شطر الغب

بغیر این کنند و طبیعت بر تمیز و تنقیه قوی نباشد بهر طور که علاج کنند سود ندهد و آن کس که اعتراض کرده میگوید که لازم آن بود که با ملطفات بدون تسخین قوی مثل کرفس و شبت استعمال می نمودند آنست که ممکن نیست که فلفل بسبب قلت خود بدان گرمی نباشد تا آنکه تسخین او بشکند و تلطیف او از تلطیف کرفس بسیار کم نباشد و ماء الشعیر معاون او گردد در ایصال قوت او و استیصال افراط حرارت او و تر کردن مواد را تا نفوذ قوت او در مواد سهل گردد پس از عجب عجیب آنست که دیا لیقوس را از کسانی شمار کرده که جاهل اند از بیمعنی که فلفل ملهب حمی ست و آنرا بجای شخصی شمرده که ازین غافلست تا آنکه فتوی بخلط فلفل با ماء الشعیر داده و اما مرکبات از ادویه که استعمال آنها در وقت میان تزید و انتها واجب بود مثل اقراص افسنتین و اقراص ورد ست **قرص خفیف** جید برای شطر الغب نسخه آن همان قرص گل که در ادویه حمیات مرکبه مسطور شد و دیگر برای تپ ملتهب گل سرخ شش درم تخم حماض صمغ عربی هر واحد چهار درم نشاسته سه درم زرشک طباشیر تخم خرفه هر واحد دو درم کتیرا زعفران سنبل الطیب ریوند چینی هر واحد دو دانگ کافور یک دانگ قرص سازند **قرص دیگر** جید برای صاحب این تپ وخصوصاً اگر مع ذلک شکایت اسهال و سعال کند سنبل الطیب عود زعفران زرشک یا عصاره او هر واحد سه درم ریوند چهار درم طباشیر گل سرخ با قماع او لک صمغ بریان کهربا هر واحد پنج درم تخم حماض بریان شش درم گل ارمنی هفت درم ازان قرص بسازند **نسخه دیگر** که جید ست گل سرخ شش درم زرشک صمغ تخم حماض هر واحد چهار درم سنبل الطیب غافث طباشیر نشاسته تخم خرفه تخم خیار هر واحد دو درم تخم کاسنی تخم کشوث هر واحد یکنیم درم رب السوس یکدرم لک ریوند هر واحد نیم درم همه را جمع نموده قرص سازند **حب جید** برای این مرض و جمیع تپهای مزمنه و حمیات موذی احشا وخصوصاً هرگاه ماده بلغمی غالب تر باشد صبر مصطکی هلیله زرد ریوند خطائی عصاره غافث عصاره افسنتین گل سرخ هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو آب کاسنی حب سازند شربتی دو درم سکنجبین **نسخه حب جید** صالح در قرب انتهای و مسهل ست صبر مصطکی عصاره غافث عصاره افسنتین گل سرخ هر واحد یکجزو زعفران نیم جزو با آب کاسنی حب ساخته دو درم سکنجبین بخورند ابن عباس گوید که شطر الغب حمای صعب و پر خطر است زیراکه بدن صاحب او از تپ خالی نمیشود بسبب آنکه هم تپ بلغمی بران و تکرار شب و در روز نوبت غب صعب باشد و لرزه در ان اشتداد نماید و حرارت در ان قوی گردد و بول رنگین بود و بدن شکایت قوی بردارد بسبب اجتماع دو تپ بر بدن و بسیار باشد که از این تپ بدق انجامد بسبب شدت تحلیف او بدن را و افنای او رطوبات آنرا پس در ابتدا باید که صاحب او را ماء الشعیر بنوشانند و بعد سه ساعت سکنجبین یا جلاب دهند و روز نوبت مزوره معمول از کدو و مونگ و قطف و اسفاناخ یکبار بزیرباج و یکبار با آب انار غذا سازند و روز خلو نوبت بجوزه مرغ یا تیهو یا طیهوج یا اسفیدباج یا زیرباج یا مشوی با آب انار و آب غوره و روز نوبت شیره تخم خرفه بجلاب و آب سرد و مغز تخم خیارین بدهند پس اگر بدن درین تپ قوی باشد و آثار لاغری و خشکی عارض نشده باشد باید که در بعض اوقات اسهال بفلوس خیار شنبر و تمر هندی و اندک ترید نمایند و در بعضی اوقات حقنه لین بعمل آرند و لیکن تدبیر درین تپ بحسب قوت یکی از دو تپ باید کرد پس اگر حمای غب قوی تر و شدید تر در اذیت باشد قصد تلطیف حرارت و تنقیه صفرا بیشتر کنند و اگر تپ بلغمی قوی تر و شدید تر بود قصد تلطیف خلط و استفراغ بلغم اکثر نمایند و اگر هر دو مساوی در قوت باشند قصد تعدیل علاج و استفراغ هر دو خلط مجموع باید کرد و هرگاه این تپ طول نماید قرص طباشیر ملین بسکنجبین بدهند تا چند روز و اگر حرارت قوی و بول سرخ و در نبض دقت و صلابت و سرعت باشد و بدن را تپ نکایت رساند و در جفاف شروع کند باید که قرص کافور دهند و عقب آن ماء الشعیر نوشانند و تدبیر اصحاب دق بعمل آرند و در ترطیب بدن و تبرید آن بدانچه در علاج حمای دق مذکور گردد حتی الامکان حیله سازند جرجانی و ایلاقی گویند که طریق صواب در علاج این تپ آنست که تدبیر تلیین طبع و تقی و ادرار بول و تفتیح مسام و تعریق و تنقیه بدن از ماده بچیزهای مسهل و مسکن و بدان طریق که آسان تر باشد فرمودن از تدبیر تسکین حرارت کنند و استفراغ قوی بعد نضج کنند و اگر حاجت تلیین پیش از نضج باشد و ماده صفرا و بلغم هر دو برابر بود فلوس خیار شنبر با آب تمر هندی و قدری ترید جائز ست و اشربه ازان نوع که در تپ غب خالص مذکور شد و درین باب گفته اند سکنجبین بزوری و سکری و سکنجبین ساده عسلی و شربت غوره عسلی و نقوع صبر در آب کاسنی و آب بادیان موافق باشد و ادرار بول با آب نخود و شیره بزور در عرق بادیان کشیده باید کرد و غذا هم بران ترتیب باید که در تپ غب خالص مذکور شد و در روز یکه تپ قوی تر باشد مزوره با آب غوره و آب انار ترش و اسفاناخ و مغز بادام و آن روز که تپ آهسته تر باشد دراج و تدرو بریان کرده با آب غوره دهند و در طعام نخود و شبت و صعتر

[illegible]

واَبکامه و اندک بادیان و زیره داخل کنند بر یک بحسب غلبهٔ بلغم و صفرا و تدبیر استفراغ نیز بران ترتیب داد و بیان از آن نوع باید ساخت و بالجمله در علاج این تپ
باب علاج غب غیر خالصه مطالعه باید کرد صفت حب مسهل که بعد از نضج باید داد ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا ربع درم یعنی یکنیم دانگ کتیرا دو دانگ
نقل یکدانگ حبها سازند چنانچه رسم است و جمعی که در آخر تپهای کهن هر شب دو درم بدهند سودای صبر اجزای همان حب صبر است که در قول شیخ گذشت و نوشته که
در بعضی نسخها عوض هلیلهٔ زرد صبر سقوطری است و اگر عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین میسر نشود غافث و افسنتین عوض آن کنند و قرص گل که در آخر تپهای کهنه
سود دارد و شربت آن دو درم بود همان نسخهٔ قرص خفیف است که در قول مذکور مسطور شده و در نسخهٔ قرص گل دیگر نیز همانجا مذکور است شربت نسخهٔ اول دو درم و شربت نسخهٔ
ثانی دو نیم درم ابن هبة الله سیفوسید که انواع این تپ سه است یکی آنکه هر دو خلط در آن متساوی باشند و علاج او متوسط نمایند مثل گلقند و آب گرم و ماء العسل
و شربت سکنجبین و غذا مزورهٔ زیرباج دوم آنکه غالب خلط صفراوی باشد و علامات او از قصر نوبت و لرزه و عرق و قی ظاهر بود و علاج این نوع استعمال سکنجبین ماء الاصول
در ابتدا گرم است و شرب ماء الشعیر بجلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد و بعد از آن تنقیهٔ بدن بمطبوخ و تعدیل مزاج بجلاب و استعمال سکنجبین با آب سرد و شرب آب آلو
و آب تمر هندی بشیرهٔ تخم خرفه و سکنجبین و هرگاه اعراض او خفت یابد غذا مزورات دهند و اگر قوت ضعیف باشد باستعمال شوربای بچهٔ مرغ زیرباج یا آب انار اجازت
دهند و اگر قوت قوی باشد در اغذیه اسراف نباید کرد و بادران استلا نیفزاید سیوم آنکه بلغم غالب باشد و درین لازم است که گلقند بخورانند و بعد آن آنچه در آن مصطکی
و عود جوشانیده باشند بنوشانند و سکنجبین بزوری استعمال کنند و تنقیهٔ بدن بحب صبر نمایند پس اگر زمانهٔ تپ طول کشد قرص غافث و سکنجبین استعمال کنند و غذا مزورهٔ
زیرباج سازند خجندی گوید که هر صبح شربت از سکنجبین ساده و تخم کاسنی و تخم خرفه بنوشانند اگر بادی تشنگی باشد و یا تخم خیارین اگر صفرا غالب بود و یا شربت لیمو
و سکنجبین بزوری معمول از تخم خیارین و کاسنی و در ابتدا تلیین بحقنهٔ معتدل یا ادوی از مسهلات مشروبه و شرب ماء الشعیر است و باید که تدبیر بلطف بکند سستی بیشتر از
تغذیه باشد و قی بعد غذا نافع است و سکنجبین ساده بگلقند این مرض را نفع کند و غذا ماء الشعیر بخود و بادیان و بیخ آن و زوفا و سنبل و پودینه و زیره و صعتر دکردیا
مزاج مغز بادام یا بچوزهٔ مرغ اگر قوت ضعیف باشد زیرباج و هرگاه آثار نضج ظاهر شود و آن استیلای طبیعت بر قهر مادهٔ مرض است و وقت آن [illegible] بود
پس اسهال بافسنتین و گلقند بغدادی مسهل نمایند که آن تقویت معده و تنقیهٔ آن نماید و خلط موجب مرض را اخراج کند و آنچه این مرض را نفع کند نهادن
دست و پا در آب گرم و نهادن آب گرم بر جامه و بخور از بادیان و بیخ آن زیرا و تا عرق آید و بعد استفراغات و مسهلات پس از روز چهارم قرص افسنتین و غافث
یا قرص گل بغیر سکنجبین بزوری بخورانند انطاکی گوید که اگر قوت ساقط نبود ترمس و حب قی طبیخ شبت و عسل بگیرند و سکنجبین و آب گرم روز دیگر تا آنکه
نقاهی اعالی بدن ظاهر شود بعد از آن ماء العسل با غاریقون بگیرند بخورند و شربت اصول یا سکنجبین بزوری روز دیگر و این حب صحیح مجرب درین تپ از مرکبات است
صنعت آن صبر غاریقون هر واحد یکجزو و نیم بلیلهٔ زرد هر واحد نیم جزو گل سرخ سقمونیا حلتیت سکبینج هر واحد ربع جزو مصطکی ثمن جزو با آب کرفس حبها
سازند شربتی یکمثقال بشربت اصول مطلقا و بماء العسل در نائبه و سکنجبین در هر دو دایره و در هفته دو مرتبه بخورند و ظاهر است که اگر اینجا اقلاع باشد دوا در روز
آن واجب بود والاقصد بدان روز خفت کنند و غذا باید که قبل نوبت باشد و اگر قوت ساقط بود در استفراغ بکاهند و در غذا بیفزایند خجندی گوید که برای صاحب
این مرض سزاوار آنست که لزوم سکون و راحت نماید تا خلط در موضع خود مستقر باشد تا آنکه نضج یابد زیرا که حرکت و ریاضت اخلاط را رقیق گردانند و آنرا در عروق
منتشر نماید و با اخلاط نیک ممزوج گردد و آنرا فاسد سازد و مادهٔ تپ بیفزاید و از معالجهٔ این تپ غفلت نباید کرد که آن مودی ابد و باستسقا میگردد
میر بهاء الدین در خلاصة التجارب نوشته که طریق اصوب در علاج اهتمام تمام است باستفراغ لیکن قبل از نضج تام قی باید فرمود در اوقات لاتقی
که از هر خلطی لختی دفع کند و اگر قبل از هر نوبت قی آن خلط استفراغ کنند نیکو بود و نرم داشتن طبع بحقنه و شیافات معتدل و ملینات خفیف باید تا از هر خلطی لختی
دفع شود اما چنان باید که غلیظ و رقیق هر دو دفع شود و اگر بتسکین حرارت احتیاج بسیار بود و اگر در آن باید کوشید بنوعیکه مانع نضج نشود و بعد نضج اسهال صفرا
و بلغم باید کرد لیکن اگر غلبهٔ بلغم باشد آب لبلاب با شربت ورد نیکو بود و اگر غلبهٔ صفرا باشد سنا و شیرخشت در منضج مناسب بود و اگر هر دو خلط غالب
باشند فلوس خیارشنبر در آب سرد یا مغلی حل کرده اندک ترنجبین مناسب بود و شوربا و غذا آنکه در مطلق غب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن

در نوبت صفرا شربت و غذای صفراشکن باید داد و در نوبت بلغم مقطع و منضج بلغم بکار باید داشت و ادرار و تعریق بعد از نضج تام و بعد از استفراغ بمسهلی نیکو عظیم نافع آید و بدستورهای سابق مرعی باید داشت و جالینوس قبل از نوبت بلغمی بچند ساعت کشکاب باندکی فلفل سائیده فرموده است و نافع یافته و من جوانی را که در فصل خریف در ربقهٔ شطر الغب داشت از نائبتین و اعراض بلغمی بیشتر رنجه میداشت بعد بست و پنج روز که نوائب آن ظاهر و مقرر شده بود در صباح نوبت بلغمی به یک ساعت پیشتر از نوبت شربت کشکاب جو با نیم مثقال فلفل سائیده دادم و دیگر هیچ ندادم و آن نوبت بخیر گذشت و بهمین صحت یافت و آنجا که مرکب از غیر نائبتین باشد چون طبع را مهلت آسایش نیست علاج باحتیاط بسیار باید کرد و در استفراغات برفق تمام مرعی داشتن و هر خلط که غالب باشد طریق نضج و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر مساوی باشند حد وسط نگاهداشتن عنایت برعایت قوت هرچه تمامتر باید نمود و قرص گل کافوری اندر آخر این تپ از لازمتین نافع آید و مخدرات وقتیکه تپ لازم باشد نباید داد مگر وقتی که نیک کهنه شده باشد آنگاه حافظ الصحت و امثال آن نافع آید مصنف اقتباس مینویسد که بسا باشد که این تپ تا یکسال میکشد پس باید که از معالجه بر طبع ملال نیارند و علاج خفیف از غب غیر خالصه نمایند ولیکن درینجا بر تقدیر در نضج و تفتیح مسام و تعریق بیشتر از غب غیر خالص کوشند با دخال حمام معتدل و بخور و هرگاه این تپ کهنه گردد و مریض را سخت بلرزاند پس استفراغ با دویهٔ قویه نمایند اگر بتمامه صحت کلی حاصل گشت فبها والا باز منضجات حاره استعمال نمایند تا ماده پخته قرار نوبت گیرد پس آنرا بمخدرات مانند حب الشفا و حافظ الصحت و قنبر و غیره گذرانند و ملاحظهٔ کهنگی تپ جهت دادن منضجات بعد از تنقیه برای آنست که چون مادهٔ این تپ مختلط است و در اول غلبه بود و نوبتهای او غیر مضبوط هرگاه در اول قرص منضجات حاره و دیگر میها داده شود صفرا بیشتر بحرکت آورد و ماده را گرمتر سازد و فساد آن یا فلا یا داخل عروق سرایت کند و تپ لازم پیدا شود ولیکن چون تپ کهنه شد و ماده سرد گشت و تخفیف یافت و طبیعت با آن خوگر شد پس آن هنگام منضجات دگر میبارزه ودی تحلیل آن کند و بجال آن فسادات نمانند و ملاحظهٔ قرار گرفتن نوائب برای استعمال مخدرات بهر آنست که چون محل حرکت و قبول تعفن اخلاط مقرر شد مخدرات در قرب آن محل طبع را مشغول میسازند از انتشای فعل مقرر و اخلاط و بخارات را در وقت آن تسکین میکنند چنانکه آن وقت بگذرد و حرارت غریزی اخلاط مجتمعه را تحلیل کند و نگذارد که تعفن پذیرد و هرگاه آن وقت مقرر بگذشت بر حسب اقتضای طبع مرضی اتفاق در ان کیفیات و حالات پدید می آید یا بار دیگر بمحل نوبت میرسد انتشای آن ضرورت میکند و چون محل نوبت مقرر نیست هرگاه که کیفیت مخدر برطرف شده ماده بحرکت آمد و فعل خود تمام میکند بر حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال مخدرات از تنقیه بجهت آنست که چون خلط بسیار در غلبه باشد تخدیر و تسکین آن مشکل بود و ممکن است که از مخدرات غلظ یابد و بیفسرد و فسادات دیگر سخت تر از ان بظهور آیند که علاج آن مشکل گردد و در حشیهٔ کامله نواب حلوخان مرقوم است کسی را که تنقیه کرده باشند و تپ کهنه شده باشد و تحلیل خفت یافته حاجت بتنقیه دیگر نباشد و فی الحقیقه مخدرات بکار برند و دستور استعمال مخدر آنست که قبل از نوبت بچهار ساعت دهند بمقداریکه دانند که آن مقدار بیمار را البته می گیرد پس ببینند که اگر مزاج مریض ضعیف است آنرا بشربت مقوی که غذائیت محض در ان نباشد دهند مانند شربت سیب و عرق گاوزبان و بیدمشک و مانند آن و اگر بزیادتی چیزی نضج و تحلیل و تعدیل محتاج بود در سکنجبینات منضج حل کرده یا در شربت عسل یا در عسل تنها یا در عسل زنجبیل مربی یا در شربت دینار دهند و اگر مریض بمخدری معتاد بوده باشد و بجهت مرض ترک آن کرده از ان معتاد و مقداری دهند که تخدیر کند اگر تخدیر آن مضرتی نداشته باشد بهیچ افیون که تخدیر آن بیشتر بود و الا حب الشفا و امثال آن تخدیرا ولی باشد و انجا که مریض را در مدت گرفتن مخدرات امساک غذا مضر بود پس باید که قبل از ان غذای مناسب مزاج اندکی خورانند آنگاه مخدرات بعمل آرند چنانچه اگر نوبت بعد ظهر آید باید که بصباح غذا دهند خصوصا که بیمار نازک مزاج باشد و انجا که با وجود تخدیر سرما و لرزه و حرارتی پدید آید در اثنای آن حذر واجب است از مسکنات سرما و لرزه و حرارت چیزی بکار داشتن و در اثنای راحت تدارک یبس و حرارت با دویهٔ مقوی اعضای رئیسه که معتدل باشد باید کرد مانند شربت به و انارین و سیب و گاوزبان و عرق گاوزبان و بیدمشک و گلاب و امثال اینها و در روز نوبت قبل از تخدیر و بعد از ان تا انقضای نوبت دست و پا و پشت مریض را گرم داشتن و آسایش جستن و تا ممکن بود از آب سرد و دیگر بیها و سرد بها و ترشیها اجتناب ورزند تا سه چهار نوبت بدستور مخدر بکار برند و هرگاه نوبتی بدین نهج بگذرد پس باید که تا سه روز دیگر نوبت را بهمین دستور گذارند آنگاه چون صحت مزاج قرار یابد بتدریج از پرهیز بیرون آیند و اگر مخدر بکار نبرند و یا شربه داف غب علاج کنند انجا طبع را بلعبها و صنائع و غناهای مرغوبه مشغول دارند تا تفریح از و حاصل گردد فائده بدانند که بیماریهای مهلکه که درین تپ در ماه هفتم و هشتم و یا کم و بیش پدید آیند اینست

بیان وقت تجویز ادویه و دستور استعمال آن

صلابت جگر و طحال و اختلاج معده و دل و جگر و غشی متواتر و تهیج رو و دست و پا و سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی **اما** در صلابت جگر و طحال این دوا دهند قرص کبر
سه ماشه در سکنجبین بزوری دو توله بلیسانند و افسنتین اسارون انیسون هر یک سه ماشه تخم پنجنکشت بیخ کبر بیخ کرفس ریوند خطائی فقاح اذخر هر یک پنج ماشه برگ
شاهتره پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب هر یک هفت ماشه جوش کرده گلقند سه توله سکنجبین عنصلی یکنیم توله داخل کرده بنوشند و انجیر خام صحرائی
چهل عدد برگ گزنه دو توله در آب شوربه بپزند که خوب مهرا شود مالیده صاف نموده مقل اشق هر یک چهار ماشه سهاگه گندهک هر یک سه نیم ماشه برگ سداب اشنه گزمازج هر یک یکنیم مثقال
گل گز برگ سرو هر یک سه ماشه سرکه دو نیم توله آمیخته موضع صلابت را اول بروغن گل چرب نموده ضماد سازند و غذا شوربای بچهٔ مرغ با نان روه دهند و بجای آب بر
عرق مکوه و گزر اکتفا کنند **و اما** در اختلاج معده آب دریای شیرین هفت آثار آهن تاب کنند و همچنین بنقره و طلا و نیم آثار از آن گرفته مصطکی چهار ماشه برگ تنبول سوخته سه عدد
الایچی کلان چهار عدد بادیان خطائی سه اشنه بجوشانند که بنیمه آید صاف نموده نبات سه توله داخل کرده بنوشانند و غذا شوربای سنگخواره با نان تنک دهند و جای اختلاج
بپارچهٔ درشت مالیده روغن جوز بمالند **و اما** در اختلاج دل خمیرهٔ گاوزبان عنبری نه ماشه با عرق عنبر هفت توله بدهند و یا نوشدارو لولوی علوی خان با عرق گاوزبان
عنبری دهند **و اما** در اختلاج جگر جواهر مهره یکماشه در جوارش آمله نه ماشه ورق طلا یک عدد شربت یاقوت علوی خان دو توله آمیخته با عرق سیب مرکب معصوم علیخان نه توله
و عرق ابریشم ساده و تخم فرنجمشک نه ماشه بدهند و غذا پلاو و قلیهٔ زردک و شلجم بخورانند **و اینکه** هر سه اقسام اختلاج را نافعست لاجورد مغسول مصطکی پوست
بیخ کبر هر واحد یکماشه سوده در دواء المسک معتدل نه ماشه ورق طلا یک عدد آمیخته بلیسانند بعده شربت یاقوت سه توله در عرق عنبر پنج توله عرق زرشک هفت توله
تخم شربتی هفت ماشه بنوشانند و هرگاه قسمی از اقسام اختلاج زیاده گشته احداث غشی نماید پس این لخلخه و ضماد بکار برند که فی الفور بهوش می آید صفت لخلخه گلاب و سرکه
مقطر هر یک یکتوله شونیز و سنبل الطیب و عود خام هر یک سه ماشه عطر عنبر و مجموعه هر یک سه ماشه مرتب ساخته پیش بینی دارند صفت ضماد دال ماش مقشر
بشیر سوده سه توله عود خام سه ماشه روغن گل سه توله سفیدی بیضهٔ مرغ دو عدد گلاب سه ماشه و بعد بهوش آمدن این دوا دهند عرق کیوره و عنبر و گاوزبان
عنبری هر یک پنج توله تخم فرنجمشک هفت ماشه **و اما** در غشی متواتر بدستوری علاج کنند که در غشی مطلق نوشته شد **و اما** در تهیج رو و اطراف ضماد از انیسون
و برگ عنب الثعلب نمایند **و اما** در سدهٔ ماساریقا و اسهال کبدی علاج همچنین نمایند که در مقام آنها مذکور شد **حکایت** نواب نظام علیخان را شطر الغب
لاحق شد و از قدیم مراقیت در مزاج پیدا شده در مدت یکنیم ماه صحت یافتند لیکن بعد پانزده روز باز عارض شد چنانچه وقت خواب اندکی حرارت با لرز خفیف
سه چهار بار می آمد و تپ تا چاشتگاه می ماند و هفت ماه بران منقضی شد و سقوط اشتها و لاغری بدن و اختلاج قلب و ضعف بدرجهٔ غایت شده بود و اطبا تپ دق
قرار داده مبردات شدیده مثل قرص کافور و ماء الفرح هر دو وقت میدادند و اندک تهیج رو و اطراف هم ظاهر شده بود چون رجوع علاج بمن فرمودند از فصد باسلیق دست
راست خون بوزن دوازده توله گرفتم و این دوا دادم شربت یاقوت نواب علوی خان و شربت کشوث والد ایشان هر یک دو توله در عرق کیوره و عرق عنبر و ماء اللحم ساده
هر یک سه توله حل کرده تخم فرنجمشک چهار ماشه پاشیده و غذا مطنجن یا بالائی شیرات گاوی و شراب که وقت شام معمول قدیم بود از وزن معمولی چهارم حصه بعرق کیوره
دو حصه ممزوج کرده دادم و عوض غذا دو عدد کباب شامی و یکتوله کشمش دادم اختلاج بجز اخراج خون چهارم حصه مانده بود و وقت شب دورهٔ تپ هم بقدر نیمه آمده
صبح قرص زرشک کبیر سه ماشه در دواء الکرکم صغیر چهار ماشه شربت بزوری یا صدری علوی خان یکتوله ورق طلا یک عدد آمیخته لیسانیدم و بالای آن عرق سونف
بوزن سه توله شیرهٔ انیسون سه ماشه شربت کشوث والد علوی خان دو توله نوشانیدم و گفتم که اکثر اوقات دانهٔ انار شیرین ولایتی که چهارم حصهٔ آن دانهٔ هیل باشد
تنقل فرمایند و غذا بدستور و وقت شام جواهر مهره و دواء خطائی اطفاء الطبیب هر یک یک ماشه در شربت یاقوت و کشوث هر یک یکتوله ورق طلا یک عدد آمیخته
شربت سیب ولایتی دو توله تخم شربتی چهار ماشه و هر روز عرق گلو یکتوله و انیسون یکماشه اضافه نمودم تا ده روز هر دو وقت دوا و غذا بدستور دادم از روز
یازدهم عرق و غیره بدستور بکار شروع کردم که کاستن آغاز نهادم روز بیستم اختلاج و تهیج و لرزه همه موقوف شد لیکن تپ خفیف معمولی می آمد بروز بیست و یکم تبدیل غذا
کرده پلاو مرغ حق گو و شوربای مرغ سلیمانی و نان خشکه دادم و بعد یکماه دوا نوشدارو لولوی جواهر دار هفت ماشه ورق طلا یک عدد عرق عنبر هفت توله
ماء اللحم ساده سه توله مقرر داشتم و تنقل دانهٔ انار بدستور بود و بهمین تدبیر در مدت یکنیم ماه صحت کلی یافتند [illegible] زنی حامله را شطر الغب عارض شد

و تا مدت هفت ماه کشید و سختی جگر هم پیدا شد و در شروع ماه هشتم اسهال کبدی پدید آمد و بعد سه چهار روز وضع حمل شد وقت نیم روز ناگاه اختلاج قلب پیدا شده و وقت ظهر دوره آمده بیهوش گشت من نسخه و ضمادی که سابق نوشته شد بعمل آوردم بعد یک پاس بهوش آمد پس این دوا دادم جواهر مهره لاجورد مغسول هر یک یک نیم ماشه در شربت سیب و کشوث هر یک یک توله سرشته همراه شیره انیسون پنج ماشه و زرشک و کشنیز هر یک چهار ماشه و بادیان هفت ماشه و گاوزبان پنج ماشه شربت حب الآس و خشخاش هر یک یک نیم توله اکسه مغسول دو ماشه تودری سه ماشه تخم فرنجمشک چهار ماشه بخورند و جهت دفع دوره این تجربه دادم برگ نی سبز نیم آثار بادیان نیم پاو سنبل الطیب ماشه هر یک چهار و نیم فلوس در سبوچه آب بجوشانند و وقت آمدن لرزه در سه عدد طشت گلی آب انداخته گرداگرد داشته همه تن را بر ضائی پوشیده تبخیر کنند و چون عرق آید از سینه که منه آنرا پاک سازند و چون آب بسردی گراید سه عدد خشت در آتش سرخ کرده در طشتها اندازند تا باز آب گرم شود و عرق بسیار آید و همچنین دو سه مرتبه خشتها اندازند بهمین تدبیر در مدت بیست روز صحت یافت **سمرقندی** گوید که آنچه تجربه کرده ایم و این تپ را قلع کند و نکس نشود و اگر صفرا در آن غالب بود این است که تخم کاسنی نیم کوفته گل نیلوفر اصل السوس مقشر نیم کوفته هر یک سه درم آلوی بخارا ده دانه در یک رطل آب شب تر کنند و صبح بجوشانند تا نصف گردد و ربع بماند صاف کرده ده درم شکر سرخ و ترنجبین آمیخته باز صاف نموده نیم گرم بنوشند و هرگاه نضج ظاهر شود حل طبیعت بقرص بنفشه یا مسهل نمایند و نسخه آن در علاج غب غیر خالصه در قول ابن الیاس مذکور شد صبح آنرا با آب گرم بخورند و عقب او مطبوخ مناسب بنوشند و بهتر درین تپ ترک غذا روز نوبت بتمامه و اگر تحمل فاقه نباشد ماء الشعیر با نخود پخته با اندک شکر سفید بدهند و بر ادویه ملطفه بسیار جسارت ننمایند تا برسام و غیره نینجامد سیما اگر با وی صداع یا ضعف دماغ باشد و در علاج او تساهل نکنند زیرا که در اکثر مؤدی باستسقا و غیره از امراض مدیده میگردد و باید که روز نوبت صفراوی تبرید و روز بلغمی تلطیف نمایند و اگر صفراوی قوی باشد تبرید و اسهال بمخرجات صفرا و اگر بلغمی قوی بود اسهال بمخرجات بلغم و تلطیف اکثر کنند

حمیات مختلطه

بدانکه حمای مختلطه که آنرا مختلفه نیز گویند تپی باشد که آنرا دوری و نوبتی معین محفوظ نباشد چنانچه تپی لازم باشد بعد از آن بغب منتقل شود و یا تپی چند روز لازم یا غیر آن آید پس برود و باز مرتبه دوم آید و تقدم کند یا تأخر نماید و علی هذا القیاس و علامات این تپها نیز مختلط میباشد و سبب این یا ورم بعض اعضا باشد و علامتش وجود ورم است و یا سوء تدبیر مریض در ماکل و مشرب و غیر آن پس سبب در ادوار و عودات آن عودات تدبیر ردی و ادوار آن باشد نه ادوار مواد که مختص بعفونت است و علامتش وجود تدبیر ردیست و یا احتراق اخلاط و گردیدن آنها بسوی تربد در اعضای متعدده و علامتش عدم سببی از اسباب مذکوره است و این نوع منتقل میگردد و یا استحاله ماده بجنس دیگر بدون احتراق چنانچه اکثر تپهای بلغمی بصفراوی منتقل میشود نزد استعمال کثرت تسخین و بعکس آن نزد افراط تبرید و یا اختلاف مواد در کثرت و قلت و غلظت و رقت چنانچه اگر مواد کم شود غلیظ و بسیار و بیفزاید و نوبت او از ربع بخمس یا سدس و غیر آنها منتقل گردد و یا ضعف مریض زیرا که قوای او چون ضعیف شود بسرعت تحلیل ماده قوی نگردد و پس نوبت طول کشد و فتره کوتاه شود و بسا باشد که تپ نایبه دائمه گردد بسبب عدم تحلل ماده و منع نوبت اولی و اتصال ماده به سبب نوبت ثانی باولی و بیاد گرفته اسباب اختلاف ادوار و طول و قصر نوائب که در ابتدای بحث حمیات خلطیه در قول ابن عباس و بوعلی و غیره مفصل مسطور شد **علاج** در ورم علاج ورم کنند و در سوء تدبیر اصلاح تدبیر و در احتراق گاه استفراغ و گاهی تلطیف نمایند تا استکمال احتراق نماند و استفراغ بسبب شدت رداءت و تحلیل تپ متعسر گردد و این تبرید با تلطیف درین تپ نافع نوشته اند لعاب بهدانه سه ماشه لعاب اسپغول پنج ماشه شیره تخم خرفه و خیارین هر یک نه ماشه شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه و گاهی بجای خرفه و خیارین شیره تخم کاسنی پنج ماشه و گاهی عوض خرفه شربت بنفشه و گاهی شیره مغز تخم کدو و کاسنی و عرقیات بارده سکنجبین بزوری عوض خرفه و شربت نیلوفر و خاکشی داخل کرده میشود بالجمله طریق علاج این همانست که در حمیات مرکبه مسطور شد مع رعایت خلط غالب و گویند که درینجا در نضج و تقویت اعضای رئیسه بیشتر کوشند و در اسهال و ادرار کمتر توجه نمایند و ابو منصور گوید که اگر تپی محافظت هیچ دوری نکند با وجود آن در عضوی از اعضا دردی و ورمی محسوس نباشد باید دانست که اراده انتقال بربع میکند و الا از ورم خالی نبود پس در صورت اول لزوم استفراغ صفرا و بلغم گاهگاهی و تلطیف گاهی بکار برند تا احتراق را تمام نکند و در صورت دوم بعلاج تپ مشغول نشوند و تمامی توجه بر علاج ورم آن عضو مصروف داشته بنوعیکه در باب آن مذکور است بعمل آورند

حمیات ورمیه

چنانکه تابع اورام بود بحسب حدوث ورم در ظاهر یا باطن ورم بر دو قسم است اول آنکه بر تبع اورام ظاهر بدن پدید آید و این نخست از جنس حمیات یوم باشد زیرا که حرارت متولد از وجع درین اورام بسوی قلب متادی شود و سبب تب گردد بدون عفونت مادهٔ آنها و اسباب این اورام در اکثر اسباب بادیه باشند چون زخم و سقوط و ضربه و گاهی این حمی یوم مستحیل بجنس دیگر حمیات شود بسبب آن صعوبت ورم و کثرت و بدی آن ماده باشد و بسبب کثرت ماده و امتلا بود که از اسباب سابقه حاصل شده باشد چنانچه شیخ میفرماید که هرگاه عفونت اورام ظاهر بسبب عظم ورم یا قرب او از قلب بمتادی بسوی قلب گردد تب از جنس حمای یوم یعنی عفنی شود و اکثر امثال این حمیات عفنیه از اسباب سابقه بدنیه و امتلاآت باشد و گاهی از قروح بود که بسوی آنها مواد خبیثه متوجه شود و در لحوم رخوه محتبس گردد و عفونت آن بسوی قلب متادی شود و ابن فرج گوید که اگر تب از ورم حادث از سقطه یا ضربه باشد آن از جنس حمای یوم بود و دران خطر بسیار نیست و اگر ورم ابتدا از غیر سقطه و ضربه باشد خطر او بحسب شرف عضو بود بالجمله علامت این تب آنست که بعد ظهور ورم در اعضای ظاهر چون بن ران و بغل و پس گوش تب عارض گردد و علاج این قسم در علاج حمای یوم ورمی بتفصیل مذکور شد

دوم آنکه بر تبع اورام باطن افتد و این تبها عفنی باشند و سختی و آسانی این تب بحسب دوری و نزدیکی عضو متورم از دل باشد و نوبتهای تب بحسب ماده بود و بسبب قلت و کثرت و رقت و غلظت آن و تبهای تابع اورام باطنی بحسب کثرت اورام آن بسیار است و بعض اورام باطن را نام حمای خاص است همچنین حمیات آنرا اسما مخصوصه است مثل قرانیطس که در یونانی اسم ورم حار حجاب دماغ یا نفس دماغ است و تابع او تب بود که آنرا حمای قرانیطسیه گویند و مثل سرسام که در فارسی اسم ورم دماغ است و تابع او تب باشد که آنرا حمای سرسامیه نامند و مثل خناق که نام ورم نواحی حلق و حنجره است و تابع او تب بحسب مادهٔ او بود و آنرا حمای خناقیه خوانند و مثل برسام که اسم ورم غشای صدر و اضلاع و عضلات باشد و تابع او تب با سرفه و ضیق النفس باشد که آنرا حمای برسامیه گویند و مثل شوصه که نام ورم غشا است و تابع او تب باشد که آنرا حمای شوصیه نامند و مثل ذات الریه که اسم ورم حار ریه است و تابع او تب و سرخی چهره و تواتر نفس و سرفهٔ دائم بود و آنرا حمای ریئیه گویند و امثال اینها و اما اورامیکه آنرا و حمیات آنرا اسم مخصوص نیست مثل ورم جگر است و تابع او تب گرم با تشنگی و تنگی نفس و سقوط شهوت طعام و دردی در کتف و تغیر رنگ و زیر پهلو و قبض شکم بود و مثل ورم معده است و تابع او تب و سقوط قوت و شهوت و درد و انتفاخ نواحی صدر باشد و مثل ورم مری است و تابع او تب گرم باشد و سرخی رنگ و درد میان هر دو کتف و مثل ورم طحال و تابع او تب سوداوی بود و مثل ورم امعا و تابع او تب بحسب مادهٔ ورم و درد پشت و قبض طبع باشد و مثل ورم گرده است و تابع او تب با درد کمرگاه بود و مثل ورم مثانه و تابع او تب گرم و اختلاط عقل و عسر بول باشد و مثل ورم رحم و تابع او تب همچون تب ورم مثانه بود و بدانکه بمثل این اورام انگاه تب پیدا شود که مادهٔ آن حار بنفسه باشد مثل خون و صفرا یا مرکب ازین هر دو یا حار بعفونت باشد مثل بلغم عفن و از اورام بارده حدوث تب ممکن نیست مگر باین وجه و گاهی حمیات اورام قوی بود و گاهی آهسته و گاهی از جنس غب و گاهی از جنس ربع و گاهی از جنس مواظبه و گاهی با وی قشعریره و لرزه باشد شیخ میفرماید که بدترین حمیات حادث از اورام باطن آنست که از ورم قسم حمره در بعض احشا باشد پس درد و تشنگی و التهاب اشتداد نماید و بران دلائل حمی مطلقه صفرا بسیار با خون دلالت کند مانند سرعت نبض و تواتر او و ناریت بول و زردی رنگ و غیر آن و آن اورام باطنی مثل ورم دماغ و غیر آنست که سابق مسطور شد و گاهی مختلف میشود حمیات آنها در شدت و ضعف بحسب قرب از قلب و بعد ازان و ایضاً آنچه ازان در اعضای لحمیه باشد تب او شدیدتر باشد و آنچه در غشائیه و مانند آن بود تب او ضعیفتر باشد و آنچه در جوار شرائین بود تب او شدیدتر باشد و آنچه در جوار اورده تنها باشد تب او ضعیفتر بود و این حمیات از ادوار خفیفه خالی نبود و اگرچه لازم باشد بحسب مواد منصب بسوی اورام آن ادوار و بحسب توالی آن و حرکت آن و بحسب جذب حرارت و الم در انجا لیس برای هر خلط دور لائق او باشد و بدانکه بسیار باشد که ورم در ذات الجنب و مانند آن زائل شود و تب باقی ماند و این دلالت کند بر آنکه نقای تام ماده واقع نشده و این حمیات چون طول کشند بدق مودی گردند خصوصاً هرگاه اورام در جگر باشد و اما اورام حجابیه چون مستحکم شوند مهلت دق نمیدهند چه اگر خفیف باشند بلا انتقال بمرضی دیگر زائل شوند و اگر قوی باشند در اکثر بلا امهال هلاک کنند و علامات و اعراض با حمیات ورمیه باطنی منضم یافته میشود یکی علامات و اعراضی که دلالت بر عضو علیل کنند مثل نبض منشاری و وجع ناخس بر ورم نواحی صدر و همچنین سرفهٔ خشک اولاً و سرفه

ثانیاً و مانند آن از اعراض ذات الجنب دال بر ورم نواحی سینه و مثل تشنج که اکثر همراه اورام حار در اعضای عصبیه باشد دوم علامات و اعراضیکه دلالت بر جنس ماده کنند
مثل دلالت اشتداد تپ بنوبت غب بر آنکه مرض صفراویست و مثل حرارت ملایم و حالتی شبیه ببهجت و سرور بر آنکه ماده دمویست و مثل سفیدی رنگ بدن
و موضع محاذی ورم بر آنکه بلغمی ست سوم علامات و اعراضیکه بر حال مریض دلالت کنند و آن احوالیست که بسلامت مریض بشارت دهند مثل نرمی ورم
و سکون تپ و اعراض و ظهور رسوب بسیار در قاروره و احوالیکه بهلاکت مریض منذر باشد مثل عود تپ بعد سکون آن و ظهور تقیح و ثقل و حرقت در موضع دیگر یا [illegible]
قاروره و خلو آن از ریم و گاهی مختلف میباشند اورام باطنی در ایجاب حمی و قوت آن و دوام آن و فترهٔ آن بحسب عظم ورم فی نفسه و عظم عروق آن و بحسب اعضای
آن زیرا که از اعضای باطن بعضی آنست که قریب از قلب باشند مثل فم معده و حجاب و یا شدید المشارکت بقلب باشند مثل کبد و ریه پس در هر دو صورت تپ
قوی دائمه لازم باشد و بعضی آنست که بعید از قلب قلیل المشارکت بدان باشند مثل گرده پس آن بسبب اورام خود حمیات قویه و لازمه واجب نمیکنند بلکه اکثر
آن مفتره باشند و از جنس حمیات مختلطه و حمیات غب و ربع و خمس و سدس و دوبادی لرزه و قشعریره باشند و امر آن مشکل گردد که آیا این حمیات اورام ست یا حمیات مذکوره
و ثقل در موضع گرده و ناحیهٔ کمرگاه و درد و اختصاص حرارت بعضو زیاده از حرارت معتاد بران دلالت کند و چون ریم در عضوی مجتمع گردد و آن قریب از عضو شریف
باشد یا قوی المشارکت بادی و یا شدید الحس بود و آن عضو عصبی باشد پس با وجود اشتداد حمیات تابع اورام آنرا قلق عظیم و تشنج عارض شود و گاهی تابع آن
اعراض غریبه دیگر باشد مثل ورم رحم که همراه آن با تپ صداع و درد گردن و حرارت بود و اگر حرارت درین اورام مشتعل گردد و بسیار شدید الحدت نباشد چنانکه در
محرقه مگر آنکه امر عظیم باشد مثل آنکه ماده ورم بسیار خبیث الجوهر حار بود و سبب در عدم شدت حدت درینجا آنست که عفونت در اورام غیر ناشی و غیر متحرک بسوی
خارج بدن باشد بلکه مختص بعضو واحد بود علاج بدانکه علاج این حمیات بعلاج حمیات حاده کنند از تسکین و تبرید و تنقیه بعد از علاج اورام از ردع و ارخا و تحلیل
و انضاج و تفجیر و تنقیه و التحام زیرا که اصل درین تنها علاج ورم ست مع مراعات علاج تپ از تبرید و ترطیب و این حمیات در علاج خود مخالف علاج حمیات
ساذجه حاده یعنی خالی از ورم اند باین نوع که درین حمیات بنوشیدن آب سرد و بدخول حمام رخصت نیست و اگر ورم صفراوی باشد نهادن پارچهٔ مبلول
باشیای بارده سرد بالفعل از خارج بر ورم مثل آب کاهو و حی العالم و خرفه و کشنیز با اندک آرد جو سفید مدام بر برف سرد کرده و تبدیل آن جائز بود و گاهی زیت الانفاق
در روغن گل برای ارخاء مع القبض بدان آمیخته کرده میشود و اگر کاهو و فصول سرد خورند بدان انتفاع یابند بالجمله احتیاج به بیان علاج مستقل برای این تنها
هیچ نیست بهر آنکه عرض ورم ست پس باید که بعلاج ورم هر عضوی که بجای خویش مسطور شده متوجه شوند که بزوال آن ورم تپ خود زائل گردد و در اورام
باطنی حاره فصد در ابتدا ضرورست و بعضی ادویه سهل اساتذه نافع تپ اورام احشا در علاج حمیات مرکبه ضبط یافته از انهم ملاحظه فرمایند

حمیات وبائیه

بدانکه وبا تعفن و فسادیست که در هوا عارض شود و از کیفیت اصلی متغیر گردد و هرگاه هوای ملکی متعفن شود و از راه دهان و بینی و مسام و شرائین بدل رسد
روح آنرا فاسد گرداند و رطوبات جبلیه اندرون دلست جمله آنرا متعفن سازد و از دل بسبب اتصال دیگر رسد و ارواح و رطوبات آن هر دو را نیز فاسد و متعفن گرداند پس حرارت
عفونی ببسائر اعضا سرایت کند و تپ عارض گردد و بدوام سبب لازم باشد اگر بزودی تدارک آن نشود و هلاک گرداند و اگر سمیت مفرط در آن باشد مهلت
علاج ندهد و چون اثر هوا در ابدان و ارواح سریع تر ست بنابر آنکه ضرورت استنشاق او از ستهٔ ضروری باعث زندگی حیوان زیاده از همه امور ضروریست که
دمی و لحظهٔ خالی ازان نمیتواند ماند بجهت کمال حرارت و لطافت روح حیوانی و دوام احتیاج او بترویح و ایصال مدد بهوا پس هرگاه آن هوا عفن فاسد گردد
اخلاط بدن خاصةً اخلاط نواحی دل را زود گنده سازد و چون سبب عام ست مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آنشهر را عارض شود و اگر کسی را که بدن او از
اخلاط بد پاک باشد و مسامات او کشاده نباشد و مزاج او قوی بود و بتدبیر دافع آن فساد مشغول باشد و گاه باشد که فساد آن هوا بدل حیوانات دیگر
نیز سرایت کند و حیوان بسیار هلاک گردد و سبب وبا سه گونه ست یکی اسباب سماوی از اختلافات اوضاع کواکب باهم و تاثیر شعاع آنها بعض آنها
و تغیرات هوا و مولدات و احتقان ابخرهٔ ردیه در جوف زمین و صعود آنها و اختلاط بهوا و افساد جوهر آن و غیر اینها از اموریکه بر مردم مخفی باشد و سوای ذات

عالم السر والخفیات احدی را بران اطلاع کما ینبغی حاصل نیست دوم اسباب ارضی مثل جدال و قتال عظیم که در ملکی واقع شود و کشتگان را دفن نسازند و متعفن
گردند و هوای آنجا نیز متعفن گردد و مثل آبهای ایستاده و آب نیستانها که متعفن گردند و یا مزابل و قاذورات و مستنقعات جلو که تعفن بسیار یابند و باعث
فساد هوا گردند سوم اجتماع اسباب سماوی و ارضی هر دو موجب فساد هوا و این بدترین وبا باشد و علامت وبا آنست که هوا به تنفس و استنشاق
مردم را خوش نیاید و از ان تفریحی و راحتی نیابند بلکه متنفر و متاذی گردند و چون بر بلندی یا بر سر کوهی برآیند و در هوا نظر کنند آنرا گرد آلود و دود ناک و غلیظ و مکدر
مشاهده نمایند و بر سر عمارت هیچ دود و قرحسیده (?) نماید بی آنکه دودی باشد و حیوانات ذکی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزند و آشیانه خود را بلکه بیضه
و بچه خویش گذاشته بملک بعید که هوای آن خوش باشد بروند و خوک و حیوانانی که از عفونت پیدا شوند مثل مگس و وزغ و هوام و حشرات بسیار شوند و حیوانات
و حشرات که زیر زمین مسکن دارند مانند موش و روباه و مار و کژدم و هزارپا از سوراخ خودها بر زمین آیند و باز دران نروند و انچه بر نیایند بمیرند و از شواهد وقوع وبا سبقت
تغیرات هوا بود در حرارت و برودت متوالی بغیر محل و زیاده از دستور و عادت فصل و وقت و غبارناکی هوا و غلظت و تیرگی و رطوبتهای بی محل و ممتد یا تعاقب
حر و برد و در اواخر تابستان شهب و رجوم و ستاره دنباله دار و سرخها بسیار ظاهر شوند و حال فصول سال از وضع طبیعی خود متغیر گردد و خصوصا تابستان و کثرت تیرگی
هوا اندران فصل و بسیاری زرع نبات خبیثه و باران در موسم خود کم بارد و لیکن ابرهای غلیظ متراکم بسیار باشد و هوای خوش و صاف بی ابر کم باشد و غلات را در آن ملک
نقصان عظیم رو دهد و خریف صیفی و ربیع شتائی گردد و بدانند که در بلاد حاره و دامن کوهها وبا و فساد هوا نسبت بجاهای دیگر بسیار واقع میشود و در بلاد بارده
و یا حاره که کثیر الرطوبت دور از کوه کمتر می افتد و وبا که در فصل ربیع افتد ردی تر و خبیث تر باشد و فساد هوا ضرر نکند مگر کسی را که بدن او مستعد برای قبول اثر او باشد
و استعداد صبیان و جوانان برای قبول وبا شدید تر از استعداد کهول و مشایخ بود و بالجمله حمای وبائی بدترین اقسام حمیات است و خصوصا اگر طاعون با وی یار
بود و مردم ازین بلا کمتر رهائی یابند اللهم احفظنا من شر کل بلاء و وباء و شیخ الرئیس میفرماید که گاهی عارض میشود هوا را استحاله در کیفیات او بسوی حرارت
و برودت و در طبیعت و جوهر او بسوی تغیر و عفونت چنانچه آب را عارض میگردد و متغیر در طعم و رنگ و بو و متعفن میشود و این را وبا نامند و همچنانکه آب متعفن
نمیشود در حالت بساطت خود بلکه بجهت اختلاط او از اجسام ارضیه خبیثه که بدان ممتزج گردد و آنرا از بساطت او خارج کند و همچنانکه کیفیت ردیه عفنه پیدا نماید
همچنین هوا متعفن نمیشود در حال بساطت خود بلکه بنا بر مخالطت او از ابخره ردیه که بدان ممتزج گردد و برای جمله کیفیت ردی حادث کند و این اختلاط گاهی بسبب
وزیدن بادهای بسیار باشد که بسوی موضع نیک خالی از فساد ابخره ردی رسانند از مواضع بعیده ردی که در ان مغاک آبهای بد و اجسام گنده در معرکه جنگ
یا در ان وبای قتال بود که آن اجسام را دفن نکنند و نسوزند و گاهی بسبب قریب ارضی از موضع حادث در ان باشد و گاهی عفونات و ابخره بد در باطن زمین پیدا شود
با سبابیکه بجزئیات آن شعور نداریم پس آن نیز ظاهر برآید و مضرت او و آب و هوا پدید آید و هرگاه بسببی ازین اسباب مذکوره هوا متغیر شود وبا تولد کند و حمیات
حادث بسبب هوای یابس کمتر بود از حادث بسبب هوای رطب مگر صفرا در هوای یابس کثرت پذیرد پس آن نیز سبب حدوث حمیات صفراوی گردد و اما حمیات
وبائیه از هوای که در رطب افتد و حمیات در هوای رطب اکثر بود لیکن آن در حدت کمتر و در مدت دراز تر و در تابستان خشک کم باران کمتر حادث شود و در حدت بیشتر
و در صحت یا هلاکت سریعتر باشد و افضل فصول آنست که حافظ طبیعت خویش باشد و مبدای همه این تغیرات از استحاله در کیفیت و در طبیعت شکلی از اشکال
فلک ست که من وجه ابعد انهم (?) واگرچه قوم همچنین در ان چیزی غیر منسوب بجهت صحیح میگویند لیکن واجب ست که تحقق این امر که سبب اول بعید برای این تغیر واقع
در عالم کون و فساد از وبا و غیره اشکال سماویست و سبب قریب او احوال ارضی و در ان هنگام قوای فعاله سماوی از قوای کواکب و غیره و قوای منفعله ارضی از مواد
عناصر مطلب شدید واجب کند در هوا بانگیختن ابخره و ادخنه بسوی آن و انتشار او در ان و تعقیب آن بحرارت ضعیفه کائن در ادخنه و هرگاه هوا باین طور گردد
و بسوی قلب و مزاج روح راکد رسیده فاسد کند و انچه حاوی او ولیست عفن شود و حرارت خارج از طبع در ان حادث شود و او از طریق شرایین در همه بدن منتشر گردد
حمای وبائی افتد و خلقی را از مردم عام گردد و خاصه که در نفس ایشان استعداد بود زیرا که فاعل تنها چون حاصل شود و منفعل مستعد نباشد فعل و انفعال حادث
نشود و استعداد ابدان برای انفعال وبائی آنست که بدن ممتلی باخلاط ردی باشد چه بدن پاک از فضول ردی ازین کم منفعل میشود و ایضا ابدان ضعیفه اذا

مشتعل گردد مثل کسانیکه کثرت جماع نمایند و همچنین ایشان را وسیع مسام باشد که بسبب الاستحمام وگاهی در حمیات وبائی مریض هماتش قریب است و حرارت زیاده معلوم نکند و نبض و بول بسیار متغیر نشود
ومع ذلک بسرعت هلاک باشد و اطباء ازو متحیر شوند و اکثر کسی را که از صاحبان اقسام این تپ نفس بد بو شود بمیرد زیراکه عفونت در قلب مستحکم شود و آن قوی‌تر سبب هلاک

علامات وبا

چیزیکه دلالت کند بر وبا از اشیائیکه قائم مقام اسباب اوست اینست که هجوم و شهب در ابتدای خریف کثرت نماید و هرگاه هوای جنوب و مشرق در زمستان بسیار وزد
و غلظ در هوا و ضباب پایند و گمان باران کنند و هوا را غبارناک و خشک یابند و باران نیاید باید دانست که مزاج زمستان فاسد شده و اما دلالت تابستانی خبیثه ردی بود و بر ان باران
در فصل ربیع مع سردی دلالت کند بعده چون هوای جنوب در تابستان کثرت نماید و در روزی چند هوا مکدر گردد و بازمدت یکهفته یا زیاده بر ان صاف
شود بعده سردی بشب و شدت گرمی در روز و ابرها و کدورت بهوا و حرارت حادث گردد وبا بیاید و حمیات وبائی و جدری وغیره احداث نماید و همچنین هرگاه
تابستان بسیار گرم نباشد و هوا بسیار تیره بود که اشجار را غبارناک کند و در خریف شهب و نیران رنبازک باشد این علامت وباست و همچنین هرگاه
در فصلی بینند که هوا در روزی چند مرتبه متغیر شود در روزی صاف گردد و آفتاب صاف بر آید و روز دیگر مکدر شود و آفتاب در پردهٔ غبار طلوع کند حکم حدوث
وبا باید کرد و اما علاماتی که بر سبیل مصاحبت برای سبب ست مثل آنست که غوکان و حشرات متولد از عفونت بسیار بنظر در آیند و موش و دیگر جانوران
که در قعر زمین سکونت دارند بر ظاهر زمین بر آیند و چون مدهوش و متحیر و سراسیمه باشند و حیوان ذکی الحس مثل لقلق و مانند آن از آشیانهٔ خود بگریزند وگاهی
بیضهٔ خود بگذارند ابلاقی و جرجانی مینویسند که معنی وبا فساد هواست همچنانکه آب چون در آب [illegible] سبب آنکه چیزی باز قوت نباتات بدو آید
بیامیزد طبیعت او از حال خویش بگردد و عفونت پذیرد هوا نیز بسبب آنکه در میان درختان و میان مغاکها در بماند و باب بخارها در بیابد و خان که
با وی آمیزد و حرکت بادهای خوش معتاد باو نرسد و او را تجفیف ندهد طبیعت هوا بگردد و عفونت پذیرد و هیچ چیز بروح حیوان نزدیکتر در امتزاج از هوا نیست
و هرگاه که هوا ردی گردد ضرور مرض بحیوانات عارض شود و لهذا جانوران که جسر آنها لطیف است مثل پرندگان و امثال آن از جائیکه هوای آن رد
گردد بگریزند و وبا در هوای تر بیشتر از آن افتد که در هوای خشک و بدین سبب در تابستان گرم و خشک ... کمتر باشد و هر فصل که بر طبع خویش باشد چنانکه
در خریف هوا سخت گرم و سخت سرد نباشد و باران معتدل آید و در فصل زمستان سرما و باران هم چند نباشد و لی سرما و باران معتاد نبود و در فصل بهار
بر غایت اعتدال باشد و لیکن گرما معتاد نباشد هرگاه که فصول سال برینگونه باشد اندران سال وبا نباشد و بیماری کمتر باشد و باید دانست که هرگاه
وبا پدید آید هوای خانه بهتر از هوای صحرا باشد و تا در بدن خلط بد نباشد هوای بد دران اثر نکند لیکن اگر شخصی باشد که جماع بسیار کند یا هر روز حمام
نماید و مسام او بدان سبب گشاده باشند در مسام او هوای ردی در آید و اخلاط او را فاسد کند اگر چه در بدن خلط ردی نباشد هوای بد دران اثر کند
و هوای بد میوها و نباتات را تباه کند و همه حیوانات را زیان دارد و هر که از میوها و گوشت آن جانوران خورد که از ان نباتات خورده باشند مضرت آن ببرد
در اکثر اوقات وبا در آخر تابستان یا در فصل خریف افتد وگاه باشد که همه علامات تپ وبائی در یک شخص پدید آید وگاهی بعضی از ان ظاهر شود و بعضی نشود
و قلت و کثرت ظهور آثار او بحسب کمی و زیادتی رداءت ماده است انطاکی گوید که تپ وبائی پیدا میشود نزد تغیر آب و هوا و خروج آنها از بساطت یا بیکی
از ان هر دو و این تغیر واقع میشود یا با سباب علویه مثل قلت امطار و تناثر شهب و صواعق یا شروق ذی شعاع مثل مریخ که دران هنگام اجزای سمیه در هوا
و آب منفصل میگردد و از ان تعفن موجب فساد ابدان لازم میشود و یا با سباب سفلیه مثل دخان و غبار و مثل مردهای گندیده و روائح کریهه و احتباس بخره
و کثرت زلازل و مثل مناقع و مواضع برنج و کتان و شدید ترین وبا آنست که عقب جنگها افتد زیراکه بوی آدمیان قوی الفعل ست و گفته اند که این تپ مخصوص بسه
علامات اول تغیر چیزیکه خارج شود پس از نفس بوی عفونت شمیده شود و کذا احوال فضلها بود مع کثرت تلون بسبب استنشاق هوای فاسد و شرب آب متغیر
دوم عموم آن باکثر مردم بسبب استنشاق ایشان هوا را و شرب ایشان آب را و اکل فواکه که آنرا فساد مذکور داخل شود و اکل لحم حیوانی که آنرا همین فساد رسیده و از ان
نجات نمی یابد مگر کسیکه بقوت مضاد عفونت مثل تنقیه و استعمال ادویه مانع از ان احتیاط نماید سوم تقدم چیزیکه بر وبا دلالت کند مثل قلت باران و هبوب

حیوانی وکی مثل کباب وقلق وکثرت ضباب واز علامات او که محتمل شمار گشته تواتر نبض وتنفس وشدت کرب وغشی مع خفت حرارت در ظاهر وخروج مواد بالوان مختلفه
در قی اکثر وصداع است **علاج** بعلاج تپ دموی پردازند وچیزهای خوشبو بویانند ودواء المسک بارد ومفرح بارد خورانند ویاقوتیها وتریاق الذهب وجوارش مرجان
ومعجون راحت را درین باب منفعت عظیم است وهرچه در علاج دق بیاید حسب حاجت بکار برند مگر حمام وشراب وقی تازه کرد زینها نشاید وبایجز ظهور تپ اول فصد باسلیق
کنند وخون بسیار گیرند وبعد آن قرص طباشیر کافوری سه ماشه در رب انار ترش یکتوله سرشته بخورند وبالایش شیره کاسنی وخیارین ومغز تخم کدوی شیرین وزرشک هر یک
شش ماشه وتخم کاهو هفت ماشه وآلوی بخارا هفت عدد در گلاب وعرق بید مشک ونیلوفر وبید ساده هر یک شش توله برآورده شربت نیلوفر ولیمون هر یک دو توله
داخل کرده دهند واز گل بنفشه وصندل سفید وتخم کاهو وحضض هر یک سه ماشه بر صدغین وپیشانی ضماد نمایند وپارچه باریک در دوغ ویا در آب صندل
سوده تر نموده بر سینه نهند ونگذارند که خشک گردد ووقت ظهر آب افشرده انارین نه توله با شربت صندل ترش ویا شربت سیب لیمونی علو نجانی دو توله دهند
که بسیار نافع است وهمچنین افشرده لیمون کاغذی وتمر هندی وفالسه وکرونده وانناس وراحت جان هر واحد مفید وغذا خشکه گیلانی ویا دیگر غذا که ذی ترش باشد با مربای تمر هندی وکرونده وانبه واچار مقدر که در آن آمله وکچور ولیمون افتاده باشد خورانند وآب سرد به برف ویا بشوره پرورده شکم سیر یکبار نوشیدن عظیم الاثر
واندک اندک نوشیدن ضرر عظیم میرساند وکافور وگلاب وصندل وسرکه در گلاب پاشی کرده ساعت بساعت در خانه بپاشند وبرگ ترنج ولیمون کاغذی وسیب وریحان
وپودینه وکشنیز وکاهو وبید مشک وبید ساده وگل نیلوفر تازه وگل چاندنی وگوتهل توده توده در خانه گرد بستر بیمار نهند بلکه بر بستر هم ریزند ولحظه لحظه رشاشات عرق
بید مشک وگلاب به یخ سرد کرده بپاشند وبیمار را در خسخانه بدارند وعطر خس ویاسمین سفید بویند وبر بدن خود مالند ونوشیدن گل ارمنی نه ماشه در آب سرد یک پیاله
نافع است ولذا در سرکه با آب سرد ممزوج بالمثل صفه وکذا اهمه گلها چون گل واغستانی وغیره وهمچنین نوشیدن سرکه مقطر بوزن پنج توله در یک پیاله آب یخ وخمیره صندل
ترش وعرق زرشک وعرق غذا که فی الفور نفع میدهد واینکه در حمای وبائی مستعمل قرص کافور چهار ماشه بشربت انارین یکتوله سرشته بخورند بالایش آب
کاسنی تازه مروق آب عنب الثعلب سبز مروق هر یک هفت توله سکنجبین ساده سه توله حل کرده بنوشند غذا در حالت حرارت یکوقت آش جو با نبات دهند
ووقت ضعف گوشت بچه مرغ وبز غاله وطیور خفیفه مثل تیهو وکبک محموضات مثل زرشک وسماق وغیره اصلاح داده چه وقت ضعف مزاج لحم رواست واگر گرمی تپ
زیاده نباشد زرده بیضه مرغ جایز ویک وقت هرچه مناسب باشد وغذای غلیظ مثل گوشت دواب وشیر وفواکه ممنوع است **ایضاً** که درین تپ در حالت قبض
توان داد آلوی بخارا هفت دانه گل سرخ گل بنفشه هر یک شش ماشه تمر هندی سه توله عناب پنج دانه در عرق بید ساده وبید مشک وکیوره وعرق گاؤزبان هر واحد
سه توله عرق عنب الثعلب عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک پنج توله گلاب چهار توله خیسانیده صباح مالیده صاف کرده گلقند یا خمیره بنفشه سه توله مالیده صاف
نموده بنوشند واگر حرارت کم بود مویز بادیان شش ماشه بادیان چهار ماشه کشمش سبز دو توله داخل سازند واگر در تلیین قوی العمل خواهند شربت ورد مکرر چهار توله فلوس خیار شنبر
وخمیره بنفشه هر یک سه توله وهلیله زرد نه ماشه بیفزایند باکی نیست وگاهی برای دفع عفونت سکنجبین ساده نیز داخل سازند که نافع طحال است وحمل زرد تر گردد وصره
سنای مکی نه ماشه وگل نیلوفر شش ماشه اگر حدت نباشد جایز است **ایضاً** که در حالت لین طبع توان داد شیره زرشک پنج ماشه شیره عناب پنج دانه شیره تخم خرفه
شش ماشه شیره تخم حماض چهار ماشه در عرق صندل وکیوره هر یک دو توله عرق کاسنی عرق بادرنگ هر یک چهار توله گلاب آب لیمو آب سیب هر یک شش توله برآورده
شربت سیب شربت انارین منعنع شربت بهی شربت تمر هندی شربت ترنج هر یک یکتوله داخل کرده بارتنگ چهار ماشه پاشیده دهند واگر حرارت زائد باشد قرص کافور
قابض سه ماشه یا اجزای قرص مذکور چهار ماشه سوده همراه دوا دهند وبرای تقویت قلب با شربت سیب سرشته دهند وگاهی شیره دانه هیل سه ماشه اگر گرمی
کم باشد وتخم ریحان بریان چهار ماشه پاشیده دهند شربت فواکه که جهت فساد خون وتپ محرقه وبائی وحرارت گرده وقی صفراوی واسهال مراری نافع است
ودر مرض حصبه وجدری که با غلبه صفراویت بهم رسد بسیار مفید ومعمول عناب است وانسماق انار دانه ترش کشنیز خشک هر یک پنج درم همه را کوفته در عرق صندل
وعرق کاسنی هر یک نیم رطل شب خیسانیده صبح بجوشانند هر گاه نصف بماند صاف نموده آب انار شیرین آب بهی شیرین آب امرود آب هندوانه آب نیشکر آب سیب
شیرین هر یک ده درم عرق بید مشک گلاب هر یک بیست درم قند سفید ده چند شربت ترشی ترنج یکچند داخل کرده بقوام آرند واگر آب آلو وآب جامن وآب تمر هندی

هم اضافه کنند قوی‌تر گردد **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که جمله علاج ارباب حمیات وبائی تخفیف و تقلیل موادست و این بفصد و اسهال باشد و لازم است که دران مبادرت باستفراغ کنند پس اگر ماده غالب دموی بود فصد کنند و اگر اخلاط دیگر باشد استفراغ آن نمایند و باید که تبرید خانهای ایشان و اصلاح هوای آن نمایند اما تبرید خانه باین طور کنند که گرداگرد فواکه و ریاحین بارده و برگ شجر بارده نهند و لخالخ و نضوحات معمول از فواکه بارد الرائحه و از کافور و گلاب و صندل بکار برند و در خانه او هر روز چند بار بپاشند و خصوصاً گلاب و خلاف و نیلوفر و اگر در خانه رشاشات آب باشد بهتر بود و اما اصلاح هوا عنقریب ذکر کنیم و برای ایشان استعمال کنند قرص کافور و ربوب بارده و آب انار در آب نمک گرفته و گلاب که دران عسل ترش خوشبو حل کرده باشند و ایضاً سرکه با آب سرد و نوشیدن آب سرد بسیار یکبار سخت سودمند است و اما اندک اندک گاهی هیجان حرارت کند پس اگر امر متمادی گردد با آنکه شراسیف بکشند و دست و پا سرد شود و بیداری و اختلاط عقل طول نماید و سینه بلند و پست شدن بنظر آید از استعمال پوشش گرم جاذب حرارت بسوی خارج چاره نباشد و چون اشتها ساقط گردد غذا بزور بخورانند زیرا که اکثر کسیکه بر خوردن آن دلیری کند یا تقصیر بخورد طبیعت او بر طعام اقبال نماید و زنده ماند پس لابد است از جبر کردن ایشان بر غذا و واجب است که اغذیه ایشان از ترشیها و مجففات باشد و قلیل المقدار بود سیما آنکه اغذیه ایام وبا نیز ردی باشد پس کثرت او از جهت ردائت و ایضاً از جهت امتلا ضرر کند جرجانی در ایلاقی مینویسد که تدبیر کسیکه او را تپ وبائی بود آنست که اول بدن از خلط فزون پاک کنند و هوای خانه به یخ و میوهای خوشبو و بصندل و کافور و گلاب و ریاحین بارد چون بنفشه و نیلوفر و برگ بید خوش کنند و هر ساعت اندکی گلاب و سرکه با آب بید بپاشند و هر صبح قرص کافور دهند برب غوره و رب سیب و رب بهی و رب امرود و رب ترشی ترنج و رب ریباس و رب لیمو آنچه حاضر باشد و اگر ازین هیچ حاضر نباشد سرکه با آب بیامیزند و سرد کنند و دران قرص کافور حل کنند و یا عسل ترش در گلاب بگدازند و قرص دران حل سازند و بدهند و بعد ازین عسل در گلاب حل کرده و سرد کرده بی قرص کافور سودمند باشد و تشنگی بنشانند و آب یخ که بغایت سرد باشد اگر یکبارگی شربتی تمام بخورند سود دارد و اندک اندک زیان دارد و تشنگی تیز گردد و سخت ضرر دارد و خاصة بر طعام و اگرچه آرزو نباشد اندکی از طعام ترش باید خورد مسیحی گوید که بعد فصد اگر خون غالب باشد و بعد تنقیه اگر خلطی دیگر ظاهر بود و اصلاح کیفیت اخلاط جسم کنند باستعمال مشروبات مبرده که در حمیات حاره استعمال کرده میشود و استکثار ربوب قابضه مثل رب سیب و رب حصرم و انار کنند و فواکه مبرده مثل امرود و سیب و انار و بهی بخورند و آب تمر هندی و سکنجبین رمانی و یا شیره خرفه با آب انار چاشنی دار و سکنجبین ساده بنوشند و سحرگاه اقراص کافور برب ترنج بدهند و تبرید سینه بصندل و کافور کنند و در زوایای خانه گلاب و سرکه بپاشند و غذا قابض مطفی حدت خون مثل سماقیه و ریباسیه دهند و از دخول حمام منع کنند و اغتسال با آب سرد نمایند و از اغذیه حاره و شیرینی حذر کنند **ابن الیاس** گوید که فصد و اسهال و اخراج رطوبات فضلیه از بدن کنند و هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم با آب برف بنوشانند و یا سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با آب برف حل کرده بدهند و یا قرص کافور یا قرص صندل هر کدام که باشد یکمثقال بشربت حماض یا ترنج یا سیب ترش بخورند و غذا مزوره از آب غوره یا زرشک یا انار دانه یا سماق مع بچه مرغ و مثل آن و دوام و اسفاناخ سازند و انار ترش مع شحم او هر روز دو عدد یا زیاده بمکند و یا بگیرند آب حصرم و آب سماق و آب لیمو و آب ترنج و آب نارنج هر واحد یک رطل و بر آتش نیز شکر قوام سازند و هر صبح سه اوقیه با آب برف بنوشند و کبر مخلل و رائب و آب آن و دوغ مسکه دور کرده ایشان را نافع است و باید که تبرید خانه بپاشیدن آب و نهادن فواکه بارده و اطراف اشجار بارده مثل بید و شاخ انگور و برگ سیب و ریاحین بارده و کافور و گل سرخ و صندل کنند و خانه را هر روز چند بار بپاشند و اگر در آبیکه بپاشند گلاب آمیزند بهتر باشد و اصلاح هوا آنست به بخوراتیکه مذکور گردد و بر صدغین صندل و کافور و گلاب ضماد سازند و باید که اغذیه ایشان اندک و از ترشیها باشد مثل سرکه و سکنجبین و عسل و سفیده و زرشک و انار دانه و سماق و اگر قوت ضعیف باشد با بچه مرغ بسازند و از امتلاء و ریاضت و حرکات سخت و اعراض نفسانی و هر چه مهیج اخلاط و مسخن بدن باشد حذر کنند انطاکی گوید که اولاً فصد واجب است بعده تنقیه و ملازمت اشربه بارده مثل شربت بنفشه و ریباس و لیمون و گل حماض و قی تا آنکه معده پاک شود پس استعمال مسهلات مذکور در حمیات حاره بعد ازان عنبر و فادزهر با گلاب بعده شرب گل ارمنی یا مختوم و طلا آب بارد که دران کافور و صندل حل کرده باشند و پاشیدن سرکه و بو دبیته و آس و بخور بعنبر یا لادن یا اطرفاد از مجربات درین تپ آنست که یک بهر هندی درم گل سرخ خشک و بیست درم گلقند شکری و هیچند هر دو گلاب خالص و همه را در چهار صد درم آب بپزند تا چهارم باقی ماند صاف کرده ده درم روغن گل آمیخته نیمگرم استعمال نمایند که سریع العمل یابند و اگر

اعراض اشتداد نمایند بادویه پست درم خمیرهٔ بنفشه یا گل او که تازه باشد یا خشک آمیزند حکیم ارزانی مینویسد که هرگاه تپ وبائی ظاهر شود بزودی تن را از اخلاط فزونی پاک کنند بی انتظار نضج وخانه را بالفواکه وعطریات بارده چون سیب ولیمون ونسرین وغیره که در قول جرجانی گذشت معطر دارند ومحافظت کنند تا باد خارجی درنیاید وچون بترویح حاجت آید هوای خانه را بباد کش بجنبانند وسقف خانه بلند باید ومسکن هرچند که از زمین برتر بود بهتر آنجا که اسباب ارضی موجب وبا باشد وآب شدید البرودت یکبار شکم سیر دادن بعده جرعه جرعه هر لحظه نوشانیدن نفع تمام دارد وصندل وکافور وسرکه وگلاب بر سینه نهادن ودر شیشه کرده هر لحظه بوئیدن سودمند ست ونوشیده نماند که اهم مهمات درین مرض تقویت دل ودماغ ست وازالهٔ عفونت وچون عفونت در جسم کثیر الرطوبت زود اثر کند واجبست که از اغذیه رطبه وهوای رطوبت ناک حذر کنند وازینجاست که تبخیر عطریات در خانه بر سبیل دوام نفع تمام دارد زیرا که بخور خوشبو هم مصلح هواست وهم مجفف او ونیز مثل تقویت میدهد دل ودماغ را وخشک میسازد رطوبات را وزائل میکند عفونت اخلاط را اما باید که بخور دوریا باشد وبخور بدرجهٔ اعتدال بود چنانچه بیمار را هیچ مضرتی از ان نرسد وتنفس خفگی نکند میر بهاء الدین نوشته علاج این تپ آنست که نقل هوا کنند اولا انگاه بدستوری که در تدبیر اصلاح هوای وبائی گفته شود از غذا وشربت ودوا مرعی دارند وعوض معاجین گرم کافوریات اندر ترشیها خورند واگر نقل ممکن نباشد باید که تا ضعف واعراض قویه پدید نیامده مبادرت کنند بخشک ساختن بدن باستفراغ رطوبات زائده بفصد ومسهل سبک ویا ملین قوی وباستعمال غذاهای ترش وخشک کننده بدن وتریاقی مثل مزعفر که آنرا باب غوره ولیمو ویا ترنج ویا سماق بریان کرده باشند وزیره وکشنیز خشک آنرا آلاییده ویا نار دانه کوفته آگنده وخشکه پلاو وشله یا طعامی دیگر کم رطوبت که تریاقی وترش باشد وقرص کافور اندر سهما دادن واندر دوغ بی مسکه نافع بود هر روز یکنوبت وگل ارمنی وگل مختوم بکثرت اندر ترشیهای مذکور یا گلاب عظیم مفید آید وبر تشنگی وگرسنگی صبر کردن عظیم مضر بود واگر اشتها کم بود اندک اندک بزودی طعام باید خورد چنانچه امتلا نشود وخلو نیز نماند وتدبیر مسکن وبوییدن تریاقیات بدستوری که در حفظ از هوای وبائی گفته شود اعظم تدابیر بود ولیکن گرمیها وبخورات گرم دور باید داشت ودر تقویت دل بدانچه ممکن گردد تقصیر نباید کرد وطریق استفراغ آنست که اگر خون غالب باشد فصد نیکو کنند وازپی آن تریاقی خشک چون کافوریات واشباه آن بدهند واگر خلط دیگر غالب باشد استفراغ آن کنند بملینات قوی وتریاقی ومسهلات تریاقی سریع العمل قلیل المقدار واینجا انتظار نضج نباید کشید که مجال تنگ ست وغرض تقلیل رطوبات ست نه رفع سبب واحتیاط عظیم در مسهل باید کرد که مبادا چون دل ضعیف ست فسادی کند وآنجا که اعراض بد ظاهر شده باشد استفراغ نتوان کرد وتوسل بتریاقات خشک ومعتدل باید کرد ودر عمر من آنست که در اول حال بعد فصد تام اگر هر صبح وشام معصور انار ترش یا شربتی عصیر غوره که حب الشفاء بزرگ اندران حل کرده باشند خورد ومراعات غذا بمقدار لائق در شب وروز کنند بهترین تدبیری باشد مولف قیاس می نویسد که اگر غلبهٔ خون یافته شود باید که اول رگ باسلیق زده خون بقدر حاجت بگیرند پس همان روز ویا بفاصله دو سه روز از فصد ملین مبارک در گلاب وعرق بید مشک مالیده روغن گل اضافه نموده بدهند واگر آلو ویا تمر هندی وترنجبین وشیرخشت هم ضم کنند میشاید ومسهل هرگز ندهند ودر رعایت قوت وضعف ملحوظ دارند زیرا که همه اعضای رئیسه ضعیف اند مبادا که اندکی از مواد سمیه برانها ریزد وفسادی عظیم پیدا کند وبمرگ مفاجات بکشد وخانه ومسکن بیمار را لمحه بلمحه بسرکه که حلتیت در ان حل کرده باشند بپاشند وبعد از تنقیه بدن هم رطوبات تریاقات بارده ورب حامض وشربت صندل استعمال نمایند وبهرحال در تقویت اعضای رئیسه کوشند وچون پوست شکم طرنجیده گردد واطراف سرد شوند ودم زدن دشوار بود پس درین حالت چاره نباشد جز آنکه تریاقات حارهٔ بزرگ مانند مثرودیطوس وتریاق فاروق دهند ولباس پشمی ویا دیگر گرم کننده بپوشانند ونخی بدن را بمالند بالیدنی سخت وجدوار سه ماشه درعسل سه توله آمیخته بلیسانند وبجای آب ماء العسل دهند وسالی تغیر قلیلی پیدا شده بود ودر روز دوم آن یا بتعاقب در همه اعضا پدید آمدی ودر روز سوم یا چهارم بثرهای سیاه مانند حصبه بر همه بدن ظاهر میشد وضعف وهذیان وتشنگی وبیخوابی وبیقراری غلبه میکرد یا سوزشی وبدبوئی دهان ودر روز پنجم ویا ششم ویا نهم بهلاک می انجامید وچون اطبا روز ششم چنانچه معمول ست مسهل میدادند ودیگر تدابیر مناسب بکار می بردند همه علامات مذکوره زیاده میشد ودر روز ششم یا هفتم انطباق حرقی پدید آمدی وبعد یکپاس هلاک گشتی وهرکسی که نزد من آمد بی انتظار روز بحران بروز دوم یا سوم یا چهارم اول فصد باسلیق ویا اکحل میکردم وخون بقدر قوت میگرفتم وبعد پنج شش گهری مغز خیار شنبر هفت توله وگلقند چهار توله در عرق بهار نارنج وگلاب هر دو پاو آثار شربت الو مسهل نواب علوی خان چهار توله وروغن بادام شش ماشه میدادم وبجای آب گلاب عرق بهار نارنج وگاوزبان وقت شام

غذا خشکه گیلانی با مربای تمر هندی خورانیدم و صبح زهر مهره نبری یکماشه طباشیر دو ماشه در شربت سیب دو توله آمیخته لیسانیدم و بالای آن شیره مغز تخم کدو و مغز تخم کدو هر یک نه ماشه لعاب بهدانه و اسبغول هر یک سه ماشه در عرق بهار لیموی کاغذی چهار توله عرق گاوزبان عرق بید مشک هر یک شش توله بر آورده شربت به سه توله تخم فرنجمشک هفت ماشه داخل کرده نوشانیدم ازین تدبیر انطباق فم معده هم نشدی و همه اعراض منکره برطرف شده بصحت انجامید و اگر احیاناً کسی را انطباق فم معده پدید آمدی تجنیت ناری و یا شیشه حجامت بر فقره دوم از فقرات گردن و زیر زنخ میگذاشتم و دران وقت زردی بیضه نیم برشت دو عدد در آب باران پخته بمقطر شرید کرده با پاره نان زرده میدادم و ازان مریض صحت می یافتی چنانچه قریب یانصد کس باذن الله تعالی بهمین تدبیر شفای کلی یافتند و در سالی اندر آخر فصل زمستان هوا اقعفن پیدا کرده مورث تپ مطبقه و موی شده بود و خلقی کثیر ازان هلاک میشد چنانچه روزی وقت چاشتگاه نواب نظام علیخان را مع بعضی ندیمان دفعة دردسر و گرانی اعضا با تکسر پدید آمد و بعد از ظهر تپ شدید با غثیان و هذیان عارض شد وقت عصر فصد اکحل همه کرده خون وافر گرفتم که بغشی انجامید نه همه اعراض و شدت تپ همان زمان موقوف گشت لیکن اندکی تپ و دردسر خفیف باقی ماند پس من شیره تخم خیارین و کاسنی و زرشک هر یک نه ماشه و تخم کاهو هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد در گلاب و کیوره و عرق کاسنی هر یک شش توله بر آورده شربت عناب و صندل هر یک دو توله داخل کرده هر یکی را همین قدر دادم و بر سر ضماد از صندل سفید و کاهو و کشنیز و گل ارمنی هر یک سه ماشه کردم و بر سینه و دل صندل سفید و گل ارمنی در روغن ساییده با پارچه بلول تر کرده نهادم و غذا جوات گاوی و مربای کرونده و تمر هندی با خشکه گیلانی مقرر ساختم و لخلخه از بوش در بندی و گل ارمنی و داغستانی و حضض مکی و صندل سفید هر یک سه ماشه آب کشنیز سبز و ریحان سبز و گلاب کمند هر واحد یکتوله کافور یکماشه تیار کرده بویانیدم و بهر حیله تسکین حرارت میکردم که خواب آید و بهمین تدبیر صحت یافتند

تدبیر اصلاح هوا و حفظ از وبا بدانکه در ایام وبا تندرستان را واجبست که اگر اخلاط فزونی در بدن یابند تنقیه او نمایند اما بی حاجت تنقیه بهتر از تحریک ست چه بسیار باشد که تحریک بی حاجت باعث ثوران اخلاط ساکنه و احداث ضعف در طبیعت و بر جمیع مسام بود چون ریاضت و کثرت جماع و استحمام و جز آن از وی باز مانند و مداومت زهر مهره خطائی بقدر یک قیراط دافع ضرر هوای و باست و همچنین خوردن ارجیل دریائی بقدر یک سرخ با گلاب یا گل مختوم نیز رافع مضرت هوای و باست و بوئیدن ترنج و فرش کردن برگ آن مجربست و بوییدن نارنج و برگ آن و همچنین لیمو نیز دافع فساد هواست و بخور موم نیست دفع عفونت هوای وبا نافعست و بخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و ترنج و طرفا و برگ غار بالخاصیت اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب بر خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسیکه پیتا مدام باشد هوای بد باو نمیرسد و همچنین نگاهداشتن سیب و بهی و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه کدو و گل سرخ نزد خود از اثر هوای وبا محفوظ دارد و گویند که برای اصلاح هوا بخور درونج و طرفا مجربست و کذا بخور عنبر و شم او و خوردن ترنج و نارنج و سرکه همه مجرب و بسیار مشهور النفع ست و اگر پشم آهو باشد و بقول گیلانی شرب و پاشیدن در موضع و بخور کردن جهت خاصیت عظیم دارد و بقول حکیم ارزانی روغن گاو بسیار خوردن و بر بدن مالیدن درین ایام نفع تمام دارد

شیخ الرئیس میفرماید که اصلاح هوا یا بحسب اصحا باشد یعنی کسانیکه هنوز از هوا مریض نشده باشند و یا بحسب اصحا و مرضی اما آنچه بحسب اصحا بود غرض دران آن باشد که تجفیف هوا و منع عفونت آن کنند بهر چیزیکه باشد پس اصلاح بخور چوب دخام و عنبر و کندر و مشک و قسط شیرین و سعد و سندروس حلتیت و عالک و ترنفل و عالک البطم و لادن و عسل و زعفران و سک و سرو و عرعر و اشنه و غار و سعد و اذخر و ابهل و حج و شنا با کسا و بادام تلخ و اسارون کنند و گاهی ازین مفردات لیسیده سندروس و مر کبه حلتیت نباشند و اما بحسب اصحا و مرضی تبخیر بصندل و کافور و پوست انار و سیب و مورد و بهی و آبنوس و ساج و طرفا و ریاحین نمایند و باید که تبرید بخور ان هم کنند و واجبست که از بدن اخراج رطوبات فضلیه کنند و تدبیر او آن بود که از قلت غذا اما کل تجفیف سازند گر ریاضت استعمال نباید کرد و حمام و ناشتا و بسیار نکنند و اصلاح هوا آنچه مذکور شد باید کرد و میل غذا بحموضات کنند و تقلیل آن نمایند و لیکن لحم را استعمال کنند در حموضات بیزند و لحوم و بقول و بعضی مصوص و قریب آن که تیار کرده از سماق و آب غوره و آب لیمو و آب انار ترش تناول نمایند و مخللات نافعه بخورند خصوصاً اگر در سرکه پرورده و حلتیت بالخاصیت نافع ست و منع عفونت میکند و آنچه از وبا خلاص گرداند استعمال تریاق و مثرودیطوس قبل باشد و بعد حدوث حمی بست مع سائر تدبیر صواب از اغذیه و غیره و ادویه و این همه و جز و زعفران و مر یک جزو هر روز ازین قریب یکدرم استعمال نمایند که این نافع و باست **ابو منصور** گوید که اگر در گرما باران بسیار بارد و ابر و شب و روز مدام نماید وبا

جنوبی دران بکثرت باشد و یا هوا اندران دراکثر کدر غبارناک غیر متحرک بود و مع ذلک جنوبی کدر باشد لازم ست که مبادرت به تنقیه بدن از فضول اخلاط حار رطب کنند
واگر درانجا ادنی دلیل خون باشد فی الحال فصد نمایند و لحظه دران توقف نکنند و لحوم و شیرینی و فواکه رطب و حلوا و حمام و اغتسال بآب گرم و شراب ضرور ترک نمایند
واگر از لحم چاره نباشد بچه مرغ و دراج و بره و برغاله معمول بسرکه بخورند و در اغذیه اکثار سرکه نمایند و ربوب فواکه ترش قابض که سابق مذکور شد استعمال کنند و کثرت شرب
سکنجبین شکری ترش نمایند و لزوم مجلسی که دروازهٔ او بسوی شمال باشد باید کرد و از جمیع اشیای مرطب بدن حذر کنند و اگر در آخر تابستان حرارت شدید باشد
و خریف شدید الیبس کثیر الغبار و بطی المطر و برد بود باید که تبرید مجلس نمایند و ترطیب بپاشیدن آب کنند و لزوم آرام و ترک تعب و جماع و سیر در آفتاب و صوم و مدافعت
گرسنگی و تشنگی نمایند و آب برف بنوشند و صباح سویق جو با شکر و آب برف خورند و از اغذیه مسخنه و شراب حذر کنند مگر شراب ممزوج بآب بسیار و ماء الشعیر بنوشند
و خصوصا ابدان حاره یابسه و استکثار اکل خیار و بادرنگ و کدو و مانند آن و اغذیه مبرده نمایند و قیلوله در مکان سرد لازم گیرند پس اگر درین زمان بسیار مردم
و بهائم مریض شوند و در هوا اندک شعاعات ظاهر شود و کسیکه مریض شود بسرعت بمیرد و نفس مریضان تنگ گردد و دهن ایشان بدبو شود و کرب و سوزش و تشنگی
و سردی دست و پا یابند و قی کنند و در اسهال مادهٔ بد مختلط برآید باید که از بقولات و بقول که دران فصل پیدا شوند و شرب آب که بر ظاهر زمین ایستاده باشد اجتناب
نمایند و در خانه نشینند و از هوای بیرونی بگریزند و در خانه هر روز آب و سرکه آمیخته بپاشند و اگر مع ذلک در هوا بوی عفن و بد باشد تبخیر بصندل و عود رطب و عود در گلاب
ترکرده و کافور و قسط و کندر و میعه و سک و مر نمایند و پارچه صندلی بپوشند و بر در و دروازها پرده در گلاب ترکرده آویزند و غذا از سرکه و عدس و سماق و کشک سازند
و آب و سرکه ممزوج جرعه جرعه بیاشامند و شراب ترک نمایند و گلاب و آب بسرکه بنوشند و قرص کافور آنرا نافع بود اگر بدن پاک باشد و گاهی خناق در ربیع کثرت نماید
در بعض سالها و مع ذلک قاتل ردی باشد پس باید که اقدام بفصد سر رو و حجامت ساقین و اسهال شکم نمایند و هر شب بگلاب که دران سماق ترکرده باشند و رب
توت شامی و رب جوز غرغره سازند و گاهی سکته و فالج در سرما کثرت نماید باید که تعاهد تنقیه بحبوب مذکوره در باب آنها کنند و تمریخ و تعطیس و غرغره و تقلیل غذا
و تلطیف او نمایند و بالجمله باید که تفقد امراضی کنند که دران حادث شود و مقابله باضداد آن کنند و روفس گفته که اگر دوای صبر و زعفران و مر که در قول شیخ گذشت
هر روز در وقت وبا یک مثقال با شراب ممزوج بآب یک اوقیه بخورند سخت سودمند ست و ندیدم احدی را که این دوا در ایام وبا خورد و سالم نماند محمد زکریا گوید باید دانست
که این ادویه در هر حال استعمال نباید کرد و جالینوس گفته که شرب گل ارمنی بسرکه و آب سرد و بار انفع کند و تریاق الافاعی خیلی سودمند ست ایلاقی و جرجانی گویند
که در ایام وبا از خانه بیرون نشوند و هوای خانه را احتیاط کنند که ردی نگردد باینطور که دران هر روز چند بار عود و مصطکی و حب گز و غیره که در قول شیخ گذشت بخور
بسوزند و انگزه در سرکه حل کرده هر روز اندرون و بیرون خانه دو سه دفعه بپاشند و چون در هوای تر وبا بیشتر ازان افتد که در هوای خشک بدین سبب دست از اغذیه
مرطبه باز دارند و طعام خشکی افزا باید خورد و گوشتها بسماق و زرشک و ریباس و انار دانه و غوره و سرکه باید پخت و از عادت کمتر باید خورد تا امتلا پیدا نکنند و حلتیت
در مزاج سرد و تر سود دارد و این جمله تدبیر تندرستان و تدبیر منع مضرت وباست و باید دانست که در ایام وبا گرسنگی و تشنگی صحیح و مریض را سخت زیان دارد
خاصةً بیمار را که حفظ قوت او می باید و بدانند که اندکی غذای نیک خوردن امیدوارتر از طعام بازگرفتن باشد صاحب کامل گوید که امراض حادث از تغیر هوا
گاهی بسبب تغیر جوهر هوا و استحالهٔ او بسوی فساد و عفونت بود پس در مردم امراض ردیهٔ قتاله مثل طاعون و حمیات خبیثه مهلکه و جدری و غیره پیدا کند و امراض
وبائیه بجمیع مردم حادث نشود لیکن انچه حادث از تغیر جوهر هوا باشد از شان اوست که آن اکثر بکسی افتد که در بدن او اخلاط ردی مشاکل جوهر هوای ردی
در الوقت و مستعد بقبول موثر دران از ین امراض باشد پس اگر حدوث آنها از فساد هوا و استحالهٔ جوهر او بود و چون این حال برای هوا در اکثر امر از افراط حرارت و رطوبت
بران حادث میشود لهذا واجب ست که احتراز از حدوث این امراض اولا بفصد کنند بعده بدوای مسهل که از شان او استفراغ فضول حار باشد بعد ازان باستعمال
تبرید و تجفیف و باجتناب از ملاقات هوای گرم و حمام و تعرض بآفتاب و استعمال سکون و راحت در جای سرد و قریب آب جاری و مکان بلند شمالی رویه
و فرش خانه برگ بید و مورد و گل سرخ کنند و ظروف که دران مورد کوفته مطیب بگلاب و صندل و کافور باشد بنهند و نضوح مطیب بران در بادبیزنها باشند
و تبخیر در مکان بصندل و کافور نمایند و آب و سرکه ممزوج دران بپاشند و بآب شیرین سرد غسل کنند و ترک امتلا از غذا نمایند و بر گرسنگی و تشنگی صبر کم کنند

وازلحوم مواشی مسن و اغذیه مولد کیموس ردی اجتناب نمایند و اگر وبا دران هنگام در کدام مواشی افتد از لحوم آن ماشی اجتناب ورزند و بر لحوم طیور مثل بچهٔ مرغ و دراج
و تیهو و کبک و مانند آن مطبوخ بسرکه و عدس و آب انار و آب غوره و آب سماق و حماض و زرشک و بوارد معمول ببعض اینها و بمغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و کاسنی مربی اقتصار
نمایند و از حلوا و فواکه شیرین و سریع الفساد حذر کنند و انار و امرود و بهی و سیب چاشنی دار و ترش و آلو و شفتالو و توت و مانند آن بخورند و آب برف بنوشند
و قریب نبیذ نگردند و رب سیب و رب ریباس و رب حصرم و شربت لیمو با آب برف بنوشند و درین باب از تناول گل ارمنی بسرکه ممزوج با آب انتفاع
یابند و اگر فصل تابستان شدید الحرارت باشد و مردم را تشنگی بسیار عارض شود باید که قرص کافور با سکنجبین ساده یا رب غوره دهند و چون اکثر کسانیکه برایشان
خوف حدوث امراض وبائیه بود صاحب مزاج حار رطب و طفل یا صاحب سن حداثت باشند زیرا که مزاج حار رطب بر ابدان اینها غالب بود پس ایشان را میباید که
استکثار از اخراج خون بفصد و غیره کنند و در استعمال اشیای مبرده مجففه که مذکور شد بیفزایند و بکلی پرهیز از تدبیر و اشیای مسخن مرطب نمایند و گاهی امراض وبائیه
مهلک اکثر در هنگامی حادث شود که چون خریف شدید الیبس قلیل المطر عقب تابستان شدید الحرارت باشد مثل حمیات محرقه و صفراوی که دران قی صفراوی و کرب
و عطش باشد پس درین هنگام واجب است که اقدام باستعمال تدبیر مبرد مرطب نمایند مثل ماء الشعیر و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بجلاب و برف و خوردن کدو
و مغز بادرنگ و خیار و مزورات معموله بقطف و بقلهٔ یمانی و بچهٔ مرغ معمول بعدس و آب غوره و آب انار و روغن بادام و نوشیدن سبست با آب سرد و نبات
و مانند آن از تدبیر و از ماسوای این اجتناب ورزند و باید که نظر کنند با مراضیکه درین وقت حادث شوند و در مردم منتشر گردند پس اقدام بحفظ از حدوث آن مرض کنند
بدانچه از اغذیه و ادویه بدان مرض نافع بود بهر آنکه گاهی خوانیق و اوجاع حلق کثرت نمایند و نزد آن بفصد و حجامت بر ساق و استعمال حقنهٔ لین و غرغره بگلاب
که دران سماق تر کرده باشند و برب توت با نبذی آب کشنیز تر و آب مطبوخ عدس با آب انار میخوش و مانند آن از آنچه درین مرض بدان انتفاع می یابند اقدام نمایند
و گاهی در بعض اوقات امراض بارد بلغمی مثل سکته و فالج و غیر آن کثرت نمایند پس میباید که اقدام نمایند به تنقیهٔ بدن بادویهٔ نافعهٔ آنها مع تدبیر مسخن ملطف که در باب
علاج امراض بارده مذکور شد و همچنین لازم است که هرگاه در مردم غیر این امراض حادث شود تدبیر بچیزیکه نافع آن مرض باشد به تنقیهٔ بدن از خلط محدث آن و ایراد بدل
بمواد موافق آن از اغذیه و ادویه کنند و ایضاً چون امراض وبائیه گاهی حادث گردد از قبیل بخارات عفنه مخالط هوا مثل بخارات متحلله از مردهای مردم و بهائم و متحلل
از آنکه دران بقول و فواکه بسیار افتد پس عفن شود واجب است که با وجود از تنقیهٔ ابدان و تدبیر مضاد مرض حادث در بدن که مذکور شد از ان بلد و از جائیکه دران اتفاق
این افتد جدا شوند اگر این ممکن بود و الا بمکان بالای آن بادکه بدین عفونات گذر کند سکونت اختیار نمایند و یا در سردابهای خوش هوا و در خانهٔ که دران هوا بسیار نیاید
و سرکه بپاشند و بورد و ریاحین بارده فرش کنند و تبخیر مسکن به بخورات خوشبو مثل عود و صرف و صندل و کافور و مشک و ند نمایند و اگر تبخیر موضع بکندر و سندروس
کنند خیلی موافق بود و اکثار از اشتمام ریاحین بارده خوشبو نمایند پس کسیکه ارادهٔ خلاصی از امراض وبائیه کند باید که تدبیر برین منوال نماید شیخ گوید که چون وبا
عفونتی است و هر عفونت را لابد است که از حرارت غریبی باشد که در جسم رطب فعل کند و این چنان باشد که حرارت غریزی از مقاومت آن ضعیف بود فلهذا آنچه وبا را
نفع کند یا بتقلیل رطوبت بود تا ماده کم گردد و تاثیر او را کم قبول کند و این مثل استفراغات بفصد و اسهال و قی بود و یا باطفای حرارت غریبی فاعل عفونت و این
مثل اشیای بارده قابضه قامعه بود و میباید که این اشیا مجفف باشد تا بتقلیل مواد نیز نفع کند زیرا که اشیای مرطبه مهیا برای عفونت بود تا کثیر ماده و همچنین
بتسکین و یا بتقویت حرارت غریزی باشد و این یا بچیزی بود که دران خاصیت تقویت و منع فساد باشد چنانچه در تریاق و یا چنین نباشد چنانچه در حلتیت و درونج
عقربی و مانند آن و محقق گوید که تدبیر وبا آنست که هنگام ظهور علامت او قبل از حدوث او مبادرت بسوی استفراغ بفصد و یا بادویهٔ مامون الغائله خالی از سمیت و ضعف
بسوی آن ادویهٔ باقیه باید کرد و اگر امتلا محسوس گردد بحسب آن امتلا زیرا که ابدان نقی از هوای وبائی کمتر منفعل میشوند و تا ممکن باشد ترک تحریک اخلاط در ایام وبا
باستفراغ خصوصاً بمسهل اولی است و تعدیل مزاج بشرب آب انار میخوش بشکر یا سکنجبین ساده یا شربت حماض یا لیمو یا ریباس یا حصرم یا سیب ترش با آب سرد
بلکه ببرف نمایند و جماع و شیربهها و فواکه شیرین و سریع الفساد مثل شفتالو و خوبانی و خربزه و آلو بالو شیرین و تره و هر آنچه از دیاد خلط برداوت یا حدت و حرارت یا انکسار
او را استعداد سرعت حادث شود ترک نمایند و از اغذیهٔ غلیظ و ردیه مثل لحوم مواشی بزرگ جثه اجتناب ورزند و از شوربا و از شراب نو پرهیز کنند و کامه و آن

ضرر نکند بلکه گاهی نفع کند خصوصاً چون بگلاب و عرق بید ممزوج بود و بران تنقل بمبردات ترش کنند و براغذیهٔ لطیفه مثل بچهٔ مرغ و تیهو و دراج بطریق زیرباج یا با آب انار وغیره که در قول صاحب کامل گذشت یا بحزفه و بر مجففات اقتصار نمایند و صحناة شامیه نافع است و کل حوامض نیکوست و فواکه خوشبو مثل سیب و بهی و امرود و زعرور و انار و ترنج و آنچه سریع الفساد نباشد بخورند و از بقول کاهو و کاسنی خصوصاً با سرکه خورند و از کرفس و جرجیر و رشاد و پیاز الا با سرکه پرورده و گندنا و مانند آن اجتناب نمایند و در آب مشروب گل ارمنی بجوشانند و یا بانک سرکه آمیزند و در مسکن آس و خلاف فرش کنند و اندرون خانه و بیرون آن چند بار سرکه و گلاب و آب بید هر روز بپاشند و ظرفا بسوزند و صندل و کافور و عود و لبان و گل سرخ وغیره تبخیر سازند و استنشاق موم در وبای حادث از بوی مردار و مقابر نافع است و در زمانه بقراط بزمین سودان وبا عارض شده بود حتی که بشهر بقراط قریب شده و امر کرد بجمع کردن اشجار خوشبو و ادهان وغیره گرداگرد شهر و تدخین آن نمود و بدان فضای هوا اعتدال یافت و از وبا سالم ماندند و ازین حکمت بقراط و فضیلت او ظاهر شد و آنچه قدما بر موافقت آن برای مقاومت وبا اتفاق دارند تریاق الافاعی است حتی که جالینوس گفته که در وبای عظیم که بر ایشان واقع شده بود خلاص نیافتند مگر کسانیکه استعمال او کردند و جمهور و غیره اجزای او همانست که در قول شیخ مسطور شد نیم مثقال از آن با گلاب در بعض اوقات تناول نمایند **صفت** شربت که در وبا و طاعون و جدری و حصبه را نفع بخشد و تقویت معده و کبد حار نماید و تقویت قلب و تسکین جوشش خون و قمع صفرا و ردع ابخره کند و خفقان و خمار را نافع بود آب گل سرخ و آب انار ترش و آب غوره و آب ترشی ترنج و آب سیب میخوش هر واحد یکجزو آب سماق و سرکهٔ خمر هر واحد ربع جزو و مقابل هر رطل از مجموع پنج درم گل ارمنی آمیخته یک شبانه روز بگذارند پس صاف کرده با همچند آن شکر افزوده شربت بسازند و بعد فرود آوردن از آتش بکافور قیصوری خوشبو کنند و بزرگان از یک اوقیه تا دو اوقیه و اطفال کم از آن استعمال نمایند **انطاکی** گوید که واجبست تقدیم بفصد بعده تنقیه بچیزیکه مخرج خلط فاسد یا غالب باشد و کثرت اکل بقول و قطانی و حوامض و تقلیل اشیای مولد خون مثل گوشت و شیرینیها این همه مع اصلاح هوا حتی الامکان باید و آنچه متعلق باحکام او و استیفای علاج اوست در طاعون عنقریب مذکور گردد و در نزهت گفته که لازمست بخور بمیعه و مقل و فرش در مکان بهور و نعناع و شم پیاز و سیب و بهی و تقلیل حمام نمایند و ترک لحوم و حلویات و خصوصاً چون سال ربیعی باشد **بعض متاخرین** مینویسند که هر گاه آثار حدوث وبا ظاهر گردد باید که مردم آن بلد مبادرت به تنقیهٔ بدن از فصد و حجامت و قی و اسهال و ادرار و تعریق وغیره بحسب واجب و تجفیف رطوبات باستعمال مجففات و تعدیل غذا و مسکن نمایند لیکن نباید که بمسهلات قویه بضعف قلب و دیگر اعضای رئیسه مثل تربد و غاریقون و حب الملوک و حب السلاطین و سقمونیا و مانند اینها تنقیه کنند بلکه بملینات مانند مغز فلوس با روغن بادام و هلیله بروغن چرب کرده و تمر هندی و شیرخشت و امثال اینها و تقلیل غذا و شراب بهترین مجففات است و خلو معده نیز مضرست بلکه اوفق آنست که اندک اندک غذا تناول نمایند بمقداریکه بزودی هضم شود و ثقل نیارد و سوء هضم بهم نرسد و فضول بسیار از آن تولد نیابد و از اغذیه و فواکه رطبه سریع العفونت مانند گوشت بسیار و روغن بسیار و شیرینی و ماهی و شیر و ماست و انگور و شفتالو و هندوانه و خربزه و خیارین و کدو و بقول و امثال آن بپرهیزند و نشستن در گوشه و حرکت ملایم دادن بهتر از سکون مطلق است و باید که ملاحظه نمایند اگر حدوث وبا از اسباب سماویه باشد لازم است که در مکان غائر پست سقف بند و دروازه مسکن نمایند و هوای تازه تبدیل و اصلاح کنند و هوای خارج را داخل شدن ندهند و اگر از اسباب ارضیه باشد واجبست که در مکان بلند و صحرای بلند وسیع ساکن شوند و اگر از هر دو سبب باشد در آن هنگام خانه بهتر از صحراست و بهتر آنست که خانهٔ اختیار نمایند که در آن حوض آب و فواره نباشد و سرکه که در آن پیاز و سیر پرورده باشند بر سطح خانه و در و دیوار و سقف آن اکثر اوقات بپاشند و از کندر و زراوند طویل وغیره ادویه بخور کرده در قول شیخ گذشت مجموع یا آنچه میسر آید با عسل سرشته تبخیر نمایند و لخلخه ساخته ببویند و لیکن بحدیکه دخان تبخیر ایذا بدماغ نرساند و بدستور بوییدن خوشبوها با رعایت ضد مزاج شخص و هوا چنانچه در مزاج حار طیوب بارده مانند کافور و نیلوفر و بنفشه و صندل و در مزاج بارد طیوب حاره مانند مشک و عنبر و لادن و جند و قرنفل و جوزبوا و امثال اینها ببویند و دائم پیاز و سیر در سرکه پرورده ببویند و پارچه اندر آنها تر کرده پیش بینی دارند و اگر ضرورتی داعی نگردد از مکان برنیایند و الا سرکه بسیر و پیاز پرورده قدری با خود ببرند و دائم خرقه بدان تر کرده نزد بینی و دهان برآرند و بر گردیده در مکان خود معاودت نمایند و هرچه بخورند در آن سیر و پیاز و سرکه بیامیزند و اغذیهٔ ترش کم چربی و روغن تناول نمایند و شیرینی مطلق تناول نکنند و از لحوم حیوانات آن بلد حتی المقدور بخورند و تریاق الطین و برشعثا و فلونیای رومی و شربت کادی و مفرحات یاقوتیه و جدوار خطائی و فادزهر معدنی هرچه میسر آید گاه گاه

بحسب مزاج ولائق تناول نمایند وهر روز خوردن نیم درهم تا یکدرم ازین دوا مفید است صبر سقوطری مرمکی زعفران کشمیری مساوی کوفته بیخته بعسل کف گرفته معجون سازند
ولیکن هنگامیکه هوا سرد بود و سردی بر مزاج غالب باشد نه گرمی که در ان مضرست و خود را از غم و هم و غضب محفوظ دارند واگر تشنگی غالب باشد جرعه جرعه آب بنوشند
وگاهی بر مضمضه تنها اکتفا نمایند واگر سرکه بمقداریکه تغیر فاحش در مزه نماید با آب آمیخته بنوشند بهترست از آب خالص زیراکه سرکه بهترین مصلحات آب و نافع ترین اشیا در وبا ست
واگر سرکه نباشد آب را جوش دهند واگر توانند که آب آن بلد وخصوصا آب چاه و حوض و تالاب ننوشند اولی ست و آب جاری را چندان مضرت نیست و باوجود این تدابیر امیدوار فضل
پروردگار بوده وسواس و فکر و اندیشه باطل را بخود راه ندهند زیراکه واهمه خلاق ست اقتباس از شیخ الرئیس حمای جدری و حصبه را از جنس حمیات وبائی شمرده آن امراض را سموم و وبا تعبیر نموده است

حمیات اطفال

بدانکه تپها که بصبیان حادث میشود اکثر تپ خلطی میباشد بسیط بود یا مرکب و نوع آنرا بطوریکه در طرق تشخیص حمیات خلطیه مسطور شد تشخیص نموده علاج آن بکنند از علاج تپ بزرگان
کنند لیکن طفل شیرخواره را چون تپ عارض شود اصلاح شیر دایه کنند تا استعداد عفونت ازان مندفع گردد ونیز قوت طفل بسبب ضعف قادر بر احتمال ادویه در اصلاح آن
نیست وغرض ازین آن نیست که آن در علاج کافی ست بلکه این جمله شرائط ست گاهی اصلاح شیر به پرهیز میکنند و گاهی بادویه بالجمله اگر تپ دموی حادث شود و طفل زیاده
از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سرهای گوش اورا شرط زنند وقدر حجم آن گیرند واگر در پیخاز او چسپانند نیز جائز ست وگفته اند که اگرچه اخراج خون از دیگر مواضع هم
نیز سودمند ست لیکن خون سر گوش موافق تر و دور از غشی و ضعف قوت بتجربه رسیده وگاه باشد که خون بعد از شرط زدن بیرون نیاید و چون گردن و گوشهای اورا
سخت بمالند خون آمدن گیرد واگر طفل صغیر و مرضعه جوان و دموی مزاج باشد بلا توقف مرضعه را فصد کنند و استعمال کافور نشاید و از مسخنات پرهیز فرمایند و مطفیات
خونی همچون عناب و کشنیز و شاهتره و امثال آن که در حمای دموی مذکور شد استعمال نمایند و عناب جوشانیده صاف نموده سرد کرده در شیانه روز کرات نوشانیدن در ازاله
تپ مطبقه و حصبه قوی الاثرست و در انجاکه باوجود این تپ صداع نیز رنج دهد و از اخراج خون تسکین نپذیرد باشویه کنند و طبیعت را بشافه نرم فرود آورند و شموم
و طلای مناسب بکار برند و بدانکه لازمه این نوع حمی ست که عرق نمی آید مگر روز یک تپ مفارقت می نماید و لهذا التعراق درین بسیار مفید ست و تدبیر معرق اینست که برگ
نی تازه و تر و آنرا کوفته بیفشارند و بر تارکسر و کف دست و پای مریض بمالند و بدن را بسیار بجا گرم دارند که عرق بسیار خواهد آمد واگر تپ صفراوی باشد تلیین طبیعت
مرضعه بمار الفواکه و دیگر ملینات مناسبه نمایند واگر طفل تناول غذا نموده باشد قدری اوراشیر بنوشانند والا تدبیر مرضعه کافیست واگر در مزاج مرضعه غلبه خون
دریابند اورا فصد نمایند وجهت تسکین صفرا و کسر حدت آن سکنجبین با عرق کاسنی و خیار کشی سنگ شود و یا دیگر اشربه و ادویه مسکنه موافقه بخورانند و از اشیای مولد
صفرا طفل و مرضعه را باز دارند واگر طبع او قبض باشد بشیافات لینه آنرا مسهل سازند واگر حنای تر را نرم سوده بر کف دست و پا و تارک سر کودک بمالند حرارت قوی را
فرو نشاند و آب انار شیرین و آب خیار یا طباشیر بدهند که سودمند ست واگر بتبرید احتیاج باشد همان تدبیر مبرد که در تپ دموی مذکور شد بعمل آرند و باشویه نیز مفید ست
واگر صداع نیز با آن باشد وازین تدبیر تسکین نیابد با ضمده و اطلیه و شمومات پردازند و بقول شیخ درین نوع تپها طفل را آب انار با سکنجبین و مانند آن بخورانند لیکن استعمال
حموضات وقتی باید که معده طفل از شیر خالی باشد و بعد از تناول حموضات بزودی شیر باو ندهند تا از ضرر تجبن و فساد و سمیت شیر محفوظ مانند و باشویه که در تپهای گرم
بجهت ازاله صداع و جذب حرارت سود دارد اینست گل بنفشه گل خطمی برگ بید برگ کنار سبوس گندم هر واحد بقدر حاجت جوشانیده استعمال نمایند و بعضی چقندر
نیمکوفته و بعد جوش آب بهند و انه هم افزایند و شافه لینه که در تپهای گرم بکار برند و سریع العمل ست اینست که گل بنفشه سه درم گل خطمی دو درم سنا پنج درم مغز خیار شنبر
هفت درم نمک سنگ یکدرم شکر سرخ هفت درم کوفته بقدر حاجت شیاف سازند و بروغن بادام چرب کرده استعمال نمایند واگر تپ بلغمی باشد برنجاسف در آب
جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده باشند و بعضی گفته اند که این دوا بعد از سه هفته طفل و مرضعه را چند روز دادن فائده تمام میکند و در ابتدا هر بامداد
مرضعه را آبیکه در ان بادیان و بیخ کاسنی و اصل السوس جوشانیده باشند با گلقند بدهند وطفل را نیز قدری ازان بنوشانند و آب سرد کمتر دهند و تشنگی و گرسنگی بهتر نمایند
و بعد از نضج ماده اگر مرضعه را مسهل بلغم دهند مناسب ست و سائر تدابیر و ادویه چنانکه در تپ مرکب بیان شد بکار برند و از هرچه چرب و ضعیف معده باشد
پرهیز کنانند واگر تپ سوداوی باشد و این کودکان را نادر افتد پس بجهت نضج ماده اول مرضعه را طبیخ مویز منقی و بادیان و اصل السوس و سپستان با گلقند بدهند

و بقدر نخود ساخته باشند و بعد از انقضای چهل روز مسهل سودا دهند و چند نوبت تنقیه فرمایند و اگر طفل غذا خوار باشد پرهیز قوی هرگز نفرمایند لیکن از استعمال فواکه رطبه سریع الفساد و چون خربزه و شفتالو و بقول شدید البرودت چون کاهو و کاسنی و هرچه بارد یابس بود اجازت نهند بعد از ان دوا المسهلیت بمرضعه دادن سود مندست و همچنین دیگر ادویه تبرید بربیع و چون این تب مزمن میباشد غایت امر و مقصود در ان مراعات نضج ماده است با رعایت قوت و تا هنگامیکه دادن ادویه بمرضعه کفایت باشد بطفل نباید خورانید و باقی تدابیر بحسب انواع ماده سوداوی یعنی سودای طبیعی و احتراقی در انواع حمای ربع بتفصیل مذکور شد و اگر تپ مرکب باشد هرچند اقسام او بسیارست لیکن آنچه کودکان را بیشتر افتد شطر الغب و غب غیر خالصه است و قانون علاج آنها اینست که در علامات ترکیب آثار غلبه هر خلط که دریابند ادویه مخصوصه آن در ترکیب نسخه مرعی دارند و اصول تدبیر نضج و تنقیه و پرهیزست و سکنجبین اصولی و قرص گل و شربت دینار سود مندست و اگر قبل از وقت نوبت لرزه قدری ماء العسل و گلاب بنوشانند نفع تمام دهد و در آغاز لرزه از آب سرد باز داشتن ضرورست بلکه آب گرم دهند و چند ساعت پیش از نوبت انگشتی چند از عسل یا سکنجبین عسلی لیسانیدن لرزه و تپ کهنه را سود دهد و نانخواه سوده بعسل سرشته همین حکم دارد و اگر مصطکی باریک سوده همچند آن نان خشک سوده بیامیزند و بمقدار نخود حبها سازند و بعد از طعام یکحب طفل را بخورانند مفیدست و تپ بسیار باشد که در تپ نائبه بلغمی بعد از گذشتن چهل روز قبل از نوبت بچند ساعت مقدار نخودی باز جند بیدستر خورانیدن نفع کلی بخشد و جوز بوا قدری بعسل سرشته پیش از نوبت خورانید و از آب باز داشتن در منع لرزه سریع الاثرست لیکن تکرار استعمال شرطست اقلا دو سه نوبت و مدار کار در علاج حمیات مزمنه بر تقویت معده است و بدانند که طفل غذا خوار را که از شیر باز گرفته باشند اگر توانند کلاو را از گوشت و روغن باز دارند بهترو الا هرچه خواهش نماید و شدید المضرت نباشد میتوان داد زیرا که تدبیر اطفال در امر تغذیه برخلاف تدبیر بزرگانست و در اکثر امور متابعت طبع بیمار در صورت ازمان مرض خصوصا کودکان را در خورانیدن اغذیه واجبست و تکثیر غذا در هیچ صورت جایز نیست که موجب ضرر و فساد کلی است **فائده جلیله** در حمای عفنی اگر ماده و موسم حار بود به تبرید و تسکین محتاج باشد و اگر ماده زیاده بود بنضج و استفراغ و اگر حرارت تپ محتاج بتسکین و کثرت ماده داعی استفراغ بود اول بتسکین پرداخته بعده باستفراغ ماده پردازند اما کثرت تبرید بلا ضرورت و با استعمال مفتحات و مدرات قویه مثل کاسنی و گلو و شاهتره در ابتدا نشاید که موجب غلظ ماده و طول مرض میگردد و اگر ورم سبب تپ بود در بعضی صورت تبرید مضر ورم است پس بمفتحات و مدرات معتدله قلیل الحرارت ضرورت می افتد بلکه ورم اگر در تپ حادث شود رعایت ورم بیشتر ملحوظ باید داشت که امور علاج حمی مبنی است بر دفع ورم یعنی حرارت حمی محتاج تبرید و ماده محتاج اسهال است و این هر دو در ورم نمیتوان کرد و اگر بعد اخراج ماده اثر تپ باقی باشد مسکنات و مبردات لطیف کافی بود و اگر ماده قلیل غلیظ در عروق باعث سده و عفونت اخلاط باشد و از اسهال دفع نگردد لاجرم بمحللات و مفتحات مع رعایت تبرید رجوع کرده آید مثل بادآورد و شاهتره و گلو و اذخر و افسنتین و تخم کاسنی و غیر آن با دیگر ادویه مدره بارده و در بعض وقت للبانی فرنگ کنین و غیره که سید هند نفع میکند

حمای دقیه

بدانکه معنی دق در لغت هر دو هزال است و چون حرارت این تپ عادی و نرم باشد و هزال و لاغری لازم دارد بدین نام مسمی گشته و در اصطلاح اطبا تپ دق عبارت از انست که حرارت غریبه اولا باعضای اصلی خصوصا بقلب تعلق گیرد چندانکه رطوبات بدن را بتدریج فانی سازد و این تپ را بسبب انتقال حرارت از رطوبتی برطوبت دیگر سه درجه است و توضیح آن موقوف بر دانستن این مقدمه است که در بدن نه جنس رطوبت ست یکی را رطوبات اولی گویند که عبارت از اخلاط اربعه است دوم رطوبات ثانیه که از اخلاط ثانیا در بدن پدید می آید و این یا فضول باشد همچون عرق و اشک و منی و مخاط و شیر و حیض و مانند آن و یا غیر فضول یعنی آنکه از حالت اولی استحاله یافته در اعضا نفوذ کرده باشد و هنوز جوهر بدن نگردیده و این نوع غیر فضول چهار قسم است اول رطوبتی است که از خلع صورت خلطی کرده و هنوز قبول صورت عضوی نکرده محصور در رگهای باریک بود که آنرا عروق شعریه ساقیه گویند و چون از ان منفصل شود در اعضا حاصل گردد و مغتذی بدان شود این رطوبت ست باستحالات دیگر و سبب بیماریها بسیار میشود بقبول عفونت و فساد و فتح احمت و غلیان دوم رطوبتی که از افواه ساقیه شعریه گذشته و بهمه اعضا پراگنده است بسان شبنم و مستعد برای تغذیه آنها و آن بعینه رطوبت اول ست چون از ان عروق منفصل گردد

واستحاله دیگر یابد و این رطوبت اجزای مفاصل را نیز نرم میدارد و هرگاه که بدن غذا نیابد طبیعت اندرین تصرف کند و دیگر بار بگوارد و غذا سازد سوم رطوبتیست
که قریب الانعقاد بود فقط با عضا گرویده و بحسب مزاج هر یک از اعضا مستحیل شده نه از جهت قوام یعنی غذای آن نا گشته و صورت و مزاج عضوی یافته لیکن هنوز
بصلابت عضو نگشته از جهت قرب عهد بسیلان و این قابل تر برای تحلل از اجزای قدیمه اعضا است چهارم رطوبتیست که اتصال اجزای اعضای مفرده بایکدیگر از
ابتدای خلقت بدان است و این از ماده منی که از آن اعضا متکون شده در اعضا حاصل است و از ابطال آن تفرق و تفتت بهم رسد و مثال رطوبت قسم اول یعنی
محصوره دوم یعنی رطوبت طلیه روغنی ست که در چراغدان باشد و مثال قسم سوم یعنی رطوبت قریب الانعقاد با جزا روغن متشرب در جرم فتیله است
و مثال قسم چهارم یعنی رطوبت اصلیه اجزای مرکبات رطوبتی ست که بدان اجزای پنبه اتصال دارد و از آن فتیله ساخته شده پس هرگاه حرارت غریبه
قسم اول را ازین رطوبات که اندر عروق صغار محصور است تمام کند و در افنای قسم دوم شروع نماید چنان باشد که شعله چراغ روغن مصبوب در چراغ را افنا کند و کار
بدان رسد که روغن داخل فتیله خرج خواهد شد و این درجه اول تب دق باشد و باسم دق یعنی مطلقا مخصوص گردد و در یونانی آنرا اطیقوس نامند و علاج این آسان باشد
لیکن تشخیص بدشواری توان کرد و چون این قسم دوم را نیز فانی سازد و در افنای قسم سوم شروع کند چنان باشد که شعله چراغ روغن مصبوب را افنا نماید و در افنای روغن
متشرب در جرم فتیله شروع کند و این درجه دوم دق باشد و بذبول مسمی گردد و بیونانی قالیمیوس نامند و بعضی گویند ذبول را سه مرتبه است ابتدا و وسط و انتها و تشخیص
این درجه آسان بود لیکن علاج بدشواری پذیرد و مرتبه اول این درجه دوم قابل علاج بود بسهولت تمام و مرتبه دوم که وسط آنست ممکن العلاج بود بجهد و حذق کامل و مرتبه
سوم که انتهای اوست مریضی که بانتهای این درجه دوم رسد کمتر خلاص یابد و علاج نپذیرد و خصوصا چون نوبت بکمی لحم و ظهور عظام بسبب نحافت و خشکی رسد و اگر این
قسم سوم را نیز تمام کند و در افنای قسم چهارم شروع نماید این چنان باشد که گویا شعله چراغ جرم فتیله و رطوبات اصلیه آنرا در احراق شروع کند و این درجه سوم دق باشد
و باسم تفتت و تفتت موسوم گردد و در یونانی انجیسیوا و ماطس خوانند و این را امکان علاج ندارد و بدانکه گاهی دق گویند و از آن مراد جنس حمی دق بود یعنی هر سه قسم را
دق گویند و گاهی از دق مراد درجه اول از درجات ثلاثه آن باشد بنا بر آنکه چون هر دو قسم دیگر باسم خاص یعنی ذبول و تفتت مخصوص شده قسم اول را باسم عام یعنی
دق مخصوص کردند و حدوث دق یا از اسباب سابقه بود یا از اسباب بادیه یا اسباب واصله چون تبهای یومیه و دمویه محرقه و غب خالص و غیر خالص و شطر الغب
و ورم حار سینه و جگر و گرده و مثانه و امعا و رحم و سده ماساریقا و حرارت مشتعل معده و جگر و گرده و غیر آن که حرارت بدل یا از دیاد و اسباب بادیه چون غم و هم
و غضب و تعب و بیخوابی و جوع مفرط و عطش سست و لاسیما در سن شباب و مزاج گرم و خشک و فصل تابستان و غیر آن که دل را گرم کند بغایت زیرا که مبادی دق دل است
آنچه گویند که حدوث این تب ابتدا و در اغلب از اسباب بادیه بود و چون بدن مستعد برای قبول آن بهم رسد مثل حرکت مفرط که آن تسخین و تجفیف بدن کند یا
قلت ورود اغذیه بر بدن یا استعمال اغذیه و ادویه مسخنه یا سهر دائم یا افکار دائمی در قرات کتب و الحاح نظر در سائر علوم یا غضب مفرط یا بسبب اشتغال ازواج دائم
آن حدت و ناریت و تبیار باشد که تدبیر طبیب در دق اندازد و این یا بسبب غفلت او از جانب قلب بود در امراض حاره از استعمال ضمادات بسرده و یا
بسبب منع او مریض را از استعمال آب سرد هنگام اشتیاق و شدت تشنگی آن بجهت خوف ضعف معده و یا از احتراز او نزد سقوط قوت و تواتر غشی با ستعمال
اشیای حار منعش بجهت مثل شراب و ماء اللحم و دواء المسک و غیر آن از ادویه مفرحه و اغذیه لطیفه حاره پس هرگاه بقلب رسد بدان سوء مزاج حار بود و دران حرارت
متمکن گردد و در دق اندازد و یا از سبب الحاح تقلیل غذا بود هنگامیکه حاجت داعی باستعمال تکثیر غذا باشد پس حرارت مشتعل گردد با عضا متشبث شود و گاهی دق
حادث شود بسبب طول امراض زیرا که آن جوهر اعضا را فاسد و ضعیف کند حتی که از غذا نفرت نماید و احتداد و اشتعال آن زیاده گردد و تب قوی شود و در دق اندازد
و گاهی دق بسبب افراط اسهال افتد و گاهی از درد شدید بسخن روح شیخ و بعضی شراح قانون بشیخ نسبت کنند که گاهی حرارت جگر و ریه و معده متودی بدق بگردد و اگر
حرارت این اعضا باصل مستعلق گردد لیکن نفس حرارت آنها دق نبود بلکه دق آنست که بسبب قلب باشد یعنی هر چند حرارت جگر و شش و معده هم بذبول بکشد لیکن
تا قلب حرارت بدل یکسعد حرارت بدنست ادا نکنند این مرض متحقق نگردد و این مرض از قسم حمیات است لا آنکه آنرا نوبتها و اوقات نوائب نیست و گاهی دق بعد
حمیات یومیه افتد و گاهی بعد تبهای عفونت و اورام و دق و اکثر انتقالی میباشد و کم است که ابتدا عارض شود و اعضای اصلی را مشتعل گرداند و خلط و روح قبل آن

مشتعل نشود بلکه لازم ست که خلط و روح اولاً گرم گردد و بعده بمرور ایام اعضای اصلی سخونت پذیرد مگر آنکه سببی بسیار قوی عارض شود که خاص گرداند تعلق
حرارت دق را بعضا سوای ارواح و اخلاط مثل آنکه در جرم قلب حرارت قوی پیدا شود و بسبب واحد گاهی سبب دق میگردد و گاهی سبب حمای یوم میشود مثل هم
و هم و غیره و اسباب بادیه پس بسبب شدت تعلق او دق حادث شود و بسبب ضعف تعلق او حمای یوم متولد گردد مثل آتش که آن چوب را بر دو وجه بسوزد یکی بر وجه
تسخین آن و تغییر دران و این بجهت تعلق ضعیف بود دوم بسبیل اشتعال و آن تعلق قویتر ازانست و حمای عفونت و ورمی بسیار بدق منتقل گردد بسبب
شدت حمای عفنیه یا کثرت تلطیف غذا دران یا منع آب سرد یا قلت مراعات جانب قلب با طلیه و اضمده و خصوصاً در امراض اعضای جها و رقلب مثل حجاب بسیار
باشد که اضطرار طبیب در دق انداز د چنانچه در قول آملی گذشت و گاه دق فرد بود و گاهی با حمیات عفونت و اورام مرکب شود و بدترین ترکیب او با حمای غب و سدس
و سبع ست بهر آنکه درین حمیات احتیاج استفراغ بمسهل قوی باشد و در دق رخصت آن نیست و دق در اول امر عسر المعرفت سهل العلاج ست بسبب دشواری
شناخت آن در ابتدا اشتباه آن بحمیات دیگر خصوصاً بحمای لثقه ست از جهت عدم غلبه خشکی بر اعضا و عدم ظهور آثار خاصه آن و بسبب سهولت علاج آن
قلت فنای رطوبات و بحال بودن قوای اعضاست و در آخر آن سهل المعرفت صعب العلاج ست بسبب آسانی معرفت او ظهور خشکی اعضا و غائر بودن چشم و لاغری
بدن و صلابت و دقت نبض و غیره علامات مختصه آنست و باعث دشواری علاج فنای رطوبتی که بدل آن متعسر ست و آخر ذبول البته غیر قابل علاج ست
زیرا که اعاده رطوبات منویه با وجود سقوط قوتها غیر ممکن ست بامکان عادی انطاکی گوید که حمای دق آنست که تعلق آن بسوی اعضا تجاوز کند حتی که رطوبات
اعضا بسبب حرارت مشتعله درین تب همچون روغن برای چراغ گردد و چون نفوذ کند استخوانها باریک شود و موت رو نماید و ازینجهت بعد تمکن لا علاج بود و قبل تمکن آن عسر العلاج
پس اگر تشبث او بغیر اعضای رئیسه بود معالجه آن سهل باشد و اگر با اعضای مذکوره متعدی گردد یا اولاً با آنها متشبث شود پس اگر بقلب تشبث نماید بسوی
باقی اعضا بلا واسطه متعدی گردد و مفضی بهلاک شود قطعاً لاسیما در کسانیکه مزاج و رطوبت آنها لطیف باشد مثل اهل حبش و یا از دیگر عضو رئیس بسوی
قلب متعدی شود و بعد آن بسوی باقی اعضا پس معلوم شد که مخوف تر دق آنست که اولاً بقلب تشبث کند زیرا که او رئیس مطلق ست بقول صحیح بلکه
قائلین بتقدیم دماغ تصریح نموده اند که تب قلب مخوف تر ست پس این قول اجماعیست و اختلاف کرده اند در آنکه متشبث بدماغ اولاً مخوف تر ست یا متشبث
بکبد بقراط و اتباع او و رازی و مسیحی و ابو الفرج بسوی اول رفته اند و ابن قره و بختیشوع و فاضل جالینوس بسوی ثانی و هر دو فریق بر مذهب خود ها استدلال
نموده اند و مرا تا حال ترجیح احدی درین مسئله ملخص نشده و از شیخ الرئیس چیزی درین باب ندیدم و بدانند که اقسام خلط هشت گونه ست چهار ازان اخلاط
معروفه ست و چهار آنست که در قانون آنرا رطوبات ثانیه مسمی ساخته و آن در اعضا مثل تری یا شبنم پراگنده شده پس لاجرم این تب چهار قسم باشد
بحسب عدد رطوبات ثانیه اول متشبث برطوبتی که در عروق ست و آنرا دق مطلق گویند دوم متشبث برطوبتی که در عظام ست و مسمی بعضویه ست و این
بذبول موسوم گردد سوم آنکه متعلق برطوبت منویه باشد و این رطوبت مصحوب با عضا از اول خلقت بود و ازمنی حاصل شود و جمهور اطبا بر انحصار دق
درین سه نوع اند و این اخیر را دق تفتت نامند و صحیح موافق لمفهوم اطبا اسم این مرسله ست و چهارم دق تفتت ست و آن تعلق تب برطوبتی ست که آنرا عنصر
گویند و او آنست که تماسک جوهر عظام بدانست و اسباب دق مثل تعب و هم و سهر و کثرت تناول مجففات و جماع خصوصاً بر خلو معده ست و از اسباب آن
طول حمیات محرقه و امراض و مصابرت عطش و جوع و خطا در غذا یا در زمان او یا در مقدار اوست و گاهی از ورم مسدد بسبب حبس حرارت افتد و از کثرت تناول
اشیاء حار یابس خصوصاً برای صاحبان یابس مزاج و از لبس مثل پشم و موی بغیر حائل بودن چیزی میان او و بدن یا در گرما و از ضمادات گرم مثل آهک یا از کثرت وصب
اعضا و ورزش رسید که تب دق حرارتی ست که از اعتدال تجاوز کند حتی که با استخوانها و رطوبتی که در آنهاست بتدریج متشبث گردد و اول او را دق مطلقا
و ثانی او را ذبول و آخر آنرا تفتت گویند و اول آن مدرک نمیشود مگر ماهر نبض را یا مستیقظ نفس خود را زیرا که هرگاه غذا در هضم شروع کند این تب مشتعل گردد
چنانچه هنگام ورود روغن چراغ روشن میشود و حال باقی اقسام او سهل الادراک ست زیرا که ذبول بدن را تحلیل و لاغر کند و رنگ بگرداند و چون باخر رسد آواز باریک شود
و چشم و بناگوش فرو نشیند و ناخنها کج گردد و این تب یا از تب عفنی افتد بسبب اهمال یا سوء تدبیر یا خطای طبیب و یا تحلیل و را اغذیه و ادویه واقع شود

تلافی آن ممکن نبود و گاهی ابتداءً حادث شود چون هم و غم و کد و افراط نماید و دق شدید تر از روی خطر آنست که یابس مزاج و لاغر را در مثل ملک حجاز بفصل گرما حادث شود و ابو منصور از جالینوس نقل کرده که ابدان صفراویه نحیفه یابسه مستعد برای وقوع در حمیات اند هرگاه از طعام و حمام امساک نمایند و در ریاضت و سهر و جماع اسراف کنند در دق افتند و اکثر حمیات دق و ذبول نزد حرارت و یبس در قلب یا معده یا جگر بود و چون دق بعد حمیات قویه یا طویل المدت شروع گردد دق خبیث ردی باشد و چون عقب حمای یوم آغاز کند آن دق مبتدی غیر مستحکم باشد پس اگر معالجه نکنند ایضاً بذبول مودی گردد و ایضاً جالینوس گفته که ذبول دیدم که سبب آن ورم روده قولون بود که مدت آن دراز گشت و بذبول ادا گردید اعم که سبب آن ورم مری و مثانه و گرده و ورم طحال و ورم ماساریقا بود و هرگاه که از پس نزول الامعاء و درازی مدت آن تپ آهسته پدید آید و معلوم شود بسببی از اسباب که خشکی در دل و نواحی آن تولد کرده است حکم باید کرد که تپ دق است و یهودی گفته هر تپی که یکهفته بماند و آهسته و لازم بر یک حال بود نه زیاده شود و نه کم آن دق باشد پس اگر دو هفته باقی ماند مستحکم گردد و اگر سه هفته بماند عفونت پذیرد و مجوسی گوید حمای دق که از اسباب سابقه حادث شود آن از ابتدا ذبولی بود و آنچه از مثل اسباب بادیه افتد آن را در ابتدا دق گویند و چون زیاده شود آن را ذبول و سل نامند طریق تشخیص تپ دق و اقسام آن هرگاه تپ حادث شود و سه روز یا زیاده دوام کند و منقلع نشود و قوی الحرارت نبود و با وی چیزی از اعراض حمیات حاره مثل تشنگی و قلق و کرب و خشکی زبان و سیاهی آن و تکسر و ضربان و صداع و بدبوی بول و عظم و اختلاف نبض و لرزه و غیر آن از اعراض تابع حمیات عفنی نباشد و در آن فترة و نوبت پدید نیاید و مع ذلک حرارت ساکن ملایم دائمی قائم بر یک حال باشد مگر عقب غذا هر وقت که بخورند اشتداد نماید و در شب وقت خواب زیاده شود آن تپ حمای دق باشد و ایضاً نبض دقیق صلب متواتر ضعیف ثابت بر حال واحد و بول مائی بود و تپ آهسته و لازم باشد و هرگاه دست بر بدن بیمار گذارند سخت گرم نبود و در ملمس حرارت کم از حرارت سونوخس و غیر آن از حمیات خلطیه محسوس گردد و در ابتدای لمس ساکن تر باشد و چون ساعتی دست بر بدن ماند گرم تر نماید و بقوت و سوزش هموار افزاید و مواضع عروق و شرایین گرم تر از جای دیگر بود و حرارت متشابه بود و کم نشود چنانچه در حمای لازمه و فتره نکند چنانچه در تپ دائره و بیمار از آن حرارت سخت آگاه نباشد زیرا که آن سوء مزاج متفق و مستوی شده است و مثل مزاج اصلی گردیده لیکن نزد تناول چیزی از غذا حرارت زیاده و مشتد گردد و نبض قوی شود و اندکی میل بعظم نماید چه طعام در حق مدقوق بمنزله روغن در چراغ باشد که روشنی آن را مدد دهد و چون تپ از غذا زیاده میشود لهذا جهال الطبا از غذا منع میکنند و مریض را هلاک میگردانند و این از دلائل قویه این تپ است از اینجاست که بعضی اطبا برای امتحان این تپ گفته اند که صاحب تپ را در اوقات مختلف طعام بخورانند پس اگر چنان یابند که بعد طعام او را دائم تپ زیاده میشود و چهره او سرخ میگردد و نبض او بعظم و سرعت میگراید بی شک آن تپ دق باشد و اگر چه بعد تناول غذا در سائر حمیات لامحاله اشتعال و تغیر در احوال رو مینماید اگر اضطراب حرکات طبیعت واجب نماید لیکن در تغیر و اشتعال دق و دیگر تپها فرق بسیار است و آن اینست که در تپهای دیگر بعد غذا فراشا و طول نوبت تپ و تکسر و گرانی اعضا و سردی دست و پا و اختلاف نبض زیاده میشود و در دق هیچ ظاهر شدن تپ هیچ نباشد بشرطیکه با دیگر تپ مرکب نباشد و ایضاً اشتعال دق مثل اشتعال سائر حمیات بعد انقطاع نبض نباشد و نه بر ادوار معلومه بلکه مدقوق در هر وقت که غذا بخورد اشتعال پدید آید و اگر بول را تفحص و نظر کنند دهنیت در آن محسوس گردد و این همه دلائل درجه اول باشد و هرگاه این درجه گذشته ذبول تجاوز کند صلابت نبض و ضعف و صغر و تواتر آن اشتداد نماید و خصوصاً اگر بسبب وقوع در دق با ورم باشد که تحلیل نشود تواتر او بسیار زیاد نماید و همچنین سرعت بیفزاید و نبض از قسم معروف بذنب الفار گردد و آن نبضیست که بتدریج در انتقال از نقصان بسوی زیادتی شروع کند و یا بالعکس و این بر آنست که طبیعت جهد کند تا از اذیت خلاص یابد پس عظم طلب نماید و از صغر برای طلب تنسیم بعظم منتقل گردد و بعد از آن ضعف غلبه کند پس بصغر انتقال نماید و همچنین استمرار کند و اقسام نبض ذنب الفار در کتاب نبض اعظم بتفصیل اتم نوشته ام و ذبول که با ورم باشد اگر از شرب شراب حادث بود پیدا نشود ذنب الفار نبض مستلی باشد یعنی در وقت مثل سل بود و بسبب افراط تحلیل شراب رطوبات را و اعراض ذبول مثل ضعف نبض و صغر او بسیار شدید باشد زیرا که بدین جهات نه بر یک حال ماند بلکه بهلاکت منتهی گردد و با جمله در ذبول دهنیت در بول همچون صفائح سبوس ظاهر شود و در بول اندکی غلظت گردد و چشم غائر شدن گیرد و صدغین فرو نشیند و گوشت او نقصان پذیرد و بر جلد او خشکی و جهره او لاغری پدید نماید تا که ذبول بمرتبه اول باشد علامات مذکوره نیز کمتر پدید آیند و همچنین زیاده میگردند تا که بمرتبه دوم رسد و اول آن که بقیه گوشت و جوان و تازگی و رونق و قوت باقی بود و استخوانها بگوشت پوشیده باشند و نبض

زیاده و دقیق و صلب نباشد و علامات مذکوره قوی و مستحکم نگردد امید صلاح و رجای فلاح قائم بود و در اکثر امر بتدبیر لائق مرض زائل شود و هرگاه ذبول بانتها رسد
غور چشم اشتداد نماید و چرک خشک چشم کثرت پذیرد و سر استخوانها از هر عضو و از چهره بلند و ظاهر گردد و صدغین فرو نشیند و جلد پیشانی کشیده گردد و رونق و تازگی
از جلد و چهره برود و دیدان مانند که بران غباری افتاده است یا از آفتاب سوخته و برداشتن ابرو و پلک گران گردد و چشم پیکی آلوده پوشیده شود [illegible]
باریک شود و گوشها تنگ و کوچک و زرد گردند و حنجره بلند شود و استخوان سینه ظاهر گردد و آواز باریک شود و عروق ظاهر و خالی از خون نماید و موی دراز گردد و بیشتر افتد
و کیفها بر افراز و شکم لاغر گردد و به پشت چسپد گویا که جلد خشک است که کشیده شده و یا اوی جلد سینه بلند شده و هرگاه از درجه دوم تجاوز نماید [illegible]
و دهنیت در ذبول بسیار پدید آید و خشکی بدرجه رسد که گوشت بهم بدان بتحلیل رود و موی ریزیدن گیرد و ناخنها منحنی و متقوس گردد و حجر پوست و استخوان [illegible] مانند
اسهال ذوبانی عارض شود و عضو و فضا بگداز و طبیعت از دفع آن عاجز و اوبناشد زود بمیرد و انطاکی گوید که هرگاه ذبول بمرحله انتقال نماید ظهور حرارت کم گردد و با معده [illegible] شود
و نبض تنگ گردد و قاروره دهنی صفاتی [illegible] ناخنها سبز نماید و اذان و از مخصف الصدر کشیدگی محسوس شود و آواز باریک و ساقها دقیق گردد و پلس خشک شود و نفس
تنگی کند و سرفه خفیف ظهور نماید و اگر مع ذلک اسهال باشد و دران خون آید بیمار روز چهارم بمیرد و الا در روز هفتم زیرا که او ذوبان است تخفیف سرعت کند و گوید
که از علامات اوست کثرت سپش و قریب موت و تغیر رائحه التعلیم این همه که مسطور شد از دلائل دق مفرد بود اما از دلائل ترکیب دق با حمیات عفونیه آنست که
با وجود دوام تپ نرم نوبت عفنیه منتشر گردد و از قشعریره یا لرزه هم خالی نباشد اگر باده تپ عفنیه خارج از عروق بود و ایضا با هر تپ که مرکب شود از اعراض
خاصه او توان دانست و نیز از دلائل ترکیب او با تپ عفنی بقای حرارت خشک بعد آخر انحطاط نوبت و بعد عرق وافر است و زیادتی در ذبول و نحافت
نسبت با آنکه حمای عفنی واجب کند و دهنیت در ذبول و دیر از باشد و اگر دق ظاهر و تپ عفنی خفی بود تضاغط نبض واقع در ابتدای نوبت بران دلالت کند
چه مثل این تضاغط البته در دق مفرد غیر موجود بود و بدانند که گاهی دق منشعب بعده ابتدا نماید پس مزاج جگر بسبب مجاورت معده فاسد گردد و تپ دق پدید
دران پیدا شود و جالینوس گفته که اکثر هلاکت مدقوقین از اشتباه ایشان بصاحبان لثقه بود زیرا که جهال اطبا آنرا لثقه گمان کنند و معالجه دق بعلاج این نمایند
از استعمال مسخنات و فرق میان هر دو در حمیات بلغمی مسطور شد و علامات انتقال حمای یوم بحمای دق در بحث حمیات یومیه گذشت و بقول شیخ از دلائل
انتقال حمای یوم بسوی تپ دق کثرت اشتداد حرارت در روز سوم است و در اکثر حمای یوم بعد دوازده ساعت در انحطاط شروع کند و هرگاه تپ از آن
مدت تجاوز کند و علامات انحطاط ظاهر نشود بلکه تا روز سوم استمرار و اشتداد نماید آن دق باشد و بقول جرجانی هرگاه حمای یوم از سه شبانروز در گذرد
و علامت گساریدن ظاهر نشود و حرارت از آنچه اول بود زیاده نگردد و تن خشک تر از آن شود که آن تپ واجب کند و رنگ روی زرد شود باید دانست که
حمای یوم بدق منتقل گشت **علاج** اگرچه دق بعد استحکام علاج پذیر نیست و در ابتدا اشتباه بحمای لثقه میباشد اما اگر طبیبی بصلابت و دقت و تواتر
نبض و زیادتی حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر ملین و یا قرص کافور با شربت بادار النجیار یا بادار القرع دهد و در صورتیکه حمای عفنی با تپ دق
مرکب نشود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد خمیره خشخاش هم مانند آن
که در علاج نزله و سرفه نزلی گذشت با اقراص مذکوره آمیخته باید داد و یا اندرین تپ کافور از چهار سرخ تا یکماشه یا طباشیر یکماشه یا مروارید یکماشه یا قرص
طباشیر کافوری چهار ماشه یا زهر مهره سوده چهار سرخ یا لعل سرخ سوده چهار حبه یا خمیره مروارید یا خمیره گاوزبان یا شربت نیلوفر آمیخته خورند یا لیس شیره
خرفه تا دو توله یا لعاب بهدانه و شیره مغز تخم کدو و شربت نیلوفر و شربت تمر هندی و حماض و غیره بدهند بالجمله تقویت و تبرید درین تپ مد نظر باشد
و اگر اسهال شریک بود قابضات چون طباشیر یکماشه و کافور قیصوری چهار سرخ با شیره بارتنگ و ربوب [illegible] بدهند و اگر تپ عفنی با تپ دق مرکب شود
اسهال برفق کنند مثلا گل بنفشه نیلوفر عناب سپستان عنب الثعلب گاوزبان خطمی خیارین شب در عرقیات خیسانیده مغز فلوس تمر هندی ترنجبین
گلقند روغن بادام داخل کرده بدهند و شیرخشت برای اخراج صفرا نیز اضافه میکنند و در علاج تپ دق بهر نوع تبرید و ترطیب نماید یعنی با تقسیر [illegible]
و هوا و اطلیه و تنشیح و آبزن و حمام و غیره و بعض ادویه میرده مثل کافور باعث تخفیف میشود و تسکین بعض اشیاء مرطبه مثل شراب موجب تسخین میگردد [illegible] باید

کافور با ادویه مرطبه مخلوط نموده بخورانند و همچنین شراب با آب ممزوج کرده وقت هضم غذا دهند و در تپ دق از مرخیات و مضعفات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب جوشانیده
اندران نشینند پس هرگاه بیرون شوند روغن کدو بر تمام بدن بمالند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و لبشوربای گوشت بزغاله و چوزه مرغ و بقول بارده
و آش جو غذا سازند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیم برشت نیز مناسب بود و از اشیای خشک و نمکین و تیز و گرم و گرسنگی و تشنگی و غم و غضب احتراز
کنند و در مساکن بارده و جنب باد شمال و کناره آب مسکن سازند ذکر ادویه مفرده و مرکبه که در تپ دق مستعمل ست بگیرند گلوی سبز که بر درخت نیم پیچیده بقدر یکتوله کوفته
شب در آب ترکنند و صبح آب زلال آن گرفته با نبات شیرین ساخته بنوشند و برین مداومت نمایند که مجرب ست و اگر سرفه هم باشد چار پنج ماشه اصل السوس مقشر نیم کوفته با گلو
بخیسانند و همراه تریاق النزله استعمال کنند و اگر حرارت زیاده باشد شیره خیارین یا مغز تخم کدو بقدر هفت ماشه نیز با آب زلال آن اضافه کنند دیگر تخم گاوزبان بوداد
کوفته بیخته با قند سوده برابر او آمیخته بقدر حاجت بدهند و بعضی اوقات طباشیر و ست گلو افزوده فائده نموده و نفع این در سرفه دقی بیحد ست و معمول حکیم بقا خان
دیگر شیره تخم اسفاناخ در دق مجرب نوشته و شیره مغز بادام با شکر نیز نافع دیگر گوش خر را نشر طازده پنج یا شش قطره خون او و آب باران آمیخته بنوشند و غذا ماء الشعیر
باشد همچنین سه مرتبه کنند گویند که مایوس را شفا امید دهد دیگر گویند که بخور لته حیض زنیکه اول بار او را حیض آید در ازاله حمای دقیه از اسرار خفیه ست و برای کسانیکه اکثر
مردم خانه آنها بمرض دق مرده باشند اگر یوم شنبه یا یکشنبه اتفاق قضای میت شود باید که شلوار بند آن میت را بیرون آرند و بعد برداشتن جنازه آن فوراً آن شلوار بند را
در دهلیز خانه بسوزند انشاء الله تعالی باز این مرض بکسی از صاحب آن خانه نخواهد شد و گویند که این عمل مجرب ست آبزن که در حمای دق بکار آید و فائده عظیم و تبرید نماید گل نیلوفر
گل بنفشه خشخاش مقشر نیم کوفته تخم خطمی برگ کاسنی برگ بید برگ خبازی تراشه کدو تراشه تربوز تراشه خیار تخم کاهو و برگ آن برگ خرفه برگ اسفاناخ جمله یا هر چه ازینها
میسر آید در آب بسیار بجوشانند و مریض را در ان بنشانند لیکن سر بیمار بیرون از آب باشد و آب نیم گرم بود و بعد بر آمدن و نشف کردن بدن بروغن بارد مطبخ چون کدو
و خشخاش و غیره مالش بدن سازند و نزد بعض اطبای هند آبزن از شیر بز یا شیر ماده گاو نافع ست و بدن را بدان مالش کرده باشند حب شفا برای مدقوق
و مسلول و نزلات حاره و تقویت قلب حار از مجربات حکیم علوی خان مروارید سوده یکمثقال شکر تیغال مغز تخم خیارین صمغ عربی هر یک شش درم گل نیلوفر یک مثقال تخم خطمی
سفید یکدرم کتیرا مغز تخم کدوی شیرین تخم کاهو تخم لسان الثور مغز بیدانه نشاسته طباشیر صندل سفید تخم خرفه مقشر رب السوس ابریشم ماهی عنبر اشهب هر یک دو درم
کافور قیصوری یکنیم دانگ افیون مصری زعفران هر یک نیم درم کوفته بیخته بلعاب بیدانه سرشته حبها سازند بقدر نخود شربت پنج عدد و اگر در مزاج بسیار گرمی رب السوس یکدرم
و عنبر نیم درم کنند مجرب ست حب کافور که جهت تپ دق نافع و خشونت سینه و سرفه را دافع بزر البنج نیم ماشه افیون یکماشه گل ارمنی گل نیلوفر مغز تخم کدو مغز تخم هندوانه
هر یک دو ماشه طباشیر رب السوس تخم خرفه کافور هر یک سه ماشه صمغ عربی چهار ماشه تخم خشخاش سفید مغز تخم خیارین هر یک شش ماشه کوفته بیخته بلعاب اسپغول حبها بقدر نخود
سازند هر صبح هفت حب با شیره تخم خرفه دو درم و شیره تخم خیارین دو درم و رب انار شیرین ده درم یا شربت نیلوفر بخورند مجرب ست و در سه روز نفع بین میکند نوع دیگر جهت تپ دق
و محرقه و لوقت لیت طبع نیز مفید ست مروارید زهر مهره صندل سفید بگلاب سوده هر یک دو مثقال طباشیر گل نیلوفر تخم خرفه مقشر بریان صمغ عربی بریان تخم خشخاش سفید بریان مغز بیدانه
بریان رب السوس هر یک یکدرم زعفران نیم درم بزر البنج افیون هر یک ربع درم کافور نیم مثقال بشربت انار شیرین حب بندند و بعرق صندل و شیره تخم خیارین دهند ایضاً از علوی خان
که مجرب بلا تکلف ست رب السوس تخم خطمی گل ارمنی هر یک دو دانگ صمغ عربی کتیرا سرطان سوخته نشاسته گل بنفشه نیلوفر تخم خشخاش مغز تخم کدوی شیرین مغز تخم خربزه صندل سفید تخم کاهو
گل گاوزبان کشنیز هر یک یکمثقال مغز بیدانه نیم مثقال کافور قیصوری زعفران هر یک یک دانگ افیون یک طسوج بلعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی وقت صبح پنج عدد با
و شام سه عدد با شیر خر و یا آب سادة و یا عرق کافور و الحکیم مدوح حب کافوری تالیف الحکیم علوی خان برای امراض شدیدة الحرارت و حمیات حاده و تپ دق که با اسهال باشد مجرب کافور قیصوری نیم
مثقال طباشیر سفید مروارید ناسفته صندل عقیق کشنیز مقشر هر یک دو مثقال مغز بیدانه مغز تخم کدو هر یک چهار مثقال گل ارمنی زهر مهره هر یک یکمثقال صمغ عربی دو دانگ صمغ را در عرق صندل
حل کرده ادویه را صلایه کرده نیست ساییده و آنچه کوفتنی ست کوفته بیخته جمیع را بکشنیز سرشته حبها بقدر نخود سازند شربتی یک مثقال با آنچه مناسب باشد و اینکه در دق و سرفه معمول آب
عنب الثعلب سبز مروق هفت توله شربت نیلوفر دو توله خاکشی ... باشد و هر روز ... کرده اسهال آمیخته دق افزاید و هرگاه سرفه ... بیدانه سه ماشه شیره اصل السوس چار ماشه شیره تخم خشخاش
پنج ماشه اضافه نمایند ... شربت ... افزایند و ... باشد ... توله مالیده ... کرده ... در آب ... هفت توله شربت بنفشه

دو تولہ خاکشی شش ماشہ ہمراہ خمیرۂ خشخاش صبح و بوقت شام خمیرۂ مذکور ہمراہ لعاب بہدانہ شیرۂ اصل السوس شربت بنفشہ خاکشی بعدہ قرص سرطان کافوری خمیرہ
ہمراہ آب خیار شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ بدہند و آب خیار یکیک تولہ افزودہ تا دوازدہ تولہ رسانند بعد ازان اگر دست و پا ورم کنند باز آب کدو ہمراہ قرص کافور شربت اعجاز
ایضاً برای تپ دق و ضعف جگر و سرفہ طباشیر صمغ عربی کتیرا ہر یک نیم ماشہ شربت بزوری بارد آمیختہ ہمراہ شیرۂ خیارین یکتولہ شیرۂ تخم خشخاش سہ ماشہ در عرق بید
براوردہ شربت انار شیرین یکتولہ خاکشی شش ماشہ داخل کردہ بخورند ایضاً برای دق و سرفہ و زحیر لعاب بہدانہ لعاب بیدانہ خطمی عرقیات نبات بار تنگ اگر فائدہ نشود چہار تخم
در عرق عنب الثعلب جوش دادہ ربع بہ روغن بادام داخل کردہ و تخم فلوس خیار شنبر سہ دانہ بروغن چرب کردہ خورانیدہ بنوشانند ہرگاہ دانہ بیرون آید سفوف الطین پنج ماشہ
چرب کردہ ہمراہ لعاب بہدانہ لعاب بیدانہ خطمی شیرۂ تخم خرفہ عرقیات رب بہ بار تنگ تخم ریحان تخم مرو داخل کردہ بخورند ایضاً برای سرفہ شدید و تپ قریب دق بعد استفراغ
ہفت ماہہ خمیرۂ خشخاش خوردہ بہدانہ سہ ماشہ عناب چہار دانہ سپستان نہ دانہ تخم خطمی پنج ماشہ در آب جوش دادہ صاف کردہ شربت بنفشہ خاکشی داخل کردہ
چون در نبض صغر و تواتر معلوم شود سپستان موقوف کردہ شیرۂ مغز بادام مقشر و تخم کاہو اضافہ کنند بعدہ چون طبع نرم گردد رب بہ بار تنگ عوض شربت خاکشی
شام لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرۂ اصل السوس دو ماشہ در عرق گاوزبان براوردہ رب بہ بار تنگ داخل کردہ بنوشند قرص سرطان کافوری مرتب سازند ایضاً برای دق
با تپ خلطی آب کاسنی سبز در وقت شیرۂ تخم کاسنی شیرۂ تخم خرفہ در عرقیات و شربت بزوری بارد شربت جیات موقوف کردہ بار تنگ افزودہ بدہند و برای تقویت جوارش آملہ مرتب سازند ایضاً
جہت دق قرص طباشیر کافوری چہار ماشہ سودہ بگلقند دو تولہ سرشتہ بخورند بالائش شیر بز پاؤ سیر نبات دو تولہ بنوشند اگر حمای خلطی با تپ دق مرکب باشد شیرۂ بزوری
رواست والاممنوع ایضاً اگر جوانی بکثرت جماع و ریاضت ابتلا بدق گردد و ہر روز یکدو بار اسہال نیز آید سفوف سست گلو گاوزبان صمغ عربی طباشیر کہربا ہر یک دو ماشہ
چہار ماشہ کوفتہ بیختہ بار تنگ مسلم نہ ماشہ آمیختہ ازین سفوف بقدر نہ ماشہ ہمراہ لعاب بہدانہ سہ ماشہ شیرۂ تخم خرفہ شش ماشہ شیرۂ تخم خیارین ہفت ماشہ عرقیات دو تولہ شربت
دو تولہ تخم ریحان شش ماشہ پاشیدہ دہند ایضاً برای حالت صفراوی و تنزل مزاج و حرقت بدن و دست و پا بعد غذا شیرۂ مغز تخم کدو شش ماشہ لعاب بہدانہ سہ ماشہ
در عرق عنب الثعلب دو تولہ نبات یکنیم تولہ خاکشی شش ماشہ دہند روز دوم شیرۂ خیارین شش ماشہ افزایند و بجای خاکشی اسپغول کنند روز سوم عناب پنج دانہ تخم کاسنی شش ماشہ
اضافہ کنند پس اگر ضعف بسیار و ذبول و نبض دقیق و بعد طعام سرفہ خشک و نزلہ بسوی حلق متوجہ بود و حمای عفنی ہمراہ دق نباشد برای ترطیب مزاج و تسکین تپ گدازی
پاؤ سیر نبات یکتولہ خاکشی شش ماشہ چند روز دہند باز ہمراہ قرص طباشیر چہار ماشہ سودہ بر شیر پاشیدہ دہند و شیر بز در سرفہ یا بس نیز مجرب است ایضاً برای دق آب تربوز
شیر بز مع نبات نیم پاؤ شروع کنند یکدام ہر روز بیفزایند تا یک آثار رسد باز یکیک دام ہر روز کم کنند تا بہ نیم پاؤ رسد لیکن خاکشی چہار ماشہ پاشیدہ خوردہ باشند
کنند اگر دریکبار فائدہ نبینند چند بار ہمچنین افزایند و بکاہند والا موقوف سازند دوائیکہ برای دق معمول اہل ہند است سبوس تخود سہ دام در قدح آب شب تر کنند و صبح صاف
کردہ ازیکدام گلوی سبز دو مدور دار فلفل و نصف مغز کنجد در ہمان آب شیرہ کشیدہ از پارچہ گذرانیدہ ہمچنین سہ ہفتہ بنوشانند دواء المسک بارد نافع خفقان و غشی
و دق و سل مروارید ناسفتہ کہربای شمعی ابریشم مقرض ہر یک دو درم طباشیر سفید غنچۂ گل سرخ کشنیز مقشر صندل سفید تخم خرفہ ہر یک چہار درم مشک خالص دو دانگ
بدستور مقرر مرتب سازند با نبات مقوم سہ چند ادویہ شربتی از یکدرم تا یکمثقال النوع دیگر برای دق کہ با اسہال باشد شناسا کافور یک دانگ صندل سفید بگلاب سودہ مروارید
کہربا مرجان زہر مہرہ آملہ طباشیر گل سرخ پوست بیرون پستہ زرشک کشنیز مقشر بریان گل گاوزبان نشاستہ بریان ہر واحد یکنیم درم مغز تخم کدو مغز تخم خیارین گل نیلوفر
تخم خرفہ بریان ورق نقرہ ہر یک دو درم قند سفید دو چند شربت حب الآس کہ چند ادویہ بدستور مرتب سازند سفوف کہ در دق و سل و اسہال و سرفہ خشک کہنہ کہ با حرارت مزاج
ہمراہ بود مجرب است کتیرا سفید چہار و نیم دام صمغ عربی دو و نیم دام نشاستہ یکدام اصل السوس ہشت و نیم ماشہ مغز تخم خیار مغز تخم سردہ مغز تخم تربوز ہر یک سہ دام و نیم کافور پنج
سرخ صندل سفید نہ دام پختہ قند سفید شش دام بیختہ سفوف سازند اگر اسپغول چہار دام اضافہ کنند نفع زیادہ کند ایضاً برای دق از بیاض مع الدرہم کتیرا صمغ عربی طباشیر ہر یک
پنج ماشہ سائیدہ سہ حصہ کنند و یک حصہ ہر روز نہار با شیر بز تازہ باشد بخورند ایضاً برای دق و سرفہ کہ با بیگاہی سرفہ خون ہم آید مجرب است گلو طباشیر کشنیز مقشر ہر واحد دو درم
صمغ عربی مع الاخوین اقاقیا کتیرا کہربا اسبغول ہر یک یکدرم سفوف سازند و یکدرم ازین در دو تولہ شربت گل آمیختہ بلیسند شربت ہمراہ کہ با سفوف سیلاق معلی می آید مرتب
بنفشہ گاوزبان تخم خطمی خبازی عود صلیب ہر واحد دو درم تخم خشخاش سفید مویز منقی اصل السوس مقشر بنفشہ ہر یک چہار درم سپستان سی عدد سیاہ وشان پنج انجیر زرد

هر واحد سه درم قند سفید نیم رطل شربت نیلوفر نیم رطل شربت مرتب سازند **عرق کافور** از مجربات حکیم علوی خان نافع سعال و مزاج حار و حمی دق و محرقه ساده گل نیلوفر کدو تازه
باقلای تازه هر واحد یک اوقیه برگ کاهو کشنیز سبز برگ کاسنی چوب مقشر هر یک نیم من تبریزی صندل سفید شش مثقال گل سرخ دو من تخم خرفه سه نیم من طباشیر سفید کتیرا هر یک ده مثقال عرق بیدمشک
عرق نیلوفر عرق بید ساده هر یک یک من گلاب ده من بستو نقره عرق کشند و در وقت عرق کشیدن کافور قیصوری بست مثقال سوده در ته ظرفی که عرق در آن بچکد بپاشند تا عرق
بر آن بچکد و در نسخه دیگر حکیم ممدوح وزن گل سرخ یک اوقیه و کدو تازه نیم من صندل سفید ده مثقال و عرق بیدمشک و عرق بید ساده هر یک ده من ست و گل بید شاهتره
گل گاوزبان گل بیدمشک هر یک یک اوقیه بادیان سیب شیرین به شیرین امرود شیرین هر یک نیم من صندل سرخ تخم کاسنی مغز تخم کدو تخم خیارین تخم کاهو تخم خربزه گل بنفشه هر یک
ده مثقال عرق کاسنی دو من آب بقدر ضرورت عوض برگ کاسنی و تخم خرفه و طباشیر کتیرا و عرق نیلوفر در قوم ست **نوع دیگر** که قوی تر ست کافور پنج درم برگ کاهو و کاسنی و بید مجنون
و بارتنگ و خاکشی همه سبز هر یک چهار تولہ کشنیز سبز نه تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان گل سرخ تخم خرفه تخم خیارین تخم ترنج کشنیز خشک خبازی خطمی کاهو خس هندی هر یک دو تولہ صندل
سفید تخم کاسنی گل بنفشه هر یک نه تولہ باقلای تازه خیار بادرنگ کدو شیرین و نیز به و تربوز و چوب مقشر سیب بهی و امرود و اناناس هر یک نیم آثار کسیر و یک آثار خاکشی یک نیم پاؤ
کتیرا بست و پنج مثقال تخم تاج خروس و تخم نیلوفر هر یک نه تولہ گلاب پنج شیشه عرق بیدمشک عرق نیلوفر عرق شاهتره عرق صندل هر یک دو شیشه برگ ریحان برگ ترنج
برگ بستان افروز هر یک دو قبضه شربتی از پنج تولہ تا نه تولہ **عرق شیر** معمول حکیم اکمل خان جهت تپ دق و سوداوی نافع و مسکن لهیب حرارت و مرطب بدن ست
کدو چهار تازه برگ کاسنی سبز برگ کاهو هر یک چهار دام سیر و گل بید گل نیلوفر هر یک نیم پاؤ گل سرخ صندل سرخ صندل سفید عنب الثعلب گاوزبان تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاهو
هر یک دو تولہ کشنیز خشک چهار تولہ تخم کاسنی گل گاوزبان زهر مهره خطائی طباشیر سفید هر یک یک تولہ تخم خرفه سه تولہ گل کنول پنج تولہ گلاب دو آثار عرق بیدمشک عرق شاهتره
عرق عنب الثعلب هر واحد یک آثار عرق بید ساده چهار آثار شیر بز ده آثار آب باران بقدر حاجت بطریق متعارف عرق کشند و اگر سرد زیاده خواهند کافور پنج مثقال سوده
افزوده در ظرفی که عرق بچکد بپاشند در این صورت عرق شیر کافوری نامیده شود **نوع دیگر** برای دق و سل از مجربات استادی مد ظلہ آب برگ خرفه آب کدو آب تربز آب خیار
هر یک نیم آثار تخم خرفه تخم خیارین گاوزبان کشنیز خشک گل سرخ صندل سرخ صندل سفید هر یک دو تولہ خاکشی چهار تولہ گل نیلوفر سه تولہ تخم کاسنی طباشیر هر یک یک تولہ
آب لیمو شربتی بست عدد عرق بید ساده عرق نیلوفر عرق گاوزبان هر یک یک آثار قند سفید نیم آثار شیر بز سه آثار ادویه را شب در عرقیات خیسانیده صبح شیر داخل کرده عرق
کشند و هفت تولہ همراه قرص کافور سه ماشه بنوشند و اگر خواهند شربت نیلوفر یا شربت سیب داخل کرده بنوشند و چون تپ زایل رسد قرص کافور با شیر خر یا شیر بز یا شیر زنان
خاکشی پنج ماشه پاشیده استعمال کنند ایضاً جهت ترطیب بدن صاحب دق شیر بز دوازده آثار عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق بید ساده آب هندوانه هر یک پنج آثار آب
سیب شیرین نیم آثار آب لیمو شیرین دو آثار آب زردک آب نیشکر هر یک پنج آثار آب به شیرین نیم سیر گل نیلوفر گل بنفشه گاوزبان طباشیر هر یک پنج تولہ جراده کدو سه عدد
جراده خیار بست عدد صندل سفید تخم کاهو هر یک دو تولہ تخم کاسنی نیم پاؤ تخم خرفه پنج تولہ خاکشی شش تولہ اصل السوس چهار تولہ برگ کاسنی سبز بیدمشک گلاب هر یک دو آثار
عناب صد عدد گل سرخ سه تولہ کافور قیصوری پنج ماشه بر دهن تعبیه بندند **عرق مرکب** تالیف حکیم شریف خان صاحب گل نیلوفر گل بید کسیر و هر یک نیم پاؤ گل گاوزبان
گل سرخ مغز تخم کدو تخم کاهو تخم خیارین گل کنول کشنیز خشک هر یک دو تولہ تخم کاسنی صندلین طباشیر هر یک یک تولہ تخم خرفه سه تولہ برگ کاهو سبز چهار دام خیار یک عدد دو دانه انار
شیرین دو عدد سیب شیرین دو عدد بهی ناشپاتی هر واحد یک عدد در عرق بید عرق عنب الثعلب عرق نیلوفر هر یک چهار آثار بیدمشک یک آثار آب باران بقدر حاجت
شب خیسانند و صبح بطریق متعارف عرق بکشند **نوع دیگر** مخترع حکیم اجمل خان کاسنی چهار درم گل سرخ بنفشه نیلوفر تخم تربوز تخم خربزه عنب الثعلب بادیان خاکشی
اسپغول ترنجبین هر یک دو تولہ گاوزبان خطمی خبازی هر یک یک نیم تولہ تخم خیارین مغز تخم کدو تخم کاهو هر یک سه تولہ صندل سفید بیخ کاسنی هر یک یک تولہ صندل سرخ
اصل السوس طباشیر سفید هر یک نه ماشه عناب پانزده دانه کافور چهار ماشه مویز منقی چهار تولہ الائچی خرد زهر مهره هر یک نیم تولہ تخم خرفه چهار تولہ برگ بید پاؤ آثار تخم بالنگو
هفت ماشه بطریق مشهور عرق کشند **قرص کافور** که جهت سعال حار و سل و دق و حمیات محرقه که با سرفه باشد معمول ست نسخه آن در قول صاحب کامل
خواهد آمد مقدار ازان برای سرفه با دیاقوذا یا شربت خشخاش و لعاب بهدانه بدهند و برای دق و حمیات حاده با آب انارین و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و آش جو بدهند
نوع دیگر که تپ دق و محرقه و جمیع اقسام تپهای حاره و یرقان را نافع و تشنگی نشاند و بقرص مبارک مسمی ست گل سرخ ترنجبین هر یک پنج درم مغز تخم خیارین

طباشیر هر یک یک نیم درم تخم کاهو سه نیم درم مغز تخم خربزه سه درم تخم کاسنی چهار درم مغز تخم کدو دو درم رب السوس یک مثقال کافور یک نیم دانگ کوفته بیخته اقراص سازند **قرص**
طباشیر کافوری نافع جهت سرفه و تپ دق و حمیات محرقه و تسکین تشنگی کافور یک درم طباشیر سفید مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو گل سرخ صندل
سفید هر یک چهار مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **نوع دیگر لولوی** از اختراع علویخان که برای تپ دق و سل و خفقان حار
و حمیات محرقه وقتیکه با اسهال باشد و از برای نفث الدم و قی الدم و اسهال دموی و کبدی و ذوبانی مجرب النفع است مروارید ناسفته طباشیر سفید سرطان سوخته تخم خشخاش
سفید تخم کاهو تخم خرفه مقشر کتیرا هر یک سه مثقال کهربای شمعی رب السوس غنچه گل سرخ هر یک دو مثقال مغز تخم خیارین پنج مثقال صمغ عربی بسد محرق هر یک یک مثقال
کافور قیصوری یک درم زعفران ابریشم مقرض هر یک دو دانگ کوفته بیخته به آب بارتنگ سبز سرشته اقراص سازند شربتی یک مثقال **قرص** مجرب جهت حمی حار و دق که
با اسهال بود مروارید ناسفته زهر مهره ساییده کهربا ساییده هر یک یک ماشه طباشیر گل داغستانی صمغ عربی بریان گلنار فارسی تخم حماض بریان گل سرخ گل ارمنی اقاقیا پوست
بیرون پسته حب الآس انبهیل هر یک دو ماشه نشاسته تخم خشخاش تخم کاهو کشنیز مقشر هر یک سه ماشه تخم خرفه مقشر بریان صندل سرخ صندل سفید هر یک چهار ماشه
کوفته بیخته بشیره برگ بارتنگ اقراص سازند خوراک نیم درم **ماء القرع و ماء الخیار** هر دو از برای تپ دق و دموی و صفراوی و اخلاط محترقه و سرفه حاره و طلب
مزاج و رفع تشنگی نافع است طریق ساختن آنها اینست که بگیرند خیار و یا کدو تازه و از سر کار و چند جا بزنند پس بگل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت
باشد گرفته در تنوری که شدت گرمی آن فرونشسته باشد بدارند تا بریان شود و صبح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور کرده سر آنرا بریده بیفشارند و آب که برآید صاف نموده
همراه شربت نیلوفر یا بنفشه اول روز از هفت توله شروع نمایند بعد از آن یک یک دو دو توله هر روز اضافه نموده تا یک رطل رسانند همراه اقراص مناسبه و اشربه لائقه که مقتضی
وقت باشد و اگر احتیاج تبرید زیاده باشد تخم ریحان و بدند سر نموده بکار برند و پس از آن بدستور هر روز کم نمایند و دادن چهل روز زیاده و کم موقوف برای طبیب است
و باید دانست که ماء القرع مستحیل بصفرا میشود پس افراط که خوف استحاله باشد با ترشی مناسب استعمال نمایند در جائیکه سرفه مانع استعمال ترشی باشد سویق جو با شیرخشت
نیلوفر برای اصلاح آن نیکو است و ماء الخیار در این نسبت بماء القرع زیاده دارد و با وجود حمی را از جهت ورا رفع میکند و مستحیل بصفرا نمیشود و **ماء البطیخ الهندی** یعنی آب تربوز
جهت حمی دق و تپهای گرم و حرارت جگر نافع و بعضی نوشته اند که مثل آب کدو مستحیل بصفرا میشود لیکن فقیر چند جا حمی دق که همراه او تپ صفراوی بود آب کدو با شربت مانع استحاله
بصفرا استعمال کرده آب او مستحیل بصفرا گشته و باعث ازدیاد حمی صفراوی گردیده بعد از آنکه آب کدو موقوف کرده آب تربوز استعمال نموده باعث ازدیاد حمی عفنیه نگردیده
تسکین حدت حمی دق نموده و طریق استعمال بقدر شربت او مثل ماء القرع است و صاحب قادری گوید که تا یک هفته از ابتدای تپ نگذرد استعمال وی و دیگر فواکه رطبه کثیر المائیت
جائز نیست که ماده را خام کند سکنجبین جهت تفتیح سده و ادرار بول و یرقان و سوداء محترقه و اعانت هضم با تمر هندی جهت سوداء صفراوی و جرب و حکه و با شیرخشت و امثال آن
جهت تپهای حاده و رفع اخلاط ردی الکیفیت که کم مقدار باشد سفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مرطب بدن و مضر سپرز و معده باردة مصلح او گلقند و عسل و قند.
و امثال آن و تربوز هر چند شیرین تر بهتر و طریق گرفتن آب او آنست که بنوک کارد مغز او را بزنند تا آب از آن جدا شود پس آن آب را صاف کرده بنوشند **ماء اللحم بسیط** که
ضعف قلب و تپ دق را نافع گوشت فربه و سرخ از چربی جدا کرده ورق ورق نمایند و در آب شیرین بپزند بحدیکه بگدازد و آب غلیظ گردد پس در قرع انبیق عرق کشند و اگر با بعضی
ادویه مناسبه کشیده استعمال کنند منافع بسیار مشاهده نمایند و اگر بطریقیکه در قول صاحب کامل خواهد آمد مرتب ساخته بعمل آرند نفع آن نیز بیشتر حاصل شود **معجون راحت** که در امراض
حاره و صداع یبسی و تپ دق معمول است و حکیم عابد سرهندی نوشته که آنرا بارها آزموده و خطا نکرده و ندیدم که حمیات حاره جدیده و قدیمه را قلع نکند سیما دق را که شفای تام می نماید
لیکن اگر در آن سوء تدبیر واقع شود خورانیدن او اصلا فائده نمیکند کافور قیصوری نیم مثقال مروارید ناسفته یاقوت رمانی طباشیر قاقله صغار و کبار هر واحد یک نیم درم صندل سفید
تخم شاهتره بیخ انجبار مغز تخم خیارین مغز تخم هندیانه مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم آمله منقی حب الآس تخم کاهو تخم خرفه صمغ عربی زرشک گل سرخ
رب السوس هر یک چهار درم و نیم ترنجبین شش درم تخم کاسنی کشنیز خشک هر یک هفت درم و نیم گلاب بید مشک هر یک هشت دام پخته رب به شیرین رب انار شیرین هر یک
ده دام پخته نبات سفید دوازده دام ستار آب کدو تازه آب هندوانه هر واحد یک عدد و آب عناب بست دانه ادویه خشک را کوفته بیخته رب و آبها و نبات را بقوام آورده آمیزند شربت
یک مثقال **مفرح بارد** نافع مدقوق و مسلول که با لینت طبع بود صندل سفید بگلاب سوده طباشیر گل سرخ تخم خرفه مقشر بریان کشنیز مقشر بریان بسد کهربا زهر مهره سوده

مروارید سوده گلاب آب آلو پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل گاوزبان حب الآس هر واحد یکدرم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو شیرین هر یک دو درم زعفران کافور هر یک دو دانگ ورق نقره یکدرم
سفید سه چند او و بید اگر سرفه بسیار باشد صمغ عربی بریان رب السوس تخم خشخاش سفید گل ارمنی هر واحد یکدرم افزایند **نقوع** نافع تپ دق گاوی سبز نیم کوفته یکتوله [illegible]
مقشر نیم کوفته شش ماشه تخم خطمی خبازی شاهتره گل نیلوفر هر یک هفت ماشه در پاو آثار آب گرم شب بخیسانند صبح آب صاف گرفته شیره تخم کاهو تخم خرفه هر یک شش ماشه در آب
مذکور بر آورده نبات سفید یکنیم توله داخل کرده بنوشند و چند روز برین مداومت نمایند **یاقوتی بارد** نافع تپ دق و بخار سوداوی سوخته تالیف حکیم علویخان مروارید
ناسفته کهربای شمعی هر واحد هشت ماشه یاقوت سرخ عنبر اشهب کافور هر یک دو ماشه ورق طلا یکماشه ورق نقره یکنیم ماشه گاوزبان سه ماشه زعفران سه ماشه بسد محرق ابریشم
مقرض هر یک شش ماشه آمله شیر پرورده چهار توله [illegible] ماشه صندل سفید یکتوله طباشیر بهمنین کشنیز مقشر پوست بیرون پسته گل نیلوفر گل سرخ هر یک هفت ماشه شربت
سیب شیرین شربت انار شیرین ولایتی عرق بید مشک گلاب عرق گاوزبان هر یک ده توله نبات سفید نیم سیر بدستور مقرر مرتب سازند خوراک یکدرم **اقوال متقدمین**
صاحب کامل مینویسد که در اول امر هنگامی که قوت متماسک و بر اعضا گوشت باشد و بدن نیک حال بود و نبض دقیق صلب نباشد و سائر علامات مشتبه باشد و خوب ظاهر
نشود در ان صحت و صلاح ممکن بود و چون بتدبیر لائق تدبیر نمایند و اول آنچه لائق استعمال بود آنست که مسکن ایشان در فصل گرما اندر موضع سرد باشد که در ان باد شمالی
وزد و بیا هوای او خنک و در گلی فرو پر از آب سرد و شیرین نهند و ریاحین بارده مثل گل سرخ و نیلوفر و بنفشه و گل سیب و امرود و برگ بید و برگ انگور و مورد و صندل و گلاب
و کافور پیش او دارند و خواب بر فرش نرم کنند و اگر فصل سرما بود در جای معتدل الهوا نشینند که از ان فراشا نگردد و ساکن باشند و از تعب و حرکت و بیداری و گرسنگی و تشنگی
و جماع باز دارند و تحریک غضب و غم نسازند و هر روز ماء الشعیر با نبات بقدر حاجت بدهند و بعد نوشیدن آن جلاب و قرص خشخاش یا شربت عناب بقدر سه دو وقیه
با آب سرد بدهند و در آبزن که آب او شیرین نیمگرم باشد در آیند و بعد از خروج آن [illegible] مرغ یا پاچه بزغاله یا مطبوخ اسفیدباج [illegible] از کدو یا [illegible] کاهو و اسفاناخ و [illegible]
غذا سازند و در بعضی اوقات حریره معمول از آرد سفید با شکر و روغن بادام و اطریه بخورند و گاهی بجای [illegible] اسفیدباج یا بریان [illegible] روغن بادام [illegible] آب
و تماسا انداخته و گاهی با روغن [illegible] صحیح الجسم غذا کنند و اگر در اینجا تپ ظاهر نباشد و آهسته بود شیر تازه و لا سیما شیر خر غذا سازند [illegible] ایشان را موافق بود
و کذا مغز خیار و بادرنگ و بیخ کاهو و بیخ کاسنی هر دو مربی و مانند آن و غذای ایشان در روز دو مرتبه اندک اندک بمقدار یکه بسرعت هضم کند و اعضای ایشان قبول کند
باید داد و از فواکه انار شیرین و شفتالو و نبطی و سیب پخته و عناب تر بخورند و اکثار اینها نکنند و انجیر و انگور شیرین اگر بمقدار معتدل و پخته باشد و موز بخورند [illegible]
آنچه خشخاش تر و شکر و آنچه از بادام تر با مغز تخم کدو شیرین و مغز تخم خیار و مانند آن بسازند و ایشان را از آب سرد منع نکنند و از اغذیه حاره یابس پرهیز کنند [illegible]
پارچه مبلول بصندل و گلاب و بقیه طلی معمول بگلاب و آب خرفه و آب کشنیز تر و آب حی العالم و روغن گل و روغن بنفشه بدارند و چون پارچه گرم شود باز سرد تازه [illegible]
سازند و تر بروغن بنفشه جید و مربی بمغز تخم کدو و روغن نیلوفر استنشاق نمایند و لباس ایشان پارچه کتان ملایم مثل [illegible] و قصب باشد اگر ممکن بود و اگر پارچه ایشان را
بصندل و گلاب رنگین کردن توانند در قوت نفوذ اعضای ایشان بیفزاید. و اما کسی که در ان چیزی از علامات ذبول ظهور کند و تپ ظاهر بود باید که از هوای گرم
حذر نماید تا نزلات عارض نگردد و هر روز قبل از طلوع آفتاب قرص کافور با آب انار یا آب [illegible] یا ماء القرع یا ماء الخیار بدهند و چون آفتاب طلوع کند ماء الشعیر که در ان
خشخاش و عناب پخته باشند و بران روغن بادام شیرین یا روغن تخم کدو یک مثقال چکانیده بنوشانند و بعد سه ساعت از ان اندک شربت خشخاش یا شربت عناب
یا جلاب بدهند و در آبزن آب شیرین که در ان گل نیلوفر و بنفشه و پوست کدو جوشانیده باشند بنشانند و این در خانه وسط حمام و یا در جای معتدل الهوا باشد و در خانه
گرم حمام داخل نکنند و نه در موضعی که عرق نمایند و در آبزن یک ساعت معتدل نموده بر آیند پس بر بدن روغن بنفشه یا روغن تخم کدو بمالند و بعد نشف کنند و اند
صبر نموده غذا دهند یا اسفیدباج گوشت ماهیچه مرغ در روغن بادام و اطریه و در ان قطعه کدو و مغز کاهو باشد و سائر آنچه مذکور شد و بعد عصر باز مثل صبح در آبزن نشانند
و بعد غذا دهند و اکثار از ان ننمایند و هنگام خواب جلاب یا شربت عناب بلعاب بزرقطونا و لعاب بهدانه و شیره تخم خرفه کدو آب شیرین بر آورده باشند یا یکدرم
روغن بادام شیرین بدهند و سائر تدبیر مرطب و مبرد استعمال نمایند [illegible] **صفت قرص کافور** [illegible] مغز تخم کدو مغز تخم خیار مغز تخم خرفه هر واحد [illegible] درم
گل سرخ رب السوس طباشیر هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته کتیرا صندل سفید هر واحد دو درم تخم خرفه یکدرم کافور نیم درم [illegible] مثقال همه ادویه را بیخته بلعاب

نسخه قرص کافور

اسپغول سرشته اقراص سازند و اگر با این تپ اسهال نیز باشد این قرص دهند صفت آن خشخاش سفید ده درم مغز تخم کدو مغز تخم خرفه مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز بهدانه هر یک
هر واحد شش درم صمغ عربی طباشیر تخم حماض گل قبرسی هر یک سه درم نشاسته ده درم گل سرخ پنج درم کافور نیم درم باریک سائیده بلعاب اسپغول قرصها سازند وزن
یک مثقال با آب سیب و آب امرود و آب به سحرگاه بدهند و بعد طلوع آفتاب آب بهی جو که دران اندک حب الاس و قطعات به پخته باشند و بران صمغ عربی و گل ارمنی
بقدر حاجت انداخته بنوشند صفت قرصیکه تپ دق را نافع ست اگر با وی اسهال بود بگیرند مغز بهدانه و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار بریان هر واحد پنج درم گل ارمنی
و شاهبلوط هر واحد چهار درم گل سرخ تخم حماض کهربا حب الاس هر واحد سه درم طباشیر صمغ عربی هر واحد ده درم همه را باریک سائیده بآب به سرشته قرص سازند و بوزن یکمثقال
بر رب امرود در آب سرد آمیخته وقت سحر بخورند و غذا ماش مقشر بریان یا دوغ مقشر بطور اسفیدباج پخته بدهند و اما کسی که دران علامات ذبول خوب ظاهر شده یا
بالاجمال نرسیده باشد که دران صحت ممکن نیست ابتدا به تبرید کوشند و سحرگاه قرص کافور با اندک شیر خر یا شیر زنان که کف آن از شیر دور کرده باشند استعمال نمایند
اگر با وی تپ قوی حادث نباشد بعد ازان در آبزن نیمگرم در جای معتدل یا در خانه اوسط احکام قریب دروازه بنشانند و اندک مکث دران نمایند پس بیرون آمده در آب
سرد شیرین در آیند اگر فصل گرما باشد و اگر سرما بود آب نیمگرم باید بعده روغن بنفشه خالص بر بدن مالند و اگر روغن آن معمول بمغز تخم کدو باشد نافع تر باشد بعد ازان
اندک صبر کرده ماء الشعیر و شربت خشخاش بنوشند و بعد سه ساعت باز اعاده دخول آبزن آب نیمگرم که دران بنفشه و نیلوفر و پوست کدو و پوست خشخاش و جو مقشر
نیم کوفته و گل بابونه و تخم خطمی و خبازی و برگ آسنا و برگ کاهو و حی العالم و مانند آن جوشانیده باشند باید کرد و دران اندک مکث کرده بیرون آیند و در آب سرد شیرین که بسیار
سرد نباشد تا آنان بدان تکلیف رسد و فراشا کنند در آیند بعده ازان خارج شده بروغن بنفشه و نیلوفر مالش کنند و پارچه بپوشند و غذا چوچه مرغ یا تیهو یا ماهی با ربی و غیرها
و غیره از اغذیه سریع الانهضام سازند و از غذا ممتلی نشوند لیکن غذا بمقداری باید که بسهولت هضم شود و هنگام آخر روز که معده از غذا خالی شده باشد حریره که بسرعت
هضم گردد استعمال نمایند و ازین حریره درین مرض انتفاع یابند صفت آن جو مقشر کوفته بیست درم باقلای سفید کوفته ده درم ماش مقشر خشخاش سفید هر واحد
هفت درم بادام شیرین مقشر پنج درم همه را در سه رطل آب بپزند تا پخته گردد صاف کرده آب کدو بریان انداخته بار دیگر خوب بپزند بعده آب آن صاف نموده بر چهل درم
ازین آب بیست درم آب انار میخوش و چهار درم روغن بادام ریزند و مغز نان سپید بقدر حاجت دران شکسته از چهار اوقیه تا نیم رطل ازان بنوشند و اندک صبر کرده در آبزن
نشینند بدستور مسطور و دران عمل نمایند هرگاه ازان خارج شوند معده خالی بود و هرچه خورده است خوب هضم شده باشد و از معده منحدر گشته پس لعاب و جلاب یا آب انار
و شربت خشخاش که مذکور شد بدهند و اگر تپ قوی نباشد شیر زنان از پستان بمکند یا شیر خر بعد دوشیدن بنوشند و اگر درانجا حرارت و تپ ظاهر باشد نیز بیک شیر نگیرند
دوغ گاو بدستوریکه در سل مذکور شد بدهند و بر سینه قیروطی مبرد ضماد کنند و اگر بعض اوقات طبع قبض گردد خیار شنبر و ترنجبین و لعوق اجاص یا آلو تازه یا فلوس خیار شنبر
بنفشه تر کرده و مانند آن بدهند و لازم ست که از نرمی شکم حذر کنند که آن درین مرض مذموم ست هرگاه که طبیعت نرم گردد سفوف الطین و شربت حب الاس و آب سیب
و صمغ عربی و گل قبرسی بدهند یا قرص طباشیر قابض که زعفران ازان دور کرده باشند بشربت آس دهند و این قرص بدهند که در مثل این مرض نافع ست صفت آن
مغز تخم کدو مغز تخم خیار و بادرنگ بریان هر واحد سه درم صمغ عربی نشاسته گل قبرسی هر واحد یک نیم درم خشخاش سفید بریان چهار درم تخم خرفه بریان طباشیر تخم حماض شاهبلوط
هر واحد دو درم صندل سفید یکدرم کافور نیم درم همه را باریک سائیده بلعاب اسپغول قرص سازند و از یک مثقال تا دو درم با رب آس بخورند و بدوغ که بران کعک سوده انداخته
یا مزوره معمول بماش مقشر بریان مطبوخ بقطع سفرجل که اندک بلوط سوده بران پاشیده باشند غذا سازند و شاهبلوط و غبیراء و زعرور و کنار خشک بخورند و هرگاه امر صاحب
این تپ بذبول مودی گردد و یبس بدن و جفاف او مستحکم شود و رطوبات فانی گردد و تازگی حیات ازان برود دران علاج سود ندارد و بشفای او سبیل نیست لیکن هرجا
سزاوارست که حفظ قوت او نمایند تا مدتی حیات او باقی ماند و این چنان باید که شیر زنان از پستان بمکند و بر بدن شیر تازه هنگامی که دوشیده باشند نطول سازند و اگر ممکن
باشد که در آبزن شیر بنشانند بعمل آرند و چون ازان بیرون آیند بر بدن او آب شیرین که دران بنفشه و نیلوفر جوش داده باشند بریزند بعده روغن بنفشه خالص بر بدن مالند
و غذا لحم چوچه ماکیان و دراج و تیهو کوفته که دران قطعه سیب شامی و بهی و اندکی شراب انداخته باشند و اگر خواهند عوض دارچینی قطعه عود خام اندازند و شوربای آن بنوشند
و نان با لحم گوشت بزغاله که چیک و چوچه مرغ با آب سیب و بهی سازند و اندکی کعک دران آمیزند که این حفظ قوت او نماید و اللحم باین نوع بسازند بگیرند گوشت بزغاله یکه

ورق کنند و در دیگ سنگین اندازند قدری گلاب بچکانند و سر دیگ پوشیده بر آتش ملایم کنند و چون آب بگذارد و قطره قطره صاف کرده بگیرند و گوشت را باز بر آتش گذارند
و هر قدر که آب بر آید آن را صاف کنند و گوشت را بیفشارند تا هیچ تری در گوشت نماند پس این آب را باز در پاتیله اندازند و بجوشانند تا پخته تر گردد و قدری نمک و کشنیز آمیخته
استعمال نمایند و چیزی که اشتهای آن کنند از آن منع نکنند و روایح خوشبو مثل صندل و گلاب و کافور پیش او دارند و بقطعهٔ صندل و عود خام و کافور بخور سازند و قمیص بصندل
و گلاب و کافور رنگین سازند و در مسکن با ریاحین مثل شاهسفرم و نیلوفر و گل سرخ و گاهی فواکه و بید فرش نمایند و اگر فصل گرما باشد حوالی او هر وقت به آب سرد و گلاب خوشبو نشند
و مسکن او چنان باید که در آن باد شمالی آید و گاهی بر چهرهٔ او گلاب سرد کرده بپاشند و با این حالت تدبیر کیپسیل او باشد استعمال نمایند زیرا که از آن اندک مدت حیات او دراز خواهد شد
و موت بسوی آن سرعت نخواهد کرد انشاء الله تعالی شیخ الرئیس میفرماید که علاج دق تبرید و ترطیب است و هر دو اعتدال این هر دو تمام میشود بتقریب اسباب و دفع اسباب
او بیخ مغنی تخفیف و گاهی سبب یکی از این هر دو سبب ضد دیگر میشود و مثل سبب تبرید که آن گاهی سبب تخفیف میگردد و آن ضد ترطیب است مانند تبرید با قرص کافور و طباشیر
و امثال آن و ایضا گاهی سبب ترطیب سبب تسخین میشود و آن ضد تبرید است همچون شراب که آن ترطیب میکند لیکن تسخین نیز می نماید پس لازم است که رعایت این امور نمایند
و هرگاه حاجت به تبرید قوی داعی باشد و آن یبس بود همراه آن یا پیش یا پس از آن چیزی که در آن قوت ترطیب باشد مثل ماء الشعیر و شیرهٔ خرفه و لعاب اسپغول و مانند آن دهند
و همچنین اگر حاجت به ترطیب قوی سریع افتد مثل ماء اللحم و شراب لازم است که با وی یا پیش یا عقب آن چیزی که در آن قوت تبرید باشد مثل شربت نیلوفر و بنفشه همراه تخم خرفه
و تخم خیارین بدهند و اگر سبب دق ورم یا الم در عضوی باشد علاج او اولا واجب بود و هر که خواهد که تبرید او از فنون مختلفه مثل ترطیب و تقویت ترکیب دهد موافق بود
کسی را که تپ بسیار اشتداد نماید پس واجب است که ابتدا نمایند و اقراص کافور و مانند آن و سکنجبین وقت تحریر دهند اگر سرفه نباشد و هنگام طلوع آفتاب ماء الشعیر و هست
با سرطانات اگر از آن کراهت نکنند یا با جلاب یا با آب انار و نیز خواب لعاب اسپغول اگر ضعف معده و غیر آن مانع نباشد و تبرید هر چه بانست که معلوم شده از اشربه
سرده مثل شربت نیلوفر و بنفشه و انار و صندل و از بقول مثل کاهو و خرفه و کاسنی و از اقراص مثل قرص کافور و از اضمدهٔ سرده مثل صندل و گل ارمنی با آب برگ کاسنی و کاهو
و خرفه و مروخات از موم و روغن بنفشه و آبهای سرد و مانند آن و تبرید بهوای او حتی که در سرما و اگر استعمال آن نکنند بسبب ضعف مزاج او پس تنها خفیف بر آن کنند زیرا که تبرید
بهوای او بهترین اشیا است و مثل پوشانیدن لباس که بصندل و کافور رنگین و خوشبو کرده باشند و اشمام چیزی که در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و فواکه بارده و ریحان
بران گلاب پاشیده و تبخیر بعرق و حمام کنند و لازم است که وضع اضمدهٔ سرد بر اعضای قریب با عضای تنفس طول ندهند گاهی او منفس و آواز بعظیم رسانند
و واجب است که مریض براحت و خواب و سکون و فرحت میل کند و از آنچه غضب و حزن و غم آرد و از جوع و عطش طویل اجتناب نماید و بر ایشان واجب بود که اضمدهٔ سرد
خوشبو استعمال کنند که آن حاضر النفع اند و خصوصا بر سینه و قریب او سرد کرده باشند و در آن قبض نباشد زیرا که قبض با وجود احداث تخفیف قوت دوا را از نفوذ منع
میکند و باید که مدام تبدیل او نمایند تا دوا گرم نگردد و بدن و قلب را گرم نسازد و با مراعات شدت تبرید او زیرا که اگر سرد بسیار کنند بعید نیست که عضو را ضعیف کند
و چون قریب با عضای تنفس باشد بعید نباشد که حجاب و غیره را تخدیر نماید و از اخراج نفس بسهولت منع نماید و تدبیر مرطب منجمله آن اغذیهٔ لینه و فاکهه است و آبزن ها
و مروخات و ضمادات و نشوقات و سعوطات و راحت و سکون و عدم هجوم گرسنگی یا تشنگی بر مریض و ذکر ادویهٔ سرده برای مدقوقین که تبرید صرف باشند یا ترطیب
اما مرطبه از آنها پس جمیع آن غذائیه است یا آنکه بران غذائیت غالب باشد مثل ماء الشعیر مطبوخ بسرطانات نهری و باید که دست و پای آنها کنند و دوما
و آلایش آن دور کرده با آب سرد و نمک و اکثر سه مرتبه یا زیاده بشویند تا پاک و صاف از بوی بد گردد و بعده در ماء الشعیر بپزند و مثل روغن گاو و رقیق همچون آب مثل آبهای
بقول مذکوره در علاج حمیات حاده و مثل لعاب اسپغول و اما در سر تخفیف شدید و قوت تحلیل است پس واجب است که چیزی که مقاومت هر دو خصلت یعنی تخفیف و قوت
تحلیل نماید مثل آمیختن او با آب بسیار یا بعضی مرطبات لینه چون لعابات بنوشند و در شیر خر شک کرده اند که با وجود ترطیب و سرد باشد حتی که قومی تبرید او را فضیلت
بر تبرید روغن گاو داده اند لیکن آن کسی را موافق بود که او را بجهت تپ دیگر نباشد و ماده خلطی مهیا بعفونت نبود و لازم است که از بستن شیر در معده حذر کنند و آنچه منع بستن آن
کند شکر است و چون خوف حدوث عفونت از شیر گردد اسهال برفق نمایند و اگر خوف تسخین شود چند روز ترک نمایند و در آن ایام معالجه بقرص کافور و طباشیر و آب فواکه مثل
آب انار و سیب کنند بعده اعادهٔ شیر کنند و اما ادویهٔ سرده که در آن ترطیب نیست مثل اقراص معلومه یعنی قرص کافور و قرص سبد بارد و مثل این قرص طباشیر است

نسخهٔ قرص طباشیر

صفت آن طباشیر گل ارمنی هر واحد چهار درم گل سرخ شش درم تخم خرفه مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کهربا هر واحد سه درم قرصها سازند شربتی دو درم و این بسیار نیکوست
ایضاً قریب آن بار تنگ نشاسته صمغ کتیرا هر واحد سه درم گل ارمنی طباشیر هر یک چهار درم تخم خشخاش پنج درم مغز تخم کدو و خیار تخم خرفه هر واحد شش درم مغز بیدانه مغز
تخم خربزه مغز تخم خیار بادرنگ هر واحد هفت درم رب السوس ده درم بلعاب بزرقطونا قرص سازند و اما مرطبات و اطلیه و ضمادات مبرده و نشوقات و سعوطات مبرده همانست
که سابق معلوم شده و بهترین مرطبات بروغن کدو و خشخاش و نیلوفر و بید و بنفشه است و اما فرش مبرد مرطب آنست که متحرک بود از ادیم بگلاب پاشیده و یا کتان از جنس
آنکه در طبرستان میسازند و میان او پر از چیزی مسحوق مثل پنبه و پشم نباشد بالکه از جنس کتان صحیح باشد و مدام تجدید آن کنند و یا فرش از حریر باشد که دران آب پر کنند
و بر آن دو نخست تنبیهی باشد که آب منبسط گردانند و اجتماع او را باز دارد و قرب فرش آب و مجاری آن بود و زیر او برگ درخت بارد رطب مثل بید و حی العالم و بقول رطب
و ریاحین بارد مثل گل سرخ باشد و ایضاً برگ شجر بارد و شاخهای نرم انگور و مانند آن **ذکر ادویه مرطبه** برای مدقوقین اما آنچه با تبرید باشد ذکر او در ذکر ادویه مبرده گذشت
و الحال کلام در کیفیت نوشیدن شیر و دوغ و در کیفیت استعمال آبزن و حمام و در استعمال مرطبات و ادهان و اطلیه و سائر تدبیر باقی ماند و طریق نوشیدن شیر در باب سل
و پیش معده معلوم شده پس باید که آن قانون باشد و بعد شیر زنان مثل شیر خر کدام شیر نیست و بعد ازین شیر بز است و باید که علف او از حشایش و بقول بارد رطب باشد
چنانچه معلوم شده و آنها خصوصاً شیر خر قلع دق نمایند اگر آنرا قابلی باشد و در شیر باکی نیست مگر آنکه عفونت واقع یا متوقع بسبب ماده حاصله در بدن باشد و شیر برای
صاحبان دق از اول تا آخر آن نافع است و شیر زنان از پستان مکیدن موافق تر از جمله شیرهاست و قانون در نوشیدن دوغ نیز قریب آنست و اولی آنست که ابتدا
از ده درم کرده تا سی درم رسانند و زیاده بران نمایند اگر قوت اعانت کند و اگر خواهند چیزی از اقراص مبرده نزد حاجت تبرید شدید با وی مخلوط سازند و اگر بر مقدار مذکور
در ابتدای تشرب یعنی ده درم تا آخر آن که سی درم باشد زیاده نمایند مختار اند بشرطیکه قوت بر هضم او اعانت کند **و اما آبزن** پس افضل او آنست که نیمگرم باشد و حرارت
بسیار دران نبود و معذلک دران قوت بقول و حشایش مبرده مرطبه بود و آبزن چنان باشد که تری نماید نه که عرق آرد و جائز نیست که آبزن را نیمگرم باشد و اگر از استعمال
آبزن بارد مانع نبودی بران اختیار نمی بود و لیکن مانع ازان ضعف ابدان ایشان است و سخافت آن و اما در ابتدای مرض ایشان بسبب عدم سخافت گاهی آبزن بارد
شفا بخشد و اما ضعیف البدن را گاهی آبزن بارد شفا بخشد مع تبرید اندک که در مزاج او آبزن بارد واجب کند و معالجه تبرید ضعیف البدن ممکن بود و اگر ضعیف تر ازان باشد
خوف وقوع آن از تبرید آبزن در دق الشیخوخت بود و این در کمتر باشد و لیکن الشخص سا با وجود وقوع او دران زمانه موت بطی تر گردد و گاهی با وجود آن مدت مدید زنده ماند
و بسیار باشد که نقل او باین دق نیکوتر باشد و اما آنچه مارا دران از کلام آبزن است صواب تر آنست که ابتدا با آبزنی نمایند که آن اندک گرم باشد و بسوی بارد معتدل البرد
که احتمال آن نمایند تدریج کنند زیرا که این تدریج بدن را قابل آب سرد گرداند چه الم برد و مخالفت در مزاج دفعةً میباشد و ایضاً بدن آب گرم استفاده شبیه بفرح تحمل بارد
می نماید و اگر تکرار آبزن در روزی سه مرتبه کنند صواب باشد و لازم است که برفق استعمال نمایند یعنی مدت طویل دران مکث نمایند تا سقوط قوت تحلیل مفرط نکنند
و اگر ماء الشعیر و ساعت قبل از آبزن تناول نمایند صواب بود و اگر تقدیم آبزن بعد نوشیدن شیر سرید کنند تا مجاری غذا را فراخ گرداند بعد ازان ماء الشعیر و مانند آن
از اغذیه مرطبه بخورند بعده زمانی بران صبر کنند بعد ازان آبزن استعمال نمایند تا غذا منبسط گردد نیکو باشد و بعد آبزن و حمام مالش بدن بروغنهای سرد تر مثل روغن بنفشه
خصوصاً معمول از روغن کدو و همچنین بروغن نیلوفر و روغن کدو سازند و اگر بعد آبزن معتدل الحرارة بسوی آبزن مائل ببرودت اندک که احتمال آن کنند نقل نمایند بعد
ازان روغن بمالند صواب بود و اگر تقدیم مالش روغن و تعجیل آن از آبزن ثانی کنند بعده اندک در آب سرد تر داخل شوند نیکو باشد و این دخول در آب سرد بحسب احتمال
قوت باشد و بتدریج دران تا آنکه با آب سرد تر رسند باک نیست و بهترین اوقات این صنعت بعد هضم طعام است و اگر ممکن بود که بعد آبزن گرم در آب سرد یکبارگی
در آیند بغیر تدریج پس آن از جهت علاج بالغ تر است و از جهت خطر شدید تر و تدریج آن با آهستگی در خطر کمتر از در آمدن مریض یکبارگی اندر آنست و کمتر در منفعت
و لیکن برودت بقدر برودت آب تابستان باشد که آن مابین نیمگرم و شدید البرد بود و اگر تقدیم نوشیدن شیر بر اعضای او نمایند اگر ضعیف نبود و هوا آن ممزوج با آب
گرم بود و اگر ضعیف باشد بعد حمام آبزن استعمال کنند صواب باشد پس اگر شیر بر بدن دوشند شدید الترطیب بود و البان جید برای دوشیدن شیر زنان و خر بود است
و لازم است که از پستان بدوشند و اولی آنست که وقت خواب مالش بروغنهای مذکوره بر همه بدن و مفاصل کنند **و اما حمام** مدقوق را در دخول حمام نفعی نیست

فـ[ائده] صاحب تحفه این قرص ثانی را مسمی به قرص الدق ساخته و نسبت او بسوی مرض مذکور دو جهت دق و حمی مطبقه و محرقه و اسهال صفراوی و دموی که با تپ باشد بغایت مجرب نوشته ۱۲ مستر

الا آنچون نحوی باشد که عرق نیارد و نه گرم کند و نفس التغیر دهد پس آب را واز هوای او گرم کمتر باشد و حرارت آب او نیکه میرود و عیکد در مسام نفوذ کند و ایذا نرساند و عرق نیارد و چون کن در بدن مدقوق ماده مهیا بعفونت نباشد و خصوصا چون این ماده مهیا بود و طعام هضم نشده باشد دران وقت رخصت حمام نیست بلکه واجب ست که حمام درینگاه کنند که اراده منبسط شدن مفهوم از حمام در بدن باشد و دران لبث طویل نکنند بلکه بسرعت بیرون آیند و بعد ازان چیزی از مرطبات غذائی و از حریره که آنرا ذکر کنیم معمول از جو و شیر بخورند و چون مدقوق را در حمام تشنگی عارض شود جلاب الشعیر و ماء الرائب و شیر خر تسکین آن نمایند و لازم ست که ادخال ایشان در حمام پس اخراج آنها نحوی باشد که بادی البته تعب نرسد و قدر سو اضبع دیگر بدین نحو داده ایم و ازان اندکی اعاده میکنیم که اول واجب ست که در محفه محمول که دران فرش نرم گسترده باشد بسوی حمام برند حتی که دران خانه اول حمام برسند پس مفهوم نرم نقل کنند از آنجا حمام را اصالح بوده و دران خانه یا در خانهٔ اوسط اگر گرم باشد لباس دور کنند و در یکی ازان هر دو خانه لبث نکنند بلکه بقدر نقل از محفه و انفاس قلیل و بقدر بر آوردن لباس بعد ازان در خانهٔ سوم که شدید الحرارت نبود داخل شوند و دران بقدر احتمال خود برای آبزن مقام نمایند اینست انچه اطبا گفته اند و نزد من بهتر آنست که آبزن او در خانهٔ اوسط معتدل باشد پس هرگاه بعد آبزن معتدل از آبزن بار مفارقت کنند بمندیل یا بقرجیه دوته بپوشند و بفراش و محافه خود نقل کنند و عرق بمنادیل نشف نمایند و روغن بمالند و غذا دهند

در تغذیهٔ اصحاب دق

تفریق غذا بر ایشان واجب ست و یکبار شکم سیر نخورند و بهترین اغذیهٔ ایشان ماء الشعیر و جو ست و نان گندم مغسول در آب سرد و البان اگر مانعی از عفونت و غیره ازان نباشد و دوغ گاو که آن کثیر الغذا ست ترکرده و ماش و کدو و از فواکه هندوانه است و اگر با قبال طبیعت و شهوت صادق و قوت معده احساس نمایند بخورانیدن پنیر تازه بی نمک باک نیست و اگر قوت ضعیف باشد شوربای زیرباج خوشبو بکشنیز تر مطبوخ بمثل دراج و تیهو مضایقه ندارد و گاهی احتیاج میشود بعد خوردن شوربا نوشیدن اندک شراب رقیق ممزوج بآب بسیار و گاهی بخوردن مصوصات از لحم دراج و تیهو و کباب و بچهٔ مرغ و بلام ترش یا قریص حامض از لحم نمکاله و هم بقدر حاجت آید اگر در اینجا قوت هضم باشد و حل مصوص و قریص برای ایشان نافع و مقوی در مثل این حال ست و گاهی نزد افراط ضعف از ماء اللحم مخلوط بشربت فواکه بارده ترش یا از زرده بیضهٔ نیمبرشت چاره نباشد و هرگاه ضعف بحدی متمادی گردد احتیاج افتد بخورانیدن آب گوشت ماخوذ از اضلاع بزغاله نمک اندک که آنرا صاف کرده بچند آن آب سیب و مثل بهی همچند آن شربت بکالی بران ریخته باشند و همچنین نوشانیدن و اما آب سرد که بسیار شدید البرد نباشد در آشامیدن او اینجا باک نیست مگر آنکه مانعی باشد و این مانع یا ورم شکم و حجاب باشد یا در بدن اخلاط عفن یا اخلاط خام بود که آنها محتاج بنضج باشند و علامت نضج ظاهر نشده باشد و اگر نشان نضج ظاهر بود بشرب آب سرد خوف کمتر باشد و همچنین اگر دق انتقالی از سرسام یا برسام باشد دران منع نوشیدن آب سرد از غیر آن اولی ست زیرا که دق چون وارد شود بر امراض مضعف قوت وارد حمی موذی عظیم و محکم ست بر ضعف قوت وارد گردد پس هرگاه دق را با وجود اضعاف نوشیدن آب سرد مطابق شود ضرر در جنس دیگر از دق افتد و آن مشارک این جنس ست و بیشتر مخالف آنست در حرارت و برودت ... بدق الشیخوخت قی الهرم ... بست که حرارت غریزی آن باطل شود و همچنین آب بسیار سرد مفرط گاهی ایشان را در هر حال ضرر کند و حرارت غریزی و اعضای اصلی را فاسد کند و گاهی در موت ایشان سرعت نماید یا فقیم یکی از دق یعنی دق الشیخوخت ایشان را سرد

در تدارک احوال تابع دق

از آنجمله غشی ست و تدبیر آن از روی تغذیه بمقویات و مفرحات ذکر کردیم و از آنجمله اسهال ست و لازم ست که معالجه و تدارک آن نمایند زیرا که دران خطر عظیم ست و از معالجه او اولا رفیست که در ماء الشعیر ایشان آب پست انار دانه یا سیب اندازند و یا در جو برای ایشان جاورس بریان یا صمغ یا عدس مکرر جوش کرده داخل کنند یا شیر مطبوخ بسنگ گرم یا آهن تنها تا آنکه مائیت او برود و خصوصا با جاورس و طین مختوم را اندکی یعنی پنج درم شاهبلوط بریان گل سرخ هر یک چهار درم طباشیر کهربا هر یک سه درم تخم حماض حب الآس تخم ترشک هر واحد شش درم آب بهی قرص سازند و صبح از یک درم تا یک مثقال با آب سرد بخورانند و هنگام خواب اسپغول بریان با آب سرد و شربت سیب یا بهی بدهند و همچنین سفوف طباشیر که دران مقل مکی ست بسیار نافع ست و اگر تسنج متعدی گردد معالجه تشنجهای او که مذکور شده باید کرد که آن از مشروب موافق نیست الو سهل گوید یا دانم که هم دق در درجهٔ اولی و ثانی بود معالجه او ممکن باشد و هرگاه در درجهٔ ثالث یعنی ذبول رسد لاعلاج ست زیرا که بمنزلهٔ پیری گردد که علاج او نیست و ممکن ست که درین وقت تسکین حرارت او کنند و اما ازاله بیلوه البته ممکن نیست و علامات وقوع در ذبول انیست و آن تشخیص مذکور شد پس هرگاه بدن در لاغری و ضعف بآن حد رسد البته علاج او نیست و اما وقتیکه در بدن خون و گوشت و تازگی و رونق و قوت باقی و وافر بود علاج او ممکن و صلاح او مرجو باشد و در اکثر علت زائل گردد و موافق ترین اشیا برای ایشان تبرید و تطییب ست و چیزی نافع تر درین از حمام نیست

در هوای بارد نشینند بلکه در آب شیرین معتدل الحرارة مدتی صالح نشینند بعده در آب سرد یکبارگی در آیند بعد ازان بیرون آمده روغن بنفشه بمالند و ماء الشعیر بنوشند و غذا ها ی
رطب اصلی و بقول رطب سازند و راحت و سکون لازم گیرند و در نرمی بستر ایشان مبالغه کنند و بروغن بنفشه و کدو استنشاق نمایند و تا ممکن باشد خواب را طول دهند و از
بیداری و فکر و غضب و تعب و جماع حذر کنند و تدبیر سیر و مرطب استعمال نمایند و مصابرت بر گرسنگی و تشنگی و همچنین امتلاء از طعام ایشان را مضر بود و اگر حمام و آبزن
هر روز دو یا سه مرتبه استعمال کنند افضل باشد خصوصا کسی را که دران این تب اثر کرده و نقصان ظاهر شده باشد و لازم ست که حمام چنان باشد که عرق نیارد و کرب
نماید و در حرارت بدن البته نیفزاید و نه چنان باشد که ازان در بدن قشعریره افتد و مسام بند گردد و تا ماء الشعیر صبح بنوشند و بعده دو ساعت در آبزن داخل شوند پس ازان
خارج شده روغن بمالند بعده صبر کنند تا آنکه ماء الشعیر از معده منحدر گردد و بعد ازان باز در آبزن اندر حمام در آیند و دران آنقدر صبر نمایند که بدن منتفخ و سرخ گردد باعتدال
پس ازان بیرون آیند و در آب سرد یکبار فرو روند و ازان خارج شده روغن بمالند و طعام تناول کنند و اگر حرارت قوی نباشد و نکایت بیش نبوده ترب و شیر بسیار موافق
باشد و موافقترین البان شیر زنان ست پس شیر خر پس شیر بز و در شیر اندک شکر اندازند تا در معده بسته نگردد و پیش شیر بدل ماء الشعیر نوشند و بعد ازان بخوابند و اگر شیر را
مستحیل گردد و یا بدن بعد تناول آن گرم زیاده از اول شود باید که بدل دوغ ترش که مسکه او خوب دور کرده باشند بنوشند و یا بجای ماء الشعیر عدول نمایند قرشی می نویسد
که علاج دق در ابتدا سهل ست اگرچه معرفت او صعب بود چرا نباشد که دران نه احتیاج بانضاج ست و نه باستفراغ و نه بتقدیر غذا اگرچه بسبب احتمال قوت معده و دران
کفایت میکند تبرید و ترطیب باودیه و اغذیه و مشروبات چنانچه در غب لیکن از مرطبات معده احتراز کنند زیرا که ضرر ضعف آن عظیم ست و چرا نباشد که اینجا طبیعت محتاج تکثیر
بدل ما یتحلل ست تا مقابله فرط تحلیل کند و چون با دق تب عفنی باشد بچیزی علاج کنند که نفع آن مشترک باشد و برفق اسهال نمایند تا حمی عفنی زائل شود و علاج دق سهل
گردد و هرگاه قریب زوال شود محتاج بعلاج قوی گردد و طریق نیک این ست که در ربع اخیر شب شیره تخم خرفه با سکنجبین قلیل الحموضت یا شکر سفید و بقدر شعیره کافور بدهند و چون
آفتاب طلوع کند قدح از ماء الشعیر مبرد بشکر دهند و بعد دو ساعت اندر آبزن که در آب او خیار و کدو و خرفه و کاهو و تربوز و گل نیلوفر و بنفشه و جو مقشر همه یا آنچه ازینها حاضر باشد
جوشانیده داخل کنند و تا دو ساعت دران نشینند بطوریکه سر آن بلند در هوای سرد باشد و چون ازان بیرون آیند روغن بنفشه یا کدو بمالند و در گوش و بینی چکانند بعد ازان یکساعت
آرام نمود و مشورباهای گوشت بزغاله یا بره یا ماکیان فربه یا سرشتا یا گندم یا شیر تازه یا ماهی نهری بریان اگر شیر استعمال نکنند غذا سازند یا زرده بیضه گرم کرده یا نیمبرشت بدهند
و در طعام ایشان نمک کم اندازند و هرگاه قریب هضم شوند شراب ابیض که شش ساعت قبل از شرب او با آب بسیار ممزوج کرده باشند بنوشند و بران تنقل بقرص لیمو یا بمغز خیارین
یا بقرص کافور یا تخم خرفه و شکر و نشاسته یا روغن بادام یا ماء القرع و هندوانه و تخم خشخاش و تخم خرفه و مغز تخم کدو و مغز بادام نمایند و گاهی درین اندک کافور افزوده شود
بعد ازان بر فرش کتان نرم پر از پنبه بیدی خواب کنند و گاهی برای ایشان فرش بر شباک موضوع بر حوض میسازند و وقت عشا با اغذیه مذکوره غذا سازند و مجلس ایشان قریب
آب و فضای سرد باشد که دران هوای سرد بسیار آید اختیار نمایند و فرحت و آرام فرمایند و در روی ایشان گلها و لونات و مشمومات فرش کنند و نزدیک آنها تکثیر غناهای ملایم و الوان
از فواکه سیب و خیار و امرود و ساز ندو شفتالو و خوبانی و آلو و هندوانه و انگور که بسیار شیرین نباشد تنقل نمایند و خوشبوهای سرد لذیذ بسیار ببویند ابن الیاس گوید که صبح
جلاب یا شربت خشخاش ده درم و شربت عناب ده درم و یا از شیره تخم خرفه بیست درم با شکر سفید ده درم و یا از آب هندوانه و یا از ماء الخیار هر کدام که باشد ده درم بنوشانند
و غذا ماء الشعیر یا بچه کوچک ماکیان و ماهی خرد رضراضی یا ماربا دهند و آبزن و تمریخ بدن بعمل آرند و بعد خروج از حمام ماء الشعیر که دران بچه مرغ پخته باشند غذا سازند
و پارچه کتان بصندل و گلاب و کافور رنگین کرده بپوشانند و بر سینه ایشان بصندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و گاهی بدوغ و رائب مسکه آن دور کرده غذا دهند
و اگر با وی تب ظاهر نبود شیر تازه گاو جوان و شیر خر مطلوف بخشخاش طلب بدهند و از اسهال و عرق حذر کنند و از آب سرد باز ندارند الا اگر معده و جگر ضعیف باشد
و اگر حدوث دق از اعراض نفسانی مثل غم و غضب و وهم باشد تسکین نفس بچیزی که فرحت او نماید از الحان و حکایات خوش و مثل هم و حزن و کلفت غم باقسام کلام و حیلها
و ملاهی و لعب عجیبه و ادخال آبزن و استحمام آب نیمگرم نمایند و هر صبح جلاب از شربت خشخاش یا از شربت سیب شیرین بگلاب هر واحد ده درم و مفرح یاقوتی با شربت نعناع
بدهند و غذا ماء الشعیر با اسفاناخ و کدو و تضمید صدر بصندل و کافور و گلاب کنند و اگر حدوث او از سهر مفرط باشد علامتش تقدم بیداری و غائر بودن چشمها مائل بتنگی
و انتفاخ جمیع بدن و بودن نبض صغیر ضعیف و بول سفید رقیق ست و علاجش خواب و راحت و استحمام و تمریخ بروغن بنفشه و بادام و کدو ست و هر صبح شربت خشخاش

ده درم و یا شربت بنفشه یا سکنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و آنچه از اسهال قوی باشد که از آن حرکت سوء مزاج یا حرارت غریبه دق
مستفرغ عارض شود علامتش حدوث دق عقب اسهال است و علاجش حسب صحیح بیست با قرص طباشیر قابض همراه رب بهی و گلاب است و سفوف حب الرمان و غذا
مزوره سماق با بچه مرغ یا زرشک بچه مرغ و تضمید سینه و معده با ادویه مقویه قابضه مثل صندلین و گلنار و اقاقیا و رامک و گل ارمنی و گلاب و آنچه از فاقه مفرط و گرسنگی
و تشنگی شدید باشد علاجش اینست که هر صبح آب هندوانه سه اوقیه با شکر سفید ده درم و یا شیره تخم خرفه بیست درم و رب سیب و رب بهی و حماض هر کدام که باشد ده درم با گلاب
بیست درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر با بچه مرغ یا ماهی کوچک رضراضی دهند یا ماء الشعیر که در آن سرطان پخته باشند بیاشامند و نوشیدن لعاب اسپغول و بهدانه با شکر و روغن
بادام یا بنفشه نافع بود و هرگاه تب ظاهر شود و بدن در ذبول شروع کند تدبیری که در قول صاحب کامل گذشت بعمل آرند و هنگام خواب لعاب اسپغول و غیره بدستور دهند اگر
در معده ضعف نباشد و اگر در آن ضعف باشد در شب اقتصار بر دادن [illegible] شیرین و جلاب نبات مصری بگلاب و عرق بید مشک هر واحد ده درم نمایند و تبرید
هوای ایشان کنند حتی که در سرما زیرا که تبرید آن افضل از تسخین است و شمومی که در آن گل سرخ و کافور و صندل باشد و ریحان بگلاب پاشیده ببویند و هرگاه در شب
از خواب بیدار شوند جلاب یا روشکر مصری بگلاب هر واحد ده درم و یا شربت عناب و لعاب اسپغول و بهدانه یا شیره خرفه بدهند و چون صبح گردد بدستور روز اول
نوشانیدن جلاب و ادخال آبزن و حمام و تمریخ بادهان مرطبه مذکوره بعمل آرند و بعد عصر مثل صبح آبزن بکار برند و غذا مزوره ماش و مغز بادام کدو و اسفاناخ و مغز کاهو
دهند و بر معده و سینه ضماد مبرد مثل صندلین و گلاب و جرادهٔ کدو و کافور ضماد کنند لیکن اضمدهٔ مبرده تا دیر ندارند [illegible] قرص کافور همانست که در قول مذکور
مسطور شد لیکن درینجا مغز بهدانه عوض مغز تخم خیار است و وزن صندل یکدرم باقی بدستور کذا اقراص دیگر و چون علامات ذبول خوب ظاهر گردد اگر میسر
شود که در آبزن شیر تازه و روغن بنفشه نشانند اولی باشد و چون از آبزن بیرون آیند آب شیرین مطبوخ بنفشه و نیلوفر بر بدن ریزند و بروغن بنفشه و کدو و نیلوفر بدن
را چرب کنند و اگر غذا [illegible] سمید در روغن ترکرده دهند نافع باشد و غذا از ماش و نخود و کدو و گوشت بچه مرغ و تیهو و ماکیان و نوشانیدن آب [illegible] ترش هر روز
ده درم با شکر سپید ده درم و شیر [illegible] ایشان را نافع بود و در وقت ضعف قوت ماء اللحم ایشان را نافع است بگیرند گوشت ماکیان و تیهو و دراج و کبک [illegible]
نهاده مثل گلاب عرق کشند و هر روز سه اوقیه بدهند و شربت [illegible] سیب بگلاب و بید مشک هر واحد ده درم با مفرح یاقوتی یا دیگر مفرحات بنوشانند و غذا
ماء اللحم [illegible] و باقی تدبیر همانست که در قول صاحب کامل گذشت [illegible] نوشته که [illegible] تب [illegible] بود و آن از نوع
دیگر باشد یکی تدبیر هوای خانه و مسکن و مفرش و اوطان باید که در فصل گرما [illegible] خنک که با شمال [illegible] باید بیمار را بدارند و اگر در نزدیک آب جاری باشد
و بستر بر لب آب کنند یا سر بیمار در آب نهاده بیمار را بالای او [illegible] نیک باشد و یا ظروف پر آب گرداگرد [illegible] و غیره که در قول صاحب کامل
گذشت پیش او نهند و بادکش از کتان ساخته و تر کرده آهستگی بجنبانند و بستر از کتان و غیر آن که در قول شیخ گذشت بسازند و پیش از خوردن طعام و یا بعد انحدار
غذا از قعر معده بر سینه و کتفهای او خرقه بصندل و گلاب و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن گل و روغن نیلوفر و روغن بنفشه آلوده بر نهند و چون
گرم شود بردارند و دیگر نهند و در شبانه روزی دو یا سه بار زیاده ننهند و اگر از سردی آن خرقه تن بیمار بلرزد آنرا نیم گرم کرده بر نهند و بشب روغن بنفشه و کدو
بر ناف و کف پا و دست و بینی و گوش و مقعد بمالند و اگر فصل سرما باشد هوای خانه معتدل باید تا زکام نشود و بستر از کرباسهای شسته نرم باید که پیراهن نیز بسیار نرم
و کسوت مریض حسب فصول اختیار نمایند مثلا در گرما کتان و توزی باید بصندل و کافور خوشبو کرده و در سرما کرباس نرم شسته دوم تدبیر حمام و آبزن و تمریخ
باید که حمام و آبزن نیم گرم باشد و حرارت آب چنان باید که بیمار را خوش آید و اگر در آب او بنفشه و نیلوفر و برگ کدو و برگ کاهو بپزند بغایت نیک باشد و اگر کدو
بتراشند و اندکی کشک جو نیم کوفته در آب آبزن بپزند هم نیک باشد و حمام و آبزن زیاده از آن ندارند که پوست از آب نرم شود و تری بپذیرد و آنکه اگر در بدنش
گوشت سختی بر جای بود صواب باشد که اول در آبزن نیم گرم نشانند و بتدریج آب مائل بسردی در آرند تا که نوبت با آب سرد برسد و چون از آبزن فارغ شوند روغن
بنفشه یا کدو یا بادام یا بادام با اندکی آب بهم بزنند بر اندام او بدان چرب کنند و جامه و بستر باز آرند و باقی همانست که در قول شیخ گذشت سوم تدبیر شیر و دوغ دادن
و طریق استعمال این هر دو بتفصیل در فصل مسطور شد و هرگاه ترسند که بسبب دوغ تپ یا عفونتی تولد کند دوغ با قرص طباشیر دهند و قرص مذکور همانست

که در قول شیخ گذشت لیکن در پنجا وزن گل ارمنی و کهربا هر یک دو درم ست کوفته بیخته آب بارتنگ یا لعاب اسپغول سرشته اقراص سازند هر قرصی یک مثقال
چهارم تدبیر اشربه و ادویه باید که وقت صبح هم قرص کافور با شربت خشخاش یا همراه آنها که در قول صاحب کامل گذشت بجلاب آمیخته بدهند و وقت برآمدن آفتاب کشکاب
سرطان پخته یا آب انار شیرین یا جلاب آمیخته بنوشانند و بعد چهار ساعت از دادن ماء الشعیر بست درم شربت عناب یا شربت خشخاش با آب سرد آمیخته بنوشانند و وقت
لعاب اسپغول و جلاب خورند یا شربت عناب یا شیرهٔ تخم خرفه و شکر و روغن بادام یا لعاب بهدانه و جلاب و اگر معده ضعیف باشد ازین شربتها هیچ نخورند جز آب انار شیرین
و برای کشکاب سرطانی سرطان ماده بهتر باشد و نشان ماده آنست که سوزنی دران فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر ازوی برآید نشان مادگی باشد و اگر سرطان بدست نیاید
عناب و خشخاش اندر کشکاب بپزند و روغن بادام بران چکانیده دهند صفت کشکاب که در اول ذبول نافع بود بگیرند بار القرع و کشک جو و سرطان صاف کرده
اندران بپزند و روغن بادام با روغن کدو بران چکانیده بدهند و طریق شستن سرطان در قول شیخ گذشته و نسخه قرص کافور در قول صاحب کامل مذکور شد نسخه
دیگر قرص کافور بگیرند تخم کاهو هفت درم گل سرخ ترنجبین هر یک ده درم طباشیر مغز تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ هر یک دو درم تخم خرفه شش درم مغز تخم کدو چهار درم
رب السوس سه درم کافور نیم درم کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند نوع دیگر طباشیر گل سرخ هر یک پنج درم تخم خرفه مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم کدو صندل سفید
هر یک سه درم تخم کاهو تخم کاسنی هر یک چهار درم سرطان سوخته رب السوس هر واحد یک درم زعفران کافور هر یک نیم درم ترنجبین ده درم کثیرا صمغ عربی هر یک یک نیم درم کوفته
بیخته بلعاب اسپغول یا بلعاب بهدانه سرشته اقراص کنند و در بعضی نسخها عود خام و سنبل الطیب هر یک یک درم زیاده کرده اند و کافور یک درم ست و اگر طبع نرم باشد قرص
خشخاش دهند و نسخه آن در قول صاحب کامل گذشت و یک نسخه قرص قابض در قول شیخ در تدارک احوال تابع دق مسطور شد و شبانگاه یک مثقال اسپغول بریان
کرده و نیم درم صمغ عربی بریان کرده و نیم مثقال گل ارمنی و یک درم سرطان سوخته با رب بهی یا با شربت حب الآس دهند پنجم تدبیر اغذیه هرگاه شربت و کشکاب و شیره
در معده دفع آن که خورده باشند هضم شده باشد غذا دهند و هر قدر که غذا خواهند خورد اندک اندک بتفاریق خورند چند نوبت تا گرانی نیارد و حرارت تب قوی نشود و از
اغذیه ماش مقشر با کاهو و اسفاناخ و کدو و مغز بادام پخته باشند موافق باشد و کشک جو با عدس سرخ و کدو و ساق کاهو یکجا بپزند و با روغن بادام یا شیرهٔ مغز بادام
بدهند و قلیه کدو و قلیه خیار و قلیه اسفاناخ دادن جائزست و اگر نان پاکیزه را در آب گرم تر کنند پس آب ازان بریزند و نان را در آب یخ آغشته بخورانند حرارت تب
را باطل کند و اگر قوت ضعیف باشد بدل آب سرد شراب ممزوج تر کنند چنانکه شراب یکجزو و آب سرد ده جزو باشد و اگر وقتی صفرا غلبه کند مصوص و هلام و قریص که در قول شیخ
گذشت موافق باشد و زیرباج اگر سخت ترش نباشد و سکباج و چوزهٔ مرغ خانگی و مغز بادام بسیار و با شکر چاشنی کرده نیک باشد و نان فطیر نشاید خورد و آب بسیار سخت سرد
زیان کلی دارد و حریره که منفعت اندر ذبول راسخ دارد و رطوبت افزاید در قول صاحب کامل گذشت و ماء اللحم بدستور ابو منصور گوید که لازم ماء الشعیر کنند و اغذیه معتدل
از بقول بارده چون مثل خرفه و ماکولیه و کاهو و کدو و خیار و بادرنگ دهند و اطلیه بارده مثل صندل و گلاب و آب خرفه و کشنیز تر و کافور بعد خلو معده از طعام بر سینه گذارند
و در فصل سرما در مسکن ایشان آتش و دخان نباشد و لباس حار خفیف بپوشند خاصة سر ایشان پوشیده دارند تا زکام و نزله پیدا نشود و دست و پا را بغیر ملایم کنند و اگر
روز طویل باشد در آخر آن مرتبه سوم قبل از وقت عشا داخل شوند و قرص کافور مبرد قلب دهند که حمیات محرقه را نیز نیکوست نسخه او همانست که در قول جرجانی گذشت
الا در پنجا وزن طباشیر پنج درم و تخم کاهو نه درم و تخم خیارین پنج درم ست و تخم کاسنی ده درم زیاده شربتی دو درم صفت سفوف که اصحاب دق را دهند چون طبیعت
ایشان نرم باشد گل سرخ طباشیر هر یک پنج درم گل ارمنی صمغ عربی هر یک دو درم عصارهٔ زرشک عصارهٔ سماق هر یک سه درم تخم حماض مقشر گلنار هر یک دو درم
مقل مکی یک نیم درم کشنیز و سرکه تر کرده بریان نموده دو درم کوفته بیخته دو درم ازان صبح و مثل او شب با رب بهی و رب ریباس ساده بدهند و جالینوس گفته که اصحاب دق
محتاج بشرب آب شدید البرد و مقدار کثیر آن نیستند زیرا که باعضای اصلی ایشان بسبب لاغری و قلت گوشت و خون خود با ضرر میکند و من خلقی کثیر را در ابتدای وقوع
ایشان اندر دق آب سرد فقط نوشانیدم و صحت یافتند و اهرن گوید که حمی دق محتاج باسهال نیست چنانکه حمیات عفنی بدان محتاج اند و نه محتاج بتبرید
ملطف و مفتح سدد است چنانکه حمیات یوم بدان محتاج اند و ثابت گوید که اگر اصحاب دق را از شرب شیر التهاب پیدا شود بسوی دوغ گاو نقل کنند و یک مثقال ازین قرص
بدهند با آب خیار بادرنگ نسخه او همانست که در قول شیخ گذشت و دران بارتنگ ست لیکن در پنجا گل سرخ شش درم زیاده ...

ماء الشعیر ... که در آن قطع کدو ... پخته باشند بنوشند و بکمر و بجز مرق و قلیه اسفاناخ و ماش مقشر بروغن بادام غذا سازند و هرگاه طبیعت ایشان منحل گردد عوض ماء الشعیر
آب بهی ... با سیب پخته باشند بنوشند ... گفته بهترین چیزی که بدان تبرید قلب اصحاب دق کنند و تسکین عطش ایشان کند آنست که آب حصرم افشرده
برنج سفید انداخته بکوبند و آب آن افشرده ... سرد کنند و دران اندک آب ... پارچه بدان آلوده بر سینه گذارند و چون گرم شود تبدیل آن نمایند تا مدتی که مریض ... اندام
بدن خود احساس نماید ... روغن گل مخلوط سازند ... باشد تا که آب سرد ... در آب سرد تر کرده باشند بخورند و در حالت
ضعف ... بدیگری ... از اغذیه ... بول باز ... که من شربت کدو را در دق نافع دیدم چون
در ابتدا باشند و در جمیع حمیات حاده و خصوصاً که با طفال باشد و اما بالغین و خاصة کهول از آن بغایت احتیاط و حذر استعمال کنند و چند کس را دیدم که ایشان را تب حاد عارض شد
و مبادرت بشرب شربت کدو نمودند و مفلوج گشتند و باید که هر کس بقدر قوت خود و مقدار مرض خویش بخورد صفت شربت که بگیرند آب آلو و آب تمر هندی و آب زرشک و آب
توت سیاه و آب حماض و آب سیب ترش و آب بهی و آب ریباس و آب غوره و آب هندوانه و گلاب و آب خیارین و سرکه خمر هر یک ده استار و کدو منقی ده استار گرفته بکوبند و در دیگ
اندازند و نیم من آب بران انداخته بجوشانند بآتش ملایم تا بدو رطل آید بعده این آب را تمام بهم در یک جمع کنند و بران دو و نیم من نبات سفید انداخته بقوام آرند پس فرود آورده
دو مثقال کافور خالص و پنج استار طباشیر سوده آمیزند و در ظرفی بردارند و استعمال نمایند و باقی همانست که در احوال سابق گذشت محمد ... گوید که هر صبح شربت نیلوفر یا حماض یا شربت
صندل و خشخاش با شیره تخم خرفه یا آب تربز یا ماء الخیار یا ماء القرع هر کدام که حاضر باشد بنوشند و غذا ماء الشعیر مع گوشت بزغاله و بچه مرغ و ماهی کوچک و مزورات و اسفاناخیه
و قرعیه ... بروغن بادام یا خشخاش بقدر قوت بخورند و چون تب ظاهر ... بدل شربتی کنند آبهای مذکوره یا آب انار یا دو مثقال ازین قرص کافور ... نسخه آن
طباشیر ... تخم خیار تخم خرفه هر یک چهار درم گل سرخ ... و هندی ... هر یک دو درم اصل السوس صندل سفید ... نشاسته ... هر یک
سه درم کافور ... زعفران هر واحد یک درم کوفته ... بگلاب ... لعاب اسبغول قرص سازند ... شربتی یک درم و یا قرص کافور و قرص خشخاش که در قول صاحب کامل گذشت
بقدر یک مثقال ... شیرزنان هر کدام که خواهند بیست درم بخورانند باقی تدبیر در احوال سابق گذشت انطاکی گوید ... در ترتیب دق تبرید و توفیر رطوبات است تا حرارت
مشتعله ... مشغول شود و لطف آن با غذیه مولد خون ... التصاق ... آن بسرعت گردد مثل شیره بادام و شکر و شوربای ... ماکیان و کدو و خرفه و از
... ماکیان را قطعه قطعه نموده بکوبند و با مغز بادام سوده ... کنند و سر او ... در آب ... تا مهر اگر ... استعمال نمایند و اکثار گل ارمنی
و گلاب و شکر و ... حلیه مثل بنفشه و کدو و کاهو و مانند آن ... و فرش گلها ... دیباج نشستن ... تعدیل هوا و تبرید او
حتی الامکان و امساک از جماع و از لباس ... و موی ... از قرب آتش و آفتاب نمایند ... برای ایشان ملازمت لعابات و روغنها و راحت و لباس
صندل ... و شربت شیر تازه با شکر ... از آنچه ... آنست که ... آب کاهو و گلاب و آب ... هر واحد ... آب لیمو نیم جزو و بدان صندل
... مخلوط کرده بر بدن طلا نمایند ... و لازمست ... شده گاهی احتیاج میشود ... شدت ... قطع ... ان هنگام مثل آن چیزی
نیست ... ماء الشعیر ... و قطع بهی ... باشد ... آب خربزه ... و از اسهال مفرط اجتناب کنند تا قوتها بسبب تحلیل نکشند و برآن
آنکه ... باید ... آبهای ... و روغن گل لازمست ... و تر بود ... کذا اگر مرکب شود و بنسبت اعضا
آن ... گوید که همه آنچه در سل و قرحه گذشت و قرص گل و کافور ... و شربت عناب و مطبوخ افتیمون و فواکه و شیر تازه و روغن بادام و شکر و گل ...
و شوربای جوجه ... با نواع بقول استعمال کنند گیلانی در مجربات خود مینویسد که با قرص کافور خاصه ... با شراب انگوری وقت ... قبل از طلوع صبح شیره تخم خرفه
... وقت طلوع آفتاب و غذا در چاشت ... گاهی ... دفع میشود و گاهی تا سه روز ... و اگر بیمار قوی باشد ... که بتدریج در آب گرم در آید ... چون
... شفا ... از آب سرد ... ازین حیله چند مدقوق شفا یافته اند صفت قرص کافور خاصه کافور ...
... تخم ... تخم خیارین چهار جزو ... سفید ... اقراص سازند ... صفت حب مذکور
... افیون ... گل ارمنی ... صمغ عربی طباشیر تخم خرفه هر یک دو مثقال تخم خشخاش مغز تخم خیارین

هر یک سه مثقال کافور پنج مثقال کوفته بیخته بلعاب اسپغول سرشته بقدر نخود حبها سازند و هر صبح هفت حب با شیرهٔ تخم خیارین سه مثقال شربت نیلوفر شربت انار ده
هر یک پنج مثقال بدهند و در نسخهٔ دیگر وزن گل ارمنی نیم مثقال و طباشیر سه مثقال و تخم خشخاش سه و نیم مثقال و کافور دو مثقال است و مریضی که دق مرکب داشت
و مواد غلیظ نیز فی الجمله در بدن او بود و از انواع وجع مفاصل چنان بسته بود که اصلا حرکت نمیکرد و بغایت بی قوت بود اول روغن بیدانجیر بزانو مالیده شد بغایت نافع آمد
و اندکی تریاق خورانیده شد و اندک منفعتی که در تب بلغمی میدهیم و بشیاف یکدو مرتبه حل طبیعت کرده شد یک تب لازمه مفارقت کرده و تنقیه جهت دفع تب دق دو هفته باین ادویه
مداومت نمودیم تب زائل شد و قوت گرفت ادویه اینست نبیذ زبیب تازه و قرص عنبر محلول در عرق کاسنی و عرق نیلوفر و عرق بید مشک هر یک دو مثقال قرص کافور
خاصه نیم مثقال چون هوا گرم بود و بشبانه روزی چهار مرتبه این داده میشد یکدو مرتبه آب هندوانه با اندک قرص عنبر محلول و غذا دیگر اگر نیز می طلبید اندک اندک داده میشد
غذای مدقوق و هر چه باو بدهند باید که کم کم باشد اگر چند دفعه بدهند باکی نیست بلکه لازم است سعید گوید که تدبیر این تب بحسب درجات آن منقسم بسه قسم است تدبیر
درجهٔ اول بشربت ماء الشعیر و بعده بشربت شربت خشخاش بآب سرد کنند و اگر جسم خالی از عفونت باشد شیر خر بنوشانند بعد اعتنا بآن خورد دادن غذا بدان از حشائش بارده
مثل کشنیز و کاسنی و نحو او بنوشانیدن آب شیرین و بعده شربت شیر مدقوق را آب انار بنوشانند و از بقول بارده مثل کاهو و خرفه غذا سازند و خیار خورانند و غذا از شوربای بچهٔ مرغ
و ماهیچه بزغالهٔ شیرخواره بدهند و هر وقت تا هضم ایشان [illegible] و حریره از آرد سفید و شکر و بادام سازند و در آبزن یکبار قبل از طعام و بار دیگر بعد آن نشانند و در آب نیلوفر
و کاهو بجوشانند و در حمام داخل کنند و موم و روغن بنفشه و کدو بر بدن مالند و بعد غسل در حمام در مسکن او کافور و صندل بویانند و بر فرش رطب خواب کنند و اگر حلوا
طلب کنند حلوای شکر و خشخاش و روغن بادام دهند و گلاب بر سینه بمالند و لباس نرم بپوشانند و اگر تب ظاهر بود قرص کافور سحرگاه و ماء الشعیر صبح و بعد آن آب انار دهند
و سفوف [illegible] و از اسهال استعمال سفوف حب الرمان حذر کنند و علاج درجهٔ دوم استکثار از مشروبات بارده رطبه است مثل ماء الشعیر که در آن خشخاش پخته باشند
و شربت شیرهٔ تخم خرفه و طباشیر و کافور و در حمام داخل کنند و روغنهای مرطب بمالند و تعدیل هوای مسکن کنند و غذا بچهٔ مرغ و بزغاله خورده سازند و بر بستر رطب خوابانند
و کسر تیزی حرارت قلب ایشان کنند بچیزی که بسوی آن میل باشند و تدبیر درجهٔ سوم اینست که طمع در علاج او نباید داشت پس اگر اسهال عارض شود موت او قریب
بود و با آنکه تدبیر این هم بسیار صعب است زیرا که شفای او نیست [illegible] لا علاج است که تدبیر [illegible] تدبیر مبرد و مرطب نمایند و حفظ قوت او کنند و از چیزیکه اشتهای او کند
منع ننمایند که ازین تدبیر گاهی مرض تاخیر نماید و تا مدتی حیات او طول کشد مختصر گوید که غرض در علاج آن مقصود به تبرید و ترطیب است پس اگر مرطب غیر مبرد دهند
آنچه تبرید کند شریک نمایند و اگر مبرد دهند آنچه ترطیب نماید قرین او سازند و اگر مزاج مریض رطب نباشد مثال این آنست که شراب مرطب است لیکن غیر مبرد زیرا که او
گرم است در مزاج خود پس می باید که از آن اندک با آب بسیار ممزوج کرده دهند تا مائیت ترطیب کند و همچنین رعایت کنند آنچه از مبردات دهند بنوعیکه بدان چیزی که در آن ترطیب
باشد مخلوط سازند یا آن چیز بنفس خود مرطب مع تبرید باشد مثل تخم خیارین و مغز تخم کدو و در آبزن داخل کنند و بعد آن روغن بنفشه و بادام بمالند و ماء الشعیر بنوشانند
و غذا از بقول بارد رطب سازند و مبرد که در آن تریاقیت مع مبردیت باشد مثل کافور آن دق را منفعت شدید میبخشد و شیرهٔ تخم خیار و مغز تخم کدو و شربت انار شیرین
و شربت خشخاش با قرص طباشیر کافوری بدهند و اگر اسهال از شرب شیر باشد نیم سیر گلقند چند روز بخورانند تا شکم باعتدال آید بعده اعاده نمایند که او شیره بدهند با قرص
مذکور نمایند باقی همانست که در قول قرشی و غیر آن مسطور شد میر محمد حسین مینویسد که اگر در دق اندر مرتبهٔ اول تبرید و ترطیب با غذیه و ادویهٔ مبرده مرطبه چون ماء الشعیر
و جوزهٔ مرغ و شربت عناب و نیلوفر و شیرهٔ خرفه و سکنجبین به هندوانه و شفتالو و زردآلو بخورانند و آنچه در درجهٔ دوم بازو دیگر آن بر سر علاج قوی تر محتاج باشد
پس در آخر شب شیرهٔ تخم خرفه در عرق گاوزبان گرفته با یکی از شربتهای مذکوره یا قند سفید شیرین ساخته و مقدار شیرهٔ کافور ریاحی اندر آن حل کرده بدهند و اگر قرص کافور
و غیره که در قول صاحب کامل گذشت دهند رواست و در وقت طلوع آفتاب نیم سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید گرم [illegible] بدهند و آنچه شربت
شیرین مذکور شد [illegible] شربت نیلوفر و شربت خشخاش [illegible] نتوان داد و سفوف
سرطان تا [illegible] دق [illegible] علاج
وهی [illegible] آرزوی [illegible] باقی در اقوال سابق گذشته مصنف خلاصة الحکمت میگوید که هر چند

اطبا تجویز شربت بنفشه و نیلوفر در صورت سرفه و الا شربت الترج و لیمو و غیره نموده اند لیکن آنچه احقر تجربه یافته شیر خر را درین تپ منفعت بسیار است و اولی آنست که مطلقا
آنرا استعمال نمایند شریف خان مینویسند که من علاج مدقوقی که بدرجه دوم رسیده بود نوشانیدن شیر خر نمودم با شربت نیلوفر و وقتی قرص طباشیر قابض گاهی
قرص کافور حسب حاجت استعمال کردم و شیر اولا از هفت توله شروع نمودم و تا سه روز برهمین قدر توقف کنانیدم بعد از آن هر روز یک یک توله افزودم تا آنکه با یاو آثار
رسید بعده برهمین قدر وقفه نموده باز زیاده کردم پس هنگامی که آنرا اسود هضم و غیره عارض گردید از شرب او باز داشتم و بعده بار دیگر دادم و جالینوس گفته که اگر تدبیر
آبزن و مرخ آب نمودی بعلاج دق سبیل نمی یافتم مولف اقتباس مینویسد که تدبیر مبرود مرطب از نه وجه باید کرد اول در تدبیر لباس و هوا و مسکن و مفرش چنانچه
در خانه که آب را گذر باشد و باد شمال را ممر بود باید که طبقهای بسیار پر آب گذاشته و خیار و بادرنگ و کدو تراشیده نهند و انار پاره پاره کرده در ان اندازند و همچنین گلهای
بارد خوشبو و غیر خوشبو مانند گل نیلوفر و بنفشه و گل کرنال و کدو و چاندنی و گل سرخ و سبد گلاب و سبد اسپرغم و یاسمین و بیله و بار سنگهار و بید مشک و کرنه و نارنج و کاغذی
و داودی پیش نظر دارند و همچنین از گلها و برگهای سرد توده توده گرد اگرد بیمار نهاده دارند و ملحفه بصندل و گلاب و سرکه و آب یخ آلوده دارند و در شبانروزی چهار پنج مرتبه
تبدیل نمایند و زمین و روی دیوارهای خانه را بآب گلاب و سرکه تر سازند و شاخهای تر مانند خرفه و بقله یمانی و چاندنی و بید مشک و باقلا و کشنیز سبز و گل بیش
بیمار دارند و در هر چند ساعت تازه سازند و تمام درون و بیرون خانه را بگل سفید خوشبو که آنرا بهندی بیلول گویند و یا گل ملتانی و یا گل ارمنی و نیشاپوری
تازه تازه بمالند و باقی همانست که در قول چهارم گذشت دوم تدبیر حمام و آبزن اگر در آب حمام گل بنفشه و نیلوفر و کاهو و خطمی و کاهو و کشنیز سبز هر یک
سه قبضه بپزند بهتر باشد و آبزن باین طور سازند گل بنفشه و نیلوفر و کرنال و کاسنی و خیار و سبد گلاب و باقلا و بار سنگهار و سبد اسپرغم و چاندنی و کشنیز هر یک
پاو آثار برگ بید و کاسنی و کاهو و کشنیز و گلاب و خطمی و خبازی هر یک نیم پاو جو مقشر نیم آثار خیار و بادرنگ و کدو هر یک نیم آثار روغن پنج توله مغز تخم کدو سه پاو گلاب هفت
شیشه آب شیرین بقدر حاجت برادهٔ صندل سفید شش توله همه را یا هرچه از نیها بدست آید بکار برند و در دو ساعت نیم گرمی قبل از آبزن آتش جوشانیده بدهند و اگر از یکساعت
تا نیم ساعت در آبزن نشینند بیمار بهتر باید که او را بکرباس و مفرش نشانیده بردارند و گوشه های او گرفته باهستگی در آبزن فرو گذارند و دو سه مرتبه بردارند و بگذارند پس بیرون
آورده در فرشهای مرطب بخوابانند و یکساعت تخمینا استراحت فرموده غذا های قویهٔ مرطبه مانند گوشت بزغاله و بره و قلیه مرغ و نخود آنکه در قول چهارم گذشت بدهند و بعده
قول پنجم گذشت سوم تدبیر تدهین ادهان مرطبه چون روغن کدو و بنفشه و کاهو و خشخاش بچهارم حصه شیر خر بیامیزند و بر سر و بدن بمالند و بایدکه نیم ساعت
بر تن بمانند و بعد از آن تن را پاک نموده باز تجدید تدهین نمایند و بعد از غذا تدهین فرمایند چهارم تدبیر دادن شیر خر چنانکه در قول چهارم گذشت پنجم تدبیر دادن مرخ و غیره چنانکه در پیش
مسطور شد ششم تدبیر استعمال حبوب و سفوفات و اقراص و عرقیات و ماء الترج و ماء الشعیر و آب جو و این همه را چنانکه در قول دق مسطور شد هفتم تدبیر اضمده
واطلیه باید که قبل از غذا بکار برند بدین صفت کشنیز سبز و گل سرخ و بستان افروز هر واحد یکتوله کشنیز خشک تخم کاهو و صندل سفید و گل ارمنی هر یک هفت ماشه
کافور سه ماشه بر حوالی دل ضماد کنند و پارچه کتان بران چسپانیده بگذارند که خشک شود و ضماد آرد جو با برگ کاهو و کافور بسیار مجرب است هشتم تدبیر نقل بزور بارده
مانند مغز تخم خیار و بادرنگ و تربز و کدو و خرپزه باید که بر سفرهٔ سر کرده میان هر دو طعام بکار برند و اگر اندکی کافور و نبات سوده بران پاشند بهتر باشد و همچنین انار
ولایتی و به و سیب و زردآلو و ناشپاتی و تربز و عناب و انگور تازه و عرق بید مشک و برف پرورده نهم تدبیر اغذیه آنچه در قول چهارم مسطور است نیز نوشته شد مثلا
که با پالک هندی و روغن و یا برگ کاهو و با کشنیز و یا کاسنی و با بازرنگ و یا خرفه پخته باشند با نان گندم و یا برنج دهند و یا کدو و خیار و بادرنگ و تره و تورئی و شیخه
و امثال اینها تنها و یا در لحم بزغاله و بره پخته دهند و یا کله پاچه بزو یا چوزه مرغ و ماهی خرد و دهند و ماء الشعیر ساده و نشاسته و کچری بسیار نافعست فائده هرگاه که طبع نرم شود
باید که پست کنار و شاه بلوط و تخم بزر و در و قرص طباشیر قابض لولوی علوی خان و حب و سفوف لولوی ایشان دهند نسخه قرص در ذیل ادویه مرکبه گذشت صفت
حب مذکور طباشیر سرطان سوخته ابریشم مقرض مروارید ناسفته کهربا صندل سفید لعل یاقوت رمانی و سفید مهرهٔ خطائی آنچه در ادویه مرکبه گذشت بیان
شاخ مفسول عصارهٔ لحیة التیس صمغ عربی حب الآس کثیرا رب السوس هر واحد یکدرم تخم گل حماض زرشک تخم کاهو هر واحد یکدرم [illegible] سبوس
گل ارمنی و قبرسی و تخم ورد افغانی هر یک یکدرم زعفران افیون هر یک سه حبه کافور چهار حبه طباشیر بعد از آن مانند شیر یکدرم با عرق بید مشک هفت توله

سفوف صندل کوبیده و بیدنا سفته بسد زهرمهره صندل سفید زرشک ابریشم مقرض طباشیر پوست بیرون پسته دانه هیل کشنیز خشک انار دانه سماق همه بریان کهربا شمعی
گل سرخ هریک یک مثقال ورق طلا عنبر اشهب هریک دو دانگ ورق نقره یک مثقال ونبات تخم بارتنگ تخم شربتی هریک سه مثقال شربتی از یک مثقال تا دو
مثقال با عرق بارتنگ و غذا آش جو بریان یا چهارم حصه آن عدس مقشر پخته دهند و رازی فرموده که حب الآس و مانند آن در آش جو پخته دهند و هرگاه که بیمار را از ضعف
غشی آید باید که ماء اللحم ساده و یا ممزوج بشراب چهارم حصه آن دهند بگیرند گوشت بزغاله از چربی پاک کرده بوزن یکنیم پاو و در پاتیله قلعی وار نهاده گلاب و بیدمشک
و آب باران هریک پاو آثار داخل کرده سر آنرا پوشیده بآتش ملایم بپزند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز ناپخته باشد از و بگیرند و بیفشارند تا هیچ تری در گوشت
نماند پس آن آب را در پاتیله اندازند و درانکی روغن بادام و یا گاو مطیب ساخته و اندکی کشنیز خشک و نمک لاهوری اضافه نموده بجوشانند که بنیمه آید بنوشانند هر روز
تازه تیار سازند ماء اللحم کبیر منقول از قوانین العلاج که درین باب بسیار مفید است گوشت بزغاله پنج آثار کشنیز خشک دانه هیل آمله سافج هندی هریک تولہ نمک لاهوری
پیاز در روغن گاو بریان کرده سیب ولایتی ده عدد کسیر و یا آثار صندل سفید سه تولہ گل نیلوفر گل گاوزبان تخم خرفه هریک شش تولہ مغز تخم کدو پنج تولہ برگ گاوزبان ابریشم
خام خاکشی هریک نه تولہ آب تربوز و خیار و لیمو شربتی هریک نیم آثار گلاب و بیدمشک هریک یک آثار عرق گاوزبان و بید ساده هریک دو آثار برگ ترنج و ریحان و پودینه سبز
هریک یک قبضه بدستور عرق کشند شربتی از هفت تولہ تا نه تولہ و مختار ابن هبل فرموده که خاکشی مدبر با شیر بز درین باب عظیم الاثر است و طریق او اینست که خاکشی هر قدر که خواهند
در پارچه سفت دوته بسته در دیگی که آب آن شیرین بود بگیرند و یک مرتبه غوطه دهند و در سایه خشک ساخته با شیر بز یا بغیر آن با فایده استعمال آرند و بدانند که چون نوبت بذبول
رسد و عقب آن غشی متواتر و خفقان و اسهال ذوبانی و تشنج و زحیر و تبرید اطراف افتد و عرق بسیار آید درین حالت دست از علاج باز کشند و بیمار هر آرزوئی که از اقسام
اطعمه و اشربه در دل داشته باشد هرگز باز ندارند که قرب موت است تا خواهشی در دل نماند و اما آنجا که تپ دق صاحب ورم باطنی را افتد باید که همگی عنایت در تحلیل
و اصلاح آن مصروف دارند و اتیچنان باشد که آبزنها و حقنهای محلله معتدله و همچنین اضمده و اغذیه و اشربه بعمل آرند و هرچه که تحلیل و اصلاح ورم نماید اگرچه گرم بود بکار برند
خصوصاً که تریاقیتی در ان باشد و در استعمال مبردات چندان دلیری نباید کرد که ضرری عظیم میرساند و صاحب خلاصة التجارب نوشته که زنی را از صعوبت وضع حمل سوء
تدبیر در رحم ورم پیدا شده بود و مدت آن دراز گشته و تپ آهسته چند روز ظاهر و گاهی مخفی بودی و بذبول انجامیده الدّه او که از اطبا بیت و قوتی داشت حقنهای نرم منضج
و محلل و معتدل چون شیر گاو و پارچه در ان تر کرده و فرزجهای محلله در هفته دو سه نوبت او را فرمودی بهمین تدبیر آن ورم تحلیل یافت و خلاص شد و ایضاً دختری نوجوان را
در غضب خالص بسبب کثرت استعمال مبردات ورم رحم پیدا شد و تپ خفیف و حبس حیض داشت و نوبتش نزدیک ذبول رسیده بود و اطبا تپ دق تجویز کرده قرص کافور
و ماء الشعیر سرطانی میدادند و هیچ فائده نمیشد و من از معاینه قاروره و نبض و دیگر عوارض دریافت کردم که تپ دق نیست همه عوارض از ورم رحم اند و او را باستعمال
حقنهای لینه منضجه معتدله علوبخان و فرزجها و اطلیه اضمده کردم و دوا شیره حب کاکنج و تخم خربزه هریک نه ماشه صمغ چهار ماشه در عرق مکو و اشترخار هریک نه تولہ برآورده
شربت کشوث علوبخان و شربت بزوری هریک دو تولہ داخل کرده دادم و غذا شوربای بچه مرغ با نان تنک مقرر کردم بهمین تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی حاصل شد
و اما در حالت ترکیب تپ دق با حمی عفنیه بعد از رعایت اشتراک تدبیری نمایند که نضج و تحلیل خلط عفن کند و اتیچنان باشد که اگر تپ صفراوی بود شربت بنفشه و آلو وغیره
دهند و اگر تپ بلغمی بود پس مطبوخ افسنتین و شربت بزوری حار دهند و اگر تپ سوداوی باشد مطبوخ بسفایج وغیره دهند و اگر احتیاج باستفراغ آید جهت رفع عفونت
برفوق مغز خیارشنبر با شیر خشت و ترنجبین و گلقند و روغن بادام دهند بعده قرص گل صغیر و طباشیر و یا زرشک با شربت بزوری در مروق بید ساده و یا گلو دهند و بعد از
زوال تپ عفنی بمعالجه تپ دق مشغول شوند و حتی الامکان نگذارند که طبع نرم گردد و اگر نرم شود باید که بزودی تمام در حبس می کوشند بدستور یکه سابق نوشته شد و شخصی
از طفولیت بنزله بار ها مبتلا بود و حمی شطر الغب از مدت شش ماه میداشت آخر سقوط قوت و اشتها و لاغری بدن بدرجه غایت رسید و اطبا حمی دق بسبب انتقال
شطر الغب تجویز نموده بقرص کافور و آب بید ساده و دیگر مبردات علاج میکردند و تا مدت نه ماه هیچ سود نکرد و چون بمن رجوع کرد تپ بلغمی لازمه نزلی تشخیص کرده
قرص افسنتین سه ماشه و خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه سرشته همراه مروق گلو که بر رخت نیم سه تولہ و اصل السوس هفت ماشه و شربت کشوث علوبخان
و شربت بزوری معتدل هریک یک تولہ داخل کرده دادم و گلقند که مروق یکنیم تولہ همره و شربت شهتوت شش ماشه اضافه نمایند تا یکهفته و وقت شام حب سیماب مطبوخ

نسخه ماء اللحم

نسخه ماء اللحم کبیر

حکایت

حکایت

صمغ عربی که در نزله معمول هست باید داد و غذا شوربای بچه مرغ و سنگواره و غوغائی نبان روغن تنوری مقرر کردم و گفتم که بعد یک هفته مروق و شربت بدستوری که اضافه نموده بودند
بکار برند و بعده هر دو سه روز تا یک هفته و همچنین بکار برند و حسب معمول دارند لهذا این تدبیر در مدت دو ماه صحت کلی یافت

دق الشیخوخة

یعنی دق پیرانه هر چند این مرض از جنس حمیات نیست لیکن بعادت اطبا بران جاری شده که اثر ابعد حمی دق ذکر می‌کنند زیرا که این هر دو مرض در بعض لوازم چون دقت جسم
و لاغری آن مشترک اند و انسان بصورت مدقوق می نماید و اگرچه بیان اسباب این هر دو منافات است و معنی دق الشیخوخت استیلای یبوست بر مزاج است بغیر تب و گاهی
با وجود غلبه خشکی بر مزاج در حرارت و برودت معتدل بود و این کثیرست و گاهی با خشکی برودت نیز غالب بود و این حال را دق الشیخوخت و دق الهرم بهر آن نامند که بدن
را پیش از رسیدن وقت پیری احوال پیری از ذبول و یبس و شکن بر اعضا عارض شود و درین مرض پیران بیشتر از جوانان افتند و جوانان بیشتر از صبیان واقع
شوند با آنکه گاهی جوانان و صبیان را نیز عارض شود و اسباب این مرض پنج نوع است یکی استیلای برودت از شرب آب سرد در غیر وقت او چنانچه بعد حمام و جماع
و عقب حرکات سخت و ریاضت قوی و یا در حالت حرارت بدن در هنگامیکه مسام کشاده باشد و قوت تحلیل شده و اعضا بکشیدن آب سرد بسوی احشا حریص شوند پس آب
اعضای باطنی را سرد کند و معده و حرارت غریزی ضعیف نماید و بدان سبب قوت غاذیه از کار خویش باز ماند و همچنین در حمیات عفونی که هنوز ماده خام باشد و قوت ها
ضعیف از آب سرد خوردن سردی غالب شود و ماده بفسرد و قوتها از کار باز ماند چنانکه در آخر زمانه پیری باشد دوم بخارات ردیه اخلاط بارده که بجانب دل صعود کنند و مزاج
دل را سرد نماید و حرارت او منطفی شود و مزاج او بسوی جمیع اعضا سرایت کند سوم حرارت که بسبب ریاضت یا حمیات محرقه یا اوجاع شدیده و غیر آن رطوبات تحلیل کند و بسبب
فنای رطوبات حرارت غریزی پیر و عقب آن برودت و یبس پیدا آید و یا آن حرارت رطوبات را گداخته و این انحاء حرارت غریزی مختنق و منطفی شود و نماید عقب آن بسبب نمود
حرارت و بجهت عدم ورود بدل ما یتحلل طبیعت ضعیف گردد و برودت و یبوست غلبه کند چهارم استفراغات قوی که روح و ماده حرارت غریزی در ان استفراغ خرج شود و او منها
تحلیل گردد و حرارت غریزی ضعیف شود پنجم افراط تبرید یا شربت و ضماد و اغذیه بارده در علاج اصحاب حمیات حاره و دق و دیگر امراض گرم تا بدان سبب حرارت غریزی
منطفی گردد و مزاج متغیر شود و سردی غالب آید بالجمله چون این مرض مستحکم شود علاج نتوان کرد و اگر آنرا علاج بودی پیری و موت را باز داشتندی **و علامات این مرض**
آنست که بدن و چهره خشک و بد رنگ بود و باشد که رنگ او بسبزی گراید و بصورت مدقوقان بود و علامات ذبول و نحافت و قشفت پیدا باشد مگر با وی اشتعال و التهاب
و تب نباشد بلکه اکثر لمس بارد بود و اگر با یبوست برودت باشد و نبض مریض مثل نبض اصحاب حمی دق نبود بلکه صغیر بطی متفاوت باشد مگر آنکه ضعف اشتداد نماید که در آن
هنگام نبض متواتر شروع کند و خصوصا در کسی که او را این مرض از شرب آب سرد بهم رسیده باشد و بول ایشان سفید رقیق مائی باشد و احوال مریض از خشکی و ذبول و نقصان
اعضا مشابه احوال پیران باشد و قلت اشتها و ضعف هضم بود و علاج بتدبیر مرطب و مسخن و تعدیل مزاج کوشند تا مرض مستحکم نشود و مثلا جدوار خطائی یکماشه جواهر مهره
نیم ماشه در خمیره گاوزبان عنبری نه ماشه ورق طلا یک عدد آمیخته بخورانند و شربت یاقوت دلو خیان دو توله در عرق عنبر شش توله حل کرده تخم شربتی و فرنجمشک هر یک
سه ماشه پاشیده بنوشند و بعد یکساعت نخودی نیمبرشت زردی بیضه مرغ نیمبرشت خورانند و بالائیش چهل درم شراب انگوری بدهند و بعد دو ساعت حمام آب شیرین کنند
که در آن بنفشه و گل بابونه و گل ماشقانه و تخم گاوزبان و تخم انجره هر یک دو مشت در ان پخته باشند و بعد یکساعت از ان شوربای بچه بره یا مرغ و یا کبوتر بچه که در آن قاقله
و خولنجان و زنجبیل و فلفل کرده باشند با نان دهند و خواب کنند و چون بیدار شوند و غذا نیک هضم شده باشد روغن نرگس و سوسن و خیری تنها یا با موم بر همه بدن بمالند
و وقت شام ماء اللحم با شراب ممزوج اول بدهند و بفاصله نیم ساعت نخودی و دوای صبح نوشانند و بعد هضم و اغذیه غذا را با نان دهند و خوردن مربای زنجبیل و سیب و فستق
و انار و معجون شقاقل که با عسل ساخته باشند بسیار نافع ست و همچنین لیسیدن عسل تنها و همچنین نوشیدن شربت سیب چهار توله در عرق کیوره و یا در نخجیبه هر یک شش توله
و شیر گاو تازه نیم پاو با سه توله قند سفید تا دو هفته خوردن رافع این علت است و باید که ابتدا با مسخنات تدریج کنند والا مریض بتغیر مزاج دفعة هلاک گردد
بلکه با تمهل و تدریج استعمال نمایند و از هر چه محلل بود باز دارند و ترک ریاضت کنند شیخ گفته باید که معالج علاج این مرض هنگام غیر استحکام بجا آرد که مستحکم نشود
و بعد استحکام بی امیدی نماید که زمانه بالکلیه انکی دیر کند بدون آنکه شفا حاصل گردد و در قانون و رساله ایشان همین ترطیب ست و از مرطبات یکی حمام است چنانچه معلوم شد

و اکثر استعمال نکنند دیگر بعد هضم طعام زیرا که اگر آبزن عقب تناول طعام استعمال نمایند قوت را ساقط کند و بعد هضم طعام معمول از کله پاچه و نخود و گندم هریسه کرده و اسپغول خشک و بابونه از هر یک نیم رطل یا ده اوقیه روغن کنجد و قدری روغن بان استعمال کنند و مالش بدن بالای طعام استعمال نمایند و شیر از پستان مکیدن ایشان را شدید النفع است و عسل برای آنها نهایت نافع بود چنانچه او در اصحاب حمی دق بغایت مضر است سوم هر غذای مرطب سهل النفوذ سریع الانحدار که در آن لزوجت نباشد مثل ماء اللحم و زرده بیضه نیم برشت و شراب رقیق نیز شود قلیل المقدار برای ایشان شدید الموافقت است و واجب است رعایت ترطیب از آبزن و اضمده و مروخات و اغذیه و غیره که در باب دق مذکور است و بدان چیزی که از روائح مخلوط سازند ایلاقی و جرجانی میفرمایند باید دانست که این علت را علاج از هر آن باید کرد تا مستحکم نشود و چون مستحکم گردد زود هلاک کند و اصل علاج این مرض آنست که جهد نمایند تا مزاج را در گرمی و تری باعتدال باز آرد و آنچه در آن اعانت کند حمام و آبزن بعد انهضام طعام است و این حقنه آنرا موافق باشد حقنه صفت آن سر و پاچه بره را پاک کرده بکوبند و یک مشت نخود و یک مشت گندم و ده درم شبت و ده درم بابونه و ده درم خارخسک و ده عدد انجیر سیاه فربه در پنج من آب بپزند تا دو سیر از آن آب بر آید صاف کرده مقدار ده استار یا پنج من از این شوربا بستانند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن کنجد تازه و پنجدرم روغن بان و اندکی موم گداخته بهم بیامیزند و حقنه کنند سه روز متواتر و پنجم روز ترک نمایند و باز این حقنه سه روز دیگر یکبار بزنند پنجم روز دیگر بگذارند و باز حقنه کنند چند بار برین ترتیب این حقنه بعمل آرند و هر بار که حقنه کنند از پس آن اعضا را بروغنی لطیف مثل روغن نرگس و سوسن و خیری چرب کنند و هر صبح ترنج مربی و زنجبیل پرورده و شقاقل پرورده باندکی از عسل آن بخورند و پس از یک ساعت پنج زرده بیضه نیم برشت یا بیشتر بخورند و بالای آن مقدار چهل درم تا پنجاه درم شراب انگوری بخورند و دو ساعت بر آن صبر کرده در حمام روند و چون از آن بر آیند آسایش کنند پس شوربای بچه بره بنخود و توابل پخته بخورند و شیرینی از عسل سازند و اگر اراده خوردن شراب بعد طعام کنند از صد درم زیاده نخورند و بوییدن نرگس و مرزنجوش و ترنج و عود صلیب سود دارد و هرگاه قوتی بدان باز آید و اثر تری ظاهر گردد معاجین کبار چون دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق کبیر موافق باشند و از حمام است دواء باشند ابن نوح گوید که حیله کنند بهر حیله لطیفه تا بدن فربه شود و این چنان باشد که عسل مربیات حاره مثل عسل زنجبیل و هلیله و امثال آن خورند و شوربای گوشت بره و کبوتر بچه غذا سازند و شراب رقیق صاف بنوشند و در آبزن که اندر آب آن بابونه و مرزنجوش پخته باشند بنشینند و خوشبوی یاسمین ببویند و بعود تبخیر کنند و در شب بدن را بموم و روغن که از روغن خیری یا نرگس ساخته باشند چرب کنند ابن الیاس گوید که هر صبح شربت سیب شیرین ده درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا زرده بیضه نیم برشت و هریسه معمول بلحم بط و ماکیان و ماء اللحم و نخود آب بلحم بزغاله و بره دهند و عسل با شکر سفید ایشان را نفع بین کند و ابدان ایشان را بقیروطی متخذ از روغن بنفشه و کدو چرب سازند و مروخات برهم کرده و پیه بط و ماکیان و مرغابی سازند نجندی گوید حق آنست که شفای این مرض متعذر است زیرا که آن بترطیب باشد و ترطیب باغذیه بود و آن بهضم تمام شود و هضم در ایشان ضعیف بود بسبب برودت و آن محتاج بتسخین باشد و اکثر مسخنات مجفف اند بلکه همه مسخن قوی مجفف باشند و گویند که نافعترین چیزی برای ایشان از شراب ممزوج بعد هضم غذای معمول از لحم نیست

ذکر اعراض تابع حمیات

شیخ میفرماید اعراضیکه در حمیات حادث میگردد مثل نافض و برد و قشعریره و عرق بسیار و رعاف مفرط و قی عنیف و اسهال مضعف و یبس فم و عطش شدید و سبات کثیر و سهر لازم و خشونت زبان و عطاس سخت و صداع صعب و سعال متواتر و سقوط الاشتها و بولیموس و شهوت کلبی و شهوت ردی و فواق است جرجانی گوید که گاهی حمیات را اعراض کثیر مختلف تابع میشود و پس بعضی از آن مشاکل حمی و ملایم مزاج آن بود و علاج آن مثل علاج تپ باشد مثلا صداع که در تپ بسبب بخره حاره متصاعد بسوی سر عارض شود و علاج تپ و علاج صداع بیک نوع تدبیر یافته و بعضی اعراض مخالف مرض بود و علاج او مضاد علاج مرض باشد و چون قصد بعلاج یکی از آن نمایند دیگر زیاده شود پس درین هنگام می باید که نظر کنند هر کدام از آن هر دو که قوی تر و غالب تر باشد بر مریض قصد مداوات آن نمایند و عنایت بعلاج آن باشند اگر مرض قوی تر و عظیم الخطر بود قصد علاج او کنند و از عرض نیز غافل نباشند و اگر عرض قوی تر و خوف از آن شدید تر باشد قصد بمداوات عرض کنند بعد از آنکه از مرض غافل نباشند مثال آن آنست که شخصی را تپ مومی باشد علاج آن فصد است مگر آنکه معده آن علیل بود و بسبب تخمه که او را عارض شود و یا فساد طعام که در معده او فاسد گردد و او را از آن غثیان و لذع و تقلب نفس عارض شود و بسبب این قوت او ضعیف گردد در این صورت اقدام بر فصد نباید کرد زیرا که اگر فصد آن کنند ضعف قوت و انحلال زیاده شود بسبب نقصان حرارت غریزی باخراج خون بلکه قصد علاج معده و تقویت آن نمایند تا آنکه امر او مستقیم گردد بعده فصد مریض کشایند والله تعالی

دیگر اینست که نسیانی را تپ حاد باشد و آنرا غشی بهم رسد پس طبیب را امر او متنبه داد اوست شراب بریحان ای خندا استعمال اشیای مسخنه انخوف انحلال قوت حیوانی گرداند و اگرچه شراب
در تپ بیفزاید لیکن غشی از روی خوف اعظم ست پس برین قیاس معالجه حمیات و اعراض تابعه آنها و سائر امراض که بادی اعراض ردیه باشد باید کرد چنانچه در اوجاع قولنج هنگام
اشتداد اوجاع اصحاب او را اشیای مخدره مسکنه اوجاع دهند و اگرچه بر سبب مرض افزاید و از اعراض تابع حمیات قبض شکم و غشی و غیر آنست که در قول شیخ مذکور شد سعید گوید که حد شوند
تپی که تابع او اعراض غریبه باشد از استضرار اعضای رئیسه مشارکت بود و استدلال بران بغشی عظیم یا قی متواتر یا اسهال مقلق یا عرق مفرط یا سهر موذی ست بعضی متاخرین
مینویسند چند اعراضیکه در حمیات حاره پدید آید اگرچه مهلک اند لیکن باید که بی تدبیر هم نگذارند و آن تشنج یابس و قی الدم و نفث الدم و درد شکم و درد سر که بعد از تنقیه افتد
و ضیق النفس و کرب و عسر البلع و اختلاط ذهن و غیر آنست که در قول شیخ گذشت و انا بتداهم مهلک اند خصوصا که بعد از تنقیه افتد

تدبیر نافض و قشعریره و برد

یعنی لرزه و فراشا و سردی قی کردن بآب گرم و سکنجبین مجرب ست و بعضی ادویه مانع لرزه در انواع حمیات خلطیه مسطور شده و بقول شیخ آنچه انها تابع او عرق بود و آن بسبب
صلاح باید و محتاج بتدبیر نباشد و بحرانی را واجب ست که معارضه ننمایند بدفع از ادویه اراده و جماعه و انچه ضعیف کند و غیر بحرانی را گاهی بسبتن دست و پا و مالش نرم و گرم کردن
پوشش و مالیدن روغن شبت و بابونه اگر احتیاج افتد ساکن نماید و اما قوی از اعراض مذکوره چون دوام کند در حمیات باشد یا در غیر آن لازم ست که دست و پا را در موضع کثیر
ببندند و بروغن بابونه و اصل السوس بمالند و بعضی تقویت این روغن بمثل قاقله و جند بیدستر و سداب و شیح و پودینه و پوست و فلفل و عاقرقرحا می نمایند و گاهی از این
تجاوز میکنند باستعمال مطبوخات حرمل و حلتیت و گاهی این ادویه را یعنی از قاقله تا آخره در آب می پزند بعده دران روغن را جوش میکنند و آب جبیر در بن با بت نمانند
اگر بر بدن بمالند و یا در روغن بپزند و همچنین پودینه دشتی و آب او ست صفت روغن جید برای این عوارض بگیرند شبت خشک و مرزنجوش و پودینه و سداب و فلفل عاقرقرحا
و در شراب نیک بجوشانند پس صاف کرده نصف آن روغن کنجد داخل کرده بپزند تا آب فانی شود و در روغن بماند و بمالش استعمال نمایند و از روغنهای قوی در مثل لرزه
تپ ربع روغن قسط و روغن قیسوم و روغن سوسن و روغن بادام تلخ ست و در یک اوقیه روغن بقدر سه درم فلفل و یک دانگ عاقرقرحا سوده آمیزند و افسنتین
در روغن کنجد جوشانیده یا زیت که دران کرفس پخته باشند استعمال نمایند و دخول در زیت گرم بسیار نافع ست و گاهی احتیاج بیشتر و بات افتد و اکثر آنست که تشنج
آب بسیار گرم و انکباب بر بخار آن تسکین آن نماید و اگر ازین ساکن نشود و ماده غلیظ تر باشد در آب انیسون و پودینه و تخم کرفس و مصطکی و جبیر و شبت و مانند آن جوشانیده
و بخار آن بگیرد و دران مثل شیح و قیسوم و پودینه و شبت و انفر و سداب و مرزنجوش و قسط جوشانیده باشند باید که دو بزور و مانند جمیع ادویه قوی الادرار تسکین لرزه نماید و از ادویه
مسکن لرزه عظیم در تپ ربع و مانند آن که از اخلاط غلیظ حادث شود اینست که قسط یک مثقال با آب گرم بخورند یا غاریقون مثقال در آب گرم و غاریقون را منافع
عظیم ست و گاهی با آن اندک افیون می آمیزند و خواب و عرق می آرد و شدت لرزه و غیره را دفع میکند و ایضا انیسون مقدار مثقالی با آب گرم بخورند و ایضا ابهل وزن
مثقال با آب گرم و ایضا فطراسالیون مثقال با آب گرم و از مرکبات تریاق فاروق و تریاق حکیم غزنه و کمونی و فودنجی و فلافلی ست و شربت عسل که دران مثل سداب
و حلتیت و عاقرقرحا و فلفل جوشانیده باشند حب مجرب که مریض یکساعت قبل از لرزه بخورد و بر بستر دراز شود و هوای او با آتش و پوشش گرم بود و پس
تعدیل یا منع او نماید بگیرند میعه و مر و افیون و جاوشیر و فلفل هر واحد یک جزو و بروغن گاو سرشته بقدر باقلا بخورند ایضا بگیرند جاوشیر و جند بیدستر و دو قوده حلتیت
و عاقرقرحا و افیون اجزا مساوی و مثل او ساخته استعمال نمایند نسخه دیگر جید بگیرند جاوشیر و سکبینج و انجدان و زیره سیاه و تخم کرفس و فلفل هر واحد نیم مثقال زرنیخ
و زعفران و زراوند و جند بیدستر و فرفیون و مر و نانخواه و زنجبیل هر واحد دو دانگ تخم حرمل و عاقرقرحا هر واحد یک مثقال بعسل معجون سازند شربتی یک بندقه با آب بسیار گرم
و گاهی دران بنوشیدن شراب گرم کرده و ادویه و اغذیه گرم و اسهال بمثل ایارج و سفرجلی و قی حاجت افتد بالاگر لرزه متعب خصوصا بدون تپ باشد حب ... بخورد
که این شفای جاویدست [illegible] کامل گوید که علاج لرزه و قشعریره اینست که مریض آب گرم [illegible] بنوشد و عضلات ساقین و ذراعین و ابهای [illegible]
[illegible] گرم گذارند [illegible] اگر لرزه و قشعریره [illegible] باشد [illegible] مالش [illegible]
[illegible] استعمال نمایند تا آنکه [illegible] باشد

چرب کرده باشند و اگر تپ بلغمی و سردی قوی باشد درین روغنها اندک فلفل یا جند بیدستر حل کنند و اگر فاریقون یکدرم تا یک مثقال بخورند لرزه حادث از اخلاط بلغمی غلیظ زجاجی
را منفعت بین نماید و همچنین پودینه نهری اگر با ماء العسل بخورند گیلانی گوید که وقت لرزیدن بدن هر دو پای مریض را در آب گرم نهند و روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده
بر مهره‌های پشت و بر دست و پای بمالند و قدری افیون و ورق الخیال با یا فوتی معتدل یا جوارش که در آن تخم نبوده باشند قبل از لرزه و عقب آن گلاب گرم کرده بدهند

تدبیر افراط عرق در حمیات

بقول شیخ بحرانی راحتی الامکان بند نباید کرد و چون ضرورت افتد و از حد تجاوز کند باید که ترویح و تبرید مکان نمایند و اگر کفایت نکند مریض را مکان سرد در گهواره نشانیده بجنبانند
و عرقی که آید آنرا با پارچه خشک نکنند که این سبب ادرار و تکثیر اوست و گاهی غشی می آرد و پس نشست او در غشی افزاید و ترک نشستن عرق را حبس کند و لازم است که مالش بدن
بروغن گل قوی و به روغن مورد و به روغن بید و به روغن گلنار نمایند و با بهی مخت و سیب ترشت و گل سرخ و گلنار و دیگر قوابض در آب جوشانیده صاف کرده در آن روغن
انداخته بپزند تا آب فانی شود و آن روغن را سرد کرده بمالند و گاهی حب الآس و گلنار و کهربا مثل غبار سوده و مانند آن ادویه قابضه بر بدن می پاشند و حبس عرق میکنند و گاهی
حبس میکند سرکه ممزوج با آب عصاره حصرم و طبیخ گلنار و طبیخ مازو و طبیخ مورد و آب بید عجیب است و آب حی العالم چنین اثر دارد و چون امر شدت کند و از ین ادویه حبس
عرق نکند طلا بلعابات بارده و بصمغ نمایند خصوصاً چون در امثال این صندل کافور آمیزند خصوصاً چون با این هر دو طلا کرده بهوای سرد ترویح نمایند و در اشتداد
امر واجب است که برف بر دست و پا نهند و یا اطراف در آن نهند و یا آب سرد غسل کنند اگر بر آن صبر نمایند و حرارت شدید و سن جوانی و قوت قوی باشد عباسی گوید که اگر عرق
مفرط باشد و خوف سقوط قوت بود بدن مریض بروغن مورد یا آب مورد و توتیا سوده با گلاب و یا بروغن خلاف چرب کنند و یا گل سرخ خشک مازو سوده بر بدن پاشند
و اگر مکان مریض گرم باشد بجای سرد که در آن بهوای سرد آید نقل کنند تا بدن بدان قوت یابد و عرق بایستد جرجانی گوید که تدبیر باز داشتن عرق آنست که جامه کمتر
کنند و هوای خانه خوش گردانند و اگر حاجت آید برگ مورد تر و آب بهی بروغن گل بجوشانند تا آب برود و روغن بماند بر پشت و مفاصل بمالند و اگر مورد تر نباشد برگ خشک مورد
و گلنار و گل سرخ و معصفر و بهی پاره کرده در آب بپزند و بقدر چهارم حصه آن آب روغن انداخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و اگر مازو نیز کوفته با ادویه مذکوره بپزند
قوی‌تر باشد و برگ مورد سوده بر بدن پاشند و اگر افراط عرق از حد بگذرد لعاب اسپغول و بهدانه با آب صمغ عربی آمیخته طلا کنند بعضی متاخرین مینویسند که اگر عرق بحرانی باشد
و علامتش آنست که یکدو پاس یا چهار پاس نهایت یکشبانه روز بماند و هر لحظه بیمار را راحت و خفت روی دهد او را هرگز بند نکنند بلکه چیزهای معرقه نوشانند تا طبیعت را مدد کند
و اگر از عرق ضعف و ثقل دم بدم ظاهر گردد همان ساعت آنرا حبس کنند و الا بغشی انجامد و هلاک سازد و این روغن در حبس آن عجیب الاثر است آب بهی و سیب هر دو عفص و آب جلنار
و آب گل سرخ تازه و حب الآس تازه هر یک پنج توله روغن گل ابره همه آمیخته بجوشانند که آبها سوخته روغن بماند صاف نموده تخم مورد و گلنار و صندل سفید و مازو و کهربا هر یک هفت ماشه سوده آمیخته بمالند

تدبیر رعاف مفرط

تبرید و اطلیه و احتمیه بارده کافوریه و افیونیه استعمال نمایند و آب سرد بر سر ریزند و طلا و نشوق روغن بادام و کدو و مسکه افضل ادویه مانع رعاف است و بقول شیخ واجب است
که رعاف بحرانی مبادرت نکنند تا ممکن بود و چون باز داشتن رعاف در حمیات حاده واجب گردد دست و پا را ببندند و حجامت بجانبی که مقابل منخر راعف باشد بر جگر
یا طحال نهند بعده تبرید آن موضع که از طرف او خون آید باید کرد و حتی الامکان تا وقتیکه از تدبیر رعاف بند شود حاجت نباید ضماد و در بینی بعض قطورات مذکوره در باب رعاف
بچکانند و اگر مانعی نباشد تبرید سر بمبردات مذکوره در باب آن نمایند و گاهی ارباب تپ بعد از رعاف بمرسید احتیاج اعانت آن بر عفات معلومه افتد و در آن شفای سریع
باشد و اگر خوف افراط رعاف باشد آنچه مذکور شد بعمل آرند جرجانی گوید که یخ بر سر و پیشانی نهند و بلیته با آب سرگین خر تر کرده در بینی نهند یا قطره از آن آب در بینی چکانند
و شخصی را دیدم که هیچ تدبیر رعاف او باز نتوانستیم داشت از دست همان جانب فصد فرمودیم و مقدار بیست درم خون بیرون کردیم در حال باز ایستاد

تدبیر قی مفرط

اگر بحرانی نباشد بند باید نمود تا ضعف و غشی نیفتد پس باید که پوست سماق و طباشیر و صندل سفید و کشنیز خشک هر واحد یکماشه سوده با شربت انار یا شربت سیب و ربوق آمیخته بلیسانند و آب
سیب ترش و شیرین و انار ترش کوهی و گلاب هر یک هفت توله پوست بیرون پسته هفت ماشه بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده با شربت سه توله حل کرده بنوشانند

و از صندل سفید و تخم خرفه و تخم مورد و گل سرخ هر یک نه ماشه و در آب برگ مورد و سیب و بهی ترش سرشته بر فم معده ضماد نمایند و بشیاف نرم ماده را باسفل مائل ساختن نیکوست و اگر بقی سودا بر آید اکثر او را کک میسازد و شربت سیب و سکنجبین سفرجلی هر یک دو تولہ در آب برف نوشانند شیخ میفرماید که قی بحرانی را هرگز قطع نکنند مگر نزد ضرورت یعنی خوف سقوط قوت و در اکثر اوقات قی و غثیان ایشان بقی منقطع میشود و بعد از آن چیزیکه استخراج اخلاط سوداوی آن کنند مثل سکنجبین ساده و آب گرم و گاهی احتیاج افتد بقوی کردن تدبیر پس بدل سکنجبین ساده سکنجبین بزوری کنند و اگر خلط متشرب در طبقات معده و غلیظ باشد بهتر آنست که اسهال مثل صبر مغسول و ایارج کنند و اگر متشرب نباشد اکثر ایارج و صبر نفع کند و اگر متشرب غیر غلیظ باشد سکنجبین با آب گرم آنرا پاک کند و بعد از آن تعدیل او بشرب آب انار بین نمایند و اگر آنرا قی کنند بار دیگر بنوشانند تا اعتدال و تسکین یابد و همچنین شربت نعناع با انار دانه و گاهی تسکین او و تبرید معده نماید اگر قی صفراوی باشد و واجب نیست که اشیای عفص مسکن قی بعفوصت و قبض قابضه او از خلط متشرب قریب نمایند زیرا که آنها رد میسازند و متشرب خلط افزایند و اما خلط غیر متشرب را گاهی اشیای عفص بقی دفع کنند و اگرچه غلیظ مائل باسفل باشد و گاهی معده را بقی کردن آن از فوق قوی نماید اگر خلط رقیق باشد و اما چون قی از صفرا دوام کند و از قبیل متشرب نباشد استعمال قوابض و خصوصاً اضمده نافع بود مثل ضماد مرتب از پوست بیخ انار و مازو و مانند آن چون اقاقیا و گلنار و گل سرخ بشراب ممزوج یا بسرکه ممزوج و برای قی سوداوی مفرط اسفنج در سرکه تر کرده بر معده نهند و اگر حاجت باشد بقوی تر از ادویه مذکوره در باب قی استعمال نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که هرگاه ماده تپ در حوالی فم معده باشد غثیان و تهوع و کرب قلق و قی کم کند پس اگر اراده قی کردن باشد سکنجبین و آب گرم صواب باشد و اگر ماده متشبث بمعده غلیظ باشد ایارج فیقرا که صبر مغسول در ان باشد سودمند بود و با حب صبر باید داد و بعد از آن آب انار ترش و شیرین دهند تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر قی امتداد کند و از افراط آن ضعف گردد شربت انار که در ان پودینه پخته باشند و آب بیه ترش یا آب بهی که پوست بیرون کرده در ان جوشانیده باشند آنرا بازدارد مجوسی گوید که اگر با تپ قی عارض شود شربت انار منعنع یا رب ریباس یا رب بهی یا رب غوره بدهند و پوست بیه یا پوست بیه ترش یا پوست بیرون پسته بنوشانند و بر معده ضماد صندل و گلاب آب سیب و آب بهی و آب بیه باندکی زعفران لادن نمایند

تدبیر اسهال

که صاحبان تپ را عارض شود طباشیر کشنیز بریان کثیرا گل ارمنی اسپغول بریان سماق بی سفوف ساخته دو درم با شیره تخم خشخاش و خرفه هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت خشخاش دو توله بدهند و اگر با اسهال خون هم یار باشد قرص کهربا سه ماشه با شیره کشنیز خشک و خرفه و خشخاش بریان هر یک نه ماشه شیره بهدانه سه ماشه لعاب ریشه خطمی چهار ماشه شربت خشخاش دو توله شربت حب الآس دو توله سبوس اسپغول پنج ماشه دهند و غذا ابو ماش مقشر با برنج بدهند بوعلی مینویسد که علاج این در باب اسهال گفته ایم بدان رجوع نمایند و آنچه بطریق اغذیه نفع کند ماش بریان و عدس بریان با کشنیز است هر کدام از این هر دو و بعد جوشانیدن و ریختن آب از آن با انار دانه ترش کرده بخورند ابن عباس گوید که اگر با تپ طبیعت نرم باشد آب پست جو بصمغ عربی و گل قبرسی هر واحد یکدرم بدهند و اگر در آن حب الآس یا قطعات بهی پخته شانند بهتر باشد و شربت سفرجل و شربت ریباس بنوشند و سفوف معمول از اسپغول و تخم ریحان اندک بریان کرده با اندکی صمغ عربی و گل قبرسی و طباشیر بدهند و غذا یخنی زیرباج یا زرشک ساخته با انار دانه یا تخم خرفه یا حماض معمول یا سماقیه یا غوره یا زرشک سازند و اگر صلاح نباشد آب پست جو بنوشانند پس قرص طباشیر قابض با شربت سفرجل بخورانند و اگر این طبیعت باخون باشد سفوف الطین یا سفوف کهربا با آب سماق یا آب خرفه وغیره که در علاج آن مذکور است بدهند و معهذا باید که نظر کنند اگر اسهال از بحران حادث شده باشد قطع او سزاوار نیست بلکه آنرا ترک نمایند یا دوام کم قوت متحمل باشد مگر آنکه اسهال اسراف نماید و قوت ضعیف گردد و دلیل آنچه حبس طبیعت کند استعمال نمایند

تدبیر عطش مفرط

شیره تخم کدو و بزر بارده مانند خیارین و مغز تخم کدو و هندوانه هر یک نه ماشه شربت نیلوفر چهار توله و یا افشره تمر هندی بگلاب و بند و یا لعاب بهدانه و اسپغول هر یک سه ماشه در گلاب نیم پاو و مدام بهدانه و یا آلو یا یخ در دهن داشتن و مضمضه با نیماکردن نفع کثیر دارد شیخ میفرماید که واجب است چرب کردن سر بروغنی بارد مثل روغن تخم کدو و گاهی بسیار سرد کرده و بر سر ریزند و برتا که او دهند اگر مانعی مثل نزله وغیره نباشد و ایضاً آبهای سرد مثل جرادة کدو و خرفه و گاهی بکار برند و در دهن گرفتن لعاب بهدانه و حلوا و خیار و روغن گل ارمنی با نقوع آلو و حب مغز خیار و بادرنگ و کدو و خشخاش سیاه و اصل السوس و حب مرقوم در قرابادین برای عطش و از اشیای نافعه ایدین تسکین

تمرهندی سست و عطش گاهی از یبوست بود و آنرا خواب قطع کند و گاهی از حرارت باشد و بیداری آنرا منع نماید

تدبیر خشونت و لزوجت و سواد زبان

شیخ میفرماید که لزوجت را بچیزهای زبان با تشاخ بید در روغن گل و شکر طبرزد آلوده بخراشند تا آنکه پاک شود و یا باسفنج و اندک نمک و روغن گل زیرا که از حک کردن بی ترطیب تخفیف بسیار شود و تنه خشونت او بغیر لزوجت بلکه از یبوست باید که سپستان یا تخم آلو یا نبات بقدر باقلا در دهان گیرند و بهدانه ترطیب زبان و منع خشکی او کند و باید که زبان مبتلا گشته در پشت خواب نکنند که این سبب زبان خشک میکنند و باید که سیاهی بر زبان ایشان نگذارند بلکه بجالیات معلومه بخراشند و الا ابخارات خبیثه بسوی سر صعود کند و مرض را در سرسام اندازد

تدبیر سبات

که با صحاب حمیات عارض شود روغن گل و سرکه برابر آمیخته بر تارک بمالند و ریاحین حاره مثل مرزنجوش و نرگس بویانند و بقول شیخ بکلام و آوازهای بلند از سبات باز دارند و عضا او محکم بربندند که از آن الم یابد بحسب قدرت اگر مانعی نباشد و شیاف لطیف بر دارند اگر قبض طبع باشد و در اوقات راحت تب نایبه یا فتره تب الا زمه میان کتفین فقار گردن حجامت نمایند

تدبیر سهر

یعنی بیداری که آنرا ارق نیز گویند شیخ میفرماید که روغن خشخاش و استنشاق با روغن تخم کاهو و روغن نیلوفر کدو و الصاق چیزهای از مخدرات مشهوره بر صدغین و انکباب بر ابخره ادویه مرطبه و اشمام نیلوفر و لفاح و ریحان بگلاب پاشیده از بعید و نطولات مرطبه جمله معاد م شده و همچنین اگر غافل او را مانع نباشد خوردن شربت خشخاش و لعوق او بعید نیست نهادن چراغ اروبروی مریض و غیره در باب سهر مذکور شده و چون خفت و سکون از نوبت یا از شدت تب دریابند مداومت شستن رو با آب طبیخ خشخاش سیاه باندکی بر روح هیچ آن نمایند و اگر در اینجا خلط بورقی باشد آب مطبوخ نخام و اکلیل الملک و اقحوان و خشخاش و شستن و بر بخار او انکباب کردن نفع کند صاحب کامل گوید که هرگاه با تب سهر باشد باید که مریض خشخاش تازه بشکر بخورانند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو مربی بر بنفشه تر بنوشانند و بنفشه تازه بر سر ضماد کنند و آب مطبوخ جو مقشر و کوفته و خشخاش مع پوست و بنفشه تازه و گل بابونه و جراده کدو و مانند آن تکمید سر نمایند و این تدبیر وقتی بعمل آرند که سهر از علامات تنفس خوف ... باشد و هرگاه سهر بسبب تحلیل یا ضعف ... نماینده طبیعت او را بچیزی مشغول نسازند و باید که شیر از سر بیمار دور دارند زیرا که گاهی ضرر عظیم میکند و از آن خوف ورم دماغ بود از بهر آنکه در شیر تحلیل قوی ست پس اگر در سر یا ده ملاقات کرد و تحلیل آن نماید سعید گوید که مریض را خشخاش بجای اشعیر پخته بدهند و شربت خشخاش و بنفشه بنوشانند و افیون ببویانند و بر صدغین بدان طلا سازند

تدبیر عطاس شدید

بقول شیخ گاهی ضرر عطاس شدید با ایشان بسیار شود زیرا که بکشیدن دماغ و اعضای صدر ایذا رساند و سر ایشان را از بخار ممتلی سازد و قوای ایشان را ضعیف کند و گاهی رعاف آرد پس واجب ست که پیشانی و چشم و بینی بمالند و دهن بکشایند و حنک را بزور بمالند و سر و گردن را بکشند و قالب و ضع آن کنند و دست و پا بمالند و در گوش روغنهای نیم گرم مایل باندک حرارت اندازند و ترطیب عضلات و فک بروغنهای ملینه نمایند و بر قفا تکیه گرم کرده نهند و از خواب یکبارگی بیدار نسازند و از غبار و دخان و هر چیز که در بوی او حدت باشد احتراز نمایند و سپیت و گل باکول و اسفنج بحری ببویند ابن عباس گوید که آروغ بسیار آورند و حبس نفس نمایند و اطراف و سائر بدن را الا سیما اگردن را بروغنهای مرطبه مثل روغن بنفشه بمالند و اندک در گوش چکانند و نقره قفا بخرقه گرم یا پشم تکمید نمایند و هر جا که عطسه بحبس باشد و سر ببخار ممتلی گردد و اراده آمدن او کنند فتیله کاغذ در بینی داخل کنند و گردن بسوی بالا بکشند و کندش ببویند

تدبیر صداع و ثقل راس

حجامت بلا شرط نمایند و پاشویه بعمل آرند و شیخ میفرماید که در صداع ایشان دست و پا خصوصا را انهار ابعصابه بربندند و کف پا بمالند و شیاف ملین جاذب ماده بسوی اسفل بردارند و تقویت سر بمبردات معلومه نمایند و اگر از نزله یا سرفه مانع نباشد نطول سر بطبیخ گل سرخ و بنفشه و جو و برگ بید و مانند آن و همچنین بروغن گل و روغن بید نمایند و اگر این کفایت نکند بنطولات مبرده ملینات مثل بابونه و خطمی و اکلیل الملک و مخدرات مثل خشخاش مخلوط سازند و شیر بر سر ندوشند مگر نیز در زوال تب پس اگر قوت قوی باشد شیر بر دوشند و اگر ضعیف باشد شیر زنان در شند و از شیر نزد امتلای رطب بدنی سابق حذر کنند و همچنین از جمیع مرطبات از نطولات و ادهان اجتناب نمایند و استعمال مرطبات

وقتی نمایند که بخار دخانی وسر یابس قلیل النوم باشد و چون امتلاء در سر از بخار رطب کثرت نماید جذب بسوی اسفل باشیا فات و حقنها و بستن اعضای سافله حتی خصیتین باید کرد و در ثقل سر واجب نیست که از دوشیدن شیر بر سر یا ریختن روغن بران یا نطول یا سعوط اجتناب نمایند بلکه تبخیرات بمطولات یا بوئیدنی که دران بنفشه و سبوس و مانند آن که مسام را بکشاید اقتصار ورزند صاحب کامل گوید که دوای صداع عارض در تب آنست که گلاب و سرکه و روغن گل بر سر ریزند و روغن گل دو جزو و گلاب سه جزو و سرکه یک جزو باشد و اگر اندکی آب برگ خرفه یا آب خیار یا آب حی العالم یا آب جراده کدو یا دی مخلوط سازند نفع بین نماید و اگر با این قدری صندل و گلاب و بنفشه تازه و نیلوفر آمیزند نیکو باشد همچنین اگر بنفشه تازه بر سر نهند و اگر صداع باین ساکن نشود این ضماد استعمال کنند صفت آن افیون یک دانگ آرد جو خطمی هر یک یک درم شیاف مامیثا پوست خشخاش و اقاقیا هر یک درم همه را باریک سائیده با آب کاهو و آب خرفه و اندکی سرکه آمیخته بر سر ضماد کنند و روغن نیلوفر معمول تخم کدو در بینی چکانند و نیلوفر و بنفشه تازه ببویند و ماء الشعیر و آب انار میخوش بنوشانند و اگر دانند که در معده چیزی از صفرا است که بخار او بسوی دماغ بر می آید سکنجبین و آب گرم نوشیده قی کنند تا آنکه معده پاک شود و عقب آن شربت لیمو و شربت تمر هندی و آب انار میخوش بنوشانند

تدبیر سعال

در سرفه ایشان لعاب بهدانه و اسپغول و شیره تخم خرفه و شربت خشخاش بنوشند و این حب پیوسته در دهن دارند مغز تخم کدو مغز بهدانه مغز تخم خیارین تخم خطمی خبازی نشاسته کتیرا طباشیر هر یک سه ماشه در لعاب اسپغول سرشته حبها بقدر نخود سازند و آش جو با شربت نیلوفر دهند شیخ میفرماید که سرفه اکثر ایشان را از حرارت یا یبس عارض شود و بس باید که حب السعال و لعوقات خشخاشیه مرتب بمغزیات بارده و نشاسته و مانند آن در دهان دارند و قیروطیات سرد که مرطبه معمول از روغن گل خالص و لعاب اسپغول و آب خرفه و مانند آن استعمال نمایند مصنف طبی گوید که اگر با تب سرفه باشد باید که در ماء الشعیر عناب سپستان و اصل السوس مقشر کوفته بپزند و صاف کرده خمیره بنفشه دران مالیده یا شربت بنفشه حل کرده و روغن بادام بران چکانیده بنوشند و لعاب بهدانه و اسپغول با اندکی نبات سفید و روغن بادام بدهند و حریره معمول از آرد جو بی سبوس یا معمول از نشاسته و شکر و روغن بادام دهند و غذا مزوره اسفاناخ و قرع و سرمق و خبازی با ماش مقشر و کشنیز تر و خشک بروغن بادام سازند و وقت خواب این سفوف دهند مغز تخم کدو [illegible] بهر واحد چهار درم صمغ عربی [illegible] کتیرا هر واحد دو درم مغز بهدانه یک درم همه را باریک سائیده بجهت یک خوراک ... دو درم با گلاب یا با مثل او شکر ببیزند

تدبیر وجع معده

بقول شیخ از انصباب صفرا بسوی معده وجع آن پیدا شود اگر در ابتدای دوره تب عارض شود و اندک شربت سیب با سکنجبین بدهند و بعضی مقدار این هر دو هر یک دو توله با گلاب نیم پاو نوشته اند و یا سکنجبین تفاحی چهار توله و آلو بخارا ده عدد و گلاب نه توله مالیده بدهند و غذا شله اسفاناخ خورانند

تدبیر حبس طبیعت

هرگاه قبض شدید باشد شیره گل بنفشه یکنیم توله آلو بخارا پانزده عدد و گلاب پاو آثار گلقند چهار توله و یا ملین مبارک دهند و بقول صاحب کامل طبیخ خیار شنبر و ترنجبین و آلو و مویز و بنفشه و گل سرخ هر واحد بقدر حاجت بدهند و یا لعوق خیار شنبر دهند و قبل غذا آلو بخارا و انجیر ترشیرین مبلول در گلاب یا شربت بنفشه بخورانند و آب لبلاب با شکر سرخ و آب انار میخوش با افشرده با شکر بدهند و اگر ازین اجابت نشود و یا مریض از تناول غذا ایذا یابد و حبس طبیعت از چهار روز تجاوز کند حقنه ملین معمول از آب چقندر افشرده و شکر سرخ و مصری و روغن کنجد استعمال کنند و یا حقنه که دران جو مقشر کوفته بیست درم و در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و دران بیست درم فلوس خیار شنبر مالیده صاف کرده و هفت درم روغن بنفشه و مثل او مصری داخل کرده باشند بعمل آرند و یا شیاف از خطمی و بورق و شکر سرخ و یا شیافات از نرگس استعمال کنند و غذا مزوره لبلاب بروغن بادام و اسفیدباج بزیت سازند

تدبیر بطلان اشتها

جوارش فواکه باشد یا عرق زرشک شش توله بدهند و اگر آثار ماده در معده دریافت گردد اول تنقیه آن بقی و مسهل نمایند چنانچه بوعلی سینا نوشته که گاهی بسبب اخلاط بد در معده پیدا و شناخته میشود از علامات که در باب بطلان شهوت طعام گفته شد پس استفراغ آن بقی یا اسهال نمایند و اکثر بداخل کردن انگشت در حلق و بر انگیختن معده را تحریک قی انتفاع یابند و چون ماده تلخ یا ترش قی کنند گاهی از شدت ضعف قوت بود و بس معالجه سوء مزاجی که ضعف و اسباب کرده بعضی آن نمایند چنانچه معلوم شده و لازم است که قریب بغیض با تنگی اشتها برانگیزد مثل بوی پست جو مبلول با آب یا آب و سرکه بیز بند و جوارش منسوب بصاحبان تب یعنی بارده مثل جوارش تمر هندی و مثل آن بدهند و انار با آب یا گلاب و تخم حماض

فواکه مفصص خوشبو مثل بهی و سیب بدهند و اندک سرکه و ترشی ماهی یا به فال ... آن ببینند و بعد ایام اول انضجه و مرتبه از فواکه که در ان قسمتین ... باشد
بمعده نهند و مالش معده بروغنهای خوشبو مثل روغن گل و سفرجل بسیار نافعست صاحب کامل گوید که بسقوط شهوت غذا مع حمیات اشتها را بوییدن اغذیه خوشبو
بجنبانند مثل شمیدن کبچه مرغ که با بو و علاف عوده ... بریان کرده پیش بینی مریض بنشانند تا بوی آن بدماغ وی رسد و شمیدن سویق مطبوخ و نان گرم تیکه بخته شمیدن
فواکه خوشبو قابض چون سیب و بهی و مکیدن آنها و انداختن ثقل آنها و بدن را بروغنهای خوشبو بمالند و راکب صندل و آب سیب و به و آب طلع و روغن سپید بر فم معده ... کنند
و باید که برای دادن غذا مریض شخصی را مستولی سازند که آن بیمار بخوف و حیا کند و قوال و قبول نماید و امر این عارض اهمال نگذارند زیرا که ترک غذا قوت ... شود قلیل ...
و اگر فوات شهوت بعد مفارقت تب ناقهین را عارض شود سبب ضعف معده بقیه سوء مزاج باشد پس احتمال قوت استفراغ نمایند و باقی آنچه در اگر بایشان سهل بود و با وجود تدبیر مذکور ...
ملایم مثل اندک پیاده رفتن و ... و آواز بلند خواندن مانند آن از حرکت و دیدن را مالش ملایم نمایند و قبل از غذا اندکی از شراب افسنتین بخورند و باید جهت اعمال ...
عنصل بنوشند که این منفعت بین نماید و اغذیه خوشبو مثل نان گرم و کباب گرم و اغذیه که در حالت صحت خواهش میکرد و بدو پیش روی آورند که ایشتهای ایشان آید باند

تدبیر بولیموس

که آنرا جوع البقر نامند گلاب و عرق بید مشک به دو برابر و سرکه چهارم حصه آمیخته بپاشند و سکنجبین ثقاحی در آب سرد بدهند غذا نان ترید در آب سرد که شربت ...
باشد خورانند و بقول شیخ واجب ست که علاج کنند بشموات و بگل خراسانی با انقی بهلول و سرکه و ایضا مصوصات و نان پاکیزه گرم و گوشت بریان ... پابند و دست
و پای ببندند و گوش و موی بکشند و تقویت دماغ بحلوات سرد و مرطبه نمایند زیرا که اکثر بولیموس را ب حمیات بسبب بطلان حس فم معده بواسطه مشارکت ...
که برای حمرا از دماغ بفم معده آمده میباشد و بدن طلب غذا میکند لیکن حس فم معده تقاضای غذا نمی نماید

تدبیر شهوت کلبی

شیخ میفرماید که معالجه آن بدسومات بارده و بحلاوات نمایند و بقول جرجانی از سکنجبین و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و ... در ...

تدبیر غشی

بقول شیخ گاهی غشی در حمیات بسبب انصباب صفرا بسوی فم معده عارض شود پس می باید که قبل از نوبت یا نزد نوبت قطعه نان میده آب انار و آب غوره
بدهند و بدانند که چون غشی و تب جمع شود غشی اولی بعلاج ست و اگر احتیاج طعام افتد اندک نان ممزوج بسرد و در شراب کهنه والا شربت سیب کنند که فضول ...
او تحلیل شده باشد بدهند و بسیار باشد که فصد در غشی افزاید حقنه لین موافق تر بود و دوقی ایشان را نافعست و بستن ساقین و نهادن دست و پای در آب گرم و هر گاه
افاقه از غشی گردد بهتر آنست که پست جو سرد کرده که در ان انار دانه باشد بخورانند تا از سقوط قوت ایمن گردد صاحب کامل گوید که هر گاه صاحب تب را
غشی عارض شود باید که نظر کنند که سبب در حدوث او چیست پس اگر از انصباب صفرا بسوی فم معده باشد آب سرد بر روی صاحب او زنند و فم معده و شکم او را بمالند
و دست و پای او بعصابها محکم بربندند تا ماده با سفل منجذب گردد و یک لحظه دهن و بینی بگیرند تا حرارت غریزی بداخل رجوع کند و شراب رقیق ممزوج با آب سرد ... چکانند
و چکانیدن سکنجبین در آب گرم در مثل این حال نافعست بنا بر انحدار صفرا از فم معده بسوی اسفل و یا خروج او بقی و اگر غشی بسبب اسهال عارض شود معالجه بسیار تکمیر ...
ماسوای سکنجبین آب گرم کنند و گلاب و صندل و کافور بو یا نند و باد کش بجنبانند مع پاشیدن گلاب بسیار سرد بر چهره و نان بشراب تر کرده دهند و شربت سیب
و شربتهای خوشبو نوشانند و بر معده آبهای قابض مثل آب بهی و آب مورد و آب شاخ انگور ضماد کنند و اگر غشی بسبب خبث حمی و حرارت خلط عارض گردد باید که در وقت
نوبت تب عضلات ساق ببندند و قدم و کف پا و دست بمالند تا ماده از باطن بدن بظاهر او و از اعضای شریفه بسوی اعضای خسیسه منجذب گردد و از خواب در زمانه
نوبت منع کنند زیرا که از نشان خواب ست که مواد را بسوی داخل بدن متوجه میگرداند پس حرارت غریزی را فرو میکند و ایضا از غذا باز دارند تا حرارت غریزی بهضم غذا
از انضاج ماده و اصلاح آن مصروف نگردد و در امتلا نیفزاید که اطفای حرارت کند و اما هر گاه غشی در ابتدای نوبت بسبب ... عارض شود باید که غذا قبل نوبت تب چند
بعد از آنکه نظر کنند که اگر آن غشی صعب باشد نان بشراب رقیق تر کرده دهند و اگر چه شراب در تب افزاید لیکن بتقویت قوت حیوانی کند و بدن را غذا دهد و شربت سیب

در معده بحموضت یا دخانیت و انتفاخ شراسیف و نواحی کبد و طول و فساد خواب و طول بیداری و شدت تشنگی و شدت تهیج روی که علامت عظیم نکس ست خصوصاً در پلک بالا و خاصةً در ورم آن و بقای آن بعد انحلال تهیج وجه و آنچه بر نکس دلالت میکند اینست که بدن طعام را نیک قبول نکند و بدان لاغری زائل نشود و خصوصاً چون اعراض مذکوره ظاهر شود یا شدت کند در اوقات نوائب مرض بنحویکه اولا بوده باشد و گاهی استدلال کرده میشود بر نکس از نبض چون در آن تواتر و سرعت باقی ماند و از نا ظاهر شدن خراجات بحرانی و غیب گردیدن آنها و از بول چون در آن رنگینی بسیار از زردی یا شقرت یا سرخی باقی باشد و یا آن خام بود و در آن رسوب معلق و راسب نبود و چون بول مریض مشابه بول طبیعی او نباشد و بعض فصول ایام بر نکس اعون آن بود مثل خریف که در آن نکس بیشتر افتد از آنکه در سایر فصول واقع شود و ایضاً جنس مرض اعانت در دلالت بر نکس کند مثل حمیات در سیه چون حرارت و تلهب در احشا بعد آن بماند و مثل صرع و سدر و دوار که جاع کرده و جگر و طحال و ثقیله و ضعیفه و نوازل و آنچه از نوازل پیدا شود چون رمد و غیره و امراض نفس گویند که از جمله ممدات نکس هوای خریف ست و استعمال مسخنات و مقویات معده و طلا و امتلا و جماع و تعب و دیگر اعراض نفسانی مناسب مرض علاج در بیرون نوع نکس علاجی خفیف از اصل مرض بعمل آرند و لیکن درینجا در ادرار و تعریق بیشتر از اسهال کوشند و رشته پرهیز درست دارند تا بزودی صحت حاصل گردد و بسیار باشد که بسبب کردن پرهیز حاجتی بعلاجی دیگر نباشد و بالجمله اصل کلی تقویت قوت ست بحکمت عملی و تعدیل ماده علت بتقلیل با رسال مناسب و تسکین و تفریح و ریاضت معتدله و نقل هوا بجندی گوید که شیخ الرئیس در قانون گفته رای آنست که در آن مبادرت بمعالجه نکنند تا آنکه وجه امر ظاهر گردد زیرا که آن در اکثر خبیث باشد و مراد شیخ بمعالجه درینجا معالجه بمسهل و مانند آنست و اما بمطفیات و معدلات مزاج از مبادرت چاره نباشد تا از نکس باز ایستند جالینوس گفته که آنچه حفظ از نکس کند آنست که چون تپ ساکن شود و اعراض زائل گردد مدتی بران پرهیز که در حالت تپ کرده باشد قرار گیرد و کمتر مدت آن باشد که یکهفته پرهیز کنند تا آنکه روز بحران بزرگ بران بگذرد و بعد هر مرض مدت بحران مرض پرهیز باید کرد و بتدریج بغذای اول باز آید

احوال ناقهین

بدانکه ناقه حقیقی [illegible] از بیماری مخلصی یافته باشد و هنوز بحال صحت تام و قوت باز نیامده باشد و این را ناقه حقیقی نامند و اگر از مرضی رستند بمرض دیگر گرفتار شده باشد آنرا ناقه حقیقی نتوان گفت بلکه مریض بود بمرض دیگر انتقالی و یا غیر انتقالی و یا خود بعضی از اعراض مرض سابق باقی بود او را البته ناقه غیر حقیقی گویند و خصوصاً در حمیات شیخ میفرماید که گاهی ناقهین را انتکاس عارض شود چون ایشان را حالاتی که در باب نکس گفته شد بسیاری پدید آید و گاهی ایشان را اشتداد قوت و ضعف آن بحسب آنکه در تدبیر ناقهین بباید عارض شود و گاهی ایشان را حالتی عارض گردد که از چیزیکه تناول نمایند انتفاع نیابند و ابدان ایشان بقوت رجوع نکند بسبب بقای سوء مزاج و عدم تولد خون صالح و گاهی ایشان را خراجات عارض شود چون بدن آنها از اخلاط فاسد باستفراغ تمام پاک نشده باشد و بقیه آن بعضوی ریزد و خراج تولد کند و گاهی ایشان را فساد بعض اعضا عارض گردد بسبب اندفاع ماده فاسد بسوی آن و گاهی ایشان را امراض عارض شود ضد مرضی که اول بوده باشد چون بر ایشان افراط در تبرید نماید در مرض آنها نمایند یعنی اگر در اطلاق تبرید کنند و مرض اول حار بود و بالعکس مثل آنکه عارض شود ثقل زبان و فالج و قولنج بارد و سکته و صرع و صداع لازم و شقیقه و مانند آن چون تبرید طبیب از اندازه تجاوز کند و گاهی ایشان را حکه بسیار عارض گردد و آنرا آب گرم زائل کند و گاهی ایشان را حالتی عارض شود که موسفید گردد بسبب عدم شعور ایشان در کثرت تناول غذای مولد بلغم و یا بسبب تحلیل رطوبت غریزی که سیاهی مو را قائم دارد چنانچه زراعت را عارض شود که هرگاه آب نیابد خشک شود و سفید گردد و بعد از آن چون بحال تندرستی باز آیند سیاهی سوی آنها عود کند چنانچه این نوع را نیز عارض گردد که اگر آب بدو رسد سبزی باز آید

تدبیر ناقه

شیخ میفرماید واجبست که با ناقه در هر چیز رفق نمایند و بران اغذیه ثقیل وارد نکنند و نه چیزی از حرکات و حمامات و اسباب مزعجات حتی که اصوات و غیر آن که مسخن و مهیج باشد و بتدریج بریاضت معتدل ملایم نمایند که آن بسیار نافعست و چیزیکه در خون او افزاید از اغذیه لطیفه چون شوربای جوجه مرغ و غیر آن اشتغال نمایند و لازم است آرام و فرحت و سرور اختیار کنند و از استفراغات و خصوصاً جماع اجتناب نمایند و شراب باعتدال آنرا نافعست و خصوصاً شراب لطیف رقیق و اولی ناقهین که مر ایشان را توسیع در غذا منع کنند کسی ست که بحران او خفی شده باشد چه آن مستعد برای نکس ست و مثل او اکثر محتاج باستفراغ بود برای تنقیه بقیه مواد و بهترین

اسهال بمسهل لطیف باشد لاسیما چون براز صفراوی بینند یا مائل برنگ خلط و قوام او از اخلاطیکه از ان تب عارض شده باشد و در اشتها خللی یابند و چون اراده
آن کنند ناقه را راحت دهند و تقویت قوت او برفق از اغذیه و ادویه نمایند بعد از ان استفراغ کنند و گاهی احتیاج افتد باستفراغ و تقویت هر دو معاً با غذیه اگر طاقت
استعمال ادویه مسهله نیابند و درین هنگام اغذیه او دوائیه مسهله سازند و یا باوی قوای ادویه مسهله موافقه مخالف مزاج مرض مثل آلو و شیرخشت و ترنجبین و مانند
آن برای اصحاب صفرا ممزوج نمایند و برای ارباب بلغم جلنجبین و سکنجبین و گاهی ایشان را در انقع یابند پس عروق آنها ابدان پاک گردد و گاهی این فعل مدرات
معروفه مثل تخم خیارین و خرفه و خار خسک و شراب ممزوج کند و بدیگر ادویه غیر مشهوره حاجت نیفتد و اما فصد پس ناقه را باخراج خون کم احتیاج افتد و گاهی حاجت
نیز بدان افتد اگر بقیه از خون باشد و بران انتفاخ سحنه و علامات خون دلالت کند لاسیما چون مثل بقیه تب در عروق از نبض و قاروره دریابند و بثور در لبها
پدید آید و گاهی طبیب را احتیاج گرداند بفصد صاحب تب ردائت خون او بنا بر بقیه ردائت اخلاط ردیه دران پس لازم گردد که خون ردی او خارج کنند
و دران باغذیه خون جید افزایند و اولی در استعمال مستفرغ آنست که بملایمت نمایند و چیزی دفعةً بعمل نیارند و خواب روز گاهی ناقه را ضرر رساند بار ثقل
او بدن آنرا بسبب بطوء هضم حادث از تحیر طبیعت از جهت تحریک روح بسوی داخل و خارج و گاهی آنرا نفع کند باسایش او یا گرم کردن
او بسبب انتعاش قوت و حرارت و تحلیل بقیه مواد و چون موافق نیفتد پس گاهی تب آرد بنا بر آنکه خام کند و قوت حرارت غریزی را بشکند و احتیاط در جمیع ناقهین
که نقی از مواد ... و غیر نقی از ان باشند آنست که امر ایشان بر تدبیر یکه در مرض بود از مزوره و غیره دو سه روز تا قریب او جاری دارند و بالجمله مقداری که
از روز بحران که قریب روز صحت او باشد تجاوز نماید بعد از ان بتدبیر ما فوق او برند یعنی در غذا توسیع نمایند و واجبست که برای ناقه نقی و آنکه تب او سلیم باشد
تلطیف تدبیر غذا نمایند یعنی غذا اکثر نکنند تا بدن او گرم و حال او بد گردد بحرارت گرسنگی و لازمست که در بدن او از لاغری حاصل در اندک ایام بسوی فربهی در اندک
روز باز کنند زیرا که قوت او باقیست پس خون صالح بسرعت متولد شود و بخلاف او یعنی بغیر نقی و غیر سلیم التب بخلاف این کنند یعنی تدبیر مرض بعد زوال او چند روز
جاری دارند و اگر ناقه را اشتها نشود و بدانند که دران امتلاست و اگر اشتها شود و هضم نشود پس باید دانست که آن غذا را بنفس خود زیاده از طاقت و فوق قوت طبیعی میدارد
و قدرت بر هضم و تفریق غذا در بدن ندارد و یا در بدن او اخلاط بسیار است و طبیعت مشغول بدان است و یا قوت معده او بسیار ساقط است یا قوت جمیع بدن و حرارت غریزی او ساقط است
پس اصلاح غذا الاقوی فالاقوی ... کردن طبیعت از ان غذا برای اعضا نمیکند و امثال اینها از ناقهین که در بدن ایشان اخلاط کثیر و قوت معده و بدن آنها ساقط بود و اگر چه
در ابتدا خواهش طعام کنند لیکن حال ایشان مؤدی بسقوط اشتها گردد زیرا که آفات و امتلای اخلاط روی قوی و زیاده روز بروز گردد و ناقه را که اشتها نباشد بعد
اشتها شود بسبب انتعاش قوت بهتر از انست که او را اشتها باشد بعد از ان اشتها نبود پس اگر اشتها دوام کند و بدن بقوت و فربهی نگراید قوت اشتها و آلهٔ
آن یعنی عصبه حس فم معده هر دو صحیح باشد و قوت هضم و آلهٔ او یعنی قعر معده هر دو ضعیف بود و اولی آنست که بتدریج کند ناقه از تیهو و بچه مرغ بسر غاله و لباد
رجوع نکند و هنوز در عروق او تشنگی باشد از بقیه ماده یا از حصول یبس بسبب حرارت مرض و تسکین گاهی ایشان را تشنج پیدا کند بسبب ضعف امعای ایشان و همچنین بسا که
تشنجها از تدبیر ناقهین نقل ایشان بسوی هوای مضاد آنست که با آنها باشد و از تدبیر ایشان مراعات چیزیست که واجب بود حذر کردن او در نوع مرض آن تا
مقابله کند با آنچه امین بود از ان مثل صاحب سام که واجب بود بران خوف کردن از خشونت سینه تا در سعال نیفزاید و واجبست که ناقه در حمام عرق آورد چه گوشت او
ضعیف است تحلیل گردد و چون عرق در ناقه کثرت نماید در بدن آن فضول باشد و تراشیدن موی سر و موی ... قراضر کند بنا بر آنکه مسام را ببندد و زکام و نزله پیدا نماید خصوص در هوای سرد

نسخه جدا

تغذیهٔ ناقه

واجبست که غذای او در کیفیت حسن الکیموس سهل الانهضام باشد و لازمست که صبر بر گرسنگی و تشنگی نکند و گاهی احتیاج افتد بمائل کردن کیفیت غذا بسوی ضد مزاج مرض
سابق بسبب بقیه اثر او یا بنا بر احتیاط و بدانند که اغذیهٔ رطبه سیاله در غذا شدن سریعتر باشد و در غذا دادن کمتر و غلیظه که متخینه بضد آن بود و اطعمه باشد یا اشربه و دوا جهت
که ایشان را بار داشت نخورانند اگر خواهش بدان بقیه حرارت نکند بلکه لازمست که تدبیری نمایند بدانچه او معتدل بود و او را حرارت لطیف مع رطوبت کامل سریع القبول
برای هضم باشد و غذای او در مقدار چندان باشد که بهضم و انفصال آن نیک گردد و آنرا بتدریج بیفزایند اگر ثقل در معده بینند و بقراقر کند و بسرعت

استحداث رونده بطوی او بسیار واز آن کم کنند اگر از ثقل وغیره چیزی زبون واننده و چون ناقه یکبارگی ممتلی شود و معدهٔ او کشیده گردد اکثر تب کند و همچنین واجب نیست که دفعةً آب بخورد چه بیشتر دران خطر باشد واما وقت غذای او وقت اعتدال هواست در اوائل شب تابستان یا نیمروز زمستان الا آنکه اشتها وغیره استعجال نماید و درین صورت واجب است که غذائی را که آن کمتر از پر کردن شکم باشد تفریق نمایند وآب بسیار سرد از قبیل چیزیست که ناقه ازان اجتناب کند چه گاهی بعض احشا را ضعیف کند و گاهی تشنج پیدا کند و دیدیم شخصی را که باین هلاک شد و بدانکه اشتهای ناقه گاهی کم شود بسبب ضعف یا اخلاط در معده و یاوی در اکثر مثل غشی بود و بنا بر ابخرهٔ فاسده بسوی قلب و گاهی کم شود بسبب جگر یعنی قلت جذب او وضعف جگر ظاهر شود از رنگ و از براز رقیق سفید و گاهی کم شود بسبب اخلاط در همه بدن و تخمه و گاهی بسبب ضعف قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصةً باشد پس تدبیر هر واحد بدانچه معلوم است برفق ترکه ممکن بود باید کرد و بدانند که سکنجبین سفرجلی برای ناقهین بهترین دواست وخصوصاً چون اشتهای ایشان ساقط باشد بسبب ضعف در معدهٔ آنها و اسپیج در امان باشند واما مقویات معده که گرمتر ازان باشند مثل قرص ورد و مانند آن گاهی سبب نکس گردد و صاحب کامل گوید که ناقهین از مرض آنند که از حمیات و امراض حاده خلاصی یافته باشند و ازان خارج شوند پس ابدان ایشان ضعیف و خون در انها قلیل میباشد اما ضعف بدن بسبب آنکه مرض آنها و استعمال تدبیر لطیف در ایشان و کثرت تحلل ابدان آنها بحرارت تب بود و اما قلت خون بسبب احراق حرارت حمی خون را و افنای آن بسبب کثرت تحلل و قلت غذا و لطافت آن پس حرارت غریزی در ابدان ایشان بهمین اسباب ضعیف گردد فلهذا محتاج بتدبیر انعاش و زیادتی قوت میباشند و اول آنچه سزاوارست استعمال او در ایشان اینست که تدبیر ایشان بعد انقضای مرض تا سه روز مثل تدبیر ایشان که در وقت مرض بود از تلطیف غذا و خوردن مزورات و مانند آن بدستور باشد تا از عود مرض بدان ایمن باشند بعد ازان نقل نمایند بسوی غذائیکه آن غلیظ تر ازان باشد اندک اندک بتدریج مثل گردنهای بچه مرغ و تیهو و امثال آن و بازوهای آنها بعده انتقال کنند تا سینهٔ آنها و تا ماهی رضراضی یا رانی و جبلی و نهری پس ازان بپایچه بزغاله و بره و گردن آنها پس بلحوم آنها اندک اندک و همواره برین زیاده نمایند در هر روز بمقداریکه قوت ایشان متحمل باشد تا آنکه بغذائی رسند که عادت آن داشته باشند بتدریج و اگر شراب خوار باشد در ابتدا شراب ابیض رقیق خوشبو ممزوج بآب دهند بعده ازان ترقی بقوی تر ازان نمایند تا آنکه بمقدار عادت خود که در وقت صحت او بود برسد و استحمام بآب شیرین نیمگرم در خانهٔ اوسط حمام نمایند هرگاه در انجا حرارت ظاهر نباشد و دران قیام را طول ندهند و از امتلای غذا و شراب و از صبر بر جوع و عطش و ایضاً از تعب و ریاضت و حرکت و نشستن در آفتاب و غضب و بیداری و جماع حذر کنند زیرا که این همه تسخین مزاج ایشان و تحلیل جوهر ابدان آنها مقدار اکثر نماید و بدانند که قوت آنها ضعیف گردد و باید که تفقد در امر ناقه نمایند که بدن او چنان نباشد که هنوز از مادهٔ مرض بخوبی پاک نشده باشد و در بدن او بقیهٔ ماده باقی بود و از علاماتیکه این را بدان معلوم کنند آنست که صحت مریض ببحران یعنی باستفراغ یا ورم یا خراج یا غیر آن از اشیائیکه بدان بحران میباشد نباشد و یا بحران غیر تام و نضج غیر کامل باشد پس اگر در نبض عسرت یا تواتر یا در بول رنگینی معلوم کنند و یا تلخی در دهن یا تشنگی یا درد سر یا اعضاشکنی یا گرانی در بدن یابند و یا عرق بسیار آید لاسیما در وقت خواب این همه دلالت میکنند بر آنکه در بدن فضولیست و آن محتاج بتنقیه است پس اگر با وجود اینها کلال در مفاصل یا تعب در بعض اعضای او دریابند توقع خروج خراج دران عضو باشد و چون علامات از علامات مذکوره ببینند باید که از عود مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و تدبیر ناقه مثل مرضی یا قریب ازان باستعمال اشیای مبردهٔ مطفیه و تلطیف غذا و استفراغ بدن نمایند لاسیما اگر مریض مع ذلک ناقص الاشتها باشد و یا اشتهای غذا بود و بخورد و بدن او فربه نشود که این تاکید بر دلالت آن نماید که بدن او غیر نقی است چنانچه بقراط در کتاب فصول گفته که چون ناقه از مرض چیزی از غذا بخواهد و یا ازان بخورد و بدن او زیاده نشود و بدن او محتاج بتنقیه باشد و چون این حال ببینند باید که تقلیل غذای او و تلطیف آن و تنقیهٔ بدن نمایند زیرا که اگر این تدبیر نکنند مرض عود کند و بدن مریض صحیح نماند چنانچه بقراط گفته ابدانیکه پاک نیستند هر قدر که آنرا غذا دهند تضرر بیشتر آید پس بدین جهت میباید که نظر کنند اگر علامات خون دران ظاهر باشد فصد کشایند و از خون مقدار حاجت و احتمال قوت اخراج نمایند و در اخراج او زیادتی کنند زیرا که ناقه از مرض محتاج بزیادتی خون جید در بدن خود باشد و اگر علامات صفرا ظاهر بود باید که استفراغ بدوای مسهل صفرا کنند که الطف باشد و اسهال آن بود مثل مطبوخ فواکه و خیارشنبر و ترنجبین مع لعاب بهیدانه یا بنفشه و خشک بشکر یا شربت ورد و با بدین از عود مرض ایمن گردد و بعد ازان در تدبیر یکه مذکور شد شروع نمایند پس اگر ببینند که ناقه را بعد استفراغ غذا اشتها بهضم نمیشود و طبیعت او نرم شود و بدن او زیاده نگردد بدانند که ناقه در مقدار غذای خود زیادتی میکند چنانچه بقراط گفته که ناقه

از مرض چون غذا بخورد و بدن او از ان قوت نیابد این دلالت کند بر آنکه او غذا زیاده از ان میخورد که بدن او متحمل آن نیست پس برای این واجبست که تقلیل از غذای او کنند و هر صبح گلقند پنج درم تا هفت درم او را دهند و بعد ساعتی سکنجبین سفرجلی پانزده درم تا بیست درم بنوشانند که این آنرا نافعست و چون این تدبیر در ناقه استعمال کنند بحال صحت خود رجوع کند و قوت او زیاده شود و بدن او بسرعت فربه گردد چنانچه بقراط گوید آنانکه در زمان اندک لاغر شوند رجوع آنها بسوی فربهی در زمانهٔ اندک بود و آنکه در زمانهٔ طویل لاغر شوند بفربهی در زمانهٔ طویل رجوع کنند **ابو منصور** گوید برای کسیکه از حمیات حاده بیرون آید سزاوار آنست که از رجوع با غذیهٔ صحیح مزاجان پرهیز نماید و غذائیکه در حال مرض خود میخورد بران اقتصار نماید و یا آنکه اندکی قوی‌تر از ان باشد بعد از ان بتناول اغذیهٔ اصحا اندک اندک تدریج کند و از تعب و شراب و حمام و مسکن گرم و جمیع مسخنات بدن و غیر آن که سابق مذکور شد اجتناب نماید و لا سیما کسانیکه از مرض بحران تام خارج نشده باشند و کسانیکه در ایشان آثاریکه بر بقایای مرض دلالت کنند باقی باشند مثل زیادتی تلخی در دهن یا تواتر در نفس باقی یا طعم غریب در دهن یا اختلاط و تشاؤ و تشویش در خواب و مانند آن که در قول سابق گذشت پس تدبیر اینکسان خاصة بتدبیر مرضی نمایند تا اینهمه آثار منقضی شود و صحت او پدید آید و غذا و آب اندک اندک خورند و دفعةً بسیار نباید نوشید و خاصة در فصل خریف و از آب بغیر سرد البته نوشند و اگر اشتها قوی باشد و در هضم ضعف بود بقدر اشتها نخورند بلکه بقدر هضم حتی که چون هضم جید شود غذای او تمام گردد و بعد از ان بحرکات و سائر اعمال خود که عادت او در حالت صحت باشد تدریج نمایند و کسی را که از خوردن غذا بدن قوت نیابد بلکه طبیعت او نرم گردد از مقدار غذا و از شرب آب کم کنند و سکنجبین سفرجلی دهند و بر جگر او ضمادات مقوی آن نهند و ناقه را اغذیهٔ غلیظه عسر الهضم ندهند تا آنکه قوت او بکمال رسد بلکه غذای رقیق سریع الهضم دهند اگر غذای او هضم نشود و شراب ابیض رقیق یا مروق بدهند و از قوی متعرض نشوند و بقراط گفته که امتلای بدن از شراب سهل‌تر از انست که از طعام ممتلی گردد **ایلاقی** و جرجانی مینویسند که ناقه بر عادتی که از ریاضت و طعام و شراب داشته باشد تدریج نماید و از فکر و غم و هم و جمیع انواع استفراغ اجتناب کند و مرقوم محرور و صفراوی را آب سرد و شراب لطیف ممزوج سود دارد و کثرت خواب در روز حرارت غریزی را ضعیف کند و تپ آرد و دوام اشتها بسبب غلبهٔ سودا و انصباب آن بسوی فم معده از طحال بود و هرگاه ناقه بشب عرق بسیار کند بر دو حال دلالت نماید یکی آنکه طعام افزون از کفایت میخورد دوم آنکه در تن او هنوز فضله هست پس تدبیر او بریاضت و بتدبیر لطیف باید و بقراط گوید که عرق بسیار در خواب بغیر سبب موجب آن دلالت کند بر آنکه صاحب او غذا بیشتر از تحمل بدن او میدارد پس اگر این بغیر تناول طعام باشد دلالت نماید بر آنکه محتاج باستفراغ است و بسیار باشد که خلط رقیق لطیف بعرق خارج شود و غلیظ لزج باقی ماند و علامتش آنست که مریض بعد عرق هیچ راحت نیابد و ضعف بیفزاید و هر چند حرارت غریزی قوی‌تر شود تحلیل پوشیده‌تر باشد و ازینجا معلوم گردد که کثرت عرق کار طبیعی نیست سبب آن یا کثرت ماده هست یا انفتاح مسام یا عجز طبیعت از هضم طعام یا حرکتی و ریاضت قوی **ابن الیاس** گوید که تدبیر ناقهین از مرض تدبیر مشترک میان تندرستان و بیمارانست پس میباید که صرف عنایت بتفقد امر نبض و قاروره نمایند اگر علامات بقیهٔ ماده معلوم شود و آن در قول صاحب کامل گذشت و یا مریض فی نفسه تقلب خبث نفس قلت نشاط دریابد بدانند که در بدن و عروق او فضلات محتاج بتنقیه هست پس مبادرت نمایند بتنقیهٔ آن از حسن تدبیر بالتدریج و از معالجات قوی و استفراغات سخت حذر کنند بسبب ضعف قوت ناقه و قلت احتمال او برای معالجهٔ قوی و تدبیر بالغ در لطافت پس هرگاه منفذهای بدن او و خلل عروق او از بقیهٔ مواد فاسده نقیین شود تدبیر آن بتدبیر مرض از تلطیف غذا و خوردن ماء الشعیر یا مزورات نمایند تا آنکه سه روز از تپ و مرض او بگذرد و از عود مرض ایمن گردد بعده بدانچه غلیظ‌تر باشد اندک اندک تدریج نمایند و در اول روز چهارم از انقضای مرض گردنهای بچهٔ مرغ دهند و در روز پنجم گردن و بازوهای آنها و در روز ششم این مع رانهای آن و در روز هفتم اینها مع سینهٔ آنها ضم نمایند بعده انتقال بپاچهٔ بره و بزغاله و گردن آنها نمایند بعد از ان بلحوم آنها اندک اندک نقل کنند و هرگاه در ایشان قوت حرکت و نشاط دریابند استحمام بآب نیمگرم نمایند و از فرح مفرط و فکر کثیر و غضب و سهر و بحث و مطالعه و قرائت کتب حذر کنند و اگر بدن ناقه از تناول غذا فربه نشود تلیین طبیعت و اسهال او برفق نمایند بتلیینی که بی غائله باشد مثل مطبوخ فواکه و نقوع مشمش ترنجبین و شیرخشت و یا هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با یک مثقال قرص طباشیر ملین بدهند و غذا مزوره از آلوی کوهی و مغز بادام و اسفاناخ یا از تمرهندی یا از ماش مقشر و مغز بادام سازند و اگر ناقه را بعد استفراغ غذا نیک هضم نیابد تقلیل غذا کنند و هر صبح سکنجبین سفرجلی

و گلاب هر واحد ده درم بنوشانند و غذا زیرباج بچه مرغ دهند و همچنین اگر ناقه را عرق بسیار آید تدبیر او تقلیل غذاست و تناول سکنجبین سفرجلی آنرا نافع بود و مولف اقتباس
سینو لیسد که در ناقهین بر غذا و شراب و دوا انچه ضد مرض بود هم مبالغه بسیار نشاید کرد که مبادا مزاج بگردد و مرض ضد بیماری اول پدید آید و به هلاکت انجامد و بعد گذشتن
سه روز از تپ آش شوربای گردنهای بچه مرغ که باندک روغن بادام و یا ماده گاو پخته باشد همراه برنج قسم اول و کهنه و یا بنان تنک که دران ثرید کرده باشند بدهند و قدری
گوشت گرداب هم دهند و هر روز بدستور یکه در اقوال سابق گذشت شوربا و گوشت اضافه نمایند و چون اشتهای طعام کم بود با غذیه مرغوبه معتاده تحریک اشتها نمایند
و جهت تقویت معده و برانگیختن اشتها مربای سیب با مصطکی و شربت سیب و به و یاقوت و جوارش انارین و جوارش عود ترش و انوشدارو و لولوی علوی خان و سکنجبین
تفاحی ایشان در گلاب قرنفلی و یا با گلاب و عرق کیوره و عرق بید مشک و عرق عنبر بدهند قبل از طعام و کباب گوشت بزغاله و یا جوجه مرغ که دران زیره و قاقله و کباب چینی
و پودینه سبز و یا خشک و پیاز و انار دانه جمله باهم کوفته در شکم او پر کرده باشند کباب کرده با نان دهند و اگر سرفه باشد انار دانه را موقوف سازند و عطرهای مناسب
مزاج ببویند و چون در خواب عرق بسیار آید بریاضات و سواری معتدل و تنقیه بدن بدفعات بملینات لائقه و مانند آن رفع نمایند و چون در روز بغیر از خواب باهم
عرق آید بلا سببی از اسباب خارجیه دلالت بر ضعف طبیعت و کشادگی مسام کند درین وقت حابسات مانند گل سرخ و گل گز و برگ سرو و تخم مورد و برگ آن بر جای
و بدن بمالند و چون خواب کمتر آید تدبیر سهر بپردازند و اگر سرفه باشد و بلغم بدشواری برآید عسل در آب انداخته گرم گرم بنوشانند و بجای آب ربار العسل اکتفا ورزند.
و یا لعوق کتان و یا حب الصنوبر لیسانند و لیسیدن بزرکتان بریان در عسل نیز نفع میدهد و همچنین خوردن بادام هفت هشت عدد با همین قدر مویز منقی و همچنین
خوردن لوز بادام و شیر بیخ یزدیه و یا سفوف زوفا تنها با نبات دهند و یا مرکبی سازند از رب السوس و صمغ عربی و زوفای خشک هر یک سه ماشه و یا از فافل گرد
و کتیرا و اسنگی هر دو برابر و نمک سنگ دو ماشه و اگر ازین سرفه رفع نشود ملین مبارک با ترنجبین و روغن بادام دهند و روز دوم صبح مطبوخ زوفای خشک پنج ماشه
اصل السوس پنج ماشه عناب هفت عدد مویز منقی یکتوله گاوزبان چهار ماشه بنفشه هفت ماشه بادرنجبویه سه ماشه با شربت بنفشه دهند و غذا شوربای مرغ
با نان تنک خورانند و همچنین سه چهار بار بعمل آرند بعده لعوق بادام دهند و اگر در سرفه بلغم بآسانی برآید رب السوس تنها در دهن دارند و کذا صمغ عربی و یا زوفای خشک
سوده با نبات در دهن اندازند و اگر سرفه خشک بود باید که لعوق باقلا دهند و یا قوذا و یا خمیره خشخاش و یا شربت خشخاش در عرق گاوزبان دیکوه دهند و یا تنها
بلیسانند که بسیار نافعست و همچنین داشتن کتیرا و یا شیرخشت در دهان و ناقه را بعد غذا اندکی از قسم شیرینی خورانند تا جودت هضم پدید آید و غذا در فصل گرما وقت صبح
یکدو ساعت روز برآمده و اگر اشتها بسیار باشد وقت ظهر نخود بریان مقشر بوزن یکنیم توله و یا کم و زیاده و کشمش دو چند آن بدهند و یا شالی بریان که بهندی کهیل
گویند دو یا سه توله با نیم وزن آن نبات دهند و وقت شام غذا بدهند و در فصل سرما غذا در روزی دو سه مرتبه اندک اندک و متفرق دهند

بیان بحران

چون مولف هیچمدان رساله بحران بتفصیل تمام و تبسیط تام جداگانه تالیف نموده لهذا درینجا بتحریر برخی از فوائد ضروریه و ایام مسهل و بحران و غیره و علامات
بحران و تدبیر در روز آن اقتصار ورزیده بدانکه بحران تغیر بدنیست که تابع مجادله میان طبیعت و مرض باشد و این بهر آنست که قوت با مرض تنازع و محاربه و اجتهاد
در قهر و غلبه خود و دفع ماده مرض و اخراج او از بدن میکند و همچنین مرض مقابله قوت و جهد در غلبه خود و ظفر بران مینماید پس هرگاه قوت بر مرض ظفر یابد بحران جید باشد
و مریض بسلامت ماند و هرگاه مرض بر قوت مظفر گردد بحران ردی بود و مریض هلاک شود پس هر بحران یا جید باشد یا ردی و هر واحد ازین هر دو یا تام باشد و یا ناقص
و بحران جید تام آنست که طبیعت غالب آید و ماده مرض را یکبارگی از جمله بدن خارج کند و مریض فی الفور صحت تام یابد و بحران ردی تام آنست که مرض غالب آید
و فی الفور مریض هلاک گردد و این هر دو نوع در امراض حاده افتد که مدت آن تا چهار روز یا هفت روز یا چهارده روز بود و بحران جید ناقص آنست که اگرچه طبیعت غالب آید
و بحران نیک کند لیکن جمله ماده را یکبارگی دفع نسازد بلکه مابقی را اندک اندک بدفعات دفع کند و بحران ردی ناقص آنست که مرض غالب آید و بحران بد کند اما یکبارگی
هلاک نسازد بلکه طبیعت را بعد از آن اندک اندک ضعیف سازد و هلاک نماید و این هر دو نوع اندر امراض غیر حاده افتد که مدت آنها کمتر از چهل روز بود و بقول قرشی
بحران جید تام گاهی بدفع کلی و ازالۀ ماده مرض از جمیع اجزای بدن باشد و آنرا بحران استفراغی نامند و گاهی چنین نباشد بلکه بازالۀ ماده مرض از نواحی اعضای کریمه

وشریفه بسوی بعض اعضای خسیسه واطراف بود واین را بحران انتقالی گویند وبعضی تحلل وذبول را از اقسام بحران ناقص شمرده اند لیکن شیخ الرئیس میفرماید که گاهی از
بحران ناقص آن باشد که قریب بحران بود وآن در بحران جید ناقص تحلل ست ودر ردی ناقص ذبول بدن واین هردو در شمار بحران ناقص در ترتیب آثار اند واز قسم بحران
نیستند زیرا که شرط بحران آنست که دفعةً بود واین هردو تدریجی اند وایضاً مسیحی گوید که از امراض بعضی آنست که انقضای آنها بحران باشد وآن امراضیست که سریع الحرکة
بود وبعضی آنست که انقضای آنها بتحلل اندک اندک باشد واو آنست که بطیء الحرکة بود وانقضای این را بحران نگویند بلکه نضج وتحلل نامند پس هر مرض که زائل شود
یا بنضج وتحلل بود چون مادهٔ فاعل مرض اندک اندک تحلیل شود تا آنکه بتدریج فانی گردد ویا ببحران زوال پذیرد واین یا باستفراغ بود چون مادهٔ فاعل مرض بسوی خارج جمله مندفع
گردد ویا بانتقال وخراج چون آن ماده بعضو غیر شریف مندفع شود اما نضج وتحلل در امراض طویله مزمنه ومواد بارده بود واندک اندک مثل تپ لثقه وربع ومرض مزمن را علامات
هائله وحرکات مضطربه نمیباشد واما بحران باستفراغ در امراض قصیرهٔ حاده باشد مثل حمیات صفراویه که دران دفعةً استفراغ افتد یا برعاف یا بقی یا باسهال یا بعرق یا بادرار
بول ویا بخروج خون از مقعد ویا بدرور حیض وانتقال آنست که طبیعت بر ماده مستولی شود وآنرا بضعیف تر عضو دفع کند ودر وی از آن ورم وخراج حادث شود واین را
بحران انتقالی گویند وتحقیق این هر مرض که هلاک کند یا بر سبیل بحران هلاک نماید ویا بر سبیل اذبال وذبول آنست که قوت اندک اندک تحلیل پذیرد **فائده** هرگاه بحران در ابتدای
مرض افتد قتال باشد وهرگاه در وقت منتهای او بود تام باشد ودر انحطاط مرض بحران اصلا نیفتد ووقت بحران احد ست وآن وقت منتهی ست ووقت موت واحد نیست
بلکه گاهی در ابتدا وگاهی در انتها بود وبحران تام در وقت منتهای مرض باشد وبحرانیکه تام نباشد گاهی در وقت تزید مرض بود بسبب محرک بد مثل مرض خبیث سریع الحرکة
ومثل معالج چون اشیای مستفرغه قبل نضج مادهٔ مرض استعمال کند وبحران واقع در وقت منتهای مرض اکثر فاضل محمود باشد وبحران واقع در تزید مرض اگر جید
وبسلامت بود بحران ناقص باشد واگر ردی وبهلاکت بود دران مریض سخت بدحال گردد وبردی ترین وجوه باشد بالجمله بحران تام جز بوقت انتها نباشد اگر جید باشد
نیک تام بود وبر استیلای طبیعت وقوت بر مادهٔ ردی دلالت کند واگر ردی باشد بر عجز قوت وهلاکت دلالت نماید **فائده** افضل بحران آنست که بعد
نضج تام افتد تا ماده بالکلیه بدان مندفع شود وایضاً با وجود نضج تام طبیب ببقای بدن بدان وثاقت نماید یعنی باندازهٔ مادهٔ محدث مرض اندازهٔ مادهٔ
مندفع باشد وایضاً هرگاه اندفاع ماده حاصل شود عقیب او خفت ظاهر گردد وایضاً سلیم الاعراض بود وچنان باشد که روزی از ایام انذار بدان خبر دهد
پس در روز بحران محمود واقع شود مثل روز هفتم وچهاردهم وهفتدهم وتوقع بحران تام الدفع در امراض حادث از مواد رقیقهٔ حاده ودر قوت قوی باید کرد
وامید بحران انتقالی در قوت ضعیف ومادهٔ غلیظ باید داشت وایضاً حال بحران تام الدفع مختلف بود زیرا که اگر ماده دران شدید الرقة باشد بعرق دفع آن
کند واگر از آن کمتر در رقت بود واگر بسیار گرم باشد برعاف بحران نماید والا بادرار واگر رقیق نباشد باسهال وقی بحران کند **فائده** بدانکه بعض اعضا را
بحران مخصوص آن عضو بود پس بلغم بینی وریم گوش بحران امراض سر باشد وچرک چشم واشک از بحرانات امراض چشم ونفث از بحران امراض سینه وبحرانی خراج
پس گوش از بحران امراض راس وخراج بغل بحران امراض قلب وخراج کنج ران بحران امراض جگر باشد واین اندفاعات بحرانی باشند اگر مواد بسند دفعةً بسیار
دفعةً آید ودر ایام باحوری بود واگر مواد اندک بود وبدفعات بسیار ریزد آنرا در حقیقت بحران نگویند زیرا که حرکت دفعیهٔ قویه از لوازم بحران ست وکشادن خون
بواسیر بحران جید برای امراض بسیار ست وبهترین بحرانات رعاف ست پس اسهال پس قی پس بول پس عرق پس خراجات از قبیل بحران انتقالیست
وبسیار باشد که بدین امراض یکبارگی زائل شوند اگر خراجات سلیم باشد واگر ردی بود اعضا را بمیراند وگاهی بحران تام یا ناقص بتعقد عضله وعصب وجرب وقوبا
وسرطان وبرص وغدد وداء الفیل ودوالی وانتفاخ اطراف وغیر آن بود وبعضی از اقسام بحران انتقالی آنست که بخراج مؤدی نگردد بلکه مثل لقوه وتشنج واسترخا
ووجع ورک وپشت وزانو ویرقان پیدا کند وبهترین انتقالات آنست که بسوی اسفل باشد وبهتر خروج وانتقال آنست که بسوی خارج وبعد نضج تام وبعید از
اعضای شریفه بود **فائده** طبیب میتواند که از احوال مشاهده مثل نضج بول ونفث وضد آن بر بحران جید وردی استدلال کند وهرگاه مرض بعلامات بحران
مذکور گردد قبل از وقوع نضج تحریک نماید آن دلالت بر بحران ردی کند واگر در انجا اندک نضج باشد دلالت بر بحران ناقص نماید واگر نضج تام باشد بر بحران جید تام دلالت
کند وبحران تام جید باشد یا ردی نزد منتهی بود وگاهی نزد شروع در انحطاط وارد گردد وبدین سبب بحران تام در سردی نشاید بهوا درنگ کند پس طبیب را واجب ست

که تلافی ضرر سردی هوا هنگام حدوث بحران بعرق نماید و مسکن مریض را گرم کنند و بدانند که بحران در وقت راحت و اقلاع نوبت یا مرض کمتر واقع شود و در وقت تخفیف از شدت در حمیات لازمه بندرت و اندک و بدانند که بحران در امراض سلیمه اکثر تاخر نماید و در امراض قتاله تقدم کند و مریض از عمده مرض و اضطرابها بدفعه نه بسبیل تحلل مگر آنکه استفراغ محمود یا خراج محمود افتد و هر بحران که در ایام باحوری افتد امیدوارتر باشد و آنچه در غیر آن بود بر رداءت حال مریض دلالت کند و یا ردی باشد بهر آنکه ماده در غایت رداءت بود و طبیعت متحیر مضطر و لهذا در امراض سلیمه بحران در روز آن واقع شود بهر آنکه طبیعت غیر مضطرب باشد و یا بحسب حرکت بحران قبل از وقت او یا بسبب رداءت ماده و شدت حرکت و حدت آن بود چنانچه در امراض حاده و یا بسبب قوت مرض و عجز طبیعت از مقاومت او و یا بسبب امری خارجی محرک مواد و طبیعت مثل خطا در ماکول و مشروب و بسبب تحریک دوای مسهل در غیر وقت او و یا ریاضت و یا لعارض نفسانی چه عوارض نفسانی را مدخل در تحریک بحران قبل از وقت او و تبدیل جانب اوست چنانچه فریع بحران را اسهالی یا قیئی یا بولی میگرداند بعد از آنکه عرقی باشد و سرور و غضب آنرا عرقی میسازد و بعد آنکه اگر بولی یا اسهالی باشد و بحران تقدم مقاومت بتحری باشد که قوت را چنان ضعیف گرداند که تا قرب منتهی باو ثابت نماند آن دلیل موت باشد و هرگاه قوت را تنبیه تا منتهی باقی ماند دلیل سلامت باشد و هر روز که در آن وقع بحران محمود باشد و در آن روز علامات ردی پیدا شود آن دلالت بر هلاکت کند

تقسیم ایام مرض

بدانکه جمله ایام مرض سه گونه است بعضی از آن روزهای بحران باشد و آنرا ایام باحوری گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام انذار و منذره گویند و بعضی روزها که نه از ایام باحوری باشد و نه از ایام انذار اما بسبب انحراف بحران در آن روزها واقع میشود و آنرا ایام واقع فی الاوسط گویند یعنی متوسط میان ایام باحوری و ایام منذره و مسمی بدان بهر آن شده که از شان بحران نیست چون تقدم یا تاخر (تقدم و تاخر ۱۲) وقوع او نماید در آن روز افتد

ذکر ایام مسهل

بدانکه حسب رای حذاق اطبا در هیچ عصر برای استعمال مسهل روز مقرر است و آن ۸ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۶ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ و ۳۹ باشد و این وقتیست که روز نوبت یا روز شدت در این ایام نباشد و اما اگر باشد پس باید که در روز بحران که قوی نیست مثل نهم و یازدهم و مانند آن مسهل دهند و بعضی اطبا استعمال مسهل در روز ششم نیکو ندانند زانکه خالی نیست بنابر بودن او روز بحران ردی بسیار و روز پنجم و چهارم اگرچه روز انذار اند لیکن رداءت در انها مثل ششم نیست بنابر آن اگر خوف رداءت از هیجان ماده و غیره واجب گردد و مهلت نشود و معلوم شود که در این هر دو روز بحران واقع نخواهد شد این هر دو اولی به مسهل از ششم باشند نزد بعضی و نزد بعضی بالعکس و چون تپ مواظبه باشد یا در غب بطریق مبادله برکه شوند در این صورت احسن آنست که مسهل بعد زوال نوبت یا قبل از آمدن او دهند که عمل مسهل تا وقت آمدن آن منقطع شود استعمال نمایند و لهذا بعضی احیان در شب که ربع یا کم از آن باقی ماند استعمال مسهل کنند یعنی در روز نوبت معلوم کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر در نصف روز باید مسهل به شب باقی مانده باید داد که عمل مسهل تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیعت مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد و گاهی رای طبیب حکم میکند با نوبت این حکم که تپ روزی قوی آید و روزی ضعیف و روز ضعف روز بحران قوی باشد مثل هفتم و یازدهم و روز قوت روز هشتم و دهم باشد پس در این هنگام اگر مسهل در هشتم بعد زوال نوبت استعمال کنند اولی از آن باشد که مسهل روز ضعیف استعمال کرده شود و اگر بعد زوال نوبت نیز باشد زیادت وثوق بهشتم و دهم از هفتم و نهم بود و اگرچه هشتم نیز روز بحران ردی می باشد لیکن در آن بحران نمی افتد مگر در کمال ندرت و بهتر آنست که حالات را نظر کنند اگر بحران واقع نشود مسهل استعمال کنند و الا انتظار باید کشید یا اگر علامات بحران شروع گردیده باشد و بعد آن که چون تپ عارض شود پس زائل گردد و بعد چند روز باز آید در این صورت اولی آنست که مسهل در روزی دهند که روز بحران باعتبار مرض و نکس هر دو نباشد و اگر این نسبت بهر دو میسر نشود پس اعتبار نکس بهتر باشد

ذکر ایام بحران

بدانکه اطبا ایام بحران را باستقرا و تجربه ثابت کرده اند و آغاز حساب بحران که بران امر مسهل و تغذیه موقوفست اطبا چنان مقرر کرده اند که اگر روز آغاز اکثر از نصف باقی ماند آن روز را براسه اعتبار میکنند و اگر کم از نصف باقی ماند آنرا اعتبار براسه نمیکنند بلکه داخل در روز دیگر مینمایند که این باقی جزو آن روز است بالجمله اگر تپ مثلاً در دو پاس اول روز شنبه آید آن روز روز اول تپ شمار کنند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند مگر آنکه تپ نائبه باشد و نزد شیخ الرئیس اولی آنست که اعتبار وقت ابتدای نفس تپ کرده شود و در اینجا خروج از حالت طبیعی در مزاج خوب ظاهر شود و اما ابتدای صداع و تکسیر اعضا را اعتبار نیست و انداختن مریض خود را بر بستر از معتمد علیه نباشد و چون زن بزاید بعده آنرا تپ عارض شود پس حساب از تپ کنند نه از زائیدن و ایام بحران که در ان هیچ مستفرغات ممنوع است این سیزده روز است ۴م و ۷ و ۱۱ و ۱۴ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۴ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۰م و بعد چهلم روز نزد محققین بحران قوی لازم نبود مگر شصتم و هشتادم و صدم و اگر بعضی چهل و دوم هم نیز گفته اند و بقراط گفته که از ایام بحران آنچه طاق باشد قوی تر از جفت در بحرانست و در اکثر امر بتجربه و بدانکه گاهی متصل شود ایام مثل اول و ام و احد بست بحران گردد و این اکثر بعد بستم بود یا باستفراغ باشد یا بخراج و امید نیست که انقضای امراض بعد چهلم بحران باشد لیکن بنضج و تحلیل و بدانند امراضیکه در روز طاق نوبت کنند مثل حمای غب و اکثر حاده چون محرقه و سونوخس بحران آنها سر بیشتر باشد در روز طاق بود و لهذا در غب انتظار یازدهم کرده شود و انتظار چهاردهم نمیکنند مگر کمتر چنانچه اگر نوبت تقدم یا تاخر کند پس بحران در سیزدهم افتد و هر ضیکه در روز جفت نوبت کند مثل ربع و سدس و ثمن بحران بطی تر کند و بحران آنها در جفت اکثر باشد مثل چهلم و شصتم و هشتادم و ماه چهارم و سال چهارم

ذکر ایام واقع فی الوسط

یعنی ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند و آن ایام بحران اند که قوی نیستند و آن شش روز است ۳م و ۵ و ۹ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۸ و برای اینها احکام ایام بحران است بهر آنکه درین روزها نیز تغیر و حرکت واقع میشود پس تحریک از مسهل و غیره نباید کرد و بقول شیخ و مسیحی روز ششم نیز از ایام واقع فی الوسط است و الیهما مسیحی دوازدهم و پانزدهم را نیز ازین ایام شمرده

ذکر ایام انذار

بدانکه مراد با انذار درینجا اخبار بوقوع امر عظیم در مستقبل است محمود باشد یا مذموم و در عرف عام آن اخبار بوقوع امر مذموم در مستقبل است چه اگر اخبار بوقوع امر محمود باشد آنرا بشارت نامند بالجمله بعضی از ایام بحران که مذکور شد منذر بعضی آنست چنانچه روز چهارم بهفتم و یازدهم بچهاردهم و هفدهم به بستم و یا بست و یکم و بست و چهارم به بست و هفتم و چون انذار یعنی خبر داد نست پس هرگاه مثلاً بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد بحران روز هفتم اگر علامات بحران نیک باشد و صلاح بعض احوال بود و یا منذر بروز ششم باشد اگر علامات او بد بود خصوصاً در محرقه و نائبه و بحران در هفتم یا هشتم با انذار چهارم در غب بسیار میباشد و روز نهم نیز منذر بیازدهم و در اکثر بچهاردهم باشد و چهاردهم بهفدهم یا بستم یا بست و یکم منذر بود و بستم بچهلم و اگر علامات نضج در روز هفتم ظاهر شود بحران در روز یازدهم یا چهاردهم افتد

علامات بحران

بدانکه احوال و امور که آن علامات برای وقوع بحرانست مثل هیجان مرض و قوت حرارت و قلق و اضطراب و جستن و از پهلو بپهلو گردیدن و گرانی سر و اختلاط ذهن و صداع و درد گردن و سبات و سهر و دوار و خیالات در چشم و ظلمت بصر و طنین و دوی و اختلاج لب و غثیان و تشنگی و خفقان و غشی و درد فم معده و سوزش معده و تغیر رنگ چهره و تنگی نفس و دشواری آن و درد پشت و لرزه و رعده و رعشه و تغیر نبض از حال خود با شراف یا انخفاض و حبس بول و قبض شکم و غیره اعراض صعب باشد پس هرگاه این علامات یا بعض او در شب پدید آید دلالت کند برآنکه بحران فردای این شب باشد و اگر در روز ظاهر گردد دلالت نماید برآنکه بحران در شب آینده متصل آن روز خواهد بود پس اگر با وجود این علامات نبض موجی مع تری جلد و سرخی و انتفاخ جلد و بول

رنگین مائل بغلظ و در مرض مزمن لرزهٔ قوی و بعده تب اشتداد کند و درد اعیائی و قوت قوی و علامات جید باشد و لاسیما اگر براز و در بول کم شود دلالت بر بحران عرقی کند **و اگر** نبض عظیم و شاهق یا صلب و سریع و انتفاخ عروق و خارش بینی و سرخی رنگ چهره و چشم و پرهٔ بینی دفعةً و تمدد در جانب جگر یا طحال بغیر وجع و دیدن رشتهای سرخ و تاریک پیش چشم و سیلان اشک دفعةً و شدت اشتعال سر و صداع ضربانی و درد گردن و ترقوه و طنین و صمم و سدر و عطاس باشد دلالت بر بحران رعافی نماید **و اگر** انضغاط نبض و انخفاض آن و سفیدی قاروره و ثقل و درد مثانه و نتوی ناف و انتفاخ قضیب و حرقت احلیل و احتباس براز و قلت عرق و صلابت ظاهر بدن باشد بر بحران ادراری دلالت کند **و اگر** نارست بول و اختلاج لب زیرین و غثیان و ظلمت و غشاوهٔ چشم یا تاریکی و تلخی دهن و درد فم معده یا سیلان لعاب و خفقان معدی و صداع بعده لرزه و سردی شکم و ضیق النفس و سقوط رنگ و زردی چهره باشد بر بحران قیئی کند الا نماید **و اگر** نبض صغیر مع قوت و عدم صلابت آن و منفص و قراقر شکم و ثقل شراسیف و تمدد دران و درد پشت و اختلاج در عضلات شکم و قلت بول و عرق و گرانی در اسفل شکم و انتفاخ دران و کثرت رنگینی براز از سابق و آمدن آن زیاده تر از عادت و بلندی و نتوی شکم باشد دلالت بر بحران اسهالی کند **و اگر** سائر علامات دال بر بحرانات دیگر نباشد و گرانی در رحم و در تهیگاه و در اعضا درد و تمدد در انجا و اختلاج در فرج و کشادن فم رحم و فرو تر آمدن آن در یابند حکم نمایند که بحران طمثی خواهد بود **و اگر** نبض عظیم مائل بقوت و فقدان سائر دلائل توجه ماده بطرف دیگر و عادت سیلان خون از مقعد و ثقل و اختلاج در نواحی مقعد و درد در کمرگاه و ضربان در حوالی عجز و پشت و نار و اعضا شکنی باشد بحران از کشادن عروق مقعد و خون بواسیر باشد

علامات بحران انتقالی

و آن قوت تب مع ثبات وجع در موضعی از بدن و احتباس استفراغات از بول و براز و عرق مفرط و رقت و سفیدی بول و تاخیر نضج یا عدم او مع صحت قوت و جودت نبض و لاسیما در امراض سلیمهٔ بطیه عدیم النضج باشد بعده وجع و انتفاخ عروق در مثل بغل و کنج ران و پس گوش و شدت التهاب و جهتی که دران عضو ضعیف ست یا وجع مفاصل یا وجع منتعب بر جهت انتقال ماده دلالت کند قبیس عسر بول و گرانی سر و ثقل سمع و سبات و عروض ضیق النفس دفعةً علامت دال بر نقل ماده بسوی اعالی باشد و ثقل و درد در ناحیهٔ اسفل مع التهاب و انتفاخ در کنج ران یا در زانو و درم رخو از جنس تهیج دران جا بر دو علامت انتقال ماده با سفل باشد و چون قوت صحیح و علامات جید باشد و رقت بول زمانهٔ دراز دوام نماید این منذر بخراج بود و همچنین توجه مریض بصحت بغیر بحران ظاهر بعده بودن شریان صدغین شدید الانبساط اکثیر الضربان و رنگ پژمرده و نفس متواتر گاهی بسر خشکی و اینها عروض خراج در مفاصل و فصل زمستان و سن کهولت از دلائل وقوع بحران بخراج نیست بلکه از اسباب اوست و از دلائل قویه بر بحران خراجی یا غیر بحرانات دیگر از اوقات آنهاست و درازی مرض حار زیاده از بست روز و ایضا با وجود تا خر آن بحرانات تام نباشد و خراجات در امراض مزمنه اکثرا و اکثر در اعضای سفلی باشد

و در مرض حادتر در اعضای علیا و در متوسط در هر دو جانب زیر و بالا

علامات داله بر بحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آنست که نضج تام شده باشد بعده در روزی از ایام بحران محمود که مذکور شد مثل هفتم و چهاردهم واقع شود و آنرا روزی مناسب از ایام انذار منذر بود و یا استفراغ باشد نه بانتقال و نه بخراج و استفراغ او از خلط فاعل مرض و در جهت مناسب باشد و بیمار احتمال او بسهولت کند و حال قوت و حال نبض که در اوقات علامات صعب قوی بهتر باشد خصوصا چون هر دو در قوت ازدیاد نمایند و اختلاف نبض کم شود و مستوی گردد و ایضا اگر عقب اعراض مذکوره مریض راحت و خفت یابد و اعراض که با بحران باشد نقصان پذیرد و حرارت ساکن گردد و رنگ بیمار نیک شود و نبض او قوی گردد این دلالت بر بحران جید تام کند

علامات داله بر بحران ردی

اصول امور آنست که مخالف علامات جیدهٔ مذکوره باشد و این مثل آنست که حرکت بحران قبل منتهای مرض و نضج بود و آنکه در روز غیر باحوری باشد و آنکه با وی نبض در صغر و سقوط اخذ کند و استفراغ از غیر خلط محدث مرض بود و آنجا که علامات بحران مع احوال متوسط بیان احوال بحران جید و احوال بحران ردی

ظاهر شود بحران ناقص غیر تام باشد اعنی مرض بدان منقضی نگردد لیکن انقضای او تا روز باحوری که قریب خواهد آمد تاخر کند مثل آنکه بحران در روز هفتم افتد و دران مرض منقضی نشود بلکه بقایا از ان باقی ماند که بحران او تا روز نهم یا یازدهم بتاخر گردد و اگر بدان انقضای مرض باشد مرض معاودت کند و مریض نکس نماید و نکس هرگاه
مع اعراض ردیه باشد و قوت ضعیف گردد مهلک بود و اگر قوت قوی باشد مریض اکثر سالم ماند

تدبیر روز بحران

بقول شیخ لازم ست که در روز بحران و انچه قریب آن باشد تدبیر مریض بتدبیر خاص بمرض او مسکن و مقوی طبیعت نمایند و البته حرکت ندهند بدوا و قرشی گوید که هرگاه بحران جید تام بعد ظهور علامات نضج و توفر قوت و غیره حادث شود یا عارض شده باشد سزاوار نیست که تحریک مواد از عضو دیگر مثل جذب بمحاجم کنند و نه دران جذب بدوای مسهل و نه بغیر آن از نضج مثل ترعیف و تعریق و قی و ادرار نمایند بلکه بر طبیعت بگذارند و این ترک تحریک و عدم تعرض طبیعت در بحران کامل ست و اما در بحران ناقص باید که اعانت طبیعت نمایند بدانچه موافق حرکت بحران باشد مثلا اگر علامات دفع طبیعت ماده مرض را باسهال ظاهر شود و قوت قوی نباشد و یا سده و ثقل در امعا باشد دران هنگام باید که اعانت طبیعت بمفتح ملین نمایند تا فعل طبیعت آسان گردد و جرجانی و غیره مینویسند که روز بحران مریض را بهیچ وجه حرکت نباید داد و مریض را ساکن باید داشت و کار طبیعت باید گذاشت اما اگر دانند که اگرچه طبیعت غالبست لیکن در اتمام کار خود محتاج باعانت ست میتواند که آنرا یاری دهند بحسب اراده او مثلا اگر دانند که طبیعت ماده را بعرق دفع خواهد کرد و محتاج اعانت ست سر را گرم دارند و آب گرم بسیار بر سر ریزند و اگر بتعریق حاجت باشد آب گرم پیش او نهند و بردای بیمار را در پوشند مع ظرف آب و عرق را بپارچه خشک همی کنند تا بیشتر آید و اگر محتاج بقی بود قی فرمایند و اگر حاجت تلیین داشته باشد تلیین طبع نمایند و اگر مفتقر بادرار باشد ادرار نمایند چنانچه در علاج صداع بحرانی گفته شد و همچنین هر استفراغ بحرانی که مفرط شود و خوف ضعف گردد حبس او باید کرد و هیچ استفراغ بحرانی را بی ضرورت نباید بست و در بحران بانتقالی هرگاه معلوم شود که بعضوی از اعضا ماده منتقل شده خواهد ریخت و ریختن ماده بدان عضو آفت قوی خواهد آورد باید که آن عضو را قوت دهند و ماده را بعضوی دیگر که از خسیس تر بود و ریختن ماده بران کمتر مضر بود باز گردانند بطریقیکه سهل تر باشد و طریق باز گردانیدن ماده از عضوی بعضوی بر چند وجه ست یکی آنکه عضو یکه برابر اوست بر بندند چنانچه متالم گردد تا بسبب الم ماده بدان سو باز گردد دوم آنکه بر عضویکه برابر اوست محجمه شیشه یا شاخ بالگد و گذارند یا ادویه جاذبه گرم ضماد نمایند سوم آنکه اگر ماده در دست راست بود بدست چپ کاری سخت کنند و بار گران بردارد چهارم آنکه اگر ماده در سر و چشم باشد باید که ادویه مسکن درد بران استعمال نمایند و پایها را سخت بمالند یا در آب گرم گذارند یا بر بطها یا پایها از ساق تا کف بر بندند تا ماده از بالا فرود آید و همچنین هرگاه ماده بباطن خواهد افتاد و در وی بمعده و سینه آرد بازوها و رانها قوی بر بندند تا باطراف برگردد و ادرار بول بتعریق باز ماند و عرق بادرار بول و اسهال بقی و قی باسهال تا الجمله ماده را که از عضوی باز گردانند بجانب مخالف باید گردانید بعضوی دورتر یا نزدیکتر مثلا کسی را که از کام و دهان خون براید و خواهند که بجای مخالف که قریب باشد باز گردانند بجانب بینی باز گردانند و اگر خواهند بعضوی دورتر باز گردانند از اعضای اسفل رگی کشایند و همچنان کسیکه بواسیر دارد و بعضوی نزدیک آنرا خواهند گردانید رگی از رگهای نیمه بالا بکشایند و هرگاه خواهند که ماده را از عضوی باز دارند قانون کلی آنست که نخست درد ساکن نمایند که بعد سکون آن باز گردانیدن سهل باشد و بهیچ وجه بعضوی شریف و قوی الحس و ضعیف ماده نشاید آورد و تا ممکن بود بعضوی خسیس که قریب تر باشد و قوی بود و حس کمتر داشته باشد باید آورد و چون باز گردانیدن ماده مطلوب شود تمهل نباید کرد که ارجاع ماده در ابتدا آسان بود جهت قلت ماده پوشیده نماند که اگر ماده در بدن اندک باشد و قلیل الحرکة بود باز گردانیدن او بدون استفراغ کفایت باشد و مضرت نرساند اما اگر بدن ممتلی و ماده کثیر الحرارت بود اماله مع استفراغ باید کرد تا آفتی دیگر نیانجامد و در اخراج او رعایت محاذات لازم شناسند مثلا اگر ماده بجانب دست راست بود فصد از دست چپ باید کرد یا از پای راست و بالعکس و اگر بجانب راست مائل بفوق بود از نهان جهت رگ باید زد از دست راست یا از پای راست و اگر بجانب چپ مائل باعلی باشد فصد از دست چپ باید کرد و همچنان اگر ماده در پای راست بود فصد از دست راست کنند و اگر در پای چپ بود از دست چپ کنند و همچنان برای ارجاع ماده جگر رگ از دست چپ باید زد و برای ارجاع ماده دل و سپرز از دست راست و اینکه گفته شد از رعایت مخالفت و اخراج ماده از احشا بر تقدیریست که هنوز ماده در انصباب در ریزش باشد و بعد از آنکه

ماده از ثوران و انصباب ایستاده باشد فصد برای ازالهٔ مرض از طرف مقابل عضو مؤف باید کرد و کذلک از اعضای ظاهری بعد استقرار ماده تنقیه از ذات عضو باید کرد که درین هنگام امالهٔ او بیفائده است بسبب سکون حرکت آن

اورام و بثور ظاهر بدن

بدانکه اورام جمع ورم است یعنی آماس و آن زیادتی غیر طبیعی است که در عضوی حادث شود از مادهٔ فضلیه بحدی و بنهجیکه موجب ضرر گردد و درد آرد یا بس کردن او و یا بغیر مس و مواد یکه ازان اورام پیدا شود شش است یعنی اخلاط اربعه و مائیت و ریح و هر ورم یا حار باشد و یا غیر حار و ورم حار یا از خون باشد یا از صفرا و نزد شیخ الرئیس ورم حار عام تر ازانست که حادث شود از خون یا از صفرا فقط بلکه از هر ماده که حار بجوهر خود باشد چون خون و صفرا و یا حار بالعرض بود که آن حرارت بعفونت عارض گردد چون بلغم که بعفونت گرم شود و سودا احراقی حار باحتراق که در ماده حاصل شود و دران باقی ماند از حرارت چندانکه آنرا مدخل در اورام است پس مادهٔ ورم اگر خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره نامند و اگر هر دو ماده مرکب باشد و خون غالب بود غالب را مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب باشد حمرهٔ فلغمونی گویند و اما ورم غیر حار یا از مادهٔ بلغمی باشد یا سوداوی یا مائیت یا ریحی و اورام بلغمی دو نوع است اگر مادهٔ آن مخالط و داخل جوهر عضو و غیر متمیز بود ورم رخو گویند و اگر خارج ازان و متمیز در غلافی باشد سلع لینه گویند و اکثر اورام زمستان بلغمی باشد حتی که حار ازان سفید رنگ بود و اورام بلغمی مختلف بود بسبب غلظ بلغم و رخاوت و رقت او حتی که متشابه مادهٔ سوداوی یا مادهٔ ریحی گردد و اورام حادث از مادهٔ سوداوی سه قسم است اگر سودا داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و اگر ساکن و مادی باشد صلابت گویند و اکثر این هر دو حر بود و اگر خارج بود و مولم نباشد از اقسام غدد بود که ازان جمله خنازیر و سلع است و اما اورام مائیه اگر عام بود استسقا و اگر خاص بود قیلهٔ مائی و ورم حادث در قحف از مائیت و مانند آنست و اما اورام ریحی دو نوع است اگر ریح مخالط عضو و ملایم بود تهبج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند

و بثور

جمع بثره است و آن از جنس ورم بود زیرا که بثور اورام صغار است چنانچه اورام بثور کبار است و بثور نیز مانند اورام بعضی دموی باشد مانند جدری و شرای دموی و بعضی صفراوی مثل شرای صفراوی و نمله و جاورسیه و حمره و نار فارسی و شناطط مانند حصبه و شبیه متاکله و مسامیر و جرب و ثآلیل و غیره و بعضی بلغمی مانند شرای بلغمی و بعضی سوداوی مانند عرق مدنی و جرب سوداوی و ثآلیل و بعضی مائی مثل نفاطات و بعضی ریحی مانند نفاخات شیخ و شراح قانون مینویسند که اورام و بثور حاره که از خون باشد یا از دم محمود بود یا از دم ردی مذموم و هر واحد ازین هر دو یا غلیظ یا رقیق باشد پس اقسام ورم دموی چهار بود یکی متکون از خون محمود غلیظ و این مختص باسم فلغمونی مطلق است و این لحم و جلد هر دو را اخذ میکند و با ضربان میباشد دوم کائن از خون محمود رقیق و آن فلغمونیست که جلد را تنها فرا میگیرد و این شوکه و شرای دموی است و با ضربان نمیباشد بسبب خلو ظاهر جلد از شرایین سوم حادث از خون ردی غلیظ و ازین انواع خراجات ردیه حادث شود پس اگر حرارت و احتراق او اشتداد نماید جمره حادث گردد و احتراق و خشکریشه پیدا کند و بدتر ازان نار فارسی است چهارم حاصل از خون ردی رقیق است و این فلغمونی مائل بحمره بود مع حرارت و خبث پس اگر رقیق تر باشد حمرهٔ فلغمونی باشد و اگر حرارت او زیاده تر بود حمرهٔ ذی نفاخات و نفاطات و احتراق و خشکریشه حادث شود و چون مادهٔ ورم حار کثیر باشد ورم بسیار بزرگ گردد و آن از جمله اورام طاعونیه قتاله بود و این اصناف اورام ردیه و طاعونیه آن در سال و بلاد با کثرت میباشد و ردی از اورام حاره آنست که بسوی انحطاط که تابع او نرمی و کوچکی میباشد منتهی نشود و نه بسوی جمع ریم بلکه بسوی فساد عضو مؤدی گردد و متعفن گرداند و فساد عضو گاهی از فساد مادهٔ او باشد و گاهی بسبب عظم آن ورم و داشتار عظم ورم و کثرت ماده نباشد بلکه گاهی از خبث ماده بود و بدانند که اورام کمتر از مادهٔ مفرد صرف باشند و اکثر آنها مرکب بوند از مواد و بدانکه هر ورم که در ظاهر بود و با وی ضربان نباشد آن ریم نکند صاحب کامل گوید که ورم غلظ و انتفاخ است که در عضو حادث شود از فضل مادهٔ که تمدید بالای آن نماید و این ماده یا انصباب نماید بسوی آن از عضو دیگر که او را دفع کند و از نفس خود بالک نماید و یا در بهائم عضو متولد شود و انصباب ماده از عضوی بعضو دیگر بسبب اجتماع این اسباب بسبب [illegible]

[illegible]

یکی قوت عضو دافع ماده چون اعضای رئیسه و شرایین و اورده دوم ضعف عضو قابل ماده که اعضای قوی آنرا دفع نماید و ضعف اعضا یا بالطبع بود مثل جلد
و لحم غددی که در مغابن هست و یا خارج از طبع باشد مثل اعضائیکه بدان آفات رسیده یا در حالت حمل یا بعد آن سوم کثرت ماده فاضل در بدن بسبب سوء تدبیر
انسان در صحت او مثل کثرت اغذیهٔ ردیه و قلت ریاضت و استحمام چهارم ضعف قوت غاذیه که در عضو قابل هست پنجم فراخ بودن مجاری که دران فضول از
عضو قوی بسوی عضو ضعیف جاری گردد ششم بودن عضو قابل ماده در اسفل از عضو دافع و اما تولد ماده در عضو بسبب ضعف غاذیهٔ آن عضو بود پس غذائیکه
بسوی آن آید انهضام تام نیابد و فضله دران باقی ماند و بعد آن اندک اندک زیاده گردد تا آنکه عضو ممتلی و متمدد شود و دران ورم حادث گردد پس هرگاه در عضو
از اعضا ورم یکبارگی پیدا شود آن از انصباب فضل ماده از عضوی دیگر بسوی آن باشد و این در اورام حاره بود و هرگاه ورم بتدریج حادث شود و اندک اندک
بیفزاید این یا از انصباب فضول اندک اندک و یا از فضول متولد در عضو باشد و این در اورام بارده بود و هر واحد از اورام یا مفرد و بسیط باشد و حدوث او از خلط واحد
از اخلاط اربعه بود و یا مرکب باشد و حدوث او از بیشتر از خلط واحد بود و اصناف این اورام بسیار است زیراکه گاهی از دو خلط و گاهی از سه و گاهی از چهار مرکب گردد و ترکیب
یا از اخلاط متساوی در کمیت باشد و یا یک خلط ازان بیشتر یا کمتر بود و لهذا اورام مرکب بحسب زیادتی و کمی در ترکیب بسیار بهم رسد و شناخت این اورام از دلائل مختلطه
بود پس آنچه مرکب از اخلاط متساوی باشد شناخت او دشوار و تمیز او صعب بود و آنچه ازان مرکب از اخلاط مختلفه در کمیت باشد تعرف او از دلائل خلط غالب بود
و ازین اورام مرکبه بعضی را نامیست که بدان معروف است و بعضی را اسمی نیست جرجانی و ایلاقی گویند که مادهٔ اورام و بثور گرم یا خون بود یا صفرا و تا خون طبیعی
از حال خویش متغیر نگردد و سیلان نکند و یکجا جمع نشود و ازان آماس نخیزد و هرگاه که لختی صفرا با خون بیامیزد خون گرمتر شود و تیزتر گردد و سیلان کند و ازان آماس و بثره
پدید آید و همچنین صفرای طبیعی که آنرا حمره گویند مادام که بر حال خویش بود ازان آماس تولد نکند از بهر آنکه بس لطیف بود و لیکن اگر از حال طبیعی بگردد و بسیار بود و با خون در رگها
بگذرد و بهمه اندام برسد یرقان زرد ازان تولد کند و اگر سخت گرم شود و در یک عضو گرد آید و بسبب لطافت و رقت در گوشت نپاید و بظاهر جلد آید ازان نمله تولد کند و اگر
غلیظتر بود و لختی در گوشت نیز بماند ازوی نملهٔ آکله تولد کند و همچنین از سودای طبیعی یرقان سیاه تولد کند و چون از حال خود بگردد ازان آماسها و بثرهای سوداوی تولد کند
چنانکه گفته آید انطاکی گوید شک نیست که خلط مندفع بسوی موضع مخصوص هرگاه لطیف باشد مانند بخار صاعد از مثل سرکه وصول او بجلد که بسوی آن متوجه
شود بطریق رشح بود پس عروق و لحم را نکایت نرساند بلکه بسا است که ازان اذیت مطلقا حاصل نشود بغیر جلد و اگر بضد این باشد حکم بالعکس بود و ضرر عام گردد
پس برین اصل واجب است که هر ورم که از خلط لطیف مخصوص بجلد حادث شود بغیر اختلاط بلحم بسرعت بثره آرد اگر حار باشد و منتشر شود بلا تاکل اگر لطافت او اشتداد
نماید و انفجار او سهل گردد چون از حدت خالی باشد و الا منعکس شود و همه آنچه گفته شد مسیحی گوید که ورم درد میکند بحسب حرارت ماده و برودت او که مزاج را متغیر سازد
و یا حدت او که نخس و تاکل نماید و یا کثرت او که تمدد و ضغطه آرد پس بعض این آلام بسبب سوء مزاج و بعض آن بسبب تفرق اتصال باشد و یا بسبب اجتماع این هر دو
و ورم صفراوی بحرارت و حدت خود درد کند پس مزاج بحرارت او متغیر گردد و تفرق اتصال بحدت او شود و ورم سوداوی کمتر درد نماید و لیکن شدید التمکن و کثیر الاذیت
برای عضو بود و ورم بلغمی از سوداوی زیاده درد کند و از صفراوی کم و تغیر مزاج و ضغطه و تمدید الم آرد و ورم دموی تمدد و الم بسبب کثرت ماده و تغیر مزاج بحرارت او آرد الو
گوید که سبب وجع در اورام تقیح آنهاست بهر آنکه خون را دران حالتی شبیه بغلیان و احتراق عارض میشود پس وجع هیجان کند تا آنکه غلیان او ساکن گردد و ریم بهم رسد
بمنزلهٔ خاکستر از احتراق چیزی و اما ضربان مخصوص باورامی است که در عمق لحم باشند و آنچه ازان در جلد باشد ضربان نبود مثل ورم که آنرا حمره نامند مصنف
خلاصة التجارب گوید هر تفرق اتصال که در عضوی پدید آید پس اگر بسبب جمع و احتباس خلطی یا ریحی یا بخاری یا مائیتی اندر خلل و یا تجویف آن عضو بود تا حجم آن عضو
بیشتر از دستور و مقتضای اصلی و طبیعی گردد و بعضی بزرگتر و برآمده تر شود آنرا ورم خوانند و بفارسی آماس گویند و بعضی خردتر آنرا بثره نامند و ازینجا واضح گردد که
بثره مطلقا آماسی باشد خرد و ورم مطلقا بثره بود بزرگ و اکثر اطبا بران رفته اند که ورم در اعضا بغایت نرم چون جرم دماغ و در اعضائیکه بغایت صلب اند
چون استخوان هرگز نمیباشد و شیخ مانع و مدعی این هر دو است و اصح قول شیخ است چنانچه میگوید که ورم عارض میشود با عضای لینه و گاهی عارض میگردد
چیزی شبیه بورم در استخوانها که حجم آنها غلیظ گردد و رطوبت آنها زیاده شود و غریب نیست که عضو قابل زیادتی بغذا فضول را قبول کند چون دران غذا گردد

یا از بلاد حاره حادث شود و نیز آماسیکه ماده غالب آن گرم باشد آنرا ورم حار گویند و آنچه ماده غالب آن سرد باشد آنرا ورم بارد خوانند و بدیگر طبایع نسبت نکنند بجهت قلت علیت آن و کیفیت و عدم قابلیت دیگرها

اسباب اجتماع مواد اورام و بثور

بقول میر بهاء الدین سبب جمع و حبس ماده ورم در اعضا یا سابق بود چون امتلاء و فساد اخلاط و دفع طبیعت بدان محل و ضعیفی و ذبولی عضو و قابلیت او مر قبول خلط فاسد را و یا لاحق و بادی بود چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت و جاذبی یا باسکاک خارجی بعضو و سبب جمله بثور تغیر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت بدفع آن بخارج بدن جهت عجز از تحلیل آن اولا و یا مسارعت بر دفع و منع آن از داخل و بقول سمرقندی و خجندی و ابن الیاس و خضر سبب حصول مواد و اجتماع آن در اعضا اسباب ستة الانصباب ماده است که در قول صاحب کامل گذشت و یا اسباب بادیه مثل ضربه یا سقطه که بعضوی برسد و بجهت ثوران حرارت در آن بسبب وجع و حدوث ضعف در آن خون بسوی آن انصباب نماید و بنابر امتلای آن ورم پیدا شود و بقول انطاکی از اسباب اورام بر حرکت سخت و امتلاء و بعد عهد بلا استفراغ و وضع محجمه بلا شرط است و هم او گوید که بثره عبارت از تاکل جلد یا نتو و بر او ضاع مخصوصه است ماده او خلط فاسد بود و اگرچه بسیط باشد و سبب فاعلی او اندفاع ماده فاسد بحرارت بود بنحویکه جلد را مس کند و غایت او افساد و تاکل جلد است و صورت او تخلخل بود

علامات اورام و بثور

باید که کیفیت وجع و لون و ملمس آنها دریافت نمایند اگر درد مع ضربان و تمدد باشد و رنگ او سرخ و ملمس او گرم بود ورم دموی باشد و اگر درد مع حرقت و التهاب بود و رنگ او سرخ مائل بزردی و ملمس او گرمتر از اول باشد ورم صفراوی بود و اگر درد نبود و رنگ او سفید و ملمس او سرد و ملایم باشد که در آن انگشت فرو رود ورم بلغمی بود و اگر با نقصان حس باشد و رنگ او مائل بسیاهی و ملمس او بارد و صلب بود ورم سوداوی باشد و اگر مرکب از دو خلط بود و رنگ و ملمس و درد آن بحسب آن باشد و اگر قلت وجع با ثقل بود ورم مائی باشد و اگر با خفت بود ورم ریحی باشد و انطاکی گوید که بثر اگر رشاح باشد از رطوبت بود پس چیزیکه از آن ترشح کند اگر مائل بسفیدی باشد از بلغم بود و الا از خون و اگر غیر رشاح باشد از یبوست سوداوی بود و اگر صلب تیره و سبز اطراف باشد و الا صفراوی بود و برای ماده مرکب از بثور حکم بما غلب او دست پس صفراوی ترشح کند اگر با نکایت او خلط رطب بود خون یا بلغم که شیء و اگر ماده مائل بسرخی باشد پس ترشح علامات و غیر آن بود خلط حار یعنی خون و صفرا بود و علی هذا القیاس

معالجات اورام و بثور

در قانون و شرح آن مسطور است که از اورام بعضی حار و بعضی بارد و بعضی صلب است و اسباب آنها یا بادیه است مثل ضربه و سقطه و نهشه و یا بدنیه مثل امتلاء و ورم حادث از اسباب بادیه یا با امتلای بدن بود یا با اعتدال اخلاط منعقد شود و حادث از اسباب بدنیه از بادیه و اقع با امتلای بدن خالی نیست از آنکه یا در اعضا مجاور اعضای رئیسه باشد مثل مفرغات آنها و یا نباشد پس اگر در اعضای مجاور آنها باشد جایز نیست که قریب آن رادعات کنند و اگر در مجاور آنها نباشد جایز نیست که چیزی از محللات قریب او برند در ابتدا بلکه واجب است که اصلاح عضو واقع کنند اگر در عضوی واقع باشد و یا اصلاح همه بدن نمایند اگر در عضو واحد نباشد و بعد اصلاح هر دو آنچه ردع نماید و بسوی خلاف جذب کنند و قبض نماید بر ورم استعمال کنند یا بجا غرض از استعمال رادعات در ابتدای اورام منع ماده از زیادتی نفوذ در عضو متورم است و تکثیف عضو و تقویت او تا نفوذ ماده را قبول نکند بسبب برودت یا قبض آنها و احتیاط از استعمال آنها در صورت بودن عضو وارم قریب از اعضای رئیسه چون مفرغ فضول آنها نیز آنست تا آفت بسوی آنها بردع قبل اصلاح عضو واقع یا کل بدن عود نکند و در حکم اینست ورمیکه از دفع طبیعت ماده کثیره یا ردیه را بسبیل بحران یا بسبیل دفع امتلاء از عضوی یا از بدن باشد و آنکه از ورم حار حادث از اسباب بادیه بود و آنکه از اسباب سابقه باشد و بدن ممتلی بود و منع از محللات بهر آنست که جذب مواد میکنند پس گاهی به تحلیل قادر نمیشوند و زیادتی ورم واجب میکنند و اصلاح مثل مفرغات بالفصد یا استفراغ بمسهلات و غیر آن نمایند و گاهی جذب بسوی عضو موضوع در جانب مخالف از مقصد ماده واجب نیست که دوای جاذب یا استفراغ شود بلکه حاصل شود مثل بالفت عضو جانب مخالف یا برداشتن چیزی گران بران یا وضع محاجم و بسیار باشد که ماده از دست متورم منجذب گردد چون دست دیگر چیزی گران بردارند و ساعتی امساک آن نمایند و اما قابضات واجب است که قابضات رادعه در اورام حاره بارده المزاج صرف غیر مخلوط بچیزی حار باشند

وایضاً بارد بالفعل بکار برند و در اورام بارده مخاط با چیزیکه او را قوت حاره مع قبض باشد مثل اذخر و اظفار الطیب باشند و واجبست که حار بالفعل بعمل آرند و هر قدر که اورام حار و بارد و در تریدیا معان نمایند و از ابتدا بعید شوند از قابض که کرده باشند و محلل بدان آمیزند تا آنکه بانتهار سند پس در ان هنگام مساوی میان رادع و محلل مخلوط سازند و در انحطاط بر محلل صرف اقتصار نمایند و واجبست که در ورم بارد رخوه آنچه تحلیل او کنند نشاف میبس بیشتر از ان باشد که در ورم حار بود و اما ورم حادث از سبب بادیه که در انجا امتلاء از اخلاط نباشد یعنی آنچه باعتدال اخلاط باشد واجبست که معالجه آن در ابتدا بارخا و تحلیل کنند و الا اگر در انجا امتلا باشد معالجه او مثل معالجه اول نمایند یعنی قسمیکه از سبب بدنی یا بادی موافق بامتلای بدن باشد و بدانچه علاج او کنند آن استعمال رادع بعد اصلاح عضو یا همه بدنست در ابتدا پس خلط میان آنها و میان محللات پس اقتصار بر محللات صرف و اما چون عضو متورم مفرغه عضو رئیس باشد مثل مواضع غددیه از گردن و حوالی گوش برای دماغ و بغل برای قلب و کنج ران برای جگر البته جائز نیست که قریب او دوای رادع نمایند نه بسبب آنکه این علاج اورام نیست چه این معالجه آنست غیر آنکه پیروی این امر میکنیم که علاج نکنیم اورام آنها را و جهد نمائیم در زیادتی آن اورام و جذب مواد بسوی آنها و خوف نکنیم از اشتداد ضرر بعضو متورم بسبب طلب مصلحت عضو رئیس و بسبب خوف این امر که چون ردع ماده کنیم بسوی عضو رئیس بازگردد و از ان ضرری بهم رسد که تدارک او ممکن نباشد پس با پیروی وقوع ضرر بعضو خسیس میکنیم ازینجهت که عضو رئیس انتفاع یابد حتی که جهد میکنیم در جذب ماده عضو رئیس بسوی خسیس و تورم این اگرچه بمحاجم و اضمده جاذبه حاده باشد و چون مثل این اورام و خصوصاً در مواضع خالی از لیف عضل ریم کنند پس گاهی خود بخود بشگافند یا بمعونت انضاج و گاهی احتیاج بانضاج و شگاف هر دو افتد و انضاج تمام میشود بچیزیکه در ان با وجود حرارت تسدید و تغریه باشد که بدین هر دو حرارت غریزی طابخ منضج محصور گردد و باید که دوای منضج حار بالفعل مائل باعتدال باشد و باید که رطب بود و کسیکه طلب انضاج بمثل این منضجات نماید بران واجبست که تامل نماید در حال عضو پس اگر حرارت غریزی در ان ضعیف یابد و عضو را مائل بفساد بیند بران مغریات و مسددات استعمال نکند و مفتحات استعمال نماید و شرط عمیق بران زند بعده ادویه که در ان تحلیل و تجفیف باشد استعمال کند و بسیار باشد که ورم غائر بود پس احتیاج بجذب او طرف جلد افتد و اگرچه بمحاجم ناری باشد و این جذب گاهی ممکن بود بدلک و گاهی بوضع ادویه محمره مقرحه جاذبه از باطن و محاجم نار قوی‌تر از ان هر دو تدبیر ست و این باید که بعد تنقیه بدن باشد پس هرگاه ورم بسوی ظاهر منجذب گردد استعمال رادع جائز نبود بلکه استعمال مرخیات واجبست و فصد و اسهال بسبب خوف رجوع ماده بسوی باطن جائز نیست و اما اورام صلبه سوداویه مجاور جدا ابتدا قانون در ان آنست که یکبار تلیین آن نمایند بدوائیکه اسخان او و تجفیف او اندک باشد تا اجزای کثیف او متحجر نگردد بسبب شدت تحلیل بلکه همه مستعد تحلیل گردد بعد از ان محلل قوی بران استعمال کنند بعده اگر از تحلیل خوف تحجر باقی باشد بار دوم بر تلیین آن متوجه شوند و همواره همچنان بعمل آرند تا آنکه او همه فانی شود در هر دو مدت تلیین و تحلیل و اورام نفخیه یعنی ریحیه مثل تهیج را معالجه بچیزی نمایند که تسخین کند با وجود لطافت جوهر برای تحلیل ریح و توسیع مسام و ایضاً واجبست که اعتنا بجسم ماده محدث بخار ریح نمایند یعنی تنقیه از ان ماده واجب بود اگر امتلا بسیار باشد و الا واجبست که درین ادویه مذکوره قوت منقی و جرم مقطع باشد و تدبیر دیگر استعمال مسخنات محلل ریح و استعمال ادویه مفتحه مخلخل مسام و وضع آنها زمانی طویل بر عضو ست و استعمال حمام یابس گرم و گاهی محاجم ناری و علاج بانها جائز نیست تا وقتیکه تنقیه تام بدن از فضول حاصل نشود و آزار اورام بعضی اورام قروحی ست مثل نمله پس باید که تبرید او مثل تبرید فلغمونی نمایند و لیکن ترطیب آن سزاوار نیست و اگرچه ورم مذکور اقتضای ترطیب مینماید بلکه میباید که تجفیف آن نمایند انطاکی در نزهت گوید که قاعده در اورام آنست که علاج همه بضد او ست و اگر مستند بعضو رئیس یا سبب تقویت او بران مقدم دارند و آنچه واقع بر تنقیه باشد اکتفا کرده شود و در ان بوضعیات و غیر او را به تنقیه سبقت کنند و در تذکره مینویسد که اورام را چهار زمانه است بلکه هر مرض را آن ظهور ست و آنرا ابتدا نامند و تزید و وقوف و انحطاط و شک نیست که واجبست در اول اصلاح به تنقیه و در دوم ردع و در سوم امتزاج رادع و محلل و در چهارم اقتصار بر محلل و زمانه اول مهیا بودن ماده برای ابتدای مرض یا ظهور اوست پس واجبست نظر در چیزیکه بدان علاج در ینوقت باشد بلکه واجب بود صرف همم انظار بسوی آن انتهی و بالجمله قانون برای علاج مطلق ورم مبادرت بفصد و تبرید ست در ورم حار مطلقاً برای اصلاح کیفیت بدان و در خلط یابس و اصلاح کیفیت و کمیت هر دو در غیر یابس بعد از ان تنقیه بماء الشعیر و حماض و خیار شنبر و کدوی مشوی و مزج اغذیه بدانچه تولید خون کم نماید مثل بقول و ماش و عدس و تبرید موضع

۱۲ نفخیه [illegible]

۱۲ [illegible]

۱۲ [illegible]

بمثل مورد و بنفشه و صندل و سرکه و کشنیز تر و در ورم بارد به تنقیه و در همه اگر تکون ماده و قریب او از جلد ظاهر شود استفراغ بشرط نمایند تا مؤدی بتحفین و فساد عضو
و حرارت نگردد و بعده اصلاح بشرط مذکوره این قانون عام ست و آنچه تحلیل اورام حاره میزودی نماید حنا و مورد ست هر دو بسرکه و آب کدو و کشنیز سرشته
و کذا حی العالم و سفیده بیضه و آرد باقلا و آرد جو و سنخالات همه معاون خصوصا سنبل و برای اورام بارده شیح و غاریقون و قطران و میعه سائله
و زعفران و آرد حلبه و فرفیون و اشق و سرگین گاو بعسل یا زیت و برای مرکب بدانچه ترکیب یابنها کرده شود و عبد العزیز گوید که علاج اورام در ابتدا
تنقیه است و در تراید طلای رادع و آن هر دوای بارد قابض ست مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و آرد جو و گل سرخ و کاسنی و عنب الثعلب و در وقوف
باروادع محللات و آن هر دوای حار رطب ملطف ست مثل اکلیل الملک و بابونه و تخم کتان و حلبه و قرطم و بیخ خطمی و در ورم بسیار مطبوخ و در انتها
محللات فقط پس اگر تدبیر مذکور فائده نکند بنضج پردازند بدانچه در دمامیل بیاید و دوای مجرب برای ورم حار طلای شیر گاو با سفیداب ست و کذا لبوبذر شبک
و صندل و برای ورم حار در زبان اسبغول و پوست خشخاش کوفته جوش داده بروغن گل آمیخته مجرب ست و آنچه بابت نامه برای اورام تخم خطمی ست یا دو چند آن تخم خرما
بسرکه و از مجربات کامله برای تحلیل اورام پشک بز سوخته با حلبه و باقلاست و ترک لحم و شلغم جمله اورام و بثور مناسبست و در شمر او نیز علاج لحم مجموعات نمایند علاج اقسام بثور در بثور مبسوطه گردد

فلغمونی

ورم غلیظ کثیر الانتفاخ ست که ماده او خون باشد و شیخ الرئیس مینویسد که اولا اسم فلغمونی را در زبان یونانیان بر هر التهاب که در عضوی حاصل میشد اطلاق میکردند
و بعد از ان بر ورم حار را میگفتند و بعده ورم دموی را بدان موسوم ساختند و کم اتفاق افتد که فلغمونی بسیط باشد و آن در اکثر با ورم حمره یا صلابت یا تهیج یا تقشر بیت
کند و بدانند تا وقتیکه طبیعت مقهور ماده نگردد از ان ورم فلغمونی در ظاهر حادث نشود و باید دانست که چون بثور دملی در مقدار اتساع و زکت منذر بدمل عظیم جامع ریم
گردند و مسیحی گوید که اسم فلغمونی واقع میشود بر کل التهاب که در عضو حادث شود و گاهی از سوء مزاج حار بلا ماده و گاهی از سوء مزاج حار با ماده بود پس اگر از سوء مزاج حار
بلا ماده باشد در عضو التهاب فقط شبیه بحمی که در ان عضو تنها اخذ کند حادث شود و همچنین همواره استعداد نماید و از ان در عضو فساد حادث گردد و اگر از سوء مزاج
با ماده باشد و با خون تنها بود از ان ورم معروف بفلغمونی خاص حادث شود و صاحب کامل گوید که اگر خون جید معتدل در مزاج و جوهر او باشد و بعد حصول او در عضو
عفونت حادث شود از ان ورم مسمی فلغمونی خالص حادث گردد و احوال این ورم دموی بسبب عضو حادث در ان مختلف بود پس هر گاه در سر و چهره باشد ماشرا نامند
و اگر در غشای دماغ حادث شود آنرا سرسام گویند و اگر در طبقه ملتحمه افتد آنرا رمد خوانند و اگر در حنجره افتد خناق نامند و اگر در غشای مستبطن اضلاع پیدا شود آنرا ذات الجنب
و اگر در ریه بود ذات الریه گویند و اگر در حجاب حادث گردد برسام نامند و اگر قریب ناخن پیدا شود داحس و اگر در لحم رخوکه زیر بغل و کنج ران و در گردن و پس گوش ست پید اشود
و در ان ریم بسرعت تولد کند آنرا طاعون و اگر بسرعت ریم کند خراج گویند و چون در غیر این اعضا حادث گردد آنرا ورم فلغمونی مطلق گویند و چون این ورم ریم کند آنرا انطاماناست

اسباب فلغمونی

بقول شیخ فلغمونی را اسبابیست که بعضی از ان سابق بود و از امتلا یا رداءت اخلاط یا ضعف عضو قابل و اگر چه امتلا و رداءت اخلاط نباشد و بعضی از ان بادی
مثل فسخ یا قطع یا کسر یا رض یا خلع یا حرق نار یا تعب یا قروح که در عضو کثرت نماید پس ماده بسوی آن میل کند بسبب وجع و ضعف و گاهی بسوی آن مواد میل کند
پس در مسالک ضعیفه محتبس گردد چنانچه در قروح و جرب مولم اورام در مواضع خالی عارض میشود و انطاکی گوید که سبب او اکثار از اغذیه رطبه است
مطلقا و حار رطب سیما و قلت استفراغ و اصحار در آفتاب و پوشیدن پشم و برداشتن چیزی گران و سکر و امتلا و کذا حمام

علامات فلغمونی

تمدد و ضربان و انتفاخ و حرارت ملمس و سرخی رنگ ورم و تب و تشنگی و کرب و عظم نبض و حمرت بول ست و شیخ میفرماید که از علامات او حرارت و التهاب و زیادت حجم و تمدد و قابلیت قبول
برای انفجار ست و ضربان اگر ورم عاری یا قریب شرایین باشد و یا عضو عصبانی حس او آمده باشد و هر قدر که شرایین بزرگ تر باشند و عضو متورم باشند ضربان او در داوه شدیدتر باشد
و تحلل او اگر قابل تحلیل بود یا ریم کردن او سریعتر باشد و چون فلغمونی در عضو حساس باشد تابع او درد شدید باشد و هر چند که باشد درد او لازم گردد که در ان عضو غائر باشد اخفی باشد و ازو ...

فلغمونی بتزید حجم و تمدد ظاهر گردد و انتهای او بانتهای این و درین هنگام ریم کند اگر قابل ریم کردن باشد و انحطاط او بلینت و ضعف مرض آغاز کند و فلغمونی ردی آن است
که بانحطاط شروع نکند و نه ریم کند و مثل این مؤدی بموت عضو و تعفن او گردد و بسیار باشد که این بسبب عظم ورم و کثرت مادهٔ او بود و بسا است که بسبب خبیث
ماده بود و اگر چه ورم کوچک باشد و بدانند که آنچه تحلل پذیرد ضربان در خفت و لهیب در سکون شروع کند و آنچه ریم کند بازدیاد ضربان و حرارت و ثبات اینها معلوم
گردد و آنچه عفن شود بعسر نضج و تیرگی و شدت تمدد دریافت گردد و مجوسی گوید که اگر خون محدث فلغمونی معتدل المزاج غلیظ الجوهر باشد از ان فلغمونی در لحم
حادث شود و علامات مذکوره قوی تر و تمدد و ضربان شدیدتر باشد و اگر خون با وجود اعتدال رقیق الجوهر بود از ان فلغمونی در جلد پیدا گردد و علامات مذکوره
دران ضعیف تر باشد و بادی ضربان نبود و جرجانی مینویسد که مادهٔ خون در اورام دموی بیشتر با صفرا آمیخته بود و بیش گاه باشد که مادهٔ صفرا که با آن آمیخته بود
زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و گاه باشد که رطوبتی رقیق با خون آمیخته باشد و آماس همچون تبتج نماید و برنگ سرخ و بملمس گرم بود و صلب نباشد و گاه
آماس پخته شده در دو ضربان آهسته گردد و خضر گوید که مآل ورم دموی بیکی از چهار چیز باشد یکی آنکه تحلیل پذیرد و درین درد و ورم کم شود و اعراض او اندک اندک
خفت یابد تا آنکه بالکل زائل شود دوم آنکه ریم کند و خراج گردد و درین تمدد و ضربان دوام نماید و حرارت و درد اشتداد کند بیشتر از آنچه قبل این باشد و اعلای
او بنتو و تمدد اخذ کند و بنرمی و کبر اندک اندک میل نماید و چون نرم شد و درد ساکن گشت و حرارت خفت نمود نضج یافته باشد سوم آنکه صلب گردد و این بسبب
تحلل رطوبت آن و بقیهٔ مادهٔ صلب بود و درین درد ساکن شود و عظم ورم کم گردد و صلابت ازدیاد پذیرد و گاهی صلابت آنچنان گردد که زائل نشود چهارم آنکه
عفونت و فساد پذیرد و این بسبب عدم مبادرت بعلاج او بود تا آنکه افواه عروق و منافذ که در جلد است فاسد شود و تنفس عضو معدوم گردد و پس فساد و تعفن
بسوی آن سرعت کند و این فساد مسمی بغانغرایا است و چون عوارض آن مستحکم گردد آن سفاقلوس باشد و علیحده مسطور گردد و میر بهاء الدین مینویسد که
رنگ فلغمونی بسرخی تیره گراید و باشد که بسبزی مائل شود و چون انگشت بران نهی فشار بند سرخی آن زائل نشود و اگر مادهٔ آن نیک بود زود پخته گردد و سر کند و در پیش آن
بزودی صلاح یابد و باشد که تحلیل پذیرد و ریم نکند و هر ورم که پخته شود درد و ضربان آن تسکین یابد و محل آن از خارش خالی نباشد **علاج** فصد کنند و زلو چسپانند
و تبرید لعاب بهدانه و شیرهٔ عناب در عرق شاهتره و عرق کاسنی و عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و تقلیل غذا نمایند
و آش جو و مانند آن از اشیای بارده غذا کنند و بعد نضج از منضج صفرا بمسهل آن تنقیه نمایند و در سه روز اول رادعات مانند صندلین و فوفل و گل ارمنی و گل سرخ
و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد کنند و این مرهم رسوت نیز درین باب مفید بود بگیرند رسوت یک درم موم سفید
دو درم روغن گل روغن بنفشه هر یک چهار درم روغن و موم را گداخته رسوت ساییده بیامیزند و اگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود و در پس گوش یا زیر بغل
یا بن ران ورم باشد و همچنین اگر درد شدید باشد استعمال رادعات روا نبود بلکه مرخیات محلله چون موم و روغن گل با محللات استعمال نمایند بدستوری که در اورام
مغابن مسطور گردد و در بعضی جا ارسال علق چنان فائده میکند که درد باقی نمی ماند اکثر نزد تزید و انتها بعمل می آید و بعد از سه روز تا سه روز دیگر ادویهٔ محلله
مرخیه مانند بزرکتان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند و بعده در زمانهٔ انتها محللات مساوی با رادعات کنند و در زمانهٔ انحطاط بر محللات صرف
اقتصار نمایند و هر گاه ماده تحلیل نشود و در پی ریم کند و درد و تپ شدت کند آن وقت منضجات مانند بزرکتان و حلبه و شیر انجیر ضماد کنند و ضماد آرد جو ریوند چینی
جبرات با هم پخته از منضجات قوی است و چون نضج یابد درد و تپ ساکن شود و اگر دست بران نهند فرو رود و آنرا از ادویهٔ مفجره و یا بآهن منفجر گردانند و هر گاه ماده
بکلی مستفرغ گردد مرهم زرد یا مرهم خل استعمال کنند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع اورام حار ضماد عصارهٔ جرادهٔ کدو و شرب و ضماد خماهان کآن حجر صرفست
محکوک بر مسن یکی اخضر با آب و ضماد بیخ فاشرا که آن کرمة البیضا است و ضماد گل کدو و ضماد برگ خشخاش بگلاب سرشته و ضماد ملوخیه که آنرا سمسم الما نامند
و با گوشت پخته بخورند هر واحد مجرب سودمند است و ضماد برگ سبز قصب فارسی تنها و بسرکه و کذا تخم خطمی و شاخ نرم او و کذا کدوی خام کوفته و کذا برگ بید یا
گل بنفشهٔ تازه کوفته با آرد جو آمیخته و کذا بابونه و آرد جو در رب انگور که محلل است و کذا آرد ترمس بسرکه و آب آمیخته و کذا اسفیداب ارزیر با آب عنب الثعلب و کذا
گلنار و مقره بسرکه و کذا ماء المحلول باب و کذا گشنیز غیر مقشر و کذا تخم حماض سواقی کوفته و کذا آرد گندم مخلوط ببعض عصارات بارده و کذا آب کشنیز سبز و روغن گل

وسرکه وکذا گل نیلوفر بگلاب سرشته وکذا عصارهٔ تازهٔ او وکذا تخم اسفاناخ بگلاب وکذا رصاص محکوک بعض او بر بعض با یکی از عصارات بارده وکذا آب کرنب
بسویق وکذا تخم او وکذا خطمی مطبوخ بروغن گاو که منضج ست وکذا خبازی مطبوخ مدقوق بروغن گل آمیخته وکذا گل حنا سوده بگلاب سرشته یا بسرکه آمیخته وکذا
آب خرفه بآرد جو سرشته وکذا دم الاخوین وکذا ابیروج بسویق وکذا بیخ او بگلاب و سرکه وکذا برگ سرو وآرد جو وکذا گل سرخ تازه سوده یا خشک بآب پخته وکذا
صندل سفید وطحلب بآب کاسنی وکذا صندل سرخ و آب خرفه وکذا آب کاسنی بآرد جو و روغن گل آمیخته وکذا گلاب و سرکه و حنا وکذا مرداسنگ بآب کاسنی وکذا عدس مقشر و سویق وکذا
حب الآس سفید که قوی تر از سیاه ست وکذا قرظ در ابتدا وکذا گل مختوم و سرکه و روغن گل وکذا شاه صینی بسرکه وگلاب وکذا آب بهی و سرکه و جو وکذا مازوی سبز بروغن گل یا بسرکه وکذا اسفیدج
بیضه واکلیل الملک وکذا ریوند بسرکه وکذا غبار آسیا بگلاب و روغن گل وکذا اسماق بگلاب در ابتدا وکذا پوست انار ترش وکذا حضض و عدس مقشر بگلاب و سرکه سرشته وکذا بیخ نیلوفر
وکذا برگ برنج وکذا روغن گل و سفیدی بیضه و زعفران که مسکن غلیان ست وکذا اشکر و ترمس سوده وآرد جو بآب سرشته وکذا گلنار سوده بآب حی العالم
سرشته وکذا شکوفهٔ انگور وکذا حجر الیهود ذکر برای مرد و انثی برای زن **و شرب و ضماد** تخم خشخاش وکذا گل بنفشه وکذا زرشک مطبوخ وکذا آب
خیار خشک وکذا آب شاخ انگور و خیوط و برگ نرم او وکذا هلیلهٔ زرد وکذا کافور وکذا ریحان کافوری وکذا عنب الثعلب وکذا آب کاکنج وکذا خولان **و شرب**
عرق عناب بشکر وکذا ترنجبین وکذا مقل مطبوخ بسرکه وکذا نیل هندی ربع درم **و اکل و ضماد** بقلهٔ قطف بروغن بادام وکذا کاهوی بستانی وکذا
خبازی مطبوخ وکذا بقلهٔ یمانی وکذا عدس مقشر وکذا بقلهٔ عنب الثعلب **و تعلیق** کهربا بر صاحب ورم حار **و تبخیر** سرکه بر سنگ آسیای گرم انداخته و خلط
سرکه در اغذیه وطلای آن هر واحد نافع ورم حار ست **ذکر ادویهٔ مرکبه** نافع اورام گرم **تنزوی خطائی** که در اقسام اورام مجرب النفع ست حنا
صبر سقوطری حضض مکی صندل سرخ زعفران کافور گل سرخ هر یک سه مثقال پوست هلیلهٔ زرد اقاقیا گل ارمنی عدس عصارهٔ مامیثا هر یک پنج مثقال افیون
پنجاه مثقال زردچوب دو مثقال کوفته بیخته چند مرتبه بآب مامیثا تر کرده و خشک نموده اقراص سازند **حب رادع** مانع اورام و بثور گیرد رسوت هلیلهٔ سیاه
اقاقیا پوست انار فوفل صندل سرخ مرداسنگ کات سفید برابر گرفته حبها سازند و بآب برگ عنب الثعلب یا سرکه طلا نمایند **حب محلل** که در تحلیل
اورام و غدد و لوزتین کار تنزوی خطائی میکند جدوار صندل سرخ کریلهٔ خشک کالی زیری گل ارمنی رسوت خستهٔ انبه عنب الثعلب تخم خطمی بابونه
اکلیل الملک فوفل هر واحد دو درم زرنباد زردچوب هر یک یکدرم آرد عدس آرد جو هر یک سه درم حب سازند و بآب برگ مکوه سبز یا سرکه ضماد کنند
و در نسخهٔ دیگر ریوند چینی کات سفید گیرد عوض کریله و خستهٔ انبه و گل ارمنی و بابونه و اکلیل و فوفل و زرنباد و زردچوب و آرد داخل ست **دوا برای**
ورم و موی کله در هوای سرد بعد فصد سر رو وارسال علق عناب چهار دانه بهدانه سه ماشه سپستان نه دانه تخم خطمی شش ماشه در عرق شاهتره جوش داده
نبات یکنیم توله داخل کرده بنوشند و عنب الثعلب پنج ماشه مغز فلوس یکتوله تخم خطمی چهار ماشه در آب مکوه سبز ضماد نمایند بعد دو روز آرد جو گل خطمی
اکلیل الملک عوض مغز فلوس کنند اگر قدری گره باقی ماند عنب الثعلب پنج ماشه گل بنفشه شش ماشه گل سرخ اصل السوس هر یک پنج ماشه خبازی
شش ماشه در نسخهٔ سابق افزوده شب در آب گرم تر نموده صبح مالیده صاف کرده شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و مغز فلوس یک توله
عنب الثعلب اکلیل الملک گل خطمی هر یک پنج ماشه بابونه نه ماشه در آب مکوه سبز سائیده ضماد کنند **ایضاً** برای کلهٔ متورم در هوای سرد بعد فصد
قیفال در نسخهٔ مذکوره تخم خطمی افزوده جوش داده بنوشند و ضماد مغز فلوس عنب الثعلب گل خطمی کنند بعده زلو چسپانند اگر قدری ورم باقی ماند
جهت تحلیل در جوشانده سپستان خبازی افزایند و در ضماد محللات چون بابونه اکلیل الملک اضافه نمایند **ضماد رادع و محلل** جدوار رسوت
بآب کشنیز تازه ضماد کنند و گاهی صندل سرخ و گیرو افزوده بآب عنب الثعلب تازه بعمل می آید بعده ریوند چینی افزایند و از آب برگ نیب مطبوخ
بشویند **ایضاً** که تسکین وجع و تحلیل ماده نماید تخم خشخاش کوفته در شیر گاو بپزند و باز بسایند تا مثل مرهم شود پس گل سرخ و قدری زعفران
سوده و موم صاف در روغن گل گداخته آمیزند و ضماد کنند و گاهی برای فرط تحلیل بابونه و خطمی و حلبه و غیره افزوده میشود در سن یکهزار و دو صد حکایت
و پنجاه و یک هجری نواب نظیر الدوله جهانگیر محمد خان بهادر را ورم گلو بشدت عارض شد و از فصد و تنقیه حوزهٔ اطبا انکار بود مؤلف همین ضماد

بعمل آورد و دو استعمال دو سه مرتبه بعون شافی حقیقی همه ورم تحلیل گردید و بعطای خلعت فاخره و اضافهٔ مواجب نوازش فرمود **ضماد** که در تحلیل ورم دموی با بتدا آن
کنند صندل سرخ زعفران برابر با آب کشنیز سبز و یا شیاف مامیثا و حضض و صبر با آب کاسنی سبز طلا کنند **ایضاً** که در وقت انتها بکار آید سبوس گندم گل خطمی بابونه با آب کرنب
طلا نمایند که مسکن درد و محلل ست و یا آرد جو ده درم روغن کنجد ده درم آب خالص صد درم پخته طلا کنند **ضماد** که برای نضج اورام معمول ست گل خطمی گل بنفشه گل بابونه اکلیل الملک
حلبه تخم کتان تخم شبت مساوی کوفته بیخته در آب پخته ضماد نمایند و بالای آن برگ پان ببندند **ضماد منضج** مستعمل در اورام حاره بعد نضج انزروت تخم مرو کتیرا مغز خسته تمر هندی
مغز تخم بیدانجیر حلبه خمیر نان برگ چقندر کوفته بشیر گاو پخته زردهٔ تخم مرغ روغن بیدانجیر زهرهٔ گاو داخل کرده ضماد نمایند و اگر جلد آنجا سخت باشد سحوق نیا سرگین کبوتر
را بنجا پاشیده ضماد نمایند **ایضاً** منضج ورم مغز پنبه دانه مغز گردگان خمیر ترش برگ کرنب پخته پیاز پخته خردل سرگین کبوتر درهم آمیخته مثل مرهم سازند
طلای سرد که در جمیع اورام حاره مجرب ست صندل سرخ گل ارمنی شیاف مامیثا حضض گل بوش در بندی سفیداب ارزیز فوفل و کهنی بزر البنج سفید
مرداسنگ ریوند چینی از هر یک یک جزو افیون بیخ لفاح از هر یک نیم جزو کوفته با آب کشنیز تازه و گلاب و سرکه و امثال اینها سرشته اقراص سازند هر گاه حل
که درین باب مجرب ست مرداسنگ ده درم صمغ ده درم با ده درم سفیدهٔ بیست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه اضافه نموده مرهم سازند **اقوال حکما**
ابوسهل گوید که هر گاه حدوث فلغمونی از سبب بادی حادث از خارج مثل صدمه و ضربه و قطع باشد باید که استفراغ خلط مجتمع دران ورم و تحلیل از اشیای مرخی
و محلل با سخان و ترطیب آن و با شیای جامع ماده و بشرط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق باشد مثل امتلا در بدن که از آن چیزی بسوی عضوی بریزد
و ورم حادث کند واجب ست که در علاج آن ابتدا نمایند اولاً باستفراغ جمیع بدن بفصد بعد ازان معالجهٔ عضو وارم کنند پس اگر در شدید نباشد استعمال
نمایند اشیائیکه منع کند ماده را که انصباب نماید بسوی عضو بقبض خود و فائی کند آنچه دران حاصل شده به یبس خود و تقویت عضو نماید بتطفیهٔ حرارت
او و تعدیل مزاج او مثل ضماد مرتب از حی العالم و پوست انار مطبوخ بشراب و یا سماق و آرد جو با ستور و اگر در شدید باشد بر عضو چیزی نهند که قبض و ارخا
او نماید مثل قیروطی معمول از موم و روغن گل چون دران پشم یا اسفنج آغشته بران نهند بارد در گرما و نیمگرم در سرما و بعد آن بالای عضو اندکی اسفنج مبلول
بشراب قابض یا آب سرد ممزوج باندک سرکه گذارند بعد ازان نگاه کنند اگر علامات ریم ظاهر نشود استعمال نمایند دیگر از شان آنها دفع و تخفیف بغیر تهییج
وجع باشد مانند مرهم مرتب بقلقطار و اگر علامت جمع ریم پدید آید اولاً معالجه بضماد مفتح نمایند و آن ضماد دیگر دو مرتبه استعمال کنند و با آن ضماد اشیائیکه
دران قوت قبض باشد مخلوط سازند و آن مثل ضماد متخذ از آرد جو و شراب یا سرکهٔ ممزوج ست بعد ازان شگاف دهند و ریم که دران باشد خارج کنند بعد
معالجه نمایند باشیائیکه دران تجفیف و قبض باشد فقط و از اشیای مرخی حذر کنند پس اگر زخم پر چرک باشد بسرکهٔ ممزوج یا بشراب بشویند و اگر در انجا ورم
حار نباشد ضماد مرتب بعد پس و اگر ورم باشد ضماد مرتب بقلقطار و صبر بران گذارند و بالای آن اسفنج مبلول بشراب قابض نزد کثرت احتیاج بتقویت شیا
بسرکهٔ ممزوج نزد فرط حاجت بتطفیه نهند و هر ورم از انصباب فضول بسوی یکی از اعضا و احتقان او دران می باشد و دلالت میکند بر آنکه این فضول را استفراغ
ازان عضو باید کرد لیکن اگر حدوث او از سبب بادی باشد و در بدن امتلا نباشد از ابتدای امر استفراغ او با شیای مرخی و محلل و اشیای جمع کننده ریم و شرط
بمشاریط نمایند و اگر حدوث او از سبب سابق بود پس نشاید که ارادهٔ تحلیل فضلهٔ حاصل دران عضو با شیای مرخی نمائیم و ایضاً سزاوار نیست که علاج او
با شیای مانع و دافع نمائیم تا آن فضول بسوی عضوی از اعضای رئیسه جلیل الخطر مندفع نگردد بلکه سزاوار آنست که اولاً استفراغ جمیع بدن ازان خلط کرده شود
بعد ازان اشیای دافع و مانع و تجفیف و مقوی استعمال نمایند اما دوای دافع برای منع مادهٔ منصب بسوی آن عضو بود و اما دوای مجفف برای فنای ماده حاصل
در عضو و اما دوای مقوی برای تقویت عضو ست تا آنچه دران حاصل شده از نفس خود دفع نماید و آنچه بعد آن بسوی او بریزد آنرا قبول نکند و فلغمونی را در ابتدا
بعد تنقیهٔ همه بدن اگر از سبب سابق باشد باید که علاج با شیای دافع و مانع فقط یعنی رادعات نمایند و اما در صعود و در منتهی ازین جهت که این دو وقت وسط
میان ابتدا و انحطاط اند باید که اشیای معالجه مرکب از اشیای قابضه و محلله باشند و قابضه در وقت صعود بیشتر و قوی تر و محلل در وقت انتها بیشتر و قوی تر بود
و اما در انحطاط چون حرارت کم شود و در موضع غلظ یا سیاهی باقی ماند و آن وقتی ست که دران علت فلغمونی بالتحقیق نباشد پس باید که علاج با شیای مرخی

و محلل نمایند و تنقیه باقی فضول از عضو کنند و بغیر این معالجه نکنند بوعلی سینا مینویسد که چون فلغمونی از سبب بادی حادث شود خالی نباشد از آنکه یا با امتلائی
شود بعد نقای بدن یا امتلای آن پس اگر در حالت نقا ملاقات کند احتیاج بجز علاج ورم نباشد و آن اخراج ماده غریبه محدث ورم است و این بمرخیات و محللات
ملینه بود بمثل ضماد آرد و لبن ثم مطبوخ با آب و روغن و گاهی بشرط غنی کند و مؤنث را کفایت باشد و خصوصاً چون ورم کثیر المادة بود و اما اگر با امتلای بدن ملاقی شود
پس واجب است که ورم را بمرخیات مس نکنند که جذب کند بسوی عضو زیاده از آنچه تحلیل از آن نماید بلکه لازم است که تنقیه ماده بفصد کنند و گاهی احتیاج باسهال افتد
بعد از آن استعمال مرخیات نمایند و قریب است علاج این از علاجیکه سبب او امتلای بدن باشد و فرق آنست که این محتاج برادع بسیار در ابتدا نیست چنانکه
او محتاج بدانست بلکه کمتر از آن و اگر سبب سابق غیر بادی باشد واجب است که ابتدا باستفراغ نمایند از فصد و از اسهال اگر حاجت این باشد و حاجت باستفراغ
یا بنابر آنست که بدن غیر نقی بود و یا بهر آنکه مرض عظیم باشد پس از استفراغ و تقلیل ماده و جذب او بسوی خلاف چاره نباشد و اگر در بدن فضول بسیار نباشد
عضو را از ورم ضعف حادث نمیشود و پس مواد بدن بسوی آن منجذب میگردد و اگرچه در مواد کثرت نباشد و لازم است که درین رعایت شرائط معلومه از فصل
وسن و بلد وغیره نمایند و ابتدا برادع کنند الا در مواضعیکه شرط آن در معالجات اورام کرده شد بعده در تبرید با دخال مرخیات با رادع مقابله نمایند و هر قدر که
در تبرید زیادتی نماید مرخیات را اندک اندک بیفزایند و نزد منتهی و وقوف و رسیدن حجم بنهایت مرتبه مرخیات رطبه غالب نمایند و مجففات در منتهیات
خلاص کننده است و اما مرخیات رطبه برای توسیع مسام و تسکین درد است و مجففات بهر آنست که بریع منع بقیه ماده از بودن ریم کند پس اگر نماند زائل
نشود و چیزی باقی ماند اندکی بماند که آنرا چیزیکه دران حدت باشد تحلیل نماید و گاهی از ردع شدت درد بسبب احتقان ماده و ارتکاد عضو بنابر تغلیظ ببرد رادع
عارض شود و گاهی از آن ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه گردد و گاهی صلابت ورم عارض شود و گاهی عارض گردد که عضو در سبزی و سیاهی آغاز کند خصوصاً
چون معالجه بدان در اخر امر و قرب انتها کرده شود و بدانند که شدت درد طبیب را محتاج بادویه مرخی ماده بغیر جذب میگرداند و گاهی بادی تبرید ضعیف بود که ارخا
ارخا نشود و اما از ارتداد ماده بسوی اعضای رئیسه استفراغ ایمن میسازد و الا آنکه آنچه از مواد موجب ورم از اعضای رئیسه بر سبیل دفع از آن آمده باشد و خود ضماد
قابله از آن مثل مفرغه باشند برای آنها پس دران حالت بسوی ردع و دفع البته سبیل نیست و چون خوف میلان ورم بصلابت باشد مرخیاتی که دران تسخین و ترطیب بقوت
باشد استعمال نمایند اما **ادویه رادعه** پس آنچه متوسط است عصارات بقول بارده است که اکثر در مواضع دیگر ذکر کرده ایم مثل عصارهٔ خرفه و کدو و کاسنی و عصی الراعی
وغیر آن و عصارهٔ عنب الثعلب خاصة و جرم او کوفته برای ضماد نیکو است و عصارهٔ برگ اسپغول نیز و قیروطی با آب سرد و گاهی دران اسفنج در سرکه و آب سرد تر کرده
کفایت این امر کند و کاکنج قویست در ابتدا و همچنین پوست انار و حی العالم و سویق مطبوخ بسیار و خصوصاً در سرکه ممزوج با آب و ایضاً سماق و طحلب بسیار نیکو است
پس اگر احتیاج بتقویت از برای قبض افتد دران صندل و اقاقیا و مامیثا و فوفل و بنج و حشیشه معروف بحشیش الاورام در ابتدا خیلی جید است و گاهی اعانت بتخفیف و قبض انها
بزعفران کرده میشود و ترطیب در ابتدا بسیار خطیر است و چون افراط در تبرید واقع شود گاهی بفساد عضو و فساد خلط محتبس در ورم انجامد و ورم در سبزی و سیاهی
آغاز کند پس اگر خوف چیزی از اینها باشد ضماد آن موضع بآرد جو و لبلاب و چیزیکه دران ارخا باشد باید کرد و اگر از اینها چیزی ظاهر شود شرط بران موضع زنند و خون بکشانند
و انتظار ریم و نضج نکنند و این آنگاه است که ماده منصب بسیار مفرط بینند و گاهی عضو بمیرد و از نشر و بعضی غائر تر و بعضی ظاهر تر بود و این بحسب مکان ورم و حال
عضو باشد و بعد شرط آب دریای شور و سائر آبهای شور نطول سازند و بچیزیکه دران ارخا بود ضماد نمایند و اگر حاجت رش و نطول نباشد اقتصار بر مرخیات کنند
و بدانند که استعمال ادویه قوی الردع در اول و قوی التحلیل در آخر ردیست مهما امکن حذر کنند و همچنین از آب سرد حذر نمایند مگر در مثل حمره و از تحلیل شدید درد
حادث میشود پس اگر اراده تدبیر تسکین وجع در ابتدا باشد نزدیک آب گرم و روغنهای مرخیه و ضمادات از امثال این ادویه بکار برند و لیکن بگل ارمنی در آب سرد
گداخته یا مع روغن گل اجازت دهند و افضل روغن گل آنست که از گل و زیت باشد چه در زیت اندک تحلیل است و بعد ازان مطبوخ بگل سرخ و یا بمرداسنگ
بروغن گل پس اگر این ادویه و امثال او فائده نکند لبلاب استعمال کنند که آن شدید الموافقت در ابتدا و انتهاست و سرمق و خار خسک و کرفس و بارهنگ اثر
دارد و بسیار باشد که تسکین وجع نماید شراب شیرین مطبوخ بروغن گل بلکه بقید عنب و اندک موم بریشم یا صوف زوفا در گرما سرد کرده و در سرما نیم گرم بندند

مضار رادع

یا اسفنج در شراب قابض یا سرکه در آب سرد تر کرده گذارند و زعفران را در تسکین وجع داخل کنند و هرگاه بینند که ورم طریق خراج سلوک مینماید تبرید ترک نمایند
و طریق نضج و گشادن اخذ کنند پس هرگاه ورم بانتها رسد از مثل شبت و بابونه و خطمی و بزرکتان و مانند آن چاره نباشد بلکه از مرهم داخلیون و باسلیقون
و مرهم قلقطار تخفیف بغیر وجع ست و لهذا استعمال او نزد سکون لهیب از فلغمونی نیکوست و اگر خوف ریم کردن نباشد صالح بود و بهتر آنست که بالای
او صوف در شراب قابض تر کرده نهند و لحم محتاج بتخفیف از عصب بیشتر است و کثر لحم از روی حاجت بسوی تخفیف آنست که شرایین کمتر باشد و بساست
که حاجت بشتر از قبل نضج افتد و بسیار باشد که در جذب ورم از عضو شریف بسوی خسیس بجواذب حیله کنند بعده معالجه آن نمایند و تفتیح آن کنند و آنچه حاجت
بتفتیح از اورام چاره افتد آنست که سر او را با سپغول و حوالی آنرا بمطفیات ضماد سازند و اطلیه و ضمادات با مرهم طلا نمایند زیرا که انگشت الم آرد صاحب کامل
گوید که اگر حدوث فلغمونی از سبب خارج باشد پس اگر بدن غیر ممتلی بود علاج باشیای مرخیه کنند و او چنان باشد که بروغن نیمگرم و آب گرم آنرا غرق سازند و بآرد جو
و حلبه و شبت و خطمی ضماد کنند و باعتدال بربندند تا ورم تحلیل شود پس اگر در ورم چیزی از خون و ریم جمع گردد باید که شگاف و شرط بغیر خوف از انصباب ماده استعمال
نمایند اگر آنکه بدن ممتلی باشد پس اگر چنین باشد تنقیه بدن از خلط ردی موجب ورم کنند یا بفصد یا باسهال و بعد از ان شگاف دهند و اگر حدوث او از انصباب
ماده باشد باید که اولا ابتدا باستفراغ بدن بفصد از رگ موافق آن عضو کنند اعنی اگر ورم در اعلای بدن فوق ترقوه باشد فصد سر رو نمایند و اگر زیر آن باشد هفت اندام
کشایند و اگر در اعضای سفلی باشد فصد باسلیق از جانب علیل گیرند و خون حسب حاجت بمقدار سبب سن مریض و مزاج و عادت او و فصل بیرون آرند بعده بر عضو
وارم در ابتدای امر مادام که ماده در انصباب باشد باشیای مبرده قابضه برای تقویت عضو و دفع ماده و منع او از انصباب به تبرید و قبض آنها مثل صندلین و فوفل و گل ارمنی
و اقاقیا و شیاف مامیثا و گل سرخ و آب کاسنی و آب حی العالم و آب کاهو و جراده کدو و طحلب و اسپغول مضروب بیکی این آبها ضماد کنند و اگر عدس مقشر را بجوشانند
و بیکی ازین آبهای مذکوره بسایند و بر ورم ضماد نمایند بدان انتفاع یابند و بدیگر ادویه که از شان آنها تشدید ماده و منع او از انصباب است صفت دوای
نافع درین باب بگیرند صندل سفید و سرخ هر واحد سه درم شیاف مامیثا دو درم گل قیمولیا و فوفل هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده بحریر گذرانیده بآب کاسنی
و آب حی العالم یا آب خرفه یا آب کاهو آمیخته ضماد سازند و بعد از سه یا چهار روز نزد آنکه ورم در تزید باشد باید که باشیای قابضه مالقه اشیای محلله مثل بابونه و آرد جو
و خطمی مخلوط سازند و بآب کاسنی و آب عنب الثعلب و آب کشنیز و مانند آن بیامیزند و اندک اندک در تحلیل افزایند تا آنکه ورم بمنتهای خود برسد و انصباب ماده منقطع گردد
پس آنگاه باید که اشیای مالقه و محلله متساوی در مقدار و قوت باشند مثل طلای نرد و بوش در بندی محلول بآب عنب الثعلب و آب کاکنج و آب شبت و مانند آن
از آبهای محلله و باید که نگاه کنند پس اگر با ورم در اول امر وجع شدید باشد اشیای مبرده و مقویه استعمال نکنند بلکه سزاوار آنست که اشیائیکه با آن قبض و ارخا باشد
استعمال نمایند مثل قیروطی مرتب از موم و روغن گل با شراب شیرین و در آن پشم چرک آلوده تر کرده بر موضع لزوم نمایند و مع ذلک بالای عضو خرقه کتان مبلول
بسرکه ممزوج بآب سرد گذارند و مریض از چیزهای شیرین و تیز و از اغذیه حاره پرهیز کند و بر مزورات معمول بکدو و بتوباش و اسفاناخ و سرمق و سرکه بزیت و مغز بادرنگ
و خیار اقتصار نماید و اگر حرارت قوی و در انجا تپ باشد ماء الشعیر و آب انار و سکنجبین و تخم خرفه و مانند آن بنوشانند و هرگاه ورم در انحطاط شروع کند سزاوار نیست
که اشیای مبرده بهیچ وجه و بسبب استعمال کنند بلکه میباید که باشیای محلله مثل بابونه و اکلیل الملک و خطمی و شبت و پرسیاوشان و صبر و مانند آن بلعاب بزرکتان
یا آب کرنب آمیخته ضماد نمایند و اگر باین چیزها اندک زعفران آمیزند نفع بخشد و اما هرگاه ورم در ریم کردن آغاز نماید باید که باشیای مسخنه مثل تخم مرو و بزرکتان بآب و روغن بنفشه آمیخته ضماد کنند
و اگر فصل گرما باشد با سپغول ضماد سازند و اگر این رجع ریم و انضاج وفا نکند بنان خمیر آرد جو مطبوخ بآب و روغن بنفشه یا زیت مغسول یا روغن خیری ضماد کنند و بر ورم آبیکه دران تخم خطمی
بآب زیت غسیل جوشانیده باشند نطول نمایند و یا بگیرند انجیر سفید فربه شیرین جوش کرده شیره او برارند و بدان تخم کتان و تخم مرو و حلبه بسرشند و یا بگیرند آرد سبوس دار و بشیره انجیر و روغن
بسرشند و یا بگیرند خمیر ترش و انجیر مطبوخ و تخم مرو و بزرقطونا و با هم سرشته بر ورم لزوم نمایند که این نضج دهد و اگر شیره انجیر مطبوخ گرفته بزرکتان و حلبه هر واحد یکجزو پرسیاوشان نیم جزو زوفا
ربع جزو باریک سوده بدان بسرشند و بر ورم ضماد نمایند نضج و جمع ریم بسرعت نماید و چون پیاز نرگس باریک سوده بزرکتان و بیخ سوسن باریک کرده بدان آمیزند نضج دهد و ورم
کند باقی در خراج مسطور گردد پس هرگاه نضج یابد و ریم کند و نکشاید شگاف باید داد و اگر فلغمونی سقاقلوس گردد علاجش جدا بیان یابد

ف محللات

ف منضجات

جرجانی و ایلاقی می‌نویسند که اگر آماس از امتلا باشد اولاً فصد نمایند و حجامت کنند بعده ادویهٔ مسهل چون آب فواکه و مطبوخ هلیله و بنفشه و لبلاب دهند و بعد از آن ادویهٔ رادع بکار برند و در میان ادویهٔ محلل با رادع مرکب سازند و آخر همه محلل بکار برند و ادویهٔ رادعه سابق مذکور شد و ادویه که در اوجاع مفاصل حار مسطور شده در اینجا سود دارد و آن ضمادها و ملینها بکار برند شیاف مامیثا و حضض و زعفران و حنا و صبر کوفته بیخته با آب کشنیز تر سرشته طلا کنند و برای تحلیل موم و ساف یکجزو روغن شش جزو گداخته بابونه باریک سوده بسرشند و طلا کنند و چون خوف صلابت ورم باشد کشنیز تر بسایند و دران روغن گل داخل کنند تا آنکه مثل مرهم گردد ضماد کنند و هرگاه رنگ ورم متغیر گردد و بسبزی یا سیاهی مایل شود شرط زدن صواب باشد و هر ورم که در گوشت نرم و موضع فراخ مثل مغابن باشد تا پخته نشود چاره نباشد پس صواب آنست که اول تنقیهٔ بدن از مادهٔ ردی کنند پس ادویهٔ منضجه برنهند و جالینوس گوید که اگر ورم عظیم و ضربان صعب بود امید تحلیل نباید داشت و ادویهٔ منضجه و محللهٔ غیر مسخنه ضماد باید کرد صفت ضمادی که ماده را تحلیل کند و ورم را گرم نکند و نگذارد که صلب گردد و رنگ بگردد و جالینوس آن را وصف کرده آرد جو را بسرکه یا با آب کشنیز تر بسرشند و ضماد کنند لیکن این ضماد در اوایل مرض نباید نهاد و هرگاه ببینند که درد و ضربان و حرارت ورم کم نشود باید دانست که در بدن امتلا قوی است و اخلاط ردی از عروق یا اعضای بسیط چون گوشت و عصب و غشا و مانند آن رسیده و در اجزای آن فرو رفته پس علاج او آنست که اول تنقیهٔ بدن کنند بعده بر ورم شرط زنند یا زلو چسپانند پس آرد جو پنج درم روغن کنجد پنج درم آب صاف پانزده درم بپزند تا سطبر شود و طلا کنند و اگر حاجت تحلیل قوی باشد بدان ضماد سازند و اگر ببینند که ریش خواهد کرد ادویهٔ مقرحه نهند و اگر ورم در عضوی بود که دران عروق بسیار باشد یا قریب مفصل بود زودتر باید شگافت تا رگها و بندگاه را فاسد نکند و اگر در لحم باشد تا تمام نضج نباید شگافت ابن هبة‌الله می‌نویسد که علاج فلغمونی بحسب سبب موجب آن مختلف است اگر سبب بادی باشد و بدن غیر ممتلی بود با ادویهٔ محلله مثل موم و روغن و آب نیمگرم کنند و بآرد جو و حلبه و خطمی ضماد نمایند و بآب ریاحین بشویند پس اگر دران خون فاسد جمع شود شرط زنند و اخراج آن نمایند بعده با ادویهٔ منقی و مدمل معالجه نمایند و اگر سبب فاعل او بدنی باشد اول فصد نمایند مادام که فضول در انصباب باشد از جانب مقابل و بعد استقرار آن در عضو از جانب مخالف و بعد فصد ادویهٔ رادعهٔ فضول مثل صندلین و گل ارمنی و سفیداب ارزیز و شیاف مامیثا و آب کاسنی و افیون و آب کاهو و آب حی‌العالم و طحلب و مانند آن بر عضو نهند پس اگر ورم عظیم باشد و خوف ضغطه که مراد امتناع یا اطفای حرارت غریزی و فساد عضو بود شرط زنند و بگذارند تا خون ازان سائل گردد بعد ازان بدانچه مانع فساد باشد معالجه نمایند و اگر با ورم تب باشد مریض را از غذا منع کنند و ماءالشعیر بنوشانند و بعد ازان سکنجبین و باید که شیرهٔ تخم خرفه با آب تمر هندی و جلاب بدهند و چون بر ورم چهار روز بگذرد ادویهٔ مبرده کم نمایند و اندک آب شبت و آب کاکنج اضافه کنند و چون حدت مرض بانحطاط آید ضمادی که دران پرسیاوشان است و آن در قول صاحب کامل گذشت بر عضو نهند و اگر امر بسیم کردن مؤول گردد بتقیه و طلی نضج دهند و اگر نضج دشوار شود بچقندر و روغن کنجد ضماد سازند نیمگرم و اگر منفجر نگردد بشگافند و بروغن گاو یا مسکه معالجه نمایند و بعد پاک شدن با ندمال آن پردازند ابن الیاس گوید که بعد فصد جذب خون بسوی خلاف بوضع محاجم کنند و تلطیف تدبیر نمایند پس در ابتدا این ضماد مانع مواد از انصباب و مضیق مجاری و مغلظ ماده بعمل آرند فوفل گل ارمنی اقاقیا صندل سرخ صندل سفید شیاف مامیثا هر واحد سه درم کوفته بیخته با آب کاهو یا آب حی‌العالم ضماد کنند و اگر درد شدید و یا ماده مندفع از اعضای رئیسه باشد رادع بالاتر از موضع ورم برای منع انصباب ماده ضماد نمایند و بنفس ورم قیروطی و از گوشت و شراب مریض حذر کنند و صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه پانزده عدد و شکر سفید ده درم بنوشانند و یا گلاب و آب انار مز شیرین هر واحد پنجاه درم بشکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا سکنجبین ساده ده درم با شیرهٔ خرفه سه اوقیه بیاشامند و اگر با آن حمی باشد شربت بنفشه ده درم بنوشند و غذا ماءالشعیر دهند اگر حرارت قوی باشد و اگر حرارت ضعیف و تشنگی غیر شدید بود مزورهٔ ماش بمغز بادام و اسفاناخ دهند و تلیین طبیعت بماءالفواکه یا مطبوخ آن نمایند و اگر حدوث او از خون ردی فاسد باشد و حرارت غریزی ضعیف بود معالجه به بردات نکنند که آن خفت حرارت غریزی کند و اخلاط ردیه را بسرعت متعفن سازد بلکه علاج بمنضجات که با وی تحلیل باشد مثل مغز نان با آرد جو مطبوخ بآب و روغن بنفشه یا روغن خیری کنند و بر ورم آبی که دران حلبه و برگ کمان و بیخ خطمی پخته باشند مثل جوشانیده باشند نطول سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و انجیر لحیم و زوفای رطب و تخم کتان و حلبه و تخم مرو و بیخ سوسن و همه را در آب زیت بپزند و ضماد نمایند و پیاز

مطبوخ بروغن خیری یا روغن زیتون چون بر ورم ضماد نمایند آنرا نضج دهد و چون نضج یابد شق نمایند باقی همانست که در قول صاحب کامل گذشت جرجانی
گوید که بعد فصد در ابتدا ضمادات رادعه مثل اقاقیا بگلاب و آب کاسنی و آب کاهو بکار برند و هر صبح شربت عناب یا شربت انار یا شربت تمر هندی یا شربت آلو
و نیلوفر بنوشند یا سکنجبین یا شیرهٔ خیارین بعد ازان تلیین طبیعت بحقنهای لینه و فتائل خفیفه نمایند و اسهال بمطبوخ فواکه با شیرخشت و ترنجبین و شربت ورد مکرر یا شربت
اجاص مسهل آورند و آنچه تسکین درد نماید سفیدی رقیق بیضه است چون بروغن گل بر هم زنند و خرقهٔ کتان بدان آلوده بر ورم نهند ابو منصور گوید که
اگر ورم از خون و صفرا باشد فصد کنند و اگر در بدن اخلاط ردیهٔ عفنه باشد و مریض بعید العهد از استفراغ بود مسهل بنوشانند و ایضاً قی کنانند تا بدن او پاک
گردد بعده میل با غذیه نمایند که اخلاط جیده پیدا کند و اسهال بطبیخ هلیله یا با ماء الفواکه نمایند و درین تاخیر نکنند بعده در ابتدا با دویهٔ مبردهٔ مقویهٔ عضو مثل ادویهٔ
مذکوره در باب نقرس حار طلا کنند و اگر فائده نکند دران ادویهٔ مخدره مثل بزر البنج و افیون و بیروج مخلوط سازند و یا ضماد از برگ بنج تر و مغز نان سفید بسازند
و بعد پس مقشر با آب کشنیز تر سوده و اندک کافور افزوده ضماد کنند پس گاهی ورم باین تدبیر سرد میشود و ریم نمیکند و اگر لهیب و ضربان ساکن نشود یا ورم در لحم رخو
در بیخ گوش و بغل و کنج ران باشد آن لامحاله ریم کند پس ادویهٔ مبرده ترک نمایند و جاذبه و منضجه مثل این ضماد استعمال کنند بگیرند تخم مرو و تخم کتان و سرگین کبوتر
و بهم را انجیر جمع کرده ضماد نمایند و یا مویز منقی از تخم بمثل او نمک سرشته ضماد سازند و یا انجیر جوشانیده بسایند و اندک راتینج آمیخته ضماد کنند و یا انجیر بخردل
کوفته بروغن سوسن یا روغن کتان ضماد نمایند و یا جبیر بروغن گاو و پخته ضماد سازند و ادویهٔ مبردهٔ مذکوره استعمال نکنند مگر بعد تنقیهٔ بدن و بعد استقصای شدید.
خضر گوید که آنچه از دفع عضو رئیس در مغابن باشد مرخیات مثل روغن گاو و الیه استعمال کنند و گاهی نطول بآب گرم کفایت کند و آنچه از ضربه و سقطه افتد
دوای رادع درینجا نیز جائز نبود مگر آنکه ضعیف بود مثل روغن گل نیمگرم و آنچه از سبب بدنی باشد رادع مسکن وجع مثل قیروطی موم سفید و روغن گل و آب کشنیز سبز
نیمگرم استعمال کنند و نزد قوت وجع و عدم التهاب اندکی زعفران دران افزایند و گاهی آب کشنیز تنها یا آب کاسنی یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ یا آب خرفه
کفایت باشد و گاهی گلاب می آمیزند و سرکه نیز اگر درد نباشد و بعد ابتدا منضجات محلله و لینه مثل حلبه و تخم کتان با رادع آمیزند و آرد اینها کماد و آب مطبوخ اینها
نطول و ثفل اینها ضماد سازند و یا زردی بیضه و اندک پیاز بریان و روغن گاو و کهنه و زعفران و خمیر آرد برای نضج ضماد کنند و اگر جلد غلیظ باشد مثل سرگین کبوتر
و کندر افزایند و استاد من برای اورام حاره و اورام صلبه مر طلای خیار شنبر بروغن بادام شیرین می نمود که درین انضاج و تلیین و تحلیل است و مرهم داخلیون
تنها در انتها نیکوست انطاکی گوید که علاج فلغمونی اولاً فصد است پس تبرید و نطول مثل بابونه و اکلیل و خطمی و کشنیز بعد ازان این ادویه ممزوج مثل صندل
و فوفل و گل سرخ و مورد و سرو و ماز و بعده در اخیر خاصةً چنانچه در قاعده در معالجات اورام گذشت و از ادویه ابتدا گلنار معره (?) است و خشخاش و کاهو
و برگ کنار و حنا در وسط و این با اطیان و رصاص محرق در اخیر و کذا اکد و گل سرخ و آنچه ازین هر دو از روغن و غیره باشد گیلانی مینویسد در فلغمونی
که از سبب خارجی باشد و در بدن امتلا نبود و ایضاً در اینجا که عضو سیاه گردد بر ورم شرط عمیق زنند تا بموضعیکه دران ماده بهم رسیده برسند و جالینوس
ذکر کرده که شرط خفیف در فلغمونی سبب فساد او و اهلاک عضو است و شرط عمیق سبب شفا و صلاح او است [1] و در ابتدا خوف از محللات بچند امر میباشد یکی تحلیل
ماده و ازدیاد حجم آن پس ورم زیاده شود دوم تحلیل لطیف ماده و تکثیف غلیظ آن بدان پس ورم صلب گردد سوم ازدیاد وجع بزیادت و اسخان او و بدانند که سبب
ورم اگر بادی باشد استعمال رادع قویه دران البته جائز نیست و خاصةً اگر درد شدید باشد [2] فلهذا درینحالت اقتصار بر مثل روغن گل کنند اگر احتیاج بتقویت
رادع بود و اگر چنین نباشد لازم است که اقتصار بر مرخیات محلله نمایند اگر ورم قابل تحلیل باشد و منضجه اگر قابل ریم کردن باشد و بعد نضج مفجرات یا شکاف باهن یا مانند آن بعمل آرند و
درین باب حفظ قوای اعضای رئیسه و تقویت ارواح است بمثل مفرحات یاقوتی مع شربت گاوزبان و اگر مزاج موافقت کند اندکی از تریاق دهند پس این تیر (?) از استفراغ و اخراج خون
بلکه سرو نیز اگر واجب بود و خوف از غلبهٔ او باشد غنی سازد و از شمیم گلاب قسم اعلی منفعت عظیم در منع مادهٔ کثیر متوجه بسوی قلب مشاهده کرده ام و این امور از اسرار است که عادت
اطبا بکتمان آنها جاری شده مگر برای اولاد خود ها و ما در تلامذه و اولاد خود فرق نمیکنیم بالجمله اگر مع ذلک بدن ممتلی باشد احتیاج با استفراغ و تبدیل مزاج و منع لحوم و اصلاح با غذیه مثل امور است
و مانند آن افتد و اما چون سبب ورم بدنی باشد منع لحوم اگر ضعف شدید عارض نشود و اصلاح اغذیه و استفراغ واجب است و اگر چه در بدان امتلا ظاهر نشود

١ [illegible]
٢ [illegible]
٣ [illegible]

گر آنکه بدین سبب ایلاک باشد و جمله فضول همان باشد که مادهٔ ورم شده ولیکن این بسیار بعید است و اما ردع را در ابتدا اشتراط است که در معالجات کلی اورام مذکور
از انجمله اینست که ردع واجب بود وقتیکه حدوث ورم از دفع بحرانی یا از عضو رئیس بسوی مغابن نباشد با آنکه درین نیز استثنا است زیرا که گاهی ردع در مثل این صور
جائز بود اعنی هرگاه حدوث ورم از دفع عضو رئیس باشد و این آنگاه است که خطر در ورم سریع التسبب بسوی هلاکت بود مثل خناق صعب قاتل که دران ردع جائز است
واگرچه مادهٔ او از دفع دماغ باشد بنظر خلاص مریض بالفعل و عدم رجوع ماده بسوی دماغ و بر تقدیر رجوع گاهی قتل نکند و بر تقدیر قتل دران مهلت است بخلاف خناق صعب و اما وجوب تحلیل
در آخر برای ازالهٔ مادهٔ مورمه است و خلط این هر دو میان این دو وقت بهتر آنست که از روادع منع زیادتی و از محللات ازالهٔ مادهٔ ورم شود و اگر ورم در عضو بارد مثل
اعضای عصبیه مانند آن باشد باید که استعمال روادع نیمگرم کنند نه بسیار حار و نه بارد بالفعل خصوصاً چون حس عضو قوی باشد چنانچه در گوش و اگر چنان نباشد بارد استعمال نمایند

سقاقلوس

در یونانی بمعنی موت عضو است و آنرا بعربی حبشیه گویند و آن نوع ردی از فلغمونی است که از خون غلیظ در بعضی اعضا حادث شود و بسبب عظم ورم و خبث و رداءت
ماده با تحلل شروع نکند و بجمع ریم نیز نگراید تا بحدیکه عروق و شرایین آن عضو را منضغط سازد و از انسداد و انقباض برای ترویح حرارت غریزی او منع کند پس آن حرارت
فرو میرد و چون انطفای او بنهایت رسد خون عفونت و فساد پذیرد و از آن سیاهی و موت عضو و فساد جوهر او حادث گردد حتی که حوالی او از جلد و غیره متعفن شود
و منقد گشته و را مادام که بحد فساد و تعفین عضو نرسیده باشد بلکه بزوال رونق و نضارت رنگ آن آغاز کند و حس آن عضو باطل گردد و ضربان او ساکن شود آنرا
غانغرایا نامند و شیخ میفرماید که عضو را فساد و تعفن عارض میشود بسبب مفسد روح حیوانی که اندر اوست و یا بسبب مانع آن از وصول بسوی عضو و یا بسبب
جامع هر دو معنی یعنی مفسد و مانع اما مفسد مثل سموم حاره و بارده مضاد جوهر روح حیوانی و مثل اورام و بثور و قروح ردیه ساعیه سمی الجوهر و آنکه بران خطا واقع شود
چنانچه در ریختن روغن در قروح غائره خطا شود پس گوشت متعفن گردد و به تبرید شدید بر اورام حاره پس مزاج عضو فاسد شود و اما مانع سده است و آن
سده یا عرضی عادی بود مثل بستن بعضی اعضا محکم پس این چون دوام نماید عضو فاسد شود بسبب احتباس روح حیوانی از آن یا احتباس قوت ساطعه بر روح حیوانی
که در قلب از نفس منتشر میشود پس مزاج او فاسد شود و هلاک گردد و گاهی سده بدنی بود مثل ورم حار ردی ثابت عظیم غلیظ المادہ مسدد منافذ و مداخل نفس که بدان
روح حیوانی زنده بود و این با وجود آنکه حبس کند مزاج را نیز فاسد کند و آنچه از آن در ابتدا بود و حس عضو ذی حس فاسد نشود غانغرایا نامند و خصوصاً آنکه
در ابتدا فلغمونی باشد و آنچه در استحکام بود بنحویکه حس عضو ذی حس باطل شود و این بفساد لحم و قریب او حتی که استخوان بود و ابتدا او یا عقب ورم آنرا سقاقلوس گویند
و گاهی غانغرایا سقاقلوس گردد بلکه آن طریق بسوی اینست و همه این عارض میشود در لحم و عظم و غیر آن و چون شروع کند افساد او در عضو ساعی گردد و آنچه گرد
فاسد بود ورم کند و گاهی مؤدی بفساد گردد و دران هنگام برای این جمله عارضه اکله گویند و برای حال جزو از عضو یکه عفن شده موت گویند و اگر مادهٔ این مرض غلیظ نبودی
فساد عضو لازم نشدی بلکه مندفع میشد و انطاکی گوید که این مرض در بلاد حاره پیدا نشود مگر بندرت زیرا که حقیقت او غلظ مادهٔ دمویست بنحویکه حس را باطل
کند بسبب جمود و حرارت غریزی و آن طالب تکثیف است و این برودت مفرط حاصل شود و مبدای این مرض را غانغرانه خوانند **علاج** اگر این مرض در ابتدا بود نزدیک
تمام بر ورم شرط عمیق زنند چندانکه بجای مادهٔ فاسد برسد پس بآب نمک نطول سازند و بعد اخراج خون اشیای مانع عفونت بتجفیف و تقطیع رطوبات متعفنه برآن
عضو طلا سازند مثل آرد کرسنه با گلاب و سکنجبین ساده سرشته و یا گل ارمنی و مازوی سبز و شب یمانی باریک سوده بعسل آمیخته و هرگاه نوبت با مانت حرارت عضو
رسیده باشد علاج او بجز بریدن آن عضو نیست پس فی الفور بقطع آن عضو پردازند تا فساد او بدیگر اعضای مجاوره سرایت نکند و آنرا نیز فاسد نسازد و اگر قطع
ممکن نباشد حوالی آنرا داغ کنند تا از فساد او دیگر اعضا سالم مانند و بعد قطع بمدملات رجوع نمایند و هرگاه بدانند که مادهٔ این مرض ریم میکند زودی آنرا بشگافند
و برای پختن محللات مرخیه بکار برند زیرا که اگر این ورم صلب شود علاج کمتر پذیرد و بسیار گاهی میل بصلابت نموده باشد گاهی دوای ملین بران نهند و گاهی محلل تا باشد
که صلب تر نشود و یا بابطال عضو گراید انطاکی در تذکره مینویسد که هرگاه تغیر عضو از هیئت طبیعی گردد تدارک او نمایند بآنچه در فلغمونی مذکور شد پس اگر
اهمال نمایند یا روادع بعمل آرند امر عضو بفساد مؤل گردد و احتیاج بقطع آن افتد شیخ مینویسد که غنغرایا مادام که در ابتدا است امید علاج آن باشد و اما

هرگاه فساد در گوشت عضو مستحکم گردد از دور کردن جمیع آن چاره نباشد پس هرگاه ببینند که رنگ عضو متغیر شده آن در طریق تعفن باشد درین صورت واجبست
که مبادرت بعلاج آن از دوائی نمایند که منع عفونت کند مثل گل ارمنی وگل مختوم بسرکه پس اگر این فائده نکند از شرط غائر مختلف الوجوه در مواقع وچسپانیدن زلو
وفصد رگهای قریب آن کوتاهی نباشد چاره نبود تا خون ردی برآید مع حفظ برای آنکه منطیف بموضع ست بمثل اطلیه مذکوره وبر نفس موضع منشر وطلا چیزیکه
تعفن را منع کند ومضاد او باشد از انچه آنرا غوص قوی بود مثل آرد کرسنه بسکنجبین یا مع آرد باقلا خصوصاً مخلوط بنمک ببندند واز انچه بران طلا میکنند
حلتیت ست وتخم قریص نیز وزراوند مدحرج وآب برگ شفتالو یکیک جزو زنکار نیم جزو بآب بسایند تا بقوام عسل آید بر قرحه وحوالی آن طلا کنند وباقی ادویه در
علاج قروح ساکله ودر علاج قروح متعفنه خواهد آمد گیلانی گوید که در غنغرایا ادویهٔ مانع از تعفن اعضا بران گذارند وآن کرسنه بسکنجبین وهمچنین آرد شیلم یا آرد باقلا ست
وقوی‌تر ازین آنست که با آن نمک آمیزند یا قرص اندرون یا جوز کسنه وایضاً حشیش قریص وترمس تلخ آنرا پاک کند وبعضی اطبا علاج باین چیزها بعد قطع وتقویر
وازالهٔ لحم فاسد باحتیاط میکنند پس دران هنگام استعمال نمک بکنند تا کنند وبرای او دوا مرکب سازند از آرد جو وآرد گندم بآب وزیت پخته ومرهم باسلیقون ومرهم
مافاتونیقون استعمال کنند وانچه خشکریشه را قلع کند اینست که نان را کرفس یا بیادروج یا بیخ سوسن یا بیخ جاوشیر یا زراوند مدحرج هر واحد ازینها یکجزو بعسل
بسایند ودرابدان نرم آرد کرسنه بعسل کفایت کند صفت دوای نافع غانغرایا از صفات ادرنیاسوس بگیرند زنگار وعسل وشب مساوی بآب سایند ولطوخ بدان
نمایند وانچه قلع غنغرایا کند آرد بیخ سوسن ست چون بترب ونمک ضماد کنند وگاهی سرکه با آن نیز می آمیزند وایضاً آنرا قلع کند ضماد مغرنشا هیلوط وچون
برگ مورد را بشراب پخته بعسل بسایند وایضاً ترب بسرکه سوده آنرا قلع کند مانند داغ تا آنکه بعمق برسد

حمره وحمرهٔ فلغمونی وفلغمونی حمره

بدانکه حمره ورم صفراویست که بفارسی سرخ باد گویند واو دو قسم ست یکی آنکه مادهٔ او صفرای صرف باشد وآنرا حمرهٔ خالص نامند دوم آنکه مادهٔ او صفرای مرکب
با خون رقیق باشد وآنرا حمرهٔ غیر خالص خوانند وعلامت خالص آنست که ورم سرخ شفاف براق شدید الحرقت باشد وچون بانگشت غمز کنند سرخی از انجا
متفرق گردد ومائل بسفیدی نماید وباز بسرخی گراید وساعی باشد یعنی باعضای مجاور بسرعت متعدی گردد وبا تپ وتشنگی والتهاب وقلق بود ودر غیر خالص
همین علامات باشد الا بسرعت متعدی نشود وبغمز انگشت سرخی او کمتر متفرق گردد ودران رنگ ورم سرخ مائل بغلظ وبول سرخ وغلیظ ونبض سریع مائل بعظم
باشد وشیخ میفرماید که عادت اطباست که ورم دموی صرف را فلغمونی وصفراوی صرف را حمره نامند ومرکب ازین هردو را باسم مرکب از این هردو وا
مقدم دارند پس اگر خون غالب باشد فلغمونی حمره واگر صفرا غالب بود حمرهٔ فلغمونی گویند وفرق در حمره وفلغمونی که بدان تمیز از فلغمونی کرده شود آنست که
حمره سخت سرخ ورنگ او ظاهرتر بود از بقایای صفرت ودر فلغمونی سرخی مائل بسیاهی یا سبزی باشد واکثر رنگ خون آن در گوشت پنهان بود وسرخی حمره
بنهادن انگشت باطل شود ومکان او سفید گردد بسبب لطافت مادهٔ حمره وتفرق آن پس سرخی او بسرعت عود کند وسرخی فلغمونی برخلاف این باشد
ودر سرخی حمره زردی همچون رنگ زعفرانی بود واین در سرخی فلغمونی نباشد وورم حمره در ظاهر جلد بود وفلغمونی غائر در گوشت نیز باشد وحمرهٔ خالص یعنی از صفرا
صرف مثل سورچه روان میشود باطراف خود ورنگ موضع او زرد باشد نه در فلغمونی وحمرهٔ صدیدیه در موضع ورم وحوالی او آبله پیدا کند واین در فلغمونی کمتر بود وحمرهٔ خالص
دست را دفع نکند وفلغمونی دفع کند وهر قدر که زیادتی خون بر صفرا افزون باشد مدافعت ظاهرتر بود اگر ماده مختلط باشد ووجع وضربان در فلغمونی شدیدتر بود ودر
حمره تپ شدیدتر از آن باشد وگاهی حرارت حمره بحدی رسد که جلد را بسوزد پس سیمی بحمره گردد وفلغمونی چنین نباشد والتهاب حمره کم از التهاب فلغمونی نبود بلکه
بیشتر بود لیکن تمدد فلغمونی ووجع او بسبب تمدد بسیار باشد ولهذا وجع حمره کمتر بود وحمره در رخسار بیشتر حادث شود واین معروف بیاشر است واولا از بینی
ابتدا کند وورم از دیاد نماید ودر همه چهره منبسط گردد وهرگاه حمره از شکستن استخوان زیر جلد وکذا فلغمونی حادث شود آن ردی ست واختلاف میان حمرهٔ فلغمونی
ومیان فلغمونی حمره معلوم شده ومسیحی مینویسد که ورم معروف بحمره یا از خون باشد که مرهٔ صفرا بادی مخلوط بود وآن ردی‌تر ست ویا از خون رقیق بسیار
لطیف باشد که از حرارت او جوشش زند واین در ردائت کمتر از اول ست ومائل تر بسوی داخل بدن بود وازحمره بعضی خالص بود واو آنست که در جلد افتد واز آن

تجاوز نکند و با آن از علامات حرارت وحمرت شدید تر از حرارت وحمرت فلغمونی ظاهر شود و چون بر موضع او لمس نمایند خون از موضع غمز جدا شود و نیز جمع گردد و درد و ضربان
وتمدد و ترضض او از فلغمونی کمتر بود و بعضی از آن غیر خالص بود و او آنست که از خلط غلیظتر از خلط اول حادث شود و لهذا درد آن شدیدتر باشد و بسوی داخل بدن مائل تر بود
و گاهی فلغمونی با حمره مخالط میشود و یا متساوی و یا کمتر و بیشتر پس باسم مرکب از هر دو اسم نامند و هرگاه ورم حمره از خون گرم غلیظ جوشنده حادث شود دران قرحه
ذی قشر صلب و ورم حار موجع حادث گردد و بادی آبلها نبود و هرگاه از مثل این خون پیدا شود الا با وی زرداب مختلط باشد با آن آبلها باشد شبیه با آبله سوخته
آتش و چون آن آبلها بشگافند درانجا قرحه بهم رسد که آن را قشر صلب باشد و مجوسی گوید که اگر با صفرا چیزی از خون رقیق مختلط گردد از ان ورم معروف بحمره حادث
شود و علامتش سرخی در ظاهر جلد و حرارت و لهیب شدید و ضربان و وجع ست و سائر این اعراض شدیدتر از ان باشد که در ورم فلغمونی و حمره فلغمونی بود و هم او گوید که
اگر خون جید نباشد و نه معتدل المزاج بلکه شدید الحرارت بود و مع ذلک رقیق باشد از ان ورم مسمی بحمره حادث شود و آنرا حمره خالص گویند و این در ردائت کمتر از حمره
مرکب از خون و صفرا ست و طبری گوید که سبب فاعل از حمره فساد خون و احتداد او بصفرا ست بنحوی که دران اندک صفرا آمیزد حتی که جوش زند و زیاده شود از
مواضع فراختر از موضع او که عروق ست پس عروق دقاق منتسج بر لحم زیر جلد و غشا بشگافند و ما بین جلد و لحم بریزد پس اگر خون اکال شدید الحدت باشد در موضع
عمیق گردد و لحم را اخذ کند و اگر حار باشد و اکال نبود زیر جلد و غشا منبسط گردد و این حدت در خون از خوردن اطعمه حاره مثل فلفل و سیر و ماهی شور و حلاوه و عسل
و نوشیدن نبیذ صرف و مانند آن حادث شود و هم او گوید که حمره منقسم میشود بدو قسم یکی منبسط زیر جلد پس در جلد سرخی ظاهر شود دوم عمیق در لحم و این بحمره فلغمونی
شهرت دارد و گاهی این نوع عضو را فاسد کند و بمیراند و گاهی بگشاید و زائل شود حسب قلت ماده و کثرت خبث و صلاح آن و صورت حمره بر دو نوع میباشد یا منقطع
متباعد و ذی خطوط و یا ملتام متصل و رنگ او حسب جوهر او بود و جرجانی و ایلاقی مینویسند که حمره ورمی ست دموی که از خون گرم ورقی تولد کند و قوام
خون رقیق بود و باشد که اندکی بغلظت گراید و اکثر در آخر قرحه گردد از بهر آنکه ماده او خون ردی باشد و انطاکی گوید که حمره بقول اصح ورمی ست که از خون باشد
و نزد اکثر از صفرا بود و علامت حمره حادث از صفرا حمرت ناصع و شدت براقیت و حرارت و التهاب و سهولت غمز و ذهاب لون بدان و عود آنست
و حمره کائن از خون عکس این بود و مرکب بحسب آن علاج در صفراوی خالص سوای فصد مانند علاج فلغمونی نمایند لیکن درین تبرید زیاده کنند و در فلغمونی
تخفیف مفرط سازند و کدو و برگ خرفه و کاهو و لسان و لعاب اسپغول سرشته ضماد کنند و دیگر ادویه سرد و مرطب طلا کنند و درین نوع حاجت با ضمده
محلله نیست و در غیر خالص بعد فصد مسهل صفرا دهند بعده اطلیه را دعیه بکار برند و در تبرید و انتها محللات نیز داخل سازند موافق حاجت بدستور فلغمونی
و ضماد اقاقیا و صندلین و گل سرخ و گلنار مساوی با آب کاسنی و کشنیز و کذا صندل و کشنیز تر و برگ خرفه و برگ بارتنگ و اسپغول در ابتدا انفع ست و علاج فلغمونی
حمره و حمره فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی و صفراوی نمایند اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید لازم ست که دران استفراغ بدن با سهال صفرا
نمایند و اگر حاجت بمعاودت اسهال افتد بعد فصد عمل آرند و این بحسب مشاهده که غلبه از هر دو ماده بود بعد از ان متوجه تدبیر او بمبردات مفتوحه معلومه در باب
فلغمونی گردند و آب سرد بریزند چندانکه رنگ موضع او متغیر شود و باقیمانده تبرید در حمره واجب ترست زیرا که لهیب و وجع و التهابی دران بیشتر بود و استفراغ
در فلغمونی بهر آنکه ماده دران عاصی تر و غلیظتر باشد و واجبست که مبردات او در ابتدا قوی القبض باشند و قبض او بر برودت او غالب بود و اما در قرب انتها
برودت او شدیدتر از قبض او باشد و مع ذلک حذر نیز کنند تا ماده بسوی عضو باطن یا بسوی عضو شریف باز نگردد و ایضا حذر نمایند تا عضو سیاه
و تیره نگردد و در طریق فساد آغاز نکند و هرگاه چیزی ازین ظاهر شود در ضد طریق قبض و تبرید شروع کنند یعنی ادویه محلله ملینه بکار برند پس اگر حمره روان بر جلد
باشد معالجه بحکمت رصاص مع شراب عفص مطبوخ یا برگ چغندر مطبوخ در شراب نمایند و علاج کنند بچیزیکه دران تحلیل بقوت قوی مع تبرید باشد و آن
مثل این مرهم ست بگیرند پشم کهنه سوخته بدو تا چشتن دوازده درم و نیم انگشت قلب درخت صنوبر مثل او و موم زرد پانزده درم حکمت رصاص ده درم
پیه بز که با آب شسته پانزده درم روغن سوری پنج اوقیه و ایضا خفیفتر ازین مرهم مرتب از حکمت رصاص با آب سداب و روغن گل و موم ست و ابو سهل گوید
که حمره حادث از سبب بادی در ابتدای امر محتاج باشیاء مرخی عضو مستفرغ ماده آنست مثل ضماد مرتب از آرد جو خاصته بعد شرط موضع سیاسکے

دافع حمرت ... از خون رقیق ... مع ... بر موضع ... بعد ...

و معالجه حمره حادث از سبب سابق اولاً باستفراغ بدن بدوای مسهل صفرا کنند و اگر مانعی از اسهال باشد بفصد نمایند بعد ازان علاج بدوای مبرد و مرطب
نمایند مثل کاهو و حی العالم بعد ازان هنگام تسکین حرارت مثل علاج فلغمونی بشرط زدن و بضماد ادویه محلله کنند **صاحب کامل** گوید که حمره گاهی از غیر ورم
باشد و حدوثش از صفرای تنها بود و گاهی با ورم باشد و حدوث او از مخالطت صفرا با خون رقیق بود پس هرگاه حمره از غیر ورم باشد باید که تنقیه بدن بادویه
مسهل صفرا مثل هلیله زرد و تمر هندی و آلوی بخارا و مانند آن نمایند و باشیای مبرده مطفیه مثل جراده کدو و حی العالم و خرفه و آب کاهو و آب بارتنگ و غیر آن
که در ورم فلغمونی مذکور شد بر موضع ضماد نمایند و اگر حمره با ورم باشد باید که مبادرت بفصد کنند اگر مانعی مثل سن پیری و طفلی و مزاج بارد و غیره نباشد و اخراج
خون بمقدار حاجت کنند و اسهال شکم بمطبوخ فواکه نمایند و در ابتدا بر عضو اطلیه که در باب ورم دموی برای ابتدا مذکور شد طلا کنند و در صعود و منتها دستور
و باید که بهمین طریق علاج ورم مرکب از ورم حمره و فلغمونی با دویه مرکب از ادویه موافقه هر واحد ازان هر دو ورم نمایند و اغلب دوای مرکب موافق باقوی تر
ورم از ورمین باشد **ابن الیاس** گوید که علاج حمره خالص اینست که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه بست عدد تمر هندی ده درم با شکر سفید
و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر مع جراده کدو دهند و بر موضع ورم اشیای مبرده مطفیه مثل جراده کدو و طحلب و آب حی العالم و آب کاهو
و آب بارتنگ ضماد کنند و تلیین طبیعت باین مطبوخ نمایند سنای مکی هلیله زرد هر واحد هفت درم تمر هندی ده درم آلوی سیاه و عناب هر واحد بست عدد
آلوی کوهی بست عدد تخم کاسنی سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید شیر خشت و ترنجبین هر واحد پانزده درم
حل نموده صاف کرده سحرگاه بنوشند و تا آخر روز بران صبر نمایند تا از صفرا بمقدار صالح اخراج نماید بعده در آخر روز بماء الشعیر که دران عناب و بنفشه پخته باشند
غذا سازند و دو یا سه روز راحت دهند بعده اگر چیزی از ماده باقی باشد نقوع مشمش با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و اگر ورم حمره غیر خالص زائد اللحم باشد مبادرت
بفصد کنند و تلیین بمطبوخ فواکه و طلا بدستور فلغمونی نمایند **حجندی** گوید که هر صبح شربت آلو و تمر هندی بنوشانند و غذا ماء الشعیر با اشیای ترش از فواکه رطبه
سازند و ادویه مبرده مسکنه ضماد کنند و تلیین بشیر خشت و آب انارین یا بتمر هندی و شربت ورد مکرر برف یا بشربت اجاص مسهل و بنقوع مشمش و نیلوفر و بنفشه
با ترنجبین و شیر خشت و یا بمطبوخ هلیله زرد مع ریوند و تمر هندی و سنا و مانند آن نمایند و چون حمره بسببی اخذ کند بران ادویه بارده مثل این دوا طلا سازند بگیرند
خبث الرصاص و بسایند و برگ چقندر مطبوخ بشراب کهنه بیامیزند و بدان طلا نمایند یا مرهم سداب که در قول شیخ گذشت بعمل آرند **انطاکی** گوید که فصد کنند
در حمره دموی مطلقاً و در صفراوی اگر رداءت اشتداد نماید خلاف اکثر اطبا بعد ازان ردع نمایند بمحللات ممزوجه بعد تلیین بماء الشعیر و تمر هندی و خیار شنبر
و هلیله و واجبست شرط و استفراغ ماده بعد تبرید التهاب بلعابات و از مجربات اینست که قیمولیا و سفیداب و حنا با آب کشنیز و حی العالم بسرشند و لطوخ بدان سازند
که این محلل و رادع است پس اگر قرحه شود صبر و سفیداب بروغن گاو سرشته بر سازند که این عجیب است و شخصی خبر داده که باین مرض چند بار مبتلا شدم و مثل او
نیافتم و از خواص است که بقر و شرط زنند و خون که ازان خارج شود بپر کبوتر سفید بران لطوخ سازند که آن زائل گردد و همچنین مرداسنگ با آب مورد و اگر الیسرا بشکافند
و بر حمره نهند آنرا زائل کند و همچنین حرام مغز و حجر البقر در سرکه است و جوز السرو و برگ او و زعفران مجموع یا مفرد ضماداً و جوز السرو و آرد جو بحمره غائره مختص است و آن
دمویست و سحیق او با سحیق تخم چون با آب برگ قصب فارسی بسرشند حمره را از سعی و عود او ببدن منع کند و در نزهت گفته که علاج حمره بعد تنقیه اخلاط بماء
اسپغول بسر که است و آرد جو با کاسنی و بنفشه و بارتنگ پس اگر مع ذلک علامات خون باشد ماده مرکب بود و علاجش نیز مرکب باید **گیلانی** مینویسد
که اگر حاجت بفصد افتد فصد نیز کنند اگر مانعی نباشد و حمره از خون رقیق بود یا خون با وی غالب باشد و هر قدر که ماده او رقیق تر باشد حتی که مائل تر بسوی
خارج بود منع فصد بیشتر باشد و هر قدر که ماده او غلیظتر بود حتی که در ورم غائر تر باشد منع فصد کمتر بود بعد ازان تصفیه خون بمثل شربت آلو و عناب هر دو یا
بنقوع فواکه و بماء الشعیر و بماء القرع مع سکنجبین یا با آب هندبا و یا بشیره تخم خیارین و خرفه بسکنجبین نمایند و بعد ازان تضمید باشیای مبرده مرطبه مثل جراده کدو
و آب خرفه و کاهو و بارتنگ و عنب الثعلب و صندلین و فوفل و کشنیز و سرکه سازند و این قسم حمره با ضمده محلله محتاج نیست و غذا با حصرمیه بکدو و دادر کیبه با اسفاناخ
بروغن بادام یا شیره آن دهند **طبری** گوید که حمره سه نوع است یکی اسلم و او آنست که منبسط از جلد و رقیق و درخشنده و منقطع غیر متصل باشد و چون بران

انگشت ببندند سرخی ازان زائل شود وبعد زمانی عود کند واین نوع دیگر و زائل شود و چون فصد کنند و شرط زنند دوم همین نوع ست الا آنکه متصل غیر متفرق
بود واین نوع محتاج بفصد و شرط و طلا بسرکه کهنه وگل ارمنی ست وگاهی احتیاج بادویه قویه مثل شیاف امیثا وآب عصی الراعی و مانند آن شود سوم آنست
که در جلد عمیق باشد و رنگ او بسیاهی اندک مائل بود واین نوع محتاج بشرط عمیق ست واین نوعی ست که جالینوس بر طبیبی که رای بشرط خفیف داده بود تشنیع کرده
وامر بشرط عمیق و فصد هر دو دست نموده و جالینوس درین علت وامثال آن از حمیات دموی امر باخراج خون بحدی نموده که بر مریض غشی افتد و در ابتدای مرض
تبرید موضع بتبرید قوی نمایند بعده طلا بشیاف امیثا و برگ سوس وآب عصی الراعی وگل ارمنی و سرکه کنند واغذیه درین همه باید که عدس مقشر مطبوخ بسرکه
وشکر باندک عناب وسائر مزورات مسکنه خون باشد، ونوعیکه در گوشت عمیق بود آنرا حمره فلغمونی گویند پس اگر موضع سیاه شود طریق مداوات او اینست که
سیاهی با آهن برگیرند تا بموضع صحیح متعدی نگردد و بعد از آن هم علاج مرهم حل نمایند و هم او گوید که علاج حمره فصد واخراج خون بسیار و پرهیز ... ولازم ادوار ماء الشعیر
ومزورات ... واز اطلیه گل ارمنی و سرکه وگلاب و تبرید موضع بحجر ... و بقله و سبلول در آب عنب الثعلب وآب حی العالم و عصی الراعی وآب برگ اسپغول وآب برگ بید
وآب جراده کدو و مانند آن واگر زائل نشود بر موضع شرط غیر عمیق زنند که آن از شرط البته زائل شود و بعضی اطبا تا اول این نوشته اند که بهترین آنست که در اول
ظهور این حمره فصد رگ دست نمایند سیما رگ قیفال واگر این رگ ظاهر نبود هر آنچه ظاهر باشد بگشایند واگر از فصد مانعی باشد باید که ... استعمال کنند واسهال
مریض بمسهل صفرا نمایند و میباید که این علاج در جمیع اقسام حمره که در سائر اعضای بدن بود استعمال کنند یا حقنهای قویه بعمل آرند ولطوخ بر مواضع بادویه که
برای حمره مذکور گردد باید کرد و در دفع ماده که بسوی مواضع بریزد بادویه مبرده نمایند و آنچه جمع شود تحلیل آن باشیای مسخنه طلب کنند قبل از آنکه عضو تیره رنگ یا
سیاه گردد و باید که مدام ادویه ملطوخه بر ان رطب باشد و لطوخ در هر اندک مدت کرده شود و اول فاول ... لیکن رطب مسح کنند و انواع حمره در ابتدا محتاج باشیا
میباشد که جامع رطوبت مع تبرید بغیر قبض باشند مثل حی العالم و خرفه و بزرقطونا و عدس الماء و کاسنی و کدو و عنب الثعلب و کاهو و شیاف امیثا و برگ عوسج
طلا برای حمره و جمیع اورام حاره ملتهبه در جمیع اعضا بگیرند صندل سرخ و سفید و فوفل و شیاف امیثا و گل ارمنی مساوی و بآب کشنیز طلا نمایند و ایضا برای
ایشان مرهمی که از موم و روغنها بآب سازند و بادی اندکی افیون یا شوکران یا بیروج آمیخته باشند نیکوست وادویه مرکبه و مرهم مرکب از موم مصطکی و روغن گل
باید که روغن چهار چند موم باشد و روغن گل مرتب از زیت انفاق یا شمع باید و موم و روغن و صندل باید حل کنند و بران آب سرد اندک اندک ... آنرا
نمایند بریزند واگر با آن اندکی سرکه سفید صاف مخلوط سازند دوا بهتر گردد و ایضا سفیداب و گل قیمولیا مع عنب الثعلب و یا مرداسنگ بروغن گل و یا اقاقیا و روغن
و میفختج و سفیداب بسرکه و حضض و اقاقیا بسرکه تا آنکه حرارت ساکن و کم گردد پس میباید که ادویه بسیطه مثل کبریت زرد بسرکه و روغن گل و یا اسفیداب بسرکه و روغن گل
و یا اسفیداب بسفیداب و سرکه و زیت و یا مرداسنگ بآب کنند تا حقنه را استعمال کنند وادویه مرکبه مثل این قرص بعمل آرند بگیرند مرداسنگ و سفیداب و زعفران
و گوگرد زرد و میفختج و ایضا ضماد بخنوط کرده و بادارچینی علیق و بیارتنگ نمایند بعد از ان ... افزایند و اگر آب بارتنگ با آب عنب الثعلب بشراب بسایند و بدان قروح را
لطوخ سازند منفعت عظیم نماید و همچنین اگر تخم کرفس بریان کرده بشراب و زیت پخته بسایند و بر قروح نهند و یا گل ... با آب عنب الثعلب سوده لطوخ موضع
بدان نمایند و یا بگیرند مرداسنگ چهار اوقیه و در آب گشنیز تا آب حقنه ریزند ... بسایند و موضع را بدان لطوخ سازند و هر گاه این قروح مزمن گردد در حمره و یا
یعنی ساعیه که با آبلها باشد چرک رصاص بشراب عفص سوده بر موضع لطوخ نمایند و چون آکال باشد ... قیروطی محمول بچرک رصاص استعمال کنند و عدس پخته
بر موضع ضماد کنند واما در حمره که ... باشد بگیرند خبث رصاص در آب سداب سوده استعمال نمایند و یا مرهم ... که در قول شیخ گذشت بعمل آرند و یکی در حمره که سعی
و تاکل بسرعت نماید بگیرند پوست انار شیرین شش درم مرداسنگ شش درم ... سوخته شش درم قلب چوب صنوبر سوخته سه درم موم
دوازده درم سفیداب هشت درم کندر دوازده درم شب یک درم و شراب و روغن مورد آمیخته استعمال کنند

حمرة الاطفال

وآن سرخی باده معروفست باید که اول تنقیه مرضعه و تعدیل خلط نمایند و بلیله سیاه و چراینه و شاهتره و سرپوکه و عناب و برگ حنا وگل منڈی و کشنیز خشک و گلو

وصندل سرخ ودهماهه وبرهم ڈنڈی ونیل کنٹهی وجواتسه ومجیٹهه وچاکسو برگ نیم گل سرخ چوب کادی برگ گز بادیان کاسنی ترکچور اصل السوس پنج خراسانی رسوت زرد چوب
نگند بابری گل معصفر ومانند آن ادویه مصفی خون دهند ورسوت صندل سرخ هریک دو ماشه ترکچور سه ماشه چاکسو چهار ماشه افیون زردچوب برگ حنا هر واحد
یکماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هریک پانزده عدد کوفته بیخته درآب جهابقدر چاورس بسته وقت صبح یکحب باشیر مادرش میداده باشند واگر
حاجت باشد حجامت وزلو بکار برند واگر بثور متقرح بود مرهم سفیداب سفید وبثور سیاه وقرحی قتال باشد **حب سرخ باده** مجرب ومعمول پوست هلیله زرد
سرپهوکه گل سرخ برگ شاهتره تخم کشنیز نیمکوفته دهمایه صندل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹهی هریک سه ماشه برگ حنا دو ماشه زیره سفید فلفل سیاه گل کچنال هر واحد
یکماشه برگ بکاین برگ نیم هریک پنج عدد ادویه را کوفته بیخته درآب برگ حنا وتخم کشنیز که شب درآب خیسانیده صبح آب صاف آن گرفته باشند دران حبها بقدر
نخود کلان ببندند وغذا کهچڑی وخشکا کم نمک دهند وپرهیز از شیرینی وترشی وگوشت نمایند **دوای سرخ باده** برای آنکه اطفال او باین مرض اکثر مبتلا شوند باید که
مادر وید طفل قبل از حمل چندروز بدین دوا مداومت نمایند بلکه مادرش درعین حمل بخورد عناب هفت دانه صندل سرخ صندل سفید برگ حنا گل سرخ برم ڈنڈی نیل کنٹهی
هریک سه ماشه شاهتره هفت ماشه پوست درخت کچنال گل منڈی هریک چهار ماشه سرپهوکه پنج ماشه شکر سفید دو توله بطریق جوشانده یا خیسانده استعمال کنند
روغن که برای سرخ باده بی نظیرست چاکسو صندل سرخ کمیله هریک سه نیم ماشه سپاری چهالیه سنگ جراحت کات سفید لوبهان وج خراسانی هلیله زرد سنگ
پهٹکری حنای خشک سیر ... با کم دو ماشه دهمایه بادام برگ نیب بادام برگ بکاین دو دام نیلا تهوتهه یکماشه فلفل سیاه هفت ماشه روغن سرشف یک چهٹانک
دیکپا واول برگ را بانصف لوهچون بسایند ودو قرص ببندند وروغن را بر آتش نهاده دران قرصها بسوزند بعده همه ادویه سوده انداخته آمیزند ویکپاس در ظرف آهنی
بادسته چوب نیم حل نمایند ووقت حاجت بمالند **سفوف** که درین مرض مجرب بلا تخلف است ترکچور زیره سیاه برگ حنا برگ نیم پتیس نیل کنٹهی ورچهٹی پلاچری
سمس بید مجیٹهه پوست انار دهماهه بکن رکت چندن ادجلا چندن سوا ... دوای اول یکجزو دوم دو جزو سوم سه جزو همچنین تا دوای آخر که هفت جزو
میشود کوفته بیخته نگهدارند وقت حاجت طفل را از یکماشه تا نه ماشه بحسب سن شب درآب ترکرده صبح صاف نموده بدهند ونه ماشه خوراک طفل کلان است
که قریب سن بلوغ باشد واگر طفل بسیار کوچک بود بدایه طفل قدری میداده باشند واگر ازین مرض بدن طفل ورم کرده ومتقرح شده باشد ثفل این دوا با آب
برگ حنا سابیده ضماد سازند **ایضاً** اگر اطفال کسی ازین مرض هلاک شوند جهت اصلاح خون حیض که غذای جنین میشود درحالت حمل بمادر طفل بدهند که
نفع کلی دارد ومجربست شاهتره اصل السوس کشنیز بادیان برگ حنا گبر وبرگ نیب سرپهوکه آمله الایچی خرد نیلوفر صندلین گل سرخ مساوی سفوف سازند
شربتی دو درم باآب بعد ماه پنجم تا نهم درابتدای ماه هر روز تا سه روز خورند **ضماد** برای سرخ باده اطفال گل معصفر برگ نیب صندل سرخ زردچوب بآب سابیده
ضماد کنند واگر پخته شود رسوت کات سفید صندل سرخ سفیداب بآب کشنیز سبز ضماد نمایند **مطبوخ** که برای فساد خون وسرخ باده اطفال مجرب صندل سرخ
برگ حنا کشنیز خشک هریک چهار درم گل معصفر دو درم همه را نیمکوفته هفت خوراک سازند ویک خوراک در نیم پاو آب جوش داده هر صبح بنوشند ودر ثفل آن
آب دیگر انداخته شام جوش داده بخورند وآن ثفل را سوده بر بدن بمالند وبآب گرم بشویند غذا نان گندم وروغن بی نمک وگاهی عناب شاهتره دهمایه برگ نیم
زرنباد پوست هلیله زرد عوض گل معصفر افزوده وهریک نیم ماشه برای طفل یکساله شب خیسانیده صبح جوش داده صاف نموده داده میشود **ایضاً**
مسهل مغز فلوس خیارشنبر گل سرخ عناب سپستان چاکسو ترکچور صندل سرخ هیکه دانه هلیله زرد هلیله سیاه بادیان جوش داده بعمل آرند **نقوع** برای سرخ باده
سرپهوکه پنج ماشه برگ نیم شش ماشه شاهتره چهار ماشه گیهرویت ناگ کابلی برگ ... هریک دو ماشه گل منڈی برم ڈنڈی چاکسو چرایته رسوت صندل سرخ ترکچور پوست
هلیله کابلی هلیله آمله هریک یکماشه جوکوب نموده قدر حاجت شب ترکرده صبح صاف نموده بدهند **ایضاً** نیل کنٹهی نکند بابری برم ڈنڈی سرپهوکه هریک شش ماشه قرح سیاه
پنج عدد شب درآب خیسانیده صبح درهمان آب شیره کشیده صاف کرده بدهند بالای او پوری گرم بخورانند درسه روز فائده بخشد برای جوان یک خوراک است ولطفل حسب سن

ماشرا

اسم سریانی ست وآن ورم دمویست که در رو وپیشانی ظاهر شود وگاهی تا سر مرتقی شود وهمه رو وسر را عام گردد وبقول جرجانی ماشرا آماسی ست سخت گرم وسوزان

و مادهٔ آن خون گرم باشد مختلط با صفرای بسیار و حمرهٔ خالص بدان نزدیک باشد و اکثر در بینی و در رو و حوالی چشم پدید آید و از سر بینی آغاز کند همچون حمرهٔ خالص و من
این علت را هم در بینی و روی دیدم و ممکن بود که در یک اندام نیز افتد و آقسرائی گوید که نوعی از ورم حار مسمی بماشرا است و ورود در پشت بران تقدم نماید بسبب تولد
مادهٔ او در شریان عظیم واقع بران و مرتقی شود تا آنکه ظاهر گردد در چهره و حلق بشدت سرخی و التهاب و کثرت خون و طبری گوید که این مرض صعب عظیم الخطر است زیرا که
چون در روی اشتداد نماید و مادهٔ او کثرت پذیرد گاهی بسوی حنجره و آلات تنفس و عضلات داخله غوص کند و نفس منقطع گردد و هرگاه ورم از چهره بسوی
جلد سر صعود کند و عقل ثابت باشد دلالت بر سلامت کند و برانکه دماغ سلیم است و برانکه ماده رقیق است و آن در سطح رو است پس اگر ورم ابتدا کند و بسوی سینه
و حلق نازل شود دلالت بر فساد و خطر شاید و گاهی ماده بسوی قلب نزول کند و در یکروز بکشد بالجمله علامتش سرخی شدید با خارش در چهره است و انتفاخ
و گوش و رخسار و بینی با وجع و ضربان شدید و تپ حاد و تشنگی و لهیب و کرب و قلق **علاج** آنچه در فلغمونی مسطور شد بعمل آرند و گویند که در ینجا اگر مانعی نباشد
چندان خون برآرند که نوبت بغشی رسد و اگر فصد ممکن نبود بر ساق حجامت نمایند و بعد اخراج خون تلیین طبع بآب فواکه کنند و اگر بعد فصد امتلای خون باقی بود
بروز دوم یا سوم باز فصد کنند و اشربه و اغذیهٔ مبرده مغلظ خون مثل طبیخ عدس و کشنیز خشک یا کشک جو با عناب یا ماش مقشر موافق بود و اگر عناب بی دانه
جوشانیده آب آنرا با سکنجبین بدهند نفع تمام دهد و علاج این مرض در امراض سر نیز مسطور شده **اقوال** جهره ابن الیاس گوید که فصد سر و نمایند اگر مانعی
از سن و ضعف نباشد و خون بقدر قوت واجب بیرون آرند و هر صبح جلاب از آلو و عناب و تمر هندی با شکر سفید و ترنجبین بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه
یا مطبوخ آن یا بنقوع مشمش نمایند و هنگام اسهال بر سینه و حلق باشیای رادعه مقویه مثل صندلین و فوفل و اقاقیا و ماميثا ضماد سازند تا ماده در آنجا نریزد
و حقنهای لینه و شیافات غیر حاده بعمل آرند و بالجمله تلیین طبیعت برفق و ملایمت نمایند بعده تبرید سر و چهره بصندل و گلاب و کافور کنند و غذا ماء الشعیر دهند
و بعد تنقیهٔ تام و خلو سر و رگها از اخلاط مشتعل فاسد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم با قرص طباشیر ملین یکمثقال بدهند و این قرص با آب انار ترش
بیست درم و آب هندوانه با شیرهٔ تخم قرعه هر واحد بیست درم بخورانند و طبیعت را تا حصول تمام صحت محتبس نگذارند **خجندی** گوید که بعد فصد هر صبح شربت عناب
با شربت تمر هندی بنوشند و سکنجبین ساده بشیرهٔ تخم خیارین اگر با آن تشنگی باشد و غذا آش جو با اسفاناخ و عدس با کشنیز خشک و عناب و جراد کدو و [illegible]
ترش در ینجا اولی است و از فواکه انار ترش و سیب ترش و بهی و خیار و هندوانه و مانند آن خورانند و تلیین بنقوع فواکه یا شربت آلو و سهل و شیرخشت و ترنجبین شربت
ورد مکرر سازند و در اوائل استعمال رادعات خطر دارد و بعد تنقیه شربت انار با شیرهٔ تخم خرفه بنوشند **طبری** گوید مادام که قوت اطاعت کند فصد از سر دو دست
و صافنین و حجامت بر ساقین نمایند و تلیین طبع بچیزی بسیار خفیف مثل آلو و تمر هندی کنند و تضمید صدر و حلق باشیای مبرده و مقویه نمایند پس تبرید سر و رو
بپارچه مبلول بگلاب و اندک کافور کنند و اگر چشم منطبق گردد بگشایند و در آن شیر دختر و آب کشنیز تر که سرمه حل کرده باشند بچکانند و از وم شرب ماء الشعیر تا هفت روز
و از غذا بر مزورات مرتب بعدس مقشر و اسفاناخ و کاهو و کاسنی و سلق و مطیب و مانند آن اقتصار ورزند و گاهی درین علت احتیاج بفصد ماقین و [illegible]
و رگ زیر زبان افتد و هرگاه قوت اطاعت کند بفصد این همه باک نیست و ابن سینا امر میکند که عدس و کشنیز خشک و تخم بیرون کرده خوب جوش داده صاف نموده
با سکنجبین بنوشند و بعضی اطبا در ماشرا این سفوف میخورانند نشاسته کتیرا صمغ فارسی تخم خرفه تخم کاسنی مساوی سوده با اندکی کافور آمیخته بدهند و اسب
با سکنجبین بخورند و بعضی درین سفوف مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ افزوده قرص میسازند و آنرا قرص کافوری نامند **ایلاقی و جیلانی** مینویسند که نزد
ظهور ماشرا مبادرت بطلای عصارات بارده چون عصارهٔ کاهو و عصی الراعی و حی العالم و نیلوفر و کشنیز تر و کاسنی و عنب الثعلب و تراشهٔ کدو
و اسپغول و مانند آن سازند و استفراغ صفرا بآب انار مع طبیخ هلیله زرد نمایند و حقنهای قویه آنرا نافع بود و فصد نیز بعد تسکین حدت صفرا نافع باشد
و عصارات مذکوره با موم روغن که از موم سفید و روغن گل سازند آمیخته طلا سازند و در آخر اگر بران موضع شیر دارند صواب بود و ادویهٔ محلله که ذکر آن در فلغمونی مذکور شد
بکار برند و ماشرا که بسبب بادی باشد و از قروح حادث شود آرد جو و آب کشنیز تر ضماد کنند و شرط زدن واجب بود خاصه اگر میل بسیاهی کند یا صلابت شود و از
اطلیه عصارهٔ نعناع بروغن گل و آب سداب یا سرکه و روغن گل و قیمولیا یا اسفیداب و سرکه و روغن گل و مرداسنگ با آب برگ چغندر یا آب گندنا و اگر آب هر دو یافته شود

سداب و بفتح خشک بگیرند **دوا** برای ماشرای مذکور مرداسنگ و گوگرد زرد و سفیداب و زعفران همه با سپیده بیضه سرشته طلا کنند **مرهم** نافع ماشرا و نمله و حرق نار بگیرند برگ خطمی تر یک رطل و در گلاب و روغن کنجد بپزند و با چهار اوقیه روغن گل و دو نیم اوقیه مرداسنگ و دو نیم اوقیه سفیداب با آب کشنیز تر یا آب خرفه سوده قدری مغز نان با وی آمیخته مرهم سازند **دیگر** برای ماشرای مزمن روغن بید انجیر یک رطل موم پنج اوقیه مرداسنگ چهار اوقیه زنگار دو نیم اوقیه این همه را با سرکه بپزند و با روغن و موم گداخته بیامیزند **انطاکی** گوید که فصد کنند پس حجامت ساقین و شرب آب تمر هندی و جو و کدوی مشوی و خیارشنبر و هلیله و نهادن مثل فاغیه و لعابات وانچه در حمره مذکور شد مع لزوم شرب عناب و کشنیز و صندل **بسیر هندی** گوید که شخصی را از دوستان من این مرض عارض شده و صعوبت او بحد کمال رسیده بود چون قوت باقی بود فصد گرفتم پس نقوع مشمش دادم که از آن هر روز یکی دو بار اجابت میشد و بر روی او از شقیقه تا شقیقه دیگر و از موی پیشانی تا زنخدان نقشهای هندی که در ان بلاد بسیار است و دیگر اجزای آن در امراض حمره علاج ماشرا مسطور شد در آب باریک سائیده نیم گرم ضماد کنانیدم و از روز اول صحت شروع گردید تا آنکه شفای کلی یافت و آن ضماد را یاد دارند که عمل شریف عجیب است اکثر در خناقات حاره و باره شرب آب او و ضماد بثقل او استعمال کرده میشود و در دو روز فائده مینماید

ورم رخو

که انرا اوذیما نامند و آن ورمی است بلغمی نرم سفید رنگ و با آن حرارت و درد نباشد و چون انگشت بران نهند فرو رود و موضع غمز ساعتی همچنان حاضر ماند الا آنکه از ریح بخاری بود که در آن اثر انگشت نماند و بقول شیخ هر قدر که ماده این ورم رقیق تر باشد ترحی او افزون تر و نفوذ انگشت سهلتر بود و در جائیکه آنرا غمز کنند مبالغتی کرد و تهیج نباشد و هر قدر که ماده غلیظتر باشد مائل بصلابت و برودت بیشتر بود و بسیار باشد که آن از بخار بلغم بود پس آن از قبیل تهیج باشد و فرق اوذیما و اورام سوداوی بقلت سختی و قلت تیرگی کرده میشود و چون از ضربه و مانند آن عارض شود ماده بسوی موضع او سوای بلغم جذب نشود پس غمز ورم بلغمی بهمان و ایلم باشد و از درد خالی نبود و مسیحی گوید که ورم معروف به تهیج ورم پوست که با وی الم نبود و حدوث او یا از ریح بخاری بود مثل آنکه از پس در ابدان مستسقیان عارض شود و کسانیکه مزاج اعضای اصلی ایشان فاسد شده باشد پدید آید و یا از بلغم منصب یکی از اعضا و طبری گوید که این ورم رخوی و رد بهر آن باشد که از سیلان رطوبت رقیق یا از رطوبت شیرین بسوی عضوی بود و چون با آن حدت و لذع نیست در تنجا وجع نباشد بلکه عضو را از خاطر تهیج آرد و یا از این رطوبت مذکوره باشد و یا از ریاح نفاخه غلیظه رطوبی مرتقی از معده هنگام نقصان حرارت او و گاهی این ورم از نقصان حرارت جگر و کثرت رطوبت او بود و این همه سلیم سریع الزوال اند تا آنکه از تغیر قوت محیله دم و برد کبد مفرط نباشد پس اگر از تغیر قوت باشد آن مؤدی باستسقا گردد و اگر از کثرت رطوبت و یا از ریاح مع صحت قوت بود آن سلیم است و انطاکی گوید که سبب ورم رخو استعمال مولدات بلغم و شرب آب بر مثل شیر خصوصا فواکه چون خربزه و غالب مشمش است و ماده او بلغم است اگر از غمز فرو رود و عود او بعسر باشد و الا ریح و بخار بود و همه مغیر لون و موجب وجع نیست **علاج** بعد از نضج منضج بلغم از مسهل آن و حب ایارج تنقیه کنند و یا از مطبوخ تربد و علوشجان بسر و اروی غاریقون و ایارجات کبار تنقیه نمایند بعد اضمده و اطلیه مجففه بعمل آرند خصوصا که پیش از آن عضو را با رفعه خشن بمالیده مالیده باشند و انظرون را با آب و سرکه سائیده ضماد نمایند و یا نمک و خاکستر زنب و سرگین گاو و شبت و صبر در سرکه سائیده ضماد کنند و در نسخه نفیس خاکستر کرم عوض زنب است و مجرب صبر و بوره ارمنی برابر انفع و دیگر اضمده محلله مثل سرگین گاو و مرهم باسلیقون نافع و تکمید بدخن گرم کرده و مجفف مسند و نهادن جند بیدستر سکین و آب کبریتی و آب بورقی و شبی و نشستن بآب دریای شور بارد نافع بود و اگر مرض طول کشد و بدن صلب باشد سرگین کبوتر و خردل و نمک و صبر و تخم مرو و ساو سوده با آب مورد و سرکه ضماد کنند و اگر ورم رخو در کله یا جائی دیگر قریب الی النضج باشد گل بابونه گل خطمی تخم کتان کوفته بیخته بشیر گاو پخته بروغن گل آمیخته ضماد نمایند که منضج و مفجر است **و گاو دیه نافع اورام بلغمی** خوردن بیخ زرنب مطیب بجوز و تودری و گاو یا بالطول با آب طبیخ او برای تحلیل این اورام مجرب سودمند است **و ضماد** ثفل مخلوط بمرهم داخلیون و کذا بیخ قثاء الحمار تنها یا آرد جو و کذا سرکه بشونیز سوده و کذا بابونه و ترمس و سورنجان و کذا ترمس سوده بسرکه پخته و کذا مقل و زنج آن زعفران و کذا اشنان و سرکه و ضماد بورق و کذا اسفنج سوخته و کذا برگ سوسن با بیخ او بشراب کهنه پخته و کذا حرف مثل آن داخلیون مخلوط بسرکه و کذا برگ چغندر مطبوخ و کذا برگ نیل و کذا برگ تمر هندی و کذا اشنا با سعتر سوده بسرکه و کذا انجیر کوفته با آرد جو و زفت پخته که منضج است و کذا اسبوس گندم بشراب پخته و کذا زرار بند طویل و کذا

نهادن ممزوج بآب وکذا انزروت و مثل او نطرون وکذا الادن وکذا اکلیل الملک وکذا بیخ نرگس و روغن آن وکذا علک البطم وکذا اسفلنج وکذا آثار مشک سوده بآب شبت وکذا سرگین کبوتر بآرد جو و زیت و آب آمیخته **و شرب و ضماد** اشق وکذا اشنا بسرکه وکذا مقل ازرق وکذا کاشم وکذا دوقو و برگ آن وکذا کرم دان و عروق الصفر وکذا اسورنجان وکذا حرف وکذا نیل هندی وکذا شیح ارمنی و جبلی وکذا حب القلقل وکذا اهو فاریقون وکذا راسن وکذا صعتر وکذا مر مکی وکذا اسفنج سوخته وکذا تخم انجره وکذا اذخر وکذا کندر وکذا فاریقون **اقوال فضلا** مسیحی گوید که تهیج عارض از ریح بخاری بسرعت زائل شود و آنرا مالش بسرکه و روغن گل و نمک کفایت کند و علاج تهیج حادث از بلغم منصب بسوی بعض اعضا در اول حدوث او باشیائی نمایند که از شان آنها تشدید و تحلیل هر دو باشد و لهذا می باید که بران اول اسفنج نو در سرکه ممزوج بآب تر کرده نهند و هرگاه اسفنج جدید نباشد باید که بنطرون و یا بآب خاکستر بشویند و اگر بدن نرم باشد سرکه ممزوج بمقدار ملایم استعمال کنند و اگر سخت باشد غیر ممزوج بکار برند پس اگر حاجت بدوای قوی تر ازین افتد در قوت قابضه باخلاط چیزی مثل شب یمانی با سرکه و در قوت محلله بامتزاج خاکستر با آن بیفزایند و اگر تهیج در دست یا در پای باشد اسفنج بران نهند باید که بر باطن بندند بنوعیکه از اسفل بندند بسوی فوق آورند و از اسفل نرم و از فوق سخت بندند تا عضو چیزی را که بسوی آن بریزد بافراط قبول نکند **بوعلی** گوید که تنقیه باسهال کنند و پرهیز از مولدات بلغم امر ضروریست و بعد ازان واجبست که در ابتدا دوای او بچیزی باشد که جامع تجفیف و تحلیل بود و لازمست که موضع را بخرقه درشت بزور بمالند پس بران مجففات استعمال نمایند و پس ازان آب بران واجبست و از ادویه جیده در ابتدا استعمال اسفنج جدید مغموس در سرکه ممزوج بآب یا مبلول در آب بورق و خاکستر بالنست و در جوهر اسفنج تجفیف و تحلیل است و هر قدر که مرض دیرینه تر باشد سرکه که دران اسفنج تر کنند اندک تیز تر گردانند و وقت منتهی آنرا بنهایت حدت رسانند و تنها مخلوط بروغنهای شدید التحلیل با اسفنج استعمال کنند و ایضا در بعض وقت اسفنج مبلول در آب خاکستر چوب انجیر و انگور و بلوط و مانند آن استعمال کنند و لازمست که اسفنج را از جمیع جوانب کشاده و از قفا ماده بجانب دیگر میل نکند و اگر اسفنج یافته نشود عوض او پارچه دو تا کرده بآب خاکستر استعمال نمایند چون یکی بعد دیگری بران ادامت نمایند اکثر کفایت کند و آب آهک قویتر است و ایضا آنچه نفع کند روغن گل با سرکه و نمک و گویند سوخته نفع است و کرنب سوخته تنها نیکوست و نمک و آب نیز عجیب است و با یشا در ابتدا تنها و بعض مجففات حاره جیده بستن با ابتدا از اسفل بسوی فوق تا قصبت اگر ماده خلط رقیق باشد و آب مورد نیکوست در ابتدا و بعد آن اگر ادویه را بدان بسرشند و چون این ورم رخو قوی یا رباط یا وتر باشد در ادویه او چیزی که ازان تلیین حاصل شود مخلوط سازند و اگر بعد ازان درد باشد پس بر همین که گفته شد واجبست که اول تسکین وجع بمثل ترو فای رطب و مینفخج و قیروطیات از زیت کنند و نطول بشراب سوده و اقاقیا بعض نمایند و بعد ازان آب خاکستر و مانند آن استعمال کنند و آنرا طلیه جیده اینست که بگیرند مر و صعتر و سعد و صبر و زعفران اندک اقاقیا و گل ارمنی و بسرکه و آب کرنب بسرشند و ایضا برگ طرفا و نمک و زیت و گل ارمنی بسرکه ضماد کنند و ایضا برای همه یا در دیگر بگیرند چرک حمام و جوشیر کرده بنوره بقوام آرند تا مثل خمیر گردد طلا نمایند و ایضا موضع را بزیت طلا کنند و بران اسفنج یا پشم بسرکه تر کرده نهاده ببندند و دوا از النجیر نافع است و آنچه اورا نافع بود اینست که برگ سوسن را خوب جوش داده بیشتر بندند و بران نهند که این عجیب است و همچنین شبت و حضض و سرکه و آب خاکستر سوده و از طلیه قوی النفع سرگین گاو و کندر و میعه و اشنه و قصب الذریره و سنبل و افسنتین بیست بهمه نافع بود و گاهی ترهل عارض در اقدام حوامل را افتاد قصب که ازان جاروب سازند در سرکه تر کرده بران نهادن نفع میکند و بهتر آنست که آنرا سابیده ضماد کنند دیگر قیسولیا بسرکه و شب یمانی نافع است و از نطولات آب طبیخ کرنب یا شبت یا طبیخ پوست ترنج است و ترهل که تابع استسقا و امراض دیگر باشد علاج سبب آنرا زائل کند **صاحب کامل** گوید که اگر تولد ورم رخو از ریح بخاری باشد یا اقتضای مرضی که تابع او بود زائل شود و اگر از انصباب ماده بلغمی بسوی بعض اعضا باشد علاج چنین باستفراغ خلط بلغمی از ادویه مسهله مثل تربد و شحم حنظل و مغز قرطم و حب ایارج و غیر آن از ادویه مفرده و مرکبه نمایند و از اغذیه مولد بلغم مثل ماهی و شیر و مانند آن مریض پرهیز کند و با دویه که تشدید و تحلیل نمایند مثل سرکه و آب ممزوج باندک نطرون اسفنج نو یا پشم چرکین آلوده تر کرده بر عضو نهند و باید که نگاه کنند اگر بدن مریضی که دران ورم پیدا شده نرم باشد آب غالب تر از سرکه و نطرون اندک گیرند و اگر بدن سخت باشد سرکه غالب تر و نطرون بیشتر کنند بسبب سردی بدن از حال طبیعی بزیادتی در اشیای مجففه و اگر بدن معتدل باشد سرکه و آب مساوی گیرند و اگر بدن صلب بود و این دوا کفایت نکند اندک شب یمانی و قدری خاکستر چوب انگور بدان مخلوط سازند و اگر [illegible] نکند بگیرند [illegible]

دو بار یک ساییده بسرکه و آب سرشته بر عضو ضماد کنند و چون این ادویه استعمال کنند باید که عضو را بربندند بطریقیکه در قول مسیحی گذشت اگر این ممکن باشد و آیضاً نمک و صبر برابر یک سوده با آب مورد و اندکی سرکه آمیخته ضماد کنند لاسیما در ابدان صلب که این نافع ست طبری گوید که معالجهٔ ورم رخو بحسب موضع مختلف بود پس اگر ورم و تهیج در چشم و رخسار باشد علاج بکم کردن غذا و اقتصار بر اشیای ناشفهٔ محموده کنند مثل لحم تیهو یا کبک یا تدرج یا لحم حمل صغیر بر آتش کباب کرده و از شرب آب بسیار و از آب یخ و برف منع کنند و بر آب محمود مبرد بهوا بعد طبخ آن در ظرف آهن تا آنکه بنصف او فانی شود اقتصار نمایند و تقویت معده بطلیخین و مصطکی کنند و باین ضماد یعنی صبر و مر و اشنه و مصطکی و سنبل الطیب مساوی با موم و روغن ناردین یا موم و روغن ساخته ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و بر فم معده ضماد کنند و بعد ازان امر بریاضت بر اسپ و تحریک جمیع اجزای او و دخول حمام عقب ریاضت نمایند و غرغره بمری بطلی و اندک عاقرقرحا کنند و در بعض اوقات بخایند مصطکی و انداختن آب بینی امر نمایند و این تنها با پرهیز گاهی از غیر او غنی سازد و اگر تهیج در دستها باشد و این گاهی از سیلان رطوبت و ریاح نافخه حادث شود بر معالجهٔ مذکوره علی طبیعت افزایند اگر ازان مالغی بنا شد باین حب نار مشک و ناردین اقلیطی و زنجبیل چینی و دار فلفل هر واحد یکدرم گل سرخ و عصارهٔ سوس هر واحد یکنیم درم سنبل الطیب و مصطکی هر واحد دو ثلث درم سقمونیای مشوی دو ثلث درم صبر سقوطری بوزن همه ادویه این همه را بسایند پس هلیلهٔ سیاه ده درم و برگ ترنج مثل او و شراب کهنه بجوشانند تا مهرا گردد صاف کرده ادویه بدان سرشته حبها بقدر فلفل سازند و در هوا خشک کرده دو درم بخورانند و زیاده و کم بقدر قوت مریض بدهند و غذای او مثل غذای اول سازند و بران طعام محمود اندکی نبیذ کهنهٔ سرخ رنگ بیاشامند و واجب نیست که صاحب این مرض شراب سفید و خوصی و شراب تازه بنوشند و از جمیع فواکه رطبه اجتناب نمایند و تقویت جگر او باین ضماد کنند قوفل و اشنه هر واحد دو دانگ پوست پسته ترنیم درم قصب الذریره یکنیم درم زرشک دو درم گل سرخ و حضض هر واحد یکدرم همه را بسایند و اندک در شراب جید و آب سیب بجوشانند و آب مورد حل کنند و بر خرقه بمقدار جگر تراشیده بران بمالند و در هر روز یکبار بر نهار ضماد کنند و هنگام خوردن طعام آنرا بردارند و از انجه مالش بر تهیج دستها بدان نمایند این روغن ست بگیرند زوفای خشک و زیرهٔ کرمانی و صعتر فارسی و خاکستر چوب انگور مساوی پس همه را در روغن ناردین بجوشانند و بگذارند تا شبگیر بمانند پس بر دست او مالش کنند پس اگر تهیج او به بستن محتاج گردد اندر کف و باطن او رفادهٔ مبلول بسرکه و خاکستر چوب انگور و روغن گل نهند و از طرف انگشتان تا وسط ساعد بر بندند که این ازالهٔ او و تقویت عضو نماید و اگر تهیج در پایها باشد لهر باین جمله علاج نمایند و بقی کردن برین طریق که ابتدا طعام او بسیار و ترش بسیار تیز کنند بعده شوربا بکه دران ترب بسیار و برگ سرق پخته باشند از شوربا و ترب و سرق بخورند و بالایش آب گرم و نبیذ تازه بنوشند تا ممتلی گردند بعد ازان پر مرغ بروغن بادام چرب کرده باهستگی در حلق اندازند تا آنکه همه آنچه در معدهٔ او باشد بیرون آید و این عمل وقتی نمایند که از روز شش ساعت گذشته باشد و دران روز چیزی نخورند و دران شب اگر تشنگی بیخ و هد اندک جلاب یا قدری شربت سیب شیرین و اندکی آب جرعه جرعه بنوشند و چون صبح شود بار دیگر بر نهار چنان معالجه نمایند که ترب بسیار بجوشانند تا مهرا شود پس آب آن گرفته سکنجبین آمیخته بنوشند پس بمرغ استعمال نمایند تا آنکه معده پاک گردد بعده مداومت نمایند بر اطعمهٔ ناشفهٔ خفیفه و بر ابتر بمقدار آنها انچه ممکن باشد و اگر در سینهٔ او خشونت و اضلاع او ماندگی باشد بموم و روغن بالش آن نمایند و بران آب گرم بسیار بریزند و بعد آنکه سپیر و تقلیل طعام و تقویت معده ازالهٔ این مرض کند و بمعالجه حاجت نیفتد پس اگر تخفیف نشود حل طبیعت او بیک دفع یا دو دفع بحب بکور نمایند و تقمیح معده و جگر او کنند و از ان نبیذ موقوف نکنند اگر طعام بود اندک بدهند تا تقویت حرارت غریزی و تجدید هضم نماید و اگر بعد هضم طعام باشد زیاده ازان بدهند پس اگر کم و زائل نشود دست و پای را این روغن بمالند بگیرند کرفس و شونیز و در سرکه بجوشانند تا مهرا شود پس آن سرکه بگیرند و مثل او روغن گل بران ریزند و بار دیگر بجوشانند بعده دران اندک خاکستر چوب انگور حل کنند و دران اسفنج یا پشم تر کرده دائم بر پای نهند تا آنکه تهیج تحلیل شود و اگر تحلیل او دشوار گردد و سختی بمالند و رفاده دران دوا ترکرده از طرف انگشتان تا وسط ساق بندند این تدبیر انگاه ست که تهیج از سیلان رطوبت باشد و اما هرگاه از اندفاع ریاح و رطوبت غلیظ باشد باید که فصد مریض کشایند و بصورت خون او نگاه کنند پس اگر غلیظ سیاه باشد زیاده اخراج آن نمایند و اگر مائل بسرخی خالص و رقت بود ازان کم گیرند و معالجهٔ او بمسهلات مذکوره نمایند و پرهیز از اطعمهٔ مولد ریاح کنند و این سفوف برای او ترکیب دهند هر با خوذ خشک و شقاقل و برگ مرزنجوش و صعتر فارسی و زوفای خشک و زیرهٔ سیاه و کندر ذکر و مصطکی و عود خام و وج ترکی همه برابر ساییده دو دانگ ازان بخورند و بران جرعهٔ شراب کهنه بنوشند و این سفوف تهیج را ببرد

بغیر تدبیر دیگر چون از ریاح غلیظ باشد الا آنکه طبیب را واجب است که رعایت مزاج مریض نماید تا صدمت نپذیرد و این علاج که مذکور شد علاج رطوبات است چون با صحت
قوت کثرت نماید و علاج ضعف قوت در باب استسقا مذکور شد بولس در کناش خود نوشته که اگر سبب او فساد مزاج باشد علاج باصلاح مزاج کنند و بعد از ان با کشش
عضو به روغن و نمک و سرکه و اگر سبب او مادهٔ بلغمی باشد بعد نضج اسهال بلغم با ایارج یا حب ریوند نمایند و بعد اصلاح مزاج بگلقند عسلی و سکنجبین عسلی و نوشیدن
آب کاسنی و بادیان با سکنجبین بزوری و قرص ریوند با کاکنه و این قرص افسنتین کنند افسنتین سه جزو تخم کشوث تخم ترب یک یک جزو عصارهٔ غافث نیم جزو لک
مغسول یک جزو کوفته بیخته با آب بقل معلول در آب بادیان رطب قرص سازند شربتی از ان دو درم با ده درم سکنجبین بزوری و دوا اللک هم خاصه درین مرض و آب
برگ ترب با سکنجبین و ماء الاصول نیکوست و غذا نخوداب با زیرباج و قلایا و مطجنات با ابازیر حاره و لحوم خفیفه مثل کباب و عصافیر و لحوم صید خورند و پرهیز از
حموضات و مرطبات واجب است بعد ازان تقویت عضو بسرکه و آب ممزوج بنطرون کنند و یا گیر زنند سپانی و در سرکه حل کنند و این سرکه با آب آمیخته پشم پاره بدان
آلوده بران نهاده ببندند و مالش بنمک و زیت نفع کند و ببرگ طرفا و برگ آس یا برگ دلب ضماد کنند و یا بسرکه و گل ارمنی طلا سازند و یا صبر و مر و اقاقیا و شیاف
مامیثا و زعفران و سعد و گل ارمنی سوده مثل بندق ساخته وقت حاجت باندک سرکه و آب کرنب طلا کنند و اگر ترنج بر چهره و پلک باشد بگلاب و آب کاسنی
و اندک سرکه طلا نمایند و اگر ورم در عصب باشد ببرگ کرنب و اندک کندش و سفیداب با آب ... ضماد سازند و در تنقی آب سرد آنرا فائده کند جرجانی گوید که
این دوا را طلاء التریل گویند بگیرند اجزای متساوی و در قول بولس انزروت ... با سرکه و آب کرنب سرشته بنادق کنند همچون مهرهٔ شطرنج و وقت حاجت
بکار برند دیگر بورهٔ ارمنی و سعد و گل ارمنی و زیره سیاه ... و خاکستر برگ کرنب و آرد جو همه را با سرکه سرشته ضماد کنند شب یمانی
و حضض سوده همه را با سرکه و آب خاکستر طلا کردن سود دارد و اگر آماس در روی و پشت چشم باشد طلای تریل با گلاب و آب کاسنی و اندکی سرکه سائیده طلا کنند و تسخیر
عارض ... و مرزنجوش ... با سرکه و گلاب ... و برگ طرفا ... و برگ مورد تر و حنای تر کوفته ضماد کردن
سود دارد و طریق گرفتن آب خاکستر این است بگیرند چوب انجیر یا چوب بلوط یا ... خاکستر آن در آب یک شب تر کنند و صبح صاف کنند و سرکه بدان
آمیخته ... که همه آماسهای نرم و آبناک را سود دارد اینست ... مطبوخ بادیان و اصل السوس هر یک سه درم با
گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخوداب و شیرهٔ مغز ... و بعد نضج ... ایارج یا حب ... و زیت و نمک و لک
نمایند و اگر کفایت نکند افسنتین پنج درم با سرکه و آب سرشته ضماد کنند ... سعد و صبر و زعفران و بدان ضماد سازند خجندی گوید که هر روز
شربت اصول عسلی بنوشند و بعد نضج استفراغ بلغم بحب مناسبه ... و ... باشد باید کرد و این طلا او را نافع است سعد
اشنه و ... سنبل الطیب همه با آب خاکستر ضماد کنند پس اگر ... باشد ادویهٔ قوی التحلیل آنرا نفع کند و یا شگاف دهند
تا ماده او سیلان کند انطاکی گوید که علاج ورم رخو تنقیه کلی و استفراغ خلط مثل ایارج و معاجین ... و ترک مثل باقلا و شیر و نهادن جاورس
و بورق و طرفا و ... بهتر است و هم او گوید که این ورم مختص است به ... در ابتدای او باید ... مثل ... اکلیل و بابونه و ... بسیار
گرم و ... و نمک و ... جاورس ... و ضماد مثل حضض و زعفران و اقاقیا و سعد و ... سرگین گاو و گل ارمنی نمایند همه یا آنچه
میسر آید بعسل اگر حرارت نباشد و بعسل و سرکه اگر حرارت باشد ... و الا آب ... سرشته ... صبر ممزوج کنند و صبر یا حنا
و روغن بادام ... نافع ... است و این تدبیر ... خلط ... شیر و خربزه باید کرد

سلع

ورم غلیظ است که از گوشت جدا بود و بدان چسپیده نباشد و بهر طرف که بگردانند زیر جلد در جای خود بگردد و ... از مقدار نخود تا بقدر خربزه مختلف بود
و آنرا کیسه باشد محتوی بر مادهٔ آن و مادهٔ این ورم بلغم غلیظ بود ... بسبب ... سوداوی ... است و آنرا در هندی
رسولی گویند و اگر در گلو باشد ... بلغمی است ... خلط بلغمی ... باشد و ...

صفت قرص افسنتین

صفت طلای الیاس

آن مختلف بود و بعضی مثل گوشت باشد و بعضی مانند عصیده و بعضی چون عسل و بعضی باشد که ماده آن خشک گردد و اگر بشگافند چیزی مانند ارزن و امثال آن در یابند و بسیار
باشد که در غور مفاصل همچون سلعه چیزی پدید آید و چیزی صلب پیدا شود که لعینه بود و چوب الحاق او نسود و گاهی تعقد در عصب عارض گردد و مشابه بسلع شود
و سلع نباشد و فرق میان سلع و او آنست که سلع از همه طرف متحرک بود و آن گره بطول حرکت نکند بلکه براست و چپ بجنبد و بسیار باشد که از ضربه چیزی شبیه بسلعه حادث
شود پس اگر در ابتدا معالجه به بستن سرب بران کرده شود زائل گردد و تحلیل یابد و صاحب کامل و غیره گویند که اقسام سلعه چهار است یکی شحمیه و شحمیه بهر آن گویند که مشابه شحم در رنگ
و قوام بود و ماده این غلیظتر و باردتر باشد و بغمز فرو نشود و نه نزد غمز پهن شود دوم عسلیه که آنرا شهدیه نیز گویند و مسمی بعسلیه بهر آن شده که مشابه بعسل در رنگ و قوام بود و ماده او
لطیفتر و رقیقتر از همه اقسام میباشد و لهذا آنرا عفونتی بود و مائل بزردی باشد و نزد غمز تطامن کمتر از ریم کند و بسرعت رجوع نماید سوم آردمالیه و این را بسبب مشابهت
بآرد مالیه بدین نام خوانند و آن لفظ فارسی است مرکب از آرد که مشهور است و مالیه یعنی روغن تازه که از مسکه گداخته گرفته باشند و اطلاق او بر حریره غلیظ میکنند
که از آرد و روغن مثل عصیده میسازند و ماده این غلیظتر و خشکتر از عسلیه بود و لهذا غلیظ مائل بسیاهی بود چهارم شیرازیه زیرا که مشابه بشیراز در سفیدی و غلظ
بود و این لفظ را در فارسی اطلاق میکنند بر ما نحوزشی که از شیر مثل حریره غلیظ میسازند یعنی اقسام مذکوره این ورم محتوی بر مثل این اشیا میباشد و شحمیه
انواع است و صاحب او اندک الم هنگام مس معلوم کند و اما سه اقسام دیگر در لمس نرم و در حس کم میباشند و ابن هبة الله گوید که استدلال بر سلعه صغار از
تحریک او زیر جلد نزد غمز بران کرده میشود و سلعه غددیه بسیار صلب بود و بیخ او تنگ باشد و عصائیه بزرگتر از غددیه بود و بیخ او فراخ باشد و شهدیه زیر لمس
مندفع گردد و بسرعت عود کند و اصل او ضیق و جسم او مثل لحم و سم بود **علاج** علاجش انتقیه و غیره مانند علاج ورم رخو کنند و سرگین گاو و مرهم داخلیون
و مانند آن از ادویه محلله ضماد نمایند و اگر مزمن باشد ادویه حاده مانند فلفل و فربیون نهند و یا آنرا شق کرده تمام بیرون کنند پس مرهم مدمله بکار برند و گویند که بستن برگ انگور دنده
بروغن چرب نموده و گرم کرده روزی دو سه بار تا هفت روز در تحلیل سلع کوچک نافع است و کذا تخم سن در آب سوده نهادن سود دارد و اگر بر آن موضع شرط زنند
و شب یمانی سوده بر آنجا گذارند و چند روز همین طور جراحت تازه نموده استعمال کنند اثری تمام دارد و این دوا سوده سندست حبه سفید نمک لاهوری بآب لیمون
سائیده نخستین سلعه را شرط زده بران طلا نمایند در چند روز بتحلیل رود و در تکمله هندی نوشته که اگر زرد چوب دار هلد سهاگه را سرمه سا کرده بر قطعه کنوار انداخته بربندند
در چند روز رفع شود و اگر هونگ پان و سجی لوطه هر دو برابر با آب کهرل نمایند و بقدر نیم نخود در میان رسولی گذارند بعد سه چهار روز منفجر شده ماده برآید بعد از آن مرهم گذارند
تا به شدن آب هرگز نرسانند که بیم عود است **ضماد** که سلع را از بیخ بر کند سجی چونه سندور پنچال کنجشک همه برابر بصابون قدر کفایت کهرل کرده بر بیخ رسولی بمالند
و بالایش چهار داغ دهند هر گاه ماده دفع شود بروغن گاو تر کنند و بالای آن برگ بیل خرد نرم ببندند **دیگر** صابون سجی چونه نوشادر شنگرف همه برابر سائیده
با روغن کنجد خمیر کرده بر رسولی کاک زده طلا کنند که خواهد تر قید اصلاح زخم آن بهلیله سیاه کنند **دیگر** افیون سم الفار نیله تهوتهه سجی دوده چهپر کوفته بیخته بآب حل کرده
بر رسولی بمالند **دیگر** چوک نیله تهوتهه سجی نوشادر بروغن کنجد بمالند **مرهم داخلیون** که برای تحلیل جمیع صلابات و سلعه و خنازیر و تعقد عصب و تسکین
اوجاع معمول است روغن زیتون کهنه از سی تا چهل درم مرداسنگ بیست درم تخم خطمی اسپغول تخم کنوچه حلبه تخم کتان هر یک از پنج درم تا هفت درم تخمها را شب
در آب تر کنند و صبح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مرداسنگ باریک ساخته در زیت انداخته بر آتش نرم گذارند و بچیزی حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از آنکه روغن
سیاه گردد از آتش فرود آرند و لعاب را در آن انداخته بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آورده بر هم زنند و اگر خواهند که قوی الاثر باشد زفت و خاکستر چوب انگور و مرضیا
هر یک سه درم خبث الحدید یک درم باریک ساخته اضافه نمایند **اقوال الاطبا** مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن از بلغم بایارجات کبار و مطبوخ افتیمون
تریدی نمایند بکرات و مرات تا استیصال بلغم شود پس اولی آنست که پوست را آهستگی بشگافند بنحویکه کیسه سلعه پاره نگردد و از دست برآرند که هیچ از آن باقی
نماند پس باید که بنابر منع از ازدیاد سیخ آهنی بآتش سرخ کرده داغ دهند و بمراهم مندمله مندمل سازند و کسی را که قوت شگافتن نداشته باشد باید که مقل ازرق
و اشق و مرداسنگ و مرمکی هر یک یک توله بسرکه و روغن گل برابر سرشته ضماد نموده بالایش صفحه اسرب که مقدار حجم آن باشد در آنرا انگیزی فراهم گیرد همواره بسته دارند
که در ابتدا بالخاصیت آنرا دارا که مدت تحلیل می نماید و دستور اخراج سلعه که مکرر بتجربه در آمده اینست که سلعه نو بود یا کهنه سوای سلعه نگو سه روز متواتر

تیزاب فاروقی یا مرهم رسل و اعجاز آمیخته بر حوالی آن باید گذاشت و روز چهارم تیزاب سفید اندکی در آن آمیخته بنهند و چون ورمی و دردی که از آن پدید آید آنرا بمرهم ابیض کافوری و مرهم اصفر حکیم بقا تمام تسکین باید نمود و طلا از کتیرا سوده و بنوباشی و ریوند خطائی هر واحد یک توله در روغن گل سرکه سرشته بر پوست حوالی بچه یقند ضعف ساعة الاسیده بران گذارند و بعصابه محکم بربندند که حوالی بوسیده در دو سه روز خود بخود جدا گشته بیفتد پس بنگرند اگر اندکی از ریشه آن مانده باشد آنرا با آهن و یا روغن گاو داغ داده بمرهم سیاه و مرهم اعجاز مندمل سازند و در قوانین العلاج مرقوم است که طلای نخود تا غذیا در این باب اثری عظیم دارد چنانچه باز احتیاج باستعمال تیزاب اصلا نیفتد **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب از بادیان سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم دهند و چون اثر نضج در قاروره ببینند باید که تنقیه بدن از اخلاط بلغمی غلیظ سازند بحب ایارج و حب لوغاذیا یا معجون خیارشنبر مع ... یا مطبوخ که در آن تربد باشد تا بزرگ و زیاده نگردد و لازم موضع با ضماد محلله مثل مرهم دیاخیلون کنند که آن گاهی تحلیل در زائل میکند در ابتدا و اگر شیرازیه باشد علاجش بادویه محلله و یا قطع و شگافتن است و همچنین اگر عسلیه بود و چون شگافتن ممکن نباشد بران ادویه حاده محرقه مثل فلدفیون و دیگ بردیگ نهند و اگر آرد مالیه باشد در آن ادویه محلله نفع نکنند بلکه محتاج بادویه حفنه یا قطع باشد و اگر شحمیه باشد در آن ادویه محلله و معفنه فائده نکنند و آنرا سوای قطع و اخراج یا فیها علاج نیست و چون بشگافند کیسه او تمام بکشند و از علاج نافع عظیم برای شیرازیه اینست که موم مصفی و مقل و آهک و صابون بران نهند ابن نوح گوید دایم که سلع کوچک ضعیف باشد بادویه محلله که در باب صلب مذکور گردد علاج او نمایند و از ادویه مخصوصه او اینست که اشق را در سرکه تند حل کرده بدان ضماد نمایند و یا خاکستر بیخ کرنب بزفت و زیت آمیخته و یا بریق مقشر ضماد کنند و این مرهم باسلیقون درین باب قوی است موم راتینج پیه گاو زفت مساوی گرفته بدان ضماد نمایند و اگر سلع بزرگ باشد و در آن ادویه اثر نکنند علاجش بجز تعفین او بادویه معفنه و یا بشق و اخراج او نباشد و چون در علاج کوچک تساهل نمایند بزرگ گردد و اما سلع که در مقدم گردن باشد در علاج او این دوا مجرب است بگیرند فلفل سیاه و سفید و دار فلفل و فلفلمویه و دارچینی و قرفه و خولنجان و نوشادر و تخم قثاء بری و لفنج همه مساوی کوفته بیخته نیم وزن جمله شکر آمیخته بکشمش کوفته بسرشند و بنادق سازند و صبح بر پشت خوابیده و سر بسوی خلف داشته بندقه در دهن گذارند و بگذارند تا آنکه حل شود و بتدریج فرو برند تا نوبت بسیح بنادق رسد که این سلع را ببرد تا آنکه چیزی از آن باقی نماند و محمد بن زکریا گفته که اگر سلعه بزرگ باشد آنرا شق کرده چیزیکه در آن باشد اخراج آن نمایند پس در آن روغن یا دوای حاد گذارند تا در چند روز متعفن ساخته بیرون آرد و خضر گوید که در ابتداء بعد تنقیه بدن از بلغم غلیظ این ضماد بعمل آرند قنه ده درم حلتیت پنج درم جاوشیر هفت درم فرفیون سه درم مقل ازرق چهار درم سکبینج سه درم قنه را در سرکه حل کرده همه را با آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و بعد هر سه روز تبدیل ضماد نمایند که نضج و انفجار آن نماید اگر سلعه نرم باشد و در نسخه دیگر اشق پنج درم نیز داخل است شیخ و جرجانی مینویسند که آنچه از سلع غددی و صلب تر بود علاج او سوای قطع و شگافتن نیست انطیلس گفته که اولا پوست را که بالای سلع است صاحب او بدست چپ بکشد یا کسی دیگر بدست خود بگیرد و بکشد تا پوست از سلع برخیزد و جدا گردد پس آن پوست را آهسته بشگافند و چون جلد شگافته شد و پوست سلعه ظاهر گردد کنارهای جلد از هر دو جانب بصناره کشیده دارند و کیسه سلعه از گوشت قطع کنند و گاهی کشط او آسان بود و گاهی دشوار باشد و در این صورت آنرا آهسته آهسته از قعادین سلخ کنند تا کیسه درست با چیزیکه در جوف آن باشد بیرون آید و چون بیرون آرند و جلد از موضع شگافت فاضل نباشد بسبب کوچک بودن سلعه خون از جراحت پاک نمایند و جراحت را بماء العسل بشویند و بدوزند و ادویه رویانندهٔ گوشت بران نهند و اگر جلد بسیار فاضل گردد بسبب بزرگی سلع آن پوست افزون را قطع کنند تا زشت نباشد پس جراحت را بماء العسل شسته بدوزند و اگر سلعه قریب عصبی یا رگی بود و از آن کشط توان کرد کشط آن خوف نیست و اگر محتاج سلخ بقعادین باشد و خوف قطع چیزی غیر سلع باشد آنچه از وی بیرون توان کرد بیرون کنند و برباقی روغن گاو کهنه نیمگرم یا دوای حاد نهند تا آن باقی بوسیده گردد و بالتحام او نپردازند تا آنکه معلوم شود که چیزی از کیسه در آن باقی نمانده و چون سلع بزرگ را خارج کنند در آن روز از پنبه آنرا پر سازند و معالجه او بدو وا کنند و چون شگافت دهند باید که کیسه را بتمامه بکشند و اگر بعضها باشد و اگر سلخ آن ممکن بود و کیسه را مع سلعه بیرون کنند بهتر باشد و اگر چیزی از کیسه باقی ماند دوای حاد در آن گذارند پس بروغن گاو والحاق نمایند و اگر قوام سلعه نرم باشد چون عسل و مانند آن احتیاط در نگاهداشتن کیسه بیشتر باید کرد تا دریده نشود بلکه حیله کنند تا با کیسه بیرون آید پس اگر خرق عارض شود

صواب آنست که آنرا بدوزند واستوار کنند و برباطات ببندند و هرگاه چیزی بسیار ازان سائل شود و آن سبب ضعف بسیار گردد واجبست که مراعات صاحب او بتقویات طبیعت نمایند و هنگام خواب حفاظت نمایند زیرا که گاهی بدان غشی سرعت میکند و باید که معالجه نمایند کسی را که بران خوف غشی باشد و بسیاری از صاحبان سلع متحمل سلع نباشند و نه ادویه حاده بسبب عظم مرض و ایضا بسبب مزاج ایشان و سودای شگافت احتمال نمایند پس لازمست که در ایشان سلعه را بشگافند و انچه ازان بیرون توان کرد بیرون آرند و از برآوردن کیسه تعرض نکنند بلکه هر روز بعد اخراج ماده مجتمعه دران روغن گل و نمک هم بهنند که ازین کیسه پوسیده شده خود بخود بیرون آید و اما علاج سلعه عسلیه شهدیه آنست که در ابتدا بچیزی حار تکمید نمایند پس بزیت منقی ضماد کنند و اولی آنست که جلد را بشگافند پس بران مراهم نهند و گاهی دوای حاد مثل آهک و صابون و زراوند و غیر آن که در مفجرات خراج مذکور گردد در شگافتن جلد کار آیند و ایضا بگیرند آهک چهار درم و دردی شراب سوخته دو درم نطرون دو درم صبغ یک درم در آب زراوند جوش خفیف داده در حقه رصاص بدارند و همواره بآب زراوند تر دارند تا خشک نگردد و ایضا این دوا که برای تاکیل و غدد و مانند آن نیز نیکوست بگیرند خربق سیاه و زرنیخ سرخ هر یک دو جزو قشور نحاس چهار جزو و بروغن گل مطبوخ سازند و یا بگیرند تخم انجره و قشور نحاس و زرنیخ و ازلذع و احراق او بترسند و بروغن گل ضماد کنند و از اضمده جیده برای عسلیه و سائر خراجات حاره نیز و انچه دران خلط نرم باشد اینست لادن قنه مقل اشق چرک خانه زنبور عسل علک البطم مساوی و ازان مرهم سازند و از ذرورات بلا کثرت لذع اینست بگیرند بورق و نصف او خربق و ازان مرهم روغن موم و روغن گل بسازند و ایضا آهک پنج جزو قلقطار یکجزو و زرنیخ یکجزو سائیده استعمال کنند و اما غدد که مشابه سلع بود و آن قسمی از عقدست اگر اخراج او ممکن بود مثل سلع و ضرر او بعصب و غیره از عضو مجاور نباشد بشگافند و اگر در دست و پا و در جای متصل عصب و اوتار بود با خراج او متوجه نشوند که صاحب او در تشنج افتد بلکه آنرا بکوبند و بران چیز گران ببندند تا تحلیل شود و علامت مثل این آنست که غمز بران تحدید عضو کند طبری گوید سلع که دران ادنی صلابت باشد و از زیر دست بلغزد و چون او را مس کنند صاحب او اندک الم احساس نماید علاجش تنقیه صاحب اوست اگر قوانین ازان مانع نباشند بمطبوخ افتیمون و ایارجات مجمر بمقویات و صاحب او را بآب ترب جوش کرده و سکنجبین و تخم سرمق و کنگر زد امر بقی در هر اندک مدت کنند و لزوم پرهیز و ترک طعام شب نمایند و تقدیر غذای او بحسب بدن و مزاج او کنند تا آنکه در بدن او فضول غذا که طبیعت آنرا بسوی آن موضع دفع کند سفید پسته نماند و گاهی معالجه با آهن کنند اگر عضو سلیم باشد و علاج او سه طریقست

طریق اول آنکه ضماد بمرهم اسرنج کنند تا آنکه نرم کنند پس بمرهم دیاخلیون مرکب بخاکستر چوب انگور و خاکستر زفت حتی که مثل آب رقیق گردد بعده بسوی آن نظر کنند پس اگر رقیق شود تحلیل گردد عضو را با آهن مس نکنند و بران صبر نمایند تا آنکه تحلیل شود و اگر مثل آب گردد و متوقف شود چنانکه نه کم گردد و نه تحلیل پذیرد بران اضمده گشاینده نهند تا بگشاید و انچه دران باشد خارج گردد پس در اخراج غشای او که بران محتوی باشد تلطف نمایند و چیزی ازان بگوشت چسپیده نماند بعده علاج موضع بمرهم منبت لحم که آن مرهم مرداسنج ست پس بمرهم مختم که آن مرهم راتینج و کندرست باید کرد و قبل ذکر دو طریق دیگر مراهم و ضماد مذکور درین باب بیان سکنیم **صفت** مرهم اسرنج بگیرند اسرب و برسنگ خشن بآب بسایند و سوده آنرا خشک کنند دو درم ازان بگیرند و اسرنج سه درم بعده موم روغن تخم بط و پیه ماکیان بسازند و تسقیه او برآتش از لعاب حلبه و لعاب تخم کتان کنند تا آنکه ممکن باشد بعده از آتش فرود آورده بران ادویه مسحوقه انداخته در هاون بسایند تا نرم گردد و مخلوط شود پس بر سلع ضماد کنند **صفت** مرهم دیاخلیون مرکب بگیرند همه لعابات مثل لعاب اسبغول و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان هر یک سه درم مرداسنگ خام صد درم زیت اصفر یک رطل صغیر و همه را برفق بجوشانند تا بغلظ شروع کند بعده پنج درم گل زفت که از کهنه ترین زفت زیرا و باقی می ماند و اگر نباشد نصف وزن آن زفت بگیرند و خاکستر چوب انگور پنج درم و آرد ترمس تلخ سه درم و صدا الحدید یکنیم درم بران اندازند و بسایند تا مخلوط گردد و بر سلع ضماد کنند پس در اغلب از طبیعت این مرهم آنست که سلعه را تحلیل کند و بگدازد و استادمن ابو ماهر علاج سلعه صلب که زیر ابط زال و ظا شده بود و از مس او بحدید خوف و تهیج ضرر بود بلزوم این مرهم بعده مرهم اسرنج نمود پس سلعه بالکل زائل شده و باز عود نکرد و اما ضمادیکه آنرا منفجر سازد و از آهن مستغنی گرداند اینست که بگیرند کندم با آهک کبیر و برگ خنزهره یک دسته و هر دو را در چیزی بجوشانند و بهتر شیر میش ست تا آنکه مثل حساگینه گردد پس بر سلعه ضماد کنند و از

صلابت جلد انفجار او دشوار گردد قدری اشق و اندکی توبال مس سوده در بین ضماد افزایند که آن به سهولت بگشاید و بهترین دوا که در گشادن خراجات است آنچه نفع مجرب به
کرده ام اینست که چرک خانه زنبور و برگ کتان هر دو بکوبند و بعسل آمیخته بطریق ضماد کنند و چون آنرا بگشاید بر آن بگذارند تا فاسد نکند و اما مرهم منبت لحم اینست
که بگیرند موم و روغن گل و بر آن اندک سفیده ارزیز و قدری مرداسنگ کوفته بیخته داخل کنند و حرکت دهند تا مخلوط شود پس در هاون انداخته بر آن اندک
سفیده بیضه رقیق اندازند و بسایند تا مخلوط گردد بعد از آن آب سرد به برف بر آن ریزند و بیامیزند تا معتدل و سفید شود بعده بدان علاج کنند هر جراحت
و هر خراج را که اراده انبات لحم آن باشد پس هرگاه سطح جراحت با سطح جلد برابر گردد این مرهم موقوف کنند و مرهم راتینج و کندر علاج آن نمایند و نسخه او بعینه همین نسخه است
در آن کندر و راتینج بقدر واجب زیاده کنند و اگر نبات لحم زائد شود حتی که بر سطح جلد بلند گردد بر آن قطعه پنبه بنهند بالای آن قدری اندک خشن بنهند یکبار که این لحم را کم کند بگدازد پس بر آن
مرهم علاج کنند طریق دوم آنکه سلع را بنشتر سفیح معروف بوده از موضع اسفل سلع شگاف دهند بعده فتیله قوی از پنبه مغموس اندر آن بنهند و هر روز فتیله را در غلظ
و طول افزایند تا آنکه سلع بشگافد و از آن ماده گداخته و ریم بر آید پس غلاف او خارج کنند که آن به سهولت بر آید چون آن موضع پوسیده گردد بعده مطابق آنکه مذکور شد علاج نمایند
طریق سوم آنست که نظر کنند بسوی سلع و بمقدار تشبث او بموضع [illegible] اگر [illegible] نباشد شگاف [illegible] دهند و سلع را
بصناره بگیرند و از جائیکه بدان متشبث باشد برفق جدا کنند تا مع غلاف بر آید پس مرهم مسکن [illegible] علاج کنند و در آن چیزی از شحوم زیاده
کنند که آن فی الفور تسکین اوجاع میکند و معالج چه نماید که جلد شگافته مشوش نشود و این طریقه [illegible] میکنند که سلعه را چیده و محکم
می بندند تا آنکه در جای اندک از جلد مجتمع گردد بعده اخراج او بر ایشان آسان میشود و موضع اثر کوچک میگردد و بدانند که اخراج سلع و شگافتن خراجات
و مداوای خنازیر با آهن البته نشاید مگر بعد فصد و استفراغ و لزوم پرهیز در مزاج مریض باعتدال او پس واجب است که طبیب از این غافل نباشد گیلانی
مینویسد که گاهی علاج سلع بعد فصد و استفراغ و تنقیه بدن با نشتر میکنند که حیله برای اخراج او و فصل موافق نمایند و آنرا صلیبی یا بطول بشگافند
و بصناره برداشته بنشتر او یا بنوک آلة الشگاف استیصال آن کنند تا بعد التحام عود نکند و سلع که در جبهه و یا فوق یا بقریب گوش باشد باید که از شگافتن
شریان حذر نمایند پس اگر از خطا نوک نشتر بشریان رسد با آهن داغ دهند بعد از آن مرهمی که در آن صمغ صنوبر و اشق و کندر و مانند آن باشد علاج کنند
و اما دوائیکه بعد اخراج سلع بدان پر کنند و احتیاج تکرار ندارد بلکه دریکبار کفایت کند آن ذرور معروف است و نسخه او اینست که بگیرند قاقیا
دو درم [illegible] درم گلنار [illegible] موضع سلعه بدان پر کنند
و ببندند بغیر آنکه آنرا آب رسد پس در یکهفته صحت یابد و همچنین سایر خراجات شگافته را چون بدین ذرور در اول پر کنند در یکدفعه التزاق آن نماید

غدد و عقد

گاهی در بعض اعضا ورم غددی چون بندق و جوز و کم و زیاده از آن پیدا شود و بیشتر بر پشت کف دست و بر پیشانی باشد در اول امر چنان بود که اگر
بر آن غمز نمایند متفرق گردد بعد از آن عود کنند در اکثر و گاهی عود نکند و بقول طبری بعضی از غدد طبیعی بود چون غدد زبان و قریب او و [illegible] و گردن و بغل و بن ران و این
نوع را احتیاج بعلاج نیست و بعضی غیر طبیعی باشد که در [illegible] است و این در جمیع مواضع از اعضای بدن حادث شود [illegible] غیر طبیعی است سبب که در ظاهر بدن
از ماده غلیظ بلغمی و گاهی سوداوی متولد شود و از برد و یبس منعقد گردد و گاهی زیادتی قبول کند و آنرا غدد سلعیه گویند و چون زیادتی قبول نکند آنرا سلعه غدد
نامند و غدد در حقیقت از اقسام سلع است لیکن فرق فیما بین هر دو آنست که غدد سخت باشد و زیادتی قبول نکند مگر بندرت و او را کیسه نبود بخلاف سلع و گاهی
بثور غددیه کوچک عارض شود و از جنس او را غددی نوعی است که آنرا فوجشلا گویند و گویا که مخصوص است باین اسم آنچه پس گوش باشد و جرجانی گوید که نوع دیگر از
غدد است که آنرا [illegible] گویند و آن با تباع شیخ جدا مسطور گردد و اما عقد دو نوع است یکی ریحی و این در مواضع معرا از لحم مثل پشت کف و قدم و جبهه چون
بندق و جوزه و غیره پیدا آید و در ابتدا هنگام غمز غائب شود و بعده بهیئت خود باز آید و آن با باد و ریاح [illegible] باشد و دوم لحمی یعنی آنچه در جوف او بود
بجنس لحم غددی مستحیل گردد و این ملمس صلب باشد و بغمز متفرق نگردد و بعض متقدمین این را ثوالیل مندفنه نامند بسبب صلابت آن و این در جمیع اعضا

ونزد مفاصل حادث شود حتی که مفاصل را از تحریک بسهولت منع کند واکثر عروض این بعد خراجات بود و بیشتر در انگشتان پای و در اسافل حادث شود و از رفتار
منع کند وگاهی عصب هنگام لحوق تعب منعقد گردد و آن مشابه سلعه بود و فرق آن در سلعه مسطور شد وگاهی بعد بریدن شق عصب بهتک او صلابت و عقده
عارض شود و ایضاً گاهی در اعضا بعد انجبار آنها صلابت و شنید پیدا شود انطاکی گوید که گاهی اخلاط بر کیفیات دیگر جمع شوند بعضی از آن مثل بندق
باشد به هر دو جانب فقط حرکت کند و آنرا عقد نامند و بعضی از آن مخالط جلد باشد و اصلا حرکت نکند و آنرا غدد خوانند و این گاهی ریحی بود بغمز زائل شود و عود
کند و آنچه از این بیش گوشتی باشد آنرا فوجیلا گویند و از عقد بعضی صلب بود و بعد کسر یا شق پیدا شود و این را علاجی نیست علاج غدد مانند علاج ورم صلب
کنند و بعد تنقیه بطریفل غددی خورانند و بستن پاره اسرب بران مفید بود و چون اسرب در آب عنب الثعلب سوده طلا کنند و بالای آن قطعه اسرب ببندند در تسکین
وجع و تحلیل غده نافعتر باشد و اذراقی سوده طلا کردن نیز سود دارد و بقول بعض مجربین در ازاله غدد و سلعه چیزی نافعتر از بادیان و گندنا نیست و از تناول
اغذیه غلیظه مولد بلغم و سودا احتراز کنند و در بثور غددی مراهم منضجه و محلله بران نهند و برگ خطمی را در نرم کردن او خاصیتی هست چون بران ببندند و برگ نیب
واکاس بیل و برگ سفیدالو در آب جوشانیده بخار آن بدهند و ثفل آنرا سائیده ضماد نمایند و بعد چند روز که نرم شود برگ بیل و برگ کتائی کوفته گرم گرم ببندند
که منفجر گردد و زائل شود و عقد را بمالند و بچوب خوب بکوبند تا پهن و متفرق گردد بعده صبر و حضض و اقاقیا و گلنار و غری السمک ضماد کنند و بالای آن قطعه
اسرب ثقیل نهاده محکم بربندند و بعد سه روز گشایند پس اگر عود کند تا پهن بیرون آرند و اگر بادی در دو باشد باید که قیروطی بمالند پس مطبوخات محلله مثل
طبیخ بابونه و اکلیل و شبت و مرزنجوش و خطمی و زوفای خشک و بیخ سوسن و تخم کتان و قرطم نیکوفته نطول سازند و روغنهای محلله مثل روغن بابونه و شبت و
نرگس و نسرین بمالند و عقد لحمی را بروغنهای نیم گرم و شحوم و امخاخ مالش نمایند و ادمان حمام کنند و اگر فائده نشود شق کرده بیرون آرند و اگر شق ممکن نبود
مداوم بیست بکوبند و لزوم بستن اسرب نمایند و بسیار باشد که سرطان گردد و اگر علاج نکنند و در عقد ریحی ادویه محلله ضماد کنند و ادهان محلله بمالند و ادمان حمام نمایند

اقوال حکما شیخ میفرماید که علاج غدد از جنس علاج سلع ست و بسا ست که کفایت نماید اینکه بکوبند و بشکنند و بران اسرب ثقیل محکم بربندند پس آنرا
تحلیل کنند خصوصاً چون زیر اسرب طلای محلل مثل دیاخلیون و مانند آن از ادویه محلله طلا نمایند و ایضاً واجبست که بعد تحلیل او اسرب ببندند که آن سبب
منع معاودت اوست و علاج بثور غددیه شکستن اوست و افشردن چیزیکه اندران باشد و بستن اسرب بران و علاج فوجیلا علاج اورام غدد و اورام لحمی
ست و دوای مخصوص او اینست که خاکستر خرمهره بشحم کنه غیر نمکین سرشته ضماد کنند که این دوا نظیر خود ندارد و ایضاً خاکستر راسو بقیروطی روغن سوسن
کرده مخلوط ساخته استعمال کنند که خنازیر را نیز نفع کند **صاحب کامل** گوید که علاج عقد که در بدن حادث شود مرهم داخلیون ست و پرهیز از اغذیه
مولد بلغم و سودا و استفراغ بدن ازین دو خلط و اگر ازین فائده نکند با بهام بران غمز قوی نمایند و بشکنند بعد از ان قطعه اسرب یا دیگر چیزی صلب بران
محکم ببندند که ازین تدبیر زائل شود و هم او گفته که عقد غددیه را نگاه کنند اگر شبیه بسلع باشد باید که علاج او بعلاج سلع نمایند و اگر از ان جنس نباشد و آن
تعقد صلب ست علاجش با دویه مثل داخلیون و غیر آن کنند پس اگر نفع نکند آنرا بچیزی سخت بزنند غیر متصل تا آنکه بشکند پس آن زائل گردد انشاءالله تعالی
ابو منصور گوید که عقد عارض در قدم و دست کثیر الاستعمال که آن معروف بقردن ست علاجش آنست که اگر ممکن باشد قطع کرده از ان بیرون آرند پس شرط آن نهند
و بران دوای حاد بپاشند یا عسل بلادر طلا کنند بعد از ان روغن گاو و نمک بران طلا سازند تا آثار او را اصلاح دهد **داود** گوید که علاج غدد و عقد
بربط اسرب و مالش بادهان حاره کنند و صبر و حضض و صمغ زیتون مجربست و کذا روغن آجر و طلای بارود و بورق و سندروس و در خواص ست که اگر بیخ
جداره بگیرند و بخیته تنها بخورند انواع آن ببرد و مجربی مراجرین داده و خاکستر حلزون و کرم بشحم و زیت طلا کردن و کذا صبر با قیح **طبری** گوید که اگر غدد زیاده نشود
و در موضعی نباشد که ایذا دهد و ضرر بحرکت کند برای اخراج او وجهی نیست و اگر زیاده شود و ایذا رساند اخراج آن نمایند مگر آنکه زیر استخوان یا زیر عصب باشد و اما
چون اراده تذویب او باشد از ضمادات و مراهم که در سلع ذکر کردیم بعمل آرند و اگر ظاهر جلد بود تذویب او آسان باشد مرهم دیاخلیون مرکب یا غیر مرکب که در
سلع بیان نمودیم ضماد کنند و بالای مرهم پارچه اسرب بشکل غدد نهاده محکم بربندند و لزوم این دایم نمایند پس اکثر تحلیل شود و زائل گردد و اگر تحلیل نشود و نرم و تنگ شود

تدبیرش مثل تدبیر سلع بود با ضماد محلله و در غدد نوعی هست که درد کند سیما آنچه در پیشانی ظاهر شود و دران نوعی هست که آنرا درد نباشد البته سیما آنچه بر سر بود باید پس اگر طبیب اخراج او مناسب داند جلد او صلیبی بشگافد بغیر آن و علاج او بمرهم کند و حفظ جلد مشقوق شده منهجی نماید که پراگنده نشود و عقد لحمی اگر در گوشت باشد شگافته بیرون آرند که قطع لحم منعقد خارج شود و اگر در عصب باشد باخراج آن متعرض نشوند بلکه ضماد برای تلیین نمایند چه عقد بسرعت نرم شود و عقد عصبی که با درد باشد مرهم شحوم ضماد نمایند و آنچه بغیر درد بود بران پارچه اسرب محکم بندند که آن بسرعت زائل شود و اگر بر کف و قریب ازان باشد بزور بمالند و بچیزی گران بکوبند که الم آرد پس در ساعت زائل شود و اگر بر مفصل باشد بشدت غمز کنند که آن در مفصل فرو رود و زائل گردد و اگر قریب مفصل باشد بسر انگشت دفع کنند تا آنکه قریب از مفصل گردد پس بران غمز کنند تا فرو رود و اگر با وی الم باشد بید و بالش متعرض آن نشوند و گاهی از تمریخ بقیروطیات و استعمال نطول و آب گرم زائل شود و اما آنچه در اعصاب از تعب منعقد گردد باید که چند روز روغن قیروطی بمالند بعده امر بدخول حمام و تمطی و تمدد اعضا دران کنند که آن بسهولت منحل گردد و گاهی در اعصاب چیزی معروف بتفرج از شل شی ثقیل عادت شود و او ممتد گردد حتی که در طول او قدری بیفزاید بسبب فرط تمدد پس الم شدید آرد و این محتاج باستفراغ بدن بفصد و دوا و بعده تمریخ و اما آنچه از شق عصب تعقد افتد آنرا علاجی نیست و تدبیر تخفیف تمریخ نمایند و اما آنچه عقب تعب و اعیا و آنچه از اورام صلبه و ورم اذنین و غددتین زیر حنک حادث شود این همه نزد ذکر انواع اورام صلبه در خوره ذکر خواهم کرد

خنازیر

ورم صلب شبیه بغدد است که در لحوم رخوه یعنی در گردن یا کنج ران یا زیر بغل حادث شود و اکثر این ورم در مقدم گردن یا جوانب او باشد و یک غده یا دو یا یا زیاده ازان بود و هر واحد ازان در غلاف خاص آن باشد چنانچه سلع و این ورم را خنازیر بهر آن نامند که اکثر در گردن خنازیر میباشد و بقول قومی بهر آنکه خنازیر کثیر الاولاد بود و این ورم کثیر العدد باشد بالجمله ماده او بلغم غلیظ است که از تخمها و سوء هضم و تحلیل غذا و قلت تنقیه در بدن جمع شود و باعضای نرم ریزد پس صلب گردد نزد بقای او دران لحم و حال او در اول امر قریب از حال فلغمونی بود و اگرچه ماده او بلغمی بود لیکن خالی از سوداویت هم نباشد و شیخ میفرماید که خنازیر مشابه سلع بود در نتو و قبول غمز و فرق میان هر دو آنست که خنازیر از گوشت جدا نباشد مثل سلعه بلکه آن بگوشت چسپیده باشد و اکثر در لحم رخوه عارض شود و خنزیر بسیار بزرگ کمتر بود و گاهی از یکی آن بسیار پیدا شود و درین مشابه ثالیل بود و گاهی منتظم العقد باشد و مثل حمائل گردد و گویا که مثل عنقود بود و بالجمله خنازیر غدد سقیروسی است و بعضی خنازیر با درد بود و بعضی بی درد و این را علاج دشوارتر است و گاهی در علاج او احتیاج بشگافتن و بریدن [illegible] و مردم شدید الاستعداد بخنازیر در زمانه گردن و سرکسانی است که گردن آنها کوتاه و امزجه ایشان مرطوب باشد و اکثر مواضع تولد خنازیر گردن و بغل [illegible] و وجه تسمیه او بخنازیر بسبب کثرت عروض او بخنازیر باشد بنابر حرص و کثرت تخمهای آنها و یا بسبب آنکه شکل گردن صاحب او در اکثر مشابه [illegible] بود که بسوی راست و چپ میل نکند و اسلم خنازیر آنست که صبیان را عارض شود و دشوارتر او آنست که جوانان را عارض گردد و طبری مینویسد که خنازیر علتی است که متولد شود از غلظ خون و فساد آن بنحویکه سوداوی الکیفیه و غلیظ گردد پس بسبب کیفیت و کثرت نساید از رگهای باریک بیرون آید و در عضو بایستد و بسبب برد و غلظ خود حرارت مغلیه را از عضو باطل کند و دائم غلیظ و سخت گردد حتی که ورم صلب سلعیه بهمرسد و حجم موضع بزرگ شود و تمام او جنس واحد باشد و آن ورم صلب سوداوی متحجر است و او بر سه نوع بود یکی آنکه مثل غدد بسیار بمکان عضو متحیز باشد و حرکت کند حتی که متخیل شود که آن میان جلد و لحم است و این اسلم انواع اوست و فرق میان این نوع و سلعه آنست که سلعه رخو باشد و ملمس آن ملمس گوشت چرب بود و این صلب تر باشد ملمس او ملمس عظم و عصب بود و فرق دیگر آنکه در سطح خنازیر شبیه بحجر و عقد صلب ظاهر شود و سطح سلع املس متساوی السطح مستدیر الشکل باشد دوم آنکه در شکل مثل نوع اول بود سوای آنکه منشب بموضع بود چنانکه حرکت نکند مگر بدشواری و فرق درین نوع و در سرطان آنست که با وجود تشبث او بموضع بران عروق سبز در اطراف او [illegible] سرطان [illegible] ظاهر شود و در خنازیر عروق پدید نیاید سوم آنکه منبسط بود و بر جلد بسیار ظاهر گردد و متقرح شود پس صورت او مثل صورت [illegible] باشد چون [illegible] گردد و این بدترین انواع خنازیر است علاج جهت تنقیه مواد مطبوخ اسطوخودوس یا سنا [illegible] بادیان یا در [illegible] دهند

شاهتره عنب الثعلب هریک هفت ماشه انیسون سه ماشه انجیر زرد چهار عدد مویز منقی ده تولہ گلقند عسلی چهار تولہ بنوشانند و غذا وقت نیمروز نخود آب مرغ
تنها یا نان خشکا با شوربا و وقت شام شوربا و نان بعد هفت هشت روز جهت تنقیه وقت شب حب واصلی و یا حب خیزران خورانند و صبح در مطبوخ مذکور
برگ سنا مکی نیم تولہ تربد سفید ریوند خطائی هریک پنج ماشه زنجبیل دو ماشه بلیله سیاه یکتوله مغز خیارشنبر شش تولہ ترنجبین چهار تولہ شربت دینار شربت
اسطوخودوس مسهل علوی خان هریک دو تولہ روغن بادام پنج ماشه اضافه کرده بنوشانند و بجای آب عرق بادرنجبویه و شاهتره دهند و غذا وقت دوپهر نخود آب
و وقت شام شله بچه مرغ و یا نان ثرید در شوربای مرغ بدهند و صبح عود صلیب نر یکماشه دانه هیل دو ماشه سوده در جوارش جالینوس هفت ماشه آمیخته ورق نقره
یکعدد پیچیده اول بخورانند بعده انیسون تخم کشوث هریک سه ماشه بادرنجبویه بادیان هریک شش ماشه گاوزبان پنج ماشه جوش داده صاف نموده شربت بزوری
حار سه تولہ تخم کنوچه و یا حرف پنج ماشه کف زده بنوشانند و همچنین چهار پنج و یا زیاده مسهل داده بنابر تعدیل مزاج اطریفل غددی دهند و بهتر آنست که قبل از نوشیدن
منضج سه چهار روز بتنقیات بلغمی متواتر کنند بالجمله اول تنقیه بدن از بلغم و سودا کنند بعد از آن بیخ سوسن ساییده در مرهم داخلیون آمیخته ضماد نمایند
و اگر تحلیل نشود آرد جو و ترمس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس مرهم زنگار نهند و اگر ازین تدبیر فائده نشود بشگافند و بیرون کنند بعد آن
ادویه مدمله بکار برند و آنچه ضماد اگر در ابتدا بکار برند تحلیل کند و در انتها متقرح ساخته به سازد برگ حنای خشک موی میش سرخ سوخته آهک آب نادیده هریک سه تولہ
نیله توتیه سوخته یکتوله در سکنجبین سیاه آمیخته بعمل آرند دیگر که در دو هفته متقرح ساخته به میسازد صابون آهک آب نادیده هریک سه تولہ قند سیاه کهنه
سه ساله شش تولہ در آب شور حل کرده بکار برند و گاهی مصطکی و ریوند چینی و حلبه هریک نیم وزن هر دو دوای مذکور افزوده میشود و قوی تر میگردد و صاحب اکسیر
نوشته که ضماد بندق هندی و همچنین تخم سرس در رفع خنازیر از مجرب است و اگر تخم سرس با آب ساییده بقدر کنار دشتی حبها ساخته هر روز یک حب با شیر بخورند
نیز نافع بود دیگر ادویه نافع خنازیر اطریفل غددی که درین باب مستعمل است بلیله سیاه پانزده درم پوست بلیله آمله تربد موصوف هریک هفت درم افتیمون
ده درم بسفایج اسطوخودوس غدد گلوی گوسفند خشک کرده هریک پنج درم سنای مکی چهار درم غاریقون زرنباد شیطرج نوشادر هریک سه درم انیسون فقط
سنبل الطیب قرنفل جوزبوا بسباسه مصطکی هریک دو درم کوفته بیخته بعسل مصفی سه چند بسرشند شربتی پنج درم و در نسخه دیگر بلیله آمله تربد هریک پنج درم
بسفایج اسطوخودوس سنای مکی هریک هفت درم است باقی بدستور حب هندی که جهت خنازیر و سلعه و غدد گلو مجرب حکیم شاه محمد است الایچی خرد پنج دانه
سونتهه مرچ پیپل هر هیڑ آمله هریک یا وکم پنج ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و بلیله بلیله آمله تربد سفید خراشیده مغز املتاس هریک دوازده و نیم دام نیم کوفته
کرده در پنج سیر آب شب تر کرده صبح بجوشانند چون سوم حصه بماند بدست مالیده آب غلیظ آن بگیرند و بست و پنج دام بچه گوگل کوفته در آن حل کرده باز بر آتش گذارند
و جوش دهند چون غلیظ مثل معجون شود ادویه که اول کوفته بیخته نگاهداشته اند داخل کرده حبها سازند و هر روز نیم دام خام تا نیم دام پخته بخورند سفوف غددی
نافع خنازیر غدد گردن گاومیش که بجانب زنخ میباشد بست عدد خشک کرده قرنفل یکتوله جوزبوا چهار عدد بسباسه پنج ماشه زنجبیل یک آثار کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک یکتوله وقت صبح در سردی استعمال کنند و از شیرینی و بادی پرهیزند و اگر مزاج حار باشد تا دو تولہ بخورند و سه روز خورند و سه روز بگذارند همین طور تا چهل روز
بعمل آرند ضماد مجرب مخترع حکیم اکمل خان صبر مرمکی نانخواه ایرسا تخم کتان هریک دو ماشه زراوند مدحرج فلفل سیاه فلفلمویه چرایته اشق مقل را تنقیح
حلتیت قسط فرفیون قنه هر واحد یکماشه حلبه نیم ماشه کوفته بیخته در آب قرص سازند و وقت حاجت اندکی در آب حل کرده ضماد نمایند و در خلاصه مرقوم است
که در ظرفی که از بیخ کرنب سازند آب و طعام خوردن مفید بود و مرهم داخلیون و مرهم رسل خصوصا بر پوست تازه خوک طلا کرده استعمال کردن بغایت نافع است
و قیروطیها اگر از پیه خوک سازند بهتر باشد دیگر بقول خضر اگر بار خانه را بسوزند و خاکستر او بزیت سوده طلا کنند خنازیر را تحلیل کند و بر دو مجرب صحیح است و چون انزروت را
با نمک نطرون سوده طلا کنند اورام گلو و خنازیر را تحلیل کند دیگر برگ اراک یعنی پیلو در بول شتر ساییده بنهند و بالای آن برگ پان ببندند که منفجر و محلل است دیگر
منضج سرطان تازه کوفته ضماد نمایند و صبح و شام تازه کنند تا سه روز بعده برگ تاتوره سیاه و نمک شور برابر کوفته صبح و شام تا سه روز ضماد نمایند بعد نضج
با دویه منفجر سازند دیگر سرگین گاو خشک بابونه اشق خطمی باریک ساخته بهم آمیخته ضماد کنند دیگر تخم کتان تخم حلبه تخم کرنب سوده ضماد کنند دیگر محلل عجیب

زراوند کندش هر کدام یکجزو اشق دو جزو با قدری عسل نرم گردانند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان آمیزند و پیوسته ضماد نمایند **دیگر** مجرب ایرسا زراوند زفت
هر یک جزوی در مرهم داخلیون مثل هر سه ممزوج کرده بر خنازیر گذارند و اگر سم اسپ سوخته داخل کنند اولی تر است **دیگر** مجرب اسحاق زفت بآتش نرم بگدازند
و بیخ کلم سوخته برابر آن بیامیزند و ضماد کنند **دیگر** منضج و مفجر تخم کتان تخم کنوچه بیخ سوسن کبود و تخم حلبه در شراب پخته سرگین کبوتر قدری کوفته آمیخته طلا کنند

اقوال جمهره شیخ الرئیس مینویسد که اصل معول علیه در علاج صاحبان خنازیر استفراغ و تلطیف تدبیر است و از استفراغ فاضل قی است و از اسهال بلغم غلیظ
و خصوصاً بحب در اصلی چاره نیست و ایضاً بگیرند از تربد و زنجبیل و شکر مساوی و تا دو درم بخورند که این با وجود اسهال بلغم غلیظ غیر مسخن است و مسهل هم نیست و فصد
نیز نافع است و لازم است که لا محاله از قیفال باشد و اما تلطیف تدبیر چنان باید که اجتناب نمایند از اغذیه غلیظ و شرب آب سرد و تخمه و امتلا و مهما امکن گرسنه مانند
و بهر انچه امتلای سر از ماده نماید ترک نمایند و واجب است که حفظ سر نمایند از انچه مواد را بسوی آن مائل گرداند از منتصبات مالیه مثل سجود و رکوع طویل و تناول و مساوی بست
و از افعالیکه جذب مواد بسوی سر کند مثل کلام بسیار و آواز قوی و ضجر است و حجامت ارباب خنازیر را در اکثر امر موافق نیست و بسیار باشد که خنازیر یکی در دو بل
و تحلیل آغاز کند بسوی حال اول عود نماید و حیله تدبیر خنازیر مشاکل تدبیر سقیر و س از جهت نفس مرض بود و خنازیر جوان بزرگ شود جراحان علاج او باهن
و ادویه حاده میکنند و این مودی بتقرح و فساد او میگردد پس در امثال این لابد است از استفراغ و تنقیه و تلطیف تدبیر در غذا و استعمال ادویه محلله بملایمت مرهم
رسل منسوب بجوارین را در خنازیر قادح اثر عظیم یافته ایم ولیکن برفق و مدارات و از مرهم نیک برای خنازیر مثل دیاخیلون است و گاهی با این مرهم ادویه
دیگر که آنرا قوی تر کند مخلوط میسازند مثل بیخ سوسن خاصه بسبب خاصیتی که اندر آنست و مثل پشک گوسفند و بزو مثل حرف و بیخ قثاء الحمار و مویز کوهی و انجیر
که قبل از پختن بشکفد و خشک شود یا آرد باقلا و بادام تلخ و مقل بدان آمیخته استعمال نمایند و از مراهم جیده اینست **صفت آن** بگیرند آرد جو و باقلا و بیه
مرغابی یک یکجزو و بیخ حنظل شب یمانی بیخ سوسن زفت رطب هر واحد نیم جزو با زیت کنند بعد گداختن بیه و زفت ادویه سوده جمع کنند و مرهم چنانچه کهبل را
در هفته و کم عضلب را در سه روز تحلیل کند و جالینوس در قاطاجانس ذکر کرده بگیرند خردل و تخم انجره و کف دریا و زراوند و مقل و اشق و نیست آمیخته سوده و از ادویه
که بر ان نهند زفت است آرد بدان سرشته یا با عنصل یا بیخ کرنب سوده بدان سرشته و بیخ کبر مع مقل و ترمس با سرکه و با عسل و یا سکنجبین و یا با سرکین گاو مع موم
یا مطبوخ با سرکه و این همه با پیه خوک یا با زیت جمع کنند **دوای جید** حلبه چهار جزو و آب و نطرون یک یکجزو با عسل آمیزند **و ایضاً** بیخ قثاء الحمار و برگ غار
سوده یا علک البطم یا خاکستر آن هر دو بدان سرشته **و ایضاً** آرد کرسنه و پشک بز و گوسفند خصوصاً کوهی و بول او و گل آمیخته لطوخ ساختن **و ایضاً**
این دوا مرکب ده جزو اشق هفت آرد بلوط بیخ قنه که آن بارزد است و برگ خانه زنبور عسل یکیک همه را بسایند **و ایضاً** در تاون دبق مصنوع و ایضاً
هر واحد یک رطل قنه سه اوقیه جمع کنند و آن لطوخ جید است و از ادویه جیده موم و صمغ صنوبر و پیه خوک و دیشک فراسیون زنگار اجزا مساوی است از این لطوخ بسازند
و ایضاً زراوند یکجزو قشور نحاس دو جزو شب یمانی زرنیخ هر واحد چهار جزو از ان لطوخ بسازند و از ادویه نافعه دواء القطران و دوای قثاء الحمار و دوای الاندر
و دوای مسمی اسفندوسن و ادویه مرتب از حیاتست و دوای ساده از حیات اینست که بگیرند مار مرده و در دیگ مطین بگل حکمت در تنور خاکستر کنند بعد
با سرکه مخلوط با عسل بالمناصفه طلا کنند و از ادویه جیده از قردمانا و حرف و سرگین کبوتر به زیت است و همه این ادویه نافع است و همچنین آرد کرسنه با انها
و تنها با سرکه و عسل یا بزفت و زفت و موم **و ایضاً** بگیرند مویزج کوهی و نطرون و زراوند و آرد کرسنه و با عسل و سرکه آمیزند و یا بگیرند بیخ سوسن و تخم کتان
و در شراب جوش داده ابعد سرگین کبوتر بقدر مناسب آمیخته مثل ضماد بسازند که آن عجیب است و بول شتر اعرابی و منجمد از ان ضماداً و مرهماً و مخلوطاً با ادویه خنازیر
تجربه کرده شده و نافع یافته و صفات از اضمده عجیب است و بعضی از اطبا یعنی کندی زعم کرده که مشاش شاخ بز چون بسوزند و تا یکهفته هر روز دو درم بخورند آنرا
بسازد و باید که در هر ماه یکهفته بعمل آرند و بداند که نوعی از خنازیر آنست که در ان سرطانیتی باشد و در مثل آن واجب است که ادویه حاره مذکوره را بروغن گل
بسرشند و سه روز ترک نمایند پس استعمال کنند و خنازیر یکه مزاج آنها حارتر بود لازم نیست که بر آنها افراط ادویه حاده کنند بلکه آنرا مثل سویق گندم با آب کشنیز
کفایت باشد و قوی تر از ان مرباد و چند آن حضض مخلوط با آب کشنیز است و تدبیر غالب داشتن آب کشنیز و تغلیب دوای دیگر بحسب مشاهده و موجب شدت

التهاب و قلت آن باشد و اگر در علاج خنازیر حاجت باستعمال آهن باشد باید که استعمال او در خنازیر مجاور عروق کبیره و عروق شریفه و عصب باحتیاط باشد زیرا که مردی در شگافتن بعض خنازیر خطا کرد و شعبهٔ عصب راجع را جراحت رسید و آواز باطل گردید و گاهی عصب را از خم نرسد لیکن برهنه شود و لسبب برد کثیف گردد و مزاج او بد شود پس فعل او باطل گردد تا آنکه مزاج او بتسخین عود کند و گاهی خطا کنند و جراحت بوداج رسد و پیدا و داج درین آنست که غائر باشد فلهذا چون از جانب سلیم شگاف دهند واجب است که آنچه از خنزیر قریب او باشد بگیرند و باقی را بدوای حاد آنرا باطل کنند و از جانب آفت تعرض ننمایند مجوسی گوید که علاج خنازیر بتنقیهٔ بدن از فضول بلغمی با دویهٔ مسهل بلغم و سودا و بفصد و پرهیز از اغذیهٔ مولد این دو خلط مثل اغذیهٔ غلیظه چون لحوم بقر و بزرگ بز و هریسه و پنیر و بیضهٔ منعقد و مانند آنست و تقلیل غذا و تلطیف او و ریاضت قبل غذا و استحمام بآب شیرین و اما ادویه باید که در اول حدوث او ادویهٔ مفتحه استعمال نمایند و یا شگاف دهند و ماده که دران باشد بیرون آرند و دران هنگام مجیز بگذ بخورد و لو سیده سازد علاج نمایند و اما هرگاه بران زمانه دراز گردد باید که معالجه باشیای ملینه محلله نمایند مثل مرهم دیاخیلون چه آنرا درین مرض و در سائر اورام صلبه فعل عجیب است و باین ضماد تضمید سازند صفت آن بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ خطمی و زفت رطب هر واحد پنج درم پیه مرغابی و موم سفید هر واحد ده درم ادویهٔ کوفتنی را باریک بکوبند و ببول طفل غیر بالغ لت کنند و گداختنی را گداز نمایند و بهم آمیخته و اتفاق کنند و ادویه بدان سرشته بر خنازیر ضماد کنند و مرهم رسل و مرهم شنگرف آنرا نافع است صفت ضماد منضج خنازیر آرد جو و آرد ترمس مساوی باریک کوفته بیخته ببول کودک غیر محتلم و زفت رطب بسرشند که این تحلیل و نضج آن نماید و چون نضج یابد و بگشاید دوای حاد مثل قلدفیون بران استعمال نمایند و بعد از ان روغن گاو تا آنچه قلدفیون خورده باشد ساقط شود پس اگر چیزی از ان باقی ماند بران اعادهٔ قلدفیون یا دیگر بر دیگر نمایند پس روغن گاو تا آنکه پاک گردد و چون پاک و صاف شود لذوم مرهم زنگار بران کنند تا آنکه مندمل گردد طبری گوید که علاج جمیع انواع خنازیر دا حدست و زیادتی و کمی بحسب ردائت نضج و اتیح شود پس نگاه کنند بقوت مریض و سن و مزاج او و اگر ضعیف القوة حار مزاج باشد تعرض باستفراغ او نکنند مگر بسیار الفواکه و اصلاح اغذیهٔ او نمایند و بر جوزهٔ مرغ زیرباج و بریان زیادتی نکنند و از طعام شب قطعاً منع کنند و باندک شراب جید الجوهر اجازت دهند و اگر قوت او اطاعت کند فصد باسلیق از جانب نمایند که دران خنازیر باشد پس اگر خنازیر در اعضای سفلی باشد فصد صافن یک دفعه یا دو دفعه حسب قوت کشایند و از آنچه بران ضماد کنند برای تلیین و تحلیل آن ضمادات است که بسوی عضو خون صحیح بیارد و تسخین موضع باعتدال نماید و تحلیل کند مثل ضماد معروف بضماد ابرش تا آنکه تلیین او نماید صفت آن بگیرند زفت بیست درم خاکستر چوب انگور پنج درم زوفای رطب ده درم سرگین گاو راعی خشک کرده ده درم تخم حلبه سه درم آرد ترمس تلخ پنج درم صدای حدید دو درم همه را کوفته بیخته بموم و روغن از پیه باکیان یا بط و اگر مزاج مریض متحمل باشد از چربی شیر و پیه پلنگ و پیه خرس و مانند آن از شحوم گرم بسازند بعده باین موم روغن ادویهٔ سحوقه انداخته مخلوط نمایند و بدان ضماد کنند اگر پیر باشد و این ضماد برای خنازیر و جمیع اورام صلبه در غایت حسن تاثیرست و آنچه بدان خنازیر را ضماد نمایند مرهم داخلیون و مرهم معروف بحواری ست اما داخلیون لعابات و مرداسنگ و زیت و گاهی دران نشج و مرهم اقرابیدوا اما مرهم حواری زفت و اسفیدج و اقلیمیای فضه و کاغذ سوخته و موم و روغن است و گاهی دران بعد مرتب کردن سقیه بآب کشنیز کرده میشود و از ضمادات خنازیر اینست که بگیرند گندم بگجز و انجیر بگجز و هر دو را در بول شتر اعرابی بجوشانند و هنگام پختن بورهٔ ارمنی دران انداخته حل کنند تا مخلوط شود بر خنازیر ضماد کنند و این ضماد گاهی منفجر میسازد اگر بر مقدار واجب زیاده کرده شود و گاهی آنرا تحلیل کند بتمامه و ایضاً آنچه بدان ضماد کنند اینست که بگیرند سنگ پشت و آنرا ذبح کنند پس خون و گوشت و پیه او گرفته باهم بکوبند بعده اندک شراب بران چکانیده ضماد نمایند و این ضماد خنازیر را منفجر نکند و بسا که در اندک مدت آنرا تحلیل نماید و ایضاً از اضمدهٔ خنازیر اینست که بگیرند سرگین فیل و پشک بز و سرگین نر گاو و بسوزند و زیت و سرکه آمیخته طلا کنند که انفجار و تحلیل او نماید و بعض متاخرین ذکر کرده اند که چون سنگ مقناطیس را بسرکه و آب سداب سوده طلا نمایند خنازیر را منفجر و تحلیل سازد و ایضاً برای خنزیر عظیم خاکستر کیل دارد با فلفل و آرد ترمس و خربق سیاه سوده طلا کنند پس تقرح آن و قلع آن نماید حتی که اثری از ان باقی نماند البته و در خربق تنها این قوت است و گاهی معالجهٔ خنازیر باین طور میکنند که اسرب را بآب کشنیز محکوک ساخته بران طلا می نمایند و اثر نیک مینماید پس اگر تحلیل او دشوار شود و اذیت او زیاده گردد بآهن یا با دویهٔ حاده

مثل ورنگ بردیگ بپزند و بعد از ان بمرهم حل علاج کنند مگر آنکه دران موضع خطر باشد مثل حلقوم و حنجره و مری و یا در بیخ گوش و اکثر خنازیر در گلو و بغل ظاهر میشود و همچنین
که در جمیع اعضای بدن پدید آید چنانچه غدد و سلع ظاهر شود و آن نوع متقرح را بهترین معالجه قلع او بآهن و استیصال او و داغ موضع ست تا شدید و تنگ از قبول فضول
گردد و اما هرگاه زیر عظام باشد او گاهی استخوان را خراب کند و بشکند و گاهی صاحب او را هلاک کند و مختنق نماید و جالینوس ذکر کرده که خنازیر و سقیروس و داء الفیل از
یک ماده افتند خفیف تر و خشک تر آن ماده سقیروس ست پس ماده داء الفیل پس ماده خنازیر و طریقیکه در معالجه خنازیر ابو ماهر موسی بن سیار سلوک مینمود آن
فصد باسلیق الطی و استفراغ بمطبوخی ست که مذکور گردد بعده لزوم پرهیز و اقتصار بر ضروره زیرباجات و منع از امتلای طعام و خوردن فواکه و لزوم آن و ضماد
خنازیر بداخلیون و مرهم حرانی پس باین تدبیر تحلیل و تذویب او میگردید نسخه مطبوخ مذکور هلیله سیاه و کابلی و زرد تخم دور کرده هر واحد هفت درم آمله بلیله سنا
اسطوخودوس غافث قنطوریون افسنتین رومی جعده شکاعی هر واحد سه درم افتیمون پنج درم باریون چینی دو درم در پارچه صره بسته در حالت طبخ انداخته
مویز منقی پانزده درم همه را در پنج رطل آب بپزند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و قبل دو ساعت از نوشیدن او این حب بخورند نسخه آن خربق سیاه و ذر
تازه جوش داده خشک کرده نیم درم شحم حنظل یکنیم دانگ حب الغار دو دانگ نمک نفطی یک دانگ سقمونیا نیم مثقال مطبوخ همه را سوده بعسل سرشته حب کرده
پس ساخته بخورند و بعد دو ساعت مطبوخ مذکور بنوشند اگر مزاج متحمل باشد و قوت مساعدت کند سه شربت ازین در مدت سه هفته دیگر و بخورند و میان هر شربت
فاصله هفت روز دهند و گاهی در معالجه سلع و خنازیر و غدد اگر در مواضع صعب باشند و قطع آنها بآهن ممکن نبود و مقام و وضع دوای حاد مانع باشد و آن
اینست که بگیرند انبوبه آهن و بعد نهادن بر سلعه یا خنازیر مص قوی دو یا سه روز متواتر کنند حتی که مص خرق آن نماید پس فتیله پنبه کنند دران نهند و هر قدر که آنرا
بخورد فتیله پنبه زیاده نمایند تا آنکه از جرم او چیزی باقی نماند پس علاج بمرهم کنند و این طریق در علاج آن محمود ست جز آنکه ایام او طول میکشد حب جالی و ایلاقی
مینولیسند که از ترشیها پرهیز کنند و اسهال بحب و اصلی و حب خیزران نافع بود و حبهای دیگر مخرج بلغم غلیظ و سودا چون حب افتیمون و مانند آن نافع دیابلیقی ... دارند
صفت حب واصلی سنبل الطیب و سلیخه و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و دارچینی و مصطکی و زعفران هر واحد یکدرم صبر نیم زرده درم اسطوخودوس
شحم حنظل هر یک پنج درم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو درم حسب دستور حب سازند شربتی دو و نیم درم تا سه درم صفت حب خیزران ایارج فیقرا
سه درم غاریقون دو نیم درم شحم حنظل یکنیم درم انزروت چهار درم تربد هفت درم جاوشیر چهار دانگ نوشادر دو درم سقمونیا یکمثقال با آب گندنا حب کنند شربتی یکدرم و اول چیزهای نرم کننده طلا
کردن سودمند بود چون پیه مرغ خانگی و پیه بط و مانند آن پس ادویه تحلیل کننده بکار برند چون مرهم دیاخلیون و مرهم رسل مگر آنکه این مرهمها حرارت غریزی را بدان موضع آرند و تحلیل
بدین حرارت شود و در نسخه مرهم داخلیون در ینجا اسیغول داخل نیست باقی اجزا بدستور صفت مرهم رسل بگیرند مقل و کندر هر یک سه جزو اشق پنج جزو
جاوشیر و مر و بارزد و زنگار و زراوند هر یک دو جزو مرداسنگ چهار جزو راتینج چهارده جزو موم بیست و چهار جزو روغن زیت صد و بیست جزو ادویه خشک را
بکوبند و صمغها بسرکه حل کنند و بارزد و موم در روغن بگدازند همه باهم آمیخته بکار برند و اگر خواهند که مرهم داخلیون را قوت زیاده دهند زرنیخ و زراوند
مدحرج هر یک یکجزو بادی بیامیزند و هرگاه که خنازیر نرم شود آنرا بشگافند و بمرهم زنگار علاج کنند صفت مرهم زنگار بگیرند زنگار دو درم علک الانباط
و موم هر یک پنج درم روغن زیت سه استار چنانچه رسم ست مرهم سازند و بعضی اطبا درین پنج درم راتینج زیاده کنند و هرگاه که ماده گوشت رو بنده شود
و گوشت بوسیده پاک گردد ادویه رویانندهٔ گوشت بکار برند و روغن مغز تخم شفتالو بریان کرده در بینی چکانیدن سودمند بود و ابن الیاس گوید
که هر صبح جلاب از بادیان و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند عسلی ده درم بنوشانند و غذا نخود آب بمغز حب قرطم و بریان مداومت نمایند تا آنکه نضج
در قاروره پدید آید بعد از ان تنقیه بدن از فضول بلغمی قیئی کنند باین طور که تخم شبت و تخم ترب و برگ آن و بیخ آن و بادیان و اصل السوس در آب جوشانیده
صاف کرده نمک و عسل بران انداخته بنوشند و یا بمرغ بروغن کنجد آلوده قی آورند و بعد قی ده درم گلقند عسلی خایبده فرو برند و غذا نخود آب بامغز قرطم
سازند و تلیین طبع بحب ایارج یا بحب قوقایا یا بمطبوخی که دران تربد و اسطوخودوس و غاریقون باشد و یا استفراغ بدان بحب میسر کرده در باب فالج
نمایند و از قدید و خیره اغذیهٔ مولد بلغم و سودا پرهیز کنند و بگیرند اشق هفت درم آرد کرسنه هفت درم قنا و الحمار یک ... هر واحد سه درم علک البطم

چهار درم بارزد چرک خانهٔ زنبور عسل هر واحد سه درم همه را باریک ساییده با بول طفل نابالغ سرشته بر خنازیر ضماد کنند و از ادویهٔ جیده برای این مرض
پیه خوک و صمغ شجر صنوبر مساوی حل کرده است تا آنکه یکذات شود و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند پیه خوک و آرد کرسنه مساوی و در هاون با بول شتر اعرابی
حل کرده ضماد سازند خجندی گوید که اصل السوس در جلاب که در قول سابق گذشت افزایند و غذا حمصیه بلحوم طیور فاضله یا خرفان دهند
و در دوای مقی بیخ خربزه عوض بادیانست و لبنیات و لحوم صید ترک نمایند و اسهال بایارج لوغاذیا کنند و تدبیر عمده در علاج این مرض استفراغ
در هر وقت است و ضماد صبر محلول در شراب کنند و کذا آرد باقلا و بادام تلخ بلعاب حلبه و اندک سرکه آمیخته و اطریفل غددی این مرض را نافع است
نسخه آن پوست هلیله کابلی تربد سفید غدد گردن میش در سایه خشک کرده هر یک ده درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک هفت درم بسفایج
اسطوخودوس نوشادر هر یک پنج درم غاریقون خیربوا قرفه سنبل الطیب قرنفل جوزبوا زرنباد هر یک سه درم انیسون مصطکی دارچینی هر یک دو درم
ادویه کوفته بیخته بعسل سه چند ادویه بسرشند شربتی از ان سه درم طلای نافع پشک بز بزرگی ایرسا زفت آرد باقلا قنه مساوی زفت و قنه را گداخته ادویه
بدان بسرشند و طلا نمایند و بیخ موضع با حجاج و شحوم نافع است و شخصی را دیدم که خنازیر او قطع کردند و دست و پایهای او بعد قطع مسترخی گردید بالجمله
علاج بادویه سنجره اولی از آهن است و ثابت گفته که چون فتیله را ببول شتر اعرابی طلا کرده بعد تفجر خنازیر در ان داخل کنند نفع عجیب بخشد و علی ابن عیسی
گوید که مشاش شاخ گوزن سوخته هر روز دو درم تا یکماه متواتر خوردن خنازیر را ببرد و ابن نوح گوید که این دوا بسیار قوی التحلیل است مرداسنگ را بسرکه
بسایند و در ان چند آن زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد و بعده چند زیت کف خردل انداخته حرکت دهند تا غلیظ شود پس استعمال نمایند و دیگر اشق بسرکه
تند حل کنند و بعسل بسرشند و یا دبق مقشر را بمضغ نرم کنند و با راتینج آمیخته بر پارچه طلا نمایند و لزوم بر موضع کنند و یا بگیرند برگ و فلی و بپزند تا مهرا شود
بعده ساییده ضماد کنند و یا بگیرند پشک بز کهنه و بسرکه و عسل بسایند تا ممزوج گردد و ضماد نمایند که این بلیغ النفع است و یا بگیرند تخم ترب و مغز بادام تلخ
بکوبند و بدان ضماد کنند و یا بگیرند حلبه و تخم کرفس و تخم کتان و بعد سحق بخطمی آمیزند و لزوم او نمایند و یا بگیرند سرگین گاو خشک و بخطمی آمیخته لزوم کنند و یا
بگیرند بیخ کبر و کوفته بیخته بشیر دختران بر خنازیر طلا کنند و بالای آن برگ چقندر نهند و صبح و شام این عمل نمایند و چون بینند که در اکل او شروع کرد آنرا از ان
بردارند و از ابریشم سیاه در سرکه و نمک آلوده مسح کنند و یا آرد ترمس بسکنجبین سرشته ضماد نمایند انطاکی گوید که علاجش تلطیف غذا حتی الامکان و ریاضت
برگرسنگی و تنقیهٔ اخلاط بقی و اسهال است بعد از ان ضمده که در علاج سلعه گذشت مثل داخلیون با خاکستر ایرسا و چون انجیر را بپزند تا آنکه مهرا گردد و با
خاکستر پشک بز بیامیزند و ضماد نمایند خنازیر را تحلیل کند و کذا زفت و خولان و سفیداب و گاهی قطع میکنند و پاک مینمایند و بر محل او داغ مینهند
و درین خوف نیست مگر آنکه بشریان رسد میر عوض مینویسد که اولا نضج ماده وقتی نمایند بدستوریکه در قول ابن الیاس گذشت و بعده دو سه روز
ازقی عجیب و اصلی تنقیه فرمایند و در هر چند روز اسهال آورده باشند و سم گورخر سوخته خاکستر آنرا با روغن سرشته طلا کردن ماده خنازیر را تحلیل کند و پشک بز
سوخته با سرکه و شهد سرشته ضماد نمودن فعلی عجیب میکند و ریشه هندی با سرکه ساییده مالیدن ازین قبیل است و هرگاه این تدابیر بکار برند اگر تحلیل
یافت فبها و الا پخته گردانیده بشگافند و با دویه حاده تمام گوشت فاسد بر آیند بعد از ان بمراهم مدمله علاج کنند گیلانی گوید که مرهم جیبه که در هم
در یک هفته تحلیل کند و آن در قول شیخ گذشت در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه عظیم النفع است و در استعمال من بسیار آمده و ایضاً این دوا خنازیر را
نفع کند آهک بعسل یا چرک حمام با زیت و یا پشم خنزیر و یا بگیرند آهک یکجزو حلبه چهار جزو بعسل آمیخته بر آن گذارند که این دوا غلیظ را تحلیل کند
و آنچه لائق نضج باشد آنرا نضج دهد دیگر برای خنازیر بگیرند زیت کهنه دو رطل موم یک رطل قلقطار چهار اوقیه قنطوریون چهار اوقیه سیر دوازده راس اول سیر را
مقشر کرده چند روز در زیت تر کنند بعده بجوشانند تا سیر مهرا گردد پس دور کرده ادویه گداختنی در زیت بگدازند و از آتش فرود آورده قنطوریون سوده
بران اندازند و این دوا منضج جراحات عظیمه است ایضاً خاکستر چوب انجیر دو اوقیه شب یمانی یک اوقیه بورق یک اوقیه زفت رطب یک اوقیه صمغ صنوبر
دوای محلل خنازیر بگیرند شب یمانی و زرنیخ سرخ هر واحد چهار درم قشور نحاس دو درم زرنیخ زرد یک درم موم بقدر کفایت این ادویه با روغن گل سرشته چند روز بگذارند بعده استعمال کنند

ورم صلب

آماس سخت بغیر درد است که در عضوی پدید آید و آنرا در یونانی سقیروس نامند و آن دو نوع است یکی سقیروس خالص و او آنست که بادی حس و الم نباشد و آن لا علاج است دوم سقیروس غیر خالص و او آنست که بادی قدری حس باقی باشد و بغیر درد بود و علاج این دشوار است پس سقیروس یا از سودای غلیظ صرف اصلی حادث شود و رنگ او اسرب بود و یا از سودای مخلوط ببلغم و رنگ آن مائل تر برنگ بدن باشد و یا از بلغم تنها افتد که صلب شده باشد و رنگ او رصاصی بود بارد الملمس و در صلابت از سوداوی کم باشد و خالص در اکثر امر برنگ اسرب باشد و صلابت شدید بود و گاهی بالای او موی باریک که او را زغب گویند پیدا شود و گاهی ازان آن باشد که رنگ او همچون رنگ بدن بود و از عضوی بعضو دیگر منتقل گردد و آنرا قونوس گویند و گاهی برنگ بدن صلب عظیم باشد که نشود و نه انتقال نماید البته و هر سقیروس یا مبتدی بود و بعضی از ابتدا عارض شود و او آنست که اندک اندک ظاهر شود و زیاده گردد و یا متحیل از ورم دیگر باشد مثل فلغمونی یا حمره یا خراج در موضع خالی و اکثر صلابت احشا بعد از ورم حار عارض شود و چون بمبردات لزجه از اغذیه و ادویه علاج کرده شود و گاهی سقیروس سرطان گردد و فرق و بعد آن از سرطان بسبب کثرت التهاب در ان و قلت آن و ظهور ضربان اندر ان و خفای آن و ظهور عروق حوالی آن و [illegible] باشد بالجمله ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود **علاج** ورم سوداوی بعد نضج از مسهل سودا و در بلغمی از مسهل بلغم و در مرکب از سودا و بلغم مسهل مرکب [illegible] تنقیه کنند و علاجات ملینه مانند مرهم داخلیون استعمال نمایند و پیه بط و پیه خروس و پیه روباه و مغز ساق گاو و اشق و مقل و لعاب اسپغول و روغن بابونه بمالند و لعاب حلبه و لعاب بزرکتان و بیخ خطمی با پیه بط جمع کرده بر ورم ضماد کردن ملین صلابت است و یا ادویه بالا بخیار شنبر و روغن بادام شیرین و موم ملطوخ سازند و اگر تحلیل نشود مثل خطمی و بعده بابونه و اکلیل الملک و حلبه افزایند و روغن بابونه بگیرند و مطبوخ خطمی و بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم نطول سازند و اگر تحلیل نشود و بیم کند علاج خراج نمایند **ذکر ادویه مفرده** نافع اورام صلبه ضماد بخور مریم و کذا [illegible] سوده [illegible] ضماد [illegible] جوز السرو کوفته بشیر تازه آمیخته و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل [illegible] مطبوخ و کذا برگ کبر یا پوست بیخ آن بسرکه [illegible] و کذا [illegible] و کذا اشق نیز بسرکه و کذا برگ نسرین یا گل آن [illegible] آمیخته و کذا تخم فنجنکشت و کذا سرگین کبوتر با آرد جو و کبریت و آب [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] بشراب [illegible] و کذا [illegible] نرگس [illegible] کوفته [illegible] آمیخته و کذا [illegible] بسرکه [illegible] نطرون [illegible] تخم کتان کوفته [illegible] پخته و کذا [illegible] آرد جو و انجیر و زفت پخته و کذا [illegible] آمیخته و [illegible] بشراب پخته و کذا [illegible] کتان [illegible] سوده و یا [illegible] عسل آمیخته و یا [illegible] عسل [illegible] و زیت آمیخته و کذا شراب کهنه و موم زرد و مقل ازرق آمیخته و کذا شراب کهنه بانجیر و سرگین کبوتر و [illegible] و کذا [illegible] و خاکستر [illegible] انگور و کذا اشنان [illegible] سوده [illegible] و زفت آمیخته و کذا نطرون [illegible] کوفته و کذا آرد جو و سرگین کبوتر بسرکه و عسل با آب پخته و یا زفت و روغن عسل داخل کرده و کذا [illegible] سوده [illegible] با آب پخته و کذا فراسیون [illegible] آرد [illegible] و آرد حلبه [illegible] و کذا انجیر خام کوفته [illegible] پخته و کذا [illegible] کهنه و [illegible] کبوتر و آرد جو و کذا [illegible] و کذا انزروت و نطرون مساوی آمیخته و کذا روغن [illegible] با اشق محلول آمیخته و شرب [illegible] ضماد [illegible] و کذا [illegible] و کذا [illegible] المحلب و کذا اشق و کذا پوست بیخ کبر و کذا پرسیاوشان و کذا پیه مرغابی و کذا [illegible] و کذا اسورنجان و کذا [illegible] و کذا [illegible] و شرب [illegible] مطبوخ و آب تازه آن و کذا [illegible] هر واحد ملین صلابت است **ذکر ادویه مرکبه** دوائیکه در تلیین اورام [illegible] نافع است پیه بط پیه ماکیان مغز ساق گاو و موم زرد همه را بروغن بگدازند و بر عضو نهند یک شبانه روز و قبل از وضع دوا بر عضو تحلیل کنند بطبیخ خطمی یا بآب [illegible] مکرر نمایند و هر بار نخست تحلیل لازم دانند و چون نرمی در ورم پدید آید محللات بکار برند **ضماد** که بورم صلب مجرب است [illegible] بکوبند تا باریک شود و از پارچه بگذرانید با اشق و سکنجبین عسلی سرشته بر موضع ورم ببندند دیگر خاکستر خرما و جزو خطمی بگیرند و کوفته بیخته با شهد و یا سکنجبین آمیخته ضماد نمایند و آب نیمگرم ریختن بسیار نافع است دیگر بجهت اورام صلبه بسیار نافع است زوفای خشک عنب الثعلب تخم مرو کتیرا انزروت حلبه بزرکتان کوفته بیخته بشیر تازه پخته زرده تخم مرغ روغن گل داخل کرده در هاون [illegible] بمالند تا همچون مرهم شود نیمگرم ضماد کنند و گاهی نان خشک و برگ چقندر نیز داخل کرده میشود

دیگر که اورام صلبه را نرم کند کنجد شاهدانه گل سرخ بزرکتان حلبه بابونه اکلیل الملک تخم شبت مساوی کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند دیگر پشک گوسفند زفت رومی مقل دا خلیون زراوند مدحرج مساوی بشیرهٔ انجیر خام سرشته بر پارچه کشیده ضماد نمایند دیگر منضج ورم صلب و مفجر توتیای سبز سهاگه بریان هیچی هلدی هر واحد یکدرم میدهٔ گندم تخم حلبه هر یک دو درم چهال پیپل ریوند چینی هر یک شش درم جدا جدا کوفته بیخته در آبیکه برگ سنبهالو و برگ نیب جوش داده باشند آمیخته ضماد نمایند مرهم اشق که در تحلیل صلابات و خنازیر و سلعه از مجربات حکیم علی ست خردل کف دریا زراوند طویل تخم انجره کبریت زرد مقل اشق هر یک دو جزو زیت کهنه دوازده جزو ادویه را بغایت نازک بسایند که مثل غبار گردد و مقل و اشق را در زیت حل کنند و ده جزو موم زرد گداخته اضافه کنند و ادویه را بران ریزند و بمالند تا مرهم شود و چون خواهند که استعمال کنند یکجزو ازین مرهم و یکجزو روغن گل و یکجزو روغن زیت باهم مخلوط کرده ضماد کنند و اجتناب از مبردات و مرطبات و التزام گرسنگی و تشنگی بیمار را لازم ست و ایضا این مرهم عظیم المنفعت ست در تحلیل اورام صلبه و غددیه و سرطانیه و شخصی شصت ساله را بر معدهٔ او غدهٔ سقیروسی بشکل کره قریب بنصف قطعهٔ آن بود و قطر قاعدهٔ او دراز تر از یک شبر بود و این مرض زیاده از سی سال داشت پس علاج او بدین مرهم نمودیم و در مدت چهار ماه صحت یافت و این مرهم نزد ما کثیر الاستعمال ست و بطرق مختلف استعمال آن مینمائیم گاهی بطریق مرهم و گاهی بطور ضماد بطبخ و غیره چنانچه ادویهٔ او مثل غبار سائیده و زیت و موم را حذف کرده و مقل و اشق را بسرکه تند حل کرده ادویهٔ مسحوقه بدان آمیخته ضماد کرده میشود و خالص تر و سریعتر در نفع میگردد و فائدهٔ عظیم تر می نماید لیکن گاهی جراحت قلیلی میکند و اگر برگ خطمی سفید کوفته بگلاب زنند تا مثل خمیر گردد بعده بمرهم مذکور و مرهم داخلیون مساوی سرشته بر ورم گذارند در انضاج و امیل و تحلیل اورام صلبه حتی که مادهٔ خنازیر افعال عجیبه و آثار غریبه از ان بظهور میرسد اقوال اکابر ابوسهل گوید سقیروس که از بلغم غلیظ حادث شود علاجش باشیای ملین نمایند و اشیائیکه نرم کند باید که مزاج آنها از حرارت در درجه دوم یا سوم باشد و باید که از یبوست در درجهٔ اول باشد و مع ذلک واجبست که مسدد مغری باشد بمقدار اندک تا ورم را تحلیل بسیار نکند و تجفیف و تصلیب او ننماید و باید که یکبار تلیین او و بار دیگر تحلیل او نمایند اما تلیین بهر آنست که بدان خلط غلیظ مستعد برای تحلیل گردد و تلیین باشیای قلیل الاسخان و التجفیف حاصل شود و اما تحلیل بنابر آنست که بدان چیز یکه تلیین آنرا مهیا ساخته فانی گردد و تحلیل باشیائی حاصل گردد که تسخین و تجفیف نماید شیخ مینویسد که ازین اورام آنچه جنس داشته باشد علاج او واجب بود و اعتماد بعد تنقیهٔ بدن بدوای مخرج خلط فاعل مرض که گاهی آن تنقیه بفصد بود اگر خون بسیار سیاه باشد بدوائی باید که تحلیل و تلیین هر دو نماید و بدوائیکه محلل و مجفف بود علاج این نکنند که او مؤدی بشدت تحجر خواهد شد بسبب تجفیف غلیظ و تحلل لطیف و واجبست که برای علاج آن دو دوره مقرر سازند یکی دور تحلیل بمحللات که دران تجفیف بسیار نباشد و دور دیگر برای تلیین و این هر دو دوره متعاقب متعاون باشند و لازم ست که آن عضو را در دورهٔ تحلیل گرم نمایند و جذب غذا بسوی عضو مقابل او بتحریک آن مقابل و ریاضت آن و ایجاع آن کنند و در دورهٔ تلیین آنرا شکم سیر نمایند و جذب غذا بسوی آن کنند بمالش و مانند آن و بطلای زفت و حاجت بقوت ادویهٔ محلله و ملینه و ضعف آنها مختلف بود بحسب تخلخل عضو و تکاثف و شدت صلابت آن و ایضا ترکیب ادویه چنان باید که جامع هر دو قوت باشد و واجبست که کثرت حمام نکنند و ملینات که با آنها اندک تحلیل بود و آن مثل شحوم ست چون پیه ماکیان و مرغابی و گوساله و بز کاو و گوزن خاصتهٔ و مخ آنها و پیه بز و پیه خر آنرا نیکو ست و شحوم درندگان چون شیر و گرگ و پلنگ و خرس و مانند آن چون روباه و کفتار و شحوم جوارح طیور و لازم ست که بدان مثل اشق و مقل و قنه و مصطکی مخلوط سازند اگر تحلیل خواهند و مفرد استعمال کنند اگر تلیین منظور باشد و افضل شحوم مذکوره پیه شیر و خرس ست و در لعاب حلبه و کتان تحلیل و تلیین هست و باید که درین شحوم و امثال آن از ملینات نمک البته نباشد بلکه واجبست که فعل او مثل فعل آفتاب در موم از روی تلیین و تندیب باشد و بهتری نرسد که تجفیف نماید و از محللات که دران اندک تلیین باشد مقل صقلابی و زیت کهنه و روغن حنا و روغن سوسن و قنه و لادن و میعه و زوفای رطب ست و بهترین آنها آنست که در عنف و جفاف کمتر باشد و در رطوبت شدید تر بود و مصطکی نیز قریب ادویهٔ مذکوره ست و در روغن حنا و روغن سوسن و انجیر بستی و پیه انجیر تحلیل و تلیین هر دو موافق کفایت ست و از ملینات اینست که بگیرند دردی روغن کتان و دردی روغن کنجد و هر دو را بجوشانند و بعد از انکه نیک بجوش شد چربی چکتی دنبه اندازند و استعمال کنند و از ادویهٔ جیده برای او اینست که بگیرند قثاء الحمار و بیخ خطمی و از ان هر دو لطوخ سازند و اگر با وی میعه آمیزند بهتر باشد و چون لینت در ورم ظاهر شود لازم ست که با اشق محلول در سرکه کهنه بسیار روز ها لطوخ سازند بعد از ان معاودت تلیین نمایند و یا قنه و جاوشیر بکار برند

ویا بگیرند قنه واشق ومقل وهمه را بسایند وبروغن بان وروغن سوسن واندک لعاب حلبه وتخم کتان لت کنند ومثل مرهم بسازند وچرک حمام از ادویهٔ شدید النفع
چون در مراهم اورام صلبه افتد واگر چرک حمام یافته نشود بدل آن خطمی ونطرون استعمال کنند واز اضمدهٔ جیده وقت تحلیل ضماد اینست که در خنازیر ذکر کردیم وضماد
نابریس وقوما دن وچون ورم شدید الغلظ باشد از سرکه چاره نبود ولیکن واجبست که استعمال سرکه وادخال او در ادویه در اخر باشد نه در اول آن وانگاه باید که مبالغه
در تلیین واقع شود ومع ادخال فترات تلیین و با استعمال سرکه آهستگی وملایمت نمایند واگر باستعمال او ملایمت نکنند بعصب ضرر کند وتحجر نماید وطبیب استعمال سرکه
بیشتر در انجا نماید که ورم در عضو لحمی باشد مثل آنکه در طحال بود وگاهی طلای شمع بسرکه کنند وتبخیر بدان نمایند بعده طلا مثل جاوشیر و اشق وابتدا باندک قیق
کنند بعد ازان در قوت زیاده نمایند بعده بتلیین تدریج کنند وواجبست که بر ورم روغن لین که دران قبض نباشد استعمال نمایند وآن موافق تر از آب است
وخصوصا روغن شبت مرتب از شبت رطب وانچه از صلابات در اوتار وعصب باشد معالجه بمقطعات نمایند واز معالجات جیده بهر این تبخیر از سنگ گرم
خصوصا سنگ آسیاست که بران سرکه تیز پاشیده باشند وبهترین چیزها که از ان تبخیر کنند مارقشیشاست ولازمست که مبالغه در تبخیر وتدخین نمایند تا آنکه عرق
ظاهر گردد وگاهی طلا بمارقشیشا بسرکه سوده میکنند ونفع میکند وواجبست که درینجا نیز در استعمال سرکه آهستگی نمایند تا تفریق لطیف وتصلیب کثیف نکند وقوت
عصب را با فراط فاسد ننماید وآن در ابتدا ردیست پس بهر استعمال او فترات نمایند ودر میان آن تلیین کنند وچون ابتدا نمایند تبخیر عضو کنند بدانچه ذکر کردیم
ودران هنگام طلا با دویه موافقه نمایند واین در عضو لحمی اسلم است مجوسی گوید که اگر حدوث سقیروس از قبیل بقایای ورم حار از کثرت استعمال ادویه مبرده قابضه
بران وتحجر وتصلب ماده باشد پس علاج آن باشیای لطیفه مسخنه نمایند وآن اشیا اینست که اسخان آنها در درجهٔ ثانی وثالث ویبس آنها در درجهٔ اولی باشد واز ادویه
که چنین باشد مغز ساق گاو با موم وروغن بنفشه است وپیه گوزن ونرگاو وپیه خرس با مقل بگدازند واستعمال کنند یا مرهم داخلیون استعمال نمایند ویا بگیرند مقل ازرق
واشق هر واحد پنج درم مغز تخم کشوث تازه باریک سوده سه درم پیه قاز ده درم مقل واشق را بآب گرم حل کرده با دویه آمیزند تا مثل مرهم گردد وبر ورم صلب بدان ضماد
نمایند واما ورم صلب هرگاه از مادهٔ سوداوی باشد که بسوی عضو ریزد یا دران تولد کند پس علاجش بشرب ادویهٔ مسهله منقی سودا مثل مطبوخ افتیمون وشرب
ماء الجبن مرتب از شیر مایه باین سفوف کنند **صفت آن** هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی هر واحد هفت درم افتیمون بسفایج هر واحد چهار درم نمک نفطی
یکنیم درم همه را باریک کوفته سه درم با ماء الجبن بمقدار حاجت بدهند وپرهیز مریض از اغذیهٔ غلیظهٔ مولد سودا مثل لحم بقر وعدس وکرنب وکمسود ولحم بز ونحو
آن کنانند وبر موضع مرهم داخلیون ضماد کنند ویا باین ضماد **صفت آن** بگیرند اشق ومقل وبارزد مساوی ودر هاون باندک چربی ماکیان وبط وروغن بان
ویا روغن سوسن بسایند تا مثل مرهم گردد وبر پارچه طلا کرده بنهند ویا این ضماد بعمل آرند بگیرند انجیر سفید شیرین ودر آب خوب بجوشانند تا آنکه پخته شود پس بر آن آرد حلبه
وتخم کتان وخطمی سفید مساوی انداخته در هاون باندک روغن سوسن بسایند تا هموار گردد وبر ورم ضماد کنند که این در تحلیل وتلیین نافعست **ضماد** محلل اورام
صلبه بگیرند پیه شیر وپیه خرس وپیه گوزن هر واحد پنج درم مقل واشق وجاوشیر هر واحد دو درم وشمع را بروغن گل بگدازند وصموغ را بآب گرم بسایند وهمه را
آمیخته بر ورم بمالند وایضا میعهٔ سائله بازیت کهنه گرفته بر ورم بمالند طبری گوید که در ابتدا فصد باسلیق از هر دو دست کنند ودر میان هر دو فصد فاصله
چند روز حسب اقتضای قوت مریض فرو نهند بعد ازان اگر حاجت نباشد بحیثیکه در معالجه سرطان مذکور شود استفراغ ماده نمایند وچند روز بگذارند پس بمطبوخ افتیمون
که نسخه او در علاج مالیخولیا مسطور شده تنقیه کنند واز اغذیه بقلیل تر از لطیف تر حتی الامکان اقتصار ورزند واز اغذیهٔ غلیظه بالکل منع نمایند تا نخورش با
یامیوه وامر بنشستن در چشمهٔ نطرونی وکبریتی وشرب آبهای آنها کنند که این استیصال او کند وبهر وجه نیکه برای ابتدای این ورم ابو ماهر موسی بن سیار
ترکیب داده اینست نسخهٔ آن عصارهٔ غافث خالص افتیمون هلیلهٔ سیاه وکابلی ایارج فیقرا هر یک ده درم اسقولوقندریون وآمله هر واحد پانزده درم
افسنتین رومی اسطوخودوس وگاوزبان هر یک پنج درم ساذج هندی ولوز بیدان وقردی وشیطرج ومصطکی هر یک سه درم همه را باریک بسایند وبدهد منقی سرشته
پنج درم تا هفت مثقال از ان استعمال کنند پس اگر حاجت طبیعت نمایند بحب مشک حاجت باید واگر حل نکند باندک سقمونیای مشوی در سیب بقدری تند آنرا قوی سازد
وابن ماهر میگوید از استعمال این ادویه در هنگام ابتدای آن بیشتر کند وآنرا ببرد پس اگر ابتدای این ورم در طحال باشد که یحوای اصحین مرض ببد ظهر بلق

یا تولید سودا مریض نماید دیگر که هوای او معین طبیعت بر مقابله مرض باشد نقل کنند پس هرگاه این مرض زیادتی کند و هنوز حس عضو زائل نشود بدوای
مذکور علاج کنند و در معالجه او اینقدر زیاده نمایند که دائم این ضماد استعمال کنند بگیرند مرهم داخلیون و مرهم اسفیداج که هر دو در معالجه سلعه مذکور شد هر واحد
پنج درم آرد ترمس ده درم جوز الخشب که آن عود زنجی ست و خاک زفت و یا زفت که دران بو نباشد یا هر دو هفت درم همه را در آب گشنیز سبز حل کنند و این ضماد
برای تحلیل این ورم نافع ست و بقراط ذکر کرده که گشنیز حار یابس ست و بران استدلال نموده که آن تحلیل خنازیر و اورام صلبه میکند و جالینوس ازان در ادویه
مفرده بیان نموده و اگر این قول او صحیح بودی جالینوس این ضماد را با این آب ذکر نکردی و این ضماد مع لزوم پرهیز و تلطیف غذا این ورم را البته می برد
و ایضاً این ورم را باین قیروطی ضماد میکنند بگیرند اسرب محکوک پنج درم مرداسنگ سه درم موم مصطکی ده درم و این را زیت بجوشانند و بلعاب حلبه و تخم کتان
تسقیه نمایند بعده از آتش فرود آرند و حل کنند تا آنکه مختلط گردد و این ضماد را حرانیان اسقیا نامند و آن مجرب ست و ملاک امر در معالجه این ورم کثرت استفراغ
باشیای موافقه و پرهیز مریض ست و اما چون مستحکم شود و حس عضو برود پس آنچه دران حاصل شود البته مستحیل متغیر نگردد و هرگاه مستحیل نشود از حال او متغیر
نشود و آنرا علاج نبود و ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از خلط غالب بران نمایند باین طور که هر صبح جلاب از اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم و گلقند
ده درم بجوشانند و غذا مزوره نخود و مغز قرطم دهند و چون نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون یا بحب آن کنند و یا بگیرند سنای مکی هفت درم
بادرنجبویه اصل السوس هر واحد سه درم بادیان دو درم و باشکر سفید پانزده درم جوشانیده صاف نموده با معجون نجاح هفت مثقال سحرگاه بنوشند و بگیرند پیه
خرس و بط و پلنگ و شحوم جوارح طیور و همه را بگدازند و با دو بیره و مقل و مصطکی مخلوط کرده بدان طلا کنند **صفت** ضماد دیگر محلل اورام صلبه برگ کتان تخم
کنوچه تخم خطمی هر واحد ده درم حلبه پنج درم انجیر سفید بیست درم همه را با انجیر در هاون بکوبند تا هموار گردد بر ورم طلا نمایند **تجندی** و غیره مینویسند که هر صباح
مطبوخ بادرنجبویه و گاوزبان و اصل السوس و بادیان با گلقند بدهند و غذا حمصیه بلحوم فاضله لطیفه سازند و اجتناب از اطعمه مولد سودا مثل عدس
و سبنج و مانند آن کنند و استحمام خفیف استعمال کنند و در حمام مکث ننمایند و تنقیه بمطبوخات نمایند که دران سنا و بسفایج و غاریقون و بلیله سیاه و کابلی
باشد و اگر عضو ضعیف الحس گردد عسر البرء باشد بر مقدار حس او و دران هنگام باید که مدام ازاله ماده بفصد و اسهال بمنضجات سودا کنند تا ضرر او عظیم نگردد
و اغذیه محموده مثل جوجه مرغ و دراج و مزورات خورانند تا ورم زیاده نشود و علاج اورام صلبه و علاج نقرس با دو باهم نزدیک ست آنرا مطالعه باید کرد **صفت**
دوای نرم کننده خاکستر برگ کرنب و راتیانج و اشق و مقل همه بسرکه حل کرده بر بندند و سپیدطبا با خطمی نرم کننده ست **گیلانی** گوید که در علاج این مبادرت بتنقیه
بدن از خلط فاعل کنند و اگر علامت خون ظاهر باشد تنقیه بفصد نمایند بعد ازان با دویه مسهله مخصوصه ماده بعد نضج آن و اگر علامت خون ظاهر نباشد
اول انضاج ماده نمایند پس مسهل استعمال کنند غیر آنکه در صورت تنقیه یک دفعه ننمایند بلکه بدفعات نمایند نضج دهند پس استفراغ نمایند و همچنین تا هنگامیکه
نقاهی تام حاصل گردد بعد ازان اصلاح غذا کنند تا خلط نیک عوض ماده متحلل تولد کند و در بعض اوقات مفرحات مقوی قلب دهند چه ماده سوداویست
بعد آن تدبیر قطع ماده منصب بعضو بمالش عضو مقابل او یا بطلای زفت بر عضو مقابل کنند و تدبیر تحلیل ماده باقی نمایند باینطور که بر عضو ملینات ضمادات
مثل شحوم نهند و بعد تلیین ماده دوای محلل که تحلیل او قوی نباشد بران گذارند پس اگر چیزی از ماده باقی ماند تکرار تحلیل آن نمایند تا آنکه ماده بتمامه فانی گردد
لیکن محلل عضو متخلخل باید که ضعیفتر از محلل عضو متکاثف باشد و همچنین محلل عضو لین بنسبت محلل عضو صلب و درین اثنا تعاهد حمام کنند مگر استکثار آن
ننمایند بلکه استعمال او در اوقات متباعده باشد و در طب بود و دران آبزن استعمال کنند و دران حشایش مرخیه مثل تخم خطمی و خبازی و روغن بنفشه و جو مقشر زیاده
نمایند و همواره باین تدبیر پردازند تا آنکه بالکلیه زائل گردد **انطاکی** گوید که صلابات گاهی از ورم رخو بعینه عارض شود چون علاج آن بد گردد چنانچه سرد شود یا خشک گردد
بغیر تحلیل و در علاج این قسم گاهی جهلا ابتدا بتنقیه خلط سوداوی میکنند بجهت علم ایشان که صلابات نشود مگر از سودا و حال آنکه علاج این در بادی الرای تسخین
عضو بود بدانچه در ورم رخو گذشت و ترطیب او بادهان حاره چون روغن پسته و بادام مثل یاسمین یا زنبق و بضمادات مانند بزر خطمی و آنچه در سرطان بیاید
و روغن کنجد و روغن گاو و مسکه را درین فعل نیکیست و اما آنچه از ورم صلب اصالة باشد علاجش تنقیه خلط ست و فصد گاهی بسبب افراط خلط در کمیت بود و گاهی

بسبب حرارت در کیفیت حاصله و لهذا گاهی فصد در سوداوی کرده میشود و در اینجا چیزی از مطبوخ افتیمون بیشتر نیست فواکه شیرین کرده نافعتر نیست و گاهی حاجت مسهل تا چوردوا
گردد پس هرگاه بقای ماده یقین شود علاج بوضعیات مذکوره نمایند واگر در غدد ابار کلیان ببینند آن مثل بادام و موی اقتصار ورزند اولی باشد و در نزهت گفته که علاج این ورم بعلاج سلع نمایند

مسامیر

وآن جمع مسمار است ومسمار عقده مستدیر سفید مثل سر مسمار بود و مسامیر از بهر آن گویند که در پوست جای کرده و در گوشت نشسته باشد و شکل او مستدیر بود و هیچ سرخ نبود
ورنگ آن سفید از بهر آن باشد که ماده آن رطوبتی بود افسرده و بسیار باشد که از خراش جلد و بعد خراجات و عقب علاج آن عارض شود و بعده در جسم کثرت نماید و اکثر آن
در پاشنه و انگشتان پای و در اسافل بدن حادث شود و از راه رفتن باز دارد و مسامیر نزد بعضی از اقسام ثآلیل است و بعضی دیگر از انواع غدد شمرده اند چنانچه جرجانی
وایلاقی میفرمایند که نوعی دیگر است از غدد که آنرا مسامیر گویند و آن چیزی باشد همچو ثولول نگونسار یعنی چنانکه ثولول بیرون پوست باشد این اندرون باشد در گوشت نشسته علاج
باید که آنرا شق کرده مثل سلعه بیرون آرند واگر اخراج آن ممکن نباشد مدام بدست بکوبند و بمالند و لازم بستن اسرب بران کنند و از زرنیخ و نوشادر و زنگار بآب
صابون سرشته طلا کردن از علاج خاص او نوشته اند باقی علاجش از بحث غدد و ثآلیل اخذ کنند و بسا است که اگر علاج این نکنند سرطان گردد کذا قال الشیخ

سرطان

عبارتست از ورم سوداوی صلب تیره رنگ موذی مولم که تولد او اکثر از سودای احتراقی محترق از ماده صفراوی صرف و یا محترق از ماده بلغمی مخالط صفرا بود و گاهی از سودای
محترق از سودا باشد و از سودای صرف در دی خون حادث نشود پس اگر ماده او سودای صفراوی بود البته متقرح گردد و این بدست و آنچه از احتراق بلغم و قدری صفرا افتد
اکثر آنست که متقرح نگردد و این عسر العلاج است و گاهی متقرح شود و اگر ماده از سودای محترق باشد درد و سوزش او صعب بود و در پیش نگردد وفرق درین ورم
و سقیروس آنست که سرطان با درد شدید و سوزش و ضربان و سرعت ازدیاد و انتفاخ بود و در حوالی این رگها ظاهر گردند و سرخ نباشند چنانچه در فلغمونی بلکه مائل
بسیاهی و تیرگی و سبزی و ایضاً غالباً حدوث این ابتدائی باشد و غالباً حدوث ورم صلب انتقالی از ورم حار بود و ایضاً سرطان گاهی متقرح گردد و ایضاً فرق
با سقیروس حقیقی آنست که سرطان را حس در موضع متورم بود و آنرا البته حس نباشد و اکثر این در اعضای متخلخل عارض شود و لهذا در زنان اکثر افتد و ایضاً
در اعضای عصبیه و رطبه مثل پستان و رحم در زنان و در مردان اینبیشتر در حوالی حلق و حنجره و در خصیه و قضیب و در امعا و معده و ایضاً در روی و سائر مواضع رطبه
افتد و هرگاه در پشت عارض شود در اکثر قاتل بود و در ابتدای عروض خفی الحال باشد و چون سرطان ظاهر شود او در معرفت او مشکل تر بود در اول ظهور او در اکثر او بعده
علامات او پدید آید و در ابتدا بقدر بادام یا باقلای کوچک بسیار سخت گرد شکل تیره رنگ باشد و در موضع آن اندک حرارت بود و بعد از آن زیاده شود تا آنکه مثل خربزه گردد
و هرچند که زیاده گردد رگهای تیره و سبز شبیه بپای خرچنگ پدید آید و بشعله آتش مانند که پیوسته ملتهب باشد و درد و سوزش و التهاب و ضربان بمقدار کم و بیشی آمیختن
صفرای سوخته با سودا بود و چون سرطان متقرح شود قرحه سیاه هولناک ظاهر گردد و لب او غلیظ و سرخ یا سبز منقلب بخارج باشد و در آن شبیه متعفن بود و از آن زردآب
بدبو سیلان کند و با درد و سوزش خفقان و غشی شود و بالجمله از سرطان بعضی شدید الوجع و بعضی قلیل الوجع و ساکن بود و بعضی بتمادی متقرح گردد و بعضی غیر متقرح
باشد و گاهی متقرح بغیر متقرح منتقل شود و گاهی علاج او با آهن بسوی تقریح بگرداند و لبهای او را غلیظتر و صلبتر کنند و این ورم مسمی بسرطان بسبب یکی از دو امر باشد
اعنی یا بسبب تشبث او بعضو مثل تشبث سرطان بصید کننده او و یا بسبب صورت او و در استدارت آن در اکثر و هیچ رنگ او و حدوث عروق او مثل پایهای آن گرد او
و بدانکه ماده این مرض مفسد حاد غائص است چون مستحکم گردد به نشود بخلاف ماده صلابت و ایضاً بخلاف ماده جذام که ماده او اگرچه حاد مفسد است لیکن
باین مرتبه نیست و غائص نیست بلکه منتشر در ظاهر بدن بود و لهذا جذام طول کشد و ایضاً به شود و بنسبت سرطان السرطان مرضی است بغایت صعب و خطرناک
که طمع در اصلاح آن نباید داشت و اگر در آغاز برسند و تدابیر صائبه بکار برند میشاید که توقف کند و از زیادتی باز ماند **علاج** فصد کنند و زلو بچسپانند و بعد تنقیح از منضج
سودا بمسهل سودا و ماء الجبن تنقیه نمایند و بتسکین حرارت جگر کوشند و چیزهائیکه در آن حدت بود استعمال نکنند و خوردن ماء الفجل غدد را مجرب است و سنگ آسیا
و سنگ آهن تیز کن را بسرب با آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز باهم بسایند پس همه آمیخته روغن گل افزوده طلا کنند تا ورم را از زیاده شدن منع کند بعد از آن

سفیده ارزیز گل ارمنی آب کاهو بروغن زیت آمیخته طلا نمایند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیده ارزیز توتیای مغسول بروغن گل طلا سازند تا اندمال یابد و گویند که اگر سنگ پشت صحیح سوخته بروغن گاو طلا نمایند سرطان متقرح را مجرب و بی‌بدیل است و در بیاض استادی مرحومی مسطور است که روغن سیاه دار خوب جوش داده سرد کرده استخوان پشت سنگ پشت تازه باشد یا خشک کوفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که سرطان و جمیع قروح را نافع است و اسرب سوخته نیز مجرب نوشته‌اند و بعضی اطبای هند مینویسند که برای سرطان که از انواع هبیث گویند آمله سنتی شب در بول ماده گاو نازاییده ترکنند و صبح ساییده طلا نمایند و بالایش برگ نیم نیمگرم کرده ببندند و گویند که گیاه کندره پونچی که بطرف میوات میباشد اگر آنرا در بول گاو نازاییده بسایند و بر سرطان طلا کنند آنرا زائل میکند و اگر برنج سرخ مقدار چهار درم در روغن گاو خوب بپزند تا مثل مرهم گردد و بر موضع سرطان بنهند پس منع کند آنرا از زیادت در ابتدا و از تقرح بعد از ان و تنقیه و اندمال متقرح نماید و بهترین ادویه استخوان گربه است که بآب بلیله و بلیله و آمله سوده طلا نمایند **ضماد** حکیم علوی خان که در ازاله سرطان متقرح از مجربات است پوست انار عدس مقشر گل مغره هر واحد یکتوله کوفته بیخته در شش توله قند سیاه کهنه سه ساله و اگر زیاده از سه سال باشد بهتر بود باهم آمیخته بکار برند و از خواص این دوا آنست تا که در قرحه فسادی و آفتی باشد تمام دوا بر قرحه میماند و چون دوا بقدر یکحبه نیز آنجا نماند پس بدانند که قرحه بصحت انجامید و اکله و قروح خبیثه را هم نافع است و در بیاض حکیم اجمل خان مسطور است که ادویه رابع قند مساوی گرفته بآب سحق کرده استعمال نمایند لیکن باید که گرد سرطان مثل حلقه ضماد نمایند و بالای سرطان از دوا هیچ نباید نهاد که بی این نفع نمی‌بخشد **مرهم سرطان** معمول و مجرب حکیم بقا خان شنگرف فلفل سیاه کات سفید زردچوب هر یک یکدرم تر پهله سه درم برگ بهی که خشک شده افتاده باشد یکدرم جدا جدا کوفته بیخته سیماب موم سفید هر یک یکدرم روغن گاو بقدر حاجت موم بروغن گداخته جمله را یکجا حل کرده مرهم سازند و بر سرطان و دمل بر پارچه طلا کرده بچسپانند و گرد اگرد سرطان دو قطعه اسرب را بآب کشنیز سبز و سرکه باهم ساییده طلا نمایند **ایضاً** که درد بنشاند و جراحت را باصلاح آرد صندل سفید یکدرم بوش دربندی اقاقیا هر یک دو درم شیاف مامیثا موم سفید هر یک چهار درم سرطان سوخته یکعدد روغن گل قدر حاجت بدستور مقرر مرهم سازند و بعمل آرند **ایضاً** برای سرطان و قروح پستان از بیاض جبرلی منقول زبان سنگ سوخته یکعدد درسکیو سنگ جراحت سنزوی خطائی دانه هیل انزروت هر یک دو ماشه کافور بهیم سینی شنگرف رومی صندل هر یک سه ماشه فلفل گرد بیست و یکعدد روغن گاو دو دام **اقوال حذاق** شیخ میفرماید آنچه توقع در علاج او باید داشت آنست که چون ابتدا کند پس گاهی ممکن بود که منع کنند حتی که بر حال خود باقی ماند تا زیاده نشود یا حفاظت نمایند تا متقرح نگردد و گاهی در بعض احیان اتفاق افتد که سرطان مبتدی به شود و اما مستحکم به نشود و بسیار باشد که در باطن سرطان خفی عارض شود و در ان صلاح مثل آن باشد که بقراط گفته که حرکت ندهند پس اگر حرکت دهند بسا است که مؤدی بهلاکت گردد و اگر ترک نمایند و معالجه نکنند پس گاهی مدت طول کند مع سلامت و خصوصاً چون اصلاح اغذیه کنند و غذائیکه تبرید و ترطیب نماید و ماده ساکن سالم بیدا کند مثل ماء الشعیر و ماهی رضراضی و زرده بیضه نیمبرشت و مانند آن اختیار نمایند و اگر در انجا حرارت باشد دوغ گاو تازه مسکه صاف کرده بدهند و بقول رطبه حتی که کدو تجویز است و گاهی سرطان کوچک متحمل قطع باشد و اگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکان است که باطل شود و بقطع شدید الاستیصال متعدی ببطلان که قطع او از مطیف ورم سیال بجمیع عروق ساقی آن بود حتی که از ان چیزی باقی نماند و بعد از ان خون بسیار از ان سائل گردد و تقدم تنقیه بدن از ماده ردیه باسهال و فصد کنند بعده حفظ او بر بقای او باغذیه جیده در کمیت و کیفیت و تقویت عضو بر دفع نمایند باوجود آنکه قطع او در اکثر اوقات شر او افزاید و گاهی بعد قطع بداغ حاجت افتد و گاهی در داغ خطر عظیم بود چون سرطان قریب اعضای رئیسه و نفیسه باشد و بعضی قدما حکایت کرده‌اند که طبیبی قطع پستان مسرطن از بیخ او نمود پس در پستان دیگر سرطان پیدا شد گویم که ممکن است که پستان ثانی در طریق سرطان کردن باشد و این حالت را موافق افتاده باشد و ممکن است که بسبیل انتقال ماده باشد و این ظاهرتر است **ذکر ادویه موضعیه** برای سرطان که بدان اراده جهات غرض کرده میشود یعنی ابطال سرطان اصلاً و این دشوار است و منع از زیادتی و منع از تقرح و علاج متقرح پس آنکه بدان اراده ابطال سرطان کرده شود در ان مثل دوائی اختیار کرده شود که در وی تحلیل باشد برای آنکه از ماده گردی حاصل شده دفع باشد برای آنکه مستعد برای حصول بود در عضو از ان و شدید القوة والتحریک باشد

و لهذا واجبست که دران از ادویه لذاعه اجتناب ورزند و ازین جهت آنچه ادویه جیده دران از معدنیات باشد مغسول بود مثل توتیای مغسول و گاهی بدان
اندرونجها مثل روغن گل و مع روغن خیری مخلوط کرده میشود و اما منع زیادتی پس توصل کرده شود بدان بحسم ماده و اصلاح غذا و تقویت عضو بادویه رادعه
معروفه و استعمال لطوخات معدنیه مثل حکاکه سنگ آسیا و سنگ مسن و مثل لطوخ مرتب از حکاکه محکوک از صلایه و دسته اسرب برطوبت مصبوب
بر صلایه مثل روغن گل و مثل آب کشنیز و ایضا تضمید بآب بقوره کوفته جید نافع ست و آنکه بدان اراده منع تقرح کرده شود پس لطوخات مذکوره برای منع زیادتی
ست اگر دران سوزش نباشد پس آن همه نافع ست خصوصا چون حکاکه مذکور از دسته و صلایه اسرب آمیخته شود و هرگاه فی الجمله گل مختوم یا گل ارمنی
یا زیت انفاق یا آب حی العالم یا سفیداب اسرب باشد که این ترکیب نیکوست و آنچه بلیغ النفع ست تضمید سرطان نهری تازه است خصوصا با قلیمیا
و اما علاج متقرح پس آنچه برای آن جید ست اینست که پارچه کتان در آب عنب الثعلب تر کرده مدام بران دارند و هرگاه قریب خشک شدن رسد بران آب او
چکانند و یا بگیرند مغز گندم و کندر و سفیداب ارزیز هر واحد یکدرم گل ارمنی و گل مختوم و صبر مغسول هر واحد دو درم همه را ساییده بر سرطان رطب بطریق ذرور
و بر یابس بطریق مرهم مرتب بروغن گل استعمال کنند و نفع میکند آنرا دواء التوتیا یا توتیای مغسول بآب خرفه یا لعاب اسپغول **صاحب کامل**
گوید که سرطان چون مستحکم و بزرگ گردد ممکن نیست که آن علاج قبول کند و بعید ست که به شود و قومی قطع او باهن میکنند چون در عضوی استیصال قطع
او ممکن بود حتی که از بیخ او چیزی باقی نماند و اما هرگاه دران این ممکن نباشد پس مخاطره او از چند وجه باشد یکی آنکه گاهی در عضو شرائین و عروق بزرگ بود
و از ان خروج خون چندان عارض شود که بر مریض خوف باشد و اگر عروق و شرائین ببندند آفت باعضای رئیسه رسد که از ان این عروق و شرائین نشو
کرده باشد و ایضا ممکن نیست که اصل العضو باشد و اما هرگاه این مرض را در ابتدای او دریابند باید که اولا فصد از عروق موافق عضو یکه دران ورم باشد
از جانب علیل گیرند چون قوت و سن [illegible] و فصل [illegible] مانند آن مساعدت کنند و اگر مرض بزن باشد می باید که اعتنا باو در حیض نمایند و تنقیه بدن با دویه
مخرج مره سودا کنند مثل [illegible] افتیمون [illegible] ایارج فیقرا [illegible] غیره از ادویه که استفراغ خلط سوداوی نماید و باید که بر استعمال آن یکدو دفعه اقتصار نکنند بلکه بیشتر
تا آنکه بدن از ان خلط پاک گردد و این حب موافق ست برای استفراغ خلط سوداوی و مره سودا بگیرند هلیله سیاه یکدرم افتیمون یکدرم اسطوخودوس بسفایج
هر واحد یکنیم درم [illegible] غاریقون سیاه [illegible] همه را باریک ساییده بآب سرشته حبها سازند شربتی از نیم تا چهار درم و چون
استفراغ بدن از ان خلط نموده شد باید که تدبیر [illegible] معتدل مایل برطوبت مسکن حدت سودا نمایند تا آنچه در بدن پیدا شود از ان نیکو باشد
و مسکن مریض در جای معتدل الهوا مقرر کنند و بغذیه [illegible] الکیموس غذا سازند مثل لحوم بچه بز و چوجه مرغ و بچه میش و ماهی رضراضی مرتب بطبخ نیک با
بقله یمانی و کدو و قطف و ایضا با ماء الشعیر و ماء الجبن [illegible] سودا [illegible] اما آنچه بر عضو علیل گذارند باید که در اول قبل استفراغ ادویه که منع
دفع ماده باعتدال نماید چون آب عنب الثعلب و آب کاسنی و آب کشنیز مانند آن باشد و چون استفراغ بدن و تنقیه او از خلط سوداوی کردند ادویه محلله
باعتدال استعمال باید کرد مثل دواء مرتب بتوتیا صفت آن توتیای کرمانی سوده مغسول ده درم اسنگ سفیداب ارزیز هر واحد [illegible] درم [illegible]
کوفته بیخته [illegible] روغن گل گداخته [illegible] مرتب [illegible] استعمال کنند [illegible] این را و سایر
اورام صلبه را نافع ست و چون سرطان متقرح گردد [illegible] صفت آن بگیرند سفیداب ارزیز و توتیای مغسول مساوی در روغن گل و آب
عنب الثعلب یا آب خرفه [illegible] یا لعاب اسپغول یا [illegible] یا آب خیار هر چه از ینها حاضر باشد ساییده بر متقرح [illegible] و گاهی [illegible] قبل از تقرح
می نهند برای آنکه از تقرح او منع میکند و این دوا را نافع ست صفت آن بگیرند هاون اسرب یا ارزیز و دسته اسرب و دران گل ارمنی یا گل مختوم اندازند
با سرکه ممزوج [illegible] خوب بسایند تا آنکه سیاه گردد و بر سرطان متقرح طلا نمایند و اگر با وی حی العالم و روغن گل بسایند نافع باشد باذن الله تعالی
ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد کنند و مرتبع جلاب [illegible] کاسنی و اصل السوس هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم بنوشانند و فقاع از ویه نخود و ماش
[illegible] و دیگر [illegible] از نضج [illegible] سودا [illegible] و مبالغه در تنقیه بدن از ان خلط کنند و یا این حب بخورانند و نسخه این حب

که در قول صاحب کامل گذشت لیکن در اینجا وزن سماق یکدانگ و غاریقون نیم درم و هلیله کابلی یکدرم عوض خربق سیاه است و بآب کرفس حب سازند و این یک شربت است
و یا ماء الجبن با افتیمون بدهند و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بنوشانند و غذا زیرباج لحوم تیهو و ماکیان و غیره که مذکور شد و اگر با حرارت مزاج
باشد غذا ماء الشعیر یا بچه مرغ سازند و ایضا بعد تنقیه ادویه محلله مثل توتیای مغسول بروغن گل و روغن خیری بر ورم نهند و از نهادن ادویه ضعیف التحلیل و قوی التحلیل
بر عضو مستور رم حذر کنند و چون سرطان متقرح گردد و از آن زرداب سیلان نماید استعمال این مرهم او را نافع بود توتیای مغسول و گل مختوم و گل سرخ و گل ارمنی مساوی
در هاون رصاص بدسته آن با روغن گل سحق بلیغ نمایند و طلا کنند و این دوا نیز نفع بلیغ نماید بگیرند سرطان نهری تازه و شق کرده بران نهند هر روز یکمرتبه یا دو مرتبه
و یا بگیرند خاکستر سرطان با قیروطی روغن گل و بدستور مرهم استعمال نمایند خجندی و ابو منصور گویند که در اوائل فصد اکحل و رگهای مناسب جنبی او کنند و خون
بقدر احتیاج بیرون آرند و از اغذیه مولد سودا و صفرا مثل عدس و قنبیط و بادنجان و لحم وحشی و بقر و شراب سیاه غلیظ و مانند آن که خون غلیظ پیدا کند و از جمله اغذیه
و ادویه حاره که خون را سیاه کنند اجتناب نمایند و هر صباح شربت از گاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و اصل السوس با شکر بنوشند و غذا ماش با ماء الشعیر
مغز بادام یا بچه مرغ و لحم خرفان و بعد ظهور آثار نضج در مواد تنقیه متواتر با دویه مطبوخه مسهل سودا مثل سنا و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و هلیله سیاه
و کابلی و مانند آن کنند و ماء الجبن به سکنجبین و افتیمون آنرا نفع کند و باید که در نضج و تنقیه ماده این مرض مبالغه نمایند زیرا که چون عظیم و تمام شود علاج او محال است
نمایند تا متقرح نگردد و این چنان باشد که از تسخین فی الحال از ادویه و اغذیه و غیره حذر کنند و ببقول بارده تبرید آن نمایند و اگر متقرح گردد این ضماد
بکار برند نشاسته و سفیداب و کندر و صبر و گل ارمنی بروغن گل مرهم سازند و بنهند پس اگر شدید الرطوبت باشد بران خشک بپاشند بقراط گفته که صاحب سرطان را
مرات بسیار از سودا اسهال نمایند بعد از آن اگر متقرح باشد زنگار یا دوای حاد بران نهند و با آتش یا چیزی آب سرد تر کرده نهند و عضو را ببندند بنوعیکه ماده بسوی آن
سیلان کند پس باین ممکن است که اصول او متآکل گردد و ماده بسوی آن سائل نشود و جالینوس نوشته که امید این دارم از قول بقراط و محمد بن زکریا گوید که من الهم
که این در یکروه ادسفر اید و ایضا گوید که من بر سرطان که در بیخ گوش مردی بود بعد از آنکه متقرح شده بود زنگار پاشیدم و آنرا اندک اندک میخورد و بسیار سوراخ نکرد
و امید صحت او بدان کردم و گفته که خوردن لحوم افاعی مطبوخ بآب و نمک و شبت و شراب ریحانی تنقیه بدن و تشفه ماده سرطان از آن میکند و لحم افاعی همچنین
فعل کند و ایضا قویتر از انست ابن هبة الله گوید که چون طبیب این مرض را در ابتدای او دریابد فصد باسلیق نماید و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون
مکرر کنند تا آنکه بدن پاک گردد و مریض را دوائی بنوشانند که تسکین حدت نماید مثل ماء الشعیر و شیره تخم خرفه و تخم خیارین و از اغذیه مولد سودا حذر کنند پس اگر
قوت ضعیف گردد باید که لحم ماکیان و بچه آن و بچه مرغ بخوراند و معالجه ورم در ابتدا بانچه مانع و رادع باشد باید کرد و ادویه که در آن حدت باشد البته استعمال نکنند
و در آخر ادویه محلله با اعتدال مثل موم و روغن و صبر استعمال نماید پس اگر ورم ریش گردد این مرهم مرکب علاج نماید **صفت آن** سفیداب ارزیز و توتیای مغسول
و مرداسنگ و گل ارمنی مغسول و عصاره بارتنگ هر واحد دو جزو نشاسته و صمغ عربی هر واحد سه جزو ادویه را کوفته بیخته بران موم و روغن گل اندازند
و حوالی ورم را بگل ارمنی مسحوق در هاون رصاص بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز طلا کنند پس اگر طبیب بر علاج او باهن اقدام نماید و قریب او شریان
بزرگ و عصب کلان نباشد باید که آنرا از بیخ برکنند تا از آن چیزی باقی نماند و خون را زود بند نسازد بلکه رگهای گرداگرد او را بیفشارد تا خون غلیظ از آن
برآید بعد از آن بعلاج سائر جراحات با ادویه ملحمه معالجه او کند و بقراط گوید که علاج سرطان باهن هیجان مرض نماید و سبب هلاکت عاجل گردد
و چون با دویه تدبیر او نمایند زمانی طویل باقی ماند جرجانی در ذخیره می‌نویسد که تدبیر صواب در علاج این مرض آنست که حفظ او نمایند تا بر مقدار خود بماند
و زیاده نشود و ریش نگردد و غذای سرد و تر بکار برند چون اسفاناخ و کدو و روغن بادام و هر وقت که آغاز علاج کنند اول بدن را از ماده سودا پاک باید کرد
و استفراغ درین علت بماء الجبن صواب تر بود و در هر چند روز چهار درم افتیمون در ماء الجبن باید داد یا در ماء العسل و اگر عوض ماء العسل و افتیمون در هر چند روز
طبیخ افتیمون با سکنجبین آمیخته دهند صواب باشد و هر چه در علاج مالیخولیا مذکور شد و هر چه در علاج جذام خواهد آمد علاج این مرض است و حرارت جگر با اغذیه
موافق و اشربه و اضمده ساکن باید کرد و باعتدال باز آرند تا سوخته شدن خون باز دارد و ادویه محلل قوی را درین علت مضرت زیاده از منفعت بود

وادویهٔ معدنیهٔ مغسول که تحلیل آن باعتدال باشد و سوزنده نبود سود دارد و توتیای مغسول که با روغن گل طلا کنند ممکن بود که مادهٔ غلیظ سرطان را بتمامه تحلیل کند
باهستگی خاصة که زود دریابند و علاج ازین نوع کنند و کمتر ازین آن که بدان حال بماند و زیاده نشود و من حکاکهٔ سرب را که بآب کاسنی یا کشنیز یا کاهو بسایند و توتیا
و سفیداب شسته هر یک اندکی در دسته و صلایهٔ سرب بسوده در ابتدای ظهور سرطان آزمودم آنرا نافع یافتم (؟) میکند و گل مختوم و غیره که در قول شیخ گذشت بآب کاهو یا لعاب اسپغول
در دسته و صلایهٔ سرب بسوده طلا کردن بغایت سود مند ست و نگذارد که ریش گردد و عنوره کوفته ضماد کردن سرطان نی تازه کوفته با قلیمیا ضماد کردن سود دارد خاصة اگر حرارت و سوزش و ضربان
باشد و گل ارمنی بسرکه حل کرده طلا کردن نافع و هرگاه ریش گردد خاکستر سرطان نهری و اقلیمیا هر یک برابر در قیروطی روغن گل و حکاکهٔ سرب بآب برگ خرفه و آب برگ کاهو
سوده با لعاب اسپغول طلا کردن سود دارد طبری گوید که بسوی مریض نظر کنند اگر آنرا قوت صالح باشد تنقیه بفصد کنند حتی که قریب غشی گردد و براغذیهٔ مولد
خون نیک مثل زیر باجات بلحوم جدی یا حملان صغار و بچهٔ مرغ و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و نبیذ خوص و مانند آن اقتصار نمایند و حفظ قوت او فرمایند بعد ازان
استفراغ با این حب کنند نسخهٔ آن بگیرند خربق سیاه در شیر بز سه روز تر کرده خشک نموده ماهیزهره حب الغار هر واحد سه طسوج حب النیل نیم دانگ شحم حنظل
یک نیم دانگ افسنتین رومی غاریقون هر واحد دو دانگ ایارج فیقرا نیم درم سماک فقطی سقمونیا هر واحد یک دانگ و دو شعیر کوفته بیخته بآب کرنب نبطی ببرشند و حبها
مثل فلفل سازند شربتی سه درم و ثلث بشوربای اسفیدباج هفت روز پرهیز دارند بعده این حب بخورند و بعد آن ده روز صبر کنند پس ازان یک شربت مطبوخ افتیمون
بنوشند بعده از شرب دوا باز مانند و بدن را راحت دهند و در ایام راحت اطریفل کبیر استعمال نمایند اگر مزاج او متحمل آن باشد استعمال او در هر سه روز بوزن یک نیم درم
کنند و غذا خفیف تر انچه بران قدرت باشد و صالح تر و کمتر در کمیت باشد و قریب چیزی از فواکه نگردند این استفراغ دائم استعمال نمایند مگر آنکه مانعی ازان باشد
پس اگر ببینند که این معالجه دران اثر میکند و از حجم و صلابت او کم شود بران دوام نمایند و اگر این معالجه اثر نکند پس مس او با آهن دران خطر ست و بعض اطبا ذکر کرده اند
که عروق او بدماغ اتصال دارد پس اگر بدین اراده آن کرده اند که فضول تجاوز میکند بسوی او از دماغ از عروق دقاق و از سائر اعضا درست ست و اگر ارادهٔ عروق
متشبثهٔ او کرده که متصل بدماغ اند غلطی کرده پس اگر انسانی بر قطع او اقدام نماید و بران جسارت کند آنرا قطع کند بطوریکه شرح آن میکنم یعنی آنرا حوالی او را استفراغ کنند
بموم روغن که تنقیهٔ آن با سرب محکوک و لعاب اسپغول و لعاب بهدانه کرده باشند و آنرا شسته خوب حل کنند تا مخلوط گردد و ضماد این چند روز متواتر کنند تا آنکه ورم
کند بعد ازان بپارچه درشت بمالند حتی که عروق حوالی او ظاهر گردد و غلیظ شود بعده ابتدا کنند در قطع عروق حوالی او و در داغ طرفی که ازان آغاز کرده بعد ازان آنرا
بصفاره بگیرند و در قلع او استقصا نمایند حتی که استیصال آن گردد بعده موضع را بصوف که با بیخ بهم آلوده باشند پر کنند بگیرند زوفای رطب و لعاب بهدانه و بموم روغن
معمول بروغن بنفشه بیامیزند در هاون کرده آب عنب الثعلب بران انداخته حل کنند تا آنکه خوب ازان جذب کند و قوت آن اخذ کند پس بدان صوف آلوده
موضع سرطان را بدان صوف پر کنند و اسفنج تازه در آب عنب الثعلب تر کرده بالای صوف نهند تا از خشک شدن منع نماید و آنچه دران من تجربه کرده ام بهتر
آنست که بموضع هر روز شیر دختر از پستان بدوشند بعده آن مرهم نهند و بالای آن اسفنج تا آنکه موضع ریم کند و تحلل ابتدا نماید و بمرهم و شیر ملایمهای او دیگر باز دارند تا پاک شود و موضع
گردد و حذر کنند ازانکه او را مس نمایند با دویهٔ حاده پس هرگاه مده کرد و موضع نرم شد صحت یابد الا آنکه زیادت صحت او بعید گردد تا آنکه در عروق متصل آن باشد باقی شود و خون صاف گردد
و بهتر ست چیز یک طبیب درین مرض عمل نماید احتراز و ترک اقدام بران با آهن ست مگر هنگام ضرورت و اما چون ... شود و در عقب ... گردد حسن موضع
باطل کند بسبب فرط صلابت و منع روح از سلوک درین ابتدا علاج آن نیست و امید صحت او نباید داشت و هر مرض چنانی ست که علاج نزد انتهای آن کرده شود و نیز
نزد ابتدای او معالجه نمایند بلکه بعضی مرض چنان باشد که در ابتدای او قبل ازانکه مستحکم گردد سلاج او کنند مثل امراض سوداویه و بعضی آنست که نزد استحکام او
علاج کنند مثل نزول الماء در چشم و امثال این بسیار ست پس این علت را چون در ابتدای او علاج کرده شود زیاده نشود و بزرگ نگردد و دواست او نماید و علاج
این مرض در ابتدای او استفراغ بدن دائم ست و اقتصار بر اغذیهٔ محموده و اکثر اطبا درین مرض غلطی میکنند زیرا که حدوث این و حدوث سلعه یکسان ست
و تساهل از معالجهٔ این میکنند تا آنکه مستحکم میگردد پس واجب ست که طبیب هشیار باشد نزد تمیز زوائدیکه در بدن ظاهر شود و بخوف آنکه سرطان در الفیل
باشد و گاهی سرطان در بعضی اوقات صلب شود حتی که عروق او کشیده گردد و چندان الم آرد که مریض بیقرار گرداند و در تنقیه و تسکین ... معروف ست ...

ضماد کنند نسخهٔ آن موم روغن بروغن بنفشه و پیه بط بسازند و بران اندک سفیداب و اندک آرد ترمس پاشیده برهم زنند تا مختلط گردد و این مرهم معروف بقیروطی سرطان آنرا نافع موم روغن بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آورده لعاب بهدانهٔ شیرین و اندک پیه گردهٔ بزبی نمک و قدری زوفای رطب و اندکی مرسقوطری بران اندازند بعد ازان تنقیه باب حراره کند و یا آب برگ خلاف یا آب برگ خبازی دهند و مخلوط سازند و خوب حل کنند بعده بر سرطان بمالند هرگاه صاحب او را استفراغ و فصد کرده باشند تا موضع سترخی گردد و چند بار ده نکند و این وقت سرطان را نرم کند و از سرد منع نماید و چون نرم گردد الم زائل شود و صاحب او را نفع نماید

اورام ریحی و نفاخات عضلات

بدانکه ورم ریحی دو نوع ست یکی آنکه ریح مخالط و داخل جوهر عضو بود و ملایم باشد و آنرا تهیج گویند دوم آنکه ریح مجتمع در موضع واحد در جوف عضو یا میان فضای دو عضو بود و صلب باشد و آنرا نفخه نامند و بقول شیخ از اورام ریحی آنچه از بخار لطیف غیر متبدد بود مشابه تهیج و مانند آن باشد و آنچه از بخار ریحی غلیظ بود نفخه گویند و آنرا مدافعت بود و مثل زق منفوخ باشد و گاهی بضرب دست آواز کند و خصوصاً چون در فضائی باشد که دران جمع گردد مثل معده و امعاء و میان غشیهٔ مجلل عظام و میان استخوانها و اغشیهٔ محیط بعضلات و میان عضلها و همچنین آنچه محیط باوتار باشد و گاهی در افضیه متحلل نشود و بآنکه اعضای متصله را تمزیق نماید و دران داخل شود و یا اندران متولد گردد پس هیجان و تمزیق آن شود و ریح باقی بماند و محتبس میشود بسبب کثافت و غلظ خود و بسبب کثافت عضویکه محیط آن باشد و ضیق مسام او و گاهی انسان بر عضوی مثل زانو توهم ورمی محتاج بشگاف کند پس آنرا بشگافد و ریح صرف ازان برآید و از عجائب مشاهدات راقم اینست که جانفزا فضل کریم را ورم زانو عارض شد و هر بار که ورم را بجنبش میکرد نفخ و آروغ با آواز بلند می آمد بعد چندی باستعمال محللات آن ورم زائل شد و آروغ نیز موقوف گشت و بوکس گوید که گاهی ریاح منفخه زیر جلد تولد می یابد و گاهی زیر صفاقات که بالای استخوانهاست و آنکه محیط بعضلات ست میباشد و گاهی این ریح در شکم میان بطن و صفاق جمع میشود و آنرا استسقای طبلی نامند و فرق میان این ورم و میان ورم رخو مسمی باوذیما آنست که باوجودیکه درین انگشت فرو رود اثر غمز او باقی نماند و ازان آواز مثل آواز طبل آید یا بجمله علامت نفخه سبکی ورم و عدم گرانی ست و آنکه مانند مشک پر باد باشد و از انگشت فرو رود و زود بحال خود باز آید و اثر او نماند علاج بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل بلغم تنقیه نمایند و استعمال گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت بزوری حار نفع دارد و حجامت بی شرط بر موضع ورم نهند و روغن بابونه و نرگس و هفت برگ بمالند و جاورس و ارزن را گرم کرده بدان تکمید کنند و سورنجان تلخ زنجبیل بابونه نبات طعام هر یک شش ماشه سوده در روغن بابونه و روغن نرگس هر یک دو توله آمیخته نیم گرم بمالند و ایضاً سنبل الطیب و بزرالبنج هر یک نه ماشه سائیده در روغن گل سه توله آمیخته ضماد و زعفران سه ماشه در سفیدی بیضهٔ مرغ حل کرده و یا صبر یک توله مغز خیارشنبر دو توله در آب عنب الثعلب سبز ضماد کنند و بالایش برگ بید انجیر سرخ بروغن گل و یا بابونه چرب نموده بر بندند و هر چه در علاج ورم رخو برای تهیج مسطور شد بکار برند شیخ الرئیس مینویسد که آنچه مشابه تهیج باشد علاجش از جنس علاج او بود و اما در علاج نفخه احتیاج بچیزی افتد که جلد را متخلخل گرداند و آنچه اندران باشد آنرا تحلیل نماید و آنرا بر موضع تا مدت طویل بگذارند ممکن بود و آن مثل مراهم و ادهان و مانند آنهاست و کمتر ازان ضماد سائله و امثال آنست و لابد که در غایت لطافت باشد تا بسبب لطافت اجزای او بر غوص مفرط متمکن بود و گاهی احتیاج بوضع محاجم بغیر شرط آید تا نفخه را تحلیل کند و از ادویهٔ موضعیهٔ آن روغنهای گرم لطیف الاجزاست مثل زیتیکه دران چون سداب و زیره و بزور لطیفه مثل تخم کرفس و انیسون و نانخواه و شبت و مانند آن پخته باشند و از مراهم محلله و نفعش برای نفخه که در اعضای وتریه و عضلیه افتد اینست که بگیرند چرک دیوار حمام و در آب حل کرده در پاتیله انداخته بران آنقدر آب نادیده اندازند بقدریکه دران احتمال قوام مثل قوام گل باشد و جوش داده بدان لطوخ سازند و گاهی از شراب و آهک جوشانیده مرهم بسازند مرهم جید معتدل بگیرند زوفای خشک و بسایند و بر قیروطی مرتب از موم زرد و روغن شبت چیاشته و ازان مرهم لطوخ بسازند و نفخه که در عضلات بسبب کوفته شدن آن عارض شود واجبست که از ادویهٔ حاره مفرطه حذر کنند احتیاطا نمایند تا عضو ازان متوحش نشود و نفرت نکند بلکه چون محللات معالجه کنند چیزی از مسکنات وجع بدان مخلوط سازند و مثل این علاجات مثل بابونج ست که در زیت حل کرده صوف زوفا دران تر کرده باشند و اگر با حرارتی باشد بروغن گل صوف زوفا تر نمایند و اگر زوفای رطب در روغن گل حل کنند بهتر باشد و اینهمه نیم گرم مائل بحرارت استعمال کنند و نگذارند که سرد گردد زیرا که سردی مثل این مضرست و اگر در اینجا از ابتدا درد باشد پس بران روغنهائیکه دران تسکین درد باشند مع منع مادّ

که در ابتدا باید استعمال کنند چون روغن بنفشه و روغن گل یا بذکی روغن شبت پس هرگاه اندک خفت یابند در ادویه آنچه دران قوت تحلیل زیاده باشد آمیزند مثل نطرون و سرگین مثل خاکستر پس مراهم محلله مثل مراهم مذکوره ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ نخود و ماش بمغز بادام و یا هر صبح سکنجبین بزوری ده درم در آب گرم حل کرده بیاشامند و غذا مزورهٔ زیرباج بلحوم آن کبابها و تیهو و از منفخات حذر کنند و بتلطیف تدبیر نمایند و در نفخه در جلاب مذکور تخم سداب سه درم داخل کنند و غذا نخوداب و مغز قرطم و عضو معلول را بروغن بابونه و سداب بمالند و یا بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر واحد ده درم و در یکمن آب بجوشانند تا بنصف رطل آید صاف کرده روغن زیت نیم رطل بران ریخته بملایمت بجوشانند تا آب فانی شود و روغن بماند و بر عضو بمالند خجندی گوید که هر بامداد شربت از تخم سداب و بادیان و نانخواه و تخم فنجنکشت هر واحد یکدرم با ده درم گلقند بنوشند و غذا حمصیه بلحوم فاضله و بتناول معاجین محلل ریاح مثل فلافلی و تریاق اربعه و دحمرثا هر کدام که حاضر باشد یکمثقال مداومت نمایند و روغن چند بیدستر و مانند آن بمالند و تکمید بآرد جو و جاورس یا سبوس گندم و نمک کنند و خاکستر چوب انگور و آب برگ سرو و طرفا و ابهل سرشته ضماد نمایند و یا آب رماد بشویند یا اسفنج بدان تر کرده تکمید کنند و طریق آن در علاج ورم رخو در قول جرجانی گذشت خجندی گوید که نطول آبیکه دران سبوس گندم یا بابونه و اکلیل الملک و حلبه جوشانیده باشند بر عضو نمایند و در تهبج لطوخ بخولان در آب عنب الثعلب یا آب کشنیز کنند و اگر از ضعف جگر باشد علاج آن در امراض جگر مذکور شد و عمده درین همه اصلاح غذا و تلطیف آن و حذر و احتیاط از ردائت هضوم ست بعضی متاخرین بنویسند که اگر تهبج در آخر تبهای بلغمی افتد و بر روی و پشت چشم و پا پدید آید ماء الاصول پوست بیخ بادیان پوست بیخ کاسنی اذخر هر یک هفت ماشه بیخ کرفس اصل السوس مقشر هر یک پنج ماشه تخم عنب الثعلب بادرنجبویه هر یک هفت ماشه مویز منقی دو توله مصطکی چهار ماشه گلقند عسلی چهار توله چهار پنج روز داده تنقیه بدن نمایند و بعد از تنقیه شربت بزوری حار چهار توله در عرق اذخر نه توله دهند تا یکهفته و غذای شوربای مرغ یا نان خشکار و ضماد جدوار یا زرنباد در آب عنب الثعلب سائیده سازند و اگر بسبب سوء مزاج جگر باشد علاج سوء القنیه نمایند و اگر از بخار بواسیر باشد بتهیج که در سوء القنیه مسطور شده علاج او نمایند و اگر اسباب مذکوره نباشد تهبج تمام بدن را شامل بود و فرق درین تهبج و استسقا آنست که در تهبج تشنگی اصلا نمیباشد بخلاف استسقا که تشنگی در هر سه نوع آن لازم ست اول تنقیه بلغم نمایند بعده علاج خفیف استسقای لحمی بکار برند و شستن بمطبوخ اشترخار و کذا با آب خاکستر چوب انگور به تیزاب فاروقی و ایضا طلای تخم مورد در سرکه و گلاب و روغن گل نافعست و بدانند که این مرض فی خلل جگر کمتر افتد و اگر با تهبج اندکی صلابت فم معده و تبض شکم و غلبهٔ خفقان و سوء تنفس باشد فصد باسلیق کنند در روز دوم حقنه نباید شیر و گلقند و گلاب و عرق گاوزبان و روغن بادام دهند و بعد از آن اگر خشکی دماغ و بیخوابی باشد روغن بادام و خشخاش برابر بر تارک سر بمالند و اندکی در بینی و گوش بچکانند و خمیرهٔ گاوزبان با عرق بید مشک و آبیزه دهند و بخوردن حریره امر کنند

دبیله

عبارتست از ورم بزرگ بالحجم و رنگ آن مانند رنگ جلد بود و با آن درد نباشد مگر بسبب عروض عفونت در ماده یا باستعمال ادویهٔ ذی حدت و نزد ریم کردن درد خلل او جائی باشد که دران مواد خبیثه جمع شود و قبری گوید که دبیله مثل دمل بزرگ ست مستدیر و مستطیل و گاهی منبسط بود و گاهی رنگ آن هم رنگ دمل باشد لیکن در اکثر مخالف از دمل بود و برنگ جلد باشد پس اگر با ماده حاصله دران حدت بود با ظهور او الم بود و اگر ماده بارد غلیظ باشد الم کمتر بود و سبب دبیله ماده عفنه غلیظه غیر نضیجه قلیل الحدت منسحب متولد از فساد غذا بسبب سوء هضم و تخمه یا اغذیهٔ غلیظه که هضم نشود بجهت قلت حرارت و کثرت کمیت غذا و ردائت کیفیت آن پس متعفن و فاسد گردد و چون ماده حار نبود و بلید باشد پس آنچه از آن پیدا شود یا چیزی مثل روغن بود و یا مثل لبن که دران باشد و یا مثل عسل بود و بنابر غلظ آنکه اندران باشد و یا مثل پیه گداخته که جمود او محکم نشده باشد زیراکه قدرت آن ندارد که نضج یابد و ریم سفید رقیق بهم رسد و بهمین جهت آنچه در دبیلات پیدا شود اجسام مختلفه بود مثل ریگ و صوف و سنگریزه و ناخن و اشیای شبیه و نیلگون و آسمانی و آسیا شبیه بخزف و گل سیاه بد بو و مانند آن و او ماهر از ین ذکر کرده که در بیمارستان دبیله را شگافتند و ازان قطع مشابه زرنیخ زرد برآمد و ازان قطعه گرفته بر آتش نهادند و قطعهٔ زرنیخ نیز بر آتش گذاشتند و بوی هر دو یکسان

علاج دبیله

بود و سببش آن بود که ماده کیفیت زرنیخی در طبع او پیدا شده و حرارت ضعیفه دران اثر کرده پس زرنیخ دران پیدا شد چنانچه در معدن متولد میگردد و هر چه در دبیله از انواع اجسام پیدا شود برین قیاس باید کرد اما تغیر هضم و سوء هضم و تخمه از اسباب بسیار بود بعض آن مخصوص بجوهر و بعض آن مخصوص بکیفیت و بعض آن مخصوص بکمیت باشد پس آنچه مخصوص بجوهر بود آنست که معده و آلات هضم ضعیف گردد و آنچه مخصوص بکیفیت بود آنست که کیفیت کیموس متغیر شود و آنچه مخصوص بکمیت ست آنست که مقدار کیموس بیشتر آید یا کم گردد و بدین معانی هضم فاسد شود و آنچه مذکور شد حادث گردد و این نوع گوید که دبیله با ورم و بلا ورم بود و سببش ضعف هضم و سوء هضم ست یا بسبب کثرت اکل یا تناول اغذیه غلیظه یا ضعف معده و جگر یا هم با فکر طویل که در مزاج قلب برودت پیدا کند و بدان سبب فم معده سرد شود پس هضم ضعیف گردد و از تخمه رطوبات غلیظه لزجه در عضوی پیدا شود و این رطوبات گرداگرد آنرا از اجسام فاسد کنند و برای نفس خود موضع بسبب طول مکث او دران بهم رساند بعده رنگ این رطوبات متغیر گردد یا بسوی سفیدی و آنرا شحمیه نامند و یا بسوی زردی و آنرا عسلیه گویند و یا بسوی سیاهی و آنرا عقیدیه خوانند بعد ازان درین رطوبت اجسام صلب مختلف که از جنس رطوبت باشد متولد گردد بلکه از جنس اصناف اجسام صلبه باشد مثل ریزهٔ موی و پارهٔ استخوان و قطع خزفها و ریگ و گچ و چوب و غیر آن که در قول طبری مسطور شد چون بشگافند در آن این اشیا یافته شود و بعض آن بسیار بد بو و بعضی بی بو باشد و جُنجُزی گوید که مادهٔ محدث ورم یا مجتمع در فضای مخصوص باشد و آن دبیله است یا چنین نباشد و آنرا اسامی دیگرست و مادهٔ دبیله گاهی حار بود و آنرا خراج نامند و گاهی چنین نباشد پس باسم دبیله مختص گردد و گویند که از خواص دبیله است که با آن درد البته نباشد و بر اجسام غریبه محتوی بود مثل دردی زیت و گل و غیر آن که مذکور شد و این اجسام از حرارت غریبی در فضول مختلفه متولد شوند که بعض آن از احتراق صفرا و بعض آن از انعقاد او و بعض آن از انعقاد بلغم و از احتراق او و بعض آن از احتراق خون و بعض آن از احتراق سودا و انعقاد و غلظ او پیدا شود و علامت دبیله آنست که جای غمز او کمتر فرو رود و از جای غمز ریم و خون و مائل بصلابت باشد و انطاکی گوید که دبیله عبارت از اجتماع اغذیهٔ زیاده از حاجت ست میان صفاقات و تجاویف و این تجمع را بسبب خامی او و میل او از مسالک طبیعی فاعل آن از حرارت ضعیفه منقسم گرداند بچیزی که مشابه گچ باشد اگر اصل او بلغم بود و خاکستر اگر سودا باشد و خشت سوده اگر خون سوخته بود و زنگار اگر صفرا باشد و ریم اگر قریب از طبیعی بود و گاهی مشابه مو و رشته و غیر آن باشد و سببش اختلاط اغذیه و تناول اشیای خام و شرب بالای اکل قبل از هضم و قلت ریاضت و لزوم دعت ست و علامتش ظهور نتوست زیر جلد مع سلامت جلد و استدارت شکل غالبا و نرمی او و قلت درد مگر آنکه بماده لذاعه حاده محتوی باشد **علاج** اول تنقیهٔ بلغم کنند بعد ازان ادویهٔ ملینهٔ محلله مانند مرهم داخلیون استعمال کنند و از لعاب خطمی و تخم کتان و حلبه و پیه گوزن و پیه مرغابی و روغن گل مرهم ساخته ضماد نمایند تا نضج یابد پس بشگافند و مواد ردی را بیرون آرند بعده ادویهٔ مدمله را بکار برند و علاج این قریب از علاج خراج ست سوای آنکه اخراج چیزیکه در دبیله باشد در یکدفع نشاید بسبب کثرت آن و مخالطت روح بدان تا غشی نیفتد بلکه استخراج ماده بدفعات کنند و ضماد نعنع بستانی با آرد جو پخته و کذا سرگین کبوتر بسرکه و عسل و کذا حرف و کذا حلبه و کذا عرق کشتی گیران بغبار آسیا سرشته دبیله را بشگافد و ضماد خطمی بسرکه یا شراب پخته و کذا پیاز نرگس و کذا پرسیاوشان و کذا آرد جو با آب پودینه و عسل و کذا سیر سوخته نضج دبیله کنند و طلا قند بعسل و کذا بیشکسه بذر در شراب آمیخته تحلیل دبیله نماید و خوردن لبلاب پخته بروغن بادام یا روغن کنجد تازه و کذا ضماد برگ و خیوط آن کوفته نیز نافع دبیله است **ابن الیاس** مینویسد که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و اصل السوس و گاوزبان هر واحد دو درم و از شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود با مغز بادام خورند و تنقیهٔ بدن بمطبوخ فواکه نمایند که دران تربد و هلیلهٔ زرد و خیار شنبر و گلقند باشد و بهر تلیین طبیعت سنای مکی هفت درم بنفشه خشک و اصل السوس و پرسیاوشان هر واحد سه درم تربد خراشیده کوفته دو درم هلیله زرد هفت درم جوشانیده صاف نموده بنوشند بعد ازان با تلطیف تدبیر نمایند و اگر با ضعف قوت باشد چوزه مرغ و مزوره داخل کنند و دبیله را با دوائی شحوم و الغذیه ملینه منضجه و مرهم داخلیون ضماد نمایند و چون نرم گردد باهستگی بشگافند و آنچه اندران باشد بدفعات پاک کنند و بعده از پنبهٔ کهنه پر کنند تا تنقیهٔ آن بتمامه کنند بعد ازان التحام او بمراهم نمایند که برای ادمال قروح مذکور گردد و نوعی از دبیله است معروف بدبیلهٔ منکوسه و او آنست که از زیر جلد بعید باشد و غائر عمیق بود و آنچه دران جمع شود در عمق جمع گردد و با آن درد و لذع باشد

و علاجش علاج دبیله است مع احتیاط و حذر از مسهلات قویه و استقصاء در معالجه و اسهال چنانکه استفراغ بتدریج اندک اندک نماید انطاکی در تذکره
مینویسد که علاجش مبالغه در تنقیه است بعده تلیین و انضاج او پس شق و استخراج ماده و اگرچه بدفعات باشد بحسب قوت پس منقیات از مراهم پس مدملات
و از الطف چیزیکه بدان پاک کنند صابون و بزر کتان و بزر قطونا و گندم خاییده و انجیر و قرطم است و قسمی از ان دبیله منکوسه است که بحس ظاهر نشود و کمتر
آنست که مریض از ان سالم ماند و چون بشگافند موادیکه دران باشد ظاهر نگردد تا شگاف باستخوان نرسد و در تذکره گوید که استفراغ خلطی نمایند که علیه او معلوم
شود و تحقیق گردد تولد ماده از ان بمناسب او و مرکب بحسب او و چون بتنقیه یقین گردد بنضج ماده اولا بنطول مثل طبیخ بابونه و حلبه و اکلیل الملک و خطمی کنند
و عقب آن ادهان مرخیه مثل مسکه و روغن بنفشه و موم استعمال کنند بعده هر تخم ذی لعاب چون اسبغول و بزر کتان بزیت بر بندند پس اگر منفجر نشود بیخ نرگس
بروغن گاو یا روغن سوسن و خردل بکار برند و اگر نشگافد باز هم بشگافند و مبادرت باین نباید کرد و بعده پاک کنند اگر قوت را امکان آن باشد در یکدفعه والا
بدفعات متعدده زیرا که ماده خارج نشود مگر با قدری از ارواح و چون پاک کردند با ماء العسل بشویند و بمرهم جاذب و پنبه کهنه پر کنند و مرهم داخلیون را در این باب
شان عظیم است و خطر فائده نهادن او قبل از شگافتن بود و قسمی از دبیله آنست که آنرا منکوسه نامند و او آنست که بسوی باطن قریب تر باشد و این چون بسوی
باطن بشگافد هلاک کند و گاهی بادویه مذکوره علاج کرده شود و بگشاید و ایضا مآل او بموت باشد آنچه در عضو غیر مجوف بود بسبب غلبه سلامتی در ینصورت و از مجربات
حشو او بصبر و مرداسنگ و روغن گاو است و با وجود این مبالغه در پرهیز از فواکه و هر چیز سرد مثل خربزه و بعد گشادن او از شوربا خصوصا چرب بسبب تولید او
ماده را واجب است بعده اگر ماده دلالت بر وجود بلغم کند مثل خروج او سفید مائل بغلظ و شفافیت تعاهد استعمال غاریقون و شحم حنظل و روغن بادام و عسل کنند و یا
بر سودا مثل تیرگی و غلظ او و غرابت اجسام خارجه لزوم حجر ارمنی و معجون اسطوخودوس نمایند که این امر غریب است و یا بر صفرا مثل زردی او و رقیق حاد صبر و هلیله
با آب بنفشه یا گلاب حب بسته بدهند و یا خون باشد فصد جانب محاذی کنند نه مقابل از روی خلاف و همین آن بخوف انجذاب ماده سمی است بسوی بدن و از
چیزیکه دبیلات را بشگافد اینست که زنبیلات را با آرد جو بپزند تا مهرا گردد و بران بندند و کذا سرگین کبوتر و پشک بز با عسل و از خواص است که چون سنگی را [illegible] کنند
و پیش از آنکه بر زمین رسد بگیرند و در گردن صاحب دبیله بیاویزند فائده تمام دهد طبری گوید که بسوی آن نظر کنند اگر صلب باشد فصد مریض کنند اگر از ان مانعی نباشد
و استفراغ [illegible] نمایند اگر قوت او اجازت کند [illegible] افتیمون یکدفعه یا دو دفعه بحسب حاجت و مقدار قوت و اقتصار بر اغذیه محموده کنند مثل تیهو و مرغ
و دراج و اگر دبیله نگشته باشد مزورات معمول بسرکه و شکر سفید و مانند آن دهند بعده نظر کنند بموضعی که دران دبیله است پس اگر تضمید او جائز بود چیزیکه آنرا نرم کند
مثل پیه بط و پیه مرغابی و شرب بز و پیه خرس اگر یافته شود ضماد نمایند و واجب نیست که شحوم در نهایت حدت باشند مثل پیه شیر و پیه نسر و پیه عناق الارض
چه گویند که این حادترین شحوم است پس شحوم مذکوره سابق جمع کرده از ان موم روغن سازند بعده بر آتش آنرا تسقیه دهند بلعاب اسبغول و لعاب حلبه و بهم زنند
تا مختلط گردد و پس بر دبیله ضماد کنند تا نرم گردد و اگر باین دوا نرم نشود بمرهم داخلیون که دران مرداسنگ و اسفیداج و کف آب شبت داخل کرده باشند ضماد
نمایند و اگر این مرهم آنرا نرم نکند با آرد جو ضماد سازند یا بگیرند گندم مطبوخ بلعاب اسبغول و لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و مع اشق بکوبند تا مثل مرهم گردد بدان
ضماد کنند که این از ادویه صالحه نرم کننده دبیله است و اگر بدین نرم نشود بگیرند اشق و زفت و علک الانباط [illegible] بآتش در شراب بگدازند بعده بر پارچه طلا کرده بچسبانند که این
نرم کننده و بیرون آرنده آنچه دران باشد بسیار است و از آنچه دبیله را ضماد کنند برای نرمی [illegible] مطبوخ [illegible] مقشر است و بعد از طبخ در هاون بکوبند تا مثل مرهم
گردد بعده موم روغن [illegible] شحوم مذکوره سازند و بر آتش تسقیه آن بلعاب حلبه و لعاب بزر کتان نمایند بعده از آتش فرود آورده اندک مرداسنگ بران اندازند
پس با گندم مطبوخ [illegible] جمع کرده [illegible] تضمید او چنان باید
که [illegible] ضماد نمایند [illegible] بشگافد [illegible] آن از باد و هوا نگاه کنند و یا ترک معالجه
نمایند تا آنکه فصل [illegible] که حاس بدان احساس نماید پس هرگاه اراده
شگافت او نمایند بسوی موضع او نظر کنند اگر قریب قلب یا جگر یا [illegible] باشد شگافتن او [illegible] از بعیدترین مواضع از عضو شریف

و آنچه دران باشد یکدفعه خارج نکنند بلکه در چند روز و بدفعات بیرون آرند پس اگر آنچه ازان خارج شود منتهی باشد آنرا پاینچه کنند تنها یا کنند و اگر عسلی باشد از انبیه
و سرکه پر سازند و اگر نفطی یا صدیدی سیاه باشد با شبه و سرکه و نمک پر کنند همواره آنرا پر سازند تا آنکه آنرا پاک کند و بمقدار غور او نظر کنند و دریافت نمایند که آیا او
بحجاب رسیده است یا نه پس اگر رسیده باشد احتراز نمایند و جهد کنند در نهادن رفادها و بستن بر اشکالی که ریم بسوی خارج بیرون آید و بشکل مخروطی که ریم
ازان سیلان کند و بند نشود و مراهم مناسب هر یکی استعمال نمایند و اگر بحجاب نرسیده باشد امیدوار تر و سالمتر باشد و علاجش مرهم منبت لحم و جالی کنند
و موضع بطر را نگذارند که تر بماند و یا حرکت کند پس اگر حرکت نماید بشراب کهنه بشویند و اگر تر بماند مرهمی که دران قلقطار افتد علاج کنند و چون ابتدای تلحم کند
مرهمیکه دران کندر و زرانتیج و گلنار افتد استعمال نمایند و چون هر دو لب او قریب شوند و لحم ممتلی گردد زرور خشک که معروف بسفوف قولوسست و آن گلنار
و گل سرخ و دقاق کندر و مر باشد استعمال کنند که این غشا را صلب کند و از انتقاص منع نماید و زیادتی و کمی در علاج بحسب رای طبیب است و این علاج هر
جنس دبیله است و از دبیلات نوعی است معروف بدبیله منکوسه و آن در اکثر احوال قاتل بود و البته نضج نکند و اگر بشگافند سوای خون ازان بیرون نیاید
و چون شگاف تا استخوان رسد آنجا ریم برنگی که مذکور شد ظاهر شود و چه قاتر بود و گاهی غشای موضوع عظم را بوسیده کند و غشای مستبطن اضلاع برسد
و منکوسه بهر آن نامند که ریم آن زیر آن میرسد و بسوی خارج او بیرون نیاید که بکشاید و علاجش همان علاج است که مذکور شد سوای آنکه واجبست که عنایت
بمعالجه او بیشتر از اول بود و اگر دبیله رخو باشد و دائم آنچه حوالی اوست آنرا متعفن سازد مضر نیست که حوالی دبیله را داغ متصل بلیغ دهند تا موضع سخت
گردد و متعفن نشود و فرق میان دبیله و میان دمامیل و خراجات بسیار است بعضی ازان آنست که مذکور شد و بعضی آنکه خراج و دمل را چون بشگافند دران کیسه نیابند
و در دبیله وعا و کیسه یافته شود و لهذا آنرا دبیله نامند و معنی او آنست که آنرا دو کیسه است زیرا که دبیله بمعنی کیسه است پس در یکی از دو کیسه آن زرد آب فاسد
متعفن بود و در کیسه دیگر اشیای غریب باشد که مذکور شد مثل چوب و زگال و ریزه ناخن و پشم و موی و مانند آن و واجب نیست که طبیب جسارت کند بر دبیلات
نه بر علاج آن مگر آنکه چون صاحب او را جودت قوت و صحت بنیه و حسن قبول برای معالجه دریابند و در مقاله بعضی بصریین خوانده ام که واجب است که محاجم بی شرط با قدر
مخصوصه بر دبیله بندند پس اگر مریض ازان غشی نشود امید صحت او باید داشت زیرا که وضع محاجم ماده را بسوی خارج بیرون آرد پس شگاف سهل بود و گمان من
آنست که امر بوضع محاجم وقتی کرده اند که چون دبیله بر مواضع سلیمه از بدن باشد و آنچه بر معالجه دبیلات بتلیین و تحلیل می نموده ندیدیم که او اشاره بشگافتن کرده باشد

خراج

عبارت است از ورم حار کبیر الحجم با الم و ضربان که در آخر پخته شود و ریم گیرد و بقول بعضی فرق میان خراج و دبیله آنست که در خراج ماده اندک
بود و در دبیله ماده بسیار باشد و شیخ الرئیس و غیره مینویسند که خراج از جمله دبیلات است آنچه از اورام حار ریم کند و اسم دبیله واقع میشود بر هر ورم که در باطن او
موضعی فارغ باشد که بسوی آن ماده بریزد پس هر ماده که باشد دران بماند و خراج آنست که از جمله این حار باشد پس ریم جمع شود و گاهی ورم حار ابتدا کند بتجمع ریم
و تفرق اتصال باطن و گاهی چنان ابتدا نکند بلکه ابتدا کند با بتدای اورام حاره صحیحه که اوقات اربعه او دران تمیز بود و چون فلغمونی بعده احراز نر و ضخی متحول گردد
بریم یا باخذ اخلاط مخاطیه و عصبیه و دردیه و شعریه و غیر آنها و با وجود این بعضی اطبا ورمی را که دران اخلاط ازین جنس باشد باسم دبیلات مخصوص کرده اند چه مشت
این خراج از ماده غلیظ بود که طبیعت آنرا بسوی عضوی دفع کند پس ممکن نیست که در جلد نافذ شود و بطریق بخار یا عرق ازان تحلیل گردد و نه ایضا آنرا لحم تشرب کند
که تحلیل پذیرد چنانچه در استسقا بلکه اتصال عضو متفرق گرداند بسبب غلظ خود متفرق تظاهر و در خلل آن متفرق ساکن گردد و در اکثر او را سر تیز ظاهر شود
و خصوصا اگر ماده حار باشد پس آن خراج آغاز بتعفن کند و لحم حوالی خود را بسبب حدت و عفونت خود پوسیده سازد حتی که ریم جمع شود پس آن ریم
نضج یابد پس منفجر گردد با فساد جلدی که برا لست و باکل آن و گاهی احتیاج شود بتقویت در انضاج و انفجار بمنضج و مفجر و گاهی حاجت آن نیفتد
و هر قدر که خراج را ارتفاع شدید تر و سر او تیز تر و سرخی و گرمی سخت تر بود غلظ حدت او و حرارت شدید تر و آن در نضج و تحلیل و انفجار سریع تر باشد و خصوصا
بلند یا در عضو برین شکل مثل دمل بزرگ و آنچه خلاف این یعنی پهن و فرو رفته کم سرخ بود و آن غلیظ الماده و ردی مائل بسوی باطن قلیل الوجع ثقیل الحرکة یا بطی

و دیر تر پخته شود و چون سر کند زخم آن گشاده بود و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و با آخر یکی شود و ردی تر از این آنست که انفجار او بسوی باطن شود و پس عضو یکه بگذرد آنرا فاسد کند و از این قبیل است که بسوی جانبین منفتح شود و هر عضو قابل آن نیست که در آن خراج حادث شود چنانچه در مفاصل خروج خراج نادر باشد پس اگر در آنجا خراج بر آید امر عظیم باشد و ماده سخت مفرط بود و بدترین و خبیث ترین خراجات آنست که بر اطراف عضلۀ کثیر العصب قوی الحس بر آید که الم و آفت او بیشتر باشد و خراجات مختلف باشند در مدت نضج ریم آنها بحسب خلط در لطافت و غلظ او و مزاج در حرارت و برودت و اعتدال او و بحسب فصل و سن و جوهر عضو و خراج نضج نیابد و ماده که اندر آنست مستحیل بریم نگردد بسبب قلت حرارت غریزی در عضو و بسبب غلظ جوهر ماده و گاهی در باطن بکشاید بحسب ظاهر نشود بسبب غائر بودن ریم در گوشت و یا غلظ جلد یکه بر آنست و گاهی بر نضج ریم واقف شوند بسرعت و گاهی واقف نگردند بحسب جوهر او در غلظ پس بسرعت نرم نشود و اگر چه نضج یابد و در رقت پس بسرعت نرم گردد و بحسب لحم که بسیار یا اندک بر آن باشد **اسباب خراج** وقوع بسوی ریم امتلا و کثرت ماده و فساد آنست و اسباب این اسباب او تخمه و ریاضات ردیه است و امراضیکه باستفراغ ظاهر بحران نکنند و آفات نفسانی از غموم و هموم مفسد خون و نوعی از خراجات است که آنرا طرمیسوس نامند و آن خراجیست که منفجر شود و زیر او شبیه بلحم چیزی بیرون آید بعده از آن ریم بار دیگر ظاهر گردد و قسمی از خراجات است که آنرا تین گویند و آن خراج قرحی است مستدیر سرخ که صاحب او از تپ خالی نباشد در اکثر امر و حدوث او در اکثر امر در سر بود و گاهی در غیر آن حادث شود و سببش خون سوداوی کثیر المقدار است که رطوبات بلغمی بدان آمیخته باشد پس قوام ماده و رنگ آن و نضج آن مختلف بود **دلائل** خراج بودن ورم و جمع ریم زیادتی گرمی موضع ورم و سختی آن و ضربان و اشتداد وجع و احساس تمدد مفرط است **دلائل** نضج کامل ماده خراج و پختن ریم علامت نرمی ورم و فرو رفتن او زیر انگشت وقت لمس و سکون شدت درد و ضربان و ظهور اندک خارش در آن است

احکام ریم

بدانکه ریم جید آنست که سفید و هموار بود و آنرا بوی بد بسیار نباشد زیرا که سفیدی ریم دلیل قوت طبیعت است و همواری قوام دلالت کند بر آنکه طبیعت در ریم فعل مستوی و تصرف تمام کرده و آنرا نیک پخته و ریم متفق الانفعال از قوت هاضمه است و فعل او در عاصی و مطیع مختلف نیست و عدم شدت بوی بد دلیل بعید تر بودن او از عفونت قویست و ریم ردی آنست که بد بو باشد و دال بر عفونت که آن ضد نضج است و دلالت بر اشتداد حرارت غریبی و عصیان ماده از قبول نضج متساوی کند و چون ریم مختلف الاجزا و الالوان و القوام بود و آن نیز از جنس ردی مخالف جید باشد اگر چه در رائحت مثل ریم بد بو دال بر عفونت نیست و هر ریم که در بدن حاصل شود آنرا لابد است از عفونت بسبب فعل حرارت غریبی و یا نضج یعنی طبخ ماده ورم و یا تر و بسبب ضعف حرارت غریزی و عدم حدوث حرارت غریبی در آن و در این هنگام مستحیل بکیفیت ردی گردد و یا استحاله بنوع دیگر [illegible] که گویند خراج که جمع شود و در آن مباین گردد اجزای عضو که باهم متصل بود حتی که فیما بین آنها فضائی بهم و این یا عقب مرض دیگر باشد و یا بغیر تقدم مرض دیگر بود پس اگر عقب مرض متقدم باشد آن مرض یا فلغمونی مفرد و یا فلغمونی مرکب با حمره بود و اگر بغیر تقدم مرض دیگر باشد این نزد تولد ماده در بعض اعضا یا انصباب او از عضوی دیگر بسوی آن بود پس تفرق میان اجزای آن کند حتی که در آن فضا پیدا شود و در آن آن ماده جمع گردد و آن ماده اگر رطوبت باشد چون مدت بدان طول کشد بانواع مختلفه متغیر گردد و در آن اجسام شبیه بسنگ و دردی زیت و دردی شراب و غیره که در دبیلات مسطور شده متولد شود و خراج اگر غائر گردد و اگر در باطن بدن باشد و لا سیما در عضوی از احشا معرفت او دشوار است و اگر در ظاهر بدن باشد معرفت او سهل بود بدانچه لمس ادراک او نماید از خواص لمس او چون بر آن [illegible] کنند و گاهی جای غمز خود با آن [illegible] گردد [illegible] بحسب نوع ماده [illegible] که در آن جمع شود مثل رطوبت رقیق و ریم و خلط لزج مخاطی [illegible] گوشت دار افتد بیشتر باشد جهت سرعت قبول نضج و اندمال و هر خراج [illegible] که محل آن گشاده تر شود اولی بود جهت تمام آمدن ماده مرض مقدم و هر خراج که در محلی [illegible] باشد [illegible] دیر پخته شود **علاج** در اول امر فصد کنند و مسهل بار دهند و اگر خراج در اطراف بود [illegible] از مسهل [illegible] و تقویت قوت [illegible] شدن ریم [illegible] منضجات خفیفه که در آن [illegible] مثل خطمی و برگ کتان و [illegible] و انجیر خشک و [illegible] و زیت و گندم و زعفران [illegible] و نطول آب گرم سازند و [illegible] علامات نضج و نرمی ورم [illegible] ادویه مفجره اولی است

والانشگاف دهند و آنچه دران باشد بدفعات بیرون آرند اگر ماده بسیار باشد بعده از پنبه کهنه پاک کنند و بمراهم مدمله مرتب از مثل سفیداب و توتیای کرمانی و گلنار و مازو و دم الاخوین و انزروت مندمل سازند از اقوال حکما ابوسهل گوید که چون خراج تجمع ریم ابتدا کند باید که نظر کنند پس اگر امید تحلیل ماده و قدرت بران و طمع در منع او از بودن ریم باشد استعمال اشیای محلله کنند و اگر طمع در تحلیل ماده نباشد اشیای منضجه استعمال نمایند و چیزهائیکه در تحلیل او و منع او از ریم استعمال کرده میشود آن ضماد معمول از آرد گندم ست چون طبخ او بکثرت نمایند و ضماد مرتب از آرد جو مطبوخ بطبیخ انجیر خشک پس اگر با وجود استعمال این اشیا جلد آن موضع متمدد شدید باشد بران شرط غیر عمیق زنند بعده بران ضماد یکه دران آرد جو مطبوخ افتد بندند و اگر بینند که ورم کمتر از آنچه باید تحلیل میشود و بدانند که آن محتاج بتحلیل بیشتر ازین مقدار ست پس با نجیر ادویه که تحلیل آنها بیشتر باشد مثل زوفا و پودینه کوهی و نمک بیامیزند و اگر بینند که ورم میل بصلابت کرده با ضماد بیخ قثاء الحمار و بیخ لبلاب و اکلیان و بیخ خطمی آمیزند و اگر در تحلیل او طمع نباشد اولا اشیاء مسکن وجع مثل قیروطی معمول بعقید انگور استعمال کنند بعد ازان اشیاء منضجه مانند نطول آب نیمگرم و زیت نیمگرم و ضماد مرتب از آرد گندم با آب و زیت باعتدال پخته استعمال نمایند و چون ریم کامل گردد خراج را بشگافند پس اولا باشیائیکه تنقیه و غسل نماید مثل ماء العسل علاج کنند بعد ازان بحسب ملاحظه حال زخم معالجه فرمایند و این چنان باشد که اگر زخم سلیم از ورم حار باشد باید که در علاج جهد بهمی که تجفیف نماید بغیر سوزش و بدون قبض شدید مثل مرهم مرتب از استخوان سوخته و قلقطار استعمال نمایند بوعلی مینویسد که اما استفراغات و آنچه بدان علاج اورام در اوائل آنها کنند مگر آنکه خوف رجوع ماده بعضو شریف باشد چنانچه بیان کردیم و چنانچه جهال دران غلطی میکنند پس امر بیست که دران خراج حاره و اورام حاره غیر خراجیه مشترک ست و از تدبیر که بدان مخصوص ست آن تحلیل ماده ایست که دران جمع شود و این بر دو وجه است یکی ازان تدبیر جاری بر صواب ست چون مرض بسیار خارج از معتاد نباشد و او آنست که حیله در انضاج ماده ریم و در کشادن او و بعد ازان باید کرد و آنکه رعایت قوت حفظ او نمایند تا وجع و انفجار دفعه آنرا ساقط نکند بلکه واجب ست که رعایت کند طبیب صاحب او را که چگونه تقویت قوت و حفظ آن نماید بدانچه معلوم ست و باید که صاحب دبیله را با غذیه جیده غذا سازند مگر آنکه خراج در احشا باشد پس نضج و رجاجت بتلطیف غذا آید و دوم تدبیر خارج از صواب بسبب ضرورت حالی و او آنست که چون مرض عظیم باشد و خراج در عظم خود مجاوز از معتاد و خوف استعجال امر در انتظار نضج اندران باشد و یا دانند که قوت با نضاج جمله آن وفا نکند و اگر تدبیر انضاج کنند آن مؤدی بتاثیر غیر انضاج خواهد شد پس از شگاف چاره نباشد مع احتیاط رسیدن آهن با عضای کریمه قریب خراج که در مس حدید بدان خطر ست و همچنین هرگاه معلوم کنند که ماده چنان غلیظ ست که نضج نخواهد یافت و یا خوف کنند که حرارت غریزی در عضو چندان قلیل ست که نضج نخواهد کرد و یا خوف نمایند که آن بسبب فات خود احاله ماده بغیر انضاج حقیقی خواهد کرد و یا خراج قریب مفاصل و اعضای رئیسه باشد پس خوف فاسد کردن او اعضای متصله آنرا باشد و اگر تدبیر انضاج بادویه مغریه یا منضجه کنند بعید نبود که مغریه نفوذ نسیم را در منافذ منع کند و منضجه حرارت عفونت را حرکت دهد و این همه بتعفین عضو اعانت نمایند پس در امثال این امور لابد ست از شرط غائر و شگاف عمیق بعده عقب آن ادویه که در غایت تحلیل و تجفیف باشند بکار برند و واجب ست که شگاف و شرط در طول لیف عصب عضو بود مگر آنکه اراده بطلان فعل آن عضو از خوف وقوع تشنج باشد پس لیف را در عرض قطع کنند و سالم مانند از آنچه خوف بود و اکثر طول لیف با طول بدن بود مگر در اعضای مخصوصه مثل الیاف زیر بغل و کنج ران که بعرض واقع ست و همچنین اکثر طول لیف با چینها و شکنها یافته میشود مگر در اعضای مخصوصه مثل پیشانی و نزدیک عضو شگافت داده و شرط زده آب و روغن و چیزیکه دران شحم باشد نباید کرد و اگر چاره نباشد از شستن آن با آب و عسل یا آب شراب یا سرکه ممزوج بشویند پس اگر ورم و التهاب بعد شگاف اشتداد نماید بعد پس مقشر ضماد کنند و اگر این حاجت نباشد ملحمات و مراهم استعمال نمایند و بدانند که این شگاف که در زردات و چرک و ناصورت ولیکن چون ازان شگاف نتیجه باشد چاره نیست واولی آنست که صبر کنند تا آنکه موضع لحمی قلیل العصب و عروق نضج یابد و باید دانست که خراج صنوبری مرتفع تیز سر کمتر محتاج بشگاف قبل نضج و ادمان آن بود

تدبیر انضاج خراجات ظاهری

واجب ست که حرارت ادویه منضجه او قریب از حرارت بدن باشد و آنرا اندک تغریه بود و ازین در اول درجات نطول آب نیمگرم ست و تضمید بآرد گندم یا جو و گندم خاییده در زیت بهتر ست و بآب و زیت یا موم و زعفران و دقاق کندر و زفت و روغن گل یا پیه خنزیر و یا ضماد خطمی و بزرکتان والضا ضماد از انجیر خشک شیرین فربه تنها یا با زوفا و خصوصا چون دران زوفا و صعتری داخل کنند یا آبیکه دران این هر دو یا اندک نمک پخته باشند بیامیزند و گاهی دران پیه یا روغن زیاده کرده میشود و قوت ازینها حرف با علک البطم ست و ادویه مرکبه از موم و سیه و فنه و مر و لادن و راتینج و صمغ و مصطکی و زوفای رطب و بیخ قثاء الحمار و بیخ دم الاخوین و مرهم جالینوس

بروغن بید انجیر تضمید نموده و خصوصا چون آن مرهم را در زیت بگدازند و همچنین دیاخیلون و مرهم باسلیقون و از بهتر ادویه درین باب دوای سنگ مارقشیشا باشد و سمت که بران بنهند تا آنکه از خود بشکافد

تدبیر خراجات ظاهری بعد نضج

چون خراج غلیظ الجلد بود و با وجود نضج امید انفجار او نباشد و نزدیک آن عضو دقیق و اوتار و عصب باشد پس واجب است که شگاف دهند و شدیدترین آن است که قریب مفاصل باشد و برای شگاف موضع ریم را بجویند و جهد کنند که شگاف باسفل واقع شود مگر آنکه ممکن نبود و اگر بر خراج سمین باشد بقدریکه ریم ازان برآید بشگافند تا سمین با سوای خود ملتزق نگردد و اگر موضع خراج نحیف باشد جمله آنرا در طول بشگافند و بدانند جائیکه دران ریم باشد پس ظاهر شود و خصوصا چون بانگشت بجنبش نمایند و ملاحظه بانگشت دست دیگر کنند که آیا چیزی از جنبش مندفع میشود و موضع ریم ظاهر گردد از میل رنگ او بسفیدی و تا که نضج نیاید مائل بسرخی باشد و گاهی جای ریم مائل بزردی و سبزی بود اگر ریم جید نباشد و اعتماد بلمس است نه بصر لیکن بصر معین او بود و واجب است که در شق خطوط طبیعی را از چینها لزوم نمایند مگر نزد ضرورت در اعضا چنانکه موضع لیفین آنها در طول [illegible] پس اگر اتباع شکنها در شگافتن خراج پیشانی نمایند جلد پیشانی بر روافتد بلکه این محتاج آنست که مخالف آن چینها نمایند واما در مثل بن ران واجب است که شگاف همراه شکنها در عرض جلد دهند و چون خراج را بشگافند و اخراج نمودند چیزی را که اندر آنست باید که مبادرت بالصاق جلد بالحم کنند تا خشک مثل خزف و صلب نگردد و چنان شود که ملتصق نگردد و دران جای خفا حادث شود که آن همواره ممتلی گردد مثل خراج اول عود کند و هر قدر که پاک کنند باز ممتلی گردد و در حقیقت از جنس ناصور شود و قبل از انکه التزاق او نمایند فی الحال باید که آنرا پاک کنند و اگر حاجت آید که بر سر میل خرقه درشت پیچیده دران داخل کنند و بدان پاک نمایند و بخار بندند پس التزاق او نمایند و بعصابه بربندند بنحویکه در رباط کهوف و قروح غائره مذکور گردد و صواب جید باشد و واجب است که در شگافتن رعایت شرائطی که ذکر کردیم مرعی دارند بعده شگاف از نضیج نرم موضع و لحیم تر و بعید تر از عروق و شرایین و اوتار نمایند و بدانند که شگاف مختلف بود بحسب مواضع چنانچه انطیلس گفته که خراج اگر در سر باشد بشق مستوی شگاف نمایند بر راستی بیخ نبات شعر و اگر در موضع چشم باشد مقوس مشابه وضع چشم و اگر در بینی عارض شود مستوی بقدر طول بینی و اگر نزدیک چشم باشد هلالی شبیه بسر هلال و کجی او بسوی اسفل بود و اگر در فکین و پس گوش باشد مستوی بطول و اگر در ساعد و مرفق و بازو و انگشت و ران و ساق باشد هم در طول و همچنین در عضل شکم و پشت و در کنج ران و بغل شگافی کنند که از عرض نیز اخذ کنند تا ناصور نگردد و اگر قریب آلتین یعنی در سرین باشد مستدیر مدور بشکافند و همچنین آنچه قریب مقعد باشد و در پهلو و اضلاع بود ریب و اضلاع هلالی الشکل مقرون [illegible] واما در خصیه و قضیب مستوی در طول بشگافند و مدام حریص باشند بانکه شگاف متابع شکل کیانی باشد آنچه قدرت بران باشد و حفظ از رسیدن او بعصب کنند و ایضا واجب است که مدام تفقد وضع لحم موضع و لیف عضله نمایند زیرا که اجر ایشان مستقیم بر انکه شگاف باتساع موضع اندک باشد تا قطع حادث نشود و لیکن موضع التحام حسن و بی وحشی باشد لیکن بهر حال نهاک نمایند که شریان یا رگ بزرگ یا عصبه یا لیف عضله قطع نشود

شگاف بحسب خراج

اگر کوچک باشد چیزیکه دران بود از موضع سیلان کند پس شگاف در موضع نمایند اگر بزرگ باشد شگاف بیرون هند بعد انگشت سبابه چپ دران داخل کنند و آنرا بشگافند بنوعیکه تا سر او منتهی گردد بعده ایضا در شگاف ثانی داخل نمایند و علی هذا حتی که بران آید و اگر خراج را موضع مستقل باشد و ممکن بود اخراج چیزیکه دران باشد شگاف دران موضع دهند و اگر مستدیر باشد واو را شکلی بود که آنچه دران باشد از شگاف خارج نشود شگاف در اسفل او در رویاسه موضع نمایند بقدریکه بدانند که هر چه دران مجتمع گردد فی الحال سیلان کند بعضی گفته اند که چون خراج در مفصل یا عضو شریف یا موضع او قریب استخوان یا غشا باشد در شگاف قبل از استحکام نضج او سرعت کنیم تا که ریم چیزی را ازینها فاسد نکند گوئیم که این تدبیر وقتی است که چاره از شگافت نباشد پس اگر امید باشد که از نضج [illegible] بشگافد [illegible] همچنین اگر امید باشد که آن را ادویه منفجره بکشاید و بسا است که اورا ادویه منفجره دوائی یافته شود که قائم مقام شگاف باشد و بسیار باشد که جلد را بشگافند [illegible] و اما خراجات سلیمه که درانها بسیار رداءت نباشد مثل آنرا آب گرم نضج و انفجار نماید و اما خراجات [illegible] ازان ضرر شدید یابد بسبب آنکه آب گرم بسوی آن جلب ماده نماید و چون بینند که خراج را آب گرم اصلاح داده پس تا قت بجودت او کنند

مفجرات ظاهری

[illegible]

ونیز بگیرند موم و راتینج و روغن گاو هر واحد یک جلد و زفت خشک و عسل هر واحد نیم رطل زنگار سه درم و زیت قدر کفایت و دواء الثوم بسیار نافع است و یا بگیرند اشق و مقل هر یک چهار درم و علک البطم
چهار درم و کبریت زرد و سه نطرون سه جزو و از آن مرهم سازند و آنچه تجربه کرده ام این است که بگیرند مغز پنبه دانه و جوز بید و خمیر و کبریت پخته و پیاز پخته و خردل و سرگین کبوتر و از آن ضماد سازند پس
بسرعت بشگافد و ایضاً داخلیون در لعاب دل گداخته و صابون با نخیر سرشته و از ادویه منفجره قائم مقام شگافتن آنست که مرهم مرتب از عسل بلادر و زفت رطب مساوی
بر آتش جمع کرده بر خراج تا نیم روز نهاده نگذارند پس آنرا بشگافد و ایضاً آنچه قوی است بگیرند اشخار و آهک آب نارسیده پس در آب چندانکه آب بر سر او ایستد تر کنند و جوش داده
صاف نمایند و درین آب سه بار تکرار اشخار و آهک نمایند پس بگیرند و در ظرف مس که در آتش نهند تا نمک منعقد گردد و بگیرند ازین نمک اندکی و چهارم حصه او نوشادر و در لعاب حرف و شیره
عسل بلادر آمیخته استعمال کنند و یا بگیرند زرنیخ و سائیده با زیت کهنه آمیخته بر آتش ملایم زکال نهند تا منحل گردد پس مثل مرهم سائیده ضماد نمایند خصوصاً چون در آن چغال یا زبل گنجشک
یا سرگین بط داخل کنند و بعضی اطبا کبیکج ذکر کرده اند و از ادویه محلله هر دوای حار محلل را بر عضو در یکروز دو مرتبه تکرار نمایند مع تسخین عضو و تحلیل او
بکمادات فاعل آن از آنچه در آن رطوبت حار باشد و هر قدر که تحلیل شود تکرار وضع دوا و تکمید کم کنند و واجب است که تدبیر از ادویه ملینه خالی نگذارند حتی که سختی او
نرم شود و اگر سپید گردد و در ریم منجمد نگردد پس اگر ریم زائل و تحلیل شود و صلابت بماند استعمال ادویه ملینه تنها واجب است و ادویه ملینه ریم ادویه محلله آنست
مثل بوره و خردل و سرگین طیور و زرنیخ و آهک و قردمانا و سنبل کندر و علک البطم و مصطکی و دبق آمیزند و با عسل و زیت کهنه جمع کنند و دوا مرتب ثوم و دوا مرتب
باقحوان و دوا مرتب از عاقرقرحا و مویزج و بورق بعسل و سنبل هر واحد ازین موضع را با آب گرم صاف کنند و دوای بارقشیشا و نسخه آن این است بگیرند بارقشیشا
دوازده درم اشق مثل او آرد باقلا شش درم و راتینج رطب آمیخته بر جای مطبوخ سازند و بر ریم نهند و بگذارند تا آنکه از خود بیفتد و باید که فی الفور استعمال کنند که آن بسرعت
نضج کرده و این دوای مرتب از نوشادر بگیرند نوشادر یکجزو و بارزد ربع جزو مردارسنگ یکجزو و ثلث جزو و زیت کهنه یکجزو و دو ثلث جزو و از آن مطبوخ سازند و چون او دفع
کنند احتیاج بشگافتن یا داغ افتد چنانچه سابق ذکر کردیم جرجانی گوید که اول استفراغ باید کرد و ماده را بجانب مخالف جذب نماید چنانچه در علاج اورام حار معلوم شد و لیکن اضماد
باید کرد تا بسبب استفراغ و جذب ماده بعضوی شریف باز نگردد و بعد از آن تدبیر رسانیدن ماده باید کرد و حفظ قوت با غذیه ستوده کنند و دوای مرتب از عاقرقرحا و غیره
و کذا دوای مرتب از نوشادر باقی ریم را تحلیل کند و جراحت را پاک نماید از بیرون طلا کنند هر دو در قول بوعلی گذشت و کذا دیگر تدابیر ابن الیاس گوید که در اول
امر فصد و اخراج خون بقدر قوت و حسب واجب کنند بعد از آن تنقیه بدن و استفراغ ماده محدثه آن و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید
و ترنجبین هر واحد ده درم بجوشانند و غذا مزوره ماش مقشر با دام و چون اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس استفراغ بدن از خلط موجب او نمایند و نزد جمع ریم تضمید
بمنضجات کنند پس بشگافند مسیحی گوید که تضمید خراج بخرمای مطبوخ با روغن گاو که نضج نیک نماید و ایضاً انجیر بروغن گاو پخته ضماد کنند و یا تخم بید انجیر
و کنوچه باریک سوده با آب سرشته بر خراج چسپانند پس اگر لزوم عسر النضج معلوم شود حضض در مطبوخ بروغن کنجد نیم گرم ضماد کنند و سرگین گاو سرد شود تبدیل آن نمایند که این نضج
دمامیل و خراجات کند و ایضاً چون پیاز با آب پخته باریک سوده با روغن زیتون بجوشانند و گرم بر ورم بندند نضج ماده و جمع ریم کند و چون بعد نضج نکشاید بشگافند
دهند و بر همین منوال تدبیر سائر اورام که محتوی بر مواد باشند و آنرا البطا نامند جاری میشود حضض گوید که سرگین گاو را چون با سرکه آمیخته بر خراجات حاره نهند تسکین
آن نماید و آنست ادمن گفته که چون صاحبان اورام را ببینند که اورام ایشان ریم میکند پس بگذارند تا هر چه خواهند بخورند و بنوشند و پرهیز بسیار نکنند تا ماده زیاده
شود و ریم جمع گردد و چون ببینند که ریم نمیکند بلکه تحلیل شدنی است پس پرهیز کنند و بد پرهیزی نکنند تا ماده زیاده نشود و تحلیل ضعیف نگردد و ایضاً گفته که کثرت
شوربا ها و میوه های تر در قرحه نکنند تا ریم زیاده نگردد و نه تکثیر غذا کنند یکبار بلکه امر متوسط باشد و ایضاً گوید که استعمال مسهل بعد انفجار ورم یا اراده انفجار جائز نیست
پس اگر طبیعت ایشان قبض باشد حقنه لین ملین نمایند نه با دویه مسهله بهاء الدین مینویسد که بعد تنقیه بپزانیدن ماده مشغول شوند و چنان علاج
کنند که عرض دوای ضماد منضج کمتر از عرض خراج بود تا خراج پهن نشود و جای بسیار را پخته خراب نکند و میانگاه و محل بر آمدن خراج را سعی باید کرد تا زودتر پخته شود
و در ابتدا روادع با منضج ضم کرده استعمال کنند تا جذب و میل مواد و خام ماندن و دیر پخته شدن حاصل نشود و بعد از آن منضج بغیر رادع بکار برند و اگر مریض بعد
تنقیه مداومت حب الشفا یا حافظ الصحه نماید تا ریختن خلط بمحل مرض و تعفن آنرا منع کند و قوت را نگاه دارد و الم را کم سازد و صاحب خراج از آن آگاهی نباشد بهتر بود

نسخه دوای بارقشیشا

بلکه واجب باشد هرگاه باشد که مادهٔ غالب پخته باشد در محل علت و جای آن و صلاح پزانیدن آنجمله نباشد اگر لحتی مبسرپا کی آنرا شرط زنند چنانچه در حجامت میکنند تا اندک مادهٔ آن بی جذب دفع گردد انگاه مراهم محلله بنهند مناسب بود و زلو چسپانیدن بر حوالی مرض عظیم نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ متغیر گردد و جز زلو انداختن و دستکاری چاره نباشد و مخفی نماند که خراج بتحقیق از اصناف فلغمونی نیست و مراعاتیکه در تدابیر آنجا بحسب اختلاف و اسباب سابقه و بادیه و غیره مذکور شد جمله را با دستورهای اینجا نیز مرعی باید داشت و اینجا اهتمام در پزانیدن بیشتر باید کرد و آنجا اهتمام در تحلیل و قلاعی را تپ گرفت حضرت استاد او را بزنا شناحب الشفا در آب معصور انار دادند و نیم شب عرق آمد و خراج بر ساق او ظاهر شد وقت عصر حضرت تیزاب گرم کرده بسر چوب بر میانگاه آن خراج قطره قطره نهادند و آن بجمله بزرگتر میشد چنانچه در ساعت نجومی مقدار نیم آثار مغز و ملی برآمد و تکرار تیزاب بدستور میکردند در ساعتی دیگر بشگافت و خون چرک بسیر دری آمد همه عوارض زایل شد و آن جمع احسنت را الهم صلاح فرمود

دمل

و آن بثرهٔ بزرگ صنوبری شکل در اکثر و مولم در ابتدا بود و این نیز از جنس خراجات ست و ابتدای خراج بود و مادهٔ آن خون تمادست که با آن رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و تولد او از روادت هضم و از حرکات و ریاضات و جماع و سواری و کثرت حمام بر امتلا و خصوص مردم فربه را و اکثار اغذیه مولد خون مثل گوشت و شیرینی و ایضا عدم جماع بسبب توفر ماده باشد و بسیار بر ابدان و ملها مند برنجراج بود و بدترین دمل آنست که غائرتر باشد و بقول طبری علت او یا از کیفیت باشد یا از کمیت لیکن آنچه از کیفیت باشد آنست که با خون رطوبت غلیظ فاسد آمیزد و خون را فاسد کند و از فساد آن کیفیت حاده پیدا شود و رگ متحمل آن نگردد و میان جلد و لحم افگند و دمل حادث گردد و گاهی عمیق شود و آنچه از کمیت باشد آنست که خون کثرت پذیرد و از مقدار غذا بیفزاید و عروق ممتلی گردد و احتمال او نکنند و بسوی عضو افگند و این نوع عمیق کم شود و سلیم ست و بقول خجندی دمل که در عانه افتد منذر بصحت باشد و بقراط گفته که چون صاحب دمل در روز چهارم یا هفتم یا یازدهم تپ کند آن بد باشد **علاج** مانند فلغمونی علاج آن نمایند و مبردات خصوصا میتحوش و مصفیات خون بنوشند و تقلیل غذا و ترک لحوم و حلویات و شراب کنند و ایضا از روز اول تا سه روز رادعات مثل صندل و فوفل و اسپغول بگلاب سرشته زده و مانند آن ضماد کنند و برگ نیم در آب پخته بران بستن برای تحلیل و انضاج مادهٔ نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبهالو نیز محلل اورام ست و همچنین برگ بیوتن و برگ عباسی نیم گرم کرده بستن مفیدست و چون آرد جو را در عصارات بپزند و اندکی ریوند چینی سوده آمیزند و طلا نمایند در پختن اورام نهایت سودمند و معمول ست و تخم کنوچه و تخم ریحان و کذا انجیر زرد در شیر و عسل پخته ضماد کردن نیز ماده را می پزاند و همچنین ضماد آرد گندم با اندک بورق و روغن بزرکتان و اگر بعد پختن از خود منفجر نشود برگ نیم و نمک هر دو را سائیده بران بنهند و خمیر ترش و بیخ کیکر و تخم کنوچه و اهک آب نارسیده در زردی بیضه و عسل حل کرده ضماد کردن نیز منفجر قویست و یا آهن بشگافند و بعد بر آمدن ریم مرهم سفیدهٔ کم از گلنار و دم الاخوین و مازو و اقلیمیای فضه و موم و روغن علاج نمایند و اگر قرحهٔ رطب پرچرک و یا سیلان زرداب باشد ذرورات مثل ذرور معمول از گلنار و مر و صبر و زرد چوب سوخته و اسفیدج و فوفل سوخته و کات سفید بکار برند و کسی را که هر سال دمل برآید تنقیهٔ بدن او هر سال لازم شناسند تا از سرطان و اکله و جز آن ایمن ماند **ذکر ادویهٔ یونانیه نافع دمامیل** اگر مازوی سبز هفت عدد در نکه صاحب دمامیل ببندد صحت یابد و از مجربات مکرره سوده است و ضماد زعفران و مثل او موم زرد برای تفجیر دمل نیز مجرب اوست و کذا خمیر آرد گندم و کذا شجرهٔ ابی مالک و کذا گندم خاییدهٔ روزه دار و کذا کنجد بریان که قریب بسوختن رسد با برگ چقندر و کذا موم و روغن سوسن زرد و کذا حلبه کوفته برای صلب هر دو او بسر تفجیر آن مجرب اوست و بستن برگ حی العالم کبیر در ابتدای دمل در تحلیل و تسکین الم آن نیز مجرب خود نوشته و ضماد علک البطم بسر که سوده یا بموم زرد آمیخته و کذا تخم خطمی و برگ و بیخ آن تنها یا با شراب پخته و کذا زیت و نمک با عسل و یا بمویز منقی و کذا تخم انجره کوفته بآب دهن روزه دار سرشته و کذا اقردیا با سرکه و کذا اصل السوس کوفته پخته و کذا رب السوس و کذا پیاز نرگس تنها یا بریان کرده سوده با روغن خیری آمیخته و یا با عسل و کرسنه و کذا چرک چراغدان و کذا بیخ قثاء الحمار و مثل او صمغ البطم و یا بیه و کذا عصارهٔ قثاء الحمار و صمغ عربی و کذا انجیر در شراب پخته و یا مطبوخ با برسیاوشان و کذا مقل و زعفران و کذا بورق و علک البطم و کذا میعهٔ یابسه مخلوط با ادویهٔ دمامیل یا میعهٔ سائله و کذا ثوم با آب و شیر بالمناصفه پخته سوده و کذا مویز و انجیر مساوی و کذا آرد باقلا و آرد حلبه بموزون و کذا خردل کوفته بشراب کهنه سرشته و کذا از بیخ سرخ و سپید بزد و کذا آرد جو و حرف

وسرکه وکذا آرد جو و پوست بیخ کبر وکذا انجیر خام و نطرون وکذا کبریت و عسل و پیاز نرگس وکذا عصاره گندنا با نمک وکذا بزرکتان و شیلم و سرگین کبوتر وکذا اقاقیا و سماق
بسرکه و عسل گداخته وکذا زوفای رطب وکذا گل زوفرا کان خراست وکذا موم زرد و روغن کنجد و آب چقندر وکذا اسقولوفندریون بالعسل و زیت وکذا بیخ سوده
پخته وکذا اسپیده بقر با نمک آمیخته وکذا زباد هر واحد منضج و مفجر دمامیل و خراجات است و شرب شقایق النعمان مانع خروج دمامیل کثیره و تعدیل مزاج و استفراغ
ماده آنها کند وکذا اهلیله زرد استفراغ ماده دمامیل نماید وکذا انزروت که منضج است و ضماد آن نیز وکذا رخام هر روز یکمثقال بالعسل بر ناشتا سه روز متواتر
مزیل دمامیل صعب است و اکل ریباس بکثرت نافع حدوث دمامیل است وکذا شخصیکه بران دمل کثرت نماید وکلیه حمل بخورد و پس حلف کند که بعد ازین کلیه
دیگر نخواهم خورد جمله دمامیل ازان دور شود و ضماد کشنیز و آرد جو و شراب کهنه در ابتدا تحلیل دمل کند وکذا پوست بیخ کبر محلل اورام خفیه است وکذا آب کشنیز سبز
و آرد باقلا در ابتدا تحلیل دمامیل و خراجات کند وکذا بیخ درخت گل سرخ دوا روزیکه دمل ظاهر شود آنرا با روغن کنجد یا سفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند که زیاده
نمیکند و حجم نمی پذیرد ایضاً که در نضج و تفجر دمامیل مجرب و عجیب است تخم کتان حلبه مساوی کوفته در آب بپزند و قدری قند حل کرده فرود آرند و ضماد کنند ایضاً
که دمل و سائر اورام را نضج دهد حلبه تخم کتان خسته تمر هندی سرگین کبوتر آرد گندم برابر کوفته با آب و شیر بپزند و گرم ضماد نمایند ضماد منضج که در دمامیل و اورام
صلبه و خراجات از مجربات والد حکیم علویخان است انزروت تخم مرو کتیرا خسته تمر هندی مغز تخم بیدانجیر تخم کتان هریک یکجزو خمیر نان دو جزو همه را در شیر ماده گاو
بپزند تا مهرا شود پس زرده تخم مرغ یکعدد زهره گاو یکتوله صابون عراقی یکتوله داخل کرده مثل مرهم ساخته ضماد نمایند و در نسخه دیگر تخم ریحان بجای تخم کتان
و روغن گل و روغن بابونه عوض زهره گاو و صابون است و نوشته که اگر صلابت دمل زیاده باشد بزرکتان آرد حلبه بابونه اکلیل الملک زوفای خشک
برگ چقندر گل خطمی بقل از هریک یکجزو داخل کنند و بجای روغن گل روغن بیدانجیر نمایند و اگر بسیار سخت باشد مغز حب السلاطین ربع جزو داخل کنند و چون
نضج یافته باشد و بسبب سختی جلد منفجر نشود صابون عراقی و سرگین کبوتر و سرگین بز از هریک جزوی آب زهره گاو ربع جزو داخل کرده ضماد نمایند و اگر ازین هم
منفجر نشود یک قیراط سم الفار آمیزند که در دو سه روز نهایت تا پنج روز ماده صلبه می برآرد ضماد مفجر که ورم دمامیل بکشاید خمیر نان سه جزو بوره ارمنی نمک ها
سرگین کبوتر سرگین خروس هریک یکجزو با هم سرشته ضماد کنند طلا مفجر دمامیل و مجرب بیعدیل و سریع الاثر است و کار نشتر مینماید اگر آب نادمیده کوب
درخت ذات الذنب که بهندی بته گویند سوخته خاکستر کرده هر دو مساوی با آب سائیده بر دمل بوضعیکه دهان دمل میخواهند بگذارند مرهم شافیه جهت
نضج دمامیل و خراجات از مجربات کثیر التجربه کتان تخم کنوچه سرپیش بهوجه گل بابونه گل خطمی انزروت مساوی کوفته بیخته با شراب سرشته نیمگرم استعمال نمایند
مرهم جهت پر کردن زخم دمل وغیره معمول روغن کنجد چهار دام داغ کرده سیندور یکدانگ انداخته بسوزانند تا که سیاه شود پس موم سفید دو درم اندازند
بعده سنگ بصری مرداسنگ هریک دو دانگ سوده انداخته فرود آرند و در نسخه دیگر نیله تو تیه یکماشه عوض سنگ بصری است ذکر ادویه هندیه مفید دمل
گوند ببول در آب حل کرده بر آتش بپزند و بر پارچه طلا کرده بر دمل بچسپانند نوبت استعمال سه مرتبه نرسد که دمل و خیارک دفع گردد و بهترین ادویه است دیگر محلل
ورم و مسکن درد است اجواین باریک سائیده در آب لیمو و اگر نباشد در سرکه بپزند و نیمگرم بر ورم گذارند دیگر اسگند ناگوری در آب سائیده هر روز دو بار طلا کنند
دیگر از بیاض استادی مرحوم پوست اریٹه تخم دور کرده باریک بسایند و پارچه بیز نموده بر دمل چسپانند و ضماد آکاس بیل گوار خام سائیده نیز برای دمل و دیگر
اورام نافع نوشته دیگر مغز خسته انبه با آب سائیده نیمگرم طلا کنند که در تحلیل اورام کار جدوار میکند دیگر که ورم را تحلیل کند پوست بیخ ارنڈ و بیخ بسکهپره
و سونٹھ سائیده نیمگرم طلا سازند و بستن برگ دهتوره سیاه نیمگرم وکذا برگ سرس وکذا برگ بڑ بروغن زرد چرب کرده نیمگرم بر ورم نیز محلل است دیگر بسکهپره
کچله کالی زیری مرچ برگ نیم نرمبی برابر با آب سائیده طلا نمایند دیگر که ورم را در ابتدا فرو نشاند و بعد ازان نضج دهد و بکشاید و کشاده را از ریم و چرک پاک کند
و خشک گرداند بالجمله رادع منضج مفجر مدمل است و بیعدیل گوگل بهین بیل هر دو باریک سائیده بر پارچه نهاده بچسپانند و ضماد بیخ بسکهپره با آب سائیده نیمگرم
همین عمل دارد و عجیب النفع است دیگر که تحلیل کند گوگل بهینسیه و ایلوه و آنبه هلدی هر سه را باریک سائیده در آب لیمو بآتش نرم بپزند تا بگیر گیر شوند
تا ماسته سر بسته شود فرود آورده بدار ... طلای نموده باشند دیگر برگ گوار با آرد جو ضماد کردن محلل است وکذا اکاس بیل مع بیخ تنبول ... هریک دو جزو بسبز

ساییده گرم کرده دیگر که ورم را بپزاند پوست پیپل ساییده ضماد نمایند و یا تخم روا سن ساییده نیمگرم طلا سازند و یا تخم تمر هندی کوفته در انجیر بکار برند که معمول
دیگر برگ کنگهی برگ تمر هندی بیخ جوش داده ساییده بالای ورم بندند دیگر وزیر پخته کنند دیگر برگ سداگلاب برگ نیم برگ انار برگ سنبهالو آب نشسته در پارچه
پیچیده از گل آلوده در خاکستر گرم دفن نمایند بعده برآورده نیمگرم بر دمل بندند و برای سرعت تفتیح پیاز نیز داخل نمایند دیگر برگ سرو دال مونگ سنجال کبوتر سه
ساییده نیمگرم بندند که منفجر گرداند و تنباکوی خوردنی قدری در آب پخته ضماد کردن همین عمل دارد دیگر گوند سهجنه قند سیاه کهنه سنجال کبوتر سه را در دهان
بخایند که مثل معجون شود قرص کرده بر دمل گذاشته برگ بڑ یا برگ انجیر یا برگ پیپل گرم کرده بر بندند که برای کشادن دمل و تحلیل صلابت آن مفید تام است و برگ
قرنفل و زنگ نیز ضماد این کثیر النفع است دیگر برای دفع دمل و خیارک سبوس گندم سبوس جو این هر واحد یکدام آهن کهنه دو ماشه تنکار شش ماشه همه را
در بول پخته نیمگرم ضماد نمایند دیگر میده لکڑی گوگل سهاگه در آب ساییده بر پارچه طلا کرده بر ورم چسپانند ضماد که در انفجار دمل قوی تر است تخم سرس پیپل
زنگار هر واحد نه ماشه ریوند چینی پیاز برگ نیم هر یک یکتوله الیوا تخم حلبه هر یک شش ماشه اکلیل الملک گوگل السی هر واحد هفت ماشه کوفته بیخته بشراب
آمیخته نیمگرم ضماد نمایند ایضاً صابون ریوند چینی مقل مین پهل ساییده بر پارچه طلا کرده نیمگرم بچسپانند ایضاً برای کشادن دمل چونه آب نادیده در
... آمیخته دیگر زر سه چهار بار طلا نمایند و ببندند ایضاً جمال گوته مغز نارجیل باریک ساییده بر دمل گذارند زود بشکافد ایضاً مغز تخم تمر هندی
... نیم مثقال در آب گرم بگدازند و باهم آمیخته نیمگرم بر بندند ایضاً منضج و محلل اورام جدوار زنجبیل پوست کالیسر فلفل سیاه
... مساوی کوفته بیخته در آب گرم ... بر آتش پخته ضماد کنند ایضاً منضج و مفجر تال مکهانه باریک هر دو برابر کوفته بیخته در شراب انگوری
... بر پارچه ... بچسپانند صبح و شام ... نهایت تا سه روز ایضاً آرد مونگ آرد جو آرد لوبیا آرد عدس کبر و همه برابر ... و آب پخته بر ورم
دمل ضماد کنند ... ایضاً ... اورام و دامیل ست گل ... پوست جوز القی مقل مساوی کوفته بیخته در آب برگ ... بپزند تا بقوام آید
برگ ... کرده ... روز ... نمایند دوای مفجر چونه گلی آب نارسیده یک بهلولی نیم بهلولی خاکستر پوست درخت
پیپل نیم ... استعمال نمایند ... اگر دمل یا ورمی دیگر پخته شود و جای نشتر زدن نباشد اندکی ازین دوا بر سر آن گذارند تا خشک
... اگر بر بواسیر که از مقعد بر آمده باشد از پارچه درشت اندک خاریده بمالند چون
خشک شود بر دارند ... دیگر همین طور بمالند برطرف شود و اگر بر داغ برص که برابر روپیه باشد ...
طلا نمایند ... معمول اطبای هند که در پختن اورام ... دارد آرد برنج یا آرد جوار چهار دام در یک آثار ...
... حلبه و تخم سن سوده هر یک یکدام ... سوده نیم دام اضافه نموده بدستور بپزند و بعمل آرند و گاهی ...
گوسفند ... مرهم مجرب برای پزانیدن و کشادن دمل ...
زنگار ... حلبه ... مقل ... ریوند چینی ... شیر ... ساییده موم
... مرهم رال که برای زخم و دامیل مجرب رال بیست و پنج مثقال شنگرف زرنیخ هر یک نیم درم نیله توتیه یکدرم سپند درم چهار درم
مرداسنگ ... درم ... موم پنجاه مثقال روغن کنجد هفتاد مثقال گداخته بدستور مرهم سازند اقوال اکابر شیخ الرئیس میفرماید که چون دمل ظاهر شود
علاجش تا قریب سه روز علاج اورام حاره باشد بعد ازان بتحلیل و انضاج مشغول باید شد که گاهی تحلیل شود و این کمتر بود و گاهی نضج یابد و دوا جست نیست
که از علاج دمل غافل شوند زیرا که بسیار باشد که بخراج عظیم انجامد و ازین استفراغ بقدر واجب از فصد یا اسهال ایمن گرداند و چون با دمل ضربان و قاعده اصلی
باشد از نضج چاره نبود و ... اعانت بران باستعمال منضجات کنند و مبتلا بکثرت خروج دامیل را اسهال و ملایم کردن جلد بحمام مستعمل علی الدوام دریافت
ازان ... منضجات ... ست و انجیر و خردل و عسل یا انجیر تنها بعسل و گندم خاییده برای انضاج او نیکوست و همچنین
... یا انجیر و خردل ... روغن سوسن و دوای دملی معروف بدوا الخمیر و دوا ... انضاج ... روغن گاو ... خمیر ...

تخم کنوچه سوده و اسبغول مسلم هر واحد یک نیم اوقیه شیر خانجیر سه اوقیه حلبه و بزر کتان هر واحد پنج درم در شیر پخته استعمال نمایند که این معتدلست و چون دمل عسر النضج و ساکن الحرارة باشد فصد رگی نمایند که بدان عضو اتصال دارد و پس حجامت بر موضع دمل نمایند و این در ابتدا کنند که اخراج خون صدیدی کند و غلیظ محتبس گردد و در انجا قرحه صلب بهم رسد و هرگاه نضج یابد و نگشاید آنرا بشگافند یا بادویه و یا باهن بطریقیکه در خراجات گفته شد و از منفجرات حبه بزرکتان و تخم مرو و سرگین کبوتر و خمیر ست طبری گوید که انچه از فساد کیفیت باشد فصد و استفراغ بدوای موافق ابعد مراعات قوانین کنند و تغذیه او بدانچه اصلاح خون نماید و نزد تغذیه واجب ست که بمزاج مریض نظر کنند پس اگر حدت داشته باشد بمزورات مرتب بسرکه و شکر اقتصار نمایند و از فواکه بر سیب میخوش و انار میخوش و از اشربه ترنجبین ساده مگر آنکه در بلاد رطبه باشد مثل بلاد طبرستان یا شام پس شرب سکنجبین بزوری جائز بود و اما در بلاد حاره یا بسه متحمل بزوری نشود و البته پس آنرا سافج و شربت سیب و شربت غوره و مانند آن بنوشانند و چون دمامیل بسیار باشد فصد و استفراغ بدن او و اصلاح غذای او نمایند و آنانچه بر دمل نهند تا ماده متفرقه را جمع کند اسبغول مضروب بسفیده بیضه ست و هرگاه ریم جمع گردد برای نضج او این دوا بران گذارند بگیرند حب الرشاد کوفته با خمیر و زرده بیضه بر هم زنند و بران نهند و اگر دمل شدید الصلابة باشد و این ضماد دران اثر نکند بگیرند برگ چقندر و برگ کاسنی و برگ کرنب و باریک ساییده بروغن کنجد بپزند تا مثل مرهم گردد پس اندک اشق محلول آمیخته تمام روز بران گذارند و ضماد نیمگرم باشد هرگاه سرد شود نیمگرم بکار برند که این در یکروز نضج او نماید و ماده که اندر انست آنرا رقیق کند بعد از ان برای تفتیح این دوا بنهند بگیرند اهک آب نارسیده بکجرو تخم کنوچه یک جزو خمیر ترش یکجزو و زرده بیضه و اندکی عسل حل کرده بران گذارند که بسهولت بگشاید و چون ریم برآید بگذارند که خشک شود بلکه بزرده و سفیده بیضه و روغن بنفشه بر هم زده ضماد کنند تا آنکه قطعه غلیظ ریم سفید که آن معروفست بام الدمل سست بیرون آید و دمل در ابتدای ظهور الم شدید آرد و سبب الم او آنست که خون چون گرم شود و حدت پذیرد موضعی را که بران ریزد گرم کند و تفرق اتصال عضو نماید و از ان الم شدید پیدا شود و چون ماده نضج یابد درد ساکن گردد و اگر بعد خروج ریم آنرا غور در لحم باشد باید که بمرهم منبت لحم علاج کنند مثل مرهم سفیداب و مرداسنگ و قیروطیات و هرگاه حفره ممتلی گردد بران گلنار و کندر و مرد و گل سرخ بپاشند و چون خشک گیشه کنند و اثر او باقی ماند آنرا بگذارند تا مستحکم گردد و موضع سخت شود بعده باین دوا طلا نمایند آرد کرسنه آرد نخود آرد باقلا همه را در شیر سرشته طلای سطبر بران کنند و هرگاه خشک شود تجدید آن نمایند تا سه روز بعده در حمام اصل کنند و بعد آن قیروطیات موم مصفی و روغن گل بمالند و اگر بدین ضماد نضج نیابد بسبب غلظ ماده بران دوای قوی گذارند مثل مرهم داخلیون و گندم مطبوخ و بدقوق بعد از ان بعده چیزی از شحوم بدان آمیزند و بران لطوخ سازند پس اگر نضج یابد و نگشاید نظر کنند که دمل در کدام موضع ست از عضو و حفظ عصب و شریان و عضله کاران نشود و تر ابتدا کنند نموده بعد حذر از انها شگاف دهند و چون ریم بر آید از پنبه کهنه آنرا پر سازند تا آنکه جمله عفونتی که اندر انست آنرا پاک نماید بعده بمرهم علاج کنند و اما آنچه از کمیت باشد آنرا فصد و استفراغ بحسب قوت مریض و فضلات که در بدن او باشد و تقلیل غذای او و از عادت کفایت کند که آن گاهی تخفیف یابد و تحلیل کند چیزی را که اندر انست و از ان بخارات و مواد بر آید و اگر خفت نیابد و ریم کند علاجش همانست که در علاج دمل که سببش کیفیت خون باشد مذکور شد و اما دمل که صنوبری شکل نباشد مستدیر مفرطح بود و آن ردیست دلالت کند بر انکه ماده او غلیظ ست در اندفاع و طلب نفوذ از مسام با جمله منازعت نمیکند پس باید که عنایت بدان وافر بود و علاج همانست که سابق مذکور شد تا آنکه نضج یابد و ماده او خارج گردد و این نوع گاهی در سه موضع یا زیاده تر بگشاید و صنوبری شکل در موضع واحد بگشاید و سبب درین آنست که چون ماده رقیق باشد مدافعت بعجله کند و اراده اندفاع از ان نماید پس حرارت تیز گردد و چون غلیظ باشد زیر مسام بسیار حائل شود پس دمل مفرطح گردد و چون نضج یابد از چند مسام بگشاید ایلاقی و جرجانی مینویسند که اول اگر مانعی نباشد رگ زنند و حجامت کنند و آلوی سیاه و عناب و مشمش یعنی زردآلوی ترش و تمر هندی و اندکی زرشک و یکدرم کشنیز خشک شب ترکرده صبح آب او صاف کرده بنوشند و آب انارین و آب کاسنی با سکنجبین سود دارد و تنقیه بطبیخ هلیله زرد و شاهتره و سنا و تمر هندی صواب باشد و از اغذیه غلیظه و از گوشت و شیرینیها پرهیز باید کرد و آنچه خورند باید که مائل بترشی باشد و در اول ظهور دمل چیزهای سرد و نهند چون اسبغول بگلاب و سرکه ترکرده و ایضاً خطمی بگلاب و اندکی سرکه آمیخته و آرد جو بآب عنب الثعلب و آب کشنیز تر سرشته و بعد سه روز ندر پزانیدن و تحلیل باید کرد اول اسفنج بآب و روغن نیمگرم ترکرده چند کرت بر بندند بازده و بیزانند و آرد گندم و نان گندم در آب و روغن زیت نهادن زود و بزاند و موم

گداخته باندکی زفت یا راتینج در روغن مائل بگرمی چون روغن سوسن بپزانند بهست و انجیر خشک در ماء العسل آغشته و تخم کنوچه کوفته با آن سرشته و بر آن نهند
و مویز منقی با انجیر و خردل کوفته و خاصه اگر اندکی ماء العسل اندازند و جرجیر در روغن گاو بپزانند بهست ابن نوح گوید آنچه منع تولد دمل کند فصد و حجامت
و تعاهد اسهال بهلیله زرد و سنا و شاهتره بهست و مداومت نقوع اجاص و عناب و تمر هندی و تقلیل از حلو غلیظ و میل باغذیه حامضه و قابضه و حصرمیه و سماقیه
و ریباسیه و تفاحیه و سکباج و قریص و هلام و مصوص و مانند آن و اگر شراب خوار باشد مرق ممزوج با آب بسیار و شراب حلو مائل بحرارت او را انفع کند و اما نفس موضع
اگر در ابتدا ملاقی شود بادویه مبرده ضماد کنند و اگر در ضربان آغاز کند و سوزش او اشتداد نماید بمنضجات ضماد نمایند و آنچه نضج او نماید ادویه مذکوره در باب
ورم حار است پس اگر نضج یابد و انفجار او دیر کند شگاف دهند و بفشارند تا آنچه اندر انست سیلان کند بعده حوالی او را بمرهم سفیداب طلا کنند و بر نفس او مرهم
عسل بگیرند انزروت و مثل او عسل و هر دو حل کرده بران گدازند و گاهی عسل را جوش دهند تا غلیظ گردد پس انزروت بران پاشند و بیامیزند که این هر جراحت
و قرحه را پاک کند و هم ریم را بکشد و چون دمل پاک گردد از خود بسرعت مندمل گردد پس اگر اندمال او دیر کند بمرهم منبت لحم معالجه نمایند **صفت** ذرور منبت لحم
بگیرند کندر و انزروت و دم الاخوین و زراوند طویل مساوی سوده بر قروح و جراحات بپاشند و ببندند **دوای دیگر** بگیرند یک اوقیه مرداسنگ مثل سرمه سوده
و بران سه اوقیه زیت انداخته بآتش ملایم بجوشانند و بچوبی حل کنند تا متخلل گردد پس بگیرند انزروت و کندر و دم الاخوین و بارزد و زفت یابس هر یک دو درم
و دران انداخته بپزند تا غلیظ گردد و استعمال کنند اگر موضع گرم نباشد و اگر گرم بود باین مرهم سفیداب علاج کنند بگیرند مرداسنگ سوده پنج درم و در سرکه حل کنند پس
روغن گل انداخته بسایند تا غلیظ گردد و یکبار تشقیه سرکه و بار دیگر روغن کنند تا منتقع گردد پس پنج درم سفیداب ارزیز و اندک کافور انداخته حل کنند و استعمال نمایند
و این مرهم برای قروح و جراحات گرم و در فصل و مزاج حار نیکوست **صفت** مرهم اسود که اگر دمل و قروح صلب یابس باشند استعمال کنند موم و زیت و علک
و زفت مساوی گداخته استعمال کنند و اگر اراده انفجار او بغیر آهن باشد بگیرند عسل بلادر یک جزو و زفت رطب یک جزو و در ظرفی بسایند تا ممزوج گردد پس بر دمل
نهند و تا نیم روز بگذارند که آن همان قدر جلد را که بران طلا کرده باشند بخورد و قوی تر ازین آنست که بگیرند دوای حاد بشحم سرشته بران نهند و یا بگیرند آهک آب نارسیده
و بشحم سرشته بدان ضماد کنند و یا آرد و صابون کوفته بدان ضماد سازند **ابن الیاس** گوید که علاجش فصد و اخراج خون بقدر قوت و واجب و سن و فصل است
بعد از ان تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله و نقوع مشمش و هر صبح جلاب از عناب ده عدد و آلوی سیاه بیست عدد و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم
بنوشند و غذا مزوره ماش یا اسفاناخ و مغز بادام و بعد تنقیه هر صبح سکنجبین ساده ده درم بگلاب ده درم بدهند و غذا مزوره تمر هندی و مغز بادام یا انار دانه و مغز
بادام و اسفاناخ و هرگاه ماده دمل جمع گردد دوای منضج بران نهند مثل تخم کنوچه با انجیر خشک کوفته و یا کندر و تخم کنوچه و انجیر کوفته و عسل و روغن کتان آمیخته
خجندی گوید که فصد رگ مناسب یا هفت اندام کنند و اشربه مطفیه و سکنجبین ساده با شیره خرفه بنوشند و فواکه ترش بخورند و بران رادعات تا سه روز
نباید نهاد سیما اگر در قرب اعضای شریفه باشد و تنقیه بمطبوخ یا نقوع که دران ریوند و سنا و شاهتره و عناب و تمر هندی و آلو و شیر خشت باشد باید کرد و چون ریم کنند
اسپغول کوفته با سرشیر سرشته ضماد کنند **انطاکی** در تذکره می نویسد که فصد کنند اگر ماده هیجان باشد و الا رادع مثل پیاز بریان و کشنیز و عسل و علیق و عنب الثعلب
کنند و در وقت ریم کردن با اسپغول و بزر و روز عفران و زردی بیضه و خطمی و خمیر ترش ضماد نمایند و چون منفجر گردد بروغن گاو و صبر و سفیداب و مرهم ابیض و داخلیون
طلا سازند و آنچه بسرعت بگشاید اینست کنجد بریان و ترمس کوفته و لعاب آرد جو و عسل و در خواص آمده که چون بطبیخ برگ شفتالو غسل کنند منع تولد دمل
کنند و در تذکره گوید که فصد در دموی باید کنند و در صفراوی بعد تلطیف و تلیین در عضو مقابل بعده استعمال ماء الشعیر و تمر هندی و خیار شنبر و رادع باید
و ضمادیه مثل خطمی و آرد و شیلم و بزر قطونا بسرکه و پیاز بریان بروغن گاو و خمیر گندم بزیت و آنچه در دو آخر باید و یا در اسهال بغاریقون و بیخ سوسن و تربد
و ماء العسل کنند و بران بادام بصمغ بطم و صنوبر و عسل و صابون نهند و چون بگشاید در فشردن او مبالغه نکنند که آن سبب تجلب مواد گردد بلکه آنچه میسر آید
اخراج آن کنند و باقی را بوضعیات جذب کنند مثل صبر و مرداسنگ بروغن گاو که آن مجرب است و کذا سفیداب و طحینه پس اگر خشکریشه دران تولد کند
لزوم بشکر و اندک زعفران نمایند و چون پاک گردد مرهم خل یا توتیا بران نهند و بعضی گفته اند که گشادن او بآهن بهتر از دواست و اما من چاره از نضج او

نمی‌نهیم اولا با انجیر و خمیره پس با اسپغول و بیران اعتماد کنند و کسیکه نجات ازان بخواهد باستعمال صبر و مصطکی کثرت نماید اگرچه در هفته یکبار باشد و در خواص آمده
که هرکه یک قطعه لحم خام فرو برد آنرا دمل برنیاید تا سه سال و آنچه آنرا نضج بلیغ نماید آرد جو و حب الصنوبر و شحم مرغابی یا بط است و سائر صموغ و گفته اند که شرب زعفران
در ریباس بازان خلاص دهد و کذا ابتلاع هفت جوز بر نهار هنگام انعقاد او که کوچک باشد مصنف خلاصة التجارب گوید که چون در حقیقت دمل از اصناف
خراج است تدبیر آن خفیف از تدابیر خراج ظاهری بود و جهت هر دمل بتدبیر تنقیه حاجت نباشد بلکه در اوائل و غلبه و تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج
بتنقیه نیفتد جهت کم پیدا آمدن دمل و عدم امتلاء و استحکام بعد سر کردن دمل عظیم نافع بود و بعضی مجربین گفته اند که این مرضیست که از حمام پیدا میشود و از
حمام زائل میگردد و جراحت دمل آنگاه زائل گردد که چیزی همچون ریشه دبیله که اندر انست درست بیرون آید و آن هنگام باز بدوا نهادن احتیاج نیفتد و خارش
محل دمل در آخر که چرک نباشد نشان روییدن و بصلاح آمدن باشد و بسیار بود که تخم تمر هندی باریک کوفته در آب چو مرهم پخته نیمگرم مکرر بر دمل نهند و آنرا
بپزاند و زود بصلاح آورد و کافی باشد و همچنین خمیر ترش شده و روغن سیاه انجیر بهم سرشته نیمگرم مکرر طلا کردن و خمیر و دوشاب بهم سرشته مکرر نهادن و لعاب
تخم مرو و لعاب تخم کتان و حلبه نیمگرم مکرر افگندن و پیاز در آتش پخته مکرر بستن عظیم نافع بود و گویند که یکهفته هر روز مقداری طبیخ بیخ روناس آشامیدن منع آن
بکند و کسی را که دمل در حرکت سفر و غیره پیدا شود و باید که آنرا نیک حفظ کنند که بر جائی سائیده نشود که بیخ آن عظیم گردد و بیم ناسور بود و کاغذ بسر ریش گرداگردان
چسپانیدن نه بر سر آن عظیم مفید بود و هر دمل که بیچرک آید رطوبت آنرا چنان پاک کنند و احتیاط نمایند که بمحل دیگر نرسد چه بسیار باشد که از بوی آن دیگری
برآید بران حوالی که آن رطوبت رسد و مجربست و بدانکه بعضی اطبا دملی را که ریشه دران باشد دبیله گویند و بعضی دبیله دمل بزرگ را گویند که چند دهن باز کرده باشد
و اگرچه آخر آن جمله یکی گردد و بعضی دبیله بر اورام دموی که اندک صلابت پیدا کند اطلاق کنند و بعضی بر هر ورمیکه پخته گردد و سر کند اطلاق نمایند مؤلف
خلاصة العلاج مینویسد که در ابتدا ریوند چینی بگلاب سائیده فائده تمام دهد صفت ضمادیکه چون در اول بکار برند فرو نشاند و اگر بنضج آورده باشد
بپزد گل ملتانی زیره سفید هر کدام یکدرم فلفل سیاه پنج عدد نمک اندکی همه را بآب سائیده طلا کنند و اگر با بول کودک بسایند بهتر است و اگر زرنیخ سرخ بآب سائیده
بر حوالی دمل طلا کنند و بهروزه بر دمل نهند بزودی نضج داده منفجر سازد صفت مرهم سیماب که زخم دمل و جمیع قروح و جراحات را بزودی بهتر سازد سیماب
یکدرم سرب دو درم انزروت سه درم بول سیاه بول سرخ زنگار بهروزه هر کدام دو درم موم سفید کافوری بست و یکدرم روغن گاو چهل و چهار درم اول
سرب را با سیماب گره دهند و سرد نموده همچون غبار بسایند بعده انزروت را سائیده داخل کنند و بهم زنند پس ازان کندر بعد ازان هر دو بول پس زنگار و بهروزه
اضافه نموده مجموع را سحق نمایند چندانکه سرمه سا شود آنگاه قدری پیاز در روغن ماده گاو سوزانیده صاف کنند و موم را دران گداخته ادویه را ممزوج ساخته
در هاون بدسته بمالند و بردارند و عند الحاجت با پنبه یا لته کهنه بر زخم بگذارند انشاء الله تعالی همان یک عمل کافی است عبد العزیز گوید که علاجش تنقیه
پس ردع و تحلیل است و اگر تحلیل نشود بنضج و تفجیر پردازند و از منضجات قویه مویز و بزر کتان و انجیر و خردل بعسل است و کذا انجیر با آرد خمیر و کذا مویز با نمک طعام
و از مجربات بزرقطونا بلعاب دهن است که آن منضج ملین مانع تزاید است و مغز پنبه دانه تنها منضج است و با تخم کنوچه عجیب است و انجیر با مصطکی و کتیرا و عسل سریع الاثر است
و باضافه خردل قویتر و برای تفجیر تخم تمر هندی با پیه کوفته نیمگرم ضماد کردن مجربست و کذا خمیره و سرگین کبوتر بزرده بیضه و عسل و بیخ نرگس و پوست بیخ کبر منفجر صعبست
و صابون با انجیر منضج مفتح است و قویتر ازان ریوند با مقل و صابون است و چون انفجار دشوار گردد اشنان روغن گاو و آرد ذره باب پخته بدان تلمید کرده ضماد نمودن
مجربست و از ملحمات دم الاخوین و قنه و مقل و اشق و صبر و کندر رومی و انزروت است و منبتات لحم زراوند و کندر ایرسا صبر اقلیمیا زفت مرداسنگ و همه آنچه در قروح بیاید درینجا مفید بود

طاعون

ورمیست صغیر الحجم مثل باقلا یا کوچک تر ازان و گاهی کبیر الحجم بقدر گردگان یا بزرگتر ازان باشد و با سوزش شدید و مودی متجاوز از حد بود چندانکه مریض پندارد که
آتش بران موضع نهاده و بقول شیخ حکمای قدیم لفظی را که ترجمه او بعربی طاعون است بر ورمی اطلاق میکردند که در اعضای غددی اللحم حساس چون پستان
و بیخ زبان و خصیه و یا غیر حساس چون بغل و کنج ران و پس گوش عارض میشود و بعد ازان آنرا اسم گفتند که مع ذلک ورم حار و قتال باشد پس ازان هر ورم

قتال که بسبب استحالهٔ مادهٔ او بکیفیت سمیه عضو را فاسد نماید و رنگ عضو قریب خود متغیر سازد و حوالی او سیاه شود و گاهی چیزی خون و زرد آب متعفن از آن ترشح کند
و کیفیت ردیهٔ او بسوی قلب از طریق شرایین برسد و قی و خفقان و غشی حادث شود و چون این اعراض اشتداد نماید هلاک کند آنرا طاعون نامیدند و اغلب که همین قسم را
اوائل قوماطا میگفتند و آنرا جبانست که مثل این ورم قتال در اکثر امر در اعضای ضعیفه مثل بغل و بن ران و پس گوش عارض شود و بدترین او آنست که در بغل و پس
گوش عارض گردد بسبب قرب آنها از اعضائیکه آن شدیدتر در ریاست اند و سالمتر طواعین آنست که رنگ او سرخ باشد پس آنکه زرد بود و آنچه مائل بسیاهی باشد
بسرعت در دو سه روز قتل کند و طاعون در هوای بد و سالهای وبا و در شهرهائیکه هوای آن زود عفن شود و در فصل خریف و آخر تابستان بسیار افتد و بتجربه یافته
که متعهد بهادرین آن بهتر از مفرد بود و آنچه دفع شود در محلهای دیگر پدید آید بهتر باشد و سببش غلیان خون و احتراق او مع رقت ست و انطاکی در تذکره مینویسد
که طاعون را مخصوص کرده اند بورم حار قتال سریع التعفن حادث در مثل پوست مغابن و اطلاق کرده میشود بر وبا بسبب تلازم حاصل میان هر دو غالبا و الا میان
آنها عموم و خصوص من وجه ست و آن در حقیقت بثره مثل باقلا یا زیاده تر بود و مادهٔ او خون متعفن ست و فاعل او حرارت ناریه و صورت او شی مستدیر بنزد و دم
و صعدیه و غایت او ازهاق نفس و بدتر او آنست که در بغل چپ باشد بسبب مجاورت او قلب را پس بن ران راست پس بغل راست پس بن ران چپ
پس گردن بقول صحیح تر و گویند که هر دو بغل بدتر از هر دو ران ست این از جهت مکان بود و از جهت زمان آنست که نزد زیادتی خون و هیجان او باشد و این در ایام
ربیع بود و اگر چه در خریف باشد و از جهت رنگ سیاه کبود پس سبز پس زرد پس سرخ و هر گاه تپ و اختلاط عقل و تواتر نفس و نبض متمارض کند لا محاله مهلک
بود و از کسانیکه بدان سریعتر هلاک شوند اطفال اند پس اعراب خصوصا مثل زنگی و هندی بسبب ضعف مزاج بکثرت تحلل پس دموی پس صفراوی و نادر در سوداوی
و آن مرض وبائیست عام بقول اصح و حقیقت او اجتماع بخارات عفنه ست که با مطار در فصل گرما تصاعد نماید و اسباب او حکمیه کثرت رطوبت و حرارت و
و بودن سال ربیعی ست و کثرت کشتگان پس هوا بخون مقتولان متعفن شود و با حیوان و ثمرها و آبها ملاقی گردد و آنرا بخورند خون فاسد شود و مواضع
رجوع جمع گردد مثل خراج اگر رطوبت اشتداد نماید و الا بصورت آبله مترشح و کیفیت موت بدان انعکاس خون بسوی مواد سمیه ست پس بقلب ... چنانچه در سموم اتفاق افتد
و از ینجهت طاعون قاتل را تپ و قی و سیاهی محل و کمودت او لازم بود و این ملازم وبا بودن بعکس آن و فرق میان هر دو ظهور مثل خراج ست فقط نه آنکه امراض
در وبا یکنوع اند و در ین مختلف بود چنانچه قومی بدان گمان کرده و در نزهت گوید که اگر با طاعون عضو متغیر نشود و با تپ و خفقان مقترن نگردد سلیم باشد و الا
مهلک بود و طبری میگوید که وبا در عالم چون از فساد هوا باشد آن مثل طواعین و درشکین و بنفسجی و موم در بدن بود و اگر از فساد خون باشد در هوا فاسد شود
یا بفساد کلی یا جزئی گردد و لیس اگر فساد جزئی باشد در ان بلد اعلال وبائیه غیر قتاله بود و اگر فساد در هوا کلی عام باشد در ان بلد امراض قتاله مهلکه بود و فساد هوا آنست
که در ان کیفیت فاسده پیدا شود و بر ان تغیر مفسد جوهر او وارد گردد و فساد خون نیز بحدوث کیفیت فاسده بود و بحسب فساد او امراض متولد شود پس اگر فساد او
بحدت و غلیان باشد از ان بخارات لذاعه فاسده پیدا شود و از ان خارش بغیر بثور پدید آید و اگر فساد از خلط مع حدت و عفونت بود از ان حکه و جرب و بثور
و دمامیل متولد شود و اگر فساد او بعفونت و تغیر بسوی حدت و سخونت و حدوث سمیت در ان باشد از ان طواعین قتاله افتد و معنی طواعین آنست که این خون
فاسد سمی عفن متغیر منفسخ بسوی عضوی یا اعضا بریزد و فسخ و نتن و احراق آن نماید و از ان هلاکت سریع باشد و گاهی این اخلاط مذکوره بسوی قلب بریزد و فی الفور
قتل کند و یا بسوی دماغ یا صدر و از ان در جائی از بدن مثل عدس پدید آید و آنرا زیتیه نامند و بر این بقراط حکم کرده که چون این علامت بر بینی و چهره و بیخ
گوش بیند بر موت سریع دلالت کند و گاهی این فساد و حدت کم باشد و از ان بنفسجی پیدا شود و آن نقطها ست که در جمیع بدن ظاهر شود و صورت او مثل برگ
گل بنفشه بود و متفرق در همه بدن و آن سلیم الحدة بود تا وقتیکه رعاف پیدا نکند پس اگر با آن رعاف حادث شود و از ان تپ ساکن گردد دلالت کند بر آنکه خلط ردی
قتال از جنس طواعین قتاله ست پس همواره رعاف کند تا آنکه هلاک کند و گاهی چنان ظاهر شود که گویا کیکان گزیده اند در جمیع بدن مائل بسرخی شدید و این
سلیم بود البته هلاک نکند و گاهی آثار ظاهر شود مثل گزیده و سبز بود و در وسط او خطوط سفید مائل بکمودت باشد و این نوع را درشکین نامند و آن قتال ست صاحب او
رعاف کند یا نکند و از ان نوعی رنگ ست که برنگ رصاص ظاهر شود و آنرا موم گویند و آن دلالت بر فساد سائر اخلاط و احتراق آن و وقوع او در خون کند و از ان سنگی دیگر

کراغبر برنگ خاک مثل بهق ظاهر شود و صاحب او در بدن ثقل و وخامت دریابد پس حمرا و ورم کند و محیر و یا طبیعت او نرم گردد و بلاک شود و این
دلالت کند برآنکه فساد بسوی دماغ مرتقی شده و خلط شدید العفونت فاسد ست و از فرط احتراق خود خاکی سمی گردیده علاج نقل هوا کنند اگر ممکن باشد
والا تقویت دل بخورانیدن مرکبات کافوری و مفرحات و یاقوتی بارد و دواء المسک بارد و غیره از تریاقات سرد و سائر تدابیر که در تب وبائی مذکور شد باید نمود
و فادزهر معدنی و مروارید و گلاب و عرق کادی را تاثیر قویست و خوردن جدوار با کافور اندر ترشی بهترین تدابیرست و طلای جدوار در آب گشنیز و اندک سرکه سائیده
بهترین طلا بود و قبل از بروز آن در ایام وبا از بن طلا بوییدن و چشیدن و بر بغل و کش ران و پس گوش و غیره متصل مالیدن منع بر آمدن طاعون بر بن محلها کند
و حق آنست که این مرض را هیچ تدبیری چنان نبود که مریض را زود فصد کنند بعده به بالای طعام ترش تریاقی حب الشفای بزرگ در آب انار افشرده حل کرده دهند
و چون مرض پیدا شود محل آنرا بنهادن تیزاب فاروقی مدبر بسیماب و جدوار بگشایند بدستوریکه در خراج گفته شد و بر دل و دماغ او اطلیه سرد تریاقی خوشبو نهند
و چون ماده بدماغ رسیده هذیان پیدا کند بمعالجه سرسام صفراوی پردازند باز یادتی استعمال تریاقات بارده و باقی تدبیریکه در علاج امراض قلب از سوء مزاج حار
مذکورست بکار برند و اگر در ایام وبای طاعونی هر روز جدوار سه دانگ سوده در دوغ گاو یکنیم توله آمیخته وقت صبح بخورند و غذاهای ترش تریاقی تناول نمایند
و مداومت بوییدن سرکه و پیاز کنند مرض مذکور عارض نشود و اگر در ابتدای ظهور آن فادزهر بری و جدوار هر یک چهار حبه در دوغ گاوی سه توله بدهند و غذا
هر دو وقت خشکه گیلانی با دوغ گاو و بالائی و مربای گرونده و مربای تمر هندی بخورانند و عوض آب گلاب و عرق کاسنی هر دو برابر و عرق صندل چهارم حصه آمیخته
بنوشانند و خاکشی یکتوله در آب برگ عنب الثعلب سبز و گشنیز تر و بارتنگ سبز بر صفحه اسرب صلایه کرده حضض یکی هفت ماشه گل ارمنی نه ماشه
سرکه مقطر یکتوله آمیخته حوالی آن ضماد کنند در دو هفته صحت کلی رو نماید و حکیم عابد از استاد خود نقل کرده که بعض مطعونین را با ابتلاع یکتوله کافور علاج کردم و در
یکروز شفا یافتند و سویدی نوشته که تعلیق یا تختم یاقوت هر قسم او که باشد صاحب طاعون را نفع کند و مجرب صحیح من ست و گفته که گل ارمنی شربا و طلا که
علی الانف و ریباس و گل مختوم و کافور شربا و مقل ازرق شربا و بخورا و جمار نخل اکلا و دوام خوردن روغن گاو هر واحد طاعون را نافع ست صفت حبیکه
بجهت طاعون و خیارک و جمیع اورام حاره نافع نوشته گل ارمنی جدوار نفسجی زرنباد زرد چوبه صندلین گل مختوم مساوی باریک صلایه کرده حب بسته نگاه دارند
در هوای سرد سه ماشه با آب و در هوای گرم با گلاب بدهند و حکمای هند گفته اند که روغن کنجد درین مرض بغایت مضرست بحدیکه در چراغ نسوزند و شیر برنج پخته
بر طاعون بستن نفع دارد و بخورانیدن شیر گاو و برنج نیز امر کرده اند و شهد و شکر سفید یکجا کرده بر ورم گذاشتن جاذب و محلل ماده میدانند والله اعلم
اقوال حذاق شیخ الرئیس میفرماید که استفراغ بفصد واجبست بدانچه وقت احتمال او کند و یا اخراج خلط عفن آنرا واجب نماید بعده واجبست که بقلب
متوجه شوند بحفظ و تقویت بچیزیکه دران تبرید و عطریت باشد مثل ترشی ترنج و لیمو و رب سیب و به و مثل انار ترش و شمیدن مثل گل سرخ و کافور و صندل
و غذا مثل عدس بسرکه و مثل مصوص ترش مرتب از لحوم تیهو و دراج و بزغاله و لازم ست که تکمیل تسکین مریض ببرف بسیار و برگ بید و بنفشه و گل سرخ و نیلوفر
و مانند آن کنند و بر قلب اطلیه سرده مقویه که از ادویه خفقان حار و اصحاب آن معلوم ست باید نهاد و بالجمله تدبیر او تدبیر ارباب هوای وبائی ست و اما نفس طاعون و انچه سمی
مانند آنست پس در ابتدا معالجه کنند از چیزیکه قبض و تبرید نماید با اسفنج مبلول در آب و سرکه و در روغن گل یا روغن تفاح یا شجره مصطکی یا روغن مورد و این در ابتدا ست
پس معالجه بشرط کنند اگر ممکن بود و انچه ازان باشد سائل سازند و نگذارند که منجمد گردد و سمیت زیاده شود و اگر احتیاج بمحجمه افتد که بلطف بمکند بعمل آرند و انچه
خراجی الجمیر باشد باید که نزد انتهای او یا مقارنت انتها بتفتیح استعجال نمایند و اگر انجاب باشد در تبرید تأنی کنند تا ماده باز پس نگردد و تفتیح او مثل نطول
بآب بابونه و شبت و سائر مفتحات لطیفه که در ابواب خراجات مذکورست باید کرد و اما قوباطا و لوبوس را نفع میکند ضماد برسیاوشان و سرمق و لعاب تخم خطمی
بابذر اشق و عسل با شراب و یا دلق بوابتانج و قیروطی و یا خرپک خانه زنبور عسل و قنطوریون در سرکه تر کرده و بیخ قثاء الحمار بعلک البطم و یا انزروت یا انجیر یا تخمیر
ابن الیاس گوید که درین مرض البته فصد نکنند چنانچه مسیح را فصد نمیکنند تا که ماده سمیه در جمیع بدن منتشر نگردد بلکه علاج حق و تدبیر صواب آنست
که همگی عنایت بامر قلب و تقویت او مصروف دارند و از وصول کیفیت سمیه بسوی آن اجتناب نمایند و بسرعت جلاب از شربت حماض یا شربت ترنج یا انار ترش

یا لیمون یا به یا سیب یا انار ترش هر کدام که حاضر باشد ده درم بگلاب و عرق بید مشک و عرق گاوزبان هر واحده ده درم بنوشانند و زیر پا درکش صندل بگلاب بنشانند و بدن او را بجامه سفت
بپوشند تا هوای سرد ببدن او نرسد و جلد را کثیف نسازد و در ماده غلظ و شر نیفزاید و استنشاق هوای سرد کنند تا قلب گرم نگردد و غذا العدسیه و عناب
و سرکه سازند و حوالی او بیخ و برگ کدو و عصی الراعی و حی العالم نهند و بر سینه صندلین و گل سرخ بگلاب و بلج و کافور و مانند آن طلا نمایند و سزاوار نیست که بر موضع
وارم طلای بارد نهند بلکه می باید که بشرط زنند اگر ممکن باشد و موضع مشرط را بآب گرم بشویند جرجانی گوید که بر طاعون هیچ ضمادی و طلائی سرد را دع نشاید نهاد
و برگ زدن نیز مشغول نباید بود و دیگر آنکه امتلای قوی باشد و خلط بد دور کردن واجب بود و جایگاه علت را بالی زدن و بآهستگی مریدن و بآب گرم شستن
صواب باشد و هرگاه که خفقان قوی گردد آب گرم و طبیخ بابونه و شبت نطول باید کرد تا ماده از دل باز گردد و بجایگاه علت باز آرد و تحلیل کند و تدبیر رانیدن
ورم باید کرد با دویه که در علاج خراج یاد کرده آمد ابو منصور گوید که مبادرت بنوشانیدن جمیع مقویات قلب و مبرد حرارت غریبی او مثل آب انار ترش
و سیب و دوغ ترش کنند و در خس خانه یا در مکان سرد خواب کنند و حوالی او ترنج و سیب و برگ انگور و غیر آن نهند و غذای مبرد مثل قریص و اهال و مغلظ
خون بخورند و مع ذلک قصد تقویت معده او بخورانیدن رب سیب ترش و قرص طباشیر نمایند و چون از طلای بارد و مکان بارد خفقان حادث شود
بآب گرم نطول کنند و آنرا گرم سازند و جمیع عنایت بحفظ قوت پس حفظ قلب مصروف دارند چه بعد از ان علاج موضع ممکن بود و چون خفقان خفت پذیرد
و برود و قوت قوی باشد نظر کنند اگر ساعی گردد علاج ش بعلاج اکله از داغ کنند پس ادمال او نمایند و اگر سیاه باشد بشرط و محمد زکریا گفته سزاوارست
که از بلاد یکه دران طاعون افتد بگریزند پس اگر در لشکر باشد در موضع عالی بالای باد بنشینند و همچنین در هر مرض که از بوی بد و خبث ریح بود انطاکی گوید که
چون معلوم کردند که این سال وبائیست از پیشتر تهیه بفصد و حجامت و تنقیه اخلاط حاده کنند و چون هوا بتغیر ابتدا نماید گوشت و شیرینی و هرچه مولد خون
و حرکت او باشد ترک نمایند و مورد و نیلوفر و طرفا فرش سازند و آب عدس و سرکه و گل ارمنی بپاشند و تعلیق نارنج و پیاز و لفخ و سیب کنند و آنرا بخورند
و تدخین بدان و بمشک و عنبر و لادن و قطران نمایند و بنفشه و آنچه ازان سازند مطلقاً استعمال کنند و چیزیکه غذای او قلیل باشد و منع جوش خون و تعبیر
خون نماید مثل فواکه و بقول و باقلا و عدس و خرفه بخورند و روغن بنفشه و صندل و سرکه و کافور بمالند و از مجربات حمل یاقوت و مرجانست و گویند که زمرد
و از مشهور تعلیق درونج است و این معجون ماخوذ است از آنچه در قحای ترجمه آن بعربی نشده و آن مجربست برای دفع سموم و تغیر هوا و وبا و مقداریکه ازان
مستعمل میشود سه قیراط است و در روغن بنفشه حل کنند و حوالی بینی بدان چرب نمایند و او از اعظم مفرحاتست و خفقان را نفع کند و انعاش قوتها و اعضای
رئیسه نماید و قوت او تا ده سال باقی ماند صنعت آن بنفشه گل سرخ خشک نعناع مرزنجوش هر واحد ده مثقال گل ارمنی درونج صندل بهمن سفید کشنیز
خشک کرده بعد تر کردن او بسرکه هر واحد پنج مثقال صبر زعفران گل مختوم مصطکی تخم ترنج مقشر بسد هر واحد چهار مثقال کهربا طباشیر لادن هر واحد
سه مثقال صمغ عنبر هر واحد دو مثقال یاقوت سرخ یک مثقال همه را بسایند و در نیم رطل گلاب که دران هفت قیراط فادزهر حل کرده باشند بگذارند بعده
بشربت ریباس معجون سازند و اگر میسر نشود بشربت بهی یا سیب بسرشند و بردارند و در نزهت گفته که آنچه مرکب از صبر و زعفران و گل مختوم و بنفشه
و سنبل الطیب و درونج باشد بخورند که آن مجربست و کذا یاقوت و زمرد اکلاً و حملاً و هرگاه طاعون عارض شود دران هنگام فصد جایز نبود و عنایت بحفظ
قلب واجب بود بمثل فادزهر و آنچه دفع سموم کند مثل زمرد و تبرید حوالی محل بمثل سرکه و گل ارمنی و مورد و کافور طبری گوید ممکن نیست که برای هر نوع طاعون
علاج خاص جدا بیان کنم پس علاج عام جمله این انواع ذکر کرده میشود و طبیب را باید که ازان علاج هر نوع استخراج نماید و بحسب رای خود زیاده و کم کند
پس گوییم زمانی که در بلدی نوعی ازین امراض در یکی از مردم ظاهر شود بر جمیع اهل معرفت واجبست که تدبیر نفس خود با هما امکن این تدبیر نمایند پس می باید
در انوقت فصد باسلیق از هر دو دست کنند و خون زیاده تر آنچه ممکن باشد بیرون آرند و باین مطبوخ استفراغ نمایند نسخه آن هلیله زرد بیست درم آلو
پنجاه عدد تمر هندی سه اوقیه عناب یک کف کبیر تخم کشوث تخم کاسنی کشنیز خشک ابریشم خام خشک هر واحد یک ... گاوزبان ... القلب ...
همه را در چهار رطل آب بپزند تا بیک رطل در بیخ باز آید پس صاف کرده دران پانزده درم فلوس خیارشنبر و ده درم ترنجبین خوب مالیده بار دیگر صاف کنند و طبیخ

نسخه معجون ...

... علاج هر نوع طاعون ...

سقمونیای مشوی آمیخته بنیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ و شربت یا بسنه بقدر قوت و امکان بنوشند و از جمیع اغذیه پرهیز [illegible] مزورات حماضیه و حصرمیه و ریباسیه و عدسیه
و بر کاهوی مسلوق مطیب بسرکه و بر کاسنی بسرکه و مانند آن اقتصار نمایند و درین هنگام از گوشت و شراب البته اجتناب کنند و از جماع بالکلیه حذر نمایند و کثرت شم کافور
و بنفشه و نیلوفر کنند اگر فصل آن باشد و ریحان مغسول بآب سرد و این شربت که اهل مصر برای طواعین و فساد هوا و فساد خون ترکیب داده اند استعمال نمایند
نسخه آن بگیرند آب حماض و آب غوره و آب ریباس و سرکه کهنه از هر واحد یک رطل پس بگیرند کافور یک مثقال و با دو مثقال ریوند کوفته و یک نیم دانگ افیون خالص در خرقه
بسته اندازند و جوش دهند تا ادویه صره حل شود و از آبها دو ثلث کم شود پس بهر رطل آن رب سیب ساده و یک رطل شکر سفید و یک دانگ زعفران انداخته بقوام آرند و این
شربت در آن ایام دائما بقدر بیست درم سرد کرده بر ناشتا بنوشند و این بسیار اشاره احتقان در آن ایام باین حقنه می نمود ماءالشعیر بعناب و سپستان پخته و صاف
کرده و در آن اندک روغن بنفشه و سفیدی بیضه رقیق و لعاب اسبغول خوب برهم زده بدان حقنه کنند و برای این امراض این قرص سکنجبین بخورد کسیکه اورا این مرض
یا نوعی از آن ظاهر گردد نسخه آن گل سرخ طباشیر تخم خرفه تخم حماض نشاسته تخم کاسنی عصاره زرشک حضض صندل سفید و سرخ گل قبرسی گل مختوم هر واحد
یکدرم و نیم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ مغز تخم خربزه مغز تخم کدوی شیرین هر واحد دو درم کافور ریاحی دو دانگ همه را باریک سائیده بر هر سی درم از آن یکدرم
ریوند چینی سوده اندازند و بسرکه کهنه سرشته یک یکدرم قرص سازند و یک قرص هر روز بآب دو اوقیه سکنجبین ساده بخورند و در آن ایام در حمام داخل شوند و صبر کنند تا بدن
نم گردد پس بپارچه عرق را پاک کنند و آب غوره بروغن گل یکبار بمالند و یکبار بسرکه و روغن گل مالش نمایند و این معالجه جنسیه است از آن معالجات همه انواع آن
بر می آید و طبیب از نوشانیدن مسهل یا چیزیکه در آن هلیله باشد حذر کند و از تضمید معده ادویه چیزی قابض احتراز نماید پس اگر سوزش در معده و جگر یافته شود
بر آن پارچه مبلول بآب عنب الثعلب و گلاب صرف نهند و در تبرید جگر مبالغه نکنند و بروغن البته مس ننمایند سم قندی و غیره مینوشیند که هرگاه بیمار را در قفا
سرد نشانند و جهت تبرید حوالی او برف دارند واجب است که بر ورم بیسپیا و شان و خطمی و بابونه ضماد سازند و بطبیخ بابونه و شبت تکمید کنند تا که سردی هوا در محل ورم نرسد
و آب گرم که بعد شرط بر ورم ریزند و در آن ادویه حاره پخته باشند و هرگاه فصد خواهند کرد واجب آنست که مراعات چند چیز اهم دانند یکی آنکه بر طاعون اول شرط زنند
زیرا که در صورت خروج مادۀ سمیه از نفس عضو خوف انتشار سم در بدن نزد فصد کمتر باشد دوم آنکه پیش از فصد حوالی طاعون چیزهای بارد و قابض طلا نمایند چون حضض
و گل ارمنی و امیثا و امثال آن تا مادۀ سمی را که در آنجا جمع شده بسوی باطن بازگشتن ندهد هنگام برآمدن خون بفصد سوم آنکه بمحافظت اعضای رئیسه خصوصا دل
مبالغه نمایند تا مادۀ متحرک بفصد بدین اعضا نیفتد و آنچنان باشد که اطلیه خوشبوی بارد بر سینه و دل گذارند و خوشبوهای سرد ببویانند و آب سرد و گلاب آمیخته جرعه جرعه
دهند تا که خون بر می آید و بعد از آن نیز همین قاعده مرعی دارند تا که مادۀ متحرک سکون یابد و این همه احتیاط که وقت فصد گفته شد بر تقدیریست که مادۀ طاعون سمیت
بسیار داشته باشد و گرنه بدین تدابیر حاجت نباشد بلا خوف فصد باید کرد و اگر با وجود قلت سمیت اندر فصد بعضی ازین ضوابط مرعی دارند بهتر باشد و باحتیاط اقرب
بود و دلالت بر قلت و کثرت سمیت از رنگ ورم توان کرد چنانچه گفته شد و غلبه صداع و هذیان علامت صعود ماده بدماغ است پس در آن هنگام [illegible] و حجامت کاهل
بی شرط بر ساقها گذارند و سخت ملیدن فرمایند و زمانی دراز حجمه را نهاده دارند خضر گوید که استاد من گفته که فصد و مسهل در طاعون و در کل ماده ردیه که متوجه بخارج بدن
شود هنگام خروج او جائز نیست تا عارض واقع نشود و اما در ابتدا قبل ظهور او فصد و استعمال مسهل از مطبوخات و حقنجات واجب بود خصوصا اگر ماده بسیار هیجان
باشد تا مادۀ متعفنه در باطن محتبس نشود و قتل نکند و من گویم که چون بینند که مادۀ حار بسیار هیجان است و بسوی اعضا منتشر شده و بانصباب بسوی اعضای رئیسه
میل کرده پس فرصت غنیمت شمرده بترک فصد و مسهل و اگرچه بعد خروج بود چون قوت متحمل باشد تا مادۀ خبیثه متحرکه قتل نکند و بسیار مردم باین تدبیر سالم ماندند و گاهی
در مثل این حالت حجامت ساقین در اطفال امر میکنم و برای تبرید و تقویت قلب شربت ورد تازه و شربت صندل بگلاب و کافور و عرق نیلوفر میدهند و بعد شرط موضع بذر
انفعال بعلاج جراح و اکال کنند و استاد من امر بشق بیک مرغ و وضع او کرد با گرم بر طاعون بعد شرط او میکرد تا جذب مادۀ سمیه کند و گویند که [illegible] بطاعون نفع کند داغ بآتش است و در آن
روغن گل [illegible] و مرهم رسل چکانیدن و بعضی دو طلای موضع با افیون مخلوط با زعفران بسبب شدت درد و خوف هلاکت بنابر عدم احتمال او میکنند و این خطرناکست بسبب [illegible] ماده و اخماد روح

علاج اورام مغابن

یعنی اماسهائیکه در مغابن که عبارت از پس گوش و زیر بغل و بن رانست پدید آید و از جنس طاعون نباشد و این گاهی بسبب دفع اعضای رئیسه بود که ماده را از خود بسوی مغابن دفع کنند و گاهی بسبب دفع طبیعت بود از عضوی شریف ماده را بطریق بحران انتقالی بغیر آنکه اعضای رئیسه دفع کرده باشند و گاهی بسبب قروح و اورام دیگر که در عضوی باشد و بسوی آن عضو مواد جاری شود و در راه او این مغابن اضعف باشد پس قدری از آن ماده در اینجا بماند بجهت وسعت و رخاوت و تخلخل موضع و ورم آرد و از این قبیل ست ورمیکه از قرحهٔ دست در بغل و قرحهٔ سر در پس گوش و قرحهٔ ساق یا ران در کنج ران پدید آید و این نوع اورام را بفارسی باغره گویند و گاهی بسبب امتلای بدن از خون و دیگر اخلاط این ورم حادث شود چنانچه در دیگر مواضع بر می آید و انطاکی گوید که گاهی در ایام ربیع و بلاد مرطوب اندفاع ماده در مکانهای مذکور میشود و مشابه طاعون گردد لیکن آن نباشد بلکه این یا اورام یا خراج حار بود که دردناک باشد و گاهی قرح گردد و منفجر شود از مادهٔ فاسد منقسم یا بعلاج و باغره نامند و بمصر کبیده و در شام ضربه و علاجش علاج دمامیل و اورام حاره است و بعد کشادن علاج قروح بود و مؤلف خلاصة التجارب گوید که خیارک ورمی بود دراز شکل بهیئت بادرنگ کوچک که اندر پیغولهٔ ران افتد و گاهی اندر بغل نیز افتد و نزد عوام بهمین اسم مشهور بود و اما اطبا این را بورم همین مواضع باز خوانند و از اورام رخو شمرند و این ورم در اول با درد سخت و صلابت باشد و از اعراض طاعون با آن هیچ نبود و رنگ او در اوائل از رنگ بدن دور نباشد و اکثر بتحلیل رود و این ورم گاهی بسبب الم در عضوی فرو سوی خود عارض شود بعلتی که مذکور شد و این قسم عرض بود اکثر خود بخود تحلیل پذیرد بعد تسکین الم عضو مؤوف که سبب بوده

علاج فصد کنند و زلو بچسپانند و تبرید بلعاب بهدانه و شیرهٔ عناب و عرق شاهتره و شربت نیلوفر بدهند و بعد از نضج بمسهل بارد تنقیه کنند و استعمال رادعات در اینجا مناسب نبود بلکه بعد تنقیه مرخیات محلله مانند موم و روغن گل یا محللات استعمال نمایند و یا بنفشه و خطمی و تخم مرو بروغن بنفشه و موم سفید سرشته بکار برند و از مرخیات روغن گاو و مسکه است و گاهی ریختن آب گرم بران کفایت کند و تکمید بخشت و سنگ گرم کرده در تحلیل این اورام مجربست و خصوصاً اگر در آفتاب گرم کرده باشند خیلی مفید بود و همچنین ضماد از حلبه و برگ تاج عنب الثعلب و ریوند چینی مساوی در آب برگ مکو و ایضاً طلای جدوار خطائی تنها یا با زراوند طویل برابر و اگر تحلیل نشود پیاز در خاکستر گرم پخته بربندند یا برگ نیب و سپستان الو نهند و دیگر منضجات و مفجرات که در علاج فلغمونی و خراج و دبیله و دمل مسطور شد استعمال کنند و اگر آرد جو دو توله ریوند چینی سه ماشه در عرق سپخته ضماد کنند در تفجیر ورم و تسکین درد مجربست و اگر منفجر نشود به نشتر بشگافند پس مراهم مدملهٔ قروح بعمل آرند و اینجا که اتفاق تضمید رادع درین اورام افتد لازم است که بتقویت دل و دماغ و فم معده همی کوشند تا ماده باعضای رئیسه باز نگردد و درین زمان ورم بن ران که بهندی بد گویند اکثر در آغاز مرض آتشک عارض میشود و از علاج مرض مذکور تحلیل میگردد یا میشگافند و فصد و مسهل سودا و اطریفل شاهتره دران مفید می افتد **ذکر ادویهٔ نافع اورام مغابن** اگر ورم پس گوش با درد گوش و صداع و تپ باشد بهدانه سه ماشه عناب پنج دانه سپستان نه دانه در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب جوش داده شربت نیلوفر دو توله خاکشی چهار ماشه داخل کرده بنوشند و رسوت گل ارمنی جدوار صندل سرخ هر یک دو ماشه در آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد نمایند و شیر دختر قدری در گوش اندازند و چون کوفته ماده نیلوفر گل خطمی برگ کنار در آب ده آثار جوش داده بشویند تا روز دیگر گل خطمی بنفشه هر یک شش ماشه کوکنار چهار عدد ملوه شش ماشه نیلوفر چهار ماشه در شیر گاو یا در سیر جوش داده بخور سازند و گل خطمی عنب الثعلب هر یک شش ماشه مغز خیار دو توله در آب عنب الثعلب سبز ساییده ضماد سازند که معمول حکیم شریف خانست **ایضاً** برای گره سخت کش ران که قبل از آتشک از ماده آن و انصباب فضول جگر اول فصد باسلیق و تبرید مسکن اخلاط از لعاب بهدانه شیرهٔ خیارین شیرهٔ کاسنی شربت بنفشه خاکشی بعده منضج فساد خون و مسهل فلوس خیار شنبر بعمل آرند و رسوت جدوار هر یک دو ماشه فلوس خیار شنبر یک توله با آب کشنیز سبز سوده ضماد کنند و ارسال علق بموضع ورم فرمایند و بعد شگافتن ورم مراهم جالیه مدمله بکار برند **ایضاً** عناب بعرق شاهتره جوشانیده شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و جدوار بسرکه و گلاب سوده ضماد نمایند **دوائیکه** بجهت ورم خیارک از مجربات گیلانی ست پوست هلیلهٔ زرد ناکوفته بروغن بید انجیر خوب بریان کرده باریک سوده بسرکه تند خمیر کرده ضماد نمایند در دو سه روز دفع سازد **دیگر** محلل پیاز را از کارد قیمه کرده در بول کودک نابالغ بپزند تا مهرا شود پس قرص بسته نیمگرم بر خیارک ببندند صبح و شام در چهار روز تحلیل میشود پس خشک شده قرص کرده بران ببندند **دیگر** بیخ کیله در بول آدم ساییده نیمگرم بر پارچه نهاده بچسپانند **دیگر** ریوند چینی اعلی کرم ناخورده بسایند و قلیلی آب تا دیده

علامات اورام مغابن

هر دو را در شهد خالص یکجزو سفیدی بیضه دو جزو مخلوط کرده بر پارچه آلوده بگذارند و از بالا یک گهڑی کامل با خگر یا چاپ گرمی رسانند چون بر ورم خوب بچسپید
بگذارند در دو سه روز تحلیل شود حاجت تبدیل دوا نیست همین یکبار کافیست و اگر چیزی باقی ماند یکبار دیگر ضماد کنند دیگر برای تحلیل ورم و صلابت آرد جو
چهار دام برگ حنای سوده شش ماشه نمک طعام سه ماشه سوده بروغن گل چهار ماشه آمیخته بآب برگ مکوه سبز یا گلاب سرشته ضماد نمایند و اگر سوزش در ورم نباشد
بطور لطوخ پخته ببندند دیگر کچله مثل صندل ساییده قدری فلفل سیاه سوده آمیخته شیر گرم ضماد نمایند و یا خردل بآب گرم ساییده لیپ کنند و برگ بکاین پخته
یا برگ شفتالو پخته یا برگ پیپل گرم کرده یا برگ لسوڑه نیمگرم یا برگ نرسه یا برگ سنبهالو نیمگرم بستن نیز نافع است و بهرته بادنجان با نمک شورگاه تحلیل مینماید گاهی
می پزاند و صدف سوخته با شهد آمیخته ضماد کردن ورم پس گوش کهنه را نافع است دیگر مجرب والد مرحوم چونه یکماشه در شهد شش ماشه یا در سفیدی بیضه مرغ
نموده بر کاغذ ضماد کرده ببندند و باز تجدید کنند و بیخ پیلو که از آن مسواک میسازند در آب ساییده ضماد کردن نیز در تحلیل آن مجرب نوشته دیگر کیله خام باندک هلدی
آمیخته ضماد کنند که تحلیل کند و کذا غوک را شگافته بر بغل بستن محلل قویست و کذا آمله پوست لسوڑه پوست تمر هندی بآب ساییده ضماد کردن دیگر پنبه دانه
آنقدر بکوبند که مثل قرص شود و نیمگرم ببندند و یا مغز تخم ارنڈ یکتوله ساییده قرص ساخته ببندند و بالایش برگ درخت بڑ گرم کرده ببندند و یا برگ گهیکوار دو پاره کرده
قدری رسوت و هلدی سوده بران پاشیده نیمگرم ببندند دیگر بابچی کوفته در آب لیمو پخته ضماد کرده ببندند که در اول فرو نشاند و یا آرد نخود با گوگل بیامیزند
و ٹکیه ساخته بر بدن ببندند و برگ نیم نیمگرم ببندند ضماد محلل اکلیل الملک تخم کتان بآب پخته ضماد نمایند و یا گوگل کنجد هر یک دو توله قرص نموده گرم گرم ببندند
و یا تخم شبت بابونه تخم کتان سوده با روغن گل و موم سرشته نیمگرم ضماد نمایند ضماد که ورم پس گوش را نافع صندل سرخ فوفل شیاف مامیثا حضض زعفران
مرکی جمله برابر بگلاب ساییده ضماد کنند ایضاً نافع اورام مغابن از بیاض والد مرحوم آنبه هلدی فلفل سیاه کالی زیری سهاگه نربسی کچله کوفته بیخته در آب گهیکوار
آمیخته بپزند و متواتر طلا کنند و یا حلبه بالون هر دو برابر ساییده بآب لیپ کنند در سه روز دفع گردد و اگر خواهند که بپخته کنند گرم کرده ضماد نمایند و اندکی زرد چوبه
ایضاً نافع ورم بغل مسمی ببلال دار دست کات هندی مرداسنگ تج صندل سرخ کپایه توتیا کوفته بیخته بآب خمیر کرده بر ورم گذارند ضماد منضج که در
پختن اورام اشتمام دارد آرد جو آرد برنج آرد حلبه تخم سن الیوه سوده در شیر پخته ببندند ایضاً نافع بد شگوف پاره زیره سفید هر یک پنج ماشه همه را ساییده در سفیدی بیضه مرغ یکجا کنند آمیخته
بر پارچه مالیده بر نهند که پخته بشکند دیگر گوگل صابون پیپل ساییده بدستور بچسپانند و یا برگ صبر پوست دور کرده پهٹکری زرد چوب بران پاشیده ببندند پخته گرداند ضماد منفجر که جهت انفجار
خیارک و ورم پستان مجربست هم بشگافد و هم شگافته را مندمل سازد نیله تهوتهه نیم جزو نالون هلدی رال هر یک یکجزو گوگل دو جزو قند سیاه دو چند همه ادویه کوفته با قند خوب سرشته قرص نموده گرم
ببندند دیگر که خیارک را منفجر سازد نالون هلدی گوگل بهین پیپل چوک ریوند چینی صابون نمک سنگ برگ نیم ساییده نیمگرم ضماد نمایند و یا آک را در قند سیاه
کوفته قرص ساخته ببندند که سریع التفجیر است دیگر برای پختن خیارک مجرب نوشته پشک شتر ریگ کار از آن هر دو مساوی در آب پخته ضماد نمایند چون منفجر شود
مغز چوب کیله با بیخ کیله ساییده بر سرش ببندند بهتر شود دیگر که مجربست گوگل زرد بهروزه خشک سپچال کبوتر دشتی ریوند چینی هر چهار را در شهد سوده بر پارچه
جامه ضماد کرده بچسپانند و با آتش یا چاپ از دور گرمی رسانند چندانکه دوا بچسپد زود سر کند طلا که بدرا نیکوست حلبه بزر کتان مغز تخم تمر هندی کوفته بیخته
نگاهدارند وقت حاجت قدری با شیر گاو بپزند تا غلیظ گردد بر پارچه اندوده بالای بد باید گذاشت که منفجر خواهد ساخت یا تحلیل خواهد کرد دیگر کندر پنبه دانه
دال نخود باریک ساییده بدستور بچسپانند و یا سیماب کندر در روغن زرد حل کرده گرم ببندند مرهم که انواع زخم بغل و غیره را مجربست رال گل هرمزی هر واحد
شش درم توتیای سبز و سرخ در روغن کنجد کهرل نمایند که مثل مرهم شود استعمال کنند مرهم که برای اندمال زخم بد از مجربی منقول کته سفید کافور مرداسنگ
سنگ جراحت کوفته بیخته با بالائی جغرات آمیخته بچسپانند و گویند که اگر اسگند ناگوری را بآب ساییده در ظرفی بدارند و چون آب بخشک شدن آید دیگر آب
اندازند تا بقوام مرهم باشد و خشک نشود و آنرا هر روز بر زخم بن ران کهنه و متعفن شده صبح و شام تا یکهفته بمالند جراحت مندمل گردد و این دوا در ابتدا
و تزید و انتها نیز نفع تمام دارد اقوال جمهور شیخ میفرماید که علاج این اورام مخالف علاج اورام دیگر است درین امر که ابتدا بدفع و ردع ماده نباید کرد و دران
استعجال این نکنند بلکه تنقیه بفصد و اسهال لا بدست اما در علاج دیگر توقف نمایند اگر ممکن باشد تا آنکه حال ظاهر شود پس اگر بسبیل بحران یا بسبیل دفع عضو رئیس

باشد البته منع ماده نکنند بلکه جذب آن بسوی عضو نمایند بهر حیله که ممکن باشد واگرچه بحجامت باشد واما اگر بسبب کثرت امتلا باشد دران استفراغ ماده اصل علاج است
وتقلیل غذا وتلطیف آن ورادعات استعمال نکنند بلکه مرخیات نیز بغیر استفراغ ماده بکار نبرند چه این گاهی بر عضو جذب ماده بسیار کند بلکه چون استعمال مرخیات کنند
مع ذلک استفراغ وجذب ماده بسوی خلاف نمایند وخطر در رادعات رجوع ماده باحشا واعضای رئیسه است وخطر در مرخیات جلب ماده کثیر است واستفراغ واما لازم
ماده از مضرت مرخیات ایمن گرداند وچون درد اشتداد نماید از تسکین او چاره نباشد بمثل نهادن پشم مبلول بزیت گرم کرده بعده در آخر نمک دران زیاده کنند تا درد
بتحلیل ساکن کند ودر ابتدا گاهی در زیاده کنند پس اگر بدن پاک بود در استعمال محلل خوف نکنند وگاهی در تحلیل مثل آرد گندم کفایت کند وسالم تر ازان آرد جو است
وگاهی محلل قوی ورم را عظیم کند پس استعمال او نکنند مگر آنکه احتیاج افتد بدفع ماده از اعضای رئیسه بجذب ماده ازان بسوی ورم بخوف اعضای رئیسه وبسیار
باشد که در ابتدا ریختن زیت گرم کرده بران صحت بخشد واما هرگاه ورم در لحم رخو بود وآن در عضو شریف باشد مثل پستان وخصیه واز منع ماده او خوف آفتی نباشد
منع وردع آن کنند وچون میل او بصلابت محسوس شود بهر نحو که باشد تلیین آن نمایند **ایلاقی** وجرجانی مینویسند که آنچه بسبیل بحران ودفع طبیعت افتد
هیچ دوای رادع بران نشاید نهاد وباشد که بدان حاجت آید که دوای مرخی یا مجمع نهند تا همگی ماده بدان موضع آید پس ازوی تحلیل کنند وآنچه که بسبیل گذر
ماده بران موضع باقی مانده باشد نظر کنند اگر در بدن امتلا بود اول تنقیه بدن از اخلاط بد کنند وهیچ دوای رادع وهیچ دوای مرخی نشاید نهاد وبعد تنقیه
ودر صورت عدم امتلا ادویه مرخیه باید نهاد واگر آماس در پستان یا در خصیه افتد ودر بدن امتلا نباشد وخوف رجوع ماده بعضوی شریف نبود اول ادویه
رادعه باید نهاد تا مدد دیگر بدو نیاید وانچه قانون علاج اورام است در ابتدا وانتها وانحطاط بران ترتیب بکار برند واگر ترسند که آماس سخت خواهد گشت
ادویه نرم کننده بکار باید داشت چنانچه در علاج فلغمونی مذکور شده **ابن الیاس** گوید که هر صبح سکنجبین ساده وگلاب هر واحد ده درم ویا آب تمر هندی یا آب انار
بشحم او افشرده هر کدام که باشد باشکر سفید وترنجبین هر واحد ده درم بنوشند وغذا مزوره ماش بمغز بادام واسفاناخ وکدو ویا مزوره آلوی کوهی خورند
ونگذارند که طبیعت قبض شود **میر عوض** مینویسد که اگر ورم مائل بصلابت بود بمحللات مبادرت نمایند ومرهم داخلیون درین باب عجیب الفعل است
صفت دوائیکه چون بر ورم بغل وپس گوش وبن ران استعمال کنند زود نضج دهد وبگشاید پسی که نبات مشهور است برگ او بستانند ویا برگ تورسته
بیدانجیر مساوی بسایند وقدری نمک آمیخته نیمگرم ضماد نمایند **صفت** دارو ونکه خیارک را سود دهد بول طفل را در ظرفی نهاده بر آتش گذارند تا گرم شود
صابون تراشیده دران اندازند واندک نمک داخل کرده بپزند چون غلیظ شود بر خیارک بربندند وچند روز متواتر صبح وشام تازه باین نوع استعمال نمایند که
بغیر الم ودرد شگافته ریم بیرون می آورد وبعد ازان بمرهم مدمله علاج کنند **صفت** داروی دیگر ازین نوع که مجربست خشت پخته را نرم بسایند وبا روغن
بیدانجیر خمیر کرده صبح وشام هر دو وقت ببندند در سه روز قابل نشتر زدن میشود وتا لیدن جدوار ساییده برین اورام در آغاز ظهور سود مند است واگر در ابتدای
ورم مغابن وپستان دو درم سرپوکه وپنج عدد فلفل سیاه بآب سوده طلا کنند ویا پنج دانه فلفل سیاه شب در آب خیسانیده بامداد مالیده صاف نموده بگل ادم وعسل
آمیخته بنوشند سود دارد وبرگ عباسی متواتر گرم بستن فائده تمام دهد

جدری

که آنرا بترکی چیچک وبورانی نغرکان وبفارسی آبله وبهندی سیتله وماتا گویند وآن بثوریست بسیار که بر سطح ظاهر وباطن جمیع بدن یا اکثر یا بعض آن برآید بتدریج بحجم او بقدر عدس ونخود ویا بزرگتر ازان
گردد وازبدن برجسته بود ودر ابتدا سرخ باشد وپس زرد یک نضج بسفیدی زند وپر آب گشتن منفجر یا قبیح یا بعضی منفجر شده واکثری غیر منفجر خشک گشته بریزد واقل مدت ظهور وبروز دانها از ابتدای تپ سه روز
واوسط پنج روز واکثر هفت روز بود واقل ایام بزرگ شدن دانها پنج روز واوسط هفت روز ونهایت نه روز تا دوازده روز باشد ونهایت خشکی دانها بیست روز تا
یکماه است وآن جمله امراض عامه وبائیه ومتعدیه است چنانچه در هر شهر که پدید آید در انجا خلق کثیر بدان گرفتار شوند بنابر مصاحبت ومقارنت وملاقات یکدیگر
مثلا اگر در یک محله یا در یک خانه بطفلی ظاهر گردد تمام اطفال آن محله وخانه بدان مرض مبتلا گردند ودر عقب هوای جنوبی حوادث وزیدن آن کثرت نماید وبسیار افتد
واما انواع ردیه آن از قبیل طواعین شمرده اند بجهت ردائت وکمال عفونت وسمیت وعدم قبول مواد آنها نضج وتقیح وهلاک گشتن صاحب آن در اکثر امر واکثر

کسانیکه درین علت هلاک میشوند بعد از به شدن ایشان را مرض خناق و سرفهٔ شدید و ذات الریه و سوء تنفس و تشنج و اسهال دموی و زحیر و سقوط اشتها عارض میگردد و گاهی در آخر فلغمونی یا دبیله تولد کند و بهلاکت انجامد و گاهی از بهمان بثره قرحهٔ خبیثه پیدا شود و منجر بناصور گردد و ازینجاست که شیخ الرئیس میفرماید گویا که جدری قسمی از بحرانست یعنی اکثر بحران انتقالی بسوی اورام و مانند آن میباشد باندفاع ماده جانب اجنع بدن پس اورام و دمامیل و خراجات پدید می آید و مادهٔ جدری نیز همچنین میباشد و بهم او مینویسید که جدری در جلد تنها یعنی در انچه قریب ظاهر بود عارض نمیشود بلکه در جمیع اعضای مفردهٔ ظاهری و باطنی عارض میگردد حتی که در حجب و اعصاب یعنی اگر ماده بغایت وافر باشد در سطح باطن اعضا نیز میرسد و هیچ عضوی را نگذارد حتی که سطح کام و زبان و حلقوم و چشم و گوش و امعا و غیره را و اگر با وجود قوت و کثرت ماده در طبیعت یا در بعضی اعضا ضعف باشد که از مقاومت آن عاجز آید و نتواند که از خود دفع نماید بسا است که بسیاری از ماده بدان عضو ریخته منجر بفلغمونی گردد اگر ماده مائل تر بخون باشد و بساشرا اگر مائل بصفراویت بود و بدبیله اگر ریم در فضای باطن عضو جمع شود و بدین عوارض بدن را از ان ماده پاک گرداند اگر دران ماده کمال رداءت و عفونت و خباثت و سمیت نباشد و الا بعضوی از اعضای اصلیه و یا شریفه رئیسه و یا غیر شریفه که بریزد آنرا فاسد و متعفن ساخته هلاک نماید و ایضا اگر طبیعت در کمال قوت نباشد و حرارت غریبه دران تصرف نماید و آنرا متعفن گرداند حمای عفنیه عارض گردد و لهذا از ظهور دانها تا ایام بحران تپ مقدم میباشد و اشتداد می یابد و بقول شیخ چون جدری ظاهر شود مورث خارش گردد پس اشیاء همچون سبوس جاورسی ظاهر شود پس بیرون آید و تا مدتی بر گردد پس از ان ریم بر آید پس خشکریشه مختلف الالوان گردد پس ساقط شود و اکثر انچه ظاهر شود برنگ فلغمونی یعنی درم دموی بود بنا بر انکه از مائیت خون حادث میشود ولیکن گاهی بالوان مختلف رمادی و بنفسجی و سیاه بنا بر اختلاف ماده بر می آید و انطاکی گوید جدری اکثر در هنگامیکه طفل حرکت نماید و حرکت او قوی گردد عارض شود و قبل ازین بیرون نیاید مگر در سالهای وبائی و ظهور او بسیار تاخر نماید در ضعیف مزاج پس گاهی در سن پیری پدید آید و گاهی یک شخص را دو بار ظاهر شود بحسب انتباه طبیعت و از اقوال اطبا معلوم میشود که احدی ازان رستگاری نمی یابد و نزد من آنست که اگر حرارت غریزی وافر و حرکت در بدن مفرط باشد فضلات بدن بغیر حدوث جدری تحلیل یابد و یا باستعمال ادویهٔ مانع بالخاصیت بر نیاید ولیکن اگر آنرا تحلیل نکند در مرض ردی انداز دو آن بثوریست که بعد دو روز از تپ مطبقه و صداع و درد پشت و خارش و سرخی و تهیج ابتدا کند بعده نتو از پیش ظهور باستدارت نماید و یا تا روز هفتم طول کند بعد ازان بتدریج فرو نشیند تا مدت هفتهٔ دوم بعده بریزد و ایام ظهور او در اقلیم رابع و انچه متصل آن از ثالث باشد بعد راس حمل و در مثل مصر از حوت ست و در بلاد رطب خصوصا حار چون مصر کثرت می نماید و در بلاد یابس مثل زنگ و حبش بر نمی آید بسبب شدت حرارت و صلابت و همچنین در صقالبه بسبب جمود خلط و آن از امراض معدیه است خصوصا چون در تغیر هوا واقع شود و غالبا در مثل مصر مقدمه برای طاعون و وبا بود و در اجزای بدن حتی که باطن استیعاب نماید خصوصا چون رئتین

اسباب جدری بدانکه مادهٔ فاعل جدری خون طمثی گرم کثیر المقدار است که غلیان و ثوران یابد و این غلیان یا طبیعی بود و مثل آنکه صبیان را عارض شود بسبب دفع کردن طبیعت ایشان فضول رقیقه رطبه متولد از خون حیض و شیر که در خون آنها باقی ماند بسوی جلد بر سبیل بحران حتی که خون خام ایشان پخته گردد و متین تر و قوی تر شود و یا غیر طبیعی باشد مثل ثوران اخلاط در ابدان مستعدهٔ آن باسباب خارجی وارد از داخل چون استعمال ادویهٔ حاره و یا از خارج چون آمد ربیع و تابستان و ریاح جنوبی و هوای مجاور صاحبان جدری **شیخ** می فرماید که گاهی در خون جوش پیدا شود بر سبیل عفونت اندک از قسم جوشهائیکه آب میوها و غیره را عارض میشود و بدان سبب تمیز بعض اجزای آن از بعض بهم میرسد پس بعضی ازین غلیان آنست که سبب او امری مثل طبیعی باشد که خون جوش کند تا کامل گردد و ازان فضلاتیکه از بقایای غذای طمثی که در هنگام حمل بوده بخون مخلوط شده و یا فضلاتیکه بعد از تولد در خون پیدا شده از اغذیهٔ عکریه و رد که قوام او را سخیف گرداند بسبب غلبهٔ مائیت و آنرا بجوش آرد تا آنکه او را جوهر متقوم قوی تر از اول حاصل شود مثل آنکه طبیعت آب انگور این فعل کند حتی که آنرا شراب متشابه الجوهر گرداند و ازان کف هوائی و ثفل ارضی جدا شود و بعضی آنست که سبب او امری وارد از خارج جوش دهنده باشد که اخلاط را بجوش زیاده تر از حالت طبیعی مخلوط سازد پس جوش و حباب دران پیدا شود مانند آنکه نزد تغیر فصول و خصوصا ربیع از کیفیات و نظام واجب آن عارض گردد **ایلاقی** و جرجانی نوشته اند که سبب جدری جوش خون در بدنست گاهی بر سبیل فعل طبیعی و گاهی بسبب رقت خون و مائیت او و چون آنرا حرارت زائد رسد اما انچه بر سبیل فعل طبیعی

بجوشد همچون جوشیدن شیرهٔ انگور باشد چون گرم شود و از حال متغیر گردد و بجوشد و اجزای او از یکدیگر جدا شود و آنچه کف بود بر سر آید و آنچه دردی باشد فرو نشیند
و آنچه صافی و رسیده باشد در وسط بماند پس خون در بدن مردم همچنین بجوشد و از اخلاط بد متولد از غذای اول مثل خون حیض و از فضول و اخلاط دیگر و آنچه
که بعد ولادت در بدن مجتمع شود و با خون آمیز دار ازان جدا شود و آنچه بسبب مائیت خون بجوشد همچون اشیای لطیف رطب رقیق باشد که در تابستان بسبب
گرمی هوا زود بجوشد و متعفن شود و مثال خون کودک همچون شیرهٔ خام ست و مثال خون جوان همچون شیرهٔ پخته و رسیده و چون خون کودک خام و رطوبت ناک
بود کم کودکی باشد که از آفت آبله خلاص یابد و ازینجا معلوم گردد که سبب آبله کودکان آنست که خون کودکی از حال متغیر شود و در جنبش و جوشش آید تا اخلاط خام و فضله
ازان جدا شود و چون پخته گردد چاره نیست از آنکه رطوبت کودکی ازان جدا شود و خون او پخته و با قوام شود و از بهر آنکه مزاج کودک گرم و تر باشد و ممکن نیست که چیزی
گرم و تر پخته و رسیده شود و از حالی بحالی نگردد و بدون آنکه بجوشد زیرا که کودکان بعضی شیرخواره باشند و بعضی بعد شیرخوارگی نزدیک باشند و هنوز فضول غذای
اول و رطوبت و رقت شیر در بدن ایشان باشد با آنکه طعامها بسیار و آمیخته و بی ترتیب خورند و حرکتهای بی هنگام کنند و این همه اسباب خامی رطوبت و رطوبت ناکی
خون در بدن باشد و کسانیکه از حد شیرخوارگی و نزدیکی آن در گذشته باشند و نزدیک شش هفت سالگی رسیده همچنانکه طبیعت واجب کند که دندان بیفگنند و دیگری
قوی تر بر آید درین سالها نیز واجب کند که حال خون متغیر گردد و خامی و رطوبت فضلیه از وی جدا شود و پخته با قوام نیک گردد تا قوت او زیاده شود و بالیدن اندامها
او محکم شود لیکن حال همگنان در خامی و رطوبت ناکی خون یکسان نیست از بهر آنکه مزاجها مختلف ست و تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون بعادت افتد و مزاج هوا
هر موضعی بجانبی دیگر ست بدین سبب بعضی را آبله زود بر آید و بعضی را دیرتر و بعضی را بیشتر آید و بعضی را کمتر و بعضی را با سلامت باشد و بعضی را با خطر
این همه بتقدیر آفریدگار تبارک و تعالی باشد و برین قیاس واجب کند که جوان را آبله کمتر اتفاق افتد مگر جوانی را که بکودکی از آبله سلامت مانده باشد یا اگر بر آمده باشد
اندکی بوده باشد بقدر خامی رطوبت فزونی از خون او جدا نگشته باشد و خون او بقوام نرسیده باشد یا مزاج او گرم و تر باشد و طعامهای تری افزا خورد تا خون او
رطوبت ناک شود بدین سبب بعضی جوانان را اتفاق آبله افتد و ممکن باشد که اگرچه اندر کودکی بوده باشد اندر جوانی باز بر آید و بسیار باشد که مزاج کودک گرم و خشک
بود پس در جوانی بسوی هوای دیگر رود یا تدبیر طعام و شراب و حرکت و سکون بر خلاف زمانهٔ کودکی گردد و بدان سبب مزاج او گرم و تر شود و اثر هوا پیدا گردد تا در جوانی
آبله بر آید و مردم پیر را آبله نباشد مگر اندر زمانه و با که بسیار مردمان را بر آمده باشد و هوای بد و نفس بیماران نیز اندرون دل او رسد و روح او بگرداند و تباه کند و بخو
شرایین و روح که اندر آنست خون همه رگهای تن بجنباند تباه شود و جدری و غیره میگویند که سبب جدری یا امر طبیعی ست یا غیر طبیعی و هر یک ازین هر دو یا خاص شخصی بود یا نه پس این چهار قسم باشد
اول آنکه سببش امر طبیعی خاص بشخص باشد و این مثل فضلهٔ ردیئیه باقی از غذای طمثی ست که وقت حمل طبیعت زنان آنرا از عروق جگر بسوی رحم دفع
میکند و غذای جنین میشود و جزوی ازان در بدن طفل می ماند و بتدریج مجتمع گشته زیاده میگردد تا هر زمان که طبیعت مدبر بدن دران استعداد می یابد و مددی بدان
رسد دران تصرف نموده گرم گرداند و بجوش آورد و دران هنگام اگر طبیعت در کمال قوتست تمام آنچه ازان جزو مجتمع گشته و بجوش آمده با صلاح آورده جزو بدن
گرداند و آنچه قابل تحلیل و دفع باشد بطریق بحران بعرق و یا بول و یا براز دفع نماید و اگر همه مندفع نگردد قدری از اجزای لطیفهٔ آن در بدن بماند و بطریق تبخیر
بخار نموده بسوی جلد و ظاهر بدن مندفع سازد و بجهت غلظ از مسامات بر نیاید و زیر جلد افتد و عفونتی یافته جدری پیدا شود و اکثر آنست که با آن جزو مددی دیگر
منضم میگردد و ماده فضول ردیئه غلیظه حاصله از اغذیه و اشربهٔ مولد آنها خواه در رضعه یا طفل در صغر سن یا در جوانی یا کهولت یا شیخوخت که بدان سبب زیادتی در غلظت
و ثوران و هیجان آن گردد از قبیل تغیرات حاصله از فصول اربعه مثل خصوصاً ربیع و خریف چنانچه میگردانند آب انگور و آب میوه های تر را مانند شراب صافی لطیف بنضج هر یک بسبب قابلیت ماده و نوع آن
دوم آنکه سبب آن امر طبیعی غیر مختص بشخص باشد و این مانند هواست که متغیر شود بتغیر فصول جاری بر مجرای طبیعی مانند آنکه ربیع گرم گردد و برسد هوای گرم
آن با بدان ممتلیه از رطوبات منجمده در سردی زمستان پس آن گرمی آنرا با سیلان یا حرکت و غلیان آرد و بدان سبب اخلاط مستعده بتعفن گردند و این طبیعت را
محتاج باحداث غلیان و دفع مواد گرداند تا از اعضای رئیسه شریفه و از باطن بظاهر دور سازد چنانچه ذکر یافت و جدری حادث گردد
سوم آنکه سبب او امر غیر طبیعی خاص بشخص باشد و این مانند استعمال اغذیهٔ حارهٔ رطبهٔ مولد فضول یا حاره و اخلاط مختلف القوام در رقت و غلظت بنحویکه بعضی اجزای آن ارضی و بعضی

آن یا رقیق باشد و این اخلاط مستعد غلیان گردند بسبب رطوبت آنها بلکه بجهت مائیت آنها پس آن فصول و اخلاط جوش زنند چنانچه مذکور شد و از آن جدری بطریق مسطور پیدا شود
چهارم آنکه سببش امر غیر طبیعی غیر خاص بشخص باشد و این مانند هوا است که متغیر شود در فصول که جاری بر مجرای طبیعی نباشند چنانچه
در تابستان گرمی شدید با رطوبت بسیار عارض شود و یا در آخر تابستان تغیر عظیم در هوا از گرمی و سردی بهم رسد پس آن نیز باعث ثوران
و غلیان و عفونت اخلاط و حدوث جدری گردد بطریق مذکور و ایضاً تعفن هوا بسببی از اسباب و رسیدن آن بابدان و سکونت نزد
نیستانها و حوض آبهای متعفن و یا نزدیک مزابل و زمین پست پر اشجار و آشامیدن آبهای غلیظ ایستاده و یا نشستن نزدیک
مریضان جدری و استنشاق هوای ابدان و انفاس ایشان و غیر اینها از اسباب معفنه باعث حدوث جدر یست در ابدان مستعد آن
و بدانند که این اسباب مذکوره از آن قبیل نیستند که هر یک بسر خود تنها سبب آبله گردد بلکه میتواند که دو و یا سه و یا زیاده جمع شده سبب آن گردند
چنانچه اکثر جوانان را چنین است و اطفال شیرخواره را میتواند بود که سبب اول باعث گردد فقط و هر شخصی را مدت العمر یکمرتبه و یا دو سه مرتبه بر می آید و تا هفت مرتبه
و زیاده هم گفته اند بندرت بحسب تحریک ماده برای اندفاع دیگر مرتبه اکثر نیست و طبری حکایت میکند که والده ابن ازرق طبیب را در هر سال یکمرتبه آبله بر می آمد و آن
جمله یکسان در رنگ نبود و نه بران شناخت و تمیز آبله از غیر او دشوار بود و این ممتنع و محال نیست زیرا که میتواند بود که ماده آن تمام در یکدفعه بنا بر بالغی از جانب ماده
قابل از کثرت و غلظت و اختلاف اجزا و عدم نضج و غیر آن و یا از جانب سبب فاعل مانند ضعف مزاج و غیره دفع نشده و طبیعت کار خود تمام نکرده بود دفعه دو دفعه
و یا زیاده کار کشد الطبا کی گوید که صورت جدری متنوع است که غالباً مستدیر باشد پس بلند شود و بعضی از آن متصل و متفرق و کم و زیاده بود بحسب مزاج
و فاعل و قوت طبیعت و ماده و او باقی از خون حیض است که در شکم مادر بدان غذا کند و غایت او پاک کردن اعضاست معرفت ابدان و امزجه و فصول مستعد جدری
بقول شیخ بدن مستعد جدری حار رطب و کدر الرطوبت خاصة و آنکه عادت بگرفتن خون نداشته باشد و یا داشته باشد لیکن از مدتی نگرفته باشد و آنکه غذای بسیار
غذاها است که خون را رطوبت ناک و مستعد فساد و غلیان کند و در جدری بسرعت اندازد و خصوصاً اگر معتاد آن نباشند و بر آن ادویه و اغذیه مسخنه استعمال
نمایند مثل البان و خصوصاً شیر شتر و شیر مادیان چون بدان استکثار نماید کسیکه عادت او نداشته باشد بعد از آن شراب بسیار بنوشد و ادویه حاره بخورد و ایضاً
کثرت شیر گاو و گوسفند و شراب انگوری و عسل و دیگر شیرینیها مانند خرما و انجیر و گردگان و خربزه و انگور و انواع حلاویات و گوشتها و بقول و حبوب حاره رطبه بتجربه
خصوص کم عادت بخوردن آن نداشته باشد و جدری اطفال را بیشتر از جوانان و جوانان را زیاده تر از پیران بر می آید بنا بر اسباب مذکوره و پیران را بسبب
برد مزاج و غلظ خون ایشان بسیار کم و نادر افتد مگر باسباب قویه و کمال قوت مزاج اصلی ایشان و در بلدان شدید الحرارت و رطب و ابدان رطبه فربه را بیشتر
از ابدان خشک لاغر افتد و در فصل بهار بیشتر از فصل زمستان عارض شود و بعد از بهار در آخر خریف و خصوصاً چون پیران تابستان بسیار گرم و خشک
گذشته باشد و آن خریف نیز گرم و خشک باشد و جرجانی گوید شخصیکه مستعد آبله باشد پر گوشت و فربه و کثیر الدم و سرخ یا گندم گون باشد و در امراض حاده مطبقه
و رمد و رعاف و بثرهای سرخ بسیار باشد خصوصاً که شیرینی خوردن عادت دارد چون عصیده خرما و غیره که مذکور شد و هرگاه اندر تابستان باران بسیار آید و بادهای جنوب جنبد اندر خریف آبله بسیار باشد

ذکر انواع صالح و ردی جدری و الوان و اشکال آن

بدانکه اگر ماده کم و لطیف و رقیق است دانهای آبله دور دور جدا جدا و مدور حبابی شکل سفید مانند مروارید بکرور بر می آید تا بحدیکه بعضی ده بیست دانه بر آورند و منقسم
بسیار نیکو است و اگر ماده بسیار و لیکن لطیف و رقیق باشد دانهای بسیار نزدیک بهم بلکه بعضی متصل و در هم می بر آید سرخ رنگ مائل بسفیدی و زود پر آب شود
و نضج می یابد این نیز بسیار خوبست و ابتدای بروز انیقسم تا هفتم روز است و ابتدای رو بخشکی آوردن از روز نهم تا دوازدهم بود و اگر ماده غلیظ و یا کثیف و یا مخلوط
بخون فاسد بود و یا اخلاط دیگر مثل صفرا و یا سودا و یا هر دو مخلوط باشد و با درارت و سمیت بود آبله حادث از آن بسیار بد و قتال است بحسب مراتب آن در ترکیب
و درارت و تفصیل احوال هر یک از اقسام این بحسب الوان و اشکال اینست بدانکه انواع و الوان کلی جدری دوازده است یعنی سفید و عدسی و جاورسی و سرخ و زرد
و سبز و بنفشی و اغبر و سیاه و موجی و متضاعف و بلالی و هر یک از اینها بحسب اصناف و الوان ماده و ترکیب آنست اول سفید که آنرا لولوئی نامند

وآن دو قسم است یکی لولوئی غیر انبوه یعنی قلیل العدد که بفارسی مرواریدک و بهندی موتیا گویند پس آن دانهائیست که در اول ظهور و بروز کوچک
سرخ مائل بسفیدی مانند پشه گزیده و بعضی اندک بهم و بتدریج بزرگ برآید و آبدار براق مدور بشکل دانهای مروارید بهم و خواه نزدیک بهم و خواه دور و با تناسب
ولی کرب والم باکی تپ و اعراض در روز سوم و قریب آن برآید و بعد از بروز تپ و اعراض کم گردد و بعد تمام نضج و رو بخشکی آوردن که نهایت آن نهم و دهم
باشد اعراض بالتمام مفارقت نمایند و این قسم بهترین اقسام است بسبب آنکه مادهٔ آن خون صافی لطیف رقیق مائی مختلط ببلغم رقیق است و دلیلست
بر کمال قوت طبیعت بر نضج و دفع ماده بتمامه بظاهر جلد و قبول آن مر نضج و دفع را بسهولت و دوم که لولوئی انبوه است آن دانهای بسیار و بزرگ متصل بهم
بلکه بعضی درهم و مانند مروارید سفید رنگ باشد تپ و اعراض نسبت بقسم اول بیشتر و قویتر و تا مدت روز تمام برآید شود و نضج یابد و بعد از ظهور و بروز بدستور تپ و سائر
اعراض رو بتخفیف آورد و بعد اتمام نضج و رو بخشکی آوردن که نهایت تا دوازدهم است تپ و سائر اعراض مفارقت کند و این قسم نیز بسیار خوب و بیخطر است
و مادهٔ این نیز مثل قسم اول است لیکن بیشتر و زیاده از آن قسم و چرک این قسم سفید و خشکریشهٔ آن سفید مائل بسیاهی بود بسبب خشکی و انجماد دوم
عدسی که بهندی مسوریه نامند و آن دانهای کوچک سفید سخت بشکل عدس است که خارش بسیار کند و بدشواری بر وفق نماید و درین قسم خوف آنست که بدشواری
نضج یابد و یا نیابد و حال مریض متغیر گرداند و بهلاکت انجامد و مادهٔ این مائیت خون مختلط ببلغم جامد بورقی است و اگر نضج یابد و مریض شفا یابد از آن بتجربه شده
مرضی دیگر خواهد شد و فرق میان این نوع و نوع لولوئی آنست که سفیدی این بسبب مادهٔ خود که بلغم غلیظ است مانند سفیدی گچ تیره بی رونق بود و سفیدی
آن بسبب مادهٔ او که رقیق مائی است مائل بشفافی و رونق میباشد و فرق میان حادث از بلغم رقیق و از بلغم غلیظ آنست که حادث از بلغم رقیق نرم میباشد
و زود شگافته میشود با اندک خارشی و بعد شگافتن چرک آن جاری میگردد و حادث از بلغم غلیظ صلب میباشد و بصعوبت و دشواری شگافته میشود
و چون شگافته شد چرک آن سیلان نکند سوم جاورسی و آن دانهائیست صلب بشکل جاورس کوچک بهم چسپیده و مادهٔ این نیز مثل مادهٔ عدسیست
و این نوع اگر از چهار روز بگذرد و آب برندارد و در آن سفیدی ظاهر نشود بسیار بد است چهارم سرخ و این آنست که در اول دانهای آن برنگ سرخ
بروز کند یا بعض مواضع ظاهر بدن سرخ گردد اگر ماده کم و یا متوسط باشد و اگر بسیار باشد اکثر اعضا یا تمام بدن سرخ گردد و ازین نوع آنچه بسیار سرخ باشد
مانند آنکه گویا بر ظاهر جلد بدن خون پاشیده اند و برابر بدن باشد و بلندی نداشته باشد بسیار بد و مهلک است بزودی و مادهٔ این خون صرف فاسد غلیظ
غیر قابل نضج است و این نوع نیز بد است و هر چند در کمیت و کیفیت زیاده باشد بدتر بود و لیکن در بدی مانند بلغمی یعنی عدسی نیست و ازین نوع آنچه مادهٔ آن
بسیار و قوی و فاسد باشد تا نهم نخواهد کشید و اگر بکشد بعد نهم دانهای بسیار بزرگ درهم آن شگافته شوند و از آن خون بسیار متعفن برآید و اکثر آنست که
اعضا را پوسیده و متعفن گرداند و آخر الامر هلاک نماید نهایت تا پانزدهم خصوص آنکه با آن اعراض ردیه دیگر باشد پنجم زرد که آنرا معصفری و در هندی کسنبیه
نامند و آن دانهائیست ریزه زرد مائل بسرخی و سفیدی و مادهٔ این صفرا مختلط بمائیت است و حرارت و بدی این کمتر از سرخ و مویست و لیکن اعراض
این زیاده و این نیز بد و قتال است خصوص آنکه دانهای آن متصل بود و سوزش و حدت بسیار داشته باشد ششم سبز و آن دانهائیست ریزه متصل
درهم منفرش بر سطح بدن مانند پشه گزیده که بر بالای آن خطهای سفید باشد و اگر بالای آن نقطها و یا خطهای سرخ باشد قتال بود و آن معروفست بنور سنگین هست
و بعضی از آن قابل نضج است و نضج می یابد و بعضی نه و مادهٔ آن صفرای محترق از خون و یا صفرای مخلوط بمائیت خون باشد و رنگ سبز مرکب از زرد و سیاه
زردی آن از صفرا و سیاهی آن از سوداست و دال بر کمال رداءت است هفتم بنفسجی است و آن دانها برنگ گل بنفشه متصل و درهم منفرش بر سطح
بدن بود و مادهٔ آن سودای محترق مختلط بخون است یا خون سوخته و دال بر کثرت و تراکم خون و انطفای حار غریزیست و این نیز بسیار بد و مهلک است
هشتم اغبر و آن دانهائیست خاکستری رنگ متصل و درهم مفروش بر سطح و مادهٔ آن سودای محترق از خون یا از سودای مختلط ببلغم غلیظ است و دال
بر کمال احتراق و اگر از سر دانها خون تراوش کند آنرا دامی وزاف نامند و بسیار بد شمرده اند نهم سیاه که در هندی چیچریه گویند و آن دانهائیست سیاه مفترش
بر ظاهر بدن خواه متصل و بلند و سر تیز باشد خواه متفرق پهن و اطراف دانها سفید و میان آنها سیاه بود و مادهٔ آن سودای محترق از خون حادث است

واین قسم را در هندی چِچَریه ازان نامند که با پوست بدن چسپیده میباشد و بلند و جدا نمیشود و این نوع بدترین انواع ست دهم موی رصاصی که دانهای آن
این بیرون سینه و شکم بسیار باشد و بر دستها و پاها لب یار کم و این دلالت میکند بر کمال غلظت ماده و دفع نشدن آن بسوی اطراف و این شدید ردی
خبیث ست و بسبب غلظت ماده و مشابهت آن بموم و برصاص مسمی بموی و رصاصی شده یازدهم مضاعف که بار که در جوف هر آبله آن آبله دیگر باشد
و بسبب ضعف قوت دافعه است که ماده آنرا در دو بار دفع میکند و این نیز ردیست دوازدهم هلالی که بشکل هلال بود و این نیز دلالت بر غلظت ماده کند
مثل موی و ردی باشد تعلیم سوای این اقسام جدری دیگر انواع او نیز نوشته اند چنانچه یکی آنست که دانهای آن گاه برون کند و گاه فرو رود و این نیز بد
مخوف و مهلک ست خصوص آنکه بنفسجی رنگ باشد و این دلیل ست بر عروض غشی دیگر آنکه در ابتدای بروز دانهای آن تیره رنگ و در میان آن نقطه سیاه
باشد و چون بزرگ و آبدار شود پهن و متصل بهم باشد و مدور نباشد بلکه پهلو دار و باشکال مختلف الاطراف و با کمودت بسیار یا اسربی خاکستری یا بادنجانی
رنگ یا بسیاهی مائل باشد و چرک آن نیز بهمان رنگ و خشکریشه آن نیز سیاه باشد و این نیز ردیست شیخ میفرماید که جدری هر قدر که میل بسیاهی
زیاده کند ردی تر باشد و هر قدر که میل کم بدان نماید و شرکم باشد و آبلها که با یکدیگر متصل باشد حتی که بر قطعه بزرگ از لحم درگیرد خواه ذوات اضلاع باشد
و یا مستدیر او ردیست و کذا مضاعف که عنقریب مذکور شد و آبله سفید کوچک صلب متقارب عسر الخروج اگرچه در ابتدای مرهم سلامتی ست لیکن
دران خوف ست اگر نضج او دشوار باشد و با آن حال مریض بد گردد متادی بهلاکت شود بعد تعفن و تفرح زیرا که سبب دران غلظ ماده ست و آبله سبز
بحجم غیر مرتفع که توجه ازان منفک نگردد از ضعف قوت و از اخضرار عضو و اسوداد آن هلاک کند پس اگر سبزی و سیاهی او عقب جدری بعد ارتفاع او باشد
و قوت را ساقط نکند بلکه با آن قوت زیادتی پذیرد مهلک نباشد لیکن بسیار است که در قروح و امثال آن انداز د طبری گوید که جدری سیاه قاتل ست و زرد
کمتر در رداءت از سیاه ست و چون سرا و تیز بود و متفرق باشد خطر او کمتر باشد و سفید رصاصی در رداءت کم از زرد ست و اگر متفرق گردد و حبوب بند از زرد
ردی تر باشد و سفید بیخ سرخ صنوبری شکل اسلم اجناس ست و بعید ست که مریض ازان بمیرد مگر آنکه با آن اعراض ردیه دیگر مرکب شود و گاهی ازین اجناس اربعه
انواع دیگر مرکب میشود و هر نوع ازان منسوب باشد بآنکه مشابه جنس او بود و این اجناس بحسب لون بود و اما از جهت شکل او پس هر نوع ازین انواع که منبسط
پهن باشد آن ردیست و چون با یکدیگر متصل باشد آن نیز ردیست و چون پهن باشد و در سر او نقبه شبیه بثقبه مو بود آن هم ردیست و جدری سبز که
دران رگهای سرخ پدید آید آن بی شک قتال ست و کذا سرخ و جاورسی که مذکور شد قاتل اند و گاهی بندرت نوعی غریب از جدری حادث میشود خواه از انواع
مذکوره باشد و یا بصورت و شکل دیگر و با آن از اول ظهور آن خارش با قلق بود و در مدت عمر خود زنی را دیدم که او را این نوع جدری برآمده بود و ابوزکری شاگرد
جابر قطیفی معالجه آن میکرد بران سرکه و آب یخ که فیه که نمک دران حل کرده بود می پاشید پس آن زن شفا یافت بعضی متاخرین مینویسند که نوعی از
جدریست که آنرا زنجی و بهندی سیتل نامند و سه نوع دیگر ست که یکی را شوکیه گویند و سران نیز با نند خار نرم از پوست برآمده باشد و چون دست بران گذارند
همچون خار بخلد و رنگ آن از رنگ بدن اندک مائل بسرخی باشد و اندکی می خارد و هیچ آب نمیگیرد و بزرگتر نشود و خشکریشه نکند و از خود تحلیل پذیرد و باخر دفع
شود و در ملک روم این را تیفک نامند و بهندی کانیه گویند و این از اقسام مدیست و دیگر آنچه چیچیست خشخاشیه است که آنرا خشخاشک نیز گویند بجهت مشابهت
او در خردی و سفیدی بدانه خشخاش و این نیز هیچ آب نگیرد و بی خشکریشه از خود تحلیل پذیرد و دیگر مرواریدیه است و این چند دانه متفرق شبیه بمروارید
میباشد و هیچ خشکریشه پیدا نمیکنند و گاهی زود تر پدید آیند و گاهی بدیر و اما بروز هر دو نوع اول در اواخر تبها اکثر بعد چهاردهم از حدوث تپ افتد

علامات ظهور جدری

از علامات آن ماندگی اعضاست پیش از عروض تپ بغیر سببی و حدوث تپ دموی دائم لازم و امتلاء و شوق نبض و سرعت آن و درد پشت و کمر و مفاصل
و صداع و گرانی سر و تمام اعضا و خاریدن بینی و تمام بدن و ترسیدن و جستن در خواب و خلش شدید در اعضا و قشعریره خصوص وقت برآمدن دانها
و سرخی چشم و رخسار و انتفاخ چهره و پیشانی و شقیقه و عروق آنها و شرایین گردن و کثرت خمیازه و فازه مع تنگی نفس و کشیدگی اعضا و خشونت حلق

وآب برقرار علامت نیک ست و بقول شیخ اول ظهور تپ بعد آن بروز جدری سالمتر ازانست که جدری سابق بود پس بران تپ لاحق شود و اگرچه بر طبیب واجب بود آنست که از امر صاحب جدری نفس و آواز او را تفقد نماید پس اگر آن هر دو سلیم جید باقی باشند امر سلیم باشد و گویند جدری که از ابتدا سفید یا زرد برآید و قلیل العدد و پراگنده بود سالمتر بود خاصةً اگر بتمامه زود برآید و زود نضج یابد و بعد بروز آبله زوال تپ و تاسه دلیل سلامت باشد و سرعت خروج آبله نشان زود پخته شدن آبله باشد و آنچه در روزی نیک از روزهای بحران بیرون آید دلیل سلامت باشد و اگر تپ نخست سوزان نباشد و چون آبله برآمدن آغاز کند تپ و تاسه کمتر شود و چون تمام بیرون آید تپ گساریده شود نشان سلامت باشد

علامات ردیه غیر صالحه

شیخ میفرماید که چون صاحب جدری و حصبه را ببینند که نفس او متواتر شده بدانند که قوت ساقط گردیده یا ورم در حجاب پیدا شده و اگر بینند که تشنگی اشتداد نموده و کرب زیاده از حد گردیده و ظاهر بدن سرد شده و جدری و حصبه سبز گردیده حکم بهلاکت مریض باید کرد و جدری که از جنس بطی الخروج و ظهور باشد بدین تاکید می نماید و اکثر کسانیکه از جدری می میرند با ختناق و ظهور خناق هلاک میشوند و گاهی بسبب سقوط قوت بسبب اسهال می میرند و چون ببینند که نوع بنفسجی از جدری و حصبه فرو می نشیند بدانند که عنقریب غشی بر مریض خواهد افتاد و چون جدری ببول الدم سرعت کند عقب او بول سیاه شود آن مهلک ست لاسیما چون درانجا سقوط قوت بود و براز سبز و دموی و غشیان مع سقوط قوت باشد و ایلاقی گوید که اگر نخست آبله بیرون آید پس تپ گیرد خطرناک باشد و خطر افزون ازان دران باشد که آبله تمام بیرون آید و هنوز تپ بحال خود باشد و چون جدری عارض شود و با یکدیگر متصل گردد و کرب اشتداد نماید و شکم نفخ کند بمرگ نزدیک باشد و اگر آبله کوچک باشد و اندک آب بردارد یا بی آب بود و بستر قد و بسیار سخن بیهوشانه گوید موت نزدیک بود و گویند که برآمدن آبله بهلو دار و کثیر المقدار و بهم پیوسته و سیاه و بنفسجی و آنچه بر سینه و شکم بسیار بیرون آید و در بروز و نضج بطی باشد از خطر خالی نیست و اگر خون از جدری ترشح کند سخت بد باشد و بعضی متاخرین مینویسند که از علامات ردیه آنست که از ابتدای عروض تپ و دیگر علامات ده روز گذشته باشد و دانها پر شده پخته باشد و هنوز در عوارض مطلقاً تفاوت نشده باشد و یا آنکه ده روز گذشته و هنوز نضج نیافته باشد و یا آنکه دانها قدری آب برداشته فرو نشیند و بار بلند نشود و یا آنکه دانهای چند یکجا شده مفروش بر جلد باشد خصوص که میل بکبودی و سیاهی آورد و یا آنکه بعد ازانکه دانها آب برداشته باشند میان آنها فرو رفته سیاه گردد و یا آنکه از ظهور علامات هفت هشت روز گذشته و دانها هنوز بروز نکرده و عوارض بسیار شدید باشد اینها همه علامات ردیه مهلکه اند و نیز ازین جمله ورم رخسار و زوال عقل و قی و تهوع بسیار و نفخ شکم و قی الدم و رعاف و آمدن خون ناب از بینی و اسهال و زحیر خصوص بعد از پنجم روز ست و همچنین ادرار خون حیض زیاده از ایام معتاد و مقدار آن خصوص در غیر ایام مثلاً ایام حیض گذشته باشد که تپ و اعراض آبله ظاهر شود و دانها نمودار گردد و باز خون حیض جاری شود و بسیار دفع گردد خصوص که بحد ضعف رسد و یا آنکه ایام حیض برسد و مطلقاً جاری نشود و حبس ماند و ازین قبیل ست جاری شدن خون بواسیر زیاده از معتاد و یا حبس ماندن معتاد و حبس البول نیز و ایضاً از علامات ردیه بسیار برآمدن عرق ست خصوص از سینه اگر با آن تپ نباشد و در ابتدا و با آن عرق عطش و خفگی باطن و ضجر بسیار باشد و آن آبله از انواع ردیه مثل سرخ و یا الوان دیگر باشد بسیار بد و مهلک ست و نیز از علامات ردیه ست مضطرب و مشوش بودن و بیحواسی مریض و مکرر ذکر موت کردن و خائف بودن و گفتن که من ازین مرض جان بر نخواهم شد و انطاکی گوید جدری سرخ که با کثرت تشنگی و خارش بینی و التهاب بود اگر آنرا قی در هفتهٔ اول و اسهال در هفتهٔ دوم بلا موجب لزوم نماید هلاک کند مؤلف گوید که شدت عروض خارش در جدری و عدم تسکین آن نیز مهلک ست و همچنین اگر عقب تپ سوء هضم عارض شود و بعد آن بثور چیچک پدید آید ردی بود و اگر بعد ظهور فرو نشیند چنانچه نواب محمد اسمعیل خان بهادر را همین نوع چیچک برآمده بود و راقم نیز دران هنگام بتقریب شادی ختنهٔ ممدوح الیه جنب الطلب والد ماجد موصوف الیه اعنی نواب محتشم الدوله بهادر مرحوم وارد بلدهٔ گلشن آباد عرف جاوره بود چون بعد بروز دانهای چیچک فرو نشست و هنگام نصف شب آثار سرسام مثل هذیان و بیهوشی و کرب شدید رو نمود بملاحظهٔ استعجال نواب محتشم الیه کمال مضطر بوده احقر را طلب فرمودند و حکیم محمد عثمان خان را مخاطب ساخته ارشاد نمودند

که حالا تدبیر این چیست حکیم موصوف عرض نمود که الحال چه وقت تدبیر است بمجرد استماع این کلمهٔ یاس آب دیده شده بطرف تحقیق متوجه شدند عرض کردم که حضور اضطراب را بخود راه ندهند بعونه تعالی این حالت سرسامی که بسبب قبض طبع و صعود ابخره بدماغ عارض گردیده در چند ساعت رفع میگردد و بعد ازان چیچک فرو رفته نیز بتدبیری مناسب ظاهر میشود چنانچه همان وقت باتفاق رای حکیم غلام نبی صاحب تجویز عمل برای تلیین بعمل آمد و بعد یکساعت بخوبی دو بار اجابت طبع شده چند سده برآمد و همه عوارض برطرف شده بهوش آمدند و بعد ازان تدبیر ظهور دانهٔ چیچک بتبخیر آب مطبوخ ادویهٔ مناسبه وغیر آن کرده شد و آبلهای سفید نمودار گردیده در مدت بست روز صحت کلی حاصل شد لیکن در یک چشم چنان گلچشم بهم رسید که وقت خواب از پلکهای چشم بقدر پستان بیرون می ماند و بصارت آن چشم بالکل باطل گردید از ملاحظهٔ آن نواب مغفور کمال افسوس فرموده باحقر ارشاد نمودند که این نقصان بزرگ در شکل فرزند پیدا شد و زنان محل و اطبای دیگر میگویند که زوال گلچشم که در چیچک پیدا میشود ممکن نیست عرض نمودم که برخوردار محمد افضل خان هر سال سرمهٔ مرتب میسازد که ازان جاله و پهولی چشم صدها مردم برطرف شده یقین کلی است که باستعمال آن انشاءالله فایده خواهد شد چنانچه آن سرمه بذریعهٔ سیل سواری بسمت اندور از برخوردار مسطور طلب ساخته یک میل آن وقت خواب شب در چشم کشیده میشد و بعون شافی مطلق در مدت پانزده روز گلچشم برطرف شد و بصارت آن چشم بخوبی عود نمود و از مشاهدهٔ تاثیر آن سرمه که از قبیل خرق عادات بود نواب مبرور و سائر ندیمان آن جنت مکان متعجب بودند و بجلدوی آن احقر را بعطای خلعت هشت صد روپیه و دوازده صد روپیه نقد ممتاز فرمودند برّد الله مضجعه و جعل الجنة مسکنه

علاج جدری

بدانکه علاج جدری مشتمل است بر هشت تدابیر یکی تدبیر منع خروج جدری دوم تدبیر قبل از ظهور جدری سوم تدبیر بعد بروز جدری چهارم تدبیر نضج جدری پنجم تدبیر خشک کردن آبله ششم تدبیر دور کردن خشکریشه هفتم تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری هشتم تدبیر قلع آثار جدری طبیب ماهر هر یک ازین تدابیر حسب اقتضای وقت بعمل آرد

تدبیر منع خروج جدری

و این تدبیر در فصل شیوع این مرض که آن در اکثر در فصل ربیع و در هند ماه چیت است قبل از حدوث تپ و ظهور چیچک در کسانیکه جدری بر نیامده باشد استعمال باید کرد پس میباید که پیش از ظهور علامات این مرض بنابر تقدم حفظ دران فصل زلو پس سر اطفال بچسپانند و حجامت کنند و خون بقدر مناسب آن و دوای سرد مقوی دل مانند عناب عرق کیوره گلاب سکنجبین شربت انار مقرر کنند و ایضاً طفل شیرخواره و مادر آنرا مصلحات خون مثل عرق شاهتره و عرق سرپهوکه و شربت عناب و شیرهٔ تخم کاهو و لعاب اسبغول و خاکشی گاه گاه میداده باشند و غذا از بقولات سرد و حموضات کنند و اگر گوشت هم خورد در بقولات پخته خورانند و از گوشت ساده و بادنجان و کنجد و حلبه و شبت و شاخل و اشیای چرب و شیرین و از دویدن در آفتاب و قرب آتش و مانند آن پرهیز نمایند و گاه گاهی بآب فواکه تلیین طبع کنند و قبض طبیعت روا ندارند و بدانند که بعض ادویه بالخاصیت مانع بروز چیچک است از انجمله استعمال شربت گل است و همچنین شربت شقایق چون گل شقایق که آنرا لاله گویند بقدر بست مثقال در آب جوش دهند و صاف نموده با چهل مثقال قند سفید بقوام آرند و بطفل نیم مثقال و بدایه دو مثقال خورانند و گویند که این شربت صرع اطفال را نیز نافع است و اگر دانهٔ زرد راج که [illegible] دار آن بالا میسازند قدری در آب سایند و بطفل بنوشانند سه چهار روز منع برآمدن جدری میکند و چون برآید باعث حفظ است و همچنین شیر اسپ ماده قدری نوشانیدن مانع بروز جدری دران سال است و اگر برآید زیاده از چند دانه نمی باشد و گویند که اگر شیر مادهٔ اسپ که اول بچه آورده باشد بعد زاییدن تا [illegible] روز [illegible] و [illegible] خشک نموده بقدر نخود بطفل خورانند از بروز جدری در حصه محفوظ ماند و اگر بعضی را برآید دانهٔ [illegible] و سلیم باشد و درین باب [illegible] و [illegible] است و از خواص مجربه است که اگر در هر سالی بهنگام شیوع این مرض چند دانهٔ مروارید کوچک اطفال را بلع کنانند دران سال جدری بر نیاید و اگر برآید زیاده بر صد عدد نباشد و گویند که [illegible] پیش از برآمدن چیچک خورانند بسیار کم برآید و از مجربات حکیم [illegible] است که اگر [illegible] عدد تا سه عدد [illegible] بر نمی آید و صاحب مفتاح از فرنگی نقل کرده که اگر طفل شیرخواره بود [illegible] بمقدار چهار [illegible]

مغز نارجیل تا یکهفته بخورانند و اگر طفل دو و سه ساله بود بطفل بقدر دو و سه توله تا هفته خورانند چیچک بر نیاید و اگر بر آید بسیار کم بر آید و نیز از اعمال فرنگ نقل کرده اند که ایشان اطفال خود را سفیدی بیضه قبل از خروج جدری می نوشانند پس بر نمی آید یا اندک بر می آید و اینرا امتحان نموده و صاحب خلاصة التجارب نوشته که درین ملک ما خشکریشهای آبله را با نبات سوده امر بخوردن اطفال تندرست میکنند و آفت هوای عفن بولد آبله را از ایشان باز میدارد و اگر آبله بر می آورند اندک و کم مضرت میباشد و از مجربات بعضی اطبا ست که هنگام ولادت طفل که قابله ناف آنرا ببرد بچه را جانب ناف بغلطانند تا که چند قطره خون بچکد بعده نوشادر سوده در نی کرده بر ناف بریده بدمند که تا زیست چیچک بر نیاید و ایضاً از مجربات اهل تجربه است که بعد تولد بچه فوراً یکعدد زلو که نهایت کوچک باشد متصل سر رشته ناف که از سره پیوسته است بچسپانند و بعد افتادن زلو شب بیاشی و نوشادر سوده بپاشند و خلانیدن نشتر بازوی اطفال و نهادن خشکریشه جدری در آن از اعمال مشهوره اهل فرنگ است که از آن یکدو روز طفل تب آمده و در آنجا آبله افتاده خشک میشود و ابدا در اکثر چیچک بر نمی آید جز جائی و ابلاتی میبینند که تدبیر حفظ از جدری آنست که هرگاه علامات بر آمدن جدری در فصلهای سال یافته شود یا در شهری بعضی مردم را بر آید جوانان را که از چهارده سال کم نباشند و چیچک بر آمده نباشد و خاصةً اگر فربه باشند فصد کنند و آنهارا که کم از دوازده سال باشند حجامت نمایند و جمله تدابیر که در حمای وبائی برای حفظ از وبا مسطور شد اختیار کنند و طعامهای سرد از ملام طفیشیل و کاهو و کشنیز و کاسنی تر و خشخاش و عنابه و مانند آن بخورند و از اشربه اسپغول و شکر و سکنجبین و شربت کدر و سفوف طباشیر و قرص کافور و مانند آن بکار برند و در آب سرد نشینند و بدان غسل کنند و از شیر و شراب و شیرینیها خاصه از خرما و عسل و خربزه و انجیر و انگور پرهیز کنند و خاصیت انجیر آنست که فضول را بظاهر بدن جذب کند و انگور در خون ریاح افزاید و مستعد غلیان گرداند و از جماع و حرکات متعب و از آفتاب و غبار و از آبهای ایستاده اجتناب نمایند و فضول از تن بحمام المجبن و اجابس بیرون کنند **صفت** سکنجبین نافع بگیرند سرکه صد درم گلاب دو صد درم و باهم بیامیزند و ده درم گل سرخ و پنج درم گلنار و ده درم آب ترنج در ان سه روز تر کنند و بعد از ان بجوش داده صاف کنند و سه صد درم نبات سفید داخل کرده بقوام آرند **صفت** شربتی که قوت و نفع او قریب شربت کدر باشد بگیرند سرکه تند کهنه سه رطل آب انار ترش آب ترنج ترش آب غوره آب ریباس آب توت شامی و نقوع سماق و زرشک هر واحد یک رطل آب برگ کاهو آب برگ طرخون هر واحد ربع رطل آب مطبوخ عناب تخم دو بکرده و آب مطبوخ عدس مقشر هر واحد یکنیم رطل همه را جمع کرده هشت رطل شکر طبرزد انداخته بپزند تا بقوام آید و ربع رطل طباشیر سوده و ده درم کافور سوده در صندلا انداخته و قدری ازین شربت گرم بران ریخته حل کنند بعده با همه شربت بیامیزند و بچوب بید بجنبانند تا مخلوط شود نگاهدارند پس قبل ظهور علامات جدری و بعد آن بنوشند و در جمیع امراض دموی و صفراوی و طاعون و خناق سود دارد **صفت** سفوف طباشیر که غلیان خون و اسهال صفراوی باز دارد و حرارت جگر بنشاند گل سرخ ده درم طباشیر بست درم سماق تخم حماض عدس مقشر زرشک بیدانه یا عصارهٔ خشک آن تخم خرفه تخم کاهو پوست خشخاش سفید هر واحد ده درم صندل سفید دو درم و نیم کافور یکدرم هر صبح سه درم ازین سفوف با سکنجبین یا شربت مذکور یا شربت غوره یا شربت لیمو یا شربت انار یا شربت آلوی ترش بخورند **صفت** قرص کافور گل سرخ طباشیر یک ده درم صندل سفید سه درم کافور یکدرم جمله را کوفته بیخته بلعاب اسپغول قرص سازند شربتی سه درم هر صبح با شربتی از اشربهٔ مذکوره بخورند و این همه که مذکور شد بهر باز داشتن آبله و احتیاط کردن از آنست قبل حدوث تپی که با آن علامات جدری باشد **مؤلف اقتباس** مینویسد که اگر جوان را تب چیچک بر نیامده باشد در موسم حدوث آن رگ هفت اندام و یا باسلیق زنند و خون وافر گیرند و اگر طفل کم از ده دوازده ساله باشد حجامت با شرط میان هر دو شانه یا بر ساقین کنند و اگر بسیار کوچک باشد چون کودک نه ماهه و از یکساله تا نه ساله باشد زلو زیر ساق موافق عمر کودک چسپانند چنانچه در نه ماهه یکعدد خورد و در زیاده تا سه عدد و ملطفات خون استعمال نمایند و از حلویات و لحمیات و شرب شراب و از دیگر مولدات خون اجتناب ورزند و یا شیر خر یا سگ و یا خوک و یا شتر بقدر سه چهار ماشه و یا زیاده بحسب سن جوان و کودک بنوشانند تا سه روز و یا این دوای نواب علیخان بدهند مروارید ناسفته لک مغسول گل لاله صحرائی هر واحد یکماشه در شربت عناب و شربت کدر هر واحد یکتوله آمیخته بلیسانند و بالایش شربت کدر سه توله

در عرق کیوڑه و عرق بید مشک هر یک شش توله داخل کرده بنوشانند و بلع نمودن هفت عدد مروارید ناسفته کودکان را مانع بروز جدری است و مرد کلان را از یک ماشه تا سه ماشه و همچنین بلع کمافیطوس که آنرا بهندی گل منڈی گویند بعضی متاخرین می‌نویسند که از البان حیوانات و گوشت گوزن و قدید و اغذیه و ادویهٔ صفرا و خون افزا پرهیز کنند و در مکان هوادار خنک بنشینند و از مرطبات بسیار نیز اجتناب نمایند بلکه اغذیه و ادویهٔ سرد خشک تناول نمایند و شیرهٔ تخمهای سرد مثل خرفه و خشخاش وغیره با شربتهای مناسبه مثل شربت نیلوفر و صندل و ریباس و نارنج و ترنج و زرشک و فالسه و جامون و تمر هندی و کرونده که نوعی از زرقال است و یا پیست جو و یا پیست کنار باندک نبات و نیز گل ارمنی و گل مختوم با شربت مناسبه و یا قدری جدوار سوده با گلاب و یا حب الشفا با آب غوره یا آب انار ترش هر صبح بنوشند و ترشیها با طعام بخورند و دوار المسک حامض و تریاق الطین و تریاق الافاعی و تریاق الذهب و یا فادزهر معدنی هر روز یک قیراط تا چهل روز بخورند و یا عناب یکدو دانه با خاکشی یکدو ماشه و عرق عنب الثعلب و یا عرق نیلوفر بنوشند و سرکه بر در و دیوار بپاشند و ببویند و بخورند

تدبیر قبل از ظهور جدری

و این تدبیر وقتی بعمل آرند که علامات ظهور جدری مثل لزوم تپ و عظم نبض و سرخی چشم و خاریدن بینی و درد کمر وغیره که در علامات آن مذکور شد پیدا گردد و از آن دلائل معلوم شود که جدری خواهد برآمد و هنوز برنیامده باشد پس هرگاه طفل تپ کند مروارید کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید سوده برگ سفید لاله بقدر نیم ماشه تا یک یکماشه با عرق گاوزبان بخورانند و یا هفت دانه مروارید ناسفته بلع کنانند و عناب چهار عدد و عدس مسلم یکتوله اصل السوس مقشر نیمکوفته دو ماشه گل شقائق یکماشه در عرق شاهتره جوش دهند و وقتیکه سوم حصه ماند شربت نیلوفر یکتوله اضافه کرده خاکشی سه ماشه پاشیده بنوشانند که این مطبوخ هم مسکن تپ و هم شدید المعونت بر بروز جدری است و گاهی از استعمال این در تپ چیچک پیش از برآمدن آن بر نمی آید و گاهی بسیار کم بر می آید و همواره مجرب است و یا این دوای علوی‌خان بدهند گل لالهٔ صحرائی لک مغسول گل سرخ خاکشی هر یک چهار ماشه عناب ده عدد انجیر زرد سه عدد در گلاب و عرق شاهتره و عرق مکوه و کیوڑه هر یک شش توله بجوشانند که نصف بماند صاف نموده شربت انار سه توله داخل کرده بنوشانند و یا کتیرا گل لالهٔ باغی لک مغسول هر واحد یکماشه در شربت کاهی یکتوله آمیخته بلیسانند و یا لاشین شقائق النعمان خاکشی عدس سیاه چوبکدر گل سرخ هر یک شش ماشه انجیر زرد چهار عدد در عرق شاهتره و مکوه هر یک نیم پاو عرق کیوڑه ربع پاو بجوشانند که سوم حصه بماند صاف نموده شربت عناب دو توله داخل کرده بنوشانند و گویند که اگر این دوا قبل از بروز چیچک دهند منع کند و اگر وقت اخذ تپ دهند دو سه دفعه تلیین طبع کرده دفع کند و رنه از قسم بد نگاه دارد و دانهارا بآسانی برآرد و بگیرند مویز منقی هفت عدد لک مغسول سه ماشه و هر دو را در عرق بادیان نیم پاو در ربع آن سائیده بجوشانند چون ربع عرق کم شود سرد کرده بنوشانند و همچنین سه روز باستعمال آرند و باید که درینوقت سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش دهند و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و غذا کھچڑی مونگ یا دال خشکه بدهند و اگر جوانی را در فصل گرما تپ جدری و بیهوشی عارض گردد و قاروره سرخ و نبض سریع باشد فصد باسلیق و یا شتویه کنند و شیر دختران در بینی چکانند و شیرهٔ عنب الثعلب شیرهٔ مغز تخم هندوانه هر یک چهار ماشه شیرهٔ عناب پنج دانه بعرق شاهتره ده توله و شربت نیلوفر و خاکشی دهند باز شیرهٔ کاهو شش ماشه شیرهٔ اصل السوس پنج ماشه لعاب بهدانه سه ماشه شربت نیلوفر دو توله عرق مکوه ده توله بنوشانند و گاهی بعد بروز چیچک در صورت هذیان بحالت مایوسی همین تدبیر بکار می برند

اقوال حذاق

شیخ الرئیس میفرماید که در تپ جدری مبادرت باخراج خون بقدر کفایت واجب بود اگر شرائط آن حاصل شود از موافقت سن و مزاج و فصل و مانند آن و مدت این تا روز چهارم است و اوفق آنست که درین علت فصد استعمال کنند و اگر فصد رگ بینی گیرند مثل منفعت رعاف نفع کند و نواحی عالیه را از غائلهٔ جدری حمایت نماید و در صبیان سهل تر باشد و چون فصد واجب گردد و بالکل فصد نکنند خوف فساد اطراف باشد و همچنین گاهی مثل این خوف بود بر کسیکه مداومت تلطیفه بسیار کند و واجبست که در جدری و حصبه در اول امر بچیزی تغذیه فرمایند که در آن تقویت اجتماع و رجوع ماده بسوی ظاهر و تسکین غلیان خون بغیر قبض طبع بود و مغلظ خون

باشد مثل عنابیه با آب تمر هندی و طلاء و عدس سبیط یا طریق اسفیداج و آنچه در آن تلیین بغیر شدید باشد و لهذا لازم است که با این تمر هندی بود و آنچه موافق او
باشد و قرعیه دهند و آنکه بالکه واجب است که طبیعت در اول امر لین باشد و افضل چیزیکه بدان تلیین کنند تمر هندی لیست و اگر بدان اجابت نشود شیرخشت
برفق و احتراز باید از ترنجبین بر آن افزایند یا نقوع آلو دهند و گاهی در اول ظهور آثار جدری نوشانیدن سه درم رب کدو با قرص کافور نفع میکند و شربت طلع
در مثل این وقت شدید المنفعت است و ادویه مغلظ خون و مبرد آن مانع از غلیان او که در اول مرض امر بدان کنند مثل رب ریباس و رب غوره و آب فواکه
بارده و شربت که درست خاصه و شربت طلع و نفس طلع و جمار صاحب کامل گوید که در اول ظهور علامات جدری و حصبه از روز اول تا سه روز
سزاوار آنست که مبادرت بفصد هفت اندام کنند و چندان خون بگیرند که غشی افتد چون قوت و مزاج و سن و فصل مساعدت نماید و اگر مریض طفل باشد
حجامت میان هر دو شانه کنند و اخراج خون بقدر مناسب حال آن نمایند و بعد فصد ماء الشعیر دهند که در آن عناب و سپستان و عدس سوم حصه پخته باشد
و آنرا با شربت خشخاش یا شربت عناب بنوشانند اگر در انجا سرفه باشد و اگر سرفه نباشد با آب انار چاشنی دار دهند و بعد از آن اندک شربت عناب یا شربت
خشخاش بدهند و انار شیرین بمکند و غذا مزوره معمول از کدو و عدس یا آب انار میخوش و روغن بادام سازند و اگر انجا سرفه باشد مزوره باسفاناخ یا بقطف
یا بخبازی یا مانند آن دهند ایلاقی و جرجانی مینویسند که چون تب و علامات آبله پدید آید تدبیر منع خروج جدری نپردازند مگر بعد تفقد چه خطر در خطای
حادث از آن عظیم است پس صواب تر در تدبیر این آنست که هرگاه علامات آبله پدید آید اگر علامات کثرت خون ظاهر تر باشد فصد کنند و خون بسیار بیرون آرند
چنانکه غشی افتد و فصد باسلیق اولی تر است و اگر نباشد هفت اندام و اگر نباشد سر رو با تنگ اخراج خون از مابض یا صافن صالح تر از سر رو است و چون
علامات خون بسیار ظاهر نباشد و هنوز جدری پدید نیامده باشد خون کمتر بیرون آرند و بتسکین مشغول شوند و رخصت در فصد کردن در روز اول باشد که اثر
تب در آن پدید آید تا روز دوم و سوم و چون در روز دوم یا سوم آثار جدری پدید آید فصد نشاید کرد مگر آنجا که علامات خون سخت قوی باشد و هرگاه بدین تدابیر
تب آهسته تر گردد و نبض و دم زدن بحال طبیعی باز آید هم بتسکین مشغول شوند که از آن ثوران جدری دفع گردد و از قوی ترین چیزیکه بدان تسکین نمایند نوشیدن
آب بغایت سرد مقدار یک رطل است تا که از آن رنگ سبز شود و احشا سرد گردد و هرگاه که حرارت عود کند بار دیگر همان قدر بخورند چنانکه اندر مدت نیم ساعت نحو
یکنیم من خورده شود و اگر حرارت باز برافروزد و شکم از آب ممتلی شده باشد قی کنند تا آن آب برآید و دیگر بار آب سرد بنوشند تا سکون حرارت بتمامه حاصل شود
و اگر آب نفوذ کند و عرق یا ادرار بول پدید آید باید دانست که منفعت آب سرد پدید آمد و بیمار زود نیک خواهد شد و اگر آب نفوذ نکند و حرارت بدستور ملتهب
باشد پس نوشیدن آب سرد ترک نمایند و بدیگر مطفیات متوجه شوند و اگر از آن تخفیف یابند بر آن اقدام نمایند و اشربه دیگر چون شربت کدو و قرص کافور
بکار کنند و اگر بیقراری و حرارت بر حال خویش باشد یا زیاده شود باید دانست که ماده قوی است و چاره نیست از آنکه آبله یا حصبه بیرون آید پس از این تدبیر در گذرند
و طبیعت را یاری دهند تا ماده بظاهر دفع شود و آن تدبیر عنقریب بیاید طبری گوید کسی را که تب جدری ابتدا کند فصد کردن اول واجب بود برای قطع
ماده و خون بقدر قوت او در دو دفعه بگیرند پس در این وقت متقدمین در صورت معالجه اختلاف کرده اند چنانچه رای بعضی آنست که تبرید مزاج نباید کرد و مطفیات
نباید نوشانید تا آنکه خروج جدری استکمال یابد و چون خروج او مستکمل گردد مطفیات نوشانند و تبرید مزاج او کنند و لزوم ماء الشعیر نمایند و تغذیه بقدری
اندک مثل مزورات معمول بسرکه و عدس مقشر و شکر سفید و کاهو و کاسنی جوشانیده و مانند آن فرمایند و رای بعضی از ایشان آنست که تبرید مزاج او واجب بود
و مطفیات دهند از وقت فصد تا ظهور جدری تبرید علیل کنند و کسیکه اختیار ترک تبرید در اول امر کرده اراده سرعت نضج و سرعت خروج جدری نموده تا ماده
غلیظ نگردد و کسیکه اختیار تبرید در وقت اول امر کرده اختیار سلامت از تیزی خلط نموده و در تاخر نضج و تاخر خروج او فکر نکرده بعد از آنکه از خطر خلط و تیزی مزاج
سالم مانده و آنچه عقب فصد بهتر است نوشانیدن حریره معمول النشیره جو و آب سبوس گندم کم شیرین است و حفظ طبیعت از لینت آن و نوشانیدن شیره
تخم خرفه بجلاب و اگر حریره از پست عدس که بعد بریان کردن و مقشر نمودن آن ساخته باشند نیز مضایقه ندارد و حفظ قلب و چشم او نمایند چنانچه مسطور گردد
[illegible] گوید که واجب است که مبادرت بفصد نمایند قبل ظهور جدری اگر سن و قوت مساعدت کند از باسلیق یا اکحل تا بدان خون از آلات غذا القوت

منجذب گردد و اگر مریض طفل بود و از پنج ماه تجاوز کرده باشد حجامت آن کنند و خاصة اگر جسم او فربه و رنگ او سفید مائل بسرخی باشد و اخراج خون بحسب
قوت و مزاج و فصل نمایند و کسیکه از ایشان قادر بر شرب دوا باشد لزوم استعمال چیزی کنند که تسکین حدت خون و غلیان او کند مثل آش جو که در آن سپستان
و عناب و عدس مقشر افتاده باشد و سکنجبین معمول از تخم کاسنی بنوشانند و شیره تخم خیار و بادرنگ و شربت عناب بدهند و اگر سرفه باشد شربت خشخاش
دهند و اگر طبیعت شدید القبض باشد شربت آلو بنوشانند و اگر معتدل باشد حل آن بچیزی نکنند پس اگر خروج جدری ابطی گردد و کرب و قلق عارض شود
و تب قوی گردد در استعمال ادویه مبرده اسراف نکنند تا خروج او متأخر نگردد بلکه تدبیر تسهیل خروج او نمایند چنانچه بیاید ابو منصور گوید که هرگاه مریض قبل از
ظهور جدری ملاقی شود و علامات مذکوره ببینند فصد هفت اندام کنند و از اخراج خون استکثار نمایند بعده قرص کافور با آب انار ترش بخورانند و در غذا
بر ماء الشعیر صبح و شام اقتصار ورزند و اگر ضعیف گردد و نفس بغذا بیشتر خواهد اقتصار بر عدس مقشر مطبوخ بسرکه و اندکی شکر و نشاسته و روغن بادام
و بقول بارده کنند و در لعوب خوا اگر چاشنی قابضه بنوشانند و اگر قبض طبیعت باشد ماء الفواکه دهند پس اگر تدبیر با دفع خروج جدری کند و یا آنچه از آن
بر آید ضعیف باشد مسیحی گوید که فصد باسلیق یا هفت اندام کنند اگر مریض بالغ باشد و الا حجامت و اخراج خون بحسب مزاج و قوت و فصل
و سن نمایند و معالجه باشربه لطیفه و غذا مخوان و مزورات ترش و قرص کافور با آب انار ترش و شکر نمایند و در روبیت قابض ترش مثل ریب سیب غوره و
ریب ترش و شربت که در آن شربت کادی ... و شربت عناب و شربت طلع نوشانند نسخه شربت کادی بگیرند چوب کادی ... سنبل ...
هر واحد اوقیه ... اگر ... در یک رطل سرکه کهنه هفت روز ترکنند پس صاف کرده سرکه را نگاه دارند و ادویه مذکوره را در شش رطل آب بجوشانند
تا ربع بماند و بگیرند ازین آب و سرکه و از آب انار ترش و آب ریباس و آب غوره و آب نقوع سماق و زرشک و آب قثاء شامی و آب لیمو و آب طبیخ عناب
و آب نقوع عدس هر یکی نیم رطل گلاب دو اوقیه ترشی ترنج چهار اوقیه و بر آن سه صد درم شکر طبرزد اندازند و بقوام آرند بعده طباشیر یک اوقیه و بادیان
و سنبل الطیب هر یک ... درم کافور یک مثقال سوده بشربت مذکور مخلوط سازند و این شربت جدری و حصبه و شری و باشرا و جمیع امراض دموی
و حرارت معده و جگر را نفع کند و تشنگی را قطع نماید و غذا ماء الشعیر دهند که ازین تدبیر کم بر آید و اعراض او خفت پذیرد و ضرر او کم نماید و اگر طبیعت
خشک باشد شربت تمر هندی یا از نقوع خوا اگر نوشانند حصرم و قرشی ... که مبادرت باخراج خون نمایند و نقوع حلو شکر یا شربت عناب و نیلوفر
بنوشانند و شربت کادی بالغ النفع است و همچنین شربت طلع و شربت هندبا و شربت بسر و شربت شفتالو و نقوع عناب و بهدانه و اصل السوس
و نیلوفر نافع و گاهی حاجت بشیرهٔ تخم خرفه بلکه کافور افتد و غذا در ابتدا اسویق بشربت نیلوفر یا شکر و مزورهٔ خرفه و کدو دهند و گاهی از غذا یا طلع
مزوره ساخته میشود و بسیار نفع میکند و راست اینست که امثال این امراض در معالجه خود حذاق را متحیر میگردانند انطاکی گوید که اگر قبل بلوغ
باشد چنانچه اکثر این بود و اعراض او قبل ظهور او چنان در یابند که نبض موجی عظیم یا مختلف و تب مطبقه باشد اعمال حیله واجب بود در رعاف یا
شرط گوش و پیشانی و خورانیدن چیزیکه بجهت خون از غلیان کند مثل کشنیز و عدس و عناب و بهتر از شربت ریباس چیزی نیست پس شربت کادی
و طلع پس حماض و عناب پس اگر قبض طبع غالب گردد تلیین طبیعت با لوبخارا و شیرخشت باید کرد و اگر بعد بلوغ باشد مبادرت بفصد رگ بینی و پیشانی ...
بود که در آن امان برای چشم است و آنچه قریب او ست پس اگر حاجت بار دیگر افتد فصد باسلیق کنند و در همه آنچه گفته شد بطریق سابق سلوک نمایند ...
گوید که علاج او اولا شربت بنفشه و شربت حماض با آب عناب و کشنیز و هندبا ست و خورانیدن چیزیکه خون را خارج کند از صلاوات محشی شرح اسباب نوشته
که چسپانیدن زلو اولی از حجامت است در اکثر بلادیکه هوای آنها خالی از رطوبت نباشد و من در بلدهٔ خود در سال علق را نافع تر از حجامت یافتم و گاهی
لین طبیعت بسبب کثرت ماده میباشد و دیدم که چون مبادرت در حبس طبیعت با دویهٔ قویه کردند طبیعت محتبس شد و ماده بسوی عضو رئیس ریخت و موجب سرسام
گردید بلکه طبیب را لازم است در حالت لینت طبع کمال عنایت از ملاحظه کثرت ماده و حبس او و جهد در اصلاح ماده کند بعده چون کم گردد و صلاح یابد و ضعف
قوت معلوم شود ادویهٔ قابضه استعمال نماید و در مراتب قوت حسب احتیاج بتدریج باید کرد و اما از لینت اندک در هر روز یکبار یا دو بار اکثر منتفع شوند

بسبب میل ابخره و مواد از دماغ خواه تلیین نموده باشد یا از طبیعت و گیلانی گفته که شخصی از اجله سادات و اعزه امرای عظام کثیر الاولاد بود و وقتیکه کثرت بروز جدری با اطفال دید و منافع شربت که در شنیده اراده ترکیب او نمود لیکن جمیع ادویهٔ او از رطوبات و عصارات میسر نشد پس برادهٔ چوب کادی در آب جوشانیده صاف نموده با مضاعف شکر بقوام آورده شربت ساخت و بعض اطفال را بعد آمدن تب نوشانید و جدری بر نیامد و بعضی را که اندک جدری برآمده بود و باقی در طریق خروج بود نوشانید آنچه در مسلک خروج بود بر نیامد بعده استعمال آن شربت در جمیع اطفال نمود و نافع آمد و بعد استعمال این شربت طفلی هلاک نشد ملا ارزانی گوید که هرگاه تب جدری ظاهر شود و خون غالب بود رگ باسلیق یا اکحل یا قیفال زنند پس اگر خون غالب بود و مانعی نباشد چندان خون بگیرند که غشی افتد و اگر از فصد مانعی بود حجامت یا ارسال علق فرمایند و کمتر از دوازده ساله را فصد نشاید و کذلک آنرا که یکساله نباشد حجامت ننماید فرمود و بعد اخراج خون برفع غلیان او (...) کنند که تقویت یا تغییر(?) قوی اگر قوی الغلیان باشد چیزیکه غلیظ و تبرید کند (...) باشد خوردن دهند تا از فحش جوش او فرو نشیند و اگر غلیان خون قوی نباشد حاجت بتغلیظ و تبرید نبود بلکه بعضی بهیچ حال در حمای جدری و حصبه اگر چه بثور ظهور نکرده باشد رخصت نداده اند بتغلیظ و تبرید خون (...) و هر چند که بود و مبالغه در تبرید نشاید خاصه اگر اتفاق تنقیه نیفتد و سزاوار آنست که در حین تلیین طبع (...) که در حالتی (...) تلیین (...) باشد (...) بدن (...) نباید از آنکه بثور سریع نباشد و تب گران بود و سخت فرو زان نباشد (...) موجی بود که درین حالت از تلیین چاره نباشد بلکه در حمای (...) حاجت بفصد (...) اسهال (...) بعضی متاخرین نوشته اند که در تب جدری اگر مریض جوان و (...) مزاج و فصل (...) گرم بود و (...) باشد و علامات کمال غلبه خون از سرخی رنگ و درد در عروق و عظم و شدت امتلا (...) سرخی (...) باشد اخراج خون نباشد بقدر احتیاج خون بر آید از رگ سر رود یا رگ بینی و یا رگ پیشانی و یا شق گوش اگر درد عظیم و امتلاء حواس و درد گلو باشد و از رگ پشت (...) اگر درد اعضا باشد و درد گلو و جهت التهاب باطن باشد و از رگ باسلیق و حبل الذراع اگر درد گلو و جهت التهاب قلب و جگر (...) و درد (...) کرده و کمر و حبس خون (...) حیض باشد و از رگ مابض و صافن اگر درد کرده و کمر و احتباس حیض و بواسیر باشد و اگر (...) و دلائل (...) خون (...) هلاکت و یا فساد (...) و یا انتقال (...) و یا (...)

و اگر مریض طفل کمتر از چهارده سال و یا پیر کهنسال و از پنجاه و شصت سال گذشته یا ضعیف المزاج یا حامله باشد و دلائل بر شدت غلبه خون دلالت کند زلو بچسپانند و یا حجامت نمایند و بقدر ضرورت خون بگیرند و در (...) شدید چسپانیدن زلو در انتهای فقرات پشت بسیار مفید دانسته اند و اینجا علامات غلبه خون ظاهر نباشد متعرض خون گرفتن نشوند و بهیچ وجه خون (...) جهت آنکه اگر خون کم کرده شود باعث ضعف قوتها میشود و مواد چیزیکه بسوی ظاهر آمده برگشت بباطن میگردد و این بسیار بد است خصوص در ملک هند و بلادیکه مردم آنجا ضعیف القوی باشند که در باب اخراج خون ایشان کمال احتیاط مرعی باید داشت تا ضرورت بسیار داعی نشود در هیچ وقت اقدام بران نباید کرد و بعد اخراج خون متوجه اطفای آن شوند بخورانیدن ادویه و اشربه و عرقیات و اغذیه مطفیه و مغلظه مانع از غلیان و مقوی قلب و دماغ و جگر مانند ماء الشعیر که در قول صاحب کامل گذشت و یا خیار و طلع در ان پخته شربت کادی و جمار نخل یا نیلوفر و یا شربت صندل و آلو بالو (...) اگر صفرا غالب باشد و یا عرق کادی یا جمار یا نیلوفر یا عناب یا بید مشک یا عرق بهار بید اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و یا عرق گاوزبان و صندل اگر ضعف قلب باشد و آب مروارید ناسفته یکدانگ فادزهر معدنی نیم دانگ سوده و خاکشی سنگ شسته یکدو مثقال و یا شیره تخم خرفه مقشر و شیره عنب الثعلب با شربت عناب یا کادی یا جمار یا طلع و یا ماء الشعیر یا یکی از اشربه مناسبه اگر گرمی بسیار در مزاج باشد و از ادویه حاره خصوص (...) و (...) را دور دارند و تبرید بسیار هم ندهند که مضرت دارد و از اسهال و قبض بسیار نیز دور دارند زیرا که هر دو بسیار بد است خصوصاً بعد از بروز جدری و اگر احتیاج تلیین و اسهال شود قبل از بروز آن بملینات خفیفه مزلقه تلیین نمایند مثل نقوع فواکه حامض بشیر خشت یا آب انار با تخم افشرده بشکر اگر سرفه نباشد و صفرا غالب بود و الا بنقوع فواکه حلو یا مغز خیار شنبر در آب هندوانه شیرین که لعاب خیسانیده صبح صاف کرده با شیر خشت و روغن بادام شیرین و بعض لعابها مثل لعاب بهدانه و ریشه خطمی و اسپغول و یا شیر خشت را در ماء الشعیر حل کرده

صاف نموده بخورانند **صفت** نقوع فواکه حامض تمر هندی منقی پنج توله آلوی بخارا زردآلوی سیاه هر یک پانزده دانه عناب سپستان هر یک بیست دانه در آب حار یا عرق عنب الثعلب و کاسنی و شاهتره و گاوزبان و بادیان شب بخیسانند و صبح اندک مالیده صاف نمایند پس چهار توله شیرخشت دران حل کرده باز صاف نموده بدهند **صفت** نقوع فواکه حلو انجیر زرد هفت عدد عناب سپستان مویز منقی عنابی که زردآلوی خشک است از هر یک بیست دانه در عرقیات مذکوره عرق نیلوفر از هر یک نیم پاو شب بخیسانند و صبح مالیده صاف نموده بدستور با شیرخشت بخورانند و از این هر دو نوع متوسط است ضعفا و اطفال را کمتر و اقویا را زیاده نمایند و اگر از برای اقویا قدری مغز خیارشنبر نیز دران حل کنند و روغن بادام بران ریخته بدهند بد نیست و باید که مسهل قوی ندهند و از استعمال ترنجبین اجتناب نمایند و غذا مزوره ماش مقشر و یا عدس مقشر پخته با آب انار چاشنی دار نموده بروغن بادام مطیب ساخته و یا عدس و یا جو و یا ماش مقشر با عناب پخته و گوشت و روغن مطلقاً نباید داد اما روغن اگر بعد از دوازدهم و چهاردهم اندکی بدهند بد نیست و اما گوشت تا بیست و پنجم نباید داد و یا هر روز عناب ده دانه در عرق گاوزبان و عرق چوب بید کادی و عرق عنب الثعلب و عرق نیلوفر هر یک ده مثقال عرق کادی یا عرق چهار پنج مثقال خیسانیده یا جوشانیده صاف کرده با دو مثقال خاکشی سنگ شسته نموده یکدانگ مروارید سوده خورانیده بنوشانند و اگر عرق گاوزبان حاضر نباشد یک درم برگ گاوزبان داخل نمایند و مروارید سوده را ترک نمایند و هر روز دو وقت یا آنچه مناسب باشد بخورانند زیرا که این را نیز تاثیر قویست در تقویت قلب و حفظ قوی و ارواح و خوردن حریرهای شیرهٔ جو و گندم یا شیرهٔ عدس بسیار کم شیرینی یا بی شیرینی بسیار موافق ست

تدبیر بعد از بروز جدری

چون جدری در برآمدن شروع کند و دانها مثل سر سوزن و کیک و پشه گزیده نمودار شود نقوع عناب در عرق عنب الثعلب عرق گاوزبان با اندک شکر و خاکشی بقدر مناسب بدهند و بقول حکیم اکمل خان دران عرق شاهتره و شربت نیلوفر داخل نباید کرد زیرا که این هر دو گاهی تاخیر در ظهور جدری میکنند مگر آنکه چون تپ اشتداد نماید و بخار بسوی دماغ و قلب تصاعد نماید دران هنگام آنها را مع دیگر مبردات مثل شیرهٔ مغز تخم کدو و مانند آن استعمال نمایند و حجامت بی شرط بعمل آرند و بآب مطبوخ ادویهٔ مبرده پاها بشویند و بران نطول سازند و لخلخه و غیره استعمال کنند و فاضل سرهندی در مثل این حالت امر باخراج خون قدر حاجت بچسپانیدن زلو فرموده و نزد حکیم اکمل خان این امر در مرتبه جواز ست و تا به شدن مریض بر دوای مذکور اقتصار نمایند و چون جدری در برآمدن دیر نماید و روز چهارم هم بگذرد که بتمامه بر نیاید باید که دران دوا انجیر زیاده نمایند و گاهی عدس مسلم و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران دران آمیخته بنوشانند نیز مفید بود و مطبوخ که در قول ابوعلی سینا خواهد آمد نیز در اخراج جدری مستحسن ست و حکیم شریف خان مینویسند که انجیر چهار عدد یا پنج عدد مویز منقی هفت عدد عدس مقشر دو درم تا سه درم عناب پنج دانه جوش داده استعمال کردم و در اخراج جدری کثیر النفعت یافتم و گیلانی نوشته که قدری قرص عنبر حل کرده دادن در ابراز جدری فعل انجیر کند و از آن قویست در تقویت مزاج و ارواح و برای حفظ قلب و سائر اعضای باطنی یکدانگ مروارید سوده با عرق گاوزبان و عرق بید کادی و عرق گل آن و یا عرق چهار و یا شربت کادی ساده بخورانند تا ابتدا انتها و کمال بروز و نضج و ایضاً برای سهولت بروز بی درد و الم هر روز یکدانگ برگ گل لاله اگر سفید باشد بهتر و الا گلابی یا سرخ ساییده با عرق کادی و عرق زردک و اگر عرق زردک نباشد آب کوبیده افشرده آن از هر یک سه چهار مثقال بخورانند و زود متوجه حفظ بعضی اعضای شریفهٔ ظاهری و باطنی شوند و تدبیر حفظ آنها جدا مسطور خواهد شد و اگر عرق عناب در قرع انبیق بکشند و بشکر شیرین کرده صاحب جدری را در ابتدای مرض او بنوشانند بالخاصیت نفع عظیم بخشد و مجرب سوید بیست و کذا عدس مقشر پنج درم کشنیز خشک پنج درم عناب بیست عدد خوب جوش داده سرد کرده تمام روز و بیجان بگذارند و نزد خواب صاف کرده با شربت نیلوفر بنوشانند و نیز ادویه را وقت شام جوشانیده شب تر کرده صبح بنوشانند که حکیم ممدوح ست و این دوای والد نواب علویخان که در بروز حصبه و جدری قلق و سوزش و خفقان پدید آید آنرا فی الفور نفع بخشد زهر مهرهٔ خطائی یکماشه مروارید ناسفته سوده یکماشه در شربت گاوزبان ساده و شربت یاقوت [illegible] دو توله در عرق [illegible]

[illegible]

هر یک چهار تولہ خاکشی هفت ماشه بیه دو بیضه کبوتر که اول داده باشد یا زردی و سفیدی بنوشانند و یا این سفوف بدهند طباشیر گل سرخ گل لالہ دشتی
مروارید ناسفته هر یک یک درم خاکشی چهار درم شربتی یک درم در بیضه کبوتر آمیخته بلیسانند و بعد از آن شربت کادی سه تولہ عرق بید مشک عرق کیوڑه هر یک
پنج تولہ کنند و در بیاض فوائد هر جرم مرقوم است که اگر جدری خوب بیرون نیامده باشد و خوف فرو شدن آن باشد چوب کیوڑه دو ماشه برگ شاهتره یک ماشه
عناب دو عدد خاکشی دو ماشه جوش داده صاف نموده قدری شهد داخل کرده بنوشانند و یا کوبره نیکوفته شش ماشه مویز منقی چهار دانه خاکشی سه ماشه
و ربع ماشه برگ پان نیم عدد جوش کرده اندک اندک بنوشانند و طلا در آب ساییده و یا استخوان سنگ پشت و یا خاکستر ابریشم دادن و عدس و کنگنی جوشیده
داده آب آن نوشانیدن نیز مفید نوشته و وزنه کافی گلو اصل السوس انار دانه مویز منقی در آب جوشانیده صاف نموده نوشانیدن نافع جدری تو
و باید که آب نیم گرم نیز بسیار دارند و چادر سفید بطوری بر مریض گیرند که بخار آب بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن بثور و تفتیح مسام مجرب الاثر است
و اقراص خاکشی در بین افزوده و نافع یافته و ایضاً خاکشی بر بدن مریض پاشیدن همین اثر دارد و غذا وقت بر آمدن چیچک برنج باشکر پخته و نان شیرین
لیکن استعمال نان شیرین گاهی اسهال در جیر پیچ آرد پس اگر استعمال آن نمایند قدر قلیل بدهند و ایضاً کهچری مونگ و دال مونگ و عدس بی نمک یا کم نمک
با نان خشکار بدهند و گاهی عدس بریان یا نخود بریان با شکر شیرین کرده داده میشود و اگر آب مطبوخ عدس مقشر عوض آب دهند با وجود اعانت او در خروج
جدری حفظ حنجره از خروج آن نماید و شکم قبض کند و سبیل منقل عناب و مویز و انجیر بدهند و در موسم گرما آب تازه برای نوشیدن بدهند و هوای خانه را
معتدل دارند و در فصل سرما عرق عنب الثعلب و یا عرق گاوزبان بجای آب دهند و هوای خانه گرم سازند و هرگاه بثور بر آید و باز ناپدید شود همین تدبیر
بعمل آرند و ایضاً آب بادیان و آب کرفس با نبات مفید بود و گویند که نوشانیدن مطبوخ انجیر و چادرس و خورانیدن زردی تخم کبوتر صحرائی یا اهلی یا اشکباب بر
طبیخ شکنبه گاو نافع است و اگر سه چهار تولہ لحم البقر در کوزه گلی با اندکی آب بجوشانند و چون یک و تولہ آب باقی ماند صاف کرده بنوشانند همه ماده را از داخل
بخارج آورد و کرب و غشی که از قلت بروز دانها یا بسبب شدت آنها لاحق گردد دفع شود و وقوع چوب چینی در اوائل جدری مثل حکه اختفا و اختلاط عقل مجرب
نوشته اند و نزد بعضی عروض کمال بیهوشی بتدبیر تقویت دل بپردازند و کشیدن شاخها هم مضایقه ندارد و اگر در غشی و اسهال و سوء تنفس و شدت کرب
و حدت تپ و پست و سیاه شدن دانهای چیچک که بدترین علامات است طباشیر نیلگون زهر مهره خطائی مروارید ناسفته یاقوت رمانی رب السوس
هر واحد یک ماشه دانه هیل کهربای شمعی هر یک چهار سرخ برگ گل شقائق دو نیم ماشه صلایه کرده در دو تولہ شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت سیب
آمیخته ورق طلا یک عدد ورق نقره سه عدد حل کرده و جوب یالعوق سازند و اگر شدت تشنگی باشد اندکی عرق کیوڑه آمیزند بجمیع اعراض مذکوره نهایت نفع
بخشد و ایضاً نزد کیاب اسهال و ظهور ضعف عدس مقشر مناسب است و مروارید که هم قابض و هم مخرج جدریست ساییده با بعضی اشربه قابضه دادن مناسب
تر است و لینت طبع خصوصاً در ابتدا یکبار یا دو بار هر روز مضایقه ندارد و قبض گاهی اصاعد ابخره بسوی دماغ کند و هذیان آرد و در آن هنگام احتیاج باستعمال
شیافات یا حقنه لینه افتد لیکن اسهال خصوصاً در آخر بسیار مضر و مهلک است در این صورت مبادرت بحبس آن از مروارید و زهر مهره خطائی و کهربا و بسد
و مرجان و طباشیر و گل ارمنی و بزر ورد و بارتنگ بعرق بید مشک و کیوڑه و عرق بارتنگ باید کرد **اقوال اکابر** بوعلی سینا مینویسد که چون جدری
بر آید سزاوار نیست که مشغول بفصد شوند مگر آنکه شدت امتلاء و غلبه ماده خون حادث شود که در این صورت بقدر آنکه تخفیف طبیعت آرد از فصد اخراج خون
نمایند و مناسب است که فصد نکنند بسبب استرداد و صرف او از جلد بسوی باطن چیزی را که بر آمدن گیرد پس بعد دو سه روز از آن حذر کنند و چون بدانند که علت تمادی
خواهد شد و از روز دوم تجاوز کند و جدری بظهور آغاز نماید سیاست که تب بسبب خطای عظیم میگردد بسبب حبس فضول در داخل بتغلیظ او و حمل آن بر اعضای رئیسه
بسبب عدم تمکن جدری از بروز و ظهور پس قلق و کرب بسبب حرارت ماده حادث شود و گاهی غشی پیدا کند بسبب فساد او و خبث بخار او بلکه واجب است که در مثل
این حال اعانت فضول بچیزی نمایند که آنرا بجوش آرد و مسامات را بگشاید مثل آب برگ بادیان و کرفس با شکر یا طبیخ جوشاندهای آنها یا بزور آنها و گاهی اندکی از زعفران داخل
کرده میشود و آب طبیخ انجیر بسیار نیکو است زیرا که انجیر ماده را بسوی ظاهر بشدت دفع میکند و این سببی از اسباب خلاص از مضرت او است و دوائیکه در مثل این وقت

[illegible]

خیلی نفع بخشد اینست که بگیرند لک مغسول پنج درم عدس مقشر هفت درم کثیرا سه درم و در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند بنوشانند و آنچه شدید المنفعت برای اظهار جدری سیت اینست که بگیرند انجیر زرد هفت عدد و عدس مقشر سه درم و کثیرا و بادیان هر یک دو درم و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا قریب بسوم حصه باقی ماند صاف کرده بنوشند که دفع حرارت از نواحی قلب و منع خفقان کند و لازم ست که درینوقت یعنی بعد خروج جدری روغن قریب او نبرند البته و دوا که از پارچه پوشیده دارند و از هوای سرد دور دارند و خصوصا در سرما و آنچه برای طالب عرق عمل کنند درینجا بعمل آرند و کثرت شرب آب برف سرد کرده و نشستن زیر بادکش بسیار بد ست و چون از پارچه پوشیدن و گرم داشتن مثل غشی عارض گردد یا غشی حادث شود لابد ست از تبرید هوا لیکن استنشاق آن کرده شود و بویانیدن بوی کافور و صندل و اگر از گشادن بدن زیر بادکش یا بهوای سرد چاره نباشد اندک بعمل آرند و همچنین هیچ گاه معونت تسخین یا ترک تبرید و مبادرت جدری بخروج باشد و مریض باوی خفت نیابد بلکه حرارت مشتعل یابد و زبان مائل بسیاهی گردد از تسخین حذر کنند و واجبست که اصحاب جدری و حصبه از تضمید شکم اجتناب نمایند که دران دو خطر ست یکی تنگی نفس فی الحال دوم دیگر عروض اسهال ردی و بول الدم **ابن عباس** گوید که اگر جدری در برآمدن دیر نماید تدبیر اخراج ماده و ظهور جدری بسوی خارج بسرعت نمایند تا صاحب او را خفقان و موت عارض نشود و این دوا بنوشانند

صفت آن بادیان دو درم لک منقی هفت درم عدس مقشر پنج درم کثیرا سه درم در نیم رطل آب بجوشانند تا ربع رطل بماند صاف کنند و دو دانگ طباشیر سوده بران انداخته سرد کرده بنوشند و اگر اندکی آب انار بران ریزند نافعتر باشد **نوع دیگر** برای ظهور جدری بگیرند انجیر پنج عدد عدس مقشر هفت مثقال لک منقی سه مثقال کثیرا سه مثقال بادیان دو مثقال و در یکنیم رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و اندکی زعفران دران حل کرده بنوشانند و ایضا هرگاه در سینه خشونتی باشد لعاب تخم کتان یا لعاب بهدانه یا لعاب اسبغول باندک روغن بادام بدهند و از اشیای شیرین و گرم پرهیز کنند و تلطیف غذای او مثل صاحبان تپ نمایند **جرجانی** و ایلاقی مینویسند که تدبیر زود بیرون آمدن آبله و حصبه آنست که هوای خانه سخت سرد نباشد و بیمار را بجامه پوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد دهند خاصة اگر تپ سخت سوزان باشد و در اندرون حرارت و بیقراری عظیم باشد و تدبیر دیگر آنکه بیمار را بنشانند و دو ظرف آب نهایت گرم زیر دامن او نهند یکی از پیش و دیگری از پس و جامه دیگر بر جامه او بپوشند و چادر گرد گردن او در آرند تا بخار آب بهمه بدن او برسد و بسر و روی او نرسد تا بشره نرم و مسام گشاده گردد و فضله زود بیرون آید و تن را بجامه گرم پوشیده دارند تا مسام بسته نشود و اگر بدین تدبیرها و بعد خروج جدری تپ و حرارت باطن کمتر نشود و زبان سیاه شود با این حال هم تن گرم داشتن خطا باشد و حمام و آبزن ضرر دارد و هرگاه که غشی افتد جز مراعات جانب دل و علاج غشی مشغول نباید بود و هوای خانه خوش باید کرد و ریاحین خنک و کافور و گلاب و صندل نزدیک دارند تا قلب او گرم نگردد و اگر بدین قناعت نکند گاه گاه جامه از سینه او سبکتر کنند تا خنکی جز باین موضع نرسد و آنجا که ماده غلیظ و لزج باشد و بیقراری دائم بود و آبله بدشواری بیرون آید و در وقت پنجم تمام آبله بیرون نیامده باشد دست از تدبیر مسکن باز دارند و بشره بیمار را بخار آب گرم نرم باید داشت و مسام گشاده و گاه گاه آب گرم بنوشند و تدبیرهای دیگر که درین امر مذکور شد با حتیاط و آهستگی باید کرد مگر آنوقت که معلوم شود که حرارت تپ اندرون همچون ظاهر آهسته نیست و معلوم باشد که اگر تدبیری دیگر کرده آید حرارت تپ بدان تدبیر قویتر شود و بدان ترسند که بیمار طاقت آن ندارد و نشان حرارت تپ اندرون آنست که نبض و نفس سریع و عظیم و متواتر باشند و ظاهر بشره سخت گرم نباشد و هرگاه که این حال نباشد و حرارت آهسته بود و آبله دیر بیرون آید تدبیرهای قوی نیز پیش باید گرفت و ابتدا بشربت معتدل باید کرد و نخست حکم بشرب آب گرم باید داد یا آب بادیان تر و آب کرفس باشد و اگر آب بادیان تر نیابند بادیان و تخم کرفس جوشانیده بدهند و انجیر خشک را بجوشانند تا نرم شود و آب او بدهند و بجامه بپوشند و دوای لک مغسول و غیره درین باب سود دارد و آن در قول بوعلی گذشت **صفت** دوای دیگر انجیر سی عدد مویز منقی بست عدد هر دو را در یکنیم من آب بپزند تا مهرا شود در شبانروزی مقدار ده استار بدهند و اگر چهل درم ازین شربت با بست درم آب تخم بادیان و تخم کرفس بیامیزند سخت قوی باشد **نوع دیگر** که در هر وقت شاید داد گل سرخ عدس مقشر هر یک هشت درم انجیر زرد ده عدد کثیرا سه درم مویز منقی ده عدد و لک مغسول سه درم بادیان تخم کرفس

هر یک پنج درم همراه در یکمن آب بپزند تا به نیمه آید صاف نمایند و یکدانگ زعفران دران حل کنند و دو ماسترا بسه شربت دهند نافع باد **ابن هبة الله**
گوید که انچه خروج جدری سهل نماید بنوشانند مثل عدس مقشر جوشانیده با اندک بادیان و قلیلی طباشیر و یا قدری آب عنب الثعلب و آب انار بنوشانند
و در بعض اوقات آب سرد جرعه جرعه بدهند اگر التهاب اشتداد نماید و زیر چارپائی او ظرف بزرگ که دران آب گرم باشد بنهند تا جسم او را بخار رسد و ازان بر
ابن نوح گوید که اگر جدری بخروج ابتدا کند فصد نکنند و قرص کافور و چیزی از مبردات قویه ندهند ولیکن تن او را بجامه بپوشند تا اندک عرق کند پس اگر
عسر الخروج باشد و کرب و غشی بر بعض اشتداد نماید تا آنکه گاه گاه او را خفقان بهم رسد انجیر سه عدد و مویز ده دانه و عدس مقشر و بادیان و عیدان لک
هر واحد یک کف گرفته در آب بجوشانند و در روزی چهار مرتبه بنوشانند و چیزی از آب بادیان و عنب الثعلب و کرفس بنوشانند و یا این دوا بنوشانند
عدس مقشر ده درم کتیرا پنج درم بادیان سه درم در یکنیم رطل آب بجوشانند تا نیم رطل بماند صاف کرده اندکی زعفران دران حل کرده بدهند و از انبساط طبیعت
حذر کنند و اکثر دران بعد هفت روز شکم نرم شود و از انچه در جوف بماند **ابن الیاس** گوید که چون جدری بروز کند فصد و اسهال و تحریک طبیعت نشاید
بلکه معالجه بچیزی نمایند که دران تقویت مع ردع و تلطیفه بغیر قبض و تغلیظ خون باشد باین طور که هر صبح جلاب از عناب ده عدد و از خاکشی سه درم بنوشانند
و غذا مزوره عدس بمغز بادام دهند و اگر جدری در بروز دیر کند و قلق و کرب پیدا کند و گاهی غشی احداث نماید اعانت طبیعت در اخراج او باین طور
کنند که مویز و انجیر خشک شیرین ده عدد و بادیان یکدرم و با عدس پخته بدان غذا سازند و مریض را بجامه بپوشند و جلاب از مویز سرخ و انجیر سفید
بنوشانند و طبیخ عدس با انجیر و مویز در اخراج او سرعت نماید و حوالی او بچوب لک و گل سرخ و چوب انار و انجیر و انگور تدخین نمایند و چون جدری تمام بیرون
آید دو سه روز از تدبیر تسخین حذر نمایند تا ضیق النفس و غشی ایشان را عارض نگردد **انطاکی** گوید که چون خروج جدری ابتدا کند از خوردن ملین
حذر کنند چه جای مسهل بسبب جذب او ماده را بسوی باطن بعد توجه او بسوی جلد پس دفعةً هلاک کند بلکه اگر خروج او سریع و فصل گرم و بدن تازه
باشد بر مرق عدس و خوردن عناب و مزوره رجله و کدو و اسفاناخ و اطریه تا روز هفتم اقتصار ورزند و اگر شروط ثلاثه مذکوره یا بعض او معدوم
باشد مساعدت او بچیزیکه خروج او از بدن بسرعت نماید واجب گردد مثل بادیان لشکر و آب کرفس با انجیر و بهتر ازین آب طبیخ انجیر و لک مغسول
و عدس و کتیرا است پس هرگاه از روز هفتم تجاوز کند و منتکس مائل بسیاهی باشد بکز مازج و چوب تازه او و برگ او بخور کنند و گاهی دران حاجت
بخوردن چیزی شیرین غیر عسل و خرما داعی بود چون فصل بارد باشد تا خون بجوش آید و فاسد او دفع گردد و در بلاد ما بیشتر طعامیکه دران دبس انگور یا آلیه باشد
میخورانند بسبب کثافت ابدان پس ارخا و تفتیح بنماید و دران مطلقا ترک حوامض واجب بود و بعد هشتم ترک حلو **میر بهاء الدین** نوشته آنجا که آبله
بروز کند و بعد احتیاج باشد ترشیها و سردیها را باز باید داشت و بدستوریکه در حصبه بیاید رعایت کنند و عناب و انجیر خشک و خرما اندکی گاهی تنقل فرمایند
زنان و سرد مزاجان را نیکوست و غذائیکه از بینها پخته باشند بی روغن و گوشت بهتر باشد و اگر ناپخته با غذا خورند هم نافع بود و طبیخ انجیر و عناب باید که
با دیان خوردن سخت قوی بود و گرم مزاجان را آب آلو باید داد اگر طبع نرم نباشد و اگر لک مغسول و غیره که در قول بوعلی گذشت در یک رطل آب بپزند تا به نیمه
آید و ازان بدهند ماده را زود بیرون فرستد و انجا که خارش رنج دهد بلته نرم و یا پر مرغ باید خارید و دستهای مریض را در کیسهای نرم باید کرد تا ناخن بثور را
زخم نکند و بچیزها مشغول باید داشت تا خاریدن را لختی فراموش کند **میر عوض** و غیره مینویسند که استعمال فصد و تبرید و مغلظات خون و ملینات طبع
تا همان وقتست که جدری و حصبه ظاهر نشده باشد زیرا که چون ظاهر شود احتراز از مبردات و مغلظات و ملینات واجبست که این همه مخالف اراده طبیعت
در هرگاه بثور بر سینه و نواحی آن بیشتر بر آید و با وجود انقضای سه چهار روز آبله بتمامه بروز نکرده باشد نشان غلظ ماده است و اگر جلد درشت بود و عرق کمتر آید
بر بستگی مسام دلالت کند درین هر دو صورت از تلطیف ماده غلیظ و تفتیح مسام بسته چاره نباشد و این چنان است که کیفیت حرارت مریض را ملاحظه فرمایند
و بنگرند اگر نبض و نفس بر حال بود و غشی و حرارت اندر باطن کمتر باشد و زبان سیاه نگشته بهوای خانه را مائل بحرارت سازند و آب سرد ندهند و چیزی سرد
ننوشانند و آشامیدن آب تازه مقرر نمایند و گاه گاه آب گرم میداده باشند یا آب بادیان تر و آب کرفس تر یا آب عنب الثعلب قند سوده دار دو این دوا بغایت

نقیع و مطبوخ و نسخهٔ او چنانست که در قول بوعلی گذشت لیکن در اینجا وزن الک مغسول چهار درم ست و اگر در آن دو درم گل سرخ و هفت دانهٔ انجیر و دو درم بادیان
و ده دانه مویز یا تخم بنفشه افزایند بهتر باشد و آب گرم نزدیک بیمار داشتن و تن او را بجامهٔ صفیق پوشیدن چنانچه بخار آب ببدن رسد و سر بیمار از جا در بیرون
باشد و در تبرز بثور و تفتیح مسام قوی الاثر ست اما اگر نبض و نفس متغیر باشد و غشی و حرارت مفرط و سیاهی زبان پیدا بود زنهار بادویهٔ حاره دست نبرند و بهمان
تدبیر سابق که مذکور شد از تبخیر آب سرد و تن را بجامهٔ گرم پوشیدن و هوای خانه معتدل داشتن و عطریات بارد بوئیدن مشغول باید بود و درین حالت تبخیت
تفتیح مسام غیر از تبخیر با آب گرم چنانکه مذکور شد بکار نتوان داشت و آنهم بنوعیکه تاواسه و اضطراب نیارد و مؤلف مجمع الجوامع گوید که آشامیدن آب انار حبلی تازه
و خاییدن مغز تازهٔ آن و فرو بردن آب آن حافظ کام و حلق و قصبهٔ ریه و مری ست از بروز آبله در آنها و معین بر بروز و ظهور آنست بزودی بظاهر بدن
صفت نقوع نافع و معین بر بروز جدری بآسانی انجیر زرد سه عدد بادیان عنب الثعلب هر واحد یکدرم برگ لالا نیم درم تخم خرفه پنج درم گل نیلوفر پنج درم
در عرق عنب الثعلب و عرق بیخ کادی و عرق زردک و عرق گاوزبان هر یک بیست و پنج درم شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده خاکشی سنگ شسته
سه درم عرق کادی سه درم اضافه نموده الک خام غیر مغسول یکدرم سائیده بر آن پاشیده بخورانند و اگر عرق زردک و عرق گاوزبان حاضر نباشد عوض آن
آب زردک با پوست کوبیده فشرده هشت درم برگ گاوزبان یکدرم در نقوع داخل نمایند و اگر زردک خشک باشد چهار عدد نموده اضافه نقوع سازند
صفت مطبوخ شدید النفع بادیان عنب الثعلب کتیرا الک خام هر یک یکدرم انجیر زرد سه عدد در آب جوشانیده صاف نموده با شربت عناب دو درم
خاکشی سنگ شسته بخورانند روزی سه مرتبه و اگر در مزاج گرمی زیاده باشد بادیان داخل نکنند و اگر شربت عناب حاضر نباشد ده دانه عناب در جوشش داخل نمایند
نوع دیگر مویز منقی عناب هر یک ده دانه گاوزبان عنب الثعلب الک خام هر یک یکدرم برگ گل لالا یکدانگ انجیر سه عدد زردک یک عدد جوشانیده صاف
نموده با اضافه دو درم خاکشی سنگ شسته یکدانگ مروارید ناسفته سائیده یا پنج درم عرق کادی یا چهار تخم بخورانند و بالای آن جوشانده دهند
نوع دیگر اگر سرفه نباشد تخم کاسنی یک مثقال تخم کشوث دو درم کتیرا بادیان هر یک یکدرم بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک یک نیم درم جوشانیده صاف
نموده با دو درم شربت ورد یا گلقند بدهند و اگر ماده کم باشد مطبوخ بادیان یکدرم انجیر سه دانه کافی ست و اگر در مزاج گرمی بسیار نباشد هفت دانه مویز منقی
هم داخل توان کرد و باید که هر یک ازین مطبوخات در روزی دو سه دفعه بدهند و اگر از درد کف دست و پا در ابدان اطفال شکایت بسیار کنند دست و پا را
در آب گرم بگذارند تا دانها بآسانی برآید و اگر از خشکی دماغ شکایت باشد یا بسبب آن و گرمی در حواس اختلالی یابند چند قطره شیر دختران یا خر یا بز در بینی
و گوش مکرر بچکانند و اگر ازین ترطیب حاصل نشود پارچه را در شیر تر کرده بر تارک سر بنهند و اگر طپش قلب عارض گردد و گرمی بسیار باشد پارچه را در عرق بید مشک
یا عرق صندل یا عرق بید ساده تر کرده بر سینه نهند و قدری مروارید را با عرقیات مذکوره یا عرق نیلوفر یا آب سرد بخورانند و گفته اند که اگر مغز تخم کنار
سائیده مقداری با آب سرد بخورانند نفع کلی حاصل شود و دانها نیز بر رویند و اگر درین ایام چهار شیر گاو را جوش دهند تا ثلث یا نصف آن برود
و سرد کرده بالائی آن دور نموده بخورانند بهتر است و اگر برای رفع فاقه لینت شکم دلما نشد بزر کتیرا و الک خام از هر یک نیم ماشه تا یکماشه سوده در آن پاشند
بهتر است و گاهی بالنگو با نبات یا قند سیاه که شیرین کرده یا شیر برنج کم شیرین و یا شیر فالوده نشاسته و یا عدس مقشر و یا ماش مقشر
و یا ماش و یا لوبیا تنها یا با زردک با آب پخته بی نمک و روغن یا با شلجم بسیار کم روغن یا بادام یا شیرهٔ آن با چلاو یعنی خشکه خورانند و اگر این را استفراغ خورند
برنج کوفته با آب پخته با شیر یا بقدری نبات یا شربت کادی یا شربت عناب یا آب انجیر جوشانیده یا خیسانیده بدهند **صفت** دوای ملوکی
که در صورت قلت ماده بوقت ماده همین کفایت باشد گل سرخ عنب الثعلب گاوزبان بادیان هر یک دو توله زردک بیخ پوست که استخوان آن
دور کرده باشند نیم کوفته تخم خرفه مقشر هر یک پنج توله برگ گل لالا شش ماشه عناب پنجاه دانه در سه آثار آب خیسانیده عرق کشند و هر روز در مقدار
بیست توله آن انجیر زرد شش دانه خیسانیده صاف کرده و دو حصه نموده در یک حصهٔ آن شش ماشه خاکشی سنگ شسته اضافه کرده و الا مقدار
تا یکماشه هر یک از مروارید ناسفته سائیده و الک خام سائیده با شربت کادی یا چهار بستی تناول نمایند و بالای آن عرق مذکور را با اضافهٔ

کادی یا چهار یکتوله بنوشانند و حصه دوم را آخر روز یا مروارید سوده بدهند و اگر بسبب گرمی هوا خوف فساد نقوع باشد هر دو وقت جدا جدا انجیر در عرق
خیسانیده بدستور بدهند و اگر تا هفتم و نهم تمام دانها برون نکرده باشند تا یازدهم نیز مطبوخات مذکوره در روزی سه چهار دفعه میداده باشند و اگر از مطبوخات
مطلب حاصل نشود بخار آب گرم خالص یا مطبوخ بعض ادویه مناسبه بگیرند و اگر با وجود این تدابیر دانها در برآمدن بسیار دیری کند و نفس و حواس و قوت
بحال باشد و گرمی بسیار در مزاج نباشد یکبیچه جلیقیت در مطبوخ نخود خام عدس مقشر زردک با پوست تر یا خشک ماش هندی هر یک هشت مثقال انجیر زرد
سه عدد تا پنج عدد که در یک آثار هندی آب جوشانیده باشند تا نصف یا کمتر از آن بماند صاف کرده حل نموده یا در آب مطبوخ ماش هندی و نخود تازه یا خشک
تنها یا هر دو حل کرده بدهند و باید که اوزان ادویه مطبوخات و آب آنرا موافق مزاج و سن مریض نمایند و جوان قوی موافق نسخه و ضعیف المزاج را کمتر و اطفال را
موافق سن ایشان بکاهند علویخان در عشره کامله مینویسند که هیچ مخصوص جدری را نگذارند که جامه سفید بپوشد بنا بر آنکه گزیدن پشه و مگس یک جهت
اینها نیک باشد و همچنین باید که از آمدن زن حائضه و نفاسه و جنبیه نزد اینها منع کنند بنا بر آنکه اکثر مشاهده در آمده که از آمدن ایشان در چشم تنگی و غیره
بلکه بینائی بتمامه زایل میشود و گوش کر میگردد و دانها گرم پیدا میشوند و مریض بهلاکت می انجامد و همچنین زن گازره و خاکروب و ایضاً کسیکه پارچه سفید و لو
همان روز پوشیده باشد و اگر احیاناً اینچنین اتفاق افتد باید که همان زمان بخور از برگ نیب سبز و سبوس گندم و سپند دهند و زرد پارچه نیلگون بست در گلو
آویزند تا از مضرت آنها ایمن گردد شریف خان میگویند که متاخرین سوسمات داد مان مطلقاً بیمار را نمی دهند و نزدیک او نمی برند بلکه از شمیدن بوی او
اجتناب میکنند حتی که از روشنی چراغ بسبب خوف رسیدن دخان روغن مشتعل کراهت مینمایند بلکه شمع پیه نمیسوزند و بنوشانیدن آب عناب اکتفا میکنند
و از غذا بر مزورهٔ عدس مقشر و برنج اقتصار می ورزند و این مزوره نیز در مقدار کم میدهند و نمک نیز نمیدهند تا خارش پیدا نکند و اگر مریض خواهش غذا
کند در هر روز دو مرتبه میدهند و اگر تشنگی باشد بنوشیدن آب عناب در شب و روز امر میکنند و الماء جداب آب عدس مقشر تنها یا با عناب هنگام عطش در وقت
ظهور جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که در جدری و حصبه اگر تشنگی شدید باشد و یا در صدر آلام تنفس آفتی بود استعمال عرق بید و فرانک
که این عظیم المنفعت در اکثر امراض ست ولیکن استعمال این بعد بروز جدری و حصبه می باید و اما قبل آن استعمال او نشاید بسبب ضعف منع بروز یا قوه
آن و این ضرر عظیم ست و بدانکه مقوله اهل هند ست که چیچک مرض نیست بلکه اثر نیست از آثار زنی عفیفه که در سالف زمان بوده و این مرض را باسم آن
می نامند و حماقت خود بانواع کثیر ظاهر میکنند و علاج آن نمیکنند بلکه بر طبیعت میگذارند و عبادت آن بانواع عبادات میکنند و ترک معالجه و گذاشتن کار او بر
بر طبیعت اگرچه معالجه از روی توکیل بر طبیب حاذق ست لیکن اعانت او طریق نیک ست و آنچه مشهور شده که چون جدری برآید گوشت در خانه که مجدور باشد
نباید پخت و احدی از هم جلیسان او پارچه شسته نپوشد و چون رعد آواز کند طبل و طاس و مانند آنها بزنند و جنب و حائض بران داخل نشوند باشد که وجه
آن بود که پختن گوشت و مانند آن بوی بد که دماغ را مضرت کند واجب نماید و این در ان منع ست و همچنین بوی صابون و غیره در جامه شسته و اما آواز رعد
آوازی هائل ست از ان احتراز باید کرد و ضرب طبل و غیره طریقی برای عدم سماعت آواز او ست و همچنین واجب ست که از هوای متکیفن با بدان جنب و حائض احتراز نمایند
بسبب اختلاط آنها بفضولی که حرکت میکنند در ابدان آنها و از تعفن هوای متعفن که مضر الشیاء انسست خالی نیست پس گاه غسل کنند و غسل بد قلیل نگذرد و اختلاط ساکن شود نزد مریض رفتن مضایقه نیست

تدبیر نضج و خشک کردن جدری و غیر آن

بدانکه هرگاه آبله بیرون آید و تپ و بیقراری بیمار کمتر شود و نبض و نفس بحال طبیعی باز آید اگر آبله در پختن شود تدبیر پزانیدن باید کرد با مطبوخ گاوزبان و بنفشه و اکلیل الملک و خطمی و سبوس گندم مقشر
مجموع با پنج شانند و در دو ظرف کرده زیر جامه و دامن بیمار نهند یکی از پیش و دیگر از عقب تا بخار آن ببدن رسد و آبله آبناک شود و نضج او همین ست گویند که علامت پر آبی آبله آنست که در اطراف دانها
مطلق سرخی نماند و همه سفید و بلند و حبابی گردند و نشان نضج پختگی آنست که دانها همه زرد گردند و اگر بسبب کثرت آبله اعضا ورم کرده باشد و ورم آنها رو بکمی آورد بعض
اگر دانها هنوز خوب پر آب نشده و یا نضج نیافته باشند دو سه روز دیگر نیز یکی از مطبوخات که برای بروز جدری مسطور شده بدهند و یا آب کاکنج یا دیانتی و آب کاکنج عنب الثعلب تازه و
برگ کلفس تازه و اگر اینها بهم نرسد تخم بادیان و بیخ بادیان و عنب الثعلب و تخم کشوث و بیخ کاسنی و انجیر زرد را جوش داده صاف نموده شیر گرم نیم گرم انتد یا زردک با پوست

وعدس درست هر واحد یک کف ویک نیم آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند صاف کرده بنوشانند ویا بادیان عنب الثعلب لک خام هر یک یک مثقال برگ گل لاله
نیم درم انجیر سه دانه مویز منقی ده دانه زردک با پوست پنج عدد ماش سیاه نخود لوبیا با پوست هر یک سه مثقال جوشانیده صاف نموده شیر گرم هر یکبار روزی
دو سه دفعه بخورانند و دیگر تدابیر مثل خورانیدن حلبیت و گرفتن بخار آب گرم و هوای خانه را گرم داشتن و خود را بجامه گرم پوشیدن و آب گرم جرعه جرعه نوشیدن
وغیرها که سابق مذکور شد بعمل آرند اما هرگاه بعد ظهور آبله بتمامه حرارت و بیقراری کمتر نشود و نبض و نفس بحال طبیعی باز نیاید و آبله سخت باشد و آب نگیرد
علامت خیر نباشد تدبیر پزانیدن نباید کرد و اگر دانهای آبله بعد از کمال پری و پختگی رو به پژمردگی و خشکی آورده باشد علامت خشکی او آنست که براقی
دانها و براقی پوست بدن کم شود و دانها رو به پژمردگی آورند و بعضی دانها که اول نضج یافته باشند منفجر شده بر سر آنها اندک چرک بسته شده باشد درین هنگام
متوجه بخشک نمودن آن شوند چنانچه خوابانیدن مریض بر ریگ نرم و یا خاکستر پاچلد شتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است و یا خاکستر چوب گز و سفیداب
در خرقه باریک بسته در مقابل آبله انگشت بران میزده باشند تا قدری از غبار آن بر آبله افتد که زود خشک کند و اگر خارش پیدا شود و این علامت بد نیست
باید که از برگ گز و بهوج پتر تبخیر نمایند و دود آن ببدن برسانند که در ازاله آن مجرب است و اگر آبله بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن دیودار
حل کرده استعمال کردن نافع بود و همچنین کافور سوده در مرهم چوب دار آمیخته بپارچه آلوده بر جراحت آبله نهادن مجرب گیلانی ست و این مرهم برای جراحت
غائره آبله نافع ست رال سفید دو توله باریک ساییده در روغن یاسمین چهار توله آمیخته خوب بدست بمالند چون یکذات شود چهار توله آب خالص داخل کرده
بدست خوب بمالند و بهم زنند هرگاه یکذات شود چهار توله آب خالص دیگر انداخته بشویند همچنین تا یکصد و یکبار اکثر و کمتر پنجاه و یکبار پس نگهدارند و
پارچه مالیده بر زخم چسپانند **ایضاً** که برای همین فائده بتجربه رسیده برگ نیب بقدر چهار توله ساییده قرص ساخته در نیم پاو مسکه گاو تازه بسوزند پس قرص
برآورده روغن صاف کرده قبل هفت بار آب بشویند و اکثر بیست ویکبار پس مرداسنگ شش ماشه باریک ساییده آمیخته بکار برند و اگر حرارت زیاده باشد کافور
قدری بیفزایند **اقوال افاضل** شیخ میفرماید که چون جدری بتمامه برآید و از روز هفتم تجاوز کند و در ان نضج ظاهر شود پس صواب آنست که باهستگی از
سوزن زر آبلها را بشگافند و رطوبت او از پنبه بچینند و اما تملیح پس ازان چاره نباشد بنابر خشک کردن آبله و چون اراده آن کنند تملیح را از آبله کبار موم که
آنرا عنقریب شگافته باشند دور دارند بلکه تملیح ماسوای آنها کنند و آبله شگافته را بگذارند تا راه آمدن رطوبت دران بند نگردد و بعد تملیح آن نمایند اگر دران رطوبت
باقی ماند و قبل تمامی نضج تملیح نباید کرد و تملیح امر لابد بعد از نضج ست و آن بآب نمک باشد که دران قوتی از زعفران بود و اگر آن آب که دران نمک حل کنند گلاب باشد
بهتر بود و اگر در آب برگ طرفا وعدس و گل سرخ بجوشانند بعده دران نمک حل کنند آن بغایت مفید بود خصوصاً اگر دران کافور و صندل نیز داخل نمایند و تملیح
نضج و تخفیف آبله و اسقاط خشکریشه بسرعت نماید و تدخین بطرفا بسیار نافع ست و در سرما واجب ست که آتش چوب طرفا نزدیک بیمار روشن کنند و چون آبله
شدید الرطوبت باشد از تدخین بآس و برگ آن چاره نباشد و از تدبیر جید نزد نضج جدری و اهتمام بتخفیف آن اینست که صاحب جدری را برآرد برنج و جاورس
وجو و باقلا بخوابانند و اوفق آنست که آن آرد را در بستر پارچه باریک پر کنند تا دران قوت آرد نفوذ کند و برگ سوس در تخفیف نیکوست و روغن در نیوفر نیز
روانیست و چون جدری بخشکی آغاز کند لازم ست که آنچه معین بر تخفیف باشد از ادویه مذکوره مع اندکی زعفران بران طلا نمایند و چون قروح از جدری عارض شود
مرهم ابیض و خصوصاً مخلوط باندک کافور و بیخ نی بگلاب سوده یا بیخ درخت بید یا بیخ درخت زعرور سوده دارد و گاهی پاشیدن سفیداب و مرداسنگ نفع کند
و چون در بینی خشکریشه باشد قیروطی معمول بروغن گل خالص باندک سفیداب و اقلیمیا فائده نماید و استعمال روغن بعد خشکی و نزد تقرح نیکوست و مرهم احمر
برای قروح جدری نیک ست **صاحب کامل** گوید که چون جدری بمنتهای خود برسد پیش مریض طرفا یا شاخ انار و شاخ انگور بسوزند اگر فصل سرما باشد و اگر
موسم گرما باشد بآس و صندل تبخیر نمایند و بستر او گل سرخ سوده و بنفشه بپاشند و اگر طبع قبض گردد در ماء الشعیر ترنجبین آمیزند و یا اندک فلوس خیارشنبر
و ترنجبین با لعوق اجاص بخورانند و اگر طبع نرم باشد آب بسپست بگر دران حب الآس پخته باشند یا اندکی صمغ عربی و گل ارمنی یا قرص سی دهند و یا قرص طباشیر قابض
ربوب آس و رب به و آب سرو یا آب به و امرود افشرده و اگر سرفه باشد رب سوس و بهدانه و عناب و عدس مقشر بالای مطبوخ با آب انار میخوش یا قرص معمولی برگ حماض

مع عدس مطبوخ مصفی ازان آب اول او و یا بجاورس مطبوخ با پست جو دهند و سیب و امرود و به بدهند و بعد از روز هفتم از نرمی طبع حذر کنند صفت
قرص طباشیر قابض بگیرند گل سرخ شش درم صمغ عربی طباشیر گل قرسی هر واحد سه درم زرشک حب الآس تخم حماض هر واحد چهار درم نشاسته بریان
دو درم زعفران یکدرم باریک سائیده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند شربتی از درم تا مثقال بشربت حب الآس یا به و دوام تدبیر صاحب او باین تدبیر
کنند تا آنکه مرض منتهای او برسد پس دران هنگام بران قرص معروف باندرون طلا کنند صفت آن شب یمانی دم الاخوین هر واحد چهار مثقال کندر و مازوی
خام هر واحد هشت مثقال قلقدیس مثقالی زراوند دوازده مثقال همه را باریک سائیده بشراب سرشته قرص سازند نوع دیگر شب یمانی و موم صاف
هر واحد چهار مثقال زراوند دوازده مثقال مازوی خام هشت مثقال همه را باریک کرده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و وقت حاجت باریک
سوده بگلاب آمیزند تا آنکه مثل چرک حمام گردد بران طلا نمایند و سزاوار نیست که صاحب جدری و قروح حیوانات اغتذا نماید تا آنکه تپ ازان مفارقت
کند و پوست او ساقط گردد و حرارت زائل شود طبری گوید که چون جدری بالیده و کامل شود و خروج او منقطع گردد بعد آن دو شبانه روز بگذارند و دران
دو روز دماغ او را باشیای خوشبو مثل بوی سیب و به و مورد و مانند آن تقویت دهند بعده قمیص اطرفا دکرمازج و عود معروف بقاقلی رنگ کرده بپوشانند
و تبخیر آنها نیز کنند و اگر یک عضو را بدان تبخیر نمایند باکی نیست پس هرگاه تخشف ابتدا کند صحت قریب باشد و تلطیف غذای او بغایت نمایند و بر
آب پست جو تنها اقتصار ورزند بعده بگیرند گلاب خالص و اندکی کافور ریاحی دران حل کنند و بر هر دانه که متخشف نشده باشد بچکانند و بر دانه که سخت
باشد و ریم نکند نباید چکانید و عامه و زنان پیر درین وقت آب نمک می پاشند بر جمله مردم و نمک پاشیدن در بعض اوقات قاتل است و اما اطفال را
در اکثر احوال نمک پاشیدن هلاک کند پس واجب است که طبیب ازان حذر کند و کافور محلول در گلاب ابلغ ازان درین کار است مع رفق و تبرید منفعت
این دماغ را بود که در نمک و غیره نیست و باید که دانها از خواب بران یا از درشتی بستر خراشیده نشود و اگر بعد تدبیر خشک کردن آبله طبیعت نرم نشود
بدان مضایقه نیست و بچیزیکه در تقویت امعا افزاید علاج کنند تا بجریان اخلاط حاسبج نیارد چنانچه بارتنگ و اسپغول و گل ارمنی و صمغ عربی و مانند
اینها بدهند و اگر با وجود لینت طبع در مزاج او حدت باشد آب پست جو بروغن گل خالص بنوشند و بزور مذکوره وقت خواب بخورد و درین بزور تفریه زیاده
میشود باین طور که تخم بارتنگ را خوب بجوشانند بعده بران اسپغول بریان و گل ارمنی بریان و صمغ عربی بریان این هر دو سوده انداخته بنوشند
و غذا درین وقت کعاک بی نمک بریان کرده کوفته و جاورس مقشر در آب سماق یکشب و روز تر کرده بعد ازان خوب پخته روغن گل خالص بران چکانیده
بخورند و اگر طبیعت او نرم نشود بلکه قبض زیاده گردد بتلیین طبیعت او متعرض نشوند مگر آنکه اضطرار از قلق مریض و اضطراب آن بدان داعی باشد
پس حقنه بآب جو و آب سبوس و خطمی و شکر سفید محلول در روغن بنفشه بحسب واجب ساخته بعمل آرند و بعد حل طبیعت را باعتدال طبیعت قناعت
ورزند و هر جدری که عمیق باشد و اکثر لحم را اخذ کند باین مرهم علاج کنند صفت آن موم روغن بروغن گل بسازند پس اندک سفیداب ارزیز
مغسول و اندک مرداسنگ و اندک شنگار و اندک قنبیل کوفته بیخته آمیزند و در هاون حل کنند و بالایش اندک سفیدی بیضه رقیق انداخته حل
کنند پس آب سرد بران ریخته حل نمایند تا باریک گردد پس اندک کافور دران آمیخته استعمال کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که هرگاه آبله بتمامه
پخته شود آنچه بزرگ باشد بسوزن زر یا مس بشگافند و آب او بخرقه نرم برچینند بعد ازان برگ مورد یا گل سرخ یا برگ سوس کوفته بیخته یا صندل
یا چوب گز سوده در زیر دامن دود کنند اما در گرما گل سرخ و مورد و صندل و در سرما برگ سوس و گز بهتر و آتش که در سرما کنند از چوب گز و چوب صنوبر
صوابتر باشد و اگر جائی ریش گردد گل سرخ و صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین سوده بر ریش پاشند و اگر آبله بزرگ و بسیار آب باشد برگ گل سرخ
سوده یا آرد ارزن خوابانند و اگر پوست او خراشیده شود برگ سوس تر از شاخ جدا کنند و بران برگ خوابانند و برگ گل خشک و برگ مورد خشک
سوده بر جای خراشیده پاشند و اگر بدین تدبیر خشک نشود گل خوزی یا گل مرادی که سفید بود و مائل بسرخی نباشد مقدار صد درم بکوبند و ده درم
شب یمانی سوده و ده درم نمک اندرانی باوی بیامیزند و بگلاب حل کرده بر آبله طلا کنند و دو ساعت بگذارند تا خشک شود پس بشویند و آبله از ریش

گشته باشد مرهم کافوری سود دارد و اگر ریش اندر بینی باشد هم ازین مرهم طلا کنند و صفت مرهم کافوری اینست که معجون روغن سازند از موم سفید و روغن گل با
و سفیده ارزیز و اقلیمیای نقره و اندکی کافور سوده دران آمیزند سعید گوید که چون جدری نضج یابد مجالس صاحبان آن سرد سازند و چون از روز هفتم بگذرد
کند مریض را مزوره بخورانند و از ترشی و نمکین منع کنند پس اگر خشکی او دیر کند بتبخیر ببرگ مورد و گل سرخ کنند و اگر خشکی او دشوار گردد و اندک باشد باب
و سماق طلا کنند و بعد آن بروغن گل و کافور و چون صحت یابد از بچه مرغ یا آب انار یا سماق غذا سازند محمود گوید که چون جدری بر آید و آب بردارد باید که اعانت
بر تجفیف او نمایند بپاشیدن آب مورد و آب طرفا و آب لف کرم و آبیکه دران کافور حل کرده و آبیکه دران نمک حل کرده باشند تا آنکه خشک گردد و صحت یابد
انطاکی گوید که اگر بهفته سوم داخل شود و صحت زیاده گردد خیر باشد و الا توقع موت بقرب بحران بود و فرش مورد نزدیک او و بخور بدان و بصندل و آب ورد
و هرگاه قلق و کرب عظیم گردد طلا بکافور محلول در گلاب جائز است و الا اکتفا کنند بر آنچه مذکور شد و چون یکهفته بگذرد آنچه سرد باشد بخورانند مثل عدس
و قطف و اسفاناخ و بر آبله گل سرخ و صندل و مورد بپاشند در گرما و طرفا در سرما و باید خفتن بدان نزدیک او نمایند و آنچه درین زمان در روز سمات میکنند
دران خطر شدید است و باید که اجتناب از زفر تا هفته سوم نمایند بهاء الدین مینویسد که هرگاه از بروز هفته بگذرد و آبله روی بخشکی نهد و بدن خشک
شود مرداسنگ و سنگ جراحت و سفیداب پاشیدن نافع است و گل سرخ و شب یمانی سوده بر روی بستر نرم انداخته بران خوابانیدن سخت مفید آید
و دود گزرا در خشک کردن و بصلاح آوردن ریش در جمله اوقات نفع عظیم است و آنجا که اسهال پدید آید اجزای غذا از آنچه ممکن باشد نیم بریان کرده
باید پخت و سفوف الطین در رب قابض باید داد قبل از کشکاب و غذا و بزهم سن فا و زهر حیوانی اندر رب قابض سوده مناسب بود و احتیاط
از نرم شدن شکم بعد پختن اندر آبله و حصبه بواجبی باید کرد که مضرت اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود و بعضی متاخرین مینویسند که اگر تا روز هفتم دانها
پر آب شده و نضج یافته باشند مطبوخات مذکوره راندهند یکدو روز بر طبیعت گذارند و تبخیر دود پوست چوب و برگ گز و بلوط و امثال آن نمایند و بعد
ازان مبردات و مجففات بخورانند و اگر در مزاج مریض ضعف باشد روز هفتم این دوا بخورانند عود صلیب دو دانگ مروارید سوده یکدانگ خورده
بالاییش شیره تخم کاهو شیره تخم خیارین هر یک پنج مثقال لعاب بهدانه شیره بادیان خطائی هر واحد یکمثقال شیره عدس مقشر دو مثقال
آب انار شیرین سه مثقال عرق زرشک دو مثقال خاکشی یک مثقال بهم بپاشامند و غذا شوربای عدس و در نسخه دیگر وزن هر دو شیره اول هر یک
سه درم و بهدانه یکدرم و خاکشی یکدرم است و قرص طباشیر ملین دو درم عوض مروارید و بادیان و عدس نوشته و اگر درین ایام لینت طبع عارض گردد
زود متوجه قبض آن شوند باشیای قابضه معتدله و اسهل همه آنست که حبوب یا گوله آنرا مثل جو و عدس و مونگ و نخود و ماش و برنج را بریان نمایند
قبل از پختن و قدری طباشیر سوده بیندازند و یا عدس درست را دو سه جوش داده آب آنرا سه چهار بار بریزند پس پخته بجای غذا بخورانند و بزر قطونا
بریان دو درم بر آب پاشیده یا کتیرا سوده یکدرم بهم بدهند و خورانیدن کسیرو یا پوست و یا خایه پخته تفل آنرا انداختن اگر قبض بسیار مطلوب باشد
و خورانیدن مروارید سائیده و فادزهر معدنی هر یک ربع مثقال با آب کسیرو مفید است و منقول از کسیرو و صاحب آبله را از هفتم تا آخر بسیار مفید مقوی
قلب و باعث مشغولی آنست و در آخر نیم و هم یا هر وقت که دانها بکمال رسیده و رو به پژمردگی و خشکی آورند مکان سرد و هوادار داشتن و ببدن هوا رسانیدن
معین بر خشکی است و در فصل گرما البته گرم ندارند و اگر بسبب گرمی مکان و غیر آن خفگی عارض شود مکان را هوادار گردانند و صندل و کافور و گلاب
و بید مشک و مانند اینها ببویانند و هرگاه موضعی یا تمام بدن خارش کند با شاخهای بسیار نازک درخت نیم یا برگ بید نازک نورسته و یا علف دوب
دسته بسته و مانند آن از برگها و علفهای نرم سبز موافق بملایمت بخارند و نگذارند که بناخن و چیزهای سخت بخارد خصوص در اواخر که باعث زخم میگردد
و در آخر که رو بخشکی آورده باشد قدری کافور را در گلاب حل کرده بجائیکه بخارد بمالند و یا بپاشند باعث تسکین خارش و التهاب و خشکی آنها میگردد
و اگر در اواخر مرض تب عارض گردد نظر کنند اگر بسبب قبض طبیعت باشد و در مزاج گرمی بود شیر خشت از یکتوله تا پنج شش توله در ماء الشعیر از شش توله
تا نیم آثار حل کرده بخورانند یا ملین دیگر و اگر بسبب گرمی صرف باشد تبرید فرمایند مثل آش جو یا پست جو و یا یکی از شیرجات بارد مثل شیره تخم خیارین

یا خرفه یا هندوانه یا تخم کدو ویا لعاب اسبغول وخاکشی سنگ شو باندک قند یا شربت کدر یا عناب واگر لینت باشد یا شربت صندل یا سیب یا
دوغ گاو که مسکه گرفته باشند وبسیار ترش نباشد یا آب هندوانهٔ رسیدهٔ شیرین وامثال اینها واگر بسبب هوازدگی باشد تدبیر آن نمایند ودستور
اهل بنگاله در باب خشک کردن آبله آنست که از روز یازدهم ودوازدهم یا زیاده که دانها رو بخشکی آورند زردچوب تازه یکوزن علف سبز یعنی دوب برگ نیم
تازه هر یک عشر وزن برنج سفید سدس وزن همه را با آب باریک ساییده وقدری آب دیگر داخل کرده مثل دوغ غلیظ نموده بر تمام بدن باهستگی
با پر مرغ بمالند که معین بر خشکی وریختن خشکریشه است بزودی واین در صورتیست که اندک نمی بر دانها باقی باشد واگر خشک باشند مقدار ربع
یا خمس هر چهار جزو روغن کنجد نیز داخل کرده بدستور چهار روز یکمرتبه بمالند تا پوست دانها ریخته شود ودرین ایام تبرید باید داد از شیرجات وغیره که سالم مسلوق شده
وازادویه واغذیهٔ حاره اجتناب فرمایند واگر در موضعی زخم گردد پارچه بروغن گل تر کرده بران موضع اندازند یا پیراهن بروغن گل تر کرده بپوشانند ودائم آنرا بروغن
تر دارند تا التیام یابد ویا مسکهٔ گاو تازه بیکصد ویک آب شسته بکرر بمالند واگر ازین التیام نیابد بمرهم معالجه نمایند واگر در جراحت کرم افتد آب برگ شفتالو وصبر بران ریزند وپس بمرهم علاج کنند

تدبیر ازالۀ خشکریشه

بقول جرجانی خشکریشه آن پوست را گویند که بر روی ریشها پدید آید هر گاه آبله خشک شود وخشکریشه بماند بنگرند اگر خشکریشه خشک وباریک باشد
وزیر او هیچ تری نباشد روغن نیمگرم بمالند یا بران چکانند تا زود بیفتد وبهترین روغن از برای این کار روغن کنجد تازه است اما آنچه بر روی باشد روغن بنفشه
بمالند وروغن کنجد از آن دور دارند واگر خشکریشه سطبر باشد یا زیر پوست او رطوبتی باشد آنرا باهستگی بی روغن بردارند ورطوبت از وی بچینند پس
بنگرند اگر عمق دارد یعنی به پوست فرو رفته باشد ذرور از صبر ومر وزردچوب ومرداسنگ واقلیمیای نقره وسفیده از زیر داسرنج بران پاشند واگر عمق ندارد
وبا پوست برابر بود شب یمانی ونمک سوده بپاشند وبگذارند تا بار دیگر خشکریشه آرد ودیگر بار باهستگی بردارند وبنگرند اگر در زیر خشکریشه همچنان رطوبت
باشد همچنین علاج کنند واگر رطوبت نبود بعلاج حاجت نباشد واگر دیگر بار خشکریشه بر دارد بروغن چرب کنند تا بیفتد مجوسی گوید که چون جدری در
جفاف افتد کنند تملیح بنمک سوده بروغن کنجد استعمال کنند وآنرا بر بدن در آفتاب طلا نمایند اگر فصل سرما یا ربیع یا خریف باشد در مکانیکه آنرا سرد
نرسد وبآبیکه دران مورد جوشانیده باشند غسل کنند پس اگر متقشر نگردد بار دیگر اعادهٔ تملیح بعد سه روز نمایند انطاکی گوید که اگر صحیح بودن صحبت
ووثوق بسلامت باشد نمک در روغن حل کنند وآنرا بپر مرغ طلا نمایند ویا جامه بروغن تر کرده بپوشانند والا حذر از آن کنند بعضی گویند که در اواخر
که خشکریشه تمام ریخته یا بعضی مانده اگر غده عارض گردد خذف پارها که در چاه یا نهر یا حوض یا تالاب میباشد برآورده ساییده بمالند وضماد سبوس جو
بآب برگ کاسنی بسیار مفید ومجربست وسبوس جو وتخم خبازی وتخم خطمی کوفته با شیر بز پخته مثل مرهم نهادن نیز آزموده است واگر شیر بز بدست نیاید
بآب برگ کاسنی یا برگ عنب الثعلب یا آب خالص نیز مفید است وایضا ضماد آرد جو با نصف وزن آن ریوند چینی نافع ومجربست از ینها تحلیل یابد یا منفجر گردد

تدبیر حفظ اعضا از آفت جدری

اعضائیکه از آفت آبله نگاه باید داشت آن چشم است وگوش ومنفذ بینی وحلق وریه وقلب وامعا ومفاصل از بهر آنکه مضرت این اندامها عظیم
باشد ومتقرح شوند اما چشم را بیم آن باشد که تباه شود ویا بران بیاض عارض شود واما گوش را خوف کری باشد واما منفذ بینی پس گاهی
دران قروح عارض شود ومجرای هوا بند گردد وگاهی قوت شامه زائل شود واما حلق گاهی دران خناق عارض شود وگاهی از قروح آن منع فرو بردن طعام
وشراب گردد وگاهی بالکلیه تا آنجا مؤدی شود واما ریه گاهی از بثور جدری وحصبه دران ضیق النفس شدید عارض شود وگاهی در سل اندازد چون قرحه
کنند واما قلب گاهی محترق شود از شدت گرمی واما امعا گاهی دران سحج وقروح عارض گردد که تلافی او دشوار باشد واما مفاصل بسا است که بسبب
بزرگی دانها وخباثت ماده حرکت آن دشوار گردد یا باطل شود

حفظ چشم

بقول شیخ بهتر آنست که مری جو و آب کشنیز در چشم کشند و گاهی دران سماق و کافور داخل میکنند و خصوصاً در اول روز و قطور مری تنها نیز نافع و همچنین
سرمه بآب کشنیز و بآب سماق پرورده دران کافور داخل کرده در چشم کشیدن و ایضاً آب شحم انار نیکوست و خصوصاً در ابتدا و اما چون جدری ظاهر شود سرمه
بگلاب و کافور موافق تر باشد و ایضاً گویند که اکتحال نفط سفید بسیار خوبست و زمان در بلاد ما بعد جدری و حدوث آفت در چشم روغن پسته استعمال میکنند
اگر غمامه باشد آنرا قلع کند و اصلاح چشم نماید و هنگام ظهور بثره شیاف ابیض نیکوست و صاحب کامل گوید که عنایت بامر چشم از ابتدا باید کرد تا دران بثره
ظاهر نشود و پس آب کشنیز تر و آب انار چاشنی دار اندر چشم چکانند و هرگاه دران بثره ظاهر گردد کحل اصفهانی مربی با آب کشنیز تر در چشم کشند و یا گلاب که
دران سماق تر کرده باشند در چشم بچکانند قبل ازانکه بثره دران ظاهر شود و طبری گوید که برای حفظ عین سرمه بکشند و این قطور بچکانند بگیرند آب کشنیز تر
و آب عصی الراعی و سهر و بجوشانند پس صاف کرده کحل شلوذی بااین آب خوب حل کنند و دران اندک کافور ریاحی داخل نمایند بعده مدام در چشم او این آب
بچکانند تا حفظ مزاج چشم کند و از خروج بثره منع نماید و من این کحل را ترکیب دادم و تجربه کردم و ندیدم که هر که بدان در وقت جدری اکتحال نمود و در
چشم او بثره بر آمده باشد ملح چینی یکدرم کحل اصفهانی سه درم نشاسته دو ثلث درم کافور یک دانگ باریک ساییده بآب عنب الثعلب و آب عصی الراعی
و آب کشنیز تر بدفعات تسقیه دهند و خشک کرده بسایند تا مثل غبار گردد بعده در چشم کشند یا بپاشند و یا بگیرند قطعهٔ اسرب صاف نرم و بر دست
بمالند تا آنکه دست سیاه شود و چرک آن جمع گردد پس آن چرک را از کارد بردارند بعد ازانکه کارد یا دست را بگلاب تر کرده باشند و چون آن چرک جمع شود
اندک کافور بدان آمیخته در چشم کشند و جرجانی گوید که چون نشان آبله بر بدن پدید آید سماق را در گلاب تر کرده صاف نمایند و اندکی کافور دران حل کرده
شبانه روز چند نوبت در چشم چکانند و آب کشنیز تر و آب انار ترش در چشم چکانیدن چشم را از آبله نگاه دارد و اگر مازو بگلاب بسایند و بچکانند سخت قوی باشد صفت شیافیکه از بیرون
چشم طلا کنند حضض و صبر و شیاف مامیثا و اقاقیا هر یک یکدرم زعفران نیم دانگ همه را نرم سوده شیاف سازند و بآب کشنیز تر ساییده طلا کنند آبله را از چشم باز دارد و هرگاه
که آبله در چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده در چشم بچکانند و هرگاه اندر سیاهی چشم آبلهٔ بزرگ بر آمده باشد سرمهٔ اصفهانی و کافور با آب کشنیز حل کنند و هر ساعت در چشم چکانند
و اگر سرمه بگلاب حل کرده بچکانند نیز سود دارد پس رفاده بر پشت چشم و تختهٔ اسرب باندازهٔ چشم بالای رفاده نهاده بسته دارند تا چشم را فرو نشانده دارد و گاه گاه بگشایند و باز
بر بندند و هرگاه بینند که این تدبیر سود ندارد و چشم سرخ باشد آبکامهٔ نبطی که ترش نباشد بچکانند و انطاکی گوید که خضاب کف پا در ابتدای ظهور جدری بحنا و زعفران و معصفر
و سرکه تا روز انقطاع آن واجب بود و کذا اکتحال سرمه و حنا کستر برگ زیتون بگلاب و گویند که تعلیق عین هرهٔ معدنی معروف آبله را از چشم منع کند و اکتحال بحنا
برگ بهی و زیتون نیز مجربست و سویدی نوشته که خضاب اسفل قدم بحنا و داشتن آن تمام شب در سالم ماندن چشم از آفت جدری مجرب من ست و چون
سرمه را بسایند و بآب ترشی ترنج مصفی هفت روز در آفتاب پرورده نمایند و بعد ازان در چشم کشند نظر را که از جدری و حصبه ضعیف شده باشد قوی گرداند
و حکیم شریف خان مینویسند که والد ماجد سرمه بآب خالص سوده در اول ظهور حمای جدری استعمال میفرمودند و گیلانی گفته که آنچه تجربه کردم و نافع یافتم
بلکه هر کسی که قبل ظهور جدری و حصبه استعمال کرد چشم آن از وی سالم ماند اینست که بگیرند آب کشنیز تر و آب پیاز خشک و باهم آمیخته سماق و اندکی کافور
ساییده در چشم چکانند و اکتحال نفط سفید حکیم عابد سرهندی در تجربه صحیح یافته و کشیدن زردچوبه در آب لیمو ساییده و مداومت بران مع لزوم پرهیز
دافع بیاض و راجح بصرست و مامیران عوض زردچوبه همین حکم دارد کذا قال ابن بیطار و انطاکی گوید که پوست آبله سوده اکتحال نمودن رفع بیاض
عین حادث از جدری نماید و گویند که قطور آب نقوع هلیله و آمله نافع ست و هرگاه آبله در چشم پدید آید باید که خشک بیشهٔ جدری با آب حلزون که بهندی گهونگا
نامند ساییده مکرر در چشم بچکانند و آب حلزون تازه تنها نیز مفید ست و اگر برگ کشنیز حاضر نباشد کشنیز خشک را جوکوب نموده در آب تر کرده آب صاف آنرا بدل آب برگ آن داخل کنند

حفظ گوش

نجندی گوید که در گوش او شیاف مامیثا بسرکه و آب سوده و یا آب بادیان تر یا اندک نبات و قدری زعفران بچکانند و بعضی گویند که صندل و شیاف مامیثا
و آب غوره ساییده چند قطره در گوش بچکانند و فتیله نیز بدان آلوده در گوش بگذارند و چکانیدن روغن گل یا روغن مورد با اندکی کافور و گذاشتن فتیلهٔ آلوده

با آن نیز مفید ست و همچنین چکانیدن آب مطبوخ پوست مغیلان و مازو و پوست انار مفرد و مرکب و اگر بثره اندرون گوش برآید شیر دختر چکانند و اگر فایده نشود روغن گل آمیخته بچکانند

حفظ منقذ بینی

بقول شیخ اطلیه از مامیثا و صندل و رب غوره و سرکه بکار برند و استنشاق سرکه تنها شدید المنفعت ست و جرجانی گوید که هر ساعت سرکه بگلاب در بینی برکشند و یا از مامیثا و غیره که مذکور شد شیاف ساخته بگلاب سوده قطره از آن بچکانند و روغن گل یا روغن غوره و اندکی کافور چکانیدن و اندرون بینی طلا کردن سود مند باشد و گویند که صندلین با آب کشنیز تازه یا آب نقوع کشنیز خشک یا آب انار تخم آن افشرده بسایند و اندرون بینی بمالند و اگر بثره در بینی برآید شیر دختر تنها و یا با روغن گل بچکانند و یا مغز تخم کدو و خیارین و هندوانه سوده با شیر دختران یا بزیا آب خالص مفرد و مرکب با اندکی دم الاخوین و کذا مرهم مرداسنگ بمالند و اگر رعاف عارض گردد و از افراط او ضعف رو نماید ادویه حابسه آن که در علاج رعاف مفصل مسطور شده بکار برند

حفظ فم و حلق

شیخ میفرماید که حفظ آن بمثل مکیدن انار و خاییدن تخم آن در ابتدا کنند و مکیدن توت سیاه و غرغره برب آن و خصوصاً هنگام آغاز شکایت در حلق نافع و ایضاً دران هنگام واجب ست که رب آن اندک اندک بلیسند و بقول جرجانی اگر سماق و گل سرخ و عدس مقشر در گلاب جوشانیده با آب آن غرغره کنند سخت سود مند باشد و غرغره با آب سخت سرد هم مفید بود و گویند که غرغره با آب اشیای بارده قابضه مانند انار خام و یا گلنار و یا مازوی سبز و یا پوست درخت مغیلان و ثمر آن خیسانیده یا جوشانیده نافع ست اگر سرفه نباشد و بشیر گاو یا بز که دران مغز خیارشنبر حل کرده باشند مفید و حکیم شریف خان مینویسند که بهتر نزد من آنست که عناب یکی بعد دیگری در دهن دارند زیرا که باوجود نفع او برای جدری جهت اوجاع آن کثیر المنفعت ست و در بیاض والد مرحوم مرقوم ست که پوست درخت گوندنی و نیم و برگ تنبول و بقدر دو چهار برنج سهاگه بریان کوفته در پارچه صره بسته در آب تر کنند و بر لب و دهن بگردانند و در حلق بچکانند

حفظ ریه

بقول شیخ برای حفظ شش چیزی مثل لعوق از عدس یا تخم خشخاش نیست و جرجانی گوید که هرگاه آبله بیرون آید اگر در سینه و آواز درشتی باشد و حرارت سخت قوی نباشد و طبع نرم نبود اندک اندک مسکه و شکر بلیسانند و اگر حرارت قوی باشد لعاب اسبغول و بهدانه و روغن بادام و نبات سفید بدهند و این لعوق درین باب نیکو باشد مغز تخم کدوی شیرین دو جزو مغز بادام مقشر و کتیرا هر واحد یکجزو و قند سه جزو کوفته بیخته بلعاب بهدانه یا اسبغول سرشته و اگر طبع نرم باشد لعوق از صمغ عربی و مغز بادام بریان و یا لعوق مرتب از مغز خیارین بریان و نشاسته بریان بلعاب اسبغول بریان بسازند و گویند که مغز بادام کوفته و یا گزنگبین و یا بهدانه در دهن نگاه دارند اگر سرفه عارض گردد بلعوقات و حبوب مناسبه و غیر آن علاج کنند و اگر خون برآید زود متوجه حبس آن گردند بدانچه در علاج نفث الدم مذکور شد

حفظ قلب

شیخ میفرماید که برای حفظ آن مطبوخ انجیر و عدس که سابق مذکور شد بنوشانند تا حرارت را از نواحی قلب منع کند و طبری گوید که خرقه مبلول بگلاب سرد بر سینه گذارند و گویند که این انگاه بعمل آرند که در قلب اضطرابی دریابند و چون خرقه خشک شود باز تر نمایند و اگر ازین تسکین نیابد صندل سائیده اضافه کنند و لخلخه ببویانند و مروارید ناسفته سوده یکماشه فادزهر معدنی سوده چهار سرخ با عرق نیلوفر یا عرق صندل یا عرق بهار بید بخورانند و اگر قدری گلاب و عرق گاوزبان اضافه نمایند خوبست و اگر عرق صندل و گاوزبان نباشد صندل سفید براده کرده و برگ گاوزبان هریک دو ماشه در عرق فتنه حاضر باشد خیسانیده مالیده صاف کرده با مروارید و فادزهر سائیده بخورانند و اگر خوش آید عرق کادی نیز قدری داخل نمایند

حفظ امعا

بقول شیخ اگر حفظ آن بعد ابتدا واجبست و آن بقول البعض مغریه بود مثل صمغ و گل ارمنی و اسبغول و چون اسهال در آخر مرض ابتدا کند معالجه با قرص طباشیر قابض برب ریباس و قرص تخم حماض نمایند و جرجانی گوید که تدبیر نگاه داشتن روده آنست که چون جدری اندر انحطاط افتد شربت حب الآس

و قرص طباشیر و رب بهی و مانند آن دهند و گویند که اگر اسهال شود و از آن خفت و راحت حاصل شود زود متوجه حبس آن نشوند والا با غذیه و ادویه که سابق مسطور شد حبس نمایند و اگر بمیل گرمی باشد نبات از سه ماشه تا یکتوله بخورانند نافع بود و کذا گل فوفل یعنی موچرس از نیم درم تا یکدرم نرم کوفته با ماست چکیده آمیخته مفید بود و دیگر سفوفات مناسبه با شیره بهدانه و بریان و خشخاش و جو مقشر و صمغ عربی اگر سرفه نیز باشد بدهند و اگر پیچش عارض گردد سفوف الطین با لعاب بهدانه و اسپغول و ریشه خطمی و شیره تخم خرفه و خشخاش و بارتنگ و پوست بیخ انجبار اگر خون آید و ایضاً کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی و زهر مهره خطائی با لعابات و شیرجات مناسبه باید داد

حفظ مفاصل

بقول جرجانی صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و گل سرخ و اندکی کافور بگلاب سابیده و قدری سرکه بر و چکانیده بر مفاصل طلا کنند و اگر بر مفصلی خراجی بزرگ بر آید زود بشگافند تا ماده مجتمعه دران خارج گردد پس تدبیر درست کردن جراحت کنند و مراهم که سابق مسطور شد بکار برند تعلیم اکثر کسانیکه درین مرض هلاک میشوند بعد از به شدن علت خناق و سرفه شدید و ذات الریه و سوء تنفس و سحج و اسهال دموی و معوی و زحیر و سقوط اشتها عارض میشود و بسا ست که با آخر قلغمونی و یا دبیله تولد کند و بهلاکت انجامد و گاهی همان بثره قرحه خبیثه پیدا کند و منجر بنا صور گردد پس هر مرض که دران یا بعد زوال آن عارض گردد تدارک آن نمایند بتدابیر یکه در باب هر یک مسطور ست لیکن چون بعد رفع جدری و حصبه حرارت آن تا چندروز در بدن میماند باید که دوای بسیار گرم استعمال ننمایند و از تناول اغذیه گرم نیز باز دارند و انچاکه بعد زوال جدری و حصبه تپ و سرفه باقی ماند باید که جهت رفع آن شربت نیلوفر دو توله در عرق نکوه و شاهتره هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه دهند و اگر حرارت زیاده بود قرص طباشیر ملین چار ماشه در شربت نیلوفر یکتوله آمیخته ملیسانند و شربت صندل ساده و نیلوفر هر یک دو توله در عرق نیلوفر و گاوزبان هر یک شش توله خاکشی پنج ماشه بدهند و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض با شربت خشخاش دهند و یا شربت حب الآس و تخم شربتی پاشنه

تدبیر قلع آثار جدری

بدانکه بقول گیلانی تا وقتیکه بر نشان آبله یکسال نگذشته باشد دران علاج اثر میکند و بعد آن علاج عبث ست و گفته که درین باب از مجربات من این غمره الیست که آثار را قلع میکند و میان زنان مشهور شده و آن اینست که بگیرند بیخ نی فارسی ده درم مغز بادام تلخ برنج سفید هر یک هشت درم آرد نخود مغز پنبه دانه تخم خربزه هر یک هفت درم کرسنه سرگین کبوتر هر یک پنج درم مقل و مرداسنگ هر یک چهار درم ایرسا و قسط و شاخ گوزن هر یک سه درم پوست بیضه و نطرون و زراوند طویل و براده عاج هر یک دو درم کوفته بیخته بار دیگر باریک بسایند بعده بر وی آب گرم بشویند و دو یا سه درم ازین دوا گرفته با آب آمیخته بر روی طلا کنند یا بمالند و بگذارند همچنین هر شب بعمل آرند و صبح بشویند و برین مداومت کنند و اگر هر صباح و شام تجدید آن نمایند اولی بود و کذلک در هر عضو که اراده ازالهٔ آثار جدری و غیره از ان و یا تحسین لون آن باشد استعمال کنند شیخ سیفر باید که انچه آثار جدری قلع کند بیخ نی خشک کرده است و آرد باقلا و حکاکهٔ چوب بید و حکاکهٔ بیخ عنزروت و تخم خربزه و پوست خشخاش آن و برنج شسته و مار الشعیر و سفیدهٔ بیضه و طین متخلخل و مرداسنگ و نبات سفید و نشاسته و بادام شیرین و بادام تلخ و آرد و غنهار و روغن سوسن ست و روغن پسته و پیه خربزه روغن گل و مانند آن و آبی که از سم شتر وقت بریان کردن آن بر آید بغایت نافع و از ادویهٔ قویه کف دریا حجر فلفل قسط اشق کندر صابون بورق استخوان سوخته استخوان بوسیده تخم ترب آرد ترب خشک کرده زراوند ترمس ست و از مطعومات جید محسن لون انار شیرین ترش و شراب خوشبو و زردهٔ بیضهٔ نیمبرشت و شوربای ماکیان و کباب و دراج و تدرج فربه ست و لازم ست که صاحب او مداومت حمام نماید و از مرکبات اینست بگیرند استخوان سوخته و پشک گوسفند کهنه و خزف نو و نشاسته و تخم خربزه و برنج مغسول و نخود هر واحد ده جزو حب البان و ترمس و قسط و زراوند طویل هر واحد پنج جزو بیخ نی خشک بست جزو و ازین طلا با آب خربزه یا با آب خیار دشتی و مار الشعیر یا آب باقلا مرتب ساخته شب بر عضو گذارند و صبح با آب مطبوخ بنفشه بشویند دیگر تالیف حکیم قریطن خزف جدید استخوان کهنه بیخ نی فارسی نشاسته ترمس تخم خربزه برنج شسته حب البان قسط مساوی گرفته از ان غمره سازند و ایضاً ترمس نخود سیاه جرجانی و ایلاقی مینویسند دوائیکه در طلا کردن روی بکار آید و نشان آبله بر دارد اینست مرداسنگ سفید کرده و بیخ نی خشک و استخوان بوسیده و کف دریا و قسط و انزروت و مغز بادام تلخ و زراوند طویل

وتخم ترب وتخم خربزه وتخم کنکره ملیله وآرد باقلا وبرنج وترمس وسفال نو ونشاسته ونخود ولوبیا وپشک گوسفند کهنه وحب البان در آب معصفر طلا کنند صفت
طلای دیگر آرد باقلا آرد نخود هر یک سه درم تخم خربزه پنج درم مرداسنگ سفید کرده دو درم بیخ نی خشک سه درم همه را بکوبند و بکشکاب سرشته طلا کنند پس از آنکه
از حمام بیرون آیند بعده پوست خربزه وبنفشه وسبوس ونخود همه کوفته در آب بجوشانند وروی بدان آب بشویند ودیگر بار تازه طلا کنند صفت طلای دیگر
آرد باقلا پنج درم تخم کنکره دو درم ونیم قسط شیرین دو درم مرداسنگ سفید کرده دو نیم درم بدستور سابق بکار برند صفت طلای دیگر قوی تر سفیداب مرداسنگ
مغسول ترمس براده عاج هر یک سه درم بیخ نی خشک آرد نخود استخوان پوسیده آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان مقشر قسط هر یک چهار درم همه را بکوبند
وبلعاب تخم کتان سرشته شب طلا کنند وبامداد بنفشه وبابونه در آب بجوشانند وروی بدان آب بشویند مجوسی گوید که چون آبله مستقشر گردد طلا بگل
گرسنه سفید باندک نمک نمایند وتا پنج ساعت بگذارند پس با آبیکه در آن مورد وانجیر جوشانیده باشند بشویند بعده دو یا سه روز ترک نمایند بعد
از آن با آرد برنج سفید وجاورس واندکی زعفران طلا کنند ویکشبانه روز بر آن بدارند وصبح با آبیکه در آن سبوس وانجیر جوشانیده باشند بشویند مجد
وغیره مینویسند که آرد ترمس مغز بادام تلخ قسط شیرین تخم ترب تخم جرجیر همه واحد یکجزو سائیده طلا سازند وبا بیخ نی خشک وآرد باقلا ومغز تخم خربزه
وبرنج ونبات ومغز بادام وآرد جو از هر یک مقداری نرم سوده بسفیده تخم مرغ طلا سازند واگر آثار آبله شبیه بد شنید باشد پیه بط ومرهم داخلیون
ضماد کنند ویا مرداسنگ سفید آرد نخود بیخ نی خشک استخوان کهنه قسط حب البان آرد برنج تخم خربزه کوفته بیخته بآب خربزه یا لعاب حلبه وتخم کتان
سرشته طلا نمایند ویا مرداسنگ را سفید سازند وبروغن گل آمیخته طلا نمایند وبدانند که مرداسنگ را سفید کرده بهر آن درین ادویه داخل میکنند
که جلد را جلا میدهد وسفید ناکرده سیاهی می آرد وطریق سفید کردنش آنست که مرداسنگ ونمک مساوی سوده در ظرفی گذارند وبسیار آب تخته
در آفتاب نهند چون آب گرم شود آنرا بریزند ودیگر آب بر آن اندازند وهمچنان تجدید آب میکرده باشند تا آنکه سفید گردد انطاکی گوید که اینچه آثار
جدری را زائل کند طلای صدای حدید بسرکه است وهمچنین ورع سلطفی در آب لیمو وکذا ورق بآب باقلا اطبای هند مینویسند که
برای ازاله نشان چیچک آنبه هلدی بیخ سرکنده خرهره سوخته مساوی کوفته بیخته بشیر میش آمیخته شب بر رو طلا سازند وصبح بنقوع
سبوس بشویند ویا استخوان آدمی یا آهو بآب شبینه سوده طلا کرده باشند ویا خوبکلان در شیر گوسفند سوده مالیده باشند

حمیقا

بفارسی خاک دباد آبله وکور آبله وآبله پیچ وآبله پوک ویوکک گویند وبهندی پپیا ما ودر افغانی لالا کرطاکا کرا ودر ملک مالوه کنکیه تهر نامند وآن نوعی از جدری
سلیم ترست که دانهای او بزرگ سفید متفرق بود وزیاده از صد دانه نمیباشد واز قلت عدد او شمار میتوان کرد واز خواص اوست که بی تپ بود وجمیع حواس
وعقل ونفس مریض برقرار ماند وشیخ فرموده که حمیقا چیزیست میان جدری وحصبه واز بین هر دو سالم ترست یعنی ماده او را کثرت مثل کثرت ماده
جدری نیست ونه در آن حدت وفساد است مثل حدت ماده حصبه وگویند که در ابتدای ظهور که هنوز کوچک بود دانها آبدار میباشند وبتدریج تا سه روز
تمام پر آب میشوند وبکمال میرسند وبعد از آن رو بانحطاط وپژمردگی می آورند وتا سه چهار روز دیگر تمام خشک میشوند واین را نیز از جمله امراض وبائیه وافده
شمرده اند وهر شخصی را در مدت العمر یکمرتبه برمی آید وتا سه مرتبه نیز گفته اند وصاحب خلاصة التجارب تا هفت مرتبه نقل کرده بیشتر حدوث آن بعد جدری است
واکثر آنست که اول حمیقا بر آید بعد از آن جدری واعراض وعلامات آن قریب باعراض وعلامات جدری وحصبه است لیکن در جمیع وجوه اسلم از آنهاست
ومدت مکث این کمتر واندر هوای خشک مولد حصبه اطفال مرطوب وکسانی را که تدابیر رطوبت افزا از خوردن میوها وغذاهای تر دارند افتد واندر هوای
مولد آبله اطفال صفراوی وآنها را که تدابیر خشکی فزا دارند پدید آید وگویند که انواع کلی آن دو نوع بمشاهده در آمده یکی آنکه دانهای آن بتدریج ظهور میکند لیکن
همان قسم از ابتدا آبدار وبا آن تپ خفیف وخارش بدن وبیخوابی تا دو سه روز وبعد از آن رو بتخفیف می آورد وتمام دانهای آن آب بر میدارد
بلکه بعضی دانها سرخ با خارش برمی آید وباز فرو می نشیند وزائل میگردد ودوم آنکه دفعةً همان قسم آبدار برمی آید وزود دیلند پر آب سے شود

و یا آن تپ و خارش کم بسیار و بثور دی خشک میگردد **علاج** این نوع محتاج بعلاج نیست از خود زائل شود و اگر حاجت افتد سبکتر از علاج جدری کنند و گویند که علاج جدری
از ابتدا خورانیدن مبرّدات است و از روز سوم یا چهارم غسل نمودن بآب سرد هر روز یا یک روز در میان و غذا مزورات بارد مانند دوغ با چلاو و عدس مقشر و ماش مقشر پخته
با چلاو و یا کدو و یا پلول یا اسفاناخ پخته با روغن بادام و یا مسکه بسیار کم و اگر بی روغن باشد بهتر یا ماء الشعیر با اندکی نبات یا با یکی از اشربه مناسبه مثل شربت کادی یا جبار
یا نیلوفر یا عناب و امثال اینها و در اواخر تبرید فرمودن بمزورات مذکوره در جدری و آنچه در حصبه بیاید واجب است تا اگر محتاج باعانت شود و بتدابیر حقیقیهٔ جدری اعانت نمایند
بمثل خورانیدن مطبوخ انجیر زرد یکعدد و زردک سه عدد و نخود با پوست یکتوله لک خام سه ماشه جوشانیده صاف نموده با شیرهٔ تخم هندوانه و یا شیرهٔ تخم کدو و یا شیرهٔ تخم خیارین
و یا شیرهٔ تخم خربزهٔ مقشر هر کدام که باشد یکتوله خاکشی بسنگ سوده ماشه یا مطبوخ خفیف دیگر دو سه روز دهند و از برای رفع خارش صندل سرخ سائیده بر بدن بمالند
و بگذارند تا خشک شود پس بآب غسل نمایند و هر عارضه که رو دهد بتدابیری که در جدری ذکر یافت معالجه نمایند

حصبه

بثور است سرخ رنگ متفرق بقدر دانه جاورس و چون شروع کند اول ورم گیرد و خطوط مستدیر سرخ رنگ با پوست ملتصق شبیه بنشانهای گزیدن کیک پدید آید
و بعد از آن بر بسیاری موضع دانها ظهور نماید و پخته نشود و ریم نکند بلکه خشک شده باریک گردد و پوست او مانند سبوس جدا شود و مادهٔ او خون ردی صفراوی و اندک است
و میل بخشکی دارد و بدین سبب بثور او کوچکتر باشد لیکن حصبه کشنده تر است و این هم از جملهٔ امراض وبائی است و هر که مستعد حصبه باشد خشک و لاغر و صفراوی باشد
خصوص که تدبیر صفرا افزا اختیار نموده باشد و بیدا اغذیه و فواکه حاره مثل خرما و عسل و حلویات از قبل نموده باشد و هرگاه که زمستان خشک گذرد و سرما بر عادت آن ولایت نباشد و تابستان
گرم و خشک باشد اندر آخر خریف حصبه بسیار افتد و علامت خاصهٔ حصبه آنست که تپ او گرمتر و تابیده تا که تراز تپ جدری باشد و غثیان و قلق بیشتر بود و در بیشتر حالها یکبارگی
بیرون آید و جدری در یک هفته و زود تر اندر سه روز بیرون آید و بثرهای حصبه بزرگ نباشد و از پوست برداشته نشود و شیخ میفرماید که حصبه گویا که جدری صفراوی است
و میان هر دو در اکثر احوال فرق نیست بجز اینکه حصبه صفراوی است و در حجم کوچکتر و گویا که از جلد تجاوز نمیکند و باوی بلندی معتد به نباشد خصوصاً در اوائل و جدری را
در اول ظهور او نتوّ و بلندی میباشد و از جدری کمتر بود و سیم را التعرض از جدری کمتر کند و علامات ظهور این قریب از علامات ظهور جدری است لیکن تهیج در این اکثر و کرب
و اشتعال باشد و درد پشت کمتر بود و علامات سلامت این علامت سلامت جدری است پس حصبه سریع الظهور و النضج سلیم است و سلیم اخضر و بنفسجی او ردی است و آنچه
بطی النضج متواتر الغشی و کرب باشد آن قاتل بود و ایضاً آنچه یکبارگی غائب شود ردی و مغشی است و محمود گوید که حصبه در چشم و حلق کمتر حادث شود و حدوث
آن از خون رقیق بسیار تیز میباشد حتی که مره صفرا میگردد و علامت حصبه تپ محرقه و کرب و سوزش و خوف و قلق و اضطراب و بیخوابی و تشنگی شدید و خبث
نفس و خارش بینی است و اسلم آن سریع الخروج سرخ رنگ غیر شدید الحمره است و جُجندی گوید که حصبه سلیم آنست که تا روز چهارم و قریب آن بر آید و آنچه که تا نقل
کرده که چون جدری و حصبه را ببینند که خروج او دشوار گردد و تپ و کرب ساکن نشود و تخفیف نیابد و باوی غشی و خفقان هیجان نماید مریض هلاک شود و ایضاً
مراعات چشم و باقی اعضا از آن واجب است زیرا که من اکثر اطفال را دیدم که یک چشم ایشان درین مرض زائل شد و بسیار الدین میفرماید که سبب این مرض
دفع طبیعت بود مر خون صفراوی حاد را که غلیان عفونی یافته باشد و از جملهٔ امراض وافده و وارده است یعنی چون در جائی پدید آید خلقی بسیار از آن گرفتار شوند بجهت
مصاحبت و مقارنت و ملاقات یکدیگر و چون این مرض بیشتر اندر خریف و بهار و در بدی هوا افتد مردمی را که صفراوی باشند در تن ایشان بسیار پدید می آید
و بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هر کسی را یک نوبت البته پدید می آید و دو نوبت هم دیده ایم و زیاده از این نادر بود و آنجا که طبیعت قوی بود اندر سه روز از تپ
بیرون کند و الا در هفته بر آید و آنچه از هفته در گذرد و هنوز هیچ بیرون نکرده باشد اکثر با خطر بود و دیدیم شخصی قوی مزاج را که در روز اندک تپ او بود و در روز سوم از سر تا پا
حصبه سرخ بیرون کرد و بخیر گذشت و پرهیزی نداشت و دیدیم چند کس را که اندر تپ گاهی فراش یکدیگر ندو سخت سرفه داشتند بعد هفته حصبه سرخ بروز کرد و بسهولت
و سلامت یافتند و هیچ محصوب از درد پشت و پایها خالی نباشد و در بلدهٔ زری از جهت مناسبت هوا و تدابیر مثل کثرت تناول انگور و شیرین و دوشاب و خرما و کیمها
و شیرینیهای دیگر و بدبوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و تجربه چنان یافتم که دل محصوب اکثر سرخ و ضایع باشد چون لحظه بعد بریده شود و همچون لعل احمر

وسلامتی نفس و آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات تنفس و کمال قوت و میل ماده بخارج و اختلاف ظهور و خفای آن نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت و میل ماده باندرون و این در اکثر احوال منذر بوقوع اسهال باشد یا بغشی خصوصاً که رنگ آن بنفش بود و هرگاه تشنگی و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصبه بسیاهی یا بسبزی گراید هلاکت نزدیک بود و بیهوشی آنرا که فصد نکرده اند درین مرض سخت بد باشد و سرسام مهلک زود منتقل شود و اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تام و وفور قوت و بعد از دهم اکثر آن بود که بحران شافی باشد و بجهت ورعاف بحرانی درین مرض نیکو و اکثر با سلامت باشد و هرگاه مصحوب را اسهال خون افتد حال بد باشد بتخصیص در اواخر لیکن ممکن بود که اگر قوت بر جای باشد و اعراض بد دیگر نباشد و امتلای دموی بوده باشد بخیر خلاص یابد خصوصاً در اوائل و در اینجا که خون ناب آید زود هلاک گردد و اگر آنرا بچیزهای قابض علاج کنند در احشا ورم تولد کند و هلاک گرداند و آنرا که اسهال خونی نباشد امیدوارتر باشد اگرچه از خطر خالی نباشد و بعضی گویند که انواع ردی حصبه را از جمله طواعین شمرده اند و درین قسم اکثر گرانی و زنگاری و طعم دهن تلخ و چشمها زرد و نبض سریع و بول ناری میباشد و بهترین انواع این نیز آنست که با او نبض و نفس و شعور و میل بر غذا و آب برقرار باشد و بزودی و آسانی سرخ بیکدفعه بروز کند در روز سوم از ظهور علامات و بعد از بروز تب و سائر اعراض کم گردد و زود خشکریشه آرد و تا هفتم و نهم صحت یابد و خلاف اینها همه بد و با خطر باشد و آنچه روز ششم و هفتم بروز کند و سرخ رنگ باشد و بعد بروز اعراض زائل گردد متوسط بود و آنچه بهفت روز گذشته و هنوز دانهای آن بروز نکرده باشد و اعراض آن بسیار شدید بود و اکثر آنست که با خطر باشد خصوص آنکه سیاه و یا کبود و یا سبز و یا صلب و یا عطش بسیار و یا بطن ملتهب و ظاهر بدن سرد بود و نفس و حواس برقرار نباشد و آنچه از چهارده روز تجاوز کند ممکن البرء است علاج آنچه در علاج جدری مسطور شد حسب حاجت بعمل آرند چه علاج این قریب بعلاج آنست بهر آنکه حصبه مثل جدری صفراوی بود و بعضی اطبا بفصد و اسهال در ابتدای این مرض امر کرده اند و اسهال بعد روز ششم از مرض جائز داشته اند و بقول ابن الیاس و خجندی حق آنست که این هر دو غیر جائز است بهر آنکه ماده این مرض صفراوی در غایت رداءت و فساد و بعید از نضج و صلاح است بلکه تدبیر صواب درین آنست که بتسکین اخلاط و تغلیظ آنها و منع آنها از حرکت نمایند بشرب شربت عناب و یا عناب در آب صاف جوش کرده بقدر شکر و بران اندک خاکشی پاشیده بنوشند و یا شربت امرود و سیب یا شربت انار و صندل و حماض بهر تقویت قلب بنوشند و غذا ماء الشعیر با عدس باشد و حق آنست که این مرض حذاق و اطبا را در معالجه خود متحیر می سازد زیرا که اگر بالکل طبیعت بگذارند و استفراغ و تلیین طبیعت نکنند خوف ارتقای بعض مواد بسوی دماغ و حدوث سرسام بود و اگر معالجه بتحریک و استفراغ کرده شود بهلاکت انجامد بسببی که مذکور شد بالجمله ماده او را اصلاً حرکت ندهند و از لینت طبیعت حذر کنند خصوصاً بعد از هفتم چه اسهال دران خطرناک است و هر صبح شربت عناب و یا شربت خشخاش بنوشانند اگر با آن سرفه و الم در حلق و سینه باشد و انار شیرین بمکند و غذا بسفوف سماق بود و ازین معالجه تجاوز نکنند تا آنکه تب ساکن شود و تیزی ماده شکسته گردد و درین مرض از نوشانیدن ترنجبین و شیرخشت حذر کنند مگر آنکه طبیعت بسیار قبض شود که دران هنگام در ماء الشعیر بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان داخل نمایند و بامداد شربت بنفشه بیست درم در آب گرم بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد ماء الشعیر که در آن حب الآس پخته باشند باندکی صمغ عربی و گل ارمنی بنوشانند و یا مثقالی از قرص طباشیر قابض با ده درم رب حب الآس بدهند و بهی و امرود بمکند صفت قرص مذکور تخم حماض چهار درم گل سرخ هفت درم صمغ عربی طباشیر هر واحد سه درم نشاسته بریان دو درم همه را باریک ساییده بلعاب اسبغول سرشته اقراص سازند و با رب بهی یا رب آس هرکدام که حاضر باشد بمقدار ده درم بخورند و غذا جاورس بریان با مغز بادام و جو و خشخاش بریان و باید که خاکشی بمقدار یک کف در فرش صاحب حصبه و چیزی بر بدن او بپاشند و مریض از تناول جوزه مرغ و مانند آن حذر کند تا آنکه تب او بتمامه منقضی گردد و تا روز چهاردهم و در روی مریض اگر تابستان باشد صندل و مورد بسوزند و اگر فصل زمستان باشد طرفا و شاخ انگور و انار و انجیر و ازین معالجه تا انقضای تمام مرض تجاوز نکنند ایلاقی و جرجانی مینویسند که چون ماده حصبه کمتر و تباه تر میباشد و سبب او غلبه صفرای سوخته و افساد او خون را بود لاجرم شربتهای خداوند حصبه سرد و تر باید تا با تشنگی و تیزی صفرای سوخته برابری کند و اصلاح خون نماید چون کشکاب و لعاب اسبغول و مانند آن و کشکاب و لعاب را بآب غوره یا آب انار ترش و مانند آن بباید آمیخت و باید دانست که مثال ماده حصبه با هیچ آب ایستاده است که مدتی دراز اندر آبدان ایستاده باشد و عفن شده و حرارت آفتاب آنرا سوخته باشد و لطافت از وی برده باشد پس هرگاه

آب پالیزه و بسیار بدان آمیز و فساد او کمتر شود و همچنین هرگاه که شربتهای سرد و تر خداوند حصبه بنوشد و اندر معده و جگر او برود و برگها بگذرد و با خون بیامیزد خون او بصلاح آید با آنکه کشکاب خداوند آبله را و سینه و حلق را نیز سخت موافق باشد لیکن خداوند حصبه را موافق تر باشد از خداوند آبله و لیست آب سرد و آب غوره و آب ریباس و آب زرشک نیز خداوند حصبه را موافق تر باشد و ماء القرع و آب هندوانه و آب خیار ترش نیز صاحب حصبه را موافق تر از خداوند آبله باشد و اگر با بیرون آمدن آبله تب سخت گرم باشد بدین شربتها حاجت آید و بدانند که طبع خداوند آبله و حصبه نگاه باید داشت تا اسهال نیفتد که اندران خطر باشد خاصة اندر آخر حصبه سخت بد باشد لیکن گاهی اندر ابتدای آن حاجت بتلیین طبع افتد از برای دو معنی یکی آنکه صداع و حرارتیکه باشد بدان زائل شود دوم آنکه ماده لختی کمتر شود و علامت حاجتمندی بتلیین طبع و تقلیل ماده آنست که رگها ممتلی باشد و رنگ روی سرخ نباشد و نبض موجی بود و تب گران باشد و سخت فرو زان نباشد و آنچنین تبها را بتازی بلیده گویند و هرگاه که احوال این باشد بفصد حاجت نبود لیکن باسهال حاجت باشد پس هلیله زرد مقشر را در آب بجوشانند و صاف کرده نبات سفید داخل نموده بنوشند و اگر آب انارین با تخم کوفته گرفته نبات دران داخل کرده بدهند صفرا و رطوبت را کمتر کند و هیچ گرمی نکند و خداوند حصبه را اگر آلوی سیاه بکار ببرند و در جلاب تر کنند و آن جلاب بنوشانند و آلو تر کرده چند دانه بخورانند وقت حاجت کم کردن ماده آن انسب بود و باید دانست که در حصبه ترنجبین نشاید داد زیرا که مضرت آن خداوند حصبه را همچون مضرت عسل باشد مر مردم محرور و بیقراری و غثیان زیاده شود و بنفشه و آب لبلاب همچنین بنش کشتن و تا سه زیاده کند و همچنانکه اندر آبله اولی تر آنست که اگر علامات غلبه خون ظاهر گردد نخست لختی خون کمتر کنند همچنین در حصبه اولی تر آنکه نخست لختی از صفرا کمتر کنند پس بتسکین مشغول شوند خاصة اگر تب سخت گرم و دهان تلخ و چشم زرد و بول ناری باشد و آنرا که طبع نرم باشد هیچ وجه تدبیر اسهال آوردن نباید کرد و همیشه اندر آبله و حصبه احتیاط باید کرد تا بعد از پنج روز طبع نرم نشود خاصة اندر حصبه و هرگاه که از نرم شدن طبع احتیاط کنند کشکاب از پست جو سازند یا از کشک جو بریان کرده تا طبع نرم نشود و اگر زیادة ازین حاجت آید پست انار دانه و کشک جو بریان کرده نیم نیم پخته بپزند چنانکه رسم ست و اگر طبع سخت نرم باشد صمغ عربی و طباشیر بران کشکاب افگنند و اگر بدین کار بر نیاید پیش از کشکاب مذکور بقدر سه درم سفوف الطین با رب بهی ترش ده درم بخورند پس کشکاب بنوشند صفت سفوف الطین گل سرخ طباشیر تخم حماض سماق زرشک گل مختوم هر یک یکجزو پوست خشخاش صمغ عربی گلنار هر یک نیم جزو و اگر کار دراز گردد دوغ ترش پالوده و مسکه را ازان جدا کرده با کعک و صمغ عربی بدهند و رعایت کردن در حصبه آنست که در اول اندکی اسهال آرند و در آخر حصبه رها کنند که اسهال نشود ابن نوح گوید که اهرن گفته که علاج جدری و حصبه مثل علاج حمیاتست هرگاه با اسهال باشد و محمد بن زکریا نوشته که حصبه خبیث تر از جدر است و میباید که در حصبه اخراج صفرا برفق بغیر اسخان کنند مثل آب آلو و انار ترش بشحم کوفته با شکر و ماء الشعیر و آب هندوانه و ماء الخیار و ماء القرع و لعاب بزر قطونا و مانند آن و اگر عقب شرب اینها غم و کرب بهم رسد و بیم بیهوشی و غشی باشد آب گرم جرعه جرعه بدهند و ساعتی دران بنشانند و مالش بدن او کنند و بجامه بپوشند تا بدان تسکین یابد مصنف خلاصة التجارب گوید که جوانی کشمیری را دری حصبه سیاه پیدا شد و نزدیک بهلاکت رسید حضرت استادی او را سه عدد انجیر خشک با مغز جوز دادند بخورد و صحت یافت و طریق علاجیکه بر محصوبان تجربه کرده ایم و بی خطر بوده آنست که در اوائل فصد و یا تقلیل دم فرموده ایم و بعد ازان جهت تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آش جو که اندران عناب و اندکی کشنیز سبز جوشیده باشد داده ایم و آنرا که ازین غذا نفرت شده برنج اندر آب مطبوخ جو پخته داده ایم و با آب سرد و آب عناب جوشیده و اندکی برنج و شفتالو تسکین حرارت کرده و گاهی آب آلو جهت تسکین صفرا با آب عناب خلط کرده ایم و گاهی که دهن سخت خشک گردیده هندوانه شیرین سرد کرده داده ایم و اگر شکم نرم بوده منع عمل نموده ایم و آلو و هندوانه نداده ایم آن هنگام غذا ماش برنج اندر آب جو پخته فرموده ایم خصوصا بعد بروز حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ محصوبی را خطائی نرسیده و بسیار از حصبهای بد باین تدبیر صحت یافته اند و آنجا که بروز دیر میشود و ناقص یا متراجع ست طبیعت را یاری دادن احتیاج است باید که تن او را بجامه بپوشیده دارند و جرعه جرعه آب سرد بدهند و اگر قوت داشته باشد که قدری آب گرم ساعتی در شیب جامه او دارند تا بخار آن تن او را نرم و مسام او را گشاده سازند صواب بود و انجیر چند عدد در آب عناب جوشانیده آب او دادن هم مدد بروز بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بروز کند

و یا بهیم حدوث اسهال باشد مزیدن بهی ترش و رب آن و مزیدن انار دانه و زرشک موافق بود قبل از غذا و بسیار را دیدم که در یخ و ترشی مبالغه کردند و حصبه
بخیر گذشت اما گرانی در زبان و یا در گوش پیدا کردند و بران ماندند و انجا که گرانی سر و صداع و یا بیهوشی و غفلت بسیار شود و امتلای خون باشد و فصد
نشده و حصبه نیز هنوز بروز نکرده اگر ممکن بود تقلیل دم غیر از ان هیچ تدبیری مفید نیاید و اگر امتلای دم نباشد و یا فصد در اوائل شده باشد ماده را
از دماغ باز باید داشت بحقنه و شیاف و بپاشویه و بویانیدن کافور و لخلخه بارده و مالیدن تیزاب بر کفهای دست او و بعد بروز آنرا که ضعفی باشد و غذای
قوی تر خواهد چوچه مرغ باید داد پخته یا کباب کرده و بقایتی اندر ری هوای مولد حصبه شد در اطفال و کودکان و چنان بود که سرفه سخت و تنگی پیدا کردند
و بعد یکروز تب مطبقه قوی پدید می آمد و بوقت شب هنگام سرفه تب بیشتر میشد و اکثر را آواز گرفته بود و در روز پنجم حصبه سرخ بر تمام بدن ظاهر میشد
و چنان تجربه شد که انجیر جهت سرفه میدادند نافع بود و بروز حصبه را نیز مدد میکرد و ترشیها مضر بود و هم سرفه را و هم تب را و غذای نافع بعضی را شوربا
برنج بود و گوشت گوسفند اندران جوشیده و حلیم گندم گوشت اندران جوشیده و بعضی را آش جو ساده و بعضی را فوغان برنج و بعضی را ماش برنج
و دیگر چربیها و ترشیها و سردیها و شیرینیها هیچ نمیدادند و بعضی کودکان معتاد میوه را انار املسی اندکی میدادند و بدین نوع تدبیر جمله صحت یافتند اکثر در
هفت روز و در یازدهم بحران تام بعرق بود و چون مرض هوائی و ضعیف بود حاجت به تنقیه نمیشد و بیشتر احتیاج بتنقیه کودکان سخت مرطوب
و مردم رسیده را باشد جهت قوت سبب تخصیص که تدابیر اکل و شرب ایشان بد بوده باشد و حضرت استادی هیچ مصحوب را نمیگذاشتند که
جامه پاک بپوشد جهت آنکه گزیدن شپش برای بروز حصبه نیکو باشد بعضی متاخرین مینویسند که اگر صفرا در کمال غلبه و زیادتی و در طبیعت نیز قبض باشد
بزودی طبع را نرم نمایند بملینات مناسبه و دافع صفرا مثل ماء الشعیر یا شربت آلو یا تمر هندی یا آب انارین معصور با تخم و شیرخشت یا باین نقوع فواکه مثل
تمرهندی پنج توله آلوی بخارا و زرد آلوی ترش هر یکیه پانزده دانه سپستان عناب هر یکی سی دانه در عرق کاسنی یا آب مروق آن بقدر یا و سیر تر کرده
مالیده و دو توله تا چهار توله شیرخشت حل کرده بنوشند یا مغز خیارشنبر و تمرهندی در آب کاسنی مروق یا عرق آن حل کرده صاف نموده با شیرخشت
و روغن بادام بخورند اگر سرفه نباشد و الا این نقوع حلو بدهند عناب سپستان هر یکی بیست دانه خوبانی مویز منقی هر یکی پانزده دانه در عرق نیلوفر
یا کوه تر کرده با چهار توله شیرخشت بخورند یا مغز فلوس و سپستان را در آب هندوانه خیسانیده صاف کرده با شیرخشت و روغن بادام و یا مغز فلوس مثل
در لعاب بهدانه و اسبغول و ریشه خطمی مالیده با شیرخشت و روغن بادام دهند پس بنگرند اگر خون نیز کمال غلبه داشته باشد جوان محرور المزاج را فصد
اکحل یا باسلیق وغیره نمایند بعد از ان مطفیات و مسکنات صفرا و خون بدهند مثل اشربه که سابق مذکور شد و شربت نارنج و ترنج و لیمو و ریباس
و غوره و توت و آلو و زرشک و سکنجبین هر کدام که مناسب باشد با عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی و خاکشی سنگ شود و یا اسبغول پاشیده
پس اگر غلیان و حدت ماده قوی و رقیق باشد متوجه بتغلیظ آن شوند بمبردات مغلظه بمقداریکه غلیان و حدت آن کم گردد نه بسیار از حد مانند شیره
تخم خیارین یا مغز تخم کدو یا مغز تخم هندوانه بشربت عناب یا نیلوفر یا کادی یا جهار نخل و ازین همه بهتر قرص کافور است بآب انار ترش یا قشر
آن یا شربت بهی ترش و سماق و مانند آن اگر سرفه نباشد و اما اگر غلیان و حدت چندان نداشته باشد احتیاج بتغلیظ نیست که آن بسیار
ضرر دارد بلکه اگر ماده غلظتی داشته باشد ترقیق آن نمایند و اعانت طبیعت بر بروز نمایند مثل آب برگ بادیان و برگ کاسنی و برگ عنب الثعلب با
خاکشی سنگ شود و عرق کادی یا جهار نخل و شربت آن کنند و اگر برگهای مذکوره نباشد شیره تخم آنها با خاکشی و شربت کادی و عرق گل و بیخ آن
بدهند و محافظت بعض اعضای شریفه بتدابیریکه در جدری گذشت باید کرد و از مالیدن روغن بر بدن اجتناب نمایند این همه تدابیر قبل
از بروز حصبه است اما بعد بروز مغلظات و مبردات البته نباید داد و ملاحظه غلبه صفرا و حدوث ثوران آن نیز از دست نه هند و معینات بروز
می باید خورانید مثل آب بادیان وغیره مسطوره یا نقوع یا مطبوخ تخم آنها باضافه بیخ کاسنی و بیخ بادیان و گل نیلوفر هر یکی یکدرم تا یک مثقال
با یکی از شربتهای مناسبه و سه درم خاکشی سنگ شود و اگر حصبه در بروز دیری کند سه عدد انجیر و سی عدد سپستان و ده دانه آلوی بخارا در ان

مطبوخ اضافه نمایند تا آنگاه که دانها تمام بر آرند و اگر این کفایت نکند یکی از مطبوخات مذکوره در جدری که مناسب دانند بدهند و بدن را گرم دارند و اندک اندک آب گرم بخورانند تا فی الجمله عرق آید لیکن با شرائط مسطوره در جدری از اختلال بودن نفس و حواس و غیره و اگر خشکی دماغ یا بیخوابی عارض گردد شیر دختر در بینی چکانند و یا رچه بدان تر کرده بر تارک سر او بگذارند اگر ازین تخفیف حاصل نشود در گوش نیز بچکانند و بر کف دست و پا و جاهای دیگر چند قطره آب در روغن یاسمین بمالند تا سفید گردد تدهین نمایند و غذا از مزورات بی گوشت و روغن مثل آش جو با اندکی نبات یا شربتی ترش مناسب یا با شیر بینی و شربت و یا ماش مقشر و کدو و اسفاناخ و خرفه و یا با دال عدس مقشر یا ماش مقشر و توری با اندک نمک و روغن بادام پخته همه چاشنی دار آب انار و سیب ترش و زرشک و آلو اگر سرفه نباشد والا بی چاشنی با چلاو و نان در جمیع اوقات موافق و مناسب است و هرگاه تشنه شود آب سرد که بهوا سرد شده باشد نه ببرف و شوره بدهند و اسپغول بران بپاشند و اگر سرفه نباشد سکنجبین ساده یا عرق کاسنی یا بید ساده یا نیلوفر نیکو و مسکن عطش است و اگر تشنگی بسیار غلبه کند و بهیچ نوع تسکین نیابد آب سرد مقداری کثیر بخورانند و قی فرمایند که بسیار معین بر تسکین تشنگی است و در مکان معتدل الهوا در ابتدا بنشانند و در اواخر بعد ریختن خشکریشه اندر مکان سرد هوادار بنشانند و مبردات مثل شیره تخم خرفه و مغز تخم هندوانه و مغز تخم کدو و امثال آن و یا ماء الشعیر یا یکی از شربتهای مناسبه و یا اسپغول با عرقی و شربتی مناسب و سکنجبین و یا آب هندوانه رسیده و مغز تخم خیارین و کشنیز و یا دوغ گاو مسکه گرفته که بسیار ترش نباشد و یا میوه های بارد ترش و چاشنی دار مثل انار و توت و آلو و ریباس اگر سرفه نباشد والا سرد و شیرین مثل شفتالو و انار شیرین و سپستان تازه و مانند اینها مناسب است و آب سرد اگر غسل کرده باشند یکروز بعد و روز در میان و بدانند که اگر اسهال در اواخر این مرض عارض گردد زود متوجه حبس آن گردند بتدابیری که در جدری ذکر یافت و تقویت قلب و دماغ و جگر و اعضای تنفس درین مرض بسیار لازم شمرند بخوشبوهای سرد مثل صندل و گلاب و سوده سپید و مشک و کافور و نیلوفر و امثال اینها و خورانیدن مروارید سوده و دادن مفرح بارد با عرقیات مناسبه مثل عرق بید مشک و بهار بید و نیلوفر و گلاب و اشربه مناسبه مثل شربت صندل ترش و سیب ترش و ریباس و انارین و نهادن پارچه تر کرده بر سینه و جگر و تارک سر بسیار مفید است و اگر در ابتدا اتفاقا تلیین و اخراج خون نشده باشد بعد بروز متعرض آن نشوند مگر بضرورت بسیار قوی اما مسهلات قویه را حذاق اطبا در هیچ حال اندرین امراض تجویز نکرده اند زیرا که در ان خطر از ملینات زیاده است و از خوردن گوشت و روغن و چیزهای گرم و چرب و خوشبوها می نند و بدبوی متعفن و از مکان گرم متعفن و از کثرت تناول غذا و سوء هضم و از خلو معده و از شرب آب ثقیل متعفن اجتناب باید کرد و در وقتی از اوقات که قبض بسیار عارض گردد و بسبب صعود ابخره و مواد بدماغ خوف حدوث سرسام یا اختلال حواس و یا رسیدن بخار آن بقلب و حدوث غشی باشد ناچار تلیین بحکم ملینات مذکوره و یا بحقنه لینه بارده کنند بالجمله بعد از ظهور حصبه از مبردات و ملینات احتراز واجب است اگر در اواخر طبع نرم شود بشربت حب الآس و طباشیر و صمغ عربی و گل ارمنی و زهر مهره خطائی و قرص طباشیر قابض و رب سیب و مانند آن باز دارند و اگر اسهال دموی بود بشربت انجبار و مثل آن معالجه نمایند و اگر رعاف افتد و خوف ضعف و سقوط قوت بود فی الفور بحبس او کوشند که افراط آن خطر دارد و ادویه حابس آن در علاج رعاف بتفصیل گفته شد و آنرا که خواب نیاید در آخر مرض شربت خشخاش توان داد و سرفه شدید را باعوقات معتدله دفع باید کرد و همچنین هر عرض را بادویه مناسب آن تدارک نمایند والله تعالی هو الشافی و فی الصحاب هو الکافی

شرا

بثوری است مائل بسرخی بود و با خارش و کرب باشد و دفعة حادث شود پس اگر دموی باشد سرخ تر و گرم تر بود و بسرعت ظاهر شود و در روز شدت کند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند و شیخ گفته که گاهی رطوبت از ان سیلان کند و در اکثر او کرب او و حکه در شب

[illegible]

استعداد نمایند و سببش بخارات حارست که یکبارگی در بدن ثوران کند و آن یا از خون صفراوی پیدا شود و یا از بلغم شور و چون شرا موضع فراخ در گیرد اگر فصد نکنند خوف حدوث تب غب باشد و طبری نوشته که شری مرضیست که جهال اطبا در ان تهاون میکنند چنانکه در صداع خبطه تهاون نمایند و از تهاون در خبطه زکام پیدا میشود و از تهاون در زکام نزله تولد میکند و از تهاون در نزله ذات الریه و ذات الجنب و شوصه حادث میگردد همچنین از تهاون در شری فساد مسام و جلد میشود و از فساد او ضعف اعضا و از ضعف آن انصباب مواد بسوی آن و از انصباب مواد جرب و دمامیل و دبیلات و بثور ردیه و فساد لحم میگردد و گاهی بسقوط اعضا می انجامد و شری یا از خون گرم حاد بود که دران حرافت باشد و چیزی از رطوبت فاسدهٔ غلیظه باوی آمیزد و یا از رطوبت رقیق فاسد باشد که بشوریت حدت یابد و آنچه از رطوبات مالحه باوی آمیزد از سر نزول نماید و گاهی با رطوبت چیزی از اخلاط سوداوی فاسد الکیفیت آمیزد و بحسب سبب موجب رنگ شری و صورت او باشد پس آنچه از خون سخین باشد که در حدت کمتر از خونی بود که در حمره و نمله میباشد صورت شری بثور صغار سرخ رنگ بود و باوی کرب و قلق و حالت شبیه بحمی باشد و آنچه از رطوبت فاسد باشد صورت او بثور کبار سفید رنگ بود و با آن غثیان و تهیج باشد و گاهی باوی قذف رطوبت بود و گاهی با نوع اول قذف صفرا باشد و ظهور او نزد اندفاع خلط بسوی سطح بدن و تنگی مسام و ضعف از اخراج آن بسبب کثرت او یا غلظ او یا هر دو باشد پس مسام متورم شود و جلد متقشر گردد و آنچه ظاهر شود مثل بثور پهن گردد و با آن حکه بود بسبب حرافت و ملوحت که در خلط است و خجندی گوید حق آنست که هر دو نوع شری در شب کثرت نمایند و خارش آرند لیکن در بلغمی بیشتر بود و این مرض از صفرا و سودا کمتر افتد بسبب قلت تبخر بنا بر یبوست آنها

علاج شرای دموی

فصد بهفت اندام کنند و لعاب بهدانه شیرهٔ عناب شیرهٔ صندل در عرقیات بارد برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و گیرو و پهٹکری هر دو سائیده بر بدن بمالند و یا سبوس گندم و تخم خربزه سائیده بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن خیلی مفید ست و آب نیم گرم بر بدن ریختن نافع و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید و یا بعد فصد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه در عرق شاهتره ده توله جوشانیده شیرهٔ تخم کاسنی شش ماشه سکنجبین دو توله داخل کرده بنوشند و گیرو و نمک سانبهر و سبوس نانخواه هر یک دو ماشه بر جلد بمالند تا تفتیح مسام و تحلیل بخارات کند و طین مغره با سکنجبین ساده خوردن و برگ بانس بآب جوشانیده غسل کردن و سبوس گندم و کشنیز خشک بر آتش انداخته دود آن بر تمام بدن رسانیدن از مجربات والد مرحوم ست و آب کاسنی مروق با سکنجبین و خاکشی نوشیدن و خاکشی و اسپغول هر یک دو درم با جلاب خوردن و چیزی که در علاج ماشرا گذشت استعمال کردن نیز نافع بود و اگر فائده نشود بنضج ماده از منضج بارد نموده تنقیهٔ صفرا بمسهل بارد که دران اهلیلجات نیز داخل کنند باید کرد و استعمال قرص کافور با تبرید مذکور نیز فائده میکند ذکر ادویهٔ نافع این نوع شرا شرب و ضماد عصارهٔ بارتنگ و کذا عصارهٔ کشنیز سبز بعسل و اگر مویز منقی و یا زیت خوشبو داخل کرده ضماد نمایند نافعتر باشد و کذا افسنتین و کذا تخم کاهو و کذا جمار نخل نافع و شرب عرق بید ساده سی درم بشکر و بردن مریض در حمام و طلای بدن او بآب بید در حمام و کذا شرب کشنیز خشک و شکر هر یک ده درم هر روز و کذا برادهٔ آبنوس مثل غبار سوده که مسکن غلیان خونست و کذا نقوع تمر هندی و کذا آب لیمو و کذا نیل هندی نیم درم که مسکن جوش خونست و کذا طرخون اندک خوردن و ضماد پشک گوسفند یا بز مثل غبار سوده بسرکه آمیخته و کذا نان گندم بآب کشنیز و کذا برگ خیار بعسل آمیخته و کذا عصارهٔ برگ آس یا حب او تنها یا بشراب و روغن گل پخته و کذا سماق بآب گندنا سرشته یا تخم گندنا مساوی او آمیخته و کذا آرد جو و تخم گندنا مساوی و کذا مغره بسرکه یا آب حل کرده و کذا آب کاسنی و روغن گل و کذا برگ توت باریک سوده در حمام و کذا صبر بسرکه و غبار آسیا بسرکه و عسل و کذا القم و کذا اهلان

با آب حل کرده هر واحد نافع ست و اگر دوغ گاو بنوشند و هم طلا نمایند نافع بود و اگر برگ کنجد جوشانیده غسل نمایند برای باشرا هم مفیدست
ضماد شرای حار از بیاض استاد مغفور عنب الثعلب کشنیز کاکنج قدری آرد جو با هم آمیخته طلا نمایند و لباس سرخ قطعاً نپوشند
طلا حضض مازوی سبز صندل سفید زرد چوبه برابر کوفته بیخته بسرکه و گلاب طلا نمایند **عرق صدبرگ** برای شرا که با حرارت
و سوزش باشد بسیار مفیدست گل صدبرگ زرد یا دو آثار در آب برنج کیله دو آثار شب تر کرده صبح عرق کشند و دو توله صبح و شام بنوشند
و اگر با قرص کافور دهند بهترست **اقوال حکما** ابوسهل گوید که شری اگر از خون باشد که حدت و سخونت پذیرد باید که فصد کنند بعد آن مطبوخ
تمر هندی و آلوی بخارا و هلیله زرد و بنفشه بنوشند و یا آب انارین با تمر هندی بیاشامند و یا بگیرند هلیله زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
و سکنجبین سرشته بخورند **شیخ** میفرماید که اگر خون غالب باشد مبادرت بفصد واجب ست بعده اسهال صفرا نمایند اگر قوت
متحمل باشد بمثل هلیله دو جزو و ایارج یکجزو شربتی سه درم در سکنجبین و تسکین او بمثل تمر هندی و آب انارین و آب انار میخوش و نقوع خوبانی
و ماء الرائب و قرص طباشیر کافوری با آب انار کنند و نوشیدن آب گرم در روزی چند بار آنرا نفع بخشد و تلیین طبیعت صاحب او کند و نقوع
سماق صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و از اغذیه طفشیل و سرکه زیت بروغن بادام و سرکه زیت با آب غوره و دوغ باشد
جرجانی و ایلاقی مینویسند آنرا که علامات خونی ظاهر بود در حالیکه پدید آید آب غوره طلا کنند و شربت غوره و آب غوره با آب سرد دهند
تا ساکن شود و هرگاه که تسکین شد فی الفور رگ زنند و حجامت کنند و اگر آب غوره حاضر نباشد سرکه و گلاب و آب کرفس و روغن گل طلا باید کرد
و بنقوع تمر هندی و دوغ ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد نیز معاودت کند و قوت قوی باشد بگیرند هلیله زرد دو درم ایارج فیقرا یکدرم
کثیرا یکدانگ و با آب کرفس حبها ساخته بدهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوغ و غیر آن با قرص کافور یا قرص طباشیر باید داد و اگر مدت
دراز گردد نقوع صبر با آب کاسنی یا با آب عنب الثعلب بدهند و اگر اثر غثیان بود به سرق یاری دهند تا بخوبی قی کند **ابن هبة الله** گوید
که اگر شری حادث از خون صفراوی باشد فصد باسلیق کنند و آب آلو و آب انار و آب تمر هندی بسکنجبین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد
رب بهی یا آب بهی یا شربت سیب بدهند پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد با آب انارین بشکر اسهال آورند و اگر کرب آنرا لاحق شود شیره تخم خرفه
بسکنجبین یا اسپغول بجلاب بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کافور دهند و غذا بسماقیه و حصرمیه سازند و بدن را با آب عنب الثعلب
و آب کشنیز و کاکنج و قدری آرد جو و سرکه طلا کنند و در آبیکه بنفشه و نیلوفر در آن جوشانیده باشند بنشانند **ابن الیاس** گوید که اگر مبادرت
بفصد نکنند خوف غب بران باشد و بقدر قوت و فصل و هوا خون برآرند بعده تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ فواکه مقوی بسقمونیا و یا
بمطبوخ هلیله زرد و بفلوس خیار شنبر و یا شیر خشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و هر صبح آب انارین بشحم آنها افشرده هر واحد
بست درم بترنجبین یا شیر خشت ده درم بنوشانند و یا هر بامداد آب هندوانه یا ماء الخیار یا سکنجبین ساده یا ماء الرائب هر کدام که باشد
ده درم با شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره آب انار ترش یا آب غوره کمغز بادام و اسفاناخ و کدو سازند و قرص کافور یک مثقال بماء الرائب
بست مثقال ایشان را نافع بود **طبری** گوید که علاج نوع دموی بفصد و اخراج خون بحسب قوت کنند و ماء الشعیر و سکنجبین ساده
بنوشند و اقتصار بر مزورات معمول با آب غوره و آب سیب ترش و سرکه و کاهو و کاسنی و اسفاناخ و مانند آن نمایند و اگر زوال او
دشوار گردد و قوت اطاعت کند حل طبیعت باین مطبوخ کنند بگیرند هلیله زرد منقی بست درم آلو سی عدد عناب پنجاه عدد تمر هندی
منقی از لیف و حب سی درم ترنجبین مثل او تخم کشوث تخم کاسنی برگ عنب الثعلب کشنیز خشک توت سیاه خشک کرده هر واحد
پنج درم همه را جوشانیده صاف نموده یکصد درم گرفته هفت درم فلوس خیار شنبر مالیده بار دیگر صاف کرده نیم دانگ انطاکی مشوی
انداخته نیمگرم بنوشند و اگر ازین تدبیر زائل نشود و قاروره حاد یابد سفوف کافور بخورانند نسخه آن بگیرند تخم کاسنی تخم کشوث

تخم خرفه هر واحد سه درم مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ هر واحد پنج درم نشاسته کتیرا صمغ عربی هر واحد یکدرم پنج که آن حشیشه سفیدرنگ ست
سه درم مازوی سبز یکدرم کافور سه طسوج کوفته بیخته سفوف سازند واگر قرص بندند بهتر بود و هر روز سه درم با دو اوقیه سکنجبین ساده
بخورند و غذا که مذکور شد تناول نمایند پس هرگاه قاروره او بحالت طبیعی عود کند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب عنب الثعلب
و آب کشنیز سبز و آب انار میخوش گرفته پست جو یا آرد آن یک شبانه روز دران تر کرده برهم زنند تا لزوجت دران پیدا شود و بر همه
بدن ضماد نمایند و هرگاه که خشک شود اعاده او کنند و یک شبانه روز این عمل کنند بعد ازان در حمام داخل شوند و اگر باین تدبیر زائل نگردد
سرکه بگلاب و روغن گل در حمام بمالند که ازین ضرور زائل شود و از طلاهای عجیب این نوع که بعد تنقیه بعمل آرند اینست که در آب برگ بید
و آب برگ بنفشه قدری صندل و بوشش حل کرده بکار برند این فی الفور یا در یکروز ازاله آن نماید و گاهی درین نوع نقوع مذکور در علاج
صداع حار نوشانیده میشود خضر مینویسد که علاجش فصد و اسهال صفرا برفق بمثل نقوع مسهل یا آب انارین بهلیله ست و استعمال
نقوع حلو و حامض و تغذیه بمزوره انار دانه و سماق و ملوخیه و خرفه فرمایند و در طعام و نقوعات کشنیز خشک زیاده کنند و استاد من امر
میکرد بنوشیدن شیره تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سه درم شهار یکدرم در آب برآورده شیرین کرده گیلانی گوید که عنب الثعلب تنها
یا با کشنیز تر بران نهند و یا مویز یا تخم بکوبند و بر خرقه مالیده بران نهند و باید که از اضداد اشیای حریفه حامضه و مالحه و از حمامات و آفتاب
و گرمی آتش پرهیز کنند و بر بدن او نشاسته عصفری طلا نمایند و برگ زیتون با آب خوب بجوشانند و سرد کرده بر بدن نطول سازند
و اگر مریض را این دوا بخورانند نفع دهد بگیرند پودینه نهری و جمیز هر واحد دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم کافور یک قیراط کوفته
با آب انار ترش یا با آب خیار بدهند و گلاب و روغن گل بعصاره کرفس و کشنیز تر بمالند و تسکین لهیب بنقوع سماق یا تمر هندی یا شربت
حصرم یا آب انار ترش یا دوغ ترش نموده فصد کنند و خون بمقدار معتدل برآرند و اگر مع ذلک مرض در تزید باشد و قوت قوی بود
فصد از دست دیگر بگیرند و خون مقدار کثیر برآرند اگر قوت مساعدت کند و ماء الشعیر با آب انار چاشنی دار بدهند و غذای مناسب
وقت شام دهند و بگلاب سرد کرده و صندلین و آب کاسنی و کشنیز و آب خرفه و آب حی العالم و آب کاهو و آب عنب الثعلب و کاکنج
همه یا هر چه ازینها حاضر باشد طلا کنند و تدبیر مبرد و مرطب لازم گیرند مثل ماء الشعیر و غیره و حریره معمول از آب سبوس گندم و شکر و روغن
بادام و مانند آن دهند و تلیین طبیعت بماء الفواکه و ترنجبین بماء الشعیر کنند و اگر بعد از فصد عود کند حب صبر بخورانند و مداومت بر ماء الشعیر
مرکب با آلو یا شربت بنفشه یا ماء الفواکه بترنجبین نمایند اگر طبیعت قبض باشد و غذا مزوره معمول از تمر هندی یا آلو یا زردآلو و سماق و نحو آن
سازند انطاکی گوید که علاج دموی بعد فصد شرب ماء الشعیر و تمر هندی لشربت انار و شربت ورد و شربت بنفشه ست و طلا با طین
و آنچه در علاج نار فارسی بیاید و در خواص آمده که صاحب شرا چون جوج احمر بر بدن خود بپوشد صحت یابد و کذا اللباس حایض و کسیکه
غسل کند با آبیکه آفتاب او را اندیده باشد از شرا شفا یابد و چون سماق بجوشانند و بعسل آمیخته بر شرا طلا کنند آنرا ببرد مؤلف اقتباس مینمود
که در شرا که از هیجان خلط حاد خونی یا صفراوی باشد اول فصد بهفت اندام کنند و مطفیات خون و مسهلات صفرا بکار برند بعده این عرق
مصفی خون دهند برگ شاهتره نیم آثار عنب الثعلب برادهٔ شیشم گل سرخ برادهٔ آبنوس گل نیلوفر هر یک پاو آثار صندل سفید تخم کاسنی
عناب کلان افتیمون تخم بادرنجبویه هر یک نیم پاو شب در آب تر نموده صبح پنج شیشه عرق کشند شربتی از نه توله تا بست و پنج توله
و بدانند که درین مرض تفتیح مسام و عرق آوردن بحمام بسیار مفید ست و این چنان بود که از برگ شاهتره و برگ گز بر اخگر انداخته بخور گیرند
و از چادر بدن را بپوشند سوای رو و همچنین بخور خاکشی و کذا بخور چوب گلاب و همچنین غسل کردن با آبیکه دران نانخواه و برگ شاهتره و برگ
کنار و سبوس گندم و نمک طعام هر یک یکمشت جوشانیده باشند و مالیدن خاکشی سوده در روغن گل عظیم الاثر و مجرب ست و همچنین

[illegible]

[illegible]

غسل باب بیکه دران سبوس گندم دو قبضه خاکشی یک قبضه و نمک طعام نیم قبضه پخته باشند و ماء الجبن نفع کثیر دارد

علاج شرای بلغمی

گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده همراه گلاب و عرق عنب الثعلب خورند و در حمام روند و آرد جو و تخم کرفس و سرکه بمالند و یا سماق و سیده بر بدن
بمالند و از شکر و اجواین تبخیر کنند و تنقیه بلغم نمایند و یا سکنجبین ساده دو توله بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب و عرق بادیان هر یک
پنج توله حل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده بنوشند و عود و عنب الثعلب هر یک دو ماشه کشنیز خشک سه ماشه بر انگشت گذاشته
دود آن بر بدن گیرند و نانخواه و گیرو و سرکه سوده مالیدن نافع بود و گویند که ضماد بادام تلخ سوده در شراب کهنه آمیخته و کذا قنبیل و کذا ابهل
و کذا انجیر خام سوده بنمک و سرکه آمیخته و کذا آب برگ انجیر و کذا آب گندنا و ششم حصه آن نمک و کذا اقاقیا و عصفر و میعه سائله ساده
باب بادیان سرشته و کذا برگ سعد تازه و کذا مرداسنگ و کبریت و گوگرد نصف جزو سرکه و روغن گل سوده و کذا سیر و نمک و کذا فلفل و نمک
باب بادرنجبویه سرشته و کذا زرنیخ سرخ بروغن گل مخلوط کرده و کذا کندر ساییده بزیت آمیخته و شرب کبابه چینی یکدرم سوده با سه درم شکر و نیز
ضماد اشق باب حل کرده و کذا عنزروت پنج درم و کذا کبریت و کذا التودری هر واحد نافع است و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که
پهتکری در آب ساییده گرم کرده بر بدن مالند و شکر در آب جوش خفیف داده خاکشی پاشیده بنوشند و ابهل هفت عدد با آب نیم گرم خوردن
مجربست و تخم شبت قریب آنست و حلتیت عجیب است و زیره سیاه سالم و کذا فلفل کوفته با آب سفید و بخور زردچوب نیز نافع و کذا اشنه
تخم قرطم دو توله باب ساییده خوردن و بعده باب گرم غسل کردن فوراً زائل میکند و مجربست لیکن عند امتلا تنقیه ضرور و سبوس و اجواین بسرکه
ساییده و کذا حب السمنه و گیرو مالیدن نافع و مالش عاقرقرحا سوده بروغن کنجد آمیخته مجرب و این حب از بیاض والد ماجد منقول و مفید و معمول
گیرو مویز منقی زنجبیل نمک سیاه هر یک هفت ماشه بقدر کنار صحرائی حب بندند هشت عدد و یکی بیندازند و از هفت حب باقی هر روز نهار
یک حب باب فرو برند و این ضماد نافع است مغز بادام تلخ بوره ارمنی تخم ترب ساییده بلعاب حلبه آمیخته بعد از تکمید باب گرم یا بعد خروج از
حمام طلا نمایند **اقوال اکابر** مسیحی گوید که اگر از بلغم شوری باشد آب جوز السرو رطب بمقداریکه در قول شیخ بیاید با صبر بخورند و یا تخم فنجنگشت
سه درم با لبن حامض خورند و یا بگیرند پوست دو درم طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم و با آب انار ترش بدهند و یا سماق را در آب تر کنند و از نقوع او
سه اوقیه گرفته و در ان یکدرم ابهل سوده آمیخته بنوشند و یا خشت نود در آب تر کنند و آب او صاف کرده مقدار چهار اوقیه از ان با یکدرم
کبابه سوده بنوشند **شیخ الرئیس** مینویسد که اگر خلط بورقی باشد تنقیه بدن کنند بهلیله که نصف وزن او ترید باشد شربتی سه درم
و آب جوز السرو و تیر یک اوقیه با یکدرم صبر بدهند و عصفر ساییده بسرکه ترش بزنند و سه درم بدهند و آب مغره و یا خشت نود در آب تر کرده
بنوشانند **ایلاقی** و جرجانی گویند آنرا که علامتهای بلغمی ظاهر بود دهم اولاً اندک خون کم کنند بعده تنقیه بلغم باین دوا نمایند پوست بلیله زرد
دو درم تربد سفید یک مثقال زنجبیل دو دانگ سقمونیا افیمون کتیرا هر واحد یکدانگ باب کرفس حبها سازند این یک شربت بود و هر صبح
دو درم گلقند عسلی یا دو درم سکنجبین ساده سرشته بدهند و اگر گلشکر با نیم درم افیمون دهند روا بود و حمام و عرق آوردن و مسام گشادن
هر دو نوع را سود دارد و سه درم تخم فنجنگشت کوفته بیخته با سه اوقیه شیر تازه بدهند سعید گوید که اگر شری سفید باشد جلنجبین و سکنجبین عسلی
بخورند و اسهال بایارج آورند و باید که کبابه نیم مثقال و دو اوقیه سکنجبین خورند و غذا مسخن بدن مثل قلایا و مطنجنات سازند و بر نهار در حمام
بنشینند **ابن الیاس** گوید که اگر حدوث شری از بلغم بورقی باشد هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بدهند و یا بگیرند بادیان و اصل السوس
هر واحد سه درم و با شکر سفید ده درم جوش داده بنوشند و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله مقوی تربد کنند و مالش بدن با پوست بیخ و آب کرفس نمایند
طبری گوید که علاج شری رطوبی از شری حل طبیعت مرغوب است باین حب اگر قاروره او سفید باشد بگیرند مصطکی یکدرم سنبل الطیب

غاریقون تربد گل سرخ رب السوس هر یک دو دانگ شحم حنظل سه درم افسنتین دو ثلث درم افتیمون نیم درم همه را باریک ساییده در سکنجبین سرشته
حبها سازند شربتی ازان سه درم و ثلث و دو شربت ازان بخورند و بشربت سکنجبین بزوری امر کنند اگر بلد و فصل مانع ازان نباشد و امر بدخول حمام
در هر روز دو مرتبه و بخاییدن مصطکی و انداختن آب دهن نمایند و از اغذیه بر مزورات معمول بسرکه و شکر اقتصار ورزند و اگر باین طریق زائل نشود
و قاروره سفید و قوت قوی باشد مطبوخ افتیمون بنوشانند و هر شب وقت خواب دو دانگ فضله ایارج فیقرا بخورانند و اگر باین دوا نیز زائل نگردد
این نقوع صبر بیاشامند بگیرند صبر سقوطری سی درم گل سرخ ده درم مصطکی پنج درم مامیران چینی سه درم همه را در ظرف چینی کرده بران آب کاسنی
مروق بمقداری که آنرا بپوشاند انداخته دو روز در آفتاب بدارند پس هر روز صد درم ازان با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و اگر مریض را بواسیر باشد
درین نقوع قدری مقل داخل کنند و تکمید مقعد او بروغن گل نیم گرم کنند و این هفت روز بنوشند و غذا دران ایام مزورات شیرین با روغن بادام
مفرط باشد و اگر باین تدبیر زائل نشود این سفوف کبابه دهند نسخه آن بگیرند کبابه سه درم مازوی سبز دو درم و پنج مذکور در نوع اول چهار درم
تخم انجره پنج درم گل سرخ سه درم همه را ساییده سه درم بر نهار بخورند و بالایش بست درم سکنجبین بزوری بنوشند و استعمال هلیله مربی درین علت
نافعست پس اگر چیزی ازان ماند در حمامات کبریتی بنشانند و آب آن بنوشانند و آب ریحان که دران بادام تلخ و آرد ترمس شامی و برگ آزاددرخت
پخته باشند تا آنکه غلیظ گردد بر مواضعیکه باقی مانده باشد طلا نمایند بعد ازان امر بدخول حمام و دلک بسبوس گندم و تخم خربزه کوفته و مغز او اگر
فصل او باشد باید کرد و از عجائب تجربه درین نوع که دیگر و زائل میکند تخم آزاددرخت سوده طلا کردنست و این مجربست دران شائبه کذب
نیست دیدم اطبای شام را که همه باین دوا درین نوع امر میکردند و تجربه آن کردم و نیک یافتم و هرگاه ازین هر دو نوع شری نوعی ثالث مرکب گردد از
رنگ و صورت او ظاهر شود ازین هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند و دران تلطف نمایند و دیدم شخصی را که شرای دموی عارض شد و چیزی
شبیه بعرق بد بو ازان ترشح میکرد و دانستم که این از بقیه خلط محدث مرض ست که اندک اندک تحلیل میشود پس تلطیف تدبیر او کردم و لزوم
حمام نمودم و ازان پاک شد و دیدم که امر شری مجرب سودی گردید و مکث او طول کرد و بفصل کردن در چشمه کبریتی زائل شد گیلانی
و مجوسی مینویسند که سکنجبین عسلی دو اوقیه با آمله نیم مثقال تا یکدرم و یا با کبابه نیم مثقال تا یکدرم سوده و یا با یکمثقال پودینه نهری
سوده بدهند و بآب کرفس و سویق شعیر بر بدن طلا کنند و آنچه تجربه کرده شد و در هر نوع موافق آمد اینست پودینه دو درم طباشیر
دو درم گل سرخ نیم درم کافور یک قیراط در آب انار ترش بخورانند و یا اهل بر نهار بدهند و اگر زائل نشود مطبوخ هلیله و بقوا که بنوشانند و تبرید
و ایارج قوت دهند و اگر نفع نکند ماء الجبن باین سفوف نوشانند صفت آن هلیله کابلی هلیله سیاه هر واحد پنج درم تربد سه درم
بادیان و غاریقون هر واحد دو درم همه را ساییده سه درم با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر سفید بدهند سه روز تا پنج روز و هر روز ماء الجبن
اندک اندک بیفزایند تا بیک رطل رسد انطاکی گوید که علاجش بگلقند عسلی و سکنجبین عسلی و تربد و غاریقونست و طلا بآب کرفس و بورق
و کثیرا و طبیخ سبوس و بابونه و کاه گندم و کشنیز و کرنب اکلا و طلاء مجربست و در بلغمی بزیت و عسل و کذا کندنا و حی العالم و آب قصب
طلا کنند مصنف خلاصه و غیره مینویسند که سکنجبین عنصلی بنوشند و غذا بغیر فتق دهند و اندکی گرسنگی کشیدن مناسب بود و حب الشفا
بالای طعام بسیار نافع آید و اگر باشرا غثیان بود بآب گرم و غیره مدد کنند تا قی تمام کرده شود و بعده طبع را نرم باید داشت و در جمله احوال نرم داشتن
طبع اولی بود دختری باستعمال الصمدة قابضه بر کمرگاه بقایای حیض را پیش از پاک شدن منع کرد و در وزه گرفت بعد یکروز این مرض پیدا شد
اول رادع از خارج بدن بکار برد پس مسهل صفرا و بلغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود و هرگاه سردی و ترشی خوردی زیاده ترشدی و ما
سخت مضرت کردی و هرگاه طبع نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه پیش از عادت باز حیض او گشود و بان صحت یافت و طوائفی نیز همچنین که دو بار ماء الجبن
هم سودمند نشد و تا یکسال احتباس حیض و شری میداشت و در هر روز و شب هفت هشت نوبت شرا پیدا آمدی حکیم بایزید مرحوم اول فصد صافن

کردند و چندان خون گرفتند که غشی انجامید بعده مطبوخ پوست خیارشنبر که در علاج احتباس طمث گذشت نوشانیدند و بخور از برگ گز و گل فنجنکشت و برگ داؤدی واشنه و خاکشی هر واحد یکمثقال در ظرفی گلی جوش کرده هر روز و شب هفت هشت نوبت دادند و غذا شوربای لوبیا و ابو فضل بنات رو مقرر نمودند و غسل بمطبوخ برگ فنجنکشت و خرزهره و گز و سنبل الطیب هر یک دو قبضه و حمول از حب توتیای علویخان کردند روز دوازدهم حیض گشود و خون بسیار آمد و غشی افتاد و بعد بستن اطراف و پستان خون موقوف شد و بهوش آمد و صحت یافت و ایضا نوشته اند که غسل کردن تا بینکه در ان برگ فنجنکشت و بزر البنج و برگ گز هر واحد یک قبضه و یا افسنتین و افتیمون هندی و سداب یک یک تولہ جوشانیده باشند و کذا بیخ سرکنده و کذا برگ نیم و گز در بلغمی و سوداوی مجرب است

علاج شرای سوداوی

اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد نضج از منضج سودا مسهل سودا یا بمطبوخ افتیمون یا شاهترهٔ اهلیلجی علویخان و حب افتیمون تنقیه کنند و ماء الجبن نوشانند و اطریفل شاهتره و افتیمون علویخانی با عرق چوب چینی دهند و اگر ازین تدبیر رفع نگردد چوب چینی خورانند و مرد آتشکی را این نوع شرا عارض شد و مقدور ماء الجبن نداشت بمداومت سفوف مبارک منضج سودا امر کردم و از ان نجات یافت و عرق گل نیز مرکب نیز درین باب مجرب است و در بیاض استاد مرحوم نوشته که در شرای یابس پنج روز دو سه مرتبه در آب گرم یا طبیخ ادویهٔ مناسبه بگرمی نشانند و نقوع عناب و آلو و کشنیز و شاهتره با سکنجبین اثر تمام دارد اگر علی الدوام بنوشند و هر گاه اکثر اتفاق این مرض افتد فصد و اسهال مکرر باید کرد و از محرکات ماده اجتناب لازم دارند و حکیم شریف خان می‌نویسند که گاه شرا و غایت ندرت از سودا حادث شود و چون تخم مرو بگیرند و در تا یک مثقال و با یک سائیده بران اندک اندک آب بریزند و لعاب او برارند و بران اندک روغن یاسمین چکانیده بنوشانند تا سه روز فرو برند شرای سوداوی را زائل کند و گویند که مجرب است و از ادویهٔ لائقه درین مرض ماء الجبن با ادویهٔ مناسبه است و آب شاهترهٔ مروق و آب کاسنی مروق با ترا کیب مناسبه و آب برگ نیم و پاد ساات و چوب چینی و ترا کیب اینها

نمله

بقول شیخ یک بثره یا بثور صفراوی است که حوالی خود اندک ورم پیدا کند و ساعی و متجاوز از مکان خود باشد و گاهی قرحه گردد و او پست را اندکی بخورد جهت تیزی و خشکی مادهٔ صفراوی آن و گاهی تحلیل شود پس آنکه ریشی گردد از جهت قلت رداوت و رقت ماده و قوت طبیعت و رنگ نمله مائل بزردی بود و با حدت والتهاب باشد مع قوام تولولی است پیدا و بیخ آن در اکثر ریشی باشد مگر قسمی از ان که فرو خورد و ناسور بیخ او بار یک تر از سر او بود گویا که معلق است و در هر نمله مثل گزیدن مورچه محسوس میگردد و با التهاب ورم جلدی ساعی که غائر نباشد آن نمله بود لیکن بعضی از ان حبا و رسی است و بعضی اکاله و چون قرحه گردد و متعفن شود با سم تعفن مخصوص گردد ایضا بقول شیخ بثور صفراوی اگر از صفر البسیار لطیف حادحریف که در داخل جلد محتبس نشود حادث گردد از ان نمله تولد کند پس اگر لطیف تر و رقیق تر و حاد تر باشد از ان نملهٔ ساعیه حادث شود و این زیر جلد بود و اگر ماده ردی تر و غلیظ تر باشد چنانکه در مرحاد محترق یا صفرای سوخته آمیز د نملهٔ اکاله حادث گردد و این جلد را بخورد و در لحم غائر شود و قرحه اندازد و جراحی گویند که نمله بثور خرد بود و بتدریج بیکدیگر نزدیک و با هم پیوسته گردد و جای بسیار از حوالی خویش فرا گیرد و با سوزش و خارش باشد و ملمس گرم بود و سوزش او مثل سوزش گزیدن مورچه بود و لهذا مسمی بنمله شده و بعضی گفته اند که نمله روان و ساعی از مکانی بمکان دیگر میباشد همچو روانی مورچه و از ینجاست که او را نمله گویند و گاهی حصبا و تپ و تشنگی شدید پیدا آید و اکثر بثراتی که بر جلد پدید آید و پهن باز شود و متقرح گردد و غائر زیاده نباشد و از خارش و سوزش خالی نبود آنرا از نمله شمرده اند و ساعیه نیز گویند و نمله دو گونه است یکی آنکه مادهٔ او صفرای خالص بود و آنرا نملهٔ ساذج گویند و این در ظاهر جلد ساعی میباشد فقط دوم آنکه مادهٔ او صفرای محترق حاد مختلط با اندک خون حاد محترق باشد و آنرا نملهٔ اکاله خوانند پس زرشی جلد و زردی رنگ آن علامت نملهٔ ساذج است و سرخی رنگ و خارش و سرعت تقرح و آنکه در ظاهر و باطن جلد ساعی باشد نشان نملهٔ اکاله بود و انطاکی گوید که نمله بثور است و ظاهر آنست که از لطیف صفرای حاد افتد که حرارت آنرا دفع کند پس گاه کثرت پذیرد بسبب ماده و گاهی بتجاوز کند و منتقل گردد و آنرا ساعیه نامند و لابد است که متقرح شود و گاهی مستدیر شود و آنرا جاورسیه گویند و گاهی پخته شود چنانکه آب زرد و آب ازو آید و آنرا خوانند و بعضی از نمله گرچه مندمل شود از مکان دیگر قرحه کند و آنرا چون متعدد باشد و اهل زرد آنرا اخلاط نامند بجهت مشابهت بعمل آن حیوان زمین علاج در نملهٔ ساذج تنقیه صفرا کنند بعده اطلیه

مبرد مجفف مثل امیثا و صندل و اقاقیا و سوت در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب ضماد کنند و اگر ماده شدید الحدت متاکل باشد بعد تنقیه بمطبوخ بلیله و تمر هندی حتی الی آن بطلای
وطلا کردن گل ارمنی و سوت و کافور و سفیده تخم مرغ مفید بود و بعد از مسهل اگر حاجت باشد فصد کنند و در بیان ادویه قوی التجفیف استعمال باید کرد و تدارک جراحت بمرهم سفیداب فرنجه
ذکر بعض ادویه نافع نمله گویند که ضماد جوز السرو یا برگ او یا آرد جو و کذا نمک طعام و ذرفای خشک سرکه و کذا آب کشنیز سبز تنها و یا نان گندم و یا آرد جو و کذا حضض بگلاب
و کذا آب عنب الثعلب بسفیداب و روغن گل و یا بالیست جو و کذا اوسمه و کذا آب برگ مورد بروغن گل و شراب و کذا مورد خشک سوده بآب و زیت انفاق روغن گل آمیخته
و کذا خاکستر چوب بسرکه و کذا برگ خلاف و کذا اقلقطار بآب کشنیز سبز و کذا روغن گندم و کذا مازو بسرکه سوده و کذا انجیر بسرکه و نمک و کذا اسپغول بسرکه و روغن گل و کذا
بستان افروز بسرکه و کذا حجر البقر بآب کاسنی و کذا اپشک بز سوخته بسرکه سرشته و کذا آب سداب با سفیداب و سرکه و روغن گل و کذا زعفران و پوست درخت توت و کذا
مشتر بأکلیل الملک و عسل و پوست انار بآب پخته و کذا موم زرد و روغن گل و شرب و ضماد حی العالم صغیر و کذا خرلان و کذا آب عصی الراعی و اکل و ضماد خبازی و غسل نمله
بنمک و سرکه کبرات هر واحد نمله را سودمند است و ضماد و کما فیطوس بحسن و کذا آب کیتون بری و کذا پوست درخت توت و درخت رطب و کذا اسبوس گندم با یک
سوده بزفت رطب و کذا پوست درخت صنوبر کبار یا قلقند سوده و کذا موی انسان سوخته بسرکه و کذا ضماد و اکل سرکه هر واحد نمله را از سمی باز دارد اقوال حکما
مسیحی گوید که نمله سعی میکند و آن نمله است محتاج بود از جهت حدوث او از سبب حار یعنی مره صفرا بسوی اشیای مبرد و محتاج بود بسوی اشیای مرطب اگرچه ماده
او یابس است و با چون معالجه این مرض کردیم باشیای مبرد و مرطب کردیم فائده نکرد و بسبب صعوبت علت بر آن قهر مرض بسبب آنکه جهت شدت و قوت او حتی که تجفیف
او قادر نشد آنرا ترک نمودیم و در علاج او اشیای مسخن و مجفف استعمال کردیم و آنچه مقتضی بحسب سبب است ترک نمودیم اصلاً پس اگر این نیز نجات نبخشید مرض آنرا مقهور
گردانید باستعمال اشیائی که در غایت تسخین و تجفیف است مثل زرنیخ و قلقطار مایل شدیم و اگر ازین هم فلاح حاصل نشد مرض آنرا مقهور ساخت باستعمال چیزی که در غایت
حرارت و یبوست بالفعل بود و آن آتش است مراد کردیم و آن موضع را بدان داغ نمودیم و نمله بر سه قسم است در وقوع از ان در ظاهر جلد حادث شوند و آن نمله بسیطه و نمله جاورسیه
و سوم نمله آکله است و آن آنست که در جلد ... بشود و گوشت ... باید که معالجه هر دو قسم اول با ادویه قلیل التجفیف کنند و علاج قسم آکال مختلف بود بحسب کثرت او
که در ابتدا است باید که موضع او بطلای مبرد و مجفف طلا کنند لیکن لازم نیست که در تجفیف و تبرید قوی باشد و طلا از عقید انگور یا بشراب مائی که در ان اندک قبض باشد حل کنند
و ضماد از چوب انگور و علیق و بارتنگ باشد و بعد از ان باشیائیکه در تجفیف شدید باشند ضماد کنند مثل ضمادیکه در ان باد آورد و ادویه مذکوره عسل یا عدس یا پست جو داخل بود
و یا ضماد مرکب از پوست انار و سماق و شراب و پست جو پس اگر کثرت نماطول کند اشیائیکه در تجفیف شدید تر باشند استعمال نمایند و در سرکه تیزی او اندک آب شکسته باشد
یا بشراب قابض حل کنند و آنانکه در ظاهر جلد باشند علاج او در ابتدای او باشیای معتدل التجفیف مثل امیثا بآب که آمیخته باید کرد و اگر فائده نکند باید که آنرا در سرکه یا با آب
عنب الثعلب یا با آب بارتنگ حل کنند شیخ میفرماید که در علاج نمله اگر استفراغ خلط بحسب واجب نکنند بلکه علاج قروح نمایند تحجیر یکی آنرا به کند از موضع دیگر قرحه یا ورم پیدا
آن موضع عود نماید و همواره جلد را ... و ازین سبب تعویق ... در استفراغ ماده نمله نافعست اما طبیعیکه بدان معالجه نمله کنند آنست که در نمله آکال از مرطباتی که در جمیع احوال
میکنند اجتناب نمایند و در ابتدای او مثل کاهو و حی العالم و نیلوفر و طحلب و خرفه استعمال نکنند بلکه اگر ضرورت بود مثل عنب الثعلب خصوصاً خشک سوده بکار برند زیرا که
در ان تجفیف است و مثل بارتنگ و علیق و عدس بعد از آن و پست جو و پوست انار و شاخ انگور پس اگر بران خوف تاکل و تقرح باشد با این مبردات چیزی از عسل و یا
آنچه بدان وفاق کند بسرکه استعمال کنند و اپشکه چوب انگور رطب نفخ و سوختن آن سیلان کند نیکوست و پشک بز بعسل و یا سرگین گاو بسرکه و چون تاکل و تقرح ظاهر شود و اقراص
اندرون بشراب قابض یا سرکه ممزوج بآب یا عصاره قثاء الحمار و نمک زرنیخ و بزر و سداب منطرون یا قلقل یا نطرون ببول طفل استعمال نمایند صاحب کامل
گوید که چون حدوث نمله از مره صفرا میباشد لهذا در علاج او احتیاج بیشتر بدوای مسهل صفرا مثل طبیخ فواکه مقوی معده تنها و یا آب لبلاب بفلوس خیارشنبر یا آب اهلیله
و تمر هندی میشود و بعده بر ان اشیای مبرد مجفف طلا کنند و بحسب سبب محدث این مرض که آن مره صفرا است واجب آنست که علاج باشیای بارد رطب باشد
لیکن چون نمله قروح است و قروح محتاج بود بدوای مجفف او و بسبب رطوبتی که در ان میباشد لهذا اعتماد است بسبب محدث مرض ترک کرده شد و بسوی مرض قصد
کرده شد و ازین جهت واجب بود که طلا با دویه مجففه استعمال کرده شود الا آنکه ادویه که در نمله حادث در ظاهر جلد استعمال کنند و تجفیف کمتر بغیر لذع باشد

مثل شیاف ماميثا و اقاقيا و حضض با آب کاسنی و آب عصی الراعی آمیخته و عدس مطبوخ مسحوق بگلاب یا بگیرند گل قبرسی و ارمنی و قیمولیا هر واحد یکجزو اقاقیا نیم جزو و همه را
در آب شاخ خرفه یا آب عنب الثعلب یا آب بارتنگ آمیزند و اما نوع دوم نمله که آن نمله متاکله است باید که در آن ادویه تجفیف قوی تر باشند مثل قیمولیا بسرکه و گلاب
استعمال کنند و یا موی سوخته طلا نمایند پس اگر این ادویه بحاجت کفایت نکند و مکث او طول کشد باید که بقرص معروف باندرون طلا کنند و نسخه آن در علاج جدری در قول
ممدوح الیه مسطور شد باید که آنرا خشک کرده وقت حاجت باریک سوده بخیز پخته بگلاب آمیزند حتی که مثل حریره خام گردد و بر موضع طلا نمایند صفت مرهم نافع نمله متاکله و سائر قروح محتاج
بتجفیف بگیرند مازوی خام یکجزو مورد خشک یک جزو باریک ساییده در روغن گل که در آن موم منفرد از ثلث او گداخته باشند بیامیزند تا مرهم گردد بر موضع طلا نمایند و اگر در آن برگ آس
یکجزو افزایند بهتر باشد نوع دیگر بگیرند مرداسنگ و زرد چوبه هر واحد یکجزو مازو نیم جزو گلنار زراوند قنبیل هر واحد یکجزو همه را باریک ساییده موم در روغن گل گداخته آمیزند تا مرهم
شود و بر نمله طلا کنند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و یا بگیرند عناب آلو سیاه هر واحد بیست عدد و شکر و ترنجبین هر واحد
ده درم و یا بگیرند تخم کاسنی و نیلوفر هر واحد سه درم با شکر سفید ده درم و غذا ماء الشعیر سازند بعد از آن تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه با شیر خشت و ترنجبین یا با فلوس خیار شنبر
کنند و یا بگیرند هلیله زرد و تمر هندی و آلو بخارا و شیر خشت و ترنجبین بمقوی بسقمونیا و بنوشند بعد از آن اطلیه مبرده مجففه استعمال کنند و در اطلیه او از مبردات اجتناب نمایند
زیرا که قروح ست بارتنگ و علیق و عدس و اقاقیا و صندل و حضض با آب کاسنی یا با آب عصی الراعی طلا کنند و یا بگیرند گل ارمنی و گل قیمولیا هر واحد سه درم اقاقیا و صندلین هر واحد
یکنیم درم و همه را باریک ساییده با آب بارتنگ آب خرفه بسرشند و علاج نوع متاکل آن بمجففات قوی التجفیف نمایند مثل قیمولیا و گل سرخ هر واحد سه درم
کوفته بیخته با آب عصی الراعی یا گلاب سرشته طلا کنند و اگر متمادی و مزمن گردد و این دوا نفع نکند بقرص اندروخون و طلای زرد طلا نمایند طبری گوید که علاج نمله و جاورس
واحد ست بغیر آنکه عنایت بنمله واجب ست که مؤکد تر باشد و عمده در علاجش فصد ست و استفراغ باین مطبوخ اگر قوت اطاعت کند و قوانین اطلاق آن نماید پوست
هلیله زرد بیست درم تمر هندی از لیف و تخم ادپاک کرده بیست درم آلو سی عدد کشنیز خشک برگ عنب الثعلب یک باقه کبیر عناب سی عدد توت سیاه خشک کف
ترنجبین از غبار پاک کرده پانزده درم تخم کاسنی و شوشه هر واحد پنج درم همه را حسب الواجب بپزند و صاف کرده وزن سه طسوج سقمونیای مشوی در آن حل کنند
و من سقمونیا را در آن داخل نمیکنیم و از این بشربت یاد و جوشند و لزوم شرب با او شیر خشت و سکنجبین ساده گفت اگر معده او متحمل شرب آن باشد و الا انجبین با آب کاسنی آب عنب الثعلب
دهند و اگر معده او متحمل این هم نباشد آب عنب الثعلب بشربت سیب و گلاب بدهند و در معالجه او طریق لطیفه حتی الامکان بغیر آنکه معده او ضعیف گردد سلوک نمایند و برای
این شربتی ست که اهل حران آنرا ترکیب داده و استعمال نموده اند و آن تاثیر نیکو دارد بگیرند آب ریباس و آب غوره و آب توت سیاه و سرکه کهنه هر واحد صد درم و در آن پوست
بیخ کاسنی و بیخ عنب الثعلب و کشوث هر واحد پنج درم بجوشانند تا مهر اگر دد و از ثفل صاف کرده شکر طبرزد یکنیم چند آن آب اندازند و بقوام شربت آرند و جهت
تطفیه و دین اندک کافور افزوده و چیز یکه درین مرض بدان طلا نمایند اینست که بگیرند گل ارمنی و صندل سفید و گل سرخ و جلنار و با آب عنب الثعلب حل کرده طلا کنند
و گاهی با آب عنب الثعلب تنها طلا کرده میشود و همچنین ابن اسحق طلائی برای حمره و نمله تالیف نموده که بس مجرب ساخته و تجربه کرده شده و نیک یافتم گل ارمنی و صندلین و پوست و شیاف
ماميثا و تخم کاسنی و در آن طباشیر و کافور و حضض افزوده و متاخرین در آن اندکی افیون زیاده کرده اند و من افیون را در آن داخل نمیکنیم این همه را بسایند و در آب عنب الثعلب
سرشته بنادق در از مثل نزد باریک سرو از سفید هم سازند و باین شکل هر آن میسازند که در سائیدن آسان باشد آب عنب الثعلب و گلاب بسیار اندک سرکه بگیرند بسایند
و بر نمله و حمره طلا کنند و نگذارند که خشک شود و چیزیکه اطبای بصره نمله و حمره را طلا میکنند اینست که برگ عصی الراعی و حی العالم و برگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ بید
میگیرند و باریک ساییده بر آن اندک آرد جو انداخته مخلوط میسازند و بر موضع حمره و نمله طلا میکنند و در یکروز صحت می یابد و تحلیل میشود و بعضی اطبا در معالجه این
مرض بغلطی روغن استعمال میکنند و صحت او تاخیر میشود و مدت دراز بسیگرد و حمره و نمله را چون التیام میشود اثر آن باقی می ماند و اگر بماند در اندک مدت زائل
میگردد ایضا در مقام دیگر نوشته که گاهی حل طبیعت صاحب نمله با آب لبلاب مقوی بسقمونیا کرده میشود و بعده بر موضع آن لزوما این طلا نماید گل سرخ گلنار گل ارمنی
با اندکی سرکه و آب عنب الثعلب حل کرده بکار برند و الله اعلم و مرض بدان کسی نمایند و شربتی که سابق مذکور شد دائم صاحب حمره و نمله استعمال کند و بعد استفراغ فصد
کنند و فرق در معالجه حمره و نمله اگر قوی باشند همین ست که در معالجه حمره ابتدا بفصد کنند پس اسهال آورند و در نمله با سهال ابتدا کنند بعده فصد نمایند این ست والله اعلم

نسخه اطلای انزد

که علاج این باستفراغ بدن بود و اگر نمله ساذج باشد بچیزی که اخراج مرهٔ صفرا باسهال کند مثل آب تمر هندی و فلوس خیار شنبر و ماء الفواکه تنقیه نمایند و بعد اسهال بر عضو ادویه مبرده مجففه
مثل شیاف مامیثا و اقاقیا و گل ارمنی و طین خام و حضض در آب کاسنی و آب حی العالم و عصی الراعی و گلاب طلا کنند و غذا مزورهٔ آب غوره یا عدس مقشر مطبوخ بسرکه یا یخنی مرغ
معمول بسرکه سازند و اگر نمله مشوب بخون رقیق باشد علاجش اولا بفصد کنند پس باسهال از چیزی که اخراج صفرا کند و شربت مبردات و طلا از ادویه مبردهٔ قابضه که مذکور شد در ابتدا
نمایند و در آخر ادویه محلله و همین علاج معالجهٔ ماشرا نمایند زیرا که از خون حاد صفراوی حادث میشود و اگر نمله متآکله باشد علاجش بادویه که در تجفیف قوی باشد باید کرد و صفت مرهم
که نمله متآکله را انفع میکند مازو سبز و مرداسنگ و زرد چوب هر واحد یک جزو گلنار و مورد و عصارهٔ بارتنگ هر واحد دو جزو همه را جمع نموده بموم و روغن آس مرهم سازند جرجانی
و ابن نوح و ایلاقی مینویسند که اول تسکین حرارت باید کرد و بمطبوخ هلیله استفراغ صفرا کنند و اگر خون سخت غالب بود و از سرخی و عظم مفرط دریافت گردد اول رگ زنند
پیش یا سهال مشغول شوند و گرد اگرد آن موضع صندل سرخ و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد یک جزو و پوست بیخ [illegible] و افیون هر یک نیم جزو همه را [illegible]
بگلاب سرشته قرص سازند و بوقت حاجت بگلاب سوده طلا کنند و اگر اندکی سرکه آمیزند صواب باشد و بران موضع که ریش گشته باشد مرهم سفیداب طلا کنند و اگر هنوز خارش
و سوزش بود و ریش نشده باشد طلای مذکور بر جمیع اعضا طلا کنند هم بر موضع خارش و هم بر گرد اگرد آن و هر وقت که بشویند برگ بید در آب جوشانیده بدان آب بشویند و طعام عدس
با آب غوره و امثال آن دهند و قرص ورد اصغر [illegible] باشد انطاکی گوید که علاج نمله فصد و تنقیه و ترک هر چیز شور و شیرین و خمیر و ریاضت است و اکثار از شربت الشعیر و مطبوخ هلیله زرد
و فواکه و تریاق اصغر هست و مرکباتی که از آن ترکیب یافته باشد و اولا باطیان و کشنیز و ادهان مرخیه طلا کنند تا آنکه التهاب تسکین یابد بعد ازان مثل خولان و مامیثا و اقاقیا و آنچه
در اورام حاره مذکور شد و خاکستر شعر و کرم و برگ قصب سبز و آس و سفیداب و سرکه را ادوین مزید اختصاص هست منع سعی و غیره هست و کذا گزنبا الکاوی طلاء

جاورسیه

بثور خورد مستدیر شبیه بآبله که جای آن کاورس هست که سر او سفید و بیخ او سرخ بود و گاه باشد که با آن ورم و سوزش شدید و سیلان زرداب بار بود و بخارش ابتدا کند مثل حب
و سبب او صفرا غلیظ تر از مادهٔ نمله است و کمتر در حرافت و حدت حادث شود با قدری بلغم مائی که در داخل جلد محتبس شود و این ساعی و متآکل نگردد بخلاف نمله که آن ساعی باشد شیخ
و طبری و غیر آنها جاورسیه را از اقسام نمله شمرده اند جرجانی و ایلاقی گویند که کاورسیه بثور تر بود و بسیاری و اندکی و سختی و نرمی آن باندازهٔ ماده بود و باین خلاف میل بصلابت دارد
و صاحب خلاصة التجارب مینویسد که این موسوم بجاورسیه جهت مشابهت آن در خوردی و گردی بدانه جاورس شده و رنگ آن از زردی بسیاهی گراید و قوام آن
بصلابت مائل بود و نسبت بنمله جهت اختلاط مادهٔ صفراوی این با بلغم و سوداوهم بدین سبب گرمی ملمس و سوزش و خارش این کمتر بود و تحلیل او دشوار تر از نمله بود علاج
فصد کنند و جهت تنقیه صفرا و بلغم مطبوخ هلیله با تربد یار کرده بدهند و پوست انار و گل ارمنی بسرکه و گلاب طلا نمایند و اگر رطوبت بلغمی افزون تر بود و آن از قلت عرق
توان دانست باید که بمجففات قویه طلا فرمایند و این مطبوخ صفرا و رطوبت بلغمی بیرون آرد پوست هلیله زرد و تمر هندی عنب الثعلب تخم کشوث تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت
گرفته بجوشانند و صاف کرده بحسب سبب ترنجبین سقمونیا و تربد یار کرده بدهند و چون علاج آن بعلاج نمله نزدیک است حسب حاجت از انجا بر گیرند اقوال اکابر شیخ
میفرماید که جاورسیه مشابه نمله است در علاج لیکن اولی در اسهال این آنست که مسهل مثل تربد باشد با وجود آنکه اسهال صفرا کند و اگر در ان قوت از افتیمون بود بهتر باشد
بعد ازان بگیرند مازو و کزمازج و صندل و پوست انار و گل ارمنی و همه را بسرکه و گلاب بقدری که سوزش نیارد آمیخته بپر مرغ بران لطوخ سازند و شیر تازه در علاج این مرض
موافق تر است و چون از ابتدا تجاوز کند معالجه بمثل سر پای شور سوخته بشراب عفص نمایند و قوی تر ازین هر گاه احتیاج بتخفیف بلیغ افتد اینست که بگیرند برگ
بادروج و بکوبند و در ان قلقدیس داخل کرده استعمال کنند و قوی تر ازین زنگار و گوگرد و زر سوخته است ازان لطوخ بشراب یا آب چوب انگور که وقت سوختن بر آید باید کرد
محمود گوید که علاجش فصد است و اسهال بچیزی که اخراج صفرا و رطوبات کند و هر صبح جلاب با تخم کاسنی هر واحد سه درم و آلو سیاه ده عدد و شکر سفید ده درم
بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر تب و حرارت قوی باشد و اگر ضعیف بود مزوره از آلو کوهی و تمر هندی یا مانند آن و اسفاناخ و کدو نیز بدهند و باقی علاج او مثل علاج نمله است
مختصر گوید که علاج این فصد و تنقیه بدن است بمسهلی که در ان مثل غاریقون و هلیله کابلی و شاهتره و سپستان و شربت شاهتره مرکب افتد و بعد تنقیه
بدن آبی که در ان مویز و بابونه و برگ جوشانیده باشند بشویند و حنا و سرکه سرشته در آب کاسنی بعد غسل یا آب کبریتی لطوخ سازند و بگوگرد و کندش و بورق و نمک

طلا نمایند و تلطیف غذا بسیار نکنند بلکه غذا از لحوم لطیفه بسازند و همه آنچه در اکله بیاید بکار برند و ملازمت حمام نمایند که از انفع اشیا فی هذا المرض است و تشریف خان مینویسند که از مجربات والدین [illegible] چوب گزنست برای اخراج مواد فاسده و مطهر از مثل این امراض که گاهی بعد منضجات و مسهلات و گاهی همراه ماء الجبن استعمال کرده میشود و معجون عشبه از انفع [illegible] نافع جمیع علل مذکوره است مؤلف اقتباس و خلاصه میگوید که تنقیه بمطبوخ افتیمون بعدی نافع و اگر در ابتدای ظهور شود غله یا جاورسیه بسر هر دانه بمقدار عرض آن تیزاب فاروقی نهند و چون خشک شود دیگر نهند و چنان رعایت کنند که تیزاب از غیر سر دانه باطراف آن تجاوز نکند نفع عظیم بخشد و تحلیل و منع میکند و غذا در جاورسیه تریاقی چاشنی دار یا بیاده [illegible]

جمره

دانه‌هائیست که بر بدن ظاهر شود متفرق یا مجتمع بهمین بسیار سرخ و هر دانه او قطع بزرگ از مکان در گیرد و در گوشت غایص گردد و درد او مثل درد و سوزش نهادن اخگر بر عضو بود و از ان مریض را قلق و بیخوابی شود و گویند که بجهت همین درد و سوزش او مسمی بجمره شده و ماده او در یم نمیگردد بلکه خشکریشه گشته پوست از ان فرو می‌آید و سببش صفرای غلیظ شدید الحدة و ردیه است که در ان خون حاد بیامیزد و بقول جرجانی و ایلاقی و بهاء الدین جمره بثور سخت گرم و سوزان با خارش سبب خورنده بود و هر جا که پدید آید پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی بگوشت فرو رود و خشکریشه سیاه بر آرد همچون خشکریشه جایکه داغ کرده باشند و بدین مناسبت آنرا جمره یعنی آتش پاره نام نهاده اند و رطوبت کمتر دارد و ماده او بسودا مائل بود و گاهی از یک بثره بیش پدید نیاید و گاهی بثور متعدد و متفرق بر آید و ابتدای آن با خارش سخت باشد اندران محل و بزرگی سطح ظاهر آن اولا مقدار نیم نخود بود یا اندکی بزرگتر و بزرگ آن بقدر نخود بود یا بزرگتر از ان لیکن حوالی آن ورم کند و محل آن چون خورده شود بزرگتر نماید و گاه باشد که هیچ بثره اولا پدید نیاید لیکن آن محل نخست بخارد و بسوزد و سخت سرخ شود و پس از ان برنگ رصاصی یا خاکستری گردد و گاه باشد که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و درد حوالی آن تپها صعب گیرد و باشد که هلاک کند و در سالهای وبا و قرب آن این مرض بسیار افتد و ماده این بثره صفرا و سودای احتراقی عفن باشد و شیخ میفرماید که اسم جمره و نار فارسی گاهی اطلاق کرده میشود بر هر بثره اکاله آبله آور سوزان محدث خشکریشه مثل عضو سوخته آتش و یا داغ و گاهی اسم جمره اطلاق میکنند بر بثوریکه مکان را سیاه کنند و عضو را مثل انگشت گردانند بغیر رطوبت و کثیر السوداویت غایص و بثور او قلیل العدد و کبیر الحجم ترمسی باشد و گاهی در انجا بثور نبود البته بلکه در اول سرخی و بجایکه مثل جرب ابتدا کند و گاهی آبله کند و از ان چیزی که از جای سوخته داغ سیلان کند بچکد و موضع رمادی اللون یا اسود بود و گاهی رصاصی باشد و سوزش شدید دائم با آن بود بغیر حمرت صادق بلکه مائل بسیاهی یا سیاه بود و جمره بطئی تر در ظهور و غائر تر از نار فارسی باشد و ماده او [illegible] و از صفرای محترق مخالط بسودا باشد لهذا از ان خشکریشه سیاه پیدا شود و جمره سوداویت شدید تر از نار فارسی باشد و در هر دو فرق زیاده نیست و گاهی با وبا و با اصناف طاعون و جاورسیه ردی حمیات ردیه قتاله بود و این بسبب وبا باشد و بسا که مشابه فلغمونی گردد و مائل بسوداویت بود و در ابتدای امر خصوصا در سال وبا و ابن الیاس گوید که جمره حبات حمر شدید الحمرة مثل حمص بود و گاهی با وی تب شدید و التهاب و خشکی زبان و تشنگی سخت بود و اگر بسیار مائل باشد با آن غشی عارض گردد و [illegible] در تذکره مینویسد که جمره مسمی بجمره از جهت تشبیه او بسوزش و ایلام آن در عضو بجمره آتش شده و آن فی الحقیقت صورت نوعیه ماده هیولانی او صالح برای [illegible] نار فارسی و [illegible] باعتبار اتفاقی است که هر واحد از ان در محل خود مذکور گردد و بیش آن بثره واحد بود یا اکثر فاعل او حرارت متعفنه است و ماده او آنچه احتراق یابد یا غلیظ گردد خصوصا از خلط بارد یابس و صورت او خشکریشه [illegible] بود که با احتراق سوزش آرد و بخورد و غایت او تسوید جلد و تنفیط آن و تخریب عظام و عصب [illegible] بخارات است که قریب از اکله بود و از ان زرداب سائل شود و اکثر از خون سوداوی بود و اسباب او غالبا ادمان مثل لحم بقر و بادنجان و سیر است مع قلت ریاضت و کثرت غم و عدم تنقیه بدن و گاهی از دوای سمی مثل زرنیخ و زاج و از [illegible] خصوصا از قبیل جماع و خوردن چیزیکه نفوذ نماید بالای فاسد الکیموس مثل شراب لحم بقر و علامت سابق او حرارت بدن بلا عطش و تغیر نفس بلا اذیت و [illegible] سیاه در بول و بدبوی براز زیاده از عادت است پس هرگاه ماده بسوی موضع خروج متوجه گردد و در ان هنگام علامات او حرقت عضو است و حرارت آن [illegible] آن و سیاه شدن جلد آن و [illegible] مذکوره و گویند که هرگاه خروج او در محلی باشد که صاحب او را از نظر نیاید مثل پیچ گردن دلالت بر موت کند و صحیح آنست که چون احتراق اثر کند و [illegible] و زیاده گردد جای طمع در صحت نباشد و [illegible] نیز هم گویند که جمره ورم شدید الحرارة فاسد المادة [illegible] که الم او مشابه حرق نار بود [illegible] باشد و [illegible] خشکریشه و غالبا مختل کنند چون [illegible] شود و یا محاذی قلب باشد یا سیاه گردد و صاحب اقتباس نوشته که علامت

حمره ظهور بثرات متعدده متفرقه در همه بدن و یا به یک عضو خاص بود چنانچه دست و پا و چهره با حرقتی که سابق مذکور شد و بیشتر نفاخات پر آب باشند و چون آب از آنها بر
هر جا که برسد بر انجا بثره و یا نفاخه با سوزش پدید آید مع اختلاف رنگ چنانچه اول بسرخی شدید بود و در تزاید مائل بصاصیت و رمادیت باشد و در آخر سیاهی پیدا کند
و خشکریشه سیاه بر آید علاج اول تنقیه بفصد هفت اندام نمایند و اگر مانعی بود حجامت با شرط بر ساقین کنند و خون در هر دو بسیار گیرند و باد انجبن نوشانند و الا سطوخ شاهتره
و افتیمون فواکه علو بخارا دهند بعده نوشیدن نقوع حصرم و طلا کردن آن خیلی مفید است و باقی علاجش بعلاج نمله نمایند الا آنکه درینجا گاهی بشرط عمیق بر موضع حمره حاجت افتد
و دو اطلیه نمله کافور از ادویه درینجا بکار برند و از ادویه خاص که بدان معالجه حمره نمایند اینست که دردی سرکه به گل خالص بر بریزند تا بجوش آید پس کافور سوده بدان گل خوب مخلوط کرده
طلا سازند و اگر گل ارمنی یا گل ملتانی ... بیشتر باشد و اولی آنست که بعد فصد پوست آنجا بمقراض تراشیده آن موضع را شرط زنند و بالایش نلو گذارند و ضماد از گل ارمنی و سرکه
سازند و یا مرداسنگ بگلاب سوده یکتوله گل ارمنی دو توله کافور سه ماشه در مسکه گاوی که بیست و یکمرتبه در آب شیرین شسته باشند آمیخته بکار برند و اگر حمره در پای و ساق افتد
و از دیه چهره و باد انجبن فائده شود فصد هر دو صافن کنند و خون چندان بگیرند که نوبت بغشی رسد پس افشره انناس نیم پاو عرق کیوره سه توله شربت یاقوت علو بخارا ... توله
تخم خرفه خشک هفت ماشه پاشیده بنوشند تا سه روز متواتر و غذا دال مونگ مقشر و خشکه و نان سمید و قورمه حلوان مقرر سازند و حب تقتبای علو بخانی که در آبله فرنگ
بیاید سوده در روغن گاو بیست و یکمرتبه شسته آمیخته بران طلا نمایند و روز چهارم وقت صبح حب مذکور یکیک دو در بالائی حبوبات سه توله آمیخته دهند و بالایش نان سمید نوبه
سه توله و همین قدر روغن و قند سفید بهم مالیده خورانند تا یکهفته و غذا و طلا بدستور و وقت شام دوای افشره مذکور دهند که در دو هفته صحت میشود اقوال حذاق

شیخ میفرماید که در علاج حمره و نار فارسی لا بدا از فصد است تا خون صفراوی خارج شود و اگر مرض هائل باشد چندان خون برآرند که قریب بغشی شود و گاهی در حمره حاجت
بشرط عمیق افتد تا خون ردی محتقن که آن در طبیعت سم ست خارج گردد و این وقتی بعمل آرند که ماده مائل بصفراویت باشد و علاج بوضع ادویه مثل علاج حمره صرف است
لیکن واجب نیست که ضماد شدید التبرید باشد چنانکه در حمره بود و ایضا تحمل اشتداد اندک ماده این بسوی باطن نشود و همچنین جائز نیست که ضماد شدید القبض استعمال نمایند
و جائز نیست استعمال محللات نه در اول ظهور او و نه نزد اول سکون التهاب بلکه واجب ست که ادویه مجففه که دران اندک تبرید و تحلیل مع دفع باشد استعمال نمایند
مثل ضماد معمول از برگ بارتنگ عدس مقشر و نان ببیا سبوس و آرد ایضا با زو بسرکه خمر و شب بسرکه خمر و آزاد درخت جیده و در وقت ابتدا و بعد آن اینست که بگیرند انار ترش
و شق کنند و در سرکه بجوشانند تا آنکه نرم گردد پس بسایند و بر خرقه نهاده بران محل بگذارند که این در هر وقت نیکوست و این مرض را قلع نماید در ابتدا و انتها و گاهی در اواسط
این وقت و بعد آن این افتد که بگیرند عدس تازه و بایست بسایند و مویز و انجیر بشراب و روغن خشخاش سیاه و بهتر آنست که ازین همه ضماد بسازند و از ادویه نیکو در کثرت اوقات
اینست افیون مع اقاقیا و زاج سوری و قشور بسر پوست انار هر واحد دو درم زهره نحاس یکدرم بزر البنج یکدرم و امثال این ادویه بران نهند که متقرح نشده باشد و اگر متقرح
لابدست از مجففات قویه مثل دوای اندرون مع افراسیون و اقراص مع لواندروس و دوار القیشو و شراب حاد یا عفص و سائر آنچه در علاج حمره متقرحه و نمله و جاورسیه مذکور شده
و واجب ست که بران ضماد در روزی دو بار و در شب یکبار یا دو بار ضماد نمایند و حتی المقدور مسخنات استعمال نکنند و لازم است که آنچه محیط موضع بود وضع احتراق
را بگل ارمنی مع سرکه و آب سائر آنچه مبرد رادع باشد تعهد نمایند و آنچه قریب اینست صوف زوفا در شراب تر کرده است پس هرگاه التهاب ساکن شود و قروح باقی ماند
علاج بمثل مراهم راسیه مرهم دیاخلیون و سائر ادویه قروح متآکله باید کرد و ایضا این دوای مرکب مرداسنگ یکرطل زیت کهنه یکنیم رطل زرنیخ یکرطل مرداسنگ را در زیت میپزند
تا بجوشید بعده بران زرنیخ بر بریزند و ایضا این مع ابرای حمره که بر بدن اکبر و لب و مانند آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه در تخفیف او حاجت شدید تر باشد نافع بگیرند ...
و قلقدیس هر واحد هشت درم بوره ارمنی دو درم و بآب سائیده استعمال نمایند و همچنین شیاف ابیض مع عسل ست پس هرگاه خشکریشه و لحم فاسد ساقط گردد ...
معالجه بعلاج جراحات بسیطه نمایند و گاهی خشکریشات و لحم ردی را ادویه معروفه ساقط کنند و روغن اقحوان برای اسقاط او نیکوست و بالجمله اشتغال باسقاط خشکریشه ...
باقی بعلاج جراحات ... بسیار صواب ست و دوای جید مجرب برای قوبا که بعض متاخرین نسبت آن بخود کرده بگیرند عنزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب ...
و بجهت همه گل ارمنی و از ان بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بران موضع طلا نمایند تا آنکه دران تقبض شدید پیدا شود و خشکریشه گردد پس بنفسه ساقط شود ...
رطوبت باشد و یا محتاج گردد بآنکه علاج او کنند و ساقط نمایند و همواره همچنین بعمل آرند تا همه ساقط گردد و حمره جائی و ایلاقی مینویسند که اگر قوت قوی باشد ...

اول رگ زنند و خون بسیار بیرون کنند چندانکه نزدیک بغشی رسد و گاهی بر جایگاه مرض شرط باید زد و خون ردی بیرون کردن و ضمادها چنان باید که در آن با قوت تبرید
قوت تحلیل و تخفیف باشد چون ضماد برگ بادرنگ شنجیره که در قول شیخ گذشت همه را بیزند و ضماد کنند و طعام چیزی باید که بسردی و تری و ترشی میل دارد و مسیحی گوید که اگر خون
غالب باشد فصد مریض کنند و اصلاح مزاج بشربت ماء الشعیر و سکنجبین نمایند و شیره تخم خرفه و جلاب بدهند و عضو را آب حی العالم و آب عنب الثعلب بشیاف مامیثا طلا کنند
و اگر صفرا غالب باشد تنقیه بدن بمطبوخ فواکه نمایند و ماء الشعیر نوشانند و بعد دو ساعت سکنجبین بانی دهند و تعدیل طبع نمایند اگر قبض گردد بآب تمر هندی و شکر و عضو
را بگل ارمنی و آب بادرنگ و گلاب و آب کشنیز طلا سازند ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از نیلوفر و تخم کاسنی هر واحد سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم و با آب
انار بی تخم آنها افشرده هر واحد بیست درم بشکر و ترنجبین بمقدار سابق بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بنقوع مشمش یا بمطبوخ هلیله سقوی سقمونیا
کنند و باقی علاج او بعلاج نمله و حمره نمایند لیکن بر اطلیه این مرض ای شدید الردع و التبرید نشاید از خاص ادویه که بدان معالجه این نمایند اینست که دردی سرکه برگل بیزند
تا سجو شود و بران اقاقیا پاشیده طلا کنند حضر گوید که فصد و استفراغ صفرا کنند و مراعات سودا نمایند و باید که بعد تنقیه بر چیزی که ترقیق خون و ترطیب آن نماید
و در مائیت آن افزاید مثل حسای شعیر مبرد و عناب و تخم خیارین بشربت نیلوفر مشغول شوند و از اغذیه بر مزورات مثل اجاصیه و قراصیه و ملوخیا اقتصار نمایند و چون
تشنه شوند آب آلو و آب خیار و آب هندوانه و لعاب اسبغول بنوشند و شربت آلو بشیره تخم خیار دهند و چون مرض بانحطاط آید چوزه مرغ و بچه مقشر و تخم مرغ نیم برشت دهند
و از ادویه موضعیه بر مسکه و آب کشنیز اقتصار ورزند و بر موضع جمع ریم نهند تا بگشاید پس دهن قرحه اندک مسکه بروغن گاو بنهند و حوالی آن خرقه مبلول بگلاب
و آب کشنیز سبز گذارند و چون پاک شود مرهمی مثل مرهم سفیداب یا مرهم نوره علاج کنند تا مندمل گردد و نگذارند که ماده البته جمع شود و اگر ریم باقی باشد و حرارت معاودت
کند بران پارچه مبلول بگلاب و گل ارمنی نهند و صندل و کافور و لعاب اسبغول طلا سازند انطاکی در تذکره مینویسد که اولا بادارت بشرط واجب بود و عمیق زنند
برای خروج ماده بنوعی که مستاصل گردد و بعد ازان آنچه ارخا و ترطیب و جذب نماید چون حرام مغز و سپید و بچه مرغ بر آن نهند پس هرگاه ماده زیاده گردد فصد کنند
و الا شرب ماء الشعیر بشربت ورد و سکنجبین سه روز کفایت باشد و از شرب یا طلیه قبل تنقیه حذر کنند تا ماده بسوی باطن منعکس نگردد و اگر ماده نزد شرط بر جا بیج سیلان
کند بران شور پیدا آید و اگر قبل شرط فصد کنند جذب ماده بسوی داخل نماید بعد ازان این حب هر روز دو مثقال بدهند که آن سریع العمل حسن الفعل مشتمل بر صحت
از ترکیب مجرب من است صنعت آن صبر یک اوقیه بسفایج نیم اوقیه سقمونیا پوست هلیله مصطکی هر واحد سه مثقال حجر ارمنی یک مثقال با آب کاسنی حبها سازند
و چون تنقیه ظاهر گردد وضعیات نهند و بهترین آنها دردی سرکه است بگل خالص و سفیداب سرشته بعد ازان انار ترش با زوهر در سرکه پخته و همچنین عدس مقشر
پس اگر سوزش و گرمی شدت نماید و از انعکاس ماده ایمن گردد مورد و کافور بافتیل سوده بر نهند و اگر در انجاد رکردن لحم فاسد واجب گردد و شکر تنها نهند اگر لحم فاسد بسیار
نباشد و الا باندکی زنگار نهند بعده صبر و اسنک و روغن گاو و این همه مع اصلاح اغذیه حتی الامکان می باید و هر آنچه در اکله و نمله مذکور است درینجا مستعمل بود و از ادویه نا مجربه
در علاج این قبل از شگافتن اکتفا وضع مسکه است و همچنین بعد آن برای تطفیه بآب کشنیز نزد قوت لهیب و شرب آب سیب بعنبر و آلو بشیره تخم خیار و هم دوا سهل حلول
شیر یا و طلاء آنرا بسرعت صحت بخشد و در تذکره گوید که خون خروس و برگ بید انجیر و پوست انار و اجزای بهر در حمره اختصاص عظیم است بهاء الدین گوید
که اگرچه غلبه خون نباشد فی الجمله خون کم کنند بفصد یا حجامت خصوص بر حوالی حمره اگر مانعی نباشد و بعد ازان تنقیه صفرا و سودای احتراقی کنند بمسهلی که در آن تا قیقی
نیکو بود و چون تقلیل خون را مانعی باشد بر مسهل اقتصار لازم بود و گاهی احتیاج افتد بآنکه محل مرض را شرط زنند و نافع بود و زلو چسپانیدن بسی مفید آید و اگر کسی طاقت
سوزش داغ با آهن نباشد اولی آنست که از تیزاب فاروقی آنرا داغ کنند و چندان تیزاب گرم کرده بران نهند که در آن محل سوراخ شود و بچکد آید و آنجا که این مرض از بحران انتقالی
افتد این محل واجب بود و مرهم کوزه فقاع طلا کردن عظیم مفید آید و بر محل ورم حوالی مرض گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن بسی مفید باشد و پوست تازه خرگوش حواره بر محل
مرض بستن عظیم نافع بود و غلامی را بر سنج حمره پیدا شد و تمام زنخ و حلق او ورم کرد با درد و سوزش عظیم و تپ که حضرت استادی او را از چربی بیها و گوشت پرهیز فرمودند و غذاهای
ترش دادند و بوقت خواب معمور انار ترش شیرینی تام و بالای آن حب الشفاء بزرگ میدادند و جدوار با آب بادرنگ سوده در شبانه روزی چندین نوبت بر محل مرض
و حوالی آن طلا فرمودند همین علاج اعراض آن در سه روز برطرف شد بعده مرهم سفیداب جراحت آنرا باصلاح آوردند و این علاج بسیار تجربه پیوست و انفع ازین هیچ و

له
زیرا که ماده درین حالت مایل بجانب حرارت
سنه ۱۲۷ عفی عنه

نار فارسی

بثره باشد پر آب رقیق با سوزش شدید و خارش بسیار و درد و ورم حوالی و چون بر آید بزودی خشکریشه گردد و قبل از ظهور شبه بدن خطوط سرخ و طاوسی پدید آید مثل نیش
آتش و ابتدا آن با نار فارسی مسمی شده و گویند که چون درین سوزش و آبله ظاهر میشود چنانکه از سوختن آتش پدید می آید بدین مناسبت آنرا نار گویند و تخصیص بفارسی غالباً بجهت
آن کرده باشند که اول این مرض اندر فارس پدید آمده باشد و اهل فرس از جهت سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند و اندر حوالی این بثره بثرهای خرد از جنس او و از غیر جنس
او بسیار پدید آید خصوصاً رطوبت و عفونت آن بهر جائیکه رسد و خشکریشه سیاه کند و حوالی پوست را لختی بخورد و بسوزد اندک بهن شود و این بثره نیز در سالهای وبا
و قرب آن بسیار افتد و به اثر این نیز تبهای گرم مهلک پدید آید لیکن مادهٔ این بدون گرمی و سوداویت و عفونت نباشد که اندر جمره و بعضی این را جمره گویند و بعضی جمره را
نار فارسی و آتشک گویند و بهر دو را مترادف دانند و ابن ابی صادق گفته که این مرض یا بسبب حدوث او ببلاد فارس بسیار و یا بسبب آنکه هر که اول علاج او اخذ کرده
از فارس بود بهمین مسمی بنار فارسی شده و قرشی نوشته که موصوف بفارسی بهر آن شده که اهل فارس در زمانهٔ قدیم عبادت آتش میکردند و دائم آتش آنها مشتعل می ماند و آن
لامحاله قوی باشد بسبب دوام اشتعال و التهاب پس این مرض ابدان بقوت آن تشبیه دادند و بآن مسمی ساختند و شیخ الرئیس میفرماید که گاهی هم نار فارسی اطلاق کرده شود
بر آنکه بثره از جنس نملهٔ اکال محرق محدث آبله بود و دران سعی و رطوبت باشد و مادهٔ او صفراوی با اندک سودا بود و نخوراد کم باشد و شور بسیار و کوچک بود و گاه در انجا خلط
حاره کثیر الغلیان و شر باشد و نار فارسی از جمره در ظهور و در حرکت سریع تر میباشد و مادهٔ او حاد بود و آنچه در لحم از ان عارض شود و در تحلل سریعتر باشد و آنچه بعصب عارض گردد
ثابت تر و بطی تر در تحلل باشد و آن قریب از جمره است الا آنکه مادهٔ این صفراویت شدید تر و مادهٔ جمره سوداویت شدید تر است و گیلانی از طبری نقل کرده که نزد
اطبا جمره و نار فارسی در صورت یکی است و نزدیک بعض آن نار فارسی و جمره و نمله در صورت واحد است و امر چنین نیست زیرا که نار فارسی دانهای بزرگ باشد و الم او
شدید تر و در لحم غائر گردد و نمله چنین نیست و اما جمره محتاج بشرط شود و آنرا بعد زوال اثر باقی ماند و نار فارسی چنین نیست و بعد زوال او را اثر بادنجانی و تیلیجی و سیاه
باقی نماند و الم او تا بقای اثر بماند و این فرق ظاهر است و اگر چه این همه جنس یا جدا اند و اما صورت نار فارسی آنست که سرخی شدید مع غلظ در جلد بود و نزد ظهور او
در بدن شدت احتراق مثل نار آتش باشد چون بلند شود و زیر جلد منبسط نگردد و الم او شدید بود و از خاص اعراض او نیست که آن در جائی که ظاهر شود تمیز گردد و نماید بقای
اثر آن بعد زوال آن و انطاکی گوید که این مسمی بنار فارسی شده بسبب کثرت او در فرس و بسبب آنکه آثار و شور حادث دران مشابه سوختگی آتش و جمرت لهب
میباشد و گاهی خطوط او دراز شود و گاهی مستدیر گردد و تاکل نماید و بسرعت ظاهر شود و مادهٔ او خلط صفراوی مع اندک خون رقیق باشد و اسباب او دوران اکل اشیای
حار لطیف مثل ثوم و خردل است و سیر در آفتاب و قلت استفراغ علاج هر چه در علاج جمره گذشت بعمل آرند و باید که درینجا بعد فصد و اسهال باشیائی که خون را رقیق
و رطب گردانند در رعایت او افزایند تا حرارت محرقه از ان زائل گردد و متوجه شوند و مثل آب شاهتره تازه مروق و آب کاسنی سبز مروق با ادویهٔ مناسبه استعمال نمایند و ایضاً
جهت تسکین تب و تلیین شربت عناب و شربت کدو و آب تمر هندی و آب انار ترش دهند و دانه و در سرکه بسوده طلا کنند تا متسع نگردد و مغز تخم شفتالو سوخته و سفال آبخوره طلا کردن
هم مفید بود و بقول شیخ طلای جوز کهنه مجرب برای نار فارسی بعد سکون التهاب و باقی ماندن قرحه نیکوست و بقول ابن بطلان و رازی و غیره ضماد آب کرنب است با
نمک و کذا تخم کرنب با نمک کذا بارتنگ کذا کشنیز سبز بمویز منقی و کذا کرسنه بعسل و کذا آب برگ زیتون بری و کذا آب بابونه هر واحد نافع نار فارسی است اقوال اطبا طبری
گوید که علاج این و علاج جمره واحد است از طلای او بعد فصد و استفراغ و التزام مریض با شعیر و شربت مذکور در نمله اینست که بگیرند حضض یکجزو و کافور یکجزو در لعاب
اسپغول و لعاب تخم بارتنگ بیامیزند و دران خرقه تر کرده بر آن موضع تا زمانی بدارند که مریض را خوش آید و هر وقت زائل کند و هر گاه در آن بسردی این کم شود طلای آن
بکار برند مجوسی گوید که نار فارسی گاه منفرد پدید آید و گاهی در بعض اوقات با جدری ظاهر شود و علاجش واحد است الا آنکه می باید که مواضع آبله ها را ثقبه کنند و بر آن
سفیداب مرداسنگ و صندل سفید و کافور بگلاب سوده و دران پنبه تر کرده بنهند و موضع را هر وقت بدان تر دارند و اما چون نار فارسی منفرد باشد باید که صاحبش را اول
بفصد نماید و خون بمقدار حاجت و حسب احتمال قوت و غیر آن بر آرد بعد ازان آبله ها را بسوزن سوراخ کنند تا زرداب و سیلان کشد بعده مرهم سفیداب که دران
اندک کافور باشد ضماد نمایند و هر وقت که دران چیزی از آب جمع شود سوراخ کرده بهمان مرهم طلا نمایند و بعد ازان گل ارمنی با آب سرکه طلا کنند ایلاقی و جرجانی گویند

که اول فصد کنند و مطبوخ هلیله و تمر هندی تنقیه نمایند و هر بامداد کشکاب و ماء القرع و ماء الخیار و آب هندوانه و لعاب اسپغول و شکر دهانند آن بنوشند و بشره را بشکافند
و آب آن بچینند و اگر تختی از پوست آن بمقراض ببرند تا آب آن مجتمع نگردد و آنچه از آن تراوش کند بچینند و صواب باشد و هلیله اوراق گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کنند
و بثور هم سفیداب طلا سازند ابن هبة الله گوید که علاج نار فارسی بفصد بود و اگر ممکن نباشد حجامت نمایند و با صلاح اغذیه پردازند و بعد آن آبله را اسفیداب
و غیره که در قول مجوسی گذشت بروغن بادام طلا کنند پس اگر رطوبت مترشح بسیار باشد حضض و زردچوب و کافور در آب کاسنی یا آب حی العالم طلا نمایند و غذا اسپیدباج مرغ
بآب غوره دهند ابن الیاس گوید که هر صباح جلاب از آب انار بنوشد و هم آنها افشره ده سار اوقیه و از تمر هندی ده درم و از عناب و آلو هر واحد ده عدد و بشکر و ترنجبین هر واحد ده درم
بنوشند و غذا ماء الشعیر اگر تب ظاهر باشد و الا مزوره مثل ماش با اسفاناخ و کدو یا مزوره زرشک و مغز بادام و اسفاناخ سازند و تلیین طبیعت بماء الفواکه یا مطبوخ هلیله کنند و یا آنکه
بامداد آب هندوانه سه اوقیه با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بدهند یا هلیله آلو سیاه و آلو کوهی و عناب هر واحد بیست عدد و تمر هندی ده درم بگیرند و با شکر سفید
ده درم بجوشانند و در آن شیرخشت ده درم و ترنجبین بیست درم آمیخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه صندلین و فوفل و شیاف مامیثا و سفیداب ارزیز و گل ارمنی هر واحد
درم کوفته بیخته بآب کاسنی یا بآب حی العالم یا بآب عصی الراعی یا آب کشنیز تر یا آب عنب الثعلب سرشته طلا کنند و چیزیکه آنرا انفع عاجل بخشد انیست که حضض و غیره
که در قول طبری گذشت طلا نمایند یا بگیرند بادروج سبز خام و فوفل مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه و گلاب سرشته طلا کنند و از تناول حلاویات و لحوم و شراب بالکل حذر نمایند
انطاکی گوید که اول فصد واجب بود و تنقیه صفرا و اکثار ماء الشعیر و بنفشه و شربت آن و شربت ورد و طلای کحل بآب خرفه و برگ مورد و زعفران و سفیداب
و کذا ترمس بسرکه و عسل پخته و آهک را هفت مرتبه در آب شسته بروغن گل آمیخته و کشنیز سبز بعسل و ایضا سرگین کبوتر بعسل مع بزرکتان

آبله فرنگ

گویند که این مرض در سن نهصد و چهار در جزائر فرنگ ظاهر شده و لهذا متقدمین اطبای یونان ذکر آن نپرداخته اند والحال در جمیع بلاد شایع گردیده و بآتشک شهرت یافته
و بعضی گویند که این مرض قدیم است از عهد سکندر و مراد از بثور غریبه همین است و بعضی این را مرض طائر گویند بنا بر آنکه میگویند که در عهد کیان جانوری پرید و شخصی بخیال
کرد و همان وقت اثر آن در مواد رسیده فاسد گردید و مرض مذکور پدید آمد و از آن شخص بدیگران رسید بالجمله مرض مذکور چون حادث شود در ابتدا بثور قضیب حوالی
آن در مردان و اندر فرج زنان برآید و بزودی قرحه گردد و بیشتر سبب حدوث او جماع است خاصةً با زنی که اثری از این مرض در آن بوده باشد و مزاج او حار و اخلاط
او کثیر الفساد بود خصوصاً آنکه با وی بسیار مردان جماع کنند پس موضع مخصوص او بسبب کثرت وقوع منی ها متعفن گردد و هر مبتلا باین مرض چون با زن مجامعت
کند آن زن باین مرض بیمار شود و گاهی این مرض از باهم خوردن طعام و باهم نشستن و مصاحبت آن حتی که از بول در جا کردن در یک جا متعدی گردد و سبب بادی فساد اخلاط
محترقه است که رنگ مزاج را فاسد کند و این علت بسیار ردی و فاسد است اکثر تمام زائل نشود و اگر در ندرت و نیز ظهور او در اکثر ورم در کنج ران عارض شود و آن بدبا
اگر پخته شود و بشگافد بسیار تکلیف دهد و گاهی متعفن شود و هلاک کند [illegible] اوجاع مفاصل و غیر آن از امراض ردیه پیدا شود و گاهی حشفه و بعض
اجزای قضیب قطع گردد و گاهی قرحه بینی عارض شود و استخوان اندرون آن پوسیده شده بینی فرو نشیند و گاهی قرحه در حلق پیدا شود و سوراخ در کام گردد و گاهی بجذام
انجامد انطاکی گوید که حب افرنجی در مصر معروف بمرض مبارک است بنا بر تفاول در نزد بعضی عرب حجاز تشبیه و آن مرضی است که اول اهل فرنگ را بهم رسیده و منتقل شده
بجزیره عرب در سن هشتصد و هفت پدید آمده و متزائد شده تا آنکه کثرت نموده و اطبا ذکر آن نکرده اند و متاخرین آنرا بنار فارسی ملحق ساخته اند و این جهل است
و در آن بسط کلام بنا بر عموم بلوای آن میکنم و میگویم که آن مرضی است که بحسب معاشرت متعدی میشود و این فعل بجماع بیشتر گردد و ماده او از کل اخلاط بود و قیح
آنچه از خون باشد علامتش آنست که آبله بزرگ و سرخی او بسیار شدید و نزف خون و رطوبات مع التهاب و خارش بود و آنچه از صفرا باشد علامتش با علامات
مذکوره قلت رطوبت و زیادتی حدت و زردی رنگ است و در مصر حمّال نامند و آنچه از بلغم بود علامتش انبساط و انتها و عدم خارش و کثرت رطوبت و سفیدی
آنست و آنچه از سودا باشد علامتش خشکی و صلابت و تیرگی و خشونت است و گاهی با بیشتر از یک ماده مرکب شود و علامتش اجتماع علامات مذکوره است
و او نا فعلی که بدان بدن فاسد گردد و عروق و حل شود پس ثقل و تپ حادث گردد و از خلط حاضر در مفاصل پیدا شود و بعد از حل و انحدار [illegible]

او آنست که ابتدا از مذاکیر و مغابن کند و جماعه اطبا ابتدای آن بمراهم مدمله نمایند پس مستحکم گردد و بدن بهم برود و از آن حذر باید کرد عماد الدین محمود شیرازی بیان نموده
که مرض معروف بآتشک در قدیم الایام نبوده و از امراض جدیده است و لهذا در کتب قدما ذکر آن نیست و گویند که ابتدای ظهور آن در ملک فرنگ بوده و از آن جهت
آنرا آبله فرنگ گویند و از جهت آنکه مانند آتش سوزنده است آنرا آتشک نامند و از برای آنکه اولا در بلاد ارمن بهم رسیده و از آنجا ببلاد دیگر انتقال یافته ارمنی دانه
خوانند و اطبای متاخرین در تطبیق آن بامراضی که در کتب قدما مذکور است اختلاف نموده اند بعضی از اقسام نار فارسی دانسته بجهت مشابهت این
بدان و بعضی از جمله نفاطات شمرده و بعضی از اقسام جرب تصور نموده بلکه گفته اند جرب جذامی است لیکن باستقرا آنچه یافته اند از اقسام جرب نیست صحیح
و مادهٔ فاعل آن سودای محترق و یا متعفن است که در آن غلیان و ثوران بهم رسد و بحسب استعداد میل بظاهر جلد بدن و یا بباطن آن نماید و از آن ورم آبله
بهم رسد و یا نه زیرا که غلیان موجب انفصال اجزای غلیظه سوداویه از لطیفه و رقیقه دمویه است خواه آن ورم متقرح گردد یا نه و بدین تقریر با هیچیک از امراض
سوداویه منطبق نمیگردد زیرا که هیچیک آنها بطریق اندفاع سودای مذکور بواسطه غلیان بنحو مذکور نیست و با جدری نیز زیرا که در جدری غلیان است و بواسطه
آن انفصال می یابد اجزای دمویه فاسده از اجزای صحیحه و درین علت انفصال اجزای سوداویه از دمویه است پس رسید که این مرض غیر امراض مذکوره است
و علامت آن مطلقاً ضعف تمام بدن و ضعف اعصاب و عضلات و مفاصل است بنوعی که از برداشتن اندک چیزی عاجز شود و تپ که باعث آن
باشد و در بروز دانها احساس سوزشی نماید که گویا آن موضع را بآتش داغ میکنند و رنگ آن موضع در اکثر احوال مائل بکدورت میباشد و در دانهائی که بر آیند نیز حدت
و سوزش باشد و رنگ آنها تیره بود و شبها از وجع مفاصل بخواب بیقرار و بی آرام باشد و اگر سبب آن مادهٔ ریاحیه باشد که باد فرنگ نامند درد در مواضع
مختلفه باشد و بسرعت از جائی بجائی نقل نماید و گاهی از سرعت حرکت و انتقال بحدی رسد که باندک زمانی از دست بپا و از پا بدست و از دست راست بدست
چپ و از پای راست بپای چپ و بالعکس و همچنین جا بجا انتقال نماید و در ایام اول بدن بر آمده باشد تا هنگامی که دانها بر آورد تمام یابند و بعد از بروز دیر باصلاح آیند
و از خصائص این مرض است که اوجاع آن باطلا و ضماد و استفراغات تسکین چندان نمی یابند بلکه در اغلب اوقات اشتداد عظیم می یابند و مجربان این مرض را هم
که معالجات مقرره در کتب باصلاح نیاید مانند صداع و درد در گوش و دندان و امثال اینها که باسهال و غیر آن زائل نگردد و معالجه آن بادویه مقرره مخصوصه این مرض
نمایند جهت آنکه اشتغال این احوال اکثر بواسطه مادهٔ سوداویه عسر الانقلاع میباشد و معالجات مخصوصه این مرض استیصال آن عمده اند و نفع کلی می نمایند و لهذا
جزم میکنند که این امراض البته از اقسام و یا از توابع آن اند که چون آن مرض زائل گشت امراضی که تابع آنند نیز زائل میگردند و نیز از خصائص بعض این مرض است
که گاهی دانهای کوچک صلب بر سطح بدن بی درد و حرقت بر می آیند و چندگاهی مانده پس ناپدید میگردند و علامت دموی آن یعنی حادث از خون حاد محترق
آنست که روی آن مائل بسرخی و عروق ظاهر بر آمده و منتشر و منتفخ باشد و غیر آن که در قول الفاظ گذشت و تدبیر سابق و مزاج و سن و صحنه و فصل و بلد و غیره دلیل
و علامت صفراوی آن که حادث از صفرای حاد محترق باشد ظهور دانهای خرد سخت و بیرون آمدن عدم حمرت قوی و همواری حوالی دانها و سوزش آنها و سرعت تقرح
و خروج زرداب رقیق از آنها با حدت و رداوت و هر جا که برسد متقرح سازد و دانهای این شبیه بحمره و نمله و سائر بثور صفراویه باشد باندک سیاهی و تیرگی و تدبیر متقدم و مزاج
و غیره امور مذکوره شاهد آنست و علامت بلغمی آن یعنی حادث از بلغم محترق قلت عدد بثور و بزرگی و پهنائی آنها و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام بدن و کثرت آب
و مائل بسفیدی بودن بثور باشد و تقدم تدابیر و غیره امور مذکوره گواه آنست و علامت سوداوی آن یعنی حادث از احتراق سودا قلت عدد و صغر دانها
و تقرح و سواد و کدورت آنها و حوالی آنها و رنگ جسم آنها و کمی حدت و سوزش و غلظ قوام مده و دیر باصلاح آمدن آنها و بود و سائر امور مذکوره از تدبیر متقدم و غیره
دلیل و گواه آنست و بدانکه اسباب این مرض چنانچه ذکر یافت بالذات سوداست که احتراق و یا تعفن و یا حدت یافته باشد و هیچیک از انواع این علت خالی
ازین نیست لیکن گاه مادهٔ آن سودا تنها میباشد یعنی سودای محترق از سودا و گاه سودای محترق از اخلاط دیگر پس اینها چهار قسم شدند و گاه مادهٔ ممتزج از اینها
میباشد بحدی که باهم اتحاد یافته باشد و گاه باهم امتزاج و اتحاد تام نیافته و گاه ریاح میباشد خواه آن ریاح متولد از سودا باشد و یا از اخلاط دیگر و سطوبت و گاه با یا
میباشد و لهذا اقسام این مرض مانند جنون بسیار است و بدانکه این مرض از امراض مسریه است یعنی سرایت از شخصی بشخصی می نماید و قوی سبب انواع

سرایت آنست که از مباشرت با زنان و یا مردان صاحبان این علت واقع شود و بعد از ان آنچه در حمام واقع شود و کنند و یا شخصی نشیند که او را این مرض باشد و یا در موضعی
که صاحب این مرض نشسته باشد نشیند و گاه از هوا و اکل و ملابسه و مجانسه نیز واقع میشود مثلا در یکظرف و یک کوزه با هم طعام و آب بخورند و یا لباس یکدیگر را بپوشند و یا بر یک
فرش با هم نشینند و هر چند گفته اند که این مرض از جمله امراض متوارثه نیست که از والدین با ولاد سرایت نماید بطریق ارث لیکن در بعض اطفال صاحبان این مرض دیده شد
که سرایت نموده بهاء الدین گوید که بعضی دانند که اندر خراسان آبله فرنگ مشهور هست بجهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدری و در هیئت و در جمیع اعراض با نواع
پدید آید بعضی را آبله های بزرگ و غالب بهم پیوسته بیکبار پدید آید و آب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش بکند و بخارد و درد کند و بعضی را درد و دانها کمتر باشد و بعضی را
در اول حال شبیه بمله ظاهر شود و هیچ آب نگیرد و همچنین خشک بشود پیدا کند و بزرگ شود و پوست را نخیج نخورد و بعضی را اندک آب گیرد و زود دریش گردد و محل آن سوزش و درد
و حرارت عظیم کند و همچو جمره و گاهی بعضد خشک کال باز گردد و گاهی بهم پیوسته بیشتر ظهور آن اول بر پوست سر بود یا بر ندالیر و گاه باشد که بر اکثر اعضا برآید بتدریج و آنچه اول
برآمده باشد هنوز باقی بود و بعضی را نه بلکه بیک نوبت برآید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند خصوص بر سر و بر بعضی نباشد و یا کمتر بود و تخصیص بر پایها و گاه باشد که بثرات
اندک و متفرق بود و اعراض آن غلبه حرارت مزاج است و ماندگی و خاریدن بدن و درد مفاصل بمرتبه که حرکت مشکل [illegible] و … بهادر مفاصل بیشتر شدت کند آنرا
که دانه کمتر بر آید و جمیع مفاصل بیشتر بود و گاه باشد که درد جمیع ثاقب بود چنانکه بیمار خواهد که خود را هلاک کند و گاه باشد که زمین ساز و دیا پایها بیکار شود و همچو مفلوج و گاه باشد که با وجود درد مفاصل
پایها ورم کند و تهیج و شیت چشم و روی پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول انها غالب آید و تا آخر هیچ نباشد و بحران تام آن چنانچه بعضی
در یافته اند چون تخلیطی نشده در هفته ماه بود و قبل از ان چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز باز دیگر دانه و یا درد و ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود و خلط
بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر تکلیف دهد و بسیار باشد که قبل از ظهور بثره حرارتی و تب و سستی در بدن پدید آید و بعلاج و استفراغات گاهی کمتر شود و باز
غلبه کند پس ناگاه بثره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعیائی و درد مفاصلی پیدا شود و بعد مدتی از ایام بثره ظاهر شود و دیدیم زنی را که بعد قی گلوی او درد میکرد ناگاه آبله فرنگ برآورد
و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود و انگاه از این اعراض بعضی یا همه پدید آید و بدانند که این مرض از جمله امراض مسری بود لیکن بسیار سریع السرایت نباشد و از مجامعت
با آتشک دار زودتر از مصاحبت پدید آید و از رسیدن بخار تن او به تن دیگر در حمام و یا رسیدن عرق و آلایش فوطه و لباس او زودتر از ملاقات و ادراک نفس او پدید آید و ماده
این مرض خلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده و لیکن بلغمیت و سوداویت احتراقی بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالبتر یابد آنرا عفن سازد
و تعفن خود شریک گرداند و گاهی فساد ماده بجدی رسد که ریش او العضو را بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با اعراض پدید آید و بثرات بر طرف شود و درد و ورم و بقیه
هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسی که اندرین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیری نماید تا دو سه چهار سال و بیشتر اندرین مرض بماند
و لیکن بی دانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام در نگذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پیدا کند
و علاج نیک نیابد زود هلاک گردد **علاج** چون ماده این مرض خبیث متعلق باعماق بدن است لهذا معالجه آن با دویه سمیه نفاذه کرده میشود با آنکه دران خطر است
بسبب حدوث آنها ضربان مفاصل و فساد بدن و ترک آنها اولی ست مگر بسبب اضطرار بحالت قوت مریض و بعد تنقیه و تقویت اعضای رئیسه که دران هنگام آنها اکثر
ادویه هندیه حاده بشرط توافق مزاج بسرعت نفع می بخشد و بعض تراکیب ادویه هندیه مثل سنگپور وغیر آنرا خصوصیت عجیب با این مرض ست و اگرچه در ظاهر خیلی موافق
بود و لیکن مجربین آنرا استعمال میکنند و ادویه یونانیه بدیر نفع میکند لیکن آن سالم از ضرر ست اما کثرت تبرید درین مرض نقصان کلی دارد که درد مفاصل می آرد پس با جمله
اگر مریض محروری مزاج و یا نازک طبع و ضعیف باشد علاج با دویه یونانی کنند مثلا عناب شاهتره و سر پوکه چرائته هلیله سیاه نیمکوفته صندل … سرخ پرسیاوشان خشک [illegible]
شب در آب گرم تر نمایند و صبح آب زلال آن گرفته شربت سفید در آن حل کرده بنوشند و بعد از چند روز فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و در صورت حدت ماده بعد از نضج
تنقیه صفرائی سوداوی مانند بالیخولیای صفراوی نمایند و ماء الجبن و شیر بز بکار برند و آب شاهتره سبز مروق دادن نیز بسیار فایده میکند و استعمال عرق گل نیلوفر و شربت
پادسات و عشبه و معاجین مناسبه نیز معمول ست و در حالت عدم حدت ماده نضج و تنقیه آن بدستور مالیخولیای بلغمی و سوداوی کنند و بعد از ان عرقیات مصفی خون
و معاجین عشبه و چوب چینی استعمال نمایند و اگر مریض غیر محروری مزاج و قوی باشد اگر غلبه خون بینند اولا فصد کنند و الا مسهلات هندی مثل حبوب حب السلاطین

وغیره و سفوف حب النیل و سفوف مسهل سیاه و بجز آن تنقیه نمایند و بعد از آن حب توتیا یا مرداسنگ و یا رسکپور و یا بلادر و غیر آن حسب ضرورت بکار برند
و بدانند که چوب چینی و عشبه درین مرض فائده بلیغ می‌نماید خصوص بعد تنقیه و طریق استعمال چوب چینی در بحث جذام مسطور گردد و طریق خوردن عشبه درینجا مرقوم میشود

طریق خوردن عشبه بدانکه عشبه بیخ یا همین صحرائیست و چون از طرف مغرب می‌آرند یا آنکه اول اهل مغرب را اطلاع بر منافع آن حاصل شده بعد از آن در سایر
بلاد اشتهار یافته عشبه مغربی نامند و مزاج آن گرم در اواسط درجه دوم و در آخر آن یابس است و بعضی گرم و خشک در سوم نوشته اند و بهترین آنست که باریک و سرخ رنگ
باشد و چون بشکنند از آن غبار ظاهر گردد و مغز او سفید بود [illegible] آن [illegible] اکثر امراض مثل چوب چینی است لیکن در امراض امزجه حاره [illegible] که چوب چینی [illegible]
و این دوا مضر است در بعضی امزجه و امراض بارده بلغمی [illegible] زیاده از چوب چینی است مثل اوجاع مفاصل و نقرس و عرق النسا و ضعف اعضا و ضعف معده و نوشته اند که
برای نواسیر [illegible] نافع است [illegible] چوب چینی [illegible] اثنای [illegible] آتشک توان داد و دستور فصد و تنقیه
قبل از استعمال آن [illegible] و احتیاط از اعراض نفسانی و حرکات متعبه و حمام و جز آن بدستور چوب چینی بود و حاصل آنکه در عشبه
همه چیز واجب [illegible] چوب چینی [illegible] عشبه [illegible] تمام بدن یا بعضو [illegible] دستور نافع دانند و بعد از فراغ [illegible]
پرهیز [illegible] واجب است [illegible] و هر گاه آب عشبه از برای شرب [illegible] قلیل باشد
ثقل آنرا جوشانیده بکار برند [illegible] شربت آن [illegible] اگر در گلاب [illegible] کرده بنوشند [illegible] و هر گاه این دوا بطریق سفوف و معجون استعمال نمایند [illegible]
و معاجین چوب چینی عوض چوب چینی بوزن آن عشبه را گرفته با همان ادویه ترکیب نمایند [illegible] حکیم ارزانی مرحوم نوشته که بعضی اوقات [illegible] یکنیم مثقال
عشبه کوفته بیخته با [illegible] آن نبات سوده تا بیست روز یا بیشتر یا کمتر بحسب حاجت و ضرورت با گلاب داده شد [illegible] ترشیها و لبنیات و فواکه و آب سرد در اثنای خوردن [illegible]
فراغ تا دوازده روز پرهیز نموده [illegible] تمام بخشیده و گاهی عشبه را با نصف آن نبات کوفته [illegible] روز اول [illegible] یکنیم مثقال و در امزجه ضعیفه دو مثقال و در متوسطه دو و نیم مثقال
در قویه [illegible] سه مثقال یا سه و نیم مثقال [illegible] تا چهار مثقال با گلاب تا نه روز داده آمد با پرهیز [illegible] نفع تمام نمود
ذکر بعض تراکیب از مطلب ساخته برای آتشک [illegible] شاهتره [illegible] هر یک ششماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد یک نیم توله
داخل کرده دهند و گاهی عناب [illegible] صندل سرخ تخم کاسنی [illegible] اصل السوس [illegible] و گاهی [illegible] افزوده میشود و گاهی شاهتره و [illegible]
صندل سرخ هر یک ششماشه جوشانیده شیره خیارین هفت ماشه شربت نیلوفر دو توله [illegible] کاسنی [illegible] گاهی عناب گل [illegible] گل سرخ عرق شاهتره بجای صندل در
جوشانده و شیره مغز تخم [illegible] کاسنی کوفته افزوده میشود و هر گاه [illegible] شاهتره
صندل سرخ گل نیلوفر کاسنی کوفته هر یک ششماشه [illegible] جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند. **ایضا** اگر از ماده آتشک در ایام [illegible] گرانی گوش و خشونت
و عسر حرکت و ترشی و تنفس عارض شود شاهتره و پوست هلیله زرد هر یک ششماشه اسطوخودوس چهار ماشه [illegible] هر یک چهار ماشه جوشانیده شربت بزوری دو توله داخل کرده دهند
بعد تعدیل و نضج ماده این مسهل دهند شاهتره گل سرخ عنب الثعلب [illegible] هلیله زرد هلیله سیاه گل خطمی گل نیلوفر گاوزبان اسطوخودوس هر یک ششماشه بیخ حنظل
سنای مکی هر یک نه ماشه جوشانیده گلقند سه توله ترنجبین چهار توله فلوس خیارشنبر شش توله روغن بادام ششماشه و دو پهر خواب و شب باشلغم [illegible] و بجای آب عرق شاهتره
و [illegible] دهند روز دوم اطریفل کشنیزی یک توله با عرق شاهتره [illegible] کاسنی ششماشه نبات دو توله بعد تنقیه معجون عشبه همراه عرق شاهتره دهند غذا پلاو و قلیه [illegible]
لبنیات و [illegible] بقولات [illegible] اجتناب نمایند و در اثنای استعمال معجون عشبه گاهی [illegible] ده دانه گاوزبان ششماشه جوشانیده شربت بنفشه دو توله شیره خیارین ششماشه
داخل کرده [illegible] ششماشه [illegible] و گاهی هلیله [illegible] گل سرخ ششماشه کشنیز خشک چهار ماشه بعرق شاهتره جوشانیده تخم [illegible] نبات [illegible] گاهی
اسطوخودوس گاوزبان گل سرخ کاسنی کوفته جوشانیده گلقند هر روز که انحراف طبیعت شود و تعدیل آن نمایند [illegible] **ایضا** اگر بسبب [illegible] بثورات نزد [illegible] باشد
پوست هلیله زرد شاهتره قصب الذریره تخم کاسنی کوفته عنب الثعلب سپاوشان هر یک ششماشه هلیله سیاه بیخ حنظل هر یک چهار ماشه جوشانیده گلقند داخل کرده دهند
ایضا برای بثورات [illegible] شاهتره چراته پوست هلیله زرد صندل سرخ هر یک ششماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده دهند و صندل سفید برگ حنا

[illegible]

مرداسنگ هر یک یکماشه بروغن حنا ضماد فرمایند **ایضاً** اگر دهن آمده باشد و درد اعضا بود هلیله سیاه چهار ماشه دهمایه شاهتره چرائته تخم کاسنی صندل سرخ هر یک شش ماشه جوشانیده شهد خالص دو توله دهند و کیله برگ حنا هر یک چهار ماشه نیله تهوتهه سوخته یکماشه سفیده کاشغری مرداسنگ هر یک دو ماشه بروغن گل ضماد کنند **ایضاً** اگر بثورات بقدر عدس تمام بدن و فصل گرما باشد عناب پنج دانه شاهتره دهمایه کشنیز خشک هر یک شش ماشه جوشانیده گلقند دو توله مالیده دهند روز دوم صندل سرخ تخم کاسنی کوفته هر یک چهار ماشه روز سوم هلیله سیاه افتیمون هر یک شش ماشه افزایند بعد ده یازده روز برای تنقیه مغز حنظل نه ماشه داخل کنند **ایضاً** شاهتره دهمایه صندل سرخ هلیله سیاه هر یک شش ماشه عناب پنج عدد جوشانیده شهد داخل کرده روز دوم چرائته شش ماشه روز سوم گل سرخ گلو هر یک شش ماشه افزایند بعد ده روز مغز حنظل نه ماشه اضافه کنند **ایضاً** عناب پنج دانه شاهتره دهمایه چرائته هلیله سیاه کشنیز خشک جوانسه هر یک شش ماشه جوشانیده شهد دو توله داخل کرده روز دوم گل نیلوفر تخم کاهو گل خطمی هر یک شش ماشه افزایند بعد هشت روز مغز حنظل شش ماشه برای تنقیه داخل کنند **ایضاً** اگر از رسکپور وغیره دهن آمده باشد پوست بیخ جهر بیری چهال کچنال پوست کوکنار چهال سرس جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و شیره عناب پنجدانه شیره تخم خرفه شش ماشه عرق شاهتره و مکوه و کاسنی ده توله شربت بزوری دو توله نوشند **ایضاً** برگ چنبیلی کوکنار مازو سبز هر یک چهار ماشه جوشانیده مضمضه نمایند و چون لعاب دهن موقوف شود شاهتره چرائته هر یک شش ماشه صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند **ایضاً** اگر با تبخاله دهن و درد گلو و سرفه از نوازل باشد اصل السوس عناب گل نیلوفر بهدانه اسطوخودوس کشنیز خشک جوشانیده شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بنوشند روز دوم شیره کاهو افزایند چون سماجت حرارت داشته باشد لعاب بهدانه شیره کاهو شربت نیلوفر عرق شاهتره خاکشی برای تسکین دهند

ذکر بعض ادویه مرکبه یونانیه که در مرض آتشک معمول است **دوائیکه** جهت آتشک مجرب و بکرر بعمل آمده بادیان دو درم شاهتره سه درم تخم کاسنی سه درم گلقند دو توله سه روز این منضج بنوشند بعده بگیرند حب النیل بقدر نه ماشه تا یکتوله کوفته بیخته شکر تری هم چند آن آمیخته بقدر شش ماشه با گلاب نیمگرم یا آب گرم بخورند بعد اسهال غذا کهچری ملایم بخورانند روز دیگر تبرید از اسپغول و شربت دهند و یکروز در میان بدستور مسهل بدهند و اگر قوت ضعیف باشد دو مسهل دهند و اگر خواهند عوض این مسهل سفوف حب النیل بخورانند و بعد انقضای سه روز از مسهل بگیرند افیون یکدام شنگرف نیم دام هر دو را بآب بابیده ده قرص سازند و یکی را دود نموده نه قرص که باقی ماند یک قرص صبح در قلیان گلی که دران آب هم باشد بآتش چوب کنار بطور تنباکو بکشند و یک قرص بدستور وقت دوپهر بکشند و یک قرص شام همیان بدستور بعمل آرند غذا نخود بریان با نان نخودی تناول بی روغن تا سه روز پس روز چهارم کهچری ملایم دهند اگر دهن جوش کند از چهال کچنال مضمضه کنند **سفوف حب النیل** که بعد نضج و تنقیه مسهل دهند حب النیل هشتاد دانه با روغن بادام چرب نمایند و بادیان زنجبیل دو دانگ ریوند چینی و نیم درم گل سرخ کوفته بیخته با آب نیمگرم یا گلاب گرم بدهند **سفوف عشبه** که برای آتشک و جمیع قروح خبیثه مؤثر است عشبه مغربی چهار توله پوست هلیله زرد صندل سرخ سنای مکی هر واحد یکتوله کوفته بیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا نه ماشه با آب نیمگرم یا عرقهای مناسب بعمل آرند و بعضی درین سفوف تخم گل عباسی و سرپهوکه و بابچی و گل سرخ هر یک نیم توله نیز می افزایند و معمول حکیم ارشد اینست که عشبه دو جزو سنای مکی یکجزو و شکر برابر سفوف کرده یکتوله با آب نیمگرم بخورند غذا دو پیازه کم نمک خورند و سفوف چوب گز که در بحث جرب بیاید نیز بتدریج تنقیه مواد این مرض میکند و همواره معمول است **نوع دیگر** که با آتشک و دیگر امراض سوداویه جلدیه بعد تنقیه برای استیصال مواد فاسده معمول ست عشبه مغربی ده مثقال ریوند خطائی دو و نیم مثقال جلاپا انگریزی یک مثقال بادیان بالابرگ سنا پنج مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله گل سرخ هر یک یک مثقال بادیان بالابرگ شاهتره دو مثقال کوفته بیخته نبات سفید نصف وزن ادویه آمیخته سفوف سازند و هر روز بقدر یکتوله همراه عرق شاهتره خورده باشند و اگر شکایت درد مفاصل هم باشد سورنجان شیرین بوزیدان بقدر دو مثقال افزایند و اگر در مزاج مریض رطوبت غالب باشد اسطوخودوس دو مثقال هم اضافه نمایند **شربت عشبه** که قالع مواد سوداوی و نافع آتشک است عشبه مغربی سه توله چوب چینی سه درم عناب پانزده دانه براده صندل سفید و صندل سرخ جوانسه چرائته هر یک دو درم براده چوب آبنوس براده چوب ببسیاسه هر یک دو نیم درم شب در آب تر کرده صبح جوش داده صاف کرده نبات یکرطل و ربع داخل کرده بقوام شربت آرند **نوع دیگر** که برای تصفیه خون و دفع مواد آتشک معمول و دیگر اقسام شور و قروح و اکله و جذام رامفید ست عشبه مغربی هشت درم آلو بخارا عناب هر واحد دوازده دانه شاهتره بنفشه جو مقشر هر یک دوازده درم براده چوب شیشم چهار درم همه را در دو رطل آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف نموده با یکرطل شربت بنفشه و یا قند سفید بقوام آرند دوازده درم صبح و همین قدر شام

با عرق شاهتره و بیدمشک و گلاب نیم‌گرم تا بست روز بخورانند و غذا آش جو و بجای آب عرق چوب گز یا دیگر عرق مناسب بدهند و اگر قوی‌تر خواهند وزن عشبه
بست درم نمایند و در نسخهٔ ذکاء الله خان وزن عشبه چهار درم و چوب مقشر بست درم و شاهتره و بنفشه هر یک ده درم ست و چوب چینی چهار درم مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه
هر یک ده درم عوض چوب شیشم داخل **شربت پاوسات** که بزبان اهل فرنگ شیشم را گویند جهت اصلاح قروح خبیثه و آتشک و جرب و قوبا وغیره امراض سوداوی
مجرب ست و این نسخه قوی‌تر و انفع از نسخهٔ متعارف آنست برادهٔ چوب شیشم یا و سیر برادهٔ چوب چینی نیم پاو در آب گرم سه آثار یکشب و روز تر دارند بعده جوش داده مالیده
صاف نموده عناب بست و پنج عدد و صندل سرخ صندل سفید هر یک سه توله شاهتره پوست هلیلهٔ زرد افتیمون بسفایج گل نیلوفر هر یک ده توله گل سرخ گل بنفشه
هر یک سه توله در آب مذکور یکشبانه روز تر داشته بعده جوشانیده صاف کرده نبات سفید یکنیم آثار داخل کرده بقوام شربت آرند پس نصف آن جدا کرده دارند و در نصف
باقی سنای مکی ده توله سورنجان شیرین دو نیم توله باریک سوده آمیخته نگاه دارند و طریق نوشیدن این هر دو قسم شربت آنست که برادهٔ شیشم بقدر نیم دام یا یک توله
در یکنیم پاو آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده شربت غیر مسهل آن بقدر شش توله داخل کرده بخورانند وقت صبح و همین طور وقت شام و بعد پنج شش روز
شربت مسهل آن بقدر ده توله همراه جوشاندهٔ مذکور وقت صبح میداده باشند استعمال آن تا دو هفته یا بست و یکروز و یا چهل روز مفوض برای طبیب ست غذا ازد (?)
حین استعمال این قلیه و نان و پلاو دهند و از حموضات و بقولات و لبنیات پرهیز نمایند و روز استعمال شربت مسهل از نان هم اجتناب اولی ست **شربت چوب چینی**
مسهل مواد آتشک چوب چینی گل سرخ بسفایج سنای مکی صندل سرخ صندل سفید بادیان هر یک چهار درم نبات پاو آثار بدستور مقرر شربت مرتب سازند و هر روز
دو توله بخورند غذا دال خشکه و کهچری **نوع دیگر** قالع مواد سوداوی و قامع مادهٔ محترقه و نافع آتشک چوب چینی دو توله عشبهٔ مغربی سه توله برگ شاهتره بادرنجبویه
برادهٔ چوب شیشم گل منڈی برگ گاوزبان تخم شاهتره افتیمون در پارچه بسته تخم کاسنی برادهٔ صندل سرخ هر واحد نه ماشه شب در آب چهار رطل بخیسانند و صبح بجوشانند
که یکنیم رطل باقی ماند صاف نموده بقند سفید یکنیم رطل بقوام شربت آرند شربتی سه توله **عرق گل نیب** که دافع فساد خون و نافع بثور سوداوی و آتشک و شری
و جذام مجرب ست برادهٔ صندلین عنب الثعلب نیلوفر گل خیرو هر یک پاو آثار گل سرخ بنفشه گاوزبان هلیلهٔ سیاه نیمکوفته هر یک نیم پاو خس هندی نیم پاو دو چهار دام
تخم کاسنی یکنیم پاو اسطوخودوس گل گاوزبان گل معصفر هر یک چهار دام الایچی خرد نیمکوفته دو دام شاهتره سرپهوکه هر یک نیم آثار گل کیوڑه از دو تا چهار عدد عناب
سپستان هر یک پنجاه دانه مویز منقی دو صد عدد کشمش سبز سه صد عدد گل نیب از یک آثار تا دو آثار نبات پنج آثار همه را در آب هشت پاس تر کنند و هفت آثار عرق کشند
خوراک روز اول چهار توله تا سه روز بعده پنج توله تا سه روز بعده هشت توله تا هفت روز بعده نیم پاو مدام بخورند و اگر خواهند درین عرق چای خطائی جوش داده بطریق
قهوه خورند **عرق شاهترهٔ مرکب** دافع آتشک و اوجاع مفاصل و ریح و درد تمام بدن و رافع مواد امراض سوداوی مثل آتشک و خارش و قوبا و کلف و جهاجن
و استعمال این بعد تنقیه در امراض مذکوره همراه معجون عشبه یا چوب چینی یا اطریفل شاهتره معمول ست شاهتره پوست هلیلهٔ زرد و پوست بیخ نیم کنیر گل باشد از مهل (?)
درخت ملوه سرپهوکه هر واحد یک آثار چرایته نیم آثار بیخ یاسمین گاوزبان گل سرخ صندل سفید و سرخ هر واحد پاو آثار بدستور معروف عرق کشند و شش توله با شهد دو توله
بخورند بر ناشتا تا یک چله **عرق چوب چینی** نافع شخصی که عادی شراب بود و آتشک برآورده باشد و مفرح و مسکر ست برادهٔ چوب چینی گل سرخ برادهٔ چوب شیشم
سرپهوکه شاهتره هر یک نیم رطل خار خسک یکرطل پوست هلیلهٔ کابلی گل منڈی هر یک یک نیم رطل پوست مغیلان شش رطل قند سیاه بست آثار عناب صد عدد همه را در
خم اندازند و قتیکه لاهن تیار شود عرق سبک کشند و وقت دو آتشه کردن گل سرخ نیم من برادهٔ صندل سفید و سرخ هر واحد شش توله خس هندی ده توله عرق نیلوفر عرق
گاوزبان عرق کیوڑه هر واحد یک مینا آمیخته عرق کشند **منضج و مسهل** که در مرض آتشک معمول ست بعد فصد باسلیق یا هفت اندام و اخراج خون از حسب طاقت
عناب آلو بخارا هر واحد پنج دانه سپستان یازده دانه تخم کاسنی تخم خیارین گل بنفشه گل نیلوفر تخم خطمی برگ بادرنجبویه منڈی برم ڈنڈی برگ شاهتره چرایته سرپهوکه بیخ کاسنی
بیخ بادیان تخم خربزه بسفایج افتیمون در پارچه بسته هر یک شش ماشه گل گاوزبان برگ گاوزبان هر یک چهار ماشه مویز منقی یک توله شب در عرق کاسنی عرق شاهتره
عرق منڈی هر یک هفت توله تر داشته صباح مالیده صاف کرده گلقند دو توله داخل کرده بنوشند تا پانزده روز اما اگر حرارت مفرط نباشد آلو بخارا گل نیلوفر تخم کاسنی
خیارین حذف کنند و همیان افزودن بعض ادویه بحسب مزاج مریض محول بر فکر معالج ست بعد ازان تمر هندی پنج توله گل سرخ مغز خسک دانه حب النیل پنج خطمی

بیخ حنظل هر یک شش ماشه سنای مکی نه ماشه مغز فلوس شش توله ترنجبین چار توله شیرخشت دو توله در منضج افزوده آلو بخارا هفت عدد و مویز منقی دو توله عوض
عرق کاسنی عرق گاوزبان نموده و وزن عرقیات هر یک سی توله گرفته بدستور شب تر داشته صباح مالیده صاف ساخته شیرهٔ مغز بادام شیرین هفت عدد با آن آمیخته
بنوشند و اگر معده عاصی باشد و با این مسهل اجابت بخوبی نشود و اخراج مواد نگردد پوست هلیلهٔ زرد پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه افسنتین رومی اضافه کنند و اگر اسهال
زیاده شود بعض ادویهٔ مسهله کم نمایند و روز دیگر این تبرید دهند هلیله مربی یک عدد شسته خسته دور کرده با ورق نقره یک عدد گرفته اول بخورند بالائیش شیرهٔ عناب
چهار دانه شیرهٔ تخم کاسنی پنج ماشه در عرق مندی عرق شاهتره هر واحد ده توله بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده تخم ریحان پنج ماشه یا اسپغول مسلم شش ماشه پاشیده بنوشند
و اگر هنگام اجابت پیچ و درد شده باشد لعاب اسپغول پنج ماشه باید افزود و بعد انفراغ از دو مسهل باز منضج بدستور سابق نوشیده دو مسهل حب لاجورد باید داد بایں طور
که حب لاجورد یکتوله همراه عرق مندی عرق شاهتره نیم نیم پاؤ ترنجبین دو توله باسی از شب مانده بخورند و بخوابند صبح دم برخاسته مسهل از عناب شاهتره مندی تخم کاسنی
چهار ماشه گل سرخ بیخ کاسنی مویز منقی بسفایج افتیمون سنای مکی مغز خسکدانه حب النیل هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ زرد خیارشنبر ترنجبین شیرخشت گلقند عرق مندی عرق
شاهتره شیرهٔ مغز بادام بدستور معمول مسهل بنوشند این طریق بعض متاخرین است و متقدمین در بدرقهٔ صبح با حبوب خیارشنبر شامل میکنند این امر برای طبیب است
روز دیگر تبرید بدستور داده فردای آن مسهل حبوب بدستور دهند و بعد از چهار مسهل یعنی دو از خیارشنبر و دو از حب لاجورد تا هفت روز مثل تبرید سابقه تبرید نوشانند
و بعد پانزده روز مطبوخ که در آن پوست بیخ نیب است و در ادویهٔ هندیه مذکور گردد تا هفت روز بنوشانند و اگر مرض زائل نشود یک هفته مهلت داده حب بلادر هفت روز
نهایت چهارده روز بخورانند و اگر از حب مذکور دهن بجوش شد حب را ترک نموده دلیهٔ گندم همراه جغرات خورانیده شود و غرغره که در آن معمول است بعمل آرند و اگر ورم
زیاده شود و شکل خناق پیدا گردد رگ قیفال زنند و نطول و ضماد تدبیری حسب قوانین طبی باید کرد و هرگاه ازین نجات یابد و اثری از قلاع و ورم لثه و بیخ دندان
و جریان رطوبت باقی ماند آنگاه ذرورات و سنونات و مضمضها بکار برند و سوای آن هر علتی که از اکل ادویهٔ آتشک مانند تپ و زحیر و سحج وغیره حادث شود بعلاج جنس آن
صفت حب لاجورد که بهر تنقیه درین مرض معمول است ایارج فیقرا ریوند غاریقون جلاپا انگریزی شحم حنظل هر یک یک مثقال تربد موصوف دو درم پوست هلیلهٔ کابلی
یک درم حجر لاجورد حجر ارمنی هر یک نیم مثقال زنجبیل نمک لاهوری رب السوس هر واحد یکماشه کوفته بیخته کتیرا مقل ازرق یک یکماشه در عرق بادیان حل کرده در آن حبها بقدر
مونگ بندند قدر شربت یکتوله همراه مسهل مذکور مطبوخ که برای دفع آتشک مجرب نوشته بیخ حنظل دو توله سنای مکی شاهتره هر واحد یکتوله گل سرخ نیم توله همه را در یک نیم آثار
آب بجوشانند هرگاه نصف بماند صاف کرده بنوشند همین قسم تا سه روز و اگر در سه روز تفاوت نشود سه روز دیگر بخورند غذا دو پهر آب مونگ شام دال خشکه و در نسخهٔ
دیگر پوست هلیلهٔ زرد بلیله هلیلهٔ سیاه آمله صندل سرخ خارخشک عوض شاهتره و سنا و گل سرخ هست وزن هر یک یکتوله **معجون عشبه** تالیف حکیم شریف خان
بجهت آتشک و اخراج مواد سوداوی و بلغمی و وجع مفاصل معمول است پوست هلیلهٔ زرد چهار درم پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیله شاهتره بسفایج فستقی تربد سفید
مجوف خراشیده افتیمون از هر واحد پنج درم آمله سه درم برگ سنای مکی ده درم عشبهٔ مغربی پنج توله با شهد سفید سه وزن ادویه بدستور معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یکتوله
و گاهی عوض عشبه چوب چینی پاؤ آثار درین ترکیب نموده شد و برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد **نوع دیگر** نافع بقروح خبیثهٔ آتشک و ناصور و اکله و خارش
و دافع اوجاع مفاصل و مقوی اعضای تناسل و مجرب است بادیان صندل سفید هر یک دو دام بسفایج فستقی سنای مکی هر یک شش دام عشبهٔ مغربی دوازده دام
شهد خالص بیست و چهار دام قند سفید یک آثار ادویه را بعد کوفتن و بیختن وزن کرده بگیرند و معجون سازند قدر خوراک یکدام صبح و یکدام شام با آب مطبوخ عشبه که یکدام
عشبه را با هفت آثار آب خالص جوش دهند هرگاه ثلث بماند صاف نموده قدری از آن بشهد خورند و باقی بجای آب خوردن این آب استعمال سازند و آب دیگر
نخورند و اگر با عشبه یکدام چوب گز جوش دهند بهتر و قوی تر بود و در نسخهٔ دیگر وزن عشبه و سنا هر یک هفت دام و بسفایج چهار دام و عسل و قند سفید سه چند ادویه است
و قید استعمال آن آب عشبه نیست غذا گوشت بز یا دراج یا مرغ با نان خمیر **نوع دیگر** که برای آتشک و مواد سوخته و استسقا و قبض و نفخ و تصفیهٔ خون و رنگ نشره
مجرب عشبهٔ مغربی ربع رطل برگ سنای مکی بادیان هر یک دوازده درم بسفایج فستقی شانزده درم صندل سرخ چهار درم قند سفید ربع رطل عسل نیم رطل بقوام آرند
و در بیاضی وزن بادیان و صندل سرخ هر یک شش درم و بسفایج دوازده درم و قند و عسل هر یک نیم پاؤ است و تربد سفید شش درم زیاده کرده خوراک یکتوله

تا یکنیم توله و نوشته که این معجون تنقیه مواد آتشک از بدن بالکل نماید و نطفه را بیفزاید و تناسل را صاف کند و خارش و جوش و کلفت را دور سازد و درد مفاصل و خشکی دماغ و جمیع امراض سوداوی را نافع **نوع دیگر** مخترع حکیم بهلیخان برای استیصال مادهٔ آتشک و قروح خبیثه و بثور سوداوی و نواصیر و تصفیهٔ خون معمول است عشبهٔ مغربی هفت و نیم توله چوب چینی شش توله بسفایج برگ سنای مکی هر یک سه توله بادیان برادهٔ چوب شیشم برادهٔ آبنوس چرائته هلیله سیاه هر یک یکنیم توله گل سرخ برگ شاهتره برگ مکوه برگ عنب الثعلب هر یک یک توله گلو انیسون گل بابونه گاوزبان گل گاوزبان هر یک نه ماشه عنابی دوازده عدد شهد خالص دو نیم وزن همه ادویه بدستور معجون ساخته چهل روز در غله جو بدارند بعده از یکتوله تا دو نیم توله بخورند غذا قورمه و نان روانی نمک باکم نمک **نوع دیگر** معمول حکیم ذکاء الله خان نافع آتشک مقوی قلب مفید علل اعضای تناسل و اوجاع مفاصل که بسبب آتشک باشد مشک خالص ورق طلا هر یک نیم درم ورق نقره زعفران هر یک یکدرم سورنجان بوزیدان هر یک یکنیم مثقال عنبر [illegible] دو درم کهربای شمعی ابریشم مقرض گل سرخ تخم خشخاش بسفایج مروارید ناسفته بادرنجبویه هر یک یک مثقال مغز تخم خربزه ثعلب مصری هر واحد دو مثقال پوست هلیله کابلی کشنیز مقشر مغز تخم کدو شیرین مغز تخم تربوز هر واحد سه مثقال عشبهٔ مغربی بست توله اول عشبه را ریزه ریزه کرده شب در عرق گاوزبان و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب هر واحد یک آثار تر کرده بجوشانند تا نصف بماند مالیده صاف کرده قند سفید نیم آثار عسل نیم پاو داخل کرده بقوام آرند و ادویه سوده آمیخته معجون سازند [illegible] مثقال تا دو نیم مثقال بخورند [illegible] کافور یکنیم مثقال درین نسخه افزوده می شود و بعد دفع مرض آتشک که گرمی و نقاهت باقی باشد فایدهٔ عجیب دارد **معجون چوب چینی** [illegible] مجرب است بادیان یکدرم صندل سفید گلو تازه افتیمون هر واحد یکدرم پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی شاهتره پوست هلیله [illegible] تربد سفید هر یک دو درم سنای مکی چهار درم عشبهٔ مغربی دوازده درم چوب چینی نیم پاو قند سفید یک سیر عسل پاو سیر بدستور معجون سازند **نوع دیگر** بجهت باد فرنگ و تقویت باه مستعمل حکیم بقاخان چوب چینی بهمه صفت موصوف نیم پاو سنای مکی هفت توله بسفایج فستقی صندل سفید و سرخ هر یک سه توله بادیان دو توله شهد خالص نبات سفید گلاب هر یک نیم آثار اول همه ادویه جدا جدا کوفته بیخته نگاه دارند و نبات و عسل را بقوام آورده ادویه اندک اندک دران انداخته حل کنند و در ظرف چینی بردارند صبح چهار توله وقت شام دو توله بخورند و در نسخهٔ دیگر وزن بسفایج چهار توله و عسل [illegible] غذا زیربریانی و پلاو مرغن گوشت حلوان **نوع دیگر** دافع مواد آتشک و فساد خون چوب چینی چهل مثقال مغز تخم کدو شیرین تخم خشخاش سفید هر یک چهار درم گل سرخ هلیله سیاه آمله پوست بلیله شاهتره صندل سفید کابلی مغز تخم خیارین کشنیز خشک تخم کاهو هر یک سه درم طباشیر چوب گز هر یک دو درم ریوند خطائی یکدرم عسل چند ادویه شربت حسب حال **نوع دیگر** دافع مواد آتشک مستعمل بعد تنقیه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست هلیله آمله گل عصفر صندل سرخ تخم کاسنی چرائته بسفایج گل سرخ تخم کاسنی گل گاوزبان شاهتره مغز تخم کدو شیرین مغز بادام کشنیز مقشر هر یک چهار درم تخم خشخاش سه درم گاوزبان دو درم چوب چینی نیم پاو قند سه چند **مرهم سفیده** جهت آتشک و سوزش آن و دیگر جراحات و تسکین درد و اندمال عجیب الاثر است سفیدهٔ کاشغری شسته مرداسنگ هر یک پنجدرم کتیرا [illegible] افیون یکماشه سوخته یکدرم کافور دو ماشه موم سفید پنجدرم روغن گل بست درم لعاب بهدانه دو ماشه سفیدی تخم مرغ یکعدد اول روغن و موم را گداخته فرود آورده ادویه سوده آمیزند پس لعاب بهدانه و سفیدهٔ تخم مرغ داخل کرده بکار برند **مرهم فرنگ** برای جراحت آبله فرنگ و هر زخم تیر و تفنگ و غیره و قروح منقول از بیاض استاد مرحوم کافور سنگ جراحت هر یک دو ماشه مرداسنگ یکماشه توتیای کرمانی یکتوله کات سفید چهارده ماشه رال یکتوله موم سفید یکدرم روغن گاو پانزده درم ادویه سائیده از پارچه گذرانیده روغن و موم گداخته ادویه دران حل کرده از هفت آب بشویند و در ظرف چینی نگاه دارند و بر لته کهنه گذاشته بر زخم نهند **مرهم رال** تالیف والد حکیم علوی خان که بجهت قرحهٔ قضیب بی نظیر مجرب است رال سفید اسفیداب قلعی دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی اسرنج توتیای هندی گلنار فارسی فوفل سوخته هر یک یک جزو موم دو جزو روغن گاو پانزده وزن موم اول توتیای هندی را در ظرف سفال آب ندیده بریان کنند و باقی ادویه را کوفته بیخته موم بر روغن گداخته سائر ادویه اختلاط سازند و بر پارچه کتان مالیده بر زخم گذارند و هر روز بعد تبدیل زخم را بآب گرم یا با آب چوب چینی بشویند **مرهم چوب چینی** که جهت جراحت آتشک نافع تر از دیگر نسخهای است مرداسنگ شنگرف هر یک دو مثقال کات هندی چوب چینی هر یک چهار مثقال موم سفید پنج مثقال مسکه گاو بست مثقال بدستور معمول مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل سازند بهتر خواهد

ذکر بعض ادویهٔ هندیه که در مرض آتشک مجرب و معمول است **بجوز** که جهت زخم آتشک و نواصیر و بواسیر بغایت نافع و بعدیل اسپند دو دانگ [illegible] اسانی

ناخواه هر یک یک ٹانک شنگرف زرغال هر یک نیم ٹانک همه را کوفته بیخته سفوف سازند و از مجموع چهار ده پڑی بندند و جهت زخم بر کرسی نشسته و خود را بچادری پوشیده
یک پڑی ازین سفوف بر آتش اخگر نهاده دود آن بر زخم رسانند و اگر بواسیر و نواصیر باشد باید که چقری خرد بکنند و دران اخگر پر کرده و ازین سفوف بالای اخگر اندازند و مقعد
بران چقر نهاده دود دبستانند و اگر بسبب بیماری آتشک در کام سوراخ شده باشد باید که دود این سفوف بطریق تنباکو بکشند و بقول بعضی مجربین همچنین کشیدن دود بر تخته
خشک گشته درخت انبه زود از اله سوراخ کام می نماید **ایضاً** برای آتشک مجرب النفع رسکپور شنگرف هر واحد ششماشه توتیای سبز سه ماشه موم سفید دو دام روغن گاو
چهار دام پارچه بافته ربع درع ٹکیه برگ نیم در روغن مذکور سوخته دور نمایند و صاف کرده موم اندازند هر گاه گداخته شود کرٹھان فرود آورده رسکپور انداخته حل کنند بعده
شنگرف سوده اندازند پس نیله تھوتھه بعد ازان ازان پارچه موم جامه کرده شش فتیله نموده از یک فتیله با نگشت چوب کنار بخور گیرند خود را از چادر پوشیده تا سه روز غذا برنج و شیر

حبوب حب السلاطین مخفی نماند که درین مرض اسهال باین حبوب بافتر از مسهلات دیگر ست اگر مریض ضعیف نباشد یا مزاج او بسیار حار نبود در استیصال مادهٔ
این علت بهتر ازین مسهلی نیست و تراکیب آن بسیار ست اما درینجا آنچه معمول و بی غائله است حوالهٔ قلم میشود حبی که برای تنقیه درین مرض مجرب ست فلفل سیاه مغز کنجوه
مغز جمال گوٹه مدبر زنجبیل هر واحد پنجماشه بقدر نخود حب بندند و پنج شش حب همراه آب گرم فرو برند غذا وقت سه پهر کھچڑی با روغن بسیار خورند همچنین سه روز بفاصله یکروز
یا بلا فاصله استعمال کنند و در بیاض استاد مرحوم و مجربات مرقوم ست که اگر یکحب صبح و یکشام تا سه هفته بخورند هر روز ریگان دست می آرد و برای قروح و نواصیر نافع بود
ایضاً معمول شنگرف مدبر که آنرا در آب لیمو و شیر گاو یکروز بسایند و خشک سازند سهاگه زنجبیل دار فلفل هر یک نیم دام چوب چوک جمال گوٹه مدبر در سرگین هر یک دو دام همه را بشیر گاو
بسایند و بقدر نخود حب ساخته سه چهار عدد یا زیاده بدیهند غذا بجغرات و برنج خورانند **ایضاً** زنجبیل فلفل گرد سیماب مدبر که در پارچه بیفشرند تا آنکه سیاهی او دور شود و با مسکه گاو
کهرل کنند گوگرد مدبر که آنرا سوده در کفچهٔ آهنی نهاده قدری روغن زرد انداخته بر آتش گذارند چون گداخته شود در شیر گاو اندازند سهاگه هر پنج دو ابرابر مغز جمال گوٹه مدبر برابر همه
بشیر گاو سائیده مقدار دو حبه حب بندند خوراک دو سه حب با آب گرم غذا شیر و برنج یا جغرات برنج **ایضاً** از بیاض والد مرحوم شنگرف یکدام مغز حب السلاطین مدبر چهار دام
در آب لیمو چهل و دو پاس کهرل کرده حبها سازند و بقدر چهار رتی در قند سیاه پیچیده بخورند و بفاصله سه روز این مسهل داده بعده حب توتیا بخورانند **ایضاً** شنگرف مغز جمال گوٹه
هر واحد سه ماشه مغز نارجیل کهنه یکتوله خرما یکعدد مغز بادام چهار عدد برگ تنبول هفت عدد خوب باریک سائیده حب بقدر کنار دشتی سازند خوراک یکحب غذا کھچڑی مع روغن بخورند
ایضاً از حکیم محمد جعفر مغز حب السلاطین تربد موصوف شنگرف مساوی سائیده در شیرهٔ برگ پان مقدار نخود حب بسته در سایه خشک کنند و بکار برند **ایضاً** خرما تخم جسته
دور کرده ده عدد مغز نارجیل تازه دو توله حب السلاطین مدبر مصفی پنج عدد همه را یکجا کرده خوب بکوبند و هفت حب بندند یکی ازان پس سر اندازند و شب غذا کھچڑی خورند
صبح یکحب ازان با عرق بادیان یا آب بخورند غذا خشکه و شکر و روغن زرد آمیخته آخر روز و اگر حرارت محسوس شود و اسهال مفرط آید جغرات خورند و با غذا هم آمیزند و روز
دیگر تبرید لعاب بهدانه سه ماشه لعاب بیشه خطمی پنج ماشه نبات سفید دو توله اسپغول مسلم ششماشه پاشیده بنوشند و آخر روز غذا کھچڑی مونگ با روغن زرد و جغرات باشد همچنان
هر شش حب بفاصله یکروز باید خورد **ایضاً** مغز جمال گوٹه نیله تھوتھه کتھی هر واحد یکماشه سائیده سه حب سازند و هر روز یکحب در پوست انبه اچار پیچیده بخورانند
سه چهار دست و یکدو بار قی خواهد شد و در سه روز استیصال مادهٔ مرض شده احتیاج دوای دیگر نخواهد بود و مجرب بلا تخلف ست لیکن شرط آنست که دو فلوس برای خریدن
ادویه بگیرند هر قدر که از خریدن آن باقی ماند بتاشه آن خریده بران فاتحهٔ جناب سرور کائنات داده باطفال تقسیم نماید **حبوب توتیا و مرداسنگ و زنگار** بدانکه حبوب این
چیزها در اکثر بعد تنقیه مفید می افتد و جائیکه ماده قلیل باشد قبل از تنقیه نیز نفع بخشد و ازین حبوب نه اسهال میشود و نه دهن جوش میکند لیکن بعضی را قفیان میشود پس
بعد خوردن حب دو سه لقمه نان بروغن مالیده خورند و یا قدری بالائی شیر بالایش بخورند و این حب توتیا همواره معمول ست هلیله زنگی یکتوله طباشیر ششماشه
نیله تھوتھه سه ماشه در آب لیموی کاغذی پاو آثار کهرل کنند هر گاه آب خشک شود مقدار کنار دشتی حب سازند و یک صبح و یکی شام بخورند و از شیرینی پرهیز نمایند **نوع دیگر**
پوست هلیله زرد آمله کات سفید توتیای سبز هر واحد دو دام در آب لیموی کاغذی دوازده عدد سائیده بدستور حب ساخته بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **نوع دیگر**
که قرحهٔ حلق و بینی را نیز نافع هلیله سیاه پنجدام نیله تھوتھه فلفل سیاه هر یک دو نیم دام کوفته بآب لیموی کاغذی یکصد و یکعدد کهرل نموده بدستور حبها ساخته بخورانند و دو
نسخه دیگر وزن هلیله چهار دام و فلفل یکدام و توتیای سبز ربع دام ست غذا دال مونگ **حب مرداسنگ** که در ازالهٔ این مرض بی نظیر ست مرداسنگ

کافور ہر واحد دو مثقال قرنفل یکمثقال در آب برگ تنبول که با مصالح بود بقدر نیم پاو باشد چهار پاس کهرل کرده شربت حب بندند و یک صبح و یکشام خورند و غذا شیر برنج یا دال
مونگ با نان و روغن زرد ہر قدر که خواهند خورند و بعد نه روز که آتشک رفع میشود اگر گرمی معلوم شود کاسه دوغ گاو که دران زیرهٔ سفید بقدر دو سه ماشه ساییده آمیزند
دو سه روز خورند **نوع دیگر** معمول جناب والد ماجد غفر الله له که درین باب بیعدیل ست اجواین خراسانی اجواین دیسی اجمود جوانی ہر یک یکتوله مرداسنگ سه ماشه قند سیاه
کهنه سه توله در آب درخت بسکاپره که شاخ او سرخ باشد هشت حب بندند یکی بیندازند و از هفت حب یکی صبح با آب برنج پخته بی نمک بخورند و روزانه خلق ندهند
غذا برنج بی نمک و یا نان گندم بی نمک و یا با روغن بسیار بخورند دیگر از همه اشیا پرهیز بدهند و خوبی این حب آنست که از دهن آب بسیار بدون جوشش دهن خارج شود و مادهٔ مرض
بالکل دفع گردد و سوراخ کام نیز مندمل شود و اکسیر الاثر ست **نوع دیگر** مجرب از بیاض حضرت استادی رحمه الله تعالی هلیلهٔ زنگی سهاگه کشته پاپڑیا ہر واحد یکتوله مرداسنگ
ششماشه نیله تهوتهه سه نیم ماشه همه را در آب لیموی کاغذی تا سه روز کهرل نمایند بعده حبوب بقدر کنار دشتی بسته یک حب صبح خورده باشند و یکی بعد ظهر غذا برنج با جغرات
بی نمک و تا هفت روز بخورند بعد از ان تا سه روز دیگر این غذا بخورند اگر مزاج قوی باشد وزن مرداسنگ نیز یکتوله کنند **حب زنگار** که برای آتشک نافع ست کته سفید
دو توله زنگار جو تری ہر یک سه ماشه افیون سپاری کهنه ہر یک دو ماشه کوبیل میدا انجیر جو گیا دو توله ملائی شیر یا او آتا همه را ساییده مع ملائی در ظرف پهول از دستهٔ پهول سحق
سحق کرده حب ها زنند اگر زخم یا داغ سیاه مثل داو باشد بران طلا سازند و یک حب بخورند **حبوب سم الفار** این حبوب نیز مثل حبوب سابق عمل میکند و درد مفاصل را
هم دفع می نماید لیکن در استعمال این شرط است که از ترشی خصوصاً از دال مونگ بسیار پرهیز نمایند و الا ضرر وجع مفاصل بشدت پیدا شود و بهترین نسخهٔ آن اینست
سم الفار پنج ماشه نیله تهوتهه ده ماشه کته سفید بست ماشه مغز تخم نیب چهل ماشه سر سهوکه هشتاد ماشه در آب کتائی خرد کهرل کرده بقدر نخود حب بندند هر صبح یک حب با ملائی شیر
یا در کهوه پیچیده بخورند و از ترشی و بادی نیز پرهیز کنند **ایضاً** برای زخم آتشک و اوجاع مفاصل سم الفار یکتوله کته سفید چهار توله در آب لیموی کاغذی و آب کتائی خرد و آب
کتائی بزرگ که آنرا ستیاناسی گویند ہر یک سه پاو کهرل نمایند و بقدر مونگ حب بندند و یک حب صبح و یکشام در اچار انبه یا بالائی جغرات گاو یا فقط بلع نمایند پرهیز
از شیر و دال مونگ ضرور ست دیگر هر چه خواهند بخورند **ایضاً** مجرب برای آتشک مغز بهندر پهل سم الفار کته پهٹکری سهاگه ہر چهار برابر کوفته بیخته با آب لیمو کهرل کرده حب بسته بقدر
دانه مونگ و در اول یکحب صبح و دو حب آخر روز تا هفت روز بخورند و بعد از ان یک حب اضافه نمایند دو حب صبح هم بخورند آخر روز برای رفع گرمی خشکه با ماست بخورند
ایضاً که بجارش نیز نافع سم الفار یکماشه کته سفید کافور چینیه دانهٔ الایچی سفید ہر یک سه ماشه ادویه را در شیرهٔ برگ تنبول یکصد عدد حل کرده بقدر مونگ و موٹهه حب بسته
یکحب صبح و یکشام خورده بالایش بیڑهٔ پان بخورند تا چهارده روز یا بست و یک روز خورند غذا نان نخود بی نمک و یا نان گندم با روغن گاو بخورند **ایضاً** مجرب است سیماب
مصطکی عاقرقرحا ہر یک بست ماشه سم الفار یکماشه لیموی کاغذی دو عدد اول سیماب سم الفار در اندکی آب لیمو کهرل کنند تا سیماب کشته شود بعده ادویهٔ دیگر کوفته بیخته
بآن ضم نمایند و در آب لیمو باقی صلایه کرده بقدر مونگ حبوب سازند دو حب صبح با شوربای چرب گوشت بز و یک حب شام همراه شوربا بخورند تا سه روز یا زیاده غذا گوشت
بز و نان و گویند که اگر کسی از شدت این مرض موی ریختن گیرد و دست و پا و کمر بیکار گردد و یا در کام و قضیب سوراخ شود و این حب بخورد و از ترشی پرهیز دارد از سر نوجوان گردد
و درد ها بالکل برطرف شود **ایضاً** که در افنای مادهٔ این مرض خیلی مفید سم الفار گل قیمولیا یعنی کهریا مٹی دانهٔ هیل کات هندی کافور قیصوری ہر واحد یکتوله گلاب خالص
نیم آثار اول ادویه را جدا جدا صلایه کرده مخلوط سازند و قدری قدری گلاب انداخته کهرل نمایند تا همه گلاب جذب شود جهابر مونگ بسته خشک نمایند و ہر روز یکحب
با سه چهار توله گلاب تنها یا شهد خالص یکتوله آمیخته نیمگرم کرده بنوشند و تا بست و یکروز استعمال نمایند و اگر یک چله بخورند دیگر فوائد مثل تقویت باه و زیادت
اشتها و سرخی رنگ و دفع فتق آبی و ورم خصیه حاصل شود و در غذا دال تور و گوشت بز یا بزهن با نان گندم ہر دو وقت خورند و اگر استعمال این حبوب بضرورت
قوی در مزاج حار کنند برای تبرید شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی و غیره و عرق کیوڑه و شربت انار و عرق شاهتره دهند **حبوب رسکپور و سیماب** بلا دریدانکه حبوب این اشیا
جوشش دهن در اکثر پیدا میکند و مادهٔ علت را بطریق آب دهن بر می آرد لیکن متحمل تکلیف آن جز مزاج قوی نباشد در ضعفا استعمال نباید کرد و این حب رسکپور
برای آتشک نافع و مجرب ست رسکپور دانهٔ الایچی سفید قرنفل عاقرقرحا ہر یک ششماشه کوفته بیخته با آب سرشته جهامقدار دانهٔ فلفل گرد بندند و یکحب در ملائی پیچیده
ہر صبح بخورند **نوع دیگر** رسکپور مرچ سیاه ہر یک سه نیم ماشه بیخ اندراین هفت ماشه قرنفل بست دکیه و در آب برگ پان حب بقدر نخود بسته یکی صبح و یکشام

خورده باشند غذا نان بی نمک با روغن بسیار نوع دیگر برای باد فرنگ از بیاض استاد مرحوم سیکپور نیم دام قرنفل شانزده عدد فلفل گرد بیست و یک عدد اول سیکپور را در روغن گاو بریان نموده فلفل و قرنفل را علیحده سوده با آن آمیخته و در بیست برگ تنبول بترتیب سحق نموده مقدار کنار دشتی حب بسته یک حب هر صبح بخورند غذا شیر برنج اگر دهن بجوشد پوست کچنال پنج دام پوست هلیله زرد نیم دام در چهل دام آب بجوشانند تا ده دام بماند مضمضه نمایند تا سه روز متواتر صبح و شام و در نسخهٔ حکیم الممالک که برای آتشک و سائر قروح خبیثه مجرب و بی مثل ست وزن سیکپور یک مثقال و ربع و قرنفل بیست و یک عدد فلفل سیاه نیم مثقال برای مرض متوسط در شدت نوشته که در مرض خفیف ربع مثقال از سیکپور و بهمان نسبت یعنی خمس از قرنفل و فلفل کم نمایند و نرم سوده بآب خالص یا آب برگ تنبول هفت عدد حبوب سازند روز اول یک عدد صبح و یکی عصر فرو برند و در باقی روزها صبح یک عدد فرو بردن کافی ست و اگر مرض کامن مزمن مستحکم شده باشد حب مذکور را بآب چوب چینی مغربی بدهند و اگر مرض احداث زخم و حرقت در مثانه و مجاری بول و قضیب نموده باشد بآب ریوند چینی بدهند باین طور که ده درم ریوند چینی را در نیم من تبریزی آب صاف آنمقدار بجوشانند که ربع بماند صاف نموده نصف آن صبح عقب حب نصف شام بیاشامند و اگر در سر و حوالی آن جوششها بسیار و چرک از آن جاری باشد نیز بآب مذکور بدهند و در جذام شدید و قروح خبیثه و جرب [illegible] یابس نیز بآب چوب چینی بدهند و باید که در ایام شرب دوا و چند روز بعد آن از نمک و ترشی و ماست و بقول و امثال آنها اجتناب نمایند و بغیر از نان گندم و روغن گاو و گوشت بره تناول ننمایند و اگر بسبب جوشش دهن از خوردن نان عاجز باشند از آرد گندم و بچه مرغ و روغن گاو حریره پخته میل نمایند و مصالح گرم داخل توان کرد اما پیاز و سیر و بقولات داخل ننمایند و از اینها اجتناب اولی ست و اگر جوشش دهن زیاده باشد با شیر بز و پوست مغیلان و کات هندی مضمضه نمایند و دهن را بدان بشویند و اگر جوشش دهن بسیار زیاده باشد مرغ را کشته آلات اندرون آنرا بر آورده با پر و بال در دیگ کرده بآب بجوشانند تا پخته شود و آب آنرا صاف کرده بآن مضمضه نمایند و بعد از فراغ از خوردن دوا و چاق شدن زخمها و جوشش دهان باید که این مسهل بدهند تا اثر نکایت سیماب از بدن خوب دور شود سنای مکی هلیله سیاه گل سرخ مساوی نرم سوده صبح مقدار دو و نیم مثقال آنرا با عسل سرشته بخورانند و غذا شوربای قیمه و تا چهل روز پرهیز نمایند خصوص از جماع حب سیماب که جهت باد فرنگ مجرب سیماب یک ماشه نانخواه هشت ماشه قند سیاه بیست ماشه اول نانخواه را با قند بسایند که خوب نرم شود و بعد از آن سیماب انداخته بسایند تا حل شود و اندک آرد گندم انداخته هفت عدد حب سازند و یک حب با آب سرد بخورند غذا کچهری و نان بی نمک و روغن بر بدن هرگز نمالند که بسیار مضرت دارد اگر دهن ریش نماید شوربای گوشت بی نمک اندک بدهند و چهال کچنال و پنج بهیری جوشانیده از آن مضمضه سازند و اگر بسیار شدت کند فصد چهار رگ کنند و بر زخمها مرهم سیماب استعمال سازند و دیگر نسخ ادویه و اقوال مسطور گردد حب بلادر که بعد تنقیه استیصال مرض آتشک نماید بلادر کلاه دور کرده هشت عدد و بزر البنج سفید نانخواه کفچی سیاه هر یک هفت ماشه مغز نارجیل تازه یک توله سیماب چهارده ماشه طباشیر سفید شش ماشه قند سیاه کهنه چهار توله ادویه را باریک سائیده پس بلادر ریزه و سیماب آمیخته بسایند و قند سیاه مخلوط کرده چندان بکوبند که یکذات گردد پس بیست و هشت حب سازند و یک صبح و یک شام در حلوا یا بالائی نهاده بلع نمایند و احتیاط دارند که حب بکام و دهان نرسد غذا شیر برنج یا شیر برنج بی شیرینی و اگر سیر نشوند گوشت بزغاله بی مرچ و یا پلاو بخورند اگر تا چهارده روز بخورند بسیار مناسب است آنست که یکوقت صبح خورده باشند چه هر کس که دو وقت بخورد بلا شک دهن بجوشد و بسیار بجوشد که کار مشکل می شود و این امر در استعمال هر حب یاد دارند ایضاً از بیاض استاد مغفور اجواین خراسانی اجواین هندی کفچی سیاه عاقرقرحا سیماب بهلانوه کلاه دور کرده هر یک هفت ماشه قند سیاه کهنه بقدر دو فلوس همه ادویه کوفته بعده سیماب و قند سیاه داخل کرده تا دوازده پاس در هاون دسته خوب بکوبند چون مانند موم گردد و رنگ کرنجوه پیدا کند بقدر کنار دشتی حب بندند و یک حب ثابت یا پاره پاره نموده همراه جنرات بالائی دور کرده زیره و بالا جنرات نموده معلق در حلق فرو برند و بالای آن نیم پاو جنرات بخورند وقت صبح نهار و شام و بعد از یک پاس غذا بخورند و از دال مونگ و روغن زرد و شیر و قند سیاه و گوشت بز و شیرینی و بالائی پرهیز کنند و دال ماش همراه نان گندم یا کچهری ماش یا بره ماش یا کچوری ماش که در روغن کنجد ترتیب داده باشند و اچار انبه روغن دار و ماهی و گوشت گاو بخورند و اگر مرض بشدت باشد اول مسهل دهند باین طور جمال گوته مقشر نموده در روغن زرد تر کرده چهار رتی کتیرا ده ماشه مغز نارجیل یک فلوس همه کوفته سه پڑی تیار سازند و یکی صبح بخورند بعد از فراغ اسهال برنج با جنرات بی نمک و شیرینی بخورند بعد از مسهل حب مذکور استعمال نمایند و در نسخهٔ حکیم عزیز الله خان اجمود عوض اجواین هندی و عاقرقرحا مسطور و وزن قند سیاه سه دام باقی بدستور ایضاً بنسخهٔ نواب کریم الله خان عاقرقرحا بهلانوه

نسخهٔ [illegible] مضمضه

نسخهٔ مسهل

اجواین خراسانی اجواین دیسی مازو سبز اجمود سیماب کنجد سیاه هر یکی نه ماشه قند سیاه کهنه دو فلوس بدستور سابق کوفته حب بقدر ریٹه ساخته با جغرات بخورانند وقتیکه
دهن آید از پوست گوندی و پوست کهمان برگ چنبیلی و پوست ببول جوشانیده غرغره کنند و در نسخهٔ دیگر مغز نارجیل یک فلوس عوض مازو ست و وزن کنجد سیاه و قند سیاه
هر یک بقدر یک فلوس ایضاً از حکیم صادق علیخان اجواین ساده کهلا بهلانوه هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل انداخته دو پهر کهرل
کنند بعد ازان کهلا را کوفته داخل نموده چهار گهڑی بکوبند بعد ازان بهلانوه را کلاه دور کرده چهار گهڑی دیگر کهرل نمایند و بانده وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده
حب بسته یک صبح همراه جغرات بقدر پاو آثار باشد و یک حب شام همراه دوغ پاو آثار تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر و شیرینی نمایند و اگر از خوردن
این حب جوشش دهن شود از پوست کچنال و پوست کنار دشتی و یا بلیله بلیلهٔ آمله در آب جوش داده مضمضه کنند **دوائیکه** بجهت خشک کردن زخم آتشک مجرب ست
شنگرف بریان کرده زنگار مرداسنگ بریان کرده نیله تهوتهه بریان کرده رال هر یک دو ماشه خرمهره زرد سوخته چهار عدد سپیاری چهالیه سوخته یکعدد اول شنگرف
و مرداسنگ و نیله تهوتهه هر سه را بسایند بعده خرمهره و سپیاری بسایند بعده زنگار و رال و با هم آمیزند و خوراک از یکنیم سرخ تا دو نیم سرخ باین طور که اول نان گندم بوزن
چهار دام بروغن زرد خوب باله اندکی ازان گرفته دوا دران انداخته غلوله بسته بخورند بعد ازان باقی نان بخورند **دوا مسهل** که خیلی سود مند ست سنا کوبیده
چهاره فلفل سیاه هر یک نیم بهسه نیم ماشه مغز جمال گوٹه یکنیم عدد کوفته بیخته سه پڑی بندند و نیم مغز جمال گوٹه سوده در هر پڑی انداخته بوزن ده ده ماشه پڑی بندند
و سه روز بخورند بعده حب بلادر تا پنج شش روز وقتیکه دهن آید دو سه روز آب دهن رفتن دهند بعده الایچی کلان سرخ سنبل الطیب تواکهیر بنسلوچن سوده در دهن
بپاشند و چهال ببول و جهر بیر و کچنال برگ بیابانه برگ چنبیلی سپیاری جوش داده مضمضه کنند **نوع دیگر** که برای آتشک اقسام بثور مجرب مجرب ست تخم حنظل
فلفل سیاه هر یک چهار درم عبد اسایده باز با هم بسایند و سه حصه نموده هر حصه بفاصله یکروز بخورند گاهی دو حصه کفایت می کند غذا شوربای کلاه بز کنند
دوای حقنه که آتشک و نوع متقرحه یعنی پهنیس و قرحهٔ حلق و غنا زیر را از اسرار مجربه نوشته پوست بیخ آک سی و پنج درم دارچینی مرداسنگ هر واحد یکدرم شنگرف دو درم
باریک سائیده چهارده قرص نمایند و دخان یک قرص در قلیان خالی از آب وقت عصر کشند بطوریکه هوا نرسد پس غرغره بروغن زرد کنند و غذا بنان مع ربع رطل روغن زرد
نمایند فاحفظه و اجعله ذخیره من الاسرار المکتومة **ایضاً** دافع آتشک شنگرف توتیای سبز هر یک دو نیم دام بای برنگ پنجاه ماشه پوست بیخ آک ده ماشه و اگر زخم
قوی باشد بست ماشه از مثل قرص ساخته در حقهٔ بی آب از آتش کنار مثل تنباکو کشند و دود بر زخم دهند و گل او که مثل خاکستر شود بلعاب دهن بر زخم نهند این عمل
سه روز نمایند یک صبح یک شام غذا روغن باشکر اول مسهل بگیرند بعد ازان این عمل نمایند **ایضاً** شنگرف عاقرقرحا جهیٹه سهاگه اجواین نیله تهوتهه همه جوکوب
نموده چهارده پڑی ساختن بسته یک صبح و یکی شام در چلم حقه یکی نهاده از آتش چوب کنار مثل تنباکو کشند چون از یکطرف سوخته شود منقلب نموده کشند
و اگر بدین ضمن قی شود مضایقه ندارد غذا حلوا یا چرمه شکر تری خورند و خاکستر گل سوخته بر زخم پاشند این سه روز نهایت هفت روز کافی ست
و اگر دهن جوش کند برگ بعین آب جوش داده مضمضه نمایند و اگر بر عضو ورم بود امر بیل جوش داده بخور کنند **ذرور مخترع** و مجرب احقر برای خشک کردن زخم آتشک
کته سپید سپیاری سوخته سنگ جراحت هلدی سوخته سیندور دم الاخوین اصل السوس مقشر برابر باریک سائیده بعد استعمال مرهم سکپور سه چهار روز اندمال زخم
قدری ازین ذرور چسپیده بر بندند هر قدر که دوا چسپیده در نسازند و از جائیکه جدا شود دیگر ازین ذرور هر روز بچسپانند تا آنکه زخم خشک شود **دیگر** پود ار سوخته شش ماشه
خرمهره زرد سوخته تخم عنوفل سوخته یکعدد نیله تهوتهه بریان یکماشه مرداسنگ کته سفید سنگ جراحت از هر یک دو ماشه کوفته بیخته ذرور سازند **دیگر** نافع قرحه تقضیب
کیمخت چرم بودار کاغذ مهره زرد سپیاری چهالیه موی سر آدمی شاخ گوزن پهٹکری هر واحد سوخته کات مرداسنگ کندر هلیله زنگی سفید داشته سیندور رال مازو
گل انجی صبر کلنار انزروت مرمکی ازین ادویه هر چه مناسب اند یا مجموع کوفته بیخته بعد چرب نمودن زخم بروغن گل بپاشند **دیگر مجرب** چرم کفش کهنه مدس تخم مرغ
سوخته سائیده بپاشند **دیگر** که ادویهٔ ذرور هر قدر که باریک بسایند در اثر قوی تر میشود **دیگر** که جراحت تقضیب و جذام و بواسیر و هر جراحت را خشک کند
آمله سوخته لوده پٹهانی پهٹکری بخته و اندکی نیله تهوتهه در روغن بریان کرده جمله را باریک سائیده اول بر جراحت اندک روغن گاو مالیده بالاپش این دوا بپاشند
دیگر صاحب تکملهٔ هندی نوشته که استخوان کهنهٔ سر آدمی سوخته زبان سگ سوخته کته سفید سرمه ساکرده بر زخم پاشیدن برای التحام زخم و تسکین درد آتشک مجرب ست

روغن برای سوراخ کام که از آتشک شده باشد مجرب نوشته نکهه که دوای معروف ست هفت دانه اریٹھ پاو سیر نکهه را جو کوب سازند و با اریٹھ ثابت آمیخته هر دو را در اندکی
آب شب تر نمایند تا نرم شود و صباح در شیشه گل حکمت کرده اندازند چنانچه دو حصه شیشه خالی باشد و بطریق تپال جهت تر چکانند و قدری بر سوراخ کام هر روز دو بار از دست بمالند تا یکهفته
سفوف مسهل سیاه که بکالا جلاب معروف ست و در اخراج سودا و بلغم و استیصال مادهٔ آتشک بی نظیر و مجرب بمرات کثیرست بگیرند سیماب و گندهک برابر و هر دو را
یکدو روز کهرل کنند و هر چند زیاده بسایند بهتر باشد وقتی که خواهند آورند و بعده برابر هر دو جزو حب السلاطین افزوده هر سه را خوب بسایند بعد از آن سنگ بصری مساوی هر واحد از
سیماب و گندهک آمیخته باز سحق نمایند تا آنکه سنگ بصری باریک گردد و پس همه را برداشته در ظرف گلی لیپ چشانیده کهرل شسته آب آن در ظرف مذکور اندازند چندانکه بر دو مقدار
دو انگشت آید و بالای آتش نهند تا آنکه آب خشک شود و هنوز قدری تری باقی ماند که از آتش فرود آرند و در سایه نهند و بالا کرده نگهدارند که خشک شود و پس در ظرف
شیشه یا چینی برداشته نگاهدارند و چهار سرخ نهایت تا یکماشه در دهن انداخته همراه شیر نیمگرم از یکپاو تا نیم سیر فرو برند غذا در روز مسهل سوا شیر و برنج دیگر نخورند و در مفتاح المجربات
وزن سیماب و گندهک آمله ساره هر واحد یکجزو و مغز حب السلاطین سه جزو و عوض سنگ بصری کیرو نیم جزو مرقوم ست **نوع دیگر** که در انجو بی برآرد سیماب کو کرد آمله
هر واحد یکدرم سهاگه شیطرج مرچ سیاه زنجبیل هر واحد سه درم مغز حب السلاطین سبزی دور کرده یازده درم در آب باسی یکپاس کهرل نمایند و نگهدارند خوراک تا دو سرخ
همراه شربت نبات **ضماد** بجهت شور آتشک از مطب آمله نیله تهوتهه سوخته هلیله سیاه کته سفید کتهه برگ حنا مرداسنگ مساوی سوده ضماد نمایند و یکه کمیله مرداسنگ
حضض مکی سوخته گیرو هر واحد یکماشه بروغن گل ضماد نمایند **فتیله** که برای آتشک مجرب شنگرف زنگار هر یک هفت ماشه موم ست و یکماشه هر دو اجزا سوده در
موم گداخته خوب حل کنند پس بر پارچه باریک طلا کرده هفت حصه آن پارچه نموده هفت فتیله سازند و هر شب یک فتیله در چراغ روغن گاو روبروی بیمار بتفاوت
یکدو رسته بسوزند تا هفت شب و اگر دهن بیمار جوش کند برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و غذا شیر مادهٔ گاو با خشکه و پرهیز از نمکی نمایند **مضمضه** نافع جوش
دهن که از خوردن سیماب و رسکپور و غیره بهم رسد پوست بلیله زرد و پوست بلیله آمله موچرس کوکنار تنتریک شاهتره مساوی در آب جوشانیده صاف کرده با قدری روغن کنجد
و شیر گاو مخلوط کرده مضمضه کنند و در مفتاح کوکنار و تنتریک مطروح ست و مضمضه از پوست مغیلان و پوست جهربیری و پوست درخت تمر هندی و پوست درخت
کچنال جوشانیده نیز مفید ست **مرهم رسکپور** که جهت اندمال زخم آتشک و قروح خبیثه و تسکین درد معمول ست دم الاخوین سه ماشه رسکپور شش ماشه باهم ساییده در
روغن زرد که یکصد و یکبار به آب شسته باشند ممزوج نموده بکار برند و آنچه بایست از دو واحد اشود و دور کرده باشند و بعد رویدن گوشت صالح لوا مرهم زرد و مناسب بعمل آرند
مرهم شنگرف که جراحت را زود باصلاح آرد و مجرب ست شنگرف نیم دام رال یکدام نیلا تهوتهه از دو تا چهار سرخ بریان کرده روغن کنجد یکدام ادویه را باریک ساییده بروغن
آمیخته ده بار به آب بشویند و بکار برند **مرهم سنگ پلیته** که در اندمال قروح آتشک نظیر آن بعید ست سنگ جراحت کهان بید سنگسیه هر یک شش ماشه مرداسنگ
یکنیم ماشه رسکپور دو توله همه را باریک ساییده در روغن گاو سه توله که به آب شسته باشند آمیخته باستعمال آرند **مرهم سیاه** که برای آتشک معمول ست روغن زرد بفتده نیم توله
موم سفید سه و نیم توله رال هفت توله نیلا تهوتهه ده ماشه و نیم شاخ بز سوخته چرم کهنه سوخته سیماب برگ نیب هر یک یکتوله و نه ماشه اول نیب را با سیماب بسایند
تا آنکه برگ مذکور سیاه گردد و پس روغن زرد و موم گداخته از پارچه صاف کرده اول برگ نیب انداخته خوب بسایند بعد از آن ادویه انداخته حل کنند قدر که حل شود و بسیار
من بعد سه بار به آب شیرین شسته نگاهدارند **مرهم چوب چینی** که برای آتشک بی نظیر ست چوب چینی یک توله شنگرف سیندور سفیداب کاشغری شستره داسنگ
سنگ بصری چند رس سیماب هر یک سه ماشه کات سفید ده ماشه سیماب را با ادویه ساییده برگ شیشم پاو آثار سوده آب آن برآرند و صاف نموده با روغن گل نیم پاو و موم
سفید چهار دام بپزند و هر گاه آب شیشم جذب شود ادویه آمیخته مرهم سازند **مطبوخ هندی** که جوشش آتشک را زایل گرداند و فساد خون را اصلاح آرد خصوصاً که گاه
بعد از تنقیه استعمال کرده شود و در اثنای نوشیدن آن احتیاج به پرهیز نیست و اگر خواهند قلیه و خشکه بخورند و گویند که برای این مرض معتاد به هر چه اکثر دیده شده و به تجربه
در آمده پوست درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ اندراین بیلی ببول کتائی خرد با برگ و بیخ و پوست قند سیاه کهنه هر یک نیم پاو ده آثار آب بجوشانند تا چهارم
حصه بماند صاف نموده در شیشه نگاهدارند سه هفت خوراک ست بخوراک هر روز بخورند اگر باز حاجت باقی ماند مرتبه دوم مرتب کنند و بعضی شربت پادسات نه توله
باین ضم کرده مینوشانند و انفع میشود **اقوال متاخرین** انطاکی گوید که برای قسم حار داء فرنگ چیزی واجب تر اولاً از فصد باسلیق نیست بعد از آن تنقیهٔ اخلاط

غالب بینی فصد سه هفت اندام پس باقی علاج و بهترین ادویه آنست که این مطبوخ سه مرتبه متواتر بنوشند صفت آن سنا فوه غاسول هر واحد
پانزده درم بیخ فی فارسی عناب هر واحد ده درم گل سرخ هفت درم چوب چینی پنج درم کوفته در شش چند آن آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بر سه خروب بنوشند
و در [illegible] گل [illegible] بست درم بیخ خطمی پانزده درم زیاده کنند بعد از آن سکنجبین شربت [illegible] بیمار انگبین تا هفته بنوشند بعده خیارشنبر تا سی درم بدان نیز آمیزند
پس معجون الذهبی یا آنچه از سقمونیا و مروارید مرکب باشد بدهند اگر بر آن قادر باشند والا تکرار مطبوخ مذکور کنند پس هرگاه خشک شود بسرکه و صابون بشویند و بجا [illegible]
سفیداب [illegible] آب نمک که دران قدری زنگار حل کرده باشند طلا نمایند و در قسم بارد آن ابتدا نقیع [illegible] ترب و بورق کنند و در سوداوی شیر و بورق و روغن گاو
[illegible] نمایند بعده اسهال بلغم [illegible] حنظل و غاریقون و اسهال سودا بلاجورد و افتیمون کنند و مروارید بهر نحو یکه استعمال کنند از آن خلاص نماید مطلقا بعده تدبیر کنند
چنانچه در قسم حار گذشته و آنچه درین علت نفع عظیم نماید چوب چینی است لیکن بعد تدبیر یکه مذکور شد استعمال نمایند و اصل استعمال او که فائده بسیار دارد آنست که
ده درم از آن کوفته و در شش [illegible] درم آب بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف نموده در طعام و شراب استعمال کنند و بخار او بگیرند و همچنین تکرار نمایند تا آنکه صحت تام حاصل شود
و اهل مصر آنرا در [illegible] حل کرده استعمال می نمایند و آن نیکو نیست و آنچه آنرا نفع کند طبیخ عذبه مناسب است و اما در استعمال زهره [illegible] خطر است و همچنین خوردن سیماب
[illegible] کبریت و لبان و فرفیون و سلیمانی بطور حب مثل بخور و کذا تدهین اطراف ایشان باین نیز که این همه با خطرناک است و گاهی نجات
بخشد و فائده دهد اگر با قوت مزاج ملاقی گردد و بسا است که عقب او تنافیس اطراف و ضربان مفاصل شود و بهاء الدین گوید که نخست تنقیه باید کرد و غذاهای
تریاقی کم ترشی بکار برند و تسکین [illegible] کافوریات و غیره نمایند و هرگاه که ترشی و سردی خوردن درد و اعراض دیگر بیافزاید باید دانست که خلط بلغم عفن بورقی و اشباه
آنست و از سردی و ترشی حذر کنند و اگر بخلاف این بود باید دانست که خلط صفراوی محترق است و ترشیهای تریاقی بکار برند و آنجا که بثرات بیک پدید آید
تغییر آب و هوا برفع هر یک نمودن عظیم نافع آید و مداومت خوردن و بوییدن تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و حذر از شیرینیها و گرمیها که خلط را
تیز کنند و [illegible] آنرا لازم بود و همچنین از هر چه باد انگیز بود و شراب درین مرض ضرر عظیم بود و در هر ماه چند نوبت ملینات قوی مثل فلوس خیارشنبر در مغلی مناسب یا شیرخشت
اندر [illegible] سنا حل کرده باید داد و بلیلات نیز مناسب بود و هر ساله حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و [illegible] مرهم بر محل درد مفاصل مالیدن مفید بود و بعد
تیزاب بروغن [illegible] که مرکی اندران حل کرده باشند مالیدن نفع تمام بخشد و [illegible] روغن مغز تخم تلخ شفتالو و زردآلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ مورد و [illegible]
و انگور در هر هفته چند نوبت زیر دامان مریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید و محل مرض را بطبیخ اشترخار و گل سرخ و مورد و گندم که اندک سرکه اندران باشد هر روز شستن
مخصوص و دیگر با مفید بود و چدوار [illegible] گلاب سائیده بر محل زخمها و درد طلا کردن نافع بود و چون از مباشرت عارض شده باشد هر شب چدوار سائیده با آب [illegible] احلیل
باید چکانید و با پر مرغ اندر فرستادن و بر خصیها مالیدن و [illegible] و آرد باب سائیده بمالند بر دانها و در هفته یک نوبت یک مثقال و دو مثقال [illegible] مسهل سرشته
بخورانند قی و اسهال چند واقع میشود و عظیم مفید می آید و اکثر را بدین نوع علاج کنند و مداومت خوردن چدوار هر صباح در گلاب سائیده و همچنین فادزهر حیوانی
و گل مختوم و گل ارمنی در شربت بهی و یا [illegible] مناسب و حب الشفاء مصنوع را حل کرده و حافظ الصحت و تریاق کامل و اشباه اینها بیخ این علت را بر کنند
و اکثر آن بود که پیش از هفده ماه اصلاح نیکو کنند و [illegible] اکثر آبله داران را مضر بود الا دوغ آب گاوی تازه و در گرما بعضی گرم مزاجان را و سیر و کندنا و پیاز اندر طعام
بسی نافع آید چنانچه او اکثر آنچه در جدری نافع بود اینجا نیز نافع آید چه [illegible] گوشت [illegible] اینجا بسیار مضرت نکند و گوشت جوزه بچه و امثال آن بسی مفید آید و گوشت [illegible]
[illegible] سوداوی این مرض بود و بالجمله بدین تدابیر تعدیل و مراعات مزاج کنند تا وقت بحران تام و من بعض مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دو سه نوبت مسهل جیپال
دادم و بسی نافع شد و بعضی را بعد مسهل مداومت معجون سیماب فرمودم صحت یافتند مدت این مرض چون دراز است برفق و مدارا تنقیه بدفعات و [illegible] اعانت
قوت او واجب بود والسلام مصنف اقتباس نوشته که اول تنقیه بدن بفصد اکحل و باسلیق حسب حال بیمار کنند و بفاصله یکهفته [illegible] مسهلات مناسب یا مطبوخ
شاهتره و یا آلو و یا افتیمون فواکه علیخان و یا افتیمون تبریدی والد ایشان نمایند و این مداوا بنابر نواب نظام علیخان تالیف نموده شد بسیار مفید افتاده چنانچه بدون
تنقیه در سه روز همه دانها خشک شده صحت یافتند سه ماشه شنگرف هر دو برابر در موم زرد اقراص ساخته و یا در پارچه بافته فتیله ساخته دود آن بگیرند و حب جیپال [illegible]

نسخه حب توتیا

آتشک اثری عظیم دارد و بعده این حب توتیای نواب علوی‌خان خورانند که از آن جوشش دهن هم نشود و مکرر بتجربه درآمده و گاهی تخلف نکرده توتیای سبز بریان یک توله هلیله سیاه
سه توله کوفته در ظرف آهنی بدستهٔ چوب نیب که بر سرش فلوس نصب باشد در آب لیموی کاغذی تا دوازده پاس بسایند و بقدر نخود حب‌ها ساخته وقت صبح یک عدد در بالائی
جغرات گاوی نهاده بلع نمایند و بالای آن نان میده بوزن سه توله همین قدر روغن گاو دهند و تا یک هفته برابر خورانند و بعد آن چهار روز فاصله داده اگر حاجت باشد و یا دانه باقی مانده باشد
باید که باز تا یک هفته بدستور بدهند و از زوال بنوباش گوشت بز پرهیز نمایند و دیگر همه چیزهای ناخوردنی نخورند و اگر بتدابیر مذکوره به نشود و اگر مناسب حال بیمار بود مسهل ...
بنوشانند و بعد تنقیه حب جیپال مداومت معجون سیماب و سفوف و نحوه که در قرابادین کبیر مرقوم است بکار بردن عظیم الاثر است و همچنین حب سیماب ... و سکیوره وغیره
که از آن دهن بجوش می‌آید نافع آید و هرگاه دهن از خوردن حبوب مذکوره آمده باشد و ورم دهن و درد بحدی بود که تا ده روز یا زیاده هیچ قسمی از آب و طعام در دهن فرو رفته باشد
پس باید که فصد سر رو کنند و خون دا گیرند و غرغره بطبیخ کله پاچه نر کنند بکرات و مرات که اثری عظیم دارد و همچنین از برگ گل بیاپانسه ... محمد اکبر می‌نویسد که اگر از خون محترق
باشد فصد کنند و بدفعات در اخراج خون مبالغه نمایند و بعد فصد هفت اندام یا باسلیق فصد رگ سر و یا صافن نفع تمام دارد و اگر اکثر جوشش در سر و روی بود فصد رگ
پیشانی سودمند است و طفل و حامله را بجای فصد حجامت فرمایند میان هر دو شانه یا بر هر دو ساق و بعد فصد چند روز آسایش دهند و آب انارین و آب تمر هندی و شربت
لیمو و رب سیب و شربت زرشک بحسب تقاضای حال بدهند و تا ممکن بود به تنقیه بدن کوشند و ادویه برآیند نهند و این مطبوخ سنا فایده کلی دارد سنای مکی چهار درم شاهتره

نسخه مطبوخ سنا

سه درم تمر هندی بیست درم پوست هلیله سه درم پوست بیخ کبر یک درم عناب سپستان هر یک پانزده دانه عنب الثعلب تخم کاسنی نیم کوفته گل سرخ تخم خطمی هر یک یک نیم درم
جمله را بجوشانند و شیرخشت بقدر حاجت داخل کرده نیمگرم بنوشند و کمی و زیادتی وزن ادویه موقوف برای طبیب است و معجون شاهتره سه مثقال بطبیخ عناب هر صباح
خورانیدن در بیست روز فایده او را بخشک ... سازد و هرگاه جراحت در ذکر شود و خصیه سرایت کند این مرهم شاه ... بکار برند شادنه ... و کندر و انزروت هر یک یک مثقال

نسخه مرهم شاه ...

روغن گل دوازده درم موم سفید یک نیم درم و این ذرور انزروت بجل آن در انزروت شادنه اقاقیا گلنار دم الاخوین زراوند جمله برابر باریک ساخته بر جراحت پاشند و اگر نیم ... ذرور ... آبله

نسخه ذرور انزروت

نکرده و این طلا استعمال نمایند زراوند طویل دو درم کندش یک درم مغز زردآلو تلخ ده درم سیماب کشته دو درم همه را سائیده بسرکه تر نمایند و بروغن گل حل کرده در حمام بمالند
و اگر از صفرای سوخته باشد جهت تعدیل مزاج صفرا شربت نارنج و لیمو و آب انارین و تمر هندی و سکنجبین دهند و بعده اگر مانعی نبود فصد نمایند و الا حجامت فرمایند و این
مسهل درینجا نفع دارد پوست هلیله زرد سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم تمر هندی آلو بخارا هر یک پانزده درم تخم کاسنی نیم کوفته تخم خطمی عنب الثعلب ... نیم کوفته گل سرخ
هر یک یک درم عناب سپستان هر یک بیست دانه شیرخشت یا ترنجبین بیست درم جمله را مطبوخ ساخته شیرگرم بنوشانند و آب تمر هندی مکرر ساخته باید ...
سوخته می‌برآید نقوع صبر که در علاج جرب ذکر یافته اینجا نیز جلیل الاثر است و حب شاهتره مفید است و اگر جوشش در روی و سر پیدا آید گل ارمنی دو درم گل مختوم یک درم
کافور نیم دانگ زعفران نیم درم مرداسنگ دو مثقال همه را باریک سوده بگلاب و سرکه طلا نمایند و آنچه جراحت را زود خشک سازد و گوشت در حال بر وی آرد ذرور کندر و مر
و انزروت و دم الاخوین است و طریق استعمال آن آنست که اول مریض ... بعده ذرور ... برآن افشانند و اگر از بلغم عفن عارض شود
تنقیه بلغم بحب ... و حب ایارج و حب قوقایا و مانند آن نمایند و در هر هفته یکبار قی فرمایند و غرغره سکنجبین ... آمیخته باشد نفع دارد و ...
گل سرخ حلبه تخم حنظل در آب بجوشانند و آب کرفس آمیخته در حمام بمالند و از روغن گل و بابونه و مغز ساق گاو ... قیروطی سازند ...
و بر مفاصل بمالند و اگر جراحت شده باشد کندر و مر و انزروت و مرداسنگ و دم الاخوین و صبر هر یک برابر باریک سوده بر آن پاشند ... گوشت گاو
منع نمایند و این طلا نفع دارد کندش دو درم زراوند مدحرج دو مثقال زردچوب سه مثقال سیماب کشته دو درم مویزج یک مثقال همه را بسایند و بسرکه و روغن گل ... در حمام
بمالند و اگر از سودا پیدا آید اسهال سودا بمطبوخ افتیمون و حبوب مسهله سودا نمایند و مطبوخ و معجون شاهتره و هلیله ... نفع دارد ...
پوست بیخ کبر ... ایارج فیقرا ... حل کرده باشند ... سودمند است و این طلا فایده دارد کندش اقلیمیای ... مرداسنگ هر یک دو مثقال ...
سه مثقال گوگرد ... زردچوب یک درم زراوند دو مثقال سیماب کشته ... روغن گل ... بمالند و اگر جراحت باشد مرداسنگ کندر گل ...
باریک ساخته بر جراحت بپاشند ... تا امکان ...

ماده را ساکن کنند و تجربه پیوسته پوست هلیلهٔ زرد پوست بلیلهٔ کابلی پوست بلیله آمله تربد زنجبیل شاهتره هر یک پنج مثقال قنبیل چهار مثقال افتیمون سه مثقال کوفته بیخته بعد
و بیست مثقال فانیذ یا کشمش که در چند ادویه بوده بسرشته اند دو درم تا دو مثقال بخورانند فائده آنجا که آبلهٔ فرنگ از اخلاط مرکب باشد بحسب آن در تنقیه و اشربه و اغذیه
تصرف باید کرد و فرمایند که فصد در همه انواع نفع دارد و اگر مانعی نبود میر عوض گوید که در نوع حار نخستین فصد باسلیق کنند و این منضج دهند عناب شاهتره آلو بخارا گل بنفشه
و نیلوفر مویز منقی سپستان پرسیاوشان تخم کاسنی تخم خربزه جوز خشک حب بانی زرشک و عرق شاهتره و عرق نیلوفر و عرق بید ساده جوشانیده صاف نموده شربت عناب
شربت دینار خمیره بنفشه حل کرده بنوشند و بعد از ظهور نضج و قبض جمیع انواع مسهل با این نوع دهند غاریقون از غربال موئینه گذرانیده یک مثقال ایارج فیقرا دو درم
با شربت بنفشه سرشته حبها ساخته با آب گرم فرو برند و چون دو سه نوبت شکم براند سنای مکی پنج مثقال بسفایج نیم کوفته عنب الثعلب هر کدام سه مثقال گل سرخ پرسیاوشان
شاهتره هر کدام دو مثقال نیلوفر یک مثقال عناب سی دانه همه را در یک کاسهٔ آب بجوشانند چون از نیم کمتر ماند صاف نموده شیرخشت پانزده مثقال حل کرده بنوشند چون
عمل وا قطع شود شربت قند و گلاب و تخم ریحان میل فرمایند غذا نخود آب صفت حبی که درین کار مجرب و معمول است و جمیع قروح خبیثهٔ مزمنه را سود مند است سیماب
سه درم مقل کتیرا صمغ عربی انزروت ریوند چینی تربد سفید هر کدام پنج درم غاریقون نشاسته زعفران مصطکی هر کدام دو درم برگ حنا مغز پسته مغز بادام هر یک
سه درم کافور سقمونیا … هر کدام یک درم سیماب را با آب لیمو و حنا بکشند و اجزای دیگر کوفته بیخته با آب لیمو سرشته حبها بقدر نخود سازند و یک دانگ با آب گرم
بدهند بعد از تنقیهٔ کامل و اگر حاجت افتد رگ هفت اندام زنند و بر حب سیماب مداومت نمایند با این نوع فلفل سیاه چهار مثقال هلیلهٔ زنگی سه مثقال کوفته بیخته
سیماب هفت مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو هر یک شش مثقال همه را با هم آمیزند و کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه مجموع را چهارده بخش
سازند هر روز بخشی گرفته ازان دو حب ساخته یک صبح و یکی را آخر روز فرو برند و خود را باعتدال بپوشند غذا شیر برنج بی نمک یا قند سفید سوده و نان خمیری بی نمک
و یا بچهٔ بز و بزغاله بی نمک صفت سفوف سیماب که همین حکم دارد هلیلهٔ زنگی پوست هلیلهٔ زرد فلفل سیاه هر یک دو مثقال کوفته بیخته سیماب هفت مثقال شکر
شانزده مثقال همه را با هم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته شود پس چهارده حصه سازند و هر روز یکی صبح و یکی شام کف زنند و قدری گلاب بعد آن بنوشند و بدن را
باعتدال بپوشیده دارند و بعد از استعمال این دوا اگر جوشش در دهن و تنگی آید بسرکه و صابون بشویند و بخاکستر فندق و غیره که در قول انطاکی گذشت طلا کنند و اگر باصره
بسبب سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته بیخته در سنگ سماق صلایه نموده هر صباح بمیل زر در چشم کشند تا بخار سیماب را بخود جذب کند و قوت باصره را
بحال آورد و بالیدن این قیروطی سیماب برای بقیهٔ این مرض بغایت سود مند است موم نیم مثقال در سه مثقال روغن ماده گاو و سه مثقال روغن پیه گردهٔ بز که به
آب شسته باشند حل کرده شش مثقال سیماب و چهار مثقال برگ حنا سوده اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود آنگاه بسه بخش کنند و هر روز یک بخش بجا
و بر پیش گوش و زیر بغل و کنج ران بمالند و خود را باعتدال بپوشند و اگر جوشش و دهان تشویش دهد نخستین چند روز بجهت تسکین درد آبیکه خبازی یا بنفشه در آن جوشانیده باشند
صاف کرده زبان در دهان گیرند و در آخر که لعاب غلیظ کمتر شود بجهت دفع جوشش خرفه و طباشیر و سماق مساوی کوفته بیخته بر جایگاه جوشش پاشند و اگر جراحت
آبله مزمن شده باشد این مرهم بوره صبح و شام بران گذارند موم سفید سه مثقال در روغن کنجد یا روغن گل ده مثقال حل کرده آب بسه آب شسته در سایه خشک کرده
و بیخته صلایه نموده دوازده مثقال کتیرا اسفیداج سوده یک مثقال اضافه کرده صلایه کنند تا مرهم شود استعمال نمایند و اگر خشکیهای سفید رنگ بشکل قوبا بر دست و پا و عضوی
دیگر حادث شود فلفل سیاه در آب جوشانیده عضو مئوف را بخار آن بدارند یا آب را طلا کنند و باشد که بعد ازین علت اندر دست و پا تشقق فاحش بهم رسد و بر بعض
پیستور که در علاج تشقاق باید عمل آرند صفت دوائیکه آبلهٔ فرنگ را سود مند است توتیای سبز پیپل … قرنفل فلفل سیاه آمله مقشر سپاری دکهنی الایچی خرد … گوگرد
آمله سار هر کدام یک درم سیماب یک ماشه کوفته بیخته با آب لیموی کاغذی حل کنند تا سیاه شود آنگاه بقدر نخود بزرگ حبها ساخته و حب با آب لیمو وقت صبح و حب وقت شام بخورند
و یک حب با آب لیمو سائیده بر زخمها طلا کنند تا چهارده روز و از هیچ چیز پرهیز ننمایند اگر دهان آید برگ چنبیلی جوشانیده مضمضه نمایند و این مرهم بجهت زخمهای آتشک مجرب است
کات سفید فوفل کهنه هر کدام چهار درم رال پنج درم موم سفید شش درم توتیای سبز بقدر نخود و سندور یکجا شده روغن ماده گاو سه دام همه را بطریق مرهم ساخته ملتئم کنند مالیده بر زخمها
گذارند تا هفت روز [illegible] آتشک را سود مند است [illegible] یکدام [illegible] پوست [illegible] خشک کرده و انگشت چوب [illegible] هر کدام دو دام [illegible] همه را چهارده حصه ساخته

یک صبح و یکی شام بخاید بالا کشیده مثل تنباکو و بعد یک شب غذا شیر برنج بی نمک در یک هفته شفا یابد بعون الله العزیز گویند که محافظت دندان تیز دو ضرب سیمیات و حفظ بینی و چشم
هنگام بخور آنها واجب است و مبالغه در سائیدن شنجرف و ادویه چونکه جوشش دهن کمتر آرد و مضمضه به روغن گل زرد یا با طبیخ پوست کنار یا آب یاسمین آنرا دفع کند و مضمضه ...
و برگ مورد و کندر و سعد و اصل السوس و دم الاخوین و مازو و سماق و گاهی محتبس میشود و سیماب در بدن و در و مع اختلاج می آرد و از مجربات برای اخراج آن اینست که سنا
تربد تربلیله کوکر و آمله سیاه و جو اکمار ریوند خطائی مساوی بسایند و خوراک شش درم تا چهل روز و شب برنج بخورند و در روز شوربا بنوشند بعضی نوشته اند که در ابتدا بهترین تدابیر
اصلاح غذا و تولید خلط صالح است و هرگاه ماده آن موی باشد بفصد احتیاج تمام شود و اگر بعد از فصد زیادتی ... باشد بمنضجات مناسبه آن خلط انضج دهند و بعد از آن بمستفرغات
لائقه آن خلط استفراغ نمایند و اگر سودای صفراوی باشد نضج آن بمنضجات آن کنند مانند مطبوخ نیلوفر و اصل السوس مقشر و بنفشه و بیخ کاسنی و عناب هر یک سه درم آلو سیاه
ده دانه با ترنجبین ده درم و تا سه روز بنوشند و بعد از آن تنقیه بمسهل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و افتیمون در صره بسته و بسفایج فستقی و تربد سفید محکوک و گل سرخ هر یک سه درم
سنای مکی پنج درم جوشانیده مالیده صاف نموده و در آن مغز فلوس خیارشنبر و شیرخشت هر یک ده درم حل کرده باز صاف نموده روغن بادام شیرین چکانیده نیمگرم نموده
بنوشند و تربد کوفته مطبوخ مسهل صفرا است و اگر بعد مسهل باز دیگر همان منضج را بیاشامند پس آن مسهل را او بعد از استراحت در روز آخر حب ایارج فیقرا و غاریقون و تربد
و ریوند چینی و شحم حنظل و مقل و کتیرا مجموع از هر یک دو دانگ کوفته بیخته بآب سرشته حبوب سازند و فرو برند و هرگاه مسهل بکنند سنای مکی تربد موصوف کوفته افتیمون گل
بادیان هر یک سه درم جوشانیده مالیده صاف کرده مغز خیارشنبر ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کرده باز صاف نموده روغن بادام دو درم بران چکانیده بنوشند و غذا
درین ایام نخود آب گوشت حلوان و مرغ فربه با زیره و دارچینی و آخر روز شربت نبات با گلاب و عرق گاوزبان و تخم ریحان بنوشند و اگر ماده آن سودا متولد از سودا باشد
منضجات آن قریب منضجات سودای بلغمیه و مسهلات آن نیز نزدیک مسهلات آن باشد ولیکن درینجا باید که افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه که عمده اند در اسهال سودا بیشتر
باشد و حجر ارمنی و لاجورد در حبوب داخل نمایند از هر یک دانگی تا نیم درم و غذا و شربت آخر روز درین بدستور مذکور و از اشربه موافقه اکثر انواع را شربت گاوزبان ...
و گاه سکنجبین افتیمونی ست اگر در ماده آن سودای بلغمی باشد و اگر سودای موی باشد شربت عناب یا شربت بنفشه با گاوزبان و عرق شاهتره و گلاب و بید مشک و در اوقات
طغیان علت غذا ماش مقشر و برنج و شیره بادام و اسفاناخ بهتر است و اگر بچه مرغ و گوشت گوسفند داخل کنند هنگامیکه در غذا از زمان مرض ضعف قوت باشد بد نیست
و حمام گاه گاهی مجوز است لیکن بسیار گرم نباشد و در آن توقف بسیار ننمایند و از ترشیها البته احتراز کنند تا باعث وجع مفاصل و اوجاع عظیمه نگردد و کسی طاقت سازد اما
علاج باد آتشک آنست که چون ماده باد آن خلط سوداوی ست علاج اصلی آن دفع ماده آنست باستعمال منضجات و مسهلات مخصوصه آن که ذکر یافت و بعد از آن
تناول مانند جدوار بگلاب سوده بقدر دو دانگ و نبات و عرق بادیان و گلاب و تخم بادرنجبویه عقب آن بیاشامند و آشامیدن زرنباد و انیسون هر یک نیم درم با نبات
سه درم سفوف ساخته خالی از منفعتی نیست و دواء المسک و مرتخلص اکبر و تریاق اربعه و از همه بهتر تریاق فاروق و مثرودیطوس است از هر کدام که باشد یک مثقال آنرا
سه حصه نموده روزی یک حصه را فرو برند و عقب آن سنبل الطیب و زرنباد و مصطکی بگلاب جوش داده با نبات سفید بنوشند و مالیدن موم روغن جدواری تالیف حکیم
عماد الدین محمود شیرازی بسیار نافعست این را خصوصا بعد از تنقیه ماده و صنعت آن جدوار خطائی ده مثقال کندر مصطکی هر یک دو مثقال صابون رقی نیم قالب
برگ حنا ... مثقال آب لیمو بقدر حاجت سورنجان قسط مغاث زراوند طویل حب الغار صاف مقل سکبینج جاوشیر زرنباد هر یک دو مثقال سیماب چهار مثقال روغن بابونه
روغن سوسن روغن نسرین کهنه روغن گل هر یک پانزده مثقال موم زرد صاف ده مثقال پیه گرده بز بیست مثقال موم را با روغنها بگدازند و بیخها را با گلاب بسایند
و صمغها را با سرکه حل کنند و همه را باهم ممزوج نمایند و سیماب را با پیه خوب بمالند تا کشته گردد و مطلق اثری از آن نماند و داخل ادویه نمایند پس خوب صلایه نمایند که یکسان
مانند مرهم شود و چند روز بگذارند که خوب مزاج گیرد و بعد از آن سه حصه نموده هر حصه بمالند ابتدا از میان دوابرو کنند تا پس گوش و گردن و مقدار چهار انگشت پهنا
بمالند و بر تمام مهره های پشت و سر و گوش مرفق و رسغ و بندهای انگشت و رگ زانو و مفصلهای قدم بمالند و از چنبر گردن و استخوانهای سینه تا معده و میان
ناف تا سر معده بمالند و بمقابل دل و جگر و زیر بغل نمالند که بد است و بعد از آن رختهای گرم پنبه دار بپوشند و از هوای سرد و اطعمه حامضه اجتناب نمایند و غذا
شوربای بچه مرغ و ماش مقشر و برنج و اسفاناخ با دارچینی بخورند و آب نیمگرم بنوشند و جلاب قند و یا نبات و گلاب و عرق گاوزبان و بید مشک و تخم شربتی

ط
سودای متولد از تن ...
قصد فائده ...
...

وفی بخشک بنوشند و جهت دفع مضرت سیماب از دندانها در دهان پاره نقره نگاه دارند و با سرکه و گلاب و آب برگ کشنیز تازه مضمضه کنند و از حموضات و لبنیات و بقول و اشباه اینها اجتناب نمایند و تا سه روز صبر نمایند اگر درین اثنا عرق بسیار آید و دانها تمام ریخته شود و اوجاع بالکل زائل گردد سه روز دیگر توقف نموده پس بحمام روند و غسل کنند والا حصه دوم را نیز بنحو مذکور بمالند و پرهیز را بدستور مرعی دارند و بعد سه روز از مالیدن اگر اثری از آثار مرض نماند بحمام روند و بدن را بصابون بشویند اولاً و بعد ازان بآب سبوس گندم و گل خطمی و بنفشه در آب جوش داده و اگر مرض بسیار قوی و کهنه باشد و بمالیدن دو دفعه زائل نگردد حصه سوم را نیز بدان بدستور بمالند و اگر بسیار قوی باشد و بعضی ازها باقی باشد بران الان موم روغن بمالند تا اصلاح یابد و در امراض بسیار قویه شدیده مقدار سیماب را میتوان افزود و به شش مثقال رسانند و وزن سیماب زیاده ازین و مالیدن آن بالاترتیب مذکوره مهلک بود و این موم روغن باین ترتیب بهترین ترکیبی بیقیه است و من آنرا تجربه نموده ام و بیغائله یافته ام و از مجربات من ست و خوردن ترکیب زیبق خصوص بالیمانی در کمال مضرت ست و اگر با ادویه مسهله استعمال نمایند چندان خطری ندارد جهت آنکه ادویه مسهله بزودی زیبق را اخراج می نماید اگر وزن زیبق به مقدار شربت آن نیز کم باشد و بعد از زیبق در تاثیر درین مرض چوب چینی ست بطریق مخصوص آن

جرب

که بفارسی گر و بهندی کهجلی و کهاج نامند بثوری کوچک ست که با سرخی ابتدا کند و با آن خارش شدید و سوزش بود و گاه ریم کند و گاهی نه و اکثر در دستها و پایها و میان انگشتان و شکم و پشت و خصیه و کنج ران ظاهر شود و گاهی در سائر جسم عارض گردد و اگر ماده بسیار بود در علاج او اهمال نمایند و در شب خصوصاً وقت خواب شدت نماید و او از امراض متعدیه است که از یکی بدیگر انتقال کند و در فصل بهاری که اندر هوا عفونتی بهم رسد در ان بلد بسیار افتد بالجمله سبب حدوث جرب یا فساد خون بود بذاته و یا بسبب مخالطت صفراء و تریب باستحاله سودا یا سودای محترقه و یا بلغم شور که با خون آمیزد و بحسب اختلاط این اخلاط با خون و کیفیت احوال آن در حدت و سکون و غلظ و رقت و کثرت و قلت انواع جرب و اختلاف اعراض و از درد و خارش و غیره باشد چنانچه مذکور گردد و سبب فساد خون و احتراق اخلاط کثرت تناول اغذیه حریفه و غلیظه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و کثرت استعمال ادویه گرم مثل فلفل و زنجبیل و خردل و چیزهای شور و شیرین و شراب غیر آنست که خون را فاسد کنند و دران این اخلاط غیر طبیعی متولد گردد و قوت دافعه آن را بعرق باریک دفع کند و جلد بسبب ضعف خود آنرا قبول کند و دران محتبس شود و جرب حادث گردد و بقول جرجانی جرب از خون غلیظ عفن تولد کند که بر گهاد آمده باشد و طبیعت آنرا بظاهر تن دفع کند و بقول خجندی ممکن نیست که جرب از سودای صرف خالص افتد و گویند که جرب دو نوع ست یکی خشک که ریم نکند و ازان وقت خاریدن رطوبت سائل نشود مگر اندک تری ظاهر شود و بثور آن خشکریشه گردد و این دلالت بر غلظ ماده و یبوست او کند و صحت او دیر باشد دوم تر که ازان ریم و زرداب سیلان کند و گاهی ازان خون سیاه سائل شود و گاه باشد که دران حیوان مشابه بسپش متولد گردد و این دلالت بر رقت ماده و رطوبت او کند و آنچه از بدن مکان واسع اخذ کند آن نیز از جمله جرب رطب باشد الحاصل جرب بحسب اختلاف مواد و استعداد آن در کثرت و قلت و حرارت و برودت و بساطت و ترکب مختلف الصور و الاعراض میباشد مثلاً آنچه بران صفرای حاد غالب بود سر بثور تیز و سرخ رنگ و با درد و خارش شدید باشد و گاهی از شدت اعراض تپ عارض گردد و ازان زرداب حاد برآید و آنچه بران خون غالب بود رنگ آن سرخ و در سائر اعراض قریب بصفراوی باشد و احیاناً ازان خون برآید پس اگر با سوداویت بود خون سیاه رنگ تیره باشد و آنچه بران سودا غالب باشد بیخ آن سیاه و کم درد و حکه بود و زمانی دراز بماند و بدیر صحت یابد و آنچه بلغمی باشد بثور سفید رنگ و منبسط بر جلد و آبناک بود و خون رقیق مائی برآید و ایضاً شیخ میفرماید که آنچه از شدت و شخص و تیز سر از جمیع بثور بود خلط آن حادتر و سوزش آن بیشتر و حدت آن شدیدتر باشد و آنچه عریض تر و در اطمینان شدیدتر بود خلط آن در حدت کمتر باشد و اسباب تولد ماده جرب قریب اسباب تولد قمل و سعفه و خراز و قوبا بود و قریب آنهاست در علاج و جرب متقشر خشک قوبا در تعریف کثرت پذیرد و جرب عظیم فاحش جراحت بد آرد و بقوبا و تقشف منتقل گردد و انطاکی گوید که جرب از امراض عامه ظاهر و سطح جلد ست ماده آن جمله حریف و مالح ست بادمان مثل سیر و کنسو و آنچه خون را غلیظ کند و اگر چه حار باشد مثل بادنجان و خرما و از اعظم اشیا که آنرا پیدا کند لحم بقر ست و فاعل آن حرارت ضعیف ست و صورت آن بثور مختلف در کیفیت ست مصحوب بخارش مطلقاً و تقرح غالباً و غایت آن فساد جلد ست و انواع آن مثل اخلاط بافراط و ترکیب ست و ممکن بود تحقیق اصل او کسی را که اندکی وقوف بر صناعت باشد زیرا که الوان او تابع اصول ماده او بود و آنچه ازان از صفرا باشد با وجود زردی رنگ تیزی سرها و تلهب زیاده باشد پس اگر با زرداب بسیار و مواد سائله بود جرب رطب باشد از خون اگر سرخ بود و التهاب کند و الا از بلغم باشد و الا با سودا

در جانبین و برای مرکب حکم آنست که غالب در رنگ ماده بود مع عدم تساوی و برای معتدل حکم اوست و جرب در بلاد رطب حار مثل مصر از اخلاط گرم و در غیر آنها از بلغم و سودا
بسیار افتد و ایضاً کسی که از بلاد حاره یابسه مثل حجاز بسوی رطب مثل مصر و روم انتقال نماید بسبب تحصافت ماده او اولین مسام تا نگاه در رنگ و عبش یافته نشود و بسبب تحلیل
کردن حرارت او چیزی که در سطح جلد باشد و نه در صقلاب و چون بسبب تکاثف ظاهر بدن وی و قوت حرارت غریزی بجهل مواد و پس اگر ساکنان آنها بسوی اقلیم سوم و چهارم
نقل کنند جرب بایشان مبادرت کند و مثل بصره و اغوار هند کثرت تمایخ حصد بسا چون هوا نزاب گردد و اکثر آنچه جرب را واجب کند قلت ریاضت ست مع تناول
اشیای ردی الکیفیت و قلت حمام و پوشیدن پارچهای چرک آلوده و ملازمت غبار و دخان و فرق میان جرب و حکه آنست که جرب بثور ست و توله کرم در ان و کثرت ریم و تقرح
بخلاف حکه و وجود جرب میان اصابع و پوست شکم و شکنهای آن غلبه کند بسبب رقت آن و انصباب مواد بسوی آن و ایضاً در زبدهت مینویسد که حکه و جرب بثور و قروح
مخصوص بمفاصل و مغابن و پوست شکم ست غالباً و گاهی عام گردد بحسب ماده و آنچه عظیم اللذع مشتمل بر مثل زرداب باشد جرب ست و آنچه از جلد ظاهر نشود و بجز ایذای
الاذیت یابد حکه ست و گویند که رقیق الکیفیة حاد قلیل الکیة حکه است و ضد آن جرب است و یا متقاوم جرب و حادث حکه و هر چونکه باشد ماده و علاج هر دو واحد ست و همچنین
اسباب و آن ادمان حریف و مالح و قدید و حلاوات مع شراب ست پس خون فاسد شود و جوش زند و بسوی جلد مندفع گردد و پس محمد الیاس حار قوی الحمرت باشد و متغیر
بار رو مترادف رطب و بالعکس و بهاء الدین گوید که ماده جرب تر بلغم شور ست که با خون آمیز دو اندر جلد محتبس گردد و ازین جهت متقرح بود و ماده جرب خشک صفرا ست یا سودا
محترق که مخالط خون شده و بر پوست ریخته و ازین جهت تری و قرحه نکند و چون حدت در هر دو ماده واقع ست بدان جهت خاریدن درین مرض عظیم باشد و اندر هوای عفن
و نمناک و کنار دریا این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور و تیز و شیرین عفص چون دوشاب انگور و خرما و اشباه آن و از خوردن مغز جوز تنها و بادنجان جرب
و جوششهای بد بسیار پیدا آید علاج علاج ادویه مصفی خون بنوشانند و تنقیه بفصد و مسهل سودا و یا انجبن کنند چنانچه در علاج آبله فرنگ مسطور شد و رعایت خلط غالب نمایند
و همگی توجه بتصفیه خون و تلطیف آن مصروف دارند مثلاً عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده صاف نموده شیره مغز تخم کدو یا تخم خیارین یا کاسنی
شش ماشه شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا نبات دو توله داخل کرده بدهند و اگر حرارت در مزاج زیاده باشد سپستان سه ماشه در جوشانده افزایند یا خیسانیده بدهند و اگر تپ
باشد خاکشی پنج ماشه پاشیده دهند و یا شاهتره نه ماشه صندل سرخ کوفته سه ماشه هلیله سیاه کوفته هفت ماشه شب در آب تر کرده شربت عناب داخل کرده بنوشند و روغن گل
و سرکه و گلاب هر یک یک توله با هم آمیخته دو گهری بر اندام بعده بر بدن بمالند و بعد دو سه گهری آب غسل کنند و یا شاهتره چرائته کشنیز خشک هر یک شش ماشه پوست هلیله زرد
یک توله جوشانیده صاف نموده شهد خالص یک نیم توله داخل کرده بنوشند و اگر خارش با ضعف قلب باشد شیره عناب پنج دانه شیره صندل سرخ سه ماشه در عرق شاهتره بر آورده
شربت نیلوفر دو توله داخل کرده بنوشند و اگر با تبیج چهره و دست و پا از نزله باشد شاهتره بیخ کاسنی تخم کاسنی بعرق شاهتره جوشانیده شربت عناب داخل کرده بدهند و اگر با
سرخی چهره باشد بعد فصد باسلیق عناب شاهتره بعرق شاهتره مالیده آب تمر هندی و شهد داخل کرده بنوشند و یا عناب پنج دانه شاهتره کاسنی کوفته گل نیلوفر هر یک شش ماشه
کشنیز خشک عدس مقشر هر یک چهار ماشه جوشانیده نبات دو توله دهند و یا زهلیله سیاه چرائته کشنیز خشک پوست هلیله زرد جوشانیده شهد داخل کرده دهند و اگر با انتفاخ بدن
از خارش باشد عناب شاهتره چرائته و منڈی تخم کاهی کوفته هلیله سیاه کوفته جوشانیده سکنجبین حل کرده بنوشند یا زیره سیاوشان گاوزبان بادیان بیخ بادیان شهد خالص عوض همایه هلیله
و سکنجبین کنند و اگر دانها بر تمام بدن با خارش و سوزش باشد بعد فصد باسلیق عناب بعرق شاهتره مالیده صاف نموده شیره کاهو نبات داخل کرده دهند و صندل سپید
آرد جو با آب کشنیز تازه و روغن گل بمالند و یا اطریفل کشنیزی یکتوله بخورند یا لابش شاهتره گل نیلوفر خیارین کوفته هر یک شش ماشه بعرق شاهتره یا دو آتشه جوشانیده نبات دو توله
داخل کرده بنوشند و اگر با تپ باشد شیره همایه چهار ماشه شیره خیارین شیره شاهتره هر یک شش ماشه شیره عناب پنج دانه سکنجبین ساده سه توله دهند بعده آب کاسنی مروق
شش توله شیره خیارین شیره تخم شاهتره هر یک شش ماشه سکنجبین ورقی دو توله داخل کرده خاکشی شش ماشه پاشیده دهند و اگر با صرع باشد عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه
کشنیز خشک چهار ماشه عدس مقشر شش ماشه بعرق شاهتره ده توله جوشانیده شربت عناب دو توله داخل کرده دهند و بدانند که صاحب جرب را شیر جات مطلقاً خون و آب
کاسنی تازه و آب شاهتره سبز دادن معمول ست و اگر ماده ذات الجنب بظاهر جلد آمده جوشش حکاک بهم رساند عناب شاهتره بعرق شاهتره و عرق عنب الثعلب جوشانیده
شیره مغز تخم کدو دانه شربت بنفشه داخل کرده خاکشی پاشیده بنوشند و در دوم خیارین افزایند یا عناب شاهتره کشنیز خشک بعرق شاهتره جوشانیده شیره تخم خرفه

شیرهٔ کاسنی شربت نیلوفر خاکشی دهند و مرهم سفیداب کافوری از موم و روغن گل سفیدهٔ کاشغری و مرداسنگ و کات سفید ساخته ضماد نمایند و اگر خارش بر هیئت مثل جیچک باشد که خشک باشد بعد فصد تجویز مسهل کنند و عناب پنج عدد شاهتره تخم کاسنی کوفته گل سرخ هر یک شش ماشه گاوزبان افتیمون افسنتین نیلوفر هر یک چهار ماشه شب در آب گرم خیسانند صبح جوشانیده صاف نموده گلقند دو تولہ داخل کرده بنوشند بعد دو سه روز وزن افتیمون بصره بسته شش ماشه کنند و چرایته دهمایه بادیان کشنیز خشک اسطوخودوس هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه عوض گاوزبان و افسنتین داخل کرده بدهند و دو سه روز دیگر منضج داده سنای مکی نه ماشه پوست هلیله زرد شش ماشه داخل کرده تا ده روز خیار شنبر پنج تولہ ترنجبین چهار تولہ روغن بادام پنج ماشه افزوده مسهل دهند بعد سه مسهل اطریفل صغیر یکتولہ خورده شیرهٔ عناب پنجدانه شیرهٔ دهمایه شیرهٔ کاسنی هر یک شش ماشه سکنجبین افتیمونی دو تولہ داخل کرده بنوشند و دوامی بالتر خارش بکار برند باز شاهتره چرایته صندل سرخ پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه خار خسک چهار ماشه در آب گرم خیسانیده صبح صاف کرده شهد دو تولہ داخل نموده بنوشند باز شیرهٔ خیارین شیرهٔ تخم شاهتره هر یک شش ماشه عرق شاهتره ده تولہ سکنجبین لیمونی دو تولہ داخل کرده بنوشند بعده ماءالجبن تجویز نمایند و اطریفل شاهتره تیار سازند ذکر ادویهٔ

مفرده نافع جرب حکیم سویدی گوید که آرد ترمس تلخ و سعد باریک سوده بسرکه سرشته طلا کردن مجرب من است و کذا سپوس گندم بسرکه پخته و کذا روغن شیطرج بلبن حامض گوید که ضماد شب یمانی با سرکه و عسل و یا برگ کرم و تخم [illegible] پخته و یا عصارهٔ برگ کرم در حمام و کذا پشک بز سوخته بسرکه سرشته در حمام و کذا پنیر کهنه و سعد و مر که در حمام و کذا روغن گندم و کذا اسفنج بیخ سرخ و زیت و یا بسرکه و کذا مامیران و کذا شیطرج بسرکه و کذا کبیکج بسرکه و یا بروغن گل و کذا کبریت بعلک البطم بسرکه و یا نطرون مساوی و سرکه و کذا اندروش با زیت و یا بسویق و سرکه و کذا شونیز بسرکه و روغن گل و کذا زاج سوخته بزردهٔ بیضه مشوی و روغن گل و یا بسرکه و آب کشنیز و کذا شیر انجیر بسویق سرشته و کذا برگ خرزهره بزیت و مرداسنگ و کذا اقشمیشا بسرکه و کذا سیماب و کبریت و نمک و یا مرداسنگ و اندروش و روغن کنجد و کذا کف دریا بسرکه یا بشراب و کذا زنگار و صمغ بطم و سس سوخته و نطرون و کذا خربق سفید بشیر و کذا روغن شیطرج چون شیطرج را در شیر تازه بپزند تا مهرا شود و صاف کرده بوزن او زیت انفاق آمیخته باز بجوشانند تا شیر فانی گردد و زیت بماند و کذا مرداسنگ و سیماب مقتول و میعه سائله و برگ فلفل با آب سوده و کذا نطرون و قلقند و زنگار بسرکه و کذا عصفر بسرکه و زیت آمیخته و کذا پیه بز و زرنیخ زرد و زیت و کذا ابره و غیره [illegible] سرشته و کذا [illegible] پخته و کذا تخم شلغم بسرکه و کذا اقحوان سوده بسرکه و یا با آب بادیان سبز آمیخته و کذا [illegible] کذا سرکه و عسل و سیر ساییده و شربت تخم شاهتره و کذا افتیمون و کذا تخم بادرنجبویه کوفته و [illegible] آن و کذا اسنای مکی و کذا ریوند چینی و کذا خطمی و کذا آب خار خسک و کذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام و کذا تخم مرو و کذا انزروت سه روز متواتر هر روز یکدرم هر واحد نافع جرب است و بقول حکمای هند چون یکدام تخم پنوار را کوفته در نیم رطل [illegible] حل نموده در ظرف گلی آب نارسیده دو سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر قدری نیلاتهوتهه نیز اندازند بسیار نافع بود و اگر تخم پنوار از یکمثقال تا سه درم هر صباح همراه آب سرد بخورند در ازالهٔ حکه و جرب و قوبا و داد [illegible] دفع هر فساد که در اخلاط پیدا شود از مجربات حکیم علی و اگر خشک ریش باشد چرکوب نموده آتش در ظرفی گرفته جاییکه آبله بود مقابل آن بسوزند و چادر بر سر گرفته دود آن بموضع آبله رسانند و [illegible] متصل بکنند مجرب حکیم علی [illegible]

ذکر ادویهٔ مرکبه که در جرب معمول راقم است اطریفل شاهتره موافق نسخهٔ معمولی که مداومت آن رافع جرب است پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی پوست بلیله آمله گل سرخ افتیمون صندل سفید بگلاب سوده سرپهوکه کشنیز مقشر قصب الذریره هر یک ده درم مغز تخم کدو شیرین چهار درم برگ شاهتره ده درم کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده سه وزن شکر سفید بقوام سرشته خوراک تا دو تولہ و نسخهٔ متعارفهٔ آن در قرابادین مسطور است حب کبریت که جرب و قوبا را نافع بود و اصلاح خون نماید و کثیر بعمل آمده گوگرد آمله سار مغسول بشیر سه جزو پوست هلیله زرد دو جزو پوست بلیله آمله هلیله زنگی سرپهوکه اصل السوس صندل سرخ شاهتره هر واحد یک نیم جزو کمیر و گل سرخ گل نیلوفر هر واحد یکجزو کوفته بیخته بقدر نخود حب سازند شربت یک مثقال بعرق شاهتره اقل یک هفته و اکثر تا پانزده روز خورند دوائیکه بجهت خارش بعمل می آید عناب شاهتره گاوزبان گل منڈی برہمڈنڈی صندلین سرپهوکه چرایته برگ حنا پوست هلیله زرد برادهٔ شیشم برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب بجیسار ہرن کھری [illegible] وقت شام در آب گرم تر نمایند صبح صاف کرده شهد یا شربت نیلوفر موافق مزاج داخل کرده بنوشند و مالش مجرب از سیماب شش ماشه گلاب چهار تولہ آب لیموی کاغذی یکتولہ آب کشنیز تازه آب شاهتره تازه آب سرپهوکه سبز روغن گل هر یک دو دو تولہ سهاگه بریان دو ماشه پهٹکری بریان نه ماشه و کہرل [illegible] سحق نموده بر بدن بمالند ایضاً که مجرب است حنا کیلکه [illegible] هر یک چار ماشه سیماب سه ماشه نیلاتهوتهه بریان دو ماشه دانه الایچی سفید یکماشه [illegible] ادویهٔ اول را با سیماب بسایند بعد دیگر اجزا داخل کرده خوب سایند بعده روغن [illegible] و [illegible] باشند آمیخته بمالند تا سه روز ایضاً که در جرب یابس و رطب همواره معمول است کافور گوگرد آمله سار هر یک سه ماشه نیلاتهوتهه یکماشه باریک سوده در روغن گاو

سه تولہ بیست و یکبار شستہ حل کردہ بر بدن بمالند و چهار گھڑی در آفتاب نشینند بعدہ آرد نخود و حنا مالیدہ غسل کنند و سه روز متواتر بعمل آرند و گاهی وزن نیلہ تھوتھہ هم سه ماشہ
کردہ میشود ایضاً از مجربات حکیم علی کبریت زرد صاف دہ درم باریک بسایند و با صد درم پیہ گوسفند مخلوط کنند و دو درم میعہ سائلہ اضافہ کردہ بر بدن بمالند که جرب
متقیح را هیچ چیز مثل این نیست و مجرب کمند و بیکهفته زائل میشود و اگر نیز بیخ در روغن کنجد بپزند و آن روغن بمالند نیز این عمل کنند و در جرب خشک نیز نافع بود و میعہ
سائلہ برای دفع بوی کبریت ست ایضاً معمول حکیم علوی خان برای جرب و قوبا توتیای کرمانی تخم پنوار هر یک یکتولہ مغز تخم خربزہ مغز تخم خیارین کالی زیری هر یک دو تولہ
در سرکہ و روغن گل هر یک چهار دام کهرل سازند تا مثل مرهم شود پس بمالند و غسل فرمایند دوائی که در جرب طب و یابس عجیب التاثیر و مغنی از سائر تدابیر ست گندھک
چوک مرداسنگ سهاگہ کمیلہ کتہ سفید پھٹکری بریان هر واحد شش ماشہ نیلہ تھوتھہ سه ماشہ همه را باریک سابیدہ در روغن سرسون حل کنند و بمالند و بعد دو سه گھڑی از آب
سرد غسل نمایند ایضاً نافع برای خارش بدن و خصیہ و قضیب نارنج یک عدد در سرکہ انگوری بظرف مسی بی قلعی بپزند تا مهرا شود پس در کهرل انداختہ گوگرد زرد پوست هلیلہ
توتیای کرمانی مغز تخم خربزہ بریان مغز تخم خیارین مغز تخم کدو بریان تخم پنوار پوست کدو سوختہ حضض کی هر واحد یک مثقال کوفتہ بیختہ داخل کردہ خوب حل کنند پس روغن گل بقدر
حاجت انداختہ در هم سازند تا مانند مرهم شود و بر بدن بمالند ایضاً سفیدہ کاشغری ششماشہ شاهترہ هفت ماشہ مرداسنگ هلیلہ زنگی هر یک چار ماشہ چوک دو ماشہ کافور یکماشہ
همہ ادویہ را باریک سابیدہ در روغن چنبیلی حل کردہ مالش نمایند و معجون شاهترہ باعرق شاهترہ میخوردہ باشند غذا کم نمک ایضاً گوگرد دو درم توتیای سبز بریان سیماب سهاگہ
هر یک نیم درم در روغن گاو که بست و یکبار شستہ باشند آمیختہ بر بدن بمالند و بعد دو گھڑی غسل کنند و بدانند که اگر برگ نیم نیم آثار در پنج آثار آب بجوشانند چون چهارم ماند
صاف کردہ از آن آب روغن که در او ادویہ خارش حل نمایند بپزند بعدہ با ادویہ آمیختہ بکار برند بسیار مفید گردد ایضاً که در یکروز دفع میکند سم الفار سه نیم ماشہ کبریت
توتیای هندی هر یک هفت ماشہ سابیدہ با روغن گاو پنج شش تولہ در ظرف آهنی با دستہ چوب نیم تا چهار گھڑی بسایند بعدہ سوای سر و گردن و بغل و کنج ران همه
بدن مالیدہ در آفتاب نشینند بنحویکه سر تا گردن در سایہ باشد و بعد یکپاس گل زرد و کنجارہ که روغن بر بدن خوب مالیدہ غسل نمایند و بعضی اوقات تنها سم الفار بقدر یکماشہ یا دو ماشہ
سودہ در روغن زرد نسہ آمیختہ مالش آن صاحبان جرب کهنہ را ایما فرمودم و در عمل یکدو بار صحت کلی حاصل شد روغن که برای خارش بیعدیل ست بابچی یکتولہ هرتال زرد
ششماشہ سنکھیہ چهار ماشہ جدا جدا سابیدہ آمیزند پس روغن سرسون پاؤ آثار در کوزہ گلی که زیر او گل چسپانیدہ و گلوی او در چوب دو شاخی بستہ باشند انداختہ بر آتش گذارند
چون روغن خوب گرم شود ادویہ مسحوقہ اندازند وقتیکہ خوب سوختہ شوند آن روغن را در طشت پر آب ریزند و از بالای آب روغن بدست بردارند بطوریکه مسکہ از دوغ
بر می آرند و وقت صبح بر بدن بمالند و بعد چند ساعت آرد نخود مالیدہ غسل نمایند و اگر بیخ مشرهشت نه عدد و برگ کنیر سی و یک عدد و حضض بابچی و سنکھیہ در روغن مذکور
سوختہ و از آتش فرود آوردہ حل کردہ بکار برند جرب و سعفہ و قوبا و سائر بثور که آب از آن جاری باشد مجرب و بیمثالہ است نوع دیگر برای جرب طب و آبلہ که بسبب فساد
خون با خارش شدید باشد و از کثرت خارش و طول مدت جلد سیاہ و سطبر مثل جلد فیل شدہ باشد از مجربات والد مرحوم ست برگ کنیر سفید سه آثار خرد خرد کردہ در آب
یک سبوی کلان تا سه پاس بپزند بعدہ روغن کنجد پاؤ آثار در آن انداختہ سه چهار جوش دادہ فرود آرند و در ظرفی پر از آب سرد آن آب و برگ و روغن بریزند چون روغن
بالای آب آید آنرا از دست بر کنارہ جام جمع کنند بدستوریکه روغن از ماست میگیرند و در آن روغن توتیای سبز یکدرم سفیدہ قلعی دو درم شب یمانی یکدرم مرداسنگ یکمثقال
سنکھیہ دو مثقال باریک سابیدہ مخلوط کردہ مالش نمایند و اگر از آن آب و برگ بدن را بشویند نیز فائدہ بخشد سفوف که برای جرب و سعفہ و سوزاک و آتشک
و هر قسم آبلہ که باشد بسیار مفید ست خصوصاً بعد از تنقیہ و بارها تجربہ رسیدہ پوست هلیلہ زرد چهار ماشہ پوست هلیلہ کابلی سی ماشہ پوست بلیلہ چوب گز هر یک یازدہ ماشہ
آملہ هلیلہ سیاہ هر یک دہ ماشہ شاهترہ سه ماشہ گل سرخ ششماشہ ریوند چینی پنجماشہ برگ سنای مکی بیست ماشہ کوفتہ بیختہ هموزن ادویہ شکر سفید آمیختہ سفوف سازند
خوراک یکتولہ یا نہ ماشہ صبح با آب نیمگرم اگر مزاج مساعدت نماید علی التواتر بخورند والا دو سه روز خورند و موقوف نمایند و باز شروع کنند و صغیر السن و ضعیف المزاج را کمتر از این قدر
باید داد شربت شاهترہ مدبر طبع را نرم کند و اخلاط بلغمی و سوداوی محترقہ برآرد و جرب و حکہ و جذام را نافع و تسکین اخلاط صفراویہ کند تخم کشوث سه درم گل سرخ
زرشک بیدانہ هر یک پنج درم گل بنفشہ هفت درم پرسیاوشان اصل السوس بسفایج سبز سنای مکی گل گاؤزبان هلیلہ سیاہ پوست هلیلہ کابلی هر یک بیست درم پوست
بلیلہ زرد تمر هندی هر یک سی درم آلو بخارا گل نیلوفر تازہ هر یک پنجاہ عدد عناب سپستان هر یک سی عدد و انجیر کوفتنی ست نیمکوفتہ در دہ آثار آب شاهترہ یکشبانہ روز

تر و دارند پس بجوشانند تا آنکه سوم حصه بر ود و صاف کرده نگاه دارند شربتی از هفت درم تا بیست درم با بادرالجبن و گاهی با مغز خیار شنبر و سقمونیا اضافه می سازند و در نسخهٔ دیگر
افسنتین رومی بسه درم و هلیله مغربیت در دا بلیلج نیز برای خارش نافع ضماد کوکر که جهت جرب بارها آزموده است کنند که آمله بلیله بیهار بلیله تمه کمیله مرداسنگ از هر واحد یک توله
همه را باریک ساییده سه حصه نمایند و یک حصه در روغن زرد که سه چهار توله باشد آمیخته بر بدن مالند و سه چهار گهری در آفتاب نشینند بعد از آن حمام نمایند و در آب آمیخته
بر بدن مالیده غسل نمایند و سه روز همچنین کنند و گاهی برای تقلیل حدت دوا و دفع بوی کند کافور یک دو ماشه و صبغ سائله سه ماشه افزوده میشود ایضاً نسخهٔ معمول آنبه ایکها
کند که آمله سار کمیله باچی سیماب فلفل گرد هر یک نیم توله توتیای سبز سه ماشه ادویه کوفته بیخته با سیماب کهرل نمایند تا رنگ دوا آسمانی گون شود بعد از آن روغن چنبیلی
نیم پاو انداخته سحق بلیغ نموده بکار برند ایضاً معمولی برای خارش کبریت سیماب بزرالبنج شنگرف هر واحد چهار ماشه ساییده سه حصه کنند هر روز یک حصه در روغن گاو که یکصد و
یکبار شسته باشند آمیخته بمالند ایضاً اگر بعمل آید و کند که آمله سار بلیله تمه سوخته سیماب پهٹکری بریان منسل هر یک ششماشه سوده در روغن زرد که یکصد و یکبار شسته باشند شش
شش توله آمیخته طلا نمایند و بعد دو گهری با آب نیمگرم غسل کنند و از تخم و شوینده در سه روز خارش دفع می گردد ایضاً که برای جرب بهتر ازین نسخه نیست تخم پنوار یا بچی تخم ترب
گوکرو هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال فلفل سوخته برگ حنا هر یک پنجماشه مرداسنگ کمیله آمله سوخته نوشادر هر واحد یکدرم سیماب سه ماشه مغز تخم سیب دو درم از روت کافور
سهاگه بریان هر واحد یکدرم روغن گاو ده درم همه را در ظرف کانسی سحق کرده طلا سازند و بمالند و بعد سه گهری با آب نیمگرم غسل کنند ضماد شنگرف که برای جرب [illegible]
شنگرف هشت ماشه بلیله تمه مرداسنگ کمیله هر واحد شش ماشه سندهور سفید شش ماشه سیماب سه ماشه حنا دو دام روغن زرد نیم پاو اول سیماب را [illegible] مرداسنگ ساییده ادویه
آمیخته کهرل کرده نگاه دارند و طلا کرده بر بدان مالش کنند و بعد دو گهری غسل نمایند ضماد نافع جرب و معمول مجرب مرداسنگ سفیده کاشغری [illegible] حنای خشک هر یک
ششماشه توتیای سبز کافور سکپو هر واحد سه ماشه کمیله ده ماشه سنگ جراحت چهار ماشه همه را باریک ساییده در روغن زرد که بیست و یکبار با آب شسته باشند آمیزند
و طلا کرده باشند ایضاً که بجهت جرب دوا بسته معمول مرداسنگ حنا کمیله چوب چینی خشک هر واحد یکجزو بلیله تمه نیم جزو کته شش جزو کوفته بیخته در روغن تلخ یا شیر آمیخته بمالند و ساقی
در آفتاب نشینند طلای مجرب جهت جرب دوا و کوفته کمیله مرداسنگ هر یک چهار دام بلیله تمه بسته یکدام کوفته بیخته با آب برگ تنبول کهرل کنند تا بجوش نرم شود و بمالند و گاهی
برگ حنا کوفته خصوص روغن حنا افزوده بسیار مفید یافته نوع دیگر که جرب مطلق را مجرب است حکیم علی گفته که تجربه کرده ام و بی نظیر یافته ام گندهک کبریت و حنا هر واحد یک مثقال
پوست هلیله زرد و سیماب مقتول شیطرج هر یک نیم مثقال فلفل یا بادیان روغن کنجد بیست مثقال بدستور معمول مرتب ساخته شب طلا نمایند صبح در حمام با آب
و سرکه بشویند و عمادالدین محمود طلای ایشان مخلوط بسرکه تجربه کرده لطوخ برای هر دو نوع جرب تر و خشک مجرب حکیم محمود اکتفا کنند بدان لطوخ کنند جرب را از جمیع
بدن بر طرف نماید نفط سفید زرنیخ زرد هر واحد یکدرم نوشادر نیم درم نمک هندی یا اندرانی سه ربع درم بکار برند نوع دیگر از مجربات حکیم علی زنگار یکدرم حنا
دو واقیه هر دو را ساییده بروغن تخم کتان خمیر کرده بر هر دو دست و پای خضاب کرده بخوابند و صبح بشویند [illegible] نسخهٔ حکیم علوی خان سیماب دو توله بلیله تمه شش ماشه حنای خشک
نیم پاو روغن ماده گاو یا و اتار همه را در ظرف آهنی با دستهٔ آهنی تا چهار پاس حل کنند بعده در آفتاب نشسته بر بدن خوب بمالند بعد چهار گهری [illegible] آب آمیخته بر بدن مالیده
از آب سرد غسل نمایند و همچنین سه روز استعمال کنند مرهم که جهت آبله خارش و آتشک فائده دارد کته [illegible] سفیده [illegible] صندل سرخ صندل سفید مرداسنگ هر یک
دو توله کافور چینی سه توله ساییده روغن گاو نیم پاو یکصد و یکبار با آب شسته آمیخته حل نمایند و حسب حاجت بر زخم بمالند [illegible] معجون شاهتره دافع فساد
خون و گرمی مزاج و مفید جرب و حکه پوست هلیله زرد و کابلی پوست بلیله آمله برگ سنا مکی هلیله زنگی هر واحد یکتوله شاهتره دو توله [illegible] اصل السوس [illegible] دو درم
تخم خشخاش دو مثقال کوفته بیخته بروغن گاو چرب کرده بسه چندان قند یا شهد قوام آورده آمیزند معجون که برای جرب [illegible] مجرب نوشته تربد سفید چهار درم مغز چلغوزه
ده درم و نیم مغز بادام مقشر بادیان هر یک هفت درم اصل السوس سه نیم درم مصطکی دو مثقال زرد چوب دو درم ابریسا یک نیم درم کوفته بیخته با شهد معجون سازند خوراک
یک توله وقت شب و حنا هشت مثقال گوند سیجنه یک مثقال در آب پخته نیم گرم ضماد کنند تا یک هفته اقوال مجربین [illegible] گویند که در جرب حاد که از عفونت
خون [illegible] حادث میشود باید که ابتدا فصد کنند پس اسهال بهلیله و شاهتره برات نمایند و بعد تنقیه طلا استعمال سازند و معالجه جرب طلب [illegible] بسیار خشک کنند
مثل این دوا که گندهک دو درم زراوند طویل چهار درم عروق الصباغین سه درم خاک سیماب دو درم ساییده بسرکه در روغن گل سرشته در آفتاب [illegible] تمام

طلا کنند دیگر کندش و مغز هر دو سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند دیگر زرنیخ سرخ و زرد و مرداسنگ سیماب کشته عروق الصباغین کندش اشق مغز بادام تلخ برگ غرب هر دو نوشادر
زراوند سائیده بسرکه و زیت سرشته استعمال کنند دیگر زراوند طویل مغاث کندش مر اشق بادام تلخ عروق الصباغین عدس مقشر مرداسنگ چرک نقره بسرکه و زیت آمیخته
بکار برند دیگر برای قوبا و سعفه و جرب شحم حنظل کندش کبریت زاج هر واحد سه درم مرداسنگ ماميثا هر واحد هشت درم تخم حرمل بریان روغن زیت هر واحد دوازده درم سیماب
کشته دو درم سائیده بزیت آمیخته استعمال نمایند دیگر برای جرب رطب کبریت ابیض غیر محرق کندش نمک طعام خاکستر بلوط عاقرقرحا افتیمون بسرکه و روغن گل سرشته بعمل آرند
دیگر کندش بورۀ خشک زراوند طویل اشخار سوخته زیبق مقتول اشنان مرداسنگ گوگرد غیر سوخته زرنیخ مازو زنگار سفیداب حب بلسان سائیده بزیت و روغن گل
و روغن غار آمیخته استعمال کنند و این در قلع ثالیل و آثار سیاه و جرب و سعفه نافع است شیخ میفرماید که روغنها با عصارات جرب مصری کند و سکنجبین ایشان را انفع و اگر خفیف
صحیح نباشد و اول و افضل علاج جرب و آنچه بیشتر بدان اکتفا کرده شود آن استفراغ است بتکریر اخراج اخلاط حاده محترقه و بلغم شور نماید بعده اصلاح غذا و تدبیر مرطب چنانچه در
اغوات این باب دانسته اند و استعمال اشیای مائیه تنقیه که امن از سرعت تعفن او باشد مثل هندوانه و کاسنی و کاهو و مانند آن و ایضا از خارج و حمام اصلا ترک ننمایند و از
مستفرغات جیده برای اقسام مواد جرب طبیخ افتیمون بهلیله زرد و شاهتره و سنا و بسفایج و فستقین بست و گاهی در آن گل سرخ و کاسنی و مانند آن داخل کرده میشود و گاهی
در آن مامیران بخاصیتی که اندر آنست و گاهی سقمونیا شامل می نمایند و ایضا مغز چلغوزه و سقمونیا نیکو و بالغ النفع است طبیخ جید بگیرند هلیله زرد و مویز هر واحد بیست درم
و در سه رطل آب بجوشانند تا سوم حصه بماند و صاف کرده از جمله آب ده و ثلث رطل بستانند و خیارشنبر ده درم در آن مالیده باز صاف کرده غاریقون یک درم داخل کرده
بنوشند حب جید که آن حب شاهتره است بگیرند هلیله زرد و کابلی و سیاه هر واحد پنج درم صبر سقوطری هفت درم سقمونیا یک درم مدام با آب شاهتره بسرشند و بگذارند
تا خشک شود و چند بار تسقیه نمایند و بگذارند تا خشک گردد و این عمل سه چهار مرتبه نمایند پس حبوب سازند دوای قوی جید برای جرب مزمن بگیرند هلیله زرد و بلیله
و آمله و برنگ کابلی مقشر هر واحد یک درم تربد ده درم لعاب ... سرشته قرص سازند شربتی برای اسهال تام از ده تا پانزده تا بیست درم با آب گرم و گاهی در این سقمونیا داخل
میکنند نزد شرب و گاهی از جرب ردی مزمن خلاص میگرداند دوام شرب صبر لیکن متواتر سه روز هر روز مثقالی بعده یک روز در میان تا سه روز یا سه روز ترک نمایند
و معاودت بتواتر کنند و یا در میان وقفه بحسب شدت مرض و حسب نمایند و مصالح صبر آمیخته کنند اگر عارض شود و این نافع مستاصل جرب است و بهتر آنست که آنرا در آب کاسنی تر کرده
بنوشند و با آن اندک آب بادیان کنند اگر از آب بادیان مانعی نباشد مثل حرارت مزاج و مقدار یکه دران صبر باشد از یک درم تا یک مثقال بود و چون متحمل ادویه آن نباشند
ترک نمایند و ایضا نقوعات اجاصیه نافع است و یا بگیرند رب هلیله زرد متخذ از خشک کردن آب مطبوخ او در آفتاب و از آن برای جرب رطب از پنج درم تا ده درم بشکر نرم بخورند
و این برای جرب صفراوی و برای جرب رطب است و ممکن است که مثل این از جمیع مسهلات گرفته شود و بعض آن بعضی مخلوط سازند و گاهی با یکدیگر آمیخته از آن ربوب
و حبوب ساخته شود و تا را انجبین با افتیمون نیکو است چون هر روز بدستور یکه در غیر این باب مذکور شده استعمال نمایند و با هلیله و آب قشر ده شاهتره چند روز متواتر بنابر
نافع است و آنچه قائم مقام منقیات برقی است آنست که حب صبر و سقمونیا و زعفران مرتب سازند و از آن هر شربتی پنج حصه بگیرند و این نسخه هلیله زرد و صبر سقوطری
کتیرا گل سرخ هر واحد یک درم زعفران ثلث درم و ایضا بگیرند از دوائیکه در آن برنگ می افتد و مذکور شده هر روز یا دو روز از ده درم تا سه درم و قومی گفته که چون استفراغات
بکثرت نمایند و از آن فائده یافته نشود پس اولی آنست که تخفیف نمایند و بر آشامیدن صاحب مرض هر روز صبح و شام بر بیست گندم بشکر و آب بسیار اقتصار
ورزند و گفته اند آنچه صاحب جرب با آن بحکاکه تشفی یابد نافع بود و آنست که تا سه روز هر روز از روغن کنجد یک حصه یعنی ده درم با نصف آن سکنجبین بنوشند و بعضی مردم
آب عناب بدان مخلوط کرده اند و این از تجربه کرده هم علاج بالغ النفع است الا آنکه مضعف معده است و از مرکبات مناسبه برای این ادویه چرک نقره و مرداسنگ
و قنبیل و عروق است بسرکه و روغن گل سرشته جرب قوی را نیز بدان طلا نمایند و خفیف تر از این گل ارمنی و کافور و زعفران هر واحد نیم درم بسرکه و آب غسل و روغن گل
عام برای خفیف است و برای آنکه اندک قوی تر باشد نیز البنج است بسرکه و روغن گل سائیده در حمام استعمال نمایند و ایضا آب انار ترش و روغن گل و بورق
و بهتر آب انار آنست که در آن قوت شحم او نیز باشد و همچنین آرد عدس و مغز و سرکه آمیخته در آفتاب بنهند تا گرم شود پس طلا نمایند و اما معاجین که احتیاج استعمال آنها افتد
مثل معاجینی است که حاجت خوردن آنها بصاحبان قوبا و سعفه و بهق میشود یعنی آنچه نرم از آنها باشد مثل اطریفل صغیر و نقشمش و ایضا مثل این معجون بگیرند سنا و شاهتره

سلمه زیرا که حمام تحریک موادست بسوی خارج میکند و بوران بخار و عار عفن که بنا میشود بطرح جلدی که بینما و رومی متعفن میگردد و ابو علی بن تیم بعرقی شود و از آن نجاست که امر حکاکش بدن در غسل حمایت کرده اند ۱۲ منه

نسخه از حب مجرب

سلمه عروق بفارسی زرد چوبه ۱۲ منه

هر واحد دو درم هلیله زرد چهار درم و قشمش مسهل دو چند همه و اما ادویه موضعیه برای جرب همه آنست که دران جلا باشد و گاهی کفایت کند آنچه دران جلای او با تقویت جلد
و اصلاح مزاج آن باشد مثل آب بلوکیه و حماض و چقندر و انار و مثل سبوس سپیده و آرد و عدس مقشر و ایضاً اقاقیا بسرکه و تخم و جوف خربزه و نشاسته و عصفر و آب کرفس [illegible]
غرب و گاهی احتیاج افتد بچیزیکه دران تحلیل قوی باشد مثل شحم حنظل و علک الانباط با آب نعناع و راتیانج بسرکه و زراج بریان خصوصاً زرد بسرکه و روغن گل [illegible]
قلقند و اخوات آن و خربق زهره بسیار قوی ست و گاهی کفایت کند سرکه که دران برگ ورد تر کنند پس با روغن کنجد بیامیزند و گاهی با ادویه حاره مثل [illegible] روغن گل مخلوط بیامیزند
تا منع افراط حدت کند و مثل پوست انار برای مثل آن یعنی برای قبض و تکثیف تا جلد قوی گردد و تاثیر ادویه حاده قبول نکند و از آنچه تجربه کرده شده تخم حرجیر است که با روغن
آن بگیرند و جرب را خضاب کنند و در آفتاب گرم بدان مالش نمایند و یا قریب کانون نشینند و تکرار این کنند که بغایت نیکوست و دوای دیگر [illegible] مساوی
و با سرکه خمر بسایند و در کوزه گلی کرده در جای نمناک تا یکماه دفن کنند و بعد ازان بطریق طلا استعمال کنند که این بالغ النفع ست [illegible] مثل زیبق
مقتول و برگ نقره و زراوند و کبریت و قنبیل و اشخار و مس سوخته و سماق و نوشادر و عدس تلخ و تخم حرمل و اشق و زنگار و اشنان قصارین و سنگ [illegible]
در باب دیگر و قثاء الحمار و ایضاً پوست چوب انگور سوخته بر موضع جرب بپاشند بعد جرب کردن بمسکه و پس ازان بر بندند و تجدید آن نمایند تا آنکه زائل شود و گاهی
قردمانا بسرکه و علک الانباط بسرکه نفع بخشد و اما از ادویه مرکبه جیده آنست که بگیرند سیماب کشته و برگ خرزهره و اقلیمیا و مرداسنگ و بسرکه و روغن گل طلا نمایند [illegible]
و بران خواب کنند و صبح در حمام بدن را اول بسرکه و اشنان سبز آب گرم بشویند بعده آب سرد و بعد ازان بروغن مالش نمایند دوای دیگر [illegible] مرداسنگ [illegible]
مساوی بسرکه یک هفته در آفتاب بسایند و نزد حاجت بدان طلا کنند و ایضاً زیبق مقتول و میعه سائله و روغن گل آمیخته استعمال کنند و ایضاً [illegible]
و بزر البنج و قسط اجزا مساوی و ایضاً کندش یک جزو مغز سه جزو بسرکه طلا کنند و چون ادویه قویه مجففه محلله و یا [illegible] استعمال کنند عقب آن [illegible] مثل
روغن [illegible] و مانند آن بمالند و خصوصاً در جرب یابس [illegible] تحلیل الرطوبت و در جرب رطب چیزیکه در تجفیف [illegible] استعمال کنند و در جرب
یابس چیزیکه در تجفیف کمتر بود بعمل آرند و آنچه اندران زیبق مقتول است آنرا حتی المقدور از نواحی معده و اعضای رئیسه دور دارند و علاج جرب یابس [illegible] حکه قریب
[illegible] دران حکه مذکور گردد [illegible] که حجامت ساقین در جرب فاحش نفع [illegible] صاحب کامل [illegible] هرگاه
جرب پیدا شود باید که مبادرت بفصد هفت اندام و شرب مطبوخ مقوی بصبر و تربد کنند و طبیخ هلیله و سنا و مویز بنوشند و صفت آن اینست پوست هلیله زرد
کوفته پنج درم مویز منقی سی درم سنای مکی هفت درم شاهتره ده درم تمر هندی از تخم و لیف پاک کرده پانزده درم در سه رطل آب بجوشانند بآتش معتدل تا آنکه یک رطل
آید صاف کرده نیمگرم بنوشند و یا بگیرند آب شاهتره افشرده دوازده روز تا پنج وزن هر روز نیم رطل با شکر ده درم بنوشند بعد از آنکه قبلاً [illegible] باریک ساخته
یک مثقال آن با آب بادیان [illegible] در سایه خشک کرده خورده باشند و چون آنرا بدین حب بدرد منفعت بین نماید [illegible]
کثیرا و غیره یکدرم است و در قول شیخ گذشت در آب کاسنی مثل نخود حب ساخته بر ناشتا از مثقالی تا دو درم بخورند و بعد آن آب افشرده شاهتره صاف کرده نیم رطل
بنوشند و حب شاهتره که نافع جرب است اجزای آن نیز در قول شیخ مذکور شد مثل نخود حب ساخته خشک کنند و از یکدرم تا یک مثقال یک روز در میان بخورند [illegible]
بدن از اخلاط ردی پاک شد باید که اطلیه مجففه استعمال کنند و از انجمله این طلاست مویزج قردمانا هر واحد ده درم کبریت اصفر پنج درم همه را باریک ساییده بسرکه و روغن گل
سرشته در حمام بدان طلا نمایند و دیگر زیبق مقتول و دفلی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ و کندش و اشخار مساوی باریک ساخته بسرکه و روغن گل سرشته در حمام طلا کنند و دیگر [illegible]
و [illegible] قسط و کندش هر واحد دو درم میعه سائله ده درم سوده بروغن گل آمیخته شب طلا کرده بران خواب کنند و صبح در حمام با اشنان فارسی بشویند و دیگر آهک [illegible]
بسرکه ساییده در حمام طلا کنند و دیگر برگ خرزهره و حنای مکی هر واحد ده درم زراوند طویل یا مدحرج و گوگرد زرد هر واحد چهار درم همه را باریک ساییده و بروغن گل و سرکه
سرشته در حمام یا در آفتاب طلا کنند بعده بآبیکه دران مورد و برگ سوسن جوشانیده باشند و بعد آن بگل سرخ و صندل غسل کنند و دیگر کندش و کبریت ابیض [illegible]
مساوی خاکستر چوب انگور هم وزن همه باریک ساییده بروغن گل حل کرده در آفتاب یا در حمام بدان طلا کنند و بآب مطبوخ مورد و گل سرخ غسل نمایند و دیگر عروق [illegible] درم
زراوند طویل و مدحرج هر واحد دو درم برگ خرزهره و برگ سوسن [illegible] هر واحد سه درم همه را باریک کرده بروغن گل سرشته در حمام استعمال کنند پس اگر این ادویه صلاح [illegible]

و الا ماء الجبن هر روز از نیم رطل تا یک رطل با دو اوقیه آب شاهتره و بعد یک مثقال صبر حسب ساخته قبل از خورده بنوشند و گاهی امر جرب و حکه مودی بحدوث احتراقات و قروح عسر البرء
در بدن میگردد و در ان هنگام تناول مطبوخ افتیمون و غاریقون و بعد آن ماء الجبن واجب است و بچیزی از اقراص سعفه و یا دویه که در باب سعفه مذکور گردد طلا کنند و اگر جرب
خشک باشد صحت او دشوار بود و بس این طلا بکار برند صفت آن زاج و مرداسنگ سنای مکی و حنا هر واحد دو درم کنجد و بادام تلخ هر واحد سه درم عروق چهار درم همه را
باریک سائیده بسرکه و روغن گل سرشته بعد تنقیه بدن بدان طلا کنند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد اکحل نمایند و هر صبح جلاب عناب سپستان هر واحد ده عدد
بنفشه خشک تخم کاسنی هر یک سه درم با شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و نخود با شیره بادام و این جلاب تا هفت روز بنوشند پس بقاروره
نظر کنند اگر در ان نضج پدید آید تنقیه بدن بمطبوخ هلیله مقوی بصبر [illegible] نمایند ترتیبا این مطبوخ سنای مکی هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طائفی ده درم شاهتره
اگر تر باشد یک دسته و اگر خشک باشد پنج درم از تخم آن تمر هندی بیست درم بنفشه و نیلوفر هر واحد سه درم افسنتین رومی یک درم آلو سیاه و آلو کوهی و عناب و سپستان هر واحد
بست عدد همه را با آتش معتدل در سه رطل آب بپزند تا یک رطل آب بماند در آخر جوش افتیمون هفت درم در صره بسته در ان اندازند بعده از آتش فرود آورده صاف کرده
در ان فلوس خیار شنبر و ترنجبین هر واحد بیست درم بالیده سحرگاه بنوشند و بر این حسب کنند تا بدن از اخلاط فاسده تنقیه یابد و در آخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام غذا
سازند و یک روز راحت دهند بعد از ان بگیرند آب شاهتره افشره ده [illegible] در ان شکر ده درم حل کرده بنوشند تا هفت روز متواتر و یا حب شاهتره بخورند که آن نفع
بلیغ می نماید صفت آن بگیرند هلیله زرد و سیاه و کابلی و صبر سقوطری هر واحد یک درم سقمونیای مشوی در جوف سفرجل نیم دانگ تخم شاهتره یک درم مقل یک دانگ
همه را باریک سائیده و با آب شاهتره سرشته حبها سازند و این یک شربت است و هرگاه بدن از اخلاط محترقه فاسده پاک گردد اطلیه مخصوصه جرب استعمال نمایند و آن
در قول صاحب کامل مذکور شد و این طلا از همه قوی تر است بگیرند بورق و شونیز و کبریت زرد و کندش و قسط و برگ خرزهره و حنا و زراوند طویل همه را سائیده همه
سائیده بسرکه کهنه و روغن گل آمیخته در حمام بدان طلا سازند یک ساعت بدان بسر کرده بدن را بآب مطبوخ آس و برگ سوسن بعد آن آب گل خطمی [illegible]
بشویند و یا بگیرند خاکستر چوب انگور بیست درم گوگرد زرد پنج درم باریک سائیده بسرکه و روغن گل آمیخته در آفتاب طلا کنند و مداومت حمام نمایند و اگر جرب یابس
باشد برودت و عسر بود پس باید که هر روز بر بدن روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام شیرین طلا کنند و هر روز در حمام داخل شوند و بعد خروج از حمام روغنهای مذکوره
بر بدن طلا نمایند و خوردن ماء الجبن با افتیمون ایشان را نافع بود و بر بدن این طلا کنند مغز بادام تلخ سنای مکی مرداسنگ هر یک سه درم کنجد پنج درم همه را باریک
ساخته بسرکه کهنه و روغن گل سرشته طلا سازند و هر صبح عناب ده عدد در آب خوب جوش داده صاف کرده سکنجبین ساده ده درم حل کرده بنوشند و بغذا مزوره ماش و اسفاناخ
و کدو و تره خورند و از اغذیه غلیظه حذر کنند و فواکه مخصوص مثل انار و سیب ترش و بهی و هندوانه و خیار و بادرنگ و مانند آن تناول کنند [illegible] گوید که نوعی از جرب
خشک است و آن اگر اندک خفیف باشد و مزاج آن متغیر نشود و قاروره رنگین نگردد و در نبض تغیر نبود و بس است که در ان کفایت کند مالش بروغنهای مرطبه مثل روغن
بنفشه و کدو و بادام و مسکه تازه و استحمامات خفیفه بآب شیرین و دلک بآرد نخود و سبوس گندم و بورق و غسل بآبهای گرم و اقتصار بر اغذیه مرطبه مثل ماء الشعیر و شیره بادام
و از اشیای مالحه مثل ماهی شور و گوشت خشک کرده و شراب صرف و استعمال اغذیه حریفه و حلاوات اجتناب نمایند و آب کاسنی با اندک آب بادیان بنوشند و ماء الجبن سکنجبین
یا با شربتهای مرطبه مثل شربت نیلوفر و بنفشه بیاشامند پس اگر بسیار قوی باشد و در ان این تدابیر اثر نکند و آثار غلبه صفرا ظاهر گردد اگر احتیاج بفصد بود فصد باسلیق کنند و جرعه
شیر تنی از شربت دیناری یا شربت نیلوفر یا شربت بنفشه یا ترنجبین یا ماء الجبن بنوشند و تلیین طبیعت بمطبوخی که در ان هلیله و سنا و شاهتره و کاسنی و افتیمون باشد باید کرد
صفت مطبوخ مسهل که برای این نوع نیکو است پوست هلیله زرد و هلیله کابلی و سنای مکی و تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افتیمون گاوزبان بسفایج اسطوخودوس
هر یک دو درم شاهتره پنج درم تمر هندی پانزده درم مویز منقی ده درم ترنجبین بیست درم فلوس خیار شنبر ده درم عناب ده عدد سقمونیا نیم دانگ غاریقون دو دانگ
حجر ارمنی [illegible] دانگ [illegible] یک درم روغن بادام دو درم حسب مرتب ساخته سحرگاه بنوشند و طلا مرتب از روغن گل و گلاب و آب کرفس و سرکه و خشخاش سوده بسرکه [illegible]
و صمغ [illegible] بنفشه [illegible] اندک کافور باشد نافع ایشان است و تسکین حکه نماید طلا نافع این نوع عروق و بورق و قسط و شونیز و کندش هر واحد یک درم سائیده
[illegible] ساعت [illegible] بشویند بعده بدن را بروغن گل بمالند و دیگر که انواع جرب را نافع و برگ خرزهره و حنا باقی

در قول صاحب کامل گذشت و نوع دیگر از جرب نیز هست پس می باید که فصد کنند و استفراغ بطبیخ افتیمون با یک مثقال ایارج نمایند صفت مطبوخ نافع این نوع پوست
هلیله زرد هفت درهم سنای مکی پنج درهم افسنتین دو درهم شاهتره یک قبضه افتیمون دو درهم تمر هندی پانزده درهم گلقند بغدادی پانزده درهم تربد یک درهم حجر لاجورد یک دانگ
محموده نیم دانگ فلوس خیارشنبر ده درهم عناب ده عدد روغن بادام یک مثقال حب نافع جرب هلیله زرد یک درهم سقمونیا ربع درهم گل سرخ ربع درهم و این یک شربت است
و آنچه از آن انفع کند طلا بزیبق ترکی مسمی بسم الفار یعنی تراب الهالک بروغن گل سرشته و بدان طلا کنند و نوع دیگر از جرب است که در اثنای آن امثال بچه قمل متولد شود و آن مختلف العضو
بود و من آنرا مشاهده کرده ام علاجش تنقیه بدن از اخلاط فاسده متعفنه است و تفتیح مسام و استعمال اطلیه که در علاج قمل و صیبان ذکر خواهم کرد و محمد زکریا گفته که چون جرب برای
ناقهین عارض شود لزوم حمام غیر حار کنند و از اطلیه حاده حذر نمایند که خلق کثیر ورم کرده و هلاک شده و گفته که آنچه جرب را انفع بخشد آنست که شیر تازه شاهتره بخورانند پس شیر آن
ابو منصور گوید که در علاج جرب یابس کفایت میکند حمام دائم و دلک بدن بغیر آنکه عرق آید پس اگر امر دشوارتر باشد اخراج خون بفصد حسب قوت جرب کنند و در سه ماه چهار
طبیخ هلیله بنوشند و لزوم ماء الجبن نمایند و باطلیه مرتب از میعه و کندش و سیماب کشته و روغن گل طلا کنند و در اغذیه میل باشیای چرب نمایند و شراب با آب بسیار ممزوج کرده
بنوشند و اما در جرب رطب نیز فصد و مطبوخ استعمال نمایند و باطلیه مرتب از خربق و کندش و بورق صناعی و مرداسنگ و قسط و چرک نقره طلا کنند و در اغذیه ترشیها میل سازند
صفت مطبوخ هلیله بگیرند هلیله زرد پانزده درهم سنا و شاهتره هر یک پنج درهم ماميران چینی دو درهم افتیمون چهار درهم افسنتین سه درهم گل سرخ دو درهم تخم کاسنی سه درهم
همه را سوای افتیمون در سه رطل آب بجوشانند تا ثلث رطل بماند بران افتیمون انداخته از آتش فرود آرند و مالیده صاف کرده ده درهم ترنجبین حل کرده بخورند و ازین شربت
متوالی بنوشند و یا آب افشرده شاهتره تنها یا با شکر چند روز بیاشامند و حب نافع جرب در قول خجندی گذشت و حب شاهتره در قول شیخ شربت آن از یک مثقال
تا دو درهم سفوف نافع برای جرب پوست هلیله زرد را جوکوب کنند و در یک نیم غمره آب در ظرف آبگینه زیر آفتاب وقت گرمی نهند تا آنکه قوت او در آب آید پس صاف کرده
ثفل او دور نموده آن آب را در آفتاب گذارند تا خشک گردد و از آن پنج درهم تا ده درهم بشکر مثل او بخورند و گاهی مثل این از هلیله و افتیمون و اسطوخودوس بسفایج می سازند
و برای جرب و جمیع امراض سوداوی نفع میکند و ایضا گاهی از هلیله کابلی و تربد و افتیمون همچنین مرتب میکنند پس آنرا صاف کرده صبر و غاریقون در ان داخل می نمایند
و هرگاه قریب بخشک شدن رسد از آن اقراص و حبوب می سازند و تنها و با مطبوخ و با ماء الجبن برای جرب کهنه میخورانند صفت نقوع نافع جرب چون مزمن شود
بعد فصد و اسهال بگیرند پانزده عدد آلوبخارا و ده درهم نبات سفید و دو ثلث رطل آب گرم بران انداخته تر کنند پس مالیده صاف کرده بنوشند و اگر جوش دهند بهتر باشد
و گاهی در ان سنا و شاهتره می افزایند و از ان هر روز چهار اوقیه می نوشند صفت معجون برای این هلیله زرد یک جزو شاهتره و سنا هر یک نیم جزو کشمش بمقدار یکی در ان ادویه
سرشته شود و هر روز بقدر بیضه بخورند و لزوم ماء الجبن با هلیله و شکر آنرا نافع بود و قرص برنگی نافع جرب در قول شیخ گذشت و آنچه جرب کهنه را مستاصل گرداند صبر در آب کاسنی
تر کرده است سه روز بخورند و سه روز ترک نمایند پس اعاده کنند و همچنین تا آنکه ده مثقال خورده شود و در یک شربت صبر از یک درهم تا یک مثقال باشد و اگر ممکن بود و در ان اندکی
بادیان اندازند بهتر باشد و اگر عقب او سحج افتد در غذا دهنیت زیاده کنند و روغن بادام یا کنجد یا زیت تازه مغسول بنوشند و چون اسهال کثرت نماید ...
... پست گندم و شکر با آب بسیار و نوع ترش کنند و غذا انار و تخم ... سازند و شراب با آب بسیار ممزوج گردانند و از اغذیه مالحه و حریفه و توابل حذر کنند و
بادنجان و قدید و لحم شکار حذر کنند طلا برای جرب رطب ابن سرابیون ذکر کرده که این نظیر ندارد حتی که ثالیل را قلع نماید خبث الحدید و کندش و مورد خشک و زراوند طویل
و اشخار و مس سوخته و سیماب کشته و اشنان و سرگین کلب که سفید بود و مرداسنگ و دخان و کبریت سبز و زرنیخ زرد و سرخ و مازو و زنگار و سفیداب و حب الغار ...
سوده بروغن گل و زیت و روغن غار سرشته استعمال کنند و اگر قرحه شود حب الآس و پوست انار و قلقطار بسرکه و روغن گل سرشته طلا کنند و یا برگ مورد و شونیز و زیبق مقتول بسرکه
و روغن گل طلا نمایند و یا برگ دفلی در سرکه یک شبانه روز تر کنند پس تا به بجوشانند تا آنکه سرکه قوت او بگیرد صاف کرده با مثل او روغن کنجد بپزند تا سرکه فانی شود و روغن بماند صاف نموده
بدان مالش نمایند و یا بگیرند ماميران و چرک نقره و قنبیل و مرداسنگ و عروق و کندش هر واحد یک جزو مغز ... سه جزو بسرکه سرشته طلا کنند ثابت گوید شخصی را دیدم که جرب داشت و روغن
سکنجبین هر روز یک رطل تا سه روز نوشید صحت یافت و ابن زکریا گفته که بعد طول تجربه صحیح یافته شد که جرب محتاج بشیرین کردن خون است و این با غذیه لطیفه میشود
جرجانی و ایلاقی می نویسند که اول فصد باید کرد و پس مطبوخ هلیله زرد و هلیله کابلی و شاهتره و تمر هندی استفراغ کردن و برای استفراغ قرص بنفشه مسهل موافق است و ...

استفراغ آب شاهتره بنوشند یا هلیله زرد و با شکر سفوف ساخته یا اطریفل شاهتره بخورند و نقوع صبر که از یک درم تا یک مثقال در آب کاسنی یکشبانه روز تر کرده صبح بنوشند تا نه روز
و سه روز ترک کرده باز سه روز بنوشند همچنین تا آنکه نه درم یا نه مثقال خورده شود و باقی خون را صاف کند و جرب کهنه را نیست گرداند صفت طبیخ شاهتره نسخه ابن
همان مطبوخ هلیله است که در قول ابو منصور مذکور شد لیکن بجای وزن شاهتره هفت درم بست و مغز خیارشنبر پانزده درم و شیرخشت سی درم عوض ترنجبین بیست [illegible]
جرب یابس را سود دارد و حب شاهتره در قول شیخ گذشت شربتی از آن دو درم تا دو مثقال معجون شاهتره هلیله زرد ده درم سنای مکی شاهتره هر یک پنج درم [illegible]
چوب [illegible] درم بکوبند و [illegible] بسرشند شربت سه درم تا چهار درم با آب فواکه و قرص بزرگ صاحب کبیر را سود دارد نسخه آن نیز در قول شیخ مسطور شد و بعد این تدبیر با ادویه طلا
کردن استعمال نمایند بگیرند [illegible] و چرک نقره و تنبیل و مرداسنگ و زردچوبه برابر بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر اقلیمیای نقره مرداسنگ زردچوبه [illegible] کندش مثقال
[illegible] گوگرد برابر بروغن زیت طلا کنند دیگر که جرب تر و خشک را سود دارد بگیرند کندش دو درم زراوند چهار درم خبث الفضه شانزده درم زردچوبه سه درم سیماب کشته سه درم
بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر تخم ریواج بیست درم مغز تخم زردآلو بیست درم سیماب کشته دو درم نمک طعام دو درم همه را کوفته بسرکه تر کنند و [illegible] طلا نمایند در حمام و اگر
بار دیگر طلا کنند روا باشد دیگر که خشک را سود دارد قسط شیرین کندش هر واحد یک درم سیماب ساییده روغن گل هر یک پنج درم [illegible] طلا کنند دیگر که خشک را سیماب کشته [illegible]
روغن گل در هاون بمالند تا چون مرهم شود و در گرمابه طلا کنند دیگر خبث الفضه و مرداسنگ کشنیز سوخته گلنار تنبیل هر یک پنج درم کندش سه درم بروغن گل طلا کنند [illegible]
ده بار ابن هبة الله گوید که علاج جرب رطب و یابس [illegible] و ترطیب مزاج و تسکین احتراق خون بشربت مبردات و اصلاح غذا نمایند و بعد چند روز اسهال بمطبوخ [illegible]
و شرب آب شاهتره [illegible] و شکر و در آخر حمام [illegible] کنند و بعد از آن اطلیه استعمال نمایند صفت طلا برای جرب یابس [illegible] چوب [illegible] نمک [illegible] کندش [illegible]
یک درم [illegible] ساییده بروغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند و بآب گرم غسل نمایند بعد از آن مالش بدن بروغن کافور کنند صفت طلا برای جرب رطب [illegible]
[illegible] سیماب کشته [illegible] مرداسنگ و چرک نقره و نمک طعام و [illegible] ساییده بسرکه و روغن گل سرشته بر بدن طلا کنند [illegible]
و بر بدن آب بسیار بریزند و بروغن گل و گلاب مالش کنند [illegible] که ابتدا [illegible] کنند و استفراغ ماده بطبیخ فواکه یا طبیخ افتیمون یا سفوف سودا [illegible]
یا شیر با افتیمون و شکر یا آب شاهتره که در آن هلیله زرد و سیاه و کابلی هر واحد چهار درم تر کرده باشند و شربت شاهتره [illegible] و استعمال [illegible]
یک مثقال با آب کاسنی و در علاج آن بغایت نافع است و در هر روز [illegible] شکر یا آب شاهتره [illegible] شربت لیمو و شربت شاهتره یا نقوع [illegible] استعمال کنند
و شربت سکنجبین عنصلی برای بلغمی نیکوست و این سفوف [illegible] مزاج [illegible] جیدست بگیرند [illegible] زرشک و گل سرخ و بزرقطونا و مغز تخم بادرنگ و خیار و کدو شیرین
و تخم خرفه و خشخاش سفید و صندل سفید و شکر و باید که تعدیل مزاج [illegible] باستعمال نقوع زرشک آلو بخارا گل سرخ تازه و نیلوفر کنند و گاهی در آن شیره تخم [illegible]
می افزایند و استعمال میکنند و اگر آب شاهتره تر و آب کاسنی با شکر بنوشند انفع بخشند و گاهی در آن مثل هلیله سیاه و گاوزبان تر میکنند و از اغذیه [illegible]
مثل بقول بارده رطب چون کاسنی و بقله یمانی و خرفه و اسفاناخ و مثل کشک جو و قرعیه و [illegible] و تخم [illegible] ناردان ترش و [illegible]
بود و تقلیل [illegible] کنند و تکثیر خوردن کاهو و کاسنی بسرکه و شکر نمایند و [illegible] سفید باجات ساذج و اطریه حامضه و اکثار از دسم و [illegible] روغن [illegible]
و روغن گاو و مانند آن از آنچه در آن کیفیت حاده نباشد و کثرت شرب آب سرد [illegible] ارباب جرب را نافع است و از تجربیات است که [illegible] ایشان [illegible]
سرشته بپزند و بروغن بادام و مغز فندق بخورند و برای ایشان علاجی نافعتر از حمام و پاک کردن بدن و دوام نشستن [illegible] و نمک و لیمو و [illegible] روغن
بنفشه و روغن حنا و مالش در آن بروغن گل و سرکه باندک آب [illegible] نیست و بعد خروج از حمام پارچه‌های نرم از کتان [illegible] بپوشند و بعد استفراغ بالغ
و نقای تام از مواد [illegible] کندش و اشق و زنگار و نوشادر که بالمناصفه آمیخته مرداسنگ و سفیداب و مثل آن [illegible]
باشد و روغن گل و روغن بنفشه و گلاب و آب کشنیز سبز و سرکه [illegible] طلا نمایند و گاهی احتیاج بکافور افتد و از ادویه نافعه زرنیخ و برگ خرزهره سوده [illegible]
بروغن کنجد سرشته [illegible] و قطران نافع بود و غسل [illegible] آب جات نافع است و آرد ترمس [illegible] و باقلا و مغز تخم خربزه باریک ساییده بگلاب و سرکه آمیخته
بدن طلا نمایند و بلحم خربزه مالش کنند و بآب نیمگرم که در آن پوست درخت انگور و آس و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند نطول کنند و ضماد سبوس گندم با [illegible]

نافع جرب است انطاکی در تذکره گوید که اولا اکثار شرب ماء الشعیر و آب شاهتره و سکنجبین بسبب جرب دموی و صفراوی کنند بعده فصد باسلیق در دموی پس شرب مطبوخ افتیمون نمایند
و اگر تمادی کرده فصد اسیلم گیرند و گاهی حاجت بفصد در صفراوی بسبب رداءت کیفیت داعی گردد چنانچه در جذام و آنچه از صفرا باشد مختص بمطبوخ هلیله و نقوع صبر باشد و علاج
جرب که از بلغم بود مطبوخ افسنتین است و خوردن ایارج که در مثل آن از صبر و غاریقون کرده اند و علاج جرب که از سودا باشد شرب سفوف سودا و ماء الجبن و طبیخ
افتیمون است این قول صحیح است نه آنکه اطبا اجمال او در اینجا کرده اند و آنچه مرکب باشد با اصول او در باید کرد و در همه از چیزیکه شیرین و نمکین و ترش و تیز از اغذیه باشد اجتناب نمایند
مطلقا و اگر چه در سبب زیادتی مبالغه در دموی ترک شیرین است و در صفراوی نمکین و در سوداوی ترش و تیز و بهترین اغذیه اینجا آنست که تفه باشد مثل کدو و هندوانه
و اسفاناخ و قطف و کاسنی و کاهو و در مجربات تجربه کرده ای است که اگر یک مثقال از سرگین سفید کلب با پنج مثقال کبریت به روغن کنجد سرشته بخورد جرب و حکه عاصی را
قلع کند و اگر چه کهنه باشد و احتیاج بتکرار این نشود و در بیمارستان شرب یک مثقال از صبر با نصف آن از مصطکی و اکثر تکرار این تا هفت بار بود و هر گاه نقاط ظاهر شود بدن
پاک گردد و ادویه ضماده استعمال کنند بعد آنکه قبل آن جائز نیست و افضل آنها سیماب کشته بکبریت و نمک سوخته و زنگار و مرداسنگ و سرکه و قطران و صمغ صنوبر و خاکستر
سعف نخل و اشق و برگ زیتون در آب او و گلاب و آب کشنیز و کرفس است مجموع یا مفرد و مالش بآرد مغز خربزه و برگ مورد در حمام و طول مقام در آب گرم و روغن بنفشه و اینها
بدن را بسیار پاک کند و انیست که برگ خربزه را بپزند تا مهرا گردد بعد از آن آب او بزیت و سبعه بپزند که این روغن عجیب است و همچنین شب یمانی و نطرون و خاکستر [illegible]
ایضا در تریست مینویسد که علاج جرب و حکه فصد است مطلقا پس تبرید در حار بآب طین و شعیر و عناب و تمر هندی بعده حبوب صبر و طبیخ افتیمون و بسفایج و هلیله و حمام و شربت
اصول در بارد با ایارج و اصلاح اغذیه و ترک جماع و هر چه خلط غالب را پیدا کند و مالش و تنظیف بدن بعد از آن طلا در حار با آب کشنیز و حی العالم و عنب الثعلب و صبر و خولان و طین
و سفیداب و سرکه و روغن بادام و آب لیمو مجموع یا مفرد و در بارد با آب کرفس و انزروت و حضض و صبر ایضا و زیت در زرنیخ و کبریت بتکرار بعد غسل و آن را بطبیخ ترمس و بورق و مغز
خربزه بشویند و از مجربات سرگین کلب سفید شربا و دهنا است و این دوا از خواص مکتوم است گوگرد و مازو و پوست انار مساوی انزروت نیم جزو صمغ صنوبر پنج جزو سفیداب و مرداسنگ
هر واحد ثمن جزو بسایند و از آن هر مرتبه ده درم بخورند بحسب قوت خلط با یک درم صبر باشد و بگیرند از آن یک جزو و از نمک سوخته و سعف و ظلف بز هر واحد نیم جزو همه را در زیت بسایند
و بدان طلا کنند و صبح بشویند و اعاده نمایند که این مجرب است گیلانی گوید که چون این مرض از امراض مادیه است در علاج او استفراغ ماده و ازاله چیزیکه از آن حادث شده و آن
شور و ترش است چاره نیست و لیکن اینها مردم را اکثر در علاجش استفراغ ماده کفایت کرده و فصد استعمال ننمایند هر گاه در خون کثرت بسیار باشد و خاصه در جرب
یابس و ایضا حاجت درین مرض به ترطیب کاسر حدت ماده شدید بود و لهذا بسیار باشد که فصد سبب حدوث جرب گردد بلکه بیشتر عقب فصد یکبارگی حادث شود و حجامت
اولی از فصد است چون حاجت باخراج خون باشد و تباسا است که در جرب خاصه رطب آن کرم کوچک سفید سیاه سر پیدا میشود و حکه کثرت می نماید و در علاج او اقتصار
بچیزی مخرج آن کرم می افتد مثل تبخیر از بزر البنج و از غرائب مشاهده درین باب آنست که مردم از این قبیل را انشگافتند در آن مملو از کرم کوچک بصفت مذکور دیده و عدد آنها
بسیار بود بنحویکه ذکر او ناخوش است و آن مردم را اغور در لحم بود و کرم در غایت صغر بود و بهترین چیزیکه از مسهلات در علاج این مرض استعمال کنند آن حب صبر است و این
بتجاسیقی که اندر اینست نفع میکند و نسخهای او بسیار است و بهترین آنها آنست که میوه بیم و در غایت جودت و نفع ظاهر شده بنوعیکه مثل او و نه نظیر او دیده ام
و نسخه او اینست که بگیرند صبر فائق مغسول حجر ارمنی مغسول هر واحد چهار مثقال غاریقون شحم حنظل سقمونیای مشوی هر واحد دو مثقال بادیان نیم مثقال مصطکی
یک مثقال روغن بادام شیرین بقدریکه حجر ارمنی و حنظل و سقمونیا اندک چرب گردد و بعسل خام ممزوج بگلاب بسرشند و وزن عسل چهار مثقال و وزن گلاب سه مثقال
باشد و شربت تام دو مثقال است بران زیاده نکنند و در اکثر اوقات یک مثقال یا یک نیم مثقال کفایت میکند بعد انضاج استعمال کنند و بعد اسهال پرهیز از امور ردی الغذا
بغایت نمایند و اگر بعد یک هفته از اخذ این مسهل مالش بدن با این روغن جرب استعمال کنند نافع تام بود و بعد از آن بعلاج دیگر احتیاج نگردد صفت روغن مذکور بگیرند گوگرد
زرد فائق و باریک بسایند و بروغن حلتیت و بنگدانه یا بروغن بادام یا بروغن گاو خوب لت کنند و باید که گوگرد یکجزو و روغن ده جزو باشد و برآتش ملایم در غایت خفت بنهند
و انگشت بزنند تا گمان شود که گوگرد گداخته شده و فائده مالیدن بانگشت آنست که گرمی آتش بسیار نباشد که گوگرد سوخته شود و یا منجمد گردد و بعد از آن سه یا سه ملعقه
بقدر نیم حبه گوگرد بران بیفزایند پس مالش بدن بدان نمایند و از سردی هوا اجتناب ورزند تا سه روز صبر کنند و هر روز تجدید مالش بدان نمایند لیکن تجدید [illegible] روز اول

پوشیده باشند نباید کرد و باید که این دوا بر سر و مقابل آن از سینه و پشت و بر فم معده نرسد بعده در حمام غسل کنند و در اغلب اوقات که از حمام برآیند از جرب صحت یابند خصوصاً
از جرب رطب و سیما اگر بران یکهفته صبر نمایند لیکن مالش بدان سه مرتبه فقط در سه روز اول باشد و اگر دران هفته سه مرتبه یا زیاده از مفرحات یا تریاق کبیر چیزی از اشربه مقوی قلب
مثل شربت گاوزبان و شربت سیب بدهند و یکبار یا دو بار اندکی از تریاق فاروق دهند حتی که اعضای کریمه از رئیسه و غیره قوت یابند و مواد را از قرب خود با ظاهر دفع کنند
اولی و اتم باشد و اگر این سفوف بدهند جائز است نسخه آن بگیرند گوگرد خام ده درم ماميران پنج درم شکر سفید پنجاه درم کنجد مقشر کوفته پنجاه درم باهم آمیخته هر روز پنج درم
بخورند و این وقتی دهند که اگر بسوی او حاجت افتد و در عمر من بغیر آنچه مذکور شد حاجت نیفتاد و این دوا نیز جرب را نافع است بگیرند بیضه مرغ ده عدد و در سرکه بسیار ترش
بخیسانند تا آنکه پوست آنها نرم شود پس در همان سرکه بجوشانند و زردی او بروغن گل و سرکه که باقی مانده مع مرداسنگ بسایند تا او را قوام درست شود بمالند و ایضاً مرداسنگ
بسرکه و روغن گل بسایند تا مثل مرهم گردد و جرب شدید الحدة را بدان طلا کنند و گویند که علاج جرب رطب اول فصد و اخراج خون است پس اسهال بحسب خلط غالب
و اگر غالب صفرا باشد اسهال با دویه مسهل صفرا مثل مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و مطبوخ خیارشنبر کنند و اگر کفایت نکند اسهال صفرا نمایند و تلیین طبیعت باین نقوع کنند
آلو بخارا و تمر هندی هر واحد ده درم در سه رطل آب بجوشانند و در شب بگذارند پس مالیده صاف کرده ده درم نبات سفید انداخته بنوشند و اگر در طبخ این سنا و شاهتره
افزوده هر روز چهار اوقیه بنوشند بهتر باشد و سفوف رب هلیله آنرا بسیار نافع بود و آن در قول ابومنصور مذکور شد و غذای ایشان از بقول بارده رطب و حساهای وسم و شوربای کم نمک
و سویق و کشک جو سازند و بعد تنقیه اطلیه لینه که دران جلا باشد مثل آب بالوخیا و آب حماض و غیره که در قول شیخ گذشت در حمام بمالند و اگر حاجت بقوی تر از آن افتد آب
کرفس و سرکه و روغن استعمال کنند و اگر غالب سودا باشد ایضا فصد کنند و ترطیب مزاج نمایند و یکهفته راحت داده استفراغ به مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله و سنا و شاهتره
و ماميران و افسنتین کنند و یا حب مرتب از صبر و افتیمون و هلیله و بسفایج و اسطوخودوس و تربد که دران صبر و غاریقون داخل کنند و بگذارند تا آنکه قریب بخشک شدن رسد
پس از آن حبوب سازند که جامع المنفع گردد و آنرا تنها یا به مطبوخ و ماء الجبن در جرب کهنه استعمال کنند و خوردن صبر جرب کهنه را قلع نماید چنانچه در اقوال سابق مسطور شد
و اما اطلیه باید که قوی تر باشند از آنچه مذکور شد و طلا که دران کندش دو درم است و در قول جرجانی گذشت نافع بود و روغن خربزه که در قول ابومنصور مسطور شد قوی
و بالغ النفع است و ایضا مالش با دهان معدنیه مثل روغن نوره و روغن زرنیخ و روغن کبریت و روغن کندش کنند و طلا بعلک الانباط محلول با آب نعنع و سرکه جرب کهنه را نافع بود
و اگر غالب بلغم باشد باید که ادویه مسهله از جنس آنکه اسهال بلغم نماید مثل تربد و شحم حنظل و غاریقون و مانند آن بسازند و همچنین اطلیه که دران ادویه محلله بلغم و مجففه غالب بود و اما
جرب یابس که علاج آن مشکل تر است معالجه آن اولا با اغذیه و اشربه رطبه و استحمام با آب شیرین و زیادتی در غذای چرب مثل شوربائی که دران روغن کنجد و روغن بادام و مسکه تازه
منسول و مانند آن بود و از آنچه دران کیفیت حاده نباشد باید کرد و هرگاه جرب رطب گردد تنقیه بفصد و اسهال بطریقی نمایند که مسطور شد بهاء الدین مینویسد که نخست
اسهال صفرای محترقه و یا بلغم شور باید کرد و مسهلاتی که دران صبر باشد باید داد و مسهل سفوف حب النیل مکرر دادن هم سخت نافع بود و مجرب است و نسخه آن در علاج آتشک
مسطور شد و بعد تنقیه اصلاح مزاج برفق و تدریج کنند و طریق آن نقل هوا است و اصلاح هوای مسکن بحسب طبع ماده و ترک جماع و پرهیز از اغذیه مولده ماده باشد و استعمال غذا های تر
ضد خلط و طعامهای کم نمک چرب بگوشت مرغ و گاهی با انار دانه مناسب بود و گوشت بزغاله نیز مناسب باشد و ملازمت حمام بسیار نافع عظیم آید و مداومت حب الشفا
نافع بود و ملازمت چهار سوم معجون زیبق عظیم نافع بود و گویند که نقوع صبر در آب کاسنی و آن در قول جرجانی گذشت خیلی سودمند باشد و کهنه را انفع آید و اگر از رگی که میان
انگشت ... و انگشت شهادت است از هر دو دست یا بپا فصد کنند عظیم نافع بود و بسیار کس همچنین صحت یافتند و دیدم که برگ شاهتره را کوفته دو سه روز گذاشتند و بعد از آن
در حمام بر خود مالیدند هر جائیکه گر بود و بعد از آن با این طور ساختند و بعد از آن بآب گرم شستند صحت یافتند و بعضی مکرر کردند تا تمام بصلاح آمدند و اگر بدین تدبیر زائل نشود
از آنکه کهنه شده باشد بمالیدن داروهای قوی علاج باید کرد چه بسیار بود که زود او به بران نماند و بخارات آن بجگر باز رسد و سوء القنیه و ورم پدید آید و این تجربه کرده
شده حال او دلالت کند بر آنکه این ماده گرم فضله الیبست که از جگر دفع میشود و بنا بر مناسبت تمام میان جگر و دست بیشتر بر دست و میان انگشتان او را ظاهر شود و یا جمله گوگرد
و سیماب کشته و زراوند طویل برابر کوفته بیخته و بریاست گاوی سرشته طلا کنند و یکمرتبه زرنیخ زرد و زراوند و مرداشنج و عدس و مرداسنگ و کندش و بادام تلخ مساوی کوفته
بیخته با روغن زیت یا کنجد یا بحیه مرهم سازند و طلا کنند و بعضی عوض گویند که اگر بانتن نبود و فصد کنند پس از آن بر طبق غلبه خلط ادویه مناسب آن بدهند و بدن را پاک

سازند و شاهتره و سنای مکی و خیارشنبر را در همه انواع لازم دارند و صبر سقوطری را در ازاله جرب صعب و مزمن اثری تمام ست و طریق استعمال آن چنین ست که تا سه روز
متواتر هر روز یک مثقال باید داد و بعد ازان یک روز بدهند و یک روز موقوف دارند تا مجموع نه مثقال خورده شود و بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه مناسب بکار برند **صفت**
طلائیکه جمیع انواع جرب و حکه را سود مند ست مرداسنگ سیماب سرب هر کدام دو مثقال سرب را بگدازند و فرود آورده سیماب را دران انداخته حرکت دهند تا منعقد شود
پس با مرداسنگ در هاون باریک بسایند و با دو استار سرکه و دو استار روغن گل سرشته طلا کنند و یکی توتیای سبز نیم دام کبریت آمله سار یکدام کافور چینی دو درم کوفته بیخته
سه حصه نموده یکی ازان در یکدام روغن بادام گاو آمیخته به بدن مالیده دو ساعت در آفتاب نشینند بعد ازان گل آرد نخود با آب سرشته به بدن مالیده با آب سر غسل نمایند و یک روز
در میان توقف نموده آن دو حصه دیگر را نیز اگر حاجت افتد استعمال کنند **مولف** اقتباس گوید که اول رگ هفت اندام زنند و تنقیه بدن بمطبوخ شاهتره و یا افتیمون
و یا ماءالجبن نمایند و غذا کم نمک تفه دهند و ترک لحوم کنند و اگر بدین تدبیر زائل شد فبها والا ماءالجبن و یا آب شاهتره و یا چوب چینی حسب حال بعمل آرند و طلا
حب توتیای علویخان که در اتشک گذشت در روغن گاو بست و یکمرتبه در آب شسته حکه و جرب کهنه را نافع ست و مکرر تجربه براقم در آمده ضماد که بعد از تنقیه بدن
هر دو گونه جرب را نافع ست آب برگ مکوه مع تخم و آب حنا و انار ترش خام مع تخم و شحم و سرکه هر یک پنج توله روغن گل چهار توله در ظرف آهنی انداخته بجوشانند تا سرکه و آب
بسوزد و مالیده صاف نموده مغز تخم کدو شیرین و تربز هر واحد یکدرم تخم پنوار نیم کوفته انداخته نیم کوب خوب بسایند تا دو پهر بعده مرداسنگ یکدرم توتیای سبز مغسول یکمثقال
سفیده کاشغری یکتوله آمیخته بکار برند دیگر که جرب کهنه را در سه روز بنشاند آبنه هلدی توتیای سبز کبریت زرد هر یک دو مثقال سیماب یکتوله رائی یکتوله دو نیم توله ...
دو توله کوفته بیخته با توتیا و غیره سوده در بیضه مرغ سه چهار عدد مع سفیدی و زردی پر کرده خمیر آرد گندم پیچیده در تنور نهند تا خوب بپخته گرده بر آورده اندکی در مسکه گاوی
که بست و یکبار بآب جمیل و یکمرتبه در آب شیرین شسته آمیخته بکار برند **حضرت اعلی شریف** در معمولات خود مینویسد که در جرب و حکه عناب شاهتره گاوزبان گل بنفشه گل نیلوفر
گل سرخ خطمی خبازی عنابیه کاسنی بیخ کاسنی تخم خربزه آلو بخارا زرشک هلیله سیاه گلقند با ضافه آب انار پنج پنج توله بدهند بروز سوم بسفائج و برادوچه بیخ سوسن
سنا و هلیلجات غاریقون بزنگ کابلی تربد زنجبیل خیارشنبر روغن بادام بیفزایند و گویند که تربد اگر در مطبوخ داخل شود مسهل اخلاط محترقه است و اگر سورنجان مع زنجبیل نموده شود
مخرج بلغم ست و درین مسهل آمله نیز داخل کرده میشود و بعد تنقیه برگ حنای تازه برگ پان بنگله هر یک دو جزو سیماب یکجزو با هم صلایه کرده توتیای سبز مرداسنگ فلفل سیاه
تخم پنوار بابچی سندور پلیله چوک هر یک نیم جزو آمیخته کهرل کنند و روغن گاو یکصد و یکبار شسته هفت جزو روغن کنجد سفیده ده جزو آمیخته بمالند و این طلای جرب نیز
نافع بود مرداسنگ برگ حنا شحم حنظل اقلیمیای نقره آرد عدس مقشر سیماب باید که اول سیماب را با سرکه قتل کنند و ادویه را با روغن گل آمیخته ضماد کنند و این طلا نیز برای حکه
و آبله با تجربه ست مرداسنگ برگ حنا قنبیل نوره هر واحد یک مثقال توتیای سبز نیم مثقال کات یکدانگ باریک سائیده در روغن گل آمیخته بر بدن طلا کنند
و ساعتی در آفتاب نشینند **طبری** گوید که انواع جرب بسیار است و کثرت انواع او بحسب اختلاف اخلاط موجبه او و بحسب ترکیب بعض با بعض بود و من آنجمله را در یک باب ذکر
میکنم و اگرچه طول شود و فرق میان انواع او و علاج هر نوع ازان مشروحا بیان مینمایم **نوع اول** آن دانه کوچک خشک ست که ریم نکند و آنرا ابریق و مثلا خوانند
نشود و ازان جلد متقشف گردد و با آن خارش لذیذ بود و غیر آنکه عقب او وجع و حرقت باشد و سبب موجب او خلط حریف لذاع ست که آنرا چیزی از احتراق خون
مخالط شده و آن غیر متحرک بود و معنی این آنست که جالینوس ذکر کرده که خلط چون لذاع بخاری باشد و اندک متحرک بود حکه پیدا کند و اگر خلط با این صورت باشد و بسیار بود
حکه با قشعریره احداث نماید پس اگر زیاده شود تب پیدا کند و اگر خلط با این صورت باشد و غیر متحرک و اندک بود حکه لذیذ پیدا شود که بیک احداث نماید و اگر متحرک باشد
و غلظت او زیاده شود جرب یابس مختلط بحکه مع لذع پیدا شود و این خلط بوصفی که مذکور شد بهم میرسد از افراط کردن انسان در خوردن سیر و پیاز و نمکسود و ماهی شور
و بقول حرنفه و کل اطعمه حاره یابسه و مورث جرب گردد هر نوع که باشد علاج این آنست که استفراغ مریض در اول ظهور این نوع از جرب نباید کرد بلکه اصلاح اغذیه نمایند
و اقتصار کنند بر اسفیدباجات معمول از گردن بره و بچه مرغ و حلان و اگر مریض بدان صبر نیابد مزورات معمول بماش و اسفاناخ و کدو و خرفه و بقلة یمانی با حریره معمول
از نشاسته و دران عوض روغن کنجد مقشر بریان سوده داخل کرده باشند بدهند تا آنکه بدن او تری یابد و مدام آبزن و دخول حمام کنند بعده فصد نمایند اگر ممکن بود
از اکحل اخراج خون بحسب قوت او کنند و بعد فصد چند روز بران صبر نمایند و بمزاج او نظر کنند پس اگر متغیر نشود استفراغ باین مطبوخ کنند بگیرند هلیله زرد منقی بیست درم

و هلیله سیاه و کابلی گل سرخ بنفشه افتیمون شاهتره خشک هر یک پنج درم افسنتین رومی پانزده درم افتیمون رامع سه درم مامیران چینی ده درم ریوند چینی هر دو کوفته در
پارچه صره بسته وقت طبخ در ادویه اندازند برگ عنب الثعلب خشک بیست درم و اگر تر باشد با تکبیره تمر هندی از لیف پاک کرده بیست درم عناب سپستان هر یک
سی عدد آلو بخارا بیست عدد مویز منقی پانزده درم کشنیز خشک کف کبیر همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و ازان یکشربت بحسب قوت مریض و احتمال او صاف کنند
و بر آن پانزده درم شکر سوده انداخته نیم گرم بنوشند و ازین مطبوخ در مدت پانزده روز سه شربت یا دو بحسب قوت او بنوشانند و اگر متحمل نباشد بیک شربت اقتصار کنند
و بعد این تدبیر بدخول حمام امر کنند هر روز یکدفعه صباح بر ناشتا داخل شوند و عرق خفیف آرند که از بدن او سیلان نکند و بدن او تر گردد و عرق بمسام متعلق شود پس
بپارچه پاک کنند و مالش بدن او بروغن گل خالص خوب کنند و ساعتی بعد مالش در خانه اوسط بنشینند بعده بر بدن آب گرم بریزند و باشنان سبز شدید الملوحت
مالش نمایند و چون از غسل فارغ شوند بگیرند روغن گل اندک و گلاب بمقدار صالح و ممزوج نموده بمالند و بسوی خانه سر بیرون آیند و ساعتی توقف نمایند پس
بدن پاک کرده لباس بپوشند پس هرگاه لزوم این تدبیر نمودند بصورت جرب و نقصان و زیادت او و مزاج آن نظر کنند اگر مزاج بسوی حرارت متغیر شده باشد
لزوم شرب ماء الشعیر و سکنجبین معمول باصول کاسنی و بادیان صرف بغیر آنکه دران تخم یا بیخ کرفس باشد باید کرد تا آنکه مزاج او باعتدال آید و بحالت طبیعی عود کند و اگر
مزاج او متغیر نشود و جرب بر حال خویش باقی ماند یا زیاده گردد اعاده باستفراغ بار دوم و سوم کنند و امر بلزوم حمام و پرهیز بنوعی که مذکور شد باید کرد تا آنکه نقصان
در جرب آغاز کند پس هرگاه کم شود علاجش بدو طریق بود یا صبر بران مع این تدبیر تا آنکه کم گردد و زائل شود یا بتطلیه او باین طلا نمایند تا بسرعت کم شود و طریق
اول نزد من بهترست صفت طلا بگیرند خاک سیماب یکجزو اقلیمیای فضی مثل او نوشادر ربع جزو کندش نیم جزو برگ خرزهره نیم جزو همه را باریک بسایند بعده
میعه سائله یکجزو و روغن گل ده جزو گرفته باهم آمیزند و اگر حاجت ترطیب او بیشتر باشد روغن زیاده کنند بعده بران اندک سرکه کهنه بریزند و اگر خواهند دوا را دو حصه کنند
و در یکحصه سرکه آمیزند و حصه دیگر بغیر سرکه بگذارند بعده چهار روز متواتر بر بدن مریض طلا نمایند یکروز بحصه که دران سرکه باشد و روز دوم بحصه بغیر سرکه و روز پنجم
در حمام داخل کنند و بسبوس و اشنان بدن او را خوب بمالند قبل از آنکه عرق کند بعد ازان عرق آورند و بران آب گرم بسیار بریزند و بعد آن باشنان و تخم خربزه کوفته
مالش نمایند پس هرگاه از حمام خارج شوند آنچه بر جلد باشد زائل شود و حکه ساکن گردد و بر جمله بر پرهیز قائم مانند و در غذا از سرکه و روغن بادام تجاوز نکنند و آلو با مویز
بن سیار صاحب این نوع جرب را در اول امر او امر باقتصار بر سرکه و روغن بیست روز و شرب سکنجبین میکرد بعده امر بقعود در آب چشمه کبریتی و استعمال حمام و بعد آن
روغن گل میفرمود و برین زیاده نمیکرد پس هرگاه از آنچه ذکر کردیم فارغ شوند و جرب زائل شود نظر کنند بحال مریض و آنچه معالجه دران اثر کرده باشد پس اگر حال بدن
و سحنه او بدگردد و لاغری و خشکی پدید آید ماء الجبن و روغن بادام و سکنجبین بسیار روزها بنوشانند که بدان دوام یعنی ترطیب بدن او و تغییر خلط موجب این نوع
جرب بسوی رطوبت منه جمع کرده باشند و بعضی اطبا صاحب این نوع جرب را امر بپرهیز تام میکنند چنانچه ذکر کردیم بعده مشی هر روز بمقداریکه بدن او گرم
و تر گردد و بعد ازان جلوس در آب سرد و تسکین حدت آن خلط و حرارت خارج از اعتدال موجب فساد آن خلط میشود و این نیز طریق محمود است غیر آنکه آنچه
وصف آن کردیم احمد و اسلم است و در ذکر طلاهای این نوع جرب استقصا نمی کنیم بهر آنکه در مقداریکه ذکر کردیم کفایت است انتهاه گیلانی مینویسد باید دانست
که انها امور خطیره و علاجات بعید از صواب اند و اولی در علاج این قسم جرب آنست که مریض را مدتی مدید بروغن گاو در آب گرم جوشنده گداخته یا مسکه بهمین طور گداخته
هر روز یک اوقیه بنوشانند و اندک اندک زیاده کنند تا آنکه به دو یا سه اوقیه برسد پس بدن مریض مزاج او بدین ترطیب یابد بعده اگر خواهند مسهلات بنوشانند
و بهترین آنها حب صبر مذکور است و یا مرهم جرب یعنی کبریت در روغن دنبه گداخته باندک میعه که مذکور شد بمالند و یا امر بجلوس در آب چشمه گوگرد نمایند و اگر میان این
تدابیر بترتیب مذکور جمع کنند امید است که ازان اثری ازین نوع جرب باقی نماند نوع دوم جرب معروف بجرب دودی است و این در دانها بیشتر از نوع اول است
و خارش این لذیذ و عقب او الم شدید باشد چنانکه قریب بود که مریض گریه کند و صورت او اینست که دانه آن در جائی از جلد ابتدا کند بعده آنچه دران باشد بسیلان آغاز
نماید تا آنکه اخذ کند از جلد مسافت بقدریکه در انجا دانه دیگر بزرگتر از دانه اول پدید آید و میان هر دو خطی متصل شود که از دانه اول سیلان کند پس خارش لذیذ در دانه
اول و الم در دانه دوم بود و همه بدن باین صورت باشد و چون دانه چند بر یکی از خطوط کف دست واقع شود آنچه ازان سیلان کند مسافتی از جلد بعیدتر اخذ نماید و همچنین هرگاه

بر مفاصل واقع شود آنچه سیلان کند از دانه اول تا دانه دوم از آن حیوان نافذ در مسام تولد کند و حیوان شبیه بچه سپش پیدا شود که از دانه اول رفتار کند تا آنکه بدانه دوم
برود و آنجا بایستد و گاهی این حیوان بسر سوزن برآید و چون بر ناخن نهند و پیش روشنی آفتاب یا گرمی آتش کنند بر ناخن حرکت نماید و هرگاه در میان دو ناخن قرع کنند
از آن آوازی مثل آواز بچه سپش شنیده شود و این نوع جرب در معالجه سهل ترین انواع ست بهر آنکه چون استفراغ بدن بچیزی کنند که اخراج خلط موجب او نماید و بچیزی که
قتل این حیوان کند طلا نمایند زائل شود و هر که غلطی در معالجه این نوع جرب کند استعمال حمام و روغن گل نماید و این نوع را طریق آن گرداند که بدن متخلخل گردد و خلط جرب
این نوع جرب خلط مرکب ست که در آن سوزش و تیزی بود و در آن رطوبت نسبه و سمیه باشد و آن رطوبتی ست که چون در امعا بود از آن دیدان و حب القرع تولد کند و هرگاه
بادی خلط دیگر مرکب شود و مثل بخاریت غلیظ گردد و بمسام و زیر جلد درآید و این نوع جرب پیدا شود و علاج این نوع جرب آنست که تنقیه بدن مریض بحسب امکان نمایند اعنی
بحسب اطلاق قوانین باین حقنه خار خسک بابونه اکلیل الملک حلبه هر واحد یک کف تخم حنظل کوفته سه درم برگ شبت برگ سداب هر واحد کف کبیر مامیران چینی
سه درم خربزه خشک که از خراسان می آورند سی درم خطمی سبز و سبوس گندم هر دو در صره بسته هر واحد کف کبیر همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد و بیست صد درم از آن جدا کرده
یک درم بورق و نیم درم نمک کوفته بیخته و سی درم روغن کنجد و هفت درم شکر حل کرده نیم گرم حقنه کنند و این حقنه پنج مرتبه یا چهار دفعه در بیست یا هفته بعمل آرند اگر قوت او متحمل
آن باشد بعده تا یک هفته ترک نمایند و از اغذیه غلیظه پرهیز کنند و بر زیرباجات اقتصار نمایند و از کثرت دخول حمام منع کنند و اگر احتیاج بدخول حمام افتد جلوس او در آن طول ندهند
بعد از آن این مطبوخ نوشانند بگیرند هلیله سیاه و پوست هلیله کابلی هر واحد ده درم پوست بلیله زرد پوست بلیله ریوند کوفته شاهتره هر یک پنج درم حشیش غافث و قنطوریون
و اسطوخودوس غاریقون سفید و ترید سفید خراشیده هر واحد سه درم افسنتین رومی افتیمون هر واحد هفت درم مامیران چینی کوفته یک نیم درم مویز منقی بیست درم همه را بشویند
مطبوخ بپزند و یکصد درم از آن صاف کرده پنج درم شکر سوده در آن آمیزند پس عسل خیارشنبر علیحده برآورده پانزده درم در آن مالیده نیم گرم نوشند و از این مطبوخ سه مرتبه
بنوشند اگر قوت متحمل آن باشد و یا دو شربت و اگر قوت او احتمال این نکند الا یک شربت بر آن اقتصار ورزند و لزوم پرهیز نمایند و امر بخوردن جلنجبین هر روز کنند و اگر در مزاج او
حدت شود تسکین او بسکنجبین که در نوع اول مذکور شد باید کرد و بعد تسکین مزاج او بصورت جرب از زیادتی و نقصان او نگاه کنند پس اگر زیاده شود یا بر حالت واحد باشد
اعاده استفراغ نمایند اگر قوت او متحمل آن نباشد در لطافت پرهیز زیادتی کنند تا آنکه استفراغ ممکن گردد پس استفراغ بار دوم و سوم نمایند تا آنکه جرب کم دیده شود و بعده این طلا
کنند بگیرند سیماب رجراج که استعمال نمیکنند و بنجاکستر درخت انگور و روغن گل قتل کنند پس بگیرند کندش برگ خرزهره و مامیران چینی و اقلیمیای فضه و توبال نحاس
هر واحد یک درم و همه را باریک سائیده با سیماب مقتول آمیخته بر بدن طلا کنند سه مرتبه در شش روز در هر روز یکبار وقت شب و صبح در حمام داخل شوند و باشنان و اندکی سرکه
مالش نموده بدن را ببرگ کنار یا خطمی یا بهر دو بشویند و بدن را بکلی بروغن مس نکنند و طلا را ترک ننمایند تا آنکه همه از جلد فرو ریزد و صاف گردد و در جمیع این ایام پرهیز نمایند
که بهترین اشیا بجمیع انواع جرب پرهیز صادق ست نوع سوم جرب معروف بجرب ناری ست و صورت این جرب بصورت نمله باشد و فرق میان هر دو آنست که این
بخار و نمله الم آرد و خارش ننماید و رنگ نمله اکثر مائل بزردی و سفیدی یا بسرخی بود و رنگ این نوع جرب شدید الحمرة باشد و خارش او لذیذ بی الم بود و در هنگام نهادن دست
بر آن بخارات حاره برخیزد و ریم که در آن جمع شود حاد رقیق باشد و این نوع جرب اکثر در ملک حجاز و مکه حادث شود و سبب موجب او خلط دموی حاد حریف ست که از مخالطت
رطوبت فاسده غلیظ گردد و علاجش فصد مریض از هر دو دست و هر دو صافن او ست اگر قوت را امکان این باشد و ماء الشعیر بنوشانند و استفراغ او بمطبوخ هلیله زرد و تمر هندی
و آلو که ذکر او در مواضع کثیر نموده شد بدفعات متوالی نمایند بعد از آن بصورت جرب و مقدار اعراض او نظر کنند اگر ساکن و کم نگردد این نقوع بنوشانند تمر هندی از لیف و تخم او
پاک کرده پنجاه درم آلو بخارا عناب هر یک پنجاه عدد گل سرخ کشنیز خشک کشوث بغدادی هر یک کف کبیر برگ عنب الثعلب یک کف تخم کاسنی تخم کاهو هر واحد کف متوسط
ترنجبین بیست درم همه را در ظرف آبگینه یا چینی سبز کرده بر آن آب بقدر واجب اندازند و دو روز در آفتاب دارند بعد از آن هر روز یک قدح از این آب با پانزده درم سکنجبین ساده
بنوشند و هرگاه جرب بنقصان آغاز کند این طلا بکار برند بگیرند موم روغن بر آن اندک مامیران چینی و قدری کافور و قلیلی سرکه خمر کهنه انداخته یکجا حل کنند و شب طلا نموده
صبح در حمام داخل شوند و بدن را بغیر دلک بآب و باقلا و آرد جو و سبوس گندم قبل از عرق کردن بشویند بعده بروغن بدن را بمالند و عرق خفیف آورند و غسل کرده بیرون آیند
و دخول حمام یکبار بر ناشتا و بار دیگر بعد غذا باشد و استعمال روغن گل و گلاب وقت طلا برای این نوع نیکو ست نوع چهارم جرب معروف بجرب رطب ست و صورت او

که دانهای بزرگ است شبیه به آبله چیچک باشد و گاهی رنگ او مائل بسبزی و تیرگی و سیاهی و زردی یا سفیدی باشد و این نوع جرب بسیار دردناک بود و صاحب او را
مانع از تصرف در امور معیشت بود و چون زیاده تر گردد مریض را از خواب باز دارد و از بدی حال در موضع زحمت باشد و بعض اوائل این نوع جرب را از نوع جدری نامیده اند
و فرق میان هر دو آنست که مدت این طول میکشد و در روز هفتم و چهاردهم تخفیف نمی یابد و گاهی تا یکسال و بیشتر از آن باقی می ماند و ایضا فرق میکنند که ازین مده
سیلان میکند و بار دوم پر میشود و گاهی ریم از یکدانه سائل میشود و ده دفعه از ریم پر میشود و جدری چنین نیست و سبب فاعل این نوع جرب فساد خون و رطوبت و ترکیب
آنها با هم دیگر است و فساد آنها بعفونت ایضا با وی حرارت خارج از اعتدال آمیزد و سببی که این خلط را فاسد کند و در بدن آن ها پیدا گرداند خوردن لحوم غلیظه و هرائس غلیظه
و علاوات معمول بروغن و سیر و پیاز و شراب شیرین غلیظ است و علاجش فصد و اخراج خون بسیار و پرهیز و اقتصار بر تیهو و دراج معمول بطریق معهود و سکنجبین بسرکه تند است و استفراغ
بدن اگر امکان قوت باشد بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر که در علاج مالیخولیا و سیلان لعاب ذکر کرده ایم بدفعات متوالی نمایند و لازم پرهیز بنوعی که مسطور شد و دادن
سکنجبین و گلقند با هم مالیده بعد از آن اگر مزاج تسکین یابد چند روز این سفوف دهند و یا آنرا معجون ساخته بمقداریکه مذکور گردد معجون یا سفوف بدهند بگیرند صبر سقوطری خالص
ده درم خبث الحدید مدبر بسرکه بریان بروغن بادام سه درم مامیران چینی دو درم ریوند چینی و زرد چوب هر واحد یکدرم انزروت سرخ دو درم گل سرخ سه درم مصطکی یکدرم همه را
باریک سائیده سه درم بمثل آن شکر بدهند و اگر بخواهند آنرا شکر که بقوام عسل آورده باشند بسرشند و مثل شربت مذکور بدهند و بر تناول این دوام نمایند تا هفت روز پرهیز
دارند پس اگر جرب او کم نشود و ریم او خشک نگردد اعاده استفراغ نمایند و اگر این سفوف سه درم حل طبیعت او نماید اعاده خوردن سفوف کنند تا آنکه نقصان در جرب ظاهر
گردد و پس این طلا نمایند برگ خرزهره کبریت اقلیمیای فضه هر واحد سه درم تراب مس و او آنست که از جائیکه در ان مس گداز کنند بگیرند و آن از جوهر خاک است که از آن مس
جدا گردد و گلنار و گل سرخ و کندش هر واحد دو درم سیماب مقتول بسیه سائله هر واحد چهار درم همه را سائیده بسرکه و روغن گل [illegible] سرشته در شیشه کنند و سر او با پنبه یا پشم
بند سازند بعده در دیگ پر آب نهاده بجوشانند تا آنکه آنچه در شیشه است بگدازد پس بر آورده بر بدن طلا نمایند سه بار متواتر هر شب یکبار و یا دو بار و بعده یکبار یا در آفتاب ساعتی
بنشینند و در روز چهارم در حمام داخل شوند و بدن بغیر دلک بشویند پس روغن گل بمالند و بنشینند تا آنکه عرق آید و همچنین تا آنکه خشک شود و آنچه بر بدن باشد بپزند و رعایت
مزاج بحسب تغیر او نمایند و این نوع با وجود شدت گاهی بفساد و بدبیر طول میکشند و گاهی بسرعت زائل میشود و اگر بعلاج بعد علاج او خلاص نگردد نوع پنجم جرب [illegible]
کلبی است و صورتها و آنست که دانه بزرگ ظاهر شود و بعده منبسط گردند و بعضی ببعض پیوسته تا آنکه مثل قوبا شوند و آنرا منتشر قبیح گردد گویا که بالحقیقت جرب کلبی است
و بعضی اطبا ذکر کرده اند جرب کلب آنست که در گوشت بهیات [illegible] احداث برآید و از آن آب زرد ترشح کند و بر گوشت قطعه واحد بود و اما آنچه در بدن بدین صورت ظاهر گردد
آن جرب قوبائی است و این منازعت در اسم است و مدار درین فائده نیست و سبب موجب فاعل او فساد رطوبت و خون است و اختلاط این هر دو حتی که خلط سوداوی
حار محترق اندماج گردد و باین نوع جرب خارش نبود الا بندرت بلکه درد او زیاده بر خارش باشد و سبب تولد این خلط آنست که در نوع سابق ذکر شد بغیر آنکه این خلط
در فساد شدید تر از آن خلط بود زیرا که سوداوی شده و علاجش فصد باسلیق است سه دفعه یا دو دفعه اگر قوت متحمل باشد و پرهیز بر بقول اقتصار بر زیربات معمول بزیت [illegible]
معمول بماش و آشامیدن ماء الشعیر و سکنجبین و استفراغ او بمطبوخ افتیمون و مطبوخ مجموع کبیر بعد از آن نظر بسوی صورت جرب کنند پس اگر بر حالت خود باشد و کم نشود سفوف
مذکور در نوع سابق بسیار روزها دهند و پرهیز دارند و هر گاه جرب کم گردد در غذای مریض تیهو افزایند و این طلا بکار برند بگیرند سیماب مقتول بخاکستر چوب انگور و سرکه و روغن
بعد از آن بگیرند از آن یکجزو و از نوشادر یکجزو آنک و با روغن گل حل کرده طلا نمایند و سه روز متواتر بکار برند بعده در حمام داخل شوند و بگیرند آب چغندر و مطبوخ مصطفی و بدان [illegible]
بدن را بآهستگی بشویند بعد از آن مالش باشنان و مغز خربزه اگر وقت او باشد و الا تخم او کوفته باید کرد تا بدن پاک گردد و بعده از حمام بر آیند و روغن گل بمالند هر روز یکبار تا هفت روز
پس از آن بصورت جرب نگاه کنند اگر تشنج و تناقص آغاز کند این طلا استعمال آرند بگیرند برگ خرزهره و کندش هر واحد پنج درم و هر دو را در سرکه بجوشانند تا اجزای آن
مهرا گردد و پس صاف کرده سیماب مقتول ده درم بران ریخته حل کنند تا همه بذات گردد و بعده یکبار در حمام و دیگر تیه در خانه طلا کنند صبح و حمام داخل شوند که با این طلا [illegible]
و اگر دشوار گردد بر هر موضع از بدن او زلو بسیار اندازند و امر بشرب آب چشمه کبریتی و بورقی و جلوس در آن نمایند و آنچه صاحب این جرب را هنگام دشواری آن بهتر از [illegible]
یا پا رجی مرشته است و هر وقت که مزاج او متغیر شود و تسکین بمطفیات نمایند تا باعتدال باز آید و گاهی تنقیه بدن او بماء الجبن کنند که بران هلیله سیاه و بسفایج و افتیمون هر واحد یکدرم

نسخۀ سفوف [illegible]

حب دو درم سقمونیا یک دانگ افزایند و ازین دو شربت سازند و هر شربت را پنج بندقه ساخته بشکر اخته حبیده صبح بر نهار فرو برند و بالای آن ماء الجبن صاف کرده سکنجبین یک
ار روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و این را تا هفت روز بنوشند مگر آنکه اسهال افراط نماید که دران حالت چهار روز یا سه روز بحسب رای طبیب اقتصار نمایند کذا آن
در حقیقت این نوع جرب را زائل کند چون در وقت او استعمال کنند نوع ششم جرب معروف بجرب جذامی ست و گاهی جرب سوداوی نامند و صورت او آنست که دانه
بزرگ متفرق در بدن بود چون بکشایند ازان خون سیاه یا بهم زردابی سیلان کند و او خارش نماید مرکب باشد و سبب فاعل او خلط سوداوی ست که خون فاسد غلیظ
با وی آمیزد و این خلطی ست که چون در بدن کثرت نماید بجذام پیدا کند و این چون زائل شود آثار او سیاه باقی ماند گویا که جلد محترق شده و گاهی انسان باین جرب هلاک گردد
و این نوع جرب باهل بصره بسیار افتد بسبب خوردن گوشت خشک و هر طعام غلیظ شور مثل کواسیخ حریفیه و علاجش بحسب موضع بدن مختلف بود اما چون در ساقین
باشد صحت او بسرعت طمع نبود و چون امتلای بدن باشد شفای او سهل تر بود پس علاج عام او آنست که نظر بمزاج مریض و فصل سال کنند اگر فصل سرما باشد البته
او بکنند و اگر وقت گرمای شدید باشد ایضاً معالجه او نباید کرد و هرگاه وقت ممکن باشد نظر بقوت مریض کنند اگر قوی باشد فصد باسلیق و فصد اسیلم هر دو صافن
کشایند و میان هر فصد فاصله ایام چندان باید که امن از سقوط قوت بود و تغذیه بغذای قوی تر کنند که جوهر آن مولد خون محمود باشد مثل لحوم بره و بچه مرغ و از
بقول کاهو و کاسنی و از شراب بیض جید الجوهر ممزوج بنوشند بعد ازان این مطبوخ بنوشند بگیرند برگ عنب الثعلب و کاسنی هر واحد یک دسته و ازان آب چندان بر آرند
که این اجزا دران آب جوش کرده شود افسنتین رومی خالص سه و پانزده درم شاهتره بیست درم حشیش غافث و قنطوریون هر واحد یک درم اسطوخودوس سنای مکی هر واحد
سه درم اسقولوقندریون ده درم کمافیطوس کمادریوس هر واحد پنج درم افتیمون تخم سعتر فستق بسته باسه درم مامیران و دو درم ریوند هر دو کوفته و بعد جمیع اجزا و یک
سی عدد عناب و سی دانه آلو بخارا و بنفشه پنج درم و تمر هندی بیست درم هلیله سیاه و کابلی هر واحد ده درم اندازند و در پنج رطل صغیر آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده یکدرم
غاریقون و دو ثلث درم تربد نیم درم لاجورد مغسول و یک دانگ سقمونیای مشوی و دو دانگ ایارج فیقرا بر یک سوده بعسل خمیر کنند لیکن میان این تخمیر و وقت شرب مطبوخ فاصله
دوازده ساعت باشد بعده این ادویه را بمالند و بران وزن نیم دانگ نمک نفطی سوده و هفت درم شکر سفید انداز ند و بنوشند و ازین شربت سه شربت در مدت بست روز
بیاشامند مگر آنکه ازین مانعی از ضعف قوت باشد یا صداع یا تپ عارض شود و اجزای او بصورت جرب در زیادت و نقصان او نگاه کنند اگر مرض کم گردد و دانهای او خشک شود ابتدا کنند
از غذای او کم کنند و داو بچه زرده مرغ و سیاه و مو نمایند و انچه درین جرب بدان طلا کنند این طلاست بگیرند برگ تنبول و کندش مامیران چینی و بوره ارمنی مساوی و همه را در سرکه
بجوشانند تا مهرا گردد بعده بگیرند خاکستر افتیمون و خاکستر قیصوم و نمک زجاج که آنرا زبد القوارير گویند و خاک سیماب مساوی بقدریکه مناسب اجزای مطبوخه باشد بعده
این همه را بسایند و در آبیکه جوشانیده اند اندازند بعده روغن گل یا هر روغنی که خواهند بگیرند و در دیگ مضاعف بریزند مع اندک کبریت و قدری نوشادر تا آنکه روغن قوام
اخذ کند و کبریت بگدازد و سوخته نگردد بعده این روغن بران ادویه ریزند و باید که مقدار روغن وافر بود و همه را حل کنند تا مختلط گردد پس هرگاه که این جرب جدا جدا طلا
کنند و از طبیعت این جرب نیست که منبسط شود و یکی با دیگری متصل گردد بلکه هر دانه بجای خود عمیق شود و طلا او تشبب کنند و صبح در حمام داخل شوند تا آنکه منخشف گردد
و بریزد و هر دانه ازان که منتشر شود و منخشف نگردد و بران زلو چسپانند بعد تقدیم این همه تدابیر و لازم ست که در ابتدای مرض قبل استفراغ بدوا اخچسپانیدن زلو حذر کنند
و از انچه معالجه این نوع جرب بدان می کنند شرب آب چشمه کبریتی ست و نشستن دران و چیزی قریب بتاثیر این آب و جلوس دران ندیدم و گاهی این جرب را
بعد فصد و استفراغ بدوا این معجون زائل می کند بگیرند هلیله سیاه سی درم افتیمون ده درم مامیران چینی ده درم با یک ساییده بقشمش یا مویز منقی سرشته
هر روز یکدرم بخورند و یا یکروز در میان بس در هر سه روز سه درم کنند و چیزیکه بدان تمام میشود و علاج این نوع جرب شرب ماء الجبن بروغن بادام و سکنجبین و شیر بز ست
اگر فصل ربیع باشد پس اگر تعفین انسین جرب باستخوان رسد علاجش علاج ناصور باشد از نهادن دوای حاد و بعد ازان علاج مرهم نوع هفتم از جرب معروف
بقمقم ست و این دانها بزرگ متفرق بود که اصول او صلب چندان بلند از جلد باشد که بحس ظاهر شود و ریم در سرهای دانها بود و چون انسان بدانه ازان
نظر کند چنان ظاهر شود که گویا بدو نصف مقسوم ست نصف علای و پر از ریم بود و نصف اسفل صلب سرخ رنگ و چون ریم بر آرند نصف ثانی بر جلد مثل ثؤلول الصلب
که ازان آب بجکد باقی ماند و این نوع خارش کم دارد و سبب فاعل او خلط غلیظ سوداوی ست که از فساد رطوبت و عفونت آن پیدا شود و سوداوی گردد و علاجش نوشیدن مطبوخ افتیمون ست

اگر قوت متحمل باشد بعده فصد باسلیق و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه و اقتصار بر مزورات تا آنکه در دانهای او تحشف ظاهر شود بعد ازان این سفوف هر روز دهند برگ فیلگوش خشک
هلیله سیاه و کابلی تودری هر یک پنج درم مامیران چینی سه درم شاهتره ده درم شکر سفید مثل همه پس همه را بیخته کنجد بریان جمله را باریک سائیده باهم آمیخته صبح بر نهار سه درم بخورند
و غذا اسفرکه (?) و روغن کنجد و شکر یکجا کرده بدهند و هرگاه دانها تحشف گردد و اصول آنها صلب باقی ماند بدوا امر انجا در یا با لم و خلش در بیخ دانها و این دلالت میکند بر آنکه اصلا
ازان زائل شده و انتفاخات که از رطوبت بود تحلیل شده و باقی ازان حدت و رقت یافت پس علاج بچسپانیدن زلو یا شرط بسیار دانه کنند و واجب نیست که البته طلا کنند چون
دران درد حادث گردد بلکه بمالش روغن و دخول حمام استعمال کنند یا تودی بحدوث حکه مستلذه بغیر الم دران گردد و این دلالت کند بر آنکه باقی ازان خلط حریف لذاع است و علاج
او درین هنگام آنست که این طلا بکار برند کندش ده درم برگ فلفل (?) خستهٔ هلیله سوخته هر یک سه درم سیماب مقتول بخاکستر و روغن ده درم سینه سائله پنج درم سائیده باهم آمیخته
بسرکه و زیت مخلوط سازند و ازان سه روز طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و اگر ازین خارش زائل نگردد بگیرند سیماب مقتول بلخجه (?) و نوشادر ده جزو قیروطی بروغن گل ساخته
سرد کرده دران حل کنند بعد ازان بر دانها بتدریج طلا کنند و بر بدن او بیکدفعه یا دو دفعه طلا ننمایند پس اگر باین زائل نشود و متعسر گشته در چشمه کبریتی و نوشیدن آن آب
بی شک ازاله او نماید نوع هشتم جرب معروف بمتدقق است و او آنست که انسان بدن خود را بخارد پس زیر جای خاریدن تقشف مفرط ظاهر گردد و هر جائیکه از بدن تقشف شود
و یا دران سوزن بخلانند ازان خون بسیار سیاه غلیظ القوام برآید و جمیع موها که بر بدن او باشد غلیظ و خشن و سفید گردد و خارش او بالم اندک باشد و سبب فاعل آن خون سیاه
محترق حریف الکیفیه لذاع عفن بدبو بود و علاج آن اگر قوت مساعدت کند فصد باسلیق نمایند و ترک تنقیهٔ او بدوا و ابتدای مرض کنند و لزوم پرهیز سازند تا که ظهور دانها
در جلد ابتدا نماید و خارش کم گردد بعده اعادهٔ تنقیه بفصد باسلیق کنند و لزوم تناول اطریفل باین نسخه نمایند هلیلجات ثلاثه هر واحد ده درم بعد دور کردن خسته آنها هلیلهٔ آمله
منقی افسنتین رومی هر واحد پنج درم افتیمون ده درم همه را سائیده بمویز منقی بسرشند و هر روز دو درم ازان تناول نمایند پس اگر طبیعت او ازین منحل گردد بسیار صحت
یابد و اگر منحل نشود بزیادهٔ درازه (?) شود و این معجون را در آخر امر دهند و امر بدخول حمام نکنند بلکه بعد استعمال این معجون بعده امر باستعمال روغن گل و دخول حمام کنند
تا آنکه خارش زائل شود و تقشف و آثار باقی ماند و دران هنگام ماء الجبن و روغن بادام تلخ و شیرین و سکنجبین ایام متوالی بنوشند تا تقشف زائل و نرم گردد و بشرب آن و درین قیت
اگر اراده نوشیدن دوا برای استیصال تقشف نمایند مطبوخ افتیمون بنوشند بعده لزوم اغذیهٔ مصلح خون مثل سپیدبا اکبان (?) و پاچه بره کنند و نبید سفید ممزوج بنوشند تا آنکه جلد
او صاف شود و تقشف بالکل زائل گردد نوع نهم جرب معروف بمقوبش (?) است و صورت آن اینست که دانها متفرق بهین (?) با جلد بود و با آن خارش عمیق لذید باشد و چون آنرا خم (?) نمایند
ریم برآید گویا که از عمق بدن برمی آید و دانهای او باستدارت فراخ شوند در گوشت عمیق گردد و سبب فاعل این نوع رطوبت عفن است که آنرا اندکی از صفرا مخلوط گردد و بدان
تیز و عفن گردد و علاجش این سفوف است بگیرند صبر سقوطری پنجاه درم خبث الحدید بر سرکه بریان بروغن بادام دو درم گل سرخ پنج درم زردچوب سه درم مامیران دو درم
هلیله سیاه سه درم همه را سائیده صبح بر نهار سه درم ازان بخورند و غذا شوربای لحم بزغاله یا بره شیرخواره و بربن (?) مداومت نمایند تا آنکه ریم او کم گردد و بعده تنقیه بفصد و مطبوخ افتیمون
کنند و فاصله میان فصد و شرب دوا ده روز کنند و اگر قوت ضعیف باشد پانزده یا بست روز نمایند چون فصد درین وقت نمایند ابتدا تقشر و تقشف رطوبت او کند پس این طلا استعمال
نمایند بگیرند گرفت (?) زهره و پیه گرگ بپزند تا مهرا شود بعده این سرکه بگیرند و بروغن گل خوب بزنند و بر پنجه بزنند و همین طریقه (?) این نمایند که این نوع جرب را بخاصه زائل کند و از بهترین
اشیا برای این نوع و برای جمیع انواع جرب شرب صبر است مگر آنکه در آنجا بی انفع از شرب او باشد مثل اینکه مزاج پس کسی که حال چنین باشد بدل النفوع صبر الجبن کنند و سقمونیا و افسنتین
و امثال آن بران اضافه نمایند و هر نوع از انواع جرب که با وی قحل و یبس باشد و استفراغ صاحب او به چیزی که جالب یبس کرده نشود آنرا با ماء الجبن صبا (?) بعد از آنکه از ادویه که شفا کند بدان سازند

خاتمه باب

در غرائب آنچه از جرب حادث شود و غرائب معالجات ماخوذ از تجارب و از عجائب آنچه مشاهده او بصحت قیاس و عقل کرده شده و آنچه سبب نفع او مخفی باشد و این ادویه را که اراده
ذکر او در غرائب انواع جرب میکنم در ابواب سابق داخل ننموده بلکه برای آنها این باب جدا ساختم و آنرا نوادر معالجات و غرائب جرب موسوم کردم بهر آنکه دران طبیب را هرگاه که احتیاج
چیزی شود بگزیند آنرا بسوی قیاس و راه حکمی باشد مع آنکه ذکر اما آنچه (?) طبیب ناقص حذر کند از آنکه چیزی ازان استعمال نماید بی آنکه او را دانچه سابق گذشت بصحت و قیاس
این باب [illegible] ایشان منقش بخشش شده بود ... که مثل جلد او موش گردیده و بشره سرخ شده و اکثر مویهای ابدان ایشان افتاده بود

عجیب با ایشان حادث شد که آن هنگام سردی هوا در صبح اندک ساکن میشد و وقت ظهر و زخارش هیجان می نمود و جلد منتفخ میشد تا آنکه در چشم ایشان تهیج ظاهر میشد
و ذکر میکردند که اجوافت آنها خارش می نمایند و این نوع جرب در کدامی از بلاد ندیدیم و از حذاق اطبا درین سوال کردم و گفتند که سبب او رطوبت غلیظ است که چیزی از صفرا
با وی آمیخته و از ان بخار غلیظ که دران حدتی ست پیدا شده و آن رطوبت بسوی جمیع اعضا سیلان میکند و تهیج حادث میکرد و بطوریکه آن رطوبت مع بخار غلیظ انفا
ست و خارش می آرد از جهتی که آنچه با وی آمیخته دران حدت و حرافت ست و دیدیم که ایشان معالجه این نوع بقی کنانیدن دائم و مالیدن جمیع بدن بخاکستر چوب انگور مخلوط
بروغن گل معمول نزبیت اتفاق و سرکه میکردند تا آنکه شروع بتحلل تهیج او میکرد و بعده بصورت باقی از جرب نگاه می نمودند پس اگر شیخ میکرد بدین معالجه که آن قی و طلای مذکور
ست ادامت میکردند و اگر شیخ میکرد استفراغ او بمرور ایام باین نقوع می نمودند افسنتین رومی پانزده درم سنای مکی بست درم ترنجبین سی درم فلوس خیارشنبر سی درم
افتیمون ده درم مامیران چینی سه درم صبر سقوطری بست درم مویز منقی سی درم همه را در ظرف چینی باده چند آن آب تخیسانند و یک روز در آفتاب دارند و هر روز شصت درم
از ان با پنج درم روغن بادام شیرین بنوشند تا هر روز یک یا دو مجلس اجابت نماید و غذا شوربای زیرباج شیرین معمول با طراف یا بچه مرغ باشد پس اگر اسهال زیاده گردد
مدتی آنرا ترک نمایند بعده معاودت بنوشیدن او کنند و این نقوع را در هر پنج روز تازه کرده اند تا آن قوی گردد و چون زیاده تر ازین گذارند ضعیف شود و هنگام شرب این
مطبوخ بر طبیب واجب ست که از مراعات مزاج مریض غافل نماند پس اگر مزاج او حدت پذیرد بسوی طریق تسکین مزاج و تعدیل او عود کند و این نوع جرب را کم دیدیم که بعد شرب
این نقوع باقی ماند و هرگاه استفراغ مریض آن یکبارگی کنند جلد لاغر گردد و خشکی شدید پیدا شود و هر جای بدن را که بخار در شیخ نماید و چون استفراغ باین نقوع بتدریج نمایند قشف
حادث نشود و بخوبی زائل شود پس هرگاه خارش زائل شود و جلد منبسط گردد او را باستعمال مرهم روغن و دخول حمام کنند که موی ریخته بروید و این از غرائب نوادر ست و ایضا
جربی را دیدیم که در ابتدا از حادث میشود و آثار او آنست که صفائح سیاه در بعض بقاع بدن پیدا شد و صورت بقعه مثل سوخته آتش بود پس رنگ او سیاه گردد و الم شدید آرد
و اطبای حذاق میدانند که این از خلط سودا وی از انواع حاد محترق ست و افلاطون او از جنس ... و بقول ... محترق میگردد و نوعی از سودای محترق
حادث یا بسبب ... گاه بسوی جلد میریزد آنچه مذکور شد پیدا میگردد و دیدیم که علاج این نوع باین دوا میکردند و آن غریب ست تصحیح بعض او بطریق قیاس ممکن
ست و بعض او از حد قیاس خارج بود سوای آن تجربه اکرده ام بعد از آنکه ایشان را دیدیم که بران عصارات می نمایند پس آنرا احسن التاثیر قریب النجح یافتم و آن این نوع جرب را
در سه چهار روز زائل میکنند و کم دیدیم از ایشان که هفت روز خورده اند و زائل نشد میگیرند مرداسنگ خام ده درم کبریت آب نارسیده ده درم مامیران چینی ده درم شکر سفید
پنجاه درم و هر روز بناشتا یک درم میخورند و بران وابسته تازه می نوشند و خلط سیاه مثل قیر قی میکنند و بیمار باقی صلاح و روغن بادام بریان کرده غذا میسازند و وام شرب آب سرد
و قرص برف میکنند پس این دوا این نوع جرب را در چهار روز زائل میکند و این نیز از غریب انواع جرب و غریب معالجات اوست و ایضا مردم اهل شام را دیدیم که هر که را اجزا
هر نوع که باشد می گیرند آب سفوف شاهتره نامیده اند بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا امید بخشی سفوف مذکور میگیرند برگ شاهتره خشک ده درم هلیله سه درم ثلث کشنیز
خشک بست درم مامیران چینی پنج درم همه را سائیده سه چند آن شکر سفید بران می آمیزند پس جرعه از ان ساخته بران ... سفوف سه درم و تا چهار و تا پنج درم
بقدر قوت مریض از آنجمله میخورند و این در جرب اثر محمود میکند و طلای ایشان برای جمیع انواع جرب این طلاست میگیرند اشق ده درم کندر سوخته ده درم صمغ عربی
پنج درم سیماب مقتول پانزده درم و این همه را در سرکه آمیخته بدان طلا میکنند پس احراق عجیب می نماید و آنرا تاثیر و نفع ظاهر ست و چون بر ایشان صعب میگردد و بلایا
جرب باقی میماند مریض را بروغن گنجد چند روز متواتر می نوشانند بعده را تیانج تازه ایام متوالی و از آنچه استعمال و میکنند چسپانیدن زلو بسیار بر بقایای جرب ست
و بدان انتفاع می یابند چون این بعد تنقیه مطبوخ و فصد باشد و این غریب از معالجات ست و ایضا اهل طبرستان در جمیع انواع جرب یابس بعد استفراغ بمطبوخ
کنجد بریان کوفته بشکل استعمال میکنند و بدان انتفاع بین می یابند و در جمیع انواع جرب رطب استعمال می نمایند جلوس در چشمه کبریتی که اندک نطرون و آن آمیخته باشد
و جلوس او دران طول میدهند و آب آن می نوشند و از ابدان ایشان جرب بیکبارگی میریزد و این آبهای کبریتیه جمیع انواع جرب را نافع گردد و ایضا از غرائب دیدیم که
استعمال آن میکنند و از اوائل آنرا اخذ کرده ام و آن در جمیع انواع جرب رطب و یابس حسن النفع سریع التاثیر ست و حسب مزاج انسان ترکیب داده میشود و آن
مریض بعد استفراغ و فصد و اصلاح غذا خورانیده میشود و نسخه آن اینست بگیرند کبریت آتش نادیده ده درم مامیران سه درم کنجد بریان کوفته پنجاه درم شکر سفید

پنجاه درم این همه بوزن یکصد و سیزده درم شد هر روز از ان پنج درم بدهند و تناول جمله این تمام نمیشود که جرب البته زائل میگردد هر نوع که باشد و در ایام تناول این امر میکنیم
بدخول حمام و مالش بروغن گل و آنکه اقتصار نمایند بر خوردن مزورات و گاهی اضافه میکنیم بر اجزای مذکوره چون مزاج مریض حار باشد طباشیر و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم کشوث
و تخم کاهو و ریوند و عصاره زرشک و مانند آن برای حفظ اعضای شریفه پیش تا ثیر او محمود می یابیم و واجب نیست که طبیب در استعمال دوای مذکور فکر کند چه من آنرا ذکر نکردم
الا بعد تجربه در جمیع امزجه و جمیع بلدان و جمیع اوقات سال و باید که امتناع از استعمال او در ایامی باشد که در ان شرب دوا منع میکنند مثل وقتی که در ان آفتاب نزد منقلب
باشد قبل آن پنج روز و بعد آن ده روز بعده از استعمال او امتناع نیست از غریب ادویه که استعمال آن بطریق طلا می کنم نسخه آن آنست که بگیرند آمله درست و بلیله زرد
درست هر واحد بست درم نوشادر زیبق مقتول هر واحد سه درم و این همه را در زیت و روغن کنجد بجوشانند و از بخاریکه از ان بر آید خود را نگاه دارند پس آن روغن را در ظرف
گرفته بدان مواضع جرب را مالش نمایند و پیش آتش نشینند مادامیکه خوش آید و هرگاه از گرمی آتش الم احساس نمایند ترک آن کنند و همچنین در جمیع اعضا تا همه بدن شامل گردد و اگر
بر عمل این در یک شب قادر باشند جرب در یکشب زائل شود و همچنان در روز و شب بعده در حمام داخل شوند و بروغن گل مالش نمایند و چون این همه ذکر کردم پس طلای کلی جامع
بالغ در فعل نهایت در نوع او بیان می نمایم بعد فصد و استفراغ و اصلاح غذا در آخر جرب نه در اول آن استعمال کنند این نسخه را و سست کنندش ده درم بیخ حلفا سه درم بیخ درخت
انار ده درم بیخ عنب الثعلب پنج درم بیخ حماض دشتی سه درم هلیله سوخته پنج درم تخم ریباس سه درم برگ خرزهره سی درم سیماب کشته بخاکستر انگور یا خاکستر چوب ... روغن شش درم
اقلیمیای نقره ده درم میعه یابس حلب هر واحد ده درم جوز سوخته پنج درم ... توبال حدید هر یک ده درم نوشادر سه درم عاقر قرحا بیخ انجدان هر دو سوخته هر واحد سه درم
همه را سائیده با زیبق مقتول بیامیزند بعد از ان بقطران لت کرده در دیگ سنگین مستطیل الجوانب همه را بپزند از ان بعده بر آن طبق سفالین محکم کرده در تنور گرم یکشب گذارند
و صبح از تنور بر آرند و بگذارند تا آنکه سرد گردد و بعد از ان همه دوا را بر آرند اگر مثل حمیه گردد بهتر والا در تنور باز نهند بعده سائیده بقدر چهارم حصه آن نمک آمیزند و همه را در روغن گاو
و سرکه حل کنند چندانکه قیمی ماند پس از ان یک یک عضو را طلا کنند و بر جای دیگر طلا نکنند تا آنکه جای اول بنشود و پاک نگردد و کسی که به سوزش او صبر کند طلا او یکبارگی
مضایقه ندارد و این طلا معروف بسیاری ست بهر آنکه اول کسی که آنرا جمع کرده سیار بن ... حرانی بوده و آن نادر طلاست تجربه و استعمال آن کردم و از استعمال او نفع بزرگ یافتم

حکه

یعنی خارش و این مانند جرب بود و لیکن بسبب بثور نمیباشد و سبب حکه بخارات حریفه حاده لذاعه ساکن زیر جلد است و اخلاط حاده مثل خون رقیق حاد و اخلاط صفراوی لذاع
و این اخلاط و بخارات یا رقیق لطیف قلیل المقدار باشد و از ان حکه سریع البرء حادث شود بنابر سرعت تحلل آن و یا غلیظ کثیر المقدار بود و از ان حکه متطاول بطی البرء
حادث گردد بسبب بطوء تحلل و اندفاع آن و آن اکثر عارض شود از کثرت تناول نمکسود و ماهی گندیده شور و پنیر کهنه و سیر و پیاز و جوز و البان و کوامیخ و مانند آن هر چه خلط
ردی پیدا کند و از قلت استحمام و کثرت چرک بر بدن و کسانی که بعد از جماع به آب گرم غسل نکنند و یا مالش بدن ننمایند بیشتر درین مرض افتند و این دلیل قوی ست بر وجوب
غسل بعد جماع در شرع شریف و گاهی حکه پیران را حادث شود بسبب ضعف جلد ایشان و کثرت تولد بلغم شور در ابدان ایشان بنابر سوء هضم و ضعف حرارت غریزی
و ضعف قوت از تحلیل بخارات محتقنه زیر جلد خصوصاً اگر از اغذیه مولد خلط ردی مانند چیزی که مذکور شد کثرت نمایند و صحت از ان در ایشان دشوار است و هرگاه
ماده حکه بغلظت مائل بود با سوداویه میباشد و شیخ میفرماید که اسباب تولد ماده جرب بعینها اسباب تولد ماده حکه است لیکن آن قوی باشد و فرق در جرب و حکه آنست
که با حکه اکثر بثور نبود چنانکه در جرب میباشد و حبس ماده زیر جلد بعد دفع طبیعت و یا بسبب انسداد مسام و کم پاک داشتن بدن است و یا بسبب ضعف دافعه
چنانکه پیران و بعضی بیماران را در آخر امراض و در نقاهت عارض میشود خصوصاً چون ماده بسیار یا غلیظ باشد و یا بسبب اغذیه ردیه که از ان خلط ردی مرتب
پیدا شود مثل غذای ... و تیز و مانند آن و یا بسبب سوء هضم که بدان غذا عفن گردد و حکه گاهی خالی از قشور نخالی بود که از حک چیزی اخذ نکنند و حکه بسن پیری کمتر
علاج پذیرد و تدبیر و مداوای آن کرده شود و بالجمله ماده حکه میان جلد جمع میشود و اگر از ان چیزی در میان ... حکه و شور اند
و انطاکی گوید که حکه تغیر سطح جلد و ملمس ست مع لذع مستلذ چون بخارانند بسیار مردم میان حکه و جرب فرق نمیکنند و فرق میان هر دو از سه وجه بود اول آنکه حکه از خلط
رقیق باشد بخلاف جرب دوم آنکه از ان در کیفیت ردی تر و در کمیت کمتر میباشد و وجه سوم ذکر کرده و آن آنست که حکه قرحه نمیکند و جرب بعد خاریدن قرحه میگردد

وایضاً بعضی حکه بمثل مالش و استحمام منحل گردد مانند آنکه از سردی عارض شود و از اسباب حکه بعد عهد از استحمام و پوشیدن جامهٔ درشت خالص و کثیف است و اکثار اشیای حریفه
و مالح و قدید و ممارست غبار و دخان و جماع بعد تناول مثل گندنا و خردل و مادهٔ آن اخلاط رقیقه است و صورت آن شود خفیف الادراک غالباً و خشونت اکال و فاعل
آن حرارت ضعیفه یا غریبه و غایت آن انتشار شور و فرط تفریج و علامتش ترشح رطوبات و لین ملمس است در دموی و بلغمی و بالعکس اگر از صفرا و سودا باشد و این حکه اند گوید
که تولد حکه یا از خلط بلغمی غلیظ چسپنده زیر جلد است که بسبب طول لبث خود متعفن شود و قوت از دفع او عاجز گردد و یا بسبب خلط لذاع محتبس زیر جلد یا مخالطت خون محتبس
در عروق و استدلال بر خلط غلیظ برودت مزاج و تدبیر مبرد کنند و بر خلط حار تدبیر مسخن و مزاج حار و شدت سوزش نمایند علاج بدستور جرب علاج کنند و آنچه اخراج مواد محترقه
نماید مثل مطبوخ افتیمون و مانند آن بدهند بعد ترطیب خلط و تعدیل قوام او و مهیا ساختن او برای استفراغ بنوشانیدن ماء الشعیر و ماء الجبن و بعد از آن اصلاح غذا و امالهٔ
آن نمایند بسوی چیزی که از آن رطوبت شیرین متولد گردد و استعمال حمام و مالش اندران لازم گیرند و از جماع بالکل منع کنند و تدبیر حکه پیران اصلاح غذا و مداومت حمام
و شستن بدن بمطبوخ ریحان و مورد و گوشت خربزه است و اگر حکه از فرط مزاج سوداوی باشد شاهتره چرائته [illegible] پوست هلیله زرد هر یک شش ماشه بعرق شاهتره یا و آثار خیسانیده صاف کرده
شهد یک توله داخل کرده دهند و مرداسنگ سفیداب کافور هر یک پنج ماشه بسرکه سوده و روغن گل آمیخته ضماد سازند یا بجایه در حکه اگر غلبهٔ خون بینند اول فصد کنند مناسب حال
و ماء الجبن و سفوف لاجورد و حب آن دهند و روغن یاسمین سه توله آب لیمون کاغذی یکنیم توله سهاگه یک توله مرداسنگ نه ماشه بمالند و بعضی گلاب و قدری کافور عوض
مرداسنگ میکنند و در شیر میش یک آثار گوگرد یکنیم توله سوده آمیخته ضماد [illegible] حجرات بندند و مسکه آن گرفته بمالند که در سه روز حکه را دور میکند و اگر در بالائی شیر باده گاو دو قاشق
دو توله و قدری گلاب قسم اول مخلوط کرده هر روز تا یک هفته بخورند مفید است و کذا در بالائی و گلاب قدری رسکپور اضافه کرده بر بدن مالیدن سودمند و در بیاض والد مرحوم مرقوم است
که اگر در مسکهٔ میش نیم پاو که بآب یکصد بار شسته باشند سیماب شش ماشه کمیله دو توله حل کرده مالش نمایند خارش دفع کند و تا مالش تخم خشخاش بآب لیمون سائیده و کذا چونه
یا شوره قلمی در روغن تلخ آمیخته و کذا صابون بآب سوده و یا افیون در روغن کنجد سوخته و یا حنا بروغن گل در سرکه سرشته و یا تخم پالک تخم خشخاش مساوی بآب سائیده و بعد از آن
بآب گرم غسل کردن نافع است و یا سیماب با برگ حنا یا آب برگ پان یا آب لیمو بسایند تا همچون خاکستر شود پس در روغن گل آمیخته بمالند و بعضی گلاب روغن یاسمین
عوض روغن گل نوشته اند و این حب نیز جهت خارش نافع است افیون یکدام سهاگه دو دام نصف سهاگه بریان کنند و نصف خام دارند پس باهم خوب حل کرده مثل [illegible]
حب ها بندند و عند الحاجت حب را در آب حل کرده بر موضع خارش خوب بمالند در دو سه روز فائده میکند و این دوا برای حکه که از هوای بارد و آب سرد پدید آید نافع بود اسگند
شش درم زنجبیل سه درم فلفل پیپل یک درم شکر چهار درم سه چهار خوراک سازند و این ضماد برای خارش خشک بی شور مفید است تخم خشخاش کنجد مقشر برگ حنا سهاگه مرداسنگ
هر یک شش ماشه بروغن یاسمین یا روغن گل یا آب لیمو سائیده و قدری کافور آمیخته بمالند و بعد دو گهری غسل کنند ایضاً مرداسنگ یک توله سیماب چهار ماشه آب ریحان روغن
بادام گاو و گلاب هر یک چهار توله روغن را بآب شیرین بیست و چهار بار شسته آمیخته مثل مرهم ساخته وقت حاجت بمالند ایضاً که برای خارش خشک مجرب است هرگاه حکه
بمالند گل ارمنی یکدام کافور زعفران هر یک دو ماشه روغن بادام دو توله سرکه و آب گل کافی شده دو توله سائیده بمالند فائده [illegible] و در بیاض والد مغفور بخط ایشان مسطور است
که گاهی خارش شدید از پیدن کنه بر بدن پیدا میشود و کنه کرمی است شبیه بسپش [illegible] و در آب سائیده بران موضع خوب بمالند و بشویند و یا چونه بآب سائیده
مالش نمایند و از پارچهٔ گلیم پشمی بمالند یا قند سیاه کنند و یا برگ کنجد تازه بمالند فقط اقوال حکما ابو سهل گوید که حکه اگر از خلط حادی محتبس عروق باشد علاج
باخراج خون نمایند اگر بدن ممتلی باشد بعده استفراغ بادویهٔ موافقه مثل هلیله شاهتره و افتیمون و غاریقون سیاه و شحم حنظل کنند و بعده تنقیهٔ بدن [illegible] جالیه از خارج در حمام استعمال
نمایند و اگر ماده در عروق نباشد بلکه زیر جلد باشد فقط فصد استعمال نکنند لیکن اکتفا باسهال کنند و صرف عنایت فرمایند باستعمال ادویه که جلا و تنقیه از خارج نماید
پس ابتدا کنند بغسل از آب گرم بعده بآب چقندر و آب [illegible] سرشته و آرد باقلا و پوست خربزه و آب کرفس و بورق و آب [illegible] باقلا مالش نمایند و اگر تولد
حکه از خلط [illegible] باشد باید که مالش بدن بآرد حلبه و عسل و عصارهٔ قثاء الحمار و آب کبر و آب خاکستر و مطبوخ حنظل کنند و این [illegible] کنند یکی بزر گل سرخ و یا سرکه [illegible]
تا [illegible] بعده [illegible] گل سرخ کبریت سوده مخلوط ساخته در حمام بر بدن بمالند و اگر اراده کنند که قوی تر گردد کبریت مساوی گل سرخ گردانند و ایضاً نافع
کند اگر بگیرند آب کرفس تازه و [illegible] اندکی سرکه آمیخته بر بدن در حمام بمالند و اگر حکه بسبب حدت باشد باید که دوام استحمام نمایند بآب شیرین گرم که در آن [illegible] شاهتره

وجوف خربزه پخته باشند **بوعلی سینا** می‌نویسد که علاج حکه یابسه بعد استفراغ اگر احتیاج بدان افتد بادویه که در علاج جرب معلوم شده مثل نوشیدن دوغ گاو ترش است
و مثل استحمام بآب نیمگرم و استعمال مالش اندر دهنهای بارد وخصوصا چون دران آب کرفس داخل کنند و علاج جرب یابس و حکه یابسه قریب یکدیگرست و از ادویه لطیفه
دران خشخاش است بسرکه سوده است و ایضا برگ سوسن و ایضا صبر بآب کاسنی و ایضا نشاسته در ادویه داخل کرده میشود و آب کرفس بسرکه و گلاب نیکوست و از ادویه قویه
قیر و نطرون است که دران افیون باشد مالش بدن بدان حکه را ساکن کند و از ادویه قویه آنست که از ادویه اولی ترکیب دهند و دران نوشادر داخل کرده بسرکه طلا نمایند خصوصا
بر خصیه و ایضا شب یمانی و قطران و این حکه باطن بر و فرج را نیز نفع کند تجربه حمول سازند و پیران در علاج حکه که ایشان را عارض شود و مبتلای دردی شراب باندک شبت
رطب انتفاع یابند و اما استحمامات برای حکه و جرب مثل آب دریای شور گرم کرده یا آب سبوس یا طبیخ قثاء الحمار است و اما غذا برای صاحبان جرب و حکه آنچه ترطیب نماید
و خون نیک پیدا کند از اغذیه یا آن برودت و رطوبت و لحوم معتاد و اصحاب حکه یابسه لابد است از استعمال دهنهای نرم در متناولات مثل روغن بادام و کنجد و مانند آن
مجوسی گوید که حکه عارض میشود از خلط شور که آن از خون رقیق آمیز دو از خلط صفراوی انواع پیش گاه عارض شود باید که استعمال فصد و شرب ماء الفواکه مقوی تبرید نمایند و از الوان
و کوامیخ و ماهی شور و اشیای مالحه و حریفه پرهیز کنند و بر بدن آب سبوس گندم و آبیکه دران پوست درخت انگور پخته باشند بریزند و افراط استحمام بآب شور نمایند و در حمام آب مطبوخ
پوست کرم و چغندر و سیر کوفته و حلبه و سبوس بر بدن نطول کنند و چون سرکه گرم کرده بروغن گل بر بدن طلا نمایند و همچنین آب مطبوخ قثاء الحمار و بالشتن بدن باندک آرد سمسم
و باقلا و مغز تخم خربزه یا بیک سوده بروغن گل نافع باشد و اگر حکه از خلط غلیظ بود و مدت او دراز گردد در حمام بآب کرفس و سرکه و روغن گل و اندک بورق مالش بدن نمایند که
تسکین آن کند و یا بگیرند بورق و افیون و باریک سائیده بروغن گل و موم گداخته آمیخته در شب بر بدن بمالند و صبح در حمام داخل کنند که تسکین آن و تلطیف حرارت آن کند
و بیضه سائله در روغن گل چون در حمام طلا نمایند نفع بخشد و اگر بول طفل نابالغ بر بدن طلا کنند بدان انتفاع یابند و استحمام آب بحر نافع حکه است و این دوا نافع حکه بود شیاف
مامیثا یک جزو بورق نیم جزو قسط تلخ سدس جزو همه را باریک سائیده بسرکه ممزوج بآب بسرشند و در حمام بدان طلا نمایند و اگر از خلط رقیق باشد بگلاب و سرکه و حنا بسرشند
و تخم خربزه بروغن گل و آب چقندر طلا کنند و صاحب حکه را باید که بر خاریدن ادمان نکند و بران صبر نماید و باید که اراده پاک کردن بدن از چرک و اعتنا بتنظیف آن
نماید و پارچهای کتان پاک پوشد و لزوم تدبیر مذکور کند که حکه زائل گردد باذن الله تعالی **ابن الیاس** گوید که علاج حکه فصد و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله است
و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم در آب گرم حل کرده بنوشند اگر با آن سرفه باشد و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ و کدو ترتیب دهند و یا تمر هندی و شکر سفید هر واحد
ده درم و یا سکنجبین ساده بگلاب هر یک ده درم بنوشند و یا هر صبح نقوع شمش سه اوقیه گرفته سفوف نیلوفر نیم دانگ در آن حل کرده بیاشامند و غذا مزوره تمر هندی یا زرشک یا آلوی کوهی
با مغز بادام و اسفاناخ و کدو بخورند و دوام استحمام نمایند و دران بروغن بنفشه و روغن کدو و روغن گل مالش کنند یا تخم خربزه بمالند یا بگیرند آب چقندر و آب خبازی و بر بدن نطول کنند
و اگر سبب حدوث حکه بلغم بورقی غلیظ باشد نقوع صبر و یا مطبوخ هلیله مقوی بتربد و صبر بنوشند و در حمام مالش بدن بآب کرفس و روغن گل در روغن بنفشه و سرکه باندکی بورق
کنند و گاهی سبب آن بخارات لطیفه بود که بسوی جلد آید و آنجا متعفن شود و بوی بدن بد گردد و علاجش مالش بدن بآب گرم و روغن بنفشه است و صاحب حکه لباس
نرم پاک مثل توزی و کتان بپوشد و بگیرند مغز بادام مقشر و خشخاش مساوی و بسرکه سائیده در حمام بر بدن طلا کنند **طبری** گوید که آنچه بمشایخ حادث شود علاجش سهل است سوای
آنکه طریق در معالجه ایشان اصلاح اغذیه و شرب نبیذ متوسط در قوت و لزوم دخول حمام و مالش بدن بروغن گل و سرکه است و اما در کهول علاج ایشان فصد و استفراغ بمطبوخ
افتیمون و لزوم اغذیه رطبه و نوشیدن ماء الشعیر و اصلاح اغذیه حتی الامکان است پس اگر زائل نشود و معاودت باستفراغ و فصد و نوشیدن ماء الجبن و شیر خر نمایند و دوام
بمالش در حمام بآب طبیخ کرفس و سرکه و روغن گل و بوره ارمنی کنند بعده بحمام داخل شوند و عرق آورند و نشف عرق بپارچه نمایند پس مالش بدوای مذکور کنند و در خانه مسطح
تا ساعت زمانی بنشینند پس اگر بعرق مرتبه دوم آید و ریکر غسل شود و اگر عرق نکند بر بدن ایشان انداخته بمالند بعده سبوس سائیده و آرد باقلا بمالند و در شب اندک روغن
گل بر بدن مالند و اما در جوانان و صبیان فصد کنند کسی را که از ایشان ممکن باشد و استفراغ با این مطبوخ بگیرند آب شاهتره مروق یک رطل و بران سه درم صبر سقوطری
و ده درم هلیله زرد و پنج درم هلیله و سه طسوج سقمونیا می شود و می کوفته بیخته انداخته بنوشند و ازین سه شربت بنوشند بعده بدانچه مذکور شد از آب کرفس و غیره در روغن
گل بعد غسل بمالش نمایند و لزوم پرهیز و اصلاح غذا کنند و کسی که در خون او حدت باشد ماء الشعیر و ماء الجبن با شیر خر بنوشانند و در صبیان شرط افزون موضع محاجم

علاج دیگر اگر بگیرند [illegible] بر [illegible] و [illegible] گاهی [illegible] بمالند [illegible] الهالی

سیاه کشفعین و پرهیز از اغذیه ردیه و مالش بچیزی که مذکور شد کفایت کنند و گاهی روغن گل و دخول حمام ایشان را کفایت باشد و چون این معالجات خاصه ذکر کردیم پس
علاج کلی برای حکه بیان میکنیم که هرگاه ذرحی سبب و بثور نباشد فصد صاحبان حکه و استفراغ ابدان ایشان با دویه که مخرج احتراقات بود باید کرد و این که ذکر میکنیم نافع اصحاب حکه
است بگیرند آب کاسنی مروق و دران فلوس خیارشنبر و اندک غاریقون منخول بجلاب سرشته بمالند و ازان شربات متوالیه بنوشند و چیزی از ادویه اجود و انفع و افضل و احسن
اثر در استفراغ اخلاط محترقه از خیارشنبر نیست و آنچه بر بدن ایشان طلا نمایند و خطا نکند و در یکی و زیاده کنند اینست که بگیرند برگ [؟] و سرکه بجوشانند پس سرکه صاف کرده
اندک نمک و سیماب و قدری روغن گل بران انداخته بر بدن مالش نمایند که این تاثیر نیک دارد و بگیرند برگ سبز که هنوز خشک نشده باشد و آب او برانند و خسته [؟] هلیله
سوخته دران آب حل کنند پس بران اندک سرکه و روغن گل و قدری کندش انداخته با آتش ملایم بجوشانند و بگذارند تا سرد شود بعده در حمام داخل شوند و بیرون آمده
بدان مالش کنند و این ابلغ النفع است و اصحاب حکه را امر کنند بدخول حمام و صبر در خانه گرم تا آنکه بدن او گرم شود و پس بیرون آمده آب بر ... مضمضه نمایند و استنشاق بدان
کنند بعده در آب نیمگرم بنشینند و بر خود از آن آب بسیار بریزند و این در یک دفعه بخارات محتقنه بیرون آرد و بعضی مردم را چون حکه بغیر جرب پیدا میشود که تعب استعمال
می نمایند تا آنکه عرق آید بعده در حمام داخل میشوند و بر خویشتن آب نیمگرم بسیار میریزند و خوراک خود سرکه و شکر و روغن بادام میسازند و ازین تدبیر حکه زایل میگردد ابن هبة الله
گوید که علاج حکه تابع اخلاط بلغمی غلیظه باستفراغ بدن از حب صبر است و آب کرفس و غیره که سابق مذکور شد و در حمام طلا کنند جسم را به آب بحر یا آب حمامات بشویند پس اگر [؟]
طول کشد شیاف مامیثا و غیره که در قول مجوسی گذشت بر بدن طلا نمایند و علاج حکه حادث از اخلاط حاد بفصد اکحل و اسهال بمطبوخ فاکهه و مواصلت حمام باید کرد و بدن را [؟]
دارند و از اغذیه مفسد اخلاط اجتناب کنند و اگر بقیه آن در جسم باقی ماند بآرد ترمس و باقلا و مغز تخم خربزه باریک سوده بگلاب و سرکه آمیخته طلا سازند و آب نیمگرم که دران
پوست بیخ کرنب و چغندر و حلبه و سبوس و تخم خبازی جوشانیده باشند بر بدن نطول نمایند و اگر خلط شدید الحدة باشد اندک افیون در موم و روغن گل گداخته بشب
طلا کنند و صبح در حمام غسل نمایند و باید که صاحب حکه را از استعمال اغذیه مالحه و حریفه منع کنند و به بقول بارده مثل کاهو و کاسنی و فواکه ترش و لحوم خفیفه اقتصار [؟] و زرد اندک
شراب ممزوج بنوشند و در حمام موم و روغن طلا کنند ابن نوح گوید که برای حکه بگیرند گل ارمنی یا مختوم سه درم کافور زعفران هر یک نیم درم و بسرکه و آب معصفر مطبوخ بسرشند
و روغن بادام [؟] ... طلا سازند و یا بگیرند آب انار ترش و آب ... و روغن گل آمیخته ... تا اندک غلیظ گردد و در حمام طلا کنند ... را بعد طبخ دران اندازند ...
بسرکه ... آب سوده بران طلا نمایند و یا بگیرند ... و در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کنند ... قوی و تسکین حکه آب پوست جوز رطب است یا آنکه ...
حلبه و تخم حنظل جوشانیده باشند و یا بگیرند مغز بادام تلخ و مازو سبز و صبر کوهی سائیده در آفتاب بنهند تا گرم شود و طلا سازند و یا روغن کنجد چرب کنند و بران برگ سوسن پاشند
و یا بگیرند مازو پنج درم و در سه اوقیه روغن انداخته بدارند تا منتفخ گردد و بعده سائیده طلا کنند و گاه باشد که خارش سخت در زنخ عارض شود چنانکه صاحب آن بکند بدین
ریش و پوست کشاید و این بنوبت هیجان کند پس باید که وقت نوبت هیجان حکه بحمام داخل شوند و زنخ را باین ادویه طلا نمایند بوره ارمنی یکدرم شحم حنظل نیم درم صندل
سرخ دو درم نشاسته پنج درم کوفته بیخته با سرکه کهنه و روغن گل سرشته استعمال کنند بعده در سایر ایام تدابیر اصحاب مالیخولیا پردازند و ترطیب بدن آن نمایند و اگر
حکه یا شری باطفال باشد حجامت یا ارسال علق نمایند اگر طفل از شش ماه گذشته باشد بعده آبیکه دران نیلوفر و گل سرخ و بنفشه و جو مقشر جوشانیده باشند غسل کنانند
و مرضعه را مطبوخ هلیله و شاهتره و اندک بادیان بنوشانند و مداومت سکنجبین فرمایند و از گوشت منع نمایند و اگر طفل ده ساله باشد حجامت کنند و آب هلیله و آب انار
میخوش و خیار و شیره خرفه بنوشانند و از حریف و مالح منع کنند خجندی گوید که علاج حکه فصد هفت اندام یا حجامت است و هر صبح شربت بنفشه و نیلوفر یا سکنجبین
بماء الجبن و مغز تخم خیارین یا تخم خرفه بنوشند و اغذیه سرده مرطبه مثل اسفاناخیه و ملوخیه و قرعیه بروغنهای بارد و رطب یا معتدل در حرارت بخورند و آنچه اصحاب این مرض
را انفع و بهتر نقوعات مشمشیه و شیرخشت [؟] سکنجبین ست و ادامت استحمام بآب شیرین و مالش بروغن گل و بنفشه و کدو انطاکی گوید که فصد باسلیق و ... نمایند مطلقا و غیر آن که مواد
متحقق گردد بعد ازان تنقیه خلط غالب کنند و همه آنچه در جرب گفته شده اینجا بعمل آرند و از تجربات در دموی شربت بنفشه بماء الشعیر و آلو بخارا و عناب است و در بلغمی
لزوم غاریقون و حب صبر و مصطکی و در صفراوی صبر و هلیله کابلی و زرد و سقمونیا مساوی یک مثقال ازان با آب تمرهندی بخورند و در سوداوی همین ادویه با اضافه لاجورد
یا حجر ارمنی بعد ازان طلای مومیج سابق و کثرت استحمام و مالش با آب نوشادر و آب لیمو و مغز خربزه ... و سرکه ... از تجربات مکتوب ... سفیده ... نصف

آن کبریت و ربع آن مصطکی و ثمن آن صمغ و عشر آن صبر بست حب سازند و تا دو مثقال بخورند گیلانی از بولس نقل کرده که حکه عارض مشایخ از کبر سن تمام به نمی‌شود
لیکن تخفیف می‌یابد اما حکه که در غیر مشایخ از یبوست خلط بود باید که معالجه باستفراغ آن خلط کنند اگر صفرا یا بلغم فاسد یا عفن شده باشد و یا از بلغم شور بود و این از سن و بعض
مزاج او و تدبیر او و از فصل و بلاد آن شناخته میشود و پس اگر ظاهر شود که خلط در عروق با خون است ابتدا بفصد عروق باید کرد و اگر خلط بکیفیت تنها ایذا دهد باید که استفراغ
آن بکنند و ادویه مصلح آن دهند بعده بعلاج خارجی مصروف شوند و تنقیات بر نهار و بعد تناول غذا استعمال کنند و در اوقات هر روز دو مرتبه در حمام داخل شوند و باید
که بآبی که در آن چغندر یا حلبه یا سبوس یا خبازی بری و بستانی یا جو مقشر پخته باشند غسل نمایند و همچنین آرد باقلا یا آرد ترمس یا بیدانجیر یا لعاب خربزه سازند و مالش کنند
و اگر مرض طول کشد ادمان دخول حمام نمایند و بآبی که در آن پودینه جبلی و برگ غار و بیخ قثاء الحمار و کبر و آب خاکستر یا سرکه و نمک تکمید کنند بعده بران نطرون خشک مع
دردی شراب بپاشند و همچنین از زیبق یک رطل و گندم یک رطل و کبریت زرد یک رطل و گل قیمولیا نیم رطل مرکب سازند و اگر خواهند که عرق خشک شود نمک بران بپاشند نیز جائز بود
و باید که لطوخ بسرکه و زیت با مویزج جبلی یا با کبریت زرد یا با زرنیخ سرخ یا با اینهمه کنند و یا بجوز دل مع اندک جوز الطیب و سرکه و زیت یا بجلوزدان سوخته سوده بعسل و بیخ
حماض یا باشیای منقیه لطوخ سازند و اگر در مواضع قرحه شود مرهم رطب که با سفیداب سازند استعمال باید کرد و یا موم بقدر اوقیه بروغن حنا که نیم اوقیه گداخته کوگرد زرد
یک اوقیه آمیخته بعمل آرند و یک بگیرند و خل جوز کبار یک اوقیه و آب کرفس بیامیزند و در حمام استعمال کنند کرفس تنها اگر بکوبند و بدان در حمام اغتسال نمایند منفعت عظیم نماید
بهاء الدین گوید که اگرچه حکه از قسم بثرات نیست اما چون میان جرب و حکه مناسبت بسیار است تدابیر آنرا با تدابیر جرب ذکر میکنند و تدبیر هر دو در تنقیه و تغذیه بیک دیگر
نزدیک باشند و اما در استعمال ادویه از خارج در حکه آنقدر مبالغه نشاید کرد که اندر جرب و بدوای حار احتیاج نیفتد و آب انار ترش و غوره بروغن گل طلا کردن و آرد باقلا و تخم خربزه
کوفته با آب کرفس و بوره طلا کردن و بعد شستن بموم روغن گل چرب داشتن کافی بود و نیز آب فاروقی را نرم ساخته بدان شستن و بعده بروغن گل چرب کردن انفع علاجها
بود جرب و حکه را و آنجا که ضعف هضم و ضعف قوت تنها سبب باشد علاج ضعفها باید کرد و آنجا که سبب چرک و کثافت جلد بود بغسل و مالش و دلک چه علاج باید و با آنکه جرب
و حکه بحرانی را زود علاج نباید کرد که اندران خطر عود مرض و انتقال بمرض دیگر باشد و هرگاه مزاج بقوت آید جرب و حکه بعدی به بهتر شدن نیارد علاج به تیز آب و ملح بود
و حکه بادرزاد و حکه پیر را علاج و اصلاح تمام کم میسر گردد و آنچه بسی مجرب است در علاج مطلق جرب و حکه کهنه غسل است بآب معدنی کوگرد و زاک آب پای شود

حصف که آنرا بهندی انبهوری نامند

بثور کوچک مثل گاورس است که بر ظاهر جلد منفرق و متفرق پدید آید و با خارش باشد و چون خلش او مثل خلیدن سر خار بود لهذا بثور شوکی نیز گویند و این در بلاد گرم و به شدت گرما و بیشتر در اکثر عرقیات
که عرق بسیار کنند و کمتر بشویند و چرک آنرا بآب دور نکنند اکثر عارض شود خصوصاً چون هوای سرد و آب سرد بدان رسد و از آن جلد کثیف و مسام منسد شود و بسبب رطوبات رقیق
حاد صفراوی است که با خون آمیزد و بقول شیخ مواد است که کسل کند یعنی تخلف از حرکت سریع نماید بسبب ثقل خود از لحوق عرق سریع الخروج بسبب قلت ماده بسبب سطح
جلد محتبس شود و گویا که او ثفل عرق است که لطیف آن ترشح کند و آن ثفل از ترشح عصیان نماید و در جلد محتبس ماند و یا بخارات گرم غلیظ است چون محتقن شود و از خروج باز ماند
هنگام انسداد مسام بسردی و در سطح جلد محتبس شود و در انجا رطوبات رقیق گردد و بثور شود و گاهی هیچ بثور در ظاهر نشود بلکه خشونتی مثل خشکریشه خارش و سوزش اندک در جلد
پدید آید چون ماده در غایت غلظ بود و عرق آمده باشد و انطاکی گوید که حصف رطوبت حاره است که باقی ماند بعد ترشح عرق در بلاد حاره نزد سردی هوا و این بیشتر بسبب کثیف گردد
و مثل فرزه کوچک از ان بر آید باندک خارش و درد و در مصر حب النیل نامند بسبب حدوث او نزد زیادتی آب نیل و غالب اسباب اقامت تنقیه و کثرت آب سرد است و قطبی گوید
که حصف چیزی است شبیه بماء کوچک مثل ذره بزرگ و مثل دانه جاورس که در بدن مردم در تابستان ظاهر شود و چون عرق بسیار کنند و آب سرد در اید و هوای بارد نشیند
و سبب حصف آن دو سبب است یکی هوای حار جنوبی دوم بخارات بسیار که از اخلاط متحلل گردد و پس ازانکه انسان تعرض بهوای سرد نکند و بآب سرد غسل نماید و بجهه عرق
آید تنقیه و مندیل خشک کند آن از حصف سالم ماند و اگر با آب سرد غسل کند و مسام تنگ گردد و آن بخارات حار متوسط در غایت از خروج باز ماند بثور کوچک بسبب
تنگی مسام و صفراوی پدید آید و تاثیر آن بحسب خلط غالب در بدن بود و پس اگر غالب بران صفرا باشد سوزش و بخلط خارش بود و اگر غالب خون باشد حصف با خارش
بسیار نباشد و رنگ او مائل بسرخی بود و اگر غالب بر بدن او بلغم باشد رنگ او مائل بسفیدی بود و کم درد و یا خارش ضعیف باشد و یا سوزش و حدت نباشد و اگر خلط غالب

سودا باشد حکه و سوزش و رنگ تغیر بعید از مجرای اعتدال و متوسط بود علاج آب سرد غسل کنند و صندل سفید بگلاب سوده و یا گل سرشو بلعاب تخم خطمی آمیخته و یا گل
سفید که بهندی پنڈول نامند و یا حناء آب کاسنی سرشته بر بدن ضماد کنند و هر سرفع چه که تفتیح مسام بآب گرم که دران سبوس گندم و بابونه و اکلیل جوشانیده باشند غسل کنند
و بعد ازان سرکه و گلاب بمالند و اگر زائل نشود تنقیه بفصد و مسهل بار کنند و مطفیات خون دهند و بعد تقلیل اخلاط حاده اطلیه اغتسال بعمل آرند و در مسکن [illegible]
بدن را خنک دارند و منع عرق کنند باستعمال ادویه و غیره و طلا کردن روغن گل با موم و یا سرکه تازه با کتیرا آمیخته سخت نافع آید و گاه باشد که مرض قوی تر افتد پس طلاها
سرکه و روغن و خل باید ساخت **اقوال اکابر** شیخ الرئیس میفرماید که قطع ماده او کنند بفصد و اسهال اگر در بدن زیاده باشد و همچنین واجب است که معتاد آن هر وقت [illegible]
باستفراغ اخلاط حاده نماید و آنچه آنرا باز دارد از ادرار آن کنند استحمام و پاک کردن بدن از چرک ست بعده اغتسال بآب سرد و مالش در حمام بگوشت خربزه مع آرد عدس بعد عرق
آمدن ایشان را نیکو ست بعد آن بشاهسفرم بعده ایضا تخم خربزه بعد سوق آرد باقلا [illegible] منع کند [illegible] و خارش پیدا می نماید پس اگر با کافور باشد این فعل
نکند و ایضا حنا اگر برنگ او را مکروه ندارند ازان انتفاع یابد و آنچه مشابه آب انار و حماض و عدس و آلو بخارا و تمر هندی باشد تناول کنند و استعمال هر چیزی که عرق را منع کند مثل
طبیخ مورد و گل سرخ و آب کشنیز و گویند که آب [illegible] گرم کرده آنرا انفع کند [illegible] شانیده باشد و ترک حرکت و اجتناب از مواضع گرم عرق آور [illegible]
دران باد بسیار آید و ترویح بباد کش بسیار و اغتسال بآب سرد آنرا منع کند و ایضا [illegible] مثل روغن مورد و روغن گل و در بن سرکه را افاده عظیم ست خصوصا با کتیرا
و صمغ و ایضا مسوحاتیکه دران قوت مرداسنگ و اسفیداج و توتیا باشد خاصه [illegible] اکثر برگ مورد و زیره و برگ آس و برگ خار تازه [illegible] کنند و گاهی حصف اطلاء
عربی السماک در آب گداخته نفع کند و گاهی در مرض قوی احتیاج بمویزج و کندر و کبریت افتد و اما آنچه ازان احتراز کند [illegible] مثل زنجبیل و دارچینی و گل ارمنی و سفیداب
بسرکه نماید مرهم سفیداب آنرا نیکو ست و گاهی آن قروح بفساد عظیم برسد و علاج جوش علاج حرق نار باشد و اگر آن مستحکم گردد علاج [illegible] نماید [illegible] گوید که علاج
حصف [illegible] اگر ممکن باشد و نوشیدن ماء الشعیر و اقتصار [illegible] و مالش بدن در حمام [illegible] آرد باقلا [illegible]
یک کف [illegible] بار یک [illegible] بلعاب اسپغول [illegible] در حمام بعد عرق بر بدن طلا کنند [illegible] و بعد ازان بدن را سبوس [illegible] بمالند که این
حصف [illegible] طلا کنند مغز خربزه بآب [illegible] و ایضا تخم آن کوفته بر بدن طلا نمایند و گاهی از برگ شفتالو تنها
طلا می نمایند [illegible] که سوزش [illegible] بهترین اشیا برای حصف آنست که بگیرند سرکه و گلاب و اندک کافور در شیشه بجنبانند بعده در حمام رفته عرق آورند
و آنرا پارچه [illegible] کرده [illegible] بر بدن مالش نمایند که ساعتی [illegible] و دران غوص کند و قطع بخارات و ازاله حصف همان روز نماید و بعضی [illegible] که با حصف
[illegible] روغن مالیدن [illegible] بهتر [illegible] البته [illegible] استفراغ بدن [illegible] امکان [illegible]
[illegible] اگر حصف را بمغز تخم [illegible] استفراغ [illegible]
[illegible] شود پس بهترین اشیا آنرا آب چشمه کبریتی ست **صاحب کامل** گوید که بگیرند مغز خربزه و با اندک شونیز سرشته در حمام
بعد عرق طلا نمایند و کثرت استحمام بآب گرم مطبوخ اکلیل الملک سبوس کنند و از ریختن آب سرد بر بدن منع نمایند و ایضا مغز خربزه با آرد جو و روغن گل سرشته طلا کنند و یا بگیرند
سرکه و سنای مکی و نمک [illegible] در حمام بدان مالش نمایند که نافع بود و یا بگیرند بادام و زرد چوب مساوی باریک سوده و در سرکه و روغن گل سرشته در حمام بعد عرق طلا کنند
و ساعتی بران صبر کرده [illegible] آب سرد بشویند و آرد باقلا [illegible] اگر بسرکه سرشته در حمام طلا نمایند حصف را نفع دهد **ایلاقی و جرجانی** میفرمایند که [illegible]
[illegible] استفراغ بمطبوخ هلیله و شاهتره نمایند و در حمام بآب کشنیز و سرکه و گلاب طلا کنند و طلای حنا و سرکه در حمام نافع است و اگر [illegible] آن آب بسرکه [illegible]
طلا کنند [illegible] سود دارد [illegible] سرکه و گلاب [illegible] فائده کند و غذا چیزهای سرد و تر باید داد **ابن الیاس** گوید که هر صبح جلاب با تخم کاسنی و اصل السوس
[illegible] غذا [illegible] خورند و اگر آثار خون غالب باشد فصد نمایند و اخراج خون بحسب قوت واجب کنند [illegible]
[illegible] در حمام [illegible] اندک [illegible] مالش بدن نمایند و تکثیر استحمام کنند بآب گرم که دران تخم خربزه و سبوس و اکلیل [illegible]
[illegible] در حمام بدان مالش فرمایند و یا در حمام نشینند حتی که عرق آید و بعد عرق مالش بدن بمغز خربزه با تخم [illegible]

و یا طلای بدن بآرد جو و آرد باقلا بسرکه در حمام کنند تجندی گوید که این دلوک آخرا نافع است جاورس سبوس گندم تخم خربزه اکلیل الملک مساوی سائیده در حمام مالند
بعد غسل کنند و مالش نمک و بآرد عدس و اشنان و سبوس در حمام آنرا نافع است و بگذارند تا عرق آید و اگر عدوی شد او بسبب بسیدن سفری بیدن و بند شدن مسام باشد
هر صبح جلابی کرده قول ابن الیاس گذشت با اضافه گاوزبان نخود ابو منصور گوید که سبب شوری عرق ست مع قلت اغتسال و علاجش اسهال صفراست و مغز تخم خربزه
را طلا کردن بالخاصیت درین نافع و اگر وقت او نباشد مغز تخم آن باندک سرکه طلا نمایند و موضع را بسرکه بشویند و نوشیدن آب شاهتره آنرا نافع است و آب طبیخ برگ آس بدن بند
و یا بآرد عدس و اندکی کافور بآب کشنیز تر سرشته طلا کنند سعید گوید که طلا بصندلها مازو و زرد چوب بسرکه و گلاب کنند و یا کتیرا در آب تر کرده بروغن گل طلا نمایند و با آبیکه دران برگ
مورد و گل سرخ جوشانیده باشند جسم را بشویند انطاکی گوید که جهت نتن وقتیکه عظیم نگردد طلا آرد جو و سفیداب و آب لیمو و سرکه و گل ارمنی و روغن گل نمایند و حمام کنند و لیکن اگر عظیم
گردد فصد و اسهال با وجود تدبیر مذکور نیز بعمل آرند و کلام درین مثل حکه است بغیر فرق

نبات اللیل

بثرهای کوچک همرنگ بدن باشند که با خارش و درشتی جلد و کرب شدید در شب پیدا آید و خاصهٔ این مرض ست که خارش در ابتدا شدید نماید و در ابتدا از خاریدن
لذت یابند لیکن بعد خاریدن درد شدید و سوزش در جای خارش بهم رسد و سبب آن احتباس فضول و ابخرهٔ واجب التحلیل زیر جلد است بسبب کثافت جلد و تنگی مسام و هرگاه
نزد هجوم هضم در شب بسبب اجتماع حرارت در باطن بخارات کثرت نماید و بنابر سردی هوا و غیره حرارت مسام زیاده تنگ شود و جلد بسیار کثیف گردد این مرض حادث شود
و چون اکثر عروض آن در شب می باشد لهذا نبات اللیل نامیده اند و بعضی متقدمین اطلاق نبات اللیل بر شرا می کنند زیرا که او نیز اکثر در شب هیجان میکند
و بقول گیلانی اسباب حدوث این مرض به دو امر تمام می شود یکی آنکه جهت بدن مثل ضیق مسام و خلقت یا بعارض پس هرگاه هضم جید باشد و سائر امور بمجرای طبیعی
جاری بود لا محاله از بدن رطوبات و ابخرهٔ واجب الانفکاک بعرق و غیره جدا گردد و چون انزاجها بسبب تنگی مسام منع کند آن ابخره محتبس شود و لاجرم در آنجا متعفن گردد و سبب
این مرض شود دوم از جهت امور خارجی مثل سردی هوا و یا ریاح بارده و امثال آن و چون از نشان شب آنست که هوای او سرد میگردد لهذا بیشتر این مرض شود اگرچه در ابتدای روز شده باشد
الا آنکه در آن اوان بروز آن در شب بود و لهذا مسمی بنبات اللیل شده و گاهی این مرض در روز نیز عارض میشود و این نزد استعمال آب سرد و یا ریاح بارده عارض گردد چنانچه
هنگام غسل بآب سرد و یا مسافران را وقت وزیدن باد سردی افتد علاج تنقیه بدن از مواد که آن مادهٔ بخارات باشد بفصد و مسهل نمایند اگر حاجت آن بود و بعد ازان تدبیر
تفتیح مسام بحمام و مرخات و دلوکات که در علاج حکه و شرا و غیر آن مسطور شد باید کرد و مالش بآب کرفس و دردی سرکه نافع است چنانچه شیخ الرئیس گفته که آب کرفس نیز سیالات
مناسبه انیست و از ادویه نافعه این دردی سرکه است ضماد بورق و ضماد زعفران و ایضا صبر در سرکه بهترین ادویه اینست و خصوصا بالعسل سرشته و همچنین صبر بآرد عدس و اندک
سرکه و غسل به حمامی و ایلاقی میفرمایند که اول فصد و تنقیه بمطبوخ هلیله و نقوع صبر و آب انار و مانند آن کنند و در حمام ضماد آب کرفس طلا کردن و کذا سبوس گندم بسرکه و کذا
آب چغندر و کذا آرد باقلا با سرکه طلا نمودن سود دارد و اگر این خارش طول کشد و مادهٔ آن خلط بورقی باشد آرد حلبه بعسل آمیخته در حمام طلا کنند و بطبیخ قثاء الحمار یا بطبیخ تخم
حنظل بشویند و آب کرفس و سرکه و روغن گل و یا آبیکه خربزه در آن جوشانیده باشند نافع است و آب انار با تخم حنظل طلا کردن سود دارد و اگر برنج سفید ده اوقیه کوفته بسرکه بپزند
تا چون مرهم شود و یک اوقیه گوگرد سوده آمیزند و در حمام طلا کنند نافع بود و کسی را که قی کردن آسان باشد سود دارد و صفت دوای سود مند تخم کرفس بادیان انیسون
هر یک یک مثقال ریوند چینی گل سرخ هر یک نیم مثقال ترنجبین برابر همه شربت چهار درم در آب بسفایج سه روز متواتر بدهند و ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از بخارات بفصد
باسلیق یا هفت اندام و اسهال بحب الفواکه یا مطبوخ آن کنند و غذا فروده ماش و مغز بادام و اسفاناخ دهند و توسیع مسام بدخول حمام و مالش بدن بسبوس تخم خربزه نمایند انطاکی
گوید که معالجه نبات اللیل بچیزی نمایند که در شور صفراوی ذکر شده و آنچه آنرا مخصوص است این سفوف است صنعت آن کشنیز خشک تخم کاسنی تخم خرفه مساوی
کبابه چینی نصف یک جزو شربت پنج درم با آب عناب و شکر و میر بهاء الدین نوشته که اگر خلط فضلی بسیار در بدن نباشد مسام را کشاده سازند بحمام و مرخات و شستن تن بآرد باقلا و طبیخ
چغندر و بدن را از سردی محفوظ دارند و غذا دیرتر خورند و شب هیچ نخورند و بالای طعام حب الشفا یا حافظ الصحه بکار برند و از شربت و میوه و غذای خشک مسدد حذر کنند
و اگر خلط بسیار بود اول تنقیه کنند آنگاه مسام جلد را بگشایند بدستوریکه گذشت و آنجا که مادهٔ آن خلط بورقی بود و فصد فخر آن با پول و دیه نیک نشود و بعد از تنقیه بلغم قی و اسهال بمرتبان یا بطبیخ تخم حنظل و اندک آن حلبه

یعنی نبات اللیل [illegible] و گاهی بالعکس [illegible] چنانچه [illegible]

در حمام بنشینند بعد ازان آب کرفس و سرکه و روغن گل طلا کنند و غذاهای مفتح وجالی دهند خفیف: علاج جرب وحکه بکار برند صاحب اقتباس گفته که جهت تفتیح مسام در حمام برند و در آنجا
تا دیر نشینند و ضماد از آرد باقلا و صبر و مر و شکوفه حنا با آب برگ بادیان سازند و سداب و اشتر خار و بکوه هر یک دو جزء قبضه اکلیل الملک یک قبضه چقندر با برگ آن تا ر آب تخته بدن را بشویند بعده روغن قسط بمالند

عرق مدنی

بفارسی رشته و بهندی نارو گویند و او آنست که اولا بعضوی خارش و سوزش شدید پیدا شود بعده مانند بثره بر سطح جلد ظاهر شود پس انتفاخ یابد و آبله گردد بعده سوراخ شود
وازان چیزی بشکل رگ باریک سرخ رنگ مائل بسیاهی مثل کرم اندک اندک بیرون آید و پیوسته دراز گردد و مقدار درازی او بحسب مقدار فضول منعقده در رگ باشد پس اگر فضول
بسیار بود طول کشد تا دو دست برآید و اگر اندک باشد کوتاه بود و تا یک وجب بیرون آید و گاهی قبل از ظهور این مرض شرا بر بدن پدید آید پس آبله آن ظاهر شود و اکثر در پایها
و رانها و گاهی در دستها و پهلو عارض شود و دیده ام که شخصی را بر پشت و دیگری را در عضو تناسل بهم آمده بود و چون آنرا بکشند بگسلد و الا ورم و درد عظیم عارض گردد بلکه مدتی دراز کند و اگر
منقطع نشود یا بجهت سبب آن بقول شیخ و سمرقندی و ابن الیاس و غیرهم فضول ردی است که در عروق حاصل شود و این فضول یا خون گرم ردی سوداوی باشد یا بلغم سوخته
که آنها را حرارت مفرط و خشکی مزاج خشک بریان و منعقد ساخته و بشکل رگ گردانیده باشد بسبب حصول او در جوف رگها پس طبیعت آنرا بسبیل دفع فضول بسوی بعض اعضا
عروق باریک دفع کند و جلد منتفخ شود و سوراخ گردد بسبب شدت اندفاع آن شیخ میفرماید که چون اکثر زیر جلد مثل کرم حرکت میکند لهذا بعضی گمان میکنند که آن حیوان است که در بدن
پیدا شود و از اخلاط فاسد متعفن در عروق متکون بکیفیتی که ازان دیدان متولد میگردد و قرشی گفته که این حق است چه بعد خروج حرکت او را مشاهده کرده ام و خجندی گوید که این
در حقیقت عرق نیست و آن حیوان است که در بدن پیدا شود چنانچه باقی اقسام کرم متولد میشود و تولد او از ماده مائی شدید العفونت و فساد بود و از اسباب و شرب
آبهای عفن است و نیکتر احوال بحسب مزاج او آنست که ازان این حیوان پیدا گردد و درین حکمت منفعت عظیم است و ایضا ابو منصور گوید که سبب این مرض فساد
اخلاط و تعفن است و انتقال بکیفیتی که ازان پیش پیدا شود و چون در ظاهر بدن باشد و کرم چون در باطن بود و چون در عروق که در داخل لحم است مرتکب گردد و ازان
این مرض پیدا شود و بعضی گمان میکنند که آن شعبه از لیف عصب است که فاسد و غلیظ گردد و طبیعت آنرا بسوی خارج دفع کند و جالینوس گوید که از امر او چیزی
واضح تر و معتمد حاصل نشده و گویند که بعض آبهای غلیظ کرده و بعض بقول که آنرا در احداث این مرض خاصیتی باشد مثل ترب آنرا پیدا کند و عروض او در بلاد دیگر آبهای
انهار دیگر در اکثر بسیار بود و لهذا درین بلاد بکثرت افتد و در قریات شام که مردم آنها آب باران مجتمع در حوضهای کشوده مینوشند بسیار میشود و ایضا در بلاد خوزستان و نجران
مثل جرجان و نواحی آن بسبب خوردن پیاز و سیر متولد میشود لیکن درینجا منبسط و فراخ میگردد و مثل قرحه بزرگ میشود و اکثر تولد او از اغذیه خشک غلیظ مولد سودا بود و کذا
شیرینی بسیار خوردن و غذا نیک هضم نشدن و کثرت تعب خصوصا کسی را که معتاد او نبود و مدت این مرض است و هر قدر که ماده مولد آن در بدن تیزتر باشد در رشد بیشتر بود و حرکت
او بیشتر باشد حتی که در اندک مدت بیرون آید و گاهی در یک بدن در چهل یا پنجاه موضع پیدا شود و با وجود این ازان بعلاج خلاص یابد و در ابدان رطب متخلخل استعمال کنند
حمامات و اغذیه رطب و شراب کم افتد و چون صورت این رشته مثل رگ بود و اکثر در مدینه منوره متولد شود لهذا بعرق مدنی مسمی شده و ایضا در بلاد گرم و خشک مثل مصر و حبش
و هند اکثر حادث شود و طبری گوید که عرق مدنی ازان می نامند که در بلده موصوفه هنگام بسیار خوردن مردم کراث نبطی را اکثر پیدا می گردد لهذا اطبای آن بلاد باین اسم
نامیده اند و اما در یونانی آنرا عرق جبلی گویند بسبب درازی او مثل حبل و چون اطبا دیدند که این عرق در مدینه اکثر متولد میشود و هم یونانی را گذاشته بعرق مدنی موسوم ساختند
و گیلانی گوید بعید نیست که مراد از مدینه مدینه دیگر از شهرها باشد مثل مدینه معروفه بمدینة الحکماء زیرا که این مرض درین مدینه بسیار عارض میشود بخلاف مدینه منوره علاج فصد
باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند بعد از نضج تنقیه سودا بمسهل آن نمایند و ماء الجبن دهند و در اول ظهور آبله صبر نیم درم بخورانند و روز دوم یکدرم و روز سوم یکنیم درم
بدهند و آبله را نیز بصبر طلا سازند و هر گاه رشته ظاهر شود باید سر پارچه ابریشم که بوزن یکدرم باشد آنرا به پیچند و از گسستن رشته پرهیز نمایند و آب گرم بران ریزند و روغن نرگس و بنفشه
بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ یکدرم با موم و روغن آمیخته بمالند و اگر صابون قبرسی در روغن کنجد گداخته مثل مرهم ساخته ضماد کنند بغایت نافع است و پوست انار ترش
با روغن قند سیاه حب بسته خوردن مفید بود و اگر نقش پرطاوس در قلیان بکشند و یا در قند سیاه آمیخته بخورند ازاله رشته کند و اگر پر اسپ بقدر نخود در قند سیاه حب ساخته بخورند
نیز سود دارد و اگر اندکی مغز حنظل کوفته با آب بیضه بر محل رشته نهند اگرچه سوزش بسیار آرد لیکن در یکبار دفع کند و هر گاه بگسلد باید که آن موضع را دراز طول بشکافند و پنجه نمایند باشد

بیرون آید و بعد از ان پنبه کهنه در روغن زرد تر نموده دران موضع نهند تا بقیه آن را بخورد و بعد از ان مرهم مدمل بکار برند و اگر شیشه سوده آرد ماش زرد چوب سوده سرگین مرغ پیاز پخته
مغز بادنجان پخته روغن چراغ همه را بهم نموده در ظرفی پخته نیم گرم بند ند برای ورمیکه بعد از گسیختن رشته حادث شود مجربست **ذکر بعض ادویه نافع عرق مدنی حب** که رشته را
بغیر کلفت برون آرد انگزه یک سیر شاهی قند سیاه کهنه چهار سیر شاهی از همه هفت حب ببندند و هر روز یکی با سه توله روغن گاو بخورند **ایضاً** سهاگه بریان کنجد و قند سیاه شش جزو آمیخته
هر روز بقدر پنج ماشه بخورند **دوای مجرب** بعض اطبا مرداسنگ یکماشه سوده در چهار پنج توله روغن زرد آمیخته همراه کهچری بخورند در ابتدای مرض که شرار آبله ظهور کند بدهند که همان
روز زائل شود **دیگر** سهاگه نیم درم در روغن زرد حل کرده هر روز تا سه روز بخورند و غذا چرب باید خورد و گویند که هر گاه علامت خروج رشته معلوم شود کافور مع سیاه طلا کنند
که بر نیاید و ماده او تحلیل گردد **دیگر** حنا سوده در روغن گاو آمیخته طلا کنند که همه یکبار برآمده زائل گردد و یا سرگین کبوتر و قند سیاه طلا کنند و یا اندر نیج و سعد و مقل و اشخار
طلا نمایند **دیگر** برای دفع رشته صابون بلادر هر یک چهار درم بروغن گاو نیم پاو اول بلادر را در روغن سوخته دور کنند پس صابون انداخته بپزند و حل کرده بدارند و بر پارچه
مالیده بچسپانند و از آب محفوظ دارند و این نسخه در ابتدای ظهور آبله نیز مفیده راقم پیاز را بریده عوض بلادر در روغن سوخته بدستور ساخته اکثر بعمل آورده خیلی مفید یافته **دیگر**
افیون پیاز صابون روغن کنجد اول صابون و پیاز را ریزه ریزه کرده در روغن جوش دهند پس افیون حل کنند که مثل مرهم شود بر دهن نارو و حوالی آن ضماد کنند و هنگام
تیاری دوا بخار آن بموضع رشته بدهند پس ضماد کنند و بعضی صابون دو دام نمک آب پیاز در روغن کنجد هر واحد یکتا نک گرفته همه را در ظرف آهنی می پزند تا سخت شود
چون کرده همه بر نارو می بندند و چند روز دفع میکند **دیگر** ابرک سیاه یکتوله باریک کوفته در شیر آگ یکتوله قرص بسته زخم را بشیر آگ شسته بر بندند و بالایش برگ تنبول نهند
و از صبح تا شام بسته دارند و چند بار تمام بیرون آید و اگر هرتال را در شیر برگ آگ سائیده قرص ساخته بر موضع آبله بندند و بالایش برگ پان و یا برگ آگ نهند نیز نافع بود
ضماد نافع عرق مدنی رال یکدام صابون دو دام افیون ده ماشه باریک سائیده در روغن کنجد هشت دام پخته ضماد سازند که مثل مرهم شود بر برگ تنبول مالیده صبح و شام
بندند **ایضاً مجرب** آبنوس تخم کنوچه مرداسنگ سوده و سرکه جوشانیده موضع را بروغن گل چرب کرده بران بندند **ایضاً** اصل تخم ریحان در آب لیمو سائیده ضماد کنند
و هر پاس تجدید آن نمایند و ضماد برگ ریحان نیز نافعست **ایضاً** که بغایت مفید و مجربست پنجال کوفته مع شیر هشت جزو قند سیاه پخته هر دو را سائیده و در اول آن دم پخته
ضماد نمایند و سه روز بسته دارند بعده دوا را جدا کرده سر رشته با آهستگی بیرون کشند و باز ضماد نمایند اگر تمام بیرون نیاید و ... برگ نیم تولیه پنیر با خشک سه تولیه بهم
سائیده بر موضع جراحت صبح و شام نهند تا جراحت را زیاده واکرده تمام رشته را برآید **اقوال حذاق** شیخ الرئیس ... عرق مدنی در بلاد یکه پیدا
می شود و از اغذیه که متولد میگردد بضادت سبب او نمایند و آن باستفراغ خون ردی از فصد باسلیق یا صافن حسب موضع و تنقیه خون بشرب ماء الجبن و هلیله و طبیخ
افتیمون و شرب حب قوقایا خاصه و استعمال اطریفل صغیر و سنا و شاهتره و ترطیب بدن با غذیه مرطبه و استحمام و سائر تدابیر مرطب معلوم باشد و هر گاه اثر او ظاهر شود صواب
آنست که بر عضو یا ضمده مبرده مرطبه مثل عصارات بارده معروفه و صندلین و کافور بعد تنقیه بدن استعمال نمایند و اینها استعمال ... نیز موضع آن کنند
و از اطلیه جیده طلا از صبر و صندل و کافور است و یا مرو و بزرقطونا و شیر تازه پس اگر فائده نشود و آبله کردن آغاز نماید پس آنست که آن را منع کند و یکبارگی بدان ... نمایند
دران کند ابتدا صاحب او سه روز متصل هر روز یکدرم و نیم صبر بخورد و بران صبر طلا کنند و یا بر دهن او رطوبت لزج صبر طلا نمایند و همچنین ابتدای آن که خارج گردد
و اگر ازین علاج متاثر نشود و بیرون آید صواب آنست که برای او چیزی بدان بر بندند و بدان با آهستگی اندک اندک پیچیده باشند تا بالکل خارج شود و بقیه انقطاع و پیچیدن
پاره اسرب است که بران بر پیچیند و بر ثقل او در جذب رشته اقتصار نمایند که با آهستگی منجذب شود و منقطع نگردد و تسهیل خروج آن ... کنند باین طور که نطول
و تحلیل عضو بنطول از آب گرم و لعابات مبرده و ادهان لینه بارده و لطیفة الحرارة و مانند آن مداومت نمایند تا خروج او سهل گردد و گاهی بیرون آسان نگردد بلکه احتیاج
بمثل تلطیخ بروغن شیرج و بل زنبق و بل بان یا قتدبیران مرهم نفت استعمال کنند و اگر ... احب گردد که آن را شگافند و بالکل بیرون آرند و مانعی نباشد شگافند و اخراج نمایند
و از استعمال ادویه حاده حذر کنند که آن گاهی باکال مودی گردد و هر گاه براو اخراج او بیان دلک نمایند اندک اندک کنند و از غلظت با آهستگی بمالند و از تحریک او ... کشند
بالکل خارج شود و خصوصاً چون بعید تر از خلاف او شگافند و در انجا زیاد اخیل دخول نمایند و منع کنند و ادامت منع کنند و آن ... اندک اندک و با آهستگی بیرون آید و هر گاه
این عمل بدان کنند بالکل خارج گردد و پس اگر منقطع شود و پوشیده گردد و ... اینکه بار دیگر ... شود و بعده با آهستگی بیرون آرند و معالجه موضع رنج

جراحات کنند طبری گوید که علاجش فصد مریض است و استفراغ خون اندک و اخراج صفرا با دویه که مخرج صفرا باشد مثل سقمونیا و افسنتین و شربت ورد و کرر بعده
لزوم مریض بماء الشعیر و حریره مرتب از نشاسته و شیر زیره اگر فصل ربیع باشد یا ارابجین به روغن بادام نوشند و غذا از چوزه ماکیان رطب و یا چربه سازند و در جمیع تدبیر سلوک
ترطیب و تعدیل حرارت سلوک نمایند و دائم بر عضو موم روغن که از روغن بنفشه ساخته و بران اندک زوفای رطب انداخته باشند بمالند و اگر در شهری باشند که هوای او گرم و خشک
بود بسوی بلدی که هوای او بارد و رطب کثیر الرطوبت باشد نقل کنند و اگر فصل گرما بود مسکن او بپاشیدن آب و بادکش و فرش برگ بید خوش سازند و از شمیدن بنفشه و نیلوفر
نمایند و هرگاه مریض اراده پیچیدن رشته بیرون آمده نماید بر موضع روغن بمالد بعد از آهستگی آنرا بپیچد و علامت خروج و اقتضای او ظهور خارش در موضع است و علامت
ابتدای خروج او نیز خارش موضع است و فرق میان اول و دیگر آنست که خارش اول با الم بود و خارش دیگر با لذت باشد پس هرگاه رشته بگسلد بپیچد تا بسبب حال طبیعی موضع آن
دهن کشاده ماند از اسفل عضله مترشح ریم متصل گویا او سر گزیدن عنکبوت است پس اگر رشته در عضوی دیگر ظهور نماید این موضع به گردد و اگر منتقضی گردد ایضا بعد
زمانی به شود و ملتحم گردد و مادامیکه دهن کشاده باشد و ریم که مذکور شد ترشح کند در رشته در عضو دیگر ظاهر نشود و یقین کنند که در ینجا بقیه آنست و جراحت ملتحم نشود تا آنکه طبیعت
آن فضله را تحلیل نکند و یا رشته از موضع دیگر بیرون نیاید و اما چون منتقضی گردد و موضع او متعفن باقی ماند علاجش آنست که زراله یا برف آنرا انجا رند تا منبسط گردد و از ان
خون برآید پس ترک نمایند که آن خشک شده کند و به شود و همچنین آنچه در ملک حجاز ظاهر میشود و علاجش همین علاج است و بهترین اشیا در معالجه نوشیدن ماء الجبن است
و ترطیب بدن با غذیه است پس اگر در بدن امتلا ظاهر شود استفراغ او باشربه خفیفه کنند و اولی آنست که از حقنه لینه بر روغن بسیار باشد مجوسی گوید که هرگاه علامات
این مرض ظاهر شود و جائی از عضو آبله کند واجب است که ابتدا بتبرید و ترطیب بدن کنند باغذیه محموده و خوردن لحوم معتدل المزاج و دخول حمام و نطول آب گرم بجای
مرض و از خوردن بقول حریفه مثل پیاز و سیر و خردل و ترب و از تناول اغذیه غلیظه و حریفه مثل کواسیخ و ماهی شور و لحم نمک سود و خرما و مانند آن پرهیز نمایند و صاحب
صبر سقوطری هر روز یکدرم بخورد و بر موضع بصبر طلا نماید که این از حدوث او منع کند و اما چون ظاهر شود باید که نظر کنند اگر صاحب او التهاب و تپ یابد و طبیعت معتدل
باشد ابتدا بفصد باسلیق از دست مقابل موضع مرض کنند و اگر طبیعت محتبس و تپ باشد اسهال بماء الفواکه نمایند و بادی اشیای سرد که مرطبه مانند ماء الشعیر و غیره استعمال
کنند و اگر در بدن تپ نباشد و حرارت در جای خروج رشته بود باید که صاحب او را نقوع صبر آب کاسنی بدهند و چون خوب ظاهر گردد آنچه از ان ظاهر شود آنرا بر قطعه سرب
بر بندند و بران بپیچند و هر قدر که از ان بیرون آید بران بپیچند و اندک اندک بآهستگی بکشند تا منقطع نشود و همه برآید و در بدن چیزی از ان باقی نماند و این ضماد کنند موم
ربع رطل روغن کنجد یک رطل مر و اشنگ خاکستر نی هر واحد سه درم بوره یکدرم موم با در روغن گداخته ادویه بران انداخته مرهم سازند و بر موضع طلا کنند و ایضا با سپغول و روغن بنفشه
ضماد کنند و اگر رشته بگسلد موضع را در طول بسوی ناحیه که از ان رشته آمده باشد بشگافند تا همه ماده او که در انجا باشد خالی گردد و در ان روغن زرد و پنبه کهنه نهند تا ما بقی آنرا
بخورد و بعده با دویه نبست هم علاج کنند خجندی گوید که بعد فصد به جمیع منضجات فضول غلیظه بنوشانند تا آنکه آثار نضج در قاروره ظاهر شود بعده تنقیه بمطبوخ افتیمون
و حبوب و مطبوخات مخرج سودا کنند و اطریفل صغیر مخلوط بستا و شاهتره آنرا نافعست و هرگاه حادث شود و طبع قبض باشد حقنه لینه یا بمطبوخ فواکه و هلیلجات تلیین نمایند
و غذا ماء الشعیر و ماش مغز بادام دهند اگر با آن تپ باشد و الا گوشت طیور فاخته و حلوا خورانند و انگشت رشته را [illegible] طلا نمایند و غلامی را دیدم که از انقطاع رشته بعد چهار
پنج روز بمرد و ضماد خاکستر نی و غیره که آن در ذیل علاج گذشت اعانت بر خروج رشته می نماید باقی همانست که در اقوال سابق مسطور شد ابن نوح گوید که آنچه منع حدوث
او کند آنست که حب اصطمخیقون یا قوقایا یا این معجون بخورند بگیرند هلیله بلیله آمله زنجبیل و تربد و قنبیل هر واحد یکجزو کوفته بیخته با مثل آن فانیذ سرشته ده درم از ان بخورند
و این معجون از خاصیتی است در منع این مرض و ترک لحم و شراب البته کنند و از خوردن بقول و فواکه در بلاد یکه عادت تولد این مرض در ان باشد پرهیز باید کرد و چون التهاب آبله
ابتدا کند صبر تا سه روز بخورانند و طلا کنند و چون رشته برآید بر قطعه اسرب یکدرم بپیچند بعده حقنه با آرد گندم و شیردی بپیزند و روغن گل بر موضع نمایند گیلانی گوید که دفع
و منع رشته از خروج بعد تکون ماده بوجهی از وجوه جایز نیست و حاصل درمان علاجش دو امر است یکی تنقیه بدن از مواد ردیه که از ان این مرض پیدا میشود و دوم تحصیل خون نیک طبیعت
مزاج و اخلاط رطبه و رطوبات عذبه که در ان حدت و لذع و حرافت و مانند آن نباشد و ماء الشعیر بعناب و آلوبخارا استعمال کنند اگر در طبیعت قبض باشد و الا ماء الشعیر ساده با خرفه
و امثال آن بدهند و بالفعل عضو بروغنهای مرطب کنند و استحمام رطب و طلای عضو با طلیه مرطبه و ریختن نطولات مرطب با جشانش مرطبه و مزیل حدت اخلاط معذب آن

نمایند و معجون قنبیل در ابطال آن خاصیتی ست و مادهٔ آنرا در مدت ده روز مستاصل گردانند و نسخهٔ آن در قول ابن نوح گذشت و ضماد مجرب اینست که در سم کنجد کوچه
بپزند و موضع را بروغن گل مسح کرده بران نهند و چون برگ صبر را بکارد تراشیده بر موضع ببندند در هر وقت که باشد از اجود معالجات این مرض و علاج مجربست و گویا که میان این عضو
و صبر منافقت و مقابلهٔ بحسب خاصیت ست و چون رشته بگسلد ازان اوجاع شدیده و احوال هائله ازان بر مریض خوف باشد حادث شود لهذا اشارت کرده اند که عضو را
که دران رشته بر آید در آب گرم غرق کنند تا بحرارت آب بیرون آید بعده بانگشت اندک اندک دفع کنند و در طبیعت رفت جذب ست بهر وجه که خواهند استعمال کنند و هر چه
که از جلب اللفا برسانند و آنکه از سنبل مرتب کنند و درین مرض نیکوست و ایضا بگیرند اشق و پیاز نرگس صمغ بیخ نی و سابیده بعسل سرشته بران موضع ضماد کنند و این دو پیا که بعد [illegible] نهند
نیز نفع بخشد و بعد شگاف و الم مرهم بسل بعده مرهم جدوار تالیف من استعمال کنند محض گوید که استفراغ ماده نمایند اگر سوداوی باشد بمثل شربت شاهتره مربا یزند و هلیله سیاه
و حجر ارمنی و اگر از بلغم فضول بود با غاریقون و هلیله کابلی آمیزند و اغذیه مرطبه مثل ماکیان فربه و شوربا های چرب و حریره جو تخم خیار و مغز تخم کدو دهند میر عوض [illegible]
که درین زمان بطور اطبای هند چنان رواج یافته که اول روغن زرد بر تمام ورم رشته بمالند بعد ازان برگ عشر بسپتانند و روغن بران مالیده گرم نمایند و بر تمام ورم
تکمید کنند بعده شهدیبی که دوای هندی ست معروف باریک سوده با بول آدمی سرشته قرص سازند و بر سوراخ نهاده بر بندند از بیخ بیرون می آورد و اگر عوض دوای مذکور
آرد ماش هندی یا موتهه چهار دام انگز دیکتا نک دران که آب سرشته قرص ساخته بر بندند بعد بالش روغن تکمید بدستور هم نافع بود مصنف **اقتباس** گوید که او
فصد صافن و یا باسلیق از جانب دیگر کنند و تنقیه بمسهلات بلغم و سودا بکرات و مرات فرمایند و حمام معتدل متواتر استعمال نمایند و نقوع صبر بآب کاسنی سبز سه روز
و یا هفت روز بدهند که قلع این علت میکند و وزن صبر روز اول نیم درم و روز دوم یکدرم و روز سوم یکنیم درم و روز چهارم دو درم باید و از روز پنجم نیم درم هر روز بکاهند
و همچنین تا هفت روز دهند و شب خیسانیده صبح بالشکر بدهند و هر گاه رشته گسسته شود و عضو ورم کند آن عضو را در آب شوربا یا در آب نیم شب یمانی و نمک طعام و تنکار
دران جوشانیده باشند بدارند و با ضماد و اطلیه اکده و نطولات جاذبه نضج مدد نمایند تا بازبردی پدید آید و آنجا را بنشتر شگافته تمامه بر آرند و مرهم انجاز و غیره
مندمل سازند و خوردن اطریفل قنبیل علو بیجان که قاتل دیدان است و این اطریفل ها مان منع از حدوث آن میکنند و در دفع این مرض عظیم الاثر ست **صفت**
اطریفل ها مان بگیرند پوست هلیله کابلی بیست درم پوست بلیله آمله افتیمون هر یک ده درم برنگ کابلی پانزده درم زنجبیل شیطرج هندی سعد کوفی زوفا قسط تلخ
هر یک سه درم سافج هندی دو درم بسفایج اسطوخودوس هر یک هفت درم غاریقون پنج درم مصطکی انیسون قرنفل خیربوا کنه جوزبوا هر یک دو درم فلفل دار فلفل
نارمشک [illegible] هر یک چهار درم عسل سه چند وزن ادویه شربتی از سه تا چهار درم **مؤلف جواهر** گوید که علاج آن بطریق عموم آنست که اهل سکنه بلدیکه دران
این مرض عام باشد خصوص معتادین بدین مرض در فصل بهار البته تنقیه بدن نمایند از فصد و مسهلات صفرا و بلغم مانند حبوب مقو نیا و صبر و قوقایا و نقوع صبر یا مطبوخ
افتیمون و یا اهلیلجات و سنا با مغز فلوس خیار شنبر و شیرخشت و یا شربت ورد مکرر و یا سکنجبین و روغن بادام و دواء التربد و حب عصاره ریوند و ماء الجبن امثال اینها
بعد از منضجات و بعد از تنقیه استعمال کنند اطریفلات چند روز مانند اطریفل سنائی و افتیمونی قنبیل معجون قنبیل که قامع مادهٔ آنست و کثرت استحمام نمایند و موی
مزاج را بتصفیهٔ خون از فصد و حجامت و اخراج خون بقدر ضرورت و قوت و بعد ازان اشیای معدله مزاج خون از اشربه و ادویه مناسبه بیاشامند و اغذیه لطیفه مولد
خون صاف لطیف خورند و اجتناب از اغذیه و اشیای مولد آن مثل پنیر خشک شور و گندنا و تره تیز [illegible] گوشت گاو و مرغ پیر و [illegible] و تخمه و آشامیدن آبهای
غلیظ را که نمایند و بعد از ظهور رشته قدری پیاز را کوبیده آب آنرا بران بفشارند آهسته آهسته آنرا بکشند تا بر آید و نگسلد و آب پیاز بران میفشرده باشند و اگر تمام
آن بیکدفعه بر آید بهتر بود و هرگاه آن نخواهند که هوا با آب و خل آن نگردد و اگر قدری بر آید و باقی بآسانی بر نیاید آنرا بحال خود بگذارند و بران آب پیاز بفشارند
و قطعه پیاز بران گذاشته آنچه بر آمده آنرا بچوب یا میل سرب پیچیده بعصابه بر بندند و بعد از زمانی کشاده بران آب پیاز بفشارند و بملایمت آنرا بکشند تا بر آید و اگر باز تمام
بآسانی بر نیاید بدستور بران آب پیاز افشرده و قطعه پیاز گذاشته ببندند و بعد زمانی باز بدستور بکشند و همچنین بعمل آرند تا تمام آن بر آید و اگر رشته بگسلد و ورم کند و درد
شدت نماید و ازان تپ و سهر و در مریض بی قرار باشد این ضماد کنند نسخهٔ آن همانست که دران روغن چراغ یعنی روغن تخم کتان و شیره و غیره است و در ذیل
علاج [illegible] مسطور شده بپارچه مالیده بر موضع بگذارند و هر روز تبدیل نمایند و سه چهار روز نضج گردد و اگر خود بخود منفجر نگردد بنشتر زنند و بملایمت بفشارند که هر که آن

برآید پس فتیله بصابون آلوده و یا برگ نیم سوده بر دهن آن گذارند تا بند نگردد و بران آن ضماد را گذارند تا باقی نیز پخته شود و همچنین آن برآید بعده آنرا مرهم مناسب ملتیم سازند **طریق استعمال منضجات و مسهلات** درین مرض اگر ماده صفراوی باشد گاوزبان شاهتره بسفایج اسطوخودوس بادرنجبویه گل بنفشه گل نیلوفر افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال آلو بخارا آلو سیاه انجیر زرد مشمش اصفهانی سپستان هر یک ده دانه مویز منقی بست دانه تمر هندی زرشک هر واحد ده مثقال ادویه را سوای افتیمون شب در آب دو رطل خیسانیده صبح بجوشانند تا آنکه سوم حصه آب بماند پس صره افتیمون را انداخته یک دو جوش دیگر داده فرود آرند و افتیمون را بمالند و افشرده دور کنند پس صاف نموده سکنجبین افتیمونی پانزده مثقال داخل کرده بیاشامند و روز دوم تخم خربزه تخم خیارین هر سه نیم کوفته هر یک دو مثقال در طبیخ و ترنجبین ده مثقال بعد طبخ اضافه کنند و روز سوم بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس عنب الثعلب پرسیاوشان هر یک دو مثقال مغز فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال داخل کرده بیاشامند و شب حب سقمونیا یا صبر یا قوقایا یا حب عصاره ریوند هر کدام که مناسب داند بخورانند صبح روز چهارم این مسهل کامل جامع بدهند قنطوریون دقیق تخم کاسنی گل سرخ هر یک سه مثقال سنای مکی چهار مثقال عود صلیب دو درم عناب ده دانه پوست هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک ده مثقال مع ادویه منضج روز اول سوای آلو و انجیر و مویز و مشمش اصفهانی و تمر هندی و زرشک و مع ادویه روز دوم و سوم لیکن وزن افتیمون چهار مثقال و سپستان بست دانه کنند در سه رطل آب شب تر کرده صبح بدستور بجوشانند و صاف کرده شیرخشت گلقند هر یک ده مثقال بر اجزای مسهل سابق افزوده سکنجبین بزوری کرده ریوند چینی یک درم سوده بران پاشیده نیمگرم بنوشند و روز پنجم یک عدد هلیله مربی بگلاب شسته با یک دانگ حجر ارمنی مغسول آمیخته بخورند و بالایش شربت گاوزبان ده مثقال در عرق بیدمشک و گلاب هر یک ده مثقال حل کرده بیاشامند و روز ششم منضج روز اول و روز هفتم نسخه روز دوم و روز هشتم منضج روز سوم و شب نهم حبوب مذکوره و صبح آن مسهل روز چهارم بیاشامند و در امزجه حاره اسطوخودوس قنطوریون و بادرنجبویه داخل نکنند و در کاهیدن و افزودن اوزان ادویه منضج و مسهل بحسب مزاج و سن مریض موقوف برای طبیب است و اگر ماده بلغمیت داشته باشد روز اول منضج از گاوزبان [illegible] بسفایج قنطوریون دقیق زوفای خشک عنب الثعلب پرسیاوشان اسطوخودوس افسنتین هر یک دو مثقال انجیر زرد هفت دانه مویز منقی بست عدد جوشانیده صاف کرده ترنجبین گلقند هر یک پانزده مثقال حل کرده صاف نموده بنوشند روز دوم پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان ایرسا بیخ کبر اصل السوس هر یک دو مثقال بیفزایند روز سوم فلوس خیارشنبر پانزده مثقال روغن بادام یک مثقال زیاده کنند شب چهارم ایارج فیقرا یک درم پوست هلیله کابلی تربد سفید هر یک [illegible] زنجبیل غاریقون شحم حنظل مقل ازرق کتیرا هر یک یک دانگ سوده بروغن بادام چرب کرده حب ساخته بورق طلا [illegible] عدد پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند یا ایارج فیقرا اغاریقون نرم سفید ریوند چینی تربد سفید هر یک نیم درم شحم حنظل نیم قیراط سقمونیای مشوی یک نیم دانگ حجر ارمنی مغسول و یا حجر لاجورد نیم درم مصطکی مقل ازرق کتیرا انیسون هندی هر یک دو نخود با ده مثقال شربت بنفشه سرشته بخورند [illegible] منضج ادویه روز اول و دوم و سوم سوای زوفا و عنب الثعلب و پرسیاوشان و اسطوخودوس و افسنتین و انجیر و بیخ کاسنی و ایرسا گرفته پوست هلیله کابلی پوست بیخ کرفس گل سرخ هر یک سه مثقال سنای مکی چهار مثقال شیرخشت پانزده مثقال در آن داخل کرده تربد سفید موصوف دو مثقال بران پاشیده بنوشند و روز پنجم هلیله مربی یک عدد شسته مصطکی سوده نیم مثقال آمیخته بخورند بعد آن نبات سفید پنج مثقال گلاب عرق بادرنجبویه هر یک ده مثقال شربت نموده بنوشند و روز ششم نسخه روز اول و روز هفتم نسخه روز سوم و شب هشتم ایارج لوغاذیا چهار مثقال حب ساخته فرو برند و بالایش آب نیمگرم بنوشند و روز هشتم نسخه روز چهارم بنوشند و غذا درین ایام میان روز نخود آب گوشت مرغ جوان یا دراج یا کبک و شب پلاو از یکی ازین گوشتها و روز نهم نسخه روز پنجم بنوشند بعده پنج شش روز دیگر هلیله مربی و مصطکی با شربت اسطوخودوس پنج مثقال و عرقیات مذکوره و تخم فرنجمشک یک مثقال بخورند و اگر ماده سوداویت داشته باشد روز اول گاوزبان شاهتره بسفایج بادرنجبویه عنب الثعلب پرسیاوشان اصل السوس مقشر گل بنفشه گل نیلوفر هر یک دو مثقال عناب انجیر زرد هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده ترنجبین سکنجبین افتیمونی هر یک پانزده مثقال حل کرده [illegible] نیمگرم بنوشند و روز دوم و سوم تخم خیارین تخم خربزه پوست بیخ کاسنی پوست بیخ بادیان تخم کشوث افتیمون در صره بسته هر یک دو مثقال اضافه نمایند و شب چهارم حب لاجورد یک مثقال سوده بروغن بادام چرب نموده معجون نجاح دو مثقال سرشته حب ساخته بورق نقره پیچیده وقت خواب فرو برند و عقب آن آب نیمگرم بنوشند و صبح پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل سرخ هر یک دو مثقال سنای مکی چهار مثقال مشمش اصفهانی دوازده دانه مویز منقی بست عدد فلوس خیارشنبر پانزده مثقال شیرخشت ده مثقال [illegible] بادام دو مثقال عوض پرسیاوشان بیخ کشوث در نسخه روز اول و دوم و سوم افزوده [illegible] و روز پنجم هلیله مربی [illegible] بگلاب [illegible] آمیخته [illegible]

دو عدد عناب بجوشانیده بخورند و بعد آن تخم بالنگو یک مثقال شربت گاوزبان پنج مثقال گلاب ده مثقال بنوشند و در روز ششم دوای روز اول و در روز هفتم مسهل و روز دوم مسهل آب سرد و شب هشتم دوای شب چهارم و در روز هشتم دوای روز چهارم بنوشند و درین ایام وقت ظهر شوربای قیمه یا نخوداب گوشت مرغ جوان بخورند و شب پلاو و قلیه چلاو و بعد این چهار روز مداومت بخوردن هلیله مربی بگلاب شسته و شربت از نبات و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بیدمشک هر یک پنج مثقال تخم شربتی یک مثقال پاشیده باید کرد و اگر صاحب این مرض را اوجاع مفاصل باشد در منضجات و مسهلات آن سورنجان داخل نمایند و اگر زن بود و ادرار طمث منظور باشد در سوداوی تخم کشوث و سکرانه و بسفایج افتیمون و در بلغمی حلبه و غاریقون و بسفایج و کمافیطوس [illegible] و اگر صفراوی باشد تخم خیارین تخم خربزه تخم کاسنی تخم کشوث و مانند اینها در منضجات و مسهلات آن اضافه کنند و اگر اندک ماده باقی مانده باشد چند روز بعد فراغ از مسهل مداومت باطریفلات مذکوره و معجون قنبیل نمایند

سعفه

و آن بقول شیخ از جمله بثور قرحیه است که اول به بثور مستحکمه خفیه متفرقه در چند مواضع آغاز کند و بعد آن بقروحی که بران خشکریشه بود متقرح و ریش گردد و مائل بسرخی باشد و بر سر کودکان بسیار حادث شود و آنرا بهندی گنج نامند و صاحب اکسیر [illegible] و نیز بلوغ زائل گردد و گاهی بر رو و گاهی در سائر بدن افتد و آن دو نوع است یکی رطب که ازان زرداب سیلان کند و آنرا شیرینجیه و سعفه رطبه نامند دوم یابس و این نوع بغایت خشک باشد و پوستهای تنک سفید ازان جدا شود و بقوبائیت یابسه اشتباه کند و بسیار باشد که در سر باثوران کند بسرعت و در دیگر [illegible] زائل شود و سبب سعفه رطوبت ردیه حاده اکاله است که با خون آمیزد و ایضاً اخلاط غلیظه ردیه پس غلیظ ازان زیر جلد محتبس شود و ورم و بثور پیدا کند و رقیق ازان منتشر گردد و بسبب حدت و تاکل خویش جلد را ریش و فاسد کند و ازان زرداب لذاع سیلان نماید و سبب نوع یابس آن اخلاط سوداوی است بسیار که رطوبت حریفه بادی آمیزد پس بسوی جلد مندفع گردد و آنرا فاسد کند و متقرح و قشور ازان جدا گردد و صاحب کامل گوید که سعفه قروحی است که در سر حادث شود و آنرا خشکریشه بود و آن انواع است نوعی را ازان شهدی گویند و حدوث او از بلغم شور بود و علامتش آنست که او قروح بود با ورمی در جلد سر و سوراخهای باریک شود و در سوراخهای او رطوبت شبیه بشهد بود و نوع دیگر آنست که آنرا تینی نامند و آن قروح مستدیر مرتفع است که بالای آن سرخی باشد و در جوف او چیزی مانند تخم انجیر بود و دیگر است که آنرا ابودخوانند و آن نیز قروح مستدیر مرتفع بود و بادی در سر سوراخهای باریک بود الا سوراخهای این کمتر از سوراخهای سعفه شهدیه باشد و ازان رطوبت مانند آب گوشت بیرون آید و نوعی دیگر ازان بثور کوچک سرخ است که در شکل بسر پستان مشابه باشد و ازان رطوبت شبیه بمائیت خون برآید و نوعی ازان یابس سفید رنگ شبیه بشوره است که ازان پوستهای سفید جدا شود و ابن الیاس گوید که حدوث سعفه شیرینجی از فضلات عفنه و رطوبات فاسده بود و این اکثر بصبیان حادث شود خصوصا صبیان فربه را بسبب کثرت رطوبت ابدان و کثرت [illegible] و بخارات و ضعف اعضای ایشان و نوع سعفه شهدی [illegible] کند نوعی دیگر از سعفه هست که بجوش الابره معروف است و در مسام و منبت موها حادث شود و ازان رطوبت مانند آب گوشت سائل گردد و بقول طبری ماده مولد این فضول غلیظ [illegible] با کیفیت حاره حریفه بود و نوع دیگر که آنرا سعفه حمرا نامند و در جلد سر حادث شود خاصة و هرگاه موی سر تراشند جلد سر سرخ خالص الحمرة ظاهر شود و باشد که رنگ او بسیاهی مائل بود و صاحب [illegible] است رنج [illegible] و جالینوس ذکر کرده که اگر این قرحه کند صاحب او ازان شفا نیابد و اگر متقرح نگردد و بعلاج موافق معالجه نمایند صحت یابد و گاهی با آن خارش [illegible] بود و گاهی ازان پوست باریک جدا شود و تمیمی گوید که ماده سعفه معروف [illegible] صفراوی حاد بود و صنفی دیگر از سعفه هست که آنرا سعفه سودا گویند و آن مائل بسیاهی باشد [illegible] که سعفه و شیرینجی بثر باشد که بسطح بدن برآید و در گوشت غائر نباشد لیکن بعضی فراخ شود و در وی خارش و سوزش کمتر بود [illegible] سعفه [illegible] و سائل تر از سعفه بود و آنچه از سعفه برآید [illegible] و آنچه از شیرینجی سائل گردد رقیق بود [illegible] که سعفه قروحی است در اعضای [illegible] پیدا شود و بادی [illegible] گردد و گاهی بادی ورم باشد و علامات او آنست که اگر بسبب یکی از دو خلط [illegible] یا بلغم باشد [illegible] مائل باشد و الا اگر از خون بود با سرخی شد و آنچه بسبب یکی از دو خلط یابس یعنی صفرا یا سودا باشد علامتش [illegible] رطوبت [illegible]

سعفه رؤس الابر یعنی سرهای سوزن [illegible] چون درین نوع لازم است که [illegible] بیشاده شود [illegible] سوزن سعفه [illegible] ۱۲۵ [illegible]

و این مرض را بنج و قراع نامند و بعضی هنگام بلوغ مفارقت کند و گاهی منابت مو دائم فاسد شود و پس به گردد و مو نروید و بعضی از آن شهدیه باشد و در جلد سر سوراخ مثل سوراخهای
قرص شهد گردد و بعضی از آن مشابه انجیر و تشقیق و تبثر آن بود و بعضی از آن آنست که بادی جلد بسیار سرخ گردد و خون سیلان کند نزد ازاله مو و بحسب اسنان و بلدان
و فصول بسیار مختلف بود و آنچه گفتیم بدان عود میکند و میر بهاء الدین مینویسد که قرح که آنرا کچلی و کلی گویند نوعی از سعفه بود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام را به بندد
و همچو محل داغ نماید چنانچه بعضی کلان را واقع میشود و قسم دیگر سعفه متقرح بود و آنرا شهدیه گویند و این بر روی و دیگر اندامها بیشتر از آن افتد که بر سر و باشد که پوست سر را
بخورد و ماده این علتها دم مخلوط از صفرا و بلغم شوره و جلری گوید که فرق میان شهدیه و سعفه رطبه آنست که بالای سعفه رطبه پوست باریک رطب نماید و زیر او ریم بود و آن
قطعه متصل باشد حتی که گاهی در رقبه سر بمقدار چهار انگشت یکقطعه بود و شهدیه مکشوف باشد و در سوراخهای او صدید واقف نماید مثل وقوف عسل در شهد و غیر ملتزق
بالتزاق قطعه واحد بود و سوراخها کشاده باشد بخلاف سعفه و از این مرض نوعیست معروف بجرو و آن شبیه بداء الفیل و خراجات است که در جلد سر ظاهر شود و سخت باشد
و ریم نکند و مثل غدد باقی ماند بعده منحل و متلاشی گردد و از مواضع دیگر ظاهر شود و جالینوس گفته که اکثر دیده ام که این علت باولاد صیادان ماهی حادث میشود و باین قول
ایما کرده بسوی آنکه این علت از بخارات غلیظه الزجه تخمیه میباشد علاج اگر طفل شیرخواره باشد تنقیه مرضعه کنند بفصد سر رو و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند بحجامت
و چسپانیدن زلو و در مریض جوان تنقیه او بفصد و مسهل حسب غلبه خلط نمایند و بر اغذیه ملطفه مثل قلیه کدو و اسفاناخ و زرده تخم مرغ اقتصار ورزند و بعد تنقیه و صلاح خون
باطلیه سعفه طلا نمایند مثلا زرد چوب مغز بادام تلخ گلنار راتینج کاغذ سوخته مازو برگ بید بیخ سوسن اقاقیا قنبیل جمله یا هرچه از اینها میسر شد باریک ساخته بسرکه و روغن گل
آمیخته طلا کنند و در سعفه یابسه تنقیه خلط سوداوی نمایند و ترطیب مزاج باغذیه مرطبه و حمام و غیر آن از تدابیر مرطبه که در امراض سوداوی مسطور است بعد از آن آب گرم
و لعابات مثل لعاب تخم خطمی و بنفشه و تخم کنوچه و تخم کتان بر سعفه ریزند و قیروطی و شحوم و روغنهای بارد بمالند و همان روغنها در بینی چکانند و اگر سعفه غلیظ الصلابه باشد تا بحدی
بتراشند تا خون آلوده گردد و پس سرکه و نمک و آب صابون بمالند و یا بر آن زلو چسپانند بعده بدوای سعفه که قوی التجفیف باشد مثل مرهم احمر طلا کنند بیان ادویه
مفرده نافع سعفه اگر مریض او در حمام غسل دهند و مکان سعفه با شنان ... بشویند تا آنکه پاک گردد و خشکریشه جدا شود و سر را بمشقه خوب نشف کرده بعده
گل چرب نمایند و برگ سوسن کوفته بیخته بر آن پاشیده بچسپانند و لباس پوشانیده از حمام بیرون آرند و همچنین سه یا چهار مرتبه عمل آرند مریض صحت یابد و مجرب ...
و اگر خاکستر بردی سوخته نزد خروج از حمام و بعد چرب کردن بروغن گل بر سعفه کبوس نمایند نیز مجرب است و اگر در جائیکه سعفه باشد رگی بزرگ تفحص نمایند و فصد او کرده
خونی که از آن خارج شود بر سعفه طلا نمایند بالخاصیت مجرب نوشته و کذا ریوند مثل غبار سوده بسرکه طلا کردن مجرب است و سکه خوردن و طلا کردن سعفه یابس را مجرب
ممدوح الیه است و ضماد حنای قریش بر سعفه مجرب نوشته و کذا ضماد ایرسا و اگر گلنار بروغن کنجد در شیشه انداخته تا چهل روز در آفتاب بیاویزند و مثل روغن گل بسازند
و سعفه را اگر بدان چرب نمایند بالخاصیت مجرب است و طلای روغن گل شفتالو و موم زرد و کذا طلای خرزه بقر با آب و کذا استخوان فیل سوخته و کذا آب ترشی ترنج با صاف
آمیخته و کذا ارز نیز از مجربات اوست و ضماد بول انسان نیز بیت یا خاکستر چوب انگور و کذا سرگین کبوتر با ... و کذا قسط هندی سوده با آب یا با عسل و کذا غری السمک بسرکه
حل کرده و کذا اکرویا یا قرنفل ناسوده بسرکه سرشته و کذا هیچ بسرکه سوده و کذا مغز تخم بیدانجیر و حب بلسان و زرنیخ زرد جداجدا سوده مساوی با عسل سرشته و کذا حلبه کوفته
بعسل پخته و کذا آرد حلبه و بورق و آب چقندر و کذا ترمس تلخ بسرکه و عسل و کذا اسفیداب بروغن گل و کذا خزف تنور بسرکه و کذا سکبینج بسرکه و کذا افیون و نمک برا
سرشته ضماد کردن و بعد سه چهار ساعت با آب گرم شستن و کذا تخم شفتالو سوده و کذا خون ... و خرزه بقر و کذا آب کرفس و آب بادیان و زرنیخ زرد و کذا سرگین ...
هر واحد نافع سعفه است و اگر مریض در حمام غسل کند و خشکریشه از سعفه بشوید وقت هنگام بیرون آمدن از حمام سعفه را بروغن گل چرب کرده بر آن قنبیل ... خشک بچسپانند
و پارچه پوشیده از حمام برآید و سه مرتبه این فعل کند سودمند بود و همچنین کبوس کاغذ سوخته بزیت و یا سرگین فیل سوخته و کذا ... بروغن زنبق و کبوس ... سوخته و عسل
سعفه ... و کذا آب کبریتی و اکل و ضماد حب الصنوبر کبار و طلاء ... که تمام شب بدان خضاب کرده خشک نموده سائیده باشند ...
... و کذا سکنجبین با آب تمام و تعلیق علق بر صاحب سعفه و اختلاط ... مثل غبار سوده باد و یه سعفه نیز مفید است و بقول اطبای هند گل تنباکو سوده و یا پوست ...
کنند سوخته بروغن سرشته آمیخته و یا برگ ... نرم کوفته بقدری نمک سائیده ... که چیزی ... سائیده ... نصف بریان ...

بروغن سرشف آمیخته و یا سم اسپ سوخته بروغن کنجد آمیخته و یا ثمر بکاین نیمکوفته در روغن سرشف سوخته و یا برگ فراش سائیده قرص بسته در روغن تلخ سوخته و اتش کرده و یا کلونجی بسرکه و یا برگ چقندر خام سوده و یا سرگین بز سوخته بر سعفه طلا کردن هر واحد نافع ست **ذکر بعض ادویه مرکبه معمول در اقسام سعفه**
دوا که جهت سعفه اطفال مجرب ست نیله تهوته یک ماشه و دوده خاکسی که بخود بریان میکنند دو دام در روغن سرسون بریان نمایند پس بسته آهنی خوب بسایند و بر سر طلا نمایند اولا
اندکی سعفه شو [illegible] بعد یک ساعت [illegible] اگر آن سوخته نیم پاو و کوکنار سوخته ربع پاو حنا کپله هر واحد دو دام همه را بریان خاکستر کلهن هر واحد نیم دام تر یا وه کنند و در روغن [illegible]
هر یکی نیم دام کنند و در روغن [illegible] کرده بکار برند مفید تر باشد **روغن ادراق** که نافع سعفه ست مجرب برگ یاسمین برگ نیب برگ فراش برگ [illegible] برگ [illegible]
برگ بکاین هر واحد دو دام سائیده قرص نموده در پاو آثار روغن کنجد بسوزند که سیاه شود و صاف کرده کپله مرداسنگ برگ حنا سماگه بریان [illegible] سوخته [illegible]
سوخته آمله سوخته [illegible] گرد سوخته هر واحد دو درم نیله تهوته نیم درم سائیده در روغن انداخته بچوب نیب حل نمایند و بعد تراشیدن موی سر بمالند **ضماد**
مفید سعفه و مجرب **حنای خشک** کپله چوب برگ هر یک یک دام نیله تهوته نیم دام گوگرد [illegible] کوفته بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی در آفتاب نشینند و اگر [illegible]
داند کی نیله تهوته سوخته با ریک ساخته در جغرات [illegible] آمیخته [illegible] کنند تا [illegible] بعد یکپاس شویند نیز نافعست **ایضا** هلدی
سوخته آمله سوخته برگ حنا هر یک دو توله سماگه بریان کپله مرداسنگ فلفل سوخته هر واحد [illegible] نیله تهوته یک نیم ماشه کوفته بیخته بروغن تلخ آمیخته بعد حلق سر مالیده باشند
مجرب ست **ایضا** [illegible] برگ [illegible] توتیای سبز [illegible] سوخته [illegible] نیم توله کهرل کنند که سیاه شود و در روغن تلخ [illegible]
[illegible] **ایضا** برگ حنا چهار توله باتچی مرداسنگ کپله [illegible]
[illegible] کوفته بیخته با روغن تلخ آمیخته بکار برند **ضماد** که سعفه یابسه و قوبا را مجرب ست تخم کرده نیز و توتیای مغسول [illegible]
[illegible] که بجواره معمول ست آمله سوخته نیله تهوته سوخته مرچ سیاه سوخته
[illegible] سائیده در روغن [illegible] باشند آمیخته طلا کنند **طلای هندی** که جهت هر قسم سعفه
و شوره سر اطفال مجرب ست کپله [illegible] توتیای سبز [illegible] هر یک یک جزو مرداسنگ [illegible] برگ حنا چهار جزو سائیده بروغن تلخ داغ کرده آمیخته بعد حلق
سر بمالند **ایضا** [illegible] بلیله سیاه سوخته هر یک نیم توله عدس [illegible] سوخته آمله پوست انار
کوکنار کپله [illegible] سائیده در روغن سرشف آمیخته طلا نمایند **ایضا** [illegible] باتچی در روغن تلخ دو پاس کهرل کرده بکار برند **مرهم** سعفه
کرده [illegible] کپله حنا مرداسنگ مازو سبز پوست انار [illegible] [illegible] روغن گل گداخته بسرکه انگوری قدری اضافه کرده
[illegible] اگر روغن گل نباشد روغن کنجد بکار برند [illegible] و دیگر که در جمیع انواع سعفه مجرب ست کافور ریاحی ششم مرغ [illegible]
گل [illegible] گلنار کاغذ سوخته هر یک دو درم [illegible] روغن گل بیست درم [illegible] **اقوال کامل**
[illegible] سعفه بسر [illegible] باشد که خون بران غالب بود باید که معالجه بفصد [illegible] بیکی از دو صدغ نمایند اگر فصد کفایت نکند فصد رگ پیشانی
کشایند و اگر در بدن غلبه یکی از اخلاط دیگر باشد تنقیه بدن بدوای مسهل آن خلط نمایند و اگر در بدن امتلا نباشد و مرض ضعیف بود دران از تنقیه بدن استغنا باشد و باطلیه
از ادویه [illegible] و مجلل [illegible] بالذیه کفایت باشد و این غرض حاصل شود هرگاه ادویه [illegible] را بروغن و سرکه مخلوط سازند صفت دوا **القرطاس** نافع
سعفه [illegible] کاغذ سوخته هر واحد دو جزو [illegible] سوخته بسرکه سائیده طلا کنند دیگر [illegible] خاکستر کنند [illegible] بسرکه سائیده
طلا نمایند دیگر صمغ صنوبر گلنار مساوی بسرکه و روغن گل سرشته طلا کنند دیگر خاکستر چوب [illegible] گلنار مازو [illegible] در سرکه و روغن سوده بسایند و طلا نمایند
دیگر مرداسنگ [illegible] مساوی بسرکه و روغن گل سرشته دیگر کشنیز خشک سوخته [illegible] حنا بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر برای صبیان مازو خام در آتش
بسوزند و سائیده با دوی نمک آمیزند و استعمال کنند دیگر برای ایشان مرداسنگ بادام تلخ سوخته مازو [illegible] مساوی بسرکه و روغن گل طلا کنند دیگر برای
[illegible] هر واحد دو جزو [illegible] شب یمانی هر واحد چهار جزو زراوند [illegible] خاکستر چوب انگور [illegible]

حب الاقرطاس

کشنیز و سرکه و روغن گل طلا سازد و شیخ میفرماید که علاجش قریب از علاج قوباست و عنقریب ذکر کنیم لیکن الان میگوئیم که سعفه یابس را نفع میکند استفراغ خلط [illegible]
سوداوی و بلغم شور مثل طبیخ هلیله با افتیمون که دران صبر و سقمونیا حل کرده باشند و بعد آن استعمال کنند چیزیکه تنقیه باقی با ترطیب کند مثل ماء الجبن [illegible]
بگیرند از جمله یک رطل هلیله سیاه ده درم هر واحد سه درم افتیمون ده درم نمک نفطی ده دانگ با آن هر روز آمیزند و بعد ازان بماء الجبن افتیمون اقتصار نمایند اگر طبیعت متحمل
باشد [illegible] چیزیکه احتمال آن کند و از هر چیزیکه دران شیرینی مفرط باشد خصوصا خرما و یا تلخی یا تیزی یا شوریت بود اجتناب نمایند و به اشیای [illegible]
[illegible] ترطیب بدن بر حلاوت [illegible] از حمام و غیره کنند و فصد از عروق دستها گیرند اگر حاجت بدان باشد [illegible]
غذا [illegible] سازند مثل [illegible] پیشانی در سعفه بحادث بر سر رگی که در جلد سر باشد و رگ پس گوش آن در اکثر [illegible] باشد و ایضا حجامت [illegible]
ساقها بود و فصد صافن [illegible] نمایند و چون [illegible] کنند سعفه را خوب بخارند تا آنکه خون آلوده گردد و جهد دران نمایند که خون بسیار ازان سیلان کند بعد آن علاج بادویه [illegible]
نمایند و [illegible] چون بعد سائل شدن خون نمک و سرکه بمالند و سعفه یابس را حمام متواتر بغیر اطالت جلوس دران و نهادن عضو بر بخار آب گرم [illegible] در روزی چند بار
دادن [illegible] تدبیر هر طب [illegible] سعوطات نفع کند و در استفراغ آن احتیاج بود و بادویه که جذب سودا بقوت نماید و استعمال آن کند و بعد آن ماء الجبن بدستوریکه
مذکور شد استعمال کنند [illegible] سعفه پاک نیست بعد از خاریدن و خون آلوده کردن چاره نیست [illegible] آن ادویه ضمادها استعمال نمایند و قوی زخم کرده که
خون [illegible] سعفه مثل [illegible] گوش [illegible] سعفه [illegible] علاج [illegible] باید که [illegible] ادویه [illegible]
[illegible]
[illegible] قوابض [illegible] پوست انار [illegible] سرکه و روغن گل و گاهی دران مرداسنگ حل کرده میشود و گاهی احتیاج باستعمال دوائی افتد که دران جلا نیز باشد مثل [illegible]
باشد که سعفه [illegible] بسرکه [illegible] اشنان سبز صحت بخشد و خشک شده [illegible]
[illegible] بگیرند مرداسنگ [illegible] بادام تلخ سوخته و زردچوب هر واحد یک درم [illegible] بسرکه و روغن گل و همچنین بیخ سوسن آسمانجونی و عود بلسان و کندر [illegible]
[illegible] ایضا [illegible] بسرکه و ایضا بادام تلخ [illegible] ازان طلا بسرکه [illegible] آفتاب ایضا گویند که بگیرند سرطان زنده [illegible]
کوفته [illegible] سعوط کنند [illegible] سرطان [illegible] سعفه [illegible] احتیاج بود [illegible] مثل قلقطار و قلقند و سوری و زاج [illegible]
و کبریت و خاک [illegible] زردچوبه و دواء القراطیس [illegible] نحاس و دخان تنور و نمک [illegible] مرداسنگ و سفیداب [illegible]
[illegible] سرگین [illegible] تخفیف [illegible] سرگین [illegible] زردچوب [illegible]
از زردچوب و حنا و زراوند و پوست انار و مرداسنگ [illegible] سعفه [illegible]
سوخته و غیره [illegible] انگور [illegible]
[illegible] گوشت صحیح [illegible] زردچوب [illegible] مرداسنگ و سرکه [illegible]
بدان علاج سعفه [illegible] ترطیب بدن باغذیه و نشوقات و ضمادها [illegible] بادام تلخ [illegible]
[illegible] سکنجبین [illegible] یک مثقال زردچوب [illegible] نیم مثقال [illegible]
حل کنند پس [illegible] سعفه [illegible] داء الثعلب [illegible] استعمال کنند صاحب کامل گوید [illegible]
که در ایشان فصد ممکن بود خون بمقدار معتدل از رگ قیفال بیرون آرند و همچنین اگر [illegible] هلیله کابلی و سیاه [illegible]
و شیرینی پرهیز کنانند و به اشیای لطیفه تدبیر نمایند و غذا [illegible] گوشت طائری که خفیف و لطیف باشد [illegible] بعد ازان [illegible]
[illegible] زردچوب [illegible] بادام تلخ هر واحد [illegible]
حاجت باریک ساخته آب کاسنی و سرکه و روغن گل سرشته استعمال کنند و ایضا این طلا بکار برند صفت آن زراوند طویل و راتینج و اقاقیا و گلنار مساوی کوفته بیخته باید که

روغن گل و سرکه حل کرده استعمال کنند و دیگر روغن کنجد بر سر مالند و بران برگ سوسن باریک سوده و یا بیخ سوسن آسمانجونی سوده بپاشند و دیگر مازو سبز و مورد خشک مساوی
کوفته بحریر بیخته و موم سفید نیم درم در سرکه [illegible] دو درم در روغن کنجد گداخته ادویه بران اندازند مرهم سازند و این دوا مجرب صالح برای ابدان نرم است و اما هرگاه بدن
سخت و درشت باشد این دوا استعمال کنند صفت آن بگیرند مرداسنگ و مازو و اقاقیا و گلنار و برگ سوسن و برگ خرزهره و برگ حنا و پوست انار ترش و بیخ قنبیل
و زرد چوب و اقلیمیای فضه و چرک آن همه مساوی باریک ساییده بحریر بیخته و در هاون بسرکه و زیت حل کرده وقت حاجت استعمال کنند و دیگر نمک و زاج هر دو سوخته و مازو
و زرد چوب و چرک نقره و مرداسنگ و خاکستر سیماب و زراوند طویل مساوی باریک ساییده بروغن گل و سرکه در هاون حل کنند و بر سعفه کثیر الرطوبت که در ابدان صلبه باشد
طلا کنند و دیگر خزف تنور و سرگین کبوتر و نمک مساوی باریک ساییده بزیت سرشته بر موضع طلا کنند و دیگر خزف سراج اخضر که زمانی طویل استعمال کرده باشند باریک ساییده
و دخان تنور و بول طفل نابالغ بسرشند و در طشت برنجی طلا کنند و یکشبانه روز بگذارند پس آن را خراشیده بروغن گل سرشته بر موضع طلا کنند نفع بخشد پس اگر این دوا
فائده کند بهتر و الا فصد سر دو رگ پس گوش نمایند و بخونی که از آن برآید بر سر طلا کنند و آنچه در سعفه نفع کند اینست که بگیرند خاک سباکان نقره و باریک ساییده بروغن گل خوب بسرشند
و بر سر طلا کنند بعد حلق بنوره و دیگر از جالینوس بگیرند کاغذ سوخته و اسرنج و قشور [illegible] و عنزروت هر واحد یک اوقیه گوگرد چهار درم و باریک ساییده بسرکه سرشته استعمال نمایند
و یا بگیرند قرطاس سوخته و بسرکه سرشته بر سعفه طلا کنند که آنرا پیه سازد و هرگاه سعفه یابس سفید باشد که از آن پوست سفید جدا شود باید که تدبیر صاحب باغذیه مرطبه کنند و بروغن بادام
شیرین و روغن تخم کدو یا روغن بنفشه سعوط کنند و این روغنها بر سر نیز مالند و اگر سعفه صلب باشد لازم است که آنرا با آهن بخارند تا آنکه خون برآید بعده بفلفل و فیون با سرکه طلا کنند
و بعد از آن مرهم احمر طلا سازند و یا آب سرطان کوفته مع روغن بنفشه سعوط کنند و چون سعفه در روی عارض شود باید که بگیرند صبر سقوطری یکجزو و مرداسنگ نیم جزو و در هاون روغن گل و اندک
سرکه بسایند و طلا کنند و اگر سعفه در بدن یابس باشد بگل ارمنی و کافور و زعفران بسرکه و گلاب حل کرده طلا کنند که نافع است طبری گوید که از علاجات سعفه رطبه استفراغ است اگر ممکن باشد
بدوائیکه منقی دماغ و معده بود و بعده استعمال طلا و درانجا جالینوس ذکر کرده که این از معالجات بالغه اوست و گفته که علاج مجرب سعفه صبیان بقرطاس مصری سوخته مع زیت کرده و در قاطاجانس طلائی برای این
مرض ذکر کرده و گفته که این بالغ النفع و کافی است و آن اینست بگیرند کاغذ سوخته دو درم [illegible] یکنیم درم اقلیمیای فضی و ذهبی هر واحد دو درم زرد چوب [illegible]
دو درم [illegible] سوخته سه درم عنزروت دو درم کوفته بیخته بسرکه بسرشند و اقراص ساخته خشک نمایند و هرگاه اراده استعمال کنند بسرکه حل کرده طلا کنند جالینوس
گفته که این طلا بالغ و کافی است و اما در قرابادین شاپور بن سهل قرصی باین نسخه ذکر کرده و شاپور گفته که اهل مارستان بدین اتفاق دارند زرد چوب
دو درم [illegible] یکدرم زرنیخ زرد و سرخ هر یک نیم درم اقاقیا یکدرم [illegible] آب نادیده یکدرم پوست انار سه درم کوفته بیخته با آب بیخ حماض سرشته قرص سازند و بزیت و سرکه
بقدر امکان استعمال کنند که این خطا نمیکند البته و اگر صاحب این مرض طفل باشد فصد شعب عروق راس کنند و بر گوش او شرط زنند و حجامت بر نقره نمایند و لازم است
که دران کدامی از طلا استعمال نکنند مگر بعد خاریدن آن و اگر بعد این طلا ورم در حدقه و بیخ گوش حادث شود طلا را از ان دور کنند و آب چغندر بشویند بعده مرهم سفید
بمرداسنگ و سرکه بکار برند و ترکیب او اینست که بگیرند پنج درم مرداسنگ خالص و باریک ساییده بحریر بیخته در هاون کنند و بران اندک زیت و سرکه تند کهنه قدری قدری
اندازند حل کنند تا مرهم گردد و بیش ظرف او در آب سرد نهند تا بالفعل سرد گردد و بعده بر سر طلا کنند حبیش گفته که من علاج سعفه رطبه باین مرهم کردم و صحت یافت و زائل
شد و بعد آن بر خلقی تجربه کردم و بدان انتفاع یافتند و ابن ماسویه گفته قومی را در حران دیدم که علاج سعفه رطب بپوست انار سوخته در سرکه گداخته میکردند
و دران نفع میکرد و غیر آنکه موضع سعفه را میپوشیدند و در مارستان بصره دیدم که برگ علیق مطبوخ با چغندر موضع طلا استعمال می نمودند و قشور جلد جدا میشد تا آنکه
مثل آتش سوخته میگردید بعده [illegible] که مانند کور شده میکردند و صحت تام می یافتند و [illegible] از مردی را از حذاق اطبا دیدم که سعفه را از سر طفلی با آهن خراشید بعده
بقرص معروف بشاپوری طلا کرده و در مرهم سپید [illegible] و [illegible] وی سهلا کاین طفل گردید و این بهر آن ذکر کردم که در خراشیدن مبالغه نکنند خصوصا در سر و در اطفال
که اکثر مؤدی بهلاک میگردد و اگر از خراشیدن اذیت رسد طلا نکنند مگر بمرهم سفیداب فقط و از مس کردن آن بآب حذر کنند و سعفه شهدیه در معالجه قریب اینست
الا آنکه علاج شهدیه صعب تر است بسبب کثرت زرداب و رطوبت او و احتمال علاج بالاستقصا مثل سعفه نمیکند و محتاج بعلاج زیاده تر بود و آنچه واجب است
زیادتی در معالجه شهدیه آنست که اسکندر در کناش خود معروف براحت الحبیب گفته که سوراخهای شهدیه بنیزنگار داغ کنند و داغ او اینست که نقص زرداب انـ

سعفه را خواهی او کنند پس بزنگار بر نمایند جالینوس در قاطاجانس گفته که بهترین زنگار درین باب آنست که از مس گیرند و این نوع سعفه را باین قول مخصوص کرده و گفته که بعد
زوال این مرض در روئیدن موطمع نباید داشت بهر آنکه جلد را فاسد میکند بعده حکایت کرده که او صاحب سعفه شهدیه را در حمام دید و از حال او سوال کرد او گفت که من از چهل سال
در گر مار فع سعفه شود و در سر باز رجوع میکند پس جالینوس معلوم کرد که آن محتاج بتنقیه است و آن مرد را از حمام بیرون داده بر دو آنرا امر باقتصار بر اغذیه ناشفه کرد و فصد
و تنقیه سر او نمود و در زمانی قلیل از ان صحت یافت و علاج سعفه معروف بروس الابر استفراغ بحسب امکان است نزد استعمال قوانین آن بعده موی را بموچینه بکنند تا جای اصول
آنها ظاهر شود و بعد آن محاجم بغیر شرط در مواضع متفرقه نهند تا از ان زرداب شبیه بروغن براید و هرگاه از زرداب هیچ نماند بار دیگر محاجم بسر کشند تا بیخ موها سفید
گردد و گاهی برای آن این دوا میسازند او لا روغن حل باین طریق سازند که بگیرند سرکه یک رطل و در دیگ سنگین انداخته بست درم روغن گل بران ریزند و جوش دهند
تا آنکه سرکه فانی شود و روغن بماند پس بگیرند ازین روغن بست درم و فرفیون یکدانگ نفته و شیطرج هندی و کهربا کزآن صمغ جوز هندی ست و راتینج کز آن صمغ
صنوبرست هر واحد یکدانگ کاغذ مصری سوخته و داد چینی و خسته بلیله سوخته و روسختج هر واحد نیم درم تخم ترنج سوخته یکدرم و این معروف بدوای وفس ست
و حنین ابن اسحاق گوید که بدین ودع سوخته و زرنیخ افزایند و ابن سیار گوید که بدان زرنیخ را تجربه کردم و مفید یافتم این همه را بسایند و دران روغن حل کنند و بر سر وقتی
که محجمه از ان جدا کنند طلا نمایند که دریکمرتبه کفایت کند و مرد را از اهواز علاج این مرض بعلاجات بسیار غیر از کندیدن موقوف نمودند و دران علاج سود نکرد و هرگاه طول کرد موی او
کندیده علاج کردم و از ان صحت یافت غیر آنکه بعد از ان دیدم که موی او بسیار ضعیف شده و علاج سعفه معروف بشهد گرشه و شتن بصاحب او ست و اصلاح غذای او و دوبار او
آب مطبوخ حشائش محلله بریزند و حجامت بر ساقین کنند چه از تقلیل غذا و جذب ماده باسفل بدن این زائل میشود و در اهواز جاریه را دیدم که این قسم علاج پس اصلاح غذای
او کردم و آن باندک سعی زائل شد و این علت مردم کبار و کسی که حرارت او قوی باشد کم حادث میشود و بصبیان اکثر می افتد و گمان میکنم که شرط ادهنین دران مفید باشد
لیکن در کتابی ندیده ام و حنین بن اسحاق این مرض را در کتاب حشائش ذکر کرده و گفته که حشیشه معروف ببقیل گوش چون بپزند و آب او بیفشارند و بر سر صاحب سعفه بریزند آنرا
تحلیل کند و علاج عام سعفه حمرا بعد استعمال قوانین فصد و اسهال و قطع چهار رگ و فصد پیشانی و طلا باین طلاست بگیرند آب کدو و آب برگ بید و آب برگ خبازی و برگ
خطمی و همه را جمع کنند بعده موم و روغن بروغن بنفشه ساخته باین آبها اندک اندک تسقیه دهند تا آنکه از ان بسیار تشرب کند بعده ورهاون انداخته بران قدری زبد البحر و بسیار
اندک ودع سوخته اندازند و بسفیده بیضه حل کنند تا مختلط گردد پس بر مواضع حمرا طلای ثخین بدان نمایند و سه روز بدارند بعده بآب گرم و سرکه بشویند تا پاک گردد
بعد از ان جستاد ده بهمین طریق بدفعات اعاده بدان نمایند پس اگر فائده شود بهتر والا بگیرند براده مس و بران آب پاشیده در موضعی که آنرا باد نرسد بگذارند تا زنگار کند بعده بگیرند
زنگار آن و در سرکه حل کرده اندک روغن گل یا روغن بنفشه بران چکانیده بر موضع طلا کنند و از قرحه کردن حذر نمایند و هرگاه که جلد او متغیر گردد و از گوشت منفک شود معالجه
ترک نمایند تا متقرح نگردد و بعد آن اعاده آن کنند و هر وقت که امتلا شود تنقیه نمایند و جماعتی را دیدم که برای این مرض فصد رگ منخرین و ماقین کردند و ازین مرض
صحت یافتند ابن الیاس مینویسد که علاج سعفه شیرینج اینست که اگر با حرارت مزاج باشد هر صبح جلاب از عناب ده عدد و شکر سفید ده درم بدهند و غذا مزوره ماش
بمغز بادام و اسفاناخ سازند بعد از ان تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ شاهتره و هلیله سیاه و کابلی کنند و از عدسیه با گوشت بچه مرغ غذا دهند و بعد تنقیه بقرص سعفه
طلا نمایند و ترکیب او در قول صاحب کامل گذشت لیکن بعد بجاوزن زرد چوب و بادام تلخ هر یک بست درم و مقل پنج درم ست و یا طلای نیز او ند طویل و غیره که در
همان قول مذکور شد بکار برند و صاحب سعفه راعی باید که حجامت بر نقره کند و اگر آثار خون غالب باشد و فصد ممکن بود فصد سر رگ گیرند و در سعفه مبتدی و خصوصاً صبیان
زرد چوب و پوست انار و مرداسنگ خابه مرغ گل و سرکه نفع کند و علاج سعفه یابس آنست که شیر زنان و روغنهای سرد در بینی چکانند و هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین
هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره مذکور دهند و آب گرم و لعابات بارده مثل لعاب اسپغول و لعاب بهدانه بران ریزند و اگر سعفه صلب غلیظ باشد با آهن بخارند چندانکه خون
براید و بران زنگار اندازند و صبر سقوطری و مرداسنگ هر یک پنج درم با روغن گل و اندکی سرکه حل کرده طلا نمایند و علاج سعفه شهدی اینست که تنقیه بدن از اخلاط فاسده
ردیه بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله یا بحب ایارج یا بحب سطعیقون کنند و موضع او را بزنگار ریش کنند بعده هر انچه دران باشد نشست نمایند و علاج سعفه معروف بروس الابر
آنست که هر صبح جلاب از اصل السوس سه درم و شکر سفید ده درم بدهند و غذا نخود آب بمغز بادام سازند و بعد از تنقیه بدن از صفرای محترقه ردیه بمطبوخ هلیله

نسخه دوای برای [illegible]

یا سبب افتیمون کنند بران مجمر گذارند و آنچه دران باشد استنشاق نمایند تا آنکه از آن رطوبت ماند روغن باید بعد ازان گل ارمنی و مرداسنگ به سرکه و روغن گل
طلا کنند و علاج سعفه حمرا فصد قیفال و اخراج خون بقدر قوت و حاجت است و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا ایارج و این طلا کنند کاغذ سوخته اسرب سوخته انزروت
هر واحد ده درم کبریت سه درم به سرکه سرشته استعمال نمایند و یا طلای خزف تنور و غیره که در قول صاحب کامل گذشت به سرکه استعمال کنند و یا بقیر و طلی معمول
و روغن بنفشه که دران اندک کف دریا و خرخره و صدف سوخته داخل کرده و اسفیداج به بیضه سرشته باشند طلا نمایند ابن نوح گوید که چون سعفه رطب باشد
اگر مریض قوی و بدن ممتلی بود ابتدا بالفصد سر رو نمایند بعده فصد رگ پس گوش کشایند بعد ازان فصد بعض عروق سر آنچه ظاهرتر باشد بگیرند و حجامت
کنند بعده دوای مسهل حسب وجوب صورت بنوشانند و از اغذیه مثل لحوم بقر و ... و روشکار و قدید و مالح و تمر و اغذیه مبخره مرتب از جوز و پیاز و گندنا پرهیزند
و لحوم طیور و زرده بیضه و ماهی کوچک غذا سازند بعد ازان بعلاج سر قصد نمایند و سر را بروغن کنجد چرب کرده بران عود و بلسان سوده بپاشند و یا ...
حل کرده و یا حب البان به سرکه سوده طلا کنند و با آب سبوس گندم بقدر ثلث آن سرکه انداخته گرم کنند و بدان سر را بشویند و بعده بآب چغندر بشویند
... شود و دوام کند این طلا بکار برند نمک و زاج هر دو سوخته و گوگرد و دیگر ادویه طلائی که دران نمک و زاج است و در قول صاحب کامل گذشت آمیخته
به روغن گل طلا نمایند و در سعفه یابس سرطان زنده یا مرزنجوش بکوبند و افشرده در بینی چکانند و اگر سعفه با طفال باشد بر گوش تنها شرط زنند و خون آن
طلا نمایند و مرضعه را سفوف هلیله و افسنتین و شکر بخورانند و اگر بدن او ممتلی و قوی باشد فصد کنند و حب اصطمخیقون و حب ایارج بدهند و امر به پرهیز و ترک
جماع و استعمال ریاضت کنند و این طلا سعفه صبیان را نافع زرد چوب و حنا و زراوند و مرداسنگ پوست انار بسابند و به سرکه و روغن گل آمیخته طلا کنند و اگر
سعفه بر روی باشد و حمرا بود نفع میکند و آنرا ... و انکباب بر آب گرم هر روز و فصد پیشانی بعده چسپانیدن زلو بران و یا بخارند تا خون از آن سائل شود
پس بنمک و سرکه بمالند و بران مرهم احمر موصوف طلا کنند و نفع میکند و آنرا طلای صابون و نهادن آن تا آنرا ... کند پس بآب گرم شستن و بمرات اعاده این کردن
و یا بطلای عصاره حرفه مداومت کنند و آنچه از ادویه مفرده سعفه را نفع کند چون بران مغز و یا مجموع طلا کنند شیاف مامیثا و مازو و حضض و زرد چوب و بورق
بادام تلخ و سرکه و مر و گوگرد و صمغ و مرداسنگ و موم سفید و زرده بیضه و بول گاو و حرمل و زرنیخ و زرنباد و نوشادر و شحم حنظل و جو سوخته و بیخ کبر و برگ
بیخ نی خشک و شب یمانی و صبر و لبان و برگ زیتون و قطران است و گوینده که سعفه رطبه را ... چون کاغذ سوخته به سرکه سوده بران طلا کنند محمد بن زکریا گفته
که این طلا برای سعفه رطب است و بهتر ازین دوائی نیست بگیرند خزف تنور کهنه دو جزء نمک یک جزء با یک سپیده به سرکه طلا کنند و گفته که در علاج سعفه و قروح
... چرب که آن تخلف میکند اعتماد بر سرکه و نمک کنند که چیزی بهتر ازین در تجفیف ماده نیست ... ابن هبة الله گوید که علاج سعفه
رطب ... فصد قیفال است اگر مریض قوی باشد و یا حجامت اگر مریض ضعیف بود و رگ ... پس رگ پس گوش یا رگ پیشانی بگشایند
و ... اگر ... از اخلاط ... باشد ... و اگر غالب بلغم باشد [illegible]
و مریض را از اغذیه غلیظه مولد آن مثل ماهی و لحم بقر و شیرینی چون حلوا پرهیز کنانند و تقلیل غذا کنند و مسهل البلغم مثل ... دهند و ... روغن آس
و روغن گل یا برگ ... و برگ حنا و پوست صنوبر و عدس ... کنند و چون انصباب فضول بایستد ... علاج این مرض ... حرارت کند و ...
... طلا برای سعفه رطب ... صبیان زرد چوب ... حنا ... درم ... مثقال
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شود و بیم او رقیق و سوزان بود و آنچه از بلغم شور تولد کند بیم او غلیظ باشد پس استفراغ صفرا به مطبوخ هلیله و افسنتین و سقمونیا باید کرد و تنقیه بلغم به حب صبر و ایارج فیقرا کنند پس اوّل طلا کردن
و این طلا کودکان را سود دارد مازو خام و سوراخ [illegible] بروغن گل بریان کرده بسایند و بسرکه طلا کنند و در هر ماه سه روز از آن روغن در بینی کودکان چکانند و بعضی طلا به مورد خشک
و بعضی آمله با پوست آمیخته و سعفه که بر روی افتد بثرها سرخ بود علاج آن حجامت و ردی بر بخارات گرم داشتن و رگ پیشانی زدن و در دیده انداختن و گل ارمنی و کافور
با سرکه و گلاب طلا کردن و باقی در اقوال سابق مسطور شد خجندی گوید که علاج سعفه که از آن زرداب سیلان کند و آنرا شیرنج گویند اگر با حرارت بود حجامت و شرب
شربت عناب و سکنجبین و غذا مزوره ماش یا چغندر یا بادام و اسفاناخ و کدو و ماهی رضراضی و تنقیه بدن به مطبوخ شاهتره و هلیلجات و بعد تنقیه طلا به قرص سعفه و علاج سعفه یابس آنست
که هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه یا ترنجبین با ماء الجبن بنوشند و استفراغ خلط موجب کنند و ترطیب مزاج با اغذیه [illegible] مثل ادخیه و اسفاناخیه و قرعیه و علاج سعفه سوداوی فصد
قیفال است و اخراج خون بقدر قوت و حاجت و فصل و استفراغ به مطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله بعد از نضج و طلای دواء القرطاس آنرا نافع بود و کذا اکثر طلی که در قول ابن الیاس
در علاج سعفه گذشت انطاکی گوید که بعد تنقیه حجامت سر کنند و در سعفه رطبه ترطیب او در سعفه یابسه مثل العید و شحوم و از مجربات برای سعفه رطبه آنست که مرد
[illegible] و صبر و حب البان [illegible] که [illegible] سر شسته مرات طلا کنند و بعد آن بطبیخ ترمس بشویند و برای سعفه یابسه آرد جو سوخته و سرکه و موم طلا کرده و گلاب و حنا
[illegible] کردن او از دست طلا کردن [illegible] زند و بعد آن بروغن بطم چرب کنند گیلانی در مبنویه که چون این مرض از مواد مختلفه میباشد لابد است در علاج او از
اخراج آن مواد و آن بمثل طبیخ افتیمون و غیره آنچه مخرج صفرا و سودا و بلغم شور هر سه مواد معاً باشد یعنی ازینها آن مواد [illegible] این هر سه خلط بود مثلاً پوست هلیله زرد [illegible]
تا ده مثقال با افتیمون سه درم شب در آب تر کنند و صبح جوشی خفیف داده خوب مالیده صاف کنند پس صبر [illegible] بقدر حاجت سائیده با آب آن مطبوخ حب بسته
بخورند بعده طبیخ بنوشند بعده تنقیه باقی مع ترطیب بمثل ماء الجبن مع شاهتره چنانچه در قول شیخ گذشت باید کرد بعد از آن برماء الجبن سی درم و افتیمون یک درم اقتصار
ورزند و گاهی فصد رگ منخرین و ماقین برای سعفه که در روی باشد میگشایند لیکن سعفه که بروی افتد کم صحت یابد [illegible] اندک او [illegible] سعفه [illegible] نشده
باید که از چیزی که گرم و از قدر بمیعه سائل [illegible] نباشد که این مرض از امراض طبا است لیکن می باید که استعمال آنها [illegible] باید که استعمال ادویه
موضعیه مطلقاً بعد تنقیه و استفراغات باشد و از علاجات سعفه یابس استفراغ ماده فاسد او است به طبیخ مرکب از افتیمون و هلیله [illegible] شاهتره
و گل سرخ و تمر هندی و ترنجبین و ترطیب مزاج با شربه مرطبه و غیر آن که در اقوال سابق گذشت مصنف خلاصة التجارب گوید آنجا که قرحه وسیع بود و درد کند و بیم
رقیق و سوزان تر آید اول تنقیه صفرا کنند آنگاه قوابض بر سر که و روغن گل حل کرده طلا کنند و اگر خون غالب باشد اول تخفیف خون کم کنند بفصد قیفال یا بشرط
گوش و رگ پس گوش و رگ پوست سر و رگ پیشانی اگر علت به سر و روی و حوالی آن باشد و اگر بر اعضای پائین باشد فصد صافن یا باسلیق انسب بود آنگاه مسهل
دهند و حجامت حوالی مرض هم نیکو بود و [illegible] مرض چسپانیدن تدبیری بس [illegible] بعد تنقیه اگر ریش فراخ شود و [illegible] غلیظ لزج از آن ظاهر گردد اول استفراغ بلغم
باید کرد آنگاه طلاهای مناسب و قوی استعمال [illegible] که برداشت سوزش سر کند و [illegible] باشد از تیزاب فاروقی بالد [illegible] روغن [illegible] چند انگشت یکبار [illegible] آن کشیده شود
پس چند روز بیاسایند و بار دیگر مداومت تیزاب و روغن با مهلت نماید تا آنکه ریش بصلاح آید بهترین علاج برای مطلق سعفه بود و این بس عجیب است و مداومت
طلای موم روغن نفط و بصابون و آب گرم شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد علاج بی بدل است و سعفه اطفال را زود باصلاح آورد و کف گوشت جوشیده در مرض
مکرر بالیدن بس مجرب است و آنجا که ریش خبیث تر باشد تیزاب کاری و موم روغن نفط هر دو باید بسیار آزموده است و آنجا که خشکی سعفه غالب بود بحمام و بخار آب گرم آن
محل را نرم باید داشت [illegible] آن [illegible] و خون آن بیرون کردن بعده ماهی که از مرداسنگ [illegible] روغن زیتون و سرکه ساز ند طلا کردن هم مناسب است
و همچنین [illegible] سوخته سائیده مالیدن و مغز بادام تلخ و مشمش همین حکم دارد و لیکن اگر مرداسنگ تو یا لیس سوخته و حنا و انزروت به سرکه ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش
گرم و عفن باشد گل ارمنی و کافور به سرکه و گلاب حل کرده طلا کردن و غذای مصلح خلط بکار داشتن نافع بود و مرداسنگ و پوست انار و زراوند طویل و زنجبیل
بادو چندان حنا کوفته بیخته در سرکه و روغن گل حل کرده طلا کردن سعفه اطفال را نافع بود و سام ابرص خشک کرده سحق نموده با روغن زیت طلا کردن مفید
بود و سحق آن اگر در روغن بریان کرده طلا کنند بهتر بود و سرگین فیل را سوخته با روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین زهره خوک را با عسل طلا کردن و سعفه مرد را فی علاج

[illegible] ۱۲ منه

روغن [illegible]

واصلاح تام نپذیرد و معهذا کی تیزاب کاری را اندران اثری نیک بود مؤلف اقتباس نوشته که سعفه یابس اکثر در سر افتد و باشد که تا بروی و سینه و دستها برسد
پس اول رگ سر زنند و بفاصله سه چهار روز رگ پیشانی زنند و باز بفاصله سه چهار روز رگ پس گوش کشایند و تنقیه بدن بجوارشات مسهل سفوف لاجورد و حب آن شربت الهی
علوسیجان فرمایند و بعد از تنقیه قنبیل برگ حنا خرمهره زرد سوخته بورق بریان هر یک سه توله در روغن سرشف سرشته طلا کردن نفعیست و همچنین روغن یاسمین و کذا مسکه گاوی و چربی
از تخم ... با روغن ... بماه در یک هفته به میسازد و سعفه رطب که آنرا شهدیه گویند اکثر بزنان بسبب احتباس حیض افتد و با سیلان ریم از بن موی و سوزش و شدت درد باشد
دران فصد قیفال گیرند و بفاصله سه روز رگ بهر دو صافن زنند و بعد چهار روز تنقیه نفس عضو نمایند بگذاشتن زلو و تنقیه بدن و دماغ بمطبوخ افتیمون و مطبوخ دوسی
علوسیجان کنند و جهت تسکین درد این مجوز بکار برند برگ قنب سبز و برگ گلاب و برگ انار و برگ نیب و پوست درخت انبه کهنه هر یک سه توله عنب الثعلب پنج توله هر روز
صبح و شام بآبی بشویند که دران برگ نیب برگ بهت و برگ انار سبز جوشانیده باشند بعده باین مرهم مندمل سازند مرداسنگ مغسول زرد چوبه تیل پال مس سوخته برگ حنای خشک
قنبیل هر یک سه ماشه موم سه توله در روغن گل گداخته مرهم سازند صاحب شفائی گوید که نوعی از شوره سرست که شوره کوچک سفید بعد تراشیدن موی سر پیدا آید و بعد چند روز
بشود و آن عسر العلاج ست و مرات دیدم که باین تدبیر منقلع میشود یعنی حلق راس کنند و تمریخ بدلک لیمو قطع کرده متصل حلق سر نمایند که این منع حدوث آن مطلقا میکند

قوبا

عبارت ست از خشونتی که در ظاهر جلد حادث شود با خارشی و رنگ او گاهی مائل بسیاهی گاهی مائل بسرخی بود و کنارهای او در اکثر سطبر و مشرخ باشد و آنرا بفارسی ...
و بهندی داد گویند و اکثر حدوث آن از خون حاد لطیف بود که آنرا مره سودا اخلیط مختلط گردد و گاهی از مخالطت رطوبت رقیق و بلغم بورقی حادث شود و این قوبا
مزمن بود که از ان پوستها همچون فلوس ماهی جدا شود و این مشابه ترین قوبا بسعفه یابس ست و از قوبا نوعی ست خبیث مؤدی بجذام و آن قوبا ساعی بود و شیخ الرئیس
میفرماید که قوبا از سعفه یابس اخبث و اردأ و اکال و بسیار غار بعید نیست و سبب قوبا اقرب از سبب سعفه است و سر تفسیر قوبا از روی صحت آنست که ماده رقیق و غلیظ
باشد و بعضی از قوبا رطب موی ست که هنگام خارش تری ظاهر شود و این بیشتر ست و بعضی از ان یابس و اکثر آن از بلغم شور بود که باحتراق تحیل بسودا گردد
و بعضی از قوبا متقشر بود بسبب شدت خشکی و کثرت غور و آن مثل برص اسود و مثل خشکریشه باشد و بعضی از ان غیر متقشر بود و از قوبا بعضی ساعی خبیث بود و او آنست
که ماده حاده رقیقه دران غالب تر باشد و بعضی واقف بود و او آنست که اجزای غلیظ ارضی بران غالب تر باشد و بعضی از قوبا نو بود و بعضی از ان مزمن
و قوبا مرض خبیث نیست و طبری گوید که قوبا شبیه به شور منبسط متقشر بود که در سطح جسم حادث شود و در اکثر مستدیر الشکل باشد و گاهی بر استدارت منبسط
شود حتی که مسافت بسیار از جلد در گیرد و گاهی بندرت مستطیل الشکل باشد و قوبا جنس ست و انواع آن بسیار بود جنس اول دموی ست و او آنست که از فساد
خون و مخالطت رطوبت فاسد بود و جنس دوم رطوبی ست و آن از فساد رطوبت و عفونت او بود و جنس سوم سوداوی ست و آن از خلط سوداوی هنگام
احتراق اخلاط و استحاله آنها بسودا افتد و رنگ دموی سرخ بود و رنگ رطوبی سفید مخالط بسرخی یا زردی و رنگ سوداوی غبر تیره باشد و گاهی با قوبا درد شدید بود و آن هنگام
اختلاط صفرا با خلط موجب او بود و دران حدت حادث شود و گاهی با آن خارش لذت دهنده بود و این بنابر مخالطت خلط حریف یا سبب فاعل او باشد و اگر خارش
مستلذ نباشد بلکه مولم بود دلالت کند بر آنکه آنچه بدان مخلوط شده خلط لذاع حاد ست و ایلاقی گوید که سبب این مرض دو چیز ست یکی خلط ردی در بدن دوم قوت طبیعت که
آن خلط را بنابر اشفاق بر اعضای رئیسه بسوی ظاهر بدن دفع کند و خلط ردی دو گونه باشد یا حاد رقیق و علامتش خلش و دغدغه و سوزش و سیلان ست و یا غلیظ سوداوی مخلوط
با خون و علامتش خشکی قوبا و عدم خلش ست و اگر مرکب بود علامات مرکب باشد و انطاکی می نویسد که قوبا مسری ست و بعضی اطبا تخصیص حزاز بدانچه در سر باشد کرده اند
و قوبا بغیر آن و هر چند که باشد قوبا خشونتی ست و چون خبیث گردد آنرا حکه لازم شود و سعی کند و در اغلب از مقدمات جذام بود و سبب آن فساد ماده و حرافت اغذیه و ادمان اشیای
مغلظه مثل لحم بقر و بادنجان ست و علامت آن بود نشن بنگ خاطر ست و خروج رطوبت از رطب آن و خشکی او از یابس آن علاج در ابتدا اگر کم باشد بمالیدن ادویه خفیفه
چون روغن گندم و نخود و پوست نارجیل و چوب شیشم و پاپچک دشتی و روغن گل بادام تلخ مفید و ایضا مالیدن صمغ مانند صمغ بادام تلخ و دم الاخوین و صمغ بطم و شحم مانند چربی بط و ماکیان
نافع بود و یا سرکه و آب لیمو تنها و یا سنگ ... خشخاش تخم پنواڑ بیخ پالک جونی بیخ کسوندی و تخم تمر هندی هر واحد در آب لیمو سوده و یا صابون و یا سروت و هلیله و مرمکی و مقل ازرقی هر واحد

[illegible]

در سرکه سائیده و یا روغن با عسل و کذا آب قنطوریون و سنت آن و یا آب برگ بیم و یا برگ بارتنگ و یا آب برگ کاه بندریا که در موسم برشکال می روید تنها و یا با سهاگه مساوی
و یا بورق در آب برگ لِلتاس بمالند و اگر کهنه و یا زیاده بود علاجش مثل علاج جرب کنند و بعد فصد هفت اندام و یا باسلیق هر چه مناسب باشد تنقیه بمطبوخ افتیمون و یا شاهتره
کنند و ماء الجبن مع شاهتره تبرید خفیف جذام بکار برند و عرق شاهتره و کذا انقوع برادهٔ شیشم با شربت عناب تا چهل روز نوشیدن از مجربات ست و اطلیهٔ قویه چون طلای سعفه طلا
نمایند و باید که پیش از طلا از لوچسپا نند و یا از چیزی بخارند که خون فاسد از آن بر آید و اگر قند سیاه کهنه قدری گرفته بدست نرم کرده بر موضع داغ بچسپانند و بر دارند و تا
یکپاس همچنین کنند همه ریشهٔ او بر آید بعد ازان اگر خواهند شیر انجیر طلا کنند که در دفع آن از مجربات استاد مرحوم ست و گیاه لٹوپری که بغایت تیز ست جهت قوبا
و برص سیاه مالیدن نافع و بعد زوال قوبا ادویه را دهند چند روز طلا کنند تا عود نکند و آنرا که بدوا به نشود و شق نمایند اگر ممکن بود بعمیق جای حادهٔ تا گوشت فاسد را نیز
بعده بمرهم سفیداب و مانند آن جراحت را مندمل سازند و در قوبای متقشر اول فصد اکحل یا باسلیق کنند و اگر زن باشد بر دو صافن کشایند و منضج سودا یا مطبوخ
افتیمون منضج داده تنقیه بمسهل سودا و حب لاجورد و مطبوخ افتیمون غاریقونی علو بخان کنند پس ماء الجبن یا چوب چینی خورانند و خوردن اطریفل افتیمون علو بخان
با این عرق نیز مفید ست شاهتره نیم آثار سرپوکه برگ گنده گل نیب و گل بکاین و تخم کاسنی و گل کاسنی و بکوه و افتیمون هر یک بست توله برادهٔ شیشم و آبنوس هر یک
سیزده توله منڈی با بیخ و برگ و گل یک آثار عناب کلان کنیم پاوسفایج هفت توله و بیخ عقرقرحا چهار توله گل گاوزبان نه توله گل نیلوفر پاو آثار شب خیسانیده صبح
عرق کشند شربتی از نه توله تا بست توله با شربت عناب سه چهار توله و غذا گوشت بزغاله شیر خواره و چوزهٔ مرغ بنان گندم و بجای آب عرق کاسنی و گلاب برابر و میان طعام
آب دریاد هند ذکر ادویه مفرده نافع قوبا ضماد بیانه و زراوند و خربق سیاه و بادام تلخ که مجرب ست و حلتیت و زیره و سرپنش و کرو و هنج که مجرب ست و دو
و بیخ قثاء الحمار و قرفة الدارچینی و سرگین خرگوش و خربق سفید هر واحد بسرکه سوده و کذا نمک بسرکه و زیت یا بسرکه و روغن گل و کذا حماض خام یا بشراب پخته بعد غسل موضع
بسرکه و نطرون و کذا بیخ آن بسرکه پخته و کذا کندر مخلوط بزفت و سرکه و کذا سرگین کبوتر بآرد جو و کذا کبریت بزیت و یا بروغن بادام و کذا حرف بعسل تنها یا بسرکه نیز و کذا خردهٔ
سوخته و کذا کمون دریائی تنها یا بشراب کهنه و کذا عصارهٔ قثاء الحمار یا برگ آن و کذا مغز تخم بید انجیر و زرنیخ زرد و بلسان سوده بعسل آمیخته و کذا اشیلم و کبریت و سرکه آمیخته و کذا ظلم
در پوست ترب و نمک و کذا شیر انجیر و آرد جو و سرکه و کذا تخم ترنج در قوبای وجه و کذا اقتار کندر و پیه بط و کذا گل شقائق النعمان و کذا آب شبت تازه بعسل جوشانیده تا قوام آن
غلیظ گردد و کذا شبت و سداب و عسل و کذا دارچینی بسرکه و عسل و کذا سرگین فاخته با آب ترب و کذا تخم شهدانج بگوگرد آمیخته و کذا کندش و تخم ترب و کذا علق و دن تمامه
کوفته و کذا حلبه و انجیر بسرکه سوده و کذا آب برگ انجیر و نطرون و کذا شب یمانی بعسل و کذا برگ چغندر و کذا روغن گاو و سداب و عسل و کذا مغز تخم بید انجیر و شاخ گوزن سوخته
و تخم گندنا و کذا خانهٔ زنبور بعسل و چرک بدن کشتی گیر که مجرب ست و اکل و ضماد خربق سیاه و کذا جوز جندم و کذا شحم حنظل و کذا مسکه تازه و کذا ترشی ترنج در قوبای صفراوی
و کذا دارچینی و کذا نسرین و کذا اسم سوخته و کذا سرکه عنصل و کذا امغاث و کذا گاوزبان مسلوق بروغن بادام تا چهل روز و آبن سرابیون گوید که علاجی نافعتر در قوبا
از مداومت استعمال آب گرم نیست ذکر ادویه مرکبه که در قوبا مستعمل حب طلا که برای قوبا معمول مؤلف و عجیب الاثر ست مرداسنگ گوگرد آمله سار نوشادر سهاگه
بریان فلفل گرد مازو کات سفید صمغ عربی تخم ترب برابر نیله تهوتهه نصف بیخته کوفته بیخته آب لیمون حبها سازند وقت حاجت قوبا را خارید با آب لیمو یا آب ساده سائیده
طلا نمایند و اگر بجای تخم ترب افیون داخل کنند بهتر ست ایضاً مجرب گوگرد و کته پاپڑ یا نیله تهوتهه سندور سیاه سهاگه تیلیه مرداسنگ هر واحد یک درم سیماب دو درم
اول گوگرد و سیماب را یکجا کهرل نمایند که هر دو سیاه شود پس ادویه دیگر کوفته آمیخته خوب بسایند و با آب حبها ساخته وقت حاجت بسرکه سائیده بمالند ایضاً که اکثر برای
غرباتیار می ماند و مجرب ست باچی گهونگچی سرسون هر یک دو درم تخم پنوار چهار درم نیله تهوتهه دو ماشه کوفته با آب لیمو سائیده بقدر کنار دشتی حبها سازند وقت حاجت
یک حب بسرکه یا آب ترب سوده ضماد کنند و در نسخهٔ دیگر گوشمه عوض نیله تهوتهه ست و وزن همه برابر و بیدوغ ترش سرشته بکار برند که جهت گیج داد معمول و مجرب ست
حب قوبا که درین باب مجرب ست پلاس پاپڑه گندهک سهاگه بریان افیون برابر گرفته آب لیمو کهرل کرده حبها سازند وقت قوبا را خارید با آب لیمو حل کرده طلا سازند
و در نسخهٔ دیگر که آنهم معمول ست گهونگچی کات سفید مازو عوض پلاس پاپڑه ست ایضاً مجرب سهاگه نوشادر پهٹکری تخم پنوار افیون هر یک دو ماشه چونه یک ماشه در آب لیمو
چهار گهڑی حل کرده حب بندند و قوبا را خارید با آب لیمو و اگر نباشد با آب ساده سائیده بمالند ایضاً مجرب سهاگه خام رال گندهک باچی سیماب هر یک چهار دو ماشه مازو چهار ماشه

فی نسخه عرق مصفی خون

باب لیمو حب بسته بدستور طلا نمایند و در نسخه دیگر توتیای سبز صندل سفید عوض ال و بابچی ست و وزن همه برابر ایضاً برای داد مجرب احقر العباد نوشادر گندهک آمله توله
هر یک نه ماشه مازو شش ماشه سفیده سهاگه هر یک پنج ماشه نیله تهوتهه از یک ماشه تا سه ماشه در آب لیمو سوده حل کرده حب بسته بدارند وقت حاجت در آب مذکور حل کرده قدری
داد را خاریده طلا نمایند **دوای قوبا** یعنی داد منقول از بیاض استاد علیه الاعتماد سندور سپید مرغ هر دو با دسته چوب نیم صلایه کرده بمالند و یا صمغ عربی با مازو سبز کوفته
در سرکه حل کرده طلا سازند و یا شوره قلمی برگ گل بنگله برابر در آب لیمو سوده طلا نمایند و یا زردچوب چهره پان آب سائیده بمالند **ایضاً** که در ازاله قوبا مجرب است برگ نورسته
خیار شنبر بگیرند و ترشی انبه بگیرند و شاخهای نرم زقوم دو جزو باریک سائیده موضع قوبا را خاریده ضماد نمایند دو سه بار زائل شود **ایضاً** ترشی انبه دو توله توتیای سبز شش ماشه
هر دو را باریک سائیده در یک نیم پاو آب آمیزند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند وقت حاجت قوبا را خراشیده با پر مرغ آلوده بمالند و این دوا در اصلاح قرحه و رنگ ریختن نیز مفید است
ایضاً مفید قوبا لوبان کوته شکر سفید آب لیمو سائیده طلا کرده باشند **ایضاً** مجرب تخم پنواڑ زردچوبه سهاگه کات سفید افیون برگ صد برگ در آب سائیده حب ها بسته
با آب لیمو یا آب شنبه سائیده ضماد نمایند **ایضاً** اکاس صندل سرخ گوند چنبه ال سهاگه کات مساوی با آب سائیده قوبا را خاریده بمالند و در نسخه دیگر گندهک آمله سار تخم پنواڑ
عوض صندل و گوند در ال ست **روغن گندم** نافع قوبا و سعفه و محلل و ملین و مسکن سوزش و حرارت و مفید اورام صلبه گندم صاف شب در آب تر نموده صبح در شیشه کرده
بطریق ڈول جنتر روغن برآرند و یا گندم را شسته شب در هوا دارند و صبح بر تخته سنگی یا صفحه آهن گرم نهند و از بالا قطعه آهن بغایت گرم گذاشته بخشش کنند آنچه رطوبت سیاه
گرد آگرد او برآید بستانند و همچنان گرم بمالند **روغن پوست نارجیل** از مجربات والد مرحوم پوست جوز هندی دو سیر بابچی یک سیر گوگرد شتری یا و سیر اشخار پنجدرم
نیمکوفته در شیشه پر نموده بطریق چیه چکانند و موضع داد خاریده بمالند **نوع دیگر** از مجربات احقر پوست تخت نارجیل یک رطل توتیای سبز نوشادر آک آب نادیده یک [illegible]
ده نیم درم همه را نیمکوفته روغن کنجد بیست درم ممزوج کرده در شیشه آتشی یا در ظرفی کنند بطریق تپال جنتر روغن گیرند **روغن پاچک دشتی** که خشونت جلد و قوبا را [illegible]
بگیرند پاچک دشتی در دیگ گلی پر سازند چندانکه چهار انگشت کناره دیگ خالی ماند و سر دیگ را بسته چپه کرده بر سر آن دیگ دیگر گذارند بجای سر پوش بر آتش پاچک دشتی که بر زمین
روشن کرده باشند آن دیگ را گذارند و یا دیگ اندرون در زمین دیگدان نهاده زیر آن آتش [illegible] ساعت [illegible] که بالای دیگ است بردارند و آنچه عرق
مانند برنج سیاه [illegible] باشد با انگشت [illegible] در ظرفی بگیرند و باز آن [illegible] دیگ گذارند و همچنین کنند تا آنکه هیچ عرق بر نیاید پس عرق را که در ظرف گرفته باشند [illegible]
بر قوبا بمالند بعد خاریدن آن پاچک دشتی **نوع دیگر** برای هر قسم داد و اکوته نافع است بیارند پاچک دشتی یک آثار و هرتال پنج دام پخته و روغن کنجد یک آثار و هرتال را در
روغن حل کرده هر عدد پاچک را از این روغن غلاف کنند و در ظرفی گلی ته به ته نهاده و گل حکمت نموده بطریق تپال جنتر روغن بگیرند اغلب که از دو سه بار زیاده حاجت
استعمال نشود **روغنی** که برای قوبا و جرب سخت سود مند است زرنیخ ده درم گوگرد پنج درم سیماب پنج توله روغن زرد یک آثار شاهجهانی سیماب را با گوگرد بسایند تا سیاه شود
آنگاه زرنیخ را حل کرده در پاو آثار روغن بانگشت خوب لت کنند و بر پارچه آب نارسیده بمالند و بر سیخ آهنی پیچیده بر شیشه محکم کرده بر چلشتی پر از آب بیاویزند و آتش دهند
و روغن باقی را اندک اندک بر آن پارچه می ریزند و روغنی که چکیده از روی آب جمع کرده وقت حاجت بر جرب و قوبا بمالند که فی الفور زائل میکند **ضماد** که برای داد لائق است
سیماب [illegible] توله گندهک آمله سار [illegible] شش ماشه [illegible] توله روغن زرد داغ نموده در تهال کانسی [illegible]
مع سیماب [illegible] کافی خوب حل کنند تا که سیاه شود نگهدارند و قوبا را از پاچک دشتی بخارند که سرخ شود و همچنین بمالند تا یک گهڑی که عاجل الشفا است **ایضاً** که برای قوبا
و جرب و قروح خبیثه از مجربات حکیم علوی خان است بابچی کالی زیری تخم پنواڑ گندهک آمله سار مساوی کوفته شب با آب خیسانند و صبح در کهرل بمالند تا نرم گردد و روغن
کنجد [illegible] کرده بر موضع قوبا و جرب و قروح بمالند و بعد از دو سه ساعت با آب گرم و سرکه [illegible]
است خوردن از آب آن بنوشند که ان شاء الله تعالی هر قسم قوبا و جرب که باشد بر طرف گردد طلا که برای داد معمول است تخم پنواڑ آمله [illegible]
بمالند بعد از آن [illegible] طلا کنند و در نسخه دیگر کات عوض آمله [illegible] بابچی [illegible] **ایضاً** معمول مازو سهاگه بریان گندهک چهاچه [illegible]
هر واحد یک توله مرچ سیاه شش ماشه [illegible] بریان سه ماشه [illegible] لیمو سائیده حب ها بندند و بوقت حاجت طلا کنند **ایضاً** مجرب سهاگه بریان گندهک شکر سفید برابر
کوفته بیخته با آب طلا کنند **ایضاً** معمول مجرب گندهک آمله سار گندهک چهاچه کشته سفیده ال کوته بابچی هر یک یک توله تخم پنواڑ شش توله کوفته بیخته با آب شنبه [illegible]

بکار برند ایضاً که جهت قوبا مجرب و بی نظیر است سماق و بریان فلفل سیاه هلیله زنگی پوست بیخ باکلس جوئی هر چهار برابر با آب لیمو سحق کرده بر موضع قوبا طلا نمایند
در سه روز مستاصل گرداند و نسخه دیگر که مجرب نمایند و در نسخه دیگر سندروس عوض فلفل است و درخت باکلس جوئی یا گل سگانه نیز گویند ایضاً از بیاض استاد مرحوم تخم [illegible]
آمله بیخ [illegible] سه درم برگ سنا هر واحد یک تولہ کوفته بیخته نگاهدارند وقت حاجت بقدر کفایت در خمیر آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا تر باشد یک تولہ مصطکی نیز
افزایند و در نسخه دیگر سه درم برگ آک زیاده است و نوشته که مجموع را سائیده در روغن ترش آمیخته یکروز در آفتاب داشته بر موضع داد طلا کرده بگذارند تا خشک شود
و طلا بر طلا کنند تا سه بار پس بشویند [illegible] مجرب حکیم علی علاک البطم اشق مقل زراوند مدحرج هر یک سه ماشه روغن گل چینی بزموم هر یک یک تولہ
بدستور مرهم سازند اقوال مهره مسیحی گوید که اگر قوبای از اخلاط حاده لذاعه باشد باید که معالجه باشیایی سکنه معطفیه کنند و اگر از اخلاط غلیظه بود با ادویه قوی التلطیف
تحلیل نمایند و اول استفراغ ماده باسهال کنند [illegible] باید که ضماد جات باشد باکل گردانند و مداومت استعمال آب شیرین گرم کنند و بعد استحمام اطلیه موقته
استعمال کنند [illegible] اگر [illegible] باشد طلای [illegible] استعمال نمایند و اگر [illegible] باشد [illegible] تخفیف کثیر نماید و در قوبای بالغ آنچه جلا بغیر تلذیع نماید مثل آرد جو
و باقلا و آب [illegible] و تخم خربزه [illegible] استعمال کنند و اگر بالغ نباشد آرد ترمس و نخود و تخم [illegible] سرکه استعمال نمایند برای قوبا منفعت قوی
عظیم نماید اگر روغن گندم [illegible] ترشی ترنج طلا کنند و اما قوبای صبیان و ابدان نرم رطب را مسح آب دهن قبل از خوردن چیزی و آب شقائق النعمان و آب حماض
و ایضاً از [illegible] هلیله سیاه اگر [illegible] سرکه [illegible] کفایت باشد و اما قوبای کثیر الرطوبت محتاج با دویه قویه باشد چون خربق سفید و سیاه و کبریت و برگ انجکشت و تخم آن چون
بعضی از انها با [illegible] آمیخته طلا نمایند و اما قوبایی که از اشیای حاره هیجان کند باید که بدان اشیای قوی بلا لذع استعمال کنند مانند [illegible]
و کتیرا [illegible] پس اگر قوبا مزمن و متمکن گردد احتیاج باد ویه قویه مرکبه افتد مثل این دوا خربق سفید [illegible] مثقال [illegible]
نطرون هر واحد سه مثقال سائیده طلا نمایند و یک اشق آرد ترمس هر واحد یک مثقال بوره صرخ دو مثقال سرکه [illegible] کرده طلا کنند و بعد اندک زمان با آب
گرم بشویند [illegible] کنند و اما قوبائی که در ان جلد متقشر گردد و یا خارش باشد [illegible] باید که [illegible] کنند اگر همه بدن ممتلی و متحمل
[illegible] باشد [illegible] خلط سوداوی بنوشانند و چون تنقیه بدن کرده [illegible] طلا خربق سفید و سیاه با [illegible] مغسول [illegible] سرکه شقائق النعمان [illegible]
ابیض سرکه نمایند و اگر [illegible] خارش باشد [illegible] برگ خرزهره سبز [illegible] روغن شیرین بیزند تا [illegible] اگر [illegible] سرکه سائیده بران روغن کنجد و موم [illegible] گداخته اندازند
وصل کنند بعده بران گوگرد [illegible] سوخته پاشیده برهم زنند تا [illegible] اگر [illegible] در آفتاب و یا در حمام طلا کنند بوعلی سینا مینویسد که قوبا در اصل علاج محتاج با دویه جامع
تحلیل و تقطیع و اذابت و تلطیف مع تسکین و ترطیب باشد و اول [illegible] هر دو بسبب ماده غلیظ بود و ثانی بسبب ماده حار رقیق و بسبب غلبه یکی از دو امر محتاج
یکی از دو تدبیر باشد و چسپانیدن زلو بهترین علاج است و احتیاج بود در امر تنقیه و اتباع آن [illegible] بطریقیکه مشاهده واجب کند و تغذیه و ترطیب و تدبیر
بچیزیکه سعفه بدان محتاج بود و همچنین حمام از بزرگترین معالجات اوست و گاهی احتیاج بمفارقت هوای خشک افتد و قومی گفته که آنچه منع حدوث قوابی کند
و حادث آنرا صحت بخشد انست که کتان مغسول که غسل او بعصیر [illegible] باشد یکدرم با [illegible] مطبوخ ریحانی خورند و چون قوبا منتشر گردد و کثرت پذیرد علاجش علاج جذام است

معالجات موضعیه

اما برای قوبای [illegible] و متوسط از ادویه مفرده ترشی ترنج است و برای قوبای نیز صمغ عربی با سرکه و صمغ بادام و صمغ آلو با سرکه و میعه سائله با سرکه و خردل با سرکه بغایت مفید
و آب کبریتی و آب شور و زبد البحر و کف دریا و سرشیر [illegible] و آب دهن انسان روزه دار و چرک دندان او و تخم خربزه و بیخ خنثی [illegible] و روغن بادام تلخ
[illegible] و سنگ [illegible] با سرکه و سنگ [illegible] قوبا را [illegible] نفع میکند و اقاقیا [illegible] و روغن گندم قوبای [illegible] ضعیف و قوی را اصلاح کند
و زرد چوب و برای قوبای مبتدی مداومت ریختن آب گرم بران بعده مالش [illegible] کنند و این فعل علی الدوام نمایند و گاهی طلای [illegible] آنرا [illegible]
بالکل نافع و سعفه رطبه را نیز مفید بود و لعاب اسپغول و آب برگ [illegible] و آب [illegible] و صمغ آلو نافع برای قوبای صبیان است [illegible] صمغ بادام و سرشیر [illegible]
و سرکه آمیخته طلا کنند و یا [illegible] و کندر [illegible] سرکه سحق کرده استعمال نمایند و اما قوبای مزمن [illegible] محتاج با دویه قوی تر بود مثل عصاره ترشی ترنج

علاج زیراکه آن [illegible] تنقیح سام و تلطیف ماده نمایند و در اسهال [illegible] سازند و بر طوبت [illegible] و تسکین و تعدیل اخلاط [illegible] ۱۲ منه

مقوم بطبیخ ومثل روغن تخم دو و روغن برنج و روغن گندم خاصةً وصمغ بادام تلخ وگوگرد وپشک بز سوخته وکف دریا وقطران وزفت هر دو بجهت قوبا همچنین دواست طلا
بعفص سفید و سرگین حیوانات مذکوره در باب سعفه وفنجنکشت وکبر واشق و خربق وحب البان وثافسیا خاصةً لاسیما چون ازان قیر وطلی بروغن خردل بسازند وسنگ سبوه

نسخه طلای

واشق بسرکه در قوبا نافع وکندش وخاکستر کبوتر وزردچوب وخردل وحرف وتخم جرجیر وعسل بلادر بغایت مفید واز مرکبات آنچه بیشتر است کرسنه قیر ومانا و بسایند وبا روغن گندم
بیامیزند وخاکستر عسل بلادر گوگرد بصمغ بطم وشحم حب البان بسرکه بسیار قوی است وبرای قوبای منتشر نیز و یا بگیرند کندر وزاج وکبریت وصبر هر یک یکدرم صمغ دو درم بسرکه
طلا کنند و یا بگیرند بوره ارمنی نیم مثقال روغن گندم سه درم ترشی ترنج قنفذ البیوده هر یک دو درم تخم جرجیر شونیز خربق سیاه زاج سوخته هر واحد یک نیم درم وازان طلا سازند

نوع دیگر از طلا اینست

و یا سنگ سبوه بکوبند و بسرکه طلا کنند و یا بگیرند زاج دو درم وکندر وشب وکبریت وصبر و بطلا سرشته طلا نمایند دوای جید حب البان ده جزو گوگرد زرد چهار جزو سنگ سبوه
یکجزو باریک سابیده بسرکه وروغن طلا کنند و یا بگیرند کبریت و دقاق کندر واشق و در سرکه گداخته بکار برند و یا بگیرند سرگین سگ و اشنان گازران وکبریت بیض
و سداب و دخان تنور و پوست انار وخاکستر حمام وزرنیخ زرد و سرخ وکبریت اصفر مساوی و در سرکه و زیت حل کرده طلا نمایند مجوسی وصاحب جامع گویند که هرگاه
قوبا از مره سودا میشود چون کثرت اغذیه مولد آن کنند و از آنچه دران انتفاع یابند فصد وشرب دوای منقی سودا و پرهیز از اغذیه مولد آنست واما آنچه بدان تطلیه
موضع نمایند سنگ سبوه بسرکه است و هلیله زرد را باریک سابیده بصمغ آلوده شده بسرکه حل کرده بر موضع طلا نمایند و یا علک البطم باندک موم وزیت گداخته و بران

طلای قوبا از روغن گندم

گوگرد باریک سوده و سرکه آمیخته لزوم موضع کنند و یا بگیرند سرگین ... سرگین سوسمار و باریک سابیده بسرکه سرشته بکار برند و اگر قوبا بر چهره باشد بگیرند گندم
و بر قطعه آهن یا سندان خوب گرم نهاده بمطرقه بران بخش نمایند و رطوبتی که ازان سیلان کند بگیرند و بر قوبا طلا کنند و یا بگیرند تخم فنجنکشت و باریک ساخته بسرکه طلا
نمایند و یا بگیرند سرسیش چهار درم پنجدرم وکندر ده درم سوده بسرسیش در آب گداخته بسرشند و بر قوبا طلا سازند و اوفق علاج در قوبا که بارها آزموده ایم استعمال ماء الجبن
بحب افتیمون است جالینوس در علاج قوبای سر گوید که علاج عام قوبا استفراغ بدن است بحسب خلطی که فاسد شده و بدترین انواع او سیاه سوداوی است واکثر آنچه

نسخه مطبوخ افتیمون

در استفراغ بدن هنگام حدوث آن استعمال کرده میشود مطبوخ افتیمون وطبیخ افسنتین است واین نسخه اوست بگیرند هلیله سیاه وکابلی وزرد هر واحد ده درم بعد
دور کردن هسته آنها افسنتین رومی ده درم شاهتره خشک مویز منقی هر یک پانزده درم سنای مکی بیخ سوسن آسمانجونی مامیران چینی هر واحد پنج درم افتیمون هفت درم
همه را بطریق مطبوخ بپزند یکشربت ازان مقدار یکصد وبیست درم گرفته مطبوخ سقمونیا و یکدرم غاریقون دران حل کرده نیمگرم بنوشند اگر یکشربت کفایت نکند معاودت

نسخه نقوع صبر

آن نمایند و بر خلقی تجربه این کردم و ازان نفع لزوم پیدا صحت یافتند و قومی را از اهل عباده دیدم که در اکثر ابدان ایشان قوبای سیاه بود ومعالجه آن بشرب نقوع صبر
نموده و برای علاج او بصبره رفتند و چند روز قیام نموده این نقوع نوشیدند و ازان صحت یافته بوطن خود باز گشتند حتی که در بصره مکانی که دران مقام میکنند معروف است
و برای ایشان درانجا مکانات مرتب شده اند بگیرند صبر سقوطری خالص پنجاه درم وزردچوب ده درم و مامیران چینی پنجدرم وآنرا با مویز مع تخم در آب کاسنی تر کنند و در
آفتاب سه روز بدارند بعده هر روز ازان یک قدح مقدار چهل درم با سه درم روغن بادام بنوشند وکسی را که از ایشان بواسیر باشد درین اجزا مقل زیاده کنند و بروغن خسته
مشمش بنوشند وغذای او شوربای گوشت فربه باشد و بدین ده روز تا بیست روز قائم باشند و در هر دو روز یکبار در حمام داخل شوند پس بغیر طلا ازین صحت یافتند
و باز گشتند و اکثری را از ایشان سبب کثرت تولد آن در بلد آنها سوال کردم و بیان نمودند کسی که در بلد ما قیام کند و بنوعی از ماهی شور تعرض نماید آنرا این حادثه نمیشود
و هر که آن ماهی را تا پنج مرتبه بخورد آنرا این مرض پیدا گردد و دوازده انواع قوبا را در ابتدا ابدان طلا نمایند و جالینوس آنرا ذکر کرده چرک دندان اطفال است چون برنا شتا
باشند و روغن گندم و در آخر آن چون طول کند حرمل کوفته بازید در سرکه حل کرده است و اهل هوازین حرمل را سوخته و نمک سوخته بسرکه استعمال میکنند و آنرا دوا الخنفس
نامند واین دران حسن التاثیر است و آنرا بسرعت قلع میکنند واما اهل عراق آنرا بصمغ آلوده محلول بسرکه طلای نمایند و آنرا قلع و زائل میکند لیکن الم شدیدی آرد واین سیار
را دیدم که چون قوبا باطفال حادث میشد ... میگرفت و آنرا مثل معجون ساخته مدام بر قوبا بانمر بدان میکرد و قوبا بسرعت از سطح جلد منقلع میشد و دران سوراخها
مثل فرو بردن سوزن ظاهر میگردید وازان آب زرد ترشح میکرد و مدام آن آب را نشف میساخت تا آنکه پاک میشد و سوراخ فارغ ظاهر باقی می ماند بعده بروغن گندم
و یا مخ و کلیا طلا می نمود و قوبا خشک میشد و از جلد جدا میگردید و من این را در مردم کلان استعمال کردم و تاثیر نیک نمود و آنرا طلیه قوبا اینست که زیت چراغ روشن کرده

دهان او گیرند و شیر انجیر بدان آمیخته بر قوبا بمالند تا ورم کند و نضج یابد پس اندمال آن نمایند و اگر از استعمال این خارش بسیار پیدا شود موضع را بسرکه بشویند و بروغن گل
چرب کنند که ازین خارش ساکن شود و چند پیرزال را دیدیم که معالجهٔ قوبا بادویه پوشیده میکردند و از ایشان دریافتم که صدای جدید و زنگار آن بسرکه اخته بهت و رد
استعمال کردم و بدان نفع یافتند و قوبا قریب العهد اصلاح می یابد و بعید العهد گاهی متعسر میگردد و بعد فصد و استفراغ بران زلو چسپانیدن بدفعات تا خلطی
را که خارج از عروق دران واقف ست امتصاص نمایند و رنگ آن قوبا عریض بود و کثیر المده باشد و ازان صفائح مثل قشور جدا شود و گاهی ازان خون سائل
گردد و این بسیار دشوار ست و جماعتی را دیدیم که این نوع ایشان را حادث شده بر جمیع ابدان آنها عام گردید و بجذام مودی شد و این از بعض علامات جذام ست
پس واجب ست که علاجش علاج ابتدای جذام باشد و ذکر این نزد ذکر جذام بهتر ست و نوعی از قوبا بصغار الشکل عظیم الحکه ست و این دلالت میکند بر آنکه خلط موجب
او حریف لذاع ست و این نوع بقوبای جربی معروف ست و این اکثر در خصیتین و در کمر حادث میشود و انسان بخارش آن ایذا می یابد و آنرا بجواب میگردانند و علا
علاج جرب کثیر الحکه است و سوای این در بیمارستان دیدیم که برای این نوع وصف طلا بقطران میکردند و آن اثر نیک می نماید و حکه را فی الحال زائل میکند و ایضاً دیدیم
که دران مالش آب نارنج غیر پخته فی الفور اثر میکند و عقب او روغن گل بمالند و نوعی ازان صغیر شبیه به بثور ست و آن بقوبای منتشر معروف ست و این بعد استفراغ
و پرهیز شستن بسبوس گندم و تخم خربزه و آبهای گرم و مالش بروغن گل زائل میکند و آنچه از خادم سقلابی در علاج قوبا استفاده آن کردم و در کدامی از کتب ندیدم ما
ست که بسرکه گرم حل کرده بر قوبای خشک طلا کنند که این در یکدو دفعه آنرا زائل میکند و اول موصل مداد چینی بسرکه حل کرده بر قوبا میگذارند و بر حالتی می ماند
و زیاده و فراخ نمیشود و ایضاً او گوید که علت معروف بحکاک جبهه مرضی ست که در جلد پیشانی شبیه بقوبا ظاهر شود و غیر آنکه رقیق بود و ازان پوست باریک جدا گردد
و با آن اندک خارش بود و صورت او صورت حریره یا آرد باله ست که آنرا بر چیزی طلا کنند پس خشک گردد و سفید رنگ شفاف رقیق نماید و شخصی را دیدیم که بر همه بدن
او این مرض عام شده بود و سبب فاعل او رطوبت رقیقهٔ فاسدهٔ متغیر الکیفیت ست که در حوالی دماغ مجتمع شود و این اکثر در مقدم سر بود و پس طبیعت بنا بر تنقیهٔ دماغ از
اقرب موضع مقدم دماغ که آن جبهه است دفع کند بعده بران منجمد و خشک شود و بشکل مذکور گردد و با آن خارش همراه باشد که دران اخلاط فاسده اندک حدت بود پس لذع
مسام کنند و این علت عسر ست علیل ازان صحت نمی یابد مگر به تدبیر تام و لهذا هر مرضی که در سر حادث شود و چون فاعل آن خلطی باشد که از دماغ مترشح شود عسر البرء
بود و علاج این استفراغ بدن بحسب امکان ست و فصد اولی استفراغ سر ست بتدبیری که مشاکل سن مریض و مزاج او باشد و چون ازان فارغ شوند مداومت شستن
پیشانی بآب گرم نمایند و عقب آن بموم و روغن ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آرد عدس و گل سرخ در سرکه بجوشانند تا آنکه مثل حریره غلیظ گردد و بر پیشانی بدفعات
متواتر طلا نمایند و هر گاه دو روز بدین طلا کنند روز سوم بآب گرم بشویند و اگر آرد باقلا یا آرد کرسنه و آرد جو بآب مطبوخ زوفای سعتری پخته ضماد کنند آنرا زائل کند سعید
گوید که علاج قوبا اول فصد بعده باسهال مره سودا و ادخال مریض بحمام و تعدیل خلط موذی بشرب آب انار و آب آلو بجلاب کنند و غذا مزوره زیرباج یا بچه مرغ مرتب
بآب غوره دهند و بعد تنقیه و حمام تعدیل فضول اگر قوبا متمکن لاجرم مزمن بود و عسر الزوال باشد و بخارش شدید و سقوط قشور غلیظ و شدت خشونت بران استعمال
کنند و این را با طلیهٔ جرب طلا نمایند و صفت طلائیکه این نوع قوبا را نفع کند نشاسته و مامیثا و مرو زعفران و آرد ترمس و کندش و کف دریا و بورق کوفته بسرکه تر کرده بر
موضع طلا کنند و ایضاً ازانچه بدان انتفاع یابند آنست که ترشی ترنج و یا ترب و سرکه بمالند و بآب چقندر یا آرد جو و نخود و تخم خربزه و سبوس بآب گرم بشویند و اگر قوبا بغیر تمکن باشد
ملینات مثل موم و روغن و کثیرا استعمال کنند و پیه بط و مرغ یا مسکه بمالند و بآب نیم گرم بشویند و اگر حادث در ابدان صبیان باشد بآب دهن روزه دار و یا بصمغ الو
و سرکه طلا نمایند ایلاقی و جرجانی مینویسند که نظر کنند که کدام خلط مفرد یا مرکب ست اگر اخلاط مرکب بود استفراغ اخلاط یکسان باید کرد و اگر یکی از اخلاط غالب بود
تدبیر استفراغ آن خلط نمایند و از خلطهای دیگر غافل نباید بود اما اگر خلط تیز و رقیق بود استفراغ بادویه باید کرد که در علاج جرب مذکور شد و استفراغ خلط غلیظ بداروها باید کرد
که در علاج امراض سوداوی چون مالیخولیا و غیر آن مسطور شده و مدام در حمام رفتن و بآب گرم شیر شستن بهترین علاج آنست و بعد حمام اطلیه استعمال نمایند
اما اگر قوبا تر بود بادویهٔ مجففه باید و اگر تری اندک بود بادویهٔ جالیه باید و اگر مزمن بود و ادویهٔ قویة التحلیل مقطعه باید پس اگر قوبا قلیل الرطوبة بود و در گوشت فرو رفته باشد
کشکاب غلیظ مالیدن سودمند خاصةً اگر آرد جو و آرد باقلا بدان بسرشند و چقندر و سبوس گندم و تخم خربزه کوفته در آب بسرشته طلا کنند و تخم ترب با نشاسته

علاج حکاک جبهه

علاج قوبا تنقیح مسام و تحلیل خلط غلیظ و کسر حدت خلط رقیق و تغییر مزاج آن کیفیت ۱۲ منه دام ظله

در سرکه تر کرده طلا نمایند و روغن گندم با ترشی ترنج آمیخته طلا کردن سود دارد و هلیله زرد به سرکه سوده نافع بود و کودکان را طلای چرک دندان بر ناشتا سود دارد
و صمغ زرد آلو و کتیرا به سرکه با ترشی ترنج حل کرده دوای مجرب است قوبای غیر کهنه را زائل کند و مازو به سرکه سوده و زاک به سرکه حل کرده و مانند آن و اگر از قوبا رطوبت بیشتر آید حضض
و مازو و صمغ و کتیرا و شیاف مامیثا و مقل و قوبال مس و سنگ سبوبه با سرکه طلا کنند و آنچه بدین ادویه زائل نشود اول زلو بچسپانند تا خون ردی را جذب کند بعده بران
محجمه نهند تا خونی که از زلو باقی مانده باشد خارج نماید پس موم روغن که از روغن گل ساخته باشند طلا کنند و یک شب رها کنند و روز دیگر آرد جو و آرد نخود و تخم خربزه و سبوس
گندم و کشنیز در آب پخته طلا نمایند و شب رها کرده دیگر روز بطبیخ بابونه و بیخ خطمی در حمام بشویند و اگر چیزی باقی ماند دیگر باره زلو بران اندازند و همین علاج را دیگر بار
اعاده نمایند و اشق به سرکه حل کرده قوبای کهنه را سود دارد و یا کندش و زرد چوب نیز افزایند صفت دوای قوی تر گیرند زرنیخ دو بار و روغن گاو سوده سه روز بگذارند
پس روغن از آن صاف کرده آن روغن طلا کنند تا قوبا برادر کند و گوشت پدید آید پس بمرهم علاج کنند دیگر مازو خام بی سوراخ پنج درم و بول گاو یک سکوره و سرکه
یک سکوره بپزند تا نرم شود و ساییده طلا نمایند دیگر سریشم ماهی چهار درم کندر دو درم به سرکه حل کرده طلا کنند دیگر مازو و کتیرا و حضض هر یک به سرکه حل کرده طلا کنند دیگر
برای قوبائیکه حصف باشد سفیداب هشت درم گوگرد دو درم مویزج یک درم به سرکه طلا کنند و هر گاه قوبا از علاج پاک گردد بران ادویه رادعه که آن موضع را قوت دهند
طلا باید کرد تا معاودت نکند ابن الیاس گوید که در ابتدا فصد نمایند و بعد نضج ماده تنقیه بدن از اخلاط محدث آن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله مقوی بتر کنند
و بعد تنقیه تامه هلیله زرد و صمغ آلو و صبر مساوی ساییده به سرکه کهنه و روغن گل آمیخته طلا نمایند و اگر قوبا رقیق مبتدی باشد مورد و مغاث مساوی ساییده به سرکه
تند سرشته طلا کنند و اما هر گاه مزمن شود و جلد با آن متقشر گردد این طلا بکار برند قردمانا مویزج هر واحد ده درم بیخ سوسن آسمانجونی گوگرد زرد هر واحد پنج درم نخود
پشک هر واحد شش درم همه را باریک ساییده به سرکه کهنه سرشته طلا کنند انطاکی گوید که تنقیه بفصد و اسهال کنند بعده اطلیه مناسب مثل شیر انجیر و نطرون
و بیست و شب و ریوند و عصفر و نمک و شونیز و شحم حنظل به سرکه برای حار و بعسل برای بارد بکار برند و از مجربات من برای جمیع انواع او این دواست مرکی شکر
کف دریا گوگرد شب یمانی مساوی بقطران سرشته بعد خاریدن طلا نمایند و ملازمت حمام کنند گیلانی مینویسد که بیشتر در علاج قوبای قوی بفصد و اسهال
دافع سودا و اخلاط سوداویه احتیاج می افتد و مطبوخ افتیمون را دخل تام است در نفع قوبای رطوبی و سوداوی و قوبائیکه ماده او دموی باشد و فصد درین اوجب است
و علاج موضعیه مستقل در قوبا مختلف بود بحسب اختلافات مرض از جهت ماده و جنس او و کیفیت او بحسب حرارت و قرب بصلاح و از جهت مرور زمانه بران و از
جهت موضع مرض و غیر اینها بحسب این امور ادویه موضعیه باید و علاج قوبای مزمن علاج قوبای سوداوی ماده است و اگر چه ماده او در اصل دموی باشد مثلا و از ادویه
کثیر المنفعت در قوبائیکه قوی الماده نباشد روغن پوست نارجیل است و طریق ساختن آن این است که پوست سخت نارجیل را صاف کرده خرد خرد بشکنند
و در آب تر کنند تا نرم شود و آب بسیار نباشد بلکه چندان تر کنند که نم بردارد و بپارچه صاف کرده در شیشه مطین انداخته و در دهن او تنکهای کاه پائی نهند و در وسط
طبق سوراخ کرده بر دیگدان نهند و سر شیشه از آن سوراخ واژگون بیرون کنند و زیر او مقابله آن در دیگدان قدح نهند و بر طبق آتش بملایم روشن کنند پس
روغن سیاه حاد که از آن بچکد نگاهدارند و بطریق طلا بعد طلا استعمال نمایند و بشویند و باز طلا کنند و همچنین مرات عمل نمایند که بعون الله تعالی نفع تام نماید
و کذلک طلای لبان مصعد آن را نفع بخشد باین طریق که لبان را بکوبند و در ته دیگ فرش کرده در وسط آن قدح نهند و بر سر دیگ ظرفی وصل کنند و آن ظرف
را از آب پر نمایند و زیر دیگ آتش نرم کنند پس اندکی آب در قدح و زیر سرپوش چیزی سفید مثل آرد نشسته جمع شود و آن هر دو را نگاه دارند و نزد حاجت چنین استعمال
کنند که بگیرند اندکی از جوهر مصعد مذکور و در آب مسطور آمیخته چند بار بدان طلا نمایند که نفع تام نماید و از عادت هست که او میگفتیم اولا بشرب روغن زرد یا مسکه در آب
گداخته به طریقیکه ظرف آن را در آب گرم نهند تا بگدازد و صاف کرده بنوشند یا روغن بادام بیاشامند و این اولی ست هر روز مقدار سه درم در ابتدا بنوشند و بعد از آن
تا ده درم یا زیاده از آن بیفزایند و بران تا شش ماه مداومت نمایند بعده اگر احتیاج تنقیه شود مسهل سودا استعمال کنند بعده روغن پوست نارجیل یا لبان مصعد
با آب مقطر او استعمال کنند که ازین جهت تدبیر قوبا باقی نمی ماند خصوصا اگر رعایت تدابیر درین مدت و بعد این کنند سبیل آن ترطیب گرداند ابو سهل گفته که معالجه
قوبا بادویه قوی التجفیف نمایند و استفراغ بدن باسهال کنند و بران ادویه منقیه بطلا استعمال نمایند مثل نخود و هر دو خربق و حراره که پر سحوق باشد چون زرفت یا موم

نسخه روغن پوست نارجیل

نسخه طلای لبان

یا تنقیح آمیزند و زبل عظایه و زبل زرزور که آن را بنج تنها خورانیده باشند و اکثر ثوبائی که در پیش و در جای دیگر باشد باین علاج تنها به روغن گندم صحت یابد و اگر ثوبا مزمن باشد برگ انجنا کشت بسرکه سائیده ضماد کنند و یا برگ کبر بسرکه سوده ضماد نمایند و از ادویه مرکبه اینست که بگیرند سر بیش تجاران نیم اوقیه کندر و سیسیم و مرهم سرکه نیم قوطولی ادویه را در سرکه گداخته بر ثوبا طلا کنند و ایضاً بگیرند قلقطار یک اوقیه صمغ یک اوقیه کوکرد زرد نیم اوقیه بورق نیم اوقیه قاقله شصت عدد سائیده بسرکه سرشته طلا کنند و بر جای صحیح آن را نرسانند و چون خشک شود بآب سرد بشویند و ایضاً بگیرند قلقدیس و کبریت زرد و نطرون و کندر مساوی و برای ثوبا در سرکه و برای حکه در شراب سرشته بکار برند و از علاجات ثوبای مزمن ردی بعد تنقیه بدن و اصلاح حال آنست که بران دوای حاد بپاشند تا بخورد و گوشت ظاهر گردد بعده مرهم علاج کنند تا آنکه صحت یابد و این طلا ثوبای ردی مزمن را نافعست رانک کثیر اتخم خربزه مساوی بسرکه سرشته طلا کنند ابوالحسن گوید که ثوبای دموی زائل میشود بفصد و تنقیه و طلا باشیای غساله که طلا کنند مثل مغز خربزه و تخم آن و اشنان و آرد باقلا و آرد نخود و چون باینها در حمام بدفعات بشویند پس این طلا بران نهند بگیرند صمغ عربی و صمغ فارسی و کثیرا مساوی و اشق نصف مجموع در سرکه تر کنند تا همه بگداز ونیده بدفعات بران بمالند که آن را زائل کند و در ابتدای او روغن گندم نفع کند و اگر این دوا مرة بکشند از سرکه که دران مازو ترکرده باشند ثوبا منتشر و فراخ نشود و اگر بعد فصد و استفراغ و طلا استعمال کنند بران زلو بپاشند که استیصال او نماید و اما صفراوی را نوشیدن مطبوخ افتیمون و استعمال ایارج فیقرا و غرغره بمیبخج و عاقرقرحا بماء العسل حل کرده زائل کند و اگر مریض حار مزاج باشد بفصد او باک نیست و بادویه ناشفه و اشیای قابضه طلا کنند مثل اقلیمیای ذهبی و زنجبیل گلنار و گل سرخ سوده همه بحسب حاجت بسرکه حل کرده و ایضاً آب دهن صائم قبل افطار در آخر روز بران انداختن نافع بود و چرک دندان او بران بمالند و از انچه بدان طلا کنند حرمل و کندش بسکه سوده بسرکه حل کرده است و ایضاً آن را تمریع بسوزن و گشادن عیون آن بسوزن و مالش بسرکه جمیع اجزا نفع بخشد و اما سوداوی بطی الزوال عسر البرء بود و علاجش فصد باسلیق و شرب مطبوخ افتیمون و لوغاذیا بآب هلیله سیاه و مویز است و طلا بشحوم بط و مرغابی و چربی موم و روغن دائم نمایند و جمیع انواع ثوبا را شرب آب چشمه کبریتی و جلوس دران و آبهای گرم و غسل بدان بسیار نافعست و در همه لزوم اصلاح اغذیه و تعالج در قانون محموده نمایند و هر نوع آن که منتشر گردد و در گوشت عمیق شود و تنقیح کند یا سفید گردد دوای حاد بران نهند تا آن را استیصال گرداند و مجروح و بعد از آن علاج او بمرهم کنند و مالش جمیع انواع او بحسک جبلی که معروف بحسک قنفذیست و او آنست که چون حیوان دران سیر کند بدان تعلق گردد و خاصه بصوف اغنام و اذناب الخیل کلان مخروطی شکل است و بران خار کوچک بود و از ان آب بسیار برآید چون بیفشارند پس آب وی یا آب برگ او ثوبا را بمالند دیکر و زآن را به کند و ایضا این ثولول را نفع کند اگر بدان بمالند و اما انواع ثوبا بسیار است بحسب ترکب و امتزاج آن و بحسب بدان و افرخه آنها و نوع سوداوی از ان چون در جلد عمیق گردد و زمانه او طول کند و پرهیز نکنند سوداوی بجذام گردد و اعضا را بر بیاندبس هر گاه اتفاق این حال شود باید که معالجه او معالجه اوائل جذام کنند و براماک در سرکه حل کرده بر ثوبا طلا کردن تاثیر عجیبی دارد و در کتابی از کتب آن را یافتم الا آن را تجربه کردم و سریع التاثیر یافتم حتی که آن گاهی بازاله او در یک طلا میکند محمد حسین مینویسد که پوست بیخ پالک جوهی و هلیله سیاه هر یک دوازده مثقال سکاکاکوفته چهار و نیم مثقال مازو و سبزکات هندی هر یک سه مثقال کوفته هشت پاس بآب لیموی کاغذی بسایند پس اقراص ساخته در آفتاب خشک نمایند و نزد حاجت بآب سائیده طلا نمایند بعد از انکه موضع ثوبا را بخرقه درشت و یا کیسه حمام مالیده باشند پس بگذارند تا خشک شود و خشکریشه آن خود بخود جدا گردد و اگر احتیاج باقی باشد باز بدستور طلا نمایند و اگر این قرص را بآب برگ پالک جوهی تازه بسایند و بمالند بهتر و قوی تر گردد و چند دفعه بعون الله تعالی زائل میگردد و نیز مالیدن صابون سوده باندک نکار محرق مفید است و اگر بدین تدابیر اصلاح نیابد و محتاج بجراحت نمودن و اخراج مواد باشد بران سیر سوده گذارند تا آبله کند و مجروح شود پس از ان مرهم سفیداب یا غیر آن گذارند

ثآلیل و مسماریه و عقعف و قرنیه و امثال آن

بدانکه ثآلیل جمع ثولول است که بفارسی زخ و بهندی مسه نامند و آن بثوره صلب مستدیره است که در بدن بر آید و شش نوع بود یکی منکوس و او آنست که غیر منبسط بود بلکه املس شبیه به بثره صلب باشد غیر آنکه مستدیر بود و در گوشت فرو رفته باشد گویا که در لحم مرکوز است و گویند او آنست که بیخ او ذو شظایا باشد دوم متعلق متشقق بزرگ مستدیر ذی شظایا باشد یا بس سوم متعلق چهارم مسماری که سر او چون سر میخ بزرگ پهن بود و بیخ او باریک اندرون بدن فرو رفته چون مسمار یعنی میخ و سفیدی مائل باشد پنجم قرنی و آن در از عقعف یعنی نخنی کج بجانبی بود ششم طرسوس که بزرگ بود و باشد از ان چرک و ریم پالاید بسبب تولد ثولول خلط غلیظ خشک بلغمی است که نزد

احتباس او در رگهای کوچک خشک گردد یا خلط سوداوی یا مرکب از سودا و بلغم که طبیعت بظاهر بشره دفع ساخته باشد و بقول شیخ سبب فاعل این همه دفع طبیعت
و سبب مادی اخلاط غلیظ سوداوی که گاهی سودا از بلغم یابس بسیار که در خون کثرت پذیرد تحلیل گردد و گاهی نفس خون را بسبب احتقان و کثرت او و عدم اسباب
تعفن استحاله بسوی خشکی و سردی عارض شود خصوصاً در عروق صغار که در امثال آن خون متعفن نمیشود بسبب قلت او و قرب او از اسباب خارجی که آنها در تخفیف تعفن
از تعفین میباشند لاسیما چون خون در جهت خود بسیار نباشد و گاه باشد که ثولول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاهی از آن یکبعد دیگر بروید و سبب آنجمله
شود و هرگاه آن ثولول بزرگ انتف یا باطل کنند بهتر تدبیر که باشد دیگران ساقط شوند و باشد که ثآلیل متفرق بر آید و ابو منصور گوید که ثآلیل دو نوع ست یکی از آن
رطب لین و دیگر صلب جاسی و آنرا اسامیر گویند و سبب رطب بلغم مشتبه بسوداست و سبب یابس سودا بود و آملاقی گوید که ثآلیل ابهر ضخما نامند و آن رطوبتی ست که از
سودا متحجر شود غالبا مختلف ذی طول و قصر و فروع و شقوق که بیخ آن باریک باقی غلیظ بود و برویده و گاهی بسبب خبث ماده درد کند **علاج** شونیز با سرکه و نمک
با سرکه هر روز مکرر بمالند و پیوسته مالیدن روغن گل و چربی بط و مرغ مفید بود و بعد از نضج تنقیه بلغم و سودا بمسهل کنند بعد آن حب افتیمون خورند و اگر ازین چیز با فائده
نشود با آهن قطع کنند یا دوای تیز مانند فلفیون بمالند و هرگاه گوشت زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب را استعمال کنند و نوشادر و انزروت و زنگار با آب صابون
سرشته طلا کردن نیز ثآلیل را اسقاط کند و همچنین سر انگشتانه انگریزی که کاشتک گویند در آب ساییده طلای رقیق ساختن در اسقاط آن مجرب ست و اگر ثولول
را بناخنگیر خراشیده سقمونیا در شیر درخت انجیر سوده ضماد کنند و بیخ زنبق سوده یا زردچوب ساییده در کاغذ پیچیده بطور فتیله ساخته سر آنرا سوزانیده ثولول را
با آن داغ کنند و از دست بر کنند و گویند که کشنیز خشک در آب ساییده ضماد کردن مجرب ست در دو سه نوبت خشک شده می افتد و سرگین طاوس با سرکه طلا کردن
و یا صدف سوخته با سرکه ضماد نمودن و کذا برگ و شاخ خرفه بر ان مالیدن مفید بود و اگر ثولول را از پاچک دشتی خاییده چونه و بیخی در آب حل کرده بمالند در دو سه روز
بیفتد و اگر از پاره خشب یمانی یکسر بمالند که خون آلوده شود و یا پشک بز با سرکه ساییده طلا کنند و یا سماق نصف بریان و نصف خام با آب لیموی کاغذی
سرشته بمالند و یا بیخ [illegible] با سرکه ساییده بر بدن بمالند و یا [illegible] در آب لیمو ساییده طلا نمایند نیز مفید بود و صاحب تحفه نوشته که اگر نخود خشک را در اول هلال بعدد
ثآلیل گرفته هر یک را بر یکی [illegible] نخود مالیده همه را در لته بسته از میان هر دو پای از بالای شانه آن لته را بجانب عقب بیندازند در آخر آن ماه جمیع ثآلیل برطرف
میشوند و بعضی گویند که این عمل تجربه در آمده و اگر برگ پان گنگیری بگیرند و بر ان چونه بمالند و فتیله آن ساخته در زیر انگشت و سبابه گرفته بر سر بمالند چنانچه از ناخن نیز
خراشیده شود و در اندک مدت همگی منقلع گردد و اگر سر کلان باشد دو سه روز همچنان کنند تا تمامه منقلع شود در ین باب مجرب ست **ذکر ادویه نافع ثآلیل** طلاء
روغن گندم و کذا حلتیت و مغز انجیر خشک و کذا آب چغندر سرخ و کذا کندر با سرکه و زیت هر واحد در قلع ثآلیل مجرب سویدی ست و ضماد بیخ درخت خلاف سوخته
و کذا برگ آن با سرکه و کذا مر و سلیخه و عسل و کذا سرگین کبوتر با آب و دهن و کذا حلتیت بشیر انجیر یا بعسل و کذا تخم بید انجیر بعسل و کذا آب برگ انجیر و کذا انجیر خام با نطرون و آرد
گندم پخته و یا تنها پخته با مرهم زرد آمیخته و کذا اشق با سرکه و کذا افربیون بزیت و کذا سام ابرص کوفته و کذا خاکستر او و بزر کتان و [illegible] و کذا پیاز عنصل بریان و کذا
خاکستر شاخ انگور با سرکه و کذا [illegible] سوخته و کذا اکل سرخ پخته با خام سوده و کذا سرگین گاو با سرکه و کذا اسداب و نطرون و کذا سرگین گنجشک با آب و دهن بوره و کذا
و کذا اصداف [illegible] شراب و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا پشک موش و کذا خاکستر بادنجان با سرکه سرشته و کذا نمک سوخته با سرکه و کذا ترب کوفته
با سرکه آمیخته و کذا سرطان سوخته و کذا خون [illegible] و کذا خون خرشتوک نیز آمیخته و [illegible] بلاجرد و شرب آن و کذا [illegible] شامی تازه و داغ بشاخ آهن مرات و کذا
[illegible] چهار مرتبه هر واحد دافع ثآلیل ست **اقوال حکما** ابو سهل گوید که ثآلیل را این طور قلع نمایند که بگیرند [illegible] خشب یمانی و چربی بط سرشته طلا کنند
و یا تخم حرجیر با سرکه و زهره گاو بسایند تا مثل مرهم گردد و هر روز مرات کثیر طلا نمایند و یا برگ مورد و برگ کبر و یا سرکه و نمک و کذا زاج با سرکه سوده و خرنوب نبطی مسحوق
با سرکه بمالند و بهتر ازین در روزی چند بار بمالند و اگر آنرا اصول باشد آنرا و حوالی آنرا نشتر [illegible] زنند و بر آن شیر انجیر چکانند یا دوای حاد اکال مثل دیک بر دیک و غیره
بر ان نهند پس هرگاه سیاه شود و متاکل گردد بر ان اندک روغن زرد نهند حتی که آنچه متاکل شده باشد منقلع گردد و اعاده این تدبیر مرات کنند تا آنکه تمامه زائل شود
و اگر در بدن کثرت آن باشد تنقیه بدن بادویه مخرج سودا نمایند و تدبیر ازین چیز که ترطیب و تلیین نماید باید گردانند و شیخ میفرماید که امبادرت بتقلیل خون از فصد

[illegible] آنکه از [illegible] بعضو مجاور [illegible] ماده [illegible] خشک [illegible] ثآلیل کثرت نماید ۱۲

و باستفراغ سودا امری ست که ازان چاره نیست اگر مرض کثرت پذیرد و از فصد و اعتدال تجاوز کند و همچنین تدبیر مولد خلط غلیظ و غیر آن از آنچه ذکر او برآمده گذشت
و اما علاج ضمنی باودیه باید که دران تلخی و قبض بود و تبین تخفیف ازان برای ثؤلول خفیف استعمال باید کرد مثل طلیدن روغن پسته دائم بطبیخ گشنیز و سعد یا بترکیب
بعد سر روز و آب گندنا بسماق و در روغن بان و ایضاً ببرگ کبر و بجوز السرو و زیتون خام و کنار نارنج نیز خوب ست و برگ مورد تر برای تخفیف و قوی و پوست جوز تر
خشک و دیگر خوب باوجود قلت اذیت او برای ثؤلول عظیم قوی نیکوست و پوست بیخ غرب و خاکستر او بسرکه و آنچه جید و بالغ النفع ست آنست که کبریت احمر را حل
و دقاق کوفته بیخته بآب سرد طلا کنند و اما قوی ازان برای ثؤلول قوی بکار برند مثل طلای مرتب از نوره و زرنیخ و اشخار خصوصاً با سیماب کشته لا سیما که اکثر بلوط
و زیت و نمک با آب پیاز و بلبوس و پشک بز و ایضاً ذراریح بزرنیخ و ایضاً عسل بلادر در اسقاط او قوی ست و شیر تیغ چون بتکرار بران مالند ساقط کند
و دیگر مرکب نیز از مسقط عظیم او ست و شونیز بهول چون ضماد نمایند عجیب ست و زهره گاو نیز ایضاً و حلتیت و مرهم جاوشیر و بیلات که آن صمغ بلادر ست
ترکیب دیگر عمل نوشت جوز رطب و زجاج و آهک زنده هر واحد جزو کوفته بیخته بران نهند و یا بگیرند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد پنج درم شحم حنظل شش درم بورق
شش درم نوشادر چهار درم اشخار و زرنیخ زرد هر واحد هشت درم زهره گاو شش درم اشنان فارسی هفت درم کوفته بیخته بآب صابون طلا نمایند و از معالجات ثآلیل
قلع او ست و این گاهی بانبوبه پر طیور بزرگ و یا نقره و یا آهن بود که تجویف او بمقداری باشد که دران ثؤلول بآنکه بدشواری در آید و جرم او حاد و قطاع باشد پس بران
ثؤلول بآنکه زور در آرند و بران بپیچانند و یک بیخ آن اندک بفشارند که آنرا مستاصل کند و یا بصناره ثؤلول را بکشند تا آنکه بیخ او کشیده گردد و بعده بآله تیز که تا بیخ او
برسد قطع کنند و بعد قلع آن روغن زرد بران نهند و ایضاً هر گاه دوای حاد بران گذارند تا قلع آرد دوای حاد بردارند و بران روغن زرد نهند و چندی ترک کرده باز اعاده
او کنند تا آنکه سقوط آن تمام شود و گاهی قلع آن با بن چلوه میکنند که از آنچه متصل او ست با بن لطیف مقور جدا میسازند و بعده بران دوای حاد میگذارند تجربه ایم
قطع آن باستره عمیق حتی الامکان مع مراعات سطح جلد و بعده مالش موضع بصابون و صمغ و نمک سرخ تا خونیکه ازان سیلان کند سائل گردد و محتبس شود و بعد آن
ما بقی ساقط گردد و طبری گوید که علاج ثؤلول حادث در پیشانی در روی بهمان نحو که در علاج عدسیه و نمشیه باید کرد و گاهی امر بقلع او میکنند که این سهل الانقلاع ست
با عروق او برابر باید و آنچه بران طلا کنند دیگر روز یا بعده در روز تا آنرا زائل کند برگ حسک جبلی رطب ست اینرا بران بمالند که آنرا خشک کند و بیفگند و ایضاً صمغ
در سرکه حل کرده طلا کردن آنرا زائل کند و من در بیمارستان این دوا استعمال میکنم بگیرند بورق یکجزو برگ سورنجان … درم نمک طبرزد یکجزو … و بسایند و بران … بگیرند
بمالند تا آنکه خون برآید بعده ترک آن کنند و ایضاً بعده در روز بمالند پس بیفتد و زائل شود و این را … استعمال نکنند و هر گاه بزرگ و شش و صلب گردد و در روغن …
ساعتی بران بمالند تا آنکه دران خون ظاهر شود و بعده بشویند و بروغن چرب کنند که خشک کند و بیفگند غیر آنکه واجب ست که بعد استعمال روغن از آب سرد و هوای سرد محفوظ
دارند و بآب گرم بشویند و اگر موضع متقرح و گرم شود مرهم کافور دران استعمال نمایند و نوع ثؤلول تیغی را که بدترین انواع ست نیز بعلاج مذکور معالجه نمایند پس اگر این علاج دران
فائده نکند اولی آنست که دوای حاد و روغن نوره بران نهند تا آنرا مستاصل گردانند و دیدیم که حب او بروغن نوره منقلع شد و بیخ او مثل درهم عود ظاهر شد و بران هم دوای حاد
نهاده شد حتی که منقطع گردید پس بران مرهم منبت لحم گذاشتیم تا آنکه اصلاح یافت و انفع ترین چیزیکه در ثآلیل استعمال کنند آنست که بگیرند چوب آس رطب و یک طرف او
در آتش نهند تا گرم شود و بطرف دیگر نشیش و تری بر ظاهر گردد و بگیرند ازین آب و بر ثؤلول بمالند و این در روز چند بار کنند و در شب بر روغنی که خواهند و بهتر آن روغن گل ست
چرب سازند که آن بغیر مدت بیفتد و باز عود نکند ایضاً او گفته که علاج ثؤلول متشقق ذات شظایا که سبب فاعل او خلط یابس ارضی سوداوی بود نوشیدن ماء الاصول
بروغن بادام تلخ ست بعده شرب مطبوخ افتیمون و دلک آن بآب برگ حسک جبلی و آب بورق و برگ مورد کوفته ببورق و اگر متصعب و صلب گردد بران روغن نوره
چکانند چنانچه سابق مذکور شده و آنچه بدان علاج ثؤلول کنند بعد تنقیه و اصلاح غذا النشا و بروغن گل و موم و شحم ست و اگر تا چهل روز هر روغن و بهتر آن روغن گل ست
بمالند ساقط گردد و بعض اوائل ذکر کرده اند که طلای او بآب … یکدفعه یا دو دفعه خشک کند و بیفگند و این دوا که تجربه آن کرده ام استعمال کنند بگیرند آب آهنگران که دران
آهن گرم سرد میکنند و دران بورق و صبر و مر حل کنند و بمالند و اما علاج نوع منکوس آنست که متقرح گردانند بعد فصد و استفراغ بعده از روغن نوره بران … افکنند
تا ازان خون ظاهر شود و بعد ازان بسرکه بشویند و بروغن گل چرب سازند که آن زائل شود و هر گاه تر گردد مرهم کبیر علاج کنند مدین نوع … دانه او بزرگ شود و …

اندین یا قریب از عضوی شریف بود پس واجب ست که بران مرهم داخلیون چند روز نهند که تا آنرا تحلیل کند و یا ترقیق کند و فضلات او را مائی گرداند پس بسر نشتر
بگشایند تا آنچه اندران باشد سائل شود و خشک گردد و آن بهترین چیزها که برای قلع ثآلیل متعلقه و مسامیر متشنجه و منکوسه استعمال نمایند این دوا ست و این مشهور که سبب
این بسیار ست بگیرند گوگرد و زرنیخ زرد و نوشادر و خاکستر چوب مساوی پس بعض او بسرکه و بعض او بنفط سرشته بر ثولول طلا نمایند هر ثولول و هر مسامیر که باشد ازین کم
شود و زائل گردد و درین تقدیر بیشتر اندیشیست چه مجرب ست و بعضی مردم برای این عسل بلادر بیان کرده اند و این خطای بزرگ ست لاسیما در بلاد گرم که بورث ساعیه
میگردد و گاهی تهیج بدن متعدی میشود و گاهی ازان مریض صحت می یابد و باز بعد یکسال عود میکند و شخصی را دیدم که قروح متولد از عسل بلادر آنرا لازم نمود حتی که آن را
بطریق اسقاط قوت و ایراث حمیات مطبقه هلاک گردانید پس واجب ست که انسان از استعمال عسل بلادر حذر نماید و اما تنوعات مثل شیر انجیر و شیر مازریون و شبرم
قوت در استعمال آن نهان نیز خطر ست و اکثرین چیزیکه استعمال نمایند همان ست که ذکر کردیم و اگر انسان اراده تعدیه بغیر آن کند پس بهترین چیزها روغن نوره ست
که مذکور شد مجوسی گوید که حدوث ثآلیل و مسامیر از خلطین غلیظین بلغمی سوداوی میباشد و صواب علاج آن استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون یا حب اصطمخیقون معمول
با فتیمون ست و پرهیز از مولد این هر دو خلط و آنچه از اضمده قلع آن کند پشک بز باریک سوده بسرکه سرشته بر ثولول نهادن ست و بالخاصه موضع در روزی برات باسرکه
نمرو نمک قلع آن نماید و یا بگیرند قشور مس و باریک سائیده بسرکه بسرشند و لزوم موضع کنند و یا بگیرند قنطاریون و باریک سوده بثلث سرشته بر ثولول نهند و اگر این
ادویه فائده نکند دوای حاد مثل فلفیون و مثل آن بر وی نهند که این او را نیز رد و بسوزد و بعده بیخ او روغن زرد گذارند حتی که خشکریشه را قلع کند بعده اعاده دوای حاد
کنند بعد آن روغن زرد تا آنکه جمله مستاصل گردد بعد ازان معالجه او بدوای منبت لحم نمایند و گاهی نفع میکند اینکه سنگ فلفل و اشخار و اشنان فارسی و بورق مساوی
باریک سوده بآب قنابری یا آب صابون بسرشند و ثولول را بموی ببندند و بران این دوا پاشند که در روز سیوم آنرا ساقط کند صفت ضماد دیگه ثآلیل را قلع کند
بقوت زنگار و مس سوخته شحم حنظل و بورق و نوشادر و اشخار زرنیخ زرد زهره گاو و اشنان فارسی هر واحد یکجزو و آهک آب نارسیده نیم جزو باریک سوده بآب صابون یا بآب اشق
سرشته بر ثولول لازم نمایند بعد از انکه بیخ او بموی بسته باشند و دیگه آهک آب نارسیده و دردی شراب باریک ساخته بآب سرشته بر ثولول ضماد کرده باشند که این خشک
نماید و بسوزد و اگر این ادویه نفع نکند یا نشتر قطع کنند بعده بدوای حاد و مرهم زنگار و بعسل بلادر داغ دهند تا آنرا مستاصل گرداند و بسوزد و باید که آنرا با آهن قطع نکنند
مگر بعد استفراغ بدن از اخلاط غلیظه ابن نوح گوید که نگاه کنند اگر ماده او هنوز منقطع نشده باشد و در طریق خروج بود باید که تنقیه بدن کنند اما در رطب لین از بلغم و اما
در صلب عاسی از سودا و بعد ازان علاج رطب نمایند باین طور که بکبر رطب و بیخ حنظل که این قوی ست بمالند و میل باغذیه لطیفه و مولد خلط محمود مثل اسفیدباجات
و سموم طیور و حملان کنند و اکثار دخول حمام نمایند و شراب رقیق ممزوج بآب بسیار بنوشند و اما بر صلب زرنیخ زرد و موم کوفته طلا کنند و سه روز بران بگذارند پس بگشایند
زرنیخ برآرند و اگر چیزی باقی ماند اعاده او نمایند و یا پوست صفصاف بسرکه سرشته طلا کنند و یا عسل بلادر بران نهند که آن قلع او نماید و یا قلع او کنند و حوالی او
شرط زنند و بران دوای حاد پاشند و هرگاه سیاه شود و روغن زرد بران نهند تا آنکه ساقط گردد و از جمیع مولدات سودا پرهیز کنند علی بن عیسی گفته که حمل یعنی
کرم سرگین را بآب بسایند و بر ثولول طلا کنند که این در ساعت استیصال او کند و قوبا را نیز زائل کند و همچنین خون سگ و بول آن جرجانی و ایلاقی مینویسند
که اول استفراغ سودا باید کرد و تدبیرهای تری افزا کنند و استفراغ بخار الحیض کردن صواب تر باشد و از چیزهائیکه درین باب بکار آید اینست که مازو و شب یمانی با شحم
حنظل ضماد کنند و برگ کرنب تر مالیدن نافع بود و گر مازو بکوبند و بسرکه سرشته ضماد سازند از بیخ برآرد و بآب صابون و اشنان و آب اشخار آنرا بشویند و اگر مازو
سوده بسرکه سرشته ضماد کنند نفع بخشد و کف بول که از زمین بر خیزد و منی طلا کردن مجرب ست ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب از تخم کاسنی و بادیان هر واحد
سه درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و مغز بادام سازند و بر تناول این جلاب و غذا تا پنج روز مداومت نمایند و هرگاه نضج در قاروره ظاهر شود استفراغ
بمطبوخ مذکوره در قول مجوسی نمایند و بعده تنقیه بچیزیکه قلع او نماید ضماد کنند و شیر انجیر خام یا شیر تافسیا بران چکانند و یا بگیرند قنطافیلون و باریک سائیده
بسرکه سرشته طلا کنند و یا مرهم زنگار طلا نمایند و یا بگیرند این دوا که بغایت قوی ترین قلع اوست اشنان سبز فارسی زهره گاو زنگار مس شحم حنظل نوشادر آهک آب نارسیده
مساوی همه را باریک سائیده با اشنان بسرشند و بر ثولول طلا کنند و باید که با آهن قطع نکنند خجندی گوید که علاج او فصد ست اگر احتیاج آن باشد و هر صبح

شربت ازیادیان و اصل السوس و گاوزبان بشکر بنوشند و غذا حمصیه خورند و تنقیه بدن بعد نضج بمطبوخ افتیمون و مطبوخات که دران غاریقون باشد بکنند
و بعد تنقیه تام اضمده و اطلیه استعمال نمایند و حق آنست که بران ادویه حاده اکاله نهند تا آنرا سیاه کند پس آن را روغن زرد نهند انطاکی گوید که ابتدا بتنظیف
بدن کنند و اگر چه بفصد باشد بعد ازان قطع نمایند بچوب انجیر و کرم پیچ یا قلا و داغ دهند که این مجرب ست و همچنین حیا ز بنمک و سرکه و سرگین کبوتر و گنجشک بسوزانند
و آب دهن روزه دار و خاکستر کرم و صمغ صاف و پشک گوسفند و شتر و همه آنچه در قوبا مذکور شد گیلانی مینویسد که از غرائب چیزیکه دیده ام اینست که یکی را از صبیان
که سن او قریب بیست سال بود ثآلیل بسیار در جمیع بدن او عارض شده و مرهمی باو ملاقی شده او را امر کردم که کف کبیر از مویز با دو درم تربد فائق سفید در آب خیسانیده
صاف کرده سحرگاه بنوشید و او حسب گفته این شخص عمل کرد و ده مجلس او را اجابت شده در شب و دوم ازان مرض بتمامه زائل شد و این از عجائبات ست و گاهی از
ثآلیل نوعی باشد که بذاته ساقط شود و اگر بیخ ثآلیل باریک تر باشد بقطع او پردازند و اگر بیخ آن بزرگ بود حوالی آن شرط زنند و بران ادویه حاده پاشند و اگر بعد قطع بیم عود بود
حاده و داغ استعمال کنند اولی بود و اگر آله داغ از طلا باشد بهتر ست و اگر چه این امر منافی مراعات سطح جلد ست و بعضی از استعمال عسل بلادر منع کلی نموده اند و آن
خوب نیست زیرا که بعض مردم از خوردن عسل بلادر و لبس او نیز ضرر نمی یابند و لیکن چون آنرا بمغز جوز یا روغن آن مخلوط کنند اصلاح او بتمامه نماید و گاهی بحرم فقط
قطع میکنند باین طریق که بگیرند موی قوی یا رشته ابریشم خوب بافته و بدان بیخ ثآلیل محکم به بندند که آن ساقط کند لیکن قطع آن با آهن بسرعت سبز و از ضرر او ایمن
گردانند باوجودیکه آن خطرناک بسیار ست اگر در وقت قطع واقع نشود یعنی هرگاه بدن ممتلی باشد و دوای مجرب بگیرند زراریح و قلقطار چند [illegible] البطم
مخلوط سازند تا مثل مرهم گردد و بر مسامیر نهند بعد از آنکه تنقیه او کنند و دیگر بگیرند اشخار و آهک و زنگار هر واحد یک جزو با آب برساد یا بول طفل نابالغ سرشته بدان طلا کنند
که آن نافع ست مرهمی که قطع ثآلیل و مسامیر کند زنگار و کاغذ سوخته هر واحد یک درم آب [illegible] آب صابون اول هفت درم عسل هشت درم فرفیون شش درم
بیزند تا مرهم شود و ضماد نمایند بهاء الدین گوید که تخم حنظل با شب یمانی طلا کردن مفید بود و طلا کردن شیر آدمی بعد از آنکه ثآلیل را بتیغی خراشیده باشند [illegible]
آنرا اندکی دور کرده نافع بود و طلای نوره معمول چند ساعت هم نافع آید و زراریح با سرکه بقدر طلا کردن قوی بود و ثآلیل را اول با آهن تابیده داغ کردن عظیم
مفید آید و مداومت [illegible] نافع و مجرب ست و مسامیر را اگر توانند [illegible] بیرون آورند [illegible] بران [illegible]
آنرا تحلیل کند و اگر نوشادر و انزروت و غیره که در ذیل علاج [illegible] بران [illegible] نافع آید [illegible] نهادن بسیار مفید بود و عسل بلادر هم قوی بود و زراریح [illegible]
کشته و خاکستر بلوط و نمک [illegible] را آب پیاز سرشته طلا کردن [illegible] بران گذاشتن نافع بود و مخفی نماند که هر دوای تیز و قوی که بر بثرات نهند باید که احتیاط
کنند که از عرض بثره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزاند و ریش نکند

عدسیه و حنطیه

و آن بثوری ست که اکثر بر پیشانی و روی حادث گردد و شبیه ثآلیل بود بغیر آنکه املس چسپیده بود و شکل اول بشکل عدس و شکل ثانی بشکل گندم و بمقدار [illegible] اول هر واحد
از انها باشد و عدسیه زرد رنگ چسپیده پهن بود و حنطیه بشکل گندم دراز مائل بسرخی باشد و بعضی گویند که رنگ عدسیه سرخ و حنطیه زرد بود و سبب اول رطوبتی ست که
باخلاط صفرا فاسد شود و غلیظ گردد و سبب ثانی رطوبتی که بخون فاسد شود و غلیظ گردد و بعضی بعکس این گفته اند و آن اقرب بصواب ست علاج تنقیه بدن بادویه
منقی رطوبت و اخلاط غلیظه فاسده کنند تا آنکه معلوم شود که بدن پاک شد و لازم پرهیز از اغذیه غلیظه نمایند بعده تطلیه او باین طلا کنند بگیرند صمغ بطم با موم و روغن
بگدازند و در بادام انداخته بران اندک صمغ آلو و مویز و شیطرج هندی کوفته اندازند و حل کرده بر موضع طلا نمایند تا آنکه خشک شود و بعده مدام تجدید بران کنند
تا آنکه بریزد و خشک گردد و بعض اطبا نفت و شمع را بر خرقه مالیده بران می نهند و آنرا دو روز گذاشته جدا میکنند پس [illegible] ازان
باشد آنچه آنرا [illegible] اینست که خاکستر نی و شیطرج سوخته باندک سرکه گداخته بران چسپانند تا خشک شود [illegible]
منقلع گردد و از لطیف ادویه که بدان استعمال کنند اینست که از روغن حب الغار و موم و سپیده بطم و پیه مرغابی و پیه ماکیان [illegible] ساخته هر روز یکبار و در شب یکبار
بر موضع لزوم نمایند که این آنرا ساقط کند و سبب شخصی را این علت بر اکثر مواضع از بدن او بود و او این دوا را تا چهل روز استعمال کرد پس آن همه بغیر دوا [illegible]

زائل و ساقط شد و طلا به کنندش گوگرد و بورق بسرکه نیز نافع است و اگر کزمازج باریک سوده بسرکه سرشته بران نهند در چند نوبت از بیخ برکنده شود و ابن الیاس گوید که علاج عدسیه فصد است اگر خون غالب باشد بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و آنرا بسرکه کبر و خرنوب و مورد و آب شونیز بمالند و یا صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بورق بسرکه مالند

توثه

بثره متقرحه مستعرضه نحوه است از حمصه زائد که در اکثر اوقات در اندام عمیق رخساره افتد و گاهی در مقعد و فرج پیدا شود و سبب حدوث او خلط غلیظ بود که دران حدتی باشد یعنی خون فاسد مخلوط بصفرای محترقه فاسده و یا بلغم غلیظ محترق است صفرای بحیه باشد و گاه سلیم بود و گاهی خبیث و مولم باشد علاج در ابتدا فصد سر رود و اخراج خون بحسب قوت و سن فصل کنند بعده تنقیه بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه مع تربد و شاهتره و هلیله نمایند و بعد تنقیه تام مرهم زنگار و دیگر ادویه حاده که در تاکیل گذشت بران نهند تا آنکه فانی گردد و لحم صحیح ظاهر شود و یا استیصال آن بجراشیدن از آهن یا انبات کنند تا آنکه خون و زرداب از ان سائل شود و بعده علاج بمرهم احمر و اسود منبت لحم نمایند و صاحب او از تناول گوشت و شیرینی بالکلیه و از اغذیه حریفه و بقول که دران حرافت باشد مثل سیر و پیاز و ترب و خردل و مانند آن حذر کنند و بقول مجففه ری شرب اشربه مطفیه و سکنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله که مقوی معده بود نقوع فواکه و آب شاهتره مروق نافع بود و سویدی گوید که ضماد پشک گوسفند بسرکه و یا عسل بلادر یا شیر انجیر یا شیر یتوع دیگر یا ثمر خام جمیز سوده یا زهره بز بر یا برگ سلق مسلوق یا خاکستر گوشت گوسفند سوخته یا حاشا نافع توثه است

نفاطات و نفاخات

بدانکه نفاطات آبلها باشند که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و مشابه آبله سوخته آتش بود و سبب آن رقت و غلیان خون است بحرارت ناریه حتی که از ان مائیت جدا شود و در اطراف عروق زیر جلد مندفع و در انجا محتبس گردد و نفاخات آنست که دران بخار ریح پیچ نباشد و ماده آن ریح بود و در جلد محتبس گشته و شراح قانون مینویسند که گاهی این هر دو لفظ را یک معنی اطلاق میکنند و گاهی میان هر دو فرق می نمایند و این بهتر است پس نفاخات را آبلهای هوائی و نفاطات را مائی مخصوص گردانند و لابد مائیت در قوام غلیظتر از هوائیت باشد و این دو نوع بود یکی مائی که بسبب مائیت مندفع از غلیان اخلاط باشد که از ان ماده یکبارگی زیر جلد تصاعد کنند و بسبب فرط کثافت جلد از نسبت مائیت در ان تا نافذ نشود بلکه نفاذ مائیه باقی ماند چرم و موی یعنی آنکه بدل مائیت خون باشد و از انچه اول حادث شده عارض شود لیکن ماده این غلیظتر از اول بود و درین خون بیشتر از مائیت باشد و در تحت جلد منتقع شود و علاج فصد کنند و لعاب بهدانه و شیره عناب و عرق شاهتره و عرق عنب الثعلب برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بنوشند و بعد از نضج تنقیه با مسهل بارده کنند و خوردن انار و کذا عدس مقشر با سرکه و عناب پخته مفید بود و هر چه مسکن حدت خون و مغلظ آن باشد از اشربه و اغذیه تجویز نمایند و در اول ظهور عدس مقشر بسرکه سوده و یا پوست انار در سرکه آغشته طلا کردن و ضماد بستن نافع و اگر بزرگ شود آبلها را بسوزن بشگافند و بیفشارند بعد از ان مرهم سفیداب نهند و یا سفیداب ارزیز و یا مرداسنگ در بیخ گلاب و آب مورد طلا کنند و یا بعد شگافتن نفاطات و اخراج زرداب مرداسنگ مع گل سرخ خام و اقلیمیای فضه سوده بروغن گل بر موضع نهند تا صلب گردد و اطلیه که در نار فارسی گذشت نیز نافع بود و علاج نفاخات از مرهم داخلیون و مانند آن کنند و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود و چیزهای محلل ریح باید خورد و تفتیح مسام کنند و از مولدات ریاح حذر نمایند و آنجا که خلطی باشد و زیاده شود تنقیه باید کرد اقوال اطبا شیخ و گیلانی مینویسند که تنقیه بدن و فصد و مانند آن و استعمال تدبیر و غذا بطریقیکه در سابق مذکور شده باید کرد و در ابتدا که قریب ظهور باشد مثل عدس مطبوخ با آب و مثل پوست انار یا پوست شاخ آن مطبوخ با آب که نرم شود و نیمگرم بر موضع آن نهند و این بعد حصول علم باآنکه خروج او مضرتر از بازگشتن ماده او بسوی باطن است بعمل آرند و الا در ان هنگام اولی آنست که اعانت بر ابراز او کنند و آب نیمگرم بر جلد ریزند تا بسهولت برآید پس اگر نفاطات برآید و اراده علاج نفس او کنند و غلیظ الجلد بود کنند باید که بسوزن بشگافند و انچه اندران باشد سائل گردانند و رقیق الجلد گاهی بنفسه بشگافد و شاید که مهلت دهند بلکه آنرا نیز بشگافند و چیزیکه اندرون آن باشد بآهستگی اندک اندک بیفشارند و اگر سوراخ بند شود و نفاخه پر شود باید که مرتبه دوم و سوم سوراخ کنند و جلد منضم شدن ندهند تا آنکه جراحت زیر او مندمل گردد بعده اندرون خالی نبود که با صحت یابد و یا قرحه شود پس اگر قرحه کند علاج بمراهم اسفیداج و مرهم اسفیداج و مانند آن نمایند خصوصا چون اندران مثل ابریسما داخل باشد و مراهم حمره و نمله چون ساحی و شاکل گردد و سائر انچه در انجا مذکور شد بکار برند ابن الیاس گوید که علاج این هر دو تنقیه بدن از اخلاط موجبه آنها است فصد

واخراج خون بقدر قوت و سن و باید که هر صبح جلاب با عناب پنج عدد و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا زیرباج دهند و هر چه مغلظ خون باشد مثل شربت کدو که آن کافی است و شربت عناب و شربت آلو و رب سیب و رب بهی هر کدام که باشد ده درم بگلاب ده درم بدهند و آب انارین نفع کند و طفیشل غذا سازند و اگر متقرح شود و در اعضائی باشد که در معالجه او تجفیف بیشتر حاجت بود بمرهم قلقطار و قلقدیس معالجه فرمایند خجندی گوید که فصد از رگ مناسب عضو و اخراج خون بقدر قوت و حاجت کنند و اشربه قابضه مغلظه مثل شربت انار و شربت حماض و رب ریباس بنوشانند و مزورات ترش مثل سماقیه و زرشکیه و حصرمیه بعد می‌دهند و بعد شگافتن چون احتیاج تجفیف زیاده باشد سفیداب و مرداسنگ و گل سرخ خشک سوده بران پاشند حکیم علی مینویسد که این دوا نافع است پیه بط بگدازند و با آن مرداسنگ سوده آمیزند و بر پارچه مالیده بر جراحت نهند و یا اصل السوس با آب سوده با روغن زرد حل کرده بر آن نهند و یا مرداسنگ و گوگرد زرد مساوی بسرکه و روغن مورد حل کنند تا غلیظ گردد و با زیت مطبوخ آن نمایند و ایضاً این دوا برای آنکه بثر اکثر در لب و بینی آن افتد و بالجمله بر اعضائیکه دران حاجت تجفیف شدیدتر بود نافع است بگیرند قلقطار و قلقدیس هر واحد شش جزء ورق [illegible] جزء و با آب پاشیده استعمال نمایند و همچنین شیاف ابیض دوای جید مجرب قدما که بعض متاخرین نسبت آن بنحو دیگر کرده اند بگیرند انزروت و صبر و کندر و زنگار و سفیداب مساوی و همچنین گل ارمنی و از ان بنادق سازند و در سرکه و آب حل کرده بر موضع طلا بالای طلا میکرده باشند حتی که بران تقبض شدید حادث شود و خشک بسته گردد پس آن یا خود بخود ساقط شود و یا زیر آن رطوبت باشد و احتیاج بگردانیدن خشکریشه و اسقاط آن افتد و همواره همچنین بعمل آرند حتی که جلد ساقط گردد و مسیحی گوید که علاج نفط آنست که در نفاطات سوراخ کنند و زرداب که دران باشد بیرون آرند و بعد ازان مطبوخ ضماد کنند و شاخ انار را در آتش مشتعل کرده دانند و بدان داغ دهند و هرگاه منفجر شود مرداسنگ با پیه خنزیر سوده بران نهند.

بثور صغار

جالینوس گفته که گاهی بثرهای کوچک از رطوبات ردیه مندفع بسوی ظاهر جلد محتقن میان گوشت و پوست پیدا شود خصوصاً در ابدان بلغمیه کثیفة الجلد پس اگر رطوبات حار لطیف باشد بثور از بدن بلند شود و سر آن باریک و تیز بود و اگر بارد یا غلیظ باشد پهن و منبسط بود و علاج اگر ماده حار باشد تنقیه بدن بفصد اکحل و حجامت و اسهال بمطبوخ یا نقوع فواکه مقوی بهلیله زرد و کابلی و سیاه و تربد کوفته نمایند و اگر غلیظ باشد بمطبوخ مقوی بتربد و یا حب ایارج کنند و از اغذیه مولد اخلاط غلیظه اجتناب نمایند و بعد تنقیه پارچه را بآب گرم تر کرده ساعت بساعت بدان تکمید کنند و یا در حمام داخل نمایند تا مواد محتبسه را از جلد بسوی ظاهر جلد خارج کند پس حمص و زهره و سداب و مر هر واحد بنخود و باریک سائیده بسرکه تر کرده طلا کنند و بعد دو ساعت بآب گرم غسل نمایند و یا بگیرند کندر و باریک ساخته بزیت سرشته طلا سازند و اگر ماده گرم بود آب کشنیز تر و سرکه و روغن گل طلا نمایند و از اغذیه گرم پرهیز کنند و زیرباج بچه مرغ غذا سازند و باید که از تکمید و طلا قبل تنقیه بدن حذر کنند تا ماده بسوی ظاهر بدن منجذب نگردد و بثور کثرت نماید اقوال اکابر ابن الیاس گوید که هر صبح جلاب با اصل السوس سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود با مغز بادام خورند و تنقیه بدن بحب ایارج یا مطبوخ مقوی یا ایارج و تربد کنند و یا هر صبح سکنجبین عسلی ده درم بنوشند و تنقیه بدن باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیله سیاه و کابلی هر واحد هفت درم تخم کاسنی بادیان اصل السوس مقشر هر واحد سه درم تربد مقشر کوفته دو درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران فلوس خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و از اغذیه غلیظه و تناول فواکه رطبه حذر کنند خجندی گوید که در حار اگر علامات خون ظاهر باشد فصد کنند و اخراج خون بقدر احتیاج نمایند بعده تنقیه بدن بآنچه مقتضی خلط غالب باشد بعد نضج کنند اما در بارد هر صبح مطبوخ اصل السوس گاوزبان با گلقند شکری یا عسلی بنوشند و غذا حمصیه خورند و بعد ظهور نضج در حار و در تنقیه بدن بمطبوخی که دران سنا و هلیله کابلی و تربد و خیارشنبر و ترنجبین و گلقند و غیره باشد باید کرد و اگر خواهند با ایارج یا بافتیمون قوی سازند گیلانی مینویسد که گاهی بثور از تصاعد کیموسات غلیظه در جلد افتد و این اکثر در اعلای جلد بود و بسبب کثافت آن پس کسانی را که اینها از کثرت کیموس در عمق جلد حادث شود باید که اولا باسهال تقدیم نمایند و اگر در عمق کیموس نباشد باید که استفراغ از نفس جلد کنند تا باسهال و قی بسوی عمق منجذب نگردد و تنقیه او از جلد بکمادات و اشیای تسخین کننده باید سیما اگر بثور عریض باشد که آن از کیموس بسیار بارد یا غلیظ بود و بسبب همین صورت برگ غار تر و سداب و فوتنج کنند مساوی بگیرند و با زیت سائیده مطبوخ نمایند و یا بثور را بکندر مع زیت مطبوخ کنند و برگ چغندر گرفته سوده ضماد نمایند و یا بگیرند موم هشت درم کبریت

مثل ادهنک یکدرم و ادویهٔ خشک را سائیده بر حبه زیت خام قوطلوی انداخته بپزند هرگاه مثل مرهم گردد استعمال کنند

بثور لبنیه

اکثر در سن شباب بر رخسار و بینی بثور سفید مثل نقطهٔ شیر عارض شود و چون آنرا بیفشرند چیزی مثل روغن زرد منجمد برآید و آنرا در فارسی رخفاره و بهندی مهاسه گویند و سبب او مادهٔ صدیدی ست که بسوی سطح جلد بطریق بخارات بدن مندفع گردد و در مسام حاصل شود و بسبب غلظ خود تحلیل نشود و گیلانی از طبری نقل کرده که این مرض معروف به بیروان ست و وجه تسمیه او بدان بهر مشابهت او بدانهای بکون ست که آن زیره باشد **علاج** تنقیه بدن و دماغ بفصد سر رو و بمسهل حبوب مناسبه کنند و بعد تنقیه مطفیات خون استعمال نمایند و بروی ریجالیات مثل آرد کرسنه و پوست بیضهٔ مرغ و استخوان سوخته و قیمولیا و آرد باقلا بشویند و اگر کفایت نکند چیزی که در ان تخفیف و تحلیل باشد مثل خربق سفید و نصف آن ایرسا بسرکه سرشته ضماد سازند و یا بزرکتان مع بورق و انجیر و شونیز مع سرکه طلا نمایند **ذکر ادویهٔ یونانیه مفید بثور لبنیه** ضماد برگ سوس مطبوخ مجرب سویدی ست و ضماد سلیخه مخلوط بعسل و کذا موی انسان سوخته بسرکه سرشته و کذا عصفر و سرکه و کذا اشک گوسفند و کذا آب برگ خرزهره و کذا جلد بهر سوخته بآب سرشته و کذا حنا و کذا خبث الحدید بسرکه حل کرده و کذا اسفیداب بروغن گل و کذا سیر سوخته و کذا سیر خام بسرکه و عسل آمیخته و کذا زیره بسرکه و کذا کرسنه بعسل و کذا اقاقیا و کذا کف دریا و کذا خزف تنور بسرکه و کذا مرداسنگ بسرکه و کذا زاج بشراب کهنه و کذا خون خرگوش گرم گرم و کذا بزرکتان و مر و نطرون همه سوده و کذا ابوش در بندی و کذا مر و سداب و برگ فلفل ساذج و کذا پیه ماکیان مصلی و پیاز کوفته و عسل و ذررو سلیخه و کذا سم خر وحشی سوخته بعد چرب کردن بثور بروغن گل و کذا دم الاخوین و شرب و ضماد هلیلهٔ زرد و کذا دارچینی هر واحد نافع بثور لبنیه است این طلا جهت بثور روی مجرب ست کافور زعفران هر یک نیم دانگ گل ارمنی گل مختوم هر یک یکدرم کوفته بیخته بگلاب و سرکهٔ انگوری سرشته طلا سازند و اگر بثور رطب باشد مرداسنگ یکدرم صبر سقوطری پنج درم کوفته بیخته بروغن گل و سرکه طلا نمایند **ایضاً** تخم ترب تخم خربزه هر یک یکتوله آرد باقلا ده توله در سرکه تر کرده خشک نموده مغز بادام قسط شیرین اکلیل الملک کتیرا هر یک شش ماشه کوفته بیخته نگاه دارند و همراه شیر میش بمالند نسخهٔ رطب ست **ایضاً** الف در یازار و ند مدحرج تخم ترب هر یک سه توله ایهل یکنیم توله افسنتین نیم توله پنج سوس آسمانجونی نیم توله کوفته بیخته بآب قرص سازند وقت حاجت بآب سائیده بر رو بمالند مجرب ست **ایضاً** مجرب کف دریا مغز بادام تلخ مقشر برابر نرم سائیده شب بر رو بمالند و صبح بآب گرم بشویند **ایضاً** از علوی خان برای رفع مهاسه و صفائی رنگ تخم ترب پنج نی گل بنفشه عنب الثعلب کتیرا هر یک شش ماشه کوفته بیخته بآب کیله و آب برگ حنا و سرکه سرشته شب بر رو مالند و صبح بآب گرم بشویند و اگر از آرد نخود و آب آمله بشویند بهتر باشد **ایضاً** انزروت رومی بآب لیمو سائیده شب طلا نمایند و صبح بآب بشویند در یک هفته اثر مهاسه نماند **ذکر ادویهٔ هندیه نافع مهاسه** مغز کونچی سفید بروغن کنجد سرشته سازند و شب بر روی بمالند و صباح بشویند در چند روز مهاسه و کلف را دور کند و در نسخهٔ دیگر نمک سنگ عوض روغن ست دیگر جو انسه در آب جوش داده از آن رو بشویند و یا تخم خرما سائیده بشیر گاو اطلنه سازند و یا زرنباد کف دریا بآب سائیده اطلنه نمایند و یا غرمهرهٔ زرد کوفته بعرق لیمو سه چار چند بار تر کرده و خشک نموده سائیده صبح و شام بمالند چهره را بسیار صاف کند دیگر کلونجی بسرکه سائیده شب ضماد نمایند و صبح بشویند و کذا نانخواه و یا کنار دشتی سوخته خاکستر آن بآب طلا سازند و یا ثمر بکاین خشک کرده بسایند و بآب و روغن آمیخته بر رو ضماد نمایند دیگر نرکچور با آنبه هلدی یا نمک سنگ در آب سائیده طلا نمایند که برای مهاسه مفید بود دیگر دافع مهاسه تخم بیته کوفته بیخته بشیر ماده گاو سرشته مالیده باشند دیگر پوست درخت سرس کنجد سیاه مساوی بسرکه آمیخته طلا سازند دیگر مجیته صندل سرخ عدس بوده کو پیل تر کوفته بیخته شب بر مهاسه طلا نمایند و صبح بشویند دیگر مغز تخم کنار اصل السوس قسط تلخ مساوی بآب سوده بر رو طلا کرده باشند و در نسخهٔ دیگر قند سیاه نیز داخل ست و جهت زود برآوردن کیل مهاسه قرنفل بآب سوده طلا کردن نافع ست دیگر از بیاض والد مرحوم برگ نیم پنج سوسن پوست سرس باهم سائیده طلا نمایند دیگر پوست درخت سرس پوست درخت خیار شنبر پوست درخت انار دار هلد بوده ناگر موتهه برگ نیب قسط تلخ باریک سوده طلا کنند چون خشک شود بآب گرم بشویند دیگر که برای مهاسه و صفائی چهره مجرب ست آرد نخود بریان شش ماشه مرداسنگ سه ماشه سفیدهٔ کاشغری چار ماشه آب لیمو تا نه بر رو مالند و بعد خشک شدن بآب برگ نیب بشویند و مر صفائی چهره روغن یاسمین آمیخته بکار برند دیگر خویکان صندل سرخ صندل سفید بگلاب

سابیده بر رو طلا نمایند و دیگر زرد چوب بقدر سه چهار ماشه و قلم ساق گاو نهاده بخمیر گرفته در خاکستر گرم تنور گذارند تا خوب پخته شود برآورده در آب مورد سوده ضماد نمایند و بعد دو سه گهری بسبوس نخود بشویند **اقوال حکما** طبری گوید که اولا استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند بعده تنقیه سر باستعمال ازین حبوب یعنی حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر و طبیب عالم ازین حبوب جهی ترکیب دهد و بحسب مزاج مریض زیاده و کم نماید و در تنقیه این شرائط و قوانین استفراغ استعمال کند بعد ازان نزد من بشستن رو باب گرم مع اشنان و شکر و تخم خربزه و سبوس کنند پس اگر بثور زائل شود و ورم و تصلب و والی نپذیرد لزوم این ضماد نمایند خطمی سفید ده درم بیخ ... ملک الاثبات بعد حل کردن آن بسرکه انداخته بسرشند و اندک زیت بران ریخته بر رو ضماد کنند و اگر ازین زائل نشود بگیرند خاکستر چوب انگور و در سرکه حل کرده رفاده بدان لت ساخته بر رو نهاده نزد خواب بربندند و صبح بگشایند و در حمام داخل نمایند و بریختن آب گرم بسیار امر کنند بعده از هوا محفوظ دارند تا آنکه عرق و تری بدن خشک گردد و زنان پیر را دیدم که درین مرض روغن خلوق و دلک براحت استعمال میکردند و این را اثر میکرد بلکه آنرا زائل می نمود گیلانی از بولس نقل کرده که چون بثور در چهره ظاهر شود بگیرند بیخ ... آنرا لطوخ نمایند و باهستگی آنرا بمالند و مطبوخ آن بتجربه بیانی مع علک البطم و بادام تلخ بسرکه سابیده باید کرد و اگر بثور غلیظ گردد بگیرند صابون که آنرا اقلیمون نامند بقدر چهار درم و کندر یک درم و اشق یک درم و بآب سوده بشره را بدان لطوخ سازند بعد ساعتی بشویند مجرب و برای بثور عارض در چهره بگیرند ... ارمنی دو درم مختوم یک درم کافور نیم دانگ زعفران نیم درم و باریک ساخته بگلاب و سرکه سرشته طلا کنند و اگر بثور رطب باشد بگیرند آهک ترمس و آرد باقلا هر واحد ... آرد ... و در شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند سه روز یا پنج روز این عمل آرند مجرب و دیگر چوب ... بگیرند ... کوفته و در پاتیلا انداخته شیر تازه دو رطل بران ریخته بجوشانند تا شیر فانی شود و بعده برآورده خشک کنند و دیگر بگیرند زرد چوب و کتیرا هر واحد سه درم و همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته بر رو طلا نمایند و بآب سبوس بشویند ایضا اگر بثور با خشونت بود و نفع کند بگیرند ... درم و علک البطم هر یک ده درم زنگار دو درم و زیت گداخته بر رو طلا کنند و ساعتی بگذارند و مسح کنند که این قلع آن کند و یا بگیرند حشیش افیون یعنی خشخاش رطب مع برگ و شاخ او و بانگ و سرکه بسایند ایضا بگیرند زعفران و محلب و فوه و کندر و مر مساوی و با پیه گوساله در روغن ... بیامیزند و بدان لطوخ سازند و یکساعت ترک کرده با سفنج نشفت نمایند و این دوا برای رو و سائر بدن اصلاح نماید و رنگ بشره و خصوصا رنگ چهره را سرخ کند.

ابن الیاس گوید که تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا حب ... کنند و تنقیه دماغ بحب ایارج نمایند بعده آبیکه در ان بابونه و بنفشه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بر رو ... و اگر این علاج کفایت نکند خاکستر چوب انگور و خاکستر خرمهره هر واحد سه درم شونیز یک درم ... هفت درم تخم کتان گلنار هر واحد دو درم همه را کوفته بیخته بسرکه ... سرشته طلا نمایند خضر گوید که بعد تنقیه بدن تضمید ... و تناول تریاق کنند و آنچه درین بتجربه کرده شده شونیز و بورق بسرکه سرشته است و ضماد نمودن ... کردن عضو بعد آن بروغن گل و روغن حنا و جماعتی باین تدبیر صحت یافته و تخم کتان با گل سرخ آنرا نافع است انطاکی گوید که سبب بثور لبنیه در اغلب ماده غلیظ بلغمی است و علاجش اولا فصد رگ بینی ست بعده استعمال حب ... بلغمیه کرده است و از مجربات در مطلق بثور خصوصا لبنیه شونیز و بورق بود ... بسرکه ... البان ...

شیلم

و آن بثور بشکل شیلم است که در رخسار یا در همه روی ظاهر شود و از خبث ماده و رداءت خالی نبود و از جمله علامات اوست که چون لمس کنند صلب باشد و حوالی او مثل ورم سرخ شود و اولی آنست که علاج او بسرعت نمایند چه اگر بگذارند و مریض تساهل نماید عمیق شود و جلد روی را درگیرد و گاهی جلد رو ساقط شود و دران هلاکت علیل باشد و سبب آن خون حاد حریف فاسد الکیفیت اکال است که از عروق باریک خارج شود و درین موضع بریزد و ممتنع نیست که این مرض در جمیع بدن حادث شود لیکن آنکه اکثر این در رو پیدا شود و ابن الیاس این را از جمله بثور غریبه شمرده و گفته که آن بثور صغار صلب است که گاهی متقرح شود و گاهی باآن حکه و الم باشد و انطاکی گوید که شیلم ... مستطیل سیاه بصورت شیلم بود و لا بخصوص بر رخساره باشد پس اگر فرو کم نماید در همه چهره منبسط گردد و در اعماق داخل شود و ازین جهت در علاج او ... کرده اند که شق نمایند و ازان خون منعقد خبیث الرائحه اخراج کنند خصوصا اگر گرد آن سرخ گردد مثل ورم مستدیر شود و نوعی ازین در لب دیدیم و آن شق کرده و ازان خون غلیظ سیاه ظاهر شد پس آنرا شق کرده و اصل آن مثل دانه خشخاش دیدیم و هنگام رفع او التیام یافت و سبب او خون سوداوی است که حرارت غریبی آنرا منعقد ساخته علاج فصد سر رو کنند و استفراغ بدن بمطبوخ افتیمون نمایند و آن موضع را شق کنند که گاهی خون منعقد شبیه ... یافته شده و آنرا بیرون آرند

و بچیزی علاج کنند که سیاه نشود و داو فق چیزیکه بدان معالجه نمایند مرهم سفیداب و مرهم رصاص محرق ست و اگر این کفایت نکند آن موضع را داغ بلیغ دهند
و مرهم خل علاج کنند تا اثری که باقی ماند سرخ بود چه اگر بعد داغ بمرهم سفیداب علاج کنند اثر او سفید شود و این مرض بیشتر در بلدیه بصره حادث شود و بسبب خوردن خرما
و ماهی شور و اهل او داغ را قبل استفراغ و شگافتن موضع استعمال میکنند ابن الیاس گوید که در اول امر فصد قیفال و اخراج خون بحسب قوت و ضرورت کنند
و استفراغ بدن بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ هلیله نمایند و هر صبح جلاب از آب انار بی تخم آن افشرده با شکر و ترنجبین هر کدام ده درم و یا آب هندوانه بقدر سه اوقیه با شکر
ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ تمر هندی و مغز بادام و اسفاناخ بخورند و گاهی بدین معالجه تحلیل نشود و بشق و اخراج ماده محتاج گردد بعد از آن بمراهم مدمله علاج کنند حکیم جیلانی
گوید که علاجش فصد ست و ترک اطعمه حریفه و لحوم شدید الحرارة و حلاوی کثیر و باید که این بثرات را بشگافند بعده معالجه بمراهم کنند گیلانی مینویسد احتراقات که در رو
عارض شود علاجش اولا فصد قیفال و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و غاریقون و شربت شاه هلیله کابلی و مویز منقی و شربت ماء الجبن با سفوف منقی سودا باشد
و این سفوف درین باب نیکو ست بگیرند هلیله کابلی و زرد و سیاه هر واحد ده درم بسفایج کوفته افتیمون هر واحد پنج درم اسطوخودوس چهار درم غاریقون سه درم نمک هندی
دو درم همه را باریک کوفته سه درم از آن با نیم رطل ماء الجبن و ده درم شکر طبرزد بخورند که این تنقیه بدن را بسود آکند و هرگاه بدن پاک گردد بر موضع لو بچسپانند که آن همچنین قروح را از
موضع امتصاص نماید پس اگر موضع را خون بجی بماند تا پاک شود بعده بر آن مرهم اسفیداج معمول از مرداسنگ زرد چوبه سرکه و زیت طلا نمایند و معالجه بعلاج قروح کنند که منفعت بخشیده

بلخیه

بثوریست قروح خشک ریشه‌ها و سیلان زرداب ست و آن از جنس سعفه ردیه رطبه خبیثه ساعیه بود و ابتدا احوالی تجود را لسبب فساد بخور رود و اکثر با آن خفقان و غشی بود
و گاهی بسبب گزیدن جانوری مثل اشبه خبیثه و رتیلا عارض شود و بسبب کثرت حدوث آن در بلد بلخ مسمی ببلخیه شده و ابو منصور گوید که بلخیه قرحه منسوب ...
و آنرا عمق بسیار نباشد و شرابین ... تمدد و سازد و با آن تپ بود و چون منفجر یا بسوراخها سر با بسیار برگ کرد و بسبب خون حاد فاسد بود و ابن الیاس گوید که بلخیه از
ردیه خبیثه ساعیه است و حدوث او از اخلاط محترقه فاسده از صفرا و بلغم یا سودای محترق بود و انطاکی گوید که بلخیه بثوریست که اولا ببلخ یافته شده بعده مثل آبله از
منتقل ببلاد دیگر گشته پس بدان موسوم ساختند و سبب آن حرارت غریبی ست که غریزی آنرا از قلب دفع کرده پس انچه حوالی او از غشای اضلاع و صدر ست قرحه
کنند و ازین جهت غشی و خفقان بادی بود و گاهی از ان حجاب صدر متاکل شود و قتل کند پس هرگاه خارج سیاه یا سرخ گردد علاج نپذیرد علاج بقول شیخ علاجش
مثل علاج سعفه ردی نمایند و انچه خاص باین نفع کند طلا انگل ارمنی و سرکه است بر دوام حتی که آنرا خشک کند و از ان قشرها فرو افتد و گوشت صحیح برسد و از ان عفونت
و فساد زائل کنند و یا این دوا که قوی و مجرب شیخ ست بکار برند زراوند مدحرج و زنگار و اشق و مقل و خردل و زاج مساوی بروغن گندم و سرکه و اندکی عسل مرهم ساخته طلا
کنند و یا ذرور سازند تا گوشت فاسد برود و ایدو چون گوشت صحیح پدید آید مرهمی که از دم الاخوین و مرداسنگ و کندر و سفیده ساخته باشند جراحت را مندمل سازند ابو منصور
گوید که اولا فصد کنند و مسهل صفرا دهند و لزوم ماء الشعیر و اغذیه بارده نمایند و معالجه قرحه با ضمد بارده مثل مرهم سفیداب و مانند آن کنند و اگر امر دشوار باشد آبهای فواکه
ترش مقوی قلب مثل آب انار ترش و آب سیب و ریباس و شکر یا شربت صندل نوشانند و بر قلب و ضماد گل سرخ و صندل و خرقهای سرد نهند و قرص کافور با آب
سرد و گلاب دهند و مقام او در موضع سرد و هوای بارد سازند ابن الیاس گوید که تنقیه بدن از اخلاط غلیظه فاسده بمطبوخ افتیمون یا حب آن یا مطبوخ هلیله مقوی
یا غاریقون کنند و نوشیدن ماء الاصول و بزوری ایشان را نفع کند و از تناول گوشتها و شیرها و اغذیه حریفه حذر کنند و مرهم معمول از مقل و زراوند مدحرج و زاج و زنگار و بورق
و موم ... سادی کوفته بسرکه کنند و اندکی روغن زیت و عسل سرشته طلا نمایند انطاکی گوید علاج بلخیه بطبیخ افتیمون سکنجبین و نقوع صبر و ایارج ...

بطم

بثره سیاه بزرگ بقدر حب البطم و نخود و پسته ست که در ساق عارض شود و متقرح گردد و از ان زرداب سیاه سیلان کند و سبب حدوث او خون فاسد محترق سوداوی ست
شیخ در مقامی نوشته که بطم بثور سوداوی ست که در ساق مثل ثمر طرفا یا بخضرای ظاهر شود و در جای دیگر گفته که آن قروح سوداوی ست و ماده او بعینه ماده دوالی ست
و علاجش از جهت تنقیه علاج دوالی ست و قروح سوداوی که قانون علاج آنها مذکور گردد و طبری گوید که بثور ساق بثور اسود کبار ست و آن عسر البرء ست و از ان نسیان

کمتر صحت یابد و انطاکی گوید که بطیه شبیه بطم باشد در لون و استدارت و سبب آن فساد یرود خلط بارد مع غلبه سودا بود و مختص بساقین باشد و خروج آن در تپ ربع روز چهارم هلاک کنند و ذی مادهٔ سائله ازان مایوس البرء است علاج فصد باسلیق کنند و بعد ازان مبرات قی نمایند و هر صبح شربت عناب با نیلوفر یا دینار بجار الجبن بنوشند بعده زلو بر ساقین چسپانند و حجامت باشرط کنند و بعلاج سائر قروح خبیثه معالجه فرمایند جیلی گوید که علاج این فصد باسلیق ابطین و جبابه است مع استعمال قوانین فصد و مساعدة قوت بعد آن تنقیه معده بقی باحتراز و احتیاط از افساد چشم با فم معده پس هرگاه معده پاک گردد و از کثرت اخراج خون ضعیف شود بران زلو اندازند دو سه دفعه و ایضاً دران شرط و مص بشاخ حجامت استعمال نمایند و از انچه معالجه بدان کنند روغن نوره است که ازان بر هر بثره ازین بثور نقطه دهند و بران لخلخه صبر کنند بعده بسرکه بشویند و بروغن گل تغریق آن نمایند و از آب احتیاط کنند که آن خشک گردد و این از بالغ ترین چیزی ست که بدان معالجه این بثور نمایند و از انچه این بثور را بدان طلا نمایند اینست خاکستر قیسوم و خاکستر چوب فاوامیران چینی و زراوند طویل و پوست بیخ کبر و حنای سوخته مساوی همه را باریک سوده بسرکه و اندک زیت حل کنند و ایضاً صدف سوخته و صبر مساوی ساییده بسرکه حل کرده طلا نمایند و ایضاً بگیرند بیخ بردی رطب و کوفته آب آن بفشرند و جوش دهند تا غلیظ گردد بعده برین قرحه طلا کنند و دیاسقوریدس ذکر کرده که این بثره عفن را زائل کند و بعضی متاخرین از اهل حران ذکر کرده اند که شستن این بثور بآب حماض تجربه کرده ایم که ازان مریض انتفاع یافت و اکثر بثور در اندک زمانه زائل شده و ایضاً از اطلیه این بثور اینست که صمغ فارسی و عربی در سرکه تر کنند تا آنکه بگدازند بعده بدان طلا نمایند و بعضی از اطبای ناقص شربتی که دران شحم حنظل بود بشخصی دادند و ساقین او ورم کرده بود و بران امر عظیم وارد شد و ازان هلاک گردید پس طبیب را جائز نیست از استفراغ در بثور ساق و روفس ذکر کرده کسی که مسهل در بریاسموس و بثور ساقین استعمال کرد جنایتی مودی بهلاکت نمود و چون این بثور منفجر گردد و در شحم و زرداب او کثرت نماید باین مرهم طلا کنند بگیرند زنگار مسحوق بسرکه و قلقطار و خاکستر اشنان هر واحد یک جزو و پیه موم روغن بسازند و بران این انداخته حل کنند و بدان طلا نمایند تا آنکه زرداب او زائل شود و موضع گرم گردد و گوشت صحیح پدید آید بعده دو روز لعجین که دران اندک زرد چوبه داخل کرده باشند ضماد کنند بعد ازان بمرهم مصلح قروح عفنه علاج کنند و چون ابتدا باندمال کنند مرهم سیخ معالجه فرمایند ابن الیاس گوید که علاجش فصد باسلیق است و اخراج خون بقدر قوت و واجب تعاهد قی بسکنجبین و آب گرم و هر صبح جلاب با رب عناب ده عدد و تخم کاسنی سه درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزورهٔ ماش و نخود و مغز بادام خورند و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه که دران تربد و شاهتره انداخته باشند باید کرد و یا تلیین طبع باین مطبوخ کنند سنای مکی هلیله زرد هر واحد هفت درم آلو سیاه بیست عدد تخم شاهتره گل سرخ هر واحد سه درم بنفشه نیلوفر هر واحد پنج درم تربد دو درم مویز طائفی ده درم همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید دران خیارشنبر و ترنجبین هر واحد ده درم مالیده صاف کرده بران سقمونیای مشوی نیم دانگ انداخته سحرگاه بنوشند و بعد تنقیه تام بران زلو چسپانند و یا شرط زنند و بمحاجم امتصاص نمایند و در امر او اهمال نکنند که گاهی بقروح دیگر خبیثه انجامد و بران مرهم خاکستر قیسوم وغیره که در قول جیلی گذشت طلا نمایند

بثور اصداغ

بثر هاییست که بر بنا گوش ظاهر شود و بزرگ شبیه بدامیل کوچک بود و ریم نکند و سرخ شود و رنگ او براق و مسترخی گردد و چون طبیب حس او نماید گمان کند که دران ریم ست و اگر بشگافتن او اقدام نماید سوای خون بسیط چیزی ازان بر نیاید و در اکثر احوال ناصور گردد و التیام نیابد و خام باشد و در سر او ریم سفید ظاهر شود و ریم او غلیظ بود و بقول انطاکی مقرح ازان مایوس از صحت ست و خروج آن در دق در روز سوم مهلک بود و برای نفسا در روز هفتم اگر تصرف در بحران کند و هرگاه در ایام افراد و امراض حاده بروز نماید دلالت بر سلامت کند و گاهی از صدغ مرتفع شود و در اعماق نفع یابد و بناصور و غرب ملحق گردد و صحت نیابد و هر قدر که شدت نماید صداع حادث کند و بصر را تاریک گرداند بالجمله سبب آن مادهٔ غلیظ ست که از سر نازل شود مع رطوبتی که خون فاسد بدان مخلوط باشد و خالی از حرارت و خام بماند علاج فصد سر و تنقیه بدن و سر کنند بعده لزوم اضمدهٔ منضجه نمایند مثل آرد جو و خطمی و آرد باقلا و ترمس و کرسنه بآب بادیان و سرکه کهنه آمیخته و ایضاً بموم و روغن محلل ضماد کنند و اگر تحلیل نشود و بشگافتن او متعرض نگردند و اگر طبیب جاهل بشگافتن او اقدام نماید امر بوداع کند قبل از آنکه ناصور گردد و این بثور معروف ست اکثر بالادشام [illegible] متولد میشود و بدار استفراغ بهتر

اورتکاب او واصلاح غذای مریض علاج او نیست و ... کبریتی برای او شدید الموافقت ست چنانچه اهل موصل گویند که آن تحلیل نمیشود مگر درین حالت و اغذیه غلیظه و مفسد خون ترک نمایند و انطاکی گوید که قانون در علاج او ازاله موی ست هر قدر که طول کند و تعمیق او شق و پر کردن [illegible] بس قواطع

بثور قفا

و این شبیه بثور الدماغ در پس سر و گردن عارض شود و گاهی با آن تب و لهیب و سوزش باشد و بقرب نخاع عظیم گردد و در خطر اعظم و قاتل بود و کسی که او را این بثور برآید کم خلاص یابد و آن شبیه بدمل بزرگ باشد و سبب او فضول موی حادست که از دماغ در مجاری نخاع نازل شود و بسبب قرب او از دماغ و از حرزه معروف بود که بران سر موضوع ست قتل کند و آن در روش پیدا کند چنانچه گاهی دماغ ازان ورم کند و مؤدی بهلاکت گردد و علاج فصد کنند و مسهل دهند و اصلاح غذای مریض نمایند و به تبرید و ترطیب دماغ روغن بنفشه و شیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند و به تبرید بر موضع برگ اسپغول و برگ بارتنگ هر دو کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند پس اگر صلب باقی ماند ترک کنند و با آهن مس نکنند که دران خطرست و طبری گوید دیدم کسی را که این بثور برآمد قبل از نضج هلاک شد و اگر این بثور صدغین را در علامات موت [illegible] دخل کنند چنانچه بقراط در سائر علامات ذکر نموده جائز نیست و ابن الیاس گوید که هنگام ظهور او فصد سر کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ خورند و از لحوم و حلاوی حذر کنند و استفراغ بدن بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه نمایند و تضمید موضع ببرگ اسپغول و برگ بارتنگ و برگ خلاف و کاهو یا آب حی العالم و عصی الراعی سازند و خجندی گوید که علاجش ترک اغذیه ردیه و اطعمه حاده است و فصد باسلیق و ترک لحوم و در اوائل تلیین طبیعت بمطبوخات اهلیلج و تضمید ببرگ کاسنی و مانند آن که سابق مذکور شد

بثور اقروخوردون

و آن بثور جلد شبیه بثآلیل مستدیرست و پیچ او ضعیف بود حتی که گمان شود که آن چیزی متعلق یا مشابه طرف و تر باشد و لهذا قسمی را از ان مسامیر نامند علاج آنچه درین نفع کند آنست که عصارهٔ قثاء الحمار و نمک بران نهند و یا دقاق کندر بسرکه و آرد و نطرون و یا شیر انجیر بران بطلوخ کنند و یا شیر حلتیت و یا سرماهی شور که سماریس گویند سوخته و زنگار و گوگرد زرد سوخته و یا برگ بادروج [illegible] یا آب سائل از چوب انگور تر که نزد سوختن او برآید و یا پشک گوسفند بسرکه و یا بطوخ زهرهٔ بز نر و یا ضماد بشراب و نطرون کنند و یا اندک نطرون ببول طفل نابالغ و یا بسرگین گاو مع سرکه

بثور بادنجانی و نیلنجی و اسود

طبری گفته که جالینوس این را از انواع جمره و نار فارسی ذکر کرده و گوییم که ظهور بثور و انواع و الوان آنها بحسب جوهر ماده بود پس اگر ماده شدید الفساد حاد حریف رقیق باشد رنگ آن سیاه یا بادنجانی یا نیلنجی بود و شدیدترین آن سیاه ست پس نیلنجی پس بادنجانی و در اول ظهور این بثور سرخ بود و هرگاه بثور زائل شود اصول آنها سیاه یا نیلنجی یا بادنجانی باقی ماند و اگر آن شدید یا قلیل باشد و این دلالت میکند بر بقای ماده در عضو علاج واجبست که معالجه بفصد و اسهال و لزوم پرهیز نمایند و بر موضع شیاف ماميثا و آب عنب الثعلب طلا کنند و تبرید چند روز نمایند بعده آب نیم گرم بران ریزند و اعاده به تبرید کنند تا آنکه سیاهی و بادنجانیت و نیلنجیت زائل شود پس هرگاه رقت جلد بقعه [illegible] شود و ماده و اشراف آن ظاهر گردد و استعمال شرط خفیف بر بقعه باک ندارد تا باقی ماده از انجا خارج گردد و اگر ماده بعید باشد بر موضع این ضماد بکار برند بگیرند آرد جو و آرد باقلا و در سرکه و آب عنب الثعلب سرشته بر موضع طلا کنند و لزوم بقعه بخرقه مبلول دران باید کرد تا آنکه تحلیل گردد و درد زائل شود

بثور غریبه

یعنی نادر الوقوع بدانکه طبری آنرا هفت نوع بیان نموده چهار از ان جدری و حصبه و نمله و جمره که عوام آنرا نار فارسی گویند و گفته که علامات و علاج و سبب فاعل این همه ذکر کرده ایم و هر نوع ازین انواع اربعه باقسام متباینة مختلفه بحسب اختلاف مواد و امزجه بدن منقسم میشود و آن سه نوع باقی که امر آنها بر اطبا مشتبه میگردد اول معروف بنابتة الاصل ست و آن بثور صغار سفید مترفعه قلیل الالم باشد بعده اصول او صلب گردد حتی که صلابت در اصول او شبیه بغده محسوس شود و این بدترین انواع بثورست منقسم به قسم می شود یکی ازان منقلب میگردد و مثل دمل عظیم می شود و این سهل ست و قسم دوم بر صلابت خود باقی میماند و تحدید او اندک بود و این صلابت [illegible]

نضج نمی یابد بلکه بتدریج متشنج میشود بعده بقیهٔ آن صلب منعقد باقی می ماند و بزمانهٔ دراز تحلیل می یابد و سبب فاعل آن خلط غلیظ سوداوی ارضی ست که از احتراق
رطوبت متولد شود. پنجم بثورهای یابس جلد و لحم آنرا بشگافند و وهم از این انواع غریبه نفاخات ست که در اعضای لحمیه اولا کوچک ظاهر شود بعده فراخ گردد پس شق
شود و سبب فاعل این رطوبتی ست که از برودت مکث پیدا شود و بحرارت حدت یابد و اگر بسیار باشد استسقای لحمی پیدا کند و اگر اندک بود کیفیت او جا باشد
از آن نفاخات بهم رسد. ششم هم از انواع مذکوره بثور سرخ صلب کوچک ست که بغیر الم در موضعی ظاهر شود بعده مخفی گردد و بعد از آن در جای دیگر ظاهر شود در زمانی
طویل باقی ماند و سبب فاعل این بخارات دموی غلیظ ست پس اگر بسیار باشد از آن شرای دموی حادث گردد و اگر قلیل بود از آن این بثور بهم رسد و شیخ قدری
و خجندی انواع بثور غریبه را پنج نوع گفته اند یعنی ذات الاصل و بثور سرخ صلب که بیرون رود قوابا طبری گذشت و نخیلیه و بثور اصداغ و بثور [illegible] که سابق مسطور شد و انطاکی
گوید که بثور غریبه اعنی قلیل الوجود که معروف بذات الاصل ست سببش فساد سوداست اگر مائل بحرارت باشد و فساد خون اگر مائل بحمرت بود و هر دو نوع سخت و متغیر بسیار باشد
غیر آنکه سرخ گاهی مخفی شود و گاهی ظاهر گردد و منتقل شود و حکم او حکم شرا ست و اما سفید گاهی ترشح کند با وجود صلابت بیخ او و این شر الانواع ست گاهی نضج دشوار گردد
بسبب احتراق **علاج** بدانکه معالجه این جمله اقسام تنقیه است بفصد و مسهل حسب اخلاط و اطلیه و اضمده حسب هر واحد از آن چنانچه در اقوال اطبا مسطور گردد و اکثر
بعض ادویه مخصوصه بثور که در موسم گرما و برشکال و آنچه از مالیدن عنکبوت و غیر آن باشد مسطور میشود پس اگر در فصل صیف بثورات کوچک غلیانی سوداوی در اطراف
بهم رسد اول فصد کنند و شیرهٔ عناب شیرهٔ کشنیز خشک عرق عنب الثعلب عرق شاهتره و شربت نیلوفر خاکشی دهند بعده منضج از عناب و کاسنی و آلو بخارا و شاهتره و گل نیلوفر
و سپستان و خطمی و خبازی و غیره داده فلوس خیارشنبر و سنای مکی و غیره افزوده مسهل دهند و اگر خواهند برای اخراج سودا و بلغم از پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و بسفایج هر یک
چهار ماشه غاریقون سه ماشه تربد مجوف هفت ماشه شحم حنظل دو ماشه مقل کتیرا هر یک نیم ماشه کوفته بیخته بآب حب ساخته آخر شب همراه عرق عنب الثعلب نیم گرم بخورند
و صبح بعد تنقیه مسهل بدهند و بعد فراغ از مسهلها از گل منڈی شاهتره هر یک پاو آثار صندل سرخ چرائته پوست هلیله کابلی هر یک نیم پاو نیمکوفته در دوازده آثار آب
عرق هفت آثار کشیده نیم پاو از آن با شربت عناب بنوشانند **ایضا** برای بثور سرخ اطراف و جاهای سرخ بعد فصد و تنقیه معجون مصفی همراه این عرق منڈی بدهند
منڈی یک آثار پوست نیم چرائته هر یک نیم آثار [illegible] پوست هلیله زرد هر یک پاو آثار صندل سرخ عنب الثعلب بسفایج هر یک نیم پاو عناب پنجاه دانه ادویه کوفتنی را
کوفته همه را در دوازده آثار آب تر کرده صبح عرق کشند و نیم پاو با شربت بنفشه سه توله بنوشند **ایضا** اگر بثور بهم رسد و بدن شود و دور گردد بسبب غلیان خون تنقیه
عناب شاهتره چرائته پوست هلیله زرد خیسانیده باشند دهند بعده منضج از گل بنفشه شاهتره و خیارین کوفته هر یک پنج ماشه بیخ کاسنی گاوزبان هر یک شش ماشه عنب الثعلب
چهار ماشه مویز منقی ده دانه سپستان بیست دانه آلو بخارا هفت دانه جوش داده گلقند داخل کرده دهند پس مسهل لعل آرند **ایضا** بعد تنقیه شاهتره هلیله زرد و سیاه و شاهتره
هر یک شش ماشه اصل السوس چهار ماشه جوشانیده شهد داخل کرده دهند و برای بثور چیدار زنجبیل گیرد [illegible] مساوی با آب عنب الثعلب تازه سوده ضماد کنند **ایضا**
برای بثورات از فساد خون عناب پنج دانه شاهتره شش ماشه سرپهوکه هفت ماشه منڈی شش ماشه شب در آب گرم تر کرده صبح صاف نموده نبات دو توله داخل کرده بنوشند
حب نافع بثور و جوشش که بر بدن شود گیرد [illegible] هلیله زنگی مرداسنگ کات صندل سرخ مساوی کوفته بیخته حب سازند و آب برگ عنب الثعلب ضماد نمایند
حب کرامات که برای جمیع انواع بثور خصوص سوداوی معمول [illegible] مرداسنگ پوست هلیله زرد و قنبیل آب نادیده کات سفید هر واحد [illegible] نیله تهوتهه نیم [illegible]
بآب حب سازند وقت حاجت بروغن زرد سوده طلا نمایند حب نافع بثور کات مرداسنگ نیله تهوتهه بریان جل گری مساوی سائیده حب بندند وقت
حاجت با آب سائیده طلا سازند و نیز این حب نافع ست برای قروح که در آن سوراخ مثل غربال میباشد که مشهور به قرحهٔ لونگ زیری ست **ایضا** نافع بثور کات
سفید نیله تهوتهه بریان چینیاری سوخته مرداسنگ پوست هلیله زرد ریوند خطائی مساوی با آب حب سازند وقت حاجت طلا نمایند **دوائیکه** جهت بثور که
[illegible] در موسم برشکال بهم رسد مفید ست [illegible] کتهه سفید صندل سفید با آب سائیده طلا کنند **دیگر** اورام و بثور را که در ایام برسات بسبب رطوبت
ظاهر شود نفع دارد زرد چوب سوخته و چونه گلی هر دو برابر باریک ساخته بروغن نیم گرم حل نمایند و بر پارچه نهاده استعمال سازند **دیگر** قشور دال عدس سوخته
آمله سوخته برابر هلیله قدری و اندکی نیله تهوتهه بریان با روغن سائیده بر آن نها مالند **ایضا** برای دفع ورم و بثور و سوزش آن خصوص بثره که زیر بغل

پدید می آید و ورم و درد و حرقت از حد می فزاید بنهایت مفید و مجرب است پکهان بید را در آب گلو سبز ساییده ضماد نمایند و آنجا که شدت درد و ضربان زائد از حد باشد نزد و فصد سر رگ گیرند و قدری مرداسنگ با پکهان بید افزوده بگلاب ساییده بکار برند ضماد که بثور متقرح را نفع بخشد روغن گل سه توله در سرکه انگوری پنج توله با تشش ملایم بجوشانند تا سرکه بسوزد و روغن بماند پس مرداسنگ دو ماشه برگ حنای خشک قنبیل شاهتره هر یک سه ماشه کوفته بیخته بآن خوب حل کرده ضماد نمایند ضماد معمول اطبای هند برای بثور که زیر گردن و سینه میشوند و آنرا کنٹهمالا گویند تخم سن تخم ترب تخم سهجنه جو مقشر تخم السی برابر کوفته بیخته بدوغ گاو ساییده ضماد میکرده باشند ایضاً که درین باب آزموده است آنبه هلدی سه و نیم ماشه هالون نیله تهوته هر یک دو و نیم ماشه ادویه ساییده در روغن سرشف بقدر شش توله آمیخته طلا کنند ایضاً برای مرض مذکور سپیاری چهالیه بادام مع پوست هر واحد یازده عدد هر دو را در پارچه بسته بالای آن گل طلا کرده در آتش یا چک ... بسوزند بعده برآورده در روغن السی حل کرده دارند و بر بثور مالیده باشند ضماد برای بثور که زیر بغل میشود صندل سرخ و سفید و بیخ آک زردچوب ساییده ضماد کنند ضماد نافع بثور که با سوزش باشد گیرو مازو کات سفید بسرکه ضماد نمایند ضماد نافع بثور که از مالیدن عنکبوت بر بدن پیدا میشود و مشهور است آب ساییده طلا میکرده باشند دیگر برگ انار ترش برگ تمر هندی در آب کیله ساییده ضماد نمایند دیگر امچور ساییده طلا کنند و بعضی قدری نمک شور نیز می آمیزند دیگر کنجد در شیر ساییده طلا کنند و یا آنبه هلدی بآب ساییده و یا چرونجی ساییده بمالند و یا چونه بآب لیمو یا بروغن سرشف یا بروغن کنجد ساییده طلا نمایند دیگر کهل و زردچوب بآب ساییده یا صندلین و مرداسنگ بسرکه ساییده یا زیره سفید و زنجبیل بآب ساییده یا جواکهار ... بآب مکوه طلا کنند دیگر پتنگ نیم پاو اصل السوس ناگکیسر هر یک نیم دام ساییده هر دو وقت ضماد کنند در سه روز صحت میشود دیگر خراطین سوده با گل پس انگنده آن ضماد نمایند مرهم نافع برای بثور یکه رطوبت آن هر جا که برسد بثور دیگر پیدا شود و بکثرت بعمل آمده روغن تلخ شش دام کمیله بانچی سوخته هر واحد یک دام حنا نیم دام فلفل گرد سه و نیم ماشه مرهم سازند **اقوال اطبا** طبری گوید که در بثور ذات الاصل تنقیه بمطبوخ افتیمون کنند و فصد باسلیق نمایند بعده تعدیل طعام کنند و لزوم بثور های ... یا اسفیدباجی یا کیان نمایند بعده تضمید آن صلابت در ابتدای ظهور بدام یا اسپغول بقیر روغن کنند تا آنکه نرم کند پس هرگاه درد کم شود و ریم جمع گردد این ضماد بکار برند بگیرند تخم کنوچه و اسپغول هر واحد یکجزو بعده برگ چقندر و برگ کاسنی کوفته در روغن کنجد بجوشانند تا نرم مثل مرهم گردد بعد از آن از آتش فرود آورده بر آن کنوچه و اسپغول ناکوفته و اندکی زرده بیضه انداخته ضماد کنند تا آنکه نرم شود و در این براثبت ریم ظاهر گردد بعده بشگافند و ریم بیرون آرند و اگر مریض از آهن بترسد بگیرند اشق و زرده بیضه آمیخته بسر بثره گذارند که این باعتدال بشگافد و هرگاه ریم خارج گردد از پنبه کهنه آنرا پر سازند تا زخم صاف گردد بعده علاج آن کنند و از آب حفظ آن نمایند تا آنکه خشک گردد و علاج نفاخات بسوراخ کردن از سر سوزن نمایند و زرداب از آن خارج کنند و بدخول حمام و عرق آوردن امر نمایند بعده تقویت جگر باین ضماد کنند.

بگیرند مصطگی و نار مشک و فوفل و مر و سنبل الطیب بمساوی بعده موم و روغن ... روغن ناردین یا روغن قسط با روغن بلسان بسازند از آتش فرود آورده ادویه مذکوره کوفته بیخته آمیزند و هنگام خلو معده از طعام بر فم معده و جگر ضماد کنند تا سه روز و یا یکشبانه روز این ضماد بعمل آرند بگیرند گل سرخ و قصب الذریره هر واحد یکجزو و پوست بیرون پسته و عصا ... کرم و گل حنا اگر میسر آید و الا حنای سوخته همه مساوی و بآب مورد و طب آب سیب بجوش آمیخته بر جگر و فم معده ضماد کنند تا جوهر کبد منحل نگردد زیرا که انحلال جوهر او مودی بهلاکت میگردد و چنانچه فاضل جالینوس ذکر کرده که مردی از ارباب ماسلس تعریق کرد متورم بروغن گردد با شیای مرخیه بر آن ضماد نمود پس مریض را عرق لیسع آمد و هلاک شد و علاج نوع سوم بثور غریبه فصد صافن است و بعده فصد استفراغ بمطبوخ افتیمون و اقتصار بر اغذیه محموده مولد خون رقیق بارد مثل لحم جدی و بچه مرغ رطب و مرق کاهو تخته و مانند آن و این طلا بعمل آرند بگیرند برگ اسپغول برگ بارتنگ و جراده کدو و همه را باریک ساییده اندک آرد جو بر آن اندازند و باهم آمیخته بر بثور ضماد کنند که آن ظاهر نشود و موضعی که بر آن ضماد کنند قوی گردد **ابن الیاس** گوید که علاج نوع سوم بثور غریبه فصد و اخراج خون بقدر قوت است و هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب تمر هندی و شکر سفید ده درم یا آب انار بن شیم آنها افشرده هر واحد سی درم و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا فوره تمر هندی یا انار دانه بمغز بادام و اسفاناخ و یا جلاب از عناب و آلو سیاه هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و تلیین طبع بماء الفواکه یا بآب نقوع مشمش کنند **انطاکی** گوید که در اقسام بثور ابتدا بفصد کنند نزد ظهور علامت خون پس ادویه مسهله پس ادویه منضج از ضعیات پس محلل بکار برند و هرگاه منفجر گردد بعلاج قروح معالجه نمایند این همه مع تلطیف غذا و بس مناسب و در بثور سوداوی این منضج استعمال کنند صنعت آن مویز یکجزو عناب بستان

بسفایج هر واحد نیم جزو بنفشه تخم کاسنی تخم شاهتره هر واحد ربع جزو کوفته در ده چندان آب بجوشانند تا ربع باقی ماند صاف کرده بشکر تا یک هفته نیم گرم استعمال نمایند بعده اسود سلیم تا دو مثقال استعمال کنند بعد از آن شب و روز بمسکه و پیه ماکیان چرب دارند و هرگاه نرم شود بجابجه آرد باقلا و اشق و زرده بیضه منفجر سازند بعده پاک کرده مندمل نمایند و معالجه بثور صفراوی بشربت این دوا کنند صنعت آن گل بنفشه قنطوریون عناب هر واحد یکجزو تمر هندی نیم جزو گل سرخ تخم خرفه هر واحد ربع جزو و اگر در انجا تپ باشد جو مثل همه افزایند بطریق اول بجوشانند و استعمال کنند تا آنکه تحلیل ظاهر گردد پس این حب استعمال کنند در هر روز دو مثقال صنعت آن صبر هلیله سقمونیا هر واحد یکجزو مصطکی نیم جزو بآب کاسنی حبها سازند و بسکنجبین استعمال کنند و اگر ماده در رطوبات بسیار باشد والا ماء الجبن و اگر خطر عظیم گردد لازم طبیخ برگ عناب کنند بعده آبیکه دران صبر و مازو و مورد و مغز خربزه جوشانیده باشند بشویند و بران سندروس تنها پاشند اگر دران گوشت زائد نباشد والا باشکر بعده بمرهم ابیض مندمل سازند و علاج بثور یکه از بلغم باشد قی کردن ست تا آنکه نقا ظاهر گردد بعده استعمال معجون نجاح و تریاق عذره و فائق کنند و این حب مجربست صنعت آن شحم حنظل و مغز آن غاریقون انزروت هر واحد یکجزو تربد صبر حب بلسان نمک هندی هر واحد نیم جزو سقمونیا ربع جزو بآب بادیان حبها سازند شربتی یک نیم مثقال در هر چهار روز و اگر در انجا حرارت نباشد تعاهد نوشیدن ماء العسل کنند والا شیر گاو بقدر حلم بعده تحلیل آن بروغن بابونه و بادام تلخ و قسط و غالیه کنند و چون ماده خارج شود التیام او بصبر و مرداسنگ و روغن زرد کنند و مطبوخات مذکوره و حبوب نیز از مجربات ماست صفت طلا که سائر انواع بثور را نافع ست گل خرزهره افسنتین صابون اشق بزیت و پیه ماکیان بپزند تا یکذات شود و استعمال کنند صفت ضماد منضج که انواع بثور و سرطانات را منحل گرداند چقندر عنب الثعلب کشنیز سبز برگ سیاوشان خطمی هر واحد یکجزو آرد باقلا آرد جو صابون بزرکتان خمیر آرد هر واحد نیم جزو همه را در روغن زرد و زرده بیضه بپزند بعد ازانکه بایک زعفران و مومیرو و مسکه برهم زنند تا اجزا باهم بیامیزد بر پارچه پنبه در بلغمی و بر پنبه در سوداوی و بزرکتان در باقی استعمال کنند و اما مفردات مجربه برای بثور پس افضل آنها حنا و مورد و نطرون و تخم سداب و بزرکتان و سیر و عسل ست ضماداً و هلیله مطلقاً و اما ضماد قصب الذریره حدیث صحیح ست و کذا در حنا لیکن حدیث قصب الذریره صحیح تر ست

امراض جلد

جذام و این مشتق از جذم ست که آن در لغت بمعنی قطع ست و مناسبت آنکه این مرض قطع اعضا یا نسل یا عمر کند بدین نام مسمی ساختند و این مرض را داء السبع و داء الاسد نیز نامند و در وجه تسمیه آن گویند که آن اکثر بشیر عارض میشود و گویند که چهره صاحب آن مثل چهره شیر گردد و بهمین میگردد آنرا مشابه بچهره شیر میگردانند و گویند بسبب آنکه این مرض در گیرنده شکار میکند او را مثل شکار کردن شیر یعنی در آخر آنرا هلاک می نماید و ایضا این مرض را سرطان عام گویند که در تمام بدن حادث شود پس گاه قرحه کند و گاهی نه و صاحب آن زمانی دراز باقی ماند و اهل اندلس این مرض را مرض کبری نامند و در اصطلاح بقول شیخ مرضی ست ردی که از انتشار سودای غیر طبیعی در تمام بدن حادث شود و مزاج و شکل اعضا را فاسد کند و بسا ست که در آخر اتصال آنها فاسد نماید حتی که اعضا متآکل شود و از تقرح ساقط گردد و بقول صاحب کامل جذام علتی ست که سائر اعضا را خشک کند و فاسد گرداند بسبب یبوست و آن بمنزله سرطان حادث در جمیع بدن ست و انطاکی گوید که جذام عبارتست از فساد صفت غذا بنوعیکه هیچ چیز را الغیر از سودا بخلط دیگر مستحیل نتواند ساخت اگرچه شوربای بچه مرغ و انگور یا شهد دانه نیز باشد که بعد از استحکام علاج نپذیرد و بسبب انتقال او بکثرت ادویه و عجز طبیعت از آن

اسباب جذام

بقول صاحب کامل حدوث او از ضعف قوت مغیره بود که در لحم ست هرگاه این از برودت و یبوست و از غلبه اخلاط سوداوی بر خون و افساد او باشد پس آن خون برای تغذیه سائر اعضا بسوء از یبوست تجفیف و افساد آنها نماید و بعد از آن اخلاط بدن و منی را فاسد کند حتی که این مرض بنسل متعدی گردد و از آبا باولاد حادث شود و ابو منصور گوید که سبب جذام فساد خون و غلظ و جمود او در عروق و نتن اوست حتی که صالح برای غذای اعضا نبود و آن فساد از اغذیه غلیظه مولد سودا باشد پس طبیعت را دفع او بسوی اعضا ضعیفه بسبب شرارت و خبث او در بدن ممکن نبود و شیخ الرئیس و قرشی میفرمایند که سبب فاعلی اقدم جذام یا شدت حرارت و یبوست در جگر یا در همه بدن ست که خون را بسوزد و سودای احتراقی گرداند و یا کثرت برودت مزاج جگر یا بدن که خون را کثیف و سرد و منجمد سازد و سودای جمودی گرداند و سبب مادی او اغذیه مولد سودا ست و ایضا اغذیه مولد بلغم چون دران تعفن ها متواتر افتد و اندران حرارت عمل کند و احتراق لطیف

آنرا تحلیل نماید و باقی کثیف را سودا گرداند و امتلاآت و تناول بشکم سیری بعینه اسباب حدوث این مرض بجهت مذکور میگردد و اسباب مبینهٔ او کثافت جلد و انسداد
مسام است پس حرارت غریزی مختنق و ضعیف شود و خون سرد و غلیظ گردد و خصوصاً چون طحال ضعیف از جذب سودا و عاجز از تنقیهٔ خون از آن باشد و یا قوت دافعه
از دفع آن در عروق متعفن یا رحم ضعیف بود و مسام منسد باشد و گاهی اعانت او فساد مزاج هوا کند خواه فی نفسه چنانچه بشدت حرارت خود خون را بسوزاند یا بسبب
برودت خویش انجماد خون نماید و یا بعفونت خود اجزای لطیف خون را متعفن سازد و مادهٔ او باقی ماند و خواه بسبب مجاورت و مجالست مجذوم زیرا که این مرض معدی است
بسبب آنکه بخار ردی از بدن آن منتقل گردد و کسی که قریب آن باشد استنشاق او نماید و گاهی جذام بارث واقع شود و بسبب فساد مزاج نطفه که از آن پیدا شود و یا بسبب
مزاج مستفاد در رحم بحالی که اندران باشد مثل آنکه اتفاق بودن علوق در حالت حیض شود و هرگاه حرارت شدید هوا مع رداءت غذای غلیظ مولد سودا از جنس ماهی و قدید
و نمکسود و لحوم غلیظه مانند گاو و بز پیر و لحم خر وحشی و عدس و کرنب و باقلا مجتمع شود مضر و بجذام افتد چنانچه در اسکندریه بسیار بود و سودا چون بخون آمیز و قلیل او بر تولید
کثیر او اعانت کند زیرا که لامحاله خون را غلیظ کند و بعد یکی بجوهر غلیظ خود دوم به برودت مجمد خویش پس حاله بارد بطبیعت خود و چون غلیظ گردد رطوبت او نقصان یابد
و تخفیف او بحرارت بدن سهل تر باشد و هرگاه خون که در بدن است سوداوی گردد مزاج بدن نیز سوداوی شود پس مزاج جگر هم مائل بسوداویت گردد و گاهی اخلاط خون در
مجذومین بدان حد رسد که در فصد ایشان چیزی مثل ریگ با خون آمیخته برآید و سودا گاهی مندفع شود بسوی یک عضو پس صلابت یا سقیروس یا سرطان بحسب احوال
خود حادث کند و اگر رقیق غالی باشد اکله پیدا کند و اگر بسوی سطح جلد مندفع شود برش و نمش و بهق سیاه و کلف و قوبا و مانند آن احداث نماید و گاهی در همه بدن منتشر شود
پس اگر متعفن گردد تب سوداوی پیدا کند و اگر منتشر گردد و متعفن نگردد تولید جذام نماید و انطاکی گوید که سبب مادی جذام کل غذای یابس است یا رطب باشد مثل لحم بقر و بز و عدس
و باجار لیکن غلیظ که در آن هضم عمل نکنند الا بافراط در احتراق مثل بادنجان و خرما و از نجست واجب است مبادرت بشرب آب عقب خوردن چیزی یابس بالفعل
و اگر چه زمانه بمقدار هضم نگذشته باشد تا محترق نگردد و یا محرق بحرافت خود مثل ثوم و خردل و سبب او سبب فاعلی او افراط یبس از حرارت یا برودت است و کذا از سایر
بدن خصوصاً از جگر چه آن بالذات معدن خون است و بسبب صوری او قلب بدن از شکل طبیعی است و بسبب غائی او فساد او است و بسبب مادی او تولد سودا است پس اگر رقیق
باشد و در ظاهر بدن منتشر گردد یرقان سیاه پیدا شود و یا در باطن انتشار یابد پس تب ربع حادث گردد و یا غلیظ باشد و مخصوص بعضوی بود درین صورت سرطان پدید آید
و یا عام بود پس جذام افتد و از جهت قدما این را سرطان عام نامیده اند در حال تفت او اگر مخصوص بظاهر اعضا بود و از آن قوبا تولد کند و اینجاست که گفته اند کثرت قوبا
مقدمهٔ جذام است و اگر مخصوص بباطن بود قروح قصبه حادث شود و هر واحد در موضع خود مذکور است و جذام از سودای اصلی افتد و آن در علاج سهل تر است خصوصاً
در ابتدا و از استحالهٔ صفرا بسوی سودا افتد و آن در خطر و نکایت شدیدتر است و از اسباب او فساد هوا است بمثل مردار و مقتولان و عفونات و قرب مجذومان و گاهی
مادهٔ او جبلی بود و مثل شخصی که در حالت حیض با زن مجامعت کند پس با نطفه بقیهٔ خون حیض که در رحم باشد با هم آمیزد و بچه فاسد پیدا گردد و از اسباب جبلیهٔ او جماع
بعد خوردن چیزی حریف و مالح مثل خردل و سیر و پنیر و کباب و ماهی و لحم خشک کرده است چنانچه استرخای عصب و ضعف اعضا و دشواری حرکت و عجلت پیری کسی را بود
که انعقاد او از نطفه باشد که از اشیای مفرط الرطوبت مع برودت مثل شیر و خربزه و کدو پیدا شود و بعضی متاخرین مینویسند که سبب جذام سودای محترقه بود از هر
خلطی که باشد در همه بدن و اکثر مشاهده در آمده که از اسباب شتی می افتد اول آنکه بمصاحبت مجذومان که بخارات فاسده تن ایشان چون بوسیلهٔ هوا بروح و دماغ
رسد خلطها را تحلیل بجوهر اخلاط فاسده خود گرداند دوم آنکه بطفل رسد که تباهی مزاج نطفهٔ مجذوم مقتضی آنست سوم آنکه فساد هوا یعنی تعفن آن بزرگترین اسباب این مرض است
چهارم آنکه کسی که علوق او در حالت حیض اتفاق افتاده باشد پنجم آنکه در حالت نفاس باشد ششم آنکه بسیار خوردن غذاهای فاسد و مولد سودا مانند گوشت گاو و میش
و بادنجان و گوشت آهو و قدید و قند سیاه و سرکه و امثال آنها بود هفتم بسیار خوردن لوبیا و عدس و باقلا و نخود و خصوصاً وقتیکه در گوشت گاو و میش افتاده باشد و همراه خمرات تناول نماید

انواع جذام و علامات آنها

بدانکه بقول طبری و مجوسی و سمرقندی جذام دو نوع است یکی آنکه حدوث او از کثرت سودای اصلی بود که آن دردی خون و ثفل او باشد و از این نوع اعضا خورده نریزد و مگر نیز
در آخر بلکه حس آنها باطل گردد و موی ریزد و این نوع معروف بداء الاسد است و گاهی درین علاج سود دهد و صاحب او از آن شفای تام یابد چون در اوائل حدوث

اولا اتفاق گرد در درجه آنکه عمده و فساد از جهت سودا حادث از احتراق صفرا باشد و با این نوع تا کل اعضا و اشد انقطاع آن بود و قریب نیست که ما سبب صحت یابد و آنکه کلام شیخ مستفاد میشود که آن صد نوع ست چنانچه میگوید که جذام که کائن از سودای صفراوی باشد تیزتر و در اذیت بیشتر و در اعراض صعب تر و در سوزش و تقرح شدید تر بود لیکن قابل تر برای علاج است و کائن از تفل دردی خون یعنی سودای طبیعی ساکن تر و ساکن تر بود و تقرح کمتر کند و کائن از سودای محترقه فی نفسه در اعراض خود مشابه بسودای صفراوی بود لیکن در قبول علاج بطی تر باشد و انطاکی گوید که جذام از غلیان خون بود و علامتش انتفاخ چهره و شدت سرخی و فرو ریختن موی بسبب کثرت رطوبت ست و از احتراق صفرا بود و علامتش سرعت انتشار و قلت سرخی و هزال ست و از سودای محترقه اصالتاً و علامتش یبس مفرط و تشقق و غلظ اطراف و کج شدن انگشتان و تکرج ناخنها ست و علامات این سه نوع تقدم قوبا و سرخی یا تیرگی و کدورت سفیدی چشم و استدارت حدقه و گرفتگی آواز ست و سهل ترین انواع نوع اول ست و بعید ترین آنها از صحت نوع ثالث ست و جمله قابل علاج اند تا وقتیکه اطراف از هم فرو نریزد و خجندی گوید که نوعی از آن از سودای صفراوی بود و نوع دیگر آن از سودای طبیعی یا از سودائی که آن دردی خون و ثفل او ست راقم گوید که از اقوال مسطوره مفهوم میشود که انواع جذام از روی ماده شش نوع باشد چهار از احتراق اخلاط اربعه و پنجم از کثرت سودای طبیعی که آن دردی خون ست و ششم از سودای جبودی (?) هذا ما یخطر بالبال و ربی اعلم بحقیقة الحال

علامات جذام مطلقا

شیخ میفرماید که هرگاه جذام ابتدا نماید رنگ بدن سرخ مائل بسیاهی گردد و در چشم تیرگی مائل بسرخی ظاهر شود و در نفس تنگی و در آواز گرفتگی بسبب اذیت ریه و قصبه ریه پدید آید و عطاس کثرت نماید و در بینی غنه ظاهر گردد و گاهی سده در خیشوم بهم رسد و قبا (?) خیشوم خشک گردد و موی در رقت و قلت آغاز کند و عرق در سینه و ناحیه چهره ظاهر شود و عروق زبان غلیظ گردد و بوی بدن خصوصاً عرق و بوی نفس بد گردد و اخلاق سوداوی از حسد پدید آید و در خواب خوابهای هولناک بسیار مشاهده شود و در خواب چنان محسوس گردد که گویا بر بدن او بار گران نهاده اند بعد از آن ریختن موی و تمرط در آن ظاهر شود خصوصاً موی چهره و ابرو و گاهی پوست جای موی متقرح شود و ناخنها متشقق گردد و چهره زشت و منتفخ شود و در رنگ سیاه گردد و خون در مفاصل منجمد شود بعد از آن آغاز کند تنگی نفس از زیاد نماید حتی که با عسر شدید و جهد عظیم گردد و آواز در غایت گرفتگی شود و لبها سطبر گردد و در رنگ سیاه شود و در بدن غدد ها شبیه بحبوب که در یونانی ساطرس (?) گویند ظاهر گردد و بعد از آن بدن متقرح شود و هرگاه جذام متمکن باشد غضروف بینی متآکل شود و بعد از آن بینی و دست و پا از هم فرو ریزد و از آن … آواز با خفا عود کند و موی باقی نماند و رنگ بسیار سیاه شود و علاج پذیر نبود و نبض مجذوم ضعیف بود بسبب ضعف قوت و قلت حاجت بهر آنکه مرض بارد ست و بطی غیر سریع باشد بسبب ضعف و برودت و از تواتر لا بد باشد زیرا که نه سرعت ست و از ان و نه عظم و انطاکی گوید که علامت اوائل سفیدی چشم مائل بسرخی ست و این اول علامتی ست که ابتدا نماید حتی که گویند این علامت پیش از … بر آن تقدم نماید و استدارت چشمها و سرخی بدن و بدلی بعده سیاهی آن هر دو بعده عرق کثیر … تغیر آواز بخشونت پس گرفتگی آن پس بوی نفس پس کشیده بینی و استدارت چهره پس … کردن بدن اگر جذام متقرح باشد و کجی دست و پا پس سقوط آنها و درین وقت استحکام او گردد و از صحت او یاس بود و نبض در ابتدائی صحیح متواتر صلب باشد و گاهی بطی گردد اگر سودا اصلی بود پس هرگاه مرض توسط نماید تواتر بسرعت کند پس بطی پس ملتوی و متشنج گردد و ناخنه و سده و غلظ لب گاه با وی ابتدا کند و گاهی در آخر حادث شود پس اعتماد بدلیل تمام او است … تفرق اتصال و فحش تغیر هیئت و شکل ست و بالجمله این مرض خطرناک ست و الامور فی نفسه … خبیث او و به لطف سرایت نکوهی و سعدی نبود و تعدیه او از حدیث صحیح ثابت شده و مولف اقتباس گوید که چون آثار این مرض تمام نیک ظاهر شود پس بیمار را از میان مردم بیرون کنند چنانچه میروص را … بسبب سرعت سرایت آن علامتش آنست که اول رنگ رو و چشم و همه تن سرخ شود و بسیاهی گراید و گوشها خصوصاً نرمه گوش و لبها و بینی ورم خفیف … رنگ مائل بسیاهی پیدا کند و آواز سطبر گردد و منفذ بینی گرفته شود و بوی گنده از بینی و تمام بدن بر آید و پاشنهای پا … ناخنهای دست و پا بلکه کوژ و بد هیئت شوند و چهره او مهیب نماید مانند چهره شیر و نبض مجذوم در همه اوقات ضعیف و بطی باشد و گاهی بتواتر مائل گردد و بول … بعد از اشتباه بدانکه اطبا اتفاق نموده اند بر آنکه جذام از جمله امراض معدیه مسریه و موروثه است و بقول شیخ ضعیف از این مرض عسر العلاج ست و قوی مایوس از علاج و مبتدی قلیل تر از روی فلاح ست و در اسن و مزمن عاصی تر و این مرض علامت مزاج اعضا را فاسد کند بسبب مضادت کیفیت او بکیفیت موافق حیات یعنی حرارت و رطوبت حتی که

با عضای رئیسه رسد و دران هنگام قتل کند و او لا فساد اعضا از اطراف و اعضای نرم ابتدا کند و دران وقت موی بریزد و رنگ آن متغیر گردد و گاهی بتقرح مؤدی شود
بعده اندک اندک در همه بدن ساری گردد و اگرچه اول تولد او در احشا بود ولیکن اول تاثیر او در اطراف باشد زیراکه ضعیف تراند با وجود آنکه گاهی صاحب او قبل انعکاس غائلهٔ
ظاهره بر احشا و اعضای رئیسه هلاک شود و موت آن بجذام و یا بسبب سوء مزاج او باشد و جرجانی از شیخ نقل کرده همچنانکه سرطان جذام یک عضوست جذام سرطان
همه تن ست بدین سبب همچنانکه علاج سرطان دشوارست علاج جذام دشوارتر باشد لیکن از بهر آنکه جذام در همه تن بود و مزاج همه بدن دران یکسان گشته است علاج آن
یک نوع باشد و بیکبارگی بعلاج آن مشغول توان بود ازین رو طریق علاج آن یکسان بود و سهل تر باشد و سرطان در یک عضو بود و مزاج آن عضو مخالف مزاج دیگر اعضا
بود و با علاج از مراعات احشا و دیگر اعضا غافل نشاید بود و طریق علاج آن ازین رو عسر تر باید و صاحب کامل گوید که جذام از امراض عسر البرء ست و چون این مرض مستحکم
شود صحت او ممکن نیست و علاج او دران هنگام بوقوف او بر حال خود و منع از تزید او باشد و همچنین از امراض قوی مثل استسقا و برص و مانند آن بسیار اند که طبیعت را
مقاومت با آنها ممکن نبود و اما چون در اوائل باشند پس گاهی صحت یابند مگر این هم بدیر و دشواری نزد ادمان بعلاج و پرهیز باشد و درین نوع گوید که شریرترین جذام آنست
که از احتراق صفرا باشد و چون در ابتدای او لاحق شود ممکن ست که به شود و از تزید بایستد و هرگاه نوبت بتقرح اعضا رسد و شکل او فاسد گردد بعید ست که صحت یابد
و خجندی گوید حق آنست که علاج این مرض صعب ست و مبتدی دران بسیار عسر البرء ست و قوی متمکن از ان البته امید صحت او نیست و غرض در معالجهٔ این مرض
دو امر ست یکی آنکه بر حالتی که او باشد از ان زیاده نشود و دوم آنکه اعضا بسرعت متقرح نشوند و انطاکی گوید که این مرض در بلاد بارده بکثرت بود و چون کثیر الوخم باشد مثل
شام و در بلاد رطبه بقلت بود مگر آنکه از ان صیانت نباشد مثل مصر و وقوع او در روم نادر بود بسبب غلبهٔ سردی و تری و در حبش و زنج یافته نشود بسبب فرط حرارت
محلل اخلاط کثیفه و اما در هند اگر بتقلیل تخلیط اهل آن در اکل نبودی البته در ایشان بسیار بودی و سزاوار ست کسی را که احساس بورم طحال خود نماید مبادرت بعلاج
آن کند و الا در جذام افتد بسبب وفور سوداء در خون نزد ضعف طحال از جذب او و کذا ضعف هر قوت ممیزه و بعضی گویند که این مرض بسیار مفسد ردی ست
بلکه مفسد اعضا و محدث تشنج و تعقد و انچه موروثی بود و خلقی و یا تجربانی اصلاح علاج نمی پذیرد و انچه هنوز کهنه نشده و مادهٔ آن سخت گشته و غلبهٔ نیافته
ممکن العلاج بود علاج فصد باسلیق و صافن و اسیلم کنند و خون وافر گیرند و شاهتره و چراتیه و سرپهوکه و هلیلهٔ سیاه و مانند آن ادویهٔ مصفی خون چند روز بدهند بعد از ان
نضج مادهٔ حسب انواع سوداء نموده از مسهل سوداء و ماء الجبن تنقیه کنند بعده حسب ماده ادویهٔ مخصوصهٔ آن بکار برند مثلا در سودای احتراقی معاجین و عرقیات و غیره ادویهٔ
مطفی و مصفی خون بعمل آرند و در سودای جمودی ادویهٔ مرقق خون و ترکیب جند بیدستر استعمال نمایند و برای ترطیب استعمال ماء الجبن ساده نافع ترین اشیا ست و خوردن
شیر حیوان سرخ رنگ نیز نافع بود و در هر ماه تلیین طبیعت و اخراج مواد بمسهل معتدل کرده باشند و در خریف و ربیع مسهل قوی ندهند و از جمیع محللات حرارت
غریزی محترز باشند و روغن کدو و شیر دختر در بینی چکانند و حمام کردن بعد از تنقیه و مالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام یا روغن کدو بعد از حمام مفید بود و روغن زرد
را گرم کنند و دران بنشینند و در هفته یکمرتبه قی کنند و چون سبوس از بدن مجذوم جدا شود علامت صحت ست و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت
آن بسیار مفید بود و خوردن مار سیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب سم الفار و معجون اسقیل از مجربات ست و خوردن چوب چینی نیز فائده بسیار میکند و گویند که بسیار
خوردن سعد و کذا کندر در جذام هی انداز و گر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ یونانیه نافع جذام نوشیدن ماء الجبن بشکر یا شربت حماض شیرین کرده برای جذام حادث
از صفرای محترقه مجرب بسوی سی ست و کذا خوردن ورق طلا بمثقال العسل یا جلاب آمیخته تا سی روز متصل مجرب است و هم او گوید اگر شجرهٔ ابی مالک
جوشانند و بروغن کنجد تازه آنرا مطبوخ سازند و شوربای او بنوشند و جرم او گاه بروغن کنجد تازه و گاهی بروغن بادام بخورند تا سی روز متصل صحت تام یابد
و مجرب صحیح من ست دیگر سعوط زهرهٔ روباه و آش و آب کرفس هر ده روز یکبار نافع ست و ادامت شرب کادی هر روز ده درم استیصال جذام کند
و خوردن تخم تنفذ خشک کرده و شرب زهرهٔ او نیز نافع و ادمان اکل خردل مخلط او با دو سه بیر سودمند بود دیگر پوپینهٔ بری سوده بشراب سرشته بر بدن بمالند
که نفع او بعجب رسیده ست و کذا حقنه بعصارهٔ او تا بیست مرتبه نافع بود دیگر ادامت تناول فرنجمشک خام و پخته تا پنجاه روز جذام مزمن را متوقف سازد و تخم
را زائل گرداند دیگر تخم حنظل که هسته نامند بر کف پای مجذوم در حمام بمالیدن نفع عظیم دارد و گویند که از مالش اینقدر بسیاری آید و نفع می کند و بعضی روغن تخم

حنظل مالیدن بالخاصیت مجرب نوشته‌اند دیگر بلیله سیاه پنج درم در هفته یکمرتبه تا چهل بار خوردن جذام را در ابتدا واقف کند وگاهی صحت بخشد دیگر غوک نهری بپزند
تا آنکه مهرا گردد و شوربای او بنوشند که فادزهر جذام است و چون بزیت و نمک پخته بخورند نیز برای جذام تریاق نوشته‌اند دیگر برادهٔ عاج یکدرم با آب پودینهٔ نهری ده درم
تا یکماه کامل خوردن جذام را زائل کند دیگر مغز تخم قرطم و تخم افتیمون هر واحد پنج درم ماء الجبن هفتاد درم با یکنیم اوقیه شکر سفید شربت کرده خوردن در ابتدای جذام نفع
عظیم بخشد و بعضی عسل خیارشنبر ده درم درین ترکیب افزوده و وزن مغز قرطم بیست درم و ماء الجبن یکرطل نوشته‌اند دیگر طبیخ دادی سی درم تا سی روز متواتر نوشیدن
قلع و استیصال جذام کند دیگر بعد تنقیهٔ بدن بادویهٔ مسهله هر روز بیست درم آب پودینهٔ نهری مروق و یکنیم مثقال تریاق فاروق بدهند تا ده روز بعد ازان تریاق مذکور
در آب پودینهٔ نهری حل کرده بر بدن لطوخ سازند و سه ساعت در آفتاب بنشانند تا خوب عرق آید پس پارچه بپوشانند دیگر بگیرند تخم افتیمون کوفته در پارچهٔ باریک
صره بسته در دو ثلث رطل شراب کهنهٔ شیرین شب بخیسانند و صبح گرم کرده صره را بمالند و با یک اوقیه جلاب شیرین کرده بر ناشتا بنوشند و همچنین هفت روز متواتر
استعمال کنند که منضج [illegible] و مسهل [illegible] نفع عظیم دهد و از تجارب ابن جزار است دیگر ثوم بری یا بستانی تا چهار مثقال با عسل کف گرفته تا مدت پنج روز متواتر هر روز یکبار خوردن
نفع عجیب نماید دیگر شرب و طلای [illegible] الان و کذا حضض مکی و کذا عصارهٔ فراسیون تا پنجاه روز متواتر و کذا اجاشا با عسل و کذا جند بیدستر و تطلیهٔ آن بروغن کنجد و کذا
نخود سیاه و کذا خطمی و کذا پودینهٔ نهری مطبوخ [illegible] آب و شرب گل یا تخم فرنجمشک و کذا تخم حنظل و کذا اهلیلهٔ کابلی بدوام و کذا روغن بیدانجیر هر روز سه درم تا چهل روز
و کذا طبیخ شاهسفرم و کذا اثر [illegible] و برگ او در سرکه پخته [illegible] تا پنج زیتون هر روز یک مثقال بجلاب تا یکماه کامل متصل و کذا پودینهٔ نهری و کذا الکثیرا هر روز دو درم
بشیر [illegible] تا یکصد روز متواتر و کذا برگ و بیخ قثاء الحمار کوفته جوشانیده و کذا [illegible] و کذا شیر خنزیر و کذا خاکستر سنگ پشت مسلم اندک بشراب کهنه حل کرده و اکل
کنجد مقشر بشکر مدام و کذا طاوس بطریق اسفیدباج پخته و کذا شاهسفرم و کذا تخم آن در هر [illegible] از حدوث او تمام عمر است و کذا تخم ماکیانی که پانزده روز تخم
قرطم خورانیده فربه کرده باشند و از چربی آن اطراف را چرب کردن و کذا تخم بیدانجیر ده عدد یا دو درم تا [illegible] متواتر و کذا اسطوخودوس تازه یا خشک هر واحد مفید
جذام است و گویند که طلای عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و عسل و سرکه نافع قروح جذام است و کذا [illegible] شیطرج و کذا پودینه [illegible] یاقوت و سنباذج هر دو باریک سوده
بر بدن قروح آنرا خشک کند و کذا اطلاق محلول اطریفل شاهتره که غارش [illegible] در جذام [illegible] معمول پوست هلیله [illegible] درم پوست بلیلهٔ کابلی
سی درم پوست بلیله آمله منقی هر واحد بیست درم شاهتره سی درم ریوند چینی دو درم وگاهی بنابر غرض اسهال ریوند چینی چهار درم کوفته بیخته بروغن بادام
چرب کرده با کشمش منقی [illegible] بسرشند شربتی چهار درم تا پنج درم حب سم الفار که در جذام جمودی مجرب و معمول است سیماب یکدرم سم الفار یکدرم کندر شش درم ریوند
سه درم صمغ عربی دو درم سیماب را در آب لیمو قتل کنند باقی ادویه کوفته بیخته آمیزند و در زهرهٔ گوسفند یکدرم حب مقدار مونگ بندند یک حب صباح و یک شام بخورند
پرهیز از ترشی ضرور است نوع دیگر از مجربات بعضی اجداد فقیر که ناخن و اصابع دست و پا ساقط شوند یا سیاه گشته مثل آن [illegible] گوشت آنرا [illegible] استخوان
جدا کنند [illegible] ماشه سم الفار با گوشت مذکور کهرل نمایند تا آنکه سیاه شود و بعده حب بقدر فلفل سیاه بندند و هر روز یک حب در مسکهٔ گاو آمیخته دهند تا سه روز متواتر
غذا [illegible] دیگر [illegible] غذا نباید داد دوائیکه در وقت استحکام جذام بکار آید هلیله سیاه پوست بلیله زرد افتیمون هر یک پنج جزو باموبریز منقی پانزده جزو سوده آمیخته
هر روز یکتوله بخورند و این قرص طلا کنند شیطرج هندی زراج سرخ هر یک یکنیم درم [illegible] مازوی سبز [illegible] خربق سیاه استخوان ماهی [illegible] هر یک دو درم
عنصل سه درم کوفته بیخته بسرکهٔ انگوری قرصها سازند و هر روز بسرکه سائیده طلا کنند عرق تالیف حکیم علویخان که در جذام بعد تنقیه معمول است و از بیاض استاد مرحوم
منقول برگ شاهتره نیم آثار [illegible] چوب چینی [illegible] گل منڈی تخم نیم [illegible] پوست هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله [illegible] چوب چرائته
نیم پاو تخم کاسنی بیخ کاسنی پوست درخت نیم پوست بکاین نیل کنٹھی تخم پنوار کشنیز خشک گل نیلوفر گل نیم گل بکاین گل سرخ هر یک پاو آثار گلو سبز سه پاو شیطرج
هندی گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک ده دام [illegible] حنا پوست [illegible] آب [illegible] عرق کشند و هر روز
نیم پاو همراه این معجون بخورند گل سرخ گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان بادرنجبویه تخم بادرنجبویه تخم شاهتره برگ گاوزبان هر یک [illegible] مویز منقی افتیمون تخم کاسنی
مویز منقی هر یک [illegible] عناب [illegible] بادیان خطائی چای خطائی جدوار خطائی سنبل الطیب عود غرقی هر یک سه ماشه [illegible] دیگر هر واحد [illegible] کوفته بیخته [illegible]

مربای آمله هر یک شش عدد در گلاب و کیوڑه خیسانیده خسته برآورده مالیده صاف کرده عسل و دو چند نبات یکچند قوام ساخته معجون سازند شربتی از نیم توله تا یک توله
معجون استقیل که درین باب مجرب النفع ست از تالیف حکیم محمد صاحب منقول از بیاض والد ماجد غفر الله لهما پوست هلیله کابلی بلیله سیاه آمله منقی شیطرج هر یک
سه توله فلفل خولنجان بسباسه هر یک یک نیم توله استقیل مشوی هفت و نیم توله زعفران اذراقی هر یک پاو کم چهار توله برادهٔ دندان فیل بست و سه ماشه شهد صاف خام
و اگر یک نیم توله سیر یا در شیر میش پخته اضافه نمایند اولی ست معجون ساخته از هفت ماشه شروع کنند و بتدریج تا یک توله رسانند و قدرت رب شافی مشاهده کنند
و اگر با این عرق بخورند زود تر شفا یابند تخم کاسنی بکوه برگ شاهتره هر یک نیم آثار پوست بیخ کاسنی برگ و شگوفهٔ کاسنی هر یک پاو آثار گاوزبان نیم پاو عرق کشند
و بقدر نیم پاو بدهند ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه هندیه سفید جذام برم ڈنڈی تازه بقدر دو توله با هفت دانه مرچ سیاه سائیده چهل روز بنوشند و نان نخود بی نمک
بخورند مجرب ست دیگر که در ابتدای جذام سفید نگند بابری شب در آب تر کنند و صبح آب لال آن باشد دو توله هفت روز بنوشند و شیرهٔ آن نیز در فساد خون معمول ست
دیگر هرن کهری سفوف ساخته نبات سفید یکچند آمیخته بخورند یا در آب یا در عرق شاهتره شب تر نموده صبح آب لال با قند شیرین کرده بنوشند و اگر کدام آن با چند دانه
فلفل سیاه در نیم پاو آب شیره برآورده بنوشند هر روز چند بار اجابت طبع شود و قلع مادهٔ جذام و غیره نماید و در ابتدا دوای کافی ست و غذا نان نخود با روغن زرد خورند دیگر
دافع جذام سبوس نخود بوزن نیم پاو گرفته در یک سیر آب تر کرده شب نگاه دارند و صبح مالیده صاف نموده می نوشیده باشند تا چهل و نه روز بعد آن زردهٔ بیض و شیر و جغرات
هر چه سفید باشد و از ترشی و بادی احتراز کنند و نان و گوشت و شکر بخورند و اگر قدری از مرض باقی ماند چند روز دیگر بنوشند دیگر دافع جذام و جوش خون پوست درخت
ہنگوٹ کوفته بیخته هر صبح بقدر یک توله با آب بخورند و از ترشی و بادی و نمک پرهیز نمایند فائدهٔ کلی بیشود دیگر آب چکیدهٔ نیم که در وقت مستی بچکد بر بدن مجذوم بمالند و قدری نوشیدن
آن نیز مفید دیگر نافع جذام حنا سه مثقال شب خیسانیده صبح آن با قدری شکر بنوشند تا چهل روز و بعضی وزن حنا که در سایه خشک کرده باشند دو دام
و وزن آب یک نیم پاو مقرر کرده و نوشته اند که بعد خیسانیدن صبح بجوشانند چون نصف آب بماند صاف کرده شهد یکدام افزوده نوشیده باشند دیگر برگ سرس یکدام پخته
با فلفل گرد دو ماشه با آب سائیده بنوشند تا چهل روز دیگر از مجربات دهتی ببول خر هر روز بقدر نیم پاو تا یک هفته بنوشانند و اگر آب افشرده سرگین خر با قدری کافور بنوشند
نیز درین باب نافع دیگر سفید جذام اکاس بیل تازه دو دام در یک نیم پاو آب بجوشانند چون نیم بماند صاف کرده با اضافه شهد خالص نوشیده باشند بهتر آنست که دوای
مذکور را بیست روز یا یکچنال گرفته باشند و اگر دو جزو آن با یک جزو فلفل سیاه صلایه کرده حب القدر بندق هندی بسته خشک نمایند هر روز یکی بخورند و چند ماه عمل آرند و در
غذا نان نخود یا گندم بروغن زرد بخورند نیز نافع بود دیگر پوست درخت سمندر پهل کوفته بیخته هر صبح یکتوله بخورند با آب تا سه روز و سه روز ترک نموده باز سه روز بخورند همچنین
تا بیست روز دیگر بخورند و بیست روز دیگر ناغه کنند و غذا درین مدت دال مونگ کهچڑی جائز ست در ابتدا قی خواهد شد و اگر مرض مستحکم شده باشد اول قی آید بعد از چند روز
قی نیاید و بعضی اهل جذام که در ابتدای مرض بخوردن افیون و کوکنار عادت میکنند در مرض تخفیف کلی میشود جیب جذام از حضرت مولانا فخر الدین قدس سره پوست
بیخ آکهه چهار آثار پخته در سبوچه پر آب انداخته گندم پاو آثار در پارچه بسته در سبوچه اندازند و بسرگین فیل یا اسپ آن را دفن کنند و بعد بیست و یکروز برارند اگر آب
باقی باشد جوش دهند که آب خشک شود و بعد از آن گندم را گرفته خوب کوفته شصت و یک حب بندند هر روز یک حب با نان گندم و روغن بخورند و غذا نان گندم بی
نمک با روغن دوا اینکه مداومت آن بعد تنقیه فائدهٔ کلی بخشد شاهتره برم ڈنڈی نگند بابری پوست بلیلهٔ زرد مساوی هر روز بقدر دو توله گرفته شب در آب تر کرده صبح مالیده
صاف نموده بنوشند مجرب ست **ایضاً** که در ابتدای جذام تجربه رسیده و برای جمیع انواع فساد خون و خارش نافع ست پوست بلیلهٔ زرد آمله پوست بلیله مجیٹه
دار هلد گهڑ بیج پوست درخت نیم کٹکی گلو همه مساوی جوکوب کرده هر روز بقدر یکدام پخته تا دو دام خام در آب تر نموده صبح جوش داده صاف نموده تا چهل روز بخورانند و از نمک
چرب پرهیز و اگر سپت پاپڑه و چرائته و سرپهوکه و دهنیه و دهماسه و چهال کچنال اضافه سازند بغایت سریع النفع شود **ایضاً** که برای فساد خون و احتراق و جذام از مجربات ست
پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله سرپهوکه مجیٹه برادهٔ شیشم صندل سفید هر واحد دو توله کوفته نگاه دارند و بقدر دو توله در آب جوش داده شهد خالص
دو توله حل کرده بنوشند و در نسخهٔ دیگر وزن سرپهوکه پنج توله و شهد یکتوله و پوست بلیلهٔ زرد عوض بلیله نوشته **ایضاً** که مدون کتاب مجیٹه ست مصفی خون و نافع
با قسام جذام ست مجیٹه چهال مردار نیم زرد چوب نسوت دار هلد چرائته تلخ تیس کهته پاپڑ باز سپلیه برگ نیل کنهی پای جنگ بیت پاپڑه پنج خراسانی پاچی پنج جوانب

چهال کره امساوی نیکو بنموده بدارند و هر روز بقدر یک ماشه گرفته در نیم توله آب جوش دهند چون سوم حصه بماند صاف نموده یکفلوس شهد انداخته بنوشند تا چهل روز
غذا نان گندم و دال مونگ بی نمک **ایضاً** که برای تصفیه خون فاسد مجرب ست مونتهه باکچی چرائته پوست بکاین صندل سفید هر یک سه ماشه گلو هلیله بلیله آمله هر یک
چهار ماشه کتکی پاپڑه برنگ زرد چوب پیچ سونٹھ کوتهه اندرجو بهنگره کتائی خورد و بزرگ بجیسار هر یک دو ماشه همه ادویه را در نیم آثار آب بجوشانند هر گاه ششم یا هفت دام
بماند صاف نموده یکتوله عسل یکتوله نبات داخل کرده بنوشند و در نسخه دیگر که مفید جذام و مجرب ست چچیڑه پوست کنار اچیته موسهری دیودار پادره ستاور چوب کهیر مغز املتاس
پهول فرنگ چهال نیم مغز کرنج برگ اروسه بیخ پاپڑه ساٹهی اتیس بیخ اندراین زیاده ست و وزن هر یک سه ماشه و نوشته که در سه پاو آب بجوشانند هر گاه چهارم
باقی ماند صاف کرده بنوشند و اگر خواهند سفوف کرده مقدار یکدام بخورند **ایضاً** للجذام از بیاض استاد مرحوم آب تورئی تلخ جنگلی گرفته در طشت انداخته مقابله
کرده در آفتاب نشسته بر بدن بمالند و همان وقت بقدر نیم فلوس گندک سفوف کرده بخورند بعونه تعالی عرق از بدن سائل شده عقدها تحلیل خواهد شد **ایضاً** که از
خوردن کشتجات حالت جذامی بهم رسیده باشد مجرب ست آب بیخ ترب آب بیخ چولائی دشتی که خاردار میباشد هر واحد یکتوله روز اول بنوشند و هر روز یک یک توله افزایند
تا نیم پاو رسانند و باز بدستور بکاهند و بمقدار روز اول آیند هر گاه سبوس از بدن جدا شود و چاق گردند **ایضاً** که بجهت اخراج هر قسم کشته خام معمول ست بگیرند
برگ سرپهوکه از یکتوله تا سه توله بحسب ضعف و قوت مریض و از نخود یا هفت تا دوازده عدد فلفل سیاه کوفته هر دو را شب در آب تر نمایند و صبح بطور بهنگ سائیده
صاف نموده بنوشند در سه چهار روز همه کشته از راه بول خارج شود و اگر خواهند که معاینه کنند بول را در پیاله چینی کرده بعد ساعتی بریزند زیر آن ظاهر گردد و اگر شیره سرپهوکه
سبز بنوشند نیز جائز ست **دوای زرنیخ** برای جذام از حضرت شاه شرف قدس سره هرتال طبقی را دوازده پاس در آب بهیت کتائی سحق نموده در پیچ کیله کار دیده
بنهند و آنچه از اندرون آن کیله برآید بران زرنیخ بنهند و بران سه کپڑ و تی کرده گل آلود نموده یکمن پاچه بالا پاچک دشتی بسوزند بعده چهال درخت ندرجو یک آثار سوده
دیکتوله ازین هرتال آمیخته بیک کف دست بخورند **نوع دیگر** برای جذام که جاری شده باشد از بیاض والد مرحوم زرنیخ طبقی زاج سفید کف دریا هر یک یکماشه کوفته
بیخته در دو سکوره نهاده گل حکمت نموده خشک کرده در پنج آثار پاچک دشتی بالا نهاده آتش دهند هر گاه سرد شود برآورده بقدر ریگ و سرخ خورده باشند **نوع دیگر**
که اهل هند آنرا رس هرتال نامند هرتال یکدام مغز کرنجوه پهٹکری هر یک دو دام اول مغز کرنجوه پهٹکری کوفته نصف آن در سکوره نهند و بالای آن پهٹکری کوفته نیمه
آن همین نمایند و بالایش ٹکی هرتال گذارند پس نصف باقی از مغز کرنجوه و پهٹکری بالای هرتال همین نمایند و سکوره دیگر بالای آن گذاشته گل حکمت نموده در هفت آثار
پاچک دشتی آتش دهند چون سرد شود برآرند و بقدر نیم سرخ با برگ پان خورند در پنجاه روز جذام و برص برطرف شود و بعضی بجای پهٹکری کف دریا میگیرند و بعضی
هرتال ده دام و بست دام پهٹکری کشته میکنند **نوع دیگر** برای رگت پتی و بندره آتشک هرتال ورقی یکجزو مرچ سیاه نه جزو هرتال را یک یک مرچ انداخته کهرل کنند تا که مرچ
تمام شود مثل سرمه باریک سازند بعده بوزن یک رتی و اگر گرمی کند نیم رتی در ورقه تنبول یا گاونه و بالائی آن بخورند بعده نان نخود بی نمک با روغن گاو بسیار بخورند همین طور تا مدت
بست و یک روز عمل آرند پرهیز از جمله چیزها خصوصاً از روغن تلخ که اگر یک قطره آن بدست برسد تمام بدن آماس کند و نزدیک چراغ هم نروند و بعضی وزن فلفل هرتال مساوی
یک یک توله نوشته اند و بعضی بغیر فلفل صرف هرتال را یازده پاس آب کتائی خرد کهرل کرده در برگ پان بخورانند و مفید میشود **سفوف هندی** جهت جذام با دلیکه پنج جا
بکار آید درخت نیم کهنه که قریب صد سال باشد گل و بار و برگ و پوست تنه و پوست بیخ او هر یک نیم آثار پوست بلیله پوست هلیله آمله باکچی گلو هر واحد پاو آثار کوفته بیخته
سفوف سازند قدر خوراک از دو ٹانک تا چهار ٹانک با کاڑهه مجیٹه سه چله بخورند و اگر این ادویه با عسل معجون سازند مضائقه ندارد از گوشت و نمک و جمیع ترشیها
و چیزهای گرم پرهیز نمایند و نان نخود بخورند و ضرورة قدری نان گندم و نمک بخورند **ایضاً** که مجرب نوشته اند برگ نیم برگ بکن شهد پوپی کلان کتائی یا بار و پنج
و برگ آن آمله اکبر آبادی آنبی هلدی سرپهوکه باکچی همه اجزا اجزاء کوفته از هر واحد یک یک توله اکبری بگیرند و ممزوج نموده چهل حصه کنند یک حصه صبح و یکی شام بخورند و غذا اول نخود
بی نمک نان نخود بی نمک و بنا بر ضرورت نان میده و کباب بی نمک باید داد **ایضاً** که برای جذام مستحکم مجرب ست پوست هلیله زرد و پوست بلیله آمله منقی هر واحد
دو دو دام گل سرخ سنا گلو پوند چینی حب السوس مقشر دانه الائچی خورد و کلان کشنیز خشک هر یک یک دام کبیر و پوست تیواج خطائی و اگر نباشد عوض آن پوست
بیخ کدا بیخ ساٹهی پوست بیخ انجیر دشتی قسط تخم نیوار باکچی سرپهوکه زرد چوب هر یک نیم دام برگ نیم بار نیم گل نیم پوست بیخ نیم پوست تنه نیم هر واحد یکدام کوفته

صاف کرده نیم دام همه ابار یک ساییده پارچه بیز نموده هر روز بآب سرد نیم دام بخورند غذا برنج ساٹھی و دال مونگ کم روغن وکم نمک تا چهل روز پرهیز نمایند ایضاً
پوست بیخ انجیر دشتی دو دام مرچ سیاه نیم توله هر دو را کوفته بیخته سفوف سازند و بقدر مناسب بخورند و در ایام خوردن او آبیکه دران بیخ جهربیری جوشانیده باشند
غسل نمایند و از غذای سفید پرهیزند طلاء مجرب امیر غلام رسول شراب دو آتشه بقدر چهار فلوس سوخته هلیله کلان دو عدد نیله تهوتهه ده ماشه نیل تهری ده ماشه آب لیمو
دو عدد آب برگ تنبول آب کوکنار هر یک دو فلوس همه ادویه کهرل کرده هفت روز بر بدن مالش نمایند عرق معمول در جذام و خارش و برص و آبله و شبوره و قروح و تقویت
قلب ست گل سرخ دو آثار برگ گاوزبان شاهتره صندل سفید و سرخ برگ نیب مغز تخم نیب گل نیلوفر برگ کاسنی گل سیوتی برگ کاهو سبز خس هندی هر واحد
یکسیر گل نیب برگ حنا بادیان خار خسک سرهوکه گل گاوزبان آمله بهارنارنج چرائته چوب چینی برادهٔ شیشم کشنیز پوست سنگتره هر واحد پاو سیر پوست بیخ نیب
بادرنجبویه تخم کاسنی گل گوٹهل عناب خارشتر جهابی کهپال گل عصفر پوست بیخ کیوڑه پوست جهربیری دانهٔ الایچی خرد هر واحد نیم سیر پوست هلیله زرد پوست بلیله
هلیله سیاه عشبه مغز بلی تخم خیارین نیلوفر افتیمون هر واحد نیم پاو بسفایج فستقی سنبل الطیب تخم خرفه دانهٔ الایچی کلان هر واحد پنج توله سعد کوفی چار توله جدوار خطائی
سافوج هندی هر یک سه توله برگ پان دو صد عدد زعفران شش ماشه مشک یکماشه عرق کشند شربت برای طبیب نوع دیگر برای فساد خون از بیاض والد
مرحوم پوست درخت نیم برگ نیم تخم نیم گل نیم برگ بکاین تخم بکاین پوست درخت بکاین گل بکاین برگ گلاب گل نیلوفر گل سرخ گل خطمی برگ شاهتره چرائته سرهوکه گلوه
کاسنی کشنیز خشک هر یک پاو آثار گل بنفشه برگ گاوزبان هر یک نیم پاو افتیمون بادرنجبویه اسطوخودوس بسفایج صندل سفید صندل سرخ الایچی کلان الایچی خرد
بالنگو هر یک پنج توله پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی هر یک نیم آثار عرق کشند و در نسخهٔ دیگر پوست درخت کهپال پوست مولسری دوهی خرد
برگ بهنگرهٔ سیاه شاخ و برگ جوانسه پوست درخت گولر برگ حنا برگ بید ساده منڈی تخم شاهتره دهمایه بیخ کاسنی چوب بجیسا عناب خس سم ڈنڈی نیل کنٹهی
هلیله سیاه برادهٔ چوب آبنوس برادهٔ چوب شیشم هر یک پاو آثار عوض برگ گلاب وگل خطمی و ملوه وگل بنفشه و افتیمون و اسطوخودوس و بسفایج و هر دو الایچی و بالنگو مرقوم ست
وزن همه مساوی ست و برای دفع مواد سوداوی و جذام وغیره مفید نوشته اند معجون نیب دافع جذام و خدر و فساد خون و مواد آتشک معمول پوست شاخ نیب
پوست بیخ نیب برگ نیب پوست شاخ انجیر دشتی هر یک چهار دام شاهتره کشنیز چرائته تلخ پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی پوست بلیله آمله هلیله سیاه شیطرج گل سرخ
بادیان سنای مکی بسفایج درونج هر یک دو دام کوفته بیخته بسه چند شهد بسرشند خوراک یکتوله و در خوردن این از ترشی و بادی پرهیز نمایند و در غذا نمک کم خورند طریق
استعمال چوب چینی بدانکه مزاج چوب چینی نزد محققین مرکب القوی ست لیکن حرارت زائد بودن یکی از دو کیفیت فاعله اختلاف ست و رطوبت فضلیه بسیار دارد
و منافع چوب چینی آنست که او مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده است و مجفف رطوبت غریبه و ملطف و محلل و سریع النفوذ
در عمق بدن و مفتح سدد و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق و منقی خون و روح از کثافات و ملین صلابات و تعقدات و قامع قروح خبیثه و جروح مزمنه و نافع مرض آتشک
و داکله و اورام و بثور و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و قوبا و مالیخولیا و جنون و تپ ربع و بواسیر و ناصور و وجع مفاصل و داء الفیل و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان
و بهق سیاه و برص سیاه و رافع سائر اوجاع بارده مادی و سافوج و ریحی و اکثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تحسین لون و تنویم و تسمین بدن
و ابرای جدری و حصبه و دفع سمیت غلط و قطع عادت افیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت نفع ست بالجمله اهل تجارب اتفاق کرده اند بر آنکه از ادویه مفرده هیچکدام
در هیچ باب بنفع چوب چینی نمیرسد و آنکه در بعضی امزجه و بعضی از امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات امزجه است چه تجفیف و جمود و ترک التعریق بدان و استعمال شیرینی ها
و ادویه حاره مضرت ست و مبرود را تبرید و کثرت آب یا قلت مقدار چوب چینی و صاحب سده اعتبار اجرم آن که مسدد قوی ست لهذا در اکثر مواد مستعمل جوشانده است
و خوبی چوب چینی آنست که عده ی یعنی گلابی و کم گره و غرقی یعنی سنگین باشد و بعضی گفته اند که نیم غرقی بود یعنی چون در آب اندازند بین بین بایستد و بته نشیند
و نه بر سطح آب آید لیکن بقعر مائل تر بود زیراکه افراط ثقل او دلیل فجاجت ست و باید که پوسیده و کرم خورده و کهنه و چوبی یعنی بسیار سخت که از کارد بدشواری بریده شود
نباشد و در خردی و بزرگی میانه باشد و اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی او بد نیست بلکه هر چند بزرگتر بهتر والا کوچک بهتر ست و دیگر آنکه مثل کمان بسیار کج نباشد
و سطح ظاهر هم مستوی باشد و باید که ظاهر او مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ تر باشد و در نرمی و سختی و رنگ مستوی الاجزا بود زیراکه استوا دلیل استوای نفع در جمیع اجزا ست

و بوی رائحه بود و دیگر آنکه از متغیرات و مفسدات مثل مجاورت کافور و فرفیون و جند و آهک و مشک و امثال آن و رسیدن نم باران و آب دریا و گرمی آفتاب محفوظ باشد
و دیگر آنکه ریشه دار نباشد و شخصی که اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول تنقیه بحسب حاجت کند و اکثر حاجت فصد و اسهال افتد و گاهی بر یکی ازین هر دو اکتفا کرده شود
و گاهی بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه شرباً و غسلاً بکار برد و آب اترک نماید و همچنین عادت که خوردن نمک کند تا آنکه
در وقت شروع نمودن قدر قلیلی از نمک باقی باشد و از برای مزاج گرم خریف و برای بارد ربیع مناسب است و در گرمای گرم و سرمای سرد استعمال او ممنوع است و ایضاً بدون
ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و استان خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت است و در اثنای خوردن آن از آب صرف و هوای سرد و حموضات و بقولات
و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات سخت و جز آن هرچه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیرینی های مفرط
و ادویه بسیار گرم پرهیز نمایند و اگر سن و مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه عرق بید مشک و گلاب و دیگر اشربه استعمال توان کرد و اگر دیگر عوارض
مانند پیچش و جز آن رو دهد ادویه مناسبه آن مرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و تا مقدور از غم و جز آن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت مشغول
دارند و اگر عادت بمسکرات باشد سوای شراب موافق معتاد بوقت آن بعمل آرند و چون از خوردن چوب چینی فارغ شوند همان پرهیز که در میان خوردن آن بود
تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و از حمام تا هشتاد روز پرهیز باید کرد و طریق خوردن چوب چینی این است که بگیرند چوب چینی صحیح
یک مثقال و از کارد ریزه ریزه کرده در ظرف نقره یا مس سفید قلعی دار یا گلی انداخته در عرقهای مناسبه گلاب و عرق کیوره که وزن آنها ده آثار باشد تمام روز تا دو پهر
شب تر نمایند بعد از آن بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس از آن آهسته آهسته در همان ظرف صاف کنند و پنج دام وقت صباح و پنج دام وقت شام با قدری نبات
سفید شیرین کرده بطریق قهوه بخورند و باقی را در ظرفی دیگر بدارند و بجای آب صرف نمایند و غذا نان گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و کباب بی نمک و زرده و حلوای
مناسبه و نقل بادام و پسته تنها یا با نبات نمایند و گوشت بچه مرغ و بره و دراج و تیهو و دیگر غذاهای لطیف و سبک مناسب بود و از پیاز بقدریکه اصلاح گوشت کند و روغن
بقدر معتاد باید خورد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا بنصف رسد آتش را موقوف
نمایند و در همان ظرف را آهسته آهسته وا کنند و این ... حوائج ضروریه مثل رخت شستن و طعام پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پاتابه
رنگین نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در آن اراده خوردن چوب چینی می نمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند
و درهای او را با آئینه یا ابرک مسدود سازند و روشنی بقدر حوائج آئینه دارند و اگر دیوار و سقف آن نیز با پارچه که از چوب چینی رنگین کرده باشند بپوشند و پارچهای حصار خواه
هم از آن رنگ کرده باشند بهتر است و بقول حکیم شریف خان بعد از سه روز یک یک ماشه هر روز هر دو جا در ثقل سابق افزوده باشند باین طریق که روز چهارم پنج و نیم ماشه
و روز پنجم شش و نیم ماشه و روز ششم هفت و نیم ماشه و روز هفتم یازده و نیم ماشه و علی هذا القیاس و آنچه چوب چینی اول بوزن ... سیاه شده باشد در چوب چینی دوم کم کنند
برای استعمال تیار ... شود افزوده باشند و بقول حکیم ... الله خان روز اول چوب چینی ورق ورق تراشیده بوزن ... مثقال در یکنیم آثار آب شیرین بدستور تر کرده بجوشانند
تا نیم آثار آب بماند صاف کرده ثفل آن نگهدارند و آب صاف آن را با دو سیر گیرند و یکنیم تولہ نبات سفید آمیخته وقت صبح و باقی آب با همین وزن نبات بوقت شام
در خلو معده از طعام بدستور نیم گرم کرده بنوشند و روز دوم همین قدر چوب چینی دیگر در همین قدر آب بدستور تر کرده با ثفل مذکور جوشانیده بنوشند هرچه ازین ثفل سیاه
شود دور نمایند و باقی ثفل نگاه داشته باشند و بعد هر سه روز یک مثقال چوب چینی نو در ثفل سابق اضافه نموده باشند تا بهفت مثقال رسد بعده همیشه هفت مثقال
چوب چینی با ثفل سابق در دو آثار آب جوشانیده شیرین کرده بدستور میخورده باشند تا سی و دو روز بعد از آن هر روز یک مثقال از چوب چینی کم میکرده باشند و یک تولہ
چوب چینی را علیحده در هفت آثار آب بجوشانند چون پنج آثار بماند صاف کرده آب او را در طعام و وضو و استنجا و غیره استعمال نمایند و وزن این در میان مدت
معلومه تا دو تولہ رسانند و آبش بقدر ضرورت اضافه میکرده باشند و بقول حکیم علوی خان جهت ابدان قویه و امراض صعبه مزمنه مانند آتشک و جذام و قروح
خبیثه عتیقه و امثال اینها سه روز هر روز سه مثقال و سه روز دیگر هر روز پنج مثقال و سه روز دیگر هر روز هفت مثقال و بدین ترتیب تا مدت بست و یک روز بعد
هر سه روز دو مثقال بیفزایند که تا روز بست و دوم ... ده مثقال برسد و باز از روز بست و سوم بدستور بکاهند که باز به سه مثقال برسد و در مدت چهل و پنج روز

مقدار خوردن چوب چینی بدین طریق سه صد و نود مثقال میشود و باید که سرپوش دیگ را در آن بگذارند و خمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون نیاید و از هر جا که بخار بیرون
آغاز کند همان وقت بند نمایند و باتش نرم بجوشانند و سنگی بر سرپوش بگذارند تا از قوت بخار سرپوش مندفع نگردد و طریق معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب
رسیده است اینست که هر قدر آب که بعد از طبخ نگاه داشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش را بر دیگ گذاشته پوشیده آب و دیگ و سرپوش چوب چینی
و خمیر را وزن نمایند و سنگ وزن آنرا نگاه دارند بعده آن مقدار آب که در طبخ فانی شدن آن منظور باشد بر آن ریخته سر آنرا بدستور با دستکم نموده باتش بسیار ملایم
طبخ دهند تا آنکه بحدس دریابند که بوزن مقرر رسیده آن هنگام از آتش دیگ را برداشته وزن نمایند با وزنه سنگی که نگاهداشته اند اگر برابر باشد فبها والا باز قدری آتش در زیر آن
نمایند و ساعت بساعت وزن نمایند تا بحد مقرر رسد پس صبح دیگ را فرود آورده نزد خود طلبیده بدستور بنوشند و باید که چنان بپزند که طبخ تمام تا بوقت صبح شود که وقت
خوردن آب سر نشود و هر روز سر دیگ را نزدیک مریض آهسته وا کنند تا بخار خفیف او بسر و دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بر بخار چوب چینی
بگذارند و بعد از سه روز تا پنج روز یا هر هفته تعریق می نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض ابر کرسی بنشیند با
و یا بر کرسی چوبین که بقدر روپیه سوراخ داشته باشد بنشانند و گرد کرسی را از پارچه ملفوف سازند و لحاف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس گشاده باشد و دیگ را زیر کرسی در آورده
بتدریج بخار رسانند و صبر کنند که تمام بخار بر آید پس از آن دیگ را بر آورده آب صافی آنرا گرفته یک دو پیاله از همین آب بیاشامند و تا عرق دارند اصلا از جای خود حرکت نکنند
و بتدریج عرق را از پارچه خشک نموده از لحاف بر آیند و لباس خود بپوشند بالجمله بعد انفراغ از خوردن چوب چینی عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر
چوب چینی نو نباشد از همان چوب چینی که چهل روز باستعمال در آمده است سیاه و پوسیده را دور کرده بکار برند و حکیم شریف خان صاحب در چوب چینی قدیم پاو آثار چوب چینی
تازه انداخته ده آثار عرق می کشیدند و نیم پاو یا گلاب و عرق کیوره و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی میدادند و جرم چوب چینی در سده و ورم احشا نهایت مضرت
و باید که سفوف و معاجین با دویه مناسبه هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال می نموده باشند و قدر خوراک بیخ چینی در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال
نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ شروع باید کرد و بتدریج تا یک نیم مثقال باید رسانید و در مزاج قوی از یک مثقال شروع
نمایند و تا دو مثقال بتدریج رسانند و مدت خوردن سفوف چوب چینی تا دوازده یا پانزده روز است و گاهی کمتر ازین مدت نیز کافیست و اگر بعد ازین مدت احتیاج
باقی باشد بهتر آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و همان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول کمتر از آن برسد و معجون چوب چینی تالیف حکیم شریف خان که در مبحث
آتشک گذشت اینجا هم مفید بود و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که دران چوب چینی انداخته باشند همراه عرق مذکور نافع بود و اگر در هنگام استعمال حدت
گرمی نماید چند روز از چوب چینی نیفزایند تا رفع آن گردد پس بقدر احتیاج بیفزایند و اگر بدان اکتفا نشود کم نمایند بقدر ضرورت یا ببعض مبردات مناسبه بیاشامند
و غذاهای گرم را ترک نمایند و در میان شرب چوب چینی و بعد اتمام آن تغیرات و تبدلات بسیار در احوال رو دهد از ضعف بدن و بی رغبتی طعام و شراب و غیرها
باید که مشوش و متردد الخاطر نگردند و ترک ننمایند زیرا که در اواخر و بعد انفراغ بتدریج طبیعت عود بصحت و تقویت می نماید و آن امور علامات تصرف آن دوا است
در تمام بدن و تحریک آن اخلاط و مواد را اما اگر گرمی بسیار احداث نماید و از کم کردن و تدارک آن بمبردات مناسبه طبیعت باصلاح نیاید و دانند که ضرر خواهد رسانید
ترک نمایند و لجاجت دران نکنند که ضرور چوب چینی را بمقدار و مدت مقرر باید رسانید خواه مریض صحت یابد و خواه هلاک گردد بلکه باید که نظر طبیب بر صحت و ابقای قوت
که راس المال است باشد که دران نقصانی تازه عائد نگردد والحاصل این دوائیست بسیار قوی و چنانکه نفع آن عظیم است خطر آن نیز خطیر است باید که بدون تجویز
طبیب حاذق و مشورت حکیم مشفق مرتکب استعمال آن نگردند اقوال حذاق مولف اقتباس مینویسد که جهت تنقیه اول رگهای متعدده زنند چنانچه اول
رگ سر رو و بفاصله سه چهار روز رگ هفت اندام و همچنین رگ باسلیق و همچنین رگ صافن بعده رگ پیشانی و صدغین و داجین و درین اثنا مطفیات خورند شیره
کشیده شربت نیلوفر و عناب آمیخته تا هفته دهند و مانند بالنگ خرفه و کدو و خیار و بادرنگ و بزرقطونا یا در قلیه تخم بر ریخته نان تنک خورانند و یا آش جو با شربت
نیلوفر و یا شیر برنج با قند و یا ماء الشعیر گاو بعده تنقیه بدن نمایند بمسهلات مخرج سودا ولیکن جهت نضج این مطبوخ دهند گل سرخ تخم کاسنی برگ شاهتره سر کشوث
افتیمون بسفایج بنفشه هر یک هفت ماشه سرخ عقربی بیجا شده عناب آلو بخارا هر یک هفت عدد سپستان بیست عدد در عرق شاهتره و نیلوفر و گاو

وگلاب هر یک نیم پاو شب خیسانیده صبح بجوشانند که به نیمه آید گلقند چهار توله مالیده صاف نموده بنوشانند تا دو هفته و غذا قلیه بچه بز ساده و قورمه و پلاو تناول
فرمایند و در هفتهٔ پانزدهم مطبوخ مذکور پوست هلیلهٔ زرد و کابلی و هلیلهٔ سیاه هر یک شش ماشه برگ سنا یک توله در شیر بز خیسانیده خیار شنبر هفت توله ترنجبین شش توله شیر خشت
چهار توله شربت شاهترهٔ مدبر و یا آلو مسهل چهار توله روغن بادام پنج ماشه اضافه نموده بنوشانند و وقت شب حب لاجورد نه ماشه بعرق شاهتره شش توله بخورانند و وقت
ده پهر نخوداب نوشانند و وقت شام شله و یا نان ترید بدهند و صبح لاجورد مغسول دو ماشه در خمیرهٔ گاوزبان آمیخته ورق نقره پیچیده بخورانند و بالایش شیرهٔ تخم کاسنی و خیارین
و مغز تخم کدو هر یک هفت ماشه لعاب بهدانه و ریشهٔ خطمی هر یک سه ماشه در گلاب و عرق بید مشک و نیلوفر هر یک شش توله بر آورده شربت نیلوفر سه توله اسپغول
و یا تخم فرنجمشک هفت ماشه کف زده بدهند و غذا وقت دو پهر بدستور دارند و همین نمط هفت هشت بلکه زیاده مسهل و اده معجون علوی‌خان با عرق ایشان دهند
و همچنین دیگر عرقیات مصفی خون بکار برند و بعد تنقیه تا چهل روز متواتر خوردن این ایارج اندروخوس قلع و قمع مادهٔ جذام میکند از مجربات است و اکثر بکرات و مرات
بتجربه در آمده و گاهی تخلف نکرده و برای تنقیهٔ بدن در احتباس حیض نیز معمول اسطوخودوس کمافیطوس غاریقون سفید خربق سیاه فلفل سیاه فلفل سفید مازریون مقشر
بپای عنصل بریان هر یک هژده درم زعفران فرفیون اشق هر یک هشت درم مرمکی چهار درم عصارهٔ قثاء الحمار سه درم عسل پنج رطل شربتی دو درم و اگر از تنها بیر نگردد
باید که چوب چینی و ماء الجبن دهند اگر دست رس باشد و الا عوض آن آب شاهترهٔ مروق و یا گلو یا شربت عناب دهند و یا شربت شاهترهٔ مدبر باید که در هر هفته جهت اسهال
وقت شب حب لاجورد نه ماشه و معجون نجاح دو توله بخورانند و اده مسهل سوداء مروق شب خیسانیده صبح بنوشانند و همچنین تدبیر تا چهل روز کنند و مثل قیات اسهال
نمایند و نوشیدن این ماء اللحم افعی تالیف علوی‌خان درین باب از مجربات است گوشت افعی که سر و دم بریده باشد نیکو شسته نیم آثار گوشت بره یک آثار مرغ جوان سه عدد
برگ ریحان برگ ترنج برگ شبت پودینه بهمن هر یک یک قبضه سادج هندی کشنیز خشک لاچی کلان قرنفل هر یک سه توله یا نیم آثار در روغن زیت بریان کرده بعده دو
بسفایج بادرنجبویه هر یک چهار مثقال افتیمون برگ گاوزبان هر یک ده مثقال در عرق شاهتره و عرق بید مشک و عرق کاسنی هر یک یک آثار آب شیرین چهار آثار زعفران
دو مثقال عنبر اشهب مشک تبتی هر یک نیم مثقال در نی بسته سه شیشه عرق کشند شربتی از ده مثقال تا بست مثقال و شخصی را انگشتها افتاده و تشقق همه بدن پدید آمد
و آب بد بوی پالایید این سفوف دادم بلیله چینی شاه پسند که نوعی از حب النیل است جواکهار هر یک سه توله تربد اکبرآبادی برابر همه نمک لاهوری بقدر ذائقه شربتی نه ماشه وقت
شب و غذا گوشت بچه بز با نان خشکه و در مدت سه ماه صحت تمام یافت باز در ابتدای هر فصل یکماه این سفوف استعمال میکرد و بسیار مفید افتاد و شخصی را که بینی پست شده
و آواز گرفته و تشقق در تمام بدن پدید آمده حب مسهل حب السلاطین تا چهل روز متواتر یک صبح و یکی شام دادم و هر روز چهار پنج نوبت اجابت طبع میشد بعده تا چهل روز اطریفل
شاهتره علوی‌خان که در آن عود صلیب هست خورانیدم و باز وقت شب نه ماشه سفوف مذکور و صبح حب مذکور تا یکماه مقرر داشتم چنانچه هر روز هفت هشت نوبت اجابت
طبع میشد و مواد مختلف الالوان خارج میشد و بعد یکماه هر دو را موقوف کرده باز تا چهل روز اطریفل مذکور دادم روز چهل و یکم موقوف نموده حجامت باشرط بر هر دو ساق
و فخذین و بر هر دو دست از ذراع تا کتفین در یکروز کردم و مغز بندق هندی در روغن گل سوده در منخرین چکانیدم بعده دو گهری خون سوسنی رنگ متعفن از هر دو سوراخ
بینی بقدر فلوس بیرون آمد و بیهوش گشت باستعمال اضمده و نخلخه که در تشیر غشی مذکور شده بهوش آمد و آواز او کشاده و بینی بلند شد و تمامه صحت یافت مصنف خلاصه
از تذکرهٔ انطاکی و غیره نقل کرده که در آغاز ظهور این علت فصد کنند از باسلیق است هر چند که بر کثرت خون دلیل نبوده باشد بعد از آن تلطیف غذا امر فرمایند و شوربای
چوزهٔ مرغ با نان سمید و گوشت بره و نبر غاله و شکر و روغن و مویز و پسته و شیر گاو و شیر بز اقتصار ورزند و ماء الشعیر با عناب و شکر تا یکهفته همی دهند و بعد از آن مطبوخ
شبت و نمک و حب البان و کزمازج قی آورند تا سه روز آنگاه منضج از گاوزبان و بادرنجبویه و نیلوفر هر کدام دو درم تخم کاسنی سه درم با شکر سفید و ترنجبین بدهند بعده
از یک هفته هر گاه علامات نضج اندر قاروره پدید آید مطبوخ افتیمون تنقیه نمایند پس از آن یکهفته یا دو هفته طبع را راحت دهند و درین ایام باستحمام و مالش روغن بنفشه
و نیلوفر و کدو و بادام و شیر مع غرغره بشیر زنان و روغن بادام و تغذیه با غذیهٔ مرطبه و ترطیب بدن مشغول باشند بعده اگر مرض غیر مستحکم باشد این شربت در اول هفتهٔ سوم
بدهند و بعد آن ماء الجبن با دو مثقال ایارج لوغاذیا در تمام هفته دهند بعده اعادهٔ شربت در آغاز هفتهٔ چهارم کنند که آن صحت بخشد و قریب صد مرتبه تجربه رسیده
و از تالیفات من است صنعت آن سر و اسید سقمونیا هر واحد یکدرم لاجورد هلیله سیاه هر واحد نیم مثقال و الا ماء الجبن با این سفوف سوداء هند هلیلهٔ سیاه پوست هلیله کابلی

هر کدام پنج درم غاریقون سه درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس گاوزبان هر کدام چهار درم نمک سیاه لاجورد هر کدام یک نیم درم کوفته بیخته سه درم انزان با سی درم ماء الجبن بدهند
و روز دوم ازین مطبوخ مرتب سازند مویز منقی پانزده درم هلیله سیاه برگ حنا هر کدام ده درم نانخواه پنج درم حلتیت نیم درم همه را در سه رطل آب بپزند تا بسدس آید صاف نموده — یکسر ثقل
پانزده درم عسل دران حل کرده تمام هفته بنوشند باین نوع که یکروز ماء الجبن با سفوف سوداوی مذکور بازده درم ازین مطبوخ و روز سوم باز بماء الجبن معاودت کنند
و روز چهارم مطبوخ مذکور و همچنان تا دو هفته بگذرانند انگاه اگر در قوت احتمال یابند فصد اکحل کنند و سه روز راحت داده باسلیق چپ کشایند و الا چند روز مطبوخ
افتیمون نوشانند بعد ازان فصد صافن کنند و شربت مذکور هنگام رجوع قوت دو مرتبه در هفته پنجم بنوشانند این همه مع ریاضت در حال خلو معده و خوردن تریاق کبیر دار بعه
بروغن بادام و پسته و استحمام بسیار و نشستن در روغن کنجد و روغن زرد نیمگرم هر قدر که ممکن باشد و تا مقدور شرب بیضه انوق یعنی رخمه که آن از خواص عجیبه است همچنین شیر
گوسفند که آن صحت بخشد مجرب است بعد ازان برای امن از عود تا یکسال کامل تعاهد بدانچه مذکور شد واجب است لیکن شربت مذکور استعمال نکنند مگر در هر دو فصل اعتدال
و گویند که از خواص انیست که ماری سیاه را در کوزه کرده اندر زبل دفن کنند تا گرم افتد بعده آنرا بخورند که این تجربه رسیده و اکثر ثابت کرده اند که خوردن مشیمه زنان جذام را
متوقف میکند و من تجربه این نکرده ام و گویند که ادهان بالش کهنه پاچی شحم حنظل سبز جذام را متوقف کرداند و درین تنها اثر نیست تا آنکه تلخی او در دهن یابند و از او دویه
مجموره برای ایشان خصوصاً انند اهل هند انیست هلیله سیاه شیطرج هر واحد ده درم دار فلفل پنج درم بیش سفید دو نیم درم کوفته بیخته چند روز بروغن گاو چرب نموده بدانند
بعده بعسل بسرشند و شربت او یک مثقال است و این ناپزرچلی نامند و عقب و دواء المسک بخورند که این تریاق اوست و واجب است محافظت برقی بجای شور و سل — گفته ابو ریحانی
و شرب فادزهر در زیادت نور قمر و مالش بتریاق محلول در سکنجبین که برگ حنا هفت و نیم مثقال در یکصد و پنجاه مثقال عرق گاوزبان خیسانیده بجوشانند تا خمس
آید صاف نموده با یک اوقیه شکر سفید دهند و همین نوع تا چهل روز مداومت نمایند در ازاله این علت از مجربات مکرره است و گویند که هرگاه باین علاج زائل نشود دانند
سائر معالجات دست باز دارند و آزاد دویه مؤثره نوشیدن نیم اوقیه از بسفایج با یک اوقیه عسل هر روز تا یکهفته است و ده درم برگ حنظل با عسل تا ده روز همین حکم دارد و سعوط — سته درم
بروغن تخم انگور مع زهره کرکس جذام مبتدی را زائل میکند و مستحکم را متوقف میگرداند و همچنین شرب بازهر دو زیر جد و ورق طلا و مروارید هر روز نیم درم تا بست روز و عوض
مطلقاً حتی که طلای او بعد نقیع و خوردن انواع هلیلجات و گوشت روباه و خارپشت بحر دل و کذا سید انجیر مطلقاً و طلا بر درفت و زیت و نوشیدن نقیع پنج گز بوز بیرعجیب
و مجرب است و کذا سیه مطلقاً و ریبان و گوشت کفتار اکلاً و اگر تخم حنظل برآورند و در ان سه اوقیه هر واحد از زیت و آب انداخته بپزند تا آنکه روغن بماند و ازان هر روز
تا پنج درم بیک درم حجر ارمنی و قمن درم سقمونیا بنوشند استیصال سودا نماید و همچنین مداومت خوردن برادۀ عاج تا پنج درم بآب پودینه و کذا شیطرج مطلقاً و شرب
غاریقون و خوردن عنصل بریان کرده مطلقاً و کذا کشمش چون عصارۀ این بانصف وزن هر واحد از قطران در سر که صبح و شام بنوشند جذام را متوقف گرداند
و همچنین قلم مطفل بشکر سوده و کذا شرب حجر البقر آنرا متوقف کند و مجرب است همچنین فادزهر و زعفران و از مجربات بعد شربت مذکور من انیست که کبر بدم و اربد
و عاج هر واحد یکجزو غاریقون نیم جزو زعفران زهره کرکس هر واحد ربع جزو بعسل بسرشند و تا سه درم استعمال کنند و طبیخ پوست بیخ کبر و درخت زیتون و کز و بید و سعال
و قیراط برادۀ عاج و هشت جو زهر و سابیده و شیر بزجوان سرخ رنگ و شیر گوسپند تازه که همان ساعت دوشیده باشد بغایت نافع است تا سه عزیا هفت روز تا و او
و بدانند که چون این علت در بدن متمکن شود از فصد و استفراغ بالکل دست باز دارند تا ماده ردی در بدن انتشار یافته باعث هلاکت نگردد و اطبای هند درین باب
ترکیب غریبه همچون بیشی و بنرچلی و امثال آن ایجاد نموده اند بعد از تنقیه بدن تخیر زنند چندان استعمال نمایند که در چشم تاریکی آورده و بینی از دو بدن مقشر سازد و ازانجمله
روغن عذرء است که برازخشک انسان را در کوزه انداز ند و ته آن سوراخ تنگ نمایند و ظرفی دیگر زیران نهند و بگل حکمت گرفته بدستور تپال جنتر آتش دهند
روغنی که در کوزه زیرین بچکد بعد از سرد کردن آتش برداشته نگاهدارند و بعد ازان نیم درم با برگ تنبول بدهند و تا هفت هفته همین نوع عمل کنند و بر بدن نیز ازین روغن
بمالند و روغن موش الخضر که بهتر مذکور برآورند همین حکم دارد و گفته اند که اگر بینی فرو نشسته باشد و اندامها ریخته نیکو شود و روی بصلاح آورد و گفته اند که بمالیدن روغن مار سیاه
بر بدن مجذومان باعث رویدن موست و گوشت قفقندر بخاصیتی که اندران است بغایت سودمند است و چون نمک با روغن بیت و شراب آمیخته نزدیک آتش
بر اندام آنها بمالند آکله را ساکن سازد و تعلیق چشم هدهد و چشم نهنگ که در حالت حیات گرفته باشند بالخاصیت مفید است افضالکی در شرح سینو میسد که او لا فصد

باسلیق ایمن ابتدا کنند بعده مطبوخ افتیمون سه روز بدهند همچنین ماء الجبن بعد آن سقمونیا با لاجورد یک روز دهند بعده باسلیق ایسر بگشایند و شیر تازه با شکر سه روز بنوشانند بعده همچنین طبیخ فواکه بعد از آن این مطبوخ انجیر مویز منقی سپستان هر واحد بیست درم بنفشه بسفایج اسطوخودوس اصل السوس هر واحد ده درم عناب گل سرخ هر واحد هفت درم کوفته بچهار صد درم آب شیرین بجوشانند تا چهارم آب بماند و صاف کرده سی درم شربت بنفشه حل کرده استعمال نمایند و تا تمام هفته تکرار این کنند بعده فصد اخدعین کشایند و بر شربت بنفشه و شربت ورد و تریاق کبیر و حمام و طلا بروغن زرد و روغن کنجد و مسکه در خانه که هوا داخل نشود تا تمام هفته سوم اقتصار ورزند بعد از آن شربت خشخاش تا یک هفته پس اگر بدین علاج صحت نیابد امر بسیار خطیر بود و بدین حالت بر تمام مفاصل داغ نهند و طبیخ افاعی بنوشانند و تریاق الذهب و مثرودیطوس در آخر دهند که قطعاً متوقف کرده و صحت او بتمامه ممتنع ست و بدانند که نرسیدم باین علت اصلاً که ازاله او کردم بدانچه مذکور شد و طول کرد آنچه دور کردم آن را امر دارید و لاجورد و زهره و سقمونیا فقط در کم از یک ماه و در اطلیه بر مروارید یا دهنج اقتصار کردم و غالب تدبیر که بدان این مرض فاسد میشود عدم ترتیب علاج ست پس گاهی اسهال می کنند قبل از فصد و احتراقات در بدن راسخ میشود و یا فصد میکنند با وجود قبض و هیجان صفرا پس صعود می نماید و اطفا میکنند و یا تریاق اولا میدهند و خلط محتبس میگردد تا آنکه خلط استیعاب میکند پس از این حذر کنند که آن از سقطات جهله مفضی بتخلید علت ست مسیحی گوید که جذام هرگاه در ابتدای حدوث خود باشد علاج پذیرد و اما مزمن از مستحکم علاج قبول نکند و آنچه معالجه آن کنند ابتدا بفصد نمایند اگر بدن متحمل او باشد بعد از آن تا بجبر را به تبرید و ترطیب مائل گردانند بعده ادویه مسهل سودا مثل افتیمون و بسفایج و هلیله سیاه و خربق و اسطوخودوس و لاجورد و حجر ارمنی استعمال کنند و اگر از احتراق مره صفرا باشد استفراغ بهلیله زرد و سقمونیا و صبر و قثاء الحمار و شحم حنظل نمایند و هرگاه بدن پاک گردد لحوم افاعی مطبوخ بنمک و شبت بخورانند یا قرص افاعی مقدار مثقالی بشراب مقدار اوقیه یا تریاق کبیر بشراب دهند شیخ الرئیس میفرماید واجب ست که در آن مبادرت باستفراغات و تنقیه بدن از ماده ردی قبل از غلظ مرض نماید پس هرگاه متحقق گردد که در اینجا خون بسیار و فاسد ست لازم که مبادرت بفصد بلیغ نمایند و اگر چه از هر دو دست باشد و اگر تحقق آن نباشد فصد نکنند لیکن گاهی امر بفصد او بتفاریق از رگهای خرد کرده میشود و اگر خوف از فصد عروق بزرگ باشد و دانند که خون بارد در ظاهر ست که این ابلغ از حجامت و زلو و کمتر در ضرر باشد بود و آن مثل رگ پیشانی و بینی ست و اما در اکثر فصد محتاج الیه در علاج این مرض ست و از آنچه مستدعی بسوی آن ست تنگی نفس و دشواری دست و گاهی احتیاج بفصد و داج نزد اشتداد بحت الصوت و خوف خنق افتد پس هرگاه فصد کنند لازم ست که یک هفته راحت دهند بعد از آن استفراغ بمثل ایارج لوغاذیا و ایارج شحم حنظل کنند و بمطبوخات و حبوب مرتب از افتیمون و هلیله کابلی وغیره ادویه مسهل سودا که در قول مسیحی گذشت تنقیه نمایند و مضر نبود اگر شحم حنظل و سقمونیا نیز بدان مخلوط سازند خصوصاً اگر در اینجا صفرا باشد و صبر و قثاء الحمار بدان مضاف سازند و شبا دریطوس برای ایشان نیکو ست و ایضاً ایارج فیقرا خصوصاً چون بسقمونیا قوی کنند از مسهلات جیده برای مجذومان بود لاسیما اگر شمه بخربق آمیزند و یا بادی حجر ارمنی شریک سازند و دیگر بالازم ست که تخفیف نمایند و در مطبوخ تقویت نسازند تا که آن ادویه مواد را منتشر نکنند و ثوران او ننماید مطبوخ برای مجذومان نسخه این همانست که در قول مصنف خلاصه گذشت و در آن حلتیت نیم درم ست لیکن در اینجا هلیله زرد عوض برگ حناست و بدن او را بروغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا روغن بجوشد و یا هفتاد قدم راه روند و بر پهلوی راست و چپ و پشت و شکم منقلب شوند و نان بجل بخورند و دوای مذکور هفت روز بنوشند و هر روز تجدید طبخ او نمایند و در علاج کسانی که مرض آنها مستحکم نشده باشد یک استفراغ کفایت نکند بلکه گاهی در هر ماه دو مرتبه یا یکمرتبه بحسب شان بدو احتیاج باستفراغ افتد و آن با ادویه معتدله باید و گاهی اسهال کرده میشود هر روز برفق یکید و مجلس بحبوب یکه اسهال او کنند از شربات تا قصد او ادویه مذکوره تا چهل روز متواتر و اما ادویه قویه بسیار مثل خربق و مانند آن و ادویه کثیر الوزن در سالی یک بار در ربیع یکبار در خریف یا زیاده از این کفایت باشد و لازم است که بر دماغهای ایشان به تنقیه از مثل غراغر مذکور در باب امراض سر و بسعوطات معروفه توجه نمایند نسخه سعوطی که بگیرند دار فلفل و مامیران و شیطرج هندی و جوز البرج هر واحد یکدرم جوز بوا شکاع اشنع هر واحد نیم درم آب فنجنکشت سه نوجل روغن کنجد سه نوجل همه را مخلوط کرده بپزند تا آنکه آب برود و روغن بماند پس صاف کرده در شیشه بدارند و در هر دو منخر بچکانند بعده هرگاه از این کثرت نمایند عقب او سعوطات مرطبه بکار برند و واجب ست که از هر چه مجفف و محلل رطوبت غریزی ایشان باشد منع کنند و تعب و غم بر ایشان حرام ست و از هوای حار یابس و هوای رطب معتدل بجهت برد نقل کنند و بعد تنقیه روغنها مثل روغن

بادام مثل عصیر انگور بنوشند و این وقتی ست که استفراغ ایشان بمرات کرده باشند و لازم ست که هر صبح بعد از اندفاع فضول از امعا ریاضت کنند به رفع آواز بلند
تکلیف دهند و بجهند و کشتی گیرند بعده مالش بدن نمایند پس هرگاه عرق کنند نشف آن نمایند و بعد آن روغن بمالند بروغنهای معتدله در حر و برد و مرطب در اکثر امر
مقوی در اول زیرا که ایشان در ابتدا احتیاج بمقویات اند مثل هلیله و ایضاً ماء زوبسر کرده گاهی بر ایشان استعمال کرده میشود مالش بروغن مع شیر زنان و همچنین و ا
که بدان سعوط نمایند چون یبوست کثرت نماید و هرگاه بر ایشان غثیان هیجان نماید قی کنانند و بهتر آنست که حمام کنند بعده مالش نمایند و چون حمام کنند پس مرهمهات
ایشان مثل روغن مورد و مصطکی و روغن شکوفه انگور و دار شیشعان و روغن قسط بر اطراف می باید بعد از ان مریض را نیم ساعت راحت داده بعد بمرهم قی آورند
بعده اندکی افسنتین بنوشانند و گاهی احتیاج افتد بمالش ایشان در حمام بملطفات محلله که دران نطرون و کبریت و حب الغار و مرتیش نجاران بلکه خردل و صعتر و فلفل
و دار فلفل و عاقرقرحا و مویزج و صبر و یهودیه افتد و تضمید بدان بر مفاصل ایشان بلکه گاهی احتیاج بمثل فرفیون آید و این آنگاه باشد که ایشان را تکلیف استحمام برای
تحلیل فضول و تعریق دهند و گاهی مالش ایشان بتریاق و شلیثا و قفطارغان میکنند و گاهی احتیاج مالش ایشان بمثل این ادویه در آفتاب گرم افتد و بهترین غسولات
ادویه حمام آبی ست که دران حلبه و صابون خوشبو پخته باشند و دوا ... باید که مجذوم از جماع اصلا اجتناب نماید و اما اشیا که ایشان را بخورانند از فاضل ادویه تریاق فاروق

زیرا که تعریق ایشان در علاج ایشان قانون جیدست ۱۲ منه

مرتب بلحوم افاعی ست و تریاق اربعه و قفطارغان و دبید کبریت و گاهی با اینها سعوط نیز میکنند و ایضاً اقراص افاعی تنها یک مثقال در یک اوقیه شراب غلیظ و یا طلا
و ایضاً اقراص عنصل و بدانکه گوشت افعی و آنچه دران قوت لحم او باشد از بزرگترین ادویه برای این مرض ست و باید که افعی ... نباشد که آن در اکثر
قلیل المنفعت بود و در بسیاری از ان ضرر تعطیش و اتلاف ست بلکه افعی کوهی اختیار نمایند لاسیما سفید رنگ و سر و دم آن یکبارگی قطع کنند پس اگر سیلان خون کثرت
نماید و مار مضطرب باضطراب کثیر زمانی طویل باقی ماند بهتر ست و الا ترک نمایند و موافق از ان آنست که سیلان خون و اضطراب بعد ذبح کثرت نماید و بعده پاک کنند

بیان دادن افعی

و بپزند چنانچه مذکور گردد و آنرا و شوربای آنرا بخورند و شرابی که دران افعی بمیرد یا از ان شراب قدری بنوشند قومی بشرب آن شفا یافتند اتفاقاً یا بالقصد قتل او انه
نوشانند تا این مجذوم بمیرد و راحت یابد و یا مردم از مردن آن راحت یابند و یا این فعل با طاعت حکم و رویا باشد و نمک افاعی نیز برای ایشان نافع ست
و اما شوربای افاعی پس بگیرند افعی و هر دو طرف قطع کرده و شکم صاف نموده و بکشند ... و نمک اندک در آب بسیار بپزند تا مهرا شود پس استخوان او دور کرده
گوشت او بخورند و شوربای او بنان سمید ثرید کرده بنوشند و گاهی با آن بچه کبوتر می پزند تا خوشبو گردد و گاهی نفع این تدبیر در ابتدا ظاهر نشود بعده دفعة پدید آید
و گاهی بیشتر از عافیت چند روز زوال عقل تقدیم نماید و علامت ظهور فائده دران و وصول بوقتی که دران از استعمال او منع کردن واجب بود آنست که مجذوم
در انتفاخ آغاز کند بعده منتفخ شود پس گاهی عقل او مختلط گردد بعده جلد او بیفتد پس صحت یابد و هرگاه چشم او تاریک نشود و منتفخ نگردد بار دیگر تکرار این تدبیر نمایند
و از ادویه که برای این مرض ستوده اند انیست که مار سیاه را بکشند و دفن نمایند تا آنکه دران کرم افتد پس کرم آنرا برآورند و خشک کنند و کسی که بران جذام افراط نماید سه درم
هر روز یکدرم بشراب عسل بخورد و ایضاً مالش بروغنی که دران قوت افعی باشد نافع جذام ست مثل زیتی که دران افعی پخته باشند و مثل این دوا بگیرند مار سیاه و بکشند و ... کنند
کرده سرکه کهنه هشت اوقیه در آب یک اوقیه و شیطرج رطب پنج اوقیه هر واحد ده اوقیه بران انداخته باتش نرم بجوشانند تا مهرا گردد و آب صاف آن گرفته در ظرفی
بدارند و بعد حلق راس و ریش بدان بمالند و تا سه روز بعمل آرند و ایشان را از استعمال ادویه افعیه انسلاخ از جلد فاسد و ابدال لحم و جلد صحیح عارض میشود با وجود آنکه
مالش مجذوم بمرطبات معتدل الحرارة در بعض اوقات نفع میکند چون یبوست کثرت پذیرد و همچنین سعوط او بمثل روغن بنفشه که دران اندک روغن خیری باشد
و ایضاً مخ و شحوم درندگان و نرگاوان و پرندگان و این بعد تنقیه باید و قبل از تنقیه مالش نشاید که تسدید مسام کند و از مشروبات نافعه برای ایشان ... و دوالسلاجه
است و شیر از ان فوق چیزها ست که بدان معالجه او کنند و خصوصاً نزد تنگی نفس و دشواری او و گرفتگی آواز آن و در فترات مابین استفراغات و باید که بعد دوشیدن فی الفور
آنرا بنوشند و شیر گوسپند برای آن از انفع اشیاست و لازم ست که از ان آنقدر بنوشند که هضم شود و اگر ممکن باشد بران تنها اقتصار کنند بسیار نافع بود و اگر چاره نباشد
حتی الامکان چیزی سوای نان پاک و شوربای لحوم حملان و مانند آن که عنقریب مذکور گردد بران زیاده نکنند و هرگاه نفس بصلاح عود کند اولی آنست که شیر را ترک
نمایند. با اشیای حریفه متوجه شوند و بدان قی کنند نه بغیر آن و بدانچه مذکور شد استفراغ نمایند بعده اگر احتیاج شود اعاده شیر به حد مذکور کنند و لازم ست که تکرار این تدبیر

در یکسال چند مرتبه نمایند و اما کسانیکه مرض ایشان مستحکم باشد بفصد ایشان و اسهال بدوای قوی تر مشغول نباید شد بلکه بآهستگی امالهٔ مواد از ایشان بسوی امعا نمایند
و از خارج چیزیکه مفتش و محلل باشد بکار برند و از اشربهٔ محلله برای ایشان اینست که بگیرند سکنجبین یک اوقیه و قطران شل دو و عصارهٔ کرنب دمشقی سه اوقیه همه را بیامیزند
و صبح و شام بنوشند و یا بگیرند برادهٔ عاج ده قیراط و آنرا با سه اوقیه شراب و روغن زرد هم آمیخته بخورند و یا بگیرند حلتیت معسل قدر جوزه و یا بگیرند عنصل بقدر ده قیراط
بشربت عسل مقوم مثل لعوق و یا بگیرند زیرهٔ کرمانی بوزن پنج درم در عسل بمقداریکه بقوام لعوق آید و آب پودنه برای ایشان بسیار نیکوست از سه قوانوس
تا شش و واجب است که گاهی ماهی شور استعمال نمایند چنانچه برای دوا استعمال میکنند و از اشیای بسیار حریف اجتناب نمایند مگر برای قی کردن و ایضاً قدری زنجبیل
مصالح طعام ایشان و گاهی معالجهٔ ایشان بداغ متفرق بر اعضای ایشان میکنند مثل تارک سر و درزهای سر و بیخ حنجره و صدغین و قفا و مفاصل و ستها و پایها و بعضی
گفته‌اند که واجب است که ایشان را داغ کنند در اول خوف از جذام بداغ در مقدم سر بلندتر از یافوخ و دیگر اسفل از آن و نزدیک منتهای رستن موی پیشانی بالای ابرو
و یکی در یمین سر و دیگر در یسار آن و یکی خلف او فوق فقره و دو نزدیک در زیر قشر یمین و یکی بر طحال و این داغها باید داغ خفیف و رقیق باشد و چون بر سر داغ نهند
لازم است که باستخوان برسد حتی که استخوان متقشر گردد اگرچه مرات بسیار بود و بعد از آنکه حفظ از وصول آنها بدماغ بر جلد داغهای مفسد مزاج او کرده شود زیرا که جهال
گاهی قتل میکنند زیرا که دست آنها خفیف نمیباشد صفت ادویهٔ مرکبه نافع برای ایشان بعضی از آن بزرجلی و بعضی است که قائم مقام گوشت افعی در این مرض است
و بعضی از آن دواء السلاجه است و اما نسخهای بزرجلی بسیار است اهل هند ذکر آن کرده‌اند و تجربهٔ آن نموده و اصفات معروفهٔ او نیست و آن نسخه در قول مصنف خلاصه
گذشت بعد تنقیهٔ بدن از یک مثقال تا دو درم با شراب و دواء المسک بخورند و از ضرر او نترسند که دواء المسک فاذ زهر اوست صفت معجون مسمی به بزرجلی اکبر آن
نافع جذام و برص و بهق و قوبا و زرداب و حکه و جرب کهنه است و عقل اثابت کند و نسیان را ببرد و آن نیک برای حفظ نافع غشی است و آن دوائی است که علمای هند برای
ملوک خود ساخته‌اند بگیرند بلیله و بلیله و آمله و شیطرج هندی هر واحد چهارده درم جوز بوا و خیربوا و قاقله کبار و دار فلفل و فلفل و دار فلفل و فلفلمویه و قیصوم و نار مشک و کندش
و عصارهٔ افتیمون و ساذج هندی هر واحد هشت مثقال بیش ازرق جید چهار مثقال ادویه را کوفته بیخته و بیش را علیحده سوده و ساینده او بینی و دهن خود وقت ساییدن بپوشند
و قبل از آن بینی را بروغن گاو چرب کنند و فانید خزائنی جید یا شکری دو نیم من بغدادی بقوام آورده ادویه بسرشند بعد از آن بنادق هر واحد بقدر مثقالی بسازند و هر روز تنها
یکی را از آن با آب نیمگرم بیاشامند بخورند و صفت معجون سلاجه در قانون مذکور است صفت دوا نافع جذام بگیرند بلیلهٔ سیاه و پوست بلیلهٔ زرد و زنجبیل هر واحد ده درم
نانخواه پنج درم حلتیت خوشبو سه درم مویز منقی نیم کوک که کمین ده اوقیه باشد همه را در سه رطل آب بجوشانند و دو رطل چهار رطل بغدادی است هرگاه آب سوم حصه برود
صاف کرده عسل بقدر کفایت انداخته یک رطل از آن بنوشند فی الحال بر بدن مریض روغن گاو بمالند و در آفتاب نشانند تا عرق آید و امر کنند که هفتاد قدم راه رود اگر طاقت
آن باشد و یکبار بر پهلوی راست و یکبار بر پهلوی چپ و یکمرتبه بر پشت بغلطد و نان و عسل تا هفت روز غذا سازند و با وجود این برای او ادویه هر روز تازه کنند صفت طلا
برای جذام و تسمیهٔ آن همانست که در آن مار سیاه و سرکهٔ کهنه است و سابق مذکور شد و اما اغذیه برای مجذومان همه سریع الهضم حسن الکیموس باید مثل لحوم طیور معروفه بطریق
شوربا و ماهی رطب خفیف اللحم مع مصالح بقدر ضرورت و بهترین غذای ایشان نان جو و نان خندروس و حریرهٔ مرتب از آن و بقول رطب است و گاهی احتیاج افتد
بآمیختن مثل چغندر و ترب و گندنا با آن و واجب نیست که از استعمال مقطعات خصوصاً قبل از تنقیه مثل کبر و گندنا و بادیان غافل باشند زیرا که این غذا ایشان را
از فضول پاک کنند و فضول را برای اندفاع آماده سازند پس هرگاه اغذیهٔ محموده استعمال نمایند این تدبیر نیز بعمل آرند و ماهی شور درین باب برای ایشان بسیار نیکوست
و من برین حریص میشوم هنگامی که ارادهٔ قی و اسهال ایشان میکنم و کرنب ایشان را بالخاصیت نافع است و نان بشیر و عسل ایشان را نفع کند و انجیر و انگور و مویز و بادام
بریان و قرطم و چلغوزه و آنچه از اینها مرتب سازند ایشان را موافق است و لازم است که در روز دو مرتبه مقدار منهضم غذا بخورند که یکبار خوردن ایشان را ضرر کند و شراب
نزد هیجان مرض نباید نوشید مگر اندک و نزد سکون غلیان شراب رقیق که کهنه نباشد اگر بقدر معتدل بنوشند جایز بود و اما اگر موی ابرو و مانند آن بریزد معالجهٔ او بعلاج داء الثعلب
کنند صفت طلای دیگر بگیرند مویزج و هلیلهٔ سیاه و آمله هر واحد بجزو در زیت انفاق پخته بر آن موضع لطوخ سازند بعد از آنکه بطبیخ عوسج مکرر شسته باشند ایضاً اهلیله
و مازو را سوخته بسرکه طلا کنند صاحب کامل گوید که هرگاه جذام در اول ظهور او بود و قبل از آنکه چهره متجهم و متشنج ابتدا نماید و اعضاء تقرح و سقوط اخذ کنند مبادرت بفصد

و داجین و هر دو رگ پس گوش و پیشانی و احیاناً از هر دو هفت اندام در وقت ربیع کنند و در اخراج خون کثرت نمایند تا آنکه غشی ظاهر شود و بعد از چند روز اسهال بدوای معمول شحم حنظل و مطبوخ افتیمون و غاریقون بقوی یا ایارج فیقرا و شحم حنظل آورند و دو روز راحت دهند پس شیر شتر و ماء الجبن و سفوف مسهل سودا دهند و تغذیه ایشان با غذیه مرطبه مثل لحوم حملان و جدی و خنانیص و ماکیان و بط فربه معمول بشوربا و پاچه سفید حملان فربه بطریق شوربا و ماهی رضراضی بطور شوربا یا بریان بروغن بادام کنند و از فواکه انجیر و انگور شیرین و هندوانه و حلوا معمول از روغن بادام و بادام و شکر و پسته و حریره مرتب از مغز گندم بروغن بادام و شکر طبرزد و شیر تازه دوشیده در ابتدا ایشان را موافق ست و از افق اشیا برای ایشان غرغره بشیر گوسپند بروغن بادام شیرین ست هرگاه در حلق گرفتگی آواز باشد و هرگاه مرض سکون ابتدا کند لازم ست که از ایشان قطع شیر نمایند و چون فصل گرما باشد قی باشیای حریفه مثل ترب و تخم ترب و جرجیر و ماهی شور کنند عقب او شربت سکنجبین یا شربت پودینه بنوشند بعد از آن استعمال اسهال بادویه که دران خربق افتد باید کرد و کسی را که مرض او مستحکم باشد خربق دادن سزاوار نیست و باید که مسکن ایشان در مواضعی باشد که هوای او حار رطب بود و از هوای سرد و مواضع یابسه اجتناب نمایند و از اغذیه مولد سودا مثل لحوم بقر و بچه شتر و وحشی و نمکسود و عدس و مانند آن اجتناب کنند و در یاضت معتدل قبل از غذا و بعد پاک شدن از براز و بول و مالش معتدل استعمال نمایند و مالش با پیه خرس و روباه باندک روغن بنفشه و روغن مغز تخم کدو و روغن بط و ماکیان نیز نیکو ست و بعد از آن استحمام نمایند و آبی که دران بابونه و اکلیل الملک پخته باشند بر بدن ریزند و بعد از آن مالش بدن با آرد نخود و باقلا کنند این همه در اول مرض معمول آید و تدبیر صاحب او این تدبیر کنند که بدن بحالت صحت او رجوع کند و از ان این مرض زائل گردد و اما هرگاه این مرض مستحکم گردد باید که تعاهد فصد و داجین در ایام ربیع و خریف کنند و محاجم بلا شرط بر فم معده و شکم کشند و با آن ضمده مسمات و روناقس و براجون استعمال کنند صفت آن حماما و سنبل الطیب و قردمانا و دارفلفل و سلیخه و کندر و قسط تلخ و عاقرقرحا و مصطکی و مقل و مر و حب بلسان و اشق و شیح و صبر و میعه و بسبایبوس و زراوند مدحرج و طویل و سعد و اکلیل الملک و قرنفل و بیخ سوسن آسمانجونی و روغن بلسان هر واحد یک اوقیه لادن دو و نیم درم زعفران نیم اوقیه علک الانباط و موم هر واحد سی درم آنچه گداختنی ست بروغن ناردین آنرا که ازند داد و بیه کوفته بیخته بدان آمیزند و با روغن بلسان حل کنند تا هموار گردد و بعد از آن دوای مسهل در همه فصل و مرتبا یعنی ربیع و خریف استعمال نمایند و ایضاً ماء الجبن با سفوف مسهل سودا دهند نسخه آن سفوف در قول مصنف خلاصه گذشت سه درم از آن با دو ثلث رطل ماء الجبن مرتب بمغز قرطم بدهند و این دوا بنوشانند بگیرند سرکه کهنه یک نیم اوقیه قطران و عصاره کرنب هر واحد یک وقیه این اشیا را اخلاط کرده صبح و آخر روز بنوشند و ایضاً هر روز پیاز عنصل نیم مثقال با شربت عسل یا با عسل مثل لعوق ساخته بدهند و در هر سه روز یکبار حلتیت نیم درم با عسل و روغن گاو سوده بدهند و از این همه نافع تر اقراص افاعی ست چون یک مثقال از ان با بست درم شراب ریحانی بدهند و چون قرص سقیل با شقاقل یا آب پودینه سبز دهند و بهتر از این همه تریاق فاروق ست چون از ان یک درم تا یک مثقال با آب مطبوخ افتیمون و اسطوخودوس و خربق سیاه و گاوزبان بخورند و چون بدان حب صاحب این مرض بتریاق مطبوخ کنند بدان انتفاع یابند و هرگاه ایشان را لحوم افاعی دهند بعد از انکه از طرف سر و دم او بقدر چهار انگشت قطع کرده و شکم او پاک کرده و پوست او دور نموده بطریق شوربا بشبت و گندنا و نمک پخته باشند بدان منفعت بین یابند نه اندک و باید که صید افاعی از مواضع نیک زمین کرده باشند و حذر کنند از آنکه بلوطی یا معطش یا صید کرده از نواحی بحر و سباخ باشد و صید او در ایام ربیع کنند و چون نمک که بلحوم افاعی بیسازند در طعام ایشان استعمال نمایند بدان انتفاع یابند و باید که بر بدن ایشان این طلا نمایند صفت آن نطرون و آس گوگرد زرد و فرفیون و برگ انجیر هر واحد بگیرند یا یک ساپید به سرکه سرشته بر بدن بطوخ نمایند دیگر بگیرند زرنیخ سرخ ده درم کبریت اصفر پانزده درم قسط هشت درم آهک شش درم برگ صنوبر و حب الغار خشک هر واحد بست درم کوفته بیخته با آب برگ جوز یا آبیکه دران برگ جوز جوشانیده باشند بسرشند تا مثل چرک حمام گردد بر بدن طلا کنند و اگر فصل گرما باشد در آفتاب قیام نمایند و در سرما اندر حمام بعده غسل با آب خطمی سفید و آب سبوس گندم و آب مطبوخ بنفشه و نیلوفر و جو کوفته و مانند آن کنند و باید که لزوم این تدبیر نمایند طبری گوید که در جذام حادث از کثرت خلط سودا وی بغیر احتراق بسیار ودان اگر متحمل و در بدن خون زیاده باشد فصد باسلیق کنند و غذا گوشت بره و مرغ فربه و آن شوربای لحوم افاعی ست بعد قطع دم و سر و اخراج آلایش شکم مطبوخ بشبت بسیار و نخود سیاه بدهند بعد از ان فصد رگ ابطی نمایند و شوربای ماکیان فربه و گوشت آنها بخورند بعده هر دو سر رگ کشایند و لحوم حملان بطور زیرباج بخورند و حفظ قوت او نمایند بعد آن فصد و داجین کنند و چوزه ماکیان و کبوتر بچه و کبک و زرده بیضه نیم برشت خورند و بعده سفید و خوخی کهنه بنوشند بعده فصد پیشانی و هر دو گوشه چشم و هر دو رگ زیر زبان نمایند و چندان خون بر آید که ضعف

زیرا که آن از مسهلات قویه است بعد حفظ قوت درست و دفع نزلات (۱۲)

تدبیر جذام مستحکم

ذکر قرص افاعی

سباخ زمین شوره زار (۱۲ منه)

زیرا که اگر پیشتر این عمل کنند امید ... از ... اصلاح باشد (۱۲ منه)

شدید ظاهر شود بعد از آن لزوم شرب سکنجبین عنصلی و شوربای ماکیان کنند پس اگر در مزاج او حدت شود لزوم ماء الشعیر با سکنجبین نمایند حتی که از ابتدای مرض چهل روز برین
تدبیر بگذرد و بعد ازین حب سه شربت در مدت پانزده روز بخورانند نسخهٔ آن خربق سیاه در سرکه تر کرده یک نیم دانگ افسنتین رومی مصطکی غاریقون سقمونیای مشوی
هر یک دو دانگ سنبل الطیب یک دانگ چوب وج ایارج فیقرا هر یک نیم درم همه را سائیده بآب برگ بادرنجبویه سرشته حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی دو درم و ثلث
و از طعام بر شوربای لحوم افاعی اقتصار ورزند نسخهٔ آن بگیرند افعی جوان و سر و دم او یکبارگی قطع نمایند باین طور که دو مسمار بر چوب املس شبیه بچوبی که بران اموال ...
میکنند غرز نمایند بعده افعی را به پشت او بخوابانند و گردن او را از یک مسمار و دم او را از مسمار دیگر ببندند بعد از آن دو مرد بنشینند که کارد آنها بر شکم او باشد بعده کارد بجای
سه انگشت از سر او و سه از دم او بنهند و دفعةً بکارد قطع کنند بعده وسط او بگیرند و آنچه در شکم او باشد خارج نمایند بعد از آن افعی را بشویند و هر کدام از افعی که از آن خون
سیلان نکند البته استعمال او نکنند و احتیاط نمایند از ماری که ضلالات او کل نباشد بعده با شبت و نخود بپزند تا آنکه لحم او مهرا گردد پس لحم خالص او بگیرند و در هاون
بکوبند تا باریک و نرم گردد و آنرا در آن شوربا آمیزند پس هرگاه مریض منتفخ شود و عقل او زائل گردد و اعضای او متقرح شود بی شک صحت یابد و گاهی بعد فصد و استفراغ
اندک تریاق بخورانند و ازین سفوف نسخهٔ آن زراوند مدحرج فلفل سفید زنجبیل هر واحد یک درم وج دو درم حرمل یک نیم درم طرشقوق خشک هلیله سیاه مامیران
چینی هر واحد پنج درم قطراسالیون بهوفاریقون سعد سفید صعتر فارسی زوفای خشک هوم المجوس بیخ سوسن هر واحد سه درم همه را سائیده بران مثل ربع مجموع
قرص افعی سوده و مثل همه نبات سفید انداخته هر روز از آن بر نهار دو درم بخورند و واجب است که درین مرض چیزی از لحوم افاعی نخورند مگر بعد فصد و استفراغ
و تسکین مزاج و اگر از تناول لحوم افاعی عطش ظاهر شود از آن چیزی نباید خورد و از اشیائی که در علاج این مرض استعمال کرده میشود اینست که بگیرند تریاق کبیر یک مثقال
و در شراب کهنه بگدازند بعده مریض در حمام داخل شود تا خوب عرق کند بعده از حمام بیرون آمده بر بدن خود این تریاق بمالد و این از انفع این اشیاست تا وقتیکه مرض
مستحکم نگردد و اما هرگاه مستحکم شود و حس اعضا برود و استحاله و صحت قبول نکند و آن چیزیکه استفراغ این مریض بدان کنند و اثر نیک نماید بلکه جائز بود که گویند آن شفا یابد
نقل کرده ام و را بسبب حسن تاثیر او معروف بمختار سلس است و اهل شام و مصر آنرا استعمال میکنند نسخهٔ آن بگیرند پیاز عنصل بریان بست درم بیخ سوسن آسمانجونی
هفت درم هلیله سیاه بست درم افسنتین افتیمون ریوند چینی هر یک پنج درم بسفایج پوست بیخ کبر هر یک ده درم حشیش غافث و سقولوقندریون هر واحد سه درم همه را
در آب بقدر مناسب یک شبانه روز بخیسانند بعده بطور مطبوخ بپزند بقدر یکصد و بیست درم از آن صاف کنند بعده در آن این معجون بمالند شحم حنظل نیم درم رسیده نیم درم
لاجورد مغسول دو دانگ غاریقون یک درم نمک نفطی یک نیم دانگ خربق سیاه یک دانگ سائیده بعسل سرشته در مطبوخ مالیده بعد پرهیز این دوا بنوشند که تاثیر او درین مرض
بسیار نیک است و گاهی آن مریض را این دوا می نوشانند و امر به پرهیز پانزده روز میکنند و غذای او در آن نخوداب نخود سیاه بود که با آن لحم حملان پخته باشند و هر روز یکبار
در حمام داخل کنند پس هرگاه پانزده روز شود این دوا بخورانند نسخهٔ آن هلیله سیاه مویز منقی هر یک بست درم افتیمون افسنتین هر واحد هفت درم بجوشانند تا دو حصه
گم شود پس افشرده از آب او یک قدح صاف کنند و دو مثقال لوغاذیا و نیم مثقال دواء المسک وقت باقی ماندن سوم حصه از شب بخورند و چون صبح شود مطبوخ مذکور
بنوشند این نیز از مختار چیزی است که مجذوم بنوشد و لازم است که دائم بحقنهای لینه حقنه کنند و بر بدن لحوم افاعی مطبوخ مدقوق بشراب حوضی سرشته طلا نمایند
و در حمام هر روز یکمرتبه داخل شوند که باین طریق صحت یابند و بسیار ذکر کرده که من در مجذومان امتحان کرده ام که هرگاه رگی در اسفل او بشگافت و بران اسهال خون
افراط نمود و یا رعاف بسیار آمد و یا خون از بیخ دندان او کشاد بلا شک آن صحت یافت و اما نوع دیگر از جذام که از احتراق صفرا حادث شود علاجش فصد
از اکثر عروق است مع استعمال قوانین فصد و استفراغ بدن او بمطبوخ افتیمون بدفعات و سائر آنچه مذکور شد و حفظ مزاج او کنند تا حدت بسیار نپذیرد و از هوای
یابس بلد حار یابس بسوی بلد حار رطب که بسیار آب داشته باشد نقل کنند و آب چشمهٔ کبریتی بنوشند و دائم اندران نشینند و درین نوع لحوم افاعی تریاق کبیر استعمال نکنند
بلکه لازم است که لزوم شرب سکنجبین معمول بسرکهٔ عنصل نمایند که این اوفق اشیا برای ایشان است و بعد فصد و استفراغ زلو بر اعضای قریب از مواضع عفنه
بچسپانند پس اگر بعد افتادن زلو صدید دلالت کند بر کثرت فساد خلط بر آنکه جمیع اخلاط او بسیار فاسد شده و اگر بعد سقوط زلو خون تازه دلالت بر قرب عافیت
نماید و این نوع جذام کمتر حادث شود الا باحمیات شدید صعب پس اوقات برای تعدیل مزاج ماء الشعیر و سکنجبین بنوشند و زیرباجات چوزه مرغ و شوربای

ماکیان و لحوم جدی شیرخواره و مانند آن خورند و بهتر طریق معالجهٔ ایشان آنست که دران مسلک ترطیب و تلطیف مع استفراغ سلوک نمایند و بعد استفراغ و تعدیل مزاج بخوردن
بار بار حضرضی و شرب شراب ابیض صاف اجازت دهند و هر موضع که از اعضای ایشان متقرح گردد بران این ضماد نمایند بگیرند آرد جو بجوشانند و حشیش مامیثا و عدس سوده هر یک
یک جزو و پوست بیرون پسته دو جزو در سرکه و آب عصی الراعی حل کرده ضماد کنند و گاهی ضماد بگل سرخ و گلنار و گل ارمنی و عدس سوده و پوست بیرون پسته کوفته بسرکه سرشته
می کنند و اگر سرکه موافق عضو نباشد بگلاب سرشته بر عضو ضماد نمایند و گاهی تضمید مواضع با سپغول و تخم بارتنگ با آب و سرکه برهم زده میکنند و هر موضع که از سرکه ضرر یابد اندکی روغن گل
باوی آمیزند و هر موضع از اعضای او که صلب گردد و درخشنده بود حتی که مثل دمل خراج شود و ضربان او عظیم پذیرد ضماد بشراب ترش که با برگ کاسنی کوفته بروغن بنفشه آمیخته باشند
باید کرد که او بگشاید و مواد ردی که دران محتقن باشد خارج گردد و ضربان زائل شود ابو منصور گوید که چون به بینند که سفیدی چشم مجذوم مائل بکمودت شده و یا گرفتگی در آواز او
آغاز کرده و عرق او بسیار بدبو شده و چهرهٔ او شبیه بمشک پر باد منتفخ گردیده و سرخی او اشتداد نموده و موی ابرو برقت و ریختن شروع گردیده باید که تدارک او نمایند و اول در علاج او
ابتدا بفصد بهفت ایام از جانب راست و فصد رگ پس گوش و ودجین کنند بعده چند روز راحت دهند و دران ایام غذا ابنیهٔ گوسفند سازند پس اگر هر روز بر نوشیدن
او اقتصار نمایند بهتر بود و اگر نتوانند نان صاف باوی بخورند و اگر از گوشت صبر نکنند برهٔ شیرخواره و حملان و شوربا بخورند و شراب رقیق ممزوج بآب نوشانند و هر روز بر ناشتا
در حمام داخل کنند حتی که خون او رقیق گردد بعد ازان از دست چپ فصد کنند و چند روز راحت داده دران غذای مذکور دهند و در حمام داخل نمایند و طبیخ افتیمون مرات
دهند و درمیان آن راحت داده و از تعب و بیداری حذر کنند و از اغذیه که اصحاب مالیخولیا را ازان اجتناب بود پرهیز کنند و لزوم ماء الجبن بشکر نمایند و تدبیری سازند مثل آنکه
ارادهٔ تسمین بدن او می کنند و در حمام مالش با آرد باقلا و نخود و آب چقندر و آب حلبه و بورق و کندر بسرکه و اشنان و کبریت نمایند و در آب نیم گرم بسیار داخل کنند بعد آن مالش بروغن تخم کدو
و بنفشه و شیر زنان کنند و ایضا شیر زنان و روغن بنفشه در بینی چکانند و روغن بادام یا روغن کنجد تازه چند روز بر شراب مائی ممزوج بآب بسیار و یا آب انگور سفید مسکن بصنفی نوشند
و دادن حلتیت بقدر سنبه بعسل و روغن گاو آنرا نیکوست و اما کسی که این مرض دران مستحکم شود علاجش بلحوم افاعی باید و افاعی معروف بسر جلی کنند و افعی را بکشند بطریقیکه در اقوال اتقیا
مسطور شد و شکم او پاک کرده قطع نموده با آب و نمک بشویند و با نمک و شبت و اندکی نخود پخته با آب و زیت و اندک نخود پخته بدستور بخورند پس اگر بصر تاریک شود و پیچیدن کفایت باشد
والا اعادهٔ آن کنند تا آنکه عوارض مذکوره ظاهر شود و مریض منتفخ گردد و مجذوم این هر دو بخورد و مگر بعد تنقیهٔ تام بفصد و اسهال و جالینوس ذکر کرده که افعی در شراب مرده که افتاده بود
و آنرا مجذوم در حالت بیخبری بخورد پس جسم او ورم کرد و جلد ظاهر او افتاد و صحت یافت و ازان معرفت این علاج حاصل شد و آخرین گوید باید که مجذوم از بلد خود ببلد دیگر که هوای
او ازان گرم باشد نقل کنند و گفته که هر چیز ورد مجذوم فاسد میشود حتی که نطفه زیرا که پسر مجذوم از جذام سالم نمی ماند و علی ابن زین گوید که زنی را علت جذام عارض شد و علاجش هفتاد
شب باین دوا کردم و صحت یافت و آن اینست که بگیرند هلیلهٔ کابلی چهل عدد و با افتیمون از پنج درم تا هفت مثقال باریک ساییده با کشمش یا مویز منقی یا فانید سرشته نگاه دارند
و هر روز بر ناشتا چهار مثقال ازان بدهند و محمد بن زکریا گوید که جوانی را ازین علت علاج کردم که روی او قبیح شده و موی او ریخته بود بفصد و اسهال بطبیخ افتیمون و حبوب مخرج سودا
و مداومت حمام و آبزن و اغذیهٔ مرطبه و بعد اسهال چند روز راحت میدادم مع حسن غذا و باز اعادهٔ اسهال میکردم تا آنکه در مدت پنج ماه چهل نوبت استفراغ نمودم باذن الله تعالی
موی او رستن گرفت و رنگ چهرهٔ او به نیکوئی آغاز کرد و چشمها صاف شد و قریب صحت تام گردید آنگاه تدبیر ازان منقطع شد و بضرورتی سفر اختیار کرد و بعد شش ماه او را دیدم
بالکل از مرض نجات یافته و بحالت اصلی خود گردیده و درین مدت غیبت همین تدبیر که همراه او کرده بودم بکار برده مگر دران دوای مسهل سودای ماء الجبن نخورده بود و هم او گوید که در
بودن خصیان از جذام دلالت برین دارد که مجذوم را از مجامعت البته اجتناب می باید کرد و هیچ علاجی قوی تر برای مجذوم از خصی کردن نباشد زیرا که او بترطیبی میرساند که شدید بسیر
و دیگر بدان نرسد خضر گوید که تعاهد بفصد نمایند اگر خون سیاه غلیظ خارج شود و فصد ودجین در اخراج سودا بقوت بالغ النفع است و اولا باصلاح مزاج خون مبادرت کنند
بنوشیدن آب شاهتره و آب کاسنی و ماء الشعیر ساده و همراه شکر یا شربت نیلوفر یا جلاب با ورد یا عرق گاوزبان و شکر یا شربت لیمو یا شربت شاهتره و عمده در علاج ایشان توجه
بر ترطیب مزاج و ترک اغذیهٔ مولدهٔ سودا و مالح و حریف و حامض است پس اگر خطا بعمل درین یکی ازینها واقع شود باید که مبادرت بقی نمایند و در تنقیهٔ معدهٔ ایشان ازان جهد کنند
و در ربیع و خریف مطبوخ افتیمون یا حب آن یا ایارج لوغاذیا بدهند و قبل او باستعمال ماء الجبن چند روز اقدام نمایند و بعد استعمال شربت شاهترهٔ مدبر بپوند و غاریقون و حجر ارمنی کنند
و ترطیب اغذیهٔ ایشان سازند و ملازمت خوردن افتیمون در ماء الجبن خیسانیده بروغن بادام نمایند و از فکر و غضب و نشستن در آفتاب و هر چه مورث یبس باشد اجتناب نمایند

سلمه
یار بار ابا سی نیز گوشت دوان دوی از شیر یک ازین بیع العصر قبل الفصول سنه ۱۳ منه

سلمه
قوله اگر معالجه با یتما کنند از مرض صحت یابد ۱۲ منه ظله

سلمه
قوله که جذام و برص بلاد یارد فاسد الهوا حادث میشود ۱۲ منه ظله

وسواری کشتی و آواز بلند و قرائت و دیگر ریاضات قویه گاهی ایشان را نفع کند و نبیذ یک شراب صرف و کهنه اصلا نکردند ممزوج با آب بسیار نیز کم وزن و گاه گاه استعمال نمایند
و از مداومت معاجین حاره و ادویه قویه و استعمال خرما و رطب و بسر و حلاوات حذر کنند و آستاد سن گفته که در بین ابان فصد و اجید مع استعمال بیشی و نبرجلی متروک ست و جالینوس
گفته که در امراض سوداوی مثل سرطان و جذام جایز نیست که اسهال سودا اکثر تبه یاد و مرتبه کنند بلکه بمرات کثیر نمایند و هر که از اولاد مجذوم یا غیر مجذوم پیدا شود چون بالغ گردد آنرا
جذام بهم رسد والله اعلم صدر هندی گوید که تجربه کردم در ابتدای جذام مواظبت بر سفوف مرکب از خاکستر ریوند و زردچوب بوزن مساوی با آب باران و این را یاد دارند که این
عملی ست که تجربه بدان شهادت و بدو در علاج مذکور شده که طبیخ طرفا نافع یرقان و جذام ست و تجربه صحیح یافته شد و ایضاً از ادویه مشهوره مجربه و سهل نوشیدن نقوع حنا ست
و صفت او انیست که بگیرند برگ او ده مثقال یا یک اوقیه و شب در پیاله آب چندانکه آب آنرا بپوشد بخیسانند و صبح صاف کرده بر ناهار بنوشند این عمل هفت روز کنند مع جودت
غذا و زرنیخ کشته آنرا نافع ست و صفت کشتن او انیست که بگیرند زرنیخ طبقی چهل و هشت درم و در پارچه صره بسته در دیگ که در آن بول ماده گاو باشد بیاویزند و زیر او آتش کنند
تا آنکه زرنیخ نرم و تر گردد و پس خشک کنند بعده تمام روز با شیر عشر کهرل کنند پس قرص بسته خشک نمایند چندانکه چیزی از تری در آن نماند بعده همچنین با آب سرسوکه و آب برگ و آب گهیکوار
یک یک با تمام روز بسایند و بعد هر روز بمبالغه خشک کنند بعد از آن برگ پیچ و شاخ سرسوکه خشک پنج رطل گرفته کوفته بخته نصف زیرین سبوچه گلی گرفته از بیرون آن گل حکمت نمایند و در
شکم آن نصف سرسوکه سوده فرش کنند و اقراص زرنیخ بر آن نهند بعده اقراص را از نصف باقی سرسوکه سوده بپوشند و زیر آن سبوچه آتش بسیار نرم با چارک شتی یک روز تا شام کنند بعد از آن آتش تیز
یکسان بکشانند و نمایند و نگذارند که صرف شود و یا در شدت و نرمی درین مدت مختلف گردد و آن آتش در سرسوکه سوده در گیرد و سرد گردد بعده بگذارند تا آتش از خود سرد شود پس آن زرنیخ را که سفید مایل
بتیرگی خواهد شد بیرون آرند و در ظرف نقره بدارند و مریض را القصه یک نخود یا دو نخود در برگ تنبول بخورانند و غذا بر قانون اهل هندوستان نخود و بی نمک یا برنج با شیر خایند و گمان آنست که این آخر دوا ست

برص

داغ سفید ست که بظاهر بدن حادث شود و اکثر در بعض اعضا افتد و گاهی در سایر اعضا باشد حتی که رنگ همه بدن سفید گردد و این نوع را برص منتشر گویند و سبب او ضعف قوت
مغیره است از تمام تشبیه غذا با جزای اعضا بسبب غلبه بلغم بر خونی که غذای عضو شود و سوء مزاج عضو بسوی برودت فقط و یا بسبب سوء مزاج عضو به برودت و رطوبت بود حتی که لحم او
مثل لحم صدف نرم مایل بسفیدی گردد و پس خونی که بسوی آن آید مستحیل بمزاج و رنگ آن شود و اگرچه آن خون در جوهر خود پاک از بلغم باشد و گاهی برص در موضع حجامت حادث
شود و سبب آثار او ظاهر گردد و سبب ضعف عضو بجهت جراحت و الم از کمال فعل آن و بسبب انجذاب رطوبت با خون نزد مص بقای او زیر جلد و همچنین در جای داغ و قروح بعد اندمال
حادث شود و فرق در برص ابیض و بهق ابیض آنست که برص سفید رنگ براق املس غائر در گوشت و جلد و تا استخوان نزد استحکام مرض باشد و موی که در آنجا بروید مایل بسفیدی بود
و جلد او فروتر و نرمتر از جلد سائر بدن باشد و نزد استحکام آن چون سوزن در آن بخلانند از آن خون بر نیاید بلکه رطوبت مائی سفید بر آید و اگر آن موضع را بمالند سرخ نشود بخلاف
بهق سفید که سفیدی او رقیق تنک باشد و غائر نبود و در اکثر مستدیر الشکل افتد و پوست از وی جدا شود و یکبارگی ظاهر شود و باستعمال ادویه جالیه بزودی زایل گردد و موی که در آنجا
بروید سیاه یا اشقر بود و هرگز سفید نگردد و اگرچه مزمن شده باشد و ایضاً چون سوزن در پوست خلانند خون ظاهر شود هر چند مستحکم شده باشد بالجمله این مرض متعدی و بسیار ماند
کننده و عسر العلاج ست بلکه قریب نیست که به شود و خاصه مزمن از آن و خصوصاً اخذ کننده در ازدیاد و برص مولدی لا علاج ست و آنچه امید صحت او بود آنست که چون بمالند
سرخ گردد و بادی خشونتی بود و موی که بر آن روید بسیار سفید نباشد و چون جلد او را بسر انگشت و سبابه از گوشت بر دارند و در آن سوزن بخلانند از آن خون یا رطوبت گلابی بیرون
آید و انطاکی در تذکره گوید که فاعل برص برودت مبطل قوتها ست و ماده او جمله غذای بارد مثل شیر و ماهی یا غلیظ مثل بادنجان و لحم بقر و صورت او بیاض ست و غایت او نفی لطافت
عضو یا بدن با مثال او و در رنگ لمس و سبب او استیلای قاسر بر غریزیت قوای غذائیه ست پس افعالی که بصحت آنها بدن صحیح بود باطل گردد و مثل زمین شوره ناک در احاله
آب شیرین بشوریت شود بنوعی که اگر مثل گوشت و تحلیل مربی خورند مستحیل بخلط بارد گردد و بعده بطلان تغیر اگر متعلق بمطلق قوتها باشد مرض مذکور عام بهمه بدن باشد و اگر بعضو یا بعضی
مخصوص ان بوده در شدت تر بودن نکایت از بین هر دو حکما اختلاف کرده اند پس معلم اول و بقراط از قدما و رازی و شیخ و بالقی از متاخرین بسوی آن رفته اند که برص عام بدن
در نکایت خفیف تر از مخصوص ست و شیخ و غالب اطبا بسوی ثانی رفته اند و نزدیک من وجیه تر قول سوم ست که احدی ذکر آن نکرده و آن نیست که اگر مرض بعضو قریب الی مجاری
غذا از تعلق کبیر مثل شکم مرض اخص سهل در علاج تر باشد و اگر بعید از آن بود مثل یا پای العکس باشد پس هر اگر مستحکم نبود صحت او ممکن بود و الا زیرا علاج متعسر و نزد اکثر متعذر باشد و آنچه با نجاح صحت

مولد برص ست خوردن طعامی ست که آن بدهان گربه و موش و وزغه رسیده باشد و پاک کردن بدن بجامهای چرک آلوده و تناول طعام و شرابی که در ظرف مسی دیر مانده باشد
و این از امراض متعدیه و متوارثه است و ایضاً در نزهه گفته که برص و بهق عبارت ست از اختلاط خون با بلغم حتی که عضو بارد گردد و احاله غذای خود همچنین کند و اسباب او کثرت
چیزیست که همچنان باشند مثل ماهی و شیر و شرب آب عقب فواکه و مالش بدن بپارچه چرکناک و طول عهد بحمام و استفراغ و قلت ریاضت شدید تر آن سفید براق شفاف ست
علاج بعد نضج از منضج بلغم تنقیه بمسهل آن کنند و دران حب ابن الحرث بطریق حب ایارج بخورند و بعد از تنقیه جهت تعدیل مزاج معاجین گرم مخصوص این مرض بخورند و اغذیه مولد
خون گرم چون گوشت دراج و حیوانات وحشی بریان بمصالح گرم تناول نمایند و از لبنیات و ماهی و بقول بارده و طعام سرد و فواکه تر و جمیع اشیای مولد بلغم اجتناب ورزند و بهتر
ادویه که در سائر ایلم درین مرض نفع دارد اطریفل و گلقند عسلی و هلیله مربی ست و بعضی ادویه هندی درین باب عجیب الاثر ست و اطلیه بسیار گرم جذابه خون مانند خردل سرخ
و مویزج و کندش و نوره و زرنیخ سرخ و بورق و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیای مقرحه چون عسل بلادر و سپنجال کبوتر و فرفیون و کبیکج و تیزاب طلا نمایند و چون
بادنجان را در آب بجوشانند تا مهرا شود و آن آب را صاف کرده در روغن زیت بسوزانند و همواره بمالند بالخاصیت نافع ست و درین باب بادنجان دشتی از بستانی قوی تر (نسخه روغن بادنجان)
یافته شده و بادنجان دشتی را قطع کرده چند روز بر برص بمالیدن در ازالهٔ آن مجرب برادر عبد الرحمن خان ست و اگر اول بر موضع برص شرط زنند بعد ازان گوگرد را آب زهره
خارپشت حل کرده طلا نمایند در ازاله داغهای برص تخلف نمیکند و برای برص که بسبب حجامت بود طلای شیطرج و فوة الصبغ و خبث الحدید آب بقم یعنی بتنگ مفید بود
و اگر زائل نشود مصبغات که برص را رنگین کند و مانع از تنفر مردم بود ضماد کنند ذکر ادویه یونانیه نافع برص اکل کرفس الماء بمداومت و کذا لحم خارپشت بملازمت و شرب
آب اطراف نازک درخت کرم هر روز نیم رطل عراقی تا دوازده روز متواتر و کذا بهمن سرخ تا چهل روز هر روز دو درم بعد تنقیه بدن بمسهل و کذا تخم شقائق النعمان هر روز یکدرم تا ده
درم بآب سرد تا پانزده روز و کذا اشکاعی یا افسنتین و بیبنی چکم ... و کذا ورس هر روز یک مثقال بجلاب تا چهل و پنج روز متواتر و کذا اغاریقون بمرات زیاده دوازده روز
و کذا ابورق ده روز متواتر هر روز دو درم بر ناشتا و کذا ماکسی که نیم درم با عاقرقرحا ربع درم و یا با برگ سداب یکدرم و یا تنها دو درم با عسل و بعد خوردن آن موسم گرما در
آفتاب دو ساعت قیام نمودن و موضع برص بکشویند و با نمک و شبق آید تا سه یا پنج روز یا نوزده روز همچنین عمل کردن بعد تنقیه بمسهل ... آب برگ و ساق ...
کوفته افشرده هر روز چهل درم تا چهل روز متواتر که مجرب اکثر اتقیا گردیده مجرب و ضماد حب النیل و کذا کندش و کذا نانخواه و کذا احرف کوفته بسرکه ... و کذا شونیز و کذا تخم
بید انجیر بعسل و کذا وج و کذا اقحوان اذخر و ضماد علک البطم براده ... بورق و عتیق بمسهل و کذا شیر مازریون بعسل و کذا عقرب سیاه بزرگ خشک کرده سوده و کذا پیاز بسرکه
و کذا سرگین کبوتر و نطرون و سرکه نیم روز صبح و شام و کذا خردل سیاه و بلادر و خربق سیاه و تخم ترب بسرکه سرشته تا هفت روز در آفتاب و کذا شونیز یکدرم و بلادر یکدرم سوده و کذا
تخم ترب و شونیز و کندش مساوی سوده در خرقه درشت صره بسته اول برص را بدان حک کردن تا خون برآید پس از خرقه برآورده ضماد کردن صبح و شام تا ده مرتبه و کذا محموده بسرکه
و کذا حماما با آب پیاز و کذا ترمس تلخ بسرکه و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب بعسل آمیخته بمرات کثیر و کذا آب کرنب بزاج و سرکه و کذا کبریت و شیلم بسرکه و کذا عنصل سوخته بعسل
و کذا شیر انجیر و آرد جو و کذا پیاز عنصل بریان و کندش مساوی بسرکه سرشته و کذا فرفیون یکدرم بعسل آمیخته صبح و شام تا هفت مرتبه و کذا سیر صحرائی بعسل و کذا پوست لیموی سوخته
و کذا نطرون و کذا اشنک سوخته بسرکه و کذا لاجورد بسرکه هفت بار در آفتاب و کذا کبریت بسرکه و زیت سرشته و کذا پوست ترنج سوخته بسرکه و کذا روغن قثاء الحمار و کذا
روغن تخم حنظل و کذا خربق سیاه بسرکه و عنصل و کذا موچه بزرگ که در مقابر باشد بسرکه چند بار و کذا مغز اندرون چوب خرزهره بمرات و کذا نوره و کندش و تخم ترب با آب کرنب بمرات
و کذا سیر بشش بسرکه و کذا روغن تخم بادنجان بمرات کثیر هر واحد مفید برص ست اطریفل جهت برص و بهق و نمش مجرب حکیم علی پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله منقی
افتیمون تخم جزر دشتی یعنی زردک هر واحد پنج درم جوز بوا عاقرقرحا شیطرج هندی هر واحد دو درم دار فلفل قرفه هر واحد چهار درم کوفته بیخته بشهد سه وزن ادویه بسرشند شربتی
از دو درم تا سه درم و گویند که در نقصان نور قمر استعمال کنند و بعضی گویند که تا پنج درم سه روز متواتر استعمال کنند بعده پنج روز ترک نمایند و باز سه روز بخورند که در انواع برص
مجرب ست و اطریفل ایان نیز کثیر النفع ست و کذا قرص برنکی ... از بیاض ... مرحوم نوشادر سیر توتیای سبز آب لیموی کاغذی بر هر عضو که طلا کنند مثل داغ
دیگر مغز حب السلاطین ... هر دو سائیده طلا نمایند برص ... دیگر که برص ... گوشت را فانی سازد گوگرد آمله سار شوره قلمی پهٹکری سفید ...
هر چهار برابر در قرع انبیق بچکانند و پنبه دران تر کرده بگذارند بعده برای اندمال زخم از توتیای سبز سوخته مصطگی رومی شب یمانی موم سفید هر چهار برابر و همچنین ... روغن زرد

مرهم ساخته بکار برند دیگر از مجربات حکیم علی زاج سفید دوازده جزو زاج زرد بست و چهار جزو شوره چهل و چهار جزو باریک سائیده خشک در قرع و انبیق شیشه انداخته تقطیر کنند و در شیشه نگاه دارند و موضع برص را به سرگین گاو خشک مالیده و تیزاب طلا کنند و در نسخه دیگر مسحوق نیل و زاج سیاه عوض هر دو زاج مذکور نوشته و وزن هر سه برابر و با پر مرغ بمالند **حب ابن الحریش** که درین مرض بجای حب ایارج بعمل می آید و برای تپهای بلغمی و دردهای بلغمی و فالج و بهق سیاه و سفید نیز مفید بود و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه صبر انزروت سکبینج مقل شحم حنظل هر یک پنج جزو خردل سعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی هر یک یک جزو و مقل و سکبینج را در آب گندنا کنند و در طاس چینی کرده زیر آفتاب گذارند تا حل شود و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب بمقدار فلفل سیاه بندند خوراک یک مثقال بعد از تنقیح تام استعمال نمایند **سفوف** که جهت برص بعد از تنقیه تام بعمل آرند و عظیم النفع است جند بید ستر دو نیم ماشه عاقرقرحا یکدرم تخم شقائق النعمان دو درم اطریلال چهار درم کوفته بیخته هفت حصه کنند و هر روز یک حصه با آب گرم بخورند و بعد یک دو ساعت در آفتاب نشینند و غذا نان بی نمک خورند تا بست و یک روز **صبغ** که برص را رنگین کند توتیای سبز ربع حصه شیطرج یک حصه کوفته با آب سائیده طلا کنند **ضماد** که صاحب تحفه از جمله اسرار شمرده و میگوید که در دفع برص و بهق تخلف نمیکند و در رویانیدن موی داء الثعلب و داء الحیه سریع الاثر است بگیرند سلیمانی یعنی دار شکنه یکجزو و صندل سفید سوده پنج جزو با آب سرشته طلا کنند و بعد نیم ساعت بشویند و صندلین بجهت رفع سوزش آن طلا نمایند و بر اعضای رئیسه استعمال این جایز نیست و اگر داغ برص متعدد باشد یکبارگی بر همه ضماد نباید کرد بلکه بر یکی بعد دیگری و بعد از آنکه آبله کند بمرهم علاج کنند **ایضاً** که برص را بکمال مرتبه نفع میکند گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته سه درم بلادر سوخته دو درم خربق سیاه شیطرج هندی شقائق النعمان هر یک یکدرم کوفته بیخته با سرکه طلا کنند **طلا** که برای برص بسیار نافع است شیطرج هندی تخم ترب فوة الصبغ تخم سداب تخم جرجیر کندش انزروت بوره ارمنی پوست بیخ کبر زرنیخ زرد و سرخ مویزج شب یمانی خردل سفید و سرخ فلفل سیاه زراوند طویل مس سوخته توبال نحاس حرتوتیا سیاه نمک اندرانی کوفته بیخته بسرکه خمر آمیخته بمالند و مکرر بعمل آرند **مرهم** که جهت برص مجرب است و بهق را فوراً زائل کند مس سوخته زرنیخ زرد شیطرج آهک زراوند مساوی باریک ساخته در بول صبیان یا سرکه آمیخته بیست روز در آفتاب گذارند و هر روز حرکت دهند و در وقت استعمال موضع را ببول صبیان یا سرکه انگوری شسته دوا بمالند **معجون آطریلال** نافع برص آطریلال یکدرم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل هر یک یک دانگ با عسل مصفی سه چند ادویه سرشته بعد از تنقیه بمسهلات بخورند و در آفتاب نشینند و موضع برص را مقابل آفتاب مکشوف دارند تا عرق کند در روز اول نهایت تا روز سوم بر موضع برص آبله گردد و بعد خروج زرداب برص بالکل مندفع شود **نوع دیگر** پوست هلیله کابلی هلیله سیاه بسفایج هر یک پنج درم زنجبیل کندر دار فلفل دارچینی تخم شقائق النعمان هر یک دو درم آطریلال سه درم شهد سفید سه چند ادویه بدستور مقرر معجون سازند و حکیم علویخان مینویسند که اکثر بدل آطریلال در برص ضماداً و شرباً یافته دوای هندی است که آنرا بابچی گویند با گل مغزه **ذکر ادویه هندیه مفید** برص اجمود تازه روز اول چهار ماشه بخورند بعد از آن یک یک ماشه یا دو بالا هر روز افزایند تا بهشت ماشه رسد با آب خالص هر روز ناشتا خورده باشند در دو ماه اگر نفع ظاهر نشود در ماه سوم با چترنگ سه ماشه یاو بالا داخل کرده خورند پرهیز از ترشی و بادی غذا نان نخود بی نمک اگر نصف وزن اجمود گیرو گرفته کوفته بیخته دو سه ماشه بخورند و غذا نان بی نمک و بی روغن خورند نیز مفید بود **حب هندی** جهت برص مجرب صاحب بقائی بابچی مدبر و مقشر پوست بیخ کتهومری که عبارت از انجیر دشتی است پوست بیخ نیم پوست شاخ نیم برگ نیم هر یک پاو آثار همه را کوفته بیخته نگاه دارند و بگیرند چوب کهیر و ریزه ریزه کرده در هشت وزن آن آب بجوشانند هرگاه نیم وزن آب بماند صاف کرده ادویه را بآن خمیر کرده حب بندند و هر روز یک تانک تا دو تانک خورده باشند و غذا نان بی نمک و بعد چندی خشکه برنج ساتهی با روغن گاو بخورند و طریق تدبیر بابچی انیست که بابچی را در بول ماده گاو سرخ رنگ ناراسیده تر کنند و هرگاه بول خشک شود دیگر اندازند تا بیست و یک روز بر آورده پوست او را دور کنند و در سایه خشک نمایند **نوع دیگر** که در برص معمول است بابچی نیم آثار گیرند پاو آثار گندهک آمله سار نیم پاو اول گیرند تا شش پاس آب شبنه بسایند بعده بابچی کوفته انداخته یکپاس دیگر کهرل کنند بعد از آن گندهک انداخته تا چهار پاس کهرل نمایند پس حب بندند و یکشبانه روز در آفتاب و شبنم داشته بردارند وقت حاجت با آب سائیده ضماد کرده باشند تدبیر دیگر استاد مغفور وزن هر سه مساوی ست و نوشته که با آب ادرک خمیر کرده بقدر فندق حب سازند و یک حب شب با آب انداخته صبح آب صاف آنرا بنوشند و حب ضماد نمایند و در آفتاب نشینند تا خوب عرق آید بفضل الهی برطرف شود از حموضات و لبنیات پرهیز نمایند و در نسخه دیگر وزن بابچی و گندهک یک یک جزو و گیرو شش جزو ست و نوشته که آبله در یک هفته بهم رساند آب سوده طلا نمایند دوائیکه جهت برص مجرب است اسپند دو درم سهاگه تیلیه چهار درم زعفران آمله هر یک یک درم باید که آمله و اسپند را

درانداک آب تر نمایند و صباح در کہرل ہر دو را آب صاف خوب باریک بسایند پس سہاگہ و زعفران دران حل کردہ طلا نمایند **ایضاً** مزیل برص پوست درخت گولر
تخم لالہ ہر دو مساوی کوفتہ بیختہ یک کف ازان با آب ہر بامداد بخورند تا چہل روز و ثمر گولر ہر قدر توانند بخورند و صبح نان نخود با روغن بسیار و شام ہر چہ میسر آید غذا سازند
ایضاً از مجربات میان صاحب بخش مرحوم کہ ہموارہ معمول مؤلف ہست بابچی چاکسو انجیر ولایتی تخم پنوار مساوی کوفتہ ہر روز یکتولہ یا زیادہ ازان شب در آب تر نمایند
و صبح آب نیلال را بنوشند و ثفل ادویہ را سائیدہ بر برص از پاچاک شتی خاریدہ طلا کنند و تا چہل روز عمل آرند غذا نان نخود بی نمک یا نان گندم بی نمک **ایضاً** مجرب راقم
گندہک آملہ سار گیرو گلنار بابچی مساوی یک مثقال ازان شب در آب تر کردہ آب نیلال بنوشند و ثفل را سائیدہ بر داغ طلا نمایند **ایضاً** از حکیم محمد احسن بابچی نیم آثار
نمک سہ پاو کوفتہ بیختہ بقدر یک کف ہست مے خوردہ باشند غذا سوای نان نخود ہیچ نخورند و در اثنای خوردن دوا بابچی پاو آثار نمک نیم آثار کوفتہ در روغن شیر گاو تر نمایند
و نگاہدارند و ہر روز مالیدہ باشند **ایضاً** از بیاض استاد مرحوم بابچی چہار دام ہرتال حبقی سہ دام بیخ چیتہ منسل گہونگچی سفید ہر یک بست و پنج ماشہ کوفتہ بیختہ با بول
مادہ گاو نازاییدہ حل کردہ بر موضع برص ہفت ضماد نمایند **ایضاً** منہ بیخ بکاین مع پوست تخم پنوار بابچی مساوی کوفتہ ہر روز با گلاب سائیدہ طلا کنند و تا چہار ماہ
از ترشی پرہیزند **ایضاً** عنہ پوست بیخ بلیلہ پوست بیخ نیل ہر یک دو تولہ پوست بیخ انجیر دشتی گندہک لوٹیہ ہر یک پاؤ کوفتہ بشیر سیاہ طلا سازند **ایضاً** از
مجربی منقول نوشادر ہلدی تخم پنوار چونہ کشتہ سفید در آب کسوندی کہرل کردہ حبہا سازند وقت حاجت در آب ملوہ سائیدہ بمالند تا چہل روز متواتر **ایضاً** سم الفار
کہ مائل بسبزی باشد یکدام سیماب یکدام سہاگہ نیم دام اول سم و سہاگہ را باریک سائیدہ با سیماب حل کنند بعدہ زردی بیضۂ مرغ انداختہ کہرل کنند کہ مثل مرہم
شود پس داغ سفید را باچاک شتی خراشیدہ از مرہم مذکور چرب کنند و ہمچنین میکردہ باشند **روغن برص** از بیاض مسطور پوست بیخ چیتہ سہاگہ گہونگچی سفید
مساوی کوفتہ بیختہ بعدہ در روغن کنجد دو تولہ کہرل کردہ در شیشہ انداختہ مثل چہچہ کشند و طلا نمودہ باشند اگر آبلہ افتد برای خشکی فوفل سوختہ و کتہ بپاشند **سفوف**
از مجربات شاہ عظیم اللہ مرحوم منڈی پاو سیر سمند سوکہ نیم پاو ہر دو را کوفتہ بیختہ ہر روز شش ماشہ یا نہ ماشہ بروغن زرد بخورانند و از شیر و شیرینی پرہیز نمایند و این گولیہا
طلا میکردہ باشند کتول چیتہ مساوی ہر دو را کوفتہ بیختہ باب لیمو خمیر کردہ حبہا ساختہ وقت حاجت بآب لیمو سائیدہ طلا کنند و اگر بیخ نیل نیز درین اضافہ کنند مفید تر میشود
نوع دیگر پوست بیخ انجیر دشتی پاو آثار فلفل سیاہ نیم پاو بابچی یک چہٹانک ہر سہ ادویہ سائیدہ از یک نیم ماشہ شروع کنند و اندک اندک افزودہ در دہ روز تا نہ ماشہ
رسانند و باز بدستور کاہیدہ در دہ روز بمقدار اول رسانند و ہمچنین بیفزایند و بکاہند تا چہل روز تمام شود و درین ایام پوست بیخ انجیر دشتی در گلاب [illegible] سائیدہ
مثل ابٹنہ ہر روز بر داغ بمالند و بعد چہار گہڑی بشویند و از ماہی و گوشت گاو و جاموش و حبوبات و دال ماش وغیرہ اشیای بادی پرہیز نمایند و قلیہ نخورند **ضماد** از بیاض
والد مرحوم انزروت رومی نمک سنگ گہونگچی سفید نرکچور ہر یک شش ماشہ در آب لیموی کاغذی کہرل کردہ بعد دو سہ روز خشک نمودہ حب بندند وقت حاجت سائیدہ
لیپ نمایند و اگر نمک سنگ در شیرۂ برگ زقوم سودہ بمالند عجیب ہست دیگر برای برص مسبق تخم پنوار گیرو ہر یک نیم پاو پوست بیخ کنیر سفید دو تولہ آب بادرنگ [illegible]
خوب سائیدہ حبوب بندند وقت حاجت بآب ادرک سودہ داغ را باچاک شتی یا پیمامہ درشت خاریدہ بمالند و در نسخۂ دیگر بابچی عوض پوست بیخ کنیر ہست **طلا** [illegible]
سہ دام خام نیلہ تھوتھہ سہ ماشہ کات سفید یکتولہ کوفتہ بیختہ باب لیمو کہرل کردہ حب بندند و طلا میکردہ باشند **ایضاً** از بیاض حکیم اجمل خان پوست بیخ انجیر دشتی
یکدام آملہ دو دام بابچی یکدام کوفتہ بیختہ نگاہدارند و گل ڈہاک مع سیاہی کہ مثل کلاہ بران میباشد دو دام در آب پنجاہ دام جوش دہند ہرگاہ آب بمقدار پانزدہ دام
بماند مالیدہ صاف نمودہ ادویۂ مذکورہ را درین آب حل کردہ مثل کنار دشتی حبہا سازند و یک حب در آب سائیدہ بر موضع برص طلا کنند **ایضاً** از گنج باد آورد [illegible]
آہک آب نارسیدہ مساوی با آب سرشتہ بجای برص طلا نمایند و چون بخشکی گراید از جامۂ سطبر خراشیدہ دو سہ بار طلا سازند و ہمچنین ہرگاہ خشک شود بدستور
خراشیدہ طلا کنند چنانچہ مرتبۂ چہارم آنجا مثل داغ گل میشود پس آنرا بروغن کنجد چرب میکردہ باشند و اندک زمان برنگ اصلی باز می آید **ایضاً** پوست چیتہ بیخ [illegible]
مساوی باب لیمو سائیدہ طلا نمایند بعد شکستن آبلہ روغن زیت بمالند **ایضاً** از مجربات نواب امام علی خان بابچی غنچۂ انار ترش ہر یک نیم آثار آب بہنگرہ سیاہ
آب چیل نیم ہر یک پاو آثار آب گلرونده نیم پاو سہاگہ بریان مغز جمال گوٹہ ہر یک پنج دام ہمہ ادویہ را در آبہای مذکورہ حل ساختہ حبہا بستہ نگہدارند وقت حاجت [illegible]
[illegible] پارچہ درشت مالیدہ حب مذکور در آب سائیدہ طلا نمایند در ہفت روز نفع آن ظاہر شود **عرق** کہ جہت برص مجرب نوشتہ اگر سہ چہار ماہ مداومت کنند [illegible]

سفید شده باشد بحالت اصلی باز آید زرد چوبه خام پوست درخت نیم گل منڈی افتیمون سیاه هر واحد یک من همه را در خم اندازند و آب بقدر مناسب داخل کرده در سرگین اسپ
دفن کنند بعد دو هفته بر آورده عرق کشند و نیم پاو صبح و نیم پاو شام بخورند و از ترشی و ابنیات بادی پرهیز کنند و غذا کم نمک خورند **اقوال اکابر** انطاکی در تذکره مینویسد که اولا
مبادرت بتحلیل ماده واجب است اگر صلب یا فصل سر باشد منضجات مقطعه محلله بعده اخراج آن بمسهلات و اقتنا بتریاق جایز بعد ازان تکمید بسخونات محلله و اگرچه
حجامه از پشم و مو باشد و اطلیه در آخر و ادهان مطلقا مثل اصلاح اغذیه جائز بود صفت منضج که در ابتدای علاج برص ابیض استعمال کرده میشود مویز پنجاه درم
انیسون سی درم شونیز بیست درم بابونه تخم کرفس سنا صعتر هر واحد ده درم گل سرخ قسط شیطرج سداب هر واحد شش درم کوفته در شش صد درم آب خالص بجوشانند
تا سوم حصه باقی ماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بیست و پنج درم ازان استعمال کنند و در هفته دوم هر روز یک مثقال ایارج لوغاذیا بمنضج مذکور
اضافه نمایند و در هفته سوم بدل لوغاذیا بشرودیطوس کنند پس اگر علامات نقا ظاهر شود بهتر و الا این حب استعمال کنند که از مجربات من است یک روز استعمال نمایند
و یک روز ترک کنند تا دو هفته و شربت او یک مثقال است صنعت حب مذکور غاریقون شحم حنظل اسطوخودوس تربد سفید بسبایج هر واحد یک جزو مصطکی مغز حنظل لیت
سکبینج مروارید سوده عود هندی هر واحد نیم جزو زعفران پوست بیخ کبر شیطرج هر واحد ربع جزو با آب کرفس حب سازند و اگر مریض کشمه مروارید را در آب ترنج حل کنند
بهتر است و بیکه در تریاق الذهب گذشت و در حمام با زیت بخورند و بر موضع برص بمالند و از آشامیدن آب احتراز نمایند که این از مجربات صحیحه من است شرباً و طلاءً و باید که
اکثار تناول عسل در اغذیه و مشروبات و خوردن صعتر و قلیه ها و مطبخات و نان خشک و تخمهای خشک مثل زیره و خوردن مثل فلاسفه بعد هضم و تنقل پسته و جوز و جلغوزه
و ترک همه ترشیها مثل سرکه و رطب بارد مثل خیار شبادرنگ و تربوز و همه سبزیها مگر چقندر و کرنب و حکیم الاکبر تر و گوسپند و بچه شتر نمایند و اطلیه که این را نیز نافع بود در علاج برص
اسود و بیا بیاید **ایضاً** در نزهه میگوید که اولا استعمال ماده نقی نمایند بعده باسهال و بعد تنقیه بالغه تبدیل مزاج بادویه و اغذیه حاره واجب است و از بزرگترین ادویه بعد
تنقیه این دوا است اطریلال دو درم عاقرقرحا تربد سفید زنجبیل سلیخه الحیه هر واحد یک درم بعسل سرشته در زمانه بهار انگور استعمال کنند و برهنه در آفتاب نشینند پس از
جای سفید مثل آبله بر آید و همان روز بشگافد بعده مثل قروح علاج کنند و اعاده دوا نمایند اگر مرض عود کند و بعد خوردن این دوا بر تشنگی مصابرت نمایند و اگر آب بنوشند
بعد آن مرض زائل نشود و از ادویه آن مثرودیطوس و تریاق و ایارجات و اطریفلات است و طلا بزر نجبین و بورق و نوشادر و تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و نوره و عسل بلادر
و میعه و یا سرگین کبوتر بنطرون و عسل و انواع حرف و خردل و با آرد باقلا بفلفل و ترشی و ترنج و شب یمانی کنند و این مختارات اطلیه است و گاهی برص از نگین سیلیف
بجانه نوره بقم و مغز و غیره و از مجربات اطریلال است اگر لزوم او بطریقیکه مذکور شد با برگ سداب تا پانزده مرتبه مع مصابرت بر تشنگی نمایند صحت بخشد **ابو سهل** گوید که معالجه
برص قابل العلاج باین طور نمایند که اولا اصلاح تدبیر کنند بنحویکه همه اشیای مبرد و مرطب و مغلظ ماده و خام کننده آن از اطعمه و اشربه و حرکت و سکون و خواب و بیداری همه
ترک نمایند و لزوم هر واحد آنچه مسخن و مجفف و ملطف و منضج باشد باید کرد و بعد ازان ابتدا از استفراغ بقی کنند با طعمه ملطفه و مقطعه و بعد آن ادویه کبار مثل ایارج جالینوس
و ایارج ارکاغانیس و لوغاذیا و شبادریطوس بخورند و یا این مطبوخ بنوشند هلیله سیاه و افتیمون و مویز و نمک هندی و بسفایج و یا لزوم این دوا کنند تا آنکه تنقیه حاصل شود
دارچینی سنبل الطیب عود بلسان مصطکی اسارون زعفران ساذج هندی پودینه نهری هر واحد یک درم شحم حنظل چهار درم صبر شش درم کوفته بیخته بوزن یک درم
بماء العسل نیم گرم بدهند و هرگاه بدن تنقیه یابد دائم این دوا استعمال نمایند بگیرند معجون کلکلانج ده درم هلیله سیاه یک درم افتیمون نیم درم و باهم آمیزند و این یک شربت است
و **ایضاً** این دوا بسیار فائده میکند بگیرند نوره فراده جزو تخم حرمل یک جزو تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو کوفته بعسل بسرشند شربتی سه درم و **ایضاً** این دوا تخم زردک فراده درم
دو درم افتیمون چهار درم هلیله سیاه پنج درم مویز منقی چهل درم باهم آمیخته استعمال کنند **ایضاً** این معجون منفعت عظیم نماید اهل مرا خوش شیح قیصوم قسط جنطیانا از دو
مدحرج فلفل سیاه و سفید و دار فلفل جاوشیر اشق سکبینج مقل اسقولوقندریون فراسیون کمافیطوس کمادریوس موفوده فوخریق سیاه فرفیون جندبیدستر ابهل تخم فاریقون
ساذج هندی سنبل الطیب زنجبیل فطراساليون حماما اسطوخودوس دارچینی سلیخه عود بلسان حب بلسان ناخونه تخم کرفس تخم گندنا پودینه کوهی فقاح اذخر بسفایج قردمانا
پوست بیخ کبر بار زد هر واحد دو و نیم درم روغن بلسان صبر مرکی هر واحد چهار درم سقمونیا غاریقون شحم حنظل افتیمون هر واحد دو درم کوفته بیخته بعسل بسرشند ... بگیرند
خربق سیاه پنج درم شحم حنظل شش درم بیخ قثاء الحمار یا عصاره آن چهار درم غاریقون ده درم تربد پانزده درم بسفایج ده درم ایارج فیقرا بیست درم تخم زنجبیل

و پوست درخت گولر کندر بهن برص [illegible] بلیله سیاه بلیله کابلی هلیله [illegible] تربت سنای مکی بست درم نمک هندی هشت درم مصطکی ده درم تخم پنجم درم واحد هر شونیز تودل
صعتر بری انجدان انیسون سیساالیوس هر واحد هشت درم نانخواه ده درم کوفته [illegible] با چوب لت کرده بعسل بسرشند شربتی سه درم بآب گرم **و ایضاً** این دوا
نفع کند هر سه فلفل دارچینی سلیخه قرفه قرنفل [illegible] سعد بنج کابلی [illegible] جوزبوا هر واحد یک مثقال حب الفلفل [illegible] مثقال تربد سفید شکر سرخ هر واحد بست و چهار مثقال کوفته بیخته
باشکر آمیخته بعسل بسرشند و در ابتدای مرض بهر اسهال نه مثقال یا هفت یا پنج مثقال بدهند بعده فاصله سه روز دهند بعد از ان هر روز یک مثقال بر نهار بآب گرم بسیار روزها
بدهند بعده از خارج ادویه شدید الجلاء مثل ابن طلا استعمال نمایند خربق سیاه مویزج کبر کندش شیطرج ترمس مساوی کوفته بسرکه خمر سرشته طلا کنند و دیگر شیطرج
بسایند و بسرکه سرشته طلا [illegible] شیطرج نیم کوفته بروغن مورد بپزند بعده در روغن زراج سوده آمیخته بر موضع بمالند و دیگر خربق سیاه بمازو سوده بسرکه سرشته طلا کنند
و دیگر خردل مازریون سیاه بیخ سقمونیا فوه مساوی با نجون افعی سرشته طلا نمایند و دیگر خردل حنا مساوی بسرکه سرشته طلا کنند و دیگر خربق سیاه گوگرد زرد شیطرج [illegible]
[illegible] حرف و شک موش کف دریا مویزج بورهٔ ارمنی مساوی کوفته بسرکه سرشته طلا سازند و دیگر مجرب کبریت [illegible] خربق سیاه [illegible] سوده بسرکه سرشته
طلا کنند و دیگر عسل بلادر [illegible] مازریون خربق سیاه شیطرج هر یک دو درم کوفته بسرکه سرشته طلا نمایند و دیگر عنصل بریان عاقرقرحا
ثافسیا فربیون بلادر شیطرج هر یک دو درم خربق سیاه زراوند طویل حنظل تا تخم ترب هر یک سه درم کوفته بآب مازریون سرشته طلا کنند و دیگر بلادر گوگرد خربق سیاه زراوند
طویل قسط [illegible] ادویه را سوخته ساییده بسرکه سرشته طلا نمایند و دیگر بادام تلخ ترمس تخم ترب خردل تخم جرجیر تخم گندنا تخم حرف هر واحد پنج درم کتیرا چهار درم زراوند طویل
خربق سیاه هر واحد دو درم کوفته بسرکه سرشته در آفتاب طلا کنند و دیگر برگ انجیر خشک برگ سداب بورق مازو مازریون صمغ شیطرج خربق سیاه کندش خردل مساوی بسرکه
بسرشند و طلا سازند بوعلی سینا مینویسد که در علاج بهق ابیض و برص واجب ست اجتناب از فصد اگرامر قوی آنرا واجب نکند و از حمام مگر گاه گاهی بر نهار و از شراب
الا صرف اندک و تعرق در حمام آنرا نافع ست اگر نقی البدن باشد و ایضاً استعمال قی کنند بعد از ان ادویه مستفرغ بلغم اگر بدن پاک از زیاده نباشد بعده مدارات و اما مسهلات
مثل ایارجات بزرگ خصوصاً ایارج شحم حنظل و حبوب مشابه آن دهند و ایارجات با طبیخ هلیله و افتیمون و بسفایج و مویز و نمک خورند و حب النیل را خاصیت عجیب
در استخراج اخلاط محدث بهق و برص ست و از مسهلات موافقه برای ایشان ایارج فیقرا مرکب با شحم حنظل ست با بو نسخه و دارچینی سنبل باقی همانست که در قول ابوسهل
گذشت لیکن در پنجا وزن شحم حنظل یکدرم و صبر هژده درم ست شربتی از یک درم تا یک مثقال بسکنجبین عسلی و آب گرم و ایضاً از مسهلات موافقه ایشان انیست که بگیرند
هلیله و آمله یک یک جزو و تربد سه جزو و هر جزو یک وقیه باشد و فانید نیم رطل در آب حل کرده بقوام آورند و بدان بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم و من میخواهم که درین زنجبیل
یکجزو داخل کرده شود و معاجین اطریفلیه و جوارشیه باین صفت استعمال کنند هلیله سیاه کندر سفید هر واحد یکجزو زنجبیل ربع جزو بشیرهٔ مویز بسرشند و هر روز قدر جوزهٔ بخورند
و ایضاً هلیله سیاه آمله شونیز مساوی زوفا یکنیم جزو هر روز سه درم ازین بخورند و هر گاه گرمی معلوم کنند ترک نمایند **و ایضاً** معجون فلفل هلیله کابلی مصطکی کندر شونیز حب الغار
بعسل مساوی بسرشند شربتی دو درم و انچه در کتاب اختصارات ذکر کرده انیست که بگیرند سویق گندم بسیار بریان کرده و اگر حاجت باعاده بریان کردن او باشد بریان
کنند و عقب او نیم اوقیه مری نبطی بنوشند و تا نیم روز بر تشنگی مصابرت کنند و زوفرا تخم او را در شراب درین باب خاصیت عجیب ست و از آب اطراف انگور هر روز یک قدح
بنوشند که این قشفت برص و منع از دیاد او کند و شرب تریاق و خوردن لحم افاعی درین بسیار نافع ست و ایضاً اقراص افاعی و از معاجین ادویه که میان اطریفلی و مسهل بود انیست
که بگیرند تخم زوفرا دو جزو و تخم انجره نیم جزو صبر ربع جزو با عسل آمیزند شربتی سه درم این را دائم استعمال کنند و بعضی مردم باوج و افتیمون میسازند و ایضاً کاکلانج دو درم
هلیله سیاه یکدرم افتیمون دو دانگ تمام سال بخورند و آنچه قائم مقام این ست الاقوی تر و در نفع ظاهر تر و احتیاج بشرب آن تا یکسال بود انیست بگیرند مویزج شش درم
هلیله کابلی بسفایج عاقرقرحا هر واحد ده درم هلیله زرد پانزده درم ایارج فیقرا و تخم زوفرا و شحم حنظل هر واحد بست درم نمک هندی هفت درم تربد پنجاه درم غاریقون
پنجدرم سقمونیا هشت درم بعسل مصفی بسرشند شربتی از یک مثقال تا دو مثقال و از ین قبیل ست این ترکیب که مدی بگیرند تخم حرف هشتم حصه بگیرند زوفرا و صبر سقوطری
هر واحد سه درم این ادویه را با یکنیم رطل عسل مقوم بیامیزند شربتی از ان هر روز قبل از طعام بقدر حاجت با سویق و بعد آن سه جرعه مری بنوشند و حفظ سر بروغن بنفشه
در روغن گل کنند و غذا بعد آن اسفیدباج دهند و جائز ست که دائم لوغاذیا و شبادریطوس هر روز شربتی صغیر تا نیم درم و کمتر از ان استعمال نمایند و قومی بداغ کردن موضع بر

سفید شده باشد بحالت اصلی باز آید زرد و گونه [illegible] بود و هرگاه بدن [illegible] و مزاج بدن معتدل باشد ادویه مشروبه را بگذارند چه گاهی آنها جلب آفت نمایند و کمتر
آفت آن اینست که نزف الدم عارض شود و بیم [illegible] و علاج عضو باشیای مخصوصه آن از طلیه و غیره اقتصار ورزند و غذای او
سریع الهضم بغیر لزوجت و دسومت در آن بسازند و از بقول و هر [illegible] آن اجتناب نمایند و اما ادویه موضعیه و برصیه ضعیف اول درجات آنها نسبت
که شدید الجلاء قوی الجذب برای خون شدید التسخین مزاج عضو باشند و اما بعد از آن [illegible] که [illegible] باشد و در ادویه [illegible] اولی ست که برای [illegible] رنگین کرده
استعمال کرده میشوند و بهتر آنست که ادویه ضعیفه بعد دلک و تحمیر استعمال کنند و دلک بمثل برگ انجیر باشد تا آنکه قریب آن گرم گردد خون [illegible] طلا [illegible] سوزن در
مواضع کثیره و از معینات بر نفع ادویه اینست که لطوخات در آفتاب استعمال نمایند و افضل ادویه برص آنست که قرحه کنند یا آبله آرد و ماده سائل شود و به گردد [illegible]
نماید و گاهی چندان بگذارند که آبله کنند بلکه ترک میکنند و بعد حصول تسکین اعاده آن می نمایند و ادویه برصیه بحسب اعتبار اول که آن قوی ست از آنچه مذکور شد مثل [illegible]
سفید و سیاه و آهک و زرنیخ و کندش و میویزج و بیخ فاشرا و جنطیانا و ابهل و ذراریح و بیخ دم الاخوین و بیخ خنثی و کف دریا و انگور [illegible] پوست بیخ کبر و خردل و حرمل و تخم ترب
و بیخ قثاء الحمار و تخم حرجیر و فوه و قاقله و مازریون و زاج و قلقند و زنگار و کبریت و قطران و حمام و بابونه و قسط و زراوند و شقائق النعمان و فلفل و [illegible] و کیدانه [illegible] واقف ست
و ایضا کبریت بسرکه طلا بعد طلا و بسیار [illegible] آنچه تجربه کرده شد نوشادر و روغن [illegible] طلای خوب ست و بیخ لوف عجیب ست و بیخ نیلوفر برای بهق و [illegible] سیاه و بیخ [illegible]
انجیر خشک و برگ خربزه و راسن و برگ آن و اشترغاز و اما آبها پس سرکه و آب زرنیخ و آب قثاء بری و آب بابونه و آب حماض [illegible] و آب مرزنجوش و خصوصا [illegible]
[illegible] بحوم افاعی ست و از اطلیه جیده تریاق یا مثرودیطوس یا [illegible] است و ایضا شیطرج سوده و خردل و گاهی این اصل کند آنچه در رو و جلد باشد [illegible]
جید روغن [illegible] ست که در آن شیطرج پخته بعد [illegible] آمیخته باشند و از طلاهای نیک ذراریح ست که بسرکه سوده طلا کنند و یا بگیرند شاهتره ترا خشک در شکم افعی [illegible]
پر نمایند و بدوزند و بریان نمایند تا خوب پخته شود و [illegible] آن شاهتره و برص ضماد کنند که بسرعت زائل کند و یا بگیرند برگ خربزه تازه و ذراریح بجوشانند تا آنکه برگ خشک
گردد و [illegible] را صاف کرده [illegible] قدری [illegible] گوگرد و سوده [illegible] بمثل مرهم گردد در آفتاب طلا کنند طلا از اهل هند بگیرند قسط و شیطرج هندی و زرنیخ
سرخ و فلفل و زنگار [illegible] بسرکه [illegible] بگذارند [illegible] بدان طلا کنند و در آفتاب قیام نمایند [illegible] برص مبتدی را باطل کند یا اشخار و آهک [illegible] طفل [illegible]
ترکنند و هفت روز تجدید [illegible] نمایند [illegible] استعمال کنند تا آنکه قرحه کند پس بگیرند نفت [illegible] و قطران و پوست [illegible] سوخته و خون کبوتر [illegible] روغن [illegible]
تا مخلوط گردد و بر موضع نهند تا آنکه برنگ ادویه [illegible] نماید و بهتر آنست که در آفتاب گرم چند بار تکرار این کنند و بدانند که استفراغ صاحب این مرض باید که بادویه ضعیفه
مستفرغ ماده رقیق تدریج باشد و ماء الاصول منضج مطرق [illegible] و در آخر آن حب منتن تجویز [illegible] بعده اعاده ماء الاصول تا دو هفته کنند و تولید خون [illegible]
و قلیات و ترک جوامض [illegible] شور یا نمایند و گاهی زیرباج دهند و آب [illegible] نیست لیکن شراب کهنه بغیر تکثیر [illegible] لازم ست که مالش موضع هر وقت بسیار [illegible]
تا خون بسوی آن منجذب گردد و دخول حمام آنرا مضرست و غذای غلیظه و فواکه تازه و خشک و داغ بر برص دوی ست گاهی برص بدان منبسط گردد و کثرت نماید و برص که عقب
داغ پدید آید علاج آن نمی کنند و همچنین حوالی جای شرط و **طلای کثیر الاجزا** که برای معتصم بالله مرتب شده بود در قانون مذکور ست **طلای جید**
از ساهر شونیز خربق شقائق بیخ کبر هر واحد یک جزو شیطرج حضض دو ماده [illegible] زرنیخ ست یا مرزنجوش [illegible] در آفتاب طلا کنند **طلای خفیف** [illegible]
شقائق و خراطین بسرکه است و ایضا فوه الصبغ کف دریا تخم ترب کندش بسرکه [illegible] و ایضا بگیرند برادهٔ شبه و خربق سیاه و صدف سوخته و ذراریح و زرنیخ سرخ هر واحد
یکدرم و قطران [illegible] در سرکه گداخته باشد بسرشته طلا کنند ایضا از اریباسیس [illegible] سفید فلفل شونیز کف دریا گوگرد زرنیخ فوه الصبغ زنگار شیطرج ذراریح بسرکه سوده
قرص ساخته خشک کنند و وقت حاجت بسرکه سابیده بعد دلک آنرا سرخ کند طلا کنند و لطوخ نمایند و ایضا از کتاب الزینت قریطن خربق سیاه فاشرا پوست بیخ
مازریون گوگرد زرنیخ زاج زنگار برادهٔ آهن کف دریا برگ انجیر با سرکه مثل خلوق بسایند و در ظرف رصاص نگاه دارند و بعد دلک در آفتاب طلا کنند دیگر از جبرئیل گوگرد
و فرفیون و خربق هر واحد یکدرم بلادر دو درم عاقرقرحا شیطرج یک یک مثقال بسرکه طلا نمایند ایضا تخم ترب کندش ثافسیا مازریون فوه الصبغ شیطرج حب عاقرقرحا
سونیز با خون مار سیاه [illegible] کرده قرص ساخته استعمال کنند [illegible] فوه الصبغ [illegible] سائیده صاف کرده باشند بعد حمام و ایضا فوه شیطرج هر واحد [illegible] درم

تخم ترب ده درم کندش هشت درم بسر که بعد حمام طلا کنند **دوای طلکی** برگ انجدان تخم او بقشر خربق سیاه و فلفل و ساذج و سرکه چندانکه بپوشد بپزند تا آنکه مهرا شود
بعده بدان اندکی زاج و زراریح و براده آهن و نطرون و کف دریا انداخته بپزند تا غلیظ شود و موضع را بنطرون شسته بپر صنع طلا کنند و تحمل باشد تا ممکن باشد نشویند
تا آبله شود پس آبله بشکنند و بگذارند تا خشک شود بار دیگر دوا بران گذارند **طلای مجرب** بسل بلادر و سفیدی تم عاقرقرحا ثافسیا سه سهم فرفیون چهار درم شیطرج فارسی
دو درم بشیر بسرشته طلا کنند و آنچه تجربه کرده ایم اینست که بگیرند عسل بلادر و کبیکج و سرگین کبوتر و ذراریح و شیطرج و تخم ترب و خردل و فوه الصبغ و حنا و وسمه و زاج اجزا بسا
بسرکه سرشته بدان لطوخ کنند حتی که آبله کنند و بشکنند و معالجه قروح کنند و اعاده نمایند تا آنکه زائل شود و آنچه که برص حادث شد از آثار حجامت را بپرد آب قنابری و آب مرزنجوش
و فوه الصبغ و شیطرج ست تا بقم طلا کنند **و اما اصباغ** که بر برص استعمال میکنند ممکن نیست که دران برابر زمان بعینه کرده شود بسبب اختلاف الوان
بشره بلکه دران قوانین عطا کرده آید بعده تقدیم و تاخیر کنند پس بعضی از ان اینست که بگیرند شوره و زردی شراب و مغره و فوه و شب و مانند آن و ترکیب داده طلا کنند
صبغی که تجربه آن کرده ایم بگیرند پوست جوز و حنا و وسمه برابر **و ایضا** نوره و زرنیخ و شیطرج هر واحد یکجزو و فوه الصبغ دو جزو با آب بیاز جمع کنند و بحسب مشاهده
استعمال کنند **صبغ دیگر** مرداسنگ نوره مازو زاج حنا بعسل بسرشته و صل کنند تا سیاه شود و طلای آن استعمال کنند **و ایضا** زاج قاقیا مازو سائیده بسرکه بسرشته
تا سیاه شود و در آفتاب عضو را دلک کنند و بدان چند بار طلا کنند و آن صبغ باقی ست **و ایضا** شیطرج سیاه و خبث الحدید و زاج کفش گران و زنگار و فوه الصبغ و پوست انار
بسرکه بهم لیسانید تا سیاه شود و بران چند مرتبه طلا کنند **و اغذیه** صاحب این مرض مشویات و قلایا و مطجنات و کبابات از لحوم خفیفه بمصالح گرم ست و اقتصار
بر شراب کنند و از نوشیدن آب بالکل اجتناب کنند اگر ممکن باشد و یا از ان کم کنند و آب جوش کرده و ممزوج بشراب استعمال نمایند **ابن عباس** گوید که برص حادث
مستحکم شود و عسر العلاج بود پس هرگاه از خلانیدن سوزن خون برآید در انوقت علاج او بصحت از ان ممکن بود و اول معالجه که صاحب این مرض را ضرورست آنست
که آنرا از اغذیه مولد بلغم مثل البان و ماهی تازه و فطر و کماة و میوه سرد تر منع کنند و غذا الحم تیهو و دراج و کباب و لحوم وحشی تمکین بریان با مصالح گرم سازند و مسهل ضرور
کنند و مداومت بر ادویه مسهل بلغم مثل حب ایارج و معجون مرکب از تربد و غاریقون و شحم حنظل و حب النیل و نمک هندی و نفطی و مانند آن بدهند و این صفت دوای مسهل
بگیرند تربد سفید مقشر یک مثقال حب النیل ایارج فیقرا هر واحد یکدرم شحم حنظل نمک نفطی هر واحد نیم درم فرفیون دو دانگ همه را باریک سائیده بحریر بیخته با آب کرفس نفطی
یا با آب گندنا سرشته حبها سازند و خشک کنند شربتی از نیم درم تا سه درم با آب گرم و این دوا در هر ده روز یا در هر پانزده روز یکشربت استعمال کنند و از ین مکرر
بعمل آرند و میان هر شربت گلقند عسلی با آبیکه دران تخم کرفس و بادیان جوشانیده باشند یکروز بخورند و یکروز اطریفل کبیر دو مثقال با آب مطبوخ تخم کرفس و زیره سیاه و بادیان
کوهی خورند **و ایضا** این معجون بدهند که مجرب ست و نسخه این همانست که در قول ابو سهل گذشت و دران هر سه فلفل ست لیکن هیچا وزن حب النیل برابر تربد ست
و هرگاه دوای مسهل از حب غیره استعمال کرده باشند معجون کلکلانج سه روز در هر روز از یک مثقال تا دو درم بدهند بعد ازان اگر فصل سرما باشد امروسیطوس و تریاق کبیر بقدر
تحمل سن و فصل با آب مطبوخ نانخواه یا بابونه یا سداب بدهند و اگر قبل تریاق ایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس هر کدام که حاضر باشد چهار درم تا چهار مثقال با آبیکه دران مویز
و تخم کرفس کوهی و پودینه کوهی و فنطوریون و هلیله کابلی جوشانیده باشند بخورند منفعت بین یابند **و ایضا** معجون انقردیا درین مرض کثیر النفع ست پس هرگاه هند اینها مذکوره
بعمل آورند و بدن از اخلاط بلغمی پاک شود باید که این طلا بکار برند **صفت طلا** برای برص اولا گاهی نفط سفید و زفت طلا کنند و گاهی زرنیخ و خردل سرخ و شونیز و ایرسا
و عنصل و شیطرج و گوگرد و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا هر واحد ازین اگر حاضر باشد با یک سائیده بسرکه سرشته بموضع سفیدی طلا نمایند که نفع بین کند و این صفت طلای دیگر
ست بگیرند برگ فلفل سوده پنجاه درم و در یک رطل زیت خوب جوش داده صاف کنند در ربع رطل موم و دران زیت بگدازند و بران گوگرد زرد باریک سوده چهار اوقیه اندازند
و بموضع سفیدی در آفتاب یا حمام طلا کنند **صفت طلای دیگر** بگیرند عنصل و برگ خرزهره و در زیت جوش داده از ان زیت مرهم سازند یا گوگرد و زرنیخ سرخ و در آفتاب
یا در حمام بدان طلا کنند نافع بود **دیگر** بگیرند خربق سیاه و سفید و ترمس و بیخ کرم ابیض هر واحد یکجزو و باریک سائیده بسرکه سرشته طلا نمایند **طلا** که بدان بار دین موفق
بالله طلا میکرد بگیرند خربق سیاه و تخم جرجیر و کندش و تخم ترب و شونیز و خردل و نخاله و عاقرقرحا و حنظل و پوست بیخ کبر و کبیکج و ثافسیا هر واحد یکجزو تخم کرنب دو مثقال
صبا دوام تلخ و مازریون و انیسون و ورق ترمس دو مادم هر واحد ده درم شیطرج بیخ سوسن آسمانجونی و فوه و بقم هر واحد هفت درم همه را باریک سائیده با تخم آب فوه و نشا

نسخه بوره

نسخه طلای مجرب

بیاض مطابق اصل

سحق سفید خوردن مار سیاه و زاغ ابلق و سنگ پشت و کبوتر بچه پر شد برص سازند ... کنند و هرگاه اراده استعمال او کنند بزفت و قند و موم گداخته در آفتاب یا حمام طلا کنند
و اگر خواهند که قوت او بیفزاید بدان عسل بلادر اندازند و نفط سفید ... بسرشته و طلای ... و فرفیون و خربق که در قول ابوسهل گذشت مجرب است
و این صفت طلا برای برص و بهق سفید است بگیرند شیطرج خربق سیاه شونیز خردل حضض شقاقل ... و شب یمانی هر یک چند درم خانجر فلفل زرنیخ سرخ
اقاقیا باریک ساییده بسرکه سرشته طلا نمایند و نشستن در آب چشمه کبریتی و قیری برص ... را بسیار نافع است و اما ... یعنی آنچه برص را رنگین و خضاب کند
بسیار اشیاست و از انجمله است آنچه این صفت اوست نیل دو درم فوه الصباغین یک درم باریک ساییده بسرکه خمر سه روز خمیر کرده استعمال نمایند صفت
دیگر برای صبغ خبث الحدید و مرمکی در آب یا پوست انار سه روز تر کرده استعمال کنند و باید که قبل استعمال ... موضع را به آب ... طلا کنند و بعد از آن به آب ... صبغ کم
برای بیاض اطراف شاخهای درخت انجیر سیاه در سرکه خمر تر کنند و باریک ساییده بورق و کبریت زرد و شیطرج هندی ... موضع طلا کنند بعد از آنکه بسرکه ...
شسته باشند ابن نوح گوید که مریض را اولا قی کنانند بعد از آن حب اصطمخیقون و روغن بید انجیر یا لوغاذیا یا ثبادریطوس ... حاره یا به قلیل شراب
کهنه بدهند و تریاق یا بلادری استعمال کنند و از شیر و آنچه از آن سازند و خرما و ... بقول اجتناب نمایند و آب نباید نوشید مگر مطبوخ و آنچه ... معجونات نیکوست
این معجون است ... دار فلفل و غیر آن که در قول بوعلی گذشت لیکن در اینجا زراوند عوض شونیز است و دیگر معجون همان اطریفل مجرب حکیم ...
مسطور شده و آنچه بدان معالجه نفس عضو نمایند این طلا است شیطرج سکبینج میویزج ... اجزا مساوی ساییده بطبیخ فوه جمع کنند و ... موضع
طلا کنند طلا تخم ترب و شیطرج و فوه الصبغ و کندش و قسط شیرین و زنگار مساوی بسرکه کهنه ساییده در آفتاب طلا نمایند طلای دیگر قوی شحم حنظل ...
برگ خرزهره و روغن بادام زرنیخ زرد و انجبار ... آب نادیده مساوی ببول طفل یا سرکه کهنه سرشته چهار روز در آفتاب گذارند و هرگاه خشک شود بول یا سرکه در آن
اندازند پس طلا کنند طلای قوی محمد بن زکریا رازی ذکر کرده که قباد الملک بدین صحت یافته و نسخه آن همان ... که در قول بوعلی سینا گذشت لیکن
در اینجا انزروت عوض تخم مازریون است و نوشته که موضع را نطرون شسته با پر طائر در آفتاب طلا کنند مرات پس اگر آبله کند و ماده سیلان نماید ترک کنند حتی که آن خشک
گردد پس اعاده نمایند طلا که ابن ماسویه برای معتصم بالله ساخته بود و قلع برص از آن شد در قانون مذکور است و اگر موضع برص کوچک باشد داغ نهند پس ...
حتی که ... شود و یا گوشت را قلع کنند و بعسل بلادر طلا کنند تا آنکه قرحه کند و لحم برص را بخورد پس علاج کنند و یا قلع لحم برص کنند و آن را دور کنند پس علاج با شیای منبت
لحم کنند و یا رنگین کنند بسرخی یا سیاهی و برنگ جسم و صبغ که در آن شوره است و در قول بوعلی گذشت بسرکه طلا کنند مرات کثیره تا آنکه بدان تعلق گیرد و این
برنگ جسم رنگین بماند و بیست روز باقی ماند صبغ دیگر مرداسنگ و کف دریا بزفت سرشته طلا کنند بعد شستن موضع و این هشت روز دوام نماید و ابا برص ...
در صبغ محاجم پس بهتر از آن نیست که مرداسنگ سفید کرده بعد فراغ از حجامت طلا کنند یا که فوه الصبغ بسرکه طلا نمایند و آب مرزنجوش افشرده در محاجم داخل کنند
بعد فراغ بعده بران ساعتی بچسپانند و بعد حجامت چند روز بفوه و شیطرج سوده به آب ... طلا کنند پس اگر آن قوی گردد ترک حجامت نمایند و ... طلا کنند و تا
گفته که ... و در علاج برص فوق دیگر حسب مزاج و قوت ترکیب استعمال باید کرد و رازی گوید که از شمعون شنیدم که گفت نهایت اعتماد میکنم در برص ...
... از بلادری میکرد و ... برص ... سعید گوید که علاج برص به تنقیه بدن از حب صبر یا حب ایارج کنند و مریض را امر بریاضت شدید نمایند تا عرق بسیار آید
و ... بعد تناول طعام کنند و گلقند عسلی با اطریفل ... دهند و استفراغ مفرط نکنند و از اغذیه بارده رطبه اجتناب ورزند و غذا لطیف ... مثل گوشت
طیور و غزال ... سازند و ... دهند و بعد تنقیه بدن اطلیه استعمال کنند و این طلا طلای قوی کند خربق ... و شیطرج مساوی ساییده بسرکه
سرشته بر بدن طلا نمایند و لازم که طلا به بورق و سرکه ... سفید کنند پس اگر برص مزمن باشد علاج او دشوار است لهذا اوجب بود که آن را رنگین سازند و این صبغ که برص ...
کننده را نافع شیطرج و نیل و فوه و شب ... مغره ... شراب خشک همه را ساییده بسرکه خمر سرشته خمیر کنند و به موضع بطبیخ فوه طلا کنند که این رنگین کند و بیست روز باقی ...
ابن الیاس گوید که صبح مطبوخ افتیمون ... گلقند عسلی ده درم بنوشانند غذا ... و فلفل ...
و این تدبیر تا ظهور نضج در قاروره به عمل آرند و بعد حصول نضج در خلط تنقیه بدن بحب ایارج و این حب ... کنند صفت آن صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید یک درم

با هیرج یکدرم شحم حنظل یکدانگ حب النیل نیم درم نمک سیاه یکنیم دانگ ایارج فیقرا یکنیم دانگ غاریقون یکدانگ مصطکی یکدانگ همه را با یکدیگر سائیده با آب کرفس
یا آب گندنا سرشته حبها سازند و این یکشربت ست صبح بخورند و عقب آن جلاب گرم بشکر سرخ ده درم بنوشند و این حب را در هر هفته یکمرتبه استعمال کنند و در روزهای
میانه آن هر روز جلاب با گلقند عسلی ده درم با آبیکه در آن افسنتین و تخم کرفس و بادیان هر واحد سه درم جوشانیده باشند بنوشند و غذا فروج و نخوداب با گوشت تیهو و کبک
و دراج و ماکیان دهند و در شب به تناول اطریفل کبیر دو مثقال تعاهد نمایند و معجون کلکلانج هر روز یک مثقال خورانیدن ایشان را نافع ست و آب کرفس کوهی
و پودینه کوهی نفع بلیغ نماید و بعد تنقیه بدن از فضول بلغمی این طلا استعمال کنند زرنیخ سرخ اشق خردل شونیز بورق شیطرج هندی گوگرد پوست بیخ کبر عاقرقرحا
کندش مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بموضع بیاض طلا کنند طلای دیگر زرنیخ سفید و سیاه و خردل و کندش و مویزج و شیطرج هندی و فوه و بورق و پیاز عنصل
و تخم تریب و عاقرقرحا و شونیز مساوی کوفته بیخته بسرکه تند سرشته طلا نمایند و یا ادویه مقرحه چون ذراریح و عسل بلادر و تافسیا و سرگین کبوتر و تخم تریب و شیطرج هندی
و مازریون تنها و مجموع بسرکه طلا کنند و یا موضع را بصمغ رنگین بیارایند صفت آن فوه الصباغین یکدرم پوست اطراف شاخ انجیر سیاه هر واحد سه درم بورق و کبریت
زرد هر واحد هفت درم شوره [illegible] شراب چهار درم خبث الحدید یکدرم با یک سائیده بسرکه کهنه آمیزند شیخ هندی گوید که هر صبح مطبوخ بادیان و افسنتین با سکنجبین
با گلقند عسلی بنوشند و غذا مصعبه لحوم طیور فاخته مثل کبوتر و کبک و گوشت بزغاله یکساله با مصالح گرم خورند بعد ظهور آثار نضج در قاروره تنقیه بحب ایارج و یا با ایارج
لوغاذیا پنج مثقال کنند و بعد آن مطبوخیکه دران پوست بیخ کبر و بادیان و افسنتین و هلیله کابلی و قنطوریون و پودینه کوهی هر یک دو درم مویز ده درم گلقند عسلی ده درم
پخته باشند بنوشند و یا حب صبر دهند نسخه آن در قول ابن الیاس گذشت لیکن در [illegible] وزن شحم حنظل یکنیم دانگ ایارج فیقرا یکدرم مصطکی نیم دانگ است حب النیل
مطبوخ و [illegible] بسهولات در هر ماه دو سه مرتبه کنند صفت حب مسهل نافع برص ابیض ایارج فیقرا یک مثقال غاریقون یکدرم شحم حنظل شیطرج [illegible]
[illegible] یکدانگ [illegible] و فیقرا ده اوقیه تخم انجره نیم اوقیه صبر دو درم
[illegible] استعمال این [illegible] نافع ست در قول ابن نوح گذشت دیگر شیطرج کندش بیخ کبر زرنیخ
[illegible] بسرکه مساوی [illegible] بیخ لوف [illegible] یا با آب کرفس و عسل طلا کنند و حکیم الفلاسفه ارسطو گفته هر که بر حل کردن لولو واقف گردید تا آنکه آب گردد
بعده بسفیدی برص طلا کند [illegible] مروارید را بسایند و با آب ترشی ترنج لت کنند و در شیشه کرده [illegible]
ترنج ریخته شیشه را محکم ببندند و در خم سرکه کنند [illegible] سرگین اسپ تا چهارده روز دفن کنند پس بیرون آورند که آن حل شود بعده استعمال کنند و من این را ساخته
در علاج زنی مبروصه تجربه کرده ام و الشفا [illegible] تام شود دوای مجرب که برص را باذن الله تعالی ببرد بگیرند ملح خائط که آنرا شوره بارود گویند ده جزو زاج
قبرسی یکجزو هر دو را خوب سائیده در قرع انبیق شیشه نیز آب آن بچکانند و بموضع برص آنرا بمالند که فی الحال آبله کند و از آن آب قیح سفید جاری شده مندمل شود و از آن
بشوید و آنچه [illegible] بادنجان است که بادنجان صغار بقدر [illegible] در آب و نمک بجوشانند تا مهرا شود [illegible]
باز با آتش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود و در روغن بماند حضر ابن علی گوید که در ابتدا شروع بمعالجات قویه نکنند بلکه اگر حاضر باشد چهار درم تا چهار مثقال [illegible] روغن زیت اندازند هر واحد
ربع درم بخورند و تناول اغذیه سفید رنگ مثل لبنیه و ارزیه و لیمونیه و هر چه مولد بلغم باشد مثل ماهی و شیر و کاهو و خرفه ترک نمایند و بر سرخ از لحم اقتصار کنند و همچنین
حذر کنند و گوشت مرغ گوسفند از ماکیان برای ایشان بهتر ست بهر آنکه خون متولد ازین مائل بسفیدی میباشد و تصدق باصل السوس و شبت نمایند خصوصا
بعد خوردن طعام و در هر شب [illegible] اطریفل صغیر و گلقند خورند و [illegible] اغذیه [illegible] لحم بریان کبوتر بچه و دیگر طیور و لحوم وحشی و غزال [illegible] یا مطبوخ توابل
حاره اقتصار [illegible] مطبوخ افتیمون [illegible] گاوزبان و برسیاوشان [illegible] مویز و شیطرج و فوه استعمال کنند و ازین قبیل سکنجبین عنصلی و گلقند
عسلی تا یکهفته بنوشند بعد ازان تنقیه نمایند با ایارج لوغاذیا یا ایارج جالینوس یا مجموع با تربد و غاریقون و زنجبیل و آطریلال هر واحد یکجزو و بورق جزو و شحم حنظل
ثلث جزو سه درم یا چهار درم بخورند و چند روز ترک نموده باز اعاده کنند با استعمال مطبوخ مذکور و بار دیگر تنقیه نمایند و بعده مسهلات معاجین حاره مثل معجون فلاسفه و معجون
نجاح و تریاق و مثرودیطوس استعمال کنند و هرگاه تنقیه بدن بمسهل و مدر [illegible] کرده احتیاج باخراج فضول غلیظ از جلد و ظاهر بدن باشد و بهترین چیز برای

بیاض مطابق اصل

این استعمال نمایند بعموم افاعی و اقراص مرتب از ان هست و [illegible] فلفل کبیر و شرب [illegible] شراب استعمال کنند و ادمان استعمال شربت اصول [illegible] و همچنین عرق عصفر نمایند و قبل آن تخم
شقائق النعمان مسلم و اطریلال هر واحد یکدرم برگ سداب خشک سه درم [illegible] درم استفاف نمایند [illegible] مطبوخ بعمل آرند صفت آن شیطرج هندی و فوه و گوگرد هر واحد
چهار درم شقائق النعمان تازه مثله زرنیخ یکدرم کنند [illegible] یک مثقال [illegible] سایند [illegible] بران مطبوخ نمایند مطبوخ
از املای استادی رحمه الله شیطرج هندی و فوه الصبغ و زرنیخ سرخ و خردل سفید هر واحد [illegible] فلفل [illegible] هر واحد یکدرم تخم ترب سه درم ادویه ساییده
بسرکه و عسل هر واحد یک اوقیه سرشته شب مطبوخ سازند و صبح بآب گرم و آرد ترمس بشویند و خشک کنند بعده بروغن پسته چرب نمایند [illegible] شیطرج هندی فوه الصبغ
خردل سفید هر واحد سه درم تخم ترب پنج درم ودع هفت درم کوفته بآب لیمو تر کرده آمیزند و بدستور استعمال [illegible] و اگر قسط شامی بسرکه ساییده بر برص [illegible] کنند سبب
جلا مع القبض صحت بخشد و استعمال ادویه مقرحه قبل از تنقیه جائز نیست تا جذب ماده و ازدیاد مرض نکند و باید که روغن [illegible] بعد استعمال ادویه شدید الاسخان [illegible]
خون مثل نفت و نفط سفید و زرنیخ سرخ و بورق و پیاز عنصل و شیطرج و عاقرقرحا و شونیز وغیره که در قول بوعلی گذشت و بعد استعمال ادویه [illegible] قشر منفطه مقرحه مثل
ذراریح بسرکه و عسل بلادر و ثافسیا و کبیکج و سرگین کبوتر و تخم ترب و مازریون و فرفیون استعمال کنند تا که اصلاح آبله کند و روغن بادنجان [illegible] تا یکسال رنگ بگیرند
و این از خواص عظیمه است طلا که بخاصیت نفع کند تخم شونیز بمالند و بران عسل بلادر طلا کنند حتی که قرحه کند و بعد مبرص بخورد بعده علاج قرحه [illegible]
برای برص انیست که موضع برص السوزن بسیار در جمیع اجزای او بزنند و نمک بمالند و ترک نمایند تا جراحت مندمل گردد پس اگر برص زائل نگردد دوباره [illegible]
بمالند و سرکه بمالند چون جراحت اندمال یابد برص زائل شود باذن الله تعالی **مولف اقتباس** مینویسد که سهاگه در آب لیمو ساییده طلا کنند و همچنین بوره
جاروب و اگر زائل نشود اول تنقیه معده بقیئات بلغم بکرات و مرات نمایند بعده منضجات بلغم بدهند تا حصول نضج پس تنقیه بدن بایارجات کبار نمایند و بعد از
تنقیه بهلیله مربی و آمله مربی و اطریفل کبیر انطاکی و اطریفل افتیمون نواب علویخان مداومت نمایند و از مولدات بلغم مانند لبنیات و حموضات و بقولات و فواکه رطبه و طعام
شب مانده و ماهی پرهیز کنند **صفت** طلائیکه درین باب بسیار مجرب است شیطرج هندی سه ماشه زنجار سرخ زعفران کف دریا خبث الحدید بسرکه پرورده گوگرد
عاقرقرحا خردل قنبیل برادهٔ مس حب النیل استخوان ماهی سوخته بیخ نی مویزج زهره [illegible] هر یک دو توله بسرکه بیزند که مثل مرهم شود بعده معجون [illegible] سیاه و خفاش سرشته بعمل آرند
تا چهل روز **دوای** علویخان اگر تا چهل روز متواتر استعمال کنند اصلا تخلف نمیکند و اگر در ابتدا تنقیه بدن کرده باشند بهتر و الا بی تنقیه هم نفع دارد پوست بیخ انجیر صحرائی
پوست چینه صحرائی که در سایه خشک ساخته باشند بابچی هر یک سه توله گیر چهارم حصه همه ادویه کوفته بیخته بقدر نه ماشه وقت صبح بخورند و بالای آن متصل نان میده بوزن
سه توله و همچنین قدر روغن گاو و شکر سفید بهم مالیده تناول نمایند و اندکی ازین ادویه در آب سرد آمیخته بر برص ضماد کنند و غذا قورمه بچه بز و یا چوزهٔ مرغ بروغن بسیار پخته خورند
و شاه ارزانی فرموده که این صبغ برص ارگنین سازد و رنگ آن تا سه هفته نهایت یکماه بماند شب یمانی شوره دردی شراب گل ارنی شیطرج هندی خبث الحدید و سم برابر بسرکه
آمیخته بکار برند **ضماد** که بنا بر نواب محمد علیخان مغفور والی رامپور تالیف نموده شد و بسیار مفید افتاده بود چنانچه در مدت چهل روز بتمامه زائل شد گل ارنی شیطرج هندی
خبث الحدید شب یمانی حنضل کلی [illegible] گل بادنجان هر یک یکتوله [illegible] هلیله سیاه بروغن زرد نیم برشته برگ نیل گل مهندی و تخم آن که در موسم برشکال میباشد
هر یک دو توله خسته انبه خام شش توله پوست انبه خام چهار توله شوره سه توله دردی شراب و سرکه در ظرف آهنی تا دوازده پاس علی الاتصال ساییده بکار برند و بلع کردن
سه ماشه تخم کاسنی که آنرا اطریلال گویند تا چهل روز قلع میکند و در دارا شکوهی ست که خوردن سه ماشه بابچی برابر نهایت چهل روز از مجربات ست و انطاکی فرموده که کعب
انسان سوخته بعسل سرشته ضماد نمودن از مجربات ست و همچنین استخوان ماهی **طبری** گوید که معالجه برص محتاج ست بازاله اخلاط و استفراغ بدن از ان و باصلاح
مزاج عضوی که دران برص باشد و تقویت آن و بغذای مولد خون گرم قوی و بمراعات زمان خاصه چه علاج برص در سرما دشوار ست بلکه قریب نیست که صحت یابد
پس گوییم واجب است که مریض پرهیز کند از شیر و هر انچه از ان بسازند و هر شیر که باشد و اقتصار کند بر لحوم گنجشک و قنابر و کبوتر بچه در پرواز آمده و بر لحوم حملان یکساله
و از حلویات انچه بعسل سفید سازند و رعایت هضم او کنند تا تخمه و سوء هضم واقع نشود و طعام نخورد مگر وقت ظهور اشتهای شدید صحیح و بعد دو ساعت از خوردن
غذا اندک شراب کهنه صاف سرخ رنگ بنوشند و در بعض اوقات امر بتنقل بمویز طائفی کنند و از انچه تنقیه بدن او در ابتدای مرض بدان کنند این حب ست

نسخهٔ آن شیطرج هندی یکدرم ماهیزهره نیم درم حب النیل هر واحد دو دانگ تخم حلبه چینی دو ثلث درم ایارج فیقرا کیکنیم درم جندبیدستر یکنیم دانگ
سنبل الطیب مصطکی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آنکه در ایارج ست یکدرم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یکدرم تخم کرفس یکدرم سقمونیای مشوی دو دانگ
و نیم همه را سائیده بآب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی ازان سه درم و ثلث بر ناشتا بخورانند بعد پرهیز دو روز و بران صبر کنند و هنگام
آخر عمل او آب گرم که دران شکر چهر شانده باشند چند جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یک شربت از مطبوخ افتیمون بنسخهٔ شاپور بن سهل بغیر زیادتی
و کمی چیزی ازان بنوشند بعد ازان معجون الفقرا هر پنج روز یکبار بوزن یکنیم درم بخورند و در بعض اوقات مصطکی بخایند و آب دهن بیرون اندازند و غرغره بمویزج
و عاقرقرحا و خردل سوده در سکنجبین یا مری بنطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد معالجه او باین طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند بعده اشنوبا هنگام ان
ترب بسیار پخته باشند شکم سیر شوند و بران آب شبت مطبوخ با عسل و نمک بسیار بنوشند پس پر مرغ بروغن بادام آلوده استعمال کنند بسختی قی آورند تا معده او پاک
گردد و باید که این علاج وقت نیمروز یا ظهر باشد تا دران روز چیزی نخورد و اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشد و اگر برگرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان
خشک بخورد و بهتر آنست که چیزی نخورد و چون صبح شود هفت درم گلقند عسلی بخورد و طعام او دران روز چیزی ناشتا مثل بچهٔ مرغ بریان و لحم حمل صغیر بریان باشد
بعده روز دیگر بر ناهار سکنجبین و آب ترب مطبوخ بشبت قی آورند و گویند که بعد قی بسوی معده فضول بسیار از سر و سائر اعضا فرود می آید و چون روز دیگر قی کنند معدهٔ
او پاک گردد و این اخلاط مختلط با غذا بسوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را برین علاج قدرت باشد او فق و اصلح بود و درین معالجه بهر حال واجب ست که
رعایت مزاج مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آنکه مزاج و بحال طبیعی خود رجوع کند بعده اعادهٔ معالجه برفق کنند و از آنچه استعمال او در هر
روز واجب ست این معجون ست بگیرند زراوند مدحرج ده درم جندبیدستر و بیخ قثاء الحمار و فودنج و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بازرد و جاوشیر هر واحد
بست درم صمغ را بآب کرنب نبطی تر کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند بعده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هرگاه حل طبیعت او خواهند تقویتش با ایارج
و خربق بمقدار قصد آن کنند و ازان سه مثقال بخورد و هرگاه استعمال و مثل استعمال معجونات سخت منظور باشد هر روز نیم مثقال بر ناشتا تناول کند و از آنچه تجربه کرده ایم
از دوای مسهل این حب ست و هر صاحب برصی که امید صحت او بود چون آنرا بخورد صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دار فلفل و فلفل سفید و شیطرج
فارسی و عاقرقرحا و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد یکدرم صبر سقوطری هفت درم حنطیانای رومی و فلفلمویه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم مازریون مدبر دو درم
همه را باریک سائیده بآب برگ ترنج و شراب کهنه هر دو یا یکی سرشته حبهای بزرگ سازند شربتی دو مثقال و ربع دوائم آنرا استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید
یا آفتاب و منقلبات باشد و این حب دیگر ابو ماهر دوسی بوناپی ترکیب داده و آنرا الملقب بحب بنیج ساخته و آن مجرب ست نسخهٔ آن بگیرند کاکلانج یکجزو و ایارج فیقرا دو جزو
خربق نیم جزو سقمونیا یکنیم جزو همه را سائیده با هم سرشته حبهای چون سازند شربتی سه درم و من باین حب بعد معرفت سبب علاج شخصی نمودم و در چهل روز صحت یافت
و این معجون را حرانیان تریاق البرص نامیده اند و آن در حقیقت تریاقی ست ابو ماهر ذکر کرده که جاریه قبطیهٔ علاج عبد الله بن سلیمان برص کرد او را ظاهر شد باین تریاق کرده بود و
مدتی اندک صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال معجون کاکلانج ده مثقال معجون انقردیا پنج شحم سقمونیا پنج قثاء الحمار هر واحد پنج مثقال
ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون مثرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را بشراب کهنه حل کنند و در آفتاب بنهند و در
شبها زیر آسمان بدارند و هر روز دو سه دفع حرکت دهند تا آنکه خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بیسایند و بگیرند خبث الحدید مدبر بسرکه و بریان بروغن بادام
سی مثقال و باریک سائیده بران انداخته بار دیگر بعسل جندبیدستر بسرشند و باز در آفتاب نهند و بطریق مذکور حرکت دهند و هر روز چند بار حرکت دهند تا عسل آنرا نشف
کند و خشک گردد و بعده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندانکه سائیدن ممکن گردد با عسل بهمان طریق بسرشند که آن در عسل منحل شود و بار دیگر معجون
گردد و چون ازین تریاق فارغ شدیم ذکر میکنیم مجموعی را که جمع کرده او را تجنیشوع که در تغیر رنگ اصحتی که برنگ بدن تا چهل روز باقی ماند نسخهٔ آن شیطرج فارسی و بیخ نی سوخته
و مویزج سوخته و زعفران الحدید و کف دریا و گوگرد ابیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و ماهیزهره و حب النیل و برادهٔ مس این همه را در خمره بسته بسرکه اندران قطعهٔ از حجر کحل
داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد بعده بگیرند آنرا اطلا کنند و یکی ازین معجون مار سیاه اگر یافته شود یا بجا گستر لحم او یا بخون کرگس یا خون خشاف

ماهی شوره

و دیگر ذکر کرده که این برص از اول کهنه و موضع را برنگ اصلی باز آورد اگر از نوع آن شده که صحت پذیرد و اگر از نوعی باشد که البته نشود و بلون اصلی تا یکسال یا کم یا زیاده باقی ماند
بگیرند چون کرکس و خون عقاب و زهره گاو و حنای سوخته و زعفران و خبث الحدید فولاد و شیطرج فارسی و گل کبر یا پوست یا بیخ آن و تخم انار ترش و رسیده شیرین باشند یا شش
دانه و سوخته و غیر سوخته این همه را در صلایه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد و باز تسقیه بخونها نمایند تا آنکه مقدار کثیر از انها تشرب
نماید و مثل فرور گردد و بعده بسرکه تند مقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند وقت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز برین مواظبت نمایند بعد
ازان بدست بمالند پس اگر رنگ او شدید التغیر باشد باندک روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت ست و در بصره زنی بود که علاج
اطفال میکرد و دوای برص میداد حتی که مردم از مواضع بسیار نزد او می آمدند و آنچه از دوا و طلا میداد بدان انتفاع می یافتند مدتی با او معرفت گرفتم که آن علاج از وی بیاموزم
تا آنکه بیاموختم و آن این حب بود **نسخه آن** زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی از آن درم
و این طلا میکرد شیطرج و سرمه و مازو و استخوان ماهی سوخته و زراج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و ازین قرص قطعه گرفته بسرکه حل کرده بر برص بدان طلا کنند.

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیر غائر ست که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بود و بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آنرا وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند و
سبب حدوث برص ست چون ضعیف باشد اما ماده این رقیق و قوت دافعه قوی و ماده برص غلیظ و قوت دافعه ضعیف بود و بقول شیخ سبب او بلغم خام باشد
و بقول طبری ماده او رطوبت محترقه ست شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضاً طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود و
طبیعت آنرا دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد بطرف سطح بدن مندفع شود و ازان بهق افتد و اگر غلیظ شود بیرون لزوجت غلبه کند و بطرف لحم و عظم اندفاع کند
ازان برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی ببقعه از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس مدام ازان بقعه پوست باریک
جدا شود تا آنکه ماده او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض بسرعت زائل میشود و بسبب اسهال مفرط و اگرچه آن اسهال از مسهل باشد و ایضاً باطلیه جالیه زائل
گردد و فرق میان این و برص در بحث برص مذکور شد و ایضاً بهق دائم متقشر بود و رنگ او و رنگ بشره را تغییر اندک دهد بسوی غبرت نه بسوی بیاض تام و برص شدید البیاض
بود و البته متقشر نشود و تغیر مفرط اندر رنگ بشره دهد و بهق فرمن اسلم از برص ست و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می افتد و انطاکی گوید که بهق مثل برص ست در سبب
و تقسیم و این نیز از امراض متعدیه است اجماعاً و متوارثه نزد طبیب ظاهر خلاف نیست و صورت او تغییر جلد از رنگ طبیعی ست بسوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی
بهق ابیض ضعف گردد و تقدیم نماید و بسا باشد که وضح بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد و بسبب قلت ماده و میان انگشتان ابتدا کند
و اکثر در بلاد مرطوب افتد و قریب نیست که در هند و حبش یافته شود چنانچه او در چین و ترکستان کثرت نماید و سبب او خاص کثرت غسل آب سرد ست و خوردن
ماهی شور و مثل بادنجان و گویند که پوشیدن پارچهای درشت و سبب عام آنچه در برص گذشت **علاج** سبکتر از علاج برص علاج نمایند و ایضاً تنقیه مسهل بلغم کنند گلنار
و بابچی برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته مالیدن فائده میکند و دیگر ادویه جالیه طلا کنند و چون کهنه گردد بمعالجات برص پردازند و حکیم ارزانی گوید بسیار
باشد که ماده در بدن کمتر بود و باطلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب ست عاقرقرحا اطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هریک دو درم جمله را کوفته بیخته
بسرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بدهند و یکساعت در آفتاب نشانند تا عرق کند پس همان روز یا روز دیگر هر جا که بهق بود آبله شود و زرداب برآید و صحت
رو نماید **ذکر ادویه مفرده** نافع بهق ابیض کندش تخم ترب مساوی گرفته بهق را بنطرون شسته پس خاریده چندانکه خون برآید بعده بدان طلا کردن بهرات
مجرب سویدی ست و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده ده بار طلا کردن مجرب است و ضماد پوست خربزه زرد خشک کرده مثل غبار ساییده بسرکه سرشته
برات و کذا اکل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا اقلب پیاز عنصل باریک سوده در حمام چند بار ضماد او اکل قنابری و ضماد و شراب کنند و آید و باقلا
و کذا تخم بسرکه و کذا فوه بسرکه تند هر واحد مجرب نوشته و **ضماد** و قسط بعسل یا سرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و نطرون و کذا اشخوره بسرکه در آفتاب یا حمام و کذا
شونیز بسرکه و کذا اسداب بنطرون یا بسرکه و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا اسیر سوخته و غیر سوخته بعسل آمیخته و کذا اسیر و بادیان باریک ساییده در حمام و کذا ازه

نسخهٔ آن شیطرج هندی یکدرم ماهیزهره نیم درم حب النار و حب النیل هر واحد دو دانگ زنجبیل چینی دو ثلث درم ایارج فیقرا یکنیم درم جندبیدستر یکنیم دانگ
سنبل الطیب و مصطکی هر واحد نیم درم صبر سقوطری سوای آنکه در ایارج است یکدرم شحم حنظل دو ثلث درم مقل ازرق یکدرم تخم کرفس یکدرم سقمونیای مشوی دو دانگ
و نیم همه را سائیده با آب برگ ترنج سرشته مثل فلفل حبها سازند و در سایه خشک کنند شربتی ازان سه درم و ثلث بر نهار بخورانند بعده پرهیز دو روز و بران صبر کنند و هنگام
آخر عمل او آب گرم که دران شکر جوشانیده باشند جرعه جرعه متواتر بنوشند و بعد این شربت حب ده روز صبر کنند و یکشربت از مطبوخ افتیمون یا نسخهٔ رشاپور بن سهل بغیر زیادتی
و کمی چیزی ازان بنوشند بعده ازان معجون انقرویا هر پنج روز یکبار بوزن یکنیم درم بخورند و در بعض اوقات مصطکی بخایند و آب دهن بیرون اندازند و غرغره بمویزج
و عاقرقرحا و خردل سوده و سکنجبین یا مری نبطی حل کرده استعمال نمایند و اگر ممکن باشد معالجه او باین طریق کنند که در ابتدای طعام ترب و نمک بخورند بعده از شوربای که دران ماهی شور
ترب بسیار پخته باشند شکم سیر شوند و بران آب شبت مطبوخ با عسل و نمک بسیار بنوشند پس پیه مرغ بر روغن بادام آلوده استعمال کنند بسهولتی قی آورند تا معدهٔ او پاک
گردد و باید که این علاج وقتی نیم روز بعد الظهر باشد تا دران روز چیزی نخورده اگر از تشنگی ایذا یابد اندک شربت سیب شیرین بنوشد و اگر بر گرسنگی صبر نکند اندک کعک یا نان
خشک بخورد و بهتر آنست که چیزی نخورند و چون صبح شود و هفت درم کلقند بعسل بخورد و طعام او دران روز چیزی ناشفت مثل بچه مرغ بریان و یکم حمل شیر بریان باشد
بعده روز دیگر بر نهار سکنجبین و آب ترب مطبوخ و شبت قی آورند و گویند که بعد قی بسوی معده فضول بسیار از سر و سائر اعضا فرود می آید و چون روز دیگر قی کنند معدهٔ
او پاک گردد و این اخلاط مختلط با غذا بسوی سائر اعضا نافذ نشود و اگر مشایخ را برین علاج قدرت باشد ارفق و اصلح بود و درین معالجه بهر حال واجب است که
رعایت مزاج مریض نمایند پس هر وقت که مزاج او متغیر گردد از معالجه باز ایستند تا آنکه مزاج به حال طبیعی خود رجوع کند بعده اعادهٔ معالجه برفق کنند و از آنچه استعمال او در هر
روز واجب است این معجون است بگیرند زراوند مدحرج ده درم جندبیدستر و بیخ قثاء الحمار و فوه و فطراسالیون و شیطرج فارسی هر واحد پنج درم بازرد و جاوشیر هر واحد
بیست درم صموغ را با آب کرنب نبطی تر کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بدان بسرشند بعده همه را با عسل کف گرفته بیامیزند پس هرگاه حل طبیعت او خواهند تقویت با ایارج
و خربق بمقدار قصد آن کنند و ازان سه مثقال بخورد و هرگاه استعمال دیگر استعمال معجونات مسطوره منظور باشد هر روز نیم مثقال بنا شتا تناول کند و از آنچه تجربه کرده ام
از دوای مسهل این حب است و هر صاحب برص که این حب خورد صحت او بود و چون آنرا تجربه کردم صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند خربق سیاه و زنجبیل و دارفلفل و فلفل سفید و شیطرج
فارسی و عاقرقرحا و سنبل الطیب و مصطکی هر واحد یکدرم صبر سقوطری هفت درم حنظلیا ناهی رومی و فلفلمویه و اسقوردیون و ایرسا هر واحد نیم درم مازریون مدبر دو درم
همه را باریک سائیده با آب برگ ترنج و شراب کهنه خمیر ده یا کلی سرشته حبهای بزرگ سازند شربتی ده مثقال و بیخ دوانم آنرا استعمال نمایند مگر وقتیکه سردی شدید
یا آفتاب در منقلبات باشد و این حب دیگر ابوماهر مسیحی بنا بر ترکیب داده و آنرا الملقب بحب شبنج ساخته و آن مجرب است نسخهٔ آن بگیرند کلکلانج … و ایارج فیقرا و خربق
خربق نیم جزو سقمونیا یکنیم جزو همه را سائیده با هم سرشته حبهای نخود سازند شربتی سه درم و من باین حب بعد معرفت سبب برص علاج شخصی نمودم و در چهل روز صحت یافت
و این معجون را حکما تریاق البرص نامیده اند و آن در حقیقت تریاقی است ابوماهر ذکر کرده که جاریهٔ قسطیفی علاج عبدالله بن سلیمان برص کرد و اظهار نمود باین تریاق کرده بود
مدتی اندک صحت تام یافت نسخهٔ آن بگیرند تریاق کبیر پنج مثقال تریاق اربعه ده مثقال معجون کلکلانج ده مثقال معجون انقردیا پنج … سقمونیا پنج قثاء الحمار هر واحد پنج مثقال
ایارج فیقرا و ایارج ارکاغانیس و ایارج روفس و ایارج لوغاذیا و معجون مثرودیطوس هر واحد ده مثقال این همه معجونات را بشراب کهنه حل کنند و در آفتاب چهل روز و در
شبها زیر آسمان بدارند هر روز سه وقت حرکت دهند تا آنکه خشک گردد و سائیدن آنها ممکن شود پس باریک بسایند و بگیرند خبث الحدید به بسر که بریان بر روغن بادام
سی مثقال و باریک سائیده بران انداخته بار دیگر بعسل جید الجوهر بسرشند و باز در آفتاب نهند و بطریق مذکور حرکت دهند هر روز چند بار حرکت دهند تا عسل او نشف
کند و خشک گردد بعده باریک بسایند و اگر در آفتاب خشک نشود چندانکه سائیدن ممکن گردد با عسل بر همان طریق بسرشند که آن در عسل منحل شود و بار دیگر معجون
گردد و چون ازین تریاق فارغ شدیم ذکر نسخهٔ مجموعی را که جمع کرده اند … حتی که بر رنگ بدن تا چهل روز باقی ماند نسخهٔ آن شیطرج فارسی و بیخ نی سوخته
و مویزج سوخته و زعفران الحدید و کف دریا و کوگرد ابیض و عاقرقرحا و خردل سیاه و ماهیزهره و حب النیل و برادهٔ مس این همه را در سرکه … کرده اندران قطعهٔ از حجر محل
داخل کرده باشند خوب بجوشانند حتی که سرکه غلیظ و سیاه گردد بعده یکروز آنرا اطلا کنند و یکروز … او یا بخون کرکس یا خون خفاش

دیگر ذکر کرده که این مرض از آن کمتر است و موضع را برنگ اصلی باز آرد اگر از ذی علاج شده که بصحت پذیرد و اگر از ذی فوق باشد که البته نشود و بلون اصلی تا یکسال یا کم یا زیاده باقی ماند
بکبیر و چون کرکس و خون عقاب و زهره گاو و حنای سوخته و زعفران و بنفشه الدم و بیخ فولاد و شیطرج فارسی و گل کبر یا پوست یا بیخ آن و تخم انار ترش یا شیرین باشند
و مازو سوخته و غیر سوخته این همه را در صلابه با خونهای مذکوره بدفعات متوالی در آفتاب بسایند تا خشک گردد و باز تسقیه بخونها نمایند تا آنکه مقداری کثیر از آنها تشرب
نماید و مثل ذرور گردد و بعده بسرکه تند مقدار طلای موضع حل کرده طلای غلیظ نمایند وقت صبح و بغیر شستن آن وقت عشا تجدید کنند و تا سه روز برین مواظبت نمایند بعد
ازان بدست بمالند پس اگر رنگ او شدید التغیر باشد اندکی روغن بنفشه چرب کنند و در حمام داخل نمایند این مجرب در نهایت قوت ست و در بصره زنی بوده که علاج
اطفال میکرد و دوای برص میداد حتی که مردم از نواحی بسیار نزد او می آمدند و آنچه از دوا و طلا میداد بدان انتفاع می یافتند مدتی با او معرفت گرفتم که آن علاج از وی بیاموزم
تا آنکه بیاموختم و آن این حب بود نسخه آن زنجبیل و فلفل سفید و خربق سیاه و ایارج فیقرا همه برابر کوفته بیخته با بارزد محلول در شراب سرشته حبها سازند شربتی ازان دو درم
و این طلا میکرد شیطرج و سرمه و مازو و استخوان ماهی سوخته و زراج سرخ کوفته بیخته قرص سازند و ازین قرص قطعه گرفته بسرکه حل کرده بر برص بدان طلا کنند.

بهق ابیض

و آن سفیدی رقیق غیر غائر ست که بر ظاهر جلد حادث شود و در اکثر مستدیر بود و بر چهره افتد و باشد که تا بسینه رسد و آنرا وضح نیز گویند و بهندی چهیپ نامند
سبب حدوث برص ست چون ضعیف باشد اما ماده این رقیق و قوت دافعه قوی و ماده برص غلیظ و قوت دافعه ضعیف بود و بقول شیخ سبب او بلغم خام
و بقول طبری ماده او رطوبت محترق است شبیه بغبار میان سفید و سیاه و ایضا طبری بمقام دیگر نوشته که این مرض از رطوبت فاسد بود که بغذا صرف نشود
و طبیعت آنرا دفع کند پس اگر رقیق و گرم گردد و بطرف سطح بدن مندفع شود ازان بهق افتد و اگر غلیظ شود و بدان لزوجت غلبه کند و طرف لحم و عظم اخذ کند
ازان برص پیدا شود و این مرض عام بود و گاهی بقعه از بدن مثل سینه و گردن و دست و پیشانی و چهره بدان مخصوص باشد پس مادام ازان بقعه پوست بایک
جدا شود تا آنکه ماده او فانی شود و زائل گردد و گویند که این مرض بسرعت زائل میشود و بسبب اسهال مفرط و اگرچه آن اسهال از سعفه باشد و ایضا با طلیه جالیه زائل
گردد و فرق میان این و برص بحث برص مذکور شد و ایضا بهق دائم متقشر بود و رنگ او رنگ بشره را تغییر اندک دهد بسوی غبرت نه بسوی بیاض تام و برص شدید البیاض
بود و البته متقشر نشود و تغییر مفرط از رنگ بشره دهد و بهق فرمن اسلم از برص ست و در ابتدای بلوغ مردان و زنان را می افتد و انطاکی گوید که بهق مثل برص ست در سبب
و تقسیم و این نیز از امراض متعدیه است اجماعا و متوارثه نزد طبیب ظاهر خلاف نیست و صورت او تغییر جلد از رنگ طبیعی ست بسوی سفیدی اگر بلغم غالب بود و گاهی
بهق ابیض بضعف گرده و تقدیم نماید و بسا باشد که وضح بلغمی مزاجان را در تابستان حادث شود و در زمستان مختفی گردد و بسبب قلت ماده و میان انگشتان ابتدا کند
و اکثر در بلاد مرطوب افتد و قریب نیست که در هند و حبش یافته شود و چنانچه او در چین و ترکستان کثرت نماید و بسبب او خاص کثرت غسل آب سرد ست و خوردن
ماهی شور و مثل بادنجان و گویند که پوشیدن پارچهای ابریشم و بسبب عام آنچه در برص گذشت علاج سکنجبین علاج برص علاج این نمایند و ایضا تنقیه مسهل بلغم کنند و گلنار
و بابونج برابر وزن گرفته کوفته بیخته در آب آمیخته با لیمون فائده میکند و دیگر ادویه جالیه طلا کنند و بیرون کنند کرده و بعلاجات برص بپردازند و حکیم ارزانی گوید بسا
باشد که ماده در بدن کمتر بود و با طلیه بی تنقیه نفع تمام حاصل آید و این دوا مجرب ست عاقرقرحا اطریلال پوست بیخ کبر شیطرج هر یک دو درم جمله را کوفته بیخته
بسرکه و عسل سرشته مقدار یک مثقال بدهند و یکساعت در آفتاب نشانند تا عرق کنند پس همان روز یا روز دیگر بر جاییکه بهق بود آبله شود و زرداب بر آید و صحت
رو نماید **ذکر ادویه مفرده** نافع بهق ابیض کندش تخم ترب مساوی گرفته بهق را بعد دلک شستن پس خاریده چندانکه خون بر آید بعده بدان طلا کردن برات
مجرب سویدی ست و کذا روغن بیضه نوشادر مخلوط کرده ده بار طلا کردن مجرب او ست و ضماد پوست خربزه زرد خشک کرده مثل غبار ساییده بسرکه سرشته
برات و کذا اکل سوسن سفید و کذا خاکستر سرطان نهری و کذا قلب پیاز عنصل باریک سوده در حمام چند بار تجفیف او و اکل قنابری و ضماد شراب کهنه و آب
و کذا تخم بسرکه و کذا فوه بسرکه تند و اهدهد سرشته **و ضماد** قسط بعسل یا سرکه سرشته و کذا فلفل سیاه و قیطوریون و کذا بسرکه در آفتاب یا حمام و کذا
شونیز بسرکه و کذا اسداب بنطرون یا بسرکه و کذا تخم سداب و کندش برابر و کذا اسپیر سوخته و غیر سوخته بعسل آمیخته و کذا اسپیر و بادیان باریک ساییده در حمام و کذا

باتوالا و تخم ترب سرخ هر یک دو درم و فلفل سیاه چهار درم وکذا تخم خطمی بسرکه وکذا شیر انجیر تنها یا با آرد جو و سرکه وکذا انجیر خام بسرکه و آرد گندم پخته وکذا پیاز نرگس بسرکه وکذا پیاز
سوخته یا غیر سوخته بسرکه در آفتاب وکذا جوز السرو وکذا خرمهره سوخته وکذا کف دریا بسرکه وکذا خردل بعسل و سرکه وکذا خون خرگوش گرم وقت غسل آن وکذا
پوست درخت دلب بسرکه وکذا برگ حرف سفید سوده بسرکه عنصل و حنا سرشته وکذا ماش قشیشا بسرکه وکذا تخم انجره و پیاز نرگس وکذا انگور بسرکه وکذا صمغ
قثاء الحمار و یا بیخ آن بسرکه بالخاصیت وکذا کهربا و سرکه وکذا تخم پیاز بسرکه در آفتاب برات وکذا حلزون سوخته وکذا تخم ترب بسرکه یا آب کرفس وکذا اشق بسرکه
وکذا نیل هندی وکذا فربیون بعسل وکذا خزف تنور و تخم ترب بسرکه سرشته وکذا بورق بسرکه وکذا زنجبیل و دهیل برابر بعسل وکذا بندق هندی وکذا سیر صحرائی بعسل
آمیخته وکذا پیاز عنصل بریان وکندش مساوی بسرکه سرشته وکذا خاکستر مار که در خانه باشد با آب سداب سرشته بالخاصیت وکذا روغن گاو و عسل و سداب
ده مرتبه وکذا آرد جو و انجیر با آب پخته سوده وکذا شیلم و گوگرد بعد تنقیه در آفتاب یا حمام پنج مرتبه وکذا خربق سفید پنج درم خربق سیاه دو نیم درم باریک سوده بسرکه سرشته کنند
در حمام چند بار وکذا بیخ یاسمین صحرائی باریک سوده با انجیر در آب پخته آمیخته یا بسرکه آمیخته وکذا جند بیدستر و تخم ترب بسرکه سرشته چند مرتبه وکذا کباش قرنفل کنند
و تخم ترب مساوی باریک سوده بعسل سرشته وکذا خاکستر سرطان بحری وکذا تخم مویز پنج درم تخم ترب ده درم بعسل سرشته در حمام چند مرتبه وکذا افیون بعسل یا بسرکه
وکذا اشنان تخم سپید انجیر و زرنیخ زرد مساوی بعسل سرشته وکذا کندش باریک سوده بسرکه سرشته وکذا زراوند سفید و کبریت چند بار وکذا موبیج و زرنیخ سرخ برابر باریک سوده بسرکه
سرشته چند بار وکذا سرگین موش وکذا اصداف باریک سوده یا خاکستر آن وکذا مامیران بسرکه وکذا آب برگ انجیر سیاه وکذا زهره خارپشت وکذا ادهی بسرکه وکندش برابر
بعسل آمیخته وکذا گوگرد ناشکافته گوگرد بریان باشیده بریان کرده زرداب آن گرفته و طلا و شرب فوه وکذا عصفر بسرکه یا بعسل وکذا حرف سیاه بسرکه وکذا دج
وکذا وسمه یک مثقال وکذا خردل وکذا نانخواه وکذا زراوند مدحرج وکذا زوفا آن خراست وکذا فه وکذا اغاریقون چند روز متواتر وکذا کرنب وکذا خربق سفید وکذا صبر وکذا افقر الیهود
وکذا شحم حنظل و اکل شیر آمله بعسل مداومت وکذا اهلیل دو درم هر روز بعسل سه درم تا سی و پنج روز متواتر وکذا هلیله کابلی خسته دو کرده برات کثیر و شرب
آب فراسیون هر روز ده درم تا ده روز و اغتذا طعام محموده با ادویه بهق وکذا سرشتن ادویه آن بعسل که مقوی فعل آنهاست و تنقیه بحب النیل و مالش مغز بادام ...
نریده وکذا برگ ترب در حمام چند بار و غسل با آب کبریتی هر واحد جالی و قالع بهق ابیض است **و بقول اطبای** هند سهاگه خام در آب لیمون کاغذی حل کرده تا
ضماد کنند و در آفتاب نشینند و اگر زرنیخ برابر سهاگه افزوده در ترشی انبه خام سوده طلا کنند نیز مفید بود دیگر برگ کیله را سوخته در آب آمیخته بمالند دیگر کرچیب را
دور کنند عدس در ظرف گلی بسوزند و با شیر میش سابیده طلا نمایند و تمام روز بدارند وقت شام با شیر مذکور بشویند و سه چهار روز همچنین عمل آرند دیگر تخم ترب باریک سابیده
در دوغ ترش آمیزند و طلا نموده در آفتاب نشینند تا خشک شود دیگر شبنم از درخت نخود یا کنجد گرفته بمالند دیگر بیخ سرکنده با سرکه سابیده طلا کنند دیگر نیل با آب سوده
مالیده باشند دیگر سنگ گوگرد بروغن یاسمین سوده طلا کرده باشند دیگر شیر درخت ریتن جوت که بر خندق احاطه باغها اکثر می نشانند بر بهق بمالند دیگر از استخوان
ساق گوسفند نصف مغز او بر آورده کرده در چوب دران بگذارند و سر سوراخ با آرد بندکرده همراه گوشت نانخورش بپزند بعده همچنین آن گرده را از استخوان بر آرند و با
اندک سهاگه خام در آب ساده یا آب لیمو سابیده ضماد کرده باشند که دافع بهق و کلف است **ذکر ادویه مرکبه** مفید بهق **اطریفل** که بهق ابیض را نافعست هلیله
کابلی بلیله آمله برگ سنا هر یک ده درم بهمن بیست درم ... دو درم مصطکی سه درم افسنتین پنج درم سونیز منقی سی درم عسل قدر کفایت **حب** برای چیپ ... مجرب
راقم نیله تهوتهه سم الفار سهاگه بریان هر واحد یک ماشه سابیده بقدر نیم نیم سرخ حب سازند و صندل در آب لیمو سوده این حب با صندل سابیده بر بهق ابیض یا سوخ
ضماد کنند بعد یکساعت با آب سرد بشویند **دوائیکه** جهت بهق نافع از بیاض استادی مرحومی نگدنه ماشه مرچ سیاه پنج ماشه هر دو در پاؤ آثار آب خورده باشند **ایضا**
منه مجرب اکاس بیل نیم پاو چوک با بچی توتیا گندهک سهاگه هر یک چهار دام مرچ سیاه سه ماشه در بیخ کوفته در آب اکاس بیل کهرل کرده بر بهق بمالند **ایضا** عنه
بیخ چیستان پوست بیخ نیل دشتی پوست بیخ انجیر صحرائی هر یک دو توله گندهک یک توله کوفته بیخته در شیر بز سیاه آمیخته بر موضع بهق طلا کنند **دوائی** که ...
از بیاض مذکور صندل سرخ شش ماشه سم الفار دو سرخ هر دو را در آب سابیده سه حصه کرده هر روز یکحصه بر بهق بمالند بعد چند ساعت بشویند و قدری روغن چنبیلی بمالند
و بعده سر استعمال کنند **نوع دیگر** بجهت چیپ صندل سفید چهار ماشه هرتال طبقی دو ماشه هر دو را در آب لیمو سوده بمالند و در آفتاب نشینند بعد خشک شدن

باب گرم بشویند نوع دیگر مجرب صندل سفید و سرخ نشاسته هر واحد یک توله سم الفار دو نیم سرخ یا یک سوده قدری بگلاب سرشته طلا نمایند و دوا می گیرند
بیخ ساتهی لاکهه تخم پنوار بآب شبینه مکرر طلا کنند ایضاً سهاگه بریان باپچی تخم ترب مساوی با سرکه سائیده بمالند ایضاً برگ کرنج زرد چوبه هر واحد
یک جزو سهاگه دو جزو سائیده طلا کنند ایضاً تخم ترب زرد چوبه ناگکیسر شنگرف در آب عجزات سائیده طلا نمایند ایضاً باپچی یک استاگر [illegible]
هر دو را بآب ادرک دو روز سحق بلیغ نموده جهت بالسدر کنار [illegible] ساخته یکی بخورند و یکی ضماد سازند و در نسخهٔ دیگر گندهک آمله سار یک توله نیز داخل ست
و صرف برای ضماد نوشته ضماد برای چیپ تخم پنوار نیم پاو شنگرف زرد تخم ترب اجوائن باپچی نرنگ نمک سانبهر زرد چوبه صبر سقوطری دار هلد قسط تلخ
گوگرد سهاگه بریان هر یک هفت ماشه توتیای سبز بریان دو ماشه سائیده بروغن آمیخته طلا سازند و در آفتاب نشینند و بعد یک گهری بآب نیم گرم
غسل کنند ایضاً مردار سنگ رال گندهک آمله سار سهاگه تخم ترب برابر در عرق لیمو سائیده طلا کنند طلا بجهت بهق ابیض شیطرج فوه تخم ترب گندهک [illegible]
خردل شب یمانی زرنیخ برابر بسرکه تیز بسایند و در آفتاب طلا کنند که برص و بهق سیاه را نیز نافع ست طلا برای بهق سفید زرد چوبه آنبه هلدی آمله
دانه لاکهه گندهک آمله سار تخم پنوار گندهک چاچسه مساوی کوفته بیخته بآب خالص سرشته طلا نمایند طلا برای بهق پوست تخم مرغ را در سرکه کهنه
سه روز بخیسانند که مضمحل شود بعد ازان نوشادر و نمک کوفته بایکدیگر آمیزند و سه روز متواتر بمالند اگر برطرف شود بهتر والا بار دیگر گل ارمنی [illegible]
طلای دیگر تخم ترب تخم جرجیر و فوه و کندش و شیطرج و شحم حنظل و بادریون و خردل و سقمونیا برابر کوفته بسرکه طلا کنند و این طلا سخت قوی ست قدری قلیل بکار برند
و هر گاه برده و آبله کند روزی چند طلا نباید کرد تا ساکن شود و پس معاودت باید کرد معجون بلادر نسخهٔ هندی نافع بهق و برص معمول مولف مفتاح بلادر کلاه
دور کرده پاو آثار در شیر ماده گاو دو نیم رطل بجوشانند چندانکه شیر خشک شود بلادر را برآورده از پارچه صاف کرده نیم رطل کهنه سیاه سوده آمیخته خوب بکوبند تا یکذات
گردد بسپس قسط تلخ دارچینی جوزبویه قرنفل نارمشک سانج هر یک ده درم باپچی هلیله سیاه هر یک نیم رطل کوفته بیخته با نیم وزن اجزا عسل و پنج رطل شکر سفید [illegible]
معجون بسازند شربت مثقالی تا دو درم اقوال اطبا انطاکی گوید که در بهق ابیض ابتدا الیفی از آب ترب و عسل بورق کنند و قبل ازین ماهی شور خورانیده باشند
بعد ازان این منضج استعمال نمایند اصل السوس ده درم بنفشه تربد سیاه پشان [illegible] صعتر کرفس [illegible] شش درم بادآورد فرنجمشک حنطیانا هر واحد سه درم خربق
پوست بیخ کبر هر واحد دو درم در ده چندان آب بجوشانند حتی که ربع بماند صاف کرده همه را در سه مرتبه بنوشند و بعد دو هفته برای تنقیه ایارج کبار دهند صبح اطریفل
کبیر وقت شام و جوارش فلفل اگر فصل سرما باشد و علیل سرد مزاج بود والا اثاناسیا یا تخم بنیاد هند وانا طایه خاص بدان روغن بادنجان ست که در علاج برص مذکور
شد و گاهی با آن کندش و شیطرج می آمیزند و ایضاً شیح و پوست بیضه و نوشادر بسایند و در سرکه یا آب لیمون بیزند تا حل شود و طلا کنند و بالیدن عکس سفید بود [illegible]
بهق شرط نیست و بران طلای مذکور نهند و گوید که این طلا مزیل بیاض ست حتی که از پشم و برای مطلق بهق و برص حتی که در غیر انسان و هم انچه در برص گفته شد
در بیخ نیز داستحکام بکار آید و ماء العسل نیز بهترین مشروب در بهق ابیض ست و از جملهٔ تجیر آن احتراز از ان در بهق سفید واجب بود همه سفید مثل شیر ست و بار در جب
مثل خربزه هندی مسیحی گوید که در بهق ابیض این معجون بعد تنقیه نفع کند سنبل الطیب مصطکی جوزبوا ابهل شیح زنجبیل پودینه نهری [illegible] قسط اسارون تخم کرفس [illegible]
نانخواه هر واحد پنج درم افتیمون مویز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل بمقدار حاجت شربتی چهار درم دیگر زنجبیل قسط اسارون هر واحد پنج درم افتیمون
مویز منقی هلیله سیاه بلیله آمله هر واحد ده درم عسل بقدر حاجت شربت آن چهار درم دیگر زنجبیل قسط اسارون هر واحد دو درم افتیمون چهار درم کمادریوس مصطکی
جوزبوا اسقولوقندریون سلیخه هر واحد دو درم صعتر کوهی چهار درم صبر غاریقون هر واحد هشت درم تربد سفید مقل هر واحد پنج درم عسل بمقدار حاجت شربت
چهار درم و در بهق سفید و سیاه هر دو خربق سیاه بسرکه و طبیخ ترمس و پوست بیخ کبر بسرکه و فوه بسرکه و شیطرج بسرکه و بیخ سوسن ابجیل طلا کنند و برای بهق سفید
قسط حنطیانا [illegible] راوند [illegible] عاقرقرحا هر واحد یکدرم تخم ترب چهار درم کوفته بیخته بسرکه و قطران بسرشته طلا کنند دیگر گوگرد سوخته چهار درم فرفیون سوخته
یکدرم بلادر سوخته نیم درم خربق سیاه دو درم کوفته بسرکه و روغن قطران گداخته باشند بسرشته یا بقطران که با سرکه جوشانیده باشند تا آنکه سرکه فانی شود و قطران
باقی ماند و طلا کنند مجوسی گوید که علاج بهق ابیض مثل علاج برص ست الا آنکه ادویه بهق ضعیف تر در قوت از ادویه برص [illegible] قوت برص از بهق بود

و آز ادویه او این دواست که آهک آب دیده با آب حل کرده بر موضع طلا کنند و یا تربس باریک سوده بسرکه سرشته و یا پوست بیخ کبر بسرکه طلا کنند صفت طلا
برای بهق ابیض شیطرج و عاقرقرحا و تخم ترب و کندش و خردل مساوی باریک سوده بسرکه خمر سرشته در آفتاب طلا کنند دیگر زنگار یکجزو نطرون دو جزو باریک سائیده
بعسل بسرشند و در آفتاب یا در حمام طلا نمایند دیگر برای بهق سفید بس سوخته و نوشادر هر واحد یکنیم اوقیه آهک دو اوقیه در سرکه تر کرده یکهفته در آفتاب نهند طلا کنند
سعید گوید که علاج بهق ابیض بخوردن گلقند عسلی و تعرق در حمام بر نهار و قی در هر ماه دو مرتبه و اسهال در هر فصل بحب صبر یا بحب ایارج کنند و از اغذیه مولد بلغم
منع کنند و طلا مخصوص مبیعه و گوگرد دو مازو و خربق سیاه و کندش و فوه و تخم ترب مساوی سائیده بسرکه خمر سرشته استعمال نمایند ابو منصور گوید که علاج بهق ابیض
اینست که مریض اعنب مخرج بلغم مثل این حب بخورانند پوست هلیله کابلی ده درم تربد سفید یکدرم عسل بقدریکه سرشته شود شربتی سه درم و یا بگیرند اطریفل صغیر ده درم
تربد یکدرم شحم حنظل ربع درم و این یک شربت است در هر ماه چهار بار بخورند و یا بعض ایارجات بدهند و از شیر و ماهی و خربزه و غیره اغذیه مولد بلغم پرهیز کنند و بخوردن
اطریفل صغیر و دخول حمام مداومت نمایند و بر موضع شیطرج و فوه الصبغ بسرکه طلا کنند و یا بصابون طلا بسرکه و در آفتاب نمایند که آنرا بسر و طلا بعد تنقیه
بدن کنند و این طلا قوی است و نسخه این همانست که در قول مجوسی گذشت لیکن درینجا فوه عوض عاقرقرحا نوشته ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ بادآورد
سه درم سکنجبین شکری ده درم بنوشند و غذا امراق نخود و مغز بادام یا مغز حب القرطم بعد از آن تنقیه بدن بمطبوخی نمایند که در آن تربد و غاریقون باشد و مقوی
بشحم حنظل بود و قی کردن بتخم ترب و تخم شبت و اصل السوس و نمک و عسل الشیار نافع بود و نخود آب با لحم ماکیان و کبک و تیهو و دراج غذا سازند و بعد تنقیه بدن
این طلا کنند و نسخه این سوای خردل همانست که در قول مجوسی گذشت و در نسخه دیگر فوه عوض عاقرقرحا است و خوردن فاشرا بهق و برص را زائل کند و گفته‌اند
حنظل و قنطوریون رقیق و موضع را بخرقه درشت مالیده طلا کنند [illegible] گوید که هر صبح طبیخ بادیان و اصل السوس با درنجبویه یا گلقند بنوشند و با دیگر حب القرطم
در بهق ابیض و برص استعمال نکنند که آن مورث برص است و بعد نضج تنقیه بمسهلات بلغم کنند یا بگیرند دو درم اطریفل صغیر و تربد یکدرم و شحم حنظل یک دانگ
و کتیرا نیم دانگ سقمونیا نیم دانگ اضافه کنند و این یک شربت است و بهتر در هر ماه سه چهار مرتبه اطبست نمایند و یا ایارج لوغاذیا و بعد تنقیه تا مدت استعمال
اطلیه کنند و این طلا آزموده است شیطرج عاقرقرحا فوه الصبغ سائیده بسرکه سرشته طلا کنند طبری گوید علاج بهق ابیض اینست که نظر کنند بقوت علیل
و سن و مزاج و عادت و صناعت او و بفصل سال پس اگر فصل چنان باشد که در آن استفراغ ماده جائز نبود بوجهی از وجوه استفراغ آن نکنند و از معالجه باصلاح
غذا اقتصار نمایند و غذای او مصلح خون گردانند و از اطعمه مرطبه البته اجتناب ورزند پس هرگاه زمانه برسد که در آن استفراغ جائز باشد ابتدا بفصد کنند اگر بدن
ممتلی با امتلای قوی باشد و بعض اوائل صاحب بهق را از فصد منع کرده‌اند و امر چنین نیست بلکه بهترین اشیا در معالجه او استفراغ بفصد است اگر امتلا قوی
باشد پس نگاه کنند اگر بهق بر سینه و گردن باشد حقنه که در آن بابونه و اکلیل الملک و اندک شحم حنظل باشد بعمل آرند و بعد دو سه دفعه از استعمال حقنه چند روز
راحت دهند و غذا بدهند بعده این مطبوخ بنوشانند نسخه آن هلیله سیاه تخم کشوث ده درم پوست هلیله کابلی هفت درم پوست بلیله آمله سنای مکی اسطوخودوس
قنطوریون رقیق حشیش غافث افسنتین رومی اسقولوقندریون هر واحد سه درم مامیران چینی شحم حنظل هر واحد یکنیم درم تخم کرفس انیسون بادیان هر واحد
دو درم افتیمون هفت درم بالنگیم درم بیوند کوفته در صره بسته مویز منقی بیست درم همه را بستوه مطبوخ بپزند و صره افتیمون در آن اندازند پس بقدر احتمال
قوت مریض صاف کرده بنوشند و اتم شربت او یکصد و بیست درم است و تقویت این شربت چنان کنند که یکدرم غاریقون و نیم درم تربد دو دانگ
ایارج فیقرا و بیست طسوج سقمونیا سائیده بعسل بسرشند و قبل از تناول مطبوخ یکساعت زمانی در آن بمالند و از این مطبوخ در بیست یکماه دو شربت بنوشند
بعده راحت دهند و چند روز ترک نمایند و اصلاح غذای او کنند تا قوت او باز آید بعد از آن بصورت بهق نظر کنند پس اگر کم شده باشد حاجت بطلا
نیست که آن بدخول حمام و مالش منحل و متقشر گردد و اگر کم نشود و معالجه در آن اثری نکرده باشد امر بغرغره از مویزج و عاقرقرحا کنند و آنچه در باب غرغره برای
فالج و لقوه و استرخا ذکر کرده‌ایم بعده این طلا کنند بگیرند گوگرد یکجزو نمک هندی نیم جزو حرمل مثل او تخم ترب کندش هر واحد دو ثلث جزو بیخ عرطنیثا دو جزو
بسرکه خمر حل کرده در حمام بر موضع بهق سه روز متواتر طلا نمایند و در آن عرق آورند پس آب گرم بر آن ریزند و بپارچه درشت بمالند و دائم تازه وال آن گلقند

عسل یا سکنجبین بنوشانند و هر روز اگر متحمل این باشد تا آنکه از آن پاک گردد و انچه در کتابها ندیدیم و جماعتی از اطبای فضلا را دیدیم که علاج میکردند صاحب بهق ابیض را با طبیخ
ایشان منع میکردند از احتجام البته و از جماع و اگرچه امتلا بودی و امر میکردند به شستن در چشمه کبریتی و ایشان را فقیع شعیر با کاسنی می نوشانیدند و بهق با طبیخ
زائل می شد و از طلاهائیکه تجربه کرده ایم و اگرچه در کتب نیست خون کبوتر بچه است که بیضه خارج شود و صمغ و سرکه گداخته و مالش او در حمام و اشنان سبز و صعتر فارسی
مالیدن ایضاً او در مقامی دیگر میفرماید که علاج بهق تنقیه بدن با این مطبوخ است پوست هلیله کابلی چهل درم افسنتین رومی شاهتره هر واحد پنج درم افتیمون
هفت درم قنطوریون حشیش غافث هر واحد پنج درم فوه هر واحد سه درم مویز منقی بیست درم همه را بدستور مطبوخ بجوشانند و بعد صاف کردن هشتاد تا هشتاد
درم از آن صاف کرده بران پنج درم شکر سفید و دو دانگ نمک نفطی انداخته هنگام سحر بیاشامند و این دوا یا سه دفعه در یکماه بنوشند و بعد از اغذیه غلیظه بالکل پرهیز
نمایند و مداومت حمام هر روز یکبار کنند و موضع را بسرکه که در آن تخم ترب کوفته خیسانیده باشند بمالند و دائم اطریفل صغیر استعمال کنند و بهترین چیزیکه بدان بهق را
بعد تنقیه بدن طلا کنند افشره برگ انجیر و مصالح آن است و گاهی آن فلفل سفید بسرکه آمیخته نیز استعمال میکنند و این مرض بسرعت زائل میشود و من خلقی را
علاج کردم به ریختن آب گرم که دران نمک و کبریت جوشانیده بود و مقصد تمام یافتند و طلای هر دو جز بهترین است آنرا زائل میکند و شستن موضع با آب گرم مدام
آنرا دور میکند و مخنث و تسبب بعصفر و تسبب بدن حتی که عرق آید آنرا زائل می نماید و نیز خوردن سماقی و خاکستر ایرسا که بسرکه حل کرده نیز آنرا زائل می کند

بهق اسود

و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد ظاهر شود و چون آنرا بخارند مانند سبوس از آن جدا شود و بعد مالیدن سرخ نماید و چون افراط کند برص اسود حادث گردد و حدوث
او از مخالطت مره سودا با خون و جریان او با وی بسوی جلد بود و آنچه اکثر آفت که جوانان را بسبب احتراق صفرا در ایشان و میل او بسوی سودا حادث شود
و همچنین در بلاد حاره و در بدن لاغر گندمگون گندمگون کسانیکه میل کنند باغذیه مولد سودا و انطاکی گوید که بهق اسود را اکثر قوابی و جذام گویند و تبطیش نیز نامند
بهر آنکه از افراط عطش و خشونت و تغییر جلد از رنگ طبیعی بسوی سیاهی است و سبب خلط او در قول اول اغلب تقدم صحت حال و جلد ابیاست که مقدم جذام
باشد مگر در زنان و اطفال بعضی از ایشان بسبب استلاو در آن هنگام بعدی فضلات خون و سبب خاص او خوردن ماهی شور و مثل با دنجان بود
علاج اول فصد کنند و مسهل سودا و ماء الجبن دهند با جمله مانند علاج جذام علاج کنند و ترطیب بدن و مزاج باستحمام مفرطه و اغذیه مولد خون رطب نمایند و خربق
سیاه بسرکه طلا کنند و طلای زرنیخ و زاج و گوگرد و آب ترب مجرب است و تجربه ایضاً مروارید ناسفته با سرکه کهنه سحق کرده بمثل بهق سیاه و سفید مالیدن مجرب و مفید است
سفید یکماه شهر الفاریجه سوده و طلای ریق ساختن و بعد چهار گهری شستن ازاله بهق سیاه از مجربات صاحب تکمله است اقوال ابن هیثم طبری گوید که انچه در علاج
بهق ابیض ذکر کردیم بعینه در معالجه بهق اسود است غیر آنکه انچه بعد تنقیه دهند بجای اطریفل صغیر کبیر دهند اگر مزاج او متحمل باشد و اگر مزاج او حدت پذیرد یا خشک گردد
معالجه او بطریق مذکور ترک نمایند و تعدیل بتلطیف و ترطیب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال یابد و نقل معالجه او بفصل موافق تر مثل فصل ربیع یا خریف کنند و از بلاد
بسوی بلاد او فق نقل نمایند عیسی گوید که بهق اسود را نفع میکند اسهال بهلیله سیاه و کابلی و بلیله و آمله و افتیمون و بسفایج و نمک هندی و لاجورد مغسول و اسطوخودوس
و غاریقون و حجر ارمنی و هرچه در بهق ابیض مذکور شد بدان طلا نمایند و خاصه برای بهق اسود این طلا نیکو است زرنیخ احمر قنطوریون و گوگرد آمیخته بعد مالیدن آن
بقطرون در آفتاب طلا کنند دیگر خربق سیاه خربق سفید آهک مغسول پوست بیخ کبر شقائق النعمان بسرکه طلا نمایند شیخ میفرماید واجب است که ابتدا بفصد کنند
اگر در اینجا کثرت خون باشد و استفراغ خلط محترق سوداوی بمثل طبیخ افتیمون و غاریقون و هلیله سیاه و بسفایج و اسطوخودوس و مویز و انجیر و مانند آن و حجر ارمنی
و لاجورد چون در ادویه آن افتد بالغ النفع بود و خربق و ایارج لوغاذیا و ایارج روفس و غیر آن و از استفراغات ملایم ماء الجبن با افتیمون است هر روز یکدرم افتیمون
در یک قدح ماء الجبن با آهستگی بنوشند و گاهی نفع میکند آنرا استعمال اغذیه حسن الکیموس و استعمال حمامات و استعمال اطریفلات افتیمونی سعوط نافع برای آن
و برای برص اسود نیز هلیله سیاه آمله شیر هر واحد پنج درم زنجبیل نیم درم زرنیخ هر روز سه درم صبح و سه درم وقت عشا بخورند و هرگاه بدن گرم شود چند روز ترک نمایند
بعد از آن اعاده کنند و لازم است عنایت باشتغال با صلاح حال طحال اگر فاسد باشد و از جذب سودا ضعیف بود و بعد از آن اطلیه قاشره قوی الجلا بجاذب خون

صحیح استعمال کنند و هرگاه آبله کند چند روز راحت دهند تا آنکه جلد ساقط گردد بعده معاودت کنند اگر بسوی آن حاجت افتد و گاهی نمیگذارند که آبله کند بلکه هرگاه در سوزش
آغاز کنند ترک میکنند تا آنکه ساکن گردد بعد از آن اعاده می نمایند و این ادویه مثل تافسیا و فلفل و خردل و حرف و شیر یتوع و شیطرج و حرمل و تخم ترب و پوست بیخ کبر
و طلاء کبیکج نیز نافع در بهق و برص است بسبب شدت جذب خون و استخوان پوسیده و نوی کهنه پوسیده از دیوار گرفته و جمیع جالیات قویه مذکوره در باب قلع آثار و امثال آنها که
بدان طلا کنند آب قنابری و طبیخ حنظل ست صفت طلای جید بگیرند تخم ترب و باکندش سوده بر بهق اسود در حمام طلا کنند و ایضاً تخم ترب و تخم خردل با انجیر مطبوخ
در سرکه سرشته طلا نمایند ایضاً طلای جید شونیز بریان شیطرج فارسی هر واحد ده درم شب یمانی نشاسته هر واحد سه درم زاج مازو هر واحد دو درم تخم حب الرشاد بریان یک درم
بسرکه تند طلا کنند بعده اگر اثر عارض شود تدارک آن بشیر زنان نمایند و جمیع اطلیه قویه مذکوره در باب برش و نمش و غیره نافع بهق اسود ست صاحب کامل گوید که دوای
بهق اسود آنست که تنقیه بدن با دویه منقی سودا کنند و از اغذیه مولد سودا منع نمایند و برای بدن ماده معتدل با غذیه معتدله باز آرند و بعد تنقیه بدن این اطلیه
بر موضع طلا کنند سرگین زرزور که آنرا برنج خورانیده باشند سائیده بسرکه آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند پیاز و باریک سائیده در آفتاب آن طلا نمایند و یا بگیرند زرنیخ
و باریک سوده بعسل یا سکنجبین سرشته در آفتاب یا در حمام طلا کنند و یا خربق سیاه بگیرند و مثل سابق بدان عمل نمایند صفت طلا برای بهق سیاه زرنیخ و زاج
و کبریت مساوی با یک سائیده بسرکه سرشته طلا کنند ابن هبة الله گوید که علاج بهق اسود بفصد و اسهال و نضج مره سودا مثل مطبوخ افتیمون و منع از اغذیه
مولد سودا مثل عدس و کرنب و لحم بقر و بادنجان و استکثار از حلوا و تعدیل غذا کنند و غذا مرطب مثل لحم ماکیان و حملان صغار و زردی بیضه و شراب رقیق اختیار نمایند
و در حمام داخل شوند و این دوا طلا سازند صفت آن تخم ترب و تخم جرجیر و کندش و قسط هر واحد دو درم سائیده بسرکه و عسل سرشته استعمال کنند ابن قوح گوید
که علاج این اولاً فصد و بعده انداختن ست بعد از آن طبیخ افتیمون بهرات کثیر نوشند و مداومت تناول این معجون کنند بگیرند هلیله سیاه و افتیمون کوفته با موییز منقی سرشته
هر روز بقدر یک جوزه بخورند و از همه مولدات سودا اجتناب نمایند و غذای او لطیف سریع الانهضام مرطب سازند و ادمان حمام بلا توقف نمایند و تدبیر البلغم کنند و اطلیه
مذکوره در باب بهق ابیض را طلا نمایند و طلا برای این شیطرج فوه هر یک دو جزء مرداسنگ زاج هر واحد یک جزء و رازیانه چهار جزء بسرکه که اندران قطعات آهن جوش کرده باشند تا آنکه سیاه
شود بسرشته طلا کنند و آزموده است برای آن ایضاً که با آب قنابری طلا کنند و یا بگیرند خاکستر افعی سرگین سوسمار به تخم بنج مطبوخ سائیده طلا سازند که این هر دو نوع
بهق را نافع و مجرب است و طلا تخم عنب الثعلب نیز بسیار نافع بود و ابن الیاس گوید که در اول امر فصد از اکحل و باسلیق و صافن کنند و اخراج خون بقدر قوت واجب نمایند
و از اغذیه غلیظه منع کنند و استفراغ بدن بعد تمام نضج بمطبوخ افتیمون یا حب آن نمایند و یا بگیرند تخم افتیمون هفت درم بادنجویه تخم کاسنی بادیان هر واحد سه درم جوشانیده
صاف نموده شکر ده درم داخل کرده معجون نجاح هفت درم افزوده بنوشند و بعد استفراغ تبخیر و ابزن و غذا حساء القمح و لحوم تیهو و ماکیان و کباب غذا سازند و حمام کثیر استعمال
نمایند و طبیب جراح کنند و بعد تنقیه بدن موضع سودا را باین ادویه طلا سازند پوست بیخ کبر و شیطرج هندی و خربق سیاه و خردل مساوی کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته طلا کنند
شیخ شفائی گوید که فصد و هر هفت انداختن کنند و از اغذیه حریفه و لحوم مولد سودا مثل لحم فرس و بقر و خرگوش و لحوم شکار و بقول گرم منع کنند هر صبح شربت نیلوفر یا بنفشه
یا سکنجبین ساده و ماء الجبن بنوشند و غذا حصیمیه بمغز بادام یا لحوم مزغاله و طیور و جوجه مثل لحوم مذکوره سازند و بعد نضج مطبوخات که دران سنا و هلیلجات و افتیمون و خیارشنبر
و مانند آن باشد تنقیه کنند و تنقیه ما تام کثیر در غیر وقت خلو استعمال نمایند و بعد تنقیه تامه اطلیه حاده بران طلا کنند انطاکی گوید که قی بشبت و مغز خربزه و حب البان
و نمک و سکنجبین کنند بعده ملازمت بر گلقند شکری و سفوف سودا و آب شاهتره بروغن بادام و شکر نمایند پس اگر حاجت بمطبوخ افتیمون داعی گردد هر روز از ان چهار اوقیه
بنوشند که آن بغایت نافعست خصوصاً بشکر و نیم گرم و گاهی مقوی بلاجورد کرده میشود و اصلاح اغذیه بدستوری نمایند که در برص گذشت و از اجل مشروب بهق اسود
ماء السکر ست و اجتناب از احترازات واجبست هر چیز سیاه و بارد یابس مثل لحم بقر و ماهی ست و از شیخ جواز فصد در بهق سیاه بسبب کمیت خون نیست بلکه بنابر رداءت
او و کیفیت ست هرگاه علامات دال بران ظاهر گردد و اطلیه این همانست که در بهق ابیض گذشت گیلانی گوید که کلیه عامه در آثار بعماجة الوان و خصوصاً در بهق
اسود آنست که انجاح بر عضو باستعمال ادویه قوی الجلاء و تقشیر بیاست که منتهی با حوال ردی و خیم العاقبت نامیشو تر از اول بهیکه دو زیراکه از جلد بیشتر از بهر و پوست
او بپوست اولی می افتد و ما تحت او رنگین برنگ کریهه که علاج او دشوار باشد باقی می ماند و مشاهده کرده شد شخصی را که بهق اسود بر چهره او بود و علاج او بعضی باستعمال

فـ بر بانی در این معجون فهرست بلیله کابلی افزوده و تیمور کانح تا سی ۱۴۷۵ سال زقوم بلیغی ۱۲ مستر فزود

حیرتی

این ادویه قویه بران نمود و از چهره او جلد ساقط شد و موضع بسیار بسیاهی قبیح فاحش تر از اول و زیاده تر و فراخ تر رنگین گردید پس برای موضع سیاه تمام استعمال کنند صابون گریش
مجربست بگیرند فرفیون دو اوقیه خربق سفید یک اوقیه گوگرد زرد یک اوقیه و گاهی اشخار سوخته نیز افزوده میشود و ازان لطوخ سازند دیگر بگیرند گوگرد زرد و بورق هر واحد نیم اوقیه
قاقله شصت دانه و بسرکه طلا کنند و بموضع صحیح چیزی ازان نرسانند و بعد خشک شدن بآب سرد بشویند دیگر آرد کرسنه و جوز و تخم حرجیر و بادام تلخ بیخ قثاء الحمار هر واحد
یکجزو بشراب و عسل سوده طلا کنند و بعد ساعتی آنرا مالیده دور کنند و این کلف و نمش و آثار سیاه را نیز نفع کند دیگر برگ انجیر در سایه خشک کنند و بچندان شبحانی آمیخته
بسرکه طلا نمایند و یا بگیرند برگ انجیر نیم اوقیه و نطرون چهار اوقیه و بسرکه در حمام طلا کنند و زرنیخ سرخ بزاج و یا گوگرد آنرا انفع بالغ نماید و این چنان کنند که موضع را بنطرون بشویند
بعده لطوخ این اشیاء در آفتاب کنند **ایضاً** تخم ترب ده درم کندش و قسط هر واحد دو درم بسرکه سرشته طلا کنند **حکیم شریف خان** در حاشیه شرح اسباب مینویسند که حکیم ثنا
سرهندی گفته که آنچه در امثال این امراض بمرات در تجربه رسیده دوای زرد چوب بریان و ریوند سوخته است که ازین امراض چیزی باقی نمیگذارد و در جذام طریق استعمال آن
مسطور شده و هم او گفته که صاحب این مرض را بنوشیدن حنا تا چهل روز امر کردم و در کمتر مدت ازان صحت یافت گویم که من نیز نقوع برگ حنا بقدر چهار توله در آب استعمال
کردم و درین امراض کثیر النفع یافتم **مولف اقتباس** نوشته که اول فصد باسلیق یا هر دو صافن کنند و جهت تنقیه سوداء ماء الجبن یا مطبوخ افتیمون فواکهی علویخان
نوشانند و بعد از انفراغ ماء الجبن اطریفل افتیمونی علویخان دهند باین صفت که قند آفتابی مویز منقی عسل هر واحد یکصد و ده مثقال گلاب کیوره و عرق گاوزبان یکنیم آثار
شب خیسانیده صبح جوش کرده مالیده صاف نموده بقوام آرند و پوست هلیله زرد و کابلی و آمله و هلیله سیاه و زرشک بیدانه هر یک پنج درم افتیمون برگ شاهتره صلیب
بادرنجبویه هر یک هفت درم ترید سفید پانزده درم غاریقون سفید سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بیامیزند شربتی از دو درم تا سه درم و اغذیه رطبه خورند
و این ضماد از مجربات شاه ارزانی ست خربق سیاه تخم ترب قسط تلخ کندش زرنیخ کبریت زرد تخم حرجیر همه برابر کوفته و بعسل آمیخته بکار برند و ضماد شیخ الرئیس که دران
شونیز بریان و غیره ست و آن در قول شیخ گذشت بکرات در تجربه راقم آمده گاهی تخلف نکرده لیکن در بیجاسنامی کی عوض نشاسته نوشته

برص اسود

و آن نوعی از بهق اسود ست که داغهای سیاه پدید آید و خارش و درشتی باشد و جلد را مقشر سازد و فلوسها مانند فلوس ماهی از جلد جدا شود و این اقسامهای متقشر گردند
و شیخ الرئیس میفرماید مرضیکه مسمی ببرص اسود ست نسبت او با برص ابیض مثل نسبت بهق اسود با بهق ابیض نیست بلکه آن جنسی مخالف در معنی از برص ابیض ست زیرا که
برص اسود که آن مسمی بقوبای متقشر ست آن شبیه بتخرف بود که جلد را عارض شود با خشونت شدید و تفلیس ماهی و خارش آن بسبب خلط سوداوی که آنرا جلد تنقیه کند
او ست تشرب قوی تر ازان نماید که در رنگ تنها اثر کند و آن از مقدمات جذام ست اگر کثرت و شدت نماید و آن با وجود حرارت خود و با وجود آنکه مزمن ازان
زائل نشود اسلم از برص ابیض ست و اما فرق میان بهق اسود و برص اسود تقشر و تفلس و تخرف ست که این در بهق اسود نباشد **علاج** مانند بهق اسود علاج این کنند
لیکن این محتاج تر بترطیب بدن شدید تر و باستفراغ قوی تر و بعده جالی تر منجمله ادویه بهق اسود استعمال کنند و گاهی اتفاق افتد صاحب او را که جماع انتفاع یابد اما
حمام آنرا کثیر النفع ست پس اگر اشتداد یابد بمعالجه او بعلاج جذام نمایند و انطاکی گوید که در علاج برص سیاه ابتدا بنوشیدن این طبیخ کنند شاهتره سنا بسفایج هر واحد
هژده درم سپستان عناب گل بنفشه رب السوس خطمی هر واحد دوازده درم گاوزبان گل سرخ حلبه عنصل عصی الراعی بادآورد اسطوخودوس افتیمون حب البان هر واحد
هشت درم کوفته و شش صد درم آب خالص بجوشانند تا سوم حصه بماند صاف کرده بعسل شیرین ساخته هر روز بیست و پنج درم ازان استعمال کنند و در هفته دوم
هر روز با نیم مثقال هشر و دیطوس اگر باشد و الا بجوش افتیمون یا نجاح بنوشند و در هفته سوم هر روز با دو مثقال سفوف سوداء ایس اگر مرض زائل نگردد یک مثقال ازین حب
بخورند که اختراع آن کرده ام و در تجربه صحیح یافته شد بسفایج افتیمون هر واحد یک اوقیه سائیده یک هفته در روغن پسته گذارند بعده گل سرخ صنوبر کبیر هر واحد نیم اوقیه
مروارید آنرا بسفایج یا لاجورد و سقمونیا هر واحد چهار درم کوفته بیخته بگلابی که اندران از یک عنبر حل کرده باشند حب سازند و اگر حاجت بمروارید محلول داعی گردد درینجا نیز
بدستور برص ابیض استعمال نمایند اما استعمال اطریلال درین نوع جائز نیست و واجب ست ترک همه اغذیه خشک که آن گرم باشد مثل عسل یا سرد مانند کم فقر و سائر
ترشیها و ماهی مطلقاً و اکثار شکر و مویز و مسکرات و بیضه مرغ و اسفاناخ و انگور و انجیر و هر چه مولد خون باشد و پوشیدن مثل حریر و علاج قوبای متقشر این گی ست وانه

مجربات در ازاله این طلای برگ انجیر و تخم خربزه و مربی بعسل ست اولا بعده صمغ بلاط ترمس شش درم قلفونیا سه درم کندر یکدرم بر آتش منقل کبریت بلا طلا اندازند و حرف
و شونیز و تخم شقائق آنرا زائل کند مطلقا و زهره فیل و بلخ سیاه بزفت و قطران طلا و همچنین بازو و خاکستر استخوان [illegible] سفید در آن باشد که بهر حیه از نهایا
میسر شود و مداومت استعمال فلفل سفید و خربق سفید و زنجبیل به فیقرا مجرب ست ایلاقی و جرجانی مینوید [illegible] طلای بیب آنها مثل کلف ست
نمایند بعده تنقیه کنند بادویه مخرج سودا مثل حب اصطمخیقون و مطبوخ افتیمون و مانند آن و بعد تنقیه اطریفل افتیمون [illegible] استعمال کنند و در بهق خشونتی بود و شق
وافتیمون سخت صواب بود و حمام سود دارد و هر شب پاشنه بروغن چرب کردن نفع کند و این سفوف سه درم صبح و [illegible] هر شب با موینیقی کوفته گلاب و تکمیل ادرار [illegible]
این همانست که در بهق اسود در قول شیخ گذشت و این طلا سود مند ست بگیرند خربق سیاه و سفید و آهک شسته هر یک برابر و با آب آمیخته [illegible] صاحب نمش

کلف و نمش و بریش

کلف که آنرا در هندی جهائین گویند نشانی بود که بر رو افتد و مائل بسیاهی باشد و نمش قطعه هست بر صرف سیاه یا سیاه مائل بسرخی بود که در جلد حادث شود و بهندی
لهسن گویند و بریش که آنرا بفارسی کنجدک نامند نقطهای خرد سیاه ست که اکثر بر رو عارض شود و گاهی مائل بسرخی بود و این همه گاهی مولودی بود و از علاج
نیست و گاهی حادث بود بعد ولادت و اسباب اینها قریب بیکدیگر ست اما کلف سبب او خون سوداوی محترق ست و بخارات اخلاط سوداوی مجتمع در معده
یا در سائر بدن متصاعد بسوی چهره و استکثار تناول اغذیه غلیظه مولد سودا و ادویه حریفه محرقه و من اکثر عارض میشود [illegible] آن جهان تپ ربع چون تپ ایشان طول کشد
بسبب احتراق اخلاط و کثرت ماده سوداوی و ضعف طحال از جذب سودا و ایضا بزنان حامله و زنان که رحم ایشان [illegible] بسبب اجتماع فضول حیض ایشان
و ارتفاع ابخره ازان بسوی رو و گاهی بسبب مباشرت در ایام حیض و نفاس و گاهی در [illegible] معجون کنند بگیرند هلیله سیاه و افتیمون و کوفته الا آنکه [illegible]
اندک و بالای جلد و در عروق باریک بود بخلاف ماده کلف و فرق میان اینها و میان بهق اسود آنست که [illegible] حمام بلا توقف نمایند و تدبیر [illegible] باید که
بسبب خونی باشد که از کشادن دهن رگ بسبب امتلا یا شگافتن رگ بسبب ضربه یا غیر آن زیر جلد بند شود و بسبب آنکه اندران قطعه آهن جوش کرده تغیر گردد پس آنچه
مائل بسرخی باشد نمش بود و آنچه مائل بسیاهی باشد بریش بود و آنچه ازین بهن گردد آنرا کلف نامند و قومی آنچه مثل نقطه بود [illegible] مطبوخ سائیده طلا سازند که [illegible]
عارض شود و بسبب یبس مزاج او و آنچه منصور گوید که نمش موضوع ست کلی با پنجابی رنگ و سببش اندفاع ماده سوداوی بسوی [illegible] شود و دم
مائل بسرخی که گاه زیاده شود و گاهی کم گردد و سببش بخار فاسد سوداوی ست که از معده مرتفع شود و علاج تدبیر این همه مثل علاج جذام باشد از فصد و اسهال سودا
و امثال آن و کلف که از اجتماع سودا در معده باشد و فساد معده و بودن رنگ کلف مائل بسبزی و زردی شاهد اوست درین صورت تنقیه معده و تقویت آن مناسب
بود و فصد باسلیق و اسیلم نفع دارد و آنچه از اجتماع سودا در سائر بدن باشد و بودن کلف سیاه یا مائل بسرخی گواه اوست تدبیرش تنقیه تمام بدن ست از فصد و اسهال
سودا و ماء الجبن و این سفوف نفع دارد افتیمون هفت مثقال ترید موصوف غاریقون سفید هر واحد یک مثقال بدو نوبت بشربت سکنجبین بخورند اکثر نسخ مجلس عمل
کنند و هر چه خون را صاف کند و سودا را برآرد مفید بود و بالجمله بعد تنقیه ادویه که جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل گرد و تخم خربزه و جرجیر و ترمس و تخم ترب و کندش
و دارچینی و قسط و مغز بادام تلخ و ابرسا و خاک معدن سیماب که برنگ شنگرف میباشد طلا نمایند و باید که در ابتدای مرض ادویه قابضه مانند آب مورد و گلاب آرد عدس
با ادویه مذکوره بیامیزند و اگر مرض مزمن بود حاجت آمیختن قابضات باطلیه نباشد و ایضا نزد یکی استعمال این ادویه اول آب گرم آن محل را تکمید نمایند پس طلا کنند تا زود
اثر کند و بعد زوال مرض تا چند روز ادویه قابضه طلا کنند تا مرض عود نکند و چون اطلیه بکار برند احتیاط نمایند که جراحت نشود و اگر سوزش آرد روغن گل مالند
و نمش و بریش محتاج باطلیه قوی تر ازین ادویه بود و بیان ادویه مفرده و مرکبه که نافع این امراض اند ضماد برگ نیلوفر که در شام می روید در ازاله کلف و نمش
مجرب سویدی ست و کذا بهمنی بسرکه سرشته بالخاصیت و کذا برگ کبر و کذا برگ سنای مکی مثل غبار سوده و بسفیدی بیضه سرشته هر شب تا پنج روز و کذا برگ [illegible]
مجرب اوست و ضماد انجیر خام و آرد حلبه بسرکه خوب پخته و کذا کباش قرنفل و کندش و تخم ترب باریک سائیده بعسل سرشته و کذا برگ قثاء الحمار [illegible] آن کذا
[illegible] تخم ترب و کذا تخم خربزه با پوست بیضه سرشته باریک سوده و کذا بورق پنج درم قسط هندی ده درم سوده بعسل سرشته [illegible]

وزعفران و قسط تلخ بشیر خر سرشته و کذا برگ حماض و پوست بیخ آن کوفته بسرکه تند سرشته و کذا برگ یاسمین تر و گل آن هر واحد و کذا غضار چینی سوده دراز اله کلف
و نمش از تجارب رازی و ابن ماسویه و غیره است و دیگر اطبا نوشته اند که **ضماد** قفر الیهود بعسل و کذا تخم ترب بعسل و بروغن تخم او و آب او و کذا فولان هندی و کذا سنبل الطیب
بشراب کهنه یا سرکه تند آمیخته و کذا ترمس تلخ و قسط هندی بسرکه و عسل و کذا سرگین گنجشک اسفیدی بیضه و کذا مغز تخم خربزه با آرد گندم سرشته قرص سازند
و خشک ساخته بسایند و کذا پوست خشک آن باریک سوده و کذا بیخ نی فارسی با آرد ترمس تلخ و کذا آب حند قوقا و تخم آن و کذا حضض مکی و کذا قرفه بسرکه یا بعسل
و کذا تخم جرجیر بعسل و کذا بزرکتان و انجیر و نطرون و کذا بزرکتان و بورق و کذا پیاز نرگس بعسل و روغن آن و کذا پیاز آن با آرد شیلم و کذا ابریسم و خربق سفید مساوی
و کذا ریوند باریک سوده بسرکه و کذا تخم شلجم سوده بسرکه سرشته و کذا وج صبح و هنگام خواب یا ده مرتبه و کذا شمد انج با گوگرد آمیخته و کذا [illegible] خفاش و کذا سرخس بعسل
یا بعینه سائیده و کذا بیخ سوسن سفید بشیر تازه سرشته و کذا برگ کبیکج و کذا زنگ آهن با آب و کذا آب مرزنجوش بعسل و کذا خرمهره سوخته و دارچینی و آرد باقلا و کذا خربق سیاه
و ابریسم هر یک سه درم و کذا تنکار و شیطرج بعسل و کذا صابون کهنه و حرف و کذا مر بسرکه و کذا روغن قثاء الحمار با موم زرد و کذا دردی شراب ده درم اشنان نیم درم و [illegible]
را سوخته با اشنان مساوی و کذا حناء و چندان صابون کهنه و کذا بیخ سوده با آب خربزه یا بسرکه سرشته و کذا آب پودینه نهری و کذا زراوند مدحرج بسرکه سرشته و کذا تخم آن
طاوس سوخته بسرکه سرشته و کذا ترب صحرائی و کذا نخود سفید و ترمس و بیخ هر سه باریک سوده بزهره بز سرشته و کذا [illegible] در زیت بپزند تا مهرا شود پس دور کرده
آن زیت بکار بردن **وشربت ضماد** جوز بوا و کذا لادن و کذا اسفاناج و کذا شیر [illegible] تازه و سرشتن ادویه کلف و نمش با شیر زنان هر واحد حالی و [illegible] کلف
و نمش ست و گویند که مداومت خوردن بیضه مورث کلف و نمش ست و باقی ادویه مفرده که در باب بهق ابیض مسطور شد نیز نافع کلف و نمش ست و نزد اطبای هند
طلای گل چنبیلی مع برگ و پوست او با آب سائیده رافع کلف و تیرگی چهره است دیگر کنجد با لیمون با آب ساده سائیده بر رو روز سه بار طلا نمایند و آب بر رو نرسانند و بعد
چند روز بیخ سائیده طلا نمایند تا پوست سیاه جدا شود دیگر کف دریا با آب لیمون سائیده بر کلف صبح و شام مالیدن بغایت سودمند است دیگر [illegible] سرخ شب
در آب ترکرده مقشر نموده مغز آنرا با سرکه تند سوده تا سه روز بمالند و بعد از هشت پاس قدری روغن گاو شسته مالیده باشند دیگر مجرب هرتال را با آب کشنیز [illegible]
طلا سازند اگر نفع نکند تنقیه کنند دیگر جهت کلف و برش مجرب نوشته سرسون زرد و دانهای کلان چیده بیست درم در نیم رطل شیر ماده گاو با آتش ملایم بجوشانند تا تمام
شیر جذب شود پس سرسون را خشک کنند و سائیده نگاهدارند وقت حاجت قدری در آب حل کرده بر رو و بر آثار هر جا که باشد بمالند و ساعتی نگهدارند بعده بدست
مالیده دور کنند و همیشان عمل آرند و اگر خواهند که بشویند با آبیکه در آن سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند دیگر نافع کلف بیخ و شاخ چولائی سوخته با آب آمیخته بمالند
و ساعتی در آفتاب نشینند و بعد خشک شدن آب گرم بشویند و نمک سنگ سائیده بر رو بمالند دیگر برگ تلسی با آب سائیده مکرر طلا سازند دیگر [illegible] با آب
[illegible] سوده طلا کرده باشند و یا سیماب با چوک مساوی سوده طلا نمایند دیگر [illegible] تخم نیم بسرکه سائیده بمالند که نافع کلف ست یا عدس با آب لیمون سائیده
طلا میکرده باشند ایضاً جهت کلف تخم ترب با تخم خربزه آرد باقلا بسرکه ترکرده خشک نموده مغز بادام مقشر قسط اکلیل الملک کتیرا برابر سوده بشیر میش آمیخته [illegible]
کلف بمالند ایضاً کنجد سیاه و زیره و پوست درخت سرس با شیر ماده گاو سحق نموده بر کلف بمالند تا یکهفته که کلف را زائل سازد و بشره را نرم گرداند مجرب
نافع کلف کنجاره سرشف با سیر نوشادر یک درم چوک سهاگه هر یک دو درم ادویه را باریک سائیده بروغن سرشف چرب سازند و [illegible] با آب عصفر حبوب ساخته وقت
حاجت حب را با آب عصفر سائیده طلا کنند و بعد چند ساعت دست از روغن سرشف آلوده طلا را آهسته آهسته دور کنند و تا یکهفته همیشان عمل نمایند تا اثر کلف نماند
دوائیکه کلف را مفید ست تخم ترب سپید و آرد باقلا گل عصفر هر یک یکماشه خوب سائیده در آب حل کرده وقت شب استعمال نمایند ایضاً که مجرب [illegible]
قسط تلخ بیخ سوسن خرء العصافیر برابر در سرکه سرشته طلا کنند ایضاً تخم ترب تخم پنوار با بچی مساوی کوفته بیخته بمالند ایضاً پهتکری بریان ده دام مغز [illegible] هر یک
یکدام چونه خانه تنبولی نیم دام هر سه را در آب لیموی کاغذی بسایند تا مثل مرهم شود پس نگهدارند و بمالند در یکهفته بنهایت دو هفته کلف تمام دور شود و هر گاه که [illegible]
خشک گردد دیگر آمیزند طلا معمول در کلف هرتال ورقی قلمی هر یک یک درم سائیده صحیح کنند و یک حصه آب سرد سائیده بمالند و یک گهری در آفتاب نشینند و با آب گرم بشویند
در سه روز دفع می شود **فوعد** بلکه از معمولات گل سرخ یک توله سم الفار ده سرخ سائیده جهما سازند وقت حاجت با آب سوده طلا نمایند دیگر ترکیب استعمال سم الفار

که در باب بهق ابیض مسطور شد و درین باب نیز مجرب است طلا که جهت کلف مجرب نوشته سر لیموی کاغذی بکارد بریده تنه چوب را ریزه کرده در ان لیمو پر کنند و باز
کلاه لیمو بجایش نهاده تا یک هفته در جای محفوظ نگاه دارند پس سر چوب را برآورده با پنج نی کهنه بسایند و شب طلا کنند و صبح بآب گرم بشویند دیگر قسب یمانی و کهربا در سرکه
سائیده بر کلف طلا کنند دیگر پوست ترنج زنباد در آب سوده طلا سازند دیگر پوست درخت نیم پوست درخت سرو پوست درخت انار هلدی دارهلد ناگرموتهه لوده پهالی مساوی
سائیده طلا کنند که همه را نیز نفع کند اقوال اکابر ابو سهل گوید که این دوا کلف و نمش را نافع است بوره ارمنی یکجزو مغز بادام تلخ دو جزو سائیده طلا سازند دیگر
آرد ترمس بوره شیرخ بریان مساوی بروغن نرگس آمیخته طلا کنند دیگر برای کلف و برش کندش یکجزو زرنیخ زرد دو جزو بوره ارمنی یک نیم جزو بطیخ بابونه آمیخته طلا
نمایند دیگر تخم ترب و تخم کرفس باریک سائیده بسرکه یا ماست طلا سازند دیگر برادهٔ شاخ گوزن سوده تخم خربزه آرد باقلا بسرکه تر کرده خشک نموده بادام تلخ مقشر
هر واحد دو جزو اکلیل الملک قسط صمغ کتیرا هر واحد یکجزو آمیخته استعمال نمایند دیگر آرد ترمس آرد نخود نشاسته بیخ نی سفیدی بیضه آمیخته بکار برند دیگر آرد بیخ
آرد باقلا بادام مقشر قسط تلخ زراوند طویل بآب خربزه سرشته در شب طلا کنند و صبح بآب بابونه و بنفشه بشویند دوا اینکه قلع کلف کند مغز حب المحلب مغز بادام شیرین
مغز تخم خربزه خاک معدن سیماب مساوی طلا کنند دیگر ترمس تخم ترب قسط بادام تلخ بورق تخم جرجیر فلفل گرد مقل مساوی مقل را در آب حلبه حل کرده ادویهٔ
دیگر سوده آمیخته بکار برند طلا برای برش و نمش مغز بادام تلخ بورق تخم ترب بلعاب حلبه آمیخته بر رو طلا کنند دیگر آرد ترمس بادام تلخ و تخم کرنب بشیره آمیخته
طلا کنند و بالصابون ضماد نمایند و هرگاه سوزش شود بشویند و روغن بادام بمالند بعده اعاده کنند و یا اشق بسرکه حل کرده طلا نمایند و یا مقل را بلعاب حلبه حل کنند و طلا
سازند و هر دوا که برای کلف و برش و نمش و خیلان استعمال کنند بعد خروج از حمام یا بعد تکمید موضع آن بآب گرم بسیار یا آبیکه دران بابونه و بیخ نی و اکلیل الملک
جوشانیده باشند و بعد تنقیه بدن از خلط غالب و فضولات که بسبب آن این آثار ظاهر شده باشد بکار برند شیخ میفرماید و واجب است که در علاج این همه قبل از آنکه
جمود خون اشتداد نماید و سیاه گردد مبادرت نمایند زیرا که بعد از ان علاج آنها دشوار گردد و اما خون میت و برش را گاهی بنشتر که جلد رقیق را جدا کنند خارج می نمایند
پس اگر در انجا خون جامد باشد بآهستگی برآیند و اگر غیر جامد باشد نیز می سائل گرداند بعد از ان علاج تمام جلا بادویه نمایند و علاج برش و نمش بمثل این طریق کرده موفق
آید لیکن لازم است که عقب آن ضماد که دران قبض باشد بکار برند تا خون از دهن رگها بار دیگر سیلان نکند و با وجود این آمیختن ادویهٔ قابضه با ادویهٔ محلله که استعمال کرده شود
لابد است تا ادویهٔ محلله ماده را از طرف تفکیک رگها کشاده شده جذب نکند خصوصاً در ابتدای کلف و لهذا استعمال ادویه که سوزش شدید آرند سزاوار نیست و در مرض مزمن
و القرمه خوف آن نیست بلکه واجب است که بران ادویهٔ محلل لذاع بعد رگ زدن و نهادن متوالیا استعمال کنند و ایضاً در مرض اسود غیر این هر دو ممکن است که
خون میت در ابتدا تحلیل شود و ریختن آب گرم بسیار زمانی دراز بران خصوصاً اگر دران آب قوت محلله باشد و گاهی او را شرط میزنند و گاهی نفع میکند آنرا اطلای
شیاف مرشیاف وردی و مانند آن چون در روزی دو بار تکرار آن نمایند بعد از آنکه موضع را بمثل طبیخ اکلیل الملک بشویند و بهتر آنست که این هر دو دوا و غیر آنها بآب
حلبه استعمال کنند و شیاف مرطب از مرقلع باقی از تنقیه ادویه که ضعیف تر است میکند و با ست که انجیر در سرکه ترش تر کرده تحلیل خون میت میکند و همچنین نطرون
بریان و سرگین کبوتر و بورق مساوی و بعسل طلا کنند و ایضاً موضع را بنطرون بشویند بعده بصمغ البطم ضماد کنند و کشش و زبسته دارند بعده بشویند و سوزن
بزنند تا خون برآید پس غوطه را پاک کرده شش روز بگذارند بعد از ان نمک بمالند و نیم ساعت بگذارند بعده این دو انجیر و زبران نهند که همه بقیه خون خارج کند
کندر نطرون بوره موم مقل موم را با عسل بگدازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و در سه یا چهار تا پنج روز بتدریج بر موضع استعمال کنند که اثر خون میت و شم سپرده وان
ادویهٔ مفرده جیده که برش بمعنی ست و بادام تلخ و تخم کرنب و تخم ترب و شیر انجیر و آب جرجیر بهر بقر و کنگر و برگ ... غیره از آثار تا یک هفته
و مرهم ... نیک ... خون میت است و جمیع ادویهٔ قوی الجلا مذکور در ابواب جنیه و ایضاً مثل فرفیون و مرتافسیا و پیاز عنصل بعسل سرشته ضماد قوی است
و کذا بیخ لوف الحیه و جالینوس و غیره تجربه کرده اند که جوز مقشر باریک سائیده یکشب بران بندند بعده اعاده آن کنند و ایضاً فاشرا و فاشرستین ثقل و حب البان و ...
و خصوصاً رطب و برادهٔ عاج و عصفر بسرکه خربق سفید و سیاه و دارچینی و ترشی ترنج نیکو است و ایضاً حنظل و قوقی و سرگین کبوتر و سرگین گنجشک و سرگین باز و یا بگیرند
فلفل یکجزو بوره دو جزو زرنیخ سرخ و زرد هر واحد دو جزو در عسل سرشته بظرف گلی بر دارند و چون حاجت استعمال آن شود موضع را بنطرون بشویند بعده برانیاج

تنبیه

فائده جلیله

بنجیر و ضماد کنند بعده بگشایند و موضع را بسوزن بزنند و خون صاف کنند و بران نمک پاشند و اعاده این عمل نمایند و بدین تدبیر و زردی دیگر کنند و بمرات این عمل نمایند که دم سیست و وشم را ببرد باید
بگیرند بورق و کثیرا مساوی و از ان اقراص ساخته بسرکه طلا کنند و بصابون بشویند تا یک هفته یک بار یک سوده باندک زعفران طلا کنند که این جید و بالغ النفع ست و ایضاً
بگیرند طین قبرسی و مغز پنبه دانه و بآب صابون آمیخته طلا کنند که کلف و نمش و شور را پاک کند و همچنین زردی زیت سوخته و آرد کرسنه و آرد ترمس مساوی طلا کنند **و از**
ادویه خفیفه که برش و نمش و جمیع آثار را نفع کند لعاب بهدانه مع زعفران ست و مغز تخم کدو و طبیخ حلبه و از ادویه که کلف را ببرد باید تخم ترب و خردل ست چون هر دو را
با نجیر و سرکه ترکرده بسرشند و دوا معمول از خردل و زرنیخ هرگاه بمقداری استعمال نماید که اندک پوست جدا کند و قرحه نکند و ایضاً این دوا آنرا ببرد بگیرند قسط مع دارچینی
و هر دو را در آب نارنج بسرشند و طلا کنند و یا بگیرند خاک معدن سیماب باقی بهان جز است که در قول ابو سهل گذشت و ایضاً در زردی مقل و تخم جرجیر بسرشند و ایضاً مقل بسرکه
این ادویه استعمال کنند و هرگاه سوزش کند دور کنند و اعاده نمایند و ایضاً پیاز زعفران و پیاز نرگس سوده دارد و ایضاً بگیرند تخم جرجیر و نشاسته و مرداسنگ سفید کرده هر واحد
یکجزو فلفل زعفران سرگین سوسمار آرد باقلا آرد جو آرد حلبه هر واحد دو جزو روغن بادام شیرین و روغن نارجیل بمقداریکه ادویه بدان جمع شود و ایضاً دیاخیلون با این صفت
یک اوقیه مرداسنگ و در دو اوقیه زیت کهنه بپزند تا آنکه در ان حل شود و بعده لعاب حلبه و لعاب خردل مساوی یک یا اوقیه و مقل و مر هر واحد پنجدرم هر دو دوا سائیده پس لعابات
بران انداخته خوب بسایند بعد ازان با زیت جمع کنند و از ان دیاخیلون سازند **قرص جید** باقریون چهار درم خردل سفید ده درم اشق مقل هر یک ده درم با آب
جمع کرده قرص سازند **دوای ساهر** که نیکوست بگیرند سنگ سبوسه یکدرم بورق یکدرم تخم ترب و استخوان کهنه و حب البان و سنگ فلفل و ترمس و تخم خربزه و قسط و بادام
تلخ و از ان اقراص ساخته استعمال نمایند **دوای جید** بغایت نافع که کمتر نظیر او یافته شود سیماب دو درم و ده درم مغز بادام تلخ سوده سحق کثیر قتل کنند تا آنکه از سیماب
بنظر نیاید و بادام سوده سیاه گردد بعد ازان هم چند همه مغز تخم خربزه باریک سوده بران اندازند و یک هفته هر شب طلا کنند و صبح بشویند **و ایضاً** سداب کوهی وزوفا
هر واحد یکجزو گل رخام سه جزو کندر یکجزو بورق دو جزو صمغ بطم دو نیم جزو موم هفت جزو موم و صمغ را به روغن گل بگدازند و بورق و گل رخام را با آب گرم حل کنند
و همه را جمع کرده اند کی عسل آمیزند و بحذر از تقیح استعمال کنند و گفته اند که چیز باکی که کلف را ببرد باید فصد رگ بینی ست الا آنکه روی را در سرخی مثل سرخی
میکند و ابو الحسن طبری گوید که در علاج کلف بر طبیب واجب ست که استقصای نظر در مزاج صاحب کلف نماید و معالجه او بعلاجات باطنی کند پس اگر مزاج او
مزاج سوداوی باشد صرف عنایت اولا باصلاح مزاج او و استفراغ اخلاط سوداوی کنند بعده معالجه کلف نمایند و اگر مزاج مریض رطب باشد اهتمام اولا به تنقیه بدن
او از رطوبات کنند تا مستعفن نگردد بعده بعلاج کلف مشغول شوند و بهر حال علاج کلف نکنند الا بعد تنقیه بدن و پرهیز مریض و اقتصار بر لطیف ترین اغذیه بعد ازان
باین طلاها که ذکر آن میکنیم طلا نمایند و آن سه قسم ست یکی آنکه در اول آن استعمال کنند نه در آخر آن دوم آنکه در وسط معالجه استعمال نمایند و استعمال او در ابتدای آن
جائز نبود سوم آنکه در آخر آن استعمال کنند و استعمال او جائز نبود مگر در آخر و اما آنچه در ابتدا استعمال نمایند این طلا کنند و بدانکه باول ابتدای حدوث کلف اراده می کنیم
و به وسط تزید آن و بآخر انتها و وقوف آن بر حد واحد **نسخه طلا** بگیرند گل سرخ یکجزو و آرد عدس یکجزو و مویزج دو جزو تخم خشخاش یکجزو و همه را سائیده بشراب قابض
یا سرکه کهنه یا مورد حل کرده اندک آب مورد بران ریزند و بر موضع کلف ضماد کنند **طلای دیگر** برای مبدای این مرض بگیرند برگ علیق الکلب و گاوزبان و پوست
بیخ سوسن و برگ آن هر واحد یک کف و اکلیل الملک هم چند همه جمله را سائیده در آب بادیان که اندران چیزی ازین قابضات یکشبانه روز ترکرده باشند بسرشند
پس بر کلف بدان ضماد کنند و اکثر کلف باین تدبیر بالکل زائل میشود و احتیاج بدوای دیگر نمی افتد و هرگاه استعمال این کرده شد و کلف متوقف شد و زیاده نگردید
و دران این طلا استعمال کنند **نسخه طلا** که در وقوف علت استعمال کرده میشود بگیرند سنگ سبوسه یکدرم حجر فلفل یکدرم سم نر سوخته دو دانگ کبریت که گاو ران آتش
استعمال میکنند نیم درم همه را باریک بسایند و بخون سنگ پشت یا خون شب پره که آن بهتر ست حل کرده بر کلف طلا کنند و دو شبانه روز آنرا نشویند و در سه هر
دو بار در شب بگیرند تجدید آن کنند و در معالجه کلف چیزی بهتر ازین ندیدیم بعد تنقیه بدن مریض و احدی را ندیدیم که این طلا استعمال کرد و صحت نیافت و دران
اشتباه نکرد و اما آنچه در آخر آن و نزد بقایای که ازان باقی ماند استعمال کنند این طلا ست بگیرند برگ غار و حب الغار هر یک دو جزو خاکستر قیصوم و خاکستر استخوان
و بعضی آن خاکستر استخوان کفتار ست و کندر و زرنیخ مستعمل هر واحد یکجزو و برگ سداب کوهی و بیخ آن دو جزو زعفران یکجزو مر دو جزو و صبر نیم جزو همه را بسایند

و موم و روغن اندر روغن غار ساخته بران نصف این دوای مسحوق اندازند و نصف آن در سرکه حل کنند و بکلف هر روز انچه بسرکه گداخته طلا کنند و در شب آنرا بآب گرم
شسته انچه بموم و روغن آمیخته اند طلا سازند و این طلا کافی است کلف کهنه را زائل میکند فلیفت کاعف نوو در بصره دیدیم که عبدان در کلف کهنه این دوا استعمال میکرد
بابونه و اکلیل الملک و اشنان بسایند و بلعاب اسپغول آمیخته بر کلف طلا کنند و دائم بآبیکه دران بابونه و اکلیل الملک جوشانیده باشند بشویند و این دوا اثر نیک میکرد
و عجایب اثر را دیدیم که انچه در کلف استعمال میکردند و کسی را از اطبا ندیدیم که استعمال او می نمود و من تجربه آن کردم و آنرا احسن التاثیر یافتم اینست که بگیرند نان و آنرا با نمک بسیار
اندکی خوب بخایند بعده بر کلف ضماد کنند و هر روز یکمرتبه بآب گرم بشویند که این کلف را بسرعت زائل میکند و این را بهر آن استعمال کردم که جالینوس نان خاییده را
ذکر کرده پس اثر آن نیک یافتم و از انچه برای کلف استعمال کرده میشود شستن بسیار متواتر بآب دریای شور است و بدان کلف زائل میشود و امر کلف را طول نمیدهم بهر آنکه
در معالجه او اشیای نجحه که خطا و خلل نمیکند ذکر کردیم ایضا او گوید که در نمش حادث یعنی غیر مولودی بهترین چیزی که تجربه کرده ایم آن نمک سوخته و اشنان سوخته و آهک
آب نادیده و صدف سوخته و خاکستر قیصوم و مر و دیگر نمار و حب الغار و خشت خام سوخته و خزف باخته سوخته همه را مجموع و مفرد بسرکه و آب ضماد و طلا کنند در هر
روز و شب دو مرتبه بعد استفراغ بدن و فصد و گاهی دران این طلا استعمال میکنند غیر آنکه گاهی قرحه میکند اگر طبیب بآهستگی استعمال آن کنند و آن نوشادر و نمک
و اشخار و خاکستر قیصوم است همه را کوفته بیخته ببول طفل آمیخته طلا کنند که این جلای قوی کند غیر آنکه واجب است که آنرا در سه روز یکبار استعمال نمایند و بعد استعمال
آن بر موضع روغن گل طلا کنند و گاهی دران این طلا استعمال کرده میشود دیگر بگیرند کندر و کره و در سرکه تر کنند تا آنکه حل شود بعده تخم کرفس و توبال مس سوده بران اندازند
و حرکت دهند بعده موم و روغن ساخته بیامیزند و بر نمش طلا کنند صاحب کامل گوید که چون حدوث کلف و نمش از بخارات خون محترق میباشد فلهذا می باید که حسب زمان
او فصد بسر رود و شربت دوای مسهل خلط سوداوی و اخلاط محترقه مثل مطبوخ افتیمون و غاریقون و شربت ماء الجبن با سفوفی که دران هلیله سیاه و کابلی و بسفایج و نمک
نفطی و مانند آن افتد استعمال نمایند و پرهیز از اغذیه قوی الحرارة مولد سودا کنند و بر اغذیه معتدله و تدبیر معتدل اقتصار نمایند و بعد تنقیه بر دوا این اطلیه گذارند صفت
طلا برای کلف و نمش بگیرند تخم خربزه و پوست بیخ نی هر واحد پنج درم تخم ترب تخم [illegible] کندش هر واحد دو درم همه را باریک سوده بآب ترب سرشته بر کلف در شب
طلا کنند و صبح بآب سبوس گندم بشویند صفت دیگر برای کلف بگیرند اشنان عربی بالتخم خربزه ده درم پوست بیضه و شیخ سوخته هر واحد سه درم تخم ترب آرد باقلا بجوف
آرد عدس هر واحد پنج درم همه را باریک ساییده بآب سرشته بر روی طلا کنند دیگر بگیرند بوره ارمنی یکجزو و مغز بادام شیرین دو جزو باریک ساخته طلا نمایند و هر گاه کلف غلیظ
باشد این طلا کنند خرء العصافیر و آرد جو مساوی ساییده بآب عنب الثعلب سرشته در سایه خشک کنند و بگلاب حل کرده بر موضع طلا کنند صفت دوای دیگر برای کلف
غلیظ خردل را باریک سوده بشیره انجیر سرشته طلا کنند و هر گاه موضع را بسوزد آنرا بشویند و بران کتیرا بشیر تازه حل کرده نهند و بآب سبوس بشویند و هر گاه تسکین حاصل
شود اعاده دوا کنند و حذر از افتادن قرحه بر روی نمایند صفت دیگر حب المحلب و حب البان و بادام تلخ مقشر و ترمس و انزروت و تخم ترب مساوی کوفته بیخته بآب عصفر
بسرشند و استعمال کنند صفت دیگر برای کلف غلیظ فلفل و قسط تلخ و خاک سیاب و بادام تلخ و بورق و بیخ سوسن آسمانجونی و کندش و تخم ترب هر واحد یکجزو
همه را باریک ساییده بسرکه و آب بسرشند و شب طلا کنند و صبح بآبیکه دران پرسیاوشان و سبوس گندم جوشانیده باشند بشویند و اما اطلیه نمش قریب باطلیه کلف است
صفت دوا برای نمش و برش مغز بادام تلخ و عدس مساوی ساییده بآبیکه دران انجیر پخته باشند سرشته طلا نمایند پس اگر غلیظ باشد تخم خردل سوده بآب انجیر سرشته
طلا کنند دیگر بیخ سوسن آسمانجونی یکجزو خرء العصافیر نیم جزو قسط تلخ سه جزو همه را باریک ساییده بسرکه خمر ممزوج با آب سرشته در شب طلا نمایند و صبح بآب سبوس
بشویند صفت برای برش غلیظ زرنیخ زرد دو جزو کندش یکجزو کوفته بیخته بزهره گاو سرشته طلا کنند و صاحب [illegible] و رامی باید که دوام انکباب وجه بر آب گرم نماید و یکمرتبه
کلف مغز بادام مقشر [illegible] آن سیماب بسایند تا سیماب کشته شود و بر روی طلا نمایند ابن هبة الله گوید که علاج کلف باخراج خون کنند اگر ازان مانعی نباشد بعد
تنقیه بدن از خلط سوداوی بمطبوخ فواکه و شرب ماء الجبن نمایند و اغذیه محرق خون ترک سازند و تعدیل غذا کنند بعد ازان تحلیل ماده که در جلد رو ازان خلط
حاصل شده باطلیه نمایند باید که معالجه کلف در ابتدای حدوث او بادویه محلله قابضه کنند و هر گاه کهنه شود و سیاهی او قوی گردد لازم است که ادویه محلله قوی التحلیل
بغیر قبض استعمال کنند صفت طلا آنکه ابتدای حدوث کلف را نیکوست عفص و شیاف مامیثا و آرد عدس و آرد باقلا و مامیران و زراوند و زعفران و تخم خربزه

زیرا که ادویه قوی التحلیل تنها [illegible] ماده [illegible] الی [illegible] موضعی [illegible] ۱۲ منه

و پوست بیخ نی و مغز بادام تلخ همه ادویه را کوفته بیخته بعسل بسرشند چندانکه بقوام موم گداخته گردد و بر کلف در شب طلا کنند و صبح بآب سبوس بشویند صفت طلا
برای کلف کهنه تخم ترب تخم جرجیر سرگین گنجشک خردل بیخ نی بادام تلخ خاک سیماب فلفل بورق ترمس قسط ادویه را ساییده بآب برگ ترب سرشته اقراص سازند و یکی
ازان بشیر تازه یا بکتیرا در آب تر کرده حل کنند و استعمال نمایند و بآب سبوس بشویند و از افتادن قرحه بر چهره حذر کنند و اگر آبله افتد راحت دهند و اگر زمانه کلف
طول کشد پیران زلو بچسپانند که آن خونی را که اندران باشد امتصاص نماید و علاج برش و نمش و خیلان قریب از علاج کلف است الا آنکه اینها محتاج بادویه قوی الاسهال
برای سودا اند و واجب است که طبیب استظهار نماید در تنقیه بدن از مره سودا و بعد ازان تعاهد مواضع نقطها بادویه قوی التحلیل کند صفت طلا که آنرا ببرد
زرنیخ زرد و کندش و بوره ارمنی و تخم کرنب و تخم ترب ساییده بلعاب حلبه سرشته طلا کنند و دادان باتکباب بر بخار آب گرم کنند و تکمید بدان نمایند تا آنکه سرخ
گردد **ابن الیاس** گوید که در کلف در اول امر فصد قیفال یا باسلیق و اخراج خون بقدر قوت کنند و اسهال اخلاط بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج
و شرب ماء الجبن با این سفوف نمایند هلیله سیاه و کابلی و بسفایج هر واحد ده درم نمک نفطی یک درم افتیمون دو درم کوفته بیخته شربتی مثقال بماء الجبن و بعد تنقیه
بدن از اخلاط محترقه موضع کلف را طلا با طلیه جالیه محلله مثل این طلا کنند مغز تخم خربزه قسط شیرین تخم جرجیر بورق فلفل حب المحلب مغز بادام تلخ مساوی کوفته بیخته (ن سقل)
با آب معصفر شب طلا کنند و صبح بشویند و دو نسخه دیگر همانست که در قول صاحب کامل گذشت و هر گاه کلف غلیظ مستحکم باشد بیک دو مسهل منقطع نشود
بلکه احتیاج بشرب دوای قوی متواتر افتد پس حب افتیمون و مطبوخ آن و ماء الجبن بسفوف مذکور هر روز بخورانند و مبالغه در طلا بادویه قوی تر از سابق کنند و این
طلای کلف مستحکم است فلفل سیاه و قسط تلخ و بادام تلخ و بوره ارمنی و بیخ سوسن هر واحد ده درم تخم ترب پنج درم باریک ساییده بسرکه و آب بیخته سرشته طلا نمایند
و صبح بآب مطبوخ سبوس و پرسیاوشان بشویند و ایضاً سیماب مقتول بخیو و مغز بادام شیرین باریک سوده طلا کنند و علاج نمش و برش و خیلان خواهد آمد مسیحی
گوید که در کلف بعد فصد اسهال بمطبوخات که دران غاریقون و شاهتره و هلیله سیاه و بسفایج و مانند آن باشد باید کرد و بعد تنقیه طلای عصاره قنابری
بشیر مجرب است و دیگر بیخ نی تخم خربزه پوست بیخ کبر هر یک پنج درم تخم ترب تخم جرجیر هر واحد یک درم کندش سه درم همه را ساییده بآب ترب سرشته شب طلا کنند
و صبح بآب مطبوخ سبوس بشویند و دیگر اطلیه همانست که در اقوال سابق گذشت و علاج برش و نمش و خیلان بیاید **ابو منصور** گوید که اگر کلف اکل بسرخی باشد
فصد سر و کنند بعده طبیخ افتیمون بعد ازان ایارج ده هندیس بر موضع آن تخم ترب مغز بادام تلخ و آرد باقلا و تخم خربزه و تخم معصفر طلا کنند و در ایام استعمال هلیله
و سیاه هر واحد یکجزو زنجبیل نیم جزو شکر بیخته همه سفوف ساخته چهار درم بخورانند و اگر کلف سیاه باشد محتاج باسهال متواتر بطبیخ افتیمون و لزوم ماء الجبن بود و با طلیه
قویه مثل تخم جرجیر و خاک زیبق و فلفل و بوره و زرنیخ زرد و زراوند و مویزج و کوگرد و دارچینی و بلیله و عاقرقرحا و آهک و قسط و تخم انجره و مشک طرامشیع و قردمانا و زهره
بقر و جوز السرو و خردل و مانند آن طلا کنند و یا حب المحلب و بادام و مقل نرم بسرکه سرشته طلا کنند و یا کبیر ندریوند چینی و بسرکه سرشته طلا نمایند و خون خرگوش گرم (ن ودیوبرق)
گرم طلا سازند و باقی اطلیه سابق مذکور شد و علاج نمش نیز فصد قیفال و نوشیدن طبیخ افتیمون و لزوم ماء الجبن است و اطلیه آن همانست که در قول ابو سهل گذشت
انطاکی گوید که گاهی احتیاج بفصد افتد و اولا تنقیه واجب بود و بعده اطلیه مرهمهای جالی منقی مثل خرزهره و املاح و مغز خربزه و افسنتین و بادام تلخ و نوشادر مع
خرمهره در شیر لیمون تر کرده و تخم ترب محرق سوخته و سنا و مویزج و بورق و کبریت و قثاء الحمار بکار برند هر چه ازینها میسر شود بطریق طلا بعسل یا سرکه سرشته یا بطریق غسل
بطبیخ آن و فعل این ادویه ببول انسان و بخار قوی کرده **گیلانی** گوید که در کلف اولی آنست که فصد باسلیق از جانب راست در زنان و فصد اسیلم در مردان
کنند بعده اسهال بطبیخ هلیله و افتیمون و غاریقون و ایارج فیقرا یا بماء الجبن مع سفوف سودا و یا حب شبیار نمایند و شرب مصفیات خون مثل شربت آلو و عناب
و مانند آن نفع میکند و سفوف افتیمون که در ذیل علاج مسطور شد با دوا و قیه سکنجبین مثل او آب ثابت بن قره هین باب قوی النفع نوشته و بعد تنقیه اطلیه جالیه
که آن در اقوال سابق گذشت بکار برند **دوای دیگر** برای کلف بگیرند پوست بیضه و اشنان مربی تخم خربزه و آرد جو و بیخ نی و پوست عدس و آرد باقلا و فوفل (ن بابسه)
و کف دریا و مامیران چینی مساوی همه ادویه را کوفته بیخته بقدر حاجت بگیرند و بآب ترب سرشته طلا نمایند و دیگر برای کلف بگیرند کتیرا سه جزو کندش یک جزو و ساییده بشیر
دختر یا شیر خر سرشته بر رو طلا کنند و دو ساعت بدارند بعده بآب که دران سبوس گندم جوش داده باشند بشویند و علاج برای کلف غلیظ حادث در رو نسبت کنجد

اندک فلفل و اندک بورهٔ ارمنی و هر دو را با یک سایده و با آب سرشته بر روی طلا کنند و دیگر بگیرند اندک بورهٔ ارمنی و اندک استخوان کهنه سوخته و بسایند و بر روی طلا کنند و بگیرند
خرف نو و اندک حجر الفلفل و کوفته بیخته بر چهره طلا نمایند و دیگر بگیرند ترمس و باقلا و جو مقشر و نخود و کرسنه و تخم خربزه هر واحد چهار درم قسط و بادام تلخ و بیخ سوسن و حب
بلسان و کف دریا و زراوند مدحرج هر واحد دو درم تخم ترب و سنگ فلفل و کندش و سرگین گنجشک و انزروت هر واحد یک نیم درم همه را با یکجا بیخته با آب سرشته بر روی
بر روی طلا کنند و با آب سبوس بشویند و دیگر بگیرند بیضهٔ مرغ سه عدد و در سرکه تند تر کنند تا آنکه نرم گردد بعده مع پوست آن بسایند و بدان آرد ترمس و آرد جو و استخوان کهنه
هر واحد دو درم مغز بادام مقشر و مغز تخم خربزه هر واحد سه درم زعفران نیم درم آمیزند و آنرا دوئیه که کلف را ببرد نیست که بگیرند دو درم سیماب مقتول در کف دست و دو درم
مغز بادام مقشر با یکدیگر بسایند تا مثل مرهم گردد و دران سیماب مقتول خوب آمیزند بعده اندکی ازان گرفته با آب آمیخته بعد خروج از حمام برای مردان و در شب با یام حیض
برای زنان بر روی طلا کنند که کلف را ببرد و دیگر برای کلف و نمش آرد ترمس ده درم تخم ترب و تخم جرجیر و قسط و بادام تلخ و بورق و فلفل هر واحد دو درم اشق یک نیم درم
اشق را حل کرده با هم آمیخته بنادق سازند و نزد حاجت بگلاب سوده در شب طلای غلیظ کنند و صبح بطبیخ تخم خربزه و سبوس و بنفشه خشک بشویند و تکمید موضع قبل حمام
با آب گرم از پارچه پشم سازند و یا بران انکباب نمایند حتی که سرخ شود بعده عقب استحمام طلا کنند و بدانند که سیماب مقتول چون در اطلیه مستعمل در کلف و نمش و خیلان اقتصار
نفع بسیار کند محشی شرح اسباب می‌نویسد که حکیم عابد سرهندی گفته که چون کلف مرض قبیح ست لهذا واجب شد بر من که از ادویه آنچه نزد اساتذهٔ این فن تجربه رسیده
ذکر نمایم بر طبیب لازم ست که آنرا بعد تنقیهٔ بالغه استعمال کند از انجمله این سفوف ست و آن در قول ابو منصور گذشت همواره بر نهار خورانند و بر موضع کلف تخم ترب
و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه و سرگین گنجشک طلا کنند و ایضاً خون خرگوش گرم طلا نمایند صفت دوائیکه بارها تجربه آن نموده سیماب دو درم بادام مقشر
سه درم سیماب را بمغز بادام و اندک آب گرم بسایند تا کشته شود بعده مغز تخم خربزه برابر هر دو سوده آمیزند و طلا کنند و هر روز مرات تجدید آن نمایند و تا یک هفته نشویند و بعده
بشویند کلف زائل شده باشد و من این تجربه کرده‌ام و هر روز پنج مرتبه استعمال نموده‌ام و کلف را قلع گردانید الا نوعی که آن بسرعت زائل میشود و همچنین از عدم اجتناب از اشیای
محدث کلف بسرعت عود میکند و طلای دیگر که آنرا بسرعت قلع نماید نسخه آن همانست که دران پوست بیضه داخل است و در قول گیلانی گذشت و دیگر بگیرند پیه
جاموش و آنرا بنهایت اندرانی تحلیل ساخته طلا کنند که آنرا ببرد و گویند که این بر صلح ببرد و آنچه در جمیع آثار سوداویه تجربه کرده‌ام نوشیدن طبیخ پوست بیخ کبر و شاهتره یکهفته
بیست روز تا چهل روز ست که آن قلع کلف نماید بغیر احتیاج بسوی چیزی دیگر از مشروبات و آن در صلابت طحال مذکور شد مصنف اقتباس نوشته که اول رگ
باسلیق زنند و بعده سه چهار روز فصد اسیلم کنند و بفاصلهٔ یکهفته و یا ده یا زده روز تنقیهٔ سودا بمطبوخ افتیمون و شاهتره نمایند و اگر باقی ماند مار الجبن نوشانند بعده عرق
شیر با شربت افتیمون بدهند و این ضماد نمایند پوست خربزهٔ خشک و نارنگی و گل گز هر یک نه ماشه تخم کاسنی تخم پنبه هر یک یکنیم توله بروغن بادام و روغن گل سرشته بکار برند
و تخم کاسنی در روغن گل سوده طلا کنند و مالیدن پوست نارنگی تازه و همچنین شبنم که بر درخت کیله بود نافع و کلف که در موسم سرما یا در حالت حمل افتد حاجت معالجه ندارد و اگر
بعد گذشتن سرما یا وضع حمل باقی ماند این ضماد نمایند تخم خربزه با پوست و مغز و گل همیشه بهار و گل خرنه هر کدام تخ و گل بنبه بانمی هر یک سه ماشه در روغن گل آمیخته و بعد دو ساعت
با آب نخود و یا قلا شسته بروغن یاسمین چرب نمایند حکیم کبیر علیخان علاج نواب فیض الله خان بهادر مغفور والی ریاست رامپور باین ضماد نموده و در یکهفته صحت کلی حاصل
شد سم الفار یک ماشه صندل سفید هفت ماشه آب لیمون کاغذی سوده طلای رقیق سازند و اگر قدری بهم رسد اغلیون بمالند و بعد دو سه روز که پوست باریک باز شود
و سوزش کند اول بروغن گل چرب کرده مغز فندق هندی در شیر میش سوده ضماد نمایند در یکهفته پوست صحیح برآید و صحت یابد و در بثور و نمش که اکثر بسبب دیجارات معده
از ضعف هضم می‌افتد اول جهت تنقیه معده در هفته سه مرتبه قی کنند بعده جهت تنقیه بدن مسهلات بلغم دهند و بعد از تنقیه تقویت معده باطریفلات نمایند

خیلان جمع خال ست که آن را بهندی تل گویند

و آن نقطه کوچک سیاه یا سرخ یا تیره رنگ بود که بر جلد حادث شود و فرق در خال و بثر آنست که خال مجسم نمی‌باشد بلند از سطح بدن بود و سبب خال غلط سوداوی محترق
یا خون محترق ست که از درون به کنار بیرون آمده زیر جلد محتبس شود و صلب نمی‌گردد بسبب غلظ خود مثل جمع که از شجر برآید و صلب گردد و چون موضع آن بسیاه خال بشکل
نمش هم برنگ گاه مولود می‌بود و آن لا علاج ست و گاهی بعد ولادت عارض شود و زینت عضو بود مگر آنکه کثرت نماید علاج تدبیر این از فصد و مسهل سودا و اطلیه جالیه نمایند

که در کلف مسطور شده اگر ازان منقطع نگردد باید که آنرا اول بسوزن بزنند تا خون ازان برآید پس بسرکه وگلاب بشویند و مکرر این عمل نمایند تا خون تمام برآید بعده ادویه جالیه که در باب کلف مذکور شد طلا کنند لیکن خالی که برنگ نوت سرخ باشد ازان تعرض نباید کرد زیرا که آن اکثر متولد در اطراف شرایین بود و پس تعرض آن بآهن یا بادویه حاده منجر بنزف الدم و هلاکت گردد چنانچه طبری حکایت کرده که شخصی را در بغداد دیدم که بالای ساق او بر کناره شریان خال بود و از قطع او شریان منقطع شده و خون بسیار برآمد و هلاک گردید بهر آنکه بداغ او تمکن نداشت ابن نوح گوید که در خیلان بگیرند پوست بیخ کوهی و در هاون یا صلایه با صابون بسرکه بسایند و بر موضع آن طلا کنند و یا بگیرند پوست [illegible] بسرکه بشویند بزنند و یا شاخ انگور تر بسوزند و برطوبتی که ازان سیلان کند بران طلا نمایند و هر طلا که استعمال کنند بعد حمام یا تکمید بآب گرم باید ابن الیاس گوید که علاج خیلان و برش و نمش فصد قیفال و اخراج خون بحسب قوت ست بعده اسهال بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و لوغاذیا و ماء الجبن مقوی بافتیمون و اصلاح حال اخلاط به تناول اغذیه محموده مثل نخود آب مغز بادام و لحوم تیهو و ماکیان و حملان و زرده تخم مرغ نیمبرشت و ادامت حمام و ترطیب مزاج و بعد تنقیه اطلیه که در کلف مذکور شد طلا نمایند و یا قوی تر ازان بکار برند و باید که بعد طلا انها بدان موضع آنچه که دران [illegible] باشند باید کرد و گاهی خیلان غلیظ باشد و باطلیه تحلیل نشود و محتاج بخلانیدن سوزن و اخراج خون و شستن بسرکه و نمک بعد ازان تضمید باطلیه کلف باشد خجندی گوید که معالجه نمش و برش و خیلان باخراج خون از فصد بقدر قوت و احتیاج و نوشانیدن ماء الجبن سکنجبین یا ترنجبین مقوی بافتیمون باید کرد و ادامت حمام و ترطیب مزاج بعد نضج پس اسهال بمطبوخ افتیمون مقوی بغاریقون و ایارجات و مطبوخات که دران بسفایج و هلیلجات و افتیمون و شاهتره باشد و باطلیه مذکوره در بهق اسود طلا کنند و گاهی این امراض از دفع بحرانی بود چنانچه اگر ماده او با وجود موبیت غلیظ تر باشد و [illegible] گاهی در جمیع بدن بود و گاهی مختص باطراف ایشان

وشم

عبارت ست ازانکه جلد را بسوزن نیها بزنند و سرمه یا نیل و دران پر نمایند و نطرون یا سیاهی یا آب گندنا و جز آن بمالند تا آنجا نقطهای کبود یا سبز پیدا آید و این عمل اکثر زنان هنود و بربر بجهت زینت میکنند **علاج** اگر خواهند که آنرا دور کنند باید که اول بنطرون و آب گرم آنرا بمالند بعد ازان علک البطم و عسل گرم کرده بران نهند و سه روز ببندند بعده بکشایند و نمک خوب بمالند و باز علک البطم بران ببندند تا آنکه سیاهی وشم تمامه دور شود و اگر امثال این هیچ افاده نکند عسل بلادر و دیگر ادویه حاده بران نهند و عسل بلادر بسوزن بزنند تا اثر بلادر خوب فرو رود و بعد زوال آن مرهم مندمل سازند و دوائیکه در باب کلف در قول شیخ گذشت نیز وشم را قلع نماید ابو منصور گوید که این طلا بران نمایند که [illegible] نیکو ست چون بدان طلا کنند بگیرند بیخ زرد [illegible] و سنگ سرمه و کندر هر یک نیم جزو و بسایند با سرکه بر انجای وشم و باب گشنیز تر بروی [illegible] طلا بالای طلا بار دیگر روز نمایند همچنین سه روز بعده بنطرون و [illegible] اعاده تدبیر کنند و سوزن بزنند و بران اشخار و آهک پاشیده ببندند و یا داغ نهند اگر کوچک باشد و یا بورق بشویند و بران صمغ صنوبر نهند و تا ده روز بگذارند بعده بکشایند و یا بورق و عسل بگیرند و بران نهند ابن الیاس گوید بگیرند نطرون و کندش و اجاص مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه و عسل بسرشند و بر موضع طلا کنند گیلانی گوید که این دوا قلع وشم کند بگیرند صابون و در آب اشخار حل کرده بدان بر موضع وشم کتابت نمایند که قالع کند و الا ادویه حاده قالعه چون دیک بر دیک و [illegible] و غیر آن طلا کنند بعد ازان معالجه قرحه نمایند

خضرت و سواد

گاهی سبزی و سیاهی بسبب مردن خون زیر جلد بموضعی حادث شود و این بسبب ضربه یا سقطه بود که رگ باریک آنجا زیر جلد بشگافد و خون ازان برآید و منجمد گردد و یا از خارج جراحتی افتد در پوست و رگ خون بفراغت نیاید و زیر پوست جمع شود چنانچه بعد از فصد ضیق مشهود میگردد **علاج** بعد سکون حرارت و الم ضربه و سقطه برگ کرنب یا ترب یا پودینه سبز و یا زنجبیل و اشق و یا نطرون سرخ و سرکه ضماد کنند و اگر این کفایت نکند آن موضع را بسوزن بزنند و خون ازان پاک کنند اگر جامد نباشد و اگر جامد بود و سائل نشود جلد را از یک جانب بنوک نشتر شق کرده ازان جدا کنند پس آنرا باهستگی از سوزن بیرون آرند بعد ازان موضع را بنمک بمالند و بنطرون و علک البطم ضماد کنند و سبزی که بعد از فصد حادث شود از بستن خشک گرم و نان گرم زائل میگردد و منقول است که [illegible] انجیر بسرکه تر کرده [illegible] که در جلد مانده باشد زائل کند **اقوال اطبا** سویدی گوید که ضماد عسل مخلوط بنمک و کذا زاج محلول بآب و کذا مرزنجوش و کذا [illegible] و کذا آرد ترمس مطبوخ و کذا [illegible] و کذا اکلیل [illegible] و کذا افسنتین و [illegible] و کذا [illegible] نمک و کذا [illegible] و کذا زوفای خشک و کذا پودینه دشتی و کذا آرد [illegible]

طبری گوید که علاج این بهتر است آنچه بعض متاخرین اختیار کرده اند فصد مریض و نوشانیدن این مطبوخ است آب عنب الثعلب و آب بادیان برآورده عناب و بیک
دران بجوشانند بعده افشره خیارشنبر و ترنجبین حسب اجب دران بمالند و صاف کرده مطبوخ سقمونیای مشوی نیم درم و ماميران چيني دران حل کرده بنوشانند
و امر بغرغره کنند بعد ازان بر موضع شرط زنند و بران محاجم نهند تا که خون محتقن برآید بعده گل ارمنی و گل مختوم در سرکه حل کرده طلا نمایند و اما متقدمین گویند که این آثار
از حکه یا الثیم و حمام و ریختن آب گرم بران در ایام بعیده زائل شود و گویند که صبر بهترین تا که طبیعت آنرا تحلیل کند اولی از شرط است و آنچه من معالجه بدان میکنم بعضی آن
اختراع است و بعض دیگر ماخوذ از کتب و دستور اینست که فصد مریض کنند و استفراغ فضول نمایند اگر غالب باشد بعده طلای موضع دائم بروغن سوسن نمایند و گاهی
طلای موضع بزرنیخ سرخ در سرکه حل کرده می نمایم و گاهی عسل به اسوخته بسرکه طلا میکنم و از بهترین اشیا که درین آثار و غیر آن از شامه و خیلان استعمال کرده میشود این عجن
است بگیرند سوسن آزاد و سوسن آسمانجونی هر واحد ده طاقه و بهز رشیشبان پنج درم و پنج عدد طینشا یکدرم و این همه را در روغن بجوشانند و بهتر آنها زیت است تا آنکه مهرا گردد
بعده بدان موضع را طلا کنند که این تحلیل خون محتقن بسرعت قلیل کند و دیدم که اهل بصره علاج این آثار باین خبیص میکنند بگیرند آرد کرسنه و آرد نخود و ماشان کیار مساو
بعده اندک شکر سفید و اندک زرنیخ سرخ و اندک سنگ فلفل و اندک اسنسبویه حل کرده باریک بسایند در سرکه که اندران اندک فلفل مع لعاب اسپغول جمع نموده باشند
حل کرده ضماد نمایند و این طلا میکنند و از مجربات است مسیحی گوید که برای سیاهی در چهره آرد حلبه آرد جو آرد باقلا پنج سوسن آسمانجونی هر واحد پنج مثقال نوشادر و اشق هر واحد
دو مثقال اشق را با آب گرم حل کرده و باقی ادویه سوده سرشته قرص سازند و وقت حاجت یکی ازان در سفیده بیضه حل کرده استعمال نمایند و گاهی برای آثار در چهره استعمال
میکنند آب حلبه و بدان طلای نمایند و یا [illegible] بطبیخ اکلیل الملک خیسانیده و دران مغز بادام سوده آمیخته طلا کنند و یا بگیرند مغز تخم کدو و خربزه سوده و در آب جامه مطبوخ
آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند براده عاج و آرد ترمس و در آب خربزه حل کرده طلا کنند و یا بگیرند سفیداب … نشاسته مساوی بعسل آمیخته طلا نمایند و دیگر آرد باقلا آرد
هر واحد چهار جزو ترمس پنج سوسن پنج نرگس هر واحد دو جزو صمغ یک جزو صمغ را با آب خربزه حل کرده ادویه بدان سرشته طلا کنند و دیگر بادام مقشر پنج مثقال کتیرا صمغ عربی
هر واحد سه مثقال آرد باقلا پنج … آمیخته طلا کنند و ایضا برای قلع آثار سیاه از جلد عسل بلادر بروغن بیضه حل کرده طلا نمایند و یا شرط زنند و بران دوای حاد …
تا اثر … بعده معالجه بمرهم نمایند بوعلی سینا می نویسد که آثار خضر و آثار سیاه را قلع میکند مرداسنگ سفید کرده و آنچه … طلا کنند و همچنین
قاقلی معروف است چون طلا نمایند اثر انفع بین کنند و کذا کف البحر که آنرا فاقل الماء گویند و همچنین برگ کرنب و کندر و ترب و … و زرنیخ هر واحد مثل آن کشنیز و کرفس
و اگر موضع را با آهک و نطرون سرخ مسح کرده سرکه نهند و علاج کنند آثار … زائل شود و همچنین کندر و نطرون و صمغ قلع آثار بادنجانی نمایند و افسنتین بعسل طلا کنند و کذا اعظام البط
و ایضا الادن و باید که بر عضو چند روز بگذارند و ایضا مرهم دیاخلیون نیکوست طلا نمایند برای آن جید است مغز بادام تلخ یکدرم صدف سوخته حبیب سفید هر واحد
دو درم و اشق مقشر نیم درم نخود سفید مقشر دو درم کرسنه یکدرم ترمس نیم درم کف دریا یکدرم استخوان بسیار کهنه یکدرم انزروت یکدرم سائیده بگشکاب جو و شکر سرشته
… طلا کنند ایضا … طلا کنند … بروغن جوز ایضا نطرون اشق … مساوی ازان طلا بسرکه … نمایند تا قلع کند
و همچنین قیمولیا و سرگین کبوتر و صابون و کندر مساوی بسرکه طلا کنند ایضا شاخ گوزن سوخته سفید شده و کندر و آرد ترمس آرد کرسنه و آرد باقلا مساوی اشق نوشادر
بادام تلخ هر واحد ثلث جزو کتیرا صمغ هر واحد پنج جزو ایضا … کنند بعده بگیرند نطرون و آهک و خاکستر چوب انگور بعسل سرشته طلا کنند و این … آثار
قروح نیکوست و گاهی احتیاج بشرط افتد مسیحی گوید که برای قلع خضرت موضع را بنطرون بشویند و … طلا نمایند و یا بر ضماد کنند نطرون و کندش صمغ آلو مساوی
باریک سائیده بعسل سرشته ضماد سازند … و در هر سه روز تبدیل آن نمایند و خلانیدن سوزن … خون و مالیدن نمک و ضماد بنطرون و علک البطم قلع خضرت کند
و بهترین دوای حاد معروف … است چون … طلای آن چند روز کنند تا موضع را بسوزد بعده روغن گاو بران نهند … علاج کنند

قلیمیا

آثار قروح وجدری

آثاری که بر بدن بعد از قروح و آبله بماند اگر غائر بود محتاج باشیاء … باشد اگر مستوی بود مرداسنگ اسفیداج … ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده
با سرکه … طلا کنند و اگر … باقی ماند … جدری در قول خجندی کند

سویدی گوید که ضماد افسنتین بعسل و کذا بوره بشراب سرشته و کذا اللاذن در روغن گل یا شراب حل کرده و کذا بادام تلخ و کذا نانخواه بعسل آمیخته و کذا قطران و کذا بیخ نی فارسی و کذا ابهل و کذا بیخ قثاء الحمار خشک بسرکه و کذا آب بیخ شقایق النعمان و کذا عصاره کرنب بشراب و کذا اقاقیا بسرکه و کذا افاویه و کذا ریوند بسرکه هر واحد علی حده طلای قروح نماید و ضماد گل خشخاش آثار داغ را ببرد ابوسهل گوید که برای قلع آثار قروح مرداسنگ سفید مع روغن گل مداومت نمایند و یا زفت و یا افلیون بچسپانند و یا ابهل بسرکه سرشته بر آن بچسپانند و برای دور کردن آثار جدری و قروح مرداسنگ مربی بیخ نی خشک آرد نموده استخوان کهنه یا سوخته آرد برنج مغز تخم خربزه حب البان قسط ابهل از هر یک یک جزو با آب حلبه و تخم کتان آمیخته طلا کنند شیخ میفرماید که همه ادویه قویه از آنچه ذکر شد ضعیف الآن آثار قروح را نفع کند و از ادویه مذکوره برای این مجرب بیخ و آب بیخ نی که با یکدیگر عسل و حبق نبطی طعام بعسل سرشته است و فاشرا را در زیت بپزند تا غلیظ گردد و این مجرب است و همچنین ضماد باین صفت بگیرند ابهل قسط مرداسنگ مسحوق شاخ گوزن سوخته و ورق و اشق ساییده استعمال کنند حتی که نمش و کلف را نافع و ایضاً بگیرند پوست شتر یا گوسفند کهنه سفید و استخوان پوسیده و خزف نو و نشاسته و مغز تخم خربزه و آرد نخود هر یک ده جزو بیخ نی خشک بیست جزو ترمس پنج جزو حب البان پانزده جزو و بعد از آن بشیر سرشته طلا کنند و اگر درین قسط و مرزنجوش از هر واحد ده جزو داخل کنند بهتر باشد و معالجه این آثار در بحث جدری اشاره کرده‌ام مسیحی گوید که در آثار قروح و جدری مرداسنگ مربی و غیر آن که در قول ابوسهل گذشت با آب تخم خربزه یا با آب باقلا طلا کنند دیگر بگیرند حلبه و در زیت بپزند تا آنکه غلیظ گردد و بر موضع طلا نمایند و یا بگیرند پیه گوسفند و پیه بط و بر موضع اثر براءت بمالند که قلع آن کند و یا بگیرند زهره گاو و زهره بقر و بر آنجا طلا کنند و یا بگیرند عصاره کرفس و فراسیون و با یک تا نیم عسل آمیخته طلا نمایند.

بادشنام

سرخی زشت و فاحش است مشابه سرخی کسی که آنرا جذام شروع گردد و بر چهره و اطراف ظاهر شود و خصوصاً در سر و سرین و گاهی با آن قروح بود و سبب او خود گرمی خون و دیگر سوداوی ... ریزد و جلد و چون فاسد شود در جلد قروح پیدا کند و اکثر عروض این مرض کسی را باشد که خون او گرم و سوداوی بود و لهذا معالجه او بعلاج کسی باشد که آنرا جذام ابتدا کرده باشد علاج اول فصد و ... کنند و اسهال ... بطبیخ ... نمایند و ... نوشانند و یا آب شاهتره ... افتیمون ... دهند بعده ... طلا ... نوشند و ... شاهتره و نیم سبز ... و ... گل ... اگر فائده نشود ... جامت نمایند و زلو بچسپانند و عقب آن چیزی درشت بخراشند تا از آن خون بسیار سیلان کند بعده نمک بمالند تا خون باقی بگذارد ... و مرهم ... طلا کنند و نافعترین اشیا برای انجذاب خون باقی مانده در عضو آنست که صابون طلا کنند و بگذارند تا خشک شود ... بعده با آب گرم بشویند ... براءت اعاده آن نمایند تا آنکه ماده تمام بیرون آید و جلد پاک بماند ... علاج نپذیرد ابن الیاس ... که علاجش اخراج خون است و زلو درین بهتر از حجامت است و اما از فصد برای ازاله امتلای عام چاره نیست و صاحب او از نوشیدن آب سرد و ... و ... مسکن ... اجتناب ... هوای بارد حذر کند ... بنوشانند و تنقیه بمطبوخی کنند که در آن ... شاهتره و افتیمون ... باشد و مفرح بارد یاقوتی ... گیلانی گوید که درین مرض شدت تبرید ... تقویت نمایند خاصة تامع تبرید ... مسکن ... باشد و درین مفرح بارد یاقوتی استعمال کردم ... فصد ... بعد فصد ... کثیر النفع است و از خواص فصد ... است که آن ازاله حمرت ... حادث ... نماید ... فصد ... که این سرخی آنرا ... این مرض و حمرت آنرا ... و این از خواص است و اما زلو کمتر درین سرخی می چسپانند بنابر رداءت ماده و حدت آن پس باید که اولا صابون و انجیر طلا نمایند و ترک کنند حتی که انتصاص آن نماید بعده با آب گرم بشویند بغیر آنکه بسوزد و مرات اعاده بر آن نمایند.

شساولون

... تغیر رنگ ... مشابه بغلظ غالب باشد مثل زردی و سیاهی ... سرخی ... الرئیس میفرماید که ... آفتاب یا سرما یا هوا ... استحمام یا تناول طعامهای شور و گوشت نمکسود ... سوداویت ... میشود ... رنگ آن بطول امراض مخصوص و فقدان غذا و کثرت جماع ... ماکولات

نانخواه و کثرت شمیدن بوی ختمی که نظر بدن چنانچه گفته اند و سرکه و ادمان او زرد کننده چهره است و زیره شیر یا و بطول خواب سرکه و بطول مقام در خانه که زیره بسیار در آن باشد و بسیار
تناول سرکه و خوردن گل مختومی که سده در قوبات عرق افگنده و سمرقندی گویند که تغییر لون و اکثر یا از دفع طبیعت خلط مفسد لون بسوی ظاهر جلد چنانچه در بحرانات و یا از
غلبه فضول در بدن و اختلاط او با خون مثل آنکه در یرقان سیاه و زرد عارض شود و یا از فساد مزاج احشا مثل طحال چون از جذب سودا از جگر ضعیف شود و مثل جگر چون
از تمییز سودا یا صفرا از خون یا از دفع آنها بسوی مفارغ آنها ضعیف گردد و مثل معده چون از هضم تام ضعیف شود و یا از سوء تدبیر ماکول و مشروب چنانچه سیاهی رنگ
از کثرت خوردن پیاز و کرنب و زردی رنگ از کثرت تناول نانخواه و زیره و افاویه حاره حادث شود و از کلام بقراط مفهوم میشود که رنگ بدن تابع اخلاط بود چون
متحرک بسوی عمق بدن نباشد طریق تشخیص اسباب مذکوره باید که نظر کنند اگر رنگ کسی بسیاهی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان سود یافته شود سببش یرقان
اسود باشد و الا علامات طول مقام در آفتاب یا سفری یا هوای گرم یا قلت استحمام یا کثرت تناول حلویات بپرسند پس تقدم هر کدام از اینها که گوید سببش همان باشد و هرگاه این
اسباب یافته نشود سببش استحاله خون بسوداویت باشد و اگر رنگ شخصی بزردی متغیر شده باشد و با آن اسباب یرقان صفر یافته نشود از حال تقدم طول مرض و هضم و فقدان
غذا و کثرت جماع و اوجاع و قیام در هوای حار و شرب آب غیر جاری و خوردن نانخواه و زیره و سرکه و گل بکثرت سوال کنند پس اقرار هر کدام ازین اسباب که نماید سببش همان
باشد و الا اجمال جگر و معده نگاه کنند اگر در یکی ازین هر دو عضو آفتی و ضعف در افعال مخصوصه آن دریافت گردد سببش ضعف جگر یا معده باشد و ایضاً در رنگ …
سفیدی بیشتر بود و در لون بلغم و زردی اکثر باشد علاج اگر سبب فساد رنگ دفع طبیعت خلط مفسد اللون را بظاهر جلد باشد تنقیه بمسهل موافق آن خلط نمایند و ادویه
جالیه چون آرد جو و باقلا و نخود و تخم ترب و ابریسا و تخم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کتیرا و بوره و مانند آن سوده با شیر آمیخته طلا نمایند و بعد خشک شدن به آب نیمگرم بشویند
و باقلی یا بروغن گل افزوده در شب طلا کنند و صبح آرد نخود که در … مثل الطیب باشد یا لیده به آب گرم بشویند و بروغن یاسمین چرب سازند و همچنین بدفعات استعمال نمایند
و اگر سببش کثرت ماده در بدن باشد تنقیه بدن از خلط فاسد موجب آن یعنی صفرا یا سودا نمایند چنانچه در یرقان صفر و اسود مذکور شد بعده اطلیه جالیه استعمال کنند و اگر
سبب آن فساد احشا باشد بر تقویت آن آنچه در باب ضعف معده و جگر و سپرز مسطور شد حسب حاجت بکار برند و اگر سبب طول قیام در آفتاب یا هوای گرم و سفر
باشد استحمام نمایند و آب گرم انکباب کنند و عقب آن ادویه جالیه بمالند و در گرمی هوا تبرید استعمال کنند و اگر سبب تناول اشیای مغیر لون باشد ترک آن نمایند و اگر سبب
آن مقاسات امراض باشد بتقویت بپردازند از خمیره مروارید یا دواء المسک و عرق عنبر و شربت یاقوت و اگر سبب فقدان غذا باشد تکثیر طعام مولد خون رقیق کنند چون
ماء اللحم و بیضه نیم برشت و نخود و امثال آن فرمایند و اگر از غم باشد ازاله آن نمایند و تفریح قلب کوشند و اگر سببش کثرت جماع باشد ترک آن لازم دانند و اغذیه مولد خون خورانند و اگر
بسبب وجع باشد تسکین الم کنند ذکر ادویه مفرده محسن لون کثرت خوردن پیاز بسرکه پرورده در تغییر وجه و تحسین لون مجرب سویدی است و کثرت تناول
کرفس الماء و کذا اقاصیا و کذا جوز جندم بعسل و کذا اهلیله سیاه و کذا زیتون سیاه و کذا بقله ترنجان مسلوق و طبیخ … بادام و کذا برنج و کذا حنا و کذا پرسیاوشان و کذا …
عنب … و کذا حب الآس و کذا حماما و کذا اسکیو … سرکه بران باشد سوخته هر روز نیم مثقال تا سی روز متواتر جهت تحسین لون مزیل صفرت وجه است و اگر خبث الحدید …
مثل غبار سوده و در صلایه دوازده باشبانه روز در دیگچه اندازند و بران زیت انقدر که انگشت بالای آن باشد بریزند و جوش دهند تا ثلث آن برود و حرف باریک سوده
یکجا و قدری آمیخته از آتش فرود آرند و هر روز یک لعقه بلیسند تحسین و تصفیه رنگ نماید و حق آنست که خوردن خبث الحدید به مربیات و معاجین آن در سرخ کردن رنگ و دفع زردی
آن عظیم النفع است و تجربه راقم رسیده و خلط سنبل هندی و کذا سرکه منضج در اشربه و اغذیه محسن … و کذا ابریسا و کذا آرد نخود و کذا آرد کرسنه و کذا آرد باقلا و تخم شلجم و کذا آرد
برنج و کذا آرد ترمس … طلای … یا سوسن … زرد بر چهره و کذا غبرای السماک آرد باقلا و کذا امیده گندم بسفیده بیضه … و کذا … و آرد باقلا و کذا آرد جو با آب
غوره آمیخته و شرب شیر الابل … شیر زنان و شیر خر و کذا آب نقوع نخود و کذا نقوع عدس و کذا … هر روز ناهار و کذا طبیخ ابریشم … و کذا طبیخ انیسون یک محسن لون است
… که مالیدن برگ خربزه و گل آن … و گذاشتن خرقه مبلول بطبیخ شیطرج بر چهره رو سرخ کند ذکر ادویه مرکبه که تحسین رنگ نماید اطلیه که برای جلاء …
وجه … آن معمول ترمس تخم ترب تخم شلجم نرگس چرپ حماما قسط شیرین حب البان حسن یوسف یعنی کلملی هر یک چهار ماشه مرداسنگ سوخته دو ماشه سفیده کاشغری زرد …
… بیخ سوسن شیطرج فوه مصطکی زعفران آرد باقلا آرد جو آرد … آرد برنج کندش تخم … مغز تخم خربزه … مغز بادام هر یک چهار ماشه کوفته

بیخته قرص سازند و بکار برند ایضاً که جهت تصفیه و تحسین لون برای خیر النسا بیگم تیار شده بود آرد جو آرد باقلای مقشر آرد کرسنه آرد ترمس آرد نخود نشاسته آرد عدس یک یک جزو اشنه
مغز تخم خربزه یکتوله کتیرا چهار ماشه کوفته بیخته استعمال نمایند دیگر مغز تخم تربوز مغز بادام آرد برنج مغز تخم شفتالو نشاسته مغز تخم خیارین خشخاش سفید زیره سفید گلنار گل سرخ گل
پوست نارنگی برگ یا نیم بار بکاین چیکسا پوست نار گل ببول گل خطمی استخوان پوسیده صدف سوخته لعاب اسپغول لعاب بهدانه ایضاً زرد چوب برنگ کابلی الایچی زعفران
مجیطه اشنه سنبل الطیب سعد محلب بیخ کبر بسفایج بیخ نی مامیران فوفل زرنبخ بشیر سوده دیگر پوست درخت سرس عورنجان بیخ خرد نخود بشیر سوده دیگر پیاز عنصل تخم
کنجهی حسن یوسف قسط مروارید انزروت لک کهن دریا سنبل الطیب گل ملتانی سفیداب قلعی اکلیل الملک ایرسا دیگر آرد عدس آرد نخود مقشر آرد شیفت آرد باقلا بارزد جفت
برگ آرد تخم پنوار آرد جو بنفشه سفید تخم مرغ آب بسوس شیر درخت انجیر روغن چنبیلی پوست تخم مرغ ایضاً بجهت آثار جلد و تصفیه لون مفید آرد جو نه ماشه مرده سنگ
مغسول شش ماشه سرکه کهنه روغن چنبیلی هر یک دو توله روغن گل یکتوله لت کرده بر بدن بمالند غسول که جهت دفع زردی بشره و یرقان مجرب صاحب تحفه است
پرسیاوشان شیح ارمنی مرزنجوش جعده بابونه اقحوان شبت ترشی ترنج مساوی جوشانیده آب آن روی را کمر بشویند اقوال مهره شیخ میفرماید بدانکه هر چیزی که تحریک
خون و روح بسوی جلد میکند آن رونق و صفائی و سرخی آن را می پوشاند و بعینه آنچه جلای تخفیف می نماید جلد را رقیق تر میگرداند و آنچه بر روی آن مرده باشد بلطف
می زداید خصوصاً اگر در آن صبغ باشد و با این همه احتیاج می افتد بپوشیدن او از گرمی و سردی و هوا و اشیای محرک خون بسوی جلد این فعل ان چهار گونه میکنند یکی بتولید
خون خصوصاً رقیق دوم بتنقیه خون سوم بنشر خون و بسط او بتحریک او بسوی خارج و تفتیح مجاری او چهارم بتجذیب او بقسر از داخل بسوی خارج و اشیای
محسن لون بطریق اول مثل تناول نخود و بیضه نیمبرشت و ماء اللحم و شراب ریحانی ست و تناول انجیر خون رقیق مندفع بسوی جلد پیدا میکند و بدین سبب پیش پیاله
در بدن پیدا می نماید و از ناقهین کسی که رنگ او بدگردد و اراده کند که رنگ او برنگ قدیم عود کند با انجیر خشک بسیار انتفاع یابد که این هر دو خون لطیف و حرارت غریزی را
بیفزایند و از آنچه برای این مجرب ست آنست که چند روز متواتر بر ناشتا شراب و شیر بنوشند و اشیائیکه بتنقیه خون این عمل کنند مثل اطریفل صغیر و بلیله مربی ست چون
بر دوام استعمال نمایند و بلیله کابلی قوی تر از اطریفل ست و اشیائی که به بسط خون و نشر او این فعل کنند مثل حلتیت و فلفل و سعد و قرنفل ست چون بطعام افتند و مثل
زعفران با وجود آنکه زعفران خون را رنگین تر میکند و خصوصاً در سفنج و شربت آن تا یکدرم ست و مثل نرو تا کبیر بند نای خشک دو درم زعفران نیم درم و با شکر
بخورند و ایضاً در محسن لون ست و بیست برابری از درم تا دو درم چون در سوقها خوب مخلوط کرده بنوشند تا موجب اشتعال فاحش نگردد و از بقول مثل ترب کندنا
و پیاز ست و کرنب خاصةً و ادمان اکل او توم نیز و از افعال و حرکات اغتیاظ و غضب و جدال و ریاضت معتدله و کشتی ست و ایضاً سرور و طرب و مطالعه اشیای نفیس
از افعال و اعمال مثل سماع خوش و مجالست ظرفا و نظر بطرف اصناف مبادرت از بر هان در سبق و نظاره اسپ تاختن و اشیائیکه از خارج بجذب
و نیز بجلا این فعل کنند لطوخات و غسولات ست مرتبا از آرد باقلای مقشر و آرد جو و کرسنه و آرد گندم و نشاسته و آرد نخود خاصةً و آرد عدس آرد برنج و غری السمک ایرسا
و لادن و انجیر و کندر و میعه و علک و روغن آن و پوست بیضه و گوشت صدف و مقل و مرتک و سفیداب و برادهٔ عاج و استخوان پوسیده و محلب و فوه الطیب نیز درین قوی ست
و بادام شیرین و تلخ و تخم خیار و خربزه و قطلف و کدو و آرد تخم ترب و تخم جرجیر و اکثر آنست که چهره و رنگ را صاف و پاک میکند طلا بنشاسته و کتیرا با شیر هر روز و عصارهٔ
قنابری و زرداب بیضه و شیر با که همان وقت دوشیده باشند و طبیخ اطلاف گوساله که در آن صمغ کرده باشند و طبیخ تخم صدف سفید بیضه و طبیخ حلبه و طبیخ اکلیل الملک
غسول جید باقلای مقشر کرسنه ترمس تخم ترب مغز تخم خربزه نخود نشاسته از آن غسول سازند دیگر جید بگیرند آرد باقلا و آرد جو هر واحد یکجزو آرد نخود یکجزو عدس
مقشر کتیرا نشاسته هر واحد نیم جزو مغز تخم خربزه دو جزو زعفران بقدریکه رنگین کند شب طلا نمایند و صبح بطبیخ پوست خربزه و طبیخ بنفشه و مانند آن بشویند دیگر
بگیرند بادام شیرین کتیرا صمغ و آرد باقلا و ایرسا و غری السمک مساوی و غری را در آب بقدریکه همه را کافی باشد گداخته ادویه آمیخته طلا سازند دیگر آرد باقلا
و جو و نخود و میده گندم و سفیدی بیضه طلا کنند و از چیزیکه تجلیه قوی کند بلبوس و پیاز و بورق و نانخواه و عسل ست و اشق و روغن بابونه و میعه سائله شدید التنقیه
و کبریت نیز و زرنیخ و سرگین جو ساده و بیخ نرگس دیگر قویه بگیرند زرد و اسفید و بیزند تا غلیظ گردد و پس از آن یک اوقیه بگیرند با این ادویه سرشته و سرگین گنجشک
و آرد ترمس و آرد نخود و مغز تخم خربزه سوده باهم آمیخته طلا نمایند دیگر کتیرا و آبگینهٔ شامی مثل غبار سوده و زعفران و ترمس و مغز حب و انه هر واحد یک مثقال و روغن بادام

طلا کنند و چون هر شب بخردل سفید و زرنیخ سرخ یا زرد و شیر بر چهره طلا نمایند و صبح بشویند چهره بسیار سرخ گردد لیکن باید که احتیاط باشد زیرا که زرنیخ در بشره قرحه میکند
پس مقدار او بسیار اندک و مقدار شیر زیاده کنند و این دو دوائیه قوی الجلا است بعضی را که در ابتدای جذام باشد و آنرا اتنکر و تشوز و بهق نامند چون بران استعمال کنند آنرا زائل کنند و ایضا
از چیزهای که مختص بدان است و بقوت تنقیه نماید آنست موم سفید و بورق و کندر و گوگرد زرد مساوی بسرکه قرص سازند و خشک کرده نزد حاجت بسرکه و عسل استعمال نمایند
و کف بورق درین بهتر از بورق است و ایضا بگیرند صابون دمشق هر واحد یک رطل و در سه رطل آب بگدازند و بران کندر و مصطکی و نطرون مساوی نهاده قیمه اندازند و خوب بسایند
و شب استعمال کنند و ایضا آرد کرسنه و آرد نخود و باقلا و جو و ترمس و ابهیا و بیخ نرگس مساوی یک یک جزو و از صمغ و اصل سوسن نیم نیم جزو و قرص سازند و بدانند که هر
آنچه در کلف و بهق و آثار و کدورت خون نفع کند آن درین نفع قوی تر نماید و اندک از آن کفایت باشد نجندی می گوید که زردی رنگ گاه از مقاسات امراض صعب و بسیاری
و فقدان غذا و کثرت جماع و ادمان جماع حادث شود پس تدبیر هر واحد از آن بچیزی نمایند که مناسب آن باشد از تناول اطعمه جید الکیموس از لحم ماکیان و جوزه آن و تیهو و خرفان
و صید و ماهی رضراضی و زرده بیضه نیمبرشت و قلیه بگذر و پیاز و انگور پخته و استعمال حمام بآب شیرین و اجتناب از بیداری و جماع و غضب و عقب و اندکی از شراب ریحانی بنوشند
و استعمال اطلیه جاذبه چون بسد و طلی هر یک مثل طلا تخم خربزه و خردل و مر و مصطکی و کندر بشیر تازه کنند مصطفی رنگ را ادام شیرین مقشر نشاسته کتیرا هم عصفر آمیخته
بر رو طلا کنند و صبح بآب گرم مطبوخ بنفشه و بابونه گندم بشویند زردی را سفید کنند و از اخلاط فاسده پاک نماید آرد جو آرد نخود و آرد باقلا نشاسته کتیرا تخم ترب بشیر سرشته
بر روی طلا کنند و صبح بطبیخ بابونه و بنفشه بشویند و دیگر که چهره سرخ گرداند زعفران قوة الصبغ کندش مر مکی مصطکی مساوی بآب پیاز بلبوس سرشته شب بر رو طلا نمایند
و صبح بآب گرم بشویند و گاهی احتیاج بتسوید چهره یا بزرد کردن آن بسبب مصلحت امور افتد و غرض از آن آنست که احوال بر غیر مشتبه گردد طلائیکه چهره را زرد گرداند زیره
و زرداب و عصفر هر دو سوده بر چهره طلا کنند و در طعام زیره بسیار اندازند و تخم آنرا ببویند و کثرت بیداری و قلت اکل از مصفرات لون است طلائیکه رنگ را سیاه گرداند نوره
و مرداسنگ آمیخته بر رو طلا کنند که آنرا آنچنان سیاه کند که انقلاع او دشوار گردد و هرگاه اراده قلع او کنند بسرکه که اندران اشنان سبز جوشانیده باشند بشویند و مصل و یا ترشی
ترنج و یا آب و بسرکه بکمر بحالت اولی عود کند ابو منصور گوید که برای سفید کردن رنگ بگیرند نشاسته و کتیرا و بشیر سرشته طلا کنند و هرگاه خشک شود بدان
اعاده طلا تا یکهفته نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و کتیرا و سفیدی بیضه آمیخته طلا نمایند و یا بدان هر روز روی را بشویند و آنچه از اغذیه رنگ را سفید و رقیق و صاف گرداند
شیر و شحوم و امخاخ و ادهان و لبوب است چون مغز بادام که از آن بخورند حریره که رنگ را سفید کند چون مداومت نمایند بگیرند شکر و در شیر حل کنند و از آن حریره به نشاسته
و روغن بادام بسازند قرص که همین عمل کند بگیرند شیر و در آن شکر حل کنند و در آن روغن بادام و مغز استخوان و سفیدی بیضه خوب مخلوط سازند و بلعاب گندم سرشته
بخورند و ابن ماسویه گوید که مداومت خوردن کرنب تحسین لون نماید و خوردن نمک بسیار در طعام صفائی رنگ ببرد و محمد بن زکریا گفته که طلای چهره بعسل در شب
و غسل او بآب در روز رنگ را پاک و صاف کند و اگر بدن و چهره را بقیمولیا یا بطل نطرون بریان ابرساسه هر یک یک اوقیه بشویند صاف و نیک گرداند و از
اغذیه که رنگ را سرخ و صاف کند نخود و انجیر خشک و شرب و گندنا و نشاسته و پیاز و انار شیرین و گوشت و شراب سرخ و زردی بیضه نیمبرشت انگور و توم و کرسنه و انیسون
و زعفران است و زوفای خشک خاصه در تحمیر لون و استحمام بآب گرم شیرین رنگ را سرخ گرداند دوائیکه رنگ را سرخ کند بگیرند زوفای خشک درم زعفران درم انیسون
پنج درم شکر برابر همه کوفته آمیخته هر روز دو نیم درم بخورند و تناول معجون احمر موصوف در باب علل جگر و همچنین معجون خبث الحدید و فنجنوش رنگ را سرخ و صاف کند
و گوید که اگر چند روز شیر بشراب آمیخته بنوشند تحسین لون نماید و ایضا خوردن خاکستر طرفا با شکر چند روز رنگ را سرخ گرداند و آنچه رنگ را زرد گرداند مقام
در مواضع حاره و شرب آب ایستاده و بیداری و ادمان خوردن سرکه است و تناول گل و انگشت و زیره و نانخواه خاصه اگر و آنچه رنگ را سیاه کند آن تعرض آفتاب و باد است
و تناول اغذیه غلیظ و تعب و ترک استحمام و طلای عصفر و سعد هر دو در قول نجندی گذشت طبری گوید که فساد بشره گاه عارض میشود برای انسان از دو سبب
یکی از مرض و آن دو قسم است یا از فساد احشا مثل طحال و کبد و معده و یا از حمیات طویله و آلام شدیده دوم از بدی غذا و سوء تدبیر و این همه اولا محتاج باصلاح غذا
و اصلاح احشا و صبر باید تا آنکه هضم او قوی گردد و خون او تازه شود و اگر بعد از آن فساد رنگ باقی ماند این ضماد استعمال کنند بگیرند اشنان اصفهانی و آرد باقلا
و آرد ترمس و آرد نخود و مغز بادام مقشر و مغز و مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و بادرنگ و کف دریا و گل که در سفیداب یافته میشود مساوی همه سابیده بشیر تازه

وانذکی غسل آمیخته شب بر رو طلا کنند و صبح بشویند و گاهی با این همه شیر ابا آمیخته بر رو طلا می کنند و گاهی بلعاب اسپغول می آمیزند و بر پارچه طلا کرده بر روی می چسپانند بعده قدری
آب گرم که دران سرطانات نهری جوشانیده باشند میشویند و این در تحسین لون متغیر از اسباب مذکوره بالغ النفع ست و اما تحسین لون عرائس والوان اصحا پس بگیرند
سفیداب صفر که از اسرب و رصاص قلعی میگیرند و در شیر زنان حل کنند و پنبه بدان بیالایند و روی را باب گرم شسته بجامه پاک کرده آن پنبه را بر رو بگذارند و ساعتی
روی را پوشیده بگشایند که این رنگ چهره صبیحان بسیار نیک کند و آنچیزیکه بدان تغیر رنگ بسوی سیاهی نزد حاجت او میکنند اینست که بگیرند خبث الحدید مثل غبار
سوده و با عدس سوخته سوده آمیخته بر رو طلا نمایند بعده در حمام داخل شوند و بران آب نیمگرم بریزند بعده روی را بدست بمالند که این تغیر او بسیاهی شبیه بالوان [illegible]
گرداند و از اشیائیکه بدان رنگ را زرد میکنند اینست که بگیرند زیره کرمانی و با ربع آن زردچوب بسایند و با آرد جواری آمیخته بر چهره طلا کنند بعده آبیکه دران انجیر پخته باشند بشویند
که این چهره را مثل رنگ مریضان گرداند و از چیزیکه بدان رنگ چهره سرخ شبیه بشقرت گردانند اینست که بگیرند شیطرج هندی و در سرکه جوش خفیف دهند بعده خرقه در آن
آلوده بدان ضرب خفیف متواتر بر چهره دهند که این تری را بسیار سرخ کند بغیر آنکه معلوم شود که این سرخی از لون طبیعی او نیست ابن الیاس گوید که هرگاه رنگ صاحب بود
واراده سفید کردن او بود هر صبح جلاب سکنجبین یا ده درم شربت سیب ده درم بگلاب ده درم بنوشند و غذا قلیه با توابل از لحوم بره و گردن بزغاله بکار برند یا بازدواز اطعمه
غلیظه مولد سوداء فاصله از نانخواه و کرویا و جیبل حذر کنند و بعمره استعمال نمایند بگیرند بیخ نی و تخم خربزه و آرد برسن آرد باقلا و آرد جو و آرد نخود مساوی بشیر تازه سرشته بر رو طلا
کنند و چون اراده سرخ کردن روی باشد تدبیرش خوردن لحوم و حلویات و ترک استفراغ و مشی بسیار و ریاضت و تعب و خواب و زدر حمام ست و افزون خوردن سیر و پیاز و کندر و قلیه [illegible]
واستحمام کثیر آب گرم و دلک جبه در حمام بخرقه بدلک لین معتدل کنند و چهره را بلک مع اندکی سفیداب ارزیز طلا نمایند گیلانی گوید که این نسخه چهره را سفید گرداند جو مقشر خربزه
تخم خربزه آرد باقلا آرد نخود سبوس جواری کتیرا هر واحد دو جزو ترمس یک جزو همه را باریک سائیده بشب طلا کنند و صبح بشویند و سه روز یا پنج روز این عمل کنند دیگر که وجه را جلا دهد
بادام شیرین و کتیرا و آرد نخود و باقلا سائیده بجای شیر و شب طلا نمایند و صبح باب سبوس بشویند دیگر بگیرند آرد عدس مقشر و نخود و باقلا و آرد ترمس و جو و بادام شیرین مقشر باریک سائیده
هر واحد یکجزو و کتیرا نیم جزو بورق صناعت ربع جزو همه را باریک سوده بشیر تازه سرشته بر رو طلا کنند و یکشبانه روز بدارند بعده آبیکه دران سبوس آرد سفید جوشانیده باشند
بشویند و دو سه بار اعاده آن کنند تا آنکه روی سفید گردد و دیگر که بهتر ست اشنان عربی با تخم تره تیزه و خشک کرده جلا دهد یکجزو پوست [illegible] ست بیخ نی هر واحد ربع جزو همه را
باریک سائیده با آب سرشته بر چهره طلا کنند و تقشیر ببرگ کرنب یا ترب یا پودینه تر قوی تر ازانست و کسی که اراده تحمیر وجه کند ادمان خوردن [illegible] شراب جید کند و اکل ثوم و بصل
و استحمام آب گرم بسیار کند و چهره را دلک معتدل نماید و زنان با وجود این تدابیر بر چهره خود گلگونه مرتب از لاک خوب ساخته باندک سفیداب ارزیز طلا نمایند [illegible] گوید که
در فساد لون از مجربات خبث الحدید بدین صفت ست بگیرند خبث الحدید که در ویرانه یافته میشود و در آتش سرخ کنند و در خل ماده گاو نازائیده هفت بار سرد نمایند بعده [illegible]
نقوع تربپهله هفت مرتبه بعد ازان اقراص بیا ساخته در ظرف گلی نهند و بران برگ درخت پیپل بپوشند و زیر و بالای او پاچانقی نهاده آتش دهند تا آنکه اقراص بسوزند و در آب [illegible]
هفت بار پس سرد کرده همچنین هفت بار و درآبکامه سرد کنند بعده در آب گهیگوار اقراص ساخته بدستور سابق بسوزند بعد ازان در شیر گاو تر کنند و بدان لطوخ سازند و در ظرفی کرده
محکمت نمایند و در آتش پاچانقی بسوزند بعد سرد شدن برآورده باریک سوده بردارند و بقدر یکماشه بروغن گاو آلت کرده بخورند این مجرب جید ست و چیزی از عقاقیر [illegible]

حفظ جلد از آفتاب و باد و سردی

شیخ میفرماید لازم ست که بسفیدی بیضه یا با آب صمغ یا موم روغن طلا کنند و یا اگر بدندان بمیده و در آب ترکرده صاف نموده همچنان آن سفیدی بیضه آمیخته بر چهره بمالند [illegible] گوید که
این نسخه در سفر برای حفظ وجه از گرمی و سردی نافع ست کتیرا صمغ عربی لعاب اسپغول خشک کرده لعاب بهدانه مساوی بسفیده بیضه آمیخته خشک کنند بعده سوده بشیر تخم
خرفه سرشته وقت سیر طلا نمایند و هنگام آرام بشویند و ایضاً کعک در آب تر کرده بر رو طلا کنند و این نسخه با وجود منفعت مذکوره چهره را سفید نیز کند آرد نخود و نشاسته کتیرا سفیدی
بروغن گل یا شیر یا البان آمیخته بشب طلا کنند و صبح بشویند بعده طلا نمایند جرجانی گوید که صمغ پاکیزه در آب صمغ حل کنند و با سپیده بیضه مرغ طلا کنند حکیم صادق علیخان مینویسند هر که
در سفر باشد حضر و بهتر ست که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی لزج مثل لعاب اسپغول و کتیرا و صمغ عربی بر روی طلا نماید تا از اثر گرمی و سردی و غبار محفوظ ماند و زنان [illegible]
در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و بالیدن موم روغن که موم سفید در روغن چنبیلی گداخته بکرار آب بشویند نیز [illegible] سفیدست [illegible] درین کیفیت داخل میکنند بسیار [illegible] میشود

شقاق جلد واطراف ووجه

یعنی ترقیدن پوست بدن در هر موضع و دست و پا و روی سبب جمیع شقوق یبوست جلد ست و این یبوست یا از اسباب خارجی باشد مثل گرمی مجفف یا باد منشف نداوت یا سرمای مکثف مجمد یا غسل باب سرد یا آبهای قابض چون شبیه و زاجیه و مانند آن و یا از اسباب داخلی مثل سوء مزاج یابس ساذج یا با ماده حادّه حریفه مجففه و اکثر حدوث شقوق دست کسی را افتد که مزاولت اعمال حارّه محلله یا کثیفه کند بواسطه کثرت تحلیل رقیق ماده و بقول شیخ شقوق پای گاهی بسبب بخره رویه و گاهی بسبب ببست و قشف افتد و بالجمله گاهی بدان انتفاع گردد بسبب چیز یکه از ان متحلل شود و بقول گیلانی حدوث این از یبوست ساذج بسیار نادر بود و گاهی از حدت اخلاط نیز حادث شود و صاحب کامل گوید که حدوث شقاق حادث در کفین و اسفل قدمین و عقب از مرّه سودا و از سوء مزاج یابس بود که برین مواضع غالب آید و طبری گوید شقاقی که در عقب و دست حادث شود طبیب را لازم نیست که از ان تهاون نماید چه اگر آن بزرگ شود مزمن گردد و از حرکت منع کند و سبب میل آن یبس جلد و قشف اوست حتی که عضو منضغط سازد و پیش شق گردد و اکثر در سرما حادث شود و اما کسی که دست و پای و روی او و دیگر اعضا سر ما هر دو متشقق گردد آن بسبب حدت خون بران و غلبه یبس آن بود و بعضی گویند که انشقاق گاهی زنان را در نیز و یکی او قات حیض و دور افتادن آنها از ایام مقرره حیض بنابر توجه فضلات با عالی و از یبوست مزاج هم میباشد و بسا باشد که همه بدن را فرا گیرد چنانچه بعد آتشک بیشتر بود و چون کهنه گردد و احداث جذام می نماید و این نوع عسر العلاج میباشد و راقم بعضی از صاحبان استسقای لحمی دیده که بر ساقها و خصیتین ایشان بسبب کثرت ورم و شدت تمدد جلد شقاق عارض شده و از ان آب جاری گردیده و این علامت ردی ست **علاج** آنچه از اسباب خارجی افتد تلیین جلد بقیروطیات و ادهان مرطبه و شحوم نمایند و هر چه برای حفظ جلد از آفتاب مسطور شده همه اینجا فائده میکند و آنچه از اسباب داخلی بود تبدیل مزاج و ترطیب او کنند و لعاب بهدانه و عرق شاهتره و شربت نیلوفر دادن و شیر نیز همراه خاکشی و ترنجبین افزودن معمول ست و اگر بسبب خلط ردی باشد اول تنقیه بفصد و مسهل سودا از هلیلجات وغیره کرده ماء الجبن بدهند بعد از ان ترطیب بدن بنوشیدن شیر و خوردن روغنها و مالیدن مرطبات و قیروطیات باید کرد و اگر در قرب حیض افتد اول تا کمفه ستوان استحمام فرمایند و فصد صافن هر دو پا یا بصفن یا عرق النسا کنند و باقی تدبیر آنچه در احتباس حیض ذکر یافته بکار برند که بعد گشادن حیض خود بخود زوال می پذیرد و چون پیه بز گداخته مازو و کتیرا با یکسان سائیده باهم آمیخته در ترقیدگی پاشنه طلا کنند نافع بود و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه با زکی مرداسنگ آمیخته نیز فائده میکند و تشقق پا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود قوابضات مانند حنا و بلوط و گلنار و پوست انار و جوز السرو بکوبند و با سرکه جوشانیده ضماد کنند و شقاق چهره را از موم و روغنهای رطب و سپید بیضه و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه و روغن گل مرهم ساخته طلا کردن نیز سود دارد و شقاق دستها را کنجد سوده و بنفشه سوده با دهان و شحوم سرشته نفع میکند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** نافع شقاق گل شقایق النعمان را با زیت در شیشه کرده سر او بند نموده چهل روز در آفتاب بیاویزند شقاق عارض از سردی و حکه تابع آنرا مجرب سویدی ست و کذا ضماد علک البطم مخلوط با زیت خوشبو و کذا نفت با زیت گداخته و کذا چربی بز ماده گداخته نیمگرم تا سه مرتبه و کذا زیت فتیله چراغ نهادن مجرب ادست **وضماد** سرطان در روغن کنجد پخته تا مهرا شود و صاف نموده موم در آن روغن گداخته و کذا اشق باب حل کرده و کذا اقاقیا و کذا روغن حلبه ده درم موم دو درم و کذا لعاب حلبه بروغن گل و کذا انجیر کوفته و زیت و موم و کذا راتینج و روغن کتان و کذا عفص با بیان بسل و کذا حب المحلب و کذا روغن سفرجل بموم و کذا روغن بادام یا روغن گل بسند روس کذا آب برگ انجیر سبز و زیت و موم زرد و کذا بادنجان که در درخت زرد شده باشد بروغن کتان پخته تا مهرا شود و صاف کرده موم زرد اضافه نموده و کذا اکلیل الملک و پوست انار در عسل یا پوست او و عسل پخته و کذا زعفران و مرداسنگ و کندر و کذا صدف سوخته بروغن کنجد و موم زرد آمیخته و یا بروغن گاو مخلوط کرده که مجرب ست و کذا آب برگ انگور تازه شب و عسل باهم پخته و کذا مصطکی در زیت گداخته و کذا صبر سوخته بزیت آمیخته و کذا پیه ماکیان بعد شستن شقاق باب گرم و کذا مدس با ریگ سوده بقیروطی زیت و موم آمیخته **وفطول** عصاره چقندر یا آب مطبوخ آن و کذا طبیخ شلغم و کذا ترنج کرفس و کذا طبیخ کرنب و کذا طبیخ کرسنه هر واحد نافع شقاق عارض از برد ست **دیگر** برای شقاقی که بسبب باد در دست و پا افتد صابون لاهوری باب سائیده بشب وقت خواب شقاق پر کنند و صبح باب گرم بشویند عمل یکشب کفایت میکند **دیگر** برای شقاقیکه بعد از مرض آتشک دست و پا بهم رسد فلفل سیاه نیم پاو شب آب گرم تر کرده نگاه دارند و صبح جوشانیده دست و پا در ان نگاه دارند تا دو ساعت و عمل چند روز بالکل زائل شود **دیگر** حرام مغز بز یا روغن کنجد تازه برای شقاق عجیب ست و کذا شحم بموم و روغن کنجد مجرب **دیگر** برای شقاق دست و پا مجرب ست آب نیمگرم طبیخ قسط اطراف را ساعت بدارند پس روغن بنهد و بمالند و بجای مومیا شند اغلب که حاجت بتکرار نیفتد و فی الحال پذیرد

شیر درخت ... برای ترقیدن پای مفید است و دیگر حنا با آب حل کرده ضماد نمایند و بعد سه چهار گهری دور کرده روغن بید انجیر بمالند **ضماد دیگر** جهت شقاق از مجربات حکیم محمد زمان سنتوج
سیاه مساوی با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند **ایضاً** که جهت شقاق مزمن جمیع حیوان بید لیست پنج درم مردار سنگ سائیده باده درم روغن تخم مرغ بجوشانند تا مثل قطران شود
سه درم قنه اضافه نموده طلی نمایند تا غلیظ شود پس موضع شقاق را با آب گرم نرم کرده دوای مذکور را گرم کرده در شگاف شقاق بچکانند و اگر قوی تر خواهند سه درم روغن بلسان اضافه کنند **قیروطی** برای ترقیدن دست و پا که از سرما بود آب گیره چقندر و شلجم هر یک یک ... موم سفید ... گیرند و روغن بابونه هر یک ... بستور ... دست و پا ... کنند
ایضاً که شقاق و درشتی چهره و دست و پا را نافع است کتیرا ... حلبه هر واحد یکدرم موم سفید سه درم روغن بادام یا روغن گل ده درم موم در روغن گداخته کتیرا و ... حل کرده
در هاون بمالند و اگر نشاسته و لعاب بهدانه و پیه مرغابی و شنگرف اضافه نمایند بیعدیل گردد **موم روغن** برای شقاق دست و پا و خشکی آنها از مجربات حکیم اجمل خان گل خطمی یک تولہ
گل بنفشه نیم توله خسک ... دو توله مغز تخم کدو دو توله پیه گرده بز چهار توله موم سفید یک تولہ و نیم روغن چنبیلی چهار توله گل خطمی و بهدانه و گل بنفشه را شب در آب تر کنند و لعاب آن
بگیرند و خسک و مغز تخم کدو شیره بر آورند و موم و پیه را در روغن گداخته با دویه مذکوره بدستور مرتب سازند **مرهم شقاق** مجرب صاحب تحفه و بغایت موثر و در کهنی و ناخن و نقشر
آن و شقاق لب و اطراف و حکه و جرب و زخم آتشک شقاق چارپایان آزموده و هست علک البطم سه درم پیه بز دوازده درم در دیگ مضاعف گداخته استعمال نمایند و بعضی
زوفای رطب ده درم سه ... و مقل هر یک دو درم موم سه درم شیر ... آمیز نموده وزن پیه دو درم میکنند **مرهم** دافع شقاق پاشنه و انگشتان پا که بهندی بوائی گویند رال
و روغن ... و واحد یک دام موم پاو دام اول پیه در روغن گداخته رال سوده انداخته نگاه دارند و پا را شب شسته در روزی چهار مرتبه بر زخم ... سازند و در نسخه دیگر وزن روغن
چهار دام و موم نیم دام است **اقوال حذاق** شیخ میفرماید که در علاج عام شقوق واجب است که تنقیه نمایند اگر خلط ردی باشد و تبدیل مزاج کنند اگر مزاج یابس باشد
و روغنها بنوشند خصوصاً روغن کنجد مقشر تا بکشم او قیه هر روز در آب افشرده انگور یا در نقوع مویز شیرین چند روز متواتر و همچنین طبیخ سرطانات نهری با آب و شکر و مداومت
مالش روغن کنند و اگر از سردی باشد آنرا طبیخ شلجم و برگ چقندر و طبیخ او خصوصاً قیروطیات از آنها و از شحوم معروفه بمغز او زفت و قطران نفع کند و اگر از گرمی باشد قیروطیا
بارده رطبه خصوصاً بعصارات بارده رطبه و اصلاح غذا و استحمام آب ... گرم و منع شقوق لب باین طور کنند که قبل از حصول سبب بقیروطیات و شحوم و امخاخ و روغن گل ... طلی
طلا کنند و این شقوق واقع را نیز زائل کند و پانیدن اشیای بارد یک مثل پوست بیضه و پوست سیر و پیاز و آما ازاله شقوق حادث لب پس از ادویه جیده برای آن اینست
که بگیرند وردی بریان و علک البطم و شحم مثل پیه ماکیان و مرغابی و عسل آمیز نموده یا بگیرند مازوی خام مثل غبار سوده و صمغ بطم بر آتش گداخته آمیخته و گویند که چرب کردن ناف
وقت خواب و یا گذاشتن پنبه بروغن آلوده در سوراخ ناف بسیار نافع است و در شقوق پای اگر ممکن بود ازاله او با دوام نهادن پای در آب گرم و مالش او بروغنها و شحوم کنند
خصوصاً شحم بز و بقر و حرام مغز و موم اندک قوام کرده و ایضاً روغنها خصوصاً روغن بید انجیر و روغن پاچه و روغن صینی که این غایت النفع است و روغن که از جلکی دنبه وقت نهادن
او بر آتش پیه بسیار نیکوست و غذا جید است و خصوصاً طبیخ حمل ... شیر برنج انگور جید است بدان علاج کنند پس اگر فائده نشود و احتیاج شود بپر کردن ادویه مغریه که درا
نافذ شود پس آنچه اطبا استعمال آن میکنند بعد استحمام و نهادن پای در آب گرم باید که دران کتیرا مثل غبار سوده پر کنند که این عجیب است و ایضاً بگیرند موم و روغن کنجد علک البطم
و میعه سائله جمع کرده پر کنند که این نیز عجیب است و ایضاً قطران کنجد سوده بسیار عجیب است و کندر سوده با دهان و شحوم خیلی سودمند و ایضاً طلا بسرطان سوخته سوده
بروغن زیت و این در شقاق پا نهایت انفع و اسرع است و یا بگیرند مغز پیاز عنصل و در زیت بجوشانند و دران علک البطم بگدازند و در شقوق نهند و ایضاً علک البطم در زیت
تنها بغایت مفید است و ایضاً بگیرند آرد مغز تخم بید انجیر یا ندک آب سوده در پاشنه لزوم آن نمایند و نقل روغن بید انجیر برای شقاق مزمن متقرح نیکوست و یا بگیرند مرداسنگ
و موم و زیت و عسل مساوی آنرا قوام سازند و یا سرطان نهری و روغن کنجد بپزند و بدان طلا کنند و ایضاً بگیرند روغن زیت و پیه بط و علک البطم و علاج جید مجرب من اینست که بگیرند کتیرا
و مثل غبار بسایند و اسفیداج نصف وزن آن و کهربا کنند بر هر دو سوده بر واحد ثلث آن علک البطم با جمیع کتیرا به پیه ابرو روغن بید انجیر جمع کرده استعمال نمایند و گویم کسی که شقاق
در شقوق پاشنه بروغن هر شب بلا فاصله بمالد از شقاق آنرا ایمن کند و علاج شقوق دست بعلاج خصوصاً شقوق پای نمایند و علاج شقوق میان انگشتان مثل آن کنند و خاص بدو
او اینست که از اسفیداج مثل غبار سوده ضماد سازند **صاحب کامل** گوید که اینچه انشقاق و حصر را نافع است موم سفید و روغن بنفشه گداخته بران کتیرا سوده انداخته بر چهره طلا
نمایند و یکره موم زرد و روغن گل و لعاب قوای حلبه و پیه بط و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه ادویه خشک را سوده و موم و پیه بروغن گداخته ادویه بران انداخته در هاون حل کنند.

وصبح و شام بر شقاق طلا کنند بعد از آنکه چهره را با آب نیمگرم بشویند و در حمام داخل شوند و با آب سبوس جواری بشویند و یا بگیرند روغن زیت و در ان اندک زفت بگدازند و بروی طلا کنند و یا بگیرند پیه بط و روغن زیت و علک البطم و همه را گداخته بر چهره و لب طلا نمایند هرگاه آنرا شقاق عارض شده باشد و یا بگیرند شاخ گوزن سوخته باریک سوده و با پیه بز سرشته بر شقاق طلا کنند **طبری** گوید که علاج شقاق پاشنه اینست که بگیرند سبوس گندم و یا تخم خربزه کوفته در آفتابه بجوشانند بعده پای در ان نهند و بشویند و بعد نرم شدن بخرقه درشت یا بکاره آلاحک بخراشند حتی که شقاق و حوالی آن از جلد پاک گردد و بعده بپارچه نشسته نمایند و شق را با بوم الکبس کنند بگیرند پیه گرده بز یا نمک و بگدازند و بران زفت رطب انداخته حرکت دهند پس شقوق ابدان کبس نمایند و بدین مداومت کنند که صحت تام بخشد و چون صحت یابد آنرا پاک کنند و بزفت و مازو سوده و پوست انار کبس کنند که این تقویت آن محل کند و هر دو لب شق را منضم نماید و گاهی بران عصابه که سرشته و مازو [illegible] نبندد و این بعد زوال [illegible] البته می باید و کسی که معتاد تشقق پاشنه باشد [illegible] باید که در ابتدای فصل خریف فصد کنند بعده پاشنه را و موم روغن استعمال نمایند و پای را [illegible] بپوشند و البته نگاهدارند که از زمین [illegible] شود و در اندک مدت ملامس گردد و گاهی باین طور علاج کرده میشود که بگیرند مغز پنبه دانه و باریک سائیده بران پیه بز گداخته اندازند و هر دو را با زبکوبند و بدبسته هاون بمالند تا مخلوط شود و مثل مرهم گردد پس موضع شقوق طلا نمایند که این در یکروز صحت بخشد و اما شقاق انگشتان و پشت کف را باین روغن علاج کنند که زفت را بروغن بجوشانند پس بگذارند تا روغن بالای آن آید چون سرد شود بعده آن روغن ابگیرند و از ان موم روغن ساخته بر شقاق و پوست انگشتان طلا کنند که این در یکرتبه کفایت کند چون از هوا استحفاظ آن نمایند و اگر این اثر نکند باید که اول شقاق را در حمام بشویند و پاک کنند بعده از پارچه نشسته کرده بموم روغن مذکور طلا کنند و از هوا محفوظ دارند و پوشیدن دستانه و رسانیدن در آب حجتانت بران اگر گرم بود و اگر بر آب سرد بعقب آب گرم مداومت نمایند از شقاق سالم مانند و اما کسی که دست و پای و چهره او در گرما و سرما هر دو متشقق گردد این بسبب حدت خون و غلبه صفرا باشد علاجش استفراغ خفیف است بعده نوشیدن ماء الجبن با روغن بادام شیرین [illegible] تدبیر مرطب معتدل برای خون کنند مثل نوشیدن ماء الشعیر و خوردن چوزه مرغ و پاچه بزغاله و امثال آن **ابن نوح** گوید که شقاق و تشقق پاشنه از یبوست غالب بود و علاجش اینست که پیه بز بگدازند و با [illegible] سوده اندازند و بهاون بمالند تا هموار گردد و در شقاق بیاکنند و یا بگیرند پیه و در ان اندک قند انداخته بپزند تا غلیظ گردد و بران نهند و یا بگیرند روغن و موم و آب [illegible] و مغز ساق گاو و کتیرا و مازو با هم آمیخته بران نهند و یا بروغن چینی بالش کنند و اگر این فائده نکند ساعتی بپای آب گرم نهند بعده [illegible] که یک اوقیه [illegible] در یک رطل آب بپزند تا غلیظ شود بعد از ان یک اوقیه با زره و نیم اوقیه کتیرا در ان انداخته بهاون بمالند و استعمال کنند و یا بگیرند تخم [illegible] سوده با ترب بیامیزند و اگر شق عمیق باشد در ان مغز ابریشم سوخته نهند و شقاق منضم کنند بعده روزی نبندند و اگر شقاق بدست و پای و چهره بدان عام گردد علاجش اینست که روغن گلی یا روغن بادام شیرین بر هر دو بقدر یبوست و رم بشراب قیق یا آب انگور سفید رقیق بنوشند بعد از ان برای تنقیه مطبوخ افتیمون بنوشند بعده یکهفته دیگر روغن بپاشانند و قصد استعمال مرطب بدن کنند با غذیه و استحمام با آب شیرین بالش و روغنهای مرطب نهادن عضو در آب گرم که در ان سبوس جوشانیده باشند و یا مرهم که در ان لعاب بهدانه است و در قول صاحب کامل گذشت بمالند و یا در حمام داخل شوند پس گاه شقاق نرم گردد کتیرا و اشنان سوده بران پاشند و بعد آن بپاشند **ابو الیاس** گوید که آنچه از اسباب خارجی بود بگیرند موم صاف و روغن بنفشه و مغز ساق گاو و خطمی سوده و کتیرا و صمغ عربی و اسپغول مساوی سوده راسوده گداخته با هم آمیخته بر موضع منشق طلا کنند و یا موضع با آب گرم که در ان بنفشه و بابونه جوشانیده باشند بشویند و آنچه از اسباب داخلی باشد تنقیه خلط بحسب مطبوخ افتیمون یا مطبوخ هلیله نمایند و تقوی با افتیمون تدبیر کنند و از اطعمه غلیظه و مولد سودا احتراز نمایند و با غذیه محمود الکیموس غذا سازند و هر روز شیر تازه یک اوقیه بنوشند و هر روز در حمام داخل شوند و در آب نیمگرم که در ان بنفشه و خطمی و نیلوفر جوشانیده باشند بنشینند و بعد خروج از حمام بر موضع منشق روغن گل یا روغن بنفشه یا کدو یا روغن گل بعد خروج از حمام بمالند و مغز ساق گاو و پیه بط و مرغابی و نشاسته و کتیرا و لعاب بهدانه طلا کنند و یا بگیرند موم صاف و روغن مغز ساق گاو و روغن بادام شیرین و مغز تخم کدو و روغن بنفشه با هم آمیخته بر شقاق طلا کنند و اگر طبیب چهره که جلد او متشقق گردد طلا نماید و یا بگیرند روغن گل و روغن بنفشه و روغن پیه مرغابی و روغن پیه بز و در ان شاخ گوزن سوخته سوده آمیزند و بر لب منشق طلا کنند و بران پوست بیضه بپاشند و در شقاق دست و پا عقب حمام از زفت که اعلاء کسی که در قول صاحب کامل گذشت طلا کنند و یا مغز سوده با روغن بنفشه طلا نمایند و یا بگیرند مشک [illegible] سوده بر روی [illegible] و هرگاه شقاق بزرگ چنین باشد [illegible] بعد از آن یک طبیخ افتیمون [illegible] طلا کنند

و دائم حمام استعمال نمایند و باغذیه مرطبه مثل یخنی چوزه ماکیان و ماهی غذا سازند و یا غذاهای چرب و لعاب اسپغول و حلبه سوده سرشته باید کرد و در شقوق عقب بگیرند روغن
بنفشه و مغز ساق گاو و موم سفید و روغن اکارع و پیه اگر اختمر و اسفیداج سیمی در آن انداخته بر شقاق پا شند طلا کنند انطاکی گوید که در علاج شقوق بسبب خارج مثل آفتاب
و مباشرت مجففات مثل تریاج کفایت میکند صرف شحوم و لعابات و روغنها و سبب داخل که از فساد اخلاط و حدت او بود تنقیه و اصلاح غذا نمایند بعد از آن طلا کنند و از اشیای مختصه
بشقاق چهره رو غنهای طیب لعاب بهدانه است و شقاق لب روغن حنا و بنفشه و شقاق بست ادویه خشک سوده و شقاق پای مازو و خاکستر بلوط و اقاحوم و موم و دهان ورفت
و مر و افیون و خاکستر شاخ گوزن هر دو سنگهای معالج شقوق است و کذا قشف شهر بلاقی گوید که اگر سفیداب ارزیز و یا اسرب با روغن بنفشه و موم سرشند و در ظرف قلعی کنند نافع
بود و اگر دست و پای از سرما ترقیده باشد شلجم را میان خالی کنند و موم و روغن در میان نهند و بر خاکستر گرم بپزند و طلا کنند و اگر شلجم پاره کنند و در روغن بجوشانند و ضماد کنند روا باشد گیلانی
گوید که در شقوق حادث از ماده قبل از تنقیه مبادرت بحمام نکنند بلکه تاخیر او تا تنقیه بدن نمایند و مالش سکه آب منفعت قوی است و دو شیدن البان از پستان بران بسیار نافع و تنطیل بطبیخ بنفشه
صبح و شام خیلی سود مند و سعوط بروغن بنفشه و مالش جمیع مفاصل و ناف بموم روغن نافع است و روغن مجهول از مسند روغن بنفشه بهترین منفعت بین دارد و کذا شقاق مزمن نافع و در گرم بایگیرند سرشته
و روغن کتان بپزند تا غلیظ گردد پیش شقاق بچکانند و آنچه رعایت آن بعد معالجه سزاوار است آنست که موزه پوشند و پای را از غبار و خاک محفوظ دارند و گاهی بورق بعسل آمیخته
چند بار می چسپانند و نفع میکنند و گاهی صمغ صنوبر بران الصاق می نمایند و ده روز بران میگذارند و اگر از آن چیزی کم شود تجدید آن کنند بعده موضع بشویند

قشف و تقشر جلد یعنی خشونت و درشتی پوست و جدا شدن پوستهای باریک از جلد

سبب قشف جلد خلط سوداوی است که از احتراق طوبت و رمادیت آن متولد شود و اگر در آن حدت بود سبب خارش باشد و الا بی خارش بود و سبب تقشر جلد نیز ماده سوداوی
محترق است مگر آنکه این اندفاع باشد و لهذا این بدون خارش متعلق نبود و گاهی تقشر قلیل این از اغذیه سوزنده یشمی احتیای درشت بود و گاهی از جلد پیشانی قشور باریک جدا شود و باقی
اندک حکه بود و آن مرض معروف بحکاک الجبهه است و در تثبیت قوی او قول طبری مسطور شد علاج تدبیر این بعلاج شقاق جلد نمایند یعنی تنقیه بدن از مسهل سوداء بماء الجبن تحت طبیب
و استعمال تبرید و ادهان چهره و غیر آن کنند و حمام دائم و لزوم آرام و مالش بشیر و لعابات و ادهان بار در طب نمایند و در تقشر قلیل اسمی که از سوزه و غیره عارض شود ضماد قابض
از ضماد و غیر آن که در علاج شقاق مذکور شد باید کرد صاحب کامل گوید که تقشر جلد را این طلا نافع است مویز منقی و ترمس و قسط و اسارون هر یک یک جزو سپیده و سرکه حل کرده طلا نمایند
دیاخیه سوسن آسمانجونی سود و سنبل سرشته طلا کنند بعده در حمام داخل شوند و یا کبریت گرد نخود و شب یمانی و بارتک سپیده بسرکه خمر سرشته طلا سازند و اگر در انگبین که روغن گل
بسایند و بر بدن طلا نمایند منفعت بین نماید طبری گوید که علاج قشف جلد فصد مریض است اگر در خون او چیزی از آن خلط بود و تنقیه بدن کنند و بعد چند روز از فصد این
مطبوخ افتیمون بنوشانند بگیرند بلیله سیاه و کابلی و زرد و تخم پاک کرده و افتیمون در هر یک هفت درم بلیله زرد زرد و شیر آماهر واحد سه درم شاهتره افسنتین هر یک نه درم
حشیش غافث و قنطوریون دقیق هر واحد پنج درم مویز منقی پانزده درم غاریقون و تربد هر یک چهار درم بسفایج هر یک پنج درم هلیله بنفشه هر یک چهار درم آب بجوشانند تا یک رطل آید
مالیده صاف نموده هفت درم شکر بران انداخته نیم گرم بنوشند و این استفراغ با این مطبوخ برای استفراغ اخلاط ردیه حتی اگر در بدن چیزی از آن اخلاط باشد مستفرغ گردد و هر گاه از آشامیدن
این دوا فارغ شود لازم است اطریفل صغیر بگلقند سرشته باید کرد و از همه اطعمه غلیظه مولد خلط سودا مثل گوشت گاو و بقر و ماهیهای شور و پنیر و مانند آن پرهیز کنند و نظر تقویت
مریض نمایند اگر متحمل استفراغ دیگر باشد تنقیه سر او بحبی که در ان این قوت باشد مثل حب قوقایا کنند و بعد از آن ماء الجبن بروغن بادام شیرین و تلخ بنوشانند پس اگر ببینند که
او تیری اخذ نمود و حال او نیک شد از شرب ماء الجبن باید دانست که بدن او علاج قبول نمود و اگر جلد او بر یک حالت بماند احشا و معده او را امتحان کنند اگر در احشای او فساد
و غلظ باشد علاج آن کنند و تعدیل مزاج جمیع بدن او نمایند بعده روغن بنفشه و شیر دختران با هم آمیخته در بینی چکانند و بر جمیع بدن موم و روغن گل آمیخته طلا کنند
بعد از آن مریض داخل حمام کنند و ترک اطالت در آن نمایند و بدن او را با قلاده آرد کرسنه و مغز تخم آب کدو مالند و چون از حمام بر آید بروغن بنفشه و روغن کدو
بر بدن بمالند پس اگر مرض زائل نشود گرم به آب جو و آب چقندر و آب خبازی یا مطبوخ بر شسته تا آنکه نرم گردد بعده بر آن روغن بنفشه و روغن اکارع در روغن خلوقی
انداخته بر شیشه یا گذاشته شود و ضماد کنند و [illegible] که با این تدبیر صحت یابد و اگر لازم است [illegible] باشند
و جاوشیر از علاج بدیع است اگر با قشف خارش باشد باید جو و این ادویه مذکوره نفع میکند آنرا آب چقندر و مانند آن و شیر و ادهان که برگ آن در روغن بجوشانند

تا آنکه بروغن سبز گرم کرده بعد عابن روغن با سر آمیخته بمالند که این خارش و تقشر جلد زائل کند و لازم است که صاحب این مرض از هوای تقشف و استحمام آب و نمک بارد باشد یا حار حذر نماید الوجیز اگر گوید که تقشر جلد یا ورم اولیه در جمیع بدن است قریب بتقشف جلد است و سبب فاعل هر دو قریب یکدیگر است غیر آنکه خلط موجب تقشر حریف لذاع بود و آن خلط یا خون باشد که حدت پذیرد و آنرا عفونت حریف بیامیزد یا رطوبت بود که متعفن شود و حدت یابد و یا صفرا حاد الکیفیت لذاع باشد و یا سودا شدید الحرارت بسبب احتراق اخلاط بود و هر سبب که ازین اسباب باشد علاج واحد است و تغییر در آن اندک بود و متن معالجه این ادویه که مقابل این اسباب کنند جمع میکنم پس می باید که فصد مریض از هر دو دست کنند اگر قوت او اطاعت کند میان هر دو فصد فاصله کمتر از یک هفته دهند و بعد فصد تنقیه باین مطبوخ نمایند افسنتین هفت درم شاهتره تمر هندی از هر یک تخم پاک کرده پوست هلیله زرد هر واحد بیست درم سپستان ده درم ترنجبین پانزده درم آلو سیاه عدد عناب چهل عدد ریوند بغدادی یک کف برگ عنب الثعلب یک کف لک کوفته ریوند چینی هر واحد دو درم مویز منقی پانزده درم همه را در چهار رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده بالای آن پنج درم شکر و پنج درم روغن بادام شیرین انداخته بنوشند و دو سه مرتبه باین مطبوخ تنقیه نمایند تا آنکه قوت او قریب بسقوط گردد و از غذا بر اسفیدباج مرتبه لحم گردن بزغاله و بر مغز سر آن اقتصار ورزند و اگر میسر نشود مزوره مرتب از ماش و کدو و اسفاناخ دهند و از فرود آن تا در تنقیه منع کنند تا قوت او باز آید پس اگر قوت بینند و مرض زائل نشود و فصل ربیع باشد یا ماء الجبن مطبوخ با افسنتین و هلیله زرد و ریوند بنوشانند و باین تنقیه او بسیار نمایند و غذا در ایام شرب ماء الجبن زیرباج مرتب یا یخنی بزغاله و لحم جوجه مرغ باشد و این ماء الجبن مذکور هفت روز بیاشامند بلکه آنکه اسهال بران اسراف نماید که در آنصورت این ماء از آن قطع کنند سکنجبین سفرجلی بنوشانند پس اگر سکنجبین معده او را قی یا امعای او را لذع کند آنرا بروغن گل و تخم بارتنگ یا اسپغول تنها بدهند حتی که شربت تا بیست روز تمام شود بعده قطع آن کنند و بمزاج او نظر نمایند اگر مزاج حدت پذیر و لزوم شربت و انسیفیر بحلاب کنند تا آنکه مزاج او اعتدال یابد بعد اعتدال لزوم مالش بدن بروغن کنند که این چیزی را که در جلد باشد خارج کند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند که از طبیعت تنها مائل کردن خلط بسطح بدن بارویع آنست هر گاه حاد باشد و امر بدخول حمام در هر سه روز یک بار کنند و بدن او را بسبوس سپیده یا آرد باقلا یا آرد نخود یا تخم خربزه و خیار و بادرنگ کوفته یا آب کبیده کوفته افشرده بمالند پس این مرض باین تدبیر بی شک زائل شود و واجب است که عنایت طبیب بتلطیف غلیظ خلط حریف و حاده اتم باشد و بعضی اوائل ذکر کرده اند که اغتذا با آرد گندم و باقلای مقشر بسیار طبخ داده بروغن بادام شیرین خوردن این مرض را زائل کند و ابن هل الیاس گوید که در تقشر جلد هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم باب گرم حل کرده بنوشند و غذا مزوره ماش مغز بادام و نخود سازند و تا شش روز برین نهج سلوک نمایند و هر گاه نضج تام در قاروره پدید آید تنقیه بدن باین مطبوخ کنند بنفشه خشک هلیله کابلی و زرد و سیاه هر واحد پنج درم سنای مکی هفت درم بسفایج تربد هر واحد کوفته گل سرخ نیلوفر تخم کاسنی اصل السوس مقشر کوفته هر واحد سه درم اسطوخودوس چهار درم مویز منقی ده درم آلو سیاه و عناب و سپستان هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید در آن فلوس خیارشنبر و ترنجبین هر واحد پانزده درم مالیده صاف کرده سحرگاه بنوشند و بعد اسهال در آخر روز مزوره ماش و نخود و مغز بادام و گوشت بچه مرغ و ماکیان و بزغاله غذا سازند و بعد تنقیه تام ترطیب بدن بماء الجبن کنند و در هر هفته دو مرتبه حمام استعمال کنند و بعد خروج از حمام مالش بدن بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین و روغن کدو نمایند و یا بگیرند روغن بنفشه و روغن کدو و روغن مغز ساق بقر و روغن پیه بط و ماکیان و نیز موم سفید و از آن قیروطی ساخته بر بدن بمالند و صاحب این مرض از اغذیه غلیظه و هوا و حرکت محرق اخلاط حذر کند و امر این محمل نگذارند چه گاهی موجب جذام میگردد و مسیحی گوید که علاج تقشر جلد و تحفظ آن باصلاح اغذیه کنند زیرا که اکثر این مرض کسی را افتد که دوام ماکولات ردیه نماید و کسی را که چرک بدن او کثرت نماید و کسی که حمام کم کند و ترطیب ترک نماید و دوام اشیای یابس کند پس اگر بدن ممتلی از خون ردی باشد فصد مریض کنند و اگر غالب غیر خون بود اسهال او نمایند و امر بدخول حمام کنند و تعدیل غذای او نمایند و اسفیدباج جوزه مرغ دهند و بعد از آن اطلیه استعمال کنند و این طلا تقشر جلد را نفع میکند مرداسنگ و ترمس و بیخ سوسن آسمانجونی و بیخ کرم ابیض معروف بفاشرا این همه را کوفته بیخته بروغن گل طلا سازند و بعد طلا مریض را بدخول حمام امر کنند پس اگر نفاخات حادث شده تحفظ ملو بماییت باشند بشگافند و زرداب بیرون آرند و بیخ مرداسنگ بگل رخام و اقلیمیای نقره بروغن گل ضماد نمایند تا نغمت گردد

چهاجن و ابرس

خشونتی ست سرخ یا سیاه رنگ کرده یا بهم رسیده جلد قوبا متقشر شود و گاهی در تمام بدن نیز حادث گردد و اکثر بعد زوال مرض آتشک یا از خوردن کشتجات افتد سبب او ماده محترقه است علاج هر چه از قسم تعدیل تنقیه در مبحث آتشک مذکور شد حسب حاجت بکار برند و صابون شرافی را بگلاب سائیده طلا نمایند و بعد یکدو ساعت

با آب گرم بشویند و اعاده آن کنند و دیگر ادویه مفرده و مرکبه نافع این مرض که تعلم می آید حسب دستور بعمل آرند مجرب نافع جیاجن پوست مغیلان پوست درخت انبه هر یک نیم آثار در دو آثار
آب اندوده یک سرگلم بسته بجوشانند بعده بخار آن بر دست و پا رسانند و بآب نیم گرم آن دست و پا بشویند پس مسکه گاو بمالند **نوع دیگر** کتائی خرد با بیخ و برگ سنبالو
ریزه ریزه کرده با آب در آوند گلی بدستور جوشانیده دست و پای مریض بروغن گاو چرب کرده مالیده بخار آن گیرند هر گاه آب نیم گرم بماند دست و پا بشویند **نوع دیگر** پوست
درخت نیم یکدام توه مرطی تلخ یک عدد هر دو را کوفته در چهار آثار آب بجوشانند تا نصف بماند دست و پا بخار آن بدارند و بعضی نیم دام کاپھل هم داخل کرده اند **نوع دیگر** فلفل
سیاه را در آب جوشانیده عضو ماؤف را بخار آن بدارند یا لته کهنه بدان آب تر کرده بر آن گذارند خشکی که بشکل قوبا بر دست و پا یا عضوی دیگر بعد از آتشک حادث شود رفع
گردد **دوائیکه** نافع جیاجن و ابرس و سهاو قوبی الاثر است تخم خشخاش سفید در شیر میش یا در آب سائیده صبح و شام هر دو وقت بمالند در ده روز صحت کلی حاصل شود **ایضاً** گای
خمیر با خاسوده آمیخته بر کف دست مالیده باشند **ایضاً** شیر برنا گاو نیم آثار جوش دهند و سر که انگوری نیم پاو در آن آمیزند هر گاه شیر پاره شود از پارچه تنک آب او صاف کرده
در شیشه بدارند و همین آب بدفعات مالیده باشند **ایضاً** نوشادر در روغن تلخ سائیده بر دست و پا بمالند **ایضاً** شیر آک یکقطره با یکقطره روغن کنجد حل کرده بر دست بمالند
در یک هفته صحت یابند **ایضاً** شیر آک در ظرف گلی بگیرند و فلفل گرد سائیده در آن آمیخته بمالند **ایضاً** که جیاجن را نفع تمام دارد بگیرند قسط یعنی کوٹھ بقدر نیم پاو و کوفته در کیسه کنند و لیپ
شود و در دیگچی دهن وسیع انداخته آب بقدر مطلوب باندازند بجوشانند تا قوت او در آب آید بعده آتش را زیر او کم کنند تا آب آنقدر گرم بماند که دست بدان توان نهاد پس هر دو دست را
دران در آرند و اندرون آب بدان دو دست را با هم بمالند و آب بدستور گرم باشد همچنین یکپاس کنند بعده دست بر آورده تا چهار گهڑی روغن زرد بر دست بمالند بعد از ان بپارچه
پیچیده زیر بغل دو گھڑی بدارند تا گرم بمانند و دو سه روز اگر سردی نرسانند بهتر است داوائی آنکه این عمل در شب کنند و با رومال پیچیده بخسپند و این مجرب است اگر یکروز زیاده حاجت
نمی افتد و اگر جیاجن در تمام بدن باشد همان قدر قسط زیاده بگیرند و در دیگ کلان جوشانیده در آن بدستور بنشینند و روغن بمالند **دوائیکه** از بیاض والد مرحوم منقول است
تال مکهانا در شیر میش سائیده در روز و شب پنج شش بار بمالند اول اگر مواد سودا در جسد باشد هم مسهل برده در یک هفته دور میکند و **دیگر** برای ابرس که در دست میشود و سکیه (؟) گویند
صندل سفید صندل سرخ هر یک یک تو له مرداسنگ یکماشه روغن گاو دو تو له روغن سفید بار آب شسته اول مرداسنگ را سائیده آمیخته ضماد می نموده باشند **روغن** جهت جیاجن
بکچی دو تو له اسپند و چهار تو له نیل ایلی هشت تو له روغن کنجد نیم سیر اول روغن را بجوشانند چون کف نشیند سپند و بیندازند بعده یکساعت بکچی و پس از یکساعت دیگر نیل اندازند
فرود آرند وقت خفتن بر دست و پا هر جا که باشد باین روغن بمالش نمایند بر آتش دست و پا را گرم سازند و دو گھڑی چرب کرده با هم مالیده بر آتش گرم کرده باشند **ضماد** برای جیاجن
برگ حنا کشنیز خشک شتالی پیپر پاکار سائیده ضماد نمایند و برگ هر دو چنین که باشد نهاده بپارچه پیچیده بخسپند و صبح بشویند و همچنین چند روز بعمل آرند **طلا** برای جیاجن
مجرب حکیم اجمل خان پاره کشته اجوائن خراسانی هر یک یکدام روغن گاو چهار دام در ظرف مس یا چوب نیم سه روز سحق نمایند بعد از ان طلا کرده با آتش گرمی دهند **ایضاً** تیلنی
سپند و هر یک یکدام زرنیخ زرد صبر سقوطری هر یک نیم دام مغز تخم تربوز یکدام سرشیر آب اقاقیا آب بر آتش حل کنند و اجزا را کوفته بیخته داخل نمایند تا مشل مرهم شود قدری از آن کاغذ
پیچیده بر موضع شقاق بگذارند تا هفت روز **ایضاً** خاکستر قوم خار دار نیم دام شنگرف یکدام سیر دو رادو مسکه گاو حل کرده جهابسته نگهدارند هر روز اندکی از آن سائیده بمالند **مرهم** برای
جیاجن و آثار مواد سوداویه و پوست آن مجرب حکیم شریف خان صاحب گل بنفشه نیلوفر ستیلی هر جزو یک تو له روغن بنفشه دو تو له روغن گل یک تو له چربی گرده بز موم سفید آرد جو مغز ساق گاو
هر یک یک تو له اول ادویه را در آب بجوشانند و آب را بگیرند و بدستور مرهم تیار نمایند **مرهم** دیگر برای پس جیاجن هم اسپغول آمله سوخته هر یک یک جزو کمیله گیرند و مسکه گاو نیم جزو روغن تلخ هم نیم جزو بجوشانند

سحج جلد یعنی خراشیدگی پوست بدن

و این گاه با ورم بوده گاهی بی ورم و گاه همه جلد خراشیده شود و منقطع گردد یا متعلق باشد و محتاج بالصاق گردد و بقول طبری سحج جلد از اسباب حادثه میشود چنانچه از نیزه زدن و چوب زدن یا بر سر وقوع بران و یا از لغزیدن از اوفتادن یا از سواری سپ یا دان و یا از تنگی موزه و شرک نعلین یا از کشیدن ریسمان بر بدن بخود و گاهی از اسباب فاعلات باطنی علاج آن اگر سبب
ملاقات اشیای درشت و یا بسبب سواری سپ و یا بسبب تنگی موزه و مانند آن پوست بدن خراشیده شود فصد کنند و فرقه با نگلات کرده بر آن نهند بعد آن مرهم دانگان گل ارمنی سائیده بگلاب
و روغن گل آمیخته طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و گل سرخ و برگ مورد هر دو سائیده بران پاشند و یا مرهم سفید با کافوری نهند و اگر ریم کنند که ریم پاش میباشند از سوزانندن و روغن گل آمیخته طلا
کنند خراشی که بسبب موزه حادث شود نافع بود و همچنین پالیدن کدوی سوخته نیز عجیب است و لعابات را در بهیدانه سحق کرده و روغن منفشه ازکی کافور آمیخته طلا کردن برای سحجی که بسبب شیدن

ریسمان واقع شود مفید بود و اگر بسبب عرق حادث پوست کنج ران و اطراف خصیه و عانه خراشیده شود باید که گیلا و خاکستر برگ حنا در روغن حنا آمیخته ضماد کنند و یا حکاکهٔ سرب
و سفیده ارزیز و مرداسنگ اندر روغن حنا طلا نمایند نافع بود و مرکند و دم الاخوین و مرداسنگ ابرسوده پاشیدن نیز مفید است **اقوال اطبا** سویدی گوید که فرود پوست نانخواه
سوخته و کذا صنوبر صغار و کذا ریه خشک سوخته و کذا گلناره و کذا ادیم سوخته و ضماد خاکستر کاغذ و کذا سپیدباکیان و پیاز سوده و کذا آب انار خام و آب عنب الثعلب و امثاله برای سحج موزه
نافع است **طبری** گوید که علاج سحج و نفاخات که از تنگی موزه و آنچه از سواری اسپ حادث شود قریب یکدیگر است باید که تنقیه صاحب او از فصد کنند بعد از آنکه موضع را بآب چه
در آب سرد تر کرده سرد نمایند پس هرگاه حرقت و رشح نزد او ساکن شود علاج بنقعه با این کنند بگیرند مرداسنگ و سفیداب ارزیز هر واحد یکجزو زرد چوب نیم جزو بعده موم و روغن گل گداخته
از آتش فرود آورده ادویه خشک سوده آمیخته حل سازند و بران اندک اندک بول اطفال بریزند و بر موضع استعمال نمایند که این حسن التاثیر مجرب است و بعضی اطبا سفیدهٔ بیضه عوض
بول طفل می آمیزند و این بهر تسکین وجع و حرقت بهتر است غیر آنکه مدت صحت طول می کشد و از آنچه بر سحج طلا می نمایند این مرهم است بگیرند زرده بیضه و دو یک اندک آب قدری
روغن گل انداخته این زرده بیضه بران بریزند و دائم حرکت دهند تا آن بر آتش باشد حتی که منعقد شود بعده از آن بر آرند و [illegible] کنند و بران اندک سرمه [illegible] اندک روغن گل اندازند و حل
کنند بعد از آن طلا کرده خرقه بران پوشند و بدان بچسپانند و این نشستن چرک و قطع صدید او مجرب است **و اما نفاخات** را باید که بسر سوزن بشکافند و جلد او بران گذارند و بگیرند
حب المحلب مقشر و با یک سوده مغز نان خشکا یا جواری بادی بکوبند و بران موضع بگذارند [illegible] روز بربندند که نشست [illegible] کند و جلد را بر گوشت بچسپاند و حب المحلب گاهی مضغ می کنند
و بران می نهند و هرگاه موضع گرم شود لابد است از تنقیه بفصد و تبرید موضع بعده استعمال چیزی که ذکر کردیم و ملاک [illegible] سحج جلد و نفاخات حفظ آن از آب سرد و گرم است تا آنکه
وجع زائل شود و زرداب منقطع گردد پس آب سرد هرگاه خشکریشه گردد و آب معتدل گرم بود و استعمال [illegible] وجع آنرا زائل کند و حرقت حادث دران ببرد و بعضی اطبا قطع جلد
نفاخه میکنند و علاج موضع بدانچه مذکور شد می نمایند و [illegible] ارباب نفاخات موزه را اولا بفصد امر میکرد و بعده طلا بزهره [illegible] مع گل ارمنی بر موضع می نمود و [illegible] آزموده دیدیم بسیار
مولم بالم شدید یا قلیل الا اثر محمود میکند و آنچه در علاج این از پیرزنان اخذ کردیم اینست که بگیرند آرد برنج پنج درم و نمک پنج دانگ و بران روغن بنفشه انداخته در هاون بمالند تا شکل
مرهم گردد و پس بر موضع طلا کنند و اطبای اهل شام پوست [illegible] کهنه میگیرند و آنرا باریک سابیده با چندان سفیدهٔ ارزیز می آمیزند بعده با اندک سرکه [illegible] تا سرکه [illegible] پس اندکی
بران اندک روغن گل چکانیده خوب حل میکنند و بر موضع طلا می نمایند و اثر محمود میکند و اگر سحج اندک باشد و ران سرد کردن موضع بتجربه بارد تا آنکه [illegible] تسکین یابد کفایت باشد و بدین استغنا از
استعمال مرهم و سائر ادویه بود **و اما** مشققه که آن سحج حادث از سواری اسپ پا است و وجع او متعلق بود باید که [illegible] کنند و از استعمال آب دران منع نمایند که از آن خوف [illegible] و طول مدت او
و از بان او بود و علاج آنچه در سحج جلد ذکر کردیم و دوائی نیست و عرب این استعمال میکنند موی چارپا سوخته [illegible] کسانی که ایشان را سحج جلد رسد و آن [illegible] بود یا مشققه از فصد
ایشان و قطع ادویه حاره و نوشانیدن ماء الشعیر و اقتصار بر مزورات چاره نیست و درین همه نزد قرب صحت خارش ظاهر میشود و از خاریدن منع کنند و خارش در جراحات علامت شفا است جالینوس
ذکر کرده که خارش موضع الم در ابتدای مرض دلالت میکند بر تزاید مرض و عظم او و در اواخر مرض دلالت بر زوال وی نماید و گفته که این عام در جراحات و اورام منقیه است **و اما جسبل** یعنی کفتن
رسن شدیدا که از آن جلد خراشیده شود و آن شبیه بسوختگی آتش بود و مثلا و الم مفرط آرد و اگر بگذارند حتی که زیاد خشکریشه بهم رسد نکایت عظیم گردد علاجش آنست که بآب اسپغول [illegible] و بران
اندک روغن بنفشه و قلیلی کافور اندازند و خرقه بدان تر کرده سرد نمایند و دائم سرکرده بران موضع بدارند تا آنکه پوست و جلد آورد بعد از آن مرهمی که در حرق النار بیاید علاج کنند و از [illegible]
این علت است بدا که آنرا اثر باقی ماند و طمع در ازاله او نباید داشت سیما اگر جلد محترق گردد و آن هر در ایام زائل شود و اگر این طرف عضله و تر باشد از آب سرد محفوظ دارند سیما اگر با وجع
و تمدد بدن با روغن [illegible] اندازند و اگر در بدن فضول باشد از فصد باک نیست اگر از آن [illegible] نباشد **شیخ الرئیس** میفرماید که اگر جلد محتاج بالصاق باشد معالجه بالصاق نمایند که در باب جراحات
گفته آید و لازم است که حتی الامکان جلد را قطع نکنند بلکه بر آن [illegible] بسط سازند و اگر چه مرات باشد که در آخر امر ملتصق شود و پس اگر [illegible] بمرهم ملحمه بچسپانند و اما بکشودن بهتر آنست
که بر آن [illegible] ربط استعمال کنند مگر آنکه ممکن نبود زیرا که تخفیف و [illegible] هوا بهتر است و اما سحج خفیف [illegible] برای سحج مفرد [illegible] سحج موزه را اینست که بگیرند [illegible]
ریه حمل و بران بچسپانند که ازین به شود و اگر ورم باشد جلد کهنه سوخته با روغن گل و زنجار سرخ آنرا نفع دهد و کدو سوخته بسیار عجیب و موثوق به است و نافع [illegible] سحج موزه [illegible] ادویه
ملحمه [illegible] آنست که دران قبض خفیف باشد مثل اقاقیا و مازو [illegible] سوخته و چون آنرا [illegible] بسیار آرند کفایت کند و ایضا گاهی مرهم ابیض کفایت باشد و از ادویه [illegible]
که بگیرند سفیداب اشق و روغن گل و روغن موم و روغن [illegible] بیدانجیر و روغن [illegible] و اشق را در آب شراب حل کنند و از آن مرهم سازند و گاهی مرداسنگ تنها [illegible] کنند [illegible]

خشک کنند مانع ورم است و از نطولات خصوصاً چون شقاق از سلخ حادث شده باشد آب عدس و طبیخ کرسنه و عدس و آب تخم نیمگرم سخت نفع دهد و بر روی خشک کند باشتراک اما اگر جلد بمیل شود محتاج منع ورم باشد بچیزی که در ان تجفیف و ختم قوی بود و درین امر دشوار تر باشد ابو منصور در باب سحج و عقر مینویسد که هرگاه موضعی از بدن مجروح شود باید که مبادرت به هنگام تشنج نمایند و بران آب سرد بمقدار کثیر بریزند تا آنکه گرمی او ساکن شود و کثیف نماید و اگر ممکن نبود بران خرقهٔ کتان در گلاب تر کرده سرد نموده اندازند و هرگاه نیمگرم شود اعادهٔ او کنند و چون گرمی و حدت تسکین یابد مرداسنگ را بگلاب سوده بران طلا کنند و اگر حکه و وجع و حرقت باشد علاج بمرهم سفید انجا بیند و اما انفطاطات حادث از ضغطهٔ موزه را بشگافند پس گلاب آن ریزند بعده بجفت دهم اقاقیا یا گل ارمنی یا مازو در آب سوده طلا کنند یا گلنار را بیک سوده بپاشند و اما بر عقر جفت اقاقیا بسرکه سوده طلا نمایند و بشش بزیا چمل ضماد کنند و بعد سکون سوزش خاکستر چرم زیر پاپوش کهنه بعد چرب کردن موضع بروغن گل بپاشند و بر بندند ابن الیاس گوید که اگر سحج جلد چیزی عظیم با خارش و درد حادث شود علاجش فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و سن فصل است و بعد سکون درد و خارش پارچهٔ مبلول بگلاب سرد کرده بران نهند و یا مرهم مرداسنگ معمول یا سفیده از زیر یا مرهم مرتب از زرد چوب و موم صاف و روغن بنفشه و روغن گل یا سفیده بیضه بران گذارند و بر سحج حادث از مدجبل خاصةً از لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و روغن گل و روغن بنفشه با اندک کافور قیروطی ساخته طلا کنند و گاهی سحج و تشقق در کنج بران و زبان متصل خصیتین و انصباع حادث شود و بیش سحج جلاب از عناب عدد و بنفشه پنج درم و شکر سفید ده درم بنوشند و غذا شوربا ماش خورند بعد از ان تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا حب بنفشه کنند و از تناول لحوم و حلویات و اغذیه و ادویهٔ حاره و حریفه حذر کنند بعده بر بدن روغن حنا مالیده خاکستر حنا پاشند و یا بگیرند برگ بید خشک و گل سرخ و بنفشه و مرداسنگ مساوی و کوفته بیخته بران پاشند جرجانی گوید که موضع خراش ابریشم کنند تا سرشی هوا بدان نرسد و سحج بران بمالند و طبیخ و نقوع آن سخت سود مند بود و شش الکباب کنند و بران موضع نهند و رم و درد را ببرد و درست گرداند

امراض شعر یعنی بیماریهائیکه تعلق بمو دارد

حزاز که آنرا ابریه نیز گویند و بعضی اطبا قشور نامند که یعنی او در سر مانند سبوس است و آن برای رقیق مشابه سبوس باشد که از جلد سر جدا شود و سببش یا ردائت مزاج سر یا فساد مزاج همه بدن بسبب غلبهٔ اخلاط بلغمیه مالحه یا سوداویه محترقه و یا بسبب بخارات ردیه متصاعده بسوی سر از بن اخلاط و شیخ میفرماید که حزاز عبارت از سبوسه که در سر پیدا میشود و قسمی از تقشر خفیف است که سر را عارض گردد بسبب فساد دیگر در مزاج او عارض شود و بتاثیر خاص سطح اعلی از جلد وردی ترا و آنست که نوبت و تقرح کردن و بفساد نمودن مناسب رسد و از مادهٔ حادهٔ بورقیه یا خون سوداوی میباشد و گاهی بسبب مزاج سر بود که تنها بدان رسد فاسد گردد و گاهی صرف پوست عارض شود مانع آنرا پیدا کند و سائر مزاج بدن جید بود و گاهی بشرکت عضوی یا سائر بدن باشد و انطاکی گوید که اطلاق اسم حزاز بر قوبا کرده میشود و الا اکثر استعمال اطلاق حزاز بر آنست که مخصوص بسر باشد و قوبا بر غیر آن و از فساد اخلاط زیر جلد سر حادث میشود پس اگر همه بدن صحیح باشد خلط مخصوص بسر بود و الا بشرکت باشد و سبب مادی او هر خلط است که بکیفیت فاسد گردد و کسی که تخصیص او ببلغم سوده نموده آن تحکم است و ثوران او هر سحج میکند مثل خردل ردی الکیفیت و اگرچه رطب باشد مثل هندوانه و غلیظ مثل باقلا و هر قدید و حریف و سبب فاعلی حرارت محرقه است و صورت او … خشنه تر یا غیر تر و غایت او انسلاخ جلد و فساد منابت شعر علامتش اینست که اگر جلیه باشد پس اگر تر با افراط بود مرکب باشد و الا اگر غلیظ مائل بسفیدی بود از بلغم باشد و یا مائل بسرخی بود و پیچون خون باشد و الا بالعکس و قول جالینوس که از حزاز حادث از صفرا رطوبات رقیق مترشح میشود ظاهر اسراد او بصفرای ممزوج بعض رطوبات باشد و اگر جسمی بود حال آنست که این مرض قطعی الدلالت بالوان چیزیکه از ان خارج شود بر مادهٔ او بود و تنقید گوید که استدلال بر غلبهٔ بلغم از سفیدی رنگ حزاز و جلد سر و غلبهٔ خون سرخی یا صفرای محترق بسیاهی یا شقرت یا غبرت رنگ توان کرد و بسن و مزاج و تدبیر سابق نیز دلالت بر ماده موجبه نماید و طبری گوید که این علت را انخاله گویند و این از بخارات رطوبت مشکل عفنه … میشود و این سطلم انواع در امراض جلد سر است جالینوس ذکر کرده که این مرض همه بدن را عارض میشود و الا اکثر عروض آن در سر و جا جبین باشد و اکثر این علت کسی را حادث میشود که بر سر سعد او رطوبات و مزاج دماغ او رطب بود و گویند که این مرض اکثر در صبیان و مشایخ عارض شود علاج اگر اندک بود سر را از ادویهٔ جالیه مثل آب چقندر آرد نخود خطمی بشو کند هم با سرکه آمیخته بشویند و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند یا آرد کرسنه و ترمس بلعاب اسپغول ممزوج ساخته و یا مغز خربزه و تخم آن و آرد باقلا و سبوس مالیده بشویند پس روغن بمالند و اگر بسیار و مزمن بود اول مسهل بلغم و سودا دهند بعد از ان ادویهٔ جالیه در سر اندازند و تدهین و تعاهد حمام کنند با ادویهٔ قوی الجلا مثل آرد نخود و بورق و جلد … بسوخته و خردل و مویزج بسرکه آمیخته بشویند و بار دیگر چیزی از لزوجات مثل روغن بنفشه و خطمی و کتیرا و لعابات و مانند آن طلا کنند و اگر زهرهٔ گاو و پیه مرغ مویزهٔ ارمنی و دو درم آب چقندر

چهل درم با عسل آمیخته طلا نمایند نافع بود و ایضاً زهره گاو با روغن سیر شفا آمیخته مالیدن و کذا پیاز دشتی سائیده و رشید آمیخته و همچنین سنگ آهک آبله پوست هلیله چرب کرده آهن تخم نیل پستکی مساوی
در سرکه سوده و ایضاً نمک باریک سوده با روغن گل آمیخته مالیدن نافع سبوسه جلد در سست و اگر آب لیمو و شکر یکجا کرده بر سر مالند و بعد دو پاس سر بشویند نافع بود و این برای حکم الرئیس آزموده
حکیم علوی خان است آرد نخود چهل درم حلبه بورق نان سبوس گندم زجاج سفید سوده هر یک هشت درم گل خطمی شش درم کوفته در سرکه خمر که ممزوج به آب باشد سرشته بر سر مالند و از روغن گل
ممزوج بسرکه خمر چرب کنند **اقوال حکما** سویدی گوید که ضماد عصاره شجره ابی مالک تا نخجیر و بتواند مجرب من است و کذا موم را بر آتش اندک گرم کرده بدان حزاز را کبس نمایند و هرگاه
موم سرد شود باز گرم کنند و اعاده کبس نمایند و این فعل تا سی و پنج مرتبه کنند تا آنکه حزاز از پوستی که بالای وست پاک گردد و بعده شخصی روزه دار موم را بخاید و بر حزاز ضماد کند
و همچنین تا سه روز متصل عمل آرند بالخاصیت آن نافع و مجرب من است و ایضاً ضماد دشاهتره تر یا خشک و غسل سر بطبیخ آن مجرب و کذا پیاز عنصل در زیت بجوشانند که قریب به سوختن
رسد پس پیاز دور کنند و در زیت گوگرد زرد و موم افزوده قیروطی سازند برای حزاز مجربات است و طلای روغن بادام تلخ و کذا مرهم ملی با آب چقندر و کذا خاکستر سر بیاز [illegible]
و کذا حب الآس با آب چقندر پخته و کذا پیاز پلیو بسرکه و کذا زجاج سوخته بروغن زنبق و کذا اشق بسرکه عنصل حل کرده و تنکار آمیخته بعد خراشیدن حزاز و کذا خردل و عسل
و کذا جزء اکال آن زرد فراست بروغن گل آمیخته و کذا برگ نیل و کذا برگ کبر بسرکه و کذا اسپیر و زفت رومی و کندر و کذا افوه الصبغ بسرکه و کذا عصاره کرنب و کذا سرگین فاخته با آب ترب
سرشته چند مرتبه که مجربست و کذا خاکستر شاخ انگور و سرگین بز در سرکه و زیت خوشبو باهم پخته و کذا آب زهره گاو و آب گندنا و نطرون و کذا شونیز بسرکه و کذا ریوند بسرکه و کذا
کتان و کذا خاکستر سرشته تا بست مرتبه و کذا خرق سفید و آرد نخود بسرکه و کذا اشنه و زفت باریک سوده با آب حل کرده و آکل و ضماد حلبه و کذا پوست ترنج و کذا جوز جندم
و کذا جوز بوا و کذا حب الصنوبر کبار و غسل سر بکندر و نطرون و کذا طبیخ نخود سرخ و کذا آب زفتی و شراب و کذا طبیخ قنطوریون دقیق بدفعات هر واحد نافع حزاز **ابو سهل** گوید
که در حزاز سر باید که تنقیه بدن کنند بدوای مسهل اگر بدن ممتلی باشد بعده ملوخیا استعمال نمایند و سر بدان بشویند و یا آب چقندر و آرد نخود و آرد ترمس و خطمی و آرد باقلا و آب حلبه و تخم [illegible]
و مغز خربزه هر واحد ازین با قدری نمک اندک سرکه استعمال کنند و قوی تر ازین زهره گاو و تخم حنظل و بورق است **بو علی سینا** گوید که نوعی از حزاز خفیف بود و آن را علاج خفیف
کفایت کند و طلای سر بروغن گل و بنفشه و بلعابات آن را زائل نماید و نوعی از آن است که شدیدتر ازین بود و محتاج بدوائی باشد که در آن جلا و تحلیل قوی بود و بیش عفونت و ورم [illegible]
مرطب معدل بکار برند و نوعی از آن بسیار ردی است بتقرح مودی گردد و در علاج این واجب است که تنقیه بدن بفصد و اسهال نمایند اگر حاجت این باشد و سبب صعود ماده سوی
سر امتلای بدن بود بعده علاج حزاز کنند و هرگاه بدوای جالی علاج کرده شود عفونت رد غنها بمالند **ادویه حزاز** که ملایم [illegible] بسیار اند حزاز جدید خفیف را کفایت کنند
غسل سر با آب چقندر و با آب حلبه تخم خربزه و با آرد نخود و ترمس با قلا و تخم خطمی مطبوخ در زیت و بلعاب بهدانه و خطمی و کتیرا و آب [illegible] خوزی و قیمولیا و خصوصاً با آب چقندر بعد از آنکه
یک ساعت بر سر گذارند و تخم هندی و کرفس و آب آن و طبیخ آزاد درخت و برگ شفتالو و برگ نخود و این هر دو گاهی حزاز قوی را باطل کنند با وجود لطافت خود و همچنین [illegible]
این هر دو با بادام مقشر بسرکه و آرد حلبه بسرکه و یا بگیرند آرد نخود و برگ کنجد سوده با آب چقندر و اندک سرکه و یا بگیرند آرد نخود و خطمی کوفته و بسرکه سرشته طلا کنند و یا سر را بدان بشویند و یا بگیرند
برگ نازک توت مثل غبار سوده و مثل خطمی استعمال کنند و یا خطمی را در زیت پرورده و یا کندر در شراب حل کرده بزیت آمیخته و تکرار این تا دو هفته کنند و از ادویه لطیفه است غسل سر با آب برگ
چغندر است که این جید بالغ مجرب سلیم است و لازم است که سر را بهر کدام ازینها که باشد بشویند بعده در شب مثل روغن گل و بنفشه بمالند **ادویه حزاز** که قوی تر است با غسولات بورق
و کبریت و زهره گاو و یا تخم حنظل با دردی شراب با خردل و مویزج یا آبگینه سوخته یا خرق یا صمغ سداب مانند آن مخلوط سازند و ایضاً بگیرند قیمولیا و زهره گاو و سرشته استعمال کنند
تا دو ساعت بگذارند یا حب البان و آرد باقلا مساوی با آب پخته سر را بدان بشویند و یا بگیرند دردی شراب یک رطل صابون یک اوقیه بورق چهار درم همه را جمع کرده سر را بدان لطوخ
سازند و با آب چقندر و آرد نخود بشویند بعده روغن آس استعمال کنند و گاهی طلای سرگین گاو کرده میشود و بسیار نفع میکند بکشت ساعت دهند و بکشت طلا نمایند و غسل او بدل
شراب خصوصاً اعرابی شدید النفع است و آبگینه سوده در باب حزاز رطب قوی است و همچنین انچه در آن قلقطار و مویزج افتد و یا بگیرند شحم و بورق و قلقند مساوی بدان طلای
سر بعد حلق نمایند و گاهی همه در زیت جمع کرده میشود و یا مویزج در زیت بسایند و بدان چرب کنند و یا بگیرند گوگرد و قلقند و بورق مساوی و بلادر در روغن مصطکی گداخته
آمیخته بر سر نهند و گاهی در آن خرق و غول کرده میشود و اینها بعض مشائخ علاج آن کرده اند و در تجربه جید یافته شد بگیرند زرنیخ [illegible] خربزه بطیخ بروغن [illegible]
صمغ سداب بیخ خرواد انجیر طول سر را با آب گرم و صابون بشویند بعده [illegible] خشک [illegible] تا سرخ گردد پس یکشبانه روز بدان طلا کنند بعد از آن بشویند **صاحب کامل**

گوید که تنقیه بدن حسب حاجت باید کرد و اگر ممتلی باشد بمطبوخ مقوی یا ایارج فیقرا و اگر بدن پاک باشد قصد تنقیه سر کنند یا ایارج حب صبر باشد آن کنند و بعد از آن باید که غسل سر بخطمی نیم کوفته
و آب چقندر و بورق و آرد نخود و باقلا و گل پخته و برگ کنجد نمایند و یا غسل سر با این نمایند و نسخه آن همان است که معمول حکیم علوی خان است که در ذیل علاج سعفه مذکور شد لیکن بیخ و خردل هشت درم
زیاده است و دوام حلق سر کنند و بروغن گل و اندک سرکه خمر بمالند که آنرا زائل کند و یا زهره گاو و گل قیمولیا بسرکه خمر بکار برند که باذن الله تعالی نافع است ابن هبة الله گوید که اگر حزاز
تابع رداءت مزاج سر باشد علاجش باصلاح مزاج راس بود بحجامت و اصلاح اغذیه و غسل سر و اینکه محلل فضول متولد از سوء مزاج او باشد مثل آب شیاره مطبوخ و آب افسنتین و چقندر و آرد نخود
و آرد ترمس و آرد باقلا و چوبینه خطمی آمیزند و اگر سر ضعیف باشد با آبها ایکه بدان سر بشویند روغن ورد یا آب مورد یا آب عنب الثعلب حصص آمیزند و اگر مزاج سر گرم باشد غسل او بلعاب اسپغول و
خطمی کنند مریض الامر بریختن آب نیم گرم بر سر نمایند که این حزاز را ببرد و اگر حزاز حادث از رداءت مزاج بدن و فساد اخلاط او باشد لازم است که ابتدا بتنقیه بدن نمایند از اخلاط زائده در آن
پس اگر غالب خلط دموی یا صفراوی بود فصد سر رگ کنند و اسهال بمطبوخ فواکه نمایند و از استعمال اغذیه حاره حذر کنند و اگر مره سودا غالب باشد تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند
و ماء الجبن بنوشانند و غذا گرم و تر دهند و اگر بلغم غالب بود ایارج بخورانند و غذای گرم لطیف بدهند و بر سر این طلا نمایند که حزاز را سود دارد قلیمیای نقره و گل سرخ خام مرداسنگ و گوگرد و آرد
نخود و سداب خشک و نمک نان و خطمی سفید هر واحد یک جزو همه را کوفته بیخته سرکه خمر و روغن گل بران ریخته بر سر طلا کنند بعد از آنکه بنوره حلق سر براث کرده باشند و بعد طلا غسل
سر با آب برگ خلاف طلب یا آب طبیخ حلبه و بیخ سوسن کنند طبری گوید که سبیل علاج این آنست که تنقیه مریض با ایارجات کنند اگر این ممکن بود و اصلاح غذای او نمایند و بر دان بغذای
موافق معتدل کنند که کیفیات او مضاد کیفیات مرض باشد و از آن دو بیکه از اوجب است علاج بلاد بدان نیست که بگیرند آرد کرسنه و بلعاب اسپغول بر هم زنند و بر سر طلا کنند و بگذارند
تا آنکه خشک شود و پس در حمام مغز خربزه اگر وقت او باشد و الا تخم خربزه سوده و آرد باقلا و سبوس بشویند که او را بهیچ طریق تا صحت باید و اگر کم دو رقس گفته که در این مرض چون تساهل
نماید مرض معروف بطلق گردد و او آنست که نخاله بیچیده زیاده شود و براق گردد مثل صفائح طلق و صحت او دشوار گردد و در گاهی موی را بر باید پس اگر طلق شود علاجش آنست
که بعد تنقیه بر سر صاحب این موی نگذارند و دائم طلای ابن کبریت نمایند که در آن قسطین و اسقولوقندریون جوشانیده باشند پس اگر [illegible] هر گرد و بعد طلای بسیار از طلا
باز ماند و ترطیب مزاج دماغ او بغذا و سعوط کرد و در باب ترطیب مزاج دماغ کنند ابن نوح گوید که بعد تنقیه ماده از بدن [illegible] آب [illegible] مطبوخ
معصور یا اندک بورق نمایند یا با آرد نخود [illegible] سرکه با آرد ترمس و باقلا و طبیخ بیخ بلبوس حلق سر دائم [illegible] پس غسل سر [illegible]
صد درم آرد حلبه و سبوس گندم و بوره نان و آبگینه سفید سوده و خردل هر یک پانزده درم خطمی ده درم با اندک آب و سرکه خمر بیامیزند و غسل سر [illegible] بدان کنند و یا [illegible]
ربع رطل صمغ عربی نیم رطل کثیرا نیم رطل آبگینه سوده ربع رطل جمع کرده در حمام استعمال نمایند پس اگر با وجود این تدبیر دوام کند هر شب بر سر روغن گل با سرکه بمالند و مداومت
این بطبیعت کنند شیخ [illegible] و ابن الیاس می نویسند که بعد نضج تنقیه بدن اگر ممتلی باشد بفصد یا ایارجات یا بحب ایارج یا حب [illegible] مطبوخات که در آن غاریقون و سنا
و بسفایج و افتیمون و شاهتره باشد باید کرد و بعد تنقیه بدن هر روز سر را بخطمی و غیره که در قول صاحب کامل گذشت بشویند یا بگیرند آرد نخود و آرد باقلا و آرد حلبه و بوره نان هر واحد
ده درم خطمی سفید هشت درم همه را باریک کوفته بیخته بسرکه و آب هر دو ممزوج سرشته سر را بدان بشویند و بعد تراشیدن موی سر روغن گل و اندک سرکه بر سر بمالند و حق آنست
که در علاج این مرض احتیاج بدوائی افتد که در آن جلا برای توسیع مسام باشد تا ماده نافذه را بانفصال آید و با آنکه در آن ترطیب بود تا کسر حدت ماده نافذه بسوی جلد کند
پس تفرق اتصال حادث نشود و گاهی احتیاج افتد بچیزیکه در آن قبض باشد مثل روغن مورد و این وقتی است که اراده منع ماده از نفوذ بقرب ظاهر جلد باشد جرجانی و ایلاقی
گویند که حزاز خفیف را لعاب خطمی لعاب اسپغول طبیخ چقندر و عصاره برگ او و طبیخ حلبه و تخم خربزه و آرد نخود و آرد ترمس و آرد باقلا و گل خوردنی و قیمولیا به عصاره چقندر [illegible]
و دو ساعت بر سر نهند پس بشویند و با آب برگ خلاف و آب برگ کنجد و برگ قنب و برگ چقندر و اندک سرکه چون سر را بشویند بمالند نفع دارد و بعد شستن روغن مصطکی و مورد
و غیر آن آنچه لائق باشد طلا کنند و حزاز غلیظ اکثر بمشارکت بدن باشد پس اول تنقیه کنند بعده ادویه حاده قویه بکار برند چنانچه در قول علی ابن عباس گذشت انطاکی گوید که در ماده
رطب اول افتیمون و غاریقون [illegible] کنند بعده [illegible] و ماء الشعیر و [illegible] چند روز نمایند بعد از آن اگر قوت و مرض قوی باشد بکنند فصد رگ پیشانی یا عروق [illegible] که بالای گوش است [illegible]
که فصلیه ما آنرا [illegible] و بعده تنقیه [illegible] گاهی [illegible] بلعابات و گاهی بصبر و حنا و حب البان [illegible] و در یابس اسهال حب صبر و حار [illegible]
منقی اسود سلیم [illegible] لاجورد و در بارد معجون [illegible] و طبیخ افتیمون [illegible] از مجربات شرب آب [illegible] انگور روغن بادام [illegible] این حب از مجربات [illegible] برای مطلق حزاز

سعفه و آنچه تعلق به شعر دارد صنعت آن چنین است که هر واحد چند درم هلیله زرد کل سرخ هر واحد چهار درم سقمونیا سه درم آب کاسنی سرشته حبها سازند شربت یک مثقال و خوردن
حب لبن نیست خاکستر نخود و جوز گندم بریان هر واحد یکجزو و صبر چندانکه هر واحد نیم جزو بسرکه و قطران روغن حبة الخضرا سرشته بیشتر طلا نمایند و صبح بطبیخ مغز خربزه و نخود دهن سرشته
و گاهی معالجه این چنین تا شعر بطیب سرد و ضع حجامت میکنند تا آنکه ماده را پاک کنند و بعضی بر دم مسته مویی اسکنند و میان آن روغن قسط تا یکهفته طلا میکنند بعد از آن بصبر کندر و مر و زعفران سر طلا می نمایند
دانی علاج شد است لیکن عجب است و از فوائد غریب است که چون چهار پشت و مرغابی بخون کبوتر آمیخته طلا کنند خوار از سر و موی بر باند و کذا البیض عصارة قثاء الحمار و آنچه از آن که فاصیل لا نیست مجرب قوی باشد

داء الثعلب و داء الحیه

داء الثعلب آن باشد که موی بریزد و بجاء او یکه عضوی از موعاری ماند و فسادی در جلد پدید آید و اگر پوست بار یک شده آن جدا شود آنرا داء الحیه گویند و اکثر حدوث اینها در سر و ریش و ابرو باشد و
تولد اینها ماده ردی ست که در جلد و در منابت موی متحجر گردد و سبب تورم بدن و منع غذای جید از رسیدن فاسد ساز دو آن ماده گاه صفرا یا دم گاه سودای احتراقی و گاه بلغم شور محترق باشد و گاه
خون فاسد غلیظ بود الا آنکه ماده فاعل داء الحیه در عفونت و فساد شدیدتر از ماده داء الثعلب میباشد و اندمال داء الحیه به نسبت داء الثعلب مشکل تر بود و داء الثعلب در زوال سهل تر باشد و فقدان نبات شعر
بخار دخانی بعوز مواد صالح و خون جید قابل بود چنانچه در آخر امراض محلله و حمیات طویله میباشد و یا بسبب تکاثف جلد یا بسبب فرط لین او یا بسبب کثرت سعت مسام یا فرط ضیق آن خلقی یا عارضی
بود آنرا داء الثعلب و داء الحیه نمیگویند بلکه بسبب این هر دو مرض انسداد مسام بسبب نفوذ ماده ساده در آن و منع نفوذ بخار دخانی بود لیکن سبب حقیقی آن تولد نشود و ایضا جمیع انواع این انسداد
داء الثعلب و داء الحیه نامند بل از انواع معدا که سبب آفت دیگر در جلد نباشد بسبب فقدان نبات موا زان مثل سعفه که در سر حادث میشود و مانند آن از قروح ردیه و همچنین مرض شعیده چون زبلغم
منسد و مسام باشد و قراح جلد را فاسد کند و همچنین انسداد آن مسام بقوه مواد سوداوی بسبب عفونت قوام جلد چنانچه در جذام میباشد و بقول اطبا فرق در داء الثعلب و داء الحیه اینست که
داء الثعلب موضع فقدان موی املس و هموار بود و چنانچه در انسان است یعنی داء الحیه جلدی که از آن موی زائل شود خشن و شبیه با سوسول بر پای باشد که از ظاهر کنده باشند و داء
داء الحیه چون داء مشابه پدید آید بصورت زائل شود و بیس اگر موی بیرون آید سفید برآید منحالف رنگ موی سفید ایشان بر آید و بجوی از بقراط نقل کرده که هرگاه انسانی را داء
باشد بعد از آن آنرا مرض میرسد و الی پیدا شود و موی طول کشد و کسی که داء الثعلب باشد و الی آنرا کم حادث شود شیخ گوید که در اکثر امر حدوث این هر دو مرض از غلبه بلغم شور محترق
بود و گاهی از غلبه صفرای محترق و سودای ردی محترق جلد فاسد ماده شعر حادث شود و گیلانی میفرماید که عروض این دو مرض از ماده صفراوی ساده نادر بود بلکه از صفرای محترقه آن
خلط ضعیف الطبع است که کثیر بود و عارض شوند و از ظاهر گویند که ماده این هر دو مرض خلط محترق است و فاعل آنها حرارت مفرط و صورت آنها انفعال شعر را تقبل آن نمایند تا آنها فساد منابت او
و باین ها مراد ... انداز هر چه حیوان ... عارض میشوند هر گاه احتراق مفرط باشد جلد زیر موی متقشر گردد و خلط مغشوش سبب این امراض و مانند آن را انتشار شعر حکیم عقل منحصر
در شمار ده ... شود زیرا که سبب ... از اخلاط اربعه ... بیان فساد خلط فی نفسه یا سیلی از اخلاط ثلاثه دیگر باشد و علامات آنها در یافت گردد و در معرفت صحت آن باشد که
خلط رطب بود و بدلک حلق نه و سرخ گردد و در عرق آنست که از سودا باشد و در حدوث آنها از بلغم صرف نیز و من تمیز قصد ست طریق تشخیص نوع ماده این دو مرض باید که
آن موضع را با آهستگی اندک بمالند و بسوی جلد آن نظر کنند اگر سفیدی نرم آن باشد و بدن صاحب او فربه بود و استکثار مولدات بلغم از اغذیه بارده رطبه و مفسدات آن از اشیای حریفه
مالوف او باشد چاره گرده باشد و دیگر علامات بلغم یافته شود ماده آن بلغم شور محترق باشد و اگر زردی رنگ خشکی آن موضع مع نحافت بدن و سرعت نبض و زردی قاروره و تلخی دهن
و تشنگی و تقدیم استعمال اشیای حریفه مولد صفرا بود و پوست آن محل جنبان بود گویا بعد طاری ست که موی را کنده باشد ماده آن صفرای تیز باشد و اگر کدورت آن موضع
و قحل و شدت یبس آن باشد و صلابت نبض و صفائی قاروره یا غلیظ مایل بکدورت و سیاهی مزاج سوداوی و تقدیم استعمال اشیای مولد سودا بران گواهی دهد ماده آن سودای محترق
باشد و اگر سرخی رنگ و تری موضع با سائر علامات غلبه خون مثل حمرت لون جمیع بدن و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره و کثرت پیلی و رطوبت منخرین یافته شود ماده آن
خون غلیظ فاسد باشد **علاج** واجب ست که ابتدا از تنقیه بدن و اخراج خلط غالب کنند بعد از آن استعمال مقرحات بر موضع نمایند تا آبله افتد و از آن ماده ردی سائل شود و آن
مثل سیر و خردل و تافسیا ست پس از آن ادویه منبت شعر که سابق ذکر شد استعمال کنند و بسایند آن بر موضع مرض ضرورت و اگر چاره نباشد شیح و پرسیاوشان و مرزنجوش
و فوذنج در آب بپزند و بدان آب بشویند یا بجلیل اگر سبب احتراق بلغم بود بعد از نضج استفراغ بلغم بحب ایارج کنند بعد از آن آن موضع را با پارچه درشت و یا بان عنصل
بمالند و خردل و سیر ساییده ضماد کنند و اگر مرض قوی باشد فصد بالسلق آن موضع را فصد زنند و اگر سبب صفرای تیز باشد مسهل صفرا دهند و پارچه ای در سرکه گرم تر سازند و

آن موضع نمایند و روغن گل بمالند بعد آن گوگرد بسرکه تیز مالش نمایند **و اگر** از سودای احتراقی باشد بمسهل سودا و حب افتیمون تنقیه نمایند و دواء الکبریت هندی موضع را بسیر و پیاز بمالند
[illegible] بی شیر با سرکه یا لیدن نافع بود و گوگرد و فرفیون و خردل [illegible] و خاکستر [illegible] را طلا کنند **و اگر** بسبب خون غلیظ باشد فصد و تنقیه از مسهل بار و کنند و آن موضع
را اول بپارچه خشن بمالند بعد آن پیاز عنصل و سیر و خردل و فرفیون طلا کنند **ادویه مفرده یونانیه** نافع داء الثعلب شرب برگ حنظل بنشاسته یا کتیرا یا صمغ عربی اصلاح کرده بعد
تنقیه تامه ضماد بدان بعد شرط و وضع مجرب بیدی است و کذا شرب ضماد و سنای مکی و کذا ضماد خاکستر [illegible] باروغن بان بعد تنقیه و کذا [illegible] سیر و پوست بیضه سوخته
و کذا ضماد حجر البقر در شراب کهنه و کذا [illegible] روغن نبق که آن روغن یاسمین سپید است ده درم فرفیون یک درم آمیخته بعد تنقیه و کذا شرب هلیله کابلی و کذا ضماد برگ انجیر خام
بقطران و کذا نمک پیاز و فلفل هر واحد مجرب است **و ضماد** نفط سفید و کذا [illegible] و کذا تخم نبات ثافسیا [illegible] است و کذا [illegible] بسرکه و زیت و کذا آب [illegible]
شیلم و کذا پیاز نرگس بسرکه یا آرد شیلم و کذا اشنان سوخته [illegible] و کذا انجبین و نوشادر و کذا برگ خربزه و کذا پیاز عنصل بریان کنند مساوی بسرکه تیز و کذا زرنیخ زرد با زیت آمیخته و کذا زفت
و بورق و خاکستر بیخ نی مساوی و کذا پرسیاوشان سوخته و غیر سوخته بسرکه و زیت و کذا روغن [illegible] انجیر ده درم با یک درم فرفیون و یا کف دریا و کذا تخم کرفس بعسل و کذا مگس سوخته
بعسل و کذا نخود سوخته بزفت یا بزیت و کذا خاکستر شیح ارمنی بمغز بادام تلخ و زیت کهنه و کذا سام ابرص خشک کرده سوده بزیت و کذا کندر بروغن بیضه و کذا کبریت بسرکه و کذا
کتان و نطرون و کذا پوست مار سوخته و کذا موم زرد و آب سداب کوهی بیخ آن هفت مرتبه و کذا [illegible] سوده بعسل آمیخته و کذا [illegible]
تا مهرا شود و کذا مار سیاه چهار انگشت از طرف سر و چهار انگشت از طرف دم بریده در زیت و آب بپزند تا مهرا شود و صاف کرده باز بجوشانند تا زیت باقی ماند و کذا زرنیخ سرخ و زاج برابر و کذا [illegible]
بدارچینی یا بابونه یا بقطران و زبد البحر سوخته و کذا خربق سفید بسرکه و کذا سرگین کبوتر بسرکه و زیت و کذا سماق چهار درم خردل دو درم باریک سوده بسرکه سرشته و کذا قسط هندی
بسرکه یا بعسل **و هم** کذا پیاز قطع کرده و کذا شاخ گوزن سوخته و غیر سوخته و کذا پیاز عنصل قطع کرده هر روز که مجرب است و کذا فلفل سیاه با آرد شیلم یا نمک پیاز سوده و کذا
بعسل و کذا قطران [illegible] پیاز عنصل سوده دوازده درم در خرقه بسته **و شرب ضماد** قطراساليون و کذا [illegible]
با آرد [illegible] و کذا اشیطرج و کذا بیخ حنظل و کذا عصاره غافث و کذا [illegible] و کذا سنبل الطیب و کذا [illegible] سوخته [illegible]
[illegible] و کذا [illegible] **و درد** [illegible] سوده [illegible] و کذا [illegible] **ایضا**
[illegible] پیاز [illegible] و کذا [illegible] و کذا آب [illegible] و کذا شیلم و فلفل [illegible]
و شرب ضماد [illegible] **ادویه مفرده هندیه نافع داء الثعلب**
[illegible] تا آب آن [illegible] سوده آمیخته طلا نمایند **دیگر** موضع [illegible]
[illegible] نوشادر [illegible] **دیگر** فلفل با سرگین [illegible] طلا کنند **دیگر** [illegible] طلا نمایند **دیگر**
[illegible] طلا کردن [illegible] **دیگر** [illegible] طلا میکرده باشند **دیگر**
[illegible] بسرکه طلا کنند **دیگر** شیر [illegible] انجیر طلا کردن بغایت مفید است **دیگر** خاکستر حب النیل طلا کنند **دیگر** دندان فیل سوخته [illegible] مساوی طلا سازند **دیگر** [illegible]
[illegible] بمالند تا سه چهار روز [illegible] مفید است **ادویه مرکبه یونانیه و هندیه** [illegible] پرسیاوشان و حب الآس و تخم کرفس مساوی [illegible]
[illegible] سیاه گردد [illegible] و روغن [illegible] آمیخته طلا کنند [illegible] داء الثعلب [illegible] **روغن** که [illegible] مجرب [illegible]
[illegible] روغن [illegible] بجوشانند تا آب فانی شود و روغن باقی ماند [illegible] و هنگام حاجت بعد مالش موضع استعمال کنند **ضماد** مجرب [illegible]
[illegible] زرنیخ سرخ [illegible] روغن [illegible] **ایضا** که جهت داء الثعلب [illegible] سوخته [illegible] مساوی [illegible] روغن
[illegible] اول موضع را به پیاز [illegible] پرسیاوشان یا پیاز عنصل [illegible] طلا کنند [illegible] انواع داء الثعلب [illegible]
[illegible] خاکستر [illegible] نوشادر [illegible] مغز بادام تلخ سوخته [illegible] مساوی کوفته بروغن [illegible] طلا کنند **ایضا** کبریت زرد [illegible]
[illegible] سوخته هر واحد یک توله فلفل سیاه نیم توله سوده [illegible] طلا کنند **ایضا** [illegible]

بمالند ایضاً برای موی خوره مجرب است گشنیز کوهی تریاق برابر سوده بآب طلا کنند ایضاً موی سر سوخته صدف سوخته لونگ سوخته هر یک برابر با شهد برد روغن گل بسایند طلا نمایند

اقوال شیخ حکیم بقراط بباید دانست که در داء الثعلب و داء الحیه سزاوار است که اول تنقیه بدن باسهال اخلاط غالبه کنند پس اگر بلغم غالب باشد بایارج روفس یا باین حب اسهال آورند ترید سفید
و دو درم ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و ثلث حب ساخته ده درم تا شش درم بخورانند و سه شربت یا چهار در یک ماه ازین بدهند و جمله تدبیر بچیزی که تلطیف بلغم و تقطیع و تحلیل نماید
مائل سازند و اگر صفرا غالب بود این حب بخورانند هلیله زرد ده درم و ثلث درم گل سرخ نیم درم صبر یک درم سقمونیا ربع درم حب سازند این یک شربت است و مداومت استعمال کنند
و همچنین تدبیر بچیزی مضاد صفرا مائل گردانند تا آنکه حال بدن باعتدال آید و اگر سودا غالب باشد ایارج روفس بدهند و در آن خربق سیاه یا حجر ارمنی افزایند و یا طبیخ افتیمون که در آن
بسفایج و هلیله کابلی و اسطوخودوس پخته باشند بنوشانند و سایر تدابیر بچیزی که مقلل سودا باشد مائل نمایند پس هر گاه تنقیه سر و بدن حاصل گردد در طلای موضع بادویه که موی برویاند آغاز
کنند و اگر در سر چیزی از فضول باقی باشد تنقیه بغرغره و مضوغ نمایند چنانچه غرغره از ایارج فیقرا و پوست بیخ کبر و مویزج مخلوط بسکنجبین عنصلی کنند یا بسرکه که در آن پودینه و زوفا و اشنان
و راسن و عاقرقرحا پخته باشند بعد ازان طلا استعمال کنند و از ادویه مفرده که بسیار گرم کنند مثل فرفیون است و کمتر ازان ثافسیا و آن عصاره سداب کوهی است و کمتر ازان خردل و حب الرشاد
و کمتر ازینها کبریت و کف بورق و خربق سیاه و خربق سفید و نطرون و تخم جرجیر و روغن غار و کف دریا خاصه محرق که الطف میشود و زفت رطب و قطران و شیاف مغث و پیه خرس
و پیه بط و پیه جوارح و جمیع شحوم لطیفه که در بیخ موی غوص کنند و بادام مع پوست سوخته و کندر سوده محلول در سرکه در آفتاب با نام کشیر و شیح سوخته و ابریسم سوخته و زرنیخ سرخ و اشنان
سبز و سداب خشک و زراوند و پیاز عنصل و پیاز تیز و سیر است و ازین ادویه بحسب حاجت استعمال نمایند و علاج داء الثعلب صعب را بادویه قویه و قریب العهد را بضعیفه کنند
و هر گاه اراده نمایند که قوت ادویه حاده کم شود و تیز و حلی مرتب با موم و روغن شیرین بدان مخلوط سازند و هر گاه اراده کنند که ضعیف قوی گردد روغن غار یا روغن تاردین با آن آمیزند
و علاج عام برای این مرض آنست که موضع را بخرقه خشن بمالند تا آنکه سرخ گردد بعده بدوای حار مالش نمایند تا آنکه ازان سوزش و لهیب محسوس گردد و بعد ازان یکروز ترک نمایند و روز دیگر اعاده
تدبیر کنند پس اگر آبله کند پیه بط یا چربی ماکیان بمالند و این بادویه حاده چند روز بگذارند پس هر گاه رویدن موی ابتدا کند چند مرتبه بتراشند و هر روز پیاز چه بمالند و روغن که در آن
قیصوم و پرسیاوشان و بابونه یک رطل و قیه که در آب بپزند تا آب ... کرده ازان یک رطل بر روغن بان یک رطل بریزند و بآهستگی بپزند حتی که آب بسوزد و بردارند
و استعمال کنند پس اگر داء الثعلب حادث از خلط ... باشد بالفعل موضع بکف دریا یا بپارچه درشت کنند تا سرخ گردد بعده پشک موش سوده بعسل سرشته طلا کنند و یا گرفته
سوخته با بادام تلخ با پوست سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا ... و کف دریا بسرکه سرشته طلا سازند و هر گاه حادث از خلط سوداوی بود اول موی موضع حلق نمایند پس شرط
زنند و از پیاز تیز و آلکه بمالند بعده ثافسیا و روغن طلا کنند و یا عاقرقرحا یا تخم جرجیر یا ... بمطبوخ چند انکه منعقد بسوزد و سرشته طلا نمایند و یا بگیرند قیصوم سوخته و پوست بیخ سوسن
و بادام تلخ سوخته و ... سوده ... سرشته طلا کنند و هر گاه حادث از بلغم بود اول موضع را بعنصل یا ثوم بمالند بعده بفرفیون یا ثافسیا و خردل و قطران یا روغن
غار سرشته طلا نمایند و یا بگیرند ثافسیا فرفیون ... هر واحد ... اوقیه گوگرد یک اوقیه خربق سفید یک نیم اوقیه موم و روغن غار و زیت کهنه بقدر حاجت صفت طلا که در داء الثعلب
موی را بقوت برویاند کف دریا ده درم بوره ارمنی خردل گوگرد ثافسیا فرفیون هر واحد دو درم مویزج و فلفل هر واحد یک درم بزیت کهنه طلا نمایند بعد مالش بپاید و هر گاه آبله افتد چند روز ترک
نمایند و بچربی بط و پیه مرغ و سفیداب علاج کنند تا آنکه تسکین یابد بعده اعاده آن کنند اگر احتیاج آن شود شیخ الرئیس میفرماید شک نیست که صواب تدبیر درین اولاً استفراغ اخلاط فاسد علت
و ادمان ... بسیار حسن الکیموس بدان آنچه معلوم است و شراب معتدل ... مائل بشیرینی اندک مع رقت و صفا و اکل غذا ... حمام آنرا نافع بود قبل هر دوائی بعد ازان و اولاً ابتدا
باستفراغ بدن از اخلاط فاعل بادویه مخرجه او کنند و یا بفصد اگر ماده آنرا واجب کند بعد ازان بتنقیه سر ازان اخلاط بدانچه معلوم است از سعوطات و نشوقات و غراغر ...
فضول بعده توجه بجلد نمایند بتنقیه آن کنند از چیزی که در آن قرار گرفته باخراج او و ازان تحلیل او و درین تعجیل نمایند تا جلد کیفیت ردیه در اکتساب نکند و شک نیست که
در ادویه مستعمله ازین مرض برای اخراج خبیثه لازم است که مقطع با لطافت محلل باشد چند انکه تحلیل او بجهت تخفیف رسد بسبب شدت تسخین که جلد را ... تجفیف کند و در آخر بسبب
سقوط شعر گردد و اگر چیزی فی الحال از داء الثعلب ... ماده پس اگر حار قوی باشد مثل ثافسیا و آن اصل است ... که ازان ... نیست یا دهان معتدل که ... و بآنها
که در ان ... کرده شود حرارت او را بشکنند و بهترین آن ... و آنکه بران سال گذشته باشد ضعیف است وقت قوی آنست که بمقدار او کم کنند و مزاج او بشکنند و چون بدان طلا
نمایند زود موی بردارند و حق ضعیف آنست که بضد این عمل کنند و واجب است که در ابدال ادویه مستعمله لطیف باشند و الا قوت آنها در غور جلد نفوذ نخواهد کرد و لازم است که درین ادویه

زیرا که بعضی این ادویه حق اللطافت و بعضی آن ... و بعضی آن مرهم نرست منه ۱۲

تقویت و منع باشد تا سر ماده خبیثه قبول نکند و واجب نیست که همراه آن تقویت قبض بسیار باشد که ماده را از ورود بسوی موضع بعد از نفوذ در مسام او منع نماید و باید که در آن قوت
جذب بهای خون نیک بخار علک و از بدن باشد بعد تحلیل او برای فاسد که در بدن است تا که جامع تحلیل و نفی فاسد و جذب برای جید باشد و این بعد تنقیه باید هر گاه استعمال این ادویه
کنند واجب است که رعایت تاثیر آنها نمایند و ابتدا بدان بتضعیف کردن آن با متزاج چیزی و تقلیل مقدار آن کنند و در اثر آن نگاه کنند پس اگر مریض متحمل و اثر سلیم باشد و رغبت مقدار
او افزایند و اگر متحمل نباشد و اثر عظیم گردد قوت او را بتقلیل مقدار او یا با متزاج چیزی که آنرا اصلاح دهد و تضعیف کند کم نمایند و جهد کنند تا بتقریب و تدریج بدانجا رسد و ... ابتدا ان که مزاج
یا سن یا جنس آنها این باشد چون مرطوبین و ضعفا و اطفال و مشایخ و زنان و ارباب صنعت مرطب و ضعف و اگر بتدریج و تقریب انجا ... تدارک آن بشحم نمایند و بر آن مثل سپید بط
و ماکیان و مثل قیروطی نرم طلا کنند پس هر گاه تسکین نماید اعاده دوا بمقداری کنند که متحمل آن باشد و اگر اثر عظیم گردد در استعمال او فترة کنند و همواره همچنین بعمل آرند تا آنکه
ماده فاسد تحلیل شود و ماده جید منجذب گردد و علامت تاثیر دوا در آن آنست که جلد سرخ گردد و ... ملایم تر و کمتر بعد از ... بدان قبل استعمال دوا سرخ میشد پس اگر حال
متغیر نشود بدانند که آن محتاج بدوای قوی است و اگر آن بحالش ... سرخ نگردد و از آن شدید تر باشد حتی که خوف فاسد شدن بود بعده آنرا بمثل پیه بمالند پس اگر سرخ نشود
از شرط موضع چاره نباشد و بمثل سیر طلا کنند و آنچه احتیاج بدان در تنقیه جلد از ماده داء الثعلب می افتد چسپانیدن زلو و حجامت و خلانیدن سوزن بسیار است و ایضاً آبله
انداختن بادویه حاده که عنقریب ذکر یابد و آنچه آبله افگند آنرا بشگافند و صدا کنند تا مواد از آن برآید و از چیزیکه اعانت میکند در تحلیل ماده پوشیدن کلاه است که در آن پشم بود
دائم شب و روز که آن تحلیل نماید و عرق آرد و باید که در هر دو سه روز با ستره موی تراشند و هر گاه موی برید حلق آن کنند و واجب است که قبل استعمال اطلیه موی سر تراشند و دلک
نمایند چنانچه گفتیم بخرقه خشن یا بمثل پیاز و پوست ترب تا آنکه سرخ گردد و قابل برای قوت دوا گردد و مسام بگشاید و گاهی حمام نائب دلک شود و اگر حلق نکنند دوا را رقیق
سازند تا به بیخ موی برسد و اما استفراغات پس صفراوی الطبع بهلیله مقوی از خربق و افتیمون استفراغ سازند و حب قوقایا و ایارج فیقرا و ایضاً ایارج شحم حنظل نیکوست
خصوصاً در بلغمی و اگر در آنجا سودا باشد بدان قدری خربق سیاه آمیزند و اگر آنجا صفرا باشد سقمونیا بر آن ... کنند و ایارج روفس و لوغاذیا ... برای سوداوی ...
باشد که باستفراغ تنها صحت یابد و اقسام این استفراغات سابق معلوم شده و اگر اراده تخفیف تر از آن باشد ایارج مرکب ... آن بخورانند و اگر یک استفراغ
فائده نکند بعد راحت دادن میان آن تکرار آن نمایند و هر گاه جلد سر سرخ و عروق او سرخ و ممتلی باشد فصد کنند ... فصد کلی اگر رای واجب کند فصد رگهای سر و رگهای پیشانی
و صدغین کشایند و اگر برای آن نباشد چیزی از آن بعمل نیارند و اما غراغر و سعوطات و مانند آن در باب معالجات سر معلوم شده و اما ادویه موضعیه قوی تر آنها
فرفیون است که بدان زیاده از سه سال نگذشته باشد تدبیر آن بحسب تدبیر یکی از قاعده اطلیه گفتیم باید کرد و بعد او ثافسیاست و این بسیار عجیب بالغ النفع است
بعده حرف و خردل و رماد ذراریح بزفت رطب سرشته و یا مویزج بروغن غار سرشته و ... آبله افگنند و بشگافند تا آنچه تحت او باشد سائل شود و چون ...
مواد زیر او برآید و کبیکج بر عضو اندک مدت بندند و در داء الثعلب ... بسوی آن احتیاج میشود و بعد از آنها گوگرد و مر و خربق و تخم جرجیر و کف بورق هر دو قسم زبد البحر
و پوست نی بیخ او سوخته و پشک موش و پشک گوسفند سوخته و مرو دار فلفل و خردل و بندق سوخته و برگ انجیر و کندش و عروق ... و قطران است و گاهی در این ...
افتد بعد از آن مثل بادام تلخ با پوست سوخته و مثل کندر چند روز در سرکه فائق بوده و خرنوب نبطی ... این مرض است و افضل روغنهای مستعمله در این روغن غار و روغن ...
و افضل ادویه قطران ... است و فصل ... خصوصاً آنچه کهنه باشد لطوخ جید خردل و قطران لطوخ کنند لطوخ قوی فرفیون ثافسیا ...
هر واحد دو مثقال گوگرد و خربق سفید یا سیاه هر کدام که باشد هر واحد یک مثقال قیروطی ... قدر کفایت بسازند و ایضاً بورق افریقی دو جزو نوشادر یک جزو ...
در سرکه کهنه سوده طلا ... کنند بعد دلک و بعد ساعت اعاده نمایند و نشست کرده باشند و سه روز ... نمایند پس اگر آبله کند تدارک آن بدانچه معلوم شده باید کرد و ایضاً
ذراریح و خردل در روغن ... که مثل غالیه گردد و بیش آن موضع آبله افگند برای مرض قوی و کسر قوت او با متزاج برای مرض ضعیف کنند و آنچه یکی از ... ضعیف تر از آن
عجیب نافع است ... سرکه کهنه و مثل آن روغن گل خالص ... کرده بجنبانند بعده موضع را بخرقه درشت بمالند و بدان طلا کنند و ایضاً ...
اندک ثافسیا باشد ... که صبیان ... کفایت کند و طفل قریب بلوغ احتمال نیم درهم حب قوقایا نماید و کلان از ده ساله دو دانگ صاحب کامل گوید باید که نظر داء الثعلب
کنند پس اگر حدوث او از خون باشد فصد سر و گیرند و خون بقدر حاجت بر آرند و اگر از بلغم باشد تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر و ادویه مرکبه ...

وصبر و غاریقون و تماث نفطی مانند آن کنند و اگر فصل سرما باشد لوغاذیا و ایارج جالینوس و هند و بزرالکتان و مویزج و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی و سرکه عنصل غرغره کنند و سایر غرغرات که حجاب [illegible] تقویه بدان غرغره میکنند بکرات استعمال نمایند و از اغذیه مولد بلغم مثل ماهی تازه و شیر و لحم بره و مانند آن پرهیز سازند و اگر حدوث او از سودا باشد سبب اسهال طبخ افتیمون و مطبوخ افتیمون و ایارج روفس و ایارج ارکاغانیس و ادویه که دران خربق سیاه و افتیمون و غاریقون و امثال آن از مخرجات سودا افتد اسهال آورند و از اغذیه مولد سودا مثل لحم بقر [illegible] و عدس و کرنب و سایر تدبیر مولد سودا اجتناب نمایند و اگر حدوثش از صفرا باشد تنقیه بمطبوخ هلیله زرد و سنا و شاهتره و افسنتین و حب [illegible] و مانند آن کنند و از تدبیر مولد صفرا مثل عسل و خردل و سیر و مانند آن منع فرمایند و هرگاه تنقیه بدن و سر کرده شد توجه بمعالجه تساقط شعر نمایند و اول آنچه درین محل اکثر انفع است که مالش سر [illegible] خشن کنند تا سرخ گردد و اگر [illegible] نشود آن عضو را [illegible] هرگاه سرخ شود بر موضع شرط بسیار زنند و بران سیر سوده طلا کنند اگر مرض از بلغم باشد و یا حب الخضرای سوخته یا پیاز عنصل یا پوست بندق سوخته یا بادام تلخ یا حب البان یا حب المحلب سوخته طلا سازند و ایضا فربیون سوده بروغن بان یا روغن اترج سرشته و شیح ارمنی باریک سوده بروغن اترج یا روغن بان یا زنبق آمیخته بر موضع طلا کنند بعده آب چقندر و بورق بشویند و ایضا از چیزیکه درین باب انتفاع یابند پیه گرگ و خرس و کفتار و شیر است و بهترین آنست که کهنه بود و چون آنرا [illegible] سوده بر سر طلا نمایند و چون سر گشنیز بروغن زیت یا ریکی سوده طلا کنند آنرا نفع دهد و پوست بیخ نی با مقل یا بادام تلخ در سرکه خمر سائیده آنرا نافع بود و طلا برای داء الثعلب بگیرند کف دریا نیم درم و باقی اجزا همانست با وزان مسطوره که در آخر قول مسیحی گذشت و هرگاه این دوا استعمال کنند و در موضع احتراق و آبله عارض شود چند روز فاصله در دوا کنند و بران روغن گل و سفیداب یا چربی بط و ماکیان طلا نمایند و چون ساکن شود اعاده دوا کنند و اگر مرض از صفرا باشد طلای موضع بشیح سوخته و کف دریا و [illegible] موی سوخته بروغن مورد یا روغن کنجد یا روغن بید سوده باید کرد بعده سر بخطمی و سپوس و آب بید بشویند و اگر مرض از سودا باشد بعاقرقرحا و مویزج سوخته و کف دریا و زهره گاو یا زهره گرگ طلا سازند و با حلبه مطبوخ یا با تخم کتان بشویند و ایضا بنافسیا و روغن [illegible] بعده دلک [illegible] با سیر طلا کنند و [illegible] بادام تلخ و پوست بندق سوخته و بوره ارمنی مساوی سائیده و بروغن [illegible] سرشته طلا نمایند و گویند که چون سر مگس [illegible] داء الثعلب طلا کنند موی بر ویاند صفت دوائیکه موی داء الثعلب بر ویاند بگیرند [illegible] بعد دور کردن سر یا موی آنجا [illegible] سائیده بروغن بان سرشته و بران [illegible] اندازند استعمال کنند و علاج داء الحیه مثل علاج داء الثعلب است طبری گوید که علاج نوع رطوبی داء الثعلب آنست که [illegible] فصد [illegible] استفراغ [illegible] تنقیه [illegible] ایارج فیقرا غاریقون هر واحد یکدرم [illegible] سفید دو درم [illegible] و ثلث درم [illegible] نیم درم [illegible] مثل فلفل کرده [illegible] و سه درم بخورانند بعد ازانکه [illegible] پرهیز [illegible] روغن [illegible] کرده باشند و وقت پرهیز هر روز [illegible] در حمام داخل شوند بعد ازان ده روز صبر کنند و یکشربت [illegible] بخورند و درین ایام مالش موضع هر روز یک ساعت کرده باشند و هرگاه از خوردن دوا فارغ شوند موضع را بسیر [illegible] نمایند و اگر کفایت نکند از پیاز عنصل بمالند و اگر اینهم کفایت نباشد بر موضع شرط زنند و این ضماد بران نهند خردل باریک سوده نیم درم صمغ سداب کوهی دو دانگ [illegible] بسرکه سرشته مثل ضماد بر نهند که این [illegible] موی بر ویاند الا آنکه هرگاه موی برآید سفید باشد و [illegible] آنست که موی [illegible] تا [illegible] ازان برآید و باز تراشند [illegible] تا آنکه مثل موی اصلی بروید [illegible] بروید [illegible] موضع را دلک نمایند تا آنکه اندک قرح شود بعده بران [illegible] طلا کنند و چون راحت شود و این الم زائل شود فربیون تازه اندک [illegible] بران مالند [illegible] نوع ضرر [illegible] بدان [illegible] این نوع نمایند از معالجات غریبه که تجربه آن [illegible] کرده ایم آنست که بگیرند سر کوه خروان عنصل و [illegible] تا آنکه ادویه [illegible] اگر [illegible] بعده [illegible] در [illegible] کنند و بر موضع نهاده [illegible] نمایند و بران [illegible] تا آنکه [illegible] شود و [illegible] روزی دو سه مرتبه کنند تا آنکه موضع [illegible] شده بعده [illegible] راحت [illegible] آنرا بسوزن زده بگذارند که [illegible] موی بر ویاند و [illegible] سیاه [illegible] هرگاه [illegible] شود سر [illegible] بشویند و اعاده مالش کنند تا آنکه موی بر ویاند پس اگر موی [illegible] اللون بروید بران روغن لادن [illegible] و روغن [illegible] استعمال نمایند صفت روغن آس [illegible] بگیرند صد درم برگ آس [illegible] کوفته در دیگ [illegible] اندازند و بران چهار رطل شراب کهنه و صد درم روغن کنجد یا زیت انفاق که آن از زیتون خام میگیرند بریزند و [illegible] لادن [illegible] بسته وقت طلوع دران اندازند و هر ساعت [illegible] و باتش ملایم بپزند تا آنکه شراب فانی شود و روغن بماند بعده روغن [illegible] لادن [illegible] آس صاف کرده نگاهدارند [illegible] روغن آمله اینست که بگیرند آمله [illegible] در سرکه [illegible] کنند بعده سرکه صاف نمایند و آمله [illegible] بجوشانند تا [illegible] تا آنکه [illegible] صاف کنند و اعاده [illegible] نمایند و این فعل تا [illegible] کنند و هرگاه سرکه سیاه [illegible] صاف نمایند [illegible] ازان بست درم [illegible] روغن آس [illegible] بجوشانند تا آنکه سرکه [illegible] بعده آنرا استعمال کنند [illegible] سیاه [illegible] بعضی [illegible] استعمال میکنند [illegible] آنرا

فصل در [illegible] آس

نسخه [illegible] روغن آمله

ذکر کرده و ثابت در رساله خود که بسوی بعض اولیا فرستاده از حارث بن کلده حکایت کرده که آن علاج داء الثعلب ببول پلنگ و بول گرگ و خاکستر استخوان
سوخته حیوانی که مزاج او گرم باشد مثل استخوان درندگان یعنی شیر و استخوان پلنگ و مانند آن می کرده و من ابن نفیس را در بیمارستان دیدم که ارباب داء الثعلب
را بعد تنقیه طلای موضع بتریاق کبیر می کرد و اما داء الثعلب که از صفرا باشد ابتدای علاج او تنقیه است اگر قوت متمکن باشد باین مطبوخ پوست هلیله زرد
تمر هندی هر یک بیست درم افسنتین رومی هفت درم ترنجبین پانزده درم شاهتره ده درم بنفشه سه درم آلو بخارا عناب هر یک بیست عدد در شش رطل
عراقی آب بجوشانند تا بیک رطل آید افشرده صاف کنند و دران دو ثلث درم تربد و یک دانگ سقمونیای مشوی حل کرده نیم گرم بنوشند بعد ازان سر را باعتدال گرم کنند
و دران اسفنج فرو برده تکمید موضع بدان نمایند تا آنکه قریب به شور کردن رسد بعده بروغن خیری یا روغن گل چرب کنند و پنج روز بگذارند بعد ازان بخرقهٔ خشن
بمالند و گوگرد و سوده بزیت آمیخته یکشبانه روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند فندق و مع پوست او بسوزند تا خاکستر گردد و در سرکه کهنه حل کرده بر موضع طلا
نمایند و آنچه من درین علت که صفراوی باشد تجربه کرده ام قیروطی معمول بروغن خیری ست و موضع را از هوای سرد پوشیده دارند و تکمید بآب گرم در حمام کنند این بود
انواع این مرض در علاج ست و اما داء الثعلب سوداوی دشوار تر در علاج ست معالجه او بنوشانیدن ماء الاصول چند روز در حریره معمول بمغز قرطم کنند
و هرگاه ثابت شود که اخلاط نرم و رقیق گردید مطبوخ افتیمون بنوشانند و قصد تنقیه دماغ بعد این مطبوخ باین حب نمایند افسنتین رومی هلیله سیاه
افتیمون ایارج فیقرا هر واحد یک نیم درم بسفایج یک درم لاجورد مغسول دو ثلث درم نمک نفطی نیم درم غاریقون دو درم تربد نیم درم سقمونیای مشوی
دو دانگ کوفته بیخته بعسل سرشته مثل فلفل حبها سازند شربتی ازان سه درم و نیم سه شربت در مدت یکماه بخورانند و گاهی رطوبت بسودا مضاف شود
پس معدهٔ او کثیر الرطوبت بود و علاج صاحب آن باین حب کنند و این حبی ست که در گرما و سرما و بهار و خریف عقب طعام تناول کنند و پرهیز دقیق نمایند و
از سموم غلیظ احتراز کنند نسخهٔ آن انیسون تخم کرفس رازیانج نانخواه زیره کرمانی هر واحد دو درم مصطکی هلیله سیاه هر واحد سه درم صبر سقوطری همچند همه
کوفته بیخته بآب برگ ترنج سرشته حبها سازند شربتی ازان یک درم عقب طعام دائم آنرا بخورند که این رطوبات را از معده و از جمیع بدن خارج کند بغیر آنکه
ضعیف نماید زیرا که هر روز یک مجلس یا دو آورد و شیخی در بلد عراق بود که آنرا داء الثعلب بسیار و غلبهٔ اخلاط سوداوی ظاهر شده بود پس او را لزوم این حب
نمودم و داء الثعلب زائل شد و بعد آن عود نکرد و اگر رطوبت با سودا و امعای او محسوس شود این حقنه دران استعمال نمایند قنطوریون بابونه خشک
قرطم کوفته تخم کتان تخم حلبه برگ سداب هر واحد یک کف چغندر اطراف کرنب هر واحد باقه همه را بپزند تا مهرا شود و مثل حریره گردد بعده صد درم ازان صاف
کنند و بران یکدرم بورق و بیست درم روغن کنجد تازه یا بید انجیر ریخته در هاون حل کنند و بدان حقنه نمایند و مضر نیست اگر در نوع رطوبی رطوبت
در امعا یا در معده یا در دماغ ثابت شود و این حقنه کنند و ازین حب که تنقیه سر میکند بخورانند بعد ازان دلک موضع بسیر خام یا پیاز عنصل خوب کنند بعده
بران چربی بط و چربی خرس و چربی شیر و مانند آن از شحوم که استفراغ و تلیین جلد کنند طلا سازند و بگیرند برای او خاکستر سم بز و گوگرد و سیخ نی و بیروج الصنم
که در خاکستر اینها خاصیتی ست برای رویانیدن موی و یهودی ذکر این کرده و تجربهٔ او کردم و حق یافتم بسوزند و این خاکستر ها را بزیت جمع کنند و بر موضع دائم طلا
نمایند که این ضرر موی برویاند و اگر صعب و دشوار گردد موضع را شرط زنند و بسرکه آنرا بمالند و اصلاح غذای آن کنند و میل بسوی آن نمایند که حرارت او
بیفزاید و بسط آن نماید و هرگاه موی برآید موضع را بروغن لادن و روغن ناردین چرب کنند و اما نوع دموی علاج آن بفصد باسلیق و لزوم پرهیز و میل او
در تدبیر بچیزیکه تصفیهٔ خون او کند و مالش موضع بخرقهٔ خشن بپشم زوفای رطب که آن چرک دم گوسفند ست چند روز نمایند تا آنکه جلد نرم گردد بعده دلک او
به پیاز عنصل و سیر و پیاز کنند و طلای او بثافسیا و فرفیون نمایند که دران موی برویاند و چون این بیان کردم پس در داء الثعلب قول مجمل در دوای مجمل ذکر می کنم
و گوییم که داء الثعلب فساد شعر و ذهاب آن و تماس جلد بسبب یکی ازین اخلاط بود و هرگاه بقیه را فاسد گرداند و موی را از غذا کردن منع نماید پس علاج نفس
استفراغ او ست بحسب نوع مرض و دوای او فی الجمله در استفراغ شبیه و غاریقون و ایارج و شحم حنظل و اسقولوقندریون و شکاعی و بادآورد و خربق سیاه
و مانند آنست و بسیار دیدم که این بسیار در نوع سوداوی خربق سیاه می نوشانیدند و دران نفع میکرد و اما چیزیکه بالای لا کنند آن پیاز و سیر و پیاز عنصل و ثافسیا و فرفیون

و مانند آنست و چیزیکه بدان طلا کنند گوگرد و بندق سوخته و پسته سوخته و کف دریا و سیر و جصّمی سوخته و سم بز سوخته و وج سوخته و تخم سنوای جریی
بز بز و چربی بقر و امثال آنست و آنچه واجب ست که صاحب نوع سوداوی دائم استعمال نماید هلیله سیاه و کابلی هر دو مربی ست و آنچه صاحب رطوبی
استعمال کند اطریفل کبیر و اطریفل صغیر و معجون القرویا و جوارش بلادری و مانند آنست و آنچه صاحب نوع صفراوی استعمال نماید این سفوف
معمول بهلیله زرد ست بگیرند تخم خرفه و خیار و تخم خشخاش و گل سرخ هر واحد یکجزو هلیله سیاه و پوست هلیله زرد مثل همه شکر طبرزد برابر
جمله ساییده صبح بزناشتا و وقت خواب بقدر حاجت بخورند و هلیلجات مربی و هلیلجات سوده بموییز سرشته استعمال کنند و آنچه صاحب
نوع دموی استعمال نماید اطریفل معجون بعصاره عناب معقود ست و اصلاح اغذیه بحسب آنکه لائق مرض باشد و این همه استعمال نمایند
مع استعمال قوانین در غذا و دوا و علاج داء الحیه علاج داء الثعلب رطوبی و سوداویست بغیر زیادتی دران سوای آنکه جلد این را
طلا نکنند مگر بچیزیکه آنرا نرم کند بغیر آنکه استفراغ نماید ولله و دیدم که در بیمارستانات درین استعمال چیزی میکنند که در داء الثعلب از دلک و طلا استعمال مینمایند
و گاهی درین نوعی غریب که معروف بذات العروق ست واقع میشود و او آنست که مواضعی کاز ان موزائل شود دران شبیه بعروق سرخ مشابه و شبیه بکیه
بر جراحت مستطیل واقع میشود ظاهر میگردد و هر گاه جلد نرم شود او نیز نرم و منبسط گردد و علاجش علاج داء الحیه ست **ابن الیاس** گوید که اگر
از خون غلیظ محترق باشد فصد و اخراج خون بقدر قوت کنند و هر صبح جلاب از عناب ده عدد بشکر سفید ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش بمغز بادام
و اسفاناخ خورند و یا بگیرند شربت عناب ده درم و شربت بنفشه ده درم و بنوشند و یا بگیرند آب انار بی‌تخم آنها افشرده سه اوقیه بشکر سفید
ده درم و غذا مزوره انار دانه با اسفاناخ و مغز بادام خورند و اولا ماش موضع بپارچه درشت یا بزوفای رطب کنند و یا بگیرند پیاز عنصل پنج درم سیر و خردل
هر واحد سه درم و بسایند و بسرکه کهنه سرشته طلا نمایند بعد تراشیدن مو و اگر از بلغم محترق باشد هر صبح جلاب از بادیان و اصل السوس هر واحد درم
گلقند عسلی ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود و ماش بمغز بادام خورند و هر گاه اثر نضج در قاروره ظاهر شود تنقیه بدن بحب ایارج و حب قوقایا و حب صبر
یا بمطبوخ تربد مع شحم حنظل و غاریقون و صبر و نمک نفطی نمایند و غرغره بخردل و بیخ کبر و سکنجبین عنصلی یا با ایارج مع ماء العسل بمرات کثیر کنند و از فواکه رطب
و غیره مولدات بلغم حذر نمایند و اگر از مره سودا باشد هر صباح جلاب از بادرنجبویه و تخم کاسنی هر واحد سه درم و گلقند ده درم بنوشند و غذا مزوره نخود
مع ماش و مغز بادام بخورند و هر گاه خلط نضج یابد تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب آن و یا ایارج فیقرا و یا ایارج لوغاذیا کنند و از اغذیه غلیظه مولد سودا
مثل لحم بز گاو و نمک سود و قدید و بادنجان و لحم بز حذر نمایند و اگر از صفرای حاد باشد هر صبح جلاب از تخم کاسنی سه درم بنفشه پنج درم و شکر سفید
ده درم و از آلو و عناب هر واحد ده عدد و شکر سفید و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشند و غذا مزوره ماش بمغز بادام خورند و هر گاه اثر نضج در قاروره
پدید آید تنقیه بدن بمطبوخ فواکه سقوی یا سقمونیای مشوی کنند و از تناول اغذیه حاره یابسه و حریفه و حلویات و مانند آن احتراز نمایند و هر گاه بدن
از اخلاط مذکور مرض پاک گردد صرف عنایت بمعالجه سقوط شعر فرمایند و بعد دلک بسیار بخرقه خشن وزدن شرط غیر عمیق سیر سوده بروغن یاسمین
بران طلا کنند و اگر ماده مرض بلغم محترق باشد حبة الخضرا و غیره که در قول صاحب کامل گذشت آن همه ادویه را سوده بروغن بان یا روغن اترج
یا روغن یاسمین یا زفت گداخته آمیزند و طلا کنند و یا بگیرند شیح سوخته و بروغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند بعد شستن آن بآب چقندر و بورق و ...
حیله بیست در اثبات شعر اینست که بگیرند پشک شیر و پیه خرس و پیه گرگ مساوی و بسرکه کهنه ساییده طلا نمایند و اگر ماده این مرض صفراوی باشد
هر روز سر را بآب چقندر و آب بید و آب سبوس بشویند و حضض و غیره که در قول صاحب کامل مسطور شد طلا سازند و اگر مرض از ماده سوداوی باشد
بگیرند گوگرد زرد و ثافسیا و فرفیون و خردل و بیخ نی و خاکستر سم بز و قیصوم سوخته مساوی کوفته بیخته بروغن زنبق و ناردین بسرشند و بر سر طلا کنند
بعد دلک او بسیر و پیاز تیز **صفت طلا** برای داء الثعلب زرنیخ سرد و در کرده سه درم مویزج فرفیون هر واحد یکدرم کف دریا پنج درم بورق
خردل گوگرد زرد ثافسیا هر واحد چهار درم باریک ساییده بروغن زیت یا روغن زنبق آمیخته بر سر طلا کنند **طلای دیگر** بیخ نی فارسی سوخته ...

سوخته و سمه مساوی کوفته بیخته در ظرف رصاصی بروغن زنبق بسایند و طلا کنند و اما علاج داء الحیه علاج داء الثعلب ست و شستن سر
هر روز با سپغول و گل خطمی سفید و برگ بید و بدن و سر را هر روز بروغن بنفشه و نیلوفر و روغن تخم کدو بمالند و بنفشه تازه و نیلوفر ببویند و این
که سبب تساقط شعر اتساع مسام و نقصان غذا باشد و اما هرگاه انتثار و تساقط او بسبب ضیق مسام باشد قریب او روغن نهند و مالش سر ببورق
و زهره بقر کنند و در حمام داخل شوند و تا دیر دران نشینند و بر سر شبح سوخته و نمک و قیصوم سوخته بمالند و بعد مالش سر را آبیکه دران نطرون و بورق
جوشانیده باشند بشویند و یا کندر فارسی سوخته و خسته خرما سوخته و سمه هر واحد مساوی و بدستوریکه سابق مسطور شد مرتب ساخته
بر موضع طلا نمایند ابو منصور گوید که اگر از جهت خون باشد فصد سر رو کنند بعده طبیخ خیار شنبر و بعد ازان ایارج فیقرا دهند و اگر از صفرا باشد
اولا طبیخ هلیله بعده ایارج فیقرا خورانند و اگر از سودا باشد طبیخ افتیمون بس ایارج فیقرا دهند و اگر از بلغم باشد حب منتن بعده ایارج فیقرا خورانند
و در جمیع این انواع میان هر ده روز شربتی از ایارج فیقرا دهند و هرگاه این ادویه خورانند اغذیه لطیفه سریع الانهضام مثل اسفیدباج چرب بلحوم طیور و فراریج
دهند و از اغذیه غلیظه مثل لحوم صید و مانند آن و امتلای طعام و خمر پرهیز سازند و از کثرت ریاضت و تعرق و تعب منع کنند و اما علاج نفس موضع
اینست که اگر اراده معالجه او باشد حلق او بنوره یا باستره کنند و نوره بهتر ست بعده بخرقه خوب بمالند حتی که عروق او بر آید و بعد آن بآب مرزنجوش
مطبوخ بشویند و بران ضفدع طلا کنند و یک شبانه روز بران بگذارند و هرگاه صبح شود بآب مورد آنرا بشویند و بران روغن بان طلا نمایند و اگر از مالیدن
بدین سرخ نشود بحجر بورق یا پوست ماهی خشن یا برگ انجیر آنرا دلک نمایند حتی که سرخ گردد و پوست بخراشد پس خون ازان پاک کرده بران چقندر مطبوخ
بشراب و یا انجیر خشک سوخته محلول بشراب بند طلا برای آن قشور کندر سوخته بشراب مطبوخ حل کرده بدان طلا کنند و یا پیه گرگ بسرکه آمیخته
طلا نمایند و بعکس در شراب سوده و یا بپوست بندق سوخته و بیخ نی خشک طلا سازند و طلا بروغن بادام تلخ در روغن بید انجیر آنرا انفع کند و اما ادویه
مفرده برای این برگ حنظل ست و نوشادر و مویزج و خاکستر کتان و خاکستر اشنان و زهره کفتار و پیه شیر و مرو فلفل و غیر آن که در قول مسیح گذشت
و هر دوائیکه حار لطیف نفاذ ست آن همه را مفرد و مجموع با سرکه یا بعض روغنهای گرم مثل زیت و روغن بید انجیر و روغن غار و مانند آن بر سر طلا نمایند
نفع بلیغ کند پس اگر مکان آبله کند چربی بط یا ماکیان و مرهم سفیده بمالند و چند روز دلک او ترک نمایند بقراط گفته که درین مرض شرب ادویه
حاره سزاوار نیست که آن جلد سر را مثل حالت در صلع گرداند اهرن گوید که جالینوس ایارج فیقرا را در علاج این مرض اصل ساخته و ازان فرع جمیع علاجها
او نموده و آن اینست که با وی مخلوط میکرد اگر مرض از خون و صفرا بودی سقمونیا و غاریقون و اگر از سودا بودی خربق و افتیمون و اگر از بلغم بودے
شحم حنظل و در همه انواع او امر غرغره بآن میکرد و گفته که متقدمین شرط بر موضع میزدند بعده بسیر و سرکه و نمک و افسنتین آنرا خوب می مالیدند و این
عمل مجرب ست خطا نمیکند ثابت گوید که علاج داء الثعلب مرات کثیر از اسهال بغیر معالجه موضع کردم و صحت تام یافت محمد بن زکریا گوید که پیاز را
در داء الثعلب تجربه کردم و او را مغنی از غیر او یافتم و اعتماد بران نمودم و بلبوس بهتر از پیاز ست سعید گوید که اگر از صفرا مخالط خون باشد فصد سر رو
کنند و بعد فصد اسهال طبیعت بمطبوخ هلیله نمایند و مریض را از استعمال اغذیه حاره منع فرمایند و امر بشرب ربوب ترش مثل رب سیب و بهی و
انار کنند و غذا بچه مرغ و سکباج ماهی تازه کوچک یا مزورات معمول بماش یا اسفاناخ دهند و بعد تنقیه بدن و اصلاح اغذیه قصد مواضع که
ازان موی ریخته بدلک شدید از خرقه پشم نمایند و از بیخ نی سوخته مع پوست بادام تلخ سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و اگر موی عود نکند بر موضع شرط
زنند و بلادن در روغن کنجد گداخته طلا کنند و ایضا بشبح سوخته و کف دریا و ضفدع با روغن بید و روغن آس طلا سازند و اگر از خلط سوداوی باشد
تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه غذا با بچه مرغ بریان یا زردی بیضه سازند و از امتلای طعام منع کنند و موضع را بعاقرقرحا یا پیاز عنصل
یا بخردل یا بزیت یا زیت کهنه یا مرزنجوش بعد حلق سر بمالند و بر مواضع شرط زنند و سر را بآب حلبه یا بآب برگ کتان بشویند و اگر از بلغم باشد تنقیه بدن
بحب قوقایا یا حب صبر کنند پس اگر فصل سرما باشد گلقند عسلی دهند و غرغره بخردل و سکنجبین نمایند و اگر فصل گرما باشد قی کنانند و اسهال بقرص بنفشه

آورند و باید که از استعمال ادویهٔ قوی الاسخان محرق جلد حذر کنند تا جلد محترق نشود و مو برنیاید انطاکی گوید که هرگاه خلط غالب متحقق گردد
ابتدا باخراج او نمایند بفصد اگر خون باشد والا با سهال مثل نقوع هلیله و صبر در صفرا و ایارج در بارد مع زیادتی غاریقون و تربد در بلغم و مع لاجورد و مطبوخ
افتیمون در سودا این همه مع اصلاح اغذیه و اکثار شوربای چرب و سکنجبین و غرغره و معطسات و حمام باشد پس اگر صلاح ظاهر شود و مو بروید فبها والا
اگر در وی موی سرخی بسیار و یا در بلغمی سفیدی باقی ماند بر جلد شرط زنند تا مواد سائل شود و اگر حال احتمال نماید دالاذوم محل بسیار گرم و اسقیس عسل کنند
بعد دلک بفرفیون یا خردل و اگر در صفراوی و زردی و در سوداوی کمودت باقی ماند و این هر دو یبس و قحولت ست آنمحل را بشحوم خصوصاً شحم خرس
و شیر بمالند و از مجربات در هر دو مرض مطلقاً طلای صمغ سداب کوکر و زیت خصوصاً چون عقارب دران پخته باشند و خاکستر صدف و سیر ابت
و در بهیند طلای او بخاکستر لیف نارجیل و سرکه او و دار فلفل و دارچینی بکم و زردی بیضه و در مغرب بشرب لوغاذیا و طلا بخاکستر اظلاف و فرفیون و در
روم قی لشبت و عسل و ترب و مالش بچربی بط و آب خربزه و عسل و دواجیست بعد آن تعاهد غسل جلد بخطمی و مغز خربزه و ترمس بعد ازان مالش
روغن بنفشه و روغن گل چند روز گویند که سیر و ج را درین هر دو مرض فعل عجیب ست و گویند که در سوداوی فقط و گاهی حاجت داعی گردد بطولات
وقت غلظ ماده پس بهترین آنها دران هنگام آنست که از اکلیل الملک و بابونه و مویز کوهی و بورق سازند و بعد آن بروغن زنبق که دران لادن پخته باشند
طلا کنند و چون رداءت ماده معلوم شود چسپانیدن زلو مناسب می بینیم زیرا که دران نفع ظاهرست و گاهی نائب از شرط میشود پس بعد تنقیه و شرط
ملازمت محل بدلک منبتات شعر نمایند و بهترین آنها مغز جوز بروغن نفط یا زیت ست و مثل اوست خاکستر های پوست سخت جوز و سم خر وحشی
و جلد خارپشت و قیصوم و سم بز و پیاز و آب ترب و روغن آن و اما برگ حنظل را با وجود نفع او بدلک نفع بشرب مدبر او بطوریکه در مفردات گذشت نیز
هست و کذا زراوند طویل و زنجبیل و درونج و نوشیدن غذیه تا چهل روز بناشتا آنرا ابرو و چون غذیه را ابرگ خربزه و زرنیخ زرد و مویزج و سیر در زیت
و عسل بطبخ قوام کرده باشند درین هر دو مرض و در همه آنچه مو را بر آرند طلای مجربیست و گاهی با آنها چون ماده اشتداد نماید و فصل بارد بود خردل
و نطرون اضافه کرده میشود پس اگر خوف قرحه کردن آن باشد محل را بالطلق چرب کنند و اما طلای مگس و سر موش و مورد و لادن و بید انجیر نیز
بالغ النفع ست و اگر چه بغیر سوختن بکار برند و کذا ابهل و قطران و پیه روباه یا خرس و عصارهٔ آزاد درخت چون بصبر و مرتک آمیزند و بدان پنج قرحه
در پانزده روز طلا کنند آنرا صحت بخشد و کذا نوشادر و زلو و میعه و زرفت ست و بدانند که این ادویه استعمال کرده شود مفرد و مرکب مع بعض آن بشرط
آنکه بنظر درمادهٔ و فصل کرده شود پس از ادویه لذاعه در سرما و نرم و لطیف ماده زیاده کنند و بالعکس ایضاً در نزهت مینویسد که فصد در داء موی
کنند و حجامت محل و شرط او در باقی اقسام اگر دشوار باشد بعده تنقیه و اطلیه و بهترین طلا در داء موی اینست که مور در را در پستان بپزند تا آنکه غلیظ
گردد پس طلا کنند و کذا حی العالم مع حنا بعد شرط و برگ انجیر مع قطران و در بلغمی عنصل و پیاز و انگزد و فلفل و پشک موش بسرکه و عسل و در صفراوی
مسکه و حنا و آرد جو طلا کنند و غذیه شیر با آن و در سوداوی بندق سوخته و سیر و حب الغار در روغن نفط طلا کنند و ترب مطلقاً و تخم آن و کذا نیل هندی و برگ حنظل
طلا کنند گیلانی از سیاه مرجالینوس نقل کرده که معالجهٔ بلغمی بتنقیهٔ بدن اولاً فاولاً با این مسهلات بعد نضج ماده کرده میشود اول بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال
شحم حنظل نیم دانگ کوفته بیخته با آب کرفس سرشته حبها سازند و گاهی زیاده و کم میکنند بحسب وقت دوم تربد سفید ده درم ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل
سه و ثلث درم شربتی از دو درم تا سه و ثلث سوم حب قوقایا چهارم حب صبر و اگر فصل گرما باشد امر بقی کنند و اخراج بلغم نمایند باین مقی بگیرند شبت
و حنظل و سرمق و تخم ترب کوفته و جوشانیده صاف نموده قدح بزرگ ازان بگیرند و ده درم عسل و چهار دانگ جوز القی سوده و اندکی نمک زده دران
انداخته بیاشامند پس قی کنند و بعده غرغره بغراغر مذکوره در باب امراض بارد بلغمی و فالج کنند و یا بیخ کبر در آب بجوشانند و صاف کرده
ایارج دران حل کرده غرغره کنند و یا خردل بسایند و در سکنجبین آمیخته بدان غرغره نمایند و تبدیل مزاج با ماء الاصول و گلقند عسلی کنند خصوصاً چون
فصل بسیار باشد بعد ازان مالش موضع بخرقهٔ درشت یا بعنصل یا بسیر کنند بعده بثافسیا و خردل یا بسیر سوده طلا نمایند بعده شرط اگر مرض

قوی باشد و این طلا از نفع ست از قروح عارض و بهتر باشد که بعد از رشته طلا کنند و غذای ایشان شوربا بشبت و نخود کوفته و طباهجات و مطنجنات بهری و نخردل و گوشت گنجشک و قنابر و مانند آن آنچه مسخن باشد بسیار زند و از حموضات و شیر و آنچه از آن مرتب کنند و جمیع غلیظها و ... طعام و اکل لحوم و حبوب و هر طعام که تولید از آن غذای کثیر دهد و نفخ آرد و از ریاضت بسیار قوی و از تعرق بسیار در حمام اجتناب باید کرد و اگر در موضع مرض از کثرت ادلیه قروح پیدا شود مرهم مرتب از روغن و موم و آب برگ بلوط و آب برگ سوسن و زرده بیضه طلا سازند

علت نقع

و این مرضی ست که در جلد سر حادث شود شبیه بداء الثعلب در شکل او و مشابه برص در رنگ آن و در بقعه بقعه سر متصل یا متفرق بود و گاهی بقعه از آن سرخ مثل اثر قرحه و دیگر سفید مثل بهق باشد و فرق میان این و داء الثعلب آنست که هرگاه داء الثعلب را لمس نمایند آنرا چنان دریابند و خیال کنند که گویا از جلد پست ست و موضع این علت را چون لمس نمایند دریابند که گویا آن از جلد بلند شده و فرق دیگر آنست که داء الثعلب ... را قبول نکند و زیر فرک سرخ نگردد الا بقدر یکه انسان را استطاعت تامل او باشد و چون نقع را انسان بمالد سرخی او اشتداد کند و ساعتی بران حال باقی ماند و سبب تولد این علت یکی تنگی مسام ست و دوم بخارات حریفه حاده پس هرگاه بخارات حاده حریفه کثرت نماید و مسام از اخراج آن تنگ باشد اولا موبسبب تنگی مسام بریزد پس جلد بسبب تنگی مسام از اخراج بخارات منتفخ گردد چنانچه در جلد از غلظ بخار و حدت خون مرض شرا حادث میشود و این علت از امراضیست که بدان شهری مخصوص باشد و در حبش بعلت بلدیه معروف ست چنانچه عرق مدنی در مدینه حادث شود و قوبای سیاه بمصیصه و دامیل بشهرزور و جرب بطبرستان و مانند آن علاج بسط جلد و تلیین او و استعمال آبزن و آب نیمگرم و مالش بروغنهای نیمگرم و تنقیه باین حب کنند ایارج فیقرا دو دانگ تربد نیم درم خربق سیاه یک طسوج ماهیزهرج نیم دانگ نمک سرخ یکدانگ سقمونیای مشوی در سیب یا اندک برگ ترنج یکدانگ همه را سحق کرده حبها سازند و بعد پرهیز آنرا بخورند و در زمانیکه قواعد تنقیه آنرا مساعد باشد و شربت یا سه شربت از آن بعمل آرند و دیدم که این مرض بشرط و غسل بسرکه زائل شد و از چیزیکه بدان طلا نمایند هرگاه قانونی از قوانین استعمال تنقیه بفصد و مسهل مانع باشد این طلا خاکستر قیصوم و خاکستر پوست بندق و لادن همه را سائیده بموم روغن مرتب از روغن خیری یا مانند آن آمیزند و این علت عسر البرء نیست بلکه بسرعت زائل شود و بهترین علاجش آنست که از استعمال آبهای نیمگرم ذکر کردیم بهر آنکه تفتیح مسام علاج اوست

انتثار شعر

و این عبارتست از ریختن موی ریش و سر و ابرو و سقوط شعر یا بسبب کمی غذا و قلت بخارات جید منبت شعر باشد مثل آنکه ناقهین از امراض و ارباب دق و سل را عارض میشود و یا بسبب تخلخل جلد و اتساع مسام حتی که بخار محدث شعر چون خارج شود متفرق گردد و برای احداث شعر مجتمع نشود و یا بسبب تنگی مسام از جهت یبوست و کثافت جلد مثل جلد پیران پس ماده مو دران نافذ نگردد و یا از جهت رطوبت غلیظ و بلغم منسدد حتی که مسام فاسد گردد و میان بخار خارج و داخل انقطاع روده‌د و بعضی بالبعض دیگر متصل نشود و آن از تولد شعر منع کند و یا بسبب حصول مواد خبیثه زیر جلد حتی که از آن بخار دخانی فاسد گردد مثل آنکه در داء الثعلب و داء الحیه میباشد و یا بسبب استیلای رطوبت بر جلد چنانچه در استسقا و غیر آن و صاحب کامل گوید که گاهی سقوط شعر عقب امراض حاده بسبب حرارت شدید و رداءت بخارات حادث شود و گاهی بسبب سعفه یا قروح یا جذام میباشد طریق تشخیص اسباب مذکوره اگر آثار داء الثعلب و داء الحیه یا سعفه یا قرحه یا جذام ظاهر بود سبب انتثار شعر همان مرض باشد و الا نظر کنند اگر صاحب او لاغر بود و خشکی جلد و تقدم اسباب محلله و مقاسات امراض و قلت غذا دریافت گردد سببش قلت غذای شعر باشد و اگر نرمی جلد و باریکی مو و سرعت انتثار آن بود سببش تخلخل مسام باشد و اگر خشکی مزاج و کثافت جلد و درشتی و غلظت و شدت سیاهی مو بود سببش تنگی مسام از یبوست باشد و اگر مو باریک گردد و آثار خشکی هیچ نباشد سببش تنگی مسام از رطوبت غلیظ بلغمی باشد و اگر آثار غلبه رطوبت بر بدن مدرک گردد

سببش استیلای رطوبت بر جلد باشد علاج اگر بسبب قلت غذا باشد غذای جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و سر را بخطمی و برگ حنا و تخم مرو بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر بمالند و اگر بسبب اتساع مسام باشد باید که بلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویهٔ قابضه در آب جوشانیده نطول نمایند و روغنهای قابض بمالند و روغن آمله مالیدن نیز فائده میکند و کذا روغن آس مع پرسیاوشان و قویتر ازین آنست که سه درم لادن در نیم اوقیه شراب قابض یا روغن آس گداخته غلاف سر بدان نمایند و اگر بسبب تنگی مسام از یبوست باشد ترطیب مزاج و مالش بروغن بابونه و بادام و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و آب نیمگرم بر سر ریزند و شیح سوخته و بادام سوخته با روغن زیت سرشته سر را بدان غلاف نمایند و ماء الجبن و اغذیه و اضمدهٔ مرطبه بکار برند و اگر از غلظ غلیظ باشد که مادهٔ شعر را آمدن ندهد می باید که کثرت حمام کنند و شیح و برنجاسف و بادام تلخ را بسوزند و بابورهٔ ارمنی و زهرهٔ گاو طلا نمایند و غذای مقطع و مخفف رطوبات و قلیه بکثرت مصالح گرم خورانند و از تناول اغذیهٔ رطب و ماهی و شیر و فواکه تر حذر کنند و درین نوع روغن مالیدن ممنوع ست و اگر بسبب داء الثعلب یا داء الحیه یا جذام باشد علاج هر واحد مسطور شد و اگر بسبب استیلای رطوبت بود تنقیهٔ ماده و تقویت مسام نمایند بدانچه در داء الثعلب مذکور شد و اگر بسبب سعفه و قرحه باشد اشیای محلله ملینه چون خطمی و خبازی و لعابها و روغنها و مراهم و قیروطیات مناسبه استعمال نمایند بشرطیکه جلد اصلی منقطع نشده باشد و بعد اندمال مسام منسد و فاسد نگشته والا علاج نپذیرد **ادویهٔ مفرده و مرکبه** مانع سقوط شعر عصارهٔ کرنب تنها و با نمک طعام و کذا سرگین بز سوخته و کذا اقاقیا و کذا بلیله و کذا صبر بشراب قابض و کذا زوفرا که آن خراست بعسل و کذا فاغیهٔ حنا و روغن مورد و کذا زجاج محرق بروغن زنبق و کذا برگ سدر و کذا اسفناج و کذا حب الآس مطبوخ بشراب قابض و کذا تخم چقندر بروغن آس و کذا خصیة الثعلب بزیت و کذا بهمن سفید و کذا برادهٔ چوب شمشاد با حنا آمیخته و ایضاً طلای لادن و شب بسرکه تند سوده تا مثل عسل گردد و کذا برگ انجیر باریک سوده با آب سرشته و کذا پودینهٔ کوهی و پوست بلوط مساوی سوده و ایضاً غلاف سر بعصارهٔ کرنب که دران حنا سرشته باشند و کذا پرسیاوشان پنج درم شراب کهنه ده درم لادن ده درم روغن آس بیست درم و کذا برگ آزاد درخت بکوبند و ضماد جزو با هم سوده در سر پر کردن و کذا سم بز سوخته و مثل او خطمی و ذرور حرف در سر و اکل آن و کذا سنق خشک کرده و کذا اسفاناخ و کذا تخم بادرنجبویه و مداومت بخوردن ترب و کذا غذیه بعسل و بغیر عسل و کذا دج بدستور و اکل و ضماد بادآورد و ذرور زجاج و کذا دارچینی و غسل سر بر اسفاناخ و خوردن بیخ آن خراشیده کوفته بروغن که در منع ریختن مو که از مرض آتشک باشد و تحت داء الثعلب از مجربات حکیم مؤمن ست و موی سفید که دران برابر سیاه بر رویاند و سه مثقال برگ مورد پانزده مثقال در چهار صد مثقال آب بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف نموده با صد و بیست مثقال روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند سه مثقال لادن دران حل کنند طلا که در تقویت مو و منع ریختن او عجیب الاثر ست کندر مازو هر یک یکدرم مصطکی یکنیم درم قرد مامانی هر یک دو درم لادن سه درم بروغن گل حل کرده در بیخ مو طلا کنند **اقوال حکما** ابو سهل گوید که انتثار شعر را انفع میکند تقویت جلد موضع و گردانیدن آن میان تخلخل و تکاثف و این چنان باشد که با ادویهٔ حاره اشیای قابضه بیامیزند و لادن درین امر موافق ترین ادویه است پس هرگاه بروغن مخلوط سازند و بدان سر را طلا نمایند مو از ریختن باز ماند و درین فعل مشابه لادن روغن شجر مصطکی ست و باید که حلق موضع کنند یا دوا را رقیق سازند تا به بیخ مو برسد و اگر مریض پیر و فصل سرما و مزاج سرد باشد دوا ان روغن ناردین بیامیزند و گاهی موی ناقهین بریزد و آن بسبب کمی خون ایشان باشد و در علاج محتاج بچیزی بیشتر از انعاش قوت نباشند دوائیکه انتثار شعر را نیکوست لادن را در شراب عفص تر کنند و بروغن مورد بسایند و نصف لادن پرسیاوشان آمیزند و در حمام یا هوای گرم بعد از آنکه سر تا سر خ گردد استعمال نمایند پس اگر فصل و مزاج بارد باشد و احتیاج بجذب و تحلیل بیشتر باشد روغن ناردین دران مخلوط کنند دیگر پرسیاوشان یکجزو لادن دو جزو بشراب و روغن مورد آمیخته بسر طلا نمایند دیگر حب الغار ده عدد لادن افسنتین هر واحد برابر حب الغار بکوفته در روغن بپزند و بدان روغن موی را تربیت نمایند و از چیزیکه تساقط شعر را نفع میکند روغن آس ست چون تعاهد آن نمایند و لادن محلول در شراب یا در روغن مورد بشب استعمال کنند و صبح بحمام داخل شوند و این دوا شعر متساقط را محکم کند آمله و برگ مورد را در آب بجوشانند تا آنکه آب سرخ گردد بعده دران لادن محلول بشراب آمیخته

برنج و بمالند و شیخ میفرماید که ادویه حافظ شعر آنست که دران حرارت لطیفه جذابه و قوت قابضه باشد و آنکه دران خواص بود که بدان فعل نماید و در اینجا
ذکر میکنیم ادویه را که آن لائق تر باین مقام است و ادویه مفرده که برای حفظ مو و تدارک انتثار و تساقط نیکو است و الآن در اینجا ذکر کرده میشود و بر جمله
آنکه شرط کرده شود هنوز شروط واجبه در تدبیر او پس از امثال این مورد و حب الآس و لادن و آمله و هلیله کابلی و مر و صبر و پرسیاوشان است و گاهی در اینها
داخل میشود مازو بنابر قبض او و قیل بیخ خصوصاً بشراب قابض یا روغن آس یا روغن مصطکی و آب مورد یا آب برگ آزاد درخت و ایضاً خاکستر شجره
بزرکتان سوخته مع تخم آن بروغن طلا کردن و ایضاً پوست جوز سوخته چون بروغن آس و شراب قابض مخلوط ساخته بمالند و خصوصاً برای صبیان و از
مرکبات اینست که حب الآس و مازو و آمله در روغن گل یا روغن آس بر وصف معلوم بپزند و استعمال کنند و ایضاً برگ مورد تر و لادن و عوسج و اطراف سرو
و حب الآس کوفته بزیت حل کرده غلاف سر بدان نمایند و ایضاً حب الآس سیاه و تخم کشنیز و برگ کرفس و تخم چقندر و برگ عوسج هر واحد یکجزو پرسیاوشان
لادن هر واحد نیم جزو شراب سیاه نه جزو باهم بجوشانند تا شراب سوم حصه باند بعده بران زیت خوشبو سه جزو سنبل دو جزو انداخته سه جوش دیگر
داده آب و روغن از ادویه خوب افشرده صاف نمایند و در مرتبان کرده وقت حاجت بجنبانند و استعمال کنند که این حافظ و مسود شعر است و ایضاً
تخم کرفس و تخم چقندر و پرسیاوشان و کندر هر واحد دو اوقیه جوز پانزده عدد پوست صنوبر یکرطل همه را در دیگ کرده گل حکمت نموده یکشب در تنور بگذارند
تا جمله خاکستر گردد و سائیده یکرطل چربی خرس که این بهتر از چربی مرغابی است آمیزند و بردارند و هرگاه حاجت آن باشد در روغن خوشبو گداخته استعمال کنند
که صلع مبتدی را نیز نافع بود و ایضاً بگیرند یکنیم رطل شراب قابض و لادن یک اوقیه و پوست صنوبر سوخته دو اوقیه پرسیاوشان سوخته مثل او پیه
خرس یکرطل آب عنب الثعلب چهار اوقیه و نیم لادن را در شراب بپزند تا غلیظ گردد و بران ادویه انداخته آمیزند و بردارند و وقت حاجت اندکی از ان گرفته
در روغن خوشبو که بهترین آن روغن ناردین است آمیخته طلا کنند و گاهی بغیر روغن طلا کرده میشود و از ادویه خفیفه اینست که بگیرند مرکی و لادن و روغن آس
و خصوصاً آنکه از طبخ روغن خیری و آب آس گرفته باشند و شراب قابض و بحسب و چوب مشاهده بیامیزند و طلا کنند و یا بگیرند برگ لاله دشتی بروغن آس و بر سر
مالیده یکشب بگذارند و صبح حمام کنند که این حفظ مو کند و سیاه گرداند و یا بگیرند لادن و پرسیاوشان و خاکستر پوست صنوبر و پیه خرس و از شراب قابض بقدر
کفایت و مثل روغن مصطکی یا آس مخلوط سازند و یا بگیرند پرسیاوشان و لادن مساوی و روغن مورد بقدر کفایت و یا بگیرند سرگین موش سرگین خار پشت
صحرائی هر واحد پنج درم سداب کوهی دو درم و بشراب قابض سائیده با پیه خرس آمیخته استعمال نمایند و برای حفظ موی ابرو گل شقائق النعمان
چهار جزو رعی الحمام و بیخ آن و برگ انجیر هر واحد یکجزو لادن سه جزو پرسیاوشان دو جزو همه را سائیده بروغن مصطکی بیخته آن استعمال کنند ایضاً
بیخ فاشرا و بیخ اسراش و خاکستر ثمر صنوبر تازه هر واحد یکجزو و بورق دو جزو بروغن آس خوشبو مخلوط سازند و این کلام اکثریست لیکن اگر سبب او یبس مزاج
و قلت خون باشد رفاه بدن کنند و غذائی دهند که جید الغذا و چرب بود و بدان میل بحرارت لطیف باشد و هر شی ترش و نمکین و ریاضت و جماع و شراب
ترک نمایند و ادامت حمام بآب شیرین کنند و نطرون و اشنان و صابون نزدیک بدن نبرند بلکه بمثل آرد باقلا و تخم خربزه و اسپغول و مانند آن بشویند
و اگر بسبب کثرت انسداد مسام باشد احتیاج بدوای محلل و مخلخل افتد پس واجبست که در غذا آنچه مفتح بود مثل خردل و سیر و گندنا داخل کنند و ایضاً
سر جلد بمثل ثافسیا و خردل و پودینه و سداب و پیاز طلا سازند و حمام بآبهای محلله استعمال نمایند و سر را ببورق و کف دریا بشویند و واجبست که صاحب او
از روغنها اجتناب نماید و آنچه بسبب تخلخل باشد آنرا ادویه مذکوره که اکثر میل آن بقبض باشد و اطلیه و ادهان قابضه و دخول حمام و استعمال آب بکم
پس بآب سرد و فتیه نافع بود و مجوسی گوید که از سقوط شعر و انتثار آن آنچه از تخلخل جلد و اتساع مسام و قلت غذا باشد تدبیر موافق برای او اغذیه محموده
مولده خون جید مثل نان خشکار پاک و لحوم بزغاله و بره یکساله و ماکیان و زرده بیضه نیمبرشت و ماهی رضراضی و شراب ریحانی بمقدار معتدل و دخول حمام
و غسل بآب شیرین معتدل الحرارة و غسل سر بخطمی سفید و اسپغول و برگ بید و روغن بنفشه و نیلوفر و شمیدن بنفشه تازه و نیلوفر و بید است و اما آنچه
سقوط مو از تنگی مسام بسبب رطوبت مفسده مسام باشد علاجش بدخول حمام و تا دیر نشستن دران و گاه مالش سر بنمک و گاهی بشیح ارمنی و قیسوم

وشستن آن بنطرون و بورق و زهرهٔ بقر بود و ترد یک روغنها نباید شد و بتدبیر مسخن پردازند و تقلیل غذا کنند و در اغذیهٔ او توابل حاره مثل کرویا و دارچینی و فلفل داخل نمایند و شراب کمتر ممزوج باندک آب دهند و اما آنچه سقوط او عقب مرض حاد باشد باید که دران تدبیر مرطب مثل زیادتی در غذا و خوردن لحوم حملان و جدی و ماهی و شیر و میوهٔ مرطب و سکون و راحت و دخول حمام بغیر درنگ دران و ریختن آب شیرین نیمگرم بر سر استعمال کنند و روغن آس بمالند که آن مقوی شعر است و همچنین روغن مطبوخ با آمله و چون موی بروییدن ابتدا کند حلق او بیاکی و نوره کنند و بخرقهٔ کتان خشن هر روز بمالند و بروغنی که دران پرسیاوشان و بابونه و آس پخته باشند چرب سازند صفت روغن آمله بگیرند آمله یک رطل و بران چهار رطل آب انداخته یک شبانه روز بگذارند بعده خوب بجوشانند و بران روغن کنجد یک رطل ریخته با آتش معتدل نرم بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند و صاف کرده دران اندک لادن گداخته در ظرفی بردارند و وقت حاجت استعمال کنند و اما انتثار و تساقط شعر که از سل باشد دران حیله نیست طبری گوید که چون تناثر شعر از یبس عارض در جلد باشد سبیل طبیب آنست که نظر کند بسوی مزاج و سن مریض و ترطیب بدن او بحسب امکان نماید و استفراغ نکند و اگر از اتساع مسام بسبب استرخا از رطوبت باشد سبیل او آنست که بادویهٔ مسهل رطوبت استفراغ نمایند و استفراغ بمرتبهٔ نرسد که مودی به یبس گردد یا مزاج گرم شود و مراعات این معنی از بعض بسیار صعب است و این درین مرض تنها نیست بلکه در جمیع امراضیکه محتاج بتغیر مزاج باشند ایضا در تناثر شعر جواب گوید که اگر از فساد غذا باشد تنقیهٔ بدن از خلط غالب کنند و با غذیهٔ مضاد سبب فاعل غذا سازند حتی که مزاج منقلب شود و چون اصلاح یابد و موی ریخته از جاجبین بروید و اگر از اتساع مسام و استرخای جلد و فساد او باشد قطع سبب فاعل آن کنند و اغتذا با غذیهٔ مضاد سبب فاعل این علت کنند و اگر از ضیق مسام و قحل جلد باشد تدبیر مرطب استعمال نمایند و از استفراغ مفرط منع کنند و چون تناثر شعر از فساد غذا باشد بر حاجبین این ضماد نمایند موم روغن بروغن بنفشه ساخته از آتش فرود آرند و بران اندک لادن و قدری خاکستر بندق انداخته حل کنند و بر حاجبین ضماد نمایند و هر روز یکبار باب نیمگرم بشویند و این سعوط بکار برند روغن بنفشه روغن خیری یکساعت زمانی باب گرم برهم زنند بعده از آب صاف کرده بقدر ربع درم از ان در سه روز یکبار سعوط کنند که این مع تقدم تدبیر مذکور موی دران برویاند و اگر از استرخای جلد و اتساع مسام باشد بعد استفراغ بدن بر موضع این ضماد کنند موم روغن بروغن آس و روغن لادن ساخته بران اندک اسرب سوخته و اندک گوگرد سفید و اندکی زعفران انداخته حل کنند پس موضع را ضماد نمایند و هرگاه که ضماد او از ان جدا کنند بروغن گل چرب نمایند و اگر از ضیق مسام و یبس جلد باشد از استفراغ منع کرده لزوم غسل موضع باب گرم که دران بنفشه و برگ خبازی پخته باشند باید کرد و موم روغن دائم بر موضع بمالند و ترطیب تدبیر او کنند و بروغن بنفشه و روغن خیری و روغن کدو و روغن نیلوفر سعوط نمایند که این جلد را منبسط و اصلاح مسام و رویانیدن مو کند و دوای عام برای تناثر حاجبین که آن دائم استعمال کرده میشود و فائده و اثر محمود در ایام قلیل میکند نسخهٔ او اینست که بگیرند نفاخات ماهی که در شکم او میباشد و بسوزند و پوست بندق سوخته و بیخ نی سوخته و لادن همه اجزا مساوی بشراب آمیخته بر حاجبین طلا کنند و کم است که این دوا اگر بحسب واجب استعمال نمایند و خطا کند انطاکی گوید که در تساقط شعر اصلاح غذا و تقویت منافذ و تکثیف تخلخل بهر بیرد و بالعکس نمایند بعده اطلیهٔ منبته و مقویه بعمل آرند مثل روغن آمله و آس و لادن و خاکستر پرسیاوشان و جوز السرو و برگ کنجد سوده و طبیخ رطبه و ترب مطلقا و سداب طلا کنند و لطولا و آب چقندر و خولان و هندبا بعسل مجموع یا مفرد غلاف بران بهر تقویت و تدهین بدان برای سهولت و تطویل و تطول بطبیخ آنها برای تلطیف و تحلیل و از مجربات این دوا است حنا یکجزو پرسیاوشان نیم جزو برگ کنجد و خولان و آب مورد هر یک ربع جزو با آب ترب بسرشند و شب طلا کنند و صبح باب مطبوخ خطمی بشویند و این دوا تطویل و تحسین و تقویت و منع تساقط شعر میکند گیلانی مینویسد که آس را منافع نیک است در باب تقویت مو و منع او از تساقط و حفظ او در سیاهی و جودت بلکه زیادتی او و درین هر دو روغن آمله نسخهای مختلفه با ختلاف بسیار است هر واحد از ان حکما بحسب غرض خود نوشته اند و من هر دو در زمانهٔ سابق نسخهٔ جامع بسیاری از ادویهٔ نافعه درین باب نوشتم و بحمد الله تعالی چنانکه باید ظاهر الفوائد بر آمد و با وجود کثرت منفعت او از ...

ودیگر بهتر است زیرا که خالی از شراب و از جمیع مانعات از طهارت شرعیه است و نسخهٔ آن در حفظ الشعر مسطور گردد مع دیگر نسخ روغنها که مقوی شعراند

صلع

و آن آنست که موی مقدم سر زایل گردد و موی گرد سر سالم بود و پس اگر در غیر وقت او که آن سن پیریست عارض شود سببش یکی از اسباب انتثار شعر باشد و اگر در سن پیری افتد آن صلع طبیعی است سببش یبوست طبیعی بود که بر مزاج دماغ و جلد سر غالب شود و گاهی بسبب دوام برداشتن چیزی گران بر سر حادث گردد و قرشی گوید که سبب صلع یا فرط یبس است پس شعر غذای خویش که آن بخار دخانی است نیابد و یا فرو رفتن دماغ از آنچه مماس قحف بود و پس غذا بسوی مو نرسد و یا تخلخل مسام که در آن ماده محتبس نماند و یا انسداد مسام پس مادهٔ مو در آن نافذ نشود چنانچه از قروح سابقه حادث شود و صلع مختص بمقدم دماغ بسبب تخلخل آن شده و شیخ میفرماید که موی ابرو و پلک چشم بزودی نریزد بهر آنکه منبت آنها صدف غضروفی حافظ است و لهذا صلع در مردم حبشی و زنگی بدیر افتد بسبب شدت ضبط جلد و شعر ایشان و بنابر آن با آنها موکثر بود و لیکن حفظ مو کنند و بسرعت نریزد و مردم الثغ را صلع نشود بسبب کثرت رطوبت دماغ ایشان و لهذا ذرب حادث از نوازل ایشان را بسیار افتد و ابن نوح گوید که صلع بسبب عدم غذای شعر حادث شود سیما چون بدان حرارت مزاج قلب منضم گردد و لهذا صلع بکسی که موی سینهٔ او بسیار و کثیف باشد بزودی افتد و خواجه سرایان و زنان و صبیان را صلع عارض نشود بسبب کثرت مادهٔ رطوبت و ضعف قلب ایشان و جالینوس گفته که مردم کوچک سر را صلع نیفتد و علی بن زین گوید که ادمان عمامه تخفیف سر نماید و مورث صلع گردد و سدیدی گاذرونی میفرماید که کثرت جماع موی سر و اجفان کم کند و موی ریش و موی بدن بیفزاید **علاج** اگر صلع در سن پیری باشد علاج پذیر نبود و اگر در غیر آن سن باشد بحسب سبب مانند علاج انتثار شعر نمایند و این دوا صلع مبتدی را منع کند و از آن محفوظ دارد بگیرند برگ سیاوشان و برگ آس و پوست تخم صنوبر و کندر هر واحد یک جزو و همه را بریان کرده با لادن و مرکی هر واحد نیم جزو در شراب کهنه و روغن ترب بسایند و شب بر سر طلا کنند و صبح بشویند و مداومت برین نمایند و این روغن منع تساقط شعر و ابتدای صلع کند باذن الله و هلیلهٔ سیاه و برگ مورد در شراب بپزند تا مهرا گردد و بگیرند یک رطل زیت انفاق و در آن یک اوقیه لادن و نیم اوقیه مصطکی بپزند و این را با شراب بعد از آنکه صاف کرده باشند بجوشانند تا اندک اندک غلیظ گردد پس بر روغن همچنین آن شراب مطبوخ اندازند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند و غلیظ گردد بعده در شب بدان لطوخ کنند و صبح بطبیخ آس بشویند و تنقیح اگر ادویهٔ نافع صلع منبتات شعر بیان نموده و آن در انبات شعر در قول آن مسطور گردد قرشی گوید که صلع طبیعی زایل نمیشود و آنچه از انسداد مسام باشد تخلخل بدن بحجام نمایند بعده ادویهٔ منبت شعر استعمال کنند طبری گوید که چون صلع در غیر وقت خود عارض شود لازم است که طبیب مزاج مریض را ملاحظه نماید اگر تناثر او بسبب یبس باشد که مزاج او را باطل کند برای استفراغ متعرض نشوند و اگر از رطوبت باشد استفراغ رطوبت بدوای موافق مشاکل مزاج او کنند و مالش موضع با شیائی نمایند که تسخین و تفتیح مسام و جذب بخارات فضلیه از بدن نماید چه آن مو بر آرد و اگر آن از صناعت عارض شود مثل برداشتن چیزی بر سر اشارت بترک آن کنند و اگر از گشادن سر و مشی در هوای گرم عارض گردد از آن اجتناب نمایند و امساک کنند بپوشیدن سر و تر نمودن او بمثل ماء الشعیر مطبوخ با خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و آنچه در معالجهٔ صلع عارض از رطوبت داخل شود سعوطات مسخن مزاج دماغ مثل روغن مصطکی و روغن ناردین و روغن لادن و طلای موضع بروغن لادن است و ایضا آنچه در دوای صلع حادث از یبوست داخل شود سعوطات مرطبه مثل شیر زنان و روغن بنفشه و آب بید و آب جرادهٔ کدو مضروب بروغن بنفشه و مانند آنست و اما چون صلع بعد کبر سن عارض گردد لا علاج است و حیله در آن نیست و من غلامی پانزده ساله را دیدم که او را صلع عارض شد بعده آن جمیع سر او مودی گردید و چون علاجش کردم در همه سر او مو بر آمد الا در موضعیکه آنرا ابتدا عارض شده بود و بخوف تغیر مزاج او ترک علاج آن نمودم و بعد دو یا سه سال از ترک معالجه او را در بصره دیدم که موی او روییده بود و از تدبیر آن پرسیدم گفت که تدبیری بجز این نکردم که در سفر دریای شور اکثر آب او می مالیدم پس معلوم کردم که آب بحر استفراغ رطوبات او از موضع صلع بمالش او بر آن نمود و موی بر آمد ذکر مینمود که طفلی را دیدم که اصلع پیدا شده و زنده ماند حتی که بزرگ شد و اصلع بود تا آنکه بمرد پس سوال کردم که آیا معالجهٔ او کرده شود گفت نه و سبب آن [illegible]

[illegible]

که در جسم واقع شود و مسام را از آن موضع فاسد کند و منسد گرداند و یا در جسم خلط حار تیز بدان ریزد و آن موضع را از شعر فاسد گرداند و مسام او را متغیر سازد

علت نعامه

و این مرضیست که در جلد سر افتد و چنان گردد که گویا پوست طائریست که پر آن کنده اند و موی او مثل زغب گردد و در مس کردن نرم مثل ابریشم باشد و بشره سر منتفخ و زرد ظاهر شود و اکثر این مرض عقب امراض حاده مثل سرسام و برسام حادث گردد لاسیما چون بخارات آنها طول کند و علت نعامه بهر آن نامیده اند که ریختن پر و باقی ماندن زغب بیشتر در نعامه یعنی شترمرغ حادث میشود و اطبای بصره این مرض و معالجات آنرا میشناسند و این بینامند چنانکه داء الثعلب و داء الحیه و داء السبع را اسمی ساخته اند و سبب آن فساد مسام و تغیر مزاج بشره به بخارات فاسده است و از این جهت عقب امراض حاده حادث شود علاج تدبیر شش ستردن موی دائم است و استعمال روغن آس و روغن لادن و روغن آمله و روغن حب الغار و طریق استخراج روغن حب الغار اینست که آنرا در آب جوش خفیف دهند بعده خوب بسایند و آب نیمگرم اندک بچکانند و زیر چیزی گران نهند که روغن از آن سیلان کند و طریق دیگر نیز بر می آرند و آن اینست که حب مذکور را بسایند و بروغن کنجد بجوشانند بعده بفشرند که همه قوت او با دهنیت که اندر انست برآید و اصلاح غذای مریض و تجوید دم او کنند چه بصلاح خون و تجوید غذا و استعمال تدبیر مذکور از حلق دائم و تدهین این مرض زائل شود و چون ایام مرض طول کند و مرض قوی باشد آن بعید دو موی سالم

تشقق شعر

یعنی شگافتن موی سببش یبس مزاج است یا اغذیه یابسه یا بلغم شور یا ماده سوداوی که بغذای شعر غالب آید و طبری مینویسد که تشقق شعر بسبب خارج بود مثل سیر در آفتاب و غبار سباخ و اختلاف آبهای شور و شیرین و حار و بارد و ایضاً گاهی این از مالش شدید در حمام با آب شور باشد و یا بسبب داخل آن فضول حاد مائل بشوریت و حرافت است که موی بدان اغتذا نماید پس یبس تشقق حادث شود علاج ادهان ملینه مرطبه مثل روغن بنفشه و روغن بادام شیرین و لعابات لزجه چون لعاب خطمی و بزرکتان و لعاب اسپغول و لعاب برگ بید بمالند و اگر تشقق بسیار باشد اول فصد و اسهال سودا بمسهل سودا و ماء الجبن و سفوف لاجورد کنند و ترطیب بدن نمایند و اگر بطبیخ برگ کنجد یا برگ خشخاش آن سوده سر را بشویند و یا تخم شلیم فرزد خشک کرده سوده بر سر ذرور کنند و یا بزرقطونا و روغن بنفشه اندر حمام در سر کنند و بعده دو ساعت بشویند هر واحد برای تشقق شعر مجرب سدیدیست و بالیدن لعاب گل بنفشه نیز نفع میکند مسیحی و ابو منصور مینویسند که موی را دائم بروغن بیضه و بآب بالتین کنند و بلعاب بزرقطونا و تخم کتان و برگ کنجد بشویند و ادمان حمام کنند و در راحت افزایند و در غذا شیر دهند و تدبیر فربه کردن بدن نمایند و اگر این کفایت نکند فصد متواتر کنند و اسهال بلغم شور و اخلاط ردیه بمطبوخ هلیله نمایند ابن الیاس گوید که استحمام دائم و ترک اغذیه یابسه مولد سودا مثل عدس و باقلا و نمکسود کنند و دائم بروغن بنفشه و روغن کدو سر لنت و یا بگیرند لعاب اسپغول و لعاب تخم کنوچه و لعاب بهدانه و آب پیه در آن خطمی یک شبانه روز تر کرده باشند آمیخته بر سر طلا نمایند و اگر تشقق مفرط باشد تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و ترطیب مزاج باغذیه جیده الکیموس فرمایند طبری گوید که اگر بسبب خارج باشد چون مزاج تغییر یابد از اسباب مذکوره احتراز کنند و روغن نیلوفر و بنفشه و کدو استعمال نمایند و خطمی سبز مرضوض بلعاب اسپغول بشویند و بعد آن روغن بمالند و ایضاً گاهی علاج این بغسل آرد باقلا و نخود میکنند پس اگر زوال آن دشوار گردد سر را بعد خروج از حمام قطع کنند و عقب آن بروغن بنفشه بادام چرب کنند و ایضاً این تدبیر انفع کند که صفحه آهن صاف گرم کنند بعده بران روغن بنفشه اندازند و دخان آن رسانند و این سریع الزوال است مع قطع اسباب محدثه آن و اما اگر بسبب داخل بود استفراغ صاحب آن بحسب امکان مع استعمال قوانین او نمایند و شیر خر نوشانند و جالینوس ذکر کرده که نیطولس را تشقق شعر سر عارض شد از خلط شور که در خون او تولد شده بود پس کثرت استفراغ بر خویش نمود و تشقق بعد لزوم استفراغ زیاده گردید حتی که طلب مشوره از من نمود و من در آن وقت هیجده ساله بودم پس تعدیل او باغذیه سهل التغذیه مولد رطوبت شیرین در بدن نمودم بعده شیر خر نوشانیدم و آن مرض زائل شد و شعر او وافر گردید و این قسم نیز سریع الزوال است هرگاه مقابله سبب موجب او کنند و این بسیار گفته که این مرض بجا و ورم حادث شد

[illegible]

وسببش ادمان اکل ملح شور بود و بعد ظهور این علت مداومت تناول هلیلهٔ مربی و غسل شعر ببرگ خوخ مع خطمی نمود و آن زائل گردید

تموست شعر

واین علتی ست که در سر بهیئت ظاهر شود و چنان نماید که گویا تمام موی سر را بروغن بد بو چرب کرده اند حتی که کلاه یا دستار که بر سر نهند تمام ملوث گردد چنانکه روغن بران ریخته است وسبب این دسومت غذای شعر و کثرت اوست علاج تنقیهٔ معده و دماغ بمسهل بلغم و حب ایارج نمایند و اطریفل صغیر خورند و اول ادویهٔ جالی و منظف مثل نوشادر و سبوس و تخم خربزه و مغز بادام تلخ را در آب بجوشانند و سر را از ان بشویند و بعد از چند روز ادویهٔ قابض مسام و مانع خروج بخار چون آس و بلوط و جوز السرو و روغن زیتون و سرکه آمیخته در سر اندازند و یا جهت نضج مواد مطبوخ اسطوخودوس علوشجان دهند و بعد حصول نضج تنقیهٔ بدن و دماغ با یارجات کبار کرده اطریفل اسطوخودوس علوشجان بدهند و سر را با ادویهٔ مجلیه مانند سبوس نخود و گندم و برگ سرو و نمک طعام هر یک دو مشت جوشانیده بشویند بعده بطبیخ ادویهٔ قابضه چون تخم مورد و بلوط و کوکنار و جوز السرو و برابر آن سنبل الطیب و زرنباد و اشنه هر یک یکدرم بورق چهارم حصه در روغن خیری آمیخته بمالند و تکرار نمایند بسر مالیدن بالغ النفع است ابن الیاس گوید که علاجش تنقیهٔ معده بقی از آب ترب و شبت و تخم خربزه و اصل السوس و بادیان و عسل و سکنجبین است و تنقیهٔ بدن بحبوب اغاریقون و حب ایارج و در صبح اطریفل بمثقال تناول کنند و عقب آن گلاب ده درم بنوشند و بعد تنقیه با آب دریای شور یا آبیکه در ان نمک و پودینه پخته باشند سر را بشویند بعده تنطیل سر با آب مطبوخ آس و مازو و بلوط و جوز السرو کنند طبری گوید که بعد رعایت قوانین استفراغ تنقیه او با ایارج و اطریفل مقوی با ایارج و مانند آن نیز بجهت تنقیهٔ معده و سر باشد باید کرد و شستن سر ببرگ حنا و برگ خبازی و او بعد از ان بزیت مضروب با آب و ایضا غسل او با آب نوشادر و غسل او در فصل خربزه بتخم آن و مغز آن و ریختن آبیکه در ان برگ مورد و جوز السرو و جفت بلوط و سبوس گندم جوشانیده باشند و ابن زهر گفته که این مرض حامد بن عباس را عارض شد و معالجه او بعد تنقیه بغسل او از آب قشر سماق که با آب بادام سوده یکبار هر روز نمودم و مرض زائل شد حتی که بعد از ان شکایت فرط یبس در مزاج شعر خود میکرد و ابن سیار گوید که اشنان را در سرکه پخته بسوزند و دیگر با سرکه و لعاب اسپغول آمیخته سر را بشویند که اثر نیک کند و گاهی باشد این علت طول کشد چون صاحب او از اطعمهٔ غلیظه پرهیز نکند

شیب

یعنی سفید شدن موی و این بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و قرشی گوید که شیب دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی و شیب طبیعی که رنج غذائیست که مو گردد و این رای جالینوس است و یا استحاله او برنگ بلغم و این رای ارسطاطالیس است و شیب غیر طبیعی از افراط یبس است پس مو سفید گردد چنانکه روئیدگی بعد سبزی بسبب نیافتن آب سفید میشود و این عقب امراض حادهٔ محرقه مجففه میباشد و شیخ میفرماید اوائلی که خون بدن خیر و بلغم غلیظ تیز باشد موی سیاه میباشد و چون شروع به مائیت میکند موی سفیدی میگراید و انطاکی گوید که سبب عروض شیب در غیر وقت او استیلای مائیت بر خون و قلت دسومت غذاست و از تواتر افکار و امراض نیز عارض میشود علاج اگر پیش از چهل سال موی سفید گردد تنقیهٔ بلغم بقی و مسهل کنند و اطریفل و آمله مربی خورند و اگر سفیدی بسیار شود خضاب کنند و گیلانی گوید که هر گاه شیب قبل وقت او ظاهر شود میباید که از اغذیهٔ مولد بلغم اجتناب کنند و طعام لحوم بریان و قلیه با شوربا گنجشک و شفنین و کبوتر بچه و پرواز آمده و مانند آن سازند و شراب صرف کهنه بنوشند و اطریفل صغیر هر روز و کبیر در هر هفته یکبار و کاکلانج گاه گاهی تناول نمایند و دیگر تدبیر که منع از تولد بلغم کند بعمل آرند و ایضا معالجهٔ شیب که در غیر وقت او باشد بچند وجه کرده میشود یکی تنقیهٔ بدن و دماغ با یارج صغیر و مانند آن دوم استعمال قی سوم استعمال غرغره چهارم تناول معاجین حاره مثل اطریفل صغیر و کبیر و هلیلهٔ مربی و استعمال مثرودیطوس و تریاق در هر سال بزمانیکه او و مثل آنها او قوت شباب را نگاهدارد و شیب را بطی کند صفت معجون برای کسیکه شیب او را سرعت نماید هلیلهٔ سیاه ده درم هلیلهٔ پنج درم فلفل و زنجبیل ده درم شقاقل و گل سرخ دو وج هر واحد یکنیم درم کندر نر و طباشیر سفید هر واحد پنج درم صندل سفید و تخم کاسنی هر واحد سه درم کوفته بیخته بعسل هلیلهٔ مربی سرشته شربتش سه درم پنجم تدبیر مجفف باعتدال مثل قلیها و مشویات و طعامات بمهد بدار چینی و زیره و کرویا و مانند آن دوا بیخ و دواء حبست و پرهیز از حموضات

و مبردات مثل لبنیات و فواکه رطبه و سکر متواتر و استعمال گلاب کافور و کثرت استحمام شستن شستن موی با آبیکه دران حنظل و شونیز و مانند آن پخته باشند هفته هشتم
مالش بروغنهاکه دران ادویه حاره قابضه باشند و انطاکی گوید که علاج شیب استیصال بلغم است خصوصاً بقی و خوردن معاجین گرم و هر غذای گرم مثل اطریفلات
و بیخ جوش دقلیها بابزور و افاویه و مطبوخ جوز السرو و بشویند و اکثار خوردن اسطوخودوس و انواع هلیله و مالش بروغن پسته و جوز و قطران و زیت کنند
تدابیر ابطاء شیب سویدی می فرماید که خوردن سفوف آمله هر روز و کذا اسطوخودوس با شکر و کذا شیرین خشک سوده یکدرم بسیار روزها و کذا زنجبیل پرورده
یکدرم هلیله سیاه چهار درم تا نخواه ده درم بعسل کهنه گرفته دو وزن ادویه سرشته هر روز هفت درم و کذا هلیله کابلی یکعدد هر روز بی ناهار یکسال کامل و از دهن
قطران در هر چهار روز یکبار در سر و کذا پوست بلوط بشراب کهنه سوده و مالیدن روغن پسته و کذا زیتون شستی و کذا روباه زنده در آب گرم و زیت انداخته بجوشانند
تا مهرا شود و پس صاف کرده باز بپزند تا آب فانی شود و روغن بماند بعده صاف کرده شش ماه بدارند و بعد ازان بر موی بمالند و شستن موی بطبیخ جوز السرو هر دو
مانع و مبطی شیب است شیخ میفرماید که اشیای مبطی شیب دو نوع است یکی تدبیر اسباب اول دوم تدبیر آنکه بنفس شعر رسانیده شود اما اول استفراغ
خلط بلغمی است هر وقت و خصوصاً بقی بر طعام و ایضاً بحقنه و راحت داده اعاده نمایند بعد ازان معاجین و ادویه مشیبه که ذکر میکنیم استعمال کنند
مع استعمال اغذیه حسن الکیموس باعتدال از جنس آنکه ازان خون محمود متین پیدا شود از قسم قلیها و مطنجنات و مکببات و مشویات سوای شوربا و ثرید
و جهد کنند تا بقدر باشند که این اصل است چه هرگاه هضم فاسد شود خون فساد پذیرد و واجب است که چون مزاج بسیار رطب باشد ابازیر گرم مثل خردل
و فلفل و توابل و کوامیخ و مری و خصوصاً بر ناهار و هر چند زنجبیل استعمال نمایند و بر شراب اندک صرف اقتصار کنند و اجتناب از فواکه و بقول رطبه و شیر و ماهی
و هریسه و عصیده و نوشیدن آب بسیار و فصد بسیار و کندن موی و سکر مفرط و جماع کثیر و مس کردن مثل کافور و گلاب و روغن یاسمین بشعر و اجتناب از کثرت
استعمال آب شیرین باستحمام و اگر بعمل آرند ازاله برودت و خشک و منشف کنند یا آنکه شستن موی حافظ قوت اوست پس اگر استحمام نمایند مثل شحم حنظل
و شونیز و بورق و زهره گاو و مطبوخ ... استعمال کنند و اما معاجین و عقاقیر که تقطیع ماده بلغم و ابطاء شیب کنند مثل خاییدن هلیله کابلی
هر روز یکعدد و بلع آن کذا این گاهی حفظ شباب تا آخر عمر کند و همچنین اطریفلات صغیر و کبیر و معجون خبث الحدید و بهتر ازان آنست که دران ... باشد
و ازین قبیل است که بگیرند هلیله سیاه و آمله هر واحد یکجزو عسل بلادر یا بلادر برآورده نیم جزو یا روغن گاو بیامیزند و بعسل معجون بسازند و استعمال کنند
و این بسیار قوی است و واجب است که اندک اندک بقدریکه اثر ردی پیدا نکند استعمال کنند و انقردیا و مثرودیطوس و تریاق هر واحد قوی است و لحوم افاعی
حافظ شباب و قوت است چون عادت خوردن آن کرده شود صفت معجون معتدل جید بگیرند هلیله سیاه و برنگ کابلی و دار فلفل و آمله و گاهی بلیله
دار فلفل و خبث الحدید میکنند و شکر و ازین اطریفل سازند و از جید مجرب آنست که بگیرند زنجبیل و هلیله کابلی و دار فلفل مساوی و استعمال کنند و ایضاً
بگیرند هلیله کابلی بیست درم خبث الحدید چهار درم غاریقون پنج درم زنجبیل دار فلفل قرنفل هر واحد سه درم بعسل سرشته استعمال کنند و لازم است
که این مشیبات یکسال کامل تناول نمایند و هرگاه صاحب شباب مثل این معاجین بخورد تا نیم روز بران صبر کند بعده غذا تناول نماید و لطوخات
مانع از شیب جمیع روغنهای گرم مقوی و ... الات که مشابه این در طبع باشد حافظ مزاج شعر بر حرارت غریزیه است با آن انچه از غذا دران نافذ شود
متشکل نگردد و آن مثل قطران است چون بدان طلا کنند و چهار ساعت بدارند بعده در حمام داخل شوند و ایضاً این علاج برای صاحب سر بارد مزاج است و همچنین
زفت رطب سائل رقیق و کذلک روغن قسط که این بسیار قوی است و روغن بان و روغن شونیز قوی تر از همه چیز است و روغن مرتب از شحم حنظل و روغن
خردل و روغن جید قوی اینست که بگیرند روغن خردل و روغن شونیز با آب که دران شونیز بپزند پس دران حنظل بپزند بعد آن یا همراه آن و زیت از زیتون
بری برآورده چون ادامت مالش بدان هر روز کنند منع شیب نماید روغن جید زیت انفاق سه قسط سنبل یکنیم اوقیه اظفار الطیب نیم اوقیه فقاح اذخر
نیم اوقیه ادویه را یا در روغن بپزند تا سوم حصه بماند و یا در آب تا آنکه آب قوت او خوب اخذ کند بعده زیت را دران آب بپزند تا آنکه آب برود و صواب
در پختن آنست که مقدار زیت کم نمایند و بیکنیم قسط اقتصار کنند بعد ازان بگیرند اقاقیا یک اوقیه و در شراب کهنه انداخته خوب بسایند و مخلوط نموده

استعمال کنند روغن جید بگیرند روغن پنبه دانه و روغن آس و روغن آمله مساوی از جمله یک رطل پس سعد و سلیخه و سنبل الطیب و شونیز و قرنفل و شحم حنظل و قسط و عود خام و فقاح اذخر و قصب الذریره اجزا برابر از جمله صد درم در آب حنظل اگر یافته شود یا در آب پوست جوز چهار رطل بجوشانند هرگاه آب بنصف بماند بران روغن انداخته همواره بپزند تا آنکه روغن بماند و آب برود و صاف کرده استعمال نمایند مطبوخ جید که آن شیب نو را ببرد بگیرند اقاقیا و مازو و هلیله و بزر البنج و کشنیز و سنبل و لادن و عصاره پوست جوز خشک کرده و عصاره شقائق النعمان خشک کرده و زنگ آهن و درد میختج و شب سیاه و اقراص باریک بسازند و [illegible] در هر ماه سه مرتبه با آب آمله یا آب آس طلا کنند غلوف جید بگیرند هلیله سیاه آمله مازو هر واحد ده درم لادن بیست درم [illegible] آن هر یکی سی درم و سه رطل زیت اندازند و در آن سه روز بگذارند پس بجوشانند تا آنکه غلیظ گردد و بدان خلاف سازند و از آنچه پیش از ما [illegible] تجربه کرده اند [illegible] زاج سرخ بلخی بوزن یک درم است که این موی سفید را بیندازد و بدل آن موی سیاه برویاند لیکن متحمل او قوی البدن مرطوب میشود و لازم است که [illegible] منقی ریه در طب او باشد استعمال کند ابو منصور گوید کسیکه اراده کند که موی او زود سفید نشود او مدام تناول اطریفل صغیر هر روز بقدر [illegible] قلیها و غیره و ترک چیزیکه از شیر بسازند و حلوا و شرب آب یخ و غیر آن که در قول شیخ گذشت بعمل آرند و بمری نطبی سعوط کنند و ناشتا آنرا [illegible] بخورد و اگر آزار حرارت بهم رسد تسکین او بسرکه و سکنجبین نمایند و از تخمه حذر کند و روغنهای مقوی شعر بمالد و طریق کسیکه اراده لاغر کردن بدن او کنند سلوک [illegible] و از آنچه ابطاء شیب و اسقاط موی سفید کند ادمان تناول بلادر است و معهذا آنچه منع شیب و تقویت شعر نماید اینست که موی را باین دوا بشوید [illegible] شقائق و پوست جوز و لادن و شب و جوز السرو و سعد و وسمه و خطمی و آزاد درخت آمیخته استعمال کنند و هر که اراده کند که موی او بسرعت سفید گردد حمام دائم استعمال نماید و موی را بصابون و گلاب و آب نسرین و بنفشه بشوید و بروغن بنفشه و یاسمین چرب دارد و سعوط با [illegible] کند و بکبریت بخور دهد و لزوم [illegible] و مسکن بارد رطب نماید و ناشتا آب سرد بنوشد و اضداد تدبیر یکه مذکور شد استعمال کند ابن الیاس گوید که آنچه ابطاء شیب و دفع حدوث او قبل زمانه او کند تنقیه بدن از اخلاط بلغمی است در هر سال یکبار یا دو بار بقی و اسهال بحب ایارج و حب صبر و مطبوخ ترید بقوی بصبر و غاریقون و از اطعمه مولد بلغم و کدو تعب و غم حذر نمایند و چیزیکه مزاج را بصفرا مائل گرداند و تغلیظ خون کند از قلیها با مصالح گرم و لحوم صید استعمال کنند و اطریفل صغیر و کبیر در هر هفته دو مرتبه بخورند و بهلیله مربی تعاهد نمایند و کلکلانج در هر ماه دو بار تناول کنند و سر را بجزل سوده بشویند و تناول کوامیخ مالحه ایشان را انفع است و بروغن قسط و بان و زنبق بمالند بعضی اطبا از جهار ایسن نقل کرده اند که اگر شخصی که سر و ریش او سفید باشد زهره خطاف سعوط نماید موی او سیاه گردد [illegible] گفته که این مجرب است و از انطاکی نقل میکنند که خوردن دو حبه دماغ خرگوش با دو اوقیه شیر تازه هر روز تا یکهفته منع شیب میکند و همچنین استکثار از خوردن بمار العسل و مداومت نهادن هلیله سیاه در دهن تغییر سفیدی مو بسیاهی بعد یکسال میکند و گیلانی مینویسد که بعضی مجربین را دیدم که عمر ایشان بنود سال رسیده بود و از موی سر و ریش یکی هم سفید نشده بود و ایشان هر صبح یک هلیله کابلی شسته در دهن میگرفتند و آنرا در دهن میگردانیدند و لعاب او بغیر سائیدن دندان بدان و بدون خائیدن آن فرو میبردند تا آنکه همه هلیله میگداخت بعده خسته او می انداختند ذکر خضابات

مخفی نیست که نسخهای خضاب بسیار است از انجمله آنچه بتجربه بعض مجربین در آمده بعرض تسوید می در آیند بگیرند وسمه یکجزو و حنا سدس جزو و هر دو را در آبیکه اندران آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهری در آفتاب بگذارند بعد آن استعمال کنند ایضاً که در دو گهری اثر میکند مازو چهار حصه سنگ [illegible] سرخ دو حصه نوشادر یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان کنند تا سوخته سیاه شود پس همه ادویه را باریک سائیده در ظرف آهنی نهند و آب آمله آمیخته بدسته آهنی خوب صلایه کنند اول موی را بآب طبیخ آمله بشویند بعد آن خضاب کنند و بعد از دو گهری بآب آمله پس بآب گرم بشویند ایضاً خضاب تیزاب فاروقی بگیرند و رق نقره و در تیزاب فاروقی چندان بسایند که حل شود و باشانه اسپ بعد از تصفیه موی بمالند و طریق بر آوردن تیزاب مذکور اینست که شوره ده ماشه زاج سفید شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق بآتش ملایم بچکانند و باید که دهن قرع را گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند نوع دیگر معمول مولوی غلام رسول مرحوم نیله توتیه و شوره هر یکی چهار توله [illegible] و آب چاه هر [illegible]

از جمله تیزاب کشند پس در یکتوله این تیزاب براده نقره یکماشه گلاب دو ماشه انداخته ده دوازده روز بدارند بعده از شانه بعمل آرند نوع دیگر بنسخه ذکائی توتیای سبز زاج سفید شوره قلمی هر واحد پاو سیر هر سه را خشک در قرع انبیق انداخته بآتش ملایم عرق کشند بعد ازان سه توله ورق نقره در ظرف آن عرق انداخته نگاه دارند تا آنکه ورق حل شوند پس چهار دام ازین عرق در یک سیر گلاب حل کرده مسواک را بدان تر نموده بر موی سفید بمالند و چون خشک شود دیگر بمالند

خضاب منقول از بیاض استاد مرحوم مرداسنگ شش ماشه چونه پان چهار ماشه گل ملتانی شش ماشه اول مرداسنگ و گل را صلایه کرده بعده چونه انداخته بآب خوب حل کنند و بر مو طلا کرده برگ بید انجیر بران بندند و بعد پنج شش گهڑی بآب گرم بشویند و روغن بمالند و در نسخه معمول حکیم شریف خان وزن هر سه ادویه مساویست **ایضاً** سهل و عجیب سنگجراحت و چونه سنگ مرمر هر یک دو دام مرداسنگ چهار ماشه سرمه سا کرده بقدر احتیاج در آب حل ساخته طلا نمایند و بالایش برگ پان بندند در مدت کم از یکساعت رنگ خوب میکند و در نسخه حکیم غلام امام وزن سنگ جراحت و چونه هر یک نیم پاو و مرداسنگ دو دام است **ایضاً** که بتجربه رسیده بگیرند مازوی سبز یکتوله یا و بالا در ظرف آهنی بروغن سیاه بریان نمایند هرگاه مازو نرم شود فرود آورده در پارچه ململ بسته اندر خاکستر دفن کنند تا سه روز پس برآورده با توتیای سبز یازده سرخ و نمک لاهوری هفت سرخ در ظرف آهنی از دسته آهنی بآب آمله اندک اندک انداخته خوب بسایند هرگاه شکل مرهم گردد خضاب سازند و بعد یکپاس بآب آمله بشویند پس اگر جائی بیجا سیاهی بماند صابون بمالند و حاجت بستن ندارد الا بعد اول برگ بید انجیر یا پان باید بست **روغن** از عنایات حضرت ارشادپناهی دام برکاتهم آب ببلی خام ببول چهار توله براده فولاد یکتوله کسیس شش ماشه کالی دو ماشه روغن کنجد نیم پاو همه ادویه در روغن دو گهڑی کهرل کرده در آوند آهنی بند نموده زیر زمین دفن کنند و بعد چهل روز برآورده روغن بکار برند **نوع دیگر** از مجربات مولوی عبدالقادر مرحوم کبیری انبه پاو آثار مازو براده فولاد هر یک سه دام انار ترش پاو آثار روغن کنجد سیاه سه پاو ادویه کوفته با روغن در ظرف گلی کهنه انداخته در سرگین تا چهل روز دفن کنند بعده برآورده آن روغن را بمالند جرجانی از شیخ الرئیس نقل کرده که در کتب طب نسخهای روغن خضاب ذکر کرده و گمان برده اند که آن موی را سیاه کند و از تجربه معلوم شده که روغن قوت ادویه از موی باز دارد و حائل گردد میان آن قوت و موی و دران نفوذ نکند مگر دوائیکه سخت قوی بود یا آنرا خاصیتی عظیم باشد و این توقع قوت سخت از دوائی تواند بود که رنگ او قویتر از همه بود و پایدارتر چون زنگار آهن و چون زنگار آهن و شیر آب پوست جوز پس بنابرین ممکن است که اگر قوت امثال این چیزها در روغن بسیار دهند سیاهی قوت ادویه که آنرا بدرقه کنند چون سرکه و خمر بروغن بهتر

و خضابها که بدان موی را رنگین سازند سه نوع است یکی سیاه کننده دوم اشقر کننده سوم سفید کننده و اول چند خضابها سیاه کننده ذکر کنیم باید دانست که اصل خضابها که بران اجماع مردم شده حنا و وسمه است و اثر آنها بحسب اختلاف استعدادات مویها مختلف بود و رسم چنانست که مردم اول حنا بربندند و یکساعت یا بیشتر صبر کنند پس بشویند و وسمه بربندند و همچنان صبر کنند و هر چند صبر بیشتر کنند بهتر بود و بعضی مردم حنا و وسمه بهم بر می نهند و بعضی بر حنا تنها اقتصار کنند و باشقر کردن موی راضی شوند و بعضی وسمه تنها بر نهند و رنگ طاؤسی کنند و وسمه هندی زودتر رنگ گیرد لیکن طاؤسی تر بود و رنگ وسمه کرمانی کمتر بود و دیرتر گیرد لیکن سیاه تر بود و قطور پس آن کمتر بود و اگر خواهند که رنگ وسمه بهتر رنگ موی کنند و شقرت باطل گردد پس آنکه موی را از وسمه شسته باشند باید که باردیگر حنا بر نهند و زود بشویند و اگر قبل وسمه آنرا استعمال کنند منع قطور پس نماید و بعضی مردم وسمه و حنا هر دو بیامیزند و آب سماق یا آب انار یا آب رائب یا معصل یا آب پوست جوز یا وی بیامیزند و این همه معین اند بر سیاهی و بعضی وسمه و حنا را با آبی آمیزند که دران مرداسنگ و آهک جوشیده باشد یا در آفتاب نهند تا آنکه صوف سفید که دران تر کنند سیاه شود پس نگاه دارند و این نیز نیکوست و اگر بکدرم قرنفل کوفته بیخته در خضاب داخل کنند موی را سیاه تر کند و مضرت آن از دماغ باز دارد

تدارک مضرتهای خضاب اکثر اقسام خضاب دماغ را سرد و فاسد کند و مستعد نزله و زکام و سکته و مانند آن گرداند پس صواب آنست که در خضاب چیزی گرم خوشبو که دماغ را قوت دهد چون مشک و قرنفل و لادن و مانند آن داخل کنند یا بعد آن استعمال نمایند گاهی از خضاب موی راست و درشت شل تر گردد و جعودت او زائل شود و وضع او بد نما گردد و تدارک این چنان باید کرد که با خضاب چیزیکه موی را باریک کند و جعد گرداند بیامیزند گاهی موی را خشک کند و موی شکسته گردد و تدارک او اینست که عقب خضاب مثل روغن بنفشه و روغن خیری بمالند و گاه

از خضاب بشره سیاه شود آن سیاهی را آب آرد نخود و آرد باقلا بشویند و روغن گرم آن سیاهی را زود بشوید

از احوال شعر آنچه تعلق بزینت دارد

و آن حفظ شعر از انتثار و تسوید و تطویل و انبات مو و غیر آنست که مسطور میگردد و اکثر ادویه حافظ شعر از سقوط در باب انتثار شعر مذکور شد و آن مثل لادن و آس
و پرسیاوشان و گل شقائق و سنبل و مصطکی و سعد و تخم حقند و تخم کرفس و آمله و خاکستر پوست صنوبر و اقاقیا و مازو ست چون ازین ادویه روغن مرتب سازند
و این روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط و دراز و سیاه و انبوه کردن آن بی نظیر ست صفت آن پرسیاوشان طباشیر پوست سماق زرور د گلنار
مصطکی هر واحد یکجزو لادن پوست انار فوفل پوست هلیله هر یک دو جزو پوست بلیله مازوی سبز هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو برگ مورد دوازده جزو ادویه
نیم کوفته یک شبانه روز در آب تر کرده بآتش ملایم بپزند تا قوت ادویه در آب در آید و بدست خوب بمالند و صاف کنند بنحویکه جرم دوا همراه آب مانده باشد پس روغن کنجد
خالص پنجاه جزو روغن گل پنجاه جزو اضافه نموده بآتش نرم بجوشانند و برهم میزده باشند و در آخر آن قرص جرم ادویه که بسته میشود اول بیرون آرند و سرد کرده
در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را خنک نموده بران ریزند و همچنان نگاه دارند و باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب بسوزد و هم روغن نسوزد و ایضاً دوام تدهین بروغنهای
دیگر که دران حرارت لطیف و قبض باشد چون روغن لادن و روغن مورد و امثال آن حافظ مو باشد و کذا دوام استعمال شانه لیکن در وقت گرسنگی شانه نکنند که در
گرسنگی موی بسیار فرو می آید و باید که نخستین مو بسیار از آب چقندر بشویند بعده ادویه بکار برند و اگر آب چقندر قدری خردل آمیزند بهتر باشد ادویه مفرده که تطویل شعر
و منبت آن شستن موی بطبیخ درخت کنجد و کذا نقیع کنجد غیر مقشر و کذا برگ بنفشه که مجرب سودی لیست و کذا برگ مشمش و غلاف سبز برگ کنجد خشک سوده و روغن
آمیخته و کذا برگ بطم و حنا مساوی و کذا اپشاک شتر سوخته بروغن غار آمیخته و کذا برگ غار و برگ آس و برگ آزاد درخت هر واحد دو اوقیه لادن سه درم با آب آس
حل کرده و کذا برگ شاهسفرم و کذا بیخ نی فارسی سوخته و خضاب آن در سر انداختن برگ آزاد درخت با پیچید حنا و کذا زجاج بروغن زنبق و کذا خاکستر پرسیاوشان بروغن آس
و کذا جوهت از لبلاب عسی که شق کرده باشند سوخته بروغن آس آمیخته و کذا روغن پرسیاوشان و کذا بیخ پرسیاوشان مطبوخ بسرکه که مجرب است و کذا پیه موم و کذا عرق مقطر موی انسان و کذا
روغن پنبه دانه و کذا قشیشا هر واحد منبت و مطول شعر ست و در بیاض استاد مرحوم از اهل هند منقول ست که تخم سن در آب سوده بطور گل در سر اندازند
که موی نرم و دراز شود و برای درازی موی مژگان و ابرو پوست مار سوخته خاکستر آن با روغن زیت بمالند و اگر تخم کدوی تلخ ده آثار و برگ ده آثار شیر میش که از سه ماه زائیده باشد
تر کرده نگاه دارند که همه شیر جذب شود و در سایه خشک کنند و همین طور سه مرتبه جذب شیر نمایند و خشک کنند بعده در چرخ روغن گران روغن بر آرند و هر وقت که
روغن چنبیلی در سر اندازند چهار ماشه ازین روغن هم آمیخته بکار برند موی را دراز کند و اگر گل گودهل یکحصه در سه حصه تیل قسم اول انداخته تا چهار روز در شیشه نگاه دارند
بعد ازان تیل مذکور بر موی بمالند موی را سیاه گرداند ادویه هر کیسه که موی را دراز و سیاه گرداند اشنان آمله شیبه سعد کوفی زرنباد سکاکائی هر واحد یکدام
صمغ عربی نیم دام کنجد سیاه نارجیل کهنه هر واحد دو دام ادویه را کوفته بیخته نگاه دارند و بقدر دو دام گرفته در آب و روغن یاسمین آمیخته بر آتش گذارند و بپزند و بر بیخ
موی بمالند و بعد از سه گهری با آب نیمگرم غسل کنند که برای سیاهی و درازی موی معمول ست ایضاً که برای درازی و سیاهی مو عجیب و غریب ست مغز تخم شرنفه
برگ کنار هر دو مساوی سائیده بقدر دو دام بر بیخ موی بمالند و بعد یکپاس با آب نیمگرم بشویند اما باید که آبش در چشم نرود ایضاً مشتمل افیون هر آمله یک دام
با یک ساییده در سفیده بیضه مرغ یکعدد و روغن زرد نیم دام خیزات چهار دام خوب ممزوج نموده شب بسر بمالند صبح با آب گرم بشویند تا هفت روز روغن لادن که
موی را سیاه کند و دراز گرداند و از افتادن نگاه دارد لادن ساذج هندی حماحفص یکی آمله هر یک پنج درم کوفته در سه رطل آب بپزند تا یک رطل آید صاف کرده یک رطل
روغن کنجد بران ریخته بجوشانند تا آب برود و روغن بماند هر روز سر را با آب برگ کنجد و برگ چقندر بشویند و این روغن بمالند روغن شقائق موی را دراز کند
در یخته را با آمله و تخم مورد و برگ مورد و تخم کرفس تخم چقندر گل شقائق پوست جوز تر لادن پرسیاوشان هر یک پنج درم کوفته در نیم من آب آمله یکشب بخیسانند و بجوشانند
و با نیم رطل روغن مورد باز بجوشانند تا آب بسوزد روغن بماند روغن عجیب در حفظ موی از سقوط و دراز کردن آن و سیاه میکند و زود میرویاند و جعد میکند
برگ آس و آمله هر یک ده اوقیه پوست بلیله پوست هلیله هر یک پنج اوقیه مصطکی پرسیاوشان لادن هر یک یک اوقیه و ربع طباشیر نیم اوقیه فوفل دو نیم اوقیه

کوفته بیخته در سه رطل آب بجوشانند و از پارچه منخل صاف کنند و با دو رطل روغن گل بر آتش ملایم بپزند و ثفل که باقی مانده است آنرا نیز در دو رطل آب علحده بجوشانند نیز خوب مالیده بخرقه منخل صاف نموده اضافه کرده بآتش ملایم جوش دهند تا که آب برود و روغن بماند پس ثفل که در روغن باشد گرفته در شیشه دهن فراخ کنند پس روغن بران ریزند و همین قسم مع ثفل نگاهدارند و وقت حاجت استعمال کنند **طلائیکه** موی را دراز و انبوه گرداند دندان فیل سوخته رسوت مساوی بسایند و بآب حب بسته بدارند و بر موی طلا نمایند **قرص** برای درازی موی آمله یک آثار سکاکالی نیم آثار صمغ دوازده دام شیر میش پنج آثار همه ادویه را در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند و دو آثار شیر اول داخل کرده بپزند تا آنکه شیر خشک شود پس دو آثار شیر دیگر اندازند بار دیگر چون شیر جذب شود باز یک آثار شیر باقی انداخته بپزند و در اثنای پختن کفگیر آهنی بگردانیده باشند چون بسته شود قرص برابر فلوس بندند و خشک گردانند وقت حاجت قرص را در آب تر نمایند وقتیکه نرم شود باریک سائیده نیمگرم طلا نمایند **قرص** که در تسوید و تطویل شعر عجیب است آمله خشک چهار دام مازوی سبز دو نیم دام فوفل پوست انار بلیله زنگی پوست هلیله زرد برگ مورد مائین خرد ترتیب هر یک یکدام لوهچون نیم پاو برز البنج چهار دام اول لوهچون را در پوٹلی بسته با آب یک دران نیله تهوته حل ساخته باشند تر کرده بسایند کا یاره چوب رند وقت میشود پس ادویه دیگر کوفته بیخته با لوهچون آمیخته در آبیکه اجود و اجوائن خراسانی جوشانیده باشند یا هشت پاس کهرل نموده قرص ساخته نگاهدارند و در شیر میش نیز کهرل کردن مناسب است نزد حاجت بآب برز البنج و کرفس سائیده بر سر و ریش طلا سازند

اقوال اکابر شیخ میفرماید که اکثر مطولات شعر چیزهائیست که در جوهر آنها لزوجت باشد و ممکن بود که از آن لزوجت موی اخذ کند و آنرا در غذای خود صرف نماید و آن مثل برگ کنجد و برگ کدو و روغنهائیست که دران حرارت و قبض باشد مثل روغن سوسن محرق بموم یا آن روغن تنها و روغن حنا و روغن آس خاصه و نفع میکند این را شستن بمنقوع حنظل و آنچه درین نفع کند اینست که بگیرند لادن و آنرا در قدح مطین بر آتش نرم انگشت بر بگدازند و بران قدری مغز خسته زردآلوی تلخ سوخته پاشیده بر آتش خوب ممزوج سازند و استعمال کنند و برگ آزاددرخت و آب برگ آنرا درین خاصیت نیک است و برگ کتان سوخته بروغن کنجد استعمال کردن نافع **مرکب** بگیرند برگ آزاددرخت و برسیاوشان نورهی و مرکی و آمله و در بعض غسولات معروفه بر سر غلاف نمایند و **ایضاً** خردل در طبیخ چقندر داخل کرده بدان سر بشویند و بعد آن بروغن مورد یا بروغن آمله چرب کنند **مرکب** جید بگیرند زهره نرگاو و زهره گرگ و هلیله کابلی و بلیله و آمله و سادوران و مازوی درست هر واحد یکجزو سائیده بآب عنب الثعلب هفت روز تر کنند بعده خشک کرده بطریق طلا با قدری نمک استعمال کنند بعد شستن سر و ریش بآب و عسل و زجاج سوده **ایضاً** جو مقشر سی درم آمله پنج درم هر دو را در آب بیست چند جو خوب بپزند تا آب قوت آنها بگیرد و قریب یک رطل باقی ماند پس صاف کرده درین آب روغن بنفشه نصف وزن آب و لادن سه درم و برگ کنجد و برگ خطمی و برگ کدو که تر یا خشک هر یک ده درم بپزند تا آنکه آب برود و روغن بماند **نسخه دیگر** منسوب بکندی شیر آمله بیست درم در دو رطل آب تا چهار رطل بپزند و قبل از روغن ناردین و جو مقشر و اندکی لادن بران انداخته بپزند تا آب برود و روغن بماند **مجوسی** گوید که اشیای مقوی شعر مانع از فساد آن روغن آس و روغن کدو و روغن آمله و هلیله و مورد تربیچه باشند و روغن لادن و روغن افسنتین و روغن شقائق است **صفت** روغن آس بگیرند برگ آس تازه یک رطل و باریک سائیده بروغن کنجد یک رطل و شراب ریحانی نیم رطل بجوشانند تا آب برود **صفت** روغن لادن که موی را سیاه و قوی گرداند بگیرند روغن آس یک رطل و دران لادن یک اوقیه یک شبانه روز تر کنند بعده در دیگ دو ته بپزند تا لادن حل شود بردارند و وقت حاجت استعمال نمایند **صفت** روغن آمله بگیرند آمله منقی از خسته و آس و پوست بیخ صنوبر مساوی و در آب خوب بجوشانند پس صاف کرده نیم وزن آن روغن کنجد انداخته بآتش ملایم در دیگ دو ته بپزند تا آنکه آب فانی شود و روغن بماند **صفت** روغن افسنتین که مسود شعر و مقوی آنست بگیرند حب الغار و لادن و افسنتین هر واحد یکجزو جوز السرو دو جزو کوفته بیخته در پارچه رقیق بسته در روغن آس یکهفته بخیسانند پس دران بمالند تا حل شود و در ظرفی بردارند و وقت حاجت استعمال کنند **صفت** روغن شقائق بگیرند گل لاله سرخ و در سایه خشک کنند و کوفته بیخته ده اوقیه از آن بگیرند و در یک رطل روغن آس اندازند بیست روز در آفتاب گذارند پس در ظرفی بردارند وقت الحاجت استعمال نمایند **ابن التلمیذ** گوید که آنچه تقویت شعر و تطویل آن نماید [illegible]

بعلیا یه بشنیاه و آب ترمس و آب چقندر و آرد باقلا و بورق و آب حنظل و زهره بزغاله کنند و یا صبر در آب مورد سوده ساعتی در حمام بدان طلا کنند پس بشویند و دائم بروغن آس و بروغنهائیکه سابق مذکور شد بمالند و یا آب چقندر مطبوخ که دران اندک خردل سوده انداخته باشند بشویند **صفت روغن آس** بگیرند آب برگ آس تر یا خشک جوش داده و تر بهتر است و با یک رطل روغن کنجد و یک رطل شراب ریحانی و نیم اوقیه لادن یکشب نگاهدارند پس بآتش نرم در ظرف مضاعف بپزند حتی که آب برود و روغن باقی ماند **روغن دیگر** که تقویت موی و تطویل آن نماید گل لاله و برگ مورد و پرسیاوشان و سنبل الطیب و سعد و تخم چقندر و تخم کرفس و آمله یکیک مشت و در سه رطل آب بپزند تا نیم رطل بماند پس صاف کرده یک رطل روغن خیری انداخته بپزند تا آنکه آب برود و دران اقاقیا و خاکستر پوست درخت صنوبر هر واحد یک اوقیه آمیخته بدارند و هر روز بمالند محمد بن زکریا گوید امید ندارم که دوائی بهتر از روغن مصطکی در یابم و هر روز روغن مصطکی که دران لادن سوده باشند برای تساقط شعر بمالند و اگر شدید التساقط باشد روغن مصطکی و روغن آس در گرما کنند و روغن ناردین در سرما و گفته که از ادهان و اطلیه قوی البرد حذر کنند خاصة در کسیکه آنرا بسرعت عارض شود که آن گاهی بلای عظیم پیدا کند

ابن الیاس گوید که تطویل شعر اولا بحفظ موجود بروغنهای قابض مثل روغن آس او بعد ازان با دویه که دران قوت جذب و قبض معا باشد مثل گل سرخ و آس و آمله و پرسیاوشان و برگ آزاد درخت و هرچه موی را بدان علاج نمایند و روغنیکه دران حرارتی و قبض باشد مثل روغن افسنتین تطویل و تقویت شعر نماید **بعضی** متاخرین مینویسند که این دوا در تطویل شعر و در تقویت و اثبات او مجرب است بگیرند آمله و برگ آزاد درخت و برگ [illegible] هر یک پنج استار خطمی سه استار کوفته بیخته در روغن کنجد صاف یک رطل انداخته در آفتاب یا نزدیک آتش یک هفته بدارند و شب و روز به پنج موی بمالند و بعد یک هفته بشویند و سه هفته یا زیاده این عمل نمایند و یا موی را بآب آمله تر کنند بعده برگ آزاد درخت و پرسیاوشان و مورد و آمله و لادن و گل لاله و مساوی آب حنظل ضماد کرده بران غلاف کنند و گویند که درین باب شستن موی بمنقوع برگ درخت بکاین عظیم الاثر است و کذا برگ بید یا غی و کذا برگ کنجد و کذا خطمی و کذا برگ چقندر بعده روغن آمله که دران سنبل الطیب و ابهل و زرنباد و پرسیاوشان داخل بود در سر اندازند و شستن بمنقوع برگ کنار و قلقل و پوست بندق هندی [illegible]

انبات شعر

یعنی رویانیدن موی جائیکه روییدن او طبعی گردد چنانچه ریش و بروت که بسبب بیماری یا موی ابرو که خفیف باشد و فرقی بیند بیسببی که موی از بخار دخانی لزج پیدا میشود چون در مسام معتدل در تنگی و فراخی در آید پس قلت شعر و عدم او و قصر او یا بسبب قلت بخار دخانی باشد بجهت نقصان حرارت و لهذا ریش زنان و خواجه سرایان نمی روید و یا بسبب کثرت رطوبت که دخانیت کم شود چنانچه در صبیان و یا بسبب فرط تنگی مسام بیابس برودت مزاج یا یبوست تکثف مسام که برای جرم شعر وسعت نکند و یا بسبب کثرت فراخی مسام بجهت حرارت متحلله یا رطوبت مسترخیه پس ماده شعر جمع نشود و یا بسبب قلت خون که آنرا مثل ماده است برای بخار دخانی چنانچه ناقهین را عارض میشود و یا بسبب آفتی از تکون مثل خلط ردی که تعفین در مسام چنانچه در داء الحیه و داء الثعلب و طریق ... این اسباب همانست که در انتثار شعر مسطور شد و کذا علاج هر سبب ایضا گاهی احتیاج افتد بتعدیل مزاج و تعدیل ... بتحلل بکثرت حمام اگر سببش تکاثف مسام باشد و تخفیف آن مثل تنطیل بآب مورد اگر سببش تحلل مفرط و وسعت مسام باشد و اصلاح اخلاط و استفراغ خلط ردی و اگر مسام از سوختن یا سوختگی یا قرحه فاسد شده باشد علاج نپذیرد با لجمله جمیع ادویه مذکوره در داء الثعلب انبات شعر میکند و از ... در رویانیدن موی معمول است بیضه مرغ در آب جوشانیده زردی ازان گرفته در آوند آهنی یا مسی انداخته بر آتش نهند که قریب بسوختن رسد و ظرف را ... مائل دارند و از چیزی بیفشارند ... براده عاج و سنجاب مگس را دران روغن سوده بهر جاکه موی نروید طلا کنند و گویند که کاسه سنگ پشت ... یا روغن گل یا کنجد طلا کردن مجرب است و متقدمین را اعتقاد آنست که چون گوشت ... را بار و خشو ... طلا کنند در بهبود اعضا موی رویاند ... که ضماد مغز سر روباه بالخاصیت عجیب الفعل است و بقول انطاکی ... انبات شعر مجرب است نماید طلای ... عنکبوت و ... و زیت در روغن قثاء الحمار و روغن تخم ... و روغن بادام و ... است و گویند که ضماد ... سبر ... انبات شعر ...

وسپید وآرد گندم وگذاز بهره غراب کبیسی هذا وف وگذاز بهره سلوی وگذاز دماغ شتر بروغن زنبق آمیخته وگذار روغن گندم وگذار روغن بلسان وگذار روغن آجر وگذار روغن
کدوی تلخ وگذار روغن اذخر واگر بگیرند سرطان نهری پنج عدد و همه را انصاف نصف قطع کرده بآب وزیت بپزند تا مهرا شود وآب بسوزد وزیت بماند پس ضماد
کرده بردارند ریش را زود برویاند و بالخاصیت مجربست وطلای روغن شونیز وگذار روغن بادام تلخ درین باب مجربست سویدیست ودندان فیل سوخته قدری
خاکستر آن با شیر بز آمیخته هفت روز بر جائیکه موی بر نیاید بمالند موی برآید وکلونجی سوخته بروغن زیتون آمیخته طلا کردن مفید و چون بوره ارمنی و دندانها
را سوخته با سرکه کهنه طلا کنند در سه روز بشرط تکرار در هر سه ساعت یکبار در رویانیدن موی مجرب حکیم مومن ست **اقوال مجربین** شیخ سیفر باید که در منبتات شعر
قویه علاج قسمی از صلع که علاج او ممکن ست وعلاج انتثار حواجب و مانند آنست وجمیع ادویه که در داء الثعلب ذکر کردیم وجمیع وجه تدبیر از مالیدن سر و سرخ کردن او
واستعمال تسخم بران پس استعمال ادویه قوی در جذب وتحلیل معا خاص بداء الثعلب نافع ست در صلع وانبات شعر در مرطوب و حواجب و در لحیه و در اوست
بیخ غرب بزیت تقویت وحفظ عجیب مع تسویدیست واما ادویه که عزم ما بذکر آنها درینجاست واگرچه در داء الثعلب بعد اعتبار چیزیکه در آخر باب حفظ شعر
ذکر کردیم نیز نافعست آن اینست که بگیرند ذراریح تازه که پایها و سر آنها قطع کرده در سایه خشک کرده باشند و در روغن بنفشه بسایند و دران یا در زیت بپزند
تا غلیظ گردد و بقدر حاجت طلا نمایند که آبله افگند پس موی برویاند و همچنین عسل بلادر ست چون بر مواضع تمرط شعر بگذارند و یا کندش در روغن بیضه بسایند
و بقدر حاجت بکر رطلا کنند که موی برویاند و یا بگیرند سم خر سوخته و قرن سوخته و بروغن کنجد طلا نمایند که این قویست واما بیضه سورچه بروغن بان از انجمله است
که در منبتات شمار کرده اند و نزدیک عام مردم آن از مالغات نبات شعرست وآنچه تجربه کرده شده عصایه ایست که در خانها میباشد آنرا کشته خشک کنند
و سائیده بروغن طلا کنند وایضاً زجاج فرعونی مع زنبق سوده وآنچه خفیف تر ازین بود اینست که بگیرند دسته وصلایه از رصاص و دران روغن از روغنها
معروفه که شعر را نافعست مثل روغن آس یا لادن و مانند آن و یا شحم که معلوم شده مثل پیه خرس و نرگاو و امثال آن انداخته بسایند تا آنکه قوت رصاص
دران آید و بدان لطوخ کنند وتضمید موضع ببرگ انجیر جوشش کرده نیکوست و مائل باندک قوتست وایضاً بگیرند مغز بندق بست عدد و بریان کنند چندانکه
سائیده شود و بروغن تر آمیخته بکار برند و یا بگیرند حشیشه که آنرا خرگوش نامند و قضیب خر و طحال او هر دو بریان هر واحد نیم رطل و لادن بست اوقیه
همه را بسایند بعد حل کردن لادن در شراب و استعمال کنند وآنچه فیلغریوس ذکر کرده اینست که بگیرند پیه نرگاو و سکبینج نود و شش درم اشنان [illegible] تافسیا
هر واحد هژده درم مر هشت درم لادن مثل این پرسیاوشان چهل و هشت درم قضیب خر جبلی هشت درم طحال خر نود و شش درم طحال و قضیب خر را
بریان کنند و سائیده همه را بالشراب اسود جمع کنند و موی سر تراشیده بدان طلا کنند و پنج روز بدارند پس بشویند و دو روز راحت داده باز اعاده کنند
پس اگر قرحه شود علاج آن موضع بشحم مرغابی کنند وایضاً از قریطن بگیرند بطون خرگوش شش عدد و خوب خشک کرده در دیگ گلی گل حکمت نموده بسوزند
و دران برگ عوسج و برگ مورد مثل آن و پرسیاوشان نیز انداخته بار دیگر در ظرف آبگینه بسوزند بعده سائیده بسه رطل پیه خرس و مثل این روغن ترب
آمیخته بدارند و وقت حاجت در روغن خوشبو استعمال کنند وحب الغار وروغن فلفل در روغن بید انجیر همه از منبتات انبات شعر اند وایضاً چون خاکستر قیسوم بزیت آمیخته
آمیزند موی ریش را که بریده و دیر برویاند وگذا خاکستر شونیز بآب وخصوصاً برای موی ابرو وایضاً برای ابرو جوز دو عدد چندان بسوزند که سائیده شود و یکمثقال خسته خرما
بسیار اندک سوخته و پانزده عدد فلفل همه را آمیخته بروغن گل طلا سازند وایضاً خاکستر قیسوم و بندق سوخته و لادن و ذراریح وکندش در روغن بان بسوزند
تا سیاه شود و باهم چنه غالیه آمیخته بر موضع بمالند و طلا کنند وایضاً پرسیاوشان و حب الآس و تخم کرفس اندک بسوزند تا سیاه شود و با چربی خرس و روغن ترب
آمیزند و آنکه موی ابرو را برویاند بگیرند که کندر چهار درم سرگین نهنگ و سرگین خارپشت بحری و سداب کوهی هر واحد یکدرم بشراب قابض سائیده بچربی خرس آمیزند
واستعمال کنند دیگر برای ریختن موی ابرو [illegible] قدیم صعب از داء الثعلب یا غیر آن بگیرند شیح یکجز ولف در یا هشت جز و فرفیون [illegible] هر واحد سه جز و
زفت رطب چهار جز و زفت را در روغن سوسن بگدازند و دران فرفیون بیخته انداخته همه ادویه آمیزند دیگر مثل آن پنج نی سوخته هفت جز و خاکستر [illegible] پنج جز و
تخم جرجیر چهار جز و پنج [illegible] سه جز و بروغن غار سائیده استعمال کنند صاحب کامل گوید که هرگاه موی ریش وغیره در رویدن دیر کند و یا موی ابرو خفیف باشد

[illegible]

نسخه شونیز سوخته

باید که روغن بان و روغن اترج بمالند و جبة الخضر اسوخته و بادام تلخ سوخته و حب الغار سائیده بزیت سرشته طلا کنند و یا بغالیه طلا سازند که این
در رویانیدن موی تعجیل نماید و آنچه دوا درین باب نافع است بگیرند روغن تخم کدوی تلخ و قثاء الحمار و شیح ارمنی سوخته و همه را سائیده بروغن بلسان
یا روغن اترج سرشته طلا کنند و آنچه این عمل کند شونیز سوخته است چون بپیه گرگ یا پیه خرس گداخته بسرشند و بر موضعیکه احتیاج رویانیدن موی
در ان باشد طلا کنند ابو منصور گوید که در مواضعیکه اراده رویانیدن موی بران کنند حب الغار بران موضع بمالند که باین زود موی بروید خاصه چون
آنرا بسرکه و زیت یا بزیت تنها بسرشند و همچنین اگر بروغن ترب یا پیه انجیر بسرشند و ایضا پیه خرس چون بسرکه سوده بدان طلا کنند و از ادویهٔ قویه
درین باب است که شونیز بسایند و بزیت طلا نمایند و یا بگیرند کف دریا و خاکستر قیصوم و بزیت کهنه سرشته بر موضع بمالند و شراب صرف باعتدال نوشند
و تدبیر او بچیزیکه اسخان معتدل نماید مائل گردانند و از اشیائیکه موی را برویاند ذراریح که سر و بازو و پای آنها دور کرده باشند بسایند و در روغن بان یک
اوقیه آمیخته در ظرفی بر آتش نرم بجوشانند تا روغن غلیظ گردد بردارند و باندک مشک و عنبر خوشبو ساخته بر موضع بمالند و اعاده آن کنند تا آنکه آبله افتد پس
این موی بروید محمد بن زکریا گفته که خبری ما را خبر داده که او در انبات شعر و تطویل او چیزی بهتر از پرسیاوشان نیافته و چون آنرا در شستن موی زنان
داخل کرده موی ایشان بسیار دراز شده لیکن آن نوباید الله گیلانی می‌نویسد که فقدان نبات شعر بسبب فقدان چیزی از شروط مذکوره در تکون شعر میباشد
پس اگر این امر در ماده شعر که آن بخار دخانی است باشد حیله در ازاله او بتغییر مزاج و مانند آن کنند اگر ممکن بود و اگر امر در جلد باشد حیله در تعدیل او در لینت و صلابت
کنند و اگر امر در مسام باشد از اتساع و ضیق و مانند آن حیله در تعدیل او نمایند و این همه از انچه در سابق مذکور شده معلوم است لیکن اکثر تمرط شعر در غالب بسبب
احتباس مواد در مسام و سده آن میباشد پس بخار دخانی در ان منع میگردد فلهذا اکثر ادویه منبت شعر مزیل آن مواد اند بسبب تحلیل آنها آنرا و جذب آنها آنرا
بسوی خارج و درین اعانت میکند آنکه در اغذیه چیزیکه تفتیح مسام نماید مثل خردل و سیر و مانند آن باشد و استعمال طلای عسل بلادر مشروط باینست که آن جلد
را نسوزد و سبیل این آنست که با آن روغن جوز مخلوط سازند تا از ان این خاصیت رفع گردد و الا آن جلد را بسوزد و آنرا مثل جلد سوخته بآتش گرداند بنحویکه
بران موی اصلا ابدا نروید و حق آنست که بیضه مورچه مانع از نبات شعر است و جالینوس نیز گفته که آن مانع از انبات شعر است و منبت نیست روغن
که موی را برویاند و داء الثعلب را نفع کند بگیرند قیصوم و پرسیاوشان و بابونه یکی یک اوقیه و در آب بپزند تا مهرا شود پس آب را صاف کرده بر یک رطل آن
یک رطل روغن بان انداخته بآتش نرم بپزند تا آنکه آب برود بردارند و استعمال کنند و بکار انبات موی و منع تساقط آن نیز کند لادن را بشراب حل کنند و با همچند آن
روغن آس آمیزند و هر شب بیخ موی‌ها بمالند و صبح در حمام بشویند بآب گرم و ایضا روغن بیضه موی میرویاند و ریختن او منع میکند و طریق ساختن آن مذکور
شده و بهتر آنست که آنرا بلکه اکثر روغنها که از قبیل او باشد روغن از جوهر او در شیشه و از کدوی برآرند و طریق آن در اطلیه یاد مذکور شده و روغن بیضه را بزودی در
صرف آرند تا بویناک نگردد و ایضا لادن سه درم بارزد یکدرم مر دو درم مصطکی نیم درم فربیون دو درم کندر یکدرم در روغن گل گداخته بیخ موی‌ها طلا کنند الهی مجرب است
ایضا محمد ح الیزطبری نقل کرده که گاهی موی را صعوبت نبات عارض میشود حتی که انسان را روییدن موی ریش تاخیر نماید از وقتیکه در ان روییدن
او واجب است تجاوز کند و این یکی از سه سبب میباشد یکی بسبب قلت غذا بنا بر یبس بدن و قلت فضول آن دوم بسبب زعارت جلد و فرط ضیق مسام
آن حتی که در جلد او مسام نماید و بدن او عرق نکند و امراض او را کثرت نماید بنا بر دشواری تحلل فضول سوم از معالجه شخصی صناعتی را که جلد او را خصیف سازد
و مسام آنرا تنگ نماید و فضول را از تحلل و خروج منع کند مثل شخصی که کار در جای برف یا قلل جبال و برداشتن برف نماید و در مواضع بسیار بارد مقام سازد
و علاج آنکه بسبب قلت فضول باشد انعاش طبیعت و قوت او است بتدبیر موافق و نقل او از اطعمه بچیزیکه ترطیب بدن او و تقویت حرارت او و تکثیر خون او
گرداند و این باقتصار او بر لحوم مرغ بالیا بچه مرغ و شرب اشربه ممزوجه و قلت جماع بود و این وقتیست که معده او معتدل باشد و اگر حار بود اقتصار بر اطعمه کنند
که در ان غلظ و لزوجت باشد مثل لحوم گوساله و یا بچه بقر و مانند آن و شرب شراب متوسط در حدت و حرارت پس ترطیب بدن او و تقویت حرارت او موی را
برآرد و طلای موضعیکه اراده رویانیدن موی بران باشد در مثل این مزاج باین طلا کنند بگیرند چربی بط و بگدازند و برای اندکی موم و قدری زوفای رطب اندازند

بر آتش گذارند و بگیرند اندکی تا فسیا سی نود و قدری فرفیون تازه و بسایند و بدان آمیزند و موضع را بکف دست خوب بمالند تا بشره سرخ شود پس بران
طلای رقیق بسیار خفیف نمایند پس اگر موضع ازان متغیر گردد طلا از وی دور کنند و باندک روغن گل چرب نمایند و هرگاه حرارت ساکن شود معاودت طلا کنند
تا آنکه موی ظاهر گردد پس اگر موی ضعیف یا سفید رنگ بر آید سر آنها از مقراض بگیرند و دران روغن آمله و روغن آس بلادن استعمال کنند و اما اگر قلت نبات شعر
از زعارت جلد و ضیق مسام باشد اگر این مولود وی بود موی دران بدشواری و تعب و کد و بلطف در معالجه برویند و آن اینست که واجبست که تلیین جلد او کنند
و در آبزن نشانند و روغن بمالند و اغذیه او حار رطب در ابتدا پس حار یابس در آخر آن باشد و دائم جلد او را بخرقه درشت و بکف دست بمالند بعده بر جلد او
این طلا کنند بگیرند پیه بط و پیه مرغابی و پیه جرز و همه را در روغن یاسمین یا روغن خیری یا روغن سوسن بجوشانند و ازان موم روغن سازند و بعد ازان اندک
فرفیون و قدری صمغ سداب و قلیلی بادام تلخ کوهی باریک سوده بران اندازند و بر موضع طلا کنند و یک شبانه روز بدارند و هر روز یکبار تجدید آن نمایند و بعض
افاضل وصف چیزی کرده اند که معروف بمعتصمی ست و ذکر کرده اند که معتصم بعض اطبا را مکلف گردید که بر بدن غلامی از غلامان او و بر عانه آن موی بروید
پس طبیبی استخراج این دوا نمود نسخه آن بگیرند قیروطی معمول بروغن های رطب و آنرا بر بدن بمالند بعده امر بدخول حمام و پوشیدن جامه کنند تا آنکه
عرق ابتدا نماید پس جامه جدا کنند و آب نیمگرم متواتر بسیار بر بدن بریزند و ادمان بران نمایند تا آنکه بدن او تری حاصل کند بعده این طلا کنند خاکستر
حلزون و خاکستر فرفیون و خاکستر بیخ سداب کوهی هر واحد یک جزو و خاکستر سم بز و کبریت سوخته هر یک نیم جزو همه را سوده جمع کرده در سرکه و اندک زیت
حل کرده طلا متواتر نمایند که این موی در هر موضع که خواهند بر آرد و صاحب این دوا ذکر کرده که باین تدبیر و طلا موی در کف دست برویید آنچه امتناع نبات
شعر از معالجه جماعتی باشد که ایزان منع کند انتقال آن بسبب بسوی ضد او از اسباب و مقابله بدن او با ضد او و آنچه دران امتحان او و تلیین جلد او و غیر آن
باشد باید کرد پس اگر دشوار گردد بعض اطلیه مذکوره بکار برند و آفریطن در تکثیر شعر و انبات او و چون روییدن او و خاصه موی ریش تاخر نماید این طلا ذکر کرده
بگیرند بیضه و در سر آن سوراخ کنند و آنچه اندران باشد مص کنند و بنمک و آب بشویند تا صاف گردد پس بگیرند روغن یاسمین چندانکه نیم بیضه ازان پر
شود و بران دو دانگ فرفیون و یک دانگ افیون و یک دانگ جندبیدستر و یک نیم دانگ مغز پنبه دانه و یک دانگ مشک و مثل او لادن و دو دانگ صمغ عربی اندازند
بجوشانند تا با هم مخلوط شود بعده سرد کرده استعمال نمایند کسیکه اراده استعمال این بر طریق تغلیف در بن نماید موی را بقوت قویه برویاند و این دوا حمول
ثنا فسیا جمیع علل جزیه که موی را عارض شود نافع ست و نسخه این همان لطوخ قویست که در داء الثعلب در قول شیخ الرئیس مسطور شد لیکن درینجا
حب الغار دو مثقال عوض روغن غار ست و نوشته که موم و روغن غار یا روغن بید انجیر یا روغن زیت کنند بقدر کفایت بگیرند و اگر اراده کنند که قوی تر
گردد حرف دو مثقال نیز داخل نمایند و این دوا جمیع امراض مزمنه شعر را نفع کند و می باید که درین مرض مالش بفطرون و سرکه قبل هر علاج استعمال کنند
و دائم حلق شعر آن موضع نمایند و دیده ایم که هر کسیکه حلق و دلک دائم بغیر علاج استعمال نمود موی او بروید طبری گوید گاهی موی بسعفه رطبه یا یابسه
برود پس اگر رفتن موی بسعفه یابسه باشد و استفراغ بفصد و اسهال دران ممکن بود دران هر دو استعمال کنند و موضع را باشیائیکه استفراغ فضول بطریق
تلیین و گشادن مسام نماید بمالند مثل آب خبازی که بدان تسقیه قیروطی کرده باشند و مثل آب عصی الراعی که قیروطی بدان سازند و ازین هر دو آب تسقیه
بر آتش کنند بعده دیاخلون کرده خوب بمالند و تسقیه باینست انها کنند حتی که ممزوج و نرم شود پس بر سر طلا نمایند و بهترین چیزیکه درین مرض استعمال کنند
روغن بنفشه و روغن خیری مضروب بروغن گل ست و دخول حمام و شستن سر بخطمی مضروب ببرگ کنار و لعاب اسپغول و جماعتی را باین طریق علاج کردم
و صحت یافتند و هرگاه سعفه زائل شود موی ضرور بروید زیرا که این علاج انبات شعر در مثل این علت ست و اما هرگاه ذهاب شعر از سعفه رطب باشد
پس سبیل طبیب آنست که بموضع روییدن موی نگاه کند اگر منقطع شود و سعفه آنرا بخورد و مثل آثار جراحات یا مثل آثار سوختن آتش گردد دران حیله نیست
زیرا که مسام فاسد شده و بعضی ببعض آن چسپیده و اگر جایهای روییدن موی منقطع نشده باشد علاج ترطیب موضع بدانچه مذکور شده اولا باید کرد و بعده ابتدای علاج
بدانچه در داء الثعلب مذکور شد که درین موی بر رویاند و جماعتی را از اطفال دیدیم که اکثر ذهاب شعر بسعفه رطب و یابس ایشان را عارض شد و هرگاه بزرگ شدند

آن موی بر روییده مگر در جائیکه جلد دران سوخته بود و مسام او فاسد گردیده و اما ذهاب شعر از سوختن آتش سبیل او آنست که ذکر کردیم بنحویکه در مواضعیکه جلد او فاسد نشود بمرور ایام و بعلاج بروید و این همه که ذکر کردم طریق علاج بادویه و دست بود و گاهی درین تدبیر طعام و شراب نیز وقت حاجت بسوی آن داخل شود چنانچه گاهی احتیاج بتقلیل افتد و آن هر دو بمقدار قلیل استعمال کنند و یا بسوی تجفیف پس باشیای مجففه تجفیف نمایند و یا بسوی ترطیب پس باشیای مرطبه مانند آن ترطیب کنند **حکیم شریف خان** مینویسند که این دوا غالباً موی را برویاند سنبل الطیب کف دریا موی سوخته بسرکه سائیده طلا کنند تا آنکه موی بروید و جالینوس این دوا را بتجربهٔ صحیح یافته و این طلا جهت رویانیدن موی عجیب الفعل است سم بز سیاه سوخته سر نکس سم خر سیاه سوخته با روغن زیتون بکار برند و ایضاً درین باب پوست درخت انجیر و برگ آن کف دریا سوخته هر یک دو درم فرفیون پنج درم سائیده بآب پیاز سرشته تا دو روز طلا کنند هرگاه موضع سرخ شود بزراوند مدحرج و لادن و افسنتین سوخته و مورد و حضض مساوی سائیده بآب عنب الثعلب سرشته طلا کنند

منع نبات شعر

بدانکه آنچه موی را از روییدن باز دارد یا مخدر و مبرد بود یا مسدد مسام یا بالخاصیت لیکن در استعمال همه لازم است که اول موی را بکنند یا بنوره حلق کنند بعد آن مخدرات مانند بزر البنج و افیون و شوکران ضماد نمایند و یا مسددات مسام مانند سفیده و شب و یا ادویهٔ بالخاصیت مثل خون سنگ پشت و یا بیضهٔ مورچه و یا خون و زغ و کلان طلا کنند **انطاکی** گوید که گاهی احتیاج بمنع نبات شعر افتد و این هر دوای بکشف اهتمام باید مثل خون خوک و روغن آن و روغن شبیر و بیضهٔ مورچه و بیخ و زرنیخ سرخ و اقلیمیا و سفیداب و تخم خشخاش بسرکه و زیت و زهرهٔ بز بنوشادر هر واحد بطلا بعد نتف شعر و در خواص آمده که چون سر شبپره را بشیر سگ بسایند تا آنکه غلیظ گردد و بر موضع نتف موی طلا کنند در اول مرتبه منع گردد **سویدی** مینویسد که ضماد باقلای مقشر بآب و کذا خون حربا و کذا شیر یتوع و برگ آن مکرر و کذا آرد ترمس و کذا خرنوب نبطی و کذا زرنیخ سرخ بآب برگ بنج سرشته و کذا مغز سر خرگوش هفت بار و کذا تخم بادروج سه درم لوبرق یک نیم درم باریک سوده بروغن بلسان و میعهٔ سائله سرشته تا بقوام عسل آید هر واحد بعد نتف بتکرار منع نبات شعر کنند **شیخ** میفرماید که مخدرات سرده آنرا منع کنند مثل آنکه اول نتف مو کنند بعده بنج و افیون و سرکه طلا کنند و شوکران بابها و تنها در سرکه جوش داده بهتر بود و جرم غوک نیسانی خشک کرده از بالغ‌ات است چون آنرا بسایند و بلعاب اسپغول یا آب بنج یا سرکه آمیزند و مکرر بعمل آرند و گویند که طلای او بر روغن که دران غطایه پخته باشند منع نبات شعر کند و همچنین بر روغنیکه دران خارپشت پخته باشند و گاهی دران دعامی ضد این کنند و آنچه درین ذکر کرده‌اند بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز هر واحد یکجزو و شب نیم جزو و بآب بنج تر بسایند و قومی زعم کرده که خون غوک اجامی و خون سنگ پشت نهری منع از نبات کند و گویند که همچنین خون شبپره و دماغ و جگر او است و گاهی دوائی ازین مرکب میسازند و گویند که بگیرند غوک نیسانی و خشک کنند و بگیرند از خشک آن و از خون سنگ پشت نهری خشک کرده و از بورق سرخ و از مرداسنگ و از صدف مروارید سوخته مساوی و بآب سرشته بر نتف شعر در زیر بغل استعمال کنند و تخم انجره بروغن سوده مالیدن بقوت انتثار شعر کند **مجوسی** گوید که بیضهٔ ماهی و دیگر ادویهٔ مذکوره طلا نمایند پس اگر موی بروید لازم است که چند بار آنرا بر کنند و بعد کندن اطلیه و ادهان مسطوره بمالند **ایلاقی** و **جرجانی** مینویسند که بزر البنج بسرکه بسایند و طلا کنند و آنچه مجرب است اینست که بیضهٔ مرغ بعد کندن موی طلا کنند و هر بار که بران طلا نمایند ضعیفتر گردد تا آنکه باطل شود و اسپغول بسرکه بعد کندن موی مکرر طلا کردن باطل کند **ابن الفرج** گوید که بعد نتف جندبیدستر و عسل بمرات کثیر طلا کنند و جالینوس گفته هر موضع از بدن که بسیار سرد شود یا خشک گردد بران مو نروید مثل حال در کف دست و بدن خواجه سرایان و آنچه از امر غوک و حکم در منع نبات شعر ذکر کرده‌اند دروغ گفته‌اند و محمد بن زکریا گوید زنیکه ریش او بروید باید که او را حیض کنند تا ممکن بود و فصد مدام از پا بها کنند و تبرید مزاج او نمایند و بر موضع بعد کندن موی سفیداب ارزیز و قلقند و افیون سوده طلا کنند و اگر از تبرید خوف کنند شب بران طلا نمایند و بامداد دست آن کنند البته موی نروید و گفته که چون شیر سگ قریب العهد بولادت بعد کندن موی طلا کنند موی نروید و گفته که این دوا بغایت مجرب است غطایه دو عدد در دو اوقیه زیت بپزند تا یک اوقیه بماند بعده کف دریا و زرنیخ سرخ و نطرون هر یک نیم اوقیه بران پاشند

وبپزند تا غلیظ شود و بعده روی بنطرون خوب شسته بران طلا کنند و صبر کنند تا آنکه موی منقلع شود و بعده در حمام داخل شوند و آنرا بشویند و بسرکه مقطر سخت ترش یا نمک طلا سازند پس هرگاه ابتدا بسوزش کند بشویند و بران موم و روغن گل بمالند کذا این البته موی را باطل کند گیلانی گوید که افیون محلول بسرکه ترش کهنه را تجربه کردیم لیکن میباید که در لطخ موضع باین ادویه کمال سرعت کنند بنحویکه تفاوت زمان محسوس میان کندن موی و طلا نباشد فلهذا امر میکنیم که منبت شعر را بقطره دوای محلول اللطوخ نمایند پس موی برکنند و مالش موضع بدوا کنند تا در مسام نفوذ کند بعد ازان پاک نمایند و تجدید لطخ دوا و مالش کنند حتی که از دوای اول آنچه مخلوط بباقی غذای شعر باشد خارج گردد پس مسام بدوای حرفت پر شوند و نهایت تشدید او نمایند پس هرگاه این عمل مکرر کنند یعنی تکرار کندن موی و طلا کردن دوا سه مرتبه نمایند و نهایت هفت مرتبه دران جا موی نروید و گویند که آنچه برای ابطال شعر تجربه کرده شده بعد نتف طلا نمودن بزهره جدی است که بدان نیم درم نوشادر آمیخته باشند و مالیدن سورنجان بعد کندن موی ابطال آن میکند و جمیع مجففات منع نبات شعر کنند بعضی اطبا مینویسند که آنچه منع روییدن مو کند از انجمله طلا کردن بیه تازه افعی است که تخلف نمیکند و کذا مغز سر گوسفند و آهک و کذا آهک در سرکه پخته و کذا زبد البحر بسرشتی ترنج و کذا زرنیخ سرخ ببول خر مجرب و در بیاض استاد مرحوم مرقوم است که دو چیه در نمک غلطانیده خشک کرده با بول بز بسایند و هر جا که موی کنده بمالند هرگز نروید و شیر انجیر و زراوند بسرکه سوخته و تلخه خروس و خون خرگوش و زهره خارپشت و بیه دراج هر واحد مانع نبات موست بعد کندن آن طلا کنند و طلای کف دریا افیون و بزر البنج بسرکه سوده بعد نتف نافع است و کذا مالیدن آب پیاز با نمک سیاه و سرکه آمیخته و این روغن در منع روییدن مو معمول حکیم علویخان است آکرشته پنج درم زرنیخ سوده پنج درم روغن کنجد ده درم همه را ممزوج نموده سه روز در آفتاب بدارند و همیشه بجنبانند بعد ازان بر طبق مسی افگنند تا روغن جدا شود بعمل آرند و این طلا درین باب صاحب اکمل الصناعت مجرب نوشته آب برگ انجیر بیضه مورچه کف دریا آب ترنج مساوی مخلوط کرده بعد نتف دو سه مرتبه طلا نمایند هرگز موی ازان موضع بر نیاید

حلق شعر

بدانکه بهتر ستردن موی از دوا چیزی دیگر بهتر از نوره نیست اما مردان را حلق موی عانه بنوره مضعف باه است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ هر دو برابر کوفته بیخته در آب گرم خمیر کرده یکساعت بنهند پس طلا کنند و بعد دو سه گهری بشویند و بعضی اشخار و شوره قلمی افزوده هر چهار مساوی در آب پخته طلا میکنند و اگر قبل از طلا بر جلد روغن بمالند از سوزش و قرحه محفوظ ماند و اگر قدری کپور کچری کافور سفیدی بیضه داخل کنند جلد خوشبو و خوش رنگ شود و یا بر چهار جزو چونه زنده قدری آب اندازند چون سرد شود یک جزو هرتال سوده بیامیزند و خوب لت کرده استعمال نمایند شیخ میفرماید که از آهک دو جزو و از زرنیخ یک جزو بگیرند و اندک صبر دران داخل کرده طلا نمایند که فی الحال حلق مو نماید و اگر از آهک جزو بیشتر و از زرنیخ کمتر بگیرند معتدل تر باشد و اگر آهک زیاده کنند در عمل بطی تر باشد لیکن عمل کند و گاهی نوره و زرنیخ یک یک جزو گرفته در آب می پزند حتی که پر طائر را بسترد و هر قدر که تکرار عمل درین آب کنند بهتر بود و در آفتاب نهادن اولی تر باشد و این آب بگیرند و دران اندک روغن بپزند تا آنکه قوت او اخذ کند پس باین روغن طلا نمایند و گاهی این آب را میگذارند تا آنکه بطور نمک منعقد شود و آن نمک را در آب استعمال میکنند و خاکستر صدف عمل آهک کند با زرنیخ و لطیف تر باشد و اگر بدل آهک آب آهک مکرر مطبوخ با مشمش بگیرند و دران زرنیخ سوده داخل نمایند بهتر بود و گاهی علق اخضر که زیر جرادی میباشد استعمال میکنند و اگر اراده کنند که موی باریک بروید و ضعیف شود در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق داخل نمایند و خوب برهم زنند و طلا کنند بعده بآرد جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و گاهی آهک و زرنیخ را مثل آب کشنک و آب برنج مرکب میسازند و گاهی دران مر و مصطکی داخل میکنند و گاهی اعانت بکف دریا مینمایند و علاج کسیکه نوره آنرا سوخته باشد اینست که تغلیف او کم باید کرد و زود باید شست و قبل آن روغن گل بمالند و هرگاه با آب گرم بشویند بعد آن مدت دراز در آب سرد نشینند یا آب بسیار سرد بران ریزند که این علاج جید است بعده بران عدس مقشر بگلاب سوده و صندل طلا کنند و خصوصا اگر بسوزد و اگر بسیار بسوزد از مثل مرهم سفیداب و مثل طلا بمرداسنگ مرنی سفیده بیضه و روغن گل و کافور چاره نباشد و آنچه قطع بوی نوره کند اینست که بعد آن بگل ارمنی در خوشبو و یا گل بسرکه و گلاب طلا کنند

وبرگ شفتالو را درین خاصیت عجیب ست وبرگ انگور وبرگ شاهسفرم سوده وحنا وتخم عصفر وگل سرخ وسعد وسنبل الطیب واذخر ومانند آن مفرد ومجموع بکار برند گیلانی مینویسد که از خواص صبرست که از اثر بوی زرنیخ وآهک نماید ومقدار یک مثقال ازان داخل کنند وآن درین باب عجیب ست وعجیب تر ازین آنست که اطبا ذکر آن نکرده اند وعادت اطبا آنست که وزن زرنیخ پنجم حصه از آهک میکنند واز طریق حلق شعر بنوره بقول مجوسی اینست که بگیرند آهک سفید تیز یکرطل زرنیخ زرد باریک سوده سه اوقیه قردمانا خاکستر چوب انگور هر واحد دو اوقیه گل خطمی نیم اوقیه باریک سابیده بآب گرم حل کنند وبدن را بروغن گل چرب کنند پس باین طلا کنند وتا عمل کردن آن بران صبر نمایند بعده بشویند وبروغن گل خالص بمالند پس بران گل سرخ سوده طلا کنند پس اگر نوره بسوزد وآبله افتد آب سرد بدفعات بربدن ریزند وآرد عدس وگل سرخ بروغن گل وگلاب بر هم زده طلا کنند واگر حرقت شدید باشد یا شاید که بدان علاج حرق النار میکنند علاج باید کرد وآنچه قطع بوی نوره کند اینست که موضع را بصندل وسک بریان وگل سرخ وحنا ومانند آن طلا کنند **صفت** نوره ملوکی معتدل نافع اوجاع قطن ونشست ورکبه وسائر مفاصل واسترخا وکسل طاری از رطوبات بگیرند مج دو رطل وجرش بسایند ودر ده رطل آب بآتش نرم بپزند تا سوم حصه بماند بعده بگیرند آهک سفید تیز آب نادیده سه رطل وزرنباد وسنبل الطیب وسورنجان وعاقرقرحا وقردمانا وانیسون هر واحد یک اوقیه صبر وجندبیدستر هر واحد یک مثقال زرنیخ زرد ورقی سه اوقیه باریک بسایند تا مثل غبار گردد بعده بران آبیکه دران مج پخته اند بقدریکه دران سرشته شود بریزند وبزودی حل کنند وبران سفیدی وزرده دو بیضه انداخته خوب مخلوط سازند وبربدن طلا کنند وساعتی یا کمتر بقدریکه حلق شعر کند بنشینند ودو سه بار تجربه آن کنند پس هرگاه موی بریزد بآب بشویند بعده بآبیکه دران خطمی سرخ گل جوشانیده باشند واین بهترین چیزیست که درین باب استعمال نمایند **صفت** روغن که حلق شعر نماید اشخار یکجزو آهک دو جزو زرنیخ زرد ده جزو آب بقدریکه آنرا بپوشد بران انداخته سه روز بگذارند پس صاف کرده آب صاف آن سه جزو روغن کنجد یکجزو بگیرند وبآتش نرم بپزند تا روغن بماند استعمال نمایند وساعتی بران صبر کرده بشویند **صفت** نوره سفید قوی تیز که موی را حلق نماید صدف را بسوزند وبا آن زرنیخ زرد مثل هر سوده بآب در صلایه بسایند ودو ساعت بگذارند بعده بدان طلا کنند ویا کف دریا بسوزند یا جبسین که این نیز سفید بود **صفت** دوائیکه موی را باطل کند وآنرا بسرعت حلق نماید بگیرند آهک نو قوی وبران شش چندان آب بریزند وسه روز بگذارند پس صاف کنند ودران ششم حصه آن آهک دیگر اندازند وهمچنین سه بار تکرار نمایند بعده دران آب سوم حصه آن زرنیخ زرد سوده اندازند ودر آفتاب نهند تا آنکه پر مرغ را بسترد بعد ازان بدن را بدان بصوف بمالند که آن بسرعت موی دور کند وبعد آن روغن گل بمالند واگر نوره جلد را بسوزد بزودی قدری مرهم کافور یا روغن دیودار استعمال کنند که این بسرعت آنرا زائل کند واگر احراق قوی نماید کافور بر هم زده یا بروغن مسطور آمیخته بمالند که منفعت عجیب نماید وبهترین چیزیکه قطع بوی نوره کند صبرست خواه آنرا بنوره مخلوط سازند ویا بآب سوده بربدن بمالند واز غرائب است که هرگاه آنرا در قطع بوی نوره بغایت مجرب یافتیم آنرا با آهک که بدان عمارات وحمامات بنا میکنند مخلوط کنانیدیم وقطع بوی آن در مدت کمتر از یکهفته گردید بلکه گاهی ابتدا نیز بوی آهک محسوس نشد

تجعید شعر

اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو وآمله وبرگ سرو وکزمازج وحلبه از هر یک پنج درم بسایند وبآب مورد طلا کنند بالجمله آنچه بدین کار آید ادویه مقبضه ست مثل آرد حلبه وروغن آن وسدر ومرو ومازو وآهک ومرداسنگ همه مخلوط سازند ویا بر بعض آن اقتصار کنند وبدان غلاف سر نمایند وگاهی
نسخه وبزرالبنج
دران بزر البنج یا روغن او داخل میکنند وگاهی بنج تنها استعمال می نمایند وآهک اندک میسوزد چون آنرا درین جمله داخل کنند خصوصا چون بدان دو ثلث او سدر شریک باشد وهر دو بآب سرد سرشته شوند وهمچنین کف نمک تلخ موی را بسیار جعد سازد واین جعد نیکوست بگیرند مازو وکزمازج وسحاله سرو وبرگ سرو یا تخم او وبهدانه ومرداسنگ وکتیرا وگل خوزی وآمله هر واحد یکجزو آهک آب نادیده نیم جزو بآب سلق سرشته شوند واستعمال کنند که مجعد مسود ست مجوسی گوید هر که اراده تجعید شعر کند باید که بگیرد آهک یکجزو ومرداسنگ وآمله ومازو هر واحد دو جزو باریک سابیده بآب مورد ترکرده بر موی طلا نمایند وخصله خصله ازان برشته محکم بپیچند وببندند واز قبل دوا طلا کنند وسه شبانه روز بگذارند بعده بکشایند وبسدر بشویند وبروغن بنفشه در روغن گل چرب کنند وگویند که آنچه تجعید شعر کند ادمان غلاف او ببرگ سداب یا بآب مازو ست ویا صمغ بآب مورد بگذارند واندک اقاقیا دران انداخته بدان

غلاف کنند و پوست جوز سوخته بشراب سائیده طلا کردن مخشن و مجعد شعرست گیلانی گوید اطبا گفته اند که سزاوار آنست که حلق سر نمایند قبل ببرد و ابعده مطبوخ بیخ سفند و لیمون بشراب صرف کنند و با خاکستر مضروب روغن آس حل کنند تا مثل عسل غلیظ گردد و بسر بعد حلق بمالند و یا بگیرند حب الآس و حضض و سماق و بآب بپزند بعده بروغن اضافه کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بر سر بعد شستن او بمالند و یا بگیرند مازو و پوست سیاه و شاه بلوط بآب دریای شور بسایند تا مثل عسل گردد بعده موی را بآب خاکستر بشویند و طلا دو روز کنند پس گاه موی پیچیده گیرند باید که بشویند و خشک نمایند و روغن آس بمالند که این موی را نرم و جعد سیاه گرداند

تسبیط شعر

انچه موی را راست کند و در هم شدن ندهد اینست که روغن کنجد بآب گرم در هم زنند و نیمگرم مدام بر موی بمالند و بعد زمانی بآب گرم بشویند و روغن شبت نیز نفع دارد و شیخ میفرماید که علاجش علاج شقاق شعرست و آن مذکور شد و بالجمله استعمال روغنهای مرخیه و لعابات مرطبه نمایند و قرشی گوید که سبب افراط جعودت شعر یا سوء مزاج حار یابس ست و این بعلامات او شناخته میشود و بتغیر مزاج متغیر میگردد و یا التوای سوراخ و مسام و این بتغیر مزاج متغیر نمیشود و ادویه مسبط شعر جمیع لعابات لزجه مثل خطمی و اسپغول و بهدانه و روغن بنفشه ست و فدا خطمیه بکله یا پیچه

ترقیق شعر و تکثیف آن

یعنی باریک ساختن موی و غلیظ کردن آن پس برای ترقیق باید که در نوره خاکستر چوب انگور یا بورق آمیزند و غلوله ساخته آنرا بر موی زمانه معتدل بگذارند و یکجا نهاده ندارند یا پوست را نسوزد بعده بآب بشویند و آرد جو و آرد باقلا و تخم خربزه بمالند و اقول شیخ چون بورق در دادو بشعر داخل شود ترقیق آن کند و قرشی گوید که اگر ببورق غلاف سر نمایند ترقیق شعر کند و چون موی کنده بران بورق را بپاشند رقیق بروید و گیلانی گوید که با غسول اشنه اندک بورق بیامیزند و استعمال کنند همچنین آرد نخود یا آرد باقلا و تخم خربزه و روغن شبت صفت دوای ترقیق شعر پوست درخت انجیر و پوست درخت انگور سفید دشتی و گل قیمولیا هر واحد بقدر من طبی در دیگ نو کرده گل حکمت نموده در آوه کلال بسوزند بعده برآورده با آن بورق نیم درم و مازوی درست سعد سائیده استعمال کنند و دیگر بگیرند بورق پنج استار و نیم قیشور بریان سه اوقیه شب یک استار بطریق مذکور سوخته استعمال کنند و ایضاً آزا نفع میکند بیخ سوسن خشک و برگ مورد صحرای سیاه و بیخ کرمه بیضا هر واحد نیم اوقیه آرد ترمس یکنیم قسط ولی روغن استعمال کنند و اولی طریق استعمال این آنست که اندک ازان بگیرند و بآب لت کنند و بدست خوب بمالند بعده آب چندان افزایند که قوام او رقیق گردد و بدان موی را بشویند و بدان مطبوخ و غلاف سازند و این در هر روز دو مرتبه و در شب یکمرتبه بعمل آرند طبری گوید که گاهی زرمی در سر موی پیدا آید حتی که گمان شود که نصف آن باریک و نرم شده و نصف دیگر غلیظ و صلب گردیده و سبب این علت از خارج بود فقط و آن اینست که جائیکه دران این مرض افتد یا قریب دریای شور باشد یا قریب کورهای آهن گران و جائیکه دران آتش افروزند و اما علاج این قطع سبب ست والابهترین علاج آن مالیدن روغن ست و مالش روغن بنفشه از سائر ادویه مع قطع سبب نفع میسازد ابن نوح گوید گاهی بتکثیف شعر حاجت افتد و دوای او اینست که بگیرند حلبه و زرکتان هر واحد ده مثقال بیخ نی خشک و قردمانا هر یک دو مثقال اقاقیا و مازو و جوز و اسیا هر یک پنج مثقال باریک سائیده بسرکه بر موضع طلا کنند و دوائیکه ترقیق و تکثیف موی کند اینست که بآرد جو و باقلا و کرسنه و بورق و نطرون و کف دریا و کندش و خربق سفید و سیاه و بیخ جاوشیر و همه انچه جلا کند مفرد و مرکب طلا نمایند

تشقیر و تحمیر شعر

یعنی اشقر کردن و سرخ نمودن موی و اشقر رنگیست میان سرخی و زردی پس انچه موی را اشقر میسازد حنا ست و دردی شراب و زاج و نیم سیر مثل شب و اسپرک مخلوط کرده و زعفران تنها همین عمل دارد و شیخ الرئیس مینویسد گویند که رطوبت سیال از بنطی تازه پوست دور کرده چون بران از جانب دیگر آتش روشن کنند خضاب مثل ذهب کند و همچنین زنگار آهن با آب زاج و برین چندان صبر کنند که بر حنا صبر مینمایند و بگیرند حنا و دردی شراب و زاج مساوی و اندکی از خرو بدان خضاب کنند و یا بگیرند حنا و مطبوخ کندش بر سرشته خضاب نمایند و گفته اند که خضاب بشب و اسفرک

وبزعفران ویا بمرد سنگ سنور کنند و یک شبانه روز بدارند و گاهی این را چند روز مکرر میکنند و چون تکرار طلا بتر مس در سرکه سرشته نمایند موی را سرخ کند و ایضاً بگیرند تر مس سوده ده درم مرتج ده درم نمک شور سه درم دردی شراب خشک کرده سوخته سه درم آب خاکستر چوب انگور بقدر کفایت معجون قوی بگیرند سماق دو اوقیه مازو سه اوقیه آذریون زرد دو اوقیه پرسیاوشان دو باقلا افسنتین یک باقلا ترمس مقشر خشک دو کف کوفته در ده رطل آب چند روز تر کنند بعد ازان بهگام بر سر ضماد کنند و گویند که سعد و کندش در آب بجوشانند مشقر قوی ست و گویند که بگیرند دردی شراب سوخته وغیر سوخته و در روغن بان یا روغن اذخر آمیزند

تبییض شعر

آنچه موی را سفید کند اینست که سرگین خطاف و پوست خشخاش و لفاح و کافور و تخم ترب و گوگرد زرد سوده بزهره گاو و سرکه سرشته اول موی را بگوگرد بخور دهند بعده طلا نمایند و چند کرت بعمل آرند تا موی سفید گردد و شیخ میفرماید که از مبیضات شعر سرگین پرستوک و نسرین و ماش و زهره او و صبر سفید و پوست ترب و زهرهٔ نرگاو و بخار کبریت و گل کبر و گل زیتون مفرد و مجموع ست و خصوصاً ابسرکه و خصوصاً بعد تبخیر آن بگوگرد و بگیرند تخم راسن و پوست ترب خشک و شب و بالنصف جزو صمغ عربی جمع کنند بعد کوفتن و ایضاً بگیرند برگ نسرین و پوست خشخاش و لفاح و اگر بدل این هر دو بیخ کنند قوی باشد و آمیخته خضاب سازند و اگر درین کافور و گلاب بود بهتر باشد و گاهی موی را مبلول میکنند پس در کبریت می پیچند بعده تبخیر بدان میکنند و در شب دو مرتبه بعمل می آرند **گیلانی** گوید که آنچه موی را سفید کند اینست که بگیرند غنچه قلومس سفید و بسوزند و بسرکه حل کرده یا خطمی آمیزند و چیزیکه بدان موی را بشویند اینست ثمر قلومس و شب و پوست ترب هر واحد یکدرم کوفته با سرشیر پوست بقر بقدر نیم اوقیه آمیزند **ابو منصور** گوید که از مبیضات شعر روغن بنفشه و نسرین و یاسمین ست و استعمال خوشبو و بخور و خاصته گلاب کافور و تعب و خوف و هم و غم و این دوا موی را سفید کند بگیرند خرء الخطاطیف و راسن خشک و ماش و تخم ترب و تخم نسرین و یاسمین گوگرد و شگوفهٔ کبر خشک کرده سائیده بزهرهٔ بقر و سرکه آمیخته غلاف سر نمایند بعده تبخیر بکبریت و اعادهٔ آن بمرات نمایند و هرگاه سفید شود تعاهد مالش او بروغن یاسمین کنند و اگر ماش را بسرکه بسایند و بر موی طلا کنند سفید کند و اگر گوگرد را بشراب کهنه سائیده طلا کنند نیز سفید نماید و بعض قدما گفته اند که گاهی موی باین سبب سفید گردد که غذا خوب منهضم نشود و درین صورت خون تباه گردد و این دریافت شود از انکه بعضی مرض را موی سفید گردد و چون صحت یابند سیاه شود و گویند که آب گرم موی را سفید کند و آب سرد آنرا سیاه نماید چون بدان استحمام کنند محمد بن زکریا گوید که کندن موی بمرات آنرا سفید میکند و اما آنچه سفیدی موی سفید افزاید اینست که ترب با آب سوده بدان غلاف سازند و صبح بشویند باب شکر یا بشیر که دران شکر حل کرده باشند یا بشیر تنها یا آب رائب

قمل و صیبان و قمقام

قمل را بفارسی سپش نامند و بهندی جون گویند و صیبان بیضهٔ سپش ست که با موی متعلق بود و آنرا بفارسی رشک نامند و بهندی لیکه گویند و قمقام نوعی از قمل ست که متشبث بمسام و غائص دران باشد و مثل بیخهای موی نماید که اندک ورم کرده و چون گرم شوند با آب نیم گرم بدان رسد سر آنها بیرون آید و این را طبوع نیز گویند و بهندی جم جون نامند بالجمله سبب تولد این هر سه نوع فضول حار رطب ردی بود که طبیعت آنرا بسوی ظاهر جلد دفع کند و بسبب غلظ خود از مسام خارج نشود و چرک بدن بادی آمیزد و گرم شود و عفونتی پذیرد پس حیوان مذکور ازان متولد گردد و از مسام بیرون آید و لهذا اکثر کسانی را حادث شود که غسل کمتر کنند و جلد خود را از چرک پاک ننمایند و در غسل جنابت و حیض تاخیر کنند و ادمان اغذیهٔ ردی نمایند و بقول شیخ گاهی اعانت کند بر تولد قمل اغذیهٔ مولد کیموس جید رقیق متحرک بسوی ظاهر مثل انجیر و بدین حرکات محرکهٔ آن اعانت نماید و لاسیما چون با آن بخار متولد از منی یار گردد بمثل حرکت جماع و گاهی اعانت کند بران ترک پاک کردن بدن و غسل و استعمال چیزیکه تفتیح مسام جلد نماید و تحریک مواد محتبسه دران بسوی تحلل کند و تسهیم مانع این از استحالات عفنیه و شبیه بعفنیه بسوی آن داخل شود و گاهی قمل غلبه کند حتی که صاحب او مثل صاحب یرقان شود و رنگ او زرد گردد و اشتهای او ساقط شود و بدن او نحیف و قوت مضمحل گردد و **ابو منصور** گوید که قمل اکثر در سفر بالاز تغیر آبها و کثرت تعب و عرق و چرک و قلت استحمام و لزوم یک جامه واقع میشود

وبعضی گویند که اکثر از امتلای اخلاط و تداخل و تناول انجیر و شیر یکجا و کم شستن پارچها و خوردن گوشت سوسمار می افتد علاج هرگاه بسیار شوند
بعد از نضج بمنضج بلغم از مسهل آن تنقیه کنند و برگ خرزهره و میویزج و قسط و مغز بادام تلخ در سرکه آمیخته طلا نمایند و اگر ضرورت باشد گاه گاه سیماب
در آب ترب آمیخته در سر انداخته باشند و اگر سیماب را در خاکستر یا چوب دشتی و روغن کنجد چندان بمالند که کشته شود و در سر اندازند نیز قمل را بکشند و گویند که
اگر زیبق را در سرکه یا آب برگ ترب سحق بلیغ نموده ریسمان را در آن چند مرتبه تر نموده خشک سازند و آنرا در کمر بندند سپس را قتل نماید و شب یمانی با آب
سوده بالیدن نیز کشنده قمل و صیبان است و هرچه در کشتن کرم مذکور شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن حریر و کذا در روشنی جهتاب نشسته شانه کردن
بالخاصیت نافع بود و پیوسته جامهای سفید و نو پوشند و پاک دارند و عطرها بمالند و حمام متواتر نمایند و در آب نشستن و غسل کردن عظیم الاثر است
و چون بتدابیر مذکوره دفع نگردد موهای تمام بدن بپاکی و بهتر آنست که بنوره سترده سیماب را در آب برگ حنا و یا شریفه و یا در آب دهن صائم کف مال کرده
بر همه تن بمالند و همچنین زرنیخ در آب برگ شنجنگشت و افتیمون هندی سوده و اگر ریسمانی از موی شتر بافته در سیماب بیالایند و در گلو بندند مدتی
فائده عظیم بخشد و خوردن باقلای تر و نعناع سبز و شلجم و شفتالو و زردآلو و خربزه و انگور و دیگر میوهای شیرین پر آب و مدرات عظیم الاثر است و از تناول
توت و کیل دار و امرود و حلوای غلیظ اجتناب ورزند و گویند که صیبان را با اشق سرگین سمار و نوشادر بسرکه حل کرده غسل بعد یکساعت قتل نماید و علاج قمقام مثل علاج قمل است
و غسل با آبیکه در آن اشنه و برگ دفلی و میعه و فلفل سفید و پوست انار پخته باشند و طلا بحنا و سرکه و تند و برگ خرزهره آنرا بکشد **اقوال حکما** سویدی گوید که دمعه قسوس و کذا بخور
مصطکی از قتل قمل و صیبان مجرب است و آب سداب بسر [illegible] و یا در حمام مالیدن مجرب ابن ماجه است و مطبوخ سیر با بدن بروغن حرمل مجرب یالقی است و طلای شیر لیلاب با
آب آن و کذا میویزج و زرنیخ سرخ یا زرد و [illegible] و کذا زهره گوساله بالعسل و کذا قطران و کذا زراوند طویل و کذا روغن غار و کذا شد بزیت و کذا کسیلا و خطمی هر یکی پنج درم [illegible]
و کذا برگ انار و بیخ حماض سوده بزیت و کذا روغن ایرسا و کذا روغن بیخ و کذا خون بوم بسرکه و زیت و کذا سرگین فیل و کذا روغن جوز کهنه و کذا خاکستر
چوب طرفا و غسل با آب جرشقه یا بطبیخ خشک آن و کذا آب سمام و کذا آب شاهتره یا طبیخ او و کذا خربق سفید و میویزج در آب حل کرده و کذا آب بابونه
تازه یا طبیخ خشک او و کذا آب سماک درانی و کذا سرکه ممزوج با آب دریای شور و شستن پارچه با آب خاکستر و کذا آب خاکستر جفت بلوط و ذرور و بخور
قصب الذریره هر واحد قاتل اقسام قمل است و اکثار خوردن ترب مولد آنست بوعلی مینویسد که در علاج قمل بسیار متولد غیر منقطع النسل اولا
به تنقیه بدن خصوصاً بفصد و اصلاح تدبیر و ترک چیزهائیکه تحریک مواد بسوی ظاهر نمایند از آنچه ذکر آن کردیم احتیاج افتد بعد از آن ادویه موضعیه
استعمال نمایند و ادامت استحمام و پاک کردن بدن نفع کند و اگر مداومت غسل با آب شور پس با آب شیرین کنند بهتر بود و لازم است که مدام تبدیل پارچها
نمایند و حریر و کتان بپوشند و گاهی ادویه مثل ثوم بطبیخ یا پودینه کوهی بنوشند و قمل را قتل میکنند و اما در ادویه موضعیه احتیاج شود بسوی دوائیکه
مجفف محلل جذاب بسوی خارج باشد پس اگر امر عظیم تر بود احتیاج افتد بسوی آنکه با آن قوای ادویه سمیه مخلوط سازند و از ادویه موضعیه سماق بزیت است
و ایضاً برگ و بیخ حماض و یا شب بزیت و یا برگ آزاد درخت یا برگ انار یا برگ حنظل یا برگ آس یا برگ سرو یا برگ بزرکتان و قصب الذریره و دارچینی
و روغن قرطم نافع است و روغن ترب عجیب است و پوست سلیخه و زراوند و عاقرقرحا و بیخ خطمی و سمام و جعده و انیسون و مشکطرامشیع و تخم انجره
و بنجاسعف و قردمانا و یا بگیرند شیاف مامیثا سه درم قسط نیم درم بورق یکدرم نشاسته برابر همه اول نوره استعمال کنند پس بر بدن طلا نمایند و از
غسولات طبیخ ترمس جید و قوبیست و طبیخ چقندر و طبیخ طرفا و طبیخ پودینه کوهی و طبیخ برگ سرو و برگ صنوبر است و مرارات اگر در غسولات افتد بهتر باشد
و از بخورات تبخیر بکندش و میویزج و زرنیخ و پشک خاصه و کبریت است و از ادویه قویه اینست که بگیرند میویزج و زرنیخ سرخ و بورق و همه را در سرکه و زیت
سائیده بر سر طلا کنند و یا خربق سفید و بورق و یا برگ خرزهره بزیت و یا برگ حنظل و یا بگیرند خردل و کندش سوده و بر آن اندک سرکه اندازند پس سیماب
انداخته بسایند تا سیماب کشته شود و این قویست از همه ادویه و همچنین آنچه بگوید [illegible] زرنیخ و زراوند و خاکستر بلوط و قسط و مر بسازند و یا بگیرند کندش
و زرنیخ سرخ و زراوند طویل و قطران و زهره گاو بقدر یکه در آن ادویه بسرشند و این طلائیست قوی و ایضاً قطران و حنظیانا و زرنیخ و روغن سوسن

وایضاً مویزج و برگ خزهره و شب یمانی وایضاً در حمام طلا کنند بشیاف مامیثا یکجزو و بورق نیم جزو و قسط تلخ یکجزو و نشاسته برابر همه ببسر که سرشته
بعد استعمال بوره بکار برند و استعمال این ادویه بعد تنجیر بتبل کندش و مویزج بهترست وخصوصاً چون ابتدا بفضولات کنند از جنس ادویه که مذکور شد
ابومنصور گوید که ابتدا بتنقیه بدن کنند بعده بر سر یا بدن یا مکانیکه دران قمل پیدا شود بصبر و بورق و مر در حمام طلا کنند و تا یکساعت بدارند
پس بآبیکه دران برگ سورو برگ صنوبر کوفته جوشانیده باشند بدن را بشویند و اگر قمل خاص در سر باشد بگیرند خربق سفید و بورق یک یکجزو و مویزج
ثلث جزو بسایده در روغن گل حل کرده بحمام طلا نمایند و بعد یکساعت بشویند و اگر صعب قوی باشد بگیرند بورق و سماق و خربق سیاه هر یک یکدرم
مویزج نیم درم بیخ حماض ثلث درم و کوفته بسر که خمر سرشته بدان سر را بشویند و یا سیماب مقتول بروغن گل طلا کنند و برگ آزاددرخت یا دفلی در
روغن آمیخته بمالند و یا بآب نطرون سر را بشویند و یا طلای بدن بزرنیخ سرخ و مویزج و کندش و بورق بسر که نمایند و ساعتی بگذارند بعده بآب گرم
بشویند و تنجیر جامه بکندش یا نرمس یا برگ آزاددرخت و قسط کنند و یا کندش را بروغن حل کرده بمالند و یا زرنیخ زرد و گل سرخ بر بدن طلا کنند
و ابن سرافیون گفته که صاحب این علت را می باید که اغذیهٔ غلیظهٔ حاره و تنجیر خشک ترک نماید کراین را خاصیتی ست در تولد قمل و ثابت گوید
که سبب قمل و حکه و جرب و خراز و حصف و سعفه همه رطوبات حادهٔ غلیظه ست مگر آنکه بعض آن حادتر از بعض دیگر بود و هرانچه نفع بیکی ازینها از
ادویه میکند نفع بدیگر مینماید و ابن ماسویه گوید که در مرض طویل قمل کثیر عارض میشود ابن الیاس گوید که چون قمل کثرت نماید تنقیه بدن بحب
ایارج یا حب صبر یا نقوع آن کنند و بعد از ان اغذیهٔ محموده بخورند و صرف عنایت بپاک کردن بدن از چرک نمایند و بآبیکه دران نمک و صعتر پخته باشند
بمرات متواتر غسل کنند و لباس توزی و کتان بپوشند و طعام شب و امتلا از اغذیه خصوصاً غلیظه مولد بلغم ترک نمایند و از تنجیر رطب و یا بس حاصة
حذر کنند و بسیماب مقتول مع مویزج باندک روغن قرطم سوده بر بدن طلا کنند و یا بگیرند زراوند طویل و برگ صنوبر و باریک سایده زیبق مقتول
بروغن خسته مشمش آمیخته بمالند و بآبیکه دران سبوس جوشانیده باشند بشویند و یا از زهره نرگاو بر بدن طلا نمایند و یا بگیرند آرد باقلا و بسر که سرشته
سرشته طلا کنند و یا بگیرند شیح ارمنی و برنجاسف و در آب پخته بدن را بشویند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زراوند طویل مساوی و کوفته بیخته بروغن بان
سرشته بر بدن طلا کنند و صیبان را خاصهٔ سیماب مقتول مع سرگین سوسمار و نوشادر بسر که سرشته بر موی مالیدن قتل نماید و علاج قمقام بتنقیه بدن
بمطبوخ ترید مقوی بغاریقون نمایند و روغن خستهٔ مشمش تلخ بمالند و یا بگیرند پوست انار و اشنه و اشنان و فلفل سفید مساوی و کوفته بیخته
بروغن بادام تلخ آمیخته بر بدن مالند و یا بگیرند برگ خزهره و مویزج و سیماب مقتول مساوی و کوفته بسر که سرشته بر بدن طلا کنند ابن هبة الله
گوید که اگر بدن ممتلی ردی الاخلاط باشد استفراغ بفصد کنند اگر خون زائد بود و بدوای مسهل اگر یکی از اخلاط ثلاثه غالب باشد یا بمطبوخ یا بحب ایارج
و بعد تنقیه در حمام داخل نمایند و امر باغتسال بآب شبیه اولا بعده بآب شور کنند تا جلد ایشان از فضول محدث قمل پاک گردد و از اغذیهٔ مولد عفونت
مثل شیر و ماهی و اطعمهٔ مالحه منع کنند و این طلا که منع تولد قمل کند استعمال نمایند زرنیخ و مویزج و خردل هر واحد یکجزو و صبر و مر و گل سرخ و مرداسنگ
و بوره و شیح سوخته و شیاف مامیثا هر واحد دو جزو سیماب کشته و زراوند هر واحد یکجزو بیخ حماض سه جزو نشاسته هم وزن جمله ادویه سایده بسر که و روغن گل
سرشته شب بر بدن طلا کنند و صبح در حمام داخل شوند و بآبیکه دران شیح ارمنی پخته باشند یا بآب چقندر بشویند و بدن را بسبوس کوفته و آرد باقلا بمالند
و اگر قمل در سر و ریش تنها باشد مریض را قرص بنفشه دهند و طلای مذکور بر سر و ریش طلا کنند و سر را ببرگ آزاددرخت بشویند و مریض چشم را بپوشند تا چیزی
از ان بچشم نرسد و رمد عارض نشود و بر بدن روغن گل و کافور بمالند طبری گوید که علاج قمل استفراغ بدنست بحسب وجوب قوانین آن از سن و مزاج و بلد
و فصل و عادت و صناعت وغیره تا بدن پاک گردد چه اکثر متاثر میشود قمل و منقطع میگردد تولد آن باین استفراغ و لازم پرهیز و انچه اطبای بارستانات
درین مرض دوای مستفرغ استعمال میکنند این حب ست ایارج فیقرا یکدرم سیسالیوس یکنیم درم خربق سیاه یکنیم دانگ افسنتین تخم کرفس هر یک دو دانگ
سکبینج در شراب تر کرده سه درم دارچینی دو درم همه را سایده در شراب بسرشند و بر هر شربت آن یکدانگ بلیلهٔ زرد و یکدانگ سقمونیا اضافه نمایند شربتی از ان نیم درم

واطبا درین علت از اشیای مولد رطوبت و از جمیع فواکه منع میکنند سیما از انجیر و منع از انجیر نزد ابن سینا خطاست بهر آنکه او میگوید که واجبست صاحب او را
استکثار انجیر زیرا که از قوت انجیر اخراج چرک از عمق بدن ست پس اگر از باطن مندفع شود غسل او از ظاهر بدن کنند و آنچه گفته اند که انجیر قمل پیدا میکند بهر آنکه او اخراج
چرک میکند پس لاجرم چون بجلد و مسام او برسد و او آنجا پاک نکنند از ان قمل متولد گردد و اما چون انسان پاک بغسل بدن بود و استحمام نماید و تبدیل لباس
کند قمل پیدا نشود و هرگاه انسان لزوم پرهیز و استفراغ موافق کند و ادمان اکل انجیر نماید در بدن او چرک باقی نماند و بعد از ان از تولد قمل ایمن باشند و آنچه
بدان طلا میکنند اینست که بگیرند برگ خرزهره و حب الغار یک یک جزو میویزج دو جزو چرک نقره ربع جزو سیماب مقتول ثمن جزو همه را باریک سائیده در سرکه
حل کنند و حلق سر نموده طلای رقیق یکبار نمایند و اکثر حاجت او از دو بار زیاده نیفتد و گاهی در دو بار مفید نشود بسبب صعوبت خلط مولد او و یا بسبب
کثرت آن پس اعادهٔ آن بدفعات کثیر نمایند و اگر نفع نکند بگیرند یک رطل سرکه و در ان پنج درم تخم کرفس و یکدرم میعه یابسه خوب بجوشانند و آنرا به روغن گل
برسر بمالند و نزد استعمال این سرکه لازمست که نگاه بمزاج مریض کنند پس اگر رطب باشد بغیر فکر استعمال آن نمایند و اگر مزاج دماغ او یابس باشد استعمال او
باحتیاط کنند و استنشاق آن بروغن بنفشه و روغن کدو و مانند آن کنند و بهترین چیزیکه در طلای این استعمال میکنند آنست که در مرض دیگر معروف
بقملة النسر مذکور میگردد و آن نیز علتی ست که عام تمام بدن باشد غیر آنکه اگر این در سر پیدا شود صعب باشد و سببش همانست که مذکور شد از احتباس
رطوبت و فساد آن غیر آنکه فساد چون عام گردد و اشتداد نماید و در خلط دسومت باشد قمل متولد از ان بزرگ بود و گاهی بعضی ازین قمل بسوی خارج
جلد بیرون آید و بعضی در زیر جلد بماند ابن سینا و این قمل النسر نزد ماست و قمل النسر مطابق قول دیگر اطبا در باب سموم مسطور گردد و علاج قمل بزرگ که
ذکر آن کردیم همانست که برای قمل مذکور شد و آنچه بدان بر جلد طلا میکنند حتی که قمل را هلاک میسازد و سر را از ان پاک میکند این طلاست بگیرند اقلیمیای نقره و ذهبی
هر واحد یکدرم میویزج پنج که پوست شجر آزاد درخت و برگ آن و میعه و برگ خرزهره هر واحد پنج درم کندش یک نیم درم همه را در سرکه بپزند تا مهرا شود و مثل مرهم
گردد و بر سر طلا کنند باحتیاط و مراعات مزاج دماغ مریض و در هر سه روز بشویند و یکشبانه روز راحت داده باز اعادهٔ آن نمایند و حلق شعر او در هر سه روز یکبار
کنند و آنچه درین در نوع اول و در جرب نفع میکند آبهای شور و شبی و نطرونی و کبریتی ست که آنرا بنوشند و در ان نشینند و علاج شخصی بشرب آب کبریتی
سه بیقین یا دوام نمود هم و صحت تمام یافت و ابن ازرق علاج زنی در بیمارستان بصره باین طور نمود که شب و نطرون و شمک و کبریت در آب جوشانیده هر روز
یکبار بر سر او بریخت و آن زن حالق شده و موی سر او بعد حلق کثیف تر از اول روییده و حدوث این علت در جمیع بدن ممتنع نیست لاسیما در بلاد حاره رطب
گیلانی مینویسد که اکثر تولد قمل از کثرت خون فاسد میباشد پس اگر قمل در جمیع بدن بود فصد هفت اندام کنند و اگر در سر بیشتر باشد فصد سر رد
کنند و غذای ایشان آنچه ملطف باشد بهتر است و پرهیز از اغذیهٔ غلیظه مثل ناطف و عصیده و هریسه و کرنب و کشکو و امثال اینها واجب ست
و بسیاست که قمل از و میریزد و آثار آن باطل میگردد باین تدبیر یعنی فصد و استفراغ و اصلاح غذا و ملازمت پرهیز و میویزج یا زرنیخ سرخ یا هر دو به زیت کهنه سوده
یا سرکه و زیت لطوخ سازند و یا فلفل بزیت و یا عصارهٔ قنبوس که آن عجیب ست بعسل و یا مغز بسرکه و یا قطران و یا زفت رطب بشب و یا عصارهٔ
حب الغار و گاهی میویزج بسرکه سوده نفع کثیر بخشد و کبریت و زیبق قویترین ادویه برای قتل قمل ست لیکن زیبق بسیار قویتر است و اگر با آن بوی کبریت
باشد قویتر گردد و ایضا بگیرند خربق سفید و حرف و ترمس و در آب بپزند بدان غسل کنند و ایضا بکندش و کبریت و قمقام قمل کوچک ست که در بیخ ابرو یا
بیخ مژگان یافته میشود و دوای مخصوص برای او اینست که برگ غار و پوست بیخ درخت انار و دیگر ادویه که در ذیل علاج همان مسطور شد بجوشانند تا مهرا
شود پس خرقه بر سبابه پیچیده در ان آب فرو برند و بر موی ابرو بمرات متوالیه بمالند و تعاهد قطع آن بسر سوزن در آفتاب نمایند بعده چند روز بشانه یا
بناخن آنرا بیرون آرند که ازین تدبیر باندک سعی بریزد و اگر این کفایت نکند بگیرند یکحبه نوشادر و یکحبه سرگین سوسمار و سائیده بسرکه آمیخته بر موضع طلا کنند
بعد از ان اگر از کثرت استعمال ادویه و مالش موی ابرو بریزد بعد زوال این مرض روغن لادن و روغن غار استعمال کنند و بخطمی در حمام بشویند و [illegible]
امر کنند ان موی ابرو وقت حدوث این مرض میکند و چند روز بقطران طلا میکرد و بعد دادان بشستن آن با آب گرم و مالش بروغن غار

وروغن لادن میشود و صحت تام میشود وموی ابرو بهتر از اول می رویید وگاهی در معالجه این مرض ودر مژگان چشم چون دران حادث میشد
بعد تنقیه غرغره بمویزج وعاقرقرحا وطلا بر موضع باندک زهره زنگار زیاده کرده میشود ونفع سریعتر میکند

امراض ظفر یعنی بیماریهای ناخن

داخس ورم گرم ست که در بیخ ناخن حادث شود باسرخی رنگ وسوزش ودرد شدید وضربان وتمدد قوی وبساست که بسبب آن ناخن بیافتد گردد و درد تا بغل وبن ران رسد وگاه بسبب شدت درد تب آرد وگاهی متقرح شود ومودی بتآکل گردد وگاهی از متقرح او ریم رقیق بدبو سیلان کند در بن انگشت را خطر باشد واین ورم را در هندی ببسماری ولبس گانهته واو نگل بیژه نامند وسبب آن ریختن خون غلیظ است بجنبت ناخن وانطاکی نوشته که داخس لفظ یونانی ست معنی او ورم اظفار ست وسببش یا توفر ماده است یا علاج بالید وگاهی از خارج بود مثل ضربه علاج فصد باسلیق کنند و زالو چسپانند و بعد نضج از مسهل صفرا تنقیه نمایند و مازوی سبز وسرکه در ابتدا طلا کنند وهمچنین اسپغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و وقتیکه درد شدید باشد بزر البنج وافیون با سرکه طلا نمایند واگر این تدبیر فائده نکند روغن را بسیار گرم کنند وانگشت را دران نهند واگر ازین هم تحلیل نشود وامر بنضج باشد تخم کرفس وتخم کتان ضماد کنند بعده آنرا شگافته آنچه اندران باشد بیرون کنند پس مرهم مدمل را بکار برند ادویه مفرده ومرکبه که داخس را نافع ست اگر استخوان را در آب خوب بجوشانند واز آتش فرود آورده انگشت داخس را دران فرو برند در چند مرتبه داخس را نضج دهد و درد ساکن شود وعجیب سریع ست وکذا ضماد آب چقندر وزیت خوشبو وموم بالخاصیت مجرب وضماد خولان بگلاب وکذا زنگ آهن بروغن گل وموم زرد ویا بآب کشنیز تر ویا بسرکه وکذا صبر بشراب حلو یا بعسل برای متقرح وکذا آس سوده وموم زرد وروغن گل وکذا برگ زیتون بعسل وکذا رب السوس سوده وکذا برگ فراسیون بعسل وکذا شب سوده بآب سرشته وکذا کندش بعسل وکذا شیر انجیر وپوست انار که مجرب ست وکذا آب انار ترش بشحم واغشیه او بعسل پخته وکذا آرد عدس وانار ترش بشحم آن وکذا خاکستر چوب انجیر یا چمیز و پوست انار ترش وکذا دردی زیت بعسل پخته وکذا برگ انگور بستانی کوفته بشب آمیخته وکذا قنه وپیاز بریان وکذا آبگینه وجاله عنکبوت سوده بروغن کنجد آمیخته وکذا فانید وخمیر آرد گندم وکذا بیخ حماض سوده خوب پخته وذرور صبر وکذا برگ مورد خشک وپوشیدن انگشتر طلائی وادخال سرکه در ادویه ضماد وشرب بیخ سوسن سفید یکدرم بماء العسل هر واحد نافع داخس ست ضماد جهت رفع داخس اقاقیا حضض گل ارمنی نشاسته امیثا صندل سفید مساوی افیون خمس یکجزو بلعاب اسپغول وسرکه ضماد نمایند دوای هندی برای لبس گانهته یعنی ورمیکه در انگشت پیدا شود کته سفید سهاگه الایچی خرد ناگرپان سپند و هر یک دو ماشه ساییده بر انگشت بندند اقوال حکما شیخ الرئیس میفرماید که اگر حاجت بفصد واسهال باشد بعمل آیند واز تلطیف غذا وتبرید آن چاره نباشد ولازم ست که در علاج این طریق سائر اورام حاری دارند یعنی در مراعات حال ابتدا وتزید وانتها وانحطاط چنانچه معلوم شده واما ادویه موضعیه پس در ابتدا واجب ست که انگشت را در سرکه گرم فرو برند چه جالینوس بیان نموده که آن برای داخس سخت سودمند ست وشک نیست که آن در ابتدا نافع ست وخصوصا با سوس یا پست جو ومرهم کافوری مرتب از کافور وچون افیون بلعاب اسپغول که در سرکه برآورده باشند بسرشند نفع بسیار کند وتضمید بمازوی سوده گاهی ردع او کند وهمچنین چرک گوش وحضض گاهی از ریم کردن آنرا منع کند وایضا حضض نیک سودمند ست وکذلک سماق وبراده عاج واقاقیا هر کدام که باشد بسکنجبین ضماد نمایند وهمچنین مازو بعسل سرشته منع استحکام او کنند و مدام در آب سرد بدارند وتسکین درد آن بافیون کنند که این عجیب ست ولعاب اسپغول جید نافع ست ویا بگیرند مازو و پوست انار ترش وقوبال مس وانجیر خشک مساوی وبعسل یا برب انگور یا بجلاب سرشته بران بندند ونزدیک او روغن ورطوبت نبرند چون خوف تقرح کنند واصل السوس وکندر سوده تنها وبا غیر آن وحب الآس مطبوخ برب انگور گاهی ردع آن کند ودوائیکه داخس را دور کند بگیرند صبر وگلنار وکندر ومازو وبعسل آمیخته استعمال نمایند ودوا نیست که بمبردات قیام کند وگاهی فرو بردن در روغن گرم کرده وصبر بران نجات بخشد وزرنیخ وسط کندر بسایند وبران نهند ویا زنگار آهن وایضا شونیز سوده وایضا لعابات ملینه وشحم وهمچنین قرص اندرون وموساس وچرک گوش قبل از ریم کردن آنرا نیکو ست وهرگاه نضج شروع کند تخم مرو وبزر قطونا

بشیر پخته بران نهند و در قرب انتها ورم کردن لازم است که نمک را بسوزند و بزیت سرشته بران نهند که این تسکین درد آن نماید و هرگاه ریم تمام گشت شگاف
لطیف صغیر دهند تا آنچه دران باشد بیرون آید و هنگام اخراج ماده آن بقوابض مثل عدس و گلنار و گل سرخ و مثل پوست کنار و پوست سیب و پوست زعرور
ضماد کنند و بعد از آن آرد ترمس بعسل و هرگاه قرحه کند صبر از افضل علاجات او بود و همچنین کندر بزرنیخ و مرهم زنگار مخلوط بمرهم سفید اسرب و انزروت و آنرا بخرقه
در شراب تر کرده بپوشند و لازم است که درین وقت گوشت را از ناخن از هر طرف جدا کنند و ناخن را که در گوشت بخلد قطع نمایند مرهم جید که آنرا ابولس ذکر کرده
بگیرند زاج سوخته و کندر یک یک جزو زنگار نصف جزو بعسل ساییده استعمال کنند و ایضا مرهم باین صفت بگیرند پوست انار ترش و مازو و توبال مس
و زنگار مس و در عسل آمیخته طلا کنند و بربندند و بر موضع آب و روغن نرسانند و گاهی وقت خوف تاکل احتیاج باستعمال فلدیفون مرتب از زرنیخ و زاج
و زنگار و آهک افتد که این تجفیف آن کند و چیزی افضل ازین نیست و چون از داحس متقرح ریم سیلان کند داغ دهند یا قطع کنند تا ضرر آن در تمام
انگشت عام نگردد طبری گوید که چون ابتدا نماید فصد و تنقیه بمسهل و تعدیل مزاج بماء الشعیر کنند بعده بیخ ناخن را بموم روغن نرم سازند و هرگاه
نرم شود و ریم خارج گردد اگر دران باشد ضماد و سرکه که اندران مازو تر کرده باشند سرشته بربندند و بالجمله تقویت آن موضع بادویه که دران برودت و قبض
باشد مثل ماش و مازو و خرنوب کوفته بسرکه پخته باید کرد و بعضی گفته اند که ضماد از بزرالبنج و اندکی افیون آنرا نفع میکند و هرگاه درد زائل شود و ورم
باقی ماند تحلیل آن بضماد اسپغول در سرکه پخته نمایند و ازین طریق تجاوز نکنند و از دوائیکه معالجه بدان بعد تنقیه بفصد و مسهل میکنند اینست که بگیرند
تخم کتان و کوفته در سرکه بپزند پس آرد جو و زردی بیضه آمیخته با هم بپزند تا نرم شود و بربندند که درد زائل شود و صلابت تحلل پذیرد و اگر دران باشد و آنچه
در داحس تجربه کرده ایم اینست که حلتیت دنبه شگافته بکوبند و بران ببندند و بعد از ان نان جو در آب تر کرده باندک گنجد بار یک سوده بربندند که این ازاله درد
و تحلیل ورم نماید و از معالجات او اینست که دائم این بکار برند بگیرند برگ خبازی و برگ خطمی و برگ بنفشه هر واحد یک مشت و همه را بجوشانند تا مهرا شود و از آتش
فرود آورند و بگذارند تا نیم گرم بماند پس دست را دران نهند و ساعت زمانی بران صبر کنند بعده بگیرند همان برگهای جوشیده و بفشرند و بار یک سوده برانها
اندک افیون و قدری بزرالبنج انداخته بر انگشت که دران داحس باشد ضماد کنند که این نافع ترین اشیا برای اوست پس اگر بعد زوال درد صلابت یا غلظ
باقی ماند لعاب اسپغول و لعاب بزرکتان گرفته بران اندک خطمی انداخته بر تمام موضع ضماد سازند که این تحلیل صلابت او و ازاله الم او نماید ابن الیاس
گوید که هر صبح جلاب از عناب ده عدد آلوی سیاه ده عدد تخم کاسنی سه درم و از شکر سفید ده درم بنوشانند و غذا ماء الشعیر دهند و شربت بنفشه دو درم
ترنجبین ده درم بیاشامند و اگر با آن تپ نباشد غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ سازند و فصد باسلیق کنند و خون بقدر قوت و حاجت برآرند
و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و نقوع مشمش کنند و دست را در برف و آب سرد بدارند تا خدر شود یا دست را زیر جراحت فی برابر آب سرد بدارند و در ابتدا زنگ
آهن و توتیا و گل ارمنی و مازوی سبز خام بسرکه کنند طلا کنند و یا پیاز بروغن پخته بران بندند تا نضج و انفجار یابد و آنچه اندران باشد تحلیل یابد و اگر
بذاته منفجر نشود و بینند که ریم جمع شده بشگافند و ریم بیرون آرند پس علاج بمراهم مدمله سازند انطاکی گوید که اولا ردع ماده بمازو و سرکه و زنگ آهن
کنند بعده اگر عده و حمی حاصل شود فصد در خون معین کنند و شرب نقوع صبر یا هلیله در صفرا و یا تمر هندی بماء الشعیر در هر دو و الا ضمادات مع
ترک تناول مثل لحم و حلاوات کفایت باشد و بهر حال مطبوخ او یا آرد اسپغول و بزر کتان با سرکه یا حلتیت دنبه و مویز و یا بیضه و زعفران و عصفر واجب
بود تا ماده را جمع کند و اگر باین ادویه منفجر نشود بآله شگاف دهند و هرگاه بشگافد باهستگی بفشارند و بران ادویه جاذبه بچسپانند که آن نشود
و آنچه تبرید او ببرف گفته اند نیکوست اگر محض از حرارت باشد و الا سبب مفسد گردد و داحس در پای نیز میباشد و از ضمادات جامعه میان ردع و تحلیل
بزرالبنج و افیون بآب گشنیز ترست و کذا پوست انار ترش و خاکستر چوب آن و صبر و حنا ایضا ذرنبه مینویسد که اگر تپ عارض شود فصد
واجب بود بسبب دلالت او بر خبث ماده و ماء الشعیر سکنجبین یا شربت ورد و نقوع آلو و عناب بنوشند و بر محل آن مازو و صبر و حنا بعسل اگر
تحس نباشد و الا بسرکه طلا کنند و زنگ آهن ایضا و موم با آب چقندر و زیت و اگر تحلیل نشود در روغن گرم فرو برند و با تحلیل بمویز منقی و حلتیت و دنبه

وزعفران کوفته نمایند و کذا خمیرهٔ گندم بزیت و از مجربات شحم انار بنمک و دردی شراب ضماد کردن است و زفت بروغن گل و حنا بگدازند و لطوخ کنند و بعد صابون را بتراشند و با اسپغول و برگ کتان سوده آمیخته و بزیت و آب بجوشانند تا آنکه مرهم گردد و بدان لطوخ نمایند بهر خراج را از داخس و غیره منفجر کند و مجربست ابن نوح گوید که بزر قطونا مضروب بسرکه ممزوج با آب طلا کنند و بران خرقه مبلول با آب بپوشند و هرگاه گرم شود تبدیل آن نمایند و اگر بدین تسکین نیابد احتیاج بانضاج آن افتد و دران وقت برگ سرو در شیر خر ساییده یا دیگر ادویهٔ منفجره ضماد کنند و اگر هیچ همه ناخن در گیرد و ناخن ساقط شود بدان بازی نکنند تا آنچه بروید کج نشود و محمد زکریا گفته که چیزی موافقتر برای داخس از مرهم سفیداب بمر داسنگ و کافور و افیون ندیدم مصنف اقتباس گوید که بعد فصد باسلیق و گرفتن خون و اخرسیم باهی با آب کشنیز سبز حل کرده بیخ سرو نموده ضماد کنند که درد و ضربان و ورم را نافع است خصوصاً در ابتدا و چون کهنه گردد و درد شدید باشد باید که تنقیهٔ بدن بمطبوخ افتیمون اهلیلجی فوالکی علوبخان کنند و یا ماء الجبن بشیر خشت و ترنجبین و گلقند و شربت آلو بخارا علو بخان دهند و جهت تسکین درد بزر البنج و بیخ تفاح و برگ کتان و افیون و حب کاکنج و عنب الثعلب ضماد نمایند و گذاشتن انگشت در زرده بیضه یکساعت تسکین درد و تحلیل ماده نماید و از مخترعات فقیر است و من بارها چنان کردم که در ابتدای ظهور مرهم و خاجیون بر انجا گذاشتم و بعد ولیلی اندکی ریم دران ظاهر شد سپارید و باکه بطلیة خرگوش با آن شانید و روزی سه چهار مرتبه تکرار کردم در دو روز همین تدبیر در یکروز تمامه زائل شد در روز دوم محل منضج بحال خود آمد

طلقیه

مرضی است که ناخن مانند ابرک سفید و براق شود و یا دنی سبب بشکند بسبب استیلای یبوست بران و سببش قلت خون است بجهت ضعف جگر و یا نقصان غذا و یا فساد آن و تشنج رطوبات بحرارت خارج از اعتدال و بقول انطاکی سبب آن سردی و خشکی است که تکثیف و حبس کند علاج بعد از نضج تنقیهٔ سودا بمسهل آن کنند و ماء الجبن بنوشند و روغن بادام یا چربی بر بسیالند و بهر نوع مرطبات بکار برند و بقول بعض متاخرین نضج بلغم بماء الاصول و تنقیهٔ بدن بایارجات کبار کنند و حب السمنه و مغز بادام تلخ و مغز جوز بهر واحد یکتوله در سه بیسه توله موم کیمیم توله گداخته آمیخته ضماد کنند طبری گوید که ماء الاصول پانزده روز بنوشانند پنج روز گلقند و پنجروز سکنجبین و پنج روز بروغن بادام شیرین و هرگاه در قاروره نضج ظاهر گردد تنقیه بمطبوخ افتیمون که در مالیخولیا بکار آید باید کرد و لزوم تناول اطریفل کبیر و صغیر حسب مزاج و فصل کنند و طعام او از اسفیدباجات یا سبجیه یا زیرباجا و سبجیه ماکیان و یا مثل زیرباجات و مزورات سماق و کدو و اسفاناخ و مانند آن سازند و بگیرند زوفای رطب یکجزو و حب المحلب نیم جزو و مغز بادام شیرین دو جزو و باریک ساییده اندک چربی گرده بز تازه انداخته حل کنند تا مثل مرهم گردد بر ناخن ضماد کنند و ببندند و از آب سرد و از گل و سرکه و ترشیها احتیاط نمایند تا ده روز و در هر شبانه روز یکمرتبه بگشایند و ضماد را تازه نمایند و هر قدر که ناخن دراز گردد بتراشند بعد از انکه در آب گرم ساعتی بدارند و بعد چهل روز باین تدبیر نرم شود و برنگ طبیعت خود رجوع کند و طلقیه ازان زائل گردد ابن الیاس گوید که هر صبح مطبوخ اصل السوس و بادرنجبویه هر واحد سه درم با گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز تخم قرطم دهند و هرگاه نضج در قاروره پیدا آید تنقیهٔ بدن بحب صبر یا ایارج یا بمطبوخ افتیمون کنند و بعد تنقیه بزوفای رطب ضماد نمایند و یا بگیرند چربی بط و مرغابی و بز و مغز ساق گاو و روغن بنفشه و روغن تخم قرطم و از ان موم روغن ساخته بر ناخن ضماد کنند و یا حب المحلب با چربی بز کوفته ضماد سازند محمد شریف گوید که علاجش نوشیدن ماء الاصول با شربت اصول و مطبوخات از اصل السوس و گاوزبان و بادرنجبویه با گلقند است و تغذیه بنخوداب از لحوم خفیفه فاضله و تا ظهور نضج برین مواظبت نمایند پس تنقیه بحب ایارج یا بمطبوخ افتیمون کنند بعده تضمید بشحوم لطیفه مثل پیه ماکیان و غیره سازند انطاکی گوید که شربت اصول با گلقند شکری صبح و شام بدهند پس همچنین مطبوخ افتیمون مع ملازمت فرو بردن ادر در روغنهای گرم و قیروطی معمول از موم و روغن کنجد و سفیده و لعاب اسپغول پس اگر سخت گردد لازم بروغن کنجد و روغن بادام و لعاب حلبه و شیر با در میان نهند

برص اظفار

آنست که بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود و سببش رطوبت لزج غلیظ فاسد است که زیر ناخن بایستد و این سریع الزوال سهل العلاج است

علاج بعد از نضج تنقیه رطوبات غلیظه از مسهل بلغم کنند و بعد آن صمغ پسته و خاکستر سم بز و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه ضماد نمایند و گویند که ضماد مغز تخم زیتون و آرد تخم سرخ و پیه گاو و کذا قفر الیهود و کذا دردی خمر و راتینج و کذا زفت رطب و موم زرد مساوی و کذا زرنیخ زرد و زفت رطب و کذا گوگرد و علک البطم و کذا امیران و کذا شب یمانی و برگ کبر و عسل و کذا حرف بعسل و موم و بزرکتان سوده و کذا زفت خشک و مثل او موم زرد و ضماد و شرب قطر اسالیون هر واحد قالع سفیدی ناخن ست شیخ میفرماید که بگیرند جوز السرو و کوفته بسرکه و آرد و خصوصاً آرد ترمس مساوی آمیخته ضماد کنند که قالع برص کند و همچنین بزرکتان بحرف و کذلک دردی سوخته بزرنیخ سرخ و راتینج آمیخته و زفت رطب درین باب عجیب ست خصوصاً بزرنیخ سرخ و با جوز السرو و غری السمک عجیب بالغ النفع ست و ایضاً بیخ حماض بسرکه طلا کردن طبری گوید که اگر در بدن فضول باشد بسبیل اول آنست که بمطبوخ موافق یا معجونی که در ان ایارج و غاریقون و تربد و سقمونیا افتد تنقیه کنند و امر بغرغره نمایند و مصطکی بخایند و لعاب دهن بریزند و غذا لحوم حملان بریان قلیه ناشفه یا فروره ناشفه مثل نان بزیت بریان کرده و بیخ چقندر مطبخ و مری مالح و سرکه و مانند آن سازند و بگیرند زفت رطب یکجزو و علک الانباط یکجزو و باهم آمیخته بران اندک خاکستر سم بز و بیخ نی کوفته بیخته اندازند و بر ناخن بدفعات متواتر ضماد کنند و در هر سه روز تجدید ضماد نمایند بعد از انکه در حمام داخل کنند و آنرا بشویند و گاهی علک الانباط تنها بروغن زیت حل کرده استعمال می‌نمایند و ایضاً زیت تنها استعمال میکنند و گاهی بیخ نی سوخته با خاکستر چوب انگور و سرکه جوش داده ضماد می‌نمایند صاحب کامل گوید که بگیرند گوگرد زرد و زرنیخ سرخ مساوی و باریک ساییده بسرکه سرشته بر ناخن طلا کنند و یا بگیرند دبق و زرنیخ هر واحد یکجزو و ذراریح ربع جزو و ثافسیا نیم جزو و همه را باریک ساییده بسرکه کهنه سرشته بر ناخن بنهند و یا بگیرند حلبه و بزرکتان و باریک ساییده بسکنجبین سرشته بر ناخن طلا کنند ابن الیاس گوید که علاجش تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه غلیظه بحب ایارج یا بمطبوخ تربد ست بعد ازان بگیرند ذراریح و دبق مساوی و کوفته بیخته بسرکه کهنه سرشته بر ناخن ضماد کنند و یا بگیرند دردی سرکه کهنه و زرنیخ و بدان ضماد نمایند و یا بگیرند بیخ نی فارسی سوخته و خاکستر سم بز و ثافسیا مساوی و کوفته بسرکه کهنه سرشته بدان ضماد سازند تحفه گوید که بگیرند علک البطم و زفت رطب و خاکستر سم بز هر واحد اندکی و در سرکه خمر آمیخته ضماد کنند دیگر زرنیخ راتینج ذراریح ثافسیا هر یک قدری بسرکه خمر آمیخته ضماد نمایند دیگر جوز السرو ترمس راتینج گرفته ازان ضماد سازند انطاکی گوید که علاج آن مثل برص ست و مخصوص آن ضماد زرنیخ سرخ و زفت بحناست بعضی گویند که زرنیخ سرخ و جوز السرو برابر در سرکه آمیخته ضماد کنند و کذا زرنیخ و راتینج بزفت تر سرشته نفع دارد و یا زرنیخ زرد بعسل سرشته طلا کنند و یا بشحم لبلاب دارد و حلبه و صمغ بلوط ضماد نمایند و زفت رطب بدفعات بسیار طلا سازند و شب بعسل سرشته یا ذراریح بسرکه سرشته و کذا ثافسیا بدبق و یا دردی سوخته و راتینج ضماد کنند

جذام اظفار و تقشف آن

جذام اظفار عبارت از غلظ و اجتماع ناخن ست و تقشف الاظفار تشنج و بازگشتن و خم شدن ناخن باشد و گویند که در جذام اظفار ناخن از غایت خشکی مثل استخوان پوسیده گردد که متحجر شده ریزه ریزه گردد و این مرض در اکثر از انصباب سودای احتراقی زیر جلد عارض شود و کم ست که این بدون ظهور قوبای سوداوی در بدن حادث شود و این دلیل ردیست منذر بجذام بود بلکه آن جذام است غیر آنکه این در جمیع اعضا و جمله بدن نباشد و شیخ میفرماید بسا است که سبب این فالجی باشد که ناخن را عارض شود و هر گاه اراده رویدن جدید کند و بدان رفق نکنند و از مس کثیر اشیای سخت حفظ آن ننمایند و الم رسانند پس ناخن جدید بشکل ردی بر آید و در پیدایش خود برین شکل استمرار نماید علاج بروغنها و مغز ساق گاو و موم و روغن و مرهم داخلیون و چربی ماکیان و بط و بز و مانند آن بمالند و دردی لوزه نیز مفید بود و چون ملایم شود بکارد بتراشند تا بشکل طبیعی آید و اگر این تدبیر بعد از تنقیه سودا و ماء الجبن کنند نافع تر باشد و الیف آنکه بعد تنقیه بفصد اکحل و شرب ماء الجبن بکرات و مرات مرهم باسلیقون و رسل و کافوری استعمال کنند و گویند که ضماد بزرکتان و موم و عسل و کذا حلبه و کذا انگوزه و کذا صمغ بطم نافع تشنج الاظفار ست و بقول اهل هند برای درشتی و ناهمواری ناخن هرتال و مویز هر دو باریک ساییده طلا کردن مفید ست و پوست کهنه بر ناخن ضماد کنند پس چوب آکس بسوزند و دود آن بر ناخن رسانند اقوال جمهره شیخ الرئیس مینویسد که اینچه سببش سودا باشد

از تنقیهٔ او چاره نباشد اگر عام ببدن باشد و همه ناخنها همچنان شده باشند و اصلاح غذا برای آن از اوفق اشیا است و کسیکه به بثر ریشه ناخن مبتلا شود
ادمان نماید اظفار او مستوی گردد و اگر سودا مختص بیک ناخن باشد واجب است که علاج بمعالجات موضعیه کنند و از معالجات موضعیه برای او است
که ناخن را نرم کنند و آنرا برای خراشیدن و هموار نمودن مهیا سازد مثل استعمال آهک و زرنیخ بران پس آنچنان گردد که بکارد خراشیده شود هر قدر که خواهند
و همچنین کثرت تضمید آن بثفل بوزه که این برابر کردن آن آسان کند و همچنین اگر احتمال آن کند موم بمالند و آنرا هموار سازند و صمغ سرو ضماد نیکست
برای نرم کردن او است و ایضا بزر کتان برای تشنج آن نیکو است و چربی میش اگر چند روز بران ببندند و بگذارند آنرا نرم کند و اگر نرم نشود چند بار اعادهٔ
او کنند تا آنکه نرم شود و آمادهٔ هموار گردد طبری گوید که علاج آن فصد باسلیق است و استفراغ بمطبوخ افتیمون و اصلاح خون او و تسکین حرارت آن
باغذیهٔ محموده مثل بچهٔ ماکیان و شوربای ماکیان و بیضهٔ نیمبرشت و مانند آن و کسی را که این علت ظاهر شود امر بخوردن کاسنی و کشنیز سبز که خوردن
کاهو در بعض اوقات میکنیم و از خوردن عدس و پیاز و سیر و هر آنچه خون او را فاسد و متغیر گرداند اجتناب نمایند و لزوم تناول اطریفل کبیر کنند و در بعض
اوقات تناول جلنجبین صرف آنرا نفع کند و ناخن را موم روغن مغسول بمغز ساق گوزن ضماد کنند و اگر یافته نشود مغز ساق گاو گیرند و دائم بعمل آرند
پس اگر ناخن بطول ابتلا کند باید که علاج قبول کرده اگر دراز نشود و دران رقت و ملاست ظاهر نگردد اعادهٔ استفراغ نمایند و رو بمزورات صرف کنند
و از جماع منع فرمایند مجوسی گوید که ادمان طلا بروغن بنفشه در موم گداخته باید کرد و بالزوم مرهم داخلیون محلول بروغن بنفشه و روغن بادام شیرین کنند
و ضماد ناخن بمصطکی در روغن بان حل کرده بمویز منقی سرشته بعمل آرند جرجانی و ایلاقی گویند که اگر بسبب خشکی بود علامات و اسباب آن بران گواهی دهد
تدابیر مرطبه باید کرد و هر صبح شیر تازه بخورند و روغن بادام خوردن هر صبح با قدری شکر یا اندکی سکنجبین سود دارد و ناخن راست شود و تخم کتان و پیه گوسفند
گداخته نهادن و چند روز بسته داشتن تشنج را ببرد و ناخن را نرم کند و اگر بسبب غلبهٔ سودا بود اول تنقیهٔ بدن بانواع استفراغها نمایند و تبدیل مزاج کنند
و مالیخولیا بکار برند و ضماد مذکور نهند ابن الیاس گوید که فصد باسلیق کنند اگر بدن از خون سوداوی ممتلی باشد بعد از آن تنقیهٔ بدن بمطبوخ
افتیمون یا بحب آن کنند و اغذیهٔ محمود حسن الکیموس مثل شوربای لحوم حملان و ماکیان و تیهو و دراج خورند و از اغذیهٔ غلیظه مولد سودا
حذر کنند و بگیرند چربی بزجوان و پیه بط و مرغابی و مغز ساق گاو و موم صاف و روغن بنفشه و از آن موم روغن ساخته بر ناخن ضماد نمایند

تشقق اظفار و تقشر آن

یعنی شگافتن ناخنها پس آنچه از تشقق اظفار در طول از طرف سرهای او بود و از آن اجزای تیز سر برآید و بگوشت بخلد و ایذا رساند آنرا اذناب الفار
و اسنان الفار نامند و سبب این عرض غلبهٔ یبوست بر بدن و انصباب خلط سوداوی است علاج مثل جذام اظفار علاج کنند و ایضا اگر از
خوردن گل و غیره مسددات جگر ناخنها از هم پاشیدن گیرد تخم کاسنی گل سرخ شاهتره هر یک شش ماشه مویز منقی ده دانه جوشانیده صاف
نموده شیرهٔ مغز بادام مقشر شیرهٔ تخم خشخاش شیرهٔ خیارین هر یک چهار ماشه نبات یکنیم توله داخل کرده بدهند و مالیدن حرام مغز بر روغن کنجد تازه
عجیب است و کذا اسفند روس سوده بروغن بادام بر آتش قوام نموده از مجربات است و یا سرکه یکحصه در روغن کنجد دو حصه بجوشانند و دران قدری موم
انداخته بگدازند و چون مثل مرهم شود طلا نموده باشند شیخ میفرماید که درین از تنقیهٔ بدن باستفراغ خلط سوداوی اگر غالب باشد چاره نیست و ادویهٔ
موضعیه اینست که سرگین بنمک طعام و دردی سرکه ضماد کنند و یا پیاز عنصل بریان و خصوصا بروغن کنجد طلا نمایند و یا بزر کتان و حرف بعسل ضماد
کنند و بر بندند و حرف و سماق سیر و سوده آنرا نفع کند و اجزای باریک را قلع نماید و یا بسرگین و سرکه و یا بسرگین و نمک و دردی شراب طلا سازند و این جرب و تقشر را
نافع بود و همچنین مصطکی بنمک جریش گداخته طبری گوید که علاج تشقق اظفار در عرض ترطیب بدن باغذیهٔ مرطبه و نوشیدن مریض ماء الجبن
و لزوم آبزن و حمام و منع او از جماع بالکل و امر باستنشاق روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو است و چیزیکه بدان ناخن را ضماد کنند [illegible]
که مغز بادام با تخم خطمی سوده با شیر تازه یا بشیر زنان حل کرده ضماد سازند تا آنکه ناخن از گرد [illegible] قطع کنند و اما تشقق اظفار نزد [illegible] آنها که آن معروف

باشان الفار ست و این از قلت مواققت هوا بآن و یبس مستولی بر غذای آن بود و علاجش تضمید بجلد الیخم ست و حفظ او از هوا و ترطیب بدن آن و خراشیدن بسوهان اندک اندک هر روز تا آنکه از ان شقاق زائل شود بعده لزوم او حب المحلب بمغز بادام شیرین و مغز پنبه دانه سوده بلعاب اسپغول حل کرده و تجدید او هر روز دو بار و علاج این و علاج شقاقیکه در عرض بود واحد ست و بالجمله دانستن این امر واجبست که شقاق ناخنها و استیلای تقشف بران نمیباشد مگر از یبس خون و غرض طبیب در علاج او اصلاح مزاج و تبدیل آن و لزوم مریض بحمام و تنقیه بادویه مخرج سودا و رطوبت فاسده اگر بدن مریض ممتلی باشد و بعد تنقیه بدن حقنه بروغنها و آب کلّه پاچه و مشروب لعابات بسیار نیکوست **ابن نوح** گوید که علاجش اسهال سودا و ترطیب مزاج ست و ناخن را بنمک جریش و مصطکی باهم سرشته ضماد کنند و یا تعاهد غسل او بنمک کنند و خاصة وقت قطع کردن آن، و یا بشحوم و مخها و روغنها و موم ضماد کنند **ابن الیاس** گوید که تنقیه بدن از اخلاط سوداوی بمطبوخ افتیمون یا بمعجون نجاح کنند و ترطیب مزاج بدن بعد تنقیه بماء الجبن مع سکنجبین ساده نمایند و غذا مزوره ماش و نخود و مغز بادام و اسفاناخ و لحوم ماکیان و بزغاله و حملان دهند بعده پیه بط و بزو لعاب بهدانه و لعاب اسپغول بر ناخن ضماد کنند و یا بسیر پیش و سرکه کهنه ضماد نمایند و یا بگیرند دردی سرکه و زفت و میعه سائله و بدان ضماد کنند

تقلع اظفار و تقصع آن

یعنی برکنده شدن ناخنها و تجربه آن اگر بسبب زیادتی رطوبت مسترخیه موجب استرخای سر انگشتان باشد و بواسطه آن ناخن از جای خود جدا گردد یا متقصع شود حسب زیادتی استرخا و کمی آن علامتش آنست که با وی درد نباشد و اگر بسبب حدت خون باشد که بیخهای ناخن را تباه کند چنانچه در داحس میشود علامتش اینست که با آن خلش و درد بسیار با قلق بود و خجندی گوید که این در اکثر از اسباب خارجی مثل ضربه و سقطه یا عقر عارض میشود و انطاکی گوید که بسبب تقلص استرخای ناخن استیلای ماده بر ناخن ست پس منقلب شود یا مسترخی و گاهی منقلع گردد علاج آنچه از استرخا بود علاجش مانند علاج استرخای مطلق و فالج کنند به تنقیه بدن از بلغم و جز آن و اد هان علاج استرخا زائل کنند و آنچه از حدت خون باشد علاجش بعلاج داحس کنند و فصد باسلیق و حجامت ساق و مسکنات حدت خون بعمل آرند طبری گوید آنچه بسبب رطوبت باشد تنقیه بمعجون کنند ایارج فیقرا افسنتین هر یک نیم درم غاریقون تربد سفید هر واحد دو دانگ گل سرخ رب السوس هر واحد یکدانگ کوفته بیخته بمطبوخ سقمونیای مشوی آمیخته بعسل بسرشند و بعد پیختن بآب نیمگرم بخورند و بعد از ان امریقی بآب مطبوخ شبت و ترب و عسل و سکنجبین دو روز متواتر بنمایند و چون احشا پاک گردد بموم روغن آنرا چرب کنند و اگر از حدت خون باشد علاجش فصد هر دو صافن و نهادن محاجم بر ساقین و لزوم شربت عناب و ماء الشعیر و تسکین حدت خون بکاسنی و سرکه و کاهو و جدی و ماهی هاربای تازه بروغن بادام بریان کرده و مانند آن باید کرد و اگر با تقلع اظفار دموی تغیر در شبها باشد آن منذر بجذام بود و اگر این بگزیدن مار یا هوام دیگر باشد علاجش همانست که در باب سموم آنها بیاید **ابن الیاس و خجندی** گویند که اگر با آن ورم و درد باشد فصد باسلیق کنند و اخراج خون بقدر قوت و واجب نمایند و برگ مورد و گلنار باریک سائیده بر ناخن ضماد کنند و یا آرد گندم بروغن زیتون سرشته ضماد سازند و یا بگیرند گوگرد زرد و با مغز ساق گاو و پیه بز جوان سائیده بر ناخن ضماد کنند و این طلا نیز نافعست آرد گندم یکجزو کبریت زرد نیم جزو با چربی بز سائیده ضماد کنند **انطاکی** گوید که علاجش تنقیه بفصد و غیره ست و بوضعیات مصالح اطراف مثل موم و زفت و صمغ و مازو

احتقان دم و موت آن تحت ظفر

یعنی بند شدن خون و مردن و منجمد گردیدن آن زیر ناخن سببش گشادن شعبه رگی زیر ناخن ست بسبب ضربه یا کثرت خون و مانند آن پس خون از ان بیرون آمده زیر ناخن محتبس و منجمد گردد علاج هر روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن بمکند و آرد باقلا و سرطان نهری و زرنیخ ضماد نمایند و یا قنطوریون بمیفختج ضماد کنند شیخ سفیر باید که علاج آن دو مخلوط برفت کنند و بدان ضماد نمایند و اگر کفایت نکند بلکه احتیاج اجل ست افتد باید که ناخن را آهستگی

شق مورب با آلت تیز دهند تا خون از زیر آن برآید و اگر از زیر ناخن منقلع گردد خون را سائل کنند و ناخن را برابر تحت او با بستگی بچسپانند تا وقایه گردد
و درز نکنند بعده رعایت تا چند روز نمایند و اگر در آنجا از رداب باشد ناخن را بکشند و یا برفق شق نمایند و رد کرده ببندند و گوشت را نشر اشتند
که در عظیم بزرگتر از داخس هیجان نماید بلکه بدان بپوشند و بر ناخن آب و روغن نیمگرم بریزند و در آخر مرهم باسلیقون نهند طبری گوید که علاج جنتس
فصد است و تنقیه با این ضماد بگیرند سرطانات نهری و صاف کرده با زرنیخ سرخ بپزند بعده بر ناخن نهند که این خون را زائل کند و طلای آن بزرنیخ سرخ تنها
این عمل کند و اگر بدن مریض ممتلی باشد استفراغ با دویه موافق مزاج او و اصلاح غذای او آنرا نفع کند بعضی متاخرین ذکر کرده که چون شیشه ماهی با سرکه پخته
بر ناخن طلا کنند آن خون محتبس سیال گشته تحلیل کند مولف گوید با شیوه کبیر آرد کرسنه و زرفت و سرطان نهری در سرکه بپزند ضماد نمایند [illegible] تخم حب در سرکه طلا نمایند نافع است

صفرت اظفار یعنی زردی ناخن

سببش قلت خون و استیلای صفرا بر آنست علاج تخم خیار با سرکه ضماد کنند و تقلیل صفرا نمایند بمسهلات آن بعد تنقیه ضماد از طحلب و برگ بید و کشنیز سبز را
نافع است و سپیده و مسکه تنها نیز نافع بود شیخ میفرماید که بازو و شب سوده بچربی بط یا بزهره گاو سرشته ضماد کنند و یا تخم خیار را با یکی ساییده با سرکه سرشته
انطاکی گوید که علاجش مثل یرقانست و ضماد تخم خیار [illegible] با پنجه سود است صفرت و خضرت اظفار علاج تیرگی و سبزی ناخنان بقول انطاکی که علاج
تخم کرفس و زیت است مع تنقیه یا بر یک شدن و شکستن ناخنها سببش [illegible] برگ حنا در روزی هفت مرتبه بلکه
زیاده ضماد نمایند و تخم حنا با شیر یک پیاله تا چهل روز دهند و همچنین ضماد برگ گلاب و تخم کاسنی [illegible] گلاب و برگ آن تا صحت
حاصل شود و بادام [illegible] دهند و بالائی شیر [illegible] دیگر [illegible]

رض اظفار

یعنی کوفته شدن ناخنان علاج در ابتدا برگ مورد و برگ انار و آرد گندم با روغن گل ضماد کنند بعده [illegible] ضماد سازند [illegible]
[illegible] و برگ انار و [illegible] آرد گندم [illegible] روغن [illegible] بریان کرده ببندند [illegible] ضماد نمایند
برگ سرو و [illegible] گندم [illegible] هفت باشد بروغن گل [illegible] رنگ کنند و بر ناخن بپیچند و بالای آن چند روز
بول کنند و در وجع و ورم بسیار نافع بود شیخ میفرماید که اول صرف برگ آس یا برگ انار نرم سوده ضماد کنند بعد از آن ملینات پس اگر سرهای [illegible]
ناخن را انتشار حادث شود بران تخم معروف و دیگر ملینات استعمال کنند جرجانی و ایلاقی گویند که درد و ناخن کوفته شدن آن برگ مورد [illegible]
کوفته ضماد کردن سود دارد و انار ترش پخته در شراب سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود زیره و مغز [illegible] صواب [illegible] کوفته سود دارد
و مغز پسته [illegible] کوفته نفع دارد و سپیده مرغ و سپیده بط و سپید کرده با سرگین بز کوفته و سرشته با سرگین گاو ضماد کردن نافع است و اگر کبود شده و خون در آن
مرده باشد آرد گندم با زفت [illegible] ضماد کنند صاحب کامل گوید که آرد گندم [illegible] ضماد کنند و یا [illegible]
سرشته بر ناخن [illegible] نمایند انطاکی گوید که هرگاه ناخن کوفته شود آنرا [illegible] ضماد آس [illegible] و این [illegible] تنقیه باید

انشقاق و حکه اظفار

یعنی برومیدن و خاریدن ناخنان علاج با آب دریای شور و اگر نشود بشویند و یا بآبیکه عدس و کرسنه در آن جوشانیده باشند بشویند و بلیوس
و زفت و انجیر مطبوخ مفرد یا مرکب ضماد نمایند و در خارش بروغن گل چرب داشتن نیز سود دارد ابو منصور گوید که در چرب و تقشر
ناخن بسرکه و شونیز طلا کنند و یا بنمک و ترمس و یا دردی شراب بسرکه و یا بعفص و روغن کنجد ضماد نمایند

تدبیر اقلاع ظفر

یعنی کندن ناخن اگر ناخن از قرحه حادث در اصابع وغیر آن فاسد گردد و اراده بر کندن آن باشد بهم داخلیون ضماد کنند تا نرم شود بعد آن

زرنیخ زرد و سرخ و جاوشیر بروغن بادام تلخ سوده طلا کنند و یا زفت در زیت بگدازند و بران زرنیخ سرخ و گوگرد زرد باریک سوده انداخته ضماد نمایند تا آنکه منقلع گردد و بعد انقلاع لزوم محافظت او کنند تا ناخن که بعد آن بروید کج نروید شیخ میفرماید که از حیلها در قلع ظفر روی در شکل و در رنگ و در سایر عیوب آن تا بدل او ظفر نیک بروید اینست که بگیرند صمغ سرو و بدان ناخن در دناک را چندروز ضماد کنند تا نرم شود بعده در بیخ آن سوزنها بخلانند و از آن خون بسیار سائل کنند بعد از آن بران سیر کوفته یکشبانه روز بربندند پس در هر روز و شب دو مرتبه سیر تازه بندند که این ساقط گرداند و ایضاً ادامت تضمید او بموییز جبلی بسقوط از ادنی تدبیر گرداند خصوصاً چون بدان جاوشیر بیامیزند یا کبریت بحری سوده ضماد سازند و آزاد و یهٔ قویه برای قلع ظفر کبیکج است و ایضاً دبق بلوط و شافسیا و زرنیخ و ذراریح بسرکه آمیخته ادامت تضمید بدان کنند و در هر چند روز بکشایند و ایضاً زرنیخ زرد و سرخ و گوگرد زرد و علک البطم بسرکه ضماد کنند و در هر هفته بکشایند ابن نوح گوید تدبیر آنکه ناخن را بیفگند اینست که بعض ادویهٔ لینه ضماد کنند تا آنکه نرم گردد بعد از آن مر و جاوشیر و زفت تا مرهم گردد ضماد نمایند و یا بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و روغن بادام و مر و صمغ البطم مساوی و بملایمت بجوشانند تا آنکه او را قوام لازق حاصل شود بدان ضماد کنند و سه روز بگذارند و یا بگیرند کندش سیاه و قردمانا و شونیز و خردل و نانخواه و تخم جرجیر هر یک دو درم شکم ذراریح ده درم و بسرکه بسایند بصمغ البطم سرشته استعمال نمایند و یا بزفت طلا کنند و بران زرنیخ سرخ و گوگرد مساوی سوده بپاشند و یا مویزج در روغن مویز کوهی با سرکه ضماد کنند حفظ ظفر تا نیکو بروید چون ناخن جدا شود واجبست که انگشت را پوشیده دارند و از هوای سرد و گرم و از آسیب دست و جامه و غیر آن نگاهدارند و تا خیر استعمال او در امور عادیه نمایند و موافق ترین تدابیر اینست که انگشت را غلافی بسازند چون کلاهی از نقره و غیر آن بشکل انگشت و دران سوراخ بود تا هوا بالکل از ان منع نگردد و اگر منع هوا بسبب گرمی یا سردی مفرط واجب گردد بپارچه بپوشند و شکل این کلاه چنان باید که انگشت از طرف ناخن از آن غلاف آزاد باشد چنانکه مماس او نباشد و از طرفهای دیگر ملاقی بود و یکدو ماه بر انگشت بدارند تا وقت کشادن ناخن خوب تر بر آید و بعضی را پیوسته با مراض ناخن بسیار خیر دو این طلا آنرا سود دارد مصطکی سه درم سماق دو درم مصطکی را در روغن بیامیزند و سماق حل کنند

امراض متفرقه

و از انجمله است کثرت عرق و آنرا پنج سبب است یکی سببی از اسباب خارجی مثل کثرت حرکت و ریاضت و ملاقات گرمی هوا و آفتاب و آتش و جز آن دوم دفع طبیعت مادهٔ مرض را سوم امتلای بدن از طعام زیاده از حاجت چهارم امتلای بدن از اخلاط پنجم استرخا و ضعف قوت ماسکه و اتساع مسام طریق تشخیص این اسباب باید که نگاه کنند اگر در مرضی بروز بحران واقع شود سببش دفع طبیعت باشد مادهٔ مرض را و الا حال تقدم کثرت حرکت و ریاضت یا ملاقات هوای گرم و قرب آتش و خوردن دوای گرم بپرسند اگر سببی ازین اسباب خارجی بوده باشد سببش همان باشد و الا اگر با صحت قوت بود سببش امتلا باشد پس اگر کثرت تناول غذا فوق طاقت باشد و آمدن عرق در پی شکم بود سببش امتلای بدن از طعام باشد و اگر با وجود خلو شکم و قلت اکل عرق بسیار آید سببش امتلای بدن از اخلاط باشد و اگر ازین آثار هیچ نباشد و فتور قوت و ضعف بدن روز بروز بود و سقوط اشتها و خفقانیت و غشی هر لحظه پدید آید سببش ضعف قوت ماسکه و کشادن مسام باشد و انطاکی گوید که در عرق فساد و نفع از جهت کثرت و قلت و اعتدال او واقع شود پس افراط در وی آن قوتها را ساقط و ضعیف بتحلیل کند و بحرکت عنیفه و بعجز قوتها و معده از غذا بسبب تحلیل و کثرت نشف باشد خصوصاً اگر در خواب اشتداد نماید و گاهی بسبب ضعف ماسکه و قوت دافعه یا بسبب غلبهٔ حرارت بود پس ماده رقیق شود و عروق و مسام بکشاید و علامت اول وجود سبب است و در باقی عرق برنگ خلط فاسد باشد و ابن هبة الله گوید که واجب است دانستن این امر که اسباب فاعله برای تحلیل بسیار است یا لطافت ماده بود چون حال در نزف یا کثرت آن چون حال در سکر یا تخلخل مسام چنانچه امر در حجام جاری میشود و یا از خارج حادث شود مانند هوای گرم و دوای جاذب یا نهوض قوت مثل عرق در تپ حاده عقب شرب آب سرد و یا بسبب ضعف قوت ماسکه چنانچه استطلاق با صحاب غشی عارض شود و آنچه محقق شود بسبب اضداد این اسباب مذکوره محقق گردد و گویند که هرگاه عرق در عضوی کثرت نماید آن عضو علیل یا ضعیف باشد علاج تدبیر افراط عرق بقول شیخ و ابن عباس و جرجانی و غیرهم در اعراض حمیات حاده مسطور شد بالجمله اگر با وجود کثرت عرق

قوت قوی باشد حبس آن نکنند و تنقیهٔ بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیدهٔ کاشغری بروغن گل بمالند و گل ارمنی و مازو و گلنار و گل سرخ
و مرداسنگ بروغن گل و لعاب اسپغول آمیخته بر بدن مالیدن مفید بود و ایضاً آنچه از دفع طبیعت روز بحران باشد حبس نشاید کرد که مضرست
مگر آنکه خوف ضعف گردد و آنچه بسبب فرط حرارت هوا و غیره باشد مقام در مساکن بارده و جلوس زیر خیشات مبلول بگلاب کنند و آنچه از امتلای
طعام باشد تقلیل غذا کنند و گرسنگی و ریاضت اختیار نمایند و آنچه از امتلای اخلاط بود و تنقیهٔ بدن از اخلاط بمطبوخ هلیله و مطبوخ فواکه و حب ایارج
و حب صبر و حب قوقایا بحسب مراعات ماده و مزاج نمایند و تقلیل طعام کنند و روغن مورد بمالند و آنچه بسبب اتساع مسام بود و مشروبات و اطلیه
سدد مسام و حابس عرق بکار برند مثلاً برنج و سماق و کشنیز خشک و عدس و عناب خیسانیده یا جوشانیده آب او بنوشانند و شربت خشخاش نیز
نفع دارد و روغن گل که در آن مازو سوده آمیزند و یا روغن مورد که در آن اندک سفیداب آمیخته باشند بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ و گل سرخ
سائیده بگلاب یا آب مورد یا آب برشتهٔ شاخ انگور یا آب بارتنگ بر بدن طلا کنند و یا آب لف کرم یا مرداسنگ و مازو سوده و یا آب غوره
و صندل و کافور و یا بروغن سفرجل طلا نمایند و ایضاً مازو و سفیداب ارزیز باریک ساخته بروغن گل آمیخته بر بدن بمالند و یا گل ارمنی و مرداسنگ
بگلاب طلا سازند و مورد و گلنار و گل سرخ و اقاقیا و حضض و کندر و صندل سرخ هر واحد بروغن گل یا گلاب سائیده طلا کردن نفع دارد و جمیع لعابات
بارده چون لعاب اسپغول و بهدانه مالیدن مفید ست و قیروطی مرتب از روغن بادام و غبار آسیا و موم سفید و مغز ساق گاو یا چربی بط و مرغ دفع
عرق مینماید و غذا که حبس عرق کند هریسه ست و گوشت سکسو و گوشت گاو و امثال آن هرچه غلیظ بود و از جملهٔ حیله باز داشتن عرق آنست که جامه
بسیار بپوشند و بهوای خوش بنشینند و عرق پاک نکنند **اقوال اطبا** سویدی گوید که طلای صندل سفید بر بدن در حبس دررو عرق مجرب است
و طلای آب عنب الثعلب و مازو و کذا برگ آس تر و خشک و کذا روغن گل گرم و کذا گلاب و کذا آب حی العالم و کذا آب بید و پاشیدن مرتک و کذا اسلک
و کذا مازوی سبز و کذا شب یمانی و کذا اقاقیا کندر و کذا کهربا هر واحد باریک سوده و مالیدن آب بهی و کذا زیت انفاق و کذا روغن تخم ... و کذا کافور
ریاحی و نوشیدن آب آهن تاب هر واحد منع دررو عرق کند سعید گوید که اگر خروج عرق باسراف نماید و قوت بکثرت تحلل ضعیف گردد بدن از روغن مورد
یا روغن بهی بمالند و بر آن سفیداب ارزیز پاشند و مازو و مورد و گل ارمنی و مرداسنگ و شب یمانی بگلاب یا آب آس ترکرده بر بدن طلا کنند
و علاج عرق پای مالش بشب محلول در آب ست و بحنا و برگ سوسن زیر پا خضاب کنند و با آب قمقم بشویند و با آب مورد یا برگ آن یا برگ طرفا بمالند
انطاکی گوید که تنقیهٔ خلط غالب و اصلاح مزاج بتعدیل و مالش بدن بقوابض مثل مورد و گل سرخ و مازو و عدس و انواع طین و صندل و سرکه نمایند
خجندی گوید که علاج نوعیکه سببش اتساع مسام باشد مسح بدن بروغنهای قابض مثل روغن گل و روغن سفرجل و روغن مورد ست که با آن مانند
سوده و گل سرخ سوده و گل ارمنی و صندل و کافور و مانند آن آمیخته باشند **صفت** دوائیکه حبس عرق کند اگر کثرت نماید کشنیز خشک پوست سماق
برنج مغسول هر یک ده درم در سه رطل آب بپزند تا یکرطل باقی ماند و از آن سه اوقیه بنوشند بر نهار و اما علاج نوعیکه بسبب حرارت هوا باشد
شربتی از سکنجبین یا شربت عناب ست یا نقوع فواکه و اشربهٔ مقویه از فواکه حامضهٔ مقویه چون شربت حماض و لیمو و شربت انار و مزورات ترش مثل زرشکیه
و حصرمیه و ریباسیه و خلیه و سماقیه بلحوم خفیفه از بچهٔ ماکیان و تناول کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه و رائب و دوغ گاو و نبات و تنقل میوه های ترش
مثل سیب و سه آلو و زعرور و مانند آن و بدن را با آب برگ خلاف یا آب برگ سیب یا برگ بهی یا آب برشتهٔ شاخ انگور یا آب آس یا آب بارتنگ یا آنچه
که حاضر باشد بمالند و بر بدن صندل و گل ارمنی و گلاب طلا کنند و گاهی احتیاج بفصد و اخراج خون بقدر حاجت و قوت افتد و در آن مبالغه نکنند
حکیم علی در مجربات خود مینویسد که گاهی عرق سرد نه از قسم بحران باشد و نه از قسم عرقیکه در اواخر نوبتهای تپ میشود و نه از بسیاری مواد بلکه ...
عرق سرد مردم را بسیار میشود خصوصاً ناقهین را پس نزد ما معجون یاقوتی و عرق چوب چینی بسیار خوبست و این دوا برای دفع کثرت عرق از مجربات است
گزمازج هشت جزو شب یمانی گل ارمنی هر یک پنج جزو مرداسنگ مازوی سبز سفیدهٔ کاشغری هر یک ده جزو روغن مورد پانزده جزو ادویه را در روغن ...

بالای سنگ بسایند چندانکه حل شود در ظرفی نگاهدارند و بمالند و اگر عود غرقی را مانند صندل صلایه کرده با گلاب سرشته بر بدن بمالند نافع است و اگر پیراهن را بآن تر کنند و خشک کرده بپوشند نیز مفید و مرداسنگ عجیب نافع است و اگر برگ مورد گل سرخ صندل بگلاب بجوشانند و جامه بدان تر کرده بپوشند نیز حبس عرق کند مولف اقتباس نوشته که اگر از استرخای قوت ماسکه باشد علاجش خفیف از معالجه استرخای مطلق نمایند با تقویت معده و بعد از حصول تنقیه بدن این ماء اللحم دهند گوشت بچه بز سه آثار چوزه مرغ چهار عدد گنجشک نر پنجاه عدد لوره پانزده عدد بهمن سرخ و سفید شقاقل تودری قاقلین پوست بیرون پسته پوست ترنج هریک پنج توله سعد حب الآس زرنب سنبل الطیب گل گاوزبان اندرجو شیرین هریک سه توله نارقیصر کبابه خندان خولنجان چوب چینی هریک چهار و نیم توله شاهتره بادرنجبویه شونیز بسباسه جوزبوا قرنفل هریک هفت توله زعفران یکنیم توله مشک عنبر اشهب هریک سه ماشه نبات یکنیم آثار عرق صندل و عنبر و گاوزبان هر واحد یک شیشه گلاب پنج شیشه ابریشم خام برگ گاوزبان هریک یکنیم پاو شب خیسانیده صبح برگ ریحان و ترنج و نعناع همه سبز هریک قبضه اضافه نموده چهار شیشه عرق کشند شربتی از چهار توله تا نه توله با شربت [illegible] لولوی و ملوبجان هفت ماشه دهند بسیار نافع است و همچنین عرق بیدمشک و لعاب بهدانه و نشاسته و گندم در سفیدی و زردی بیضه سنگ پشت آمیخته ضماد کردن مانع این عرق است اطبای هند نوشته اند که این حب ... برای سببیت عرق آمدن در دست و پا نافع است شنگرف مغز تخم [illegible] هریک یکدرم [illegible] زرد سوخته سه درم فلفل [illegible] که ترش آمیخته بسایند [illegible] سازند و یک حب صبح و یک شام خورند و ایضا برای حبس عرق کف دست و پا [illegible] با آب حل کرده و یا آرد مونگ بریان و یا برگ ببول [illegible] و یا برگ کنار [illegible] بمالند و یا [illegible] بریان و [illegible] زرد سوخته جدا جدا یا یک ساخته بر دست و پا بمالند و یا [illegible] ضماد نمودن و [illegible] سائیده بر کف دست و پا مالیدن نیز نافع است و یا بادنجان با برگ کوکنار [illegible] و آب جوش داده با آن عضو را تر کرده بمالند و ایضا تخم [illegible] سیاه سوخته سائیده بقدر یکماشه تا دو هفته خورند و یا پوست درخت نیل [illegible] در دیگ بجوشانند فرو آورده بخار آن رسانند هرگاه [illegible] گرم شود از آن [illegible] بیخ [illegible] در سایه خشک ساخته بسایند و نیم توله شهد بخورند تا هفت روز

احتباس عرق

سبب آن یا تکاثف مسام بود یا قلت رطوبات یا غلظ و لزوجت اخلاط یا ضعف قوت دافعه و تشخیص این اسباب چنان باشد که اگر مریض مقام در هوای سخت سرد یا غسل بآب سرد یا آبهای قابضه کرده باشد سببش تکاثف مسام باشد و اگر بدن او لاغر بود و تقدم اقامت [illegible] یعنی هوای بسیار گرم و خشک اتفاق افتد سببش قلت رطوبات باشد و اگر با [illegible] و ثقل و امتلا بود سببش غلظ اخلاط باشد و اگر افراط خروج فضول معتاده بوده باشد سببش ضعف قوت دافعه بود **علاج** اگر بسبب تکاثف جلد باشد آب گرم که در آن شبت و بابونه و اکلیل و قیصوم پخته باشند بر بدن ریزند و هرگاه جلد تر گردد بدست و پارچه خشن خوب بمالند و روغن بابونه یا [illegible] قلقل سوده یا روغن شبت یا روغن غار بمالند و مریض را از سکونت در مواضع بارده و از مقام در مکانیکه هوای او سرد باشد منع کنند و اگر بسبب قلت رطوبات در بدن باشد ترطیب مزاج با آشامیدن ماء الشعیر و روغن بادام و حریره نشاسته و شوربای لحوم فربه و شراب ممزوج بآب کنند و بر بدن آب نیمگرم شیرین ریزند و روغن کدو و نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر بسبب غلظ اخلاط باشد بعد نضج تنقیه بدن بمسهل بلغم و حبوب مسهله خلط غلیظ مثل حب ایارج و حب قوقایا کنند و امر بتقلیل غذا نمایند و روغن شبت و بابونه و ادهان محلله ملطفه مثل روغن زنبق و خیری بمالند و یا بوره ارمنی سوده بروغن غار یا بآب فاقلی آمیخته بر بدن بمالند پس اگر خروج عرق تاخر نماید دارچینی و شونیز و قصب الذریره بر بدن طلا نمایند و روغن [illegible] بمالند انطاکی گوید که قلت عرق تعفین و نتن و امتلا و عسر حمیات واجب میکند و آن یا بسبب غلظ خلط و غذا باشد و علامتش امتلا و ثقل است و یا بسبب تکرج جلد مثل سردی بود و علامتش حصول آنست و علاج آن تنقیه و استعمال مفتحات و حمام و تنقیه جرگ بود

بعد ازان تدهین بچیزیکه مرخی و مفتح باشد و عرق آورد مثل روغن بادام و ماء الخیار و قصب الذریره و شیر زنان و اعتدال عرق مطلقاً ملطف و مجفف بود و بشره را پاک کند و تعدیل اخلاط نماید پس تعدیل عرق بروجه مقتضی آن واجبست و بدانند که آنچه مدر فضلات مثل حیض و بول بود ادرار عرق نماید و آن مذکور شد سویدی گوید که چون پودینهٔ نهری در دیگ کوچک سربسته بجوشانند و نزد مریض آورده سر او بکشایند بنوعیکه بخار آن بجلد او برسد ادرار عرق مجربست و کذا شرب انیسون و مسح او بر بدن مجرب من ست و تبخر بدین بقدر دانگ آن کرویا و شتی ست و کذا حب بلبسان و کذا تخم انجره و شرب پودینهٔ نهری و کذا آب گرم در ابتدای نوبت تب یا بعد خروج از حمام و کذا حلتیت مقدار نخود و آش حب شنان مخلوط بمطرون و کذا آب رماد مخلوط بزیت و کذا زفت بر پشت مریض لاسیما در حمام و کذا روغن یاسمین و کذا روغن تخم ترب و کذا روغن ایرسا و شرب و بخار اقحوان و پاشیدن زهرهٔ ملح بر بدن و طلای عسل و آرد جو و بادام تلخ و کذا حب المحلب و آرد جو و عسل و کذا شمام و کذا آب کرفس و خوردن انجیر خشک و کذا پوست بیخ ترب و کذا پسته و کذا کرفس و شرب و طلای زیره و کذا فطراسالیون و شرب و ذرور جعدهٔ جبلی و کذا قسط تلخ و کذا سلیخه و کذا مشکطرامشیع و کذا بنجاسف و کذا قیصوم و کذا زراوند مدحرج و کذا حب الغار هر واحد ادرار عرق نماید محمد اکبر مینویسد که هرچه مفتح مسام بود عرق می آرد و از تدابیر خارجیه استحمام ست و ریاضت و انکباب بر آب گرم و امثال آن و ایضاً آب کرفس و گلاب و قدری سرکه و روغن گل بهم آمیخته بر بدن مالیدن و کذلک روغن بابونه تنها یا با بورهٔ ارمنی آمیخته و روغن غار و بلسان و روغن سوسن و آب ترمس با بزر او و ازانجمله معرقاتست و از تدابیر داخلیه شرب سکنجبین ساده یا بزوری با آب کاسنی آمیخته و شربت گل و بنفشه همین عمل دارد و تناول نخوداب و قلیهٔ زردک ازین قبیل ست و آب بغایت سرد در تابستان نوشیدن از معرقات ست

عرق الدم

و او آنست که خون صرف از راه عرق آید و این قلیل الوقوع ست و کمتر به میشود و اگر عرق مخلوط با خون آید آنرا عرق دموی گویند و سبب این مرض حدت خون و رقت آنست بمخالطت صفرا مع ضعف قوت ماسکه علاج فصد صافن اقدام کنند و شیرهٔ عناب و لعاب بهدانه و شیر نیلوفر بنوشند و هرچه مسکن خون و کاسر حدت آن بود چون نقوع زرشک و کاسنی و کشنیز و عناب و توت شامی و زردالوی ترش و اناردانه و شربت آلو و عناب و سماق و انجبار و امثال آن بیاشامند و از مسهل صفرا تنقیه کنند و بعد حصول تلطیف و تنقیه چیزهای قابض که در کثرت عرق مذکور شد مثل پوست انار و آس و برگ طرفا و جوز السرو و گلنار و کوکنار و غبار آسیا و جفت بلوط با آب تمقم طلا نمایند و مالیدن ماء التمقم بر بدن نیز فائده میکند و از اغذیه آنچه مغلظ و مبرد بود بخورانند ابن الیاس گوید که هر صبح سکنجبین ساده صادق الحموضت و گلاب هر واحد ده درم بنوشند و یا عناب ده عدد در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین ساده ده درم بران انداخته بیاشامند و یا هر روز نقوع مشمش یا فواکه هر واحد ساده و قیمه سحرگاه بخورند و غذا مزوره تمر هندی یا زرشک یا اناردانه و مغز بادام شیرین و اسفاناخ سازند و یا کاسنی سبز غیر مغسول با سرکه بخورند و غذا نان جو در دوغ گاو و یا آب رائب تر کرده بخورند و عناب و آلوی طری و ثمر و رطب تنقل نمایند و بدن را با آب مورد یا آب لف گرم یا آب برگ بید یا سبز بمالند و اگر بخواهند گل ارمنی و سماق ساییده با آب عصی الراعی یا آب بارتنگ آمیخته بر بدن طلا کنند و اگر صاحب این مرض متحمل فصد باشد فصد باسلیق نمایند و اخراج خون بقدر قوت واجب و فصل کنند

تغیر رائحهٔ بغل و کنج ران و بدبوی عرق و بول و براز

بدبوی بغل را صُنان گویند و بفارسی گنده بغل نامند و بیشتر ظهور این علت در جاهای پوشیده مثل بغل و کنج ران و زیر خصیتین بود و باشد که از تمام بدن بوی بد آید بالجمله سبب این عفونت اخلاط یا عرق و حدت آنها و حرکت آن بسوی جلد ست و اعانت میکنند بران حرکات مشوشهٔ اخلاط و خاصةً حرکت جماع و ترک غسل جنابت و حیض و تاخیر آن و چیزیکه خاصیت او تحریک مواد حریفه بسوی ظاهر بدن باشد چون حلتیت و حلبه و سیر و پیاز و بیخ انجدان و برگ او و خردل و ترب و جرجیر و مانند آن علاج بعد از نضج تنقیهٔ خلط متعفن کنند و بعد تسکین حدت اخلاط تبرید

وسکنجبین دهند واغذیه مناسبه مثل بچه مرغ وتیهو با سرکه پخته خورانند واز اشیای مذکوره وریاضت وتعب وجماع احتراز نمایند وبدن
وبغل را از آب نیمگرم بشویند وشب یمانی وبرگ سوسن وسنبل الطیب وصندل ومرداسنگ ساییده بمالند ویا مرداسنگ گل سرخ کافور را
بگلاب ساییده طلا نمایند ومداومت حمام کنند واگر این مواضع متقرح شود اول بسرکه وگلاب بشویند بعد آن دوای مذکور طلا کنند
ذکر ادویه یونانیه وهندیه که بوی بد را قطع کند مر مخلوط بشب یمانی وزرورد وکذا مر بآب نعناع بستانی آمیخته وضماد بدان وکذا
بادیان یکدرم مر شش درم سوده بشراب ریحانی سرشته خشک نمایند وباز ساییده بدان کبوس سازند وکذا اکل حرشف مطبوخ بلحم وکذا
استفاف ابهل هر روز یکدرم وکذا کبوس سماک بمسک وکذا خوردن بادنجان بگوشت فربه وکذا اطلای برگ نمام وکذا چرک نقره وکذا
قثاء الحمار خشک کرده وکذا تخم حرمل سوده وکذا شیح بستانی سوخته وکذا پوست بیخ توت وکذا مقل الیهود هر واحد قطع بوی بغل کند
وگویند که اگر سنگ بصری بگلاب سوده بر کاسه سفال نو بمالند وعود را بر مجمر سوخته آن کاسه را بر بخار عود گذارند تا خوشبو گردد بعد از آن
توتیا بر بغل بمالند گنده بغلی برود **دیگر** برای بدبوی عرق ریوند خطائی یکدرم جوکوب نموده شب در پنج دام آب ترکرده در شبنم گذارند وصبح
صاف نموده بنوشند ومتصل آن نان گندم بروغن چرب کرده تناول نمایند **طلا** نافع صنان شب یمانی یکجزو ومرداسنگ چهار جزو
نرم ساییده بآب برگ شفتالو آمیخته در بغل بمالند وبقول اطبای هند برگ آڑو ساییده در بغل بمالند بعده بآب گرم بشویند وشستن بغل
بآب مطبوخ پوست درخت جامن وبرگ آن نیز مفید بود **دیگر** اسپند سوخته وهمچنین پوست بیخ اونٹ کٹاره ساییده در بغل مالیدن
نافع ومالیدن جمیع عطرها عرق را خوشبو میکند دیگر که مجرب نوشته چنین که بابان بخور بند قدری ازین بگلاب سرشته در بغل بمالند **اطلیه**
که بدن را جلا دهد ونرم کند وبوی عرق دور سازد صندل زعفران اگر تگر لوده خس همه را باریک ساخته اطلیه سازند **دوا** گل انبه ناشگفته
یعنی مور کوفته بیخته دو حصه ازین با یکحصه بسباسه آمیخته نگاه دارند وصبح وشام یک کف یا کم وزیاده بخورند از اعضا وعرق بوی خوش آید
اگر دو هفته مداومت نمایند **ایضاً** سفیده قلعی بازو مساوی سوده در روغن گل آمیخته مالیدن واز آب جوشیده بادنجان بدن را شستن
وناگرموته تخم سویه چیرونجی ساییده مالیدن مانع بدبوی عرق ست **اقوال حکما** شیخ میفرماید که علاج فساد رائحه جلد عام اینست که
اصلاح خلط باستفراغ واصلاح مزاج به تبدیل کنند وانچه بهضم او بکیفیت وکمیت جید باشد تناول نمایند ودر حمام وغیره بدن را پاک
کنند ونباشد انچه عرق را خوشبو کند مثل سلیخه وفلنجه وایضاً کرفس وحرشف وهلیون وهر مدر بول منقی خون از عفونت بخورند لیکن
بعض آن مثل هلیون بول را بدبو گرداند وانچه آنرا نافع ست شرب نقوع مشمش خوشبوست وخوردن نفس مشمش وتر بدن چون آب آس
وآبیکه در ان شب یمانی گداخته باشند وسوسن وطبیخ نمام ونعنع وپودینه ومرزنجوش وبرگ سیب وبرگ بید بمالند وایضاً آس سوده
بمالند وایضاً صندل خاصه وسعد وفقاح اذخر وقصب الذریره وسرو وگل سرخ خاصه ومرزنجوش وشاهسفرم واشنه وبرگ ترنج
وپوست او وبرگ سیب وبرگ سوسن بسیار نافع ست وایضاً قرص گل سرخ بمسک وایضاً انچه تسدید مسام ومنع عرق کند مثل مرداسنگ
وتوتیا وخاکستر برگ سوسن وشب ومانند آن ومر وصبر وروغن مورد وروغن گل ست **واما علاج صنان** واجب ست که علاج کرده شود
دران بعد تنقیه اگر احتیاج آن افتد بتوتیا ومرداسنگ عربی واقلیمیا وخاکستر آس وآبیکه در ان شب حل کرده باشند وگاهی این را
مصندل میکنند وبکافور مخلوط میسازند **قرص جید** بگیرند صندل وسلیخه وسک وسنبل الطیب وشب ومر وسادج وگل سرخ هر واحد
یکجزو وتوتیا ومرداسنگ سفید کرده هر واحد سه جزو وکافور نیم جزو وبگلاب قرص ساخته استعمال نمایند بعد خشک کردن **ایضاً** بگیرند گل سرخ
یکرطل بغدادی وسک وسنبل وسعد ومر وشب هر واحد ده درم وبگلاب قرص سازند واستعمال کنند **ذرور** که بوی بدن را خوشبو گرداند
وارباب امزجه حاره را نفع کند بگیرند سعد وسادج وفقاح اذخر وسنبله سائله هر واحد ده درم گل سرخ خشک وبرگ مورد هر واحد بیست درم

سعد و قفاح اذخر و ساذج را بشراب ریحانی تر کرده خشک کنند و بسایند بعده بران گل سرخ و برگ مورد سوده اندازند و زعفران را بگلاب حل کرده با دو دیگر باقی آمیزند و در سایه خشک کرده بسایند و بعد استحمام بدن را خوب از عرق پاک کرده ادویهٔ مذکوره بران پاشند دیگر که قطع بوی عرق بد بو کند و اصحاب امزجهٔ بارده را نیکوست بگیرند سنبل الطیب و قرنفل و حماما و عود بلسان و سلیخه هر واحد سه درم قسط و اظفار الطیب و سنبل هندی و دار صینی هر واحد دو درم برگ مرزنجوش و سنبل سوری هر واحد چهار درم میعه سائله را در شراب حل کنند و باقی را در آب تمام بسایند و بدستور سابق استعمال کنند دیگر که بوی عرق را قطع کند بگیرند دار صینی و سنبل هندی و اظفار الطیب و قسط هر واحد دو اوقیه گل بحیره و خبث اسرب و سفیداب مغسول هر واحد نیم اوقیه شیح و سنبل رومی هر واحد یک اوقیه زعفران و گل سرخ خشک هر واحد سه اوقیه ادویهٔ خشک را با هم ریز بسایند و زعفران بشراب ریحانی حل کنند و استعمال نمایند

شدت بدبوی براز و ریح و علاج آن

این بسبب عفونت اخلاط و بسبب تناول اشیائیکه از خاصیت او اینست مثل اشترغاز و سیر و جرجیر و گندنا و انجدان و حلتیت میباشد و ایضا بسبب لیکن بدبو این را جودت هضم دور میکند و تناول چیزیکه عفونت را بسوی جلد و بول مائل میگرداند مثل حلبه که ایرق و بول را بدبو میکند و بدبوی براز دفع میسازد و شراب خوشبو بوی براز را زائل مینماید

در نتن بول

اسباب بدبوی بول بعینه اسباب بدبوی براز است و ایضا مدرات مثل هلیون و مانند آن که این بوی بدن را خوشبو و بوی بول را بدبو میکند و ایضا قروح مثانه و علاجش سهل است بدانچه معلوم کرده اند جالینوس و ابلاقی مینویسند کسانی را که بوی بغل و بوی عرق ناخوش آید هر وقت که خواهند در تن اسلا باید استفراغ باید کرد و خود را حمام پاکیزه دارند و جامه پاکیزه پوشند و ذرورهای خوشبو بکار برند و از طعامهائیکه بوی عرق ناخوش کند پرهیز کنند و هر صبح از چیزهائیکه بوی عرق را خوش کند اندکی بخورند چون سلیخه وغیره که در قول شیخ گذشت و اگر حرشف در آب بپزند و آن آب بخورند ادرار بول کند و عرق را خوشبو گرداند و گنده بغل را زائل کند و هر دانگ سپید را بسایند و بگلاب تر کنند و قرصها ساخته در میان گل سرخ تازه نهند و خشک کرده باز بسایند و بکار برند و توتیا را بآب و نمک بشویند و خشک کرده بگلاب و کافور بسرشند و بکار دارند و سبب بدبوی براز دو چیز باشد یا عفونتی در امعا باشد و یا خوردن چیزهائیکه براز را گنده کند و علاجش آنست که امعا را بایارج فیقرا پاک باید کرد و طعام لطیف باید خورد که قوت هاضمه بران مستولی شود تا عفونت بدان راه نیابد ابن الیاس گوید که علاج تغیر رائحه مغابن و جلد و نتن عرق آنست که هر صبح جلاب از تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم با آب سرد بنوشند و یا سکنجبین ببرف سرد کرده بیاشامند و یا بگیرند عناب و آلو بخارا هر واحد ده عدد و شکر و ترنجبین هر واحد ده درم و یا بجای آب انار ریش بیخم آنها افشرده با شکر و یا آب هندوانه هر کدام که باشد سه اوقیه بنوشند و تلیین طبیعت بثمار الفواکه مع فلوس خیار شنبر و ترنجبین کنند و یا هر روز نقوع مشمش شصت درم با ترنجبین ده درم بخورند و غذا مزوره انار دانه یا زرشک یا تمر هندی یا بتو یا مش و مغز بادام و اسفاناخ باشد و صاف از تعب و ریاضت و تعرض از آفتاب حذر کند و هرگاه بدن از اخلاط حادهٔ حریفه پاک گردد بدن را بآب گرم که در آن آس و شب یمانی و گل سرخ جوشانیده باشند بشویند یا بگیرند برگ سوسن و صندل و مرداسنگ مساوی و بدان بغل و کنج ران بمالند و یا بگیرند مرداسنگ عربی بگلاب و باریک ساخته با آن اندکی کافور بسایند و طلا کنند و یا بگیرند مازو و توتیای کرمانی مساوی و با گلاب نجیب سحق کرده در بغل طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی چهار درم قرنفل یک درم و بسایند بگلاب قرص سازند و در سایه خشک کرده وقت حاجت استعمال کنند و یا بگیرند برگ سوسن و بسایند و بگلاب آمیخته طلا نمایند و یا بگیرند توتیای کرمانی و گل سرخ و مسک و سعد و سنبل مساوی و باریک سائیده بگلاب آمیخته بر مغابن طلا کنند و از انچه بوی بدن و عرق را خوش نماید تناول حرشف و نقوع مشمش خشک است و گاهی متغیر میشود بوی بدن و مغابن و میان انگشتان قدم و زیر پستان مردم فربه بسبب عرق شور و تریح اخلاط رقیقه بخار و بزرعفنه بسوی آن و علاج او فصد باسلیق و اخراج خون بقدر قوت و واجب است استفراغ بمطبوخ هلیله است و صاحب او از اطعمه حریفه و شیرین و تعرض شمس در ایام گرم و حرکت در هوای حاره ترک کند و بدن را بآب گرم مطبوخ مورد و شب یمانی بشویند و در آب سرد در آید

وذرور این ادویه استعمال کنند گل ارمنی و مرتک و گلنار و توتیا و حنای سوخته و پوست انار مساوی کوفته بیخته بر مغابن بپاشند و یا بگیرند برگ سوسن
و شب یمانی مساوی و بر مغابن و میان اصابع قدم بپاشند و اگر مواضع متقرح گردد هر روز بسرکه و آب اندک سرد بشویند و در ان مرهم عروق (?) استعمال
کنند و یا بگیرند شب یمانی و کزمازج برابر و کوفته بیخته بآب مورد سرشته طلا کنند و گاه باشد که بدبوئی در جلد سر عارض شود و اگر حدوث این در مشایخ
و یا اطفال بسبب کثرت رطوبات و ضعف اعصاب ایشان میباشد و علاجش تنقیه بدن از اخلاط بلغمیه بحب ایارج و حب بنفشه است و غذا مزوره
نخود و مغز حب القرطم و بگیرند برگ سوسن و توتیا و مرداسنگ و جوز السرو سوخته و دقاق کندر اجزا مساوی و کوفته بیخته بآب آس سرشته طلا کنند نجیبی (?)
گوید اکثر فساد بوی عرق بسبب فساد هضم ثالث و رابع عروقی و عضوی میباشد و گاهی از تاخیر غسل جنابت و حیض بود و از چیزهائیکه بوی عرق
بد بو را قطع کند مرداسنگ سفید کرده و توتیای مغسول و برگ آس و توبال نحاس و گل سرخ سوده و صندل و کافور مخلوط بعض آن ببعض دیگر یست
هر کدام که حاضر باشد و اما اکثر فساد بوی براز بسبب فساد عارض در هضم اول یعنی معدی میباشد و گاهی بسبب اخلاط ردیه حادثه عفنه در بدن بود
یا از تناول اشیائیکه از خاصیت او این امر باشد و علاجش اینست که بر جودت هضم صبر کنند و طعام نخورند تا آنکه انهضام تام مفهوم شود و گرسنگی
غالب گردد و شراب معتدل المقدار نتن براز ببرد لیکن چون کثرت آن نمایند بدبوئی او زیاده کند و اما سبب نتن بول در اکثر سوء هضم ثالثی ای کبدی
میباشد و گاهی قروح کلیه بود و آنچه بدبوئی بول را بالخاصیت ببرد کندر و سکبینج و مصطکی و بعض صموغ و طرخون است و علاج ضعفان بشرب
اشربه حامضه مثل شربت تمر هندی و سکنجبین ساده و شربت انار و غوره و مانند آن بر برف سرد کرده است و تلیین طبیعت بآب انار
بشیرخشت و شربت ورد و نقوعات مشمش که در ان زرشک و گل سرخ باشد و بعد تنقیه غسولات و ذرورات نتن عرق استعمال کنند و این ذرور که آنرا نافع
کنند مرداسنگ عربی بگلاب و کزمازج و توتیا مساوی سائیده و اندکی کافور اضافه کرده در بغل بقوت بمالند قرشی گوید که عثمان (?) را مالش بغل سعد
و برگ سوسن و بیخ آن و آس سوده خصوصا سوخته و توتیا و مرتک و شب و صبر و مر نفع کند ازینها بگلاب و مشک و کافور اگر با آن حرارت مفرط
باشد خوشبو سازند و همچنین مشک و سنبل و گل سرخ و برگ سیب مفرد و مجموع ابن هبة الله گوید که این ذریره بوی بدن را خوش کند سعد
و ساذج هندی و فقاح اذخر و گل سرخ خشک هر واحد دو جزو صندل سفید سه جزو کوفته بیخته بگلاب و کافور سرشته خشک کنند و باز دیگر
سائیده بر بدن بپاشند و آبیکه در ان گل سرخ و مورد و مرزنجوش جوشانیده باشند بشویند و چیزی مزیل تر برای عرق بد بو از نوشیدن شراب
و خوردن بلیمون (?) و حرشف نیست و از آنچه قطع بوی عرق کند مرداسنگ عربی و توتیا و صندل و برگ سوسن است و بگلاب بشویند انطاکی گوید که در
تغیر بوی تنقیه خلط بفصد یا غیر آن نمایند بعد از ان اکثار شستن جلد بسرکه و مالش و مثل مازو و گلنار و کافور و جوز السرو و مرداسنگ و مرتک بگلاب
و شب و مر و آب مورد کنند طبری گوید بدبوئیکه در سر حادث شود بغیر جراحت از عفونت خلط دسم بود که زیر جلد سر حاصل شود و یا بخارات بسوی
آن مرتقی گردد پس گرم شود و از جلد سر بعد فساد و گرمی خارج شود چنانچه خلط بعرق برآید و از ان بدبوئی گردد و اکثر این در اطفال بسبب کثرت رطوبت
و قلت ریاضت و در مشایخ بسبب فساد رطوبت و قلت حرارت حادث شود و علاج این بعد استفراغ موافق استعمال این طلاست برگ سوسن
یکدرم مرداسنگ یکدانگ توتیای کرمانی یکدانگ پوست شجر صنوبر دو دانگ جوز السرو سوخته یکدانگ دقاق کندر دو دانگ همه را سائیده بشراب ریحانی (?) حل
کرده بر سر طلا نمایند و برای اطلای دیگریست بهتر از ان و این علت را مع قطع بدبوئی آن زائل کند بگیرند مر صاف کندر هر واحد نیم درم سماق یکدرم و بسباسه (?)
و نبیت (?) یا بگیرند روغنهای که در حل کرده بر سر طلا کنند و این بر دوی (?) کند و از آنچه در ان استعمال کنند آب مطبوخ این ادویه است بگیرند عفص بلوط و گلنار
و پوست انار و مازوی سبز و برگ علیق و سوسنج (?) و برگ کبر و برگ حنا و در آب بجوشانند تا حمرا شود و بسر ریزند و سر را بآن بشویند و عقب آن سرکه که در ان
اندک نوشادر حل کرده باشند استعمال کنند و این الطف چیزیست که استعمال او درین علت دیده ام ایضا او گوید که گاهی بعض مردم را جلد
و عرق ایشان بدبو گردد و این اکثر زیر بغل و زیر پا میباشد و چون عرق کنند و این بدبوئی بر انواع مختلف بود و هر واحد از ان مناسب خلط موجب او بود

پس آنچه مثل بوی الیهٔ حملی باشد آن از عفونت رطوبات محتبسه بود که در اورده آنقدر گرم نشود پس چون ترشح کند و بعرق خارج شود بآن بوی عفینه
مؤدی گردد و آنچه بوی او مثل بوی ملح مالحه باشد آن از فساد خون و رطوبت و اخلاط غیر نضیجه عفنه بود که در بدن گرم شود و آنچه مثل بوی سباخ باشد آن
از رطوبات مالحه بود که احتداد و عفونت یافته غیر آنکه کمتر از آن بود که مورث حمیات گردد و بوهای دیگر بسیار است که چون این اخلاط مذکوره با یکدیگر مرکب شود
ظاهر گردد و پس بوی بغل معروف بصنان است و بوی جلد بذفر و بوی قدمین بمفس و علاج این همه قریب بیکدیگر است و ابتدای علاج این آنست که طبیب
بقوت مریض و مزاج او نظر کند اگر متحمل استفراغ باشد ماء الاصول تا هفت روز بنوشاند بعده استفراغ او بمطبوخ افتیمون کند و بعد از چند روز تنقیه
بحب قوقایا کند و بعد از ان احشای او را مثل جگر و طحال و معده مس کند اگر در ان فسادی باشد اصلاح آن نماید و تعدیل مزاج او کند تا هضم او جید
گردد که بعد جودت هضم بوی عرق و جلد خوشبو شود و عفونات زائل گردد و تدبیر او مائل گرداند در علاج او بسوی جهت مخالف بمقابل اخلاط موجب این بدبوی
هر خلط که باشد و بعد فراغ ازین بسوی تدبیر مریض در ماکل و مشرب او عود کند و از اطعمه که بول و براز و عرق را بدبو گرداند مثل انجدان و حلتیت و محروث
و مزروه بیضه و حلبه اجتناب نماید و بر اطعمه که از سرکه کنند و شکر و زعفران و بچهٔ مرغ و تیهو و مانند آن ساخته باشند از انچه خون صحیح پیدا کنند و بسرعت هضم
گردد متوجه شود و بعد فراغ ازین جلد و بغل و قدمین او را باین طلا کند بگیرند برگ سوسن و بیخ آن و گل سرخ و پوست عدس و تخم انار و طلع خشک
و در شراب خوشبوی یکشبانه روز تر کنند بعده بوزن شراب آب بران ریزد و دو جوش دهد بعده مریض را در حمام بنشانند تا عرق کند و آب بر خود بریزد و عرق او را
پاک کند پس بر بدن او آن آب بریزد و بدان بغل و زیر قدم او بمالد و در خانهٔ سرد آنرا بیرون آرد و ساعتی بدارد بعده باز بسوی حمام ببرد و بران آب نیم گرم بریزد
بعد از ان بر بدن او دو سه روز این دوا بریزد بگیرند زرنب و اشنه هر یک دو درم پوست ترنج یک کف و بگلاب بجوشانند تا قریب بچهار شدن برسد بعده
آن آب را صاف کرده در ظرف پاک انداز و بران گلاب و اندک مشک و قدری کافور انداز و باهم آمیزد و مریض را در حمام داخل کند و عرق آرد و بدن او پاک
نماید پس این آب بران ریزد و جمیع بدن او و زیر بغل و قدم بمالد و بعد آن آب نیم گرم بران بریزد که باین تدبیر بوی جلد و بغل او خوشبو گردد و آنچه بوی بغل
و زیر قدم قطع کند توتیای کرمانی و مرداسنگ و مرصاف و خاکستر جوز السرو و خاکستر خرنوب نبطی و خاکستر پوست انار ترش و پوست شجر کافور
و آنچه برای ملوک بهر قطع بوی بغل و زیر قدمین بسازند این است که بگیرند توتیای کرمانی و اقلیمیای فضه و مرداسنگ مربی و خاکستر جوز السرو و پوست انار
و همه را در شیر خرگوش اگر یافته شود و الا بگلاب و آب پوست شجر کافور سرشته تا ده روز خمیر کنند بعده بگلاب حل کنند و در قرع و انبیق بچکانند که از آن آب
خوشبو بچکد پس هرگاه احتیاج بقطع بدبوی بغل و قدمین افتد آن موضع را بدان آب بمالند که بدبوی را بالکل قطع کند بعض اوائل ذکر کرده اند که آن بسبب
که از عضو و عرق بوی بد البته قطع کند بغیر ضرری که عضو را لاحق شود و ابو ماهر جوارشی ترکیب داده که هر که را بوی جلد او بد بود بعد تنقیه و اصلاح غذا
آنرا امید داد این نسخهٔ اوست هلیله سیاه بروغن بادام بریان کرده بیست درم زرنب و برگ شجر مریم هر واحد سه درم مصطکی و قرنفل و کندر هر واحد پنج درم
طالیسفر و نارمشک هر واحد چهار درم برگ فرنجمشک برگ بادرنجبویه هر واحد ده درم عود غرقی یکدرم همه را کوفته بیخته بعده عسل بقدر حاجت گرفته اشراب
برهم زنند تا متحمل گردد پس بآتش نرم بجوشانند و کف او بردارند تا صاف گردد بقوام آورده از آتش فرود آرند تا سرد گردد بعد ان ادویهٔ مذکوره بسرشند
بسرشتنی رقیق اگر فصل سرما باشد و غلیظ بسرشند اگر زمانه گرما بود و وقت حاجت استعمال کنند که این جوارش دوای عجیب است بوی جلد و بغل را قطع
ایضاً بمقامی دیگر مینویسد که گاهی تعفن کنج ران و بغل و زیر پستان مردم فربه را عارض شود و این علت از فرط عرق بود و اکثر آن مردم فربه را حادث شود
که در اعضای ایشان شکنها باشد از فربهی و سبب این عرق شور یا عرق عفن است که از اخلاط عفنهٔ حریفه متحلل گردد پس هرگاه مردم فربه عرق کنند یا حمام
نمایند و عرق کنند مثل این مواضع مذکوره و حرکت کنند آن مواضع متعفن شوند و مجرا شوند پس گاهی خشکریشه گردد که زیر او ریم شود و بوی بد آید و نکایت بزرگ
گردد و سبیل علاج کسیکه از مثل این علت بترسد این است که از حرکت کردن در تابستان منع کنند و امر بنشستن در آب سرد در هر روز یکبار نماید و فصد و استفراغ
ماده کنند بعد از ان در ان موضع این ذرور استعمال کنند بگیرند برگ سوسن خشک دو درم توتیای بصری سه درم گلنار و گل سرخ و گل ارمنی هر واحد یکدرم نیم

حنای سوخته و پوست انار هر واحد دو درم حضض و ثلث درم کافور کیانک و همه را سابیده بسرکه سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده بدارند و هرگاه
ارادهٔ استعمال او باشد بسرکه و گلاب آنرا حل کنند و بر موضع طلا نمایند و اگر خواهند که بطریق ذرور استعمال کنند قرص نسازند و بر موضع آنرا بپاشند و این
ذرور عرقی نامند غیر آنکه ابو عمران موسی بن سیار اختیار کرده که قرص آن سازند تا اجزای آن مختلط گردد و من بطریق ذرور و قرص آنرا تجربه کردم و قرص را نافع تر
یافتم و هرگاه موضع متقرح شود بسرکه بشویند و مرهم عروق بسرکه دران استعمال کنند و نسخهٔ آن اینست بگیرند عروق اصفر یکدرم مرداسنگ یکنیم درم
سفیداب یکدرم و ثلث درم و همه را خوب بسایند و سوم روغن بروغن گل سازند بعده بران این ادویه اندازند و آن بر آتش باشد بعد ازان فرود آرند
و بگذارند تا نیکو بمانند پس در هاون انداخته تسقیه بسرکه دهند و بسایند و تا ممکن بود تسقیه ازان دهند و استعمال کنند **گیلانی** گوید که ادویهٔ مستعمله
که در خوشبو کردن بوی جلد نفع کنند گاه این فعل بسبب تخفیف مبعد بهر مواد از قبول عفونت مفسد رایحه نمایند مثل سلیخه و گاه این فعل بتفتیح مسام کنند تا
دران رطوبات محتبس نگردد و بوی فاسد نشود مثل کرفس و گاه این فعل کنند بباز گردانیدن مواد عفنه از جهت جلد و آن مثل لیمون ست که این رطوبات
عفنه را بسوی جهت بول حرکت میدهد و اما ادویهٔ مستعمله از خارج اکثر آنچه این فعل کنند بتسدید مسام و تکثیف جلد نمایند پس دران آنچه رایحه آنرا فاسد کند
نافذ نشود فلهذا میباید که تکثیر ازین ادویه نکنند تا از تولید اورام و حمیات را ایمن باشند **صفت** دوای مرکب نافع بگیرند مورد خشک و صندل سفید و سعد
و قصب الذریره و پوست ترنج و مرزنجوش و شاهسفرم و اشنه و گل سرخ و سک و سنبل و شب مساوی الاجزا کوفته بیخته بر بغل استعمال کنند و گاهی
درین اندک کافور افزوده میشود و بدانند که این مرض سهل العلاج ست الا آنکه اگر علاج آن کنند استتباع او امراض دیگر کند و مرداسنگ را چون در سرکه حل کنند
و بر بغل طلا نمایند صنان آن بزودی زائل شود مگر آن کم ست که مورث مرض نگردد خصوصاً آنکه اکثر مواد قلبی ازینجا مندفع شود و شخصی را دیدم که این دوا
استعمال کرد و این مرض زائل شد و امراض بسیار بسوی آن متوجه شد و یکی را بصر بالکل در اندک مدت بغیر ظهور رمد یا ورم و وجع در چشم زائل شد و ضعف او
زیاده شده تا آنکه بصر ازان زائل گردید و اولی آنست که برای دفع صنان اغتسال و تطییب استعمال کنند و بهمین اکتفا نمایند و اگر ممکن باشد که
استفراغ مادهٔ موجبهٔ آن کنند بعده مواد را بناحیهٔ دیگر متوجه نمایند آن اولی ست و از علاجات این استفراغ فضول ردیه بفصد ست و اسهال بمسهل
لطیف و تسکین اخلاط بدن و تبدیل مزاج باغذیه و اشربهٔ مناسبه و تناول چیزی که بوی بدن را خوشبو گرداند مثل نوشدارو و از فواکه مشمش و از بقول
کرفس بعد ازان شستن بدن و مالش او بآس و شب و برگ سوسن و صندل و طلا با آب نمام و مرزنجوش و برگ سیب کنند بعضی متاخرین مینویسند
که در صنان ارسال زلو در هر ماه لازم گیرند تا ماده جمع نشود که باعث عفونت گردد و استعمال ادویهٔ مطیبه مثل جوهر لوبان که بالخاصیت در اصلاح
و تلطیف فضلات ردیه مفید ست کرده باشند و نیز گاه گاهی از ضمادات قابضه و ادویهٔ مقوی جلد تا از قبول ماده باز مانند و ادویه که در ازالهٔ
عفونت مخصوص اند ضماداً و غسولاً بکار برند و اغذیهٔ جید الهضم و صالح الکیموس را غذا کنند تا اخلاط ردی زیاده نشود و این حب خیلی مفید ست گل سرخ
برگ مورد زرورد اشنه هر یک سه ماشه مازو سه عدد سفیدهٔ کاشغری مرداسنگ آهک آب نارسیده هر یک هشت ماشه صندل سفید سنبل الطیب
گل قیمولیا هر واحد یک تولیه همه را در گلاب صلایه کرده حب برابر فندق بندند و هر روز سه چهار بار بآب یا گلاب سوده ضماد سازند و برگ انار و برگ ریحان
و خار شتر در سرکه و آب جوشانیده در روز چند مرتبه بغل را بدان بشویند و برای بدبوی میان انگشتان این ذرور بکار برند توتیای کرمانی مرداسنگ
گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند و نرم سوده باستعمال آرند و اگر بدبوی جلد سر بسبب کودکان و پیران باشد
بدین دوا پوست درخت مازو و جوز السرو کوفته ضم کنند و بر سر مالیده باشند و گویند که در صنان بهتر آنست که اول فصد کنند و بعده جهت تعدیل
مزاج سکنجبین ساده و لیمونی و شربت تنبول و کدر و انارین و سیب و تمر هندی هرچه ازینها میسر شود در گلاب و عرق بهار نارنج و بید مشک و صندل نوشانیده
و نیلوفر و عنبر و عود و تنبول و دارچینی و قرنفل بدهند و حمام متواتر در سرد مزاجان و فصل سرمایی مفید ست و همچنین غسل بآب سرد بگرم مزاجان
و موسم گرما و ضماد مرداسنگ و گل سرشو در گلاب آغشته بسیار نافع ست و همچنین خاکستر مورد بگلاب و اغذیهٔ کم فضله و خوش گوار

دهند مانند گوشت بچه بز و دراج و لوه و بچه مرغ و نان گندم سبوس دار و ترک خوردن چیزهای عفنه کنند

هزال مفرط

یعنی لاغری بسیار و اسباب این نگونه است یکی قلت غذا که ماده فربهی ست و عدم وصول بدل ما یتحلل بسوی بدن بکار آید دوم کثرت تناول غذای لطیف
که ازان در بدن خون رقیق تولد کند و از غایت رقت زود و تر و بیشتر تحلیل یابد و بدن بهره نیابد سوم اقتصار بر طعامیکه ازان خون نیک تولد نکند و طبیعت
آنرا جزو بدن نسازد چهارم ضعف قوت متصرفه در غذا چون قوت هاضمه یا جاذبه اعضا بسبب فساد مزاج اعضا بنوعی از انواع سوء مزاج و بیشتر
این بسبب سوء مزاج بارد بود یا بسبب سکون بسیار و ترک ریاضت که بدین سبب قوت جاذبه اعضا چون خفته گردد خصوصاً اگر طبیعت را عادت
ریاضت و حرکت باشد که قوت جاذبه بمعونت آن غذا را جذب کند چون آن عادت را ترک نمایند غذا را جذب نکند پنجم آنکه طبیعت خون را که
در بدن پیدا شود کاره باشد بسبب آنکه خون را بسوی فساد متغیر گرداند و بباعث آن طبیعت ازان بغض نماید و خون صفراوی کاره تر از رطب
مائی بود ششم آنکه در احشا آفتی باشد چنانچه در جگر یا در ماساریقا سده افتد و بدین سبب غذا با عضا چنانچه باید نافذ نگردد یا طحال بزرگ شود
و با جگر مزاحمت کند و خون بسیار ازان بجو و کشند تا بهره اعضا ببدن نرسد یا از جگر سودا جذب نماید و بدین سبب و بسبب ضدیت سپرز با جگر
قوت جگر را نیز سست نماید و مزاج او فاسد شود و در توزیع غذا فتوری رو نماید هفتم آنکه کرم دراز و حب القرع در معده و امعا متولد شود و از طعامها
هرچه خورده شود غذای خود سازد و بدین سبب اعضا را نصیب تام نرسد هشتم تنگی مسام و منافذ غذا بسبب انسداد آن از اخلاط و انطباق آن
از کثافت که سیاوگرهای مفرط این فعل کند یا دوام رباط مسدد مسام و مجاری پس غذا دران منجذب نشود و گل خوردن و غلبه خشکی از اسباب آن
باشد نهم کثرت تحلل پس آنچه از غذا بسوی اعضا منجذب شود ثابت نماند بلکه متفرق گردد چنانچه بسبب کشادگی مسام و از ریاضات سریعه و هموم
و غموم و کثرت جماع و امراض محلله عارض شود و تشخیص هر یک ازین اسباب مذکوره وجود آن سبب ست و بدانند ابدانی که در زمانه اندک لاغر
شوند فربهی بسوی ایشان در زمانه اندک عود کند و آنانکه در زمانه دراز لاغر شوند بعد از اسجال فربهی باز آیند و در زمانه دراز بسبب ضعف قوت آنها
از استعمال غذای کثیر و عدم قدرت تصرف دران و قابل ترین ابدان برای تسمین آنست که جلد آنها سست و قابلتر برای تمدید باشد و از آنچه
انسان را محتاج بمفرت از لاغری گرداند آن ضعف ست بسبب شدت انفعال از گرمی و سردی و از مصادمات و مصاکات اشیای صلب
و از انفعالات نفسانی مثل غم و هم و غضب و از تعب و بیداری و از استفراغ و جماع و ایضاً غذای او در رگهای او محتبس شود و نافذ نگردد
پس عفونت پذیرد و فربهی را نیز مضرتهاست که مذکور گردد و فربهی معتدل چون مفرط نگردد مذموم نیست مادام که فربهی ضرر خود پیدا نکند مکروه نبود زیرا که
حیات بحرارت و رطوبت ست لیکن واجبست که احتیاط این نیز کنند و طریق افراط را مکروه دارند و اگر چه آفت ظاهر نشود انطاکی گوید که هزال
در اهل اقلیم اول و ثانی غالباً جبلی بود مثل سمن در اقلیم ششم و هفتم بعد آن یا مزاجی باشد مثل آنکه نزد استیلای مره صفرا و مره سودا بود و یا یکی
ازان هر دو و اگرچه بلا احتراق باشد و یا عارضی باشد و اسباب موجبه آن بسیار ست یا غذائی بود و آن سه قسم ست یکی قلت آن دوم لطافت
آن مع وسعت عروق سوم رداءت آن که برای اخلاف و تشبیه صالح نبود و یا بدنی مثل ضعف اعضا و قصور قوای آنها از جذب غذا بسوی
آنها و یا نفسانی باشد و اعظم آنها هم ست پس غم پس اهتمام بمثل سیاسات ملکیه و مناظرات علمیه و تحصیل مثل اموال و یا خارج از هر سه اسباب مذکوره
مثل افراط در ریاضت و مثل حدادی از صناعات محلله و ازین قبیل ست وجود دیدان بعده هزال یا طبیعی ست و علامتش قدرت بر جماع ست
و نشاط و صحت اعضا و امتلای عروق و یا مرضیست و علامتش سقوط قوتها و جفاف و رقت شعر ست و موجبات هزال مطلقاً در تحت
مفرط مذکور گردد علاج اول ازاله سبب جهزل کنند بدانچه در مقام هر واحد مسطور ست و بعد از زوال سبب اشربه و ادویه و اغذیه مسمنه استعمال
نمایند بحسب حاجت و جهت جذب غذا با طراف و ظاهر بدن بحمام رفتن و بآب گرم بدن شستن نفع دارد و بعد استحمام روغنهای مرطبه قلیل القدر

بسالند و درین باب جامهای گرم لطیف پوشیدن و بآرام و سکون کوشیدن و عطریات بوییدن و بعیش و بازی گذرانیدن و با معشوقه دلربا یکجا خوابیدن
بشرط قلت جماع اثر تمام دارد و کثرت تغذیه و استعمال ماء الجبن و ماء اللحم و اکل فواکه و خواب معتدل و اختیار ریاضت قلیل و زنجبیل تفرج و معجون لبوب
و حلویات و شیر و برنج و شکر همه مسمن ست و از اغذیه که مخصوص باین کار ست هریسه و حلیم و کله و پاچه و گوشت طیور مسمنه چون ماکیان و بط و کبک
کباب ساخته و نان سمید و امثال آن هرچه مرطب و مغلظ و جید الکیموس ست و در تناول اغذیه رعایت هضم واجب دانند در ینصورت گوشت بره
و بزغاله بهترین اغذیه ست که ثقل ندارد و بدن فربه میسازد و تکثیر غذا بغایت مؤثر ست بشرط هضم بالجمله چه در دوا و چه در غذا رعایت معده ضرور
دانند و بحسب احتمال او ادویه و اغذیه استعمال فرمایند **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** که بدن را فربه کند چون زن حجر بقدر از ثمن درم تا ربع بجلاب
و بشربت سیب هر صبح در زیادتی نور قمر قبل دخول حمام بخورد و بعد خروج از حمام شوربای ماکیان یا شوربای لحم گوسفند بنوشد تسمین نیک کند
و مجرب سویدیست و شرب آبیکه نخود دران تر کرده باشند نیز در تسمین بدن مجرب اوست و کذا نوشیدن آب آهن و کذا شیر زنان مجرب جود و نوشند
و گویند که بگیرند بیخ لفاح و قطعهای کوچک کنند و یا بکوبند و در دیگ انداخته از آب پر نمایند و در ته دیگ دیگر سوراخ باریک بسیار کرده بر دهن دیگ اول بنهند
و بآرد و موی هر دو را وصل کنند و بگیرند مویز و در دیگ ثانی یعنی سوراخ دار انداخته سر آن نیز بآرد و موی بند کنند و زیر دیگ اول آتش معتدل نمایند
تا آنکه آب فانی شود پس مویز گرفته خشک کرده هر روز یک مویز بخورند که در تسمین تجربه کرده ام و ایضا از تجارب خود نوشته که دوای مسمن از اول ماه
تا چهارده روز در زیادت نور هلال استعمال کنند که بزودی فربه گرداند و دوائیکه برای فربهی شخصی مرتب سازند واجب ست که در خوردن اندک یا بسیار
ازان کسی دیگر را شریک نگردانند بلکه هر کسیکه بر اسم او مرتب سازند آنرا بخورد و تعجیل که آن رویدگی ست و در مروج میروید و اکثر برگ او سه عدد میباشد
آنرا کوفته آب او بیفشرند و هر که اراده فربهی کند صد درم ازان آب با یکنیم اوقیه شکر عراقی بخورد که اسهال خوب می آرد و عقب آن فربهی نیک پدید آید و بوی
این رویدگی مثل بوی خیار میباشد و مجرب اوست و شیر گاو تازه و شیر بز تازه و لبا و شیر گوسفند و استصحاب انار شیرین بعد طعام و خوردن نان سفید
تازه و خوردن مویز و کذا لبست جو بشکر و کتجبه (?) بقشر بشکر مرات کثیره و اختلاط آب سبوس گندم در ادویه فربهی و خوردن لوزیدان در حریره و در سفوفات
مسمنه و کذا حب قلقل و کذا مسکه و مالش آن و کذا کرسنه بریان سوده بعسل آمیخته هر روز بقدر جوزه و کذا بیخ بیروج تا نیم درم و کذا قمح و کذا مغز
حب المحلب و کذا سنبل هندی و کذا صمغ بادام و کذا حی العالم با مصطکی و انیسون آمیخته و کذا فوه الصبغ و کذا ترنجبین بدن اطفال را و کذا خربزه
با خربزه بعد خروج حمام و کذا اسخاله طلا و کذا اشقاقل و کذا سمید گندم و نشاسته بشیر تازه پخته و کذا لعبت بربری و کذا دار فلفل و کذا بلوط و کذا مویز و کثیرا
و کذا حلبه با آرد گندم پخته و کذا اسورنجان و کذا مقل مکی و کذا ابریشم و کذا قنطوریون دقیق چون استفراغ بدن بدان نمایند و کذا لحم درل و شحم آن
و کذا هلیون و کذا موز و کذا غبیرا و کذا صمغ عربی و کذا کثیرا و کذا کرم قز خشک سوده سه درم با حریره آمیخته و کذا تخم شاهسفرم و کذا بسد و کذا تخم بادنجبویه
و کذا طلا و کذا حریره گندم با حب الزلم سوده آمیخته و کذا لحم اسفیذباج و کذا حریره پیه بز و آرد سفید و کذا نان گندم نو و کذا حجم (?) بشیر تازه و کذا سپیده گندم
و کذا حب البطم و کذا روغن خشخاش هر واحد مسمن بدنست و بقول ملکی و غیره اگر نخودی را در آب یکشبانه روز تر کنند بعده در خرقه کتان بسته در آرد گندم
نهاده نان او در قرن بپزند بعد ازان برآورده و باریک سابیده با آرد سفید و شکر پخته بخورند فربه گرداند و بقول اسرائیلی اگر نقوع غذیه هفت روز بنوشند
بعده قرص برو مستعمل در دق استعمال کنند بعده دوغ گاو تا ده روز بنوشند بعد ازان دوغ گاو بنان سفید خشک کوفته بیست روز بخورند
بدن را فربه و لون را حسین گرداند و بقول رازی برنج بشیر تازه پخته بشکر خوردن بدن را فربه کند و بقول ابن ماسویه آرد باقلا و آرد نخود بشیر گوسپند
پخته بشکر خوردن مسمن بدنست و بقول هرمس آرد سفید بشحم بالالیه آمیخته ماکیان را بخورانند تا خوب فربه شود بعده ذبح کرده سر او بریان کرده بخورند و بگیرند
چربی او و گداخته لبست و شکر بدان آمیخته ماکیان بخورند و روغن آن بنوشند و دیگری را شریک درین نسازند خوب فربه گرداند و بقول هدایتی اگر خمیره
بپزند در تنور خشک کنند تا مثل سویق بماند و سابیده آرد مدس سفید ده چند آن بیامیزند و همه را در روغن گاو بپزند و دران اندکی نانخواه آمیخته هر روز

پنج درم بخورند بسرعت فربه گرداند واگر زرشک وتخم کاسنی کوفته هر واحد پنج درم عذبه کوفته ده درم همه را در آب گرم یک شبانه روز تر کنند وصبح صاف کرده با اوقیه شکر عراقی چهل روز متواتر بنوشند فربه کند واز مجربات ابن علی ست واگر حرمل را در آب تر کنند ودران آب گندم تر نمایند وآن گندم را بماکیان بخورانند وبعد فراغ گندم ماکیان را ذبح کرده بخورند زود فربه کند وبقول شریف اگر ماکیان را کرمی که از قز جدا شود بخورانند تا فربه شود پس آنرا ذبح کرده بخورند خوب فربه شوند وجبرئیل عوض کرم قز خورانیدن چربی مرغابی آرد سرشته بماکیان نوشته حریره مسمن بدن نخود سفید در شیر تر کنند تا شیر را جذب کند پس خشک سازند وبست درم یا ده درم ازان بگیرند وبرنج وکشک جو وگندم هر یک دو درم ونان سپیده خشک ده درم همه را کوفته بیخته در شیر بپزند حریره نمایند وبقند شیرین کرده میل نمایند در چند روز نفع کند دوائیکه برای تسمین از مجربات اوستاد مرحوم ست مغز بادام نشاسته کتیرا شکر سفید بمساوی کوفته بیخته بقدر یک توله بخورند بعده شیر گاو که دران ثعلب مصری ونارجیل جوشانیده باشند بنوشند ایضا از تکمله هندی اسگند کنجد سیاه مقشر هر دو برابر بکوبند وقند سیاه برابر هر دو آمیزند وقدری ادرک نیز یار کنند وتا ده درم هر روز بخورند وبعضی موصلی بجای کنجد آمیخته وباشکر سفوف کرده نه درم با شیر گاو میخورند **روغن مسمن** تالیف حکیم عماد الدین محمود بیخ بنفشه دو درم مغز پسته مغز حب السمنه مغز پنبه دانه مغز بادام شیرین هر یک سه درم مغز فندق مغز انجگاک مغز هندوانه هر یک چهار درم مغز چلغوزه مغز حب الزلم مغز تخم خیارین مغز تخم کدو کتیرا هر یک هفت درم چیچینی ده درم موم کافوری پنجاه درم روغن دنبه تازه صد درم علی الرسم مرتب سازند وبعد رفتن در حمام وکشیدن کیسه آن بر بدن در زمانیکه هنوز حرارت حمام باقی بود بمالند وبدن را از پارچه پشمی پوشیده دارند **سفوف مسمن** اسگند موصلی سیاه موصلی سفید هر سه مساوی در ده چند شیر گاو بپزند چون شیر جذب شود خشک نموده سفوف سازند وشکر برابر آمیخته هفت درم با شیر ماده گاو خورده باشند **معجون مسمن** که در تسمین بدن مجرب نوشته تودریین تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب المحلب زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب القلقل مقشر هر یک یکدرم زعفران مغز نارجیل مغز بادام مغز پسته مغز فندق مغز گردگان مغز چلغوزه هر یک هفت درم ادویه کوفته بیخته باسه چند همه عسل مصفی مقوم سرشته سازند ودر آخر اندکی عنبر اشهب ومشک تبتی اضافه نمایند واین دوا مقوی باه نیز است **مسمن عجیب الفعل** در تسمین از حکیم علی بگیرند مغز بادام شیرین وجوز هندی فائق ومغز فندق ومغز پسته وجوز جندم مساوی وگاهی هموزن یک جزو نشاسته ونیم وزن کنجد وکتیرا اضافه کرده میشود وهمه را خوب سائیده دو چند همه شکر سفید فائق آمیخته بار دیگر بسایند واز جمله بقدر ده درم یا کم وزیاده حسب مزاج گرفته با یک رطل شیر تازه جوش خفیف داده بنوشند هر روز یکمرتبه یا دو مرتبه وتا چهل روز برین مواظبت نمایند که این هزال زائل کند وبسهولت فربه گرداند واثر او در بست روز ظاهر شود ایضا بگیرند عناب ومویز هر دو را در آب نیک بجوشانند پس افشرده صاف کرده بپزند بعده مغز بادام وخشخاش سفید ومغز تخم کدو وصمغ عربی همه بریان کرده سوده اندازند وباز اندکی بجوشانند وروغن بنفشه وروغن ماکیان فربه آمیزند وبجوشانند تا همچون حلوا شود پس گلاب بران پاشند وبجنبانند تا روغن جدا شود آن حلوا بخورند وآن روغن بر بدن بمالند وبعضی روغن را جدا نمیکنند وصرف آنرا میخورانند **اقوال اکابر** شیخ میفرماید واجب ست که نظر کنند که کدام سبب در هزال مریض از اسباب هزال ست پس علاج وازاله او کرده شود مثلاً اگر غذا غیر مولد خون غلیظ قوی باشد آنچه مولد او باشد اختیار نمایند واقتصار نکنند بر غذائیکه خون محمود فقط پیدا کند چه گاهی رقیق سریع التحلل پیدا شود واگر قوت جاذبه در اعضا کسلان باشد تحریک وتقویت او نمایند ونگاه بسوء مزاج کنند اگر باشد تبدیل او نمایند ومالش بدن بعد بیداری از خواب از منبهات قوت جاذبه است وگاهی احتیاج بمنع غذا از جانب دیگر وجذب او بجانب مهزول افتد چون هر دو جانب مختلف باشند مثل آنکه یک دست لاغر بود ودیگر فربه پس احتیاج شود به بستن فربه بمبتدی از اسفل بستنی غیر شدید الایلام بلکه بقدریکه مجاری را تنگ کند وغذا را از نفوذ منع نماید وبموضع قسمت رجوع کند وبجانب دیگر جذب شود وجاذبه بمالش تنبیه یابد وخصوصا بروغن مثل زیت باندک موم گرم کرده بدلک غیر مجفف وهرگاه عضو ملتهب شود ترک نمایند بعد ازان اعاده کنند هرگاه ساکن شود واگر منافذ منسد باشد بگشایند واگر بدن شدید الاکتناز بود وبدین سبب مسام منسد باشد بترطیب ارخای آن نمایند واستحمام بمسخنات از تناولات وحرکات بدنی ونفسانی کنند اگر سردی وتجفیف او

کرده باشد و تبرید و ترطیب اگر دو کرز ولز رباشد و بهترین چیزیکه بدان تسخین عضو غیر قابل فربهی بسبب سردی کنند آنست که دلک نمایند پس ازان دوای محمّر
نهند و اگر سبب هزال طحال باشد معالجه طحال کنند و اگر هزال بسبب دیدان باشد قتل و اخراج آن همه کنند بدانچه در باب آن مذکور شد و آسایش و تنعم
و بسیار نوم و سکون در سایه و نشاط و تعطیر و نوشیدن آب سرد اختیار کنند که این قوت طبیعی را بسیار قوی کند پس تصرف او در تغذیه و دفع فضول
نیک گردد و این مبدأ اسباب فربهی ست و از مسمنات خوردن شراب غلیظ و طعام جید الکیموس قوی مولد خون متین ست چون هضم شود مثل
هریسه و جوذابات و برنج بشیر و گوشت بریان بسبب آنکه دران از قوت لحم محتبس بود و گوشت سخت پیدا کند و اما لحم مطبوخ گوشت سست منفش
غیر ثابت پیدا نماید و گوشت بط فربه و گوشت ماکیان همچنین و گوشت کبک درین باب بالغ النفع ست و همچنین الیه بشکر و حمام بعد طعام
شدید الجذب برای غذا بسوی بدن و مسمن ست لیکن صاحب او در معرض حدوث سده در جگر باشد خصوصا چون طعام او طعام صاحبان
طالب فربهی باشد که ازان سنگ گرده و مثانه کثرت نماید و در هر کسیکه این سزاوار بود و اولی کسانیکه این سده و سنگ ایشان را اکثر نماید کسی ست
که در خلقت تنگ عروق باشد و هر کس چنین نیست و ایشان چون ثقل در جانب راست یعنی از پهلو احساس نمایند مفتحات سده که معروف
بنوشند و قبل طعام ایشان کبر بسرکه و عسل و سکنجبین بزوری بیاشامند تا آنکه ثقل زائل شود و بهتر حمام آنست که بعد هضم اول باشد و طعام منحدر
شده باشد و با وجود این خوردن طعام عقب خروج از حمام بلافصل از اسباب فربهی ست و بهتر مسمن حمام ست برای اکثر مردم خصوصا کسانیکه
ایشان در حال مثل ذبول باشند و باید که استحمام بعد اول هضم باشد یعنی چون طعام از معده منحدر شده باشد مگر در اشیا باعیانها و برای جذب غذا
دو یا سه مرتبه از رایت خیر ترشح دهند و از حیلهای تسمین حبس خون بر عضو ست یعنی بستن عضویکه مقابل او در جانب دیگر باشد چنانچه سابق ذکر آن کردیم
و زیر عضو بندند تا چنانکه غذا بسوی آن می آید چون فربه باشد یا فربهی او غیر مطلوب بود مثل ساعد چون لاغر بود و کف سالم باشد پس نزد رسغ
ببندند و یا عضد چون لاغر باشد و کف و ساعد سالم بود پس نزدیک مرفق از اعلی ساعد ببندند و از مسمنات آنست که تعلق بریاضت دارد و آن ریاضت
لین بطی ست و همه این معتدل باشد بعد ازان مریخ خشن قلیل معتدل در صلابت و لین خصوصا دلک چنانچه بیان کرده شد تا آنکه جلد سرخ گردد
و بعد ازان ریاضت باعتدال کنند و استحمام قصیر نمایند پس مسح بدن او کنند و التشریب بدلک یابس نمایند بعده استعمال لطوخات مسمنه کنند و اکثر
آن روغنهای شیرین بود و باید که موم اگر احتیاج این باشد بسبب کثرت تحلیل بدن و تبدیل آب و هوا از بزرگترین چیزیست که رعایت آن واجب بود
چه گاهی هزال بسبب اینها باشد و از مسمنات لطوخات ست که بعد تحریکات اعضا و تحمیرات آنها استعمال کرده میشود مثل زفت تنها اگر سیال
سائل بود و یا در روغنی گداخته بقدریکه آنرا سائل گرداند برای لطخ و گاهی تنها که قریب از آتش کنند بر جلد استعمال میکنند تا آنکه بگداز بعده بچسپانند و بردارند
چون سرد شود و کار این جذب غذا بسوی عضو کند و دران حبس او نماید و قوت جاذبه را تنبیه کند و سردی را زائل گرداند و اگر بسبب ضعف قوت یا انسداد
مسام در جلد باشد و آنرا از جهت و خشونت دهد و مسام بران مسدود سازد پس تنبیه قوت جاذبه کند و هر قدریکه جزوی از عضو مستحیل شود باقی ماند و تحلیل
نشود و واجب ست که در تابستان یکمرتبه در روز یکه استعمال کنند استعمال نمایند و در زمستان دو مرتبه و نظر کنند در گرفتن او از عضو و ترک بران
بسرعت که آنرا سرخ گرداند و نفخ آن او را با لطوخ آن پس اگر درین سرعت کنند در ترک او بران مبالغه نکنند بلکه بسرعت آنرا بردارند بلکه گاهی کفایت کنند
که آنرا بردارند هرگاه بچسپانند گرم و آن سرد گردد و گاهی نفع کنند تقدیم دلک بمریخ خشن صلب بر زفت بعده طلا کنند و یا نشاخ خیزران بزنند مستوی
و خصوصا بروغن چرب کرده بضربات تا آنکه سرخ گردد و منتفخ شود بعد ازان توقف کنند بهر آنکه زیادتی در دلک و ضرب تحلیل آرد بعده زفت بر آتش
باعتدال گرم کرده بچسپانند پس هرگاه منجمد شود و سرد گردد دفعة بردارند و بهتر آنست که قبل زفت بران آب مائل بحرارت اندک ریزند بعده زفت
بکار برند و اینها ای یک بیتی و قیری نیز جذب غذا بسوی ظاهر ست جالینوس گفته دیدم که نخاسی باین تدبیر غلام لاغر را فربه ساخت پس
سیرین او در مدت اندک فربه گردید و کسیکه کراهت از زفت کند بدل او روغنی از روغنهای سده با اندک حرارت استعمال نمایند و اگر آب سرد استعمال کنند

واحتمال او برهه بدن یا بعضو کند بعمل آرند و بیشتر اوقات برای این وقت بر داشتن لطوخ در نجند و بیست لیس قریب بست که قوت احاله او بخون گرداند و
نیست کرا علاج بگیرند چون طول کند و فائده نشود بلکه لازمست که مواظبت بران نمایند بخبر قوی و نخجیر آبی گرم پس بدلک از دست لیس وقت و گاهی
احتیاج بهرب چون بغیر دلک با دویه محمره مثل عاقرقرحا و کبریت و مثل نافسیا افتد و از اعضا بعضی اعضا انیست که تسمین آنها احتیاج بقدر زیاده
تر از بقیه اعضا افتد زیرا که بیشتر از بقیه اعضا از ان تحلیل رود و آن محتاج برای سمن بسوی فضل باقی باشد لا سیما که دلک تحلیل کند و اکنون داروسکنیم ادویه
مسمنه را در حقنها را وا با ادویه مسمنه دلیسی بهر جنس ذکر ان از قوای ادویه بیضم و حبس غذا در معده و در امعا اندک بقوت ماسکه بست و تنفیذ او در عروق
و بسوی جهات کبد و این فعل ادرارات مسمنه آکنند و خصوصا چون در طعام و بعد آن بمدت اندک آنرا بنوشند بعد از ان احتیاج شود باجماد او در عضو
و این فعل ادویه مبرده و مخدره کند مثل بنج و مانند آن و ادویه بالخاصیت و آن اصل قویست و از انجمله برای معتدل مزاجان اینست که بگیرند
مغز بادام و فندق مقشر و حبة الخضرا و پسته و شهدانج و حب الصنوبر کبار و بعسل سرشته بنادق بقدر جوز سازند و هر روز از ان پنج جوزات تا ده عدد بخورند
و بالایش شراب بنوشند که این تسمین و تحسین لون و تقویت باه کند ایضا دوای جید مسمن و محسن لون بگیرند یک کک آرد سمید و پنج اوقیه
انزروت و سه روغن گاو و هر دو را لت کنند و از ان اقراص ساخته صبح و وقت خواب بخورند و یا بگیرند بادام و فندق مقشر و حبة الخضرا و تخم خشخاش مساوی
کسیلا نصف یکجز و فانیذ بوزن جمله هر صبح و وقت خواب تا بیست درم بطریق سفوف بخورند ایضا از کندی بگیرند ربع کیلچه از خروع مقشر و باریک بسا
و بران دو رطل شیر تازه انداخته با آرد گندم بقدر حاجت بسرشند و از ان اقراص طولانی یا مثل قرص نان کثیف مدحج کوچک از پنج بنیشتر طرزده تا سوراخ شود
بسازند هر قرص بقدر اوقیه یا نصف نان بپزند و خشک کنند و هر روز دو قرص سوده بخورند تدبیر جید برای هزال حادث بسبب خوردن گل و سده
نواحی جگر و زردی رنگ بگیرند مویز جید و بران چهار وزن آن آب انداز نده بپزند تا بنصف رسد و بر هر قفیز مویز دو رطل خبث الحدید و یک کف نانخواه
و یک کف شکر و یک کف صعتر اندازند و چون در دو سه روز بجوش آید صاف کنند و ناشتا مقدار نیم رطل از ان بنوشند و بعد سه ساعت
نان بکاخ کبر و کنند تا بخورند و بالای آن نبیذ قوی بقدر یک رطل بنوشند بعد از ان چون هفت ساعت بران بگذرد گوشت فربه بخورند و نبیذ نوشند تا
رطل بیاشامند که این در قوی مزاجان از هزال فعل عجیب کند و رنگ نیکو گرداند و یا بگیرند کثیرا و تخم خشخاش و جوز جندم و بهمنین و کبر و زرنباد
و مغاث هر واحد سه درم و نیم و کوفته در روغن گاو بریان کنند و بوزن دو من بیست گندم بران اندازند و هر روز از جمله تا سی درم بگیرند و از ان حریره بشیر و روغن
و شکر ساخته بنوشند و بعد آن استحمام خفیف نمایند و یا بگیرند مغاث پنجاه درم و خربق بیست درم و کثیرا چهل درم و زرنباد سی درم و کوفته بیخته بگیرند مثل
ثلث همه بان سمید و نیز مثل ثلث آن بادام مقشر و ایضا مثل ثلث آن شکر سلیمانی و از ان هر روز بوزن بیست درم در شیر گوسفند و افشرده انگور هر واحد رطل
بگیرند و از ان حریره ساخته بنوشند و مفردات مسمنات معتدله لبوب است و آردها و گوز گندم و کسیلا خصوصا با پیست که آن با وجود این نفع تلخی لبست
بشکند و حب الصنوبر لیکن این در معده تا دیر بماند و مغاث و زرنباد و بهمنین و جمیع ادویه محرک منی مثل بلبوس و گندنا و کرسنه و لوبیا و آزاد و ایضا از ادویه خواص
اینست که بچه مگس عسل و خشک کرده بسایند و اندک از ان بسویق آمیخته بنوشند و ازین قبیل برای محرورین از تدبیر جید اینست که بگیرند دو دیغ خیار
شیرین که جو و او شده است نباشد و مغز آن بپوست در دیگ کنند تا افتد تر و خفیف تر گردد پس هر دو آنرا نیم رطل بنوشند و بران سه ساعت توقف کنند
تا آن هضم گردد و بعد از ان همون ادویه دیگر بنوشند تا عشا طعام نخورد و غذای او بچه پاکیان فربه باشد و اگر مستحیل شود شراب رقیق اسفید دهند
و اگر قبل عشا بین استحمام نمایند و قدح نبیذ رقیق صاف بنوشند بعد از ان خارج شوند و طعام شب بخورد بهتر باشد دیگر بگیرند نخود در شیر گاو یکشبانه روز
بخیسانند و اگر تحصیه بشیر بریان کنند و اکثر این در ان بپرورند جائز بود و دیگر بگیرند پسته سفید و تخم خشخاش کوفته و گندم و جو جیش هر واحد سی درم
و نان سپیده خشک و شکر سفید هر واحد سی درم و بادام مقشر پنجاه درم و همه را جمع کرده هر روز سی درم از ان بشیر تازه و یا روغن گاو بپزند و بخورند
و بعد آن در آبزن بقدر تحمل آن استحمام نمایند و یا بگیرند دو رطل شیر تازه و یک رطل آب و با سنگ بجوشانند تا آب برود و بران یک اوقیه فانید یا قند

روغن گاو یا روغن کنجد انداخته یک جوش داده بنوشند و یا بگیرند آرد نخود و باقلا و جو و برنج مساوی عدس مقشر خشخاش سفید بنوباش مقشر هر واحد نیم جزو گندم کوفته کنجد مقشر
نصف جزو شکر دو جزو و حریره بشیر گوسفند ساخته صبح بنوشند و یا بگیرند بزر البنج و در آب خوب بجوشانند و ازان آب بقوت صاف نمایند بعده در سایه خشک کنند و در میان آرد
سرشته در تنور خشت نان بپزند و هر گاه سرخ گردد ازان نان برآورده آن تخم را بسایند و دو مثقال در یک رطل فتیت معمول از کنجد و خشخاش انداخته صبح و شب سه کف ازان بخورند

دوای عجیب

بگیرند بزر البنج و یک شبانه روز در آب تر کرده بشویند و خشک کرده بروغن گاو خوب لت کنند و بریان کنند بمقداری که سائیده شود و بران چهار وزن آن بادام مقشر
و بهموزن آن جوز و مثل آن شکر اندازند و ازان وقت خواب پنج درم بخورند وایضا محرورین را کاکنج و عنب الثعلب و کاهو و توت و گوشت کباب فربه کنند و مردم
بسیار لاغر مفتقر اند بمعالجه مرطبه که در باب دق و در باب یبس معده آنرا ذکر کردیم پس بدان رجوع نمایند وایضا اینچنین مردم را باید که طلا بزفت کنند در
هر سه چهار روز یکبار بالطریق معلوم و منجمله آن برای هر دو این نسخه است بگیرند خربق سفید تودری تخم خشخاش هر واحد دو درم بورق حب الصنوبر هر واحد
سه درم حب السمنه چهار درم سورنجان بزر البنج عاقرقرحا خولنجان بهمن سفید هر واحد یک درم کسیلا پنج درم گندم سفید یک ملوک و گندم را در شیر تر کنند چندانکه
بالیده شود پس در سایه خشک کنند و بریان کرده سویق آن بسازند و همه را آمیخته بران روغن گاو ده قاشق بریزند و ازان هر صبح ده درم و هر شب ده درم
بخورند و بالای آن شیر بنوشند **دیگر معروف** حرف سفید آرد نخود آرد باقلا نانخواه هر واحد یک جزو کسیلا دو جزو زیره سیاه و فلفل هر واحد نیم جزو سائیده
بآب سرشته نان او در تنور بپزند و خشک کرده باسحیق آن نان بسیده خشک کرده بیامیزند و هر روز ازان حریره بشیر سازند و یا در شوربای جوزه مرغ فربه داخل کرده
قبل طعام بخورند **شراب جید** برای ایشان بگیرند کسیلا پنج درم و در دو رطل شراب خوشبو که دران ترشی نباشد بگذارند و سه قدح ازان صبح و شام و وقت
خواب هر وقت یک قدح بنوشند و اگر اتباع او بسویق کنند نفع بخشند و لعبت بربری در سویق ایشان را شدید النفع است لتسخین و ترطیب آنها کند
لیکن آن شدید الحرارت است و از ایشان اصحاب یبس را معالجه بعلاج فربهی بمرطبات معلومه و تدبیر دق و قان نمایند بعد ازان تدبیر کسیکه یبس او حرارت
آورده باشد بتدبیر محرورین کنند و آنکه همراه یبس او سردی باشد بتدبیر ارباب دق شیخوخت پردازند **و اما حقنها** پس هر حقنه مسمن کلیه مثل
شیر گوسفند و مانند آن نافع و خصوصا چون دران اندک بارزد حل کنند و بعضی ازان مرکب است که در باب ضعف باه ذکر کرده ام و ازان یک نسخه ذکر میکنم
بگیرند سر بز فربه و آنرا پاک کنند بعده خوب بکوبند و نیم رطل چکیتی دنبه و دو رطل شیر با وی جمع نمایند و بگیرند گندم و برنج و نخود مهر و سه هر واحد ربع رطل بعد
ازانکه این همه را جمع کنند و در آب مهرا سازند و صاف کنند و آنرا و آب آنرا نیز بر اخلاط دیگر و همه را با نضج طبخ دهند در تنور تا آنکه سر نیز مهرا شود
و جمله را صاف کنند و از شوربا سه اوقیه بگیرند و از دسومت دو اوقیه و از آرد بادام و جوز هر واحد یک اوقیه و بدان حقنه کنند و بران خواب نمایند

در تسمین عضو عضو

مثل دست یا پای یا لب یا بینی یا قلفه یا قضیب پس ممکن درین آنست که مختص بدان عضو باشد و این از جهت ماکول و مشروب نیست چه این
عام است بدن را بلکه آن از جهت جذب غذا بسوی آن عضو و حبس غذا بران و تحویل او بر طبع آن بود و این چنانچه معلوم کرده اند بدلک محکم بخشونت
و با دویه محمره پس بدلک که آن قویتر بود و بریختن آب نیمگرم پس طلا کردن بزفت باشد و قومی علق بزبیه را که آن کرم سرخ است در قوت زفت مقرر کرده اند
و در ابتدای این باب کیفیت استعمال زفت معلوم کرده اند و برین اعانت میکند توجه ماده بسوی آن ببستن راه ازان بسوی غیر آن و یا از منقسم غذای
آن بسوی غیر آن و این همه دانسته اند و بعض اعضا مختص باعمال اند از اعمال حدیده مثل لب و گوش و بینی و در غیر این باب مذکور شد و گویند که اگر لب و بینی
متقلص باشند باید که وسط آنرا بشگافند و جلد را از هر دو جانب بکشند و گوشتیکه در وسط آن باشد و صلب ازان شده باشد قطع کنند که دراز شود
و تدارک زائل گردد و جرجانی میفرماید که اول سبب لاغری باید جست و زائل باید کرد مثلا اگر سبب لاغری خوردن طعامها بود که ازان خون رقیق پیدا
شود و یا خوردن طعامها بود که ازان خون بسیار تولد نکند تدبیر را بگردانند و طعامهای مخالف آن باید فرمود و اگر سبب ضعف قوت هاضمه باشد تنقیه

معده و تقویت آن نمایند چنانچه در مقامش مذکور شده و اگر سبب کسل قوت جاذبهٔ اعضا بود حرکت و ریاضت معتدل فرمایند و هر چیز که از خواب بیدار شوند باعتدال بمالند و حمام و مالش روغن و آب گرم چنانکه معلوم است و اگر سبب فساد خون باشد تدبیر موافق کنند و خون را با طریفل صغیر و مانند آن صاف کنند و اگر سبب بزرگی سپرز بود یا کرم دراز و حب القرع علاج آن در جایگاهش مذکور شده و اگر سبب تنگی منفذها بود حمام و مالش روغن و آبزن فرمایند و عرق آورند و اگر سبب گشاده شدن مسام بود اسباب آن زائل باید کرد و در آب سرد باید نشست و باید دانست که نشاط و خوشدلی و کامرانی و جامهٔ نرم و عطرهای موافق و گوشت برهٔ بریان و مغزها چون مغز بادام و فندق و پسته و جوز هندی با شکر و نیشکر همه فربه کننده است و از هریسه و گوشت بریان و گوشت کبک گوشت سخت پیدا شود و محرور را گوشت بزغاله و مرغ خانگی فربه و برهٔ شیرمست و جوذاب نان با شکر و شکر و پنیر تازه تر و دوغ خاصه که نان دران ترید کنند و کاهو و برنج و انگور سفید و بادام تر با شکر موافق بود و از گوشت خشک کرده و طعامهای شور و پنیر و تلخ و از ترشیها پرهیز باید کرد و اگر چیزی تیز و ترش و شور آرزو کنند آنمقدار باید که طبع را خوش کنند و معجون مسمن که در قول شیخ گذشت هر بامداد بخورند و اگر کسی شراب خوار باشد بعد آن اندکی بخورد صفت حریرهٔ معتدل نخود سفید در شیر گاو تر کنند تا شیر را جذب کند و خشک کنند یکجزو از این نخود و یکجزو کشک جو و یکجزو نان میده خشک کرده و نیم جزو کشک گندم و سه جزو شکر اول نخود و کشک جو و گندم بپزند و اندکی زیره افگنند چون پخته شود نان خشک کوفته و شکر اندازند و مقداری شیر تازه انداخته بجوشانند تا قوام گیرد بخورند پیش از آنکه حریره خورند دو رانیاب بمالند چندانکه اندامها سرخ شود و اگر یکجزو خشخاش و دو جزو مغز بادام مقشر کوفته افزایند صواب بود صفت جوارش فربه کننده بهمن سرخ و دراونه و کسیلا و حبة الخضرا و تودری سرخ و زرد و شهدانه و شونیز و پسته و پست نخود و مغز بادام مقشر و کنجد مقشر برابر همه را کوبند و دو چند حلبهٔ مغسول و بریان کرده سوده با آن بیامیزند و بروغن چرب کنند و بمالند و بعسل بسرشند شربتی زنان را بقدر جوز با شیر تازه و مردان را بقدر بیضهٔ مرغ با آب گرم

در فربه کردن عضو واحد

این بیشتر بمالیدن و طلا کردن بود و باشد که حیله سازند که عضو فربه لاغر نماید یا هر دو بیک حال کنند و این چنان بود که مثلا یک دست فربه بود و دیگر دست لاغر آن دست فربه را اول بعصابه بپیچند چنانکه از سر دست آغاز کنند و تا زیر بغل هموار بپیچند نه بسیار سخت لیکن چنانکه غذا باز دارد و تا دران دست گذر نیابد پس آن غذا بدیگر دست بمالیدن و طلا کردن خاصه بروغن زیت و اندکی موم گرم کرده و مالیدن معتدل باید و هرگاه عضو گرم شود مالش موقوف کنند و چون ساکن شود باز مالیدن شروع کنند تا بدین طریق غذا از آن یکدست باز گردد و بدین دست آید و اگر مزاج سرد بود زفت رومی طلا کنند پس از آنکه عضو را بآب گرم بشویند و بمالیدن گرم کنند و غذا بدو کشند و بعضی زفت را بر آتش دارند تا نرم شود و بر پوست تازه مالند و گرم و بران موضع نهند که می باید و چون سرد شود بردارند و نگاه کنند اگر عضو زود سرخ میشود زودتر بردارند و اگر دیرتر سرخ شود زود برندارند و باقی بیماریها که در قول شیخ مسطور شد ابن الیاس گوید که علاجش منع اسباب موجبهٔ آنست و تناول اغذیهٔ مقوی جیدالکیموس مرتب مثل هریسه و حریره و عصیده و اغذیهٔ چرب و حلوای کثیر الغذا و لزوم خواب و راحت و خوابگاه بارد رطب و حمام بعد طعام و مالش بروغن بعد ریختن آب گرم بر بدن تا غذا بسوی اطراف منجذب گردد و قبل غذا حرکت بمشی طویل آهسته و پوشیدن جامهای نرم و ترک جماع بالکل و اجتناب از حموضات و حرکات سریعه و ملازمت لهو و سرور و استماع غنای لطیف و مالش بدن هر روز قبل طعام تا سرخ گردد و خوردن طعام در روز دو مرتبه از آنچه فربه کند از حبوب گندم مقشر و باقلا چون در شیر تازه بجوشانند با شکر و بادام و فندق و پسته چون با شکر بخورند و آنچه بدن را بسیار فربه کند لحوم حملان و ماکیان و بیضهٔ نیم برشت کرده و جوذاب و اسفیدباجات کم توابل و کم کردن فصد و اسهال و قلت اصابت بجوع و عطش و ترک جلوس و مشی در آفتاب و تناول انگور شیرین پخته و آنچه تربیت سمنهٔ جید کند بدن را فربه کند آرد برنج آرد باقلا آرد نخود کعک کوفته جمع کرده بشیر و شکر حریره ساخته هر روز بخورند و بعد آن در حمام داخل شوند سمنه و غیره جید بادام مقشر خشخاش سفید مغز پسته حبة الخضرا روغن گاو مساوی شکر سفید کوفته بروغن آمیخته کرده بشکر مقوم با بسرشند شربت یا مزد دو درم صبح و شب

سمنه عجیبه

که بدن را بزودی فربه کند بگیرند نخود پانزده درم و در شیر تازه یکشبانه روز تر کنند و خشک نمایند برنج مغسول و گندم و جو هر دو مقشر هر واحد سیزده درم بادام مقشر
تخم خشخاش آرد میده هر واحد پانزده درم شکر سفید یک نیم رطل همه را کوفته بیخته هر روز از آن سی درم گرفته با شیر تازه پخته بنوشند نجندی گوید که علاجش بازاله
غموم و هموم کثیر و ترک ریاضت بسیار و تعب و خوردن حلاوات و سمنه کثیر الغذا بنشاسته و لبوب و بالش بلقیر و طیبات ساذجه بعد استحمام بآب گرم شیرین و مالش
اعضا قبل طعام هر روز تا آنکه سرخ گردد و خوردن مسکه بشکر و ماهی تازه رضراضی [illegible] و از فواکه خربزه شیرین و نارجیل و بادام و جوز و پسته و بندق باید کرد
سمنه که جید بادام مقشر بندق خشخاش مغز چلغوزه حب السمنه حبة الخضرا هر واحد یکجزو بروغن گاو تازه لت کرده بجلاب بسرشند و صبح و شب پنج درم بخورند
دیگر جید تخم کدوی مقشر سوده یکجزو آرد گندم پاک دو جزو آرد برنج دو جزو با شیر گاو خوب بسرشند و اقراص رقیق ساخته نان بپزند بعده هر صبح یک اوقیه بگیرند بسایند
با شیر و شکر [illegible] سفوف بخورند بعده در حمام داخل شوند سفوف مسمن کهربا [illegible] بهمن سفید زرنباد جوز جندم خشخاش سفید هر یک هفت درم
کوفته بیخته بروغن گاو بریان نمایند و [illegible] صد درم بسپست گندم بیامیزند و هر روز ده درم با شکر و بادام بخورند معجون مسمن گویند بهتر ازین در بیت با
مشهور نگشته تودری سرخ تخم خشخاش سفید هر یک پنج درم حب السمنه بوزیدان جوز جندم حب الفلفل هر واحد یک درم زعفران یک درم مغز بادام مقشر مغز بندق مقشر
نارجیل هر یک ده استار آرد برنج یکمن عسل کف گرفته دومن شکر سفید فانید هر یک یکمن کتیرا نیم من روغن کنجد یک رطل آرد باقلا آرد نخود هر یک ده استار فانید
و شکر را کوفته با عسل آمیخته بر آتش نهند تا مخلوط گردد بعده ادویه کوفته بیخته بر آن بیندازند و زعفران در گلاب حل کرده با شکر در پاتیله بآتش ملایم بپزند و بر آن
روغن اندک اندک انداخته کفچه زنند تا مثل حلوا گردد بعده با اجزای اول آمیزند و هر روز پنج درم بخورند و بعد آن استحمام نمایند و در نسخه دیگر تودری سفید پنج درم حب المحلب
زنجبیل قرفه دارچینی شقاقل هر یک سه درم زیاده است و وزن زعفران دو درم و مغز بادام بندق مقشر نیم من باقی بدستور نوشته که عجیب الاثر است
سمنه نافع برای حار مزاج آرد باقلا یکجزو بادام مقشر یکجزو مغز تخم کدوی شیرین دو جزو و از آن بروغن بادام و آب انار شیرین حریره سازند و آنچه بدن را فربه کند
خوردن طعام بالای شراب است الا آنکه صاحب او را خطر بود اگر اتفاقا بنفس خود افصد و اسهال در هر ماه یکبار نکند و کذا دخول حمام بشکم سیری قرشی گوید که
تعدیل مزاج و استفراغ خلط حریف بفصد و غیره کنند و مقابله هر سبب نمایند و تقویت قوت جاذبه بمالش بعد خواب کنند خصوصا بروغن و حمام بعقب خوردن
غذا اگرچه افراط تسمین کند لیکن از آن خوف سده باشد پس حذر از آن سکنجبین ساده یا بزوری کنند خصوصا اگر در آن خوف سده باشد و اغذیه طالبان
فربهی همه غلیظ ست و لهذا در ایشان سنگ تولد کند دوای مسمن نخود در شیر گاو تر کنند تا نرم شود و جو و گندم و برنج و ماش مقشر در آب بسیار بپزند
تا مهرا گردد و مثل آن شیر اضافه کرده جوش دهند و پسته و بندق و شهدانج و حبة الخضرا و جوز و بادام و مغز چلغوزه و تخم خرفه و تخم خربزه و تخم خشخاش
هر یک نیم جزو و بزر البنج و زیره و بهمن سفید و حب الزلم هر یک ربع جزو روغن بادام یا روغن گاو مثل ربع جمله ازین هر روز با یک سکرجه استعمال کنند
انطاکی در تذکره مینویسد که علاج هزال ازاله اخلاط محروره و حریفه است پس اگر هزال طبیعی باشد علاجش همان تدبیر است که سمن را [illegible] کنند
و اگر غیر طبیعی بود پس علاج هزال کائن از ضعف عضو علاج آن عضو ست و درد و سوء صحت و کائن از هم و مانند آن را حیله در راحت از آن کنند و اگر حیله
[illegible] باشد و کائن از کرم را اخراج اوست و همچنین باقی اسباب است ایضا در [illegible] گوید که اراده فربهی کند اسباب او را اختیار نماید بعد
و دوای مسمن استعمال کند و بهترین آن از اغذیه شیر است و انجیر و قلقاس و هریسه و نخود و باقلا و لوبیا بهر نوع که استعمال نمایند و اما ادویه آنچه تجربه او
برای آن کرده ام ترکیب میکنم سمنه برای کسیکه سن او از پنجاه سال تجاوز نکرده باشد و مبرود باشد بگیرند بیست درم نارجیل ده درم پسته پنج درم نشاسته
و سه درم دارچینی [illegible] قرنفل کوفته در یکصد و پنجاه درم شیر تازه بجوشانند تا سوم حصه او برود پس سی درم شکر در آن انداخته گرم بعد جماع یا حمام
استعمال کنند و بعده [illegible] مطبخ مهرا سازند پس در پنجاه درم شوربای آن چهار قیراط خرزه بقر حل کرده بعد آن بنوشند این را در هر هفته
یکبار استعمال کنند مع ترک ترشیها و نمکینها و اقسام ریاضت مثل جماع و حمام سمنه برای محرور مزاج و یابس مزاج [illegible] گندم و مغز بادام شیرین [illegible]

بست درم پسته عدد پنجاه خشخاش هر واحد پانزده درم نخود دو درم کوفته بسته صد درم آب شیرین بپزند تا سوم حصه باقی ماند و یکشب بگذارند و صبح صاف کرده باشکر استعمال نمایند و در هر هفته دو مرتبه تکرار این کنند و نقل کرده اند که عذریه تنها این عمل کند و در خواص آمده که اگر کعب بقر سوخته استفاف نمایند فربه کند و چون گندم با خنافس و حرمل سوده بپزند و ماکیان را بخورانند تا آنکه پر آنها بیفتد پس ذبح کرده بخورند بسیار فربه کنند و بتجربه صحیح یافته شد سمنه که برای هر زنان ملتقط ست مویز یکرطل پسته چلغوزه کنجد پنج باقلا بادام پسته جوز چلغوزه بندق شاه بلوط هر واحد نیم رطل برنج خشخاش سنبل قهوه مازو نارجیل آمله دار فلفل حلبه صمغ کتیرای هندی هر واحد سه اوقیه تمره دو اوقیه چوب زرشک که در مصر بعقد و قشر هر دو کوفته حب نخول انزروت هر واحد اوقیه همه را خوب سائیده در آب سبوس بپزند و در ان آهن داغ کنند تا حمرا شود پس بپیچند همه شیر و نصف وزن آن روغن گاو انداخته بپزند تا شیر برود پس دو وزن آن عسل خالص اگر میسر شود و الا شکر انداخته بقوام آرند و فرود آورده بقدر جوزه صبح و مثل او شام استعمال کنند و بدانند که در خواص ثابت شده که هرگاه دوای سمین از کسی بیشتر مردم بخورند هیچ فایده نکند بلکه گفته اند که در ان سمن شخصی که برای او بسازند یاد کنند و لزوم نیت او بعمل نماید و همچنین ساختن و استعمال کردن آن در ربع اول نور قمر خاصة واجب بود و شیخ عبد العزیز گوید که از اذات خر با مغز بادام بغایت سمن ست و انجیر بانیسون صبح تا چهل روز خوردن عجیب ست و بیضه گنجشک عدیل خود ندارد و از مجربات کثیر المغز بادام و نشاسته و شکر ست و لذا او حبه مجربه بقر سجاب سه در حمام بالیدن آن و عقب او شوربای گوشت پزند و از مجربات مکرر این ست که آرد نخود و گندم برنج ماش باقلا کنجد مقشر خشخاش هر واحد یک نیم جزو شکر دو جزو یک کف بشیر گوسفند بطریق سفوف بخورند و ایضاً از مجربات کنجد خشخاش شکر هر واحد یک جزو بادام نیم جزو بزر البنج نیم جزو شربت یک اوقیه ست و طبیخ بهمن با شکر بیاشتا عظیم التسمین ست و بهتر از ان مجرب تر ست سیما با بادام و نخود واز عجیب این ست که انزروت سه مثقال و نیم حجر البقر قیراط نارجیل هفت مثقال جمله چهار خوراک بعد حمام و اکل بیضه نیم برشت و از مجربات سریعه این ست که بچه کوچک زنبور عسل که بر نیاورده باشد در سایه خشک کرده یک درم بگیرند و آرد سفید ده مثقال و شکر پنج مثقال و حریره بسازند و بیضه نیم برشت با نان کنکول و انزروت بسیار نافع ست و نخود بریان با مغز بادام مثل او ست و بقراط گفته که هر دوای مسهل مهزل ست و بالعکس و سمن بعد شصت سال اثر نکند مؤلف اقتباس مینویسد که اگر سبب هزال کمی تولید خون در بدن باشد در تولید خون سعی بلیغ نمایند بادویه و اغذیه لطیفه و مفردات لائقه و اگر عدم متانت خون باشد بمتانت خون کوشند و اگر کار نبودن طبیعت از تغذیه خون بواسطه صفرا و غیره باشد ادویه و اغذیه بارده رطبه بسیار دهند و همچنین تریشها و اگر ضعف قوت متصرفه در غذا بواسطه آرام بسیار باشد ریاضت کنند و با قوتها و معجونات مفرحه همراه ماء اللحم بدهند و اگر بدین تدبیر فربهی روندهد پس ماء الجبن و یا چیزی که هر چه مناسب مزاج بیمار باشد استعمال نمایند و عرق شیر و عرق زردک و عرق عنبر و ماء اللحم ساده و شراب ریحانی ممزوج دادن عظیم الاثر ست و باقی انواع او مثل غلبه جذب سپرز خون را از جگر بسبب غلبه حرارت و مثل کثرت حب القرع و غیره و مثل تحلیلات بسبب تحللات خارجیه چون اعراض نفسانی و گشادگی مسام و سبقت مرض و مثل هزال و ضعف گرده و مثل ورم طحال و جگر و ورم اذنی القلب و جمیع امراض معده هر یک را علامات آنها که بمجلس بیان یافته شناخته رفع امراض مذکوره رفع باید کرد و باید که تدبیری مناسب آنها که هر یک بجای خویش بیان شده بعمل آرند و استماع اغانی لذیذه و دیدن رقص لیان و مالیدن عطرهای مناسبه و تبدیل لباس نو و زود زود درین باب آیتی عظیم دارد و همچنین خوردن فواکه رطبه مانند انگور و سیب امرود و انبه و خربزه و موز و مانند اینها و همچنین گوشتهای پرقوت مانند چوجه مرغ و بزغاله و شیر مولده و کباب و بیضه اینها و بیضه های مرغ و مغز همه حیوانات و حلوای بیضه مرغ و زردک و شیر همه حیوانات و لبوب و غیره

سمن مفرط یعنی فربهی بسیار

بدانکه مضرتهای فربهی مفرط بیشتر ست و امراض که بمردم فربه افتد زود دریافت نمیگردد تا که مستحکم نشود و بشدت پیدا باشد و علاج بدشواری پذیرد و با همچنین فربه در هر کار عاجز و محتاج بود چنانچه شیخ الرئیس در عیوب سمن مفرط مینویسد که فربهی بسیار قبیح رای بدنست از حرکت و برخاستن و از تصرف اد

در اعمال و فشارنده رگها بود بفشردن مضیق آنها پس بر روح مجال او تنگ گردد و بسیار منطفی شود و کذلک بسوی آنها نسیم هوا نرسد و بدین سبب مزاج روح ایشان فاسد گردد و ایضاً ایشان را بیم آن باشد که اندک خون از ایشان بمنفذ تنگ ریخته شود در حوالی دل و دماغ آن ورگی یکبارگی شگافته شود و سبب هلاکت ایشان گردد و در مثل این حال و حالی که قبل او باشد ایشان را ضیق النفس و خفقان حادث شود و درین هنگام تدارک حال ایشان بفصد کرده شود و بالجمله ایشان در معرض مرگ مفاجات باشند و موت بسوی فربهان بافراط سریعتر بود و خصوصاً کسانیکه در ابتدای سن فربه باشند و در ایشان عروق باریک فشارده بود و ایشان در معرض سکته و فالج و خفقان و ذرب بسبب رطوبت ایشان و سوء تنفس و غشی و حمیات ردی باشند و بر گرسنگی و تشنگی صبر نتوانند کرد بسبب ضیق منافذ روح و شدت سردی مزاج و قلت خون و کثرت بلغم و انسان بغایت فربهی نرسد الا کسیکه او بارد مزاج باشد و لهذا اولاد ایشان کمتر شود و منی ایشان اندک بود و فرزندان بسبب این ضعیف باشند و همچنین زنان فربه حامله نشوند و اگر حامله شوند اسقاط حمل کنند و ایضاً شهوات ایشان نیز ضعیف بود و جمیع فربهان چون بیمار شوند علاج ایشان صعب بود و چون مریض شوند احساس مرض خود بسبب غلبه نکنند و فصد کردن ایشان را دشوار بود و در اسهال آوردن ایشان خطر باشد و اگر مسهل عمل کند ایشان را ضعیف گرداند زیرا که حرارت غریزی ایشان ضعیف بود و در هزال ذکر کرده ایم که بهترین آدم معتدل است و خصوصاً در فربهی و اگر باشد و از حرکت ضعیف شود پس اگر همراه او از دلائل برد رطوبت بود بیشتر مطلوب باشد **علاج** بهر تخفیف مسهل گرم و مدرات قوی دهند و تقلیل غذا و خواب و کثرت تعب و حمام یابس کنند و عرق آورند و روغنهای گرم محلل چون روغن شبت و قسط بمالند و اطریفلات بر سبیل دوام و همه ادویه گرم و خشک خوردن نفع دارد و خوابیدن بر زمین سخت خیلی مفید بود و هر چه در تسمین گفته شد مخالفت او ضروریست **ذکر ادویه مفرده و مرکبه** که بدن را لاغر کند خوردن لک دو درم هر روز بر نهار و کذا سندروس یکدرم با سکنجبین چند روز متواتر و کذا نان جو برای معتاد بنان گندم و کذا نان دخن و کذا کبر مملوح و کذا زیتون سبز مملوح و کذا ماهی صغار مملوح و کذا سیر مفرط و کذا پیاز بافراط و کذا گندنای خام و پخته و کذا جبن و کذا ماهی شور کننده و کذا لیمون سکنجبین و کذا گوشت خشک کرده و کذا لحم وحوش قدید و پنیر کهنه و کثرت استعمال فلفل در طعام و کذا سرکه و مکیدن لیمون سبز بر ناشتا چند روز متواتر و لطوخ بدن بمکر بیطرون و کذا تجمر اسپیوس در حمام بتکرار هر واحد مهزل بدن است و ایضاً گویند که زیر سایه مغیلان نشستن و انگشتری رصاص در دست داشتن و در ظرف او آب خوردن بالخاصیت هزال آرد و اگر لک مغسول یکدرم با سرکه چند روز ناشتا بخورند بدن را لاغر کند و طلای زبد البحر بسرکه نیز مهزل بدن است و در بیاض استاد مرحوم مرقوم که اگر لک را بار یک سوده با بیکه در آن ریوند خطائی جوشانیده باشند تر کنند و خشک کرده باز درین آب تر کرده خشک نمایند و هفت مرتبه همچنین کنند باز سائیده دو درم با آب خورده باشند بدن را لاغر کند و ایضاً اگر زیره سیاه را چهل روز ناشتا خورند لاغر سازد و آب مقطر زیره بجای آب نوشیدن قوی المهزل و عجیب الفعل است و آشامیدن سرکه ناشتا مهزل قویست و تخم سداب بستانی و شاخ تازه آنرا چند روز ناشتا خوردن بغایت مهزل است **صحب** سندروس تالیف حکیم شریف خان قدس سره برای ملکه بادشاه که فربه بود و اکثر معالجات او را فائده نکرد و این بغایت نافع یافتند سندروس سه مثقال لک مغسول دو مثقال هلیله زرد و هلیله آمله و هلیله سیاه و هلیله کابلی هر واحد یکمثقال زیره سیاه دو درم نمک لاهوری یکدرم کوفته بیخته با آب حبها سازند حسب مزاج مریض دهند و این حب خفقان را نیز نفع میکند و آنکه در لاغر کردن بدن بغایت موثر و مجربست لک مغسول هشت درم نانخواه بادیان زیره سیاه سداب هر یک چهار درم مرزنجوش بورهٔ ارمنی هر واحد یکدرم کوفته بیخته هر روز یکمثقال آنرا با عرق زیرهٔ سیاه بخورند و عرق زیره بجای آب بیاشامند هر وقت که تشنه شوند در اندک زمانی لاغر میگرداند **ایضاً** مهزل زاج زرد و مدحرج جنطیانا هر یک یکنیم دانگ مرزنجوش نیم درم لک مغسول سندروس هر یک چهار دانگ کوفته بیخته دو دانگ بخورند **ایضاً** که بدن را لاغر کند زیرهٔ سیاه یک شبانه روز در سرکه تر کرده خشک نموده ده درم تخم کرفس مرزنجوش بورهٔ سرخ هر یک سه درم تخم سداب دو درم نانخواه چهار درم همه را کوفته بیخته هر روز یکمثقال بدهند **سفوف مهزل** از بیاض استاد مغفور نانخواه تخم کرفس سنبل الطیب لک مغسول هر یک نیم درم گل سرخ مرزنجوش هر واحد یک مثقال کوفته بیخته دو درم صبح با عرق زیرهٔ سیاه بخورند **ایضاً** منه سندروس لک مغسول مرزنجوش مساوی کوفته یکمثقال هر روز صبح

تاب بخورند واطریفل وقت شام **ایضاً** مهزل بدن لک مغسول دو درم زیره سیاه نانخواه هر یک چهار درم خوراک دو درم با سکنجبین دو توله **اقوال** مهره شیخ میفرماید که تدبیر هزال ضد تدبیر سمن هست وآن تقلیل غذاست دعقب قلت غذا یعنی وقت گرسنگی حمام محلل وریاضت شدید لیکن غذای او قلیل المقدار وقلیل التغذیه باشد مع تبعید زمان یعنی بعد طعام رجوع بزمان معتدبه استحمام نمایند بعده زمانی صالح صبر کنند پس در ریاضت قوی محلل شروع نمایند پس زمانی صالح صبر کرده طعام مذکور بخورند وغذا را از جنسی گردانند که غذا اندک بود ویا از جنسیکه غذای خشک یا حریف یا شور باشد مثل عدس وکوامخ ومخللات ولیکن نان ایشان خشکار ونان جو بود وتوابل حاره در طبیخ آنها زیاده کنند واز آنچه بر تقلیل غذای ایشان اعانت کند آنست که غذای مذکور ایشان مع آنکه وصف او کرده شد خوب چرب باشد تا زود سیر شوند خاصه فربهان را که اشتهای ایشان در سومات را ضعیف بود ولیکن طعام ایشان در شبا روز یک وقت باشد واعانت بتحلیل باده صالح آن غذا کنند اگر در عروق ایشان جمع شود وبرین اعانت کند شدت تخلخل بدن ایشان بریاضات سخت ودرشتی ملبوس وبستر وتبدیل آب سرد بگرم وهوای بارد بحار ودائم گشاده داشتن بدن در سردی شدید تا مسام بند شود ومسدود گردد وتخصف بدن برای قشعریره شود پس غذا را قبول نکند وتحلل معتدل را که آن مقدمه انجذاب باد رای او باشد منع نماید پس اگر تابستان باشد کشف برای حرارت کنند تا تحلیل او بسیار شود وزیاده از آنچه بسوی عضو منجذب گردد تحلل پذیرد واستفراغات دفعی اگر غیر معتدل باشند وتبدیل مزاج بسوی ضد مزاج فاعل سمن اگر بسردی باشد گرم کنند واگر حرارت معتدل بود ما ئل او بسردی یا بگرمی مفرط کنند ودر اکثر امر از انفع اشیا برای بیشتر کسانیکه در فربهی افراط نمایند ومثل ایشان از سردی بود استعمال ادویه ملطفه هست واین برای حار نیز نافع بود ودوا چیست که ایشان را ریاضات سخت واستفراغات کنانند مهر آنکه او در اخلاط ایشان فعل کند هر فعل از ان معین بر تهزیل باشد بعضی از ان اینست که ترقیق اخلاط در ان دهد وامداد از انعقاد وقشر بیض او برای تحلل کند وبعضی از ان اینست که ادرار نماید وتحریک اخلاط بسوی غیر جهت عروق کند وبعضی از ان اینست که خون را فاسد کند کیفیت حاده عجیب برای قوت جاذبه کند وادویه ملطفه در اکثر ادرار ادویه مستعمله در اوجاع مفاصل ست وآن ادویه بسیار قوی در ادرار بول بود نه معتدل که آن اگر چه ملطف بود غذا را مستعد بجهت عروق گرداند وبر تقدیر مواد بسوی روانیدن عروق قادر نبود ونه بناحیه بول آنقدر از عروق مگر آنکه بعد وقوع هضم ثانی بند شد وبر چگیر گرد ودر اینجا اول فعل او ادرار کرده باشد بلکه قوی باید که آن منقی هم جذب اخلاط بسوی غیر جهت عروق بود پس عروق گرسنه شود وسایر افعال کند **وایضاً** این ادویه ادرار حیض بقوت کنند پس اعانت بر تهزیل در زنان نماید واین ادویه مثل جنطیانا وتخم سداب وزراوند مدحرج وفطر اسالیون وجعده است وسندروس را قوت مهزل بسیار ضد قوت کهرباست **وایضاً** اکر را در ین خاصیت عجیب ست وهمچنین تخم کرفس را وزاج مهزل قویست لیکن آن خطرناک ست وهمچنین مرزنجوش قویست **دوای مرکب** بگیرند زراوند مدحرج یک درم فطراسالیون دقیق دو ثلث درم جنطیانای رومی وجعده وفطر اسالیون وملح افاعی هر واحد ثلث درم واین یک شربت ست **دوای قوی** بگیرند بیخ قثاء الحمار وبیخ خطمی وبیخ حاو شیر از جمله یکدرم استفاف نمایند **وایضاً** بگیرند نانخواه وتخم سداب وزیره هر واحد یکجزو مرزنجوش خشک وابهق هر واحد ربع جزو ولک جزو شربتی هر روز یک مثقال وازادویه ملطفه سرکه وآبکامه ست وخصوصاً چنانچه باشتا نوشیدن مگر آنکه او را ضعف عصب باشد وکسی را که آفت در رحم ومثانه بود از سرکه اجتناب نماید وشرب شراب بر نهار تهزیل بدن کند بسبب تحلیل واستلای عروق بخار اگر شرب او بسیار بود وپس به اصل عروق نرسد وبران تاخیر طعام نمایند وهمچنین ادویه ملین طبیعت که آن غذا را از عروق باز میدارد وچون بسیار استعمال نمایند قوت جاذبه کسلان گردد وعروق معتاد تخلیه شود از چیزیکه بسوی آن متوجه شود نزد ادنی حرکت از اخلاط بسوی امعا وهرگاه ادویه ملین طبیعت وملطف مدر باهم پشتی یکدیگر نمایند بسوی عروق چیزی بسیار متوجه نشود واز ادویه لاغر کننده تریاق ست واستعمال ملح افاعی ودوا الکرکم وکمونی وفلافلی وسجزنیا والقرد یا ودوا اللک واثاناسیا وامروسیا واطریفل صغیر واما اطلیه ایشان واجبست که یا از جنس چیزی باشد که تبرید وتخدیر قوت جاذبه نماید ودر ان سمیت باشد مثل شوکران وبیخ ویا از جنس آنکه تحلیل شدید

نماید مثل ادهان و مروخات قوی التحلیل و لازم است که استحمام ایشان بر ناشتا باشد و هوای او معرق بود و هوائی مرطب و اگر مائی باشد دران دوام کنند و از پس حمام مبادرت به تناول غذا ننمایند بلکه صبر کنند و بران خواب نمایند و یا حرکت و ریاضت کنند بعد از استقرار نمایند بعد آن شیئی لطیف از طعامیکه خون کم تولد کند بخورند و همچنین واجب است که دلک او محلل متواتر باشد

در تهزیل اعضای جزئیه

مثل پستان و خصیه و دست و پای و مانند آن و درین تدبیر نیز بسوی احوال و شروط که در تهزیل مطلق گفته شد رجوع کرده شود و اعانت بهیئات مختص بدان نموده آید و برین اعانت کند مثل تسکین او و تبرید او و بستن مسالک غذا بسوی او و بستن رباط و ادامت او بران مسالک و جذب غذا بسوی مقابل او و باید که ادویه مستعمله دران شدید القبض باشد و ادامت استعمال او کنند و از انجمله که خصیه را از کبر و پستان را از عظم باز دارد اینست که بگیرند قیمولیا و سفیداب ارزیز و بعصارهٔ بنج و روغن مورد آمیزند و بطریق مروخ استعمال کنند و ادامت طلا بجائیکه حجر مسن که بعض آن بر بعضی بسایند بسرکه یا بعصارهٔ بنج کنند و همچنین کثرت طلا بشب هر روز و یا بگیرند طین حر و مازوی سبز و مورد ساییده یکروز و بعسل طلا نمایند بعد آن بآب سرد بشویند و این در یک ماه سه مرتبه بعمل آرند و مخصوص به پستان اینست که بران زیره بسرکه سرشته ضماد کنند و بران پارچه مبلول بسرکه سه روز گذارند بعد ازان بگشایند و پیاز سوسن سفید بران بندند و سه روز دیگر نگشایند و این فعل در ماهی سه بار کنند ایلاقی و جرجانی نوشته‌اند که چیزهای تلخ و شور باید خورد و در طبیخ آنها توابل گرم بیشتر باید کرد چون فلفل و خردل و زیره و کرویا و سیر و بر تشنگی و گرسنگی بسیار صبر باید کرد چنانکه اشتها که پدید آمده باشد باطل شود و بر بستر نرم نباید خفت و در آبهای معدنها نشانند و آب گرم که دران نمک و زاج و شب و بوره و گوگرد پخته باشند بجای آب معدنها باشد و سندروس چهار دانگ و نیم با سکنجبین ممزوج با آب سرد خوردن درین باب نافع است این را کشتی گیران استعمال میکنند تا عضلات و اعصاب ایشان قوی شود و خشک اندام و سبک شوند و نفس ایشان تنگ نشود و خفقان نباشد و در لاغر کردن عضو واحد آنچه مذکور شد چون قی کردن و ادویه ملطف خوردن و مانند آن درین باب بکار برند ابن الیاس گوید که علاج سمن مفرط اجتناب از اغذیه کثیر الغذا و لحوم و حلویات و شیر و شراب غلیظ است و باید که اکثر اغذیه صاحب البقول و ترشیها و اشیای حریفه باشد و همه آنچه مجفف بود از اسهال و ادرار و تعریق و تعب و حرکات سریعه قبل غذا و طول مقام در حمام بر خلو معده و مالش بادهان حاره مثل روغن زنبق و نسرین و خواب بر گرسنگی و بیداری و هموم و صوم و تفکر بسیار و غضب و تناول اطریفل صغیر و کبیر و اغذیه و ادویه حاره و قلیه‌های مبرده و سکونت در مساکن حاره و تعرض بشمس و این دواها بدن را بزودی لاغر کند سداب و نانخواه و بادیان و تخم کرفس و زیرهٔ سیاه هر واحد پنج درم بورهٔ سرخ و مرزنجوش هر واحد سه درم کوفته بیخته یک مثقال تا دو درم بخورند و یا هر روز کمونی یک مثقال خورند که این بسرعت هزال آورد خجندی گوید که هر صبح سکنجبین بسیار ترش بنوشند و مزورات حامضه خصوصا بسرکه بخورند و گویند که ماکیان غیر فربه را در سرکه کنند یک شبانه روز و ترک کنند پس بسداب و زیره بپزند و بران مداومت نمایند که لاغر کند و دوائیکه بدن را لاغر کند اطریفل صغیر یکجزو و ایارج فیقرا چهار جزو آمیخته از جمله سه درم در یک مرتبه بخورند انطاکی در تذکره مینویسد که آنچه هزال را واجب کند مطلقا گرسنگی است و تناول چیزهای شور و ترش و جماع و حمام بر خلا خصوصا چون دران اقتصار بر هوا کنند و اطالت جلوس و پوشیدن پشم و موی سخت و تعب و جلوس یا خواب بر مثل ریگ و خاکستر و سردی و ریاضت بر گرسنگی و ادامت اخذ مستفرغات از اسهال و تعریق و از مجربات دراینباب بسرعت خوردن پودینه بسرکه است و خوردن لاک و سندروس و مرزنجوش و تخم کرفس و مالش بچیزی درشت و روغن گرم مثل بابونه و نفط و [illegible] که نوعیکه احتیاج به تسمین بود همچنین حاجت داعی بتهزیل بدن باشد پس کسیکه اراده این کند اسباب خاص او استعمال نماید مثل خواب بر زمین و دخول حمام بر ناشتا و لباس خشن و مشی در گرمی و ریگ و خوردن ترش و نمکین و ادویه خاص بدان لاک است و قنطوریون و سندروس و فلفل و پودینه و پیاز و سیر و کندنا اکلا و طلاء بر ناشتا مؤلف اقتباس نوشته که سبب فربهی مفرط غلبهٔ رطوبات و متانت خون بود پس اول تنقیهٔ بدن

بمسهلات بلغم نمایند بعده خون بکرات و مرات از رگهای متفرقه گیرند و باز بکرات مسهلات دهند و همچنین فصد تا هزال پدید آید و ریاضت را درین باب اثری عظیم است و تدابیر خشکی افزا اکثر بکار برند و این سفوف دهند نانخواه و لاک شسته و زیره و سداب و بادیان خطائی هر یک دو مثقال شربتی دو مثقال و مخدرات خفیفه گاه گاهی استعمال کنند و بر ریگ خفتن و نشستن بسیار مفید است و همچنین بر زیره و سداب و نانخواه و تخم مورد و برگ سرو و سعد و همچنین تکمید بنمک هندی و نانخواه و تخم شبت و اشباه اینها و جمله اعراض نفسانی فی منزل الله

تشنج جلد راس

طبری گوید که این مرض از فرط یبوست حادث شود و پوست سر چنان نماید که گویا جمع شده حتی که میان اجزای متشنجه راه ها مثل نهرها پدید آید و بقراط ذکر کرده که این با اهل بلد سماه بسیار حادث شود بسبب عمل ایشان دائم در آفتاب و ابن الیاس گوید که سبب حدوث این یا کثرت تعرض بشمس در ایام گرم است و یا کثرت تناول اغذیه و ادویه حاره یابسه و یا کثرت استفراغ رطوبات از جمیع بدن یا از سر تنها و یا کثرت اغتسال بآب شور و شبی **علاج** تدبیرش بعلاج شقاق اطراف نمایند و یا هر صبح شربت بنفشه و ترنجبین هر واحد ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش و مغز بادام و اسفاناخ و گوشت ماکیان و بچه آن و بزغاله دهند و سر را بروغن بنفشه یا کدو یا بادام بمالند و شیر بر سر دوشند و از بنفشه و خطمی سوده و لعاب اسبغول سر را بشویند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و شیر زنان در بینی چکانند و بآب شیرین نیم گرم که در ان بنفشه و نیلوفر و تخم خشخاش جوشانیده باشند غسل کنند و استفراغات بالکل ترک نمایند و سر را بعمامه که آنرا بآب کنند بسته دارند طبری گوید که علاجش گذاشتن جمیع استفراغ است از فصد و دوا و جماع و قی و غیر آن از استفراغات و لزوم تدبیر مرطب و سعوطات مرطبه و بالش بموم و روغن و تدهین سر دائم و ریختن آب نیم گرم بسیار بر ان و کدام وقت سر را کشاده ندارند و شیر بر دو زنان بر سر دوشیدن نیز نافع است و جورجس ذکر کرده که آلتی مثل کلاه که آن تشنج را بفشارد استعمال کنند یا عمامه قوی بندند و دلک خفیف بدست استعمال نمایند و موی سر او را نتراشند مگر بنوره و بعد آن بموم و روغن طلا کنند و این علت را بجز حمالان و کسانیکه بر سر اشیای گران میدارند و یا کشتی گیران ندیدم خجندی گوید که هر صباح شربتی از اشربه مبرده مرطبه مثل شربت نیلوفر و شربت بنفشه و شربت خشخاش بشیره تخم خرفه یا تخم خیارین بنوشند و فواکه رطب بخورند و اغذیه رطبه مثل ملوخیه و اسفاناخ و کشک جو و گوشت بزغاله و کدو تناول کنند و گویند که سر را بر بخار آب گرم و شیر داشتن نافع بود

غضون جبهه

و آن تشنج جلد پیشانیست با خارش و سرخی رنگ جلد و سببش امتلای مقدم دماغ از خلط رقیق و ترشح او نزد جبهه است و این علت اکثر در سرما حادث شود و از قسم تشنج امتلائی است **علاج** تنقیه دماغ بمسهل و حب ایارج کنند و یا بمطبوخ هلیله مقوی ترید و حب بنفشه نمایند و بعد تنقیه بقیروطی مرتب از موم و روغن بنفشه و روغن کدو ضماد کنند و یا بزوفای رطب مع سفیده بیضه طلا سازند و خطمی و بعض لعابات سر را بشویند طبری گوید که اولا تنقیه بدن بچیزی نافع مزاج مریض و شیء مضاد فضول مجتمعه در بدن او نمایند بعده تنقیه سر او بحب مرکب از حب قوقایا و حب صبر و حب ایارج کنند و اگر احوال مریض فصد واجب کند اگر قوانین آن اطلاق نماید فصد کشایند بعد از ان بر دخول حمام و آبزن کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و تضمید جبهه باین قیروطی کنند بگیرند موم روغن از روغن بنفشه پس کدو را در خاکستر گرم بریان کرده اندک آب او بفشارند و بر موم و روغن بریزند و اندک زوفای رطب و قدری سفیده بیضه رقیق بران انداخته خوب حل کنند تا جمله مختلط گردد بعده بر پیشانی ضماد نمایند و ضماد مذکور یا شد و یکشبانه روز ضماد بدارند بعده تجدید آن کنند و همچنین بعمل آرند تا آنکه جلد منبسط گردد و باین تدبیر بی شک جلد منبسط شود پس اگر بعد از ان خارش دران موضع پیدا شود این دلالت کند بر بقیه خلط که مترشح گردد بعد اعاده تنقیه اندک نمایند و روغن گل بران موضع بمالند پس اگر بعد از ان جلد منسلخ و متقشر گردد و بشره سرخ کریه المنظر باقی ماند این روغن بران موضع طلا کنند که اعاده آن برنگ بشره جمیع بدن کند بگیرند نخود و آنرا در شیشه خوب بسوزند پس بگیرند از ان نخود و از شیلح هر یک مثقال و سرمه اصفهانی بکوبد و جبه و بالای آن هر روغن که خواهند چندان بریزند که آنرا بپوشد و سرکه کهنه دو چند روغن اندازند و در شیشه کرده سر او بند نمایند

و در آفتاب گذارند و هر روز یکمرتبه شیشه را بجنبانند و اندک روغن گرفته بر ناخن تجربه کنند پس هرگاه رنگ ناخن را اندکی متغیر گرداند روغن را صاف کرده در شیشهٔ دیگر کنند و بر موضع اندک ازان استعمال نمایند و این روغن را چون در آفتاب بگذارند تا آنکه رنگ ناخن را تغییر بیّن نماید برص و بهق را رنگین سازد و اما غصون که بسبب برداشتن بارگران بر سر حادث شود علاجش ترک سبب موجب اوست و آنچه ازان مع لودی لطفل باشد حیله در شفای او نیست پس تعرض بعلاج او نمی‌باید نمود

قرون

بقول شیخ آن زوائد کثیفه مخلیه‌ایست که بر مفاصل دست و پا بسبب شدت عمل و کثرت حرکت می‌رویند و قرشی حکایت کرده که در زمان ما بر بعضی ملوک دمشق و زوائدهٔ عظیمه شبیه بشاخهای چهارپایان روییده بود لیکن آنها بسیار بزرگ نشده بودند و میان حدوث آنها و میان موت او مدت قلیل بود علاج قطع کنند محلی آنرا آنچه در ونکند بعد ازان بر باقی او ادویهٔ شدید الحرارت از ادویهٔ تاکیل استعمال کنند تا آنکه ساقط شود بعد آن روغن گاو بمالند و گیلانی مینویسد که اکثر این مرض تابع مزاج سوداوی بود و بیشتر در زمانهٔ ما کسی را عارض میشود که مرض با دفرنگ او را عارض شده باشد و مزاج او سوداوی گردد

انتفاخ و حکهٔ اصابع

یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان این اکثر در سرما و خریف وقت صبح بسبب احتقان فضول در ان و استحصاف جلد بسبب سردی هوا عارض میشود و انطاکی گوید که این مرض را بیونانی عظلاس نامند و آن ورم سحجیه‌ایست که در اصابع هنگام مس آب سرد وقت صبح در سرما و خریف بهم رسد بسبب تکثف ظاهر و غلظ محتبس و گاهی کثرت نماید تا انتفاخ طول کشد علاج از آب دریای شور گرم کرده بشویند و یا سبوس گندم و چقندر و انجیر و کرنب بجوشانند و ... وکرسنه و ترمس ... در آب جوشانیده ... انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان مائل بسبزی و تیرگی گردد شرط نمایند و ... ضماد سازند و ابن الیاس ... سرد و یا گلقند ... ورم ... و غذا ... ساز ند و انگشتان ... را در آب ... که در ان ... جوشانیده باشند و یا آب چقندر بشویند و یا بگیرند بابونه و اکلیل و شلیم و در آب با اندک نمک بجوشانند و بر انگشتان بریزند و یا بگیرند ... اندرا ان اصابع دست و پای وارند و یا بگیرند آرد ترمس و کرسنه و بابونه شلیم بپزند و بر انگشتان ضماد کنند و اگر این ادویه فائده نکند ... و بر انگشتها نطول کنند و بعد ... بشویند و روغن گل بمالند و اگر ... اصابع ... و کمودت ... و انطاکی گوید که سبوس و انجیر و حلبه و سپستان و بابونه بجوشانند نطول سازند و روغن بنفشه و بادام بمالند ...

نفخ مابین اصابع قدمین

یعنی گنده شدن میان انگشتان پای و این از موزه و مانند آن بهم رسد چون بران لفائف بپیچند و در ان رطوبت آب باشد و آن میان انگشتان گرم گردد و جلد را متعفن نماید علاج با آب گرم بشویند بعده توتیای کرمانی و گل سرخ و گل سوسن مرداسنگ و کوفته بیخته بران بپاشند که در اندک مدت زائل کند

قرح قطاة

بدانکه قطاة نشستگاه و میان سرین است پس گاهی چنان عارض شود که آنجا اول سرخی پیدا آید بعده تشقق یا قرحه شود بسبب کثرت خوابیدن بر پشت ... مریضان ناتوان را و این علامت ردیست و دلالت بر هر دان پوست بدن دارد علاج چون سرخی ابتدا کند بر پشت خوابیدن ترک نمایند و برای دفع ... حضض و اقاقیا و گل ارمنی و مازو و گلنار و غیر آن طلا نمایند و در هوا گشاده دارند و اما در مریضان که قبل پارچهٔ نرم در پارچهٔ نرم پر کرده بستر سازند و اگر متقرح شود مرهم سفیداب استعمال کردن نافع بود و ابن الیاس گوید که موضع سرخ را بصندلین و گلاب طلا کنند و یا بگیرند گل سرخ و آس و اقاقیا و صندلین ساو کوفته بیخته بگلاب طلا سازند و گلاب و سرکه بران ریزند و مریض را در روزی چند بار بر پهلو بگردانند و اگر ممکن بود زیر مریض برگ بید فرش کنند و یا مریض را در لحاف نرم تر یا بستر مملو بجاورس بخوابانند و حکیم یا بزید مینویسند وقتیکه سرخی ظاهر شود حضض و گل ارمنی و کشنیز خشک و فوفل و گلنار و صندل سفید بر آب ضماد نمایند و همچنین دیگر روادعات استعمال کنند و چون نوبت بتقرح رسد باید که مرهم رسل و مرهم شافی علاج فرمایند و از برگ بید با طحلب و یا ...

پنبه سینبهل فرش سازند و چند مرتبه در روزی از پهلو بپهلو بگردانند تا بزودی به گردد

فساد اطراف از شدت برد

گاه باشد که دست و پا از شدت سردی سبز گردد و متعفن و سیاه شود و بریزد بهر آنکه هرگاه سردی بر اعضا رسد جلد کثیف شود و مسام بند گردد و بدان سبب حرارت و خون و ابخره حاره بسوی آن متوجه شود و دران بخارات محتقن گردد و عضو را بسوزد و بمیراند و متعفن سازد و انطاکی گوید که گاهی از برد اطراف و فساد آن احتقان ماده در اطراف دست و پا عارض شود پس حس کم گردد بعده رنگ متغیر شود و امر بتعفین و سقوط بتدریج نماید و ایضاً در تذکره مینویسد که برد گاهی بابو البود پس نکایت منتشر گردد بسبب سریان او در اعضا و گاهی با سکون آن بود پس نکایت نیارد مگر ظاهر بدن را و آن بتکثیف انذار سازد پس اگر مزاج بارد باشد نکایت بسرعت آرد و الا اول گرم شود بعده سرد گردد بسبب انحلال حرارت غریزی چنانچه واقع میشود کسی را که مثل افیون تناول کند و درین نوع صاحب او بمجرای طبیعی عود نکند و بدانند که برد رنگ را متغیر کند و بشره را متشنج سازد و متمادی از ان شهوت را ساقط کند بسبب انطفای حرارت و جمود خون کند و موی را منع نماید یا ضعیف کند و امراض او بسیار است مثل تشقیق و رعده و فالج و تشنج و جمود علاج هرگاه سرما در کسی کار کرده باشد جلد خود را بجامه گرم بپوشاند و نزد و پیش آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد و بمالد و بروغنهای گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل و عاقرقرحا و فرفیون و جند بیدستر و حلتیت دران آمیخته باشند و ضماد قند و سیر حافظ از فساد دست و درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیای حاره بخورد و روغن گاو بسیار خوبست خصوصاً وقتیکه بر ان شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب نیز نافع ست و پای را با پاتابه پشمی بپیچید و موزه فروکند و موزه چنان باید که دران پای توان جنبانیدن و اگر دست و پا بسبب سرما ورم کند شلغم و کرنب و انجیر و بابونه در آب جوشانیده اطراف دران نهادن نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از ان بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود باید که شرط زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی در سرکه و آب حل کرده طلا نمایند بعد آن بشراب نیمگرم یا از آب و سرکه بشویند و مکرر چنین کنند و اگر اطراف متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کنند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند طبری گوید که هرگاه سردی دست و پا از برد بهم رسد باید که شلغم را بجوشانند تا مهرا گردد پس فرود آورده در حالیکه گرم باشد دست و پا را دران نهند تا آنکه آب سرد شود و اعادهٔ این بدفعات متوالیه کنند تا وجع زائل گردد بعده روغن خلوق و غالیه یا روغن بلسان طلا نمایند و دیگر بدر روغن یاسمین و دران اندک جند بیدستر بجوشانند و بموضع طلا کنند و آنچه درین اطبای خراسان ذکر میکنند اینست که میگیرند جلد نافجه و در آب خوب گرم تر کرده بر اصابع نزد خضرت میپوشند و فی الحال الم زائل میشود و این همه تدابیر وقتی ست که عضو متعفن و محترق نشود و هرگاه متعفن و محترق سازد پس تلیین او بمسکه و روغن گاو کنند و هرگاه نرم شود آنچه باطل شده باشد با آهن بگیرند و استخوانیکه متغیر شده باشد خارج کنند و مراهم موافقه علاج نمایند و آنچه اهل کوهستان بیان میکنند اینست که هرگاه پای ایشان از برف میسوزد آنرا بشراب طلای غلیظ متواتر میکنند پس ورم ساکن میشود و اختناق دم را زائل میکند و موضع احتراق را نرم مینماید تا آنکه حس ظاهر گردد بعده بمسکه و روغن ضماد میکنند تا آنکه نرم شود بعد آن با آهن میگیرند اما علاج اطبا طلا مرهم ابیض معروف بمرهم کافوریست که تسقیه او بسفیدی بیضه کرده باشند تا آنکه نرم گردد و محترق ظاهر شود پس آنرا بگیرند و علاج او حسب علاج اعضای محترقه کنند و آنچه بران تجربه کرده ایم اینست که پای بیمار را در خون گاو یا خون گوسفند داخل کنند که این تحلیل و جمع و تلیین مواضع صلبه محترقه میکند و درین علت مجربست ابن الیاس گوید کسیکه در سرما سفر کند و پا را و ای او در بلاد بارد بسیار برف باشد او را می باید که نهایت عنایت بحفظ اطراف از سردی نماید باین طور پای را بلفائف مرتب از نمد مرعزی و خرقه بپیچد و پاها را خوب بپوشاند لاسیما که در روز شمالی باد شمالی وزد و با غذیه که دران سیر و پیاز بسیار باشد و دران مصالح گرم مثل فلفل و زنجبیل بود تغذیه کند و دستها و پاها را بروغن بان و زنبق و زیت و روغن غار و روغن نار دین چرب کند و هرگاه سوار شود موزه نمد مرعزی فرو ثعلب و دب بپوشد و دست را در دستانهٔ فرو ثعلب یا سنجاب و قاقم داخل کند و هرگاه سردی رسد و ایذا یابد فرود شود و بهر جامه که حفظ نماید بپوشد و با آتش جلد قریب نشود و در حمام داخل شود و جامه را در خانهٔ اوسط بپوشد و چون از حمام بیرون آید در مسلخ استراحت کند بقدر یکه

بیشتر تا ادبجال طبیعی او عود کند بعد از آن نخود آب و مغز حب قرطم و لحوم تیهو و ماکیان و کباب و گنجشک غذا سازد و خواب طویل در پوشش جید نماید و اما
هرگاه عضو متورم شود آنرا در آب گرم که اندران بابونه و شبت و اکلیل الملک و سبوس گندم و کاه گندم و شلجم و کرنب و شیح و نمام و مرزنجوش و برزکتان و قیصوم
و جلبه جوشانیده باشند بدارد و اما هرگاه سبز یا سیاه گردد شرط زنند چنانچه مذکور شد پس گل ارمنی در سرکه و گلاب حل کرده یک شبانروز بر موضع شرط بندد
و بعد از آن بشراب نیمگرم بشوید تا آنکه گوشت بروید و قرحه خشک گردد و نشاید که صاحب این علت بسکون و جع بعد از آنکه درد شدید باشد مغرور شود
و نشاید که در امر او اهمال نماید و اما هرگاه در ابتدا تدارک ننماید و عفونت ساری گردد و قریب باشد که انگشتها ساقط شود پس بهتر علاج او اینست که برای
برگ چقندر و کرنب در روغن گاو پخته بنهد تا آنکه هر آنچه متعفن و سبز یا سیاه شده ساقط شود و یا بران عنب الثعلب و برگ خطمی و خبازی کوفته بروغن
بنفشه آمیخته در هر روز یکبار یا دو سه مرتبه بنهد بعده معالجه بعلاج قروح نماید انطاکی گوید که آنچه سردی را از بدن دفع کند بهم جاری بالفعل
و یا بالقوه است اکلا و بخورا و تدهینا و ایضا پوشیدن لباسیکه از نشان او این باشد و تحفظ از آن در هر مکان که هوای او لطیف باشد مثل مصر و بعد فعلی
که مهیا کند عروق را برای قبول آن مثل حمام و جماع باید کرد و اولا پیش آتش نشود که اکثر عضو را ساقط کند بسبب تحلیل آن ما بقی را و فاسد شود بلکه
واجب است پوشش بفرا و جامه پشم و موی و چیزی در گرم کردن سخت تر از سمور نیست و کسی را که الم برد رسد و در سرگین که حرارت غریزی او ثابت
باشد خصوصا در سرگین اسپ بنشیند و بخور بموم و عود و زیره بگیرد آنرا منع کند و مجرب است و خوردن سیر و جوز و کذا تدهین بزیت یا روغن گاو که در آن سیر
و سداب پخته باشند و شرب راسن و زنجبیل نافع و از آنچه برای دفع برد مجرب کرده شده روغن لغام است طلاء و عنبر و مشک مطلقا و هر آنچه بدان
علاج امراض بارده میکنند در اینجا بکار آید و ایضا گاهی برد را از غیر انسان دفع میکنند پس در خواص آمده که در خانه ظرف فالشجار را از سردی محفوظ دارد و کذا قفر
و سرگین کبوتر و کسیکه سنگ پشت را بپشت او دفن کند در زمین از آن سردی باز ماند ایضا در نزهه گوید که آنچه در انتفاخ اصابع گذشت بدان و نیز طبیخ
گندم و سبوس نطول کنند پس اگر سبز گردد در آب گرم شرط زنند بعده بروغنهای گرم مالش کنند پس اگر متعفن شود بران چقندر و کرنب پخته بنهند تا ساقط شود
پس مثل قروح علاج کنند گیلانی گوید اگر عضو بسوزد و فاسد نشود و ورم نیز نکند بلکه ابتدا سبزی کرده باشد دلک نمایند و با دهان حاره مثل زنبق و امثال
مانند آن بمالند و اگر ورم کند در آبیکه ریاحین حاره مثل اکلیل و سایر و مانند آن که مذکور شد سابق و کرسنه و ترمس جوشانیده باشند بنهند و بروغنهای گرم چرب نمایند بعده عدس مقشر
داده با شراب سوده ضماد کنند و بالجمله یاد باید داشت که هرگاه آثار سرمازدگی بر اطراف و اصابع ظاهر شود اصلا قریب آتش نروند و بهترین تدبیر یکی اولا
باید کرد اینست که بگرمی بدن انسان آنرا گرم کنند و اگر آن انسان قوی باشد اولی بود و اگر سینه او چندان گرم باشد که اطراف سرمازده بحرارت نواحی قلب
گرم شود بهتر باشد پس اگر فائده نشود و سردی سخت تر از آن باشد که آنرا این تدبیر نفع کند تدبیر مذکور استعمال کنند بعضی متاخرین میگویند فساد اطراف
که در موسم سرما پیدا آید چنانچه وقت صبح بسبب رسیدن سردی هوا و یا آب سرد انتفاخ و ورم با خارشی شدید و یا یکی از اینها پیدا آید و یا تمام بدن متورم و متزلزل و سیاه
مانند بدن موتی گردد سببش احتباس بخار است زیر پوست و در پیران بیشتر افتد باید که اطراف را نزد آتش دارند و یا آبیکه با نخواه و نمک طعام پخته باشند
بشویند و تا دیر در آن نهاده دارند در دو سه روز صحت میشود و همچنین طبیخ شلجم و کذا طبیخ تخم شبت و شلجم و کرنب و رطبه و ترمس و کرسنه و شونیز و اشنه
و جاورس و ارزن و نمک طعام جمله یا هر چه از اینها بهم رسد بکار برند و چون دیر گذشته تنقیه بمسهلات بلغم نمایند و استحمام متواتر نافع باشد و اما در صورت
بودن بدن متورم مانند موتی تدبیر خفیف از استسقای لحمی بعمل آرند

حرق النار

عضویکه از آتش بسوزد سفیدی تخم مرغ و سیاهی دوات را بمالند و گل ارمنی و سفیده کاشغری و مرداسنگ و خارا با آب و سرکه طلا کنند و اگر بسیار بسوزد
و آبله ها افتد فصد کنند و آبله را از سوزن بشگافند و مرهم سفیداب کافوری استعمال نمایند و آهک آب نادیده را در آب حل کنند و بگذارند تا بته نشیند پس آب بالای
آن ریخته خشک نمایند و همچنین چند بار بشویند و خشک کنند و ده درم از آن آهک مغسول با یک درم موم و یا ده درم روغن گل گداخته آمیزند و مرهم ساخته بکار برند

نسخهٔ مرهم آهک

که درین باب بی نظیر ست و این مرهم رال نیز نافع ست کافور قیصوری رال کته سفید هر یک چهار مثقال کوفته بیخته مجموع با روغن گاو تازه که مسکه
همه باشد در ظرف آهنی گداخته اول رال را بیخته دو سه جوش دهند پس کته را بدستور پس کافور بریزند و یک جوش داده از آتش فرود آورده بکار برند
که برای رویانیدن گوشت صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات کهنه و زخم آتشک و ناصور نیز نافع ست و چون رال را در روغن کنجد دو سه جوش
داده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و ایضاً در ابتدا اطلای گل سرشو و کذا گل پتهول (?) و کذا برگ گلاب سبز و گل سدا گلاب و کذا برگ خطمی و خبازی نافع ست
و اگر بسیار بسوزد فوراً خون تازه گوسفند طلا کنند و آب انار بقدر نه توله با شکر سه توله و یا سکنجبین سیب لیمونی جلوبیخان (?) در گلاب و عرق بید مشک دهند
و غذا شوربای بزغاله و یا چوزهٔ مرغ که دران ترشی انبه یا زرشک یا انار دانه افتاده باشد با نان یا برنج بدهند **ذکر ادویه** لوشا سیر مفید حرق النار
زیت خوشبو و نمک باریک سوده بر سوختگی آتش نهادن تسکین الم و آبله آن مجرب صحیح سوده بسیست (?) و کذا آب برگ بارتنگ و کذا آب برگ چقندر ضماد کردن و کذا
اندروسامن (?) که آن مال انار ست آب برگ تازه آن او ضماد کردن و برگ خشک او سوده پاشیدن و کذا انیسا (?) مثل غبار سوده و بروغن گل آمیخته و کذا پوست بز
تازه بساعتی که جدا کنند و آن گرم باشد و کذا ذرور برادهٔ آبنوس و کذا پوست غزال سوخته خاکستر او پاشیدن و کذا برگ نیلوفر مثل غبار سوده ذرور
کردن و کذا سرگین کبوتر در خرقهٔ کتان صره بسته با آتش سوختن و خاکستر او بروغن گل ضماد کردن هر واحد مجرب اوست و آشنشت ورد فس (?)
و غیرها مینویسند که ضماد لبستان افروز و کذا سرگین گاو و کذا اشناک (?) و آرد و عسل و کذا مداد مصری با آب یا سرکه حل کرده و کذا اطرفا (?) بروغن گل و کذا اکاک (?)
تر سوده و کذا تخم خیار بسته (?) تازه آمیخته و کذا پوست بیخ آن بسرکه و کذا برگ آن بسرکه و کذا سریشم ماهی بسرکه حل کرده و برگ سوسن کوفته بیخته و کذا آب
حی العالم و سویق و کذا آب مورد و زیت و موم و کذا حب الآس و روغن آن و کذا برگ آن سوخته بروغن گل آمیخته و کذا شحم بقر یا بز تازه آمیخته و کذا
اقاقیا و سفیدهٔ بیضه و کذا جلد ادیم سوخته بروغن گل و کذا اسفیداج بموم و روغن گل آمیخته و کذا برگ توت شیرین سوده بزیت خوشبو آمیخته و کذا خاکستر کرنب
بسفیدی بیضه و کذا خاکستر جفت پای کهنه بروغن گل و کذا گل قیمولیا و آب جرادهٔ کدو و روغن گل و یا عوض آب کدو گلاب و سرکه و کذا کنجد مع پوست
باریک سوده و کذا برگ خرفه بیخته کوفته یا عصارهٔ برگ آن و کذا سفیداب بروغن گل تنها یا مع سفیدی بیضه و صمغ عربی و کذا سریشم با آب گرم گداخته
یا سوخته بسرکه سرشته و کذا طبیخ حلبه یا لعاب آن یا آرد آن بروغن گل و کذا عصارهٔ مامیثا و کذا گل حنا و کذا صمغ عربی و سفیدی بیضه و کذا برگ
توت شامی بروغن گل آمیخته و کذا آب پوست باقلای سبز یا برگ او و کذا آب عنب الثعلب و سفیداب و کذا مغرهٔ عراقی بسرکه حل کرده و کذا خطمی خشک بزیت
آمیخته یا برگ آن کوفته بزیت مخلوط کرده و یا لعاب آن بروغن گل و کذا حنا با آب کشنیز سبز سرشته و کذا موی انسان سوخته بروغن گل و کذا استخوان سوخته
بسرکه سرشته و کذا کدوی خشک سوخته بروغن گاو آمیخته و کذا نیل هندی بعسل و کذا مرتک و روغن کنجد و سفیدهٔ بیضه و کذا اسپیدوشان (?) و روغن گل
و موم و کذا آب قرظ یا طبیخ خشک آن مخلوط بسفیدی بیضه و کذا عدس باریک سوده بگلاب و روغن گل و کذا فوفل بروغن گل و کذا دم الاخوین و مرداسنگ
و صمغ عربی بیخته بروغن گل آمیخته و کذا آرد جو مغسول با آب بعده مخلوط بسفیدهٔ بیضه و کذا آب کاکنج بسفیداب و کذا اسرنج و موم و روغن گل و کذا آهک
مغسول بهفت مرتبه بسفیدی بیضه آمیخته و کذا قطران **و ذرور** خاکستر برگ سرو و کذا خاکستر جوز السرو و کذا برگ مورد خشک و کذا ادیم سوخته و کذا
جلد کهنه سوخته و کذا ودع و کذا کهربا و کذا شاهسفرم خشک و کذا پوست شجر صنوبر کبار و کذا سنگ مرمر و کذا مغره و کذا پوست خربزهٔ خشک کرده سوده
و کذا پوست جو و سماق باریک سوده و کذا تخم خرفه سوده و کذا پوست شجر صنوبر صغار و مرداسنگ و دقاق کندر برای قروح حادث از ان و کذا پشک بز مثل
غبار سوده هر واحد نافع سوختگی آتش ست **دیگر** از رسالهٔ مجربات حکیم علی جائیکه بآتش سوخته باشد اگر آهک را هفت مرتبه شسته [illegible] لطخ
کنند و بچسپانند بساعت بساعت در جراحت تازه و کهنه که از سوختگی آتش و آب گرم و غیر آن باشد و متعفن شده باشد عجیب نافع ست **دیگر** تنگار را در
سبوچه پر کنند چون گداخته آب او خشک شود پس خاکی که زیر او بماند آنرا نازک بسایند و بر جراحت سوختگی بپاشند گوشت متعفن را بتحلیل کند و تا
برویاند و درین باب هیچ چیز باو نمیرسد و زود گوشت بالا می آرد ملاحظه کنند که زیاده نشود و با آب تا گرم شستن آن جراحت نیز خوب ست **دیگر** سفیده

تخم مرغ با آرد جو و کافور عجیب ست وطلای سرکه بغایت مجرب و کثیرا لعاب اسپغول نیز مفید و کذا صندل و مداد و توفل با آب عنب الثعلب و روغن گل وطلای
روغن کنجد بلعاب اسپغول نیز مجربست **دیگر** بقول صاحب خلاصه اگر در سوختگی آتش کرم افتد شاخ سپستان تازه برگردن ببندند که در دفع آن مجربست
و سوخته باروت را هیچ دوا بهتر از مالیدن آب پیاز سفید نیست **دوای** سوخته آتش از بیاض والد مرحوم اول خون بز تازه بران اندازند بعده
سفیدی بیضه افگنند پس ازان موم را در روغن کنجد گداخته از آتش فرود آرند چون سرد شود سفیدی بیضه داخل کنند و عقب آن سفیده کاشغری
حل کرده بر پارچه مالیده چسپانیده باشند **ایضاً** مشهر که سوزش دور کند و آبله شدن ندهد مرداسنگ کات سفید هر واحد یکتوله کافور ماشه بروغن گاو
شسته آمیخته ضماد نمایند و در و رضا و مرداسنگ بعده تدهین بروغن گل مجفف ست و عصارهٔ کشنیز با مرداسنگ نیز از مجربات ست **ضماد** برای سوخته
آتش را الکته رسوت صندل سرخ کافور با آب سائیده ضماد نمایند طلا که سوختگی آتش را نفع دهد پوست انار کوفته بیخته بکفچهٔ آهنی اندازند و آب
بر سر آن ریزند و بر آتش بجوشانند تا غلیظ شود سرد نموده در کهرل اندازند و زردهٔ بیضهٔ مرغ یکعدد بیامیزند و چندان سحق نمایند که مثل مرهم شود طلا کنند
ایضاً جهت آبله و دمیدگی که از سوختگی بهم رسد بگیرند عدس مقشر و گل سرخ چندانکه خواهند و عدس را بپزند با گل سرخ و سرکه خوب بسایند و طلا کنند و خرقهٔ
کتان را در آب سرد تر کرده و بر یخ سرد ساخته بران افگنند **ایضاً** بعد ازانکه پوست از سوختگی افتاده باشد بکار آید گل قیمولیا سفیده تخم مرغ قدری کرده
با مرهم آهک سائیده طلا کنند **مرهم نوره** بنسخه حکیم علویخان سوختن آتش واکله را نافع ست نوره هفت مرتبه با آب شسته موم سفید هر یک پنج مثقال
مرداسنگ خبث الفضه سفیده ارزیز شسته اقلیمیای شسته هر یک یکمثقال روغن گل بست مثقال **نوع دیگر** نافع سوختگی آتش آهک شسته
چهار جزو روغن گل یا روغن چنبیلی شش جزو موم سفید دو جزو سفیداب قلعی یکجزو همه را باهم آمیخته کف مال کنند و بکار برند و در نسخهٔ دیگر مرداسنگ
مغسول و سفیدهٔ تخم مرغ و دم الاخوین عوض موم داخل ست **مرهم سفیداب** که برای دفع خارش و آبله که از بدن بجوشد و جهت سوختگی آتش بغایت
مجرب از بیاض استاد مرحوم روغن گل بست و چهار دام موم سفید شش دام سفیده کاشغری دوازده دام سفیدهٔ بیضهٔ مرغ شش عدد کافور قیصوری دو دام اول موم در روغن گداخته از آتش
فرود آرند و دیگر ادویه سائیده داخل نمایند بعد ازان سفیدی تخم مرغ بیامیزند **ذکر ادویهٔ مفرده** نافع سوختگی آتش کونپل درخت بڑ در دوغ سائیده بمالند و آب برگ انار نیز بمالند
و برگ انار سائیده طلا کردن نیز مفیدست دیگر برگ نو رستهٔ کنار با دوغ نکو بمالند و همچنین برگ حنا با آب سائیده یا بسکه آمیخته و کذا زال بسکه آمیخته طلا کردن مفید و مغنی ست دیگر
کنجد سیاه را سوخته و نرم سائیده با روغن کنجد آمیخته ضماد نمایند و ضماد برگ پوئی سائیده بر عضویکه تازه سوخته باشد و همچنین ضماد برگ و شاخ گل مهندی
که در تبخال بهم رسد مفید و مجربست **دیگر** از بیاض استاد برگ بهنگ خشک سائیده بپاشند و بالای آن روغن شیرین اندازند و کذا ضماد برگ کیسکوار
نافع **دیگر** از تکملهٔ پوست درخت تمر هندی سوخته خشک بپاشند و بالای آن روغن کنجد اندازند یا با روغن مذکور آمیخته طلا نمایند در دو بنشانند و موی آنجا
بر رویاند **دیگر** برای دور کردن داغ سوختگی آتش قنب را در آوند گلی بسوزند و باریک سوده در روغن کنجد آمیخته در روز دو سه مرتبه طلا کنند و کذا ضماد برگ انار
و برگ جامن مفید **دیگر** بجهت ازالهٔ داغهای سفید که بعد از سوختگی آتش باقی ماند مالیدن هلیله و بلیله و آمله با آب سائیده بغایت سودمندست
دیگر بعضی مجربین مینویسند که اگرچه تمام بدن سوخته باشد هرگز آبله و ریم نکند و همچنان خشک گردد از پنبهٔ منقوش بر تمامی اعضای سوخته فوراً بچسپند
بکثرت چنانچه در بالا و شماهی اندازند و همچنان بگذارند و هیچ حرکت ندهند روز دوم نظر کنند اگر پنبه از جائی جدا یا کم شده باشد دیگر بران بپوشند در سه روز
جلد اصلی پیدا شود و پنبه مع جلد سوخته از خود جا بجا جدا شده خواهد افتاد **اقوال حذاق** مسیحی گوید که حرق نار محتاج بادویه باشد که جلا کنند باعتدال
بغیر آنکه گرم یا سرد کند و نفع میکند آنرا گل پاک خفیف الوزن چون بسرکهٔ ممزوج با آب بران طلا کنند و چون در ساعتی که بسوزد سفیده بیضه بروغن گل
طلا کنند آبله را منع کند و ایضاً نفع کند اگر بگیرند برگ خطمی تر و برگ خبازی هر واحد یکرطل و بپزند تا مهرا شود بعد ازان بسایند و بران مرداسنگ مرتب
و سفیداب قلعی هر واحد دو اوقیه و نیم روغن گل چهار اوقیه آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب هر واحد یک اوقیه اندازند و مخلوط کرده ضماد نمایند و چون آبله
افتد نفع کند آنرا عدس مقشر اگر با گل سرخ خوب بجوشانند بعده با آرد جو و روغن گل سائیده طلا کنند و ایضاً آنرا نفع کند قیروطی مرتب از موم و روغن گل

وبران نوره مغسول هفت مرتبه انداخته حل کنند تا هموار گردد و یا نوره مغسول بروغن گل و سفیدهٔ بیضه و سفیداب ارزیز آمیخته شیخ میفرماید که در علاج
حرق النار دو غرض ست یکی منع آبله و دوم اصلاح آنکه محترق شود و در منع آبله احتیاج افتد بادویه که تبرید نماید بغیر آنکه همراه او لذع بود و اما از جهت آنکه علاج حرق کنند
احتیاج افتد بادویه که در ان اندک جلا با قدری تجفیف غیر کثیر بود بغیر آنکه لذع کند مع آنکه معتدل در حرارت و برودت باشد و اگر با هر دو تدبیر یکبارگی حاجت شود
اولا بمبرد تدبیر کنند بعده اگر احتیاج بتدبیر ثانی گردد آنرا بعمل آرند و اگر آن وقت برسد که آبله کند پس تدبیر ثانی واجب بود و ادویه آن مثل قیمولیا و اطیان
خفیف الحجم و عدس مطبوخ و مداد هندی و مانند آنست و اما مثل کندر و علک و دسومات این را صالح نیست **ادویه حرقیه** بحسب غرض اول بگیرند صندل
یا فوفل یا خشت نو یا خزف نو و آب عنب الثعلب و گلاب نسخه طلا کنند و یا مرهم از زردهٔ بیضه و روغن گل وایضا کاسنی و آرد جو مغسول و زردهٔ بیضه و روغن گل لنسخه روغن گل
وایضا گل ارمنی و سرکه وایضا روغن گل و موم چندانکه باید پس در ان نوره مغسول با سفیداب و افیون و سفیدهٔ بیضه و اندک شیر داخل کنند وایضا
بگیرند برگ خبازی و در آب شیرین بجوشانند پس بسایند و از رشته که در ان باشد پاک کنند بعده با وی مرداسنگ مربی و سفیداب قلعی و غیره که در قول مسیحی گذشت
بیامیزند **ادویه حرقیه** بحسب غرض ثانی بهترین اشیا برای این مرهم نوره هست بگیرند نوره و هفت بار بشویند تا همه تیزی آن دور شود بعده روغن گل
و زیت و اندک موم اگر احتیاج آن افتد با هم بزنند و گاهی درین گل قیمولیا و سفیدهٔ بیضه و اندک سرکه زیاده میکنند **مرهم نوره** نسخه دیگر نوره را بدستور
معلوم بشویند و از ان با آب برگ چقندر و برگ کرنب و روغن گل و موم مرهم سازند و از انچه درینجا نیکوست و خوف بثور و آبله کردن نباشد اینست که برگ اثل
سوخته و خرنوب سوخته بران پاشند **مرهم** که برای قلیل الحرارت نیکوست و بتجربه جید یافته شده بگیرند سرگین گاو راعی خشک شده و پوست درخت صنوبر
و شکاعی اسفیداج هر واحد ده درم مرداسنگ سه درم خبث الفضه دو درم خبث الرصاص چهار درم آهک مغسول بآب سرد و شکر ابیض پنج درم قیمولیا پنج درم گل قبرسی و گل
ارمنی و سفیداب ارزیز هر واحد هفت درم عصی الراعی کوفته ده درم مداد فارسی یا چینی شش درم توتیای سبز هفت درم پشک گوسفند ده درم تخم لبلاب
و برگ آن پانزده درم خبث الحدید و آب برگ خطمی و آب برگ خبازی هر واحد ده درم سوسن آزاد و پیاز آن و سوسن آسمانجونی و زعفران هر واحد پنج درم کافور
چهار درم موم و روغن گل و مغز گوزن و پیه آن مقدار کفایت و از دوائیکه در قوت شدیدتر و صالح هست برای آنکه در حرارت کمتر بود اینست که بگیرند براده مس
و براده آهن و در گل پاک یا در گل سرخ سرشته قرص سازند و در تنور یا دیگدان سوخته نگاهدارند و بطریق ذرور هنگام احتیاج تجفیف استعمال کنند و یا بروغن گل
طلا نمایند وایضا ازین قبیل ست که سرگین کبوتر را در خرقه کتان بسته بسوزند تا خاکستر گردد و بروغن گل طلا سازند که این عجیب ست و مواضع متقرحه را نقع
کنند تا جوش داده و یا بقلهٔ خرفه یا بسبست و برگ مورد سوده و اگر دشوار گردد برگ اثل سوخته و برگ ینبوت سوخته و اگر ازین دشوارتر شود ادویه مدمله قروح
خبیثه استعمال کنند **طبری** گوید واجبست که طبیب معالج تفقد نماید از محترق بنیه او و مزاج او و جوهر عضویکه محترق شود پس اگر جوهر عضو عصبی باشد نشف
حرق نکند و ترطیب او معدوم نماید و اگر صحت او تاخر نماید و اگر جوهر او جوهر لحمی باشد ترطیب او البته نباید کرد و علاج او نکند مگر بمرهم منشف و اگر جوهر او
عضلی بود یا در جای سوخته او تار باشد لازم ست که مرهم متوسط بود و بستن او خفیف باشد و بقراط امر کرده که جراحات حرق نار را نباید بست مگر آنکه در وقت
باشد پس بربط خفیف ببندند که ضغطه و الم نیارد و حفظ مریض از تناول چیزی نماید که مزاج آنرا گرم گرداند و امر بفصد و استفراغ بمسهل نماید و ترویح موضع او
کنند اگر تابستان باشد و تعدیل نماید اگر زمستان بود و از آب سرد نگاهدارد تا آنکه خشک گردد و اما از آب گرم در اوائل مرض محفوظ دارند و در اواخر او استعمال
آن باعتدال مضایقه ندارد و هر قدر که مریض تقلیل غذای خود کند بهتر و سریعتر سبب بهشدن جراحت باشد پس اگر مزاج مریض متغیر نشود و قاروره و نبض او
بر اعتدال باشد بخوردن گوشت که جوهر او مشابه جوهر عضو سوخته باشد باک نیست و جالینوس ذکر کرده کسی که در اعصاب و عضله و اوتار او جراحت بود
واجب ست که غذای او از پاچه و گوشت عضله باشد و این بهر آنست که بقراط گفته که تاخر صحت در جراحات گاهی از قلت غذای ملایم بجوهر عضو بود برآنکه
غذائیکه مناسب عضو بود طبیعت در ان عضو استعمال نماید و ارجیجانس درین موضع خلاف او بسیار نموده و دو مرهم برای حرق نار که چون در عضو لحمی یا عضلی
و عصبی باشد ذکر میکنیم و این مرهم نسخهٔ مرهمی ست که در عضو لحمی عند حرق نار استعمال کنند و آن بالغ النفع مجرب است از ان زیاده و کم نمایند بقدر وقت و تقدیر

مزاج علیل بگیرند پای باکیان سوای خروس و بسوزند و خاکستر او بگیرند و باریک بسایند و بگیرند سماک اندرانی سوخته و باریک بسایند بعده بسفیدی بیضه
و روغن بنفشه چرب سازند تا آنکه مثل مرهم گردد و صورت او صورت لخلخه و مرهم کافوری شود و تربیت او بجل کردن تسقیه او بروغن بنفشه گشت بعد ازان بگیرند
برنج فارسی دیمرات بشویند و بگذارند تا آب او خشک شود بعده باریک کوفته بیخته سه درم ازین آرد و مثل او خاکستر پای باکیان و نمک که ازان هم ساخته شده
یکنیم درم بگیرند بعد ازان اسرب محکوک یکدرم سفیداب ارزیز یکدرم و نیم بگیرند و همه را در هاون جمع کرده روغن بنفشه بران اندازند و همواره بسایند و حل کنند
تا باریک گردد و مثل سکه شود بعده بچشند اگر دران شوریت باشد سفیدی بیضه رقیق انداخته حل کنند حتی که سطبر شود و شوریت او زائل گردد بعد ازان
بطریق طلا بر جای سوخته استعمال کنند و نباید بسبب که این مرهم را در حرق نار با عضای لحمی تاثیر نیکست و اما در اعضای عضلی همین مرهم بعینه بست و در آن
لعاب اسپغول و شیر خر و مغز ساق بقر زیاده کنند و طلا نموده پر لطیف خفیف ببندند و اما مرهمی که جالینوس در قاطا جانس در تمام حرق نار استعمال کرده اینست که
قیروطی بروغن بنفشه بسازند بعده بران اندک سفیداب و اندک مرداسنگ اندازند و بگیرند زردی سه بیضه یا چهار با آتش بریان کرده و بران اندازند و قدری
دباغ باکیان و اندکی اسرنج انداخته در هاون بسایند بعده اندک کندر بران پاشیده حل کنند و استعمال نمایند و ایضا این مرهم ذکر کرده بگیرند اقلیمیای فضه
یکدرم مرداسنگ نیم درم توتیا دو ثلث درم قرطاس مصری سوخته یکدرم بعده زفت را در زیت گداخته این ادویه اندازند و حل کنند و استعمال نمایند و ایضا این
مرهم ست قیروطی بروغن زیت بسازند پس در هاون کرده بگذارند تا نیم گرم بماند بعده بران مرداسنگ کوفته بیخته بقدر کفایت انداخته حل کنند و اندک اندک
سرکه بچکانند تا سطبر و باریک گردد و علامت خوبی او آنست که سفید شود و از ان زردی مرداسنگ زائل گردد بعد ازان در شیشه سطبر انداخته بالایش اندکی زیت
اندازند و شیشه را بجذبانند تا مثل لخلخه گردد بعده سرد بالفعل کنند اگر تابستان باشد و گرم کنند اگر زمستان باشد و استعمال نمایند و این مرهم از مراهم
حرق نار بالغ النفع ست و آثار حرق از بودنش برنگ برص کمتر سالم می ماند سیما چون آتش عضو را خشک کند پس واجبست که در همه مراهم مستعمله در عضو
سوخته که بران خوف سفیدی رنگ باشد اندک حنای سوخته و قلیلی سرمه زیاده کنند چه این هر دو تغیر رنگ می سازند پس اگر سفیدی بعد صحت ظاهر شود
سبیل بازالهٔ او نیست مگر یا دویه که علاج برص بدان کنند مثل شیطرج در سرکه جوش داده که این را چون بران موضع طلا نمایند رنگ او را متغیر گرداند و بران تغیر تا
زمانی دراز باقی ماند و بعض اوائل استعمال داغ بارد نزد تغیر جلد تجویز کرده اند و صورت داغ بارد اینست که بگیرند انبوبه طویل آهنی بر موضع نهاده مص کنند
حتی که جلد بسوزد بعده بنبرکه بشویند و بمرهم خل علاج کنند که این به کند و رنگ را متغیر گرداند صاحب کامل گوید که هرگاه جائی در بدن بسوزد باید که فی الفور
بران بیضه بشکنند و یا سپیداج فارسی لطوخ سازند و یا جوش داده باریک سائیده و یا گل ارمنی مع سرکه ممزوج با آب ضماد کنند و یا بگیرند عدس پوست جدا و باریک سوده بسفیدی بیضه و روغن گل
سرشته بران طلا نمایند و یا بگیرند اندک سفیداب و روغن گل و مرداسنگ و سفیدی بیضه و با قدری که با هم بزنند و سرد کرده بر موضع طلا کنند و مرهم نوره چون بر موضع طلا نمایند بسیار نافع بود
و این صفت او ست آهک سفید سرد کرده گرفته بران آب اندازند و تا دو ساعت بگذارند بعده آب اندک اندک بریزند و آب دیگر اندازند و همچنین چهار مرتبه عمل نمایند
و سنگ ریزها که زیر او بماند آنرا دور کرده آنرا ابدارند تا آب صاف شود و آهک بته نشیند پس آنرا خشک کرده بروغن گل خالص آمیزند و باهم بزنند تا مثل مرهم
گردد استعمال نمایند ابو منصور گوید که چون احتراق لاحق شود در اول امر باید که گلاب سرد کنند و دران پارچه تر کرده بر موضع نهند و هرگاه نیم گرم شود
تبدیل آن کنند پس هرگاه لهیب ساکن شود چیزی که آنرا از تقرح منع کند طلا نمایند و آن اینست که بگیرند عدس مقشر و گل سرخ و بجوشانند تا مهرا شود
بعده آنرا با آرد جو و سفیدی بیضه و روغن گل یکجا کرده بسایند تا نرم شود و طلا نمایند و بالایش پارچه تر بآب برف سرد کرده نهند و دیگر که منع از تقرح کند
برگ خطمی سبز با آب سبز تا مهرا شود و بعده از خیوط پاک کرده در هاون اندازند و با آن اندک سفیداب و آب کشنیز تر و روغن گل آمیخته حل کنند تا هموار شود
و مرهم گردد و بر پارچه طلا کرده بران نهند و اگر احتراق عظیم کثیر باشد و قوت صاحب او آنرا موافقت کند فصد کنند و تلطیف تدبیر او نمایند تا انصباب
ماده بسوی آن زیاده نگردد و چون متقرح شود بمرهم سفیداب علاج کنند پس اگر قرحه غلیظ شود و تسکین نیابد بمرهم نوره معالجه نمایند و صفت او اینست
که آهک صاف سفید که آنرا در صناعت استعمال میکنند در پارچه باریک ببندند و در ظرفیکه آب باشد آنرا بمالند تا آنکه آهک همه در آب بیاید و ثفل آنرا

دور کنند و آن آب را بگذارند تا آنکه آهک بته نشیند و آب صاف گردد پس آب را بریزند و آهک را بگذارند تا اندک خشک گردد بعده بروغن مورد محلول
بروغن گل خام باهم بزنند تا هموار گردد پس استعمال نمایند و اگر درد شدید باشد اندک کافور در آن داخل کنند و آنچه تسکین وجع کند سفیدی بیضه
چون بروغن گل آمیخته با پارچه کتان آلوده بران نهند و اگر حاجت بتخفیف باشد علاج باین دوا کنند بگیرند جو سوخته شش درم و ...
و گلنار سوخته هر واحد دو درم و سائیده بپاشند بعد از آنکه بروغن گل چرب کنند که این درین علت بی عدیل است و یا استخوان باکیان بسوزند و ...
بروغن گل آمیخته بران نهند و یا بگیرند عدس مقشر و زاج و عصفر و هلیله زرد و سائیده بران سفیدی بیضه و روغن بنفشه انداخته حل کنند تا هموار گردد
پس بر خرقه کتان طلا کرده بران نهند جرجانی گوید ادویه که در ابتدا برای حفظ او از آبله کردن بکار برند سرد کننده و نا سوزاننده است چون سپیده تخم مرغ
بروغن گل آمیخته آنرا بپر مرغ طلا نمایند و قیمولیا و گل ارمنی که سبک بود بسرکه ممزوج سائیده طلا کنند و برگ خطمی و آرد جو بسرکه پخته و شسته و برگ کاسنی
کوفته با روغن گل بپاشند و طلا کنند و برگ خطمی یا برگ خبازی بمقدار یک رطل بغدادی پخته بپاشند و رگها و لیفها از وی بیرون کنند پس ادویه که در قول
مسیحی گذشت آمیخته طلا کنند و این طلاها اگر چه در ابتدا نیز سودمند بود اما ادویه که بعد آبله کردن و ریش گشتن بکار برند هم آنهاست و نسخه آن ... مسطور
ابن الیاس گوید که بگیرند سفیداب ارزیز و مرداسنگ عربی و در گل سرخ و باریک سوده بسرکه کهنه بسرشند و ضماد کنند و یا گل ارمنی فزوده بسفیدی
بیضه باهم زده سرد بر موضع طلا نمایند و اگر آبله بسیار شود و با آن درد و سوزش سخت باشد هر صبح سکنجبین ساده و گلاب هر واحد ده درم یا آب انار ترش
بتخم افشرده مع شکر سفید بنوشانند و تغذیه بمزورات حامضه مثل آب غوره و انار دانه و زرشک نمایند و فصد سر رگ کنند و خون بقدر قوت و واجب برآرند
و بمرهم سفیداب یا مرهم نوره طلا سازند انطاکی گوید که قاعده در علاج این مرض تبرید محل و تخفیف اوست خاصة آنچه حرق به آبله کردن گران کند
مائیت کند و آنرا از عروق جذب نماید نرسد پس در آن هنگام از شرط و امتصاص ماده بحجامت چاره نباشد و همین است فصد درینجا مراد اطبا ...
و این را بدانند که درین بسیار اطبا راه غلط کرده اند بعده اگر علامات حرارت غالب باشد تبرید از داخل واجب بود و الا ادویه و ضمیمه کفایت باشد و آنچه
حرق نار را مخصوص است از آنجمله داد محلول با آب است و قریب اوست خاکستر جو بزرده بیضه نفیس گفته که این منسوب بجالینوس ...
آرد برنج بسفیداب و خاکستر پای باکیانست بهر آنکه این قوی التخفیف است بلکه در شرح اسباب است که استخوان قویترین مجففاتست و این قویترین
آنهاست و عام جمیع حرق انواع طینهاست خصوصا طین قیمولیا و مرهم سفیداب یا مرهم خل و مرهم نوره و کثیر او نشاسته و لعاب اسبغول و ... بگلاب
و آب کشنیز و بدانند که من درینجا تبرید مطلقا مناسب نمی بینم بسبب احتمال آنکه حرارت بتکثیف محتبس شود پس فاسد گردد و لیکن اولا تسکین سوزش میکنیم بعده
آنچه مفتح و مرخی مثل روغنها باشد استعمال مینمائیم و اگر اتفاق دوائی افتد که در آن تفتیح و اخراج حرارت مع تسکین الم باشد آن بغایت نافع بود و اینها
دوام امیدست مگر این دوا که تالیف او کردم و عجیب مجرب آمد صنعت آن آب حی العالم سه اوقیه روغن بنفشه یک اوقیه ... موم خام نیم اوقیه روغن
و آب را بریزند تا آب برود پس موم اندازند تا ممزوج گردد و سرد کرده بران یک درم کافور محلول در سفیدی دو بیضه اندازند و مخلوط کرده بردارند ...
از ابولس نقل کرده که آنچه صالح است برای آنکه معالجه این بدان کنند گل قیمولیا و گل بلادفلطس ... چون اطلوخ آن کنند بسرکه تیز ...
سخت نباشد یا بآب و از آبله منع کند بیضه خام همان ساعت بر موضع با پشم نرم نهند و این تبرید اندک نماید و تخفیف نیز سوزش کند ... گوید که علاج
مبادرت بتر کردن در آب سرد و پاشیدن برف بر عضو و لطخ بروشنائی معمول از مازو و زاج و لطخ با آب کشنیز سبز یا سفیدی بیضه و مسکه تازه و شیرج
و سفیداب و کافور است و اگر سن احتمال کند فصد کنند و اولی حجامت بر ساقین است و بران خرقه کتان سرد کرده ساعت بساعت نهند و بعد پس
مطبوخ و گل ارمنی بسرکه یا با آب کشنیز ضماد سازند و این تدبیر ایشان تا یکهفته است و اغذیه آنها مزورات مثل عناب و آلو بالو و خرفه و شربت ایشان شربت آلو
و شربت نیلوفر باید پس اگر ورم اشتداد نماید و بدن ممتلی باشد تنقیه بطبیخ فواکه نمایند و چون از یک هفته اول تجاوز کند نطول بجوشانده خطمی و گل بنفشه و نیلوفر و جو ... کنند
پس اگر قرحه و آبله بهر موضع افتد علاج بمرهم کافور و مرهم نوره یا مرهم اسفیداج یا مرهم معمول از خاکستر پای باکیان و خاکستر ... آرد برنج و سفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن بنفشه کنند

حرق الماء

عضوی که از آب گرم سوخته باشد علاجش همانست که در حرق النار گذشت و خاکستر موی زردی تخم مرغ مخلوط کرده درینجا بسیار فائده میکند و گویند که از ضماد حنا با سرکه سوده آبله نشود و جملهٔ الطبیان باین مختص ست و بقول جالینوس و غیره ضماد طلق محلول بسفیدی بیضه سرشته و کذا زردی و سفیدی بیضهٔ خام با هم مخلوط کرده و کذا سفیدی بیضه بر پنبه مالیده و کذا پنبه یا خرقهٔ کتان کهنه بآب نمک آغشته و کذا کافور و گلاب و کذا صندل سفید بگلاب حل کرده و کذا اسفیداب ارزیز و سفیدی بیضه و روغن گل و کذا برگ سوسن سفید و کذا بیخ آن بروغن گل و موم زرد و کذا اشنگرف بروغن گل و موم زرد آمیخته و کذا ثمر زیتون سبز که سیاهی دران آغاز کرده باشد باریک سوده و کذا مرداسنگ بآب سوده هر واحد نافع سوختگی آب گرم ست اقوال الطبا ابو سهل گوید که اگر احتراق بآب گرم باشد نفع میکند آنرا قبل از انکه آبله کند آب زیتون نمکین یا مری یا آب سماق یا آب ماهی شور و آب برگ مورد و بعد آبله کردن مرهم سفیداب و مرهم اوره مغسول بو علی مینویسد که گاهی چنان اتفاق افتد که دیگ جوشیده یا آب گرم بر عضو انسان ریزد و فعل آتش کند و اصوب برای او اینست که فی الحال قبل از انکه آبله کند بمثل صندل و گلاب و کافور مبادرت کنند و نگذارند که خشک گردد بلکه هر ساعت پارچه بآب سرد و برف تر کرده نهند که این از آبله کردن منع نماید و گاهی مبادرت میکنند و آب زیتون یا آب خاکستر بران میریزند و بهتر آنست که هرکدام ازینها که باشد بسبوس یا مرهم نوره بسایند و ایضا دوای معمول از سرگین کبوتر که در حرق النار مذکور شد بسیار عجیب ست و قروح آنرا معالجه بکنند تا جوش کرده یا خشک کرده که این بهتر ست و سائر آنچه در حرق النار گفتیم باید طبری گوید که واجبست در حرق الماء استعمال آرد برنج مضروب بروغن بنفشه مع گل ارمنی و برای این حرق این مرهم مجربست قیروطی از روغن بنفشه بسازند و بران اندک سفیداب انداخته در شیشه بزنند و بران طلا نمایند و هرگاه آب گرم بسبب شدت حرارت خود گوشت را فاسد کند دران همین استعمال کنند باین طرح که گوشت فاسد ازان دور کنند بعد ازان این مرهم بران استعمال نمایند بگیرند گلنار و گل سرخ و سفیداب یک یک جزو کنند و از تبخ هر واحد نیم جزو بعده قیروطی بروغن گل ساخته این ادویه دران حل کنند تا مخلوط گردد و حارث ابن کلده طبیب عرب ذکر کرده که چو سوخته بزردهٔ بیضهٔ مرغ با هم زده بهترین دوا در سوختگی آب ست و اما آنچه اهل حران در جمیع حروق استعمال میکنند مرهم خل ست که در حرق النار مذکور شد و اول آنکه عضو بسوزد آنرا بزردی سرکه مع اندک گل ارمنی طلا کنند و بگذارند تا خشک گردد و عضو ترشح کند بعده با پشم پاره آنرا پاک کنند و بران مرهم خل استعمال نمایند گیلانی از بعض اطبا نقل کرده که قبل از حدوث آبله بر موضع زیتون مالح که با سویق بسایند ضماد نمایند و یا شب یمانی با سرکه سوده بر موضع لطوخ سازند و یا زهرهٔ گاو با آب بسیار آمیخته بر موضع لطوخ کنند و یا آب و نمک طلا نمایند و یا بیخ سوسن آسمانجونی بشراب سوده و یا ترمس بروغن گل سائیده تا غلیظ گردد لطوخ نمایند و اما ابرقلوس ذکر کرده که این دوای مرکب نیکوست بگیرند خرقهٔ کتان عتیق بعسل آغشته بسوزند و خاکستر آن هشت درم سفیداب و موم هر واحد چهار درم روغن گاو و سه بر یک شیاف زده درم گرفته ازین مرهم سازند و استعمال کنند و اما آنچه آبله دران افتد سماق و سویق بسیر که سائیده ضماد کنند و یا بگیرند خاکستر مرد و آب پاک کرده بروغن گاو و روغن آمیخته بر پارچه کشیده بران نهند

حرق الدهن

آنچه در سوختن آتش فرو رفته در سوختگی روغن گرم نیز کفایت کند و اینجا مخصوص ست سفیدی بیضه بقدری زیت و سفیداب آمیزند و در شیشه انداخته بجنبانند تا هموار شود و طلا نمایند و بقول انطاکی خستهٔ شفتالو و برادهٔ عاج و سفیدهٔ بیضه باین مختص ست و یا سفیدهٔ کاشغری یکنیم توله کافور سه ماشه سفیدهٔ بیضهٔ مرغ دو عدد در روغن گل سه توله روغن یاسمین یکنیم توله در ظرف چینی بانگشت بمالند تا یکسان شود و بکار برند

حرق الصاعقة والشمس

عضوی که از برق و گرمی آفتاب بسوزد علاج آن نیز همانست که در حرق النار گذشت و مرهم خل نیز نافع بود و در احتراق از آفتاب مرهم کافوری هم مفید ست طبری گوید که علاج کسیکه او را هوای صاعقه برسد فصد ست و تبرید و پرهیز و نوشانیدن ماء الشعیر و شیر زنان و حقنه بماء الشعیر که دران اندک روغن بنفشه و قاص بقدری کافور آمیخته باشد و ایضا حقنه بماء الشعیر و شیر زنان و روغن بنفشه که همه را با هم بزنند تا نرم گردد تا آنکه وجع ساکن شود و آبله ظاهر گردد پس

[illegible]

آب آبله بر آرند بعده علاج حرق النار نمایند و خصوصاً مرهمیکه دران پای ماکیان سوخته و آرد برنج و روغن بنفشه می باشد و علاج این حرق النار این است اما
چون برکسی نار صاعقه افتد طمع در حیات او نباید داشت و معالجه او از فصد و غیره بود و اما سوختن جلد یا قتاب را لازم ست که طلا بمرهم کافوری کنند تا جلد
منقشر گردد بعده مرهم خل بران نهند و دائم عضو را بروغن چرب کنند و از حرانیان بعضی امر بشرط موضع بعد فصد و تعدیل مزاج مریض بتجربه مبلول بروغن گل
میکنند یکبار این خرقه و یکبار خرقه در سرکه تر کرده استعمال مینمایند تا آنکه در بقعه رنگ بشره او پدید آید و اگر رنگ موضع بشدت احتراق او متغیر گردد استعمال مرهمیکه در حرق نار
ذکر کردیم نفع کند و ابن سیار دائم امر بتبرید موضع مینمود چون از حرق شمس میسوخت و یا آب دریای شور احتراق و تهیج میشد و او را مس بروغن نمیکرد
تا آنکه موضع خدر میشد و حس او زائل میگردید مثلاً بعده آنرا راحت میداد پس باین طریق صحت مییافت و جلد او چنانکه میبود عود میکرد و هرجائیکه بسوزد
یا منجر اشد چون مسام او نسوزد تبرید آنرا صحت بخشد و اما هرگاه مسام بسوزد و بموضع خون آید علاجش نیست مگر مرهمیکه در حرق نار ذکر کردیم

احتراق جلد از بلادر

اگر پوست از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت با شرط کنند پس ازان مرهم خل نهند و اگر آبله افتاده باشد آب تربوز سه اوقیه سکنجبین تفاحی لیموئی
علونیخان سه توله و یا شیره خرفه و مغز تخم کدو و خیارین هریک هفت ماشه و شربت آلو چهار توله نوشانند و باید که اول رگ هفت اندام زنند تا سمیت آن
سرایت باعضای رئیسه نکند و بفاصله دو سه روز برانجا باز زده محاجم بزور بکنند پس مرهم سرکه بعمل آرند و آن موضع را بدوغ ترش شوئیدن و روغن نارجیل
بران بالیدن مجرب ست طبری گوید که علاج سوختن جلد از عسل بلادر فصد و تبرید مزاج و نوشیدن کافور ست بعده تبرید عضو بعد ازان علاجش بشرط
وضع محاجم و مص موضع بدان نمایند تا دم انقطاع شود و زرداب ترشح کند بعده ترک کنند تا هرچه مترشح شدنی ست ترشح کند و موضع متقرح گردد و برآن
اشیای مخرج سموم منشف آن نهند پس هرگاه رشح منقطع شود آن ورم را علاج بمرهم خل کنند و گاهی عسل بلادر دران موضع رنگ شبیه برص پیدا کند
و خارش نماید و ساکن نشود مگر بنوشیدن سرکه کهنه و استفراغات کثیره و عاقل پس آن نکند مگر بعد اصلاح آن با دویه و هر کسی که اراده استعمال آن
کند طریق او آنست که او را بسرکه خوب جوش دهند بعد ازانکه مواضع آنرا بسوزن سوراخ کرده باشند **گیلانی** مینویسد که این اصلاح او از متقدمین ثابت و
اصلاح بلادر و احتراق آن اینست که بروغن جوز یا بمغز جوز تازه آمیزند و بالجمله برای اصلاح آن چیزی بهتر از جوز نیست لیکن باید که آنرا قبل استعمال بدان مخلوط
سازند و نفع او بعد استعمال اندک ست با وجود آنکه از غیر او بزرگتر ست **ابن الیاس** گوید که علاج حرق جلد و آبله آن از استعمال عسل بلادر اینست که
صبح آب هندوانه یا شیره خرفه هرکدام ازینکه باشد سه اوقیه سکنجبین ساده خوب ترش ده درم و غذا امزورات ترش بکدوی تر و اسفاناخ سازند و تلطیف تدبیر
نمایند **انطاکی** مینویسد که علاج حرق بلادر مخصوص ست بحنا و آب مورد و کشنیز تر و آبیکه دران خاکستر انداخته چند مرتبه صاف کرده باشند و یا بیاض
اسفیداب و سرکه و بیخ کبر بآب کنجد و عدس مقشر **حکیم شریف خان** در فوائد شریفیه مینویسند مردی را دیدم که بلادر جلد او سوخته بود و جریان
عرق دران کثرت نمود پس بران حب السمنه مع ادویه مناسبه استعمال کرد و ازان صحت یافت و همچنین جوز و مغز نارجیل کهنه آنرا نافع ست

جراحات

جراحت تفرق اتصال باشد که در گوشت حادث شود و هنوز ریم نکند و آن یا بسیط بود و یا مرکب بسیط آنست که از عوارض دیگر چون درد مفرط و انصباب
مواد و سوء مزاج و سوء ترکیب خالی باشد و جراحت مرکب آنست که با آن مرضی دیگر مثل سوء مزاج بدن و امتلای آن و مثل ورم و کسر عظم و قطع رگ و عصب بود
یا با عراض دیگر باشد مثل شدت درد و فساد لحم و خجندی گوید که مراد از بسیط در جراحات و قروح آنست که با آن امری دیگر مقتضی علاج دیگر مقترن نباشد و از
مرکب آنکه با آن مثل لحم زائد و نقصان او مقترن باشد بالجمله هر واحد ازان یا صغیر باشد یا کبیر یا مستوی الشفات یعنی هر دو لب او هموار بود که نزد ربط
باهم پیوندد و یا غیر مستوی و یا غائر و یا غیر غائر و یا منفصل المضغه یعنی آنکه پاره گوشت ازان جدا شود و یا نافذ بباطن و یا غیر نافذ و جرجانی گوید که جراحتها
ده نوع ست یکی آنکه شگافی راست بود دوم آنکه شگاف گرد بود سوم آنکه پهلوها و زاویها دارد چهارم آنکه لختی گوشت ازان رفته باشد پنجم آنکه غور دارد

و دور اندر شده باشد و غور او ظاهر نباشد ششم آنکه غور او ظاهر بود هفتم آنکه گوشت او گفته بود و خون در اجزای آن گرد آمده باشد هشتم آنکه آماس کند نهم آنکه از ظاهر تن در باطن افتد دهم آنکه باستخوان رسیده باشد و مسیحی گوید که تفرق اتصال اگر در عضوی از اعضای لحمی باشد آن ملتحم شود و اگر در عضوی باز اعضای عصبی باشد ملتحم نشود مثل جرم عصبی از حجاب و امعای دقاق و اگر در استخوان باشد بذات التحام نپذیرد ولیکن بجوهر صلب که بدان اتصال او شود ملتحم گردد و آن جوهر بطبیعت خود میان لحم و غضروف بود و آن مشابه بدست و شیخ میفرماید که ما قصد میکنیم در بعض اعضا آنکه اتصال او متفرق گردد آنکه اتصال او عود کند چنانکه او سابق بود و این در مثل لحم است و در بعض آن قصد میکنیم که شناس آن که محافظت آن نماید باقی ماند و اگر چه اتصال آن عود نکند و این در استخوان نسبت مگر در استخوانها اطفال و صبیان که در ایشان امید این عود است و قومی از اطبا گفته اند که جراحت عصب و عروق را اتصال عود نکند بلکه اکثر بران چیزی التصاقی جاری شود و لبهای جراحت را فراهم گیرد و نگاهدارد و بعضی از اطبا گفته اند که اتصال در شریان تنها نشود یعنی جراحت شریانها ملتحم نشود و دیگران التحام پذیرند و اما جالینوس ازین انکار نموده و گفته که شریانها نیز بمشاهده و تجربه و تجویز قیاس ملتحم میشود و اما مشاهده اینست که شریانیکه زیر باسلیق است و شریان صدغ و شریان ساق را دیدم که ملتحم شد و اما تجویز قیاس آنست که استخوان در نهایت یبوست است که ملتحم نشود و دیگر آنکه در اطفال و گوشت در نهایت رطوبت است که ملتحم شود و رگها و شریانها متوسط میان استخوان و لحم است پس واجب شد که حال آنها بین بین بود و التحام را از لحم کمتر قبول کند و از استخوان سهل تر آنرا قبول نماید پس ملتحم شود اگر شق اندک و کوچک باشد یا بدن رطب نرم بود و آنچه خلاف این باشد ملتحم نشود و این نوعی از حجت خطابی است و معول بر تجربه است و جرجانی گوید خلاف نیست که استخوان کودکان ملتحم میشود خاصه اگر رگها نرم بود و جراحت کوچک باشد و اگر جراحت چیزی از جلد کم کند خلاف نیست که بدل آن باز نیاید لیکن بجای آن چیزی بیاید همچون جلد املس بی موی و اما رگهای باریک بسیار بود که شاخهای آن بالیده شود و برروید و بجای خود باز آید و در قانون و بعض شروح آن نوشته که بعضی اعضاست که تحمل جراحت نکند و چون جراحتی در ان افتد ضرر عظیم کند و در اکثر قتل نماید و خلاص ازان بندرت بود و آن دماغ و گرده و مثانه و امعای دقاق است و جراحت جگر نیز نازک بود لیکن بران سلامت بسیار تر ازان باشد که از جراحتهای اعضای مذکوره چون خفیف بود و اما دل بهیچ حال احتمال جراحت نکند و توقع سلامت با وجود حدوث جراحت دران نباشد و جراحت معده و امعای دقاق و حجاب اگر اندک بود صاحب او ازان شفا یابد ولیکن بدشواری و حجاب در صحت دشوار تر است و همچنین صحت معای صائم دشوار بود و اگر جراحت آن خارق باشد بنحویکه از جانبی بسوی مقابل آن نافذ شود صاحب او کمتر صحت یابد و اما امعای غلاظ در صحت سریعتر و در التحام سهلتر است حتی که خروق آن به شود و گاهی انسان با وجود انخراق آن مدتی زنده ماند اگر ثفل که از موضع خرق خارج شود بسوی انفصال از بدن راه یابد و اما دماغ اگر جراحت او بسیار اندک بود صاحب او اکثر صحت یابد و اگر خارق نافذ تا بسکی از بطون باشد صحت ممکن نبود و اما جگر اگر خرق دران تا قطع رگ بزرگ رسد ممکن نیست که صاحب او صحت یابد و اما گرده پس التحام او مثل جگر بود لیکن التحام این دشوار تر است و چون خارق بود ملتحم نشود و قتل کند و اما آنچه ازین جراحات ریم کند و قرحه گردد آن دشوار تر صحت یابد از آنچه ریم نکند و چون با جراحتی که در شکم افتد تهوع یا فواق یا اسهال عارض شود مریض بسرعت هلاک گردد و اگر جراحت در مواضعی بود که اشتداد وجع و ورم دران واجب شود مثل سرهای عضله و اواخر آن و خصوصا جاهای عصبانی ازان تا وقتیکه ورم حادث نشود و آن دلالت کند بر آفت مستبطنه که بسوی آن مواد منصرف شده و برای جراحت فاضل نمانده و همچنین اگر میشود بسیار اگر دل مجروح گردد علامت نزد و نشان جراحت او موت عاجل است و دماغ نیز احتمال جراحت کمتر دارد و نشان جراحت آن اختلاط عقل است و برآمدن بول بر جراحت مثانه و برآمدن براز بر جراحت روده دلالت کند و جراحت عصب و اطراف عضله مخوف است از تغیر رنگ و سقوط قوت و نبض و جد برودت و سفر و غشی و اختلاط عقل و تشنج توان دانست و جراحت زانو که در پیش بود مخوف است و خلاصی ازان اکثر متوقع و جراحت سینه که نافذ بود مخوف است و نشان او خروج هواست از انجا و جراحت حجاب مخوف است و ضیق النفس خاصه او است و جراحت معده مخوف و برآمدن طعام لازم آنست و جراحتی که در غیر این اعضا افتد امید سلامت بیشتر دارد

علاج کلی جراحت

باید که از ابتدا محافظت بدارند تا چیزی دران نیفتد و آنرا چنان ببندند که بیکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود ببایند دوخت و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که از چیزی خشن آنرا بخراشند تا خون ازان جاری شود بعد آن ببندند و اگر جراحت غائر باشد باید که کندر صبر انزروت بذر و دم الاخوین ساییده بپاشند و اگر درآن چرک باشد ادویه مذکوره را بالعسل بسرشند و استعمال کنند و بنگ کنند و دران پر کنند و این هم از برای اندمال فی نظیر است بگیرند زبان سگ و در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در آهنین بریان کنند بعد آن برگ نیم را باریک ساییده قرص ساخته در روغن کنجد در ظرف آهنین بسوزانند و دور کنند بعد ازان سوخته زبان سگ ادویه و روغن کنجد انداخته بچوب نیم یا دسته آهنین خوب ترمخلوط کنند و در شیشه نگاه دارند و روغن بید و انجیر نیز درین باب مجرب است و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد آن علاج جراحت نمایند پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب و قطع عرق و کسر عظم جدا مسطور گردد و اگر الم باشد باید که بتسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد برگ کاسنی سبز و برگ عنب الثعلب سبز و خطمی بروغن گاو در روغن بنفشه ضماد نمایند و یا تاآله دور کنند و اگر نزف الدم باشد علاجش نیز جدا بیاید و صبر کندر دم الاخوین اقاقیا بکوبند و بپاشند ذکر ادویه مفرده و مرکبه التحام و اندمال جراحت تازه کنند اندزبان که آن قبان مقابست ذرور آن در التحام جراحات تازه مجرب سودمند است و اقماع انار ترش نیز مجرب و همچنین برگ او و گل آن و کذا ذرور برادۀ آبنوس مثل غبار سوده مجرب صحیح است و کذا خرخ الماء خشک آن بطریق ذرور و رطب آن بطریق ضماد مجرب و کذا پوست خیار سوده و کذا شرب رب آن پنج درم مجرب است و بهادان ازو بشراب قابض سرشته و کذا عصی الراعی و کذا نیل هندی و کذا انزروت و کذا پیاز نرگس و کذا قفر الیهود و کذا کندر شیشه یا سوخته و کذا اکلیل فیطوس و کذا برگ بستان افروز و کذا حی العالم و کذا مغرۀ عراقی و کذا گل مختوم و کذا گل ارمنی و کذا برگ چنار تازه و کذا حجر المقل و کذا پسیاوشان و کذا سورنجان و کذا زوفرا و کذا برگ جیر و کذا پوست انار و کذا عصارۀ آن برگ نیل است و کذا شنگرف و کذا حنطیانای رومی و کذا خانه عنکبوت و کذا پنیر تازۀ بی نمک و بالای آن برگ انگور یا برگ چنار یا برگ کاهو بستن و کذا حنای هلی و کذا الذاق الذهب و کذا رخام سوخته و کذا آس تیغ نیشتر کهنه تر کرده و کذا تخم گشنیز و کذا موی انسان سوخته بعسل سرشته و کذا برگ انگور سوخته و کذا عصارۀ ام غیلان و کذا خستۀ خرمای سوخته و کذا مرمکی و کذا لحم حلزون و کندر و کذا شگوفه حنا و کذا چقندر سوخته و کذا ابریشم سوخته و کذا برگ خبازی تر و کذا لحم صدف سوده و پاشیدن بیخ کاکنج و کذا برگ کنار و کذا پیاز نرگس خشک کرده سوده و کذا خزف تنور و کذا کافور و کذا خون شتر خشک کرده سوده و کذا دم الاخوین و کذا پوست درخت دلب سوخته و کذا دقیق غبار آسیا آمیخته و کذا شیر جیر خشک کرده باریک سوده و کذا خون نرگاو خشک کرده ساییده و کذا تخم سنجکشت و برگ آن و کذا اقلیم و کذا بول الابل که دوائی است و از عرب می آورند و کذا تخم قرمز و کذا شقائق النعمان سوده و کذا اشق و کذا برطانیه سوخته و کذا کدوی خشک سوخته و کذا برگ خیری خشک کرده سوده و کذا برگ نخود سوخته و کذا برگ امرود خشک کرده هر واحد جراحت تازه را التحام و التصاق نماید و خشک کند دیگر از مجربات حکیم علی تنکار بساییند و بر جراحت بریزند و برهم آورده ببندند که احتیاج بدوختن نشود و متصل شود خصوص که زخم تازه باشد و اگر زمانی بران گذشته باشد و هنوز خون می آمده باشد نیز استعمال کنند و الا زخم را خراشیده بعمل آرند دیگر برگ سبز کنار بوستانی کوفته بر جراحت نهند که زود پوست برویاند در جراحات و قروح خبیثه دیگر مجرب برای جراحت تازه پشم شتر سوخته بپاشند و انگشت بلکه هر روز با آتش گرم کنند دیگر سنگ پشت بسوزند و خاکستر آن نگاه دارند و زخم را بروغن چرب کرده بپاشند در سه روز آرام میشود دیگر چلپک که از ان لوبیا می بافند سوخته و کذا برگ کنیر خشک کرده سوده و کذا سنگ جراحت ساییده و کذا پوست درخت سرس خشک کرده سوده و کذا پر مرغ خانگی سوخته هر واحد بر جراحت پاشیدن زخم را خشک گرداند و آنکه هرگاه خون زخم در شکم مانده باشد هر روز یک قدح آب پودینه و دیگر چوکبار آمیخته بنوشند الحمدالله از مجربات حکیم علی کشنی و الحم جراحت است برگ مغیلان را باریک سفید بساییند و بر جراحت کنند بزودی پاک شود و ملتحم گردد و در زخم که پاشیدن آن بر زخم فساد و داسیل و قطع سیف و غیره که بفساد آمده باشد و التیام نیابد در ایام قلیل اصلاح دهد شنگرف انزروت سفیداب قلعی مرداسنگ دم الاخوین باریک سوده اول چرک از زخم پاک نموده بران مرهم سفیداب بر پارچه مالیده چسپانند بعده وقتیکه مرهم جدا سازند این ذرور بپاشند نافع است وگاهی قیروطی از روغن دیودار ساخته جوشش مرهم بکار می برند و بزودی التحام می نماید مجرب است نوع دیگر از مجربات حکیم السید

گلنار زرد ورد کندر مرمکی مساوی کوفته بیخته بر زخم بپاشند و در تحفه صبر زرد عوض زرور دو مرمکی ست و نوشته که از اسرار ست و در اندمال جراحات بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل ست ذرور احمر
عجیبست گوشت را سیر میاند و جراحت تازه را التصاق میکند و خون بند مینماید کندر صبر انزروت دم الاخوین مساوی بسایند و بر جراحت پاشیده ببندند ایضاً مسیح گوید که این ذرور
را آزموده ام ریشهای فاسد را سود دارد صبر انزروت هر یک یک جزو کندر دو جزو همه را باریک ساییده بر بیزند و وقت حاجت بپاشند ذرور اگر بر زخم ببندند به شود زرد چوب دیودا
ر باید اصل السوس ترید مساوی کوفته بپاشند مرهم که در اقسام جراحت معمول ست رال گل هر مرمکی هر واحد یکدام توتیای سبز چهار سرخ
روغن شیرین بقدر حاجت ادویه را بهمراه روغن کهرل نمایند تا بالالتیام مرهم آید اقوال حذاق شیخ میفرماید جراحت لحمیه خالی نیست از انکه یا شق بسیط
مستقیم باشد یا شق مدور یا ذی اضلاع یا شق مع نقصان چیزی از لحم وگاه غائر نافذ بود وگاهی مکشوف و برای هر واحد تدبیریست و همه اقسام در
حبس خون سائل اشتراک دارند و آنرا بابی جدا ساخته ایم وگاهی سیلان خون بقدر معتدل برای جراحت نافع بود ورم و بثری وحمی را منع کند و از افضل چیزها
در جراحات رعایت آن کنند منع کردن از تورم او ست بهر آنکه اگر ورم عارض نشود علاج جراحت ممکن بود و اگر انجا ورم باشد و یا در انجا رض و فسخ بود در خلال او
با وجود جراحت خون مجتمع شود و اراده کاه ورم و ریم کند درین صورت معالجه جراحت تا وقتیکه تدبیر آن نکنند و علاج ورم ننمایند ممکن نبود و اگر در رض خون بند شود
از تعجیل در تحلیل او چاره نباشد چون آنرا قدر معتدبه و تحدید باشد و این با جا گریم در ان بود و تحلیل او بهر چه ملین باشد از انچه معلوم ست و لهذا واجب
آنست که رعایت سیلان خون کنند چون کم آید و اگر شق بسیط مستقیم باشد و از ان چیزی ساقط نشود در تدبیر آن بستن و ازان بهیئت دمائیت
دور داشتن و منع از افتادن چیزی و موئی و غیره در ان بعد حفظ مزاج عضو و جهد در عدم انجذاب بسوی عضو سوای خون طبیعی کفایت باشد و اگر شق عظیم
باشد و اطراف او باهم ملاقی نشود بهر آنکه مستدیر یا متباعد یا مختلف الشکل بود و ازان اندک لحم رفته باشد علاج آن دوختن ست و منع اجتماع رطوبت در ان
باستعمال مجففات را عده و استعمال ملطفات که مذکور گردد و اگر غائر باشد بسا ست که بستن التصاق او نیز کند و در کشادن او احتیاج نشود و گاهی بکشادن
او حاجت افتد اگر ممکن بود و این وقتی باشد که بستن او بر باطیکه آنرا سوق گرداند نفع نکند خصوصاً هنگامیکه بستن نیکو بر بیخ غور واقع نشود پس مواد
بسوی آن بریزد و بسبب ضعف او و بسبب ورد کار ازان چاره نیست و بسبب حوالیکه آنرا در باب قروح ذکر کنیم و اگر حاجت بکشادن آن افتد از نهادن پنبه و مانند آن
بر دهان او تا انشفت آن کند چاره نبود خصوصاً وقتیکه بستن بر بیخ واقع نگردد چنانچه گفتیم و یا انصباب او بفضی باشد که امکان انصباب ماده ردیه ازان نباشد
و یا در ان استخوانی باشد و یا خوف بود که تا صورت گیرد و یا ازان رطوبت بسیار ردی شود و آن درین هنگام در حکم قروح باشد نه جراحات عالمی گفته که جراحت محتاج
بود بربط جامع برای هر دو لب او چون اراده التزاق و التحام باشد و اما هرگاه محتاج با نبات لحم در ان باشد احتیاج بدان نبود لیکن محتاج بود بمرتبه بر باطیکه
از دهان او چرک بیرون آید و مرتبه دیگر بر باطیکه بقدر اسماک دوا بران باشد و گفته سزاوار است که دهان جراحه را امکانی باشد که چرک ازان دائم بالطبع خود بریزد یا
باین طور که شگاف انجا واقع شود و یا آنرا باین شکل متشکل گردانند و من بهر کردم جراحت بسیاری را که غور او قریب زانو بود و دهان او در ران بغیر آنکه او را دهنی دیگر
با سفل نزد زانو سازم لیکن ران را باین طور نصب کردم که قعر بفوق بود و دهن با سفل پس بغیر شگاف در اسفل به شد همچنین ساعد و کف و غیره را باین
طور تعلیق نمودم که دهن هموار بسوی اسفل بود انتهی قول آن عالم و گوئیم که گاهی جراحت چنان واقع شود که بر طبیب قطع تام و جدا کردن عضو واجب شود و اما
هرگاه جراحت چنان باشد که لحم بسیار ازان منقطع شود احتیاج بمنبتات لحم افتد و دوائیکه خشک کند و منع نماید آنرا کفایت نباشد بلکه گاهی مجفف و مانع
از جهت آنکه دفع ماده کند که ازان نبات لحم گردد ضرر رساند و گاهی غور بسبب نقصان استخوان باشد بنوعیکه انبات او بتمامه ممکن نبود پس غور باقی ماند چنانکه
گاهی اتفاق افتد که گوشت زیاده تر از واجب بروید پس لحم زائد شود و واجب ست که بعد از انبات لحم در جراحت اغتذای مریض بغذای محمود حسن الکیموس موافق
عضو مجروح باشد و دوای منبت چنان بود که آنرا انبات لحم ممکن باشد و اما جلد را آن دوای منبت نروید و بران قادر نبود و قوت او بدان وفا نکند چون بالکل
منقطع شود بلکه بمکان او لحم صلب بروید که بران موی نروید و اما عروق بسا ست که شعب آن پیدا شود و مثل گوشت بروید و از جراحات بعضی ذی خطر ست
مثل جراحات واقع در اعصاب و اطراف عضلات و عنقریب در باب احوال عصب ذکر خواهیم کرد و تابع او اعراض ردیه بود و آن بسابق مذکور شده تابع او

تشنج مهلک در اغلب اوقات بود و چون تشنج در مثل این جراحات عصبیه افتد و علاج قبول نکند پس اجتناب قطع عضله است در مرض و راضی بودن بطلان فعل عضله ولیکن تا ممکن باشد تاخیر این علاج تشنج بچیزی دیگر غیر از قطع واجب بود و مثل جراحت زانو گاهی محتاج گردد بنهادن شق صلیبی و در ادام قروح و جراحات آن استظهار بفصد و اسهال نمایند و منع التحام کنند تا آنکه تنقیه بالغ حاصل شود بعد آن بالتحام او بپردازند

تعریف قوت ادویه منبت لحم و ملحمه و مدمله خاتمه و اکاله

دوای منبت لحم آنست که خون صحیح را منعقد لحم نماید پس واجب است که دران تجفیف بسیار نبود بلکه تجفیف معتدل و نه جلای قوی بسیار باشد بلکه جلای اندک بود بقدر یکه چرک را بغیر سوزش جلا دهد و محتاج بقبض معتدبه نباشد و ایضاً محتاج بود بآنکه او در حرارت و برودت بحسب احتیاج جراحت و قرحه در مزاج او بسوی آن باشد اگر آن مزاج ازان زائل شود محتاج بعضد آن بقدر زوال او بود و اگر غیر زائل بزوال معتدبه باشد بمشاکل برای حار بحار و برای بارد ببارد بود و ایضاً رعایت تاثیر دوا در موضع کنند تا مقابله او کنند اگر در اسارت مزاج افراط نماید و اما ادویه ملحمه آنست که میان دو متباعد جمع کند و محتاج بود بتجفیف کردن در هر دو سطح او پس میان هر دو الصاق نماید بند او تیکه در جوهر اوست و اگر خون موجود بود و آن خون حاضر در جرح مکتفی عنه در الصاق را تجفیف سریع قبل از بیم کردن بخشند و آنرا این فعل ممکن نبود اگر با آن قوت تجفیف زیاده نباشد لیکن واجب است که جالی نبود بر آنکه در جلا منفرض آنست و محتاج بآنکه بسوی او ماده سیلان کند و منع سیلان آن ماده تجفیف میکند بآنکه ملحمه محتاج بتجفیف قوی تر و اندک قبض باشد و تا بلحمه خاتمه در حاجت بقبض شدید تر ازان هر دو است زیرا که این محتاج بود بتجفیف چیزیکه بالطبع در جفاف شدید تر باشد اعنی جلد و اما اکاله ناقصه لحم واجب است که بسیار شدید الجلا باشد

ادویه ملحمه جراحات

قوت این ادویه و موضع الیصال آنرا بیان نمودیم و شک نیست که در وران محتاج است بآنکه کثر قوت از دوای متخذ باد هان و قیروطیات باشد و حاجت را بادهان و قیروطیات بسبب آنست که ادویه یابسه و خصوصاً آنچه مثل مرداسنگ باشد و سائر معدنیات بسوی قعر غوص نمیکنند و در مسام نفوذ نمینمایند پس هرگاه ازان قیروطی سازند آنرا بسیلان روغن تا قعر رسانند و این ادویه ملحمه معدنیات یا نباتات یا حیوانات باشد و آن از معدنیات مثل سفیداب بروغن مورد و مرهم است و از نباتات اوراق مثل برگ بلوط ضماد او برگ بید و برگ کرنب و برگ درخت سیب و پوست بیخ آن و برگ بارتنگ و گلنار و سرکه کرده و قدری از شراب و خصوصاً چون بدان برگ شجره صنوبر ذکر و انثی و پوست بیخ آن آمیزند و برگ سرو و شاخهای آن و برگ فنطافولون بتیسل و از صموغ علک البطم و خصوصاً از قرب افصان کبیر و از ثمرات و حبوب جوز تازه سوده با بلیح یا شراب جوشیده برگ حماض یا برگ چقندر یا کاهو یا امرود دشتی با وجود آنکه درین منع نزف است و جوز السرو سیر سوخته و غبار آسیا و عنبر سوخته خصوصاً برای مشایخ بار وغن گل و از گلها گل زعرور است و حشیشه ذنب الخیل خصوصاً در جراحات عظیم با لحم در کار جراحات قریب از سر عضلات و از حیوانات جعل بسیار ترش ملصق جراحات عظیمه است و از مرکبات دوای یار قسیقون و دوای سقولاد شومن و الخلا ... مشکطر امشیع و مرهم کندر آنست

ادویه مدمله و خاتمه جراحات وغیر آن

طبائع این ادویه دانسته اند و ایضاً بدانند که ورود ازان واجب است که در قوت چیزی نباشد که در هم افتد و الا آن لازم است و انستن این امر که استعمال ادویه مذکوره واجب نیست در وقتیکه سطح لحم صلب بی جلد مستوی شود و اما اگر لحم رطب بود واجب است استعمال آنها و آنچه اگر خشک گردد مستوی شود و این چیزیست که بجهد شناخته شود پس واجب است که استعمال کنند دوای مدمل را قبل از آنکه نبات لحم در جرح و جائیکه دران لحم برویدبا این مبلغ رسیده بلکه واجب است که باین نوع باشد که خشک کند و فعل خود نماید طبیعت مقدار محتاج الیه روبانیده سریع بلوغ مدمل بغایت ور او مال تا آنکه دوا فی هر دو فعل حاصل شود از لحم و جلد نو رسیده بقدر بدان سطح مجروح مستوی گردد پس اگر رعایت این نکنند ممکن است که اثر قرحه باند تر از جلد گردد و لازم است که خاتم را در اول زمان بقدر استعمال آن نمایند بعد استعمال کنند بعده آنرا خشک استعمال نمایند نزدیک آنکه مقاربت ختم کند و هر دو را بران الطرف میل کند و آن ادویه مثل پوست شجره صنوبر بقیروطی و روغن گل و آس و را تینج خشک و قیمولیا و سیر سوخته و قشور مس و دقاق کندر و مرداسنگ و قنطوریون دقیق و عروق جمیع است و استخوان سوخته سیر ونیز از ...

سوخته شدید الادمال است و شب یمانی و مازوی خام و برگ انجیر و آنکه بقراط کنایت ازان برجل حقیقی کرده چنانچه گویند مشابه ست که بدان مراد شیشه
معروف برجل الغراب باشد و سرگین سگ خورنده استخوان و سرگین سوسمار الا آنکه این جالی تر از اول است پس محتاج بود با آنکه کسر جلای این بقوابض کنند
و بیخ سوسن آسمانجونی و پوست بیخ جاوشیر و توتیا و از منبتات عجیبه در قروح حاره و جروح سقوره صندل و نیلوفر و صبر است و خصوصاً در ناحیه مقعد و ذکر
و گاهی در ادویه او زاج و قلقطار افتد و اگرچه این هر دو از جمله اکالات کم کننده گوشت اند لیکن گاهی ادمال کنند در جراحت شدید الرطوبت و خصوصاً چون
بسوزند پس ادمال او کمتر از تاکل او نباشد لاسیما چون مغسول کنند پس با دمال مائل تر گردد و اما زنگار و ادویه شدید الاکل صلاحیت آن ندارند مگر به بدن
قوی و در بعض جراحات و قروح شدید الرطوبت و اما مس سوخته را چون بشویند آن در ادمال خوبست و هرگاه اراده ساختن مراهم کنند احتیاج بچیزی افتد
که آن قوی تر میان مدملات باشد مثل اقلیمیا و خصوصاً سوخته و قلقطار سوخته و مرتک و سفیداب و اقلیمیا را بسایند و بهتر آنست که بسوزند بعده با
قلقطار آمیزند و تسقیه روغن آس بسرکه و شراب قابض کنند و گاهی بران زاج سوخته و گلنار و مازو هم افزایند اگر جراحت و قرحه شدید الرطوبت بود
صفت مرهم کتان و این جید عجیب است بگیرند خرقه کتان مغسول و بکوبند تا مثل سرمه گردد بعده بگیرند زیت قوی القبض یا روغن مورد و دران اندکی بارزد
انداخته بگدازند و دران خرقه کوفته آمیخته ازان مرهم سازند این عجیب است و مرهم اسود انبات لحم کند و چون اراده کنند که انبات او قوی گردد دران کندر و جاوشیر
و زراوند مجموع مساوی اجزا که مثل وزن اخلاط اربعه آن باشد داخل کنند صفت ذرور خفیف بگیرند سفیداب و مرداسنگ یک یک جزو جرک رصاص هم
و مازو هر واحد نصف جزو ذرور دیگر صدف سوخته دوازده درم انار کوچک که از درخت افتد و خشک گردد قلقدیس هر واحد بست و شش درم شاخ
گوزن سوخته قیشور اقلیمیا اتیانج اصل السوس هر واحد چهار درم دقاق کندر پوست درخت صنوبر هر واحد شش درم پوست انار سفیداب شب یمانی
هر واحد هشت درم مازو یکدرم ذرور دیگر فوه استخوان سوخته مرداسنگ هر واحد دو درم کندر و صبر هر واحد سه درم انزروت یکدرم مامیثا یکدرم ذرور ساخته
استعمال نمایند دیگر گل سرخ سفیداب ارزیز گلنار زرورد شب یمانی مساوی ایضاً بیخ سوسن بیخ جاوشیر مساوی زراوند دو مثقال دقاق کندر
یک مثقال صفت مرهم برای جراحات ابدان مشایخ چو بسوزند و ازان قیروطی بروغن گل یا روغن مورد و بسفیداب ارزیز مرتب سازند

ادویه منبت لحم در جروح و قروح

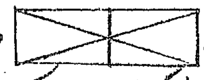
خاصیت ادویه منبت لحم و او چگونه باید که در مزاج خود بود دانسته اند و واجبست استعمال آن هنگامیکه موضع از چرک و غیره پاک شده باشد و اگر
قاعده جراحت جز استخوان نباشد استخوان را پاک نمایند و لغایت خشک گردانند و دران تیرگی یا فساد نگذارند مگر بنحوا شند و نه رطوبت مگر خشک کنند
و خصوصاً در سبزا آنکه ملاست استخوان و رطوبت او یکی از اسباب منع نبات لحم بالای آنست و چون حک کنند و خشن نمایند آنچه بسوی آن آید از ماده
که ازان گوشت پیدا شود و انبات لحم کند و بدانند که گاهی دوائی گوشت را در بدنی یا عضوی برویاند و در دیگر نرویاند و این بهر آنست که گاهی در بدنی تخفیف نماید
و در بدن دیگر تخفیف نکند بحسب دو مزاج دو بدن و گاهی افراط جلا در بدنی کند و در بدن دیگر زیاده نکند و ایضاً اصلا جلا نکند اگر آن دوا محتاج باندک تخفیف
و باندک جلا هر دو مقدر بحسب بدان غیر مطلقین باشد و تاثیر شئی مقدر مختلف بود در اشیائیکه متفق القدر در انفعال نباشند و هر مجفف که یبس او کمتر
از یبس بدنی باشد که علاج او بدان کرده شود آن نیز از انبات لحم قصر نماید بلکه واجبست که یابس تر ازان باشد و لهذا کندر انبات لحم نکند در ابدان یابسه که از
اعتدال در یبس تجاوز کرده باشند و تجربه او اینست که بدان معلوم کرده شود آنچه از جفاف و وقوف و از نبات لحم به استمرار و از توسخ بود پس اگر تخفیفی ببینند که
با آن نخواهد روئید اندک ترطیب نمایند و اگر وسخ کند در دوای یابس افزایند و دوای مستمر در انبات لحم را بر قوت او بگذارند و ایضاً گاهی بعض ابدان را مناسبت
بعض ادویه غیر منطوق بعلت آن بود فلهذا واجبست که ادویه بختی ضعیف و قوی مخلوط سازند و اما استعمال مراهم و حاجت بسوی آنها دانسته اند
و واجب نیست که از دوا اقتصار کنند بتخفیف و ترطیب بلکه رعایت حرارت و برودت بحسب آنکه ذکر او سابق کرده ایم باید کرد الا مع مراعات
مقابله میان حال قرحه و حال مزاج بدن زیرا که گاهی بدن رطب بود و قرحه یابس و گاهی بدن یابس باشد و قرحه رطب و گاهی هر دو رطب بود و گاهی هر دو

یابس و در اول استعمال کنند آنچه ضعیف‌تر باشد مثل کندر و آرد باقلا و آرد جو و مانند آن و اگر بدن خشک و قرحه بسیار تر بود احتیاج بادویهٔ شدید التجفیف باشد
بقیاس ادویهٔ منبت لحم مثل زراوند و بیخ جاوشیر و زاج سوخته و در باقی حاجت بمتوسطات افتد چون ایرسا و آرد ترمس و گاهی چنان اتفاق افتد که در بعض
ادویه چیزی بانخصال باشد که بدان ادویهٔ منبت لحم از تجفیف و جلا محتاج بود و لیکن مفرط باشد پس بسبب تجفیف شدید حابس چرک و مانع ماده و بسبب
فرط جلای خود اکال گردد و هرگاه با آن دیگر چیزیکه مضاد آن بود مخلوط کنند آنرا بشکنند و تعدیل او نمایند پس منبت شود مثل زنگار که اگر با آن زیت و موم آمیزند
هر دو ترطیب عضو و توسیع او کنند هر دو مقاومت تجفیف و شدت جلای او نمایند و مدمل گردد و لازم ست که زنگار یکجزو دوازده جزو موم روغن باشد اگر در ابتدا
یابس‌تر استعمال کنند یکجزو از دوازده جزو اگر در ابتدا رطب‌تر بعمل آیند و واجب ست که درین دوا نیز امتحان مذکور نمایند و مشایخ محتاج بودند بادویه که دران
حرارت بیشتر و جذب قوی‌تر بود و دران مثل زفت و کندر و آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه و بیخ سوسن و زراوند و اقلیمیا و حشیش جاوشیر افتد
و هرگاه دوائی از نفع باز ماند بسوی دیگری مائل شوند و هرگاه دشوار گردد معالجه بچیزی نمایند که او خاص بقروح ست

ربط جراحات

جالینوس گفته واجبست که شق کنند موضعی را از ان که شدیدتر در نتو و رقیق‌تر باشد و شگاف بناحیه واجب گردد که سیلان ریم از ان بسوی اسفل ممکن
باشد و در شگاف رعایت چینها و شکنهای عضو کنند بوجهیکه در باب جراح ذکر کرده ایم مگر در جائیکه استثنای او نموده شده و اما در کنج ران و بغل باید شگاف
بیخ جلد در طبع جاری شود و بعد از ان بران مجففات بغیر لذع باید نهاد و دقاق کندر دران افضل از کندر ست زیرا که او در قبض شدیدتر ست و صواب در
علاج جراحات آنست که چون بشگافند آب نزدیک او نبرند و اگر چاره نباشد و مریض از غسل پرهیز نکند باید که جراحت را زیر مراهم موافقه در گیرند و از
پارچه مبلول بروغن چنان بپوشند که میان آب غسل و میان جراحت حائل گردد و یا درین بچیزی از حیلهای ممکنه حیله سازند

کیفیت ربط جراحات

اما جرح و شق ظاهر را هرگاه اراده کنند که مثل این شق ملتحم گردد لزوم او به بستن نمایند و ابتدا در ربط او از دو سر کنند نه از دیگر رو و ابط پس اگر بزرگ باشد احتیاج
لزوم او بر فادهای مثلث افتد و اگر موضع ممتلی باشد احتیاج بدوختن نیز شود و رفائد مثلثه در جمع لب جرح بهتر از مربع ست و وضع رفادهای مثلث برین
مثال بود که شق خط مستقیم میان دو مثلث باشد و هر دو رفادهٔ مثلث یکی آ و دیگر ج بود هر دو را بنهند بشکلی که ببینند و هرگاه آن موضع را ببندند و رباط از دو
واقع شود بستن رباط بر موضع شق شدیدتر از ان بود که از مربع باشد و جائز نیست در بستن قروح رباط غیر دو سر و این رفائد مثلثه و شکل بستن رفادها مثلث ست
 و نهادن او بر جراحت اینچنین باشد  و در کتاب حیلة البر گفته که مردی را در پای جراحت بود دو غور او قریب
کنج ران که دهن او قریب زانو بود و آنرا بالا ربط بساختیم باین طور که زیر زانوی او تکیه نهادیم و بنوعی آنرا نصب کردیم که دهن آن منصوب بسهولت گردید
و همچنین بجرحیکه در ساق و ساعد بود عمل کردیم پس همه بسهولت به شدند و جراحات که هر دو لب آن جدا و متباعد باشد محتاج بود بجمع کردن برباطیکه
میان هر دو لب آن جمع کند مگر آنکه بران ازین درد شود و یا ورم باشد و بدین سبب درد کند و اگرچه برفق بود و یا عضله بود که در عرض بریده باشد پس
دران هنگام جمع نکنند بلکه در وسط او فتیله نهند بسبب این خوف که جلد ملتحم گردد و عضله غیر ملتحم باقی ماند جالینوس گفته که همچنین اگر سر را شق کنیم میان
هر دو لب او چیزیکه آنرا بیاساید بنهیم و گاهی جلد لبها بسوی داخل قرحه منقبض شود و درین هنگام محتاج بود برباطیکه آنرا بسوی خارج جذب کند
پس اگر جراحت در طول افتد محکم بستن او کفایت باشد و اگر در عرض بود محتاج بدوختن باشد و بقدر غور جرح بود غور دوختن اولی از زیادتی تشریح و گفته
که گاهی مضطر میشویم بزیاده کردن وسعت جراحت چون تنگ باشد و خوف کنیم بسبب غور آن که اعلای آن ملتحم شود و قعر آن التحام نیابد و یا عضو مجروح
در وقت جراحت بر شکلی بود که چون باستوای خود عود کند ممکن نبود که از ان ریم سیلان کند و نه دوا دران داخل شود و اگر بسوی شکل او هنگام مجروح شدن
باز آرند و هیجان کند پس مضطر شویم که شق موافق کنیم و باشد درین جمله که اینجا از جراحات در عرض عضله افتد آن اولی بود تا که تباعد هر دو لب آن شدیدتر باشد فلهذا مستقصا

درجمع هر دو لب احتیاج زیاده بود و گاهی از دوختن و استعمال رفادهای مثلث چاره نباشد وخصوصا اگر گوشت نقصان صاحت شود و جراحت واقع در طول کثیر بود احتیاج بدوختن باشد

تدبیر جراحات ذبی و اورام واوجاع

امثال این جراحات محتاج برفق بود و اعتقاد دارند که جراحت البته مندمل نشود تا ورم ساکن نگردد و این حاصل نشود مگر بدوائیکه در آن تخفیف و تبرید در ابتدا و ارخا بعد از آن بود و بالجمله درین علاج ادوار استعمال نمایند و از آنچه بدین خاص ست مع عموم نفع او در هر عضو از سر تا قدم اینست که بگیرند انار شیرین و در شراب عفص بپزند و بر موضع بدان ضماد کنند صاحب کامل گوید که ما اولاً ابتدا میکنیم بعلاج جراحات بسیطه پس گوئیم که هرگاه جراحت یک شق بغیر غور باشد و آن تازه بخون خود بود علاجش آنست که هر دو لب او را ضم و جمع کنند و میان هر دو لب از وقوع چیزی غریب مثل غبار و مو و روغن حذر نمایند و چهار رفاده آنرا ببندند باین طور که دو رفاده بر هر دو پهلوی جرح از هر جانب یکی و دو رفاده از فوق و اسفل نهاده بر بندند پس اگر هر دو لب جرح بسوی درازی او بکشد باید که ابتدا ببستن از هر دو طرف کنند تا بسوی وسط آنرا باز آرد و اگر یک لب او بیک جانب افتد باید که ابتدا ببستن از همان جانب کنند که لب بدان سو میل کرده تا بسوی لب دیگر باز آید و اگر هر دو لب مجتمع و منضم نشوند باید که بدوزند و اکثر حاجت بدوختن بهنگام وقوع جراحت در عرض بدن بود و هرگاه جراحت گرم شود بر رفادها صندل سوده خشک بپاشند و بر موضع گل سرخ و صندل و عصاره لیمو و آب کاسنی و آب گشنیز تازه و مانند آن از اشیائیکه منع انصباب مواد کنند طلا نمایند و اما هرگاه جراحت را روز دوم یا سوم یابند و آن هنوز ریم نکرده باشد باید که هر دو لب او را بسبب عریض بخارند تا آنکه خون آید بعد آن جمع کنند و بران رفادها بطوریکه مذکور شد ببندند و گاهی این جراحت را هم بسیط به بستن صرف به شود و از روز اول تا سه روز بغیر آنکه احتیاج به دوا شود و اگر جراحت بزرگ بغیر غور باشد باید که بران این ذرور بپاشند صفت آن عنزروت دو درم صبر یک درم اقیون و شیاف مامیثا هر واحد یک درم خون دم الاخوین هر واحد نیم درم زعفران یکدانگ این ادویه را کوفته بیخته وقت حاجت استعمال کنند و اگر جراحت غائر بود و از آن چیزی از گوشت ساقط شده باشد انضمام اجزای او بقعر ممکن نبود زیرا که بقای فضا در آن لابدست و آن فضا محتاج با متلای لحم بود و این با دویه باشد که با آن یبس و جلا بود تا یبس او رطوبت مجتمعه در قرحه را که منع انبات لحم مینماید خشک کند و جلای او چرک را که در آن باشد پاک کند و این بهر آنست که هر قرحه را لابدست که در آن رطوبت و چرک جمع شود زیرا که فضلاتیکه در اعضا مجتمع میشود آن فضول غذای اوست که رگ آنرا طبیعت آنرا دفع کند و آنرا از مسام بسوی جلد بیرون نماید پس آنچه از آن لطیف بود فاشی گردد و بخروج غیر محسوس خارج شود و آنچه غلیظ باشد از آن چرک شود که بر جلد بود و این هر دو فضله در قرحه باقی مانند بسبب ضعف عضو از اخراج آنها و لهذا قرحه در علاج خود با دویه محتاج بود که تجفیف و جلا هر دو کنند اما تجفیف بسبب زرداب و اما جلا و غسل بسبب چرک و سزاوار نیست که دوا شدید التجفیف باشد تا قرحه را ضعیف نکند و از انبات لحم آنرا منع کند لیکن میباید که تجفیف دوا بمقداری باشد که در قرحه زرداب و چرک باشد و آنچه این فعل کند اندروت و صبر و زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و اقلیمیای نقره و توتیای کرمانی ست مساوی چون باریک سائیده در قرحه بپاشند و اگر رطوبت و چرک در قرحه بسیار باشد باید که این ادویه را بالعسل سرشته بشکل مرهم سازند و بر پارچه کتان طلا ساخته بر جراحات لزوم نمایند و آنچه درین باب نفع کند این دوا ست صفت آن بگیرند صبر و کندر و عنزروت و دم الاخوین مساوی و باریک ساخته در جراحت بپاشند که این رطوبت را از قرحه فانی کند و گوشت برویاند و این مرهم در انبات لحم بسیار نافع ست صفت آن مرداسنگ باریک سوده یک اوقیه گرفته بران ربع رطل زیت انفاق انداخته بپزند و حرکت دهند تا منحل گردد بعده بران عنزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حل کنند تا غلیظ گردد و استعمال نمایند و آنچه بدان انتفاع یابند مرهم باسلیقون ست چون فصل تابستان شدید الحرارة نباشد و اگر قرحه غائر بود و دهن او فراخ نباشد باید که بر دهن جراحت پنبه کهنه و روغن گاو نهند و در آن عسل داخل کنند و با آن ادویه منبت لحم نیز را قعر رسانند و اگر دهن جراحت فراخ بود و آن غائر باشد هر دو لب او با هم ضم کنند و بر بندند لیکن شدید تر از قائف او بر باطن قعر جراحت باشد و انتهای آن نزد دهن بود تا فضول و زرداب بسوی دهن جراحت کشند و از آن خارج شود و عضو را بر شکلی دارند که دهن جراحت باسفل مائل گردد

تا زرداب ازان سیلان کند و اگر این در عضوی ممکن نبود و از جراحت زرداب بسیار آید چون آنرا از اسفل بسوی فوق فم جرح غمز کنند پس صواب آنست که جراحت را از اسفل موضع عضو نزد نهایت غور بشگافند تا ریم و زرداب ازان موضع سائل شود و اگر بشگافت تا حد موضع صحیح بکشایند بعد ازان علاج کنند صواب تر باشد و همچنین امر در علاج اورامیکه دران ماده حاصل شود و جاری نگردد چون بشگافند و آنچه دران از خون فاسد و ریم و دردی وغیره بود خارج کنند و پاک نمایند پس علاجش بمنزله علاج جراحات غائر بود و آن اینست که از پنبه کهنه خوب پر کنند تا آنکه موضعی خالی نگذارند این در اول روز کنند بعد صبح بسوی آن نگاه کنند اگر پاک گردد روغن گل با پنبه کهنه لازم گیرند و اگر غیر پاک بود روغن گاو کهنه و پنبه کهنه لزوم نمایند و بدان چندان پر کنند که در تجفیف و تنقیه او رسد که این تنقیه قرحه کند و آنچه دران بود آنرا بخورد و آنرا آنچه درین بدان انتفاع یابند اینست که جراحت را بعد شگاف بشویند و آنچه اندران باشد بیرون آید بسرکه و شراب هر واحد ممزوج بماء العسل که این تجفیف و تنقیه جراحت کند و او این فعل بهر قرحه کند که دران زرداب باشد و تنقیه آن کند بعد ازان نظر کنند اگر قرحه از زرداب و چرک پاک شده باشد و از تپ و سائر اعراضیکه تابع قروح بود سلیم باشد یکروز لزوم پنبه کهنه نمایند تا نشف کند و یکروز مرهم اسود معروف بباسلیقون که این انبات لحم کند و فعل نیک کند و از آنچه گوشت را برویاند شقائق النعمانست چون بسوزند و بر جراحت بدان پر کنند و فراسیون را چون بکوبند و بعسل سرشته بر جراحت مثل مرهم لزوم نمایند گوشت برویاند و بسطح جلد برابر گردد پس باید که ادویه مدمل و خاتم استعمال نمایند و این ادویه باید که خشک تر از ادویه باشد که بدان علاج قرحه در انبات لحم کنند ولهذا اکثر ادویه مدمله قابض بود مثل مازو و شب و پوست انار و گاهی این فعل ادویه حاده کنند چون ازان اندک استعمال کنند و از انجمله اینست که بگیرند اشنان فارسی یکجزو و اشخار نیم جزو و زنگار ربع جزو و باریک سائیده بر قرحه صبح و شام اندکی ازان بپاشند و هر روز یکبار پاک کنند و بران اندک دوا نهند و یا بگیرند مرداسنگ و برگ سوسن و هلیله و مازو هر واحد یکجزو و پوست انار و عروق هر واحد نیم جزو و همه را باریک ساخته بر قرحه بپاشند و دیگر صبر و عروق و گلنار و مازو و مر هر واحد یکجزو باریک سائیده بر قرحه بپاشند و علاج جراحات مرکبه در علاج قروح مسطور گردد جرجانی گوید که اگر جراحت شگاف راست و هموار بود و از گوشت انجا رفته باشد آنرا زود خشک ببندند و از طعامها و شیرینیها که خون در بدن زیاده کند پرهیز باید کرد تا جراحت آماس نکند و درست شود و بجز بستن بعلاجی دیگر حاجت نباید و تدبیرهای دیگر که بجهت بازداشتن ورم باید کرد آنست که خرقه را بگلاب و سرکه تر کنند و بر گرداگرد جراحت نهند و درین باب هیچ دوای نافع تر از انار مپخته نیست که بشراب قابض پخته باشند آنرا بکوبند و ضماد کنند آماس را باز دارد و اورامیکه از جراحت نبود آنرا نیز سودمند بود و منفعت این تدبیرها آنوقت ظاهر شود که نظر کنند اگر فصد واجب گردد اول فصد کنند و خون بجانب مخالف کشند و اندک کم کنند و اگر مسهل مناسب بود بدهند و همه جراحتهای تازه را خشک ببندند و روز یا سه روز بسته دارند تا خون نگشاید و اگر بگشاید باز ببندند یکروز یا دو روز دیگر بسته دارند تا محکم شود و هموار باشد و اگر جراحت ناهموار باشد و بر غور او نفقه باشد که حاجت آید که آنرا بشگافند پس علاج کنند و اگر اینچنین جراحت کهنه باشد علاج آن علاج قرحه باشد و باشد که جراحت عظیم بود و عضو مجروح را بریدن واجب گردد و اگر جراحت غائر بود و سر او تنگ باشد از بسته شدن سر او احتیاط کنند تا ریم در قعر او جمع نشود و این چنان بود که پاره پنبه کهنه بروغن گل یا بروغن زیت تر کنند و بر سر جراحت نهند و ادویه رویاننده گوشت و مراهم که علاج بدان میکنند بفتیله فرو نهند و هر روز فتیله کوچک تر از سابق نهند و پنبه کهنه بروغن گاو تر کرده بر سر آن نهند اما اگر جراحت بر گوشت بود ادویه ازین جنس باید کرد برگ صنوبر در سرکه ممزوج یا در شراب پخته و مازوی سبز و پوست انار و اقلیمیای مغسول و بارتنگ خشک کرده و شادنج عدسی هر یک تنها یا آمیخته جراحتهای کوچک را گوشت برویاند و درست کنند و بر بالای این ادویه و گرداگرد جراحت برگ حماض و برگ کاهو و برگ عوسج و برگ علیق باید نهادن و اگر جراحت بزرگ بود و بیشتر سودمند بود و بیشتر پاره ازان راست گرفته باشند نافع بود گیلانی گوید اعضائیکه قبول انجبار حقیقی کند غرض در علاج او حصول اتصال حقیقی است در اجزائی که اتصال او تفرق نماید و این بچهار امر تمام شود یکی جمع چیزیکه متفرق گردد پس اگر این بدست سهل نبود احتیاج بدوختن شود یا قطع جلد زائد یا انبات لحم و مانند آن از آنچه از اجتماع این اجزا ازان چاره نباشد دوم حفظ این مجتمع تا مدتی که دران اتصال تمام شود و این بسکون و بستن بود چه حرکت مفرق است و گاهی بستن ترک میکنند در تدبیر بعض جراحات غائره و بجهت آنکه بستن در دیا انصباب خون بموضعی کند که ضرر او بیشتر بود و چون ماده بسوی آن بریزد و درین هنگام جراحت

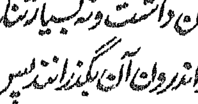
مکشوف گذارند لیکن از نهادن پنبه و مانند آن بران چاره نباشد سوم منع از وقوع شی غریب میان هر دو جزو و آن غریب آب باشد یا روغن یا مو یا خون و مانند آن که آنجا بود و لهذا در علاج جمیع جراحات قطع سیلان واجبست و این قطع گاهی در ابتدا واجب گردد چون خون صاف یا مریض بغایت ضعیف بود که بران از سیلان خون خوف سقوط قوت باشد و گاهی از اول امر واجب نشود بلکه سائل گردانند بقدریکه از ان از حدوث ورم ایمن گردند اگر خوف حدوث آن باشد و قوت متحمل سیلان آنقدر باشد چهارم حفظ طبیعت آن عضو بر اعتدال او و از آنچه در حفظ طبیعت آن عضو بدان احتیاج افتد تنقیه بدنست تا در آنجا فضول نشود که بسوی موضع تفرق بسبب ضعف او مندفع گردد و اما امر غذا پس دران لابدست از اعتبار چهار امر یکی آنکه قلیل التغذیه باشد مثل مزورات و دوم آنکه دران قوت مقاومت برای مزاج حاصل بود و سوم آنکه ملین طبع باشد و چهارم آنکه کم ترش یا بی ترشی بود و در جراحات باید که از آب محافظت نمایند همچنین از هوای سرد و گذار از روغن حار و بارد لیکن گاهی بروغن گرم کرده حاجت افتد بنا بر تسکین درد و تسییل دوا و ترقیق آن تا بقعر جراحت رسد و درین وقت باید که تسکین نمایند بتکمید از خرقه گرم کرده یا بزیت نیمگرم و غیر آن از روغنها و بران قیروطی بزیت انفاق یا بروغن آس و روغن گل باندکی فرفیون نهند و یا بران علک البطم باندک زیت پاشند این ست آنچه اطبا گفته اند و اما روغن کبیر که بالنسخه آن نوشته ایم و آنرا بروغن دیودار مسمی ساخته ایم آن روغنی ست که عدیل او نیست در اصلاح جراحات چه مرهم که در باب اصلاح جراحات تام المنفعت باشد منفعت این روغن بسیار زیاده تر از ان بود باین وجه که آنچه دوای مذکور در هفته عمل کند این روغن در یک شب آن عمل کند و بر خلقی کثیر تجربه آن کرده ایم و دوائی قریب بنفع او نیست مگر مرهم جدوار که نسخه آن نیز با نوشته ایم و مفردات ادویه این هر دو قریب یکدیگر اند و باید که اگر طبیب را بصیرت در صناعت او باشد و درین هر دو دوای مذکور ظفر یابد محتاج به پرهیز قرب آب از جراحت و ترک استحمام نشود اما اولا بهر آنکه این هر دو موافق ترین ادویه ایست که در جراحات استعمال نمایند پس میباید که بعد شگافتن جراحت نیز اینها را بنمایند و مرهم موافق تر بود زیرا که با آن آب حمام ضرر نکند و این هر دو دوا در جراحت غیر کهنه بعدیل ست و اگرچه نفع آنها در کهنه نیز بسیار ست مگر آنکه عضو مشرف بتاکل باشد که دران هنگام این هر دو دوا استعمال نباید کرد تا آنکه گوشت بمراهم حاده مثل مرهم زنگار و مثل مرهم رسل زائل شود و اما ثانیا بهر آنکه جراحات باین هر دو دوا مندمل میشود قبل از آنکه مریض بترک حمام ضرر کند بهر آنکه این در دو سه روز ادمال جراحات میکنند و سوای ازین روغن و مرهم مذکور چون بر جراحات استعمال کنند و آن تازه بود و زمانه بسیار بران نگذشته باشد این هر دو جراحات را از تورم و از تغیر رنگ او باز دارد و اما اگر در جراحت ورم حادث شود ایضا آن هر دو نافع بود اگر گرم کنند و بران استعمال نمایند و انفع از هر دو ادویه مفرده اینهاست چون جمع کنند و باریک سازند و جراحت را بنجوی گرم نمایند پس بران بپاشند و ببندند که این ورم را دور کند و رطوبات او را نشف نماید و اگر دران آب یا رطوبتی دیگر داخل شده باشد نشف و تخفیف او کند و با وجود این هر دو حاجت بدیگر دوا نشود و ازین یاد دارند که روغن دیودار و مرهم جدوار که از تالیفات ماست از بهترین ادویه مستعمله ایست برای التحام جراحات و ادمال و ختم آنها و منع سیلان خون از ان و منع ریم و منع تورم و ازاله آن و غیر ذلک درین هر دو غنا از غیر آنهاست انطاکی گوید که جراحت اگر بسیط باشد خالی عضو از عوارض مثل اورام و انصباب مواد بود پس اگر تازه باشد در علاج او کفایت کند باز آوردن اطراف او بنوعیکه برابر ملتقی شود و آنرا بدو یا سه رفاده ببندند و بربا دو سر متوسط ببندند و اگر خالی از عوارض مذکوره تقادم کند ببندند بسیریکه مذکور شد خراشیدن جراحت افزایند تا تازه گردد و با التحام هر دو طرف آن جهد نمایند که مقعر او نیز ملتحم گردد و اگر التحام او بربط ممکن نبود چنانچه در عرض واقع شود پس بدوزند بدوزند و هرگاه تقعیر او از التحام بسبب غور او ممتنع گردد از اسفل ببندند و دران آنچه معد التحام باشد مثل صبر و مر و اسفناک و دم الاخوین و مر و انزروت و کندر بپاشند و اگر جراحت مرکب باشد علاج عوارض با وجود آن کنند پس نزلات و اورام بمرو انواع صندل و آب کاسنی منع کنند و در زمانه انتظار ادمال از تناول چیزیکه مولد خون بسیار باشد مثل گوشت و شیرین منع نمایند مگر با یبوست و هرگاه سفیدی جراحت و مواد او غالب کنند مجروح مثل خربزه و شیر بخورد و یا مائل بتیرگی شود پس مثل باقلا خورد و اگر سرخی باشد مثل لحم بقر و یا سرخی رقیق شود مثل گوشت میش بخورد و مثل این موجب فضل الطبیب شود و حیله کنند در آنچه زرداب و ریم دران بسیار گردد بدین طور که ربط او از اسفل محکم کنند و از زود دهن او

سست نمایند و تعلیق عضو کنند اگر دهن جراحت از اسفل اصالةً نباشد بنحویکه بتعلیق اسفل گردد بعد از ان در تنقیه مثل شکر و زنگار جهد نمایند و درین باب ما
تجربه کردیم و آنرا جید الفعل سریع النجابة یافتیم و جراحت را از پاشیدن صندل خشک خالی نگذارند حتی که چون در تقصر پس اخذ کنند تقویت او ببرگ سوسن و مازو و گلنار
و طین با داشق و سندروس واجب گردد و اگر باریم باشد تعاهد عصر او مع انچه مذکور شد باید کرد و نزد فرط مواد مذکورات خشک بپاشند والا مثل عسل و ترنج بدانچه
قبض و تنقیه کنند مثل زیت انفاق و روغن مورد کنند و یا دران مثل استخوان باشد بران چیزیکه آنرا قوت جذب او باشد مثل روغن عطاس و زراوند دحرج
و کندر و اندک زاج بعسل بنهند و آنرا انچه اصلاح جراحت و انبات لحم او کند اینست که مرداسنگ را یکبار در سرکه و دیگر بار بروغن گل خوب بسایند بعده مرهم
سازند پس سفیداب افزایند و استعمال کنند و آنرا انچه بسرعت صحت بخشد تنقیه مواد و اجزای غریبه و چرک بعصر ست اگر ممکن بود والا ادویه سابقه از مراهم
و ذرور و گاهی غور جراحت بعید بود و ریم کند و محتاج بشگافتن از اسفل غور گردد تا پاک کردن آن آسان شود پس درین هنگام مبادرت بسوی آن نمایند اگر
قرب بمفصل و عظام باشد تا آنرا فاسد نکند والا مهلت دهند تا آنکه نضج یابد زیرا که شگافتن درهمین قبل نضج فساد عظیم ست و گاهی غور بنوعی باشد که
شگاف آنجا نرسد پس ادویه حاده بکار برند و هرگاه صحت ممتنع گردد و سیلان زرداب زیاده شود در جراحت استخوان فاسد باشد که گشادن او و خاریدن او
واجب بود و اینست علاج جراحت اگر در عضو ظاهر باشد و اما در جراحت اعضای باطن بستفاد عسر البرء بسبب یکی کنند مثل بودن عضو عصبی چه عصب القبول
برای التحام ست و یا متحرک مثل حجاب صدر چه حرکت نیز منع التحام کند و یا ممر و مقر اخلاط لذاعه باشد مثل روده صائم و حاصل اینست که جروح باطنی
قلیل البرء ست و گاهی حاجت ادعا نماید در علاج جروح بفصد جانب مخالف چنانچه اگر ماده کثیر بود و ورم و درد داشته باشد نماید تا ازان میل کند و تسکین او
نماید بهر آنکه عنایت بدین اولی از عنایت بختم او مال ست **ایضا** مؤلف او مینویسد که در جراحت غائره حادثه اگر غور او مثل عالی او بستن التقاما
بچیزیکه قطع خون کند مثل ذرور صبر و مر و دم الاخوین و اقاقیا و انزروت و کندر بپاشند و گرد اگرد او میان رفاید مرجان و گل سرخ و صندل سوده بپاشند
و اگر با ورم بود با آب کشنیز و کاسنی استعمال کنند و اگر در فضای او رطوبات و بخار رسید اشود از اله او با پنبه و ذرور سابق ممزوج بزراوند و توتیا و اقلیمیا
فضه و ایسا کنند و انچه قریب بغور باشد آنرا بتدریج ببندند و جائیکه ازان زرداب سائل شود آنرا بگذارند بعده علاج مثل قروح نمایند پس باید که از پنبه پاک کنند
پاک کنند بعد آن مراهم مدمله مثل باسلیقون و داخلیون نهند بعده انچه ختم آن نماید مثل مازو و جوز السرو و عروق و برگ سوس و گلنار و مرداسنگ و طلیه
و سندروس و اطیان و هرنمک و ابریشم سوخته بنفت و مانند آن بکار برند و هرگاه نوعی از جراحت با چیزی از خلل در مزاج مرکب شود تعدیل به تنقیه کنند و گاهی
عقب جراحت فصد واجب گردد اگر ازان مانع نبود و اگر آنجا ضربان باشد تسکین و تبکید مثل انار شیرین مطبوخ در شراب کنند و هرگاه چیزی متعفن شود
و منع اندمال کند ازاله او مثل مرهم زنگار کنند پس اگر بزرگ شود با آهن دور نمایند و اگر استخوان باشد بجراشند و هرگاه حبس خون متعذر گردد سیر سوده یکروز
بر کنند بعده مازوی مطبوخ در شراب یا معطفی در سرکه و کذلک نسج عنکبوت و غبار آسیا و انچه التحام جروح بزودی نماید پوست بیضه و سعد و اقماع رمان ترش
و طباشیر و سداب سوده هست و از مجربات اینست که شب و کافور و صبر در آب گنند تا زیت کهنه حل کنند و بدان ادویه جروح ببرشند که این به کند
و با وجود این همه حفظ مریض از گرمی و سردی مفرط و از انچه مولد خون باشد مثل گوشت و حلوا و حدت ماده افزاید مثل پیاز و سیر باید کرد و لابدست از تفقد
حال جراحت چون قرحه شود که آیا از سوء مزاج ست پس اصلاح او کنند چنانچه اگر تیره رصاصی نماید سودا پیدا شده باشد یا مریض مثل باقلا و لحم بقر خورده باشد
و اگر بسیار سرخ و با التهاب بود خون غلبه کرده باشد یا مولدات او خورده باشد و علی هذا القیاس **مؤلف** زهر گوید که اگر جراحت غائره باشد انبات لحم نمایند بدانچه در قروح
گذشت و اگر چرک بسیار شود حالیات مثل صبر و کندر و زراوند و ایرسا و مشک بعده مدملات از مراهم و غیره بکار برند هر مرهم مجرب دافع ورم جراحت و منقی آن آرد گندم زرد تخم
روغن گل یا روغن گاو هر واحد بقدر مناسب **ذرور عجیب** مجفف جراحات و قروح و مسکن درد اسرنج القرن سوخته هر واحد بجزو قاقله صغار دو جزو ذرور خشک کنند که در ختنان است
آن مجفف لحم بسرعت ست و مجرب و از مجربات این روغن شیخ صنعانست برای اقسام جروح سیما تازه و قروح و ناصور **صفت آن** اصل السوس بید دار بید چوب تو
مغیلان زرد چوب واحد چهار صد مثقال روغن چراغ که از پنبه دانه یا تخم کتان باشد شش صد مثقال در آب سه من تبریز با تش ملایم بجوشانند تا آب فانی شود در اسیقولان

که از اسرار مجربست جراحات مزمنه را بسرعت اندمال نماید و سلع را تحلیل کند گل ارمنی گل سرخ هر واحد دو ثلث مثقالی جفت بلوط یکمثقال مرصاف یکنیم درم کندر دو درم گلنار سه مثقال و بتجربه رسیده که شادنج گوشت زائد را بخورد و صحیح را برویاند و برای جراحت عمیقه زراوند طویل و کرسنه بعسل مجربست و برای قروح ساعیه و جراحات تازه و قطع خون و تسکین درد آن کافور با دویه مناسبه مجربست و علاج جراحات اسلحه مسمومه جذب سم ست با دویه جاذبه که در سموم مذکور شد بباید و منع اندمال آن و شرب فادزهر و ذرور مقناطیس مجربست و شستن آن با آب خاکستر چوب انجیر و نمک و نهادن محاجم و ماهی شگافته یا باکیان نافع ست

علاج جراحت بطن که آنرا جائفه نامند

اگر جراحت بجوف سر کرده باشد هر گاه زخم بشکم رسد و روده و ثرب بیرون آمده باشد باید که بزودی اندرون سو باز گردانند و جلد شکم بدوزند و اگر دیر شود و از ملاقات سردی هوا روده منتفخ گردد و اندر نرود باید که بشراب گرم آنرا بشویند یا اسفنج در شراب گرم تر کرده تکمید روده کنند تا نفخ او زائل شود و بآب گشنیز و صندل حوالی او سرد نمایند پس دستها و پایها گرفته بردارند چنانچه پشت او خم شود و روده اندر رود و اگر خود بخود نرود از دست بملایمت اعانت کنند و با پیاز و روغن و شهد هر سه بهم سوده بر امعا بمالند که از بوی آن اندرون رود و اگر کسی مار را در هر دو دست مالیده دستها نزدیک روده برند نیز از بوی این اندرون میرود مجربست جرجانی گوید غشائیکه بعربی مراق البطن گویند چون شگافد روده بیرون افتد پس اگر جراحت کوچک بود روده بجای خود باز نرود و علاجش دو گونه بود یکی تحلیل نفخ باین تدبیر که اسفنج بآب گرم تر کنند و بفشارند تا آب برود و گرمی در آن بماند و بدین اسفنج تکمید کنند تا باد بدان حرارت تحلیل شود و تکمید بشراب قابض گرم کرده محلل تر بود و این شراب قوی و سیاه رنگ باید دوم آنکه اگر باد باین تدبیر تحلیل نپذیرد جراحت را فراخ باید کرد و روده را بجای او باز باید برد پس بدوزند و دوختن چنان باید که دوری و نزدیکی زخم سوزنها معتدل بود نه بس فراخ باشد تا روده را نگاه نتوان داشت و نه بسیار تنگ تا زخم سوزن در هم نیفتد و صفاق اندرونی را با مراق البطن ملتصق ساخته نگاهدارند و زخم سوزن اول بر لب جراحت مراق زنند و اندرون آن بگذرانند پس هم لب صفاق بهم بگیرند و سوزن باز گردانند و بدیگر لب مراق بگذرانند چنانکه بن سوزن بسوی خویش دارند تا بهمین سان همه جراحت دوخته شود و اگر جراحت بزرگ بود کسی دیگر لبهای جراحت گرفته نگاهدارد و اندک اندک بدوزنده باز گذارد تا او بدوزد و بستن جراحت را رفاده سه تو باید بر شکل سنبوسه چنانکه جراحت خطی مستقیم بود و دو رفاده یکی از این سو بود و یکی سوی خط تا لبهای جراحت را نیک فراهم گیرد بدین شکل رفاده بر سر جراحت نهند



و مجروح را بر شکلی خوابانند که گرانی روده ها از جانب جراحت دور باشد مثلاً اگر جراحت بر جانب راست بود میل او بجانب چپ باید کرد و اگر بر جانب چپ بود میل بجانب راست باید و اگر جراحت باسفل شکم بود سینه او پست تر باید و اگر بفوق باشد سینه او بلندتر باید تا گرانی روده از موضع جراحت دور بود و اول دوای رویاننده گوشت بپاشند پس جراحت را ببندند و چون جراحت بسته باشند پاره نمد مرعزی بزیت گرم کرده تر کنند و بر بغل و بن ران او نهند و حقنه لین از لعابها و روغنها ساخته بعمل آرند و اگر جراحت بروده رسیده باشد حقنه بشراب سیاه قابض نیم گرم کنند اما اگر جراحت بروده صائم افتاده باشد علاج سود ندارد و امید درست شدن نباشد و اگر بروده سفلی افتاده باشد علاج توان کرد و اگر ثرب بیرون آمده باشد در حالیکه هوا بدان رسد از طبیعت خویش بگردد و تغیر پذیرد و اگر بجایش باز نهند پوسیده شود بدین سبب اطبا هر چه از آن بیرون آمده باشد ببرند و چاره الحقه باحتیاط از استسام و بجای او باز نهند که مضرتها از آن تولد نکند شیخ الرئیس و گیلانی میگویند که غرض در شق باطن احشا اینست که ملتحم سازند و نگذارند که خون در باطن منجمد گردد و منع نزف الدم نمایند و ادویه نافعه در هر دو غرض اول اعنی التحام جراحت و عدم تحرک خون برای اینجا دو مثل عدس بزرگ ست چون در سرکه بپزند و بهتر آنست که باستعمال او مبادرت نکنند و از اشیای ترش و لا سیما از سرکه و آنچه در آن قوت او باشد احتراز نمایند و باغنطوریون غلیظ که هم بجو شاید بولس گفته که قنطوریون دقیق را تجربه کردم دوای عجیب یافتم و بعد این در مرتبه دوائیست که آنرا سمقوطون نامند پس بیخ سوسن پیه آرد کرسنه ست و گل مختوم را در التحام و منع انجماد خون نفعهای عظیم ست و اما آنچه برای منع نزف بباشامند مثل یکنیم دانگ بزر البنج سیاه بالفصل ست و سائر ادویه مذکوره و منع نزف الدم و لفت آن آنچه جرح و شق ظاهر پس عالمی گفته که هر گاه مراق البطن بشگافد حتی که بعض امعا بیرون آید باید که کیفیت ضم کردن آن معلوم کنند و اگر قدری از ثرب بیرون آید پس احتیاج ببستن ربط رباط چسبت باشد

و دوختن جراحت باشد و کیفیت طریق دوختن گفته و جالینوس در تشریح مراق ذکر کرده که موضع خصرین اگر شگافد در خطر کمتر از موضع بیره باشد و بیره وسط بدنست
خصرین از هر دو جانب راست و چپ نزدیک به انگشت از بیره پس اگر جراحت عظیم بود و چیزی از امعا بیرون آید و ادخال آنها صعب تر و عسر تر باشد و اما در جراحات صغار اگر
مبادرت بادخال روده فی الحال نکنند منتفخ و سطبر شود و از آن خرق داخل نشود و لهذا اسلم جراحات واقع بمراق خارج آنست که بمعتدل الاعظم باشد و گفته که این
جراحات محتاج بچهار چیز است اول آنکه روده که بیرون آمده رابموضعیکه برای خاص است باز گردانند دوم آنکه بدوزند سوم آنکه بران دوای موافق نهند و چهارم آنکه
جهد کنند تا کدام عضو از اعضای شریفه بسبب آن خطر بهم نرسد و اگر هوا سرد باشد مجروح را در حمام داخل کنند و دست و پای او گرفته بردارند تا روده داخل شود و من
بیان میکنم برای طبیب بهتر طریق دوختن جراحت شکم پس گویم که هر گاه امری باشد که بسوی آن احتیاج باتصال میان صفاق و مراق بود باید که طبیب ابتدا کند
و سوزن را در جلد از خارج بسوی داخل در آرد و هر گاه سوزن در جلد و در عضله که براستقامت در طول بدن رفته نافذ شود کناره صفاق را در پیچانیدن ترک
نماید و دران سوزن داخل نکند و سوزن را در کناره دیگر از داخل بسوی خارج نافذ کند و هر گاه دران نافذ نماید بار دیگر آنرا در نفس این کناره از مراق از خارج
بسوی داخل نافذ کند و کناره صفاق که در پیچانیدن است بگذارد و سوزن را در کناره دیگر از داخل بسوی خارج نافذ نماید و آنرا مع انفاذ در صفاق در کناره
مراق که در ناحیه اوست نافذ کند تا دران هم نافذ شود و بعده ابتدا ایضاً از نفس پیچانیدن کند و سر کناره که از صفاق در جانب دیگر بسوی خارج است
بدوزد و سوزن را از جلد که قریب اوست بیرون آرد و بعده سوزن را در این جلد باز گرداند و کناره صفاق که در جانب دیگر است مع این کناره از مراق بدوزد
و آنرا از جلد که در ناحیه اوست خارج کند پس این امر بعد اخری بعمل آرد تا آنکه همه جراحت دوخته شود و همچنین مثال در شته در زها و نخ معتدل باشد
و هر گاه روده اندر رود در موضع طبیعی خود عود کند تدبیر بچیزیکه بدان تدبیر جراحات ظاهری کنند باید کرد و هر گاه در روده نافذ ثقل نافذ گردد تدبیر او مشکل است
آن ثقل ست اگر خشک شده باشد و آن بشستن بچیزی آب گرم بران ریزند و باشد آنست بعده بانگشتها از موضع دیگر آن ثقل را غمز کنند بسوی اسفل از موضع
جراحت و مریض بر پشت خوابیده بود و همچنین کنند تا آنکه بعض ثقل رجوع کند بعده باب گرم نطول کنند و همسان عمل نمایند تا همه آنچه خارج شده رجوع
کند و اگر رجوع نکند و از احتباس او بر مریض خوف باشد از شگاف فتق مافوق او و غیر چاره نباشد تا ثقل رجوع کند اگر ممکن بود و هما امکن جراحت را وسیع
نکنند الا بقدریکه بسوی آن اضطرار بود بعده تدبیر جراحت ظاهری کنند و بقراط گفته که چون ثرب از شکم در جراحت او خارج شود لابد متعفن گردد
آنچه ازان بیرون آید و اگر چه زمانه اندک لبث کرده باشد پس بضرورت واجبست که مافوق او از جلد قطع کنند و شق نمایند و بقدریکه از ثرب متعفن شده
قطع نمایند و آنچه ازان غیر متعفن باقی ماند در جوف داخل کنند پس بدوزند و ادمال او نمایند و بیلا دوخت مندمل سازند موافق حال و ثرب بسرعت تعفن
شدید تر از روده و جگرست بالجمله واجبست که در دخول او تاخیر نکنند و اگر تاخیر شود و ثرب سیاه یا سبز شود واجبست که آنچه ازان متعفن شده باشد
قطع کنند بعد بستن اطراف عروق با بریشم یا بگیرند مور بزرگ و بر اطراف مضمومه از هر دو جانب قطع بچسپانند بعده از مقراض ببرند بنوعیکه سر آنها آنجا
باقی ماند و بعد ازان آنچه قطع کردن او از ثرب مناسب بود آنرا قطع نمایند و باقی را داخل کرده بدوزند چنانچه مذکور شد و تضمید او بصوف مبلول در
شراب کهنه عفص نیمگرم بر آتش کرده و بروغن گل نیمگرم باید کرد بعده مریض را اشربه قاطع خون مثل شربت عناب یا رنگ و عصی الراعی بدهند و بروغن گل
نیمگرم یا شراب عفص کهنه حقنه کنند و نزد من اولی آنست که بخیاطات معروفه یا بسیور چه بدوزند بعده حواشی جراحت روغن بود و ادهن مرهم جدوار برکنند که این
هر دو آنرا درست کند باذن الله تعالی و اگر جراحت در بیره واقع شود دران خطر بیشتر است و دوختن او نیز دشوار تر و اگر در اسفل معده افتد صحت او
ممکن است و اگر در فم آن واقع گردد البته صحت نیابد و اگر در روده کبد افتد درستی او ممکن بود و اگر در جرم آن باشد آن به نشود و باقی همانست که سابق مسطور شد

علاج جراحت راس

جراحتیکه بسر افتد و ازان استخوان سر نشکسته گردد آنرا شجه نامند و جمع او شجاج است پس اگر استخوان سر شکسته نباشد فرو در ملحم که از صبر و مر کنند
و اقاقیا و دم الاخوین ساخته باشند بپاشند و اگر استخوان شکسته باشد واجبست که ریزه های او بیرون کنند بعده بمرهم بسازند و در و در بگور یا دو جو

التحام جبر عظام هم مینماید مجوسی گوید که اگر جراحت در سر باشد و تا زیر قحف نرسیده باشد این دوا استعمال کنند بگیرند روغن گل ده درم موم سه درم دیگر از
و بران صبر و مر و اقاقیا و دم الاخوین باریک سوده اندازند و مرهم ساخته استعمال نمایند شیخ میفرماید که تدبیر استخوان در جراحت شجاج و انچه از اعراض مخوفه او عارض
شود در باب کسر عظام و جبر گفته آید و اما لحمات قروح او که خارج از سمحاق باشد ادنی دوای مجفف خفیف آنرا کفایت باشد پس دوای راسی مرتب از صبر و مر و کندر
و دم الاخوین بران پاشند و همچنین ادویه خفیفه از انچه در علاج جراحت مذکور شد و اگر درینجا سیلان خون باشد علاج بادویه نمایند که در باب نزف الدم ذکر کنیم
و لازم است که صاحب او را دماغ ماکیان بریان کرده انچه ممکن باشد بخورانند بهر آنکه حسب گواهی قومی او مقوی دماغ و حابس نزف الدم است و اگر چه درین رای
دیگر است و همچنین آب انار میخوش و تضمید بعصی الراعی کنند و از ادویه جیده برای جراحت و خون اینست که بگیرند خمیر ترش خشک و سائیده بران پاشند و تر نگه دارند همچنین
پست جو با بوره سینه کوفتگی سر را نافع بود و سائر تدبیر از باب عظام برگیرند گیلانی گوید که در شجه باید که اولا آنرا بچیزی قابض مثل شراب و سرکه و ملح بشویند بعده اشیائیکه
اندمال جراحت نماید مثل مرهم ذهب و لینه از مراهم ابیض استعمال کنند و این دوا منفعت عظیم کند بگیرند سفیداب یکجزو شیح یکجزو روغن مورد بقدر کفایت پس
شیح را با آب بسایند و با آن سفیداب آمیزند و بران روغن مورد ریخته استعمال کنند و یا خوب شسته بروغن و با آن قشور مس آمیخته بروغن مورد سوده استعمال
نمایند و گل قیمولیا و مرداسنگ بشراب و روغن خروع و روغن آس بسایند و استعمال کنند صفت دوائیکه سحج و شجه و جراحات مزمنه در لحوم متشنجه را
لینه را نافع کند بگیرند مرداسنگ ذهبی هشت درم موم ده درم صمغ صنوبر ده درم زیت بقدر قوطول و نیم و مرداسنگ را با زیت بپزند بعده باقی ادویه بران
انداخته بچیزی عریض حرکت دهند و در صلایه بمالند پس استعمال کنند و سزاوار نیست که جلد از جراحات قطع کنند بلکه می باید که اشکافند و دوا بران نهند که آن
دران هنگام بچسپد و اگر چه سیاه شود و اما اگر لحم بگشاید اندمال او دشوار گردد زیرا که جرح را لذع عارض شود و از اشیائیکه نزد تنقیه مس او کنند و هرگاه بر سر جراحت
افتد و بنواحی دماغ و غشا رسد بسیار دیر بادویه مدمل و ملحم نشاید بهر آنکه اگر چنین کنند بر مریض هلاکت آرند لیکن بران پشم پاره بزیت ترکرده تا سه روز بدارند
تا از ورم و تشنج ایمن گردد بعد از ان مراهم و ذرورات ملحمه مثل ذرور معمول از مر و صبر و کندر و مرهم اسود و مانند آن استعمال نمایند و اگر زراوند سوده بشراب عسل بپزند
تا غلیظ گردد و بر خرقه مالیده بر جراحت نهند جراحات سر را نافع بود و بار تنگ خشک بروغن مصطکی یا روغن مورد مرهم کرده نیز سود دارد طبری گوید که جمیع
جراحات که در سر واقع شود شش نوع است و آن در علاج امراض راس از ضربه و سقطه و تفرق اتصال مذکور شد و درینجا علاج هر واحد از ان مسطور میشود

اول قاشره

و آن جراحتی است که از جلد تجاوز نکند و علاج اینست که اگر عظیم متباعد باشد دهن او کشاده گردد و میان هر دو لب او کبیر شود بر فادها ضم نمایند اگر این ممکن
بود و الا بدوزند و طریق دوختن آنست که اول نفوذ سوزن از جلد اعلی بسوی جلد اسفل بتوریب باشد و نفوذ دیگر از جلد سفلی بسوی جلد علیا مستقل برای نفوذ
اولی بود و سوم نفوذ در هر دو جلد مستقیم از فوق بسوی اسفل باشد بعد از ان بران این ذرور بپاشند دم الاخوین اقاقیا عصاره لحیة التیس صمغ انجره صمغ
صنوبر و مر و کندر مساوی الطول بران پاشند و بالای این مرهم نهند بگیرند موم روغن بروغن گل بعده بران بر آتش اندک رفت خوشبو و مرداسنگ سوده
اندازند و حرکت دهند تا بجوش آید بعده از آتش فرود آورده و همواره حرکت دهند تا آنکه سرد گردد و جالینوس این مرهم را مرهم خیاطت نامیده

دوم ملحمه

واو آنست که در جلد مع لحم افتد و دوای این بعینه همانست که گذشت غیر آنکه گاهی محتاج بدوخت نبود و چون احتیاج بدان نباشد علاج بمراهم ملحمه معمول لصموغ بسازند
اگر مزاج مریض گرم نباشد و صداع بدان هیجان نکند و الا دران بجای مرهم ابیض معروف بکافوری مغسول استعمال نکنند و او آنست که سابق ذکر کردیم سوا
آنکه او را بآب بشویند بعد از انکه در هاون اندازند تا آنکه مغسول گردد و سفید شود و چون سفید شد و رنگ او نیک گردد و در قوام مسکه شود اندک کافور بر مصعد
بران اندازند و بحسب تغیر جراحت تغیر علاج بود زیرا که جراحت گاهی سخت شود و دوا قبول نکند و نگذارد و گاهی رطب گردد و مراهم سیلان نماید و آنرا قبول نکنند
و گاهی خشک گردد تا آنکه مثل جلد مدبغ شود و گاهی لب جراحت متفرق گردد پس محتاج بقطع آن از آهن یا بادویه حاده شود تا آنرا بخورد

سوم موضحه

و این آنست که غشا قطع شود و تا استخوان رسد و استخوان مکشوف گردد تا بحس درآید و علاج این در اکثر حفاظت او از هواست تا تشنج ردی مهلک پیدا نشود و آنرا بزیت و روغن گاو کهنه و مانند آن بپوشند و واجبست که در جراحت تامل نمایند اگر موضحه باشد در عایت آن کنند که تشنج نیفتد پس اگر تشنج شود صحت ممتنع گردد و چون تشنج شود سبیل او آنست که علاج با این مرهم عسل نمایند بگیرند تخم انگور سوخته و مرداسنگ و سفیداب هر واحد یک درم بعده بروغن زیت ساخته این ادویه بران اندازند و از آتش فرود آورده اندک عسل سفید بران ریزند و حل کنند تا مخلوط گردد و اندک ازان بسر قاشق گرفته بر کف دست ممزوج کنند تا نرم شود بعده بران جراحت که متشنج گردد بنهند که آنرا جلا دهد بعده بمرهم موافق رد کنند و بهترین مراهم برای این جراحت چون موضحه باشد مراهم لینه است که از شحوم و مرداسنگ و سفیداب سازند و معالج جهد نماید که جراحت تختم نکند تا آنکه بر استخوان لحم قوی ملتزق بعظم بروید تا ریم اسراف ننماید و در قحف و جلد حاصل نشود و اگر نبات لحم ممتنع گردد لازم است که تامل نمایند تا استخوان بسیار صلب نشود تا آنکه مثل آبگینه گردد و یا سبز و سیاه شود پس اگر چیزی ازینها باشد بآلهٔ جراشنده معمول از آهن بسیار تیز بشکلی که جراحت آن شکل را واجب کند بخراشند که چون آنرا بخراشند گوشت بسهولت بروید

چهارم هاشمه

و او آنست که چون جراحت بسر افتد استخوان قحف شکسته گردد و بغشا مضرت نرساند پس اگر اجزای استخوان متفرق نشود سبیل او اینست که اگر ممکن بود آنرا قائم و مستوی کنند پس علاج چنانکه در موضحه گذشت باید کرد و باید که موضع استخوان را تر او ند طویل و مدحرج باریک کوفته بآب سرشته ضماد کنند بعده علاج کنند بر و کند مساوی باریک سوده بعسل و شراب مطبوخ منعقد سرشته بفتیله آلوده بعد ازان بمراهم علاج کنند

پنجم ناقله

و او آنست که استخوان از موضع خود نقل کند و خارج گردد اندک یا بسیار و سبیل این آنست که از ریزهٔ استخوان نگذارند اگر چه کم و کوچک باشد و جراحت را از استخوان پاک نمایند بهر آنکه اگر دران قدری از ریزهٔ استخوان باقی ماند التحام را منع کند بعده بمراهم رویانندهٔ گوشت علاج کنند و غذای مریض کله یا شحم و عضله لحم سازند و حفظ مزاج او نمایند و مراهم را بحسب وجوب صورت جراحت و تغیر آن تبدیل کنند

ششم مامومه

و آن جراحتیست که بام الدماغ رسد و این غشای رقیق است که بر دماغ پیچیده و لازم است که از هوا حفاظت نمایند و معالج از رسیدن مبضع یا انگشت ام الدماغ را حذر کند بهر آنکه اگر مبضع بدان رسد بران خوف هلاکت بود و اگر هوا برسد خوف تشنج و جنون بران باشد و از افتادن چیزی از روغن در او از اندر نفس جراحت اجتناب نمایند و علاجش بعلاج ناقله کنند با تمام لطف و خیاطت و کمتر دیدم کسی را که جراحت از قحف او تجاوز کرد حتی که دماغ او کشاده شد و زنده ماند و ممتنع نیست که به شود پس هرگاه طبیعت بران لحم و شنیدی تشنج نماید و جزو منکشف از دماغ بپوشد از صحت نزدیک باشد و ایضاً بر طبیب واجبست که بآله سر دماغ او یا بر گوشت روییده بران غمز نکند بهر آنکه گاهی صاحب جراحت هلاک شود و این بدترین انواع جراحات مذکوره است

جراحت عصب و عضله

نجندی گوید که تفرق واقع در عصب اگر در طول او باشد آنرا شق گویند اگر کثیر العدد نباشد و شدخ نامند اگر همچنین باشد و اگر در عرض او بود آنرا بتر گویند و گیلانی گوید که در عرض و فسخ یک معنی دارد و آن تفرق اتصال واقع در طول عضله است و مع ذلک کثیر الاجزا و فاشی و غائر بود و بدانند که عصب را بسبب کثرت حس و شدت اتصال او بدماغ از تفرق و جراحات اوجاع شدید و آلام عظیم واقع شود و گاهی با آن اختلاط عقل و تشنج بود و جراحت واقع در طول عصب سالمتر ازان باشد که در عرض او افتد و تشنج کمتر باید که چون عضله را فسخ عارض شود بدان سبب میان اجزای او تمدد بسیار از تفرق اتصال عارض گردد و لا محاله بسوی آن خون بسیار ریزد و این ضرر ورم پیدا کند و کمتر احوال او اینست که دران خون مجتمع شود و متعفن گردد بهر آنکه اکثر آنچه رجای تحلل او کرده شود از منافسی بود که بضغط واقع از فسخ

جراحات غیر مستقیم … [illegible]

در خارج و بضغط واقع از ورم در داخل تنگ شده و لهذا اگر تدارک این امر دران کرده نشود مؤدی بفساد عضو گردد و گاهی تابع فسخ و سقطه و جسد مجرده
گردد پس مبادرت بعلاج او واجب بود تا مستطال نشود و لازم نیست که در شکاف اطراف عضله با ماده اتصال الیه منقطع مشغول شوند بلکه بتسکین درد پردازند
و جرجانی گوید که در جراحت عصب بسیار باشد که بدون تقدم الم تشنج افتد بسبب ظهور ورم عظیم در عصب یا در عضله و در ورم عصب از تشنج خالی نباشد و گاه
باشد که در غیر موضع جراحت آماس پدید آید و تشنگی غالب شود و دهان خشک گردد و بیخوابی رنج دهد و حال جراحتها که بر اوتار بود و در عضله افتد همین باشد
خاصه اگر روتر بالای عضله پیوسته است افتاده باشد و باید دانست که عصب زود عفونت پذیرد بهر آنکه جوهر عصب مخلوق از رطوبت جامد است
که برودت آنرا منعقد ساخته و هر جوهر که برین حال بود بهر حرارتی و رطوبتی غریب که بدو رسد بسرعت عفن گردد بنابر آنکه بدان پخته شود و بدین سبب
آب سرد و گرم آنرا ضرر دارد از آب سرد تشنج کند و از آب گرم عفن گردد و روغن هم زیان دارد لیکن گاه باشد که بروغن گرم کرده حاجت آید از بهر دو کار
یکی آنکه درد بنشاند دوم آنکه ادویه را رقیق کند و بقعر جراحت رساند لیکن چون پیوسته ادویه با رطوبت روغن برابری کند مضرت روغن ظاهر نشود
و گاهی عصب مجروح ورم می کند که ظهور او بطی تر باشد و همچنین نضج او و قبول او برای علاج بطی بود و گاهی عصب متقرح گردد و بقرحه حیله التحام و نضج او
بطی باشد و هر جراحتیکه در عصب افتد یا نخس بود یا شق و شق یا کشاده عصب باشد یا غیر آن کشاده و هر واحد ازین در طول بود یا در عرض پس
لیف صحیح از مجاورت مقطوع متألم شود و بدان متاذی شود و آن مودی بدماغ گردد و در تشنج و امراض عظیم انداز و اعضا درین هنگام بدان مضطر گردند که
عضوی مجروح را از تن جدا باید کرد تا از آفتها خلاص یابد و جراحت غشا سلیم تر از جراحت اوتار و اعصاب بود بهر آنکه غشا طاقت درد بیش دارد و
که جراحت اوتار و عصبها و آماس و درد آنرا ادویه لطیفه باید و گرم و خشک و معتدل در گرمی و خشکی تا گرمی آنرا بسوزد و خشکی آن او را خشک کند
و باید که دران قوت جاذبه باشد و از قوت قابضه باید که خالی بود خاصه در اول علاج و در آخر دوای قابض اگر دران قوت جلا باشد چون زردی
و توبال مس و مانند آن استعمال کردن روا باشد و روی سوخته دوائیست که جوهر او ثقیل است و لطافت دران بسرایت پذیرد اگر آنرا درین بسایند
و سرکه حرارتی لطیف را که در جوهر چیزهای غلیظ بود ظاهر کند و آنرا لطیف گرداند و قوت آنرا بموضع مرض رساند و اگر چیزی سخت گرم بود گرمی آنرا بشکنند
و معتدل گردانند تا گرم کردن آن باعتدال بود و خشک کردن آن تمام بود و اگر عصب برهنه شده باشد هیچ چیزیکه دران تیزی باشد تحمل آن نکند و
ادویه را ان بزرگ بود و همچنین ادویه که بالفعل سرد باشد تحمل آن نکند و نیم گرم کرده باید چنانکه بگوئیم گرابادین علاج در قطع عصب و عضله باید که از هوای سرد و گرم
محفوظ دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن زیت نیم گرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن مانند بعد آن روغن گل و روغن مورد یا اندک فرفیون بمالند
و اگر روغن زیتون بدست آید بهتر بود و از شرب آب سرد حذر کنند و اگر تشنج حادث شود عصب را قطع کنند و بر روغن داغ دهند صاحب کامل
گوید که هرگاه جراحت بعصب یا قریب از آن واقع شود باید که بالتحام او نپردازند تا آنکه بران چند روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن گردد چه هرگاه
بعصب ورم حادث شود از تشنج ایمن نباشد و آن تشنج تا دماغ رسد و مریض هلاک شود و آنچه در امر آن تعجیل آوردن سزاوار بود اینست.
که بران ادویه فتح نهند و عضو را بروغن گاو و زیت و روغن بنفشه نیم گرم و روغن قسط دارند و از پشم پاره در زیت گرم تر کرده دو یا سه
روز تکمید نمایند و چیزی از آب یا دوائیکه در آب حل کرده باشند قریب عضو نبرند و اگر برای تکمید زیت را اندکی سرکه آمیزند بهتر بود
و هرگاه دو یا سه روز بگذرد و درد ساکن شود و از حدوث ورم ایمن گردد دران هنگام علاج بدوای ملحم کنند و اما هرگاه بعصب نخس از
چیزی تیز باریک مثل جوال دوز واقع شود در علاج او بادویه قویتر و شدیدتر در حدت احتیاج افتد تا قوت او ضعیف و نفوذ او
در جلد و سطح او بموضع عصب نشود و دوائیکه این فعل کند مرهم فرفیون است صفت آن زیت انفاق ده درم
موم سرخ دو درم و نیم بگدازند و بران فرفیون نو یک درم انداخته مرهم سازند و اگر فرفیون کهنه باشد باید که در مقدار او بحسب کهنگی او افزایند
و فرفیون بسیار کهنه استعمال نباید کرد و این دوا جید مجرب است و هرگاه در عضو یکه دران عصب نیست ورم حار قوی الحرارت عارض شود باید که ادو

معمول باسرکه مثل این دوا استعمال کنند صفت آن قلقدیس چهار دانگ زاج چهار درم توبال مس دوازده درم قشر بیخ درم و نیم قشار کندر هشت درم موم سی و هفت درم و نیم زفت مثل این سرکه کهنه یک رطل و دو اوقیه ادویه را در سرکه چند روز متواتر بسایند و گداختنی را گداخته در هاون سنگین انداخته حل کنند تا هموار گردد و وقت حاجت بر عضو طلا کنند و بالایش پشم بسرکه و زیت تر کرده نهند و سزاوار نیست که قریب اعصابیکه دران جراحت باشد چیزی از ادویه بارده کنند و هرگاه تشنج از جراحت عصب عارض شود مبادرت بقطع عصب متشنج کنند تا تشنج او بسوی دماغ نرسد و مریض هلاک شود پس فقار پشت بروغن بنفشه مع سپیدی بیضه یا باکیان گداخته بمالند شیخ الرئیس میفرماید که در فسخ و هتک در اکثر احوال از فصد چاره نباشد بلکه ارباب صناعت مبادرت بدان میکنند و اگرچه بدن نقی باشد و بعد فصد مبادرت بضمه تا انصباب مواد بسوی عضو نکند و منع او نماید و قبض بود و بایکی از این هر دو اگر مریض قوی باشد و اما اگر درین تاخیر شود و خون تحلل بتفرق مبادرت کند و خوف آفات مذکوره باشد در علاج او از استخراج آن خون چاره نباشد تا عود اتصال را بسوی حال او مانع نگردد پس اگر ممکن بود که تحلیل یابد بتسخین مسام از نطولات آبهای گرم و مانند آن و از چیزیکه بر صاحب ضرر با استعمال کرده میشود و از آنچه مذکور گردد و ایضا با دویه مفشی خون مرده و روغنهای محلله اعانت یابد یا شامیدن اشیای معین تحلل عمل نمایند و بران اقتصار ورزند و این مفشیات معین بران مثل مقل الیهود و قسط و قنطوریون غلیظ و سکنجبین است تا سکنجبین نیز بتلطیف بران اعانت کند و اما ادویه مفشی خون مرده مثل آرد جو و ضمادهای رطبه و تکمید بآب سرخ شبت است و قوی‌تر ازین بود سرگین باسوی است و خصوصاً چون در سر واقع شود و بالجمله دوائیکه آنرا از خاصیت حرارت لطیف بود که بتحلیل لطیف تحلیل نماید و گاهی تخفیف کند بتخفیف لطیف پس اینقدر اکثر برای کار کافی بود و در آنچه تفرق اتصال او قریب بجلد و ظاهر او غیر غائص باشد و اگر چنین نباشد و تفرقات بسیار و غائص بعید از ظاهر بود از شرط چاره نباشد و بر حالی او دیگر بیان در ادرام و قروح رودیه باشد و حال او حال مضروب نباشد لهذا اطاعت نکند پس از استعمال جاذبات بقوت از محاجم و شرط چاره نیست و گاهی امر ازین بزرگتر بود و عضو آماده ورم عظیم حار جاده و ریم کردن گردد و درین هنگام واجب است که مبادرت بریم کردن و احاله ماده کند در آن ریم کنند تا در تحلیل ریم کند یا ساکن شود و ماده بتفتیح تحلل یابد بهر آنکه این بهر حال ریم کند و چون بمعونت علاج ریم سر چیز نماید آن سلیم‌تر باشد و گاهی ادویه ریم کننده ماده را بغیر ریم کردن تحلیل نماید خصوصاً چون اعانت آن حرارت غریزی و سعت منافذ نماید و ادویه مذکوره در باب سقطه و صدمه را تامل نمایند و آنها را طلیکه بر فسخها استعمال کرده میشود و صفت او گفته اند که چون رض یا فسخ ... و بر ... بندد و لیکن بندش بفتیح موضع بسیار سخت باشد و باید که مبادرت بستن نمایند تا توجه مواد را بسوی موضع رض بسبب تنگ کردن آن منافذ را منع کند بهترین بندش آنست که بجز ... قوی باشد و بسوی فوق بسیار بر بندد و باید که بر بیمان خرقه اقتصار کنند و جبائر و رفائد بران زیاده نکنند و نه بران طلا بسیار کنند بهر آنکه احتیاج بتحلیل خون مرده و احتیاج بامعان در باب رباط بسوی فوق باشد تا بسوی آن چیزی ماده نریزد و رباط که بسوی فوق رود سست‌تر باشد لیکن خرقه یا رباط سخت بود تا محتمل بندش باشد و اتصال او بدین سر تعذر گردد و این علاج اعنی بندش باید که قبل از ورم کردن عضو باشد بهر آنکه عضو چون ورم کند احتمال ... رباط معتدل نماید چیره‌ای ... ولهذا درین هنگام علاج بضماد و بریختن آب گرم بران کرده میشود و اما عند ... ضمادها بود و علاجش بستن ... بران نمایند تا زیاده و بزرگ نشود و گاهی آنرا امتثال کنند و میگویند ایضاً شیخ و جرجانی ... که جراحت عصب را نبودی علاج ... تا گشته نکنند مگر بعد تسکین درد بضمادها و روغنهای گرم کرده خاصه زیت انفاق و گرم کردن چنان باید که سخت سوزان نباشد و نیم گرم نیز نباشد بهر آنکه نیم گرم بقیاس طبیعت عصب سرد بود و نیم گرم چنان باید که میل بگرمی داشته باشد و اگر با جراحت درد و آماس باشد تا هر دو زائل نشود علاج خاص جراحت نشاید کرد صفت ضماد دیگر در عصب بنشاند بگیرند آرد باقلا یا آرد جو یا آرد نخود یا آرد کرسنه یا آرد ترمس تلخ یا لسبت ... آنرا بسکنجبین عسلی که میل بشیرینی دارد یا آب نبات کشته ... بکار برند بلکه این ضماد را قبل از ورم کردن نیز استعمال کنند و گاهی با استعمال تخفیف انتفاع یابند پس هرگاه این تدبیر بعمل آید از انصباب فضول یا بسبب فصد و استفراغ امان حاصل شود و بالجمله بپردازند و تسکین درد با آب گرم البته نشاید بلکه بروغن لطیف الا آنکه دران قبض نباشد و گرم ... غیر مفرط بود

چه چهار مفرط و بارد بود و آنرا سوافق نیست و بسیار باشد که جراحت قریب به وافیت آید و سردی ضرر کند و دور داشتن از شاید و اذیت معاودت کند پس
احتیاج تدارک فی الحال بتسکین و تعطیل روغنهای مسخن افتد و اگر جراحت در طول آید و عصب برهنه باشد آنرا اول بگوشت پوشند بعده دوا نهند و بر بند
چنانکه لبهای جراحت فراهم گردد و اگر جراحت در عرض باشد دوختن آن ضرور بود پس اگر جراحت بار درآید و خوف آن باشد که جراحت عصب که در عرض بود
از دوختن پوسیده گردد آنرا در عرض تمام قطع کنند و جهد کنند تا آماس نگیرد و عفن نشود از بهر آنکه اگر ورم کند تشنج نماید و اگر عفن گردد عضو بیکار شود و بدین سبب
نباید گذاشت که جراحت زود بسته شود و اگر جراحت تنگ بود آنرا فراخ تر باید کرد تا زرداب و ریم جمع نشود و غور نکند و مودی بعفونت جراحت نگردد و سعی در آنکه
در وی شدت کنند پس واجب نیست التحام اوالبته مگر بعد جفاف محکم و امن از ورم و عفونت و بدین سبب در شب و روز آنرا سه بار یا چهار بار باید گشاد و کمتر
آن بود که صبح و شام بگشایند و اگر جراحت غائر بود و عصب برهنه باشد ادویه سخت گرم چون فرفیون و مانند آن احتمال نکند بلکه از ادویه خشک کننده مثل
توتیای مغسول استعمال کنند و مرهم از آهک شسته بکار برند و روغن که در تقریحات و ملطفات این استعمال کنند مثل روغن گل و روغن مورد باشد
و اگر عاقل بکار برند هم شسته بعمل آرند و اگر عصب برهنه نباشد ادویه گرم فرفیون را اول بر ساق و یا بر عضوی دیگر که سخت و فراخ مانند آن بود امتحان باید کرد
تا اگر حاجت آید حرارت آنرا بدوای دیگر تشکین کنند و باعتدال باز آرند و اگر گرم زیاده باید کرد زیاده گرم بکنند بالجمله اگر دوا برای خشک کردن یا از بهر پاک کردن یا بهر
گرم کردن ساخته باشند ترکیب آن در خور مزاج باید کرد و اگر بکبار بر جراحت او بیازمایند و اثر آن بنگرند روا باشد و اعتماد بران کنند و ادویه را چنانچه واجب بود
بحسب مشاهده زیاده و کم کنند و واجب نیست که در ادویه چیزی از حدت و لذع باشد و اگر چه دران قبض اندکی باشد در علاج عصب برهنه شده جائز بود
مع قوت محلله بلا لذع و خصوصاً چون مریض ضعیف المزاج باشد و اولی اعصاب که از ان سردی و مائیت و دهنیت و مانند آن دور باید داشت آنست
که برهنه باشد و اگر عصب مجروح در خلقت قوی بود دران باکی نیست اگر اقراص بولیداس و اقراص فلنقطار و اقراص اندرون و افراسیون استعمال کنند
بمیفختج و یا بروغن اما در سر بازیت لطیف و در کرباروغن گل و کندر و علک البطم و یا رز و بوزان کمتر از ادویه عصب برهنه بهست و جراحت بهر حال که بود و بر صفحه
کرباشد صواب آنست که بالای و دواشد نرم بروغن زیت ترکرده بر نهند و همچنانکه عصب برهنه اولی اعصاب است که بدان رفق و نرمی بکار برند و احتمال
دوای قوی نکند ایضاً بالطبع استخوانهای پیوسته بهست اولی بدانست که احتمال دوای قوی کند و رباطهائیکه بعضلها پیوسته میان این و آن است و جراحات
که از ان دور داشتن آب واجب است آن جراحت عصب است و همچنین سردی و اگر چه کم باشد مضرترین اشیا برای آنست و ایضاً زیت مضر بود و سودی آن
حاجت نیست مگر زیت بتسکین وجع گرم کرده بکار برند و لازم نیست که جراحت عصب را بآب و یا بروغن بشویند بلکه آنرا بخرقه نرم و پنبه نرم یا پشم نرم
پاک باید کرد و ایضاً بمیفختج نباید شست مگر آنکه از ضرر ترطیب او امن باشد و اگر بسببی از اسباب بنهادن روغن حاجت آید و خصوصاً بر عصب برهنه باید
اول بمیفختج آلوده کنند پس روغن بآن رسانند جالینوس میگوید که مردی را از آهن بار یک جراحت بعصب دست رسید طبیبی بران جراحت مرهم مدمل نهاد
جراحت آماس کرد پس دوای مرخی چون ضماد آرد گندم و آب و روغن نهاد دست آمر و پوسیده شد و بدان سبب هلاک گردید و مثل این بالتفاوت
کثیر مشاهده کردیم و چون تشنج از قروح دران عارض شود واجب است که اگر شق جلد منسد گردد آنرا بگشایند و ادویه نافعه این قروح مجفف او بسیار لطیف
استعمال کنند و جهد دران نمایند که بغور آن برسد و اگر جراحت وخز و نخس باشد و ورم نبود علاجش علاج موضعیست و لازم است که در حرارت و قوت
تخفیف قوی تر از دوای مستعمل بر شق باشد بهر آنکه نفوذ آن بعرض مستلزم بود و واجب است که تدبیر غذای مجروح عصب لطیف در غایت لطافت باشد
پس اگر جراحت آماس گیرد و درد کند هیچ چیز مضرتر از تناول طعام نیست و خصوصاً اگر جراحت در عرض باشد بهر آنکه در اینجا لفصد و استفراغ حاجت بود
بلا خوف از غشی مثلاً و اگر تنقیه نکنند مضرت افزاید و باید که مجروح را بر بستر نرم بخوابانند و رعایت اعضای قریب از جراحت بتدبیر کنند بخوف تشنج
و همچنین گردن و بغل او بروغن چرب دارند خصوصاً اگر جراحت در اعالی بدن باشد و همچنین عانه و قطن و کنج ران را چرب دارند و خصوصاً اگر جراحت در اسافل و ناحیه ساق بود

ادویه جراحت عصب و قروح آن

علک البطم از بهترین ادویه جراحت عصب است و امثال صبیان و زنان و کسانی را که مزاج ایشان شدید الرطوبت بود علک البطم تنها ذرور کنند یا با اندکی زیت چندانکه آن را نرم کند و از زود
بخشند اگر خشک باشد بکار برند و راتینج بدل او است و کسانی که مزاج ایشان خشک تر بود و گوشت سخت تر باشد قدری فرفیون با آن آمیخته کنند یا
با اندک باشد یا بسیار بحسب مزاج بدن و سخنهٔ او و اگر فرفیون قوی نبود تازه بود کمتر بگیرند و گفته‌اند در دوازده جزو از علک البطم بیشتر ثلث آن و گاهی بدان جزو فرفیون شیر یتوع که
کتیجا و زراوند و تخم بیت و از حلتیت و از سکبینج و از جاوشیر مخلوط میسازند این همه ادویه سخن قویست و آنچه ضعیفتر است بورق و زروه و گوگرد و سخن بزر
در دیگر. و چرک حمام و زهره بهره اسفیوس است و هر دوای جاذب رطوبات بسوی خارج و زاج و نیز خاکستر که از مس گیرند چند استفاده در راتینج و لذا ق الذهب گاهی در اوائل جراحات
عصب یافته نمی‌شود و دیگر خمیر که استعمال میکنند و بدان انتفاع می‌یابند و از عمق جذب نیک مینماید و بسیار باشد که اگر فرفیون حاضر نباشد بدل آن چرک خانهٔ مگس غسل کنند
و بدان انتفاع یابند و آزموده است و یا ضماد آرد شیلم با آب خاکستر و استعمال علک البطم اول چیزیست که بدان ابتدا کنند و بعد از آن هم با سلیقون بتقوی جمیع بگیرند حاجت
تقویت آن بود از ادویه مذکوره بکار برند که نافع آید و گاهی بعضی رطوبات آنها بنابر تسخین ادویه مخلوط میکنند و باید که مغسول بود و بهتر مغسول آن بآب دریا شود است که آن را
در آفتاب گرم کرده باشند و هر قدر که آن را غسل بیشتر دهند نافعتر گردد و از ادویه جیده دوای جالینوس است مرکب از موم و راتینج و فرفیون و زفت هر واحد نصف جزو
و زیت غلیظ بگیرند و روغن بلسان با وجود لطافت او بسیار گرم نیست گویم که بسبب سرعت تحلیل او و اگر جراحت وخز یا نخس باشد از چیزی تیز باریک مثل مسله و سوزنی و با آن ورم
نباشد و نه عفونت بود دوا جید است که مرهم فرفیون یا سرگین کبوتر استعمال کنند و در بدن لطیفتر فرفیون و در کثیفتر سرگین کبوتر کنند و زیاده و کم حسب مشاهده حال بدن
و سخنه و مزاج او نمایند و مع ذلک واجب نیست که دهن زخم بگذارند تا ملتحم شود و اگر تنگ باشد وسیع کنند و بدانند که دوا محتاج الیه در زخم باید که قوی‌تر از محتاج الیه در شق
باشد و هرگاه در جراحات عفونت عارض شود سکبینج و آرد کرسنه نیکو است و اما هرگاه اورام عارض گردد آرد جو و آرد باقلا و آرد کرسنه نیز با آب خاکستر یا آب ساده
که در آن قوت سکبینج بود پخته ضماد کنند و چون بینند که جراحت بصلاح آمده در آن هنگام از استعمال سکبینج و مانند آن توقف کنند پس واجب است که ادویه را در آن گداخته
استعمال کنند اما در ابتدا نفع می‌کند اقراص بولیدس در آن بگدازند بقدری که آن را گرم گرداند و اندرون زخم منفوش گرفته بر آن نهند و ایضاً ورم عارض عصب مجروح را اگر قطع نمی
قوی ملتهب باشد در علاج او ادویه مرتب از سرکه و احجار معدنیه استعمال کنند و از جمله این دوا است بگیرند قلقدیس یک درم یا دو یا زاج یا و کره ده درم قلقطار
مثل این توتیا مس هر دو اوقیه و نیم درم قشار کندر یک و نیم اوقیه بارزد یک اوقیه موم هفت اوقیه زیت اوقیه سرکه کهنه دو رطل و ربع ادویه خشک را با سرکه تا ده روز بسایند و گداختنی را
گداخته سرد کنند و همه را خوب بسایند تا آنکه هموار گردد و واجب است که عضو علیل را با زیت دو یا سه مرتبه هر روز بچکانند و نزد نهادن این دوا بر آن باید که از خارج اسفنج یا پشم
و زیت نیم گرم آلوده بربندند و هرگاه ضماد کرده باشند از سردی نگاه دارند پس اگر احتیاج افتد که بر این عضو ضماد مرتب از سرکه و عسل و خاکستر نهند باید که ضماد مطبوخ
باشد و آرد آن آرد کرسنه بود و اگر این حاضر نباشد آرد باقلا و آرد جو استعمال نمایند و اگر بعض شظایای عصب را فساد عارض شود محتاج باستخراج باشد باید که مثل
عرق بدنی بیرون آرند کیلانی مینوسید بولس گفته که جالینوس در نخس عارض عصب این ادویه نوشته بگیرند دارچینی و شکوطار اسطوخودوس و بادیان و علک البطم هر واحد
یک اوقیه اقحوان دو اوقیه صمغ هشت اوقیه دیگر بگیرند حلتیت یک اوقیه موم سه اوقیه روغن بلسان دو اوقیه و باید دانست ادویه که بدان معالجه نخس کنند
اگر بسیار گرم باشد علاج شق عصب بدان ممکن نبود و ایضاً دوائی که در علاج شق عصب استعمال کنند برای نخس صالح نبود و از حمام بهر حال منع کنند و اگر صبر نباشد حفظ
عضو مجروح از آب کنند و یا بر موضع جراحت مرهمی نهند بالایش پارچه تر کرده مبلول بزیت بربندند و بعد خروج از حمام آن هم و پارچه را دور کنند و تدبیر مبادی استعمال
نمایند و باید که اقتصا تلیین طبیعت مجروح نمایند و اگر چه باستعمال مسهلات یا حقنها باشد و عروض اسهالات بصاحب جراحات متقادمه مخوف است و باید
مبادرت بکم کردن خون نزد حصول جراحت کنند و اگر چه مقدار خون خارج قلیل باشد و گرد جراحت با ادویه قوی القبض لطوخ سازند و در ساکن داشتن مریض
جهد نمایند و اگر در عصب نخس بغیر عفونت باشد این مرهم استعمال کنند بگیرند موم سه اوقیه فرفیون یک اوقیه یا بدل فرفیون سرگین کبوتر کنند در کسیکه بدن او سخت
باشد زیت دوازده اوقیه و گاهی در این علک البطم یک اوقیه میکنند و اگر با فرفیون که یک اوقیه باشد موم و راتینج بریان و زیت و زفت چرب هر واحد نیم اوقیه
کنند بهتر باشد و اگر بدل راتینج چرک خانهٔ زنبور عسل کنند آن هم اولی بود و ایضاً که برای عصب منخوس و برای کسیکه او را سگ دیوانه گزیده باشد نیکو است بگیرند

سرکه یک رطل و زفت جرب یک رطل و بادشیر سه اوقیه جاوشیر را با سرکه خوب بسایند و زفت را بگدازند بعده مخلوط ساخته بپزند که این دوا موافق عصب منهوش است و این مرهم مجرب است گذارند و کسی که منهوش شود و همچنین جراحت حادث از گزیدن سگ دیوانه و این در ابدان سخت فقط استعمال کنند و اگر اراده کنند که آنرا در صبیان یا زنان و کسیکه بدن او نرم باشد استعمال کنند باید که آنرا بروغنهای محلله مثل روغن اقحوان یا روغن بلسان یا زیت کهنه بگدازند و ایضاً در نهوش مرهم باسلیقون نفع کند بعد از آنکه در آن نیم درم آهک یا فرفیون یا گوگرد زرد زیاده کنند و یا سرگین کبوتر صحرائی یا جاوشیر یا سکبینج یا حلتیت یا جندبیدستر افزایند و باید که بگیرند مرهم باسلیقون یک رطل و از هر واحد از این ادویه مذکوره پانزده اوقیه که این دوا نافع است کسی را که در عصب جراحت عارض شود سیما اگر از نهش باشد و باید که استعمال ضمده نمایند که سکنجبین یا نخاله گندم و مع آرد باقلا و کرسنه یا مع پست نخود یا آرد ترمس یا جو یا مع پست آن بسازند و باید که این تدبیر در ابتدای مرض در همان ساعت بعمل آرند اما از ضمده که از جا سما باید که در کسانیکه ایشان را جراحت در عصب عارض شده باشد اجتناب نمایند و اما اگر عصب را نهش عارض نشود بلکه جرح بود و جلدیکه بالای اوست بسیار شق گردد حتی که عصب مکشوف گردد [illegible] و در عرض نباشد در آن هنگام چیزی از ادویه که بفرفیون ترتیب سازند و سایر اشیا که منشأ او باشد استعمال نباید کرد لیکن [illegible] باشند و دیگر استعمال کنند و ایضاً ضماد عسل بعد از آنکه بروغن گل بسیار حل کرده باشند نفع بخشد و روغن مناسب جمیع جراحت عصب مجروح است لیکن روغنهای مستعمله در آن ادهان مفتوحه باید و آنچه گویند که روغن را قریب بموضع جراحت نبرند بلکه از آن دور باشند زیرا که موضع را آماده عفونت میسازد این سخن را نباید شنید بهر آنکه خوف از رسانیدن روغن در قروح و جراحات آنست که حکم کرده باشد و آن بعید العهد از حدوث بود و کلام ما در جراحات نوست و چون روغن و بیودار که ما ترکیب داده ایم بمثل این جراحات استعمال کنند از آن منافعی مشاهده نمایند که از آن تعجب آید و اول منافع آن منع ورم است دوم تسکین وجع و منع آن اگر در ابتدای حدوث جراحت استعمال نمایند و سوم منع تغیر رنگ بشره و چهارم جبر تفرق الاتصال کند بنوعیکه در موضع جراحت اثر آن محسوس نگردد و علاوه از آنکه بدان گمان کنند که ماده در جا منحبس شده و پنجم آنکه ضرر رسیدن آب بجراحت باز دارد پس اگر جراحت را بهر روز آب بشویند بدان خوف نباشد با وجود این در آن امید آنست که در دو سه روز شفا حاصل گردد و دیگر از رسانیدن سرکه و سایر اشیا بجراحات خوف کلی نمایند و تا حال حاجت بدان نشده ایضاً او گوید که تفرق واقع در عضله و خصوصاً در عصبه او درد شدید آرد پس واجب است که اولاً بتسکین آن مشغول شوند بعده باعادهٔ اتصال و این هر دو امر گاهی حاصل شوند در تدبیر واحد و مجتمع شوند در دوای واحد پس روغن و بیودار و مرهم جیدوار هر واحد جامع این هر دو منفعت ست اعنی تسکین وجع و اعادهٔ اتصال بلکه منع ورم و منع تغیر رنگ و فساد و غیر آن کند و در رساله مجربات خود گوید که در همه اقسام جراحات از زنگ باید اندیشید و زنگ عبارتست از تشنجی که در دماغ بهم رسد بسبب اذیت عصب بتفرق الاتصال و چون خواهند که زنگ در جراحات حادث نشود دنبه گوسفند که تازه باشد بر آن جراحت ببندند و تریاق فاروق خورند که نافعست و چربی [illegible] و ترشی و از حرکات پرهیز کنند و در همه جراحات یاد دارند که اگر چرک بسیار باشد اول مرهم تیز بمالند که وسخ دور شود و چون جراحت سرخ شود دوای لحم مؤلف گوید که دو کسیرا دیدم که زخم بر دست ایشان رسید و بعد چند روز بسبب رسیدن سردی و گردیدن در شب مهتاب کزاز عارض شد و علاج ایشان بنشانیدن در مکان گرم و ترک طعام و شراب نمودم و نوشانیدن ماء العسل عوض آب و غذا و بعده شرب ماء الاصول و غیره تدابیر اصحاب فالج نمودم و بعون شافی مطلق صحت کلی یافتند

جراحت عرق و نزف الدم

گاه باشد که زخم برگی افتد و سیلان خون از آن بقدر شود و اولی تعرف برای سیلان خون چون راه یابد شریان است و بستن او مشکل بود و اگر ممکن است که جراحت شریان ملتحم شود لیکن التحام او دشوار بود و بسا است که شریان ملتحم نشود و آنچه قبیح باشد شریانست ملتحم گردد چنانچه در انوریسما مسطور گردد و از اعضا حال بر آمدن خون مختلف بود و از بعضی خون بسیار آید چون [illegible] و از بعضی خون اندک بر آید مثل مثانه و رحم و گرده بلکه گاهی بطول مدت کثرت نماید پس مؤدی بعاقبت مخوف گردد و در هر واحد از این دو قسم یا خطیر بود یا غیر خطیر آنچه از شش و گرده و مثانه آید خطرناک است و آنچه از بینی آید غیر خطرناک بود و آنچه از جگر آید کم خطر از آنست که از شش آید و حال سیلان خون از شرایین مختلف بود و آنچه از شریانهای بزرگ آید چون شریان پست و یا گردن خطرناک بود و بیشتر مهلک شود و قتل کند و آنچه از شریانهای کوچک آید چون شریان پشت دست و پا کم خطر بود و بسیار باشد که سیلان خون از شاخهای کوچک شریان بود و خون از خود باز ایستد و فرق میان

شریانی و غیر آن اینست که اگر رنگ خون ارغوانی بود و رقیق و گرم مفرط باشد و جهنده بیرون آید از شریان بود و اگر بهموار آید و رنگ مائل بسیاهی و اقتمیت باشد از ورید بود
و بدانند هر کسی را که استفراغ واقع شود و حصر و غثیان و سدر و سیاهی چشم یابی و افراط نماید و آنرا تشنج حادث شود آن ردی است و همچنین اگر آنرا فواق پیدا شود و آن قاتل
و اگر غشی با فواق بود پس موت عاجل است و هذیان و اختلاط عقل ردیست و اگر مقارن تشنج گردد آن را اکثر قتال بود و علاج پارچه پشم که در گلاب تر کرده در جراحت
کنند تا خون بند شود و گرد جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و صبر و قشار کندر باریک سوده بسفیدی بیضه آلوده با پشم خرگوش و مانند آن بران نهند و ببندند
و تا هفت روز نفاده را واکنند و برگ حنا و کافور سوده با آب سرد خمیر کرده گرد جراحت ضماد کردن نیز در حبس خون معمول است و جرم بوداری باریک تراشیده بر جراحت
بستن و کذا خراطین خشک سائیده بستن و کذا سرگین تازه خر یا گرم بستن نیز مجرب است و آبرگ قنب بریان کنند و مانند مرهم بسایند و در پارچه باریک بسته
بر جائیکه خون بر آید نهاده بربندند و اگر شش هر حیوانیکه باشد خشک ساخته بسوزند و خاکستر او بر جراحت نهند خون بند کند و کذا مصطگی رومی باریک سوده با آب
آمیخته با سپیده بیضه باریک بر زخم مخلوط کرده بر زخم بستن و اگر گل ارمنی و کهربا و پوست بیخ لفاح و افیون هر یک نیم جزو کوفته بیخته با آب سرشته بنادق سازند وقت حاجت
بگلاب و قدری سرکه انگوری بسایند و طلا کنند و بالای آن خرقه مبلول با آب برف نهند و اگر خشک شود تبدیل خرقه نمایند خون از مواضع جراحت زایل و باز دارد
و گویند که ذرور سنگ سندروس و کذا نیل هندی و کذا سویق و پوست انار ترش سوده و کذا زرنیخ بریان سوده و کذا خاکستر ضفدع سوخته و کذا طلق و کذا خاکستر کاغذ
سوخته و کذا برگ بید سوخته و کذا الهم (؟) سوده و کذا اسفنج سوخته و کذا سرگین کبوتر سوخته و کذا پوست بیضه مثل غبار سوده و کذا موی شتر سوخته و کذا زاج سوخته
هر واحد حابس خون از جراحت است و تعلیق عقیق و طلای سرکه و ازوی بریان و کذا خاکستر چوب انگور و بول انسان سرشته و شرب پنیر مایه خرگوش
با آب حل کرده و کذا صمغ عربی یک مثقال در روغن گاو یا آب قیه (؟) و کذا گل مختوم و سپیده و شرب و ذرور و تعلیق کهربا و ذرور بهمنی و تعلیق آن و زخرفه صوف سرخ
بر سر ریش نیز حبس خون نماید مجوسی گوید اگر رگی قطع شود و خون منقطع نشود کیسی در موضع مجروح مبلول در سرکه و گلاب وضع خرقه مبلول بران بر عضو که
بالای عضو علیل باشد و تبدیل آن بمرات کثیره نماید و اگر خروج خون از دست یا پای باشد باید که مواضعی که فوق عضو مریض است بربندند که بدین منفعت بین یابند
در باطنه بسیار محکم و سست باشد و اگر بدین تدبیر خون بند نشود کیسی بر موضع نهند بالا یا چنانکه جراحان که از دیگران بر آید و یا کیس بالقیح و آهک و غبار گرد
نمایند و اگر رگ ظاهر باشد واجب است که انگشت بران نهند و ساعتی نگهدارند و رفاق کندر و صبر نیم جزو سپیده بیضه سرشته با پشم خرگوش بدان
آلوده بر دهن رگ نهند و رباط نیک بالفافت بسیار ببندند و سه روز بگذارند بعد از آن بگشایند پس اگر دهان جراحت را لازم بود و اندکی بگیرند و اگر دوا که در آن نهند
و اگر رگ منقطع شده باشد از انگشت بیرون بران فشار کنند و بایستگی دو طرف از آن جدا کرده دوای مذکور دیگر بران نهند و نیک بربندند و بران چهار یا پنج
دهوار چنین کنند تا انگشت بر دهان رگ نهند تا جهت قطع خون کنند که تا زود از شریان سکیم بیان کرد و باریک بسایند و بر جراحت پاشند و بلبیس یا چون لعاب اسپغول مخلوط کنند
بسپیده بیضه سرشته در آن پشم خرگوش بیالایند و بر موضع لزوم نمایند خون را بند کند و عملی نیز بیند که در علاج نزف الدم واجبست که ابتدا بحبس او کنند بعد از آن علاج قرحه کنند اگر باشد و ترک
احتباس او در آنچه سبب او ثابت باشد مگر آنکه سبب او زایل کرده شود و اگر حال مهلت ازاله سبب ندهد احتیاج بحبس الدم افتد و آن اسبابیکه بدان خون سایل منقطع شود
و آن اسباب را بوجه استظهار ذکر میکنیم و گوئیم که این اسباب یا گرداننده بسوی غیر جهت آن مخرج بود و یا حبس کننده بدان جهت مخرج قبل وصول بسوی مخرج
و یا مانع در آن مخرج از خروج و یا جامع دو امر یا امور از این باشد و قسم اول که آن گرداننده بطرف دیگر است یا جذب بسوی خلاف از غیر ایجاد مخرج دیگر باشد چنانچه حجامت
بجگر می نهند در رعاف از منخر راست ساکن میشود و یا با ایجاد مخرج دیگر چنانچه فصد باسلیق صاحب رعاف از دست محاذی منخر میکنند و اما حابس بیرون از مخرج
تبرید باشد که حرکت خون و نفوذ او ساکن کند و این یا بسبب تجمید یا بسبب تخدیر بود و مخدر یا دوا باشد یا حال برای بدن مثل غشی که این اکثر خون را ساکن کند و اما
سبب حابس در موضع آن بند کننده مخرج باشد یا بربط و یا بامساک القام یا بامساک غیر القام و یا بخشکیده دماغ یا بدوای کاوی و یا بجمود و علقه و یا بتغریه و یا
بتعفین والتحام و یا بالصاق دون التحام گردد اگر عرق پس آن را ستد کند و الصاق سخت نماید و باید دانست که هرگاه با جراحت ورم باشد اکثر ادویه مال متعذر گردد
پس بستن رشته و داخل کردن فتیله و بستن سخت ممکن نبود و در آن هنگام استعمال تغریه و قبض و تجمید و تخشیر هم ممکن باشد و اگر چه علاج از بستن و فتق یا اقمر

دوا باشد چون مرزدار آرد و پیست و هر نضیبه درد آوردی باشد لازم ست که نضج جامع دو امر بود یکی فقدان درد و دوم ارتفاع جهت سیلان دم پس اعانت بند لیه و تعلیق
کرده نشود که خروج خون سهل گردد و هرگاه تمانع هر دو غرض باشد بسوی اوفق بحسب مشابهت و اقرب انتها احتمال فی الحال میل کنند و اکنون احتیاج بود که چه جذبه آنکه ابتدا کرده شود بعد آهنگ
میل کرده شود بدانند که اول آنچه واجب بود اینست که تفقد نمایند تا آنکه بدانند که آیا رگ شریانست یا وریدی بعلامات مذکوره پس شریان را جمع کنند و بر وی بندند برای امر دیگر او
و بعد الاعتنا بیشتر ازان نمایند که آن بوریک کنند بعد ازین گوییم که اما جذب بخلاف نه بسوی مخرج از انجمله الا ایام عضو سست بدانک یا برابطه و شد یا بحجامه و واجبست که عضو مجذوب
الیه عضو مشارک موضوع عاز موضع متوقف در وضع بر طرف خط واحد بود که میان هر دو در طول یا عرض متصل شود و اختیار نمایند از مخالف در موضع از روی طول و عرض
هرکدام ازان هر دو که بعید باشد و آنچه قریب باشد ترک نمایند مثل آنکه در دو جانب سر یا دو جانب دست بود و پس بعد میان این هر دو قریب تر آنست که
ازان توقع صرف تام واجب گردد و این چیز نیست که محتاج بیاد کردن آنست که در کتاب اول از قوانین استفراغ گفته ایم و واجبست که بستن و مالش و مانند آن نیز
بود از آنچه او اقرب بسوی عضو داعی باشد بعده ازان فرود آرند و لازمست که در شگافتن شرایین و مانند آن توقع ندارند که این صنعت در حبس خون کافی بود بلکه معین
باشد و همچنین حکم در فصد جانب مشارک مباعدست و اما یکی از دو وجه قسم ثانی که آن سبب مخثر ست مثل خورانیدن اغذیه غلیظه الکیموس مخثر دم چون عدس
و عناب و مانند آنست بکسیکه اورا رعاف یا غیر آن کثرت نماید و اما وجه ثانی مثل خوردن مخدرات و آب سرد و تعرض بدن بسردی و خوابست و گاهی غشی افتد
و نزف بند شود و اما وجه مذکوره قسم ثالث دران رعایت یک امر واجب بود و آن اینست که گاهی شریان چنان نباشد که تقلیل از یک جانب بجمله دو جانب آن
متصل بود حتی که چون باو را انتها ببندند ایمن شود بلکه گاهی بجانب دیگر شعبه شریان دیگر که دران غوص کند متصل گردد و خون بسوی او از غیر طریقیکه بسته اند بیاید پس
احتیاج بستن دو جا افتد و قبل این لازمست که جهتی را که آن مبدای رگ ست بشناسند چه در بعض مواضع از اسفل بود چنانچه در گردن و در بعضی از فوق چنانچه
در ران و پای پس هرگاه جهت معلوم شود ربط و شد دران استعمال کنند و از بعض تدبیر در یعنی آنست که وصل کنند یا اخراج رگ از صنار و اگرچه بشگافتن اندک گوشتی بود
که آنرا پوشیده و مخفی کرده باشد پس بگیرند بعده ادویه که مذکور گردد استعمال نمایند و اگر شریان باشد اولی آنست که آنرا بریشه کتان ببندند و همچنین اگر غیر شریان باشد
لیکن بزرگ بود که خون او باز نه ایستد و چون این فعل کنند لازم ادویه بران کشند و تا روز سوم و چهارم بسته دارند و دران هنگام اگر دوای مغری را بموضع او لازم بینند
آنرا البته جدا نکنند لیکن حوالی آن از جنس او چیزیکه آنرا اندک تر کنند بنهند و اگر از خود جدا شود آنچه بالای اوست وقت کشادن باید که قریب موضع طریق مجرای رگ
بانگشت بگیرند و چنان عصر کنند که از جستن خون ایمن گردد و آنچه ازان جدا شود آنرا دور کنند و تبدیل او بدیگر نمایند و نصب عضو درین وقت بشکلی باشد که سزاوار ست
و آن اینست که دهن رگ بلندتر از مبدای آن باشد حتی که اگر مثلا در اسافل روده و رحم باشد فرشی نمایند که اسافل بلند بود و اعالی پست باشد و بر بعید تر بود آنچه از
وجع باشد بعد ازان سه روز ترک نمایند و لزوم این و تیره کنند تا آنکه خون بند شود و اما امساک بالقام در شریان عظیم ممکن بود و این چنان باشد که بگیرند فتیله
از پشم خرگوش یا نسج عنکبوت یا پنبه باریک یا خرقه کتان کهنه بسازند بعده بران ادویه مغریه و مانع خون بپاشند و در نفس شریان مثل لقمه اندر کنند بعده
بران رباط ببندند و گاهی فتیله از مثل پشم خرگوش تنها استعمال کرده میشود و کفایت میکند و واجبست که لزوم بندش نمایند که جدا نشود تا آنکه ملتحم گردد و اما
فتیله پس طبیعت تدبیر امر او در اخراج او اندک اندک و دفع او و غیر آن کنند فاما امساک بلا القام چنان باشد که مثل آن چیز در دهن بنهند و بران بندش نمایند
بغیر داخل کردن او در رگ و حبس او کنند مثل رفادها و خصوصا رفادهٔ اسفنج و بعصابهای قوی الشد و بستن او بعکس بستن برای جذب بود پس در بستن اول
واجبست که قریب دهن باشد بعده بسوی خلف بپیچند و بتدریج بستن کم کنند و آنجا بخلاف این باشد و بدانند که بستن رفادها و عصابها چون ضعیف
بود ازان مضرت بستن پدید آید و آن جذب ست و ازان منفعت بستن بظهور نیاید و آن حبس و امساک ست پس درین صورت واجب بود که درین باب
تلطف نمایند و چون بندش نیک کنند ایضا از جانب مخالف ببندند تا ماده میل کند و مقاومت جذب این بندش نماید و واجبست که بستن نوبت بنوبت
رسد نه ایلام مگر آنکه اولا احتیاج بسوی این باشد بعد ازان اندک اندک آنرا سست کنند و بسیارست که احتیاج افتد بدوختن شق لحم و ضم کردن هر دو لب آن
و بستن و بسا است که ضم هر دو لب و وضع زوائد حافظ دهن که معلوم شده کفایت کند بعده ببندند بر ادویه مبثره ملتحمه و چون مثل و داغ شق گردد لازم ست

که آنرا نزدیک ابتدای او با انگشتهای یکدست بجنبش کنند بعده ادویه و زمائند نزدیک دهن او بدست دیگر لزوم نمایند و اما امساک بعلقه پس علقه حاصل شود یا
ببستن ممسک در روی دهن که همواره امساک نمایند تا خون منجمد گردد پس بند شود و یا بچیزی بسیار سرد کنند که در خون اثر کند و آنرا در دهن منجمد گرداند و اما
ضغط از لحم موضع مثل آنست که رگ را در عرض قطع کنند پس از هر دو جانب اول مرتبه متقلص شود پس لحم از جانبی که از آن خون سیلان کند منطبق گردد و این
در موضع لحیم باشد و بسیار اتفاق افتد که احتیاج بقطع شعبه از طرف رگ شود تا دخول او در غور شدیدتر گردد بعده بران ادویه نهند و بسیار باشد که التحام محجر
بغیر امن خون واقع شود و اما بستن بخشکریشه بنفس آتش بود چون کار بزرگ گردد و با دویه کاویه بود مثل آهک و زنگار و زاجات و زرنیخ و زریره نیز و مانند آن لیکن
ضعیفتر باشد چون بر موضع بپاشند و همچنین کف دریا بسباست که بر موضع بپاشند و بر بندند و خون بند شود لیکن خطر درین خشکریشه سریع الانقلاع
از ذات خود و از ادنی مقاومت از انفجار خون و ادنی سبب از اسباب دیگرست پس هرگاه خشکریشه ساقط شود کار بشدت عود کند و لهذا امر کرده اند که داغ
با تش از آهن بسیار گرم قوی باشد تا خشکریشه عمیق غلیظ کند که سقوط او سهل نباشد و در مدت دراز ساقط شود که در مثل آن گوشت بروید و از کاویات جیده
معتدل التدبیر اینست که بگیرند سفیدی بیضه و یا آهک آب نادیده آمیخته بپشم خرگوش و مانند آن بدان آلوده بر موضع نهند و بر بندند و آنرا ادویه جیده بالغ کثیرا لمنفعت
که بگیرند زریره و آهک در بر موضع نهند و بر بندند و گاهی برین قلقطار افزوده میشود و زاجات ازین جمله ذی قبض مع داغ اند و در نوره داغ ست و در آن قبض معتدبه
نیست و خشکریشه ات متولد بداغیکه آنرا قبض باشد در ثبات دراز تر و عمیق تر بود و آب سرگین خر و جوهر سرگین آن از انجمله است که با داغ بجدت تفریه جمع شود
و اما ادویه حابسه بتفریه مثل جبسین مغسول ست و علک مطبوخ و نشاسته و غبار آسیا و صموغ و کندر و راتیانج و ایضا موی انگور بنفسه و ضفدع ازین قبیل
گفته اند و ایضا کوکب شاموس و اما ادویه حابسه بتجفیف و الحام مثل صبر و قشار کندر و مثل تخم موی بسیار باریک سوده و مازو بروغن چرب کرده سوخته و بعد
اتمام شعله او سرد کرده و بردی سوخته و راتیانج بریان و زنگار آهن و سرگین اسپ و خر هر دو سوخته و غیر سوخته و خاکستر استخوان و خاکستر صدف هر دو غیر مغسول
زیرا که مغسول از قبیل مغریست و اسفنج در زفت رطب یا شراب تر کرده سوخته و جو سوخته **در صفت ادویهٔ مرکبه** از اصناف مختلف قوی در منع
نزف الدم و از آنچه جالینوس ذکر کرده و خوب ستوده و بعد آن اطبا تجربه کرده و کثیر النفع یافته اند اینست که بگیرند قلقطار یکجزو و زاج یکجزو دقاق کندر شانزده جزو
صبر و فلفل و علک خشک هشت هشت جزو زرنیخ چهار جزو و جبسین بسیار باریک سوده بیخته یکجزو بدین علاج بذرور بر فتیله و پاشیدن بر موضع کنند
که این عجیب ست و یا بگیرند عنزروت و صبر و مصطکی و دم الاخوین و فتیله ساخته ببندند و یا صبر و کندر تنها با پشم بطریقیکه معلوم شده و ایضا اسفنج سوخته
چنانچه مذکور شد بگیرند و سحیق او و خبث الرصاص و توتیا و صبر و یا بگیرند کندر و صبر و کبریت و یا بگیرند کندر و کبریت و ذرور مرتب سازند یا فتیله بسفیدهٔ بیضه
استعمال کنند و یا بگیرند قلقطار یکجزو و کندر یا دقاق او هشت جزو و راتیانج هشت جزو جبسین سوخته هشت جزو و یا بگیرند قلقطار و مس سوخته
و قلقدیس و زاج بریان برابر و از ادویه جیده برای نزف الدم و خصوصا از سر اینست که بگیرند صبر یکجزو و در بدن سخت یا نیم جزو و در بدن نرم و قشار کندر در
بدن سخت یکجزو و نفس کندر ربع در بدن نرم یکجزو و برین هر دو اقتصار نمایند و یا با این هر دو دم الاخوین و انزروت آمیخته همه را بسفیدهٔ بیضه بسرشند
و بپشم خرگوش بکار برند و یا خشک بپاشند حسب موضع **گیلانی** گوید که همه اشیای موجبه درین مقام رد یست و خاصةً اگر آن وجع قریب از
مخرج خون باشد و وجع اگر در جهت مقابل آن مخرج بود نفع کند و لهذا الفصد بعض بطوریکه ایلام جهت مقابل مخرج دم آنرا لازم گردد نافع بود و جذب بسوی
خلاف بغیر امداث مخرج وقتی باید که بدن غیر شدید الامتلا بود و الا خوف اضرار عضو مجذوب الیه باشد و باید که جذب بعد تسکین درد باشد اگر در ناحیه
مخرج بوده اگر جراحت در عضوی باشد که بستن او ممکن نبود پس صواب آنست که تخصیص حوالی جراحت کنند تا امساک خون میسر گردد و این حصن باید که
مرکب از جبسین و آرد ماش و اندکی صمغ باشد تا بر بستن قادر گردد و مع ذلک جسم را بسوزد و بهتر چیزیکه مشاهده شده از بوالبس حسن از جروح و قروح مواضع
نشتر ها آن براده آبنوس ست که آنرا باریک بسایند و بالای آتش در سفال نو کاغذ گسترده بران نهاده گرم کنند و بر موضع بسیار پاشیده بر بندند و من ازین
دوا امور عجیبه مشاهده کردم در امر او شک میکنم که آیا این حبس خون قوی ترست یا مرهم جدوار و روغن دلیدار و اما در سائر امور جروح این هر دو مرکب را

نشان دیگرست که چیزی از ادویه با نهایت برسد و ادراک کلی بلیغ النفع ست در حبس نزف الدم از جراحت یا شریان که منقطع شده باشد بگیرند آهک و قلقطار و دم الاخوین و صبر و جبسین مثل مر سوده و بگیرند پنبه باریک و از الا در سفیده بیضه آلوده پس برو دوای مذکور آغشته در جراحت داخل کنند و بران دوای مسطور بسیار پاشیده بربندند و اما در شریان باید که بگیرند آهک و زاج و مر و دو را سائیده در جراحت پر کنند و یا پشم خرگوش در سفیده بیضه تر کرده در صبر و کندر و دم الاخوین و مر سا موده آلوده در جراحت نشاند و ببندند و آن پشم خرگوش نباشد پنبه باریک قطع یا نسج عنکبوت استعمال نمایند و بدانند که ادویه مرهم جدوار و روغن دیودار چون خشک سازند چندانکه مثل غبار گردد و بدان ابر سیمنج نزف الدم سیما شد نفع بسیار بخشد خصوصا ادویه که آن اصول آنهاست و آن زردچوب و چوب دیودار و چوب درخت زرشک و اصل السوس و غبار رحا و کهیله و کرم پیله که در بیابان کند و مانند آنست

انورسما

که بعضی انورسما بزان خوانند یعنی اوسیلان خونست و آنرا ام الدم نیز گویند و آن آنست که شریانی از زیر جلد بشکافد بسبب عروض ضربه و یا ضرب بعض اعضا یا وقوع جراحت در جلد و شریان و یا از التحام جلد گشاده مانده جراحت شریان پس خون از ان بسبب هوائی که در آن شریان بود بیرون آید و در فضائی که میان جلد و شریانست جمع شود چنانچه شیخ الرئیس در فصل نزف الدم مینویسد که چون بر شریان بعد تفرق اتصال دهکان تنگ نگردد و خلا یا اغر تول با انورسما گردد که مسمی بام الدم و بسیار باشد که شریان ملتحم نشود و انچه محیط شریانست التیام پذیرد و بران جای تنگ شود پس چون سیلان خون قدرت نیابد بلکه چیزی از آن بناحیه جلد بیرون آید بمقدار یکه وسعت یابد و چون بران فشار کنند بسوی شریان عود کند و بباطن برد پس انچه در فتق عارض میشود و گاه باشد که این حال شریان را از باطن عارض شود و بسی شکافتن بغیر شکافتن جلد و زیر جلد انورسما حاصل شود و این اکثر در گردن و کنج ران و مابض خود بخود عارض شود و بسیار باشد که از سبب خارج و از فصد عارض گردد و اکثر اطبا گمان کرده اند که فتق شریان که مؤدی بام الدم گردد آن ملتحم نشود بلکه اکثر التحام گرد او باشد ملتحم شود و انورسما گردد و اما الفص شریان ملتحم نشود و امر چنین نیست و انطاکی گوید که انورسما نتوئیست زیر جلد که بلمس زائل گشود و نسیابی ظاهر گردد و میان او و خراج بیرون او و تغییر رنگ جلد دران فرق کرده میشود و سبب این انشقاق رگ ست و اگر چه ورید باشد ببسبی و لکه از خارج بود و جلد انشکافد پس خون زیر او جمع شود و غیر آنکه اگر از شریان باشد بسرعت نمو یابد و رنگ او مائل بسرخی خالص بود زیرا که خون شریان چنین ست و اگر از اورده باشد بعکس بود و اول ذی خطرست و ثانی سهل بالجمله نشان این مرض آنست خصوصا که از انفتاح شریان باشد که آن موضع متحرک بود بحرکت انبساطی و انقباضی تابع حرکت شریان و هنگام انبساط شریان آن موضع بلند شود و عند انقباض پست گردد و البته تا چون بدست فشار کنند آن موضع کمتر شود و باشد که از ان آواز حرکت خون شنیده شود و رنگ آن محل در اکثر بادنجانی و بنفشی باشد علاج چیزهای قابض چون شاه بلوط و مازو و اقاقیا و جز آن ضماد کنند و از مس کردن او بچیزیکه آنرا بشکافد حذر نمایند و بقول ابن الیاس مر و صمغ گل ارمنی و تخم بارتنگ و نشاسته هر واحد یکدرم بریان کرده بر بیهی یا با آب آس آمیخته بخورند و غذا مزوره سماق با گوشت ماکیان دهند و موضع را با اقاقیا و آهک و صندلین و گل ارمنی و گل سرخ مساوی کوفته بیخته با آب مورد تر یا با آب گشنیز تر یا آب حی العالم یا با آب عنب الثعلب ضماد نمایند تا آن موضع صلب گردد و محکم شود و از شکافتن ایمن گردد و انطاکی گوید که علاج این نتو و سیلان خونست اگر ایمن از نبض باشد و الا بقوابض محلله نرم گردانند و انچه در علاجش بتجربه رسیده این ضماد است بسفایج و قرطم و آرد جو مساوی و اسپغول ضعف یکجزو زعفران عشر آن همه را در سرکه و عسل سرشته مرات بچسپانند و این از تالیف است و ضماد شونیز نیکوست و همچنین جلد و آم الدم از قسم اوست الا اطبا غالبا اطلاق او بران کنند که دائم النزف باشد و گاهی اختصاص این اسم بر انچه نزف او شریان کند کرده میشود و امر درین سهل ست و در رعاف انچه قطع دم و تحلیل او را صالح بود مذکورست

نسوب شوک و نصل و سلی و غیر آن

یعنی خلیدن خار و پیکان و سنان و مانند آن بدانکه استدلال کرده میشود بر وصول سنان و سهام بدماغ با خیلاط عقل و با فضای سینه بخروج هوا و تا قلب بغشی و موت سریع و تا ریه بخروج خون کف ناک و تا حجاب الحاجز بتنفس تا معده بخروج غذا و تا مثانه بخروج بول و تا شریان بنزف تا امعا بخروج ثفل

علاج اگر خار و پیکان و مانند آن در عضوی خلد باید که از سوزن یا منقاش یا زنبور بیرون کنند و هر و کند سائیده دران پر نمایند و اگر از آله بیرون نتواند کرد باید که
اشق و پیاز نرگس و بیخ نی و زفت و علک البطم را بیخ زراوند بعسل آمیخته طلا کنند و اگر سرطان نهری خوب کوفته بر جاییکه پیکان خلیده باشد صبح و شام بنهند در جذب
و اخراج او مجرب سودمند است و بیخ انگور که در زمین باشد اگر بر مکان دخول پیکان بسایند در جذب او بالخاصیت مجرب و کذا طین سوخته بر موضع وقوع پیکان
ضماد کردن مجرب است و اگر ساق عبس که آن شعر الغول است تازه گرفته سوده بر موضع مقابل موضعیکه دران پیکان باشد ضماد کنند در جذب و اخراج آن مجرب است
و ضماد سلو که آن جرییست ملوح و کذا اناغسیا و کذا چرک خانه مگس بعسل و کذا آرد شیلم پخته و کذا پنیر مایه مخلوط بخطمی و زیت و کذا سرگین گاو بسرکه پخته و بیخ قصب
و کذا لحم صدف یا هر دو کوفته و کذا پیاز نرگس با آرد شیلم و کذا سر جرباد لحم آن کوفته و کذا پیاز بلبوس کوفته بعسل آمیخته و کذا لحم ورل و کذا نیل هندی و کذا چرک ابدان
در حمام بر آید و کذا حلزون مع لحم او کوفته و کذا لحم گربه و خشک کرده آن کوفته که مجرب ابن ماجه است و کذا زهره نحاس یک درم بیخ سوسن آسمانجونی سه درم قنطوریون دقیق
یا وکم دو درم باریک سوده بعسل سرشته و کذا کندر و شراب و ایرسا و کذا انجیر خام پخته سوده برگ خشخاش آمیخته و کذا گندم خاییده دهن روزه دار و کذا بزر البنج و اشق
و کذا تخم حسک و کذا مشکطرامشیع و کذا پنیر مایه شتر در روغن زیت کنند بر موضع پیکان و سنان هر واحد جذب آن کند و بقول اطبای هند چهیکه پخته مالیده بستن بیرون
برمی آرد و اگر کچله کوفته بحیثیت در بول ماده گاو نیک سائیده ضماد کنند بر زخم بنهند در چهار پهر گولی بندوق را بیرون آرد الظاطکی گوید که مجرب درین باب بیرون کشیدن سیم
در روغن عطاس است مطلقا و مقناطیس برای آهن خاصه و جرمای شکم شگافته و موش گرم وقت شق او و کذا وزغه و سام ابرص و صدف تازه و اشق و ماش
فی فارسی و زفت و پیاز نرگس سعید گوید که چون ارجه سلی و شوک و غیره در بعض اعضا داخل شود و در موضعی باشد که اخراج او بآهن از ان ممکن نبود تضمید موضع
بادویه مرخیه که ارخای عضو نماید باید کرد که اجسام ناشبه دران مندفع گردد و انچه این فعل کند اشق و غیره ادویه است که مذکور شد هر واحد با عسل سرشته قوی
بدان ادویه تکمید موضع نمایند شیء ناشب را اخراج کند پس اگر ناشب نیج باشد و قریب بود حجر مقناطیس نزدیک او کنند که آهن او را بکشد و یا آنرا بزنبور
بر آرند و اگر بسبب تنگی دهن جراحت زنبور داخل نشود بنشتر آنرا فراخ گردانند و بقوت آنرا بکشند پس اگر نیج در استخوان خلیده باشد آنرا حرکت دهند و بقوت بکشند
و اگر در پیکان زواید باشد و خوف ایذا عند خروج او باشد جراحت را وسیع کنند و زنبور را بر زواید خوب قبض کنند تا منضم گردد پس بیرون آرند و اگر عند بر آوردن خوف
انفتاح شریان یا انقطاع عصب ممکن نبود آنرا بگذارند بهر آنکه جراحت چون متعفن شود خروج او سهل گردد و هرگاه پیکان بیرون آید و جراحت بزرگ باشد و ورم نبود
لب جراحت بدوزند و دوای خشک بران نهند و بعد آن علاج بمرهم الملحمه کنند و اگر تابع جراحت ورم باشد فصد مریض بکشایند و خون بحسب حاجت بر آرند و حوالی ورم
بصندل و آب حی العالم و آب عنب الثعلب طلا کنند و اگر پیکان مسموم باشد گوشتی را که بآن پیکان رسیده قطع کنند اگر ممکن باشد و آن گوشت شناخته میشود از رنگ او بسیاهی
و تیرگی یا بسبزی و تغیر او از گوشت صحیح و بعده جراحت را بشراب بشویند و ادویه جالیه استعمال نمایند پس هرگاه جراحت پاک گردد اندمال او نمایند و اگر پیکان
در عضو شریف باشد یا شدید الخطر داخل شود و علامات موت ظاهر بینند باخراج آن تعرض نکنند و اگر ازین چیزی ظاهر نباشد حیله در اخراج آن کنند تا از حدوث آفت
و عفونت ایمن گردد جرجانی گوید که خرد و خرق هر دو جراحتی را گویند که از آهن و یا از خار و مانند آن در بدن نفوذ کند و لیکن خرق آنرا گویند که از چیزی کوچک و باریک
افتد چون سر خار و سوزن و مانند آن و خرق برای مجمه جراحتی را گویند که غور او کمتر از آن بود و آنرا حجم و عظم باشد اما خرق سلیم تر بود و آنرا بعلاج حاجت نبود مگر آنکه مزاج
مجروح و گوشت او ردی بود و آماس و ضربان پدید آید خاصه اگر خرق از پوست فرو گذرد و بگوشت رسد و اکثر علاج آن بیش از آن نباشد که ورم و وجع او ساکن شود
و محتاج بتدبیر جراحت نشود و اما خرق را هم احتیاج بتدبیر آماس و درد نشاندن بود و هم علاج جراحت کردن و تدبیر جراحت و تدبیر او را هم بسبب کفایت گفته شد
و انچه از ذکر آن اینجا از خرق و خرق لابد است آن تدبیر است در اخراج چیزیکه در بدن کاند شیء اخر و خانه خار باشد یا پیکان و مانند آن و این اخراج گاه بدست آرند و گاه بآله بود که آنچیز را
بگیرند و بیرون کشند و گاه بادویه جاذبه بود تا هر چه بفشاردن یا آله بیرون نتوان آورد بخاصیت بیرون آرند و فشاردن جراحت تا خار و پیکان و غیر آن بیرون آید کاری باطل است تعلیم حاجت
و انچه بآله بیرون آرند اول باید که منفذ جراحت بنگرند تا بیرون آوردن پیکان و غیره هم از آنجانب که داخل شده مناسب است یا از جانب دیگر بگذرانیده اگر چنان بود که
جراحت تنگ باشد و پیکان دور گذشته باشد یا چنان بود که پیکان شاخ دار باشد اگر آنرا بکشند الم عظیم و جراحت دیگر کند صواب آن باشد که اگر ممکن بود و ...

و خوف بریدن شریان و عصب نباشد برآن جایگاه بشگافند و پیکان بدانجانب بیرون آرند و در جمله اجتناب باید کرد تا پیکان و غیره شکسته نشود و آنرا بیازمایند و بآهستگی بجنبانند تا اندازه غرز در آن و تشبث و تقلقل او اندران دریافت گردد و بجنبند پس باستقامت برکشند و سر آلهٔ کشیدن خشن چون سوهان باشد تا پیکان و غیر آنرا سخت بگیرد و نگذارد و بسیار باشد که پیکان و غیر آنرا روزی چند گذارند تا جنبان شود پس برکشند و اگر پیکان در استخوان خلیده سخت شده باشد و برکشیدن آن نتوانند گرداگرد او بمثقب ثقبه کنند تا آسان برآید و اگر پیکان در اندامی شریف نشسته باشد چون دماغ و دل و جگر و شش و امعا و مثانه و رحم و علامات بد ظاهر شده باشد دست بدان نباید برد و نباید جنبانید و طبیب باید که خویشتن را از علاج آن صیانت کند تا از جهال ملامت بدو نرسد خصوص چون داند که مجروح خلاص نخواهد یافت پس اگر علامتهای بد ظاهر نشود و گمان افتد که مجروح خلاص خواهد یافت خطر علاج او با اولیای او باید گفت پس علاج کند از بهر آنکه بسیار دیده اند کسانی را که چنین جراحتهای با خطر افتاده است و امید خلاص نبوده و علاج کرده بفرمان حق تعالی خلاص یافته

اما ادویهٔ جاذبه که بخاصیت خار و پیکان را برآرد اینست که اشق را حل کنند و بران موضع نهند که این جاذب قویست و اگر با عسل بسرشند قویتر بود و بیخ نی فارسی رطب بکوبند و ضماد سازند تنها و با عسل سرشته و ایضاً برگ خشخاش سیاه و برگ درخت انجیر بابست جو و بزر البنج ضماد با قلقدیس و گزنگ ثمرهٔ بیخ سنجاله و ایضاً انواع خیری و زراوند و پیاز نرگس این همه ادویه جاذبست و از ادویهٔ حیوانیه بسیار است از آنجمله ضفدع مسلوخ سخت عجیب است که دندان را برافکند و ایضاً سرطان سوده و ارنبان و جمیع پیه پایهٔ جانوران و گویند که عظایه سخت جاذبست و از مرکبات سر عظایه است بزراوند طویل و بیخ نی و پیاز نرگس شیح و کیلان سینو پسیند خلقی کثیر را دیدیم که گاهی پیکان در ابدان می ماند و جراحت ایشان مندمل میشود در سالها و ناصور عارض میشود و بعد ازان بر می آید پس میباید که در اخراج پیکانها بقطع لحم بسیار و استخوان و مانند آن سختی نکنند که در بقای آنها ضرری چنان نیست که محتاج بآن سختی گردانده و در اخراج سهام میباید که قبل آن انواع سهام را معلوم کنند چه بعضی ازان از چوب و بعضی از قصب باشد و از پیکانها از آهن بود و از مس و از رصاص و از شاخ جانوران و از استخوانها و از سنگها و از نی و از چوب و بعضی ازان مستدیر باشد و بعضی را سه چهار زاویه بود و بعضی را یک زبان یا دو سه باشد و بعضی را زبانه مائل بخلف بود تا هرگاه بسوی خارج بکشند در جسم متعلق گردد و در بعضی مائل بقدام باشند فقع گردد و سوای اینها نیز اقسام او بسیار است و کذا طریق برآوردن هر یک بحسب آن باشد و اگر بعد برآوردن پیکان جراحت را ورم حار عارض شود علاجش بتحلیل و اضمده کنند و بعد فصد از موضع نیز و صندلین و آب کاسنی و آب کشنیز و مانند آن کنند و بر رفاده صندل خشک نهند و باقی همانست که در اقوال سابق مسطور

قروح

بدانکه قروح متولد میشود از جراحات و از خراجات منفجره و از بثور پس تفرق الاتصال که در گوشت افتد چون ریم کند آنرا قرحه نامند و قرحه گاهی از بثور متاکله و گاهی از انفجار اورام و گاهی از تقادم جراحات حادث شود و ریم کردن آنرا لازم بود و سبب ریم کردن آنست که غذائیکه بسوی آن آید مستحیل بفساد گردد بسبب ضعف آن عضو و ایضاً بسبب ضعف او فضول اعضای مجاوره بسوی آن رود و آنچه از ریم رقیق باشد آنرا صدید نامند و بفارسی زرداب گویند و آنچه معتدل و هموار و سفید باشد آنرا قیح گویند و مده نیز خوانند و آنچه غلیظتر باشد آنرا وسخ گویند و بفارسی چرک نامند و از ریم و وسخ بعضی سفید باشد و بعضی مائل بسیاهی و بعضی بحمرت و زردی و خضرا بود و اختلاف الوان آن دلیل بر احوال قروح بود فلهذا تیرگی و زردی آن رال برداءت قرحه و قرب موت بود و وسخ سفید دال بر نضج از مائل بسیاهی باشد و صدید از ماده گرم و رقیق و مائیت آن تولد کند و وسخ از ماده غلیظ و تباه و قیح از ماده که نزدیک باعتدال بود و صدید تولید ورم بیشتر کند و قرحه که ازان صدید آید محتاج بچیزهای خشک و سرد بود و قرحه که با وسخ بود بادویهٔ لطیف و جالی و از قروح بعضی بر جلد در ظاهر بدن باشد و بعضی باغور و آنچه باغور باشد دو گونه بود یکی آنکه گرداگرد آن صلب گشته و چهل روز بران گذشته و لبهای قرحه سطبر شده باشد و آنرا ناصور گویند و آن جدا مسطور گردد دوم آنکه گرداگرد او صلب نباشد و آنرا کهف و مخبا گویند بعضی اطبا مخبا آنرا گویند که زیر جلد نفوذ کرده باشد و ریم او میان پوست و گوشت بود و کهف آنرا نامند که در گوشت خانه کرده و عطفی زیر گوشت نموده یعنی بجانبی میل کرده باشد چنانکه گذر او راست نباشد و اندرون او فراخ بود و گروهی دیگر قرحه را که در گوشت خانه کرده باشد و اندرون او فراخ بود آنرا کهف گویند و آنرا که اندرون او تنگ بود و عمیق باشد ناصور گویند و هرگاه صلابت بر قرحه ظاهر بود آنرا قرحهٔ خرفیه نامند و ایضاً قروح منقسم میشود باصناف بسیار چنانچه بعضی مولم بود

وبعضی بی درد باشد وبعضی متورم بود وبعضی بی ورم وبعضی نقی یعنی پاکیزه وبعضی غیر نقی یعنی چرک آلوده وبعضی همرنگ بدن بود وبعضی مخالف رنگ و بعضی
صلب تر وبعضی نرم تر وبعضی گرم تر وبعضی سردتر وبعضی عفن باشد وبعضی غیر عفن و بعضی متآکل بود وبعضی ساعی وبعضی سهل بود بارد باشد یا حار وقرحه ربل
متجمله قروح موجب اسقاط شعر از قریب آن بود وبعضی از قروح رشاحه بود که ازان صدید زرد گرم محرق حوالی او ترشح کند وآن ردی مهلک است وبعضی عسر الاندمال
بود و قرحهٔ متعفن غیر متآکل بود بهر آنکه متعفن آنست که برای رطوبت او فساد عارض شود و بسبب صالح برای غذائیت نباشد ومتآکل آنکه گوشتی که اندران نشست
بمیرد و لهذا متآکل ردی تر است واگرچه هر دو ساعی بود یعنی پهن باز شود اما اگر ماده این سخت تیز باشد وگوشت درست را بخورد آنرا بعربی قروح ساعیه و متآکله
گویند واگر ماده بدان تیزی نباشد لیکن بسبب عفونت پهن باز شود این را نیز ساعیه گویند لیکن متآکله نگویند بلکه ساعیه متعفنه نامند اما آنچه ساعی
متآکل باشد بغیر عفونت ولی تب بود وساعی عفن با تب باشد وازان مفارقت نکند وجالینوس امثال نار فارسی و نمله ساعیه را قروح متآکله نامیده
وقرحهٔ متعفنه را از قرحهٔ مرکبه شمار کرده چه مرکب از قرحه و از مرض عفن بود وقروح سرد را بیخ پهن باشد وسفید بود و خارش اندکی بود و با دویهٔ مسخنه راحت
یابد و بدیر ریم کند وقرحهٔ گرم را زود سر تیز شود و بیخ او سرخ بود و پهن نباشد و با خارش و سوزش بود و از سردی راحت یابد و زود پخته شود وقروح که صلب
باشد و بسبزی وسیاهی میل کند ردی باشد وقروح ردیه را چون رنگ مخالف رنگ بدن مثل سفید بود یا سیاهی وزرد وسبز و سیاه همراه گردد ردی بود
و مضرترین چیز با قروح بد و متعفن را باد جنوبی و هوای گرم و تر است وقروح متولد عقیب امراض ردیه است وقروح ریه اند که مواد گرد خود ردی بود و آنچه از جلد
گرد اگرد او بد بو شود ردی تر باشد و ردی تر ازین آنست که گوشت از گرد آن بد بو شود و در علامات موت سیر گفته که چون انسان را اورام وقروح لینه باشد
وعقل او زایل شود و هلاک گردد و قروح خبیثه گاهی بسبب او جاعی باشد که مصادف فضول خبیثه از بدن بود و یا تنبیه سفید و گاهی تابع بثور ردیه باشد
و بعد بثور کردن ازان بسرعت قرحه گردد و دلالت کند بر خبث قرحه تعفن او و سعی او و افساد حوالی او و عسر برء او فی نفسه مع صواب علاج او و بدانکه افضل
دلائل دال بر سلامت قروح و جراحات در آخر آن ریم گردیدنست بدوای منضج باشد یا از فعل طبیعت و خصوصاً ریم محمود سفید املس هموار که تمام نضج
یافته باشد و تا آن بوی بد بسیار نباشد و اما قرحه که دران تشنج حادث گردد و قرحهٔ متعفنه و سرطانیه و خیرونیه و متآکله و مانند اینها از قروح خبیثه که برای آن
رجای نجات کمتر بود و آنها ریم تولد نکنند بلکه چون در قرحه و اسیما در امثال قروح مذکوره ریم یا ورم ظاهر گردد آن علامت خیر است و هر قرحه که اماس گرد
و ریم کند و سر او کشاده شود اگر بعصب نزدیک باشد ازان خوف تشنج و اختلاط عقل نباید کرد ولیکن اگر در قرحهٔ عظیم باشد و از حدت یا ورم کند و آماس او
نهایت شود و باندرون غایر گردد و سر نکند و چیزی ازان بیالاید و نزدیک اعضای عصبیه باشد مثل قروح پشت و ترتیح واقع در مقدم گردن از انواع امراض
مؤدی بتشنج و نیز اختلاط عقل گردد و هر قرحه که در اعضای عرقیه یعنی آنکه رگهای بسیار بدان پیوسته باشد در وقع شود و اکثر در مقدم شود بدن بود خاصه
اگر به پهلو یا شکم باشد و آماس او باندرون باز گردد و سر نکند و چیزی بیالاید و با این حالات مذکوره اگر بضعف اسفل از تغیر بدن باشد دران خوف اسهال
خون بود و همچنین گاهی ازان خوف اختلاط عقل یا خوف وقوع ذات الجنب و ریم کردن بعد ازان در یا نفث الدم باشد اگر دلیل ضعف اعلی از تغیر بدن افتد
و از علامات جیده برای قروح اینست که موئیکه از حوالی او ریخته باشد باز بروید و قابل ترین ابدان بعلاج قروح آنست که او در مزاج بهتر و رطوبت فضلیه او
کمتر بود مع وجود خون نیک دران پس هرگاه مزاج همه بدن و مزاج جگر معتدل بود قروح و جروح زود درست گردد و هرگاه که مزاج آن از اعتدال بیرون بود
و خشک باشد یا بسیار تر علاج بدشواری در پذیرد لیکن مزاجیکه میل بتری دارد چون مزاج کودکان آن علاج را قابل تر از مزاج خشک بود و چون مزاج پیران
خصوصاً هرگاه مزاج اصلی خشک بوده باشد و مزاج عرضی رطب مترهل چنانچه در مشایخ نیز می بود و بدین سبب قروح پیران و صاحبان استسقا علاج بدشواری
پذیرد و ایضاً قروح زنان حامله بسبب احتباس فضول بنابر بند شدن خون حیض ایشان و اما قروح پیران بدو سبب علاج نپذیرد یکی آنکه مذکور شد و دیگر
آنکه در بدن ایشان خون نیک کمتر تولد کند و بسیار باشد که قروح پیران به شود و باز سر قرحه شگافته شود و در بعضی قروح اصلا گوشت نروید بسبب رداءت
جوهر او و خبث ماده او و در بعضی لحم بروید و این قابل اصلاح بود و بد و قسم منقسم شود یکی آنکه دران گوشت زائد قبل از تنقیه بروید و دیگر آنکه دران لحم زائد

بعد تنقیه بروید و هر قرحه که مدت آن دراز گردد و متأکل و عفن شود و چیزی بسیار از جوهر آن جایگاه زائل گردد هر گاه درست شود مغاکی دران بماند و بی مغاک نیابد
و خاصة اگر قدیم بود و تا مدت یکسال باقی ماند و قروح سوداوی درست نشود مگر بعد از آنکه تا هر جمیع فساد او ببرد ارند تا گوشت و استخوان پاکیزه ظاهر شود چنین جراحی
علاج کنند و بدانکه اسبابیکه چون عارض شوند و قروح فاسد گردند آن ضعف عضو است پس هر ماده را قبول کند و رداءت مزاج عضو و رداءت خونی که می آید
یا در کیفیت یا در کمیت اما در کیفیت اکثر آن بسبب رداءت مزاج جگر بود و دران رنگ مائل بسفیدی رصاصی یا زردی باشد و یا بسبب رداءت مزاج طحال پس رنگ
مائل بسیاهی بود و نمش پدید آید و با آن رداءت جمیع اخلاط بدن بود و از مثل این با وجود آنکه مستفاد نمیشود آنچه مستحیل بلحم گردد مستفاد میشود و ازان ضرر بما نحن
فیه ... گردد اما در کمیت باین طور بود که زیاده شود بر طاقت قوت عضو و ضرر گردد و یا کم شود پس از آنچه لحم قرحه بروید یافته نشود و قرحه صاف پاک باشد و بسیار
خشک پیشه کند و علاج نشود و ملو نسازد اگر بدن پاک قلیل الدم باشد و یا تحجر که کنارهای آن عارض شود و یا بسبب اتساع عروقی که بسوی قرحه آمده و یا بسبب
فساد آنچه قریب او باشد از استخوان و بسبب فساد او که بمثل تیرگی و سبزی و سیاهی میل کند و یا بسبب مجاورت عضوی ردی المزاج و قروح عسرة العلاج
مثل قروح بستر یدو مانند آن قاتل بهمیا نست احتمال شدت درد از نکنند و بعسر علاج او و صعوبت آن تا اینجا قول شیخ الرئیس و جرجانی و گیلانی تمام شد اکنون
مدانکه بقول صاحب کامل قرحه نیز مانند جراحت یا بسیط بود و او آنست که خالی باشد از عوارضیکه مانع اندمال بود و یا مرکب باشد و او آنست که مرکب با سببی بود
یا با مرض یا با عرض و ترکیب او با سبب چنان باشد که در انجا ماده بود که بسوی قرحه ریزد و اما مرض گاه از سوء مزاج بود و گاه از مرض آلی اما آنچه از سوء مزاج
باشد یا از سوء مزاج حار بود یا بارد یا رطب یا یابس و اما مرض آلی پس بعضی ازان مرض نقصان بود و آن نقصان لحم در قرحه است و سقوط جزوی از عضو و بعضی
ازان مرض عظم بود و آن مثل ورم حادث مع قرحه است و بعضی ازان تفرق اتصال بود مثل قطع عصب و کسر عظم و اما ترکیب قرحه مع عرض
مثل درد است که با آن باشد و علامت و علاج این همه اقسام در علاج قروح عسر الاندمال بیاید

علاج کلی قرحه

اگر در قرحه ریم و چرک اندک باشد از سرکه و شراب و ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن نهند و اگر بسیار باشد از ادویه جالیه
و مراهم مدمله علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدان رسانند و اگر دهن او بغایت تنگ باشد قدری مرهم الفار سوده بعسل یا روغن سرشته بپنبه
کهنه بدان آلوده در دهن جراحت نهند که فی الفور فراخ تر سازد و در ین امر بهتر ازین دوائی نیست و نهادن چوب چوک که کندش نامند بر دهن قرحه همین عمل دارد
و کذا ابهلکی خام سوده با آب برگ نیم آمیخته و همچنین مرهم زنگار و اگر پوست نیم یا پوست سرس یا پوست ببول یا چوب چینی هر چه بدست آید جوشانیده
با آب آن قرحه را بشویند از ریم او فساد بنواحی متعدی نگردد ادویه مفرده و مرکبه که نافع قروح است آهک را هفت بار شسته چون بازیت خوشبو
آمیزند و بکار برند قروح را خشک گرداند و کذا پاشیدن خاکستر ظرفا و چون گل سوسن بعسل بخته بر سائر قروح نهند اندمال آن نماید و در و برگ کنار مثل غبار بود
تجفیف قروح کند و کذا برگ بهی خشک کرده و کذا برگ ناشپاتی و کذا برگ شفتالو و کذا پوست بیضه سوخته بر قروح نهادن و ذرور سندروس قرحه را خشک کند
و کذا بیخ نیلوفر و تخم آن و کذا رصاص سوخته تجفیف و التحام نماید و کذا اسفیداب و کذا ذرور مورد خشک و گویند که آرد جوارا بعسل قروح پشت را مجربست
و شاهتره قروح عارض در ظاهر بدن را نشر یا و ضماد ارازی مفید گفته و بقول اهل هند برگ کنگهی را بر زخم بستن و زبان سگ سیاه خشک ساخته باریک سائیده
تا یکهفته پاشیدن و برگ کهیا توری تر یا خشک با آب سائیده بر زخم بستن زود فراهم آرد و پاشیدن برگ کنیر خشک کرده سائیده و کذا پوست درخت سرس
خشک کرده و کذا پر مرغ خانگی سوخته و کذا کاسه سنگ پشت سوخته و کذا اسگند ناگوری و کذا برگ سر و سوخته و کذا از دچوب و کذا مازوی سوخته هر واحد مجفف
قروح است و دوائیکه قروح و حرق نار و زخم آتشک را نافع پوست انار سوخته در روغن گاو کلیه و یکبار شسته آمیخته و قدری کافور سوده انداخته خوب حل کنند
و بر موضع بمالند ایضاً که زخم فرمن را فراهم آرد استخوان سر آدمی ده توله کتهه کبا پان میخورند ده توله نیله تو تهه سوخته یکتوله هر سه باریک ساخته قدری ازان بر
دهن هر زخم بر بندند مجربست ذرور که بهر خشک کردن هر قرحه و تسکین درد عجیب الاثر است سندور سهاگه بریان هر واحد یک جزو دانه الاچی کلان دو جزو سائیده بپا

روغن حکیم علویخان که جراحات را در اندک زمانی باصلاح آرد بگیرند جدوار تراشیده برگ نیب بیخ انجبار پوست مغیلان هر یک پنج مثقال و در سه رطل آب
بجوشانند تا سوم حصه بماند مالیده صاف نمایند و روغن کنجد تازه یک رطل دران آب داخل کرده بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند پس بگیرند مومیائی دار اسبجد
و قفر الیهود و مصطکی هر یک چهار دانگ و دران روغن بگدازند بعد ازان مغاث زاج سفید سنگ سرمه کاغذی مصری سوخته سنگ جراحت کات هندی از زد
هر یک یک مثقال کوفته بیخته داخل کرده کهرل سازند و در شیشه انداخته یک هفته در آفتاب گذارند و هر روز دو مرتبه برهم زنند و پس ازان بکار برند روغن از بیاض حکیم اجمل خان
که بجهت پر نمودن زخم و برآوردن گولی و حلقهای زره و استخوان شکسته که در زخم مانده باشد نظیر ندارد برگ سنبهالو برگ فراش برگ دهتوره برگ چنبیلی هر یک یک دام
همه را باریک ساییده در روغن کنجد نیم آثار انداخته بر آتش گذارند و کفچه زنند چندانکه همه دوا سوخته ته نشین گردد بعد ازان فرود آورده صاف کنند چندانکه همه یکسان
شود پس در ظرفی نگاهدارند تا دُرد ته نشین گردد پس روغن خالص گرفته بکار برند روغن قنبیل که در پر کردن زخم و کشتن کرم مجرب و بی عدیل است
هر یک ده درم هر دو را خوب کهرل کنند بعده صاف کرده باز کهرل نموده پارچه بیز کنند و همین قسم سه بار عمل نمایند تا آنکه خوب بسایند نگاهدارند وقت حاجت
تر کرده بر سر زخم گذارند و در سوراخ چند قطره چکانند روغن مجرب راقم که جمیع اقسام جروح و قروح را باصلاح آرد و گوشت فاسد را دور نماید و گوشت تازه
بر رویاند اصل السوس تربد سفید دیودار دارهلد زردچوبه دوده سقف کسیله نخود دران بریان میسازد هر یک چهار نیم درم برگ حنای تازه برگ نیم سبز هر یک
هشتاد درم ادویه را در پنج آثار آب تر کنند و برگها را کوفته قرص بسته در دو رطل روغن کنجد بریان نمایند و ادویه نیز در روغن مذکور انداخته بآتش ملایم بجوشانند
تا آب همه سوخته روغن بماند پس صاف نموده بکار برند و اگر بعد صاف نمودن روغن سنگ جراحت رال کته سفید هر یک یک توله کهربا سندروس هر یکی
شب یمانی سوخته هر یک شش ماشه باریک ساییده آمیزند قویتر گردد روغن بلادر که برای اندمال زخم بی نظیر و مجرب است بلادر شش عدد دیگر
دو دام بچه سندور توتیای سبز رال موم هر واحد یکماشه روغن شیرین نیم پاو اول بلادر را در روغن و موم آنقدر بسوزند که دود آن موقوف شود بعده دیگر
انداخته بسوزند و حل نمایند بعده ادویه دیگر انداخته حل کنند پس از پارچه صاف کرده بکار برند و عمل آرند نوع دیگر که برای اندمال زخم نظیر ندارد
و دافع زخمهای آتشک و مجرب النفع است بلادر تخم کوبخ هر واحد یکدام اجواین خراسانی مرداسنگ هر یک سه ماشه توتیای سبز دو ماشه روغن کنجد نیم پاو اول
روغن بر آتش گرم نموده بلادر اندازند چون سوخته شود اجواین اندازند چون بسوزد تخم کوبخ دران بسوزانند بعده توتیای سبز و مرداسنگ اندازند و از آتش
فرود آورده خوب حل کرده نگهدارند اگر جای نازک بود روغن صاف بی درد اندازند والا مع درد چکانند و اگر روغن کم شود روغن دیگر اندازند حتی که بنا صور
هم فایده میکند مرهم جدوار مخترع حکیم علی گوید که منافع این مرهم مثل فوائد روغن دیودار است بلکه در التحام قروح ازان قویتر و باین ز منافع برای التیام
و اندمال جراحات دوائی نمیرسد و نه مرهمی جدوار فائق مجرب یک مثقال بهروزه نیم اوقیه زردچوب دیودار اصل السوس برگ حنای خشک دوده سقف خانه
که نخود بریان کنند هر یک یک اوقیه پوست درخت مغیلان برگ درخت نیم سبز هوچوبه هر یک دو اوقیه چوبها و بیخها و پوست را کوفته خوب در کهرل بسایند
پس با ادویه دیگر سوای بهروزه یکجا کرده در دو نیم من آب بآتش ملایم بجوشانند تا ثلث آب بماند ثفل را خوب افشرده دور کنند و روغن کنجد بیست اوقیه
داخل کرده باز بآتش ملایم بجوشانند که آب قریب بجذب شدن رسد و اندکی بماند پس اندکی ازین روغن گرم گرم گرفته بهروزه را دران بگدازند و بهروزه گداخته
را با دو اوقیه موم زرد مضاف روغن اول ساخته بجوشانند تا آب مطلق خشک شود و شکل مرهم گردد مرهم اکسیر از مؤلفات حکیم ارزانی گوید که این هم عدیل
ندارد و با وجود این بمرهم دیگر حاجت نیفتد جهت زخم شمشیر و بندوق و مانند آن و هرگونه جراحت ... جمیع قروح خبیثه و سوداویه را که هیچ دوا
انتفاع نیافته باشد عجیب الاثر و سریع النفع است شب یمانی توتیای هندی هر یک یک توله و سه ماشه کات سرخ رال روغن کنجد آب چاه شیرین تازه هر یک پنج توله
اول آب و روغن را یکجا کرده در ظرف کاسنی بدست کف مال کنند تا مثل دوغ شود پس ادویه دیگر باریک ساییده دران آمیزند و یکپاس دیگر بکف دو پاس
بکف دست بهم مالند تا جمله یکذات شود و بقوام مرهم آید پس در ظرف چینی یا نقره نگاهدارند و استعمال نمایند وقت شب از سنگ تکیه اطراف قرحه جراحت
سیکرده باشند مرهم پنبه جهت هر قسم زخم از مجربات است و از جمله عجائبات اول پنبه کهنه را در ظرفی بسوزانند و خاکستر آن پارچه بیز کنند و بقدر شش توله

بگیرند پس روغن گاو پنج بهلولی در ظرفی گرم کنند و موم سفید سه بهلولی دران انداخته بگدازند بعد ازان خاکستر پنبه و پنج خراسانی سه بهلولی سوده اندازند
و نیله تهوته دو سرخ سوخته سوده نیز داخل کنند و بعد ازان بچوبی ادویه را حل نموده فرود آرند و وقت حاجت بکار برند مرهم شلجم برای پخته نمودن زخم نظیر ندارد
و مجربست و تحلیل اورام و صلابات نماید و برای جمیع زخمهای فرسنده و دملها و زخم آتشک و سوختگی آتش بی عدیل اول شلجم یکعدد تا دو عدد را پاره پاره نموده
در روغن گل نیم پاو خوب بریان کرده دور نمایند و از آتش فرود آورده سندور سه دام انداخته از چوب نیم حل نمایند تا خوب حل شود پس کافور سه ماشه انداخته
حل کنند و نگاهدارند و در بعضی نسخه کافور نیست مرهم رال که جهت جراحات فرسنده و اندمال زخم مجرب و معمول است کات مرداسنگ سنگجراحت هر یک یکدام
رال شش دام پارچه کمل بشمی سوخته ربع درعه روغن زرد هفت دام ادویه را باریک سائیده در روغن مرهم سازند نوع دیگر مجرب برای اندمال زخم رال روغن کنجد
هر یک چهار توله موم سه ماشه کافور سفیده کاشغری شسته نیله تهوته مرداسنگ هر یک دو ماشه الایچی خرد هفت عدد اول الایچی را مع پوست در روغن
سوخته مرداسنگ سائیده دران اندازند بعده نیله تهوته را انداخته بسوزند پس بعده رال سوده بعده سفیده و موم اندازند پس آوند را از آتش فرود آورده کافور
سوده اندازند و از دسته آهنی خوب حل کنند و نگاهدارند مرهم سیماب که برای قروح بثور و دمل و آتشک و بثور اطفال مجربست سندور مرداسنگ سیماب بگیرند هر یک
دو ماشه سکپور سفیده کاشغری کشته سفیده هر یک یکماشه نیله تهوته چهار سرخ همه ادویه را باریک سائیده در سه گهگاو یکعدد مرتبه در آب شسته باشند حل سازند
و بکار برند مرهم سعید جمالی که در جمیع اقسام قروح و جروح عدیل ندارد مرکی سیاه مرکی سرخ زنگار کات سفید صبر هر واحد یک مثقال مرداسنگ ده مثقال
موم سفید پنج مثقال روغن کنجد سی مثقال روغن را داغ کنند و پیاز سی مثقال دران بسوزانند پس دور کرده موم اندازند و ادویه کوفته بیخته داخل کرده با چوب
نیم حل کنند مرهم سندور که جمیع اقسام جروح و قروح را نافع است سندور مرداسنگ هر یک سه ماشه فوفل یکعدد و سوخته دو گره موم سفید یکدام
روغن گاو شش دام اول روغن را در ظرف آهنی گداخته بر آتش داغ کنند پس شاخ نیم که بالای آن برگ نیم باشد هفت عدد دران بسوزند و بعد دو گره سوخته
اندازند تا سوخته شود دور کنند پس فوفل دران سیاه کرده بر آرند و با ادویه دیگر سوده موم در روغن گداخته ادویه سحق کرده آمیزند مرهم سنگ زنافع اقسام بثور و دمامیل
و جراحت سنگ زیان فوفل سوخته موم کات سفید رال هر یک یکدام روغن زرد دو دام توتیای سبز سوخته سه ماشه بدستور مرهم سازند مرهم کنجد که
برای اندمال زخم سریع الاثر است کمیت سوخته سپیاری سوخته تخم بلیله زرد سوخته تخم بلیله سوخته اوشی سوخته سفیده کاشغری شسته کات مرداسنگ
هر یک نیم دام کوفته بیخته در روغن ماده گاو گرم کرده حل نمایند و بکار برند اقوال اکابر شیخ الرئیس قانون علاج قروح نوشته بدانکه جمیع قروح محتاج تجفیف اند
سوای آنکه از کوفتن عصب و فسخ آن حادث شود زیرا که این اولا محتاج باضماد ترطیب است و قرحه چیکه در غالب احوال محتاج تجفیف بود و محتاج باحوال دیگر از تنقیه
و جلا و غیر آن باشد لسبب الحاق قروح گردد غیر نفس قروح و هر قدر که قرحه بزرگتر و غایرتر بود احتیاج بتجفیف ادویه شدید تر و تجمیع لبهای او با استقصا سخت تر باشد
و گاهی حاجت بخیاطت آید و اعتبار کنند از احوال حاجت باستقصا درین و امثال این بدانچه در باب جراحات گفتیم و بدانند که گاهی قروح در علاج خود محتاج
باستعمال ادویه سیاله نافذه میشود قوت غائصه بود و دران هنگام از بودن مراهم و مانند آن چاره نباشد پس واجبست که در ظاهر رطب و در باطن خشک باشند خصوصا
در قروح ناصوریه واجب بود که چون قوت آنها بر رطوبت جرم آنها سخت غالب باشد و ایضا گاهی احتیاج افتد بخلط ادویه آن بدانچه سیال بود لیکن دیگر
و آن اینست که تنج الادق شده این بایستد دران بدانکه قرحه محتاج بر باطات و بستن است و حاجت بود گاهی برای سائل کردن چرک پس واجب بود که قوت بستن
آن نزدیک با خیر قرحه باشد و سست بستن آن نزدیک دهن او بود تا افشردن او نیک باشد و دوم برای حفظ دوای مرهم و سیوم برای ضم شفتین قرحه و این محتاج بستن بود
نیست و سیوم برای باهم پیوستن هر دو لب هم جهت که در پیوستن سست تر و یکی بر دو لب نباشد بلکه نیک ضم کننده بود و لازم نیست که از بستن درد
بدان حد رسد که ورم کند و باید که معین منع ورم باشد پس آنکه با ورم علاج قرحه ممکن نبود پس اگر امکان منع او نباشد و ورم ظاهر گردد مشغول بورم شوند علاج او
هر دو یکبار باشد پس مراعات نفس قرحه کنند تا آنکه از علاج ورم فارغ شوند پس مراعات قرحه خالص بمانند و همچنین اگر حوالی قرحه سیاه یا سبز گردد علاج او
بشرط و اخراج خون کنند اگر خفیف باشد بعده لازم اسفنج خشک پس ادویه مجففه نمایند و چون از قرحه فارغ شود یا قرحه ساذج یابند واجبست که اول تامل نمایند

آیا بسوی قرحه از بدن چیزی میریزد و یا نمیریزد بلکه منقطع شده پس اگر چیزی بسوی آن نریزد قصد بعلاج نفس قرحه کنند و اگر بسوی آن چیزی میریزد مشغول بمنع چیزیکه بسوی آن میریزد از فصد یا اسهال یا قی کنند زیرا که گاهی قی نیز درین نفع میکند و بقراط بدان شهادت داده و اگر در قروح ریزهای استخوان باشد یا غیر آن باشد استعجال در جذب او نکنند بلکه عمل بدانچه در باب عظام خواهیم گفت باید کرد و اول چیزیکه تدبیر او در امر قرحه واجب بود آن تنقیه با دویه است [illegible] بادویه اولیس انبات لحم و ادمال قرحه اگر قرحه را پاک و مستوی یا با غور یابند صرف ادمال بدوائی نمایند که دران سوزش نبود اما در جرب دار از جالی لاذع چاره نباشد و در ابتدا علاج احتیاج بلاذع افتد بعده تدریج بدوائی نمایند که در لذع خفیف تر باشد تا آنکه وقت رویانیدن گوشت برسد و اوفق درین همه آنست که تا ممکن باشد درد نیارد بسبب جذب او مواد را خصوصاً چون آنجا حرارت و التهاب باشد و واجبست که اسباب مانع اندمال را معلوم کنند و آن اسبابیست که شمار آن کردن شد و گفتیم که او آنست که بدان قرحه میل بمرارت کند پس اگر اولاً علاج آنها نکنند بعلاج قرحه کما ینبغی فراغت نیابند بلکه ممکن نبود و بسیار باشد که اصلاح مزاج عضو در اصلاح قرحه کفایت کند و بسا است که قرحه مندمل و نرم بود بر آن گوشت بد بروید و آن فی نفسه بسرخی و کبودی باقی ماند علاج باطلیه [illegible] کرد و اگر دوا آن کیسه مثل [illegible] مثل ارمنی و سرکه و اطلیه چند لیه و کافوریه بریزند سرد کرده و همواره چنین کنند تا آنکه جریح مندمل و تنگ گردد و در قروح شدید الوجع باید که اولا مشغول تسکین وجع شوند و این [illegible] بود مثل روغنها و غیره که معلوم هست و اگر چه آنها مضاد بقروح اند مگر آنکه چون درد ساکن شود طبیب را قدرت علاج باشد و چون تسکین درد کنند تدارک قرحه نمایند و قروح وسخ یعنی چرکناک محتاج به پاک کردن دوا آنست که [illegible] او و آنچه از آن سیلان کند مختلف اللون باشد و کثرت نماید و گاهی [illegible] و گاهی بمرارت و مراهم پاک کرده میشود و چون پاک نکنند با آفات دواهای مرهم تا هر آن ممکن نباشد خصوصاً از مرارت پس واجبست که پاک کنند پس گوشت برویانند و در دوای منقی جلا بسیار بود و جلای منبت لحم اندک بود چنانچه دانسته اند و گاهی گوشت ردی بروید پس احتیاج تا کل آن بدوای حاد افتد و از خارج بمرارت طلا کنند بعد از آن قلع او بدوائی کنند که بدان قلع خشک ریشه کرده میشود پس علاج کنند و ایضاً این طریق علاج ما برای ناصورها ست مگر آنکه در آنها محتاج بقلع خرف آنها بیش از آنچه آنها میشویم و دوای واحد بحسب بعض ابدان منبت لحم و بحسب بعض آن اکال شدید الجلا بود و چون آن بدن بسیار نرم باشد و بعض آن غیر جالی و غیر منبت بود و لهذا احتیاج دوا در بدنی بسوی تقویت او افتد یا بزیاده کردن وزن او یا بکم کردن روغن او یا با اضافه دوای دیگر در آن [illegible] و جلا باشد و در بدن دیگر بقیاس آن اکال بود پس احتیاج شود بکم نمودن از وزن او یا زیاده کردن در روغن او یا اضافه کردن بعض قوابض [illegible] دوای او قوی سازند آنست که اندمال او عسیر بود و واجبست که دوا بر قرحه تا سه روز بدارند بعده بکشایند چه اگر قبل این دور کنند عمل خود نکند و لازم است که روغن از قروح دور دارند و اگر چاره نباشد روغن بید انجیر و روغن مورد و روغن مصطکی بکار برند و چون قرحه صرف باقی باشد و عضو حامل القرحه حساس بود لازم است که نرمی در علاج و وضع ادویه بران و استعمال بندش و غیره بعمل آرند و از دردمند کردن او بدوای قوی حذر کنند و اما در عضو بلید الحس از علاج واجب توقف نباید کرد و عضو باطن و شریف الخطر و کثیر النفع و قابل آفات بسرعت از قبیل عضو حساس در حکم اوست و اضداد آنها از باب غیر حساس یا ضعیف آنست و از ینجاست که قروح باطنی متحمل نمیشوند مثل زنگار و مانند آن و خصوصاً آنچه نوشیده شود و اکثر بمغریات مثل کتیرا و صمغ محتاج بود و آنچه بدان خمیر کرده شود محتاج بیان جرم باشد و از تدبیر صواب در علاج قروح ساکن داشتن اعضای آنهاست و تحریک بحرکت آهسته و در ابتدا مضرت کمتر دارد از آنکه بعد از ابتدا حرکت سخت کنند و خصوصاً در بدن ردی الاخلاط و واجبست که در علاج قروح احتیاج اینچنین کنند که از تجاور او التحام میان دو عضو متجاورین واقع شود مثل التصاق که واقع شود میان پلک چشم و میان هر دو پلک و میان دو انگشت و کهوف و مجاری سریع الاستحاله بسوی عصبیت و قروح مجاور شرایین و اورده بزرگ مؤدی بود بسیلان خون که مجاور او باشد مثل کنج ران و بغل و لیس گوش گردد چنانچه جرب مانند آن از آنچه مذکور شد و بعینه بدین سبب مؤدی میگردد خصوصاً چون بدن ردی ممتلی فضول باشد و درین هنگام در داشتن او نماید و مؤدی بقرحه گردد پس واجبست که علاج آن اولا بتنقیه بدن نمایند بدانچه در باب او مذکور شد و تا تنقیه [illegible] حادث در لحم نکرده نکنند امید علاج قرحه نباید داشت و احتیاج افتد در مثل این بحفظ قرحه از اذیت بیا سلیقون و مانند آن اگر بدن پاک باشد و میان آن و میان عضو [illegible] بسوی قرحه بهر حال بسازند و واجبست که وصیت جامع نشنوند و آن اینست که [illegible] که آنچه بدان معالجه قرحه کنند یا موافق بود یا غیر موافق پس موافق

اگر فی الحال نفع نکند همراه او مضرت نباشد و غیر موافق یا مخالف بود بنابر آنکه ضعیف تر باشد و دلالت کند بران زیادتی چیزیکه آن ضد متوقع از انست از تجفیف
یا تنقیه و یا غیر آن از غیر فساد دیگر پس واجب بود که در قوت او افزایند و یا مخالف بود بوجوه دیگر مثل آنکه تسخین او فوق آن بود که بسوی آن احتیاج باشد پس
سرخی و التهاب حادث شود و محتاج بکم کردن قوت آن گردد و تسکین التهاب او دران وقت مرهم مبرد کنند و یا بدرات میل بسیاهی و تیرگی نماید پس اینکه آن تبرید
او میکنند و یا تسخین او بقدر محتاج الیه نباشد پس احتیاج بزیاده کردن در قوت سخونت نمایند و یا تر بل او نماید پس حاجت بزیاده کردن در قوت قوابض و مجففات
مثل گلنار و مازو و مانند آن افتد و یا تجفیف نماید پس احتیاج بتدارک تجفیف آن گردد بدانچه ذکر کرده شود و یا آنرا بخورد و غائر گرداند چنانچه بیان کرده شود
پس حاجت بشکستن قوت جلای او شود و بسیار باشد که دوا موافقت نکند بهر آنکه مزاج مریض مفرط در کدام باب باشد پس احتیاج افتد بدوائیکه در ضد
آن باب قوی باشد حتی که اعاده او بمزاج او نماید و یا ضعیف در باب موافقت او باشد ابو سهل گوید که جمیع قروح خالی ازان نیست که یا علت آن چیزی از
جوهر اعضا نرود و قرحه که همچنین باشد آن شق مفرد صرف باشد و آن محتاج بجمع و ضم یک جزو او بدیگری باشد فقط و اگر شق عظیم باشد مع ذلک محتاج بدوای
مجفف بود و یا با قرحه چیزی از جوهر عضو برود و این هم خالی ازان نیست که یا جلد تنها باشد و یا لحم تنها و یا جلد و لحم هر دو اما رفتن جلد تنها محتاج باشیائی باشد
که ادمال و تختیم قرحه نماید اعنی چیزهائیکه سطح ظاهر از لحم بسوی صلابت تغیر دهد حتی که قائم مقام جلد گردد و اشیائیکه این فعل کنند بعضی ازان بنفسه این فعل
نماید مثل ادویه قابضه چون مازو و پوست انار و بعضی ازان این فعل بالطریق عرض کند بمنزله ادویه حاده چون زنگار و قلقطار و آما رفتن گوشت تنها در ابتدای
امر محتاج بادویه باشد که گوشت را برویاند بعد ازان بادویه که گوشت را بجلد الصاق نماید و آما رفتن گوشت و جلد هر دو اولا محتاج بعلاج از اشیائی باشد که
گوشت برویاند بعد ازان بچیزهائیکه اندمال نماید و دوای حاد مثل زنگار را اگر اندک استعمال نمایند ادمال و تختیم قروح کند و اگر ازان کثرت کنند گوشت را بخورد و قرحه
را غائر گرداند و پیدا شدن گوشت محتاج بماده و فاعل بود و ماده او خون جید است و لهذا می باید که صاحب قرحه را باغذیه مولد خون محمود غذا دهند و مقدار آن
بحسب تمکن قوت بهضم آن باشد و فاعل او طبیعت عضو بود و لهذا سزاوار است که تقویت طبیعت عضوی نمایند که دران احتیاج برویدن گوشت بود و این
بتعدیل مزاج او باشد و هر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند آن مجفف بود مگر آنکه اگر ازان اراده رویانیدن گوشت باشد باید که ادویه که بدان معالجه قرحه کنند در
تجفیف کمتر باشد تا بافراط تجفیف ننماید و از رویانیدن گوشت در قرحه باز ندارد لیکن آنرا تجفیف بمقداری باید که آنچه در قرحه از صدید باشد آنرا خشک نماید
و میباید که با وجود قلت تجفیف خود جلا و غسل دهد تا چرک قرحه پاک گردد و اگر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان اراده الصاق لحم بود باید که تجفیف
او بیشتر از تجفیف دوائی باشد که گوشت را برویاند بهر آنکه برویانیدن گوشت احتیاج نیست بلکه بتجفیف فقط و اگر احتیاج باین افتد بمقدار اندک باشد و باید که
جالی و غاسل نیز نباشد بلکه قابض بود و اگر دوائیکه بدان علاج قرحه کنند از ادویه باشد که بدان اراده ادمال و ختم بود باید که ادویه قروح شدیدتر در تجفیف باشد
و این بهر سخت کردن لحم و گردانیدن او مثل جلد بود و ادویه که گوشت برویاند باید که بیش آنها قریب درجه اول باشد پس اگر همه بدن یا عضویکه دران قرحه است
در مزاج رطب تر باشد و قرحه در رطوبت کم بود باید که علاج از ادویه نمایند که دران یبس کمتر بود مثل آرد جو و آرد باقلا و کندر و اگر بدن یا عضو خشک باشد و قرحه تر
بود یا خلاف این باشد یعنی قرحه خشک و بدن و عضو هر دو رطب بود باید که ادویه متوسط الحال در یبس باشد مانند آرد جو و بیخ سوسن آسمانجونی و اگر بدن یا عضو در یبس
شدیدتر و قرحه رطب تر باشد باید که ادویه شدید الیبس مثل زراوند و شجره جاوشیر بود و قرحه غائر اگر در عضوی معتدل المزاج میان حرارت و برودت باشد باید که
علاج بدوائی نمایند که تجفیف بغیر تسخین یا تبرید کند مثل کندر چون با آرد جو یا آرد باقلا آمیزند و اگر قرحه در عضوی باشد که آنرا حرارت بسیار بود باید که علاج بادویه
مجفف و مبرد نمایند مثل آرد جو یا آرد باقلا و اگر در عضوی باشد که برودت بسیار بود باید که علاج بادویه کنند که تسخین و تجفیف بحسب مقدار برودت او باشد
پس اگر برودت او اندک بود بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه استعمال کنند و اگر برودت او بسیار باشد زراوند و شجره جاوشیر بکار برند مجوسی گوید که قروح متقادمه
را ادمال میکند و ابت کندر هر واحد یک جزو زنگار سدس جزو همه را باریک سایند و موم و روغن گل گداخته آمیزند تا مرهم شود بر موضع طلا کنند که این دوا قوی الادمال است
و گاهی در ابدان نرم مثل زنان و صبیان و خواجه سرایان دوای مجفف بغیر لذع کفایت کند مثل مرداسنگ و شحم سوخته چون باریک سوده بر موضع بپاشند

وگاهی درین کفایت کند نهادن پنبه کهنه بر قرحه و مقدار پنبه هر روز اندک اندک بکاهند تا بچیزی دیگر حاجت نیفتد و قرحه خشک شود و گوشت او سخت گردد و اما ابدان سخت جلد در اندمال قروح آنها حاجت بادویه قوی التجفیف افتد تا بجال طبیعی او بگردانند مثل دوائیکه دران مازو و گلنار و صبر و برگ سوسن و عروق و اقاقیا و زنگار داخل شود و هر قدر که ابدان صلب تر باشند باید که ادویه مجففه قوی تر بود مثل ابدان دهاقین و صیادین صحرا و غیر آنها از ارباب محنت و مشقت و هر باعث در آفتاب به علی هذا القیاس باید که تدبیر قروح و جراحات همچنین باشد چون مفرد سلیم از اعراض بود

علاج قروح صدیدیه

یعنی قرحه‌ایکه ازان زرداب بسیار تراود و شیخ میفرماید که درین قروح احتیاج باستعمال ادویه مجففه بود تا صدید را پاک کند بعد ازان برویانیدن گوشت مشغول شوند پس اگر قروح مترهل باشد بران ادویه رویانیدن گوشت استعمال نکنند چه اگر استعمال آن نمایند عاید و عفن گرداند بسبب ضعف اجسام این قروح بلکه واجبست که اولا تجفیف نمایند یعنی ادویه منقی صدید را استعمال کنند و بعد پاک شدن قرحه ازان ادویه رویانیدن گوشت استعمال نمایند و اگر دوا استعمال کنند و در رطوبت کمی یافته شود و یا زیادتی را و نمایند که دید بر اشند که دوا بجسب آن بدن مجفف نیست پس در تقویت و تجفیف او افزایند دوا و اما نیست او کحلا اندک مثل عسل با ادویه قابضه مثل گلنار و شب یمانی کنند و قوت روغن کم نمایند و روغنی بگیرند که دران تجفیف باشد و ایضا اگر قرحه را ببینند که در حفافت افراط نمود پس از قوای همه این تجفیف و جلا و قبض کم کنند و این وصیت در ادویه منبت لحم قروح یاد دارند و یک چیز غلط نکنند و آن اینست که دوا حالی تر باشد از آنچه می باید پس او عضو را بخورد و گوشت او را رطوبت و از جنس صدید مستحیل گرداند و یا در قوت جلا زیاده بود و قرحه را فایق تر و گرم تر و مشابه تر بقروح منحرف گرداند و مریض بسبب تش ظاهر احساس نماید و بدانند که ادویه مجففه قروح بعضی آنست که آن شدید التبرید باشد مثل بزرالبنج و افیون و بیخ لفاح و بعضی ازان آنست که شدید التسخین باشد مثل زاج و زفت پس طبیب را شاید که بعدیل یکی بدیگر نماید بسبب مقابله مزاج از مرحم و ادویه منقی صدید آن ادویه مجففه قبض مثل شب یمانی و مازو و پوست انار و جفت بلوط کندر و مرداسنگ و آرد جو و پوست او و شقایق النعمان و برگ شجر بعد من و آب برگ جوز بان و قنبر او یکیان یا مطبوخ شراب و دیگر کند ... بسیار کند و شسته از رطوبت بعدا ذیت نماید مرهم جید برای این بگیرند مرداسنگ و مکر تیه پسر که و مرتبه دیگر بیت ... تا آنکه سفید گردد و بیده بگیرند سرو دهنج ذرد و چوب و مازو و گلنار و دم الاخوین و شب یمانی و اقلیمیای فضه اجزا مساوی و باریک بسایند و هر واحد از این اجزا بقدر سدس آن مرهم نمک مذکور باشد و همه را آمیخته بکار برند و بسیار باشد که احتیاج بشستن زرداب سیالات افتد چنانچه در قروح عائره آنرا ذکر خواهیم کرد و ازان آب دریای شور ست و اما آب شب غسل و ردع و تجفیف میکند و این همه ادویه مذکوره ضرر کند اگر با قرحه ورم باشد و آبیکه دران سعد جوش داده باشند تجفیف نیک کند و طبیخ بلیله و بلیله و آمله و طبیخ آزاد درخت و برگ کنار نیز درین باب نیکوست گیلانی مینویسد که این ذرور تجفیف قروح رطبه کند جفت بلوط پنج درم زراوند ... ار درم اصل السوس یکدرم شب یمانی یکدرم گلنار دو درم سفیداب دو درم بسایند و بر قرحه پاشیده ببندند و اکسیر ... قروح را خشک کند و خون جراحات باز دارد نسخه آن سوای زعفران همانست که در نواصیر گذشت ذرور نافع قروح رطبه مرداسنگ برگ سوسن پوست انار زرد چوب همه برابر باریک سائیده بر قروح پاشند ذرور که قرحه را از ریم پاک کند و قروح رطبه را خشک گرداند و گوشت برویاند و خون از جراحات هر موضع باز دارد ابزروت بست درم دم الاخوین کندر هر واحد ده درم ذرور که قرحه را ببرد و خشک کند صبر زرد چوب گلنار مازو مساوی باریک سائیده بر قرحه بپاشند که این بسیار نافع است

علاج قروح وسخه

یعنی ریشهای چرکناک گویند که برگ اصل السوس آمیخته نهادن قروح وسخه را پاک کند و کذا اکلیل الملک درینباب بعسل و کذا مازریون بعسل و کذا پیاز نرگس بکوبند و بعسل و کذا ابن البیطار مینویسد و موم و کذا زنگار مطبوخ بعسل و کذا شستن بآب کبریتی و کذا آس سوخته بعسل و کذا اگر و بقطران سرشته و کذا مسکه و کذا سماق الحجین شستن و کذا ذرور تخم انجره و کذا حجر اسیوس و کذا اقلیمیای نحاسی و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا اطریلال هر واحد قرحه وسخه را پاک و به سازد و آب برگ نیب بعسل و اندکی شب یمانی با نمک آمیخته پارچه بدان آلوده نهادن نیز برای پاک کردن چرک آن سهولست ذرور که قرحه پاک کند نشاسته نیم درم انزروت مربی سپیده هر یک شش درم تنها یا بسفیدی بیضه حل کرده یا بشیاف ابیض و شیاف ابار

مخلوط کرده استعمال نمایند و اگر انزروت و عسل هر دو برابر با هم بسایند و با عسل را جوش دهند تا آنکه غلیظ گردد پس انزروت سوده آمیزند جهت تنقیهٔ جراحت
و سحج و امتصاص ریم بتمامه مجرب است مرهم زرد که جهت پاک کردن چرک و گوشت مردار و پر کردن زخم قعردار از مجربات است اجود سنگ بصری کات سفید کمیله
نیله توتیه سوخته مرداسنگ هر یک پنج ماشه موم زرد دو دام روغن کنجد چهار دام بدستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند پس بکار برند شیخ میفرماید
که در قروح و سحج واجب است که ادویهٔ جالیه استعمال کنند و از اول ابتدا بدوائی نمایند که آن قویتر و لاذع تر باشد چنانچه در قانون علاج قروح گفتیم بعد از آن تدریج
بمثل شیطرج و زراوند و عسل و اندک سرکه کنند و ایضاً علک البطم بمثل روغن گل یا روغن گاو و ایضاً بیخ سوسن با عسل و ایضاً آرد کرسنه و شیشه جاوشیر و از مرکبات
مرهم هندی و مرهم سبز همه زنگاری مفرد یا مخلوط باشق و باسلیقون و مراهم قیسوریه و مرهم مرتب با آرد کرسنه و مرهم ملح و قرص اسود و قرص اخضر معروف
بقرلوجانیس و از ادویهٔ نافعه جفاف ابیست که بگیرند دردی زیت و عسل و شب یمانی مساوی و یا بگیرند سفیداب و جعده مساوی و چون چرک استعداد نماید برگ
فراسیون بعسل نفع کند و از اضمدهٔ جیده زیتون مملح است و گاهی درینجا نیز حاجت افتد باستعمال چیزیکه از سیالات بشویند چنانچه در علاج قروح فائده
خواهیم گفت و این همه مضر بود اگر ورم باشد ابن الیاس مجوسی گویند که چون در قرحه چرک و ریم بسیار باشد محتاج باستفراغ بدن بمطبوخ هلیله یا بمطبوخ فواکه
یا بشربت ورد یا قرص بنفشه باشد بحسب چیزیکه بسوی قرحه در کمیت و کیفیت سیلان کند و بحسب احتمال قوت مریض و ضعف او و از اغذیهٔ مرطبه و سکنجبین
غذا احتراز نمایند و باغذیهٔ لطیفهٔ مجففه مثل کبک و دراج و تیهو بریان غذا سازند و بس بایست که حاجت بمراهم جالیهٔ مجففه افتد مثل مرهم مرتب از مرداسنگ و زردچوبه
مربی با سرکه و زیت و اگر سیلان و رطوبت بسیار باشد مازو و گلنار و شب یمانی و اقلیمیای فضه هر واحد بقدر حاجت بسوی تجفیف در آن زیاده کنند و جالینوس
ذکر کرده که عسل تنها درین کافی است بتنقیهٔ قرحه و مرهم زنگار نیز راوند درین باب نافع است و یا این مرهم بسازند که ادمال قروح و تجفیف آن نماید مرداسنگ و برگ
سوسن مازو هر واحد ده درم پوست انار و زردچوبه هر واحد پنج درم همه را باریک سائیده بر قرحه پاشند و یا بگیرند مازو و گلنار و مر مساوی و باریک کوفته بیخته
استعمال کنند خجندی گوید که اگر ریم بسیار باشد حاجت بحقنهای لینه و فتائل یا بمطبوخ فواکه یا بمطبوخ که در آن خیارشنبر و سنا و گلقند باشد یا بحبی از حبوب
افتد بحسب قوت مریض و ضعف او و اجزای مرهم مثل مجففت که در قول ابن الیاس گذشت بقیروطی از روغن گل و اندک موم مخلوط ساخته مرهم سازند و غیر
مخلوط بقیروطی پاشیدن قویتر در تجفیف باشد شور مجففت قرحه مازو و گلنار مر شیح سوخته برابر سائیده بر قرحه پاشند شور قوی التجفیف که در ابدان
صلبه نافع است مازو و گلنار اقلیمیای فضه شب یمانی برگ سوسن مساوی و اندکی زنگار سائیده استعمال کنند گیلانی گوید که این دوا قرحه پر چرک را نافع است
بگیرند بیخ سوسن و فراسیون خشک و زراوند هر واحد هشت درم آرد کرسنه هفده درم این دوا را خشک و یا با عسل استعمال کنند و ایضاً در مجربات خود نوشته
که این مرهم زنگار بنهایت نافع است هرگاه خواهند که جراحت را از چرک پاک کنند بگیرند اندکی ازین مرهم و موم و روغن مخلوط کرده بر جراحت بگذارند که پاک کند و اگر
بتکرار احتیاج افتد و خواهند که بهمین مرهم علاج کنند هر روز قدری از مرهم بیفزایند و موم و روغن کمتر کنند تا تیز گردد و گوشت فاسد را بخورد و چون صاف
شود موم و روغن بیفزایند و از مقدار مرهم چیزی کم کنند تا جراحت زود نیک شود و بگیرند روغن گل یا روغن دیودار یا روغن کنجد هر کدام که باشد بیست مثقال
و موم پنج مثقال بر آتش بگدازند و بر هم زنند چون گرمی آن کمتر شود چهار مثقال زنگار باریک سوده بچه آمیزند و بر هم زنند تا مخلوط شود و وقت حاجت اندکی
ازین مرهم با قدری موم و روغن مخلوط کرده بر جراحت گذارند مجرب است بعضی متاخرین مینویسند که این مرهم زنگار جراحت باصلاح آرد و قرحه پاک کند
زنگار کندر هر واحد یکنیم دام کنده بهروزه سه دام موم سفید روغن کنجد هر یک بوزن چهار فلوس اول موم و کنده بهروزه بگدازند و صاف نموده برگ نیم سائیده
قرص ساخته در روغن مذکور سوخته صاف کرده زنگار و کندر سائیده آمیزند ایضاً که زخم را از چرک پاک کند نیله توتیه نیم دام زاج یکدام قند نیم دام زنگار
پانزده ماشه روغن کنجد دو نیم دام موم سفید یکدام نیله توتیه و زاج و زنگار را سرمه ساکرده روغن و موم و بهروزه را بر آتش بگدازند پس ادویهٔ سحوقه اندک اندک
انداخته بچوب حرکت دهند که خوب با هم مخلوط گردد بر پارچه مالیده بر زخم گذارند زخم را از چرک پاک کرده مرهم سازند مرهم مجرب که چرک دور کند و گوشت برویاند سهاگه
و نیم ماشه بر ال شکن یا ماشه موم قسم اول ده ماشه و نیم روغن کنجد چهار دام تکمیه تیب بقدر دو دام نیله توتیه سه ماشه روغن را گرم نموده تکمیه تیب را در آن

سوخته دور کنند وموم دران اندازند پس رال پس سهاگه را برشته بیندازند واز آتش فرو گرفته نیله تهوتهه انداخته بکار برند

علاج قروح غائره وکهوف ومخابی

شیخ الرئیس وگیلانی مینویسند که در علاج این قروح احتیاج بپر کردن گوشت آن افتد واین حاصل نشود مگر بتکثیر غذا وخون وباید که درین علاج آن رعایت حال هضم کنند فلهذا سزاوار آنست که مقدار ماکول بقدر هضم باشد ودر اکثر ام مقدار آن کمتر از مقدار زمانه صحت باشد چه هضم لابد بمرض ضعیف شود پس طبیب محتاج شود برای هضم بتقلیل مقدار غذا وبرای تولید لحم بتکثیر غذا واین بطریقی ممکن بود که اغتذا بچیزی نمایند که مقدار قلیل او غذای کثیر دهد تا بسبب قلت مقدار او هضم جید باشد وبسبب کثرت تغذیه او خون زیاده پیدا شود وهمچنین غذا مانند لحوم خفیفه ست ودرین قروح احتیاج با دویه [illegible] بتجفیف وتنقیه هر دو افتد پس دوا با وجود بودن او منبت لحم جالی منقی نیز باشد وواجب ست که وضع این قروح وضعی باشد که دران صدید محتبس نگردد بلکه ازان سیلان کند پس اگر اتفاقا این وضع یابند ودران بیخ قروح از عضو بسوی فوق ودهان او بسوی سفل باشد بهتر ست واگر بخلاف این باشد والسان را تغییر وضع قعر بتکلف نصب غیر طبیعی ممکن بود بعمل آرد واگر این ممکن نباشد لابد ست از شق قرحه بسوی بیخ او بشق مستقصی که کهف باقی نماند یا از احداث سبیل ومنفذ در بیخ او غیر دهان او بعمل درست ودرین حال عضو را تامل نمایند که آیا ازین عمل خطر بدان حادث شود یا نه پس هرگاه این کار کنند قرحه را رباط ببندند باین طور که ابتدا از دهان او کنند وانتها بسوی بیخ که آنرا کشاده کرده اند ودر اول بخلاف این وبستن محکم در طرف بلند در هر دو وجه کنند وبندش چنان نشاید که بجدی درد آوردن عضو وورم کردن آن رسد وسزاوارست که شگاف باسفل از جانب صحیح دیگر کنند وماده را افشارند ودر اخراج آن مبالغه کنند ومی باید که در مثل این وقت عنایت بتغذیه مریض نمایند باین طور که اغذیه او لطیف صالح الجوهر باشد ودران جلا بود وایضا اهتمام بتقویت جگر او نمایند که آن محیل غذا بگوشت بعده پس از شگاف بالای قرحه تا موضع شگاف ببندند بعد ازان اگر بینند که در قرحه رطوبات باقیمانده چیزیکه در او جلا وتقویت باشد مثل عسل در شراب عفص گداخته یا با آب انار وشراب مذکور یا آب دریای شور وشراب مذکور دران ریز نمایند واگر بسوی آن ماده فرود آید اولا تنقیه بدن ازان ماده کنند بعد ازان اصلاح غذای علیل نمایند بطریقیکه مذکور شد پس دران آبیکه شب یمانی اندران گداخته باشند وشراب عفص دران اضافه کنند بر رفائد رسانند وحوالی قرحه بچیزیکه دران تقویت وتکثیف باشد طلا نمایند تا انصباب ماده بسوی آن کم گردد واگر طبیب را شگافتن آن ممکن نبود وبستن وادخال فتیلها بادویه منبته منقیه که بتنقیه خود انبات او را بسبب قوت یکدیگر باطل نکند اشتغال نماید ومن مرهم رسل را تجربه کردم جید بالغ النفع یافتم سیدارات نجاح می بخشد وچون قنطوریون راسود وبر نمایند بسیار عجیب ست پس سوقنطوریون پس ایرسا پس آرد کرسنه وچون تدارک مخابی نکنند دران جلد نیک ملتصق نشود ولیکن ممکن ست که جلد خشک گردد ولزوم مشابه جلد صحیح نماید وقروح غائره وکهوف ومخابی را ادویه بتنقیه بالغ نمیکنند چه دران گوشت میرویند مگر آنکه دران سیالات غسال بر رفادات باحتمال رسانند وخصوصا چون شکل او چنان بود که در تنقیه آن نصب وعصر از بندش کفایت کند چنانچه بیان او کردیم وعسل از غسالات ست وخصوصا ممزوج بشراب وآب خاکستر غسال قویست قروح قلیل الوضر متحمل آن نشوند وآب دریای شور قریب آنست که آن غسل وتجفیف نماید وآب شبی غسال ست ومع ذلک مانع ریختن مواد بسوی عضو ست پس اگر ورم باشد چیزی ازینها صلاحیت ندارد ونه شراب ودرین قروح واجب ست که بران بالای ادویه در رباط او خرقه تا طوخ بچیزیکه عضو محتاج بسوی آن در صلاح واعتدال مزاج خود باشد واحتیاج بسوی آن در مقاومت گرمی وتیزی مراهم مستعمله از داخل بود ببندند تا بر دهان قرحه خرقه دیگر مطلی بدوائی باشد که واجب بود ودلیل بر التصاق قرحه قلت سیلان ماده ولحمانیت اسافل ست وگاهی ازان بندش وقوت در ارطوبات بسیار یکبارگی بانعصار بر آید پس چون خشک گردد وبپیوندد مسیحی گوید که قرحه غائره اگر واسع باشد آنرا غور وکهف نامند واگر تنگ صلب کثیر الوسخ باشد ناصور گویند وقرحه که آنرا غور وکهف خوانند باید که علاج آن باشیای منبت لحم کنند ودران بر رفادات ریزند واز مراهم آنچه منقی قروح ومنبت لحم باشد بروغن گل گداخته استعمال نمایند مثل مرهم مرتب بکاغذ سوخته بعد ازان چون گوشت بمقدار معتدل دران بروید تا جایی منقی آن علاج کنند تا بدان اصلاح یابد ومستعد اندمال گردد ودرین قرحه رافقه ماء العسل بعمل آرند که آن تنقیه وغسل زرداب کند ودران راه کنند تا ازان

صدید مجتمع در قرحه سائل شود و بعد از آن در آخر امر باشیایی که لحم را بجلا والصاق نماید علاج کنند بعد از آنکه اولا بشراب معتدل بشویند بعده از مراهم که تجفیف در شدید تر و در اجزا الطف تر باشد گرد اگرد آن بنهند تا بسوی باطن آن غوص کند بغیر آنکه او را سوزش باشد پس گرد کهف خرقهٔ بزرگ که بر آن مشتمل گردد مطلی بیکی از مراهم بپیچند و بر دهان کهف همان خرقه بدان مرهم طلا کرده بگذارند بعده چون مرهم بنهند بالایش اسفنج نو نرم بشراب یا سکنجبین تر کرده بگذارند و موضع را بر باطیکه ابتدای او از اقصی کهف و قعر او باشد ببندند و در اینجا بندش محکم بود و بستنهای او نزد یک دهان کهف باشد و در اینجا بندش سست بود تا صدید مجتمع در قرحه بدان از سیلان منع نکند و نیز باید که چون علاج قرحهٔ مکهفه بدستور مسطور کنند مرهم بطوریکه مذکور شد از گرد موضع شکهف قلع نکنند تا آنکه کهف بر گردد و جلد با گوشت بچسپد و علامت والبرپیشدن کهف والتصاق جلد آنست که آنچه از قرحه سائل شود بسیار نباشد و غیر نضیج باشد بلکه قلیل النضیج بود و با آن درد و ورم نباشد و نه ضامر بود و در دهان قرحه هیچ نهیک ظاهر شود و رباط باید که در هر سه روز یکمرتبه بگشایند و اسفنج و خرقهٔ صغیر که بر دهان قرحه بود تبدیل نمایند تا آنچه از صدید اندران جمع شود سیلان کند و لهذا سزاوار نیست که آن خرقه چسپیده بفم قرحه نباشد بلکه بران معلق باشد و چون بر قرحهٔ متکهفه دوائی مل نهند نظر کنند بصدیدی که از قرحه سیلان کند و تفتیش باید پس اگر در روز اول سائل شود التحام قرحه بعید نبود بهر آنکه گاهی سیلان او از دوائی بود که از گوشت رطوبت زیاده بیفشارد و اگر در روز سوم یا چهارم سائل شود قرحهٔ متکهفه ملتحم نگردد ابن الیاس و خجندی گویند که اگر در قرحه غور باشد احتیاج بتجفیف قوی تر و ذرور بالغ در تجفیف و مراهم ملحمه مدمله افتد مثل ذرور معمول از صبر و مر و کندر و دم الاخوین و مرهم مرتب از مرداسنگ باین طور که بگیرند مرداسنگ دو درم و یا ریک بسایند و بران ربع رطل روغن زیتون انداخته بپزند و حرکت دهند تا متحلل و غلیظ گردد بعده بران دم الاخوین قند و انزروت و کندر و بیخ سوسن آسمانجونی هر واحد دو درم باریک سائیده اندازند و حرکت دهند تا غلیظ گردد و اگر دهان قرحه تنگ باشد مراهم را بفتیله دران داخل کنند و واجب است که دهان او ملتحم نشود و هنوز غور باقی بود و بران پنبه بروغن آلوده نهند صفت مرهم قوی التجفیف نافع قرحهٔ غائره مرداسنگ سوده بزیت و سرکه در هاون بسایند تا سطبر و سفید گردد بعده بران گلنار و مازو و زراوند و چوب و مس سوخته و دم الاخوین و اسرنج و شب یمانی و اقلیمیای فضه مساوی جمله بقدر ربع مرداسنگ انداخته بسایند تا هموار گردد و بر قرحه و جراحت از صبح تا آخر روز لازم نمایند سویدی گوید که کندر اندمال قروح عمیقه کند و طلای زراوند بعسل گوشت در قروح عمیقه برویاند و کذا بیخ سوسن و کذا ذرور او تنها و کذا عسل و زرفت رطب بپزند تا آنکه قوام او غلیظ گردد قروح غائره را نفع کند و کذا ذرور دار شیشعان و کذا ذرور ایرسا و کذا اکلیل الملک مجرب است و کذا گلنار و کذا مصطکی و شرب طبیخ او و کذا ذرور اشنه و کذا اقاقیا و کذا اسفنج سوخته بعسل و کذا اسود بیحان و کذا نیل هندی و کذا پیاز نرگس سوده بعسل سرشته و کذا قیشور سوخته و کذا اتنیج و کذا ابهل و کذا برادهٔ آبنوس و کذا توبال مس و کذا گل سرخ و کذا انزروت و کذا اشنه و نطول طبیخ برگ مصطکی و زراوند مرحرج شعیر نیز نافع قروح عمیقه است ذکاء الله خان مینویسند که این روغن بلادر زخم قعردار عمیق که زخم آن بیشتر دفع کند بلادر هفت دانه را در نیم پاو روغن کنجد بسوزند پس دور کرده دو درم سنگ جراحت سائیده آمیخته نگاهدارند و اگر قدری بود در داخل ساززند نافع و سریع العمل گردد باید که وقت حاجت با پر مرغ گرفته آهسته بر زخم تقطیر نمایند

علاج قروح دیدانی

گاهی در قروح کرم کوچک سفید که سر آنها سیاه بود پیدا شود و سبب تولد این کرم عفونتی است که در رطوبت باشد و استعداد او از مزاج برای قبول حیات پس آن کرم با فنای رطوبت بنابر اغتذای خود از آن قرحه را نفع کند و از آن کرم اکال و حکه عارض شود و از قرحه زرد آب و خون سیلان نماید و گاهی از نشستن مگس بر قرحه کرم متولد شود با جمله بهر کشتن کرم هرچه در علاج صداع دودی مسطور شد بکار برند و بعد استعمال دوا چند ساعت زخم را چنان بندند که هوا بکرم نرسد جرجانی گوید قرحه که تر بود و عفونت پذیرفته و کنده شده باشد دران کرم افتد بدین سبب علاج او بچیزهای خشک کننده باید کرد و چون نخالهٔ الجیم بسرکه یا بسکنجبین سوده و اول بشراب یا بعسل بشویند و برگ سرو و جوز آن و خاکستر کدوی خشک و خاکستر پوست خیار و خاکستر شبت و پشم چرک آلود سوخته و بارتنگ با بیست و جوهر خشک کننده است و آنچه کرم را بکشد و تولد آن منع کند طبیخ افسنتین است و طبیخ قنطوریون و طبیخ فراسیون بدین طور ... نهند

وافسنتین بسایند و با نمک آمیخته ذرور کنند و اگر این ذرور بشراب تر کنند و طلا سازند صواب بود و آب برگ کبر با شراب یا با سقمونیا کرم را بکشد
و اگر با این آبها زراوند و قنطوریون غلیظ و بیخ درخت جاوشیر بیامیزند سخت موافق بود و شیخ نفیس فرماید که از اشیای نافعه برای کرم قروح عصاره قنه و بیخ سوسن است و ادویه
که در باب کرم گوش گفتیم و بعض متاخرین مینویسند که شستن زخم بمطبوخ افتیمون و پاشیدن فراسیون و قنطوریون و نمک کشنده کرم است و چکانیدن روغن
تنها یا از بیخ دران سوده در کشتن کرم عجیب است و این مرهم مجرب اورام و کشنده کرم زخم است صبر و ازنگار چوب بارزد توتیای سبز بسباذی همه را بروغن زیت کم کم
انداخته بسایند تا بقوام مرهم آید و اگر خواهند که قوی تر شود قدری سم الفار اضافه کنند و این مرهم ذیکامالی زخم آدمی و اسپ زود به سازد و کرم بکشد و مگس بر زخم نشیند
گوگل بینسیه صابون رال با بیخ خرد ذیکامالی موم سفید روغن کنجد هر یک بمقداری مناسب بگیرند و مرهم سازند

انبات اللحم در قروح

شیخ الرئیس مینویسد واجب است که برویانیدن گوشت نیز دازند تا آنکه قرحه پاک شود و غذا بسوی آن جذب نمایند اگر کم باشد بدان متصل نشود پس گاه پاک شود
هر دوای لذاع و حالی لنتوت دور دارند قروح هر نوع و هر جا که باشد و لازم است که در استعمال ادویه رویانندهٔ لحم رعایت وصایای مذکوره بعد از آنکه از افراط رطوبت
یا افزونی خشکی ظاهر شود باید کرد پس آنچه در باب قروح صدید گفتیم بعمل آرند از آنجهت که تنقیهٔ قروح رطب کند یا خشک شد باید التجفیف گردد یا که از آنجهت
که گوشتیکه بروید اگر شدید الرطوبت یا اندک خشک باشد و از آنچه خشکی او کم کند سائل کردن او بزیادتی در روغن موم او ست اگر مرهم باشد و از آنچه در تجفیف
او زیاده کند اینست که غلیظ و خاثر گرداند و دهنیت او کم کرده شود و در آن ادویه مثل عسل زیاده کنند و انبات اللحم دران مرهم موافق تر و لطیف تر باشد و بندر وات
مشکل تر و سریع تر بود و گاهی گوشت سخت شود پس صواب آن باشد که ذرور بپاشند و بمرهم بپوشند و شراب خصوصا قابض دوای جید تجفیف قروح است بسبب آنکه
غسل و تنقیه و تجفیف و تقویت نماید ادویه رویاننده را باب جدا جانب کردیم و از خیار آنها اندکی اینجا بیان کنیم و اولی باین موضع ست و اوست سوخته است و انزروت و غری السمک و حلزون
سوده و قیبال شالوقان ابار سوخته و وج و بنجاسف لوف و سعد و خصوصا ایرسا خصوصا ... ناقع است و زاج سوخته عجیب است در تجفیف و اندمال آن

علاج قروح متآکله

فصد کنند و مسهل بارد دهند و بعد تبدیل سکنجبین ساده یا آب انار ترش نوشانند و زلو گرد اگرد قرحه چسپانند و عضو را در آب سرد گذارند یا پارچه با آب مورد و گلاب تر
ساخته بر برف سرد کرده بران نهند و شراب بسرکه ممزوج نفع دارد و این ضماد مفید است عدس مقشر پوست انار ترش تخم گل برگ مورد برگ حماض گل ارمنی کوفته
بیخته بسرکه ضماد نمایند و برگ بارتنگ و آرد جو و برگ زیتون باریک سوده بگلاب طلا کردن سودمند است و اگر به نشود قطع نمایند شیخ و گیلانی مینویسند که
قانون کلی در علاج قروح متآکله و خبیثه اینست که تنقیهٔ بدن کنند و با تنقیهٔ عضو اگر بدن پاک باشد بحجامت و چسپانیدن زلو بران و تبدیل مزاج او
باطلیه و اصلاح غذا نمایند و اگر بدن پاک نباشد اولا بفصد تنقیه کنند بعد از آن تنقیهٔ صفرا بمسهل آن و نوشیدن ماء الفواکه یا آب انار بزیره صبح یا با توت شیره
در سینه صندل بگلاب سوده مع قدری کافور طلا کنند بعد از آن قرحه را بدردی شراب مکرر طلا نمایند بعده مرهم سفیداب
و یا سنگ بصری و مرداسنگ و کاغذ سوخته و مامیران و خاکستر مس که وقت گداختن آن بالائیش می آید و خاکستر توتیه مس بسرکه سرشته طلا کنند و غذا
حصرمیه و سماقیه و ریباسیه و رمانیه و انبر باریسیه و اجاصیه و عدسیه و کشکیه و حجیه و اسفاناخیه بگوشت بچه ماکیان یا بزغاله یا ماهی کوچک سازند
و بباید که اقدام باین همه تدابیر بغیر تاخیر و بدون مدافعت کنند و تنقیهٔ بدن و عضو اولی بوجوب تقدیم از اصلاح غذا و غیره است و مدافعت دران
از آنجمله است که در مداومت او افزاید و گاهی فراخی تا کل بقطع عضو محتاج گرداند بسبب آنکه فساد قرحه بعضو دیگر و بقلب متادی نشود و قرحه متآکله را اگر
با آن عفونت نباشد نفع میکند تنطیل بآب سرد و آب مورد و گلاب و آب عصی الراعی و شراب قابض اگر حرارت نباشد و سرکه ممزوج بگلاب یا با آب ساده بسیار اگر
حرارت باشد و مانند اینها از آبهای سرد مجففه و اگر آنجا عفونت باشد آب دریای شور و غیر آن که عنقریب در علاج قروح متعفنه گوئیم استعمال کنند
بعد از ان بهتر علاج آن استعمال قوابض مجففه مبرده است مثل پوست انار و عدس مقشر و برگ شجر مصطکی و تخم گل و مشک ... الآس و بلوط

که دران ایام ... باشد و امثال این را ... مانند آن ... و همچنین ... حیاض و ... یا تضمید گل ... بسرکه یا سکنجبین ... یا کندر ... خشک ... یا زنگار ...

تعلیم

اکثر اطبا قرحهٔ آکله را در مبحث اورام ذکر کرده اند مؤلف را بیان جمیع اقوال ایشان بالاستیفا در اینجا انسب نمود و شیخ الرئیس نیز در اینجا در ذیل علاج غانغرایا نوشته که از ادویهٔ نافعهٔ آکله اینست که بگیرند زنگار و شب یمانی و عسل مساوی و بدان لطوخ سازند که این منع کند و متعفن را اسقاط نماید و عضو قریب او را نگاهدارد و پس اگر از حال ورم و حال فساد در نگذشته تجاوز کند و در ترهل و ترطب اندک آغاز نماید و این طریق اخذ او در تعفن است درین صورت لازم بود که بران زراوند مدحرج و مازو مساوی سوده بپاشند تا بدان خشک گردد و همچنین زاج و قلقطار نیز نیکوست خصوصاً با سرکه و طلای برگ جوز و همچنین قثاء الحمار یا عصارهٔ او پس اگر بعض لحم فاسد گردد او را قطع کنند یا اسقاط نمایند مثل اقراص اندرون و قوی تر از ان قلقدیقون است و هرگاه طبقهٔ از ان ساقط گردد بروغن گاو تدارک او کنند و بران نهند بعده باقی را ساقط کنند تا آنکه بلحم صحیح برسد و پاشیدن زاج سرخ بر ترهل و تعفن نیکوست و هرگاه عفونت ظاهر شود در قطع درنگ نکنند والا کار دراز گردد و هرگاه ورم گرد تعفن عظیم پذیرد برای آن بست جو با سپیج ستوده اند و نزد من این خوب نیست بلکه واجب است که استعمال مثل این بر موضع صحیح باشد تا از ان منع کند و در دیگر جا و هرگاه عضو یکه متعفن شود قطع کنند باید که گرداگرد او داغ نهند با آتش و این حزم است و یا با ادویهٔ کاویه ... و اعضای ... برای تعفن بسبب گرمی او و مجاورت فضول ... بسوی آن مثل ... و در کلام ما ... باید ... صحبت خواهند یافت ... برگ ... خشک که در ابتدای ... باشند چون ... باشند در ... است و ... و پوست انار و مازو و سماق اندرانی مثل غبار سوده و ده روز متواتر بر آکله پاشیدن ... است ... و سماق و پوست ... در کوزه سوخته خاکستر او پاشیدن نیز مجرب است و کذا روغن گل و ... سفید و موم زرد مرهم ساخته آکله را ... سوده ... آکله مجرب و ضماد و شرب حی العالم و طلای روغن جوز کهنه و کذا گل ارمنی و صندل سرخ و کذا ... و کذا آرد باقلا ... و کذا زاج سرخ ... و کذا توتیای ... آب ... آمیخته و کذا ... و کذا ... و کذا شراب ... و کذا ... و کذا ... مطبوخ ... پوست ... اکلیل الملک و پوست انار ترش و عسل ... و کذا آب ... و کذا برگ عناب و عسل پخته تا بقوام آید ... و کذا ... سداب خشک و کذا برگ گز و کذا شیح ارمنی یا جبلی و کذا البسد و کذا ... زرد و کذا ... و کذا قاقیا و کذا اسفیداج ... و کذا گل ... در انبوبهٔ قصب سبز کرده و بران کتان پیچیده در آتش ملایم سوخته ... مثل غبار سوده و کذا برگ عناب ... سوده و کذا ... آکله بسرکه نیز و کذا ... ضماد ... تازه آمیخته ... ضماد سماق ... و شرب ... برگ ... سوده در مرهم آکله و تقطیر زهرهٔ ... نافع آکله است جرجانی گوید که تدبیر ریش متآکل تنقیه بفصد و مسهل صفرا است و هر ... آب ... شربتهای ترش و قرص کافور دادن ... اغذیه مائل بتری و سردی دادن پس ... حوالی آن برافگندن تا ماده ... نشود و بسیار باشد که حاجت آید که قرحه را با ... بردارند یا آن عضو را از تن جدا کنند تا تباهی بعضوی دیگر نرسد و عضو را در آب ... باید نهاد و باقی ادویهٔ نطول و ضماد همانست که در قول شیخ گذشت ابو منصور گوید که آکله قرحه ایست که ابتدا کند و ... ماده مفرط الحدة و الحرارة است و علاج او اینست که با آتش داغ دهند و یا گوشت ... صحیح قطع کنند و ... دوای حاد ... باشند و حوالی آن بگل ارمنی و سرکه طلا کنند و اگر سیاه شود و سیاهی ... گردد ... جوش کرده بروغن گاو ... تا سیاهی ساقط شود ... این دوا کنند تا آنکه ... پاک شود ... بسرکه و آب ... و ... گوشت کنند ... این مرض کند ... اسهال صفرا و استعمال سرکه ... و آب عنب الثعلب مانند آن

از ادویه مبرده و مدره هست و بولس گفته که چون اکله را داغ دهند بنقره و مس به بهند ابن الیاس و غیر آن مینویسند که قرحهٔ آکله که آنرا بفارسی خوره
گویند نوعی از سقاقلوس است و عبارتست از تآکل و تعفن و فساد که در اعضا عارض شود و سببش فساد روح حیوانی یا امتناع او از وصول بسوی اعضا است
باسبابیکه در سقاقلوس مسطور شد گویند که گاهی اکله حادث شود در فلغمونی بزرگ حجم و بثره و قرحهٔ سیاه و یا سبز ردی المادة کثیر السمیة و مبادرت کند بسعی
و اتساع و گاهی از انصباب خلط اکال سمی الجوهر حاد حادث شود که روح را بسبب سمیت و مضادت جوهر خود با وی فاسد کند و موضع را متعفن گرداند و بسوزد
و علامت اکله آنست که بعد از قرحه یا بثره سیاه یا خضرت یا لطوبیس عارض شود و بسرعت فراخ تر گردد و گوشت گرد خود را بخورد چنانکه گفته اند که در هر عضو که
افتد از شب تا صبح مقدار فلوس خیارشنبر گوشت آن عضو را بخورد و صعب ترین زخمهاست و زود هلاک کند و علاجش اینست که هرگاه عضو در زوال نضارت
و تغیر رنگ خود آغاز کند و آن در طریق تعفن باشد باید که مبادرت کنند بتضمید او از ادویه که منع عفونت کنند مثل گل ارمنی و گل مختوم و گل سرخ و اقاقیا
و فوفل و صندل و مهر حج جلاب از عناب ده عدد و نیلوفر سه درم و شکر سفید ده درم و یا شربت این هر دو و شربت حماض و سکنجبین و امثال آن بنوشانند و غذا
مزوره ماش یا عدس بآب انار ترش یا بآب غوره یا لیمو که ترش کرده باشند و بقل بکاهو و کاسنی و خرفه سازند پس اگر فائده نشود از شرط غائر و چسبانیدن
زلو بران و فصد عروق صغار مقابل آن برای جذب خون ردی چاره نباشد و بر نفس موضع آنچه مانع عفونت باشد باید نهاد مثل ضماد آرد کرسنه بسکنجبین یا سماق
یا آرد باقلا بادیان و یا بیک مسکر و صاحب او سرو لیدو و بستر او صندل و زیرباد کش مبلول بگلاب اگر فصل گرما باشد و نزدیک و حوالی او صندل و گلاب و کافور
و ریاحین سرد مثل بنفشه و نیلوفر و گل سیب و بهی و کدو و برگ خیار و بید دارند و موضع را که سیاه و سبز شده باشد بروغن گاو و برگ کاسنی و خطمی و عنب الثعلب
باریک سوده یا اندکی روغن بنفشه و روغن گل ضماد کنند تا مرض باز ایستد و فراخ نگردد و علامت ایستادن او آنست که سختی و نرم گردد در آن وقت
بروغن گاو و مرهم شنجار با اندکی انزروت ضماد کنند تا آنکه سیاهی ساقط شود و گوشت سرخ ظاهر گردد و بعد از آن علاج بمنبتات لحم کنند و چون ببینند که قرحه
فراخ میشود و بهیچ نمی ایستد علاجش داغ است با آتش یا بدوای حاد اگر فساد در غایت نباشد مثل زاج و زنگار و زراوند مدحرج و قلقطار پس کرده غسل و چون
عفونت ظاهر شود و منع نگردد خطر عظیم باشد پس عضو که متعفن شده بمنشار قطع کنند و بعد از آن گرد آن داغ دهند تا فساد بعضو صحیح مجاور سرایت
نکند خصوصا در اعضای شریفه سریع القبول برای عفونت بسبب حرارت آنها و اگر اکله تا استخوان منتهی گردد از قطع یا خراشیدن او چاره نباشد اگر فساد
در جوهر آن باشد اطبای در تذکره گوید اکله قرحه ایست چون ظاهر شود گوشت حوالی خود را بخورد و استخوان که قریب او باشد آنرا متقشر سازد بسبب تیزی ماده
و گاهی عضو را باطل کند و گاهی بحاجت قطع مافوق آن داعی گردد بنابر سلامت باقی بدن و سبب اکله غفلت از تنقیه ابدان در علاج است و تواتر تخمها
و سردی معده پس فساد غذا اگر ترشی نماید و کثرت تناول مثل خردل و سیر از اشیای تیز و لحم بقر و بز خصوصا در ابدان یابسه و گاهی از محنت بود که دفعة حادث
شود و چیزی خورده باشد که فساد او سرعت نماید یا بسبب لطافت او مثل انار و شیر یا بسبب غلظ او مثل بادنجان یا بسبب سرعت سریان او مثل روغن زرد
پس آنرا حرکت حرارت غیر طبیعی بسوی ماده سمیه کالزنگاریه اگر مفرط گردد و الا کراثیه مستحیل گرداند پس اگر غلبه حرارت غریزی اشتداد نماید آنرا بقی خارج کند و علت
آن تب شدیدهای بود ظاهر شود و الا اگر در جمیع بدن احتراق لطیف گردد حکه تولد کند و اگر کثیف شود جذام یا آبلهٔ فارسی افتد و اگر در بعض بدن شود و ساعی بود و نمله باشد
یا واقف بود پس اگر آبله کند مثل تقاطات باشد و یا منبسط شود پس مطلق احتراق باشد و یا مستدیر شود پس اگر بر جلد اقتصار کند مثل جاورسیه و ماشریه یا
و یا بغیر تاکل غائر شود پس جمره باشد و یا با تاکل بود پس اکله باشد و علامت این ثقل عضو است و درد ناخوش و احساس مثل خلیدن سوزن و خار و حکه و کل و تغیر
رنگ جلد با عفونت پس هرگاه بکشایند حرارت شبیه با آتش پیدا کنند و در اغلب گشادن او مستدیر باشد و اگر ذی زوایا باشد امید صحت آن بود و گاهی مادهٔ امراض
مذکوره از تناول سموم که سمی مطلق یا سمی قصیر الفعل مثل بیش باشد حادث شود و در اغلب از صفرا یا سودا بود و نادر باشد تولد او از خون و استحاله او از بلغم بسبب
منافات سبب و ماده و دیر شدن و بودن او از احتراق بلغم بسبب خلع او صورت بلغمی را در آن هنگام و علاج آن اینست که ابتدا بفصد کنند بسبب ردائت کیفیت
خون از رگهای مناسب و اخراج خون چندان نمایند که رنگ خون از احتراق متغیر شود اگر قوت احتمال کند و الا تکرار فصد نمایند هر وقت که قوت ثابت شود و بعد از آن

نسخه زنگار

اصلاح اغذیه و تنقیه بدن باسهال خلط غالب کنند و آنچه درین باب تجربه کرده‌ام اینست که سقمونیا نیم درم برای ضعیف القوی و تا دو درم برای قوی قوت و متانت لاجورد
یا حجر ارمنی مغسول نیم مثقال مروارید محلول غاریقون هر واحد ربع درم جمله یکشربت کنند و در هر سه روز یا زیاده بحسب قوت تکرار این عمل نمایند و میان دو این نقوع استعمال نمایند
انجیر عناب سپستان هر واحد شش مثقال افتیمون سنای مکی هر دو سوده بروغن بادام سرشته تخم کشوث تخم ریحان هر واحد چهار درم همه را در پارچه سفت بندند و در آب
تر کنند و در روز و شب بدفعات استعمال نمایند بعده پارچه را مالیده تبدیل ادویه کنند و از علاج ناجب درین معجون لوزی سبار الشعیر و قرطم است و کثرت تناول
ممنوع لزجه مثل کنیر او ترک همه حریف و مالح و حامض و آنچه کثیف باشد مثل بادنجان و لحم بقر و کثرت تناول بیضه و شوربای بچه مرغ و کدو و ترکونه و خبازی و ملازمت
راحت و میاه و شمم اشیای رطب مثل گل سرخ و بنفشه نه عکس این مثل مشک و پوشیدن کتان و حریر درین نیکوست و مالیدن بدن خصوصاً محل قرحه بروغنهای
رطب مثل روغن گل و بنفشه **و از وضعیات** مجربه برای این اولا از اختراع ما اینست که صبر و مرداسنگ مساوی بروغن گاو سرشته طلا کنند پس اگر
ماده خشک شود مروارید و صمغ صنوبر هر دو سوده بپاشند تا آنکه گوشت سیاه باقی نماند و اگر باقی ماند درین هر دو شکر اضافه کنند اگر تعفن اندک باشد و الا دیگر ادویه
پاشند و از اول ابتدا فقط گل ارمنی و مرو صندل سرخ و نیل هندی بیست همه را با آب حی العالم بسرشند و آرد کرسنه و جو و زنگار ربع جزو بعسل بسرشند و کذا شب یمانی و مازو
سوده در سرکه و کذا زاج و سنگ بصری و شنگرف بدان پاشند مثل ترنج و جوز مازو و عدس و پوست انار در آب دریایی شور بپزند تا مثل مرهم گردد نیکو باشد و مثلها طلا
بلاجورد و بعده شستن او بسرکه پاشیدن مجربست خصوصاً بخاکستر شیح و نخل و سداب و برادۀ خشک و آکله از امراضیست که مخصوص بعضو نیست و اکثر عضو
[illegible] گردد و چون درپشت برآید و وجود او در بلاد که حرارت ضعیفه آن بغریزیه مع رطوبات سریع التعفین غالب باشد کثرت نماید مثل اعمال چیره و افرنجیه
و اطراف هند و کم است که درنج یافته شود پس اگر در اینجا یابند علاجش عرق داشتن در مثل روغن کنجد و روغن گاو و روغن بان است و همچنین در بلاد بسیار
نادر افتد مثل دیار یا بسبب تحلیل حرارت در اغوار عروق از عفونات بسبب احتقان آن بسردی [illegible] از خارج و گاهی علاج او بنهادن چیزی که جذب سمیات
بسوی خود کند مثل حمام و بنهادن ماکیان در حال شق کردن آن کرده میشود و این علاج ضعیف است و همه آنچه در علاج قروح بیاید در علاج این نیز نیکوست
و اطبا اجماع نموده اند برآنکه دافع از آن بجز چیزیست که از علاج او باشد و موضع آن ذکر کرده اند و آنچه سزاوار بود اینست که گویا آکله مثل نار [illegible] است
که در سعی [illegible] نار [illegible] یا آنچه از خشک [illegible] کند و استعمال او نشاید [illegible] استخوان [illegible] روح حیوانی از آن گردد و گو
مرده او [illegible] گشته [illegible] آنرا حل کند [illegible] سفید [illegible] از ابتدا [illegible] زیاده شود و حوالی او سیاه گردد و آبله
کند و بسا گاه گوشت و استخوان را بخورد و فراخ گردد و گاه از سوء علاج قروح و بثرات حادث شود و علاجش اینست که اگر عضو را فاسد کرده باشد آنرا قطع نمایند
و الا بمبالغه در تنقیه و دوائی نهند که گوشت را بخورد مثل سلاقه [illegible] بروغن گاو و شکر و مثل زنگار و هر گاه پاک گردد بدرو یا نافع از سعی علاج کنند مثل حماض
چوب انگور و مازو و مورد و نیل و سعد و شیح و ترمس و جوز کنده و پنیر کهنه برفت و شب یمانی بعسل و آرد باقلا بعسل نافع و مع ذلک بسرکه هر روز بشویند و طبری
گوید که آکله خبیث است که در جراحت واقع شود از انصباب خلط عفن حریف اکال بکیفیت سم که موضع را متعفن و محترق گرداند و هر عضو که دران واقع شود
[illegible] استفراغ و فصد و سائر معالجات [illegible] و آن خلط مرکب از خون فاسد گرم در رطوبت عفنه و صفرای محترقه بسیار حاد بود پس واجبست که ابتدا تحفظ
موضع نمایند بنطول کردن این آب بگیرند شاخ انگور و برگ علیق و مورد [illegible] هر واحد مشت بزرگ و همچنین [illegible] الراعی و حشیشه [illegible] اقاقیا و پوست انار و جفت بلوط
و همه را در آفتابه بجوشانند تا [illegible] گردد پس موضع را بسرکه و شراب عفص بدفعات بشویند بعده این آب بر موضع و بر اعضائیکه قریب اوست انطول کنند و همین
عمل نمایند تا آنکه مرض بایستد بعده فصد کنند و تنقیه بمطبوخ افتیمون نمایند و عطسه آورند و دائم پنبه را افشانند بعده بگیرند سرکه کهنه و دران نمک حل کرده
و پنبه کهنه آلوده در موضع خوب بپیمایند و هر وقت که پنبه را بیرون آرند موضع را بسرکه و شراب عفص بشویند و بران آب ادویه که مذکور شد نطول نمایند و از بهترین چیزیکه
بدان علاج آکله کنند در هر موضع که باشد این قرص است بگیرند آهک آب نادیده و زرنیخ سرخ و زرد و اقاقیا و مرو سماق سرخ و شب یمانی و همه را سوده بسرکه کهنه
[illegible] پنبه بدان آلوده بر موضع بنهند که این جمله گوشت فاسد را که در اینجا باشد زائل کند و گوشت را از مرض صاف کند و بنا بر حسن تاثیر این علاج

بتطویل نیفتد و هرگاه جراحت محتاج بمرهم گردد این ذرور بر مرهم اندازند و اگر چه بقیهٔ فاسد در جرح باقی ماند و اگر این مریض در مفاصل افتد و در نکایت افزاید
از فساد عضو این نباید بود پس بر طبیب واجبست که بغسل و نطول که مسطور شد بپردازد و مریض را برب ریباس و رب حصرم و رب حماض و همانچه تسکین حدت
خون نماید و تطفیهٔ صفرا کند مدام بنوشانند و اگر ظاهر شود که در بدن فضول ردی بسیارست و مریض قوی باشد از تنقیهٔ آن غافل نشوند در هر سه روز یکبار تنقیه کنند و اگر
مرض در خبث زائد باشد لازمست که عضو را از موضعیکه بدان عفونت و فساد نرسیده باشد قطع کنند و سبب مولد این اخلاط خوردن ماهی شور بسیار و صحنا و بادنجان خام و پیاز و سیر و مانند آنست

علاج قروح متعفنه ردیه

شیخ میفرماید که اصل علاج این قروح ردیه تنقیه بدنست یا نفس عضو اگر بدن پاک باشد بدانچه اندران تنقیه نهاد بود از حجامت و زلو و اطلیه مصلح قراح بدانچه یاد
ذکر کرده ایم و تجوید غذا و لازمست که در علاج آن تهمل نمایند چه اگر تاخیر کنند شر آن زیاده گردد و واجبست که ازان ادرار حاره باز دارند و ایضاً از انچه تسکین او نماید
بزر البنج بسود نیست و ایضاً امثال این قروح چون در فساد افراط کند بسیاست که محتاج باستیصال گردانند یا بداغ از آتش یا دوای تیز یا بقطع تا آنکه بحر لحم صحیح
معروف بجودت خون او و رنگ او و استخوان صحیح سفید پاک باقی نماند و در دیگرازان تولد کند تدارک او بروغن گاو کنند باین طور که هر ساعت تازه تازه بران نهند و آن
اگرچه لواصیر متعفنه باشد ردی خبیث بود و گاه احتیاج شود بقطع عضو تا از عفونت سالم ماند و نطولات که آنرا نکوست مثل آب دریا شور بست و آنها
مذکور در باب عضو واجبست که برین قروح و غیر آن چون ادویه استعمال کنند باید که چند روز بگذارند و نگشایند و آن دویه که استعمال آنها درین واجب بود مثل آرد کرسنه
با اندک شب یمانی ست یا گوشت ماهی شور خشک کرده با اندک مغز نان و زراوند و بیخ کرنب و بیخ چقندر و بیخ قثاء الحمار و برگ کتان لقلقدیس سوده یا حاشا یا پودینه یا انجیر
یا برگ درخت انجیر یا الطرون یا زیره و آرد کرسنه با چه بعسل سرشته یا اضمده پیاز عنصل مطبوخ بعسل و پاک بعسل و یا کدوی خشک سوخته و دیگر بستون تازه
دوای مرکب بگیرند زراوند و آب برگ بید انجیر یکیک جزو زنگار نیم جزو و ازان مطبوخ با آب در قوام عسل سازند و گاهی احتیاج افتد بقوی کردن این بتیح بعید اروبا
قثاء الحمار و سوری و بران خرقه خشک نهند و ایضاً زراوند و مازو و زیت برابر ازان مطبوخ بر قروح و حوالی آن سازند تا پاک شود قلقطار یکیک جزو زنگار نیم جزو ایضاً
زاج سوری دوازده جزو و قلقطار ده جزو زاج چهار جزو ازین مطبوخ بسازند باین طور که در سرکه کهنه نیم قوطولی بپزند تا سرکه بسوزد بعده آنرا بمرود و بگیرند و برقروح
مطبوخ نمایند و ایضاً بگیرند قلقطار و زاج هر واحد بیست جزو قشور آهن شانزده جزو مازو ولی سوراخ نیجیده جزو سماق یک جزو شب یمانی سوخته نیم جزو مر نیم جزو عنزروت و ورد سرخ و مازو و زنگار و زراوند با اندک علک بیامیزند تا دران از جهت آید بعد پاک کردن قرحه استعمال نمایند و دوائیکه بغایت مجربست
زاج سرخ بیست و چهار جزو آهک زنده شانزده جزو پوست انار شب یمانی هر یک چهارده جزو کندر و مازو هر واحد سی دو جزو موم یکصد و بیست جزو زیت کهنه
یک قوطولی دیگر جید رصاص بگو گرد سوخته و مس سوخته و سفیداب ارزیز و کندر و مردا سنگ و مر و اقلیمیا و جاوشیر و مصطکی هر یک دو درم پیه گرده
و راتینج علک الانباط و روغن مورد و موم هر یک سه درم آنچه که اختنی ست در سرکه بمقدار یکه بدان ادویه سرشته شود بگذارند و باقی ادویه سوده مجموع بدان بسرشند
دوای مجمع که جالینوس و غیر آن جمع کرده بگیرند توبال مس اوقیه زنگار محکوک اوقیه موم نیم رطل صمغ لاکس یک نیم اوقیه سیم مرهم آنرا بسازند که اختلاط
بگدازند و سائیدنی را بسایند و موم زیاده یا کم بقدر حاجت کنند و بهتر دانسته اند که بدان دلیق و عالیس بیامیزند و جالینوس درین کلام طویل کرده و اگر
این قروح بر شکل ذکر باشد دران دوای قرطاس محرق و دوای انزروت و کدوی خشک سوخته یا پشم چرک آلود سوخته و یا ضماد برگ سرو یا برگ لبلاب و سوخته استعمال
کنند جرجانی و ایلاقی مینویسند که طریق معالجات ریشهای متعفن آن باشد که اول بدن را از خلط غالب پاک کنند و فراج همه تن و فراج آن عضو را بعتدال
باز آورند و اگر حاجت آید بر آن عضو محجمه نهند و خون بیرون کنند و دیو چه بر افگنند و طلاها و ضمادهای موافق بکار برند و غذا موافق باندازه
معتدل فرمایند و اول علاج ریشهای متعفن آنست که چرک ازان پاک کنند چنانکه در علاج قروح وسخه مذکور شده و مدام بآب دریا و مانند آن بشویند بعد ازان
علاج ردیها بیان گوشت باید کرد تا آنچه از جوهر گوشت ازان موضع کم شده باشد بجای خود باز آید و این با دویه بود که خشکی و جلای آن معتدل بود
چون کندر و آرد جو و آرد کرسنه و بیخ سوسن آسمانجونی و زراوند و بیخ نبات جاوشیر و اقلیمیا و توتیا و مانند آن و چون گوشت بر دمید و سطح التوضعه

مستوی نشود تدبیر اندمال قرحه باید کرد و اگر سطح آن موضع هموار گردد و رطوبت ازان همی سائل شود بدانند که دوای مجفف تر و جالی تر باید داد و نیز بمقدار حاجت قوی تر باید کرد و بعسل هم دگ کنند و اگر سخت خشک شود و هیچ تری در آن نمانده دوا جالی و خشک نباید و قیروطی سازند و در ان روغن زیاده کنند و تیسیار باشد که دوای قوی الجلا گوشت را بگدازد و زرداب گرداند و سبب زیاده شدن تری قرحه این باشد و نشان این آن بود که غور قرحه زیاده شود و لبهای آن غیر مستوی و صلب و سرخ خمیده شود هر گاه حال این بود قوت جلای دوا کمتر باید کرد و نشان دوال تر آنکه قوت جلا کمتر سپید آلیست که مریض بغیر و آسوده تر باشد و هیچ و شقائق النعمان و پوست صنوبر جوشانیده با قیروطی آمیخته درین حال نافع بود صفت دوای اندرون که در قروح متعفنه و اکلیه و غیره بکار آید بگیرند اقماع الرمان ده مثقال شب یمانی چهار مثقال قلقدیس دوازده مثقال و در نسخه سرافیون زراوند مدحرج هم داخل است همه را کوفته بیخته بسرشند صفت اقراص فولاد اندرس که همه قروح عفن را نافع باشد بگیرند پوست انار ده مثقال مر و صبر هر یک هشت مثقال شب یمانی پنج مثقال کندر چهار مثقال قلقند سه مثقال زهره گاو شش مثقال همه را سائیده بشراب شیرین سرشته قرص سازند و اگر قرحه گرم باشد یا فصل تابستان بود مرهمهای سرد بکار برند و تو وقت استعمال ادویه رویانند و ادویه سرد چون سیرروج و برگ بنج و ادویه بسیار گرم چون زفت و راتینج دور دارند مگر آنکه مزاج از اعتدال بسیار بعید باشد صفت مرهم رویانند مرداسنگ یک اوقیه سوده در روغن زیت یک اوقیه بپزند تا حل شود پس دم الاخوین کندر انزروت بارزد زفت هر یک یک درم سائیده بسرشند تا قوام مرهم گیرد صفت مرهم دیگر که در تابستان بکار برند مرداسنگ پنج درم بسرکه بسایند چندانکه حل شود پس روغن گل چکانند و بسایند تا غلیظ شود مثل مرهم پس سفیداب پنج درم و اندکی کافور در ان سرشته بکار برند و گاهی درین مرهم اندکی صبر و کندر و دم الاخوین و عنزروت می آمیزند صفت ذرور رویانند در قروح رطبه بالیز نافع بود بگیرند کندر صبر دم الاخوین عنزروت نوشادر زراوند طویل همه برابر بسایند و ذرور کنند و اگر گوشت قرحه افزودن گیرد اشنان نرم سوده بپاشند و اگر چیزی قوی تر باید اشنجار یا زنگار ذرور کنند و مرهم زنگار گوشت فزونی را ببرد و زنگار از نوشادر بسازند پس تیز بود آنرا دور دارند سوده و کرم پس اضماد و هوفاریقون و کذا گل مختوم و کذا عصارهٔ حسک و کذا طراثیث که مجرب بیست و کذا افراسیون بعسل که بتنقیه اخیر کیست و ذرور سورنجان و کذا زعفران هر واحد نافع قروح عفنه است

علاج قروح عسر الاندمال و قرحهٔ خبیثه

بدانکه بقول شیخ قروح عسر الاندمال مطلقاً غیر قروح متآکله و غیر قروح متعفنه است بلکه این عام تر از ان هر دو بود چنانکه عام غیر خاص می باشد و آن هر دو سامی باشند و با این گاهی سعی نبود و مدتی بر حال خود متوقف بود و ایضاً این غیر ناصور باشد هر آنکه واجب نیست که متحرزه بود و بالجمله متآکله و متعفنه و ناصور از جمله قروح عسر الاندمال اند بدون عکس اما قرحهٔ خبیثه در فساد و دور بعد از اندمال بدرجه غایت است و این منسوب بخیرون طبیب است که آن در علاج آن بهم این مشهور بود و چون اسباب دشواری اندمال قرحه و دیری صحت او بسیار است لهذا درینجا هر واحد ازان مع علامات و معالجات جدا جدا مسطور میشود یکی آنکه بسبب کثرت خون بود و علامتش ظهور رگها و سائر آثار غلبهٔ خونست و علاجش تنقیه بفصد و مسهل و تقلیل غذاست دوم آنکه بسبب قلت خون در بدن باشد و ازینجهت در اعضای غیر نجیبه و در بدن پیران قرحه بدیر مندمل گردد و علامتش سلامت قرحه و حوالی آن از ورم و سختی و کلی و سرخی آن و لاغری و زردی بدن و چهره و علاجش تکثیر غذای جید مولد خون صالح است و گر داگرد قرحه آهسته آهسته بدست مالیدن و دوام آب گرم تنها یا سبوس گندم در ان جوشانیده تکمید کردن تا آنکه سرخی و انتفاخ در عضو حوالی قرحه پدید آید و زیاده ازین تکمید نباید کرد تا ماده دیگر آنجا کشیده نشود و گاهی بستن خرقه بآب گرم تر کرده بر قرحه نافع بود بعده مراهم مدمله چون مرهم اسود و غیره نهند صفت مرهم اسود موم و روغن زیتون و علک الانباط و زفت برابر باهم گداخته بکار برند سوم آنکه بسبب رداءت و فساد خون باشد و علامتش فساد رنگ بدن و ضعف نبض اگر موجب فساد خون تغیر مزاج جگر بود رنگ بدن سفید و ماء یا زرد بود و بسبب برودت و حرارت مزاج جگر و اگر موجب آن تغیر مزاج طحال باشد رنگ بدن مائل بسیاهی بود و داغ کلف بر بدن پدید آید و تغیر جای آن دیگر فساد خون از دو گونه بود یکی آنکه رطوبت بد با خون آمیخته باشد و در آن بیان آن سبب تری با فراط و فتیل شود دوم آنکه خلط تیز سوزاننده و کراننده با آن آمیخته باشد بالجمله علاج اول تنقیه است و تلطیف خون فاسد بحسب طبیعت آن بمسهل و جستن بحال بعده اصلاح حال مزاج جگر و طحال باید نمود در باب هر یک مذکور شد و استعمال غذا مولد خون نیک ...

آن مزاج پس توجه بعلاج قرحه و بقول جرجانی اگر سبب بادخون بود اول خلط غالب و بد از بدن پاک کنند اما اگر بدی خون از رطوبات بد بود که با خون آمیخته باشد علاج آن
پس از تنقیه علاج قرحه رطبه است چنانچه سابق مذکور شد باستعمال ادویه تیز و خشک کننده باید نمود تا قرحه خشک شود پس بروغن گاو و تا گوشت کننده رو شود پس تدبیر
رویانیدن گوشت کنند و گاه باشد که داغ کردن سود دارد و اگر بدی خون از خلطی تیز و سوزاننده و گدازنده بود که با وی آمیخته باشد علاج آن بعد از تنقیه نهادن
مرهم بر حوالی قرحه بود و خون بیرون کردن پس تدارک آن بادویه خشک کنند که در ابواب سابق مذکور شده چهارم آنکه بسبب ضعف عضو از انواع سوء مزاج بود
که بر همه بدن یا بر آن عضو غالب شود و شیخ میفرماید که این سبب سوء مزاج هرچند که اتفاق افتد نبود بلکه از سوء مزاج مفرط بعید از اعتدال اینکه بسبب او از حرارت و برودت بود
و آنچه تابع امزجه از تخلخل مفرط یا تکاثف شدید باشد و اول را گرچه تابع حرارت و رطوبت باشد و ثانی تابع برودت و یبوست و یا یبوست فقط پس واجب است که علاج
هر موجب او بضد او یا آنچه ضد واجب کند باید کرد و لیکن اگر باشد که سبب آن حرارت جدا باشد و در مثل او در اینجا بود و در علاج آن احتیاج بادویه سرد و قابضه افتد
بالجمله اگر غلبه حرارت باشد علامتش سرخی و سوزش قرحه و شدت درد است و علاجش فصد مریض از جانب قرحه و از رگ موافق آنست و خواه بسبب تحلل
قوت و [illegible] بیرون آرند و تدبیر سرد و مسکن مثل آش جو و آب انار و ترشی ها و مانند آن استعمال کنند و غذا روز فصد بچه مرغ دهند بعده مزورآب
[illegible] و اگر در اینجا تب باشد و اگر تب نباشد بچه مرغ با آب غوره و آب انار منع نبود و انار و سیب ترش و شفتالو و آلو و توت بخورانند و علاج قرحه بمرهم سرد مثل
مرهم مرداسنگ معمول بسرکه و زرد چوبه و مرهم سفیداب بسازند و برفاده صندل خشک [illegible] و حوالی قرحه بچیزی که بدان اورام حاره را طلا میکنند از صندل و آب [illegible]
و کشنیز و خرفه طلا نمایند و یا هر صبح سکنجبین ساده یا شربت انار ده درم بنوشانند و غذا مزوره ماش بمغز بادام و اسفاناخ یا مزوره تمرهندی یا آلو [illegible] بمغز بادام
و اسفاناخ دهند و اگر برودت غالب باشد علامتش کبودی رنگ و عدم آثار حرارت است و علاجش هر صبح آشامیدن مطبوخ اصل السوس و گاوزبان با گلقند شکری
ده درم است و ترک تدبیر باشیای بارد و تغذیه بنخود آب بمغز قرطم و قلیه و شوربا بتوابل حار و تنقل بمویز و انجیر خشک و اندک شراب نوشند و شربت آب [illegible]
و تکمید قرحه با آب نیمگرم مطبوخ بنکاسه هر روز چند مرتبه نمایند و مرهم باسلیقون و این مرهم اسود استعمال کنند صفت آن بگیرند [illegible] رطل زیت و مرداسنگ [illegible]
اوقیه سوده آمیخته بجوشانند و حرکت دهند تا آنکه سیاه شود بریان کنند و دم الاخوین و عنزروت هر واحد ده درم انداخته حل کنند تا هموار گردد و در ظرفی برداشته وقت
حاجت استعمال کنند و اگر کثرت رطوبت باشد علامتش کثرت زرداب و ریم و چرک و سستی گوشت قرحه است و علاجش هر صبح نوشیدن مطبوخ بادیان
و اصل السوس و بادرنجبویه با گلقند عسلی ده درم است و غذا مزوره نخود و بمغز قرطم و دیگر اغذیه ناشفه چون تیهوی مشوی و مطنجن بعده تنقیه بمطبوخ [illegible]
تبرید و منع از شرب آب بسیار و استعمال مراهم قوی التجفیف مثل مرهم معمول از گلنار و مازو و زرد چوبه و مس سوخته و اسفیداج و شب و اقلیمیا و مانند آن که در علاج [illegible]
[illegible] و قروح [illegible] مسطور شد و یک نسخه مرهم قوی التجفیف در علاج قروح غائره در قول ابن الیاس گذشت آنرا از صبح تا شام لازم گیرند و بعد شام مرهم را جدا کرده [illegible]
بندند و صبح باز اعاده مرهم تا شام کنند پس اگر تجفیف حسب مراد حاصل نشود این مرهم استعمال کنند کندر آرد جو بیخ سوسن آسمانجونی زراوند اقلیمیای فضه
توتیای کرمانی مساوی باریک سوده بعسل کف گرفته بسرشند و در جرح پرچرک و صدید استعمال نمایند و اگر ازین هم مقصد حاصل نشود مرهم زنگار بمقدار معتدل بکار برند
[illegible] افکنند و [illegible] دهند تا قرحه را بخورد و [illegible] یک روز آن مرهم و یک روز پنبه کهنه بعمل آرند و بعد نشف قرحه و تنقیه او از چرک نقل بمرهم باسلیقون کنند
پس اگر گوشت قرحه متعفن و فاسد گردد باید که دوای حاد استعمال کنند که آن خشک کند و بعد بهم رسیدن خشکریشه از آن روغن گاو و پنبه بر آن نهند تا خشکریشه
بیفتد و اگر ازین هم تجفیف بقدر احتیاج بهم نرسد داغ نهند تا گوشت ردی بسوزد و بلحم صحیح سرخ برسد پس علاج بروغن گاو کنند تا خشکریشه ساقط گردد بعده
علاج بادویه رویاننده گوشت کنند و اگر غلبه یبوست باشد علامتش نحافت بدن و خشکی قرحه است و علاجش تکمید قرحه با آب نیمگرم و روغن بنفشه و اندکی
روغن گاو صبح و شام است و یا با آب مطبوخ خطمی و بنفشه و روغن بادام و روغن بنفشه و هر صبح نوشیدن اشربه مرطبه مثل شربت بنفشه و نیلوفر و شربت خشخاش
هر کدام که باشد دو درم و تناول اغذیه مرطبه مثل مسکه بشکر و یا ماش بمغز بادام و اسفاناخ و روغن بادام یا حریره های چرب مثل حریره معمول بروغن بادام و [illegible]
و یا زرده بیضه نیم برشت و شوربا های چرب و در مقدار غذا بسبب تحلل او بیفزایند و علاج قرحه بمرهم قلیل التجفیف کنند مثل دوای معمول با آرد جو و آرد کرسنه و باقلا

و عدس بجای مرهم و بعد او خمیره و شیخ سیغر باید که اگر سبب او جفاف مفرط باشد و هنوز ناصور نشده باشد علاج بتر طیب معتدل کنند و آنرا تدبیر چنید درین باب تکرار آن
آب گرم ست تا آنکه عضو و قرحه سرخ شود و سرخ و منتفخ گردد بعده موقوف سازند و ازین قدر تجاوز نکنند که بدان جذب ماده بسیار گردد و آفت عظیم بعضو رسد و بعد ازین دوا را
کمتر در تجفیف کنند و گاهی نهادن خرقه مبلول بآب نیمگرم سود دهد و گاهی احتیاج بخار رسیدن قرحه و برآمدن خون آن و دلک عضو آن و استعمال مراهم جاذبه زفتیه افتد
پنجم آنکه بسبب بودن گوشت بد یا سخت بر لب قرحه یا داخل آن باشد پس اگر گوشت سخت قریب دهان قرحه بود بنظر در آید و اگر در غور قرحه باشد باندا ختن میل در
قرحه و احساس چیزی سخت اندرون قرحه دریافت گردد و علاجش قطع آن لحم ست اگر در ظاهر باشد یا آهن بخراشند یا قطع نمایند و اگر در باطن بود با دویه حاده کالا
شل فلد فیون و دیگر بر دیگ فانی سازند بعد ازان علاج بروغن گاو کنند تا آنکه خشکریشه ساقط شود بعده مرهم رویانیده گوشت بنهند و شیخ سیغر نوشته که اگر سبب او
رداءت حال لحم محیط قرحه باشد معالجه آن از شرط و اخراج خون که معلوم شده باید کرد پس تدارک بتجفیفات نمایند ششم آنکه بسبب بودن استخوان فاسد در
در قعر قرحه باشد علامتش گاهی صلاح قرحه در ظاهر ست و بعد چندی باز عود کردن آن و سیلان ریم و زرداب بد بو از ان و بعد ادخال میل در قرحه رسیدن او
تا باستخوان و استماع آواز قرع میل بر استخوان اگر غشای محیط استخوان فاسد شده باشد و علاجش شگافتن آن موضع و کشادن استخوانست و گذاشتن ادویه حاده
بران و بعده بهر ازاله گوشت کنده نهادن روغن گاو نیمگرم بران و بعد زوال آن و ظهور استخوان تراشیدن یا قطع استخوان بعد ازان جهت رویانیدن گوشت پاشیدن
مر و صبر و انزروت و مانند آن هفتم آنکه بسبب عفونت در داوت و خبث نفس قرحه بود و علامتش سیاهی قرحه ست و اتساع آن و سرعت سرایت فساد و عفونت او
با عضای مجاوره و علاجش تنقیه بدنست بحسب خلط فاسد مثلا اگر در قرحه سوزش و حرارت بود و حوالی او زرد و رطوبت زرد از ان سائل باشد مسهل صفرا دهند و اگر
حوالی قرحه سیاه و سخت باشد و حرارت شدید نبود مسهل سودا و اگر مائل بسفیدی بود و ریم سفید سائل باشد مسهل بلغم و اگر با درد و سرخی بود فصد باید کرد و فصد در همه
حال سود دارد و در جمله بتعدیل مزاج کوشند بدانچه مناسب خلط ار دی باشد و ضماد مناسب نهند و بعد سقوط گوشت مترهل مرهم زنگار و مسکه استعمال نمایند پس هرگاه گوشت
سرخ ظاهر گردد مرهم منبت لحم نهند و هرچه در علاج قروح متعفنه مسطور شد حسب حاجت بکار برند و شیخ الرئیس سیغر باید که چون قروح عفن شود و کهنه گردد تدبیر صواب
که از ان خون بقدر لائق آنچه سائل کنند و همچنین گوید که هرگاه قرحه سیاه شود و آن عفن و خبیث گردد باید که مبادرت بفصد رگ موافق عضو کنند اگر قوت و فصل
و غیره مساعدت کند و مریض را ماء الفواکه یا آب لبلاب بفلوس خیار شنبر نوشانند و تدبیر مبرد و ملطف از اغذیه و غیر آن کنند و مسکن سر د باشد لاسیما اگر فصل گرما بود و صندل
و گلاب کافور و ریاحین بار د نزدیک دارند و غذا مزورات معمول بکدو و قطف و ماش و عدس بآب انار و آب غوره یا سرکه دهند و کاهو و کاسنی و خرفه خورانند و اگر
قوت ضعیف باشد بجهه مرغ دهند و موضع سیاه را بروغن گاو و برگ کاسنی و برگ خطمی و عنب الثعلب یا برگ ساییده با اندک روغن بنفشه یا روغن گل ضماد کنند تا مرض
بایستد و سرخی و نرم گردد لازم روغن گاو و مرهم سفیداج با اندک انزروت با ریک سوده باید کرد تا آنکه سیاهی ساقط شود و تا گوشت سرخ بر سد بعده معالجه بدوای
لحم کنند هشتم آنکه بسبب وقوع قرحه در گوشت نرم بود همچون ابدان صاحبان استسقا و علاجش استعمال ادویه اکاله و مسکه بر قرحه ست و بعد زوال گوشت مترهل
و ظهور گوشت صحیح بمدملات علاج کنند نهم آنکه بسبب رگ بزرگ بالا تر از عضو مستقر جهت بود و پیوسته تر داشتن او قرحه را بانصباب خون یا ماده دیگر از عضوی باین
موضع و علاجش فصد و تنقیه سودا بمطبوخ افتیمون و تعدیل غذا ست و بعد تنقیه فصد رگ مذکور یا قطع آن و سائل کردن خون از ان بعده معالجه جراحت آن
پس علاج قرحه دهم آنکه بسبب عدم موافقت مزاج ادویه و مراهم مستعمله بمزاج قرحه بود پس اگر افراط در گرمی کرده باشند علامتش زیادتی حمرت و التهاب و ورم
با استعمال ادویه و علاجش ترک آن ادویه و استعمال مرهم سرد ست و اگر افراط در سردی شده باشد علامتش میلان قرحه بکبودی و سیاهی و سختی ست و علاجش
استعمال مراهم گرم مثل مرهم اسود ست و اگر از قصور در جلای واجب باشد علامتش کثرت چرک در قرحه و نرمی گوشت آنست و علاجش نهادن ادویه قوی الجلا چون
مرهم زنگار ست و اگر از قصور در تجفیف قرحه بود علامتش بودن قرحه رطب مترهل و کثیر الصدید ست و علاجش استعمال مراهم مدمله قوی القبض ست که از گلنار و مازو
و امثال آن ساخته باشند و اگر از استعمال ادویه که آرنده گوشت و جلا بلیغ و حدت او باشد علامتش خروج چیزی رقیق و سرخ از قرحه ست با درد و سوزش
و ورم و هر روز فراخ تر شدن قرحه و علاجش نهادن مرهم اسپیداج ست که در آن تیزی حدت و سوزش نباشد یازدهم آنکه بسبب بلای بدن باشد علامتش

کثرت رطوبت در قرحه و سیلان او ست و این نوع را قرحهٔ وضر گویند و علاجش اول تنقیهٔ بدن بمطبوخ هلیله است و تلطیف غذا و بعد از تنقیه تمام معالجه قرحه
بادویهٔ قوی التجفیف نمایند و هرچه در علاج قروح وسخه مذکور شد بعمل آرند دوازدهم آنکه بسبب ورم عضوی فوق قرحه بود و مادهٔ آن بدین قرحه بالاید چنانچه اگر در جگر
و سپرز آماسی بود و بر ساق قرحه باشد آن قرحه مندمل نشود تا اول آماس جگر یا سپرز که سبب عسر الاندمال قرحه است زائل نشود پس اول علاج آن ورم باید کرد پس
علاج قرحه سیزدهم آنکه بسبب ناصور شدن باشد و علاجش بعلاج ناصور کنند چنانچه عنقریب بیاید ذکر بعض ادویه که بقروح عسر الاندمال نافع است شیخ الرئیس
مینویسد که ادویهٔ مفیده برای قروح عسر الاندمال بعد غالب الحال مثل توبال مس است و زنگار سوخته و غیر سوخته و توبال شابورقان و توبال سائر حدید و لزاق ذهب
ازین قیروطیات بسازند و قلقطار و زاج و مانند آن مع اشیای مانع تحلب مواد بسوی عضو اگر آنجا تحلب باشد مثل شب یمانی و مازو و آزاد و یه که بدان معالجه عسر الاندمال
کرده میشود و اینست که بگیرند اقلیمیا ذهبی الذهب و شب هریک هشت جزو زنگار پوست انار یک یک جزو صمغ سرو چهار جزو موم و روغن بقدر حاجت ایضا
بگیرند موم ده جزو صمغ صنوبر نه جزو اقلیمیا سه جزو قلقطار شش جزو روغن مورد بقدر کفایت ایضا قلقطار و اقلیمیا را در آب دریای شور یا آب غوره یا آب مطبوخ
اشجار و آب کاکنج تا آفتاب در تابستان خوب تربیت نمایند بعد از آن صاف کنند بغیر آنکه آب دریا یا آب اشجار بران مثل نمک منعقد گردد ایضا مس سوخته
و راتیانج و سنگ اندرانی هر واحد دو اوقیه موم و روغن آس مقدار کفایت و ادویه ناصور نیز انفع کند چون خشک کنند و بسایند و از انجمله آرد کرسنه و ایرسا و زراوند
سوخته و مس خاک کندر ست باختلاف استعمال در بدن ... دوای دیگر بگیرند براده مس براده آهن با آب شب یا سرکه بسرشند و بطین حکمت گل
کرده در تنور بسوزند بعده برآورده بسایند و بطریق ذرور استعمال کنند بعد از ان مرداسنگ مرهم بسازند صفت مرهم ذهبی بگیرند مرداسنگ ذهبی یکمن موم و
مازریون هر یک سی و شش مثقال زنگار ... مثقال براده طلا سوده بحکمت از ... مرداسنگ چهل مثقال روغن کهنه سه رطل اولا بران مرداسنگ و طلا و زنگار
اندازند بعده سائر ادویه ایضا بگیرند ... و از زیر سوخته شسته از ان مرهم بروغن مورد بسازند و باید که این روغن را بمرداسنگ قوام نمایند بان
طریق که بگیرند مرداسنگ مثلا بقدر یک اوقیه و سرکه بسیار تند سه چندان و زیت یا روغن مورد یا هر دو چندانکه باشد دو اوقیه و بر آتش ملایم نهاده آهسته حرکت دهند
تا آنکه مرداسنگ حل شود و غلیظ گردد و ... ایضا برای خیرونیه ... زنگار آهک مغسول بلا استقصا ذرور سازند یا شب یمانی سوده ذرور کنند و یا
زرنیخ چهار جزو نطرون ... جزو سوده بپاشند و یا اول قرحه را بعسل بطوخ کنند بعده بران ... بپاشند بگیرند قشور مس سه جزو شب ... جزو قیروطی ده جزو ... استعمال کنند
و یا اسفیداب هشت اوقیه ... دو اوقیه قشور نحاس ... اندرانی کندر زنگار پوست انار هر واحد دو اوقیه ... یک اوقیه موم یک رطل روغن ... یک رطل اولا ادویه خشک را ...
بروغن و موم آمیزند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر خواهند که روغن افزایند وقت استعمال و از یاده کنند مقدار کفایت ایضا مرداسنگ یک رطل زیت دو رطل ...
بی سوراخ یک یک اوقیه اشق لاجورد دقاق کندر هر یک دو اوقیه ازین بطوخ بر آتش بسازند و از بیخ قصب رطب حرکت دهند و استعمال کنند بولس گفته که سزاوار است
که در علاج خیرونیه تفقد حال جمیع بدن کنند و نظر کنند که آیا از بدن بسوی قرحه رطوبات ردیه بسبب سوء مزاج بدن سیلان میکند یا نه پس اگر باشد باید که تنقیهٔ بدن
از کیموس ردی بادویهٔ منضج آن کنند و اگر قریب جراحت خراج مسمی فوسوس باشد و از ان رطوبت بسوی جراحت سیلان نماید باید که اولا معالجهٔ آن خراج کنند و تنقیه
بفصد رگ و اخراج خون بسیار نمایند بعد از ان ادویهٔ نافع جرح استعمال کنند و اینهاست که در قول شیخ گذشت صفت دوای منقول از ارجیجانس که در جراحات
مسمی خیرونیه و آنکه بر ساقین و دستها باشد و در خنازیر و آنچه در بیخ گوش باشد نافع بود بگیرند سپیده بقدر سه رطل علک البطم پنج اوقیه دقاق کندر هفت اوقیه طین مسمی
سرولیس که آنرا کافذران استعمال میکنند پنج اوقیه سپیده را گداخته بادویهٔ خشک مخلوط کرده استعمال کنند دیگر از ارجیجانس بگیرند موم و دقاق کندر و قشور مس و مرداسنگ
هر واحد چهار اوقیه زیت انفاق یک رطل ادویهٔ خشک را در سرکه بسایند تا مثل عسل گردد بعد از ان موم و زیت گداخته آمیزند و بر خرقه بطوخ کرده استعمال نمایند
دیگر برای جراحات ردیه که زنان و کسانی را که جلد ایشان نرم و رطب باشد عارض شود بگیرند موم هشت درم شیح نوره علک البطم ارزیز سوخته شسته
هر واحد چهار درم بروغن گل یا بروغن آس آمیخته بر پارچه طلا کرده استعمال نمایند

علاج قروح ساعیه یعنی ریشهائیکه وسیع شوند

بقول شیخ قروح متآکله و قروح متعفنه هر دو قروح ساعیه اند و علاج هر دو مذکور شد و طبری گوید که اطبا در امر قروح ساعیه غلطی میکنند ازین طریق که جالینوس نزد ذکر
اورام حمره و نمله را ذکر کرده و بیان نموده که نمله چون از صفرا و خون بود در بدن ساعی گردد و آریباسوس گفته که قروح ساعیه نمله خبیثة الجوهر است و جالینوس در قروح ساعیه
کلامی کرده که از استنباط کرده میشود که نمله را انتشار در بدن و اتساع او شبیه با انتشار قروح ساعیه است غیر آنکه میان هر دو فرق است باین طریق که قروح ساعیه قروح
املس بزرگ است که دائم ترشح کند و ساعی گردد و نمله بثور کوچک شبیه بشکل جاورس است و فرق دیگر اینست که نمله با درد شدید بود و قروح ساعیه قروح منبسط املس بود
که ترشح و عرق و سعی کند و سبب فاعل این رطوبتی است که عفن شود و حدت پذیرد و نموست گیرد و هرگاه بموضعی از جلد برسد بیشتر از آنچه واجب بود ترطیب آن کند
پس آنرا متعفن سازد باین طریق و امر نمله چنین نیست بهر آنکه او سعی باحراق کند نه بتعفین و سبب فاعل آن صفرای مخالط با خون بود و بسا است که ریم این قرحه بموضع
صحیح از بدن رسد پس بثور آرد و قرحه مثل قرحهٔ اولی پیدا کند پس این قرحه در عضوی ظاهر نشود تا آنکه همه عضو را فرا گیرد و در اندک مدت منتشر گردد و نمله چنین نیست
و سمرقندی گوید که قروح ساعیه قروح املس است که مجتمع نبود و خشکریشه بزرگ نیارد و از آن رطوبت صدیدیهٔ حاده دائم ترشح کند و این رطوبت بسوزاند و متعفن
گرداند چون بجلد صحیح رسد و با آن تپ لازم بود بسبب عفونت و این قروح عسر الاندمال است و گیلانی مینویسد که از علامات مختصهٔ قروح ساعیه اینست که دائم مترشح
باشد و مرهم بران زمانی معتد به نماند و لهذا احتیاج بتجدید مرهم برای هر روز چند مرتبه افتد و ایضاً اکثر جراحات عصب و غشا همچنین باشد بالجمله در قرحهٔ ساعیه فصد باسلیق
از جانب قرحه گیرند و لعاب بهدانه و اسپغول شیرهٔ مغز تخم کدوی شیرین شیرهٔ تخم خیارین در عرق شاهتره برآورده شربت نیلوفر خاکشی داخل کرده بدهند و یا عناب
هفت عدد و تخم کاسنی هفت ماشه شکر سفید دو توله دهند و دیگر اشربهٔ ترش قابض بنوشانند و غذا مزورهٔ ماش بمغز بادام یا مزورات حامضه بخورانند و بعد ظهور نضج در
قاروره مطبوخ هلیله و ترید یا حب بنفشه تنقیه بدن کنند دیگر رسوت صندل کافور بآب کشنیز سبز ضماد کنند یا گل ارمنی حضض مکی صندل سفید صندل سرخ
کافور مساوی بآب عنب الثعلب تازه ضماد کنند و در آخر مرهم سفیداب بر قرحه نهند و یا بر موضع دردی شراب بمرات کثیره طلا کنند بعد از آن بنجاک مس که وقت گداختن
بران ظاهر میشود و مرداسنگ و کاغذ سوخته و اقلیمیای فضه و ممیران مساوی کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند و پارچهٔ کهنه سوخته برگ سوخته هر دو قدر
برابر در روغن تلخ آمیخته چکانیدن و طلا کردن برای قروح ساعیه از مجربات اطبای هند است و بقول سویدی ضماد کنند روز و در و سعد و کذا ابهل و کذا ضماد کرسنه
بعسل و کذا پوست طلع و کذا حی العالم کبیر و کذا برگ شجر مصطکی و شاخ نرم آن خوب پخته و کذا خستهٔ خرمای سوخته در شراب سرکرده و کذا سکر العشر و کذا الاجور دیگر
هر واحد قروح خبیثه را از سعی باز دارد و طبری گوید که علاج این قرحه فصد هفت اندام است و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و پرهیز مریض و اقتصار بر شوربا و زیرباج فروج
و لزوم حمام در هر سه روز یکمرتبه و صبر در آن تا آنکه همه بدن او عرق کند و طلای این قرحه آنست که شمش مع مغز او بسوزند و باریک سائیده برابر آن مرداسنگ و چهارم
حصهٔ آن خاک سیماب اندکی بسیار مثل رالخجه ممیران چینی بسرکه حل کرده طلا کنند و این قرحه طلا را کم قبول کند بهر آنکه مدام ترشح کند و لازم است که اول بسرکه بدفعات
بشویند پس بتوتیای کرمانی طلا کنند بعده بدوای مذکور و از آنچه بدان طلای این قرحه کنند دردی شراب است بدان چند روز متواتر طلا کنند بعده بگیرند توتیا یکجزو مرداسنگ
یکجزو کاغذ مصری سوخته دو جزو اقلیمیای فضه یکجزو خاک بوته که در آن مس گدازند یکجزو و آنچه بر مس بعد گداختن شبیه بخاکستر بایستد و آنرا شیشه گران استعمال میکنند
یکجزو همه را باریک سائیده بر قرحه طلا کنند و اهل بصره درین قرحه ملح کثیف کهنه استعمال میکنند و بهترین چیزیکه علاج او انسان از آن کند نشستن در چشمهٔ کبریتی و شبی
و نطرونی است اگر یافتنی از آن نباشد و گاهی معالجه این قرحه بعد تنقیه و فصد و بعد یقین این امر که در بدن او فضول نیست بچسپانیدن زالو بران کنند و زالو در تین نابیک بمیرد
و ایضاً در مقامی دیگر گوید که قرحهٔ معروف بساعیه آنست که بثره در موضع سر ظاهر شود و هر موضع را که صدید او برسد بثره و قرحه کند پس اگر از ریم او بر چهره و پیشانی
افتد قرحه کند و سبب او آنست که از خلط فاسد لذاع اکال پیدا شود پس هرگاه بموضع سر رسد آنرا بسوزاند چنانچه سرکه ابن حمل کند چون بر زمین افتد و این مرض شبیه
بجذام است بهر آنکه خلط لذاع اکال از صفرا و خون حاد میباشد و اکثر این کسی را پیدا شود که کثرت شیر بزی و جوز و بقول حریفه و ماهی شور کرده نماید و علاجش تنقیه بحسب
امکان از فصد و مسهل است و طلای موضع باین دوا او باین دوا در یکدفعه یا دو دفعه زائل شود بگیرند خستهٔ مشمش و با مغز او بسوزند و زرد چوب مرداسنگ
و گل حنا و حنای سوخته و بیخ کبر همه را سائیده بروغن و اندک میعهٔ سائله بیامیزند و بثره را بخارند تا از آن خون سائل شود پس بدان طلا کنند و چند روز بدارند

و دیدم این قرحه را که چون بدان طلا کردم و گذاشتم دوا بران خشک شد و خشکریشه گشت و بعد قلع آن ظاهر شد که گویا آنرا آتش سوخته است بعده بران مرهم نمی بعد زمانی رو بملا این قرحه
نزد من دو نوع است یکی آنکه ذکر او کردیم و نوع دیگر آنکه از سرهای آن خشکریشه منقلع شود پس در بیخهای آن قرحهٔ املس ظاهر شود که آب زرد از آن ترشح کند و این نوع بسیار ردی
بطی الزوال است زیرا که دوا را قبول نمیکند و هر قدر که طلا نمایند از نفس خود ترشح دور کنند و علاج او شرط بلیغ و نهادن محجمه بران بسبب که و نوشادر ست و اگر فائده نشود
بران زلو اندازند بعد تقدیم تنقیه و لزوم پرهیز و اقتصار در غذا بر اشیای ناشفه مثل تیهو و کباب و قلیه محرقه پس اگر کفایت نکند بدیگ برو دیگ یا با آتش داغ نهند

علاج قروح خبیثه

قانون علاج این بقول شیخ در علاج قروح متآکله مسطور شد و درینجا بعض ادویهٔ نافع آن مع ادویهٔ مفید آکوته که آن بقول اهل هند نوعی از قروح خبیثه است که بر انگشت پا
افتد و بدشواری علاج پذیرد مرقوم میشود چنانچه ضماد حی العالم کبیر و زراوند آب آن در قرحه برای قروح خبیثه حاره مجرب سویدیست و کذا ذرور حجر النار برای ادمال
قروح خبیثه عسر الاندمال مجرب است و ضماد بارتنگ و کذا عصارهٔ لحیة التیس و کذا عصارهٔ عصی الراعی و کذا زفت رطب و دقاق کندر و کذا بعسل مقوم اسفنج
تر کرده و کذا زردهٔ بیضه و کذا گل ارمنی بعسل و کذا شیلم با آب ترب و کذا انجیر خام بسرکه و عسل پخته و کذا وسمه و کذا پوست ترب بعسل و کذا موم و اشق و زفت و کذا
ترمس تلخ و کذا زهرهٔ نرگاو بعسل و کذا استخوان پوسیده موجود در دیوار باریک سوده بگلاب سرشته و کذا آب چقندر و کذا سماق و آب بارتنگ و کذا آب توت سیاه
در ظرف مسی یا قلعی بآفتاب داشته تا غلیظ گردد و کذا توتیای کرمانی و کذا انزروت بعسل و کذا برگ اجاص و کذا صمغ آن و کذا ثمر زیتون سیاه سوده با سیکه در آن
غولان هندی حل کرده باشند سرشته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا اقلیمیای ذهبی و کذا آب برگ انجیر و کذا زهرهٔ کلنگ و ذرور ستان افروز و کذا ابریسام و کذا
تنکار و کذا آرد نخود سرخ و کذا خبث الفضه و کذا ابهل و کذا پوست بیخ کبر یا برگ او و کذا سورنجان و کذا سرطان بحری سوخته و کذا مر مکی و کذا اصل السوس
و کذا پوست درخت عناب و سفیداب بمساوی و کذا اشخار و کذا قیشور سوخته و کذا شادنج و کذا زراوند سخت و کذا سنباذج سوخته و کذا زعفران هر دو واقی کند
و کذا زهرة النحاس و کذا گل سرخ و کذا خاکستر صدف فرفیر و کذا برگ نیلوفر و اصفر خشک کرده و کذا سرطان سوخته هر واحد نافع قروح خبیثه است دیگر حکیم علی
در مجربات خود مینویسد که قروح خبیثه را بزبان سگ لیسانیدن بغایت نافع ست چند روز و بعد از ان از زبان سگ مرهم ساخته بمالند که مجرب ست و موی
یال خر و موی سر زنان بسوزانند و بر قروح خبیثه بپاشند و بعد از ان منقیات چرک از مراهم و غیره مالیدن نافع ست و ریوند چینی را در تنقیه و ساخ و اندمال دخلی عظیم
دیگر برای قروح خبیثه عدس سوخته بشیر میش آمیخته طلا سازند دیگر آکوته و چاچن را سوده بسند و باریک ساخته در لیمون پر کنند و شب بدارند صباح
بمالند بعد از انکه بدرشتی آکوته را با چاک پشتی خراشیده باشند و چوهٔ گندم گرم گرم مالیدن نیز نافع ست و کذا مالیدن دو سه عدد کچلی بر محل آکوته سه چهار ساعت
برای آکوته مجرب نوشته دیگر برای آکوته پشک بز سوخته خاکستر آن بروغن سرشف طلا کرده باشند حب آکوته مرداسنگ پوست هلیله زرد هلیله آمله
آب نارسیده کات سفید هر یک یکتوله نیله تهوته نیم توله با آب حبها سازند وقت حاجت بروغن زرد ساییده طلا نمایند دوائیکه برای آکوته مجرب ست
بهلانوه در روغن کنجد بسوزند و بچوب بمالند و قدری نیله تهوته بریان کرده و خاکستر استخوان سر مرده باریک ساخته دران آمیخته طلا نمایند ایضاً که ساقروح
خبیثه را چون آکوته و جز آن سود دارد روغن کنجد یک آثار لوده سفید پهٹکری هر یک دو دام نیله تهوته نیم دام برگ نیم پاو سیر جمله ادویه را کوفته قرص ساخته در
روغن بسوزند و صاف کرده بدارند وقت حاجت پنبهٔ کهنه بدان آلوده بر نهند ایضاً که برای آکوته مجرب ست سپیاری چالیه چهار عدد استخوان سر آدمی
یک قطعه سه چهار انگشت هر سه را در سرگین خر جدا جدا بسوزند و باریک ساخته در نیم پاو روغن گاو خالص بیامیزند و نیله تهوته یکماشه کته سفید نیم دام سوده
داخل کنند و بر آکوته بمالند اگر از هیچ دوا به نشود ازین به شود ایضاً برای آکوته کچله سوخته هفت نیم درم پهٹکری سه نیم درم با روغن گاو مرهم سازند ایضاً
که آکوته صعب را نافع ست سپیاری سوخته زردچوب سوخته بالچهر سوخته هر یک یکدام رال خام گنده پاپڑه سهاگه بریان ایلوه پهٹکری بریان هر یک نیم دام ال سوخته
سوخته سه دام فلفل گرد سوخته ربع دام یعنی سه نیم ماشه جمله باریک ساخته در روغن سرشف آمیزند پس بیارند برگ ڈهاک و گرم کرده از طرف پشت بر آکوته ببندند
صبح و بعد هشت پاس بگشایند و باز برگ ڈهاک ببندند و بعد سه روز روغن مذکور استعمال نمایند مجرب ست ذرور تالیف والد علویخان که بعفونت جمیع

خبیثه پر رطوبت مجرب ست سفیداب ارزیز مغسول شنگرف شسته اسرنج شسته روسختج شسته دم الاخوین مرداسنگ توتیای کرمانی گلنار فارسی پوست
کدوی سوخته گل قیمولیا گل شاموسی حضض هندی توتیای هندی بریان قنبیل گل مغره همه را برابر کوفته بیخته ادام ترتیب موضع را بشراب یکبار برگ حنا و چغندر
جوشانیده باشند سرشته پس فرو برپاشند روغن اعجاز که قروح خبیثه و ناصور کهنه و سعفه و قوبا را عجیب الاثر ست روغن سرشف یکنیم پاو برگ نوشتر نیم
تخم کونچ بلادر هر یکی دو توله اول برگ نیب را در روغن سوخته دور نمایند پس تخم کونچ پس بلادر را بدستور سوخته دور کنند بعده تمباکو سبا نهر یکتوله سوده
توتیای سبز دو توله سوده انداخته کفگیر از دسته چوب نیم خوب حل کرده نگاه دارند و در قرحه بچکانند ضماد برای اکوته مجرب سپیده ارزیز کته سندور مرداسنگ
پهتکری لوده سفید مساوی باریک بسایند بعده باسرکه یا آب لیمو تا یک گهڑی کهرل کنند تا یکذات شود بعده قدری روغن زیت و عسل بسرشند و طلا
کرده باشند واگر درین دوا خاکستر سر مرده نیز آمیزند بهتر عمل کند واگر قدری بابچی سوخته و سهاگه و سنگ جراحت بیامیزند مناسب ست **ایضا** برای اکوته
مجرب ست صابون و چونه بهم بسایند و طلا نمایند ضماد اکوته پهتکری بریان نیله تهوته مرداسنگ هر یک پنج ماشه کمیله بابچی تخم پنوار سیماب گیرو هر یک
دو نیم ماشه مرچ سیاه سوخته کچله سوخته هر یک پنج عدد باریک سابیده بروغن زرد نیم پاو کهرل کرده بعمل آرند **قرص مطلی** قرحه صلب سوداوی را که درسن
یکهزار و نود در ملک هندوستان بسیار پیدا شده بود و بقرحه عالمگیری شهرت یافته سود دارد نیله تهوته بریان مغز نیل واته هر سه برابر کوفته بیخته قرصها
بسازند مثلث و باب سوده طلا نمایند زود نفع دهد و ایضا برای قرحه اورنگ زیبی که دران سوراخها بسیار باشند طلا برگ فلفل سرخ بآب سابیده و کذا برگ سنا
دشتی با قدری نمک سابیده و کذا برگ رواسن باندک نمک سابیده و کذا برگ اندهاهولی سابیده و کذا وسمه سبز سابیده نافع ست مرهم برای قروح خبیثه
از عنی منی ابزروت و روسختج و مازو و زنگار و زراوند با قدری عسل بیامیزند تا دران متانت آید و بعد پاک کردن قرحه بران لزوم نمایند و در هر سه روز یکبار بگشایند
مرهم اسود نسخه حکیم علوی خان نافع قروح مزمنه خبیثه گردیه و رطبه مرداسنگ مغسول شنگرف مغسول سفیداب ارزیز مغسول توتیای هندی هر واحد یک مثقال
روغن کنجد هشتاد مثقال ادویه در روغن حل کرده بجوشانند تا سیاه شود و غلیظ گردد از آتش فرود آورده نگهدارند وقت حاجت گرم کرده بر پارچه مالیده بر زخم
نهند و در نسخه دیگر اسرنج عوض شنگرف ست **مرهم سیاه** بجهت اکوته مرچ سیاه پیپل هلدی رسوت کمیله هر واحد یکدام میده گندم دو دام پیاز دو دام
مسکه روغن سرشف هر یکی ده دام ادویه باریک ساخته مسکه آمیخته در روغن مزوج کرده طلا نمایند **ایضا** برای اکوته کوڑی سوخته کته یا پڑیا سوخته نیله تهوته سوخته زرد چوب سهاگه سوخته
اجزا برابر در آب لیموی کاغذی حل کرده طلا نمایند مرهم مجرب برای قروح خبیثه که در پا باشد و آنرا اکوته نیز نامند آزموده شده پهتکری نیله تهوته مرداسنگ
سهاگه هر واحد پنج ماشه کمیلا حنا بابچی تخم پنوار سیماب گیرو هر واحد نه ماشه مرچ سیاه سه ماشه کچله بریان پنج عدد ادویه کوفته بیخته با روغن زرد نیم پاو و دو پاس
کهرل نمایند و خوب حل سازند و استعمال نمایند مرهم برای اندمال قروح خبیثه مثل قروح آتشکی و جذامی مرداسنگ شش ماشه کمیله کته سفید هر یک سه ماشه
کچله سوخته سه عدد باریک سابیده موم صاف روغن زرد هر واحد یکتوله بر آتش گداخته ادویه بیامیزند مرهم برای قرحه اورنگ زیبی اشخار سیاه زرد چوب
هر یک سه ماشه توتیای سبز یکنیم ماشه هر سه را باریک سابیده صابون نه ماشه در کهرل انداخته چندان بسایند که مثل مرهم شود بر پارچه مالیده بر زخم گذارند
و چند روز همچنان بگذارند زخم را خشک کرده از خود جدا خواهد شد مجرب ست

ناصور

قرحه کهنه باشد که اندمال نپذیرد و همیشه ازان رطوبت بیرون آید و بقول شیخ وجه جانی قرحه غائر را که گوشت گرداگرد آن سخت شود و لبهای قرحه سطبر گردد ناصور نامند و آن
مثل انبوبه نافذ در غور باشد و بعضی گفته اند که قرحه تنگ و عمیق ناصور ست و ناصور آنست که محسوس نشود و بمقدار دوری از حس دارد او باشد و از ناصور بعضی راست و بعضی
کج بود و جوهر ناصور که نهایت او بعصب رسد درد شدید کند و خصوصا چون قعر او را بمیل مس کنند و گاهی فعل آن عضو دشوار گردد و رطوبت او رقیق لطیف باشد چنانچه در
ناصوری که باستخوان رسد سیاه باشد لیکن رطوبت این مائل تر بسفیدی بود و چون ناصور برباط منتهی گردد آنچه سیلان کند قریب این باشد یعنی رقیق سفید لیکن غلیظ تر از استخوانی و رباطی
زیاده نبود و ناصوری که نهایت او باستخوان رسد رطوبت او رقیق تر و مائل تر بزردی بود و چون میل اندر کنند صلابت دریابند و ناصوری که بوریده رسد خون بسیار

و غلیظ سائل شود و آنچه بشریان رسد خون رقیق اشقر بر آید و آنچه در گوشت بود از آن رطوبت لزج غلیظ سرخ کدر سائل باشد و بسیار باشد که یک ناصور را دهنها
متعدد باشد و امر شناخت او دشوار گردد که آیا یک ناصور است که چند جا سر کرده یا هر واحد ناصور علیحده است و فرق فیما بین آنست که اگر رطوبت خارج از دهنهای متعدد
در رنگ متفق باشد باید دانست که ناصور واحد است و اگر در رنگ مختلف باشد مثلا از دهنی زرد و از دیگر سفید بر آید توان دانست که هر واحد ناصور جدا است و رنگ
ناصور مختلف بود سفید و کبود و سرخ و مانند آن و بعضی گویند که ناصور منجمله قروح عسر الاندمال است و آن از قروح متقادمه است که از روز انفجار چهل روز بران بگذرد
و آنرا غور عمیق و دهن او تنگ باشد و قعر او وسیع و در ان گوشت سخت سفید بر جوانب او بود و با آن درد بسیار نبود و گاه باشد که از سیلان بایستد و خشک
شود و گاه بود که دهن او فراهم آید و بسته گردد و باز سر کند و سیلان نماید بالجمله این مرضی است در هر عضوی که افتد آنرا فاسد سازد علاج پنبه کهنه بشراب تر کنند
و بشیاف غرب آلوده در آن نهند و یا بگلاب که خاکستر چوب انگور در آن بیخته باشند بشویند و یا بآب دریای شور یا آب صابون که در آن اندک زرنیخ و نوشادر آمیخته باشند
بشویند و علاج غرب کنند و یا بعد شستن پنبه کهنه بشراب تر کرده و بذرور اصفر که از انزروت و صبر و مرکی و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران ساخته باشند
آلوده و در قرحه نهند تا آنکه بسته شود و بیخ سوسن در آب ساییده در ناصور گذاشتن آنرا مندمل کند و اگر سفیده نشود شگافته گوشت فاسد را دور کنند و با من یا ادویه
اکال داغ کنند یا مراهم برابه نهند و کرادویه مفرده و مرکبه که ناصور را نافع است عسل و زنگار مخلوط و کذا ابریسا بالعسل و کذا شب و نمک مساوی و کذا
زرنیخ زرد و روغن گل و کذا چرک نقره و ذرور برگ علیق و برابر طفل خشک ساییده تا سی مرتبه استعمال کردن و نهادن چوب خربق سیاه تا سه روز در ناصور و کذا
آب بارتنگ تازه تنها یا با نمک برافته و ذرور خشک آن و کذا بیخ آن و کذا نهادن چوب ضیمران یک شبانه روز در ناصور و پر کردن ناصور بصبر در شراب کهنه بیخته و ذرا
آن با آب بارتنگ و کذا پر کردن سرگین کنجشک بزیت سرشته و کذا اسپیداج و شان مثل غبار سوده یا آب آن یا خاکستر آن و کذا اسرب سوخته و کذا اقاقیا و کذا قلقطار
و کذا دار چینی و قردمانا مساوی و کذا آب غوره در ظرف مسی یا قلعی در گرما با آفتاب داشته تا منعقد گردد و کذا زهره خرس و کذا پیه آن و کذا چرم کهنه یا پوش سوخته و کذا
بول انسان بدستور آب غوره منعقد ساخته و کذا ابوال ابل که از عرب می آورند و کذا خار پشت تمام سوخته و کذا خیار زه بانمک خاییده و کذا اشنان و کذا خون کلاغ
خشک کرده و کذا مقل ازرق و زهره بزکار بفتیله آلوده و فتیله صمغ زیتون یا ضماد او و فتیله سندروس و بخور آن و فتیله زنگار مخلوط با اشق محلول در سرکه و کذا
زاج و کذا افسطوریون دقیق و کذا قنطار و کذا پوست بیخ مشنان از هر یک فتیله ساخته و بخور تخم کنند و ضماد اقحوان و روغن آن و کذا خربق سیطی بعسل و کذا ذرور
بادام تلخ و قطور آن و اکل سرکه عنصل با طعام و ذرا قطران در ناصور هر واحد نافع ناصور است دیگر برای ناصور از بیاض استاد مغفور روغن نیب را داغ کرده صلابه
لاهوری ورق ورق کرده اندازند تا حل شود بر ناصور بگذارد دیگر چهپکلی در روغن سرشف بسوزند و آن روغن صاف کرده تنها یا خاکستر سم ماده گاو
و خاکستر چرم کفش مساوی آمیخته حل کرده استعمال نمایند دیگر تخم کوچ مقشر کرده دو دام باریک ساییده قرص بسته در نیم پاو روغن کنجد بسوزانند
بعده روغن صاف کرده در ناصور چکانند دیگر حکیم علی گوید که این دوا در نواصیر بدن همه جا آزموده است و ناصور چشم و روی و سینه و جز آن را نافع است دیگر
در ناصور مقعد نیز نافع آمده بگیرند چینی شکسته و باریک ساییده از پارچه سفت بگذرانند و با آب برگ نیب تر کرده بر رکابی چینی کرده گذارند تا خشک شود و باز با
آب مذکور تر کرده بدستور خشک کنند همچنین سه نوبت بعمل آورده باریک ساییده در ناصور پر کنند بغایت عجیب نافع است و تا ده مرتبه کم ناصور باشد که خوب نشود
و اگر ناصور غائر باشد و سر آن تنگ بود اول دهان او را بتوتیای هندی یا مرهم زنگار و دیگر تیز اشیا فراخ کنند بعد از آن دوای مذکور استعمال نمایند دیگر
مجرب زرد چوب خشک کرده در آب مهاو غلیظ بسایند باهستگی تا حل شود فتیله پنبه با آن آغشته در ناصور نهند دیگر استخوان گربه با شیر عورت ساییده
در ناصور نهند به شود دیگر سم اسپ را بسوزند و خاکستر آن باریک ساخته بدارند و اول روغن کتان بر ناصور مالند پس آن خاکستر افشانند و اگر ناصور
دور و فروتر باشد فتیله بروغن و خاکستر آلوده نهند و خاکستر مذکور با جزات سرشته در ناصور نهادن نفع تمام دارد دیگر که ناصور مزمن را مجرب است پوست
مار بسوزند و خاکستر آن بگیرند پس پارچه یا پنبه در شیر درخت آک آلوده خاکستر مذکور باریک سوده بران پاره یکطرف اندازند و بر ناصور گذارند چنانچه آن خاکستر
در سوراخ ناصور باشد و بعد سه روز آن پارچه بردارند دیگر جهت ناصور دیرینه بگیرند سگ بچه چشم ناکشوده و آنرا در پاتیلی خشک خاکستر کنند و صلابه کرده بزخم

و ناصور را فتح نمایند دیگر گهونگچی سرخ ساییده فتیله بدان آلوده در ناصور نهند دیگر که ناصور کهنه را دور کند و زخم را بالتیام آرد انیسون و الدم حوم برگ املتاس ساییده
قدری سهاگه خام در آن آمیخته هر دو وقت ضماد سازند دیگر بیخ پیوٹن در آب ساییده بر ناصور گذارند یا فتیله بدان آلوده در ناصور نهند چند روز دیگر کنبل کهنه
سوخته توتیای سبز ساییده ذرور سازند و یا هزار پایه را سوخته خاکستر آن بر ناصور نهند دیگر تخم تمر هندی در آب تر کرده مقشر ساخته بآب بسایند و بر فتیله
آغشته در ناسور رسانند و بعضی خر مهره زرد سوخته ساییده نیز در آن آمیزند دیگر نافع ناسور و بهگندر شیر گاو سیاه تر کرده بر زخم چسپانند و مدتی بدین عمل نمایند
و یا سمندر سوکهه سوخته در ناسور پر کنند و طلای کونپل سپید انجیر با آب سوده نیز نافع دیگر کونپل کریل یکپاسته مرداسنگ یک سرخ شیر درخت مدار یک قطره بر سنگ سوده
طلا نمایند یا زبان قطره شیر مدار بالای دوا اندازند دیگر شمر گتائی خرد کوفته بیخته با آب تر کرده بر پارچه مالیده بر ناصور بندند و یا در آب برگ چرچیته فتیله تر کرده در سوراخ ناسور نهند
و اندک آب مذکور بر ناصور چکانند دیگر برای ناسور گوگل بهیشه سیده در بول ماده گاو حل کرده فتیله ساخته در ناصور نهند و اگر قضیب جرس با آب سوده در فتیله یا صوف آلوده
در زخم ناسور گذارند مجرب است دیگر مجرب خر مهره زرد سوخته یکعدد در تهالی پیول انداخته چند قطره روغن بید انجیر بران اندازند و از دسته چوب نیب که فلوس بر سرش
چسپانیده باشند چندان بسایند که رنگ نیلی و خاکستری گردد پس در فتیله یا صوف آلوده بزخم رسانند و چندی باستعمال آرند دیگر برای اندمال ناسور برگ نیل
ساییده بر زخم گذارند مجرب است و خصوصا برای عرب روغن ناصور که برای ناصور نفع تمام دارد و از برای خنازیر مرهم خیلی مفید خاکستر سم ماده گاو و خاکستر
چرم که زیر کفش کهنه باشد هر دو مساوی و یکعدد چهپکلی بر سر را در روغن سرشف بسوزند پس بسایند و قطره چند در ناصور چکانند مجرب است و اگر لته حیض ساییده
خشک کرده بسوزند و خاکستر او اضافه نمایند قوی تر و سریع العمل گردد نوع دیگر جهت ناصور چرپا یکعدد در دو توله روغن کنجد بسوزند بعده صاف کرده یک مثقال
شنگرف صلایه کرده حل نمایند و قدری در زخم چکانند بعد از پنجاه روز به شود روغن که در التیام ناسور عدیل ندارد عدس مقشر کافور هر دو مساوی گرفته صلایه
نمایند که سرمه سا گردد بعده روغن گاو شهد خالص هر دو مساوی مخلوط کرده اندک اندک انداخته صلایه نمایند و چهار ایک کنار شیشی بسته در سایه خشک سازند
و در شیشه آتشی بطریق با لوجنتر روغن بر آرند وقت حاجت در ناسور چکانند بعونه تعالی ناسور کهنه و جدید و نواصیر را به سازد نهایت مجرب است صدها مریض
باستعمال این صحت یافته اند ایضا نافع زخم ناسور بیخ لبسکه برگ حنا برگ فراش برگ نیب برگ نرمه برگ جیت برگ کنار برگ ارند رال هر یک دو دام روغن
کنجد آثار باید که لبسکه را ریزه ریزه کرده در روغن اندازند چون سیاه شود از برگها آنکه کرده اندازند و بسوزند و پارچه پیچ نموده رال انداخته حل کرده بکار برند مرهم ناصور
مجرب حکیم شریف خان مرداسنگ نیله تهوتهه هر واحد یک توله کوفته بیخته در روغن ... چهار وزن آن انداخته بر آتش نرم جوش نمایند تا رنگ روغن
سرخ شود وقت حاجت بر زخم مالیده آتش نزد زخم دو سه گهڑی دارند تا گرمی آتش بآن رسد و در وقت خواب نیز گرمی آتش به رسانند مرهم کافوری که بر پای
زنی تجربه شده که چند جا ناصور داشت و از زانو تا انگشت پای تمام سوراخ بود و طرفه وجع داشت و از مدت چهار سال بود موم سفید چهار جزو در روغن
سرشف چهار جزو بر آتش گداخته کافور یکجزو سفیداب قلعی چهار جزو باریک سوده داخل کرده خوب حل نمایند بعده در شدن گرمی مرهم سفیده تخم مرغ چهار جزو
انداخته خوب برهم زنند و استعمال کنند مرهم جهت ناصور و قروح هر قسم مجرب و در پای شاهجهان بادشاه قرحه خبیثه از پنج سال بود از ین مرهم در چند روز به شد
مصطکی سه مثقال کندر کف دریا هر یک دو مثقال سفیداب یک مثقال صمغ عربی یک نیم مثقال همه را باریک ساخته بروغن گل و موم سفید و بیضه مرهم ساخته
استعمال نمایند مرهم اعلی برای ناصور کهنه و زخم آتشک و سرطان و بد و رسولی و دیگر زخمها و دملهای مهلک نفع کثیر دارد سیماب توتیای سبز شنگرف
رال مرداسنگ پیاز برگ نیم سبز صدف سوخته موم سفید هر یک چهار ماشه روغن ماده گاو پنج توله اول روغن را خوب گرم کرده موم در آن انگلند بعده همه ادویه ساییده
انداخته خوب حل کنند مرهم لسان الکلب جهت ناصور مجرب حکیم ذکاء الله خان زبان سگ در ظرف سفال سوخته یکعدد دکته فوفل سوخته هر واحد دو درم
خر مهره زرد سوخته چهار درم ساییده بروغن گاو کهنه و موم سفید مرهم سازند و اگر در ین لته حیض سوخته اضافه کنند قوی تر میشود و گاهی باضافه نمودن چرم
فیل سوخته امر نموده و بسیار نافع دیده مرهم ناصور که بکرر تجربه حکیم مسطور رسیده کات سفید یکدرم توتیای سبز چهار درم کافور نیم درم موم سفید
هشت درم روغن کنجد پانزده مثقال بیضه مرغ یکعدد اول برگ انجیر چهار عدد در روغن سوخته دور سازند پس موم در آن بگدازند پس ادویه دیگر ساییده بیامیزند

وزردی بیضه حل کرده مرهم سازند **ایضاً** مجرب برای ناصور و زخم دبل سند و رگشده بیروزه برگ نیب هر واحد یکدام موم سفید دو دام روغن کنجد ده دام اول
شلجم و پیاز هر واحد چهار دام در روغن بسوزند پس برگ نیب سوده بسوزند و صاف کرده باقی ادویه را در روغن اندازند هرگاه سیاه شود فرود آورده نگاه دارند
اقوال حذاق مسیحی گوید که علاج ناصور مثل قرحه منکشفه باید کرد پس اولاً علاج بدوائی کنند که صلابت را بقوت قلع نماید و تنقیه و غسل چرک کند مثل آب
خاکستر بعده بدوائی منبت لحم بعد از ان بدوائی ملصق جلد بلحم و مدمل و این اشیائیست که نه صلب باشند و نه رطب تا جلد را صلب نکند پس گوشت ملتصق
نشود و این دوا مرکب از پیه خنزیر کهنه و مرداسنگ و قلقطار و زیت کهنه چون بپزند جلد را صلب نکند و نه رطوبت افزاید و ایضاً از ادویه که مثل اینست
عسل مطبوخ است چون تنها یا با دوای مجففه مثل صبر و مر و کندر و قنطوریون دقیق و بیخ سوسن آسمانجونی و آرد کرسنه با آن آمیخته استعمال کنند شیخ
میفرماید که علاج ناصورها و جلدهائیکه ملتصق نشود اینست که احکام و اصناف ناصورها سابق مذکور شد و اما آنچه از تدبیر سائل کردن زرداب و رطوبات
فاسده از ان موضع با شگافتن واجب بود آن نیز قبل از ان گفته شد و اما علاج خاص بناصورها آن نیز مختلف بود چه ناصور یا تازه سهل است و یا کهنه
که تجوف خود در گوشت سخت غوص کرده باشد و این عسر العلاج است پس تدبیر یکی از ان درین چاره نیست آن گرفتن جمله تجوف او بقطع مستاصل از
گرد اگرد است یا بخراش یا غیر آن یا بداغ از آتش باید داد و این صعب شاق است و خصوصاً چون در قرب عصب یا عضو شریف باشد و گاه مریض مائل تر با
باشد که آن با وی باقی ماند و از ان مدارا کنند بسوی تکلیف علاج او و گاهی متمکن تر باشد بتخفیف و تاکل گوشت خبیث در داخل او و تخبیث باقی گوشت تر
او و ادمال و بقای ساکن تا مدت طویل بغیر آنکه ادمال تام باشد و کسیکه این اراده کند واجبست که تنقیه ناصور کنند از گوشت خبیث که اندرانست بعد
دران ادویه مجففه پر کنند و بگذارند که آن تنقیه کند تا وقتیکه خلا در امتلا یا رطوبت مزاج یا وصول آب یا اضطجاع مولم بران یا صدمه یا ضربه یا سرفه یا رعده واقع
نشود و اما علاج قلع و استیصال او اینست باید دانست که خون خبیث عفن قدیم باشد آنرا دوائی نیست مگر قطع تجوف یا داغ او یا آتش چنانچه مذکور شد مع
شگافتن ناصور کج ملتوی از منافذ او تا منتهی داغ و منفذ او دریافت گردد مع تحرز و حذر تا داغ داده شود و قلع کند یا داغ یا ادویه حاده مثل نوشادر و زرنیخ
و گوگرد و زنگار و سیماب بر اینجا که این همه سیماب را قتل کنند و همچنان آن براده آهن و نصف آن اشخار و نصف آن آهک آمیزند و در رگی که بران دیگ است و صلب
کرده باشند تصعید آن نمایند یا در شیشه مطین کرده در آتش نهند بطریقیکه اهل اشتغال باین باب آنرا میدانند پس مثل نمک صعود کند چون آنرا در ناصور نهند
التهاب آرد و بسوزد و گوشت جدا شود پس آنرا بموچینه بگیرند و بیرون کنند و دوام بر کردن عضو بروغن گاو ساعت بساعت نمایند برای تسکین درد و تلیین و ازالت
سوء الحجة او و بعلاج قروح کنند و اما در ناصور تازه سهل واجبست که اولا با دویه قویه آنرا بشویند چون قطران و آب خاکستر یا آب دریای شور و آب صابون که
زرنیخ و نوشادر بدان آمیخته باشند و آب مصعد از زرنیخ و نوشادر و هر دو خشک در قرع انبیق یا مبول و تقطیر سیلان و آبیکه دران اشخار و کلس است جوشانیده
جوشانیده باشند پس هرگاه پاک شود بران دوای تخم سپید انجیر نهند و مرهم زرنیخ مذکور در غرب عجیب النفع است و دوای قرطاسی جالینوس و ادویه مرکبه از زاج و قلقند
و مس سوخته و زنگار و مانند آن و از قنطوریون چون ناصور را پر کنند بسازد و همچنین از خربق چون ناصور را پر کنند و تا سه روز بگذارند به کند و همچنین زاج سوری و کذا
عصاره قثاء الحمار یعنک البطم یا عصاره بیخ مرو ماثیث یا زنگار و اشق یا اشق و قلقدیس و زاج و قلقطار و صمغ بسرکه و یا بگیرند بول طفل و در هاون از بیخ هواره
بسایند تا آنکه غلیظ گردد و خشک شود و پس استعمال کنند و دوائیکه اهل اسکندریه استعمال آن میکنند بیخ مرسا و زاج بریان و قلقطار و زنگار و شب هر واحد یک جزو
و زراوند نیم جزو از ین قرص یا مرهم سازند و یا بسرکه آمیزند که دران زراوند پخته باشند و گاهی زراوند از نسخه حذف کرده میشود و گاهی با آن عسل می آمیزند و ایضاً
بگیرند صبر و زنگار و مرداسنگ و پوست بیضه اگر سکلس باشد قویتر بود و باهم مخلوط سازند و ایضاً ادویه قویه که در علاج قروح عسر الاندمال ذکر کردیم پس هرگاه
گوشت نیک ظاهر شود ادویه منبت لحم استعمال کنند و اگر ترسیب او استخوان فاسد باشد واجبست که اصلاح و معالجه علاج او کنند و چون بینند که رطوبات صدیدیه
کم شده و یا بیم عود کرد علاج نفع کند گیلانی از ابدلیس نقل کرده که اگر ناصور با استخوان منتهی گردد صحت او ممکن نیست بغیر استعمال آهن مگر آنکه زمانه بدان طول کرده باشد
پس استخوان از ان بیرون آرند یا قشر او دور کنند و اگر انتهای ناصور با استخوان نرسد علاج آن با دویه کنند که غلظ آن ببرد و الصاق نماید و آنچه غلظ را دور کند

بیخ سقمونیا و لیمون ست اگر چرک گردد و ارام کنند و در ناصور داخل نمایند تا آنکه غلظ او را ببرد و ایضا خربق سیاه چون در ناصور بقدر دو یا سه روز بدارند غلظ او را قطع کنند
و همچنین اگر دردی زیت بپزند و در ناصور ریزند یا سوری سوخته تنها چون با نمک شراب ممزوج ریزند یا سوری بید و اشیکه قروح معا گویند بیخ آب عسل و یا بگیرند اقلیمیا و زاج
و قلقدیس و مس سوخته و صمغ هر واحد چهار درم قلقطار سه درم در بول طفل سرشته از آن فتیله سازند و چون فتیله در ناصور نهند بران از خارج قرطاس مبلول در آب نهند
و تبدیل آن کنند تا حرارت و ورم از آن برود و گوشت که سوخته باشد ساقط گردد و دوا ایسکه ناصور گوش را نیز اصلاح نماید و هر قرحه را که ناپاک باشد پاک کند و گوشت
فاسد را بخورد زنگار یک اوقیه انزروت و اشق هر واحد نیم اوقیه همه را سائیده بسرکه سرشته استعمال کنند دیگر مرهم تر از اول موم و زیت و زنگار سوده آمیخته استعمال
کنند مرهم عجیب ملحم هر قرحه که اطبا از التحام او عاجز آیند افیلقرنوس بگیرند آب زیتب ده درم خاکستر صنوبر هفت درم توبال آهن و مس پنج درم مر دو درم دیاقود
دو درم زراوند و کندر هر یک هفت درم اشق پنج درم همه را باریک بسایند و اشق بشیر حل کنند و همه را بیامیزند که این ناصور را التحام نماید و عجیب ست و دوا ایسکه
بگیرند قلقدیس دو درم قلقطار و زنگار هر واحد یک درم صمغ دیگر با اشق آمیخته استعمال کنند تا آنکه غلظ ناصور منقلع گردد پس علاج او بزنگار سوخته و عسل و چند
آن فتیله ساخته باید کرد پس هرگاه غلظ دور شود و ناصور پاک گردد در آن وقت فتیله منبت لحم استعمال کنند بگیرند صبر و مرداسنگ و خاکستر پوست بیضه سوخته
مساوی و به آب سرشته فتیله سازند و در ناصور نهند و دیگر بگیرند مر و صبر و کندر و پوست انار مساوی و به آب یا زهره بسرشند و ایضا رب غوره گوشت برویاند
چون ناصور بدان بشویند رازی گوید که این دوا ناصور را ملتحم سازد و دران گوشت برویاند عنزروت ده درم اشق دو درم کندر بار زنگار هر واحد یک درم
باریک بسایند و بعسل استعمال کنند که عجیب ست و گفته که نواصیر و قروح عسر الاندمال را و آنکه در زوال او امید نبود باین دوا علاج کردم و در زمانی قلیل آنرا بسته ساختم
و چیزی درین باب عدیل او نیست پس صواب آنست که بران اقتصار نمایند و از رطب و یابس که گفته اند تکثیر نکنند انطاکی گوید که در قروح و ناصور و قرحه ساعیه
ملاک امر درین همه شستن آنها بسرکه و عسل و شراب ست و پر کردن خاکستر موی انسان و چوب انگور و کرنب و طرفا و بادام تلخ و سحیق بارتنگ و قنطوریون دقیق

قروح معروف بحراق

سببش خون غلیظ مختلط بسودای محترق ست که طبیعت آنرا از دهن عروق بسوی ظاهر بدن دفع کند بنابر حدت و ایذای او عروق را و اعراض او اینست که اولا بثور ریزه پیدا شود
بعده ریم کند و منبسط شود و منفجر گردد و خشک شده سیاه و خاکستری شکل خشکریشه داغ شود و اکثر حدوث آن در رخسار بود و بیشتر در جوانان و کسانیکه ادمان لحوم و حلویات و شراب
کنند عارض شود علاج فصد سر رو کنند و اخراج خون بقدر قوت و احتیاج نمایند و هر صبح جلاب از عناب و آلوی سیاه هر یک ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم یا شربت عناب یا شربت
اجاص یا شربت تمر هندی بیاشامند و غذا مزورهٔ ماش و مغز بادام و نخود و اسفاناخ خورند بعد از آن تنقیه بدن کنند بعد طلوع نضج در قاروره مطبوخ افتیمون و غاریقون یا باین مطبوخ سنا مکی پنج درم
هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک هفت درم مویز سرخ ده درم بنفشه تخم کاسنی هر واحد سه درم عناب سپستان هر واحد بیست عدد همه را در سه رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید و دران خیار شنبر
و ترنجبین هر واحد ده درم بمالیده صاف کرده غاریقون نیم درم سقمونیای مشوی نیم دانگ بران انداخته صبح بنوشند و در آخر روز از ماش مقشر مغز بادام و اسفاناخ و گوشت چوزه
مرغ ماکیان غذا سازند و بعد تنقیه هر روز ماء الجبن سه اوقیه بشکر یا ترنجبین یا بشربت دینار و سفوف سودا بنوشند و بعد تنقیه تامه بران زلو بچسپانند
تا خون محترق که زیر جلد باقی بود آنرا امتصاص نماید بعده مرهم سرخ معمول بمرداسنگ و زردچوبه بسرکه و زیت طلا کنند و برخی از علاج این بثور شلیم نیز معمول

قروح مولمه

که در جلد سر حادث شود و از شدت الم قرار و خواب را منع کند و آن در ابتدا بثور سرخ مسطح مولم بود و بطی البرء ست سببش بخارات دموی غلیظ محترق ست که زیر
حجاب مجلل بالای قحف استقرار نماید و حجاب و جلد سر را بسوزد پس الم مفرط آرد علاج هر صبح سکنجبین ساده ده درم و تمر هندی و شکر سفید هر واحد ده درم
با آب فواکه یا نقوع مشمش هر کدام که باشد سه اوقیه و یا شربت تمر هندی یا نیلوفر و شربت عناب و سکنجبین ساده بشیره تخم خیارین یا بشیره تخم خرفه بنوشند و ماء الشعیر
یا بماش مقشر و بادام و اسفاناخ غذا سازند و فصد سر رو کنند و خون بقدر احتیاج برارند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه نمایند و از برگ کاسنی کوفته بروغن گل بیخته
آرد جو و خطمی کوفته آمیخته بر سر ضماد سازند و اگر ازین فائده نشود مرهم کافوری علاج کنند و طبری گوید که گاهی بران مرهم ابیض معمول باسفیداب و سفیدی بیضه بنهند

و صفت او اینست که بگیرند موم و روغن بروغن گل و از آتش فرود آورده اندک سفیداب ارزیز مغسول بران اندازند و حرکت دهند تا منجمد گردد بعده در هاون
انداخته سفیدی بیضه داخل کرده حل نمایند تا مختلط گردد و هر گاه سرد شود بر سر و جای بثور طلا کنند تا آنکه بثور نرم گردد و رقیق آن نضج یابد و ریم او بآهستگی خارج
شود و اینچه نضج نیابد و جلد او سخت شود بشگافند تا بدان داخل او بگشاید و اگر فصل زمستان باشد از هوا محفوظ دارند بخوف تشنج و کزاز و خوف این بیش است که
در جوانب وضع بر صحت خارج شده و اهل شام علاج این قروح و بثور بقفا بداغ و استیصال میکنند و از علامات مخصوصه او اینست که چون بگشایند مدام ترشح کند و مرهم را
قبول نکند بگر ... و لهذا امر میکنند بتجدید مرهم بران هر روز بدفعات بسیار و هیچ جراحت و خراج که در عصب ... باشد دائم ترشح کند و از اعراض این قروح است که چون مندمل شود ...

لحم زائد بر جراحات و قروح

و این بسبب افراط در انبات لحم باشد و این انبات یا از فعل طبیعت بود بدون اعانت او از ادویه و تدابیر و یا از وقوع مع اعانت فعل ادویه منبته و تدابیر و این افراط
لا محاله فی نفسه مضرست پس احتیاج افتد در علاج این بادویه جالیه مجففه اگر لحم زائد در مسالک تکون یابد و نبات قریب العهد بتکون باشد و اما اگر عهد تکون او
بعید بود و گوشت خشک شود و بالای آن جسم صفاقی بجای جلد پدید آید ادویه مذکوره کفایت نکند بلکه میباید که قوت آن قویتر از آنها باشد حتی که لحم زائد را بخورد و دفع
کنند و آنرا دور گرداند و بهتر دوا آنکه کمتر در سوزش باشد آن بهتر بود و واجبست که در ینجا توقع معونت طبیعت ندارند چنانکه در انبات لحم امید میدارند زیرا که او فعل
طبیعی است و خوردن گوشتیکه طبیعت آنرا پیدا کرده بمعونت دوا بود فلهذا واجبست که اکثر تعویل بر دوا باشد و دوائیکه غلیظ تر و ثابت تر بود آن درین باب افضل
باشد نه از جهت قوت که گاهی لطیف قویتر بود بلکه ازین جهت که انفعال او از هوا و از اخلاط فراخ کم باشد و ثبات او بجای الصق بود و این ادویه مثل قشور مس و قلقند
سوخته و هر دو نوع خارپشت بگوشت آنها سوخته لیکن خارپشت تنقیه اندک کنند و قبض لحم بیشتر نماید از آنچه سزاوارست و قویترین چیزها آنکه مذکور شد زهره بحری
مسمی اسیوس ست و قویتر ازین زاج سوری و زنجار الذهب و قلقطار و زاج ست و سوختن اینها قوت و لذع هر دو کم کند و لطافت آنها زیاده کند و زنگار
مس قویست و مثل زنگار نیست و از چیزهائیکه گوشت زائد را خوب بخورد اشخار و زنگارست و بسیار باشد که گوشت زائد را تحلیل و لاغر کند اگر بران پارچه
در آب دریای شور یا آبیکه دران نمک تلخ حل کرده باشند نهند و دیگر بگیرند اشخار و آب آب انار رسیده و در هفت چندان آب حل کرده با آفتاب تا بکیفته بدارند و در
هر روز هر وقت بچوب برهم کنند تا آنکه غلیظ مثل گل گردد و ازان اقراص ساخته استعمال کنند و همچنین قرص ... و مرهم اخضر عجیب است و دوای ...
از قشور مس و دقاق کندر و جمیع ادویه معموله برای ... در امراض بینی صفت دوای خشک مجفف گوشت زائد بگیرند مرداسنگ و زنگار و قلقطار
و چرک نقره مساوی طلا کنند گوشت افزون را بخورد و بلا سوزش زرنیخ سرخ و زرنیخ سیاه هر یک پنج درم توبال مس ده درم همه را بروغن گل سائیده طلا کنند
که بجهت خوردن گوشت زائد مکرر بتجربه رسیده در تذکره ... حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده بر موضع بپاشند و بالای آن مرهم دیگر بگذارند

سقطه و ضربه

سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنکه چیزی دیگر بران شخص افتد و این هر دو تفسخ و رض و الم و ایذا رسانند و انفصال استخوانها و اغشیه و اعصاب و رگها
بزرگ متفرق گردانند و هر قدر که جسم بزرگتر باشد خطر شدیدتر بود و لهذا اطفال و کذا مردم نحیف را ضرر و اذیت در سقطه چنان عارض نشود که بالغان فربه را
عارض گردد با وجود نرمی اعضای اطفال و قبول او برای انفصال و سبکی اعضای نحیفان و بسیار مردم از بلندی عظیم افتند و ایشان را ازان ضرر معتد به عارض
نشود و گاهی ازان احتباس ادرار بول عارض شود و بسبب التوالی معا و خروج بعض او از موضع او و بسبب آفت عارض بعضله حابس بول مثل فسخ و الم مانع از استرخای آن که مخرج بول
و گاهی ازان خروج بول و براز بغیر اراده عارض شود اما خروج بول بسبب انقطاع عضله حابس بول یا عصب او و استرخای آن بود و اما خروج براز بسبب استرخای عضله مقعد و ... امعا
یا سقوط آن و عجز از امساک او بود و گاهی ازان نفخ شکم و شدت نفس و انقطاع آواز و کلام عارض شود و سبب آن جمع خون در شکم است و اینچه هنگام انقطاع بعض عروق باطنی حاصل شود
و گاهی ازان سقوط قوت عارض گردد و این امور لازم شود و علامت این انقطاع کلام است و سنگین کردن و فرو ... نفس و عرق پیشانی و زردی یا سبزی چهره زیرا که این همه
آفات تابع سقوط قوت بود و گاهی قی الدم با ... طبع عارض شود و این قاتل است مگر آنکه با خون طعام قی کند یا ظاهر بدن او ورم کند لیکن اگر آن

ورم بباطن رجوع کند بسرعت هلاک نماید واگر باوجود این سم قی کنند فی الفور بمیرد وکسیکه بر صماخ او بسفیند وازان خون بسیار سائل شود این مهلک بود و همچنین اگر
آن از ضربه بران موضع عارض شود و شخصیکه بسر خود ساقط گردد اکثر آنرا سکته عارض شود وافضل تدبیر او درین هنگام حقنه است و موضع سقطه را لابدست
که بسوی آن خون بسیار دفع شود واین را سرخی موضع او لازم بود پس اگر این عارض نشود سببش عسر نفوذ مواد از ان عضو بسبب شدت استحصاف
و بودن عضو عصبی باشد علاج اگر با سقطه یا ضربه چیزی از جراحت ونزف الدم وغیره نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نمایند و از
ادویه رادعه مثل مغاث وگل ارمنی واقاقیا وبرگ سرو وصبر وماش مقشر کوفته بیخته بآب مورد ضماد کنند واگر بسبب درد ورم گرم وتپ پیدا شود بعد از فصد
نیم ماشه مومیائی بآب گرم بخورند و یا ریوند چینی وفوه الصبغ وگل مختوم ولک مغسول همراه آب نقوع نخود بخورند وگاوزبان با شربت سیب وعناب وعرق
گاوزبان نافع بود واگر مزاج گرم باشد مومیائی یکسرخ بدهند واگر ازان تپ آید موقوف کرده گلقند در عرق عنب الثعلب بالیده شربت بزوری حل کرده خاکشی پاشیده
بدهند ودوا نیم گرم باید داد وگل سرخ عدس مقشر گل ارمنی مامیثا صندل فوفل کوفته بیخته در روغن گل سرشته ضماد کنند واش برنج ونخود وعدس وزردی بیضه نیم برشت
غذا سازند واز گوشت وشراب پرهیز نمایند مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای چوجه مرغ بماش مناسب بود واگر سقطه یا ضربه بر سر رسد بعد از فصد تنقیه صفرا کنند و مسهل
آن با سمار الفواکه یا بحقنه لین سرکه وگلاب وروغن گل بسر بمالند وبرگ مورد وگلنار وپوست انار در سرکه وگلاب بجوشانند وباندکی مشک وعود طلا کنند واگر بسبب ضربه نفث الدم
حادث شود علاج نفث الدم کنند واگر بر عضله واقع شود وآنرا فسخ عارض گردد در ابتدا برادع مذکوره ضماد کنند بعده بدانچه محلل خون مرده متحقن در خلل لیف باشد مثل ایارج
محلل معمول از بابونه واکلیل وبزرکتان وزوفای خشک وشبت وبرگ خطمی وپودینه ومرزنجوش وضماد مرتب از آرد جو وزوفای رطب ومثل ادویه که در پای شکست کنند واگر بر عصب
واقع شود وآنرا رض عارض گردد بادویه مسکن درد مرخی ومحلل مثل خطمی وبنفشه واکلیل ومانند آن ضماد کنند واز بنفشه وخطمی وبابونه واکلیل وشبت نطول نمایند وروغنهای گرم مثل روغن
زنبق واقحوان ونار دین بمالند واگر بر مفصل واقع شود وازان وجع وثی عارض گردد روغن گل بمالند وبران برگ مورد سوده بپاشند وببندش که درد آرد و [illegible] مسحوق
بود بعمل آرند یا بریان حلتیت ونبه وخربا مرده کوفته نهاده بربندند واگر ازان التوای عصب وصلابت حادث شود واخلیون یا مقل بآب گداخته وبیخ خطمی ضماد کنند
واگر درد بعد از ضربه وسقطه مزمن شود قدری چونه قلعی با عسل وروغن کنجد خالص که تازه کشیده باشند حل کرده بران موضع ضماد کنند ودر آفتاب خشک سازند که
تکرار عمل ازاله درد میکند وبالیدن روغن دیودار اثری تمام دارد ذکر ادویه مفرده نافع ضربه وسقطه لاک خام درخت پیپل با هموزن شکر سفید آمیخته خورد
سفید وصاحب تکمله نوشته که لاک مذکور سه درم شب تر کرده صبح صاف نموده نوشیدن مزیل درد وآماس ضربه است دیگر برای ضربه کهنه گل سفید که اطفال
بدان کتابت میکنند وآنرا کهری گویند دو درم در ربع رطل آب حل کرده بگذارند که نشین شود آب صاف را بیاشامند دیگر برای کوفت اعضا بادنجان خام
با شکر سرخ آمیخته بخورند وبیخ آن قدری سائیده نوشیدن همین عمل کند وبقول اهل بنگاله بادنجان درست در زیر آتش نهند که نیم پخته گردد پس برآورده بفشارند
و بمقدار دو سه توله آب آنرا گرفته یک توله قند سیاه داخل کرده بنوشند نیمگرم وتا دو سه روز بعمل آرند که جهت ضربه وسقطه که بر سینه وپشت وسائر اعضا رسد
حکم تریاق دارد دیگر شب یمانی بریان سه درم سوده با شکر دوازده درم آمیخته سه خوراک سازند که حکم مومیائی دارد وگویند که قصب طباشیر مصمت گرفته سوده
بقدر دو ماشه با شکر در صورت حرارت وبا عسل در برودت خوردن انفع از مومیائیست وقفر الیهود از نیم ماشه تا یکماشه خوردن کار مومیائی میکند دیگر شاخ گوزن
بآب سوده قدری بنوشانند واگر ضربه کهنه باشد بجیبا یکدام نیمکوفته در هفت دام آب شب بخیسانند صبح صاف نموده بنوشند غذا نان گندم چرب
تا سه روز بعمل آرند دیگر نافع ضربه وسقطه برگ پیپل بست ویکعدد سائیده با همچند قند سیاه آمیخته حبها سازند وهفت خوراک نمایند دیگر که نفع عظیم دهد
وورد بالکل زائل گرداند نمک شش ماشه سوده شکر سفید مساوی آمیخته بخورانند دیگر مجرب حکیم علی حنای سوده را با روغن بر آتش نرم نهاده بمالند که مثل
مرهم شود وبر ضربه وسقطه گرم گرم ببندند که الم برطرف میشود دیگر از بیاض استاد مرحوم گوشت تازه که بعد ذبح فی الفور گرفته باشند نیمکوفته زرد چوبه
آمیخته بر تابه آهنی از یکطرف نیم بریان کرده از طرف خام بالای ضربه ببندند روز دوم وسوم آرد مونگ حلوا پخته نیمگرم ببندند وگویند که لحم البقر باگوشت
را قیمه کرده در پارچه باریک دو ولی نیم نیم باو بسته بر تابه گرم گذارند وتکمید سازند که در تسکین درد مجرب است دیگر نمک سانبهر یا [illegible] زرد چوبه سقطه

متخلخل بندند و روغن زرد یک چٹانک در ظرف مسی کرده بر آتش نرم بگذارند و خریطه نمک را در آن گرم کرده تکمید سازند نهایت نافعست و در دفع اوجاع ریحی و تحلیل اورام بارد نیز سریع النفع ست و اگر ماش مثل هریسه پخته بدان تکمید کنند نیز مفید ست دیگر که ضربه و موچ و کجی استخوان را اگرچه کهنه باشد نفع دهد کهیل تل باریک سوده در آب بپزند تا بقوام شهد آید بر پارچه سفت طلا کرده بر عضو بپیچند ذکر ادویه مرکبه که مفید سقطه و ضربه است بخور که برای ضربه و موچ تازه و کهنه بی نظیر و حکم اکسیر دارد و معمول زنجبیل و کچله هر واحد دو عدد ریزه ریزه کرده اشنه و دوام در آوند گلی با یک آثار آب و بعد از سرپوش بند کرده جوش دهند چون سوم حصه آب بماند اول بخور گیرند بعد از آن آب شسته تفل دوا ساییده نیم گرم بندند در سه روز شفای کلی حاصل شود حب که آنرا چوب گولی گویند و در دفع درد ضربه و سقطه مستعمل سازقانست پهکر مول پیچ خراسانی زردچوب هالون لوٹه سجی مینده لکڑی هر یک یکدرم قند سیاه شش درم مقدار کنار دشتی حب بسته یکی بخورند و یکی بر روغن کنجد طلا کنند و در نسخه حکیم عابد قسط تلخ قرفه لوده عوض پیچ و سجی و مینده لکڑی ست وزن همه مساوی ست و قند سیاه کهنه برابر همه و گفته که اگر بعد ضماد آن کهنه بران موضع بپا چک دشتی کنند قوی الاثر و سریع العمل گردد و من در آلام و اوجاع این را آزموده‌ام و در ان تریاق یافتم و بعضی گویند که اگر لوده پٹهانی مال کنگنی کبیر و سلیخه صابون هر واحد یکدرم صبر یکنیم درم در نسخه اول افزوده وقت حاجت ساییده نیم گرم ضماد سازند نافعتر باشد نوع دیگر که بجهت ضربه و سقطه آب حیات هالون بلدی دارچینی پهکر مول پلیتهی لوده پٹهانی هر یک یکدام سنوت نیم دام کوفته بیخته با آب جهابقدر کنار دشتی سازند یکحب صبح در حلوا پیچیده بخورند و یکحب وقت شام بهمین دستور بخورند وقت شب کچله را در آب تر نموده بسایند و بهمان حب را با آن سوده ضماد نمایند شفای کلی حاصل شود حب که برای ضربه دوا بهم بسیار مفید ست گندم را چندان بسوزند که خاکستر نشود و خام هم نماند و برابر آن قند سیاه آمیخته خوب بکوبند و اندکی روغن زرد آمیزند خوراک از یکتوله تا یکنیم توله در خوردن دو سه روز درد و کوفت بالکل دور میشود و این دوا را مومیائی هندی نامند و صاحب تکمله نوشته که قدری زنجبیل و بلدی در زیاده کنند که حکم مومیائی دارد ایضا که ضربه و سقطه و درد کمر و بندگاه را مجربست گوند سجنه را در روغن گاو بریان ساخته قدری سونٹهه و بلدی افزوده با قند سیاه کوفته سه چهار درم بخورند دوائیکه برای ضربه معمول ست آب مغسول مصطکی قوه ریوند چینی هر یک دو ماشه کوفته بیخته با زردی بیضه مرغ نیم برشت آمیخته بخورند ایضا مومیائی کانی یکماشه در قدری شکر و روغن زرد آمیخته بلیسند و بدن را بجامه پوشیده دارند و در مکان گرم بخوابند عرق آمده زوال درد ضربه بتمامه خواهد شد و بجای ضرب زردچوب بر روغن شیرین حل کرده بمالند و آب سرد نباید داد و اگر در ضربه کثرت تقاطر بول باشد اطریفل بخورند و از ترشی پرهیز نمایند و زردچوب مغاث بغدادی آرد مونگ بشیر گاو پخته ضماد کنند و گاهی در ضربه مفصل صبر زرد بجای زردچوب کرده میشود ایضا برای ضربه و خون بستگی یکماشه سوده بر روغن زرد چهار توله بریان نمایند چون پهٹکری در ته روغن منجمد شود روغن بالا گرفته میده و شکر آمیخته حلوا سازند و بخورند و از همان حلوا یک حب بسته پهٹکری مذکور در آن نهاده بخورند تا سه روز بپرهیز از مومیائی نوشته اند دوائیکه از مجربات حکیم علی ست ریوند چینی خطمی زردچوب [illegible] مثل غبار سوده بر عضویکه کوفت یافته باشد بربندند بسیار نافع ست و اگر بر جراحات رطبه بربندند بزودی خشک کند ایضا که برای تسکین درد ضربه مجرب قند سیاه و سفیدی بیضه با قدری آب آمیخته ضماد کنند و اگر زفت رومی گل خیرو فلفل سیاه با آب ساییده ضماد سازند درد ضربه و موچ را هم فرو نشاند ایضا که درد سینه و پهلو و دیگر جاها که بسبب ضربه و سقطه باشد از مجربات والد مرحوم ست کچله را با آب بر سنگ بسایند و بر کناره کٹوره جمع نموده باشند و برابر آن ایلوه ساییده آمیخته بر آتش نیم چون مثل حریره شود اندکی سرکه آمیخته نیم گرم طلا کنند ایضا برای درد استخوان و غیره تخم موسلی سیاه مینده لکڑی همه اجزا برابر کوفته بیخته وقت حاجت در آب حل کرده نیم گرم لیپ کنند و اگر بلدی و صابون برابر با آب پخته لیپ کنند و یا سجی نیز افزایند درد ضربه را نافع بود ایضا که ضربه و سقطه را مفید و عضو خشک شده را بهیئت اصلی باز آرد مغز تخم بید انجیر و کلونجی سیاه هر واحد ساییده پس با روغن آمیخته ضماد کنند و در نسخه دیگر برگ سجنه عوض تخم بید انجیر ست و نوشته که هر دو برابر ساییده طلا کرده در آفتاب نشینند ایضا زردچوب با آب و سرکه سوده نیم گرم ضماد کنند روغن بیودار که اطبای هند پیلا تیل گویند تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و فالج و امثال آن و جراحات بی نظیر ست بگیرند زردچوبه چوب بیودار و اصل السوس و دارهلد و دوده سقف کسیله نخود بریان ببکنند هر یک سه توله و باهم آمیخته با آب خوب کهرل کنند تا مضمحل شود بعد از آن در دیگ با سه نیم رطل آب با آتش ملایم بجوشانند تا سوم حصه آب بماند ثفل آنرا بکفگیر گرفته بیرون آرند و دیگ [illegible] بر آتش باشد و آن ثفل برآورده او در پارچه [illegible] در همان دیگ بیفشارند چون هیچ آب نماند

در ثفل بماند و دور کنند پس روغن کنجد هشت تولہ داخل کرده باتش ملایم که تیز از اول باشد بجوشانند تا آب جذب شود و روغن بماند و در آخر احتیاط کنند که روغن بسوزد
واگر اندکی آب بماند و بجای سرد گذاشته روغن صاف از بالا بردارند و آب که در ته دیگ ماند دور کنند صواب باشد و قوت این روغن تا یکسال ماند و برای درد مفاصل
و دردهای کهنه اگر پانزده مثقال بهروزه و پنج مثقال بهروزه بر اجزای خمسه مذکوره اضافه کنند بهتر بود **سفوف** برای ضربه از بیاض والد مرحوم گندم بریان
و هلدی هر دو سوده شکر تری برابر هر دو آمیخته چند روز نهار بخورند **ضماد** جهت ورم حار ملتهب که در مفاصل بسبب ضربه و سقطه بهم رسد و فقرات نماید آرد جو
پانزده جزو کوکنار مع تخم ده جزو تخم خطمی هفت جزو بنفشه مونگ گل سرخ اصل السوس نیلوفر هر واحد پنج جزو عدس مقشر سه جزو طباشیر دو جزو زعفران نیم جزو کوفته
بیخته با روغن گل آمیخته ضماد نمایند **ایضاً** مجرب حکیم علی جهت ضربه و سقطه بعد از فصد بکار آید سیده چوب گل ارمنی زرد چوب داودار گل خطمی آرد مونگ گل سرخ [illegible]
ریوند خطائی هر یک دو تولہ کوفته بیخته با آب و روغن گل یا کنجد بپزند بهر گاه مانند حلوا شود بدان تکمید نموده ضماد کنند و ببندند ضماد که برای ضربه مکرر بعمل آمده
زرد چوب هفت ماشه سیده لکڑی شش ماشه مغاث بغدادی پنج ماشه کوفته بیخته در روغن کنجد حل نموده بگرم ضماد نمایند و گاهی صبر و هلدی و مصطگی نیز اضافه
نموده میشود **ایضاً** مسکن درد ضربه و سقطه سیده لکڑی آمله منقی زرد چوب هر یک یک تولہ بیل گری مصطگی هر یک شش ماشه افیون سه ماشه ادویه کوفته
بیخته با آب ادرک سرشته گرم نموده ضماد نمایند و اگر ضربه باستخوان رسیده باشد قدری سفیدی تخم مرغ اضافه نموده بر پارچه کرباس پهن کرده بر عضو شکسته
بپیچند و بر اطراف آن چوبهای راست باریک مستحکم ببندند و بهفته یکبار وا کنند و تجدید نمایند و در سایر اوقات روغن کنجد بر عضو بچکانیده باشند و اگر
درد شدید باشد قدری دوده سقف مطبخ یا نمانده [illegible] نیز اضافه نمایند **ایضاً** که بهمان نفع دارد سیده لکڑی مالون زرد چوب هیچی قند سیاه کمند از هر
درمی نرم با آب سوده گرم کرده ضماد نمایند گاهی درین نسخه [illegible] مانند و قدری سلاجیت که عرق الجبال است داخل کرده میشود و در نسخه دیگر
کنجد سیاه عوض قند سیاه است و تحلیل زیاده **ضماد** که جهت ضربه و سقطه از بیاض حکیم نافع خان منقول گل بنفشه گل خطمی سفید گل بابونه اکلیل الملک
گل سرخ عنب الثعلب مامیران چینی مومیائی کانی حلبه تخم کتان شحم قاز مندی هر یک دو تولہ سریش کاهی چهار تولہ [illegible] شش ماشه زرد چوب سیده چوب آرد نخود
آرد باقلا هر یک نیم پاو زرده تخم مرغ ده عدد **ایضاً** زفت رومی آمله هلدی زرد چوب سیده لکڑی کنجد سیاه هر یک دو تولہ **ایضاً** آرد مونگ آرد باقلا هر یک
نیم پاو سیده لکڑی چهار تولہ زرد چوب دو تولہ سونٹه یکدرم مومیائی کانی دو ماشه گل خطمی سفید دو درم روغن گل چهار تولہ زرده تخم مرغ ده عدد ضماد جهت
ضربه و سقطه صبر مصطگی کندر مرکی هر یک یکدام صابون ولایتی نیم پاو صابون را در شراب دو آتشه بپزند تا مثل مرهم شود پس ادویه سوده انداخته ضماد نمایند
ایضاً سیده آمله زرد چوب تخم پنوار مالون ایلوه صابون خشت کهنه برابر کوفته در آب سائیده روغن کنجد آمیخته بگرم نموده ضماد نمایند طلا مغاث گل ارمنی
هر یک ده درم صبر مرکی هر یک یکنیم درم کوفته بیخته با آب سرشته ضماد کنند و در نسخه دیگر باقلا مقشر عوض مغاث است و اقاقیا سه درم بجای مرکی و وزن
صبر نیز سه درم و با آب مورد ضماد کردن **کماد** معمول برای درد و ورم که از ضربه بهم رسد و مثل گره بسته باشد مغز نارجیل کهنه یکبند و چهارم حصه آن زرد چوب
باریک سوده آمیزند و برابر هر دو موم بگیرند و در پوٹلی بسته در ظرفی بر آتش گرم کرده تا دو سه گھڑی سینک دهند بعده پوٹلی را وا کرده بگرم بالای آماس بربندند
دو سه بار در کنند در عمل دو سه روز صحت کلی میشود و راقم در زن کماد تخم تاتوره سائیده برابر نارجیل آمیخته در رفع درد بی نظیر یافته و گاهی درین کنجد سیاه یکتوله
افیون یکماشه عوض تخم تاتوره آمیخته میشود **نوع دیگر** برای درد ضربه که بنده در نرم کردن عضو مضروب کنند که سخت شده باشد مجرب است زرد چوب دار هلد
سیده چوب هر واحد یکدام سیده گندم سه دام هیچی یکپاشه روغن کنجد چهار دام و در نسخه دیگر وزن هلدی و سیده چوب و سیده گندم هر یک چهار ماشه و هیچی نیم دام
و روغن کنجد نیم پاو است و دار هلد و سیده گندم را در روغن بریان کنند و دیگر ادویه جدا جدا باریک ساخته اول هیچی بعده سیده چوب و عقب آن هلدی
انداخته آب اندازند و بپزند تا آب جذب شود و روغن بگذارد پس گرما گرم سینک دهند پس بربندند و در نسخه هندی مالون عوض هیچی مرقوم است **نوع دیگر**
دار هلد چوب سیده هیچی هر یک دو جزو سائیده سیده گندم سه جزو قند سیاه یکجزو سفیدی تخم مرغ و روغن کتان آمیخته لوئی ساخته تکمید کنند **نوع دیگر**
نافع ضربه و سقطه و موچ موم زرد ریزه ریزه کرده کنجد سیاه نیم کوفته تا لنگی بر آورده خشت زرد و نارجیل کهنه سیده چوب باریک سائیده هر واحد یکتوله [illegible] شود

شش تولہ در پارچه باریک پوتلی بسته بر تابه گرم کرده تکمید نمایند مطبوخ که صاحب ضربه وسقطه را مناسب ست ریوند چینی نیم درم دال هنو ماش یکدرم
عنب الثعلب گاوزبان هر کدام سه درم بجوشانند و بقند سفید شیرین ساخته بدهند معجون هندی بجهت ضربه قدیم و جدید مفید ست زرد چوبه دو دام
بجیسار نیم دام شکر سرخ چهار دام شیر ماده گاو یک آثار یا بالا شیر را بجوشانند چندانکه غلیظ شود ادویه را کوفته بیخته بیامیزند خوراک نیم دام و در نسخهٔ دیگر
اشنجار عوض بجیسار ست **اقوال حکما** ابن الیاس گوید که اگر با ضربه ورم باشد بعد فصد و اخراج خون بحسب قوت و سن و فصل صبح جلاب عناب ده عدد
با شکر سفید ده درم بنوشند و یا مومیائی نیم درم با آب گرم بخورند و یا فوه و گل مختوم و لاک منقی هر واحد نیم درم در نقوع نخود بدهند و اگر سقطه و ضربه بسر افتد
فصد سر رو کنند و صبح جلاب بنفشه پنج درم عناب ده عدد شکر سفید یا ترنجبین ده درم بدهند و غذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام و اسفاناخ و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه یا بنقوع تمر هندی مع فلوس خیار شنبر یا شیر خشت و ترنجبین هر واحد ده درم نمایند و قصب الذریره و برگ مورد سوده بشراب قابض آمیخته
بر سر ضماد کنند و اگر ضربه بر سینه و شکم واقع شود و نزف الدم و نفث آن حادث گردد قرص کهربا یا قرص گلنار یا قرص طباشیر قابض هر کدام که باشد یکمثقال
سوده بشربت حب الآس یا رب سفرجل هر چه حاضر بود ده درم آمیخته بدهند و یا گیرند گلنار و دم الاخوین و گل ارمنی هر واحد یکدرم کوفته بحریر بیخته با نقوع عدس
دهند و اگر بر مفصل واقع شود و آنرا وهنی یا وثی عارض گردد صبح جلاب اصل السوس مقشر کوفته سه درم و گلقند شکری ده درم بنوشانند و غذا مزوره نخود و مغز
بادام دهند **جخندی** گوید که اگر با ضربه وسقطه ورم باشد فصد کنند و شربت عناب با نیم درم مومیائی معدنی بدهند و این سفوف آنرا انفع کند مومیائی
معدنی فوه گل مختوم لاک مغسول هر یک نیم درم با نقوع نخود بخورند دیگر ریوند چینی مومیائی هر یک نیم درم گاوزبان یکدرم سائیده با جلاب بدهند و اگر قبض
باشد تلیین طبیعت نمایند **گیلانی** گوید که در تدبیر ضربه وسقطه استعمال چهار امر واجب ست یکی اماله ماده از آن بسوی جهت دیگر یا باستفراغ چنانچه از فصد و حجامت
بشرط و تلیین طبیعت بحقنهای لینه یا بالشرب دوای مسهل و یا بغیر استفراغ مثل محاجم بغیر شرط دوم استعمال چیزیکه بتسکین سوء مزاج کند بدانچه مخصوص او بود شرابها
و ضمادها سوم تخفیف غذا و اجتناب از گوشت مگر بضرورت خوف ضعف و شراب شیرین تا ورم نیارد چهارم کشیدن ماده باقی نفس عضو بزلو یا باستعمال محللات
بعده اگر مانعی از فصد باشد مثل نزف الدم وغیره بر نقره یا قفا و کاهل و ساقین حجامت نمایند و اگر از اخراج خون مانعی باشد محاجم بجهت مقابل موضع الم برای
جذب ماده نهند و شرط نزنند و اگر طبع قبض باشد تلیین بماء الفواکه مثل ترنجبین و بنفشه و آلو بخارا و خیار شنبر وغیره کنند و یا حقنه لین بعمل آرند خاصة اگر الم بعده یا
بموضعی دیگر قریب شکم واقع شود و آنچه مطفی و مقوی باشد بنوشانند اگر حرارت و التهاب نباشد هر روز چهار اوقیه آب بقول مثل کاسنی و عنب الثعلب و کاکنج
بفلوس خیار شنبر پنج درم و دو دانگ صبر و زعفران بنوشند و اگر حرارت شدید باشد بر آب عنب الثعلب و خیار شنبر اقتصار نمایند و غذا آش جو و اسفاناخ و چقندر و کدو بروغن
بادام سازند و بهترین چیزها که برای تسکین درد ضربه وسقطه داده میشود تریاق فاروق ست فی الفور بدهند اگر استطاعت بود و مانعی از آن نباشد پس اگر تریاق دهند
وخصوصا در گلاب حل کرده و جای ضربه هنوز گرم بود و سرد نشده باشد الم و وجع اصلا یافته نشود خصوصا اگر بعد آن روغن دیودار و مرهم جدوار بمالند و این عمل را
بکار برده ایم چون اکبر پادشاه از اسپ بر زمین بسیار سنگریزها افتاد و در چهره و سر انشقاق عظیم شد و بعد تدبیر مذکور درد و ورم یافته نشد و نه رنگ متغیر گردید و این تدبیر
را در ضربه عظیمه و غیر آن تجربه کرده ایم و روغن گل با منقاش مسخن میشد عضو مسکن وجع ست و اهل هند را عادتی ست که بدان انتفاع بین می یابند و آن اینست
که چون مثل ضربه وسقطه بر جائی از بدن واقع شود فی الفور آن موضع را بلا توقف بخرقه محکم می بندند و آب سرد بر آن میریزند و آن عضو را در آب سرد می نهند و هر قدر که آب سرد
باشد و این عمل را طول دهند بهتر باشد و این عمل از ورم و وجع بالکل ایشان را نگاه میدارد و من با این عمل نوشانیدن اندکی از تریاق فاروق در گلاب یا آب سرد
حل کرده اضافه می نمایم **شیخ** مینویسد که چون عصب کوفته شود و پیچ گردد و با آن جراحت و آماس هنوز نباشد بچیزیکه جراحت را بگشاید مثل آب خاکستر و مانند آن علاج
نشاید کرد بلکه علاج او بمسکنات در باید کرد و لهذا واجبست که بر عضو روغنهای محلل و مرخی گرم کرده متصل بریزند یا خرقه بدان آلوده بر نهند و از روغنهای فاضله
درین روغن شبت و روغن اقحوان و روغن سداب ست و همچنین ضمادات موافقه برای آن خطمی را چون بکوبند و بر عصب کوفته نهند عجیب ست و گوشت صدف
نهادن نیز عجیب النفع ست و گاهی از بلبوس هم را علاج میکنند و اگر با کوفتگی ورم باشد پس تدبیر در تسکین درد آنست که عقید انگور بشراب و اندک سرکه و زیت

بقدر حاجت آمیزند و باعتدال گرم کرده دران پشم پاره چرک آلود و خصوصا صوف زوفای رطب ترکرده بران موضع نهند واگر این الم در مفاصل باشد آن بتسکین
درد اولی بود و دوا را قوی‌تر گردانند و چیزیکه نضج و تحلیل نماید مرکب سازند لیکن با قبض معتدل تا بدان مقابله ورم کنند و دران زیادتی نکنند و درد وجع و ورم نگاه کنند و آنچه در
ابتدا [illegible] شدیدتر باشد قصد آن نمایند و اگر درد نباشد بشگافند و ادویه قویه مثل آب خاکستر و سرکه و شراب نیز استعمال کنند و اگر مدت ورم طول کرده باشد دوا را قوی
سازند و تحلیل او شدیدتر باشد و دران البته قبض نباشد مثل دوای قوی مرتب با آب خاکستر و آنچه از چرک حمام سازند و اما اگر در جلد جراحت نیز باشد احتیاج بدوائی
افتد که دران تجفیف قوی و جمع و تشدید بود که بدان اجزای کوفته را ضم نماید و جراحت را نفع کند و اگر جلد را چیزی از کوفتگی و جراحت نرسد اضمده مرتب از مثل آرد باقلا
و سرکه و عسل استعمال کنند و این دوا نیکوست و اگر اراده کنند که در تجفیف قوی‌تر گردد اندران آرد کرسنه داخل کنند و اگر قوی‌تر ازین خواهند دران بیخ سوسن افزایند
و اگر جراحت قابل التحام نباشد علاج عصب بدوای بالغ ورم او کنند و بدان اشتغال نباید کرد و گوشت صدف عجیب است و گاهی علاج بقیروطی از ملح کنند
و ضماد کنند به مرهم النفع در هر دو حال است و اگر با هر دو امر درد شدید باشد باید که با ادویه زفت مخلوط سازند و گرم کرده ضماد کنند و واجب است که در پیچاندن
عصب از آب حذر کنند و نه گرم و نه سرد نزدیک او برند بلکه روغنهائیکه دران قوت ریاحین لطیفه قابضه باشد و ادویه که باین حال بود استعمال کنند و اگر صلابت
عصب بسبب التوای او عارض شود و این اکثر از ضربه یا سقطه حادث گردد و چون غمز کنند با آن خدر محسوس گردد و علاج صلابت عصب قریب از علاج اورام صلبه
و سیلان است در ادویه مفرده و در قرابادین ادویه بقدر احتیاج ذکر کرده شد و آنچه درینجا مذکور میشود ادویه مجرب درین باب است از آنجمله تخفیف مثل آ
[illegible] گیرند مقل الیهود ده درم و در آب تر کرده حل نمایند و برابر آن بیخ خطمی باریک سوده بسرشند و ضماد کنند و همچنین بیخ سوسن بعقید انگور سرشته و ایضا
اشق یا بارزد و فرفیون بدردی زیت سرشته و ایضا تخم کنوچه گرفته بمیفختج ضماد کنند و ایضا داخلیون با نیم وزن آن سرگین بز سرشته بغایت نافع است
[illegible] سوده [illegible] گویند که ضماد روغن زنبق و موم زرد و کذا روغن نرگس و موم زرد و کذا روغن گل حنا با موم زرد برای درد عصب مجرب است و ضماد پیاز نرگس و کذا [illegible] الغار
[illegible] و کذا قنطوریون غلیظ و کذا قصب فارسی بسرکه سرشته و کذا کفری که آن پوست طلع نخل است و کذا اصابع صفر و کذا دردی زیت و کذا روغن [illegible]
و موم زرد و کذا فقاح اذخر و روغن آن و کذا خطمی بشراب پخته و کذا ازنب و بالیدن و خوردن روغن کنجد و آکل و ضماد صعتر و کذا درونج و کذا غاریقون و کذا
قردمانا و کذا قنطوریون دقیق و کذا اسطوخودوس و کذا مغز حب صنوبر کبار هر واحد نافع درد عصب بارد است ایضا و گویند که الیه را بشگافند بر آتش گرم کرده
بر عصب صلب دو ساعت ببندند بعده بگشایند و بر آتش گرم کرده باز ببندند تا دو ساعت و همچنین در روز و شب بتکرار عمل نمایند و تا سه روز متواتر این
عمل کنند پس صلابت عصب را بکند و مجرب است و کذا زوفای رطب ورم عصب را مجرب و ضماد کنجد مع پوست و کذا طبیخ شحم او و کذا اصل البان
و کذا تخم [illegible] انجیر و روغن آن و کذا خانه زنبور و عسل و کذا اکلیل الملک و کذا پیاز نرگس و کذا روغن زنبق و موم و کذا گل سوسن بروغن آن سرشته و کذا روغن
[illegible] و کذا بیخ آن و کذا اشق و کذا روغن قثاء الحمار و کذا [illegible] فراسیون سوده آمیخته و کذا روغن تخم قنب و کذا مخاط و کذا فرفیون مخلوط بموم و روغن
و کذا [illegible] و کذا روغن [illegible] موم زرد و کذا روغن جوز کنده و کذا زوفای رطب و کذا صدف مع لحم او کوفته و مرکب و کذا نیل هندی بعسل و کذا
[illegible] و آکل و ضماد [illegible] و کذا اسکه و کذا جوز بوا هر واحد نافع صلابت عصب است و ضماد سماک و آرد گندم و عسل و کذا بورق و زیت
[illegible] و کذا تخم انجره [illegible] و کذا اسطوخودوس و کذا برگ پنجنکشت یا تخم آن و کذا مرزنجوش و موم و روغن بان و کذا پیاز بلبوس و کذا اسپغول کوفته و کذا روغن قسط
و کذا [illegible] و کذا [illegible] و کذا قصب [illegible] بسرکه و کذا اقحوان و شرب و ضماد تخم انجره و کذا مغز جوز و عسل و کذا مغاث و شرب جنطیانا بشراب خوشبو و بستن صفحه از زیبق
[illegible] هر واحد نافع التوای عصب است و شرب و ضماد راسن بعسل و کذا اکما ذریوس و کذا زراوند مدحرج و کذا لسان العصافیر و کذا قردمانا و کذا اسیر و کذا مقل ازرق
و کذا [illegible] و ضماد برگ شلغم و کذا [illegible] کوفته پخته و کذا [illegible] و کذا آب فراسیون [illegible] و کذا بلبوس و کذا خاکستر چوب انگور و کذا [illegible] و کذا جنطیانا و کذا [illegible]
حل کرده و کذا مصطکی بروغن گل و کذا مغاث و کذا بیخ خطمی یا تخم آن بشراب پخته و کذا آرد ماش با آب مورد سرشته و کذا شونیز و کذا [illegible] کوفته و پخته و کذا قصب الذریره
و کذا قسط و کذا برگ کبر و چوبه [illegible] و کذا قطران و شرب طبیخ [illegible] و کذا حلتیت با آب خاکستر چوب انگور و کذا [illegible] مطبوخ با آب و کذا خس [illegible]

تا سه روز و کذا کاسنی دشتی تنها یا با همچند آن دو قوه و کذا بیخ اذخر دو مثقال یا یکدرم فلفل و کذا ثمر کبر هر روز دو درم لیتراب هر واحد نافع شدخ عضله و رض آلتست

علاج مسیوط یعنی مضروب بسیاط

اگر کسی را تازیانه یا بچوب زده باشند باید که اعضای او را بمالند و خرقهٔ کتان بگلاب و آب سرد تر کرده بنهند و هر گاه گرم شود تبدیل آن کنند و مرهم سفیداب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند و قتیکه باز کرده باشند گرم گرم بر موضع ضربه بنهند و بگذارند تا خشک شود و تازه دیگر بر بدارند و اگر سفال نو کوفته بیخته یا خاکستر گلخن اول بپاشند پس بعد پوست در پوشند بهتر بود و طعام نخوداب از نخود مقشر نمکوفته و لوبیای سرخ مقشر خورند و اگر فصل گرما بود و مزاج گرم باشد طعام قلیه کدو و ماش مقشر و گیپ چغندر و کاهو بنهند و نجبیل و ریوند چینی برابر هر دو از یکدرم تا یکمثقال با جلاب بنهند و چون خون زیر جلد محتقن شود و بمیرد ترب بمقدار آن سحق کنند و گرم کرده ضماد نمایند

کسر عظم

یعنی شکستن استخوان و شکستگی آن بنظر در آید اگر عظیم متفرق باشد حتی که بعض اجزای او بسوی داخل رود و بعضی بسوی خارج بر آید و اگر کسر عظیم نباشد حتی که اجزای استخوان از یکدیگر اندک جدا شده باشد آن بلمس دریافت گردد و چون دست بر انجا مالند بلندی و پستی در استخوان معلوم شود و ایضا از آن خشخشه وقت لمس یا تحریک عضو شنیده شود و کسر که در یک موضع باشد سهل بود و باید دانست که استخوانها بعضی در طول شکسته شود و بعضی در عرض و بعضی هر شکسته شود و آنچه در طول شکسته شود بعربی آنرا صدع گویند و بعضی باشد که با طول لختی از عرض شکسته شود و آنرا هلالی گویند و آنچه در عرض شکست باشد گاه بود که گرد و تمام شکسته شود آنرا قثوی و فجلی و قصبی گویند و گاه بود که در زی بعرض افتاده باشد از یک روی و باشد که بعضی با عرض لختی در طول شکسته شود و هیچو قلم آنرا مشطب گویند و باشد که شکستگی شاخ شاخ شود و آنرا متفتت گویند و مشظی نیز خوانند و گاه باشد که استخوان ریزه شود و آنرا رضی گویند و اگر بسیار ریزه بود سویقی گویند و جریشی با مند و خشخاشی نیز خوانند و هر گاه که استخوان تمام پاره و ریزه گردد و جایگاه شکستگی از برابر یکدیگر در هم افتد و باشد که بعضی پارها در غشا که بر استخوان پوشیده است و در گوشتیکه بر حوالی اوست بخلد و بدان سبب درد و آماس پدید آید و اکثر شکستگیهای ناهموار از قرحه خالی نباشد و هر عضو که استخوان او تمام شکسته شود دو تو گردد بتقراط میگوید اگر بسوی خارج باز گردد و میل از آن سو کند بهتر از آن بود که میل بسوی داخل باشد و هر شکستگی که بر بندگاه افتد و لب مفاصل کمتر استخوان دیگر در آن نشیند نشکند انگاه که درشت شود آن بندگاه صلب شود و شکستگی که بر بندگاه استخوانهای کوچک افتد صلب تر گردد و همچنین آنچه در بندگاهی افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکتر بود و گشادگی و پهنائی کمتر چون بندگاه شتالنگ هر گاه که درشت گردد صلب تر بود و صعب ترین شکستگی آنست که استخوان گرد شکسته شود و آماسی یا جراحتی با آن بود و خون بسیار رود و گوشتیکه حوالی آن استخوان بود کوفته شود و هر یکی را از این اعراض علاج باید کرد و کوفتگی گوشت از عفونت نگاه باید داشت و بباید آزرد تا لختی خون از آن برود والا متآکل شود و تباه گردد و هر استخوان که محکم تر بود شکستگی آن دیرتر درست گردد و آن استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال باز نزد بسبب قرب ایشان بمبدا و تری و نرمی اعضا و استخوان پیران و جوانان اگر چه بسته شود و باز نزد ولیکن لحامی چون غضروف بر حوالی آن جایگاه پدید آید و آن شکستگی را سخت بگیرد و محکم کند و آن لحام را اطبا دشبذ گویند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان بازو دشوارتر بسته شود پس استخوان ساعد پس تر قوه که شکستگی آن از اندرون بود و اما استخوان ران و ساق زود تر بسته شود و مدت بسته شدن هر عضوی چنان تجربه یافته اند که اکثر غضروف بینی در ده روز بسته گردد و استخوان پهلو در بیست روز و استخوان ساعد از سی تا چهل روز و استخوان ران در مدت پنجاه روز و در بعضی تا سه ماه یا چهار ماه بسته شود و استخوان فک در سه هفته بسته گردد و چنبر گردن در یکماه و استخوان بازو در چهل روز و استخوان ساق همچون استخوان ران بود و این در سن شباب و توسط عمر و صحت خلط است و مدت مذکوره در صبیان عشرات کم شود و در کهول خمسات و در مشایخ دو چند این زیاده گردد بسبب قلت تولید غذا در ایشان و بلدان و اغذیه را در این دخلی بزرگ است و اسباب دیر بسته شدن استخوان بسیار است یکی آب بسیار بر جایگاه شکسته ریختن دوم بند آن زود زود گشادن سوم شتابی کردن در حرکتها چهارم طعامهای لطیف که خون را لطیف کند خوردن پنجم قلت خون در بدن ششم کثرت مائیت در خون هفتم سوء مزاج هشتم کثرت غضب و ضجر و مانند آن نهم شدت حرارت هوا دهم بدی بستن بندها

یازدهم کثرت عصائب و رفائد واستخوان مردم صفراوی وخشک مزاج دیرتر بسته گردد جهت قلت لزوجت در خون ایشان ازینجهت صاحب استخوان شکسته را
طعامهای غلیظ لزج چون هریسه و پاچه میدهند واستخوان کم مغز هم بدیر بسته گردد و علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ خون بظاهر پوست آنجاء
پدید آید و کسی که طریق بستن استخوان شکسته داند آنرا مجبر گویند علاج اول آنعضو را بملایمت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه موضع کسر را تا باعلای او
ببندند و از عصابه دیگر از موضع کسر تا باسفل آن و بالای آن جبائر ببندند بعد آن فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یک مثقال گل ارمنی و نیم مثقال
مومیائی با جلاب بدهند و اگر مومیائی یافته نشود عوض او استعمال قفر الیهود نیز عجیب است و عصابه را تا سه روز وا نکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید
و خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بران ریزند و بعد از یکساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل ترکرده ببندند و عدس و مغاث و گل ارمنی و اقاقیا
در آب مورد ضماد کنند که مجرب است و گاهی تخم ترهندی افزوده میشود و غذای لزج مانند هریسه و پاچه و تخم مرغ خورانند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل با آب کشنیز
و آب کاسنی سبز و طلای نرد طلا کنند و اگر خون از ان جاری باشد دم الاخوین و کندر ساییده بران بپاشند و تعقد و صلابت که بعد بسته شدن استخوان
باشد اگر تازه باشد باید که قطعه اسرب را بران نهند و از عصابه محکم ببندند و اگر کهنه باشد باید که از شحوم و امخاخ و ادهان و قیر و طیات ملایم کنند ذکر ادویه
نافع کسر عظم شرب مومیائی بقدر نخود با جلاب و کذا تراب صیدا دو درم بجلاب که مجرب سویدیست و کذا بندق هندی و شرب و ضماد سنبات و کذا
مرمکی و کذا ماش و کذا گل ارمنی و کذا دم الاخوین و کذا آهر با و کذا انجبار و کذا سنباذج و تعلیق حجر مقنطیس بر عظم مکسور و ضماد مصطکی و کذا روغن شحم آن
و کذا صمغ عربی و کذا راسن و کذا روغن گل حنا و کذا برگ حنا و کذا اقاقیا و کذا حب الآس و برگ آن و کذا اسفیداج بیضه و کذا زیت خوشبو و نمک و کذا
خراطین و غبار آسیا و کذا برگ گاوزبان و پوست بیخ آن و نطول طبیخ حلبه و کذا برگ مورد و کذا دو قور بر عضو مکسور هر واحد مجرب عظیم است دیگر رفاده
بروغن ترکرده بران عضو بپیچند و بعصابه و تختها تا دو روز بسته دارند و روز سوم آهسته بگشایند و چوب بیده باریک سوده در سفیدی بیضه حل کنند
و بالای پارچه یافته طلا ساخته بر عضو بپیچند و باز بعصابه و تختها ببندند و همچنین روز سوم بگشایند و تجدید دوا کنند تا آنکه به شود طلا برای کسر و وثی
آزموده است از قانون مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم مر و صبر و خطمی سفید و اقاقیا هر یک پنج درم گل ارمنی بیست درم بسفیدی بیضه طلا کنند
اگر ورم حار باشد ایضا برگ اثل و سرو و مورد و بید کوفته بیفشارند و بگیرند سک و گل سرخ و پیاز نرگس و مرماقیلون و صندل سرخ و گل ارمنی و لادن
و فوفل و حکاکه چوب اثل و خطمی و ماش و اقاقیا و اکلیل الملک و مرزنجوش و راسن و سرو و پیاز نیز ایضا برای کسر و وثی مع ورم حار ماش مقشر بیست درم
مغاث گلنار اقاقیا ضماد کنند و این بسیار قویست و از ادویه او برگ مورد و سک و لادن و زعفران است ایضا برای رض و وهن نیکوست و برا
کسر و وثی و خلع نیز نافع مغاث ماش اقاقیا خطمی طین صبر مر با آب آس طلا نمایند اقوال حذاق جرجانی و بهاء الدین از شیخ و غیره نقل کرده اند که هر شکستگی
که دران زخمی و قصور عصبی و عضله نبود و خلع و وثی با آن نباشد آنرا باید کشید باحتیاط و کشیدن چندان باید که هر دو سر استخوان شکسته و از جای بیرون
آمده با یکدیگر برابر آید پس مجبر آنرا بدست بمالد و هموار و راست بدارد و بنظام خود باز برد و باهم باز نهد آنگاه ضماد و رفاده و غیره بر نهد و ببندد و آن کشیدن
باعتدال و بمقدار حاجت باید و اگر زیاده از مقدار ضرورت کشند و زور بی قاعده کنند باشد که تشنج مودی گردد و در عصب تمدد پدید آید و آماس و ریش
و استرخای عصب پیدا شود و ضرر کشیدن در اعضای نرم کمتر بود و اگر کمتر از مقدار حاجت کشند استخوانها بمحل خود مقابل نشود و بنظام خود باز نشود اندر
و هموار نگردد و مقصود حاصل نشود و ابعض در استخوان شکسته و از جایگاه خویش بیرون آمده یکسانست و در جبر شکستگی تعجیل باید کرد پیش از انکه محل
آن صلب شود و مانع آن بستن شود و یا آماس پدید آید و طبیعت عضو فاسد گردد و تدارک نپذیرد و عضو شکسته را چه بندش چندانکه محکم بود بسته دارند
و بند را زود زود نگشایند که بسیار رسیدن هوا و شستن از محکم شدن مانع باشد لیکن چون آماسی و المی و جراحتی بود بوقت حاجت باز گشایند و الا زود نشاید
لیکن گاه گاه اندک جنبش باید کرد چندانکه احتمال کند تا طبیعت آن عضو کسلان و پژمرده نشود و وقت بستن استخوان شکسته یا از جای بیرون آمده جهد
باید کرد تا در سخت تو انکند چه بسیار باشد که آنعضو را سخت ببندند و بند آن دیر تر گشایند عضو بمیرد و پوسیده شود و آن هنگام خبر بریدن آن عضو

وازتن جدا کردن چاره نباشد و از هر چیزی که خون را لطیف کند و یا ماده و شید را تحلیل کند چون طعامهای گرم رقیق و حمام و آب گرم و حرکتهای قوی و جماع
و خشم و هوای گرم و ادویهٔ گرم و مانند آن پرهیز باید کرد و مسکن جای خوش و خنک باید داشت و ضمادهای قابض و مبرّدی که اندران حرارت نبود و نهند
مثل ادویه که در علاج فتق مذکور شده خاصه که دران اهیل و جوز سرو و کثیرا باشد و آسایش و آرام و هواهای خوش و طعامهای مبرّد و غلیظ چون
هریسه و کله پاچه و ثرید چرب و حلیم جو و گندم و برنج و شکنبه و بریان بزغاله و مانند آن اختیار کنند و گفته اند سکنجبین کهنه و ران تربت حرفی یا غاریقون باشد
اندکی که مدد بدین ماده صالح را بعضو نافذ کشد و بسته شدن یاری دهد و خوردن فادزهر حیوانی و مومیائی درین ابواب سخت نافع بود و مجرب است هرگاه
که بسته شدن استخوان از وقتی که آنرا باید بگذرد و بسته و محکم نشود و باید دانست که آنجا ماده نیست که ازان شید تولد کند پس آن موضع را مثل قروح عسر الاندمال
برفق تمام بناخن بخارند و کهنه بستن باید بالید چندانکه آن موضع را گرم کند و ماده بجز خون ضعیف نا بکار تحلیل پذیرد و چون چنین بدانجا میل نماید و شید
محکم بروید و بسیار باشد که رنگ استخوان بگردد و پوستها ازان بر خیزد و بدان سبب حاجت آید که شید را بگشایند و هرگاه که حال این بود آنرا تخته نشاید بست و بتراده
اکتفا باید نمود و اگر با شکستگی استخوان جراحت و قصد یا عصبی یا خلع و یا وثی افتاده باشد طریق جراحی و مجبری علاجی باید داشت و در راست کردن استخوان پیش از آن
تاخیر نشاید کرد و راست نتوان کرد و نتوان بست مگر کشیدن صعب که ازان کشیدن درد عظیم تولد کند و با این همه هرگاه که اندران درد عظیم و خطری
بزرگ خواهد بود راست ناکرده و نابستن و ناکشیدن و درد نیفزودن اولی تر از راست کردن بود پس علاج آن باشد که در حال شکستگی داغ اعضای آن
نگاه کنند و آنرا که بتوان کشید بکشند و درست کنند و مبالغه نکنند و اگر بعضی راست نا شده بماند همچنان بگذارند تا خطری بزرگ هم نباشد و اگر شکسته را راست
کرده باشند و بسته ناگاه درد عظیم تولد کند آنرا باید گشاد و تسکین درد کنند پس دیگر باره ببندند و گاه باشد که استخوان درست کرده را از هم دیگر جدا بیرون
باید ساخت و بی نظام باید گذاشت تا بسیار از رنج و الم آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر شکستگی که در طول بود آنرا محکم تر باید بست چنانکه شکاف استخوان
فراهم فشرده شود و آنچه در عرض شکسته شود تا سر استخوان برابر یکدیگر راست نشود و هم بار فشار نباید داد و آنجا که سر استخوان شکسته شاخ شاخ شده باشد که آنرا
بهر بی شظایا گویند بقوت تمام دباله‌ها و پیمانها آنرا نیک بباید کشید تا شظایا برابر یکدیگر شود و هر یک بجای خویش بهیئت اول بنشیند و درین هنگام درست
نیک بباید مالید و درست باید کرد انگاه عضو را از کشیدن باهستگی رها کنند پس ببندند چنانکه عضو بران هیئت نگاه دارد و نگذارد که شظایا دیگر باره از هیئت
خود بگردد و لیکن بدان سختی نشاید بست که درد عظیم افزاید و اگر پاره استخوان از اصل جدا شده باشد و غشا و عضله را بخلد و درد زیاده شود آن موضع را بباید شکافت
و آنرا بیرون کنند و الا ریزه آنرا باید برید و اگر شکاف را فراخ باید ساخت عضلها و عصبها و شریانین آنرا نگاه باید داشت و اگر دانند که آفتی تولد خواهد کرد مهمل
باید گذاشت و اگر استخوان نیک ریزه شده باشد جمله را اگر ممکن بود بیرون باید آورد و اگر ریزه‌ها بسیار باشند همچون آرد خشخاش آوار دهد لیکن از هندام خود بیرون
نرفته باشد امیدوار بود که چون ببندند بر حوالی آنها و شید بسته گردد و جمله را فرا گیرد و طریق بریدن شظیه آنست که نمدی نرم را سوراخ کنند
باندازه شظیه و بر محل خلیدن شظیه نهند و سر شظیه را ازان سوراخ بیرون آورند پس چیزی سخت همان شکل بر زیر نمد نهند و شظیه را هم از زیر پوست
بیرون آرند و دست بر پوست و نمد فرو فشارند بطرف اصل شظیه چندانکه منشار بران اصل بنشیند و آنرا از اصل بر دارند و منشار این کار باید که
باریک و تیز لطیف تر از منشار شانه گران می باید و طریق بستن برفاده و تخته و غیره آنست که چون عضو را کشیدند و درست هموار و نظام
اصلی خود بنهادند اول رفادها از کتان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکسته نهند و بعصابه بپیچند پس بندی مضبوط بران ببندند و تا چهار روز همچنین بدارند
و بعد ازان چهار تخته نرم و هموار از هر چهار طرف آن بر بالای رفاده نهند اگر آن عضو از اطراف اربعه باشد و بعصابه بپیچند و بندهای عصابه را چنان ببندند
که محکمی بر جایگاه درست افتد از دو طرف و باقی بر جایگاه کسر تا آنرا فرا گیرد و جایگاه شکستگی را سخت تر از حوالی باید بست و در سختی افراط نشاید کرد و بند محکم
تا غذا را باز ندارد و درازی عصابه که بپیچند در خور شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصابه سینه و پهلو قریب یک بالشت باید و عرض عصابه ساعد و ساق از سه انگشت تا چهار
انگشت بود و عصابه انگشتان کمتر و برین قیاس در باقی و اگر ترسند که آماس گیرد و بقراط میفرماید که قیروطی از زیت و موم صاف طلا باید کرد و گاهی احتیاج به تبرید باشد

بالفعل بهوا یا آب سرد افتد تا منع ورم کند یا باشد که بسرکه ممزوج تر باید کرد و گاهی حاجت بتسکین ورم شود مثل روغن بابونه و مثل شراب قابض آید که این تحلیل ورم
و تقویت عضو نماید و گاهی حاجت افتد بچیزیکه در ان تقویت و تحلیل باشد مثل زیت بمصطکی و اشق و تبتبین شکستگیها که مخالف و ناهموار افتد اگر قرحه حالی
نباشد و انجا که قرحه باشد قیروطی نزدیک آن نباید برد و رفاده بشراب قابض تر کرده بربندند و ادویه که در علاج شکستگی بکار آید جدا مذکور گردد و شکستگی بزرگ را
ابتدا عصابه باید بست یکی بر رفادها باید تا آنرا تنگ فراگیرد و جایگاه را سخت تر و دوم بر تخته تا محکم نگاهدارد و فضول را از جایگاه شکستگی باز دارد و سوم بر مجموع
جهت استحکام جمله و بند عصابهٔ اول را از فرو سوی بطرف بالا باید پیچید و بند عصابهٔ دوم را بعکس و بند عصابه سوم را بهر دو نوع چنانچه جمله را فرا رسد و تخته ها
پنجم روز باید نهاد مگر آنکه خوف کجی عضو باشد و تخته از چوب نرم باید مثل چوب انار و بید و دفلی و قنی و مانند آن و تخته هموار باید لیکن از جائیکه بر موضع شکستگی نهند
اگر اندکی غلیظتر بود میشاید و هر چند که عضو شکسته بزرگتر بود تخته دبیزتر باید بست لیکن رفادها بیشتر باید نهاد و خیال دارند تا عضو از تخته و صبان نیاشد
و اگر بترسند که عضو کج شود و آفت آن بزرگ گردد زود تخته باید بست و اگر چه روز اول باشد و بعد بستن هم دیر دیر باید گشاد و در رفاده و تخته بند هم بیشتر باید
و بقراط گوید که بسته را در زمین میباید گشاد و در روزی نه تا بسیار ضجر نشود و خارش رنج ندهد و هر بار که بگشایند بهمان طور که بسته بود و بند باز باید بست و شکل بندها
و رفادها و تختها نشاید گردانید تا آنچه بسته میگردد تباه نشود و عضو از شکل خویش نگردد و پیچیده نشود و در تخمیر دو چهار هفته بگذرد در هر چهار روز یکبار باید گشاد
و باید در هر پنج روز و بند را نیز اندک اندک سست تر کنند تا غذا بدان محل بیشتر راه یابد و اندر دور کردن تخته شتابی نباید کرد و اگر چه گمان شود که بسته شده و بسیار
که ده روز باید بست روز تخته بسته دارند و نگشایند هیچ مضرت نباشد لیکن صواب آن بود که از جهت احتیاط در هر چند روز بگشایند و نگاه کنند تا اگر رنگ پوست
و حال گوشت متغیر شده باشد بتدارک آن مشغول شوند و بعضی جهال هر گاه که بند بگشایند بآب نیم گرم نطول میکنند تا ماده و شبند در انجا بیشتر آید و بعضی
و آب گرم پیش از آنکه ببندند نطول کنند تا عصبها را نرم کنند و الم شریان کمتر شود و لیکن در وقت بستن تخویر نکنند زیرا که نگذارد که شبند محکم شود و انجا که ضمادها و طلاها
بران خشک شده باشد و درد خیزد و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن جائز بود خصوصاً کسانی را که مزاج تر بود و انجا که با شکستگی جراحتی رسیده باشد رفاده و تخته از جایگاه
جراحت دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحت را برهنه گذارند و بر حوالی آن رفادها و تختها بربندند و بند نیز بشکل موافق و بر جراحت برهنه مرهم نهند و رفاده گرد جراحت
بچیزهائیکه منع آماس کند یا بشراب قابض تر کنند و انجا که محل کوفتگی باشد و بر جراحت نیم آماس باشد هم رفاده آن محل را بمواقع آماس طلا بندند و بعضی جهال رفادها بر حوالی جراحت نهند
و تخته را بربندند چنانکه مرهم بدانجا فرو شود و در مرهم دیر کیسها از ان بیرون آید و عصابه بالای جراحت بندند چنانکه بجراحت نرسد و اطبا بر روی آن پیچند تا گلو هوای سرد و گرم بجراحت
نرسد و باشد که بدان حاجت آید که رفاده را بسرکه و گلاب تر کنند و حوالی جراحت نهند تا آماس باز دارد و قیروطی و روغن از حوالی جراحت دور باید داشت خاصه تا در ابتدا
که بیم تعفن بود و در جمله احوال زخم و شکستگی را از سردی و گرمی مفرط نگاه باید داشت و از عطسه و سرفه و بلند کردن آواز بهر چند ملون بودن و اگر تعفن باگاه در گوشت
آن محل پیدا آید در اصلاح آن مبادرت باید کرد چنانچه در جراحات معلوم شده لیکن اینجا احتیاط زیاده باید و در طلا و ضماد تریاقات و مصلحات عظم داخل باید
تدبیر استخوان کج بسته باشد و حاجت بشکستن آید هر گاه که استخوان کج بسته شود و حاجت آید که آنرا دیگر بار بشکنند و راست کنند اگر دشبند سخت
صلب بود اول آنرا نرم باید کرد بادویه که ورم صلب و سقیروس را نرم کنند و خرما و حلبه و شبت و زردی روغن کنجد باهم سرشته ضماد باید کرد و حلبه و شبت کوفته
و مغز پسته و مغز بادام و مغز پنبه دانه و شبند را نرم کنند و یا مغز تخم بید انجیر کوفته با نیم وزن آن روغن گاو و چهارم حصه آن عسل سرشته ضماد کنند و بعضی
در حالت احساس برودت مزاج سکبینج یا جاوشیر یا جدوار یا جند بیدستر هم اضافه میکنند و یا حلبه در شیر پخته و زردی روغن کتان و زردی روغن کنجد
و روغن دنبه باهم سرشته طلا کنند و بعضی این ترکیب را بسرکه مقوی کنند و با اشق بهتر آید و در آب آن نشستن و آب نیم گرم بسیار بر عضو ریختن سود دارد و چون
از این تدابیر نرم شود گوشت را اشق نمایند و شبند را جدا نمایند پس استخوان را بشکنند و راست کرده باز بندند و رعایت جراحت نیز کنند چنانکه سابق مذکور
شد و بسیار باشد که دشبند بدین تدبیرها نرم شود و آن کجی را بدون شکستن بدفع و جبائر راست توان کرد و باز بستن تا دیگر بار بشکستن حاجت نیاید و خصوصاً
در ابدان نرم این علاج ممکن است اطلیه کسر مانند آن که در مجبری بکار آید بعضی از اطلیه برای منع آماس و اصلاح خارش بود و بعضی دشبند را سخت کند

وتقویت او نمایند و بعضی وشبذ را نرم کنند و بعضی ازالهٔ صلابت مفاصل کنند که بعد جبر حادث شود و بعضی برای ازالهٔ استرخا بود اگر در مفاصل واقع
شود اما آنچه آماس را باز دارد و خارش را اصلاح نماید قیروطی ست و نطول شراب قابض و رفادهٔ کتان بسرکه و گلاب یا آب سرد و یا سپیدان بهوا سرد
کرده و روغن یا پوینه یا شراب قابض آمیخته و نطول آب گرم خارش را ببرد و باید دانست که آب گرم و قیروطیات هر کجا که جراحت بود و یا اجزای استخوان بسیار
شکسته گردد استعمال نباید کرد که باندک سببی متعفن شود و ادویه که وشبذ را سخت کنند آن نطولات قابضهٔ لطیفه است و اضمده که مانند آنست مثل
طبیخ آس و روغن آن اگر حاجت بروغن باشد و روغن حنا و طلا با آب برگ آس و حب آن و طبیخ شجرهٔ قرظ و طبیخ بیخ دردار و طبیخ برگ آن و ایضا ضماد مر
اناش خصوصا چون دران زعفران و مر داخل کنند و بشراب ریحانی بسرشند بسیار جید است و ایضا پوست طلع نیکوست و عمده در سخت کردن وشبذ
همین ادویه است و مع ذلک بتنقیه رطوبات زائد که اندر آنست احتیاج افتد و لهذا واجبست که با وجود قبض آن محلل یا مجفف بود و آنکه درین باب
نافعست گل ارمنی و مغاث و ماش مقشر هر یک ده درم صبر و اقاقیا هر یک دو درم با آب مورد ترسرشته طلا کنند و ادویه که وشبذ را نرم کنند در تدبیر استخوان که
کج بسته باشد عنقریب مسطور شد و ابتدا بنطول از آب گرم کنند پس بران ضمده و مرهمات لینه مرتب از العابها و صموغ و شحوم و ادهان استعمال نمایند
و ایضا بیخ خطمی و بیخ قثاء الحمار و اشق و جاوشیر بسرکه کهنه سرشته طلا کنند دوای جید برای نرم کردن وشبذ لعاب حلبه و لعاب تخم کتان و لعاب
قثاء الحمار و اشق و لادن و زوفای رطب و پیه بط و مقل و بهروزه و مغز گوساله و روغن سوسن و روغن حل کرده مرهم بسازند دیگر قوی ترست کنند
دو رطل روغن سوسن نیم رطل پیه گرده ساله ربع رطل موم زرد نیم رطل علک البطم دو اوقیه فرفیون دو اوقیه مغز ساق گوزن چهار اوقیه مرهم سازند مرهم جید
برای صلابت مفاصل که از جبر حادث شود بگیرند اشق یک جزو مقل الیهود نیم جزو لادن نیم جزو روغن حنا پیه بط هر واحد ربع جزو صموغ را گداخته همه را جمع کنند ایضا بگیرند اشق
و موم زرد هر یک سی و شش درم صمغ بطم مقل بارزد هر واحد هشت اوقیه صموغ را در سرکه گداخته حل کنند و در ماولن بروغن سوسن چرب کرده جمع نمایند و برای تحلل که مثل غده
عارض شود مرهم مذکور استعمال کنند و باید که بیشتر و قسط و سرگین کبوتر و خردل ضماد نمایند که بغایت تلیین غده مفاصل است مرهم جید بگیرند وردی روغن سوسن وردی روغن
شکتان هر یک اوقیه پیه ساله و بارزد و جاوشیر و اشق هر واحد نیم اوقیه مقل یک اوقیه چربی گر نباشد پیه بط یا ماکیان دو اوقیه صموغ را در ماولن با شراب حل
کنند پس با دیگر ادویه انداخته بیامیزند تا هموار گردد و ضماد نمایند و چون استرخا در مفاصل از کشیدن بیقاعده افتاده باشد اعتماد در معالجه او بر قوابض لطیفه مثل ابهل و جوز السرو
و مانند آن باید و قوابض کثیفه مثل هلیله و بلیله و مازو و امثال آن باید داشت و ابهل و جوز السرو و زعفران و مر و راسن و دارچینی و اقاقیا در طبیخ می سرشته ضماد
آزموده است و ضماد خاکستر چوب انگور با پیه گرده و پوست طلع و همه ادویه که وشبذ و مفاصل را سخت کنند درین باب نافع ست و گاه باشد که در کسر و جبر الم بمعده
یا جگر رسد و تدارک آن بمقویات و مصلحات لازم بود و آنچه در علاج درد و ضعف معده و جگر بمحل آن بیان کرده شده و ضماد دیگر در الم یافتن معده از جبر
مجرب بسیار است سیب پخته و پاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم اقاقیا مصطکی برگ مورد و سنبل هر یک پنج درم زعفران جوز السرو هر یک یکدرم همه را کوفته
با آب نارنگ با سرشند و ضماد کنند و سکنجبین سفرجلی و هندبا یا سکنجبین ساده با لیمو و کهربا و ضماد دیگر در الم یافتن جگر مجرب است ایضا صندل سرخ و سفید
و گل سرخ و بنفشه هر یک پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم همه را کوفته بگلاب و روغن گل سرشته ضماد نمایند و سکنجبین ساده با سفوف ریوند دهند
صفت آن ریوند چینی ده درم رواس ده درم افسنتین پنج درم طباشیر پنج درم شربتی یکدرم با سکنجبین و عصارهٔ گل آمیخته و اگر حرارتی نباشد ضماد
ازینگونه سازند بگیرند گل سرخ پنج درم سنبل الطیب مصطکی دارچینی برگ مورد و لادن هر یک دو درم لادن را بروغن خیری حل کنند و ادویه بدان بسرشند
و مثرودیطوس یا ریوند یا زنجبیل بدهند صفت ضماد دیگر جگر را و دیگر اعضا را سود دارد مغاث و گل ارمنی و برگ مورد جمله را کوفته بگلاب و روغن گل
سرشته بکار برند و بدانکه هرگاه مریض را از کوفت و تعب کسر و جبر حرارت و تپ ظاهر شود آنجا مراعات الم و کسر بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود
اگر برعایت آن ادویه سرد داده شود کوفت و الم را زیاده سازد و ممکن است که چون زخم هم بود آن زخم خراب شود خصوصا از آب سرد خوردن و غذای لطیف هم
بدهند بد باشد و بدانند که آب گرم و روغن بیش از آنکه استخوان بسته شود سود دارد لیکن در زمان بستگی زیان دارد و نگذارد که ماده وشبذ سخت گردد

و بعد از آنکه استخوان بسته شده باشد سود دارد و صلابت عضو و مفاصل را نرم کند و ورم که آنجا باقی بود تحلیل نماید و خشکی رگها و عصبها که از بستن تولد کند زایل نماید چه با آن حرکت سهل شود و پس اگر آب گرم و ادهان و شحوم و امخاخ استعمال کنند تدارک آن آفات کنند و اما اگر عضو خشک شده باشد و درد از فرط جفاف برخاسته و خواهند که بگشایند اندکی روغن طلا کردن روا بود تا درد زایل شود و خاصه در کودکان و کسانیکه مزاج ایشان تر بود و بعد از مالیدن روغن بر موضع رفاده نهاده بر بندند و اگر درد نباشد و نیز سکون آن بهیچ وجه روغن طلا کردن نشاید و بعضی اطبا وقت گشادن بند بآب گرم نطول کنند تا ماده بشد آنجا نشیند لیکن آن آب معتدل باشد که بیمار اعتدال آن شناسد و سخت گرم نباشد تا زیاده از آنچه جذب نماید تحلیل کند و خصوصا چون زمانه ریختن او طول کشد و از بدن ممتلی زیاده از آنچه واجب بود بکشد و زمانه ریختن او بمقداری باید که انتفاخ و تری در پوست عضو و رگها پدید آید و بسیار و تا زمانیکه عضو و ضمور شروع کند نباید ریخت تا تحلیل کند و نیز و من بهتر آنست که اگر در آنجا درد نباشد قریب عضو روغن و آب گرم البته نباید برد الا آنچه مذکور شد و در اول امر برای احتیاط و در آخر بعد بسته شدن

	آنچه بر مفاصل که سخت شده باشد ببندد آن خرما و چکیدن دنبه است	

تغذیه و تسقیه مجبور

لازم ست که غذای او مولد خون غلیظ باشد لیکن غلیظ یابس نبود بلکه غلیظ لزج باشد تا شبد لدن قوی پیدا شود نه خشک ضعیف شکننده و آن مثل پاچه است و هریسه و بطون و روس و جلد بزغاله و حمل مطبوخ و گوشت حملان و گوساله و ماهی تازه که در آن اندک غلظ باشد و پنیر تر و برنج با شیر و مانند آن و شراب غلیظ قابض و از تنقل شاه بلوط و بلوط و لوبیا که در آن حدت نباشد و از هر آنچه خون را رقیق و گرم کند و از انعقاد آن باز دارد مثل شراب رقیق و اشیای پر مصالح اجتناب نماید و بالجمله تدبیر او تغلیظ خون است مگر آنکه آنجا مانعی از جراحت بود که مقتضی تلطیف غذاست و نیز خوف الم و اما اگر امن این باشد توسیع در غذا و در شراب کنند و کسیکه احتیاط را دوست دارد و ابتدا تدبیر لطیف کنند تا از ضرر ورم ایمن گردد و این مثل آنست که گاهی حاجت بفصد و اسهال نیز افتد و بعد چند روز استعمال او کنند و ایضا گاهی با وجود این ترک این تدبیر حاجت آید چون دشبد در استخوان افراط نماید و احتیاج بمنع آن شود و بقول مسیحی در ابتدا بر بقول بارده و مزورات لحم طیور و بزغاله اقتصار نمایند و نزدیک شراب نگردند ابن الیاس گوید که برباط معتدل بر بندند و هر صبح جلاب از تمر هندی بشکر یا سکنجبین ساده هر گاه که گرم باشد و ورم بدهند و فصد باسلیق کنند و اخراج خون بحسب قوت نمایند و تلیین طبیعت بفلوس خیار شنبر و ترنجبین کنند و قبض طبع نباید گذاشت و غذا ماش مقشر بچوزه مرغ سازند و از اکثار غذا و تناول گوشت و شیرینی حذر کنند تا بدین تدبیر از حدوث ورم ایمن گردند و گل ارمنی یا مومیائی محلول در جلاب گرم تسکر بدهند و هر گاه چند روز بگذرد و ورم حادث نشود و در عضو حرارت غریبه باقی نماند بند شدید تر از اول بر بندند و در هر هفته یکبار بگشایند و بر آن مقشا و آس و گل ارمنی و اقاقیا نهند و با غذیه لزجه غذا سازند و اگر با ورم باشد بصندلین و آب حی العالم و آب خرفه طلا کنند و بند برنجی ببندند و صبح بگشایند و بدین طلا بکار برند و اگر با کسر گوشت کوفته شود بر موضع کوفته شرط زنند تا امر با کمال و تعفن موصول نگردد و باقی در قول سابق گذشت انطاکی گوید که اگر آنجا جراحت نباشد بر عضو از زفت و موم و صمغ و اقاقیا و کرسنه لصوق کنند بعده مزاج او نظر کنند و از آله اخلاط حادثه مانع از جبر بفصد و از مسهلات نمایند لیکن فصد در خطر محاذات در جانب صحیح کنند و گاهی از آن عظم جراحت بسبب خروج خون بسیار باز مانند پس اگر خون جبر طول کند حتی که خون متغیر گردد و فصد مکرر جایز بود تا خون جلا یابد و صحیح گردد و این همه مصالح اغذیه و اشربه منع همه تکلین و تبرید شش و آنچه در آن خون نباشد مثل باقلا و حمل آرند و واجب ست اکثار از شیرینی و گوشت نرم مثل بچه مرغ و طیور که قریب به پرواز باشد و فطور بر مومیائی فارسی و تدهین بدان و اگر میسر نشود و گل مختوم و یا تمر دهی خطائی که آن گلی ست قرص ساخته می آرند و داخل آن صورت شیر بود باشد بدل مومیائی ست و اگر بدست نیاید گل ارمنی بخورانند و در هر سه روز یکبار بگشایند برای تنقیه رطوبت بآب گرم و نظر در عضو و آنچه در آن متغیر گردد پس اگر عفونت یا تغیر در آن یافته شود اصلاح آن کنند و اگر علامات غلبه خون ظاهر گردد فصد باز دارند و بر مثل ماش و برنج اقتصار ورزند و غذا را در سرکه اندران مورد و چوزه المسر و جوشانیده باشند و بر گلاب و روغن گل تر کنند که این تقویت و منع فضول نازله نماید و هر مرتبه که تحقیق بندش افزایند و این همه قسمیست که چون سرخی و درد و ورم ظاهر نگردد و الا هر گاه چیزی از این ابتدا نماید بگشایند و اگرچه بعد ساعتی باشد عضو را گشاده و گذاشتن رعایت و هند

بعده بنرمی ببندند و بعض حذاق از اهل این صناعت لصوق مثل زفت و کرسنه و مغاث و خوردن چیزیکه مولد خون باشد و قوت بستن بند قبل از ده روز منع کرده اند و گویند که این بعد آن بعمل آرند که آن وقت انعقادست این همه در کسر سافوج ست و کلام در آنچه همراه او غیر آن باشد باقی ماند پس اگر ورم یا جراحت باشد بعلاج آنچه که مذکور شد معالجه نمایند مؤلف گوید که چون جبر استخوان از قسم دستکاری پر خطرست و البته از استاد ماهر می باید آموخت بنابر آن تفصیل در کسر هر عضو نکردم و بر قانون کلی آن اقتصار نمودم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله تدارک توان کرد

خلع و وثی و وهن

خلع آنست که مفصل از جای خود بتمامه بیرون آید و وثی آنست که مفصل از جای خود برود و بجانبی میل کند لیکن تمام بیرون نیاید و وهن و هی آنست که اذیت والم عارض استخوان شود از ضربه یا سقطه بی آنکه تفرق اتصال حادث شود و گاهی مفصل را امری دیگر عارض شود و آن اینست که دراز گردد و بر طول طبیعی او زیاده شود و نوبت بانخلاع نرسد مگر سهل الانخلاع شود و این اکثر در بازو و ران عارض گردد و این بسبب استرخای رباطات محیط آن و کثرت ترطب او بود و بعضی مردم برای خلع مفاصل مستعد بسیار میباشند بهر آنکه حفر مفاصل ایشان غیر عمیق بود و لقمهائیکه اندران باشد غیر داخل بود و در رطیکه بدان انتظام او بود محکم نباشد بلکه ضعیف در خلقت رقیق یا رطب قابل تمدد بود و گاهی بران رطوبات لزجه مزلقه بریزد و یا کناره حفرهای استخوان که دران عظام مفاصل داخل شده شکسته باشد و بعضی مفاصل سهل الانخلاع و بعضی صعب الانخلاع و بعضی متوسط الانخلاع اند پس سهل مثل مفصل رکبه یعنی زانوست بسبب سلاست رباط او و ایضاً سهل الارتداد بود بسلاست آن و مفصل منکب قریب آنست در مردم لاغر نه فربه و اما صعب الانخلاع مثل مفاصل انگشتانست که این بعید از انخلاع ست و مثل مفصل مرفق ست و لهذا رد اینها صعب ست و اما متوسط مثل مفصل سرین ست و هر مفصل که عسر الانخلاع بود رد آن سهل نباشد و عام ست که آن عسر یا سهولت بالطبع بود یا عارضی و گاهی آنچه مفصل را عسر الانخلاع گرداند مثل پوست سخت کننده رباطها بود و مثل کثرت گوشت گرداگرد آن و لهذا مردم لاغر را سهل الخلع و ایضا رد آن شود و گاهی انخلاع سهل بغیر سهل الانخلاع عارض گردد بسببی از اسباب پس سهل الارتداد نیز گردد چنانچه حق ورک را امتلای رطوبت عارض شود و انخلاع او سهل گردد و مع ذلک ارتداد آن سهل بود چنانچه صاحب عرق النسا را عارض گردد پس بهر اندک مدت سرین او منخلع شود و بادنی سعی رد گردد و بار دیگر انخلاع پذیرد و باز ارتداد یابد و این محتاج بداغ بود و نظیر آن و صعب ترین خلع آنست که با آن سرهای شظایای رباط که استخوانی را با استخوان دیگر الصاق میکند منقطع شود و این کمتر بحالت طبیعی رجوع کند و این اکثر در سرورک بود و پس در سر بازو و در زندین قدمین نزد کعبین و خلع قبیح تر از کسر بود

علامات خلع

آنست که شکل عضو متغیر شود و در مفصل مغاک و گوی غیر معهود پیدا شود و حرکت مفاصل باطل گردد و چون عضو مخلوع بعضو دیگر که بجانب منتهای او باشد قیاس کنند تفاوت در درازی و کوتاهی و راستی و کجی و تمکن حرکات پیدا باشد و این در خلع سر بازو مع کتف عارض شود بهر آنکه چون منخلع شود در سر بازو دستی انخفاض و غور غیر معهود عارض گردد و در بغل نتو سر بازو ظاهر شود مثل آنکه عروض ظاهر در مطلم کتف و در خلع مفصل پای عارض شود و ظاهر تر ازین در مفصل گردن بود و چون ببینند که مفاصل حرکت نمیکند بدانند که خلع اتم ست با لجمله در خلع فک که بفارسی سنه گویند دهان گشاده ماند و دندانها برابر یکدیگر نباشند و در خلع ترقوه یعنی چنبر گردن آنجا مغاک ظاهر شود و دست بر سر نرسد و در خلع منکب یعنی دوش که بر آمدن و بجای باز رفتن او آسان بود در بغل نتو و بلندی مستدیر یابند اگر بانگشت تفحص نمایند و سر و دوش کج بود و مخالف دوش دیگر نماید و موافق آن دست از پهلو دور نشیند و بهیچ حال دست به پهلو نرسد مگر بسختی و درد شدید و دست بالا نتوان برد و حرکت دشوار توان کرد و در خلع مفصل ورک یعنی سرین اگر بسوی داخل منخلع شود پای موف نسبت بپای دوم دراز تر گردد و زانو و مفصل بن ران دو تا نگردد و بیخ ران برآمده و آماسیده نماید و اگر انخلاع بطرف خارج بود پای مذکور کوتاه شود نسبت به دوم و بیخ ران در مغاک رود و در محاذی او از خلیفه نتو و ورم و انتفاخ ظاهر گردد و زانو بسوی داخل میل نماید و اگر بسوی قدام منخلع شود مریض بر بسط ساق خود قادر بود و انثنای او ممکن نبود مگر بالم شدید و اگر اراده مشی کند بران قادر نبود و گاهی با این بول بسته گردد و اگر بسوی خلف منخلع گردد پای او کوتاه شود

نسخه صحیح

و بران انبساط و قبض هردو متعذر بود و سر ران در موضع قریب مقعد ظاهر شود و دران نتو پیدا آید و در کتف ران استرخا حادث شود و خلع ورک فزمن البته به نشود

علامات وثی ووهن

علامت وثی آنست که در مفصل موضع بلند اندک کاواک ظاهر شود و از جانب محاذی او که پست بود نتو و بلندی اندک محسوس گردد و جمیع حرکات با آن معدوم نشود چنانچه در خلع بلکه آنها حرکات در بعض جوانب ممکن بود و علامت وهن و وهی آنست که دران عضو درد و کوفتگی پیدا بود و مع ذلک جمیع حرکات ممکن باشد در هر جانب لیکن بعضی حرکات آسان بود و بعضی دشوار

علامات استرخای مفصل

آنست که عضو گران نماید و چون آنرا از دست بردارند یا بیمار خود آنرا بر چیزی قائم کند بوضع طبیعی خود بازگردد بغیر تکلیف و باز چون بگذارند بمقدار عارضی بوجع نماید و ایضاً خاصه او است که در مفصل نزد عوده کاواکی پیدا شود و باشد که این کاواک چندان بود که انگشت دران توان درآورد علاج باید که مفصل را بملایمت بر جای او آرند بعد از ان بتسکین درد و ازاله ورم کنند و در وثی و وهن عضو را برفق بمالند و مورد و مغاث و خطمی بسایده بازرده تخم مرغ طلا کنند و اگر با آن ورم باشد فصد کنند و ضمادیکه در علاج ضربه گذشت طلا نمایند و دیگر نافع خلع و وثی و وهن شرب مغاث و کذا قوة الصبغ یکدرم راوند دو درم با قدح جلاب نیم گرم و کذا فاریقون بجلاب و کذا اقاقیا و کذا جنطیانا و ضماد مومیائی بحاول با آب که مجرب سودمند است و کذا ماش باریک سوده بشراب ستبر و کذا اراسن و کذا زیره و آرد گندم و عسل که مجرب است و کذا انزروت تنها و یا روغن جوز و کذا سرگین گاو گرم و کذا کندر و آرد جو و آب گشنیج و کذا چقندر جوشانیده و کذا آس و حب آن و کذا خاکستر چوب انجیر و کذا برگ ریحان و کذا براده چوب شمشاد و سفیدی بیضه و غبار آسیا سرشته و کذا زیت و نمک و کذا روغن بادام شیرین و تلخ و کذا خاکستر چوب انگور و کذا زوفای رطب و سرکه و کذا آب شوران و آرد جو نیمگرم و کذا صبر با آب مورد سرشته و کذا موی انسان سوخته بعسل آمیخته و کذا باقلا بسرکه و عسل پخته و کذا نان بیخ خشک کرده سوده با آس سوده آمیخته و کذا پیاز نرگس و نطول آب مطبوخ سماق کوفته هر واحد مسکن الم و محلل ورم خلع و وثی و رض است دیگر که درد و ورم وثی یعنی موچ دور کند آرد ماش در سرکه سرشته نان از یکطرف بپزند و بطرف خام روغن گل مالیده نیمگرم ببندند و ضماد برگ مورد و بیخ نی سوده بعسل سرشته نیز نافع دیگر جوز القی سابیده با سرکه هندی آمیخته نیمگرم ببندند که برای موچ مفید است و کذا الکلی تل کوفته در آب پخته بر پارچه مالیده بر عضو مؤف بستن نافع وثی و وهن است دیگر که موچ را در یکروز باصلاح آرد اول آب گرم بسیار بر عضو مؤف ریزند پس گل ارمنی سفیدی بیضه مرغ سرشته لیپ کنند و بآتش عضو را گرم نمایند تا دوا میل بخشکی آرد و اگر عوض آن گیرو و زرده تخم مرغ ضماد کنند نیز مفید افتد دوائیکه برای درد موچ و ضربه نافع از بیاض استاد در جو و آرد گندم دو درم زردچوب نیم درم قند سیاه سه درم روغن زرد دو درم همه را بطریق حلوا پخته بالون مسلم ششی باشد در لقمه حلوا نهاده بخورند و سه روز متصل آرند ایضاً که وهن و وثی و کسر را نافع است سوده منبت مغز تخم بیدانجیر مال کنگنی آنبه هلدی گنجد سیاه پیگرده بر مساوی کوفته در پارچه بسته گرم کرده تا دو سه ساعت تکمید کنند بعده همین اجزا را نیمگرم ببندند و روز سوم کشاده تجدید آن کنند و در ایام تابستان هر روز باید ساخت ضماد که بعد باز آوردن عضو بشکل طبیعی در خلع بکار آید ماش گل ارمنی مرزنگوش گل خطمی سفید گل سرخ هر کدام سه درم برگ مورد پنج درم باریک سوده بسفیده تخم مرغ سرشته ضماد کنند ایضاً برای آماس موچ از بیاض نمک سفیده بیضه مرغ و نمک سنگ و زردچوب دارو هلدی هر دو باهم آمیخته نیمگرم لیپ کنند ایضاً گنجد سیاه دو درم گندم نیم درم سوده در شیر گاو پخته بر موضع لیپ کنند ایضاً که در خلع و وثی و کسر و ضربه و سقطه تسکین درد فوراً نماید کندر یکدرم زردچوب دو درم آرد سپید چهار درم مخلوط نموده روغن کنجد یکدرم داخل کرده بپزند چون بقوام حلوا آید در ظرفی روغن کنجد داخل کرده دوا را در دو صره بسته دران گذاشته بر انگشت گذارند تا گرم شود پس تکمید کنند تا یک گهڑی پس همین دوا بر عضو مؤف ضماد کرده به پارچه ببندند اغلب که در دو سه روز بالکل آرام شود اقوال حکما مسیحی گوید اگر با وثی حرارت شدید باشد صندل سفید و گل سرخ و بنفشه خشک هر واحد پنج درم آرد جو سه درم زعفران یکدرم کافور نیم درم بگلاب و روغن گل سرشته ضماد کنند و اگر حرارت شدید نباشد این ضماد کنند ماش بیست درم لادن

ده درم گل ارمنی ده درم صبر چهار درم زعفران سه درم سک سه درم با آب مورد و گلاب و آب برگ سرو طلا کنند و اگر موضع عصبی باشد با آن روغن
نرگس و نبیذ آمیزند دیگر مغاث گل ارمنی هر واحد دو جزو مورد یکجزو بگلاب طلا نمایند و خلع و کسر الترقوه محتاج بکشیدن و قائم کردن بغایت است الا
و قلت درد بود بهر آنکه سختی درین درد پیدا کند و درد و ورم آرد و وثی محتاج بغمز و کشیدن نیست بلکه میباید که بدوای مصلح او ضماد کنند و بملایمت بربندند
تا درد نیارد و مالش بروغن گل کنند و بران مورد سوده بپاشند و ملایم ببندند و تا روز سوم نگشایند جرجانی از شیخ و صاحب کامل نقل کرده که علاج
همه انواع کسر و خلع و وثی و غیره آنست که اول فصد رگی کنند که بدان عضو پیوسته باشد پس یک مثقال گل ارمنی با جلاب مرتب از گلاب بدهند
و تلیین طبع بفلوس خیارشنبر و ترنجبین و تمرهندی یا آب لبلاب یا تمرهندی و بنفشه کنند و آب فواکه مسهلی لطیف است و موافق بود و غذا مزوره
بروغن بادام و چون از تب و آماس ایمن شوند نظر کنند اگر خلع باندک کشیدن و راست کردن درست شود راست کنند و اگر با آن جراحت یا ورم یا قرحه
بود اول جراحت و ورم و قرحه را علاج کنند پس خلع را خاصة اگر خلع در مفصل بزرگ افتاده باشد علاج آن دردمند بود و بیم باشد که تشنج آرد کند و اصل علاج
آنست که امتحان کنند اگر بآسانی بجایش توان برد بغیر دردی عظیم بجای آن باز برند و بجراحت و آماس التفات نکنند و اگر دردی عظیم کند دست
از علاج خلع باز دارند و اگر از بستن نیز درد عظیم شود بگشایند و هرگاه بسهولت داخل شود علاج ورم و قرحه کنند و اگر کسر و خلع هر دو باشد و کشیدن
در جانب واحد بود و تدبیر هر دو امر ممکن بود بعمل آرند و بعضی عالم از متقدمین حکایت کرده اند که بر دوش مردی سنگی گران افتاد و گوشت و پوست
از آن باز شد حتی که استخوان طرف بازو برهنه پیدا آمد و از زیر او سر چنبر گردن از جای خود بیرون آمد بعضی از جراحان جاهل استخوان را بجایش برد
و گوشت و پوست را بجای او باز نهاد و ضماد کرده ببست آن گوشت گنده شد و بمجاورت او استخوان فاسد گشت و سبز شد و نه آنست که مثل این
گوشت را بباید برید و آن جای بریده را بروغن زیت گرم کرده داغ کردن و اما تدبیر در اصلاح خلع مفرد سانج چنان باشد که آن موضع را باهستگی
اندک اندک از چپ و راست بجنبانند پس راست بکشند تا بجایش باز آید و بسیار باشد که از شنیدن آواز او معلوم شود که استخوان بجایش باز آمد
پس ببندند تا باز بیرون نشود و آماس باز دارد و بتجربه خشک بستن نشاید که آن موضع را گرم کند و بیم باشد که آماس پدید آید بلکه اولی تر آن باشد که از
مغاث و گل ارمنی و آب برگ مورد تر ضماد ساخته خرقه بدان تر کنند و ببندند و آرد بنو باشی با آب مورد ضماد نیک است و سخت محکم نباید بست و عصابه
که بدان ببندند از سه یا چهار بار زیاده نباید پیچید و ضمادیکه از بهر زوال مفصل کنند بتقوی عضو باید چون مازو و گلنار و اقاقیا و اندکی اشنه و قسط و جند بیدستر
آمیخته و اگر جوز السرو و ابهل و ادویه قبض ضماد سازند روا بود و ایضا در طول مفاصل واجبست که استخوان مسترخی را بسوی داخل مستقر او که از آن
زائل شده باز گردانند و با دویه قابضه مخلوط با دویه مسخنه ضماد کنند چنانچه مذکور شد و اگر طول بسبب استرخای رطوبی باشد از اخراج رطوبت بتحلیل
و تلیین مع تنقیه بدن از آن رطوبت چاره نباشد و اگر خلع فک باشد بمبادرت بر آن نمایند که در تاخیر آن آفتهای بزرگ پدید آید پس یکی را بالفور تا
سر بیمار بگیرد و دو دست دارد و بیمار را بفرمایند که دهن را چندان که تواند زیاده بگشاید و نر انگشت در دهن او اندازند و بگویند که فک را مسترخی بدارد و پس فک را گرفته
باهستگی بسوی چپ و راست بجنبانند و یکبارگی باهستگی بسوی پیش کشیده بجایش باز برند بعده رفاده بقیروطی موم و روغن گل آلوده نهاده ببندند و مریض را بر پشت
خوابانند و زیر سر بالش نرم نهند و نگاه دارند که سر بر بالش نگردانند و اگر در باز بردن این سرعت نکنند و سختی پدید آید آب گرم و روغن بنفشه در حمام بران بسیار بریزند
تا نرم شود بعده پس پشت بیمار نشسته فک او بسوی خلف یعنی بطرف خویش کشند و اگر خلع چنبر گردن باشد او را بدست راست کنند و بر قفا بخسپانند
و اگر خلع دوش باشد بیک دست بازوی او بگیرند و انگشت وسطی دیگر دست در بغل او کنند و مهره استخوان بازو بدان بر دارند و اگر مدت زیاده شود وصل گرم و حمام
گرم و روغن گرم بران بریزند تا نرم شود و پس بر پشت خوابانیده و کره بند که نه بسیار سخت و نه بسیار نرم باشد در بغل او نهاده پاشنه خویش در بغل او و بران کره نهند و زور کنند و دست
او را بطرف خویش کشند تا بجای خود باز آید بعده کره بقدر اعتدال از ابریشم یا پنبه ساخته در بغل او نهاده بازوی او بر پهلو باز نهند و ساعد بر بازو نهند و ببندند و عصابه دیگر
بغل انداخته بدان دست باز آرند و صلیب وار ببندند و هفت روز یا بیشتر بسته دارند و اگر خلع مرفق باشد مریض را بفرمایند تا کف دست گشاده دارد

شخصی را بگویند تا ساعد او را بگیرد و بخلاف کشیدهٔ آن بکشد تا بسیار کشیده نشود و طبیب دست بر مفصل دارد چون بیند که تمام کشیده شد استخوان ساعد را
بجایش باز برد و بقراط گوید اگر خلع از طرف پیش باشد دست را دو تا باید کرد یعنی ساعد را بر بازو باید نهاد تا کف دست بسر دوش رسد و مفصل بجای خود باز شود
و اگر باز پس گردیده باشد و منخلع شده بکشیدن بجایش باز باید برد و اگر خلع ساعد و انگشتان دست باشد بآهستگی بکشند تا شکل مفصل و انگشتان راست
گردد و استخوان بجایش باز آید پس ببندند و اگر خلع فقار پشت باشد آنچه بداخل زائل شود و اصلاح آن امید اندک است و اگر بخارج بیرون آید او را بهر دو
زانو بقوت ضبط نمایند چنانچه خادم حمام کند پشت آن زیر زانو نهند و او را یک زمان بدارند و بجنبانند و طریق دیگر آنکه او را بشکم خوابانند و با پاشنهٔ خویش بر آن
مهره نهند و بران بایستند و اگر خلع عصعص باشد انگشت وسطی در مقعد بیمار کنند و مهرهٔ عصعص را بجنبانند و قوت کنند تا بجایش باز رود و پس ضماد مقوی
بر نهند و ببندند و بیمار را طعام اندک دهند و مع ذلک طبع نرم دارند و اگر خلع سرین باشد واجب است که آنرا بزودی بجایش برند چه در تاخیر خوف تعفن
و فساد عضو است اما تدبیر خلع ران بسوی اسفل اینست که پای را بکشند و بسوی راست و چپ بجنبانند پس بجایش باز برند و ضماد نهاده ببندند پس نوار
نرم بگیرند و یک سو نوار همچون رکاب سازند و پای او در ان رکاب کنند و آن نوار را بر ساق و ران او ببندند و سر دیگر بر سر دوش او نهند و بسوی پشت و بغل او
فرود آرند و بسینهٔ او برگردانند و ببندند تا پای نتواند کشید و اگر بسوی اندرون منخلع شود بیمار را دو تو بدارند چنانچه کسی در نماز در رکوع ایستاده باشد و مردی قوی
او را از جانب پیش او ران او را گرفته دارد و پس سر ران او نزدیک زانو بگیرند و بکشند و بجنبانند چنانچه سر ران بجانب اندرون که بعربی طرف انسی گویند بکشند
بایین طور که ران بسوی بیرون که جانب وحشی است باز آید پس آن بر زانو را ببالا بر آرند چنانکه برابر جای خویش آید بجایش باز برند و ببندند و اگر بسوی بیرون
منخلع شده باشد هم بدین طریق بجایش باز برند لیکن کشیدن ران و جنبانیدن بر خلاف این باید و اگر بسوی پیش باز پس افتاده باشد ران او بنوار
ببندند و مردی قوی آن نوار بر دوش بردارد و بیمار بدان پای آویخته شود و مهرهٔ ران بجایش باز رود و پس ضماد کنند و ببندند و اگر مفصل زانو از جای خویش
بیرون آید بیمار را بر کرسی نشانند و مردی قوی ران او را نگاهدارد و دیگری دست در بغلهای او کند و دیگری استخوان ساق او بگیرد و بکشد و آن دو مرد که آنرا
نگاه میدارند ببالا بکشند و استاد رفادو دست بر مفصل دارد تا استخوان برابر جای خویش آید و خود بجایش باز شود و در حال ضماد بر نهند و ببندند و اگر آینهٔ زانو
بلغزد از جای خویش بیرون شود پای بیمار را راست فرو کشند و آینهٔ زانو را بجنبانند و بجایش باز برند و آنجانب که لغزیده باشد رفادها بر نهند تا او را
نگاهدارد و از رفتن بدانجانب باز دارد و ضماد کرده ببندند تا پای دو تو نتواند کرد و چون بند بگشایند زانو بآهستگی دو تو کنند و اگر مفصل شتالنگ از جای
خویش بیرون آید علاجش هم بکشیدن باید کرد همچون بندگاه زانو لیکن اگر تمام از جای بیرون آمده باشد و زود بجایش باز نرود باید که ستونی
در زمین فرو برند محکم و بیمار را بقفا بخوابانند چنانکه این چوب ستون در میان هر دو ران او باشد و پارچه بر ان چوب بپیچند تا وقت کشیدن پای
بن ران را از چوب اذیت نرسد پس مردی بقوت ساق و نگاهدارد و دیگری پای را بقوت بکشد و طبیب دست بر مفصل دارد تا چون بدین طور کشیده شود
بندگاه بجایش باز شود و بعده ضماد بر نهند و ببندند و بند چنان باید که بکف پای فرو دارند و برگردانند و بالای شتالنگ ببندند و عصب پاشنه را نگاهدارند
تا از بین بند درد مند نشود و بیمار را چهل روز از رفتن باز دارند و اگر پیش از آنکه مفصل محکم شود حرکتی کنند بندگاه ضعیف شود و باز بیرون آید و مفصل انگشتان
پای بکشیدن بجایش باز شود همچون مفصل انگشتان دست و همه بندها که بجایش باز برند و راست کنند اگر سختی و ناهمواری آنجا بماند آنرا بادویهٔ ملینه
که در علاج اورام صلب گذشت علاج کنند سمرقندی گوید که در جمیع خلع واقع در سائر اعضا سزاوار آنست که بآهستگی آنرا بکشند نه بسختی و بموضع او
باز آرند تا اشکال او هموار گردد و بعده بضماد مقوی مثل مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر و ماش مقشر با آب مورد ضماد کنند و برباطات موافق آن
بربندند و نشاید که در عضو منخلع درنگ سازند بلکه قبل حدوث ورم مبادرت بدان نمایند و ولی اگر قوی تر باشد برگ اثل و سرو و بید و سک و گل سرخ
و گل ارمنی و اقاقیا و خطمی و ماش و اکلیل الملک و صندل سرخ ضماد کنند تا عضو را سخت و محکم کنند و اگر با آن ورم حار بود ماش و مغاث و گلنار
و اقاقیا و فوفل و سفیدهٔ بیضه ضماد نمایند و هرگاه دردی و ورمی خوف حدوث ورم باشد باید که بزودی فصد کنند بعده بعلاج او پردازند ابن الیاس

ونجندی گویند که اگر باوثی ورم باشد فصد واخراج خون بقدر واجب کنند واز گوشت وشیرینی حذر نمایند وهر صبح سکنجبین ساده یا تمرهندی بشکر سفید
هر واحد ده درم بنوشند وغذا مزوره ماش مقشر بمغز بادام واسفاناخ خورند ودیگر بذ اقاقیا وصندلین مساوی وکوفته بیخته بگلاب سرشته بر موضع
ورم طلا کنند ودیگر فوفل اقاقیا تخم تمرهندی مازو مورد وقشور کندر جوسریش ودیگر سنبل الطیب قسط گلنار اشنه مصطکی آرد جو خاکستر چوب انگور مساوی
بسفیده بیضه سرشته بران نهند واگر قبض باشد تلیین طبع بحقنه لین وفتیله یا بمسهل بقدر احتیاج کنند واز اشیای نافعه شرب مومیائی است
وآن در جبر وخلع ووثی ومانند آن عجیب است انطاکی گوید که خلع بعد رد وربط مختص است بلصوق مثل مازو واقاقیا ومورد ومعاث وعری السماک
وآرد کرسنه وعدس وشونیز وگل سرخ خشک وروغن گل ودر جبر ووثی کفایت میکند مجرد رد وربط وگاهی ضمادات کفایت باشد ودر وهن تغمیز با دبال
وخرقه گرم براحت کافی بود وگاهی درین درد باقی ماند بسبب انحلال مواد وضعف عضو پس بسهولت آنرا قبول کند درینصورت بعد جبر علاج
بمستفرغات ودلک براختلاف انواع آن هر دو کنند وگاهی حاجت بشرط عضو داعی گردد بسبب تصلب حجّی بسر آن که دوا آنرا تحلیل نکرده باشد بالای جلد

اعیا

یعنی ماندگی وآن عام بود یا خاص وحقیقت او عجز بدن یا عضو است از فعل او بسبب کلال او بواسطه انصباب خلط وسببش فرط رطوبت است واگرچه
مزاجی بود که بر غیر وجه طبیعی سیلان کند یا بسبب فرط حرارت که خلط را سائل گرداند ویا معالجه شاق بر بدن مثل برداشتن بار گران ولعب چوگان وافراط
ریاضت واستحمام وراه رفتن بسیار وغیر آن که ازان بستگی اعضا پدید آید چنانکه حرکت بدشواری تواند کرد خصوصاً در مرطوبین وفصل معاون رطوبات
مثل زمستان در بیع وخوردن چیزیکه مولد رطوبت باشد چون شیر وخربزه پس اگر بر جمیع مفاصل سیلان نماید آن عام بود والا خاص وفرق میان این
ووجع مفاصل بعدم ضربان وتمدد درینجا وجائز بودن این از خلط صحیح بخلاف وجع مفاصل توان کرد وعلامتش ثقل وکسل وتمدد است پس اگر
با آن تب بود دموی باشد والا بلغمی ونبض دران عظیم وشاهق سریع در حار ولطی در بارد باشد علاج اگر دموی باشد فصد کنند از باسلیق ودرم [?]
واز عضو مقابل در خاص بعد ازان ماء الشعیر فالوبجارا وصندل وزرشک وسفرجل وامثال آن بنوشند ومسهل وغیر آن بدستور وجع مفاصل [?]
لعمل آرند وتبرید مزاج ببوئیدن ریاحین بارده مثل مورد وبنفشه وتناول مثل عدس وباقلا وچقندر وکاهو وتدهین بمثل روغن بنفشه وروغن گل
وروغن نیلوفر واستحمام بآب سرد کنند واگر بلغمی باشد اولا تنقیه بترب وعسل وآب گرم وابوره قی کنند پس استعمال مسهلات بلغم مثل حب ایارج وتناول
فلافلیه سنبر یا فاویه وپوشیدن جامه پشمی واستعمال روغنهای گرم مثل روغن قسط وبابونه وخیرا … کرده هر دو نوع از آفتاب اجتناب نمایند واز تجربات
انطاکی خواب کردن بر سبوس گندم وشونیز هر دو گرم کرده یا بستن آنها بر عضو مؤنث است وخوردن این … بوب یک مثقال هر روز با آب گرم تربد سفید غاریقون
هلیله زرد هر واحد یکجزو ومصطکی کتیرا هر واحد ربع جزو کوفته بیخته با آب بادیان سرشته حبها سازند بعده استعمال این روغن برگ مورد ومازو قی سبز محلب
میعه یابسه هر واحد نیم جزو واشق حب الغار پوست خشخاش هر واحد ربع جزو در سرکه بجوشانند تا بقوام مرهم گردد وبدان طلا کنند وگاهی دران روغن کنجد داخل
کرده می پزند تا آنکه روغن بماند پس صاف کرده استعمال میکنند وتعبیر این ادویه بسیار است بهترین آن نوشیدن شیر گاو است در ساعتی که بدوشند
ومالش بروغن زیت گداخته وخوردن کرنب بجوز وسیر وکذا نیل هندی با انیسون واگر ثوم را بجهات درست بدون آنکه چیزی ازان جدا کنند در دیگ سربسته
بآب وروغن زیت چندان بجوشانند که مهرا شود وازجرم آن صورتی باقی نماند آنگاه صاف نموده بردارند مالیدن این روغن برای اعیا ومفاصل
ورژ نافع برخاستن ودر آمدن کودکان برفتار از ذخائر مصونه است وهمه آنچه در علاج وجع مفاصل گذشت درینجا نیکوست وبقول سویدی ضماد
بنطول بابونه وتمر … مخلوط بزیت وکذا روغن غار وکذا روغن ایرسا وکذا روغن یاسمین وکذا روغن بلسم وکذا بیخ انجدان مخلوط بروغن بابونه وشبت
شراب کهنه خوشبو ونطول مطبوخ بیخ رجل الغراب وبخور قنه هر واحد نافع اعیاست واگر بسبب راه رفتن مانده شوند خود را بشت پا مال نمایند وعضلها
پاها بروغن گل یا بابونه ویا روغن شبت بمالند وبقول رازی آنچه بسبب ریاضت باشد نا … هر روغن که میسر شود چرب کنند واگر تابستان باشد

در آب سرد و اگر زمستان باشد اندر آب گرم در آمیزد و یا از پای تا زانو بایستد بدون ریختن آب بر بدن و روغن خا بمالند و گاهی اعیا از استفراغ حادث شود و در اعیای استفراغی تقویت با غذیه و ادویه مقویه باید کرد و اعیای مادی مستقر بمرض نیست

سموم

یعنی زهرها بدانکه سموم یا مشروبه است یا ملدوغه یا ملسوعه یا منهوشه و سموم مشروبه یا معدنیه یا نباتیه یا حیوانیه بود و این هر سه افساد بدن یا بحدت و لذع کند و یا بافراط خروج در حرارت و برودت و گویند که جمله سموم سه قسم است یکی فاعل بکیفیت دوم فاعل بصورت نوعیه و جمله جوهر او سوم فاعل باین هر دو پس آنچه بکیفیت خود فعل کند تاثیر او در بدن یا بطریق احتراق و تلهب باشد چون فرفیون یا با جماد و تخدیر چون افیون یا بتسدید مجاری نفس چون مرداسنگ یا بتقطیع چون زنگار یا بتعفین چون بیش و این بدترین انواع است و آنچه بصورت نوعیه و جمله جوهر خود فعل کند چون سموم هلاهل است و آنچه بکیفیت و صورت نوعیه هر دو فعل کند مثل سم مار و عقرب است و سموم که بسرعت تمام قتل کند آنست که مضاد بدن انسان بصورت نوعیه و جمله جوهر خود باشد پس اگر انسان را نزد شرب سم مثل لذع و تقطیع و مغص و اکال حادث شود دریابند که سم از قبیل ادویه حاره حاده حریفه است مثل زرنیخ و شک (سم الفار ۱۲) و سیماب کشته و اگر التهاب شدید و درد عروق و عرق و سرخی چشم و کرب و قلق و عطش پدید آید دلالت کند برانکه سم قاتل بحرارت اوست مثل فرفیون و اگر سبات و خدر و سردی دست و پا حادث شود دلالت کند برانکه سم از قبیل مخدرات است مثل افیون و بنج و یبروج و اگر غیر از ذبول سقوط نفس و انحلال قوت و عرق سرد و غشی ظاهر نشود آن از سمومی باشد که مضاد بدن بجمله جوهر او بود و آن بدترین سموم است و هرگاه مسموم را غشی و تقلب حدقه و سرخی چشم و اخراج زبان و سقوط نبض و عرق سرد ظاهر شود امید حیات او نیست و اگر مسموم را یرقان حادث شود دلالت بر مضرت او بجگر کند و اگر آنرا غشی حادث گردد بر اضرار او بقلب دلالت نماید و اگر آنرا اختلاط عقل و تشنج پیدا شود دلالت بر اضرار او بدماغ کند و گاهی از بوییدن دهن مسموم و نظر کردن برقی که او کند نیز سم ماکول شناخته میشود و گویند اول چیزیکه مسموم را عارض شود احساس حرکت مورچه در زبان و دهان و مانند مثل حرکت مورچه است پس اگر سم قوی باشد مع ذلک یبس و حرقت و خشونت در دهان و صلابت در زبان و احتراق محسوس گردد و بعد از آن غثیان و الم در فم معده و انعصار معده دریابد

تحرز از سموم

کسی را که خوف از سم باشد باید که از خوردن طعام و شراب از دست غیر خصوصا چیزها که طعم آنها غالب باشد چون نمکین و شیرین و تیز و ترش یا چیزیکه بوی آن غالب بود احتراز نماید و چیزیکه حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا ببوید و یا در بدن بمالد و واجبست که بیمکان خصوصا در حالت گرسنگی و تشنگی شیر یا ماهی خورده و یا که طعام و آب خورده برود و ایضا لازم است که عادت تناول ادویه دافع مضرت سموم و مقوی قلب و اعضای رئیسه نماید و اشرف و اقوی آنها تریاق فاروق است و مثرودیطوس است که منفعت او تجربه کرده شده و تریاق الطین و همچنین بگیرند برگ سداب خشک ده درم مغز جوز یکدرم نمک جریش دو درم و باریک بسایند که این را در دفع مضرت سموم فعل عجیب است و یا بگیرند جوز مقشر بگیرند و نمک جریش و سداب خشک برابر بیست عدد و انجیر سفید بقدر یکه بدان دوا سرشته شود و هر روز در دفع مضرت جمله سموم عجیب است و ایضا تخم شلغم کوفته یکدرم در مطبوخ سداب بنوشند و همچنین نمک و سداب و یا انجیر با فندق و جوز یا فندق و انجیر خشک با نمک خوردن و لوبیه مغزی و برگ سداب با شراب و بغیر شراب خوردن سود دارد و دیهقانیم تجربه در شراب نافع و گویند که اگر کسی هر روز ناشتا نیم کوفته بخورد آنرا چیزی از سموم ضرر نکند و کذا اگر یک مثقال بشراب یا بشیر و کذا اکل انجیر پیش از قبیل خوردن طعام ضرر طعام مسموم دفع کند و لازم است بر محترز که جمله تحرز او صرف از آن نباشد که کسی او را زهر خوراند بلکه از خوردن آن بنفسه نیز باشد چه گاهی امری غریب او را چنان عارض شود که اجتناب نکند بر آنکه اتفاق افتد که چیزی خبیث مثل چلپاسه و رتیلا و عقرب و مار در ظرف چیزی از طعام یا در ظرفی که در آن شراب باشد بیفتد از برای آنکه بسیار جانوران بوی شراب و شیر را دوست دارند

و قصد بسوی آن کنند و باشد که در خم شراب بمیرد و باشد که از آن شراب بخورد و دران قی کند درین باب نیز احتیاط باید کرد و از اطعمه و اشربهٔ که بی سرپوش
گذاشته باشد اجتناب نماید و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانهٔ لقلق و کلاغ و هوام بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسپد
و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و باید که جسارت بر صید حیوان ذی سم نکند و آنرا بدست نگیرد و آشیانهٔ غراب و لقلق در خانه نگذارد و نگاه داشتن طیور
و حیوانات که طعمهٔ حشرات کنند چون طاوس و کبوتر و مرغ خانگی و راسو و گربه و امثال آن در خانه نیکوست و نزد خود داشتن ادویهٔ تریاقیه از ضروریاتست
و انطاکی گوید کسی را که خوف از سم باشد باید که سبقت نماید بهر چیزیکه حفظ او نماید مثل دواء المسک و تریاق و آنچه مرکب از گل مختوم و حب الغار و جنطیانا
باشد و کذا انجیر و جوز و نمک و سداب مساوی و شونیز و شلجم بری چون هر دو با سه چند انجیر سفید بسایند و این همه حافظ ارواح و قویهاست چون خائف
سم آنرا استعمال کند و کذا پودینه مطبوخ بشراب **ذکر ادویهٔ نافع جمیع سموم** بدانکه ادویهٔ تریاقیه که در جمیع اقسام زهرها بالخاصیت نافعست
از انجمله فادزهر معدنی یعنی زهر مهرهٔ خطائی ست و قدر شربت آن از سه نخود تا دو دانگ ست و فادزهر حیوانی و مقدار شربت این از یک قیراط تا دوازده
قیراطست باید که هر کدام ازینها بر روی سنگ بگلاب یا عرق کیوڑه یا عرق بید مشک سائیده بدهند و بارحیل دریائی یک قیراط دهند و تا قی کند مکرر
باید داد و اگر قی نکند علامت خلاص از سم بود و جدوار یعنی نربسی قدر شربت آن تا چهار دانگ بود و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مثرودیطوس
بدهند و علامت جودت تریاق آنست که نیم درم خروس را بخورانند و مار یا دیگری از هوام قتال بران مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک باقوتست
و درین زمان بهم رسیدن اجزای تریاق فاروق و مثرودیطوس متعذرست مگر مردم که از اطراف می آرند آنهم فائده میکند قدر شربت تریاق فاروق
در گزیدن مار و سگ دیوانه یک مثقال ست و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و قدر شربت مثرودیطوس قدری زیاده از
تریاق فاروق ست **صفت** تریاق گل مختوم بگیرند گل مختوم و حب الغار و ابرسا مساوی و کوفته و بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل سه وزن
ادویه بسرشند قدر شربت یکدرم و خاصیت اینست که چون مسموم بخورد قی آورد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد که سم نخورده است و سنویدی و غیره بلیسند
که شرب مغز لیسه کوفته تنها و با شراب و کذا شرب طبیخ کرفس مع بیخ او و کذا برگ آزاد درخت و کذا گل مختوم نیم درم تنها و بشراب و کذا زیت گرم و کذا
زمرد نشفیره و کذا طبیخ جمله اجزای خبازی و قدر شربت از تخم آن تا پنج درم و از آب آن تا پنجاه درم ست و کذا جاوشیر یکدرم بعسل و کذا اسنا و کذا فنجنکشت
رومی از یک مثقال تا دو مثقال و در مطبوخ او از پنج درم تا ده درم و کذا حسک بشراب و کذا اللبن بلبسان و کذا زراوند مدحرج و فلفل و کذا پوست بیخ کبر تا سه درم
بشراب و کذا احشای راسو خشک کرده دو مثقال و کذا تخم ترنج دو مثقال و کذا بادآورد و کذا زیره بشراب و کذا ابرسا بسرکه و کذا عنصل بریان و کذا ترشی
نارنج و کذا گل ارمنی یک مثقال و کذا شربت حماض و کذا زرنباد که نزد حکما بدل جدوارست و کذا سکبینج و کذا قردمانا بشراب و کذا اسارون و کذا دو
و کذا دماغ ماکیان بریان و کذا شوربای بط فربه و کذا فلفل سیاه یا سفید یکمثقال و کذا اسفند بشراب پخته و کذا غافث بشراب و کذا بیخ نارنج خشک کرده
سوده و کذا سلیخه و کذا عسل تا پانزده مثقال و کذا ریوند و کذا لحیة التیس و کذا برگ و شاخ مرزنجوش خشک و تخم او کوفته مع زعفران بشراب پخته و کذا دوقو
و شرب و ضماد زراوند طویل دو درم هر واحد نافع جمیع سموم قتاله است و بقول قرشی علاج مشترک بجمیع سموم مفرحات یاقوتیه و تریاق اربعه و غیره است
و از ادویهٔ مجربه اینست که بگیرند تخم انجدان و بیخ آن هر یک یکدرم شیح ارمنی دو درم و بعسل سرشته با آب سیب بخورانند و گوشت خشک کردهٔ ابن عرس
بری در دفع سموم از قویترین ادویه است و شیخ میفرماید که ادویهٔ مشترکه برای دفع مضرت سموم آنست که با زهر برابری کند و نگذارد که اثر او بدل رسد
مثل تریاق و مثرودیطوس و فادزهرها که مجرب باشد و گل مختوم و تریاق آن و تریاق اربعه و گفته اند که ابهل درین باب عجیب و بی نظیرست و دوای مرکب
ازان بغایت سودمند بود و بیخ بخور مریم چون بشراب بخورند و ایضا پودینه و تخم شلجم و ایضا فاریقون دو درم بشراب و بیخ سیاوشان و خبازی و برگ او
و آب مطبوخ او و ایضا دارچینی و مغز سر خرگوش با سرکه دو اوقیه و یا جندبیدستر یک مثقال با روغن زیت دو اوقیه و ایضا قیصوم سه درم با آب
حسک کوفته افشرده بنوشانند و تخم گزر خصوصا اقلیطی و حلتیت و طبیخ جعده و بسباسه البوس و تخم درخت سکبینج عجیب است **صفت**

دوای مرکب بگیرند تخم درخت سکبینج بری و جند بیدستر و برگ نی هر واحد یکجزو شحم حنظل سه جزو همه بقدر بندقه بزرگ ازان بخورانند و دوای تخم
انجدان و گوشت ابن عرس در قول قرشی گذشت و ابن الیاس گوید که آب برگ سیب سه اوقیه بدهند که آنرا درین باب خاصیت عجیب ست و گویند
آب برگ سیب سه اوقیه و گل ارمنی یک مثقال و شیح ارمنی یکدرم و آب سیب بخورند که درین باب بغایت نافع ست و تخم شلغم و پرسیاوشان و خیارزه و دارچینی
و مغز خرگوش مساوی کوفته بیخته بشراب ریحانی یا بالبست درم سرکه بخورند تعلیم سموم مشروبه و ملدوغه که مشهور نباشد یا آنچه مریض اظهار آن ننماید علاج آن
از علاج کلی آن کنند و هرگاه قسمی ازان معلوم شود بعلاج خاص آن بپردازند و درینجا اولا علاج کلی سموم مشروبه مرقوم میشود و بعد آن علاج خاص
هر یک از سموم مشروبه معدنیه و نباتیه و حیوانیه و سپس علاج کلی سموم ملدوغه و بعد آن علاج خاص هر یک از سموم ملدوغه و منهوشه و ملسوعه مسطور گردد

علاج کلی سموم مشروبه

اگر سم از جمله سموم مشروبه باشد در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود میباید که بزودی از آب نیمگرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد ازان شیر گاو و روغن
گاو خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز مناسب ست و منع از خواب تا یکروز لازم بود پس اگر سم گرم باشد و این از گرمی معده و امعاء و تشنگی
و خشکی دهن معلوم میشود درینصورت لعاب اسپغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و بهدانه و مانند آن هر کدام که با
برف سرد کرده بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر اضمده بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب و صندل
تر کرده بر سینه گذارند و اگر سم بارد باشد و این از بی حسی اعضا و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود درینصورت نیز بعد از دریافت
این عوارض مکرر قی کنانیده شراب کهنه که از یکسال تا دو سال بران گذشته باشد بحسب مزاج مریض و مثرودیطوس و تریاق اربعه
و تریاق فاروق و دواء المسک حار و مفرح حار و پیاز و سیر و جدوار و جندبیدستر تا یکمثقال و حلتیت یعنی انگوزه تا نیم مثقال و مانند آن
باید داد و اگر اثر سم بعضوی که زیاده باشد اصلاح آن عضو بیشتر منظور دارند مثلا اگر اثر ضرر بجگر محسوس شود ادویه مدره بکار برند و اگر بمعده
شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس و شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و روغن نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر طلا کنند
صفت تریاق اربعه مرکب جنطیانا حب الغار زراوند طویل همه مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و بعسل سه وزن ادویه
بسرشند قدر شربت یکمثقال با آب گرم **شیخ الرئیس** قانون علاج کسی که زهر خورده باشد چنین نوشته واجبست که مدافعت نکنند
بلکه هرگاه معلوم شود که زهر داده اند پیش ازانکه قوت او در بدن پراگنده شود مبادرت بنوشیدن آب نیمگرم و روغن کنجد و زیت نمایند و قی کنند
و دران مبالغه نمایند چندانکه توانند و بهتر آنست که درین روغن طبیخ شبت و اندک بوره آمیزند و گاهی بزیت حضض و پیه مرغابی مخلوط
کرده میشود و بهتر آنست که آنچه برای قی ازین ادویه و از غیر او نوشیده شود آن آب و روغن بسیار بود و اگر اغذیه خورند هم بسیار باشد بهر آنکه
اگر او قی شود قوت سم را بشکند و بران غلبه نماید و چون قی حتی الامکان کرده باشند شیر بسیار بنوشند که این تیزی سم را بشکند
و اگر از شیر نیز قی شود نیک باشد و ایضا اگر طبیخ تخم انجره با روغن گاو بخورند زهر را بقی یا اسهال دفع کند بعده شیر بسیار بنوشند
و مسکه از شیر بهتر بود و ایضا طبیخ بزرکتان و کذا شراب شیرین با پیه بط گداخته سود دارد و همچنین آب خاکستر چوب انگور و واجبست
که بعد قی حقنه کنند خصوصا چون معلوم کنند که مضرت زهر با معا و اسافل فرود آمده و اگر اضطراب زیاده ازین باشد هم تدبیر قی و هم تدبیر
اسهال باید کرد و در میان آن ازام نوشیدن شیر غافل نباشند و اگر حاجت بخوردن مثل تریاق گل مختوم افتد بکار برند بهر آنکه او بهتر مدد
بر دفع سم کند خصوصا چون آنرا در ابتدای امر بخورند که آن سم را بقی دفع کند و ایضا حب بلسان زوفای خشک تخم شلغم بری فلفل سفید
و سیاه دار فلفل وج انیسون فطراسالیون اسارون زیره سیاه بزر البنج هر واحد چهار درم سنبل الطیب فقاح اذخر هر واحد پنج درم
سلیخه هژده درم حماما زعفران هر واحد شش درم بعسل بسرشند و با شراب بقدر باقلای رومی بخورند و خوردن گل مختوم بشراب

همین فعل کنند و قومی گفته که چون سرگین خروس بخورانند در حال زهر را بقی آرد و ایضاً آنچه بخورانند عصارهٔ فراسیون و برگ فی و بادرین و تخم گندنا
و چند بیسپستر و انجیر خشک و بندق و سداب ست و آنچه درین باب ستوده است اینست که بارز دو چهار درم و هر یکی یکدرم بشراب شیرین بخورانند
و چون بعد قی التهاب شدید عارض شود آب یخ و روغن گل بنوشند و بدان قی کنند و لازم ست که خواب نکنند البته و نگذارند که تخیر کنند بلکه
واجبست که بیدار کنند و قریب او آواز بزرگ دهند و هرگاه صورت ظاهر شود و سم معلوم گردد هر سم را بدانچه در باب او مذکور ست علاج کنند
و این ظاهر شدن بدو وجه بود یکی آنکه معلوم شود که آن زهر از کدام جنس ست دوم آنکه معلوم شود که آن از کدام نوع ست مثال اول اینست
که دریافت نمایند که آن سم از مقطعات حاده ست پس علاجش بمثل شیر و مسکه و فالودهٔ سیال مرتب بروغن بادام یا بروغن گاو وجه
تیزی آن بشکنند باید کرد و یا بدانند که آن زهر از جملهٔ سموم ملتهبه ست تبرید او بکافور و گلاب و آب کشنیز و مانند آن همه به یخ سرد کرده باید کرد
و اعضای رئیسه او را مثل صندل وغیره ضماد کنند و هر وقت آنرا سرد کنند و آنچه مثل این را بسیار نفع کند دوغ گاو سرد کرده ست و اگر حاجت
فصد افتد باید کرد و یا معلوم کنند که آن زهر از مخدرات ست پس تریاق کبیر و دواء المحلتیت در شراب صرف استعمال کنند و همچنین سیر سوده
بشراب آمیخته و یا دریابند که آن سم مضاد جوهر آدمی ست علاج آن بمثرودیطوس و تریاق و دواء المسک و فادزهر کنند و ماء اللحم و شراب
استعمال کنند و مریض و مسکن او را خوشبو نمایند و جامهٔ خوشبو بپوشانند و طعام آورند و فم معدهٔ او بمالند و در دهان او باد بدمند و موی او
برکنند و هرگاه نوع سم دریافت گردد علاج خاص آن کنند بدانچه مذکور گردد و بالجمله ادویه که بسبب سموم مینوشانند یا بدان ارادهٔ شکستن تیزی
زهر و تغیر جوهر او میکنند مثل شیر و فادزهر و یا بدان ارادهٔ اخراج جوهر سم میکنند مثل گل مختوم و یا بدان ارادهٔ مقابلهٔ کیفیت او میکنند
مثل خوردن سیر در شراب برای عقرب گزیده ابن الیاس و صاحب کامل وغیرهما گویند کسیکه زهر خورده باشد میباید که دران تساهل
نکنند و صبر ننمایند تا آنکه معلوم شود که آن از کدام قسم سموم خورده است بلکه واجب ست که بعجلت مبادرت بنوشیدن آب نیمگرم بسیار و روغن کنجد
کنند و در دهن او انگشت یا پر مرغ مبلول بروغن کنجد داخل کنند و بدان قی نمایند و معده را پاک سازند قبل از آنکه قوت زهر در معده و بدن
قرار گیرد و مبالغهٔ تمام در تنقیهٔ معده کنند و اگر قی بران دشوار گردد آبیکه دران شبت و بورق یا نمک و جوز القی جوشانیده باشند نوشیده
قی کنند بعد از آن شیر بسیار و روغن گاو بنوشند و نوشیدن شیر با مسکه بهتر از نوشیدن شیر با روغن ست پس اگر در معده و امعا
سوزش و التهاب و تشنگی و کرب و خشکی دهن دریابند یقین کنند که دوای سمی حادست میباید که روغن گل و روغن بنفشه بگلاب و لعاب
اسپغول و لعاب بهدانه و تخم کتان و شیر تازه و ماء الشعیر بروغن بادام بنوشانند و غذا شوربای ماکیان فربه یا حریرهٔ معمول از نشاسته
بروغن بادام و روغن بنفشه و شکر بدهند و انار میخوش یا شیرین یا سیب و بهی بمکند و کاهو و خیار و بادرنگ و شفتالو و آلو دهند و بقله و
مبارکه و کاسنی بخورند و بر جگر صندلین و گلاب و کافور ضماد کنند و بر سینه و شکم پارچهٔ کتان مبلول بگلاب و صندل بدارند و تریاق گل مختوم
یکمثقال در اول امر بدهند و نسخهٔ آن مسطور شد لیکن درینجا وزن حب الغار و گل مختوم هر واحد سه درم و ابیسادو دو درم ست و نوشته
کرنیت بیش شد و اگر حرقت و لهیب شدید باشد بدین تدبیر ساکن نشود این حقنهٔ لینه مسکن لذع امعا آرند بنفشهٔ خشک و نیلوفر هر واحد
سه درم عناب سپستان هر واحد سی عدد سبوس گندم یک کف جو کوفته دو کف همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک رطل آید صاف کرده
روغن بنفشه و روغن نیلوفر هر واحد بیست درم بران انداخته نیمگرم حقنه کنند و هرگاه معلوم شود که سم از ملهبات ست آب یخ و بیست برف
سرد کرده و روغن گل و قرص کافور و دوغ گاو و آب فواکه بارده مثل آب انارین و آب خیار و تربز و مانند آن بنوشانند و بر اعضای رئیسه ضماد
صندلین سازند و اگر جمود و سبات و گرانی در دست و پا و زبان حادث شود بدانند که آن از مخدرات ست پس شراب کهنهٔ صرف و سداب
و یا آب سداب با ابویه گرمی و قسط و فلفل و عاقرقرحا و قرفه با مساوی بیاشامند و اگر تریاق و مثرودیطوس حاضر باشد این دو دواء المحلتیت بخورانند

صفت آن مرصافی قسط برگ سداب پودینه فلفل عاقرقرحا قردمانا هر واحد ده درم حلتیت برابر همه باریک ساییده بعسل کف گرفته
بسرشند شربتی ازان یک مثقال و یا نیم مثقال و یا این دوا دهند بگیرند مرصافی یکدرم قنه دو درم مر اسوده با قدری شراب ترکرده بخورند و یا
برگ سداب و جوز و انجیر و نمک بخورانند و تکمید معده و امعا با آبیکه دران سداب و پودینه و شمام پخته باشند باید کرد و بدن او بمالند تا سرخ شود
و نخود آب معمول بماکیان فربه و شبت و دارچینی و خولنجان و فلفل و زیره و روغن زیت غذا سازند و اگر حاجت بود این حقنه حاده بعمل آرند
بگیرند سنای مکی هفت درم قنطوریون دقیق و نطرون و جاوشیر و سکبینج هر واحد سه درم همه را در دو رطل آب بجوشانند تا بیک آید صاف کرده
بران روغن زیت و روغن زنبق هر واحد ده درم انداخته حقنه کنند و اگر ذبول و سقوط النفس و غشی و انحلال قوت یافته شود کار بزرگ باشد
و کمتر ازان نجات یابد زیرا که این از سموم مضاد بدن انسان بجمله جوهر خود باشد علاجش اینست که بعد قی بمبالغه و تنقیه تام معده تریاق کبیر
و قرص افاعی و دواء المسک حلو و مر دهند و تقویت مزاج بماء اللحم مع شراب کنند و اگر چیزی ازین یافته نشود بگیرند گل مختوم و طین ارمنی
و غاریقون و بیخ سوسن و پودینه کوهی و جند بیدستر و تخم انجره و ناردین و عصاره فراسیون ازین ادویه مفرد و مرکب بقدر یکمثقال کوفته
بیخته بشراب ریحانی بخورانند و فندق و انجیر و سداب دهند و یا آب خار خسک افشرده بنوشانند و یا انجدان یکدرم طین ارمنی دو درم کوفته
بعسل سرشته با آب سیب و شراب کهنه بدهند و صندل و گلاب و کافور که دران اندک مشک حل کرده باشند بویانند و بعود و عنبر بخور
سازند و سینه و فم معده او را بمالند تا گرم شود و غذا القلیه معمول از گوشت ماکیان بزیت غسیل که بران شراب ریحانی و گلاب چکانیده باشند
باید داد پس اگر صلاح نیابد و غشی و سقوط نبض طول کشد و چشم غائر شود و عرق سرد آید طمع بحیات او نباید داشت و بدانند که بعض سموم نکایت
در عضوی از اعضا میکنند پس میباید که تفقد آن نمایند تا آن عضو از اذیت او محفوظ ماند مثل آنکه اگر اضطراب در اسفل شکم حادث شود
شیاف نرم بردارند یا حقنه لینه بعمل آرند یا اسهال بدوای ملین کنند و اگر بمعده حادث شود با آب نیمگرم و مانند آن قی کنند و چون بر ثانه
حادث گردد آنچه مخصوص بجگر باشد از ادویه و اشربه بخورانند و هرگاه خفقان و غشی پدید آید قصد تقویت قلب نمایند و اگر تشنج ظاهر شود
بعلاج دماغ متوجه شوند و اگر در جائی از بدن لهیب و سرخی حادث گردد بطحلب و صندل و مانند آن آنرا سرد نمایند تا آنکه خدر شود بشرطیکه
آن موضع از اعضای رئیسه دورتر باشد و آنجا که از تناول ادویه گرم گرمی زیاده پدید آید مسکه و روغن باید داد و قی باید فرمود و اگر از شرب زهر
سردی در عضوی ظاهر شود آنرا گرم سازند و اگر غشی افتد بعلاج غشی مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند القصه اگر گویند سم
که لذع و حرقت پیدا کند حاد باشد در علاج او تکثیر از دهنیات و شیرین و لزج نمایند و اگر حرارت و ظلمت و سدر و حکه و طیش و اختلاط آرد
حار باشد دران مثل الحبه و گل ارمنی و کافور زیاده نمایند و اگر سبات و ثقل حادث کند بارد باشد دران دوای حار مثل دواء الحلتیت
که دران حلتیت بقدر ربع همه ادویه باشد و مثل شراب و سیر موثر است بالجمله در علاج هر سم واجب است که اولا ابتدا بقی کنند بطبوخ
شبت و ترب و بورق و روغن کنجد و روغن گاو و شیر و عسل مجموع یا آنچه میسر آید تا آنکه تنقیه حاصل شود بعد ازان منعشات قلبیه و غیره
و آبهای فواکه و اگر چه از برگ آنها باشد و ربوب و روغنها دهند و زراوند مع تخم ترنج مجرب است بعده اگر قوت متحمل باشد فصد کنند در حار و الا
بتلیین اقتصار کنند و اگر قی دشوار باشد آنچه آنرا خارج کند مثل قثاء الحمار دهند بهر آنکه قی نافعترین علاج است درینجا بعده اگر سموم در شیر
یا روغن داده باشند آنرا این دوا مخصوص داشته اند کندر زنجبیل زهره آهوی نر هر واحد دو درم زهره خروس یکنیم درم شراب کهنه
شیر دختران هر واحد دو اوقیه با هم آمیخته سه درم بخورند و اگر در شیرین آمیخته باشد مزید قی و فادزهر و تریاق الطین بکثرت باید و اگر
با ترشی داده باشد در حفظ عصب جهد نمایند و شارب سم ترشی اکثر از نسل و باه معطل میشود و واجب است اگر سموم از خارج بطریق لسع و
بعمل آمده باشد مزید عنایت با طلیه بدانچه بهر آن مقرر است مثل آب برگ آلو و آب کاهو و لیمون و آرد جو و باقلا و صندل و گلاب و آب مورد

وآب سداب و خون خروس و سفیدی بیضه و کافور نشاسته و عصفر و خطمی مجموع یا آنچه از آن میسر آید و در سم که بطریق استنجا مستعمل بود حمول بگل علیق و بازنگ مست و
مع نصف یکی ازین هر دو و دانق سدس آن کنند رونمینید و روغن گل زیاده کنند و کذا افیون جدی بوقت ذبح کردن برای سم مشموم استنشاق بروغن گل و بنفشه و ما میثا
و حضض کنند و حکم سم ملبوس قریب از غسول است و زیاده کنند غسل بشیر و روغن گل پس آب پس سفیده بیضه و آنچه از اطلیه و عصارات برگ اشجار گذشت و روغن
سوسن و سم کحل بار و غن مالیده باشند و مالش صبر و حضض و زهره و صندل و کبابه مع ربع یکی از آنها افزایند و اگر بطریق کحل مستعمل باشد اکتحال نمایند مع چهارم حصه
یکی از آنها کافور و هشتم حصه مشک کنند و کذا امیخته سائله یا بلبلاب با آب برگ زیتون سویدی مینویسد که شرب طبیخ کرفس و کذا بیخ انجدان و کذا جنطیانا یکمثقال و کذا
دارچینی از دو درم تا پنج درم و کذا پنیر مایه تا نیم مثقال و کذا بول انسان و کذا خون گوزن و کذا افراسیون و کذا تخم سداب بشراب و کذا پوست ترنج زرد باریک
و کذا مروارید سوده سه درم با شیر ماده گاو تازه و یا بروغن گاو هر واحد نافع سموم مشروبه است اطبای هند گویند که شیره کسوندی که با برگ و بیخ و شاخ او سایید
گرفته باشند بقدر یک کاسه دادن جهت اکثر سموم مشروبه سودمند است و همچنین مینسل را سائیده نوشانیدن و ایضا بیخ کسوندی بیخ موتهه برابر با آب سائیده
زهر خورده را بنوشانند و کذا هیچ سپاری یک یا دو سوده بروغن ماده گاو یکتوله آمیخته بخورانند و اگر کیتول یک ماشه نیله تهوته دو سرخ باهم سائیده با آب گرم بنوشانند زهر را
بقی بیندازد و اگر مغز پنبه دانه کوفته بشیر گاو جوش داده بنوشانند نافع اکثر انواع سم مشروبه است و خوردن کسیرو مفید سم حار است و همچنین بیخ چولائی اگر تازه باشد
یکتوله و اگر خشک باشد نیم توله با آب سائیده بروغن گاو خوردن برای جمیع انواع سم گرم نافع است و اگر کتائی خرد سائیده بخورند دافع زهر است

معالجات سموم معدنیه

انطاکی گوید که سمیات معدنیه در ضرر و نکایت شدید تر اند از نباتیه و حیوانیه تا گویا سم الفار که آنرا بفارسی مرگ موش گویند از خوردن آن اکثر قی و اسهال بسیار افتد
و قولنج و خناق و خشکی دهان و گرانی و سیاهی زبان و سوزش سینه و خفقان پدید آید و چشمها سرخ و بدن گرم شود و بقی الدم و اسهال کبدی هلاک سازد و اگر کسی زنده ماند
دست و پا فندگی گردد و آماس بدن و شوریا جذام یا سل پیدا کند علاج اول قی کنانند بشیر گاو یک آثار و روغن زرد نیم پاؤ و یا بورق سه ماشه و مسکه گاو
یکتوله بلیسانند و بالایش سکنجبین ساده و گلاب یا آب خیارزه و کدو یا آب خیار بکرات و مرات بنوشانند تا قی بفراغت آید بعد از آن سقمونیای مشوی ربع درم بماء العسل یا بجلاب خام
بدهند و تا چهار پاس خواب کردن ندهند که در آن خوف هلاکت است و ادویه مزلقه بارده بسیار دهند و مسکه و نبات بسیار لیسانند و در منع خشکی بشیر و روغن
و مسکه مبالغه نمایند و جمیع مرطبات آنرا نفع دهد و اگر سحج عارض شود سفوف طین و روغن گل و شیر گاو داغ کرده خورانند و اگر غشی و خفقان و دیگر امراض پدید آید
بمعالجه آنها پردازند و غذا شیر و برنج یا فیرنی یا شوربای بزغاله یا نان و هند و نزد یک اهل هند کات هندی بقدر دو سه توله در آب حل کرده نوشانیدن رافع زهر
سم الفار است و فورا فائده میکند و بتجربه رسیده و همچنین بعد قی سفوف پوست درخت گولر خورانیدن و آب بیخ کیله و کافور نوشانیدن نافع بود و گویند
که اگر مغز تخم کناره و مانک باریک ساخته با آب بخورانند سم الفار خورده را مفید است و هر چه در علاج سیماب مقتول و مصعد می آید بکار برند

سیماب مصعد و مقتول و شنگرف

خوردن اینها درد شکم و مغص شدید و اسهال خون و گرانی زبان و ثقل معده و حبس بول و ورم بدن آرد و گاهی احتراق خون و امراض آن حادث شود علاج بطبیخ شبت
و شراب و عسل و بورق قی کنند و یا بورق هفت ماشه در عسل سه توله بدهند و قی فرمایند بکرات و مرات و بالایش شراب کهنه نوشانیده باز قی کنانند و ماء العسل و روغن
هر دو آمیخته حقنه سه چهار مرتبه کنند تا تنقیه خوب حاصل آید پس شیر گاو شکم سیر دهند و لعابات بارده نوشانند و شوربای چرب دهند و آنچه در علاج مرداسنگ گفته آید
نفع دهد و صاحب کامل و حاوی مینویسند که بعسل و شبت و تخم ترب و بورق قی کنند و اگر ازین خارج نشود حقنه با آب چقندر و روغن کنجد و مری و خطمی کنند و هر گاه
امعا پاک گردد و سحج عارض شود سفوف الطین بروغن گل و شیر سنگ تاب یا آهن تاب دهند و گیلانی گوید که از علاج جید او اینست که بعد قی حقنه سه درم
مر بشراب حل کرده و یا ماء العسل چند کرت بدهند و تقویت دل بادویه و اغذیه مناسبه کنند بعده حریرهای چرب و شحوم لینه استعمال کنند و از عادت اهل هند است که
حیوان انسانی از خوردن سیماب مصعد ضرر یابد او را بخوردن پیته و مربای آن میکنند و در تناول او افراط مینمایند و بدان صحت می یابند و مداومت بخوردن و هر روز کنند

میکنند تا آنکه آثار صحت ظاهر شود و بعضی اطبای هند نوشته اند که برای دفع مضرت سیماب و شنگرف جوانسه و یا کشنیز خشک در آب شیره برآورده چند روز بنوشند
و یا روغن بادام شیرین بنوشند و شیر گاو و گلقند یا وصل کرده هفت روز بنوشند و ایضاً برای دفع ضرر کشتجات مثل سیماب و شنگرف و مس و فولاد و برگ نقره سنده جامن بقدر دو
توله هر روز بطور بنگ سائیده نوشیده باشند که با ستعمال این بسیار کسان صحت یافته اند و از معمولات است و دو نسخه معمولی در اخراج کشتجات از راه بول در ادویه جات
مسطور شده و ایضاً شخصیکه کشته سیماب خام خورده باشد باید که تا بست و یک روز برگ لیموی کاغذی مثل بنگ سائیده بنوشد تمام سیماب از بدن دفع شود و ایضاً
اگر بدن ترقیده باشد و جابجا سوراخ شده برگ کرنجوه بطور بنگ سائیده صاف کرده روز مره یک پیاله بنوشد و نان نخود با آلنده هم کم نمایند و روغن بسیار بخورند در چهل روز
صحت شود و حکیم شریف خان در تالیف شریفی مینویسند که برای کسیکه سیماب نیم خام خورده باشد و در آبله و فوره و حالت جذامی پیدا شده باشد یک عدد درخت تیل سلم
از بیخ برآورده قطعه قطعه کرده در ظرف کلان در آب بسیار خوب بجوشانند بعده صاف نموده یک پیاله از آن آب ناشتا بخورد و بعد از نیم گهری باز یک پیاله بخورد همین قسم تا تمام
خورده باشد و غذا در آن روز هیچ نخورد همه سیماب از راه بول برآید و یک روز کفایت کند و اگر حاجت افتد روز دوم هم استعمال نماید و بول را در ظرف برنجی یا سفالی ریختن
بگذرد تا سیماب بنظر در آید بعضی اعزه این را استعمال نموده اند و منافع آن مشاهده کرده اند

مرداسنگ و رصاص و سفیداب و جبسین

از خوردن مرداسنگ و برادهٔ رصاص ورم بدن و معده سخت و نفخ پدید آید و نفس تنگی کند و گاه مختنق گردد و گاهی با آن اعراض ایلاوس ظاهر شود و رنگ بدن مثل رنگ
اسرب شود و قولنج و حبس بول و خشکی دهان و ثقل زبان و معده و امعا ظهور نماید و گاه باشد که اسهال با فراط آید که منجر بسحج امعا گردد و خوردن سفیداب سفیدی
زبان و استرخای اعضا و سرفه و فواق شدید و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد فم معده و سدر و اختلاط عقل آرد و گاهی بول سیاه یا دموی گردد و از خوردن
جبسین قولنج و اختناق و خشکی دهان عارض شود علاج مفتحات مثل تخم شبت و تربد و پوست سیاه اصل السوس یک ماشه انجیر زرد ده عدد در یک نیم آثار آب
بجوشانند که بیک نیم آثار آید جوز القی دو ماشه اورق سه ماشه سوده سردار و ساخته عسل سه توله اضافه نموده بدهند که قی بسیار افتد و جهت اسهال مغز فلوس در آب کاسنی مالیده
صاف کرده روغن بادام یا گاو آمیخته بدهند و یا جوارش سفرجلی مسهل با شربت دینار دهند و یا حقنه حاده بعمل آرند بعده بهر تعدیل مزاج تحلیل حرارت غریزی خورانند و حمام
برند که عرق آید و اد و یهٔ معرقه دهند و غذا نخود آب نیمبرشت تنها و یا شوربای مرغ با نان بدهند و بقول ابن الیاس قی تیز کنند که در آن تفتیح باشد مثل تخم کرفس و شبت و
انجیر و بورق و ماء العسل و اسهال بجوارش شهریاران نمایند و جوارش فلافلی خورانند و خردل و یا شراب با آب مطبوخ کرفس و انیسون بنوشانند و جلاب کردن
با سفیداج مرتبه از لحوم فربه سازند و علامت صحت اسهال حکم دارد ارا بول است و بالجمله محتاج بمفتحات مدره معرقه مسهله بود و در خوردن سفیداب قی بماء العسل و شبت
و نمک کنند و یک دانگ سقمونیا با ماء العسل خورند و یا گیرند تخم کرفس و انیسون و بادیان هر واحد سه درم و در آب جوشانیده بقدر سه اوقیه از آن بنوشند تا ادرار بول کند
و یا حقنهٔ قوی بکار برند و نگذارند که خواب کند و انجه این را نفع کند آنست که تریاق بخورند و بخایند و بران شراب بنوشند و در خوردن جبسین ماء العسل و لعابات لزجه چرب
لینه بنوشانند تا خشونت حلق زائل شود و احتیاج باسهال بود و دیگر سقمونیای مشوی نیم دانگ و در جلاب شکر سفید ده درم بدهند و معاودت اسهال بمرات
نمایند و اگر سحج حادث شود علاج آن نمایند و شیخ مینویسد واجب است که مرسه درم در شراب حل کرده بنوشانند و یا سنبل و حب لیمو و سکنجبین گرم و صعتر ابی با شراب دهند
که این علاج بلیغ النفع است و یا افسنتین و زوفا و یا تخم کرفس و یا فلفل خاصه هر واحد با شراب طبیخ رانند و یا کیرم مر یا نیم درم فلفل بدهند تا عرق آید و یا شش قیراط
سقمونیا در ماء العسل دهند و در سفیداب گاهی در دو انگیه بدان قی کنند روغن اقحوان و روغن سوسن و روغن نرگس داخل سکنند و در ادویه او همچنان الوجی افتد و در جبسین
خاکستر اطراف انگور بجا نشاسته مفید گفته اند و کرمانی و غیره نوشته اند که در مرداسنگ بعد قی سه درم مر و دو درم سنبل بعسل یا شراب چهار نوبت دادن مفید است
و تخم کرفس و افسنتین هر مساوی بقدر دو مثقال با آب کرفس یا شراب یک اوقیه ادرار بول نماید و در سفیداب بشربت افسنتین ادرار بول نماید و خوردن مسکه و قیراط
نفع دارد و عصارهٔ افسنتین یک مثقال با ماء العسل چند بار دهند تا بول بسیار رود و در جبسین شیربای لعابیه و عصارهٔ خطمی رطب و بنفشه دهند بعده ربع درم سقمونیا در
جلاب بدهند و اگر اعراض ساکن نشود اعادهٔ اسهال کنند و صاحب کامل گوید که علاج شرب سفیداب رصاص قی بماء العسل و شبت و اندکی نمک گرم است

فرفیون نسخه

ونیم مثقال تا سه درم یا یکدرم حب النیل بخورانند و آبیکه در ان تخم کرفس و انیسون و بادیان و فستقین رومی جوشانیده باشند بیاشامند تا ادرار بول نماید و سویدی گوید که شرب طبیخ انجیر با ماء العسل کسی را که سفیداب خورده باشد نفع کند و کذا آلوی بخارا و اصل السوس کوفته جوشانیده بدان قی کردن و کذا صمغ آلو بشراب خورده قی کردن و شرب خاکستر چوب انجیر یا انگور با شراب جبین نافعست و سرهندی مینویسید که در سفیداب خوردن اجوائن مسلم صبح و شام خیلی مفید یافتم

زرنیخ و نوره و زنجار و صابون

خوردن هرتال و آهک و صابون سحج و قروح امعا و حرقت معده و درد شدید شکم و خشکی دهان و اسهال دموی و عسر البول و سرفه و سردی دست و پا و غشی آرد و از خوردن زنگار مغص شدید و سوزش حلق و شکم و جراحت معده و قی حادث گردد علاج بزرکتان و حریره خبازی و شهد قی کنند بعده آب برنج و آش جو و شیر و مسکه و روغن و لعابات خورند و شوربا های چرب تناول نمایند و کسیکه در حلق او غبار آهک بسیار رود العبه و البان آنرا کفایت کند و بقول شیخ ابتدا کنند بدانچه تناول او در کسر حدت آنها واجب بود مثل فالودجات مرتب بشیر چرب با ماء الشعیر بروغن بادام و مانند آن بعد از ان آب گرم بجلاب یا بروغن نوشیده قی کنند و عصاره ملوکیه بیسبل دهند و همواره شیر و لعابات و لزوجات و دسومات و شوربا های شحمی و خصوصا خبازی بیاشامند و اگر سرفه بادفنی شود بسلیات مغریه معالجه نمایند و علاج نوره نیز قی و حقنه و تدسیم و تلیین ست و علاج جسش قریب از علاج زرنیخ بود و گفته اند که بول خر ده درم بقدر دو دانگ در آب گرم بنوشانند و صاحب کامل گوید که صاحب او روغن انجید و آب گرم و یا روغن زرد و نمک نوشیده قی کند بعده شوربا های اکیان فربه و روغن بادام یا لعاب اسبغول و روغن تخم کدو بنوشند و ایضا حقنه بماء الشعیر و روغن بنفشه که در ان عناب و سپستان پخته باشند مع لعاب اسبغول و لعاب تخم کتان و سپیده بیضه و صمغ عربی کنند

زاج و شب

خوردن اینها سرفه شدید که مؤدی بسل گردد پیدا کند علاج شیر تازه و مسکه با شکر دهند و شربت بنفشه با آش جو و روغن بادام خورانند و حریره چرب سکر و روغن بادام دهند و زرده تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ غذا سازند و اشربه زوفائیه و مانند آن بنوشند

برادهٔ آهن و خبث الحدید

خوردن اکال دهن و درد سر و خشکی دهن و درد شکم آرد علاج شیر تازه مع بعض مسهلات قویه بنوشانند تا اسهال آید و مسهل قوی منقول از حکیم عابد سرهندی اینست که بگیرند حب النیل غاریقون سفایج تربد برگ سنا افیتمون زنجبیل بنفشه مساوی حب النیل را در روغن زرد بریان نمایند پس باسائر ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده از سه درم تا چهار درم بجلاب استعمال کنند و تکرار نمایند و همچنین ماء العسل که در ان سقمونیا حل کرده باشند نفع دهد بعد از ان روغن و مسکه دهند و مدام روغن گل و سرکه و گلاب بر سر نهند و قدری سنگ مقناطیس خیر باریک سوده بخورند و عقب آن مسهلات لینه بنوشند و گاهی حاجت افتد که هر روز یک درم مقناطیس خورانند بعده شوربای چرب و حریره مزلق بروغن گاو دهند تا اسهال کند و چون معلوم شود که آهن هنوز در معده باقیست بدین اشیا قی آورند الماس سم قاتل محرق معفن ست علاج فی الفور آب گرم و روغن قی کنانند بعد از ان شیر تازه بنوشانند

معالجات سموم نباتیه

بدانکه ردی ترین سموم نباتیه قاتل بجملهٔ جوهر خود بیش ست و گویند که زهر هلاهل عصارهٔ برگ و ساق اوست و از خوردن بیش ورم لب و زبان و جحوظ چشم و التهاب و خشکی و سقوط قوت و تواتر نفس و بدبوی دهن و غشی متواتر و دوار و صرع و ضعف ساقین از مشی عارض شود و هر که از ان خلاص یابد در دق یا سل افتد علاج لازم ست که مبادرت بقی نمایند بطبیخ تخم شلجم و قی بمرات کنند و طلا و روغن گاو متواتر بنوشانند و قی کنانند و همچنین هر ساعت طبیخ پوست بلوط بشراب دهند بعده علاج اصلی او فادزهر و دوالمسک و جدوار و تریاق کبیر ست و از بهترین اشیا برای آن خوردن مشک ست بحکاک فادزهر و یا مقدار یکدرم دواء المسک با یک قیراط مشک و قومی گفته که بیخ کبر فادزهر بیش ست و حیوانیکه آنرا بیش موش گویند خوردن او سریع النفع ست و بقول مؤلف اقتباس آب چقندر و یا قطف و یا پالک سبز نیم آثار

وشیر گاو ویا نیز یک آثار روغن گاو چهار و نیم توله نیم گرم نوشانیده بکرات قی فرمایند وازخارج پر مرغ هم تحریک نمایند که قی خوب آید بعده زهر مهره
یکماشه سوده در خمیره صندل ترش یکتوله آمیخته بلیسانند بعده شربت انار کوهی ترش و شربت لیمو هر یک دو نیم توله در عرق زرشک و بید مشک
و صندل و نیلوفر و کاسنی هریک چهار توله تخم ترنج سه ماشه خورانیده بنوشانند و بفاصله دو یا سه ساعت رگ هفت اندام زنند و خون بسیار
گیرند که غشی افتد پس گلاب و عرق بید مشک و آب شیرین بر برف سرد کرده بر رو و سینه زنند و پارچه بصندل سفید که بگلاب و بید مشک
و عرق بهارنارنج سوده باشند آغشته بر سینه گذارند و لمحه آنرا بعرقهای مذکوره تر دارند تا بهوش آید و باز تکرار قی دوای اول نمایند تا هشت پاس
غذا ندهند و عوض آب گلاب و عرقهای مذکوره نوشانند و از پاس نهم آش جو یا شربت نیلوفر دهند و یا خشکه بدوغ گاو و مربای گرونده
و تمر هندی و افشرهٔ فالسه و زرشک و خرمای هندی و راحت جان درین باب نفع عظیم دارد و تنقیهٔ بدن بمسهلات صفرا و مطفیات خون
بکرات نمایند بعده قرص کافور با دوغ گاو دهند و غذا بدستور دارند ولیکن روغن زرد و مسکه دران بسیار بود و جغرات گاو میش
و دوغ ترش بسیار دهند که در رفع سمیت این عظیم الاثر ست و همچنین ترشیها خصوصًا اچار لیمو و غیره که در مقطر افتاده باشد و تریاق کبیر بسیار
مفید ست و اگر بهم نرسد عوض آن مثرودیطوس کنند و تریاق اربعه نیز نفع دارد و صاحب کامل گوید که بزودی قی کنند بروغن زرد یا زیت
یا روغن کنجد و آب گرم که دران تخم شلجم و شلجم جوش داده باشند بعده تریاق فاروق نیم مثقال با اندک آب مطبوخ تخم شلجم و یا آب سداب دشتی
که دران قدری مثرودیطوس مالیده باشند بروغن گاو دهند و فادزهر خالص با آب سوده و پوست بیخ کبر باریک سوده با آب سداب دهند
و کرمانی گوید که چهار اوقیه طبیخ شاه بلوط با یکدرم دواء المسک و یا نیم دانگ مشک فقط سودمند ست و از جملهٔ تریاقات عظیم الاثر پوست بیخ کبر در روغن گاو سرشت

قرون السنبل

قسمی از بیش ست و آنرا بهندی سینگیا نامند از خوردن او علامات سرسام و سیاهی زبان و بول الدم ظاهر شود علاج بعد علاج کلی سموم مشروبه
از قی وغیره و ایضًا قی بماء الشعیر و روغن گل نیم گرم و مانند آن کافور یکماشه با چند توله گلاب بخورانند بر برف سرد کرده و قرص کافور بدوغ گاو دهند
و آب سیب سه اوقیه ببرف و یا پست سیب ترش و یا پست جو با آب برف و جلاب و یا آب انارین و یا آب خیار و یا آب عنب الثعلب و یا
آب هندوانه شش اوقیه یشکرده درم و یا ماء الشعیر با آب انار و یا جلاب بلعاب اسپغول و لعاب بهدانه بر برف سرد کرده و یا شیرهٔ تخم خرفه بروغن بادام
و روغن گل سرد بیخ و یا دوغ ترش ببرف و یا شیر تازه و یا شربت صندل بنوشانند و بر جگر و معده و دل صندل و گلاب و کافور ضماد کنند
و یا قیروطی معمول از گلاب و آب خرفه و آب کاهو و آب حی العالم بروغن گل و موم سفید بر برف سرد کرده بخرقهٔ کتان آلوده بر سینه و معده و جگر نهند

فرفیون و کمدانه

از خوردن فرفیون کرب شدید و لهیب و سوزش در شکم و فواق عارض شود و گاهی اسهال بافراط گردد و گاهی خون با سهال آید و از کمدانه جگر
و ورم عارض شود علاج با آب شبت و روغن بادام قی کنند بعده تبرید باشیای سردهٔ قویه نمایند و پست جو با برف بخورند و در آب سرد
نشینند و گلاب بر برف سرد کرده تجرع نمایند و روغن گاو و مسکه بسیار خورند و آب انار میخوش و آب سیب میخوش و دوغ بر برف
سرد کرده بنوشند پس معالجه بعلاج قرون السنبل نمایند و خوردن حریره بر برف سرد کرده سود دارد

البان یتوعات

مثل شیر شبرم و شیر عشر و شیر انجیر و مانند آن و سقمونیا از خوردن اینها سوزش شدید و اسهال مفرط و عسر بول عارض شود
علاج کسر حدت و قوت او بروغن گاو و مسکه و شیر و دوغ کنند بعده علاج بربوب قابضه چون رب بهی و ریباس و قرص طباشیر قابض
و قرص کهربا و رب آس و پست سیب و بهی کنند و استحمام با آب شیرین معتدل در گرمی و سردی نمایند

و شیر شیرم را ریختن آب برف بر بدن نیز فائده دارد و عرض حادث از آن چون اسهال الدم و بول الدم را بدانچه در باب آنها معلوم شده علاج کنند

دفلی یعنی خرزهره

کثیر او انسان و دواب و سائر حیوانات را قتل کند و قلیل او کرب شدید و لهیب عظیم و نفخ شکم آرد علاج مبادرت بقی نمایند پس بشیر بز غرغره متواتر کنند و لعاب اسپغول و بهدانه هر یک ۷ ماشه در عرق بید مشک و گلاب یک یک هفت توله شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند و بمسهل صفرا تنقیه بدن کنند و مطفیات خون بسیار دهند و روغن گاو و مسکه هر قدر که خورده شود بسیار مفید ست و لعاب بهدانه و لعاب اسپغول و لعاب کنوچه بروغن بادام سودمند بود و طبیخ خرما و حلبه بسیار نافع ست و شوربا های چرب خصوصا فالوده جات معمول بروغن گاو و مسکه و روغن بادام خورانند و یا تخم فنجنکشت در آب جوش داده بنوشانند که این تریاق او گفته اند و انجیر بعسل نفع کند و شکر و جلاب و همه شیرینیها (طلوبات ۱۲) آنرا نافع ست و رب انگور نیکو ست و حقنه لین طب آنرا نافع بود و غذا آش جو و مهلبه که در برنج بشیر و شکر خوب ست

بلادر

از خوردن آن تقطیع در حلق و شکم و التهاب و حرقت شدید در دهن و معده و سوزش امعاء و شور و آبله در لب و دهن و تپ حاد و سرسام حادث شود و گاهی از آن جنون و وسواس سوداوی بسبب احتراق اخلاط عارض شود و بعضی را بسبب موافقت نقصان نکند علاج مداوای خاص این قی کردن بروغن کنجد و آب نیم گرم ست پس چیزهای سرد و تر مانند شیر دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و نارجیل دریائی نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز ست و شیر زنان ماء الجبن و لعاب اسپغول و بهدانه بنبات شیرین کرده نوشانیدن نافع ست و بقول شیخ روغن بادام و روغن کنجد و مسکه و روغن گاو و شیر تازه و دسومات از شوربا ها و مانند آن بنوشند تا سوزش ساکن شود و دوغ گاو به برف سرد کرده و ماء الشعیر سرد کرده و آب فواکه سرد کرده خورند و در آب سرد بنشینند و علاج سرسام معالجه نمایند و از اشیائیکه بدان علاج کنند مغز چلغوزه است و محبوسی گوید که مبادرت بقی کنند از مسکه و روغن گاو و روغن گل بعده شیر تازه و جزرات بشیره تخم خرفه و روغن بادام بنوشانند و ماء الشعیر با شکر و روغن بادام دهند و هرگاه سوزش در حلق یابند غرغره بروغن بادام یا روغن تخم کدو مع شیر و لعاب بهدانه فرمایند و از ماء الشعیر بروغن بادام چندان قطع نکنند و غذا مزورات از کدو و یا لاک و قطف و ماء الشعیر بروغن بادام بسیار سازند و مغز خیار و بادرنگ دهند و بقول لطف اقتباس بهتر به که اول فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و خون بسیار گیرند و آب اسفاناخ نیم آثار و نمک طعام یک نیم توله آمیخته نوشانیده قی بکرات و مرات نمایند و از ماست گاو اغتسال فرمایند بعده در آب سرد نشانند تا نگاه و شیره کاسنی و خیارین و مغز تخم تربز و بنفشه هر یک ۷ ماشه تخم کاهو هفت ماشه لعاب اسپغول و بهدانه هر یک ۷ ماشه در عرق کدو و کاسنی و نیلوفر و بید ساده و گلاب یک یک پنج توله بر آورده شربت نیلوفر و لیمو هر یک دو توله و اگر مقدور باشد اول طباشیر دو ماشه جواهر مهره یک ماشه و ورق طلا یک عدد بشربت سیب دو توله آمیخته بلیسانند و الا طباشیر زرشک صندل سفید سوده هر یک ماشه در شربت لیمو دو توله اول خورانیده بنوشانند و اگر بجای شربت نیلوفر شربت انار بکنند بهتر باشد و ضماد از کشنیز و تخم خرفه و کاهو و گل ارمنی همه برابر صندل سفید پنج حصه جمله در گلاب سوده بکار برند و چون خشک شود بماست گاو شسته تجدید ضماد نمایند در روزی سه چهار مرتبه و غذا برنج همراه جزرات و یا پالک و قطف سازند و گویند که روغن بنفشه و نیلوفر و کدو در بینی چکانند و آب انار بجوش امتصاص نمایند اشتباه گاه باشد که از رسیدن عسل بلادر یا دود آن بسبب ورم و خارش و بثور عارض شود پس آنجا را بدوغ ترش بشویند و روغن نارجیل بمالند و مغز گردگان و مغز نارجیل و حب السمنه و کنجد سیاه باریک سائیده ضماد کنند و بعد چند ساعت بدوغ بشویند و بعد زمانی باز ضماد تازه کنند و اگر تمر هندی در آب تر کرده صاف نموده در آن آب مغز نارجیل و صندل سائیده طلا نمایند سوزش گرمی فی الفور زائل شود و صندل سفید و سرنج طلا کردن نیز سود دارد و ایضا آنبه هلدی و برنج ساٹهی و دوب بآب شبنم سوده بمالیدن و یا کنجد سیاه بشیر گاو سوده یا در مسکه آمیخته طلا کردن نافع ست و قدری کنجد یا مغز جوز یا حب السمنه خوردن نافع و همچنین از برگ تمر هندی شیره بر آورده یا تخم تمر هندی سوده و یا چوب چینی و کنجد در شیر سوده خوردن و ضماد کنجد و اصل السوس با شیر ماده گاو هم مفید ست و کذا مرداسنگ سائیده ضماد کردن و آنجا که بدن ممتلی و آماس قوی بود باید که فصد کنند و مسهل صفرا دهند و فصد زود و ازاله ورم آن می نماید

عنصل ردی

از خوردن آن قروح امعاء و مغص در شکم و تقطیع و اسهال خون عارض شود علاج قی بآب شبت و روغن کنجد نمایند بعده شیر آهن تاب و زرده بیضه

درسرکه جوش کرده وسفوف بزورد مقلیا تا دهند واشربه مبرده وآب فواکه بارده قابضه بنوشانند وشیره خرفه ولعاب بهدانه نفع دارد وصاحب کامل گوید که اگر

سحج عارض شود شیر وسفوف الطین دهند واگر سحج نباشد سفیده بیضه ولعاب بهدانه که دران صمغ عربی حل کرده باشند بدهند وروغن بادام با روغن گل بنوشانند

حب السلاطین

یعنی جمال گوته از خوردن او اسهال بسیار وکرب عظیم ولهیب وحرقت شدید عارض شود علاج از شیر وروغن زرد قی کنند بعد ازان بدفع دشیای بارده قابضه مثل شیره تخم خرفه

ولعاب اسپغول وصمغ عربی وکتیرا ونشاسته وفالوده بدهند وخوردن نارنگی وآب لیمو وانار ترش هم مفید ست وبقول شیخ کسر حدت او بنوشیدن شیر ومسکه متواتر

نمایند ومنع اسهال مشغول گردند وگاهی مضرت ومنع اسهال او را تریاق کفایت باشد وگویند که ربسیب ضعیف ومکی داروی آب وغسل کردن سر بخلیتو وروغنها وغیرها خوردن مستند

کندش وخربق سفید وعرطنیثا وقثاء الحمار وغاریقون سیاه وتربد زرد وسیاه

کندش غثیان بسیار آرد وگاهی خنق نماید وهمچنین خربق سفید وعرطنیثا وگاهی تحریک اسهال کنند وخفقان ودرد شکم وحرقت بول آرند وهمه

مؤدی بغشی وسقوط قوت وعرق سرد وتشنج گردند وخربق سفید وغاریقون سیاه در تاثیر بسیار متشابه اند علاج در جمله سها درت بقی نمایند بنوشیدن آب گرم بسیار وروغن گاو

وحقنه قویه مثل تخم حنظل کنند بعده معالجه خنق او نمایند بدانچه در علاج فطر بیاید وچون تشنج عارض شود شیر وروغن گاو بسیار نوشند ومفاصل او بقیروطیات لینه نمایند

والزوم آبزن معتدل کنند وبعلاج تشنج یابس علاج نمایند ودر تربد زرد یا سیاه یا حنظل آب مثبت در قی وکثرت شیر ونیم روغن بادام دیار وغن بادام بیرون سرد کرده نیز افزوده اند

خربق سیاه

از خوردن او اسهال شدید بسیار وخنق وخفقان وحرقت زبان آروغ بسیار وتقیه عارض شود بعده تشنج وارتعاش وهلاکت رو نماید علاج کسر حدت او بنوشیدن شیر

وروغن گاو کنند وسها درت بقی نمایند وپنیر تازه ومسکه وروغن گاو تازه وشوربای چرب بخورانند بعده علاج اسهال برویت قابضه وافراص جابه کنند وچون

اسهال افراط نماید در آب سرد نشانند واگر تشنج حادث شود علاج آن نمایند وشیخ میفرماید که بعد کسر قوت او بنشستن بشراب خوراندن وبا نگیده زیره وانیسون

وجند بیدستر وسنبل مساوی وقریب دو درم بشراب بدهند ونفخ خرقه گرم کرده کمادات مفاسید کنند بعده پنیر تازه بعسل وروغن وشوربا وشراب بیاسمین وآب سیب وآب بنفشه بدهند

شراب صرف

بر سهار اکثار ازان ضعف وخفقان وجاع مفاصل والتهاب دماغ وحرقت معده واختلاط عقل وگاه تشنج وسهال دموی عارض شود وجمود خون بعد ازان تولد خون غلیظ نیز بر باشد

علاج تا ممکن باشد قی بتقییات کنند که آن بهترین علاج است وفصد سهل استعمال نمایند اگر چه بعد ازان تبدیل مزاج بآب سرد یا شیره تخم خرفه بیاتریب شود وبرف سر کرده

فواکه وقرص کافور نمایند وگاهی از کثرت شراب بیهوشی وغشی وغثیان عارض شود ودر صورت بعد اشربه حامضه بوییدن بادام مسکنه وقیلیاب سیغول بدهند وقی نمایند وبرگ تاک شیده آب سرد بسیار

بران ریزند وخرقه صندل وگلاب کافور کرده سر نموده بر سر گذارند وهمه بارد مثل صندل وتخم کاهو بیمه ضماد کنند وگلاب سرد کرده بر رو زنند تا بهوش آید وپیش سیب وبیمو وسیب انار ترش دهند

گلاب وعرق بید مشک وعرق صندل حل کرده بریخ سرد ساخته بدهند که مجرب ست ودیگر اشربه ترش وافشره ترش نافع ست وبوییدن عطریات وخوردن نمک سیاه مفید ست از تجربه اطبا واین ست

نمیست که نمک را در آب گرم حل گرده پشت ناخنهای دست وپا طلا کردن ودر ناف نیز مالیدن فوراً بهوش می‌آرد ودر حالت صعوبت احوال قدری تریاق فاروق بآب حل کرده باید داد

تنباکو

هرگاه از کثیر ان تنباکو گرفتن یا فضول تنباکو غشی وغثیان عارض شود تنباکو شانند وروغن کدو در بینی چکانند انفیاه تا اینجا علاجها اغذیه واشربه سمیه نباتیه حاره بسط نبشته احوال ما علاجات سموم نباتیه بارده بقلم می‌آید

افیون

خوردن او سبات وگرانی زبان وخدر وست وپا وسردی تیرگی آن ودوار وغور چشم وتاریکی آن وثقل بدن وخارش آن وزردی لب وچهره وفواق ونفخ شکم وتنگی نفس آرد وبوی او از دهن آید بعده

تکلیف خانق وعرق سرد ونفس بارد وموت گردد واکثر این علامات وقتی عارض شود که مقدار افیون متناول اندک باشد واگر بسیار بود دفعةً سبات مفرط که متصل بموت بود واجب الفصد قدر دو درم

ازان کشنده است علاج آنست که قی بعسل ونمک هندی کنانند بشیر وروغن گاو وخوردن دهند وآب سکنجبین داروی بفلوس ومیسر تریاق نیز شانیده گاه سهال در ان اندازه باشد قی بسهولت می‌آرد وهمچنین تریاق نگاه کرده شود

در آب گرم یا آب ادویه مقیئه یا شیر و روغن حل کرده نوشانیدن و چون بلغم اکثر پیدا آید پلپل و انجیر را بسایند و بنوشند ضرر سمیت افیون دور میکند و قی هم می آرد و تخم بنفشه و بیخ
بید انجیر ساییده بقدر یک پیاله قهوه خوری نیک گرم مقی و دافع ضرر است و کذا نوشیدن فادزهر فایده عظیم دهد پس شراب کهنه که دران چند بید ستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود
و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در علاج کلی برای سموم بارد گذشت مفید بود و ناجیل دریایی یک دانگ سوده با آب خالص دادن و دو سه دفعه استعمال کردن تا که سم افیون بر آید
بسیار مجرب است و کذا اندک کاغذ سفید با آب حل کرده نوشانیدن سم افیون با کاغذ در قی بر می آید و دیگر آزموده است و جدوار بقدر سه ماشه برای رفع سمیت افیون و جمیع سموم
مفید است و چوب بیارانگا و جدوار و بیتا و ناجیل دریایی و زهر مهره خطائی و قدری فلفل سیاه در گلاب ساییده از نبات شیرین کرده نوشانیدن بغایت مفید است و مجرب
اکثر سموم مجرب و اگر چوب حیات اضافه نمایند بهتر است و نوشانیدن آب زرد معصفر نیز مجرب نوشته اند و تنعد فی حلتیت بقدر دو ماشه در دو سه دفعه خورانیدن برای
زهر افیون معمول است و آشامیدن چند بید ستر بمقدار یک افیون خورده باشد مجرب است و یک دانگ در محلی که مقدار آن معلوم نباشد بعسل و یا مسکه دادن معمول و آشامیدن
مغز نیم دانه سه دام سوده دافع ضرر افیون است و نوشیدن دو رب سبز شیره کشیده از مجربات حکیم علی است و بقول اطبای هند از طبیخ فلوس ... و برگ ... کنانده و برگ
ارهر یا برگ کوسه نبوشانند و مغز تخم بید انجیر بخورانند و همچنین پیاز فایده میدهد و نقوع سرکه و کسوندی جهت دفع سمیت افیون و اکثر سموم مشهور و بی عدیل است و گویند
تنجبیل که دوای معروف است ساییده لیسانیدن در ازاله زهر افیون اگرچه با روغن کنجد خورده باشد مجرب است و زنجبیل و تخم ترب هر دو برابر کوفته بیخته با سرکه آمیخته
خورانیدن کیفیت افیون فوراً زایل کند و کنگل ریند از چهار ماشه تا شش ماشه با یک ماشه فلفل گرد ساییده نوشیدن دافع سم افیون و در هتوره است و اگر برگ نارجی که در تالاب ها بهم
برشکال میرسد آنرا بطور تره پخته بخورند و در آب ساییده بنوشانند تریاق افیون است و بقول اهل تجربه اگر آب برگ آن در حقه افیون انداز ند و بعد سه روز از ان افیون هر قدر
که خواهند بخورند مطلق اثر او باقی نماند اقوال حکما ابوعلی سینا مینویسد که در بین قوانین مستفرغ مشترک از قی کردن بروغن و آب و نمک و بورق و سکنجبین استعمال کنند و آب عسل
بنوشانند و بعد از ان حقنه قوی بعمل آرند و از ادویه سکنجبین نافع بود بعد از ان افسنتین بشراب است و حلتیت تریاق اوست و کذلک دارچینی خاصه مع سرکه و سکنجبین بشراب یا
چند بید ستر جداً نیز و فلفل و شراب یا سکنجبین چند بید ستر سداب و نمک و کذا روغن گاو بسیار گرم کرده بابل و سیر و جوز هندی گاهی شارب و در تریاق خاص او میخورانند و آن نیست که گیرند
حلتیت و ابهل و چند بید ستر و فلفل سیاه و پیپل بسیار شده شربتی از بندقه تا جوزه و بسیار باشد که بشرب یک مثقال حلتیت در بست و به پنجم شراب ریحانی از ان خلاص یابند
و شراب کهنه بکثیر القدار نوشانیدن آنرا عجیب است خصوصاً اگر رقیق ریحانی بود و تحمل آب بسیار باشد و با دارچینی باشد و مثل تریاق و مجربنیا و مثرود بطوس بشراب بسیار
نیست و واجب است که بیمار او را ابطاء کردن از کند شئ مانند آن حرکت دهند که این علاج برای دفع سبات او نیکوست و لازم است که موی او بر کنند و نگذارند که خواب
کند و بدن او را بروغنهای گرم مثل روغن قسط و روغن سوسن بمالند و با آن چند بید ستر و مثل مشک بجوشند و باید که در آبزن گرم نشانند تا تشنج و فواق و خارش اشتداد نیابد
بشوربای حبوب دامخاخ خاصه و مقوم بنوشانند صاحب کامل گوید که مبادرت باقی کنند با آب گرم که در ان شبت و ترب و نمک جوشانیده باشند مع عسل و این
دو سه دفعه فی الفور بعمل آرند بعد حقنه که در ان قثاء الحمار و شبت و سکنجبین و جاوشیر و عسل و روغن بید انجیر و روغن یاسمین و تخم کرفس و بادیان و زیره و بورق و شحم حنظل داخل کرده باشد
بکار برند و اندکی عاقرقرحا و شراب کهنه و یا اندک چند بید ستر بشراب بنوشانند و تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا مثرودیطوس با اندک آب سداب بدهند و اگر از معجون مثل آن دهند
و چند دفعه کنند نسخه او همان تریاق است که در قول ابوعلی گذشت از اجزای مذکوره هر واحد یک جزو و فرفیون ربع جزو بگیرند و بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از ان از نیم مثقال
تا یک مثقال بشراب صرف یا با آب تمام بقدر قوت او عراض و ضعف آن و مجربینیا درین باب نافع است و سیر و پیاز و عسل و جوز بخورند و شراب کهنه صرف بنوشند و بدن را در حمام
خوب بمالند بروغن یاسمین مع اندک چند بید ستر بمالند و در آبزن که دران آب گرم مطبوخ سداب و بابونه و مرزنجوش و شیح و برنجاسف باشد نشانند و سعوط از جندبیدستر و
غیره نقل کرده که خوردن نمک با سکنجبین و کذا ایارج فیقرا و کذا انخواه دو درم در آب خوب جوش داده یک سیر روغن بلسان دران حل کرده و کذا طبیخ بویمادران یا شراب کهنه و کذا
دارچینی بسرکه و کذا تخم سداب دشتی و فلفل و سرکه تند شربت افیون انفع کند خجندی گوید شراب که اندران دارچینی و عاقرقرحا و چند بید ستر سوده انداخته باشند و سرا
تکمادات گرم کنند و معاجین حاره و دواء المسک دهند انطاکی مینویسد که سم افیون بدارچینی و سداب و مرعسل و روغن گل و شراب کهنه بروغن گاو دوقی کردن شبت
مخصوص است بهاء الدین گوید که زعفران و مشک اند اغذیه و اشربه دهند تریاق الطین و جدوار در جلاب مفید آید و جند السرو و انجیر و جز بل هم موافق بود و آنرا

[illegible]

که بیهوشی بسیار باشد عطسه آوردن و بدن مالیدن و ادویه معرقه دادن و تیزاب وقتی بر سر و پیشانی و کفهای دست و پا مالیدن نافع بود مولف اقتباس گوید که چون طبیب

در اول بمریض رسد بطبیخ تخم شبت و تخم ترب و تخم شلغم و نمک هریک سه تولۀ نوشانیده قی کنانند و یا شیرۀ برگ عشر یک پیاله و حلتیت سه ماشه و یا شیر گاو و بورق

و یا جوز القی که فی الفور نفع میدهد و چون دیر شده باشد و بیهوشی زیاده بود دهند حادۀ علوی خان که در سبات مذکور شده بکار برند و چون بهوش آید قی فرمایند بطبیخ مذکور

و یا شیرۀ مغز پنبه دانه و خفیف از معالجه الیشر غسول بعمل آرند و تریاق اربعه هم مفید است و همچنین عنبر خوردن و بوییدن و غذا شوربای مرغ چرب با روغن گاو و پخته ابرنج خورند

جوز ماثل

که بفارسی تاتوره و بهندی دهتوره گویند از خوردن آن دوار و سدر و سرخی چشم و سکر و سبات و عرق سرد و صغر نبض و نفس و جنون و هذیان و خنده و ضیاع الست با طلۀ عارض

شود و ظن شمار و حرکات مجنونانه کنند و چون خواهد که راه رود بیفتد و مدهوش و مورد نظر بسیار آید و اراده گرفتن آن کند و در اصل از آن هیچ نیابد و گاهی دست بجامه و فرش برد

بر دوخسوخ نیافتن کنند و چون غالب شود زوال عقل گردد و مثقالی از و کشنده بود علاج مثل علاج افیون کنند و آنچه در علاج سمومها باید بکار برند و سکنجبین و روغن زرد در

چکانیدن و شوربای چرب نوشانیدن فائده کلی دارد و ایضاً مغز پنبه دانه دو درم در آب سائیده بنوشند و از مجربات مصنف دار الشکوه است که اگر تخم دهتوره یا برگ یا بیخ یا گل

او خورده باشند مطابق هر واحد از آن از تخم پنبه یا برگ یا بیخ یا گل آن در آب سائیده بقدر یک کاسه چینی بدهند که درخت پنبه فادزهر درخت دهتوره است و اگر بادنجان بریان

کنند و آب آن سائیده بخورانند دهتوره خورده را از بیخودی با فاقت آرد و اگر بادنجان بهم نرسد برگ یا بیخ آن در آب صلایه کرده دهند و یا تمام آب گل کرده بدهند شیخ الرئیس

باید که بعد علاج امر قی کردن بخوردن و آب روغن است و روغن گاو و تریاق اربعه است و با آن شراب بسیار بفلفل و عاقرقرحا و جند بیدستر و دارچینی و جند بیدستر بنوشانند و نفع کند

از اشتهای و سقط پاره آب گرم و تسخین بدن بحرکت و سنده و مالش و بر روغن بان و روغن قسط تا ممکن باشد حرکت کنند و ریاضت نمایند و بعد از آن با غذیه چرب و شراب و شیرین تغذیه نمایند

[illegible]

پنج فاح است اعراض و مثل اعراض جوز ماثل و حالتی مثل سرسام بلغمی بود و گاه از کرختی گوش و سکته و سبات شدید لازم او است علاج بقول شیخ علاج مثل قریب بعلاج جوز ماثل

و افیون است و لازم است که انقیئه به شراب نوشانند و ایضاً فلفل و جند بیدستر و سداب با عسل و سرکه اشیاء همیچ مفتحین را نافع است و ایضاً با شال اسپاید و بیجیده

آن و زرفت و دهان خیانا ناموش کرده بسیار بند و واجب است که سر ایشان سرکه و روغن گل نهند و نگذارند که خواب کنند بلکه بیدار کنند بجمعی و قطعی بچیزی که انگشت

و اندر بچا کامل سیموسید که از قی با آب گرم و عسل و جیست و نمک و ترب علاج کنند و حقنه حاد بعمل آرند و قدری سرکه بجلد ازیدن چند قطره آن در بینی چکانند

نوشانیده باشند بنوشانند و بسیار بنگاه سرخی چهره و چشم ساکن شود و سرکه در علاج افیون خورده مذکور شد باید که بجفندی گوید که علاج شدت بالقی از آب گرم و عسل و نمکی

و سعتر و نمک و شیر یا به کرده و سرکه گفته که در آن که سعتر و افسنتین جوشانیده باشند بنوشند و خوردن حب کافور بقول سوید نافع

بنج

که بهندی اجواین خراسانی گویند خوردن او استرخای اعضا و ورم زبان و کلفت دهان و سرخی چشم و دوار و سدر و تیرگی بصر و تنگی نفس و کر و حکه بدن و لثه و سکر

و اختلاط عقل آرد و گاهی صرع کنند و گاهی آواز خراست و بعضی آواز خر و اسپ و استر و راعی بر آرند علاج مثل افیون علاج کنند و ایضاً قی با آب گرم و روغن زرد

و عسل کنند و شیر تازه دهند یا اسکنجبین انجیر خشک جوشانیده باشند مع سپیاکیان و روغن بنفشه دهند و اندکی خطمی با تخم انجره سوده بدهند و بسائر تدبیر عام

سموم بارده چون تدبیر شوربای ماکیان و گوشت بره فربه نوشانند و بقول شیخ بعد هی آب و عسل دهند و شیر گاو و شیر بز و شیر میش بعسل و بیدن عسل نوشانند

و بخود زهر و نمک جلوسی و مطبوخ بنج و گل و سبد و ایضاً مطبوخ انجیر و ایضاً شراب شیرین بسیار و ایضاً پیاز بریان دهند و تخم ترب و خردل و حرف و تخم انجره و هر چه

جنیت مقطع کنند بخورانند و بیاز بریان و سیر و تخم اینها بدهند و باید که هر واحد از اینها با شراب بخورانند و مثل مثرودیطوس و تریاق کبیر و سکنجبین و امثال آن و تریاق افیون

بنج نیز مفید است و علاج او قی کردن است و بقول انطاکی قی کردن بطبیخ بابونه و نوشیدن شیر خصوص شیر الیغ است و سویدی گوید که طبیخ ابریسا با انجیر و کنار و روغن

سوسن و کدو است که بنوشانند نافع بنج است و قسطی ضمناً مغیبین و مفید است که علاج بنج الیغ ضمنیت علاج بلادر باید کرد و بعد قی شیر و روغن بادام و مسکه و روغن بنفشه دهند

شوکران

اعراض او قریب اعراض شراب افیون است مع تیرگی بصر و سردی دست و پا و تحیر و شدید و ثقل بدن و زرد و بیهوشی و تشنج و اختناق آرد و هلاک کند علاج بعلاج افیون علاج کنند
و قی با آب مطبوخ شبت و نمک و عسل نمایند و حقنه بعمل آرند بعده شراب صرف اندک اندک ساعت بساعت نوشانند که عظیم النفع است بعد از آن شیر گاو و افسنتین با
بنوشانند و فلفل با شراب خورانند و آنچه آنرا انفع کنند تخم انجره و انجدان و قردمانا و میعه است هر واحد ازین با شراب یا هر یک بشکل آرد گندم با شراب کهنه ضماد کنند و ایضا بستر
و سداب و نعناع و حلتیت و برگ غار و حب الغار و رب انگور خورانند و تریاق افیون آنرا نافعست و همچنین طبیخ پوست بیخ توت شامی و روغن باسلیقون با شیر و شراب
منفعت عظیم دارد و گوید که افسنتین با فلفل و کذا انیسون با هر یک جدی و کذا کرده دکند حب البان هر واحد نافع شوکران است

قنب

یعنی بنگ از بسیار نوشیدن آن همه حالات بزر البنج پدید آید علاج برای دفع غشی و زیادتی کیفیت آن ادرک و نمک منکت آب لیمو بخورانند و بادنجان خام خوردن
نفع دارد و بهترین تدبیر قی کردن است با آب و روغن گاو و نمک و اگر ادرک و چند و انگور سپید آمیخته بکوبند با عسل آمیخته بخورانند کیفیت نبات ادرکه با ترنج نوشیدن
آب لیمو و خوردن ... ترشی ... گذشته افیون گذشته واقع بود کسی را از کثرت استعمال آن تهیج ... و ابتدا بود لیمو ... با شیر پیدا آید بار ... انفع عظیم
عنب الثعلب و ... و سیاه و برگ ... بخورانند ... زرد شدن رنگ و خشکی زبان و قوالی ... عارض شود و تشنج بود گردد
دهن مثل طعم شیر گردد علاج ... باک کنند بعده شیر ... نوشانند و ایضا شیر ... خوردن با ادام ... نافع بود کذا ...
کنبره رطبه یعنی کشنیز تر گویند که چون کثرت آن کثرت آن نمایند قریب نیم رطل خورند و یا آب و چهار او قیه یکبار بنوشند از آن دو او ... اختلاط عقل و گرفتگی آواز و نسیان
و حال مثل سکر و فحش کلام و غیر آن حادث شود و ... بوی کشنیز آید و غم و غشی آرد و هلاک کند علاج بطبیخ شبت ... قی کنند بعده دوا المسک ...
و ... بعده ... شوربای ... هندی ... باید که ... روغن ... و نمک و فلفل شوربای
و نمک بسیار و فلفل خورانند و همچنین شوربای بط و مرغابی و ... شراب صرف اندک اندک بنوشانند و آنچه بخورند بفلفل بسیار و نمک ... فلفل با شراب آنرا نافع است آب نمک
... ایشان ... باید که شراب ... سپید و کذا ... خوردن کشنیز ... نافع بود و بقول ... علاج اسپغول ... نافع بود
بزر قطونا یدانکه اسپغول سالم سرد است و خوردن بسیار آن ... سردی تمیع بدن و ضیق النفس ... و ضعف بعده غشی عارض شود و فصل ...
کنند اما اسپغول کوفته بسبب ... حرارت و احراق ... کند بعد از آن ... تنگی نفس و ضعف قوت و ... غشی عارض گردد علاج بدانند که اسپغول ... علاج کرده نمایند و علاج
اسپغول کوفته قی کردن است با آب نیمگرم و شهد و شبت و نمک ... بعد از ... با فلفل و نمک ... شراب صرف نوشانند و حلتیت و شراب افسنتین
نیز مفید بود و ... گویند کسی که کثرت شرب اسپغول کند یا او را کوفته بخورد ... مذکور قی آورند و اندک ... المسک یا قدری فلفل
و حلتیت با شوربای سپید باج خورانند و گویند که تریاق و جدوار با عسل و شیر و خرفه با ... تخم سود دارد

فطر

یعنی کمات که هندی کهمبی گویند انواع سیاه و سبز و طاوسی و سرخ آن همه ردی است از خوردن آن خناق و ضیق النفس و نفخ شکم و قی و فواق و مغص و زردی رنگ و صفیر
نبض و قشعریره و غشی و عرق سرد عارض شود و هلاک کند علاج بدانکه علاج خاص آن قی کردن است با آب ترب و پودینه و سکنجبین بعد از آن شراب صرف خوردن و تناول
معاجین حاره مانند کمونی مفید بود و تریاق اربعه نیز نافعست و جدوار هم نفع دارد و ... عده ... دار و نمک سوده گرم کرده ... شراب کنند
و بقول ... اول با آب برگ ترب یک پیاله ... سوده آمیخته قی فرمایند بعده معجون فلافلی ... با شراب کهنه و مطبوخ افسنتین ...
و بابونه و ... مثانه گاو و انداخته ... آنگاه کنند ... روغن بابونه نیمگرم ... شیخ ... باید که قی نمایند ... معلوم کرده ... آب ...
... سکنجبین ... تریاق ... خصوصا ... آن و ایضا مری تریاق است و باید که بعد قی کردن مری ... اندک اندک ...

و ایضاً بورق و عسل تریاق اوست و سرگین ماکیان آنرا عظیم النفع است چون سکنجبین خورند و ایضاً بورق و نمک هندی با آب پودینه و سکنجبین و بورق و ساییدن گرم مثل فلافلی
و کمونی و شراب کهنه قوی و زراوند و بیخ جاوشیر و دردی شراب و تخم دل و حرف و ایضاً افسنتین و صعتر کوهی و طبیخ اینها یا طبیخ انجیر و واجب است که تکمید زیر شراسیف ادام کنند
صاحب کامل گوید که مبادرت بقی از آب گرم و طبیخ ترب و شبت و نمک مخلوط بعسل یا سکنجبین عسلی کنند بعد ازان فضله ماکیان سوده یک درم با اندک سرکه و عسل بدهند
و شراب صرف نوشانند و یا بگیرند خاکستر شجر گرم یا خاکستر درخت انجیر با اندک سرکه و نمک با آب گرم و یا اندک بجز بنیا بشراب یا اندک تریاق اربعه با آب سداب بدهند و یا قدری از
و افسنتین بشراب عسل بدهند و یا قلیلی از حلتیت بشراب دهند و ترب بسیار نیز بخورانند و معده و نواحی آنرا با آب مطبوخ بابونه و صعتر و برنجاسف تکمید کنند و ایضاً گاهی درین
حقنه با بیکه اندران افسنتین و برنجاسف و سداب جوشانیده باشند بعسل و بورق و روغن زنبق یا بعض روغنهای گرم با اندک جاوشیر و سکبینج استعمال کنند سویدی
گوید که شرب طبیخ افسنتین و رومی با سرکه نافع است و کذا نمک اندرانی با سرکه و عسل و کذا سرگین کبوتر و کذا عسل با روغن گل و کذا بادزهر معدنی مخلوط با نطرون و کذا روغن بلسان و کذا
سرکه تند گرم کرده تنها و یا با نمک و کذا خاکستر چوب کشری و کذا روغن بلسان از نیم درم تا یک درم و کذا پنیر مایه نیم درم هر واحد دافع ضرر فطر قتال است

معالجات سموم حشریه حیوانیه

از ین جمله ذراریح است که بفارسی علی کوچک و بهندی تیلن گویند و آن حار یابس معفن محرق قتال است از خوردن آن مغص و تقطیع و درد شدید از دهن تا مثانه و نیز در
سرینها و کلیتین و شراسیف و ریش مثانه و حرقت بول و احتباس او و ورم قضیب و عانه و نواحی او مع التهاب شدید عارض شود و بر بول کردن قادر نباشد و اگر بول
کند خون صرف یا پاره های گوشت با درد شدید بیرون آید و گاهی با این حالات اسهال سحجی و غثیان و اختلاط عقل و افتادن وقت برخاستن و غشی و تپ حاد افتد بسیار
هلاک کند علاج آب نیمگرم و روغن کنجد بکرات قی کنانند پس بفاصله ایام یا پس فصد هفت اندام و یا باسلیق کنند و شیره بزرباره و لعابات بارده نوشانند و تنقیه بدن بمسهل صفرا
نمایند و روغن گل و سفیدی بیضه مرغ در احلیل بزراقه رسانند و یا لعوق بارده و شیر بز و ضماد آرد جو و عدس و صندل سفید هر یک هفت ماشه سوده و روغن گل
آمیخته بر قضیب و خصیتین و عانه نمایند و مالیدن روغن کدو و بنفشه و سفرجل بسیار مفید است و هر گاه بعد خوردن آن کرب و ورم حلق و غشی عارض شود تنقیه بکنند
و آب سرد بر رو و سینه زنند و اگر فصد نکرده باشند رگ هفت اندام زنند و جدوار کیاشه در گلاب سوده دهند و اندکی در احلیل چکانند و دوغ ترش و برنج غذا دهند
و از ماست ترش و غسل سازند و لحم جدیان مضمضه کنانند شیخ میفرماید واجب است که قی و حقنه نمایند بانچه میدانند و لازم است که در دوای قی و حقنه نطرون و طبیخ
انجیر نیز داخل کنند و قی متواتر و پی در پی کنانند و اگر مناسب دانند فصد باسلیق برای حفظ مثانه کشایند بعده شیر متواتر و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه و مسکه بسیار نوشانند
بعد ازان حقنه بماء الشعیر و خطمی و سفیدی بیضه و لعاب بزرکتان یا بماء الشعیر و آب برنج یا طبیخ حلبه یا طبیخ خندروس کنند و شوربای چرب و روغن بادام و پیه مرغابی
و زردی بیضه نیمبرشت و روغن گاو و عسل و جلاب و روغن بادام و شیر گاو آنرا نیکوست و ماء العسل و مغز چلغوزه بزرگ و کوچک و سپستان یا پیه مرغابی و شراب عسل مطبوخ
بزر و مدره مثل تخم خرپزه و خیار و طبیخ انجیر و شربت بنفشه آنرا نافع است و گویند که نوشیدن روغن سفرجل تریاق آنست و کذا روغن سوسن و کذا گل شاه و س اسهال
بشربت ادویه مال الشیان نافع بود و لازم است که در احلیل روغن گل چکانند نه بزراقه بلکه بانبوبه ملایم تر و آبزن نیمگرم استعمال کنند مجوسی گوید که مبادرت بقی از آب
گرم و روغن کنجد و روغن بید و طبیخ انجیر کنند و بعد تنقیه بقی شیر که دران اسپغول آمیخته باشند نوشانند و لعاب اسپغول و شیره تخم خرفه بجلاب که روغن بادام یا کدو دران
چکانیده باشند بدهند و مسکه بخورانند و شوربای بره فربه نوشانند و انجیر با مغز بادام خورانند و یا مغز خیار به بادرنگ دهند و ماء الشعیر که اندران عناب و سپستان و بنفشه
پخته باشند بروغن گل و روغن بنفشه حقنه کنند و در احلیل او سفیدی بیضه و شیاف ابیض و روغن گل و شیر دختر چکانند و هر گاه که سوزش در مثانه بهم رسد باید که لعاب
و روغن بادام و روغن گل بجلاب و شیر تازه بروغن بادام بنوشانند جرجانی گوید هر ورم که ازان پیدا شود آرد جو بماء العسل سرشته ضماد کنند و اگر در حمام روند و بعد حمام
حریره چرب بخورند و عقب آن قی کنند تا باقی قوت سمیت ساکن شود و صواب بود طعام شوربای مرغ فربه و بزغاله باشد ابن الیاس گوید که بعد قی کردن
لعاب بهدانه بنفشه بسیار بنوشانند و یا بگیرند لعاب تخم کتان و ماء الشعیر آمیخته بنوشند و هر صبح شربت بنفشه ده درم با شاه تره گیلانی از دیسقوریدوس نقل کرده
که شربت ... بقدر ... شربت عسل آنرا نافع است و دیگر مغز چلغوزه و مغز تخم خیار کوفته بقدر پنج درم بخورند و شیر این هر دو نیز فائده کند و غذا انجیر

نمایند که آنرا خاصیت نفع اندرین باب است مثل طعامی که در آن سیر فراوان پخته باشند یا از گوشت حملان با غنم ساخته باشند و شراب بسیار حلو و قشار کنند بقدر نیم اوقیه خورند و باید که بعد طعام حقنه کنند با شیاف که در قول شیخ گذشت و بعض اوقات با آب گرم عسل و نطرون غسل امعا حقنه کنند بعده حمام با آب شیرین استعمال نمایند و ایضا باید که روغنها مثل روغن سوسن و روغن گل بنوشانند

وزغه و حربا

گوشت وزغه که بفارسی چلپاسه و بهندی چهپکلی گویند قاتل است از خوردن آن قی و وجع الفواد شدید عارض شود و حربا یعنی آفتاب پرست که بهندی گرگٹ گویند نیز قتال و قریب است و بیضه آن نیز سم بود و علاج آن با آب گرم طبیخ شبت و روغن کنجد قی آورند و باقی علاج او بعلاج کلی و مثل علاج ذراریح کنند و ایضا از علاج مختص حربا بعد معالجه مشترک اینست که بگیرند کنجد و خرنوب نبطی و شکر سادهی به روغن گاو بخورند و باید که شیر بنوشند و به روغن بالش کنند و استحمام نمایند و علاج بیضه حربا اینست که جماع بازدر طلا حل کرده بنوشانند و قی کنانند و بر بدن روغن زرد بمالند و تکمید سر بنمک نمایند و انجیر و مسکه و خطمیا نا خورانند

سام ابرص را که اوزه حیوانی است شبیه بعظایه و عریض تر از سام ابرص با ریک گردن و از خوردن آن اوجاع شدید در معده و ورم در شکم مثل استسقا و کزاز و احتباس بول و ورم زبان و بیشتر خاو زوال عقل عارض شود علاج بعلاج کلی بپردازند و ایضا قی کنند بجز الفی سه ماشه که در عسل و قوله نمک طعام یکنیم باشد آمیخته بلیسانند و حقنه حاده بعمل آید بعده تریاق و مثرودیطوس خورانند و حب صنوبر و بیرگ آن سه چهار ماشه با روغن زیت بلیسانند عظیم الاثر است و غذا جفرات گاو همراه برنج خورانند و گویند که علاج خاص او اینست که راتیانج و علک البطم هر واحد یک جزو و با میده و خطمیا تا فسل بخورانند و خوردن بیضه سنگ پشت صحرائی مسلوق و فوذنج مطبوخ بپودینه نافع و گویند علاج افیون علاج اوست و اطیوس گوید علاج او علاج ذراریح است و گویند طبیخ کافیطوس و حب الصنوبر و صفار و برگ سرو و برگ انجیر با روغن زیت سوده نافعست

ضفادع

یعنی غوکان سبز بری و سرخ بحری از خوردن آنها تبدل رنگ بدن و تیرگی رنگ مائل بزردی و سوزش حلق و دهن و عسر نفس و تاریکی چشم و دوار و بدبوی دهن عارض گردد و گاهی بیهوده از او خارج شود و گاهی تشنج و تهوع و اسهال و غش و خفقان و قی و اختلاط عقل و غشی حادث گردد و کسی که از آن خلاص یابد دندان او بجنبد و موی او بریزد و خصوصا ازان غوک زرد است بخوردن او شتهای طعام ساقط شود و آروغ بدبو و فتور شق آید و رنگ فاسد گردد و شکم و ساق ورم کند و غثیان و قی و درد فواد حادث شود علاج با آب گرم زیت و نمک و یا شراب بسیار قی کنند و بعد قی و سهل حقنه اکثر ریاضت نمایند و در حمام در آبزن گرم عرق آرند و بروغن گرم بمالند و دوا الکرکم و دوا الکرکم جهت اینها مفید بود و نیز نرو شراب با فیه مرنج ... نافع او و بیخ نیبچ قصب الذریره بقدر دو مثقال بشراب مفید و صاحب کامل میفرماید که بادرنجبویه یا بیخ بعد ایا گرم عسل و نمک قی کنند و بعد الاسهال و قی شکم را بمالند و در حمام نشستن طول نمایند و بعد خروج از حمام ... شوربای گوشت حمل فربه بنوشند و لعاب اسپغول ... دواء المسک و نوشدارو افیون نافع است بنمک یا روغن ماهی سرشته و خصوصا که بشب در مکان نمناک گذاشته باشند از خوردن آن اعراض خوردن فطر عارض شود و گاهی ... بعد دیر در ظاهر شود علاج با آب سیب و پودینه و سکنجبین قی کنند پس شراب صرف خورند و بعد از قی معاجین گرم مانند کمونی و دواء المسک ... باشند و بر اطلاع ... مفید بود و بیشتر با جوارشها و نوشدارو سایر علاج که در فطر گذشت ... بنقل بحیی ... آب گرم ... بایاد که ... بنوشانند یا بجز بنیاد یا دواء المسک بقدر حاجت آب مطبوخ زیره یا پودینه کوهی بدهند

شوای مغمومه

یعنی کباب و گوشتهای پخته که در جیبی گرمی سفر جات از آن پوشیده بجارات آن دفع نشده سرگردد و سم شود و از خوردن آن علامات ... از کرب و اسهال و غشی و دوار عارض شود و گاهی عقل تیره و روز مفقود گردد و گاهی سبات افتد و گاهی قتل نماید علاج با آب نیمگرم و نمک و سکنجبین قی آورند بعد از آن سکنجبین سفرجلی و معجونات ... و دواء المسک تجویز کنند و بقول شیخ بعد قی مسهله ... و شراب ریحانی با آب سیب و سیب بنوشند ... مختوم آنرا بعد قی نیکوست و علاج ... نمایند و مجوسی گوید که بعد تنقیه معده ... بیکدیگر ... شراب ... بنوشند و در حمام داخل کنند و آب گرم بر شکم ... و روغن کنجد و عسل و با آب مطبوخ شبت و بعد قی با نمک قی کنند و از خواب و حمام منع کنند باقی و دیگر در قول شیخ بدهند

مرارهٔ کلب الماء

خوردن زهرهٔ سگ آبی بقدر عدس بعد از هفت روز قاتل باشد علاج روغن گاو بدار چینی جنطیانا تاج دتی هر واحد یک مثقال بنیر مایهٔ خرگوش نیم مثقال بخورند و بترنجبین و شیره عنب الثعلب و بطین مختوم علاج نمایند

ارنب بحری

سم قاتل ست از خوردن او در معده و نواحی صدر و رقی مفرط و بول الدم و ضیق النفس و سرخی چشم و سرفهٔ خشک و نفث الدم و یرقان و کرب و درد گرده عارض شود و براز بعضی رنگ آید و از خوردن طعام و دیدن ماهی کراهت کند و عرق بدبو آید و کمتر ازین نجات یابد و اگر یابد در سل افتد و موی و دندان ساقط شود علاج شیر زنان و شیر خر و شیر بزان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری پخته بدهند و اگر خار پشت بریان کرده خورند مفید بود و ایضاً قرص طباشیر کافوری سه ماشه در شربت لیمو یکتوله السبیده شربت خشخاش شربت عناب هر یک دو توله در عرق مکوه و عرق شاهتره هر یک شش توله حل کرده بنوشند و غذا کلهٔ پاچهٔ بزغاله سمید خورند و بعد از تسکین عوارض خربق سیاه غاریقون کتیرا رب السوس برابر سائیده بقدر یکدرم با قند آب بخورند و بقول شیخ از ادویهٔ قویه بود بنیه و نهری تازه و خون مرغابی گرم تازه و نیز بول انسان بالغ هیچ بخورند مریم ببیبه با میپسون بشراب یا قطران بشراب یا بفلک بشراب یا در طلا و خربق اندک در شراب ست و علامت صحت او اینست که از دیدن ماهی کراهت نکند بلکه بخورد و هرگاه در سل افتد علاج سل کنند و گیلانی از طبری نقل کرده که سیاه در شابی نمایند و دیگر تدابیر عمل آرند بجو یکه در علاج ضفادع و در قول صاحب کامل مذکور شد و شیر خر با سفنج شیر برنج ... بنوشند و ایضاً دران نخ خبازی و دیگر آن جوشانیده باشند بنوشند و خربق سیاه و سقمونیا بقدر یک نیم درم بشراب عسل بخورند و تنقیهٔ معده بقی و اسهال نمایند و سکون تشنگی ... قی کنند و فصد کشایند اگر احتیاج افتد ...

شعر اسد

اگر کسی موی شیر خورانند وقت نشستن شکم درد کند و اگر بر برگ بید انجیر بول کند برگ پاره پاره شود علاج جگر خام حلوان ابار کرده بخورانند و بعد یک پاس کتکی دو درم سائیده با آب نیمگرم بخورانند تا قی کند و اگر زود قی نیاید شاخ بید انجیر در حلق انداخته قی آورند که موی با جگر حلوان بیرون آید و اگر برگ کسوندی کوفته شیره او بقدر یک جام تا سه روز بنوشند موی آب گردد و همچنین تخم کسوندی با گل و سائیده چند غلوله ساخته فرو برند بعده قی نمایند اگر موی با غلوله بر آید صحت شود و کذا بیخ کسوندی با بیخ ساکهی سائیده بنوشند که موی شیر اثر نکند و اگر ماهی جینگه سه چهار عدد فرو برند موی هر جاکه باشد در معده یا در امعا با جینگه چسپیده در براز بیرون آید و گویند که تخم سرس با آب سائیده بخورانند موی شیر در قی و اسهال بیرون آید و بعضی تخم سرس و تکر هر یک یکتوله سائیده میدهند و اگر خصیهٔ خرگوش خام فرو برند موی شیر بدین خاصیه بیرون آید تا حصول صحت کلی یک دو خصیه فرو برده باشند

لبن فاسد گاه باشد که شیر در معده فاسد شود و ترش و عفن گردد و ازان دوار و غشی و قراقر و پیچ در فم معده پیدا شود و گاهی ازان بیم قتال عارض گردد علاج بآب نیمگرم و شهد و روغن کنجد و نمک قی کنند پس جوارش مصطگی و جوارش عود یا شراب صرف خورند و بقول شیخ بعد قی بماء العسل شراب صرف بفلافلی دهند و تکمید معده بروغن ناردین کنند و گویند که روغن بادام و مصطگی بر معده مالیدن و گلقند و گلاب خوردن نفع دارد

دم جامد

گاه باشد که خون صرف در معده یا سینه یا روده یا مثانه بسته شود و سم گردد و ازان اعراض بد عارض شود پس اگر در سینه بسته شود رنگ متغیر گردد و نبض صغیر و ضعیف و موی بتولد شود و مریض مستسقی گردد و بغشی انجامد و اگر در معده جمود پذیرد بدان سر شود و اختناق و صغر نبض و غشی متواتر عارض گردد و اگر در مثانه جامد گردد و اعراض قریب این عارض شود و همچنین در امعا علاج خاکستر چوب انجیر و مغز خرگوش یا بقدر یکدرم پنیر مایهٔ خرگوش در شراب حل کرده بدهند پس اگر جمود در سینه و معده بود قی فرمایند و اگر در روده بود حقنه نمایند و اگر در مثانه بود ادویهٔ مخصوص سنگ مثانه بکار برند و بقول شیخ مفرد ما یکاد و یه عامه برای این فتحوان سفید ست خاصة سرخ نیز و مقل و حاشا انافح ثلث ابو ... و قصور حیا انفحه ارنب و شیر انجیر و سرکه تیز و حلتیت و آب خاکستر چوب انجیر مکرر و آنچه گفته اند و آن عجیب ست شیر ریست گویند که این خون جامد در جای جوف را بگدازد و با نگینه باشحان و کبریت سادی و در سرکه بنوشانند و این دوای عجیب ست و جمود دم در معده و مثانه در مقام آنها نیز مذکور شده در آنجا ملاحظه نمایند و گویند که لازم ست قی کردن اگر جمع کنی یا شد معسل یا آب کرفس و این اتریاق و طین مختوم نفع کند و اگر شیرهٔ قرطم در آب گرم بر آورده بدهند بسیار نافع بود و این دوا نسخهٔ آن کمال ... مجرب ست در دم پنیر مایهٔ خرگوش سه ... درم پنیر مایهٔ غزال سه ... جنطیانا ... تخم سداب ... حلتیت هر یک چهار درم بعسل سرشته شربتی

ازان بقدر جوزه در آب گرم یا در سکنجبین و دیگر خاکستر چوب انجیر چند درم مع مغز استخوان خرگوش یک مثقال و من گمان میکنم که بجای آن پنیر مایه خرگوش باشد سه درم و در دار در سرکه
گداخته بنوشند و ایضاً نمک اندرانی مع پنیر مایه بز غاله و یا یک مثقال سرگین سگ و خونی که در مثانه منعقد گردد آنرا مخصوص انیست که آب برگ ترب و خیتا بدهند که آن را
درین باب خاصیت عجیب ست و مداومت شرب سکنجبین مع تریاق و مثرودیطوس و مدرات قویه کنند و برگ پرنجاسف و حلتیت و آب کرفس و تخم ترب این همه در تفتیت
و نیز در سرکه حل کرده دهند بهر آنکه سرکه دوای جید برای انیست و همچنین مثقالی از قوه یا نان با آب گرم و یا نیم مثقال از حلتیت و یا شوقی از غاریقون و یا سیساليوس با قدر
انزانافح و یا دو درم حب بلسان و یا دو درم اظفار الطیب و یا دو درم عود و فاوانیا و ادویه مفتت حصات شرباً و حقنةً و طلاءً استعمال کنند در مثانه بقدر نواة نمک سنگ
در آب حل کرده بزراقه رسانند و یا آب خاکستر چوب انگور استعمال کنند پس اگر این فائده نکند از شق و استخراج خون از مثانه مثل استخراج حصات چاره نباشد

جمود لبن فی معده

گاهی شیر در معده بسته گردد بسببی از اسباب مجمده یا استعداد قوی در شیر مثل غلظ آن و ازان عرق سرد و غشی و تپ لرزه و غیره اعراض دیگر که در امراض معده در جمود
دم و لبن مسطور شد عارض شود علاج یک مثقال از پنیر مایه حیوانات با سرکه کهنه خورانند خصوصاً پنیر مایه خرگوش و یا پنج درم پودینه بدهند و بقول شیخ واجب ست که صاحب
از چیزهای شور پرهیز کند بهر آنکه شوری آنرا بسته تر گرداند بلکه لازم ست که سرکه تنها یا ممزوج با آب بنوشانند و پودینه خشک پنج درم بخورانند که این عجیب ست آنرا در ساعتی بگدازد
و بسبب قوتی که اندرانست شیر را از جمود باز دارد و آنرا رقیق گرداند و از انافح تا یک مثقال بخورانند که آن تحلیل کند یا بقی یا باسهال خارج نماید و ایضاً ادویه مذکوره برای جمود خون
در معده خصوصاً و اینکه از طین مختوم میسازند و مذکور شد دوای انجدان و کبریت مسادی در سرکه بخورانند و ایضاً آب خاکستر چوب انجیر چون تکرار خاکستر دران نمایند و تجربه
گوید که از علاجش انیست که سکنجبین عسلی با آب گرم و شبت دهند و امر بقی نمایند و معده را ازان پاک کنند و پنیر مایه بوزن یک دانگ با اندک سرکه بنوشانند و بهترین آن پنیر مایه
خرگوش ست و یا برگ پودینه با سرکه و اندک سداب با خاکستر چوب انگور بخورانند و عسل بافلفل خورانند که این شیر جامد را بگدازد و لطیف کند.

علاج کلی سموم ملدوغه

هرگاه جانوری ذی سم بگزد همان وقت قدری بالاتر بفاصله چهار پنج انگشت از جائیکه گزیده باشد سخت بربندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر دو جا بندند یکی بالا و دیگر پایین بهتر
و اگر حیوان ردی السم بود و ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت باشرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم با مجکند بعد از آنکه ادویه تریاقیه مضغ نموده باشند یا مضمضه
بسرکه و روغن گل کرده باشند و یا تجربه بکند و این بهتر ست و باید که آن شخص کرمی بکند ناشتا باشد و زخم را مندمل شدن ندهند و خروس بریان نموده همچنان گرم بشگافته بر
موضع زخم بندند جذب سم میکند و ادویه جذابه سم مثل سرگین کبوتر و خاکستر چوب انجیر و پشک بز و سیر و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و دو مثقال تخم نارنج
و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفید ست و ادویه که برجمیع اقسام سموم بالخاصیت نافع ست و سابق مذکور شد و درینجا نیز ذکر یابد شرباً و طلاءً بکار برند و ادویه قابضه
لسع ضماد نکنند مگر آنکه با قبض محلل باشد و از خواب منع کنند بعده نظر کنند بسوی اعراض عارضه تا معلوم شود که فلان حیوان گزیده است پس تریاقات مخصوصه آن استعمال
نمایند و باید که با غذا قدری از فلفل و سیر دهند و شراب قوی کهنه بنوشانند الحاصل قانون علاج سموم ملدوغه منحصر در هفت امور ست یکی تقویت حرارت غریزی
بر اخراج سم از بدن و تحلیل و تهییج او بسوی مدافعت و تقویت اعضا و این شان تریاق و مثرودیطوس و غیر آنها از مرکبات و لبعت بربری و فادزهر و عنبر و مشک و غیر انها
از مفردات ست دوم تقلیل رطوبات از بدن خاصةً اگر بدن ممتلی باشد لیکن درین مبالغه نکنند و تقلیل بقی و اسهال و فصد بود و باید که مع تقلیل رطوبت تقویت حرارت
غریزی نیز کنند و قی جامع النفع در جمله اقسام سموم ست بخلاف فصد که بهر جانوران گزیده کسی را که بدن او ممتلی از خون باشد و بهترین اوقات فصد انست که سم در بدن
منتشر شده باشد و بعضی اطبا از فصد مطلقاً منع کرده اند سوم دادن تریاقات و فادزهرات کلیه مثل تریاق کبیر یا خاصة آن سم مثل تخم نهنگ در گزیدن نهنگ
و گوشت افعی در لسع افعی چهارم استعمال دوای مضاد مزاج سم مثل حلتیت مضاد سم عقرب پنجم استعمال ادویه جذب سم بسوی جلد مستعملاً از خارج و مشروبات مرقد
ششم تبعید اخلاط از اعضای رئیسه و تحجیر از وجه سم و این هر دو بادویه مدره و مقیئه و مسهله بود هفتم تدبیر مانع نفوذ و انتشار سم در بدن مثل قطع عضو و لسع محجمه و لسع
داغ و ربط و حجامت و زلو و مکیدن آن ذکر ادویه مفرده و مرکبه نافع گزیدن جمله حیوانات بقول شیخ الادویه جیده خورانیدن تخم خندقوقی در آب و شراب ست

و طبیخ انواع [illegible] سداب و پودینه و جندبیدستر عجیب است و شیر انجیر که تریاق معروف است و شیر [illegible] است لسع جمیع هوام خصوصاً افعی را شدید النفع است و جدوار و [illegible]
موش و آذریون و تخم بادآورد و حرف و ابهل و انیسون [illegible] که مشابه است و شونیز است و کاشم و سیر و پوست بیخ کبر [illegible] فلفل و فلفل تنها و جالینوس گفته شراب کهنه که در ان افعی افتد و بمیرد
نافع لدغ هوام است و کیفیت تریاق و تخم ترنج [illegible] جمله سموم است و شربت او دو مثقال بود و بیخ انجدان نافع جمیع سموم است و تخم [illegible] و روغن بلسان و حب بلسان
و فرنجمشک [illegible] با انجیر و فندق و جندبیدستر [illegible] و شیر مع زراوند و گل [illegible] و ثمره [illegible] تازه عجیب است درین باب و دارچینی و پشک [illegible] ضماد او و شرب او ایضاً
کما ذریوس و کاشم و سرطان نهری بشیر و نانخواه و سکبینج و [illegible] بشراب و پودینه و طبیخ او شرباً و ضماداً و راسن و قیصوم و قردمانا و غاریقون و بیخ خنثی سه درم و همچنین
شکر [illegible] معده او چون کشنیز [illegible] کرده خشک کنند و وقت حاجت بخورانند و طبیخ [illegible] بستانی و تخم خطمی و دماغ ماکیان خصوصاً [illegible] شوربای [illegible]
و شوربای [illegible] که نوعی از موش است چون بشراب نوشند [illegible] که نوعی از سلحفات عظیم الجثه است [illegible] و طبیخ سرطانات نهری و خون سنگ پشت [illegible] عجیب است
و جندبیدستر نیز عجیب است و تخم گزر وحشی نافع بود و انچه از ادویه [illegible] و بیخ لفاح [illegible] ضماداً بالعسل و کاسنی وحشی درین باب عجیب است [illegible]
برای همه عام النفع است و گاهی قاریقون با یک مثقال زراوند طویل مرکب [illegible] ایضاً تریاق عجیب افیون [illegible] هر واحد یکدرم فلفل [illegible] درم بیخ زراوند طویل
[illegible] سه درم [illegible] سپند و زیره هندی هر واحد یکدرم شونیز پنجدرم جندبیدستر [illegible] درم سداب دو درم بعسل [illegible] شربتی یک مثقال [illegible] ایضاً
دوای طین مختوم [illegible] حب الغار دو مثقال گل مختوم دو مثقال [illegible] شربتی [illegible] ایضاً تریاق عام النفع برای همه سموم
[illegible]

بدهند ابن الیاس گوید که بعض ادویه بحمره و جذابه سم مثل بچگال باز و کبوتر و پودینه و کبریت و بول و خاکستر درخت انجیر بسیر که و نطرون و سیر صحرائی و سرگین بز ضماد کنند و یا گیرند سم از سرگین کبوتر و شکاعی و جند بیدستر و سکبینج و حلتیت و گوگرد و پودینه مساوی کوفته بیخته بزیت و زفت سرشته بر موضع لسع طلا کنند و جراحت را از اندمال باز دارند تا وقت برشدن مریض و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق اربعه بخورانند ابو سهل گوید که جند بیدستر و مقل و حب الغار بشراب قوی بخورانند و یا دوا الکلبیت بقدر فندق تا جوزه بدهند و یا این مرکب اجزا مقشر از هر دو قشر یک جزو و نحاس برگ سداب خشک هر یک دو جزو عسل سفید بقدر یکه ادویه بدان سرشته شود و شربت مقدار یک جوزه و یا این مرکب اجادشیر بیخ سوسن آسمانجونی مر سداب زنجبیل زراوند مدحرج کنند مساوی یک مثقال بشراب خورند و بر بدن ادویه مدر عرق بمالند.

گزیدن مار

و اقسام آن بسیار ست و مار سیاه و ہمیت از نسبت دیگر قوی ست و مهلت کمتر میدهد و مار گزیده را التهاب و لرزه و غشی و عرق سرد و زردی چشم و ورم با آبله بمحل گزیده عارض میشود و علاج جمیع اقسام آن بدستور علاج کلی سموم ملدوغه که مسطور شد باید کرد و پس خرد و بستن و ادویه جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن تناول نمودن و حلتیت با شراب خوردن و همچنین سیر با شراب بسیار نوشیدن و بدستور کندنا و پیاز با شراب و روغن زرد کهنه بسیار نوشیدن مفید بود و بستن مار مهره بر موضع گزیده نیز نافع ست باید که آنرا بر موضع گزیده مار بگذارند که بچسپد و هرگاه جدا شود در شیر اندازند تا شیر را منهضم کند همچنین تکرار عمل نمایند و چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و در حین جذب سم رنگ او متغیر گردد و بعد از آنکه در شیر اندازند بحال آید و اگر این میسر نشود و بزودی تمام بکیدو ماکیان گرفته پرهای کرد و اگر مقعد آنرا دور کند و بر موضع گزیده چند شرطه زنند که خون ترشح شود پس مقعد آن مرغ بران موضع بچسپانند که بچسپد و بعد جذب سم از خود جدا شود و مرغ بمیرد و مار گزیده شفا یابد و همچنین بستن غوک که شکم آن دو پاره کرده باشند نیز نافع ست و در میان شیر نشستن مفید بود و پنیر مایه خرگوش و دیگر حیوانات که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب بخورند و خوردن آب نیل بقدر یک رطل و نشستن جرم آن از مجربات ست و شوربای ضفدع نافع ست و کذا تخم لیمون کاغذی هفت عدد در آب سائیده نوشیدن و طلا کردن مجرب استعمال حب السلاطین درین باب عجیب الاثر ست باید که آنرا از پوست سخت بیرونی و پوست نازک که بمغز او متصل بود جدا کنند و مغز را که دو پاره می باشد از هم جدا کنند و پرده که در میان هر دو پاره است دور کنند و هر قسمی را جداگانه با آب صلایه کرده در هر یک چشم کشند آب بسیار از چشم ملدوغ روان شود و از هلاکت ایمن گردد لیکن چون در چشم احداث میکند و بسیار سرخ میشود بعد از صحت پنبه را بگلاب آغشته بر چشمها بر بندند و بیخ سرخ را ملایم پخته بر رفاده نهاده سرد کرده بستن همین حکم دارد و یا اندک روغن زرد در چشم کشند و خورانیدن یک عدد آن نیز مجرب ست و اگر مار سیاه قتال بود از پنج شش عدد کم ندهند و این حب آن نیز مجرب النفع ست مغز جمال گوته فلفل سیاه هر یک هشت ٹانک کافور بهیم سینی زعفران هر یک یک ٹانک کوفته با آب لیمو کهرل کرده یکصد و ده حب سازند و مار گزیده را دو سه حب خورانند و اگر بیهوش باشد یک حب با آب لیمو سائیده در چشم کشند و گویند که اگر مار گزیده بیهوش شود و مثل مرده بود تا سه روز این حب عمل میکند باید که بر کام مار گزیده شرطه زنند و آب گرم بریزند و چون خون آمدن گیرد حب سائیده طلا نمایند هرگاه بهوش آید یک دو حب بخورانند و در مجربات نوشته که اگر مار گزیده بیهوش شده باشد بر شکم او بالای ناف شرطه زنند بنهجی که پوست بخراشد و خون نبر آید پس مغز جمال گوته سائیده با آب در انجا بمالند اگر فی الحال قی آغاز کند و بهوش آید مرده نیست و همچنین کچلا پاپر در آب لیمو سائیده بحلق او ریختن و بر سر و بدن مالیدن بهوش می آرد و تنباکو تریاق سم مار است اگر خشک آنرا قوتی داو یا سوده با آب حل کرده بنوشانند یا از تنباکوی کشیدنی که با قند سیاه میسازند بقدر دو سه توله حب ساخته با آب گرم بلع کنانند و یا در آب حل کرده بنوشانند و یا چرک قلیان و مسه قی آرد و سمیت دفع نماید و همچنین نل ماکیان در قند سیاه پیچیده خورانیدن درین باب مجرب ست و هرگاه غشی کند حجامت و دیگر منعشات بیما مشک عجیب ست در نفع ورم و انگوزه مفید و مار گزیده را خوابیدن ندهند و آواز آسیا بگوش او نرسد ذکر ادویه یونانیه و هندیه نافع زهر مار بدانکه ادویه تریاقیه نافع جمیع اقسام سموم و اذیه نافع سموم ملدوغه که مذکور شده و آنچه در اقوال حذاق بیاید همه زهر مار را مفید بود و برخی از آن درینجا مسطور میشود چنانچه فادزهر حیوانی که از کوهستان شیراز می آورند بقدر نیم درم از آن بشیر یا بنبیت خوشبو یا شراب یکساله خوشبو بخورانند در لسع حیات مجرب سویدی ست و شرب دارشیشعان و کذا آب نخام بشراب و کذا سنبل هندی بشراب کهنه و کذا عود بلسان و کذا اقحوان و کذا اقوفه و کذا قنابری و کذا لحم خارپشت بستانی و کذا جگر گرگ خشک کرده بشراب و کذا اسکله و کذا افنه و کذا سرطان نهری کوفته در شیر مالیده صاف کرده و یا در آب جوش داده و کذا انگل مختوم با آب طبیخ طراثیث و کذا الیه و کذا زهره سنگ پشت نهری و کذا طبیخ فو و کذا آب برگ توت سیاه

وکذا سورنجان بشراب وکذا افرفیون وکذا صابون القاف وکذا شیر تر وکذا برگ ناشپاتی وکذا مرطینشا بشراب کذا سر خرگوش پخته و **شرب وضماد** پودینهٔ نهری
بشراب پخته وکذا روغن گاو وکذا سیر و سداب وکذا روغن بلسان وکذا نانخواه وکذا زیرهٔ بستانی وکذا سپنجال رخمه وکذا سکبینج بشراب یکساله وکذا شراب کهنه وزیرهٔ آمیخته
وضماد بیخ کاسنی دشتی کوفته وکذا آب کرنب بآرد گندم و سرکه وکذا اگر گردیدیق و آب بهی روزه دار که عجیب مجرب است وکذا بیخ سوسن سفید وکذا انجره مریم وکذا انجیر
خام وکذا ازدفای خشک نمک پودینهٔ نهری وعسل **واکتحال** زهرهٔ رخمه در چشم مخالف جانب گزیده وفادزهر معدنی در دست داشتن زهر را دافع است دافع ضرر سموم مار
دیگر یک تخته کاغذ سفید در آب حل کرده فی الفور خورانیدن فائده تمام دارد و اگر دران حال که مار گزیده باشد بر جای نگاهش خود بول کنند زهر اثر نکند دیگر خراطین تازه
تا دو ماشه با آب ساییده نوشانند دیگر از مجربات صاحب گنج باد آورد پنبه دانه نیم پاو یا یک پاو بکوبند و در قدری آب انداخته خوب بدست بمالند و صاف کرده بنوشانند
مار گزیده و زهر خورده را اگر چه بیهوش باشد سود دهد و اگر تشنگی بسیار بود بجای آب همین آب بنوله میداده باشند دیگر جدوار نیم مثقال بگلاب حل کرده نوشانیدن
دافع زهر مار و عقرب است دیگر زهرهٔ طاوس بزهرهٔ فلفل سیاه باهم بسایند هرگاه خشک شود با سوده یک یک میل در چشم کشند زهر مار دفع شود دیگر روغن گاو
یک سیر فلفل سیاه نیم درم سوده آمیخته در حلق مار گزیده اندازند دیگر مغز تمر هندی نخته پاو آثار در قدری آب بمالند و بی صاف کردن بمار گزیده بنوشانند که مجرب نوشته
دیگر مجرب شب بهانی ۹ ماشه سوده سه خوراک نماید یک یک حصه باندک آب آمیخته بعد دو دو گهری بنوشانند دیگر خانهٔ عنکبوت یازده عدد بگیرند و از بیضهٔ عنکبوت
صاف کرده بقدری قند سیاه آمیخته از هر یک جدا جدا حبها بندند و مرد جوان را بعد یک یک گهری بخورانند و طفل ده دوازده ساله را تا هفت حب بدفعات ده مجرب است
باید دیگر برگ کسوندی زیرهٔ سفید روغن گاو هر یک ده درم باب خوب مخلوط کرده بخورانند دیگر ارتکا پوست درخت آکه یکدرم خاییده لعاب آن بلع نماید و باقی پیچ
دیگر آن یکماشه بدفعات بخایند نافع بود دیگر سه عدد کوپیل نهایت خرد برگ آک در قند سیاه پیچیده خورانند بالای آن روغن زرد نوشانند و بعضی شربت چهار عدد
کوپیل آن با هفت عدد فلفل گرد و یکماشه مغز اندراین ساییده نافع نوشته اند دیگر روغن بهر شسته هر قدر که نوشد بنوشانند و نهایت این تا یک آثار است و اگر قی شود غنچه پتن
باز بنوشانند مار گزیده نمی میرد دیگر پیچ دیل سهاگه تیلیه بوزن یک بهلولی بریان کرده در روغن یا آب آمیخته مار گزیده را نوشانند دیگر مغز سمندر پهل با تخم کسوندی
باریک ساییده در هر دو چشم کشند دیگر یک مشت ریته را با آب بمالند آنقدر که یک پیاله شود و ازان آب در چشم کشند و قطره بر زخم بمالند و باقی آب بنوشانند دیگر هرگاه مار
بگزد بر موضع گزیده شرط زده شیر تیشیر بمالند ازانجا زرد آب جاری شود و مار گزیده به گردد و یا موضع گزیده را بسته از بارود انگریزی بسوزانند و بخایند برگ نیم امر فرمایند
تا زبانی که تلخی برگ محسوس نشود و میسوخته باشند مجرب است دیگر پوست درخت سرس پوست بیخ او و تخم او و گل او هر چهار یکدام با یک قاشق بول ماده گاو در روز سه
حصه کرده بخورانند زهر مار اثر نکند و درخت سرس کهنه که پوستها و سیاه شده باشد در خواص قوی تر است دیگر کچول کوفته بپخته در آب اندازند و بنوشانند قی خواهد آمد و زهر مار
دفع خواهد شد دیگر گلگون مهول ساییده سعوط کنند دیگر بیخ کسوندی یکدرم فلفل نیم درم ساییده بنوشانند دیگر مهوه و کچله ساییده ضماد نمایند حب برای مار گزیده
از سیاخو الدباجد بیخ خشک افیون بیخ سیاه مغز هر چهار برابر در آب لیمو کهرل کرده حب بندند وقت حاجت به آب ساییده اگر در یک چشم کشند کافی باشد و هرگاه در چشم دیگر کشند
به گردد ایضاً فلفل سیاه مغز کوته هر واحد هفت ماشه لیمون کاغذی سه عدد در آب لیمو ساییده حب بمقدار فلفل بندند و در آب ساییده بچشم مار گزیده کشند و دو سه عدد
بخورانند **اقوال حذاق** گیلانی گوید که از عجائب ادویه در باب خلاص از سموم مار ردی قوی السم که تجربه کرده ام تریاق فاروق طبیه الصنعت است وایضاً بگیرند کیکنج اند
و با سیاه بو ساییده در هر دو چشم مار گزیده بکشند و قدری ازان بعد شرط زدن بیک تا خون برآید بر موضع گزیده بمالند و قدری ازان بخورانند و اگر زهر چنان اثر کرده باشد که قدرت
خوردن آن نباشد و از شرط خون برآید کشیدن او در چشم و مالیدن او بر موضع کفایت باشد و در بدن بمواضع دیگر مثل سر اس کتف و سرفق شرط زنند تا اندک خون ازان
برآید آنرا از انجا خوب بمالند عوض خورانیدن آن که سم را قی کنند و باذن الله تعالی صحت یابد و این فقیر را در چند جا تجربه کرده ام و ازان نتیجهٔ حاصل شده و شکر خدا بجا آوردم
لیکن چون تنها اقتصار نکرده ام بخوف تلف ملسوع بلکه بعد لگه تریاق و فادزهر معدنی چینی کان نیز درین باب قوی است خورانیدم الا که هنگام تسلیم که تاثیر دوای مذکور بیشتر
و غالب است والله اعلم **انطاکی** گوید که چون مار بگزد اگر خبیث باشد مثل کلوطیه و غیر او بر اقره اولا قطع عضو واجب بود و بعده علاج دیگر کنند و الا اگر زرد آب و رطوبات
سیلان کند شرط و مص محل آن زنند و اولا اعتنا بر منفیات واجب است اگر بدن قوی و عقل صحیح باشد و الا اعتنا بعلاج او مثل قرص کرسنه معمول از کرسنه سدباب آن قوی

و مر و حلتیت بشراب و سیر و تریاق کنند پس اگر اولا تدبیر نیک نشود حتی که سم منتشر گردد فصد کنند و الا از فصد حذر نمایند و جلیل ترین چیزیکه اعتنا بدان کنند ادویه قلبیه است
و آنچه بانعاش روح مخصوص است مثل عنبر و فادزهر و زراوند دحرج و همچنین بلازمت عسل و روغن زرد نوشیدن و بدان قی کردن و خوردن کرنب و ضماد کردن میعه سائله
و قطران و بستن کبوتر و موش شگافته گرم گرم و کذا قسط و سرگین کبوتر و کسی که بگیرد زراوند دحرج و تخم حندقوقا و کرسنه و سداب دشتی مساوی بسرکه سرشته تا یک مثقال
بشراب بخورد خلاص یابد مسیحی گوید که هر گاه افعی بگزد باید که علاج کلی سموم مذکوره بعمل آرند و معهذا تریاق افاعی بشراب قوی خورانند و سیر خورانند و شراب صرف بنوشانند
و گندنا و پیاز بخایند و یا این دوا بدهند تخم حندقوقا و غیره اجزای این همانست که عنقریب در قول انطاکی گذشت با یک وقیه نبیذ کهنه بخورانند و یا این دوا انیسون یک مثقال
فلفل چهار مثقال زراوند دحرج جند بیدستر تخم شبت هر واحد دو مثقال سکبینج سائیده مقدار باقلا بدهند و یا دو مثقال حلتیت با یک وقیه شراب بخورانند و طعام معمول
بروغن زرد و عسل و سیر و جوز و شراب قوی بخورانند و بر موضع گزیده محجمه بزرگ نهند و شرط زنند و بضمادات که در علاج کلی سموم مذکوره مذکور شد ضماد کنند پس اگر آن موضع متعفن گردد
بر جای عفن ادویه محرقه نهند و حوالی عفن بگل ارمنی و عدس مقشر و سرکه طلا کنند شیخ میفرماید در علاج لسع افاعی که آن مثل قانون است باید که رعایت اصول مشترکه در علاج
کنند بعد از آن قوی تر علاج مبادرت بدادن تریاق افاعی است و چون تاخیر کنند ممکن است که تریاق اکثر فائده کند و گاهی نفع نماید و اگر استکثار ثوم و شراب ممکن بود بسا است
که از همه علاج مستغنی سازد و همچنین گندنا و پیاز بشراب اگر ثوم یافته نشود و ذکر کرده اند که گوزن بریان چون بخورند فی الحال نفع کند و حمل از ادویه خلاص کننده است
و همچنین مغز تخم ترنج و از تریاق خاص قوی آن است که انیسون اکسونافن فلفل هر یک چهار درم پوست زراوند دحرج جند بیدستر هر واحد یکدرم بقدر طلا ابسر شند شربتی [illegible]
جوزه و ایضا مر جند بیدستر فلفل زرنیخ سرخ هر واحد یکدرم تخم شبت دو اوقیه در طلا ابسر شند و ایضا تخم حندقوقا و زراوند دحرج و سداب دشتی دو احب است که روغن زرد
بسیار خصوصا کهنه بدهند که اکثر روغن زرد کهنه تنها خلاص بخشد و در آبزن شیر نشانند و تکلیف بیداری اختیار نمایند و مشی کنند و بعض اوقات حمام معرق بخایند و پنیر مایها
و مانند آن عقب این بخورند و بهترین آن پنیر مایه تازه خرگوش است که آن خوشتر است چون با چهار اوقیه شراب ممزوج باعتدال بخورند و پنیر مایه ایل بغایت جید است و قومی گفته
که اگر انسان پیاز دشتی بخاید و آب او از حلق فرو برد و ثفل آن ضماد بر جای گزیده کند البته هلاک نشود و قومی شوربای خوک اهلی بر کنند و نافع تخلص یافتند چون خورانیدند
و گوشت نیم ملح محلل و سرطانات بحری و خون سنگ پشت بحری نافعست و قومی گفته که حجر الحیه را چون تعلیق نمایند در آن علاج غیبت مشهور است و باید دانست که در لسع
افاعی گویند که کرفس صحرائی برای این جید است و بیخ حرج و برگ زراوند و بیخ او و بیخ مرو بیخ فاشرا و فاشرستین و غاریقون هر کدام از این که باشد آنرا در شراب حلو بخورانند
مقدار یکدرم و همچنین آب تانغالس یعنی اذان الفار و کذا تک زیره لاسیما کوهی و آب کرنب یا قسط دو درم مع دوا بولوسات فلفل و بیخ بخور مریم و یا تخم کاشم و یا بیخ او و یا تخم
حمل باب گندنا یا آب سرشف و ایضا پنیر مایه خرگوش و آرد کرسنه خاصة و زنجبیل در شیر زنان و هذا بخورانند و حرنیل که بنواحی یزد معروف است و آن شدید النفع است
و پوست زراوند و بیخ حندقوقی و گمان کرده اند که زبد را چون در شیر تازه بنوشند بسیار نفع کند و شیر الاغ که آنرا تریاق فرادی و قومی گمان کنند ایضا لسع افاعی و جمیع هوام را نافع
بود و یا جاوشیر دو درم بسرکه و ایضا بگیرند قسط سه مثقال یا جنطیانا و ایضا پشک بز در شراب حل کرده نوشیدن از ادویه جیده است و جمیع مقطعات حاره و خصوصا سیر
و پیاز و گندنا و ترب و آب آنها و جمیع مملحات خصوصا جوف ابن عرس و عقرب بریان و زهره خروس و سایر طیور و از عصارات شدید النفع آب سداب و آب برگ سیب
و آب مرزنجوش است و سرکه تنها چهار اوقیه جوشانیده نوشیدن و آب برگ کرنب نبطی و بول انسان ضمادات از خارج این ضمادات جذابه قبل از ورم کردن استعمال
کنند و آن معمول از ابهل و حب الغار و از بابونه و عنصل بریان خاصة و آرد کرسنه است از این جمله مفرد و مرکب بشراب استعمال نمایند و تضمید بنان کشته جید بالغ النفع
و بستن ماکیان شگافته بغایت نیکو است و همچنین گوشت افاعی و خوک شگافته و از روغنها روغن غار است یا روغنی که در آن برگ غار جوشانیده باشند مسیحی گوید
کسی که افعی و لاسیما افاعی معطشه و بلوطیه گزیده باشد باید که عضو گزیده را قطع کنند اگر ممکن باشد و الا ربط عضو از بالای عضو گزیده و فصد مریض کنند و سیر و پیاز
و گندنا بخورانند و شوربا بشبت و دارچینی و نمک بنوشانند یا شراب کهنه بخورانند و سرطانات نهری بریان که بران اندکی مویز باریک سوده پاشیده باشند تناول کنند
و بر موضع گزیده این ضماد کنند بگیرند سرطانات نهری و خوب کوفته آرد گندم ده درم مویز و نمک هر یک چهار درم سوده انداخته بشیر تازه بسرشند که این نافع است و ایضا
بهر گسیب و تیبخش و آب پخته باریک سوده و شوربای خوک مطبوخ خوردن نفع کند و پنیر گیرند کوفته با آب سرشته ضماد کردن نافع بود و اگر بچه مرغ زنده کوچک شق کرده ببندند بدان

انتفاع یابند و اگر اندکی خون سنگ پشت بحری خشک با قدری زیره و سداب خشک بخورند نفع کند و یا پنیر مایه خرگوش از نیم درم تا نیم مثقال بخورانند و یا ذکر این خشک باریک سوده یکدرم بشراب بدهند و اگر آب سداب و گندنا هر واحد یکنیم اوقیه با نیم مثقال زراوند مدحرج باریک سوده بنوشند نفع کند و چون عقارب باریک سوده با آب مرزنجوش و آب سداب مالیده بنوشند منفعت بین نماید و اگر تریاق اربعه از نیم درم تا یک مثقال با آب سداب بخورانند هر لدغ را نافع بود و تریاق کبیر اگر حاضر باشد در نفع بیشتر از همه اشیا باشد لاسیما نوساخته او و اگر حاضر نباشد مثرودیطوس استعمال کنند که آن قائم مقام تریاق ست و شربتی ازین هر دو هر کدام که حاضر باشد از یکدرم تا یک مثقال است و این معجون نافع و مجرب ست برای هر لدغ بگیرند فلفل دو درم انیسون ده درم زراوند مدحرج و حب الغار و جندبیدستر هر واحد یکنیم درم همه را باریک سائیده به میفختج بسرشند و بقدر باقلا بخورند یا زیاده و کم باندک آب سداب مع میفختج و آب برگ سیب تش چون بنوشند نافع بود و دیگر جندبیدستر و تلخه و زراوند مدحرج هر واحد یکدرم انیسون و فلفل هر واحد چهار درم همه را باریک سائیده بمیفختج بسرشند و مقدار باقلا یا زیاده و کم بحسب قوت بدهند و این اشیا در اول امر استعمال کنند و بعد از آنکه سم در بدن سرایت کند باید که مار شنیز بسرطانات نهری بنوشانند و ایضا شیر تازه بنوشانند و عضو گزیده را در شیر تازه نهند پس اگر عضو گزیده در تعفن آغاز کند عضو عفن را بدواهای حاد مثل فلدفیون و غیره ضماد کنند و حوالی عضو را بگل ارمنی و قبرسی و عدس مقشر و سرکه خمر طلا نمایند و تریاق کبیر و غیره از معجونات در ابتدا بدهند و چون مریض را غشی و ذبول نفس و عرق سرد عارض شود و اما هرگاه این اعراض زائل شود و آتش جو بسرطانات و شیر تازه استعمال کنند و معالجه موضع گزیده با ضمده مذکوره نمایند طبری گوید که بعد مبادرت به بستن عضو و شرط بلیغ و وضع محجمه بناری و وضع ترشی استعمال کنند چه از خاصیت وی ست که سم را بیرون کند چون بنوشند و یا عضو در ان نهند و گاهی برجای لسع بعد فراغ کردن آن جاوشیر و بارزد و زفت رومی و فرفیون و توتیا و پیاز برای اخراج سم ضماد میکنند و حکما یونان تریاقی ترکیب داده اند که آنرا بضماد لسع مسمی ساخته بگیرند مغز پیاز و کوفته در زیت بجوشانند تا مهرا شود و بعده دران جاوشیر و سکبینج و جندبیدستر بگدازند و بران اندک فرفیون و برگ سداب دشتی سوده آمیزند پس سرکرده چند آن و قطعه زراوند مدحرج و قطعه زراوند طویل و قطعه جنطیانا کوفته بیخته مخلوط سازند بعد از ان صدفه گرفته از ان پر نمایند و برجای گزیده بر بندند و بعد یک شبانه روز جدا کرده تجدید آن نمایند که این بآسانی جذب سم کند و گاهی بر موضع لسع شاه بلوط با مغز بادام و بندق و پسته باریک سائیده و مغز پیاز یا بلبوس یا عنصل سائیده با هم سرشته ضماد میکنند که این زهر را از موضع گزیده خارج می نماید و یا بگیرند شراب کهنه و دران پنج اوقیه جعده و پیاز عنصل و جنطیانا بجوشانند بعده اندک زیت بران انداخته حل کنند و دران اسفنج تازه یا مغسول بآب و خاکستر آغشته برجای گزیده نهند که این نیز استفراغ سم نماید و گاهی اخراج سم از موضع لسع باین طور میکنند که بعد شرط بر نفیه تریاق الافاعی نهاده بر موضع گزیده نهند و گاهی بچسپانیدن نس لو بسیار ساعت بساعت استفراغ سم از جای گزیده میکنند و روفس این اتم علاج لسع دانسته و گاهی اخراج سم بقی دائم می نمایند و اگرچه بعضی اوائل آنرا مکروه داشته اند بخوف جذب سم بسوی فوق و قرب قلب اما اهل حران مرقه ترتیب داده اند که آنرا مرقه ملسوع و مرقه ضفادع نیز گویند گفته اند که آن لسع حمل خلاص گرداند فلیکن غیر آن بگیرند غوک نهری ده عدد سرطانات نهری ده عدد و ابن عرس تازه آن یا خشک کرده پنجاه درم پوست بیخ کبر پنجدرم پوست زراوند طویل هفت درم و چند نهری با قه بگیرند برگ سداب کوهی با قه یا کف از برگ خشک او انجیر سفید پانزده عدد همه را جمع کنند و پیه پاکیان نیم رطل و شراب کهنه بمقدار یک انگشت بالای آن باشد انداخته در دیگ مس کرده سر او را بگل حکمت نموده در تنور نهند تا آنکه معلوم شود که همه مهرا شده بعد از ان از شوربای وی ده درم گرفته پنج درم آرد کرسنه دران حل کرده بنوشند و چون این شوربا بعد ملسوع لبث کند بی شک صحت یابد و بعضی از ایشان ملسوع را یک مثقال تریاق افاعی بدهند و شوربای مذکور بنوشانند و هرگاه این شوربا بنوشد و سدر و غشی کند حکم کنند که صحت یافت و این اقراص نیز از تراکیب ایشان ست که مار گزیده را بشرب بخورانند چون تریاق حاضر نباشد بگیرند افاعی جوان و ازرق چشم و سر و دم آن یکبارگی قطع نمایند بعده جوف او پاک کرده بشویند و در دیگ مسی کرده سر او بسته در تنور بگذارند تا کباب شود بعده برآورند و آن خاکستر را سوده از ان پنجدرم بگیرند و جنطیانا رومی هشت درم کندر و مر هر واحد پنج درم پوست بیخ کبر سه درم عاقرقرحا و عروق و زراوند هر واحد دو درم بیخ سوسن چهار درم آرد کرسنه هفت درم برگ سداب کوهی چهار درم همه را باریک بسایند بعده بگیرند زبل اطفال خشک کرده سوده پنجدرم و آمیخته بمیفختج سرشته قرص سازند هر یک بقدر دو درم و خشک کرده یک قرص از ان صبح بر ناشتا و یک قرص شام با بیست درم شراب معروف بشراب ملیکه بخورند و آن عصاره انگور بانبخ راسن مطبوخ ست که بگذارند تا کهنه گردد و اگر این کهنه یافته نشود شراب کهنه گرفته در ان انبخ بجوشانند که این قائم مقام آنست و طعام ملسوع در حب ست که شوربا ی ...

له صل کرماده نفیر ... از ... عرق ... آن ... باشد و اگر نبند آن گزیدن آواز آن کشنده است ۱۲ مخزن الادویه

ماکیان باشد و شیر بستی آن انجیر و جوز و سداب که بود و از غرائب چیزی که ملسوع را دهند حجر الحیه در شراب حل کرده ست و حجر التیس قاد زهر حجری ست محکوک در شراب یا با آب زراوند نوشانند و آنچه جمیع معالجه مذکوره اوفق و اقرب بر حا طلای بر عضو بتریاق افاعی و خوردن آن دو مثقال در سه مرتبه بشیر خر یا شیر زنان که این استفراغ سم کند و از عجائب چیزی که در گزیدن مار استعمال کنند چون از هفت روز تجاوز کند و در ابتدا البته نخورانیده باشند انیست که بگیرند تخم ترنج مقشر و شاهبلوط آفاد کرسنه هر یکی دو درم و مسحوق کرده بخورند و یا الایش شراب کهنه بنوشند در دفع سموم بغایت نافع ست و از آنچه ملسوع را بخورانند تریاق بحافظت ست که بقول اهل جبال آن در یکروز مار گزیده را به کند و آن چیزی ست که از حشیم گوزن گیرند شبیه بچیزیکه چشم وی نزد یاقین متعفن شود و آنرا گرفته نگاه میدارند و بخورانند و همچنین بعض اعضای گوزن خاصیت نفع برای نسع ست لاسیما قضیب و خصیه او و کذلک بعض اعضای و مثل لحم او چون بیزند یا بریان کنند و مار گزیده آن شوربا و آن گوشت را بخورد از ضرر گزیدگی خلاص یابد

گزیدن عقرب

بدانکه کژدم نیز اقسام ست و گزیدن کژدم نر سالم تر از گزیدن ماده او و خطر کمتر بود بخلاف مار که گاهی از گزیدن او ورم و صلابت سرخ در عضو و در همه اعضا شود و گاه سردی شدید و گاهی لهیب و تخمس مثل خلیدن سوزن محسوس شود و تابع او عرق سرد و اختلاج لب و قی چیزی لزج و قشعریره و ارتعاد و سردی دست و پا و خفقان و در فم معده و استرخای جمیع بدن بود و عقرب که سخت ردی باشد اعراض مذکوره مفرط و بسیار ردی بود و انطاکی گوید که سم عقرب بارد ست تمهید و قتل کند و تبرید و تخدیر اجزا و تکثیر عرق نماید و جالینوس گوید که اگر زهر او بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد تشنج آرد و اگر بر ورید افتد عفونت آرد علاج بعد از علاج کلی سموم مار و سیر و شراب بخورانند و سیر ضماد کنند و عقرب را در آب بیاز سوده ببندند و یا انگوزه و سیر و گوگرد و نمک سوده طلا نمایند و گویند که اگر غوک و موش زنده شق کرده بر موضع بندند مفید بود و تریاق اربعه نیم مثقال با گلاب و عرق گاوزبان و شربت انار بخورانند و قدری بر موضع گزیده نهند و ضماد نارجیل دریائی رافع الم ست و بیتقی هندی در دهن خاییده ضماد کردن مفید بود و تکمید موم و عضو گزیده را با آب گرم که اندران نانخواه تنها یا با اشنان یا تمامی شی اده باشند نطول کردن و عضو را اندران داشتن نافع ست و بهترین تدابیر انیست که از موضع گزیدگی بنوک سوزن یا نشتر دو سه قطره خون برآرند بعده پاره کاغذ سفید آب دهن ترکرده بچسپانند ذکر بعض ادویه نافع سم عقرب شربت و ترویا بسرکه و کذا فیروزه سوده و کذا بیخ راسن کذا دو درم با انجیر و کذا پوست ترنج سه درم و کذا فادزهر و کذا مومیائی یک دانگ بشراب کهنه و کذا ریتا و که مجرب نوشته و کذا فو و کذا اکو نیمه ها و کذا اذخر و شیشعان دو درم و کذا ابرسیا یک مثقال بشراب کهنه و کذا سنبل رومی یا هندی بشراب و کذا انیسون یا نیم درم بشراب کهنه و کذا اسلیخه سرخ و کذا مغز جلغوزه بنجر اویا با انجیر و کذا سه مثقال و شیره و ضماد و لحم غنم سوخته و کذا سیر و سداب و کذا شیح کوهی و کذا صعتر و حشی و کذا زراوند طویل و کذا روغن بلسان و کذا جنطیانا و کذا جعده کوهی و کذا مقل بسرکه و کذا تخم کاهو و کذا افسنتین و کذا ریوند و کذا خاکستر سرطان نهری با آب بادروج و کذا قیصوم و کذا احما ما با آب بادروج و کذا تخم شکاعی یک مثقال با ربع مثقال فلفل و کذا شاهسفرم و کذا اذخر الیهود و کذا دارچینی و انجیر کوفته و کذا بیخ سوسن سفید و کذا شیح ارمنی و کذا تخم نارنج مقشر و کذا ابرسیا و شان و کذا حماض و کذا اقحوان بشراب و کذا جاوشیر یک سرخ ... کذا بشراب کهنه و کذا اسپست شامی شیرین که مجرب سویدی ست و کذا زراوند مدحرج و کذا فراسیون و کذا ابهل و کذا نعناع خاییده و ضماد و سیر و خنبید بیستر و زیت کهنه و کذا و کذا نارنج و سبوس گندم جوشانیده و کذا عرف و کذا نانخواه و کذا کرسنه و افسنتین بسرکه سرشته و کذا ابهل عنصل بسرکه پخته و کذا سرطان نهری کوفته و کذا مومیائی بروغن گل کرده و کذا زهره سنگ پشت و کذا سبوس گندم بشراب کهنه پخته و کذا حنظل قوقا و کذا انگشت اسفیداج کذا حرمل و کذا شاهتره خاییده ضماد و کذا انجیر و آرد حلبه و سرکه و کذا بیخ باتخم کرنب نا شامی و کذا بیخ کاسنی و کذا روغن خیری و کذا برگ سیر و سنبر سبوه و کندر در گزیدن عقرب بست و بقول اطبای هند ضماد تخم سن با شیر زقوم سوده و کذا شیر اکه یا پیل بلاده و کذا برگ نیم بروغن گاو سائیده و کذا انجیر خام با سپاری سائیده و کذا اسمند سپیل با آب سوده و کذا چونه با تیلیا با زرده تخم مرغ آمیخته و کذا اسم الفار فیلکون بقدر دانه عدس با آب سرد و بعده ضماد آتشک کالی مجرب ست و کذا بیخ ادهاجهاره سرخ با آب سائیده و کذا سیر خشک و اچه پیسائیده و کذا ناخن اسپ سنگی با آب سائیده و کذا بیخ کسوندی سوده و کذا سرگین موش کذا ایلاس با چربه آب سائیده و کذا بیخ انگوزه با آب بریخ ساعی سوده و حب بسته و کذا بیخ و برگ و شاخ بیکهیره یا چرچیه و کذا کرمی که در سرگین پیدا می شود و به هندی گبرله گویند سائیده و کذا زهر مرغ بهروا که نافع زهر کژدم ست و تجییس و مرتال ابالندی آب برنگ سوده بموضع گزیده از دست بکرات و مرات مسح کردن و کذا بیخ اسانی بزرگ اندکی خوردن و سائیده بر محل نیش سیده مالیدن و کذا تخم تنک کوفته با موم آمیخته سوختن و دود آن بر جای کژدم گزیده رسانیدن مفید ست و اگر تخم کوچ تراشیده بر موضع نیش عقرب بنهند عجیب بود نیز

وبعد کشیدن تمام زهر خود بخود جدا شود و مجرب ست و دیگر سه توله آب لیمون سه توله عسل فی الحال خورانند و اندکی مغز جمالگوته با آب سابیده در چشم کشند و بر موضع گزیدگی نهند
نافع بود و اگر نوشادر سه ماشه چونه آب نا رسیده ساوی برکف دست مالیده ببویند مفید و مجرب صاحب دار الشکوهی ست و همچنین موم را بگدازند و قطره به موضع گزیدگی چکانند که مسکن الم ست
و اگر چهپکلی را شگافته بر موضع گزیدگی ببندند یا آنرا در روغن تلخ سوخته سابیده طلا کنند نافع بود و اگر قدری نمک سانبهر در آب حل کرده نیم گرم نمایند و بگوش مخالف چکانند از مجربات
مشفقی میرزا محمود بیگ صاحب ست و پر طاوس را در چلم نهاده بطور تنباکو کشند سریع مفید ست و اگر بیخ کتائی سفید یا بیخ آک که گل او سفید بود زند خشک کرده باریک سوده در گوش
کژدم گزیده بدمند دفع درد آن کند و در مجربات مرقوم ست که اگر پوست بیخ آک گل آک برگ کسوندی معصفر چنگال طاوس تازه زردچوبه بلدر کرنجای تر مساوی سابیده حب ها
بسازند و در سایه خشک کرده بدارند وقت حاجت حب مذکور را از یک طرف با آب تر کرده بر محل نیش گذارند و طرف دوم حب را گرفته بدارند سم جذب نماید اقوال کاپر اطبای
گوید که علاج آن بستن عضو ست و شرط زدن و مکیدن بمحاجم و مالیدن نمک و سیر و قطران و گوگرد هر کدام ازینها که میسر آید و کذا برگ کدو و از مجربات نوشیدن رشته
که دران اندکی افیون حل کرده باشند و چون موی طفلی که عمر او چهل روز تا سه ماه باشد بگیرند و باندک غاریقون و حب بندق در خرقه سبز تعلیق نمایند مادام که با وی باشد نافع
از الم عقرب بود و کسی که کاسنی دشتی و کشنیز خشک و برگ سیدستیش مساوی بخورد فی الحال الم او ساکن گردد ابوسهل گوید که در لسع عقرب باید که یک مثقال حلتیت با یک اوقیه
شراب بنوشانند و بالای موضع لدغ ببندند و تکمید موضع با آب گرم کنند و روغن زنبق که دران جند بیدستر و فرفیون حل کرده باشند طلا نمایند و بدان مرات کثیر خوب مالند
سازند و تریاق الافاعی و تریاق اربعه و مجربنیا و معجون حلتیت و این معجون بخورانند جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار قسط جند بیدستر پودینه نهری سداب بری خشک عاقرقرحا
زنجبیل فلفل شونیز حلتیت با عسل آمیخته مقدار جوزه بشراب بدهند و اگر این ادویه میسر نشود تهمه بر شراب کهنه و سیر کنند و بدان موضع را قریب آتش ضماد نمایند و یا جند بیدستر
و یا فرفیون و سیر هر دو بشراب کهنه سوده و یا حلتیت و گوگرد و موم با روغن یا جاک الانباط ضماد کنند و فندق مسلاسل بود با انجیر کوفته بخورانند و این معجون دهند جند بیدستر پوست
بیخ کبر زراوند عاقرقرحا مساوی بعسل سرشته دو درم بشراب دهند دیگر زراوند عاقرقرحا هر واحد چهار مثقال فلفل سفید دو مثقال انجدان حلتیت هر واحد مثقال بعسل
سرشته و مقدار باقلا با آب شراب بدهند و بعد از انکه علت رو بانحطاط آرد و درد ساکن گردد باید که تنقیه مریض بچیزهای سرد معتدل که دران گرمی زیاده نبود باید کرد تا
امراض حاده نیارد ابو علی سینا مینویسد که معالجه بقوانین عامه تتمیه مثل نمک جاورس موم مانند آن کنند و اول چیزیکه عمل او واجب ست آن مکیدن نیش و طلا
و سائر آنچه در جذب سم گفته شد و بران ادویه حاره لطیفه سریع الالتهاب مثل انگوزه و سیر و عاقرقرحا استعمال کنند و جزء از بهترین ادویه اوست و همچنین مغز تخم کتان
هندی ست بخایند و بدان ضماد کنند و یا اول بخایند پس هاون خوب بسایند و ضماد نمایند و لعبت بربری درین نهایت سود دارد و پیاز عنصل عجیب ست
چون بخورند و تریاق فاروق و مثرودیطوس و غیرها در قول ابوسهل گذشت آنرا نفع کند و حلتیت آزادوای جید ست و فاشرا و جل را تا حال تجربه نکرده ام
و قرطم دشتی را جالینوس شهادت میدهد که امساک او درد ست تسکین میکند و آن از اقسام جرشت خار دار است و قومی گفته که خوردن بیش بقدر یک نخود تسکین
درد او کند و از ادویه جیده او سیر کوفته و شراب ست شراب بعد اندک مدت از خوردن سیر بنوشند و خصوصا چون بخیزند آن جوز باشد و از ان هر دو قریب یک دقیقه
و واجب ست که بعد خوردن سیر و شراب در جای گرم با پارچها پوشند و اگر بالای بخار آب گرم بدارند نافع بود و غرض درین تعریق مریض ست و غرض از عرق آوردن
تحریک سم و مواد بسوی خارج ست و عرق آوردن در حمام ایشان را شدید النفع ست و هر گاه از ان بیرون آیند شراب صرف بنوشند تریاق جید برای ایشان تخم
سداب زراوند طویل جنطیانا حب الغار پوست بیخ کبر بیخ حنظل افسنتین بطی عروق صفر فاشرا بعسل آمیزند و دیگر جید تخم سداب تخم زیره حبشی تخم جند قوقی
انکرونا فون هر یک بمقدار سرشتن جمع بمقدار یک مثقال بسازند ادویه را جمع کنند شربتی از ان یک درم و ازین زیاده نخورند که دران خطر ست الا که اگر بعد ساعتی باز افتاد
شود نیم درم دیگر بخورند تریاق جید برای آن بگیرند سیر و حب یک یک جزو برگ سداب خشک حلتیت و مر هر واحد نیم جزو بدو عدد انجیر که در آب تر کرده شسته باشند
بسرشند شربتی از ان سه درم بشراب تریاق جید برای و جند بیدستر فلفل سفید مر افیون مساوی قرص سازند شربتی سه الی اوساط با چهار اوقیه شراب این گزیدن
رتیلا را نیز نفع کند ایضا باشیر جند بیدستر فلفل سفید بعسل مساوی بسرشند دواء العسکری که عجیب نهایت بی نظیر ست بگیرند بیخ حنظل بیخ
کبر افسنتین زراوند مدحرج و طویل مساوی شربتی برای طفل دو دانگ و بزرگ ایک درم سائر مثرودیطوس و پادزهرها نیز جید و حلتیت ست و ایضا فاشرا

[illegible]

[illegible]

وایضاً قردمانا یک درم بشراب وسعد وحب الآس با بدروج وتخم اترج وتخم حماض دشتی وکاسنی دشتی وکاسنی وسکبینج شرباً وطلاءً وپوپوی نهری وسرطان نهری اگر بشیر خر
بخورند واهل عرب ملدوغ عقرب را دو درم بیخ حنظل سوده بخورانند ونفع بلین میکنند وقومی تک طعام را تجربه کرده اند چون آنرا سوده کف دست بخورند وقومی زعم کرده که چون
اشنان سبز را کوفته بیخته بروغن گاو سرشته قریب یک مثقال بخورند نفع عظیم کند وکسی که ترب وبادروج خورد و بعد ازآن عقرب ضرر نیابد وجراد که بازوی آن نبود وبدن او
بزرگ باشد وحرکوک گویند چون خشک کرده بشراب خورند نفع بخشد ومردی ثقه گفته که اگر برای لدغ آن افیون و بزر البنج مساوی بعسل سرشته بخورند نفع کند
وبعضی زعم کرده اند که مداد هندی شرباً نافع ست چنانچه طلاءً نفع میکند وغاریقون عجیب المنفعت ست شرباً وتخم خنثی وگل آن وحب الغار خاصةً وتخم حندقوقی وبرگ
ترب وکامخ خرا وایضاً زراوند وشونیز بیخ جاوشیر تخم سرمل مساوی شربتی دو درم بشراب وایضاً عاقرقرحا زراوند یک یک جزو فلفل نیم جزو جوشیر ربع جزو شربتی
مثل باقلا وایضاً زراوند طویل عاقرقرحا به انیسون بعسل سرشته شربتی دو درم بشراب وایضاً مرو جاوشیر وافیون مساوی فاشرا چار جزو وازان اقراص سازند وایضاً ابو
بیخ زراوند طویل عاقرقرحا از هر واحد یک جزو بقدر واجب بخورند وقومی گفته که بگیرند دردی شراب شش درم گوگرد زرد هشت درم تخم سداب سه درم جندبیدستر تخم حرمل
هر واحد دو درم معجون سنا پشت تیحری بسرشند شربتی یکدرم با پنج اوقیه شراب **اطلیه اضمده** عقرب تنها از ضماد جیده برای گزیدگی عقرب ست در طعن او
نیز وایضاً نباتی که آنرا ذنب العقرب گویند ومشابه آن بود وبیخ شنبذ اوچون بشکافند و برگزیدگی عقرب نهند نفع کند با جماع وهمچنین عوکلة ایضاً طلای مداد هندی تخم گیدم
ونفع کرده ودرد ساکن شده وهمچنین شیر تخم خام وجندبیدستر وبلادر گویند که درین باب عجیب ست ومسکن درد وتخم خاربسر که نیکو ست وگوگرد زنده براتنج با عسل طلاء
وتخم ماهی نمکسود وسیر مطبوخ وروغن زرد گرم نهند وایضاً تخم کتان وتخم خطمی یا هر دو بنمک وایضاً آرد جو با آب سداب با طبیخ او وایضاً سبوس گندم مطبوخ بسرکه نیکو
وبادروج از اطلیه جیده مسکن وجع فی الحال ست وهمچنین بیخ حنظل وکاسنی وکاسنی دشتی وحنا یا بادروج طلای جیدست ومرزنجوش خشک وایضاً نمک الخ
ازادویه نافع ست وازانچه آنرا نفع کند اینست که موضع لسع را بر بجایی سر آید ابد که بر سنگ گرم چکانیده باشند وازنطولات او طبیخ سبوس وطبیخ انجره وطبیخ
بابونه عجیب ست وآب دریای شور گرم کرده وآب حندقوقی وطبیخ او عجیب ست وچکانیدن نفط سفید گرم کرده عجیب ست وزیت که دران ذرنیخ پخته باشند چون
برگزیدگی گرم گرم بچکانند عجیب النفع ست صاحب کامل گوید که بالای موضع گزیده بعصابه قوی باید بست وعقرب را کوفته ضماد کنند یا این ضماد تخم کتان
پنجدرم گوگرد زرد نمک از هر یک سه درم بعلک البطم ده درم سرشته بعمل آرند واگر تریاق اربعه بشراب خورند نفع کند واگر تریاق کبیر حاضر باشد بشراب دو ضماد او نیز بیند تا قیمت
وابیخ اسود دار وجندبیدستر دو دانگ سیر یکدرم با ریک سوده بشراب مطبوخ بخورند ویا بگیرند زراوند مدحرج سه درم پوست بیخ کبر دو درم حندقوقی یکدرم باریک
سائیده دو درم بشراب کهنه یا نبیذ مویز بخورند وتریاق لدغ عقرب بقدر بندقه بشراب بدهند ونسخه آن همان معجون ست که در اقوال ابو سهل گذشت لیکن بجای
قنه عوض قسط ست باقی بدستور ویا سیر را با ریک سوده بشراب پخته بنوشانند وبر موضع گزیده آبیکه دران بابونه وبیخ جاسف وسداب وسبوس گندم جوشانیده باشند
گرم بریزند ویا بروغن زیت یا بروغن بان باندک فرفیون یا جندبیدستر طلاء کنند وبدن عقرب گزیده را خوب بمالند وروغن گاو وعسل بخورانند صفت تریاق که گزیدن
عقرب را نافع ست فلفل هشت درم دار فلفل پنج درم سنبل دو درم زراوند بیخ خراهر واحد سه درم با آب بیدسائیده بشراب سرشته حبها سازند شربتی نیم درم **طبری**
گوید که طبیب حاذق اجب ست که این سفوف بدهد وآن فی الفور الم دور میکند زراوند مدحرج زراوند طویل جنطیانا هر واحد یک دانگ جندبیدستر وجاوشیر و
وقنه هر واحد یکنیم دانگ همه را سائیده وبیخته بچه خرنیوی برابر جمله سکر العشر آمیخته یکدرم با یک مثقال شراب کهنه بخورند وجالینوس وصف بندق هندی نموده و
تسکین وجع آنرا تاثیر عجیب یافتم ومختار اهل عراق اینست که پیاز وسیر بخورانند وانجیر در آب شراب باندک نمک جوشانیده عضو را دران نهند ومختار اهل شام ست
که کندر سفوف کرده بجای العسل خورانند ونیمگرم بر موضع کنند واهل سواد نمک اوبش کرده موضع گزیده را بدان تکمید میکنند وگاهی سرگین گاو بسرکه سوده بجای
آمیخته طلای نمایند ودرد ساکن میشود واهل مکه منطر عضو گزیده را در ریگ گرم ساعتی دفن میکنند بعد ازان بیرون آرند ودرد زائل میشود واز عجایب چیزیکه
برای تسکین وجع مشاهده کرده ام تناول خیار بنیا وطلای او بر موضع گزیده است واهل سواحل موضع لدغ را بنفط سفید طلا میکنند ودر بلدیکه خوف گزیدن
عقارب باشد از خوردن کرفس وبادام وپسته وعسل وجمیع مفتحات سدد اجتناب کنند واهل حران تریاقی برای گزیدگی عقرب ترکیب داده اند ومن آنرا احسن التاثیر

در لیلغ عقرب یافتم شخصی را عقرب گزیده بود واتفاقاً آنرا ایرج شیرج بنظر می آمد واین تریاق او را دادم وصبح او را رعاف مفرط حادث شد وصحت یافت نسخهٔ آن زوفای خشک صعتر ورق سداب کوهی هریک دو درم کندر ذکر وجاوشیر وحلتیت هر واحد یکدرم وار فرید کرآن فیلگوش ست ده درم خرنیل هیچ جوز جندم وجنطیانا وایرسا وعنصل وجعده وسعد سیاه هر واحد پنج درم بندق تقشر سی درم همه اسابیده بعسل بسرشند واندکی زیبق دارند ومعتدل بدن را دو درم بدهند وحسب الانسان زیاده وکم کنند وطلای او بر موضع گزیده نیز فائده میکند گیلانی مینویسد که پودینه باریک سوده وآرد جو بآب سداب سرشته ضماد کنند ویا چربی وموم وبهروزه هر واحد پنج درم زیت مغسول غنزروت دو درم همه ادر زیت گداخته مرهم بسازند و بر موضع طلا کنند که صحت بخشد وتسخین موضع بلد وغد برد غنحو کنند وبهتر برآتش یک ایشان ونحو او

گزیدن جراره

و آن نوعی ست از کژدم خبیث که وقت راه رفتن دنباله خود را بر زمین میکشد ولهذا جراره نامند وزهر او گرم ست و در خوزستان وعسکر مکرم ومعدن انجدان بسیار بود وگاه بگزد و درد او سخت نباشد بلکه بعد یکدو روز درد شدید وکرب حادث شود ورنگ متغیر گردد وگویند که بجز گزیدن او از بن موخون جاری شود ولرزه بر بدن افتد وباشد که یرقان پدید آید وزبان ورم کند وجای گزیدگی او ریش گردد وخون بول کند وگاه شکم قبض شود وگاهی مراد بهلاکت انجامد واول خفقان وغشی پدید آید وبسبب خفت درد او در ابتدا اهمال در علاج او نشاید کرد بهر آنکه زهر او سخت بد ست علاج بقول شیخ وجرجانی بعد علاج کلی وجذب سم افضل معالجات او آنست که داغ نهند وآب کاهو وآب کاسنی صحرائی وآش جو وسائر مطفیات بنوشانند خصوصاً چون التهاب اشتداد نماید وبهترین علاجات مجرب آنست که سیب با آب سرد ترش ودقوقی کنند کز بیخ جعده چون با آب بخورند نفع کند ورانقی ای آن نوعی سوده مدنیست واین تریاق عسکری جید ست پوست بیخ کبر جنطیانا افنتیمون و زراوند مدحرج کاسنی صحرائی مساوی سابیده دو درم بخورانند وتریاق دیگر اینست که کاسنی صحرائی خشک برگ سیب ترش وگشنیز خشک برابر سوده سفوف ازان بخورند وهرگاه التهاب شدید عارض شود آب فواکه وعصارات سرد آنها تسکین باید کرد واگر خفقان پدید آید شربت سیب شامی وپست سیب ودوغ ترش وقرص کافور سوده دهند وهرگاه کرب شدت کند آب فواکه بروغن گل سرد کرده بدهند واگر شکم قبض شود حقنه کنند واگر خون بول کند فصد نمایند وعلاج بول الدم بعمل آرند واگر زبان بیاماسد فصد رگ زیر زبان کشایند وبآب کاسنی وسکنجبین غرغره کنند واگر جایگاه گزیدگی آکله عارض شود بدوای حاد علاج نمایند وحوالی او بگل ارمنی وسرکه طلا کنند وعلاج قروح خبیثه باید کرد مجوسی گوید که اطبای قدیم معرفت علاج این نداشتند واطبای متاخرین از اهل عسکر مکرم فصد استعمال میکنند وبحسب احتمال قوت خون می آرند وفی الفور شیر تازه می نوشانند وحجامت بران موضع می نهند وخوب امتصاص می نمایند وادویهٔ حاده مثل فرفیون وجندبیدستر بران موضع لزوم میکنند وحوالی آن بگل ارمنی وسرکه طلا می سازند وماء الشعیر ودوغ می نوشانند وسیب وکاسنی صحرائی ودوغ ترش وپست سیب ترش میخورانند وغذا بجوزه مرغ وماکیان معمول با آب انار میسازند وتریاق عسکری وتریاق دیگر که هر دو مذکور شد میدهند لیکن بیشاد در تریاق عسکری بیخ خنثل و حزا زیاده است وگفته که با شراب بخورند ودر تریاق دیگر گل سیب ترش عوض برگ سیب ست وایضاً بیخ خرنیل یک مثقال باریک سوده بشراب بخورانند وبدان نفع می یابند طبری گفته که علاج این همه معالجه عقرب ست واین نیست که فصد کنند ودر سه روزی ده مرتبه بیب تماض رب ریباس بنوشانند وسیب ترش بخورانند وموضع گزیدگی را بسرکه وعفص طلا کنند وماء الشعیر بکافور بنوشانند وکاسنی صحرائی بسرکه وکاسنی بستانی بخورانند ودر معالجه طریق تطفیه وتسکین بیجان سلوک نمایند لیکن چون عارض آید دخلاص مابین بدو واگر اسهال شود وهلاک گردد واین سفوف نیز سید هند کاسنی دشتی ده درم جوز جندم دو درم کندر نیکی پنج درم جنطیانا پوست بیخ کبر هریک دو درم وحب بلسان هر واحد هفت درم همه اسابیده بمجین آب پشت سیب ترش برگ آن داخل کنند وصبح وشام یکدرم برب سیب یا رب ریباس یا رب غوره بدهند واهل حران جراره گزیده را نان بدوغ میخورانند وامر بخیه می نمایند وگاه قی میکنانند واز مجربات آنست که بیخ لوف با آب کاسنی وسکنجبین بخورانند وزنان پیرانه سال را دیدم که علاجش بطبیخ تخم حلبه وسداب سرشته اشتها آنچنیر میکردند وآنرا تبلد وغ عور رانیدند وبعضو گزیده بنهادند ودر ساکن شد علوی خان در بحشره کامله مینویسد که نخست آتش را آنجا سخت ترنهاند ولیکن باید که میان آتش و گزیده پیه نهند بسیار نهاد بکند واگر چنین نکنند بکنده فی الفور بسیر واو بعد از تشبه داغ دهند وتفص هفت اندام کردن بهتر باشد وگل ارمنی وطباشیر وکافور بگلاب سوده طلا نمایند وقرص کافور بدهند در شربت لیمو بلیسانند وشیره کاسنی وخیارین ومغز تخم کدو وشیره وتربز هر یک ماشه و شربت نیلوفر چهار توله بنوشانند ودیگر سیب ترش وگشنیز خشک هر دو برابر دو مثقال بآب انار

ده عدد بخورانند و در حالت ورم زبان اول جهار گره بشیر بنات بزوبار ... سکنجبین ساده لحظه لحظه غرغره کنند

گزیدن زنبور و نحل و مگس و مور و پشه

بدانکه زنبور از نحل یعنی مگس عسل و سنجبین بیشتر سست ... و از گزیدن آن ورم و سرخی و درد و حرقت عارض می شود و گاه یرقان تیره وافته و باشد که تب باد و حوالی آن پیدا و نوعی ست از زنبور بزرگ که سر او سیاه و سر بدن او و زرد است ... و آن قتال ست و گاهی لسع او بتشنج و ضعف زانو انجامد و نوع دیگر آنرا ناری گویند و آن نیز ردی ست از گزیدن او درد و سخت ... تا اکل محم عارض شود و از جمله خواص او ست که چون بر موش مرده نشیند بعد انسانی را گزد و در دیگر وزنها ک گرداند و مگس عسل سلیم و گزیدن سست و نیش خود در جای گزیدگی میگذارد و مگس ... و بر دار قریب الحال از مگس عسل ست بلکه ازان سلیم تر ست علاج آب خطمی و عنب الثعلب و گل ارمنی و کافور و سرکه ضماد کنند و گل با سرگین گاو بمالند و یا برگ کنجد طلا کنند و ادویه بارد نوشیدن و ضماد کردن نافع بود و ضماد ناجیل دریائی دافع الم ست در ساعت و چون مگس اسر کنند باقی را بر موضع گزیده بمالند در فی الحال ساکن کند و یا آب غوره یا گل سرشو بمالند و ضماد ترشی ... تنها و مع بادیان مجرب ست و مرهم نوره و کذا روغن زرد ... و یکبار شسته و کذا سفیده کاشغری و کذا صندل سفید بگلاب سوده و کذا آرد جو بآب ... و کذا افیون بآب برگ خرفه و کذا برگ خرفه تنها ضماد کردن نافع بود و طلای زیت خوشبو و کذا آب برگ کدو و کذا آب عنب الثعلب کذا گل ارمنی و سرکه هر واحد مجرب سویدی ست و گویند که اکل ضماد حب الغار و کذا حب الآس سفید و شرب خام دو درم سکنجبین و کذا افادزهر ده ... شعیر و کذا طبیخ خطمی بسرکه ممزوج و ضماد جوز بسرکه سوده و کذا ... سرکه و عسل و کذا توت شیرین خاییده و کذا اکل لاله و کنجد سوده و کذا جوز السرو نافع ست و بقول انطاکی هر مبرد خصوصاً افیون و کافور و برف و یخ اکلاً و دلکاً ... و لاتافع و گزیده را بگل و آب کشنیز سبز خوب سرد دارند صاحب کامل گوید که موضع لدغ را بسوزن یا بسر نشتر بکشایند و موضع را خوب بمکند و بران گل ارمنی بسرکه سرشته یا بشوره دیوار یا بسرکه و یا گل کرشت بسرکه سرشته طلا کنند و گل خانه زنبور چون بسرکه سرشته طلا نمایند نفع بخشد و یا بطحلب خبازی خوب پخته ضماد کنند و بر موضع گزیده آب سرد بریزند و یا بران برف نهند جرجانی و شیخ می نویسند که در حال سه کف کشنیز خشک بخورد که درد ساکن شود و گویند یکدرم تخم مرزنجوش در حال در ... بنشانند و عصارات بارده سود دارد و آب خبازی طلا کردن خاصیتی عجیب دارد و سکنجبین آب بادروج و آب خطمی ست و بقله یمانی و عنب الثعلب کنجد کوفته ضماد کردن نیک باشد و آب غوره بر زمین پاکیزه بریزند و طلا کنند و سرگین گاو با سرکه و نمام سوده بسرکه نفع دارد و افیون و تخم شوکران و کافور بعصارهٔ بارده طلا کنند و پارچه با آب سرد تر کرده بران پوشند و حوالی آن بگل و سرکه طلا کنند و طحلب با سرکه طلا کردن عجیب ست و آن موضع را در آب گرم ساعتی داشتن پس یکبارگی با آب برف و سرکه در آوردن در حال درد ساکن شود و آزموده اند ابن الیاس گوید که بران خرقهٔ کتان در آب برف تر کرده ساعت بساعت نهند و بران آب برف بریزند تا که خدر گردد و آب حصرم یا شربت غوره یا شربت انارین یا شربت لیمو هر کدام که باشد ده درم بگلاب بنوشند و یا آب خیار و کدو و هندوانه یا آب انارین یا آب سیب ... و یا جیحه سرکه با آب سرد بنوشند و اگر زنبور بزرگ گزیده باشد یا بدن ممتلی بود فصد کنند طبری گوید که علاج نوع زنبور بزرگ که آنرا ناری نامند اینست که چون بگزد فصد مریض قبل انتشار سم و قبل از تورم موضع کنند بخلاف گزیدن افعی که دران بعد انتشار سم در بدن فصد میکنند بعد ازان این قرص هند تخم کاسنی صحرائی و برگ آن ده ده درم برگ سداب کوهی پنجدرم جوز مقشر از هر دو پوست او ده ده درم بیخ حنظل سه درم جعده دو درم کندر دو درم گوشت انجیر بیدانه تخم آن پنجدرم همه را بکوبند سوده با آب کاسنی صحرائی تر یا بسرکه بسرشند و هر قرص بوزن دو درم سازند و هر روز یکقرص ازان با بیست درم رب ریباس یا رب حماض بخورانند و غذا مزورات مجهول بسرکه و شکر سازند و بخوردن کاسنی امر کنند و بر موضع گزیدگی اسپغول بسرکه مضروب نهند و گاهی زفت بسرکه گداخته می نهند و اگر بران محاجم ناری بعد شرط موضع نهند مضایقه نیست بعده بسرکه و گل پاکیزه طلا کنند بعد ازان مجمرهٔ بزرگ بگیرند و بر آن قطعهٔ کاغذ نهاده دران آتش افروزند و پیچ ... بر موضع بچسپانند و آنچه بدان تضمید این موضع کنند خمیر ترش با سرکه سرشته است و این سخت سودمند بود پس اگر درد زیاده شود باندک افیون در سرکه حل کرده بران طلا کردن با ... ست و اگر حال لسوع بدتر گردد باید که تریاق افاعی یا شراب بخورانند و اما علاج نوع کوچک زنبور که زرد ضعیف بود و در آخر گرما ظاهر شود و گزیدن او ضعیف باشد البته قتل نکند موضع را اللقوت بفشارند و موضع گزیدگی را بگل پاک و سرکه گداخته طلا کنند و گاهی اندک علک الانباط بسرکه پخته سرد کرده دران ... کنند

نسخه و آب کوهی

و بر موضع می‌نهند که این قسم را الفور درد را ساکن میکند و بعضی وائل فم کرده‌اند که مگس ازرق را چون بسرکه سحق کنند لا سیما آنها را بر موضع بمالند درد ساکن شود و ایضا
حوالیان گفته‌اند که سرهای [illegible] نوع که باشد چون بر موضع متواتر بمالند و بگذارند که خشک گردد تسکین درد او کنند و اما علاج نوع سوم که آن زنبور دراز سیاه کوچک است
و در ایام ربیع ظاهر شود و بر کنار نهرها باشد گزیدن این نوع خفیف‌تر از جمله انواع آنست باید که آنرا بگیرند و مالیده بر موضع بنهند که در حال درد زائل کند و جمیع
انواع زنبور را نوشیدن [illegible] و خوردن کاسنی صحرائی و بستانی بسیار نفع کند و اما علاج گزیدن نحل بزرگ طلای موضع بگل لبلاب سود داده است و ایضا خاکستر چوب انگور شربت سپستان
و بسرکه حل کرده طلا نمایند و گاهی [illegible] موضع [illegible] بیرون بیشود و از سائر معالجه غنی میکنند و گاهی تخم اطین [illegible] بسرکه سرشته طلا کرده می‌شود
و درد را فی الحال دور میکنند و هرگاه طفلی را الم کنند آنرا [illegible] طلا کنند و گاهی بگل مختوم و سرکه آغشته طلا میکنند و علاج نوع کوچک نحل آنست که اسپغول را
در آب خوب [illegible] کرده بران موضع چسبانند و بگذارند تا خشک گردد چون آنرا دور کنند نیش او بیرون آید بعد خروج نیش بفشارند و موضع را ببرگ [illegible] طلا کنند
و گاهی موضع گزیدگی مگس عسل این طلا میکنند بگیرند خون گوساله و اسب بدان [illegible] نمایند و طلا سازند که در ساعت درد ساکن میکند و گاهی بر موضع نان [illegible]
خاییده می‌نهند و نیش بعد ساعتی بیرون می‌آید و اما از ادویه غریبه که بر موضع لسع زنبور و سائر هوام غیر قتاله [illegible] چون بران طلا کنند که در ساعت
درد را ساکن کند [illegible] التیس را بآب بادیان سوده بر موضع گزیدگی هوام طلا کنند که درد ساکن شود و زهر بیرون آید در حال و مجربست گیلانی از شیخ و غیره نقل کرده
که عصارات [illegible] معروفه و اشربه [illegible] معروفه بنوشانند و قطعه [illegible] شافه برداشتن نفع کند و طلای انجیر و سرکه و ایضا برگ [illegible] و برگ خار تازه [illegible] سبزی
که بر آب پیدا شود نافع و بعضی زعم کرده‌اند که [illegible] نمک [illegible] نمایند و شیر انجیر طلا کنند و یا کافور بسرکه [illegible] با آب کشنیز تر بسرکه [illegible] کافور طلا سازند و بالای طلا
و ضماد خرفه [illegible] بسرکه [illegible] برف [illegible] آنکه [illegible] بمالند [illegible] کاسنی و کاهو و [illegible] کشنیز خشک
یا آب سرد و شکر خورند و علاج مورچه [illegible] طلای موضع [illegible] کافور [illegible]

گزیدن رتیلا

گویند که رتیلا [illegible] است [illegible] و بعضی گویند که آن نوعی از عنکبوت [illegible] بزرگ شکم کوچک پا [illegible] و انواع آن بسیار است
چنانچه جالینوس گفته که آن دوازده نوع است و بهترین اقسام آن مصری بزرگ شکم است که مشابه [illegible] شده [illegible] و از گزیدن جمیع اقسام آن ورم
عارض شود [illegible] موضع گزیدگی [illegible] و گزیدن هر نوع او اعراض خاص است چنانچه از گزیدن
سرخ و سفید آن درد اندک و خارش [illegible] عارض گردد [illegible] و استرخای بدن و از گزیدن نوع سیاه [illegible]
بدن و رعشه قوی و عرق و انتفاخ شکم عارض شود و گاهی از شدت درد هلاک کند و از گزیدن انواع دیگر اعراض قریب باین بود و علاج در جمیع اقسام امتصاص [illegible]
مطلق ادهان و آب گرم [illegible] و بقول شیخ علاج کلی سموم [illegible]
موضع و نطول آن با آب گرم [illegible] و دادن تریاق مذکور در علاج گزیدن عقرب [illegible] استعمال نمایند و حمام و آبزن [illegible] هرگاه [illegible]
درد ساکن شود و چون [illegible] لازم است [illegible] حمام نمایند [illegible] گرم و خاکستر گرم نیز نافع است و موضع گزیدگی را
[illegible] آب [illegible] انگور [illegible] آب گرم [illegible] تریاق اربعه [illegible]
[illegible] تریاق مخصوص [illegible] فلفل [illegible] سیاه [illegible] پوست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

گزیدگیشان ابنوشانند زراوند و زیره مساوی یست مثقال سه درم در آب گرم تریاق مجرب برای آن شونیز و دو درم قونیزه هر واحد پنج درم ابهل جوز السرو هر واحد [illegible] حب الغار زراوند طویل حب بلسان دارچینی جنطیانا تخم حنظل قوقی تخم کرفس هر واحد دو درم در عسل سرشته شربتی بقدر جوز به شراب کهنه و از اطلیه جدید خاکستر [illegible] بشراب سرشته و ضماد کنند قاقله پس است و طبیخ در سرکه ترکرده افشرده و زراوند با برگ سیر کوبیده در سرکه سرشته ضماد کنند و عصی الراعی و زراوند و خاکستر چوب انجیر [illegible] بگیرند و پوست انار و زراوند و آرد جو با سرکه بسرشته ضماد کنند و ببستن جراحت با آب نمک استعمال نمایند و از مروخات روغن حنظل قوقی گرم کرده است و از نطولات آب دریای [illegible] گرم کرده و هم آب نمک و طبیخ حرشف و طبیخ جوز السرو است و سویدی گوید که خوردن کاهوی وحشی برای گزیدن رتیلا مجرب است و شرب ضماد [illegible] و فلفل و کذا حلتیت بشراب کهنه و کذا در فیح و انجیر و کذا اخباری و کذا شیح ارمنی و کذا برگ بابونه سرشته و کذا اسد و شرب شیح جبلی و کذا برگ انجیر بشراب و کذا آب توت شیرین یکنیم اوقیه عراقی و کذا اقحوان دو مثقال بشراب و کذا دوقو و کذا سیاوشان و کذا تخم کاهوی بستانی و کذا اغاریقون و کذا دارچینی با انجیر و کذا سیر و کذا نمرونه شیره و کذا انیسون دو درم بشراب کهنه هر واحد نافع گزیدگی رتیلاست مسیحی گوید که نهش رتیلا و عنکبوت اندر آب گرم نشانند تا در ساکن شود و [illegible] خاکستر چوب انجیر و اشخار با آب گرم سرشته ضماد کنند و زرد و شونیز بخورانند و این همه را بنهند و منفعت آن همان تریاق مجرب است که در قول شیخ گذشت جالینوس گوید که علاجش وضع محاجم بر موضع لسع و شرط او و دلک او در هر ساعت و بعد از آن تخم پیاز با پیه ضماد کنند بگیرند [illegible] و در سرکه حل کرده بر آن نهند و بر قیع جالی و کنگر زد و مانند آن قی آورند و نبیند که بر شانند و اکثر هلاک است اگر در ابتدا علاج کنند [illegible]

بگیرند حنظل و انچه در جوف او باشد بیرون آید پس پنج استار از او بر کرده یکروز در آفتاب گذارند در آن شیر انگور بنوشند که قی می آید [illegible]

گزیدن عنکبوت

بدانکه عنکبوت معروف است و بفارسی جولاهه گویند [illegible] با نقطهای سیاه بود که بر عکس [illegible] کنند و بعضی که بلند سرشکار می [illegible] گزیده در [illegible] و عرق سرد ظاهر شود و از گزیدن بعضی از آن اعراض پدید آید مثل امتلای شکم [illegible] و سردی [illegible] و اقشعرار بدن و انتشار [illegible] عارض شود علاج [illegible] فاروق خورانند و شونیز [illegible] مثقال تا دو درم با شراب صرف آشامند و سوسن [illegible] و روغن گل [illegible] کرفس [illegible] و آب لیمو و صندل و [illegible] سائیده طلا نمایند و بقول شیخ علاجش از جنس علاج رتیلاست و نوشیدن شراب [illegible] و تعرق در حمام [illegible] خشک تنها و با سعد سوده دو درم بشراب [illegible] موضع لسع با آب گرم نافع [illegible] گوید که عنکبوت [illegible] عنکبوت سیاه کوتاه پای [illegible] از گزیدن [illegible] در موضع [illegible] عارض شود [illegible] گرم است [illegible] عنکب و علاجش [illegible] ضماد [illegible] موضع لسع با آهن بسوزانند بعد مرهم موافق مثل مرهم کافور و مرهم [illegible] مانند آن علاج کنند [illegible] گزیدن عنکبوت [illegible] گزیدن عنکبوت [illegible] در ابتدا بر موضع لسع شرط بسیار زنند و بر آن محاجم گذارند [illegible] فی الحال خلاص [illegible] و بعض افاضل [illegible] گزیدن عنکبوت [illegible] فصد کنند [illegible] موضع خلاص [illegible] عنکبوت بر بدن [illegible]

[illegible] طلا کردن و روغن چراغ [illegible]

گزیدن قملة النسر

و آن جانوری است [illegible] بسبب کوچکی از آن پرهیز نتوان کرد و لسع او را نتوان دید [illegible] گزیدن او [illegible] است [illegible] بول و [illegible] و از ذکر [illegible] و از معده [illegible] خون برآید و باشد که کار بزرگ گردد و علاج [illegible] ذکر کرده [illegible] آن [illegible] است از کیش انسان [illegible] صورت عقرب [illegible] علاج [illegible] صاحب کامل [illegible] باید که [illegible] شیر تازه [illegible] گزیدگی [illegible] آب کاهو [illegible] و کل [illegible] علاجش مثل علاج جراره [illegible]

و سائر مطفیات مثل آب کاسنی و آب کاهو و کدو و خیار بنوشانند و قطری بینوسید که فصد کنند زیرا که سم او در بدن منتشر میشود و بعد از آن اشیای لطیفه مبرّد مقوی همچو قرص ریوند بیاموس بسبب عود و بنوشند و بیخ حنظل تر بخورند و تبرید قلب حفظ او نهادن خرقه تر بار کنند و کاسنی صحرائی خورانند و تریاق که در گزیدن جرّاره گفته شود هم تناول کنند و ماء الشعیر مقداد درم سکافور و شیره مدام بنوشانند و هرگاه خون منقطع گردد شاخ انگور و عصی الراعی بقدر یاقوت کبیره گرفته بکوبند و آب آنها برآورده در آن آرد جو آمیخته بر همه بدن طلا کنند و گاهی حضض با این آبها حل کرده طلا کرده میشود و هیچ گاه بدن تقشر آغاز کند دلالت بر صحت و نقای بدن از آن کند و اگر قی یا اسهال سم رسد بر مریض خوف باشد و ابن ایاس گوید که علاجش شرب پست سیب با آب سرد یا رب سیب یا رب بهی و شربت لیمو به برف سرد کرده است و غذا آش جو دهند و یا آب بند [illegible]

گزیدن هزارپایه

دیری سمیتی است که از آن درد اندک و خارشی حادث شود و بعد چند ساعت ساکن گردد و گاهی سمیت بسیار بود که گزیده او را ضیق صدر و کرب و قلق عارض شود و بران اشتهای چیزی شیرین غالب شود و گویند که سمیت این حیوان در بلاد روم کثیر النکایت بود حتی که ملسوع او هلاک گردد علاج از سرکه و روغن [illegible] طلا کنند و چون آنرا کوبیده بر گزیدگی او نهند مفید بود و زراوند طویل و حنظل [illegible] و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه مساوی بشراب یا ماء العسل بدهند و گل ختمی از تریاقات دست و گاهی استعمال نمک و سرکه بر موضع گزیدگی کفایت کند و بعضی اطبا نمک و روغن گل را ستوده اند و مالیدن گل مولسری مفید است و کذا طلای روغن چراغ و اگر هزارپایه یا مانند آن بر عضوی بچسپد و پایهای خود را او در گوشت فرو برد و سوزش بسیار شود پیپا سائیده ضماد کنند و یا میل آهنی گرم کرده بر نهند یا تیزاب شوره یا گوگرد بران مالند و اگر از پاهای آن سمیت مانده باشد تیزاب شوره اندک بمالند و اگر ریم کند باد ویه مدمله علاج کنند.

گزیدن سام ابرص

و این سم زرغ و دشتی است و پلدی را بپارسی چلپاسه نامند و گویند که نوعی از وزغ کوچک است منقط بسیاهی و در خانهای کهنه و خرابهای ماند و چون بگزد همه دندان خود را در جایگاه گزیده خویش بگذارد و گزیده او را تپ حلیقه و لرزه و قلق و خارش عارض شود و اکثر بسبب فرط الم هلاک کند و جای گزیده سبز گردد و از آن چیزی مثل زردابهٔ فاسده سیلان کند علاج او اولا تدبیر بیرون آوردن دندان او کنند باین طور که قربرکار دبیسار بر چند بر گزیدگی او بقدام خلف و راست و چپ بکشند و یا اسفنج در آبیکه سمن ترخیل کرده باشد لین کرده ضماد کنند و بگذارند بعده بآهستگی قلع نمایند تا دندان او بیرون آید و اگر نشتر یا سیفول انفدامر کنند و قطعه کرباس صوف بدان آلوده بران گذارند و یک روز کامل بدارند پس قلع کنند بهتر باشد بعده علاج بشرط و وضع محاجم نمایند و اگر درد مفرط باشد بدانچه علاج گزیدن مار میکنند از خورانیدن پیازه سیر و دادن تریاق و سائر معجونات و سفوفات که در لسع ار و عقرب مذکور شد معالجه کنند.

گزیدن عظایه

گویند که عظایه اسم عربی سالامندرا است و بعضی گویند که قسمی از آنست و این نیز چون بگزد دندان او در جای گزیده بماند و بدان سبب وجع دوام نماید تا آنکه دندان او اخراج کرده علاج برای اخراج دندان او ابزیم یا قیر بران بگذارند و یا بر موضع روغن و خاکستر با هم سرشته بمالند و بدان ضماد کنند و اگر درد دوام کند موضع را بخوبی مصاص نمایند بعده موضع را در آب گرم نهند و خوردن کاسنی صحرائی گزیدن او را بسیار نافع است و اگر درد باشد ادخال تریاق مخصوص فیها بخورانند و بعضی ثقات گفته اند که سبوس با آب سوده ضماد کنند که فی الحال دندان او را بیرون آرد

گزیدن سالامندرا

گویند که آن حیوانی است شبیه بعظایه و چهارپای دارد و دم او کوتاه و سر و پشتش سیاه و گردن باریک زرد و سیاه باشد و آن بزرگتر و چهتر از سام ابرص بود و زیاده [illegible] ابلق زرد و سیاه و [illegible] مانند قولنج و از گزیدن او درد شدید و سوزش عظیم در بدن و ورم گرم و زبان سیاه [illegible] و ثقل آن [illegible] اعضا عارض شود [illegible] علاج موضع را بحجامت [illegible] مثل لعاب بهدانه و اسپغول [illegible] آب [illegible] تریاقات [illegible]

ضماد میکنند و میخورانند و همچنین بیضه سنگ پشت بحری و بری مطبوخ نافع ست و باقی علاجش علاج فزاریج است

گزیدن ضفدع نهری و بری

گزیدن او سلیم ست از ان عراضی که از گزیدن جانوران سمی ظاهر شود عارض نگردد مگر ورم رخو عضو گزیده و علاجش علاج سموم بارده ست یعنی تریاقات حار محلل ورم

گزیدن ضفدع بحری که آن سرخ بود گویند که بر جمیع و سیر رفتند و اگر نتوانند رسید نفخ بدو عضو رسانند و از گزیدن او ورم عظیم و هلاکت سریع عارض شود

علاج تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انجیر و آهک ضماد کنند و باقی علاجش علاج رتیلا و تریاق ست

گزیدن مار دریائی علاج آن بعد از علاج کلی بر موضع گزیده آن سرکه و گوگرد طلا کنند و ضماد یکه در گزیدن ضفدع بحری گذشت اینجا هم مفید ست و نوع دیگر از مار دریا میباشد که از گزیدن او درد سخت پیدا میشود و سر با گیر و ورم و بسبر و علاجش مانند سموم بارد ست و بسبرکه نیمگرم طلا کردن روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن

گزیدن کژدم دریائی و عنکبوت بحری از گزیدن آنها نفخ شکم و حالت شبیه باستسقا عارض شود و گاهی با آن خروج ریح بی اراده حادث گردد علاج بعضی از علاج کلی مثل ضفدع بحری است

گزیدن سگ آبی و نهنگ و ماهی سیاه

موضع گزیده اینها از عسل و نمک پوره یعنی طلا کنند پس نمک و سرکه بران بمالند و شوربیا پیه مرغابی و پیه گاو کوهی و روغن گاو نهند و پیه نهنگ درین باب قوی ست خصوصاً گزیده نهنگ را و همچنین گوشت آن تریاق گزیدن آنست و مسافرین دریا میگویند که هیچ دوا برای گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده آن گذاشته میشود فاسد میگردد پس بهتر اینست که موضع گزیده او را هر روز از آب گوشت بشویند تا بصحت یابد و بعضی گویند که بر موضع گزیده او بول کنند و اشنان تر را بکوبند و بران موضع نهند و اهل مصر شخص نهنگ گزیده را در روغن کنجد غرق می نمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت شگافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هرگاه انسان چربی شیر بر بدن خود بمالد یا دامیکه بوی چربی در بدن بود و قریب آن نمی آید

گزیدن انسان و چهارپایان

بدترین گزیدن انسان یا غیر انسان آنست که گرسنه باشد خصوصاً چون حار مزاج بود و اگر جوب مستعد فساد خصوصاً عدس خورده باشد حالت ردی عارض شود و گاهی هلاک کند **علاج** آرد باقلا و سرکه و یا پوست بیخ بادیان و شهد یا پیاز و عسل و یا خاکستر چوب انگور و سرکه طلا کنند و اگر ورم کند از مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم ساخته ضماد کنند و صاحب حاوی صغیر از شیخ نقل کرده که بر عضو پارچه در زیت تر کرده نهند یا زیت بمالند و مرداسنگ طلا کنند و تضمید بآرد کرسنه عجیب ست یا بیخ سوسن آسمانجونی باریک سوده بسرکه سرشته ضماد نمایند و ضماد را در روزی چند بار تبدیل کنند و استخوان گوساله سوخته بعسل یا خاکستر کرنب بران نهند و بهترین مراهم درینجا مرهم اسود ست و اگر دران فساد بینند اولاً بحجامه بمکند یا بدوای جاذب پاک نمایند و بگذارند تا منفتح شود پس اگر در ریم او عفونت باشد معلوم کنند که تنقیه و جذب قوی و بالغ نشده پس معالجه بجواذب قویه که در باب لسوع مذکور شد باید کرد و اگر در عضو فساد نبود منع تورم و الحام جرح نمایند و مرهم اسود استعمال کنند یا بران مرهم معمول از پیه و موم و زیت و سبر وزه نهند که این بهتر ضماد و مرهم ست و همچنین خاکستر بسرکه و عسل و پیاز سرشته و گویند که ضماد دقاق کندر بشراب و زیت و کذا نمک بعسل سوده و بادام و صمغ بطم نافع و جراحت را بشب خفته پر کرده به بندند و بران خاکستر کرنب طلا کنند و اگر عفونت شدید افتد پیاز و نمک و عسل یکشبانه روز بران نهند بعده بمرهم که مذکور شد علاج کنند و اگر معلوم شود که در مزاج انسان گزنده کیفیت سمیه یا مرض خبیث ست بر طبیب واجب ست که از گزیدگی آن غافل نشود و دران تهاون نماید و بران شرط زند و دهن جراحت بکشاید و بران دوائیکه منفذ سمیت و مخرج او باشد بنهند و لحم حوالی او فی الحال تا آهن بر گیرند و تا بست و یکروز زخم را خشک شدن ندهند بعده بمرهم موافق علاج کنند و حفظاً اتم قلب شخص گزیده نمایند و امر به تناول تریاق که در گزیدن سگ دیوانه بیاید و بشرب سرطانات نهری و تریاق الافاعی و راکثر اوقات کنند و نان جو بخایند و بالعاب بزرکتان و تخم حلبه بر هم زنند و اندک سرکه آمیخته ضماد کنند و گاهی بحب بزر و بادام کوفته مثل مرهم ساخته ضماد کرده میشود و در هر ساعت تجدید آن نمایند و اما مراهم انست که بگیرند اسرب محکوک یکجزو و اسرنج یکجزو و مرهم دو جزو مخلوط کنند و موم بروغن ساخته تسقیه لعاب تخم کتان بر آتش نهند بعده بران اسرنج و اسرب انداخته از آتش فرود آرند و بعد سرد شدن در هاون انداخته تسقیه بزیت و سرکه دهند تا آنکه اجزای و با هم آمیزد و سفید گردد بعده استعمال کنند و اسن وقتی

نمایند که در گزیدگی ایمن بوده شخص گزیده از اعراض دیه سالم باشد و هرگاه جراحت اندمال یابد این مرهم را بتیغ استعمال نمایند گلنار و دقاق کندر و زرنیخ و مرو سفیداب

و صمغ و زنگ مساوی بر موم و روغن معمول بزیت انداخته از آتش فرود آرند تا مخلوط گردد و استعمال کنند

نسخهٔ مرهم زرنیخ

گزیدن درندگان

در رفع ضرر تشبث چنگال آنها بقول طبری اگر قوت احتمال کند از هر دو دست فصد بکشایند و اخراج خون بمقدار قوت کنند بعده ماء الشعیر و اشربه مطفیه دهند و موضع گزیده را بسرکه که اندران پودینه جوشانیده باشند بدفعات کثیر بشویند و از افتادن خاک کل محفوظ دارند و بهترین چیزیکه در ابتدای گزیدن آنها بدان علاج کنند تا از ضرر او سالم مانند اینست که گزیدها را بای مملح و باریک سوده موضع گزیده را بدان کنند و اکثر مردم در علاج گزیدن درنده اقتصار میکنند برماهی شور سوده و تابیشرا و بسیار نفع نماید

گزیدن شیر و پلنگ و یوزینه

جراحت چنگال این حیوانات را بزراوند طلا کنند بعد ازان بسرکه بشویند و اگر بطبیخ چای خطائی زخم را بشویند در ازالهٔ سمیت آنها نیز مجرب است بعده زنگار و چرک نقره و توبال مس در روغن گل بمالند و صاحب کامل گوید که معالجه این گزیدگی با ضمادهٔ جاذبه باید کرد مثل ضماد معمول از زراوند و بیخ سوسن آسمانجونی و عنصل و ضماد مرانج و پیاز نرگس کوفته نیز نافع ست بعد ازان بسرکه و آب بشویند و ایضاً مرهم که در گزیدن سگ غیر دیوانه بیاید علاج کنند و جرجانی مینویسد که در گزیدن یوزینه ضماد جاذب کننده بر نهند چون ضمادیکه از خاکستر و پیاز و عسل و سرکه و بادام تلخ و انجیر سازند خاصه از انجیر خام و مرداسنگ نمک ضماد کردن و ضماد بادیان و انگبین سوده دارد و مرداسنگ

در آب حل کرده آماس افشاند و شونیز و عسل جراحت را گشاده دارد و گویند که ضماد سرگین یوزنه در دفع زهر آن مجربست

گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه

بر آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند و یا پیاز نمک با اقلا و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند جرجانی گوید که آنچه در گزیدن انسان گذشت طلا نمایند و سنا و باقلا و بادام تلخ با عسل و برگ لسان الحمل و برگ خیار و خیار بادرنگ و پودینه کوفته با سینه ضماد کنند و مرداسنگ طلا کردن سوددارد و خاصه اگر آماس کرده باشد و آرد کرسنه با عسل

و صعتر دشتی با نمک و عسل و آب کامه مزیج با سرکه یا سرکه و نمک و ان گرم اخته باشند و پیشند و زنهاده طلا کردن سوددارد

گزیدن گربه

بسیار باشد که از آن موضع تولد کند و آن موضع سبز شود و او را علاج کلی و ضد سمیت او کنند و پودینه یا شونیز و کنجد ضماد سازند و اگر پودینه خشک آب پودینه سبز بیاشید بر موضع زخم ضماد کنند بعد از دبه...

گزیدن راسو

زهر این زهر در بدن پراگنده شود باید که سیر و پیاز خورند و ضماد سازند و یا گردو انجیر خام ضماد نمایند و شراب خورند و اگر پوست راسو بکنند و بران موضع نهند درد ساکن شود و طبری گوید که چون ماده راسو بگزد و آن حامله باشد گزیده او میمیرد و گرنمیرد و اگر گزیدن او قرحی دشنام سبب قلت خواب سرمه قلق عارض شود و گاهی بول خونی دار آید و علاج فصد و اسهال بکند و دفعات و وضع محاجم پیش ستن و دمیکردن پای فصد حقنه باشد و تطلیه او بابن طلا اگر زراوند طویل و زرنیخ سرخ مساوی در سرکه بپزند تا غلیظ گردد و بر موضع طلا کنند لیس اگر تفرق شدید باشد دوای حاد مثل فلفل یک دیگ آن نهند تا گوشت صافی متفرق را بخورد بعده مرهم مرداسنگ سرکه و زیت ساخته بکار برند و از خواص گزیدن این عرس قورح تیج ... وبدان مثل ... بیرون ... تاپیست با الشعیر سیر طلا نمایند و نهری بنوشانند و هرگاه تپ زائل شود بدن او در روغن غرق نمایند و بهترین ... است و ... اگر گفته اند که سیر و زیره در آب جوشانیده آبش بر موضع بریزند و آب نمک بشویند ... علاج کنند ... علاج گزیده او بوضع محاجم بران بدفعات پس نهادن داغ می کنند

گزیدن موش

گویند که از گزیدن آن فواق افتد و اگر ... فواق عطاس افتد تب نیاید و الا تپ لاحقه آید پس بفصد علاج کنند و قرص کافور خورانند و بر موضع مغز پیاز با زیره باریک سوده نهند و از آب سرد محفوظ دارند و ایضاً با آب فواکه بدفعات تنقیه کنند و طعام او فرو ... تنهاده ... تا آنکه تپ ... زائل شود و درد ساکن گردد و گاهی بران موی سوخته با زیره سوده پاشند

گزیدن سگ دیوانه

شیخ میفرماید که سگ را دیوانگی عارض شود و آن استحاله مزاج او بسوداویت خبیثه سمیه است و این استحاله یا از هوا و یا از اغذیه هوا اشرب او را عارض گردد اما از هوا یا حرارت شدید آن اخلاط او را محترق سازد و پس محترق گردد و دیوانه شود و یا برودت شدید آن خون او را بسوی سوداویت منجمد گرداند پس سبع و دیوانه شود اما از اغذیه و اشربه چنان است که خون فاسد جانوران و گوشت مردار خورده و آبهای عفن بنوشد و اخلاط او بسوداویت عفنی میل کند و طبری گوید که سگ اکثر در بلاد بسیار سرد و بلاد بسیار گرم دیوانه شود اما در بلاد بارده هر گاه او را جراحت بهم رسد بدان سبب او را مثل کزاز حادث شود و سائر اعضای او خشک گردد و چیزی مانند سوداوی کند پس دیوانه شود و اما در بلاد حاره استیلای حرارت بر دماغ کل جسم او و استیلای خشکی بر دماغ در اصل مزاج او برودت و یبس پس گاه رطوبات او فانی شود و دماغ او خشک گردد و دیوانه شود و گویند که اکثر سگان در سرما دیوانه شوند پس شوند اگر در گرما هلاک نشوند و اکثر سگ از خوردن ماهی شور دیوانه گردد اما آنچه جالینوس بابیداوذکر کرده اند نیست که سگ اکثر وقت اشتداد حرارت دیوانه شود و متقدمین در سبب دیوانگی او اختلاف کرده اند قومی گویند که دیوانه شود چون همه رطوبت او فانی گردد و دماغ او لاغر شود و دیگران گویند که دیوانگی در سگ جنون است مثل مالیخولیا در انسان و در نقاوه ... [illegible] ... از شرب آب سگ دیوانه آب کم مینوشد سر آنکه در اصل مزاج او برودت و یبس گاه مجنون شود و بدین سبب از آب مستد و گروهی دیگر گفته که سگ با ضطرار دیوانه شود چون تخمه از مأکول بخورد یا ماهی شور و یا استخوان گربه و یا کلب ... فی التنور مجنون شود و دیگران گفته اند که سگ دیوانه شود چون چیزی طعام ... و از هر کسی که [illegible] قطع کنند مجنون شود یا میرد و بعضی متأخرین گویند که تخم ... [illegible] ... دیوانه شود و ... قریب بگوید ... [illegible] ... خشک ... و اکثر حضرت ... لهذا از آن تشنج و خوف از آب حادث شود و آن سم گاه انسان را بگزد از آن عرض ... عارض شود پس اگر تدارک ... [illegible] ... گزیدن سگ دیوانه ... [illegible]

علامات سگ دیوانه

آنست که سینه وی تنها باشد و از آب بترسد و بگریزد و چشم آن سرخ بود و گوشها او آویخته باشد و اکثر حرکت بهر طرف ... گی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان او بر ... و هر که پیش او آید حمله کند و سگان از آن ... و زبان او از دهان بیرون بود و آب از دهن می چکد باشد و سر پیش افکنده و دم میان رانها کشیده وار دو گاهی قی ... ظاهر شود و موی بریزد و ... گفته که این عرض سگ را از غلبه مرّه سودا عارض شود ... از انواع مالیخولیا است و اکثر این سگان را در تابستان عارض گردد و کم در زمستان ...

احوال کسی که او را سگ دیوانه بگزد هر گاه سگ دیوانه انسانی را بگزد اعراض آن در ابتدا خفی بود و بجز جراحتی وجع مثل سائر جراحات هیچ ظاهر نشود و بعد از یک هفته یا چهل روز و بعضی بعد از شش ماه و بقول بعضی بعد هفت سال اعراض مثل دیوانگی عارض شود ... فاسد و ... های بد ... مثل غضب و سواس اختلاط عقل ... از آب و جمیع آشیا که ... بترسد و ... لاد ... گزیدن ایشان ... اختلاج ... فواق و تشنگی و خشکی ... و تمدد و سرخی در جمیع بدن ... و ... و ... کثرت ... و گرفتگی آواز ... گاه ... گاهی قی منی بلا شهوت عارض شود و لا محاله ... تشنج ... و موت گردد و گاهی قبل از این حالات از تشنگی بمیرد و گاهی آب طلب کند و چون آب ببیند فریاد کند و اگر بحیله از آب ... حلق ... و هلاک شود و گاهی مثل سگان ... و آواز او منقطع شود و مثل ... گاهی چیزی بول کند که در آن اشیای ... مثل حیوانات و مثل سگان کوچک ظاهر شود و در اکثر احوال ... باشد و گاه سیاه بود و گاهی ... بول کردن قدرت نباشد و در اکثر قبض بود و ... احوال آنکه هر گزیده انسان ... انسانی را بگزد و آن انسان اعراض ... شود ... آب ... طعام ... حالت ... شود و هر که از ایشان را از آب بترسد علاج ... نیابد ... و در آن صورت سگ خیال کند ... قابل علاج ... و سالم ... گزیده سگ دیوانه کسی است که از گزیدگی او خون بسیار سیلان کند ... بعد خوردن ادویه تریاقیه خون بول کند ... سالم گردد

فرق میان گزیدن سگ دیوانه و غیر دیوانه

... گاه باشد که انسانی را سگ بگزد و در اثبات صورت و تحقیق احوال ... اشتباه افتد ... علاج ... در اول ... جراحت ...

نمایند که دران خوف هلاکت ست بلکه میرود برای امتحان او باین طور نمایند که بخون زخم سگ که بیرون آید یا بوضع حجامت برآورده پاره نان بآن خون را آلوده پیش سگ غیر دیوانه اندازند اگر آنرا نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین مغز گردگان بکوبند و کشیف بر زخم بندند بعده پیش ماکیان اندازند اگر نفرت کنند و یا بخورد و بمیرد نشان گزیدن سگ دیوانه بود

علاج بعد علاج کلی سموم ملد و غیره جراحت را تا چهل روز ملتئم شدن ندهند که بهتر ازین تدبیری نیست و بصحت تجربه پیوسته و خروس بندند و ادویه جذابه ضماد کنند و نمک و تیز و آب چقندر و بول انسان و خاکستر چوب انگور با سرکه سرشته طلا کردن جذب قوی میکند پس مراهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتدا است اما چون یکهفته بگذرد اگر امتلای خون باشد فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و ماء الجبن باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات ست و در تفریح و ترطیب مانند صاحب مالیخولیا سعی کنند و غذای چرب گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب ست و از جماع و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نمایند و گاه گاهی اندر طعام سیر و پیاز داخل کنند و هرگاه از نوشیدن آب بترسد حیله نمایند که آب خورد و الا بمیرد هلاک ست و گویند که چون ظرف آب از جلد کفتار بسازند از خوردن آب ازان اجتناب نمیکند و بدستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند پرهیز نمیکند و نوشیدن آب نیل از مجربات ست و شراب ممزوج بآب نیمگرم بسیار نافع ست و اگر آهک آب نارسیده یکدام و نوشادر دو دام باریک سائیده در یکنیم پاو آب بیندازند و سه حصه کنند و یک حصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع دهد و مکرر بتجربه شخصی معتبر رسیده و اگر نبات سرخ سلطانی بقدر ناخن در قند سیاه حب بسته هفت روز از حلق فرو برند فائده میکند و کسی که نبات مشهور ست بقدر یک توله در آب سائیده دهند موجب نجات ست و همچنین نباتی که آنرا بهندی ساون سوکهی گویند بوزن مذکور تنها یا با پنج دانه فلفل سیاه نوشیدن مجرب ست و کذا تخم کتائی بزرگ که بهندی میتا ناسی گویند بقدر یکتوله در آب سائیده نوشیدن از مجربات ست لیکن تا مدت العمر از خوردن خیار و تا دو ماه از طعامی که با روغن سیاه ساخته باشند پرهیز نمایند و اگر اتفاق خوردن آن افتد یکروز دیگر دوای مذکور بنوشند و جنطیانا و شونیز درین باب عجیب ست و حکیم کاشف گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ نیافتم طریقش آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در شبانروز بیاشامند و چرب کردن سر و بینی بروغن بنفشه و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیدن او نهند و یا بریان کرده بخوردن دهند سود دارد و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود

ذکر ادویه یونانیه و هندیه دافع زهر سگ دیوانه کچله با دو شیر تازه جوشانیده پوست او خراشیده بقدر دو سرخ هر روز بخورند مجرب ست و دیگر بعد حجامت و سیلان خون افخر دل سوده ضماد کنند و سر گوش سوخته بمالند و دیگر دوره بنداال دو عدد و نهایت چهار عدد در تنگه آب تر کرده مالیده بنوشند اسهال و قی خواهد شد هرگاه فراغت شود کهچری نانک بیخته آتش از پارچه گذرانیده نوشانند دفع سمیت سگ دیوانه کند و دیگر دندان پیشین کفتار با آب سائیده نوشانند و دیگر از مجربات استاد مرحوم قسط تلخ سه درم نیمکوفته در قدح آب بجوشانند چون بقدر چهار دام بماند صاف نموده بنوشند و دیگر مشک هر روز تا یکماه بخورند و شیر آک با شیر انجیر طلا کنند و یا حضض بقدر چهار قیراط هر روز تا چهل روز خورند که خلاص گرداند و دیگر شونیز بقدر دو درم هر روز بآب نیمگرم بخورند یا با آب سرد سائیده بنوشند که درین باب عجیب الخاصیت ست و کذا انگوزه هر روز نیم درم با آب سرد خوردن و کذا ناریل دریائی حب علی کوچک نسخه تکمله بگیرند دراج که بفارسی علی کوچک و در هندی تیلن گویند و آن کرمی سیاه و سرخ رنگ ست که بر درخت توری و کدو اکثر میباشد و پرهای آنرا دور ساخته بدست مالیده سه حصه کنند هر حصه را در قند سیاه پیچیده حب بسته بفاصله یک گهری بدهند گرمی خواهد شد نیم آثار شیر گاو بنوشانند در بول بصورت بچه های سگ خارج اهند برآمد صحت خواهد شد نوع دیگر بطریقیکه در بیاض استاد علیه الرحمة مرقوم ست بگیرند کرم مذکور کهنه یکساله که در نی بانس داشته باشند چهار عدد و دست و پا دور کرده و با پنج دانه فلفل سیاه باریک سائیده در یک توله قند سیاه کهنه مخلوط نموده حب بسازند ساز نه و بعد بست و دوم روز از گزیدن سگ شروع کنند و یکحب بخورند و آن روز غذا برنج ساٹهی نیم آثار در آب بسیار مثل اوگره پخته همان آب آن روز بنوشند بدین طریق تا هشتم روز بخورند و غذا بدستور همین طور هشت حب بفاصله هر هشت روز بخورند و دوائیکه نافع گزیدگی سگ دیوانه است بگیرند بچه سگ ذریکه پیدا شود و شکم او شگافته پنیر مایه او بگیرند و بآب وجوب بسرشند و بگذارند تا خشک گردد پس سه روز دو دو انگشت سر روز متصل بخورانند

دوای هندی که در گزیدگی سگ دیوانه مجرب النفع و معمول الاطبای هند ست برگ مهوره تلخ که از نباتات مشهور ست و اکثر ازان مسواک میسازند بقدر یک توله با پانزده دانه فلفل گرد در آب سائیده صاف نموده بنوشانند اگرچه دیوانه هم شده باشد بهوش می آید ایضاً مجرب پوست درخت انکول یکتوله باریک سوده در آب حل کرده بنوشانند اسهال و قی بکثرت خواهد آمد و جمله ماده فاسد بیرون آید و از ضرر سمیت سگ دیوانه [دیوانه] ایمن شود و یا پوست مذکور در آب جوشانیده صاف نموده بنوشانند بعد کثرت اسهال و قی کهچری مونگ با روغن زرد بسیار بخورند و سه چهار روز باستعمال آرند که هیچ باکی [یکبار]

ازشکم بیرون می آید و اثر دیوانگی دفع میشود و صدها مردم ازین شفا یافته اند ایضاً نافع برای اخراج مادهٔ فساد سگ دیوانه ثمرهای کوچک کنجل که در اول تکون از درخت جسته شده
می افتد بقدر نیم آثار گرفته در سه آثار آب بجوشانند چون یک آثار آب باقی ماند صاف کرده باضافهٔ اندک نمک بنوشانند و قی نمایند تا سه روز همچنین بطور یعمل آرند اثری از آثارش
باقی نماند ایضاً که در دفع سمیت گزیدگی سگ دیوانه عجیب الخاصیت ست اگرچه نوبت بجنون و تنفر از مردم و ترسیدن از آب رسیده باشد و اکثر اشخاص صحت یافته اند قدری
از دندان نهنگ با آب سوده بنوشانند و چند بار در ایام طاق از حساب یوم گزیدن نوشانیده باشند مثلاً روز سوم و هفتم و بست دیگر و بست و هفتم و در ماه ها ماه سوم و هفتم
و سیزدهم و در سالها سال یکم و سوم و هفتم چون درین مدت مذکور اکثر ظهور سمیت سگ دیوانه در تجربهٔ اهل تجارب ثابت شده از استعمال دوا غافل نشوند ایضاً گل ناجو
که به خونشد او میباشد یک باشه هر روز در قند سیاه پیچیده حب بسته خورند ضماد برای سگ گزیده پیاز بروغن پخته بر محل گزیدگی ضماد نمایند اقوال حذاق مسیحی گوید که علاج
گزیدن سگ دیوانه اینست که نظر کنند اگر مریض از آب کراهت کند و طبع او از آن نفرت نماید در علاجش حیله نیست و اما در ابتدا باید که بر موضع محجمه نهند و شرط عمیق زنند و بقوت
مص کنند حتی که از آن خون بسیار سائل شود و بر موضع چیزی که آن را وسیع گرداند و التیام او را منع کند مثل جندبیدستر و جیر و خردل و پیاز و سداب و انجدان و روغن گاو پخته بنهند تا مدتی
و این نیست که جاوشیر و سکبینج و زفت یک رطل سرکه یک نیم رطل مخلوط کرده بر موضع نهند و افسنتین و انجدان و اسقولوقندریون و کمازریوس و جعده و کندر گرفته و جنطیانا بوزن جمله
آمیخته بشراب بخورانند و بگیرند سرطان نهری مغسول در کوزه اندر تنور بسوزند چندانکه سائیده شود و در سوختن او افراط نباید کرد و بگیرند از آن بعد سحق ده جزو و جنطیانا
پنج جزو و کندر یک جزو و باهم آمیخته هر روز دو درم صبح و همین قدر شام با آب سرد بخورند و تدبیر مالیخولیا از تبرید و ترطیب و خواب و راحت و سکون و استحمام نمایند و شیر بنوشانند
و بقول او اغذیه مرطبه و فواکه رطبه خورانند و هرگاه از نوشیدن آب بترسد آب را در اشیائی که نشناسد بچکانند و یا آنکه در حلق او بجبر بریزند و در آن وقت بشیر و یا بشیر و روغن
حقنه کنند شیخ میفرماید اولاً واجب ست که جراحت را نگذارند که ملتحم شود بلکه فراخ کنند و بگشایند اگر فراخ نباشد و این فعل بمص و وضع محاجم کنند و آنچه در باب لسع حیوانات
گفته شد و اقل مدت که جراحت را در آن بهر استظهار مندمل شدن ندهند چهل روز است و اگر در ابتدا جذب کنند پس ملتحم شدن دهند این فعل خیلی سودمند کرده باشند
و اگر خطا واقع شود و جراحت ملتحم گردد لازم ست که دیگر بار بگشایند و در آن مبالغه کنند و واجب ست که بر آن مفتحات نهند اگر آنها در ابتدا در یابند مثل جاوشیر و جوز و سیر
و مرهم زفت بجاوشیر و سرکه و آن در قول مسیحی گذشت و گاهی سیر و پیاز و ایضاً جیر و نوشادر و حلتیت مرکب و مفرد و ایضاً چغندر کفایت کند و گاهی با این روغن گاو و شراب یک
میکنند و گاه احتیاج افتد باستعمال ادویه اکاله مثل فلافیون و عقب آن روغن گاو بعمل آرند و از ادویه فراخ کننده جراحت اینست که بگیرند نمک سه جزو و نوشادر دو جزو
قلقدیس هشت جزو و عنصل بریان ... زده جزو و سداب چهار جزو و سداب ده جزو و سعتر چهار جزو و زنگار سه جزو و تخم فراسیون دو جزو کوفته بعسل سرشته بر آن پاشند و در
ابتدا از تعریق او بدانچه ممکن بود از مشی و استحمام لابدست و واجب نیست که در ایام اول مبادرت باستفراغات نمایند بلکه بجذب کردن ماده بسوی خارج مشغول شوند
بهر آنکه استفراغات گاهی اعانت بر نفوذ سم بسوی عمق کنند و معاوق جذب او بسوی خارج گردند پس هرگاه حتی الامکان جذب کنند بعد دو سه روز باستفراغ سمیتی که
نفوذ کرده باشد مشغول شوند و اگر در جذب کردن غفلت واقع شود در آن هنگام استفراغ واجب بود و اولی آنست که تنقیه قوی تر باشد و اگر امتلاء بحس بینند
فصد کنند و الا فلا و چون فصد کنند نگذارند که مریض خون خود به بیند خصوصاً در آخر امر و اما اسهال بچیزی کنند که اخراج سودا نماید حتی که بخربق و حب بق و مانند آن
که از آن چاره نیست و ایارج روفس ایشان را عجیب ست و از آنچه اسهال آنها بدان واجب بود قثاء الحمار ست صفت مسهل جید برای ایشان هلیله کابلی ده مثقال
افتیمون یک نیم مثقال نمک هندی نیم مثقال بسفایج حجر ارمنی هر واحد یک مثقال غاریقون یک نیم مثقال خربق سیاه دو مثقال از جمله چهار شربتی دو مثقال و چون اسهال او
بمسهلات قویه نمایند ایضاً لابدست رعایت او در هر روز یا دو روز بحقنهٔ خفیفه که معده را ایذا ندهد مثل زیت و آب چغندر و اسهال بمثل ماء الجبن مع افتیمون لازم
که غذای وی بعد اسهال بدراج و چوزهٔ مرغ فربه باشد و بعد از آن مدرات بلطف استعمال نمایند و شراب شیرین خصوصاً کهنه مع حلاوت و طلا نیز و شیر و شراب ایشان انفع
برای ایشان ست و واجب بود تعدیل غذای او و ترطیب ست که این ملاک امر اوست و این مثل شوربا های طیور فاخته و مثل نان سفید ست و از آبها آنچه در آن
آهن مرات کثیر فرو کرده باشند نفع عظیم دارد و پیاز و سیر از اغذیهٔ مناسب علاج سموم ست و تقطیع او و دفع آفت او از بدن کند پس واجب ست که استعمال آن فراموش
نکنند با وجود آنکه ادویه هست و مبادرت کنند بخورانیدن تریاق فاروق و دواء السرطان خاص به انست و گویند که تریاق اربعه ایشان را شدید النفع ست و همچنین

یک من قسط

[illegible]

در علاج ... گزیدن سگ ... شده انگور سرطان نهری بخورانند ... ساییده شود ...

... چهار ملعقه ازان باشراب بخورند و ایضا برای این نسخه ... انگشت سرطان نهری در وقتی که آفتاب در اسد باشد شکار کرده ...

... سوخته که زنده ... انداخته باشند و جنطیانا پنج جزو ... ساییده ... در ایام اول یک ملعقه با آب بعد گذشتن چند روز دو ملعقه

و بعد ازان چهار ملعقه ... بالغ النفع ست و دواء الذراریح ست و عنقریب ذکر کنیم و دواء السرطان ... بخورانند مگر آنکه هرگاه بادی ... ظهور ...

... آن ... سرطان سوخته میکنند ... بعد دو سه ... بیمار برسد ... دواء ... مذکور بخورند ... ازان باشد که ... مریض ...

... و ... عنقریب ذکر کنیم و اگر بعد هفت روز برسد در اضعاف آنها تکثیر نمایند و اگر ... ایام مریض را ... جراحت ...

... بعد ایام ... گذشته باشند ... در فراخ کردن جراحت ... بالغ نیست و افراط کردن ... ایام مریض ست بلا فائده ...

... گشاده ... بسیار برای ... گذشته باشد ... منتشر شده پس ... کشاده ... جراحت ...

... استعمال استفراغات ... بسوی ... و مضاعف ... تا چهار روز منتشر گردد و اگر قوی باشد ... اکثر ... حاجت ...

... منتشر شود ... مثل داغ نیست ... که اگر مدت دراز ... باشد ... بسوی داغ عظیم ...

که نجات ... داغ و افساد ... جوهر سم ... پس اگر ازین ... مانع باشد ادویه ... قایم مقام داغ ست ... استعمال کنند مثل مرهم ...

... تمام ... اند که ... نفع میکنند ... واجب ست که ... محفوظ دارند ...

... حاجت ... کنند و آنرا ... بسوی ... آب ... چون ببینند ... باضت معتدل آنرا گرم کنند و باعتدال حمام نمایند ...

بسیار ... معتدل ... چنان شود ... گاهی ...

خیال کنند ... سگ ست ... آب ... علاج ... آب کنند و اگر حاجت ... واگر ...

... تجربه کرده شده ... نفع ... گاهی ... نفع کند ... گوش ... کل ... جنطیانا ...

چهار درم ... سنبل ... بقدر ... واحد ... چهار درم ... گوش ...

... سم ... سنبل ... بقدر ... ایضا گل مختوم ... مثقال ...

... جنطیانا ... چهار درم ... آب ... گفته اند ... سگ دیوانه ...

ازان سگ ... این ... نیست و ... گل مختوم ... ست ...

عجیب ست ... نفع در گزیدن سگ دیوانه ست و ... جنطیانا ... ایضا ...

... حکایت کرده اند ... سرطان ... گفته اند که خوردن ... سگ ... در آب صحت می بخشد و بعضی زعم کرده اند که ...

تنها علاج ... گفته اند که ... سگ دیوانه ... گزیده باشد ... بعد ... را ... کفتار ...

که ... دیوانه ... شفا ... انتفاع باید ... ادویه ... تریاق کبیر ... سابق ذکر کردیم ...

سرطان ... جنطیانا ... مختوم ... ازان ... بسیار ...

استعمال کنند نسخه دواء الذراریح که سگ گزیده را نافع ست ...

... و ... عدس ... هر ... ازان ...

... حمام ... کنند ...

... استعمال ...

ویسه مرتبه این عمل نمود و در نهایت بهشتاد انگشت رسیده یا بوزن و بعد عرق شش سیاه رسیده قرص سازند شربتی از آن دو دانگ بشراب یا آب نیمگرم و هرگاه این بخورند حتی الامکان عرق آورند و [illegible]

پس آنگاه کرنب یا شیرج یا سکنجبین یا روغن بنفشه بنوشانند و آبزن استعمال کنند و دران بول نمایند پس هرگاه خون بول کنند از فزع از آب ایمن گردد و گاهی بعد خوردن دوا [illegible]

[illegible] مثل سگان کوچک بول کنند ضمادات و مانند آن برای جذب و توسیع حلقیت ضماد نیک ست و قوی بدان شهادت داده و سیر ضماد او شراب نافع و اگر سیر با انگبین [illegible]

بر روغن [illegible] سرکه کنند بسرشند و بر موضع جراحت نهند نفع کند و گوشت ماهی شور جید بالغ النفع ست و از انچه جذب سم ازان بقوت نماید آنست که بر گزیدگی بول انسان بالغ نهند [illegible]

[illegible] و خاکستر چوب انگور ضماد و بسرکه پودینه نیمکوفته جاوشیر بسیار عجیب ست و برگ قثاء بستانی برای آن شدید النفع ست و بیخ بادیان گویند که منفعت عجیب نماید اگر طلا بر موضع [illegible] کنند

[illegible] و ایضا انگبین سوده ضماد کنند و ایضا از زنگار و نمک واحد چهار جزو پیه گوساله دوازده جزو ازین مرهم سازند و ایضا بلادر پنج درم بورق دو درم کف دریا یک درم [illegible] چهار درم

پیه مرغابی ده درم و دو ثلث درم روغن [illegible] حاجت **حیله کردن در آشامیدن آب** مثل [illegible] کرده که چون از آب بترسد آنرا در ظرف [illegible]

و غیر او گفته که یا در ظرف [illegible] از پوست کفتار پوشیده باشند خصوصا اگر ظرف او از چوب یا از جلد سگ دیوانه باشد و بعضی گفته اند که در یک ظرف یا بالای او خرقه از خرقهای [illegible]

و غیر آنها گفته اند که چیزی از این [illegible] و بعضی اطبا حیله میکنند که انبوبه دراز در حلق او تا بعید داخل می نمایند و دران آب پوشیده میریزند و یک طرف او در حلق کرده

آب میریزند یا انبوبه خاصة از طلا سازند و از حیلها در نوشانیدن آب آنست که اشیای مجوفه از بیضه عسل یا از موم گرفته دران آب اندازند و بخورد و بیرون [illegible] از حلق [illegible]

صاحب کامل می‌نویسد که اول موضع گزیده را شق کنند و بران محاجم نهاده خوب بمکند تا که خون بسیار بیرون آید بعده بر جراحت لزوم مراهم محرقه و اکال مثل مرهم زنگار

و قلقطار و مرهم بلادری نمایند **صفت** مرهم بلادری نفت ثلث رطل [illegible] جاوشیر [illegible] فرفیون نیم اوقیه [illegible] سرکه حل کرده [illegible] نهند که منع

اندمال جراحت و جذب سم کند و این ضماد تیز بسیار نافع است نمک اندرانی ده درم قلقطار هشت درم سداب تر سه درم زنگار دو درم فرفیون یک درم باریک سائیده جراحت

باشند تا آنکه بسوزد بعده با آن روغن زرد آمیخته بر موضع لزوم نمایند تا گوشت سوخته بیفتد و اگر سیر باریک سوده بر روغن گاو و سرکه آمیخته بر موضع جراحت نهند

نفع کند و این ابلغ جذب سم و توسیع جرح کند و اجزای آن مع اوزان همانست که در قول [illegible] گذشت جاوشیر را با سرکه باریک بسایند و نفت اگر [illegible] آمیزند [illegible]

تا خوب غلیظ گردد و استعمال نمایند و این دوا ابدان سخت [illegible] و اگر بدن سگ گزیده نرم باشد باید که تضمید بموضع [illegible] و پیاز در روغن [illegible]

[illegible] نمایند و ایضا سیر و پیاز و نمک باریک سوده و خاکستر چوب انگور آمیخته [illegible] کرده بر موضع لزوم نمایند که این همه ادویه [illegible] قرحه [illegible]

و خشک نمایند و از ان جذب سم کند و همواره این ادویه [illegible] از اول گزیدگی ایام متواتر قبل عروض خوف از آب [illegible] استعمال کنند چه هرگاه آنرا خوف از آب عارض شود [illegible]

یابد و گاهی توقع خوف از آب بعد هفت روز یا بعد چهل روز [illegible] و بیشتر باید که اول جرح [illegible] روز نکنند و باوجود استعمال مراهم [illegible]

صفت آن بگیرند خطاطیف زنده و در ظرفی نهاده زیرا آتش افروزند تا خاکستر گردد و پس ازین خاکستر ده درم [illegible] حنطیانا چهار درم باریک سوده [illegible]

بخورانند و اگر چند روز گذشته باشد دو درم بشراب ممزوج یا آب سرد و سرکه عسل بدهند جالینوس گفته که این دوا آزموده و نافع یافتیم و ندیدیم کسی که این دوا خورده آنرا خوف از آب

عارض شده و گاه صاحبان این علت بتناول تریاق فاروق [illegible] مثقال از اول مرض نفع بین می یابند و بهتر آنست که صاحب این [illegible] مطبوخ افتیمون [illegible]

اسهال [illegible] حب [illegible] افتیمون مرکب [illegible] بخورانند و چون این همه تدبیر عمل آرند و مریض از آب نترسد پس مغرور نشوند و جراحت را مندمل شدن ندهند تا آنکه این تدبیر

کنند که بگیرند جوز باریک سوده بر جراحت یک شبانه روز بندند بعده بر دارند پیش خروس یا ماکیان اندازند پس اگر آنرا بخورد و [illegible] بدانند که مریض [illegible] شده و از خوف از آب ایمن گردیده

و درین هنگام [illegible] جرح پردازند و اگر ماکیان یا خروس [illegible] بداند که معاودت [illegible] کنند [illegible] تریاق و غیره [illegible] اسهال سودا [illegible] و از اغذیه مولد سودا احتراز کنند و غذا [illegible] لحوم

حملان و جدی و ماکیان باشد و از فواکه انجیر و جوز و انگور و مویز مغز بادام دهند و از شیرینی فالوده و خبیص معمول بشکر و روغن بادام و از بقول بادرنجبویه و نعناع و پودینه

دهند و بسیار تدبیر موافق ارباب مره سودا پردازند تا آنکه معلوم کنند که بدن او از سم پاک گردیده و از خوف آب ایمن شده و هرگاه خوف از آب عارض گردد ازین علت خلاص نیابد

پس میباید که تدبیر آن شخص [illegible] عارض شود تدبیر اصحاب وسواس سوداوی کنند و آب [illegible] یا انبوبه ریزند و بعضی قدما گفته اند که اگر آب در ظرف چوب که بران جلد کفتار

نهاده باشند بنوشانند و باید که ماء الشعیر و لعابات و اقراص مسکن عطش خورانند **صفت** قرص مسکن عطش [illegible] تخم کدو و مغز تخم بادرنگ مغز تخم خیار [illegible] تخم خرفه

هر واحد یکجزو صمغ عربی نشاسته کتیرا طباشیر هر واحد نیم جزو همه را باریک سوده بلعاب اسپغول سرشته قرص سازند و در سایه خشک کرده یک مثقال با آب سرد در حلق او بنوبه
طول ریزند و همچنین آب باین ابنوبه بنوشانند و بعض حکما ذکر کرده اند که جگر سگ دیوانه بریان کرده خورانیدن منفعت بین نماید بطریق گوید واجب است که موضع
گزیده را بگشایند بر هر عضوی که باشد مگر آنکه بر وتر باشد که دران لازم است شق بسوی او از موضع لحم و از وتر تعرض نکنند بعد ازان بر جای گزیدگی این ضماد نهند
بگیرند مغز بادام تلخ یکجزو زفت یکجزو جاوشیر دو جزو فرفیون تازه عشر جزو و باهم ساییده ضماد کنند بعده تنقیه مریض باین مطبوخ نمایند بگیرند هلیله سیاه بست درم اسطوخودوس
بست درم افتیمون ده درم بسفایج کوفته پنج درم حشیش غافث قنطوریون [illegible] واسطوخودوس [illegible] واحد پنج درم گاوزبان ده درم [illegible] هر واحد سه درم
غاریقون دو درم تربد دو درم این هر دو کوفته در صره بسته خرنوب شامی هر واحد سه درم کرسنه کف کبیر جوز بوا سه درم کوفته همه را بطریق مطبوخ بجوشانند بعده یک شربت قوی
ازان گرفته دران نیم درم ایارج فیقرا آمیخته بعسل حل کرده بنوشانند نیم گرم و باین شربت تا سه دفعه در مدت هفت روز اگر قوت متحمل باشد تنقیه نمایند بعد ازان هر روز بگیرند
بر ناشتا دوای جالینوس [illegible] دهند و آن سرطانات نهری است که در تابستان شکار کنند و در ظرف مسی مثل عقارب بسوزند [illegible] کرده [illegible] بسوزند بعده
سوختن برآورده باریک بسایند و ده درم ازان بگیرند و جنطیانای رومی خالص پنج درم پوست بیخ کبر [illegible] درم [illegible] یک مثقال
بر آب یا بر شراب یا بر ماء الشعیر پاشیده بنوشند یا سفوف [illegible] بنوشند و بعضی متاخرین [illegible] افزوده اند و این قبل استحکام
علت تناول کنند که صحت تمام یابند و تریاق الافاعی وقت خواب بمقدار ربع درم بدهند و در روز [illegible] دوای جالینوس یا تریاق بشب بخورد البته تا آنکه اعراض دیده اند
عارض نشود و این آنگاه است که گزیده در اول امر رسید و طعام نان در آب ثرید کرده بدهند پس اگر [illegible] علت برسد از شرب آب کراهت کند همین ترتیب بخورانند و سرطانات
نهری بریان و مطبوخ خورانند و بدان آب [illegible] و اگر امر او در امتناع زیاده گردد [illegible] مطبوخ افتیمون حقنه کنند بعد ازان [illegible]
مطبوخ افتیمون باشد بیشتر آرند تا آنرا ببیند بعده [illegible] و اگر حقنه لین بعمل آرند اگر دوا
هم بنوشد بد نیست و اگر از جمله امتناع باشد اکراه او بر دوا [illegible] ذکر کرده اند [illegible] ایستاده نمایند تا اثر کند و بعده
حمام داخل کنند و بران آب نیم گرم بسیار بریزند بعد ازان از حمام بیرون آورده سرطانات بریان بخورانند که ازین خوف از آب زایل میشود و [illegible] رساله در گزیدن سگ دیوانه
نوشته و دران گفته که جگر سگ چون بریان کرده بخورانند خوف از آب برود و چون از آب ممتنع گردد حیله کنند تا آب بنوشد و حیله ها بسیار ذکر کرده اند از انجمله اینست که از
فواکه مثل انجیر و انگور و مویز وغیره آنچه در جوف او باشد بیرون کنند و آب نمایند بعد ازان از انواع این فواکه پیش مریض آورده او را بخورانند بعده آنچه دران آب پر کرده اند
بخورانند و از آنچه بدهند اگر مانعی ازان نباشد پنیر مایه خرگوش است و پنیر [illegible] ابن الیاس گوید که چون از یک هفته تجاوز کند باید که
تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون یا بمطبوخ هلیله کنند و یا باین حب اسهال آورند سنای مکی پنج درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون یک نیم مثقال نمک هندی نیم درم بسفایج [illegible]
هر واحد یک مثقال غاریقون نیم درم باریک سوده بآب بادرنجبویه سرشته حب سازند شربتی ازان دو مثقال و با اسهال [illegible] افتیمون کنند باقی [illegible]
قول شیخ گذشت انطاکی گوید [illegible] منقی خلط سوداوی باشد [illegible]
[illegible] کنند [illegible]
باشد [illegible] گیلانی [illegible]
در بینی [illegible] از سگ گزیده خوف از آب زایل شود و از جالینوس منقول است که قریب چهل کس را سگ دیوانه گزید و بعضی ازان که جگر آن سگ بریان کرده خوردند سالم ماندند
و بعضی ازان انکار نمودند دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و هلاک شدند لیکن کسانی که جگر او خورده بودند بران تنها اقتصار نکردند بلکه ادویه دیگر نیز خوردند
و علاج بانواع علاجات نمودند و بجز گزیدن سگ دیوانه بیمار را پیاده یا سوار دوانیدن تا عرق کند نیز مفید بود و گویند که تا استخوان آن سگ با آب تر نشود زهر او اثر
نکند و لهذا تاکید کرده اند که چون سگ دیوانه بگزد آنرا بکشند و در آوند گلی محکم کرده زمین عمیق بکاوند و آن آوند را دران نهاده بخاک بپوشند تا آب بدان نرسد و بعضی گویند
که بعد یکروز [illegible] باشد [illegible] زخم را تازه دارند و هر روز تریاقات که در گزیدن مار ذکر یافته استعمال کنند

ریوند

و مسهل سوداء بعد هر سه روز دهند و بعد هر هفته فصد با فق و یا باسلیق کنند و اگر بها نوقت جای زخم را بفتیله یا فته داغ دهند بغایت نافع است و داغ سر و پیشانی قریب آن نیز
نافع بود و چون حیوانی را بگزد و میان هر دو ابروی آن داغ نیکو نهند از دیوانه شدن ایمن شود و مجرب است و پنیر مایه سگ سخت سودمند است و باید که هیچ حال آب و دیگر مایعات
و آینه و دیگر چیزهای روشن که در آن روی نماید پیش نظر سگ گزیده نباید آورد و گویند که هرگاه سگ گزیده از آب و آینه بترسد و سگ بچه در بول بیرون آید و آواز با سگ
هر وقت کنند و برای گزیدن پیس مردم بدرد و نیز دور از وقت چادر کبود و رنگ آب سبز و تیره کرده از سر تا پا پوشانند فی الحال یا بعد دو ساعت بمیرد و نیز پوشیدن [illegible]

گزیدن گرگ دیوانه و شغال و پلنگ و راسو و روباه و کفتار و استر و خر

و غیر آن که دیوانه گردد و شیخ میفرماید که گرگ در دیوانگی از سگ دیوانه بدتر است و همچنین کفتار و شغال و گویند که شغال چون مجنون شود این خاصیت و بسیار عجیب است که گزیده
او را نعوظ شود و بعد سه روز عقب شهوت که او را بهم رسد مثل بچگان سگ و شغال که در آن حرکت باشد در بول برآید و کاه شخص گزیده خشک شود و عسر البول آن را بهم
و بعضی گفته اند که استر دیوانه شود و صاحب خود را گزیده و اگر بجنونی که جانور دیوانه را عارض شود مجنون گردیده طبری گوید دیدم شتری که دیوانه و مجنون شده هر کس را که ملاقی
میشد و نیز بدین جهت را میگزید پا بحمله اسباب و علامات دیوانگی این جانوران نیز همانست که در گزیدن سگ دیوانه مذکور شد و این حیوانات هر که را بگزند او نیز بدان مبتلا گردد و اگر تدارک او
کرده نشود و پس علاج گزیدن این جانوران مثل علاج گزیدن سگ دیوانه کنند و بعضی تجربه اهل حیوان گفته اند که هر که را شغال بگزد و دوغ بنوشانند و این معالجه [illegible]

طرد هوام و قتل آنها

گویند که از تبخیر چوب انگور و چوب انار و بیخ فهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ و سم حیوانات و خربزه و موی و سکبینج و برگ غار و حب الغار و قطران جمیع هوام میگریزند و کذا از دود دفتر [illegible]
سیسنبر و حبق و شیح و فنجنکشت و حرف و اگر دخنه از افیون و شونیز و قنه و شاخ گوزن و گوگرد و سم بز سازند مار و هوام بگریزد و ایضا سیعه و شاخ گوزن و شونیز و قنفذ یک یک جزو موی [illegible]
هر شاعیم جزو قرص ساخته بدان تبخیر بستر کنند حیات از دود شاخ گوزن [illegible] ماران میگریزند و همچنین از دود پشم [illegible] و موی انسان و عاقرقرحا و حرمل رفت و باشد [illegible]
و نوشادر [illegible] سوراخ [illegible] باعث هلاک [illegible] است و آب [illegible] و زه [illegible] اگر نوشادر [illegible] باشد [illegible] قطران [illegible] طلا کنند و آن [illegible] اگر [illegible]
و [illegible] و اکثر حشرات بگریزد و بعضی حلتیت [illegible] نوشته اند و گویند که [illegible] پوست پلنگ [illegible] عقارب [illegible] کبریت و سم خر [illegible]
[illegible] حلتیت در خانه [illegible] خاصیت [illegible] برگ آن [illegible] عقرب [illegible] تریاق [illegible] کنند [illegible] سوراخ عقرب [illegible] بیرون نمی آید [illegible]
عقرب [illegible] بگزد [illegible] عقرب [illegible] قتل آن کند و اگر [illegible] زرنیخ [illegible] گوسفند [illegible] عقرب [illegible] آن کنند [illegible]
چون [illegible] حنظل یا طبیخ [illegible] یا طبیخ علیق [illegible] در خانه بپاشند [illegible] بگریزند و گویند که چون [illegible] بر [illegible] اندازد [illegible] جمع شوند پس قتل کنند و همچنین
[illegible] طلا کرده باشند جمع میشوند [illegible] گوگرد و برگ [illegible] الغیث [illegible] بستر اندازند [illegible] زرنیخ [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] در حمام [illegible] اگر خاک [illegible] در خانه بپاشند [illegible]
[illegible] هلاک گردد [illegible] و چوب صنوبر و کذا اقلقد [illegible] و همچنین [illegible] برگ مورد [illegible] شاخ گوزن [illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] و همچنین طبیخ [illegible] یا طبیخ شونیز یا طبیخ [illegible] یا طبیخ افسنتین یا طبیخ سداب [illegible] خانه بپاشند راسو [illegible] سداب [illegible] موش [illegible]
[illegible] قطع کنند [illegible] ساخته در خانه بگذارند [illegible] خربق [illegible] ایضا خربق [illegible] بزر البنج ایضا بصل الفار [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] خانه اندازند [illegible] خوردن [illegible] بصل الفار [illegible] مورچه اگر [illegible] سوراخ او قطران نهند [illegible]
[illegible] انگور [illegible] گوگرد [illegible] قطران [illegible] [illegible] طبیخ [illegible] هلاک کند [illegible]
[illegible] کبریت [illegible] اگر [illegible] خنافس [illegible] بگریزند [illegible] ضفدع [illegible]
[illegible] در خانه [illegible] قتل کند و کذا خاکستر آن در خانه [illegible] سوس [illegible] افسنتین [illegible]
[illegible] پوست ترنج و یا کافور [illegible] بسته در صندوق و پارچه نهند سوس در آن نیفتد سام ابرص در خانه [illegible]

خاتمهٔ کتاب مشتمل بر دو قاعده قاعدهٔ اول در بیان اوزان ادویه که درین کتاب مسطور است بترتیب حروف تهجی و این جدول متکفل اوست

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
اوقیه	هفت و نیم مثقال است و از ده درم تا سیزده درم	ٹانک	چهار و نیم ماشه	ذره	مقدار جامد من اکثر اوزان تا صد من کوچک
استار	چهار مثقال و نیم و بقول شیخ شش درم و نیم	ترمسه	دو قیراط و شعیر هشت شعیرات	رطل	[illegible]
اسکرجه	شش استار است	جوزه	[illegible]		
اطرانوس	یکنیم اوقیه است				
ابریق	دو من است و گویند که نیم رطل	جو	چهار سپنج است	سیر شاهی	عبارت است از دام پخته است
ایات عسل	دو رطل و نیم و گویند که دو من است	جوسقا	سه رطل است	سیر اکبری	سی دام پخته
ایات دهن	یکنیم من است	حبه	دو شعیره است	سیر شاهجهانی	چهل دام پخته
ابولو	سه قیراط	حمصه	سه درم و گویند که ثامنه درم است	سیر عالمگیری	چهل و چهار دام پخته
ابونس	سدس مثقال	خزمه	[illegible]	سیر فرخ شاهی	چهل و هشت دام پخته
اول	یک اوقیه و بعضی از آن هفت مثقال است			سرخ	بهشت دی ارتی گویند هشت سپنج است
اکسوفان	هیزده درخمی			سکرجه	[illegible]
اطالیطون	یکصد و بیست و پنج رطل است از رطلی که دوازده اوقیه باشد	خردله	سدس شعیره است		
اخلاط	از زیت نه رطل از شراب ده رطل از عسل بست و سه رطل و نیم است	خرنوبه شامیه	یک قیراط است	سامونا	سه قیراط و نزد بعضی ده من و نیم است
برنج	چهار خردل است	دانق	معرب دانگ چهار طسوج است	سوفوفس	دو و نیم قسط
بندقه	یکدرم است و گویند یک مثقال	درهم	در فارسی درم است سه و نیم ماشه	شعیره	چهار سپنج است و گویند دوازده خردل و نزد بعضی شش خردل
پل	لفظ هندی است چهل ماشه	درخمی	یک مثقال است و بقول شیخ شش ابولو	صاع	نزد اهل مدینه طیبه چهار مد و نزد اهل کوفه هشت رطل
بهلولی	گویند که مراد از دام بهلول شاهی است که او نه ماشه میباشد	دام	چهار و ده ماشه	صدفه صغیره	سه درم و نیم و بقول شیخ هشت سامونا
باقلات یونانیه	شش قیراط است و باقلات مصریه دوازده قیراط و باقلات اسکندریه نه قیراط	دام پخته	بست و یکماشه	صدفه کبیره	شش درم و نزد شیخ چهارده سامونا
توله	دوازده ماشه	دورق	هشت رطل است و نزد بعضی چهار رطل	طسوج	دو حبه یا انداست یا نیم قیراط

اوزان	معانی	اوزان	معانی	اوزان	معانی
فرق	شانزده رطل ست	قوطیل	هفتاد و دو مثقال	من هندی	چهل سیر
فل	معرب پل هندی ست پنج مثقال و بقولی دوازده مثقال	قولون	از زیت نه اوقیه و از شراب ده اوقیه و از عسل سیزده و نیم اوقیه	من شاهی	یکهزار و دو صد مثقال ست
فلس	شش فتیل و فتیل نقیرات	قوانوس	سه اوقیه و بقول شیخ یکنیم اوقیه	من رومی	بست اوقیه
فومانوس	سه اوقیه	قیراط	دو طسوج ست	من انطاکی و مصری	شانزده اوقیه
فلنجار	یک مثقال ست و گویند که یکنیم مثقال	کر	یکصد و بست قفیز	من ملکی	دو صد و شصت درم
قانوس	شش مثقال	کیل	شصت و شش من وزن و بعضی شش و نیم من ست	من اسکندرانی	سی اوقیه
قسط	[illegible]	کیله	سه صد درم کسری	مکوک	هفت و نیم من و در کتاب تنویر سه کیلجه و گویند یکنیم صاع
		کیلجه	پنج سدس من ست و در قرابادین چهار طسوج	مسطرون صغیر	شش درخمی و کبیر سه اوقیه
		کسونانی	هشت قیراط	ملعقه	ملعقهٔ عسل و معجون چهار مثقال و ملعقهٔ دوای خشک یک مثقال و گویند دو مثقال
		کوره	شش قسط	لاد	[illegible]
قوطولی	هفت مثقال	کوب	سه رطل و گویند سه قسط		
قطیر	دوازده ذره است	کرسنه	ربع درم تا ربع مثقال و در بعض کتابهاست شش درم و نیم	نوات	مثقال یا پنج درم و گویند دو دانگ و گویند نیم درم
قفیز	بست و پنج من بزرگ ست و آن هشت مکوک باشد	کزمه	جمع او کزمات ست ربع درم تا ربع مثقال	نیاطل کبیر	هفت درم و گویند اوقیه و گویند ده استار
قنطار	یکصد و بست رطل	ماشه	هشت سرخ	نسطون	نسطون کبیر از آن سه اوقیه و صغیر شش درخمی
قله	[illegible]	مثقال	چهار و نیم ماشه	نقیر	هشت قطیرات
		من طبی	دو رطل ست و بقول شیخ چهل استار	هوطل	سه اوقیه است
		من تبریزی	ششصد مثقال	چهاریک	عبارت از ربع من ست

قاعدهٔ دوم در بیان فهرست ادویهٔ مرکبه ذی اسما تا وقت تحریر نسخه ازان طبیب را سهولت باشد و حاجت قرابادین نیفتد و این هم بترتیب وقت تهجی سطور ست و این جدول کافی

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
ایارج فیقرا	استرخا و فالج	ایارج جالینوس	استرخا و فالج	ایارج روفس	استرخا و فالج
ایارج لوغاذیا	ایضاً	ایارج ارکاغانیس	ایضاً	ایارج خفیف	امراض معده از سوء مزاج مادی سوداوی

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
ایارج اندروخوس	جذام	پاشویهٔ بارد	امراض دماغی حار و صداع حار	تیزاب فاروقی	سشیب
ایارج مرکب شحم حنظل	برص	پاشویهٔ حار	امراض دماغی بلغمی	تبادریطوس اکبر	استرخا و فالج
اطریفل اسطوخودوس	نسیان بارد رطب صرع دماغی بلغمی	برود کافوری	رمد دموی و صفراوی	جلاب	فالج و ضعف باه از قلت منی
اطریفل زمانی	مالیخولیای مراقی	برود قریع	ایضاً	جلاب جالینوس	مراق بارد و تشنج
اطریفل طبین	زکام و نزلهٔ حار	برود یوبا	ایضاً	جلنجبین مسهل	ورم سوداوی معده
اطریفل کشنیزی	صداع صفراوی و طرفه خفقان حار	برود مصمر	بیاض چشم	جواهر مهره	خفقان از ضعف قلب
اطریفل کشنیزی مقوی معده	خفقان حار	برود اسود	ایضاً	جوارش شونیز	نسیان بارد رطب
اطریفل قنبیلی	دیدان	برود جالینوسی	ضعف بصر	جوارش جلنار	[illegible]
اطریفل مسهل ملین قابض	بواسیر	برود پارسی	ایضاً		
اطریفل کبیر با خبث الحدید	استرخای مقعد	باسلیقون کبیر	نزول الماء	جوارش اتریج	فالج
اطریفل غددی	خنازیر	برشعثا	زکام و نزله	جوارش شاهی	خفقان حار
اطریفل شاهتره	جذام	تفاحیهٔ عاشجان	امراض دماغی از ضعف دماغ و خفقان	جوارش صندلین	خفقان از ضعف قلب
اطرجاسلیقون	رمد حار دموی و صفراوی	تریاق الذهب	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	جوارش آمله لولوی	خفقان بارد و ضعف معده
اغبر لولوی	ضعف بصر	تریاق ثمانیه	استرخا و فالج	جوارش کندر	[illegible]
انوشدارو ساده	ضعف معده	تریاق النزله	سرفهٔ نزلی حار		
انوشداروی لولوی	ضعف معده و اسهال سوداوی و بلغمی	تریاق المعده	امراض معده از سوء مزاج بلغمی و سوداوی		
انوشداروی قابض	اسهال معدی بارد	تریاق الافاعی	حیضه و وبائی	جوارش کمونی کبیر	درد معده و تخمه
آب مستقیم	خروج مقعد	تریاق الذهب	اسهال معدی بارد	جوارش کمونی اکبر	ایضاً
اکسیرین	بواسیر	تریاق الطین	در ادویه نافع جمیع سموم	جوارش کمونی مسهل	ایضاً
بنادق کندری	اسهال معدی بارد	تریاق اربعه	علاج کلی سموم مشروبه	جوارش پودینه	ایضاً
بنادق البزور	حرقت البول	ترکیب ماء العسل	امراض عصبی بلغمی	جوارش فندادیقون	ایضاً
بادجی	قطع بلغم و ریح	ترکیب مویز	زکام و نزلهٔ حار	جوارش انیسیان	ضعف معده از بلغم و نفخ و [illegible]
بنجهر نافع بواسیر	آبله فرنگ	تنزوی خطائی	قلفتی نی	جوارش سفرجلی	ضعف معده

ادویهٔ مرکبه	در علاج
جوارش عود بارد و حار	ضعف معده
جوارش عود ترش	ضعف معده و ضعف هضم و ضعف اشتها
جوارش عنبر	ضعف معده و ضعف هضم و اسهال معدی بارد
جوارش مصطکی ساده و مرکب	ضعف هضم
جوارش خولنجان	ایضاً
جوارش نارمشک	ضعف هضم و قولنج بلغمی
جوارش مسهل	فساد هضم بسبب معده
جوارش کافوری	ایضاً
جوارش تفاح	ایضاً
جوارش سنبل	ایضاً
جوارش زرشک	ضعف معده و ضعف اشتها از حرارت و اسهال معدی صفراوی [illegible]
جوارش انارین	ضعف اشتها از حرارت
جوارش آمله	ضعف معده و ضعف اشتها و اسهال صفراوی [illegible]
جوارش عود شیرین	فساد هضم بسبب معده و ضعف اشتها از برودت
جوارش عود کبریتی	ضعف اشتها از برودت
جوارش عود ملین	ایضاً
جوارش فواکه	جوع البقر و قی و تهوع و غثیان [illegible] و اسهال معدی صفراوی
جوارش فنجنوش	استرخای معده و تحلیل نفخ آن
جوارش قاقصه	اسهال معدی بارد و زحیر
جوارش خرنوب	اسهال معدی بارد
جوارش خوزی	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج
جوارش ثمر مغیلان	اسهال معدی بارد
جوارش زنجبیل	ایضاً
جوارش ممسک	ایضاً
جوارش سماق	اسهال معدی صفراوی
جوارش تخم مویز	اسهال معوی رطوبی
جوارش بوعلی سینا	ایضاً
جوارش کمونی صغیر	نفخ و قراقر از بلغم
جوارش مقلیاثا	زحیر بلغمی
جوارش تمری	قولنج بلغمی
جوارش شهریاران	ایضاً
جوارش سفرجلی مسهل	ایضاً
جوارش اسقف	ایضاً
جوارش قیصر	ایضاً
جوارش سنگ	ایضاً
جوارش تبواج	بواسیر
جوارش مقل	شقاق مقعد
جوارش ماسک البول	کثرت بول
جوارش جندر	ضعف باه از ضعف اعضای رئیسه
جوارش فلافلی	ربو بلغمی
جوگراج گوگل	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
چٹنی	ضعف اشتها از برودت
حب بنفشه	[illegible]

ادویهٔ مرکبه	در علاج
حب صبر	[illegible]
حب ایارج	صداع بلغمی و ریحی و شرکی معدی و سبات رطوبی و سدر و دوار بلغمی [illegible] و فالج و نزول الماء و فساد هضم [illegible]
حب اصطمخیقون	صداع بلغمی و شقیقه بارد و سبات رطوبی
حب قوقایا	[illegible]
حب اسطوخودوس	صداع شرکی معدی و جوع البقر
حب افتیمون	صداع سوداوی و مالیخولیای بلغمی و سوداوی
حب ہلیله	[illegible]
حب شبیار	علاج کلی اقسام جنون و سدر و دوار بلغمی و فالج و طرش بارد و خفقان بارد
حب اسکندر	صرع دماغی بلغمی
حب قاوانیا	ایضاً
حب غاریقون	صرع دماغی بلغمی و ربو [illegible] و استسقای زقی و حصر
حب جیپال	استرخا و فالج و قولنج بلغمی
حب منتن	ایضاً
حب فرفیون	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
حب شیطرج	ایضاً
حب بیش	استرخا و فالج

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
حب سیماب	استرخا و فالج	حب جدوار	[illegible]	حب [illegible]	[illegible] دبائی
حب کچلہ	ایضاً			حب پنج [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً			حب کبریت	ضعف اشتہا از برودت و جرب
حب سیاہ	ایضاً	حب [illegible]	مرض نزلی بارد	حب [illegible]ناک	ضعف اشتہا از برودت
حب [illegible]	ایضاً	حب [illegible]	ایضاً	حب افاویہ	فساد شہوت و ضعف [illegible] تخمہ
حب تخم [illegible]	ایضاً	حب [illegible]	ایضاً	حب [illegible]	[illegible]
حب [illegible]	تمدد و کزاز	حب حابس الدم	علاج کلی نفث الدم و بواسیر		
حب [illegible]	رمد دموی و صفراوی	حب [illegible]	سل		
حب بارد	ایضاً	حب سہل صفرا	امراض معدہ از مادہ صفراوی	حب [illegible]	استسقای لحمی و قولنج بلغمی
حب کنعانی	نزول الماء	حب سہل بلغم	امراض معدہ از سوء مزاج سوداوی [illegible]	حب [illegible]	استسقای زقی
حب [illegible]	ایضاً	حب سکبینج	درد معدہ [illegible] و قولنج بلغمی [illegible]	حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible] ختائی	زکام و نزلہ بارد	حب [illegible]	درد معدہ از ریاح	حب ماذریون	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً	حب [illegible]	ایضاً	حب کبیر	ورم [illegible] طحال
حب [illegible]	ایضاً	حب [illegible]	ایضاً	حب [illegible]	علاج کلی اسہال
حب مصطکی	ایضاً	حب [illegible]	ایضاً	حب آملہ	اسہال معدی بارد
حب [illegible]	ایضاً	حب [illegible]	ایضاً	حب [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	ایضاً	حب [illegible]	[illegible]	حب [illegible] سیاہ	ایضاً
حب کچلہ	ایضاً			حب یاقوت	اسہال معدی صفراوی
حب بلادر	ایضاً	حب مصطکی	ضعف معدہ و کثرت [illegible]	حب صندل	ایضاً
حب [illegible]	[illegible]	حب [illegible]	ضعف ہضم	حب عفص	اسہال معوی رطوبی
		حب [illegible]	ضعف ہضم و ضعف اشتہا از برودت	حب زحیر	ایضاً
حب [illegible]	زکام و نزلہ حار و بارد و [illegible]	حب [illegible]	ضعف ہضم و ضعف اشتہا از حرارت	حب [illegible]	اسہال معوی [illegible]
حب [illegible]	[illegible]	حب [illegible] سودا	فساد ہضم بسبب معدہ	حب [illegible]	اسہال معوی صفراوی

ادویهٔ مرکبه	درعلاج	ادویهٔ مرکبه	درعلاج	ادویهٔ مرکبه	درعلاج
حب ممسک	اسهال معوی صفراوی	حب اوجاع اورام	فلغمونی	خمیرهٔ یاقوت	خفقان از ضعف قلب
حب السلاطین	قولنج بلغمی	حب محلل اورام	ایضاً	خمیرهٔ طلا	ایضاً
حب اسرائیل	ایضاً	حب سم الفار	آبله فرنگ	خمیرهٔ گاوزبان جابر	ایضاً
حب شحم حنظل	ایضاً	حب شاهتره	جرب	خمیرهٔ گاوزبان عنبری	ایضاً
حب الملوک	قولنج ریحی	حب کرامات	بثور غریبه	خمیرهٔ [illegible]	ضعف هضم
حب [illegible]	حصر	حلوای [illegible]	خفقان از ضعف قلب	خمیرهٔ صندل [illegible]	ذیابیطس حار
حب [illegible]	بواسیر	حلوای [illegible]	قولنج ریحی	ذرور کبیر	بیاض چشم
حب [illegible]	ایضاً	خمیرهٔ [illegible]	[illegible] زکام و نزلهٔ حار و ضعف باه	ذرور صغیر	ایضاً
حب مقل	بواسیر [illegible]	[illegible] محلل	امراض معده [illegible]	ذرور [illegible]	ایضاً
حب [illegible]	ضعف باه	[illegible]	[illegible]	دیاقوذا	سرفهٔ نزلی حار و بارد
حب [illegible]	سرعت انزال			دواء المسک [illegible]	مالیخولیای [illegible] خفقان [illegible]
حب [illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	دواء المسک حلو	مالیخولیای [illegible] سوداوی
حب [illegible]	ایضاً	خمیرهٔ ابریشم	مالیخولیای [illegible] صفراوی و خفقان از ضعف قلب	دواء المسک حار	استرخا و فالج
حب [illegible]	[illegible]	خمیرهٔ خشخاش ساده	زکام و نزلهٔ حار	دواء المسک [illegible]	خفقان بارد
حب [illegible]	[illegible]	خمیرهٔ خشخاش کوکناری	ایضاً	دواء المسک [illegible]	شقیقهٔ بارد و خفقان بارد
حب [illegible]	[illegible]	خمیرهٔ خشخاش [illegible]	ایضاً	دواء المسک معتدل	خفقان [illegible]
حب هندی	ایضاً	خمیرهٔ خشخاش [illegible]	زکام و نزلهٔ بارد	[illegible]	
حب کچله	ایضاً	خمیرهٔ خشخاش [illegible]	سرفهٔ نزلی بارد	دواء المسک	فساد هضم بسبب معده
حب اسگند	ایضاً	خمیرهٔ صندل	خفقان حار و خفقان از ضعف قلب	[illegible]	
حب [illegible]	ایضاً	خمیرهٔ مروارید	خفقان حار [illegible]	دواء الزعفران	اوجاع [illegible] چشم
حب مقل	ایضاً	خمیرهٔ گاوزبان	خفقان بارد	دواء الرمان	[illegible] حار
حب [illegible]	نقرس بارد	خمیرهٔ گاوزبان [illegible]	ایضاً	دواء [illegible]	[illegible] بلغمی و ریحی
حب زهر مهره	[illegible]	خمیرهٔ زهر مهره	خفقان از ضعف قلب	دوای حب الملوک	صداع بلغمی
حب الشفا	[illegible] سوداوی	خمیرهٔ زمرد	ایضاً	دوای [illegible]	صرع اطفال

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
دوای جالینوس	امراض معده صفراوی علاج کلی قی	ذرور کافوری	رمد دموی و صفراوی	روغن دهتوره	استرخا و فالج
دوای عصارهٔ ریوند	درد معده از ریاح	ذرور ملکایا	ایضا	روغن هرتال	ایضا
دوای الفرس	ضعف معده	ذرور اصفر	ایضا	روغن بیش	ایضا
دوای قاتل کرم	شهوت کلبی از دیدان	ذرور هندی	سبل و بیاض چشم	روغن روباه	ایضا
دوای ریحانس	علاج کلی قی	ذرور رمادی	سفیدی چشم	روغن جند و شونیز	ایضا
دوای الفاوانیا	هیضهٔ وبائی	ذرور انزروت	قروح چشم	روغن سداب	ایضا
دوای الکرکم صغیر	ورم سوداوی معده	ذرور مامیران	ضعف بصر	روغن سوسن	ایضا
دوای اللک صغیر	ایضا	ذرور سرقولون	سلع	روغن جوزمل	فالج و اوجاع مفاصل بلغمی
وسید الورد	ایضا	روشنائی	ضعف بصر	روغن هفت برگه	فالج و عرق النساء و وجع الورک بارد
دوای حنظل	ورم بلغمی جگر	روغن لبوب سبعه	مالیخولیا	روغن مجموعه	تشنج یبسی
دوای ثوم	ایضا	روغن اسقیل	سکتهٔ بلغمی	روغن آجر	نزول الماء
دوای اسقلیبیس	ورم سوداوی جگر	روغن فرفیون	ایضا	روغن خل	درد گوش حار و سافج
دوای القوتیا	اسهال معدی بارد	روغن مبارک	ایضا	روغن حنظل	درد معده از ریاح
دوای بقر	حصات مثانه	روغن قسط	استرخا و فالج و تلیین بلغمی در یکی ... و ریاح الافرسه	روغن مصطکی	ایضا
دوای الترنجبین	ضعف باه از قلت منی	روغن فرفیون	استرخا و فالج	روغن مسهل	قولنج بلغمی
دوای التوذرین	ایضا	روغن بیدانجیر ساده	ایضا	روغن زیره	ریح البواسیر
دوای البصل	ایضا	روغن بیدانجیر مرکب	ایضا	روغن منقل	ریح البواسیر و بواسیر رحم
دوای النربد	تپ بلغمی	روغن اسقیل	ایضا	روغن عقرب	حصات کلیه
دوای حلتیت	علاج کلی سموم مشروبه	روغن قاوناریمی مرکب	ایضا	روغن عاقرقرحا	ضعف باه از استرخای قضیب
دوای القرطاس	سعفه	روغن کلان	ایضا	روغن گندنا	بواسیر رحم
ذرور سبز گیکوار	ورم صلب طحال	روغن موم	ایضا	روغن اوراق	اوجاع مفاصل بلغمی
ذرور ابیض	رمد دموی و صفراوی	روغن حکیم میرزا سلیمان	ایضا	روغن سرو سرخ	ایضا
ذرور شیخ جام	ایضا	روغن حکیم الملک خان	ایضا	روغن حنا	اوجاع مفاصل مرکب

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
روغن مفاصل	اوجاع مفاصل مرکب	سفوف نخشه	صداع صفراوی	سفوف انار دانه	درد معده از ریاح و قی و غثیان از مشارکت اعضا
روغن زنجبیل	اوجاع مفاصل ریحی	سفوف حب النیل	صداع بلغمی و آبلهٔ فرنگ	سفوف نمک	[illegible]
روغن حنظل	نقرس بارد مرکب	سفوف خمار	صداع خماری		
روغن سفرجل	حمی یوم تخمه	سفوف سودا	مالیخولیا و ورم صلب طحال و جذام		
روغن گندم	قوبا	سفوف لاجورد	مالیخولیا	سفوف عود	درد معده از ریاح و اسهال معدی بارد
روغن باچپاکشتی	ایضاً	سفوف سبعه	ایضاً	سفوف قرنفل	ضعف معده
روغن آس	داء الثعلب	سفوف تالیف حکیم اکمل خان	صرع دماغی بلغمی	سفوف پچلونه	ضعف هضم
روغن آمله	داء الثعلب و انتشار شعر و شقاق شعر	سفوف اترج	استرخا و فالج	سفوف حیات	ایضاً
روغن حب الغار	علت نعاسه	سفوف آمله	ضعف بصر	سفوف نمک سلیمانی	ایضاً
روغن صنعان	جراحات	سفوف بادیان	ایضاً	سفوف سوء هضم	فساد هضم بسبب معده
روغن دیودار	ضربه و سقطه	سفوف هندی	ربو بلغمی و درد معده از ریاح	سفوف هاضم	ایضاً
رب خشخاش	زکام و نزلهٔ حاره	سفوف نفث الدم	نفث الدم از جرم ریه	سفوف مخرج سودا	ایضاً
رب نارنج منعنع	ضعف اشتها	سفوف سرطان	سل	سفوف خستهٔ کنار	هیضهٔ صفراوی
رب انارین	هیضهٔ صفراوی	سفوف خشخاش	ایضاً	سفوف مسکن اسهال	ایضاً
رب انار ترش	قی و تہوع و غثیان از مشارکت اعضا	سفوف ست گلو	ایضاً	سفوف تنتریک	ضعف اشتها از برودت
رب قابض	اسهال معدی صفراوی	سفوف عرق السوس	ایضاً	سفوف بینائی	ایضاً
رب عناب	حمیات دموی	سفوف مروارید	خفقان حار و بارد	سفوف اذخر	ضعف اشتها از بلغم لزج
رب بلیله	جرب	سفوف طباشیر	خفقان حار و اسهال معوی شوری و جدری	سفوف مدربول	فساد شهوت و رحم و قطلایا
رامک	اسهال معدی صفراوی	سفوف زهر مهره	خفقان بارد	سفوف البنور	نفخ و قراقر از برودت معده و زحیر بلغمی
زرغونی	ضعف باه از قلت منی	سفوف عنبر	ایضاً	سفوف حب الآس	قی صفراوی و اسهال معدی صفراوی و معوی صفراوی
سعوط طباشیر	صداع حار ساذج	سفوف سماق	امراض معده از سوء مزاج حار و اسهال الدم	سفوف زرشک	سوء مزاج حار اطفال
سنون احمر	بثور حلق و قروح آن	سفوف انخیراه	درد معده از ریاح	سفوف اسطاطالیس	اسهال معدی بارد رطوبی
سنون ریحان	جنبش دندان از ضعف لثه	سفوف سنا	ایضاً	سفوف شاہجہانی	ایضاً

ادویه مرکبه	درعلاج	ادویه مرکبه	درعلاج	ادویه مرکبه	درعلاج
سفوف سنگدانه	اسهال معدی بارد رطوبی	سفوف خطمی	اسهال الدم	سکنجبین عسیلی	علاج کلی اقسام صرع
سفوف شیرین	ایضا	سفوف بلوط	ایضا	سکنجبین اسقیلی	ایضا
سفوف قنب	اسهال معدی بارد و اسهال معوی رطوبی	سفوف شادنج	اسهال الدم و بول الدم	سکنجبین عنصلی	علاج کلی اقسام صرع و ربو بلغمی و کثرت بزاق
سفوف مقلیاثا	اسهال کبدی [illegible]	سفوف یهودی	زحیر بلغمی	سکنجبین [illegible]	خفقان حار
		سفوف انیسون	نفخ و قراقر بلغم	سکنجبین [illegible]	امراض [illegible] سوء مزاج بارد بلغمی و ضعف معده
سفوف قرظ	اسهال معدی بارد	سفوف نعناع	ایضا	سکنجبین سفرجلی لیمونی	ضعف معده
سفوف سنبر سیاه	ایضا	سفوف طین	حصر	سکنجبین گلقندی	ضعف هضم
سفوف حب الرمان	اسهال [illegible]	سفوف تیواج	بواسیر	سکنجبین ساده	حمیات صفراوی و علاج کلی حمیات خلطی
		سفوف اهلیل	[illegible] البواسیر	سکنجبین تفاحی	ضعف اشتها از حرارت
سفوف حب العنب	اسهال معدی صفراوی	سفوف صندل	قروح کلیه	سکنجبین فواکه	ایضا
سفوف خرنوب	ایضا	سفوف [illegible]	ایضا	سکنجبین [illegible]	قی و تهوع و غثیان صفراوی
سفوف قرب	ایضا	سفوف کاکنج	قروح کلیه و بول الدم	سکنجبین بزوری	استسقای [illegible] بلغمی
سفوف مجموع	ایضا	سفوف حجر الیهود	حصات کلیه	سکنجبین بزوری بارد	استسقای [illegible]
سفوف قشر الرمان	اسهال معدی از ادویه مسهله	سفوف ماسک البول	تقطیر البول و کثرت بول	سکنجبین بزوری [illegible]	ایضا
سفوف بلیله	اسهال معوی رطوبی و سیلان سود و زحیر بلغمی	سفوف کیمیای عشرت	ضعف باه	سکنجبین بزوری [illegible]	سوء مزاج بارد رطب
سفوف تربهل	اسهال معوی رطوبی	سفوف قلعی	سیلان منی و ترهل مجرای قضیب	سکنجبین [illegible]	عسر بول
سفوف العلین	اسهال [illegible]	سفوف حابس [illegible] البواسیر	کثرت حیض	سکنجبین بزوری معتدل	ربع لازمه و حمیات مرکبه
		سفوف سورنجان	اوجاع مفاصل معوی و بلغمی مرکب	سفرجلی مسهل	قولنج بلغمی
سفوف نشاسته	اسهال معوی صفراوی	سفوف عشبه	آتشک فرنگ	سکنجبین [illegible]	حصات مثانه
سفوف گل	ایضا	سفوف مسهل سیاه	ایضا	شربت [illegible]	صداع دموی
سفوف قابض حکیم علی	ایضا	سفوف ریوند	کسر عظم	شربت آلو	صداع صفراوی
سفوف طراثیث	اسهال الدم	سکنجبین صبری	صداع شرکی معدی	شربت آلو مسهل	ایضا
سفوف لولوی	ایضا	سکنجبین افتیمونی	مالیخولیا [illegible]	شربت اسطوخودوس منضج	نسیان بارد و رطب صرع دماغی بلغمی

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
شربت عسل	استرخا و فالج	شربت مسهل	خفقان بارد و جوع البقر و ورم طحال بلغمی	شربت حماض	قی و تهوع و غثیان صفراوی
شربت افتیمون	مالیخولیا	شربت ابریشم	فالج و خفقان بارد و خفقان از ضعف قلب	شربت لیمو	ایضاً
شربت مخرج سودا	اقسام مالیخولیا	شربت رنگتره	خفقان از ضعف قلب	شربت فستق	ایضاً
شربت دینار کبیر	مالیخولیای مراقی	شربت اناناس	ایضاً	شربت هلیله	یرقان اسود
شربت افسنتین	مراق بارد مزاج و غب غیر خالص	شربت گاوزبان عنبری	ایضاً	شربت بیلگری	اسهال معدی بارد
شربت مندی	ضعف بصر	شربت انفرا	ایضاً	شربت آمله	اسهال الدم
شربت بنفشه	زکام و نزلهٔ حار	شربت یاقوت	ایضاً	شربت جامن	ایضاً
شربت گوله	ایضاً	شربت [illegible]	امراض معده از سوء مزاج بارد مادی معده و [illegible] آن و قی و تهوع بلغمی	شربت نانخواه	نفخ و قراقر از برودت معده
شربت زوفا	ربو بلغمی و سرفه و نزلی بارد	شربت صبر مسهل	امراض معده از سوء مزاج مادی بلغمی	شربت بسفایج	قولنج بلغمی
شربت فراسیون	ربو بلغمی	شربت عود	ضعف معده و فساد هضم بسبب معده	شربت انجیر	ایضاً
شربت عنصل	ایضاً	شربت عود ترش	ضعف معده	شربت عناب مرکب	صداع دموی که مسمی به شربت [illegible] خون بسته و در [illegible]
شربت عناب	ایضاً	شربت زرشک	ایضاً	شربت آلو بالو	حمیات کلیه
شربت خشخاش	سرفه نزلی حار	شراب چچیکلی	فساد هضم بسبب معده و قی [illegible] از ضعف معده	شربت لیمون	ایضاً
شربت انجبار	کلی نفث الدم	شربت انار ترش منعنع	هیضهٔ صفراوی قی و تهوع صفراوی	شربت برگ انگور	ایضاً
شربت فریادرس	سل	شربت انار شیرین منعنع	ایضاً	شربت حسک	ایضاً
شربت ملین	ذات الجنب خالص دموی و صفراوی و حصر	شربت حب الآس	هیضهٔ [illegible] اسهال [illegible] اسهال الدم [illegible] صفراوی	شربت حب القلت	ایضاً
شربت سیب لیمونی	خفقان حار			شربت اصول	سده و ریاح الافرسه
شربت فالسه	ایضاً	شربت سفرجل ریحانی	هیضهٔ صفراوی	شربت ورد	اوجاع مفاصل صفراوی
شربت صندل	ایضاً	شربت [illegible] بزوری	هیضهٔ بلغمی	شربت مفاصل	اوجاع مفاصل بلغمی
شربت صندل [illegible]	ایضاً	شربت انبرباریس	ضعف اشتها از حرارت	شربت منضج	اوجاع مفاصل مرکب
شراب اهل الحین	ایضاً	شربت [illegible]	خمار از شرب شراب	شربت آلو مرکب	حمیات دموی
شربت گاوزبان	خفقان حار و بارد	شربت انار منعنع	علاج کلی قی	شربت صعتر	تپ بلغمی
شربت فواکه	خفقان حار و فساد هضم [illegible] صفراوی و قی و تهوع [illegible] صفراوی و اسهال [illegible] و تسکین تشنگی [illegible]	شربت تمرهندی	قی و تهوع و غثیان صفراوی	شربت مرزنجوش	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
شربت گل	تپ انفیالوس	شیاف اسود	سبل و سفیدی چشم	طریق دادن شیره	سل
شربت کشوث	حمیات مرکبه	شیاف احمر حاد	سفیدی که بسیاهی چشم افتد	طریق نوشیدن	قولنج بلغمی
شربت بزوری	ایضاً	شیاف زنگار	ایضاً	روغن بیدانجیر	
شربت بزوری معتدل	ایضاً	شیاف پهولی	ایضاً	طریق کشته حجر الیهود	حصات کلیه
شربت کدو	حمی دق و صفراوی	شیاف اخضر	ایضاً	طریق کشته مرجان	ایضاً
شربت بادیان	آبله فرنگ	شیاف عجیب	ایضاً	طریق خاکستر کژدم	حصات کلیه و مثانه
شربت چوب چینی	ایضاً	شیاف مرارات	نزول الماء	طریق خاکستر آبگینه	ایضاً
شربت شاهتره مدبر	جرب	شیاف جلا	ایضاً	طریق چوبه ...	ضعف باه
شیاف ابیض	رمد حار دموی و صفراوی و قرحه عین	شیاف پنبه فرنگ	ایضاً	طریق پختن ماء الشعیر	علاج کلی حمیات خلطیه
شیاف ابیض افیونی	ایضاً	شیاف یاسمین	ضعف بصر	طریق پرکردن خاکشی	حمی دق
شیاف ابیض انزروتی	ایضاً	شیاف ترنجبین	حصر	[illegible]	سل
شیاف بردیا	ایضاً	شیاف [illegible]	جبا	طریق سفید کردن ...	جدری
شیاف سماق	ایضاً	طبیخ ناریقون	سرسام بلغمی	طریق خوردن عشبه	آبله فرنگ
شیاف شب	ایضاً	طبیخ ...	[illegible]	طریق ساختن لوبان	قوبا
شیاف حنا	ایضاً			طریق استعمال چوب چینی	جذام
شیاف سبل البصر	ایضاً	طبیخ زوفا	اوجاع صدر از ریاح و تنقیه صدر ...	طریق کشتن سیماب	ایضاً
شیاف ناسخ	ایضاً	طبیخ افتیمون	امراض ...	طریق حل مروارید	برص
شیاف وردی	ایضاً	طبیخ شاهتره	ایضاً	طلای نرده	اوجاع مفاصل و ...
شیاف جالب النوم	ایضاً	طبیخ انجدان	هیضه بلغمی	عرق هلیله	مالیخولیای مراقی
شیاف فتح	ایضاً	طبیخ جهاری	جوع البقر	عرق گاوزبان عنبری	مالیخولیای مراقی و خفقان بارد
شیاف اصفر	ایضاً	طبیخ ...	ورم صلب طحال	عرق ... مرکب	صرع دماغی بلغمی
شیاف کافور	ایضاً	طبیخ اصول	تپ بلغمی	عرق ... مرکب	ایضاً
شیاف ...	ایضاً	طریق ماء الجبن	مالیخولیا	عرق تنباکو	استرخا و فالج

ادویهٔ مرکبه	در علاج
عرق چوب چینی	استرخا و فالج
عرق شیر	[illegible]
عرق کزبرة البر	ربو بلغمی
عرق زوفا	ایضاً
عرق کشنیز	علاج کلی خفقان
عرق کندر	خفقان بارد
عرق صندل مرکب	ایضاً
عرق دارچینی مرکب	ایضاً
عرق بہار	ایضاً
عرق تنبول	فالج و خفقان و ضعف هضم
عرق زردک	خفقان سددی و ربو لازمه
عرق کیتکی	فالج و خفقان از ضعف قلب
عرق قندی	خفقان از ضعف قلب
عرق زنگترہ	ایضاً
عرق سیوتی	ایضاً
عرق فواکه	ایضاً
عرق عنبر	ایضاً
عرق ابریشم	خفقان از ضعف قلب و درد معده از ریاح
عرق حیات	درد معده از ریاح
عرق نانخواه	ایضاً
عرق دارچینی	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج
عرق پان	[illegible]
عرق چوب چینی	مالیخولیای مراقی و ضعف معده و ضعف باه و مفاصل بلغمی و سوداوی
عرق بادیان مرکب	ضعف هضم
عرق بنفشه	هیضهٔ صفراوی
عرق انبرباریس	ضعف اشتها از حرارت
عرق محلل ریاح	نفخ و قراقر از بلغم
عرق آس	ورم سوداوی معده
عرق گھیکوار	ایضاً
عرق گل صدبرگ	بواسیر و شرا
عرق مسیحا	ذیابیطس حار
عرق گندال	ضعف باه
عرق مفشی	ایضاً
عرق دوآتشه	ایضاً
عرق ماء فرفیون	اوجاع مفاصل بلغمی
عرق کافور	حمی دق
عرق مصفی خون	شرا و جذام
عرق گل سیب	آبلهٔ فرنگ
عرق شاهتره مرکب	ایضاً
عرق چوب چینی	ایضاً
عرق منڈی	شوربچه
عصارهٔ آمله	ربو دموی و صفراوی

ادویهٔ مرکبه	در علاج
غالیه	خفقان از ضعف قلب
فلونیای رومی	زکام و نزلهٔ بارد
فلونیای فارسی	ایضاً
قرص کافور	[illegible]
قرص زعفران	صداع صفراوی [illegible]
قرص نزله بند	زکام و نزلهٔ حار
قرص کہربا	[illegible]
قرص گلنار	[illegible]
قرص سرطان	سل
قرص سرطان کافوری	ایضاً
قرص کافور قابض	ایضاً
قرص ورد	[illegible]
قرص عود	ضعف معده و هیضهٔ بلغمی
قرص زرشک	[illegible]
قرص حب الآس	هیضهٔ صفراوی و اسهال معوی صفراوی

ادویهٔ مرکبه	در علاج
قرص الطین	هیضهٔ صفراوی
قرص کندر	هیضهٔ بلغمی
قرص گل	ورم معدهٔ صفراوی و تپ [illegible] و تپ بلغمی و حمیات مرکبه
قرص سنبل	ورم سوداوی معده
قرص [illegible] کبیر	ایضاً
قرص طباشیر قابض	[illegible]
قرص مصطکی	قی و قروح صفراوی
قرص سماق	ایضاً
قرص سپستان	قی و قروح باطنی
قرص کهل	قی الدم
قرص لک	سوء مزاج بارد و جگر
قرص [illegible]	[illegible]
قرص انبر باریس	ورم دموی جگر و استسقای زقی
قرص مقل	ورم سوداوی جگر
قرص [illegible]	استسقای زقی و غب غیر خالصه
قرص شبرم	استسقای زقی
قرص ابری	یرقان سددی
قرص کافور [illegible]	سوء مزاج حار طحال
قرص [illegible]	سوء مزاج بارد طحال و ورم صلب طحال و [illegible] طحال
قرص کبر	ورم صلب طحال و وجع طحال

ادویهٔ مرکبه	در علاج
قرص قوه	ورم صلب طحال
قرص خشخاش	اسهال دماغی و اسهال الدم و قروح کلیه
قرص قریب	اسهال معدی صفراوی
قرص قابض حکیم علی	اسهال [illegible] صفراوی
قرص شادنج	اسهال الدم
قرص انجبار	ایضاً
قرص قاطع الدم	ایضاً
قرص زرنیخ	سحج و قروح امعا و اسهال المره
قرص کاکنج	قروح کلیه
قرص شب	قروح کلیه و بول الدم
قرص ماسک البول	کثرت بول
قرص طباشیر مسهل	علاج کلی حمیات خلطیه
قرص طباشیر	[illegible]
قرص طباشیر ملین	علاج کلی حمیات صفراوی و غب دائره و غب غیر خالصه
قرص طباشیر کافوری ملین	حمی محرقه
قرص بنفشه	صداع دموی و غب غیر خالصه و حمیات مرکبه
قرص غافث	غب غیر خالصه و تپ بلغمی و ربع بلغمی
قرص افسنتین	تپ بلغمی
قرص انیسون	ایضاً
قرص اندرون	جدری
قیروطی	ذات الجنب خالص دموی و صفراوی
قهوه	خفقان بارد و ضعف هضم

ادویهٔ مرکبه	در علاج
کلاه علویخان	صداع ضعف دماغی
گلقند عسلی	استرخا و فالج
گوهر معمول	رمد دموی و صفراوی
کحل معمول علی اکبرخان	ایضاً
کحل شیرنج	ایضاً
کحل ملکایا	ایضاً
کحل یاسمین	سفیدی چشم
کحل بقراطی	ایضاً
کحل فلفل	ایضاً
کحل صابون	ایضاً
کاجل	ایضاً
کحل مقوی	نزول الماء
کحل صابون	ایضاً
کحل مبارک	ضعف بصر
کحل بارد	ایضاً
کحل الجواهر	ایضاً
گلاب قرنفلی	علاج کلی معده
گلاب مدبر	تخمه و بطلان هضم
گلگلاب نیم بارد	[illegible]
نخلخهٔ بارده	امراض دماغی حار
لازق	شقیقهٔ حار

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
لعوق معتدل	ربو بلغمی
لعوق شمعون	سرفه نزلی حار
لعوق ابن ماسویه	ایضاً
لعوق کثیرا	ایضاً
لعوق خشخاش	[illegible]
لعوق خیارشنبر	سرفه نزلی حار و ذات الریه و ورم بلغمی گرده
لعوق بزرالبنج	سرفه نزلی بارده
لعوق کتان	ایضاً
لعوق حب القطن	سرفه از خشونت قصبه ریه و ضعف باه از استرخای قضیب
لعوق نفث الدم	نفث الدم
لعوق جمیز	ایضاً
لعوق منقی صدر	تنقیح و جمع مده در صدر
لعوق انار دانه	قی و تهوع صفراوی
لعوق بنفشه	قولنج تشنجی
لعوق عنصل	عسر البول
لعوق حسک	ضعف باه
لبوب کبیر	ایضاً
لبوب صغیر	ایضاً
ماء الاصول	[illegible]

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
ماء الفواکه	صداع دموی و حمیات دموی
ماء اللحم	[illegible]
ماء الزوفا	سرفه نزلی بارده و ذات الجنب خالص دموی
ماء القمقم	کثرت حیض
ماء الاندبا و ماء الیابس	حمیات مرکبه
ماء القرع	حمی دق
ماء الخیار	ایضاً
ماء البطیخ الهندی	ایضاً
مطبوخ مسهل صفرا	[illegible]
مطبوخ بنفشه	صداع صفراوی
مطبوخ قنطوریون	صداع ریحی و ابتدای نزول الماء
مطبوخ اسطوخودوس	صداع بردی
مطبوخ بلیله	[illegible]
مطبوخ افتیمون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی و یرقان اسود و اوجاع مفاصل سوداوی
مطبوخ منضج سودا	امراض دماغی سوداوی
مطبوخ زوفا	ربو بلغمی و سرفه نزلی بارد و ورم سوداوی جگر
مطبوخ بلیین	ذات الریه

ادویۂ مرکبہ	درعلاج
مطبوخ خیارشنبر	رمد دموی و صفراوی و سل و شقاق مقعد
مطبوخ بسفایج	ذات الجنب خالص بلغمی و سوداوی
مطبوخ شاهتره	امراض معده از سوء مزاج حادی صفراوی و ربع دموی
مطبوخ منضج سودا	فساد هضم بسبب معده
مطبوخ اکلیل	ورم بلغمی معده
مطبوخ انار دانه	قی و تهوع و غثیان صفراوی
مطبوخ افتیمون	[illegible]
مطبوخ ریوند	سده مقعر جگر
مطبوخ کرفس	یرقان سدی
مطبوخ اسقولوقندریون	ورم صلابت طحال
مطبوخ مسقط جنین	احتباس حیض
مطبوخ مسهل	[illegible]
مطبوخ فواکه الملین	صداع دموی
مطبوخ آلو	صداع صفراوی و غب دائره
مطبوخ سورنجان	اوجاع مفاصل بلغمی و مرکب و ایضاً وجع الورک حار
مطبوخ هندی	ایضاً
مطبوخ فواکه	عرق النسا و وجع الورک حار
مربی الجلنجبین	فالج
معجون لبان	نسیان بارد رطب
معجون برج	ایضاً

ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج	ادویۂ مرکبہ	در علاج
معجون جدوار	نسیان بارد رطب	معجون قفطی	ربو بلغمی	معجون سفرجل	ضعف معدہ
معجون زبیب	ایضاً	معجون کبریت	ایضاً	معجون عود	ضعف اشتہا از صفرا
معجون لبوب	ایضاً	معجون اسقیل	ایضاً	معجون مرجان	ضعف اشتہا از اخلاط عفن
معجون نجاح	مالیخولیا و ربع صفراوی	معجون زوفا	ربو بلغمی و سرفہ نزلی بارد	معجون محی شیخ الرئیس	فساد شہوت
معجون جنون	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	معجون خفقان	ربو دخانی	معجون قاطع شہوت ردیہ	ایضاً
معجون افتیمون	مالیخولیای مراقی	معجون منقی سینہ	سرفہ بارد	معجون نارمشک	ایضاً
معجون مفرح	ایضاً	معجون سعال	سرفہ رطوبی	معجون گل	ورم سوداوی معدہ
معجون عنصل	صرع دماغی	معجون صندل	خفقان حار	معجون ابن ہبل	وجع الفؤاد بارد بلغمی و ریحی
معجون قیصر	ایضاً	معجون نقرہ	ایضاً	معجون کرکم	سدہ مقعر جگر
معجون سیالیوس	ایضاً	معجون طلا	خفقان از ضعف قلب	معجون جنطیانا	ایضاً
معجون زبیب	ایضاً	معجون مغنی	علاج کلی معدہ	معجون سنگدان	اسہال معدی بارد رطوبی
معجون مسہل	[illegible]	معجون فنجنوش	امراض معدہ از سوء مزاج بارد ساذج	معجون خستہ انبہ	اسہال معدی بارد
معجون معدل المزاج	فالج	معجون خبث الحدید	[illegible]	معجون تنبلاشہ	قولنج بلغمی
معجون بلادری کبیر	ایضاً			معجون تربدی	ایضاً
معجون سیر	ایضاً	معجون مسمی تریاق المعدہ	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب ساذج	معجون سنا	ایضاً
معجون چوب چینی	ایضاً	معجون مسمی بفلاسفۂ ہندی	ایضاً	معجون تربد	ایضاً
معجون فلاسفہ	ایضاً	معجون اسود	امراض معدہ از سوء مزاج بارد رطب ساذج و اسہال معوی رطوبی	معجون بنفشہ	ایضاً
معجون ہرمس	ایضاً	معجون ابن سیار	امراض معدہ از سوء مزاج مادی و سدہ آن	معجون سکنجبین	ایضاً
معجون اذراقی	ایضاً	معجون کاسر ریاح	درد معدہ از ریاح و ضعف معدہ و نفخ و قراقر و ہضم	معجون خیار شنبر	ایضاً
معجون حکیم الملک خان	ایضاً	معجون حب الغار	درد معدہ از ریاح	معجون راحت مسہل	ایضاً
معجون مشتہی	ربو دموی و صفراوی	معجون ابہل	ایضاً	معجون سقمونیا	ایلاوس
معجون محلل ریاح	ربو ریحی	معجون ماء علو بیخان	ضعف معدہ	معجون ملین	حصر
معجون روح	نزول الماء	معجون ملوکی	ایضاً	معجون انجیر	ایضاً
معجون السوس	ربو بلغمی	معجون آملہ	ایضاً	معجون مقل	فتح البواسیر و شقاق مقعد

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
ماسک البول	[illegible]	معجون عشبه	اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی	مفرح معتدل	خفقان از ضعف قلب
		معجون چوب چینی	ایضاً	مفرح ابریشم	ایضاً
معجون حجر الیهود	حصات کلیه	معجون راحت	حمی یوم تخمه	مفرح طرب المجالس	ضعف باه
معجون سنگ ماهی	ایضاً	معجون حلتیت	ربع بلغمی	مفرح مسیحی	ایضاً
معجون عقرب	حصات کلیه و مثانه	معجون شاهتره	جرب	مفرح طرب افزا	ایضاً
معجون لبوب	سلس البول و ضعف باه	معجون عشبه	آبله فرنگ	مربای تمر هندی	فساد هضم
معجون ماسک البول	بول فی الفراش	معجون چوب چینی	ایضاً	مربای وج	نسیان بارد رطب
معجون بلوط	کثرت بول	معجون نیب	جذام	مربای بیلگری	اسهال معدی بارد
معجون قسط	ایضاً	معجون زرجلی	ایضاً	مرهم اسرنج	صداع ضربی و سقطی و سلعه
معجون بقراط	ضعف باه	معجون بلادر	نسیان و بهق ابیض	مرهم زنگار	[illegible]
معجون تال مکهانه	ایضاً	مفرح ابریشم	نسیان بارد رطب	مرهم سفیداب	قرحهٔ گوش و ورم مقعده و ... آبله فرنگ و حرق النار
معجون پیته	ایضاً	مفرح زمردی	مالیخولیای دموی و صفراوی	مرهم مصری	قرحهٔ گوش
معجون پستان	ایضاً	مفرح کندری	مالیخولیای بلغمی و سوداوی	مرهم اسود	ایضاً
معجون کشمش	ایضاً	مفرح حار	[illegible]	مرهم حب السفرجل	قرحهٔ یابس الانف
معجون سقنقور	ایضاً			مرهم مقل	ورم سوداوی معده و شقاق مقعد
معجون چوب چینی	ایضاً	مفرح بارد کافوری	مالیخولیای مراقی	مرهم سفیداب کافوری	بواسیر
معجون سپاری پاک	ضعف باه و کثرت حیض	مفرح بارد	[illegible]	مرهم رسوت	فلغمونی
معجون جلالی	سرعت انزال			مرهم خل	ایضاً
معجون ریگ ماهی	سیلان منی	مفرح انطاکی	علاج کلی خفقان	مرهم دیاخیلون	سلع
معجون لبسه	کثرت حیض	مفرح یاقوتی بارد	خفقان از ضعف قلب	مرهم باسلیقون	ایضاً
معجون سورنجان	اوجاع مفاصل بلغمی و سوداوی	مفرح یاقوتی معتدل	ایضاً	مرهم جالینوس	خنازیر
معجون سنا	ایضاً	مفرح دلکشا	ایضاً	مرهم رسل	ایضاً

ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج	ادویهٔ مرکبه	در علاج
مرهم اشق	ورم صلب	مرهم زرد	قروح وسخه	نقوع فواکه حامض	جدری وحصبه
مرهم شمانیه	دمل	مرهم اسود	قروح عسر الاندمال	نقوع فواکه حلو	ایضا
مهیری منضج اورام	ایضا	نقوع هلیله	صداع ... صفراوی ... [illegible]	نطول منوم	مالیخولیای دموی وصفراوی
مرهم سیماب	دمل وقروح	نقوع صبر	صداع ... صفراوی ... [illegible]	نزله بند	زکام ونزله حار وبارد
مرهم رال	آبله فرنگ وقروح			ناس محسن خانی وغیره	زکام ونزله بارد
مرهم فرنگ	آبله فرنگ			نقوخ	ایضا
مرهم سنگ پلیتیه	ایضا			یاقوتی بارد	خفقان حار وخفقان از ضعف قلب وحمی دق
مرهم احمر	سعفه	نقوع ایارج	صداع بلغمی وتپ انقیالوس	یاقوتی حار	خفقان بارد
مرهم نوره	حرق النار	نقوع مقوی	علاج کلی امراض عین	یاقوتی معتدل	خفقان از ضعف قلب
مرهم جدوار	قروح	نقوع مشمش	فواق از لذع خلط حار وحمی محرقه	یاقوتی مجرب	ضعف باه

تمت بالخیر الحمد لله اولاً وآخراً وظاهراً وباطناً وصلی الله علی رسوله محمد وآله واصحابه وسلم تسلیما کثیرا. بعد ازین التماس خدمت مشتریان این کتاب آنست که از تحریر مؤلف بسبب قلت فرصت وشدت تقاضای بعض احباب بهر طبع کتاب کر بعض ادویه مرکبه در چند مقامات از جلد اول ودر یک یک مقام از جلد ثانی وثالث باقی مانده بود چون در ادخال آنها موجب بی افادت متصور بود لهذا بعد انطباع جلد رابع طبع اوراق آنها نموده در آخر جلد مذکور نهاده شد مشتریان مشتری خصال را باید که هنگام تیاری جلد کتاب اوراق مسطوره را حسب نشان جلد وعدد صفحه بجایش نهند وهر جا که ورقی زائد مطبوعهٔ اول دریابند آنرا از کتاب جدا سازند الآن ختم علی السلام وهو خیر الکلام والله تعالی رب الانام وعمیم الانعام

خاتمة الطبع

بیامن تائیدات حکیم مطلق جل وعلا مواهب تدقیقات شافی برحق دریں زمان مسرت توامان مجلد چهارم اخیر از امراض ظاهر واطراف تا اسهابات عمومی مع جداول فهرست تحقیقات معانی اوزان ادویه مرکبه که در علاج کدام مرض مستعمل گردد منضمه آن کتاب کامل الانصاب چهار مجلدات مسمی به اکسیر اعظم که چنین نسخه جامع حقایق کلیات وعلاجات وحاوی دقائق مفردات ومرکبات از وجود عالم تا این دم چشم فلک ندیده وگوش ملک نشنیده از مؤلفات واقف فنون طبابت عارف رسوم حذاقت سقراط ابو علی فطنت بقراط فلاطون بینش بالکاسمی اسناد الاطبا جناب حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جهان میرمنشی ریاست اندور ادامه الله بالکمال والاکرام باهتمام مبتلای مرض عصیان مستعطش شربت غفران محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان وتربیت یافتهٔ خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان انعمهما الله فی بحار الغفران در مطبع نظامی واقع کانپور اواخر ربیع الآخر سنه ۱۳۱۰ الهجری زیور استنباط طبع پوشیده وحلیهٔ اختتام ارتسام در بر کشیده

وجه مهر ودستخط بر خاتمه
برای منع شبهه تحتمی کتاب بهذا استطیع مطبع نظامی ... [illegible] مهر ودستخط مهتمم مطبع در آخرش افزوده شد
اشتهار ... [illegible] این کتاب ... [illegible] قانون ... [illegible]
... [illegible] سرکار گورنمنت ... [illegible] بی اجازت ... [illegible] قصد طبع این کتاب نفرمایند

محمد روشن خان حاجی ... [illegible]
محمد عبد الرحمن خان

گنجینۂ نقود فوائد کیمیای مجسم فہرست جلد رابع اکسیر اعظم

جدول مزیل اغلاط جلد رابع اکسیر اعظم مرتب فرموده جناب مصنف معظم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۲۳	کرب	کرنب	۵۰	۲	واحشاد	واخشاد	۹۱	۲۶	واخر	واحر	۱۶۷	۷	ساده ورم	ساده دو درم
۵	۱	مالیان	ماکیان	〃	۲۱	ریخ	بیخ	۹۳	۱۸	ناقص	نافض	〃	۲۵	نسخه	نسخه آن
〃	〃	سفشیه	مفشیه	〃	۲۷	حل زیت	خل زیت	۹۴	۱۱	هفته	هفت	۱۶۸	۵	سومزاج	سوء مزاج مبتدی
〃	۲۵	بهرمحلل	محلل	۵۱	۴	کبنظرون	بنظرون	۹۵	۹	وسقدل	معتدل	۱۶۹	۱۰	یاشربت	باشربت
۷	۷	جند قوقا	جند قوقا	۵۲	۴	بزازین	برازین	۱۰۰	۲۴	حاد	حار	۱۷۷	۲۱	یکدوم	یکدرم
۱۰	۲۱	همخون	وهمخون	۵۵	۳	بیخ	نیخ	۱۰۲	۴	ممستد	محتسد	۱۹۶	۱۴	رشایش	آسایش
۱۱	۲۰	بگذازند	بگدازند	〃	۲۱	کبرمحلل	کبرمخلل	۱۰۳	۲۸	لی اشر	لی حضرت	۲۰۰	۱۸	الفاظیت با	الفاظ بلیغه
۱۳	۲۳	بزلحم	برلحم	۵۶	۱۹	کوفته بیخته	کوفته	۱۰۵	۵	شخاخی	بخاخی	۲۰۲	۱۹	ناسی	نسی
۱۴	۱۰	مغوز	نغوذ	〃	۲۰	درآب سطوخ	درآب سطوخ ازین ادویه	۱۱۰	۲۴	ویاپچه بره	وپاچه بره	۲۰۴	۱۹	مختارجیت	کارجیت
〃	۲۷	سبنی	سنی	〃	۲۱	بادویه	بآب ادویه	۱۱۲	۱۲	مرضیکه	مرضی که	۱۱۳	۸	سطبوخ	بمطبوخ
۱۵	۴	انگشت	انکشت	۵۷	۲۵	اسیکوس	اسیوس	۱۱۳	۲۸	سشیا	اشیا	〃	۹	سکنجبین	سکنجبین
〃	۲۰	باخون	یاخون	۵۸	۱۹	حب شبطرج	وحب شیطرج	۱۱۶	۲۱	حمی بیاشد	حمامی باشد	〃	۱۰	قت	قوت
۱۷	۲۳	تسبیل	تسبیل	۵۹	۲۶	باشیر	یا شیر	۱۱۷	۵	فوت	قوت	〃	۱۴	کنند	کند
۱۸	۲۷	بیخ	نیخ	۶۴	۱۹	ورسفایریت	اسفایریت	۱۱۹	۱۰	اعراض	اغراض	〃	۲۳	سراوار	سزاوار
۱۹	۱۳	بلیلهٔ زرد	هلیلهٔ زرد	〃	۲۹	وازجی عرق	وازجی عرق	〃	۲۶	عارض	عارض باشد	〃	۲۶	ازبرنوبت	ازهرنوبت
〃	۲۸	تغذیه	غذیه	۶۵	۴	متشبت	متشبث	۱۲۴	۹	بزوزی	بروزی	۲۱۴	۱۱	قرص	مرض
〃	〃	برگ بیخ	برگ بنج	〃	۲	اولی گردد	اولی	۱۲۷	۲	درخصوصیت	درخصوصیت	۱۱۵	۷	سه شه	سه باشه
〃	۲۹	تفنگرم	لفنکرم	〃	۱۶	دوقریبا	وقریب	〃	۶	وتسکین	تسکین	〃	۱۲	بنوش	بهوش
۲۰	۱۹	فصد	قصد	〃	۲۹	واگر	اگر	〃	۲۲	درعنب الثعلب	درعنب الثعلب	۲۱۶	۴	وجبت	وجهت
〃	۳۰	خدر	حذر	۶۶	۴	طبیعت	طبیب	〃	۲۸	عرض	عرضی	〃	۲۹	تااقران	تااحتراق
۲۱	۳	وبلطف	بالطف	۶۷	۸	عطاش	عطاس	۱۲۹	۲۱	شائیه	شاهیه	۲۱۷	۱۰	راست	راس ست
۲۳	۲۳	بیخ	نیخ	۶۸	۱۳	میشود	نمی شود	〃	۲۸	هرجوزه	هرچه خورند	۲۱۸	۲۳	ورتپ	وتپ
۲۵	۱۸	یاهیچندان	باهیچندان	۷۷	۲	لیزوره	یا مزوره	۱۳۰	۵	بزوره	بزوربارد	۲۲۰	۸	نیازک	نیازک
۳۰	۱۴	باسکر	باشکر	۸۰	۱۲	لعبده	لعبه	۱۳۹	۱۴	تقوع	نقوع آلو	۲۲۳	۲۶	گگل	گل
۳۱	۴	پوست بلیله	پوست	〃	۲۳	جزای آن	خبر آن	۱۵۴	۱۷	مازو	انا روز	۲۲۴	۱۱	آبها	ربها
۳۳	۲۵	بزرگ	بزرک	۸۲	۲	پوشیدن	پوشیده	۱۵۷	۱۶	جاسض	حامض	۲۳۰	۲	نعقاد	انعقاد
۳۹	۲۶	یانخود	بانخود	۸۴	۱	نرم شود	نرم باشد	۱۵۸	۸	او	روی	〃	۱۰	قاریدوس	قاریبوس
۴۸	۲۰	حضض	حضض	〃	۲۹	ازجیات	ازین جهات	۱۶۱	۷	وبهیج	وبهیچ	۲۳۲	۵	اوآکرد	اوالرد
۴۹	۱۰	بسر	نسر	۸۵	۱۵	چند	وچند	〃	۲۳	شل مصطلے	شل صحب مصطلے	〃	۲۲	تپ	وتپ
〃	۱۱	وفقرس	نقرس	۹۱	۴	وسیده	رسیده	۱۶۷	۱	وثافیا	لوثاذیا	〃	۲۳	اوراسیاشد	اوراسی باشد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۳	۳	گردن	وگردن
″	۴	تنگ	تنگ
۲۳۶	۷	همه‌شیر	همه‌سبز
۲۴۰	۹	بیلبس	یبس
۲۴۱	۷	بالعاب	لعاب
۲۴۶	۴	خود	خویسردی
″	۹	ابهام	آبها
″	۱۵	توقیر	توفیر
″	۲۵	باقرص	ماقرص
۲۴۷	۹	نوشانیدن	ونوشانیدن
″	۲۳	اگرورق	وورق
″	۲۷	والاجزا	والاخیر
۲۵۸	۱	قوی باشد	قوی نباشد
۲۶۰	۷	نخال	ادخال
۲۶۹	۲۹	واخراج	دراخراج
۲۷۰	۱۷	شراب بلغی	شرابی بلغمی
۲۷۲	۲۶	سقوبات	مقویات
″	۱۵	بدلک	بداک
″	″	تخمره	خمیره
″	۱۷	جبه	حب
۲۸۳	۵	زنگا	زنگار
۲۸۴	۱۰	جلاوه	علاوه
″	۲۷	انگشت	انگشت
۲۸۷	۱۴	سوراتیج	سوراتیج
۲۹۵	۱۷	سفیدی کاند	باقی نماند
۳۰۵	۷	گره	کره
۳۰۶	۹	تعریق	تفریق
۳۱۴	۲۸	سشیاه	سیاه
″	۲۹	آسیا	آشیا
۳۱۷	۸	استعاضی	انتقاضی
″	۲۲	عواطبه وحبیبه	عواطیه وحبیبه
۳۲۲	۲۰	پاسیلان	باسیلات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۳	۱۹	چهاردام	چهاردرم
۳۲۴	۲	آهن‌کهنه	آهک‌کهنه
۳۲۶	۱۹	رادع	روع
۳۲۹	۲۰	متواشود	متولد شود
۳۳۳	۲۱	بانج کیله	بانج کیله
۳۴۰	۱۲	زود بافظت	رو بحافظت
″	۲۰	یا اخلاط	با اخلاط
۳۴۱	۱۱	عنسابی	غسالی
۳۵۵	۱۱	نشده باشد	شده باشد
۳۵۸	۲۹	آب	درآب
۳۶۰	۲۸	تبرید	بتبرید
۳۷۷	۱۴	درجهره	درجمره
۳۸۰	۱۹	بادی	مادی
۳۹۳	۱۰	ذکرلم	وکرکم
۴۱۴	۱۲	بالبلیه	بلیله
۴۱۷	۲۷	یاسرکه	باسرکه
۴۱۸	۷	والا پرستند	بالا پرستند
۴۲۲	۹	خفیفشد	حصصشد
۴۳۲	۲	دوبدم	ستبردم
۴۴۳	۱	اسوه	ادوه
″	۲۱	الم	اکم
۴۴۷	۱۳	کرو	کرویا
۴۴۴	۹	ضحوط	ضفوط
۴۴۷	۲۹	ربود	بود
۴۵۲	۲۹	لنسان	انسان
۴۵۸	۲۳	بروج	بروح
۴۶۰	۱۵	اصطلاح	اصلا
۴۶۳	۲	سوتکه	سوتهه
۴۶۸	۸	گرم	کرم
۴۷۱	۳	صحاله	صابنه
″	۳	هم	باهم
۴۷۳	۲۸	براکه	وبراکه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۷۵	۲۹	درعلاج تر	سهل‌تر درعلاج
۴۸۰	۱۴	مدارات	مدرات
۴۸۵	۱۱	بسوزن	سوزن
۴۹۱	۱۰	قصب	باعصب
۴۹۳	۳	بگیرند	وبگیرند
″	۱۲	خارش	باخارش
۴۹۶	۲۷	قفل و	وقفل
۵۰۵	۸	تجریک	تحریک
۵۰۶	۱۸	بلعاب	بلباب
۵۰۹	۱۶	چسپانیدن	وچسپانیدن
″	۲۸	وصح	وجه
۵۱۰	۴	کیبس	کبس
″	۷	وپای برباجوره	وپای بادروجوره
″	۲۹	بطبیخ البلیه	با طبیخ اهلیله
۵۱۱	۱۰	واکرانان	واگرازان
۵۱۳	۱۷	مشتقم	مشتقه
۵۱۵	۱۳	تبدای	ابتدای
۵۱۶	۱۰	کاتاه	کتاه
۵۱۸	۲۲	ببصداقر	بجلد لاس
۵۳۲	۲۹	درروغن	وروغن
۵۴۲	۲۲	استیفاغ	استفراغ
۵۴۷	۱۷	مرض	مرضی
″	۲۲	چار	حار
۵۴۸	۱۰	ناطمن	ناطفه
″	۱۳	شمه	اشمه
″	۲۶	پشنگ	بشنگ
۵۵۳	۸	تفلج	نفلج
۵۵۴	۱۱	سوخته	کوفته
۵۷۰	۱	اگرو	اگرچه
۵۷۱	۱۷	مهرولان	مهزولان
۵۸۴	۷	رقیق	ورقیق
۵۸۸	۱۹	کرده	گردد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۹۲	۲۰	جراح	جرح
۵۹۵	۲۱	گودهن	ودهن
۵۹۹	۱۳	ایضاً وایضاً و	ایضاً و
۶۰۸	۵	کسی را	کسی راکه
۶۰۹	۲۶	گادی	کادی
۶۱۰	۱	سیل	سبیل
۶۱۲	۲۷	تنسوبه	تنشوب
۶۱۴	۱۴	ارتجه	ازجه
″	۲۳	رال	دال
۶۱۶	۷	تجرفت	تجزفت
۶۲۹	۱	تریض	مرض
۶۳۴	۳	ازا	ازان
۶۳۹	۴	خون	چون
″	۱۵	غدر	عذر
۶۵۰	۱۹	تادربستان	تابستان
۶۵۳	۱۸	ورگه	ورک
۶۵۸	۲	سقوط	وسقط
۶۶۳	۱۰	کهربارعش	اگر بارعش
۶۷۱	۱۳	دوا	دوار
۶۷۳	۳	تخم کیم	تخم کرم
۶۷۴	۲۶	بگذارد	بگدازد
۶۷۶	۱۰	جید	جند
۶۸۳	۱۱	تحجیب	تجیب
۶۸۷	۱۸	تغریق	تفریق
۶۸۹	۵	طاکستر	خاکستر
۶۹۷	۸	کسی را	کسی راکه
۷۰۰	۷	بروجصرم باخشخاش	بروجصرم ایضاً
″	۸	برووسوو ایضاً	برووسوویانی خشخاش
۷۰۲	۷	حب تخم سلی	حب تخم سنی

تمام شد

هر یک مثقال بسباسه چهار درم کوفته بیخته بقدر یک انگشت معجون بنجوش استعمال کردن ای صرع بارد نیز مفید است و ایضا بهر تعدیل مزاج لوزه ابهل خردل جندبیدستر سداب [illegible] سرکه
عنصل و روغن سوسن آمیخته ضماد کنند و ابوجریح گوید که خردل جندبیدستر فرفیون صمغ سداب [illegible] سابیده در آب [illegible] و بعد حلق [illegible] آن بپارچه درشت تا آنکه سرخ شود بر موضع
سر طلا کنند که کدام ضماد نافعتر ازین ندیده ام و ایضا در حمام سر آنجره بخشن بمالند و بهر تقویت دماغ مشک و نسرین مانند آن ببویند و غذای یابس خفیف قلیل مثل عصافیر و تیهو
طیهو یا بیضه کباب یا کبیان و شوربای آن با توابل حاره مثل دارچینی و قرنفل فلفل و سانج هندی و مهیل افزایند و درین قسم مناسب [illegible] بقولات باردیه خصوصا کاهو و لبنیات ترک نمایند

ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه و هندیه

که نافع نسیان بارد رطب است ابیمیدن زعفران یا جندبیدستر و تکمید [illegible] قرنفل بسباسه و سانج و کندر مجرب است و مصطکی و کندر و دارچینی را خاصیتست در تقویت
حافظه و دماغ و زیادتی حفظ و ازاله نسیان و کذا سعد و زنجبیل مربی و فلفل و دارفلفل مزیل نسیان است چون با عسل یا شکر هر صباح مفرد یا مرکبا سوی الاجزا بخورند و خوردن هلیله مربی
و آمله نافع و اطریفلات و ابریشم و اسطوخودوس مفید و بلادر [illegible] را خاصیتست در تسخین دماغ و تقویت آن و همچنان مشک با روغن پسته مجرب نوشته اند و گویند که خوردن هلیله
کابلی با عسل سرشته و یا زعفران و یا جندبیدستر نیم درم فلفل سفید یکدرم و یا اسارون و یا ابیساد یا فلفل کندش هر یک ده درم سابیده هر روز یکدرم بماء العسل که مجرب است
و یا [illegible] جبلی و یا [illegible] هر روز نیم درم [illegible] تا سی روز و یا وج با عسل سرشته و یا جوز بوا و یا حب البلسان یا کبابه و یا ریوند و یا وج با شکر و یا وج و کندر مساوی هر روز یک مثقال
تنها ناشتا و یا مخلوط با اغذیه و یا کندر با عسل سرشته و یا یک مثقال از آن در آب یکشبانه روز تر کرده چند روز متواتر نوشیدن و یا اقتشار کندر و یا انغام تنها و یا اسطوخودوس
و یا اکلیل الملک ده درم با عسل پنج درم و یا انجدان و یا تخم بادرنجبویه و یا فلفل سفید و یا فقاح اذخر و یا دارچینی لاسیما که هلیله کابلی و آمله اضافه نمایند و یا مویز [illegible]
[illegible] نیم اوقیه [illegible] لبان ربع اوقیه [illegible] از آن پنج درم ناشتا و یا پنج [illegible] سفید با عسل و یا شکر سفید و کندر هر یک نیم درم و یا [illegible] جبلی [illegible]
و یا ناردین یا ترنج با عسل و یا حلبه یا دارفلفل با شکر هر روز یکدرم و یا تخم سرخ بدوام و ضماد انجیر و خردل سابیده بر موخر سر و کذا جندبیدستر با روغن سوسن بر سرکه
و یا آب انغام و یا تنها بعد مالش بسیار که جلد سرخ گردد و کذا فرفیون بعد مالش موخر سر و کذا [illegible] ازرق و شونیز را بسابیده بسرکه سرشته و کذا خردل در آب [illegible] و کذا
نسرین در سرکه پخته و کذا انغام کوفته در سرکه جوشانیده بروغن گل آمیخته در حمام و شرب شم و ضماد جندبیدستر و موی سوخته انسان و سداب [illegible]
و شم روغن ابیساد [illegible] و یا مشک یا جوزبوا یا نسرین و یا حماما و یا ناردین و بخور جندبیدستر و یا شاخ بز و یا موی انسان و یا میعه سایله و یا کبریت و دلک
موخر سر [illegible] کهنه یا بروغن خیری یا بروغن آجر یا بروغن خردل و سعوط بزهره کبک اول هر ماه و یا روغن خردل و یا خردل سوده و غذا [illegible] بریان [illegible] مطبوخ ایام
کثیره یا دوام اکل شفانین و یا قنابر پخته در طنجن بسیار روز ها هر واحد نافع نسیان است **اطریفل اسطوخودوس** تالیف حکیم علویخان مفید نسیان و امراض دماغی
بارد رطب نهایت مقوی دماغ بارد است و حافظه را قوت میدهد بغایه قوی النفع است عاقرقرحا قرنفل پودینه دشتی جدوار هر واحد یک نیم مثقال گل بابونه دو مثقال
عود صلیب زنجبیل اسارون شیطرج هندی ابیساد اذخر مکی دارچینی فلفل سفید دارفلفل مصطکی کندر هر یک سه مثقال پوست هلیله زرد پوست هلیله چینی [illegible]
وج ترکی اسطوخودوس سعد کوفی بادرنجبویه هر کدام پنج مثقال هلیله سیاه آمله منقی پوست هلیله کابلی هر یک ده مثقال مویز منقی گلقند هر یک نود مثقال شهد
خالص یکصد و هشتاد مثقال مویز خسته دور کرده وقت شب در عرق عود و عرق گل سیوتی و عرق صعتر و عرق اذخر هر کدام نیم رطل عرق بهار نارنج عرق [illegible]
هر یک یک رطل بخیسانند صبح با گلقند در دیگ بجوشانند تا مهرا شود فرود آورده بگذارند تا سرد شود بمالند و بیفشارند و صاف نموده در عسل داخل کرده باز بجوشانند
و کف آن گرفته بقوام آورده ادویه کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده بسرشند و بعد چهل روز استعمال سازند قدر خوراک دو مثقال بخور مقوی [illegible]

و نعش ارواح و مقوی قلب و محرک باه مشک عنبر مصطکی زعفران گلابی که قدری صمغ عربی دران حل کرده باشند حل سازند و عود کوفته بیخته دران آمیزند و خمیر کرده فتیلها باریک
سازند و بسوزند و اگر خواهند در شمع گذارند تا که شمع روشن باشد بوی آن نیز باشد و اگر دو دوآن بلباس سانند معطر سازد **ایضاً** که تقویت ذهن و دماغ و تذکیه
حواس نماید و ازاله خفقان و غشی کند عود هندی قسط شیرین صندل سفید هر واحد یکجزو مشک کافور هر یک نیم جزو کوفته بیخته بگلاب سرشته حب سازند و عند الحاجت
بسوزند **جوارش شونیز** که حفظ بیفزاید و نسیان دور کند مجرب است شونیز هلیله کابلی هر یک پنج درم زنجبیل نانخواه هر یک ده درم عسل سفید دو چند خوراک یک مثقال
دوای هندی دافع نسیان روغن مال کنگنی بر برگ پان بمالند و یکحبه سیماب ان نهاده بمالند که مضمحل شود پس آن برگ را بابیڑه پان چنانچه متعارف است بخورند
و مداومت نمایند که مجرب است و اگر کفایت نکند مسهل قوی نمایند **ایضاً** که در تقویت حافظه و باه از اسرار عجیبه خفیه است مال کنگنی مقشر سه جزو دار فلفل زنجبیل هر یک
دو و نیم جزو قرنفل یکجزو سائیده بروغن گاو لت کرده بعسل بسرشند و سه درم بخورند **ایضاً** جهت فراموشی نافع پیپل هلدی کوٹ شیرین بچ ملٹھی اجمود سندهی زیره سیاه
نمک سنگ مساوی باریک سائیده هر روز یکدرم بشهد و روغن بخورند **ایضاً** ازتکمله کند زیره سیاه پیپل هر یک سه درم کوفته بیخته با دو چند شهد سرشته هر روز صبح
و شام بخورند **سفوف حفظ** که جهت نسیان بالغ النفع است و در تنقیه دماغ و توفر حرارت غریزی موثر کند هفت درم مصطکی چهار درم دار فلفل عنبر گاوزبان
بادرنجبویه هر کدام یکدرم کافور یازده عدد شکر سفید برابر همه خوراک دو درم با آب گرم و در تحفه و قادری دارچینی عوض عنبر است **نوع دیگر** برای نسیان کندر
وج ترکی زنجبیل هر یک پانزده درم سعد کوفی سازج دارچینی قرنفل هر یک هفت درم نبات برابر خوراک سه درم **سعوط** که حافظه قوی گرداند و ازاله نسیان
بلغمی نماید بعد تنقیه عام و خاص استعمال کنند مشک یکحبه جندبیدستر نیم حبه هر دو را در روغن یاسمین حل کرده تسعیط کنند **شربت اسطوخودوس** نسیان را
مفید و جهت نضج مواد سوداوی بلغمی دماغی بسیار نافع اصل السوس پنج درم بنفشه گل سرخ هر یک هفت درم سپستان اسطوخودوس فاوانیا گاوزبان بادیان
تخم کرفس تخم خطمی هر یک ده درم مویز منقی بیست درم سپستان سی عدد همه را کوفته خیسانیده بجوشانند و با شکر و عسل شربت سازند دوازده درم تا پانزده درم
با آب گرم بدهند **شربت ابریشم یا موميائی** تالیف حکیم علویخان مقوی دماغ است و دماغ را که مزاج آن مائل ببرودت و رطوبت بود ذکی گرداند و ذهن
و فکر و حافظه را قوت دهد و رعونت و حمق عارضی و بلادت و بلاهت عارضی را زائل گرداند ابریشم خام اعلی از پیله جدا کرده پنجاه مثقال در آب نمایند و شبانروز خیسانیده
بجوشانند تا نصف آب بماند و دائم ابریشم را بمالند تا قوتش بآب برآید پس افشرده ابریشم را دور کنند و عسل سفید ... در آن داخل کرده اسطوخودوس
بادرنجبویه دارچینی زنجبیل سنبل الطیب صعتر فارسی عود خام هر یک ... مثقال کوفته در کیسه کتانی کرده دران اندازند و آتش نرم زیر آن کنند و دائم کیسه را بمالند تا قوت
آن بعسل آید و شربت بقوام آید پس فرود آورده کیسه را نیکو بمالند و بگذارند تا ... و بعد از آن ... گلاب ... شود
پس عنبر اشهب مومیائی هر واحد یک مثقال مصطکی رومی علک الانباط علک البطم ... هر یک دو مثقال در روغن بلسان حل کرده داخل نمایند ... کی ...
هر یک نیم مثقال ابریشم مقرض چهار مثقال ورق طلای محلول ورق نقره محلول هر واحد یک مثقال ممزوج کرده نیکو برهم زنند و در شیشه نگاه دارند شربتی یک مثقال
کما ذکر در نسیان بلغمی بعد تنقیه مجرب ... کند گرفته ... **معجون** نافع نسیان ... عصاب ... نافع
و اوجاع مفاصل بعد تنقیه ... واقف ... مقوی ... قائم مقام معجون فلاسفه ... سعد کوفی کندر هر یک پنج مثقال
زنجبیل فلفل دار فلفل خولنجان ... هلیله زرنباد ... شیرین ... مصری ... قرنفل هر یک ده مثقال مویز منقی سی مثقال عسل
سه چند شربت دو درم **معجون جدوار** که ... نسیان ... جدوار ... عود هندی ... بادرنجبویه ... برگ سداب

اذخر مکی ابرسا جوزبوا دارچینی دارفلفل کندر سعد هر یک شش مثقال جندبیدستر زعفران مشک فلفل سیاه خردل هر یک یک مثقال قرنفل پیچ دینه فلفل سفید هر یک دو مثقال مغز نارجیل
مغز پسته مغز چلغوزه مغز فندق مغز بادام هر یک هفت مثقال عسل صد مثقال معجون سازند **معجون وج** نافع نسیان مسخن اعصاب وج ده درم فلفل گرد زنجبیل شونیز پیه سیاه
شیطرج هر یک سه درم کوفته بیخته با نیم رطل شهد بسرشند خوراک یک مثقال بعرق بادیان **معجون زبیب** برای حفظ از سدید گازرونی پوست هلیله کابلی هلیله سیاه
آمله منقی دارچینی وج ترکی هر یک پنج درم زنجبیل فلفل دارفلفل کندر هر یک سه درم پوست بلیله سعد کوفی هر یک چهار درم مغز پسته هفت درم مویز منقی پنجاه درم ادویه کوفته
بیخته با مویز بسرشند **معجون حفظ** از برای یادی قوت حافظه نهایت نافع ست سنای مکی سعد هندی فلفل سفید کندر عود قماری زعفران مساوی عسل سفید
سه وزن ادویه معجون سازند خوراک یک مثقال **معجون** که برای نسیان و تقویت دماغ و دل مجرب ست از نسخه حسین بن جنید بل الطبیب باسان عود صلیب مصطکی زعفران کندر پنج سوس [illegible]
سعد کوفی بهمن سرخ وج اسطوخودوس کبابه چینی اسارون هر یک نه ماشه هلیله کابلی مغز نارجیل هر یک چهار ماشه ابریشم مقرض بست ماشه مویز منقی پانزده دانه مغز فندق سه ماشه دارفلفل زنجبیل فلفل
سفید هر یک یک ماشه نبات چهار دام عسل نیم پاو کف گرفته مرتب سازند **معجون لبوب** تالیف علوی خان مقوی دماغ و نافع حمق و رعونت امراض بارده دماغ عنبر اشهب ورق طلا ابریشم مقرض خام
بادرنجبویه عود پوست هلیله کابلی دارچینی کندر عذبه هر یک یک مثقال مغز پسته مغز نارجیل مقشر مغز بادام مغز حبة الخضرا مغز فندق مغز چلغوزه هر یک دو مثقال عسل مصفی شصت مثقال
معجون سازند خوراک یک مثقال **معجون حافظ العقل** از اختراعات مؤلف حفظ و تقویت حواس ظاهری و باطنی و تذکیه عقل و ذهن و فکر مجرب نوشته شیر آمله ده مثقال پوست هلیله زرد
و کابلی هلیله سیاه پوست بلیله هر یک پنج مثقال طباشیر صندل سفید بگلاب سوده ابریشم مقرض کندر بادرنجبویه تخم مغز نارجیل مغز پسته اسطوخودوس گل بابونه هر یک یک مثقال کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده مویز منقی بیست مثقال را در عرق فرنجمشک نم تا مهرا شود و مالیده صاف کنند و عسل و نبات هر یک چهل و پنج مثقال داخل کرده بقوام آرند باقی ادویه
انداخته معجون سازند شربتی دو مثقال **مفرح ابریشم** از ترکیب صاحب الجامع که مقوی دماغ و قلب ست و ذهن را ذکی گرداند و حفظ بیفزاید و خفقان و ضعف قلب را دور کند زائل
کند ابریشم مقرض آمله منقی پوست هلیله کابلی پوست بلیله هر یک یک درم بهمن سرخ اذخر اسارون اسطوخودوس بادرنجبویه فرنجمشک سا انجدان حب بلسان مصطکی دارچینی زنجبیل صعتر
هر یک پنج درم تخم فرنجمشک [illegible] زعفران کندر هر یک سه درم لعل بدخشی ورق نقره ورق طلا جندبیدستر جدوار مشک عنبر اشهب یک یک نیم درم عسل مصفی سه وزن ادویه
بسته [illegible] خوراک یک مثقال **مفرح الملیحی** نسبت بدان بخش از تالیفات حکیم موصوف که نهایت مقوی دماغ ست و موجب ذکای فکر و ذهن و مزیل بلادت و رعونت و حمق عارضی
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک بیست درم اسطوخودوس بادرنجبویه کاشم هر یک سه درم اذخر فرنجمشک دارچینی عذبه عود صعتر کبابه کندر مصطکی سنبل الطیب
ابریشم مقرض ابرسا نمام و پنج مغز نارجیل هر یک هفت درم زرنباد زنجبیل بهمن [illegible] هر یک پنج درم صمغ عربی علک البطم هر یک سه درم عنبر اشهب دو درم جدوار ورق طلا
و اگر بیابند یاقوت [illegible] مشک مومیائی [illegible] هر یک یک درم کوفته بیخته مصطکی و علک و مومیائی و عنبر را در روغن بادام و روغن پسته هر دو چهل درم گداخته چیده
را کوفته بیخته [illegible] بعسل مصفی سه وزن جمله ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم **اقوال حکما** مسیحی گوید که اگر فساد ذکر از رطوبت باشد استعمال حقنهای حاده
برای جذب ماده باسفل و نقوعات [illegible] ایارج و شحم حنظل و جندبیدستر و عاقرقرحا همچنین ایارج جالینوس و لوغاذیا و جوارش بلاذر نافع ست بعد از آن روغن سوسن
جندبیدستر و نطرون حل کرده و اندکی سرکه بر آن چکانیده بر سر طلا نمایند و گاه احتیاج بضماد معمول از خردل و سداب بری و فرفیون و جندبیدستر میشود و آنچه در آن بابونه و شبت
و نمام و پودینه و مرزنجوش جوشانیده باشند بر سر ریزند و بعضی اوقات بخردل و عاقرقرحا و مویزج و پوست بیخ کبر ایارج فیقرا سکنجبین عنصلی غرغره کنند و کثرت شمام مشک و جندبیدستر
و قرنفل و مرزنجوش و شیح و سیاه نیابند و غذا نخود آب و شربت ماء العسل یا شراب ریحانی کهنه سازند شیخ میفرماید که اگر ماده بارد رطب باشد بعد انضاج تنقیه کنند بدانچه
در علاج امراض دماغی بلغمی گذشت و در خانه بسیار روشن بدارند و اولا ابتدا باستفراغات خفیف تر مثل ایارج و شحم حنظل و اندک جندبیدستر [illegible] بعده تدریج

ایارجات کبار و مثل آن بعد از آن اگر امراض سوء مزاج حار باشد معجون بلادر استعمال نمایند که این قسم بهترین چیزها در تقویت فهم و افاده حفظ است ایضاً سایر معجونات محرقات غرغره‌ها و شمومات استعمال کنند و در تخفیف
دماغ استعجال نکنند بلکه بتدریج نمایند و حذر کنند از مبالغه در تخفیف تا افنای رطوبات اصلی ننماید که تابع او برودت مزاج بود و این نسیان بیفزاید و باید که از سکر و جماع و امتلا احتراز کنند
و از اغتسال آب مطلقاً اجتناب نمایند بهر آنکه در آب گرم ارخا و در آب سرد تخدیر و اضرار بروح حاسه است و اگر ایشان را امتلا عارض شود بعد از آن تلطیف تدبیر کنند و از اغذیه که مثقله
و مخدره و مبخره پرهیز باید کرد و امتلا از شراب بسیار است و اندکی از آن انبساط نفس و تقویت روح کند و از استکثار آن غفی سازد و استکثار آب سرد ... ایشان ... و خواب ... و یا بجماع خورانیدن مضر
و خصوصاً بر امتلای کثیر و افراط بیداری نیز مضعف روح و محلل آن است اما امتلای دماغ را انجره کند و حب فلفل مربی برای این اشخاص مجرب کرده شده و هر روز حفظ زیاده می شود و این مجرب رسیده
سعد فلفل سفید زعفران یکی مساوی با عسل سرشته هر روز یکدرم بخورند و ایضاً این نیز تجربه کرده شده فلفل سفید یا سیاه ملک و جزو شکر طبرزد ... ایضاً مجرب است
اگر هر روز ناهار یک مثقال از دوائی بخورند که مرکب از کندر ... جزو فلفل ... جزو باشد و ایضاً ... فلفل ... جزو ... با عسل
بکچند و عسل دو چند همه باید که باد و یه مفرده مکتوبه در مفردات ... گوید باید که علاج این ... در ... مثل ... اطعمه ...
و قنطوریون و حنظل مقل سکبینج و جاوشیر افتد و تنقیه دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و اگر فائده ... استعمال ... ایارج فیقرا هفت درم ... چهار درم ...
فقطی و شحم حنظل ... اقریطون ... هر واحد دو درم همه را یک سوده در آبکامه اندکی با شیر حل کرده باشند ... ب ... بدن ... که در تدبیر که ...
و سبات مذکور شد مثل نطولات و اطلیه و ادهان سائر اجزای راس استعمال نمایند و سائر اشیا که برای این امراض ذکر کرده شده بیابند و اگر از آن نفع مترتب نگردد ایارج فیقرا و ایارج لوغاذیا و
جالینوس و ایارج شیاذریطوس استعمال کنند بعد از آن معجون بلادری هندی و معداکت استعمال نطولات و اطلیه و ادهان سائر ... از ... بعد ...
نمایند چه جالینوس گوید آنجا که علامت سردی و تری ظاهر شود علاج بدستور لیثرغس نمایند و تنقیه اولاً بادویه که در قول شیخ گذشت و بعد از آن با ایارج و غیره کرده
قول مجوسی گذشت باید کرد و بعد تنقیه تقویت دماغ بشمومات مثل مشک و غیره که در قول مجوسی مسطور شد باید کرد و در اول ... مسل ... گرم کنند و ...
بهر آنکه اطبای قدیم را هر جا که تحریک حرارت غریزی و اعاده حرکت به عضو ضعیف الحرکه مطلوب شد در اول استعمال میکردند ... چیزهای محلل ... مانند آن
بعمل آوردن صواب شد و آنجا که معلوم باشد که از معجون بلادری حرارت زیاده بخواهد شد ... در ... نسیان نیست و در ... افراط و مبالغه
نباید کرد زیرا که بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود و ماده حرارت اصلی نماند و خشکی تولد کند که سبب ... سردی باشد ... خشکی ... نسیان گردد و موافق ترین غذا
اندرین مرض گوشت دراج است بخاصیت آنکه از غذای آن جوهر دماغ بهره بیشتر یابد و قوی تر شود و طریق مربای ... ذبح ... انگشت پاره پاره کرده در ظرف
چینی یا شیشه کنند و روغن گاو گداخته بر سر آن بریزند چنانکه دو انگشت بر سر او ایستد ... کرده ... خورانیده ... است
یا چهل روز در چیزی پنهان کنند بعد برآورده روزی ... و ... بخورند که نسیان را ببرد و طریق مربای فلفل ... ایضاً نافع ... فلفل ... هر یک درم کوفته ... گاو
ده استار ... عسل سی استار ... جوش ... کفنه ... پار ... بخورند ... گوید که در نسیان ... تنقیه دماغ بحب ایارج یا ... ایارج لوغاذیا و غیره
بحمام ... پودینه و ... باید کرد و ... مثل کندش و شونیز و خردل استعمال نمایند بعد از آن تبدیل مزاج دماغ بنطولات و دهان ... مثل روغن ... قسط
و حمام ... مانند آن و شم ... و ... پودینه و غیره کنند و تناول زنجبیل مربی و فلاسفه صاحب ... است و سرکه و عسل و سکنجبین آن نافع این علت است و ... صحیح
جلاب ... بادیان یکدرم بادرنجبویه ... درم اصل السوس ... کوفته ... گلقند عسلی ... درم ... غذا نخود آب ... قطع ... دارچینی و فلفل ... بعد نضج تام ...
اسهال ... ایارج و حقنهای حاده که در صرع ... باید کرد و ... گلقند عسلی یا شکری یا ماء الحیوة یا اطریفلات کنند و شراب ریحانی موافق صاحب این علت است ... آب ... معتدل ... بونه

در آب کاسنی سبز مروق و آب شاهتره سبز مروق هر یک پاو آثار گلاب نیم پاو شب خیسانیده صبح مالیده صاف نموده ترنجبین مغز فلوس گلقند هر یک چهار توله
مالیده باز صاف کرده روغن بادام پنج ماشه داخل کرده بنوشند و بجای آب تا دو پهر عرق گاوزبان و کاسنی بنوشند غذا شله دهند ایضاً اگر با صداع وحشت
باشد اول تبرید لعاب بهدانه شیره تخم کاسنی تخم خرفه تخم کاهو عناب خیارین آب تمر هندی [illegible] آلو بخارا داده دانه عرق کاسنی عرق شاهتره هر یک هفت توله
گلاب چهار توله شربت بنفشه و گاهی شربت نیلوفر داخل کرده بدهند و از فصد باسلیق خون پاو آثار بگیرند و اگر هنوز صداع باقی باشد از فصد سر و صافن
بقدر پاو سیر دیگر روز بگیرند و بعد فصد بهر تقویت اعضای رئیسه مربی ورق نقره شیره عناب قیات خمیره صندل یک توله حل کرده بدهند غذا خشکه با شوربا و بعد ده روز
که ماده در سر قرار گیرد فصد سر را بگشایند و باز تقویت نموده بعد پنج شش روز شب بلیله مربی یک عدد همراه عرق گاوزبان هفت توله بعده یک پاس غذا خورانیده صبح
نقوع منضج از بنفشه نیلوفر هر یک هفت ماشه آلو بخارا هفت عدد تخم کاسنی شش ماشه سپستان بیست دانه گاوزبان چهار ماشه خیارین کوفته شش ماشه همراه
خمیره بنفشه سه توله بدهند دوم روز شاهتره افزایند روز هفتم در نقوع مذکور بیخ کاسنی شش ماشه اصل السوس مقشر کوفته یک چهار ماشه بادیان بسفایج
بلیله زرد هر یک شش ماشه افزوده گلقند عوض خمیره بنفشه حل کرده بدهند و بعد سه چهار روز [illegible] سنای مکی شش ماشه افتیمون [illegible] هفت ماشه نقوع
و مغز فلوس شش توله ترنجبین چهار توله روغن بادام شش ماشه افزوده دهند روز دوم مسهل تبرید لعاب بهدانه شیره خیارین عرقیات شربت بنفشه اسپغول [illegible] شش ماشه
پاشیده باز بعد [illegible] مسهل منضج داده آخر شب حب لاجورد و صبح بدرقه مسهل بدون مغز فلوس روغن بادام داده و تا سه روز یک روز درمیان تبرید نموده تنقیه نمایند
و بعد تبرید یک مسهل مغز فلوس بدهند بعده بهر تقویت دواء المسک بارد همراه شیره مغز تخم کدو و خیارین و خرفه و غیره به تبدیل استعمال کنند و برای ترطیب دماغ
مغز تخم کدو چهار دام سوده در شیره نبات مقوم نیم پاو خورانند ایضاً اول تبرید شیره مغز تخم کدو عرق شاهتره شربت نیلوفر اسپغول یا لعاب آن بدهند بعده
فصد باسلیق و آخر روز تبرید [illegible] بعد از آن در منضج [illegible] تخم خیارین افزوده بدهند بعده چراته افتیمون گاوزبان اصل السوس انجیر زرد سنای مکی مغز فلوس ترنجبین
شیرخشت روغن بادام در منضج افزوده مسهل بدهند بعده حب لاجورد دهند پس تبرید شیره مغز تخم کدو [illegible] آب آلو بخارا عرق شاهتره خمیره صندل مالیده اسپغول
پاشیده نوشانند بعد هفت روز فصد هفت اندام کنند و برای دفع یبوست مزاج و سوزش تبریدات و سعوطات روغن کدو و غیره بعمل آرند و دواء المسک با روغن شیره
تخم خرفه و گلاب شربت انار شیرین اسپغول پاشیده دهند بعده ماء الجبن بدهند ایضاً بصورت حرارت ماده و ضرورت ترطیب تنقیه بعد از فصد و تبریدات ماء الجبن
با سفوف [illegible] افتیمونی بدهند و شب حب لاجورد بخورانند و یا ماء الجبن همراه شربت بزوری و گلقند شروع کرده بعده مغز فلوس هفت توله گلقند ترنجبین هر یک
چهار توله روغن بادام شش ماشه در ماء الجبن افزوده مسهل دهند بعده شربت سوداء و سفوف لاجورد همراه ماء الجبن بدهند و اگر سفوف حرارت کند بقدر دو سه ماشه
دهند و برای تقویت قلب وقت شام زهر مهره خطائی یک ماشه مروارید طباشیر هر یک چهار سرخ لاجورد مغسول ده سرخ در شربت انار یک توله آمیخته همراه عرق کیوره
گلاب عرق گاوزبان شربت انار داخل کرده قدری مشک پاشیده بدهند و مفرح بارد خورانند و چون ماء الجبن یک نیم پاو یا نیم آثار رسد دو توله کم نمایند ایضاً
اگر با خفقانیت و تیزی مزاج بود بعد فصد و تبرید و تقویت مزاج در ماء الجبن مسهل باین طریق مستعمل است که روز پانزدهم از شروع ماء الجبن نیلوفر بنفشه [illegible] القلب
تخم کاسنی کوفته تخم خیارین کوفته تخم خربزه کوفته بسفایج فستقی کوفته هر یک هفت ماشه اصل السوس پوست بیخ کاسنی هر یک شش ماشه آلو بخارا هفت دانه برگ سنای مکی
یک توله در ماء الجبن شب تر کرده صبح مالیده صاف نموده گلقند آفتابی ترنجبین شربت ورد مکرر هر یک چهار توله مغز فلوس شش توله مالیده باز صاف کرده دهند روز
دوم تبرید لعاب بهدانه سه ماشه شیره خرفه هفت ماشه شربت بزوری دو توله [illegible] چهار ماشه در ماء الجبن بدهند باز یک مسهل داده روز سوم حب لاجورد دهند

و بعد فراغ از مسهل با خمیرهٔ گاوزبان و مفرح زرشکی استعمال کنانند ایضاً هرگاه در ماء الجبن سبب ریزش شیر از آب لیمو یا سرکه ریزش تیز لطیف و نیز بر سد نفع ادویه
تنقیه همراه ماء الجبن کنند و اگر ماء الجبن یک نیز زیاده کنند و صفرا و تپ پیدا شود و موهم تحمیق گردد درین صورت ماء الجبن قوت نموده قرص طباشیر ملین کوفته در شربت بنفشه
سرشته همراه شیرهٔ تخم خیارین شیرهٔ خرفه لعاب بهدانه عرقیات شربت بزوری خاکشی پاشیده صبح خورانند و دیاقوذا لعاب بهدانه شربت نیلوفر خاکشی پاشیده شام بدهند

ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه نافع این نوع مالیخولیا

شرب افتیمون بشیر تازه و شکر و کذا لعاب اسپغول پنج درم در آب بر آورده پانزده درم شکر سفید داخل کرده و کذا سنای مکی در اخلاط محترقه
و کذا خوردن هلیله سیاه پنج درم بکلیه رم تمر هندی مغسول در صبح و سقمونیا همراه ماء الجبن و کذا شیر بز یا میش بشکر و نان گندم سفید و کذا
خوردن درم الافیون هر روز نیم مثقال و کذا نوشیدن ترشی ترنج بشکر و کذا خوردن تخم انار شیرین بشربت سیب و کذا آمله و کذا کتیرا و کذا نوشیدن
عرق نیلوفر بشکر یا شربت آن یا ماء الشعیر یا شربت بنفشه بماء الشعیر یا گلاب بشکر و سعوط روغن بنفشه و یا روغن کدو در حمام و شمّ گل نیلوفر
و گل بنفشه و گل سرخ و تطلیه مطبوخ گل بنفشه در حمام و یا آب حی العالم گرم کرده در حمام و غسل سر با اسپغول در حمام و غذا کدو خوب پخته بروغن بادام
و ملوخیا بروغن مذکور و کاسنی یا کاهو خام و پخته بروغن بادام و مخ برهٔ شیرخواره و لحم حملان رضیع و سرطان نهری و تنقل به نیشکر نیز و احساء
و زرشک و مرهٔ سوداء و اصداف سفید و جوارش طباشیر مقوی معده مانع صعود ابخرهٔ صفراوی از معده بدماغ و نافع از برای مالیخولیا و دوار و سدر
حادث از سوء مزاج صفراوی معده گل سرخ آمله منقی طباشیر صندل سفید کشنیز خشک هر یک ده درم حب الآس پوست ترنج سماق منقی
مصطکی هر یک پنج درم کافور قیصوری یک مثقال رب تمر هندی سه وزن ادویه با عرق گاوزبان و عرق کیوڑه بقوام آرند حب هلیله از حکیم علوی خان
مجرب برای مالیخولیای حادث از سودای صفراوی پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک دو دانگ سنای مکی
لاجورد مغسول افتیمون غاریقون سفید کتیرا هر یک یک دانگ کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بمویز منقی بسرشند و حبها ساخته با عرق گاوزبان
نیمگرم که دران جلاب شکری ده درم حل کرده باشند فرو برند و جلاب شکری سه در هفته یکی از این حبوب را استعمال نمایند تا زمانی که مالیخولیا زائل شود
و در نسخهٔ دیگر آنهم در اخراج سوداء و مرهٔ صفراء مجرب و بیخطر است وزن سنای مکی دو دانگ است و سقمونیای مشوی یک دانگ عوض لاجورد و افتیمون
و غاریقون و کتیرا و گاهی از برای تقویت اسهال مرهٔ سوداء لاجورد و حب النیل هر یک یک دانگ اضافه کرده حبها بورق نقره پیچیده با آب نیمگرم فرو داده میشود
خمیرهٔ ابریشم از حکیم اکمل خان منع بخارات نماید و تقویت دل و دماغ و معده کند طباشیر تخم کشنیز خشک پوست بیرون پسته مروارید ناسفته
کهربا گل نیلوفر گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک دو درم یاقوت چهار دانگ گل گاوزبان ده درم عصارهٔ زرشک پنج درم صندل سفید سه درم شیر آمله پانزده درم ورق نقره دو دانگ
طلای محلول عنبر اشهب کافور هر یک دو دانگ مشک نیم دانگ آب سیب آب انار شیرین هر یک سی مثقال گلاب بیدمشک عرق گاوزبان یک یک پنجاه درم قند سفید بقوام آرند و خمیره
سازند دواء المسک بارد مقوی اعضای رئیسه موافق محرورین نافع خفقان و وسواس و خبث نفس و خفقان حار و مرض مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا باشد مروارید ناسفته
کهربای شمعی بسد محرق مغسول طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه مقشر زرشک منقی گل گاوزبان ابریشم مقرض هر یک پنج مثقال گل ارمنی مغسول فوفل گلهی
هر یک مثقال گل نیلوفر دو مثقال مشک یک مثقال عنبر اشهب سه مثقال ورق طلا ورق نقره هر واحد یک مثقال نبات سفید دو چندان آب سیب ترش پنج مثقال آب انار شیرین
نود مثقال عرق بیدمشک گلاب هر یک پنجاه مثقال عرق ابریشم [illegible] ادویه کوفته بیخته و آبها و عرقها و نبات را بقوام آورده ترتیب سازند حکیم مومن گفته که

مثقال یاقوت رمانی و دینار المسک داخل کرده‌ام و اثرش بسیار یافتم و اگر خواسته باشند مشک داخل نکنند و بر عنبر اکتفا کنند حکیم علوی خان می‌نویسند که در صحت این تراکیب حرف نتوان گفت بلکه مناسب آنست که آنرا دواء العنبر نامند روغن لبوب سبعه که صداع حار و یابس و سرسام سوداوی و سهر را نیز مفید است و منوم مغز تخم کدو مغز تخم کاهو تخم خشخاش مغز بادام شیرین کنجد مقشر مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ ابر گرفته مثل روغن بادام روغن بر آرند و به انشوق و سعوط نیز در مرم استعمال نمایند عرق شیر معمول حکیم ارشد علی خان مرطب بدن و نافع مالیخولیا و خفقان و بالخاصیه مدبر رافع تپ دق است شیر بز آب گندم آب نیشکر هر یک پنج آثار گرفته عرق کشند و گاهی آب به شیرین آب انار شیرین آب ناشپاتی عرق گاوزبان عرق نیلوفر عرق بیدمشک گلاب آب سیب هر واحد یک آثار عنبر اشهب ماشه برای تقویت اعضای معده اضافه کرده میشود و بجای شیر بز شیر گاو هم درست است آثار آب … و آب نیشکر هر یک سه آثار گرفته میشود لعوق خشخاش نافع اقسام مالیخولیا و جنون بهتر نوم پوست خشخاش مع تخم نیم کوفته عناب هر یک پنجاه عدد در آب یکشبانه روز خیسانیده بجوشانند تا نصف آب بماند مالیده صاف نموده شکر سفید یکمن اضافه کرده بقوام آرند بعده نشاسته کتیرا صمغ عربی مغز بادام مغز تخم کدو شیرین هر یک پنج درم اضافه نموده بقوام آرند خوراک پنج مثقال ماء اللحم بارد برای مالیخولیا که از احتراق خون و صفرا یا بسبب سهر و افتاب یا از خوردن اغذیه و ادویه حاره بهم رسد و تپ دق … گوشت بزغاله گوشت بره جوان گوشت میش ششماهه کله پاچه بره یا بزغاله جوان گوشت بچه مرغ از استخوان و چربی جدا کرده ورق نموده از هر یک بقدر یک چهل درم نقره یا مس تازه قلعی اندود کرده طباشیر صندل سفید کشنیز خشک گل سرخ دانه هیل هر یک پنج مثقال کوفته بیخته بر آن پاشیده با آتش ملایم کباب نیم پخت نمایند بعد از آن در گلاب عرق بیدمشک عرق گاوزبان عرق بهی عرق صندل عرق شاهتره عرق نیلوفر عرق کاسنی عرق سبز ساده هر یک یک سیر آب خالص بقدر ضرورت عرق کشند پس از آن سیب امرود بهی شیرین زرد آلو کدو تر ریزه ریزه کرده آب انار شیرین برگ خرفه اسفاناخ گل نیلوفر کاهو برگ بید … گل سرخ باقلای تر گل زبان گل و ریحان نیم رطل تخم خشخاش بهمن سرخ بهمن سفید هر یک پنج توله تودری سرخ تودری سفید هر یک یک توله داخل کرده آب یا عرقهای مناسبه بقدر احتیاج اضافه نموده … آثار عرق کشند و عنبر اشهب بقدر یکدرم در پنجه بندند و اگر حاجت باشد کافور و طباشیر نیز … مطبوخ تالیف حکیم علی حسن علاج سوداوی و صفراوی و سوداوی مویی بهتر از مطبوخ افتیمون است و بی اذیت بود سنای مکی چهار مثقال بنفشه شاهتره هر یک … مثقال بجوشانند چون … پنج مثقال افتیمون چهار مثقال داخل کرده پس شیرخشت خمیره بنفشه هر یک یازده مثقال افزوده صاف کرده بیاشامند و اگر بعد از نضج ماده بیاشامند بهتر باشد و اگر شیرخشت نباشد بدل آن ده مثقال فلوس خیار شنبر داخل کنند مفرح از برای اصحاب مالیخولیا مجرب النفع تالیف علوی خان یاقوت رمانی مروارید ناسفته لاجورد مغسول هر یک شش ماشه ابریشم مقرض گل گاوزبان بهمنین طباشیر هر واحد دو توله تخم خرفه مقشر چهار توله مغز تخم خیارین سه توله عنبر اشهب یک ماشه ورق طلا و نقره هر واحد ده ماشه … شربت فواکه سه توله شربت عرق بیدمشک گاوزبان هر واحد پاو سیر بدستور معجون سازند خوراک نیم درم مفرح بارد در نهایت نفع است برای … و سوداویه مالیخولیا که حادث از سودای سوخته و از صفرا و خون سوخته بود مجرب حکیم میر علی نقی است یاقوت سرخ مروارید … صندل سفید کشنیز خشک … طباشیر گل سرخ گل گاوزبان یک چهار درم بهمن سرخ ورق طلا ورق نقره … هر یک یکدرم تخم خرفه مقشر هشت درم زرشک منقی دوازده درم گل ارمنی مغسول نیم درم عنبر اشهب ابریشم مقرض هر یک یکدرم شربت سیب … قند سفید بقدر حاجت بدستور معروف مرتب سازند مفرح زهری یا بارده جهت تپهای گرم و دیگر امراض حاره و منع بخارات و تعدیل مزاج جگر و تقویت اعضای رئیسه نهایت مفید است مشک کافور هر یک نیم مثقال عنبر اشهب یک مثقال عصاره زرشک تخم کاهو مقشر نشاسته گل سرخ گل نیلوفر زهر مهره ورق نقره هر یک دو مثقال مغز تخم هندوانه مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین گل … ابریشم مقرض بهمن سفید و سرخ پوست ترنج گل گاوزبان فادزهر معدنی طباشیر سفید هر یک پنج مثقال آمله کابلی پرورده تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم کشنیز مقشر هر یک بیست مثقال … ادویه صلایه کردنی را صلایه کرده و کوفتنی را کوفته بیخته با شیره … شیرخشت شربت سیب … مثقال آن

چهار مثقال سرشته و در بعضی نسخ عنبر اشهب از وزن سابق یک مثقال زیاده نموده و ورق طلا دو مثقال مروارید ناسفته کهربای شمعی مرجان سرخ هر یک چهار مثقال
اضافه کرده باستعمال آمده و بسیار مفید افتاده **اقوال حذاق** شیخ الرئیس میفرماید که بعد فصد هفت اندام اگر ضعف شدید نباشد در ماده صفراوی تنقیه
بطبیخ افتیمون و حب اسطوخودوس معتدل و چیزی که استفراغ صفرای محترق کند باید کرد و در تدبیر طبیب افزایش نمایند و از سکنجبین بکاهند با وجود آنکه از بابونه و آنچه در قوت
آن باشد و استعمال نطولات لابد است و استعمال مبردات صرف بر سر نشاید و بعضی قدما مثل این موضع ستوده اند که صبر اندکی هر روز بخورند و یا هر روز آب مطبوخ
افتیمون به اوقیه یا ده قیراط عصاره افتیمون در آب حل کرده تجرع کنند و ایضا ستوده اند که هر شب سرکه کنند سیما سرکه عنصل بنوشند و من خوف ضرر سرکه
در این مرض میکنم مگر آنکه یقین گردد که ماده حاصل از صفرای محترقه مار است پس سرکه نافع ترین اشیا بود خصوصا عنصلی سکنجبین تب بسرکه عنصلی و سکنجبین سرکه
که اندران حب داخل کرده باشند و ایضا گفته که نفع میکند چون مرض بمشارکت طحال بود و ماده دران باشد و باید خوشبو کنند شمیدن ترکیبات معتدله
که دران کافور و مشک افتد یا روغن بنفشه بسیار کرده یا نافع است کافور و مشک باشد و سایر خوشبوهای بارد رطب صاحب کامل گوید که اگر
این مرض از قبیل برسام حادث شود و صاحب آن خواب نیاید و کثیر الهذیان و دهن آن خشک باشد و قرار نگیرد و این دلیل است بر آنکه مرض او از صفرای محترق است آنرا
جنون گویند پس مداوا باید کرد مریض را بتدبیر برسام و چیزی از علاجات و استفراغات نفع ندهد و پیشتر باید بداند که این خلط حدت بیفزاید و مریض را هیجان هذیان
زیاده گردد ولیکن باید که تدبیر غذای او در پرهیز از زیاده و اغذیه و این خیار بادرنگ باشد که بار آش مطبوخ خشخاش یا شربت خشخاش بدهند و بعد ساعت از آن
شربت بنفشه و شربت خشخاش بنوشانند و بیاپیچه حملان و بزغاله یکدو و اسفاناخ و شلغم و کدو و بقله ملوکیه پخته و ماهی ها رفته خوری و نخی و زرده تخم مرغ نیمبرشت
و مقرر باد رنگ خیار بدهند و از انگور و شفتالو و انار شیرین و شکر و مویز شیرین پخته و ماءالشعیر سهل الانحدار مغز تخم
وانتهای اغذیه و اشربه و امثال آن بسیار نفع و قوت باشند و ایضا مولدات امثال یکی از فصل ندهد
اشیای حریفه مثل دو سر آب گاه ماند آن احتراز نمایند سرمبین نطول سر ریزند مثلا اگر خشخاش سفید مع پوست کوفته و جو
کوفته و پوست کدو و بنفشه و نیلوفر و برگ کاهو و تخم آن و گل سرخ و بابونه هر واحد یک کف و در آب شیرین خوب بجوشانند و بر سر ریزند و قطعه نمد دران تر کرده
باندک روغن بنفشه در حمام معتدل الحرارة تکمید سر نمایند و شیر دختران بر سر دوشند و باندک روغن بنفشه آمیخته دران کرده بر سر نهند و روغن بنفشه و روغن تخم کدو
و روغن نیلوفر در بینی چکانند و مسکن مریض جای روشن نه تاریک باشد و تا آمدن خواب تمام این تدبیر بعمل آرند و چون خواب تمام آید در آن هنگام باید که تنقیه بدن او
بادویه مسهل صفرای محترقه مثل طبیخ افتیمون و مطبوخ غاریقون کنند و چند روز راحت دهند و امر تدبیر مرطب با غذیه مرتبه ذکر کرده نمایند بعد از آن اعاده دوای
مسهل که اندک قوی باشد مثل حب اسطوخودوس و غیره حبوب منقی سودا کنند و باز چند روز راحت دهند و غذای مسطور بخورانند و تدبیر او کنند و اگر ازین
حرارت عارض شود و بول سرخ باشد ماء الشعیر و شربت خشخاش نوشانند و سکنجبین جلاب بدهند و چون حرارت ساکن شود اعاده ادویه منضج خلط سوداوی
مع ایارج فیقرا یا شحم حنظل با اندکی سقمونیا کنند و غالب بشوربای معمول از خروس پیر پشت و نمک بسفایج کوفته و منقی قطع نمایند ایضا البسفایج
که اگر این مرض از بخارات متصاعده بسوی دماغ از جمیع بدن باشد بسبب کثرت تعفن اخلاط در بدن پس می باید که نظر کنند اگر خلطی که در بدن باشد
دموی بود و از فصد مانعی نباشد فصد هفت اندام کنند و اخراج خون بمقدار احتمال قوت و حسب مقدار خون فاضل در بدن
باید کرد پس اگر خون سیاه بر آید استکثار در اخراج آن کنند بیک دفعه اگر قوت قوی باشد و یا در دو یا سه دفعه اندک اندک اگر قوت ضعیف

نوازل دماغی و یا از سردی و یا از ضعف هاضمه کبدی و تدبیر هر یک بعد ذکر ادویه مرکبه مسطور گردد **ذکر ادویه مرکبه نافع مالیخولیای مراقی**

اطریفل معمول حکیم شاه محمد نافع اقسام مالیخولیا و جنون و مصلح فساد خون و دافع نزله و فضول سر و مانع صعود ابخره از معده و اعضای دیگر قرفه شاهتره [illegible]
زرد هلیله مصطکی هر یک سه نیم ماشه گل سرخ اصل السوس مقشر هر یک نه ماشه هلیله سیاه پوست بلیله آمله مقشر هر یک یکنیم توله پوست هلیله زرد تربد مجوف
هر یک سه توله کوفته بیخته به روغن بادام چرب کرده با قند سفید نیم آثار عالمگیری قوام داده بسرشند قدر خوراک یکتوله تا دو توله است **اطریفل** مانع جهت
اقسام مالیخولیا خصوص مراقی از جمله مجربات است و اثر آن در تنقیه معده و دماغ از اخلاط ثلاثه تجربه رسیده و برای قولنج و صداع و منع صعود ابخره نافع
و مداومت آن جهت قطع نزله مجرب و جمیع امزجه موافق است و اگر بعد از غذا تناول نماید مضرتی نمی رساند و قوت او تا دو سال باقی می ماند پوست هلیله زرد
پوست هلیله کابلی هلیله سیاه گل بنفشه سقمونیای شوی هر یک ده مثقال تربد مجوف کشنیز خشک هر یک بیست مثقال پوست بلیله آمله مقشر گل سرخ طباشیر
گل نیلوفر هر یک پنج مثقال صندل سفید کتیرا هر یک سه مثقال روغن بادام سی مثقال ادویه کوفته بیخته به روغن چرب کرده بدارند و عناب ده عدد سپستان [illegible] عدد
گل بنفشه ده مثقال در [illegible] شب [illegible] صاف کرده با یکنیم وزن شیره هلیله مربی و یک وزن عسل کف گرفته بقوام آورده ادویه بسرشند قدر شربت آن ابتدای احوال از چهار
مثقال تا شش مثقال بنابر مداومت از یک مثقال تا دو مثقال **شربت دینار کبیر** نافع ابتدای امراض جگر و برای مالیخولیای مراقی تنقیه باین شربت بعد از [illegible]
و نضج ماده بجا آورده اصول بهترین تدبیر نوشته تخم کاسنی ده درم بادیان پنج درم بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ بادیان هفت نیم درم گل سرخ پانزده درم گل نیلوفر
گل بنفشه گاوزبان افتیمون اسطوخودوس هر یک چهار درم بسفایج فستقی تربد مجوف هر یک بیست درم سنای مکی حب النیل هر یک هفت مثقال تخم کشوث ده درم
کتان بسته پنج مثقال همه را در ده رطل آب شب بخیسانند و صبح بجوشانند چون سه رطل آب بماند صاف کرده یکمن قند سفید داخل کرده بقوام آرند و چهل [illegible]
سوده در آن حل نمایند و بعضی پانزده درم تا شانزده درم شاهتره و چهل دانه عناب داخل کرده اند مقدار شربت ده درم تا شانزده درم با آب [illegible] ضماد که در مالیخولیا
مراقی [illegible] نافع [illegible] مصطکی گل سرخ افسنتین سنبل الطیب اسارون سعد [illegible] قصب الذریره انیسون تخم کرفس صعتر کوفته بیخته با آب ضماد کنند یا در آب [illegible] شاهتره
صاف نموده [illegible] انداخته ضماد کنند و اگر [illegible] دارچینی زنجبیل اضافه نمایند انسب است و گاهی زیره [illegible] مصطکی گل سرخ اسارون سعد [illegible] نموده [illegible]
اکلیل الملک بابونه برگ تمام برگ ترنج اضافه کرده وقت خلو معده از طعام بر معده [illegible] کرده میشود و برای تحلیل ریاح بارده مراقی مفید می افتد **عرق هلیله**
دافع سودا و مقوی دماغ و حواس [illegible] پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی کشنیز خشک یک نیم آثار پوست بلیله آمله هلیله سیاه گل سرخ مویز منقی هر یک پاو آثار
اسطوخودوس بادرنجبویه [illegible] گل نسرین گاوزبان هر واحد نیم پاو عود غرقی گل گاوزبان ابریشم مقرض [illegible] صندل سفید هر واحد پنج توله بسفایج [illegible] شش توله
سنبل الطیب [illegible] بخیسانند صبح بقدر ده دوازده سیر عرق کشند نوع دیگر معمول حکیم اجمل خان برای مرض سوداوی و تقویت دماغ و معده و دل و منع صعود ابخره
[illegible] نموده [illegible] ده توله کشنیز خشک پاو پوست بلیله زرد یک آثار گل سرخ نیم توله گاوزبان مویز منقی هر یک نیم پاو هلیله سیاه پاو آثار [illegible] چهار شبانه روز خیسانیده
هفت آثار عرق کشند و در مفتاح المجربات وزن گل سرخ نیم پاو مویز منقی یکنیم پاو [illegible] پوست بلیله هر یک پاو آثار و عود غرقی چهار توله زیاده است [illegible]
که نافع صداع و مرض سوداوی دماغی است **عرق شیر** [illegible] مزاجان از حکیم ناظر خان شیر [illegible] دوازده آثار گل سرخ گل نیلوفر بهمن سرخ بهمن سفید [illegible]
تودری سرخ تودری سفید گاوزبان بادرنجبویه برنجاسف گل گاوزبان اصل السوس هر یک [illegible] توله عناب [illegible] دارچینی [illegible] یک [illegible] آب [illegible] شیرین [illegible]
آب لیموی شیرین دو آثار آب [illegible] آب نیشکر هر یک پنج آثار آب انار شیرین نیم سیر عرق نیلوفر ده آثار آب [illegible] شیرین نیم آثار تخم خرفه مقشر تخم کاسنی هر یک چهار توله

بادیان سبز دو آثار صندل سفید چهار توله برگ کاسنی سبز دو آثار بدستور عرق کشند **عرق گاوزبان عنبری** اصحاب مالیخولیا و توحش و خفقان و ضعف دل و جمیع امراض سوداوی انافع است گاوزبان گل گاوزبان هر یک نیم پاو صندل سفید اسطوخودوس بادرنجبویه بسفایج گل سرخ گل نسرین هر یک ده درم عرق بیدمشک یک آثار حل عنبر مشک هر یک نیم درم در دهن بچه آویزند و بدستور عرق کشند خوراک دوازده درم **عرق چوب چینی** که ضعیف را قوی گرداند و ناتوان را توانا سازد و قوت باه بی حد آرد و مالیخولیای مراقی را مفید بود و حکیم مسیح الزمان این عرق برای نواب اعتماد الدوله تیار کرده بود و بعضی تغییر بسیار مدد کرد که از حیطه تحریر و تقریر بیرون است معمول حکیم شریف خان صاحب چوب چینی پنج آثار اکبری دارچینی سه نیم آثار یا پاو بالا الایچی سفید کبابه چینی قرنفل جوز بوا بسباسه عود کوفی ساذج هندی عود غرقی بهمن سرخ بهمن سفید زرنباد بادرنجبویه خولنجان سنبل الطیب اشنه گاوزبان صندل سفید ورق نقره تخم عنب الثعلب مصطکی بیخ بنفشه ولایتی از هر یک نیم سیر نبات سفید ده سیر مویز منقی پنج آثار عسل مصفی پنج آثار قند سیاه سی آثار پوست کیکر ده آثار گلاب هفت آثار عنبر اشهب شش ماشه مشک یک توله و سه ماشه زعفران نیم پاو بدستور عرق کشند خواه به یک آتشه خواه دو آتشه **معجون مفرح** که جهت مالیخولیای مراقی نافع است هلیله سیاه آمله از هر یک ... گاوزبان بادرنجبویه گل سرخ بهمنین کشنیز خشک ابریشم مقرض از هر یک یک جزو کوفته بیخته بشربت سیب وزن مجموع ادویه معجون سازند خوراک سه درم **معجون** برای مالیخولیای مراقی از مجربات محمد حسین آمله منقی بادرنجبویه چای خطائی پوست هلیله کابلی طباشیر سفید هر یک شش مثقال زعفران جوز بوا افتیمون قرنفل بسباسه اذخر سنبل عود قماری هر یک دو مثقال پوست ترنج پوست بیرون پسته هر یک شش مثقال قند سفید شکر سفید هر یک نود مثقال گلاب هفتاد مثقال آب زرشک پنجاه مثقال آب لیمو شصت مثقال آب سیب شیرین آب بهی ترش آب انار شیرین آب انار ترش آب به شیرین آب به ترش هر یک هفتاد مثقال نقوع مقر معجون سازند **معجون نافع مالیخولیای مراقی** دافع صعود ابخره مربای آمله مربای هلیله هر واحد ده عدد گل سرخ کشنیز مقشر زرشک طباشیر هر یک دو درم دانه هیل ... مصطکی عود غرقی ساذج هندی سنبل الطیب گاوزبان گل گاوزبان ابریشم مقرض زهر مهره سوده زرنب هر یک دو درم مویز منقی دو توله شربت انار ولایتی چهار توله شکر سفید پاو آثار معجون سازند **مفرح یاقوتی** جهت تقویت و دفع مراق هلیله مربی آمله مربی هر یک پنج عدد شسته بعرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب هر یک پاو آثار بجوشانند تا مهرا شود پارچه بیز نموده با نبات سفید یک نیم پاو بقوام آرند و صندل سفید طباشیر هر یک سه ماشه مروارید ناسفته دو ماشه کشنیز مقشر مغز تخم خیارین یک شش ماشه گل گاوزبان ... ماشه سابیده مشک خالص چار سرخ سوده آمیزند ورق نقره دو ماشه حل سازند خوراک از هفت تا نه ماشه **مفرح بارد کافوری** مجرب حکیم علوی خان مجرب برات از برای مالیخولیای مراقی و جمیع امراض سوداوی که سبب آن احتراق صفرا یا خون باشد و مقوی جمیع اعضای رئیسه است و خفقان حار و ضعف قلب را که سبب حرارت باشد نهایت مفید است مروارید ناسفته کهربای شمعی کافور قیصوری زعفران هر یک دو دانگ لاجورد مغسول سنگ یشب فادزهر معدنی صندل سفید طباشیر پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله گل گاوزبان گل سرخ اسطوخودوس یک یک مثقال مغز تخم کدو پنج مثقال تخم خرفه پانزده مثقال زرشک ده مثقال گل بنفشه گل نیلوفر هر یک پنج مثقال شربت فواکه شیرین پنجاه مثقال نبات سفید بقدر حاجت گلاب و عرق بیدمشک بقدر ضرورت نبات و شربت را بعرقیات حل کرده بقوام آرند و باقی ادویه بدستور بپزند نبات شربت یک مثقال اگر دو دانگ عنبر و ورق طلا و نقره هر یک یک مثقال حل نمایند بهتر است و در نسخه دیگر وزن مروارید و کهربا هر یک چهار دانگ ... تخم بادرنجبویه هر یک یک مثقال ابریشم مقرض دو مثقال افزوده و نوشته که ابریشم را بگلاب یا آب لیمو و آب ترنج بر روی سنگ سماق صلایه نمایند و باقی ادویه کوفته بیخته بعسل سفید ده مثقال ... شربت سیب شربت فواکه هر یک بیست و پنج مثقال قند سفید بقدر حاجت و عرق گاوزبان و غیره بقوام آرند بعد عنبر اشهب نیم مثقال مشک ... دانگ ... حل کنند ... ادویه دیگر ... شربت فواکه صندل ... عرقیات و تخم ... که گاه در مراق ...

نمایند و بعضی قدما گفته اند که صاحب صرع را اندکی عاقرقرحا ببویانند پس اگر قطعا آرام نیابد صحت او دانند چرجانی و ایلاقی و غیر آن منع نمیند که نگاه کردن اندر چیزهای متحرک و گردان و برف و آب روان و اشیای شفاف و براق و آتش و خوردن شیر نیمهای سخت و شیرینی طعامهای سخت چرب و گوشت است شتر و گوزن و جانوران لاغر و پیر و قدید و شیر جمیع حیوانات و لبنیات قاطبةً و هرچه از شیر سازند مانند ماست و پنیر و شیر برنج ضرر دارد و اگر باد بر نجمویه و اندکی کشنیز در طعام او بیفزایند دارد و اگر چقندر بپزند و با آب کامه و روغن زیتون مثل اچار بسازند و پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و بدین سبب نافع بود و انیسون و کرویا و دارچینی اخلاط را به دماغ فرود آرد و از رگها بادرار بول بیرون آرد و بوی چیزی سوخته و بوی قیر و کندر و شاخ بز سوخته و جلود و بارو و زیان آرد و اگر گوشت نیز بسیار خورند هم بود که صرع تولد کند و اگر ناگاه خبری شنود که از آن غمگین شود یا بترسد و صرع افتد و از سبب جوع مضر صرع و حجر فزاد و دیدن است تا حق خواندن بسیار خصوص با واز بلند احتراز نمایند و قطعا کی گوید که حجامت ساق در صرعی نمایند مطلقا بعده فصد قیفال کنند و اگر مرض از عضوی باشد ابتدا العلاج او نمایند پس تنقیه بدن یا دماغ کنند اگر از اصل باشد و یا معده مطلقا از جمیع مبخرات و مغلظات منع نمایند و آنچه منع بخار کند مثل کشنیز و امرود و بهی و جدوار و تریاق الذهب امر کنند و تعلیق زمرد و شرب آن و پوشیدن انگشتری در خنصر دست چپ یا هم راست خوش ساخته بشرط تجربه بدان هر سال نافع و این معجون را از اختیارات مجرب من است اسطوخودوس کشنیز خشک هر واحد ده درم سداب هفت درم غاریقون پنج درم خاکستر سم خرچهار درم خون خروس زهره آن و مرارهٔ گوسفند و حجر البقر هر واحد دو درم زهره عنبر مشک هر واحد نیم درم در شکر مقوم بگلاب بسرشند شربتی از آن یک مثقال بطبیخ افتیمون یا آب بویه و در خواص آمده که فاوانیا و سداب و دماغ بد بد و دم موش و بندق هندی همه یا بعض آن اگر تعلیق نمایند صرع را منع کند و انخواص مکتوبه است که هرگاه ماه و آفتاب در برج سرطان با اسد مجتمع شوند و طالع زهره باشد از طلا و نقره خالص از واحد مثقالی صفحه ساخته در همان ساعت مذکور صورتی از شیر کرده گردن او مار باشد و بر سر او شخصی که در دست او ماری بود نقش کنند حامل آن اصلا صرع نگیرد و صرع اسپ را نیز عارض میشود و علاجش تسعیط بجند بیدستر محلول در شراب است و در باطن بینی و بر لطوخ سازند و طبیخ سداب تحلیلیت نوشانند

علاج کلی صرع دماغی

شیخ میفرماید که در صرع دماغی اول استفراغ بحب قوقایا مانند آن و شحم حنظل و سقمونیا و ایارج و طبیخ غاریقون ست اسهال بعده اسهال در تمام سال و در صرع از هر خلط که باشد اگر غلبه خون دریافت شود فصد کنند و اگر امتلا زیاده بود قیفالین یکبار بگشایند و حسب حاجت خون بگیرند خصوصا در وقت ربیع و بعد چند روز رگ زیر زبان بگشایند و هفته برای جذب ماده از دماغ بر قفا حجامت کنند خصوصا اگر خوف کثرت برودت دماغ و ضعف آن مانع نباشد و گاهی احتیاج بفصد مکرر می افتد بعد یکهفته یا الجمله بعد از فصد یکهفته اسهال بشربات و حقنهٔ قوی از قنطوریون و شحم حنظل و تخم بیدانجیر و غیر آن نمایند و باز آسایش دهند بعده اگر حاجت اخراج خون افتد فصد قیفال یا حجامت ساق کنند و حجامت و غیره میان کتفین نافع و باز راحت دهند پس اسهال آورند همواره تا حصول صحت از پی استفراغ یکهفته آسایش دهند و بعد از آن غرغره و عطوسات و غیره تنقیات خاص دماغ استعمال کنند چون بشلیثا بعده بشا با انگ و آب مرزنجوش سعوط کنند نافع بود و بعد از آن تدابیر تبدیل مزاج دماغ بمقویات نمایند از ضمادها و خردل و مانند آن تحلیل و سداب ببویانند و واجب است که مسخنات و مبدلات مزاج دفعةً بعمل نیارند بلکه بتدریج استعمال کنند و اگر از این ضرر در اسهال پدید آید راحت دهند و بقول مسیحی در صرع دماغی اسهال بحب قوقایا مکرر نمایند و تلطیف تدبیر کنند و در بینی فادانیا سوده بدمند و گویند که طلای روغن یاسمین بر سر کذا حسب بیدستر بر سر و در منخرین کرد اضماد یا بونه و تخم کرفس مساوی با آب عسل خوب بپخته مثل مرهم ساخته بر سر کذا حسب الحدید و روغن سوسن یا روغن یاسمین یا قوغ و یا روغن حرمل بر فقرات پشت دیگر ضمادات که در علاج صرع اطرافی خواهند آمد در اینجا مفید بود و غذای محمود مثل شوربای مرغ و کباب آن با نان خشکه و پلاو مرغ و لوه و دراج بخورانند و بی طعام میخابین

مقوی دماغ و نافع بخار که از آن عود صلیب باشد مداومت نمودن بسیار مفید ست مانند جوارش مصطکی مرکب علاء الدین خانی معجون اسطوخودوس ایشان و حب عود صلیب چند که در قرابادین مسطور است

علاج صرع دماغی بلغمی

اول نضج ماده بمنضج بلغم نموده آنچه مسهل آن حب ایارج بکرات تنقیه نمایند و یا بقول حکیم علی شریف از بادیان بیخ بادیان اصل السوس گاوزبان اسطوخودوس سیاوشان هر یک چهار ماشه مویز منقی ده دانه انجیر سفید چهار عدد سپستان بیست ماشه عود صلیب یکماشه گلقند عسلی چهار توله منضج داده انیسون زنجبیل تربد هر یک شش ماشه سنای مکی یک توله فقاح اذخر چهار ماشه مغز فلوس شش توله افزوده مسهل دهند لیکن نوبت نباشد که مضر ست و گاهی حب النیل و بسفایج هم در مسهل افزوده میشود و حب شبیار و حب هلیله و حب اسکندر و حب فاوانیای علوی خانی نیز بهر تنقیه دماغ مفید و بعده بغرغره عطوسات و سعوطات ماده مابقی را استیصال سازند مثلا ایارج فیقرا در آبیکه صعتر و عاقرقرحا جوشانیده باشند حل کرده قدری آب کامه اضافه کرده غرغره کنند و دیگر غراغر منقی دماغ بعمل آرند و آزکندش و فلفل و مشک و فاوانیا نشوق کنند و اگر یکدرم اسطوخودوس و نیم درم جند بیدستر با عسل سعوط کنند تنقیه تمام دماغ کند و سعوط هندی و کذا پوست بیخ عشر بشیر زنان سائیده صاف کرده سعوط کردن مفید و اسطوخودوس سفید و بندق هندی دارچینی مساوی و یا عود صلیب کندش مساوی سوده در بینی دمیدن نیز معطس ست و نفوخ عاقرقرحا و شادی جند بیدستر بسیار مفید ست و کذا لک دارچینی و مشک و کذا فرفیون سفید و فلفل سفید سوده دمیدن نافع و فلفل و جند بیدستر باریک سوده در بینی نفوخ کردن نیز مستاصل ماده است و گویند که نفوخ مغز سر موش خشک کرده بقدر نیم ماشه هر روز تا سه روز شفای کلی بخشد وایضا بعد تنقیه بدن و دماغ بهر تعدیل مزاج معجون سیسالیوس سکنجبین عنصلی و تریاق الذهب و حب جند و حب فاوانیا با عرق اسطوخودوس مداومت کنند و یا معجون زبیب معجون الصرع و معجون محمد زکریا و معجون ابن ماسویه و معجون اطبای گیلان و معجون عود صلیب استعمال نمایند و دیگر ادویه مرکبه مثل اطریفل اسطوخودوس و دواء المسک حلو و مر و حب اسحاق و معجون فولاد و معجون قیصر و تریاق ثمانیه و تریاق شیخ الرئیس و اسود سلیم و اصفر سلیم و سوطیر او ثلیثا نیز نافع ست و یا اسطوخودوس سوده با طریفل صغیر سرشته بخورند یا الائچی کلان بنفشه سیاوشان بادیان اصل السوس جوشانیده گلقند حل کرده بنوشند و اسطوخودوس با عسل نیز منقی دماغ ست و بادرنجبویه نوشیدن مفتح سده دماغی و نافع از برای صرع ست و عرق مندی مرکب نیز مفید ست و کذا مربای و بطبیخ مرزنجوش و پودینه و صعتر و بابونه و اکلیل الملک شبت و اسطوخودوس تمام عود صلیب بر سر نطول نمایند و سر بجای آن دارند و تدریج ریاضت معتدل کنند و بدن را بمالند بنهجی که دست را از اعلی باسفل آرند و ابتدای مالش از دست و پا کنند پس سر را نیز بمالند و حتی الوسع تلطیف تدبیر نمایند و غذا گوشت تیهو و دراج و مرغ و گنجشک و دیگر حیوان خفیف قلیل الرطوبت مثل تیهو نیز بکشنیز خشک سازند و از بقول و اغذیه بارده احتراز کنند و بجای آب بادرنجبویه با عسل یا عرق بادرنجبویه دهند و بالای طعام این سفوف بدهند بادیان سه توله قاقله کبار دو توله عود صلیب نیم توله نبات برابر خوراک دو مثقال ذکر بعض ادویه مرکبه که در صرع بلغمی مستعمل ست اطریفل اسطوخودوس تالیف حکیم معتمد الملوک تنقیه اخلاط غلیظه بلغمی و سوداوی از بدن و دماغ کند و نافع ست از برای صرع سوداوی و بلغمی و برای لقوه پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله شاهتره تربد سفید بسفایج اسطوخودوس افتیمون هر یک پنج مثقال غاریقون سفید مصطکی رومی فاوانیا تخم سپستان بیخ بنفشه هر یک دو نیم مثقال مویز منقی بیست دانه برآورده ده مثقال ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام شش مثقال چرب کرده مویز را بگلاب بخیسانند تا مهرا شود و صاف کرده با شهد زنان [illegible] بقوام آورده ادویه را بآن بسرشند و بعد از چهل روز استعمال نمایند خوراک تا چهار درم و پیرانه سالان [illegible] درم اطریفل مسهل منقی دماغ است و مجرب در صداع و صرع [illegible] پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله زنگی پوست بلیله آمله بسفایج اسطوخودوس گاوزبان غاریقون بادیان هر واحد دو مثقال مویز منقی سنای مکی هر یک دو توله تربد موصوف یکتوله مغز بادام یکتوله ادویه سائیده

بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده شهد سه چند بقوام آورده بسرشند خوراک تا دو توله بعد نضج بشربت اصول گاهی اضافه کرده میشود سکنجبین نیم درم حب اسکند صرع و فالج و لقوه

و رعشه و تیهای بلغمی را نافع و اخلاط لزج را دفع کند شحم حنظل سقمونیای مشوی خربق سیاه مقل ازرق هر یک یکجزو فرفیون نطرون هر یک نیم جزو کوفته بیخته بآب

کرنب سرشته حب سازند شربتی یکدرم حب فاوانیا مسهل منقی دماغ از علویخان فاوانیای نر دو مثقال جند بیدستر مشک تبتی هر یک یکدرم حب السلاطین مدبر

یکنیم درم مقدار نخود حبها سازند خوراک سه عدد نوع دیگر درین باب حب الملوک مدبر برگ انگور سنبر سه توله تربد سفید اسطوخودوس مغز بادام هر یک دو توله زنجبیل نخود صلیب

فلفل گرد هر یک یکتوله کتیرا دو مثقال حبها بقدر نخود سازند شربتی سه عدد وقت خواب و دو حب وقت صبح بآب گرم حبی که برای صرع نظیر ندارد از بیاض اوستادی

مرحوم صبر سقوطری مقل ازرق هر یک یکجزو سقمونیا ربع جزو کوفته بیخته بآب حب سازند خوراک یکمثقال و برای طفل شش قیراط حب صرع افتیمون اسطوخودوس

بسفایج نمک هندی غاریقون سفید هر یک نیم دانگ بدر موصوف پوست هلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیای مشوی هر یک یک دانگ ایارج فیقرا نیم مثقال کوفته بیخته

بآب سرشته حبها سازند یکشربت است حب نافع صرع گوشت سنگ پشت سه توله عود صلیب درم فلفل سفید چهار درم جند بیدستر دو درم [illegible] بقدر فلفل حبها سازند و دو [illegible]

بخورند دوایی که از برای صرع مزمن نافع از حکیم علویخان قرنفل جوزبوا عود قماری عود صلیب وج ترکی زرنباد جند بیدستر قسط تلخ مساوی کوفته بیخته بسرکه عنصل سرشته در روغن نارجیل حل کرده اندکی

ازان گیرند فتیله نشوق نمایند و باقی را بر سر طلا کنند ایضاً مجرب برای صرع از والد حکیم محمد مرحوم قرص استقیل قرنفل جوزبوا اسطوخودوس عود صلیب تخم سیاه یک نیم درم مصطکی ربع درم جند بیدستر جدوار خطائی

هر یک دو قیراط کوفته بیخته بسکنجبین عنصلی و شربت اسطوخودوس یک یک اوقیه سرشته دو حصه نمایند یک حصه صبح با عسل پنج مثقال و گلاب [illegible] حل کرده بنوشند و حصه دوم آخر روز

با گلاب شش مثقال نبات سفید و دو درم تخم فرنجمشک بنوشند دوای هندی صاحب [illegible] هندی مینویسد که در صرع بعد تنقیه دماغ تسعیط آب برگ [illegible] یا [illegible] مجرب

کباب چینی جوزبوا مصطکی چیته عاقرقرحا [illegible] سفید مساوی کوفته بیخته بآب [illegible] سوده حب بقدر نخود بسته هر روز یکی بخورند و احتراز از ترشی و بادی و روغن کنجد لازم شناسند

سعوط هندی جهت صرع متمادی از مجربات استادی مرحوم بار [illegible] خرد خشک کرده [illegible] هر یک شش ماشه کوفته بیخته ناس [illegible]

هر روز دو بار بقدر دو ماشه ناس گیرند سفوف تالیف حکیم اکمل خان که برای حذر و برودت دماغ مجرب نوشته و صاحب معمولی برای صرع مفید گفته درونج عقربی زرنباد مصطکی [illegible]

[illegible] زیره تخم بادرنجبویه گاوزبان قاقله صغار هر یک سه ماشه جدوار چینی عود غرقی هر یک یکماشه عود صلیب [illegible] فرنجمشک دارچینی بلیله سنبل الطیب هر یک دو ماشه سورنجان مصری چهار ماشه

بهمنین شش ماشه کوفته بیخته سفوف ساخته نبات سفید همون وزن آمیخته [illegible] خوراک شش ماشه [illegible] مناسبه شربت اسطوخودوس منضج مواد دماغی بلغمی مفتح سده نافع صرع

اسطوخودوس ده درم بسفایج گاوزبان پرسیاوشان بادرنجبویه عود صلیب اصل السوس هر یک پنج درم زوفای خشک ابرسا سنبل الطیب انیسون بادیان هر یک سه درم مویز منقی هشت درم انجیر زرد

هفت عدد و عسل قند سفید بالمناصفه شش اوقیه بقوام شربت سازند خوراک تا هفت مثقال عرق صعتر مرکب که نافع صرع و ام الصبیان و [illegible] هضم طعام و رافع نفخ معده [illegible] صعتر فارسی

ربع رطل انیسون تخم کرفس خولنجان نانخواه بادیان هر یک ده درم ده مثقال عود غرقی چهار مثقال [illegible] بعرق کشند عرق منڈی مرکب صرع و فالج و لقوه و ضعف معده و باه را نافع [illegible] را

دافع منڈی بنگال و برگ و شاخ و بیخ پنج آثار بادیان یک آثار بهنگره بنگل و برگ و شاخ و بیخ یک آثار دارچینی [illegible] جوزبوا زنجبیل اجواین قرنفل هر یک یکدام علی الرسم عرق باکشند

معجون الصرع از جالینوس است و تجربه حکیم مومن نیز رسیده عاقرقرحا ده مثقال کوفته بیخته در صلابه سنگ با سرکه کهنه ده مثقال بسایند و با عسل بسرشند خوراک دو درم

تا سه درم بآب گرم یا بدرقه مناسب معجون ابن ماسویه ای صرع بلغمی و سوداوی نافع [illegible] بخشد زعفران یکدرم حب [illegible] اکلیل الملک اظفار الطیب یک یک درم

سنبل الطیب افتیمون هر یک [illegible] درم قصب الذریره نه درم دارچینی مویز منقی علک البطم هر یک بیست و چهار درم کوفته بیخته با عسل که کف گرفته سه چند ادویه بسرشند خوراک یکدرم

معجون محمد زکریا در هفته که نوبت صرع بود اگر دران هفته هر روز مقدار [illegible] بخورند صرع دران هفته نشود و بمداومت آن صرع زائل گردد و فالج و لقوه

بهیزر افتیمون اسطوخودوس سفایج عاقرقرحا اسارون با سکنجبین عنصلی یا زبیب بسازند معجون که اطبای گیلان جهت سلطان محمد هاشم مصروع ساخته بود و تجربه برای صرع ست هلیله کابلی
ترید سفید زنجبیل مصطکی عود صلیب هر یک مثقال اسطوخودوس یکمثقال هلیله سیاه آمله هر یک شش مثقال دارچینی چهار مثقال روغن بادام شیرین پنج مثقال عسل فسرین بعد از
چهل روز استعمال نمایند خوراک یکمثقال معجون نافع صرع که با خفقان و وحشت مزاج باشد پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هلیله سیاه پوست هلیله کابلی کوفته بیخته بروغن بادام
چرب نموده اسطوخودوس هر یک نیم درم عود صلیب دارچینی صعتر فارسی قرنفل هر واحد یکدرم عاقرقرحا نیم درم کشنیز مقشر لاجورد مغسول گاوزبان گل گاوزبان هر یک دو درم
مویز منقی یکچند عسل دو چند **معجون عود صلیب** نافع صرع عود صلیب عاقرقرحا پوست هلیله کابلی هر واحد یکدرم جند بیدستر چهار درم زنجبیل اسطوخودوس دارچینی قرنفل
سنبل الطیب علک البطم مصطکی زرنباد هر یک پنج درم عسل سه چند خوراک یکمثقال تا یکنیم مثقال **معجون قیصر** صرع و فالج و خفقان بارد و درد معده که از سردی بود و تنگی
نفس و فواق امتلائی را نافع باشد و سده بگشاید مشک نیم دانگ عود خام عاقرقرحا زرنباد مروارید ناسفته هر یک نیم درم جاوشیر یکدرم جند بیدستر سیاسالیوس سلیخه قسط تلخ فلفل سیاه
افیون میعه زعفران سنبل الطیب دار فلفل هر یک درم عسل دو چند یا سه چند شربتی قدر یک نخود تا یکدرم **معجون سیاسالیوس** که جهت صرع بسیار نافع ست از شرح حکیم علی و تحفه
که در صرع بلغمی مثل این دوائی نیست تخم سیاسالیوس اسطوخودوس عاقرقرحا اصل السوس هر یک ده درم عود بلسان حب بلسان قردمانا تازه خربق حلتیت زراوند مدحرج هر یک دو نیم درم
غاریقون پنج درم کوفته بیخته با عسل مقوم یا آب عنصل که عسل و آب عنصل برابر قوام نموده باشند معجون سازند شربتی یک مثقال اگر با سکنجبین عنصلی بخورند هم خوب است و در نسخه
دیگر حرف یکنیم درم عود صلیب نیم درم نیز داخل ست **معجون اسطوخودوس** علوی خان که در صرع بعد طعام استعمال کرده میشود اسطوخودوس افتیمون عاقرقرحا سفایج
عود صلیب هر یک چهار مثقال مویز منقی ده مثقال عسل سه وزن ادویه بسرشند شربتی دو مثقال **معجون جامع الاسرار** تالیف انطاکی که مجرب ست برای تفتیح
سدد و تقویت دماغ و ازدیاد او و عقل و حفظ و تنقیه ریاح و سترخی بالجمله نافع سائر امراض دماغ ست ترکیب او را یاد دارید پوست هلیله کابلی بلیله و غاریقون زنجبیل کشنیز
خردل الشفه تخم کرفس صبر هر واحد نیم جزو گل سرخ مصطکی سنبل الطیب عود هندی هر واحد ربع جزو زعفران قسط مشک عنبر لادن هر واحد ثمن جزو آنچه حل کردنی ست در گلاب
حل کنند و باقی عقاقیر را بسایند و با همچندان شهد کف گرفته بسرشند شربتی یکمثقال گاهی نیز با آب بادیان و کرفس سرشته حبها میسازند و گاهی در ان تخم حنا و چهار چنین افزوده
میشود و بغایت نفع میکند و گاهی حل کرده طلا میسازند و بدان سعوط می نمایند مولف گوید که اگر این معجون را در صرع استعمال نمایند تخم کرفس و آب او که بالخاصیه مضر صرع ست
داخل نکنند بلکه عوض او تخم سیاسالیوس یا انیسون اضافه سازند **اقوال حذاق** مولف خلاصة العلاج مینویسد که نخستین بنضج و تلطیف ماده مشغول شوند باین نسخه
عنب الثعلب بادیان گاوزبان اصل السوس اسطوخودوس سیاسالیوس کدام دو مثقال عود صلیب نیم مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند سکنجبین یک یک مثقال حل کرده فاتر نموده بدهند
و در مقدار ادویه بحسب سن و قوت مزاج بکاهند بیفزایند و بعد نضج با ایارج فیقرا و غاریقون و سیاسالیوس و صبر سقوطری بدن را پاک نمایند بعد از ان اسطوخودوس تنقیه دماغ
فرموده معجون بیت یا معجون سیاسالیوس با سکنجبین عنصلی چند روز مداومت کنند و در هفته یکبار عاقرقرحا را با یک سوده با عسل سرشته یک مثقال آن بیکه درو اسطوخودوس جوشانیده باشد
بدهند و اگر احیانا باز عود کند حجامت پس گردن کنند و ایارجات کبار چون ایارج روفس و شرودیطوس تریاق کبیر بدهند و این صحیح تر ایام مناسب ست سیاسالیوس اسطوخودوس
هر کدام ده ده درم غاریقون پنج درم قردمانا حلتیت اسارون مدحرج هر کدام یکنیم درم کوفته بیخته با عسل که مثل آن آب عنصل بقوام آورده باشند بسرشند شربتی یک مثقال اگر در
ایام حرارت عارض شود سکنجبین اطریفل نمایند و باز بعلاج نخستین مشغول گردند و دوائیکه در ان غاریقون یک مثقال ست و در قول صاحب کامل خواهد آمد درین وقت
باعث تنقیه غلیظ بهتر ست معجون انطاکی که بعد ذکر ادویه مفرده آید قائم صرع سطور شد نیز از مجربات ست سید یدی گوید که شربت پنج تخم سیاسالیوس
و اسطوخودوس و اذان الفار و عصاره آن و آب شبت با نانخواه و ارشیشعان و ایرسا و تخم گندنا و برگ کابلی و کمافیطوس و مشیج ارمنی و حماما و خربق سیاه و برگ غار

بادآورد یا بندق یا روغن او یا افسیا بروغن زرد مخلوط یا بیخ نبات او یا ریک سائیده در حریره آمیخته یا تخم قاوندی چهار درم در شوربای دراج و ماکیان یا اسهال یا حقنه
بحری سوخته یا اشق مثقال با عسل یا دارشیشعان یا تخم کرفس سه درم در ابتدای مرض یا آب نخود سیاه یا سرخ مطبوخ تا ایام کثیر یا فلفل سیاه هر روز نیم درم یک مثقال
ایارج یا فوه الصبغ ایام کثیر با ماء العسل یا ادمان موج و مربای آن یا تخم بید انجیر مثقال یا باده صعد با ریوند تنها و یا با ایارج لوغاذیا یا سندروس یا فلفلمویه یا از علک البطم و فقاح اذخر
سکبینج حب البند یا برگ کبر یا تمر یا پوست بیخ او یا رطبه پخته مطیب بزیت و یا تخم او یا اسقولوقندریون یا تخم ترب یا جندبیدستر هر دو سه ادویه یا حنظل یا روغن
ناردجیل یا بیخ بخور مریم و از لحوم اکل لحم شقاقین یا لحم سقنقور یا لحم فاخته نافع و غرغره عاقرقرحا با ماء العسل و یا تخم مثقال و یا سداب و یا مرزنجوش و یا کندش و سعوط
موسیائی یک قیراط با آب مرزنجوش و یا یک حبه از آن بروغن زنبق و یا دانگی از آن بروغن بادام تلخ و یا شونیز و یا روغن او و یا مشک و یا رته و یا عنبر و یا روغن یاسمین
و یا شاهانک و یا روغن نرگس و یا آب اسقولوقندریون بروغن بادام و شم سداب یا مشک یا عنبر یا انفاس کبوتران و دوشتن آنها و مکان و یا کندش کوفته در صوف
و یا مروه و مالش عاقرقرحا سوده مخلوط بزیت و کذا جندبیدستر و کذا روغن بلسم و کذا روغن جوز و کذا روغن غار و کذا فرفیون بروغن زیت و کذا جاوشیر
گرم و کذا روغن مرزنجوش و کذا روغن حرمل و کذا عنبر و کذا روغن بادام تلخ و کذا روغن آجر و کذا روغن یاسمین بری و کذا تخم قاوندی در ظرف آهنی گداخته و کذا روغن
و کذا روغن بان که در آن مشک و عنبر گداخته باشند بر پشت و کذا روغن نسرین و کذا فلفل سیاه سوده در زیت جوشانیده و کذا خاکستر آب و زیت آمیخته و کذا خاکستر چوب انجیر
و کذا خاکستر چوب انگور بزیت آمیخته و کذا سندروس بزیت و کذا روغن ترب و کذا ابورق و زیت و علک البطم و کذا پیه گاو و کذا روغن نارجیل و طلای جندبیدستر و روغن
بر سر و یا قسط تلخ و یا سداب مخلوط بروغن بان و یا سداب سوده بعسل آمیخته بر عضو مفلوج و یا مشک تنها و یا بعض روغنها بر فقرات پشت و یا مرزنجوش کوفته
گرم پخته و یا برگ یاسمین کوفته در روغن کنجد جوشانیده و یا موم و یا روغن خانق الذئب و سوسن و موم و یا شاهانک و یا ابورق در روغن بان و موم و ذرور عاقرقرحا بر زبان
بر مقدم سر و نطول بصمغ سداب و ادخال رته و ادویه فالج مقوی فعل آنهاست و استعمال و سمیه یعنی برکشیدن و حقنه فالج نیز نافع است و کرار و دیه هر کدام یا نیم
که در فالج و دیگر امراض عصبی بلغمی مستعمل ست ایارج فیقرا که اکثر اقسام صداع را نفع میکند و دماغ و معده را از اخلاط غلیظ پاک گرداند و بفالج و لقوه و استرخای زبان
و وجع مفاصل و قولنج سفید و دفع قی و تولنج نماید و با اطریفل مشتی دماغ ست و با گلقند مشتی معده و گویند که گرده ضرر دارد و مصلح آن عناب ست سنبل الطیب دارچینی عود بلسان
حب بلسان بلیله سیاه اسارون زعفران هر یک یک جزو صبر سقوطری دو چندان همه ادویه شربتی دو درم با آب گرم در حالتی که معده از غذا خالی بود ایارج لوغاذیا
صداع و شقیقه و دوار و فالج و لقوه و رعشه و صمم و بهق و برص و جذام و درد گوش و سینه و خود و غیره امراض بارده مادی را نافع بود شحم حنظل پنج درم بیاز عنصل
بریان غاریقون سقمونیا خربق سیاه اشق اسقولوقندریون هر یک چهار و نیم درم افتیمون کماذریوس مقل صبر هر یک سه درم حاشا هوفاریقون انیسون سافج هندی
فراسیون جعده بلیله فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی اسفالیج سکبینج مرجان جاوشیر جندبیدستر سنبل الطیب فطراسالیون زراوند طویل عصاره افسنتین
حماما زنجبیل هر یک دو درم جنطیانا اسطوخودوس هر یک یک نیم درم کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی چهار درم آب عسل گرم بعد از شش ماه استعمال نمایند ایارج جالینوس
فالج و لقوه و تشنج و استرخا را نافع ست و بدن را از فضول غلیظ از جهات مختلفه پاک کند و استرخای مثانه و خروج بول بی اراده دفع نماید شحم حنظل غاریقون بیاز عنصل
بریان اشق سقمونیا خربق سیاه هوفاریقون فرفیون هر یک شش درم بسفایج افتیمون مقل ازرق کماذریوس فراسیون هر یک نه درم سکبینج
فلفل سیاه و سفید دارفلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراسالیون هر یک چهار درم و بعضی اطبا زعفران صبر هر یک چهار درم زیاده اضافه کرده اند همه
ادویه را کوفته بیخته بعسل کف گرفته بسرشند شربتی از یک مثقال تا چهار مثقال ایارج ارکاغانیس هر مرضی که متولد از اخلاط خام و سوداوی است نفع کند

و دوار و صداع و تشنج و فالج و غیره امراض را مفید است شحم حنظل دو اوقیه فراسیون اسطوخودوس خربق سیاه سقمونیا فلفل دار فلفل هر یک چهار اوقیه پیاز عنصل بریان
فرفیون صبر سقوطری جنطیانا فطراسالیون جاوشیر هر واحد یک اوقیه دارچینی جعده سکبینج مر سنبل اذخر پودینه کوهی زراوند مدحرج هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته سرشته بعد شش ماه استعمال کنند شربتی چهار مثقال **ایارج روفس** نافع بلغم و مره سودا است شحم حنظل بیست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان ده درم
کمافیطوس بیست درم سکبینج جاوشیر هر یک هشت درم فطراسالیون زراوند مدحرج فلفل سفید سلیخه دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر مکی هر یک دو درم کوفته بیخته بعسل
کف گرفته سرشته شربتی از ان یازده مثقال تا چهار مثقال **آبزن** مخترع حکیم علوی خان برای فالج و استرخا و دیگر امراض بارده مجرب الفقیر است بگیرند آب کبریت
و اگر نباشد آب خالص بیست من و بجوشانند و بر آن گل بابونه اکلیل الملک مرزنجوش برگ غار اذخر مکی برگ نارنج بهار نارنج اقاقیا اسطوخودوس بیخ سوسن تمام
گل یاسمین سفید بیخ ترکی خود الصباغین پودینه دشتی پودینه کوهی نعناع برگ [illegible] پوست بیخ [illegible] برگ سداب چوب چینی هر واحد دو کف انداخته
بپزند تا ثلث آب برود و صاف نموده ثلث وزن آب روغن زیت داخل کرده و چند گوش یا روباه یا کفتار یا بز کوهی هر کدام که باشد زنده را بسته در عین جوش در آن
اندازند و بجوشانند که مهرا شود پس صاف نموده بیمار را در آن بنشانند چون گرم باشد صبر کنند وقتی که سرد شود بیرون آرند و قلت و کثرت آب بر آن حسب احتمال
طبع مریض است و بعد خروج بر عضو ماؤف روغن قسط یا روغن گردگان بمالند **تریاق ثمانیه** منافع این زیاده از منافع تریاق اربعه است بصرع و فالج
و لقوه و سوء هضم [illegible] زراوند طویل ریوند چینی پوست بیخ کبر [illegible] اغاریقون قسط تلخ زرد چوبه جنطیانا مساوی کوفته بیخته بعسل مصفی
معجون سازند شربتی یک مثقال و قوت این تا [illegible] سال [illegible] **تریاق اکبر** جهت صداع و صرع و لقوه و فالج و رعشه و جمیع امراض [illegible]
و اوجاع معده و کبد و طحال و کلیه و رحم و تاریکی چشم و ربو و جذام و برص و قولنج و استسقا نافع است و اسهال بی مشقت آرد و ادرار بول و حیض نماید و سنگ گرده
و مثانه بریزاند و حرارت غریزی را قوت دهد و بدن را از اخلاط فاسده پاک سازد و ریاح دفع کند و سده سپرز و جگر بگشاید و رنگ نیکو نماید و قوتش تا چهار
سال باقی بود ریوند چینی یک نیم درم عود بلسان فرفیون فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل مر مکی جنطیانا حب بلسان قاقله اذخر [illegible] هر یک دو درم زعفران
دارچینی [illegible] مصطکی روغن بلسان هر یک سه درم سنبل الطیب سه درم و نیم کمافیطوس قسط افتیمون هر یک چهار درم اسارون [illegible] سقمونیا هر یک شش مثقال
صبر سقوطری پانزده درم غاریقون بیست درم ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب ساخته با سه چندان عسل بسرشند و بعد شش ماه استعمال کنند شربتی
چهار مثقال و در قرابادین قانون وزن اسارون [illegible] هر یک [illegible] **جلاب** معمول در اکثر امراض دماغیه
عصبیه سوداویه و بلغمیه که با حرارت مزاج جمع شده باشد و در لقوه و فالج [illegible] قند سفید یک رطل در عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه [illegible]
هر واحد یک رطل [illegible] گلاب عرق بهار نارنج داخل کرده [illegible] بر آتش ملایم بپزند [illegible] پس گل گاوزبان عود صلیب اسطوخودوس
هر یک دو مثقال در مقداری از گلاب یا عرقی از عرقهای مناسب مزاج و احوال جوش داده صاف نموده بآن ضم نمایند و بر آتش گذارند که [illegible]
قوام معتدل یابد و در شیشه نگاه دارند و هرگاه که تقویت و تفریح منظور باشد یاقوت عنبر اشهب دو دانگ زعفران یک نیم دانگ اضافه کرده شود و وقتیکه
تسخین زیاده مطلوب گردد بعضی افاویه چون دارچینی جوزبوا بسباسه مصطکی در بیان آن افزوده شود **جوارش اترج** نافع لقوه و فالج و استرخا
و مقوی معده و دماغ و اعصاب و مجرب الفقیر است تالیف حکیم علوی خان [illegible] مثقال یک شب در عرق بهار نارنج [illegible] هر واحد
یک صد و پنجاه مثقال [illegible] بجوشانند که مهرا شود و از صافی گذرانیده پس بگیرند پوست ترنج ده مثقال اذخر مکی اسارون افسنتین نانخواه تخم [illegible]

دارچینی سعد کوفی طالیسفر سلیخه فوفل گل سرخ قاقله سیل قرفه کاشم کندر مصطکی هر یک سه مثقال جوز بوا دارفلفل فلفل سیاه عود صلیب سنبل الطیب
عود هندی قرنفل هر یک دو مثقال زعفران عنبر اشهب مشک تبتی هر یک یک مثقال همه ادویه کوفته بیخته بیارند و عسل مصفی سه صد مثقال در آمله داخل کرده
بقوام آرند پس ادویه بسرشند شربتی یک مثقال تا دو درم و گاهی جندبیدستر و جدوار خطائی هر یک یک مثقال داخل میسازند حب ایارج بنسخه معمول خود
در جمیع امراض باطنی جهت تنقیه دماغ و اعضای رئیسه از فضول و اخلاط بلغمی ایارج فیقرا تربد سفید مجوف هر یک یک درم حب النیل غاریقون انیسون هر یک نیم درم
شحم حنظل نمک هندی هر یک یک نیم دانگ همه را کوفته بیخته بآب بادیان بسرشند و حب سازند جمله یک شربت ست و طریق استعمال آن در مقدمه کتاب
مسطور شده در نسخه معمول حکیم ذکاء الله خان وزن حب النیل یک درم ست و مقل ازرق و کثیرا هر یک چهار سرخ عوض انیسون مرقوم نوع دیگر از والد حکیم
علوی خان برای فالج و لقوه و صرع و استرخا و مالیخولیا و درد معده نافع ست و مخرج اخلاط ثلاثه و غلیظه از دماغ و معده و مصلح قروح و شبه رسوب ادویه مقل ازرق
افتیمون پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه سنا مکی عود صلیب انیسون هر یک یک درم زنجبیل یک درم و دو دانگ غاریقون سفید بسفایج گل سرخ
اسطوخودوس هر یک دو درم تربد موصوف دو نیم درم ایارج فیقرا سه درم کوفته بیخته بروغن بادام چرب ساخته حبها سازند و بورق نقره پیچیده دو مثقال
بآب گرم وقت شب یک پاس باقی مانده بخورند **دواء المسک** حار جهت فالج و لقوه و صرع و خفقان بارد و ضعف و ضیق النفس و جمیع امراض بارده را
نافع ست بنسخه معمول حکیم بقا خان مشک خالص سه ماشه جندبیدستر یک درم بهمنین سنبل الطیب قاقله قرنفل ساذج هندی هر یک دو درم مروارید ناسفته کهربا
ابریشم مقرض زرنباد هر یک دو مثقال نبات یا عسل سه چند ادویه بدستور معجون تیار ساخته بکار برند **روغن بیدانجیر** که مسهل بلغم و منقی اعصاب از رطوبات
و درد امراض بارده دماغی و قولنج و غیره شرباً و طلاءً مستعمل میشود مغز تخم بیدانجیر برآورده بریان نمایند و کوفته در آب بجوشانند و کف میگیرند در ظرفی تا تمام کف
گرفته شود و آب رود پس از آن کفها را بجوشانند که تمام روغن صاف برآید **روغن بیدانجیر مرکب** لقوه و فالج را نافع و درد معده و جگر و سپرز گشاید
و قولنج را دفع کند نانخواه صعتر پودینه کوهی تخم کرفس انیسون مصطکی اسارون هر یک بست درم بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ سوسن آسمانجونی راسن خشک هر یک
دو درم شیطرج هندی مقل هر یک پنج درم سکبینج جاوشیر زرنباد درونج هر یک سه درم زنجبیل دارچینی خیربوا کبابه دارفلفل جوز بوا بسباسه شونیز قسط کرویا هر یک
چهار درم جمله نیم کوب ساخته در آب بخیسانند تا دو ازم شود صاف نمایند و صد و پنجاه درم روغن بیدانجیر آمیز نموده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربتی دو درم
تا سه درم با ماء الاصول و مالش ازین روغن نیز نمایند **روغن قسط** بنسخه معمول نافع برودت اعصاب و مقوی آن و مفید امراض بلغمی بارد دماغی قسط ده درم
ایرسا زنجبیل اشنه سنبل الطیب ساذج هندی قرفه عاقرقرحا مر واحد پنج درم قرنفل چهار درم شب در سه رطل آب تر سازند و صبح بجوشانند چون بیک رطل آید
صاف نموده با نیم رطل روغن زیت یا روغن کنجد جوش دهند تا روغن بماند بعده جندبیدستر فرفیون مرزنگوش مصطکی هر واحد یک درم سائیده آمیخته بکار برند
روغن عنصل تالیف حکیم علوی خان برای فالج و غیره پیاز عنصل چهار اوقیه بکارد چوبی تراشیده در یک من روغن کنجد بپزند که مهرا شود از دست مالیده
صاف نموده عاقرقرحا جندبیدستر خردل قسط تلخ فرفیون هر یک یک مثقال بیست و نیم مثقال سوده اضافه نموده بکار برند **روغن جند** از اختراع مؤلف
جندبیدستر دارفلفل سفید عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون حلتیت هر یک دو نیم درم عود صلیب سه درم نیم کوفته در یک رطل بغدادی روغن سداب داخل کرده
در شیشه کرده در آفتاب دارند تا یک هفته و هر روز دو مرتبه بر هم زنند و روز هشتم بالا بیندازند و بقیه ادویه مذکوره داخل کرده تا یک هفته در آفتاب
بگذارند بعد بجوشانند و روز هشتم صاف نموده بقیه ادویه مذکوره سحق نموده داخل کرده تا دو هفته در آفتاب دارند پس بکار برند **روغن قاقله هندی مرکب**

از ترکیب ممدوح الیه که در فالج و مفاصل و غیره معمول قرنفل عود صلیب سلیخه سورنجان تالخ راسن عود بلسان هر یک پنج درم سنبل الطیب سافج هندی
بیخ سوسن قرفه قسط تلخ هر یک ده درم نیم کوفته در ده رطل آب شیرین یک شبانه روز خیسانیده روغن زیت دو رطل داخل کرده بجوشانند که آب رفته روغن
بماند بالیده صاف نموده شحم خاوند شانزده درم موم سیاه چهار درم دران گداخته مصطکی سه درم جندبیدستر دو درم سوده آمیخته بکار برند روغن کلان
معمول برای فالج و لقوه و غیره امراض بارده قسط حاسیه اسفنتین کندش بیخ بادیان شیطرج هر واحد سه ماشه عاقرقرحا فلفل سنبل الطیب بیخ سوسن
فرفیون راسن سلیخه قرنفل صعتر نانخواه بیخ کرفس تخم کرفس انیسون اسارون بیخ جاوشیر زرنباد زنجبیل دارچینی کبابه بسباسه دار فلفل کندر هر یک
دو ماشه مغز بادام تلخ شش ماشه شونیز سنبل تخم بید انجیر قرنفل هر یک چهار ماشه مصطکی دو و نیم ماشه همه ادویه را نیم کوفته در چهار آثار آب یک شبانه روز تر کنند
بعده بجوشانند هر گاه آب سوم حصه بماند صاف نموده روغن گل روغن بابونه روغن سوسن روغن بید انجیر هر کدام نیم پاو آمیخته باز بجوشانند که آب تمام
جذب شود و روغن بماند پس مشک دو ماشه عنبر اشهب چهار ماشه جوزبوا دو ماشه فرفیون جندبیدستر هر یک سه ماشه بسیار باریک سائیده حل نموده نگاهدارند
روغن موم مجرب برای فالج و خدر و درد اعصاب و تحلیل مواد و هر قسم باد موم یک آثار نمک شور سه آثار هر دو را در دیگ اندازند و بطریق گلاب
بکشند مثل عرق بر می آید آن را نگاهدارند و بر بدن عریان شده بمالند و می باید که بعد از مالیدن دو گهری پارچه بر بدن بپیچند تا باد بر بدن نرسد بعد دو گهری
پارچه پوشند نوع دیگر قوی تر از اول موم سفید نیم آثار نمک سانبهر پاو آثار نوشادر شوره قلمی هر یک چهتانک شنگرف یک توله قرنفل جوزبوا گل دهاوا
افیون هر یک نه ماشه باهم کوفته بموم و نمک مخلوط کرده در ظرف انداخته بنیچه وصل کرده بطریق گلاب عرق کشند و در شیشه بدارند و قدری گرفته مالش نمایند
و بالا پارچه کهنه بندند برای امراض بارده و نسیسی مجرب است یا در قرع انبیق کشند و قال آرند روغن جواهر الاصل معمول جهت فالج و وجع مفاصل و جمیع امراض
بارده دماغی جواهر الاصل یک عدد سنبل الطیب بسباسه سورنجان ابوزیدان خولنجان زرنباد جوزبوا زراوند طویل بیخ نی زیره عود صلیب دارچینی هر یک دو ماشه
قسط بحری قرنفل هر یک سه ماشه زعفران نیم ماشه خفاش زنده ده عدد در روغن زیتون در دیگ مسی قلعی دار کرده گلاب نیم من و آب دو من بر آن
ریزند و بر آتش گذارند که روغن بالا آید بگیرند و استعمال نمایند روغن مجرب بجهت خدر و رعشه و فالج و استرخاء و مفاصل بارده و عرق النسا از حکیم میرزا سلیمان
قصب الذریره قسط تلخ هر یک سه مثقال اذخر سورنجان کبابه چینی ناردین اسارون هر یک دو مثقال زرنباد دارشیشعان عاقرقرحا مخاث بغدادی
بوزیدان هر یک یک مثقال مجموع را نیم کوفته با سه پیاله آب بجوشانند آن مقدار که یک پیاله آب بماند پس خوب مالیده صاف نموده روغن گل و روغن یاسمین
و روغن بابونه و روغن زنبق هر یک ده مثقال داخل کرده بجوشانند چندانکه آب برود و روغن بماند پس جدوار خطائی جندبیدستر فرفیون هر یک سه مثقال
جوزبوا زنجبیل هر یک دو مثقال مقل ازرق یک مثقال کوفته و بحریر بیخته در هاون سنگین کنند و روغن را اندک اندک بران بچکانند و بدسته بمالند تا تمام روغن
بآن مخلوط گردد بعد از ان موم سیاه سه مثقال قدری دران حل کنند و در شیشه نگاهدارند روغن برای اختلاج وغیر آن از حکیم اکمل خان سورنجان زنجبیل
جوزبوا فلفل سیاه گنگلی خردل فرفیون هر یک یک توله روغن کنجد شصت توله اجزا را مثل غبار بسایند و بعد از ان در کهرل انداخته صلایه نمایند تا دو پهر
اندک اندک روغن انداخته بعد از ان خوب مخلوط نموده در آفتاب یا در جای گرم بر پشت اعصاب تا یک پهر خوب بمالند سفوف اتریج از اختراع
حکیم علوی خان که خوردن آن بعد از تنقیه بارها جات برای فالج و استرخا سفید پوست زرد تریج بادرنجبویه تفاح اذخر آمله منقی پوست هلیله کابلی هر یک
پنج مثقال اسارون بهمن سرخ بهمن سفید دارچینی سلیخه قرنفل هر یک سه مثقال جدوار خطائی مشک ترکی عنبر اشهب جندبیدستر هر یک نیم مثقال جوهر طلا

کمافیطوس هر یک چهار دانگ جوزبوا زراوند طویل بسفایج رازیانه بادیان خطائی زنجبیل تخم سداب کهربا سندروس عود خام سنبل الطیب قسط تلخ فاوانیا
تخم سیسالیوس اسطوخودوس هر یک یک مثقال صعتر فارسی دو مثقال خارک چهری پانزده مثقال کوفته بیخته هر روز یک مثقال صبح باده مثقال عرق
بادرنجبویه بخورند **شربت ابریشم** نافع برای فالج ولقوه وصرع ابریشم نیم آثار در آب آهن تاب سه شبانه روز خیسانیده بجوشانند وصاف نموده
اسطوخودوس پاؤ آثار گل گاوزبان چهار توله گاوزبان نیم پاؤ علحده خیسانیده جوش کرده صاف نموده هر دو آب را جمع کنند و با عسل و نبات هر دو یک نیم آثار
بقوام آرند پس عود هندی مصطکی دارچینی عود صلیب سازج هندی بسفایج خولنجان وج ترکی سنبل الطیب قرنفل هر یک یک توله بسباسه جوزبوا زعفران
هر یک شش ماشه عنبر اشهب نه ماشه سائیده داخل نمایند **شربت عسل** در جمیع امراض بارد عصبی دماغی بعد تنقیه وصحت جهت تعدیل مزاج و تقویت
مستعمل ست و خصوص فالج و رعشه را بغایت نیکوست عسل مصفی یک رطل با شش رطل آب باران بپزند و کف آنرا بردارند پس قرنفل خولنجان مصطکی دارچینی
عود دانه قاقلین بسباسه جوزبوا سازج هر یک دو درم فلفل سیاه یکدرم کوفته در صره بسته انداخته جوش دهند وصره را گاه گاه مالیده باشند و بعد قوام
فرود آورده صره مالیده دور کرده نگاه دارند واگر بعنبر و مشک قدری خوشبو نمایند بهتر ست **طلا** برای فالج ولقوه از حکیم اجمل خان سورنجان بوزیدان قسط تلخ
خولنجان زرنباد جوزبوا وج ترکی عود هندی عود صلیب عاقرقرحا همه را بگلاب سوده بر فقرات پشت و محل فالج طلا نمایند و در لقوه بر سر و قفا و گردن کنند
طبیخ ضبعه عرجا برای فالج و استرخا و خدر و تشنج امتلائی نهایت نافع ست مرزنجوش بابونه حلبه جبل شبت برگ غار سداب زنجبیل هر یک یک من مجموع را
در نه من آب بجوشانند چون بنصف رسد ضبعه عرجا زنده دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود پس آب آنرا در تغار کلان یا در حوض کوچک از پارچه گذرانیده
و پر کنند و سه من روغن زیتون داخل کرده مریض را دران بنشانند و مرة بعد اخری چنین کنند **عرق تنبول** خوشبو جهت فالج ولقوه و جمیع امراض بارده دماغی
بی نظیر دارچینی چهار سیر جوزبوا بسباسه هر یک دو سیر فوفل نیم سیر برگ تنبول سفید خوشبو پانصد ورق گل سیوتی که بفارسی گل مشکی گویند چهار سیر عود هندی
نیم سیر زعفران چهار توله همه را نیم کوفته هفت صراحی عرق قرنفل که بگلاب کشیده باشند بر روی آن ریخته دو شبانه روز بگذارند پس آنرا عرق کشند و عطر آن را گرفته
علحده نگاه دارند و عرق آنرا در شیشها کرده جدا نگاه دارند و صبح پنج مثقال و شام پنج مثقال بنوشند و اگر مسکر خواهند بجای عرق قرنفل عرق قندی یا عرق خرما کنند
عرق تنباکو از اختراع متاخرین ست برای فالج ولقوه و استرخا و استسقا و قولنج ریحی و تحلیل ریاح معده و تفتیح سدد و هضم طعام و آوردن اشتها و رفع صداع
بلغمی و اوجاع مفاصل بلغمی نافع ست تنباکو زرد خشک چهار من تبریزی و اگر تنباکو تر باشد سه چهار یک من تبریزی نانخواه صعتر هر یک پنج مثقال دارچینی قرنفل
اظفار الطیب حماما هر یک دو مثقال همه را در چهار من تبریز آب یک شبانه روز خیسانند پس عرق بکشند هر صبح و شام پنج مثقال بنوشند **عرق تنبول**
حکیم اکمل خان که در فالج و غیره امراض بارده دماغی مستعمل برگ تنبول پخته سه پاؤ نانخواه خولنجان زنجبیل هر یک پاؤ آثار صعتر دارچینی جوزبوا بسباسه قرنفل هر یک
نیم پاؤ عرق دارچینی دو شیشه عرق بادرنجبویه شیشه گلاب چهار شیشه بدستور عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله **عرق کیتکی** اجمل خان که همان نفع دارد
گل کیتکی دو عدد جوزبوا بسباسه وج ترکی بادیان خطائی هر یک نه توله گلاب پنج شیشه عرق بادیان چهار شیشه بدستور مقرر عرق کشند شربتی از چهار توله تا هفت توله
عرق تنبول ذکاء الله خان که دافع ضعف دماغ ست گل سیوتی گل چنبیلی هر یک چهار اوقیه جوزبوا بسباسه عود هندی قرنفل گل سرخ هر یک دو اوقیه برگ تنبول
پخته سه پاؤ نبات سه آثار بدستور عرق کشند خوراک از هفت توله تا نه توله با شربت صندل چهار توله تخم شربتی هفت ماشه **عرق چوب چینی** علوی خان که در فالج
و امراض بارده دماغی معمول چوب چینی سه صد مثقال مویزج عاقرقرحا خولنجان قرنفل بیست مثقال سنبل الطیب قاقلین بهمنین جوزبوا بسباسه هر یک پانزده مثقال

ابریشم خام بادرنجبویه هر یک بیست مثقال دارچینی قرنفل برگ فرنجمشک هر یک ده درم انیسون هفت مثقال عنبر اشهب مشک هر یک یکدرم زعفران پنج درم آب نیشکر
و گلاب کهنه هر یک پنج آثار بدستور عرق کشند خوراک از ده توله تا بیست و پنج توله **عطوس** که تنقیهٔ دماغ کند و لقوه و فالج و صرع را سودمند است کندش هفت درم
فلفل سفید و سیاه جند بیدستر هر کدام یکدرم سداب خشک دو درم صبر سقوطری یک نیم درم خردل دو درم شونیز یکدرم کوفته بیخته اندکی از ان در بینی دمند **غرغره**
مستعمل در فالج و لقوه و ثقل زبان که از رطوبات باشد از بیاض اجل خان خردل زرنباد دار فلفل زنجبیل شونیز سادج سورنج عود هندی هر یک سه ماشه وج ترکی
عاقرقرحا صعتر گل بابونه اسطوخودوس عود صلیب هر واحد شش ماشه قرنفل ده عدد جوکوب نموده چهار پاس خیسانیده در یک نیم سیر آب بجوشانند هر گاه نیم سیر آب بماند
صاف نموده عسل سفید دو توله نوشادر بورهٔ ارمنی نمک هندی در ان حل کرده غرغره نمایند **غرغرهٔ دیگر** که بجهت فالج و لقوه و استرخای زبان و تنقیهٔ سر مجرب است
نوشادر پنج درم فلفل سفید فلفل سیاه نمک سیاه هر کدام شش درم زنجبیل خردل عاقرقرحا مویزج بورهٔ ارمنی هر کدام چهار درم زوفای خشک هشت درم سعتر ده درم
بیخ سوسن هشت درم شونیز پنج درم مرزنجوش دو درم دار فلفل هفت درم همه را کوفته بیخته دو درم از ان بیک درم ایارج فیقرا در سکنجبین عسلی و آب گرم آمیخته غرغره نمایند
که عجیب الاثر است **گلقند عسلی** که در امراض بلغمی مستعمل میشود برگ گل سرخ یک آثار شهد خالص سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نمایند که خوب آمیخته شود
و تا چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است طریق ساختن گلقند شکری **لعوق** نافع فالج و لقوه و در امراض دماغی بارد زنجبیل زرنباد فلفلمویه فلفل سیاه دار فلفل
خولنجان دار شیشعان قرنفل وج عاقرقرحا برابر سائیده با عسل دو چند ادویه بسرشند و بعمل آرند **ماء الاصول و البزور** از مخترعات والد علوی خان تحمل برای
انضاج مادهٔ فالج و لقوه و استرخای بلغمی و امثال آن تا چهار درهم ایرسا فاوانیا هر یک یک مثقال بادیان انیسون تخم کشوث تخم کرفس قردمانا پوست بیخ کبر پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کرفس بیخ اذخر هر یک دو مثقال در یک نیم رطل آب بجوشانند تا به نیم رطل آید صاف کنند و عسل مصفی یک اوقیه حل ساخته نیم گرم بیاشامند و گاهی در این نسخه
بعد گذشتن یک هفته کمافیطوس کمادریوس حاشا و اسطوخودوس و اسقولوقندریون و قنطوریون دقیق هر یک یک مثقال اضافه میکنند و بعوض عسل یا گلقند
شکری یا عسلی شربت اصول یا شربت اسطوخودوس یا سکنجبین بزوری حار بحسب حاجت یکی از اینها بوزن ده درم داخل می نمایند و اگر از استعمال این اجزا گرمی
در مزاج یا صفرا در معده متولد شود عوض ازین اجزا اصل السوس پوست بیخ کاسنی افسنتین رومی پرسیاوشان هر یک دو مثقال اضافه کنند و گلقند آفتابی
یا سکنجبین بزوری معتدل یا بارد نمایند **معجون سیر** معمول فقیر در لقوه و فالج و صرع و رعشه و گویند که بواسیر و بهق و برص را نافع بود و معده را قوت دهد و اشتها
آورد و بلغم دفع کند و قوت بدن و باه بیفزاید و رنگ را نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافروزد و پیران را بغایت مفید است سیر از پوست پاک کرده
نیم آثار در یک آثار شیر گاو بپزند تا مهرا شود و با سه وزن عسل و نیم درم روغن گاو بر سر آن ریزند و با یکدیگر ممزوج نموده از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته
بیخته با آن بسرشند قرنفل بسباسه جوزبوا فلفل گرد مصطکی قاقلهٔ صغار و کبار پوست هلیلهٔ کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران هر یک پنج درم
خوراک هفت ماشه تا یک توله **نوع دیگر** تالیف حکیم علوی خان برای فالج وغیره امراض بلغمی و سوداوی معمول و تریاق سموم است و مداومت آن هندوستان تا چهل روز مفید
گل گاوزبان بادرنجبویه هر یک بیست و پنج مثقال بسفایج هلیلهٔ سیاه پوست هلیلهٔ کابلی عنب الثعلب هر یک دوازده مثقال و نیم همه را شب در دوازده رطل آب باران تر کرده
صبح بجوشانند که ثلث بماند مالیده صاف نموده سیر از پوست پاک کرده یک رطل در ان مطبوخ داخل کرده جوش دهند که خوب مهرا شود و سه رطل شیر تازهٔ گاو در ان انداخته
بجوشانند که شیر غلیظ گردد و از پارچه صاف نموده روغن گاو یک رطل داخل کرده خوب بریان کنند که روغن جذب گردد و ملحه کفچه زنند تا سوخته نگردد و بعد چهار رطل عسل بقوام آرند
بعده زنجبیل فلفل سیاه و سفید دارچینی کبابه و دار فلفل قرنفل خولنجان بهمنین دو مثقال و گل بابونه و مرزنجوش هر یک پنج مثقال زعفران عنبر اشهب هر یک یک مثقال سوده

آمیخته در ظرف چینی نگاه دارند بعد چهل روز یک مثقال بخورند معجون چوب چینی مخترع حکیم ممدوح که بجهان نفع دارد برادهٔ چوب چینی بست تولہ گل گاوزبان
بهمنین مثقال هر یک دو تولہ خصیة الثعلب چهار تولہ خولنجان سه تولہ ابریشم مقرض یک تولہ جدوار خطائی ورق طلا هر یک دو درم مغاث بغدادی سه مثقال کوفته بیخته بعسل
سه چند قوام ساخته ادویه را سرشته خوراک یکتوله معجون فلاسفه بلغم را دفع کند و هاضمه را قوت دهد و اشتها آورد و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گرده و اوجاع مفاصل را
نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر بلیله شیطرج هندی زراوند مدحرج خصیة الثعلب مغز چلغوزه بیخ بابونه نارجیل هر واحد ده درم
تخم بابونه پنج درم مویز منقی سی درم عسل مصفی دو وزن ادویه یا سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند خوراک از دو مثقال تا چهار مثقال معجون هرمس تلیین
طبع کند و فالج و لقوه و قولنج بلغمی و ریحی و استرخای اعصاب و نقرس و اوجاع مفاصل و معده و قروح کلی و مثانه و امعا و یرقان و استسقا را نفع دهد و ریاح بشکند و گرده
و مثانه را از فضلات پاک نماید و حیض براند و اوجاع اعضا را سود دهد بگیرند غاریقون اسارون بیخ قرطم تخم سداب هر یک دو اوقیه نانخواه قرنفل هر یک دو اوقیه حاشا
تخم کرفس هر یک سه اوقیه سنبل الطیب نعناع کوهی فطراسالیون مازریون اسقوردیون هر یک هشت اوقیه کوفته بیخته با عسل مصفی بسرشند و در ایام ربیع از مثقالی تا دو مثقال
استعمال نمایند معجون اذراقی مجرب برای فالج و لقوه و رعشه و اختلاج از حکیم اکمل خان کچله هر قدر که خواهند در شیر گاو یک شبانه روز بخیسانند در روز دوم شیر را دور نمایند
و شیر تازه در ان داخل کنند همچنین هفت مرتبه تبدیل شیر نموده پس شیر تازه گرفته در دیگ اندازند و کچله را در صره بسته در ان دیگ معلق بیاویزند که به ته دیگ ملتصق نشود و در
آتش بپزند تا آنکه شیر خشک شود بعده برآورده بشویند و پوست آن از کارد دور کرده براده باریک از سوهان نمایند و بیست درم برادهٔ آن بگیرند پس فلفل سفید فلفل سیاه دارچینی
جوز بوا بسباسه مصطگی عود بلسان زنجبیل عود هندی قرنفل سعد کوفی آمله سنبل الطیب قاقله شونیز صندل سفید زعفران دار فلفل بادیان هر یک یک درم عسل سفید سه وزن ادویه گرفته
بطریق متعارف معجون سازند خوراک از نیم مثقال تا یک مثقال نوع دیگر از تالیف مولف [illegible] بغایت مجرب است و در رفع فالج و لقوه و استرخا
و امراض بارده و درد مفاصل و عرق النسا و سلس البول نهایت نافع اذراقی یعنی کچله شش مثقال در شیر خیسانیده پوست او را جدا کرده بسوهان ریزه نموده [illegible] کنند
گل گاوزبان چهار مثقال بهمن زرنباد مثقال صندل سفید آمله بلیله سیاه هر یک دو مثقال عود هندی یک مثقال اسطوخودوس کتیرا نارجیل مغز چلغوزه هر یک سه مثقال
قرنفل یک مثقال عسل سه وزن ادویه خوراک از یک مثقال تا دو مثقال مداومت نمایند معجون حکیم اکمل خان مقوی دماغ و اعصاب نافع امراض بارده دماغی و خدر را
بسیار مفید عود صلیب دارچینی خصیة الثعلب هر یک سه ماشه مصطگی بوزیدان مثقال خولنجان بهمنین گاوزبان برگ بادرنجبویه سنبل الطیب شش ماشه بسباسه برگ فرنجمشک
سعد کوفی هر یک دو ماشه سورنجان مصری تخم خشخاش هر یک چهار ماشه زعفران یک نیم ماشه دار فلفل فلفل بیخ عقرقرحا لسان العصافیر نعناع اسارون اسطوخودوس
سافج هندی سلیخه هر یک دو درم زرنباد یک نیم ماشه مشک نیم مثقال عسل خالص سه وزن ادویه کوفته بیخته بطریق متعارف معجون سازند دیگر ادویه هندیه نافع
فالج که آن را دهرنگ گویند بعضی اطبای هند نوشته اند که در ابتدای فالج اگر برای مالیدن عسل بهم نرسد عوض آن قند سیاه گرفته جوش داده استعمال نمایند و بعد روز چهارم منضج
بادیان شش ماشه بیخ بادیان یک توله تخم سویه اجمود اجواین هر یک سه ماشه بال چهر چهار ماشه بیخ کاسنی یک توله گلقند دو توله در یک نیم پاو آب جوش دهند هر گاه نیم پاو بماند صاف کرده
بنوشند و بعد سه روز تا چهار ده روز مسهل دهند و برای اسهال حب جیپال سوده اند و حب هندی و حب گهور چهی نیز بسیار دهند و بعد از تنقیه معدلات مزاج مثل جوگراج و جوشش
و سیاه و کچله و انند بهیرون استعمال نمایند و مالش روغن دهتوره مجرب است و اگر سونف سوتهه و لودار پوست بیخ ارند جوشانیده غسل بنوشند نیز مفید بود و بعضی برگ واسن
واسگند بیخ [illegible] نیز داخل میکنند و اگر بهیره وتی یک عدد پهاوره کرده در برگ تنبول هر روز بخورند برای تعدیل مزاج صاحب فالج بعد تنقیه مفید بود و اگر با فالج سرفه بود
فلفل و کهنی یک جزو پانچ جزو نبات سوده اند کرده اندک در دهن گیرند که مواد بلغم از سر فرود آرد و خردل عاقرقرحا سائیده بعسل آمیخته بر زبان بمالند و بخورند زنجبیل نیم کوفته بعسل

هر یک یک دام بخته برگ بکاین برگ سنبهالو هر یک پاو آثار در دو آثار آب بجوشانند هر گاه نصف بماند در جای محفوظ از هوا بخار آن بگیرند **جوگراج گوگل** جهت فالج
و لقوه و رعشه و دیگر امراض بارده دماغی معمول و مجرب سونتهه پیپلامول چیته چب پیپل هینگ که در روغن گاو بریشته اجمود سوسن زرد زیره سیاه زیره سفید بنکا اندرجو
تاج پاده بای بربنگ گجپیپل کتکی چیتس بهارنگی تخم سویا جمیع اشیا را مساوی گرفته دو چند آن تریپهله بگیرند بعده هم وزن مجموع تریپهله و اشیای سابق گوگل بستیا بگیرند و همه را
سائیده در گوگل کوفته آمیخته بقدر سه ماشه تا پنج ماشه با آب گرم وقت شب بخورند خوراک تام یک توله است **نوع دیگر** تالیف پدر حکیم شیخ اسد و این در فوائد مذکوره قوی تر از
نسخه اول است دار فلفل فلفل هینگ هر یک دو درم زنجبیل قسط تلخ دیودار سهو عاقرقرحا فلفلمویه زرنباد هر واحد شش درم تخم سنبهالو ستر هر یک دو درم پوست چیته کبابه تخم سن هر یک
سه درم پودینه پنج درم گوگل مثل کل اجزا کوفته بیخته گوگل را در هم بکوبند و بروغن بادام چرب کرده باز بکوبند تا خوب باریک و نرم شود آنگاه اجزای بیخته قدری داخل کنند و قدری
روغن بادام بیامیزند و باز بکوبند همچنین کنند تا تمام اجزا آمیخته شود یک توله شربت کامل است **حب جیپال** در فالج و استرخا و لقوه و رعشه مستعمل بگیرند جیپال یعنی حب السلاطین
و از آن پوست غلیظ که بالای اوست و پوست رقیق که میان او و مغز است دور کنند و مغز او در پارچه باریک صره بسته سرگین گاو در آب حل کرده در دیگ اندازند و چوبی بالای
دیگ نهاده صره را از آن چوب بیاویزند که صره در سرگین غرق ماند و ته دیگ نرسد و دیگ را بر آتش نهاده چند جوش دهند بعده صره را گرفته و مغز حب السلاطین را خوب شسته
اندک هلیله سیاه و لاجورد با هم بسایند و حبها سازند بقدر نخود و چهار پنج حب بخورانند **حب هندی** برای اخراج مواد بلغمی و ازاله درد اعصاب سابقین قدیمین مجرب نوشته
بگیرند هلیله سرخ و زرد چوب و نمک لاهوری مساوی کوفته بیخته در آب حنظل سه روز بسایند و بقدر کنار دشتی حب بندند از یک حب تا شش هفت حب بخورانند و بعد دو ساعت غذا
دهند **ایضا** که اخلاط از دماغ و بدن برآرد ایلوه سنبهالو سناء مکی مرچهای مساوی کوفته بیخته در آب طبیخ بادیان سرشته حبها بندند و بوقت خواب دو درم تا سه درم بخورند و صباح پنج توله
آب گرم حل ساخته بدهند و بعد اسهال حب تخم سنی دادن است بنمایند **حب تخم سنی** که آنرا حب معقل و حب لقوه نیز گویند در فالج و لقوه و رعشه بعد فراغ از اسهال برای تعدیل
مزاج مفید سونته مرچ کوفته دیودار چیته کبابه چینی عاقرقرحا گجپیپل هینگ تخم سن مساوی گوگل برابر همه کوفته بعسل سرشته بقدر دو درم صبح و شام حب ساخته با آب گرم فرو برند
حب پلیش معمول و مجرب استاد مغفور در امراض بارده دماغی عصبی مثل فالج و لقوه بعد مسهلات برای تعدیل مزاج بعمل می آید عاقرقرحا فلفل گرد دار فلفل هر یک سه ماشه پیپلامول
شش ماشه زنجبیل بلیله هلیله هر یک یک توله بجا ادویه را کوفته بیخته با قند سیاه و روغن زرد بقدر حاجت سرشته مقدار نخود حبها سازند خوراک یک حب تا دو حب **نوع دیگر** فالج و لقوه
و ریاح قسم را دافع و نافع بیش یعنی بچهناک یک درم فلفل زنجبیل بسا سه جوز بوا اقاقیا هر یک یک درم صلایه نموده با آب لیمو بقدر فلفل سیاه حبها سازند خوراک دو سه حب بعضی درین نسخه کبابه
و نمک هندی نیز داخل می سازند پیپل زیادی و تیزی ضرورست **حب سیماب** برای فالج و لقوه و امثال آن نافع از بیاض استاد مرحوم تخم دهتوره سیاه سیماب هر یک ده ماشه در آب
ادرک کهرل نموده بمقدار ماش حب بسته بخورند **حب کچله** نافع فالج و لقوه و امراض دماغی بارد بلغمی و مفید درد کمر و ریاح آن کچله پانزده عدد در آب تر نمایند و هر روز تجدید
آب کرده باشند و بعد از آنکه نرم شود پوست آن را خراشیده بسوزن جدا سازند و در روغن بریان کرده از آتش برآورده سائیده برابر آن فلفل گرد سوده آمیخته حب بقدر فلفل بندند و یک حب
صبح و یک شام بخورند **حب مرچ** که آنرا شیرین گویند معمول حکیم کاظم صاحب بچهناک سفید بشیر تازه گاو دو پهل مرچ سیاه سهاگه شنگرف مساوی کوفته در آب لیمو کهرل نمایند
تا دو روز یعنی هشت پاس کهرل نمایند و بقدر دانه جوار حبها بندند و سایه خشک کرده نگاه دارند در لقوه یک حب فرو برند و یک دو حب در روغن کنجد یا روغن گل حل کرده بر عضو
کج شده ضماد نموده وقت شب بندند و بالایش پنبه کهنه بندند و از هوای سرد پرهیز دارند و در سینه با آب ادرک یا برگ پان و برای تپ بیش با شکر سرخ و در اسهال با افیون خالص حسب
و این حب از حضرت استادی مفتی محمد شرف الدین صاحب غفر الله لهم اکثر در امراض بارده مثل صداع بارد و نزله و سرفه و حمیات مزمنه و جز آن استعمال می فرمودند و در طب فرنگ چنین
نوشته که این حب شنگرف برای جمیع تپهای عفنی نوبتیه از دو تپ غیر معتاد سوای تپ دق و تپ خالص صفراوی مجرب است **حب سیاه** ایضا مستعمل حکیم ممدوح چون سده ف

گنند یک آثار لاسار یدبر شیر یاده گاو شر کچور سهاگه پیپل سیاه تخبیل همه مساوی کوفته و سیماب آمیخته در آب ادرک که هم وزن ادویه باشد بلکه زیاده از آن باشد کهرل نمایند که خوب حل شود بعد
حب ها بقدر فلفل بندند و در سایه خشک کرده برای طفل یک حب و برای جوان از دو تا چهار حب با دو سه برگ تلسی و اگر نباشد با برگ پان بدهند انچه بدهند در لقوه و فالج و تشنج و قولنج
ریحی و تخمه و درد پهلو و غیره امراض بارده حکم اکسیر دارد در تپها و مزاج گرم با شیره خرفه و در بلغم بدون بدرقه استعمال نمایند حب ... برای فالج سم الفار طباشیر سفید
دو ماشه ... سفید چهار ماشه ... در آب ادرک بمبالغه تمام سایند و حب بقدر یک رتی سازند و یک صبح و یکی شام ... هفت روز ... از خوردن این حب
تا دو سه ماه اجتناب ... نمک نخورند و گوشت نخورند حب ... برای فالج و لقوه تخم کتانی نمک سانبهر اجوائن ... برگ ... و اگر ... باشد
بهتر است چند بار ... نموده ... حب بسته ... و یک وقت خواب شب بخورند دوا ... فالج و لقوه و مفاصل ... پوست ...
... چاب چینی ... لونگ ... الایچی ... گل ... روغن ... بقدر
چهار درم ... سازند ایضا ... فالج و لقوه و تشنج ... و استرخا ... مفاصل بلغمی ... اسطوخودوس ... کوفته ...
... بخورانند خوراک دو درم ایضا ... سیماب ... سیاه ... مرچ سیاه ... اول ... سیماب باشد ...
تا گره بسته شود ... کهرل ... سیماب ... داخل کرده ... باسی ... بخورند ... گوشت ...
ایضا نافع فالج و لقوه و جمیع امراض بلغمی ... زیره سیاه کلونجی ... عسل ... روغن ... برای فالج
و لقوه و رعشه و مفاصل معمول است و جمیع امراض بارده ... فائده میکند سیماب تخم دهتوره ... روغن ... ادویه ... روغن ... گرم نمایند ...
شود بعد از آن از آتش گرفته ادویه ... روغن ... روغن هرتال ... برای فالج ... سم الفار
... دو دام ... در آب ... روغن ...
... آورده ... بکار برند و اگر ... برگ پان ... روغن ... برای فالج و رعشه ... بلغمی ...
... سیاه ... تخم دهتوره اجوائن خراسانی ... سفید افیون ... سفید ... دو دام ... گاو ... روز ...
خشک شود روغن کنجد یک آثار ... شیر ... نیم آثار آمیخته ... آتش ... روغن ... برای ... فائده دارد ...
... برای فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و جمیع امراض بارده ... برگ ... سیاه ... برگ ...
... یک آثار ... کنجد ... مقتاح المجربات ... روغن ... آن ... نوشته که ...
... کوفته آب ... و با ... مساوی همه روغن کنجد ... روغن ... قسط ... آب ... روغن ...
مجرب ... حکیم شریف خان در فالج و تشنج و جمیع درد ... امراض بارده ... دست و پای ... آب ... آثار ... گرم
... باشد ... شود ... صاف کرده ... اسطوخودوس ... تخم دهتوره ... پوست ...
... بالغی ... آتش ... آب ... روغن ...
... آتش تیز ... روغن ... حکیم اکمل خان ... روغن ...
... روغن کنجد آمیخته استعمال ... اقوال حذاق حکیم شریف خان صاحب ... مشروب ... اقتصار ...

بعده شوربای کبوتر بچه با روغن می‌دادند بعد ازان شوربای چوزه کبوتر میکردند و امر بخوردن گوشت آن نیز می‌نمودند بعده درین شوربا غله گرم بقدر سه تولچه انداختند پس ازان بدر
جیو بسیار غلچی افزودند بعده دران برنج داخل میکردند بعد ازان روز شانزدهم و هفدهم به تنقیه عام استفراغ ماده مع مراعات حال دماغ می‌نمودند پس در روز بیست و دوم و بیست و پنجم
یا بیست و ششم و بیست و هفتم حبوب مثل حب ایارج وغیره استعمال می‌نمودند و باید که میان هر دو استفراغ استعمال منضجات میکرده باشند بطوریکه اکثر میدهند پس استفراغ نمایند بعده اعاده
منضجات کنند بعد ازان مسهل استعمال نمایند و علی هذا القیاس تا آنکه ماده بالکل زایل گردد بر اعصاب ضماد [illegible] از ضماد [illegible] و روغن [illegible] قنطوریون دقیق فقاح اذخر
بادیان تره و اسطوخودوس سیسالیوس هر یک کرفس بیخ کاسنی بیخ اذخر بیخ بادیان بعضی ازین دو درم و بعضی سه درم بگیرند و در دو رطل آب یکشب تر کرده صبح جوشانیده گلقند ده مثقال
داخل کرده صاف نموده بنوشند چند روز بر نهار تا آنکه اثر نضج ظاهر شود بعد ازان تنقیه تامه بعمل آرند با فزایش برگ سنا سه درم مغز فلوس پانزده مثقال شکر سرخ ده درم روغن
بادام یا روغن بید انجیر و اگر احتیاج بقوی تر ازین مسهل اول مرتبه یا در مرتبه ثانی افتد بدان ترید سفید مجوف یک درم یا یک نیم درم غاریقون نیم درم سفید نیم درم یا زیاده ازان افزایند بعد ازان
یک روز راحت دهند بعد ازان گلقند با عرقیات عنب الثعلب بادیان وغیره اخذ نمایند و بعد دو سه روز منضج داده حب ایارج یا حب [illegible] وغیره خورانند و مسهل مذکور بعد چند روز منضج
فقد ایارج ترید و غاریقون حسب حاجت و قوت مزاج مریض و ضعف آن بعده حبوب مذکوره سازند و در آخر شب حبوب با عرق بادیان وغیره خورند و صبح مطبوخ مذکور دهند
و حب ایارج درین مرض کثیر النفع است و استاد کامل الملک اکثر استعمال او درین مرض میفرمودند و من پیروی ایشان میکنم و استعمال حبوب بعد انضاج و تنقیه عام باید کرد و در استعمال آنها
باید که مطبوخ در بدرقه آن حسب حاجت اختیار دارند و نسخه حب ایارج مذکور شد و نسخه حب [illegible] در قول صاحب کامل بیاید لیکن درینجا پوست هلیله زرد و اسارون عوض [illegible] فرفیون
و جند بیدستر وزن همه اجزا مساوی و نسخه حب شبیار همان حب شبیار است که در قول ابو منصور مذکور شود لیکن درینجا بعوض هلیله نوشته عاقرقرحا یک درم افزوده [illegible]
آورده صفت حب بیمارستانی که ستوده شیخ الرئیس است ایارج فیقرا یک درم جند بیدستر نیم درم شحم حنظل ربع درم فرفیون یک دانگ کوفته بیخته حبها سازند و جمله یک شربت است
و حکیم عابد نوشته که این روغن عجیب الفعل است و تجربه صحیح یافته قسط تلخ فلفل عاقرقرحا فرفیون جند بیدستر هر یک هفت درم باریک سائیده در نیم رطل روغن نرگس آمیزند و این سعوط نافع
زهره کلنگ جند بیدستر کندش سکبینج مساوی کوفته بیخته در آب مرزنجوش و شیر زنان حل کرده دو قطره در بینی چکانند و شامه نافع فالج و خفقان بارد و جمیع امراض عصب تالیف علوی خان
همان نسخه لقاحیست که در علاج امراض دماغی از ضعف دماغ گذشت لیکن درینجا عوض [illegible] جوزبوا است و نانخواه پوست ترنج وزن هر یک یک مثقال و عنبر یک نیم مثقال
و روغن نرگس و روغن یاسمین هر یک یک مثقال و بهار نارنج و صاعت هندی و گلاب مطروح است و نوشته که اول بهار را در عرق گل نارنج بسایند و عطریات داخل کرده
مسلا کنند تا قابل انعقاد گردد بشکل سیب ساخته دائم بویند ضماد تالیف والد علوی خان که من بعض اصلاح آن کرده ام گفته مجرب و محلل است بعد تنقیه استعمال
نمایند جند بیدستر عاقرقرحا فرفیون زرنباد عود هندی عود صلیب جوزبوا [illegible] سورنجان بوزیدان [illegible] مغاث بغدادی سنبل الطیب مرزنجوش اسطوخودوس
مساوی سائیده و روغن قسط آمیخته بر سر و فقرات گردن و خاص ضماد کنند لخلخه [illegible] نافع عاقرقرحا [illegible] قاقله کوفته بیخته بقدر نیم دانگ در بینی دمند شونیز
نافع مومیائی [illegible] روغن نرگس و یاسمین و سوسن هر یک [illegible] مشک جند بیدستر هر یک قیراط حل کرده بقدر دانگی استنشاق نمایند مضوغ نافع [illegible] مصطکی زنجبیل قرنفل
[illegible] کوفته بیخته بقدر جوزبوا حب بسته دائم در دهن دارند غرغره قوی مستعمل بعد تنقیه وقت انتها خردل عاقرقرحا پوست بیخ کبر مساوی کوفته بیخته بطبیخ
زوفا آمیخته غرغره کنند جوارش [illegible] نافع فالج و لقوه فلفل قرنفل سلیخه سعد [illegible] کابلی جوزبوا هر یک مثقالی حب الفلفل شش مثقال ترید سفید شکر سفید هر یک
بیست و چهار مثقال [illegible] یک مثقال کوفته بیخته بعسل سه چند قوام نموده [illegible] شربتی از پنج مثقال تا هفت مثقال [illegible] اقوال دیگر بیاید [illegible]
اقتباس می نویسد که در فالج [illegible] اول [illegible] کردن اگرچه [illegible] عظیم دارد [illegible] از آفات فاسد [illegible] لیکن اکثر [illegible]

باقی ماند بزردهٔ بیضهٔ مرغ بر شته مسحوق با اندکی زعفران و روغن گل ضماد کنند که موجب زوال سرخی می شود و حجامت قفا بستور نکته ارجیجانس گفته که سرخی ملتحمه دلالت بر ورم دماغ یا الم دران یا بر ابتدای او می نماید ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبهٔ نافع رمد حار چشم عصارهٔ مامیثا و خولان و زعفران و صمغ عربی و مامیران مساوی شیاف ساخته بآب مطبوخ پوست خشخاش سائیده ضماد کردن مجرب سویدی ست و کذا اکتحال انزروت سوده و سفیدی بیضه سرشته بر پلک طلا و پنبه بر آن نهند و گذاشته تا خشک گردد و پس از آن مثل غبار سائیده و نصف آن شیشم و نصف آن زعفران و نیز مثل انزروت نبات اضافه کرده در مصعب مجرب است و کذا برگ نمام و شیشم و انزروت در گلاب خوب جوشانیده و شیشم پا اوره خشک کرده و نصف او نبات و ربع او هر واحد از زعفران و عصارهٔ مامیثا آمیخته مثل غبار سائیده مجرب نوشته و کذا اکتحال آب چشمهٔ صائم مجرب گفته و ضماد حب الآس بشکران یا پست جو و کذا اماحض بریسن سوده و کذا عصی الراعی و کذا برگ بنفشه سبز و کذا حی العالم و کذا آرد جو بآب برگ خرفه و کذا آرد باقلا بسفیدی بیضه آمیخته و کذا آب برگ گل سرخ و کذا آب انار شیرین بریان و کذا آب گل نار خشک کرده بریسن سوده و کذا بهی بریان تنها سوده یا بنان خمیری سائیده و کذا آب کاهو بآرد جو و کذا اکلیل الملک تنها یا بزردی بیضه یا غبار آسیا یا خشخاش یا کاسنی آمیخته و کذا اسفیداب ارزیز بسرکه و روغن گل آمیخته و کذا اسپغول مسلم در آب کشنیز پخته و کذا برگ سرو بسویق و کذا آب برگ بنفشه سبز یا پست جو و کذا گل بهی تر یا خشک و کذا طباشیر سوده بگلاب سرشته بر پیشانی و کذا آرد جو بآب عصی الراعی یا با آب برگ و خیو طلی شاخ نرم انگور ضماد کرده و یا آب عنب الثعلب سرشته و کذا تخم خشخاش و حلبه مساوی سوده بگلاب سرشته و کذا مامیثا و زعفران و خولان بآب کشنیز سبز سرشته و کذا زعفران و گل سرخ و اکتحال حی العالم و کذا دخان قطران و کذا انزروت پرورده بآب برگ عوسج حل کرده و کذا آبنوس سوخته مغسول و کذا شبنم که بر درخت افتد و کذا اثر شی ترنج در ابتدای رمد صفراوی و کذا العاب اسپغول و بیاض بیضه و کذا شیاف ابیض با آب بارتنگ سوده و کذا انزروت مربی بشیر جریانات سفید و نشاسته و کذا اشادنج مغسول بشیر زنان و کذا اسفنج سوخته مغسول و کذا شیاف مامیثا در مقدمه و حدیث و کذا عصارهٔ گل کدو و کذا چوب ساج سوخته و سا بمر کرده و مامیثا مساوی سائیده و کذا مس سوخته مرات کثیر در گلاب یا پست شسته که نفع عجیب دارد و قطور آب کشنیز سبز و شیر زنان هر دو برابر و کذا اسفیداب رصاص لیست بار در آب شسته در ظرفی با گلاب تر کرده روز در آفتاب گذارند و بر ظرف پارچه بندند تا از غبار محفوظ ماند بعده بسفیدی بیضه آمیخته در چشم چکانیدن و کذا شبنم که بر فی افتاده باشد قبل طلوع آفتاب جمع کرده و کذا صمغ عربی در گلاب حل کرده و کذا اسماق در آب بارتنگ حل کرده و یا در گلاب خیسانیده در ابتدای رمد و کذا خولان در شیر دختران سوده و کذا شیاف ابیض با آب عنب الثعلب حل کرده که بسرعت نفع عجیب بخشد و انکباب با بخار زرد در دو آب جوشانیده و کذا بابونه با آب و سرکه پخته و در آخر رمد برای تحلیل بقایای مواد و تسکین الم و شمّ صندل و گلاب و کافور و شرب دیاقوذا هر واحد نافع رمد حارست و ادویهٔ مسکن وجع در علاج کلی رمد مسطور شده و ادویهٔ مانع انصباب مواد در علاج رمد نزلی مذکور گردد حسب حاجت از آنجا اخذ نمایند اطریفل کشنیزی مقوی دماغ و معده و معمول در امراض سر و چشم و گوش از ابخره و نزله پوست هلیلهٔ زرد و پوست هلیلهٔ کابلی هلیلهٔ سیاه پوست بلیلهٔ آمله مساوی کشنیز خشک مقشر برابر همه ادویه کوفته بیخته بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده با سه چند شهد خالص بقوام سرشته و بعد چهل روز تا یکتوله بخورند و اگر اجزای مذکوره را بطریق سفوف همراه نبات یا نمک بخورند و یا کوفته در آب شب تر کرده صبح صاف نموده در فصل و مزاج حاره با شربت مناسب یا نبات بقدر دو توله استعمال کنند نفع با امراض مذکوره در فع قبض نماید نسخهٔ دیگر که در تقویت دماغ و رفع سبوست و منع ابخره معده معمول پوست هلیلهٔ کابلی و پوست هلیلهٔ زرد و پوست بلیلهٔ آمله منقی کشنیز مقشر گل سرخ گاوزبان هر واحد یکدرم مغز تخم کدوی شیرین تخم خشخاش سفید هر یک سه درم مغز بادام ده توله شکر سفید با عسل سه چند داده و به اطریفل باید ویالن

نافع امراض چشم است و هر که بر این ادامت نماید از ضعف بصارت در امان ماند پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی پوست بلیله آمله کشنیز گل سرخ صمغ عربی
هر یک یک تولچه با دیان هفت تولچه یعنی بیچنیه‌ها و دیه و در نسخه مفتاح المجربات دو چند همه ادویه است کوفته بیخته بروغن بادام چرب کرده به سه چند عسل یا شکر سفید مقوم سازند شربت خوراک
دو تولچه اگر روغن بادام نباشد دو تولچه مغز بادام اندازند **اطرخاطیقون** نافع از برای اورام و مواد حار چشم انزروت مربی در شیر خر ده درم شیاف مامیثا پنج درم
صبر دو درم افیون زعفران هر یک یک درم اگر گرما باشد مامیران نیم درم و اگر سرما بود هم نیم درم اضافه نمایند و نهایت باریک نموده بکار برند **برود کافوری** سرخی و گرمی
چشم را مفید است توتیای کرمانی با آب غوره انگور پرورده پنج درم کافور یک قیراط کوفته بیخته استعمال نمایند **برود نافع** جهت رمد حار بغایت نافع است توتیای کرمانی
را کوفته بیخته در آب و تازه هشت روز پرورده خشک کرده دیگر بار باریک سوده استعمال نمایند **برود مامیثا** شیافی است که چشم را در یک روز با صلاح آرد و رمد را دور نماید و
ضربان بنشاند و دفع ماده کند شیاف مامیثا انزروت عربی هر یک هشت درم زعفران دو درم کتیرا یک درم افیون نیم درم کوفته بیخته به آب باران یا دیان شیاف سازند
وقت حاجت بسپیدی بیضه مرغ حل کرده بعمل آرند **حب هلیله** جهت اقسام صداع و مالیخولیا و امراض سر و چشم مفید و همواره معمول پوست هلیله زرد پوست
هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله گل سرخ هر یک سه ماشه سنای مکی شش ماشه غاریقون سفید تربد سفید مجوف تراشیده لاجورد مغسول هر یک هفت ماشه کوفته بیخته
با آب تازه حب‌ها بندند خوراک یک دام بروغن بادام چرب کرده بورق نقره پیچیده با آب نیم گرم وقت پنج شش گهری شب باقی مانده اگر لاجورد نباشد صبر مصطکی
رومی هر یک دو درم عوض آن کنند و گاهی با وجود بودن لاجورد صبر نیز بهمان وزن اضافه نموده میشود **نوع دیگر** مختصر و معمول و جهت امراض سر و چشم
فائده عظیم دارد هلیله سیاه هلیله زرد هلیله کابلی آمله بلیله گل سرخ هر یک چهار ماشه سنای مکی هشت ماشه کوفته بروغن بادام چرب کرده حب بندند و در ورق نقره گرفته
یک دام وقت شب بعرق مناسب یا با آب گرم بخورند و بالای آن هر گاه دو سه گهری رود مطبوخ مناسب بنوشند **حب قوقایا** صداع و درد چشم را نافع است
صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد ده درم کتیرا مصطکی سقمونیا زعفران هر یک دو درم گل سرخ پنج درم کوفته بیخته بگلاب حب سازند شربت دو درم **نوع دیگر**
مختصر برای رمد و صداع و ابتدای نزول صبر سقوطری سقمونیای مشوی هر یک یک مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال و نیم کوفته بیخته بگلاب حب سازند **حب سرخ**
که جهت تحلیل مواد چشم و تسکین درد در آخر رمد معمول مجرب و آزموده است گیرو چهار درم افیون یک درم زنجبیل ربع درم صمغ عربی ربع درم همه را کوفته بیخته اگر ورم
باشد با آب کشنیز سبز و اگر نزله بچشم افتاده باشد با آب کرنب حب بندند و سائیده ضماد بالای چشم نمایند و یا در آبهای مذکوره سائیده ضماد نمایند **حب سبز**
مجرب بجهت امراض مذکوره پهتکری دو دام افیون یک دام حضض چهار دام برگ نیم پخته زعفران پنج سرخ همه را سائیده در ظرف آهنی قدری آب داخل نموده از دسته
آهنی خوب کهرل کنند بعد از آن بر آتش گذارند تا آب آن جذب شود و لائق حب بستن شود حب بسته بکار برند و گاهی یک درم صبر هم داخل میکنند **حب** نافع درد
چشم و ابتدای سبل و ظفره و جرب همواره معمول حضض هشت ماشه افیون دو ماشه پهتکری بریان چهار دام شب یمانی را بریان کرده در آب لیمو یکپاس در دسته آهنی در ظرف آهنی حل
نمایند که قابل حب بستن شود حب بندند و با آب سائیده حوالی چشم ضماد نمایند و اندک در چشم کشند در زمستان اندک گرم و در تابستان سرد و اگر آب لیمو نباشد بجای آن شیره
برگ ... و اگر دیگر ... از آن حل سازند **ایضاً** که برای درد بهتر از ... است پهتکری بریان دو دام پخته زرد چوب هفت ماشه افیون پنج ماشه در یک پاو
آب لیمون کاغذی در کراهی آهنی انداخته آتش نرم کنند و بپزند و حل سازند تا قابل حب بستن شود حب بسته دارند و طلای رقیق بر چشم نمایند و اندک از آن در گوشه چشم کشند
ذرور ابیض که رمد را مجرب است انزروت را با شیر خر یا شیر دختران سرشته بر چوب گز چسپانیده در تنوری که قریب سرد شدن رسیده باشد بگذارند و احتیاط کنند که نسوزد پخته
انزروت پخته ... سائیده در رمد بکار برند **ذرور چشم** ... که در جمیع اقسام رمد نفع تمام دارد چشم ... که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و سرگین ... پخته

یا بیدون آن فی دو حصه از آن بگیرند و از نبات مصری و مامیران چینی یک یک حصه همچون غبار بسایند و در رمد بعد از چند روز بچشم اندازند و اگر انزروت
مربی بشیر خر بدل مامیران کنند بهتر باشد **ذرور کافوری** که حرارت چشم و رمد خفیف را دور سازد صدف سوخته مروارید ناسفته هر کدام دو درم نشاسته
یکدرم کافور دو دانگ کوفته بیخته بکار برند **ذرور املایا** که در تیج و ابتدای رمد را نافع انزروت بشیر خر پرورده نشاسته صمغ عربی نبات مساوی کوفته بیخته استعمال
نمایند **ذرور** که جهت درد چشم اطفال و رفع ثقل و صلابت اجفان آنها بهوار معمول است انزروت سرخ یک جزو سنگ بصری دو جزو چاکسو مقشر چهار جزو
ذرور بسازند و پلکها برو انشتر پاک کنند و بند کرده بالای چشم مالیده از نان گندم و روغن و شکر درست کرده گذاشته بر فاده بربندند و اگر گرمی غالب باشد و
تسکین زیاده مطلوب بود برگها و شاخهای نرم انار سائیده بجای مالیده بر چشم بندند **شیاف ابیض** جهت همه امراض حاده و تحلیل ورام و ردع آن
معمول نشاسته یکدرم سفیداب ارزیز صمغ عربی کتیرا هر یک سه درم با لعاب اسبغول یا سفیدی تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض افیونی** رمد گرم را
نافع بود و درد صعب را بنشانند سفیداب هشت درم صمغ عربی پنجدرم افیون کتیرا هر یک یکدرم بسفیده تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند **شیاف ابیض
انزروتی** ابتدای رمد را نافع بود سفیداب ارزیز هشت درم انزروت مربی بشیر خر کتیرا هر یک چهار درم بسفیده تخم مرغ شیاف سازند **شیاف ابیض
کافوری** که رمد دموی و صفراوی را نفع کند و درد آن را بنشاند سفیداب مغسول شش درم انزروت مربی بشیر خر سه درم کتیرا دو درم نشاسته پنجدرم افیون
نیم درم کافور دو دانگ همه را کوفته بیخته بسفیده بیضه سرشته شیاف سازند و بسایه خشک نمایند و وقت حاجت در شیر خر سوده استعمال کنند **شیاف بریوها**
رازی نوشته که در اکثر انواع رمد سودمند است چنانچه در اغلب احوال همان روز چشم را باصلاح می آرد اقاقیا مس سوخته صمغ حضض [illegible] هر کدام
یک جزو زعفران ربع جزو کوفته بیخته با آب شیاف سازند و بسفیده تخم مرغ حل کرده استعمال نمایند **شیاف سماق** صغیر جهت رمد و حرارت چشم و التهاب
و حکه و دمعه و جرب و سبل و ضمور حدقه و ماق و التصاق پلک مجربست سماق بیدانه ده جزو سفیداب یک جزو کتیرا نیم جزو کافور ربع جزو به دستور متعارف شیاف سازند
شیاف شب که رمد حار و دمعه و اکثر امراض چشم را نافع و مجرب بگیرند شب یمانی و در ظرف آهنی انداخته بر آتش گذارند که بریان شود و بالیده شده منتفخ گردد
پس در همان حالت بر سر آتش آب انار ترش در همان ظرف آنقدر اندازند که شب یمانی را بپوشد پس بآتش ملایم بجوشانند که خود بخود آب شود و هرگاه
که آب بجذب آید و قابل حب بستن شود نرم بر آورده در ظرف چینی بگذارند و شیاف سازند و بآب سائیده در چشم کشند **شیاف کافور**
جهت رمد گرم مجربست سفیداب ارزیز سه درم کتیرا صمغ عربی هر یک چهار درم کافور نیم درم کوفته بیخته شیاف سازند **شیاف علویخان**
بعد از تنقیه بکار آید جهت رمد و قروح چشم و گوشه و مجرای اجلیل چون با شیر دختر سائیده استعمال نمایند نافع میشود انزروت سفید سائیده با شیر
خر خمیر کرده بآتش ملایم بریان نمایند پس دو مثقال ازین انزروت مربی بگیرند و صمغ عربی کتیرا هر واحد سه مثقال حضض مکی نشاسته سفیداب کاشغر
هر واحد یک مثقال کوفته بیخته بلعاب اسبغول سرشته برابر جو شیاف سازند و وقت حاجت با شیر دختر یا شیر خر سوده بکار برند **شیاف حنا**
جهت رفع سرخی چشم آب حنا نیم پاو شب یمانی نه ماشه افیون سه ماشه هر سه ادویه در کراهی آهنی انداخته بر آتش نهاده بپزند و از دسته چوب
نیب حل سازند هر گاه غلیظ شود فرود آورده شیاف بسته بکار برند **شیاف زبد البحر** نافع رمد و دمعه و حکه و سرخی چشم زبد البحر کات
سفید شب یمانی بریان پوست هلیله زرد رسوت افیون توتیای سبز مساوی بآب سائیده شیاف سازند و در چشم کشند **شیاف نارنج**
که جهت منع نوازل و سرخی و رمد و جرب و حکه و دمعه و حفظ صحت چشم و امراض پلک مجرب توتیای کرمانی بآب نارنج پرورده ده درم کتیرا

شیاف سازند شیاف ربع درهم افیون ربع درهم هر یک دو درهم بلیلهٔ زرد سفیداب قلعی یکدرهم هر یک حضض مکی صبر زرد گل سرخ انزروت شسته

که جهت رمد مجرب رازی و عجیب النفع است شیاف درهم الاخوین صبر اقاقیا ماميثا زعفران هر یک یکدرهم افیون صمغ عربی هر یک نیم درهم کوفته بیخته بآب کاسنی سبز

شیاف سازند و در هنگام آب سوده اکتحال نمایند شیاف وردی صعوبت در چشم و ابتدای حال نیست گل سرخ پانزده درهم زعفران هشت

درهم افیون ده درهم سنبل الطیب دو درهم صمغ عربی یک درهم بآب باران شیاف سازند شیاف جالب النوم جهت وجع شدید و مهیج اورام

نافع و از انصباب مواد قوی الجلب مانع ماميثا شش درهم صمغ عربی سه درهم انزروت عربی افیون مرزنجوش سوخته هر یک دو درهم بآب باران شیاف

سازند و بسفیدی بیضه بکار برند شیاف سفید تسکین درد در یک روز تحلیل درهم در یک ساعت کنند چند بیست صبر افیون قلقطار سوخته هر یک

دو مثقال سنبل حضض هر واحد چهار مثقال اقلیمیا شش مثقال سفیداب ارزیز هشت مثقال مس سوخته مغسول چهار ده مثقال اثمد

اقاقیا صمغ هر واحد چهل مثقال بآبیکه در ان گل سرخ جوشانیده باشند خمیر کرده شیاف سازند و بسفیدی بیضه استعمال کنند ضماد که وجع

شدید را نافع و معمول استادی مرحوم صندل سرخ شیاف ماميثا صبر فوفل صمغ عربی افیون اقاقیا مساوی بآب عنب الثعلب یا آب کشنیز

و وقتی که وجع و ضربان شدید تر بود با طبیخ کوکنار یا آب کاهو سرشته بر پلک ضماد نمایند طلا که مجرب و بر الساعة نوشته شب یمانی سوخته باسنگ

وزن آن سیماب سحق کرده و سنگ و آمیخته بر پلک طلا کنند عصارهٔ آمله که در رمد بعد چند روز معمول است و خیلی سودمند لیکن در ابتدای

رمد استعمال نباید کرد و از برای ضعف بصر و سوزش چشم و ابتدای نزول الماء و رفتن آب از چشم نیز نافع بگیرند آمله تازه و در هاون سنگین یا چوبین

بکوبند و آب آنرا در پارچه بیفشارند و بر آتش ملایم بپزند و از چوب نیم سوخته حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ آید بعد از ان در ظرف چینی یا شیشه نگاه دارند

و وقت حاجت قدری از ان بآب سوده در چشم کشند مغسول که در رمد حار و حکه و دمعهٔ حار معمول است پوست هلیله زرد و پوست بلیله آمله هر سه

برابر نیم کوفته بقدر دو تولہ گرفته شب در آب تر کرده در هوا گذارند و صبح از خواب برخاسته این آب را در کف گرفته چند دفعه چشم شسته باشند بهمین آب چشم

بشویند قطور که جمیع اقسام رمد را نافع است مدانه جو مقشر تخم کشنیز هر یک بیست دانه حلبه پنج دانه انزروت سفید دو درهم شکر نیم درهم مامیران

دو دانگ کتیرا یک دانگ زعفران نیم دانگ در آب جوش دهند و در شیشه نهاده صبح و شام تقطیر سازند گهره معمول از برای درد

چشم و درد و دمعه بسیار مجرب لیموی کاغذی نیم آثار افیون خالص سه دام شب باقی نیم پاو اول شب را در ظرف آهنی بریان کرده بعد از ان

افیون داخل نموده و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دستهٔ آهنی حل کنند تا مخلوط شود و آب لیمون خالی گردد و بعد از ان همین دستور آب

لیمون داخل کرده باشند تا که خوب و نیم مخلوط شود و چهار پنج نگاه دارند و وقت حاجت بآب سائیده اندکی گرم کرده گرد اگرد چشم طلا نمایند و اندکی

در چشم بپاشند کحل معمول حکیم علی اکبرخان جهت درد چشم و بقایای رمد و سبل انزروت سفید بشیر خر پرورده بر چوب گز چسپانیده بآتش ملایم

بریان نمایند پس بگیرند از ان شش ماشه و چاکسو کیسه کرده بیاورند دیگ که در ان آب و سرگین خر داخل کرده باشند و بجوشانند تا پوست

چاکسو نرم شود پس آنرا برآورده مقشر نمایند و بگیرند از مقشر آن و سفیدهٔ کاشغری مغسول و کف دریا هر یک سه ماشه رسوت چهار ماشه نبات سفید

یک تولہ همه را نرم صلایه نموده در چشم کشند کحل تشمیزج تالیف حکیم علوی خان جهت رمد مزمن و بیاض و سبل و تکدر و امثال اینها را نافع بگیرند

تشمیزج مدبر بطریقیکه بالا مذکور شد و مقشر کرده انزروت سفید مدبر هر یک دو مثقال سفیدهٔ قلعی شسته توتیای کرمانی مغسول مامیران چینی

اقلیمیای ذہبی حضض کلی ہر یک یکمثقال کوفتہ بیختہ مانند سرمہ در چشم کشند و اگر خواستہ باشند ازین شیاف ساختہ وقت حاجت بالعاب حلبہ سائیدہ
شب در چشم کشند **کحل ملکایا** محلل و ملطف و جالی بود جہت آخر مرض صعب بود اقسام رمد نافع ست انزروت مربی بشیر خر نشاستہ شکر سفید
ہر یک پنجدرم مغز تخم خشخاش یک درم کحل سازند گویند کہ بعد تنقیہ بدن الیوم ست **کحل** بابت شاہ رفیع الدین صاحب جہت سرخی چشم از نوازل و محمد
بصر و رافع رطوبت ست منقول از بیاض استاد مرحوم سرب یک تولہ سیماب دو ماشہ ممیران پنج ماشہ سنگ بصری ہفت ماشہ سرمہ توتیای
بار و فی پھٹکری بریان ہر یک یکماشہ اول سرب را گداختہ سیماب انداختہ عقد نمودہ بسایند پس دیگر ادویہ آمیختہ سحق بلیغ نمودہ بکار برند **کحل** کہ در جمیع
انواع رمد مجرب الفلاکی ست انزروت را با سفیدی تخم مرغ سرشتہ بر چوب گز گذاشتہ در تنوری کہ قریب بسرد شدن رسیدہ باشد بدارند تا خشک شود
بعد ازان برآوردہ با مثل آن شکر طبرزد و نصف آن ہر یک از زعفران و تخم خشخاش سائیدہ در چشم کشند و دیگر اکحال کہ بقایای رمد را نافع ست در علاج ضعف
بصر خواہد آمد **معجون منڈی** نافع امراض چشم و سرخی آن پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ پوست ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ آملہ کشنیز خشک شاہترہ اصل السوس
ہر واحد یک تولہ گل منڈی برابر ہمہ ادویہ قند سفید سہ چند جملہ ادویہ را با روغن چرب کردہ بقند بقوام آوردہ سرشتہ خوراک دو تولہ **اقوال حکما** بقول
شیخ الرئیس تدبیر مشترک در رمد دموی و صفراوی فصد قیفال و استفراغ ست پس اگر خون حار صفراوی یا صفرا صرف باشد با وجود فصد بطبیخ
ہلیلہ استفراغ فرمایند و اگر در مادہ اندکی غلظت باشد ترید داخل نمایند و ایضاً اگر دانند کہ مادہ در حجب دماغ منتشر ست تقویت بطبوخ با یارج فیقرا
کنند و گاہی در چنین حالت بر تقوع صبر و قصار ہم نمایند و اگر خون حرارت باشد در آب کاسنی یا آب باران تقوع کنند و واجب ست کہ بعد تنقیہ
تامہ توجہ بمعالجہ چشم گردند و دران ابتدا کنند بتنقیہ چشم و بمبردات و ازالہ مواد از چشم از عصارات باردہ مثل عصارۂ برگ بارتنگ و برگ بید
و کاسنی و خرفہ و عنب الثعلب سبز و کشنیز تر و از لعابات باردہ مثل اسپغول و بہدانہ و سفیدۂ بیضہ و شیر خر و شیر دختر ہر یک ازینہا مفرد
و مرکب در چشم بچکانند و بعد ازان رقیق سفیدی بیضہ با شیاف ابیض کہ منضج و مبرد و مسکن وجع مصلح خلط لذاع ست و دیگر شیافات
رادع چکانند لیکن در استعمال شیافات و قطورات رادعہ چندان مبالغہ نکنند کہ طبقات چشم کثیف و مواد متحقن گردد و درد اشتداد
نماید و گاہی قدری افیون می افزایند کہ وجع را تسکین شدید می بخشد لیکن گاہی بنا بر تخدیر و خام کردن مادہ بصارت را ضرر رساند و مرض
را طول دہد و شیاف وردی در تسکین التہاب و درد عظیم المنفعت ست و دیگر ادویہ مفردہ رادعہ مانند مرداسنگ و کثیرا و حضض و گل سرخ
و سرمہ و اقاقیا و مامیثا و صندل و مازو و گل مختوم و گیرو و فوفل و ہلیلہ زرد و ہلیلہ سیاہ و گل نیلوفر و نشاستہ و افیون و کوکنار و آب کوکنار
و آب کشنیز تازہ و سائر عصارات باردہ و صمغ عربی و غیر اینہاست پس ہرگاہ رجوع مادہ باستفراغ و جذب آن بخلاف جہت و استعمال
روادع شود و بتدریج و آہستگی منضجات شروع کنند یعنی اول مخلوط بروادع استعمال نمایند بعدہ منضج صرف بعمل آرند و ایضاً اول رقیق
مثل گلاب و البان کہ دران قوت انضاج ست بکار برند و در لعاب اسپغول با وجود ردع قدری انضاج ست و مسکن وجع بود و لعاب بہدانہ
شدید الانضاج از انست و تسکین می کند و لعاب حلبہ و آبی کہ دران حلبہ مغسول جوشانیدہ باشند جید الانضاج و مسکن وجع ست
و این اول دوائی ست کہ ابتدا بدان در منضجات کنند و دران قوت جذب نیست و اگر بتحلیل چیزی از منضجات احتیاج افتد
باید کہ استعمال بلعابات نمایند و اگر بہ تبرید آنہا حاجت آید بعصارات استعمال کنند و عصارۂ شجرہ کہ آنرا بیونانی اطاطاو بفارسی رشک

دیگر پیه بز که نافع مجرب است و در ابتدای رمد حار و انتهای آن مفید بخاصیت و قوی النفع است و بعد از آن انحطاط نمایند از استعمال این
عصارات و بطبیخ اکلیل الملک که در آن انزروت سفید خصوصا مربی بشیر زنان و یا شیر خر گداخته باشند و بعده هر گاه مرض با نحطاط شروع
کند در استعمال محللات است با دویهٔ قوی تر از آنها مثل انزروت محلول در آب حلبه و بادیان افراط نمایند و با آب مطبوخ زعفران و مر تکمید کنند و چون
دانستند که بدن و دماغ تنقیهٔ تام یافت استعمال حمام نمایند با آب گرم و بعد چند ساعت از طعام قلیل قدری شراب صرف کهنه بیاشامند و اگر بعد
آن استحمام با آب گرم یا تکمید کنند انفع بود و پس از آن شیافات و اکحال که در انحطاط و آخر رمد نافع است استعمال کنند و اگر ماده دموی باشد
بعد از فصد حجامت کنند و ادامت بمالیدن دست و پا و بستن آنها بیشتر نسبت بدیگر اقسام رمد نمایند و در ابتدا عصارات مذکوره استعمال
کنند بعده معزان با آنها بیامیزند بعد از آن معزان در صفیحه تر کرده مخلوط سازند و اگر درد شدید باشد قدری افیون بدان ضم نمایند و اگر ماده
صفراوی باشد بعد فصد بمسهلات صفرا استفراغ آن کنند و استحمام با آب شیرین نمایند و گاهی در آن ریختن آب سرد بر سر و چشم موافق افتد و گاهی
شستن روی با آب سرد اندکی سرکه آمیخته نفع میکند و درین قسم استعمال قابضات در ابتدا بلا افراط جرأت کنند و شیافات قابض محلول در
عصارات استعمال نمایند گیلانی گوید که اگر رمد در هر دو چشم باشد هر دو فصد قیفال از دو جانب بگیرند و در اخراج خون استکثار نمایند اگر احتیاج
افتد در سه یا چهار مرتبه خون بر آرند حتی که گاهی واجب گردد که در اخراج او چندان مبالغه نمایند که بحد غشی رسد و اگر خون غلیظ باشد احتیاج به ترقیق
آن قبل از فصد افتد تا مهیا بخروج گردد و از منفعات خون حمام ست و ضعیف از آن تکمید و تنطیل بآب گرم یا آبیکه در آن حلبه و تخم کتان جوشانیده
باشند و اگر فصد ممکن نبود حجامت نمایند بعد از آن تلیین طبیعت بماء الفواکه مثل آلو و غیره که در قول مسهلی بیاید یا بحب ذهب یا حب بنفشه یا
مطبوخ خیار شنبر که در قول ثابت خواهد آمد باید کرد و اگر خواهند ترید و شاهتره و بلیله سیاه بقدر حاجت در آن اضافه کنند و فیما بین فصد و اسهال
از اشربه شربت انار یا شربت بنفشه یا جلاب یا آب تمر هندی بشیره تخم خرفه یا لعاب اسپغول بنوشند و غذا طاهر الجلادة باشد زیرا که حموضت باعث
بصاحب رمد بسبب آنکه ماده را خام کند و از قبول نضج منع نماید و این مضر تر در رمد است و لهذا بجای آن مزورات معموله از آب سیب و انار و امرود
و عناب و آب ماش و مانند آن و بقول رطبه و کدو و مغز بادام نیکو ست و بعد سکون حدت و ظهور ضعف لحوم ماکیان و دراج خورند و چون بعد
تنقیهٔ تام یابد چشم را القطور بکار برند و مثل قرصها او شبه آن ضرور شود و ای حار استعمال کنند خصوصا اگر درد شدید یا
ضربان مفرط و التهاب سخت باشد بلکه سفیدی بیضه رقیق با لعاب بهدانه در شب و روز استعمال نمایند و چون سوزش ساکن
شود و شیر زنان بچکانند تا جلا و غسل نماید و این قطور بکار برند بگیرند لعاب بهدانه شیرین و شیر دختران و سفیدهٔ بیضه و گلاب و آب کشنیز
و بهم زنند تا یکسان شود و در چشم بچکانند و مریض را در خانهٔ کم روشن بنشانند و بروی او پارچه سیاه آویزند و اگر ماده منصب بسوی
چشم باشد بشیافی که در قول مسهلی بیاید ضماد کنند و هر گاه مرض ساکن شود شیاف ابیض که در قول مذکور مسطور گردد با آب و شیر حل کرده
در چشم بچکانند صفت شیاف کافور که در ابتدای رمد نیکو ست سفیدهٔ ارزیر هشت درهم صمغ و کثیرا هر واحد هفت درهم اقلیمیای نقره سه درهم نسخهٔ شیاف کافور
کف دریا انزروت هر واحد چهار درهم سرگین سوسمار یک درهم کافور نیم درهم شیاف سازند صفت شیاف [illegible] که استعمال او در وسط رمد
نافع است صمغ و سفیداب هر واحد سه درهم کثیرا و حضض هر واحد یک درهم با آب اکلیل الملک شیاف سازند و اگر مرض نسخهٔ شیاف [illegible]

ذکر ادویه مرکبه که نافع بیاض و سبل و ظفره و غیره است برود حصرم که بیاض و سبل و ناخنه و جرب و دمعه و جرب و سلاق را نافع سنگ بصری مغسول دو درهم
پوست هلیله زرد و زنجبیل زرد چوب هر یک پنج درم دار فلفل مامیران هر یک سه درم نمک هندی یک درم کوفته بیخته بیست روز در آب غوره پرورند و در سایه خشک کنند
و دیگر بار سائیده استعمال کنند برود مسود که دمعه را باز دارد و بیاض و سبل سرمه توتیای مغسول هر یک ده درم مروارید ناسفته دو درم سادج هندی یک درم زعفران
نیم درم مارقشیشا هشت درم مشک کافور هر یک دانگی صلایه کرده استعمال نمایند حب اشخن برای دفع سبل و جاله و آب دوان و خارش و سرخی چشم سنگ بصری مشکوی
بریان هر یک یک درم هلیله سیاه مغز تخم نیم مغز تخم ترملی هر یک ماشه نیله توتیای بریان مغز تخم بلیله سوخته کف دریا سفید [illegible] زنگار زعفران هر یک دو ماشه نبات [illegible]
همه ادویه را سائیده در گلاب یک شبانه روز حل کنند و حب بسته نگاه دارند بوقت حاجت در آب سائیده اندر چشم کشند حب برای گل چشم از بیاض حکیم اجمل خان [illegible]
پلاس پاپره مقشر نمک لاهوری صندل سرخ مساوی با آب باریک سائیده حب ساخته در چشم کشند خرهم کبیر مجرب در قلع بیاض قوی پوست بیضه [illegible]
گردانی که خاکستر صدف مرجان [illegible] کف دریا سرگین سوسمار [illegible] اقلیمیای فضه اقلیمیای ذهبی شادنج [illegible] نرگس هر یک یک جزو حجر الیسر [illegible]
شیرزق یعنی پس افگنده شب [illegible] کوفته بیخته بمیل در چشم کشند یا ذرور ساخته رفاده بر چشم بندند خرهم صغیر و قدر مرمسیل پوست بیضه [illegible]
باریک بسائید خواه تنها خواه باشکر آمیخته استعمال نمایند و اگر پوست مذکور را با عسل آمیخته در چشم کشند خرهم معسل نامند و طریق تدبیر پوست بیضه این است که
آن را در آب شیرین تر نمایند و در آفتاب نهند و از غبار پوشیده دارند و چون آب متعفن شود تبدیل سازند و باهستگی همی شویند و پوست باریک که از اندرون
آن جدا گردد دور کنند و آب دیگر ریخته و دهن ظرف بسته تا غبار نرسد بدستور اول بدارند تا آب گنده شود پس بشویند و بتدریج همین قسم مکرر عمل نمایند تا آنکه
آب گنده شدن باز ماند و پوست باریک از قشر جدا گردد پس بکار برند و اگر پوست بیضه که از آن بچه بر آمده باشد بگیرند قوی الاثر خواهد بود دوا [illegible]
بیاض و سبل و ناخنه را [illegible] دار فلفل نمک لاهوری [illegible] آنکه تخم سرس هر پنج ادویه مساوی گرفته در ظرف کاسی [illegible]
شود هر صبح یک روز در میان یک میل در چشم کشند ذرور مادی جرب و سبل و دمعه را نافع باشد مامیران چینی یک درم توتیای کرمانی پرورده [illegible]
سوخته پرورده توتیا [illegible] مغسول سرمه اصفهانی پرورده هر یک دو درم کوفته بیخته استعمال نمایند ذرور هندی که برای دفع سبل و بیاض [illegible]
آمده مغز [illegible] یک عدد تخم سرس یک عدد نمک لاهوری یک ماشه [illegible] هلدی مقشر [illegible] فلفل دو عدد شوره قلمی یک ماشه باریک سائیده [illegible]
نمایند و اگر بعد فصد سر رو استعمال کنند بهتر باشد شیاف اسود که برای قطع ناخنه و دفع بیاض معمول است سرمه زنگار شادنج هر یک یک نیم درم قلیمیا
دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حل کنند و باقی ادویه کوفته بیخته بآن سرشته شیاف ساخته در چشم کشند نوع
دیگر که هم باکتحال چشم و هم [illegible] آن [illegible] الکحال نمایند ظفره و بیاض و بقیه [illegible] طلا نمایند [illegible]
[illegible] و مجرب [illegible] یک درم عالمگیری [illegible]
سازند وقت حاجت سائیده بکار برند شیاف که برای ظفره و بیاض [illegible]
فلفل گرد هر واحد [illegible] شوره قلمی [illegible]
روز سوم در گلاب پس شیاف [illegible] شیاف احمر حاد که بیاض و سبل ظفره و سلاق را نافع [illegible]
[illegible]

شیاف زنگار جهت پهول و سبل و بیاض زنگار کف دریا شب یمانی بریان کتیرا مساوی یکپاس بآب لیمو سحق نمایند و شیاف ساخته در چشم کشند **شیاف پهولی**
جهت پهولی و جاله و ناخنه مجرب نمک لاهوری یکدرم قرنفل کلاه دار مرچ سیاه هر یک پنجعدد افیون یکسرخ خرمهره سوخته یکعدد پرچه چینی سفید یکماشه کافور بهیمسینی
چهار سرخ گهونگچی سفید پنج عدد اول گهونگچی را پوست دور کرده سوخته مثل انگشت نمایند و همه ادویه را در ظرف آهنی و دسته چوب نیم کردان فلوس نشانند باشند با کیجا
کهرل کنند پیش شیاف ساخته نگهدارند و بآب لیمو یا آب سیاده سوده اندرون چشم بکشند و بالای آن طلا نمایند **شیاف اخضر** که جرب و سبل و دمعه و کل چشم را مجرب حکیم شریف
خان است زنگار دو درم اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیز هر یک پنج درم بآب سداب بسرشند و شیاف سازند **شیاف عجیب** برای جرب و بیاض و ظفره و سبل نافع توتیای
نیم مثقال بورق کف دریا هر یک یکدرم اشق یکمثقال زرنیخ سرخ دو درم زنگار نیم درم قلقطار شش درم اشق را بآب سداب حل کرده و دیگر ادویه مثل غبار سوده آمیخته
شیاف سازند و در سایه خشک کنند **شیاف** که بیاض غلیظ ببرد و باصره را یاری دهد از بیاض حکیم واصل خان سنگ بصری اشق زرد چوب هر یک یکجزو کف دریا نمک لاهوری هر یک دو جزو
زنگار ربع جزو همه را خوب صلایه نموده بآب بادیان خمیر کرده شیاف مثل جو سازند و در سایه خشک نموده وقت حاجت بآب سائیده ببیل در چشم کشند **کحل یاسمین** که برای گل
چشم بار بار آزموده و هزار بار نفع نموده گل کنجد چهار صد عدد گل چنبیلی چهار صد عدد فلفل گرد چهار صد عدد شب یمانی بریان دو دام بیخته خوب باریک کهرل نموده در چشم کشند
کحل بقراطی جهت رفع بیاض بعید المدت و در اندک زمان قطع میکند شیشه سبز محرق مغسول دو درم بورق ارمنی کف دریا هر یک یکدرم کحل سازند **کحل**
فلفل نافع بیاض و سبل و ظفره و درد کهنه و کدورت چشم و شبکوری فلفل گرد یکماشه زهره گاو یا بز تر کرده خشک نموده آنچه بالای همون آن با آب لیمون تر کرده
خشک ساخته سنگ بصری گرم نموده بآب لیمو چهار بار سرد کرده تخم کهرنی غنچه یاسمین هر یک نیم درم باریک سائیده بکار برند **کحل صابون** که از حافظ
عنایت الله بحکیم شریف خان رسیده و جهت بیاض و نزول آب تجربه کرده اند صابون پنجدام نیله تهوتهه رال هر یک سه و نیم ماشه صابون را از نکار و باریک
ریزه ریزه کرده در ظرف آهنی بر آتش نهند تا مثل آب شود بعد از ان نیله تهوتهه را ال انداخته از دسته آهنی حل کنند و زیر آن آتش تیز نمایند تا که رنگ دود سیاه
شود بعد از ان فرود آورده نگاهدارند وقت حاجت مثل دانه نخود شیر یا کنجد گرفته در صدف قدری آب انداخته دوا را خوب حل کنند و در چشم کشند بعده بدستور سابق
استعمال نمایند **کحل مجرب** حکیم ذکاء الله خان جهت سبل و بیاض شادنج مغسول ده درم پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنج درم فلفل سفید دو درم توتیا دریکدرم
تیار ساخته در چشم کشند **کحل مجرب** حکیم شریف خان برای سبل و ناخنه و بیاض مس سوخته شادنج مغسول هر یک پنج ماشه اقلیمیای فضه دو ماشه زنگار سیر بوره ارمنی
هر یک یکماشه فلفل گرد دو ار فلفل زعفران هر یک نیم ماشه کوفته بیخته سرمه ساخته در چشم کشند **کحل مجرب** برای سبل و بیاض و غیره توتیای قلم پاو سیر مامیران انزروت
سفید توتیای هاروفی هر یک یکدرم قرنفل ده عدد فلفل سیاه هشت عدد مشک خالص یک ماشه زرد چوب گره زعفران نیم تولیه برابر زرد چوب بدستور مقرری تیار
سازند **کحل** برای اکثر بیماریهای چشم چون بیاض و ظفره و سبل و حرقت و ضعف بصر و دمعه و جرب و غیره عمل ست پوست هلیله زرد پوست بلیله آمله هر واحد نیم رطل در دو سه رطل
آب شیرین یکشبانه روز تر کنند و آب صاف گرفته بجهت بقدر نیم پاو یکصد و بیست بار گداخته در آب مذکور سرد نمایند که بقدر دو دام باند از ان جهت مسمار سازند
و در چوب نیب مضبوط نمایند و شوره قلمی سفید گرفته از ان مسمار و چوب باریک بنسایند تا آنکه رنگ شوره سیاه گردد در چشم اکتحال نموده باشند **کاجل** جهت سبل و بیاض
و تقویت بصر و دیگر امراض چشم بسیار نافع ست مامیران یک ماشه قرنفل یک ماشه در پاو آثار شیر بجوشانند و در سایه خشک نمایند سنگ بصری سرمه سفید
دو دهی زرد چوب پنج گلاب هر یک یک ماشه مغز تخم کهرنی کونپل انار کونپل بکاین هر یک　　همه را باریک سائیده در روغن ماده گاو نیم پاو سه روز خمیر
نمایند بعد از ان بر پارچه سرخ مالیده فتیله ساخته چراغ روشن نموده کاجل در ظرف چینی خام بگیرند و بعد یک روز در چشم کشند تفاخات ❖ ❖ ❖

بیاض سیلان از حول

مرزنجوش و سداب و یاسمین و شونیز و مالیدن روغن مرزنجوش بر سر و استنشاق آن و روغن بلسان مفید بود و بهترین تدابیر در ابتدا اینست که داغ پخته بر شریان صدغین بدون قطع آن و هشتار که بسوزد و بعد داغ سه روز حرام منخر بران نهالند بعده پنبه بروغن کنجد آلوده گذارند و هر چند که از داغ رطوبت بتراود بهتر باشد لیکن در اثنای آن سر شفته پرهیز درست دارند و تلیین طبع لازم شمارند و بقول شیخ در ابتدای آب فصد شریان پس گوش نافع ست و گویند که ارسال علق بر صدغین در ابتدای او نافع بود و قبل تنقیه الکحال بلطف و جالی استعمال نکنند و ابتدا بادویه لینه مثل اکتحال آب بادیان بعسل و زیت نمایند و بعده بتدریج ادویه مرکب از کبیکج و مانند آن بعمل آرند و اکتحال تخم کتم محلل آب ست بار یک سوده در شهد صاف آمیخته بکار برند و دخان کندر نیز برای ابتدای نزول آب از مجربات ست و بعضی گل برابر کنند گرفته سوده در فتیله پیچیده بروغن کنجد چراغ می افروزند و دود آن گرفته در چشم میکشند و میگویند که نزول الماء را از زیاده شدن نمیدهد و اگر پوست زرد دانه سنگدان چرز را چون خوب شسته خشک کنند و بمثل او نمک لاهوری سحق بلیغ نموده اکتحال نمایند نیز عجیب النفع ست و بالخاصیت مفید و اکتحال عصاره آمله هم نافع بود و بقول قرشی اکتحال آب پیاز تنها و با عسل جلا دهد و بسیار مفید بود و انگور خوردن و با شهد اندر چشم کشیدن سود دارد و اکتحال مرخفاش سوخته بعسل سحق سود مند ست و سرمه عصاره درخت بادیان و خوردن گلقند برگ صعتر وقت خواب در اثنای استعمال آن نیز در ابتدای نزول مجرب و معمول ست و کذا دماغ خفاش با زعفران با عسل آمیخته در چشم کشیدن مجرب و اکتحال بدهن آجر برای تحلیل آب نازل بیعدیل و دیگر ادویه مفرده و مرکبه که مسطور گردد حسب حاجت بعمل آرند و غذا اصحاب این مرض باغذیه خشک چون گوشت کبک و تیهو و مرغ و قلیه خشکات مطجنه و مشویه و نان خشکار و مانند آن کنند و طعام دارچینی و صعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان و آنکه در غسل داخل کنند و بعد غذا بر تشنگی صبر نمایند و خواب بعد غذا و در روز نکنند و حتی الامکان از شرب آب منع کنند و بقول احمد بن ثابت صاحب خیالات منذر نزول الماء را استفراغات قویه و اغذیه غلیظه و آوازهای بلند و حرکات سخت و جماع بجهت خوف نزول آب احتراز کنند و اگر بچشم آب عادت باشد ادمان الاکحال بغایت مفید بود و واجب ست که صاحب او از امتلای طعام و آب بسیار و شراب نبیذ و کثرت جماع و حمام متصل و فریاد و دویدن حذر کند و بخوردن طعام بسیر و اقتصار نماید و از ماهی تازه و نمکسود و فواکه و بقول رطبه و حموضات و امراق و لحوم غلیظه مثل بقر و جاموش و میش و دیگر مغلظات و منفخات مثل عدس و کرنب و گوشت نمکسود و بادنجان و سیر و پیاز پرهیز کنند و لبنیات و پنیر کهنه و امور محدث نزلات و تواتر فصد و حجامت و قی اجتناب ورزند و اما اگر مریض جوان گرم مزاج و کثیر الدم باشد و احتیاج بفصد لازم دانند بفصد اجازت دهند

و نزول الماء

که از صداع شدید حادث شده باشد اول علاج صداع نمایند و بعد از آن بعلاج نزول الماء پردازند و علاج نزول الماء حادث از ضربه بر سر تنقیه راس و تفتیح سده ست و قدح درین نوع فائده نمی بخشد ملا اقلنا سابقا و ذکر ادویه مفرده و مرکبه یونانیه که در نزول الماء نافع ست اکتحال مفز سرخطاف با آب پیاز آمیخته و کذا عصار خشک بادیان با کحال آمیخته و کذا آب بادیان که با ربع آن عسل جوشانیده باشند تا غلیظ گردد و کذا عصاره شقایق النعمان و ماميران و خاکستر پیاز عنصل و روغن بلسان و مرجان و اقلیمیا و شجره مریم تنها و بعسل آمیخته و کذا رته سوده و کذا مغز سر سیش بعسل آمیخته و کذا غاریقون و کذا زهره فرس الماء سه روز و کذا شقه بعسل آمیخته تا بست و چهار روز و کذا حجر لیفی سوده تا چهار روز و کذا عصاره فراسیون تنها یا با زهره کبیر آمیخته و کذا زهره کلنگ با آب چقندر و برگ مرزنجوش آمیخته و کذا فرفیون که بهترین ادویه نزول ست و کذا مر در آب طبیخ کرکم و فوتنج و فراسیون حل کرده و کذا آب سداب با کحال آمیخته و کذا خاکستر سرطان و کذا سر سه در آبکامه پرورده و کذا زهره بز کوهی یا بلدی خشک کرده سائیده با آب بادیان سرشته شیاف ساخته و کذا اکتحال دردی و کذا فلفل سفید و آب برگ انجره و شنی بعسل آمیخته و کذا دماغ جغد و زعفران و فلفل سیاه و مشک آمیخته و کذا سیه مشک آمیخته و صمغ و زهره کبک بعسل و زیت آمیخته و با زهره خروس سیاه بدستور آمیخته و با مرزنجوش با صبر سوده و آب پخته و با پنجاه الی بروغن سوسن پخته گرد اگرد چشم و کذا نرگس خشک سائیده و حنا آمیخته بر سرتیکا بهر واحد نافع نزول الماء نوشته اند و دیگر زهره که از کبک و کلنگ و شبوط و خطاف و خروس و کنجشک و بادنجان آهو و غیره ترکیب و شیر زن و شهد پیشتر خشک نموده قدری مشک خالص با آن آمیخته در چشم کشند بسیار مفید بود و کذا مرارات دیگر مثل مرارة

کفتار و باشه و عقاب و باز و کرکس و سنگ پشت بحری مخلوط بالعسل که انفع ادویه است و عقرب بحری و زهرۀ بز و زهرۀ افعی و زهرۀ خرگوش و کبک و بقر وحشی
هر واحد نافع و دیگر بقول رازی اگر زهرۀ شبوط و حب محلب خشک کرده سائیده به آب بادیان مروق بسرشند و شیاف ساخته اکتحال نمایند ابتدای نزول الماء را نافع است
دیگر بقول ارحیجانس اکتحال توتیای هندی و اقلیمیای ذهبی و مشک سوده باهم آمیخته اکثر در ابتدا مفید میشود و دیگر بقول ثابت بن قره اگر بار قثیثای
ذهبی در کوزۀ نو گذاشته سرش بند نموده و گل حکمت گیرند و در کوزۀ شیشه گران یا تنور تا هفت روز داشته برارند و چون سفید خاکستر شده باشد سرمه نموده
در چشم کشند و این باب نحت سوده مند است و این شیاف نیز از مجربات است پوست سلیخه کوفته بیخته به زهرۀ آهو و خرگوش یا کبک سرشته خشک کنند و بار دیگر
سائیده سرشته خشک نمایند و به آب بادیان استعمال کنند که بخاصیت نافع است و دیگر اگر سر فرشنگ را در پیه ماهی روهو بریان کنند چندانکه بسوزد و سیاه شود
برآورده باریک بسایند و پیاز سرخ در خاکستر گرم بریان نموده اول آب پیاز در چشم کشند آنگاه سوده سر خطاف را بالطریق سرمه اکتحال کنند و ببندند و سه روز
همچنین عمل نمایند بینائی در چشم پدید آید و علت زائل شود و این از عجائب اعمال است و دیگر اکتحال توتیای هندی و سرمۀ اصفهانی هر دو را به آب بادیان روزه
نافع بود با سلیقون کبیر بیضه او کحل و شیشانی است و اضع او بفراط است تاریکی چشم و ابتدای نزول آب و معمور جرب و سبل و ظفره و شترناق و سبطری را بالکل
نافع است کف دریا اقلیمیای نقره هر یک دو درم نمک اندرانی ساذج هندی سفیده ارزیز فلفل سیاه دارفلفل سنبل الطیب سرمۀ اصفهانی هر یک دو درم نمک هندی
قرنفل دو واله هر یک یکدرم صبر سقوطری عصارۀ مامیثا مس سوخته هر یک پنج درم مامیران نوشادر زرد چوب ارچینی هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم کوفته و بیخته
بیخته استعمال نمایند و اگر خواهند شیاف ببندند و اگر عصارۀ مامیثا بهم نرسد بجای آن شیاف مامیثا اندازند و برای ابتدای نزول و خیالات نافع و اشک و رطوبات کنند
و تقویت چشم نماید و دمعه و بیاض را نیز دافع است ساذج هندی نیم درم بورق یکدرم نشاسته دو درم سرمۀ اصفهانی شش درم مثل غبار سائیده کحل آن در چشم کشند ایارج
که برای نزول الماء معمول و مؤلف مفتاح است مصطکی زعفران دارچینی حب بلسان سنبل الطیب اسارون صبر مغسول سلیخه فلفل گرد غاریقون انیسون شحم حنظل
قنطوریون دقیق هر واحد یکدرم تربد مجوف سنای مکی کتیرا هر واحد سه درم کوفته بیخته بقدر چهار ماشه خیسانیده بیارند بسفایج فستقی گل سرخ گل بنفشه پوست هلیله زرد
پوست هلیلۀ کابلی هلیلۀ سیاه گاوزبان هر واحد یکدرم در نیم آثار آب بجوشانند و قدری آب بماند که در آن ادویه خمیر کرده شود و مالیده صاف نمود و ادویه مسحوقه مذکوره در آن
خمیر کنند و بقدر مونگ حبها سازند و بعد تنقیه مواد حب کور شش ماشه یکپاس شب باقی مانده با آب گرم خورند و بخواب روند بعده وقت صبح جوشاندۀ گل بنفشه ... تخم
گل بنفشه نه ماشه گل سرخ گاوزبان هر واحد هفت ماشه مویز منقی پانزده دانه تخم کاسنی نه ماشه شب در نیم آثار آب تر کرده صبح جوش داده یا خیسانیده برارند
و گلقند آفتابی دو توله مالیده صاف نموده بنوشند و وقت تشنگی عوض آب عرق گاوزبان و عرق عنب الثعلب بنوشند و وقت دوپهر آب نخودی خورند و سه پهر کهچری ملایم
حب فی سبا که درین مرض بکار آید و تنقیه مواد حاره سر و چشم نماید صبر دو درم تربد سوده ... پوست هلیله زرد پنج درم مقل سنا سه نیم درم مصطکی
گل سرخ هر یک نیم درم زعفران نیم درم شربت دو مثقال حب کنعانی که دماغ جمیع اعضای سر و بدن را تنقیه از اخلاط فاسده نماید و جهت نزول الماء و قوه
و داء الثعلب نافع و هر گاه یکدرم از آن با یکدرم ایارج فیقرا ضم کرده خورند نور بصر افزاید و منع نزول الماء کند صبر ... پوست هلیله زرد هر یک یکدرم
کوفته بیخته ... حب کثیر الحال ... جمیع فضول دماغ و ... و خیالات چشم بسیار مفید ... آزموده
و جهت نزول الماء سوده ... شحم حنظل عصارۀ ... هر یک ... مثقال ...
و در جمیع اوقات ... بعد طعام ... نافع آمده ...
جهت ... تقویت دماغ ... نزول چشم ... بعد طریفل ...
صمغ عربی ... هر یک یکدرم زعفران پوست هلیله زرد هر یک نیم درم تخم خشخاش تخم کاهو مغز ... مغز بادام مقشر هر یک دو درم ... صمغ ... بقدر ... فلفل

از حب خرد شروع نموده بتدریج بر حب کلان رسانند از ترشی و بادی و شیر و شیرینی و تره و سبزی پرهیز نمایند حب برای نزول الماء و ابتداء آن چشم کشیدن طالع
نزول است و در انتها اضماد نمودن نفع میرساند مغز خسته بلیله مغز خسته آمله آب سماق تا سی یا پس سحق نموده حب سازند و یک نسخه حب نافع نزول در سبل گذشت هو
مجرب شیخ الرئیس است حب ایلغاروت جزو صمغ عربی یک جزو مهره و دار بول کودک نابالغ ساییده بکار برند **الضا** که در ابتدای نزول مجرب الاثر است نیز دانه سوخته یک جزو و فاکستر
غوک بحری دو جزو ساییده و میل در چشم کشند مدت اوست بعد مدت اثر میکند **روغن احمر** که القوه و فالج و امراض بارده النفع دارد و جهت سم عقرب و العیون و نزول البیع نفع کثیر دارد
خشت پخته سرخ آب ندیده بقدر بادام پاره پاره کنند و در آتش اندازند که سرخ شود و بر نیم بر قطعه را گرفته در روغن زیتون جمع کنند پس از روغن بر آورده خرد نمایند
و در شیشه که گل حکمت نموده باشند اندازند و موصل آب در شیشه نهاده بطریق معروف بچکانند و با احتیاط در شیشه نگاه دارند و شیرا و مرهم بکار برند **سعوط** که برای نزول
و تنقیه دماغ معمول و مداومت آن مانع زیادتی نزول است مشک خالص یک ماشه زعفران دو ماشه سنبل الطیب یک ماشه کافور دو چهار ماشه کوفته بیخته قدر قلیلی استعمال نمایند **شیاف**
مرارات که جهت نزول آب و قروح و غشاوه و رطوبت سفید و از عرق نفوذ در طبقات تاثیر میکند و قوتش تا دو سال باقی میماند اقلیمیا سوخته پانزده درم
هشت درم مامیران هندی فلفل سفید هر یک پنج درم سفیده قلعی چهار درم اشق سکبینج روغن بلسان جاوشیر هر یک دو درم زهره گفتار انزروت هر یک یک درم زهره ها
نسبوها زهره کبک هر یک هفت درم زهره باشه و عقاب و گاو و گرگ و مرغ خانگی هر یک نیم درم و آنچه که روغن بلسان یافته نشود روغن حب بلسان آرند و شیخ گفته که ضرور است
زهره نشود و دیگر زهرها زود جمع کرده باید که به آب بادیان استعمال نمایند **شیاف** که قایم مقام شیاف مرارات است جهت قطع ماده نزول و انتشار مجرب سیده
آب زهره بز که یکی در ظرف مسی خشک کرده ده درم حنظل نیم درم سکبینج دو درم فربیون نوشادر هر یک یک درم با آب سداب یا آب بادیان شیافها سازند **شیاف علا**
که از شیاف مرارات بهتر و نافع است جهت نزول آب و خیالات و نقایص ضعف بصر طریق راحت تیای کرمانی مغسول بیست درم با آب مرزنجوش تازه
که شب داشته صاف کرده باشند سرشته نگاه دارند که خشک شود زنجبیل فلفل دار فلفل هر کدام دو درم مامیران دو درم نوشادر زعفران حضض کتیرا صمغ عربی افیون سوخته
زنگار اقلیمیای فضی هر یک نیم درم با آب بادیان تازه ساییده شیافها ساخته استعمال نمایند **شیاف** جهت منع نزول الماء مجرب بی نظیر است و سبل
و بیاض و ظفره و دمعه را نافع سعد کوفی فلفل سیاه دار فلفل ناخن فیل تخم سرس سنگ بصری هر یک پنج ماشه زعفران هلیله سیاه هر یک سه ماشه پوست هلیله زرد دو ماشه قرنفل
هر یک دو ماشه تفشای زهبی تخم کهرنی سفید هر یک یک ماشه کوفته بیخته بار یک ساخته در ظرف آهنی ریخته با آب گشنیز سبز
سه روز سحق نموده شیاف بسته نگاه دارند و نسخه معمول صاحب مفتاح و زرد چوبه چهار ماشه است و گفته که اگر دهنه فرنگ بهم نرسد عوض آن توتیای هندی بیندازند
کحل معمول و نزول و ابتدای ریح ضعف بصر سوخته جبت الفیل سوخته هر یک دو درم مرجان یا بسد هر یک یک ماشه کوفته و ساییده نموده یک عدد دار فلفل ده عدد صلایه کرده استعمال نمایند
ایضا قوی تر از اول دار فلفل بیخ چینی عاقرقرحا هر یک دو درم بعد از آن که در بدن شیر زده باشند پوست آن چهار درم سرمه ساییده بکار برند **کحل** برای
ابتدای نزول و غشاوه و سلاق نافع توتیای کرمانی مغسول ... مغسول آب هم وزن کرده ساقح هندی اقلیمیای فضه سنقوطری مرطان هر یک سوخته
زعفران سنبل الطیب هر یک دو درم نوشادر پنج مغسول شش درم نوشادر فلفل سفید دار فلفل هر یک نیم درم مشک یک ماشه افیون شل سرمه ساییده **کحل** مجرب حکیم محمد اکبر اردستانی
که در ابتدای نزول و آب خاصیت تمام دارد دار سیر سیاه تفشای زهبی خم پوست هلیله زرد فلفل گرد خشک عاقرقرحا مستو ساخته استعمال نمایند
و گاهی ورق طلا و مشک بصری و مامیران چینی هم داخل کرده میشود **کحل** معمول حکیم محمد اصلح خان که در نزول آب که تجربه نموده برای دفع نزول که شروع شده باشد و که بعد از آن
نافع سرمه مغسول بصری گل چینی چهار ماشه هر یک دو درم مغز کوچک مامیران چینی مغز تخم سرکت دریا مر وارید مغز تخم کهرنی هر یک نیم ماشه مرچ سیاه
قرنفل هر یک یک دو نیم مد و ابیض یک طفل بیاز ده عدد تکار پنیر آملا در الیوتخم آورده سنگ بصری مغز کوچک کهرنی جمع در آن انداخته بند کرده بالای آتش آن
آورده و بشکند کرده آب ببرد بر ساییده بلیغ خشک نموده برای هر کدام سرمه نگاه دارند بار گرفته بار یک ساییده و در آب لیمو تازه در ظرف کاسی انداخته بند فلفل چیدن

وران چسپانیده باشند و در چوب دوم فلوس مس چسپانیده کهرل کنند از هر دو چوب بدفعات و مامیران و گل چنبیلی و دیگر دوا که نگاه داشته اند داخل کنند تا که صد لیمو تمام شوند
آنوقت مروارید ساییده داخل نمایند و باز با گلاب همه را کهرل کنند باز خشک کرده مثل سرمه ساییده نگاه دارند وقت صباح یا شب یک میل قدری در چشم کشند و لقدر چهار
پنج روز چرک ندران در چشم کشیده باشند شب و دران روز موقوف نمایند انشاء الله تعالی آهسته آهسته نزول رفع شود **کحل مقوی** که جهت ضعف بصر و غبار و
خیالات و نزول آب بسیار مجرب ست نسخه آن اجزای همان شیاف جلا ست که مسطور شد لیکن درین نسخه زعفران نصف کنند اصبغ اشق سوخته نگار اقلیمیا
داخل نیست و وزن نوشادر یک درم ست باقی بدستور **کحل صابون** که در ابتدای نزول مستعمل نسخه آن همانست که در ادویه بیاض چشم مذکور شد لیکن درینجا وزن
صابون لاهوری قسم اول پنج درم و رال هفت ماشه و نیم و بلیله سیاه نه ماشه و یک سرخ ست باید که یک وز در میان داده اند چشم کشند و انشبی و باهی غذای حار
نمایند و روز یکه در چشم کشند از هوا و آب احتیاط دارند **معجون** که تنقیه دماغ استعمال آن در ابتدای نزول و خیالات بهترست و ج ایارج فیقرا بادیان صعتر فارسی
برابر حلتیت ربع یک جزو کوفته بیخته بعسل سه چند که در عرق بادیان تند و چند عسل قوام نموده باشند بسرشند و هر روز بقدر بندق وقت صبح بخورند **معجون** که
بقلا سفنه هندلیست در تقویت دماغ و منع صعود بخارات خاصته جهت نزول واکثر امراض چشم مفید دهلی بدل ست هلیله کابلی بلیله آمله فلفل دار فلفل
هر واحد چهار مثقال شیطرج شکر طبرزد هر واحد دوازده مثقال کوفته بیخته با قند سفید دو چند و عسل خالص یک چند در روغن گاو قدری بریان ساخته بقوام
آرند **لقوح** برای نزول الماء فائده دارد زعفران افیون دارچینی هر واحد نیم ماشه قرنفل الایچی خرد هر واحد پنج عدد دار شیشعان ششماشه سنبل الطیب دو نیم ماشه ساییده
لقوح کنند دیگر از مجربات هندیه نافع نزول الماء مغز گهونگچی سفید در آب لیمو کاغذی کهرل کرده باریک سوده نگهدارند و وقت صبح قدری در چشم کشند که مانع نزول
وکذا اکتحال تخم ریحان بعسل ساییده و کذا نوشادر سوده و کذا زهره کلاغ به نیم وزن عسل آمیخته نافع دیگر که نزول را زیاده شدن نه دهد و در منع آن مجرب عجیب ست
شیره برگ تمرهندی بوزن ده فلوس در جام پهول انداخته چوب نیم که فلوس بر سر آن وصل کرده باشند حل کنند چندانکه غلیظ شود و بعد ازان در شیر زن که پسر داشته باشد چهل
پاس کهرل نمایند و بکار برند دیگر مغز هنگوٹ دو جزو افیون یک جزو بآب ساییده شیاف ساخته در چشم کشیدن در ابتدا نافع وکذا جگر گوش آدمی و انگوزه مساوی
در شهد سوده اکتحال نمودن دیگر که نزول را زیاده شدن نه دهد بلیله سیاه سوخته و دام کنه سفید پوست هلیله زرد هر یک سه ماشه پهٹکری بریان پنج ماشه آب ساییده
شیاف سازند و در سایه خشک نموده اند چشم کشند دیگر که مانع نزول آب ست و افزون شدن نمیدهد حلتیت تربلی سنگ بصری توتیای سبز پهٹکری بریان هر یک
چهار درم باد و آثار آب جغرات سوده شیاف ساخته بشیر عورت ساییده در چشم کشند دیگر که در ابتدای نزول مجرب بعض مجربان هند ست شب یمانی دو ماشه
در ظرف گلی بریان نمایند هرگاه گداخته شود دو قرنفل دران غرس کنند چون خشک شود از آتش گرفته بسایند و قدری بآب حل کرده بمیل در چشم کشند و گرد
چشم طلا کنند **اقوال حذاق** شیخ می فرماید که ایارج فیقرا درین باب جلیل النفع ست وکذلک حب هیو انچه دران ادویه مثل قنطوریون قثاء الحمار واقع شود
و از جمله ادویه قویه اکتحال سکبینج سه درم حلتیت خربق سفید هر یک ده درم عسل هشت قوطولی ست و انچه بسیار مجرب ست مرخ خطاطیف سوخته بعسل در چشم کشیدن و شیاف
اصطفطیقان و جمیع مرارات مذکوره ست و قوی تر ازان شیاف مرارات مارستانی و شیاف مرزنجوش ست و روغن بلسان و سان نافع بود و انچه در ابتدای آب نافع ست انست که
بگیرند زهره کرگدن جوان صحیح البدن و در ظرف مسی قریب ده روز نهاده هفته بگذارند بعده مر و زعفران سوده و زهره سنگ پشت بری روغن بلسان هر واحد دو درم خوب باهم حل کرده اکتحال
نمایند و ایضا بگیرند خربق سفید یک جزو حلتیت یکجزو سکبینج پانزده جزو شیاف ساخته در چشم کشند و ایضا از خربق سفید یکجزو فلفل نیم جزو اشق ثلث جزو بآب ترب شیاف ساخته
استعمال نمایند و هم اوحی نویسد مردی را دیدم از طلبه علم که او را نزول الماء عارض شد و خود علاج آن باستفراغات و اختیار پرهیز و تقلیل غذا و اجتناب از شوربا ها و مربات
و اقتصار بر مشویات و قلایا و استعمال کحال ملطفه محلله جالیه نمود لیکن بصر او بحالی عود کرد و فی الواقع در ابتدای نزول الماء تدبیر که نفع می بخشد حکیم علی گیلانی گوید که از معتمدین نقل کرده اند که
بعد استفراغ موافق بفصد و مسهل و لزوم پرهیز چون حجامت و آنچه معروف باشد که از برنج و آنگبینه می سازند بر هر دو شریان صدغین نشسته و نقب ... بیک بار گرم فروش

ذکر ادویه‌ای که مقوی البصر که اکثر اقسام ضعف بصر را نافع است اغبر لولوی که جهت ضعف باصره و سبل و جرب و ظفره نافع سفید بود توتیای
کرمانی شسته شیح سوخته شسته هر یک ده درم مروارید ناسفته شش درم نبات پنجدرم صلایه کرده در چشم کشند برود جالینوسی که بغایت مقوی و حافظ چشم
و قاطع دمعه و قالع بیاض و حکه و جرب و زمن و محلل اورام است صبر فلفل دارفلفل شادنج مغسول مقناطیس سوخته مغسول هر یک نیم جزو توتیای کرمانی سادج هندی
مس سوخته هر یک یکجزو مامیثا مازو چشنیام(?) انزروت کف دریا هر یک ربع جزو باریک ساخته بآب انار این پنج مرتبه بپرورند و هر مرتبه در آفتاب گذارند پس سوده
در چشم کشند برود پارسی که قوت باصره بیفزاید و منع غلظت چشم نماید توتیا مرقشیثا اقلیمیا نقره هر یک پنجدرم سنبل سادج هندی زعفران هر یک
یکدرم مروارید ناسفته دو درم کافور دو دانگ مشک یکدانگ صلایه کرده استعمال نمایند برود دیگر برای تقویت بصر و حفظ صحت آن پوست بیضه مدبر
چهار درم حضض مکی سه درم زعفران دو ثلث درم کافور یک دانگ کوفته بیخته استعمال نمایند چهار سرمه تالیف حکیم محمد رضا خان حکیم علوی خان لعل
بدخشی فیروزه نیشاپوری شادنج عدسی مغسول مرقشیثای ذهبی سفیداب قلعی شسته نشاسته هر یک یکدرم مروارید ناسفته دو درم بسد محرق مغسول طباشیر
سفید و هو(?) فرنگی اقاقیا حضض مکی هر یک یکنیم درم انزروت مدبر دو نیم درم پوست هلیله زرد سه درم کافور قیصوری یکدانگ سرمه صفاهانی بآب غوره پرورده ده مثقال بدستور مقرر
کحل سازند حب معمول حکیم شریف خان جهت اکثر امراض چشم و تقویت بصر و دافع بیاض است زردچوب زنجبیل فلفل گرد پوست هلیله پای برنگ سنگ بصری
اصل السوس نمک سنگ سوخته هر یک یکدرم مثل سرمه سائیده بآب برگ نیم و شیر بز سیاه و آب کهرتوه خمیر کنند و یکشب نگاه دارند صبح گولی بمقدار حبه بندند و در سایه
خشک ساخته بکار برند جهت پروال بآب کانجی و برای بیاض کهنه با شیر کهرتوه و جهت گل چشم با شیر عورت و جهت امراض دیگر با شیر بز سیاه و برای دهند
بآب بادیان سائیده در چشم کشند حب دیگر زعفران سرمه صندل سفید دارچینی کافور دارفلفل سانج هندی نارشکات(?) برگرفته پاره پاره سائیده حب سازند و در آب
سرد سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصر و سبل و دمعه مفید غنچه یاسمین کف دریا مغز تخم نیب(?) یکی یکجا فلفل گرد بست و یک عدد در آب لیمو و پاس کهرل کرده حب
بسته دارند و صبح بآب سائیده در چشم کشند ایضاً برای ضعف بصارت متغرزانه(?) هلیله و بلیله دارفلفل دارچینی آمله سنگ بصری اصل السوس مقشر مساوی کوفته بیخته ساخته حب
بآب سرد در چشم کشند دوا اینکه حکیم علی در رساله مجربات خود مینویسد که در جمیع امراض چشم نافع است و مجرب الادویه سبل و نزول آب که تجربه نشده و در اوائل بعد
نیز جایز نیست پوست هلیله کف دریا چشیزک(?) شیر ماده شیر که در بیابان خشک شده می یابند و زاج سفید و کات هندی هر یک چهار جزو توتیای هندی
نه جزو بغایت نازک بسایند و بآب شیاف سازند و در چشم کشند ذرور ماسیران جهت اختلاج و الم چشم و امراض بارده مزمنه و تقویت بصر بغایت
مجرب است زنجبیل قرنفل ماسیران فلفل دارفلفل توتیای کرمانی مغسول صمغ عربی جمله برابر کوفته بیخته استعمال نمایند روشنائی نافع ضعف بصر
و سبل و جرب و ظفره و بیاض مزمن شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیای فضه نمک هندی بوره ارمنی هر یک چهار درم فلفل سیاه فلفل سفید کف دریا هر یک سه
درم دارفلفل صبر سنبل الطیب قرنفل هر یک چهار و نیم درم زنجبیل شجره نیل هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک یکدرم مثل غبار صلایه نمایند
و اکتحال کنند سفوف آمله نافع ضعف بصر مقوی دماغ آمله در شیر بجوشانند که شیر جذب شود پس خشک نموده سفوف سازند و نبات برابر آمیخته
هر روز یک توله بخورند سفوف بادیان که ضعف بصر را سود مند است و هر که بر این مداومت(?) نماید از ضعف بصر امین باشد و هرگز بعلت کوری
در پیری مبتلا نشود بادیان دو درم قند سفید برابر آن کوفته بیخته هر شب وقت خواب همین قدر خورده باشند شربت منڈی مفید ضعف
بصر نافع رطوبت دماغ مانع ابخره از دماغ گل منڈی پاو آثار شکر سفید سه پاو در یکنیم آثار آب تر نموده صبح بجوشانند هرگاه آب سوم حصه بماند صاف

نموده شکر سفید آمیخته قوام شربت نموده نگاه دارند خوراک تا چهار توله شیاف یاسمین نافع باکثر امراض چشم خواه در طبقات و خواه در رطوبات خواه در ملتحمه
باشد خصوص وقتیکه احتباس مواد باشد و نافع ظفره و سبل و دمعه نیز نوشته غنچه یاسمین سرمه سنگ بصری توتیای باروفی زعفران شوره قلمی مغز تخم سیر
به حصه مساوی کوفته از پارچه باریک گذرانیده در سنگ سماق با شیره لیمون تا یک هفته سحق کرده شیاف ساخته نگاه دارند و به آب شیرینه … سائیده … سائیده بآب
در چشم کشند و اگر در چشم ناخنه یا پرده باشد یا سوی جزوه سفیده باشد یا آب دهن سائیده صبح از خواب برخاسته بکشند شیاف که جهت غشاوه و ظفره و اکثر امراض
چشم نافع فلفل دارفلفل قرنفل توتیای سبز هر یک نیم جزو مامیران چینی مرکی مشک خالص هندی هر یک یک جزو سنگ بصری سرمه سفید سرمه سیاه هر یک
پنج جزو کوفته بیخته سه روز در آب لیمو سائیده شیافات سازند **ایضا** جهت ظلمت و غیره امراض معمول است نیلا توتیا سرمه ماشه کف دریا اصل السوس مغز هلیله
آمله مقشر مغز بلیله فلفل سفید مامیران چینی توتیای باروفی پوست بلیله هر یک شش ماشه پاکسو یعنی سنگ سرمه سنگ بصری هر یک یک توله با آب غوره
یا آب باران شیافها سازند **کحل** برای اکثر امراض چشم چون ضعف بصر و سده و حمرت و بیاض و ظفره و سبل و جرب مجرب است پوست هلیله زرد پوست بلیله
آمله هر واحد یک نیم رطل گرفته در دو رطل آب شیرین یک شبانه روز ترکنند و آب صاف گرفته جوشانند تا یکصد و بیست بار گداخته کرده در آب مذکور سرد
کنند که آنچه روی آب ماند از آن جسته مسمار سازند و چوب … نمایند و شوره قلمی سفید گرفته از آن مسمار باریک بسایند که رنگ شوره سیاه
گردد و در چشم کحل نموده باشند **کحل** مقوی عین نافع امراض چشم و روشنی چشم افزاید معمول است فلفل شانزده عدد دارفلفل شصت عدد غنچه یاسمین
پنجاه عدد گل … هشتاد عدد باریک سائیده بکار برند **کحل** که حکیم اکمل خان برای نواب مجد الدوله بهادر تیار نموده بودند جهت تقویت بصر مجرب است
و بقایای رمد و دمعه … صدف سوخته چهار ماشه توتیای کرمانی مغسول است ماشه نبات سفید شش ماشه در گلاب یا عرق بادیان کهرل کرده
سرمه سازند **کحل** از تالیف حکیم شریف خان جهت تقویت بصر و جذب رطوبات و بقایای رمد … مجرب است سرمه اصفهانی دو توله مروارید
سائیده سنگ بصری هر یک شش ماشه … یک مثقال شادنج عدسی مغسول چهار ماشه ادویه را علیحده علیحده باریک نموده در گلاب … ساخته بکار برند
ایضا … جهت کشته کرانجی نگری … توله سرمه دو توله مروارید نیم توله شیاف مامیثا نیم توله ادویه جدا جدا سائیده بعده مخلوط نموده در آب باران
یا گلاب بسایند و کحل آن نمایند برای تقویت و تیزی بصر و بقایای رمد و سبل و دمعه نافع است **کحل** معمول و مجرب حکیم ممدوح جهت روشنی چشم و رفع غبار … و بقایای رمد و تقویت
بصر و سلاق جهت … سرمه اصفهانی یکدام مامیران چینی … سفید … هر یک یک ماشه سنگ بصری پنج ماشه گلاب پاو آثار گل خام چنبیلی شش ماشه اول
سرمه را که … گداخته از گل چنبیلی کشته از پارچه باریک گذرانند اگر چیزی بماند باز آنرا کشته تا همه کشته شود در نیم پاو گلاب تر نموده در ورق نگاه دارند … و مثل غبار
بسایند … انداخته کهرل کنند وقت حاجت گلاب باقی مانده را نیز داخل نمایند هر چند گلاب داخل خواهند کرد و کهرل خواهند ساخت خوشبوتر خواهد شد و باید که گل
چنبیلی برای کشتن جهت مذکور است … گل چنبیلی خام که آن … **کحل الجواهر** بادشاهی … استعمال … کافور … زعفران مشک خالص
سائیده هندی هر یک یک مثقال مروارید ناسفته ده مثقال اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی … توتیای کرمانی هر یک هشت مثقال سرمه
اصفهانی دوازده مثقال بدین طریق بسازند که سرمه مروارید هر دو اقلیمیا … هر یک را علیحده علیحده در سنگ سماق با آب باران صلایه کنند و دوایای
… مثل غبار کرده با هم آمیخته در ظرف آبگینه نگاه دارند **کحل** مقوی … ضعف بصر از حکیم علوی خان … توتیا …

سرمه مدر بسهر یک یکتوله مروارید ناسفته اقلیمیای فضی و توتیای محرق مغسول هر یک هفت ماشه ابریشم محرق شادنج مغسول هر یک شش ماشه مامیران چینی
سه ماشه ورق طلا ده ماشه زهره آهو زهره دراج هر یک یکماشه مشک نیم ماشه سحق بلیغ نموده بکار برند **نوع دیگر** که بجهت تقویت بصر عجیب الاثر است و اکثر امراض
چشم را سود دارد سرمه سه توله سنگ بصری یکتوله مروارید دو توله مامیران شش ماشه مرجان یکتوله و سه ماشه ورق طلا چهار ماشه جز از ورق طلا جمله را باریک
ساخته چهار روز بآب بلیله کهرل کنند تا چهار روز دیگر بگلاب کهرل نمایند و روز نهم اوراق طلا نیز بیفزایند و بگلاب بسایند و در ظرف آبگینه یا چینی یا
طلائی بدارند و بمیل در چشم کشند و باید که کهرل سماق یا چقماق باشد **نوع دیگر** یادگار حکیم غازی الدین خان سرهندی سرمه سفید سرمه سیاه هر یک
یکتوله گرفته در سپرگ پیچیده در انگشت پلاس بسوزند چون دود موقوف شود سرمه و قطعه را در گلاب خالص سرد نمایند بعده مامیران چینی زعفران هر یک
دو ماشه مشک خالص دو سرخ افزوده همه را در آب بادیان سبز سحق بلیغ نموده خشک کرده استعمال نمایند **کحل مبارک** منسوب بحضرت علی کرم الله
وجهه کحل اصفهانی دو درم توتیای کرمانی نمک اندرانی هر یک یکدرم مامیران چینی ربع مثقال کافور یکجو طریق ساختن آنست که بجهد بلیله زرد را خشت
دور کرده بکوبند و بآب شیرین پاو آثار بجوشانند تا ربع بماند صاف کرده در همان آب دوا بسایند تا مثل غبار شود از پارچه وارائی گذرانیده بکار برند **کحل**
بابت واسع خان می گفت که در تمام عمر شش بار در چشم کشیده بودم تا حال که عمرم به نود سال رسیده محتاج عینک نیستم جست قسم اول دو دام ساگ چولائی دو دام
قرنفل دو دام فلفل گرد چهار دام برگ نیم سبز پاو آثار سنگ بصری دو دام برگ گهیکوار کلان ده عدد مامیران نیم دام اول قرنفل و فلفل را علیحده
علیحده در آب بسیار باریک بسایند در پیاله چینی جدا جدا نگاهدارند بعد از آن جست را در کفچه آهنی یا قلعی بر آتش تیز گداخته در آب قرنفل هفت بار سرد کنند
و همچنین در آب فلفل هفت بار سرد کنند باز گداخته بدستور اول در آب گهیکوار هفت مرتبه سرد کنند باز بگدازند و با دسته آهنی در همان پیاله آهنی حل
کنند تا که جست مذکور خاکستر گردد بعد از آن مامیران و سنگ بصری سائیده داخل نمایند اگر سرمه سیاه بسازند برگ نیم و ساگ چولائی که مذکور شد با دو دام
فلفل گرد بجای چهار دام در وقت گداختن جست داخل نمایند و آن خاکستر را تا دو روز بر سنگ صلایه سایند که سرمه شود پس به چهره کرده صبح و شام در چشم
کشند و در هوای گرم سرمه سفید بکشند و در هوای سرد سرمه سیاه بکشند **کحل** بابت راجه جی سنگه جهت تقویت بصر و سبل و نزول آب و دیگر امراض چشم سرمه سنگ بصری
هر یک دو توله جست کشته یکتوله کف دریا دار هلد مامیران چینی هر یک شش ماشه سون مکهی مروارید مرجان مشک کافور بهیم سینی نیله تهوته توتیای بارونی ناف سنکهه شب
یمانی برنج مرچ سیاه هر یک ماشه چاکسو شیر مادر شیر پاپچه جوزی هر یک یکتوله چالسه را در سرگین گاومیش جوش دهند وقتیکه نیم پخته شود بر آورده خشک کنند و هلیله [illegible]
کوفته بیخته در کهرل انداخته هشت روز در گلاب بسایند از صبح تا شام بعد از چهل پاس بر آورده چهل روز نگاه دارند استعمال نمایند **کحل** برای روشنی چشم و دفع رطوبت نافع
از بیاض استاد مرحوم سرمه اصفهانی چهار توله مروارید ناسفته مامیران چینی هارون توتیا کف دریا سنگ بصری اسرب سوخته شادنج مغسول رسوت صدف هر یک شش ماشه [illegible] بسازند
کحل جلاء و تقویت بصر نماید و دمعه را باز دارد و حکه جفن را [illegible] شادنج عدسی سادج هندی هر یک دو درم [illegible] دم الاخوین هر یک نیم درم روی سوخته [illegible]
هر یک یکدرم قاقله مشک [illegible] کافور [illegible] کوفته بیخته بدان اکتحال نمایند **کحل** که صحت چشم را نگاه دارد توتیا دو درم شیاف مامیثا [illegible] هر یک
یکدرم کافور دانگی کوفته بیخته بآب غوره یا آب سماق پرورده در سایه خشک کنند سوده صبح و شام در چشم کشند **کحل** معروف [illegible] جهت حفظ چشم [illegible]
سوده و شیاف مامیثا [illegible] سرمه اصفهانی مغسول بآب باران دو درم [illegible] آب غوره انگور یکدرم کافور دانگی بدستور مرتب سازند **کحل** [illegible]

که جهت تقویت باصره و طبقات چشم و پلک و رفع غشاوه و دمعه و جرب و سبل رقیق و انتشار نافع و حافظ صحت عین از امراض ست و صاحب تحفه گوید که حقیر و والد حقیر
این نسخه را استعمال نموده و باعتدال اقرب ست سرمه اصفهانی ده درم توتیای هندی که غیر قسم جاو است مارقیشیشای ذهبی مرجان سرخ دهنه فرنگ عقیق
سرخ فیروزه ورق نقره ماميران چینی فلفل سفید سادج هندی اقلیمیای نقره یا طلا هریک چهار درم سرطان نهری شش درم مروارید ناسفته یاقوت سرخ بسد لعل هر
زبرجد ورق طلا دارفلفل هریک دو درم زعفران سه درم لاجورد مغسول توبال مس سوخته شادنج مغسول هریک چهار درم صلایه کرده استعمال نمایند نوع دیگر
که همیشه سرکار نواب بیگم صاحبه تیار میشد کافور نیم دانگ مشک یکدانگ نمک هندی قرنفل دار صینی هریک یکدرم نمک اندرانی سادج سفید ارزیز فلفل سیاه
سنبل الطیب سرمه اصفهانی سرمه سرخ زعفران بسد احمر هریک دو درم مس سوخته ماميران چینی مرصاف نوشادر زرد چوب هریک سه درم پوست هلیله زرد مروارید ناسفته
هریک چهار درم صبر سقوطری عصارهٔ ماميثا یاقوت فیروزه هریک پنج درم کف دریا اقلیمیای طلا اقلیمیای نقره هریک ده درم گلاب دو پیاله همه را در سنگ سماق
کهرل نمایند چون سرمه سا شود بعمل آرند کحل الجواهر از مخترعات متاخرین که در تقویت نظر و ازاله کلالت بصر نظیر ندارد کافور زنجبیل هریک دانگی شادنه
اقاقیا حضض شیاف ماميثا سرطان بحری اقلیمیا هریک یکدرم توتیا طباشیر زنجبیل هریک مثقال لعل فیروزه مارقیشیثا سفید انشاسته هریک دو درم مروارید سپید
پوست هلیله زرد هریک سه درم انزروت چهار درم آب غوره پنج درم سرمه هشت درم نوع دیگر بصر را قوت دهد و تیز گرداند سرمه اصفهانی هفت درم مارقیشیثا
پنج درم اقلیمیای طلا دوازده درم مروارید ناسفته سه درم سادج هندی دو درم زعفران نیم درم صلایه کرده در چشم کشند نوع دیگر سرمه اصفهانی یاقوت
رمانی مرقیشیثا شادنج عدسی مغسول فلفل دارفلفل هریک دو مثقال لعل بدخشی لاجورد مغسول از هریک یکمثقال مشک تبتی خالص یکدانگ توتیای کرمانی مغسول چهار
مثقال بدستور مقرر کحل سازند کحل الجواهر که حکیم شریف خان از مجربات مرکبات شاهی نقل کرده اند مشک یکدانگ مارقیشیثا مرد و اقلیمیا فیروزه زمرد هیچ
فرنگی لاجورد مغسول مروارید ناسفته بسد سادج هندی دارفلفل هریک دو درم ماميران یاقوت لعل سرطان بحری هریک سه درم توتیای کرمانی پنج درم کحل
اصفهانی ده درم علی الرسم مرتب سازند نوع دیگر مروارید ناسفته مرجان قرمزی اقلیمیای ذهبی اقلیمیای فضی پوست هلیله زرد دهنه فرنگ سرمه اصفهانی عقیق
سوخته هریک دو مثقال مرجان سفید ماميران چینی فیروزهٔ نیشاپوری لعل بدخشی دارفلفل صمغ عربی حضض مکی زعفران شادنج عدسی هریک یکمثقال بدستور
مرتب سازند کحل الجواهر که حکیم علوی خان در وقت مراجعت از ایران و مکه معظمه بهندوستان و مرشدآباد برای نواب شهامت جنگ دیوان صوبه
بنگاله ترتیب داده اند باصره را قوت دهد و حفظ صحت آن نماید و حارمزاج را بسیار نافع ست مروارید ناسفته یاقوت رمانی یاقوت زرد توتیای کرمانی مدبر
از هریک سه مثقال ماميران چینی سادج هندی اقلیمیای فضی از هریک یک نیم مثقال سرمه اصفهانی ده مثقال سرمه را پارچه پارچه کرده مثل نخود و باقلا
در دو پنجه مشتی تازه ورق کرده بآتش اخگر بسوزانند تا دو بند سوخته شود و سرمه بجهت احتراق نرم میشود پس بگلاب یا شیر زنبیرد نموده کوفته بیخته تا دو روز بگلاب صلایه
نمایند پس یک هفته در آب بیخ پرورده نمایند و اگر زیاده نمایند بهتر ست پس از آب بیخ برآورده خشک کرده با سایر ادویه ترکیب نمایند یعنی جواهرات را جدا جدا بر
سنگ سماق صلایه نموده باقی ادویه را کوفته بیخته مجموع را یکجا بالای سنگ سماق صلایه نموده تا نیکو ممزوج شود پس همه را در ظرف زرین یا چینی و کاچل داخل نموده
بچشم کشند نسخه کاجل مذکور اینست موم سفید هفت و نیم مثقال بروغن گاو تازه گداخته می و هفت و نیم مثقال صندل سفید بست و یکمثقال کچهار و نیم مثقال
در آن کندر گداخته باشند مجموع را در چراغ کرده فتیله از پارچه کتان در آن گذاشته بطریق معمول دوده بگیرند پس آن دوده را با گلابی که در آن برگ مورد جوشیده
باشند و بروغن سنگی بالنده قطره قطره داخل نمایند تا تمام جذب شده نیکو هموار گردد و پس با سرمه مسطور ممزوج نموده بکار برند معجون که باصره
را بغایت قوی و تیز گرداند و برای انتشار و ظلمت چشم و ابتدای نزول نیز نافع ست زنجبیل وج ترکی ایارج فیقرا از هر کدام یک جزو حلتیت
ربع جزو کوفته بیخته بآب بادیان تازه یا عرق بادیان و شهد بقوام آورده بسرشند و هر روز بقدر فندقی بخورند

الفنیج سده و در زکام دموی نافع است و انکباب بر طبیخ بابونه و اکلیل الملک مرزنجوش از جمله منضجات و مفتحات زکام دموی است و ایضاً در صورت آثار غلبه خون بعد فصد شیره تخم کاهو یک توله با شربت نیلوفر دو توله خواه گل بنفشه شش ماشه گل نیلوفر چهار ماشه عناب هفت دانه سپستان بیست دانه خیسانیده میده هند و بعد چند روز اسهال صفرا و بعد تنقیه حبس کنند و افیون در حبس مجرب است و در زکام صفراوی سوای تدابیر مذکوره تنقیه ماده بماء الفواکه و مغز فلوس و ترنجبین و تغذیه بماء الشعیر و مزورات مذکوره و بهر نضج انکباب بر طبیخ بنفشه و بابونه و خطمی و کاهو و پوست خشخاش و نوشیدن شربت خشخاش اگر نزله رقیق باشد و بخور بشکر طبرزد و کاغذ و کشنیز خشک و عنبر اگر سده افتد نیز مفید است انطاکی گوید که اگر زکام از خون یا صفرا باشد در دموی مبادرت بفصد سر رو واجب است اگر زکام خاص بسر باشد و الا هفت اندام اگر سبب عام بود و الا باسلیق بعده تبرید مزاج بملازمت مثل روغن نیلوفر و کدو و بنفشه در تدهین و استعمال روغن کاهو نشاید بهر آنکه خواب آورست و خواب درینجا مضرست و مثل کدو و خرفه و قطف در غذا و مثل مورد و نیلوفر و بنفشه و بید شمام وضعاً باید کرد و از مجربات نهادن برگ کنار و سیب و زعرور مبلول بگلاب است و کذا کافور طلاء و بخور ابعده اگر ماده منزل بود و در سینه علامات ثقل ظاهر شود و خوف اجتماع ماده دران باشد واجب است استعمال بیداری و ریاضت خفیف و لزوم تلیین بمثل آلو بخارا و سپستان و انجیر و رب السوس و پرسیاوشان و انیسون و ترنجبین و گلقند شکری جوشانیده یا خیسانیده و اگر حرارت شدت کند بنفشه و جو افزایند و اگر سرفه نباشد تمر هندی زیاده کنند و از مجربات امن قاطع زکام حار اینست که جو مقشر ده وقیه گلقند و خمیره بنفشه هر واحد یک وقیه اصل السوس و پرسیاوشان و تخم خشخاش هر واحد نیم اوقیه در چهار صد درم آب بجوشانند تا پنجاه درم بماند صاف کرده با شربت انار یا شربت بنفشه بنوشند و این از اعظم منقیات دماغ است و اگر حاجت بنطول افتد بهتر دران طبیخ بابونه و اکلیل و بنفشه است ایضاً در شرح موجز گوید که در دموی تقدیم فصد کنند از رگ قیفال اگر نزله از صدر تجاوز نکرده باشد بعده لزوم شرب ماء الشعیر با تخم خشخاش سوده تا نضج یابد و طلاء بر روغن مورد و لخلخه بدان و سماق و گل سرخ و گلنار و اقاقیا مجرب است و کذا مالش بدان طبری گوید که در صفراوی اگر مانعی نباشد فصد کنند و بعد ازان تلیین طبیعت بمطبوخ عناب و آلوی شیرین و سپستان و بنفشه و اصل السوس و تخم خطمی با ترنجبین آمیخته نمایند و دو سه روز بر شربت خشخاش اقتصار ورزند کذا فی شرح نافع زکام و نزله حار و نافع نزلات و مسکن اوجاع سر و دندان و گوش منقول از حاجی حسین تلمیذ والد علوی خان بزر البنج سفید پوست خشخاش اصل السوس گل ارمنی پوست بیخ لفاح گل بنفشه خبازی گل خطمی عنب الثعلب هر یک جزو و اگر نزلات بارده باشد مرزنجوش نمام بابونه اکلیل الملک از هر یک جزوی واند کی جند بیدستر داخل نمایند و در آب بجوشانند و سر و دهان و گوش را بر بخار آن بدارند پس صاف نموده قدری از آب آن مضمضه نمایند و ثفل آنرا بر سر ضماد کنند ترکیب مویز از حکیم واحد علی مرحوم که جهت حبس نزله و زکام و برای هر مرضی که از نزله پیدا شده باشد مثل صداع و درد دندان وغیره و از برای صداع مطلق مفید است و نزله حار و بارد هر دو را نافع لیکن عمل این در نزله بارد و هر مرض بارد ضعیف است بانجاحیت مفید بود زیرا که مزاج این مویز فی الجمله سرد است و در امراض حاره البته مفید است پس هر آنکه در نزله بارد و جز آن باد و به حاره که مناسب نزله وغیره باشد ضم نموده استعمال نمایند کوکنار الاغر بیست تخم دستوره سپاه سه توله اجوائن خراسانی یک نیم توله هر دو را و یک نیم پاو آب جوش دهند هرگاه آب بقدر نیم پاو بماند از پارچه صاف نموده در ظرفی نگاهدارند تا آنکه آن ته نشین شود پس آب صاف جدا کرده باز از پارچه گذرانیده بگیرند و مویز سرخ کلان یک پاو آثار گرفته تخم آن دور نموده در آن آب اندازند و بآتش نرم بپزند تا آب جذب شود و درین اثنا از چمچه حرکت میداده باشند تا مویز نته و بکفچه چسپیده سوخته نگردد بعده از دیگچه برآورده در آفتاب خشک کنند در دو سه روز خشک خواهد شد خوراک از ربع تا نصف مویز است و کسی را که از خوردن آن قی یا کرب یا دیگر عوارض پیدا شود و کلکی بقدر دو سه ماشه جوش داده بنوشانند دفع گردد و شراب نیز مصلح این مویز است و کسی را که از خوردن شراب عوارض پیدا شود یک مویز بخورانند همه دفع شود و زیاده از قدر خوراک مذکور مسکر و مسبات است حب بنفشه جهت تنقیه در زکام و نزله حار معمول بنفشه تربد مقشر سورنجان رب السوس گل سرخ هر یک یک درم سقمونیا غاریقون هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب تازه سبز گشنیز حبها سازند جرعه یک شربت است و طریق استعمال این مثل حب ایارج است حب نزله منقول از حکیم محمد باقر بزر البنج افیون صمغ عربی کثیرا تخم کاهو بیخ لفاح رب السوس نشاسته زعفران مساوی کوفته بیخته بآب حب سازند نوع دیگر از حکیم اکمل خان بزر البنج سفید تخم کاهو مقشر رب السوس صمغ عربی نشاسته مصطگی کثیرا از هر یک یک مثقال آرد باقلا بیخ لفاح ... بادام شیرین افیون زعفران تخم خشخاش هر یک یک مثقال نبات سفید پنج مثقال کوفته بیخته بآب ... حب سازند نوع دیگر از حکیم ...

نزلات حاره بغایت نافع است کوکنار مع تخم صد عدد بکوبند و یک شبانه روز در چهار و نیم صد مثقال آب تر کنند و بجوشانند تا بنصف رسد پس صاف کرده با هفتاد و پنج درم
شکر یا عسل یا شکر باشد بقوام آرند که مثل لعوق شود و بعده اقاقیا زعفران مازو عصاره لحیة التیس هر یک نیم درم کوفته بیخته ببز نشنند و گاهی ساده ساخته میشود و بغیر
ادویات سفوف نافع نزله و دافع سهر و یبوست دماغ کشنیز مقشر تخم کاهو تخم خشخاش هر یک دو مثقال اصل السوس بادیان دارچینی هر یک یک مثقال کوفته بیخته سفوف
سازند خوراک دو مثقال بعد تنقیه اصل آرند ایضا زکام و نزله را بعد تنقیه مفید آید تخم خشخاش سفید اصل السوس مقشر پوست هلیله زرد برابر نبات برابر همه کوفته بیخته
صبح از سه درم تا شش درم خورده باشند شربت بنفشه که زکام و نزله حار و ذات الجنب و ذات الریه و صداع و درد چشم و درد گرده را نافع بود و بول براند و سینه را
نرم کند گل بنفشه شاداب هفت و نیم مثقال در آب تر کنند و بجوشانند و با یک آثار شکر سفید بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرند و همین طریق ساختن شربت
نیلوفر است شربت خشخاش معمول در نزله حار که با حرارت و قبض بود و مفید سرفه یابس و سل و دق کوکنار مع تخم صد عدد صمغ عربی سه دانه مغز تخم کدو مقشر
تخم خیارین تخم خطمی هر واحد پنج مثقال شیرخشت سی مثقال کوکنار نیم کوفته و تخم خطمی و صمغ و بهدانه در آب تر سازند بعده با آتش ملایم بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده
سی و سه درم قند بقوام آرند و وقت قوام شیرخشت محلول و از مغز تخم کدو و خیارین شیره برآورده صاف نموده داخل نمایند تا بقوام شربت آید شربت نزله
جهت نزله حار و دفع قبض بعید بل معمول استادی مرحوم انجیر زرد سه دانه عناب بیست دانه سپستان پنجاه دانه پرسیاوشان سه درم حب الآس کتیرا هر یک پنج درم
تخم خطمی هفت درم اصل السوس تخم خشخاش سفید هر یک ده درم جو مقشر پانزده درم خمیره بنفشه سی درم ترنجبین یک نیم پاو شربت سازند نوع دیگر جهت
نزله حار و یار و مجرب و معمول برای محرورین بعضی اجزای حاره آن کاسته و برای مبرودین و معتدلین همه بحال داشته بکار برده میشود و اعانت بر تسهیل نفث
و دفع عسر و تسلیس نفس هم میکند بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم فراسیون پنج درم پرسیاوشان اصل السوس وفای خشک پنج بادیان جو مقشر تخم خطمی تخم خبازی
تخم کتان گاوزبان هر یک هفت درم انجیر زرد بیست دانه عناب سی دانه مویز منقی چهل دانه سپستان پنجاه دانه انجیر کوفتنی است جو کوب کرده در سه رطل آب شب
بخیسانند و صبح بجوشانند هرگاه نصف بماند مالیده صاف نموده ترنجبین خراسانی یک رطل قند سفید دو رطل داخل کرده بقوام شربت آرند خوراک از پنج درم تا هفت
درم شربت گوله دافع نزله حار و سرفه و ضیق النفس که از نزله حار بوده باشد از مجربات میر قادر علی بنارسی گوله خام یک آثار پا و بالا چهار پاره کرده سپستان
تخم پالک نیم کوفته اصل السوس مقشر نیم کوفته هر یک یک پاو … عناب ولایتی پاو سیر همه را در ده سیر آب شب تر نمایند صبح جوش داده مالیده صاف نموده سه پاو شکر
انداخته قوام نمایند … تولا تا … با آب حل کرده تا حصول صحت نوشیده باشند بلا ناغه پرهیز از ترشی و بادی و روغن تلخ و خمرات و شیر واجب بود طلا
که منع نزلات کند … ایلوه کوند ببول نشاسته کتیرا اسپیاری چهار … هر واحد سه ماشه افیون نیم ماشه هر واحد یک نیم ماشه کوفته بیخته بر روی کاغذ سوزنی
زده طلا نموده بر صدغین بچسپانند قرص نزله بند تالیف میر محمد هادی پدر علوی خان که در منع سیلان نزلات از سر باعضا بسیار مجرب مرکی صبر سقوطری
حضض … صمغ عربی نشاسته سک … کتیرا گلنار اقاقیا دم الاخوین انزروت فوفل شیاف مامیثا هر یک یک درم افیون نیم درم زعفران دو دانگ کوفته بیخته
با پیله در آن برگ مورد جوشانیده صاف نموده باشند سرشته اقراص سازند وقت حاجت بسفیده تخم مرغ حل کرده بر روی سه پاره کاغذ مثل درهم که سوزن بسیار
زده باشند مالیده دو قطعه بر صدغین و یک قطعه بر یافوخ بچسپانند ایضا مسه حضض مکی پوست بیخ … سفیدی شیاف مامیثا هر یک دو دانگ انزروت سفید
مرکی صمغ عربی دم الاخوین برگ مورد هر یک یک دانگ افیون قیراطی زعفران طسوجی کوفته بیخته بسفیده تخم مرغ سرشته اقراص سازند و در سایه خشک نمایند
هر قرصی بمقدار دانگی و بدستور نسخه قبل بکار برند لعوق جهت نزله حاره مغز بادام مقشر سه درم کتیرا چهار درم خشخاش سفید پنج درم صمغ فارسی ده درم همه را کوفته
بیخته با هم وزن فانیذ و برابر فانیذ تخم خرفه مقشر کوفته آمیخته به مویز منقی لعوق … سازند لعوقی که نزله و زکام حار را بغایت سود مند است خشخاش سیاه
و سفید هر کدام ده اوقیه اصل السوس مقشر نیم کوفته سه اوقیه تخم خطمی هر کدام یک اوقیه صمغ عربی کتیرا هر کدام نصف اوقیه همه را بغیر از صمغ و کتیرا در پنج رطل آب تر کرده
بجوشانند تا نصف بماند … نموده صمغ و کتیرا را با یک … سائیده لعاب اسپغول نیم رطل شکر سفید دو رطل اضافه کرده بجوشانند تا بقوام آید بردارند و پیوسته اندک اندک
از آن بلیسند نفر لیسه معمول حکیم اکمل خان تخم کاهو تخم خشخاش افیون زعفران هر یک … دم الاخوین صمغ عربی کتیرا گل سرخ انزروت اگر …

باشد کافور و قیصوری نیز اضافه نمایند و همه ادویه را سائیده بسفیدهٔ تخم مرغ آمیخته بر کاغذ یکه از سوزن سوراخ کرده باشند مالیده بر شقیقه بچسپانند

علاج زکام و نزلهٔ بارده

اصل السوس پنج ماشه گاوزبان سه ماشه نبات سفید دو توله جوشانیده صاف نموده بنوشند و یا انجیر زرد مویز منقی پرسیاوشان زوفای خشک بادیان عوض گاوزبان کنند و با عسل بدهند و گویند که انجیر زرد سه اوقیه صعتر بابونه هر یک نیم اوقیه جوشانیده نوشیدن زکام بارد را مجرب است و اگر اصل السوس گاوزبان بادیان ابریشم خام هر واحد یک درم سپستان ده مویز منقی هر یک هفت و نیم مثقال تخم خطمی سه درم جوشانیده صاف نموده نبات سفید داخل کرده بدهند و اگر حاجت تلیین باشد ترنجبین مغز خیارشنبر افزایند نیز مفید بود و استعمال لعوقات ملینهٔ حاره همراه جوشانده و شربت زوفا و معجون آن و شربت اسطوخودوس و شربت بنفشه مرتب بعسل و مربای منضج و نعلی حلوا و خمیرهٔ بنفشه و خمیرهٔ اسطوخودوس نیز منضج است و گاهی در نزلهٔ بارد غلیظ برای تلطیف و تقطیع احتیاج بسکنجبین بزوری قلیل الحموضت افتد و کثیر الحموضت لذع و خشونت میکند و باید که در آب اصل السوس و غیره حل کرده بدهند تا مضرت حموضت اصلاح یابد و اولی آنست که انضاج با شربت حلوهٔ حارهٔ ملینه باشد تا احداث خراش و خشونت در حلق و سینه و ریه ننماید و مطبوخ انجیر و مویز و زوفای خشک با خمیرهٔ بنفشه نیکوست و تکمید سر بجاورس و سبوس گندم نمایند و یا بمغز نان گندم گرم شده صدغین را تکمید کنند و بابونه پرسیاوشان زوفای خشک مرزنجوش تمام قیصوم جوشانیده آب آن بر سر ریزند و ثفل آن را ضماد نمایند و انکباب بر بخار آن نیز مفید و از شموم مانند شونیز بریان کرده و [illegible] بریان و [illegible] و عنبر و مشک و عود هندی و عطر آن نافع و مالش دست و پا بروغنهای گرم و چرب کردن ناف و مقعد بآنها مفید و از طعام و شراب باز دارند و حتی الامکان بیدار مانند و بر صبر کنند و اگر سده افتد شربت که از بنفشه و عناب و مویز و انجیر پخته باشند جهت تفتیح خوب است و بابونه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و بنفشه و خطمی جوشانیده بخار گرفتن در نضج ماده و تفتیح سده دخلی تمام دارد و اگر شونیز بریان کوفته در [illegible] در سرکه تند کرده [illegible] یا بدرک روغن زیتون کهنه سعوط کنند فی الحال سده بکشاید و بوئیدن گل نرگس نیز تفتیح سده نماید و [illegible] و انکباب بر مطبوخ [illegible] و شستن سر بجوشانیدهٔ بابونه در نزلهٔ بارده مفید است و نخالهٔ گندم در آب و سرکه جوشانیده و سر بخار آن داشتن نیز تفتیح سدهٔ زکام است و اگر لادن و چوب گز و شونیز جوشانند و سر بخار آن دارند سدهٔ بینی بکشاید و بخور حاجی حسین که در ادویهٔ زکام و نزلهٔ حار گذشت نیز مفید و اگر کلونجی بریان نوشادر هر یک دو ماشه فلفل سه ماشه کوفته اندکی سرکه آمیخته در پارچه بسته ببویند زکام بسته جاری کند و شم مشک و عنبر و لادن و قطران و جندبیدستر و قسط و شونیز بریان نافع است و در انتها برای امالهٔ نزله از حلق بسوی بینی نانخواه و غیره سعوط و نفوخ معطس بکار برند و اگر در ناس تنباکو یک توله عطر عود یا عطر مجموعه دو سرخ آمیخته استعمال نمایند نیز در زکام بعد نضج مواد برای اخراج و امالهٔ آن از جانب حلق معمول است و سعوط تخم سرس برای اسیلان نزله از بینی نافع و بهر قطع سیلان لادن و عود و قسط و شونیز در سرکه تر کرده بر آتش اندازند و بخار آن در بینی کشند و بخور کبریت نیز حبس زکام میکند و بخار دارچینی نیز مفید [illegible] زکام رطب است و اگر کندر و میعهٔ سائله قسط شونیز [illegible] ساذج [illegible] حب سازند و بر آتش نهاده بخار آن بدماغ رسانند در زکام بارد منع رطوبت از منخرین کند و با شونیز در سرکهٔ تند سائیده بر سنگ تفته یا خشت گرم ریخته چادر بر سر کشیده دود آن بگیرند و استعمال دیگر ادویهٔ مرکبه که مسطور میشود حسب حاجت مفید است و در نزلهٔ بارد کهنه استعمال حب اذاراقی و [illegible] از ان حب بلادر معمول حکیم شریف خان است و برتار که سرشار زده سیماب در آب برگ تنبول حل کرده مالیدن در رفع نزلهٔ کهنه از مجربات است و اگر دارشیشعان [illegible] توله قرنفل دو ماشه جوزبوا [illegible] عاقرقرحا هشت ماشه دارفلفل [illegible] هر یک پنج ماشه سائیده گرم کرده بر سر ضماد نمایند در رفع نزلات بارده نافع و اگر لادن لوبان مصطکی کندر زفت گل بابونه سنبل الطیب از هر کدام یک جزو روغن گل یا روغن نرگس و موم سفید از هر کدام چهار جزو موم را در یکی ازین روغنها گداخته ادویه را کوفته بیخته بآن سرشته و بپارچه مالیده بر سر گذارند و دو سه روز بسته دارند برای زکام و نزلهٔ کهنه مجرب است و باید که در نزلهٔ بارد وقت تشنگی آب گرم بنوشند و اگر بجای آب ماء العسل دهند بهتر باشد و غذا حریره که از سبوس گندم و مغز بادام و شکر پخته باشند بدهند و خوردن نان با انجیر و مویز و شلغم و گزر و غیره که در آن قبض نباشد و جامع جلا و تلیین بود مفید است

بیان ادویهٔ مرکبه که در زکام و نزلهٔ بارد مستعمل

اطریفل مقوی دماغ نافع نزله مفید آلات صدر و ملین آن پوست هلیلهٔ زرد و کابلی پوست بلیله آمله کشنیز خشک قشر مغز بادام هر یک یک توله تخم خشخاش

تخم کاهو دارچینی اسطوخودوس هر یک شش ماشه ادویه سوای خشخاش و تخم کاهو و بادام کوفته بیخته و مغزیات را علیحده صلایه کرده آمیخته نگهدارند پس یک پیاله شیر بز بجوشانند بادام
اصل السوس گاوزبان هر واحد دو مثقال عناب پانزده دانه سپستان هفتده دانه اسطوخودوس ده درم زوفای خشک عود غرقی سنبل الطیب هر یک یک درم بیخ
سوسن پرسیاوشان هر یک یک مثقال انجیر زرد هفت عدد مویز منقی چهار توله این ادویه را در سه پاو آب بجوشانند هرگاه سوم حصه بماند مالیده صاف کرده با نیم آثار
قند سفید آمیخته بقوام آرند و ادویه کوفته بیخته نگاهداشته را آمیخته معجون سازند خوراک یک توله بر نهار خورند و از ترشی و بادی پرهیزند اطریفل ملین تالیف علویخان
نافع از برای نزلات بلغمیه مزمنه و منقی دماغ و آلات سینه از تخم عناب انجیر زرد هر یک بیست دانه اصل السوس زوفای خشک گل بنفشه اسطوخودوس پرسیاوشان بسفایج فستقی
فراسیون هر یک پنج و نیم مثقال مویز سرخ تخم بیرون کرده بیست و پنج مثقال مجموع را در سه چهار یک من تبریزی آب خالص بجوشانند تا نصف رسد پالایند و عسل سفید
مصفی یکصد و پنجاه مثقال داخل کرده بقوام آورند بعده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی اسطوخودوس کشنیز خشک مقشر هر یک
پنج مثقال بادیان انیسون مصطگی حب بلسان هر یک پنج و نیم مثقال غاریقون سفید سه مثقال فلفل سیاه نیم مثقال تخم خشخاش سفید دو مثقال و نیم روغن بادام
دوازده مثقال و نیم ادویه را کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بعسل مذکور بسرشند شربتی از یک مثقال تا سه مثقال با آب نیم گرم معجون شعثا صفی اوبرا الساعة ست
بجهت نزله و زکام و امراض دماغی بارده و تسکین درد دندان معمول و برای ظلمت چشم و دوار و لقوه و فالج و صرع و رعشه و سبات و سهر و نسیان و تیر لیلاد و غیره امراض
سوداوی و سهر مفرط و هذیان و ضعف اعصاب و استرخای انثیه و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف الدم و قولنج و مغص و درد معده و جگر و ضعف کبد و انواع استسقاء
سرعت انزال منی و ادرار ان او بعد انزال ... از مضار و دفع حمیات عتیقه و سعال نافع و بادزهر جمیع سموم نسخه شیخ الرئیس فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج
سفید هر یک بیست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل الطیب عاقرقرحا فرفیون هر یک یک مثقال ادویه را کوفته بیخته با سه وزن ادویه عسل
کف گرفته ادویه ... شربت ... از نیم ... تا یک مثقال ... تا پنج سال باقی میماند و در نسخه معمول حکیم
علویخان دارچینی زنجبیل هر یک یک مثقال عوض فلفل سیاه است نوع دیگر نسخه ابوالبرکات که بهترین نسخها و مجرب است دارفلفل دارچینی جندبیدستر سلیخه جندبیدستر
هر یک چهار درم زعفران پنج درم زنجبیل ... هر یک هفت درم روغن بلسان یا روغن گل سنبل الطیب فقاح اذخر زراوند طویل هر یک ده درم فوه اسارون
هر یک دو مثقال و نیم افیون ... تخم کرفس انیسون بزر البنج هر واحد پانزده مثقال فلفل سیاه بیست و نیم مثقال عسل چهارصد و پنجاه مثقال بدستور معجون
مرتب سازند بعد شش ماه ... نافع بود و مسکن ... و دیگر امراض ... سنبل الطیب عاقرقرحا خولنجان
زنجبیل سلیخه ... ساذج هندی آمله منقی ورق نقره هر یک شش ماشه گل سرخ چهار درم قرنفل جوز بوا دارچینی عود بلسان و الائچی ... زعفران
هر واحد چهار ماشه بزر البنج ... هر یک دو درم مشک خالص یک ماشه افیون پاو آثار عسل خالص دو آثار مغز پسته مغز بادام مغز نارجیل مغز گردگان هر یک یک دام
فلفل چهار ماشه کوفته بیخته بدستور معمول معجون سازند حب نزله که بجهت نزله و زکام مجرب است جندبیدستر زعفران هر یک یک مثقال رب السوس
دارچینی افیون هر یک سه مثقال صمغ عربی کتیرا نشاسته هر یک پنج مثقال بقدر فلفل حبها سازند بقدر شربت دو حب است ... وزن ... مثقال
... نیم مثقال دارچینی پنج مثقال ... حب چای ختائی که بطریق قهوه معمول ... نزله بارده نافع است
و تقویت باه و معده و دماغ نیز کند ... از بدن دور نماید ... چای ختائی ... خشک هر یک یک توله ... شش ماشه
در آب شب تر نمایند و صبح ... جوش داده صاف نمایند و نبات داخل کرده بقوام آرند پس عنبر اشهب یک ماشه حل کنند و بعد از ان که قریب سرد شدن
برسد قرنفل دارچینی هر یک سه ماشه دانه الایچی کلان و خرد مصطکی هر یک یک توله ... عود غرقی هر یک شش ماشه مشک خالص یک ماشه ... داخل
کرده حبها بطریق لوز بسته نگهدارند و در گلاب یا آب انداخته بطور قهوه پخته قبل از طعام و بعد آن خورند حب سوسیائی بجهت دفع نزله و زکام و تقویت

اعصاب مقوی دماغ مجرب است و نظیر ندارد و امساک را نافع و مرکی یک ماشه قرنفل دارچینی کبابه چینی اسپند صمغ عربی عود هندی رب السوس هر یک سه ماشه مصطکی خولنجان
بهمنین هر یک دو ماشه ابریشم مقرض چهار ماشه مومیائی کافی مقیده سائله هر یک شش ماشه کوفته بیخته بروغن بادام چرب نموده بآب کوکنار خمیر کرده برابر نخود حبها
سازند یک حب صبح و شام خورده باشند **حب شنگرف** در نزلهٔ بارد مستعمل است زعفران عاقرقرحا دارچینی قرنفل شنگرف بزر البنج جوز بوا هر واحد
دو سرخ افیون چهار ده سرخ حب بقدر مونگ بندند خوراک از یک تا دو حب بحسب مزاج **حب مصطکی** جهت نزله و زکام و سرفه و سیلان منی منقول
از بیاض استاد مرحوم مصطکی زعفران هر یک یک ماشه افیون مصری چهار ماشه بقدر فلفل حب سازند خوراک یک حب تا دو حب **حب جدوار** نافع
زکام و نزله و سرفه و جهت زحیر و اسهال و تسکین آلام مشکوره معمول استاد مغفور فلفل سفید یک ماشه دارچینی دار فلفل هر یک دو ماشه قرنفل سه ماشه جدوار جوز بوا
زعفران کبابه مصطکی خصیة الثعلب هر یک پنج ماشه افیون خالص یک توله کوفته بیخته بآب صمغ عربی سرشته حبها بقدر نخود سازند و در سایه خشک کنند و از یک حب تا
چهار حب وقت خواب استعمال نمایند **حب جدوار** معمول خاندان حکیم علام امام حافظ صحت نافع زکام و نزله قاطع اسهال مقوی احشا جدوار درونج رومی انیسون
فلفل هلیله زرد هر یک چهار مثقال بهمنین بزر البنج کبابه عاقرقرحا صمغ عربی مومیائی قرنفل گاوزبان سعد کوفی تخم گندر حرمل لسان العصافیر کشنیز خشک بادیان هر واحد شش مثقال
سنبل الطیب قاقله فرفیون زراوند مدحرج ریوند چینی مغز بادام صندل سفید زیره مدبر مروارید ناسفته هر یک دو مثقال مرکی زنجبیل هر یک یک مثقال ثعلب مصری
پنج مثقال آمله شقاقل هر یک شش مثقال دار فلفل نه مثقال جندبیدستر نیم مثقال افیون بیست و پنج مثقال حب بقدر نخود بندند خوراک بحسب مزاج **نوع دیگر** نافع
از برای زکام و نزله و سرفه که حکیم علوی خان بجهت عبدالصمد خان وزیر اعظم هندوستان تالیف نموده و بمزاج معزی الیه موافقت کرده مجرب است جدوار خطائی مجرب
مصطکی رومی بسباسه صمغ عربی بزر البنج سفید طباشیر پوست بیخ لفاح هر یک یک نیم درم دارچینی سه درم زعفران دو درم نبات سفید چهار درم افیون شش درم
و چهار دانگ ورق طلا بیست و پنج عدد و اگر بجای ورق طلا نیم درم طلای محلول کنند بهتر است بدستور معهود حبوب سازند هر حبی بقدر نخود خوراک یک حب
نوع دیگر نافع زکام و نزله و معمول است جدوار افیون ریوند خطائی زعفران هر واحد سه ماشه کتیرا دو ماشه بیخ لفاح جوز بوا بزر قنب هر واحد شش ماشه
بقدر فلفل حبها سازند **نوع دیگر** جهت نزله که از آب سرد متاذی شود و جهت امساک مفید از بیاض استاد مرحوم افیون یک توله جدوار شش ماشه
اجواین خراسانی تخم دهتوره زعفران هر یک سه ماشه بقدر فلفل حب بندند و دو سه حب هر روز بخورند **نوع دیگر** که زکام و نزله و سرفه و صداع را نافع است تخم
دارچینی کندر رب السوس صمغ عربی هر یک سه درم جدوار نه درم زعفران افیون هر یک هفت درم کوفته بیخته بگلاب سرشته حبها سازند برابر نخود **نوع دیگر**
تالیف حکیم ارشد برای شاداب خان جدوار عود هندی دارچینی بزر البنج هر یک نیم توله مصطکی کندر زرنباد قرنفل دانه هیل جوز بوا بسباسه کبابه چینی
سنبل الطیب پوست ترنج زعفران مشک عنبر اشهب بادیان انیسون نانخواه صمغ عربی ورق نقره هر یک سه ماشه افیون یک توله بدستور حب سازند
نوع دیگر قلیل الاجزاء کثیر المنافع و جهت تقویت دماغ و دل و معده و باه مجرب جدوار نسیجی زعفران کشمیری عنبر اشهب برابر کوفته بیخته و بگهیکوار سحق
بلیغ نموده بقدر فلفل حبها سازند و از دو حب تا پنج حب بخورند **حب تاقوره** جهت کسی که دائم النزله باشد و خیلی سودمند است تخم تاقوره را هفت بار
بآب پوست خشخاش تر کنند و خشک نمایند بعده در آب پوست خشخاش بجوشانند تا آب جذب شود و مغز پنبه دانه زیره سفید کشنیز مقشر همه مساوی گرفته
بآب برگ پیاله منقوع ادویه را کهرل صلایه کرده حب بقدر نخود بندند در سایه خشک نمایند و وقت خواب یکی فرو برند چون مغز پنبه دانه که تریاق تاقوره است
داخل است وسواس نکنند و معهذا قدر خوراک هم کم است و این حب سرعت انزال و درد ریش و سرفه را نافع است **حب سیماب** که در نزلهٔ کهنه
نفع بلیغ می بخشد حتی که استیصال آن می کند سیماب کبریت هر یک چهار درم خوب سحق کنند که کجلی شود پس قرنفل کلاه دار چهار درم تخم جوزماثل یک درم
نبات نه درم داخل کرده چهار گهڑی دیگر صلایه کنند پس حب بقدر نخود بسته یک صبح و یک شام بخورند **حب کچله** برای نزلهٔ بارده دائمی و اختلاج

ودیگر امراض باردۂ دماغ و عصب نافع بود از بیاض والد مرحوم دارچینی جوز بوا بسباسه عود صلیب قرنفل هریک یک تولہ کچلہ دو تولہ اول کچلہ را در شیر ضیبانیده پوست آنرا دور کرده بسوهان بیزه نموده یا از کارد باریک تراشیده خوب صلایه کرده بعد ازان ادویۂ دیگر کوفته بیخته در عرق نانخواه خمیر کرده بمقدار نخود حب بسته صبح وشام بقدر مناسب حب بعرق اجواین وعرق صعتر هریک بقدر مناسب ده تولہ بنوشند وچون درین حب ادویۂ مقویه و ممسکه اضافه نموده میشود در تقویت باه وامساک فائدۂ عظیم دارد واگر عقیمه بعد از طهر بخورد بارگیرد **حب بلادر** برای نزله و جمیع امراض باردۂ دماغی واعصابی ورطوبی و تقویت حفظ و رفع ریاح و سلس البول فائدۂ عظیم دارد و تقویت باه وامساک و رفع عقم از مرد و زن نماید بلادر مغز گردگان کنجد مقشر مساوی همه را بکوبند و خوب باهم مخلوط نموده حبها مقدار نخود ببندند و از یک حب شروع نمایند و این حب حب سابق را بعد از آنکه چیزی ضرر محسوس نشود آهسته آهسته بقدر برداشت طبیعت بیفزایند و عورتی برای درد پای و تقولول فم رحم استعمال کرده زائل شد و هرگاه بهمین شقاقل ثعلب عنبر اشهب و دیگر مفرحات مثل جندبیدستر و مانند آن اضافه نمایند در تقویت باه وامساک و دیگر آثار بعید تبدیل گردد وچون این هر دو حب را بجهت امساک استعمال نمایند در آبکوکنار حب ببندند واگر حب از مغز بلادر با ادویۂ مناسبه ساخته استعمال نمایند نیز در تقویت باه وامساک فائدۂ عظیم خواهد کرد و بی غائله بود **خمیرۂ خشخاش** معمول نافع نزله و زکام مقوی دماغ پوست خشخاش یک سیر در یک حصۂ آب باران و دو حصۂ گلاب تر بخیسانند و بعد چهار پاس بدست مالیده بجوشانند تا ثلث آید صاف نموده تخم خشخاش یک سیر در آن شیره گرفته با قند سفید دو سیر قوام آرند و از آتش فرود آورده عنبر اشهب نیم تولہ صندل سفید چهار مثقال عود غرقی مصطکی زعفران هریک دو تولہ سوده آمیخته و زعفران بگلاب حل کرده مخلوط سازند و ورق نقره پنجاه عدد ورق طلا صد عدد نیز آمیزند **سعوط** که برای اماله نزله از حلق بسوی بینی در انتها بکار آید برگ فلفل گرفته برجای بلند دریا و رچیخانه بیاویزند که خشک شود پس از ان شش درم بگیرند و صعتر فارسی زراوند طویل زعفران هریک نیم درم کندش چهار درم عاقرقرحا سه درم سحق بلیغ نموده سعوط سازند **فلونیای رومی** نافع نزله و سرفه و اوجاع کبد و اختلاط و درد دندان و تاکل آنها و درد قولنج زعفران پنج درم فلفل سفید بزر البنج هریک بیست درم افیون ده درم فطر اسالیون چهار درم تخم کرفس نبطی سه درم سنبل الطیب چهار درم ساذج هندی سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هریک یک درم همه ادویه را کوفته بیخته یکجا جمع کنند و بروغن بلسان خوب لت کنند و بعسل کف گرفته سه چند ادویه سرشته در ظرفی بردارند و وقت حاجت بعد شش ماه مثل نخود استعمال کنند برای قولنج و درد گرده باب کرفس و جعده و بعضی اطبا عوض تخم کرفس نبطی و قود اخل میکنند و هر قدر که کهنه شود نافع تر باشد **فلونیای فارسی** نافع برای نزله و سرفه و قولنج و حیض و ریاح رحم و اسقاط و رحم را تقویت دهد و اصلاح قی و اختلاف بلغم و بلادت دماغ و بدن کند فلفل سفید بزر البنج هریک بیست درم افیون ده درم و بعضی اطبا گل مختوم ده درم داخل کرده اند زعفران پنج درم سنبل الطیب مرمکی عاقرقرحا فرفیون هریک دو درم جندبیدستر یک درم زرنباد درونج هریک نیم درم مروارید مشک هریک نیم مثقال کافور یک نیم دانگ همه ادویه کوفته بیخته جمع نموده بعسل کف گرفته سه چند ادویه معجون سازند و در ظرف بردانشته بعد شش ماه وقت حاجت استعمال کنند شربتی ازان یک درم بآب سرد برای قی مفرط و اسهال و نفث الدم و نزف حیض بآب سماق و هر قدر که این دوا کهنه گردد جید تر بود **نزله** **سعوط** از حکیم حاذق الملک صمغ عربی کتیرا قرنفل بسباسه جند بیدستر کی بزر البنج جدوار خطائی افیون زعفران مصطکی بیخ لفاح در گلاب سفیدۂ تخم مرغ سوده بر کاغذیکه برابر روپیه باشد بسوزن سوراخ نموده ادویه طلا کرده بر شقیقه بچسپانند **ناس** **نزله** از مجربات اکبری تماکو سوختی یک دام زعفران یک ماشه قرنفل هفت عدد باریک سائیده قدری ناس بگیرند **ناس محسن خانی** برای نزله از بیاض حضرت استادی غفر الله لهم الاخوین عاقرقرحا زراوند طویل صعتر برابر کندش برگ کنیر خشک برابر همه کوفته بیخته ناس گیرند **ایضاً** **منه** نوشادر چونه قدری باهم سوده بر کف مالیده ببویند ماده مجتمعۂ نزله بارد دفع شود **ناس** برای نزله از خط عمو صاحب مرحوم منقول تخم سرن الحجر یک یک تولہ کائپهل دو ماشه زعفران یک ماشه باریک سوده ناس بگیرند **ایضاً** برای نزله از بیاض والد مغفور سمندر پهل دوازده عدد قرنفل

بست و پنج عدد چکنی بست و پنج ماشه مشک خالص یک رتی در آب ادرک باریک ساییده در سایه خشک کنند و باز ساییده و پارچه بیز نموده نگاه دارند صبح و شام
بکار برند **ایضاً** از مجربات آن مرحوم مغز پوست رواسن که حیث می نامند خشک نموده یک توله مغز تخم سرس یک توله زنجبیل شش ماشه فلفل گرد دو ماشه
همه را باریک ساییده سعوط کنند **نفوخ** نافع نزله و شقیقه خرمن که سده آن بکشاید تخم ریحان شش ماشه مغز گهوبچی سفید چهار ماشه فلفل سیاه دو ماشه نوشادر
یک ماشه کوفته بیخته قدری در بینی ناس گیرند تا آب جاری گردد و حدت بسیار دارد **نفوخ** برای تنقیهٔ دماغ و جاری نمودن آب از بینی و از شیشعان
یک دام ڈورهٔ بندال هفت ماشه زعفران و سرخ قرنفل دو عدد باریک ساییده بکار برند **ایضاً** برای نزله و درد شقیقه که از نزله باشد چکنی سه ماشه
فلفل گرد چهار عدد لونگ یک ماشه کافور یک سرخ کوفته بیخته نگهدارند و بعمل آرند **ایضاً** برای نزله و سردی دماغ چکنی مشک خولنجان زنجبیل بندال زعفران
دارچینی هر یک یک ماشه تنباکو سورتی یک دام ساییده قدری ناس گیرند **ناس علوی خانی** که در نزلهٔ بارده از مجربات ست و بکرات و مرات بتجربه رسیده برادهٔ
اسرب و از شیشعان هر یک دو مثقال چهار پاس در آب گل رواسن صلایه نموده بکار برند **ایضاً** قوی تر از اول برگ دفلی و از شیشعان فلفل گرد تخم [illegible]
[illegible] سادی صلایه نموده بکار برند **ایضاً** گل رواسن سیاه گل یاسمین برگ رواسن برگ کنیر تربد سفید زنجبیل عاقرقرحا هر یک یک توله ساییده بعمل آرند **نوع دیگر**
قوی تر برای نزلهٔ بارده و شقیقهٔ دماغ برادهٔ اسرب سه توله فلفل گرد یک توله هر دو را در سنگ سماق سه پاس صلایه نمایند که سرمه سا شود پس خاکستر چوب چینی یک توله
و شیر [illegible] شده قرص بسته در سایه خشک نمایند و همین نمط چهار مرتبه تکرار نموده و اندک روغن گاو تازه در تابهٔ آهنی بریان کنند و غنچهٔ یاسمین ناشگفته برگ [illegible] هر
در سایه خشک کرده هر یک یک توله سنبل الطیب تربد سفید هر یک نه ماشه آمیخته باز ساییده بعمل آرند **اقوال الاطبا** سویدی گوید که در نزلهٔ بارده بخور و شرب عود
و دود آن بر مقدم سر و مالش و شم روغن گل نارنج معمول بروغن بان و ذرور گل نارنج خشک و کذا گل جوز خشک و کذا برگ نارنج آن که در اوائل بهار برآید خشک
کرده و کذا پوست سبز جوز خشک کرده و کذا کباشه قرنفل و کذا برگ بید انجیر خشک و کذا [illegible] مقدم سر بخور و شم
عنبر و شم و ضماد گل یاسمین و ضماد برگ خشک جوز یا پوست جوز و [illegible] برگ [illegible] آمیخته در حمام بر سر و داشتن آن تا زمان خضاب حنا و بعده شستن و مالش روغن بادام
تلخ و کذا روغن تخم تلخ شفتالو و کذا روغن بلسان بر مقدم سر و احد تجربه [illegible] ست و آن الطبای دیگر نقل کرده که شرب و ضماد و شم و بخور کبریت و کذا جند بیدستر
و کذا انیسون و شرب مطبوخ مرزنجوش و قیصوم و قوی شدن فعل ادویه نزلات چون با آب مرزنجوش یا بروغن غار بسرشند و شم و شرب مرزنجوش خشک و کذا بهار و طبیخ آن
و کذا حماحم و کذا سنبل الطیب و کذا اظفار و بخور و شم و ضماد دار شیشعان و بخور و شرب و ضماد و مضغ عنبر نافع ست و **شرب** طبیخ بیخ اذخر و تفاح
آن و کذا قردمانا ساییده بعسل سرشته صبح و شب که بحجم [illegible] نوشته و کذا قنطوریون [illegible] قیراط در لعاب البطم آمیخته حب ساخته و کذا حریره نشاسته بشکر و مغز بادام
و کذا اشق دو درم و کذا اسفیدج نیم برشت و کذا حب بلسان و کذا بیخ لوف کبیر بریان در عسل آمیخته و کذا انیسون بشکر یا عسل و کذا بابونه سه ابولوسات
بشراب ابیض و کذا طبیخ زوفای خشک و سداب بعسل و کذا دارچینی و کذا طبیخ پودینهٔ دشتی یا مخلوط بجریره و کذا تربد سفید بنابر تنقیهٔ ماده و کذا شحم حنظل
و کذا نبیذ بعسل و شراب و کذا حلتیت و **طلای** عود الفرج با عسل سرشته بر مقدم سر و کذا صبر و نمک و نطرون و کذا اسیخه سائله و کذا اشنه و کذا تریاق فاروق
در شراب کهنه حل کرده و کذا لادن محلول در روغن گل و کذا اظفار و کذا قیصوم و زیت کهنه و کذا جرده و سرگین کبوتر و **لطوخ** داخل بینی بمرکی تنها و یا با آب
مرزنجوش خشک و یا مرزنجوش حل کرده و **بخور** شراب ریحانی بر سنگ گرم چکانیده و یا حماحم و یا نفط و یا قفر الیهود و یا خولنجان و **شم** [illegible] که سرشته و یا گل بابونه
و یا مرزنجوش و یا گل ارجوان و یا [illegible] و یا ریحان و یا گل نسرین و یا بادرنجبویه و یا اشنه و **سعوط** سنبل الطیب و کذا روغن خیری و کذا آب شقایق النعمان
و کذا شیره [illegible] نافع نزلات عظیم ست و کذا شیره [illegible] بروغن بادام تلخ [illegible] بر مقدم سر از دار شیشعان و گل بابونه و ابریسم و بهار و نیل صباغ و گل ارجوان
و دماغ [illegible] خشک کرده و شم [illegible] و قسط هندی و [illegible] خشک و بادرنجبویه و [illegible] مشک و سنبل الطیب و حب بلسان و اظفار الطیب و دارچینی و پودینهٔ دشتی

گل سرخ ست و همچنین بطبیخ آن و کذا بگلاب و کذا از ورق تخم گل مضمضه بطبیخ آن و خاییدن ثمر و گل مولسری و گذاشتن زیر دندان نیز اثر تمام دارد و بقیه
محکم میکند دندان و لثه را و سندروس سوده مالیدن جیب الاثر ست و مصطکی سوده بمالند و بخوابند و ذکر بعض مرکبات که در جنبش دندان
از مجربات ست سنون ابیض که بهترین سنونات ست لثه را محکم کند و تقویت دندان نماید و منع انصباب مواد نزله بسوی لثه کند و از تاکل
و کنده شدن نگاه دارد و قاطع خروج خون دندان ست و بوی بد دهان ببرد عاقرقرحا و ج ترکی کزمازج سعد کوفی هر یک شش درم پوست انار مازو
قشار کند رگلنار فارسی گل سرخ هر یک سه درم زبد البحر نمک سنگ شب یمانی صدف سوخته هر یک یکنیم درم فلفل سفید مصطکی عود بلسان
هر یک یکدرم مروارید بسد سفال چینی سفید هر یک سه درم فیلگوش سوخته پنج درم و اگر بهم نرسد دندان فیل بگیرند یا بیخ سوسن کبود چهار درم
یا شاخ گاو کوهی سوخته چهار درم خسته هلیله طباشیر تخم خرفه نشا کتیرا کشنیز خشک بریان آرد عدس هر یک هفت درم باریک کوفته بیخته کافور قیصوری
نیم مثقال سوده داخل کنند و بر دندان و لثه پاشند و بعضی اوقات بسرکه مخلوط کرده مضمضه کنند فوراسو نافع جهت نقصان گوشت بن دندان
گوشت نیک برویاند و فاسد دور نماید و خون رفتن بازدارد فوفل گلنار فارسی نمک شور بعسل سرشته سوخته سماق سعد کوفی هر یک دو مثقال
شاخ بز کوهی سوخته سه مثقال کاغذ خطائی سوخته چوب تعشر سوخته طباشیر گل سرخ کزمازج خسته هلیله زرد انجبار عود خام سوخته صندل سفید سک رامک
پوست ترنج قرنفل برگ مورد حب الآس شاخ گوزن سوخته هر یک یک مثقال نمک اندرانی عاقرقرحا شب یمانی دم الاخوین کندر اذخر مکی هر یک
نیم مثقال کوفته بیخته بر لثه پاشند سنون معمول برای استحکام دندان و پر شدن گوشت لثه و جلای دندان نیله تهوتهه کوفته کته سفید
زیره سفید مصطکی تحجر فتی هر یک سه نیم ماشه نمک لاهوری زنجبیل کشنیز خشک کسیس هر یک هفت ماشه کپور کچری کباب چینی هر یک پاؤ کم دو ماشه
نیله تهوتهه را بر تابه گرم بر آتش نهاده خوب سفید نماید و زیره و کشنیز را اندک بریان کند که سرخی بگیرد و پس همه ادویه کوفته بیخته مثل مسی سازند
و بعد مالش سه چهار گهڑی از آب احتیاط نماید و اگر خواهند بالا پیش بیڑه پان بخورند سنون جهت استحکام دندان و جمیع امراض
لثه و ورم آنرا مجرب حکیم علی اکبر خانست پوست بیخ مغیلان چهار توله سنگ جراحت لثه پاپڑیا سپاری چالیه هر یک یک توله فلفل سیاه زنجبیل
هر یک یک ماشه همه ادویه را خام سرسا نموده وزن کنند و باهم آمیخته نگاه دارند هرگاه خواهند بر دندان بمالند بعد چهار پنج گهڑی اگر خواسته باشند
آب بخورند سنون که در تقویت و تشدید اسنان معمول حکیم شریف خان ست فوفل کزمازج مازو گلنار گل سرخ جفت بلوط حب الآس سادی
سنون سازند سنون از حضرت شیخ فرید الدین شکرگنج قدس الله سره العزیز برای استحکام دندان بی نظیر ست پوست هلیله کابلی پوست
هلیله آمله سینتی زنجبیل دارفلفل توتیا بقم مازو نمک سنگ برابر وزن گرفته جدا جدا بریان نمایند بعده همه را وزن نموده باهم آمیخته سنون
نمایند سنون تالیف حکیم اکمل خان جهت نواب مجد الدوله برای تقویت لثه بی نظیر ست مصطکی درورد گلنار گل سرخ بسد سفید
سایبده الایچی خرد گل سپوتی زیره سفید بریان هر واحد دو ماشه شب یمانی بریان کرده یکماشه سنون سازند ایضاً له فوفل چهار عدد سوخته سنگ جراحت
مصطکی هر یک شش ماشه مرداسنگ سوخته یکتوله الایچی نیم توله مازو بی سوراخ سه عدد بادام گرفته بریان نموده همه اجزا را کوفته بیخته سنون سازند
سنون جهت تقویت اسنان از بیاض حکیم اجمل خان مصطکی مازو مایین خرد مایین کلان هیراکسیس پوست هلیله کلان شب یمانی برشته
نیله تهوتهه سوخته پوست مولسری خشک سنون ساخته شب وقت خواب بمالند و دهن را پایین دارند تا آبی که از دهن بر آید بیرون رود سنون مجرب
برای استحکام دندان و درد آن و جهت آمدن خون لثه کز نخود سوخته دوازده عدد پوست هلیله زرد نیم توله آمله کات سفید مازو کشنیز فوفل سوخته
کف دریا بریان هر یک یک توله سون مکھی توتیای سبز سوخته سنگ جراحت مایین خرد زیره سیاه هر یک هفت ماشه شب یمانی بریان دارفلفل بریان
هر یک پنج ماشه فلفل گرد سه ماشه زنجبیل جیپان مجیٹه کسیس الثه قاقله هر یک شش ماشه کوفته بیخته سنون سازند وقت شب بمالند و بالائیش برگ
پان خورند و آب بعد آن نوشند و صبح هم استعمال نمایند و تا سه گهڑی آب ننوشند ایضاً معمول مقوی اسنان و مانع خون آمدن از دندان و محکم کننده

اسنان متحرک سهاگه تیلیه بریان پهتکری بریان هر واحد یک توله قرنفل نه ماشه تخم بهیل مازو هر واحد دو عدد فلفل سیاه کته پپڑیا نمک لاهوری
بهیر اکسیس سپستان هر واحد شش ماشه زرورد گل سرخ صندل سفید گلنار سماق دار فلفل زنجبیل مصطلی کف دریا قسط کبابه عدد به سعد
کشنیز دانه الایچی هر واحد چهار ماشه سپیاری چهالیه بریان یک عدد همه را کوفته بیخته سنون سازند سنون معمول اوستادی رحمه الله تعالی
که جهت تحرک دندان و تسکین درد آن بی نظیر ست و رنگ بغایت خوش رنگ می آرد مازو سبز بی سوراخ پنج دام بخته توتیای سبز سوخته دو دام بخته
سون نکهی بهیر اکسیس کته سفید هر یک یک توله مائین گجراتی مصطلی گلنار هلیله زنگی آمله هر یک نه ماشه سنگ جراحت برادهٔ فولاد هر یک یک دام بخته
بمبالغه کوفته بیخته بر دندان بمالند سنون جامع النفع از مجربات حکیم علی که بجهت استحکام دندان و تقویت لثه عدیل ندارد و معمول استاد
مرحوم ست شب یمانی بریشته کته سفید برادهٔ آهن پوست درخت مولسری هر یک سه توله کسیس چوب چینی هر یک یک توله پوست انار نیم توله
پوست هلیله نه ماشه نیله تهوتهه بریان دو توله بطریق مسی بمالند بعد از ان بروغن گل نیم گرم مضمضه نمایند بعده بآب نیم گرم مضمضه کنند
ایضاً معمول آن منفعت که گوشت بن دندان محکم کند و درد آنرا دور سازد مرجان سوده کهربای سوده هر یک نیم توله طباشیر سفید کشنیز خشک
استخوان تمر هندی فوفل سماق هر یک یک توله کات هندی چهار دانگ کوفته بیخته دهان را اول بآب کشنیز شسته بمالند ایضاً برای تقویت
دندان و حبس خون و خوشبوی دهان عدیل ندارد و منفع عمور نیز مفید از بیاض حکیم وصل خان کهربای سوده بسد سوده هر یک چهار ماشه برادهٔ آهن
یک توله و یک ماشه مصطلی مازو سبز توتیای سبز سوخته شب یمانی بریشته هلیله کلان هر یک سه ماشه چوب چینی پوست بیخ مولسری هر یک هفت ماشه
بهیر اکسیس فوفل سوخته کته پاپڑیا سنگ جراحت هر یک شش ماشه شاخ گوزن سوخته یک توله کوفته بیخته سنون سازند سنون مجرب برای خوشبوی
دهان و استحکام دندان و منفع درد آن کز مازج سعد صندل سماق گلنار دانه الایچی کلان هر واحد چهار درم سورنجان شیرین زرنباد هر یک سه درم
عاقرقرحا عود سوخته مصطلی هر واحد دو درم زرورد آمله گل سرخ هر یک پنج درم قرنفل سنگ هر واحد یک درم فوفل ده عدد اول مشک در گلاب
ساییده ادویه دیگر آمیخته باریک ساییده بکار برند ایضاً معمول جهت استحکام دندان و درد آن هلیله زنگی بریان پوست هلیله زرد بریان بلیله آمله
مازو زیرهٔ سفید نصف بریان نمک لاهوری هر واحد یک دام پاو مردا سنگ زرد چوب سپیاری چهالیه نصف سوخته پهتکری بریان هر یک نیم دام
سنون ساخته بعمل آرند ایضاً معمول برای استحکام دندان نوع توتیای سبز بریان کات سفید کشنیز بریان زیرهٔ سفید مصطلی سعد پوست شیطرج
نمک لاهوری هر واحد یک دام فلفل گرد کسیس هر واحد نیم دام کوفته بیخته سنون سازند سنون که بسیار مقوی ست و بجای مسی استعمال کنند
از بیاض اوستاد علیه الاعتماد نمک سانبهر بهیر اکسیس گل دهاوه سپیاری چهالیه سوخته نیله تهوتهه در ظرف گلی بریان کرده پهتکری بریان مجیتهه سنگ جراحت
مازو بریان بحدیکه سیاه شود مساوی باریک ساییده بر دندان بمالند ایضاً منه کته پاپڑیا نیله تهوتهه بریان پهتکری سفید بریان مصطلی هر یک
پنج ماشه و نیم مازو سوخته پنج عدد سپیاری چهالیه سوخته پنج عدد ساییده استعمال کنند و بالای آن پان بخورند و آب نرسانند ایضاً منه
زنجبیل کته پاپڑیا پهتکری بریان نمک لاهوری هر یک یک ماشه نیله تهوتهه بریان نیم درم الایچی خرد مع پوست یکدرم در ظرف گلی همه را بریان نموده سنون
سازند سنون که دندان را محکم کند و خون آمدن را منع نماید کته مصطلی سنگ جراحت دانهٔ هیل مسی هر یک دو ماشه ساییده بمالند ایضاً مصطلی
مازو بهیر اکسیس فوفل سوخته هر یک نیم توله چوب چینی کته پاپڑیا هر واحد یک توله توتیای سبز بریان سه ماشه برادهٔ آهن پوست بیخ مولسری هر یک
دو دو توله باریک ساییده صبح بر دندان بمالند بعده بروغن گل یا کنجد سه مرتبه مضمضه نمایند پس بآب گرم مضمضه کنند و بالای
آن بیره پان بخورند و آب آن اندازند سنون مجرب که دندان را محکم کند و بوی دهن خوشبو نماید و درد را فوراً ساکن گرداند مصطلی کسیس
تخم بهین بهیل زنجبیل بریان سنگ جراحت بریان سهاگه بریان سنگ سه سه نمک لاهوری هر یک یک درم فلفل سیاه کشنیز بریان کته سفید
زیره بریان هر یک دو درم ناگرموتهه چهار درم کوفته بیخته بمالند و بالایش گلوری پان بخورند مضمضه که جهت درد و تحرک دندان مجرب ست چهال مکینا

چهال جهریری پیابانسه کته سفید سپیاری چالیه مازو سبز در آب جوشانیده هر روز پنج مرتبه مضمضه کنند و همچنین عدس مسلم کزمازج گلنار گوگنار
برگ مورد و حب الآس پوست مغیلان در آب جوشانیده صاف نموده قدری هیراکسیس سوده اضافه کرده مضمضه نمودن سود دهد
مضمضه دیگر برای استحکام دندان و در دان معمول گلنار کزمازج اقاقیا جفت بلوط فوفل چهالیه گل سرخ برگ مورد و پوست انار جوز السرو
دم الاخوین صندل سرخ سعد کوفی هر یک چهار ماشه در سه پاو آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند اگر بعد آن این سنون بمالند نهایت
موثر است کته سفید کزمازج سپیاری چهالیه سوخته هر یک چهار ماشه مرداسنگ دو ماشه سوده بعمل آرند **اقوال اطبا** سویدی گفته که عصاره حی العالم
در تقویت لثه و استحکام دندان مجرب من است و مضغ برگ علیق کوفته و ثمر خام او و تنبول و ضماد لوزه و زرنیخ سرخ و مازو در سرکه سفرزتر کرده تا آنکه قوام
غلیظ گردد و کذا قیشور گرم کرده در شراب ریحانی پنج بار تر کرده ساییده و کذا جعده جبلی و کذا پوست بیخ کبر در سرکه پخته و کذا برگ عوسج ساییده
و کذا باتنگ خشک در سرکه در روغن آس آمیخته و کذا نبیذ بری دکبوس کندر مضمضه عاقرقرحای مطبوخ در سرکه و یا بشیر خر و ایضا ادویه دیگر مثل
عذبه و برگ عسل و قرن ایل سوخته و برگ شمشاد و عصاره او و عصاره باتنگ یا خشک آن ساییده و سنگ مرمک اندرانی مساوی و عصاره
قنطوریون و قیص و عصاره فرنجمشک یا طبیخ یا لبن او تنها یا طبیخ برگ سرو یا طبیخ عذبه و قلقیر هر واحد مقوی لثه است **قرشی** گوید که ضعف
اسنان را اقوا بعض مثل مازو سوخته و نمک اندرانی بریان هر دو در سرکه تر کرده و زیره گلاب و گلنار و اقاقیا و سنون سورنجان و مضمضه بگلاب
و آب آس و سماق نافع است و صفت سنون سورنجان ملا سدید چنین نوشته سورنجان فوفل سعد کزمازج گلنار پوست هلیله زرد صندل سفید
گل سرخ شب محرق مصطکی بسرکه مساوی سنون سازند و اقسرائی گفته که سنون سورنجان اسم سنونی است که لثه را بسیار محکم کند و صفت او این
عروق صفر شش درم شب یمانی گلنار هر یک سه درم مازو پوست انار هر یک یک درم سماق یکنیم درم کوفته بیخته استعمال نمایند و مراد از عروق
صفر عروق زعفران است و گویند که این نسخه در اکثر امر جه تجربه کردم و نافع یافتم شیخ میفرماید که سنون جید مقوی اسنان اینست سعد سه درم پوست
هلیله زرد پنج درم قرفه پانزده درم دارچینی سه درم شب ده درم عاقرقرحا هشت درم نوشادر دارفلفل مشک زعفران هر واحد یکدرم نمک پنج درم
سماق دو درم کزمازج سه مثقال قاقله چهار درم زرنباد شانزده درم گلنار چهار درم ساییده استعمال نمایند و کذا الک صندل سرخ کبابه فوفل هر واحد پنج درم
قرفه دارچینی یکدرم تخم چهار درم نشاسته گندم بیامیزند و ایضا بگیرند کشک شعیر کوفته در عسل و قطران قدری آلوده قرص سازند و در کاغذ پیچیده
بر خشت نهاده در تنور گذارند چون رنگ او سیاه شود برآرند و بکوبند و از آن بگیرند و از عود و گلنار و سعد و پوست انار و نمک هر واحد یک جزو
ساییده سنون سازند و گاهی از شعیر محرق مذکور بیست جزو می گیرند و از سعد و فوفل و کزمازج هر واحد چهار جزو و از زنجبیل یک جزو و سنون
می سازند صاحب جامع و گیلانی گویند که صندل سفید گل سرخ رامک سعد هر یک چهار درم طباشیر کزمازج جفت بلوط شب یمانی
هر واحد دو درم سماق تخم گل هر واحد سه درم ساییده سنون کردن مقوی اسنان و مشد دانسته و همچنین اگر شب سرخ بسرکه جوشانیده مضمضه
کنند دندان را بغایت قوی گرداند مسیحی گوید که در ضعف اسنان و لثه غنچه گل سرخ مع اقماع و تخم گل و گلنار و سماق و کزمازج و مازو سوخته در سرکه
سرکه کوده و رامک و حب الآس مفرد و مرکب سوده بطور لصوق بر دندان استعمال نمایند و یا در آب یا در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و کذا شب مطبوخ در سرکه
که در آن این ادویه پخته باشند و همچنین شب مطبوخ بسرکه و عسل و کذا مازو مطبوخ بسرکه حتی که مازو مهرا شود و قوی تر از این نوشادر و مویز جبلی است بهر دو در
ماء العسل مضمضه کنند و اگر بعد از آن قرحه و وجع پیدا شود بروغن گل یا روغن مصطکی که در سه اوقیه روغن گل یک اوقیه مصطکی آمیخته باتش ملایم پخته باشند
مسح لثه نمایند **ایضا** او گفته که ضعف لثه را مضمضه بآبیکه در آن گل سرخ و عدس مقشر و شعیر مقشر و اصل السوس جوشانیده باشند نفع می کند
و اگر بگیرند قصب وسیع و در آن زرنیخ بعسل سرشته پر کرده بسوزند بعده بخاکستر او سنون سازند جلای دندان و استحکام لثه کند و چون مضمضه و غرغره
با یارج کنند بعده سنون اهل و پوست بیخ کبر مساوی استعمال نمایند دندان و لثه را قوی گرداند و جلا دهد و کسی که بنا بر حرارت

استعمال این نماید بدل او تخم گل ترشاک کزمازج برگ صنوبر برگ زیتون هر واحد ده درم صمغ بانتگ سه درم و شب یمانی یکدرم و نوشادر نیم درم استعمال کنند

ضرس

یعنی کندی دندان و آن حالتیست که دندان را عارض گردد و سببش بیرونی خواه از خارج بود مثل تناول چیزهای ترش یا قابض یا عفص و خواه از داخل مثل صعود اخلاط ترش یا بخار آن از معده و گاهی تابع تصور و وهم بود بعد مشاهده کسی که ترشی خورد تشخیص این اسباب باید کرد اولا از نشانی ضرس حال خوردن و دیدن خورنده اشیای حامض و غیره بپرسند اگر اقرار آن کند سببش همان باشد و الا حال آمدن آروغ ترش و کثرت آب دهن و ذوق ترش بپرسند که این نشان اجتماع خلط ترش در معده است پس اگر با وی علامات غلبه بلغم یافته شود سببش بلغم حامض باشد و اگر آثار سودا مدرک گردد ماده سودا باشد علاج آنچه از خوردن ترشی و عفوصت باشد اگر مزاج گرم بود برگ و ساق خرفه یا تخم خشخاش بخایند و اگر برگ خرفه موجود نباشد تخم آن نیمکوفته در آب تر کرده عوض او استعمال کنند و شیر تازه تنها یا خرما در آن تر کرده و یا به نفاخ یا شیر خرما نیم گرم کرده با لعاب اسبغول مضمضه نمایند و در دهان نگاه دارند و روغن بنفشه بمالند و اگر مزاج گرم نباشد نمک و شهد بر دندان بمالند و صعتر و بادروج بخایند و یا نمک جریش بخایند و بمالند و یا بروغن زنبق یا زیت دو سه بار بمالند و در دهن گیرند و یا شوربای اسفیدباج یا روغن بادام شیرین یا روغن ناردین در دهن گیرند مضمضه بروغن نیمگرم و آب گرم و آب دریای شور نیز نافع و مغز پسته و مغز جوز و فندق و نارجیل خاصه مغز بادام شیرین و تلخ و حب المحلب بخایند یا کوفته بمالند و حلوای معمول از روغن بادام و زردی بیضه و عسل در دندان گرفتن بلیغ النفع است و علک الانباط یا مصطکی یا موم زرد خایند و زردی روغن زیت که در ظرف مسی بر آتش یا در آفتاب نهاده باشند تا سطبر شود مالیدن سود دارد و اگر برگ حماض سبز مضغ نمایند و از سر انگشت سبابه تا دیر بمالند ضرس آنکه از خوردن ترشی لیمو و نارنج عارض شده باشد همانوقت زائل کند و مجرب است و آنچه از اجتماع بلغم ترش یا سودا در معده باشد اول تنقیه معده بقی و مسهل بلغم و حب ایارج و یا مسهل سودا نمایند بعد از آن ادویه مذکوره بخایند و بمالند و معجون فنداديقون خوردن و حب الغار و مغز بادام تلخ و زراوند طویل و حلتیت نافع است طعام شیر برنج و تیهو و نخود و مصل مشوی و طیهوج مشوی خاییدن و در دندان مالیدن سخت سودمند است و کندر بروغن بان مالیدن نیز نافع است و فس علاج ضرس مدام با ایارج فیقرا که درد زائل میشود و بعضی اوائل کرده اند که چون صمغ یا اسراب بکوبند و بر دندان بمالند فی الفور ازاله ضرس نماید و اسباک طلای گرم در دهن نهادن فلفل سیاه و یا عاقرقرحا هر واحد مثقال جذر اسنان است انطاکی گوید که علاج ضرس اکثار تحلو است و ملازمت مضمضه بگلاب و روغن آس که در این هر دو سنبل ساعتی پخته باشند و از آنچه این علت را نفع کند همه قابض و خوشبو مثل مازو سبز و گل سرخ و اقاقیا و صندل است و نمک خرفه را در این نفع عظیم است و گفته اند که هر ترشی مضغ و مضرس است مگر سرکه بسبب لطافت که قبل فعل خود نافذ شود و خاییدن کشنیز و داشتن روغن گل در دهن مفید و چون طول کشد تنقیه با ایارج و امثال آن لابدست طبری گوید که گاه زوال ضرس بسبب ضعف دندان یا ضعف عصب دشوار گردد علاج او بتقویت اسنان نمایند بنحویکه در وجع اسنان گذشت و اگر ضرس را اکثر اوقات بغیر سبب ظاهر عارض شود تنقیه بفصد یا سلیق و مطبوخ افتیمون و غرغره با ایارج نمایند و از اطعمه ردیه و مبرده بالکلیه منع کنند و باشد که از خوردن اشیای بارده ضرس عارض گردد درین صورت اول نان گرم و کباب گرم یا زردی بیضه برشته بدندان گیرند چنانکه اشک از چشم برآید بعد از آن در روغن گل اندک مصطکی حل کرده گرم نموده بدهان گیرند و روغن ناردین و سوسن بمالند و ایارج فیقرا بمالند و اگر کفایت نکند تریاق کبیر یا روغن بلسان ملک کنند و موم زرد بخایند و بقول صاحب غنی منی سببش رطوبت باشد بتنقیه فضول رطوبی بغرغره ...

ذهاب ماء الاسنان

یعنی رفتن آب داری دندان و آن حالتیست که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد نتواند و از ملاقات آنها ایذا یابد و از خاییدن اشیای سخت عاجز باشد و اکثر بسبب برودت مکثف افتد و آن مقدمه وجع اسنان بود و گاهی از حرارت مجفف عارض شود و این کمتر بود و فرق در هر دو سبب از وجود سرخی رنگ لثه و حرارت ملمس او و ملمس دندان در حار و از عدم این آثار در بارد توان کرد علاج در بارد بادیان دو درم جوشانیده با گلقند عسلی دو درم بدهند و اگر اسطوخودوس با دو بجوشانند نکو و حب السوس نیز بدهند بهتر بود و غذا امروزه نخود و مغز تخم قرطم خورند و حب الغار و شب یمانی مازو زراوند طویل مساوی کوفته بیخته سنون سازند و دندان گرم و زردی بیضه بریان و طحال بریان و مصل مشوی کوفته بسر که سر شته ملازم گیرند تسکین نماید و اگر از این تسکین نیابد ایارج فیقرا

ودیگر دادہ شیرہ تخم خیارین شیرہ بادیان باہم یک چہار ماشہ یا قوت یکتولہ بپزند باز سفوف مقلیا دو ماشہ بنوشند اروی سادہ شش ماشہ سرشتہ ہمراہ شیرہ بادیان بریان شیرہ
الایچی خرد مع پوست شیرہ حب الآس ہر یک سہ ماشہ شیرہ تخم خرفہ شش ماشہ شربت بنفشہ دو تولہ تخم ریحان شش ماشہ پاشیدہ بخورند و بعد تخفیف این معجون مقوی استعمال
نمایند مروارید ناسفتہ شش ماشہ کہربا مرجان ہر یک سہ ماشہ صندل سفید طباشیر ہر یک شش ماشہ کشنیز خشک یکتولہ گل سرخ گل گاوزبان ابریشم مقرض بہمنین ہر یک
شش ماشہ دانہ ہیل دو ماشہ عنبر مشک ہر یک یکماشہ ورق نقرہ ورق طلا ہر یک بست و پنج عدد شربت سیب شش تولہ نبات سفید دو وزن ادویہ بدستور معجون سازند
ایضاً اگر با ضیق النفس مع تپ و گرانی شکم باشد اصل السوس سیاوشان پوست بیخ ہر یک چہار ماشہ مویز منقی دہ دانہ انجیر زرد سہ دانہ جوشانیدہ شربت دینار تولہ
داخل کردہ بدہند غذا نخود آب و بجای آب صرہ بادیان و مکوہ در آب پختہ باشد باز عنب الثعلب گل سرخ تخم کرفس ہر یک چہار ماشہ عوض مویز و انجیر افزایند در نسخہ
اول تنہا یا بتلیین [illegible] دوم بادر است ایضاً اگر با تپ مرد پیر اند سال را باشد بعد مسہلات برعایت ورم کبد و تپ قرص گل صغیر چہار ماشہ بکلکلانج شش ماشہ سرشتہ ہمراہ
عنب الثعلب شش ماشہ پر سیاوشان اصل السوس ہر یک چہار ماشہ انجیر زرد سہ دانہ جوشانیدہ شربت دینار داخل کردہ بجہت تلیین خفیف دہند ایضاً اگر مریض را اشتہا و قی
نباید و بیہوشی و بدحواسی عارض گردد طبیعت خفیف بلین [illegible] گاوزبان عنب الثعلب ہر یک شش ماشہ در عرق عنب الثعلب دہ تولہ جوشانیدہ شربت دینار یکنیم تولہ گلقند یکنیم تولہ
بدہند ایضاً اگر با تپ [illegible] باشد و شیر شتر گرمی کردہ باشد لعاب بہدانہ شیرہ خیارین گلاب نبات بجہت اصلاح شیر آمیختہ دہند اگر ازین ہم شیر موافق نشود ترک نمایند
و باید کہ در استحکام استسقا شیر شتر نباید داد بجہت آنکہ در جگر بارد موافق نمیشود اگر چہ اصلاح بگلاب و غیرہ کنند ایضاً اگر در ابتدای استسقا مزاج اصلی صفراوی شیر شتر موافق نشود
و گرمی و سوزش و اسہال و درد معدہ و ریاح افزاید موقوف کردہ جوارش انارین و جوارش خوزی بابدرقہ اصلاح معدہ و اخراج ریاح دہند و بعد اصلاح مزاج آبکاسنی مروق
دہ تولہ شربت بزوری سکنجبین سادہ ہر یک یکنیم تولہ دہند اگر باز اسہال شود تخم مرو تخم ریحان ہر یک پنج ماشہ در عرق عنب الثعلب قدری پختہ ہمراہ عرقیات مناسبہ شربت بنفشہ
دو تولہ بدہند بعد ازان بادیان مصطکی ہر واحد یکماشہ سودہ بگلقند یکتولہ سرشتہ با آب عنب الثعلب سبز مروق پنج تولہ شربت بزوری دو تولہ شروع کنند بیان ادویۂ
مرکبۂ یونانیہ کہ نافع این مرض است اثاناسیای کبیر ضعف جگر و صلابت آن و اوجاع کبد و طحال و معدہ و اسہال بلغمی و سعال مزمن و قی الدم و [illegible] و گردہ
و مثانہ و ربو و بواسیر را نافع و ریاح بشکند و جمیع دردہا تسکین دہد مر مکی زعفران افیون جند بیدستر بزر البنج قسط قردمانا غافث [illegible] سنبل الطیب [illegible] است
بزر کوہی سوختہ جگر گرگ خشک کردہ جملہ برابر انچہ کوفتنی ست بکوبند و آنچہ گداختنی ست در شراب بگدازند باقی ادویہ [illegible] عسل مصفی سرشتہ و بعد شش ماہ استعمال نمایند شربتی نیم مثقال
تا یکدرم با آب کاسنی یا آب سیب بخورند اثاناسیای صغیر منافع این قریب بمنافع کبیر است میعہ سائلہ زعفران قسط سنبل الطیب افیون سلیخہ ہر یک چہار درم عصارۂ
غافث ہشت درم اصل السوس مقشر دوازدہ درم کوفتہ بیختہ بعسل سہ وزن معجون سازند شربتی مقدار فندق و در نسخۂ تحفہ عود بلسان و مر ہر یک چہار درم زیادہ است
امروسیا از تالیف بقراط است جہت بادشاہی کہ شکایت از ضعف معدہ میکرد جگر و سپرز و معدہ و گردہ را قوت دہد و سدہ بکشاید و در ابتدای استسقا نافع باشد
و امراض باردہ را دفع نماید و بول براند و سنگ از گردہ و مثانہ بریزاند و بدن را قوت دہد و آنچہ بران شش ماہ گذشتہ باشد بہتر بود و قوت این یکنیم سال و گویند تا سہ سال
باقی میماند قسط تلخ فلفل سفید دار فلفل ہر یک نیم درم زیرۂ کرمانی دوقو عود بلسان سلیخہ قردمانا فقاح اذخر تخم کرفس ہر یک یکدرم فو زعفران ہر یک دو درم مر صاف
سہ درم حب الغار دہ عدد کوفتہ بیختہ بسہ چند عسل کف گرفتہ بسرشند شربتی یک بندقہ با آب گرم یا ماء الاصول اقوشدارو مقوی جگر مفید استسقا و سوء القنیہ
و معمول ست گل سرخ سعد کوفی فلفل قرنفل اسارون حب بلسان سنبل الطیب ریوند مصطکی زرنب بسباسہ زرنباد جوزبوا زنجبیل ساذج ہندی اذخر ہر یک دو مثقال
گل غافث دو درم دارچینی سہ مثقال فو یکدرم آملہ ہشت درم کوفتہ بیختہ بروغن بلسان چرب کردہ ہموزن اجزا گلقند و دو وزن عسل بقوام آوردہ بسرشند شربتی
دو درم حافظ الاجساد سوء القنیہ و استسقا و امراض باردۂ معدہ و دماغ و جمیع اعضا را مفید ست و مکرر تجربہ شدہ در جمیع امراض بہتر از دواء الکرکم ست
دارچینی پوست بیخ کبر فقاح اذخر ہر یک پنج مثقال زعفران پانزدہ مثقال سنبل الطیب شش مثقال سنبل رومی ریشہ والان انیسون دوقو اسارون ریوند چینی فطراسالیون
مر صاف ہر یک چہار مثقال فوہ الصبغ سعد کوفی ہر یک دو مثقال زیت کہنہ بوزن مجموع ادویہ کوفتہ بروغن چرب کردہ بعسل مصفی سہ وزن ادویہ بقوام آوردہ بسرشند
نوع دیگر حکیم مومن گوید کہ این از تالیف حقیر ست جہت انواع سدہ و ماساریقا و جگر و ضعف و برودت جگر و امراض معدہ و سوء القنیہ و استسقا نافع ست این معجون

را خواص کثیره و منافع جلیله است و مثل این در این باب ها دیده نشده فو و مو و انیسون دو قوم صاف روغن بلسان هر یک چهار مثقال رب السوس عصاره غافث
جعده هر یک سه مثقال دارچینی پوست بیخ کبر هر یک پنج مثقال زعفران دوازده مثقال سنبل الطیب شش مثقال کوفته بیخته بروغن چرب کرده به سه چند عسل مقوم سرشته
قدر شربت یک مثقال و اگر روغن بلسان یافته نشود بجای او زیت کهنه کنند **حب بهرامجی** که استسقای لحمی را نافع صبر سقوطری دوازده درم افتیمون شش درم
سقمونیا چهار درم غاریقون سه درم سنبل الطیب سلیخه تربد سفید مصطکی هر یک دو درم زعفران یک نیم درم حماما یک درم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو نیم درم **حب**
ریوند که جهت استسقای لحمی و سوء القنیه نافعترین مسهلات است و برکات در تجربه پیوسته ریوند مقل هر یک نیم درم غاریقون یک درم تربد دو درم زراوند مدحرج
دو دانگ انیسون یک دانگ جمله دو خوراک است **حب استسقا** که جمیع اقسام او را نافع است تربد سفید یک درم ریوند چینی نیم درم غاریقون زراوند مدحرج زراوند
طویل هر واحد یک نیم دانگ مقل تخم انجره هر یک دو دانگ فرفیون بروغن گل چرب کرده یک دانگ کوفته بیخته بآب خالص حب سازند یک خوراک است **دواء الکرکم**
کبیر از ترکیب جالینوس است امراض جگر و سپرز را که از سردی باشد مثل ضعف جگر و طحال و معده و صلابات آنها نافع و سده بکشاید و ریاح غلیظ دفع کند
و گرده و مثانه را قوت دهد و بول براند و استسقا را که بسبب ورم جگر و سپرز بود و جمیع امراض مزمنه و اوجاع کهنه جگر و سپرز را سود دارد زعفران دوازده مثقال اسارون
مو فو انیسون فطراسالیون ریوند چینی دو قوم صاف هر یک چهار درم سنبل الطیب شش درم قسط سلیخه فقاح اذخر حب بلسان هر یک یک درم فو دو درم رب السوس
جعده مصطکی غافث هر یک سه درم روغن بلسان پنج درم کوفته بیخته با سه وزن عسل سرشته شربتی یک درم تا دو درم با ماء العسل و نسخه دواء الکرکم صغیر در بیان الورد
و دواء اللک صغیر که در استسقا همواره معمول است و در علاج ورم سوداوی معده گذشت **دواء اللک کبیر** که بهترین دواست از برای جگر و جهت صلابت جگر و سپرز
و معده و استسقا و ضعف جگر و برودت معده نافع است و سده بکشاید و بول براند و سنگ گرده و مثانه بریزاند و بدن لاغر کند لک مغسول دو قیه تخم کرفس جبلی زیره
زنجبیل هر یک هشت درم کمافیطوس [illegible] هر یک چهار درم و چهار دانگ جنطیانا زراوند هر یک یک درم صبر سقوطری سنبل الطیب هر یک دوازده درم
فو پانزده درم حب بلسان سلیخه مصطکی مقل [illegible] اسارون هر یک شش درم کندر چهار درم دار فلفل زراوند طویل هر یک سه نیم درم ریوند جعده اذخر هر یک
دو درم فلفل قسط هر یک دو درم رب السوس بیست و هشت درم [illegible] سه درم کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی یک مثقال **دواء الحدید** برای استسقا از تجربه
اطبای هند خبث الحدید کهنه دوازده دام گرفته در آتش سرخ نمایند و سه بار در بول ماده گاو نازاییده و سه مرتبه در [illegible] و سه دفعه در روغن تلخ سرد کنند و بعد
پس در ظرف آهنی با بول ماده گاو جوان که جفت نشده باشد ده آثار گرفته انداخته بر دیگدان گذارند و آتش کنند تا تمام بول سوخته بطریق کهار سفوف ماند
پس نگاهدارند و از نیم درم شروع کنند و بتدریج حسب مزاج افزایند نوع دیگر خبث الحدید را در آتش سرخ نموده هفت بار در شیر آک سرد نمایند بعد آن در بول
ماده گاو نازاییده هفت مرتبه من بعد هفت بار در روغن کنجد [illegible] هفت مرتبه بعده کوفته در دیگ گلی انداخته آب مطبوخ آمله در آن ریخته آتش دهند که
بسوزد پس بعمل آرند **سفوف** که مقوی جگر است و در آخر استسقا وقت نقاهت مستعمل گل گاوزبان اذخر مصطکی سنبل الطیب سعد کوفی فلفل زنجبیل دار فلفل
هر یک شش ماشه بهمن سرخ بهمن سفید شقاقل تخم کاسنی گل سرخ هر یک یک توله قرنفل سه ماشه اسارون چهار ماشه کوفته بیخته چهار ماشه با عرقهای مناسب
بدهند **شربت اصول** سوء القنیه و استسقا را بسیار نافع و منضج اخلاط غلیظ و مفتح سدد و کاسر ریاح و مدر فضلات است مویز منقی چهل درم پوست بیخ بادیان
پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی هر یک سی درم انجیر زرد بیست دانه بادیان تخم کرفس تخم کاسنی هر یک بیست درم پوست بیخ کبر پانزده درم شکوفه اذخر سنبل الطیب
اسارون سلیخه هر یک ده درم جمله را بجوشانند و صاف کرده با یک من قند بقوام آرند خوراک پانزده درم تا بیست درم **شربت دینار** بنسخه معمول که ملین طبع
و دافع حمیات عفونت و مفتح سده و نافع سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب و مسکن درد جگر و شکم و رحم و مثانه و مدر بول است تخم کاسنی گل سرخ هر یک بیست درم
پوست بیخ کاسنی چهل درم گل نیلوفر گاوزبان هر یک ده درم تخم کشوث در کیسه بسته سی درم مجموع را در آب بجوشانند تا مهرا شود صاف نموده با یک آثار قند سفید
بقوام آرند پس از آتش فرود آورده مقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و بهم زنند تا نیکو مخلوط شود نوع دیگر تالیف حکیم علوی خان نافع از برای
تفتیح سده ها و امراض بارده جگر چون سوء القنیه و استسقا و امراض بارده طحال چون صلابت آن و برای حمیات بارده و حمیات مرکبه پوست بیخ کبر پوست بیخ کرفس

پوست بیخ کاسنی هر یک بیست درم پوست بیخ بادیان اصل السوس هر یک سی درم فقاح اذخر گل سرخ تخم کشوث افتیمون هر یک ده درم بادیان انیسون تخم کرفس هر یک چهار درم ریوند چینی پنج درم زعفران دو درم افتیمون و تخم کشوث را جدا جدا در پارچهٔ کتان نازک بسته تخم کشوث را با باقی ادویه سوای ریوند و زعفران یک شب در گلاب و عرق بادرنجبویه و عرق افسنتین هر یک یک نیم رطل خیسانیده صبح بجوشانند و در آخر صرهٔ افتیمون را در آن اندازند چون دو ثلث عرقها برود پس فرود آورده کیسهٔ افتیمون را مالیده دور کنند و مطبوخ را صاف کرده عسل مصفی یک رطل قند سفید یک رطل داخل نمایند و بقوام آورند و در آخر ریوند چینی و زعفران را بگلاب سوده داخل کرده نیکو بهم زنند تا مخلوط شود فرود آورده سرد کرده در ظرف چینی یا آبگینه نگاه دارند خوراک از ده درم تا بیست درم **شربت راوند** نافع سوء القنیه و استسقا در حار مزاج ریوند چینی پنج درم تخم کاسنی پانزده درم بیخ کاسنی ده درم تخم خیارین عنب الثعلب گل سرخ لک مغسول هر یک دو درم قند سفید نیم رطل بدستور شربت سازند **شربت بزوری بارد** جهت استسقا و سوء القنیه که با حرارت باشد نافع است و مفتح سدد و مسکن تشنگی و مدر بول تخم کاسنی تخم خربزه و تخم خیارین هر یک پنج درم پوست بیخ کاسنی ده درم همه را نیمکوفته در دو رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کرده در یک آثار قند سفید بقوام آرند و اگر در همین نسخه بقدر یک پاو سیر سرکه اضافه کنند سکنجبین بزوری بارد شود **شربت بزوری حار** که در استسقا مستعمل پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس هر یک ده مثقال بادیان انیسون تخم کرفس هر یک پنج مثقال در پیالهٔ آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف کرده با یک نیم پاو قند سفید بقوام آرند هر صباح یک قاشق با هفت قاشق عرق کاسنی حل کرده بیاشامند و اگر در همین نسخه سرکه بقدر نیم پاو اندازند سکنجبین بزوری حار شود **شربت بزوری معتدل** بادیان تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزه هر واحد دو درم بیخ بادیان بیخ کاسنی هر یک چهار درم قند نیم رطل ادویه نیمکوفته شب در آب بخیسانند و صبح جوش داده صاف نموده با قند بقوام آرند و اگر درین نسخه تخم کشوث تخم کرفس انیسون بیخ کرفس بیخ کبر هر واحد یک درم افزایند شربت بزوری حار گویند **شربت استسقا** که در بارد مزاج معمول است بیخ کاسنی بیخ بادیان اصل السوس بیخ اذخر تخم خیارین ریوند چینی بسفایج هر یک نیمکوفته پرسیاوشان هر یک چهار درم بادیان گل سرخ لک مغسول تخم کاسنی بیخ سوسن سانفج گاوزبان هر یک سه درم تخم کرفس انیسون سنبل الطیب سارون تخم کشوث فوه سلیخه هر واحد دو درم عود هندی مصطکی پودینه نانخواه افسنتین هر یک یک درم عنب الثعلب زرشک هر یک پنج درم انجیر هفت عدد مویز منقی دو توله قند سفید یک رطل بدستور شربت بسازند و در آخر قوام مصطکی را سوده آمیزند خوراک دو توله تا چهار توله بعرق عنب الثعلب **نوع دیگر** نافع سوء القنیه و استسقا که با سرفه و قبض بود مجرب اصل السوس بیخ بادیان بیخ کاسنی گل سرخ لک مغسول بسفایج فستقی شکر تیغال هر یک چهار درم بادیان پرسیاوشان گاوزبان بنفشه ریوند خطائی بیخ سوسن سانفج هندی هر واحد دو درم تخم کرفس انیسون سنبل الطیب سارون فوه تخم کشوث مصطکی سعد کوفی نانخواه افسنتین هر واحد یک درم انجیر هفت دانه مویز منقی دو توله قند سفید یک نیم پاو شربت دو توله تا چهار توله بعرق عنب الثعلب **شربت انبرباریس دوائی** مخترع حکیم محمد باقر از برای حمیات و ضعف جگر و سدهٔ آن و ابتدای استسقا و سوء القنیه معمول سارون بادیان انیسون بسفایج تخم کشوث گل سرخ هر یک دو مثقال ریوند چینی لک مغسول عود قماری قرفه زعفران صندل سفید هر یک یک مثقال دارچینی دانهٔ هیل مصطکی هر یک دو مثقال سنبل الطیب یک نیم مثقال تخم خرفهٔ مقشر سه مثقال آب زرشک منقی یک اوقیه قند سفید بقدر حاجت ادویه را نیمکوفته جوشانیده صاف نموده با آب زرشک قند سفید بقوام آورند و در آخر قوام مصطکی را سوده داخل نمایند شربتی یک اوقیه **نوع دیگر** معمول والد حکیم علویخان مفتح سده های کبد است و از برای حمیات مزمنه و سوء القنیه و استسقا و یرقان نافع است زرشک منقی پانزده مثقال بادیان انیسون تخم کرفس تخم کشوث تخم کاسنی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس دانهٔ هیل زنجبیل هر یک دو مثقال همه را در دو رطل آب خیسانیده بجوشانند پس صاف نموده یک رطل قند سفید داخل کرده بقوام آرند شربتی یک اوقیه و اگر در وقت قوام آوردن سه مثقال ریوند چینی را کوفته در کیسهٔ کتانی کرده در آن اندازند و لحظه لحظه بمالند تا بقوام آید و یا ریوند را نرم سوده بعد از قوام آمدن داخل نمایند بهتر است و در نسخهٔ دیگر اصل السوس پوست بیخ کبر زرنباد و عود صلیب هر یک دو مثقال داخل است و ریوند ندارد **شربت کشوث** مقوی جگر مفتح سده و ملین و نافع سوء القنیه و استسقا و دافع تپ مرکب سفید سوء مزاج بارد جگر و مجرب آمده تخم کشوث چهار مثقال سعد کوفی نانخواه هر یک پنج مثقال افسنتین گل سرخ گاوزبان بادیان تخم خیارین تخم خربزه بیخ کرفس بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک دو مثقال تخم کاسنی ریوند خطائی مویز منقی هر یک پانزده مثقال پوست بیخ کاسنی بیخ بادیان هر یک [illegible] مثقال عناب سپستان هر یک پنجاه عدد گلقند عسلی قند سفید سرکهٔ خالص

هر یک صد مثقال خرد اینم کوفته در سرکه و آب تر کنند و بدستور با قند و گلقند بقوام آرند شربت یک اوقیه تا پانزده درم و گاهی بی سرکه نیز ساخته شد **شربت**
که حکیم اکمل خان بجهت حکیم علی نقی خان در استسقاء و ورم جگر تجویز فرموده بود بیخ کرفس بیخ بادیان تخم کاسنی گاوزبان گل نیلوفر تخم کرفس شکاعی ریوند چینی
عنب الثعلب گل سرخ خار خسک هر یک دو درم بیخ کاسنی تخم خربزه عصارهٔ زرشک انیسون هر یک سه درم تخم خیارین چهار درم تخم کشوث مویز منقی هر یک
پنج درم بیخ سوسن یک مثقال و دو سیر از عرق کاسنی و عرق بادیان و عرق عنب الثعلب عرق شاهتره و عرق گاوزبان هر یک پاو آثار شب خیسانید صبح بجوشانند
و صاف نموده با ترنجبین یک آثار بقوام آرند **ضماد** برای استسقای لحمی مجرب پشک بز یک توله کف دریا ریوند چینی هر یک سه ماشه قسط تلخ زنجبیل زرد چوب
زیرهٔ سیاه بابونه اکلیل الملک هر یک شش ماشه بسرکه ضماد کنند و گاهی سرگین گاو تازه عوض پشک بز کرده میشود **ضماد** تالیف حکیم اکمل خان معمول برای ورم
دست و پای مستسقیان زیرهٔ سیاه گل ارمنی سعد کوفی بابونه عنب الثعلب هر یک چهار ماشه مرکی صبر ریوند چینی اکلیل الملک هر یک سه ماشه پشک بز خشک سرگین
گاو خشک هر یک یک توله بورهٔ ارمنی دو ماشه کوفته بیخته در آب حل کرده نیم گرم ضماد نمایند **ضماد** مجرب برای استسقای لحمی سرگین گاو و پشکل بز و پشکل آهو و خاکستر
چوب انگور نطرون جدوار زرنباد کف دریا قسط تلخ اقاقیا مساوی سوده در سرکه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند **ایضاً** جهت استسقا معمول حکیم علوی خان ریوند چینی
نمک هندی بورهٔ ارمنی زنجبیل زرد چوب بمساوی بسرکه سرشته ضماد نمایند **عرق سافج** مقوی جگر نافع برودت جگر و سوء القنیه و استسقا سافج یک آثار
سه روز در آب خیسانیده روز چهارم پاو آثار نبات داخل کرده عرق کشند **عرق افسنتین** بهترین عرقهاست برای اصحاب استسقا افسنتین رومی یک آثار
بسه آثار گلاب عرق کشند و وقت تشنگی بقهوه خوری بخورند **قرص زرشک** بنسخهٔ حکیم محمد باقر جهت استسقا تجربه رسیده و تپ مرکب و سدهٔ جگر را نیز مجرب
است مصطکی عصارهٔ غافث سنبل الطیب رب السوس لک مغسول عصارهٔ افسنتین اسارون فقاح اذخر تخم شاهتره تخم کاسنی تخم کشوث ریوند چینی زعفران
طباشیر ترنجبین هر یک دو درم مغز تخم خربزه مغز تخم خیار گل سرخ رب السوس هر یک سه درم زرشک پانزده درم ترنجبین را بگلاب یا آب حل کرده صاف نموده
باقی ادویه را کوفته بیخته با آن سرشته قرصها سازند هر روز یک مثقال تا دو مثقال با شیره کاسنی و شربت دینار یک نیم توله و عرق اذخر و عرق بادیان هر یک چهار توله
بخورند و در نسخهٔ مجرب حکیم ذکاء الله خان و حکیم غلام امام وزن ترنجبین شش درم ست و رب السوس و اسارون مطروح و در معمولی وزن گل سرخ ده درم ست **قرص**
استسقا جهت استسقای حار مجرب سنبل الطیب نیم درم مغز تخم خیار تخم خرفه تخم کشوث تخم کرفس مصطکی لک مغسول ریوند هر یک یک درم گل سرخ پنج درم زرشک
ده درم بقدر یک یک مثقال قرصها سازند و با چهل درم آب کاسنی و بیست درم آب عنب الثعلب و ده درم سکنجبین و پنج درم مغز خیار شنبر استعمال نمایند **قرص لک**
در استسقا مستعمل بعد تنقیه لک مغسول چهار جزو ریوند تخم کاسنی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه هر یک سه جزو فوه بادیان تخم کرفس سافج سنبل الطیب سلیخه هر یک دو جزو
نانخواه مصطکی هر یک یک جزو قرص سازند خوراک از درم تا دو درم با شربت بزوری **قرص ریوند** جهت استسقا که با نفث الدم یا لینت طبع باشد زعفران یک دانگ
ریوند چینی دو دانگ زرشک لک مغسول فوه طباشیر صندل سفید تخم حماض هر واحد یک مثقال گل سرخ کهربا صلایه کرده هر واحد یک نیم مثقال نشاسته صمغ عربی بریان هر
دو نیم مثقال کوفته بیخته بآب قرصها سازند و هر روز یک نیم مثقال با بعضی عرقهای مناسب بدهند اگر حالت مریض و وقت مقتضی باشد در لینت شکم با روغن داغ کرده استعمال
نمایند **کلکلانج** نیز در استسقاء و برودت معده و تپهای کهن و سرفهٔ بلغمی و ضیق النفس و قولنج و طحال و صرع و بهق و اختناق رحم و اسود دار و دیدان بکشاید بلیله سیاه
پوست بلیله آمله منقی هر یک هفت درم فلفل دارفلفل زنجبیل فلفلمویه نمک هندی سرخ نمک هندی سیاه نمک اندرانی نمک جلبر و نمک طعام لسان العصافیر شیطرج
هندی سعد خیر بوا قرفه قرنفل صعتر بزرگ کابلی مقشر شونیز حب النیل زیرهٔ کرمانی سافج هندی تخم کرفس کشنیز خشک هر یک پنج درم تربد سفید صد و پنجاه درم فلوس
خیار شنبر ده درم مویز منقی نیم من شیر آمله یک من مویز و آمله را در شش من آب بپزند تا دو من آید پالایند و خیار شنبر را در آن آب حل کنند و صاف نموده سه من فانیذ
در آن آب حل کنند و نیم من روغن کنجد با آن بیامیزند و بجوشانند تا بقوام آید ادویهٔ دیگر را کوفته بیخته بآن بسرشند شربتی پنج درم با شیر شتر یا آب عنب الثعلب
معجون زرشک حار نافع استسقای لحمی بارد زرشک هفت درم گل سرخ تخم کاسنی لک مغسول ریوند هر یک چهار درم تخم کشوث غافث سنبل الطیب
اسارون بادیان انیسون دارچینی هر یک دو درم افسنتین اذخر مصطکی عود فوه سلیخه هر یک یک درم عسل سه چند خوراک یک مثقال بعرق عنب الثعلب اگر حرارت

در مزاج باشد شیرهٔ تخم خیارین دو درم در عرق برآورده دهند **معجون زرشک** باردو نافع حار مزاج مقوی معده و جگر نافع استسقا که با حرارت باشد زرشک پنجدرم
گل سرخ چهار درم مغز تخم خیارین تخم کاسنی هر یک سه درم مغز تخم خربزه رب السوس [illegible] تخم شاهتره هر یک دو درم طباشیر صندل سفید سوده سنبل الطیب هر یک یکدرم مصطکی نیم درم
آب انار نیم پاو مویز منقی یکچند ادویه قند سفید دو چند شربت خوراک دو درم و اگر لینت طبع بود حب الآس پوست بیرون پسته هر یک یکدرم افزایند **مفرح** نافع امراض جگر و مقوی آن
بعد رفع سوء القنیه و استسقا برای تقویت بعمل می آید مروارید ناسفته کهربا بسد زهر مهره همه سوده فرنجمشک هر واحد یک مثقال تخم کاسنی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه دانه هیل صندل
سفید سوده طباشیر هر یک دو درم سنبل الطیب اسارون زرنب اچینه ساذج هندی هر یک یکدرم زعفران مصطکی هر یک نیم مثقال گل سرخ زرشک بگلاب حل کرده هر
چهار مثقال مربای آمله مربای هلیله هر واحد دو عدد شربت انار شیرین نیم پاو مویز منقی چهار توله قند سفید دو چند ادویه بدستور معجون سازند و ورق نقره محلول یکدرم نیز داخل
کنند **مفرح قابض** سفید تهیج و خفقان و دافع حرارت مزاج مروارید بسد کهربا زهرمهره انار دانه طباشیر حب الآس آمله مقشر تخم خرفه بریان گل گاوزبان گل نسرین تخم
یکدرم زرشک اسارون گل سرخ کشنیز بریان تخم کاسنی هر یک دو درم مشک کافور هر واحد یکماشه شربت انار شیرین چهار توله ورق نقره ورق طلا هر یک نیم درم قند
سفید [illegible] از تالیف حکیم نظام الدین علی جهت ضعف جگر و سوء القنیه و استسقا و ضعف معده و ضیق النفس زعفران دو مثقال مروارید یاقوت لعل بدخشی کهربا
مرجان ابریشم مقرض [illegible] زرشک بیدانه انار دانه بریان [illegible] خشک هر یک یک مثقال گاوزبان نعناع خشک بادرنجبویه [illegible] زرشک پوست بیرون پسته پوست
ترنج ساذج هندی عود خام فرنجمشک خب بلسان تخم کاشم سعد کوفی عود بلسان مصطکی صندلین طباشیر گل مختوم آمله ریوند چینی انیسون نک منقی افسنتین اسطوخودوس
تخم کرفس گل [illegible] تخم کشوث درونج عقربی بهمنین خصیة الثعلب اشنه سنبل الطیب قصب الذریره کمافیطوس قسط تلخ عصاره غافث نقاح اذخر [illegible]
حاشا [illegible] ورق طلا ورق نقره عنبر اشهب مشک خالص هر یک نیم مثقال سه چند قند سفید سرشته شربتی یک مثقال غذا نخود آب والا صول [illegible] حکیم علوی خان
[illegible] بادرین یونانی نقل کرده اند نافع ست از برای استسقا و سردی معده و جگر و طحال و جمیع امراض بلغمی پوست بیخ کبر تخم کرفس هر یک دو درم تخم کرفس بادیان انیسون [illegible]
پنجدرم جوشانیده [illegible] عسل داخل کرده بیاشامند و از برای استسقا فقاح اذخر سنبل الطیب غافث افسنتین کمافیطوس کمادریوس هر یک [illegible]
بیان ادویه مفرده [illegible] استسقای لحمی را سودمند ست آنچه بکرر بتجربه بحقیر رسیده از آنجمله عرق آسوست [illegible] ایضاً [illegible]
[illegible] فلفل سیاه بست و یکعدد در عرق بادیان با آب شیره برآورده [illegible]
[illegible] برگ مذکور چهار دام فلفل [illegible] نوشته و غذا اول مونگ با نان گندم [illegible] استسقا را بغایت نافع ست ایضاً تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی
سونف و پوست بیخ آن [illegible] پوست بیخ [illegible] جوشانیده با گلقند بدهند و از غذا نخود آب کبوتر و چوزه مرغ و گوشت بزغاله و نخود قناعت کنند بجای آب عرق [illegible] مولف و کاسنی
و [illegible] ایضاً کاسنی سونف [illegible] هر یک دو درم گلقند هفت درم جوشانیده بدهند این [illegible] از تکملهٔ هندی منقول ست دیگر ضماد [illegible]
نافع [illegible] آب مذکور ضماد بیخ کرنجوه سبز با آب [illegible] ماشه با بول شتر چهار [illegible] خوردن نافع [illegible]
یکدرم با بول گاو [illegible] ایضاً ریوند چینی یکماشه با طبیخ سونف و اگر ریوند بقدر [illegible] استسقای اطفال
را نافع [illegible] دادن [illegible] باشد با ادویه مناسب بدهند دیگر [illegible] ساختن [illegible]
باقدری روغن زرد [illegible] مریض قوی مزاج مجرب ست سه روز استعمال نماید دیگر [illegible] مشهور ست آرد او در آب برگ کچنال سرشته نان بی نمک
بپزند [illegible] بجای آب طبیخ برگ کچنال یا عرق او بنوشند و غسل و وضو و آبدست نیز بهمان آب نمایند در دو هفته صحت شود دیگر [illegible] یعنی گولی کانده [illegible]
گرفته [illegible] استسقا را [illegible] کنند
و ضیق [illegible] نافع ست حب هندی که [illegible] استسقا نافع [illegible] اسهال [illegible] یکنیم ماشه [illegible]
سوده با شیره بادیان بقدر [illegible] حب بندند و از سه حب شروع نموده بهفت حب رسانیده بران مداومت کنند غذا نخود آب بجای آب عرق [illegible] دیگر [illegible]
ایضاً برگ آک سبز یکپاو [illegible] یکدام [illegible] رسانیده حب بقدر دانه ماش بندند و هر روز چهار حب با آب تازه بخورند یک حب هر روز افزایند تا [illegible] حب رسد [illegible]

پوست هلیله زرد نانخواه فلفل سیاه بهارا هر واحد یکدرم کوفته بیخته بقدر شش ماشه بخورند و جهار ساز نادرست سه درم بخورند دیگر پوست درخت سرس جوشانیده نوشیدن ورم بدن را دافع است
وکذا نوشیدن آب تلیان بسیار مفید است وطلا سرگین گاو با نمک وخوردن خاکستر سرگین گاو هر روز سه نیم مثقال نیز سود دارد وشربت طبیخ بیخ اندراین ماده را باسهال
دفع کند واگر آب برگ گلکه وند بقدر یکتوله هر صبح بنوشند و در سه روز تا ده توله رسانند نافع است واستعمال مرق او با ادویه دیگر مناسب این مرض معمول است واگر آب برگ
با چند دانه فلفل سیاه سوده بدهند برای ورم اطفال مفید بود واگر بیخ کچنال تازه از زمین برآورده با پارچه صاف کرده پوست او بگیرند وفلفل سیاه برابر او آمیخته بیتاب
سائیده حبها بقدر کنار دشتی ساخته یکی صبح ودیگری شام با عرق بادیان بدهند همین دستور از پوست بیخ سرس با فلفل مساوی حبها بدهند وآب مطبوخ کچنال بدهند
نافع استسقا است واگر کبریت مغسول سیماب هلیله بلیله آمله اشخار جواکهار نمک سیاه نمک سنگ نمک طعام زنجبیل فلفل سیاه سهاگه بریان مساوی مغز جمال گوته [illegible]
ادویه کوفته را کوفته همه را با آب لیمو سائیده خشک سازند همچنین تا بست و یکبار پس حب بقدر نخود ساخته یک حب با شیر شتر بدهند نافع بود و سفوف زنجبیل سه
شیطرج زیره سفید کمائی زرد چوب گج پیپل پیپلامول مساوی کوفته بیخته تا سه ماشه با آب گرم خوردن لحمی و طبلی را مفید و ایضا تخم کرفس بابرنگ شیطرج فلفل دار فلفل
پیپلامول سونف نمک سیاه هر یک یکدرم پوست هلیله پنج عدد زنجبیل ده درم کوفته بیخته دو درم با آب بادیان خوردن نافع استسقا و سوء القنیه است وکذا عصاره
ریوند چینی [illegible] هر واحد یک سرخ دانه هیل چهار سرخ لک مغسول سنبل الطیب تربد موصوف گل سرخ بابرنگ هر واحد یک ماشه کوفته بیخته نبات برابر آمیخته بخورند یا شهد
سرشته بلیسند و بالایش تخم کاسنی پنج ماشه بادیان هفت ماشه بابرنگ دو ماشه ناگکیسر دو ماشه انجیر ولایتی چهار عدد زنجبیل دو ماشه کوه خشک چهار ماشه تخم خربزه یکتوله
در پاو آثار عرق بادیان جوشانیده مالیده صاف نموده سه توله شربت دینار یا شربت بزوری آمیخته بنوشند واگر سفوف کنگنی روز اول یک ماشه و روز دوم دو ماشه و روز
سوم سه ماشه بخورند پس هر روز سه ماشه خورده باشند وغذا کهچری مونگ بخورند نافع بود وکذا زیره سفید نیم کوفته سه جزو کنگنی نیم کوفته نه جزو بقدر یک توله وقت شب
در پاو آب خیسانیده صبح بجوشانند هرگاه نیم بماند صاف کرده بخورند بنوشند سفوف پوست هلیله زرد سنای مکی تربد سفید بابرنگ یک دو درم پوست چهار درم پیپل اجوائن
بادیان اسارون زنجبیل نمک سیاه کچلون جواکهار ریوند خطائی هر واحد یکدرم کوفته بیخته حسب مزاج بخورند که برای استسقا و سوء القنیه نافع است و همچنین اگر ده
سه درم دار فلفل زنجبیل نانخواه هر یک شش درم پوست هلیله زرد شیطرج قسط بهمن سفید سنای مکی هر یک نه درم سفوف ساخته بقدر حاجت استعمال نمایند که مجرب است
واگر سیر [illegible] آمله [illegible] اجوائن تخم خراسانی اجمود پیپل مرچ سیاه نمک سیاه مساوی کوفته بیخته یکدرم بخورند برای ورم بدن و تهیج اطراف نافع بود و این
معجون جهت ورم شکم و استسقا مجرب بعضی اطبای هند است مرچ سیاه دو توله زیره سیاه چهار توله سداب یک نیم توله پودینه یکتوله پوست هلیله زرد تربد موصوف زنجبیل
هر یک پنج توله نمک [illegible] هر یک نه ماشه گلقند شهد هر یک نیم پاو ربع آن نبات مصری نیم آثار بدستور معجون سازند واین عرق کهیکوار برای این مرض و صلابت سپرز و جگر مفید
مجرب [illegible] کهیکوار چهار و نیم سیر زنجبیل دار فلفل فلفل گرد [illegible] تج الایچی سفید جایفل ناگرموتهه مرچ [illegible] نمک سنگ هر واحد شش ماشه قند سیاه [illegible] آثار
با آب [illegible] کرده عرق کشند ودوای خبث الحدید بنسخه علاج الذرب که در قرابادین مرقوم شد نیز درین باب مجرب اهل هند است اقوال حکما شیخ میفرماید که اصول کلیه
در معالجه این مرض نافعست [illegible] علاج استسقای زقی اشارات معالجات لحمی کرده شد وگاهی درین حاجت افتد اگر سبب مرض احتباس حیض یا بواسیر بود در انجا دلائل
وامتلا باشد [illegible] فصد این هنگام از اراده خانق مطلق است وفصد برای لحمی و زقی شدید المناسبت است ولیکن طبیعت برای ایشان صالح است واگر با لحمی تپ باشد اسهال
بدوا فصد [illegible] تا وقتیکه تپ زائل نشود [illegible] شیر شتر [illegible] بنوعیکه در باب زقی [illegible] باید شدید الملایمة لحمی است از سائر انواع استسقا [illegible]
بلکه [illegible] اسهال [illegible] اگرچه [illegible] معتدل باشد [illegible] نافع است واسهال مفید بود وافضل او آنست که بسبب یبوست باشد وبرای استسقا خصوصا لحمی ریاضت
اولا [illegible] مانند [illegible] سواری بر پشت مرکب بعده برفتار بر زمین نرم [illegible] و عرق [illegible] اول [illegible] مرکب [illegible] بعد ازین ریاضت متعرض
[illegible] شوند خصوصا با آفتاب که آن قوی الغوص است و چون حرارت آفتاب شدت کند [illegible] تا مرض [illegible] و سائر اعضا را مکشوف [illegible] ریگ [illegible]
اگر یافته شود در [illegible] که در زقی مذکور گردید بکار برند [illegible] گاه عرق [illegible] کنند [illegible] مانند آن [illegible] اجتناب کنند [illegible] واجب
که [illegible] سکنجبین [illegible] مذکور [illegible] تخفیف باشد استعمال کنند و از آنجمله قرص غافث [illegible]